لا اله الا الله محمد رسول الله

من كتب الفقير عبد ... القاضي بمدينة ... عفي عنه

من كتب الفقير مصطفى ... عفي عنه

كل العلوم سوى القرآن مشغلة
الا الحديث والا الفقه في الدين

سورة الفاتحة	٢
البقرة	٢
آل عمران	٣٦
نسا	٥٦
مائده	٧٨
الانعام	٩٣
الاعراف	١٠٩
الانفال	١٣٠
التوبه	١٣٨
سوره يونس عليه السلام	١٥٤
سوره هود عليه السلام	١٦٥
سوره يوسف عليه السلام	١٧٦
الرعد	١٨٧
سوره ابرهيم عليه السلام	١٩٢
حجر	١٩٧
نحل	٢٠٢
بنی اسرائيل	٢١٣
كهف	٢٢٥
مريم	٢٣٥
طه	٢٤١
انبيا	٢٤٩
حج	٢٥٧
مؤمن	٢٦٤
نور	٢٦٩
فرقان	٢٧٧
شعرا	٢٨٢
نمل	٢٨٩
قصص	٢٩٦
عنكبوت	٣٠٤
روم	٣٠٩
لقمان	٣١٣
سجده	٣١٦
احزاب	٣١٨
سبا	٣٢٦
فاطر	٣٣١
يس	٣٣٥
صافات	٣٣٩
ص	٣٤٥
زمر	٣٤٩
غافر	٣٥٤
سجده	٣٦١
شورى	٣٦٤
زخرف	٣٦٩
دخان	٣٧٤
جاثيه	٣٧٦
احقاف	٣٧٩
محمد صلى الله تعالى عليه وسلم	٣٨٢
فتح	٣٨٥
حجرات	٣٨٨
قاف	٣٩٢
ذاريات	٣٩٤
طور	٣٩٧
نجم	٣٩٩
قمر	٤٠٢
الرحمن جل جلاله	٤٠٤
واقعه	٤٠٦
حديد	٤٠٨
مجادله	٤١٢
حشر	٤١٤
ممتحنه	٤١٧
صف	٤١٩
جمعه	٤٢٠
منافقون	٤٢١
تغابن	٤٢٢
طلاق	٤٢٣
تحريم	٤٢٤
ملك	٤٢٦
ن	٤٢٧
الحاقه	٤٢٩
معارج	٤٣٠
نوح عليه السلام	٤٣١
جن	٤٣٢
مزمل	٤٣٤
مدثر	٤٣٥
قيامه	٤٣٧
دهر	٤٣٨
مرسلات	٤٤٠
نبا	٤٤١
نازعات	٤٤٢
عبس	٤٤٣
كورت	٤٤٤
انفطار	٤٤٥
تطفيف	٤٤٦
انشقاق	٤٤٧
بروج	٤٤٧
طارق	٤٤٨
اعلى	٤٤٩
غاشيه	٤٤٩
فجر	٤٥٠
بلد	٤٥١
شمس	٤٥١
والليل	٤٥٢
والضحى	٤٥٢
الم نشرح	٤٥٢
والتين	٤٥٣
علق	٤٥٣
قدر	٤٥٤
لم يكن	٤٥٤
زلزله	٤٥٥
عاديات	٤٥٥
قارعه	٤٥٥
تكاثر	٤٥٥
عصر	٤٥٦
همزه	٤٥٦
فيل	٤٥٦
قريش	٤٥٦
ماعون	٤٥٦
كوثر	٤٥٧
كافرون	٤٥٧
نصر	٤٥٧
تبت	٤٥٧
اخلاص	٤٥٨
فلق	٤٥٨
ناس	٤٥٨

بعد از تمهید قواعد محامد الهی و تاسیس مبانی ثناخوانی حضرت رسالت پناهی علیه و آله و صحبه صلوة معصومة عن التناهی نموده می شود که

قبل ازین اشارت مشتمل بر بشارة کرا از عالی جناب امارة پناه امالت دستگاه معالی صفات اعالی سماة مقرب الحضرة السلطانیه موتمن المملکة

الخاقانیه عضد الدولة القاهرة رکن السلطنة الظاهرة موید الاسلام و المسلمین نظام الدولة و الامارة و الدنیا و الدین نظم

کوهر درج کرامت اختر برج کمال ∴ افتاب اوج حشمت سایه لطف آله ∴ شهسوار عرصه عزت علیشیر اکه هست ∴ والی اجناب داد و داور دوران شاه

مستفیض از نتیجه کلکش فصلش جان و دل ∴ مستنیر از لمعه رای منیرش مهر و ماه ∴ دولت او باجهان در رفعت او با سپهر ∴ فاش میکویند هر دم از سر تمکین و جاه

کای جهان از دولت یا مهر جو بیچونی نکو ∴ وی سپهر از رفعت یا مهر جو بیچون نکوه ∴ اعز الله العزیز العزة الدارین و وفقه بتکمیل سعادات المنزلین شرف

عنان توجه بتالیف کتاب جواهر التفسیر لتحفة الامیر که محتوی چهار مجلد است انعطاف پذیرفت و اتمام مجلد اول بترتیبی کامل و بر صفتی شامل دست

داده بود و بنظر عالی امارت پناهی رسیده عز قبول یافت اما بواسطه وفور علایق و هجوم عوایق تحریر بواقی مجلدات در حیز تعویق و عقده

تاخیر می افتاد تا در غره محرم المکرم سنه سبع و تسعین و ثمانمائة الهجریه ایما ملهم غیبی از عالم لاریبی بخاطر فاطر بنده حاقر حسین الکاشفی رسید

که بحال الوقت در ترجمه مبرا از تکلف سخن ارائی و معرا از اظهار فضیلت نمائی رقم زده کلک بیان کرد دا حضرت مشار الیه بلا تکلف بمطالعه

ان اوراق اهتمام تمام نمایند و کلمات قرانی را بنظر استحضار ملحوظ فرمایند و خاطر از ایشان از رسیدن ثمرات ریاض فرقانی بدین نوباوه

حدایق معانی که نسبت بهم الحضرت بواجب .... اتسام یافته محظوظ کردانند امیدواری بحضرت باری جل شانه و عز سلطانه جنانست که عنقریب

تسلیم توفیق نقاب خفا از چهره شاهد مقصود بکشاید و عرایس نکته بر منصه ظهور بجلوه در آید نظم وارجو من الله جزیل المواهب ∴ و ربی لما یبغی العبد واهب

و در طی ترجمه از ملاحظه حدف الجمله و تعمیم و تخصیص و حقیقت و مجاز و صحیح و اصح ان آیه بر وجهی که شامل بعضی از وجوه تفسیری باشد خواهد کرد

شد و از اسباب نزول و قصص انبیاء الجامع و اشعار ...... سمت ذکر خواهد یافت و برخی از سخنان ارباب تحقیق ...... تلفیق پذیرفت و ......

قراءة معتبره

لغات

قراءة معتبره بکر از امام عاصم رحمهما الله که درین دیار صفت اشتهار و رتبه اعتبار دارد ثبت میکردد و بعضی از کلمات که حفص یا با او مخا

و معنی سخن بسبب ان تغیر کلی می یابد نیز اشاره میرود و الله الهادی و علی کرمه اعتقادی اعوذ پناه میکیرم و التجا مینمایم بالله بمقصود

برحق و خداوند مطلق من الشیطان از شر و سوسه دیو فریبنده سرکش یا دور مانده از رحمت حق الرجیم رانده شده از ریاض جنان

یا باز مانده کشته از طبقات اسمان سورة الفاتحة الکتاب مکیة سبع ایات بسم الله بنام خدای سزای پرستش الرحمن بخشنده بخلق وجود

و حیات الرحیم بخشاینده بر ایشان ببقا محافظت افات الحمد هر ثنا و آفرینی که از ازل تا ابد موجود و معلوم و بعد ازین خواهد بود همه آن

بتمام و کمال لله خدایرا که مسمی موصوفست بهمه صفات کمالیه رب العالمین آفریننده و پرورنده و دارنده و ترتیب کننده و سازنده

همه کارهای عالمیان از ملایکه و جن و انس و وحوش و طیور و سباع و حیوانات آبی و جوان الرحمن بخشنده وجود بار دیگر بعد از فنا

جهانیان الرحیم بخشاینده دیگر بار بر آفت بر مومنان و در آوردن ایشان در بهشت مالک یوم الدین خداوند روز جزا یا تصرف در ان روز

بهر چه خواهد یا حافظ عمال بندکان در دادن و ستدن تا هیچ غلط نشود یا قاضی روز حساب که میان بندکان بحق حکم کند یا جزا دهنده

روز باداش ایاک نعبد ترا میپرستیم و بس که غیر تو مستحق عبادت نیست و ایاک نستعین و خاصه از تو یاری میخواهیم در پرستش تو و انجاح

جمیع مهمات اهدنا ما را راه نمای الصراط المستقیم براه راست در اقوال و افعال و اخلاق و آن راه متوسط بود میان افراط و

تفریط و غلو و تقصیر یا ثابت دار ما را براه مستقیم که اسلامست و سنت سید انام علیه الصلوة و السلام و حضرت قطب العارفین غوث

الواصلین ناصر الحق و الدین خواجه عبید الله قدس سره العزیز درین معنی نکته بلند و کلام ارجمند فرموده اند و ان اینست که بنمای

ما را راه راست یعنی بجذبات ذات خود مشرف ساز تا از التفات بخود و بغیر خود آزاد کشته همه کرفتار تو کردیم و جز تو نه اندیشیم یا

انکه بنمای ما را راه راست یعنی راهی که حضرت تراست بنسبت هر موجودی که ان موجود بان پیدا شده و بغایت کمال خود بان می

رسید تا در همه جز تو نه بینیم و از همه غیر تو آزاد شویم صراط الذین بنمای ما را راه انانکه تفضلا انعمت علیهم انعام کردی بر ایشان

بنعمت نبوت و رسالت و ولایت و صدیقیت و شهادة و صلاحیت یا داده آنانکه اهل قرب اند بعد از قبول شریعت و بکمال نعمت باطن

که اطلاع بر اسرار حقیقت است از معرز و مکرم ساخته غیر المغضوب علیهم نه راه انکسانیکه خشم کرفته شده بر ایشان یعنی قبل الوجود در معرض

غضب تو در آمدند و بدان سبب بر کفر اقدام نموده اند یا راه جهودان که بسبب تمرد در معانده و مکابره و قتل انبیا در خشم کرفت بر ایشان

خشم کرفته و لا الضالین و نه راه کمراهان یعنی کسانیکه بعد از وجود در طرق مختلف و سبل منحرف افتادند یا راه ترسایان که بواسطه

افراط در شان عیسی و تفریط در شان محمد صلوات الله و سلامه علیه کمراه کشته اند آمین چنین باد سورة البقرة مدنیة دویست و هشتاد و شش

آیة بسم الله الرحمن الرحیم الم حروف مقطعه اسرار قرانست و هر کس را بر ان اطلاع نیست و کفته اند الم انا الله اعلم

یعنی منم خدای دانا ذلک ان کتابی که خداوند در کتب متقدمه بانزال ان وعده داده بود الکتاب ان کتاب کاملست یعنی کتاب

قرآن لا ریب هیچ شکی و شبهه نیست فیه درین کتاب یعنی از ظهور حجت و وضوح دلالت بمثابه ایست که هر که در وی تامل

کند از ریب باز ایستد و داند که شبهه را در و مجالی نیست هدی دلالت کننده و راه نماینده است للمتقین مر پرهیزکاران را

که ایشان بدان منتفع شدند الذین انانکه از سر عقیدت یومنون میکروند بالغیب بانچه از دیده کر نهانست و ملایکه و معاد و

قراءة معتبره

آن ما پوشیده که وحی است و گفته اند غیب قضا و قدر است که مومنان بدان ایمان می ارند ویقیمون و بپای میدارند و ادا میکنند الصلوة نماز
بشرایط و آداب آن ومما رزقناهم و از انچه بدیشان عطا کردیم ینفقون نفقه میکنند بر اهل و عیال و اقربا و همسایگان و ارباب استحقاق والذین
و انانکه ایمان می ارند بما انزل الیک بدانچه فرو فرستاده شده است بسوی تو از قران وما انزل و انچه منزل گشته من قبلک پیش از تو بر پیغامبران
دیگر چون صحف و توریت و انجیل و غیر ان وبالاخرة و بسرای اخرت که دار الجزاست هم ایشان که یاد کرده شدند یوقنون بیگمان می شوند یعنی
بر وقوع مستیقن اند اولئک انگروه که موسوم بدین صفات و موصوف بدین سمات اند که رقم ذکر یافت علی هدی بر راه راست ثابت
درست اند من ربهم از پروردگار ایشان یعنی بمدد توفیق او راه صواب یافته اند واولئک و ان گروه هم المفلحون ایشانند رستگاران
از عقبات عقاب و پیوستگان بدرجات ایراد کلمه هم دلیل اختصاص فلاح بیت جوایشان نه طریق رستگاریست ∴ سرای رستگاران
رستگاریست ∴ این ایتها که گذشت در شان مومنانست از اهل اسلام و اهل کتاب چون عبد الله ابن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم
بعد از مدح مومنان ذم کافران می فرماید ان الذین بدرستی که انانکه از روی عناد کفروا بوشیدند نور ایمان بظلمت کفر سواء علیهم
یکسانست بر ایشان ءانذرتهم ایا بیم کنی ایشان را و بترسانی از عذاب ام لم تنذرهم اما تخویف نکنی و تهدید ننمایی یعنی اگر انذار کنی و نکنی لا یومنون
ایمان نمی ارند ختم الله مهر نهاد خدای علی قلوبهم بر دلهای ایشان تا پان حق فهم نمیکنند وعلی سمعهم و بر گوش ایشان تا سخن حق نمی شنوند
وعلی ابصارهم و بر دیدهای ایشان غشاوة پوششی تا راه حق نمی بینند ولهم و مر ایشان راست از روی استحقاق عذاب عظیم عذابی عظیم بزرگ
در دنیا بقتل و اسیر و در عقبی بزجر و قهر و این ایة در شان کفار و مشرکانست که حق سبحانه و تعالی دانسته بود بعلم قدیم که بر کفر میرند چون ابو جهل
و کشتگان روز بدر و بعد از ان سیزده ایه در شان منافقان فرستاد که قباحت ایشان و خداع از کفار اصلی زیادتست ومن الناس و از
آدمیان من یقول کسانند که میگویند امنا بگرویدیم بالله بخدای وبالیوم الاخر و بروز بازپسین یعنی قیامت وما هم و حال انکه نیستند
ایشان بمومنین گرویدگان و راستگویان یخادعون الله فریب میدهند خدای را بزعم خود والذین آمنوا و انانکه ایمان آورده اند یعنی صحابه
منافقان با ایشان اظهار ایمان میکردند از روی خداع وما یخدعون و فریب نمیدهند الا انفسهم مگر نفسهای خود را چه وبال ان فریب هم با
ایشان بازگردد وما یشعرون و نمیدانند که چنین است فی قلوبهم مرض در دلهای ایشان بیماریست و این نفاق باشد و شک در دین و حقد
و حسد بر مومنان فزادهم الله پس زیاده گرداند وافزود خدای تعالی مرضا بیماری یعنی هر چند قران فرو می آید شک و شبهه ایشان
می افزاید و حقد و حسد ایشان روی بازدیاد می نهد ولهم و مر ایشانراست عذاب الیم عذابی دردناک که انرا انقطاع نباشد بما کانوا بسبب
انچه بودند که با مومنان یکذبون دروغ میگویند و از روی نفاق اظهار ایمان میکردند واذا قیل و چون گفته شود یعنی گویند مومنان لهم
و منافقانرا لا تفسدوا فساد مکنید و تباهی مکنید فی الارض در زمین بکفر و معصیت و فریب مومنان قالوا گویند انما نحن جز این نیست
که ما مصلحون بصلاح آرندگانیم کار خود را بطاعت و خیر الا بدانید ای شنوندگان انهم بدرستی که منافقان هم المفسدون
ایشانند تباهکاران و فتنه انگیزان ولکن لا یشعرون ولیکن نمیدانند که ایشان مفسد اند واذا قیل لهم و چون گویند مر این منافقانرا
که امنوا بگروید چنانکه گرویده اند الناس ادمیان از مهاجر و انصار قالوا گویند با قوم خود انومن ایمان
اریم یعنی ایمان نیاریم کما امن السفهاء چنانچه ایمان آورده اند جاهلان و بیخردان اهل نفاق با کسانیکه عقلاء زمانه اند ایشانرا

سفیه گفتند

سفیه گفتند بجهت انکه خود را اعلم و احق اعتقاد کرده بودند پس حق سبحانه و تعالی سفاهت ایشان با ایشان رد کرده و گفت الا بدانید ای
مومنان که انهم بدرستی که منافقان هم السفهاء ایشانند بیخردان و نادانان که نظر در عاقبت ندارند و کار اخرت فرو گذارند ولکن لا یعلمون
ولیکن نمیدانند که هیچ نمیدانند واذا لقوا و چون بینند اهل نفاق و روی برو ملاقات کنند گویند الذین آمنوا انکسانرا که ایمان آورده اند از صحابه
قالوا آمنا گویند ما نیز ایمان اوردیم چون ایمان شما در اسباب نزول آمده که عبد الله ابی و متابعان او روزی صدیق و فاروق و مرتضی رضی الله
عنهم را دیدند و هر یک را از روی خوشامدی مدحها گفتند و مرتضی گفت یا ابن ابی از خدای بترس و نفاق مکن ابن ابی گفت یا ابا الحسن نفاق را
نسبت بمن میکنی بخدای که همچون شما مومن و صادقیم حق سبحانه خبر داد که ایشان چون مومنانرا بینند گویند ایمان داریم چنانچه شما دارید واذا خلوا و چون با
گردند الی شیاطینهم بسوی دیوان خود یعنی پیشوایان و یاران خود بغریب ابنکه شیاطین الانس متمردی شوند قالوا گویند از روی صدق انا معکم
بدرستی که ما با شمائیم و دین و آیین شما انما نحن جز این نیست که ما مستهزءون افسوس دارندگانیم و استهزا کنندگان با مومنان الله خدای
جزا دهند یستهزئ بهم جزای استهزا ایشان بدیشان رساند تسمیه جزا باسم فعل بر سبیل ازدواجست و اگر نه حق را استهزا نتوان گفت
پس معنی انست که خدای مکافات کند ویمدهم و مهلت دهد و فرو گذارد زمانی دراز مر ایشانرا فی طغیانهم در گزاف و اسراف و سرکشی و جهل و تکبر
ایشان و در ان حالتها یعمهون متحیر میباشند اولئک انها که اهل این صفت اند الذین انکسانند که از روی نادانی اشتروا بخریدند و بدل کردند
و اختیار نمودند الضلالة گمراهی را بالهدی براه یافتگی و کفر را بایمان و شک را بیقین و جهل را بعلم و نفاق را باخلاص و هلاک را بنجات و دوزخ را
بهشت و بدعت را بسنت فما ربحت پس سود نکرد و نفع نرساند تجارتهم بازرگانی ایشانرا وما کانوا و این گروه نبستند مهتدین راه یافتگان
بطریق تجارت و سود کردن در ان مثلهم مانند ایشان یا صفت ایشان کمثل الذی مانند صفت انکسیست که شب تاریک در بیابان استوقد نارا
بر افروزد آتشی بجهت انکه راه ببیند تا جای قرار متعین کند تا از دزدان و ددان و دشمنان ایمن باشند فلما اضاءت پس انهنگام که روشن کرد ان آتش ما حوله
گرد اگرد آتش افروزنده را ذهب الله ببرد خدای تعالی بنورهم نور اتش ایشان وترکهم و فرو گذارد ایشانرا فی ظلمات در تاریکیها یعنی تاریکیهای شب
و ظلمت ابر لا یبصرون نمی بینند گرداگرد خود را صم ایشان کرانند از شنیدن سخن حق یعنی قبول سخن حق نمیکنند بکم گنگانند از گفتن حق چه زبان ایشان
از اقرار بایمان با دل موافقت ندارد پس گویا سخن حق قبول نمیکنند عمی کورانند از دیده بصیرت بدیدن حق فهم لا یرجعون پس ایشان باز نگردند
ازین صفتها بر همین وجه محشور شوند و نحشرهم یوم القیمة علی وجوههم عمیا و بکما و صما مثل منافقانست که در تیره ضلالت ازهم شیشه
مسلمانان آتش کلمه شهادة را بر افروختند و بدان مقدار روشنی از ترس قتل ایمنی میگذرانند اما بعد از مرگ نور اقرار منطفی گشته در ظلمات
ندامت و حسرت و عقوبت در مانند مثل ایشان او کصیب یا مانند صیب که باران بود که قطره است که هیبت تمام برو آید من السماء از اسمان
یا از ابر فیه در ان باران یعنی در اثنا باریدن ان یا در ان ابر ظلمات تاریکیها باشد از تراکم ابر و تاریکی شب ورعد و رعد صعب که از ان شنیده شود
وبرق و درخشی که از ان لامع گردد یجعلون در می آرند اهل این باران از بیم آن اصابعهم انگشتهای خود را فی اذانهم در گوشهای خود من الصواعق
از بیم صداء صاعقها که بدیشان رسد و صاعقه از نیست یا یلی که با او اتش باشد بی زبانه و دود که بر جا که رسد بسوزد پس انگروه انگشتان در گوش
کنند حذر الموت برای پرهیز نگاه داشت از خوف هلاک بموت و بیم او والله محیط و خدای تعالی بعلم احاطه کننده است بالکافرین

ناگرویدگان و افعال و اقوال ایشان بر او پوشیده نیست و مکافات و مجازات بر ایشان بر وجهی که شاید و باید بدیشان خواهد رسانید یکاد البرق
نزدیک باشد که روشنائی برق یخطف بر باید ابصارهم بینائیهاء ایشانرا کلما اضاء لهم هرگاه که بدرخشد برق و آن درخشیدن روشن کند راه را برای
ایشان مشوا فیه و بروند ایشان دران روشنائی واذا اظلم و چون تاریک گردد راه علیهم بر ایشان بواسطهٔ خفای نور برق قاموا بهمانجا
بایستند و متحیر گردند ولو شاء الله و اگر خواستی خدای لذهب بسمعهم هرآینه ببردی شنوائی ایشانرا بآواز رعد و
ابصارهم و بپروی دیدهاء ایشانرا بدرخشیدن برق ان الله بدرستی که خدای تعالی علی کل شیء قدیر بر همه چیزها تواناست خداوند تعالی درینجا
تمثیل میکند منافقانرا بگروهی که در شب تاریک میان بیابان مهلک باشند و بارانی سخت و ابری متراکم ایشانرا فرو گیرد و غریدن رعد و درخشیدن برق
و ایشانرا سراسیمه ساخته از هول آن صاعقه انگشت بر گوش نهند و دران ظلمتها راه بر ایشان پوشیده شود هرگاه که برق درخشد راه پیدا گردد
و قدمی چند بروند و باز که نور برق گذشته تاریکی روی نماید متوقف و سرگردان بمانند اینجا اسلام را بباران تشبیه فرموده است که سبب حیوة قلوب
و ظلمات آن خبرهائیست که بر ارباب نفاق باشد چون تکالیف شرعیه و ترک ریاست و جهاد با قربا و ترک ادیان قدیمه و اینهارا بزعم ایشان ظلمات گفته
و رعد مخاوف که شده اید که پیش آید و برق غنیمتها و ظفرها که روی مینماید و صواعق تهدید و وعید اهل کفر و نفاق پس منافقان که بظاهر اسلام قبول
کرده بودند چون احکام جهاد و قتل کفار و امثال آن که نازل میشود و چون بر ایشان استیلائی یافت که نباید که حکم الهی بقتل و جلاء ایشان صدور یابد
میخواستند که گوش از استماع قرآن بر بندند و هرگاه که برق کثرت مال و حصول غنایم درخشان شدی دین اسلام را پسندیدندی و چون تاریکی
مجاهدات و ریاضات بخیال ایشان رسیدی در سلوک جاده متوقف شدندی حاصل که بامید نعمت دوست و مدح گوی بودند و از بیم محنت دشمن
دیگر جوی و احوال منافقان بهر زمانی برین منوال است نظم بهنگام نعمت متابع شوند ٭ بوقت مشقت منازع شوند ٭ چو دولت درآید همه چاکرانند
بگاه نبرد دشمنی بدترند یا ایها الناس اعبدوا ای مردمان بپرستید و بندگی کنید ربکم پروردگار خود را که سزاوار پرستش اوست الذی آن خدائی که بقدرت
کامل خلقکم بیافرید شمارا و از نیست هست گردانید والذین و بیافرید آنکسانی که بودند من قبلکم پیش از شما نتیجه این آنست که شمارا بعبادت
فرمود لعلکم تتقون تا باشد که شما بپرهیزید از خشم و عذاب او الذی آن خداوندی که بحکمت بالغه جعل لکم ساخت برای نفع و فایده شما الارض
فراشا زمین را بساطی گسترده جهت آرام و حرکت بر و والسماء و گردانید آسمان بناء سقفی برافراشته وانزل و فرو فرستاد من السماء
از آسمان یا از ابر ماء آبی بر فایده یعنی باران فاخرج به پس بیرون آورد بسبب آن آب وقتی که بخاک آمیخته شد من الثمرات از انواع میوهها
و نباتها رزقا لکم روزی ساخته و پرداخته برای شما فلا تجعلوا پس مکنید لله و خدایرا اندادا همتایان و انبازان در ملک او وانتم و حال آنکه
شما تعلمون میدانید که او را مثلی نیست و نشاید که هیچکس غیر او در آفریدن مخلوقات و بظهور آوردن موجودات قادر نیست وان کنتم و اگر هستید
فی ریب در شک و گمان مما نزلنا از آنچیزی که فرو فرستادیم آنرا بتدریج علی عبدنا بر بنده ما که محمد است صلی الله علیه و سلم
که میگوئید او ساخته و با خدا نسبت فاتوا پس بیارید شما که اهل براعت و بلاغتید بسورة بمقدار سخنی یعنی که در فصاحت و جزالت و اخبار
از امور غیبیه باشد من مثله مانند قرآن وادعوا و بخوانید اگر بخود توانائی معارضه ندارید شهداءکم حاضران محافل خود را از شعراء و
خطبا یا بخوانید بتان خود را بمددکاری یا منکرانرا بمعاونت میخوانید بخوانید من دون الله بجز خدای تعالی ان کنتم اگر هستید شما صادقین

راست گویان

راست گویان در آنکه این کلام بشر است فان لم تفعلوا پس اگر معارضه نکردید در زمان گذشته و مثل آن سوره نیاوردید ولن تفعلوا و در زمان آینده
نیز هرگز نتوانید معارضه کردن فاتقوا النار پس بپرهیزید از آتش دوزخ التی آن آتشی که ممتاز است از سایر آتشها بآنکه وقودها آتش انگیزان الناس
و دمانند یعنی کافران اند والحجارة و سنگ کبریت که حرارت آن صعبتر است و بوی آن ناخوشتر اعدت آماده کرده شده است چنین آتشی للکافرین
برای ناگرویدگان وبشر الذین و بشارت ده آنکسانی را که توفیق حق آمنوا گرویدند بخدا و رسول و قرآن وعملوا الصالحات و بجای آوردند کارهای
نیکو از ادای فرایض و سنن مضمون آن بشارت چیست ان لهم آنکه مر ایشانراست در آخرت جنات بوستانها که در وی همه انواع میوهها باشد تجری
میرود من تحتها الانهار از زیر درختان ما از تحت غرفها و منظرها آن جویها از آب و شیر و خمر و عسل کلما رزقوا هرگاه که روزی داده شوند
بهشتیان منها از آن درختان من ثمرة رزقا از میوه روزی ساخته و طعامی پرداخته قالوا گویند هذا الذی داده و خورانیده بودند مارا پیش از این
در دنیا و گفته اند هم در قول اول اشتهار است واتوا به و بیارند پیش مومنان از میوهٔ بهشت متشابها مانند میوهٔ دنیا در رنگ و صورت اما بطعم مختلف
باشند چه فرق باشد همه میوها میوهٔ بهشت ولهم فیها و ایشانرا باشد در بهشت ازواج زنان از حور و انسی مطهرة پاکیزه یعنی صافی جوهر و نیکو طبع
و پاک از عیبها و قبحها زنان دنیا را باشند وهم فیها و ایشان دران بوستانها خالدون جاوید باشند کانند ان الله بدرستی که خدای تعالی لا
یستحیی ترک نکند و باک ندارد ان یضرب آنکه بیان کند مثلا مثلی هرچه باشد و برای هرکه باشد آورده اند که یهود در قرآن ذکر مگس و عنکبوت شنوده
استهزا میکردند که این سخنها بسخن خدای چه ماند حق سبحانه این آیت فرستاد که خدای از ضرب المثل شرم ندارد و اگرچه مثل به بعوضة پشه
خورده بود فما فوقها پس فراتر از آن باشد چون ذباب و عنکبوت فاما الذین آمنوا پس آنکسانکه گرویدند و دانسته اند که قرآن کلام حق فیعلمون پس
میدانند که انه الحق آن مثل یا ضرب المثل درست و راست من ربهم از پروردگار ایشان واما الذین کفروا و اما آنانکه پوشیده شدند حق را فیقولون
پس میگویند از روی جدال و عناد از راه ظرافت و افسوس ماذا اراد الله چه چیز خواست خدای تعالی بهذا بدین که گفتند مثلا از روی مثل یا
کاذان نمیدانند که حق تعالی بعدل خویش یضل به گمراه گرداند بدان مثل کثیرا بسیاری از کفار و منافقان که دران تامل نکنند و حکمت در
نیابند ویهدی به و بفضل خود راه نماید بهمان مثل کثیرا بسیار کسانرا از مومنان که دران تفکر فرمایند وما یضل و گمراه نکند خدای تعالی بدان
مثل که زده الا الفاسقین مگر بیرون رفتگان از مقام فرمان برداری الذین این فاسقان آنانند که ینقضون می شکنند عهد و حیات
عهد الله پیمان خدایرا که از ایشان گرفته است من بعد میثاقه از پس استواری آن پیمان و او عهد لیست که در توریة با بنی اسرائیل بسته اند بر متابعت
پیغامبر آخر الزمان صلی الله علیه و سلم پس این فاسقان یهودان باشند یا وا عهد و میثاق و بدین قول فسقه کفار و منافقان باشند
ویقطعون و میبرند این بیوفایان و عهد شکنان ما امر الله آنچه خدای فرموده به بدانچه ان یوصل که پیوندند کافران رحم پیغامبران
میبریدند چه با هیچ قبیله نبود که آنحضرت صلی الله علیه و سلم قرابتی نداشتی و یهود نیز قطع رحم میکردند چه میان ایشان و آنحضرت صلی الله
علیه و سلم از جهت اسمعیل و اسحق علیهما السلام خویشی بود ویفسدون و همین فساد میکنند فی الارض در زمین بمخالفت و متابعت نفس
اولئک آن قوم هم الخاسرون ایشان زیانکارانند در دنیا و عقبی کیف تکفرون چگونه کافر میشوید بالله بخدای تعالی وکنتم و حال آنکه
شما بودید امواتا مردگان یعنی اجسامی که از حیوة نبود چون نطفه و علقه فاحیاکم پس زنده گردانید خدای شما را بنفخ روح در ابدان

بعد از تسویه ثم یمیتکم پس بمیراند شما را در وقت انقضاء آجال شما ثم یحییکم پس دیگر باره زنده گرداند در قبورها بنفخ احیا شما را زنده سازد برای
نشور ثم الیه پس بسوی او ترجعون بازگردانیده شوید برای مجازات هو الذی او آن خدایست که بقدرت علی خلق بیافرید
لکم برای انتفاع شما ما فی الارض آنچه را که در زمین است جمیعا همه آن از جبال و معادن و عیون و انهار و نبات و حیوان ثم استوی پس بعد از
آفریدن قصد کرد الی السماء بسوی آفرینش آسمان فسویهن پس راست کرد بی خطور و اعوجاج و خلل و انهار سبع سموات هفت آسمان و هو بکل شیء
و او بهمه چیزها علیم نیک داناست یعنی داند که هر چیز را ساخت و برای چه آفرید واذ قال و یاد کن ای محمد علیه الصلوة و السلام چون گفت ربک
پروردگار تو للملائکة مر تمام فرشتگان را یا جمعی که ساکن زمین بودند بعد از قتل و اجلاء بنی الجان انی جاعل بدرستی که من آفریننده ام
فی الارض در زمین مکه و اصح آنست که مطلق زمین باشد خلیفة بدلی از قوم بنی الجان یا کسی که در عمارت زمین و عبادة رب العالمین خلیفه شما
باشد و در اعانة حق و امانات باطل خلیفه من و در بحر الحقایق خلیفه را باین معنی گفته که خلافت بر جمیع موجودات و همه مکونات با جمعهم
خلف او میتوانند بود زیرا که مجمع عوالم و منبع شهادت و خلاصه عوالم جسمانی با اوست و جامع حقایق علوی سفلی هو نظم
آدمی چیست برزخی جامع :: صورة خلق و حق در وواقع :: متصل با دقایق جبروت :: مشتمل بر حقایق ملکوت :: قالوا گفتند آن ملایکه مخاطب
بودند اتجعل آیا آفرینی فیها در زمین من یفسد کسی که فساد کند و نا فرمانبرداری از و صادر شود فیها در زمین و یسفک الدماء
و ببرد خون نسل خود بغیر حق و وقوف ایشان بدین حال باخبار الهی بود یا در لوح خوانده بودند یا در عقول ایشان مرکوز بود که عصمت خاصه ایشانست
و بجهت این معنی گفتند که چنین کس را خلیفه میسازی و نحن و حال آنکه ما نسبح پاکی یاد میکنیم ترا بحمدک بامر تو یا بتوفیق که موجب حمد است
و نقدس لک و ذکر میکنیم ترا بپاکی از بهر ایشی قال گفت خدای تعالی با این ملایکه انی اعلم بدرستی که من میدانم در آفرینش این خلیفه از حکمتها
ما لا تعلمون آنچه نمیدانید شما و علم و بیاموخت حق سبحانه و تعالی آدم مر آدم را که خلیفه عبارت ازوست الاسماء نامهای مخلوقات کلها همه آنرا
از علویات و سفلیات ثم عرضهم پس عرضه کرد اشخاص از مسمیات را علی الملائکة بر فرشتگان که قایل اتجعل فیها بودند فقال پس گفت و اگر کرد
از روی تکلیف بلکه بطریق تنبیه بعجز ایشان انبئونی خبر دهید مرا باسماء هؤلاء بنامهای که معروض شده اند بر شما ان کنتم اگر هستید شما صادقین
راست گویان در طعن باستحقاق آدم علیه السلام و حال آنکه خلیفه را علم باید و شما را نیست قالوا گفتند فرشتگان بعد از جهل خود بدان
و بطریق اعتذار سبحانک تنزیه میکنیم ترا از همه نقصانها تنزیه کردنی لا علم لنا هیچ دانشی نیست ما را الا ما علمتنا مگر آنکه در آموختی ما را انک
انت العلیم بدرستی که تو دانای امور کارهای الحکیم محکم کار و صاحب کردار قال گفت خدای تعالی بی واسطه یا آدم انبئهم ای آدم
خبر ده این ملایکه را باسمائهم بنامهای ایشان که حاضر اند فلما انباهم پس آنگه که خبر داد ملایکه را باسمائهم بنامهای مسمیات قال گفت
حق سبحانه و تعالی ملایکه را بر سبیل عتاب الم اقل لکم آیا نگفته بودم شما را انی اعلم بتحقیق که من میدانم غیب السموات آنچه پوشیده است
از جوال آسمانها و الارض و آنچه مخفیات از امور زمین و اعلم ما تبدون و میدانم آنچه ظاهر میکنید از گفتار اتجعل فیها و ما کنتم و آنچه بود که شما
بر عزم خود تکتمون میپوشیدند از فکر امه و مغرور شدن از حکومت زمین و اذ قلنا و یاد کن آنرا نیز که گفتیم للملائکة مر جمیع فرشتگان را
بیکبار اسجدوا سجده کنید لآدم مر آدم را سجده کردنی سجده تحیت و تعظیم فسجدوا پس سجده کردند تمام ملایکه الا ابلیس مگر عزازیل و وی
چون اسم از بنی الجان بود حق سبحانه و تعالی بجهت نافرمانی او را ابلیس لقب نهاد یعنی نا امید از رحمت خدای تعالی ابی سر باز زد

از سجده و استکبر

از سجده و استکبر و تکبر و گردن کشی کرد و کان و بود در علم خدای تعالی من الکافرین از جمله ناگرویدگان وقلنا یا آدم و گفتیم از محض کرم ای
آدم اسکن انت ساکن شو تو و زوجک و جفت تو یعنی حوا الجنة در بهشت و کلا منها و بخورید از بهشت یعنی میوه ها او رغدا خوردنی بسیار حیث
شئتما هر جا که خواهید و لا تقربا و نزدیک مگردید هذه الشجرة این درخت را یعنی شجره انگور یا انجیر و اشهر گندم است فتکونا پس باشید شما اگر بدین
شجره نزدیک شوید من الظالمین از ستمکاران بنفسها خود بارتکاب نافرمانی فازلهما پس بلغزانید از جای و ببرد آدم و حوا را الشیطان
دیو سرکش یا نافرمان بردار عنها از بهشت بعد از آنکه بدستیاری طاوس و مار به بهشت در آمده بود و حوا و آدم را وسوسه کرد فاخرجهما
پس بیرون کشید ایشان را یعنی باعث اخراج شیطان بجارات حق سبحانه بیرون کرد آدم و حوا را مما کانا از آنچه بودند فیه در آنجا
از کرامت و نعمت و قلنا اهبطوا و گفتیم با طاوس و مار و آدم و حوا و ابلیس را که همه فرود روید از بهشت بدنیا بعضکم برخی از شما لبعض مر
برخی را عدو دشمن باشند چون ابلیس و مار که دشمن آدم و اولاد آدم اند و لکم و مر شما راست و ذریت شما را فی الارض در زمین
مستقر موضع قرار و متاع و برخورداری و منفعت الی حین تا هنگام رسیدن آجال و بسر آمدن اعمار فتلقی آدم پس فرا گرفت
آدم علیه السلام من ربه از پروردگار خویش کلمات سخنی چند که آن بقول اشهر اینست که ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا
لنکونن من الخاسرین و این تلقی وقتی بود که آدم علیه السلام بعد از هبوط بر کوه سراندیب دویست سال بگریست که حق تعالی او را این کلمات
تلقین نمود و چون آدم علیه السلام این مناجات کرد فتاب علیه پس خدای تعالی قبول کرد و بذیرفت توبه او را انه بدرستی که خدای تعالی
هو التواب اوست توبه دهنده بندگان الرحیم مهربان بر تایبان قلنا گفتیم با دیگر بار اهبطوا فرود روید منها از بهشت یا از
سموات جمیعا همه شما فاما یاتینکم پس اگر بیاید شما را منی از نزدیک من هدی دلالت و بیان فلا خوف
پس هیچ ترسی از تخیل هول و نکال نیست علیهم بر ایشان که بروند متابعت جاء ایشان از آفت ایمن باشند و لا هم و نیستند ایشان که بجهة
فوت مقاصد از ایشان یحزنون اندوهناک شوند زیرا که قبول مراد آن فایز کردند والذین کفروا و آنکسانیکه نگرویده اند حق را
و کذبوا بایاتنا و بدروغ داشتند دلایل وحدانیت ما را یا باور نکردند قرآن را اولئک آن گروه اصحاب النار اهل آتش اند هم فیها
ایشان در آن آتش خالدون جاودانند یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب علیه السلام اذکروا نعمتی یاد کنید نعمتهای من
نعمت و احدانیت و معنی او جمع التی آن نعمتها که از فضل خود انعمت علیکم انعام کردم بدران که گذشتگان شما و نیکویی
بجای پدران نیکویست بجای اولاد که فخر و مباهات بدان ایشان را نیز حاصل است و اوفوا و وفا کنید بعهدی به پیمان من که در شان پیغمبر آخر الزمان
شما بسته ام در توریة اوف بعهدکم تا وفا کنم بعهد شما یعنی جزای وفاداری شما دارم و ایای فارهبون و از من بترسید از نقض عهد و شکستن
پیمان و آمنوا و بگروید بما انزلت بانچه فرو فرستاده ام از قرآن مصدقا در حالتی که آن فرو فرستاده موافقت در توحید و وعد و
وعید لما معکم مر آنچه را که با شماست یعنی توریت و لا تکونوا و مباشید اول کافر به اول گروهی ناگرویدگان از اهل کتاب به قرآن
و لا تشتروا و بدل مکنید بایاتی آیتهای کتاب من که توریتست ثمنا قلیلا بهای اندک مخاطب علمای یهود اند که بهدایا و صلات کعب ابن
اشرف و امثال او آیات توریة را تحریف کردند و او محمد را صلی الله علیه و سلم میپوشیدند و ایای فاتقون و از من بترسید در دو

کتاب ربانی بطعام فانی ولا تلبسوا و میامیزید الحق سخن راست و درست را که در توریت از صفات محمد صلی الله علیه و سلم بالباطل
باطلی که شما بدست خود نویسید وتکتموا الحق و میپوشید سخن راست را که محمد مصطفی است صلی الله علیه و سلم وانتم تعلمون و شما میدانید
که این آن پیغامبر است که نعت او میپوشید واقیموا الصلوة و برپای دارید نماز را مسلمانان را بدان وجه که ایشان میگذارند وآتوا الزکوة
و بدهید زکوة مال را بطریق اهل اسلام وارکعوا و نماز گذارید مع الراکعین با نماز گزارندگان یعنی با جماعت مسلمانان أتأمرون
الناس ایا میفرمایید مردمان را بالبر به نیکویی وتنسون و فراموش میکنید انفسکم نفسهای خود را وانتم تتلون الکتاب و حال آنکه شما
میخوانید توریت را افلا تعقلون ایا چرا خود کار نفرمایید در شان بعضی از یهود مدینه است که یاران خود را که در ربقهٔ اسلام درآمده بودند در انقیاد
احکام شرع محمدی ترغیب میکردند و خود از سلوک سبیل مسلمانی تحاشی مینمودند واستعینوا و یاری خواهید بالصبر بشکیبائی کردن در
ادا طاعت یا بروزه داشتن والصلوة و بگزارید نماز فرایض وانها بدرستی که نماز بطریق مسلمانان لکبیرة بزرگ و دشوار و گران است
الا علی الخاشعین مگر بر ترسکاران و آرام گرفتگان با طاعت که مومنانند و عبادت بر ایشان گران نیست زیرا که نفسهاء ایشان
رام شده و در مقابلهٔ ریاضت نفس عطاها از اضافات حق بدیشان رسیده بیت جهد کن تا نور تو رخشان شود ∴ تا سلوک
خدمتت آسان شود ∴ پس در صفت خاشعان میفرماید که الذین یظنون آنانکه یقین میدانند انهم ملاقوا ربهم آنکه ایشان و
رسیدگانند بجزاء پروردگار خویش وانهم الیه و بدرستی که این نیز میدانند که ایشان بسوی پروردگار خود بجهت باداش کردن
راجعون باز گردندگانند یا بنی اسرائیل اذکروا ای بنی اسرائیل یاد کنید نعمتی التی نیکو نهادها را آن نیکو نهادها که من که انعمت علیکم انعام کردم
بر شما دانی وانی اگر من فضلتکم تفضیل دادم اجداد شما را و فضل نهادم علی العالمین بر عالمیان که در روزگار ایشان بودند
واتقوا و بترسید یوما از عذاب روزی که در آن روز لا تجزی حق گذاری نکند و نتواند نفس هیچ نفسی مومنه عن نفس از نفس کافر شیئا
اندک چیزی را از مکافات یا کفایت نکند هیچکس از هیچکس چیزی از عذاب ولا یقبل و پذیرفته نشود منها از نفس کافر یعنی برای او شفاعة در
خواستن بران تقدیر که کسی شفاعت کند ولا یوخذ و فرا گرفته نشود منها از آن نفس عدل فدیه که عوض خود بدهد برای کشیدن عذاب
ولا هم ینصرون و نباشند کافران در آن روز که یاری داده شوند یعنی هیچکس ایشان را یاری ندهد در دفع عذاب واذ نجیناکم و یاد کنید ای بنی
اسرائیل که برهانیدیم ما شما را اجداد ایشان منت بر فرزندان نهاده که حصول اولاد بسبب اجداد بوده شده و رهانیدن ایشان از گروه
من آل فرعون از فرزندان فرعون که یسومونکم میچشانیدند شما را سوء العذاب سخت ترین و بدترین عذابی یذبحون ابناءکم میکشتند پسران
شما را طفولیت بسبب خوابی که فرعون دیده بود که در میان بنی اسرائیل پسری پیدا شود که هلاکت و خرابی در ملک بدست او بود ویستحیون
و باقی میگذاشتند نساءکم دختران شما را برای خدمت وفی ذلکم و درین ذبح پسران و خدمت فرمودن دختران بلاء محنتی و آزمایشی
بود شما را من ربکم از پروردگار شما عظیم بزرگ مولی نهایت واذ فرقنا و یاد کنید آنکه بشکافتیم بکم البحر برای شما یعنی بسبب
نجات شما دریای قلزم را وقتی که از فرعون میگریختند و دریا پیش شما بود و لشکر فرعون از عقب شما فانجیناکم پس برهانیدیم شما را از
ضیعان لشکر واغرقنا و در آب فرو بردیم آل فرعون کسان فرعون را وانتم تنظرون و حال آنکه شما می نگریستید در دریا که چگونه نگاه فته می

یا فرعونیان را که میکرد یا که چنان غرق میکنند واذ واعدنا موسی و یاد کنید آنرا که موسی را علیه السلام وعده داده ایم از برداد کتاب
و وعدهٔ موسی را باآمدن بجانب طور اربعین لیلة چهل شبان روز یعنی بعد از انقضاء آن ثم اتخذتم پس فرا گرفتید شما العجل گوساله را بخدای
من بعده بعد از رفتن موسی علیه السلام بطور وانتم ظالمون و شما ستمکارانید بوضع عبادت در غیر موضع آن ثم عفونا پس عفو کردیم
در گذرانیدیم عنکم از شما بعد از توبه شما و هلاک نکردیم شما را من بعد ذلک از پس آنکه این چنین عمل منکر از شما صادر شد و این عفو از برای آن
بود که لعلکم شاید که شما تشکرون شکر کوئید خدا را از نعمت عفو واذ آتینا موسی و یاد کنید آنرا که دادیم موسی را الکتاب توریت
والفرقان و حجتی جدا کننده میان حق و باطل لعلکم تا مگر شما تهتدون راه راست نمایید بدان کتاب و حجت واذ قال موسی و یاد آورید
آنرا که گفت موسی علیه السلام لقومه مر قوم خود را یعنی آنها که عبادة عجل کرده بودند یا قوم ای گروه من انکم بدرستی که شما ظلمتم
ستم کردید انفسکم نفسهای خود را باتخاذکم بفرا گرفتن شما العجل گوساله را بخدای فتوبوا پس باز گردید بتضرع و زاری الی بارئکم
بسوی حضرت آفریدگار خود فاقتلوا پس بکشید انفسکم نفسهای خود را یا ای آنکسانیکه پرستیده اید بکشید کسان خود را از گوساله پرستان
ذلکم این کشته شدن شما خیر لکم بهتر است و شما را از زندگانی دنیا عند بارئکم نزدیک آفریننده شما بعد ازین حکم عبدهٔ عجل بصحرا رفتند و
بزانو درآمده سرها در پیش افکندند و هارون علیه السلام با دوازده هزار مرد شمشیرها کشیده بیامدند و از اول روز تا بوقت استوا
هفتاد هزار مرد از ایشان بکشتند پس رب العزة میفرماید که چون فرمان حق قبول کردید فتاب علیکم پس توبه شما بپذیرفت انه هو بدرستی که
اوست عز و التواب پذیرندهٔ توبه از عاصیان الرحیم مهربان بر توبه کنا گناهکاران در لطایف قشیری فرموده که توبه بقتل نفس است
در نهانخانهٔ ریاضات و صاحب بحر الحقایق آورده که قتل نفس در ظاهر هم مومن تواند و هم کافر اما قتل نفس در باطن جز مومن
خالص را میسر نشود و آن قتل بقطع آرزوها و ارادها میسر شود نظم نفس خود را کش جهانی زنده کن ∴ خواجه را کشت است او را بنده کن
تو طمع داری که او با بی جفا ∴ بسته داری در قاره در وفا ∴ مرضی را این تمنا کی رسد ∴ موسیی باید که اژدرها کشد واذ قلتم و یاد کنید
که گفتید یعنی هفتاد تن از احبار قوم شما که با موسی علیه السلام بطور رفته بودند تا کلام حق سبحانه و تعالی شنوند بعد از شنودن آن گفتند یا
موسی لن نؤمن ای موسی ما تصدیق نمیکنیم لک ترا درین گفتار سخن گفت ای حجاب شنیدیم سخن حق حتی تا وقتی که ببینیم نری الله ببینیم خدای
تا جهرة آشکارا و برو فاخذتکم پس فرا گرفت احبار شما را بدین گستاخی که کردند الصاعقة آتشی که از آسمان فرود آمد وانتم و شما
آن مردم شما تنظرون مینگریستید بدان آتش دگویند صاعقه آوازی مهیب بود که از آسمان بیامد و چون قوم شنیدند بیکبار مردند موسی
علیه السلام متحیر در ایشان مینگریست و میگفت خداوندا من با بنی اسرائیل چگویم که بزرگان قوم او کجا شدند حق تعالی ایشان را زنده گردانید چنانچه
فرمود ثم بعثناکم پس زنده برانگیختیم و زنده گردانیم شما را من بعد موتکم از پس مرگ شما یعنی بعد از آنکه میرانیده بودیم بصاعقه لعلکم تا باشد که
شما تشکرون سپاس داری کنید حق را در زنده کردن شما که حساب از وصول نعمات وظللنا و سایبان ساختیم علیکم بر شما الغمام ابر را
تا از حرارت آفتاب متضرر نشوید و این وقتی بود که بنی اسرائیل در تیه مانده بودند و ما و ایشان خیمه و سایبان نبود وانزلنا و فرو فرستادیم
علیکم بر شما در تیه المن ترنجبین والسلوی و مرغی برشکل سمانی و آن طایر لیست از طرفین از گنجشک بزرگتر و از کبوتر خوردتر

در تفسیر منیر گوید کران وغ بر شاخهای گیاه نشستندی و انواع نغمات خوش و اصوات دلکش از ایشان بظهور رسیدی پس بادی بوزیدی و پرهای ایشان بریختی و رغ بودی باکیزه و پریان بی پر و بیخون و استخوان بنی اسرائیل بر میداشتند و تا ریختن می امیختند کلوا کفتیم بخورید
من طیبات ما رزقناکم از پاکیزها انچه روزی کردیم شما را یعنی هر چه بخورید و برای فردا ذخیره مکنید پس ایشان خلاف کرده ذخیره می نهادند
و همه متعفن و متغیر میشدند و ما ظلمونا و ستم نکردند برما بدین نا فرمانی ولکن کانوا ولیکن بودند که از روی نا فرمانی انفسهم یظلمون ستم میکردند
که برزاق برحق اعتماد نا نموده یاد خار گوشیدند و اذ قلنا و یاد آورید چون کفتیم شما را که ادخلوا درآیید هذه القریة در دیه ایلیا یا اریحا که
قریه جباران فکلوا منها پس بخورید ازین ده یعنی میوها و طعامهای وی حیث شئتم هر جا که خواهید و هر چه خواهید رغدا خوردنی کوارنده
وادخلوا الباب و درآیید بدری از درهای این دیه سجدا سجده کنان شکرانه خلاصی یافتن از تیه وقولوا و بکویید حطة در خواست یا حطه است این
لفظ کلمه استغفار ایشان بود بمعنی انک بفکن از ما کناهان ما نغفر لکم تا بیامرزیم شما را خطایاکم کناهان شما را بدعا و سجود وسنزید و ز
باشد که زیاده کنیم نیکوکاران را در ثواب ایشان فبدل الذین پس بکردانیدند از روی استهزا انانکه ایشان ظلموا ستم کردند بخود قولا آن
سخن که مامور بودند بکفتن غیر الذی بجز انچه قیل لهم کفته شده بود مر ایشان را حق سبحانه فرموده بود که بکویید ایشان کفتند حطا سعاثا یعنی
کندم سرخ بدل کردند توبه را بمطلوب خود از خوردنی فانزلنا وما فرو فرستادیم علی الذین ظلموا بر انانکه ستمکاری کردند بتغیر قول
رجزا عذابی و عقوبتی من السماء از اسمان بما کانوا بدانچه که بودند بدان یفسقون بیرون رفتنده از حد فرمان و آن عذاب آتشی بود که از
آسمان فرود آمده همه را بسوخت یا طاعون بر ایشان کماشت که بیکساعت بیست و چهار هزار کس مردند و بقولی هفتاد هزار واذ استسقی
موسی و یاد کنید انزا که چون آب خواست از ما موسی لقومه برای قوم خود که بعد از خوردن من و سلوی تشنه شدند فقلنا پس کفتیم ما او را
که ای موسی اضرب بزن بعصاک بعصای خود که از شعیب علیه السلام بتو رسید الحجر سنگی معین را سنگی مرادی که حق تعالی از بهشت فرستاده
بود و موسی و کویند سنگی معین نبود پس موسی علیه السلام بفرمان مولی عصا بر سنگ زد فانفجرت پس بشکافته شد منه از آن سنگ اثنتا عشرة
عینا دوازده چشمه بعدد اسباط بنی اسرائیل قد علم بدرستی که دانست کل اناس هر یک از مردمان یعنی اسباط مشربهم آب خور خود کلوا بخورید از من
و سلوی واشربوا و بیاشامید من رزق الله از روزی که خدای تعالی بی رنج و تعب شما داد ولا تعثوا و از حد در مکذرید فی الارض در زمین
مفسدین در حالتی که شما تباه کاراید واذ قلتم یا موسی و یاد کنید انزا که کفتید ای موسی لن نصبر ما صبر هرکز نتوانیم کرد علی طعام واحد بر طعام یکانه
یعنی من و سلوی هر چند طعام دو بوده اما هم دو را در هم سرشته یکی میساختند فادع لنا پس بخوان برای ما ربک پروردگار خود را و از وی درخواه تا
نماید خود یخرج لنا بیرون آرد برای ما مما تنبت الارض از انچه که میرویاند زمین نبت انبات بر زمین مجاز است و بحقیقت حق میرویاند من
بقلها از سبزیها در زمین وقثائها و از خیار و بادرنک او وفومها و از کندم سرخ یا سیر و عدسها و مرجو و بصلها و پیاز او قال کفت خدای
تعالی یا ملک و موسی علیه السلام فرمود اتستبدلون آیا بدل میکنید الذی آن چیزی را که بحسب واقعه هو ادنی او فروتر و خوارتر است چون
سیر و پیاز بالذی بچیزی که آن نفس او هو خیر او بهتر است و نیکوتر چون ریختن و کوشت مرغ و اکنون که چنین میکویید اهبطوا
فرود روید مصرا شهری از شهرها ارض مقدسه فان لکم پس بدرستی که در آن شهرهاست مر شما را ما سألتم انچه خواستید وضربت و

وذ ده شد یعنی لازم کشت علیهم بر ایشان بجزا کفران نعمت و عدم رضا بقسمت الذلة خواری و فروماکی بجزیه دادن والمسکنة و دیگر بر
ایشان وضع کرده شده درویشی و بیچارگی و هر چند توانگر باشند خود را در مل محتاجی و بینوائی بخلق منمایند وباؤا و بازگشتند بغضب من الله
بخشمی از خدای تعالی یعنی سزاوار خشم خدای شدند ذلک بانهم این آن بود که ایشان کانوا یکفرون بودند که کافر میشدند بآیات الله
بآیتهای تورات ویقتلون و میکشتند النبیین پیغامبران را چون زکریا و یحیی و شعیب علیهم السلام بغیر الحق بناحق و ناواجب یعنی
زعم ایشان هر چیزی که موجب قتل باشد از ابنیا صادر نشده ذلک آن کفر و قتل ایشان بما عصوا بدان بود که عاصی شدند در فرمانی خدای
تعالی وکانوا یعتدون و بودند که از حدود میکذشتند و تجاوز از حد فرمان برداری کردند بکثرت عصیان یعنی معصیت بیش کنند
زنگ بر آینه دل بیشتر می نشیند نظم هر کنه زنکی است بر مرآت دل ٭ دل شود زین زنکها خوار و خجل ٭ چون زیاده کشت دل را تیرکی
نفس دون را بیش کردد خیرکی ان الذین بدرستی که انکسانیکه از روی نفاق آمنوا کرویدند یعنی همین بزبان اقرار کردند والذین
هادوا و انانکه بیهودیت درآمدند والنصاری و ترسایان والصابئین و انهاکه از دینی بدینی کردانیده کانند یعنی از هر دینی چیزی اخذ کرده
ملایکه میپرستیدند و زبور میخوانند و روی بکعبه نماز میکزاردند و کفته اند صابیان زنادقه اند یا ستاره پرستان من آمن هر که ایمان
آرد باخلاص تمام ازین طوایف بالله بخدای و صفات سلبی و ثبوتی والیوم الآخر و بروز قیامت و متعلقات آن وعمل صالحا و بکند
عمل شایسته فلهم اجرهم پس مر ایشان راست جزای ایشان عند ربهم نزد پروردگار ایشان ولا خوف و نه ترسی باشد علیهم بر ایشان
روز محشر ولا هم یحزنون و نباشند که اندوهکین شوند در وقت مجازات واذ اخذنا و یاد کنید انرا که فرا کرفتیم از شما میثاقکم پیمان شما را
بمتابعت موسی علیه السلام و عمل باحکام توریت ورفعنا و بر داشتیم فوقکم الطور بزیر شما کوه را یا پیمان بستید بنی اسرائیل بعد از
نزول توریت همه را آغاز نهادند و کفتند احکام این کلام بغایت دشوار است کردن نمی نهیم حق سبحانه و تعالی کوهی از کوههای
فلسطین که انرا طور کفتندی و در تفسیر وطبی آمده که منسوب بود بطور بن اسمعیل فرمان داد تا بزیر سر ایشان بایستاد و در پیش روی
ایشان آتشی افروخته و در عقب دریای ذخار پدید آمد و چون کریزکاه نبود بر وی درافتادند و متحیر شدند و حق سبحانه کفت خذوا فراکیرید
الخ در ویست از ثواب و عقاب لعلکم تتقون باشد که شما بپرهیزید از نافرمانیها ثم تولیتم پس روی بکردانیدید از فرمان من بعد
ذلک از پس عهدی که کردید فلولا فضل الله پس اکر نه فضل و بخشایش خدای تعالی بودی علیکم بر شما ورحمته و بخشش او بسبب تمهیل لکنتم
هر آینه میبودید شما من الخاسرین از جمله زیانزدکان ولقد علمتم الذین و هر آینه نیکو دانسته اید شما انرا که در زمان داود علیه السلام
اعتدوا از حد فرمان در کذشتند منکم از قوم شما در سبت و در حکم روز شنبه که منع کرده بودیم از صید ماهی و ایشان
مخالفت نموده در آن روز بحیله ماهی کرفتند فقلنا لهم پس کفتیم مر ایشان را که چون خلاف او کردید کونوا باشید قردة بوزینکان
خاسئین خوار شدکان و تمام در سوره اعراف مذکور خواهد فجعلناها پس کردانیدیم ما عقوبت را نکالا عذابی و عبرتی که بند
دهنده و بند کننده باشند لما بین یدیها و انکسانی را که پیش ایشان حاضر بودند و میدیدند وما خلفها و انها که از پی ایشان
آیند و قصه ایشان شنوند وموعظة و کردانیدیم اندرزی للمتقین برای پرهیزکاران از قوم ایشان یا از امت محمد صلی الله علیه و سلم
واذ قال موسی و یاد کنید انرا که کفت موسی علیه السلام لقومه و کروه خود را وقتی که در میان ایشان خود کشته یافته بودند عامیل نام و نمیخواستند

وهیخواستند که قایل او معلوم گردد ان الله بدرستی که خدای تعالی یامرکم میفرماید شما را ان تذبحوا انکه بسمل کنید بقرة گاوی را تا
بعضی از وبر مرده بزنید و او زنده شده بگوید که قایل او کیست قالوا اتتخذنا گفتند اما فرا میگیری ما را هزوا اهل افسوس یعنی یا با ما مسخره
میکنی یا میپرسیم که عامیل را که کشته است و تو میگویی که گاوی را بکشید قال اعوذ بالله گفت پناه میگیرم بخدای تعالی ان اکون ازانکه
بباشم من الجاهلین از نادانان و افسوس کنندگان قالوا ادع لنا گفتند بخوان و سوال کن از برای ما ربک پروردگار خود را یبین
لنا تا بیان کند برای ما ما هی که ان گاو را صفت چیست و سال او چند است سوال از ماهیة جهت ان بود که هرگز چنین چیزی ندیده
و نشنیده بودند که ازین نوع بقران صورت صادر نتواند شد پس او را جاری مجری چیزی داشته اند که گویا حقیقت ان ابنیرا
معلوم نیست و فی نفس الامر سوال از ماهیة نبود بلکه از سن و سال بود که میپرسیدند لاجرم در جواب ایشان فرمود که قال
گفت موسی علیه السلام انه یقول بدرستی که میگوید خدای تعالی انها بقرة ان گاویست لا فارض نه پیر از کار افتاده ولا بکر و نه جوان نارسیده
عوان فاین بین ذلک میان انچه مذکور شد از پیر و جوان فافعلوا پس بکنید ما تؤمرون انچه شما را فرموده اند قالوا گفتند بار دیگر ادع لنا
ربک بخوان از برای ما پروردگار خود را یبین لنا تا پیدا و هویدا سازد برای ما ما لونها که چیست رنگ ان بقره قال انه یقول گفت موسی که خدای تعالی
گوید انها بقرة صفراء ان گاویست زرد فاقع لونها در غایت زردی رنگ او تسر الناظرین وان گاو شاد میگرداند و مسرور میسازد از رنگ خود نظر کنندگان را
قالوا ادع لنا دیگر بار گفتند بخوان بهر ما خداوند خود را یبین لنا تا اشکارا گرداند برای ما ما هی که ان چه گاو است کار کننده است یا صحرا چرنده
ان البقر بدرستی که گاوان تشابه علینا متشابه شدند بر ما چه میان سال و زرد رنگ بسیارند و انا و بدرستی که ما ان شاء الله اگر خواهد خدای
تعالی از جمله راه یافتگان باشیم بدین گاو و از حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله منقولست که اگر بنی اسرائیل ان شاء الله تعالی نمیگفتند
هرگز ان گاو را نیافتندی قال انه یقول گفت موسی علیه السلام بدرستی که میگوید خدای تعالی انها بقرة ان گاویست لا ذلول نه رام
کرده و نرم شده که بحکمت زراع تثیر الارض بشوراند زمین را و لا تسقی الحرث و نه کاریست که آب دهد کشت را یعنی آب دهد کشت برای
زراعت مسلمة دست باز داشته شده است از همه کارها و بسر خود چرا میکند و یا بی عیبست و تمام خلقت لا شیة فیها نیست هیچ رنگی مخالف رنگ
زردی فیها در وی و چون بنی اسرائیل این نشانها شنیدند قالوا الآن گفتند اکنون که این صفتها بیان کردی جئت بالحق آوردی راستی
وصف تمام و نعت درستش باز گفتی وان گاو در ملک او داشت و مدت بدان بر میگذارد که خدمت مادر کردی القصه بنی اسرائیل
بخریدند انرا بانکه پوست او را پر زر کنند فذبحوها پس بکشتند پس او را و نکته در کشتن ان گوساله سرزنش گوساله پرستان بود که این نوع
انچه شما پرستیده اید قابل ذبح است نه لایق عبادة و مدح پس او را ذبح کردند و ما کادوا یفعلون و نمیخواستند که بکشند گاو را بسبب
گرانی بها و اذ قتلتم و اول قصهاست که می فرماید که یاد کنید انرا که بکشتید نفسا یکی را که ان عامیل بود فادارأتم فیها پس اختلاف کردید در ان
نفس مقتول یعنی در کشتن او والله مخرج و خدای تعالی بیرون آورنده است و ظاهر کننده ما کنتم تکتمون انچیزی را که میپوشیدید شما انرا پوشیده
از قتل عامیل فقلنا اضربوه پس گفتیم ما که بزنید آن کشته شده را ببعضها پاره از ان گاو که هیچ دم بود یا زبان یا گوشت دیگر تقدیر چون
جزوی بر وی زدند زنده شده چون آواز کردن او می آمد و نام ان قاتلان خود بگفت و ان دو برادرزاده او بودند که بواسطه مال او را
بصحرا برده بقتل رسانیده بودند و بعد از تسمیه ایشان در حال بیفتاد و بمرد کذلک همچنانکه این مرده را زنده گرداند یحیی الله زنده

میکرداند خدای

میکرداند خدای تعالی الموتی همه مردگان را و یریکم و مینماید بشما خطاب آن جماعت که در مجلس احیای عامیل حاضر بودند و می شاید که منکران
بعثه زمان حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم میگوید که انکار میکنند اخر خدای تعالی بشما نماید ایاته دلایل قدرت خود را در احیا لعلکم تعقلون
مگر باشد که شما کبهند فکر کنند و دریابید که کسی که بر قدرت بر زنده کردن نفسی دارد بر احیاء همه نفوس نیز قادر خواهد بود ثم قست پس سخت
گشت قلوبکم دلهاء شمای یهود من بعد ذلک از پس زنده شدن عامیل فهی پس ان دلها که شما راست کالحجارة همچون سنگ است در
سختی و درشتی او اشد قسوة بلکه سخت تر است در قساوه غلظت از سنگ و ان من الحجارة و بدرستی که بعضی از سنگها چنانست که لما یتفجر انچه
هر آینه روان میگردد منه الانهار از وی جویها بزرگ و ان منها و بعضی دیگر هست لما یشقق انچه هر اینه بشکافد فیخرج پس بیرون آید منه الماء
از وی آب گردون چشمها و ان منها و بتحقیق که هست از حجاره لما یهبط انچه فرود آید و از بلندی به پستی که آید من خشیة الله از ترس خدای تعالی
و ما الله بغافل و نیست خدای بیخبر عما تعملون از انچه شما میکنید ای یهود افتطمعون ایا در بسته طمع آید ای مومنان ان یؤمنوا اگر تصدیق کنند
و استوار دارند یهود ان لکم مر شما را انچه میگوید از نعت پیغامبر صلی الله علیه و سلم که حقیقت دین اسلامست و قد کان و حال انکه بود
فریق منهم گروهی از اسلاف که بی واسطه یسمعون میشنیدند کلام الله سخن خدا را بر کوه طور ثم یحرفونه پس بگردانیدند ان سخن را من
بعد ما عقلوه از پس انکه دانسته بودند و دریافته چون بمیان قوم آمدند گفتند ما سخن حق را و نهی او شنیدیم ولیکن در آخر گفت که اگر اینها که فرموده ام
توانید بکنید و اگر قادر نباشید بر اداء آن نکنید و باک مدارید وهم یعلمون و ایشان میدانند که افترا مینمایند و در ینابیع آورده که روزی حضرت
پیغامبر ما صلی الله علیه و سلم فرمود که جهودان بعد ازین در مدینه نیایند که از در آمدن ایشان در مدینه فتنه ظاهر میشود و بعضی از منافقین
یهود اول روز بمدینه در می آمدند که مسلمانانیم همچون شما و آخر روز باز گشته بیاران خود می پیوستند کما قال الله تعالی جل جلاله و اذا لقوا و
چون ملاقات کنند الذین آمنوا انانرا که ایمان آورده اند از اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم قالوا آمنا گویند ما نیز گرویده ایم و
اذا خلا و چون خلوت کنند بعضهم برخی از اصاغر ایشان الی بعض ببرخی از اکابر ایشان چون کعب و حی قالوا گویند ان اکابر ایشان
اتحدثونهم ایا شما حدیث میکنید و خبر میدهید اصحاب محمد را صلی الله علیه و سلم بما فتح الله بدانچه گشاده است ابواب دانش خدای تعالی
علیکم بر شما در کتاب شما و قولی انست که بعضی از یهود مدینه در اول بر دل آنحضرت را صلی الله علیه و سلم از نعت و صفت وی که در توریه
مذکور بود خبر دادند و روسای ایشان ازان آگاهی یافته زجر انرا سرزنش نمودند که شما ایشانرا از صفت محمد صلی الله علیه و سلم خبر میدهید
لیحاجوکم تا مخاصمه کنند و حجت آرند به بانچه دانسته باشند عند ربکم نزد پروردگار شما در قیامت و گویند حق را دانسته بودید و متابعت
نکردید افلا تعقلون ایا جرا در نمی یابید این مقدار که اسرار خود با خصم در میان نمی باید نهاد اولا یعلمون ایا نمیدانند جهودان ان الله یعلم
بتحقیق که خدای عز و جل میداند ما یسرون انچه نهان میدارند از عداوت رسول صلی الله علیه و سلم و اصحاب او رضی الله عنهم و ما یعلنون
و انچه اشکارا میکنند از دوستی پیغامبر صلی الله علیه و سلم و صحابه بنفاق پس هر که حق سبحانه و تعالی دانای اشکار او نهانست باید که
ظاهر خود را بفرمان برداری اراسته سازد و باطن خود را از لوث ناپاکی بپردازد فرد کن سر و علن را پاک کسی راست :: که دانای
نهان و اشکار است :: و منهم و از جهودان امیون جاهلی اند نانویسنده و ناخواننده که لا یعلمون الکتاب نمیدانند توریت را و نمی شناسند که در و

چه چراست الا امانی مگر آرزوهای خود یعنی آنچه موافق هوای ایشان باشد یا وعدهای دروغ که از علماء خود می شنوند که
خاصه ایشان خواهد بود و آبا و اجداد ایشان شفاعت خواهند کرد وان هم و نیستند ایشان الا یظنون مگر آنکه گمان می
برند فویل للذین پس عذاب با اندوه و آن آنراست که ایشان یکتبون الکتاب می نویسند نوشته محرف را بایدیهم بدست
خود مباشر کتابت اند و بدیگری نفرمایند ثم یقولون پس بگویند هذا من عند الله این نوشته از نزدیک خدایست و چرا چنین
کنند لیشتروا تا بخرند یعنی استبدال کنند به بدان کلام تحریف داده ثمنا قلیلا بهاء اندک را یعنی علماء یهود بواسطه اخذ رشوت
صفت مصطفی صلی الله علیه وسلم که در توریة برین وجه بوده که مردی نیکو روی جعد موی گندم گون سیاه چشم میان بالا تغییر کردند
و نوشتند که پیغامبر آخر الزمان دراز قد ازرق چشم سفید پوست فرو هشته موی یک چشم و این صفت دجال است که پیغمبر
موعود است فویل لهم پس وای و آیت مر ایشانرا مما کتبت از آنچه نوشت و تغییر کرد ایدیهم دستهاء ایشان وویل لهم و دیگر باره
وای بر ایشان مما یکسبون از آنچه کسب کردند از رشوت و اکول حرام وقالوا و گفتند یهود برغم خود لن تمسنا النار مارا
مس نکند آتش دوزخ و نماند الا ایاما معدودات مگر بمقدار روزی چند شمرده که هفت روزست که هر روزی مقابله هزار سال
ازان هفت هزار سال که عمر دنیاست یا چهل روز که بدان عدد قوم ما گوساله پرستیدند قل بگوای محمد ایشانرا اتخذتم آیا فرا
گرفته اید عند الله از نزدیک خدای تعالی عهدا عهدی و پیمانی که شمارا زیاده از آنچه میگوئید عذاب نخواهد کرد و اگر چنین
وعده هست فلن یخلف الله پس خلاف نکند خدای تعالی عهده وعده خود را ام تقولون بلکه میگوئید و افترا میکنید علی الله بر خدای
تعالی ما لا تعلمون آنچه نمیدانید بلی نه چنانست که میگوئید ایشان من کسب سیئة هرکه بدی کسب کند و شرک آورد واحاطت به
و فرا گیرد گرد اگرد او خطیئته گناهان او یعنی برو مستولی گردد شود یا بکفر بمیرد فاولئک پس آن گروه مشرکان اصحاب النار اهل
دوزخند یا کسان آنندهم فیها خالدون ایشان در آتش جاوید ماندگانند والذین امنوا وآنانکه گرویده اند بخدای و آنچه از نزد او
آمده وعملوا الصالحات و کردند عمل نیکو و پاکیزه اولئک اصحاب الجنة آن گروه اهل بهشت اند و مستحق اند هم ایشان نه غیر ایشان
فیها خالدون در بهشت جاوید باشندگانند واذ اخذنا و یاد کنید چون فرا گرفتیم یعنی در توریة میثاق بنی اسرائیل عهد و پیمان و
فرزندان یعقوب را و گفتیم لا تعبدون الا الله پرستید شما مگر خدای را که سزاوار پرستش اوست وبالوالدین و نیکوئی کنید بپدر و مادر را احسانا
نیکوئی کردنی وذی القربی و دیگر نسبت قربی خویشان والیتامی و یتیمان والمساکین و بیچارگان وقولوا و بگوئید للناس
و عامه مردمان را حسنا سخنی که مشتمل باشد بنیکوئی با مردم سخن چنان گوئید که دوست دارید که با شما گویند واقیموا الصلوة و نماز را
بپای دارید با شرایط آن وآتوا الزکوة و بدهید زکوة بر وجهی که حکم کرده ام ثم تولیتم پس روی بگردانیدید بعد ازین پیمان و بر
گشتید از عهد و میثاق الا قلیلا منکم مگر اندکی از شما مراد بعضی اسلاف ایشانند که بر شریعت توریة استقامت داشتند و
انتم معرضون و حال آنکه شما اعراض کنندگانید از حکم توریة که در متابعت محمد صلی الله علیه وسلم صادر شده واذ اخذنا و آنرا نیز
یاد کنید که فرا گرفتیم میثاقکم پیمان از اسلاف شما از ایشان عهد بستیم که لا تسفکون نریزید دماءکم خونها اقرباء هم دینان خود را

ولا تخرجون و بیرون نکنید انفسکم کسان خود را ای بستم من دیارکم از بلاد شما ثم اقررتم پس اقرار کردید بدین و قبول نمودید
وانتم تشهدون و شمای یهود مدینه گواهید که آبا و شما این عهد نموده اند ثم انتم هؤلاء پس شما آن گروهید که پیمان شکسته اید
تقتلون انفسکم میکشید کسان خود را وتخرجون فریقا و بیرون میکنید گروهی از کسان خود منکم من دیارهم از سراها و منزلهاء ایشان
تظاهرون هم پشت شوید علیهم بران قوم مغلوب شده از شما بالاثم بتیره کاری والعدوان و افزون طلبی در مدینه از یهود دو
قبیله بودند یکی بنی قریظه با اوس و بنی نضیر با خزرج اتفاق کردند و هر فرقه از یهود معاونت حلف خود با دیگری قتال و بعد از
غلبه در خرابی منزل ایشان کوشیدندی تا هم خود قوم خود را جلا انجامیدی و چون اسیری شدی باتفاق خدا دادندی چنانچه حق
تعالی فرماید وان یأتوکم و اگر آیند بشما اسری اسیران بنی اسرائیل تفادوهم ایشانرا فدیه دهید یعنی باسیری دیگر بدل می
کنید وهو محرم تعلق بما قبل دارد یعنی قوم خود را از دیار ایشان بیرون کردید و حال آنکه حرام کرده شده است علیکم بر شما
بحکم میثاق اخراجهم و بیرون کردن ایشان افتؤمنون آیا میگروید شما ببعض الکتاب بپاره از احکام توریة که فدیه اسیران است
وتکفرون ببعض و کافر میشوید ببعضی دیگر قتل و اخراج فما جزاء پس نیست مکافات کسی من یفعل هرکه بکند ذلک این
عهد شکستن و نافرمان برداری منکم از شما که یهودید الا خزی مگر خواری و رسوائی فی الحیوة الدنیا در زندگانی این سرای که آن
قتل بنی قریظه است و جلای بنی نضیر ویوم القیمة و در قیامت روز رستخیز یردون باز گردانیده شوند از حشرگاه الی اشد العذاب
بسوی سخت ترین عذابی که عذاب دوزخست و یکی از علامات شدة دوام اوست وما الله بغافل و خدای بیخبر نیست عما تعملون از آنچه
عهد شکنان میکنند و حفص بخطاب می خواند و مخاطب همه یهودند یا خطاب عامست اولئک الذین این گروه آنانند که از بخردی اشتروا
خریده اند و بدل کردند الحیوة الدنیا زندگانی محقر دنیا بالاخرة بنعمت جاودانی از سرای دیگر فلا یخفف پس سبک کرده نشود و
عنهم العذاب از ایشان عذاب نه در دنیا بنقصان جزیه و نه در آخرت بخروج از آتش ولا هم ینصرون و نباشند ایشان که یاری
داده شوند نه در دنیا بدفع آفات از ایشان و نه در آخرت بتخفیف عقوبات ولقد آتینا موسی و بدرستی که دادیم موسی را علیه السلام
الکتاب توریة وقفینا و از پی در آوردیم من بعده بالرسل از پس موسی پیغامبران چون یوشع و داود و سلیمان والیاس
و ذکریا و یحیی علیهم السلام وآتینا عیسی ابن مریم و دادیم عیسی را که پسر مریم بود البینات نشانهای روشن و معجزهای هویدا چون
اخبار از غیب و احیاء موتی وایدناه و نیرومند گردانیدیم او را و قوت دادیم بروح القدس بجان پاکیزه یا بجبرئیل علیه السلام
که در همه وقت قرین عیسی بود علیه السلام یا با اسم اعظم که ببرکت او زنده مرده زنده می شد یا بانجیل که تازگی دل و زندگی جان
از آن یافتند نظم دل تازگی از چنین کلامات دارد ۞ جان زندگی از سماع نامت دارد افکلما آیا هرگاه که بنزد ما جاءکم
رسول آمد بشما فرستاده بما لا تهوی بآنچه دوست ندارد انفسکم نفسهای شما و سخن او بر وفق هوای مدعای شما باشد استکبرتم
تعظیم کردید و گردن ننهادید ففریقا کذبتم پس گروهی از ایشان بدروغ داشتید چون محمد و عیسی علیهما السلام وفریقا تقتلون و
گروهی را کشتید چون ذکریا و یحیی علیهما السلام وقالوا و گفتند یهود آن که دلهای ما در غلافست یعنی پوشیده از فهم و

وباز داشته شده از قبول بدین سخن ناامید میکردانیدند حضرت پیغامبر را صلی الله علیه وسلم از ایمان خود بقرآن و متابعت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم حق سبحانه وتعالی رد سخن ایشان میکند یعنی نه چنانست که ایشان میگویند بل لعنهم الله بلکه خدا اوند ایشان را
رانده است و از لطف از ایشان باز گرفته بکفرهم بسبب کافر بودن ایشان فقلیلا ما یؤمنون پس اندکی از ایشان ایمان می آرند چون ابن
سلام و اصحاب او ولما جاءهم و آنهنگام که آمد بدیشان کتاب من عند الله نوشته از نزد خدای تعالی که آن قرآنست مصدق
گواه موافق لما معهم مر آن کتاب را که بر ایشانست یعنی توحید و نبوت و حشر و آنچه از اصول دین باشد قبول نکردند و بدان بگرویدند
وکانوا من قبل و حالانکه بوده اند پیش ازین کتاب که در وقت فرو ماندگی یستفتحون طلب فتح و نصرت میکردند بدین کتاب و
بکسی که این کتاب برو فرود آمد هر گاه که کفار عرب قصد یهود کردندی و کار بر ایشان تنگ شدی دستها بر داشته گفتندی بار خدایا
نصرت میخواهیم از تو بمحمد صلی الله علیه وسلم که رسول آخر الزمانست علی الذین کفروا بر آنانکه نگرویدند از کفار عرب بدان و چه اینها
گمان آن بود که آن پیغمبر از بنی اسرائیل خواهد بود چون از بنی اسمعیل بود دیدند کافر شدند فلعنة الله پس لعنت که خدای تعالی علی
الکافرین بر گرویدگان که بدانش خود کار نکردند و عناد ورزیدند وضع ظاهر در موضع مضمر تسجیل کفر ایشانست بئسما اشتروا بد
چیزیست که ایشان خریدند به انفسهم بهره از نفسهای خود و آنچیز که اینست ان یکفروا آنکه کافر میشوند بما انزل الله بآنچه فرو فرستاد
خدای تعالی که آن قرآنست بغیا از جهت حسد یعنی رشک بردند ان ینزل الله بر آنکه فرو فرستاد خدای تعالی من فضله از فضل خود
که کتاب و وحیست علی من یشاء بر آنکس که خواهد من عباده از بندگان خود که سزاوار آن باشند فباؤا پس بازگشتند جهودان بغضب
بخشمی از خدای تعالی باستحقاق گشتند خشمی را علی غضب بالای خشمی دیگر یعنی خشمی از انکار عیسی علیه السلام و انجیل و خشمی بانکار محمد
علیه الصلوة والسلام و قرآن وللکافرین و مر کافران را عذاب مهین عذابی خوار کننده واذا قیل لهم و چون گویند مر جهودان را
آمنوا بگروید بما انزل الله بآنچه فرو فرستاد خدای تعالی از انجیل و قرآن قالوا نؤمن گویند ما گرویدیم بما انزل علینا بآنچه
بما فرو فرستاده اند یعنی توریة ویکفرون و کافر میشوند بما وراءه بآنچه جز کتاب ایشانست وهو الحق و آن ما وراء یعنی
قرآن و انجیل درست و راست مصدقا در حالتی که آن حق باور دارنده است لما معهم مر آن کتاب را که با ایشانست از آن
کفر ایشان بتوریت نیز لازم می آید چه کفر بآنچه موافق چیزیست کفر باشد و بدانچیز قل بگوای محمد علیه الصلوة والسلام در جواب
آنکه میگویند که بتوریة ایمان داریم فلم تقتلون پس چرا میکشتید انبیاء الله پیغامبران خدای تعالی را من قبل پیش ازین
که بودند ان کنتم مؤمنین اگر بودید شما گرویدگان بتوریة ولقد جاءکم هر آینه آمد بشما موسی موسی علیه السلام بالبینات
بنشانها درست و پیدا نهاد راست که احکام الواح است ثم اتخذتم العجل پس شما گرفتید گوساله را بخدائی من بعده از پس
رفتن موسی علیه السلام بطور وانتم ظالمون و شما بیداد گردید بر نفس خود واذ اخذنا میثاقکم و یاد کنید چون فرا گرفتیم میثاقکم
پیمان شما را ورفعنا و بر داشتیم فوقکم الطور بر زبر شما کوهی را که منسوب بود بطور بن اسمعیل خذوا گفتیم فرا گیرید ما آتیناکم
آنچه بشما داده ایم یعنی توریة بقوة بعزم درست و جدی تمام واسمعوا و بشنوید یعنی فرمان برید قالوا گفتند بانکار

سمعنا شنیدیم

سمعنا شنیدیم و بذیرفتیم و پنهان با خود گفتند وعصینا و نافرمانی کردیم و نشنیدیم بگوش و عاصی شدیم بدل واشربوا و خورانیده شدند یعنی
در آورده شد فی قلوبهم العجل در دلهای ایشان دوستی گوساله را بکفرهم بسبب جحود و انکار ایشان قل بگوای محمد علیه الصلوة
والسلام بئسما یأمرکم بد چیزیست آنچه میفرماید شما را به بآنچه ایمانکم ایمان شما و آن کفرست بمحمد صلی الله علیه وسلم و بقرآن
ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما گرویدگان بخدای چه اگر کسی مومن باشد ایمان او را بکفر نفرماید و جهودان با این همه دعوی میکنند
بهشت جز جای ما نخواهد بود و خداوند تعالی فرمود که قل بگوای محمد علیه الصلوة والسلام در جواب دعوی ایشان که ان کانت اگر
هست بزعم شما لکم مر شما را الدار الآخرة سرای آخرت و نعیم بهشت عند الله نزدیک خدای خالصة بی انباز و خاصه من دون
الناس بی دیگر مردمان فتمنوا الموت پس آرزو کنید مرگ را ان کنتم صادقین اگر هستید شما راست گویان در آنکه بهشت خاصه از آن شماست
چه بی مرگ اشتیاق لقا نیست پس هر که آرزومندتر بمرگ مشتاق‌تر بود و بلقا بیت مرگ ست که دوست را بدوست رساند
آن کیست که او بمرگ شادان نبود ولن یتمنوه و آرزو نکنند جهودان مرگ را ابدا هرگز بما قدمت بآنچه پیش فرستاده است ایدیهم دستهای
ایشان از قتل انبیا و تغییر نعت مصطفی صلی الله علیه وسلم والله علیم و خدای داناست بالظالمین بستمکاران و دروغگویان
ولتجدنهم و هر آینه که یابی جهودان را احرص الناس حریص ترین مردمان علی حیوة الدنیا بر زندگانی دنیا ومن الذین اشرکوا و از آن کسان
نیز که شرک آوردند یعنی کفار عرب و اصح آنست که این کفار از مجوس اند زیرا که هیچکس زندگانی را دوست تر از ایشان نمیدارد یود احدهم
دوست میدارد یکی از ایشان یکی از گبران لو یعمر که کاشکی عمر داده شود الف سنة هزار سال و آن تحیة مجوس است چون بهم رسند
زی هزار سال و نزد بعضی از علما گفتن این مکروهست وما هو بمزحزحه و نیست که وی رهاننده او باشد من العذاب از عذاب دوزخ ان
یعمر که آنکه عمر داده شود یعنی طول عمر دافع عذاب الهی نیست والله بصیر و خدای تعالی بیناست بما یعملون بآنچه میکنند یهود و مجوس و غیر
ایشان بعضی از یهود گفتند صاحب محمد صلی الله علیه وسلم که او پیغام داد بدو و وحی می آرد و اسلاف ما را از جبرئیل علیه السلام
زحمت بسیار رسیده و اکثر بلا و عذاب بر آبای ما نازل شده و اگر بجای او میکائیل بودی ما بابو القاسم ایمان می آوردیم
حق سبحانه وتعالی فرمود که قل بگوای محمد علیه الصلوة والسلام من کان هر که باشد عدوا لجبریل دشمن مر جبرئیل علیه السلام
را و این نامی است عبرانی و سریانی معنی آن عبد الله باشد و او خازن وحی است پس هر که دشمن او بود گو از خشم بمیر فانه
نزله پس بدرستی که فرود می آرد قرآن را علی قلبک بر دل تو باذن الله بفرمان خدای مصدقا در حالتی
که او تصدیق کننده است لما بین یدیه و آنچه پیش از وی نازل شده و حالا با ایشانست از کتب منزل چون توریة و
توریة وهدی و قرآن راه نماینده است بحق وبشری و مژده دهنده للمؤمنین مر مومنان را بنجات و درجات من کان
هر که باشد عدوا لله دشمن مر خدای را وملائکته و فرشتگان او ورسله و فرستادگان او وجبریل ومیکال و این دو فرشته
که مقرب‌اند فان الله پس بدرستی که خدای عدو للکافرین دشمن است مر کافران را که دشمن ملائکه و رسل‌اند ولقد انزلنا
و هر آینه ما فرو فرستادیم الیک بسوی تو آیات بینات نشانهای روشن یا آیتها درست و راست یعنی قرآن وما یکفر بها و

ومایکفر بها وکافر نمیشوند بدان ایتها الا الفاسقون مگر بیرون رفتگان از فرمان خدای تعالی اوکلما عاهدوا ایا هرگاه که عهد
کردند عهدا عهد کردنی نبذه بشکستند انرا فریق منهم گروهی از ایشان بل اکثرهم بلکه بیشتر ایشان لا یومنون نمیگروند بتورة
ولما جاءهم وانگاه که آمد بدیشان رسول من عند الله فرستاده از نزدیک خدای یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم مصدق
باور دارنده لما معهم و توریت را که با ایشان نبذ فریق بیفکند گروهی من الذین اوتوا الکتاب ازانکه عطا داده شده اند توریة
را یعنی علماء ایشان بینداختند کتاب الله توریة را یا قران را وراء ظهورهم پس پشت خود کانهم گویا که ان علما لا یعلمون
نمیدانند که ان کلام الله است واتبعوا و پیروی کردند این یهود ما تتلوا الشیاطین وانچه که میخوانند دیوان علی ملک سلیمان
در زمان بادشاهی سلیمان علیه السلام و الجان بود که دیوان در عهد سلیمان علیه السلام سحرها و شعبدها [illegible] را با نیرنگها نگاشت
بس امیخته بودند و میان اراذل و جهال شایع شده سلیمان علیه السلام بدان اطلاع یافته بفرمود تا نوشتها را بیاوردند و
در صندوقی نهاده مقفل ساخته و در زیر تخت خود دفن کرد و بعد از وفات سلیمان علیه السلام دیوان انرا از زیر تخت بیرون
آوردند و چنان فرا نمودند که سلیمان بدین سحرها و شعبدها بادشاهی میکرد و بعد ازان یهود سلیمان را بسحر نسبت میدادند حق سبحانه
ابرا ذمه و برا فرمود وما کفر سلیمان و هرگز کافر نشد سلیمان یعنی جادوئی نکرد ولکن الشیاطین و لیکن دیوان آن زمان
کفروا کافر شدند یعلمون الناس در می آموختند مردمان را السحر جادوئی وما انزل و دیگر یهود متابعت نکردند انچیز را که
فرو فرستاده شده از سحر علی الملکین بر دو فرشته ببابل در شهر بابل هاروت وماروت نام ان دو فرشته است و ان ایشان
برادمیان گنهکار طعنه میزدند حق تعالی فرمود که ایشان بسته نفس و هوا اند و اگر شما را نیز همان حالت که ایشان راست
بودی صدور عملها بدتر از افعال ایشان از شما امکان داشتی ایشان استبعاد نمودند حق سبحانه و تعالی نفس بشر بر ایشان
داده و برای حکومت خلق بر زمین آمدند [illegible] زهره نام عاشق شدند و بسبب شرب خمر بر قتل ناحق و سجده صنم اقدام
نمودند حق تعالی ایشان را در صعود بر اسمان منع کرد و عذاب ایشان مقرر شد و حالا در چاه بابل بموی اویخته معذب اند
وانزال سحر بر ایشان بسبب ان بود که دران زمان سحره دعوی نبوت میکردند حق سبحانه و تعالی در زمان حکومت ایشان قبل از
معصیت این علم بدیشان و گویند بوجه الهام کیفیت این علم بیاموخت تا جمع زیرکان را تعلیم دهد و ایشان بر کیفیت
سحر و حقیقت آن مطلع شده معارض عیان نبوت کردند وما یعلمان و نیاموزند این دو فرشته درین که در چاه بندند من
احد هیچکس را جادوئی حتی یقولا تا وقتی که گویند انما نحن فتنة جز این نیست که ما آزمایش خلقیم از خدا فلا تکفر پس
تو کافر مشو گرا اعتقاد کردن که بر علم سحر گناهی مترتب نیست فیتعلمون پس می آموزند منهما ازان دو ملک ما یفرقون
به از الحجری که جدائی افکنند آن بین المرء و زوجه میان مرد و زن او وما هم و نیستند جادوان بضارین به ضرر رساننده
بسحر من احد هیچکس را الا باذن الله مگر بقضا و قدر خدا و یتعلمون و می آموزند ما یضرهم انچه ایشان را ضرر رساند
ولا ینفعهم و سود نکند ولقد علموا و هر آینه بتحقیق دانستند یهودان لمن اشتریه هر که سحر بخرد یعنی بیاموزد و کار بندد

ماله نیست مر او را فی الاخرة در آن سرای من خلاق بهره از نیکوئی ولبئس ما شروا به و بد چیزیست انکه فروختند بان انفسهم نفسها
ایشان را یعنی سحر را اختیار کردند لو کانوا یعلمون اگر بودندی ایشان که دانندی زیان این سودا را ولو انهم و اگر این جهودان
آمنوا گرویدندی بمحمد علیه الصلوة و السلام واتقوا و پرهیز کردندی از سحر و کین یهودی بادافش یافتندی پوشیده نیست
لمثوبة که هر اینه بادافش یافتندی من عند الله از نزدیک خدای تعالی خیر بهتر است از دیو شوث که بر کتمان نعت پیغامبر صلی الله
علیه و سلم می پایند لو کانوا یعلمون اگر بودندی که بدانستندی یا ایها الذین امنوا ای انکسانیکه گرویده اید لا تقولوا
راعنا مگوئید لفظ راعنا در وقت مکالمه با محمد صلی الله علیه و سلم یهود این گفتار را دستاویز ساخته با حضرت میگفتند و در لغت
ایشان دشنام فاحش است و مومنان بدان معنی میگفتند که رعایت کن سخنان ما را یعنی بشنو حق سبحانه و تعالی فرمود که این کلمه مگوئید
یعنی لفظ راعنا در وقت مکالمه با محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم وقولوا انظرنا و بگوئید بنگر بسوی ما واسمعوا و بشنوید حکم خدا
بسمع قبول وللکافرین و از انهار است که بطریق مذمت این کلمه میگویند یعنی کافران را عذاب الیم عذابی دردناک که هرگز
انقطاع نیابد ما یود الذین کفروا دوست ندارند انانکه حق را پوشیده اند من اهل الکتاب از اهل کتاب یعنی یهود ولا المشرکین
و نه مشرکان ان ینزل انکه فرو فرستاده شود علیکم بر شما من خیر هیچ نیکوئی من ربکم از پروردگار شما و اراد
وحی است و قران که جامع همه چیزهاست یهود میخواستند که نبوت با ال اسمعیل انتقال کند و مشرکان را داعیه ان بود که پیغامبری
بولید بن مغیره و نعیم بن سقفی رسد والله یختص و خدای تعالی اختصاص میدهد برحمته بنبوت و وحی خود من یشاء هر کرا میخواهد
والله و خدای تعالی ذو الفضل العظیم خداوند فضل و بزرگیست بر هر که خواست او را نبوت داده و صفت فضل و عظمة
شعار ویست فرد فضل او و فضلی است افزون از عدد و لطف او لطفی است بیرون از شمار ما ننسخ هرچه منسوخ
میدانیم من ایة آیتی از قران بر وفق مصالح خلق و مقتضای زمان او ننسها تا فراموش میگردانیم انرا و از دلها بریم
نات بخیر تا بیاریم بهتری منها ازان ایة منسوخه چنانچه مصابره یک نمازی با ده تن منسوخ کرد و با دو تن مقرر ساخت
ومثلها تا بسازیم مانند انکه نسخ کرده ایم در منفعت و مثوبت با وجود رعایة مصلحت چون تحویل قبله بیت المقدس بکعبه الم تعلم ایا
نمیدانی خطاب با منکران نسخ است جهودان در نسخ مجادله میکردند و میگفتند ان پشیمانیست و بر خدای تعالی روا نیست و
این حکمت الهی و مصلحت نامتناهی در نسخ احکام غافل و ذاهل بودند و حق تعالی میفرماید که ای منکران مجادله اما معلوم ندارید
یعنی نمیدانید ان الله انکه خداوند سبحانه و تعالی علی کل شیء قدیر بر همه چیزها از محو و اثبات و نسخ اشیا توانائیست بر کمال
الم تعلم ایا ندانستی ان الله بتحقیق که خدای تعالی له واوراست ملک السموات والارض بادشاهی اسمان و زمین
هرچه خواهد کند وما لکم و نیست مر شما را من دون الله بجز خدای تعالی من ولی هیچ دوستی که از و بشما نفع رسد ولا نصیر
و نه یاری که از شما دفع ضرر کند ام تریدون ایا میخواهید ان تسئلوا رسولکم انکه سوال کنید پیغامبر خود را کما سئل موسی هم چنانکه سوال کرده
بودند امم موسی را علیه السلام من قبل پیش ازین جهودان میگفتند که محمد باید که کتابی یکبار و یکبارگی چنانچه موسی علیه السلام اورده بود

حق سبحانه و تعالی فرمود که شما از محمد علیه الصلوة والسلام همان میطلبید از سوالهای متعصبانه که بدان از موسی علیه السلام میطلبیدند
ومن یتبدل الکفر و هر که بدل کند کفر را بالایمان بایمان یعنی کفر را بایمان گزیند فقد ضل پس هر آینه گمراه گشته است سواء السبیل
از میان راه راست ود کثیر دوست میدارند بسیاری من اهل الکتاب از اهل توریة فنحاص بن عازورا که دانشمند بود و امثال ان
لو یردونکم ای بار میگردانند شما را و حذیفه یمانی و عمار یاسر است که فنحاص و یاران او ویرا نزد دعوت یهودیه میکردند حق سبحانه
و تعالی فرمود که یهود میخواهند که دوست دارند شما را من بعد ایمانکم از پس ایمان شما کفارا تا گردیدگان حسدا از روی
حسد من عند انفسهم از نزدیک نفسهای ایشان یعنی این حسد بمقتضای طبع ایشانست نه بفرمود کسی من بعد ما تبین از پس انکه روشن
گشت لهم الحق برایشان راه انچه راست و درست یعنی رسالت محمد علیه الصلوة والسلام و حقیقت قران و دین اسلام فاعفوا
پس درگذرانید ای مسلمانان و بگذرید از قتال ایشان واصفحوا و روی بگردانید از ایشان حتی یاتی الله تا وقتی که بیارد خدای تعالی
باوره فرمان خود را که حکم باقتال بجنبه با او بجزیه ان الله بدرستی که خدای تعالی علی کل شیء بر همه چیز از تعذیب قدیر
توانا است واقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را واتوا الزکوة و بدهید زکوة مال را وما تقدموا و انچه از پیش فرستید لانفسکم از
برای خود من خیر از مثل دنیا در سبیل صدقات و انواع خیرات تجدوه بیابید او نوشته عند الله نزدیک خدای تعالی او
ان بیابید نزدیک وی ان الله بدرستی که خدای تعالی بما تعملون بدانچه میکنید از خیر و صدقه بصیر بیناست وقالوا و گفتند
جهودان لن یدخل الجنة هرگز نیاید در بهشت الا من کان مگر انکه باشد هودا یهودی او نصاری یا نصرانی یعنی یهود گفتند که به
بهشت نروند الا جهودان و نصاری گفتند که بهشت نروند الا ترسایان تلک این دعوی از هر طایفه امانیهم آرزوهای ایشانست
قل هاتوا بگو بیارید برهانکم حجت خود را بدین دعوی ان کنتم صادقین اگر هستید شما راست گویان در قول خود بلی چنین است
که ایشان میگویند بلکه من اسلم هر که تسلیم کرد وجهه همه خود را برای طاعت خدای تعالی وهو محسن و او نیکوکار است
دیگر داد و گفتار فله اجره پس مر انکس راست مزد او عند ربه نزدیک آفریدگار او ولا خوف علیهم و هیچ ترسی نباشد مر ایشان را
روز وفات ایشان ولاهم یحزنون و نه اندوهناک باشند از فوت زوال آن جمعی از نصاری نجران بمدینه آمده با دو بها جهود مناظره نمودند
هر فرقه در ابطال دین دیگر غایت سعی تقدیم رسانیدند حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد وقالت الیهود و گفتند جهودان لیست
النصاری نیستند گروه ترسایان علی شیء بر چیزی از دین حق وقالت النصاری و گفتند ترسایان لیست الیهود علی شیء نیستند
این جهودان بر چیزی که معتقد باشند وهم و حال انکه همه ایشان یتلون الکتاب میخوانند کتاب خدا را یهود از توریة میدانند که
نصاری بجهت اثبات نبوت و فرزند حق را [illegible] و ترسایان در انجیل میخوانند که یهود بجهت انکار عیسی علیه السلام و انجیل کافر و بی
بیجا هستند کذلک همچنین انچه میگویند قال الذین گفتند انانکه لایعلمون هیچ نمیدانند و اهل کتاب نیستند چون مجوس و مشرکان
عرب مثل قولهم مانند گفتار یهود و نصاری در باره ایشان همین میگفتند که جهودان و ترسایان بر حق نیستند فالله یحکم پس خدای
تعالی داوری میکند بینهم میان ایشان یوم القیمة روز رستخیز فیما کانوا در انچه که هستند ایشان فیه یختلفون در انچه اختلاف

میکنند از حق

میکنند از حق و باطل ومن اظلم و کیست ستمکارتر ممن منع از ان کسی که باز داشت مساجد الله مسجدهای خدای را ان یذکر
از انکه یاد کرده شود فیها اسمه در انجا نام خدای تعالی یعنی گذاشت که خدای را در مساجد یاد کنند و پرستش نمایند وسعی و سعی نمود
فی خرابها در ویرانی مسجدها وان بخت نصر بابل بود یا ططوس رومی که بیت المقدس را خراب کرده و اخبار بقتل رسانیده لکین مسجد را
بلفظ جمع یاد کرد بجهت تعظیم یا هر موضعی از و مسجدیست یعنی محل سجده اولئک ان گروه که در منع و خراب مسجد کوشیدند ما کان
لهم نیست و ایشان را و نسزد ان یدخلوها انکه در ایند در ان مسجد الا خائفین مگر ترسکاران و این صورت در زمان دولت
اسلامست که ترسایان را قوت رفتن در مسجد اقصی نیست از ترس مسلمانان لهم مر ترسایان راست فی الدنیا درین جهان خزی
خواری و رسوائی و جزیه دادن ولهم فی الاخرة و مر ایشان راست در آخرت عذاب عظیم عذابی عظیم یعنی بزرگ ولله و خدای
راست المشرق جای برآمدن آفتاب والمغرب و جای فرو رفتن ان جمعی از لشکریان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم شبی
بسبب ابر و تاریکی از سمت قبله اختلاف کردند و هر کس تحری نموده برای خود محرابی ساختند و چون آفتاب روشن شد خطوط
محاریب ایشان منحرف از سمت قبله بود چون بمدینه رسیدند اعاده قضای نماز از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم اجازت خواستند
و این آیه نازل شد که همه جهات ازان اوست فاینما تولوا پس هر جا که روی آرید فثم وجه الله پس آنجا وجه خدای است یعنی وجهی که
اوست محققان را در تحقیق این آیه نکته ایست که از جمله زبان حضرت حقایق ترتیب ارشاد پناهی درین باب اشارتی فرماید نظم
از بلی اینما تولوا خوان :: ثم وجه الله معنیش دان :: یعنی ان سو که روی قصد آری :: قاحق بند کیش بگذاری :: وجه
حق کان بود حقیقت او :: باشد انجا بسوی او کن رو :: هیچ جا را بگیر استثنا :: پس بود عین حق عیان همه جا :: عارف حق
شناس را باید :: که بهر جا که دیده بگشاید :: بیند انجا جمال مطلق را :: نکسلد از جمال حق قطعا ان الله بدرستی که خدای
بزرگ مغفرتست بسیار عطاست علیم دانا بمصالح احوال مسلمانان وقالوا و گفتند بی باکان از یهود و نصاری اتخذ
الله فرا گرفت خدای تعالی ولدا فرزندی یعنی عزیر و مسیح سبحانه پاکی وی عیبی او راست بل نه چنانکه ایشان می
گویند له مر او راست ما فی السموات انچه در آسمانهاست والارض و انچه در زمین است و چون اهل آسمان و زمین همه
مملوک و مربوب وی باشند پس عیسی و عزیر ولد او نتوانند بود چه ولد نمی باشد الا از جنس والد و عین المملوک غیر المالک
کل همه انچه در آسمان و زمین باشد له قانتون و او را فرمان بردارند بدیع السموات والارض از نو پدید ارنده
آسمانها و زمینها واذا قضی و چون خواهد و تقدیر کند امرا کاری را فانما یقول له پس جز این نیست که گوید مر او را
یعنی انچیز را کن باش فیکون پس بباشد وقال الذین و گفتند انانکه لایعلمون نادانند یعنی مشرکان لولا یکلمنا الله
چرا سخن نمیگوید خدای تعالی با ما او تاتینا آیة یا بیاید ما را پیغامی نمی اید کذلک هم چنانکه این مشرکان میگویند
قال الذین گفتند انانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان از یهود و نصاری مثل قولهم مانند گفتار ایشان و او
اقتراح کردند برانبیا بعد از ظهور معجزات تشابهت قلوبهم مشابهت دارد دلهای کفار و منکران اهل کتاب در کفر

دقناده و عناد و کدورت قد بینا الایات بدرستی که روشن می سازیم نشانها بر توحید و نبوت لقوم یوقنون برای گروهی که
طالب یقین اند نه تابع تردد و تخمین انا ارسلنک بدرستی که ما فرستادیم ترا ای محمد علیه الصلوة والسلام بالحق براستی و
درستی و گفته اند مع الحق یعنی با قران و دین اسلام بشیرا مژده دهندهٔ مومنان ونذیرا و بیم کنندهٔ کافران ولا تسئل و
پرسیده نخواهد شد روز قیامت عن اصحاب الجحیم از انها که اهل جحیم اند و جحیم آتش سوزنده بسیار زبانه باشد روزی بر زبان
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم جاری شد که اگر خدای تعالی بر یهودان دری از عذاب بگشاید و اثر غضب خود بر ایشان
بدید غالب انست که از بیم عذاب آلهی بمنهج سقیم باز ایند حق سبحانه وتعالی فرستاد که ایشان اصحاب الجحیم اند و ما نخواهیم
پرسید از تو که چرا ایمان نیاوردند و بر ماست حساب اهل ضلالت ولن ترضی و هرگز خشنود نشوند عنک الیهود از تو
جهودان ولا النصاری و نه ترسایان حتی تتبع تا هنگامی که پیروی کنی ملتهم کیش ایشان را قل بگو ای محمد علیه الصلوة
والسلام وقتی که هر یک ملت خود را ستایش کنند ان هدی الله بدرستی که ره نمودن خدای هو الهدی آنست راه نمودنی
بحق شما و اینه یهودیه و نصرانیه و را باسلام راه می نماید ولئن اتبعت و اگر متابعت نمائی ای محمد علیه الصلوة والسلام ک
اهواءهم آرزوهای ایشان را در باب دین بعد الذی [illegible] از آنکه براستی جاءک آمد بتو من العلم از دانش
که وحی است در حقیقت اسلام و بطلان ملت مالک نیست ترا من الله از عذاب خدای من ولی هیچ دوستی رهاننده
ولا نصیر و نه کسی یاری دهنده صورت خطاب با حضرت صلی الله علیه وسلم و معنی راجع با امت الذین آنانکه آتیناهم
الکتاب عطا کردیم ایشان را کتاب یعنی توریة بقولی که در شان ابن سلام و اصحاب او باشد یا انجیل بقولی که در شان اصحاب
سفینه بود از ملازمان نجاشی که با جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه از حبش بمدینه آمدند یا قران بقولی که این ایه در شان مسلمانان
فرود آمده باشد یتلونه میخوانند آن کتاب را بمتابعت حق تلاوته چنانچه حق خواندن یا متابعت کردن است اولئک آن گروه
یؤمنون به ایمان دارند بکتاب نه آنانکه تحریف کرده اند ومن یکفر به و هرکه کافر گردد بکتاب و احکام آنرا تغییر دهد فاولئک
پس آن گروه هم الخاسرون ایشانند زیان زدگان یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب اذکروا یاد کنید نعمتی
نعمتهای من التی آن نعمتهای که انعمت علیکم انعام کردم بر شما و بر اسلاف شما وانی فضلتکم و بدرستی که پدران
شما را تفضیل دادم علی العالمین بر عالمیان زمان ایشان تقریر بجهت تقدیر و تذکیر بنعمتهای آلهی است واتقوا و بترسید
یوما از عذاب روزی که از جهت آن لا تجزی کفایت نکند نفس عن نفس کسی از کسی شیئا چیزی را از عذاب ولا یقبل
منها و قبول کرده از هیچ نفسی عدل خدای او را یعنی مثلی که بعوض او معذب گردد ولا تنفعها و سود نکند هیچ تنی را
شفاعة خواهش خواهندگان بر تقدیر وجود شفیع ولا هم ینصرون و نباشند کافران که ممنوع کنند از عذاب یعنی ایشان را
خواهش خواهندگان و یاران سودی ندهد واذ ابتلی و یاد کن ای محمد وقتی که بیازماید یعنی امر کرد ابراهیم ربه پروردگار
ابراهیم را پروردگار او بکلمات بسخنان یعنی اوامر و نواهی و مناسک حج یا الخ از فطرت اسلام شمرده اند وان ده است یعنی

شکافتن موی سر و دو نیم ساختن آنرا که موی دارد و مضمضه و استنشاق و مسواک و چیدن موی لب و کم کردن ناخن و کندن
موی زیر بغل و حلق عانه و استنجا باب فاتمهن پس ابراهیم علیه السلام با تمام رسانید آنرا و قیام نمود بدان قال گفت
خدای تعالی چون متابعت فرمان کردی انی جاعلک بدرستی که من گردانندهٔ توام للناس برای مردمان اماما پیشوا
در دین که همه نیکویان بعد از تو بدان اقتدا کنند و اگر حق سبحانه و تعالی پیغامبر ما را فرمود و اتبع ملة ابراهیم حنیفا و است
وجوه را تبیین کرد که ملت ابیکم ابراهیم برای انجاز این وعده است و چون ابراهیم را بشرف امامت مخاطب فرمود قال گفت
ابراهیم علیه السلام با حق تعالی ومن ذریتی و از فرزندان و نبیرگان من نیز امامان پیدا کن قال گفت خدای تعالی در جواب او لا ینال
نرسد عهدی عهد من رحمت من و بقول اصح رسالت یا امامت مسلمانان الظالمین ستمکاران را یعنی کافران از ذریه تو واذ
جعلنا البیت و یاد کن آنرا که گردانیدیم خانه کعبه را مثابة جای بازگشتن یا موضع ثواب للناس مر آدمیان را یعنی حاجیان را که هر سال
بوی باز گردند و آنجا بثواب و حساب رسند و امنا و گردانیدیم ما او را موضع امین که در وی کس را نکشند واتخذوا و فرا گیرید
ای مومنان بعد از انکه شرف قوم دانستید من مقام ابراهیم از مقامی که منسوب است با ابراهیم مصلی نمازگاه آن موضعی است
که در مسجد وضع کردند و اثر قدمهای آنحضرت [illegible] صیغه ماضی خوانده یعنی فرا گرفتند مردمان پیش از شما نمازگاه
وعهدنا و عهد کردیم یعنی فرمان فرستادیم الی ابراهیم واسمعیل بسوی ابراهیم و اسمعیل ان طهرا آنکه پاک سازید بیتی خانه مرا
از اوثان و انجاس و خباث و معاصی و طواف جنب و حائض للطائفین از برای طواف کنندگان والعاکفین و برای مقیمان
و معتکفان والرکع السجود و برای رکوع کنندگان و سجود کنندگان اهل اشارت برانند که پاک دارید خانهٔ دل را که حرم
دوستست از ادناس ماسوا ذات است و نظر دل از ملاحظه اغیار بیت اگر خواهیم دل از غیر دوست سازی پاک صفات
وحدت صرف اندر و کنی ادراک واذ قال ابراهیم و یاد کن آنرا که گفت ابراهیم علیه السلام یعنی دعا کرد رب اجعل ای پروردگار
من بگردان هذا این مکان را که دران خانه ساختیم بلدا امنا شهری ایمن از قحط و خسف و مسخ یا اهل آن از جور متغلبان در
امان خود دارد وارزق اهله و روزی ده اهل این بلده را من الثمرات از میوه ها حق تعالی این دعا را اجابت فرموده
حکم نمود تا جبرئیل علیه السلام یکی از دهای فلسطین را که مشتمل بود بر ثمرات بسیار از زمین منقطع ساخته بمکه آورد و هفت بار
گرد خانه طواف داده و زمین نهاده بسوی مرحله از مکه وضع کرد رزق را بمومنان و گفت من آمن هر روزی ده هر که ایمان آ
منهم از آنانکه ساکن این شهر باشند بالله بخدای تعالی والیوم الآخر و بروز باز پسین قال گفت خدای تعالی ومن کفر و هرکه کافر
شود فامتعه پس او را برخورداری دهیم قلیلا برخورداری اندک یعنی همین دنیا ثم اضطره پس او را به بیچارگی برانم الی
عذاب النار بعذاب دوزخ وبئس المصیر و بد مرجعیست دوزخ واذ یرفع و یاد کن آنرا که برداشت ابراهیم القواعد اصلها و اساسها
من البیت از خانه کعبه واسمعیل و عطف است بر ابراهیم چه پسر با پدر در رفع شریک بوده هر یک در طرفی از خانهٔ کعبه کار میکردند
و با هم تا به کار دیوار بر می آوردند و اصح آنست که اسمعیل علیه السلام سنگ جمع کرده و بدست ابراهیم علیه السلام میداد

تا بکار سپرده القصه بعد از تمام آن خانه پدر و پسر دست تضرع برداشته گفته اند ربنا ای خداوند ما تقبل منا قبول کن
از ما این کار خیر را انک انت السمیع بدرستی که تویی شنوا مر دعاء ما را العلیم تویی دانا به نیتهای ما ربنا ای خداوند ما واجعلنا
و گردان ما هر دو را مسلمین ثابت بر اسلام و استسلام یا موحد مخلص لک مر ترا ومن ذریتنا و گردان از فرزندان ما امة
گروه مسلمة لک گردن نهاده و منقاد شده ترا وارنا و بنمای ما را مناسکنا موضعی که در آن افعال حج باید ادا کرد و چون
موافقت برای احرام و عرفات برای وقوف و منا برای قربان وتب علینا و از ما در گذران اگر در عمل قصوری و تقصیری
واقع شده انک انت التواب بدرستی که تویی پذیرنده توبه مقصران الرحیم بخشنده بر گناهکاران وابعث فیهم و برانگیز در
میان ذریه ما رسولا منهم و فرستاده از ایشان بزبان ایشان تا ذریتی ما را اعری و شرمی باشند بدان رسول یتلوا علیهم بخواند
بر ایشان ایاتک کتاب ترا یا بیان کند نشانهای هدایت ویعلمهم الکتاب و بیاموزاند ایشان را کتاب یعنی قرآن
والحکمة و معنی آن تا بدانند آنچه در وست از امر و نهی و حلال و حرام ویزکیهم و پاک گرداند از ایشان گناه تبعیت شرایع
و احکام انک انت العزیز بدرستی که تو توانایی و غالب و قادر بر اجابت دعاء ما الحکیم توانا و محکم کار حق سبحانه و تعالی
این دعا را نیز باجابت مقرون ساخته حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از اولاد اسمعیل مبعوث کرد ابیند و نکته
انا دعوة ابی ابراهیم اشارت بدین است ومن یرغب و کیست که باز گردد استبعاد انکارست یعنی هیچکس باز نگردد عن
ملة ابراهیم از کیش ابراهیم علیه السلام الا من سفه مگر کسی که خوار گرداند تا هلاک سازد یا سفیه بخرد باشند نفسه
خود را ولقد اصطفیناه و هر آینه ما برگزیدیم ابراهیم را علیه السلام فی الدنیا درین سرای بکرم قوة یا بشرف نبوت یا
بعبادت و خلت یا بعمارت خانه کعبه وانه فی الاخرة و بدرستی که او درین سرای لمن الصالحین از جمله فیروزی یافتگان
بصلاح و فلاح اذ قال له یاد کن آن وقت را که گفت ابراهیم علیه السلام ربه پروردگار او اسلم گردن نه فرمان را یا
تسلیم شو بر هر چه از امور قضا بر تو جاری گردد قال اسلمت گفت ابراهیم علیه السلام که تسلیم کردم خود را لرب
العالمین پرورنده عالم را تا هر چه خواهد کند مصرع فان شاء احیانی وان شاء اتلف بیت بگذاشتم مصلحت خویش بدو حق
کردم بتن هر چه رسد جمله نکوست ووصی بها و وصیت کرد بملت خود یا بکلمه اسلمت ابراهیم بنیه ابراهیم پسران
خود را ویعقوب و وصیت کرد یعقوب نیز اولاد خود را بموافقت جد خود مضمون وصیت هر دو این بود که ای
پسران من ان الله اصطفی بدرستی که خدای تعالی برگزید لکم الدین برای شما دین مرضی مشروع مامور به که اسلام است
فلا تموتن پس نمیرید الا وانتم مسلمون مگر که شما مسلمان باشید یعنی بر اسلام مداومت کنید تا چون مرگ برسد شما را بر اسلام
یا بدلیل از مرگ اسلام تهی است نه از مرگ ام کنتم شهداء آیا شما حاضر بودید اذ حضر آنهنگام که آمد یعقوب الموت یعقوب را
موت او یعنی اسباب و علامات اذ قال یاد کن آن وقت را که گفت یعقوب لبنیه مر پسران خود را ما تعبدون چه خواهید پرستید من
بعدی از پس وفات من قالوا گفتند نعبد الهک خواهیم پرستید خدای ترا واله اباءک و خدای پدران ترا ابراهیم واسمعیل واسحق

ابراهیم را علیه السلام که جد بود پدر گفتند جهت آنکه جد حکم پدر دارد و اسمعیل را علیه السلام که عم بود هم پدر خواندند زیرا که
عم را نیز پدر گویند و حرمت او را بر پدر بجای آرند و این نظر بر اتحاد اصلی است الها واحدا عبادت میکنیم خدای را که یگانه و
یکتاست ونحن له و حال آنکه ما این خدای را مسلمون منقادیم بطاعت تلک آن جماعت یعنی ابراهیم و یعقوب و اولاد ایشان
امة گروهی بودند قد خلت که در گذشتند لها ما کسبت و ایشانراست آنچه کسب کردند ولکم ما کسبتم و شما را باشد آنچه کسب
کردید ایشان و شما را بر عملها پاداش خواهند داد ولا تسئلون و پرسیده نشوند عما کانوا یعملون از آنچه بودند ایشان
که عمل میکردند اعتقاد یهودیان بود که ابنا را بطاعت اباء ثواب دهند وقالوا و گفتند جهودان و اهل اسلام را کونوا
هودا باشید از جمع یهودان او نصاری و گفتند نصاری که ترسا شوند تهتدوا تا راه یابید قل بگوای محمد علیه الصلوة والسلام
بل نه جهود و نه ترسایی بلکه متابعت میکنیم و ملازم میشویم ملة ابراهیم کیش ابراهیم علیه السلام را حنیفا در حالتی که آن
ملت مایل است از همه کجیها براه راست یا ابراهیم علیه السلام مایل بود از همه دینها بدین اسلام وما کان نبود ابراهیم
علیه السلام من المشرکین از شرک آرندگان قولوا بگوئید ای متابعان ملت ابراهیم یعنی اعراض کنید از قول یهود و
نصاری و در جواب آنکه شما را بیهودی و ترسایی دعوت میکنند بگوئید امنا بالله گرویدیم ما بخدای تعالی وما انزل الینا
و آنچه بما فرود آمد یعنی قرآن وما انزل و آنچه فرو فرستاده شده است الی ابراهیم بسوی ابراهیم که بیست صحیفه بود و
اسمعیل واسحق و فرزندان او اسمعیل و اسحق ویعقوب و نبیره او یعقوب والاسباط و فرزندان یعقوب اگرچه
باولاد آن یعقوب و ابراهیم علیهما السلام هیچ کتابی فرو نیامده اما چون متعبد باحکام صحیفه بوده اند گفتا آن بر ایشان
منزل بوده چنانچه قرآن بر ما منزل است بر آن وما اوتی موسی وعیسی و ایمان داریم بآنچه دادند موسی و عیسی را علیهما السلام
یعنی توریة و انجیل و سایر دلالت نبوت وما اوتی النبیون و آنچه عطا داده شدند پیغامبران از کتب و معجزات من ربهم
از نزد خداوند خود لا نفرق هیچ جدایی نمی افکنیم بین احد منهم میان یکی از ایشان بلکه بهمه ایشان ایمان داریم ونحن
له مسلمون و ما او را گردن نهادگانیم فان امنوا پس اگر ایمان آورده اند یهود و نصاری بمثل ما امنتم به بمانند آنچه
ایمان آوردند بدان یعنی بهمه کتب و رسل فقد اهتدوا پس هر آینه راه راست یافتند وان تولوا و اگر رو گردند و اعراض
کنند فانما هم پس جز این نیست که ایشان فی شقاق در مقام خلاف و عداوت اند وای محمد تو از دشمنی ایشان اندیشه مکن
فسیکفیکهم الله پس زود باشد که خدای تعالی از تو باز دارد و کفایت کند شر یهود و نصاری وهو السمیع و اوست شنوا
مقالات موحدان را و کافران را بازداره انکار العلیم دانا باعتقاد هر دو گروه بعد از نزول این آیه جهودان بکلی از متابعت
پیغامبر صلی الله علیه و سلم اعراض کردند و ترسایان نیز طرح مخالفت افکنده با مسلمانان مفاخرت آغاز کردند که
ما را صبغة هست و شما را نی و صبغه ایشان آن بود که مولود خود را بعد از هفت روز در آب معمودیه غوطه دادندی بر
باعتقاد آنکه پاک کننده مولود است از غیر دین عیسی علیه السلام و آنرا قایم مقام ختان دانستندی و گفتندی که

صبغنا بالنصرانیة حق سبحانه فرمود که صبغة الله بگوئید ای مسلمانان ما صبغت بعالیم صبغة الله را که از دین خدایست و گوئی
وادخانست و ان تطهیر مسلمانان باشد و من احسن و کیست نیکوتر من الله از خدای تعالی صبغة از جهت دین و تلقین
و تطهیر مومنان از ادناس تلوین و نحن له و ما حق را باتباع صبغة الله عابدون پرستش کنندگانیم و گفته اند صبغة الله
ولایت و درجهٔ محبت هر گوهر که بدو رسیدی بر او رنگ از همه عالمش برسر آوردند و نزد محققان رنگ بی رنگی است
کسی از رنگ آمیزی پاک نشود در رنگ صبغة الله نگیرد خلاصهٔ رسایل در و یشان و نقادهٔ عبارت و اشارات ایشان بیان این
صبغه است و بحقیقت این رباعی که صاحب لوایح بقلم کرم بر الواح اقدام مستعدان ثابت فرموده می توان برد رباعیه
لبس بی رنگ است یار دلخواه ای دل ∴ قانع نشوی برنگ ناگاه ای دل ∴ اصل همه رنگها ازان بی رنگیست ∴ من احسن صبغة
من الله ای دل ∴ یهود و نصاری از توضیحات قرانی دیگر باره در ورطهٔ تعصب افتاده گفتند نحن ابناء الله و احباؤه
ما را که مشرف نسبت فرزندی ثابت باشد بوی نزدیکتریم از مسلمانان حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را اجر داد قل بگو ای
محمد علیه الصلوة والسلام در جواب ایشان اتحاجوننا آیا مخاصمت میکنید با ما فی الله در دین خدای تعالی و دعوی
الوهیت در انتساب بحق و هو ربنا و ربکم و حالانکه او پروردگار ما است و آفریدگار شما و چون ربوبیت او همه را لازم است
دعوت او بر همه واجب و لنا اعمالنا و ما راست جزای کردارهای ما و لکم اعمالکم و شما راست مکافات عملهای شما
نحن له مخلصون و ما او را مخلصانیم در اعتقاد و عمل ام تقولون آیا میگوئید یهود و نصاری و حصر بخطاب میخواند
یعنی شما گوئید ای یهودان و ترسایان ان ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط که این پیغامبران و پیغامبرزادگان
کانوا هودا بودند و این قول جهودانست او نصاری یا بر کیش نصرانیه و این سخن ترسایانست قل بگوی ای محمد علیه الصلوة و
السلام ءانتم اعلم آیا شما داناترید باحوال انبیا ام الله آیا خدای تعالی که شما را بدان دین مبعوث گردانید و من اظلم
و کیست ستمکارتر ممن کتم از انکس که بپوشد شهادة عنده گواهی که نزدیک او ثابت باشد من الله از خدای
تعالی بواسطهٔ کتاب آلهی دانسته بود و تعریض اهل کتابست بکتمان شهادت در باب نبوت حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم و ما الله بغافل و نیست خدای تعالی بیخبر عما تعملون از آنچه شما میکنید از کتمان حق بر تکذیب قران و انکار حق
محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم تلک امة آن قوم مذکور گروهی اند که بودند قد خلت که رفتند و در گذشتند لها ما کسبت و ایشانرا
همان رسد که کسب کردند و لکم ما کسبتم و شما را نیز همان رسد که کرده اید و لا تسالون عما کانوا یعملون و پرسیده نشوید از آن
چیزی که دیگران کرده اند تقریر برای تاکید است بجهت تنبیه و تحذیر است حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در مکه بوقت نماز
توجه بکعبه فرمودی بعد از هجرت بمدینه فرمان رسید که روی به بیت المقدس نماز گزارد و یهودان ازین متبهج شده
گفتند که اگر محمد دین ما ندارد باری بقبلهٔ ما نماز میگزارد و یا میگفتند این مرد و اصحاب او راه بقبله نبرند و تا نماز ما را
ندیدند جهت قبله را نیافتند خاطر عاطر آنحضرت صلی الله علیه و سلم ملول گشت و فرمان الهی صادر شد که روی از بیت المقدس

بکعبه آرد جهودان و منافقان بعد از تحویل قبله زبان طعنه گشادند حق تعالی ازان بدین منوال خبر میدهد سیقول السفهاء
زود باشد که گویند بخردان و سبکباران من الناس از مردمان یعنی یهود و منافقان مدینه ما ولیهم چه چیز گردانید
مسلمانان را عن قبلتهم از قبلهٔ ایشان التی کانوا آن قبله که بودند علیها بران یعنی بیت المقدس قل بگوی ای محمد علیه
الصلوة والسلام لله المشرق و خدایراست همه جانب شرق که خانهٔ کعبه دران جهت افتاده است والمغرب و همه مغرب که
بیت المقدس دران طرف واقع شده یهدی راه مینماید من یشاء هر کرا خواهد الی صراط مستقیم بسوی راه راست که
آئین اسلام و قبلهٔ ابراهیم است علیه السلام و کذلک و همچنانکه قبلهٔ شما ای مسلمانان افضل قبلها ساختیم جعلناکم شما را هم
گردانیدیم امة وسطا گروهی عدل برگزیده لتکونوا تا باشید شهداء گواهان برای انبیا علی الناس بر منکران نبوت
روز قیامت و یکون الرسول و باشد فرستادهٔ من علیکم بر راستی بر شما شهیدا گواه معدل و مزکی و ما جعلنا القبلة و نساختیم قبله
عبادت التی آن قبله که کنت علیها تو بودی بران قبله یعنی کعبه الا لنعلم مگر برای آنکه متمیز سازیم و جدا کنیم من یتبع
الرسول آنکس که پیروی رسول کند علیه السلام در امر قبله ممن ینقلب از آنکس که باز گردد علی عقبیه بر پاشنهای خود مثل است
در باب کسی که باز گردد از راهی و عدول کند بغیران و ان کانت و بدرستیکه بود امر قبله یا تحویل آن لکبیرة هر آینه بزرگ و گران الا
علی الذین مگر بر آنکه هدی الله راه نمود خدای ایشان را با تحویل قبله را حق دانستند بخلاف یهود که تشبیه الکعبة در امر قبله تحیر کردند
پس آنانکه بجانب بیت المقدس نماز گزارده اند از صحابه و پیش از تحویل قبله وفات یافته چون اسعد بن زرار و براء بن معرور رضی
الله عنهما بر ضلالت مرده باشند حق تعالی فرمود که و ما کان الله و نیست خدای با فضل و کرم لیضیع ایمانکم آنکه ضایع کرداند نماز شما
شما را هر طرف که گزارده اید یا تباه کند ایمان شما را که به بیت المقدس داشته اید ان الله بدرستی که خدای تعالی بالناس بر مردمان
لرؤف هر آینه مهربانست و صلاح ایشان فرو نگذارد رحیم بخشاینده است و مزد ایشان را ضایع نگرداند قد نری بدرستی
که ما می بینیم تقلب وجهک گردانیدن روی ترا فی السماء در جهت آسمان برای انتظار وحی این آیه در امر تحویل است سید عالم علیه
الصلوة والسلام از قول یهود که میگفتند محمد صلعم روی بقبلهٔ ما نماز میگزارد ملول شد و آرزو کرد که قبلهٔ او ابراهیم است
علیه السلام و اقدم القبلتین و درین باب با جبرئیل علیه السلام سخن و جبرئیل متوجه مقام خود شده است سید کاینات علیه
افضل الصلوة واکمل التحیات هر ساعت از بی وی با سمان می نگریست و منتظر میبود تا جبرئیل علیه السلام آمد و آیه آورد که
ما توجه ترا با سمان دیدیم فلنولینک پس متوجه سازیم ترا قبلة ترضیها بان قبله که تو میخواهی و تو می پسندی فول
وجهک پس بگردان روی خود را اراده همه بدنست شطر المسجد الحرام بسوی مسجد حرام که محیط است بخانهٔ کعبه روز دوشنبه منتصف
رجب در سال دوم از هجرت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در مسجد بنی سلمه دو رکعت نماز ظهر گزارده که این حکم نازل
شد هم در نماز روی از صخره گردانیده بمحراب توجه فرمود دان مسجد بذی القبلتین اشتهار یافت بعد از تخصیص خطاب
جهت تصریح بعموم حکم امتش را میگوید و حیث ما کنتم و هر جا که باشید در بحر و بر و سهل و جبل و شرق و غرب چون خواهید

کر نماز گزارید فولوا وجوهکم پس بگردانید رویهای خود را شطره بسوی مسجد مذکور وان الذین و بتحقیق آنانکه اوتوا الکتاب
داده اند ایشانرا کتاب توریة لیعلمون هرآینه میدانند انه الحق که این تحویل با توجه بقبله درست و راست است و حکم آن من ربهم
از پیش پروردگار ایشانست چه در توریة خوانده اند که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز گزارد و قبله که بدان بماند کعبه است وما الله بغافل
و خدای غافل نیست عما تعملون از آنچه یهود میکنند از انکار قبله ولئن اتیت بخدای که اگر بیاری تو ای محمد الذین اوتوا الکتاب بآنانکه
داده شده اند کتاب یعنی جهود و ترسا بکل آیة بهر معجزه و نشانی یعنی اگر بیاری هر حجتی و برهانی که از تو بر حقیقت توجه کعبه
ما اتبعوا پیروی نکنند ایشان قبله ترا وما انت بتابع و تو نیستی متابع قبلتهم و قبله ایشانرا وما بعضهم و نیستند بعضی از ایشان
بتابع قبلة بعض پیرونده و متابعت کننده قبله بعضی را که قبله نصاری شرقیست و از آن یهود غربی و جمع میان این هر دو معتبر است
ولئن اتبعت و اگر پیروی کنی بر سبیل فرض اهواءهم آرزوهای ایشانرا در باب قبله من بعد ما جاءک از پس آنکه آمد بتو من العلم
دانستن آنکه قبله ابراهیم حقست انک بدرستی که تو باشی اذا آنهنگام که متابعت ایشان نمائی لمن الظالمین از جمله ستمکاران خطاب
خطاب راجعست با امتان الذین آنانکه اتیناهم الکتاب داده ایم ایشانرا کتاب یعنی یعرفونه می شناسند قرآن را و احوال آنکس که
پیغمبر را کما یعرفون همچنانکه می شناسند ابناءهم پسران خود را ... کودکان یعنی شناختن روشن دارند در باب پیغمبر وان فریقا
و بدرستی که گروهی منهم از ایشان لیکتمون الحق هرآینه بپوشند حق را از عوام و سفله وهم یعلمون و ایشان دانند که میپوشند
الحق آنچه درست و راست باشد من ربک از پروردگار تو فلا تکونن پس مباش خطاب بآنحضرت است و مراد امتند من الممترین از
شک کنندگان در امر قبله که من عند الله است ولکل و هر گروهی را که از خدای یا از انبیا که ارباب شرایع اند یا هر متوجهی وجهة
جهتی و قبله ایست هو مولیها که او روی بدان دارد یا خدای روی او را بدان سو گرداننده فاستبقوا الخیرات پس شما ای مسلمانان پیشی گیرید
بر دیگران در نیکوئیها که توجه بکعبه است محققان بر آنند که در هر نهادی چیزی سر بر زده و در قعر هویدا سودائی ظهور کرده که قبله آنست
و هر یک روی بقبله خود آورده از توجه کعبه حقیقی باز مانده مگر محرمان حریم تجرید و محرمان حرم توحید که از قبلها تمام و جهتها روی
نیکو دانند نظم قبله شاهان بود تاج و کمر ∴ قبله ارباب دنیا سیم و زر ∴ قبله صورت پرستان آب و گل ∴ قبله معنی شناسان جان و دل
قبله زهاد محراب رسول ∴ قبله بدخویان کار فضول ∴ قبله تن پروران خواب و خورش ∴ قبله اینان بدانش پرورش
قبله عاشق وصال بی زوال ∴ قبله عارف جمال ذو الجلال ∴ اینما تکونوا هر کجا که باشید و هر قبله که روی آرید شما اهل
کتاب یات بکم جمیعا بیارد خدای همه شما را و جمع کند روز قیامت برای محق از مبطل ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء بر همه چیز
از احیا و جمع قدیر توانا است من حیث خرجت از هر کجا بیرون روی برای سفر فول وجهک پس بگردان روی خود را بهنگام نماز شطر
المسجد الحرام بسوی مسجد حرام وانه و بتحقیق که تحویل قبله بکعبه للحق راست و پسندیده است و فرود آمده من ربک از پروردگار
تو وما الله بغافل و خدای بیخبر نیست عما تعملون از آنچه شما میکنید ومن حیث خرجت و از هر مکان و در هر زمان که بیرون می آئی
فول وجهک پس بگردان روی خود را در وقت ادای نماز شطر المسجد الحرام بطرف مسجد حرام وحیث ما کنتم و هر جا که باشید شما ای امت فولوا

وجوهکم پس

وجوهکم پس بگردانید رویهای خود را یعنی همه بدن خود را شطره بسوی آن مسجد لئلا یکون تا نباشد للناس علیکم و یهود و مشرکان را بر
در باب توجه بمسجد اقصا حجة حجتی و جدلی یهود میگفتند محمد دین ما را منکر است و قبله ما را معتقد و مشرکان طعنه میزدند که این دو راه
کرده روی از قبله پدران خود بگردانید پس بتحویل قبله بکعبه کسی را بر شما حجتی نماند الا الذین ظلموا مگر آنانکه ستم کردند بر نفس خود بعناد
و مکابره منهم از یهود مدینه و بت پرستان مکه یهود میگفتند برای میل بقربای خود روی بمکه آورد و مشرکان طعنه میکردند که محمد دانست
که راه بر حق ما است دیگر باره روی بقبله ما کرد فلا تخشوهم پس مترسید از ایشان در توجه بکعبه واخشونی و بترسید از من بمخالفت فرمان من ولاتم
معطوفست بر لئلا یعنی روی بکعبه آرید تا کسی را بر شما حجتی نباشد و دیگر با تمام فضل و کرم خود نعمتی نعمت خود را که اختصاص ملت
حنیفه علیکم بر شما ولعلکم تهتدون و دیگر شاید که شما راه یابید بشرایع و احکام دین و گفته اند نعمت بر شما تمام کنم در آخرت کما
ارسلنا همچنانکه در دنیا بارسال رسل کردیم و فرستادیم فیکم در میان شما رسولا منکم فرستاده از شما یتلوا علیکم می
خواند بر شما آیاتنا آیتهای ما که قرآنست ویزکیکم و پاک میگرداند شما را از شرک یا از برای شما استغفار میکند تا از گناه پاک شوید ویعلمکم و
می آموزد شما را الکتاب این قرآن والحکمة و حلال و حرام و آنچه ویعلمکم و تعلیم میدهد شما را ما لم تکونوا آنچه نیستید که شما تعلمون بدانید
فاذکرونی پس مرا یاد کنید بطاعت اذکرکم تا شما را یاد کنم بمغفرت ... رحمه الله میگوید که در اخبار بما رسیده است که حق سبحانه فرمود
که بندگان خود را چیزی داده ام که اگر جبرئیل و میکائیل را دادمی هر آینه نعمت بزرگ بر ایشان داشتمی تمام کردمی و آن اینست که گفته ام
فاذکرونی اذکرکم و اشکروا لی در جواهر التفسیر قریب بصد وجه درین باب مذکور شده و چون درین ترجمه بساط اطناب مسلوبست
بیک دو نکته از سخنان محققان اختصار میکند در کشف الاسرار آورده که رب العالمین گفت لا یزال العبد یذکرنی اذکره حتی عشقنی عشقته
ذکر دوام کمال محبت که آنرا عشق خوانند و مراد ازین ذکر نه ذکر زبانست بلکه ذکر جانست در نهان خانه دل از سلطان العارفین
قدس سره پرسیدند که چرا از شما ذکر زبان کمتر می شنویم گفت زبان بیگانه است در میان نگنجد واسطی رحمه الله فرموده که حقیقت
ذکر نسیان ذکر است و قیام نمودن و درین باب فرزند اعز صفی الدین علی را رباعی است رباعی جز یاد توام از دل ناشاد برفت
و ز سینه هوای گل و شمشاد برفت ∴ مستغرق عشق تو چنانم که دگر ∴ در ذکر توام ذکر توام از یاد برفت واشکروا لی و سپاس داری
کنید نعمتها مرا ولا تکفرون و ناسپاسی مکنید یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان استعینوا یاری جوئید بقیام بر حقوق الهی بالصبر
بشکیبائی که کلید درجاتست والصلوة و بنماز که مجمع العباداتست ان الله بدرستی که خدای مع الصابرین با صابرانست
بحفظ و حمایت و نصرت و رعایت ولا تقولوا و مگوئید لمن یقتل و کسی را که کشته شود فی سبیل الله در راه خدای یعنی در جهاد
اموات که ایشان مردگانند بعد از حرب بدر ذکر شهدا میکردند و بعضی بر سبیل تحسر میگفتند بیچاره فلان که در روز بدر جان شیرین
بداد و از حیات و لذت نعیم دنیا محروم شد حق سبحانه فرمود که این آیات نازل شد بل احیاء بلکه ایشان زندگانند در حضرت
ما ولکن لا تشعرون ولیکن شما نمیدانید کیفیت آن حیوة را از بهر آنکه آن بعقل متصور نیست ولنبلونکم و هر آینه می آزمائیم شما را
یعنی با شما معامله آزمایندگان میکنیم و اگر بر علم ما هیچ چیز پوشیده نیست و آن آزمایش بچه چیز است بشیء بچیزی اندک من

الخوف ازبیم دشمن و رعب والجوع وازگرسنگی و تنگی ونقص من الاموال ونقصان بعضی مالها که بتاراج حادثات رود والا نفس
ونقصان در نفسها به بیماری وضعف وشیب والثمرات ونقصان میوها بافات سماوی وارضی یا وکوفر زندان که ثمرات باغ دلند
وبشر الصابرین وبشارت ده صبر کنندگان را بهر کرامت که ممکن است الذین انانکه اذا اصابتهم جون برسد ایشان را مصیبة
دشواری وزحمتی وکفته بهر حادثه ومکروهه که ببنده برسد مصیبت است وان صابرا در وقت مصیبت قالوا کویند انا لله ما از ان خدایم او ندیم
افرادات با نقیاد حکم قضا واضاف بتسلیم ورضا وانا الیه راجعون وما بسوی حق باز گردند کاینم اعراض بعث ونشور اولئک
انکروه که در مصایب رجوع بکلمه استرجاع کنند علیهم صلوات بر ایشانست رحمت من ربهم هولناک از پروردگار خویش ورحمة ونعمت و
کفته اند بهشت را رحمت کفته است انجاکه واما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله واولئک وانکسان هم المهتدون ایشانند نه غیر
ایشان راه یافتکان برضا وتسلیم یا بکلمه استرجاع را از جمیع امم بدین امت مرحومه عطا فرموده ولپس واکرنه بایستی که یعقوب
بجای یا اسفی انا لله کفتی وفاروق رضی الله عنه جون این ایه خواندی کفتی نعم العدالان یعنی صلوت ورحمت نیک دو هم نیک اید
ونعم العلاوة یعنی اجندی خوش سرباز لیس ان الصفا والمروة بدرستی که صفا ومروه اند دو کوه که در مکه طواف بدان ایشان من شعایر
الله از نشانها حج خانه خدا است فمن حج البیت پس هرکه قصد کند با عمال مخصوص در حال احرام او اعتمر یا متوجه زیارت کعبه
شود بعملهای مختصر بعمره فلا جناح علیه پس برو هیچ کناهی نیست ان یطوف بهما انکه طواف کند با ایشان وسعی نماید در میان ایشان جون
کفار در جاهلیت طواف این دو کوه میکردند اهل اسلام را از ان شعار عار آمد حق تعالی فرمود که طواف این دو کوه در حج وعمره از
شعایر است ومن تطوع وهرکه بطوع ورغبت خود خیرا عملی نیک بجای آرد از زیادتی حج وعمره یا طواف بر سبیل فان الله شاکر
پس بدرستی که خدای جزا دهنده شکر کویندگانست علیم وانا باعمال بندگان ان الذین یکتمون بدرستی که انانکه از علما یهود که بجهد
وحسد میپوشند ما انزلنا انچه فرو فرستادیم من البینات از سخنان روشن در توریت جون حکم رجم والهدی وراه نمونی یعنی نعت
وصفت انحضرت علیه السلام من بعد ما بیناه از پس انکه بیان کردیم ان بحدیرا للناس برای بنی اسرائیل فی الکتاب در توریت یعنی
ما انکه را ساختیم وایشان مخفی کردانیدند اولئک انکروه که پوشندکان حقند یلعنهم الله میراند ایشانرا خدای واز رحمت خود
دور میکند ویلعنهم اللاعنون ولعنت میکنند برایشان لعنت کنندگان یعنی ملایکه یا همه افریدکان از جن وانس یا تمام مسلمانان
ولعن الاعیان سوال لعنت از حق برین وجه که اللهم العنهم وهمه این طایفه سزاوار لعنت اند الا الذین تابوا واصلحوا مکرانکه باز
کردیدند از شرک بایمان یا توبه کردند از کتمان لعنت بجوی واصلاح اوردند کار ها تباه شده را وبینوا وپیدا کردند از صفات
حضرت رسالت علیه السلام انچه نهان داشتند فاولئک پس ایشان اند که بسبب توبه واصلاح اتوب علیهم باز کردم بر ایشان برحمت
وانا التواب ومنم قبول کننده توبه بندگان الرحیم مهربان که تعجیل نکنم در عقوبت ایشان ان الذین کفروا بدرستی که انانکه کافر شدند
از یهود که انکار نبوت میکردند وماتوا وهم کفار ومیرند وحال انکه کافر اند که تمام حق اولئک علیهم انکروه انها اند که بر ایشانست
لعنة الله لعنت خدای یعنی دوری از ان ودوان الملئکة ولعنت فرشتکان والناس اجمعین ولعنت همه مردمان واز این اس

ودماند که انتفاع بانسانیت ثابت خالدین فیها واین ملاعین جاوداند در لعنت یا اتش دوزخ لا یخفف سبک کرده نشود
عنهم العذاب از ایشان عذاب ولا هم ینظرون ونباشند ایشان که مهلت داده شوند یا منظور رحمت آلهی کردند والهکم وخدای شما اله واحد
معبودیست یکتا لا اله الا هو نیست هیچ معبودی مستحق عبادة مکر او که احدست در ذات وواحدست در صفات الرحمن بخشنده است
ترجمات ستباح الرحیم مهربانست در تقویه ارواح ان فی خلق السموات بدرستی که در افریدن اسمانها که خیمهایست بی ستون بجا افراشته
وبی علاقه در هوا معلق داشته والارض ودر افرینش زمین که بساطیست مبسوط ومهادیست مضبوط واختلاف اللیل والنهار وازپی در امدن
شب وروز وبیکدیکر در بر سبیل تعاقب یا اختلاف در طول وقصر وسواد وبیاض والفلک التی تجری ودیکر انکشتی میرود فی البحر در دریاها
بما ینفع الناس بانچه نفع رساند بمردمان در تجارت ومکاسب وما انزل الله ودر انچه فرو فرستاد خدای من السماء از اسمان یا از بر من ماء از آب
باران فاحیا به الارض پس زنده ساخت وتازه کردانید زمین را بآب بعد موتها پس از فردکی وپژمردکی او وبث فیها وبراکنده کرد در زمین
من کل دابة از هر جنبنده جون بهایم وسباع ووحوش وغیران وتصریف الریاح ودر کردانیدن بادها از هر جهتی والسحاب المسخر ودر ابر
فرود آمده ورام شده او خدایرا بین السماء والارض میان آسمان وزمین تا بهر طرف که حکم شود برود لایات هرایینه علامتهاست یعنی
درین همه که کفتیم نشانهاست از صنایع حکمت وبدایع فطرت لقوم یعقلون مر کروهی راکه خرد دارند ونظر در تامل موجودات کنند کفار قریش
کفتند ما سیصد وشصت بت داریم ومیپرستیم واین همه معبودان کار یک شهر ما دارات نمیتوانند ساخت ومحمد میکوید من یک خدای دارم که
همه کارها میسازد اکر بدین حجتی می آرد وعلامتی نماید ما بر استی او اقرار کنیم این ایه نازل شد مشتمل بر هشت ایت از ایات قدرت آلهی سبحانه
وتعالی ودر خبر آمده که وای بر کسی که این ایه بخواند ودر وی تفکر نکند ومن الناس من یتخذ واز مردمان کس هست که فرا کیرد من دون الله بجز خدای
اندادا همتایان وشریکان یعنی بتان یحبونهم دوست میدارند ایشانرا کحب الله جنانچه خدایرا دوست باید داشت والذین امنوا وانانکه
ایمان آورده اند اشد حبا لله ایشان قوی وثابت تراند در محبت خدا از جهت انکه میبینند ودوست میدارند ومومن نادیده دوست کرفته
بامید دیدن عمر میکذرانند دیکر محبت کفار محبتی است فانی نفسانی ومحبت مومنان محبتی است باقی ربانی وحقیقت در معنی باشد جانب الله است
کراول خدای ایشانرا دوست کرفته که یحبهم تا ایشان دوست کرفتند که یحبونه پس دوستی ایشان وخدایرا بدوستی خدایست وایشانرا بر طریق قید یعنی
سره فرموده که اکر تخم یحبهم نکشتی نهال یحبونه نرستی بیت اکر از جانب معشوق نباشد میلی :. کشش عاشق بیچاره بجایی نرسد ولو یری الذین ظلموا و
جون ببینند وبدانند انانکه ظلم کرده اند باتخاذ انداد اذ یرون العذاب بوقتی که عذاب دوزخ را بمعاینه ببینند ان القوة لله جمیعا ان همه قدرت و
غلبه وخدایراست وان الله وان نیز بدانند که خدای شدید العذاب سخت عذابست بر ایشان هرایینه بدانند مضرت انداد وسود وزیان الحاف
از عبادة رب العباد اذ تبرا انهنکام که بیزاری کنند الذین اتبعوا انانکه جمعی پیروی ایشان کرده اند من الذین اتبعوا از همان جمع که متابعت
ایشان نموده اند یعنی پیشوایان عرصه شرک از ضعفاء سفله که او وتابع ایشانند بیزار شوند وراوا العذاب وببینند عذاب را هم تابعان
وهم متبوعان وتقطعت وبریده شود بهم الاسباب از ایشان سببها ورابطها که در دنیا داشتند از عهود ومواثیق وخویشی ودوستی
ومحبت وقال الذین اتبعوا وکویند انانکه تابع بوده بودند یعنی تابعان جون بیزاری متبوعان از خود مشاهده کنند کویند لو ان لنا کرة

کاشکی ما و ایشان را بازگشتی بودی بدنیا فنتبرّأ منهم تا بیزاری کنیم انجا از ایشان کما تبرّءوا منا همچنانکه ایشان بیزار کشتند از ما کذلک چنانچه
دران روز نمود عذاب را بدیشان یریهم الله بنماید خدای کافران را اعمالهم کردارهای ایشان را حسرات حسرتها و پشیمانیها بر ایشان یعنی اعمالی
که بزعم ایشان خسته بود جون حج و عمره و ضیافات و خیرات همه را حبط سازند و سبب حسرت ایشان کردد و با اعمال سیه که مباشران می شدند از
قتل و غارت و دفن بنات موجب مزید حسرت ایشان کردد وما هم و نیستند ایشان بخارجین بیرون ارندکان من النار از اتش یعنی جاوید
در دوزخ باشند یا ایها الناس ای مردمان کلوا بخورید مما فی الارض از انچه در زمین است حلالا طیبا پاک و پاکیزه یعنی روا و بی شبهه ولا تتبعوا
و پیروی مکنید خطوات الشیطان کامهای ابلیس را یعنی پی او مروید مشرکان عرب چیزها بوسوسه شیطان حلال و حرام میکردند جون بحیره و
سایبه و اقسام حرث حق سبحانه فرمود که در تحریم حلال و حرام کام بر سر کام شیطان منهید و روی از راه بکردانید انه لکم بدرستی که او
مر شما را عدو مبین دشمنیست اشکارا بدر شما را بوسوسه از بهشت بیرون اورد و میخواهد که شما را بفریب و وسوسه بدوزخ برد انما یامرکم
جز این نیست که میفرماید شما را شیطان یعنی وسوسه میکند بالسوء ببدی والفحشاء و بکار زشت و گفته اند سوء کناهیست نهانی و فحش حرام اشکارا
یا سوء میل بدنیا و فحش متناول جمیع معاصی از صغایر و کبایر که شیطان ادمیان را بدان امر میکند وان تقولوا و دیگر میکوید انکه بکویید و افترا کنید
علی الله بر خدای در تحلیل خبایث و تحریم طیبات ما لا تعلمون انچه نمیدانید حقیقت انرا واذا قیل لهم و جون کویند مر این طایفه که در باب
حلال و حرام ان بکروید قالوا کویند بقران نمیکرویم بل نتبع بلکه پیروی میکنیم ما الفینا انچه یافته ایم علیه بر انچه اباءنا بدران
خود را این سخن عبدالله بود اولو کان اباؤهم ایا متابعت بدران میکنند واگرچه بودند بدران ایشان لا یعقلون فهم نمیکردند شیئا چیزرا
از امور دین ولا یهتدون و راه راست نیافته بودند ومثل الذین کفروا مثل بنده دهنده کافران کمثل الذی ینعق جون مثل کسی است که بانک
بما لا یسمع بجانوری که نمی شنود الا دعاء و نداء مکر خواندنی و اوازی و هیچ از ان فهم نمیکند یعنی کافران نیز در بهم کننده و بنده
خود جز اوازی نمی شنوند و حقیقت سخن او را در نمی یابند صم کرانند از شنودن کلام حق بکم کنکانند از کفتن سخن درست عمی نابینایانند
از دیدن راه راست فهم لا یعقلون پس ایشان در نیابند انچه پیغامبر با ایشان میکوید یا ایها الذین امنوا ای کروه کرویدکان کلوا بخورید
من طیبات ما رزقناکم از پاکیزه ها یعنی حلالات انچه شما را روزی دادیم واشکروا لله و سپاس کویید خدای را ان کنتم اکر هستید شما که از روی
صدق ایاه تعبدون خاص او را می پرستید بعد از تناول پاک انها میکند که حرامست و میکوید انما حرم جز این نیست که حرام کرد خدای
علیکم المیتة بر شما مردار ان چیزیست که ذبح نیافته باشد بشرط از انعام ماکول اللحم والدم و خون روان را ولحم الخنزیر و کوشت خوک و همه
اجزا او را حکم کوشت است وما اهل به و حرام کرد انچه او از بر دارند در وقت ذبح لغیر الله برای غیر خدای یعنی بنام بتان یا بنام پیغمبران
کشتند فمن اضطر پس هر که درمانده و بیچاره کردد باکراه یا کرسنکی بروجهی که خوف تلف نفس باشد غیر باغ در حالتی که ستمکار نبود
بقطع طریق یا خروج بر امام یا طالب معصیت باشد ولا عاد و نه تجاوز کننده از حد شرع یا تمتع کننده بر امت فلا اثم علیه پس برو هیچ
کناهی نیست در تناول ان ان الله غفور بدرستی که خدای امرزکارست مر کسی را که عند الضرورة از این محرمات بخورد رحیم مهربانست
بر بندکان بر خصت دادن ایشان در خوردن محرمات ان الذین یکتمون بدرستی که انانکه از علما یهود میپوشند بجهت اخذ رشوة ما

اتبعوا ما انزل الله
متابعت کنید انچه فرستاد
خدا

انزل الله

۱۸

انزل الله انچه فرستاد خدای من الکتاب از توریة و احکام ان ویشترون به و میخرند یعنی بدل میکنند بدان کتمان ثمنا قلیلا بهای اندک را
اولئک ان کروه ما یاکلون نمیخورند روز قیامت فی بطونهم در شکمها خود الا النار مکر اتش دکر شکم تاکیدست در خوردن زیرا که
اکل در غیر تناول مستعمل میباشد چنانچه کویند فلان مال فلان را خورده است یا کنایتست از انکه در درون ایشان باشد چنانچه در ایشان نیز
هست ولا یکلمهم الله و سخن نکوید خدای با ایشان یوم القیمة روز رستخیز که در ضمن ان نفعی و راحتی باشد ولا یزکیهم و پاک نکرداند
خدای ایشان را از خبایث اعمال یعنی کناه شان با تش سوخته نشود ولهم عذاب الیم و مر ایشان راست عذابی دردناک اولئک الذین ان کروه
انانند که از روی جهالت اشتروا الضلالة بخریدند یهودیه را که محض کمراهی است بالهدی بایمان و معرفت این معامله دنیاست والعذاب بالمغفرة و بخریدند
عذاب جاودان را بامرزش و این سودای اخرتست فما اصبرهم پس چه چیز ایشان را شکیبا کردانید یا چه شکیبا اند ایشان علی النار
بر اتش و چنان اتشی که ابد الاباد دران باید بود ذلک این عذاب مر ایشان را بسبب انست که خدای نزل الکتاب بالحق فرو فرستاد
توریت را براستی و ایشان حکم انرا بپوشیدند و در کتمان نعت محمد صلی الله علیه وسلم کوشیدند یا قران فرستاد و ایشان پیروی نکردند
و در مخالفت افزودند وان الذین و بدرستی انانکه اختلفوا اختلاف کردند فی الکتاب در کتاب یا قران واکر لام جنس کیرند در
همه کتابها منزله اختلاف انست که ببعضی ایمان اوردند و ببعضی کافر شدند پس این اختلاف لفی شقاق بعید در خلاف و عناد
دور از وفاق اند یا در ضلالتی دور از هدی اهل کتاب بعد از نزول این ایه کفتند ما در ضلالت و شقاوت نیستیم بلکه بخدای
ایمان داریم و نماز میکزاریم و این نیکوی تمامست حق سبحانه فرمود لیس البر نیست نیکی عظیم که از سایر ابواب خیر بدان اختصاص باید کرد
ان تولوا وجوهکم انکه بکردانید رویها خود را در نماز قبل المشرق بسوی مشرق جون نصاری والمغرب و بطرف مغرب جون یهود ولکن البر
ولیکن نیکوی یعنی صاحب نیکوی من امن الله کسی است که بکرود بالله بخدای و یکانکی و یکتایی او نه جون یهود و نصاری که عزیر و عیسی را
در الوهیت شرکت دهند والیوم الاخر و بکرود بروز قیامت و متعلقات ان تعریض است بجهودان و ترسایان که دخول بهشت را
بخود اختصاص دادند والملئکة و بکرود بفرشتکان و همه را دوست دارد نه جون که با جبرئیل دشمنی میورزند والکتاب و ایمان آرد
بهمه کتابها او نه جون احبار یهود که اختلاف میکنند والنبیین و بکرود بهمه پیغامبران نه جون اهل کتابین که ببعضی ایمان ارند واتی المال
و بدهد مال خود را علی حبه بر دوستی حق تعالی یا بر دوستی مال با وجود انکه دوست میدارد از ان میکردد و در راه خدای میدهد ذوی
القربی خویشان درویش را والیتامی و بی پدران را که خورد سال باشند والمساکین و محتاجان را که سوال نکنند وابن السبیل و راه کذریان را
که هیچ در دست ندارند یا میهمان والسائلین و درویشان وفی الرقاب و در بها بندکان مکاتب که بحکم کتابت [illegible] طلبند یا بندکان را
بخرد و ازاد کند واقام الصلوة و بکزارد نماز مفروضه را واتی الزکوة و بدهد زکوة مقرره را انچه قبل ازین در اتیا مال مذکور شد در بیان
نوافل صدقات بود والموفون و صاحبان ایمان اند که وفا کنندکان باشند بعهدهم بعهد خود اذا عاهدوا جون عهد کنند و این
عهد هم با حق شاید و هم با خلق والصابرین نصب او بفعل مدحست جهة اظهار فضیلت صبر بر سایر صفات یعنی این وفا کنندکان
بعهد شکیبا اند فی الباساء در فقر و فاقه والضراء و در رنج و سختی وحین الباس و هنکام کارزار با این همه مقاتله با اهل کفر و عناد

اولئک آن گروه که موصوفند بدین صفتها الذین آنانند که بتحقیق صدقوا راست گفتند در دین یا عهد یا اتباع حق و اولئک هم المتقون و ایشان پرهیزکارانند
از همه ناشایستها محققان گفته اند کمالات انسانیه با کثرت معینات آن منحصر در سه چیز است صحت اعتقاد و حسن معاشرت و تهذیب نفس اما صحت
اعتقاد تصدیق حق سبحانه و سایر مومن به است و حسن معاشرت مواسا کردن بمال یا ارباب استحقاق و تهذیب النفس اقامت صلوة و زکوة
و وفا و صبر و مجموعه درین آیه مذکور است پس این آیه جامع کمالات انسانی باشد و در مواهب از ابو میسره رحمه الله نقل میکند من عمل بهذه الآیة
فقد استکمل الایمان یا ایها الذین آمنوا ای مومنان و گرویدگان کتب فرض کرده شد علیکم القصاص بر شما مماثلت و مواسات تعدی و ستم
در کشتگان یعنی بسبب ایشان وقتی که بعد بود قبل از اسلام با میان دو قبیله حرب افتاده آن قبیله که اعالی نسب بودند آن قبیله نازل بعوض
بنده آزادی و در بدل زنی مردی بکشتندی بعد از هجرت این صورت بعرض حضرت رسید و حکم ربانی که نازل شد که در قصاص باید یعنی
مواسات الحر بالحر آزادی بازادی العبد بالعبد و بنده ببنده نزد امام شافعی و امام مالک رحمهما الله از آزادی برای آزادی برای بنده
نکشند نظر بمفهوم آیه و نزد امام اعظم رحمه الله حکم این آیه باآیه ان النفس بالنفس منسوخ است پس تفاضل را بر نفس اعتبار نکنند و الانثی بالانثی
و زنی بر زنی و امام شافعی و امام مالک رحمهما الله بنا بر اجماع قتل ذکر بانثی روا ندارد و امام اعظم بحدیث المسلمون تتکافؤ دماءهم
تمسک نموده حکم بقتل میکند فمن عفی له پس هر که عفو کنند و چیزی که قاتل است من اخیه از قصاص برادر که مقتول است شیء و اشارت
با آنکه عفو بعضی از ورثه یا عفو بعضی مسقط قصاص است فاتباع پس بر قاتل است بعد از عفو از پی رفتن بالمعروف بنیکویی و آن طوع و رغبت
در دادن دیه و اداء الیه و ادا کردن وجه دیه بوارث مقتول باحسان بر وی و نیکویی نه بمطل و بدخویی ذلک این عفو از قصاص و
طلب دیت تخفیف سبکباری است من ربکم از پروردگار شما و رحمة و مهربانی و بخشش از و در تسهیل و تحصیل نفع فمن اعتدی پس هر که
از حد درگذرد بعد ذلک بعد از آنکه عفو کرده باشد و دیت ستانیده یعنی قاتل را بکشد یا غیر قاتل ستم کند بعد از آنکه یکی کشته و دیه داده
دیگری را بکشد فله عذاب الیم پس مر او راست در آخرت عذابی دردناک و لکم و شما راست فی القصاص در حکم قصاص حیوة بقا و زندگانی یعنی قصد
قتل کسی کند و بخوف قصاص از آن باز ایستد و آن شخص از کشتن سالم ماند و او از قصاص ایمن شود پس حکم قصاص بسبب بقاء شماست
یا اولی الالباب ای خداوندان عقل لعلکم تتقون باشد که بپرهیزید از قتل ناحق کتب علیکم نوشته شد بر شما یعنی فرض کرده شد اذا حضر
چون حاضر شود احدکم یکی را از شما الموت اسباب و علامات مرگ از مرض و غیر آن ان ترک اگر بگذارد خیرا مالی و مراد مال بسیار است
الوصیة وصیت کردن للوالدین برای پدر و مادر و الاقربین و خویشاوندان بالمعروف بانصاف حقا نوشته شد این وصیت نوشتنی
لازم باشد علی المتقین بر پرهیزکنندگان از جهت آنکه والدین و اقربا در جاهلیت بی بهره و وصیت میکردند و والدین و خویشان را محروم
میساختند حق سبحانه ایشان را از آن منع فرموده وصیت برای جمیع مقرر ساخت و باز این حکم بآیه مواریث منسوخ شد همه بمیراث
قرار گرفت و حالا وصیت فضیلت است نه فریضه و آن نیز درباره درویشان باید و نشاید که بر ثلث مال بیفزاید فمن بدله پس هر که تبدیل کند مر
وصیت یا قول موصی را بعد ما سمعه بعد از آنکه شنوده باشد فانما اثمه پس جز این نیست که گناه تبدیل باشد علی الذین یبدلونه بر آنکه تبدیل
میکنند و ذمه موصی از آن بری باشد ان الله بدرستی که خدای سمیع شنوا است مر کلام موصی را و هم قول مبدل را علیم دانا است بحال آن کسی که

۱۹

که تغیر نماید فمن خاف پس هر که بترسد و دریابد خواه وارث و خواه وصی یا امام و قاضی من موص از وصیت کننده جنفا میلی از خود
بسهو یا عدول از ذوی القربی او اثما یا بزهکاری بعمد یا وصیت بزیاده از ثلث مال فاصلح پس اصلاح کند بینهم میان بهم و میان ورثه
یا در حال حیوة موصی کسی دانست که در وصیت مخالفت شرع میکند و میان موصی له اصلاح نماید فلا اثم علیه پس بر وی هیچ بزه و بالی
ان الله بدرستی که خدای غفور آمرزگار است مر موصی را چون بحق باز گردد رحیم مهربانست بر وصی که از مضمون وصیت بگردد یا ایها
الذین آمنوا ای گروهی که گرویده اید کتب فرض کرده شد علیکم الصیام بر شما روزه داشتن کما کتب هم چنانکه نوشته شد علی الذین
من قبلکم برای آنانکه پیش از شما بوده اند چون صوم عبادتی است بس بجهت تانیس خاطرها بدان میگوید این عبادة خاص شما نیست بلکه هیچ امة
از ربقه این طاعت آزاده نبوده اند و در امثال آمده که البلیة اذا عمت طابت چو روزه بر شما فرض کردیم لعلکم تتقون تا شاید که شما
بپرهیزید از معاصی و متقی شوید بسبب ورع صوم که شکننده آرزوهاست و در تفسیر عرایس آورده که این نداء اصحاب قلوب است یعنی از حضرت
رب الارباب خطاب مستطاب میرسد بجلال مشاهده که در اقطار سموات غیوب بند الی که مفرح کروبیست که فرض کرده شد بر شما ای اهل
یقین امساک از جمیع مکونات چه اگر شما طالب مشاهده اید و متوجه جان این مطلوب را صوم واجبست از مالوفات طبیعت هم چنانکه نوشته
شد بر انبیا و اولیا پیش از شما تا باز رستند از رجس بشریه و واصل شدند بمقام امن و قربت و عین القضاة قدس سره در تمهیدات آورده
که صوم در شریعت عبارتست از نا خوردن طعام و شراب اما طعام ابیت عند ربی و شراب و سقیهم ربهم شرابا طهورا و مقربانست که این طعام
و شراب چو عارفان را دست دهد نظم و عارف چو یافت لذت قرب :: نه باکلش کشش بود نه بشرب :: اکل و شربش چو باشد از پی حق
دایم او در خداست مستغرق :: خوردن از خوان یطعمنی بینی :: شراب از چشمه سار یسقینی :: ایاما روزه دارید روزی چند معدودات
شمرده و مراد روزه رمضانست که بیست و نه باشد یا سی و گویند این روزها ایام بیض است یا عاشورا که قبل از روزه رمضان بر امت محمد
نه با شد فرض بوده فمن کان پس هر که باشد منکم از شما که مکلفند بروزه مریضا بیماری که قوت روزه ندارد یا مرض بروزه زیاده
شود او علی سفر یا اگر سفری بود که در آن قصر باید کرد جهت افطار کند فعدة پس بر وی است شمار روزها که افطار کرده روزه داشتن
من ایام اخر از روزهای دیگر و علی الذین و بر آنانکه یطیقونه و بر آنکه توانند که روزه دارند و خواهند که ندارند فدیة فدیه دادن است
و آن دادن طعام مسکین خوردنی درویش است هر درویشی را بادا هر روزی صاعی از گندم بقول امام اعظم رحمه الله که قریب دو من باشد
این حکم در ابتدا اسلام بوده و بعد از آن منسوخ شده و گفته اند اینجا لا مضمرات و تقدیرش لا یطیقونه یعنی کسی که نتواند روزه داشتن چون
پیر کار افتاده فدیه دهد و برین وجه حکم آیه منسوخ نباشد فمن تطوع پس هر که زیاده کند بر طوع خود خیرا نیکویی را و زیاده از مقدار فدیه
بدهد یا بیشتر از یک مسکین را طعام کند یا جمع کند میان طعام و اطعام فهو خیر له پس آن طوع بهتر است مر او را بسبب زیادتی اجر و ان
تصوموا و اگر روزه دارید مطیعان را میگوید یا رخصت داده گان را در افطار خیر لکم بهتر است شما را از فدیه ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید
فضیلت صوم را شهر رمضان این روزها که گفتیم ماه رمضان الذی انزل آن ماهی که فرو فرستاده شد فیه القران در آن قران یعنی ابتدا
نزول در آن بوده یا تمام قران در ماه رمضان از لوح محفوظ باسمان دنیا فرود آمده و از آنجا آیه آیه یا سوره سوره بر وفق مصالح بنده گان

نازل شده واز حکمها در تخصیص روزه بدین ماه یکی این گفته اند که در بعضا اوقات این کلمات که غذای ارواح است بشما فرستادیم پس از غذای اشباح
لازم دارید و ما قرآن را منزل ساختیم هدی للناس در حالتی که راه نماینده است مردمان را وبینات من الهدی و دلالتهای روشن است از حلال و حرام
والفرقان واز حدود و احکام وسایر شرایع دین که جدا کننده است میان حق و باطل فمن شهد پس هرکه حاضر شد منکم الشهر از شما ای مکلفان یعنی
مقیم بوده باشد در ماه رمضان یا هرکه دریابد از شما هلال رمضان فلیصمه پس باید که روزه دارد شهر را ومن کان مریضا وهرکه بیمار بود او
علی سفر یا در سفر بود و افطار کند فعدة من ایام اخر پس بروست قضاء آن روزه از ایامی دیگر تخییر مقیم که در آیه اولی مذکور است بحکم این آیه
منسوخ شده یرید الله میخواهد خدای بکم الیسر بشما آسانی ولا یرید ونمیخواهد بکم العسر بشما دشواری لاجرم مسافر و مریض را رخصت
افطار داد ولتکملوا العدة ومیخواهد که شما تمام کنید روزهای رمضان را یا ایامی را که در ان بعذر مرض و سفر افطار کرده اید ولتکبروا الله وتا
بزرگی یاد کنید خدای را بتکبیر گوید در شب عید فطر در وقت رویت هلال تا روز و از اول روز تا وقت نماز عید علی ما هدیکم بر آنکه راه نمود شما را
بصوم ولعلکم تشکرون ومگر که شما شکر گوید بر نعمت تیسیر یا ایجاب ثواب روزه و تخصیص فرد که الصوم لی و انا اجزی به هرچه بدان شرع ثبات
داده است از همه حرف انا اجزی به است واذا سالک وچون بپرسند ترا ای محمد عبادی بندگان من عنی از صفت من یا معامله
من با ایشان در وقت دعا فانی قریب پس من نزدیکم بعلم ودر جایی صحابه گفتند که خدای را چگونه بخوانیم وگویند اعرابی استفسار کرد که یا
رسول الله خدای بمن نزدیکست تا با او از گوییم یا دور است تا آوازی بلند برداریم این آیه نازل شد که اجیب دعوة الداع اجابت کنم
خواندن خواننده را اذا دعان چون مرا بخواند و حاجت او روا سازیم اگر آن سوال موافق قضا بود یا خیر بنده در اجابت آن فلیستجیبوا لی
پس باید که بندگان مرا اجابت کنند ولیومنوا بی وباید که بر ایمان بمن ثابت باشند یا وثوق ایشان باجابت محقق باشد لعلهم یرشدون تا شاید که راه
یابند بعضی بر آنند که مراد ازین عباد داعی روزه دارانند که دعای ایشان قرین اجابت است و آنکه قبل ازین آیه حکم روزها بیان فرموده موکد
این قولست ودر بدایه حال مسلمانان در شبهای رمضان تا نماز خفتن با خواب کردن زیاده اجازه مفطرات نبود جمعی از صحابه بواسطه غلبه شهوت
صبر نتوانستند کرد و مباشرت را در وقتی که حرام بود مرتکب شدند روز دیگر این صورت بعرض حضرت علیه الصلوة والسلام رسید و این
آیه نازل شد که احل لکم حلال کرده شد مر شما را لیلة الصیام شب روزه الرفث کنایت از مباشرت الی نسائکم با زنان خود هن لباس
لکم ایشان پوششی اند مر شما را وانتم لباس لهن و شما نیز لباس ایشان را کنایت است از اختلاط والتصاق چنانچه لباس را با بدن می باشد
علم الله دانست خدای در ازل انکم آنکه شما کنتم تختانون باشید که خیانت کنید انفسکم با نفسها خود و ستم روا دارید بر خود بمباشرت در غیر وقت
فتاب علیکم پس رجوع کرد بر شما برحمت و رخصت داد با ارتکاب مفطرات در شبها روزه وعفا عنکم وعفو کرد از شما آن خیانت فالان
یعنی اکنون باشروهن مباشرت کنید با ایشان در لیالی صیام وابتغوا وبجوئید ما کتب الله لکم آنچه نوشته است خدای بر شما در لوح محفوظ
یعنی فرزند و اولاد آنست که غرض اصلی از مباشرت طلب بقای نسل باشد نه مجرد التذاذ وکلوا وبخورید واشربوا و بیاشامید در شبها روزه
حتی یتبین تا وقتی که روشن شود لکم الخیط الابیض مر شما را رشته سفید که کنایت از روشنی روز است من الخیط الاسود از رشته سیاه
اشارت به تاریکی شبست در صحیحین آمده که بعضی از صحابه رشته سفید و رشته سیاه بر پای بسته بمفطرات اشتغال مینمودند تا وقتی که میان

کنم

بیاض سواد

بیاض و سواد فرق پدید آمدی تا آنگاه که من الفجر بیان خیط ابیض است نازل شده دانستند که مراد نور صبح است ثم اتموا الصیام پس تمام کنید
روزه را الی اللیل تا شب ولا تباشروهن و مباشرت مکنید زنان را وانتم عاکفون و حال آنکه شما مقیمان باشید فی المساجد در مسجدها و اداء جمیل
اعتکاف کنند که از صور روزه ممنوع گشته اند و امام مالک رحمة الله علیه تلذذات بر معتکف حرام میداند و نزد محققان اعتکاف نگاه داشتن نفس است
در دایره اوامر و نواهی شیخ ابوبکر واسطی رحمه الله علیه فرموده که اعتکاف حبس نفس است و حفظ جوارح و اعاده نفس وقت چون این شرط
بجای آری هرجا خواهی معتکف توانی بود غزنوی بدبری در آمد و خادم را گفت مرا بقعه پاک نشان ده تا نماز گزارم گفت دل خود را از ما سوی
پاک کن و هرجا که خواهی نماز گزار بیت از آن محراب ابرو رو مگردان اگر در مسجدی و در خرابات تلک آنچه گفته شد در باب روزه
و متعلقات آن حدود الله اندازهای است که خدای تعالی درین مقرر فرموده فلا تقربوها پس بدان نزدیک مشوید مبالغت در منع تجاوز
از چه وقتی که قرب بدان واقع شود تجاوز از آن چگونه باشد صورة هم چنانکه تبیین این احکام فرموده کذلک یبین الله بیان میکند خدای آیات
آیتها خود را از اوامر ونهی و وعد و وعید للناس برای عامه مردمان لعلهم یتقون شاید که بپرهیزند و از حد در نگذرند ولا تأکلوا و مخورید اموالکم
مالهای که داده شود بینکم در میان شما یعنی مخورید مال یکدیگر را بالباطل بناشایست چون دزدی و قمار و خیانت و غصب و عقود فاسده یا مالها خود را
نامشروع صرف مکنید چون شرب خمر و زنا و انواع فسق وتدلوا عطف بر فعل منهی است یعنی فرو مگذارید بها بدان مالها الی الحکام بسوی حکم
کنندگان ستمکار یا بعضی از آن مالها برشوه بحکام مدهید لتأکلوا تا بخورید بحمایت ایشان فریقا مقداری من اموال الناس از مالهای مردمان
بالاثم بظلم و ستم یا بسوگند دروغ یا بگواه زور وانتم تعلمون و حال آنکه شما میدانید یسئلونک میپرسند ترا ای محمد عن الاهلة از ماههای نو
معاذ بن جبل و ثعلبه که از اعیان انصار بودند رضی الله عنهم از آن حضرت پرسیدند که سبب چیست که چون ماه گاه گاه باریک می نماید و پر نور
او تمام میگردد و دیگر باره روی بتناقص مینهد حق سبحانه بعلم ازلی میدانست که ایشان را حکمت نقصان و کمال ماه دانستن مهم نیست جواب در
معرفت فواید آن فرستاد که قل هی بگو که آن هلالها مواقیت نشانهای وقتهاست للناس برای مردمان در فرو خوردن و عدت زنان
ومدت حمل و زمان فصال و آجال دیون و تحقیق شرطها والحج و علامت اوقاتند برای حج که موسم را بدان بدانند ولیس البر و نیست نیکوئی
بان تأتوا البیوت بآنکه در آیید بخانها من ظهورها از پشتهای آن در عهد جاهلیت کسی که بحج یا عمره احرام گرفتی اگر بودی از در خانه در آ
اگر از اهل مدر بودی از بام در آمدی یا بر دیوار سرای فرجه ساختی و اگر اهل وبر از پس خانه در آمدی و باعتقاد خود این عمل را بر تمام دانستندی
و این حکم همه عرب را شامل بود مگر حمس را و ایشان چند قبیله بودند قریش و خزاعه و بنی عامر و ثقیف و غیر عرب وایشان را بسبب صلابت در دین
این خود حمس میگفتند روزی در ایام احرام حضرت نبی علیه السلام از دری بیرون آمد معاقب آن رفاعه انصاری هم از آن در قدم بیرون نهاد
و جابر و انصار یکبار او را فاجر گفت و چون حضرت صلی الله علیه وسلم از وی پرسید که این جرأت چرا کردی گفت من اقتدا بتو نمودم
حضرت علیه السلام فرمود که ولد احمس بوده ام و از در بیرون آمدن که من از حمسم یعنی از قریش و آن دیگر گفت ای سید عالمیان اگر تو از حمسی
من هم از حمسم که دین من دین تست و آیین من آیین تست فی الحال آیه آمد که شما این قاعده برنام نهاده اید این نیست
ولکن البر من اتقی ولیکن نیکوکار کسی است که از خشم خدای بپرهیزد و از اعمال زمان جاهلیت بپرهیزد واتوا البیوت و

کذلک

شود
درآید بخانه در حال احرام و غیره من ابوابها از درهای آن واتقوا الله و بترسید از خدای و پاس او و اوامر و نواهی او بدارید لعلکم تفلحون مگر شما رستگار
وقاتلوا و بکشید و کارزار کنید فی سبیل الله در راه خدای الذین یقاتلونکم آنانکه با شما کارزار میکنند ولا تعتدوا و از حد درمگذرید یعنی ابتدا مکنید
بقتال تا اول ایشان آغاز نکنند این حکم بآیة السیف منسوخست ان الله بدرستی که خدای لا یحب المعتدین دوست ندارد ستمکارانرا در آن سال که حضرت
رسالت علیه الصلوة والسلام با جمعی صحابه رضی الله عنهم بنیت عمره بمکه میرفتند سفهاء عرب مشرکان بی ادب ایشانرا از دخول مکه منع کردند و
در حدیبیه صلح واقع شد بر آنکه سال آینده مومنان بمکه آیند و مشرکان سه روز شهر را خالی کنند تا ایشان بفراغت قیام توانند نمود سال دیگر که به نیت
عمره قضا بیرون میرفتند صحابه را تاملی دست داد که مبادا قریش از سر عهد گذشته طرح قتال افکنند و از قتال در شهر حرام و بلد حرام چون توانند بود
آیه سابق فرود آمد که اگر جنگ کنند و دیگر فرمود واقتلوهم و بکشید مقاتلان خود را حیث ثقفتموهم هرجا که یابید ایشانرا در حل و حرم واخرجوهم
و بیرون کنید ایشانرا از حرم من حیث هرجا که باشند خواه در حرم و خواه در غیر حرم اخرجوکم چنانچه بیرون کردند شما را از مکه والفتنة و نابسندیدگی
اشد سخت ترست از فتنه ایشان من القتل از کشتن شما ایشانرا در حرم ولا تقاتلوهم و مقاتله مکنید با کافران عند المسجد الحرام نزدیک مسجد حرام
و او بعد حرمست حتی یقاتلوکم تا وقتی که ایشان کارزار کنند با شما فیه در حرم و خود هتک حرمت کنند فان قاتلوکم پس اگر ایشان ابتدا بقتل شما کنند کذلک
همچنین است جزاء الکافرین پاداش کافران ستمکاره فان انتهوا پس اگر از شرک باز ایستند فان الله غفور پس بدرستی که خدای آمرزنده است گناهانی
را که در زمان شرک مرتکب شده اند رحیم مهربانست که ببرکت اسلام ایشانرا بابرار اسلام رساند وقاتلوهم و با مشرکان مقاتله کنید حتی لا تکون فتنة تا
غایتی که گرفته باشد یعنی شرک و یکون الدین باشد پرستش و طاعت لله و خدایرا فان انتهوا پس اگر مشرکان باز ایستند از کفر فلا عدوان پس نیست
ستمکاری یعنی جزاء آن الا علی الظالمین مگر بر ستمکاران الشهر الحرام ماه حرام یعنی ذوالقعده این سال که بعمره قضا میروید بالشهر الحرام بماه
حرام یعنی بذوالقعده ماهی که شما منع کرده اند معنی آنست که اگر جنگ کنند مترسید که ایشان دران ماه شما را از مکه منع کردند شما اگر درین ماه حرام قتال کنند
بعوض آن دمار از ایشان برآرید والحرمات قصاص و حرمتها را مساواتست یعنی ترک حرمت شما این ماه را بدلست از ترک حرمت ایشان آن ماه را فمن
اعتدی علیکم پس هر که بر شما ظلم کند بابتداء مقاتله فاعتدوا علیه پس شما نیز بروی ستم کنید این لفظ بر سبیل مشاکلاتست و مراد آنکه جزاء ستم او بروی بنمایید
بمثل ما اعتدی علیکم مانند آنچه که بر شما ستم کرده است واتقوا الله و بترسید از خدای و پرهیزکاری کنید واعلموا ان الله و بدانید که خدای مع المتقین
با پرهیزکارانست بمعاونت و نصرت چون حضرت رسالت علیه السلام عزم عمره قضا کرد جمعی گفتند ما توشه راه نداریم و آنها که دسترس هست بما
چیزی نمیدهند حکم شد که وانفقوا و نفقه کنید ای توانگران فی سبیل الله در راه خدای جهادست ولا تلقوا بایدیکم و میفکنید دستهای خود را الی
التهلکة بورطه هلاکت یعنی بخل مکنید که موجب هلاکت دولت گردد البخیل بعید من الله بعید من الجنة قریب من النار بخل و ختم در ادا سوا کنید
بکرده جمله هلاکت افکند واحسنوا و نیکوئی کنید با غازیان ان الله بدرستی که خدای یحب دوست میدارد المحسنین نیکوکارانرا واتموا الحج والعمرة
و تمام کنید حج و عمره را یعنی مناسک و حدود و فرایض و سنن و آداب آن تمام بجای آرید لله برای خدای نه چون کفار که تعبیه کنند بنام بتان فان
احصرتم پس اگر باز داشته شوید بیماری و خوف و کم شدن توشه و کم شدن راحله فما استیسر پس بفرستید آنچه میسر شود من الهدی از قربانی و
از اینها بفرستاد بقول امام اعظم رحمه الله ولا تحلقوا رؤسکم و متراشید سرهای خود را یعنی از احرام بیرون میایید حتی یبلغ الهدی تا وقتی که برسد

قربانی محله بمحل او که مناست فمن کان منکم پس هر که باشد از شما مریضا بیمار در وقت احرام او به اذی یا باشد او را رنجی من رأسه از سر او چون صداع
یا جراحت یا علت جنبندگان در وی بدین سبب ضرورت شود که سر تراشد ففدیة پس بر وی است فدا دادن کعب بن عجره را دیدند که محرم بود و خوندگان روی بوی
آورده بود چون مردم قحط دیده در کله سرش افتاده و آنحضرت علیه السلام بدان اطلاع یافته بود فرمود که سر تراش و گوسفندی بکش و درویشان را
بخوان گفت یا رسول الله بدان دسترس ندارم حکم صادر شد که فدا دهد من صیام از روزه و چنانچه مقرر شده که سه روز روزه دارد او صدقة
یا صدقه دهد و آن طعام دادن شش مسکین باشد هر یک را دو من از گندم او نسک یا نسک یعنی قربانی و ادنای آن گوسفندیست فاذا امنتم پس چون ایمن شوید
از خوف عدو یا مرض فمن تمتع پس هر که برخوردار شد بالعمرة الی الحج یعنی جمع کند میان حج و عمره یا بطریق افرادست که اول احرام بحج گیرد و شرایطش بجای
آرد چون از اعمال حج فارغ شود از حرم بیرون شود بزمین حل و از آنجا احرام بعمره گیرد و اعمال آن بجای آرد نزد امام شافعی رحمه الله و امام مالک این افضلست
یا بطریق قران که در وقت احرام نیت بحج و عمره کند و گوید لبیک بحج و عمره مقادیر اعمال حج اقتصار کند که عمره در ضمن حج چون وضو در غسل و نزد
امام اعظم رحمه الله قران فاضلترست یا بطریق تمتع که در موسم حج بمیقات رسد و احرام بعمره گیرد و بمکه درآمده از اعمال عمره فارغ شود و از احرام
بیرون آمده بمحظورات متمتع گردد آنگاه از درون مکه یوم الترویه احرام گیرد بحج و امام احمد رحمه الله علیه تمتع اختیار کرده و درین آیه فرموده که متمتع
باشد فما استیسر پس بر وی است آنچه میسر شود من الهدی از قربانی شکر آنکه توفیق یافت در جمع میان دو عبادت فمن لم یجد پس هر که نیابد یعنی بر آن
قادر نبود فصیام ثلثة ایام پس حکم روزه داشتن سه روزه است پیوسته یا گسسته فی الحج یعنی در ایام حج و سبعة و روزه هفت روز دیگر اذا رجعتم
چون بازگردید بوطن خود تلک این ایام یعنی سه و هفت عشرة کاملة ده عدد تمامست این کید برای تاکیدست و زیادتی اهتمام بدان ذلک این حکم که
بدیا صیام یا تمتع و قران لمن لم یکن اهله و کسی راست که نباشد اهل او حاضری المسجد الحرام مجاور مسجد حرام یعنی آفاقی باشند نکی جاافقیان
در اشهر حج بمرد و عبادت متمتع توانند شد و اهل حرم در ازمنه حج احرام بعمره نمیتوانند گرفت پس ایشانرا تمتع نباشد و این قول امام اعظمست
واتقوا الله و بترسید از خدای و بدانچه در باب حج صادر شده محافظت نمایید واعلموا ان الله و بدانید که خدای تعالی شدید العقاب سخت عقوبت
بر کسی که حفظ اوامر و نواهی نکند الحج زمان حج اشهر معلومات ماههاست مشهور معروف است یعنی شوال و ذی القعده و ده روز از ذی الحجه و شب نحر تا
صبح و بمذهب امام شافعی رحمه الله روز نحر نیز در شمار آورده فمن فرض پس هر که فرض کرد و لازم کرد بر خود فیهن الحج درین ماهها حج را در تلبیه و سوق هدی
بمذهب حنفی بنیت و احرام بقول شافعی فلا رفث نفی است بمعنی نهی یعنی باید که از جماع و ملاعبه با زنان پرهیز نماید یا کلام بیهوده نگوید
ولا فسوق و از حد شرع نگذرد و ارتکاب محظورات نکند ولا جدال و باید که جنگ و جدال نکنند با رفیقان و خادمان و خصومت ننمایند فی الحج
در ایام حج قریش با یکدیگر مجادله نموده هر یک میگفتند که حج من تمامتر است وما تفعلوا من خیر و آنچه میکنید از نیکوئی یعلمه الله میداند آنرا خدای
تعالی وتزودوا و توشه برگیرید قومی از قافله یمن بی زاد و راحله حج کردندی و در مکه اظهار احتیاج نمودی از اهل قافله چیزی طلبیدندی
حق تعالی فرمود که توشه برگیرید تا بر دل مردم گران نباشید فان خیر الزاد التقوی پس بهترین توشه پرهیزکاریست از طمع و تشویش دادن
مردم و سوال ناکردن از ایشان و نزد عرفاء درین آیه نیز دو سوال فرمودست و بهترین زاد راه پرهیزکاریست امام قشیری رحمه الله فرموده که
تقوی عام دور شدنست از لوث معاصی و تقوی خاص اجتنابست ابرار از مجاهده ما سوی الله و حقیقت آنست که بی توشه در راه

عشق لبریز نتوان برد و بی زاد شوق رحلهٔ محبت طی نتوان کرد نظم زاد ره عاشقان درد است درد روی زرد زاد ره :. راه ازین کونه بسم الله کرد
عزم راه و اتقون و بترسید از من یا اولی الالباب ای خداوندان عقل لیس علیکم نیست بر شما جناح گناهی ان تبتغوا در آنکه طلب کنید
در موسم حج فضلا روزی من ربکم از پروردگار شما بواسطهٔ تجارت جمعی از عرب تاجران را که بحج آمدندی گفتندی و اج لا حاج این نبده ایست
بی حاصل حق سبحانه فرمود که این سودا و معاملهٔ ایشان را از فیض حج بی بهره نمی سازد بشرط آنکه مقصد و مقصود کلی حج باشد فاذا افضتم پس چون
بر کردید از موضعی که آنرا عرفات کویند بجهت آنکه آدم و حوا آنجا بهم متعارف شدند فاذکروا الله پس یاد کنید خدایرا بتهلیل و تلبیه عند المشعر الحرام نزدیک
مشعر حرام و آن موضعیست معین واذکروه و یاد کنید او را درین مکان یاد کردنی نیکو کما هدیکم همچنانکه راه نمود شما را بمناسک حج وان کنتم و بدرستی
که بودید شما من قبله پیش از هدایت حق یا قبل از بعث هادی مطلق که محمد است علیه السلام لمن الضالین از جملهٔ راه نایافتگان ثم افیضوا پس باز کردید
خطاب با قریش و حلفاء ایشانست که همه را وقوف بعرفات نبودی و ایشان در مزدلفه واقف شدندی درین صورت ترفع کردندی بر خلوت و تکبر
داشتندی از مواسات موقوف در افاضه نیز بر امی دیگر باز کشتندی حق سبحانه فرمود که باز کردید من حیث افاض الناس از آنجا که باز میکردند
همه مردمان واستغفروا الله و طلب آمرزش کنید از خدای تعالی ان الله غفور بتحقیق که خدای تعالی آمرزنده است کناهان مستغفران را رحیم مهربانست
بر آنکه حج کزارد فاذا قضیتم پس چون بکزارید و بجای آرید مناسککم کارهای حج و لوازم آنرا فاذکروا الله پس یاد کنید خدایرا کذکرکم
همچون یاد کردن شما آباءکم پدران خود را رسم جاهلیت آن بود که اشراف عرب بعد از فراغ مناسک در منی میان مسجد و منا و جبل الرحمه بایستادندی
و بر نعمت با شهرت حسب آبا و اجداد مفاخرت کردندی حکم شد که چنانچه پدران را یاد کنید خدایرا ذکر کنید او اشد ذکرا بلکه فراوان و بیشتر از آن
زیرا که او بدان مناقب و مراتب اختصاص داده بود فمن الناس پس از مردمان من یقول کسی هست که میکوید ربنا ای پروردکار ما آتنا بده ما را
فی الدنیا در دنیا فلا خیر یعنی متاع محقر دنیا میطلبند و ماله و نیست خواهندهٔ دنیا را فی الآخرة در آن سرای من خلاق نصیبی و بهره اکر داعی کافرست
از نعمت آن سرای بی نصیب افتاده و اکر مومن است چون دیکر مومنان بهره ندارد ومنهم من یقول و از مردمان کسی باشد که کوید ربنا آتنا ای پروردکار عطا کن ما را
فی الدنیا حسنة درین سرای نیکویی یعنی طاعت وفی الآخرة حسنة و در آن نیکویی یعنی تحقیق امنیت و کفته اند حسنهٔ اینجهان
قناعتست و در آن سرا شفاعت وقنا عذاب النار و نکاهدار ما را از عذاب آتش دوزخ امیر المومنین علی رضی الله عنه فرمود که حسنهٔ
این جهان زن صالحه است و حسنهٔ آن عالم حوری پسندیده و عذاب النار زن ناشایست درشت کوی بدخوی نظم زن بد در سرای مرد نکو
هم درین عالمست دوزخ او :. زینهار از قرین بد زنهار :. وقنا ربنا عذاب النار اولئک آنکروه خیر دنیا و آخرت طلبند لهم نصیب
و ایشانرا بهره ایست مما کسبوا از آنچه عمل کردند یعنی درخواست نمودند والله سریع الحساب و خدای زود شمارست بقدر لمحه شمار همه خلایق
کند واذکروا الله و یاد کنید خدایرا یعنی تکبیر کویید فی ایام معدودات از روزهای شمرده که ایام تشریقست و آن سه روز باشد بعد از عید اضحی
و نزد امام اعظم رضی الله عنه بعد از نماز صبح عرفه تا عصر روز عید بقول صاحبین تا عصر روز آخر تشریق عقب بیست و سه نماز تکبیر باید کفت و امام شافعی
رحمة الله علیه درین مسئله موافق صاحبینست فمن تعجل پس هر که شتاب کند فی یومین درین دو روز یازدهم و دوازدهم ذی الحجه فلا اثم
علیه پس بر وی هیچ کناهی نیست بعضی از اعراب در جاهلیت تعجل را اثم میکفتند و جمعی متاخر را حق سبحانه فرمود که در تعجیل حضرت هست

و هیچ کناهی نیست ومن تاخر و هر که تاخیر کند و سه شب در منا باشد فلا اثم علیه پس بر وی هیچ حرجی نیست و مطلقا وزر و وبال نیست لمن اتقی و کسی را
که بپرهیزد بعد از ادای حج و تا آخر عمر و تقوی و اشعار خود سازد واتقوا الله و بترسید از خدای تعالی در بقیهٔ عمر واعلموا انکم و بدانید که شما الیه
تحشرون بسوی خدای محشور خواهید شد و بمجازات و مکافات خواهید رسید ومن الناس و از مردمان هستند من یعجبک آنکس که خوش آید
ترا و در شکفت اندازد قوله سخن کفتن او و آن اخنس بن شریق ثقفی بوده که بحضرت رسالت پناهی آمده مردی شیرین سخن و نیکو صورت بود و حضرت را
طراوت زدی و حلاوت کفت و کوی او خوش آمده مضمون کلامش این بود که آمده ام تا بیعت اسلام در کوش ازاد کنم و غاشیهٔ خدمت سید
انام علیه الصلوة والسلام بر دوش مطاوعت افکنم و این سخنان را بسوکند موکد ساخته خدایرا بکواهی آورد و چون باز کشت و عمارات بنده دکشت
زراعت قومی را بآتش بسوخت و چارپایان مسلمانان را بشمشیر پی کرد حق سبحانه آیه فرستاد که هست از مردمان کسی که ترا در تعجب افکند سخنی که او میکوید
فی الحیوة الدنیا در مصالح دنیا ویشهد الله و بکواهی آورد خدایرا علی ما فی قلبه بر آنچه که در دل اوست و میکوید که دل او با زبان من یکیست وهو و حال آنکه او الد
الخصام ستیزنده ترین دشمنانست واذا تولی و چون باز کردد از حضرت تو سعی برود و بشتابد فی الارض در زمین لیفسد فیها تا فساد و تباهی کند
در آن ویهلک الحرث و نابود کرداند کشت زار بسوختن والنسل و هلاک کند چارپایان والله لا یحب الفساد و خدای نمی پسندد معصیت و تباه کاری
واذا قیل له و چون کویند این منافقانرا اتق الله بترس از خدای اخذته العزة بکیرد او را حمیت جاهلیت بالاثم بارتکاب کناه فحسبه پس
بسنده است او را جهنم و آن نام آتشی است که دوزخیانرا بدان عذاب کنند یا جایی بعید القعر است در دوزخ ولبئس المهاد و بد فراشی است آتش
ومن الناس و از مردمان هست من یشری کسی که میفروشد نفسه خود را یعنی جان بذل میکند ابتغاء مرضات الله بطلب خشنودی خدای و آن زبیر عوام
بود و مقداد بن اسود رضی الله عنهما که از مدینه رفتند و خبیب را رضی الله عنه که در جنک رجیع کرفتار شده بود و بدست کسان افتاده بر دار کشیده
بودند از دار فرود کرفته متوجه مدینه کشتند جمعی از سوار قریش از عقب ایشان آمده آغاز حرب کردند ایشان خبیب را از اسب فرود کرفته بر زمین
و زمین او را فرو برد و بلیع الارض ملقب شد و آن دو مرد مردانه با جمعی در داعیهٔ محاربه نمودند و کافران در حرب صرفه ندیده باز کشتند
و کویند در شان صهیب رومی است که هر چه داشت در مکه بکافران داد تا اجازت هجرت بمدینه یافت و رضای خدای و خشنودی پیغمبر را بمال
دنیا بخرید نظم بده وصلش ار می توانی بجز :. که وصلش عزیزست و زر هیچ نیست :. و کویند در شان مرتضی علیست کرم الله وجهه که در
غار بر فراش سید مختار تکیه کرفت و جان فدای آنحضرت کرد والله رؤف و خدای مهربانست بالعباد ببندکان خود که در طلب رضا او جان فدا میکنند
یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه ایمان آورده اید بظاهر ادخلوا فی السلم در آیید در اسلام کافة همه یکبار یا مومنانرا میکوید بر اسلام ثابت
باشید و کفته اند ابن سلام و اصحاب او بعد از اسلام شرایع توریت را نیز نکاه داشتند و تعظیم شنبه و کوشت و شیر شتر تناول نمیکردند فرمود که یک
بارکی در اسلام در آیید ولا تتبعوا و پیروی مکنید خطوات الشیطان کامهای شیطانرا یعنی باحکام منسوخ قیام منمایید انه لکم بدرستی که او
و شما را عدو مبین دشمنی است هویدا که بوساوس خود خاطر شما را متزلزل سازد فان زللتم پس اکر بلغزانید شما را از جادهٔ شرع و احکام محمد
من بعد از پس آنکه ما جاءتکم آمد بشما البینات احکام حلال و حرام فاعلموا ان الله پس بدانید که خدای عزیز حکیم غالبست و قاهر
بر عقوبت مخالفان دین محکم کارست انتقام نکند الا بحق هل ینظرون آیا چشم میدارند آنان که کلی در دایرهٔ اسلام داخل نمیشوند

الا ان یاتیهم الله مگر انکه بیاید بایشان خدای یعنی عذاب او فی ظلل در سایه‌ها من الغمام از ابر سپید رقیق چنانچه قوم شعیب را علیه السلام
یوم الظله بود والملئکة و بیایند فرشتگان که موکلند بعذاب وقضی الامر و گزارده شود کار یعنی جزاء هر کس بدو رسد والی الله و
بسوی خدای یعنی بجزاء او ترجع الامور باز گردانیده شود کارها با انکه اوامر و احکام سلاطین و حکام که امروز بر رعایا میکنند در دنیا
باطل شود و فرمان جز حق را نبود والامر یومئذ لله سل بنی اسرائیل بپرس خطاب بانحضرتست یا هر کرا صلاحیت خطابست میکوید
بپرس یهود مدینه را یا مومنان بنی اسرائیل را کم اتیناهم چند داده ایم بدان ایشان را من ایة بینة از نشانه روشن و پیغامها و
روشن نیکو دشان محمد علیه السلام یا معجزات هویدا و ید بیضا و من و سلوی و امثال ومن یبدل و هر که بدل دهد و بگرداند نعمة الله
نعمت خدای را که صفت پیغمبرانست من بعد ما جاءته از پس انکه امده است بدو در توریت فان الله پس بدرستی که خدای شدید العقاب سخت عقوبت
برو در دنیا بقتل و اجلا در اخرت بعذاب منتها زین ارایسته کردانیده اند للذین کفروا برای ناسپاسان و پوشندگان حق الحیوة الدنیا
زندگانی دنیا را تا بدان فریفته میشوند و مغرور میگردند ویسخرون و سخریت میکنند و افسوس میکنند من الذین امنوا از انانکه ایمان اورده اند
اغنیاء قریش بر فقراء صحابه چون بلال و عمار و امثال ایشان رضی الله عنهم میخندیدند و میگفتند محمد میکوید با این گدایان کار جهان
راست میکنم و اساس عظمت اشراف عرب و بنیاد رسوم و عادات ایشان هم می شکنم اگر کار او حق بودی بایستی که سادات عرب و امثال
قبایل او بودی حق سبحانه فرمود که والذین اتقوا و انانکه پرهیزکاری کردند یعنی درویشان و گدایان فوقهم زبر ایشانند یعنی بالای افسوس
کنندگان یوم القیمة روز قیامت مومنان در درجات اعلا باشند از فردوس برین و کافران در درک اسفلین و سجن سجین والله یرزق
و خدای روزی میدهد من یشاء هر کرا میخواهد بغیر حساب بی اندازه کان الناس بودند ادمیان یعنی ادم علیه السلام و اولاد
او امة واحدة گروهی یگانه بر یک ملت پدران مختلف فبعث الله پس انگیخت خدای النبیین پیغامبران را چون شیث و ادریس علیهما السلام
مبشرین مژده دهندگان اهل طاعت را بثواب ومنذرین و بیم کنندگان اهل معصیت را بعقاب و گویند در زمانی که نوح علیه السلام مبعوث
شد همه عالم بر ملت کفر بودند و در وقت ابراهیم علیه السلام نیز همین واقعه بود حق سبحانه پیغامبران را فرستاد وانزل و منزل کرد
معهم الکتاب با ایشان کتابها که احکام شرایع ایشان در ان مبین بود بالحق بدرستی و راستی لیحکم تا حکم کند هر پیغمبری بین الناس
میان پیغمبران فیما اختلفوا فیه در انچه که اختلاف کردند در ان وما اختلف و اختلاف نکردند در حق یا در کتاب یا در دین الا الذین اوتوه
مگر انانکه کتابها بدیشان داده بودند از یهودی و نصاری که ایشان تحریف و تبدیل کردند من بعد ما جاءتهم از پس انکه امد بدیشان
البینات معجزها روشن و حجتها هویدا و خلاف ایشان نه از روی تدین بود بلکه بغیا بینهم جهة حسدی که میان ایشان هست یا
از روی ستمکاری فهدی الله پس راه نمود خدای الذین امنوا انانکه ایمان آورده اند لما اختلفوا بدانچیزی که اختلاف
کردند من الحق از حق بیان مختلف فیه است یعنی حق سبحانه مومنان را بحق مختلف فیه راه نمود باذنه بعلم و ارادت خود اختلاف
در امر قبله بود که بعضی روی بمشرق آوردند و بعضی بمغرب خدای رهنمونی کرد مومنان را بکعبه که واسطه است یا مخالفت در فضل
ایام هفته نمودند یهود شنبه و نصاری یکشنبه اختیار کردند حق سبحانه این امت را بجمعه که فاضلترین روزهاست راه نمود والله

فیه نظر

یهدی و خدای راه مینماید من یشاء هر کرا میخواهد الی صراط مستقیم بسوی راه راست که ان راه انبیا و اولیاست ام حسبتم ایا می پندارید
ای مهاجران که ترک خان و مان گرفته اید و در محنت فاقه و کربت گرفتارید ان تدخلوا الجنة انکه بهشت در ایید ولما یاتکم و نیامد بشما مثل
الذین خلوا مانند محنت انانکه گذشته اند من قبلکم پیش از شما یعنی پیغمبران و صدیقان و متابعان ایشان محصل ایه انست که می پندارید
که رایگان ببهشت در ایید و بشما نرسیده انچه دوستان پیش از این کشیده اند مستهم البأساء رسید بدیشان سختی و ناکامی و درویشی
والضراء و بیماری و شکستگی و گرسنگی بوده و در حدیث امده که سخت ترین بلاها متوجه انبیا بوده و نکته ما اوذی نبی مثل ما اوذیت موید
این قولست نظم زان بلاها کانبیا برداشتند بر فلک چارمین افراشتند هر که در راه محبت بیشتر بر دل او بار محنت بیشتر لبی
انبیا و مومنان محبت که در ایند و زلزلوا و از جای بر انگیخته شدند از بسیاری بلاها که بدیشان میرسید حتی یقول الرسول تا انکه گفت پیغمبر ایشان و
الذین امنوا و گفتند انانکه ایمان اورده بودند معه با او پیغمبر یعنی با تفاق او متی نصر الله کی باشد یاری خدای ما را و ظفر دادن ما بر خصمان و
التماس تعجیل میکردند انکه پیغمبر سبیل شک فرمودند حق تعالی بر رسول ایشان پیغام داد که الا ان نصر الله قریب اگاه باشید که یاری دادن خدای مومنان را
قریب است یسئلونک میپرسند ترا ای محمد ماذا ینفقون چه چیز نفقه کنند سوال کننده عمرو بن جموح بود رضی الله عنه مردی بزرگ بود و توانگر که از حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم پرسید که مالی چند دارم چه نفقه کنم فرمود که قل بگو ای محمد ما انفقتم انچه نفقه کنید و اخراج مینمایید من خیر
از مال فللوالدین پس برای پدر و مادر می باید سوال از وجه نفقه بود جواب در بیان مصرف آمد که اهتمام بان بیشتر است زیرا که نفقه وقتی
معتد به باشد که بمحل خود واقع شود و از جمله مصارف نفقه والدین اهم است والاقربین و خویشان نزدیک که وارث نباشند چه آن
صلة رحمست والیتامی و بی پدران خورد سال که قادر نباشند بر اکتساب نفقات والمساکین و درویشان که چاره معیشت خود ندانند
وابن السبیل و راه گذریان وما تفعلوا من خیر و انچه بکنید از نیکوئی با هر کس که باشد فان الله پس بدرستی که خدای به علیم بان چیز
داناست و بدان جزا خواهد داد کتب علیکم القتال نوشته شد بر شما کار زار کردن با دشمنان دین وهو کره لکم و ان قتال مکروه است مر
طبع شما را و شاق بر نفس شما و این کراهت نه با فرمانی خدای بود بلکه مقتضاء طبع بشریت که تلف مال و هلاک نفس را کاره باشد وعسی
ان تکرهوا و شاید که شما مکروه دارید شیئا چیزی را بنفرت طبیعت فوهو خیر لکم و حال انکه ان نیکو باشد مر شما را چون غزو که مر
بره میدانید و شما در انست بهم تحصیل دنیا از ظفر و غنیمت و قهر اعداد اعزاز دین و هم نعمت اخرت از رتبه شهادت
و نعیم مخلد و درجات علیین وعسی ان تحبوا شیئا و شاید که دوست دارید چیزی را از روی کسالت طبع که ان تخلف است از
جهاد وهو شر لکم و ان شری بدی باشد مر شما را هم در دنیا بتحمل ذل و غلبه اعدا و هم در اخرت بحرمان از ثواب غزو و بعد از درجه
شهادت والله یعلم و خدای میداند مصلحت شما وانتم لا تعلمون و نمیدانید شما از ان یسئلونک میپرسند ترا عن الشهر الحرام از ماه
حرام قتال فیه یعنی قتال در ان آنحضرت علیه السلام در سال دوم از هجرت عبدالله بن جحش را با جمعی از صحابه ببطن
نخله فرستاد و میان ایشان و کاروان قریش که از طایف می آمدند مقاتله افتاد و عمرو حضرمی کشته شد و ان شام هلال رجب
بنظر مسلمانان در آمد ندانستند که ان سلخ جمادی الاخر بود یا غره رجب بعد از ان چه کافران اغاز طعن کردند که محمد ماه حرام را حلال کرده

ابتاع خود را بخون ریختن وفتنه انگیختن در ماه رجب فتوی داد مسلمانان از قتال در ماه حرام سوال کردند جواب آمد که قل بگوای محمد قتال فیه
جنگ در ماه حرام کبیر کاری بزرگست هنوز دران وقت قتال در ماه حرام حرام بود وحرمت او بآیة السیف منسوخ گشت واگرچه این
قتال بزرگ بوده اما آنچه کافران میکنند از بازداشتن وصد عن سبیل الله وبازداشتن مردمان از ایمان وکفر به وناگرویدن بخدای تعالی والمسجد
الحرام وکفر بمسجد حرام ومنع از طواف آن ونماز دران واخراج اهله وبیرون کردن اهل مسجد یعنی پیغمبر علیه السلام واصحاب او رضی الله
عنهم منه از مسجد بلکه از مکه که مسجد مشتمل است اکبر عند الله بزرگترست نزدیک خدای از قتال رجب وعقوبت آن بیشتر والفتنة وشرک بخدای
اکبر من القتل بزرگترست از قتل حضرمی ولا یزالون وهمیشه باشند مشرکان که بتعصب وعناد یقاتلونکم با شمای مومنان جنگ کنند
حتی یردوکم تا شما را باز گردانند عن دینکم از دین شما که اسلامست ان استطاعوا اگر توانند وقادر شوند ومن یرتدد وهرکه برگردد منکم از شما
عن دینه از دین خود ومرتد شود فیمت پس بمیرد وهو کافر وحالانکه او کافر باشد یعنی برده باقی ماند تا مردن فاولئک پس آن گروه مرتدان حبطت
اعمالهم باطل شود از عملها ایشان فی الدنیا درین سرای که ایشان را امان نماند واستحقاق مال وزوجه ومیراث از ایشان مسلوب گردد والآخرة
ودران سرای استحقاق ثواب نماند واولئک وآن گروه اصحاب النار ملازمان دوزخند هم فیها ایشان دران خالدون جاویدانند ان الذین آمنوا
بدرستی که آنانکه گرویدند بخدای ورسول والذین هاجروا وآنانکه هجرت کردند اوطان خود را وجاهدوا وجهاد کردند فی سبیل الله در راه خدای
یعنی عبد الله بن جحش ویاران او اولئک آن گروه یرجون امید میدارند رحمت الله رحمت خدای را والله غفور وخدای آمرزنده مومنان
ومجاهدانست رحیم بر ایشان مهربانست یسألونک میپرسند ترا ای محمد عن الخمر والمیسر از تناول خمر ومباشرت قمار وجمعی از اکابر صحابه چون
عمر بن خطاب ومعاذ بن جبل رضی الله عنهم بآنحضرت علیه السلام گفتند که ما را فتوی ده در خمر که زایل کننده عقل وقمار که سبب تلف مالست ودران
محل خمر حلال بوده حق سبحانه فرموده که قل فیهما بگو درین هر دو اثم کبیر گناهی بزرگست ومنافع للناس ومنفعتها مر مردمانرا ومنافع
بدنی بوده باشد چون اشتعال حرارت غریزی وهضم طعام یا خلقی چون تواضع متکبران وسخاوت ممسکان وجرات بد دلان اما مالی چون
سود فروختن در بیع وشرای آن وفواید میسر توسعه بوده بر درویشان چه رسم جاهلیت آن بود که زر قمار بر درویشان ومساکین قسمت
میکردیده در حقایق سلمی آورده که اثم کبیره است در اشتغال بدان ومنافع للناس در ترک آنها واثمهما وگناه خمر وقمار اکبر من نفعهما بزرگترست
از نفع آنها ویسئلونک ومیپرسند ترا ای محمد ماذا ینفقون چه چیز نفقه کنند عمرو بن جموح رضی الله عنه اول که سوال کرد جواب در تعیین مصارف نازل شد
دیگر باره گفت یا رسول الله دانستم که صدقه بکه می باید داد اما ندانم که چه دهیم جواب آمد که قل العفو بگو آنچه فاضل آید از نفقه خود وعیال
ونزد علما این آیة بآیة زکوة منسوخست کذلک هم چنانکه نفاق بیان کرد یبین الله بیان میکند وروشن میگرداند خدای لکم الآیات
برای شما نشانها ومهربانی خویش لعلکم تتفکرون باشد که تفکر کنید فی الدنیا والآخرة در کار این سرای وآن سرای یعنی دل بر دنیا منهید
وآخرت بهیچ وجه از دست مدهید سلمی قدس سره فرموده که تفکر در دنیا وآخرت آنست که بداند که ایشان قاطعان راه اند ومهام امان علی
اهل الله حب دنیی وعقبی حجاب عاشق است میل ایشان نزد عاشق لایق ات ویسئلونک عن الیتامی ومیپرسند ترا ای محمد از
کیفیت معاشرت با یتیمان در اسباب تنگ دل که چون تهدید مال یتیم خوردن ولا تقربوا مال الیتیم نازل شد آنانکه قیم مال ایشان بودند

ودران معاملات

ودران معاملات تصرف می نمودند جهت برات ذمه خود خواستند که از قیام بمهمات ایشان یکسو شوند صورة حال بآنحضرت علیه السلام عرض نمودند
حق سبحانه فرمود که قل اصلاح بگو اصلاح آوردن حال ومحافظت کردن مال ایشان لهم خیر مر شما را بهترست از تجنب ایشان آورده اند که جمعی
طعام ایتام جدا بخشیدندی واز جلوس بر فراش ایشان احتراز نمودندی وهیچ نوع راه مخالطه نگشودندی حق تعالی فرمود که وان
تخالطوهم واگر با ایشان بیامیزید وطعام خود را با طعام ایشان خلط کنید فاخوانکم پس ایشان برادر شما اند در دین والله یعلم المفسد وخدای
میداند تباه کننده مال ایشان را من المصلح از اصلاح کنندگان در کار ایشان ولو شاء الله واگر خواستی خدای لاعنتکم هر آینه شما را در
رنج افکندی وکار بر شما تنگ گرفتی یا آنکه مخالطت با یتیمان حرام کردی ان الله عزیز بدرستی که خدای غالبست وقادر بر اعنات ولا
تنکحوا المشرکات وبزنی مخواهید زنان مشرکه را حتی یومن تا وقتی که ایمان آرند حضرت رسول علیه السلام مرثد غنوی را که مردی دلاور
بود بمکه فرستاد تا قومی مسلمانان در مانده را که آنجا بودند پنهان از کفار بیرون آورد مرثد چون بمکه رسید زنی مشرکه عناق نام که در
غایة جمال بود در جاهلیت با هم محبتی داشته بودند نزد وی آمدند وسلسله محبت را تحریک کرد او مرثد را بالموده گفت اسلام میان
ما حایل شده ومواصلت بوجه زنا محالست عناق گفت پس مرا بخواه بزنی مرثد گفت این نیز باجازت پیغمبرست علیه السلام پس مرثد بعد
از مراجعت این صورة بعرض حضرت رسانید وحکم شد که مشرکان تا ایمان نیارند در دایره ازدواج داخل نشاید ونیز درین اوقات
عبد الله رواحه رضی الله عنه کنیزک خود بجهت نشوز طپانچه بر روی او زده بود واو داد خواهان بآنحضرت رسالت پناه رفته آنحضرت طریق
تلطف از عبد الله تعرف حال کنیزک فرمود عبد الله گفت نماز میگزارد وهم روزه میدارد وخدا ورسول را تصدیق میکند اما ستیزنده و
نافرمانست آنحضرت فرمود که او مومنه باشد با او نیکویی کن عبد الله او را آزاد کرد وبنکاح آورد جمعی زبان طعن گشادند که ابن رواحه کنیزک
سیاه خود را نکاح کرد وحالانکه فلان زن مشرکه را که با مال وجمال بود بدو میدادند آیة آمد که ولأمة مومنة وهر آینه کنیزک مومنه خیر من
مشرکة بهترست از زن آزاد مشرکه ولو اعجبتکم واگرچه شما را در شگفت آرد از آن زن بجهت مال وجمال ولا تنکحوا المشرکین ومدهید مومنه
را بمردان مشرک حتی یومنوا تا وقتی که ایمان آورند ولعبد مومن وهر آینه بنده مومن خیر من مشرک بهترست از مرد آزاد مشرک ولو اعجبکم
واگرچه شما را در شگفت آرد شما را آن مشرک بواسطه صورت یا ثروت اولئک آن مشرکین ومشرکات یدعون الی النار میخوانند بسوی آتش
یعنی بکفر که ارتکاب آن سبب دخول دوزخ والله یدعوا وخدای میخواند با پسندیده عمل یا اولیاء خود را میخواند الی الجنة والمغفرة بسوی
بهشت وآمرزش یعنی عملهائی که بدان آمرزیده شوند وببهشت رسند باذنه بقضا وارادت او ویبین وهویدا میکند آیاته احکام خود را
از حلال وحرام للناس برای مردمان لعلهم یتذکرون شاید که ایشان پند پذیرند ویسئلونک ومیپرسند ترا ای محمد عن المحیض از
حیض زنان یهود در حال حیض زنان خود از ایشان مهاجرت کردندی وچشم بر روی ایشان نینداختندی وخوردن طعام وگفتن
کلام با ایشان حرام دانستندی ونصاری بر عکس این دران حال با ایشان مکالمه ومواکله مینمودند بلکه در مباشرت مطاوعت می افزودند
ثابت بن الدحداح گفت یا رسول الله ما با زنان در حال حیض چگونه سلوک کنیم جواب آمد که قل هو اذی بگو که حیض مکروهیست که نفس آدمی را از آن
نفرت باشد فاعتزلوا النساء پس دور باشید ویکسو روید از زنان فی المحیض در حالت حیض ایشان یعنی اعتزال کنید از مجامعت وپس

بشوهر خود باز خود جایز نیست که تلک این احکام که مذکور شد از طلاق و رجعت و خلع حدود الله اندازهای خدا است که برای مصالح
بندکان مقرر کرده فلا تعتدوها پس از ان درمکذرید و هرکه درکذرد ومن یتعد حدود الله از اندازهای خدای فاولئک پس انکروه ایشان هم الظالمون ایشانند
ستمکاران بر نفس خود فان طلقها پس اکر طلاق دهد مرد بعد از طلقهٔ ثانیه زن خود را فلا تحل له پس ان زن حلال نباشد بران مرد من بعد بعد از طلقهٔ
ثالثه حتی تنکح تا وقتی که بنکاح در اید زوجا غیره شوهر دیگر را و زوج ثانی از مباشرهٔ او بر خورد و دختر عبد الرحمن که مطلقهٔ ثلثه بود با شوهری
دیگر در امده خواست که با اول اشتی کند قبل از مباشرهٔ زوج ثانی انحضرت صلی الله علیه وسلم منع فرمود و کفت لا حتی تذوقی عسیلته و یذوق عسیلتک
فان طلقها پس اکر طلاق دهد شوهر ثانی او را بطوع نه کره بعد از مباشرت فلا جناح علیهما پس هیچ کناهی نیست بر زوج اول و این مطلقه ان
یتراجعا انکه با یکدیکر رجوع نمایند بنکاح جدید بعد از مدت عدهٔ شوهر ثانی ان ظنا اکر دانند یا کمان میبرند ان یقیما انکه بپای دارند حدود
الله احکام خدا برا حق یکدیکر بشناسند وتلک و این که کفته شد از تحریم و تحلیل حدود الله اندازهای احکام خدای تعالی یبینها بیان میکند
لقوم یعلمون برای کروهی که دانند که از پیش حق است و بر ان بکروند و اذا طلقتم النساء و چون طلاق دهید زنان را فبلغن اجلهن و برسند بنزدیک مدت
یعنی با نقضا عدت فامسکوهن بمعروف پس مراجعت کنید بدیشان و نکاه دارید شان بطریق صلاح نه بوجه اضرار او سرحوهن یا رها کنید ایشان را بمعروف
بنیکوی تا مدت عدت ایشان منقضی کردد و مالک نفس خود شوند ثابت بن یسار رضی الله عنه زن خود را طلاق داد و سه روز مانده بود تا مدت بسر اید باو رجعت
کرد باز طلاق داد و هم چنین در نه ماه سه طلاق داد و سه بار رجعت نمود حق تعالی درین ایه نهی کرد و فرمود و لا تمسکوهن و باز مدارید ایشان را و
یکنید ضرارا از روی رنج رسانیدن لتعتدوا تا ستم کنید بدرازی مدت عدت ومن یفعل ذلک و هرکه چنین رنج و ضرری بمسلمانی رساند فقد ظلم
نفسه پس بیدادکرده است بر نفس خود و او را در معرض غضب الهی اورده و ازار رساینده بزبان صاحب شریعت مولوی در اخلاق
ذکینه اورده که امت موسی علیه السلام پیغمبر را خواستند که دعا بد کنند کفتندی که بدکردار دل ازار باد چه کسی که ازار پیشه کیرد زود بود
هلاک افتد بیت نکو خواه مردم نباشد بدش ∴ نورزد کسی بد که نیک افتدش ∴ شر انکیز هم در سر شر شود ∴ چو کژدم که با خانه کمتر شود ∴
ولا تتخذوا و فرا مکیرید ایات الله حکمهای خدا را هزوا بافسوس یعنی اعراض مکنید از ان و تهاون منمایید در عمل بدان در شان جماعتی است که نکاح
و طلاق بیت میکرفتند و میکفتند بازی میکردیم واذکروا و یاد کنید نعمة الله و نعمتهای خدا را که فایض میکرداند علیکم بر شما
خصوصا باب مناکحت چه در شرایع امم سالفه هیچکس را زیاده از یک زن در تیه نکاح روا نبود مکر پیغمبران را و اینجا تا چهار و در عقد احد
جایز است و انکه بعد از طلاق مراجعت جایز نبودی و اینجا روا است و مادام که زن مطلقه زنده بودی ان مرد را حلال نبودی تزویج
با زنی دیکر خو وی و درین شریعت حلال است وما انزل علیکم و دیکر ذکر کنید انچه را که بر شما فرستاده من الکتاب از قران والحکمة و احکام
و حدود ان یعظکم به پند میدهد خدای شما را بقران و منع میکند از افراد و اتخاذ بر دو غیران واتقوا الله و بترسید از خدای
در مخالفت احکام واعلموا ان الله و بدانید که خدای بکل شیء علیم بهمه چیزها از اعمال شما یا مصالح رو زکار شما دانا است اذا
طلقتم النساء و چون خواهید که طلاق دهید زنان خود را فبلغن اجلهن و برسند با نتهای مدت فلا تعضلوهن پس منع مکنید ایشان را
ان ینکحن انکه بنکاح در ایند ازواجهن شوهران پیشینه خود را مخاطب بدین نهی عموم خلق اند یعنی باید که این فعل مطلقها

از شما جو دیکیرد

از شما جو دیکیرد و معقل بن یسار رضی الله عنه خواهر خود را بعبد الله عاصم رضه داده بود عبد الله وی را طلاق داد و هنوز عدت تمام ناشده پشیمان
شد خواست که رجوع کند معقل نکذاشت کفت خواهر خود را بتو دادم و رها کردی و باز امده که رجوع کنی بخدای که او هرکز بتو باید و تو برسی
حق سبحانه ایه فرستاد که مانع مشوید زنان را از رجوع بازواج خود اذا تراضوا بینهم و چون رضا دهند میان یکدیکر بالمعروف بنکاح حلال و مهر جایز
و قبول حسن معاشرت ذلک بدین نهی عقیل که کردیم یوعظ به پند داده شود بدو من کان منکم هرکه باشد از شما بوجه اخلاص یومن بالله بکرود بخدای و
الیوم الاخر و بروز رستخیز که وا ببین همه رد زها است ذلکم این بند کرفتن یا ترک منع و افراد ازکی لکم پاکیزه تر است شما را از روی
معاش چه زوجین هر یکدیکر دیده و شناخته باشند پس رجوع ایشان با هم اولیست از نکاح با کسی که ندیده و ندانسته باشند و اطهر و پاکتر از اثر
حرام اندیشند و فکر فجور نمایند والله یعلم و خدای میداند که زن و دو خواهان یکدیکر اند وانتم لا تعلمون و شما نمیدانید والوالدات و مادران یعنی
زنانیکه مفارقت افتاده باشد میان ایشان و شوهران و طفل شیرخواره باشد در میان خواه قبل از طلاق متولد شده و خواه بعد از ان حکم انست که
ایشان یرضعن اولادهن شیر دهند اولاد خود را حولین کاملین دو سال تمام لمن اراد هر انکس که خواهد ان یتم الرضاعة انکه تمام کند شیر دادن فرزندان خود را
وعلی المولود له و بر انکس است که فرزند برای او زاده اند رزقهن روزی این شیر دهندکان یعنی خورش ایشان وکسوتهن و پوشش ایشان بالمعروف
بطریق انصاف و اعتدال لا تکلف نفس تکلیف کرده و رنج یافته نشود هیچ نفسی الا وسعها مکر از اکه کنجایش و توانایی ان دارد ولا تضار والدة
و باید که رنج نرساند هیچ مادری بولدها بفرزند شیرخواره خود را که او را از خود جدا کند و بپدر دهد یا باید که رنج رسانیده نشود مادر بسبب
فرزند یعنی او را برضاع اکراه نکنند اکر کسوت و نفقه از و باز کیرد ولا مولود له و باید که ضرر نرساند مولود له را یعنی پدر بولده
بفرزند خود که او را در دست شیرخوادکی از مادر باز ستاند یا باید که ضرر رسانیده نشود بپدر بواسطهٔ فرزند یعنی از و زیاده از خورش و
پوشش نطلبند وعلی الوارث و بر وارث مولود له چون متوفی شود یا بر وارث صبی اکر فوت شود که قائم مقام اوست لازم است مثل ذلک
مانند انکه مولود له بود از نفقه و کسوه و عدم اضرار فان ارادا پس اکر خواهند پدر و مادر فصالا جدا کردن فرزند از پستان یعنی باز کرفتن از
شیر قبل از اتمام حولین عن تراض منهما از خشنودی هر دو یعنی والدین وان اردتم و اکر خواهید ای پدران دیکرانکه با سترجاع محاجید ان
تسترضعوا انکه دایه کیرید بجهت شیر دادن اولادکم برای اولاد خود خواه مادر را مانع باشد از شیر دادن خواه نی فلا جناح علیکم پس بر شما
هیچ کناهی نیست در دایه کرفتن اذا سلمتم چون تسلیم کنید بدایکان ما اتیتم انچه مقرر کرده اید دادن ان بدیشان بالمعروف بنیکوی و
خوشخویی بی مضایقه و مبالغه واتقوا الله و بترسید از خدای در باز کرفتن فرد فرد دوران واعلموا ان الله و بدانید که خدای بما تعملون
بانچه کنید از رضاع و فصال و استرضاع بصیر بینا است والذین یتوفون و انانکه وفات کنند منکم از شما ویذرون ازواجا و بکذارند
زنان را باید که زنان ایشان یتربصن بانفسهن انتظار برند بنفس خود اربعة اشهر وعشرا چهار ماه و ده روز مکر حامله باشند که عدت ایشان
بوضع حمل منقضی شود و با کنیزک که عدهٔ او دو ماه و پنج روز بود فاذا بلغن پس چون برسند زنان شوهر مرده اجلهن بپایان عدهٔ خویش فلا جناح
علیکم پس هیچ و زر و وبالی نیست بر شمای مسلمانان یا ای ورثه و اولیای ازواج فیما فعلن در انچه زنان کنند فی انفسهن در نفسهای خویش از شوهر
کردن بالمعروف بنیکوی بموافقت شرع و ادا صیغهٔ ایجاب و قبول و حضور شهود عدول والله بما تعملون و خدای بانچه شما میکنید ای مردان

وتشاوروا فلا جناح علیهما در نطاش موضع است کمینهٔ ...

وزنان خیر دانات ای مطیع اجون دانستی که کار ترا امید اند غم مخور که جزاء ان بتو رساند وای عاصی جون میدانی که کناه تو میداند ترک معصیة
کن تا ترا از عذاب برهاند نظم هر که دانست انکه در همه وقت ∴ حق تعالی بحال او بیناست ∴ همه کردارهاش باشد خیر ∴ همه کفتارهاش باشد
راست ولا جناح علیکم و هیچ کناهی نیست بر شما ای راغبان نکاح فیما عرضتم به در انچه تعرض کنید بان یعنی بکنایه خبر دهید من خطبة النساء از برای
خواستکاری زنان معتده یعنی کلامی کوئید با ایشان که موهم باشد بر رغبت شما در نکاح ایشان مثلا بوین وجه که تو از شوهر نکواهی ماند یا
و امثال تو زنی باید جون عده تو بسر اید واخبر کن و از تصریح بنکاح احتراز لازمست اما در ان کنایه که بتعریض کوئید او اکننتم یا انکه بپوشید
فی انفسکم در دلها خود علم الله دانست خدای بعلم قدیم خود انکم انکه شما ستذکرونهن یاد کنید ان زنان را بنیکوئی بعد از تزویج
ولکن لا تواعدوهن ولیکن وعده مدهید ایشان را سرا بعملی که ان پنهان میکنند یعنی مباشره و ادالست که بکثرت مجامعت وعده
بدهید الا ان تقولوا مکر انکه بکوئید قولا معروفا سخنی نیکو بر فرد و اشاره نه بتصریح در عبارة ولا تعزموا و قصد مکنید عقدة النکاح عقد
نکاح ایشان را حتی یبلغ الکتاب تا برسد کتاب یعنی انچه خدای نوشته و فرض کرده از عدة اجله بغایة خود و مدة او منقضی کردد واعلموا
ان الله و بدانید که خدای یعلم ما فی انفسکم میداند انچه در دلهای شماست از عزم کاری که جایز نیست فاحذروه پس بترسید و حذر کنید از عقاب
او واعلموا ان الله و بدانید انکه خدای غفور امرزنده ... انکه ازو بترسد از عذاب او حلیم بردبار است و بعذاب تعجیل نکند
لا جناح علیکم کناهی و وبالی نیست بر شما ان طلقتم النساء اکر طلاق دهید زنان خود را ما لم تمسوهن مادام که مس نکرده باشید ایشان را
یعنی لمس و تعرض نشده باشد امام اعظم رحمه الله علیه خلوت صحیحه را موجب مس میداند بشرط عدم مانع و امام شافعی رحمه الله علیه مس را کنایه از جماع
داشته و لهذا بواسطه خلوت الزام مهر نکند و باکی نیست طلاق دادن مادام که فرض نکرده باشید و نام نبرده برای ایشان فریضة
مهری معتد پس طلاق دهید ومتعوهن و برخوردار سازید ایشان را یعنی چیزی مقرر کنید مردی از البضاعی زنی خواست و در صلب عقد نام مهر
نبرد و قبل از دخول طلاق داد این ایه نازل شد و انحضرت علیه السلام فرمود که متعه ها ولو بقلنسوک غرض انست که متعه باید داد وان بقدر حال
طلاق دهنده باید علی الموسع قدره بر مرد توانکر باندازه توانائی او وعلی المقتر قدره و بر مرد درویش و تنکدست بمقدار دست وی ابن عباس
رضی الله عنه فرمود که اکر متعه جامه ایست و اقلش مقنعه و نزد امام اعظم کرته ایست و جادری و معجری مکر نصف مهر المثل وازین کمتر باشد واصح
انست که تقدیر مقنعه مفوض برای حاکم شرعست پس دهید ایشان را متاعا متعه دادن باندازه توانائی بالمعروف بنیکوئی بر وجهی که
شرعا و عرفا شاید حقا صفت متاعست یعنی متعه واجب یا مصدر محذوفست یعنی خدای واجب کرد ایند متعه را واجب کرد ایندنی علی المحسنین
بر نیکوکاران وان طلقتموهن و اکر طلاق دهید ایشان را من قبل ان تمسوهن پیش از انکه مس کنید بشهوت ایشان را وقد فرضتم
و حال انکه فرض کرده باشید لهن فریضة برای ایشان مهری مقرر فنصف ما فرضتم پس بر شماست نیمه انچه فرض کرده اید قبل از نزول
این ایه کسی که زن را پیش از دخول طلاق دادی مهر مسمی چیزی بر و لازم نبودی بلکه متعه بایستی دادن چنانچه در سوره احزاب حکم شد که متعو
و سرحوهن پس بدین ایه حکم ان منسوخ شد و نصف مهر لازم است الا ان یعفون مکر انکه عفو کنند ان زنان که اهلیت عفو داشته باشند
از بلوغ و رشد و عقل او یعفو الذی یا انکه عفو کند انکسی که بیده عقدة النکاح بدست اوست عقد نکاح یعنی بقول امام شافعی رح فرموده که مراد

ازین کس شوهر است که در کذارد یعنی تفضل کند و تمام مهر بدهد و موید این قول است همین که میکوید ولا تنسوا الفضل بینکم و فراموش مکنید یا ترک
مکنید بکیر بدید تفضیل را در میان یکدیکر یعنی مرد اندیشه کند که این زن بعقد محبوس بوده و از وصال من محروم و مایوس شده
او را بمهر بیشی دلشاد کردانم و زن نیز تفکر کند که این مرد بمن نرسیده و از مواصلت من بهره مند نکشته اولی انکه از وجیبه مکیرم
ان الله بدرستی که خدای بما تعملون بانچه میکنید از جود و فضل بصیر بیناست حافظوا محافظه کنید و ایستادکی نماید علی الصلوات بر
نمازها و فریضه بمواقیت و حدود و حقوق ان والصلوة الوسطی و شرایط محافظت بخصوصیت نسبت بصلوة وسطی بقول انس بن
مالک و معاذ بن جبل و ابو امامه و جابر رضی الله عنهم نماز بامداد است که میان سواد لیل و بیاض نهار کذارند یا میان دو نماز لیل و نهار است
یا از هر طرف او را نمازیست که در ان قصر میکنند و بقول ابن عمر و اسامه بن زید و بعضی دیکر از صحابه رضی الله عنهم نماز پیشین است و
وجه وسط انست انکه در وسط نماز میکزارند یا اوسط صلوة نهاریه است و بروایة فاروق و مرتضی و عایشه و ام سلمه و حفصه و ابن
مسعود و جمعی دیکر از بزرکان صحابه رضی الله عنهم نماز دیکر است و درین باب حدیثی صحیح وارد شده در حرب الاحزاب که شغلونا عن الصلوة
الوسطی العصر و اورا وسطی بواسطه ان کفته که دو نماز روز از یکجانب که در یکی قصر هست و در یکی نه و دو نماز شب بجانب دیکر بهمین وجه
دارد و بروایتی از ابن عباس و قبیصه بن ذویب رضی الله عنهما نماز شام است ... او میانه نمازهاست در مقدار چه اکثر رکعت در فرایض
جهار است و اقل دو و ما بین اقل و اکثر واقعه شده یا میان دو صلوة خفائیه و جهریه است و طایفه دیکر نماز خفتن را صلوة وسطی خوانند که میان
دو صلوة جهریه واقعه شده که افتتاح و اختتام بدیشانست یا ما بین دو نمازست که قصور را بر ایشان راهی است و تخصیص هر یکی ازین
نمازها و بنکاتی که بدان متفرع باشد در جواهر التفسیر لتحفة الامیر مستوفی مذکورات وقوموا و دیکر امر میکند که بپای ایستید لله برای
خدای قانتین در حالتی که فرمان بردارانید یعنی نماز کزارندکان و کفته اند قنوت سکوتست در نماز زید بن ارقم رضی الله عنه فرموده
که هر یک از ما در عهد انحضرت صلعم در نماز با صاحب خود سخن میکرد و میکفت جون حکم قوموا لله قانتین نازل شد ساکت شدند فان خفتم
پس اکر بترسید از دشمن مجاهر یا از سبعی ضار یا حشرات موذیه فرجالا پس پیاده نماز کزارید در حال رفتن اکر وقوف ممکن نباشد بقول
امام اعظم رحمه الله و نزد امام شافعی رحمه الله در رفتن با وجود خوف نماز توان کرد خواه امکان وقوف باشد خواه نباشد او رکبانا یا سوار
نماز کزارید در جنک بهر نوع که میسر شود روی بقبله یا بغیر ان فاذا امنتم پس جون ایمن شوید فاذکروا الله پس نماز کزارید بابقای
اکثر علما اینجا مراد از ذکر نماز است و کفته اند شکر است یعنی جون ایمن شدید شکر کوئید خدای را کما علمکم همچنانکه اموزانید شما را
از اداب نماز یا شرایط شکر ما لم تکونوا تعلمون انچه نبودید شما که ان را دانید والذین یتوفون و انانکه وفات کنند منکم از شما ویذرون ازواجا
و بکذارند زنان را رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده یکساله عدت میداشتند و جامهای کهنه پوشیده قاعده تزیین و تجمل
فرو میکذاشتند اکر از اهل مدر بودی در همان خانه با اولیای شوهر بسر بردندی و با اولیای زن در همان منزل جهت او خانه
کردندی و اهل وبر از پلاس خانه جدا کانه برای ایشان و تب ساختندی و یکسال از ان خانه بیرون نیامدندی و نفقه از اولیای
شوهر کرفتندی و وقتی که از خانه مقرر آمدندی نفقه ساقط جون انحضرت صلی الله علیه و سلم بمدینه امد وری طایفی در کذشت

وان تعفوا اقرب للتقوی

معصیة
وزنان خبیر داناست ای مطیع چون دانستی که کار ترا امید اند غم مخور که جزاء ان بتو رساند وای عاصی چون میدانی که گناه تو میداند ترک
کن تا ترا از عذاب برهاند نظم هر که داند اینکه در همه وقت ∴ حق تعالی بحال او بیناست ∴ همه کردارهاش باشد خیر ∴ همه گفتارهاش باشد
راست ولا جناح علیکم و هیچ گناهی نیست بر شما ای راغبان نکاح فیما عرضتم به در انچه تعرض کنید بان یعنی بکنایه خبر دهید من خطبة النساء از برای
خواستگاری زنان معتده یعنی کلامی گویید با ایشان که موهم باشد برغبت شما در نکاح ایشان مثلا بدین وجه که تو از شوهر نکاهی ماندی
و امثال تو زنی باید چون عدة تو برآید مرا خبر کن و از تصریح بنکاح احتراز لازمست اما در ان گناهی که بتعریض گویید او اکننتم یا انکه پنهان
داشتید فی انفسکم در دلها خود علم الله دانست خدای بعلم قدیم خود انکم انکه شما ستذکرونهن یاد کنید ان زنان را بنیکویی بعد از تزویج
ولکن لا تواعدوهن ولیکن وعده مدهید ایشان را سرا بعملی که ان پنهان میکنند یعنی مباشره و مراد انست که بکثرت مجامعت وعده
بدهید الا ان تقولوا مگر انکه بگویید قولا معروفا سخنی نیکو برفق و اشاره نه بتصریح در عباره ولا تعزموا و قصد مکنید عقدة النکاح عقد
نکاح ایشان را حتی یبلغ الکتاب تا برسد کتاب یعنی انچه خدای نوشته و فرض کرده از عدة اجله بغایت خود و مدة او منقضی گردد واعلموا
ان الله و بدانید که خدای یعلم ما فی انفسکم میداند انچه در دلهای شماست از عزم کاری که جایز نیست فاحذروه پس بترسید و حذر کنید از عقاب
او واعلموا ان الله و بدانید انکه خدای غفور امرزنده انکس راکه بترسد از عذاب او حلیم بردبار است و بعذاب تعجیل نکند
لا جناح علیکم گناهی و وبالی نیست بر شما ان طلقتم النساء اگر طلاق دهید زنان خود را ما لم تمسوهن مادام که مس نکرده باشید ایشان را
یعنی مس و تو نشده باشد امام اعظم رحمه الله خلوت صحیحه را موجب مس میداند بشرط عدم مانع و امام شافعی رحمه الله علیه مس را کنایه از جماع
داشته و لهذا بواسطه خلوت الزام مهر نکند او تفرضوا لهن و باکی نیست طلاق دادن مادام که فرض نکرده باشید و نام نبرده برای ایشان فریضة
مهری معین پس طلاق دهید ومتعوهن و برخوردار سازید ایشان را یعنی چیزی مقرر کنید مردی از انصار زنی خواست و در صلب عقد نام مهر
نبرد و قبل از دخول طلاق داد این ایه نازل شد و انحضرت علیه السلام فرمود که متعها ولو بقلنسوتک غرض انست که متعه باید داد و ان بقدر حال
طلاق دهنده باید علی الموسع قدره بر مرد توانگر باندازه توانایی او وعلی المقتر قدره و بر مرد درویش و تنگ دست بمقدار دست وی ابن عباس
رضی الله عنه فرمود که اکثر متعه جاریه است و اقلش مقنعه و نزد امام اعظم کرته ایست و چادری و معجری مگر نصف مهر المثل و ازین کمتر باشد و اصح
انست که تقدیر مقنعه مفوض برای حاکم شرعست پس دهید ایشان را متاعا متعه دادن باندازه توانایی بالمعروف بنیکویی بر وجهی که
شرعا و عرفا شاید حقا صفت متاعاست یعنی متعه واجب یا مصدر محذوف است یعنی خدای واجب کرد اینه متعه را واجب کرد اینه علی المحسنین
المحسنین بر نیکو کاران وان طلقتموهن و اگر طلاق دهید ایشان را من قبل ان تمسوهن پیش از انکه مس کنید بشهوت ایشان را وقد فرضتم
و حال انکه فرض کرده باشید لهن فریضة برای ایشان مهری مقرر فنصف ما فرضتم پس بر شماست نیمه انچه فرض کرده اید قبل از نزول
این ایه کسی که زن را پیش از دخول طلاق دادی مهر مسمی چیزی برو لازم نبودی بلکه متعه بایستی دادن چنانچه در سوره احزاب حکم شد که متعوهن
و سرحوهن پس بدین ایه حکم ان منسوخ شد و نصف مهر لازم است الا ان یعفون مگر انکه عفو کنند ان زنان که اهلیت عفو داشته باشند
از بلوغ و رشد و عقل او یعفو الذی یا انکه عفو کند انکسی که بیده عقدة النکاح بدست اوست عقد نکاح یعنی بقول امام شافعی رح فرموده که مراد

ازین کس شوهر است

وان تعفوا اقرب للتقوی و اگر عفو کنید نزدیکتر است بپرهیزکاری

ازین کس شوهر است که در گذارد یعنی تفضل کند و تمام مهر بدهد و موید این قول است همین که میگوید ولا تنسوا الفضل بینکم و فراموش مکنید با
یکدیگر تفضیل را در میان یکدیگر یعنی مرد اندیشه کند که این زن بعقد محبوس بوده و از وصال من محروم و مایوس شده
او را بمهر بیشی دلشاد گردانم و زن نیز تفکر کند که این مرد بمن نرسیده و از مواصلت من بهره مند نگشته اولی انکه از وی هیچ نگیرم
ان الله بدرستی که خدای بما تعملون بانچه میکنید از جود و فضل بصیر بیناست حافظوا محافظه کنید و ایستادگی نمایید علی الصلوات بر
نمازها بفریضه بمواقیت و حدود و حقوق ان والصلوة الوسطی و شرایط محافظت بخصوصیت بنسبت بصلوة وسطی بقول انس بن
مالک و معاذ بن جبل و ابو امامه و جابر رضی الله عنهم نماز بامداد است که میان سواد لیل و بیاض نهار گذارند یا میان دو نماز لیل و نهار است
یا از هر طرف او را نمازیست که دران قصر میکنند و بقول ابن عمر و اسامه بن زید و بعضی دیگر از صحابه رضی الله عنهم نماز پیشین است و
وجه وسط است انکه در وسط نهار میگزارند یا اوسط صلوة نهاریه است و بروایة فاروق و مرتضی و عایشه و ام سلمه و حفصه و ابن
مسعود و جمعی دیگر از بزرگان صحابه رضی الله عنهم نماز دیگر است و درین باب حدیثی صحیح وارد شده در حرب الاحزاب که شغلونا عن الصلوة
الوسطی العصر و او را وسطی بواسطه ان گفت که دو نماز روز از یکجانب که در یکی قصر هست و در یکی نه و دو نماز شب بجانب دیگر بهمین وجه
دارد و بروایتی از ابن عباس و قبیصه بن ذویب رضی الله عنهما نماز شام است و میانه نمازهاست در مقدار چه اکثر رکعت در فرایض
چهار است و اقل دو و مابین اقل و اکثر واقعه شده یا میان دو صلوة خفائیه و جهریه است و طایفه دیگر نماز خفتن را صلوة وسطی خوانده که میان
دو صلوة جهریه واقعه شده که افتتاح و اختتام بدیشانست یا مابین دو نماز است که قصور در ایشان راهی است و تخصیص هر یک ازین
نمازها و نکاتی که بدان متفرع باشد در جواهر التفسیر بشرحی مستوفی مذکورست وقوموا و دیگر امر میکند که بپای ایستید لله برای
خدای قانتین در حالتی که فرمان بردار باشید یعنی نماز گزارندگان و گفته اند قنوت سکوتست در نماز زید بن ارقم رضی الله عنه فرموده
که هر یک از ما در عهد انحضرت صلعم در نماز با صاحب خود سخن میکرد و میگفت چون حکم قوموا لله قانتین نازل شد ساکت شدند فان خفتم
پس اگر بترسید از دشمن مجاهر یا سبعی ضار یا حشرات موذیه فرجالا پس پیاده نماز گزارید در حال رفتن اگر وقوف ممکن نباشد بقول
امام اعظم رحمه الله و نزد امام شافعی رحمه الله در رفتن با وجود خوف نماز توان کرد خواه امکان وقوف باشد خواه نباشد او رکبانا یا سوار
نماز گزارید در جنگ بهر نوع که میسر شود روی بقبله یا نه بدان فاذا امنتم پس چون ایمن شوید فاذکروا الله پس نماز گزارید باتفاق
اکثر علما اینجا مراد از ذکر نماز است و گویند شکر است یعنی چون ایمن شدید شکر گویید خدای را کما علمکم چنانکه اموزانید شما را
از اداب نماز یا شرایط شکر ما لم تکونوا تعلمون انچه نبودید شما که بدانید والذین یتوفون و انانکه وفات کنند منکم از شما و یذرون ازواجا
و بگذارند زنان را رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده یکساله عدت میداشتند و جامها اکنده پوشیده قاعده تزیین و تجمل
فرو میگذاشتند اگر از اهل مدر بودی در همان خانه با اولیای شوهر بسر بردندی و با اولیاء زن در همان منزل جهت او خانه با
کردندی و اهل وبر از پلاس خانه جداگانه برای ایشان و بیتها ساختندی و یکسال ازان خانه بیرون نیامدندی و نفقه از اولیا
شوهر گرفتندی و وقتی که از خانه مقرر امدندی نفقه ساقط چون انحضرت صلی الله علیه و سلم بمدینه امد مردی طایفی در گذشت

و از دو زنی و پسری و مادر و پدری بماند آنحضرت صلعم ترکه را بوالدین قسمت کرد و زن را نصیبی تعیین نفرمود اما حکم کرد که یکسال
از ترکه نفقه بدو رسانند در آن محل این آیه نازل شد و حکم فرمود که چون جمعی از شما بمیرند و زنان ایشان باز مانند وصیة فرض کرده شد
و حفص نصب می خواند یعنی وصیت خدای وصیت کردنی لازواجهم برای زنان ایشان متاعا متعه دادن بنفقه و کسوه و سکنی از ترکه شوهر
الی الحول تا یکسال غیر اخراج بی بیرون کردن وی از مسکن مقرر اما اگر خود بیرون روند قبل از انقضاء سال ایشان را نفقه نباشد
فان خرجن پس اگر بیرون آیند بعد از گذشتن سال فلا جناح علیکم پس هیچ گناهی نیست شما ای اولیاء شوهر فیما فعلن در آنچه ایشان کنند فی انفسهن
در نفسها خود از زینت و طلب شوهر من معروف از چیزی که بر وقوع شرع باشد والله عزیز و خدای غالب است انتقام کشد از هر که مخالف او روی
کند حکیم صواب کار دانست در آنچه فرماید و این حکم بمیراث زن که ربعی یا ثمنی باشد منسوخ است و عدت یکساله بچهار ماه و ده روز آمد چنانچه
گذشت وللمطلقات و زنان طلاق داده شده را که مس کرده باشند متاع متعه ایست که بدان برخوردار شوند بالمعروف بطریق نیکو و توسیط
علو و تقصیر حقا سزاوار کردانیده است خدای این سزاوار کردانیدنی علی المتقین بر پرهیزگاران و پرهیزگاران از شرک یعنی
همه مسلمانان کذلک همچنانکه این احکام بیان کرد یبین الله روشن گرداند خدای لکم آیاته برای شما احکام خود را در آنچه حاجت
لعلکم تعقلون شاید که عقول خود را در قبول آن و تفکر در آن [illegible] الم تر آیا ندیدی ای بیننده یا ندانسته و بنظر تعجب نگاه نکرده
الی الذین خرجوا بسوی آنانکه بیرون رفتند من دیارهم از منزلها سرای خود وهم الوف و ایشان هزاران بودند امام سدی رحمه الله گوید
در قریه داوردان از حوالی واسط طاعون پدید آمد بعضی بیرون رفتند و اکثر بسلامت ماندند و برخی که ایستادند اغلب بمردند سال دیگر
که طاعون معاوده کرد همه اهل دیه که هشت هزار بودند یکبار از دیه بیرون رفتند چهل یا هفتاد هزار بوده اند حذر الموت از جهة
احتراز کردن از مرگ و همه جان میرفتند تا وادی میان دو کوه فرو آمدند فقال لهم الله پس گفت خدای مر ایشان را که موتوا بمیرید همه
یکبار بمردند در معالم آورده که حق سبحانه دو فرشته فرستاد یکی از اعلای وادی و یکی از اسفل آن ندا کردند که بمیرید همه یکبار مردند
با چهارپایان خود مردم اطراف و جوانب بدفع ایشان عاجز گشتند اخر الامر دیواری گرداگرد ایشان کشیدند و از آنجا درگذشتند مدتی
بر ایشان گذشت و از ایشان جز استخوانی نماند ثم احیاهم پس زنده گردانید ایشان را و این صورت بر آن وجه بود که روزی حزقیل
بن یوزی را که ثالث خلفاء موسی علیه السلام بود بر آن موضع گذر افتاد و آن تودها استخوان مشاهده نمود گفت الهی چنانچه
اثر هیبت بر ایشان کرده نظر رحمت بر ایشان افکن از حق سبحانه خطاب رسید که فلان کلمه بگوی تا من ایشان را زنده کنم حزقیل آن
کلمه بر زبان راند حق سبحانه ایشان را زنده ساخت ان الله بدرستی که خدای لذو فضل هر آینه خداوند فضل و رحمت است علی
الناس بر مردمان ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان سپاس داری نمیکنند خصوصا بنی اسرائیل که چنین معجزی دیدند و فرمان حق را گردن لا یشکرون
ننهادند خطاب مسلمانان عبرت گیرید و قاتلوا و کارزار کنید فی سبیل الله در راه خدای برای آشکارا کردن دین خدای واعلموا ان الله و
بدانید که خدای سمیع شنوا است قول متخلفان را از جهاد که با اعدا نا پسندیده و تمسک مینمایند علیم داناست بضمایر ایشان من ذا الذی
کیست آنکه بخلوص نیت یقرض الله وام دهد خدای را یعنی بندگان درمانده و بیراه که وام خواهند قرضا حسنا وام دادنی نیکو یعنی در وام دادن

تعجیل کنند بیت

تعجیل کنند یا منت نهند یا طالب عوض باشند و بحدیث صحیح ثابت شده که ثواب قرض دادن از صدقه زیادت و برین تقدیر مضاعف محذوف با
ای بقرض اموال عباد الله و اصح آنست که اینجا حذف و اضمار نیست و اداء حق صدقات است تشبیه کرده صدقه را فی سبیل الله در لزوم جزا بوام که بی شبهه
اعطاء عوض در آن لازمست و قرض حسن برین تقدیر آنست که خالص برای خدا دهد یا از مال حلال تصدق دهد امام رحمه الله استفهام را حمل بر معنی
میکند که آیا کسی هست که قرض دهد فیضاعفه پس خدای مضاعف گرداند و زیاده بر زیاده سازد او آن قرض را له از برای او اضعافا کثیرة ضعفها
بسیار مبهم گذاشت تا اضعاف کثیره را بیرون از خبر شما نمود کننده چون این آیه نازل شد یهود بطعنه گفتند که خدای چیزی ندارد که از ما
قرض میطلبد و چون مسلمانان بوعده حق واثق بودند در معامله این قرضها جد درت نمودند اول ابوالدحداح انصاری رضی الله عنه پیش آمد گفت
یا رسول الله مرا دو بوستان نخلست و بهترین آن حصه نام دارد و آنرا بقرض دهم شما بهشت میشود سید عالم صلی الله علیه و سلم گفت
که من ضامن می شوم که حق سبحانه در جنان در ریاض بتو ارزانی دارد گفت ای سید بشرط آنکه فرزندان من در آن با من باشند حضرت فرمود
که آری چنین باشد پس دست آنحضرت صلعم بگرفت و حصه در راه حق سبحانه صدقه داد و در حال بدر خرماستان آمده فرزندان را گفت
یا ام الدحداح این حدیقه را بصدقه دادم بشرط آنکه در بهشت دو جنان بستانم و تو و فرزندان با من باشید ام الدحداح گفت خوش
سودائی است بارک الله لک فیما اشتریت و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود کم من عذق رداح و دار فیاح فی الجنة لابی الدحداح
والله یقبض و خدای فرا میگیرد و تنگ می سازد روزی را بر بعضی بعلم و حکمة و صلاح ایشان در آن ویبسط و می گشاید بر بعضی والیه و بسوی حق یعنی با داش او ویبسط [illegible]
ترجعون باز گردیده خواهید شد در بعضی قابض و باسط محققان انتخاب کرده اند در بحر الحقایق گفته که فرا میگیرد از اغنیا تا دانند که ستاننده
اوست و منت بر خدا نهند و بسط میکند بر فقرا تا آنرا از حق بینند و منت اغنیا نکشند قابض اوست تا دیده شهود اغنیا خود نبینند با
بسط اوست تا بصر بصیرت فقرا خودی مشاهده نکند عارفی چنین فرموده که یکی را بقبض در زندان خودی رهاننده بخود متوجه سازد پیر
طریقت قدس سره فرموده الهی هر گاه بخود نگرم گویم از من زارتر کیست و چون بتو نگرم گویم از من بزرگوارتر کیست بیت گاهی که بخود
نگرم پست شوم ∴ گاهی که بتو نگرم مست شوم ∴ الم تر آیا ننگری یعنی ندانستی و علم تو منتهی نشده الی الملاء بجمعی از اشراف
و ارباب رای من بنی اسرائیل از فرزندان یعقوب من بعد موسی از پس موسی اذ قالوا چون گفتند این بزرگان لنبی لهم و پیغامبر را
که بود ایشان را و آن بقول اصح بود که حق سبحانه او را به بنی اسرائیل فرستاده و گویند آن نبی یوشع بن نون بوده یا شمعون بن صفیه و
بر مهر تقدیر گفتند بپیغمبر خود در آنکه بحکم خدای ابعث لنا برانگیز از برای ما یعنی تعیین کن از میان ما ملکا پادشاهی با اعانة نقاتل فی سبیل
الله کارزار کنیم در راه خدای با جالوت و قوم او و ایشان عمالقه بودند از بقیه قوم عاد که همواره بت میپرستیدند و شرک میورزیدند
با بنی اسرائیل خصومت داشتندی و بنی اسرائیل بدست ایشان درمانده بودند و در میان ملکی کار فرمای نمانده بود بسبب آن از پیغمبر
استعانة استدعا ملکی و حاکمی کردند که بدو جهاد توانند کرد قال گفت آن پیغامبر هل عسیتم هیچ شاید از شما ان کتب چون
فرض کرده اند علیکم القتال بر شما کارزار کردن با دشمنان دین ان لا تقاتلوا اگر شما کارزار نکنید قالوا و ما لنا گفتند چیست ما را وجه
بر آن داریم الا نقاتل که ما قتال نکنیم فی سبیل الله در راه خدای وقد اخرجنا و بدرستی که بیرون کرده اند ما را من دیارنا از مواضع و

ساکن ما و ابنائنا و پسران ما یعنی ما را مهجور ساخته اند از ایشان در ضرات که ابنا ز زمان ایشان چهارصد و چهل تن اسیر کرفته بودند
و چندین کروه از منازل بیرون کرده و بدان سبب ایشان در مباشرت حرب مبالغه داشتند فلما کتب پس انهنکام که نوشته شد علیهم القتال
بر ایشان کارزار با عادی تولوا برکشتند و از فرمان برداری بکذشتند الا قلیلا منهم مکر اندکی از ایشان و ایشان سیصد و سیزده تن
بودند والله علیم و خدای داناست بالظالمین بستمکاران که از جهاد تخلف ورزیدند چون اشمویل علیه السلام بر ایشان حجت کرفت و ایشان
بر سبیل تاکید جواب دادند از حق سبحانه استدعا ملکی نموده از برای این قوم حق تعالی عصایی و ظرفی پر از روغن بوی فرستاده و فرمود
که هر که بمنزل تو در آید و این روغن در ظرف غلیان نماید و این عصا بقد وی برابر باشد پادشاهی این قوم مر او راست اشمویل این خبر
بقوم رسانید و هر یک از اعاظم بنی اسرائیل بخانه او تردد آغاز نمودند و برای هیچ کدام روغن بجوش نیامد و عصا با قامت ایشان
راست نیامد تا وی شفا یا دباغ که نام داشت و بواسطه طول قامت او را طالوت کفتندی بخانه اشمویل در آمد فی الحال دهن القدس
آغاز غلیان کرد و عصا با قامت او برابر آمد وقال لهم و کفت مر بنی اسرائیل را نبیهم پیغمبر ایشان ان الله بدرستی که خدای قد بعث
لکم بتحقیق که بر انکیخت برای شما طالوت ملکا طالوت را پادشاهی فرمان فرمای قالوا کفتند از روی استبعاد انی یکون چکونه باشد
و از کجاست له الملک و او را پادشاهی علینا بر ما و نحن احق بالملک و ما سزاوارتریم بپادشاهی که از سبط یهوداییم منه از وی که سبط
بن یامین است و در ان سبط نه نبوت است و نه مملکت و با وجود انکه از سبط نبوت نیست فردی سقا یا دباغ است ولم یوت و او را اعطا نکرده اند
سعة بسیاری و فراخی من المال از مال دنیا یعنی اکر نسبت نسب عادلیت [illegible] بایستی که صاحب خزاین و دفاین بودی یا تجهیز
لشکر و تهیه اسباب جنک توانستی قال کفت پیغمبر در جواب ایشان ان الله اصطفیه بدرستی که خدای برکزید او را علیکم بر شما و زاده
و افزونی داد او را بسطة کشادکی و بسیاری فی العلم در دانش یعنی علم حرب و کویند دانا بود در سیاست و تدبیر مملکت والجسم و
دیکر بیفزود او را در جسم آورده اند که طالوت مردی نماینده و با جمال بود و بیکر و کردن از اهل زمان خود بلندتر مینمود والله یوتی
و خدای که مالک الملک علی الاطلاق اوست میدهد ملکه ملک خود را من یشاء هر کرا میخواهد و میداند که او صلاحیت ملک داری هست
بیت ملک ده و ملک ستان اوست و بس :. راه بحکمش نبرد هیچکس :. والله واسع و خدای بسیار فضل است در دادن زمام اختیار
بقبضه اقتدار هر که خواهد علیم داناست باستحقاق کسی که او را برمی کزیند باز دیکر بنی اسرائیل چنانکه دابت ایشان بود بطریق
ابرام و الحاح در آمده کفتند ما را با صطفاء طالوت حجتی و علامتی باید تا دلهاء ما را بفرمان برداری او رغبتی پدید آید اشمویل
درخواست و خدای تعالی از علامت پادشاهی او اعلام داد وقال لهم نبیهم و کفت مر ایشان را پیغمبر ایشان ان آیة ملکه بدرستی که
نشانه پادشاهی طالوت ان یاتیکم التابوت آنست که بیاید بشما تابوت سکینه و آن صندوقی بود که صورت همه انبیا در ان منقوش
فیه سکینة بدرستی که در انجا سکینه است من ربکم از نزد پروردکار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر شما بدان باشد و کفتند سکینه
جانوری بود بقدر کربه و دو چشم داشت چون دو شعله افروخته که کسی را قوت دیدن ان نبود از مرتضی علی کرم الله وجهه منقول است
که روی او مانند روی انسان و دو بال داشت و بوقت کارزار از تابوت بیرون آمدی و مانند بادی که سخت جهد بر دشمنان

وزیدی وایشانرا

وزیدی وایشان را متفرق ساختی و لهذا بنی اسرائیل این تابوت را در پیش صف لشکر بداشتندی وبقیة و دیکر درین تابوت باقی چیزی است
مما ترک از انچه بکذاشت آل موسی و آل هرون یعنی موسی و هرون آل مقحم در لغت نفس او میتواند بود چنانچه ان الله اصطفی آدم و نوحا
و آل ابراهیم ای نفسه و در حدیث آمده که مزامیرا من مزامیر آل داود ای نفس داود است و از انچه از موسی و هرون در ان تابوت مانده بود نعلین
موسی و عمامه و پاره ترنجبین که در تیه بر ایشان می بارید و ریزه الواح و این تابوت را عمالقه از بنی اسرائیل کرفته بولایت خود برده بودند
و در موضعی که داشتندی آفت با اهل ان موضع رسیدی آخر در حوالی قریه دفن کردند حق سبحانه فرشتکان را فرمود تا انرا برداشتند
و نزد شمویل آورده اند حق سبحانه فرمود تحمله الملائکة بر دارند ملایکه ان تابوت را و نزد شما ارند ان فی ذلک بدرستی که در رسیدن تابوت
بشما لآیة لکم هر آینه حجتی است شما را بر صدق قول پیغمبر در پادشاهی طالوت ان کنتم مومنین اکر هستید شما باور دارندکان پس بنی
اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم او را منقاد کشتند و تهیه مقاتله جالوت نموده هفتاد هزار مرد در رکاب طالوت روان شدند
و هوا بغایت کرم بود فلما فصل پس انهنکام که بیرون آمد طالوت بفرمان اشمویل از شهر ایلیا بالجنود با ان لشکرهای ساخته
قال کفت طالوت بفرمان اشمویل یا بالهام ربانی که ای قوم ان الله مبتلیکم بدرستی که خدای آزماینده شماست درین هوای کرم
بنهر بجوی آب که از میان اردن و فلسطین ظاهر شود تا مطیع و عاصی شما پیدا شود فمن شرب پس هر که بیاشامد ازین جوی فلیس منی
پس نیست از من یعنی بر مذهب من ومن لم یطعمه و هر که نچشد و نیاشامد از الطعام در لغت بمعنی شراب آمده کما قال الله تعالی جناح
فیما طعموا ای شربوا فانه منی پس او از من است یعنی پیرو من باشد هر که اب نخورد الا من اغترف مکر انکس که بردارد غرفة یک کف
الی بدست چون لشکر در ان هوا عطش غالب بدان جوی رسیدند فشربوا منه پس بیاشامیدند از ان جوی آب زیاده از غرفه الا
قلیلا منهم مکر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده تن بودند که بیک کف اختیار همه از ان غرفه سیراب شدند و همه مطهرها را ایشان
غرفه پر شد و انانکه زیاده از غرفه بیاشامیدند لبهاء ایشان سیاه کشت و تشنکی بمثابه غلبه کرد که هر چند بیشتر خوردند تشنه تر شدند
و بکناره جوی مانده با لشکر دشمن ملاقات نکردند سلمی رحمه الله فرموده که ای اهل معرفت در ضمن این قصه مثلی از بهر دنیا وارد شده
فهم کرده اند بدین وجه که قوم طالوت سالکانند متوجه مقابله لشکر جالوت نفس و هوا شده و ان جوی آب مال و متاع دنیاست
هر که بان باز آمد و بزیاده از انچه وجه معاش است میل نماید بعلت استسقا حرص کرفتار هر چند بیشتر بدست آورد در عطش جمع او زیاده
شده اطمینان نیابد فرد کاسه چشم حریصان پر نشد :. تا صدف قانع نشد پر در نشد :. و چنین کس بر لب بحر دنیا مانده
از دولت غزا با لشکر هوا محروم و بی بهره مانده و هر که از جوی دنیا بقوت قانع شد یعنی بمقداری از خورش و پوشش که
لابد منه است خرسند کشت حق سبحانه او را بقرب خود موید کردانیده از وی مستغنی سازد بیت قناعت توانکر کند مرد را :. خبر ده
حریص جهان کرد را :. فلما جاوزه پس انهنکام که از جوی عبره کرده بکذشت هو طالوت والذین امنوا و انکسانی که ایمان آورده بودند
قول او را بالتصدیق نموده معه بکذشتند با او قالوا کفتند ان دیکران که خلاف کرده اند و عره نموده اند لا طاقة لنا الیوم نیست ما را
توانایی امروز بجالوت و جنوده با جالوت و لشکرهای او و قول انست که از لشکر او شصد و شصت هزار از جوی بکذشتند و از ان چهار هزار

که عبره کردند خشم ایشان جون بر لشکر جالوت افتاد سه هزار و ششصد و هفتاد و هفت تن ترسان و لرزان کفتند طاقت حرب جالوت نداریم
قال الذین یظنون کفتند انانکه بیقین میدانستند انهم ملاقوا الله انکه ایشان ملاقات کننده اند یعنی بیننده جزا دادن خدای او ایشان باقی
لشکر بودند که سه هزار سیصد و سیزده نفر کشتند کم من فیة قلیلة بسا کروهی اندک از مومنان غلبت غلبه شده اند فیة کثیرة بر کروه بسیار
از اهل کفر و عدوان باذن الله بفرمان و نصرت و مددکاری خدای والله مع الصابرین و خدای با صبر کنندکانست بتایید و قوة خایفان ابا نمودند
و مخالفان بر طرف نیز مانده بودند طالوت با ان کروه اندک در مقابله جالوت صف بر کشیدند و ان لشکر بقول صاحب تیسیر ششصد هزار بودند
جوان خنجر کزار تیغ زن تیره دار بودند فرد جو شیران اهن دل الماس تن ⁂ جو کرکان بد کوهر اشفته رنک ⁂ و جالوت نیز بخودی عظیم شدید
الشوکت بود و در تفسیر امام صادی مذکور است که اسلحه جالوت هزار رطل اهن بود و از جمله خودی که بر سر می نهاد سیصد رطل بوده ولما برزوا
و انهنکام که مومنان ظاهر شدند و صف قتال راست کردند لجالوت وجنوده از برای جالوت و لشکرهای او قالوا کفته اند مومنان ربنا
ای پروردکار ما افرغ علینا صبرا فرو بر بر ما شکیبائی استعاره است و الکمال یعنی صبر بسیار بر ما افاضه کن وثبت و نکاه دار تا باید خود اقدامنا
قدمهای ما را در میدان حرب وانصرنا و یاری ده ما را علی القوم الکافرین بر کروه ناکرویدکان فهزموهم پس شکستند و هزیمت کردند مومنان
کافران را باذن الله باعانت و توفیق خدای وقتل داود جالوت و بکشت داود بن ایشان جالوت را بسنک فلاخن که بر خودی وی زده خود در
سرش شکست و مغز وی پریشان شد و لشکر او با دبار شکستند و طالوت شرط کرده بود که دختر خود را بکشنده جالوت دهد و او را در پادشاهی
شریک سازد پس دختر خود را بداود علیه السلام داد و نصفی از مملکت بوی کذاشت و باخر تمام ممالک بدو رسید واتیه الله الملک و عطا کرد
خدای داود را بعد از قتل جالوت پادشاهی والحکمة و او را حکمت داد یعنی نبوت یار بود وعلمه و بیاموزانید او را مما یشاء از انجه خواست
و انجا علمیست که پیغمبران را باید و کویند صنعت زره کری یا زبان مرغان ولولا دفع الله الناس و اکر نه باز داشتی خدای مردمانرا بعضهم
ببعض برخی از ایشان یعنی اکر دفع نکردی خدای مشرکان را بسبب مومنان جهاد کننده لفسدت الارض هر اینه تباه شدی زمین بغلبة
کفر و منافع او باطل کشتی ولکن الله و لیکن خدای ذو فضل خداوند فضل و رحمتست علی العالمین بر عالمیان تلک این قصها که در معجزات
واضحات بود ایات الله نشانهای قدرت خداوندست نتلوها علیک میخوانیم انرا بر تو یعنی خبر میخواند بر تو بفرمان ما بالحق براستی بروجهی که مطابق
واقع است و اهل کتاب بسلام میدارند وانک و بدرستی که تو لمن المرسلین هر اینه از فرستادکانی بهمه خلایق تلک الرسل این پیغمبران فرستادکان
که درین سوره مذکور شدند فضلنا افزونی دادیم بعضهم برخی از ایشان بخصایص و فضایل علی بعض بر بعضی دیکر منهم ازین پیغمبران
من کلم الله کسی بود که خدای با وی بی واسطه سخن کفت جون ادم علیه السلام که کفت اسکن انت و زوجک الجنة و جون موسی علیه السلام
که کفت انی انا ربک و جون پیغمبر ما علیه السلام که کفت فاوحی الی عبده ما اوحی ورفع بعضهم و برداشت برخی از ایشان درجات بابها بلند
و تفاوت انها ازین جهتست که بعضی از ایشان مبعوث بفرقه از ادمیان بودند و بعضی باکثر تا تمام زمره ایشان یا بمجموع جن و انس
جون پیغامبر ما علیه السلام و دیکر کروهی را در خواب پیغمبری دادند و جمعی را به بیداری و نزد بعضی مفسران مراد از رفع ادریس است
علیه السلام که حق تعالی او را برتبه عالیه کرامت فرموده کما قال و رفعناه مکانا علیا صاحب کشاف اورده که ظاهر انست که ان پیغامبر

ماست صلعم

ماست صلعم که مفضل است بر انبیا بفضایل بیکران و خصایل بی پایان هم چنانکه از مطاوی ایات و احادیث مفهوم و معلوم میکردد نظم
همه انبیا در جاه تواند ⁂ مقیم در بارکاه تواند ⁂ تو مهر منیری همه اختراند ⁂ تو سلطان ملکی همه لشکراند ⁂ و بیان افضلیت انحضرت نقلا و عقلا
بیانی مبسوط در جواهر التفسیر رقم یافته واتینا و دادیم ما عیسی ابن مریم البینات عیسی بن مریم را معجزها روشن جو ابرای اکمه و ابرص و احیا موتی
وایدناه و قوة دادیم او را بروح القدس بروح پاک که جبرئیلست در همه روی میدید یا نیرومند کردانیدیم او را بموافقت جبرئیل علیه السلام ولو شاء الله
اکر خواستی خدای ما اقتتل الذین اختلاف نکردندی انانکه من بعدهم از پس انبیا بودند من بعد ما جاءتهم البینات آمد بدیشان نشانهای روشن بر نبوت
پیغمبر ایشان ولکن اختلفوا و لیکن اختلاف کردند فمنهم پس ازین امتان من امن کسی بود که بکروید یعنی بر ایمان خود ثبات ورزید و ملازم
دین پیغمبر خود شد ومنهم من کفر و ازیشان کس بود که کافر شد و از دین اعراض نموده طریق حق را بکذاشت تعریض یهود و نصاریست که بعد
موسی و عیسی علیهما السلام منحرف شدند ولو شاء الله و اکر خواستی خدای ما اقتتلوا اختلاف نکردندی مخالفت را بلفظ قتال ایراد کرده
مسببست و اراده ذکر جه وقوع قتال بسبب خلافست و تکرار از برای تاکید ولکن الله و لیکن خدای یفعل ما یرید میکند انچه می
خواهد از خذلان و هدایة یا ایها الذین امنوا ای انکسانیکه کرویده اید انفقوا نفقه دهید مما رزقناکم از انچه بشما عطا کرده ایم یعنی زکوة
مال بیرون کنید من قبل ان یاتی پیش از انکه باید یوم روزی که از هول و مهیبت ان لا بیع فیه خرید و فروخت باشد در ان تا کسی خود را از
عذاب خرد و لا خلة و نه دوستی بود تا کسی را حمایت کند و لا شفاعة و نه در خواستی بوقت حلول عذاب والکافرون و ناکرویدکان هم الظالمون
ایشانند ستمکاران که منع کنند حق خدای از مستحق تا ظالمند بوضع عبادة در غیر موضعش الله خدای سزاوار پرستش اوست لا اله هیچ
معبودی نیست در وجود مر خلق را الا هو مکر او که استحقاق عبادة مر او را ثابتست الحی زنده پیش از همه زندکان و زنده بعد از
فنای ایشان القیوم پاینده در ذات و صفات یا قایم بتدبیر و حفظ مخلوقات لا تاخذه در نکیرد او را سنة و لا نوم نه مقدمه خواب که رکود
حواس ظاهر است له ما فی السموات مر او راست انجه در اسمانهاست از مبدعات علویه وما فی الارض و انجه در زمین از کاینات سفلیه
من ذا الذی کیست انکسی که او یشفع در خواست کند از ملایکه و انبیا و غیر ایشان عنده نزدیک او روز قیامت کسی را الا باذنه مکر
بدستوری او که اجازة شفاعت دهد یعلم خدای میداند ما بین ایدیهم انجه در پیش اهل اسمانهاست و زمینها از امور این جهان
وما خلفهم و انجه خواهد بود از پس ایشان از کار ان جهان ولا یحیطون و فرا نرسند افریدکان بشیء من علمه بچیزی از معلومات او الا
بما شاء مکر انچه او میخواهد که بدان محیط بود شوند وسع فرا رسنده است و کنجایش یافته کرسیه کرسی او که زیر عرش و زبر اسمان است
یا فرا کرفته است علم او السموات اسمانها و انجه در انست والارض و تمام زمین و انجه بر انست ولا یوده و او را در رنج نیفکند و بر وی
کران نباید حفظهما نکاه داشتن اسمان و زمین وهو العلی العظیم و او ست برتر از ضد و تمام بزرکتر از اندیشه افهام این ایت
شریفترین ایتی است از قران و در حدیث آمده که این ایة ربانیست که تقدیس میکند خدای را نزدیک ساق عرش و خواص و فضایل
قراة او بسیار است لا اکراه نیست هیچ اکراهی فی الدین در قبول کردن دین اسلام بعد از اسلام عرب یعنی اکراه نباید کرد هیچ کس را
از یهود و نصاری و مجوس و صابیان بر اوردن اسلام بشرط قبول جزیه کنند حکم این ایة بایة قتال منسوخ است ان تمام قبایل عرب

نیز دین اسلام قبول ننمود اما با دیگران قتال باید کرد تا مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند ابو الحصین انصاری رضی الله عنه دو پسر داشت قابل
ناگاه ترسایی از شام بمدینه آمد و ایشان با او مصاحبت نموده بافسون و افسانهٔ وی مغرور گشته دین ترسایی قبول کردند همراه او
متوجه شام شدند ابو الحصین از انحضرت صلعم دستوری خواست وایشانرا باکراه براه شرع باز آرد این آیه نازل شد کسی را که بدین شده است
قد تبین الرشد بدرستی که روشن شده است راه راست من الغی از گمراهی یعنی کفر از ایمان وحق از باطل متمیز گشت فمن یکفر پس هر که
کافر گردد یعنی نگردد بالطاغوت بانچه میپرستند جز خدای خواه شیطان وخواه بتان وخواه کهنه و ساحران ویومن بالله وبگرود بخدای
فقد استمسک پس بدرستی که چنگ درزد بالعروة الوثقی بدست اویزی محکم که قرانست یا اتباع سنت یا توقف نزد دیگ اوره بنی که سلوک
طریق پیغمبرست صلی الله علیه وسلم سلمی قدس سره گوید که عروه وثقی توفیقست ومعادت وسعادة در نهایت و در حقایق تحمیه وارد است
که عوام را توفیق طاعت وخواص را مزید عنایت بجهت واخص وخواص را جذبات ربوبیت که ایشانرا از ظلمات وجود
فانی گرداند و بانوار اخلاق واجب الوجود باقی سازد و در مقامات حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الحق والدین المشتهر بنقشبند
قدس سره مذکورست که درین طریق طاغوت ماسوی حقست کفر بوی وایمان بحق در هر قدمی شرط لازم سالکست وانحضرت صلعم
فرموده که الهوی عند الله ابغض من جمیع الالهة بدترین خدایان که در زمین میپرستند هوای ایشانست افرایت من اتخذ الهه
هواه ایا نمی بینی ای محمد انرا که بخدای گرفته است ان سجاده می بندارد که بندهٔ خداست بیت خواجه بندارد که دارد حاصلی
حاصل خواجه بجز بندار نیست ∴ ودر حدیث آمده که تعس عبد الدراهم وتعس عبد الزوجة هلاکست بندهٔ زر وسیم و فریندهٔ
زن وفرزند همرا انیه هر که بنده چیزی باشند از ان پسند بیت هر چند که از دو جهان بندهٔ ای ∴ آنست ترا در دو جهان بنده ومعبود
پس بالضرورت از همه چیز می باید برید وبحق سبحانه وتعالی باید پیوست اینست سر فقد استمسک بالعروة الوثقی این عروه اینست که لا انفصام
لها هیچ انقطاع وانفصال نیست ورا و الله سمیع وخدای شنواست قول کسی را که متوسل بعروهٔ وثقی بود علیم داناست بنیت
خالص متمسک بان عروه الله ولی الذین امنوا خدای دوست انکسیست که بوی گرویده اند یا متولی کار ایشانست در راه نمودن بصراط
مستقیم یخرجهم بیرون آرد ایشانرا من الظلمات از تاریکیها، کفر وضلالت الی النور بروشنائی ایمان وهدایت یا از نکرت
بمعرفت یا از شک بیقین یا از ظلمات نفس بنور دل یا از صفات بشریه باخلاق ربوبیت والذین کفروا وانانکه حق را بپوشیدند
یعنی یهود وباو قران واضح انست که عام اند جمیع کفار را اولیاؤهم دوستان ایشان الطاغوت طاغوت اند یهود را کعب بن اشرف
وحی بن اخطب وامثال ایشان وبت پرستان را اصنام واجلهٔ باطله واهل ارتداد را شیاطین یخرجونهم این بتان ومعاندان
ودیوان که طاغوت عبارت از ایشانست بیرون می آرند یعنی میخوانند کافران را من النور از ایمان میثاقی الی الظلمات بسوی کفر
یا یهود را از ایمانی که بتوریه داشتند بتکذیب ان اولئک ان کافران باطواغیت خود اصحاب النار ملازمان آتش دوزخ اند
هم فیها ایشان در ان آتش خالدون جاوید مانندگانند الم تر ایا ندیدی وبهر بصیرت نظر نکردی الی الذین بسوی انکس که از روی عناد
حاج ابراهیم حجت ومخاصمت کرد با ابراهیم فی ربه در دین خدای او یا در اثبات ربوبیت ووحدانیت پروردگار او واین مجادله کرد

ان اتیه الله الملک بوقت انکه داد اورا خدای پادشاهی یا انجات ومجادله نموده برای خدای ملک از دانی داشت واو دست نبی از ان سیتن
طغیان بیرون آورد وسر تکبر از گریبان عصیان برکرد واین مجادله، نمرود بن کنعان بود که همه روی زمین در تصرف داشت در ان وقت که
ابراهیم علیه السلام بتانرا بشکست ورای ارکان دولت نمرودی بر سوختن او قرار گرفت نمرود فرمود که اورا بیارید چون حاضر بود نمرود
توخدایان ما باطل کردی خدای تو کیست وبنیاد مناظره کرد اذ قال ابراهیم یاد کن انرا که گفت ابراهیم در جواب او ربی الذی پروردگار من انکس است
که از روی قدرت یحیی زنده میگرداند واز عدم بوجود می ارد ویمیت ومیراند واز منزل بقا بوادیهٔ فنا میبرد قال گفت نمرود انا احیی من
هم زنده کنم وامیت ومیرانم پس زندانی واجب القتل را که سر رشتهٔ امید از زندگانی قطع کرده بود طلبید واز اده کرد ومرا گفت مرده را
زنده کنم ودیگری را بیگناه طلبید وبقتل رسانید گفت اینک زنده را بمیرانیدم اعتقاد این متمرد طاغی ان بود که مراحیا بعفو انست واماتت بقتل و
نمیدانست که احیا واماتت حیات وموت در اجساد ان جز حضرت قادر مختار نباشد بامید انست وبر حضار مجلس تلبیس لاجرم ابراهیم
علیه السلام بحجت روشن انتقال نمود قال ابراهیم گفت ابراهیم فان الله پس بدرستی که خدای یاتی بالشمس می آرد افتاب را هر روز من
المشرق از افقی که محل طلوع اوست فبهت پس مغلوب گردانیده شد الذی کفر انکس که کافر بود یعنی عروود حجت او منقطع شد والله
لا یهدی وخدای راه ننماید بطریق احتجاج القوم الظالمین گروه ستمکاران را او کالذی این سخن در ترتیب بر ایه اولیست ایا ندیدی
قصهٔ محاجت ابراهیم یا ندیدی مثل انکسی که او مر علی قریة بگذشت بر دیهی وهی خاویة وان دیه افتاده بود علی عروشها بر سقفها
خود یعنی اول سقفها ساقط شده بود پس دیوارها بران افتاده واین نهایة خرابیست واین شهر انست که گذرنده بدین دیه عزیر
بود علیه السلام که توریه حفظ داشت واز اکابر احبار بود بخت نصر بعد از خرابی بیت المقدس اورا اسیر گرفته بباطل ادرد وحق سبحانه اورا
از قید کفار خلاصی ارزانی فرمود عزیر توجه به بیت المقدس نموده بقریه دیر الاباد بادیهٔ عجب که دو فرحی ایلیا بود در رسید موضعی پس
ویران دید اما درختان او میوه دار بود قدری انجیر ها بچید ومقداری انگور باز کرد ودر سایهٔ دیواری قرار گرفته انجیری چند بخورد
وباقی در سله وانگور را بفشرده باده بپاشامید وبقیه در چکیلی نجت ودراز گوشی داشت در پیش خود ببست وتکیه بر دیوار کرده
بران دیه ویران می نگریست چون دیه را بغایة خراب دید قال گفت انی یحیی چگونه وبر چه وجه زنده گرداند هذه الله این دیه را خدای
من بعد موتها پس از خرابی او یا اهل اورا انچه کیفیت زنده گردانید بعد از مردن ایشان واین نه بطریق استبعاد بلکه طلب اطلاع بر کیفیت
احیا میبود فاماته الله پس بمیرانید خدای اورا در وقت تامل وتفکر مائة عام صد سال وخر اورا نیز بمرد ثم بعثه پس زنده گردانید بهمان
شکل وصورت که بود آورده اند که حق سبحانه اورا وطعام وشراب وحمار اورا از نظر خلق بپوشانید چون هفتاد سال از فوت وی
بر آمد وبخت نصر هلاک شد حق سبحانه تو شنک فارسی را بر انگیخت تا بیت المقدس را بمدت سی سال عمارت اول باز آورد واین دیه غیر انرا
انچه بود آبادان تر شد پس عزیر را زنده گردانید گفته اند اورا هنگام چاشتگاه بمیرانید ودر روزی که زنده شد هنوز افتاب غروب
ناکرده بود پس فرشته بحکم خدای در وقتی که عزیر زنده شد وچشم میمالید قال گفت وراه کم لبثت چند درنگ کردی قال لبثت درنگ کردم
ایجا روزی وچون بنگریست هنوز افتاب بود گفت او بعض یا پاره از روز بل لبثت نه چنانست که تو گمان بردی بلکه درنگ کردی مائة صد سال

فانت بها من المغرب پس بیار تو از مغرب

ودرین صد سال مرده بودی عزیر باخود اندیشید اوضاع ان مواضع را بر نهج دیکر یافته تعجب او بیفزود و دیکر باره با او کفتند فانظر بس نکاه
کن الی طعامک بسوی طعام خود یعنی انجیر که در سله نهاده بودی وشرابک وبنکر بشراب خود یعنی شیره انکور که در خیک ریخته بودی لم یتسنه
هیچ تغییر نکرده ان عصیر وانظر ودر نکر الی حمارک بسوی دراز کوش خود که استخوانها و باقی اجزا متفرق شده انکه خطاب رسید که ترا
بعد از مرک زنده کردیم تا اثار قدرت ما در نفس تو ظاهر کردد ولنجعلک وتا کردانیم ترا ایة نشانی و عبرتی للناس از برای مردمان که در
حشر اجساد شک دارند وانظر الی العظام بس نکاه کن بسوی استخوانهای حمار خود که تا به بینی که بقدرت ما علیه کیف ننشزها چکونه ان را
حرکت میدهیم و بعضی را بالا بعضی ورکب میسازیم ثم نکسوها بس میبوشیم ان استخوانها لحما کوشتی عزیر علیه السلام در ان استخوانها
می نکریست خطاب رسید که ای کوشت و اجزاء متفرقه جمع شوید بقدرت کامله ربانی همه اجزاء متفرقه او جمع شده صورت بدن او سمت تسویه
یافت و جان بجسد او در آمده فی الحال برجست و نعره زدن کرفت فلما تبین بس انهنکام که روشن شد بر عزیر اثار قدرت الهی بر احیای موتی
بطریق معاینه قال اعلم کفت من میدانم حالا بعیان چنانکه دانسته بودم باستدلال و برهان ان الله انکه خدای علی کل شیء بر همه چیزها
از احیا و اماتت قدیر تواناست بس عزیر میان قوم شد و ایشان او را بشناختند و کویند کسی او را نشناخت و امتحان کردند تورات
از ظهر القلب املا کرد و نوشتند چرا که بخت نصر کتب ایشان [illegible] سوخته بود واذ قال ابراهیم و یاد کن انکه کفت ابراهیم رب ارنی ای بروردکار
من بنمای مرا که بقدرت کامله کیف تحیی الموتی چکونه زنده کردانی مردکان را سوال از برای کیفیت احیا فرموده نه انکه او را در اصل احیا شبهه بود
قال کفت خدای او اولم تؤمن ایا ایمان نیاورده که من مرده زنده میکنم استفهام بمعنی ایجابست یعنی تو ایمان داری بقدرت
من بر احیا و اماتت و با نمرود کفتی ربی الذی یحیی ویمیت قال بلی کفت ابراهیم بلی ایمان اورده ایم و بکمال قدرت تو کرویده ام ولکن لیطمئن
قلبی ولیکن این سوال کردم تا بیارامد و ساکن شود دلمن بمعاینه چکونه ان در فتوحات مکی مذکور است که متنوع باشد چنانچه وجود خلق که
بعضی بکلمه کن موجود شدند و برخی را بیدی ایجاد کرده و جمعی را بید بوجود آورده و طایفه بسبب مخلوقات دیکر موجود ساخت چون ابراهیم
تنوع وجود خلق دیده بود و دانسته که احیای خلق بعد از موت وجود دیکراست ان نیز متنوع میتواند بود در خواست نمود که بمن نمای که احیا
بکدام نوع میکنی تا چون مرا علم بدان حاصل اید دلمن از ان دانش ارام شود اورده اند که ابلیس بر لب دریا میکذشت نظرش بر مرداری افتاد
که مرغان هوا و جانوران دریا و ددان صحرا هر یکی از و باره میربودند ابلیس با خود کفت خوش دام حیله یافته ام که جمعی کوته نظران سبکسار
کران باد فریب میتوان که افواج اجزای متفرقه را از حواصل طیور و اجواف سباع و امعای نهنکان و ماهیان چکونه جمع توان کرد حق سبحانه
وحی فرستاد بخلیل که بکنار دریا شو که دشمن من دام مکر کسترده و سر رشته ازاغی بدست آورده خلیل بیامد و ابلیس شبهه خود متحیروار القا
کرد ابراهیم علیه السلام فرمود که چه محل تحیراست هم انکس که این اجزا از کتم عدم بفضای صحرای وجود آورده قادراست که دیکر باره
از زوایای تفرقه باحاطه جمعیت رساند نظم کوزه کر کوزه را بشکند :: چون بخواهد باز قایم میکند :: انکه داند کوزه کردن از نخست
هم تواند ساخت از انکسته درست :: بس ابراهیم علیه السلام زبان سوال بکشاد که الهی بمن نمای که چکونه زنده میکنی تا این طاغی ملزم
کردد و دلمن بالزام ان اطمینان تمام یابد قال کفت خدای اکر مشاهده این حال ارزو داری فخذ اربعة من الطیر بس بکیر چهار عدد

از مرغان کبوتر و خروس و زاغ و طاوس و غیر این نیز کفته اند فصرهن بس جمع کن ایشانرا الیک بسوی خود یعنی بدست کیر و در اشکال
و هیات انها تامل نمای و دقایق ترتیب هر یک را بنظر تدقیق باز بین تا بعد از زنده شدن بر تو مشتبه نکردد یا مجتمع ساز انها را بیکدیکر بعد از انکه باره باره
کرده باشی و سرها بدست خود نکهدار ثم اجعل بس وضع کن علی کل جبل بر هر کوهی که ممکن باشد که جزوی از انها بران توانی نهاد چه قسمت این اجزا بر جمیع
متعذراست دارین قبیل ایراد عامست و ایراد خاص بمحض نحن انست که بر هر کوه که نزدیک باشد و توانی نهی منهن جزءا ازین مرغان متفرق شده
بایکدیکر امیخته باره ثم ادعهن بس بخوان این مرغان را بنامهای ایشان تا اجابت نموده یاتینک بیایند بسوی تو و میشتابند سعیا شتافتنی و
اعلم و بدان از روی یقین ان الله انکه خدای عزیز غالبست و عاجز نیست از انچه تو طلبیدی حکیم محکم کاراست در هر چه سازد القصه ابراهیم
علیه السلام مرغانرا ذبح کرد و اجزاء ابعاض و لحوم و دماء و عروق و اعصاب و قوایم و اجنحه ایشانرا باره باره کرد و با یکدیکر بیامیخت و کفته اند
در هاون بکوفت تا اختلاطی تمام یافتند و منقسم ساخته با جهار ده کوه نهاد و سرهای ایشان بدست کرفته اواز داد که ای کبوتر ای طاوس بیا
ای زاغ ای خروس بیایید بجانب سرهای خویش بفرمان خدای عز و جل اجزاء هر یکی از دیکری منفصل شده با یکدیکر ملتئم کشته ابدان ایشان
درست شده بر زمین دویدن کرفتند و حکمت دویدن ان بود که این صورة ابلغ در حجت و دور از شبهت چه توهم ان میشد که مرغان برنده ان
مرغان اند یا بخیال میرسید که شاید بالهای ایشان درست نشده باشد و دیکر [illegible] اجزاء مرغی دارد وقت دویدن بیشتر از ادراک ان
در وقت بریدن بس ان بدنها تا بیش بای ابراهیم علیه السلام دویدند و از انجا برواز شده بسرها خود متصل شدند در انوار آمده که هر که خواهد
که نفس خود را بحیات ابدی زنده کرداند باید که قوی بدنی را بتیغ ریاضت بسمل سازد بعضی را بر بعضی بامیزد تا صولت ایشان شکسته منقاد
فرمان شوند و ایشان را بداعیه عقل و شرع بخواند تا بطریق مطاوعت شتاب کنان بیایند محققان کفته اند که در ذبح طیور اربعه اشارت بدان
بود که کبوتر که همیشه مستانه بردم بکشی ورشته الفت از خلق ببرد و خروس که همواره مایل شهوت ذبح کن و خود را از بند شهوت
باز رهان و زاغ که منبع حرص تقیت است او وصفت حرص او بکذار و طاوس را که مجموع زینت بر سر دارد و دیده همت از ارایش دنیا
فروبند که هر که بتیغ مجاهده این چهار صفت را ذبح آرد حیوة ابدی و زندکانی سرمدی یابد و کویند این چهار صفت از طبایع ارکان اربعه
بدید آمده و ذبح انها بتیغ مخالفت لازمست اول صولت کبر که نتیجه اتش است دوم داعیه شهوت که ثمره هواست سیوم تکابوی حرص که عادت
آبست چهارم تیرکی امساک که صفت خاکست و حکیم سنائی قدس سره بدین معنی اشارتی فرموده نظم چار مرغند چار طبع بدن :: جمله را
بهر دین بزن کردن :: بس بایمان و عشق و عقل و دلیل :: زنده کن هر چهار چون خلیل مثل الذین نمونه نفقه کردن انکسانی که بی شایبه غرض و
داعیه عوض ینفقون بیرون میکنند و صرف مینمایند اموالهم خواسته خود را فی سبیل الله در راه خدای با غازیان و مجاهدان و در جمیع
همه ابواب البر راه خداست و هر تقدیر نفقه کردن این متقیان کمثل حبة همچو مثل حبه ایست که در زمین طیب بکارد و ان دانه انبتت بر ویاند
سبع سنابل هفت خوشه بدان نوع که هفت شعبه از اصل منشعب کردد و بر هر شعبه خوشه بود فی کل سنبلة در هر خوشه مائة حبة صد دانه یکی
هفتصد حاصل امده باشد والله یضاعف و خدای زیاده کرداند این هفتصد بهفت هزار و بیشتر لمن یشاء برای هر که خواهد از منفقان بحسب اخلاص
والله واسع و خدای بسیار بخشایش است که یکی را هفتصد و زیاده میدهد علیم داناست بنفقه کنندکان و عزایم و نیات ایشان غرض از این تمثیل

تصویر اضعاف است و ترغیب متصدقان که چون نظر باخر کنند که یکی را بهفتصد رسانید پیوسته تصدق کنند نظم الکه بنا نه بجود مید معد :. دانه یکی
بهفتصد می دهد :. دانه بانبازی شیطان مکار :. تا زیکی بهفتصد اید بار الذین ینفقون انکسانیکه نفقه میکنند اموالهم مالها خود را فی سبیل الله
در جهاد با سایر خیرات ثم لا یتبعون پس از پی در نمی ارند ما انفقوا انچیز را که نفقه کرده اند منا منتی یعنی منت بر کسی ننهند در صدقه دادن ولا اذی و
دیگر اذیی در نیاورند صدقه خود را از آزاری یعنی فقیر درویش را نیازارند قولا و فعلا لهم ایشانرا است اجرهم مزد صدقه ایشان عند ربهم نزد پروردگار
ایشان ولا خوف و نه ترسی هست ایشانرا از کشیدن فرد ولا هم یحزنون و نیستند ایشان که اندوهگین از فوت ثواب قول معروف سخن نیکو و وعده
جمیل مر درویش را و مغفرة و در گذشتن از درشتی سخن سایل یعنی عفو کردن از الحاح و ابرام او خیر بهتر است و مسئول را در نفع من صدقة
از صدقه که تبعیت سایلی یتبعها اذی از پی در اید انرا رنجی و ازاری از سرزنش و غیره والله غنی و خدای تعالی بی نیاز است از صدقه که منت بر
نفقات خود را نجس و خاشاک منت و ازار مکدر سازند حلیم بردبار است تعجیل نکند در عقوبات منان و موذی یا ایها الذین امنوا ای گروه گرویدگان
لا تبطلوا باطل مکنید و تباه مسازید صدقاتکم صدقهاء خود را بالمن بمنت نهادن بر درویش چه مال از ان حق عز اسمه و توانگر حمال آن
پس منت صاحب مال راست حمال را و حضرت حقایق پناهی اشارتی باین معنی در سبحة الابرار میفرماید نظم بار فقر افکنی از یک تن
بار منت بهش بر کردن :. چون عطابخش خدا امد و بس :. بر دانا ننهد منت کس :. در کرم حیله گری پیش نبرد :. جو در ار جمله دری بیش نبرد
پس متصدق باید که شکرانه انکه مظهر اثر خیر واقع شده منت دارنده باشد نه منت نهنده والاذی و دیگر تباه مکنید صدقهاء خود را بایذاء
یعنی رنج رسانیدن بدرویشان نه بزبان که او را بگدایی سرزنش کنند و نه بفعل که روی ترش کنند و چین در جبین افکنند که اگر درویش نباشد
توانگر مظهر صفت جود و کرم نتواند شد بیت ای توانگر بحقارت منگر سوی گدا :. که گدای وی اینه زرداری تست :. حق سبحانه درین آیه جهت
تکمیل صدقه میفرماید که نفقه خود را بمنت و ازار باطل مسازید کالذی همچون ابطال انکسی که از طریق حق منحرف شده و بسمت نفاق منقسم گشته ینفق ماله
نفقه میکند مال خود را رئاء الناس برای نمودن بمردمان ولا یؤمن و بتحقیق نمیگرود بالله والیوم الاخر بخدای بروز قیامت که اگر بخدای گرویده
بودی صدقه برای وی نه برای دیگران و اگر بقیامت اعتقاد داشتی معامله برای مجازات کردی نه برای ریا فمثله پس نمودار صدقه دادن
این ریائی کمثل صفوان همچون نمودار سنگی است خارا که بهمواره علیه تراب بران سنگ خاکی خشک است فاصابه پس برسد بران سنگ وابل بارانی بزرگ
قطره که سیل از در رود او بسیار خیزد فترکه پس بشست ان خاک را از سنگ و بگذاشت وارا صلدا سنگ تنها و پاک از گرد و خاک صفوان مثل منافقست
و خاک بران سنگ نمودار نفقها او که بریا کرده و چون باران عدل از سحاب حساب ربانی ریزان گردد و آثار آن نفقات محو شود سنگی دلی
حاصل بماند و تمام اعمال ریا همین حال دارد بیت تا ز اتش فتنه برق جه اید :. کز وافروختن شمعی نشاید لا یقدرون قادر نباشند
این نفقه کنندگان مرائی علی شیء بر ثواب چیزی مما کسبوا از انچه تصدق کرده باشند بریا والله لا یهدی و خدای راه ننماید یعنی عزم
هدایه در دل نمیکند القوم الکافرین گروه کافر و بدکیشان را و مثل الذین و مثل نفقه انانکه باعتقاد و اخلاص ینفقون اموالهم بیرون میکنند مالهای
خود را و بدرویشان میدهند ابتغاء مرضات الله برای طلب خشنودی خدای و تثبیتا و از برای ثبات و یقین صادر شده من انفسهم از نفسهای ایشان
بیافتن صواب صدقه کمثل جنة مانند میوه بوستانی است که واقع باشد بربوة بموضعی بلند که تابش افتاب زود تر بوی رسد و ریاح لواقح بدو

علیم

بیشتر وزد باز دیکر

٣٣

بیشتر وزد باز دیکر و از انت معمور شدن در آب دوی تر بود و این باغ در چنین زمین اصابها برسد وی را وابل بارانی بزرگ قطره فاتت
اکلها پس برآورد و بداد اکلها میوه خود را ضعفین دو برابر یعنی بیک سال چندان بود که دیگر باغها بدو سال دهد فان لم یصبها پس اگر نرسد
بدان وابل باران عظیم القطرات فطل پس برسد بدو باران ضعیف و ان نیز او را کافی است نعم اثار باران را ضایع نمیکند و بکم و بیش
محصول میدهد و مقصود ازین حصول جزاء مخلصانست که انچه برای خدا تصدق کنند از پاداش نیکو خالی نیست خواه ان صدقه اندک
باشد خواه بسیار والله بما تعملون و خدای بانچه شما میکنید از روی اخلاص و ریا بصیر بیناست و بیناسب هر یک جزا خواهد داد ایود احدکم
تمثیلی دیگر است برای صدقه اهل ریا میفرماید که ایا دوست میدارد یکی از شما بطریق انکار است یعنی دوست ندارد ان تکون له جنة انکه باشد او را
بوستانی من نخیل از درختان خرما و اعناب و انگورها یعنی باغی مشتمل برین اشجار تجری میرود من تحتها الانهار از زیر درختان ان جویهای آب
له و صاحب باغ راست فیها دران بوستان من کل الثمرات از هر میوها نه همین خرما و انگور تخصیص جهت تفضیل ایشانست با کثرت
ایشان واصابه الکبر و حال آنکه فرا رسید این خداوند باغ را پیری و بزرگسالی وله ذریة و مر او راست در حالت پیری فرزندان
ضعفاء خردان و ناتوان و معیشت بد و فرزندان ازین بوستان فاصابها اعصار پس بدین بوستان رسید بادی گرم و گرد
گردبادی فیه نار دران باد اتش و اینچنین باد اتش را سموم گویند فاحترقت پس بسوخت ان باغ و سموم فرد ماند این مثل عمل منافق و مرائی
که سموم عدل الهی باغ اعمال ایشانرا که بدان امیدواری داشتند بسوزد و ایشان بیهوده محروم بمانند نظم نکاری که یابند فردی بدان
نمائی که چیند نفعی دران :. ز ابر ریا برق افروخته :. همه کشت اعمال شان سوخته کذلک هم چنین بیانی که در باب صدقه و جهاد کرده شد یبین
بیان میکند خدای لکم الآیات برای شما نشانها از الطاف و احسان خود لعلکم تتفکرون شاید که شما دران تفکر نمائید و در عبادة دیگر برا ابا اوتر کنید
نسازید یا ایها الذین امنوا ای گروه مومنان انفقوا نفقه کنید در راه خدای من طیبات ما کسبتم از پاکیزها و برگزیده انچه کسب میکنید بتجارت و صناعت
و مما اخرجنا و از انچه بیرون آوردیم لکم برای شما من الارض از زمین چون حبوبات و اشجار ثمره اغنیاء انصار بوقت رسیدن خرما انچه رسیده تر و گزیده
تر بودی پنهان از یکدیگر بمسجد حضرت رسول صلعم اوردندی و در گوشه نهادندی تا فقرا مهاجرین تناول نمودندی روزی یکی از مالداران دیباده
حایی خواب که هیچ نیرزیدی با نکار بیاورده در خرمای خوب نهفت و کالای خبیث خود را باپاکیزه بیامیخت حق سبحانه ازین معامله نهی کرد و فرمود که از
طیب مال صدقه دهید ولا تیمموا الخبیث منه و قصد مکنید بچیزها ناباب و ناخوش که از دمات بهت اران تنفقون نفقه میکنید ولستم و حال آنکه نیستید شما
باخذیه فراگیرنده چنان چیزی اگر شما را دهند در حقوق شما الا ان تغمضوا فیه مگر انکه چشم فرو خوابانید در اخذ آن و مسامحت کنید
واعلموا ان الله بدانید که خدای غنی بی نیاز است از کسی که تصدق بمال خبیث کند حمید ستاینده است انرا که صدقه از مال پاکیزه دهد الشیطان دیو
سرکش یعنی ابلیس در تفسیر کبیر گوید که یکی از شیطان انس یا نفس اماره یعدکم الفقر وعده میکند شما را فقر و احتیاج یعنی بترساند در وقت اعطای
از درویشی و یامرکم و میفرماید شما را بالفحشاء به بخل و امساک و منع صدقات والله یعدکم و خدای وعده میدهد شما را بصدقه دادن مغفرة
آمرزشی منه از خود در گناهان شما در عقبی و فضلا و افزونی مکافات بخیر در دنیا والله واسع و خدای بسیار فضل است بر مستحقان علیم
دانا باستحقاق ایشان در سوت فضل و مغفرت یؤتی الحکمة میدهد خدای حکمت اتفاق من یشاء هر کرا خواهد یا دانا که می باید داد یا دانش بیان

القاء رحمانی و امنیت شیطانی با تمیز نماید و از وعید شیطان نترسد و بوعده رحمن مستظهر باشد ومن یؤت الحکمة و هر کرا حکمت دادند
فقد اوتی پس بدرستی کرا و را دادند خیرا کثیرا نیکوی بسیار امام ابو اللیث رحمه الله فرمود که حق سبحانه مال و متاع دنیا را اندک خوانده
که قل متاع الدنیا قلیل و دانش را بکثرت خیر موصوف ساخته که فقد اوتی خیرا کثیرا پس عالم باید که اهل دنیا را ملازمت نکند و دراع خدمت
ایشان بر جبین احوال نکشد که او را خیر کثیر داده اند و از متاع قلیل و در کلام مرتضی کرم الله وجهه وارد است شعر رضینا قسمة الجبار
فینا ❊ لنا علم و للاعداء مال ❊ فان المال یفنی عنقریب ❊ و ان العلم یبقی لا یزال ❊ علم دادند با دریی تقادون زر و سیم ❊ شد
یکی فوق سما و دگری تحت ثری وما یذکر و درنیابند و پند نگیرند بدین مواعظها الا اولوا الالباب مگر خداوندان عقول صافیه وما انفقتم
و آنچه بیرون کردید ای مومنان من نفقة از نفقه اندک یا بسیار پس با علانیه بطریق فرض یا تطوع از روی ریا یا اخلاص در راه خدای
یا غیر آن او نذرتم یا بر خود واجب کردانیدید من نذر از نذر معین یا غیر معین در طاعت و معصیت فان الله یعلمه پس بدرستی که خدای
میداند او را و فراموش نمیکند وما للظالمین و نیست ستمکاران را که نفقه بریا کنند یا نذر بر آنکه در طاعت کرده اند بوفا نرسانند
من انصار از یاری دهندگان در آخرت که عذاب از ایشان باز دارد ان تبدوا الصدقات اگر آشکارا کنید صدقهای خود را بوقت ادا که دل
فنعما هی پس نیکو خصلتیست آنچه دیگران از ابدان رغبت افتد و بدین حجت لازم شود قلوب بیگانگان با شناسی با اهل حق میل کنند وان تخفوها و
اگر پنهان دارید صدقات خود را وتؤتوها الفقراء و دهید از ابدان و پنهان بخفیه فهو خیر لکم پس آن اخفا بهتر است و شما را چه آن نفقه از آفت ریا دو معه
دور مانده و درویش نیز از مذلت و فلی ناموسی محفوظ باشد بعضی از علما حکم اخفا را عام دارند در فرایض و نوافل چه صحابه در زمان آنحضرت صلعم
در اخفا مبالغه عظیم داشتند هم در نفقه فرض و هم در تطوع صدقه و جمعی بر آنند که اخفا متعلق است بنوافل و در فرایض اظهار اولیست تا نسبت ترک
زکوة بکس نبرانند و دیگر دلیل مسارعت باشد در حق تعالی و سبب رغبت توانگران دیگر میشود با داء زکوة اما در تطوع بهر حال اخفا اولی و از ابن عباس
رضی منقولست که صدقه تطوع در سر افضل است از علانیه بهفتاد و در حدیث آمده که صدقة السر تطفی غضب الرب و از کمال لطف الهیست که در صدقه
اخفا فرموده که اگر اخفا کنید شما را بهتر است ویکفر عنکم و ما در گذرانیم از شما و حفص یکفر میخوانند یعنی خدای درگذراند من سیاتکم بعضی از گناهان
شما را یعنی که مظالم نبود والله بما تعملون و خدای بدانچه شما میکنید از ابدا و اخفا آن خبیر داناست آورده اند که انصار قبل از اسلام بجهت مصاهرت
و رضاع که میان ایشان و یهود ثابت شده بود بر ایشان نفقه میکردند بعد از آنکه خلعت ایمان پوشیدند و از جام کلام سید انام صلعم شربت
معرفت نوشیدند از نفقه کردن بر جهودان کار نشمردند چون صورت حال بر آنحضرت عرضه کردند آیة آمد که لیس علیک نیست بر تو ای محمد
هدیهم راه نمودن بهدایة توفیق بلکه بر تو دعوت و بس ولکن الله ولیکن خدای تعالی بعنایة خود یهدی من یشاء راه نماید بایمان هر کرا خواهد پس
آنحضرت فرمود که تصدقوا اهل الادیان باتفاق علما اخراج صدقات تطوعات بغیر مسلم جایز نیست وما تنفقوا و آنچه نفقه کنید من خیر از مال حلال
فلانفسکم پس برای نفسهای خود میکنید و ثواب آن راجع بشماست خواه منفق علیه کافر باشد خواه مسلمان نظم کرا و میبرد پیش آتش سجود
تو با پس چو ایمرو دست جود ❊ و درویش ده کنجشک و کبک و حمام ❊ که روزی در افتد بهمای بدام ❊ چو هر گوشه تیر نیاز افکنی ❊ بناگاه
بینی که صیدی کنی وما تنفقون و نفقه نکنید شما که مومنانید الا ابتغاء وجه الله و مگر برای طلب ثواب و خشنودی خدای و جه بمعنی ثواب آمده کما قال

قال الله تعالی وما آتیتم من زکوة تریدون وجه الله وما تنفقوا من خیر و آنچه نفقه کنید از مال خود یوف الیکم توفیه فزدان میکنند برای شما یعنی
جزا آن بتمامی بشما میرسانند و انتم لا تظلمون و شما ستم دیده نشوید یعنی از ثواب اعمال شما بشما چیزی کم نکنند للفقراء این صدقه و نفقه
شما برای درویشانست الذین احصروا آنانکه باز داشته شده اند فی سبیل الله در طاعت خدای یا در جهاد لا یستطیعون نمیتوانند بواسطه اشتغال
بغزا یا طاعت ضربا سیر کردنی فی الارض در زمین برای تجارت و طلب رزق و این درویشان مهاجران قریش و صدیق بودند چون عمار و بلال و ابن
مسعود و امثال ایشان رضی الله عنهم که در مدینه مسکنه و منزلی نداشتند که شب آنجا بسر بردندی مسکن ایشان در صفه مسجد آنحضرت
بود صلعم و بروز ملازم آنحضرت بودندی نه سایه التفات بر کسب میداشتند و نه بسوال و طلب روزی می پرداختند و بدین سبب فقر موده که
یحسبهم الجاهل می پندارند ایشان را مردم جاهل نادان و بیخبر از حال ایشان اغنیاء که ایشان توانگرانند من التعفف بسبب باز
ایستادن از سوال و استغنا از خلق تعرفهم می شناسی ایشان را بسیماهم بنشان و علامت ایشان که صفرت لون و نزاری
بدن و خمیدگی پشت لا یسألون الناس سوال نکنند از مردمان و چیزی نخواهند از ایشان الحافا از روی الحاح و ابرام و بغیر آن
نیز چه ایشان را شعف که ترک سوال جهة رحمة و مکرمت میکردند که ناگاه مردم رد سوال کنند و از رستگاری باز مانند که لا افلح من
رد السایل وما تنفقوا و آنچه نفقه کنید من خیر از مال خود بر اصحاب صفه و غیر ایشان فان الله پس بدرستی که خدای به علیم بدان
داناست میداند که بکه میدهید الذین آنانکه ینفقون نفقه میکنند در راه حق برای رستگی اموالهم مالها خود را باللیل بشب والنهار
و بروز سرا نهان وعلانیة و آشکارا غرض استغراق اوقات است باعطاء صدقات در اسباب نزول آورده که حضرت مرتضی کرم الله وجهه چهار
درم داشت یکی بظاهر تصدق کرد دیکی در سر و یکی در شب ظلمانی و یکی در روز نورانی حق سبحانه این آیة فرستاد و آنحضرت علیه السلام سید
مرتضی که ترا برین چه داشت که بدین نوع تصدق نمودی جواب داد طریقه صدقه بیرون ازین چهار صورت ندیدم جمیع انرا التزام نمودم
بتمامی تا انکه یکی ازینها بشرف قبول افتد و بموقع رضا رسد و صاحب کشاف آورده که امیر المومنین صدیق رضی الله عنه چهل هزار دینار صدقه
داده ده هزار در سر و مثل آن در علانیه و همان مقدار در شب و همان منوال در روز حق سبحانه درین آیة صدقات صدیق را بستود فلهم پس
ایشانراست که بدین چهار نوع صدقه دهند اجرهم مزد صدقات ایشان عند ربهم نزد پروردگار ایشان که آن بهشت است و نعمت جاودانی و
گفته اند مزد آنست که ایشان را در مقام عندیت فرود آرد که فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر ولا خوف علیهم و خوف نباشد ایشانرا ولا هم یحزنون
و نه ایشان اندوهگین شوند الذین آنانکه یاکلون میخورند الربوا مال ربو را یعنی معامله میکنند و زیاده میکنند و می ستانند لا یقومون بر
نخیزند از قبرها خود برای بعث و نشور الا کما یقوم مگر آنچنانکه برخیزد الذی آنکس که یتخبطه الشیطان بزند و بیفکند او را دیو یا بر ساند بدو
من المس از سودن و او صرعت و جنون زعم عرب آن بود که چون جن مس آدمی مینماید عقل او را مختلط و دماغ او مخبط میسازد پس حق سبحانه تخیل را
بروجی که متعارف ایشان بود ادا میکند ملخص کلام آنست که خورندگان ربو روز قیامت بشکل مجانین باشند و این عرصات ایشانرا باین نشانه
بشناسند ذلک آن عذاب ایشانرا بانهم قالوا بسبب آنست که ایشان گفتند انما البیع جز این نیست که بیع مثل الربوا مانند ربوست کافران
یکدرم بدو درم بیع میکردند و گفتند این ربو نیست بیعست میان بیع و ربو فرق نکردند واحل الله البیع و حالانکه حق سبحانه حلال کرده است بیع

بس منتهي شد از ربوا فانتهي بس هرکه باید بدو یعنی بوی رسید موعظة بندی من ربه از پروردکار او که نهی است از ربوا
دوم الربوا وحرام ساخته است ربوا را فمن جاءه
بازایستد ازان فله بس واوراست ماسلف انچه کرفته است بیش از تحریم وازال از دنتوان کرفت یعنی واو راست انچه کذشت یعنی کناهان کذشته او
مغفور باشد وامره وکار او مفوض است الی الله بخدای یعنی حکم او در زمان اینده وابسته بحفظ وعصمت حضرت که توفیق او سازد تا مرتکب
ان کبیره نکردد ومن عاد وهرکه بازکردد باستحلال ربوا بس ازانکه خدا حرام کردانید فاولئک بس ان کروه مستحلان وناشنوندکان او ونهی
اصحاب النار ملازمان دوزخند هم فیها خالدون ایشان دران جاوید خواهند بود زیراکه حلال دانستن ربوا کفراست وکفر موجب خلود باشد دردوزخ
یمحق الله الربوا کم وکاست میکرداند خدای مال ربوا یعنی هرچند فراوان باشد عاقبت آن بنقصان وخسران میکشد ابن عباس رضي الله عنه
فرموده که هرچه ازان مال صدقه دهد یا درحج وغزا نفقه کند هدر رفته شود واین کمال نقصانست ویربی الصدقات وافزون کرداند خدای صدقها را
یعنی هرچند کم باشد وفزداو بسیار خوب بود والله لایحب وخدای دوست ندارد کل کفار هرناسپاسی که مستحل ربوا بود اثیم بزه کاری که بر
ارتکاب ربوا مصر بود ان الذین امنوا بتحقیق انانکه بکرویده اند بافرودنی وعملوا الصالحات ودرعمل آوردند اوامر را بموجب فرمان واقاموا الصلوة
وبپای داشتند نمازرا واتوا الزکوة وبدادند زکوة را لهم اجرهم وایشان راست مزد ایشان عند ربهم نزد پروردکار ایشان روز قیامت
ولاخوف علیهم وایشان را ترسی باشد بدانچه بیش فرستاده اند ولاهم یحزنون وایشان اندوه کین نشوند براء انکه از عقب کذاشته اند
یاایها الذین امنوا ای کروه کرویدکان اتقوا الله بترسید ازعذاب خدای وذروا ودست بدارید مابقی من الربوا انچه مانده است از ربوا
ان کنتم مومنین اکر شما هستید باوردارندکان وحرمت ربوا بنی عمرو ثقفی وبنی مغیره مخزومی بربوا بایکدیکر معامله داشتند انحضرت
روز فتح مکه بحرمت ربوا فتوی دادبنی بشرط انکه ربوای ایشان بردیکران ثابت باشد وربوای دیکران ازایشان موضع صلح وبوقت ربوای
مغیره کار ایشان سخت کرفتند وایشان نزد پدر براورده کفتند ما چه بدبخت کسانیم ربوا را ازهمه مردم وضع کرده اند وما هنوز بدان بلاکرفتاریم
بس قضیه خود را بعوض عتاب بن اسید که حاکم مکه بود رسانیدند واوصورت ماجرا ایشان بجناب نبوت بناه نوشت این ایه نازل شد که دست
از ربوا بازدارید فان لم تفعلوا بس اکر نکنید وبقیه ربوا ترک نمایید فاذنوا بس اکاه کنید یکدیکر را واماده باشید بحرب الله بجنک
کردنی از خدای ورسوله ورسول او وحفص فاذنوا خوانده ازاذن که بمعنی علم است اکر ترک ربوا نکنید اکاه باشید که لایقید بحرب خدا
که اتش است وبحرب رسول که شمشیر است وان تبتم واکر توبه کنید از کرفتن ربوا فلکم بس مرشماراست رءوس اموالکم سرمایهاء شما لاتظلمون
نه شما ظلم کنید بربون وزیاده ازراس المال طلبید ولاتظلمون ونه برشما ظلم کنند واز سرمایه چیزی بکاهند بعد ازنزول این ایه بنی عمر کفته اند مارا
طاقة حرب خدا ورسول نیست وازربوا درکذشته بسرمایه راضی شدند وبنو مغیره ازغایة تنکدستی باداء تمام دهلت خواستند وبنو عمرو درتحصیل آن
تعجیل را اهمال وماحل نکردند این ایه آمد که وان کان واکر واقع باشد غریم ذوعسرة خداوند دشواری ومفلسی فنظرة بس حکم ان مهلت دادن است الی
میسرة وقت توانکری وآسانی وان تصدقوا واکر صدقه دهید بقرض دار مفلس خیرلکم بهتر است شمارا ان کنتم تعلمون اکر دانید انچه خدای فرمانه
متضمن صلاح دیني ودنیاوی متکفل انجاح جاودانی واتقوا یوما وبترسید ازعذاب روزی که همه شما ترجعون بازکردیده شوید فیه درانروز الی الله
بحساب خدا یانجزای معدد کرده ازثواب وعقاب ثم توفی بس تمام داده شود کل نفس هرنفسی ماکسبت جزاء انچه کرده باشد ازنیک وبد وهم لا یظلمون

وایشان یعنی بازکردندکان بوی ستم کرده نشوند یاایها الذین امنوا ای جماعت کرویدکان اذا تداینتم جون معامله کنید بایکدیکر بدین بوامی یعنی عقدی ببندید
عقود شرعیه که بدل دران دین باشد الی اجل مسمی تا وقتی که نام برده ومعلوم تو قیتنیدین دهور فاکتبوه بس بنویسید انرا درصحیفه که مشتمل باشد بروصف
معامله واسم معاملین ومبلغ ومقدار اجل تا وقت حاجت رجوع بدان ولیکتب باید که بنویسد وثیقه را بینکم درمیان شما کاتب بالعدل نویسنده براد
دراستی یعنی کم وزیاده نکند دراجل ومال ولاباب وباید که سرباز نزند کاتب هیچ نویسنده ومنکر کاتب بعد ازنفی افاده عموم میکند واین کتابت بقولی
فرض کفایت وبقولی فرض عین بشرط فراغ کاتب وقولی انست که فرض بوده ومنسوخ شده بقوله ولایضار کاتب وکفته اند مستحبست
یعنی اولی انست که اباکند کاتب جون التماس کنند ان یکتب انکه بنویسد وثیقه معامله کما علمه الله همچنانکه بیاموزانید خدا اورا یعنی بدان نوع که
او شرع واقع شده فلیکتب بس باید که بنویسد ولیملل وباید که املا کند الذي علیه الحق انکس که بروست دین وبزبان خود اقرار کند ولیتق الله وباید
که بترسد املا کننده ازخدای ربه که پروردکار اوست ولایبخس وکم نکند دروقت اقرار منه شیئا ازان حق که بروست چیزیرا فان کان بس
اکر باشد الذي علیه الحق انکس که بروست حق یعنی درذمه اوست سفیها جاهلی وقوف یعنی بالغ نارسیده او ضعیفا یا عاجز ناتوان جون کودک
خورد یا پیر بغایت رسیده او لایستطیع یا انکه مطلقا توانایی ندارد ونمیتواند ان یمل انکه املا کند هو او که مدیونست بجهت انکه اخرس باشد
یا مرض لکنت درزبانش یا انکه بدان لغت که متعارف وقوف است دانا نبود فلیملل بس باید که املا کند ان حق را ولیه ولی یکی ازینها که کذشت یعنی
ولی او وان اصم است مرطفل ومجنون را ووکیل ومترجم غیر مستطیع وباید که ولی اقرار کند بالعدل براستی وانصاف یعنی زیاده وکم املا نکند
واستشهدوا وکواه کیرید برمعامله خود شهیدین دوکواه من رجالکم ازمردان شما یعنی مسلمانان بالغ وازاد فان لم یکونا بس اکر نباشند دوکواه
رجلین هردو مرد واتفاق نیفتد که دو مرد کواه شوند فرجل بس یک مرد وامراتان ودو زن کواه شوند وشهادت زنان بیمردان درنکاح
وولادت وعیوب زنان درمواضع پوشیده مسموعست ویامردان درحدود وقصاص مطلقا مسموع نیست ودرغیر ان درحقوق مالی وغیر مالی جون
نکاح وطلاق وعتاق ووکالت ووصیت وامثال ان مقبولست وکواه باید که از ممن ترضون ازان کسانیکه بپسندید وراضی باشید من
الشهداء ازکواهان بس بیان میکند علت اعتبار امراتین یعنی دو زن برای ان باید ان تضل تاجون فراموش کند احدیهما یکی ازان دو زن
معامله را که بران کواه بود فتذکر بس یاد دهد احدیهما الاخری یکی ازایشان دیکری را جون بجهت غلبه رطوبت صفت نسیان برامزجه نسوان غالب
که بندکیری یکی نسیان ودیکری زایل کردد ولایاب الشهداء وباید که سرباز نزنند کواهان ازتحمل شهادة اذا ما دعوا جون خوانده شوند برای ادای این ولا
تسئموا وملول مشوید ان تکتبوه ازانچه بنویسید حق را صغیرا درحالتی که خورد باشد ان حق او کبیرا یا بزرک یعنی اندک وبسیار ان بنویسید الی اجله
تامدتی که او مقرر شده باقرار مدیون ذلکم این کتابت شما اقسط راست تر عند الله نزدیک خدای واقوم وصواب بزیر للشهادة مر
کواهی دادن را که کتابت وادنی الا ترتابوا وانکه شک نشوید درمقدار حق ومدت آن وتعیین شهود جون رجوع نمایند بکتاب الا ان تکون
مکر انکه باشد معامله تجارة حاضرة بازرکانی بحضور تدیرونها که میکردانید انرا میان یکدیکر یعنی دست بدست فلیس علیکم بس نیست برشما
جناح کناهی الا تکتبوها انکه ننویسید انرا واشهدوا وکواه کیرید اذا تبایعتم جون خرید وفروخت کنید نقد وحکم این ایه منسوخ است بقوله تعالی
فان امن بعضکم بعضا الایة ولایضار کاتب وباید که رنج نرسانیده نشود نویسنده یعنی او را باکراه واجبار کتابت ننمایند ولا شهید ونه کواه را

خود رسانند بر قول شهادة جون مانع داشته باشد این معنی که گفته شد بر تقدیر لیست که یضار فعل مجهول باشد پس اگر معلوم اعتبار کنند منطوقش انست که باید
کاتب نرنجاند کس را و وثیقه درست نویسد و از جانب اخراز کند و گواه نیز تحمل شهادة نکند و از راستی در نگذرد و شهادت بنو شد و ان تفعلوا و اگر بکنید
بکنید ای معاملان اینها که نهی کرده ایم از اضرار کاتب و شهید فانه پس ان فعل منهی که گفتیم فسوق بکم نا فرمانی باشد لاحق بشما واتقوا الله و بهمه شما
بترسید و فرمان خدا را خلاف مکنید ویعلمکم الله و می اموزاند خدای شما را مصالح دین و دنیای شما والله بکل شیء و خدای بهمه چیزها علیم داناست و ان
کنتم و اگر باشید علی سفر و اگر باشید در سفر و علی بمعنی فیست ولم تجدوا کاتبا و نیابید کاتبی که ثبت حقوق کند یا نویسنده و ادوات کتابت یافته نشود
فرهان مقبوضة پس وثیقه باشد گروهای قبض کرده شده یعنی فرا ستده فان امن پس اگر امین دارد بعضکم بعضا برخی از شما برخی را و دل از جانب
او جمع دارد فلیؤد پس باید که ادا کند الذی اؤتمن انکس که امین داشته شده است یعنی مدیون امانته ولیتق الله ربه وام او را و انکار حق نکند و باید
که بترسد از خدای اعنی پروردگار او و در امانت خیانت نکند ولا تکتموا الشهادة و مپوشانید گواهی که از گناهان کبایر است ومن یکتمها و هر که بپوشد
گواهی را فانه اثم قلبه پس بزه مند و گنهکار است دل او و در اضافت اثم بقلب تنبیه است بر وعید ربانی و کتابت شهادة را جه جرایم قلبیه سخت تر
و غلیظ تر است از اثام متعلقه باعضاء ظاهره والله بما تعملون و خدای بانچه شما میکنید از اظهار شهادت و کتمان ان علیم داناست لله و
خدای راست ما فی السموت انچه در اسمانهاست از پیدا شده و دو ختسته یا او راست عوالم روحانیه که اسرار غیوب و بواطن صفاتند وما فی الارض و انچه
در زمینهاست از ارکان و مواید یا او راست عوالم جسمانیه که ظاهر اسما و مظاهر افعالند وان تبدوا ما فی انفسکم و اگر اشکارا کنید انچه در نفسهای
شماست از عزایم و نیات او تخفوه یا پنهان دارید انرا یحاسبکم به الله شمار میکند خدای شما را بدانچه کمید بر شما دارد از ان یاد اید که دانای ضمایر و سرایر است
اورده اند که حق تعالی روز قیامت اعمال بنده را تمام بر وی احصا کند از گفتار زبان و کردار اعضاء و اندیشه دل فیغفر پس بیامرزد بعد از ان
لمن یشاء و انکس را که خواهد بفضل و یعذب من یشاء و عذاب میکند هر که را خواهد بعدل والله علی کل شیء و خدای بر همه چیزها از غفران و تعذیب
قدیر تواناست بعضی بر انند که این آیة با آیة لا یکلف الله نفسا الا وسعها منسوخ شده و جمعی بر انند که محکم است زیرا که قول اصح نزدیک اصولیان
انست که نسخ بر احکام متوجه بوده نه بر اخبار و این ایة خبر است پس منسوخ نشود و نزول ایة لا یکلف الله بعد از این برای ان است تا دانند که مواخذه
در خطره نخواهد بود زیرا که در وسع نیست اورده اند که جون این ایة نازل شد صحابه کرام از تامل در مضمون ان متالم گشته بی طاقت شدند و از
صدیق و فاروق و معاذ بن جبل و بعضی از اعیان انصار التماس نمودند که بملازمت حضرت رفته حال بموقف عرض باید رسانید ایشان
بجناب نبوت مآب امده گفتند یا رسول الله کلفنا من العمل ما نطیق نماز و روزه و جهاد و صدقه ما را تکلیف کرده اند بانک چیزی بما فرستاده اند که طاقت استماع نمی اریم
خطرات چه و اندیشهای کی در دل ما چه بر چیزی و کدام عملست گفتند یا رسول الله عنان دلها در قبضه اقتدار و زمام اندیشهها در پنجه اختیار ما نیست احیانا
خیال معاصی در دل ما می آید و فکر مناهی در خاطر ما خطور میکند و ما انرا مکروه میداریم و از قوة بفعل نمی اریم و حق سبحانه میفرماید که یحاسبکم به الله اگر
ما را بان بگیرد کار دشوار گردد و هیچکس از عهده ان بیرون نیاید انحضرت فرمود که شما همان میگویید که بنی اسرائیل میگفتند سمعنا و عصینا
لا جرم خذلان بدیشان پیوست شما بگویید سمعنا و اطعنا اصحاب از کلام سید احباب اطمینان تمام یافته گفتند سمعنا و قولوا و اطعنا
او بمبرکت این گفتار کار دشوار ایشان باسانی روی نهاد و حق سبحانه ثنا و اینمعنی که بکسانی ایشان اینه فرستاد که آمن الرسول گرده

واعتقاد

واعتقاد کرد رسول یعنی محمد علیه السلام بما انزل الیه بانچه که فرستاده شده است بدو من ربه از پروردگار او که ایات قرانست و احکام و
حقوق شرع والمؤمنون و مومنان نیز از امت او بدان منزل گرویدند اما ایمان رسول بتحمل و تبلیغ رسالت بود و ایمان ایشان باقرار و تصدیق پس بهمه
بکریم مومنان جمع کرد میان پیغمبر ایشان و فرمود کل من امن بالله همه ایشان از نبی و متابعان گرویده اند بخدای یعنی بوجود ازلی و ابدی و اسما حسنی
و صفات جمال و جلال و افعال متیقنه و احکام کامله او وملائکته و بفرشتگان او که مقربان حضرت کبریا اند ورسله و پیغمبران وی که رسانندگان از حق
سبحانه با نبیا وحی اند بر سبیل وکتبه و بکتابها منزله وی که همه حقست و سخن اوست غیر مخلوق ورسله میگویند نبی و متابعان که جدا نمیکنیم در ایمان بین
احد میان هیچ یک من رسله از رسولان او بلکه بهمه ایمان می اریم بخلاف یهود و نصاری که از روی حسد و بعضی را منکر اند وقالوا و گفتند مومنان
سمعنا شنیدیم قول خدا را واطعنا و فرمان بردیم امر او را پس بطریق التفات از حضیض غیبت بذروه خطاب بر آمده گفتند غفرانک ربنا
میطلبیم امرزش ترا ای پروردگار ما والیک المصیر و بسوی تست بازگشت همه و اگر این قول که در سبب نزول مذکور شد اعتبار کنند این ایة را
مدنی باید گفت و اهل حدیث متفقند که این ایة مکی است بی واسطه در شب معراج بر حضرت نازل شده چنانچه در صحیح مسلم بروایة ابن مسعود رضی
الله عنه وارد است که انحضرت را در شب معراج سه چیز عطا فرمودند نمازها پنجگانه و خواتیم سوره بقره و انکه گناهان عفو کنند یعنی کبایر را بیامرزند
و کسی را از امت که شرک نیارد بخدای در ینابیع آورده که جون انحضرت صلی الله علیه وسلم بمعراج رفت بساط کونین بقدم همت طی کرده بمنزل قرب
رسید نظم سوی عالمی شد که علم نماند ✿ وزو در میان سایه هم نماند ✿ برون آمد از پرده بود خویش ✿ نگه کرد بی پرده مقصود خویش
بوقتی که در مقام او ادنی سلام و کلام الهی در مقابله حضرت الهی واقع شد حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را ستایش فرمود که امن الرسول بما انزل الیه حضرت
خواجه مناجاتی کرد محتوی بر انکه و اشرب این کرامت مومنان گوارنده نیست حق تعالی فرمود که والمؤمنون کل الایة حق تعالی پرسید که امت
تو در قبول احکام چه میگویند خواجه فرمود که قالوا سمعنا و اطعنا خطاب آمد که من هم سبک کردم بر ایشان لا یکلف الله در رنج نیفکند خدای
نفسا هیچ نفسی را یا نفرماید بکاری الا وسعها مگر بمقدار طاقت او لها ما کسبت و بر و باشد انچه بجای آرد از بدیها انحضرت صلی
الله علیه وسلم بالهام الهی درین محل اغاز دعا کرد که ربنا ای پروردگار ما لا تؤاخذنا مگیر ما را بعقوبت ان نسینا اگر فراموش کردیم و
عمل نکو از ما فوت شد او اخطانا یا خطا کردیم دبی قصد و مرتکب منکری شدیم ربنا ای پروردگار ما ولا تحمل و بار مکن علینا بر ما اصرا بار
گران کما حملته هم چنانچه بار کردی انچه گران را علی الذین من قبلنا بر انکسانیکه پیش از ما بودند یعنی یهود و نصاری که تکلیفات شاقه بر انها
واقع بوده ولا تحملنا و تحمیل مکن بر ما ما لا طاقة لنا به انچه را که نیست طاقت ما را بان که حدیث نفس است و وسوسه او بقول بعضی انکه
معنی خوانند و ناسخ ایة محاسبه سازند و بقولی دیگر که مکتب مراد استیلای شیطانست بواسطه غلبه شهوات بر نفس و شماتت اعدا یا
هر چه بنده را از حق مشغول گرداند و از فرمان برداری و باز دارد و گفته اند ما لا طاقة لنا به لغزیدن قدم است از صراط مستقیم واعف عنا و
عفو کن و گذار از ما خطاها و فراموشیها ما را واغفر لنا و بر بخش بر ما بقبول طاعتها انت مولانا تو کارساز و کارسازی دهنده ما
فانصرنا پس یاری ده ما را و مظفر گردان علی القوم الکافرین بر گروه کافران اورده اند که جون معاذ بن جبل رضی الله عنه این آیة
ختم کردی امین گردی در خبر است که انحضرت صلی الله علیه وسلم این دعا را در شب معراج میگفت و ملائکه آمین می کردند و حق سبحانه اجابت

دو نباد کمال ... مقصود ... دو ... ربا دو ... خوانند ... ق ل نوی

مراد از ... وعلیها ما اکتسبت

ربنا ای پروردگار ما

یاری کنید ... وانصرنا

میفرمود سورهٔ آل عمران مدنیه مایتان آیه بسم الله الرحمن الرحیم الم مفتاح سوره باسم اوست بالف اشارت بآلاء عمیم احد اوست
ولام بلطف کریم او ومیم بمجد قدیم او برکت آلاء او علی العموم شامل اوست ونعمت لقاء او در سرای عقبی بارباب خصوص واصل وفیض محبت بی منتهای
او در هر دو جهان اخص خواص را حاصل الله خدای سزاوار پرستش لا اله الا هو نیست معبودی مستحق عبادة مگر او الحی زنده که حیوة همیشه
از وست القیوم باینده که قیام سر باینده بدوست یکی از نجران بمدینه آمده خواستند که با آنحضرت صلی الله علیه وسلم در باب عیسی علیه السلام مناظره کنند
وحضرت بعد از ملاقات ایشان را باسلام دعوت فرموده ایشان گفتند که غاشیهٔ اسلام بر دوش وحلقهٔ دین الهی در گوش داریم آنحضرت
فرمود که شما را نسبت زن وفرزند بجناب الوهیت باز داشته است ترسایان گفتند ما در نسبت فرزندی عیسی بحق سبحانه محقیم واگر عیسی پسر او نیست
پدرش کیست آنحضرت فرمود که در مذهب شما فناء بر خدا روا نیست وشما خود میدانید که عیسی شربت اجل خواهد چشید دیگر شما اعتراف میکنید
بر تصویر صورت عیسی در رحم مریم که بتقدیر او بوده هم خود بعقیده شما پروردگار عالم متصور نیست ودیگر خود میگویید که عیسی اکل وشرب داشت
ورفتن وآمدن وخواب وبیداری هم داشت وحق سبحانه از اینها همه منزه است ومقدس وایشان ساکت شده از مجلس برخاستند وهشتاد و
سه آیت از اول این سوره نازل شده وبعد از آن در بیان نبوت فرمود که نزل فرو فرستاد خدای علیک بر تو الکتاب قرآن را بالحق
براستی در اخبار وراستی در دلالت مصدقا در حالتی که موافقت این کتاب لما بین یدیه مران کتابها را که پیش از وی بوده وآن
موافقت در توحید ونبوت ومعاد واصول دین است وانزل التوریة والانجیل وفرو فرستاد توریة وانجیل من قبل پیش از فرستادن قرآن
هدی للناس راه نماینده است مر بنی اسرائیل بطریق ودرین دو کتاب نفی معبودیت ماسوی الله مذکور شده ودرین نفی بطلان قول یهود ونصاری
در آنچه نسبت بعزیر وعیسی میگویند ثابت میشود وانزل الفرقان وفرو فرستاد کتابها دیگر را که جدا کننده اند میان حق ودر تفسیر کبیر
آورده که فرقان معجزاتیست که مقارن انزال کتب بوده در دعوی صادق وکاذب بدان متمیز شده اند ان الذین کفروا بدرستی که آنان
کسانیکه کافر شدند بآیات الله بنشانهای قدرت الهی وآیات قرآنی یا انبیا که هر یک علامتی اند در طریق اهتدا لهم مر ایشان راست عذاب
شدید عذابی سخت یعنی پیوسته والله عزیز وخدای غالب است وقادر بر عذاب کفار ذو انتقام خداوند عقاب وعذاب بر ایشان
ان الله بدرستی که خدای لا یخفی علیه پوشیده نماند بر وچیزی از کائنات فی الارض ولا فی السماء نه در زمین ونه در آسمان
بلکه علم الهی محیطست بجمیع مقدرات از موجودات ومعلومات وعلم عیسی ببعضی از مغیبات وآن نیز بتعلیم حق سبحانه پس بچنان علم ناقص
مستدل نتوان شد بر ربوبیت او هو او آنکه او محیط است بهمه موجودات الذی یصورکم آنکسی که تصویر میکند شما را فی الارحام در
رحمها مادران شما کیف یشاء هر نوع که میخواهد دراز وکوتاه ونر وماده وسیاه وسفید وناقص وکامل وزشت وزیبا وسعید وشقی
وقدرهٔ عیسی علیه السلام برین وجه نبود بلکه در رحم مریم تصویر یافته ومصور خود نتواند بود زیرا که مصور مخلوقست ومخلوق محتاج
بخالق وخالق همه الله است لا اله الا هو تکرار بجهت تقریر وحدانیت علی رغم نصاری که بثالث ثلثه قایلند العزیز
بیهمتا وبیمانند الحکیم دانا ومحکم کار هو الذی انزل او آنکسی که فرو فرستاده علیک الکتاب بر تو قرآن را منه بعضی ازین
کتاب آیات محکمات نشانهای روشن است واحکام مفصل ومبین که در لفظ ومعنی هیچ اشکال نباشد هن آن آیات محکمات ام الکتاب

اصل معظم

اصل ومعظم قرآنست واخر متشابهات وآیتها دیگر مانده اند بیکدیگر در ظاهر وادراک معانی آن بتأمل دست دهد بعضی بر آنند که محکم آنست که محتمل یک وجه
بیش نباشد ومتشابه احتمال وجوه دارد شیخ ابو منصور ماتریدی فرموده که عقل بیان محکم میداند ودر متشابه بی مدد فضل حل کردن نمیتواند وگفته اند متشابه
حروف مقطعه اند که یهود ونصاری از روی حساب جمل بدان بر مدت دولت اسلام استدلال میکردند وچون فاتحه هر سوره از مقطعات جمع کرده در حساب
تفاوت میداشت چنانچه الم هفتاد ویکست والمص صد وشصت ویک والر دویست وهفتاد ویک وآنچه طلب کردند بر ایشان مشتبه میشد گفتند ما بدین
ایمان نداریم حق سبحانه فرمود فاما الذین اما آنکسانیکه از جهت تقلید وتعصب فی قلوبهم در دلها ایشان زیغ کجی وتباهی است یا شک در سخن الهی
فیتبعون پس پیروی مینمایند ما تشابه آنچه را که لفظ او متشابه ومعنی او مشکل است منه از آن کتاب ابتغاء الفتنة برای طلب کردن فتنه که مردم
با تکذیب قرآن یا تلبیس بر جهال چنانچه یهود گفتند این حسابهای مختلف بر ما مشتبه است وغرض آن بود که جاهلان قوم خود را در شک اندازند
وابتغاء تأویله ودیگر اتباع متشابهات میکنند بجهت تأویل آن بر وفق مدعا ومتمنای خود وما یعلم تأویله ونمیدانند متشابه آن تأویل آن متشابه الا
الله مگر خدای که آنرا فرو فرستاد امام سجاوندی رح فرموده که بمذهب اهل سنت وجماعت اینجا وقف یعنی بر الا الله وقف باید کرد تا راسخان علم که
بعد ازین مذکور میشوند در دانش تأویل داخل نگردند بحقیقت جز حق سبحانه تأویل آن علم نیست والراسخون وثابت قدمان فی العلم در دانش که مومنان
اهل کتابند یا هر که او را در علم رسوخی بود یقولون میگویند آمنا به ما گرویده ایم بمتشابه کل من عند ربنا همه محکمات ومتشابهات از نزد دیگر
پروردگار ماست وما یذکر ویاد نکنند وپند پذیر نشوند الا اولوا الالباب مگر خداوندان عقول صافیه ربنا هم قول راسخان علم است وایشان قومی اند
که دانش خود را بنور علم بیاراسته میگویند ای آفریدگار ما لا تزغ قلوبنا میل مده ومنحرف مساز دلهای ما را از دین حق بعد اذ هدیتنا پس از آنکه
ما را راه نمودی وهب لنا وببخش ما را من لدنک رحمة از نزدیک خود توفیقی بر استقامت که آن رحمت محض ومحض رحمت یا ارزانی دار بما عصمتی از
شک وشبهه انک انت الوهاب بدرستی که تو بخشنده هر عطیه ربنا ای پروردگار ما انک جامع الناس بدرستی که تو فراهم آرنده همه مردمانی بعد از فر
ایشان لیوم لا ریب فیه برای حساب روزی که هیچ شکی نیست در وقوع آن ان الله بدرستی که خدای لا یخلف المیعاد خلاف نکند وعده که در
بعث ونشور فرموده ان الذین کفروا بتحقیق آنانکه کافر شدند یعنی یهود وقریظه ونضیر یا کفار قریش که آنحضرت را سرزنش میکنند که در دو
وفرزند ندارد یعنی پسران وخود باموال واولاد مفاخرت میکردند لن تغنی عنهم دفع نکند وباز ندارد از ایشان اموالهم مالهای ایشان که بدان
می نازند ولا اولادهم ونه فرزندان ایشان که بوجود ایشان علم مباهات می افرازند من الله شیئا از عذاب خدای هیچ نه در دنیا اگر محبت
در مانند ونه در آخرت که ایشانرا بسوی مضیق جهنم میرانند واولئک وآن گروه هم وقود النار ایشانند آتش انگیز دوزخ وعادة این مشرکان
یا یهود ونصاری در تکذیب آنحضرت صلی الله علیه وسلم کدأب آل فرعون مانند عادت متابعان فرعونست در تکذیب موسی علیه السلام والذین من قبلهم و
عادة آنکسانی نیز که پیش از فرعونیان بودند چون عاد وثمود کذبوا بآیاتنا بدروغ داشتند آیتها ما را ومعجزات انبیا خود را فأخذهم الله پس بگرفت ایشانرا
خدای والله شدید العقاب وخدای سخت عقوبتست بر کافران قل للذین کفروا بگوی ای محمد آنکسانی را که کافر شدند از یهود وشماتت کردند در واقعه
احد ستغلبون زود باشید که مغلوب شوید در دنیا بنصرت مومنان وتحشرون الی جهنم وجمع کرده شوید در عقبی بسوی دوزخ وبئس المهاد و
بد آرامگاهیست دوزخ پس خطاب با کفار قریش مینماید که قد کان لکم بدرستی که بود شما را آیة علامتی ونشانه در رست بوخت محمد علیه السلام

في فئتين التقتا در دو گروه که بهم روی و بهم دیدار شدند در حرب فئة تقاتل گروهی کارزار میکنند في سبيل الله في در راه خدای که لشکر پیغمبر بود
سیصد و سیزده تن هفتاد و هفت مهاجری و دویست و سی و شش انصاری وأخرى كافرة و گروه ناگرویده بخدای که لشکر ابوجهل بود نهصد و پنجاه
تن يرونهم میدیدند مسلمانان ایشانرا یعنی لشکر کفار را مثليهم در برابر خود رأي العين دیدنی آشکارا اگرچه ایشان سه برابر مومنان
بودند اما حق تعالی وعده کرده که یکی از مومنان بر دو تن از کافران غالب گردانم که مائة صابرة يغلبوا مائتين درین محل کفار را دو برابر ایشان بدیشان
نمود تا بوعده الهی مستظهر شده روی بحرب آرند و بر دشمن غلبه کنند و علامت مذکوره این بود که اندک بر بسیار غالب آمدند و در اخبار آمده که
در مبداء قتال مومنانرا اندکی بچشم کافران در آورد تا بر جنگ دلیر شدند و در اثناء حرب مومنانرا اضعاف لشکر ایشان بدیشان نمود تا از خوف مغلوب
و منکوب شدند برین تقدیر فاعل يرون باشد و ضمیر هم راجع بمومنان و علامت صحت نبوت این بود والله يؤيد و خدای قوت دهد بنصره
بیاری کردن خود من يشاء هر کرا خواهد إن في ذلك بدرستیکه در تعلیل کثیر و تکثیر قلیل لعبرة هر آینه اعتباریست لأولي الأبصار و
خداوندان بینائیها را و دیدهای دلست که بصیرت گویند زين زینت داده شده یعنی آراسته شده است للناس برای مشرکان حب
الشهوات دوستی آرزوها نفس مراد مشتهیات و زینت دهنده حق تعالی بود که خالق و دواعی اوست و تزیین بجهت امتحان بندگان
و گفته اند زین شیطانست که می آراید در چشم ایشان مشتهیات را من النساء از زنان که بدترین دام شیطان ایشانند والبنين و پسران که
محبوب طبایع والدین اند والقناطير المقنطرة و قنطارهای گرد کرده دفین ساخته من الذهب والفضة از زر و سیم قنطار هشت هزار مثقالست زر
یا چهارده هزار درم نقره یا پری پوست گاوی دینار و درم والخيل المسومة و دیگر اسبان علامت دار و مراد ان نشان اسبست که عیب و هنر از ظاهر
میکرد اند چون مطلق اليمين و غر المحجل و امثال ان و گفته اند مسومه اسب آراسته با تمام خلقت یا رهوار یا فربه یا ابلق که میل عرب بیشتر بدان
بوده والأنعام و دیگر چهارپایان از شتر و گاو و گوسفند والحرث و کشت زار یا زمینها برای زرع ذلك این که یاد کرده شده در نظر کفار
آراسته گشته است متاع الحيوة الدنيا چیزیست که برخورداری از ان در دنیا والله و خدای که معبود حقست عنده حسن المآب نزدیک اوست
نیکوئیهای بازگشت حسن المآب جز در قرب رب الارباب متصور نیست بیت جند گردی کوه و صحرا در هوس ∴ پیش اوای عنده حسن
المآب قل أؤنبئكم بگو آیا خبر دهم شما را ای درویشان صحابه بخير من ذلكم بهتر از اینها که گفته شد للذين اتقوا برای آنها که پرهیز کردند
از شرک عامه مومنان باشند یا ارتکاب فواحش بگذشتند یا متاع دنیا را دست باز داشته اند چون اهل صفه عند ربهم نزد پروردگار
ایشان جنات بوستانها که آن بهتر است از دنیا و ما فیها و در حدیث آمده که موضع سوط من الجنة خير من الدنيا و ما فيها پس صفت
آن بوستانها میکند تجري من تحتها الأنهار میرود از زیر قصور یا اشجار ان جویهای آب خالدين فيها جاوید باشند متقیان در ان بوستانها
ذکر خلود در ان خلود بجهت انست که نعمت دخول در ان بخوف انقطاع منغص گردد وأزواج مطهرة و زنان پاکیزه اند از حور و انسی
پاکیزه از قاذوراتی که زنان دنیا را می باشد یا پاکیزه در خلق و خلق ورضوان من الله و دیگر ایشانرا خشنودی هست از خدای و این از بهشت و نعیم
او بهترست والله بصير و خدای بیناست بالعباد ببندگان و احوال ایشان الذين و متقیان که نازل منازل جنان خواهند بود آنانند که از
روی نیاز يقولون ربنا میگویند ای پروردگار ما إننا آمنا بدرستیکه ما گرویده ایم بالحجة تو فرمودی فاغفر لنا پس بیامرز برای ما ذنوبنا

گناهان مارا

گناهان ما را و درخط بر دفتر عصیان ما کش وقنا عذاب النار و نگهدار ما را از عذاب دوزخ الصابرين دیگر صفت ایشان میکند که صبر کنندگان اند
بر اداء فرایض و سنن یا بر ترک محظورات و شبهات یا در وقت هجوم آفات و بلیات والصادقين و راستگویان در قول و فعل و نیت والقانتين و فرمان
برداران امر خدای را در نهان و آشکارا والمنفقين و نفقه کنندگانند از مال حلال بر اهل استحقاق والمستغفرين و آمرزش خواهندگانند بالأسحار
در سحرها که اوقات اجابت دعوات یا نماز گزارندگان در ثلث آخر شب یا آنکه نماز بامداد بجماعت گزارند محققان برانند که اهل تقوی صابرانند
کشیدن بار ریاضت و صادقانند از ابتهاج منهاج ارادت و قانتانند در سلوک الی الله و سیر في الله بی قصود و فطور و منفق صفات و ذاتند از
محبت و مستغفر اند از ذنوب قلوب که توجهات بغیر حق بیت گناه اند شهود ما سوی الله ∴ ازین نوع گناه استغفر الله ∴ و ازین صفات که ذکر شد
صبر مبداء سلوکست و صدق ابتداء تحلی باخلاق مالک الملوک و قنوت اشتغال بنقض نفس بوالفضول و انفاق سبب تکمیل و در رتبه قبول فرد
از استغفار فنا در توحیداست و تا نشاه هستی سالک در مغرب خاموشی شود خورشید بقاء ابدی از مطلع فیض ازلی طالع نگردد و ذکر سحر که
نزدیک زوال ظلمه شب و ظهور صفات روز است این فایده میدهد که چون شب … جبروت بر هیاکل و ملکوت متجلی شد و هر ما عدا که موجود …
دست زایل گشته صبح شهود وحدت از افق حقیقت روی نماید … ففي السراج فقد الصبح اینجا چهره گشاید نظم لمعه نور قدیم
تافت در اکوان ∴ جمله ارادات محدثات برآمد ∴ صبح وصالش دمید در همه آفاق ∴ هر طرفی بانگ الصلوة برآمد ∴ در اسباب نزول آورده که
دو حبر از احبار شام بمدینه آمده از خواجه عالم علیه الصلوة والسلام سوال کردند که بزرگترین کلمه و شریفتر شهادتی در کلام خدای کدامست این آیه نازل
شد که شهد الله گواهی داد خدای یا حکم کرد یا اعلام نمود یا بیان فرمود أنه آنکه اوست خدای بحقی که از روی تحقق لا إله إلا هو هیچ معبودی
سزای پرستش نیست مگر او والملائكة و فرشتگان نیز بهمین وجه گواهی دادند وأولوا العلم خداوندان علم که مومنان اهل کتاب اند یا جمیع
مهاجر و انصار یا علما این امت همین گواهی داد بوحدانیت خود و او قایم بود بعدل یعنی حاکم براستی گفته اند شهادت حق نصب و اثبات بر توحید
و شهادت اقرار بوحدانیت و گواهی علما این امت همین گواهی میدهند قائما در حالتیکه هر یک از علما قایمند بالقسط بعدل در اداء شهادت یا خدای
گواهی داد بوحدانیت خود و او قایم بود یعنی بعدل یعنی حاکم براستی گفته اند شهادة حق نصب و اثبات بر توحید و شهادة ملایکه اقرار بوحدانیت
و گواهی علما ایمان بدان و احتجاج و فضیلت علما و شرف ایشان از افراد شهادة یا شهادت حق معلوم می توان کرد لا إله إلا هو تکرار بجهة
تاکید است و مزید اهتمام بمعرفت ادله توحید العزيز قویست و غالب یعنی ممتنع است از آنکه لاحق شود در درجه توحید موحد و وصف واصفی
تکمیل درجه او جمیع مامورند باظهار کلمه توحید الحكيم داناست در شهادت بوحدت خود إن الدين بدرستیکه دین پسندیده عند الله
الإسلام نزدیک خدای اسلام است نه یهودیه و نصرانیه وما اختلف الذين و اختلاف نکردند در آنکه دین اسلام حقست و محمد صلی الله علیه وسلم
پیغامبر بحق آنانکه أوتوا الكتاب داده اند بدیشان توریت و انجیل إلا من بعد ما جاءهم العلم مگر پس از آنکه آمد بدیشان دانش بحقیقة او یعنی قران بدیشان فرود
آمد موافق و مصدق کتاب ایشان آنکه ایشان آغاز خلاف کردند بغيا بينهم از روی حسد باوجود که در میانه ایشانست یا میل بریاست و بزرگی قوم و
من يكفر بآيات الله و هر که کافر شود بقران یا معجزاتی که محمد صلعم ارزانی داشته فإن الله پس بدرستیکه خدای سريع الحساب زود حساب کننده است یعنی

زود باشید که از ین علم بروند و خدای جزا دهد ایشانرا بر کفر و انکار ایشان فان حاجوک پس اگر این جهودان با تو خصومت کنند در دین بعد از اقامت حجت
با نصارای نجران در مقام جدال باشند بواسطه عیسی علیه السلام فقل اسلمت پس بگو در جواب ایشان که تسلیم کردم وجهی همه خود را یعنی خودی خود
دین و دل خود را سپردم لله و خدای ومن اتبعن و آنها که پیروی کردند و امیین کردند که من کردم وقل و بگوای محمد للذین اوتوا الکتاب مر آنکسانی
را که کتاب بدیشان داده اند یعنی یهود و نصاری والامیین و دیگر مشرکان عرب را که کتاب نداشته اند ءاسلمتم آیا اسلام نمی آرید چنانچه
من آورده ام استفهام بمعنی امر است یعنی اسلام آرید فان اسلموا پس اگر اسلام آوردند و او حق را انقیاد نمودند فقد اهتدوا پس راه یافتند
بمقصود کلی و از بادیه ضلالت بمعهد مقصد اصلی برسیدند وان تولوا و اگر اعراض کردند و پشت بر اسلام آوردند ترا هیچ ضرری نیست فانما علیک
البلاغ پس جز این نیست که بر تو پیغام رسانیدنست و بس والله بصیر و خدای بیناست بالعباد ببندگان و تکذیب و تصدیق ایشان ان الذین
یکفرون بدرستی آنکه ایشان کافر اند بایات الله بقرآن و محمد صلعم یا بر حجتها و روشن که بر وحدانیت حق سبحانه واقعست در کتابها ویقتلون النبیین
و میکشتند پیغامبرانرا بغیر حق بی آنکه کشتن براستی باشند درین سخن تاکید است چه قتل نبی بحق نمی باشد یعنی ایشان نیز بالجمله میدانند که بغیر حق می کشند
و این صورت اقبح است از آنکه تصور کنند که بحق میکشند از آنحضرت صلی الله علیه وسلم روایت که بنی اسرائیل چهل و سه پیغمبر را در یکساعت از اول
روز بکشتند پس صد و دوازده کس از زهاد و عباد ایشان برخاستند تا ایشانرا امر بمعروف و نهی منکر کنند ایشانرا نیز در آخر روز بکشتند چنانچه
خدای تعالی میفرماید ویقتلون الذین و میکشتند آنانرا که از روی حقانیت یامرون بالقسط میفرمایند بعدل و راستی من الناس از مردمان
یعنی ما سوی انبیا فبشرهم بعذاب الیم پس خبر ده ایشانرا بعذابی دردناک یعنی وعیده ایشانرا بجای بشارة اولئک الذین آنگروه قاتلان
یا اسلاف و اخلاف ایشان آنانند که بی شایبه شبهه حبطت اعمالهم تباه شده نیست کرده علمای ایشان که میگفتند ما بر زنده احکام توریتیم و
بشریعت موسی عم میکنیم فی الدنیا درین سرای که کسی از وی نمی ستاند وفی الآخرة و در ان سرای که ثواب ان مرتب نشود ومالهم من ناصرین و نیستند مر
ایشانرا یاری که در قیامت عذاب ایشان دفع کنند الم تر آیا نمی نگری الی الذین اوتوا بسوی آنانکه داده شده اند نصیبا بهره را من الکتاب از
کتاب که توریة باشد یعنی اندک خبری دانسته اند از ان یدعون الی کتاب الله خوانده می شوند بسوی توریت لیحکم بینهم تا حکم کند توریة میان در قضیه یهود خیبر
که حکم رجم را منکر شدند و در سوره مایده خواهد آمد انشاء الله تعالی و گویند حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم جمعی از یهود را باسلام دعوت کرد نعمان بن ابی اوفی
گفت ای محمد بیا تا در حضور علمای دین خود مناظره کنیم حضرت فرمود که آن صحیفه را از توریة که مشتمل بر نعت و وصف منست بیارید و درین محکمه آنرا حکم سازید
ایشان ازین قول ابا نموده آیات توریه حاضر نکردند حق تعالی فرمود که ایشانرا بتوریة میخوانند ثم یتولی پس روی میگردانند فریق منهم گروهی
ایشان که رؤسا یهود اند وهم معرضون و ایشان اعراض کنندگانند از حق ذلک این اعراض از حکم توریة و ایشانرا بانهم قالوا بسبب آنست که
ایشان گفتند لن تمسنا النار نرسد بما آتش الا ایاما معدودات مگر روزی چند شمرده که بعدد ایام عجل وغرهم و فریب داد ایشانرا فی دینهم در کیش
ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند که میبستند که بر ما باشد از تسهیل عقوبة و شفاعت آبا ایشان و ایشانرا فکیف پس چگونه باشد حال ایشان اذا جمعناهم
آنگاه که جمع کنیم ایشانرا لیوم از برای حساب روزی که لاریب فیه هیچ شکی نیست در وقوع ان ووفیت کل نفس و داده شود هر نفسی را

بتمام مکسبت

بتمام ماکسبت جزاء آنچه کرده است وهم لا یظلمون و ایشان ستم دیده نشوند بنقصان حسنات و زیادتی سیات عمر بن عوف رضی الله عنه روایت کرد
که در غزوه احزاب که در حفر خندق میکردند سنگی سخت پدید آمد و صحابه از شکستن آن عاجز شده رجوع بآنحضرت صلی الله علیه وسلم نمودند و آنحضرت بدان موضع
آمد متین بدست مبارک خود گرفت و بقوه روحانی بل بتایید ربانی ضربتی چنان فرود که از آن سنگ سخت قدری بشکست و برقی میان سنگ و آهن جست
که از بارقه آن آتش کوههای مدینه روشن شده تجدید این رسید و کنگرهای ایوان کسری بنظر حاضران در آمد نوبت دیگر بضرب آنحضرت مقداری از آن
بر بخت و نوری درخشان شد که بروشنائی آن عمارات صنعا یمن ظاهر گشت نوبت سیوم لامعه ظهور نمود که قصور شام و روم بنظر در آمد صحابه
تکبیر گفتند آنحضرت فرمود که زود باشد که امت من بر مداین ظفر یافته کوشکها چنین در تصرف آورند و آثار صولت اهل اسلام باطراف روم و قسطنطنیه
برسد و شقه رایت شریعت من سایه یمن و دولت بر مفارق اهل یمن افگند مومنان مبتهج و مسرور شده و اسم شکر الهی بتقدیم رسانیدند و منافقان
طرح سخریه و استهزا افگنده زبان طعن بگشودند عجب کاری که این فردا زبیم کار زار عرب خندق میکنند و بجهد آوازه لشکر دشمن پای از دروازه بیرون
نمی نهند یاران خود را بگرفتن فارس و روم و یمن وعده امید میدهد حق سبحانه این آیه فرستاد قل اللهم بگوای بار خدایا مالک الملک خداوند پادشاهی متصرف
در آن تؤتی الملک میدهی پادشاهی من تشاء هر کرا میخواهی وتنزع الملک و میستانی ملک را ممن تشاء از هر که میخواهی بعضی از مفسران بر آنند که
که مراد همین پادشاهی ظاهر است که حق سبحانه زمام جهانداری بقبضه اقتدار هر کرا که خواهد سپرد و عنان شهریاری از کف اختیار هر که خواهد بیرون آرد
بیت مفتاح اختیار بدست قضای اوست ✿ از هر که خواست تد و با هر که خواست داد ✿ و گفته اند ملک نبوت و رسالت که از بنی اسرائیل ستده
به بنی اسمعیل داد و گفته اند مکه و حوالی آن که کفار قریش را از آن محروم بملازمان عتبه علیه نبویه صلی الله علیه وسلم حواله فرموده یا ملک فارس و روم و یمن که
از ارباب او انتزاع نموده بدین امت ارزانی داشت و نزد محققان ملک توفیقست که هر کرا عطا کردند عزیز دو جهان شد و از قبضه هر که باز گرفتند و
مخذول دو سرای گشت احمد حرب رح فرموده که این قول دلهاست و دلها در قبضه خداوند یکتاست هر کرا مقبول قبول سازد بنظر عنایت صاحب دلانش
نوازد و هر کرا از دلها درونشان بیندازد و شعلات نیران دشمنی در دلش بکدازد وتعز و ارجمند میسازی من تشاء هر کرا میخواهی بایمان و موافقت
پیغمبر و متابعان وی وتذل و خوار و بی مقدار کردانی من تشاء هر کرا خواهی بکفر و تکذیب چون ابوجهل و پیروان او و با وعده این امت باستیلا بر دیار
عرب و عجم و ذلت فارس و روم و غیر ایشان از کفار امم با عزت مومنان بظفر بر یهود و نصاری و ذلت ایشان بقبول جزیه یا قتل و جلا و گفته اند عزت شرف و
قناعت و ذلت بحست و حرص چه استغنای قناعت فقیرانرا بصدر تمکین رساند و تکاپوی حرص توانگرانرا در صف نعال افگند و در تفسیر بصایر آورده
که سلطان محمود غزنوی انار الله مرقده در وقت عزیمت سومنات بزیارت امام مقری غزنوی قدس سره که در زمان خود قطب اولیا بوده استدعای فاتحه نمود
سبحان در صف نعال ایستاده از تفسیر تعز من تشاء وتذل من تشاء نکته درخواست فرمود که روشن ترین وجهی در معنی این آیه که شما را با بنرار و مقصد سیل
جنگی و پنجهزار فیل و ولایت آبادان و صد هزار سوار مکمل بحسب طلب زیادتی ملک نخانه و چو من گدائی اردو در صف النعال باز دارد و مرا بااین کلیم کهنه و پای
برهنه ملک قناعت بخشیده در صدر آزادی جای دید بیت الکو نقباع اشناشد ✿ از فیض تعز من تشاء شد ✿ و نزد محققان عزت شهود لقا و کشف
عطاست و ذلت بحجب حرمان و باز داشت عطا بیدک الخیر بدست تست یعنی بید قدرت تست تحصیل همه نیکوییها از اعطاء ملک و اعزاز مومنان و اگر
شر نیز چون انتزاع و اذلال بدست قدرت اوست اما تخصیص خیر بمقتضاء مقام است چه از سبب نزول معلوم شد که کلام مبتنی بر بشارت

اهل ایمانست و وعدهٔ ایشان بفتح اقالیم و کثرت غنایم یا اکتفا کرده باحد الضدین چه از وضدی دیگر مفهوم میشود چنانکه سرابیل تقیکم الحر یا واعات آن
کرده است در خطاب چنانچه ابراهیم علیه السلام فرمود و اذا مرضت فهو یشفین و حقیقت اینست که شر خالص در عالم نیست لکن از و نسبی است چنانچه در
مثنوی معنوی میفرماید مثنوی بد بنسبت باشد این راهم بدان ∴ پس بد مطلق نباشد در جهان ∴ زهر ماران مار را باشد حیات ∴ نسبتش با دیگران باشد ممات
یا که خیر وجودیست و شر عدمی و عدم را با وجود اثر نتواند بود و لهذا حضرت نبی علیه السلام در بعضی ادعیه فرمود که الخیر کله بیدیک والشر لیس الیک
صاحب نقد النصوص ظلال نواله علی مفارق اهل الخصوص برین معنی ایمایی مینماید آنجا که در نعت سید المرسلین میفرماید نظم بلبل شاخسار باغ بلاغ
شاهباز نشیمن ما زاغ ∴ داشت چشم سرش چو دیدهٔ سر ∴ روشنایی ز کحل ما زاغ البصر ∴ چون بنظارهٔ جهان برداخت
هر بد و نیک را که بود شناخت ∴ کانچه نیک از خصایص قدمست ∴ وانچه بود از نقایص عدمست ∴ گفت الخیر کله بیدیک ∴
لکن الشر لا یعود الیک ∴ انک علی کل شیء بدرستی که تو بر همه چیز از اعطا و انتزاع و اعزاز و اذلال قدیر توانایی تولج اللیل در می آری
شب را فی النهار در روز در وقت نزول آفتاب بنقطهٔ انقلاب شتوی با زمان حلول او بنقطهٔ انقلاب صیفی است از اجزای شب میکاهی و در او
روز می افزایی یا روزی که در اول جدی اقصر ایام بود در اول سرطان اطول ایام می شود و تولج النهار و در می آری روز را فی اللیل در شب یعنی
در باقی سنه از اجزای روز کم میکنی و اجزای شب بدان زیاده میسازی تا شبی که در آخر جوزا اقصر لیالی بود در آخر قوس اطول لیالی میشود
و تخرج الحی و بیرون می آری زنده را چون حیوانات من المیت از مرده که آن نطفه است یا اخراج میکنی مرغ را از بیضه و درخت را از دانه و
تخرج المیت و بیرون می آری مرده را چون نطفه و بیضه و دانه من الحی از زنده که آن حیوان و مرغ و درخت و گفته اند خبیث را از طیب
بیرون می آری یا طیب را از خبیث یا کافر را از مومن چون کنعان از نوح علیه السلام و مومن از کافر چون ابراهیم از آزر و ترزق و روزی میدهی
از خزانهٔ رحمت واسعه من تشاء هر کرا خواهی بغیر حساب بیشمار یعنی بمرتبه که خلق که عدد و مقدار آن ندانند لا یتخذ المومنون باید که فرا نگیرند مومنان
که دوستانند الکافرین با کروبید کافرانرا که دشمنانند اولیاء دوستان و متولیان امور خود من دون المومنین بیرون از مومنان یعنی دوست
مومن جز مومن نباشد پس مومنان باید کافران را بدوستی نگیرند جمعی از انصار با رؤسا یهود طریقهٔ دوستی اختیار کرده بودند و عقد موالات
عهد مواخات در میان آورده حق سبحانه از آن نهی فرموده و از روی تهدید گفت و من یفعل ذلک و هر که بکند این دوستی با دشمنان فلیس من الله پس
نیست آنکس از دین خدای فی شیء بر چیزی یعنی از دین حق هیچ ندارد الا ان تتقوا مگر آنکه بترسید و حذر کنید منهم از ضرر ایشان تقیة ترسیدنی
و حذر کردنی تقیه در ابتدای اسلام و قبل از استحکام امور دین بوده اما امروز رخصت تقیه در دار الحرب ثابت و یحذرکم الله و میترساند خدای
شما را از کتاب مناهی نفسه از عذاب نفس خود یعنی عذابی که صادر باشد از محض قهاریهٔ حق سبحانه ایراد کند و از ذات او باشد و الی الله المصیر
بسوی خدا و خداست بازگشت همه قل ان تخفوا بگو ای محمد اگر نهان دارید ما فی صدورکم آنچه در سینهای شماست یعنی دردلها از موالات
کفار او تبدوه یا آشکارا کنید ما فی الضمیر خود را یعلمه الله خدای آنرا میداند و یعلم ما فی السموات و الارض و میداند آنچه در آسمانهاست از
اصناف علویات و آنچه در زمینهاست از انواع سفلیات والله و خدای که علم ذات او محیطست بدین همه علی کل شیء قدیر بر همه چیزها
تواناست هیچ میکند میداند و مکافات آن میتواند و قدرت او بهمه مقدورات احاطه کرده پیش از فرمانی کنید و برسید یوم تجد روزی

کل نفس

محضرا

که بیابد کل نفس هر کس از عمل کنندگان ما عملت من خیر آنچه کرده شده از نیکویی حاضر گردانیده نزدیک خود یعنی بر صحایف حسنات یا و ما
عملت من سوء آنچه کرده باشد از بدی تود دوست دارد آن نفس لو ان بینها اگر باشد میان او و بینه و میان آن عمل بد امدا بعیدا اندازهٔ دور یعنی
نخواهد مطلقا که عمل خود بیند و یحذرکم الله و حذر میفرماید خدای شما را نفسه از خود در فتوحات آورده که خدای شما را میترساند از آنکه در ذات او
تفکر کنید این تاکید دفع مناسبت میان ذات خود و ذات خلق ما للتراب و رب الارباب چه نسبت ذره با عین خورشید ∴ چه دعوی خاک را
با عالم پاک و الله رؤف و خدای مهربانست بالعباد ببندگان که مبالغه میکند در تحذیر ایشان قل ان کنتم بگو اگر هستید شمای یهود و نصاری که
نحن ابناء الله و احباؤه در عالم افکنده اید و دعوی میکنید تحبون الله دوست میدارید خدای را فاتبعونی پس پیروی کنید مرا یحببکم الله تا خدای شما را
دوست دارد و یغفر لکم ذنوبکم و خدای شما را بیامرزد گناهان شما را والله غفور و خدای آمرزنده است کسانی را که بر متابعت من راسخ باشند
رحیم مهربانست بر ایشان برحمت خاصه یا خطاب با قریشی است که میگفتند ما خدایان را دوست میداریم و بشفاعت ایشان نزدیک
خدای آسمان امیدواریم ایشانرا گفت اگر حق را دوست میدارید متابعت حبیب او فرو میگذارید قل اطیعوا الله بگو فرمان خدای ببرید در اوامر و نواهی
والرسول و پیغامبر او را در احکام شرع فان تولوا پس اگر برگردند و اعراض کنند از طاعت خدا و رسول فان الله لا یحب الکافرین پس بدرستی که خدای
دوست نمیدارد کافرانرا وضع ضمیر دلالت میکند که تولا از طاعت خدا و رسول کفرست ان الله اصطفی بدرستی که خدای برگزید آدم آدم را که
پدر بشراست بتعلیم اسماء و سجدهٔ ملایکه و ابوت انبیا و اصفیا و نوحا و نوح را بطول عمر و ترتیب سفینه و نسخ شریعت متقدمه و آل ابراهیم و نفس ابراهیم
بخلت و نجات از آتش نمرود و امامت عالمیان و بنای خانهٔ کعبه و آل عمران و آل عمرانرا که موسی و هرون بودند برسالت و تکلیم علی العالمین بر
عالمیان که زمان ایشان و گفته اند ابن عمران پدر مریم است و آل او عیسی و مریم بودند که خدای ایشانرا برگزید مریم را بقدس و طهارت و عیسی را
بکتاب و رسالت و همچنین برگزید این پیغمبرانرا ذریة بعضها برخی از ایشان من بعض از بعضی زاده شده و اولاد برگزیده اند از آبا برگزیده
والله سمیع و خدای شنواست مر اقوال باطلهٔ یهود را که گفتند نحن ابناء الله و احباؤه و بادعوات نصاری که نبیرهٔ عمران گفتند ابن الله علیم دانا باعراض
فاسدهٔ ایشان ازین مقالات اذ قالت امرأت عمران یاد کن ای محمد چون گفت زن عمران ابن ماثان حنه بنت فاقود که حامله شد رب انی نذرت ای پروردگار
من بدرستی که نذر کردم لک برای تو ما فی بطنی آنچه در شکم منست محررا آزاد کرده شده از قید مطلقات دنیا تا خاص تر ابر شغل و خدمت
مسجد تو کنند در آن زمان خدمت مسجد مقدس بزرگ میداشتند و فرزندان را برای آن کار نذر میکنند و در شریعت ایشان بر فرزندان و
انقیاد والدین در چنین نذرها فریضه بود و بعد از نذر حنه شوهر او عمران گفت و یحک این چیست که کردی شاید که در شکم تو دختر باشد و
خدمت مسجد را نشاید بر زبان حنه جاری شد که فتقبل منی پس قبول کن خدایا از من آنچه نذر کردم انک انت السمیع بدرستی که تو شنونده ای
سخن را که در باب نذر گفتم العلیم دانای بقصد من درین نذر که جز رضای تو نخواستم فلما وضعتها پس آنهنگام که بنهاد بار خود را ضمیر
عاید بتسمیه است ماننده بوده قالت گفت بر سبیل اعتذار و تحزن رب انی وضعتها ای پروردگار من بدرستی که من بنهادم این بار را
انثی فرزندی ماده والله اعلم و خدای داناترست بما وضعت بآنچه بار بنهادم و حفص وضعت خوانده یعنی خدای داناترست بآنچه
حنه وضع کرد و لیس الذکر و نیست پسر که من طلب کردم برای کنیسه کالانثی همچون فرزند ماده که بمن داده و انی سمیتها

آدردم

بدرستی که من نام نهادم اورا مریم و معنی این لفظ بزبان ایشان امة الله است یعنی کنیزک خدای وانی اعیذها و بدرستی که من در پناه او را میکنم
بحضرت تو وذریتها فرزندان او را من الشیطان الرجیم از وسوسهٔ دیو سرکش بازپس آید برکت دعا حنه بروزکار مریم و عیسی رسیده از مس شیطان
محفوظ و محروس بودند فتقبلها پس فرا پذیرفت مریم را ربها پروردکار او بقبول حسن بپذیرفتنی نیکو جهت خدمت خانه وانبتها و برویانید او را یعنی نشو نما داد
نباتا حسنا نشو نمای نیکو یعنی پرورش یافته و صلاح و عصمت و سداد و موفقت چون به سالکی رسید بانواع عبودات بر همه احبار غالب شد و کویند
پرورش حسن بخلق او بوده باخلاق ربانی و در بغداد ولادت کرد او را به بیت المقدس آورده شد که سالکی و احبار را کفت خذوا هذه النذیرة
ذو اکبر بد این نذر کرده شده را که از آن خدا است بقبول وی رغبت کردند و میان ایشان اختلاف افتاد تا وقتی که قرعه زدند بر آن وجه که قلمها
خود را بدان کتاب توریة کردند یکبار نهر اردن برده در جوی آب افکندند بشرط آنکه قلم هر که بر سر آب آید پرورش مریم متعلق بدو باشد القصه
قلم زکریا او را انجا نه بر جهت ارضاع دایه مقرر فرمود و چون از حد طفولیت درگذشت او را بمسجد آورده غرفه که چو بر دبان صعود بدان میسر
شدی از برای او ترتیب داده و هرگاه که زکریا از تعهد او فارغ شدی در غرفه بقفلی محکم بسته کلید با خود داشتی و در محافظت و حراست او
بااقصی الغایه کوشش نمودی تا مریم بزرک شد و انوار ولایت بر صفحات احوال او لایح کشت کلما دخل هرگاه که درآمدی علیها بر مریم زکریا
المحراب بغرفه که انجائی بود وجد عندها رزقا یافتی نزدیک او روزی و آن میوهٔ تابستانی بود در میان زمستان و محصول زمستانی
بود در فصل تابستان زکریا که چند نوبت این صورت معاینه دید قال یا مریم کفت ای مریم انی لک از کجاست مر ترا هذا این میوه در غیر وقت آن قالت
مریم کفت مریم هو این رزق که می بینی من عند الله از نزدیک خدا است ان الله بدرستی که خدای یرزق من یشاء روزی میدهد هر کرا میخواهد بغیر حساب
بیشمار از جهت کثرت یا بغیر استحقاق و رزق هنالک در آن وقت که زکریا میوه تازه دیده در غیر هنکام طمع افتادش با وجود کبرسن بوجود فرزندی پس
در همان محراب دعا زکریا بخواند زکریا ربه پروردکار خود را قال رب کفت ای پروردکار من هب لی ببخش مرا من لدنک از نزدیک خود ذریة طیبة
فرزندی پاک از الایش کناه انک بدرستی که توکرم سمیع الدعاء شنونده دعایی یعنی اجابت کننده فنادته الملیکة پس ندا کردند او را فرشتکان
و کویند همین جبرئیل بود بجهت تعظیم او را بطریق جمع یاد کرد وهو قائم و حال آنکه زکریا ایستاده بود یصلی فی المحراب نماز میکزارد در محراب مریم
یا محرابی که داشت ان الله بدرستی که خدای یبشرک مژده میدهد ترا بیحیی بفرزندی که نام او یحیی است و معنی یحیی آنست که نام پدر بدو زنده شد
یا دین بدو زندکی یافت مصدقا در حالتی که این فرزند باور کننده باشد و ایمان آورنده باشد بکلمة بعیسی که او کلمه ایست من الله از نزدیک حق
تعالی آورده اند که اول کسی که بعیسی علیه السلام ایمان آورد یحیی بود علیه السلام و دیگر صفت یحیی آنست وسیدا و مهتری بحلم و علم و تقوی که بر سر
سیادت آراسته وحصورا و بازایستاده از زنان یا خود را باز دارنده از لهو و لعب ونبیا من الصالحین و پیغامبری تا شی شده از شایستکان یعنی
زکریا و ابا و آن صالحان باشند که حقوق خلایق و خالق را ادا کنند بر وجهی که شاید و باید چون زکریا را چنین فرزندی بشارت دادند قال رب
کفت ای پروردکار من انی یکون لی از کجا باشد مرا غلام پسری وقد بلغنی الکبر و بدرستی که فرا رسیده است پیری و بزرک سالی وامرأتی و زن
من یعنی اشاع خواهر مریم بود عاقر نازاینده است اینها را چون میسازی یا در همین پیری و فرزندی میدهی قال کفت خدای یا جبرئیل ای
خدای کذلک همچنین بر همین حال که هستید از پیری الله یفعل ما یشاء خدای میکند آنچه میخواهد بر وفق عادت و خلاف آن قال رب اجعل لی کفت

فتکفلها زکریا

ذکریای بروردکار من

٤١

ذکر یای پروردکار من ظاهر کردان برای من آیة نشانه که مرا از حمل ایشان بود تا خبردار کند قال کفت جبرئیل که خدای میکوید آیتک نشانه تو الا تکلم الناس
آنست که تو سخن نکوئی یعنی قادر نباشی بر سخن کفتن مردمان ثلثة ایام سه شبانه روز الا رمزا مکر آنکه اشارت کنی بچشم و سر یا دست یا بر زمین نویسی واذکر ربک و
یاد کن پروردکار خود را کثیرا بسیار وسبح و تسبیح کوی او را بالعشی در شبانکاه والابکار و در بامداد باقی قصه زکریا در سورهٔ مریم خواهد آمد ان شاء الله تعالی
واذ قالت الملیکة و یاد کن آن زمان را که کفت جبرئیل علیه السلام با جمعی از ملایکه مشافهه کفتند یا مریم ای پرستار خدای ان الله اصطفیک بدرستی که خدای ترا برکزید
برای عبادة یا قبول کرد ترا بخدمت یا پرورش داد بعصمة وطهرک و پاک ساخت ترا از لوث شرک یا از فساد و رای که زنان را می باشد چون حیض و نفاس یا از اخلاق ذمیمه
و عادات قبیحه واصطفیک تکرار از برای تاکید است یعنی بی شبهه ترا برکزید علی نساء العالمین بر زنان عالمیان بانکه ترا بی شوهر فرزندی داده بنفخه جبرئیل مخصوص
کرداند یا مریم اقنتی ای مریم فرمان برداری کن لربک مر آفریننده و پرورنده خود را واسجدی و سجده کن ایشان را وارکعی مع الراکعین و رکوع کن با رکوع کنندکان
مریم را حکم بود که نماز با جماعت بکزارد با احبار بیت المقدس ذلک اینها که ذکر کرده شد در این ایتها از حدیث مریم و زکریا و یحیی من انباء الغیب از اخبار پوشیده است
که ما بجهت اظهار اعجاز تو نوحیه الیک وحی کنیم بزبان جبرئیل بتو فرستیم وما کنت و نبودی تو ای محمد لدیهم نزدیک احبار بیت المقدس اذ یلقون انکاه
که می انداختند از برای قرعه اقلامهم قلمها که کتابت تورات میکردند در جوی اردن تا بدانند که ایهم کدام از ایشان یکفل مریم باید شوند تعهد مریم وما کنت لدیهم
و نبودی تو نزدیک ایشان اذ یختصمون آن وقت که مخاصمه میکردند برای کفالت مریم اذ قالت الملیکة دیکر یاد کن آنرا که کفتند فرشتکان و اصح آنست که جبرئیل کفت
یا مریم ان الله ای مریم بدرستی که خدای یبشرک مژده میدهد ترا بکلمة منه بکلمه از وی مراد حضرت عیسی علیه السلام است و او را کلمه از آن کفت که بکلمه کن حاصل
شدی بی پدر و اکرچه هر مخلوقی از بنی آدم بواسطه این کلمه آفریده شده اند اما از آن سبب متعارف که والدات مفقود است در حق عیسی لاجرم اضافت
حدوث او بکلمه اتم و اکمل تواند بود اسمه نام آن کلمه المسیح عیسی ابن مریم مسیح لقب است و عیسی اسم و تقدیم لقب بر اسم از وجه تعظیم باشد خاصه
کوییم لقب پیغامبر ما مصطفی نام محمد است صلی الله علیه و سلم مسیح غیر مسیحا بوده یعنی مبارک باشد وجیها روی شناس و تمام قدر فی الدنیا در دنیا یا بطاعت یا
بنبوت یا بمحافظت یا بمخلوق شدن بی پدر یا برفع آسمان یا بنصرت دین محمدی صلی الله علیه و سلم در آخر الزمان یا بقتل دجال والاخرة و در آخرت بشفاعت یا
علو درجه ومن المقربین و از نزدیک کردانیده شدکانست بکرامت خدای ویکلم الناس و سخن کوید این فرزند با مردمان فی المهد در کهواره تو که جای مهد است
او را یا در زمان صغر بوقتی که شایسته کهواره بوده وکهلا و سخن کوید در وقتی که کهل باشد یعنی وی کلام او در عهد معجزه بوده و در کهولت دعوی ومن الصالحین
و از شایستکانست قالت کفت مریم از روی استفهام یا بطریق استعظام رب ای پروردکار من انی یکون از کجا باشد و بر چه وجه یابد لی ولد مرا
فرزندی ولم یمسسنی و حال آنکه مرا مسی نکرده است بشر هیچ بشری و این خارج عادت است که بی شوهر از زنی فرزند آید قال کذلک کفت جبرئیل علیه السلام
بر همین حال که تو هستی مساس بشری الله یخلق ما یشاء خدای آفریند آنچه میخواهد اذا قضی چون خواهد که حکم کند امرا کاری را فانما یقول پس
جز این نیست که کوید له آنچیز را که معلوم اوست کن باش فیکون پس باشد کفته اند لفظ کن اخبار است از سرعت تکون اشیا بتکوین او
یعنی هست کردن خلق بر وی دشوار نیست چنانچه قادر هست بر خلق اشیا با اسباب و مواد هم چنان قدرت دارد بر آفریدن ایشان بی سببی و ماده نظم
آنکه از وی پدید کشت سبب ❀ بی سبب آفرینش چه عجب ❀ قدرتی را که عجز نیست در آن ❀ هست از این نوع کارها آسان ویعلمه الکتاب و
بیاموزاند او را خدای کتاب نوشتن و خط نوشتن پیش از وی چون صحف شیث و ابراهیم و خواندن والحکمة و علم حلال و حرام که حکمت شریعت است

نشده

التوریة والانجیل وتعلیم دهد او را توریة وانجیل تخصیص آن از کتب منزله جهت تفضیل است ورسولا وگرداند او را فرستاده بحق الی بنی اسرائیل بسوی
فرزندان یعقوب پس سخن بحق گوید عیسی با ایشان انی بآنکه من قد جئتکم بتحقیق آمده ام بشما بایة بعلامتی من ربکم از پروردگار شما وآن گواه
رسالت ووادانة آیة جنس است نه فرد زیرا که پنج آیة ذکر میکند اول انی اخلق لکم بدرستی که من می سازم وتصویر میکنم برای شما من الطین از گل کهیئة
الطیر مانند شکل مرغ فانفخ فیه پس میدمم نفس خود را در آن مرغ از گل ساخته فیکون پس میگردد آن گل مصور طیرا مرغی زنده پرواز کننده باذن الله
بفرمان خدای یا بمشیت او وگویند بشکل خفاش مرغی از گل میساخت وبر دست گرفته نفس بر میدمید بقدرت ربانی طیران آغاز میکرد ومیان آسمان و زمین
پرواز می آمد وگفته اند در نظر مردم میپرید وچون از نظر خلق غایب میشد مرده بزمین افتاده وابرئ الاکمه وبه میگردانم نابینا مادرزاد را از علت ای
سیوم والابرص وپاک میسازم شخصی را که بعلت برص مبتلا باشند از مرض وچهارم واحی الموتی وزنده میکنم مردگان را باذن الله بفرمان خدای کرا
کلمه برا دفع توهم الوهیت زیرا که وقوع احیا از مخلوق صورت نبندد ومفسران برانند که عیسی علیه السلام چهار مرده را زنده کرده یکی از ایشان سام بن
نوح است که قرب چهار هزار سال از موت او گذشته بود علامت پنجم وانبئکم وخبر میدهم شما را بما تاکلون بآنچه شما میخورید وما تدخرون وآنچه ذخیره میکنید
فی بیوتکم در خانهای خویش مشهور آنست که در مکتب با کودکان گفتی که آبا وامهات شما فلان طعام خورده اند وبرای شما فلان چیز نهاده اند ایشان چون بخانه
آمدندی وکیفیت ماکولات ومدخرات باز گفتندی ان فی ذلکم بدرستی که درین پنج معجزه لایة هر آینه علامتیست لکم وشما را ودلالتی بر صدق
من ان کنتم مومنین اگر هستید باور دارندگان که این معجزه است یا ایمان آورده اند که پیغامبریم ومصدقا وآمده ام بشما باور دارنده ام
لما بین یدی مر آنچه را که پیش از من بوده اند من التوریة از توریة که آن کتاب موسی علیه السلام ومن تقریر کننده بشهادات انم ولاحل لکم ودیگر برای
آن آمده ام تا حلال کنم بر شما بعض الذی برخی را از آنکه در شریعت موسی حرم علیکم حرام کرده بود بر شما چون شحوم بقر وغنم وبعضی مرغان وماهیان
وتعطیل شنبه بردارم وجئتکم وآمده ام بشما بایة من ربکم بنشانی از پروردگار شما وآن معجزات ودلایلست وایراد آیة بلفظ واحد بنیه است بر آنکه
همه در دلالت حکم یک آیت فاتقوا الله پس بترسید از خدای در مخالفت من واطیعون ومرا فرمان برید در قبول دعوت حق ان الله ربی بتحقیق
که خدای پروردگار منست وربکم وآفریدگار شما فاعبدوه پس بپرستید او را هذا صراط مستقیم اینست راه راست ورساننده بمنزل مقصود
فلما احس عیسی پس آنهنگام که دریافت عیسی منهم الکفر کلمه که دلالت کرد بر کفر ایشان وآن اجتماع بود در مشاورت بقتل وی چون عیسی
علیه السلام آغاز دعوت کرد جهودان بر قصد وی برخاستند عیسی علیه السلام قرار نموده از ولایت شام بجانب مصر رفت وبر لب دریای نیل جماعتی دید
صیادان که ماهی میگرفتند عیسی علیه السلام با ایشان گفت بیایید تا بهتر ازین صیادی پیش گیریم گفتند آن کدامست فرمود که بیایید تا آدم
توجه در دریای توحید افکنیم اگر اینجا شکار ماهی میکنید آنجا شکار اولیا کاملی میکنید در معالم آورده که عیسی علیه السلام گفت بیایید تا دعوت
مسید کنیم گفتند تو کیستی گفت منم عیسی ابن مریم عبد الله ورسوله ایشان بوی ایمان آوردند بعد از آن قال گفت عیسی من انصاری کیانند
از شما یاران من الی الله در کار خدای تا وقتی که نصرت الهی در رسد قال الحواریون گفتند حواریان یعنی این جماعت صیادان گفتند حواریان
گازران ورنگرزان بودند ومعنی حواری خاصه وبرگزیده باشد این خاصگان در جواب عیسی فرمودند نحن انصار الله ما یاران خداییم یعنی
نصرت کنندگان دین وی آمنا بالله بگرویدیم بخدای واشهد وتو ای عیسی گواه باش بانا مسلمون بآنکه ما گردن نهادگانیم دین خدای را بی

دعاکرد ربنا

دعا کرد ربنا آمنا ای پروردگار ما ایمان آورده ایم بما انزلت بآنچه فرو فرستادی بعیسی یعنی انجیل واتبعنا الرسول وپیروی کردیم فرستاده ترا یعنی
عیسی فاکتبنا پس بنویس ما را بقلم کرم عمیم در جریدهٔ احسان قدیم مع الشاهدین با آنها که گواهانند ترا بوحدانیت وانبیا را بتصدیق وگفته اند
کتاب یعنی جمع است ومراد از شاهدین امت بزرگوار سید مختار ومعنی دعا حواریان آنکه خدایا جمع کن میان ما وامت محمد صلی الله علیه
وسلم که بهر کت آنحضرت از همه امتان اکمل اند وافضل وبحکم نحن الآخرون السابقون حلوای آخوند نمک اول چه همت از پیغامبران آخر
امتش از امتان مخبوبتر ومکروا ومکر کردند آنکسانی که عیسی علیه السلام از ایشان احساس کفر کرده بدان وجه که جمعی را برانگیختند که هر جا که
عیسی را بینند بقتل بکشند واصح آنست که بانواع حیل عیسی را بدست آوردند ودر خانه محبوس داشتند شب همه شب پاس داشتند وعلی
الصباح مجموع گشته مهتر خود را که یهودا نام داشت بدرون خانه فرستادند تا عیسی را بیرون آرد حق سبحانه عیسی را علیه السلام در آن
شب بآسمان برده بود همین که یهودا بخانه در آمد عیسی را ندید حق سبحانه شکل عیسی را بر او افکند بیرون آمد خواست که بگوید عیسی درینجا
نیست در وی آویختند وهر چند که استغاثه کرد که من فلان کسم بجایی نرسید واز دار شد آویخته بر باد آن کردند اینست که خدای تعالی
فرمود که ایشان مکر کردند ومکر الله وخدای جزا مکر بدیشان رسانید تا با خود در آنجا ادای تمام بکشتند والله خیر الماکرین وخدای بهترین
مکافات کنندگانست اهل مکر را اذ قال الله یاد کن آنرا که گفت خدای یا عیسی ای عیسی انی متوفیک بدرستی که فراگیرنده توام از دنیا
ورافعک الی وبردارنده توام بسوی خود یعنی بمقر ملائکه خود ومطهرک وپاک کننده ونجات دهنده تو من الذین کفروا از قصد مکر
آنکسانی که کافر شوند بتو وجاعل الذین اتبعوک وگرداننده آنکسانم که متابعت کردند از مومنان امت تو فوق الذین کفروا بالا آنانکه کافر
شدند یعنی یهود واین فوقیت بدان بود که نصاری غلبه کردند بر یهود بحجت وبرهان در اتباع عیسی یا غالب شدند بر ایشان بشمشیر بواسطه معاونت
قیاصره پیوسته ترسایان بر جهودان غالب خواهند الی یوم القیمة تا روز رستخیز ثم الی مرجعکم پس بسوی منست بازگشت همه یعنی عیسی و
متابعان ومنکران او فاحکم بینکم پس حکم کنم براستی میان شما فیما کنتم فیه تختلفون در آنچه که شما در آن اختلاف میکنید یهود موسی را
علیه السلام تصدیق میکنند وعیسی ومحمد را صلوات الله وسلامه علیهما منکر اند ونصاری موسی وعیسی را علیهما السلام تصدیق میکنند
وبمحمد علیه الصلوة والسلام نمیگروند وبثالث ثلثه قایلند ومومنان میگویند الله تعالی یکیست وموسی وعیسی ومحمد علیهم الصلوة والسلام
فرستادگان اویند پس حق تعالی که نسبت این طوایف حکم کنم فاما الذین کفروا پس اما آنانکه کافر شدند یعنی یهود ونصاری فاعذبهم پس عذاب
کنم ایشانرا عذابا شدیدا عذابی سخت فی الدنیا درین سرای بقتل وسبی ولزوم جزیه وخواری والآخرة ودر آن سرای بانواع عقوبات و
خلود در دوزخ وما لهم ونیست مر این کافران را من ناصرین یاری دهندگان در منع عذاب از ایشان واما الذین آمنوا واما آنکسانکه ایمان آوردند
یعنی امت محمد صلی الله علیه وسلم وعملوا الصالحات وعمل صالح کردند فیوفیهم پس بتمام بدهیم ایشانرا وحفص توفیهم خواند یعنی خدای بدهد اجورهم مزد
فردا ایشان در دنیا بنیکنامی ودر عقبی بدوستکامی والله لا یحب الظالمین وخدای دوست ندارد ستمکاران را ذلک این کلام که مذکور شد در قصص
انبیا نتلوه علیک میخوانیم بر تو من الآیات وآن از علامات نبوت ودلالت رسالت تست والذکر الحکیم واز یاد کرد نست محکم از طرف خلل و تعرض
ذلل یعنی قرآن آورده اند که بعد از بیان قصهٔ عیسی علیه السلام نصاری زبان اعتراض گشاده گفتند ای محمد تو چرا عیسی را دشنام میدهی وبنام

بندگی بدرو بی نخواهد فرمود که عیاذا بالله که نام عبد الله و عیسی را دشنام باشد او بنده ایست فرستاده خدای و کلمه ایست القا کرده بتول عذرا تو بابا
اتش غضب بر افروخت و گفتند هیچ افریده دیده باشد که انسان بی پدر مخلوق گردد حق تعالی ایه فرستاد که ان مثل عیسی بدرستی که صفت عیسی
دشان غریب او عند الله نزدیک خدای یعنی در علم و قدرت او که انسان بی پدر افرید کمثل ادم همچون صفت آدم است و شما تصدیق میکنید که او بی
پدر و بی مادر مخلوق شده و حال انکه او را ابن الله نمیگوئید پس شخصی که از مادر بی پدر در وجود اید چگونه او را پسر خدای میخوانید گفته اند مماثلت
مشارکت در بعضی اوصافست پس عیسی مثل ادم است در حد الطرفین که عدم آلت باد راک موجود لیست خارج از عادت امام قشیری میفرماید
که تخصیص هر دو را بتطهیر روح ایشان از دو دهر اصلاب و بحقیقت وجه مماثلت ظهور هر دو پیغامبر است بمحض قدرت بر وجه خارق عادت
پس بیان ایجاد ادم میکند خلقه بیافرید خدای قالب او را من تراب از خاک ثم قال له پس گفت وان قالب مصور مستوی را که بحکم من کن بباش
زنده بروح فیکون پس بود بتنبیه میفرماید که خاک را گفتم ادم باش باد را گفتم عیسی باش الحق این خبر که از عیسی گفته شد درست و راست و
پیغامبر رسیده من ربک از پروردگار تو فلا تکن من الممترین پس مباش از شک ارندگان و ادا تاکید است بر زیادتی ثبات و یقین بر ان و اصح
انست که ظاهر خطاب متوجه حضرت الصلوة و السلام اما مقصود خطاب امت انحضرت اند یعنی ای مومنان شما مباشید ازان جماعه که شک دارند در انکه
مثل عیسی چون مثل ادمست و در گمان میفتند چون نصاری که در غلط و تحیر مانده اند لمعه نور این تمثیل را مشاهده نکردند نظم از اسرار یقین
حرفی نخوانده اند ∴ بر زندان گمان مجوس مانند ∴ بدنیان گشته طالع آفتابی ∴ ببینی دیده ایشان حجابی ∴ چه بیند چشم نابینا ز خورشید
چه داند سر جام جام جمشید فمن حاجک پس هر که خصومت نماید با تو و مجادله کند فیه در باب عیسی من بعد ما جاءک پس از انکه امد بتو من العلم
دانستن عیسی که رسول و بنده است فقل تعالوا پس بگو بیائید تا ازبرای مباهله ندع بخوانیم ابناءنا و ابناءکم پسران خود را و پسران شما را و نساءنا
و نساءکم و زنان ما و زنان شما و انفسنا و انفسکم و نزدیکان خود و نزدیکان شما را ثم نبتهل پس جهد کنیم تضرع و دعا طلب لعنت کنیم بر یکدیگر فنجعل
لعنة الله پس بکنیم لعنت خدا را علی الکاذبین بر دروغ گویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب چون این ایه نازل شد حضرت رسالت صلوات الرحمن و سلامه
علیه وفد نجران را طلبیده گفت هر چند در حجت می افزایم شما در عناد و منازعت می افزائید اکنون بیائید تا بمباهله مشغول شویم تا صادق از کاذب و
محق از مبطل ممتاز گردد نصاری بدین صورت راضی شدند زمان و مکان را مقرر ساختند روز دیگر حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله حسین را
بر داشته و دست حسن را گرفته و فاطمه زهرا رضی الله عنها از عقب و علی مرتضی کرم الله وجهه همراه روان شدند و خواجه با ایشان فرمود که
چون من دعا کنم شما امین گوئید از انجانب ترسایان بعد از ملاقات فراوان از مباهله پشیمان شدند پس صلاح کار خود در صلح دیدند و با این همه داور در
برابر پیغامبر صف بر کشیدند چون دیده ایشان بر سید عالم را صلی الله علیه و سلم با اهل بیت افتاد بزرگ ایشان فریاد بر کشید که ای ترسایان از مباهله این بزرگواران
بپرهیزید که من روهائی می بینم که اگر از خدای درخواهند کوه ها را از مواضع خود زایل گردانند و یقین میدانم که اگر مباهله کنید یک ترسا در روی زمین
نماند پس صلح کردند بانکه هر سال دو هزار حله بدهند نوبت ببخشند و سی زره بسپند تسلیم مسلمانان نمایند بدین منوال صلح نامه نوشته بجا
خود باز گشتند حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود که اگر وفد نجران با من مباهله کردندی خدای تعالی ایشان را مسخ گردانیدی اتش بر
ایشان فرو ریختی و جمله اهل نجران را عصافیر در سقفها و منازل ایشان هلاک شدندی ان هذا بدرستی که این قصها که مذکور شد لهو القصص

الحق هراینه

الحق هر اینه انست خبر راست و درست و ما من اله و نیست هیچ معبودی سزاوار پرستش الا الله مگر الله که استحقاق عبودیت او را ثابتست ان الله و بتحقیق که
خدای تعالی لهو العزیز الحکیم اوست غالب و قوی و محکم فان تولوا پس اگر برگردند ترسایان و روی از مباهله برتابند فان الله پس بدرستی که خدای علیم بالمفسدین
داناست بفساد تباه کاران وضع مظهر بجای مضمر تنبیه است بر انکه حقیقت اعراض از طریق توحید ∴ هر که برین ره نرفت راه بجائی نبرد ∴ هر که ازین در بتافت روی بهائی ندید
قل یا اهل الکتاب بگوی ای اهل کتاب خطاب با ترسایانست قتاده میفرماید که یهود مدینه نیز درین خطاب داخلند و مضمون خطاب انست تعالوا بیائید الی کلمة سواء بسوی
سخنی راست بیننا و بینکم میان ما و شما کلمه که مردم باید که در ان یکسان باشند و اینجا کلمه سه چیز است الا نعبد یکی انکه نپرستیم الا الله مگر خدای را تعریض بیهود و نصاری
در عبادت عزیر و عیسی علیهما السلام و لا نشرک و دوم انکه شریک نیاریم به شیئا بخدای چیزی را و شرک این دو گروه ظاهر است و لا یتخذ و سیوم انکه فرا نگیرد بعضنا
بعضا بعضی از ما بعضی اربابا خدایان من دون الله جز خدای تعالی اتخاذ ارباب از نصاری ان بود که احبار خود را سجده میکردند و میگفتند از کمال ریاضت
اثر حلول لاهوت در ذات ایشان ظاهر است و اتخاذ ارباب یهود اطاعت احبار ایشان بود در تحلیل و تحریم فان تولوا پس اگر برگردند اهل کتاب از قبول کلمه
عدل فقولوا اشهدوا پس بگوئید شما ای پیغامبر و اصحاب و اتباع او گواه باشید بانا مسلمون بانکه ما مسلمانیم یا اهل الکتاب ای اهل کتاب لم تحاجون چرا
هر دو گروه مخاصمه میکنید فی ابراهیم در دین ابراهیم مدعا یهود ان بود که ابراهیم علیه السلام یهود بوده ترسایان میگفتند نصرانی بوده حق تعالی
فرمود که چرا در دین او مجادله مینمائید و او را جهود و ترسا میخوانید و ما انزلت التوریة و حال انکه فرستاده نشد توریت که یهود بر شریعت او عمل میکنند
و الانجیل و نه انجیل که نصاری حکم او را گردن دارند الا من بعده مگر بعد از زمان ابراهیم و مقرر است که ابراهیم پیش از موسی بوده بهزار سال و چون
او بدین دو پیغامبر و شریعت و امت ایشان مقدم بوده باشد انتساب یهودیه و نصرانیه بدو چگونه توان کرد افلا تعقلون ایا در نمی یابید و تعقل
سخن خود نمیکنید ها انتم تنبیه میکند که گوش دارید که شمائید هؤلاء انگروه که حاججتم خصومت کردید و حجت اوردید فیما لکم در انچه که شما را به علم
با خبر دانشی هست یعنی نعت محمد را صلی الله علیه و سلم که در توریة و انجیل خوانده بودند و انرا تغییر دادند فلم تحاجون پس چرا حجت میاورید فیما لیس لکم
در انچیزی که نیست شما را به علم با خبر دانستنی یعنی قصه ابراهیم که در کتاب شما نیست که او یهودی بود یا نصرانی و الله یعلم و خدای میداند که ابراهیم
دین هیچ یک از شما نبوده و انتم لا تعلمون و شما نمیدانید حقیقت حال او را ما کان ابراهیم نبود ابراهیم یهودیا یهود و لا نصرانیا و نه ترسا و لکن کان و لیکن
بود حنیفا پاک و موحد و منحرف از عقاید دیه مسلما مخلص و تسلیم کننده و ما کان من المشرکین و نبود از شرک ارندگان تعریض اهل کتابست که مشرک
شدند باعتقاد الوهیت عیسی و عزیر علیهما السلام ان اولی الناس بدرستی که سزاوارترین مردمان بابراهیم بدین ابراهیم للذین اتبعوه
هر اینه انکسانند که پیروی کردند او را در فرمان او و هذا النبی و دیگر این پیغامبر که بر ملت اوست و الذین امنوا و انانکه ایمان آورده اند بدین پیغامبر
جمعی از معارف اهل کتاب با مسلمانان در مقام مجادله گفتند که ما بتعظیم ملت ابراهیم سزاوارتریم که او یهود و نصرانی بوده محمد را صلی الله
علیه و سلم حسد بران داشت که خود را علت ابراهیم منسوب سازد این ایه در رد ایشان نازل شد و اصح انست که بر وفق قول نجاشی رحمه الله
فرود امده در وقتی که جعفر ابن ابی طالب رضی الله عنه با جمعی مسلمانان از مکه هجرت کرده بودند و قریش عمرو بن عاص و عبد الله بن ابی
ربیعه با هدایا پیش نجاشی فرستادند تا مسلمانان را بدست ایشان باز دهد الغصه مجلس ساختند و جعفر با عمرو و عبد الله مناظره کرده
ایشانرا ملزم ساخت نجاشی جعفر را بتلاوت قران امر کرد و نجاشی با اساقفه ایشان در استماع قران وقت و رزیدند و گریه بنیاد کردند

و جعفر و قوم او را گفت مترسید که هیچ نوبت بجواب ابراهیم نخواهد رسید عمرو عاص گفت جواب ابراهیم کسانند نجاشی گفت این گروه که می بینی و پیغامبری که ایشان
از نزد وی آمده اند عمرو را این سخن خوش نیامد آغاز دعوی کرد که ابراهیم از ما بوده و ما بوی سزاوارتریم حق تعالی بوافق سخن نجاشی که در حبشه میگفت در مدینه
این آیه فرو فرستاد که سزاوارتر بابراهیم حضرت پیغامبر و اصحاب او اند والله و خدای ولی المومنین آنکه گمراه کردانند شمارا خطاب با حذیفه و عمار است که یهود
ایشانرا بدین خود دعوة میکردند چنانچه در بقره گذشت و میخواستند که از راه راست بیفکنند وما یضلون و گمراه نمی سازند الا انفسهم مگر نفسهای خود را چه وبال
اضلال بر ایشان عاید است وما یشعرون و نمیدانند که آن زیان بخود میرسانند یا اهل الکتاب ای گروه یهود و نصاری لم تکفرون چرا کافر میشوید بآیات
الله بقرآن یا بنعت محمد صلی الله علیه وسلم وانتم تشهدون و حال آنکه شما گواهی میدهید که توریة و انجیل حقست و نعت او در هر دو کتاب هست یا اهل الکتاب ای
گروه یهود لم تلبسون الحق چرا می آمیزید راستی را بالباطل بکجی و ناراستی یا خلط میکنید توریت را بمحرفات یا میپوشید اقراری که قبل از پیغامبر او الز کرده بان
داشتید بانکاری که بعد از آن دارید وتکتمون الحق و چرا میپوشید سخن راست که در وصف حضرت پیغامبر است علیه الصلوة والسلام وانتم
تعلمون و حال آنکه شما میدانید که آن حقست یا میدانید که آنرا از حسد میپوشید و بعناد در اخفاء آن میکوشید و میدانید که پوشیده نگاه بعید
ماند چراغی که افروخته عنایت الهی است بدم هر سرد نفسی منطفی نگردد والله متم نوره بیت لشکر باد اگر جهانگیرد ** شمع خورشید ازان نمی میرد
وقالت طایفة و گفتند گروهی من اهل الکتاب از یهود و ایشان دوازده تن بودند از خیبر و عرینه اتفاق کردند که اول روز بدین محمد در آیند
از روی مکر و حیله و با خر روز چنان فرا نمایند که ما در کتاب خویش تامل کردیم و با علما و احبار مجادله بسیار نمودیم بطلان دین شما و فساد
آیین شما بر ما روشن شد و نشانها موعود در پیغامبر شما موجود نیست ممکن که بدین حیله بعضی از اصحاب در تردد افتند و گویند اینها
اهل کتابند چنین سخنی از گزاف نخواهند گفت و با وجود علم و انصاف الحق حق باشند نخواهند نهفت شاید که از طریق محمد صلی الله علیه وسلم منحرف شده
بدین ما در آیند حق سبحانه مومنانرا ازین مکر آگاهی داد و آیه فرستاد که میان یکدیگر گفتند گروهی از یهود یعنی دوازده تن که گفته شد آمنوا
ایمان آرید یعنی بزبان اقرار کنید بالذی بآنچیزی که انزل علی الذین آمنوا فرو فرستاده شده است بر مومنان یعنی قرآن وجه النهار در اول روز
واکفروا آخره و کافر شوید و انکار کنید در آخر روز بدانچه که در اول روز اقرار کرده اند لعلهم شاید که مومنان بسبب انکار شما بعد
از اقرار در شک افتاده یرجعون باز گردند از دین خود و چون خیبریان دیدند که رزق ایشان ظاهر شد یهود مدینه را وصیت کردند که ولا
تومنوا و تصدیق مکنید الا لمن اتبع مگر آنکس را که پیروی کند دینکم دین شما را که یهودیه است قل ان الهدی بگو ایشانرا که راستی که دین حق هدی
الله دین خدایست یعنی اسلام این جمله معترضه بود در میان سخن یهود در رد قول ایشان و این باز تتمه کلام ایشان بیان میکند که میگفتند که تصدیق
مکنید جز هم دینان خود را و باور مدارید ان یوتی احد آنکه داده باشد هیچکس را مثل ما اوتیتم مانند آنچه شما داده اند از علم و فضل و حکمت او
یحاجوکم و این را نیز باور مکنید که مسلمانان با شما مخاصمه کنند عند ربکم نزدیک پروردگار شما زیرا که دین شما درست تر است از حجت
شما قوی تر و برتر قل ان الفضل بگو بدرستی که برتری و بهتری یا افزونی در علم و حکمت بید الله بدست تصرف خداوند است یوتیه من یشاء
میدهد آنرا بهر که میخواهد والله واسع و خدای بسیار رحمتست علیم دانا باستحقاق در اعطاء فضل یختص خاص میکرداند برحمته
اسلام یا قرآن یا نبوة من یشاء هر کرا میخواهد و میداند که استحقاق آن دارد والله ذو الفضل العظیم و خدای خداوند فضل و بزرگ است بر

ودت آرزو میبرند طائفة گروهی من اهل الکتاب از اهل کتاب یهود و نصاری لو یضلونکم

بر مومنان

بر مومنان ومن اهل الکتاب و از اهل کتاب من ان تامنه کسی باشد که او را امین سازی بقنطار بهزار و دویست اوقیه از مال یوده الیک ادا کند آن
مال را بتو و آن عبدالله سلام بود رضی الله عنه که یکی از قریش هزار و دویست اوقیه زر بامانت باو داده بود و ابن سلام ادا کرد ومنهم و از ایشان
باشد من ان تامنه کسی که اگر او را امین کردانی بدینار بیک دینار زر لا یوده الیک ادا نکند و باز ندهد بتو الا ما دمت مگر آنکه مادام باشی علیه قائما بر سر
وی ایستاده بجهت تقاضا و آن فنحاص بن عازورا بود از احبار یهود که یک دینار بدو داده بودند و در آن خیانت کرد ذلک این خیانت
یهود را بانهم قالوا بسبب آنست که گفتند لیس علینا نیست بر ما فی الامیین در باب خیانت با عرب که خواننده و نویسنده نیستند سبیل گناهی و عقوبتی
در آخرت معتقد یهودان بود که هر که توریت نداند امی است و مال امی را بر خود حلال میدانستند و دیگر میگفتند که توریة رد اداء امانت کرده با
مخالف دین خود خیانت میکنیم ویقولون و میگویند درین سخن علی الله الکذب بر خدای دروغ که در همه ملل و شرایع بادای امانت حکم کرده است وهم
یعلمون و حال آنست که ایشان میدانند که خیانت حرام است بلی نه چنانست که شما اعتقاد کرده اید بلکه بر شما گناهست در خیانت عرب و حکم
اینست که من اوفی بعهده هر که وفا کند بعهدی که خدای با او بسته در توریت باداء امانت و ترک خیانت واتقی و بپرهیزد در باب حلال و حرام فان
الله پس بدرستی که خدای یحب المتقین دوست میدارد پرهیزکاران را ان الذین بدرستی که آنانکه یشترون میفروشند و بدل میکنند بعهد الله
عهدی را که با خدای بسته اند در ایمان بمحمد صلی الله علیه وسلم وایمانهم و سوگندهای دروغ خود را که در باب صفت مصطفی صلوات الله وسلامه
علیه و تغییر آن میخورند ثمنا قلیلا بهاء اندک و آن صاعی چند جو و گزی چند کرباس بود که از کعب بن اشرف ستانده اند نعت پیغامبر را تحریف
کرده و بدین افترا در پیش عوام سوگند خورده اولئک آن گروه عهد شکنان و سوگند بدروغ خورندگان لا خلاق لهم هیچ نصیبی نیست
ایشانرا فی الآخرة در آن سرای از ثواب خدای ولا یکلمهم الله و سخن نگوید خدای با ایشان سخنی که بدان خوشدل گردند ولا ینظر الیهم و نظر
رحمت بر ایشان نکند یوم القیمة روز رستخیز ولا یزکیهم و پاک نسازد ایشانرا از لوث گناه ولهم عذاب الیم و مر ایشانراست عذابی که الم آن
منقطع نگردد وان منهم و بدرستی که از جهودان لفریقا گروهی هستند که چون کعب و ابو یاسر و حیی که از روی ناراستی یلوون السنتهم می پیچانند
زبانها خود را بالکتاب بخواندن کتابی که نوشته و بربافته احبار ایشانست و آن متغیر بالحجة عربی میخوانند لتحسبوه تا شما پندارید که آیات آن
میخوانند من الکتاب از توریت وما هو من الکتاب و حال آنکه نیست از توریت ویقولون و میگویند هو من عند الله آن محرف و مفتری از نزد
خدایست وما هو من عند الله و نیست از نزدیک خدای ویقولون علی الله الکذب و میگویند بر خدای دروغ که غیر سخن او را میدانند وهم یعلمون و ایشان هم
دانند که دروغ میگویند بعد از بیان تحریف ذکر افترای نصاری میکند در حق عیسی علیه السلام میگفتند که او دعوی الوهیت کرده و امت را بعبادت
خود فرموده که پس رد قول ایشان میکند ما کان لبشر هرگز نبود و نباشد و نیست و نسزد مر آفریده را یعنی عیسی ان یوتیه الله الکتاب آنکه بدهد خدای او را
انجیل والحکم و فهم آن با فصل امور واقضیه والنبوة و پیغامبری ثم یقول پس گوید للناس و امت خود را کونوا عبادا لی باشید مرا بندگان یا پرستندگان
من دون الله جز از خدای ولکن کونوا و لیکن گوید که باشید ربانیین راهبان در دین و استواران در دانش بما کنتم بسبب آنکه از روی اخلاص
تعلمون الکتاب بیاموزید دیگرانرا کتابی که از حق فرود آمده و بما کنتم و بسبب آنکه تدرسون بخوانید و درست کنید کتاب را از معنی آیه چنان
مفهوم میشود ربانی آنست که علم را پرورش دهد بافاده و استفاده و آنکه محمد بن الحنفیة در روز وفات عبدالله بن عباس رض فرمود که مات الیوم ربانی

بده الاثه موید این قولست و زبان اهل معرفت ربانیان مجردانند که قدم بر سر کونین زده و از کمال توکل بغیر خود ملتفت نشده چهار تکبیر بر صفحات نفس
فرو خوانده کرده و روی توجه از خود بر تافته و بدوست آورده **بیت** رنجه باد ان عرفان از سحاب بکرمت ⁂ شسته نقش حرف غیر از صفحهٔ پندار شان
در لطایف قشیری آورده که ربانیان و امامان باشند بر خدای و بر دانا یا نزاد در راه خدای قایم باشد از ماسوی الله شنوند دن ایشان از حق است و
گفتن ایشان باحق با او گویند انچه از وی شنوند **ولا یامرکم** و نمی فرماید انکه خدای پیغامبر ساخته که او شما را **ان تتخذوا الملیکة** انکه فرا گیرد فرشتگان را
والنبیین و پیغامبران را **اربابا** خدایان تخصیص ملک و نبی بجهت انست که بعضی مشرکان ملایکه را پرستیدندی و یهود و نصاری پیغامبران را
کان کعیسی و عزیر **ایامرکم** ایا میفرماید شما را **بالکفر** بپوشیدن حق و شرک آوردن **بعد اذ انتم** پس از انکه هستید شما **مسلمون** گردن نهاد
اند بودین اسلام **واذ اخذ الله** و یاد کن چون فرا گرفت خدای **میثاق النبیین** پیمان و عهد و پیغامبران را و امم در اخذ میثاق تابع انبیا
شما را واین میثاق اعظم است که حق سبحانه از همه پیغامبران گرفته که شما و امم شما ایمان آرید بمحمد صلی الله علیه وسلم و مضمون میثاق چنین است **لما اتیتکم** هر چه بدهم
من کتاب از کتاب منزل **وحکمة** و فهم **ثم جاءکم** بیاید بشما **رسول** فرستاده از نزد من که ان محمد است علیه الصلوة والسلام **مصدق لما معکم**
باور دارنده انچه را که با شماست از کتاب و حکمت **لتؤمنن به** هر اینه ایمان آرید بوی **ولتنصرنه** و یاری کنید او را بتن خود اگر در زمان شما اید و الا باظهار
نعوت و صفات او امم خود را یاری او فرمایید **قال** گفت خدای مر انبیا را بعد عرض این میثاق بر ایشان **ءاقررتم** ایا اقرار کردید **واخذتم** و فرا گرفتید
علی ذلکم برین که گفتیم **اصری** عهد مرا بدین که و ابراهان وفا کنند **قالوا اقررنا** گفتند اقرار کردیم و میثاق بپذیرفتیم **قال فاشهدوا** گفت خدای که
گواه باشید بعضی بر اقرار بعضی یا ملایکه را فرمود که گواه باشید بر اقرار انبیا **وانا معکم** و من که خدایم با شما **من الشاهدین** از گواهانم بدین اقرار **فمن**
تولی پس هر که برگردد و اعراض از ایمان بدین رسول و نصرت کردن وی **بعد ذلک** بعد ازین عهد و پیمان **فاولیک** پس ان گروه مقرضان **هم**
الفاسقون ایشانند بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان و ایمان ما از مقام عهد و پیمان **افغیر دین الله** ایا بجز دین خدای **تبغون** میطلبید دین دیگر
حفص بغیبت خوانده یعنی پیمان شکنان بغیر دین حق دین دیگر میطلبند **وله** و حال انکه خدای راست **اسلم** گردن اطاعت نهاده **من فی السموات**
هر که در آسمانهاست **والارض** و هر که در زمین است **طوعا** برغبت **وکرها** و بکراهت یعنی اگر خواهند و اگر نه سر بر خط حکم او باید نهاد و
گفته اند اهل آسمان فرمان بردارند برغبت و اهل زمین بعضی بطوع و جمعی بکراهیت و انقیاد ما عدا ثقلین بطوع است و از ان ایشان بکره
والیه یرجعون و بسوی او باز گردانیده خواهید شد تا بجای وای کارها و حفص بغیبت خوانده یعنی همه اهل آسمان و زمین بدو رجوع خواهند
کرد **قل امنا** بگوای محمد که ایمان آوردیم **بالله** بخدای که یکتاست در ذات و بی همتا در صفات **وما انزل** و گرویده ایم انچه فرو فرستاده اند
علینا بر ما یعنی قران **وما انزل** و انچه نازل گردانیده اند **علی ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط** بر ابراهیم و دو پسر او و پسرکان او
و کتاب ایشان همان صحف ابراهیم است چه ایشان در تحت شریعت او بوده اند **وما اوتی موسی** و انچه داده اند بموسی که توریت است **وعیسی** و
بعیسی که ان انجیل است **والنبیون** و انچه داده اند پیغامبران دیگر را چون شیث و ادریس و داود و حیقوق و شعیا علیهم السلام که کتب بدیشان
نازل شده بود **من ربهم** از نزد پروردگار ایشان **لا نفرق** جدایی نمی افکنیم **بین احد** میان یکی از ایشان یعنی بهمه ایمان می آریم نه ببعضی دون
بعضی چون یهود و نصاری **ونحن له مسلمون** و ما مر خداوند را گردن نهادگانیم در اوامر و نواهی **ومن یبتغ** و هر که طلبد **غیر الاسلام دینا** جز دین

مسلمانی گیتی

مسلمانی گیتی دیگر را **فلن یقبل منه** پس پذیرفته نشود ان دین از وی **وهو** و او بواسطه ترک اسلام **فی الاخرة من الخاسرین** در ان سرای از زیانزدگان باشد در نشان
انها که بعد از وصول اثر اسلامت از دامن دین متین باز دارند و مرتد شوند میفرماید که **کیف یهدی الله** چگونه باشد راه نماید خدای استفهام است
بمعنی نفی یعنی راه ننماید خدای **قوما کفروا** گروهی را که کافر شدند **بعد ایمانهم** بعد از ایمان که آورده بودند و ایشان دوازده تن بوده که از مسلمانی
بر تافته بدار کفر پیوستند چون حارث بن سوید و طعمة بن ابیرق و مقبس بن ضبابة و امثال ایشان که گرویدند بخدای **وشهدوا** و گواهی دادند **ان**
الرسول بانکه فرستادهٔ خدای یعنی محمد صلی الله علیه وسلم **حق** حقست و قول او صدق **وجاءهم البینات** و آمده بود بدیشان ایتهای روشن یعنی قران یا
معجزات پیغامبر **والله** و خدای **لا یهدی القوم الظالمین** راه ننماید گروه ستمکاران را که وضع کفر کردند در موضع ایمان **اولیک** ان گروه مرتدان
جزاؤهم پاداش رت ایشان **ان علیهم** انست که بر ایشان باشد **لعنة الله** لعنت خدای و ان دوریست از رحمت او **والملیکة** و لعنت فرشتگان
و ان نفرین ایشانست **والناس اجمعین** و لعنت همه مردمان و ان مذمت کردنست مر ایشان را **خالدین فیها** جاوید باشند در لعنت یا اثر لعنت که عقوبت
است **لا یخفف** سبک کرده نشود **عنهم العذاب** از ایشان عذاب دوزخ **ولا هم ینظرون** و نباشند ایشان که مهلت داده شوند از برای رجوع بدنیا یا در تاخیر
عذاب از وقتی بوقتی **الا الذین تابوا** مگر انکه باز گردند بحضرت ربوبیت **من بعد ذلک** از پس انکه برگشته اند از حق **واصلحوا** و بصلاح آورند انچه
را که در ان فساد کرده اند **فان الله** پس بتحقیق که خداوند تعالی **غفور** آمرزنده توبه کنندگان است **رحیم** مهربانست بر ایشان برادر حارث بن سوید این
ایتها را بدست امینی نزد برادر فرستاد حارث بعد از تلاوه ایه فرستاده را گفت [illegible] هرگز دروغ نشنوده ام و برادرم نیز برسول خدای دروغ
نمی بندد و خدای از همه راست گوی تراست پس جزانا امید باشم توبه کنان روی بمدینه نهاد و بوقت رجوع همین ایه بر یازده تن دیگر خواند و ایشان
از توبه ابا نموده گفتند ما حالا در مکه طرح اقامت داریم و انتظار مغلوبیه محمد و انصاری را عوان او میبریم اگر مطلوب با حاصل شود فهو المراد
والا چون خواهیم بدین اسلام باز گردیم و توبه ما نیز پذیرفته شود حق سبحانه در شان ایشان فرستاد که **ان الذین کفروا** بدرستی انانکه کافر
شدند بخدا و رسول **بعد ایمانهم** پس از گرویدن ایشان **ثم ازدادوا کفرا** پس زیاده کردند کفر را بر کفر یعنی ثبات ورزیدن بران یا باتیه توبه
نیز کافر شدند **لن تقبل توبتهم** هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان **واولیک هم الضالون** ان گروه که بر کفر اقامت ورزیدند ایشان آنهم
گمراهان از طریق هدایت یا هلاکت شدگان در بادیهٔ غوایت **ان الذین کفروا** بدرستی که انانکه کافر شدند **وماتوا وهم کفار** و بمردند و ایشان
کافر بودند یعنی بر کفر مردند **فلن یقبل من احدهم** پس قبول کرده نشود از هیچ یکی از ایشان **ملء الارض ذهبا** پری زمین زر
ولو افتدی به واگر چه فدا دهد ان همه یعنی اگر کافری ان مقدار زر از مشرق تا مغرب مملو سازد و فدیه دهد تا از عذاب دوزخ بازرهد بعد
از ورود معقول نخواهد بود **اولیک** ان گروه که کافر میرند **لهم عذاب الیم** مر ایشانراست عذابی شامل بر الم پیچاب **وما لهم من ناصرین**

الجزء الرابع من اجزاء الثلثین

و نباشد مر ایشانرا هیچ کس از یاری دهندگان در باز داشتن عذاب از ایشان [illegible] **البر** هرگز نیابید نیکویی و بدانچه میطلبید از
خیر نرسید یا نیابید بهشت **حتی تنفقوا** تا انکه نفقه کنید و صدقه دهید [illegible] انچه دوست میدارید از مال که بر فقرا تصدق نمایید
یا جاه که بدان معاونت درمان کنید یا قوه بدان که انرا بطاعت صرف دل سازید یا دل که انرا وقف محبت الهی گردانید یا جان که او را در راه
رضا حق در بازید یا هر که انرا از ناس تعلق بما سوی الله ببرد از ید و گفته اند محبوب خود را نفقه کنند در دنیا مطلوب خود رسند در عقبی

و هر که بگذرد از دنیا و عقبی برسد بقرب حضرت مولی **بیت** می صرف وحدت کسی نوش کرد ⁂ که دنیا و عقبی فراموش کرد ⁂ بعد از نزول آیه
ابو طلحهٔ انصاری رضی الله عنه بجناب نبوت پناه علیه صلوات الله آمده گفت یا رسول الله اطیب اموال واحب آن نزدیک من بیرحاست بیرحا خدای حکم
کند وضع کن وان باغی بود در غایت خوبی و نهایت تازگی و خوبی که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم گاه گاه بدان در آمدی واز آب و میوه آن تناول فرمودی
پس در جواب ابی طلحه گفت بخ بخ این طلبیت با سود بسیار خواه ان محبوبات اموال خود خواه غیر او فان الله به علیم پس خدای بدانچه داناست و به
حسنات شما را جزا خواهد داد کل الطعام همه انواع خوردنیها کان حلا بوده است حلال لبنی اسرائیل فرزندان یعقوب را آورده اند
که چون آیه فرود آمد که فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم یعنی بشومی ظلم و معصیت جهودان یعنی طعام پاک چون لحم ماهی و شحوم غنم
و بقر و امثال آن بدیشان حرام کردیم یهود ازین آشفته شده گفتند اینها ابدا حرام بوده است حق سبحانه این قول را تکذیب کرده فرمود که همه خوردنیها
همه طعامها بر یعقوب و قوم او حلال بوده الا ما حرم مگر آنچه حرام کرد اسرائیل علی نفسه یعقوب بر تن خود و آن چنان بوده که یعقوب را مرضی
عارض شده فرمود که اگر او را خدای تعالی شفا دهد هر طعام و شرابی که دوستتر دارد بر خود حرام سازد حق تعالی او را شفا بخشید و شیر شتر که از همه
مطعومات دوستتر و بات دوستتر داشتی تقربا الی الله فاذیذه بر خود حرام ساخت جهودان بمتابعت او از تناول آن اجتناب نموده گفتند توریت
بحرمت اینها حکم کرده است حق سبحانه فرمود که نه چنین است که ایشان میگویند بلکه اینها را بسبب نذر بر خود حرام کرد من قبل ان تنزل التوریه بگو
یا محمد توریت صحیح را فاتلوه پس بخوانید آنرا یعنی آیه تحریم این اشیا را از آن تلاوت کنید ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان و چون یهود
از آوردن توریه ابا کردند افترا ایشان بر خاص و عام روشن شد فمن افتری پس هر که افترا کند و بر بندد علی الله الکذب بر خدای دروغ را در
تحریم و تحلیل من بعد ذلک پس از آنکه ظاهر شد که در تحریم از اسرائیل بوده نه از ملک جلیل فاولئک پس آن گروه مفتریان هم الظالمون ایشان ستمکاران اند
و بیهیچ ستمی از ترک انصاف بدتر نیست قل صدق الله بگو راست گفت خدای در خبر تحریم و سخن یهود دروغ بود فاتبعوا پس متابعت کنید ملة ابرهیم
کیش ابراهیم دین او را حنیفا بیان حال ابراهیم است که مستقیم بود بر دین اسلام و مائل از غیر آن وما کان من المشرکین و نبود از شرک آرندگان
ان اول بیت بدرستی که اول خانه که در روی زمین وضع عمارت کرده ساخته شده للناس برای مردمان تا از زیاده کنند للذی ببکة آن
خانه ایست که در مکه واقع شده و مکه اسم بلد است همچنانکه اسم همان بقعه که خانه در وست از مرتضی علی کرم الله وجهه سوال کردند که آیا کعبه اول
خانه ایست که برای پرستش خدای ساخته اند فرمود که نه پیش از آن نیز بیوت عبادت بوده اول خانه ایست که حق تعالی مبارک گردانیده بود و مردمان
که زیارت او را سبب رحمت و هدایت ساخت کما قال مبارکا برکت داده شده یعنی بسیار نفع و کثیر الخیر و برکت او تا حدیست که نظر کردن در وی
بی طواف و نماز برابر است با عبادة یکساله که در غیر مکه واقع شود وهدی و این خداوند هدایت است للعالمین مر عالمیان را که بوقت قبله
ایشان را معتدی میسازد یا راه نماینده مسلمانان را بجنت فیه درین خانه یا در حرم آیات بینات نشانه روشن است یکی از آنها
مقام ابراهیم و آن سنگی است که اثر قدم خلیل الرحمن صلوات الله علیه بر آن بوده و آن نه یک آیت است بلکه چهار آیت است اول تاثیر آن سنگ
از قدم ابراهیم دوم عوض کردن قدم آنحضرت تا کعبین در وی سیوم بقاء آن رقم مدت متمادی چهارم محفوظ ماندن آن سنگ با وجود
کثرت اعادی آیتی دیگر ومن دخله و هر که درآید بدین خانه کان آمنا باشد ایمن از قتل و غارت یعنی گناهکاری که پناه بخانه آرد دست

وما تنفقوا من شیء وانچه
بدهید نفقه از چیز ۴

پیش از آنکه فرستاده شود توریت
قل فاتوا بالتوریه ۵

توض ازدی

توض ازوی کوتاه است مادام که در خانه باشد و گفته اند داخل حرم جهت ادای حج و عمره ایمن است از عقوبات و مکافات جرایمی که قبل از حج مرتکب آن شده چه آن
بقول اصح مغفور است ابو النجم صوفی گوید شبی طواف خانه کعبه میکردم و بغایت وقتی صافی داشتم گفتم خدایا تو فرموده که ومن دخله کان آمنا داخل حرام از چه
ایمن باشد هاتفی آواز داد که امنا من النار جمعی که مقام ابراهیم را یک آیه دانند واو داخل حرم را آیتی دیگر قول ایشان نیست که از مجموع آیات بینات دو را ذکر
کرده و باقی را مطوی ساخت تا دلالت کند بر آنکه آیات بسیار است و دیگران متجاوز از صد شمار و مفسران بعضی از آنها ذکر میکنند چون میل قلوب مردمان
و اختصاص آن بقبله مومنان و آنکه تخریب خانه مخذول گردد و هیچ پرنده بر بام خانه ننشیند و هر گز بی طواف کننده نباشد و هر که بخانه نظر کند البته
دیده اش اشکبار شود و اولیا هر شب آدینه در حوالی او حاضر گردند و جنیان بطواف او مایل باشند و امثال این آیات واضح بسیار است **بیت**
هر چه گفتیم در اوصاف وی از وی کمال ⁂ هم چنان هیچ نگفتیم که صد چندانست ⁂ محققان گویند نخستین خانه که در مکه صدر انسان جهت منظور است ولکن
ینظر الی قلوبکم موضع شد خانه دلست و جمیع اجزاء وجود به برکت دل راه بحق یابند هر گاه اشعه لوامع نظرات تجلیات ربانی بر دل افتد آثار انفتاح
و انشراح از صفحه وجه او لایح گردد و بصفت سمع ولکن لیسعنی قلب عبدی متصف گشته مظهر انا بی یسمع و بی یبصر شود درین خانه علامات روشن است
که طالب بدانها بر مطلوب خود استدلال میکند و مقام ابراهیم تسلیم باشد یکی از آنها باشد شیخ سری سقطی قدس سره فرموده که مقام ابراهیم
مقام منت و هر که بدین مقام در آید از همه فتنها ایمن گردد و آمدن بحرم بصورت [illegible] است از تیغ دشمن و دخول در حرم یعنی بواسطه ایمنی باشد
از شمشیر قطیعه دوست و عاشقان از هیچ المی زیاده نیست **فرد** به تیغم گر زنی باکی ندارم ⁂ جه هجرانم کشی طاقت ندارم ولله و خدای راست
علی الناس بر مردمان حج البیت قصد خانه کعبه من استطاع هر که توانائی دارد الیه سبیلا بسوی حج از جهت زاد و استطاعت بقول امام شافعی رحمه الله
زاد و راحله است و بسخن امام مالک رحمه الله صحت بدن و قدرت و کسبی که زاد از آن حاصل شود و امام اعظم رحمه الله زاد و راحله و صحت را استطاعت گوید و امن
طریق نیز شرطست ومن کفر و هر که نگرود بنو صیته حج فان الله پس بدرستی که خدای تعالی غنی عن العالمین بی نیاز است از همه عالمیان قل یا اهل الکتاب بگو ای
اهل کتاب لم تکفرون چرا میپوشید یا منکر میشوید بآیات الله بآیتهای خدای که در وجوب حج فرستاده والله شهید و خدای مطلع است و گواه علی ما تعملون
بر آنچه شما میکنید از کتمان حق و کژ یابان ربانی قل یا اهل الکتاب بگو ای اهل توریت لم تصدون چرا باز میدارید عن سبیل الله از راه خدای که دین اسلام
و منع میکنند من آمن کسی را که بگرویده بخدای و دین حق را قبول کرده و او عمار یاسر است و رفقا او که یهود ایشان را بکیش خویش میخواندند تبغونها
میطلبید برای آن راه راست عوجا کجی و انحراف یهود و مسلمانان را میگفتند در دین شما کجی هست یعنی آن شخص که متابعت او میکنید آن پیغامبر موعود
نیست و نعت و صفت او را بر وجهی که تحریف داده بودند با اهل اسلام میگفتند حق سبحانه فرمود که کجی میطلبید در دین اسلام وانتم شهداء و حالانکه
شما گواهانید بر آنکه راه راست و دینی درست اسلام است و از وصیت ابراهیم و یعقوب علیهما السلام دانسته اند وما الله بغافل و خدای بیخبر
نیست عما تعملون از آنچه شما میکنید یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه ایمان آورده اید خطاب با جمله انصار است رضی الله عنهم ان تطیعوا اگر شما فرمان برید
فریقا گروهی را من الذین اوتوا الکتاب از یهود که شاش بن قیس و اصحاب او اند یردوکم باز گردانند شما بعد ایمانکم پس از ایمان شما کافرین کافران ناگرویدگان
یعنی اگر متابعت شاش و متابعان او کنید شما را و بد سازند و این شاش یهودی حقود و حسود بود و پیوسته عیبجوی و بدگوی مسلمانان کردی
و خواستی که سنگ تفرقه در مجمع یکجهتان انصار افکند دو قبیله بودند اوس و خزرج و در جاهلیت میان ایشان حرب و قتال دایم و قایم بودی

جون مسلمان شدند ان خصومت بود واتحاد مبدل کشت شانش از روی حسد تدبیری انکیخت که بهمان عداوت میان ان دو فریق تازه کردد شخصی را
فرمود تا در میان اوس و خزرج بنشیند و از واقعه بعاث که حربی بود بین القبیلتین سخنی درمیان افکند و قصیده که دران ایام مشتمل بر مذمت خزرج
کفته بودند بخواند القصه جون ذکران محاربه درمیان آمد و قصیده بسامع خزرجیان رسیده از غایت اشفتکی ایشان نیز زبان بهجاء اوسیان
کشودند اوسیان تحمل نا کرده اغاز شبت خزرجیان کردند و کار از مجادله بمقاتله کشید و دلیران طرفین مصاف مقاتله و میدان محاربه بیاراستند
و اغاز تیرانداختن و تیغ زدن کرده غبار از معرکه بهیجا برانکیختند نظم زیکجانب کردی رزم بر داز ❊ زدیکرسو جمعی ز رنک و تاز ❊ در افتاده
همجو شیر غران ❊ بکرز و نیزه و شمشیر بران ❊ فی الحال جبرئیل با ین ایتها نازل شد و خواجه عالم صلی الله علیه واله وسلم بود که ایشان در آمده درمیان دو
صف قرار کرفت و فرمود که باوجود انکه من درمیان شمام داعیه رسوم جاهلیت دارید پس از انکه خدای شمارا باسلام کرامی داشته طریق دین
داری میکذارید بشنوید که خدای جه میفرماید پس این ایتها بر ایشان خواند فی الحال استغفار بکرد و اشک ریزان یکدیکر را در کنار کرفتند و دا نستند
که اکر فرمان یهود میبرند از ایمان بکفر باز میکردند و حق تعالی با ایشان برین وجه خطاب میکند وکیف تکفرون و جکونه کافر میشوید وانتم تتلی و
حالانکه شما اید که خوانده میشود علیکم بر شما ایات الله قران وفیکم رسوله و در میان شماست رسول او ومن یعتصم بالله و هرکه جنک دردزند بدین
خدای یا کتاب او فقد هدی پس بدرستی که راه نموده شود الی صراط مستقیم بسوی راه راست یا ایها الذین امنوا ای کروه کرویدکان از اوس و خزرج
اتقوا الله بترسید از خدای حق تقاته جانچه سزای ترسیدنست نزد اکثر علما این ایه منسوخست که فاتقوا الله ما استطعتم جه تقوی بران وجه که حق ان
باشد هیچکس را میسر نشود پس عنایت الهی بار این مشقت ازین امت دفع فرموده ناسخ این ایه فرستاد که فاتقوا الله ما استطعتم بر هیزکاری کنید بر ان
مقداری که مقدور شماست ولا تموتن و ممیرید الا وانتم مسلمون مکر انکه شما مسلمان باشید لفظ نهی بر موت واقعه شده اما فی الحقیقة امر است باقامت
اسلام تا بر مسلمانی میرند واعتصموا و جنک در زنید انصار بحبل الله بدین خدای که حبل المتین است جمیعا همه شما و بقول بعضی علما حبل الله اینجا
قرانست یا موافقت حضرت پیغامبر است صلی الله علیه وسلم او میکند که مجتمع باشید در اعتصام بذیل سید انام علیه الصلوة والسلام جه بی انکه ظاهر
و باطن جنک در اتباع انحضرت زنند راه بمقصد اصلی نتوان برد و نه بمطلوب حقیقی توان رسید نظم حقا که بی متابعت سید رسل ❊ هرکز کسی
بمنزل مقصود ره نیافت ❊ از هیچ رو بهیج دری ره نمیبد ❊ انرا که استانه او روی دل بتافت ولا تفرقوا و پراکنده مشوید از خدمت
وی واذکروا و یاد کنید نعمة الله نعمتها خدایرا که علیکم بر شما افاضه کرده و ان اسلام است وقران و صحبت پیغامبر ید شما اذ کنتم انزا
یاد ارید که بودید شما با یکدیکر اعداء دشمنان که پیوسته حرب میکردند فالف پس خدای پیوند داد بین قلوبکم میان دلهای شما بیرکت
اسلام و میمنت خدمت خواجه انام علیه الصلوة والسلام فاصبحتم پس کشتید شما بنعمته اخوانا برحمت خدای برادران یکدیکر وکنتم و
بودید شما بواسطه ضلالت و جهالت علی شفا حفرة بر کناره مغاکی من النار از اتش دوزخ یعنی مشرف بودید بر وقوع دران داکر در کت
شما در ان حال در یافتی هر اینه بدوزخ میرفتید فانقذکم منها پس شما را باز رهانید از ان حفره اتش کذلک همجنین که بیان کرد حال شما از نقمت
و نعمت الفت محمد یبین الله بیان میکند خدای و روشن میکرداند لکم الایات برای شما دلایل و هدایت خود را لعلکم تهتدون تا باشد که شما ثابت
مانید طریق هدایت ولتکن منکم و هر اینه باید که باشد از شما امة کروهی که ایشان یدعون الی الخیر بخوانند مردمانرا بنیکویی یعنی بدین اسلام یا بائتلاف

مومنان بایکدیکر

المنکر
مومنان بایکدیکر و جمعی بر انند که این داعیان موذنانند که خلق را بعبادة خدای میخوانند و یامرون و فرمایند بالمعروف بنیکویی و ینهون عن
و باز دارند از منکر معروف انست که موافق کتاب و سنت باشد و منکر انکه مخالف قران و حدیث بود و نزد محققان معروف خدمت حقست و منکر
صحبت نفس واولیک وانکروه که داعی خیر و امر معروف و ناهی منکر هم المفلحون ایشانند رستکاران ولا تکونوا و نباشید ای مسلمانان
کالذی تفرقوا مانند انانکه متفرق شدند بعداوت جون یهود و نصاری که درمیان هر یک فرقها پیدا شد جون عنانیه و ساویه و موشکانیه
از یهود و ملکانیه و نسطوریه و یعقوبیه از نصاری هر فرقه دشمن فرقه دیکر واختلاف کردند در دین خود یهود بعد با نصد سال از موت
موسی علیه السلام واختلفوا و این اختلاف ایشان من بعد ما جاءتهم البینات از پس انکه امد بدیشان حجتهای روشن در کتابهای ایشان واولیک
وان پراکندکان و مخالفان لهم عذاب عظیم و ایشانراست عذابی بزرک یوم تبیض وجوه روزی که سفید کردد رویها وتسود وجوه و سیاه کردد رویها
فاما الذین اسودت پس اما انکه سیاه شود وجوههم رویهای ایشان حق تعالی بفرماید تا از روی توبیخ با ایشان کویند اکفرتم بعد ایمانکم ایا کافر شدید
بعد از ایمان خود ایشان اهل کتابند که بعد از ایمان به پیغامبر ما صلی الله علیه واله وسلم کافر کشتند یا منافقان که بزبان اقرار و بدل انکار کردند
یا کافران که روز میثاق بر بوبیت حق اعتراف نمودند در دنیا کافر شدند یا مرتدان که بعد از استعداد سعادت ایمان کرفتار دام شقاوت
و خذلان کشتند یا خوارج که بعد از تمسک بسنت در ورطه بدعت افتادند فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب دوزخ را بما کنتم تکفرون
بانجه بودید که بعد از ایمان کافر شدید واما الذین ابیضت وجوههم و اما انکه سفید باشد رویهای ایشان یعنی مومنان و اهل سنت وجماعت ففی
رحمة الله پس باشند در رحمت خدای یعنی بهشت از قبیل تسمیه محل است باسم حال و عرفا کویند رحمت روح و صال است و شهود جمال هم
این سفیدرویان فیها خالدون در رحمت یا جنت جاوید مانند کافیند تلک انجه کذشت درین سوره از اخبار و احکام ایات الله
ایتهاء خداوندانست در روز واجد و بشارت و وعد و وعید نتلوها میخوانیم انرا بواسطه وحی علیک بر تو بالحق براستی وما الله یرید و
نیست که خواهد خدای ظلما بیدادی از نزد خود للعالمین بر جن و انس یعنی ستم نکند و بی جرم عقوبت نفرماید ولله و خدایراست مافی السموات
انجه در اسمانهاست از انجم و ملایکه ومافی الارض وانجه در زمینهاست از ارکان و موالید والی الله و بسوی خدای ترجع الامور باز
کردید شود همه کارها کنتم هستید شما خیر امة بهترین کروهی که از خلق بجانب اخرجت بیرون اورده شده است للناس از برای فرزند
قولی انست که بودید شما بهترین امتی در سابق علم یا در لوح محفوظ یا در کتب انبیا یا در روز میثاق که در جواب الست بربکم مسارعت نمودید و حرمت این
امت جهت انست که در سلک خدمت حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام منسلک عربیه لما دعی الله داعیا الطاعة ❊ باکرم الرسل کنا اکرم الامم
جون خدا پیغامبر ما را بر حمت خوانده است ❊ افضل پیغامبرانست او و ما خیر الامم ❊ و کفته اند خیریت این امة درین سه صفت که یاد میکند
تامرون بالمعروف میفرمایید بمعروف و ان جیزیست که شرع انرا مستحسن شمارد وتنهون عن المنکر و نهی میکنید از منکر و ان جیزی بود که شرع انرا
مستقبح دارد وتؤمنون و میکروید از روی تحقیق بالله بخدای و ایمان بخدای متضمن انست که ایمان داشته باشد بهرجه ایمان بدان لازمست
جه ایمان بخدای وقتی محقق شود که بهرجه فرموده ایمان آورده ایمان اورده باشد ولو امن و اکر ایمان اورند و تصدیق کنند اهل الکتاب
علما بنی اسرائیل انرا که بر پیغامبر اخر الزمان فرود آمده یعنی قران لکان هر اینه باشد آن ایمان و تصدیق خیرا لهم بهتر ازا شان را

رسانید

اکثروا الکار منهم المومنون بعضی از ایشان گرویدگانند یعنی ابن سلام واصحاب او واکثرهم الفاسقون و بیشتر ایشان بیرون رفتگانند از دایرهٔ دین
لن یضروکم بشما ضرر نتوانند رسید الا اذی مگر اندکی رنجی که شما را گفتگو دعوه کنند یا بهتانی بر مسلمانی بندند یا اهل ایمان را بقتال خود بترسانند وان یقاتلوکم
واگر کارزار کنند با شما یولوکم الادبار بشتابند بر شما پشت داده و بهزیمت روند ثم لا ینصرون پس از هزیمت یاری کرده نشوند یعنی نه از خلق یاری نهند و نه از
حق مددکاری ضربت وضع کرده شد علیهم الذلة بر جهودان علامت خواری در نفس ایشان بجیثیتی که هرگز مسک نکرده و اصح انست که جزیه است
اینما ثقفوا هرجا یافته شوند دل با ایشان باشد الا استثنا منقطع است یعنی خواری لازم ذات ایشانست لیکن ایشان از ینها رهیدند بحبل
من الله بعهدی از خدای که قبول جزیه است وحبل من الناس وعهدی از مومنان باذن خدای بعد از قبض جزیه وباءو وبازگشتند یهود بغضب من الله
بخشمی از خدای یعنی سزاوار غضب الهی شدند وضربت وزده شد یعنی موضع گشت علیهم المسکنة بر ایشان علامت درویشی واحتیاج یعنی احاطه کرده شد
این نشانه بر ایشان چون احاطه خیمه مضروب بر اهل آن ذلک این خواری و مسکنت و رجوع بغضب حق بانهم کانوا بانست که ایشان جستند از روی عناد
یکفرون بایات الله نمیگرویدند بقرآن یا احکام توریه یا معجزات محمد صلی الله علیه وسلم ویقتلون الانبیاء ومیکشتند پیغامبران را بغیر حق بناسزا و ناواجب
و فی نفس الامر قتل انبیا ناحق است اما بحسب اعتقاد ایشان نیز بغیر حق بود و این اقبح است از آنکه اعتقاد حقیقت داشته باشند در قتل ایشان و گفته اند که
قبل از آبا یهود مدینه واقع شده اما رضای ایشان بران بوده ایشان را در عدد قاتلان می آرد ذلک این کفر و قتل بما عصوا بسبب آن بود که نافرمانی کردند
وکانوا یعتدون و بودند که تجاوز میکردند از حدود خدای آورده اند که چون عبد الله سلام و یاران او چون ثعلبه و اسد و اسید در دولت اسلام یافتند
یهود زبان طعن گشاده میگفتند ایشان از اشرار قوم ما اند که خلاف اسلام کرده با ما مخالفت نمودند حق سبحانه آیه فرستاد که لیسوا نیستند مومنان
اهل کتاب سواء برابر کافران ایشان من اهل الکتاب امة از اهل کتاب گروهی بودند قائمة ایستاده بر دین اسلام واصحاب با قایم
بحدود آلهی و گفته اند مستقیم بر قول راست و عمل خالص و دین راست و درست و این گروه ابن سلام واصحاب او بودند یا چهل تن بنجران و سی و
دو تن از حبشه و هشت کس از روم که بعیسی علیه السلام ایمان داشتند و بمحمد صلی الله علیه وسلم نیز ایمان آورده اند و احکام شریعت و قرآن تعلیم
گرفتند یتلون میخوانند آیات الله قرآن را آناء اللیل در ساعات شب و گفته اند میان و عشا وهم یسجدون و ایشان سجده تلاوت میکنند در ساعات
شب و اشهر نماز عشاست که مخصوص بدین امت شده و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم تاخیر عشا فرموده بود و وقت منتظر نماز بودند بیرون
فرموده و گفت بدانید که از اهل ادیان هیچ طایفه درین وقت خدا را یاد نکند غیر از شما یومنون بالله صفت امت قایمه میکند و میگوید ایمان حقیقی می
آرند بخدای والیوم الاخر و بروز قیامت ویامرون بالمعروف و میفرمایند خلق را بتصدیق محمد علیه الصلوة والسلام یا بهمه مامورات شرع وینهون عن المنکر
و نهی میکنند از تکذیب پیغامبر یا از تمام منهیات ویسارعون و می شتابند فی الخیرات در ادراک و اشتغال بخیرات واولئک و آن گروه یعنی امت
موصوفه بدین صفات که مذکور شد من الصالحین از جملهٔ شایستگان و پسندیدگانند وما یفعلوا وانچه میکنند من خیر از نیکی فلن یکفروه
پس هرگز بیسپاس داشته نخواهد شد یعنی نقصان ثواب اعمال شما نخواهد رسید نقص ثواب را کفران گفته چنانچه توفیهٔ ثواب را شکر کرده
فی قوله وکان سعیکم مشکورا و حفص و حمزه و کسائی بیا میخوانند یعنی آنچه میکنند امت قایمه از خیرات که بدان مسارعت نموده عمل ایشان ضایع نخواهد شد
والله علیم و خدای داناست بالمتقین باحوال پرهیزکاران ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند بقرآن و بمحمد صلی الله علیه وسلم و آن کعب بن

اشرف واصحاب او

اشرف واصحاب او بودند لعنهم الله لن تغنی عنهم باز ندارد از ایشان که برشوت بیعه علما خود را با آنکه رشوه میگیرند از ارذال قوم خود ولا اولادهم ونه فرزندان
ایشان که با عانت و امداد ایشان بستظهرند من الله شیئا از عذاب خدای چیزی را واولئک وآنگروه کفار اصحاب النار ملازمان آتش دوزخند هم فیها خالدون
ایشان در آتش جاوید مانندگانند مثل ما ینفقون مثل آنچه نفقه جهودان بر علما خود یا ابوسفیان واصحاب او در حرب احد خرج لشکر کفار میکنند یا افواج
مشرکان در عیدها بر بتان خود یا نفقهٔ منافقان بریا و سمعه فی هذه الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا کمثل ریح مانند بادیست که باشد فیها صر در آن بادها
سرمای سخت اصابت حرث قوم برسد بکشت زار قومی که بشرک و معاصی ظلموا انفسهم ستم کرده اند بر نفسها خود یا حق خدا نداده اند فاهلکته پس
هلاک و تباه کرد آن باد سرد و کشت ایشان را وما ظلمهم الله وستم نکرد خدای بر زرع ایشان ولکن کانوا و لیکن ایشان بودند انفسهم
بر نفسهای خود یظلمون ستم میکنند بارتکاب عملی که بدان مستحق عقوبت میشوند صاحب کشاف گفته که حق سبحانه تشبیه کرده آنچه نفقه
کرده اند بموضع در عدم انتفاع بکشت زار سرمازده که منفعتی از آن بکس نرسد گفته اند مثل النفاق ما بسندیده ایشان در هلاک ایشان مثل ریح
مهلکه است در اهلاک حرث یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لا تتخذوا فرا مگیرید بطانة دوستی نهانی من دونکم از دون مومنان
که از جنس شما اند جمعی از صحابه با منافقان دوستی داشتند یا با یهود عقد موالات بسته بودند بسبب نسبت قرابت یا حق رضاع یا قرب
جوار رسم صداقت فرو نمیگذاشتند حق تعالی نهی کرد که مومنان از هم نشینی ایشان که بیگانه هرگز آشنا نشود لا یالونکم ایشان تقصیر
نکنند در بارهٔ شما خبالا از روی تباهی ودوا و دوست دارند ما عنتم آنکه باشید در رنج و مشقت قد بدت البغضاء بتحقیق آشکارا شده است
دشمنی ایشان یعنی علامت عداوت من افواههم از دهنها ایشان یعنی از سخنانیکه بر دهن ایشان میگذرد که یهود پیوسته در تجسس عیوب مسلمانان
بودند و اهل نفاق نیز نسبت با حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم سخنان فتنه انگیز میگفتند وما تخفی صدورهم وآنچه پنهان میدارد دلهای ایشان
از بغض و عداوت اکبر بزرگتر و بیشتر است از آنکه بر زبان میرانند قد بینا هر آینه ما بیان کردیم لکم الآیات برای شما آیتها در لزوم ایشان از بغض در
لزوم موالات آشنایان و معادات بیگانگی ان کنتم اگر هستید شما که از روی انصاف تعقلون تعقل کنید و دریابید مواقع نفع را که دوستان جانی اند و
مکامن ضرر را که دشمنان نهانی اند ها تنبیه است بر خطای یاران که با غیار دم در دوستی میزدند انتم تعبیر است اولاء تحقیر و معنی آنکه شما اید آن خطاکاران
طرح دوستی افکنده اید پس بیان خطاب میکند بدین وجه که تحبونهم شما دوست میدارید ایشان را و میخواهید که بهترین چیزی برسند که اسلام است ولا یحبونکم
و ایشان نمیدارند شما را بدترین چیزی که کفر است وتومنون و شما ایمان دارید بالکتاب کله بهمه کتاب الهی و ایشان ببعضی را میگروند واذا لقوکم
و هرگاه که بشما رسند قالوا آمنا گویند ما نیز ایمان آورده ایم مثل شما واذا خلوا و چون با یکدیگر خلوت کنند عضوا علیکم الانامل میخایند و میگزند بر دشمنی
شما سر انگشتان من الغیظ از غایت خشم و کینه قل بگو ای محمد موتوا بغیظکم بمیرید بخشم خود او توبیخ است حاصل المعنی آنکه بخشم و دردی که از مومنان
در دل دارید میکشید تا بوقت مرگ ان الله بدرستی که خدای علیم داناست بذات الصدور بدان چیزها که در دلهاست و مطلع بر آن کینها که در سینهای شماست
بعضی بر آنند که این کلام دعا علیهم است حق سبحانه پیغامبر خود را صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که بهلاک ایشان دعا کن پس معنی آیه آنست که خدای بمیراند شما را
هم در آن خشم و حسد و کینه و رشک که دارید بیت بمیر ای حسود پیوسته غمگین ۰۰ که جز مرگت نخواهد داد تسکین ان تمسسکم حسنة واگر برسد بشما ظفری
و غنیمتی چنانچه در حرب بدر بود تسوهم دلتنگ گرداند ایشان را و بدحال شوند وان تصبکم سیئة واگر برسد بشما آفتی و بلایی چنانچه در حرب احد واقع شد

یفرحوا بها خوشدل و فرحناک شوید بدان و این نشانه کمال عداوتست که بغم کسی شادان و بشادی کسی غمناک گردند وان تصبروا و اگر شما ای مومنان
صبر کنید بر جفاء یهود و کید منافقان یا از آزار کفار وتتقوا و بپرهیزید از مخالطه اعدا لا یضرکم شما را زیان نکند کیدهم شیئا مکر و حیله ایشان چیزی ان الله
بدرستی که خدای بما تعملون بانچه میکنند از جور و تعدی محیط رسنده است و احاطه کننده بعلم واذ غدوت و یاد کن ای محمد چون بامداد بیرون
شدی من اهلک از منزل عایشه رضی الله عنها که آن بقول بعضی روز بدر یا احزاب بوده و اشهر آنست که روز احد است و آن پنجم شوال سال
ثلث من الهجرت بوده آورده اند که ابوسفیان از احیاء عرب فراهم آورده متوجه مدینه شد با سه هزار سوار و پیاده که هفتصد زره پوش و دویست
اسب با ایشان بوده و بحوالی احد فرود آمد و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم میخواست که در مدینه توقف کند و در شهر با ایشان مقاتله نماید
جمعی دلیران اصحاب که در حرب بدر حاضر نبودند در باب خروج مبالغه کردند و حضرت با هزار کس از مهاجر و انصار بقتال ایشان توجه فرمود در اثناء
طریق عبدالله ابی با سیصد منافق بشب برگشت که اسلام آورده و واجه نمودی حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم با هفتصد نفر در برابر دشمن صف
کشیده کوه احد را برقفا و عینین را بر یسار گذاشته روی بجانب مدینه آورده عبدالله بن جبیر را رضی الله عنه با پنجاه مرد تیرانداز در رخنه که
بر طرف کوه احد بود و بتوقف در ورکه و محافظت آن مبالغه بسیار نمود و بنفس خود تسویه معسکر همایون اقدام کرد و این آن بامدادست که حق سبحانه
فرمود که از منزل خود بیرون آمدی تبوء المومنین میساختی و مهیا میکردی جهت مومنان مقاعد جایهاء ایستادن للقتال برای کارزار
وآن چنان بود که میمنه لشکر بزبیر عوام نامزد کرد و میسره را بمقداد اسود و قلب را بحمزه سپرد و علی را بملازمت خود تعیین فرمود والله سمیع و
خدای شنوا است قولها شما که در باب خروج از مدینه و توقف در آن میگفتند علیم داناست بنیتها شما بعلم قدیم دانسته بود اذ همت چون
قصد کردن طائفتان منکم دو گروه از شما که مومنانید بنو حارثه از اوس و بنو سلمه از خزرج ان تفشلا آنکه بددلی کنند و بازگردند بوقتی که ابن
ابی باز میگشت والله پس چگونه گریزند و بازگردند حال آنکه خدای ولیهما یار و مددکار این دو گروه بوده وعلی الله و بر خدای نه بر غیر او فلیتوکل
المومنین باید که توکل کنند گروندگان تا ایشان را نصرت دهند ولقد نصرکم الله و بدرستی که نصرت داد خدای شما را ببدر بموضعی که آنرا
بدر گویند و آن چاهیست منسوب بمردی کلده وانتم اذلة و حال آنکه بودید شما خوار در چشم دشمنان یعنی اندک مینمودید و ایشان از حرب شما احساس
بر داشتند فاتقوا الله پس بترسید از خدای و بکثرت مشرکان و بازگشتن منافقان بددل مشوید لعلکم تشکرون شاید که شما توفیق یابید و شکر گویید
تا نعمت نصرت بر شما زیاده گردد پس از نصرت مومنان در روز بدر خبر میدهد و میگوید اذ تقول چون گفتی للمومنین وقت کارزار و وقتی که
درمانده بودند الن یکفیکم آیا کفایت نمیکند و پسندیده نیست ان یمدکم ربکم آنکه مددکاری کند پروردگار شما بثلثة آلاف بسه هزار من
الملائکة از فرشتگان منزلین فرود فرستادگان از عالم بالا و بعضی برآنند که وعده نزول این سه هزار در روز احد بوده بشرط صبر و تقوی و
بلی ایجابست بعد از نفی یعنی مددکاری نماید ان تصبروا اگر صبر کنید در جنگ دشمن وتتقوا و بپرهیزید از مخالفت پیغامبر علیه الصلوة و السلام که در
باب بوده و اشهر بلکه اصح آنست که صحابه در روز بدر از حق سبحانه مدد طلبید و خدای تعالی فرشتگان فرستاد اول هزار فرشته
بعد از آن بسه هزار رسید و آخر به پنج هزار چنانچه فرمود ویاتوکم من فورهم و بیایند بشما دشمنان شما از خشمناکی که ایشان راست تا پیغمبر بر ایشان
هیچ کار نکنند یمددکم ربکم افزون کند و مدد کند شما را پروردگار شما بخمسة آلاف به پنج هزار سوار من الملائکة از فرشتگان مسومین نشان کنندگان

و اسبان خود را و این عادت سمرات میان مبارزان که علامت بر خود یا بر مرکب نهند و نشان ملائکه در آن روز آن بود که صوف سرخ بر اذناب
و پیشانی اسبان بسته بودند یا خود را نشانها کرده بودند بعمامهای سفید طرهها از میان دو کتف فرو گذاشته و ما جعله الله و نگردانید خدای آن
امداد یا انزال یا وعده را الا بشری لکم مگر مژدگانی و شما را بر وی فتح ولتطمئن و برای آنکه آرام یابد قلوبکم دلهای شما به بودن حرب و ما
النصر و نیست یاری دادن الا من عند الله مگر از نزدیک خدای العزیز غالبی که مغلوب نشود الحکیم حاکمی که نصرت و خذلان او بر مقتضای حکمت باشد
لیقطع تعلق بنصرکم یعنی در حرب بدر شما را نصرت داد تا ببرد و نیست گرداند طرفا گروهی بزرگ را من الذین کفروا از آنکه کافر بودند یا در هم
شکند و یکی از ایشان و در آن واقعه فی الواقع شکستی عظیم بصنادید قریش رسید که هفتاد تن کشته و هفتاد تن اسیر شدند او یکبتهم یا آنکه
خوار و نگونسار گرداند ایشان را فینقلبوا پس گردند باز و بهزیمت شوند خائبین در حالتی که بی بهرگان و ناامیدان باشند ذکر بدر در میان قصه
احد برای آن فرمود تا صحابه جمع کنند میان صبر و شکر چه یکی ازین دو قصه مشتمل بر فتح و غنیمت است و بر آن شکر باید کرد و دیگر محتوی بر قتل
و هزیمت و در آن صبر باید قصه احد اجمالا بر آن وجه بوده که بعد از تسویه صفین بمحاربه قیام نمودند و علمداران قریش یکی از پی دیگری
کشته شدند و لشکر مکه روی انهزام نهادند و اهل مدینه در لشکرگاه ایشان ریختند و آغاز نهب و غارت کردند جماعت تیراندازان
که محافظت رخنه کوه تعلق بدیشان داشت با وجود که پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم مبالغه بسیار نموده اگر ما غالب یا مغلوب شویم شما
ازین موضع بجای دیگر مروید بر امید تاراج غنایم روی بلشکرگاه آوردند چند آنکه عبدالله جبیر مبالغه بسیار نمود و از تاکید حضرت
ایشان را آگاهی نمود بجایی نرسید و جمعی اندک که عدد ایشان بده نمیرسید با وی توقف کردند و باقی بسخن امیر خود التفات ننموده متوجه
اخذ غنیمت شدند شامت مخالفت فرمان نبوی در لشکر اسلام رسید و خالد بن ولید و عکرمه بن ابی جهل که عزیمت هزیمت داشتند
چون رخنه کوه را از محارسان و محافظان خالی دیدند با جماعتی کفار بر سر عبدالله جبیر تاختند و او با یاران بقتل آورده از عقب
لشکر اسلام در آمدند و قضیه فتح منعکس شد و خبر ظفر کفار بگریختگان ایشان رسید بازگشتند و اهل ایمان را که در محیط عرفان بودند
و این در میان گرفتند و سید الشهدا حمزه با بعضی از اصحاب شربت شهادت چشیده برخی دیگر روی بگریز نهادند و جمعی دیگر
در ملازمت حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله از ده شد نظم بود لعلی سهیل رخشنده ∴ سنگ را رنگ لعل بخشنده ∴ چون
سهیلش رفیق سنگ آمد ∴ سنگ در دم عقیق رنگ آمد ∴ و حضرت در میان کشتگان افتاد و بعد جمعی از اصحاب بجانب شعب احد
رفت و کافران بازگشته روی بمکه نهادند و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم چون از شهادت عم خود و مثله کردن با بعضی از کشتگان
وقوف یافت و خاطر مبارکش خطور کرد که تیر نفرین بر هدف اهل ضلالت افکند از بارگاه کبریا و جلال این آیه نزول اجلال یافت که
لیس لک نیست مر ترا من الامر ازین کار که نفرین کفار است شیء چیزی یعنی زمام استقبال و استقبال این طایفه در دست تو
نیست او یتوب و گفته اند او اینجا بمعنی الا یعنی از تو کاری نگشاید مگر خدای توبه دهد ایشان را و قولی هست که او برای عطف باشد
و یتوب معطوفست بر یقطع یعنی چنین است که خدای نصرت داد شما را یکی از چهار چیز تا بشکند رکن دولت ایشان بقتل
صنادید قریش تا بهزیمت روند از پیش لشکر اسلام یا آنکه توبه دهد ایشان را چون مسلمان شوند ویعذبهم یا عذاب کند ایشان را

چون بر کو خود مصر باشند وانتم ظالمون پس بت پرستی کر ایشان سمکار اند که وضع عبادة کردند در موضع ان لله ما في السموات ومرخدایرا است
انچه در اسمانهاست وما في الارض وانچه در زمینهاست یغفر لمن یشاء بیامرزد هر کرا خواهد ویعذب من یشاء وعذاب کند هر کرا خواهد والله غفور رحیم و
خدای امرزنده است دوستان خود را مهربان بر بندکان یا ایها الذین امنوا ای کروه کرویدکان لا تاکلوا الربوا مخورید مال ربورا اضعافا مضاعفة
افزوده تو بر تو کفته اند اضعاف در اسم است ومضاعف در اجل چه در جاهلیت یکی مال خود بر بومیداد تا وقتی معین انکه در اجل ربوای
افزود تا بدانند همه مال مدیون متفرق می شد واتقوا الله بترسید از خدای در انچه نهی کرده است لعلکم تفلحون مکر شما رستکار کردید واتقوا النار و
بترسید از اتش یعنی بپرهیزید از عملی که برساند شما را باتش التي ان اتشی که اعدت اماده کرده شده است للکافرین مر ناکرویدکان وغیر ایشان را
بالذات از برای کفارست وبالعرض برای عاصیان تباه کار یا کفار از انا رتعذیبست ومومنانرا تادیب واطیعوا الله وفرمان برید خدای را در انچه
حکم کند والرسول واطاعت کنید رسول را در انکه فرماید لعلکم ترحمون باشد که شما رحمت کرده شوید و در عذاب نیفتید وسارعوا وبشتابید الی
مغفرة بانچیزی که سبب امرزش باشد من ربکم از نزد پروردکار شما اقامت لازم در مقابله ملزوم جهت تشویق بنده کان بموجبات مغفرت
وان کلمه شهادتست یا اداء فرایض یا تکبیر اولست که بجماعت دریابند یا صف اول از جماعت یا هجرت قبل الفتح یا متابعت سنت یا استغفار یا
جهاد ومقتضاء مقام خود اینست چه ایه در حال قصه احد نازل شده محققان کویند این مسارعت بقدم کل نیست بلکه بقدم دلست بیت
این ره که بپای تن بپایان نرسد ❊ تا جان نزند قدم بجانان نرسد ❊ در بحر الحقایق اورده که بشتابید درین راه بقدم تقوی که تزکیه نفس است از
اخلاق حیوانی که جز بدین قدم بمقام قرب وجنت وصال رسیدن محالست بیت بکذار ره هوا پرستی ❊ رو آر سوی خدا پرستی وجنة وبشتابید
بعملی که برساند شما را بهشتی که از روی عظمت عرضها السموات پهنای ان اسمانهاست یعنی مانند اسمانها وزمینها صفت عرض بهشت کرد جهت انکه
وصف طول او در فهم بشر نکنجد و در تفسیر کبیر کوید که اکر اسمانها وزمینها را طبق طبق سازند بجنسی که هر یک ازین طبقات سطحی باشند مولف از اجزاء لا
تتجزی وموصل کردانند این طبقات را با یکدیکر تا همه طبق واحد شوند عرض بهشت این مقدار تواند بود اعدت اماده شده است جای بهشتی
للمتقین برای پرهیزکاران از شرک الذین ینفقون انانکه نفقه میکنند وکفته اند منفقند در توانکری ودر درویشی یا صحت ومرض یا کرانی وارزانی
والکاظمین الغیظ وفرو خورندکان خشم را با وجود قدرت آورده اند که کسی امام اعظم را رحمه الله طبانچه بزد امام فرمود که من هم می توانم که ترا
طبانچه زنم لیکن نمیزنم ومیتوانم که از تو شکایت کنم اما نکنم ومیتوانم که از جفای تو بحضرت الله نالم ولی ننالم ومیسر میشود که بقیامت کم
بندم ودادخود از تو بستانم واین نیز نکنم اکر فردا دارستکاری باشند وشفاعت وادیه برند قدم بی تو در بهشت ننهم بیت ودی کمان مبر که
نمودات وبد دلی ❊ با خود اکر بر اتی دانم که کاملی والعافین وعفو کنندکانند عن الناس از بندکان ودرم خریدکان یا از کسی که بر ایشان ستم کرده
باشند والله یحب المحسنین وخدای دوست دارد نیکوکارانرا وبهترین اقسام واحسان انست که نیکوی کنند بجای جمعی که با ایشان بدی کرده باشند
در خبر اورده که روزی حسین بن علی رضی الله عنهما با جمعی مهمانان بر سر خوانی نشسته بود وخادمش با کاسه اش کرم در آمد واز غایت هیبت
پایش بکوشه بساط درآمده کاسه بر سر شهزاده افتاد وبشکست واشها بر رخسار مبارکش فرو ریخت حسین از روی تادیب نه از روی
غضب ودیع کرایست بوی ان خادم جاری شد که والکاظمین الغیظ امام فرمود که خشم فرو خوردم خادم کفت والعافین عن الناس کفت

عفو کردم تقاضا

عفو کردم تتمه ایه بر خواند که والله یحب المحسنین نظم بدیرا مکافات کردن بدی ❊ کر با بد صورت بود بخردی ❊ معنی کسانیکه ره برده اند ❊ بدی دیده و
نکوی کرده اند والذین معطوفست بر الذین ینفقون ومضمون کلام متقیان دو طایفه اند یکی انکه بصفت انفاق وحلم وعفو واحسان موصوف اند
دوم طایف غیر مصروا ایشان انانند که از روی متابعت هوای نفس اذا فعلوا فاحشة چون بکنند کاری ناشایست او ظلموا انفسهم یا ستم کنند بر نفسها خود بکناه
معاصی ونزد بعضی فاحشه کردار ناستوده است وظلم کفتار ناپسندیده یا اول کبایر والثانی صغایر وبقول بعضی فاحشه وظلم وخطا وعمدا
یا زنا والحاق دون اوست از مقدمات ان چون نظر ولمس وقبله ومعانقه وبر بر تقدیر بعد از ان فاحشه وظلم ذکروا الله یاد کنند عقوبت خدای را
یا عتاب او را باینده که چرا چنین کردی یا متذکر شوند وعده مغفرت را که باستغفار بازبسته است فاستغفروا پس امرزش خواهند لذنوبهم برای
کناهان خود ومن یغفر الذنوب وکیست که بیامرزد کناهان را استفهام است بمعنی نفی یعنی هیچکس نیامرزد جرایم بندکان را الا الله مکر خدای ولم یصروا و
اصرار نکردند بعد از استغفار علی ما فعلوا بر انچه از ایشان صادر شد از معاصی دیکر بر سر ان فعل نرفتند وهم وایشان که اصرار کنند یعلمون
میدانند که عقوبت اصرار از عذاب کناه عظیم تر است نزول ایت در شان بهار تماری بوده که زنی صاحب جمال بخرما خریدن نزد وی امده وبهار دل بوی
کنده وبهانه خرما خوب در کوشه کاشانه برده در کنارش کرفت وبعد از وقوع قبله زن زبان نصیحت بکشاد که از خدای بترس ودامن پاک مرا
بلوث حرام الوده مکردان خوف الهی در دل بهار آمد وپشیمان شده فی الحال بحضرت رسالت پناه علیه صلوات الله شتافت وصورت حال بعرض
حضرت رسانید فرمود که من در میان شما وشما چنین کارها میکنید حق سبحانه برای تاکید امیدواری تا پایان این ایت فرستاد وبقول بعضی در شان
ابوالیسر فرود آمده یا بهلول بن ثعلبة الضادی که قصد کناه کردند یا بکب فاحشه شده بناه توبه واستغفار آوردند اولیک متقیان
که منقسم بدو قسم بودند جزاؤهم پاداش ایشان مغفرة امرزشی است من ربهم از پروردکار ایشان وجنات تجری وبوستانها که
میرود من تحتها الانهار از زیر ان آینه یا انجار جویها خالدین فیها در حالتی که جاوید ماندکان باشند در ان ونعم ونیکو کاریست ونعم اجر
العاملین مزد عمل کنندکان یعنی مغفرت وجنت قد خلت بدرستی که کذشته بود من قبلکم پیش از شما سنن واقعها میان جهانیان از غم و
شادی ومحنت وراحت ودولت ونکبت که حق تعالی سنت نهاده بحدوث این وقایع با اهل سنن وادات وشرایع باشد یعنی امتان بوده اند
بانواع دینها وبجهت تکذیب پیغامبران بهلاک شده اند فسیروا في الارض پس بروید وسیر کنید در زمین وبه بینید بلاد عاد ودیار ثمود و
بیابان لوط را فانظروا پس بنکرید بنظر عبرت که بسبب نافرمانی کیف کان چکونه بوده است عاقبة المکذبین اخر کار تکذیب کنندکان هذا این
کلام که در قصه احد وبدر یا بلمن کذشت یا این شرح که از امم کذشته ووقایع روزکار دادیم بیان سبب هویدا شدن حق للناس
برای عامه مردمان وهدی وزیاده بصیرت وموعظة وپندی مشتمل بر ذیت ورغبت للمتقین خاصه مر پرهیزکاران را ولا تهنوا وسست مشوید
وضعیف مورزید چون در حرب احد خواجه عالم صلی الله علیه وسلم بشعب در آمده ابو سفیان علم تجلد بر تیغ کوه بر زده خواست که اهل شعب
مطلع کردد اصحاب را دغدغه بخاطر رسیده حضرت عز وجل وعلا وتسلیه ایشان ایه فرستاد که سستی مکنید ولا تحزنوا واندوهناک
مباشید از جراحات ومصیبات یا فوت غنایم وانتم الاعلون وحال انکه شما برترانید از ایشان بحسب مکان یا از روی محاربه بر ایشان
پیشی دارید یعنی در بدر برتری شما برانست که کشتکان شما در صدد نعیم اند واز ان ایشان در قعر جهنم یا مقام شما درجات عالیه خواهد بود

والارض

[illegible]

وازان ایشان درک لا یسعفل و حقیقت الست که این بشارت بود مومنانرا بغلبه و غلبه یعنی شما منصور خواهید شد و غالب ان کنتم مومنین
اگر هستید شما گرویدگان بوعدهٔ حق که فرموده و ان جندنا لهم الغالبون ان یمسسکم قرح اگر رسد شما را جراحتی فقد مس القوم قرح
بدرستی که رسیده است گروه کفار را روز بدر قرح زخمی و المی مثله مثل قرح و جرح شما و تلک الایام وان روزها که مدار زندگانی است
نداولها میگردانیم بین الناس میان مردمان که روزی بدولت و عزت گذرد و روزی بنکبت و عسرت فیوما علینا و یوما لنا و این بدان جهت است
است تا پند گیرند و لیعلم الله و برای آنکه ببیند خدای یا بداند اولیا را و الذین امنوا صابرانرا که بجهاد گرویده اند و یتخذ و برای آنکه فرا گیرد
منکم شهدا از شما گواهان یعنی گواهی یکدیگر باشید در معرکه جهاد که احسان فدا کرده که روی بکرین نهاده والله وخدای لا یحب الظالمین
دوست نمیدارد ستمکارانرا که مشرکانند و لیمحص الله و فایده دیگر در مداوله آنست که پاک گرداند خدای الذین امنوا مومنانرا از گناه
بلاها که بر اهل ایمان میرسد مکفر ذنوب ایشانست و یمحق الکافرین و دیگر آنکه در نقصان افکند و هلاک سازد کافرانرا ام حسبتم ایا می پندارید
ان تدخلوا الجنة آنکه درآیید در بهشت و لما یعلم الله و ندیده خدای الذین جاهدوا آنانرا که جهاد کرده اند منکم از شما و یعلم الصابرین و ندیده شکیبایانرا
بر فرمان رسول یعنی صابرانرا بر هجوم مصایب و وقوع نوایب ملخص آنست که بی محنت مجاهده براحت مشاهده نتوان رسیده نظم
بلبلی گو ستم خار تحمل نکند ٭ بهتر آنست که دیگر سخن گل نکند و لقد کنتم و بدرستی که شما بودید که از روی اشتیاق لقای خدای تمنون
الموت آرزو میبردید موت را یعنی شهادت من قبل ان تلقوه پیش از آنکه مشاهده کنید اسباب آنرا که حرب است فقد رایتموه
پس بتحقیق بدیدید آنچه میطلبیدید از مقاتله کفار و انتم تنظرون و حالانکه شما می نگریستید یاران و برادران شما که مقتول میشدند یا ظفر
میکردید در پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم و او را تنها گذاشته در خلاص خود میکوشیدند آورده اند که چون حضرت صلوات الله
سلامه علیه زخم خورده در میان کشتگان نهان شد ابلیس لعین صدای الا ان محمدا قد قتل در میان خاص و عام افکند قومی از ضعفا
اهل اسلام خواستند که رجوع بعبد الله ابی نموده التماس کنند که از ابو سفیان برای ایشان خط امان بستاند و قومی دیگر گریختند
و بعد از آن حضرت منهزمان را ملامت میکرد که چرا فرار اختیار کردید و پشت بر میدان کارزار آوردید ایشان عذرها گفتند که ما آوازهٔ
قتل تو شنودیم روزگار بر ما شوریده شد و گمر بگریختیم حق تعالی در دفع عذر ایشان آیه فرستاد و ما محمد و نیست بنده فرستاده الا رسول
مگر فرستاده از پیش من قد خلت بدرستی که بگذشته اند من قبله الرسل پیش از وی فرستادگان افاین مات اگر بمیرد این
پیغامبر او قتل یا کشته شود انقلبتم بازمیگردید شما علی اعقابکم بر پاشنها خود یعنی ترک جهاد میکنید یا مرتد میشوید و من ینقلب
علی عقبیه و هر که برگردد و پس باز رود بارتداد یا ترک جهاد فلن یضر الله پس زیانی نرساند بدان برگشتن خود خدایرا شیئا چیزی زیرا که در دو مضا
و منافع روایت و سیجزی الله زود باشد که جزا دهد خدای الشاکرین سپاس دارندگان را و ما کان لنفس و نباشد و نسزد هیچ نفسی
ان تموت آنکه بمیرد الا باذن الله مگر بمشیت و فرمان او نوشته است خدای این حکم را در لوح محفوظ کتابا نوشتنی موجلا زمان او پیدا کرده شده
که کس پیش از آن نمیرد و از آن نیز درنگذرد و درین آیه تحریض مسلمانانست بر جهاد و دلیر ساختن ایشان در معرکه مقاتله با اهل عناد چه هر که داند
که عمر او مقرر و اجل او مقدر است معاینه دلیر خواهد شد در جهاد رزم معارکت و شروع در مهالک و من یرد و هر که خواهد بجهادی که میکند

ثواب الدنیا پاداش این جهان نؤته منها بدهیم او را از دنیا آنچه مقرر کرده ایم و من یرد و هر که خواهد باعمال خود ثواب الاخرة جزای آنجهانی نؤته منها
بدهیم او را از آنجا از دو برد در بهشت و سنجزی الشاکرین و زود باشد که پاداش دهیم شکر گویندگانرا بر توفیق جهاد و کاین من نبی و چندان پیغامبران
در راه حق قاتل کارزار کرد معه ربیون با او الوف بودند سپاه فراوان ربی نام سپاهی است که کم از هزار نباشد و در عین المعانی آورده
که ده هزار باشد ربی یعنی ربانیست یعنی فقها و علما و حکما و اتقیا با پیغامبر خود بودند فما وهنوا پس سستی نورزیده اند این پیغامبران
و اصحاب ایشان لما اصابهم بدانچه بدیشان رسید از محنتها فی سبیل الله در جهاد با کفار و ما ضعفوا و ضعیف نگشتند از بیداری و
و ما استکانوا و فروتنی نکرده اند با دشمنان تعریض منهزمانست و آنانکه التجا با بن ابی برده از ابو سفیان خطها میطلبیدند والله یحب الصابرین
و خدای دوست میدارد صبر کنندگانرا در جهاد و ما کان قولهم و نبود قول ربیان بعد از قتل نبی ایشان اگر واقع شده الا ان قالوا مگر آنکه گفتند ربنا
اغفر لنا ای پروردگار ما بیامرز مارا ذنوبنا گناهان مارا که سبب منع نصرت و قتل صاحب دعوت ما بوده و اسرافنا و در گذر از حد در گذشتن مارا
فی امرنا در کار ما و ثبت اقدامنا و استوار دار قدمهای مارا در وقت مقاتله با اعدای دین و انصرنا علی القوم الکافرین و یاری ده مارا بر گروه ناگرویدگان فاتیهم
الله پس بداد خدای ایشانرا ببرکت دعا و استغفار یا بسبب صبر بر مقاتله کفار ثواب الدنیا پاداش این عالم یعنی نصرت بر دشمنان و یافتن غنایم
و حسن ثواب الاخرة و دیگر عطا کرد ایشانرا نیکویی پاداش آن عالم یعنی نعیم جنت و رضا و لقا والله یحب المحسنین و خدای دوست دارد نیکوکاران را
یعنی صابرانرا و نزد محققان ثواب دنیا و آخرت اعراض است از هر دو و توجه بآفریدگار هر دو مصرع من فارغم از هر دو وا وصل تو بس یا ایها
الذین امنوا ای گروه گرویدگان ان تطیعوا الذین کفروا اگر فرمان برید کافرانرا در شان جمعی است که از ابو سفیان طلب امان میکردند در کشاف
آورده که منافقان مومنانرا میگفتند این زمان پیغامبر کشته شد و رایت کفار استیلا یافت شما را دیگر باره بدین خود رجوع باید
کرد و حق تعالی میفرماید که اگر فرمان منافقان کار کنید یردوکم باز گردانند شما را علی اعقابکم بر پاشنهای شما یعنی بکفر باز برند فتنقلبوا
پس انگاه گردید شما خاسرین زیانزدگان در هر دو سرا بی فرمان دشمن مبرید بل الله بلکه بدانید که خدای مولیکم یار و دوستدار و
مددکار شماست پس دوستی با کفار مکنید و نصرت از غیر حق مجویید و هو خیر الناصرین و خدای بهترین یاری دهندگان سنلقی زود باشد که
در افکنیم فی قلوب الذین کفروا در دلهای کافران الرعب ترس و بیم از خدای تعالی هم در روز احد ترس در دل کفار انداخت که با وجود ظفر
و غلبه بی جهتی ترک قتال گرفته باز گشتند و القای رعب در دلهای ایشان بچه سبب بود بما اشرکوا بانچه شرک آوردند بالله بخدای
و انباز گرفتند ما لم ینزل به آنچه نه فرستاده است خدای با شرک آن سلطانا حجتی و برهانی تا ایشانرا عذری بودی غرض نفی حجت
است اگر حجتی بودی فرو فرستادی و ماویهم النار و جای ایشان آتش دوزخ است و بئس مثوی الظالمین و بد آرامگاهیست
ستمکارانرا دوزخ و لقد صدقکم الله و هر آینه راست کرد خدای وعده وعدهٔ خود را در باب ظفر مشروط بصبر بود تا اگر صبر میکردند
مظفر میبودند چون ترک صبر کردند مغلوب شدند در صحیح حاکم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکنند که خدای هیچ موطنی
پیغامبر خود را این نصرت نکرد که در حرب احد جمعی برین سخن انکار کردند ابن عباس گفت من از کتاب خدای میگویم که فرموده
وعدهٔ نصرت با شما راست شد اذ تحسونهم آنهنگام که میکشتید کافرانرا از روی شتاب باذنه بخواست خدای یا بحکم او

یا صوت اده ودر اول روز ظفر شمارا بود حتی اذا فشلتم تا انگاه که بددل شدید وتنازعتم في الامر و مخالفت کردید در کار حرب وعصیتم و عاصی شدید
در امر خود عبد الله جبیر و ترک مرکز کردند پس مبتلا شدید بمغلوبیت من بعد ما اریکم پس از انک نمود شمارا ما تحبون انچه دوست داشتید از نصرت
غنیمت منکم از شما من یرید الدنیا کسی باشد که دنیا طلبد یعنی غنیمت و نام طلبد و ان طایفه بودند که پای از ضرار و مرکز فرمان بیرون نهادند و
پای غارت و اخذ غنیمت اقبال نمودند ومنکم و از شما من یرید الاخرة انکس که خواهد آخرت و سعادت شهادة چشیدند ثم صرفکم پس شمارا باز
داشت خدای و روی شمارا بگردانید عنهم از قتل کافران بعد از غلبه شما بر ایشان لیبتلیکم تا بیازماید شمارا یعنی معامله ازمایندگان کند با شما
تا عیار نقد شما بر محک یقین اشکارا گردد ولقد عفا عنکم بدرستی که عفو کرده در گذرانید از شما که لشومی مخالفت همه را نکشتند والله
ذو فضل و خدای خداوند فضل و رحمتست علی المومنین بر گرویدگان از جمله فضل او انک شمارا بتمامی هلاک نکرد اذ تصعدون
و انهنگام که دور میرفتید در هزیمت ما بالا کوه میگریختید ولا تلوون و نمی ایستادید و التفات نمیکردید علی احد بر هیچ یکی از مردمان
یا نمیگریستید یکی که ان رسول است علیه الصلوة والسلام والرسول یدعوکم و پیغامبر شمارا میخواند في اخریکم در عقب شما و می
گفت الی عباد الله فانی رسول الله و شما اجابت نمیکردید فاثابکم پس مکافات کرد شمارا خدای غما بغم غمی بعد از غمی یکی غم خبر قتل
پیغامبر است و غم دیگر شهادة و جراحت بعضی از صحابه و یا یکی از هزیمت و یکی فوت غنیمت و این پاداش داد شمارا تا معتاد شوید
بصبر کردن و رسوا شدن و دیگر لکیلا تحزنوا تا اندوه بیکین نگردند علی ما فاتکم بر انچه از شما فوت شده از فتح و غنیمت ولا ما اصابکم و
نه اندوه خورید بر انچه بشما رسیده از قتل و جرح و هزیمت والله خبیر و خدای داناست بما تعملون بانچه شما میکنید ثم انزل علیکم پس
فرستاد بر شما من بعد الغم از پس اندوه و ملال امنة امنی و ارامشی و انچه بود نعاسا خوابی سبک یغشی میپوشید یعنی می پیچید ان
خواب طایفة منکم گروهی را از شما که مومنان حقیقی بودند در تبیان میگوید که این خواب بهفت کس را بود صدیق و فاروق و مرتضی و
طلحه و سعد ابی وقاص از مهاجر و حارث بن صمه و سهل بن حنیف رضی الله عنهم از انصار و بعضی زبیر را نیز داخل کرده اند و فایده نعاس عود
قوت ایشان بوده و دفع کلال از ایشان وطایفة و گروهی دیگر چون معتب بن قشیر و اصحاب او که منافقان بودند قد اهمتهم بدرستی که در غم
افکنده بود ایشان را انفسهم نفسهای ایشان یظنون بالله گمان بردند بخدای غیر الحق ظنی نادرست و ناسزا ظن الجاهلیة گمانی که اهل جاهلیه را
میبود که مهم محمد صلی الله علیه وسلم با تمام نخواهد رسید یقولون میگویند هل لنا ایا هست ما را بر سبیل انکار یعنی نیست ما را من الامر از
کار ظفر و نصرت که داده بود من شیء هیچ چیز یعنی طمع غلبه داشتیم بر لشکر ابو سفیان میسر نشد و قولی انست که ابن ابی را گفتند قتل
بنو الخزرج او در جواب گفت هل لنا من الامر من شیء یعنی ما را در کار ایشان هیچ اختیاری نیست گفتیم از مدینه بیرون مروید سخن ما را قبول نکردند
قل ان الامر کله بگو بدرستی که همه کارها از هزیمت و غنیمت لله مر خدای راست و بفرمان اوست یخفون نهان میسازند منافقان في انفسهم
در نفسهای خویش از شکوک و شبهات ما لا یبدون لک انچه اشکارا نمیتوانند کرد برای تو بجهت خوف از شمشیر مسلمانان یا بهم کشف غطا و رفع
حجاب از افعال قبیح و نیات فاسده ایشان یقولون میگویند در خلوت با یکدیگر لو کان لنا اگر بودی ما را من الامر در کار خود چیزی
یعنی بهره و نصیبی یا از دین ما بر حق بودی ما قتلنا هاهنا اینجا کشته نمی شدیم یعنی اصحاب مقتول نمیگشتند و هزیمت نمی داشتیم باب قل

لو کنتم بگو اگر میبودید ای منافقان في بیوتکم در خانها خود و نمیخواستند که با ما بیرون اید لبرز الذین هر اینه بیرون امدندی از میان انکه در ازل کتب
علیهم القتل نوشته شده است بر شما کشته شدن الی مضاجعهم بسوی کشتنگاه خود یا اگر شما مخالفت میکردید هر اینه مومنان که خدای تعالی قتل کفار
بر دست ایشان مقدر ساخته است بیرون می آمدند بمعارک حرب و مضاجع اهل شرک پس خطاب با مومنان میفرماید که بعد از جهان
یعنی حالی که داشتید امنی و ارامی بر شما فرستاد تا بوعده او واثق باشید ولیبتلی الله و برای انک ظاهر گرداند خدای ما في صدورکم انچه در سینهای
شماست از اندیشها ولیمحص و دیگر پاک سازد ما في قلوبکم انچه در دلها دارید از نیتها و عزیمتها والله علیم و خدای داناست بذات الصدور بانچه
در سینها باشد از سرایر و حقیقات ان الذین تولوا هر اینه انکسانیکه روی گردانیدند منکم از شما بهزیمت رفتند یوم التقی الجمعان انروز که روی
بروی آورده بودند دو گروه یعنی مسلمانان و کافران در روز احد انما استزلهم الشیطان جز این نیست که بلغزانید ایشان را شیطان یا از ایشان طلب ذلل
کرد و ایشان میبردند ببعض ما کسبوا بشامت بعضی از انچه کسب کرده بودند یعنی مخالفت امر رسول صلی الله علیه وسلم ولقد عفی الله و بدرستی که خدای
در گذرانید عنهم از ایشان این گناه را بجهت توبه و اعتذار ایشان ان الله غفور بدرستی که خدای امرزگار است حلیم بردبار و تعجیل نا کننده است
در عقوبت گناهکاران یا ایها الذین امنوا ای گروه گناهکاران لا تکونوا مباشید کالذین کفروا مانند انکسانیکه کافر شدند یعنی منافقان و قالوا
لاخوانهم و گفتند برای برادران کشته و مرده خود نسبی یا مذهبی اذا ضربوا رفتندی في الارض در زمین برای تجارت و بمردندی او کانوا
غزا یا بودند غازیان و جهاد کنندگان و کشته شدند لو کانوا عندنا اگر بودندی نزدیک ما و بسفر و غزا نرفتندی ما ماتوا نمردندی در
سفر و ما قتلوا و کشته نگشتندی در ان حرب پس شمای مومنان مخالفت ایشان کنید درین قول لیجعل الله تا گرداند خدای ذلک ان مخالفت شمارا
با گمان ایشان که اگر با ما بودندی تلف نشدندی حسرة في قلوبهم دریغی و اندوهی در دلها ایشان والله یحیی و خدای زنده میدارد و یمیت
و او میمیراند نه سفر و غزا والله بما تعملون و خدای بانچه شما میکنید ای گرویدگان از صبر و ثبات بصیر بیناست ولئن قتلتم و بخدای که اگر کشته
شوید في سبیل الله در جهاد او متم یا بمیرید بخشنودی بر فراش لمغفرة من الله هر اینه امرزشی از خدای ورحمة و بخششی از وی مما یجمعون
بهتر است از انچه جمع میکنند از مال دنیا و حظ بغیت میخوانند یعنی امرزش و بخشایش حق سبحانه شمارا نیکوتر است از انچه کافران فراهم می اورند
از متاع غرور ولئن متم و اگر بمیرید ای مومنان بخشنودی حق او قتلتم یا کشته شوید در کار زار کفار لالی الله هر اینه بسوی خدای که معبود
شماست تحشرون حشر کرده شوید و گفته اند اگر وقت دریابد شمارا ای مخالف کنندگان با نفس و هوا شهید گردید به تیغ ریاضت در طلب لقای
شمارا خسران کی خواهد بود که دل و جان در راه او بذل کرده اید و نتیجه و ازینجا گفته اند اذا کان المصیر الی الله طاب المسیر الی الله نظم
گر مرگ رسد چرا هراسم :: کان راه بمنزلی شناسم :: سرکان بره تو پایمال است :: شایسته افسر و جمالست فبما رحمة من الله پس بخشایشی
که ترا رسید از حق سبحانه لنت لهم نرم گشتی برای منهزمان احد نزول این ایه دران وقت بود که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از واقعه اهل هزیمت با
ایشان تغلیظ و تشدید ننمود بلکه مراسم دلجویی و لوازم خوشخویی نسبت با ایشان رعایت نمود حق سبحانه میفرماید که نرم سخنی و نیکوخویی تو از رحمت بود و
لو کنت فظا و اگر بودی تو درشت خوی یا سخت گوی یا جفا کننده غلیظ القلب سخت دل و نا مهربان لانفضوا هر اینه اصحاب تو پراکنده
شدندی من حولک از نزدیک تو و بو ما مددی فاعف عنهم پس درگذار از ایشان تقصیر را که در خدمت تو کردند واستغفر لهم و امرزش خواه از من برای

براء ایشان اعمالی را که در اداء حقوق من ورزیدند وشاورهم في الامر ومشاوره نمای با ایشان در کاری کردی بعد از مشاورت مخصوص بوده بامور
محاربه ومقاتله با کفار فاذا عزمت پس چون قصد کاری کردی بعد از مشاورت فتوکل علی الله ان الله بدرستی که خدای یحب المتوکلین دوست میدارد توکل کنند
متوکل حقیقی کسی است که از غیر حق نترسد وبجز بدو امید وار نباشد ان ینصرکم الله اگر شما را خدای نصرت دهد چنانچه در حرب بدر واقع شده فلا
غالب لکم پس نباشد غلبه کننده بر شما وان یخذلکم اگر فرو گذارد شما را چنانکه در جنگ احد وقوع یافت فمن الذي پس کیست آنکه ینصرکم یاری دهد شما را
من بعده از فرو گذاشتن او وعلی الله وبر کرم خدای فلیتوکل المؤمنون باید که توکل کنند باور دارندگان وما کان لنبي ونباشد وسزاوار نبود مر پیغمبر را
ان یغل آنکه خیانت کند در غنیمت بعضی اقربا وصحابه از پیغامبر درخواست مینمودند که ما را از مر غنیمت که می افتد زیاده از حصه ضعفا بدهی
بدین آیه آمد که خیانت پیغامبر در قسمت غنایم روا نیست وگویند از غنایم بدر گلیمی یا قطیفه سرخ گم شد جمعی پیغمبر را از روی نفاق نسبت با آنحضرت
سید علی الاطلاق علیه الصلوة والسلام کردند حق سبحانه ابراء ذمه حبیب خود را خصوصا وجمیع انبیا را عموما ازین خیانت میکند
ومیفرمود که هیچ پیغمبر در غنیمت خیانت نکرده ونکند ومن یغلل وهر که خیانت کند در غنایم یات بما غل بیاید بدانچه در وخیانت کرده
بیارد آن چیز را که در ان خیانت کرده بر گردن یوم القیمة روز رستخیز وعلی رؤس الاشهاد بدان فضیحت یابد اگر چه مویی باشد
در اخبار آمده که شخصی بعد از قسمت غنیمت رسنه کهنه که قیمت ... داشته بود نزد حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله آورد آنحضرت
قبول نکرد وفرمود که نگاه دار تا روز قیامت بیاری ثم توفی پس تمام داده شود در آن روز کل نفس هر نفسی را ما کسبت جزای آنچه کسب
کرده باشد از خیر وشر وهم لا یظلمون وایشان ستم کرده نشوند در وقت جزا افمن اتبع آیا هر که پیروی کند رضوان الله خشنودی خدای را در ترک
غلول باشد یعنی باشد کمن باء همچون کسی که باز گردد بسخط من الله بخشمی از خدای بسبب خیانت ومأویه جهنم وجای او دوزخ باشد وبئس المصیر
و بد باز گشتی است دوزخ هم ایشان واهل امانت که تابع رضای حقند درجات خداوند پایها بلند ندیا ایشانرا است در جهان عند الله نزدیک
خدای والله بصیر وخدای بیناست بما یعملون بانچه میکنند در مان از امانت داری وخیانت گذاری لقد من الله هر آینه بتحقیق منت نهاد وحد ای
علی المؤمنین بر گرویدگان اذ بعث فیهم چون فرستاد در میان ایشان یعنی از میان یتلوا علیهم میخواند بر ایشان آیاته آیتهای قرآنی
نشانها توحید ویزکیهم وپاک میکرداند ایشانرا از دنس مقتضیات طبیعت بر نجات بتابع احکام شریعت یاز کوة از ایشان فرا گیرد تا کار
ایشان اصلاح آرد یا بر باکی ایشان ویعلمهم الکتاب ومی آموزاند ایشانرا قرآن یا معارف شرعیه والحکمة وحکمت وحدیث یا معارف عقلیه و
ان کانوا وبدرستی که بودند من قبل پیش از بعث رسول لفي ضلال مبين در گمراهی هویدا وظاهر نه حق را میدانستند ونه از باطل دوری
میتوانستند جست تاریک بود ظلمت باطل همه جهان ∴ عالم ز رای روشن او نور حق گرفت اولما اصابتکم آیا هر گاه که بشما رسید مصیبة بلایی
از هزیمت وقتل وجراحت از اعادی وحالانکه قد اصبتم رسیده بودید با ایشان مثلیها دو چندان یعنی یافته بودید از کافران دو برابر
در احد بعضی از شما کشته شدند وشما در بدر بعضی از دشمن را کشته بودید وبعضی از دشمن اسیر گرفته بودید با وجود این قلتم گفتید از روی تعجب و
انی هذا این از کجا بما رسید وما مسلمانانیم وپیغامبر خدای در میان ما است قل هو بگو آنکه شما را پیش آمده هو من عند انفسکم هم از نزد یک شما است که با
فرمانی کردید واز مدینه بیرون آمدید یا ترک کوه نموده روی بطلب غنیمت آوردید ان الله بدرستی که خدای علی کل شيء بر همه چیز از فتح وغنیمت

وقتل و هزیمت

فتوکل علی الله پس توکل کن بر خدای

رسولا من انفسهم ... علیهم

وقتل وهزیمت قدیر توانا است وما اصابکم وآنچه بشما رسید از مکروهات طبع شما یوم التقی الجمعان در آن روز که لشکر ابو سفیان با سپاه مؤمنان روی بروی آوردند
فباذن الله پس بامر خدای وبقضاء وقدر او بود ولیعلم المؤمنين وتا به بیند خدای ثبات مؤمنان را وظاهر سازد ولیعلم الذین نافقوا وتا اظهار کند حضور منت
ایشان را که خصومت ورزیدند وقیل لهم وگفتند مر این ابی واصحاب او را در وقت باز گشتن ایشان از راه مدینه که تعالوا بیایید وزحرب باز مگردید
بجهت تمام قاتلوا في سبیل الله کارزار کنید با مشرکان در راه خدای او ادفعوا یا دفع کنید مشرکان را که داعیه قتل وغارت اهل مدینه دارند قالوا لو
نعلم قتالا گفتند اگر ما دانستیم حرب میدانستیم لاتبعناکم هر آینه متابعت میکردیم شما را اما گردانیم که آنچه جنگ خوانده بودی آمدیم تا جنگ واقع
نخواهد شد ومحمد با قریش صلح خواهد کرد هم این منافقان للکفر یومئذ بسوی کفر اند وز که این سخن میگفتند اقرب منهم للایمان نزدیکتر بودند
که بسوی ایمان یا با اهل کفر اقرب در یاری دادن که با اهل ایمان یقولون بافواههم میگویند بر زبانها خود ما لیس في قلوبهم آنچه نیست در دلهای ایشان
یا نکه بزبان میگفتند که حرب نخواهد بود ودر دلهای ایشان آن بود که جنگ واقع شد والله اعلم وخدای داناتر است بما یکتمون بانچه منافقان
میپوشند ... حقد وعداوت وحسد وکینه الذین این منافقان آنانند که از روی جهل آنچه قریب حال لاخوانهم گفتند برای امثال خود یا
برای ادهم لسان خود که در احد شهید شده بودند وقعدوا وحالانکه این گویندگان نشسته بودند در خانها خود وباز ایستاده از قتال لو اطاعونا
اگر فرمان برداری کردندی این برادران یا ما را از انصراف از راه ... اگر خود ما قتلوا کشته نشدندی چنانچه ما نشدیم قل بگو ای محمد
اگر اجبار ودرک بدست شماست فادرءوا پس دفع کنید عن انفسکم الموت از نفسهای خود مرگ را ان کنتم صادقین اگر هستید راستگویان که خدر دفع
قدر میکنند در کشاف آورده که در آن روز که منافقان این سخن گفتند بعضی از ایشان را مرگ رسید ولا تحسبن الذین ومپندار آنانرا که لصدق
نیت قتلوا في سبيل الله کشته شدند در راه خدای امواتا که ایشان مردگانند ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة
والسلام صحابه را گفت که چون برادران شما روز احد شهید شدند حق سبحانه وتعالی جانهای ایشان در اجواف مرغان سبز بال جای داد که در
هوای بهشت طواف کنند وبر شاخهای طوبی آشیانه سازند واز جویبار رود وپس آب خورند وبوقت استراحت خوابگاه ایشان در قنادیل
زرین باشند در پایه عرش اویخته وایشان میگویند خداوند اگر خبر دهد برادران ما را ازین دولت که یافته ایم تا رغبت ایشان بجهاد واجتهاد
زیاده گردد حق سبحانه وتعالی برای توقیف جمال ایشان تشریف این آیه ارزانی فرمود با بدر جابر انصاری رض که در احد شهید بود از
حق تعالی درخواست که وی را بدنیا باز فرست تا دیگر باره شربت شهادت بچشم فرمان رسید که حکم ازلی بدین وجه رفته که اهل کان از رجوع
ممنوع باشند گفت بار خدایا از سعادة حال ونعمت بی زوال که وی را داده یاران خبر کن این آیه نازل شد که شهدا را مرده مدانید بل احیاء
بلکه ایشان زندگانند عند ربهم نزدیک پروردگار خود بدین معنی که هر سال که ثواب غزوه بدیشان میرسد یا خاک ایشانرا تغیر دیانی شوید
ایشان چون سایر مردگان یا در سلام زایر میکنند یا بهشت زندگان یرزقون روزی داده میشوند از میوهای بهشت فرحین در
حالتی که شادمانند بما آتیهم الله بدانچه که خدای عطا کرده است بدیشان من فضله از فضل خویش که آن دولت شهادت وخوشنودی حق وعطا ورا آن
مقصود نیست در تفسیر کبیر فرموده که چون جواهر قدسی را با نوار الوهیت شوقی پدید آید ذوات ایشانرا بلمعات معارف ربانی مستغرق کرداند
یرزقون اشارت بالتماس بمنبع نور ومصدر رحمة ناظر شوند فرحین عبارت از آنست وتعجب واقعه اینجا چون زیاده از وصول

قالوا هم

بمقام وصال و سبرتی افزون تر از نظر بجمال وجه کریم نمیتواند بود بیت مایه خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست ٭ میکنم جهد که خود را مگر آنجا فکنم
ویستبشرون و مسرور میشوند بشارت یا شادی میکنند بالذین بآنکه میشوند لم یلحقوا بهم در نرسیده اند با ایشان من خلفهم از پس ایشان
و امید میدارند که بدیشان رسند و در کرامت با ایشان شوند یا شادی ایشان بانست که باحوال او و باخلاق صاحب وقوع نخده الا خوف
علیهم آنکه هیچ ترسی نیست بر ایشان از آنچه در پیش ایشان بود ولا هم یحزنون و نه ایشان اندوهناک گردند بر حقارت دنیا و آنچه
در آن بگذارند یستبشرون شادی مینمایند بنعمة من الله بنعمتی که فایض شده است بر ایشان از خدای تعالی یعنی اعمال وفضل و افزونی بر آن بقدر
بقدر استحقاق باشد و فضل آنکه زاید بر آن بنده ارزانی دارد وان الله و دیگر فرح دارند شهیدان بآنکه خدای تعالی لا یضیع اجر المومنین ضایع
نگرداند مزد کار مومنان موحد و مجاهد الذین آنانکه از روی صدق استجابوا اجابت کرده اند لله والرسول م فرمان خدای و رسول وقتی که بخروج از مدینه
او کرده آنجا که ابو سفیان چون از احد باز گشت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم از همان روز که شنبه هفتم شوال بود بمدینه آمد و صباح یکشنبه
فرمود تا لشکریان احد بر عقب دشمنان بروند و هر که در احد حاضر نبوده بدین غزوه بیرون نیاید صحابه رضی الله عنهم الطاعت نموده با وجود ضعف جراحات
برای مکه متوجه شدند در حمراء الاسد معسکر همایون نزول نموده شب دوشنبه آتش بسیار بر افروخته اند تا صیت ابهت لشکر اسلام با حیا قبایل عرب رسیده
دانند که ایشان عجز و انکسار نیست حق سبحانه و تعالی بدین [illegible] میستاید آنهارا که اجابت فرمان خدا و رسول کرده اند من بعد از پس آنکه
اصابهم القرح رسیده بود ایشان را جراحتها للذین احسنوا آنانرا که نیکوی کرده اند منهم از ایشان بوفاء عهد واتقوا و بترسیدند از غضب خدای
در مخالفت او و خدای تعالی و رسول اجر عظیم مزدی بزرگ است یعنی بهشت که ابو سفیان بعد از رجوع ندامتی و بعزیمت استیصال لشکر اسلام عزم
معاودت تصمیم داد ناگاه خبر رسیدن آنحضرت بحمراء الاسد با ایشان گفتند و هراسی در دل ایشان افتاده از دو جای روی بهزیمت بمکه
آورده اند و در راه قافله تجار با طایفه از اعراب بادیه که متوجه مدینه بودند مبالغه بسیار نمودند که محمد را بر هر جا بیند از ما بترسانید و چنان بنمایید
که ایشان با لشکری آراسته باز گشته اند و حالا در قتال بلکه استیصال شما بر میان بسته اند و آن جماعت در حمراء الاسد با اهل اسلام
ملاقات نموده [illegible] و ابو سفیان طرح تخویف افکندند و غایه ازلی مسلمانان را دریافته هیچ حال از تزلزل سیمای خلوص ایشان راه نیافت
بلکه موجب تصدیق افزود جواب ایشان بکلمات حسبنا الله و نعم الوکیل باز داد حق سبحانه در صفت ایشان میفرماید الذین اجابت کنندگان آنانند که از
جهت قال لهم الناس گفتند مر ایشانرا مردمان یعنی تجار یا اعراب ان الناس بدرستی که ابو سفیان و اصحاب او متفق الکلمه گشته اند لکم برای
قتال شما فاخشوهم پس بترسید از آمدن ایشان که شمارا بجماعت طاعت نیست فزادهم پس زیاده کرد این سخن مومنان را
ایمانا تصدیقی و یقینی در کار خود [illegible] نترسیدند و قالوا و گفتند حسبنا الله بسنده است ما را خدای یاری دهنده و کفایت کننده
ونعم الوکیل و نیکو کارگذاری است حضرت پروردگار نزد بعضی این آیه که گذشت و آنچه بعد از وست در غزوه بدر صغری فرود آمده اند
که ابو سفیان [illegible] وعده مقرر کرد که میعاد حرب با سال دیگر موضع بدرست و پیغامبر فرمود که در جواب او بگوئید که چنین باشد دیگر سال
که نزدیک معهود رسید ابو سفیان پشیمان شده نعیم به یثرب آمد و هر چند مقدمات تخویف آمیز از کثرت لشکر قریش و بسیاری
اسلحه و اتفاق ایشان ترتیب داد خبر جواب ایشان حسبنا الله و نعم الوکیل شنود و حضرت از همراهان احد و جمعی دیگر که همراه

بالقصد بودند

بالقصد بودند به بدر رفت و هشت روز آنجا توقف فرمودند و بازارها قایم گشت و در معاملات سود بسیار بدست آوردند و بدین تقدیر
این کریمه سابقه عبارت از قافله بود و آنچه نعیم باشد و بر هر تقدیر پس ثانی ابو سفیان و اتباع او بید و بهمه حال مومنان فانقلبوا پس
باز گشتند بقول اول بحمراء الاسد و بقول ثانی از موضع بدر بنعمة بعافیتی تمام یا ثوابی یا الکلام من الله از خدای و فضل و زیادتی
حرمت یا قرونی بتجارت لم یمسسهم سوء نرسید ایشانرا مکروهی از قتل و جراحت و هزیمت یکبار سلامت رفتند و بکرامت باز آمدند
واتبعوا رضوان الله و پیروی خشنودی خدای بفرمان داری والله و خدای ذو فضل عظیم خداوند فضل عظیم است بر مشرکان از مومنان
انما ذلکم الشیطان جز این نیست که آن تخویف شیطان بود که یخوف اولیاءه میترساند بدان دوستان خود را یعنی آنچه اعراب با اهل قافله با
نعیم گفتند آنرا شیطان القا کرده بود تا بترسانند و منافقان را و از لشکر پیغامبر روی گردان شوند و آن صورت شکستگی مسلمانان
کرده فلا تخافوهم پس ای مسلمانان مترسید از اولیاء شیطان وخافون و بترسید از من در مخالفت امر من ان کنتم مومنین اگر هستید
شما بتصدیق کنندگان بر وعد و وعید ولا یحزنک الذین و باید که اندوهناک نکند ترا آنانکه یسارعون فی الکفر می شتابند در یاری
اهل کفر چون ابن ابی و متابعان او که از جنگ برگشته تخلف نمودند و ترا فرو گذاشتند انهم بدرستی که ایشان لن یضروا الله
هرگز زیان نرسانند یعنی خدای شیئا چیزی بسبب مسارعت در کفر یرید الله میخواهد خدای تعالی ان لا یجعل لهم آنکه نگردانیده اند مر ایشانرا
یعنی ننهد حظا فی الآخرة بهره ثواب جهانی ولهم و مر ایشانراست عذاب عظیم عذابی بزرگ است یعنی بسیار همیشه ان الذین
اشتروا الکفر بدرستی آنانکه بخریدند کفر را ابدل کردند بالایمان با ایمان لن یضروا الله هرگز زیان نرسانند خدای را شیئا چیزی بسبب اشتری
بدیشان عاید گردد ولهم عذاب الیم و مر ایشانراست عذابی دردناک الم آن بدلها ایشان برسد ولا یحسبن الذین کفروا و نپندارند آنکسانیکه
کافر شدند از یهود و نصاری و مشرکان و منافقان انما نملی لهم جز این نیست که آنچه مهلت میدهیم ایشانرا خیر لانفسهم بهتر است
بر نفسهای ایشان انما نملی لهم بدرستی که درنگ میدهیم ایشانرا لیزدادوا اثما تا زیاده کنند گناه را و در دین باطل خود ثبات ورزند
ولهم عذاب مهین و مر ایشانراست عذابی خوار کننده و رسوا سازنده ما کان الله و خدای بر آن نیست لیذر المومنین بگذارد مومنانرا علی ما انتم
علیه بر آنچیزی که شما ای مومنان بر آیید از طعن بر ایشان از جهاد و استهزا بایشان در آشکار بلکه صراف حکمت الهی نقد حال شما را بر محک امتحان
زنند حتی یمیز الخبیث تا وقتی که جدا کند پلید یعنی آلوده نفاق من الطیب از پاک یعنی مخلص و این تمیز با جهاد باشد تا مخالفان تخلف نموده با اعدا
دین محاربه نکنند در روز احد یا باظهار مخبر ذات سرایر ایشان که بطریق وحی سید عالم را صلی الله علیه و سلم معلوم کرده و صحابه رضی الله عنهم از آن
اطلاع یابند و از جمله مکنونات ضمایر اهل نفاق آن بود که در آن وقت که حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم و آله فرمود که کدام از ایشان اسلام
قبول کند و کدام در بادیه ضلالت سرگردان ماند منافقان با یکدیگر میگفتند محمد چنین دعوی میکند و از حالت دل متزلزل ما غافل است اگر
راست میگوید علی الغیب ما را بگوید که کدام مخلص است و کدام منافق آیه آمد که وما کان الله لیطلعکم و جایز نیست که مطلع گرداند
شمارا ای منافقان علی الغیب بر آن سر پوشیده که کدام ایمان آرد و کدام کافر میرد ولکن الله یجتبی و لیکن خدای برگزیند برای
اطلاع بر آن من رسله از فرستادگان خود من یشاء هر کرا خواهد فامنوا پس شما ای مومنان بگروید بالله بخدای بر آن وجه که او

بعلم غیب ورسله واز فرستادکان خود باور دارید رسولان را که بندکان برکزیده اند ومی شاید که خطاب با کافران یا منافقان باشد وان
تومنوا واکر ایمان ارید بدین وجه وتتقوا وبپرهیزید از نافرمانی ویا از شرک ونفاق فلکم اجر عظیم وپس مر شمارا باشد مزدی بزرک ولا
یحسبن الذین ومپندارند انانکه از دنائت همت یبخلون بخیلی میکنند بما اتیهم الله بانچه خدای مال دنیا با ایشان داده است من فضله از فضل
وکرم خود هو خیرا لهم که بخیلی بهتر است وایشانرا بل هو شر لهم نه چنین است بلکه ان بخل بتر ایشانراست هم در دنیا بدنامی وهم
وهم در اخرت باستحقاق شدید ومهول سیطوقون زود باشد که در کردن ایشان طوق کرده شود ما بخلوا به انچه بخل کرده اند بان از مال
وزکوة نداده اند وفضیحت ایشانرا واقع باشد یوم القیمة روز رستخیز چنانچه در حدیث آمده است که هرکرا عطا فرموده اند وانکس
از روی بخل زکوة ادا ننموده تمثیل وتصویر کنند مال اورا بصورت ماری بزرک که بسیاری وتندی زهر موی سر او نمانده باشد ودو نقطه
سیاه بر زبر چشمهای وی اشکارا بود وچنان چه خبیث ترین حیوانست پس ان مار پاید وطوق کردن او شود وهردو کناره روی و
دهن اورا بکیرد وزبان تفریع وتوبیخ کشاده میکوید انا مالک وانا کنزک یعنی من مال توام که در دنیا لاف مباهات میزدی بدان کنج توام
که بسبب ان طرح مفاخرت بر اقران می افکندی بیت کنج را از دل برون کن مال را ابلق بخشم ٭ مال تو مار است در معنی وکنجت اژدها
ولله ومر خدایراست میراث السموات والارض میراث اهل اسمانها وزمینها یعنی همه بمیرند وملک اسمان وملک زمین بی دعوی مدعیان ونزاع
منازع اورا مسلم ماند لمن الملک الیوم لله الواحد القهار محققان کویند که میراث در حقیقة چیزیرا کویند که بملک کسی در آید وپیش ازان
در ملک او نبوده باشد پس اموال اهل اسمان وزمین را بر وجه مجاز کفته چه عاریتست در دست ایشان وفی الحقیقه از ان خداوند است
پس اهل اسمان وزمین چون بمیرند میراث بصاحب او باز رسد ودرین سخن اشارتست که بخیل را فی نفس الامر مالی نداد وانچه دارد
از ان حقست پس مال دیکری را بخل ورزیدن غایت غوایلست ونهایة شقاوة ولله ملک السموات والارض نظم ای انکه درم بنجل در
بند کنی ٭ خود را بوجود مال خورسند کنی ٭ این مال خداست صرف کن در ره او ٭ امساک بمال دیکری چند کنی والله بما تعملون وخدای
بانچه شما میکنید از انفاق وامساک خبیر داناست لقد سمع الله بدرستی که بشنید خدای قول الذین قالوا سخن انها که کفته اند ان الله
فقیر بدرستی که خدای درویش است ونحن اغنیاء وما توانکرانیم چون ایة اقرض الله قرضا حسنا بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم وآله فرود آمد
جهودان کفته اند خدای محتاج است که از ما قرض میطلبد حق سبحانه این ایة فرستاد واز روی تهدید کفت سنکتب ما قالوا زود باشد که بنویسیم
یعنی حفظه را کوییم تا بنویسند انچه ایشان کویند کفته اند فقر را بما واغنیا را با خود اضافت کرده اند وقتلهم الانبیاء ودیکر خواهیم نوشت ایشان
پیغامبران را بغیر حق بناحق ونقول وما میکوییم ایشانرا نزدیک مرک یا بوقت قیام از قبور ذوقوا عذاب الحریق بچشید آتش سوزنده را
ذلک اینچنین عذاب شما را بما قدمت ایدیکم بسبب چیزی که پیش فرستاده دستهای شما وکزیده برای تحقیق فعل واکرنه قابل اشانند وفعل ایشان
قتل انبیا بود وعبادت عجل وامثال ان وان الله ودیکر عقوبت بسبب انست که خدای تعالی لیس بظلام نیست ستمکار للعبید بر بندکان خود
پس چون شما مستحق عذابید از روی عدل شما را معذب سازد الا نومن لرسول با انکه ایمان نیاریم وتصدیق نکنیم فرستاده را حتی
یاتینا بقربان تا وقتی که بیارد بر ما قربانی تاکله النار بخورد انرا آتش بنی اسرائیل را خوردن قربانی حلال نبوده انرا در وسط بیتی مکشوف

الذین قالوا ان الله عهد الینا [illegible]

السطح نهادندی وپیغامبر ان زمان در میان خانه ایستاده مناجات کردی وعظیمهای بنی اسرائیل از خارج بیرونها از پیش افکنده متوجه بودندی
تا دعی که قربانی قبول شدی علامت قبول ان بود که آتشی سفید بی دود باواز مهیب از اسمان فرود آمدی ودر قربانی پیچیدی وبسوختی پس
جهودان کفتند در توریت نیز کرده است که هر پیغامبر میکر دید که قربانی بدین وجه بیارد حق سبحانه وتعالی ایشانرا الزام میکند بدین
ایة که قل قد جاءکم بکوی ای محمد بتحقیق آمدند با شما رسل من قبلی فرستادکان خدای پیش از ظهور من بالبینات بمعجزهای روشن
چون عیسی علیه السلام وبالذی قلتم ودیکر آمده بودند که کفتند یعنی بر وجهی که مدعای شماست چون ذکریا ویحیی علیهما السلام فلم
قتلتموهم پس چرا کشتید انرا یعنی ذکریا که صاحب [illegible] بود وپسرا ویحیی ان کنتم صادقین اکر هستید شما راستکویان که متابعت صاحب قربان
باید کرد فان کذبوک پس اکر تکذیب کردند ترا ملول مباش فقد کذبت پس بدرستی که تکذیب کرده شدندی رسل من قبلک فرستادکان پیش
از تو چنان فرستادکان که ایشان جاءوا بالبینات آورده بودند حجتهای روشن وهویدا والزبر ومواعظ زاجره باحکام شرعیه والکتاب
المنیر کتابی روشن کننده حلال وحرام کل نفس هر نفسی ذائقة الموت چشنده مرکست وزود باشد ای اهل تکذیب واز باب التصدیق که
شما این شربت بچشید انما توفون اجورکم جز این نیست که تمام داده شوید مزدهای اعمال خود یوم القیمة روز برخاستن از قبور فمن زحزح عن
النار پس هرکه دور کرده شد از دوزخ وادخل الجنة ودر آورده شد در بهشت فقد فاز پس بدرستی که رستکار شد وبمراد رسید وما الحیوة الدنیا و
نیست زندکانی این جهان الا متاع الغرور مکر برخورداری وباید داری [illegible] ابتاعی تشبیه کرد که خورنده در ان غرور یابد ودر آخر
که زندکانی دنیا مردم را فریب میدهد واکر بحقیقة ان نکرند معلوم شود که هیچ نمی ارزد نظم در دیده اعتبار خوابیست ٭ بر ده
که در اجل سرابیست ٭ ایمن منشین بکرم وسردش ٭ مشغول مشو بسرخ وزردش لتبلون بخدای که شما ازمایش کرده خواهید شد
فی اموالکم در مالهای خویش اهل شرک بعد از هجرت مهاجران بر دست تعدی بمال واوضاع هر یک که در مکه داشتند دراز کرده میفروختند
وهرکه از ایشان در راه بدست می آمد در آتش تعذیب وتهدید میسوختند حق سبحانه ایة فرستاد که مبتلا شوید بمالهای خود
نقصان وتلف وانفسکم ودر نفسهای خود بجهاد وامراض وعلل ولتسمعن وهر اینه خواهید شنید من الذین اوتوا الکتاب از انکه کتاب
بدیشان داده اند من قبلکم بیش از شما یعنی نصاری ومن الذین اشرکوا ودیکر میشنوند از انکسان که شرک اوردند اذی کثیرا رنجی بسیار
یعنی سخنانیکه موجب رنجش خاطر باشند هم بر نسبت پیغامبر صلی الله علیه وسلم بنسبت خود وان تصبروا واکر صبر کنید بر اذای این کروه
وتتقوا وبپرهیزید از مکافات ایشان یا منتقم حقیقی کذارید فان ذلک پس بدرستی که این صبر والتقا من عزم الامور از استوار
کارها دین است ودر بیستی نشانها ان از حقایق بمالست واذ اخذ الله ویاد کن انرا که فرا کرفت خدای تعالی میثاق الذین میثاق و
پیمان انانکه اوتوا الکتاب عطا کرده اند ایشانرا توریت وانجیل یعنی علمای بنی اسرائیل ومضمون عهد انست که لتبیننه هر اینه اشکار
بیان کنند للناس برای مردمان کتاب را که در شان محمد است صلی الله علیه وآله وسلم ولا تکتمونه ونپوشند نعت پیغامبر را
حفص در هر دو کلمه بخطاب میخواند یعنی فراکرفت از اهل کتاب که نعت پیغامبر را بپوشید فنبذوه پس بینداختند کتاب را
یا پیمان را وراء ظهورهم پس پشت خود این کلمه مثلست در عدم التفات واشتروا به وبخریدند یعنی برکزیدند در انچه اخذ

مناق بدان بود ثمنا قليلا بها اندك را دران باكل و در شو نها احبار را سافته بود كه از عواب ميكر فتند و از شعله فبئس ما يشترون پس بد چيز

كه ميخرند يعني بدل ميكنند بوشيدن نعت تو و نعيم جاودانی را بحطام دنيی فانی لا تحسبن الذين يفرحون مپندار ای محمد انانرا كه شاد باشند بما اتوا

بانچه امدند يعني كردند از بوشيدن نعت تو و يحبون ان يحمدوا و ايشان دوست ميدارند انكه ستوده شوند بما لم يفعلوا بانچه نكردند حضرت پيغامبر

عليه الصلوة والسلام چيزی برسيده بودند ايشان جواب آن مخفی داشته اند بنوعی ديگر سخن اغاز كردند و چنان فرامودند كه جواب نبی خرد اند

و با وجود ان در فرع ايشان داعيه سخنان تر بود و اين ايه نازل شد يا در شان منافقان فلا تحسبنهم پس مپنداريد ای مومنان ايشان را در

بمفازة امل رستگاری من العذاب از عذاب قيامت يا عذاب دنيا چون قتل و جلا و ذلت و قبول جزيه ولهم عذاب اليم و ايشان راست

عذابی دردناك در روز رستخيز و لله و مر خدايراست ملك السموات والارض بادشاهی اسمانها و زمينها والله و خدای تعالی علی كل شيء قدير بر همه

چيزها از مثوبه ابرار و عقوبه اشرار تواناست آورده اند كه قريش از يهود برسيدند كه معجزه موسی عليه السلام چه بوده عصا و يد بيضا با معجزات

ديگر در ميان اوردند و از نصاری اعجاز ديگر عيسی عليه السلام سوال كردند گفتند احيای موتی و ابراص و اواص باز گفتند ايشان

بجناب نبوت پناه عليه الصلوة والسلام آمده گفتند ای محمد از معجزات موسی و عيسی خبر يافته ايم و طلب معجزات تو بدين شناخته ايم اگر كوه

صفا از زر سازی ميگذاری معبود تو ميدانيم حق سبحانه ايه فرستاد كه اگر شما طلب ايات وحدانيت كنيد ان فی خلق السموات والارض

بدرستی كه افريدن اسمانها و انچه در وی است و در افريدن زمين و انچه در وی و اختلاف الليل والنهار و در آمده شدن شب و روز و اختلاف ايشان

در نور و ظلمت و نقصان و زيادت لايات هر اينه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و در كمال علم و قدرت لاولی الالباب خداوندان

خرد را كه عقول از شوايب وهم جسن صافی دارد ادراك دقايق اسرار و حقايق اسرار را مايل باشند الذين و اين اولوا الالباب انان‌اند كه از روی

اخلاص يذكرون الله ياد ميكنند خدايرا قياما در حالت استادن و قعودا و در وقت نشستن و علی جنوبهم و در زمان تكيه كردن بر

پهلوی خود و مراد دوام ذكر است يعنی دايم با ذكر حق‌اند و پيوسته در دريای محبتش مستغرق‌اند كه من احب شيئا اكثر ذكره بيت شب و روز

بجز از تو ياد تو در خاطر تو ٭ بلكه در خلوت جان غير تو در خاطر نيست ٭ يا مراد از ذكر نماز است كه بر بين حيات نگاه كزارند بجهت طاقت

خود يا ذكر بمعنی شكر است يعنی سپاس داری ميكنند بر قدرت قيام كه توام معيشت بدانست و بر نعمت قعود باي داری صحت دراست و بر

راحت اصطجاع و منام كه اسايش تمام دراست محققان گفته اند محققان گفته اند كه مراد ذكر دلست زيرا كه دوام ذكر لسان ممكن نيست

اما ذكر دل را فتوری نيست و قصوری پس مراد ازين ذكران و صاحب دلانند كه مشغول بدل ذكر و جانند قياما در حالتی كه قايم اند

يعنی متوجه با مر الهی و قعودا يعنی باز ايستاده از مناهی و علی جنوبهم اسوده كانند در بارگاه وحدت و حال بر كنار از پندار و هم

غرور و خيال نظم حجاب كثرت از هم بر دريده ٭ بخلوتگاه وحدت ارميده ٭ رهان وهم خود بر نفس لسته ٭ بحق پيوسته و از

خويش رسته و يتفكرون و انديشه ميكنند از روی استدلال فی خلق السموات والارض در افريدن اسمانها و زمينها بان انديشه ايشانرا

راه نمايد بصانع قديم و مبدع حكيم و حجت بعد و جمان از نظر انسان بر جانب از غيبت بحضور ايند و از روی شهود بزبان نياز گويند

ربنا ما خلقت هذا ای پروردگار ما نيافريدی اين مخلوق را كه اسمان و زمين است باطلا بافريدنی خلق كرده انرا بيعث و نزل سبحانك

بكی ثوابت از انكه چيزی باطل افريني فقنا پس نگاه دار ما را بجانب لطف خود عذاب النار از عذاب اتش دوزخ ربنا انك ای افريدگار

بدرستی كه تو از روی عدل من تدخل النار هر كرا بداری در دوزخ و در انجا جاويد باشد فقد اخزيته پس بدرستی كه او را خوار كردانيدی بعقوبت

وما للظالمين و نيست ستمكارانرا از مشرك و يهود و نصاری و امثال ايشانرا من انصار ياری كه از عذاب نجات دهنده سازند ربنا ای پروردگار

اننا بتحقيق كه ما سمعنا مناديا شنيديم ندا زننده كه بانگ كرد ينادی للايمان ميخواند خلق را بسوی ايمان و اين منادی محمد است عليه الصلوة والسلام

يا قران و اين عام تر است پس بسيار كس دعوت رسول صلوات الله عليه دريافته اند و همه كس را از قران می شنوند كه بزبان ندا ميزند ان امنوا

بربكم ای چه كه بگرويد بپروردگار خود فامنا پس اجابت كرديم منادی را و ايمان آورديم ربنا ای افريننده ما فاغفر لنا ذنوبنا پس بيامرز گناهان

ما را و مراد كباير است يا مطلق گناهان گذشته و كفر عنا و در گذران و بپوش از ما سيئاتنا بديهاء ما و مراد صغاير است يا گناهان اينده و توفنا

و بميران ما را مع الابرار با نيكان و نيكوكاران ربنا ای تدبير كننده و باصلاح ارنده اتنا ما وعدتنا و بده ما را انچه وعده كرده علی رسلك بر

زبان فرستادگان خود كه نعيم جاودانی است يا انچه بزبان رسل وعده فرموده از نصرت مومنان يا ان اورش ميطلبيم انبيا را گفته كه ما را او

خواهند چنانچه نوح عليه السلام گفت ولمن دخل بيتی مومنا و للمومنين والمومنات و چنانچه ابراهيم را عليه السلام فرمود كه رب اغفر لی

ولوالدی وللمومنين و چنانچه پيغامبر ما را صلی الله عليه و اله و سلم امر كردی كه استغفر لذنبك وللمومنين ولا تخزنا يوم القيمة و رسوا مكردان

ما را در روز رستخيز انك بدرستی كه تو لا تخلف الميعاد خلاف نكنی وعده خود را در تيسير نقل ميكند كه دعوت خمس كه درين ايهاست از

حضرت رسالت پناهی صلی الله عليه و سلم صلی الله عليه و سلم و چهار خليفه بزرگوارش رضی الله تعالی عنهم واقعه شده حضرت رسالت پناه عليه

صلوات الله از مرتبه شهود خود دعا كرد كه ربنا ما خلقت هذا باطلا امير المومنين صديق رضی الله تعالی عنه در مقام خود فرمود كه ربنا انك من

تدخل النار فقد اخزيته وما للظالمين من انصار و امير المومنين فاروق رضی الله عنه از تحقيق صديقی خود خبر داد كه ربنا اننا سمعنا

مناديا ينادی للايمان ان امنوا بربكم فامنا و امير المومنين عثمان رضی الله عنه در مرتبه رجا طلب غفران كرد كه ربنا فاغفر لنا ذنوبنا

اتنا ما وعدتنا علی رسلك ولا تخزنا يوم القيمة انك لا تخلف الميعاد لاجرم سهام اين دعوات كه بهدف اجابت رسيده بود انچه رحمت از

ديوان عنايت بر بن وجه صادر شده فاستجاب لهم پس اجابت كرد دعاء ايشانرا ربهم پروردگار ايشان بانكه گفت انی لا اضيع بدرستی

كه ما ضايع نكرده ايم عمل عامل منكم عمل هيچ عمل كننده را از شما ام سلمه رض نقل ميكند كه از سيد عالم صلی الله عليه و اله و سلم سوال كردم كه بر عالمی را

او ليت اين چگونه باشد كه و دان مهاجر را مناقب بسيار مادر مهاجران را از انی نصيبی ارزانی نفرمود اين ايه آمد كه من عمل هيچ عاملی را از

شما ضايع نكرده ام من ذكر او انثی از مرد و زن بعضكم من بعض برخی از شما برخی يعنی شما از همه يكديگرند زنان و مردان از زمان لحظی سخن كی

كه شمار ادر ثواب يك حكمت هر كه عمل كند فرد بود كودك و انان در مدخل نيست فالذين هاجروا پس انانكه هجرت كردند از شرك يا از اوطان و اخرجوا

من ديارهم و بيرون كرده شدند در راه از شرا ما و منازل خود يعنی حضرت پيغامبر صلی الله عليه و سلم و انانكه مشركان ايشانرا از مكه بيرون كردند و اوذوا

فی سبيلی و رنجانيده شدند در راه طاعت من و مراد سابقان اسلام اند چون بلال كه او را بضرب بستند و صهيب كه او را بنهيب اموال ميرنجانيدند

وقاتلوا و كارزار كردند با كفار وقتلوا و كشته شدند در جهاد اين عامه مهاجر انند لاكفرن عنهم هر اينه در گذرانم از ايشان سيئاتهم بديهای ايشان

ولادخلتهم ودرارم ایشان را جنات تجری .. بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان یا تحت منازل ان جویها و پاداش دهیم ایشان را ثوابا
پاداش دادنی من عند الله از نزدیک خدای وضع مظهر در موضع مضمر دلیل بر معظم ثواب دهنده است والله عنده حسن الثواب وخدای نزدیک اوست
نیکوئی پاداش و پاداش نیکوئی و در بعضی تفاسیر آورده که مشرکان در عشرت بودند و فقرا و مومنان در عسرت میگذرانیدند و در خاطر ایشان
گذشت که جوانب دوستان در ناز و نعمت باشند و خداشناسان در رنج و محنت حق سبحانه جهت تسلیه ایشان با پیغامبر خود خطاب فرمود
وادر و ایشان امتند ولا یغرنک و باید که فریب ندهد ترا تقلب الذین کفروا رفتن و آمدن کافران فی البلاد در شهرها برای تجارت جولان
تقلب ایشان متاع قلیل برخورداری اندک است زود زایل شود ثم ماویهم جهنم پس باز گشت ایشان دوزخ باشد وبئس المهاد
و بد آرامگاهیست دوزخ لکن الذین اتقوا لیکن آنها که بترسیدند ربهم از عذاب پروردگار خود بمتاع دنیا مغرور نگشتند لهم جنات
وایشان راست بوستانها بر آن وجه که تجری میرود من تحتها الانهار از زیر قصور ان یا درختهای آن جویها آب و شیر و انگبین خالدین
فیها جاودان باشند در ان بوستانها نزلا در حالتی که این بهشت پیش کشی باشد من عند الله از نزدیک خدای نزل انرا نزل مهمان نازل حاضر کنی
زند بسیاری و خوبی ان دلیل کرامت مهمان بر نیکو داشتم داشتند و هر گاه که بهشت منزل مهمانان دار السلام خواهد بود پس نعمة کل چه خواهی
بر تو انوار لقا باشد بیت تو ای زاهد سوی باغ بهشتم میکنی دعوت :: نمیخواهم بهشت و دعوت دیدار میخواهم وما عند الله والجه نزدیک
خدایست از الطاف خفیه خیر للابرار بهتر است نیکوکاران را از متاع فانی وان من اهل الکتاب و هر آینه از اهل کتاب لمن یؤمن کسی هست که میگرود
بالله بخدای وما انزل الیکم والجه منزل شد بر شما که قرآن است وما انزل الیهم و بدان نیز که بدانها فرستادند که توریت یا انجیل مراد ابن
سلام و اصحاب او یا نجاشی و اتباع او رضی الله عنهم خاشعین لله در حالتی که ترسکارانند یا متواضعان مر خدای را لا یشترون بدل نمیکنند
بآیات الله احکام توریة یا نعت پیغامبر ثمنا قلیلا بهای اندک را چنانچه احبار اشقیا کرده اند اولئک آن گروه خاشع متدین لهم اجرهم مر ایشانرا
راست مزد ایشان ذخیره نهاده عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان ان الله بدرستی که خدای تعالی سریع الحساب زود حساب است
حسابی ولذتی حساب جومنان خواهد کرد یا ایها الذین امنوا ای گروه مومنان اصبروا صبر کنید بر ادای فرایض یا بر جهاد بر اعدا حقیقت
آنست که بر امتثال احکام شرعیه یا طاعات را شامل باشد وصابروا و شکیبائی نمایید با کافران در قتال و قدم استوار دارید در میدان جنگ
ورابطوا و ساخته و آماده باشید در مقابله اعدا و مرابطه آنست که لشکر مسلمانان در ثغور اسلام اسبان و اسلحه آماده دارند تا اعدا
را با مومنان باز توانند داشت و نزد بعضی مرابطه انتظار نماز است بعد از نمازی واتقوا الله و بترسید از خدای و پرهیزکاری کنید
لعلکم تفلحون شاید که رستکار شوید محققان گفته اند صبر کنید بر مجاهده نفس پس نهی از هوا و بر طاعات و قبول و مصابرت نمایید بر وفق اقتضیه
قبول حلو و قلوب بمنع الله تسلیم در بلا و در فعالیات احکام قضا و اقدام نمایید بر مرابطه ارواح بوصول بحق و انقطاع ماسوی الله و تقوی
بر زید بمحافظه اسرار از التفات با غیار تا رستگار شوید از حجب وجود بفنا فی الله و فایز گردید بدولت بقا بالله بعد از فنا بیت
که تمامی خواهی فنا شو که فنا :: کشت از خیری کو میدهد بقا سورة النساء مدنیه ماتان و سبعون آیه بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس
ای مردمان اتقوا بترسید و بپرهیزید ربکم از خشم و عذاب پروردگار خود الذی ان آفریدگاری که بمحض قدرت خلقکم بیافرید شما را

باوجود اختلاف

باوجود اختلاف و اشکال دانسته من نفس واحدة از یک تن که ان آدم است علیه السلام وخلق منها و بیافرید از آدم زوجها جفت او را که حوا است واضح
است که حوا را از استخوان پهلوی چپ آدم آفرید وبث و پراکنده کرد و ظاهر گردانید منهما از آدم و حوا بواسطه تولد و تناسل رجالا مردان و زنان
کثیرا بسیار فراوان ونساء و زنان بسیار واتقوا الله و بترسید از مخالفت امر خدای الذی آن خدایی که شما را در وقت استعانة از یکدیگر تساءلون
به حاجت طلبید و سوگند بر یکدیگر میدهید بخدای والارحام و بپرهیزید از قطع رحم و با یکدیگر مهربانی پیوند کنید ان الله کان بدرستی که خدای
هست و بوده باشد علیکم رقیبا بر شما دیده بان یعنی بر همه اقوال و افعال شما مطلع است و هر که داند که خدای نگهبان اوست باید که در همه
حرکات و سکنات خود احتیاط بجای آورد بوقت غربت بر ناپاکی و بی باکی از و شرم دارد نظم هر که موفق بود باکه خدای :: حاضر و ناظر
بر همه جای :: در و دیوار و حاجب بواب :: نیست در دیدن خدای حجاب :: در پس پردهای تو بر تو :: کی تواند مخالف با نو واتوا
الیتامی و بدهید و یتیمان را ای اولیا و اوصیای ایشان اموالهم مالهای ایشان را که بحکم وصایت و ولایة تصرف کرده اند که اولیا در
ایام تصرفات ناشایسته میکردند مثل آنکه گوسفند لاغر خود در رمه ایشان سر داده بعوض گوسفندی فربه و بزرگ میگرفتند و می
گفتند شاة بشاة حق سبحانه فرمود که ولا تتبدلوا الخبیث و بدل مکنید مال پاک یتیم را بالطیب بمال خود پاکیزه یعنی فرا مگیرید چیدن را از مال یتیم که در
حق شما خبیث است و بجای آن منهید مال ما تبدیل آن یا خیانت در آن که آن [illegible] نزدیک خدای وما کبیرا گناهی بزرگ که این آیه در شان عطفان
شده که برادرش وفات کرده بود و از وی پسری مانده و او بولایت عمومه اموال او را متصرف شده چون پسر بدرجه بلوغ رسید مال
خود از او طلبید در ادای آن تعلل میکرد و او قوله ایشان بمجلس علیه نبوی افتاده و این آیت فرود آمد و عطفان کلمه نعوذ بالله من الحوب
الکبیر بر زبان رانده تمام مال برادرزاده تسلیم برادر زاده نموده وان خفتم و اگر بترسید با بمیدانید الا تقسطوا و اگر عدل نکنید و داد راستی
نورزید فی الیتامی در اموال یتیمان در صحیح بخاری از عایشه صدیقه رضی الله عنها نقل میکند که این آیه در شان کسی فرود آمده یتیمه در
در حجر تربیت او بود و ولایت تصرف در مال او داشت میخواست که او را در قید نکاح آورد و حق خدمت و تعین کابین چنانچه باید و کما در
و بانواع مشقت او را رنج میدهید و مهر چه مکروه طبیعت او بود پیش آورد این آیه فرود آمد که اگر میدانید که در تعیین مهر یتیمان و ادای مال
ایشان از روش عدالت و دین فانکحوا پس نکاح کنید ما طاب لکم آنچه خوش آید شما را من النساء از زنان مثنی دو گانه وثلاث و
سه گانه ورباع و چهار گانه ناکح مختار است از اعداد مذکوره هر کدام که خواهد بگو آمد فان خفتم پس اگر میترسید با میدانید ان لا تعدلوا
آنکه عدل نتوانید ورزید میان این زنان فواحده پس اختیار کنید یک زن را او ما ملکت یا بر گیرید الجز را که مالک است که ایمانکم
دستهای شما را بمملکت در ان تصرف جست ذلک این از آنکه این اختیار واحد یا سری ادنی نزدیکتر است ان لا تعولوا یا آنکه میل نمایید و الجا
نورزید یا جور نکنید واتوا النساء و بدهید مر زنانرا که در قید نکاح آورده اید صدقاتهن کابینهای ایشانرا در حالتی که هست این ادا
نحلة هدیه و عطیه از خدای بخشیده شده با ایشان فان طبن لکم پس اگر این زنان خوش خوی باشند و بخشند شما را عن شیء از مهر چیزی منه از
کابین نفسا از جهت طیب نفس و خوشدلی فکلوه پس بخورید آنرا و بکار برید هنیئا سازگار مریئا خوش گوار در آن که او ده که حضرت رسالت صلی
الله علیه وسلم از ین وجه تعفف فرمود که نهی انده بود که در وی گناهی نبود و هر آنکه هر روی رنجی در ردی نباشد ولا تؤتوا السفهاء و مدهید

ولا تأکلوا اموالهم الی اموالکم و نخورید مال ایشان
با مال خود انه الله بزرگی گناه آن

[illegible]

بالسفها اموالکم خود ان اموالکم مالها خود را خطاب با اولیا نسوان و ایتام است و اضافت بدیشان جهت تصرف ایشانست دران یعنی ولایت التی
جعل الله ان مالها که گردانیده است خدای لکم قیاما برای شما قیام معیشت دنیا و رابطه انتظام امور دین چون حج و زکوة و جهاد و صدقه و نفقات
ضیافات و تمهید قواعد خیرات وارزقوهم فیها واکسوهم و بپوشانید ایشان را بقدر وصال حال ایشان وقولوا لهم و بگویید بعد از منع مال ایشان را قولا معروفا سخنی
نیکو و پسندیده یعنی اگر یتیم باشند گویید این مال از آن تست و من خزینه دار توام و بوقت تسلیم خواهم کرد و زنان را وعده کنند که دل ایشان خوش
سازد وابتلوا الیتامی و بیازمایید یتیمان را اگر مردانند بعقل و تمیز و صیانت اموال و دقایق بیع و شری و اگر زنانند بغزل و تسبیح و ترتیب امور خانه داری
حتی اذا بلغوا النکاح تا آنگاه که برسند بحد نکاح و این کنایت از بلوغ است فان انستم پس اگر دیدید و دریافتید منهم رشدا از ایشان سلوک راه راست یعنی
صلاح دین و اصلاح مال فادفعوا الیهم پس بدهید بدیشان اموالهم مالهای ایشان که در دست شما بود ولا تاکلوها و مخورید مالهای یتیمان را او صیا و
تلف مسازید اسرافا از روی گزاف و مجاوزت از حد یعنی زیاده از آنکه قاضی فرض کرده باشد وبدارا و دیگر اتلاف مکنید در اموال ایشان از راه
شتاب و پیشی گرفتن ان یکبروا از ترس آنکه بزرگ شوند یعنی شتاب مکنید در خوردن مال یتیمان و از خوف آنکه ناگاه بزرگ شوند و مال از شما بستانند
ومن کان و هر که باشد از وصیا و اولیای یتیم که مال در دست او غنیا توانگر فلیستعفف پس باید که از مال دست باز دارد و عفت و خویشتن داری
بجای آرد ومن کان و هر که باشد از آن جماعت که مال در دست اوست فقیرا درویش و محتاج فلیاکل پس باید که بخورد از آن مال یتیم با
المعروف بنیکویی یعنی بقدر حاجت از طعام و لباس یا مقداری که اجرة سعی اوست فاذا دفعتم پس چون بدهید و باز گردانید الیهم اموالهم
به یتیمان مالهای ایشان فاشهدوا علیهم پس گواه گیرید بر اقوال ایشان بقبض مالها تا در میان جدال و خصومت پدید نیاید وکفی بالله و بسنده است
خدای حسیبا گواه یا بدکان یا جزا دهنده باعمال ایشان یا حساب کننده هم در روز جزا آورده اند که عادت عرب در جاهلیت چنان بوده که زنان را
مطلقا و مردان را که خورد سال بوده میراث نمیدادند و میگفتند که کسی برد که بر دشمن تواند قتال کرد و طعن نیزه و ضرب شمشیر در خود تصور
تواند تواند آورد و حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه هجرت فرمود طریق میراث بر همین قانون مستمر بود از روی که ام کجه بجناب نبوت
آمده فرمود اوس ابن صامت رضی الله عنه دعوة حق را اجابت لبیک گفته فرموده و من از وی سه دختر دارم و مال بسیار گذاشته ابناء عم او بضبط تصرف
در آورده اند و او صغیر اند بی نوا و محروم گذاشته اند حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله و السلام ایشان را طلبیده صورت ماجرا بحضور ایشان
باز راند ایشان همان جاهلیت پیش آوردند و خواستند که طریق پیدا و ابا و اجداد رونق دهند آیه آمد که للرجال نصیب و مردان را که خواه خورد
بود و خواه بزرگ بهره هست مما ترک الوالدان والاقربون از مالی که بگذارند پدر و مادر و خویشان نزدیک وللنساء نصیب و زنان را نیز حصه است
مما ترک الوالدان والاقربون از آنچه والدین و اقارب بگذارند مما قل از آنچه اندک باشد منه او کثر از مال گذاشته یا بسیار باشد چنانچه حق سبحانه
مقرر ساخته برای ایشان نصیبا مفروضا و یتیمان که بیگانه باشند والمساکین و درویشان و محتاجان فارزقوهم منه پس بدهید ایشان را چیزی از آنچه مقسوم
میکردید تا دل ایشان خوش شود و مراد است که حضار مجلس را بر سبیل تصدق چیزی دهند این امر بر سبیل وجوب بوده و آیه مواریث بر وجه
منسوخ شد وقولوا لهم و بگوئید این جماعت قولا معروفا سخنی پسندیده که موجب فرح خاطر ایشان شود ولیخش الذین و باید که بترسند آنانکه لو
ترکوا اگر بمانند من خلفهم از پس مرگ خویش ذریة ضعافا خافوا علیهم فرزندان عاجز و ضعیف بترسند از ایشان از بینوایی و ضایع شدن

دادن قوم کو رانید ایشان را فیها
دران ص

حسیبا

بخشش بریده کردن
واذا حضر القسمة اولوا القربی والیتامی
و چون حاضر شود قسمت را خداوندان خویشی
و جی ... دران ص

یعنی ورثه

یعنی ورثه که ضعفاء اقارب و یتیمان و مسکینان که در مجلس قسمت حاضر اند و اسم رحم و رعی دارند و تفکر کنند که ایشان را فرزندان خورد عاجز باشند و بعد از
فوت ایشان بچنان مجلسی در آیند و مال ایشان جایز پیش یابد و بهر آینه عقل بعدم جواز آن حکم خواهد کرد پس نگویند آنکه ایشان نسبت بدیگری جایز ندارند
مصراع مپسندید بگوید آنچه بکسی نپسندی فلیتقوا الله پس باید که از عذاب بترسند ولیقولوا و باید که بگویند با حاضران مجلس قسمت قولا سدیدا سخنی
راست در رعایت یعنی عذر جمیل و وعده نیکو ان الذین بدرستی که آنانکه از روی جور و بی اکل اموال الیتامی میخورند و تلف میکنند مال یتیمان را
ظلما از جهت بیداد انما یاکلون جز این نیست که میخورند فی بطونهم نارا در شکمها خویش آتش در انوار ابو هریره رضی الله عنه نقل میکند که رسول
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که حق سبحانه برانگیزاند روز قیامت قومی را از گورها و بیرون آید آتش از دهنها ایشان گفتند یا رسول الله ایشان
کدام طایفه اند فرمود که نمی بینید که خدای تعالی میگوید انما یاکلون فی بطونهم نارا در تفسیر کبیر است که روز قیامت خورنده مال یتیم بعرصات در آید
و آتش که در دل او مملو است زبانه میزند و دود از دهن و بینی و گوشش او بیرون آید و بدین علامت همه کس شناسند که آکل مال یتیمان اند وسیصلون
زود باشند که انداخته شوند خورندگان مال یتیم و حفص بصیغه معلوم میخواند معنی اینست که بزودی در آیند سعیرا در آتش افروخته یوصیکم الله امر
میکند خدای شما را فی اولادکم در کار فرزندان شما در میراث و مقدار بر ایشان یا فریضه میکرد اند بحکم خویش زیاده فرزندان سهام میراث و این
وجه که للذکر مر مرد را تا باشد مثل حظ الانثیین مانند بهره دو زن فان کن پس اگر باشند نساء زنان خالص که با ایشان ذکر نبود فوق اثنتین
بالای دو یا دو فلهن پس مر ایشان را ثلثا ما ترک دو بخش از سه بخش آنچه متوفی گذاشته وان کانت واحدة و اگر باشد دختری یکی فلها النصف
پس او را است نصفی از ترکه متوفی ولابویه و پدر و مادر میت را لکل واحد هر یکی را منهما السدس از ایشان حصه ششی یکی است مما ترک
از آنچه گذاشته باشد فرزندان ان کان له اگر باشد مر فرزند متوفی را ولد فرزند خواه و دختر خواه زن فان لم یکن له ولد پس اگر نباشند او را فرزند و
فرزندی فرزندی وورثه ابواه و میراث برند از او همین پدر و مادر فلامه الثلث پس مادر او راست یک ثلث از مال او و چون حصه ورثه پدر و برین کرد
نصیب ام تعیین فرموده مقرر شد که باقی نصیب اب است فان کان له اخوة پس اگر باشند این متوفی برادران پدر و مادری یا بعضی پدری بعضی مادری
فلامه السدس پس مادر او را یک ششی باشد از متروکه این نصیبها که جهت هر یک فرض شده بدیشان میرسد من بعد وصیة از بعد وصیتی که یوصی
وصیت کرده شده است بدان و حفص معلوم خواند مدعا آنکه موصی میت است او دین یا بعد از ادای دینی که در ذمه امورثه باشد اباؤکم پدران
شما وابناؤکم و پسران شما لا تدرون نمیدانید شما ایهم که کدام از ایشان اقرب لکم نفعا نزدیک است بسود رسانیدن بشما الجمله منفعت
یعنی نمیدانید که از اصول و فروع ورثه کیست نفع رساننده تر بشما از دنیا بشفقت و در آخرت بشفاعت و حق تعالی با حوال وارث داناست پس
قطع کرد سهام مواریث را و فرض کرد آنرا فریضة فرض کردانیدنی من الله ثابت از نزدیک خدای تعالی ان الله کان بدرستی که خدای هست علیما
دانا بمراتب هر یک از ورثه حکیما حکم کننده در تقدیر سهام ایشانست ولکم و مر شما راست ای شوهران نصف ما ترک نصف آنکه بگذارند ازواجکم
زنان شما ان لم یکن اگر نباشد لهن مر ایشان را ولد فرزندی خواه از شما خواه غیر از شما و خواه مونث و خواه صلبی و خواه اولاد
ابن الولد هر چند پایان رود فان کان لهن ولد پس اگر زنان را فرزندی باشد هر چه بوده فلکم الربع پس مر شما راست چهاریکی باشد مما ترکن
از آنچه بگذارند زوجات و نصف و یا ربع که حصه شماست بتوان گرفت من بعد وصیة از پس وصیتی که زوجات شما یوصین بها وصیت

کرده باشند بدان او دین یا از پس دینی که در ذمه ایشان باشد ولهن الربع و زنان را چهار یکی است مما ترکتم از انچه شما بگذارید خواه یکی باشند خواه زیاده
همه در ربع شریک اند ان لم یکن لکم ولد اگر نباشد مر شما را فرزند خواه یکی خواه زیاده خواه مذکر خواه مونث خواه از ایشان خواه از غیر ایشان
فان کان لکم ولد پس اگر باشد مر شما را فرزند بر وجهی که یاد کرده شد فلهن الثمن پس ان زنان راست هشت یکی مما ترکتم از انچه گذاشتید از اموال من بعد
وصیة از پس انفاذ وصیتی که توصون بها وصیت میکنید بدان او دین یا بعد از ادا دینی که در ذمه شما باشد وان کان و اگر باشد رجل یورث مردی
که از و میراث برند کلالة کسی که والد و اولاد ندارد او امرأة یا زنی بود کلاله وله و مر این مرد و زن نیز درین حکم داخل است اخ برادر مادری باشد
او اخت یا خواهر مادری فلکل واحد پس مر هر یکی را منهما السدس ازین برادر و خواهر شش یکی رسد و مذکر درین صورت با مونث برابر فان کانوا
پس اگر باشند اولاد اکثر من ذلک بیش از برادری و خواهری فهم پس ایشان تمامی خواه ذکور خواه اناث یا مختلط از فریقین شرکاء فی الثلث انباز اند
در سه یکی مال بر قرینه ذکور و اناث را این بدیشان میرسد من بعد وصیة از پس انفاذ وصیتی که بوقت مرگ یوصی بها او دین وصیت کرده شده ا
بدان یا پس از ادا دین غیر مضار در حالتی که میت غیر زیان اورده شده بورثه در وصیت در نا ضرر در وصیت انست که از ثلث مال متجاوز باشد
و زیاده در دین اقرار کند مر کسی را که در ذمه او چیزی که نداشته باشد وصیة من الله نگاه دارید وصیتی را که هست از نزدیک خدای والله علیم
و خدای داناست بنیات شما در نفع و ضرر حلیم بردبار است بعقوبت عاصیان تعجیل کند بتوبه گناه ایشان عفو فرماید تلک این احکامی که
تقدیر یافت ما در امور یتامی و مهمات نکاح و قسمت مواریث حدود الله اندازهای خداست از ان در نشاید گذشت ومن یطع الله و هر که فرمان برد
خدایرا ورسوله و رسول او را درین حکمها یدخله در آرد او را خدای مواریث جنات تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر
اشجار ان جویها خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند داخلان این جنت وذلک و این ادخال مطیعان در بهشت بصف خلود الفوز العظیم رستگاری
بزرگست ومن یعص الله و هر که نافرمانی کند خدایرا ورسوله و رسول او را عتبة بن حصین فزاری که بمیراث کودکان و زنان راضی نشده و گفت
من میراث نمیدهم مگر کسی که بر لشکر مرکب متعالمه کند و تواند کرد حق تعالی ایه فرستاد که فرمان خدا و رسول نبرد ویتعد حدوده و در گذرد از اندازهای
که در حلال و حرام و میراث و سایر احکام مقرر شده یدخله نارا در آرد او را آتشی و چه آتشی خالدا فیها در حالتی که جاوید باشد در ان مذهب صحیح
انست که خلود باستحلال محرمات باشد وله و مر عاصی مستحل را باشد عذاب مهین عذابی خوار کننده واللاتی و ان زنانی از جهت متابعت هوای
نفس یاتین الفاحشة بفعل قبیح یعنی مرتکب ان شوند من نسائکم از زنان شما محصنات یعنی شوهرداران فاستشهدوا پس تمام احکام شرع طلب گواه
کنید علیهن بر فعل فاحشه زنان اربعة منکم چهار مرد عاقل از شما که مومنان باشند تا بر ایشان گواهی دهند فان شهدوا پس گواهی دهند فامسکوهن
پس نگاه دارید این زنان را و بند کنید فی البیوت در خانها و اصح انست که در اول اسلام حکم عقوبت زناکار برین وجه بوده که ایشان را در خانها محبوس
سازند حتی یتوفیهن الموت تا وقتی که میرانند ایشان را ملک الموت یا استیفا ارواح کند او یجعل الله یا گرداند خدای یعنی پیدا میسازد لهن
سبیلا برای ایشان راهی را یقین کند که از حبس خلاصی یابند و بعد از ان وحی فرود آمد و سید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که فرا گیرید از
من او یجعل الله لهن سبیلا اصحاب متوقع شدند که ان راه کدام است رسول الله فرمود که الثیب بالثیب الرجم والبکر بالبکر مایة جلدة و تغریب عام
پس بحکم این حدیث امساک بیوت منسوخ شد و استشهاد باقی ماند واللذان و ان دو کس مرد و زن که غیر محصن باشند یاتیانها بیایند منکم

بفعل قبیحی

بفعل قبیحی که از شما مسلمانان از ادید فاذوهما پس برنجانید ایشان را بزبان و سرزنش و ملامت کنید ابن عباس رضی الله عنه فرمود که ایشان را بدست نیز
ایذا باید کرد فان تابا پس اگر توبه کنند از ان فاحشه واصلحا و کار خود اصلاح ارد فاعرضوا عنهما پس روی بگردانید یعنی دست باز دارید از ایشان
این حکم باز بحکم جلد منسوخ شد ان الله بدرستی که خدای هست توابا توبه پذیرنده از بنده رحیما مهربان بر توبه ایشان انما التوبة جز این نیست که
قبول توبه علی الله بر خدای نه بطریق وجوب بلکه از روی وعده که خلاف للذین برای کسانی است که یعملون السوء بدی میکنند بجهالة بنادانی
و بیباکی فرموده که گناه مومن بجهل است یعنی نه از روی شک و عناد و جحود و ان بتکبار و می شاید که جهل باشند بعقوبت و ایشان بجهل علما بد میکنند
ثم یتوبون پس توبه و بازگشت بحق سبحانه من قریب از زمانی نزدیک یعنی پیش از حضور موت یا نظر ملک الموت یا در زمان صحت یا پیش از انکه
دوستی ان گناه در دل متمکن گردد و اصح اقوال انست که زمانی قریب پیش از مرگ است اگرچه بمقدار فوق ناقه باشد در تفسیر عین المعانی اورده که
تا یک نفس توبه کند پیش از مرگ ملایکه بطریق استحسان میگویند که چه زود امدی و چه خوش مسارعت نمودی و موید این قولست انکه حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که ان الله یقبل التوبة عبده ما لم یغرغر بزرگان گفته اند چون وقت حلول اجل و زمان نزول معلوم نیست
هر نفس را دم اخر تصور باید کرد و از رجوع بحضرت او غافل نباید بود بیت غافل مشو ای عاصی با یاد ندم باش ∴ هر دم دم اخر شمر و حاضر
دم باش فاولئک پس ان گروه که مدد توفیق یافته بعد از گناه توبه کنند یتوب الله علیهم توبه دهد خدای و باز گردد بمغفرت بدیشان وکان الله
علیما و هست خدای دانا بتوبه تایبان حکیما حکم کننده بانکه تایب را عقوبت نباشد ولیست التوبة و نیست قبول توبه للذین و انکسان را که
طریق اصرار یعملون السیئات بدیها میکنند حتی اذا حضر تا چون حاضر شود یعنی رسد احدهم الموت یکی از شما را مرگ قال انی بدرستی گوید که تبت الان
توبه میکنم اکنون این سخن در شان توبه منافقانست و توبه اسلام ان باشد که بجهت باطن و این صورت معاینه و مرگ از ایشان مقبول نیست ولا
الذین یموتون و نه توبه مقبولست و انها که بمیرند وهم و حالانکه ایشان کافران باشند در وقت سوق روح از هیچ کافر و منافق مقبول نیست
که زیرا که ایمان یاس است و ان سود ندارد و قوله تعالی فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا اولئک ان گروه که منافقان باشند و انها که بر کفر میرند
اعتدنا لهم اماده است برای ایشان در اخرت عذابا الیما عذابی دردناک که تخفیف و انقطاع نداشته باشد اورده اند که رسم جاهلیت چنان
بود که چون یکی وفات کردی زوجه او باز ماندی پسر متوفی که از زن دیگر بودی یا کسی از اقربا که استحقاق داشتی بوقت عصبیت جامه بر سر
ان زن انداختی و او را بدین عمل در تصرف خود آوردی پس اگر خواستی بهمان کابین که متوفی مقرر کرده بود بنکاح در آوردی و بلا
شوهر دادی و مهر معجل خود تصرف کردی یا او را از تزویج منع کرده محبوس داشتی تا هر میراثی که از متوفی بدو رسیده بودی با این کس بدادی
تا بمردی و میراث این کس ببردی و اگر ان زن قبل از القاء ثوب بدو یا اهل خود پیوستی وارث زن متوفی را بدو دستی نبودی و در
اول اسلام همان قانون رعایة کردند تا وقتی که ابو قیس انصاری وفات کرد زنی کبیشه نام از و باز ماند پسر ابو قیس که از زنی دیگر داشت
کبیشه را بمهر تحت تصرف آورده با او معیشت بطریق مضارت اغاز نهاد و غرضش انکه مهر چه دارد بدو دهد کبیشه صورت حال در حضرت
رسالت پناه علیه صلوات الله بموقف عرض رسانید حضرت فرمود که بخانه باز گرد بار وی اضطرار در دامن اصطبار کش تا از حضرت عزت
چه فرمان رسد چون کبیشه باز گردید و بعضی از زنان مدینه که بدان مبتلا بودند روی بدرگاه نبوت پناه آورده گفتند یا رسول الله

با همه دستوری کینه جام زهر آلوده این بلیه نوشیدیم و لباس محنت تمام ازین قضیه پوشیده حق سبحانه از روی رافت این آیه فرستاد یا ایها
الذین امنوا ای گروه مومنان لا یحل لکم روا نیست شما را ان ترثوا النساء که میراث گیرید زنان را کرها از روی ناپایست و کراهیت ایشان
بعد میراث گرفتن بکره دلالت بران نمیکند که بطوع و رغبت ایشان میراث توان گرفت بجهت آنکه تخصیص نفی بند کرد دلالت بر نفی ما عدا نمیکند
بقوله تعالی ولا تقتلوا اولادکم خشیة نیز جایز نیست ولا تعضلوهن و منع مکنید زنان را از تزویج گفته اند خطاب باولیاست که زنان خود را نگاه اویند
برای آنکه مهر خود در کار کنند و ایشان را باز میداشتند حق سبحانه میفرماید که زنان را محبوس مسازید و باز مدارید لتذهبوا برای آنکه ببرید ببعض
ما اتیتموهن بعضی از آنچه ایشان را داده اید از مهر الا ان یاتین مگر آنکه بیایند بفاحشة مبینة بعملی زشت روشن کرده لتمهود عدول و حفص بکسر یاء مبینه
با میخوانند یعنی فاحشه روشن کننده حال ایشان و فاحشه درین آیه نشوز است یعنی چون زن سر باز زند از صحبت مرد و داد اویود که از خلع طلب و
گفته اند فاحشه زناست و صداق در جاهلیت بود در بدایت اسلام استرداد صداق زانیه بوده و حالا حکم منسوخست و عاشروهن و زندگانی کنید با
ایشان و کنت فاحشه نشده بالمعروف نیکویی در قول و فعل و نفقه و سکنی و یا بیاموزانید ایشان را احکام شریعت که هیچ نیکویی ازین نیست فان
کرهتموهن پس اگر ناخواهید ایشان را صبر کنید بران فعسی ان تکرهوا پس شاید که شما کاره باشید شیئا چیزی را و یجعل الله و گرداند خدای و پیدا آرد
برای شما فیه در آنچیز مکروه خیرا کثیرا نیکویی فراوان یعنی ثواب عظیم بر تحمل مکاره و ان اردتم و اگر خواهید شما بواسطه کراهیت از صحبت ازواج
بی وقوع نشوز و فاحشه از ایشان استبدال زوج طلب بدل کردن زوجی زنی مکان زوج بجای زنی دیگر و اتیتم احدیهن و داده باشید یکی را
از ایشان که داعیه طلاق دارید قنطارا مالی بسیار بجهت کابین فلا تاخذوا پس مگیرید منه از آنچه بدو داده اید شیئا چیزی نه اندک و نه بسیار
اتاخذونه آیا بگیرید چیزی را از آن زن بهتانا بباطل و ستم و اثما مبینا و گناهی ظاهر و گناهی هویدا بهتان را در قول باطل نیز استعمال میکنند و
معنی بهتان درین آیه آنست که شوهر مهر برای زن فرض کرده و بدان گواه گرفتند پس چون استرداد کند گویا مدعا او آنست که آن مهر فرض
نکرده و این بهتان صریحست و کیف و چگونه و کدام وجه بچه جهت تاخذونه فرا میگیرید مال را از آن زن خود و قد افضی و حالانکه رسیده است بعضکم
الی بعض بعضی از شما برخی دیگر افضی کنایت از مباشرت و اخذن و فرا گرفته اند آن زنان منکم از شما در وقت عقد میثاقا غلیظا پیمانی
محکم و عهدی درست آن کلمه نکاح است و ایجاب و قبول و در حدیث آمده که استحللتم فروجهن بکلمة الله آورده اند که جمعی از جاهلیان در زمان
جاهلیت ازواج آبای خود را نکاح میکردند حق سبحانه از آن نهی فرموده و گفت ولا تنکحوا و بزنی مخواهید و بنکاح در میارید ما نکح اباؤکم از آنکه
نکاح بسته بودند پدران شما من النساء از زنان نفع نکاح در آورده الا ما قد سلف مگر آنچه گذشته است قبل از تحریم که آن معفو عنه است انه بدرستی
که نکاح زن پدر کان بود قبل از نهی و بعد ازان فاحشة عملی زشت ناپسندیده مقتا و مبغوض خدای و مومنان این عمل نزد ذی تمیز
و رب بکره و مبغوض میبوده و فرزندی که از زن پدر شوهر متولد شدی مقیت میکنند یعنی دشمن داشته شده و ساء سبیلا و بد راهیست
این راه گفته اند مراتب قبح سه است یکی قبح عقلی که فاحشه اشارت بدانست دوم قبح شرعی که مقت عبارت از آنست سیوم قبح عرفی
و ساء سبیلا مشعر بدانست حرمت علیکم حرام کرده شد بر شما امهاتکم نکاح مادران شما و این موید عموم مجاز است جده را که نسبت و در پدر راجع شود
بولادت خواه از جهت ذکور چون مادر پدر هر چند بالا رود خواه از طرف اناث چون مادر مادر و هر چند که باشد حکم مادر دارد در تحریم و بناتکم

دو دختران شما

و دختران شما و این نیز عام است هر زنی که نسب او بود باز گردد از جهت اولاد ذکور و اناث بیک درجه یا زیاده در بنات داخل است و اخواتکم و
خواهران شما هر زنی با وی در صلب بوده باشد یا بر جمع گذشته او خواهر اوست پس خواهر عام باشد پدر و مادری و مادری و پدری و عماتکم و خواهران پدر
شما هر زنی که با پدر یا کسی با پدر پدر کسی هر چند بالا رود در صلبی بوده باشد یا در رحمی فرود نوده او عمه این کس است و اینجا نیز طرق ثلثه متصور است پدری
مادری یا هر دو و خالاتکم و خواهران مادران شما هر زنی را که با مادر کسی یا با مادر مادر تا آنجا که برسد در صلبی یا مقرار داشته یا رحمی گذاشته خاله آن کس است
و وقوع این بوجوه مذکوره امکان دارد و بنات الاخ و دختران برادر بر هر وجه که اخوت ثابت باشد از جهت ثلثه و بنات اولاد ایشان چند آنکه دور
شوند همان حکم دارند و بنات الاخت و دختران خواهران از هر وجه که اخت تحقیق یابد و این نیز متناول است بنات اولاد و اولاد ایشان هر چند پایین
بوند همان داخل بنات اخت اند و امهاتکم و حرام کرده شدند بر شما مادران شما اللاتی ارضعنکم آنهایی که شیر داده اند شما را و ضعه را میگویند از برای جهت
حرمت ایشان پس هر زنی را که شیر دهد کسی را او زنی را که شیر داده باشد آن شیر دهنده را و زنی که شیر داده باشد و شوهران زن را که بشیر او از وجه او
با ام و لد او رضاع واقع شود هم ام رضاعی اند و اخواتکم من الرضاعة و خواهران شما از جهت شیر خوردن و امام اعظم و امام مالک رضی الله عنهما
برانند که حکم رضاع باندک و بسیار از شیر خوردن ثابت است و بمذهب امام شافعی و امام احمد رضی الله عنهما بکمتر از پنج بار شیر خوردن متفرق
حکم رضاع ثابت نمی شود و امهات نسائکم و مادران زنان شما و جدات منکوحه از قبل پدر و مادر نیز همین است و رضاع همین حکم دارند و ربائبکم اللاتی فی
حجورکم و دختران زنان شما آن دختران که در کنار و تربیت شما پرورش مییابند و شرط حرمت ایشان آنست که متولد شده باشند من نسائکم
اللاتی از آن زنانی که دخلتم بهن شما با ایشان باشید فان لم تکونوا پس اگر نباشید شما خلوت دخلتم بهن در آمده باشید با ایشان این دخول
کنایت از مباشرت است فلا جناح علیکم پس هیچ گناه نیست از شما در نکاح ربایب و حلائل ابنائکم الذین و دیگر از محارم زنان پسران شما اند من اصلابکم
از پسران که از پشتهای شما اند چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بعد ازان که زینب را از زید بن حارثه که پسر خوانده آنحضرت بود طلاق داد آنحضرت
او را بعقد نکاح در آورد و مشرکان عرب آغاز سرزنش کردند که زن پسر خود را خواسته است این آیه که زنی حلیله پسر اصلی حرامست نه زنی که او را پسر
خوانده خواسته باشد و ان تجمعوا و آن دیگر حرامست بر شما آنکه جمع کنید بین الاختین میان دو خواهر در یک نکاح الا ما قد سلف مگر آنچه از پیش گذشته
یعنی قبل از تحریم که آن معفو عنه است و برخی مفسران برانند که مراد از ما قد سلف آنست که یعقوب علیه السلام میان لیا مادر یهودا و راحیل مادر یوسف
علیه السلام در دین وی حلال بوده ان الله کان بدرستی که خدای هست غفورا آمرزنده آنکسان از اهل اعراب که در زمان جاهلیت
این عمل کرده اند رحیما مهربان بر کسانیکه در اسلام این عمل بجای آورده اند و بعد ازان توبه کرده اند تامل درین معنی این دو اسم مطلقا
بی بضاعتان را سرمایه تمام است بیت سرمایه عاصیان ببازار امید :: غفران تو و رحمت بی غایت تست و المحصنات و حرام کرده شد بر شما
شوهرداران من النساء از زنان الا ما ملکت مگر آنچه مالک آن شده است ایمانکم دستهای شما ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل میکند که
در حنین از غنایم اوطاس مال بی قیاس با جماد رسید و از آنجمله زنانی که شوهران ایشان را اجتناب می ساختیم بعضی اثری در آمدند و
چون حرمت زنان شوهر دار ما را معلوم شده بود در حال حرمت اسیران متردد گشتیم و ایشان را اگر چه ملک یمین بودند از قبیل محصنات
می شمردیم بعد از عرض حال حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم این آیه نازل شد که زنان کفار را اگر چه شوهر دارند اما بسبب سبی

ملک یمین شمااند تصرف در ایشان حلالست شرط اخراج ایشان این قول امام اعظم است رضی الله عنه و باقی ائمه بمجرد سبی ایشانرا حلال میدانند
کتاب الله لازم باشید فرض خدایرا در باب مناکحات یا مصدر موکد است یعنی الزم نوشت خدای نوشتنی علیکم بر شما در محرمات واحل لکم و حلال
کرد اینرا و شما را او حفص مجهول میخوانند یعنی حلال کرده شد بر شما ما وراء ذلکم آنچه محرمات مذکوراست و حدیث نیز محرمات ثابت شده چون نکاح والد یعنی عمه
او و خاله او بر خواهرزاده و نکاح مطلقه ثلثه بی تحلیل و نکاح معتده و نکاح بر آزاد و تزویج مجامسه و نکاح علامت و تفاصیل اینها در کتب فقه مذکوراست
و چون حق سبحانه و تعالی بیان حلال و حرام فرمود پس روا باشد ان تبتغوا آنکه طلبید زنانی را که غیر محرم باشید یعنی بنکاح در ارید و کابین کنید
باموالکم بمالهای خود محصنین در حالتی که بان تزویج متعفف باشید یعنی دین خود را بان نکاح در پناه ارید غیر مسافحین نباشید از زنا کنندگان
فما استمتعتم پس هرکه برخورداری یافته اید به بدو منهن از زنان بسبب نکاح فآتوهن پس بدهید ایشانرا اجورهن مهرهای ایشان را
فریضة مقرر کرده و مفروض ساخته مهر در مقابل استمتاعست ولا جناح علیکم و هیچ وبالی و گناهی نیست بر شما که ازواج و زوجاتید فیما
تراضیتم در آنچه از یکدیگر راضی شوید به بآنچه من بعد الفریضة از پس آن مهری که فرض شده باشد در زمان عقد یعنی آنچه زن ابرا کند از مهر و مرد
در عوض آن چیزی بوی دهد یا زن از مهر چیزی کم کند و مرد زیاده سازد و گفته اند تراضی نفقه است یا در صحبت و مفارقت ان الله کان
علیما بدرستی که خدای هست دانا بمصالح بندگان حکیما محکم کار در مهمات نکاح ایشان ومن لم یستطع منکم و هرکرا استطاعت نباشد از
شما طولا از روی توانائی و توانگری ان ینکح المحصنات المؤمنات آنکه نکاح در آورد زنان آزاد گرویده را فمن ما ملکت ایمانکم پس
ایکه نکاح باید بزنی آنچه مالک شده است دستهای شما من فتیاتکم المؤمنات از کنیزکان شما که گرویدگان اند والله اعلم و خدای داناتراست بایمانکم
بگرویدن شما و بتفاصیلی که در میان شما باشد در ایمان بعضکم من بعض برخی از شما که عبید و اماء اند از برخی دیگر یعنی همه مشترکید در ایمان یا
[illegible] و پدر شما همه آدم است علیه السلام فانکحوهن پس نکاح کنید کنیزکانرا باذن اهلهن بدستوری خداوندان ایشان مملوک
[illegible] وآتوهن و بدهید کنیزکان نکاح کرده را اجورهن مهرهای ایشان بالمعروف بنیکوئی یعنی بکابین و مضایقه در دادن آن
[illegible] ایشان باید محصنات در حالتی که این کنیزکان نگاه دارنده فرج خود باشند غیر مسافحات نه زنا کننده آشکارا ولا متخذات
اخدان [illegible] دوستان پنهانی فاذا احصن پس آنگام که ایشان نکاح دارند فروج خود را بسبب تزویج و حفظ [illegible]
[illegible] فان اتین بفاحشة پس اگر بیایند بزنا فعلیهن پس بر ایشان لازم شود نصف
ما علی المحصنات [illegible] من العذاب از حدی که خدای مقرر کرده حد زن آزاد بی شوهر صد تازیانه است
[illegible] امام شافعی میگوید رضی الله عنه که تعذیب کنیزک نصف عام باشد و امام اعظم
[illegible] ذلک این نکاح کنیزکان لمن
خشی العنت منکم [illegible] وان تصبروا و اگر صبر کنید از نکاح
کنیزکان خیر لکم بهتر است [illegible] و کسی را که صبر
نتواند از نکاح اما رحیم [illegible] یرید الله میخواهد خدای لیبین لکم که بیان کند برای شما احکام

حلال و حرام ویهدیکم و راه نماید شما را سنن الذین من قبلکم راههای آنکسانیکه بودند پیش از شما و آن دین ابراهیم و اسماعیل است علیهما السلام
روشن پیشینیان از اهل حق و باطل ویتوب علیکم و باز گردد بر شما بتسهیل انتقال و دفع احمال و تحقیق احکام و غفران آثام والله علیم و
خدای داناست بمصالح شما در آنچه فرماید حکیم درست و راست گفتار در آنچه حکم کند والله یرید و خدای میخواهد ان یتوب علیکم آنکه شما را توبه
دهد یا دلالت کنید بچیزی که سبب توبه شما گردد ویرید الذین و میخواهد آنانکه از سر عقد یا از روی عناد یتبعون الشهوات یا پیروی میکنند
آرزوهای نفس را ان تمیلوا آنکه میل کنید شما از راه راست میلا عظیما میل کردنی بزرگ چون آیه تحریم نازل شد بخواهرزاده و برادرزاده یهود
اعراض کنند کردند که دختر عمه و دختر خاله حلالست با آنکه عمه و خاله حرامند پس اگر خواهر حرامست خواهرزاده حرام باشد بدین شبهه خواستند
که اسلام را بجانب باطل میل دهند این آیه نازل شد که خدای میخواهد که شما را توبه دهد و جهودان میخواهند که شما را منحرف میسازند یرید الله
میخواهد خدای ان یخفف عنکم آنکه سبک گرداند از شما در احکام نکاح بر وجهی که سبکبار شوید امام ماتریدی رحمه الله فرموده که مراد از تخفیف آنست که در
اثقال عبادت توبه از جنایات و ترک استیصال بعقوبات بخلاف امم ماضیه که ایشانرا اغلال و اصار پیدا بود وخلق الانسان ضعیفا و آفریده
شده است آدمی ناتوان و عاجز از کشیدن بار تکلیف لاجرم بر وی سبک کردیم و گفته اند ضعف آدمی آنست که از یاد مهین آفریده شده کما قال
الله تعالی خلقکم من ضعف یا ضعیفست در مهر زنان و قوت آنکه خود را از [illegible] ایشان باز دارد یا در سرا و ضرا [illegible] و محبت کیمیای محققان
گویند که حق سبحانه از غایت مهربانی که با بنده دارد او را بضعف و ناتوان موسوم ساخت تا اگر در طاعت تقصیری نماید یا متابعت بسبب ارادت
نفس نقصی در حال او پدید آید سمت ضعفی که بر صفحه حال او کشیده شد زبان اعتذار بگشاید و تسمیه بظلوم و جهول مقول است بیت
من آن ظلوم جهولم که اولم گفتی چه آید از ضعفا ای کریم از جهال یا ایها الذین آمنوا ای زمره گرویدگان لا تأکلوا اموالکم مخورید
مالهای یکدیگر را بینکم در میان یکدیگر بالباطل بآنچه حلال نباشد در شریعت چون غصب و ربوا و قمار و خیانت و سرقه یا بعقود فاسده
یا بسوگند دروغ یا بدعوی باطل و گواهی زور القصه بناحق در اموال یکدیگر تصرف مکنید الا ان تکون مگر آنکه باشد جهت تصرف تجارة
و بیع صادر عن تراض منکم از خشنودی و خوشدلی هر یک شما که متعاقد آیید ولا تقتلوا انفسکم و مکشید بناحق [illegible] نفسهای خود را
یعنی اهل دین خود را چه همه مومنان از روی حقیقت یکی اند که انما المومنین کنفس واحدة یا نفس خود را آنکه [illegible] میسازید
جهل از بت پرستان خود را برای بت قربان میکنند یا خود را در مهالک و مخاطرات می افکنید [illegible]
اهل تحقیق گفته اند که میکشید نفس خود را بارتکاب ذنوب یا بخوردن مال حرام یا بمتابعت هوای او یا بمباشرت اعمالی که موجب سخط
[illegible] ان الله بدرستی که خدای کان بکم هست شما ای امت محمد رحیما مهربان [illegible]
ومن یفعل و هر که بکند یا بفعل آرد منهیات مذکوره را عدوانا از روی تعدی و تجاوز از حد گردد و ظلما و از روی ستم و بیداد
فسوف نصلیه پس زود باشد که در آریم او را [illegible] وکان ذلک و هست این در آوردن در آتش علی الله یسیرا بر خدا
سهل و آسان ان تجتنبوا اگر پرهیز کنید [illegible] کبائر ما تنهون از گناهان بزرگ که نهی کرده شده اید
عنه از آن نکفر [illegible] عنکم سیئاتکم از شما گناهان خرد شما را [illegible]

نارمضانی دند خلکم و درآریم شمارا مدخلا کریما در موضعی بزرگ و شریف که آن بهشت است ملخص آیة آنست که هرکه از کبایر بپرهیزد صغیره
او معفو شود نه بر سبیل وجوب بلکه بطریق جواز چه می شاید که حق سبحانه کبایر عفو کند و بصغایر مواخذه نماید یا بر عکس علما در کبایر اختلاف
بعضی برآنند که گناهی که خدای از آن نهی کرده است کبیره است و گفته اند هر چه ختم آن با آتش باشد چنانچه یدخله نارا یا بغضب و لعنت مانند غضب
الله علیهم و لعنهم یا بعذاب و نکال چنانچه و لهم عذاب الیم آن کبیره و غیر آن که ما آن صغیره گویند در انوار فرموده که اقرب اقاویل که بصحت رسیده
آنست که کبیره گناهی است که شارع بران حدی مترتب ساخته یا در باب او وعیدی تصریح گشته یا حرمت او بدلیل قطعی ثابت گشته در تاویلات
کاشی مذکور است که اگر بپرهیزید از کبایر که اثبات غیر است در وجود و اقرار بوجود غیر سیاست شمارا عفو کنیم یعنی تلوینات ظهور نفس و قلب را
محو کردانیم چه بعد از ظهور نفس و قبلترا محو کردانیم چه بعد از ظهور نور توحید صفات را نیز اثبات بنا شید و در آریم شمارا مدخل کریم که حضرت
جمع است بیت تا یکی در تفرقه شوی جو شمع غرقه شو در لجهٔ دریای جمع در لوایح فرموده که تفرقه عبارت از آنست که دل را
بواسطهٔ تعلق متعدد پراکنده سازی و جمعیت آنکه از همه بمشاهدهٔ واحد پردازی بیت جون تفرقه دلست حاصل زهمه دل را بیکی
بباد و بکسل زهمه در اسباب نزول آورده که ام سلمه رضی الله عنها بعرض حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم رسانید که مردان ترتیب جهاد
دارند و زنان از آن ثواب محروم اند در جمال بار دیگر دو طلب غنایم و قوت تحصیل مکاسب دو برابر نسا از مال میراث میبرند و زنان با
ضعف و کثرت احتیاط نصف نصیب و دان گرفته ای حضرت می بردند کاشکی ما را در دایرهٔ رجولیت دخلی بودی تا از ثواب جهاد میراث بهره مند شدیم
و لا تتمنوا و آرزو مبرید ما فضل الله آنچه را که خدای تعالی افزون داد به بدانچه از امور عالی و جاهی بعضکم برخی را که از شما و دانند علی بعض
بر برخی دیگر که زنانند للرجال نصیب و مردانرا بهره مقرر است مما اکتسبوا از ثواب آنچه کرده اند چون جهاد و سایر اعمال خیر و للنساء نصیب و مر زنانرا
بهره مقرر از آنچه تعلق بجمال ایشان دارد جون عفت و اطاعت ازواج یعنی جون هر یک نصیبی معلوم و سهمی مفروض دارید آرزوی بهبود کی دیگر مبرید
واسالوا الله و بخواهید از خدای و طلب کنید من فضله از کرم و بخشش او تا وا دشما برا و دان الله کان بدرستی که خدای هست بکل شیء
علیما بهمه چیزها دانا و چون معلوم شد که غنی دانا است بهر چه خواهد بهر که خواهد جا بجا باید و جوان نشاید بیت کر مغلس و گر تو نکرت کرد اند
او مصلحت تو از تو بهتر داند آورده اند که در زمان جاهلیت فرزندان اجنبی را بر خود منسوخ کرده اند و در دست میراث داخل ساید و حق
حق سبحانه از آن نهی فرمود و گفت و لکل و برای هر یکی از شما جعلنا گردانیدیم موالی عصبه میراث خواران که اخذ انصبه خود کنند مما
ترک الوالدان و الاقربون از آنچه باز کرداند پدر و مادر و خویشان و نزدیکان و دیگر رسم بود که با یکدیگر معاقده میکردند و رسم مخالفت و منها بره
در میان می آوردند و هر یک از متعاقدین میگفت و خونک دمی و سلمک سلمی و حربک حربی دوست تو دوست من و دشمن تو دشمن من تو از من میراث میبری و من
از تو فلان من با تنی و من عاقلهٔ تو عقل تا تو آنرا بکنی موکد می ساختند و حلیفه را سدس از میراث حلیفه مقرر بود چون آیة مواریث نازل شد یکی از
صحابه گفت یا رسول الله بعضی از ما حلیفه دارند که با خدا میراث با یکدیگر پیمان بسته اند حکم الهی در باب میراث فرو داند و هیچ جا حق ایشان
معلوم نشد این آیه نازل شد والذین عقدت و آنکسانیکه در محالفت عقد بسته اند ایمانکم دستهای شما ایشانرا معاقده باصلی بطریق مجاز
مستند ساخته که مخالفان با وقت معاقده دستهای یکدیگر گرفتندی فاتوهم پس بدهید ایشانرا نصیبهم بهرهٔ ایشان که سدس
میراث

مااکتسبن جمع

میراث است و حکم این آیه بآیهٔ او لوا الارحام منسوخ ان الله کان بدرستی که خدای هست علی کل شیء بر همه چیزها از عهود و مواثیق و مخالفان شهیدا
گواهی آورده اند که حبیبه زوجه سعد بن ربیع رضی الله عنه یا جمیله زوجه ثابت بن قیس نشوز پیش گرفته با شوهر بی رامی بسیار کرد و شوهر از غایت اضطراب طپانچه
بر روی او زد و تو نکایت پیش پدر برد و با تفاق ملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و قصه گذشته را بموقف عرض رسانید بدان حضرت
بقصاص شوهر او فرمود پدر و دختر متوجه قصاص شده روی بدر مسجد نهادند جبرئیل آیة آورد الرجال قوامون مردان کارزار بند تسلیط فضلهم علی النساء
بر زنان قیام بامور معیشت ایشان حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم پدر و دختر را آواز داد که باز کردید که ما کاری خواستیم و خدای تعالی
کاری و الذی اراد الله خیر او مفهوم آیة تفضیل مرد را دانست بر زنان چه مردان ادب کننده و کار کننده زنانند بما فضل الله بسبب آنچه تفضیل کرده
افزونی داد خدای تعالی بعضهم بعضی از ایشان که مردانند علی بعض بر برخی دیگر که زنانند و مردان بکمال عقل و علم و حسن تدبیر است و بجهاد
و بکمال صوم و صلوة و جمعه و جماعت و اذان و خطبه و اعتکاف و نماز عید و نماز جنازه و شهادت در حدود و قصاص و زیادتی میراث و اختیار آن
و آنکه انبیا و اولیا از مردانند که از همه فضایل اکمل و اشرف است و بما انفقوا و دیگر فضیلت داده اند مردانرا بر زنان بسبب آنچه که نفقه میکنند
من اموالهم از مالها خویش چه در مهر و چه در نفقه فالصالحات پس زنان شایسته حالی قانتات فرمان برندگانند و خدایرا قیام کنندگان
بحقوق ازواج حافظات للغیب نگاه دارندگان در غیب ازواج را یعنی حفظ الغیب ازواج رعایت کنند در عصمت و عفت بما حفظ الله بآنکه نگاه
داشت خدای و ایشانرا واللاتی تخافون و آن زنانیکه میدانید نشوزهن نا فرمانی تسلط ایشانرا فعظوهن پس بند گوئید ایشانرا بکلماتی که دلها
ایشانرا نرم گرداند یا تعلیم دهید ایشانرا و آگاه گردانید از تعظیم حقوق ازواج واهجروهن و ببرید از ایشان فی المضاجع در خوابگاهها یعنی
ایشان در یک خانه خواب کنید یا پشت بر ایشان کنید واضربوهن و بزنید ایشانرا زدنی که نخراشند و نشکند و هیچ عضوی را ازشت نکرداند و گفته اند
واعظ نزدیک خوف نشوز است و اینجا هنگام ظهور نشوز و ضرب بوقت تکرار نشوز فان اطعنکم پس اگر فرمان برند شمارا بآنچه کرده طبع شما باشد
آیند فلا تبغوا پس مطلبید علیهن سبیلا بر ایشان راهی و ادی ان الله کان بدرستی که خدای هست علیا بزرگتر از آنکه ظلم بر ایشان راضی شود
کبیرا بزرگتر از آنکه مظلوم را فرو گذارد فان خفتم و اگر دانید شما ای حکام شرع یا اولیا از وجین شقاق بینهما نا سازگاری و خلاف میان زن و
شوهر فابعثوا پس برانگیزید از برای تحقیق نشوز زن او حکما داوری که حکم کند من اهله از کسان شوهر با فی الضمیر مرد را از رغبت از زن
نفرت از و معلوم کند وحکما و میانجی دیگر که صلاحیت حکمت داشته باشد من اهلها از قبیلهٔ زن تا او نیز مکنون خاطر زن از طلب صحبت و
میل و نفرت بداند ان یریدا اگر خواهند حکمین اصلاحا بصلاح آوردن کار زوجین یوفق الله بینهما سازگاری افکند خدای میان زن و
شوهر ان الله کان بدرستی که خدای هست علیما دانا بمصالح زوجین خبیرا آگاه از مقاصد حکمین واعبدوا الله و بپرستید خدایرا و لا تشرکوا و
انباز مکنید به شیئا هیچ چیز را از صنم و غیره و بالوالدین احسانا و نیکوئی کنید با مادر و پدر نیکوئی کردنی بقول و فعل و بذی القربی و با خویشان
بصلهٔ رحم و الیتامی و با یتیمان بدلنوازی و کارسازی و المساکین و با درویشان بصدقات و زکوة و الجار ذی القربی و با همسایه که نزدیک یعنی اقربا
خویشی دارد با همسایه کافر و جوار از اصل خانهٔ مقرر کردند و مطلقا همسایه از اذی باشد بر ایشان و دفع شر از ایشان و در صحیح مسلم
انس رضی الله عنه وارد شده که لا یدخل الجنة عبد لا یامن جاره بوایقه امام قشیری قدس سره فرموده که هر گاه که جار تو مستحق است که با او

احسان کنی پس حق همسایه نفس را که داشت بطریق اولی فرو نگذاری و خواطر متفرقه و خیالات ردی را از وی باز داری و با همسایه دل که روح است
نیکویی نمای و او را از مسکنت یا مکنونات و مجاوره منع فرمای و همسایه روح را که سر است از غیبت مواطن شهودات و حجاب مکاشفات باز گیر تا نگردی
و از همه سر نزار از آنک از سر و هو معکم غافل نگردی جب همسایه همنشین و همه همه اوست ∴ در ذیل گدا و اطلس شه همه اوست ∴ در انجمن فرق و
نهان خانه جمع ∴ بالله همه اوست ثم بالله همه اوست والصاحب بالجنب و دیگر نیکویی کنید با هم نشین و هم صحبت صاحب کشاف آورده که مراد بمصاحب
وی تواند بود که رفیق سفر باشد یا شریک در تعلم علم یا اموختن حرفه یا همنشین در مسجد و مجلس و غیر آن و نیکویی با او رعایت حق صحبت و بنای
بر مهربانی باشد وابن السبیل و با راه گذریان و مهمانان مسافر و ما ملکت ایمانکم و با بندگان و پرستاران که در دست تصرف تو اند ان الله هر آینه
خدای لا یحب دوست نمیدارد من کان هر که باشد مختالا خرامیده متکبر که تنگ دارد از والدین و اقارب و همسایگان و مهمانان و بندگان
و با ایشان نیکویی نکند فخورا نازنده بخود و بستاینده که بحقوق الهی مودی سازد و نه باحسان خلق بردارد الذین یبخلون دوست ندارد خدای
آنان را که بخیلی ورزیدند آورده اند که جمعی از یهود با انصار [illegible] میگفتند که بر [illegible] یعنی محمد و یاران مهاجر او نفقه مکنید که اندک زمانی فرو مانید
و محتاج گردید و مال کار او معلوم نیست که بکجا خواهد [illegible] نازل شد که خدای تعالی ایشان را دوست نمیدارد که خود بخیلند ویأمرون الناس
و امر میکنند [illegible] بالبخل به بخیلی ویکتمون [illegible] ما آتیهم الله آنچه خدای با ایشان داده است من فضله از نعمت خویش
یا وادنعت و صفت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که حق تعالی بایشان عطا کرده بود در توریت و ایشان بپوشیدند واعتدنا و آماده کردیم
للکافرین برای یهود که بخل ورزیدند بر عطای الهی یا نعت حضرت رسالت پناهی عذابا مهینا عذابی خوار کننده که دوزخ است والذین و
برای آنان نیز که بر عداوت حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام ینفقون اموالهم نفقه میکنند مالها خود را رئاء الناس برای دیدن مردمان
[illegible] مشرکان مکه بودند که بدشمنی آنحضرت [illegible] جمع کرده و مالهای خود را خرج ایشان مینمودند یا منافقان که اتفاق ایشان
[illegible] صفت یهود میگوید که بر قوم خود [illegible] نفقه کنند ولا یؤمنون و نمیگروند از روی حقیقت
بخدای ولا بالیوم الآخر و نه بروز بازپسین [illegible] ومن یکن الشیطان و هر که باشد دیو [illegible] یعنی ابلیس له قرینا [illegible]
[illegible] فساء قرینا [illegible]
[illegible] ∴ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

خواهد افزود و اصح آنست که در عمل کافر و منافق بمقدار ذره ظلم واقع نشود وان تک و اگر باشد حسنة یضاعفها وزن ذره نیکی در دیوان مومن مخلص
ثواب آنرا افزون کرداند تو بر تو ویؤت و بدهد او را ثواب عمل من لدنه از نزدیک خود بفضل و رحمت نه استحقاق آنکس اجرا عظیما عطای بزرگ
بی اندازه اجر را عظیم گفت بجهت آنکه تابع است و مزید بر آن فکیف پس چگونه خواهد بود حال کفر و ظلمه اذا جئنا وقتی که بیاریم من کل امة
از هر گروهی از امم گذشته بشهید بگواهی که آن پیغامبر ایشان خواهد بود که بر اقوال و افعال گواهی دهند وجئنا بک و بیاریم ترا ای محمد
صلی الله علیه وسلم علی هؤلاء برین گروه از امت تو شهیدا گواه تا اقامت شهادت کنی بر ایمان مومنان در لطایف قشیری مذکور است که
چون پیغامبر صلی الله علیه وسلم شفیع امت ساختند شهید است او نیز میسازند و مقرر است که شهادت بنوعی ادا خواهد کرد که مجال شفاعت
باقی ماند یومئذ آنروز که واقع شود در گواهی انبیا آنروز قیامت یود الذین کفروا دوست دارند آنانکه کافر شدند بخدای وعصوا
الرسول و نافرمانی کردند رسول وی را لو تسوی آنکه راست کرده شود بهم الارض بایشان زمین [illegible] ایشان را چون مردگان و
[illegible] از آنکه ایشان آرزومند اند که خاک [illegible] شود ولا یکتمون الله و نپوشند یعنی قادر
باشند بر آنکه از خدای بپوشند حدیثا سخن را یا ایها الذین آمنوا [illegible] بخدای و رسول لا تقربوا الصلوة گرد نماز
مگردید وانتم سکاری و حال آنکه مستان باشید از خمر و سایر مسکرات [illegible] عبادتیست [illegible] نهی است
از اکتساب سکر که مانع است از ادای عبادات روزی جمعی از صحابه در خانه عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه بشرب خمر که در آن وقت
مباح بود اشتغال داشتند و در زمان بیهوشی و سرانداز [illegible] صدای اذان [illegible] کرام رسید بنماز برخاستند و امام ایشان از
غایت سکر در سوره کافرون حرف لا را در چهار جا [illegible] حذف نموده [illegible] این آیه نازل شد که در وقتی که [illegible] سکر مشغول نماز مشوید حتی
تعلموا تا وقتی که بدانید ما تقولون آنچه را که در نماز میخوانید [illegible] خطاب میکند [illegible] قومی [illegible] که زعم ایشان شهودی
بر صفحه جان دارند که نزدیک مشوید بنماز قربت در مسجد جامع [illegible] از سکر غفلت و شهوت تا وقتی که از مستی
[illegible] آیند که چه میگویند و بشناسید که سخن [illegible] ای که در مستی هستی [illegible]
[illegible] ولا جنبا [illegible] مشوید [illegible] الا عابری سبیل مگر آنکه روندگان
باشید در راه یعنی [illegible] حتی
تغتسلوا تا وقتی که غسل کنید و بعضی گفته اند [illegible] مگر آنکه راه رو بدان باشید
وان کنتم [illegible] یا باشند در سفر
او جاء احد منکم [illegible] او لامستم النساء یا بپسودید
[illegible]
[illegible]
[illegible]

جب باشید یا مسافر یا بیمار یا محدث یلمس وغیره فلم تجدوا ماء پس نیابید آب را فتیمموا پس قصد تیمم کنید صعیدا طیبا خاک پاک را حکم تیمم در یکی از غزوات
نازل شده و اشتهار آنست که در بنی المصطلق است که شبانه سپاه اسلام در منزلی بی آب فرود آمده بودند و پیش از صبح عزیمت رحلت داشتند تا خود را
بآب رسانند قضا را عقد ناقه عایشه رضی الله عنها گم شد نقدان در توقف افتادند تا روز شد و مردم بعضی محدث و بعضی جنب بودند شکایت کردند
پیش ابوبکر رضی الله عنه و او بحجره عایشه رضی الله عنها درآمد دید که سر مبارک آنحضرت علیه الصلوة والسلام در کنار او نهاده در خواب است
صدیق رضی الله عنه زبان بطعن عایشه بگشاد و سر انگشتان نیز طعنه بر تهیگاه او زد ناگاه سید عالم صلی الله علیه وسلم بیدار شد و بر مضمون
حال و ملال صحابه اطلاع یافته متوجه عالم غیب گشت و مقارن توجه آنحضرت جبرئیل علیه السلام دررسید و حکم آورد که چون آب نمی یابید قصد
کنید جزوی از اجزای ارض که خاک پاک باشد دست بر آن زنید فامسحوا پس مسح کنید دست خود را بوجوهکم بتمام رویهای خویش وایدیکم و بساعدها
دستهای خود را بدان تا مرفق ان الله کان بدرستی که خدای هست عفوا درگذراننده از شما و تخفیف کننده غفورا آمرزنده کسانرا که تیمم کنند
الم تر آیا نمی بینی و نمی نگری الی الذین بسوی آنانکه داده اند ایشانرا نصیبا من الکتاب بهره علم از توریت یشترون الضلالة میخرند گمراهی یعنی
بدل میکنند هدایه را بضلالت و هدایة ایشان آن بود که بنعت و صفت مصطفی علیه الصلوة والسلام عارف بودند و ضلالت آنکه بعد از بعث
آنحضرت انکار وی نمودند ویریدون و میخواهند این گمراهان از روی حسد و عداوت ان تضلوا السبیل آنکه شما نیز ای مومنان راه گم کنید والله
اعلم و خدای داناتر است باعدائکم بدشمنان شما که یهودند وکفی بالله و بسنده است خدای نصیرا یاری دهنده شما بر دشمنان من الذین
هادوا و بعضی آنکسانیکه بدین یهودیه متدین شده اند یحرفون الکلم میگردانند کلمها را و تغییر میدهند عن مواضعه از اماکن آن و آنچه در نعت پیغامبر
صلی الله علیه وسلم تاویل کلمات توریة بر قانون رای و طبع خود یا تغییر کلام پیغامبر خود یا کتمان آیه رجم آورده اند که زمره یهود بمجلس حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم می آمدند و چون آنحضرت از اوی سوالی کرده بودند بقبول تلقی مینمودند و از مجلس ایشان متفرق شده همان کلمات
مبترکه ایشانرا منحرف میساختند لاجرم پرده از روی کار ایشان برگرفت و فرمود که دشمنان یهودی که سخنان ترا جابجا مینهند از مواضع
آن تحریف میکنند ویقولون و میگویند سمعنا شنیدیم قول ترا وعصینا و نافرمانی کردیم امر ترا و لفظ عصینا آشکارا میگفتند از روی عناد
و در تیسیر گوید اظهار اطعنا و اعتماد عصینا میکردند و حقیقت آنست که زبان مقال ایشان سمعنا میگفت و لسان حال ایشان عصینا
بوده و دیگر میگفتند که واسمع غیر مسمع و بشنو در حالتی که غیر شنوده باشی این کلمه دو جهین احتمال دارد در مدح و ذم پس در ذم وجه
مدح آنست که استماع دشنام دادن باشد پس معنی این کلمه آنکه دشنام داده شنونده مکروهی نباشد و تو بدین تقدیر [illegible] لا باشد
ذم چنان که استماع شنوانیده نشده یعنی اصم و این دعا علیه باشد یهود دو وجه مدح را بهره تملق می ساختند و مطمح نظر ایشان وجه ذم
بوده و دیگر میگفتند وراعنا و این کلمه نیز محتمل الوجهین است وجه مدح آنکه از مراعات باشد یعنی نگاه دار ما را و در کار ما وجه ذم
آنکه از رعونت و حمق بود و وایاهو و نسبت رعونت بوده بر آنحضرت گفته اند یهود اشباع میکردند کثرت عین را و راعنا می گفتند
یعنی ای شبان ما تعریض میکردند آنحضرت را براعی غنم و بر هر تقدیر این کلمه میگفتند لیا بالسنتهم در حالتی که گردانیدن و پیچانیدن سخن
بنا خود یعنی فعلی که از راعات بلغت عرب انداز میکنند بزبان خود یا لسان عرب را از فصاحت او می پیچانند و بطریق لحن

وکفی بالله ولیا و بسنده است خدای دوست شمارا

راعنا میگویند زبان

راعنا میگویند و بان ذم آنحضرت میخواهند وطعنا فی الدین و مدح و طعن در دین اسلام یعنی پیغامبر او بشناسی منسوب بود ایا چه دین خواهد
بود و حالانکه بنبوت موسی معترف بودند ولو انهم قالوا و اگر ایشان گفتندی سمعنا شنیدیم سخن ترا واطعنا و فرمان برداری امر ترا
واسمع و بشنو سخن ما را وانظرنا و در ما نگاه کن لکان هر آینه این گفتار بودی خیرا لهم بهتر و ایشانرا از استهزاء سید عالم و طعن در دین
اسلام واقوم و راست تر بودی سخن ایشان ولکن لعنهم الله و لیکن رانده است خدای ایشانرا از رحمت خود و دور کرده بکفرهم بسبب
کفر ایشان و مجازات بران فلا یومنون پس نمیگروند ایشان الا قلیلا مگر اندکی یعنی ضعیف که معتد به و معتبر باشد و ان ایمان ببعضی
از کتب یا ایمان نمی آرند مگر اندکی از ایشان چون ابن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم در اکثر تفاسیر است که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
احبار یهود را چون ابن صوریا و کعب بن اشرف طلبید و گفت یا معشر الیهود از خدای بترسید و قدم در دایره اسلام بنهید چه من نیکو
میدانم شما میدانید که من این کلام و احکام که از خالق انام بشما آورده ام حق است و شما را در توریة او چه حال میدانید و بران میثاق گرفته اند
ایشان از روی عناد گفتند ما نه ترا میدانیم و نه از نعت و صفت تو خبر داریم آیه آمد که یا ایها الذین اوتوا الکتاب ای آنکسانیکه شما را کتاب
داده اند یعنی توریت آمنوا تصدیق کنید و بگروید بما انزلنا بانچه فرو فرستادیم بر بنده خود و آن قرانست مصدقا در حالتی که باور دارنده
و تصدیق کننده است لما معکم و آنچه را که با شماست یا آنکه مطابق توریة است [illegible] من قبل ان نطمس پیش از آنکه محو
کنیم وجوها رویهارا یعنی صورتها را نا پدید سازیم تا از ابرو و چشم و لب و بینی و دهن بر وی نماند فنردها پس بازگردانیم آن رویهارا علی ادبارها
بر هیات قفاهای آن یعنی شکل روی بر صفت پس سر مبدل سازیم تا روی ایشان بر قفا باشد و در تیسیر آورده که ایدی و ارجل و بطون
و ظهور ایشان در مواضع خویش ثابت و رویهای ایشان از پس سر بود و این بغایت زشتی او نلعنهم یا برانیم ایشانرا که اصحاب وجوه
از رحمت خود یا مسخ سازیم کما لعنا چنانچه براندیم یا مسخ گردانیم اصحاب السبت یاران روز شنبه را یعنی آنانکه از فرمان خدای سر پیچیدند
و روز شنبه بصید ماهی اشتغال نمودند وکان امر الله و هست فرمان خدای یا وعید او مفعولا بودنی هر آینه خواهد بود ان الله لا یغفر بدرستی
که خدای نمی آمرزد ان یشرک به آنرا که شرک آورده و شریک کنند در عبادة او ویغفر و بیامرزد ما دون ذلک آن گناه را که غیر از شرک بود لمن یشاء
و آنکس را که خواهد از روی تفضل و احسان [illegible] بوسیلت عبادت و عرفان امام [illegible] فرمود که او در قبل العذاب هر کرا خواهد و بعد از عذاب
عصات هر که خواهد او زند و من یشرک بالله و هر که شرک آورد بخدای فقد افتری پس بدرستی که افترا کرده باشد و بر بافته اثما عظیما
دروغی بزرگ که بدان مستحق عذاب بزرگ شود مضمون این آیه که شرک مغفور نیست یهود را که عبده عجل و بر پسند عزیر بودند و عید
و تهدید عظیم حاصل شد از روی انکار در آمده گفتند ما مشرک نیستیم بلکه از خواص بارگاه عزت و مقربان حضرت صمدیتیم و پدران
ما کاملان ممالک نبوت و سالکان مسالک فتوت بوده اند و ما بر این منوال ایشان مقرب و مکرم حق سبحانه ستایشهای ایشانرا بسند بدو فرمود
که الم تر الی الذین آیا نمیدانی یعنی نگری بدیده بصیرت بسوی آنانکه از روی مفاخرت یزکون انفسهم و می ستایند و ثنا می گویند
نفسهای خود را باین که نحن ابناء الله واحباؤه و یا بپاکی و بیگناهی نسبت میدهند چنانچه منقولست که بحری بن عمرو و نعمان بن ابی اوفی و
وهب بن زید اطفال خود را بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آورده اند و گفته اند این کودکان را هیچ گناهی هست حضرت فرمود که نی

اینها پکنا بعند ایشان سوکند یاد کردند بخدای موسی که ما نیز در بی گناهی مثل ابنائیم زیرا که گناهان شب ما را بروز میکند و گناهان روز ما را
بشب محو میکند حق تعالی فرمود که تزکیه شما و شمارا اعتبار ندارد بل الله بلکه خدای تعالی یزکی بپاکی یاد کند تا بستاید من یشاء هر کرا
خواهد و مستحق ان داند ولا یظلمون و این گروه که نفس خود را بنا حق تزکیه میکنند ستم رسیده نخواهند شد فتیلا بقدر رشته ضعیف که در
میان دانه خرما باشد یا بقدر فتیله از وسخ که در میان دو انگشت پدید آید و مراد انست که عقوبت تزکیه خود خواهند کشید و نقصان ثواب دیگر
مکافات ایشان نخواهد رسید انظر بنگر درین جهودان که از روی عناد کیف یفترون چگونه افترا میکنند و می بندند علی الله الکذب
بر خدای دروغ را که گناه روز و شب ما را می آمرزد وکفی به و بسنده است آن افترا دروغ ایشان اثما مبینا گناهی بزرگ ظاهر که بر هیچ
کس پوشیده نماند آورده اند که چون حکم الهی بجلای بنی نضیر صادر شد بعضی از ایشان چون حیی بن اخطب و سلام بن مشکم و کنانه بن ابی الحقیق
در خیبر متوطن شدند و بعد از مدتی با بیست تن از اشراف قوم بمکه رفتند و ابو سفیان را و اتباع او را بر محاربه با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و اصحاب
او تحریض کردند و با پنجاه کس از بطون قریش به بیت الحرام درآمده و در استار حرم سینها بر دیوار خانه باز جسبانیده پیمان غلاظ بر
وجدال اهل اسلام یاد کردند و خاطر ازین مهم فارغ داشته بمعاشرت بنشستند درین مجلس بعضی از رؤسا قریش اهل کتاب را پرسیدند که
ما دابران حرم میزبانی کنیم و کعبه را معمور میداریم و صله رحم بجای می آریم و بعبادت اصنام بطریقه آبا کرام خود مشغول می باشیم بعد ابن اقرب است
بادین محمد علیه الصلوه و السلام که درین وقت احداث کرده و بدعتی است نام نهاده و دین پدران ما را بد میداند و ما را کافر و جاهل میخواند یهود بعد
از استماع این سخن گفتند در دین شما حق نزدیکتر است و این شما بالسق تر ابو سفیان گفت بر اعتقاد شما وقتی اعتماد خواهیم کرد که بتان ما را سجده کنید و
جهودان جبت و طاغوت را که بتان قریش بودند سجده کردند حق سبحانه از معانده و مکابره و کفر و زندقه ایشان خبر میدهد و می فرماید الم تر
الی
آیا ندیدی و نمی دانی الی الذین اوتوا بسوی آنانکه داده اند ایشان را نصیبا من الکتاب بهره از توریه که بواسطه عداوت مسلمانان یومنون می
گروند بالجبت و الطاغوت بدین دو بت که قریش است و گفته اند جبت سحر است و یهود ازان معتقد بودند و طاغوت شیطان و ایشان متابعت وی
مینمودند و نزد محققان جبت نفس اماره است و طاغوت آرزوهای او و یقولون و میگویند این جهودان للذین کفروا در حق کافران
و برای ایشان که از روی اجتهاد ما هولاء این گروه قریش اهدی راه یافته ترند من الذین امنوا از آنها که ایمان آورده اند یعنی پیغامبر و اصحاب
وی سبیلا از جهت راه یافتن اولئک الذین آن گروه متعصب و متعصب خود رای آنکسانند که بخواری لعنهم الله دور کرده است خدای ایشانرا
از رحمت خود و من یلعن الله و هر کرا خدای براند و دور سازد فلن تجد له پس نیابی تو مر او را نصیرا یاری که دفع کند عذاب از وی ام لهم آیا ایشانرا
دولت یعنی جهودان را نصیب من الملک بهره از پادشاهی استفهام بر سبیل انکار زعم یهودان بود که ایشان بملک و نبوت از غیر خود سزاوارترانند و
بدین جهت از شاه بی عرب ننگ میداشتند و میگفتند او نصیب بملک داری و حکم گزاری بما خواهد رسید حق تعالی فرمود که ایشانرا از ملک بهره
نیست و اگر بفرض از ملک و مال بهره مند شوند فاذا لا یوتون الناس آنگاه که ایشان ندهند مردمانرا یا پیغامبر و اصحاب او نقیرا بان مقدار گودی
که بر پشت دانه خرماست و این غایت مبالغه است در بخل ایشان که در وقت پادشاهی یا فقیری بنقیری مضایقه دارند هنگام تنگدستی در دولتی
بعید است که چه خبر کسی را دهند ام یحسدون الناس بلکه حسد میبرند مردمان یعنی قبایل عرب علی ما آتیهم الله بر آنچه خدای بدیشان داده است من فضله از

فضل خود کدکان بعثت

فضل خود که آن بعثت پیغامبرانست صلی الله علیه و سلم از ایشان و گفته اند مراد از ناس حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و عرب را بر واحد اطلاق میکنند
که جامع باشد ان مقدار خصال خیر را که جمع نشوند الا در بسیاری از مردمان کقوله تعالی ان ابراهیم کان امة و مراد از فضل نبوت باشد و کتاب و اعزاز
و اندیشی بعضی گفته اند فضل انست که حق سبحانه مباح کردانید او را جمع میان بیشتر از چهار زن و یهود برین حال حسد میبردند که اگر او پیغامبر بودی
بزنان نخواستی و بکار ایشان نپرداختی حضرت فرمود که اگر حسد ایشان بر پیغامبر بواسطه نبوت و کتابست پس باید که پیغامبران صاحب کتاب
حسد بردندی چه این صورت مخصوص بانحضرت نیست فقد اتینا پس بدرستی که ما عطا کردیم ال ابراهیم اولاد ابراهیم را که موسی و داود و عیسی اند
علیهم السلام الکتاب یعنی توریت و زبور و انجیل و الحکمة و علم حلال و حرام و اتیناهم و دادیم ایشانرا با وجود نبوت ملکا عظیما پادشاهی بزرگ
چنانچه یوسف و داود علیهم السلام داشتند و گفته اند ملک عظیم کثرت ازواجست داود و سلیمان علیهما السلام را بوده اند چه بصحیح رسیده
که داود صد زن داشت و سلیمان هزار و درین سخن تعریض شما بر محمد علیه الصلوة و السلام بواسطه کثرت ازواج ایست با اعتقاد فاسد شما و در
تیسیر آورده که مراد از آل ابراهیم محمد است صلی الله علیه و سلم و از کتاب قران و حکمت شرایع و از ملک عظیم دولت شریعت او ز قیامت پاید
فمنهم پس از یهود من امن به کس بود که ایمان آورد بحدیث آل ابراهیم یا بمحمد علیه السلام و منهم و از ایشان من صد کس بود که اعراض
کرد عنه از خبر انبیا در باب نساد تصدیق نکردانرا بلکه از روی ازمتابعت پیغامبر بکردانید و کفی بجهنم و بسنده است بدوزخ سعیرا آتشی افروخته
بر عذاب کافران ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه حق را پوشانیدند و بکرویدند بایاتنا بدلایل وحدت و آیات قران یا معجزات پیغامبر سوف
نصلیهم نارا زود باشد که در آریم ایشانرا در آتشی و چه آتشی کلما نضجت هرگاه که پخته شود و بسوزد جلودهم پوستهای ایشان بآتش بدلناهم
بدل کنیم مر ایشانرا جلودا غیرها پوستها غیر آن که سوخته و پخته شده و این تبدیل در هر ساعت صد بار باشد و از حسن بصری رحمه الله منقولست
که در شبانروز هفتاد هزار بار و تبدیل بر سبیل تحقیق انست که احتراق ازان برند و حال اول باز آرند پس این تبدیل در صفت نه تبدیل عین
و تجدید این حال جهت تعذیب و احسان عذابست یعنی هر زمان پوستهای ایشان تازه لیذوقوا العذاب تا بچشند عذاب را و آن چشیدن دایم
باشد ان الله کان بدرستی که خدای هست عزیزا حکیما غالب که کسی او را از تعذیب کفار منع تواند کرد بهیچ وجه دانا بعقوبت دوزخیان
بر وفق حکمت و الذین امنوا و آنانکه گرویده بخدا و رسول و عملوا الصالحات و بجای آوردند طاعتها بر وفق فرمان سندخلهم زود باشد که در آریم ایشانرا جنات
تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان یا تحت مساکن ایشان جویها خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند این مومنان دران ابدا همیشه
یعنی زمانیکه انرا آخر نباشد لهم فیها مر بهشتیانرا باشد دران بوستانها ازواج مطهرة زنان پاکیزه از حیض و نفاس پاک جمیع اقذار و ادناس و
ندخلهم و در آریم ایشانرا ظلا ظلیلا سایه پاینده که آفتاب آنرا زایل نکند چون در بلاد عرب حرارت بسیاری باشد و سایه را از اعظم اسباب راحت می
دانند پس ظل ظلیل کنایتست از آسایش و آرامش و بدین نکته مندفع می شود سخن کسی که گوید چون در بهشت آفتاب نیست که بحرارت او متاذی شوند
پس ظل چرا باشد و فایده او چیست نزد محققان ظل ظلیل اشارتست بحمایه الهی و عنایه پادشاهی که همیشه بر مفارق بهشتیان مبسوط خواهد بود
و آن سایه از زوال مبرا و از نقص و انتقال مواست بیت این سایها زوال پذیرند عاقبت ... درسایه کریم که از زوال ایمن است ان الله یامرکم
بدرستی که خدای میفرماید شمارا ان تؤدوا الامانات آنکه ادا کنید امانتها را الی اهلها با اهل آن حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در روز فتح مکه فرمود

که کلید خانه را از عثمان بن طلحه طلب دارند و کلید نزد مادر او سلافه بود عثمان بنزد مادر آمد و مادر کلید بوی نمیداد و میگفت که اگر از شما بگیرند باز بشما
نخواهند داد و کلید کعبه از عهد عهد بطریق ارث بما رسیده و عثمان مبالغه میکرد و سلافه مضایقه مینمود و حضرت در مسجد الحرام انتظار میکشند
آخر الامر صدیق و فاروق رضی الله عنهما بدر سرای سلافه آمدند و فاروق باواز بلند گفت ای عثمان بیرون آی که انتظار آنحضرت از حد بگذشت
سلافه کلید بپسر داد گفت تو بستانی به که تمیم و عدی بگیرند پس عثمان مفتاح برداشته نزد حضرت رسول علیه الصلوة والسلام آورد آنحضرت
دست دراز کرد تا از وی بستاند عباس رضی الله عنه برخاست و گفت یا رسول الله چنانچه سقایه زمزم بمن تفویض فرموده حجابت خانه نیز بمن ارزانی
دار بعد از استماع این سخن باز کشید حضرت فرمود که اگر بخدا و رسول ایمان داری مفتاح خانه بمن ده عثمان گفت اینک بستان بامانت الله
القصه بعد از آنکه از خانه بیرون آمد و مفتاح بدست وی بود مرتضی علی کرم الله وجهه پیش رفت و گفت یا رسول الله منصب حجابت با اهل بیت عطا
فرمای چنانچه سقایه زمزم با ایشان دادی فی الحال جبرئیل علیه السلام بیامد با این آیه نازل شد و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که یا علی من شما را کاری
میفرمایم که نفع بمردم رسد نه آنکه کاری بزنند که از مردم نفع بشما خواهد رسید پس عثمان را طلبید و فرمود که خذوها یا بنی طلحه خالدة تالدة لا
منکم الا ظالم پس عثمان ملازمت حضرت اختیار فرمود و کلید ببرادر خود شیبه داد تا امروز مفتاح کعبه در دست اولاد اوست و اگرچه حکم با دای امانت در این
حکم داخل است در بحر الحقایق آورده که ذکر امانت بعد از ذکر ظل ظلیل که وجود حقیقی است دلالت بر آن دارد که امانت عبارت از وجود مجازی
باشد چون وجود اظلال نیست با فتاب پس همچنانچه وجود ظل افتاب است وقتی که افتاب جلوه کنان تجلی نموده و باشعه عالم افروز از افق
طالع شده بزبان حال میگوید ان تؤدوا الامانات الی اهلها چگونه ظلال متلاشی گردد و آثار ایشان بکلی محو میشود بر همین منوال چون شعاع خورشید
وجود حقیقی عز عن التمثیل از افق عمای ذاتی والله غنی عن العالمین طلوع نماید امانات وجود ظلیه با اهل آن باز میگردد و سر لمن الملک الیوم لله
الواحد القهار **نظم** جمله سرمایه پیش او نهید ∴ ملک ملک او است ملک او را دهید ∴ خصم هر چیز آمده بر دو باو ∴ کل شیء هالک الا وجهه ∴ واذا
حکمتم و دیگر او میکند که چون خواهید که حکم کنید بین الناس میان مردمان ان تحکموا بالعدل آنکه حکم کنید براستی ان الله بدرستی که خدای نعما یعظکم
به نیکو چیزیست که شما را پند میدهد بآن یعنی ادای امانات و عدل در حکومات ان الله کان بتحقیق که خدای هست سمیعا شنوا بقول عثمان
که گفت بگیر بامانة الله بصیرا بینا برد او مفتاح وی یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان اطیعوا الله فرمان برید خدای را در فریضها و اطیعوا الرسول و فرمان
برداری رسول کنید در سنتها و اولی الامر منکم و اطاعت کنید خداوندان امر را از شما و او امرا و مسلمانانند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در عهد
خود تعیین مینمود چنانچه در اسباب نزول هست که حضرت خیر البریه خالد بن ولید را بسریه امیر کرد و عمار یاسر را با وی فرستاد جمعی که خالد قاصد ایشان
بود که بگریختند و یکی از ایشان که مسلمان بود پیش عمار آمد و گفت مردم قبیله من فرار نموده اند و من باستظهار ایمان خود در منزل مانده ام اگر اسلام مرا دست
گیری خواهد کرد باشم و الا پای گریز در راه نهاده و سر خود گیرم عمار او را امان داده باز نموده وی در خانه خود ساکن شد خالد بامداد لشکر را بغارت
و تاراج آن قبیله امر کرد و غیر از آن مسلمان کسی نیافتند پس او را اسیر و عیال او را دستگیر نزد خالد آوردند عمار گفت او مسلمانست
و نمودم من وی را امان خالد گفت از ادب دور مینماید که کسی با وجود امیر لشکری بی مشورت و اجازت او کسی را امان دهد گفت و گوی خالد
و عمار به بالا شد و بجانب نبوت مآب آمده صورت حال بعرض رسانیدند حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم امان عمار برقرار گذاشت و نهی

فرمود از آنکه

فرمود از آنکه غیر امیر کسی امان دهد و این آیه نازل شد که فرمان برید اولو الامر را یعنی امیر را ثعلبی فرموده که اولو الامر ابوبکر و عمر اند که وزیرین حضرت
بودند و اشارت اقتدوا باللذین من بعدی ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در شان نازل شده ابوبکر وراق رحمه الله گفت خلفاء اربعه اند و مجموع صحابه نیز
که ایشانند رضی الله عنهم با تمامه و علما یا ارباب عقول و رای و نزد عرفا اولو الامر مشایخند و پیران طریقت که بترتیب اهل سلوک اشتغال مینمایند و مسالک را
فرمان برداری ایشان لازم است **نظم** هر که سر بر خط فرمان دلیلی ننهد ∴ کی میسر شودش روی براه آوردن ∴ هر که خواهد که بسر منزل مقصود رسد
بایدش پیروی راه نمایان کردن ∴ فان تنازعتم پس اگر خلاف کنید فی شیء در چیزی از امور دین فردوه الی الله پس باز گردانید از کتاب خدای
والرسول و رجوع با رسول در زمان حیوة او و بسنت آنحضرت بعد از وفات او ان کنتم اگر هستید شما از اخلاص تؤمنون بالله میگروید بخدای و
الیوم الآخر و بروز رستخیز چه ایمان بخدای و قیامت مقتضای آنست که در امر متنازع فیه رجوع بخدا و رسول نماید ذلک این رجوع خیر بهتر است شما را
واحسن تاویلا و نیکوتر از جهت عاقبت آورده اند که یهودی را با منافقی خصومت افتاد بجائی که پیش او مواقعه ایشان هم جوی کنند محتاج گشتند یهودی
منافق را بمحاکمه نبوت میکشید و منافق بحکومت کعب بن اشرف میل مینمود عاقبت پیش حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمدند و حکم بر وفق مدعا
یهود صادر شد چون از مجلس حکم بیرون آمد منافق دست در دامن یهود زد که من بحکم محمد صلی الله علیه وسلم راضی نیستم بیا تا نزد عمر رویم و دیگر باره مرافعه
کنیم القصه بدر خانه فاروق رفتند و یهود ماجرای دعوی و حکم پیغامبر علیه الصلوة والسلام باز گفت عمر رضی الله عنه از منافق استفسار نمود
که قصه برین وجه است که یهود میگوید منافق تصدیق کرد که برین منوال است اما من برین راضی نیستم و از تو حکم میطلبم عمر رضی الله عنه فرمود
که شما اینجا قرار گیرید تا من از خانه بیرون آیم و در استی میان شما حکم ایشان توقف کردند و عمر رضی الله عنه از خانه با شمشیر کشیده بیرون آمد و سر منافق را
بصحرا انداخت و فرمود که هر که بحکم جهان قاضی راضی نشود و نباشد سزای او برین وجه باشد و از نزد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عمر فاروق لقب
نهاد و حق سبحانه این آیه فرستاد الم تر آیا ندیدی و نگاه نکردی الی الذین بسوی آنکسانیکه یزعمون گمان میبرند انهم آمنوا آنکه ایشان
گرویده اند بما انزل الیک بآنچه فرستاده شده است بر تو یعنی قرآن وما انزل من قبلک و بآنچه پیش از تو فرستاده اند از کتب انبیا یریدون
میخواهند با وجود دعوی ایمان ان یتحاکموا آنکه مرافعه کنند الی الطاغوت بسوی کعب بن الاشرف که بغایة طاغی و باغی است وقد امروا و حال آنکه
مامور بوده اند بعیان با ایمان و همه مکلفان نیز مامور بودند ان یکفروا به آنکه کافر شوند بحکم طاغوت و یرید الشیطان و میخواهد دیو دور شده از رحمت باری کشیده
از خدمت یعنی ابلیس ان یضلهم آنکه گمراه کرداند ایشانرا که مایل طاغوت ضلالا بعیدا گمراهی دور که هرگز باز براه راست رجوع نتواند نمود و اذا
قیل لهم و چون گویند مر این منافقانرا که در تحاکم وقت تعالوا بیائید الی ما انزل الله بحکمی که خدای فرستاده در کتاب خود والی الرسول و بحکمی که پیغامبر
او میکند بفرمان او رایت المنافقین می بینی منافقانرا که از روی عناد یصدون عنک اعراض میکنند صدودا اعراض کردنی از روی عناد
فکیف پس چگونه باشد و چه خواهند کرد اذا اصابتهم چون برسد بدیشان مصیبة عقوبتی بسبب رد و اعراض بما قدمت ایدیهم بآنچه ایشان
کرده اند یعنی تحاکم بطاغوت و گفته اند بعصبیة قتل فاروق بود و آن منافق را ثم جاءوک پس بیایند بسوی تو از بهر اعتذار بجستایند یا دیت
قتل خود طلبند یحلفون بالله سوگند بخورند بخدای و مضمون سوگند ایشان آنکه ان اردنا نخواستیم ما بعد از مجلس حکم شما با برافع بدر خانه عمر
رضی الله عنه الا احسانا مگر نیکوئی که بالاحق شود و توفیقا و تالیف و موافقت که بین الخصمین پدید آید اولئک آن گروه منافقان و سوگند

خورنده بدروغ الذین یعلم الله آنکسانکه خدای میداند ما فی قلوبهم آنچه در دلهاء ایشانست از نفاق فاعرض عنهم پس اعراض کن از قبول عذر
ایشان وعظهم و پند ده ایشانرا بر ملا یعنی منع کن از نفاق و دروغ وقل لهم و بگوی ایشانرا در خلا فی انفسهم در باب نفسهای ایشان
قولا بلیغا سخنی بلیغ که اثر کننده باشند در دلهاء ایشان بمثابه که ازان غمناک گردند و آن تهدید است بقتل یا بجلوگ مکاره بر ایشان اگر توبه نکنند
وما ارسلنا من رسول و نفرستادیم ما هیچ فرستاده بر بندگان الا لیطاع مگر برای آنکه فرمان وی برند باذن الله باذن خدای ولو انهم
اگر این منافقان اذ ظلموا انفسهم آنهنگام که ستم کردند نفسهای خود با نکار حکم تو یا بتحاکم الی الطاغوت جاءک بیامدندی بحضرت تو فاستغفروا الله
پس طلب آمرزش کردندی واستغفر لهم الرسول و آمرزش خواستی برای ایشان رسول یعنی شفاعت کردی ایشانرا لوجدوا الله هرآینه یافتندی
یعنی دانستندی خدایرا توابا قبول کننده توبه گناهکاران رحیما مهربان با آمرزش طلبان در معالم آورده که میان زبیر و حاطب بن ابی بلتعه
مخاصمتی واقع شد در راه آبی که هر دو ازان مزرعهای خود را آب دادند چون محاکمه ایشان بمحکمه سید عالم صلی الله علیه وسلم افتاد فرمود که ای زبیر
آب ده زمین خود را پس بهمسایه گذار حاطب در غضب شده اردی بی ادبی سخنی گفت مشتمل مضمونش بود بر میل آنحضرت بجانب زبیر حق سبحانه
آیه فرستاد که فلا وربک پس نه چنین است بحقیقت ایمان چنانچه گمان میبرند بحق پروردگار تو که ایشان لا یؤمنون ایمانی خواهند آورد
ایمان حقیقی حتی یحکموک تا وقتی که ترا حاکم سازند فیما شجر بینهم در آنچه اختلاف افتد میان ایشان و تو حکم کنی ثم لا یجدوا پس نیابند فی انفسهم
در نفسهای خود حرجا تنگی در دلهاء خود گرانی و تنگی مما قضیت از آنچه تو حکم کرده هرچند مخالف طبع ایشان باشند ویسلموا و منقاد
کردند فرمان شما را تسلیما فرمان برداری بظاهر و باطن بی بی اعراض و مخالفت آورده اند که چون زبیر و حاطب از محکمه بیرون آ
امدند مقداد رضی الله عنه بدیشان رسید و پرسید که حکم برای صادر شد جواب داد که برای پسر عمه او و درین سخن کردن تا بمیداد در وی
درهم میکشید یهودی آنجا حاضر بود گفت قاتل الله جولای اینجه کرده بعند که گواهی میدهند بر سالت اینها و حکم او را متهم میدارند بخدای که
بنی اسرائیل در زمان موسی علیه السلام گناهی کرده بودند و موسی حکم فرمود که توبه آنست که یکدیگر را بکشند فی الحال انقیاد نموده بقتل
یکدیگر مشغول شدند تا بهفتاد هزار کس کشته شدند و پیغامبر خود را متهم نداشتند ثابت بن قیس چون این سخن بشنید گفت بخدای سوگند که اگر
محمد صلی الله علیه وسلم و آله فرماید که خود را بکش بکشم عمار یاسر و ابن مسعود نیز همین گفتند حق سبحانه فرمود که ولو انا و اگر چنانچه ما کتبنا
علیهم فرض میکردانیدیم بر ایشان که دعوی ایمان میکنند ان اقتلوا انفسکم آنکه بکشید نفسها خود را بنی اسرائیل کردند او اخرجوا من
دیارکم یا بیرون روید از سراها و منزلها خود چنانچه بنی اسرائیل ما فعلوه نمیکردند آنچه فرض کرده بودیم الا قلیل منهم مگر اندکی از
ایشان چون ثابت و عمار و ابن مسعود رضی الله عنهم ولو انهم و اگر ایشان که منافقانند فعلوا بکردندی ما یوعظون به آنچه ایشان را
پند میدهند و تکلیف میفرمائیم بآن لکان خیرا لهم هرآینه بهتر بودی و ایشانرا در عاجل و آجل واشد تثبیتا و نزدیکتر بودی از جهت تقویت
و تحقیق ایمان ایشان واذا و آنوقت که ثبات حاصل شدی و ایشان در دین ایشان لآتیناهم هرآینه میدادیم ایشانرا من لدنا از
نزدیک خویش اجرا عظیما مزدی بزرگ و ثوابی وافر که نعیم جنت ولهدیناهم و هرآینه راه نمودیم ایشان را صراطا مستقیما راهی
راست که ایشان بمقصد رسند یا بجنت رسیدند آورده اند که ثوبان رضی الله عنه معلی رسول بود صلی الله علیه وسلم روزی بجناب رسالت

بنوت تاب ظاهر شد زار و ضعیف شده و نزار و نحیف گشته حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله فرمود که ای ثوبان ما غیر لونک رنگ تو چه تغیر
کرده و روی سرخ تو بکدام درد زرد گشته گفت یا رسول الله من زمانی که در جمال تو نگرم در حساب زندگانی نمی شمرم بیت جیتوای آرام جانم
زندگانی مشکل است ٭ بی تماشای جمالت شادمانی مشکل است ٭ حالا در اندیشه ام که چون پیک اجل در رسد و مفارقت فرودی اتفاق افتد
چه چاره سازم و چه حیله بردارم بیت از درک غم نیست ازان میترسم ٭ کز بر تو دیدار تو میمانم دور ٭ و سخت ترین آنکه در آن جهان از اهل
نیران باشم ترا کی بینم و اگر بهشت روم بدانجاکه درجه رفیع تست چگونه رسم و بعضی بجای ثوبان عبد الله انصاری رضی الله عنه گفته اند مستجاب الدعوه
بود آورده اند که نزدیک حضرت آمد گریان و بعد از استفسار موجب گریه گفت یا رسول الله تو نزدیک من از نفس و مال و ولد و پسری دوستتری چون
مشاهده جمال تو شکیبائی ندارم میترسم از آنکه فردا تو در بهشت در درجه بلند باشی و در صف نعال با مثال خویش نشسته از دیدار تو گوا
محروم مانم حق سبحانه شکسته دلان فراق را بثمره وصال شادمان ساخته آیه فرستاد که ومن یطع الله و هر که فرمان برد خدایرا در اوامر
و نواهی والرسول و فرمان برداری رسول کند در احکام و حدود فاولئک پس آن گروه فرمان بردار باشند روز قیامت مع الذین
با آنکسانکه انعم الله انعام کرده است خدای علیهم بر ایشان من النبیین از پیغامبران و رسل و اولو العزم نیز داخلند والصدیقین
و راست گویان که پیش از همه کس تصدیق انبیا کرده اند والشهداء والصالحین و کشتگان راه خدای و شهدای احد و نزد جمهور علماء
شامل جمیع شهیدانند و ستودگان در اعمال و احوال و اینها نیز عامند وحسن و چه نیکواند اولئک این جماعت رفیقا هم نشینان لفظ رفیق
بر واحد و جمع اطلاق میکنند با که هر یکی ازینها رفیق اند در معالم فرموده که مراد از نبیین پیغامبر ماست صلی الله علیه وسلم و صدیقین اشارت
بابی بکر صدیق است و شهدا عمر و عثمان و علی رضی الله تعالی عنهم و صالحین سایر صحابه و محض آیه آنست که هر که او را کسی دوست دارد
فردا با او خواهد بود المرء مع من احب نظم همچو بلبل دوستی گل گزین ٭ تا شوی با خوبی گل هم نشین ٭ زاغ چون مردار باشد
هم نفس ٭ یار او مردار خواهد بود پس ذلک آن بود با جماعت مذکوره الفضل من الله [[این همراهی جماعت مذکور محض تفضل الله است هم]] وکفی بالله و بسنده است خدای علیما دانا بمقاصد
دنیا یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانیکه ایمان آورده اند خذوا حذرکم فرا گیرید صلاح خود را یعنی آماده شوید برای حرب فانفروا
پس بیرون روید بقتال دشمنان ثبات گروه گروه در جهات مختلفه او انفروا جمیعا یا بیرون کنید برای جهاد مجتمع شده با یکدیگر در جهتی واحد
وان منکم و بدرستی که از شما لمن لیبطئن کسی هست که درنگ مینماید در بیرون رفتن به غزوه تاخیر میکند در جهاد و او ابن ابی است و
اصحاب او که در روز احد تخلف ورزیدند فان اصابتکم پس اگر برسد شما را ای مؤمنان مصیبة واقعه چون قتل و هزیمت قال گوید آن
مبطی منافق قد انعم الله علی بدرستی که خدای انعام کرد بر من اذ لم اکن معهم چه من نبودم با مسلمانان شهیدا حاضر در معرکه قتال ولئن
اصابکم و اگر برسد شما فضل من الله نیکوی زیاده از خدای چون فتح و غنیمة لیقولن البته گوید آن مخلف از غزو کان لم تکن چنانچه
گوئی نبوده بینکم وبینه میان شما و میان وی مودة دوستی یعنی خود را در انداز دوستی برد و چی که گوید که گویا هرگز شما را اندیده و
بصحبت شما نرسیده و سخن او اینکه یا لیتنی ای کاشکی من کنت معهم بودمی درین غزوه با مسلمانان فافوز پس فیروز
یا فتمی فوزا عظیما فیروزی بزرگ یعنی از غنیمت نصیبی فرا گرفتمی فلیقاتل پس باید که قتال کنند فی سبیل الله در راه خدای

باد ثمان دین الذین آنانکه در بازار معامله یشرون الحیوة الدنیا بفروختند زندگانی دنیا را که روی در فنا دارند بالآخرة بسرای جاودانی
ونعیم غیر فانی ومن یقاتل وهر که کارزار کند فی سبیل الله در راه خدای فیقتل پس کشته گردد وجه شهادت یابد او یغلب یا غالب آید
وبر دشمن مظفر گردد فسوف نؤتیه پس زود باشد که بدهیم او را یعنی در آخرت اجرا عظیما مزدی بزرگ که در وصف نیاید ومالکم وچیست شما را
ای اهل اسلام که بجدی کامل وجهدی تمام لا تقاتلون جهاد نمیکنید وبکارزار اشتغال نمینمایند فی سبیل الله در راه فرمان برداری
خدای برای خدای والمستضعفین وبرای آن بیچارگان گرفتار در دست کفار وایشان جماعتی بودند در مکه که مسلمانان شدند وکسان ایشان
ایشانرا از هجرت مدینه منع میکردند من الرجال از رجال چون سلمه بن هشام وولید بن ولید وعیاش بن ابی ربیعه وابو جندل بن سهیل وامثال
ایشان والنساء واز زنان چون ام شریک وغیران والولدان واز کودکان چون ابن عباس رضی الله عنهما میفرماید که من ومادر من مستضعفین
بودیم از نسا وولدان الذین وآن مستضعفان آنکسانند که بزبان تضرع یقولون میگویند یعنی دعا میکنند که ربنا اخرجنا ای پروردگار
ما بیرون آر مارا من هذه القریة ازین دیه یعنی از مکه الظالم اهلها دیهی که ستمکار بودند اهل او بسبب شرک که ظلمی بغایة بزرگست ان الشرک
لظلم عظیم واجعل لنا وبساز از برای ما من لدنک ولیا از نزدیک خود کسی که دوست دارد ومتولی کار ما باشد واجعلنا ودیگر بساز از برای ما من
لدنک نصیرا از برای خویش یاری ومددکاری که شر اعادی از ما دفع کند حق سبحانه دعاء ایشانرا مستجاب گردانیده بعضی را فوج از مکه میسر شد
وبرخی را که آنجا مانده بودند ولی چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرستاد بدیشان تا در روز فتح مکه همه را دلنوازی نمود ومهمات ایشانرا
سرانجام فرمود ونصیری وحامی برای ایشان تعیین کرد یعنی عتاب بن اسید که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم حکومت مکه باو داد واو یار ضعفا
ومددکار بیچارگان بود الذین امنوا آنکسانی که گرویدند بخدا ورسول یقاتلون کارزار میکنند فی سبیل الله در راه خدای والذین کفروا
وآنکسانیکه گرویده اند از دینی ویهود ونصرانی یقاتلون مقاتله مینمایند فی سبیل الطاغوت در راه شیطان که طاغی وباغی است یعنی بفرمان او
فقاتلوا پس کشته کنید ای دوستان حق اولیاء الشیطان دوستان وفرمان برداران شیطانرا واز مکاید ومصاید او مترسید ان کید
الشیطان بدرستی که حیله ووسوسه شیطان کان ضعیفا هست ولی قوت زیرا که فریبی است مجرد از حجت وبرهان الم تر آیا
نظر نکردی الی الذین بسوی آنانکه در مبالغه داشتند چون عبد الرحمن بن عوف وسعد بن ابی وقاص ومقداد بن اسود رضی الله
عنهم که ما را دستوری ده که با اهل شرک حرب کنیم که از ارد وایذاء ایشان از حد گذشت وبحکم الهی قیل لهم گفته شد ایشانرا که از کار
زار کفار کفوا ایدیکم باز دارید دستهای خود را تا وقتی که فرمان آلهی در رسد واقیموا الصلوة وبپای دارید نماز را واتوا الزکوة و
بدهید مستحقان زکوة را فلما کتب پس آنهنگام که بمدینه آمدند ونوشته شد یعنی واجب گشت علیهم القتال بر ایشان کارزار کردن با کافران
اذا فریق آن وقت گروهی منهم از ایشان یخشون الناس میترسیدند از جنگ مشرکان کخشیة الله چنانچه ترسیدنی که از خدای باید
ترسید او اشد خشیة بلکه سختی از ان سخت ترو این ترسیدن ترا حمل بر ضعف بشریت باید کرد وبرکراهت امر خدای یعنی بالطبع از فوت
ترسیدند فقالوا ربنا وگفتند ای آفریدگار ما لم کتبت برای چه چیز واجب گردانیدی علینا بر ما القتال مقاتله کفار لولا اخرتنا چرا باز
این بازنداشتی وفارغ نکردی الی اجل قریب تا اجلی که نزدیک است همه کس اگر این سوال بر منافقان نهادر شده چندین عجبی نیست واگر از

مومنان وقوع یافته از روی خوف وبدلی سخنی گفته باشند وباز توبه کرده قولی آنست که قومی مومنان بعد از نزول آیه قتال منافق شدند واز جهاد تخلف نمودند
واین سخن ایشان بوده واصح آنست که سوال را محمول بر تمنا تخفیف دارند نه بر وجه انکار قل بگوی ای محمد برین ترسندگان که دل در دنیا بسته اند متاع
الدنیا آنچه تمتع میگیرند از دنیا قلیل اندکست در جنب جای آخرت وسرای آخرت والاخرة خیر بهترست از دنیا وفاضلتر لمن اتقی واکسی که بپرهیزد
از شرک یا از همه منکرات ولا تظلمون وستم رسیده نخواهید شد ای مجاهدان یعنی از ثواب جهاد کم نخواهند کرد فتیلا بمقدار رشته که بر دانه خرماست
پس بوعده استیفا ثواب مستظهر باشند واز مرگ نفرت وقوع خواهد پذیرفت میشند که هیچ کردنی را از کمند این رهائی نیست ودر هیچ جای
از حدوث این واقع خلاصی متصور نی اینما تکونوا هر کجا باشید خواه در مکه خواه در مدینه یدرککم الموت دریابد شما را مرگ ولو کنتم واگر باشید فی
بروج مشیدة در حصارها محکم یا در کوشکهای آراسته یا در بروج دوازده گانه فلک یعنی بهر حال مر آدمی را از مرگ چاره نیست بیت کر کاخ تو بر سپهر
اعظم سازند :. کار تو چون سلسله در هم بازند :. هم عاقبت این حجره فانی ترا :. ترکان اجل برای ماتم سازند :. حکیم ثنائی قدس سره فرماید نظم
جگی خانه اکل ابوان :. وملی اینما تکونوا خوان :. چون در آید اجل چه بنده چه شاه :. وقت چون در رسد جام چه جاه وان تصبهم واگر برسد
منافقانرا حسنة نعمتی یاده وارزانی یا ظفر بر دشمنی چنانچه در غزوه بدر بود یقولوا میگویند هذه این نیکوئی من عند الله از نزدیک خدایست وان
تصبهم واگر برسد بدیشان سیئة بدی چون دست تنگی وقحط یا هزیمت چنانچه در واقعه احد روی نمود یقولوا هذه گویند این سختی من عندک ای
نزدیکست که محمدی ولسبب تدبیرات تو که صایب نبوده در انوار فرموده که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از مکه بمدینه هجرت فرمود میوها
در آن سال بر منوال سالها سابقه نبود ونرخها روی بگرانی نهاده جهودان ومنافقان آن حال را نسبت بقدم سرور عالم صلی الله علیه وسلم میکردند
حق سبحانه تکذیب قول ایشان میکوید قل کل بگوی ای محمد همه فیض وبسط وگرانی وارزانی وغنیمت وهزیمت من عند الله از نزدیک خداوند است
او فمال پس چیست وچه حالست هؤلاء القوم این گروه یهود ومنافق را که لا یکادون یفقهون نزدیک نیستند که فهم کنند حدیثا سخنی را که مشتمل
موعظه ایشانرا اما آنکه نیستند که سخنی دریابند چون بهایم که می شنوند وفهم نمیکنند واز بی فهمی ایشان آنست که میگوید ما اصابک الجه بتو رسد حسنة
از غنیمت وفتح فمن الله از خداوند است وما اصابک من سیئة والجه بتو رسد از هزیمت وقتل اصحاب فمن نفسک پس از نفس تست وبعضی معنی آیه را
برین وجه میرانند که ای انسان الجه از نیکوئی بتو رسد از کرم وفضل خداوندست وهر بلائی که ترا پیش آید بسبب گناهان تست وارسلناک وفرستادیم
ترا للناس برای همه آدمیان رسولا فرستاده که تبلیغ احکام کنی نه مقدری که اسباب حسنه وسیئه بتو کنند وکفی بالله وبسنده است خدای
شهیدا گواه برسالت تو ومن یطع الرسول هر که فرمان برد رسول را فقد اطاع الله پس بدرستی که فرمان برده باشد خدایرا برای آنکه رسول بطاعت خدای
میخواند باز خدای پس فرمان برداری او فرمان حق باشد ودر بحر آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بوصف فنا فی الله وبقا بالله موصوف
بود وکسی بدین صفات قایم باشد هر آینه خلیفه الله بود پس خلافت حق در آنحضرت قایم بوده در معامله که با خلق میفرمود که ما رمیت اذ رمیت
ولکن الله رمی ولی تنگ خلیفه در هر معامله که با خلق میکرد که قال ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله وطاعت خلیفه بی شایبه
شبهه طاعت مستخلف ست نظم چون نبی کشت از خود وبرشد زدوست :. بیشکی فرمان این فرمان اوست :. ما رمیت فاش گوید بوطا
گر نیفکندی تو افکندیم ما :. تو در افکندی نه دست الهی :. فضل آن اعمال را بودی علی :. عقل این جا رمند ادد هم نیز :. چشم بکشا اندر خدای عزیز

ومن تولی و هر که اعراض کند از فرمان تو فما ارسلناک پس ترا نفرستادیم علیهم حفیظا بر ایشان نگاهبان که ایشانرا از ارتکاب معاصی محافظت کنی یعنی
از علما این حکم را به آیة السیف منسوخ دانند و یقولون و میگویند منافقان در حضور تو طاعة از فرمان برداری داریم حکم ترا فاذا برزوا پس چون
بیرون روند من عندک از نزدیک تو بیّت طایفة بشب با یکدیگر میگویند گروهی منهم از ایشان غیر الذی تقول غیر آنکه روز با تو گویند یا جز
میگویند غیر آنکه تو با ایشان میگویی لفظ تقول معاینه پیوست و فاعلش ضمیر عاید بطایفه یا مخاطب که پیغامبر است علیه الصلوة والسلام والله یکتب و
خدای مینویسد در لوح محفوظ با کرام الکاتبین یا و خدای مینویسد ما یبیتون آنچه ایشان میگویند و تدبیر میکنند فاعرض عنهم پس روی بگردان
از روی عتاب ایشان که بواسطه اسلام حکم قتل با ایشان نیست و توکل علی الله و توکل کن بر خدای و کار خود با او بگذار و کفی بالله و بسنده است خدای
وکیلا و قایم بامور بندگان و مقصود در اموال ایشان و کفایت کننده مهمات متوکلان افلا یتدبرون القرآن آیا جواب ایشان نمیکنند این منافقان
در قران و تفکر نمینمایند در آن تا بر ایشان ظاهر گردد باثار اعجاز که این کلام حقست ولو کان و اگر بودی این قرآن من عند غیر الله از نزدیک
غیر خدای تعالی یعنی کلام مخلوق چنانچه زعم اهل کفر و نفاق است لوجدوا هر آینه یافتندی اهل عقول فیه اختلافا کثیرا در آن اختلاف بسیار
از تناقض و تفاوت نظم زیرا که کلام بشر خالی از خلل نیست خواه بحسب لفظ خواه از روی معنی واذا جاءهم و چون بیاید منافقان را امر او گاهی
یعنی فهمی یا خبری من الامن از آنچه موجب ایمنی [...] حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بر مصالح قومی یا ظفر لشکر اسلام او الخوف
یا آنچه سبب ترس و بیم بود چون اجتماع اعادی یا بکشتن سریه از سرایای مسلمانان اذاعوا به افشا کنند آن خبر را قبل از تحقیق آن و در آن افشا
ضرر و فساد است زیرا که غیر نیکو بهیج فتنه است در میان دشمنان و اجتماع ایشان بر حرب مسلمانان و خبر موجب ضعف مسلمانان و بر ایشان
ایشان ولو ردوه و اگر باز گردانند آن خبر را الی الرسول برای صاحب پیغامبر تا اگر صلاح دانند خود اشکارا کند والی اولی الامر منهم و بسوی
خداوندان امر از اهل ایمان چون اشراف صحابه و امرا و سرایا لعلمه الذین هر آینه بدانندی آنرا آنکه یستنبطونه استخراج میکنند خبر را و نیکو
تحقیق فرمایند منهم از پیغامبر را و اولی الامر یا دانند که کدام خبر را افشا و کدام خفا باید کرد ولولا فضل الله علیکم و اگر نه فضل خدای بودی
بر شما بارسال رسل ورحمته و بخشایش او بانزال قران و گفته اند فضل حضرت پیغامبر است یا اسلام و رحمت قرآنست یا توفیق که اگر نه برکت اینها
بودی لاتبعتم الشیطان هر آینه پیروی کردید شیطان را الا قلیلا مگر اندکی از شما که بعد عصمت ربانی از وساوس شیطانی ایمن مانده و گفته اند
قلیل جماعتی اند که قبل از بعثت رسول و نزول قرآن بمحض موهبت الهی راه راست یافتند چون ورقه بن نوفل و قیس بن ساعده
و بحیرا راهب و زید بن عمرو و سیف بن ذی یزن و امثال آن فقاتل پس تو کارزار کن فی سبیل الله در راه اطاعت و رضای خدای
نزول آیه در بدر موعود بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم عزیمت بدر کرد و نعیم بن مسعود مردمانرا از لشکر ابو سفیان می
ترسانید و بعضی از رفتن صحابه را کاره بودند و حضرت فرمود که اگر همه تنها باشم که میروم آیه آمد که اگر دیگران تخلف ورزند از کارزار
با کفار تو برو و مقاتله کن لا تکلف تکلیف کرده نشده تو در جهاد الا نفسک مگر در نفس خود پس از مخالفت دیگران غمناک مشو
وحرض المؤمنین و ترغیب کن مومنان را بر قتال مشرکان مکه بر تو تحریض است نه تکلیف عسی الله ان یکف شاید که خدای تعالی باز دارد
مسلمانان را بأس الذین کفروا شدت کارزار آنها که کافر شدند یعنی قریش یا ایمنی در دل ایشان انداز و همین حال در بدر صغری واقعه شد

ابو سفیان بترسید و بموضع بدر نیامد چنانچه در سوره آل عمران مذکور شد والله اشد بأسا و خدای سخت تر است در هیبت و صولت از قریش واشد
تنکیلا و سخت تر در عقوبت و عذاب ایشان من یشفع هر که در خواست کند شفاعة حسنة در خواستنی نیکو که بدان ثابت شود نفعی
بکسی رسد و ضرری از کسی مندفع گردد یکن له باشد مر این شفیع را نصیب منها بهره از ثواب آن ومن یشفع و هر که در خواهد شفاعة سیئة
در خواستنی بد که بدان حقی از حقوق فوت شود و ضرری بکسی رسد و خیری باز دارد یکن له کفل منها باشد مر او را نصیبی از وبال آن وکان الله و هست
خدای علی کل شیء مقیتا بر همه چیزها توانا و صاحب قدرت یا نگهبان همه چیزها یا گواه بر همه چیز واذا حییتم بتحیة و چون تحیت داده شود بسلام فحیوا پس
شما تحیه کننده خود را تحیت دهید باحسن منها نیکوتر از آن تحیت اگر گوید السلام علیکم در جواب گویید و علیکم السلام و رحمة الله و اگر او سلام
با رحمت جمع کند و شما در جواب او و برکاته جمع زیاده کنید او ردوها یا همان تحیت باز گردانید یعنی در جواب السلام علیک بگویید و علیک السلام
این مقدار فرض است و آنچه اول گذشت سنت و بعضی برانند که اگر مسلم باشد رد و باید کرد بلفظ و علیک ان الله بدرستی که خدای کان
علی کل شیء هست بر همه چیز حسیبا حساب کننده پیش شما تحیت و جواب آن حساب باید داد الله خدایی که نیست شبهه لا اله الا هو هیچ معبودی
نیست سزای پرستش مگر او لیجمعنکم بخدای که جمع خواهد کرد شما را از قبور الی یوم القیمة تا روز رستخیز لاریب فیه هیچ شکی نیست در او و زیاد
جمع آن ومن اصدق و کیست صادق تر من الله از خدای تعالی یعنی [...] کسی حدیثا سخنی که احداث از جهت قول و وعده یعنی
کذب را در سخن و وعده حق راه نیست زیرا که آن نقص است و خدای از نقص مبراست آورده اند که قومی از مکه هجرت کرده اند در اثنا طریق پشیمان شده باز
گشتند و به پیغامبر اسلام بمدینه خبر فرستاده اند مسلمانان را در باب ایشان اختلاف افتاده و جمعی بایمان ایشان قایل بوده اند و بعضی بنفاق
ایشان حکم میفرمودند آیه آمد که فما لکم پس چیست شما را فی المنافقین در شان منافقان که متفرق شده اید فئتین بدو فرقه و جمعی برانند که
بعضی از مهاجران ناخوشی هوا مدینه را بهانه ساخته از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم اجازت اقامت بادیه نمودند و از مدینه بیرون رفتند
بمشرکان که پیوستند و صحابه را در اسلام ایشان تردد پدید آمد این آیه نازل شد که شما را دو گروه آید و بکفر ایشان اتفاق نمیکنند والله ارکسهم
و حال آنست که خدای رد کرد ایشانرا بحکم کفر از قتل و سبی بما کسبوا بانچه عمل کردند و روی از مومنان بر تافته رجوع بکافران نمودند اتریدون
آیا میخواهید ان تهدوا آنکه راه نمایید من اضل الله آنرا که گمراه ساخته است خدای ومن یضلل الله و هر که گمراه ساخته خدای تعالی فلن تجد له
پس نیابی تو او را سبیلا راهی بحق ودوا و دوست میدارند این برگشتگان از دین لو تکفرون اگر کافر شوید شما کما کفروا چنانچه
کافر شده اند ایشان فتکونون سواء پس باشید برابر در ضلالت فلا تتخذوا پس فرا مگیرید منهم اولیاء از ایشان دوستان حتی یهاجروا تا وقتی
که ایمان آرند و متحقق شود ایمان ایشان با آنکه هجرت کنند فی سبیل الله در راه خدای فان تولوا پس اگر برگردند و ایمان نیاورند فخذوهم پس بگیرید
ایشانرا و اسیر کنید واقتلوهم و بکشید ایشانرا حیث وجدتموهم هر جا یابید در حل و حرم ولا تتخذوا منهم و مگیرید از ایشان ولیا دوستداری ولا نصیرا
و نه یاری و مددکاری بلکه ایشانرا بگیرید و بقتل رسانید الا الذین یصلون مگر آنانکه پیوند کنند و پناه گیرند الی قوم بگروهی که واقع شده است بینکم و
بینهم میثاق میان شما و میان ایشان پیمانی و آن قبیله خزاعه بودند یا بنی اسلم که پیغامبر صلی الله علیه و سلم با ایشان مقرر کرده بودند که هر که بجوار ایشان
در آید در جوار حضرت باشد او جاءوکم یا بپیوندند بقومی که آمدند بشما حصرت صدورهم و حالانکه تنگ بوده سینهای ایشان و کراهت داشتند ان

یقاتلوکم از آنکه با شما جنگ کنند او یقاتلوا قومهم یا کارزار کنند با قوم خود از کفار و ایشان بنو مدلج بودند که پیمان بسته اند بر آنکه با پیغامبر مقاتله نکنند
و با قریش نیز بر همین گونه عهد کرده بودند و لو شاء الله و اگر خواستی خدای لسلطهم علیکم هر آینه مسلط ساختی ایشانرا بر شما [illegible] پس شما از دل
ایشان پیروزی بردی فلقاتلوکم پس کارزار کنند با شما و القوا الیکم السلم و القا کنند بجانب شما انقیاد و استسلام یعنی از شما امان طلبند فما جعل
الله پس نساخت و نداد خدای لکم شما را علیهم بر ایشان سبیلا راهی در قتل از نفس و نهب اموال ایشان حکم این آیه بآیه فاذا انسلخ الاشهر الحرم
منسوخ ستجدون آخرین زود باشد که بیابید قومی دیگر یعنی غطفان و بنی اسد که بمدینه آمده اظهار اسلام کنند یریدون ان یامنوکم میخواهند که
ایمن باشند از شما و چون از مدینه باز گردند کافر شوند و یامنوا قومهم و از اذای ایشان اگر ایمن شوند از قوم خود کلما ردوا هر گاه که بخوانند ایشانرا الی الفتنة
بسوی کفر یا قتال با اهل اسلام ارکسوا فیها باز گردند بدان فتنه فان لم یعتزلوکم پس اگر از قتال شما کناره نگیرند و یلقوا الیکم السلم و القا نکنند بصلح
و طلب امان و یکفوا ایدیهم و باز ندارند دستهای خود را از قتال شما فخذوهم پس بگیرید ایشانرا و اقتلوهم و بکشید ایشانرا حیث ثقفتموهم هر جا بیابید ایشانرا
دست یابید و اولئکم و آن گروه جعلنا لکم دادیم شما را علیهم بر ایشان سلطانا مبینا حجتی روشن در تعرض بقتل و سبی ایشان و آن حجت وضوح کفر و
وقوع غدر دیگر ایشانست و ما کان و نسزد و روا نباشد لمومن مر مومنی را ان یقتل مومنا آنکه بکشد مومنی را بغیر حق الا خطا مگر کشتنی خطا و من قتل مومنا
خطا و هر که بکشد مومنی بخطا فتحریر رقبة پس بر وی است آزاد کردن بنده مومنة و دیة مسلمة و بر وی است دیتی تمام آزاد کرده شده الی اهله بوارثان مقتول
که قسمت کنند میان یکدیگر چون سایر مواریث الا ان یصدقوا مگر آنکه وارثان تصدق کنند بر قاتل دیه را از و عفو نمایند بروایتی در شان عیاش ابن ربیعه است
که قبل از هجرت مسلمان شده از اقارب خود پنهان میداشت بگریخت و روی بمدینه نهاده و مادر در فراق ناله و فریاد برگرفت ابوجهل و برادر او حارث که
برادری بود از جزع و فزع مادر مشاهده نمود از عقب عیاش رفتند و از ترددیکه مادر او را با فسونه و افسانه باز گردانیدند و در مکه دست و پای بسته با آفتاب
می انداختند تا از مسلمانی باز گردد و حارث بن زید روزی برو گذشت گفت ای عیاش جز این همه محنت میکشی مفارقت دین اسلام اختیار کن
و آسوده شو القصه عیاش از بسیاری ایذا و آزار کلمه که از وی میطلبیدند بگفت دیگر باره حارث او را سرزنش کرد که از دینی که برگشتی اگر حق بود پس
ترک دین حق کردی و اگر باطل بود تو بر باطل بوده عیاش از وی در غضب شده و سوگند خورد که اگر روزی بر دست یابم بکشم پس عیاش بهجرت
نمود تجدید اسلام کرد و حارث نیز بمدینه آمده مسلمان شد و عیاش در وقت بیعت و اسلام او حاضر نبود روزی عیاش حارث را در محله قبا و تنها دید
و دیا بران سوگند وی را بقتل رسانید صحابه عیاش را ملامت کردند که مسلمانی را بناحق کشتی در قیامت چه جواب خواهی داد عیاش بران صورت
نادم شده بخدمت پیغامبر آمد و صورت حال بتمامی بعرض رسانید و گفت من از اسلام او خبر نداشتم بخطا اوی واقعه شد منتظر حکم این
آیت فرود آمده و حکم قتل همین گشت فان کان پس اگر باشد مقتول من قوم عدو لکم از گروهی که دشمنان شما اند یعنی کافران و هو
مومن و او مومن باشد فتحریر رقبة مومنة پس بر قاتل است آزاد کردن بنده مومن و ادای دیه با اهل نشاید چه میان کافر و
مومن وراثت نیست و ان کان من قوم و اگر آنکه کشته شده از قومی باشد بینکم و بینهم میثاق میان شما و ایشان عهد و پیمانست
با اهل ذمه بود حکم او در دیه و کفارت حکم مسلمانست فدیة مسلمة پس بر قاتل است دیتی آزاد کرده شده الی اهله با اهل او و
تحریر رقبة مومنة و آزاد کردن بنده مومن فمن لم یجد پس هر که نیابد بنده یا قدرت نداشته باشد خریدن آن فصیام شهرین

پس کارزار کنند با شما
فان اعتزلوکم فلم یقاتلوکم
بجای اعتزلوا ...

متتابعین پس بروی است

متتابعین پس بر وی است روزه دو ماه پی در پی یکدیگر توبة و این حکم کرده خدای یا توبه دهد شما را توبه دادنی و این توبه دادن من الله از خدای است
و توفیق او و کان الله علیما و هست خدای دانا بحال قاتل و مقتول حکیما حکم کننده در باب دیه و کفارت آورده اند که مقیس بن صبابه برادر خود را
در محله بنی النجار کشته یافت بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آمده صورت حال بموقف عرض رسانید آنحضرت زبیر فهری را با وی نزد بنی النجار
فرستاد که اگر میدانید که کشنده هشام کیست او را بمقیس بسپارید و الا دیه او بوی [illegible] ادا کنند بنی النجار چون از آن پیغام آگاه شدند
صد شتر تسلیم مقیس کردند و با زبیر روی بمدینه نهاد چون نزدیک شهر رسید وسوسه شیطان مقیس را بران داشت که زبیر را بیکباره
کشت و با خود گفت نفسی را بقصاص نفسی بکشتم و دیه سود آمد پس مرتد شده روی بمکه نهاد و این آیه نازل شد که و من یقتل و هر که بکشد مومنا
متعمدا مومنی را بعمد و قصد و حلال داند کشتن او را فجزاءه جهنم پس پاداش او دوزخ است خالدا فیها در حالتی که جاوید باشد در دی
و غضب الله علیه و خشم گرفته خدای برو و لعنه و بر انداز او را و دور ساخت از رحمت خویش و اعد له و آماده ساخته است برای او عذابا عظیما
عذابی بزرگ آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم سریه بر سر قومی فرستاد و مرداس فدکی از ایشان مسلمان بود و قوم او دیگر گریختند
و او با مال و متاع و غنم خود بکوهی متحصن شد همین که سریه تکبیر گویان رسیدند و مرداس آواز تکبیر ایشان شنیده او نیز تکبیر گفت و بر
مومنان سلام کرد و زبان بگفتار لا اله الا الله محمد رسول الله بگشاد و آن گروه بروی آمد اسامه بن زید فی الحال برو تاخت و بضرب شمشیر
سرش بینداخت و هر چه داشت غارت کرده گوسفندان او براندند این خبر که بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم رسید بغایت متالم شده
گفت ای اسامه کشتی کسی را که بیکبارگی تبرا نموده بیگانگی حق متعرف بوده اسامه بدان عمل نادم شده گفت یا رسول الله برای من طلب آمرزش
کن حضرت سه نوبت فرمود که فکیف بلا اله الا الله و در روایتی آنست که اسامه گفت یا رسول الله کلمه گفتن او از ترس شمشیر ما بود حضرت
فرمود که اهل شققت فی قلبه هیچ دل او را شکافته بودی تا دانی که او راست یا دروغ میگوید این آیه نازل شد که یا ایها الذین آمنوا
ای گروه گرویدگان اذا ضربتم چون سفر کنید فی سبیل الله در راه خدای تعالی یعنی برای جهاد روید فتبینوا پس نیک تفحص کنید و با آهستگی
تو بتو تفحص کنید و لا تقولوا و مگویید لمن القی الیکم السلم و کسی را که القا کند بشما سلام یعنی بتحیت اهل اسلام گوید لست مومنا
تو مومن نیستی بلکه از جهت ایمنی از مال کلمه گفتی تبتغون میطلبید ای مجاهدان عرض الحیوة الدنیا مال فانی دنیا را و از غنیمت و غنم او
مراد اینست و اگر شما طالب غنیمتید فعند الله پس نزدیک خدای مغانم کثیرة غنیمتهای بسیار است که بدست شما خواهد داد تا بی نیاز شوید از کشتن
مسلمانان برای مال کذلک کنتم همچنانکه بودید شما من قبل پیش ازین یعنی اول که باسلام در آمدید جهت عصمت خود توسل بکلمه شهادت می
نمودید فمن الله علیکم پس منت نهاد خدای بر شما آنکه استقامت داد شما را در دین فتبینوا پس نیک دوراندیش و بینش سازید هم را در قتل مرد
تعجیل مکنید از روی گمان چه وبال زنده گذاشتن هزار کافر نزدیک خدای تعالی کمتر است از کشتن یک مسلمان ان الله کان بدرستی که
خدای هست بما تعملون بانچه میکنید خبیرا دانا لا یستوی القاعدون برابر نیستند نشستگان در خانها و خود من المومنین از مومنان غیر
اولی الضرر که نباشند خداوند بیماری و عجز و المجاهدون و جهاد کنندگان فی سبیل الله در راه خدای باموالهم بمالهای خود
که تهیه اسباب قتال و تجهیز مقاتلان میکنند و انفسهم و در نفسهای خود که در معرض قتل در می آرند و چگونه برابر توانند بود کسی که در ...

راحت تن پروری کند یا آنکه در معرکه مجاهدان جانبازی نماید زید بن ثابت رضی الله عنه میفرماید که این آیه فرود آمدن در ان غیر اولی الضرر نبود
ابن ام مکتوم کفت یا رسول الله حال من چون باشد که نابینا ام و محروم از دولت مقاتله با اعدا زمان آثار وحی بران حضرت ظاهر شده بعد از
کشف ان حال فرمود که بنویس من المومنین غیر اولی الضرر فضل الله تفضیل داد خدای المجاهدین جهاد کنندکان را باموالهم وانفسهم به نفسها
خود علی القاعدین بر نشستکان بعذر درجة پایه بلند که آن غنیمت و ظفر و نام نیکو و کلا و همه را از قاعدان بعذر که میل جهاد دارند و نمی
توانند و مجاهدان که بوجود مهمان را ایشان وعد الله الحسنی وعده کرده است پاداش نیکو که آن بهشت است اما تفاصیل درجات و تفاوت مراتب
بزیادتی عمل خواهد بود و فضل الله المجاهدین و تفضیل داد خدای مجاهدان را علی القاعدین بر نشستکان عذر اجرا عظیما مزدی بزرگ
که آن درجات منه پایها بلندست از خدای در آخرت و کفته اند درجات میان هر دو درجه مقدار دویدن اسپی تیز رو و مغفرة
و آمرزش و رحمة و بخشایش و کان الله غفورا و هست خدای امرزنده کناهان کذشته رحیما مهربان برایشان در ان زیاده فرود ایشان
در اخبار آمده که جماعتی از مسلمانان چون قیس بن ولید و قیس بن ... با وجود قدرت از مکه بمدینه هجرت نکردند و ساد قریش بجانب بدر آمدند ایشان
همراه کافران بحربگاه حاضر گشتند و بشمشیر مسلمانان کشته شدند حق سبحانه در شان ایشان این آیه فرستاد که ان الذین بدرستی که آنانکه
توفیهم الملئکة جان می ستانند از ایشان ملایکه که اعوان ملک الموت اند ظالمی انفسهم در حالتی که ایشان ستمکار بودند در نفس خود بترک هجرت و آن
وقت فرض بوده و بموافقت با کافران ممنوع بوده قالوا کفتند فرشتکان تکذیب ایشان را که فیم کنتم در چه چیز بودید از کار دین و با کدام
طایفه بودید از مشرکان و موحدان قالوا کنا کفتند بودیم ما مستضعفین ضعیفان عاجزان فی الارض در زمین مکه و کفار غالب آمدند قالوا
کفتند فرشتکان تکذیب ایشان را که الم تکن آیا نبود ارض الله زمین خدای واسعة کشاده و بسیار فتهاجروا فیها که هجرت کنید
از ان بطرفی چنانچه مهاجران حبشه و مدینه کردند فاولیک پس آن کروه باز ماندگان هجرت ماویهم جهنم جای ایشان دوزخ است و ساءت مصیرا و بد
بازکشتنی است آن نزاد ذرج و این عقوبت همه ماندکان هجرت را مقررات الا المستضعفین مکر کسانیکه بحسب واقعه ضعیف و عاجز اند من الرجال
از مردان و النساء و از زنان و الولدان و کودکان لا یستطیعون حیلة ناتوان و چاره سازی ندارند و لا یهتدون سبیلا و نمی شناسند
راه مدینه را طریق بیرون آمدن راه فاولیک پس آن کروه بیچارکان عسی الله شاید که خدای تعالی ان یعفو عنهم آنکه عفو کند از ایشان لفظ
ایما میکند بانکه هجرت امری خطیر بوده حتی که مضطر این تواند بود و کان الله عفوا و هست خدای عفو کننده از معذوران غفورا آمرزنده کناه
ایشان و من یهاجر فی سبیل الله و هر که هجرت کند در راه اطاعت خدای یجد فی الارض یابد در زمین مراغما کثیرا موضع بسیار یعنی
آرامکاه بسیار و سعة و فراخی در روزی یا کشادکی در اظهار دین و اعلاء کلمه شهادت عمر ابن دینار از عکرمه روایة میکند که در مکه بسیار کسی
اسلام آورده بوده و استطاعت هجرت نداشته و نوشتن آن با مستضعفان مکه رسید جندع بن ضمره پسران را کفت هر چند من پیر و جوانم اما از
مستضعفان نیستم چاره رفتن می توانم و راه مدینه میدانم میترسم که ناکاه بدانسان اجل در مانم و بترک هجرت ایمان من خلل پذیر کرد در این
سرکه خفته ام بیرون برید پسران اشارت پدر را منقاد شدند استعداد راه بهیا کردند و بمنزل تنعیم نزول فرموده اثر موت بر جندع ظاهر
شد دست راست خود را بر دست چپ نهاد و کفت خدایا این دست از ان تو ان دیکر از ان محمد تو بیعت میکنم ترا بدانچه بیعت کرده است

رسول تو با توابن بکفت و درگذشت و خبر او بمدینه رسید و بعضی از اصحاب کفتند که اکر بمدینه رسیدی ایمان او کامل تر و فرود او متر و شامل تر بودی
حق سبحانه این آیه فرستاد که و من یخرج من بیته و هر که بیرون آید از خانه خود مهاجرا الی الله و رسوله در حالتی که هجرت کننده باشد بخدای و رسول او
یعنی برای ایشان ثم یدرکه الموت پس دریابد او را مرگ در اثنای طریق و بهجرتگاه نرسد فقد وقع اجره پس ثابت شد مزد او علی الله نزدیک
خدای و کان الله و هست خدای غفورا آمرزنده کناهی در تاخیر هجرت کرده رحیما مهربان در وعده او بحسن نیت او و اذا ضربتم فی الارض
و چون سفر کنید در زمین فلیس علیکم جناح پس نیست بر شما کناهی ان تقصروا من الصلوة در آنکه کوتاه سازید از نماز یعنی رباعی را دو رکعت نماز
کذارید ان خفتم اکر بترسید ان یفتنکم الذین کفروا از آنکه شما را بکشند کافران آن باعتبار غالب است چه در ان وقت در حوالی مدینه مسلمانان را
دشمنان بوده اند و حالی بی ترس نیز قصر باید کرد ان الکافرین بدرستی که کافران کانوا لکم هستند مر شما را عدوا مبینا دشمنی آشکارا
و اذا کنت فیهم و چون تو باشی در میان ایشان بوقت خوف اعادی فاقمت لهم الصلوة پس خواهی که اقامت کنی برای ایشان نماز را لشکر تو
دو قسم باید فلتقم طایفة منهم پس باید که بایستند کروهی از ایشان معک با تو و نماز کزارند و کروهی دیکر در روی با پستند و لیاخذوا
اسلحتهم و باید که فرا کیرند آنانکه نماز کزارند سلاحها خود را از دو جوم و احتیاط فاذا سجدوا پس سجده کنند نماز کزارندکان فلیکونوا پس باید
که باشند که اینها نماز نمیکزارند من وراءکم از پس شما در برابر دشمن ... کرده این دو رکعت نماز بکزارند ... کروند و لتات
طایفة اخری و باید که بیایند طایفه دیکر که لم یصلوا نماز نکزارده اند فلیصلوا معک پس بکزارند با تو یک رکعت نماز بصف دیکر و لیاخذوا
و باید که بر دارند ایشان نیز با خود حذرهم آلاتی که بان حذر کنند از ظفر دشمن چون سپر و خود و زره و اسلحتهم و سلاحها که بان جنگ
میکنند چون شمشیر و حربه و تیر و کمان ود الذین کفروا دوست میدارند آنانکه کافر شده اند لو تغفلون آنکه غافل شوید عن اسلحتکم
از سازها و حرب خود و امتعتکم و از متاعها چون البسه و سایر زخوت فیمیلون پس حمله آورند علیکم بر شما میلة واحدة یک حمله و برهم
یابند بر هم زنند نقلست که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم نزدیک رفته بود بمیمن که عسفان رسید مشرکان عرب را دید صف راست کرده و قتال را جد
مهیا کرده حضرت نیز فرمود تا لشکر اسلام در مقابله صف برکشیدند و وقت نماز پیشین در آمد و سپاهی لشکر کفار میان قبله و سپاه مومنان
حایل بودند حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم با اصحاب رضی الله عنهم باقامت نماز اشتغال نمودند و کفار معاینه رکوع و سجود مشاهده مینمودند
بعد از فراغت اهل اسلام از ان نماز حسرت میخوردند که چرا بر ایشان هجوم نکردیم و بترک دمار از ایشان بر نیاوردیم یکی از زمره کفره آواز داد
که این قوم را بعد از ین نمازیکه نمازی دیکر هست که در اعزاز و اکرام آن غایة مبالغه است بتقدیم میرسانید نکاه داشته در ان وقت کار
بر سر ایشان را زنیم و بکام دل از دشمنان انتقام بستانیم هنوز وقت صلوة عصر نشده بود که جبریل فرود آمد و کیفیت صلوة خوف بدین
آیت بدان حضرت علیه الصلوة و السلام تعلیم داد و فقها را در چکونکی این نماز اختلاف بسیارست و در کتب فقهی مقرر شده و لا جناح
علیکم و هیچ کناهی بر شما ان کان بکم اذی اکر شما را باشد رنجی من مطر از باران که کران دارند اسلحه او کنتم مرضی یا باشید بیماران و ناتوان
بر حمل اسلاح ان تضعوا اسلحتکم آنکه بنهید سلاحها خود را و خذوا حذرکم و بهر حال فرا کیرید آلات نکاه داشت خود را تا هجوم تمام نکنند
و کنتند و مراقب بر حذر باشد ان الله بدرستی که خدای اعد للکافرین آماده کرده برای کافران عذابا مهینا عذابی خوار فاذا قضیتم

الصلوة پس چون ادا کردید نماز خوف را و فارغ شدید از آن فاذکروا الله پس یاد کنید خدای را قیاما در حالتی که ایستاده شمشیر میزنید و
قعودا و در حال نشستن که تیر می اندازند وعلی جنوبکم و بر پهلوهای خود در آن زمان که زخم خورده اند و افتاده و گفته اند و یاد کردن
خداوند ذات در همه احوال در زاد المسیر آورده که از بعضی خوف است یعنی بترسید از خدای قیاما در وقت انصراف در امور و قعودا در حال اشتغال
بکل و شرب و مصاحبت با خلق و علی جنوبکم در زمان توجه و منام و فرده الا تجافوا نتیجه چنین خوف تواند بود نظم هر کسی در خوف کم شد
نشنود الا تخافوا گوش او ؞ خایفانرا لا تخافوا کشتنی ؞ هر که خایف نیست چون گوئی مترس فاذا اطمأننتم پس چون آرام یافتید
و از خوف ایمن گشتید فاقیموا پس بگزارید نماز را بتعدیل ارکان و حفظ شرایط آن ان الصلوة بدرستی که نماز کانت علی المومنین هست الصلوة
بر گرویدگان کتابا موقوتا فرضی موقت یعنی محدود باوقات که اخراج آن باوقات روا نیست ولا تهنوا و سستی مکنید و ضعیف مورزید
فی ابتغاء القوم در طلب کافران و کارزار با ایشان این آیه در غزوه حمراء الاسد نازل شد که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بعد از جنگ احد خواست
که ابوسفیان رود و صحابه از جراحات متالم بودند حق سبحانه فرمود که ان تکونوا تالمون و اگر هستید ای مومنان که دردمند شدید از جراحتها
فانهم یالمون پس بدرستی کافران نیز دردمند و زخم خورده اند کما تالمون هم چنانکه شما هستید وترجون و با وجود الم امید میدارید شما من الله
از خدای ما لا یرجون آنچه ایشان امید ندارند از ثواب آخرت [illegible] در دنیا وکان الله و هست خدای تعالی علیما دانا بضمایر شما حکیما محکم کار
در او دینی آورده اند که طعمه بن ابی رق از بنی ظفر شبی نقب در خانه قتاده بن نعمان دو زره که در انبان آرد پنهان کرده بود بدزدید قضارا انبان
شکافی داشت و تمام راه آرد میریخت تا بخانه طعمه از آنجا نزد یهودی که زید بن السمین میگفتند برد و بطریق ودیعت باو سپرد بامداد قتاده
بر اثر دقیق بخانه طعمه رفت و بعد از طلب ورع طعمه سوگند یاد کرد که این کار نکرده او گفت خبر ندارم بر همان سمت که طعمه بخانه یهود رفته بود
لی برده جهود را بخیانت گرفت زید گفت دوش طعمه زره در انبان بود بودیعت بمن داده و جمعی بر آن گواهی داده اند قتاده صورت حال
بمحکمه علیه نبوی علیه الصلوة والسلام واقع کرد و بنی ظفر که طعمه بود ندا از خوف رسوائی او نخواستند که او متهم زده شود و جهود پاک دامن
برآید آغاز جدال خصومت با جهود و رای حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بر آن بود که بر جهود خیانت ثابت گردد و دو مسلمان از آن خیانت
مبرا باشند همین قصد عتاب یهودی کرد و خواست که قطع ید او حکم فرماید که از حضرت رب العالمین خطاب مستطاب رسید که انا انزلنا
بدرستی که ما فرستادیم الیک الکتاب بسوی تو قرآن را بالحق براستی و حکم درست لتحکم بین الناس تا حکم کنی میان مردمان بما اریک الله با آنچه
خدای ترا شناسا گردانیده و وحی فرستاده ولا تکن للخائنین و مباش برای خیانت کنندگان خصیما دشمن کسی که بی گناه هست در مقام
رفع خیانت از خاین واستغفر الله و آمرزش خواه از خدای تعالی از قصدی بعذاب یهود کردی ان الله کان بدرستی که خدای
هست غفورا آمرزنده و کسی را که آمرزش طلبد رحیما مهربان بر وی ولا تجادل و خصومت مکن عن الذین از قبل آنکه یختانون انفسهم
خیانت میکنند با نفسهای خود یعنی قوم طعمه که با خیانت او در ساخته اند ان الله لا یحب بدرستی که خدای دوست ندارد من کان خوانا
هر که هست بسیار خیانت کننده یعنی مصر بر آن اثیما گناه کاری مستغرق گناه خود یستخفون من الناس شرمنده میدارند از مردمان
و پنهان میدارند خیانت را ولا یستخفون من الله و شرم نمیدارند از خدای تعالی وهو معهم و حال آنکه خدای با ایشان است و اسرار ضمایر ایشان

از و پنهان نیست

از و پنهان نیست پس او سزاوارتر است که از وی شرم میدارند اذ یبیتون آنگاه که شب تدبیر میکنند و پر میکنند ما لا یرضی آنچه را که نمی
پسندد خدای من القول از گفتن دروغ بنی ظفر با یکدیگر در شب مشاورت میکردند در آنکه طعمه سوگند بخورد و جهت پیغامبر سوگند او که مسلمان است
باور نخواهد کرد و بقول یهودی که کافر است التفات نخواهد فرمود وکان الله و هست خدای بما تعملون بآنچه شما میکنید از تدبیر محیطا
احاطه کننده بعلم و هیچ چیز از حیطه علم او خارج نیست ها انتم هولاء شما اید ای گروه بنی ظفر که جهت حمایت جادلتم عنهم و دفع میکنید از خاینان
خیانت بجدال و خصومت فی الحیوة الدنیا در وقت زندگانی دنیا فمن یجادل پس کیست آنکه خصومت بجدال و دفع خیانت کند عنهم از
ایشان یوم القیمة روز قیامت ام من یکون یا کیست آنکه باشد علیهم وکیلا بر ایشان نگهبان یا آنکه نگه دارد که ایشان را عذاب کند یا حمایت
کننده که عذاب ایشان باز دارند ومن یعمل سوءا و هر که بکند بدی که آن صورت تغیر رسد او یظلم نفسه یا ستم کند بر نفس خود ثم یستغفر الله
پس طلب آمرزش کند از خدای بتوبه و انابت یجد الله باید که خدای را غفورا رحیما آمرزنده گناهان او و مهربان بفضل خود در و در این
آیه ترغیب فرموده طعمه و قوم او را بتوبه و استغفار ومن یکسب اثما و هر که بکند گناهی که خواهد که بیگناهی را بدان تهمت کند فانما یکسبه
جز این نیست که میکند آن عمل علی نفسه بر نفس خود و ضرر آن از نفس او تعدی نمیکند وکان الله علیما و هست خدای تعالی دانا باندازه
زره حکیما حکم کننده در مجازات او بقطع ومن یکسب خطیئة و هر که بکند گناه صغیره یا بخطا واقع شود او اثما یا گناه کبیره یا بعمد از وی صادر
گردد ثم یرم به پس تهمت کند بآن گناه بریئا بیگناه را چنانچه طعمه تهمت کرد زید فقد احتمل بهتانا پس بر دل دروغی را که از آن متحیر و مبهوت شوند
بیگناهان واثما مبینا و دیگر حامل شد گناه ظاهر را ولولا فضل الله و اگر نه فضل خدای بودی علیک بر تو وحی فرستاد و از حقیقت حال اعلام داد
ورحمته و بخشایش او که ترا از مقصد عذاب زید و تصدیق طعمه منصرف ساخت لهمت طائفة منهم هر آینه قصد کرده بودند گروهی از بنی ظفر ان یضلوک
یا آنکه بگردانند ترا از حکم راست وما یضلون و در حقیقت ضلالت نمی اندازند الا انفسهم مگر نفسهای خود را چه وبال آن عمل عاید بدیشان است وما یضرونک
من شیء و زیان نمیتوانند رسانید ترا بهیچ وجه در پناه عصمت خدای وانزل الله و فرو فرستاده است خدای علیک الکتاب بر تو قرآن را والحکمة
و بیان احکام آنرا وعلمک و بیاموزانیده است ما لم تکن تعلم آنچه نبودی که خود بدانی از خفیات امور و مکنونات ضمایر و جمهور گفته اند که آن
علم است بربوبیت حق و جلال او و شناختن عبودیت نفس و قدر حال او و در بحر الحقایق میفرماید که علم ما کان و ما سیکون که حق سبحانه در شب اسری
بآنحضرت عطا فرمود چنانچه در حدیث معراجیه آمده که در زیر عرش بودم قطره در حلق من ریختند فعلمت ما کان و ما سیکون وکان فضل الله
و هست فضل خدای علیک عظیما بر تو بزرگ چه هیچ فضلی بزرگتر از نبوت کامل که ترا هست نیست لا خیر نیست نیکوئی فی کثیر من نجویهم
در بسیاری از راز گفتن ایشان یعنی قوم طعمه که در شب مشورت میکردند در خلاصی طعمه و گفتند نجوی اسم است هیچ نیکوئی در آن
راز گویان نیست الا من امر مگر آنکه بفرماید بصدقة بصدقه دادن او معروف او اصلاح بین الناس یا ادا کند بمعروف و آن با صلاح
میان مردمان و دفع کدورت از دلهای ایشان ومن یفعل ذلک و هر که بکند اینها که مذکور شد ابتغاء مرضات الله برای طلب خشنودی
خدای تعالی فسوف نؤتیه پس زود باشد که بدهیم او را اجرا عظیما مزدی بزرگ ومن یشاقق الرسول و هر که مخالفت کند با رسول من بعد
ما تبین از پس آنکه ظاهر شد له الهدی مر او را راه راست بوقوع معجزات و ظهور دلایل و اتضاح ویتبع و پیروی کند غیر سبیل المومنین

غیران راه که مومنان برانند که از اعتقاد این آیه هم در شان طعمه است که از خوف قطع ید بگریختند بمکه و مرتد شد در آنجا نقب در خانه کسی میزد دیوار
فرود آمده در زیر آن بماند روز دیگر او را از میان دیوار بیرون آوردند و خواستند که بکشند بعضی از اهل خود در خواست نمودند که از بند شهر بگذرند
و پناه بدینجا آورده کشتن او مناسب نیست پس او را از مکه اخراج کردند و با تجار قضاعه بسوی شام عزیمت نموده در منزل که کار دار امستول
ساخته باره متاع ایشان بدزدید و بگریخت و اخر الامر او را بگرفتند و سنگسار کردند و قولی آنست که از جده در دریا نشسته بود کشتی بنیاد در
کشتی بدزدید و بعد از وقوف بدان او را در دریا انداختند این عذاب دنیا و عقاب آخرت را میگوید نوله ما تولی و اگذاریم او را در آن چیزی
که کفور رزیدست یعنی او را در دایره کفر و ترددان داخل کردانیم و نصله جهنم و در آریم او را بدوزخ وساءت مصیرا و بد بازگشت است دوزخ
ان الله لا یغفر بدرستی که خدای نیامرزد ان یشرک به آنرا که شرک آرند بخدای ویغفر ما دون ذلک و بیامرزد آنچه فروتر است لمن یشاء هر کرا
خواهد این آیه در شان پیری بوده است از اعراب که بجناب نبوت پناهی علیه صلوات الله آمده گفت که یا رسول الله پیری ام در گناه غرق شده الا آنکه
خدای را شناختم و بدو شرک نیاورده ام و غیر او دوستی نگرفته ام و معصیت از روی جرات و بی ادبی با خدای نکرده ام و تقصیر آن [illegible] ندامت شده ام
که طرفة العینی خدای را بگریختن خود عاجز کردانیده ام و حالی آمده ام پشیمان و توبه کننده به پروردگار حال من چگونه می بینی حق سبحانه بدین
آیه او را خبر داد که همه گناهان را غیر از شرک او را بیامرزد ومن یشرک بالله و هر که شرک آرد بخدای فقد ضل پس هر آینه گمراه شد ضلالا بعیدا گمراهی
دور در نهایة ضلالت پس از حال مشرکان خبر میدهد که ان یدعون من دون الله نمیپرستید بدون خدای الا اناثا مگر ماده کار را یعنی بتان را ماده گو
بواسطه تانیث اسماء ایشان چون لات و عزی و منات و هم چنین هر قبیله را بتی بود که انثی بنی فلان گفتند و در تفسیر منیر آورده که بتان را بصورت
زنان ساختند و گفتند مراد از اینها ملایکه اند بزعم آنها که میگفتند فرشتگان خداوند [illegible] وان یدعون و نمیپرستند الا شیطانا مریدا مگر دیو گردنکش بیرون
رفته از فرمان یعنی ابلیس چه او میکند که مشرکان را بعبادة اصنام لعنه الله براند است خدای تعالی او را از رحمت خود و در ساخته وقال
و گفت شیطان لاتخذن من عبادک هر آینه میگیرم از بندگان تو نصیبا مفروضا بهره مقرر کرده که بعث النار گویند از هزار کس از آدمیان نهصد
نود و نه بعث النار خواهند بود چنانچه در حدیث آمده ولاضلنهم و ایشان را گمراه میکنم از طریق ولامنینهم و در آرزو می افکنیم ایشان را و بنی آدم در چشم
ایشان امانی باطله را چون طول حیوة و تاخیر توبه یا آنکه بعث نیست یا دخول بهشت یا ارتکاب ذنوب ولامرنهم و میفرمایم ایشان را فلیبتکن
پس می شکافند آذان الانعام گوشهای چهارپایان را آنچه خدای حلال ساخته و حرام میسازند اشارت است بآنچه عرب داشته است از بحیره و
سایبه و وصیله و غیر آن چنانچه در سوره مایده بیاید انشاء الله تعالی فلیغیرن پس تغیر میدهند خلق الله آفرید خدای را بصورت یا بصفت چون
خصی کردن انسان و تیز ساختن دندان و سخن و رقم کبود زدن دست و پای یا و اتغیر فطرت است یعنی اسلام یا استعمال جوارح و قوی در امور باطله
ومن یتخذ الشیطان و هر که فرا گیرد شیطان را ولیا دوستی من دون الله بدون خدای یعنی هر چه شیطان گوید فرمان کند فقد خسر خسرانا پس
بدرستی که زیان کند زیان کردنی مبینا روشن چه جوهر و مایه عمر و قوت از دست بدهد هر سودی بی بهره ماند یا زیان کند بفوات بهشت و حصول
دوزخ یعدهم وعده میدهد ایشان را شیطان ویمنیهم و در آرزو افکند ایشان را بچیزی که نیابند وما یعدهم الشیطان و وعده نمیدهد ایشان را
شیطان الا غرورا مگر فریب و خداع یعنی آنچه را نفع کند در آنچه مشتمل بر ضرر است اولئک آنگروه پرستنده بتان و تابع ایشانند ماویهم

جهنم جای ایشان دوزخ ولا یجدون عنها و نیابند از آن دوزخ محیصا گریزگاهی که بدانجا نقل کنند والذین آمنوا و آنانکه گرویدند وعملوا الصالحات و عمل
شایسته کردند سندخلهم زود باشد که در آریم ایشان را جنات تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها خالدین فیها در
حالتی که داخلان جاودان باشند در آن ابدا تاکید است یعنی همیشه بی انقطاع وعد الله حقا وعده کرده است خدای وعده کردن درست کردنی
ومن اصدق و کیست راست گوی تر من الله قیلا از خدای در سخن خود ابو صالح روایه کرده که گروهی از مسلمانان و اهل کتاب با یکدیگر مجتمع شدند
یهود و نصاری آغاز مفاخرت کردند که پیغامبر ما پیش از پیغامبر شما مبعوث شده و کتاب ما قبل از کتاب شما نازل گشته و در بهشت بجز ما دیگری
و نصاری مسلمانان جواب دادند که پیغامبر ما خاتم النبیین است و کتاب ما ناسخ کتابهای شماست پس ما به بهشت سزاوارتریم لیس بامانیکم
آنچه وعده کرد از ثواب یافته نشود بآرزوهای شمای مسلمانان ولا امانی اهل الکتاب و نه بآرزوهای اهل کتاب که گویند لن یدخل الجنة الا من
کان هودا و نصاری هیچ کار بر نیاید بلکه ریاضت را باید کشید از آنکه بهشت باید بیت آرزو و هوس بر نیاید این معنی ∴ باب دیده
خونابه کرد دایم باید من یعمل السوء هر که بعمل آرد کاری بد یجز به جزا داده شود بدان عاجلا و آجلا این حکم عام است همه عاملان را و در ماند
که چون این آیه فرود آمد صحابه متالم گشته اند و ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود یا رسول الله کیف الفلاح بعد هذه الایة یعنی بعد از
نزول این آیه چگونه رستگاری است چه هیچکس از کردار بد خالی نیست پس تحمل جزا آن که دارد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود
که نه بیمار شوی و نه اندوهگین کردی و نه بلاها بتو میرسد گفت بلی یا رسول الله خواجه عالم صلعم فرمود هو ذاک یعنی اینها جزاء آن بدیهاست
در تفسیر آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از این سخن فرمود که یا ابابکر تو و اصحاب تو و مومنان جزای گناه در دنیا [illegible]
رسید و شما را هیچ گناه نباشد و دیگران جزاهای ایشان جمع کنند و روز قیامت بجملگی بدیشان رسانند حسن بصری رحمه الله فرمود که عمل سوء
شرک است بدلیل آنکه خدای تعالی میفرماید ولا یجد له و نمی یابد عمل سوء برای خود من دون الله جز خدای تعالی ولیا دوستداری که مدد بدو
رساند ولا نصیرا و نه یاری که از عذابش برهاند ومن یعمل من الصالحات و هر که عمل آرد بعضی از عملهای شایسته و هیچکس را قوت ادراک تمام آن نیست
من ذکر او انثی از مرد یا زن وهو مومن و او مومن باشد که بی ایمان اعتبار ندارد فاولئک پس آن گروه عمل کنندگان یدخلون الجنة در آورده
شوند در بهشت و حفص بصیغه معلوم میخوانند یعنی در آیند بجنت ولا یظلمون و ستم رسیده نشوند در ثواب عمل خود نقیرا بمقدار آن نقطه که بر
پشت دانه خرما باشد ومن احسن دینا و کیست نیکوتر از جهت دین ممن اسلم وجهه از آنکه خالص کردانید نفس خود را لله برای خدای یا برل
گردن در سجود حق تعالی وهو محسن و حال آنکه آینده است به نیکو و ترک کننده بدیها واتبع و پیروی کرد ملة ابراهیم دین ابراهیم را
حنیفا در حالتی که ابراهیم با این پیروی وی مایلست از همه دینها بدین اسلام واتخذ الله و فرا گرفت خدای تعالی ابراهیم خلیلا ابراهیم را دوست
یعنی ابراهیم را برگزید و اختصاص داد بکرامتی که مشابهت دوست با دوست دارد آورده اند که در عهد ابراهیم علیه صلوات الله قحط پدید آمد
و چون مردم همواره از موائد خلیل فواید یافته بودند در این سال بیشتر رجوع مینمودند آنچه ابراهیم علیه السلام داشت بر ایشان ایثار کرد
همین که انبار تهی شدند چند قطار شتر بمصر فرستاد و نزد دوستی که معتمد علیه بود تا قدری طعام از مصر بشام فرستد چون غلام خلیل
بدوست مصری رسید گفت در ولایت ما نیز قحط غله ظاهر شده و اگر فی الواقع ابراهیم علیه السلام این طعام خود طلبیدی چاره نبود [illegible]

اما شنیده ام که لبی فاقه زدگان بدو التجا نموده اند او بکرم غریزی و سماحت میخواست که این طعام بدیشان صرف کند القصه گندم بملازمان
حضرت ابراهیم نداد و بیهانه نیافتند بضرورت باز گشتند و ایشان را شرم آمد که بشتر خالی بشهر در آیند جهت که ایمان و بیند این حتم
کشتران خلیل از مصر با طعام فراوان خواهند رسید شتربانان در حوالی شهر جوالها را ریک نرم کرده بخانه او رد ابراهیم علیه السلام از
حال تنگدل شده روی بمسجد آورد و ان وقت ساره زوجه ابراهیم خلیل علیه السلام در خواب بود چون بیدار شد جوالها دید
شده سر یکی بگشاد آردی در غایت سفیدی دید و باکیزگی بیرون آمد قدری خمیر کرد و نان بخته بعیال و اطفال داد و چون ابراهیم علیه السلام از مسجد
باز آمد و بوی نان بمشام مبارکش رسید گفت این از کجاست گفت از نزدیک دوست مصری تو ابراهیم علیه السلام فرمود که از نزدیک دوست
من الله است خدای ازین جهت دوست گرفت بزرگان گفته اند شرط خلت استسلام بنده است در عموم احوال الحضرت ذو الجلال و این مقام
ابراهیم بودی لاجرم بخلیل موسوم شد و شرط حبیب فنا اوست در محبوب و بقا او بدو و این مقام محمد است صلی الله علیه و سلم لاجرم
بحبیب مسمی گشته و ازینجاست که ذکر خلیل ظاهر فرمود و اتخذ الله ابراهیم خلیلا و ذکر محبت بکنایه باز نمود که فاتبعونی یحببکم الله
گفته اند **بیت** عجب آن نیست که محبوب جهانی بلطف ٭ عجب آنست که مجانو محبو باشد ٭ خلیل سالک بود و حبیب مجذوب
جستی و نشانه متفرقه است و جذبه علامت نیستی و همچنین سلوک خلیل بدین عبارت خبر داده اند که انی ذاهب الی ربی از جذب
بدین اشارت تنبیه کرده اند که اسری بعبده لیلا لاجرم اسال نظرگاه خلیل بود نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض و قدم حبیب کرد اینده که
دنی فتدلی **بیت** خلیل از خیل یاران بارگاهش ٭ مسیح از جادو شان سابحش **ولله ما فی السموات** و مر خدایراست آنچه در آسمانها است و
ما فی الارض و آنچه در زمینها باشد پس هر کرا خواهد از اهل آسمان و زمین بر گزیند **و کان الله** و هست خدای **بکل شیء محیطا** به چیزها احاطه کننده
از روی علم و قدرت **و یستفتونک** و طلب فتوی میکنند از تو **فی النساء** در باب میراث زنان یعنی دختران ام کجه جابجه گذشت و اعراض عیینه بن حصین
که دختر او خواهر را نصف مال میدهی و او گفت ما بیم که کسی کار زار کند و غنیمت بدست آرد **قل الله یفتیکم** بگوای محمد خدای فتوی میدهد
آنچه خوانده میشود **فی الکتاب** در قرآن **فی یتامی النساء** در شان یتیمان که زنانند **اللاتی** آن زنانی که **لا تؤتونهن** نمیدهید ایشانرا **ما کتب
لهن** آنچه فرض کرده است برای ایشان از میراث **و ترغبون** و رغبت میکنند **ان تنکحوهن** آنکه بخواهید ایشانرا که اگر جمیله باشند **و المستضعفین**
و دیگر فتوی میدهد قرآن در باب ضعیفان و بیچارگان **من الولدان** از فرزندان خود که ایشانرا میراث نمیدهید **و ان تقوموا** و دیگر حکم
کنند قرآن بآنکه قیام مینمایند **للیتامی** برای مهم یتیمان در مصرف و میراث ایشان **بالقسط** بعدل و راستی **و ما تفعلوا من خیر** و آنچه
کنید از نیکویی در باب یتیمان و کودکان دیگر ایشان **فان الله کان** بس بدرستی که خدای هست **به علیما** بآن دانا و جزا خواهد داد در اسباب
نزول آورده است که مردی بزنی بیانه جوی بود تا طلاق دهد و زن بسبب تعلق بفرزندان او رضا نمیداد و گفت مرا طلاق مده و مهر کجی خواهی
میرو کجا بحل کردم و گویند دختر محمد بن مسلمه با شوهر خود رافع بن خدیج میخواست که او را طلاق دهد همین میگفت که مرا رها مکن و من نوبت
خود بدیگر زن تو بخشیدم حق تعالی نیز فرستاد **و ان امراة خافت** و اگر زنی بداند و دریابد **من بعلها** از شوهر خود **نشوزا** سر باززدنی
از صحبت او **او اعراضا** یا روی گردانیدنی از مجالست و مکالمت او **فلا جناح علیهما** بس هیچ گناهی نیست بر ایشان **ان یصلحا بینهما** در آنکه

بصلح آرند میان یکدیگر **صلحا** صلح یعنی آشتی کنند بآنکه زن مقداری از مهر خود بجشد یا نوبت خود بزنی دیگر بخشد و در نیز حقوق صحبت قدری
نگاه دارد و او را از خود جدا نکند **و الصلح خیر** و آشتی بهتر است از خصومت و مفارقت اهل سیر برانند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم سوده
بنت زمعه رضی الله عنها طلاق داد و او بر سر راه آنحضرت نشست تا وقتی که سید عالم صلی الله علیه و سلم برسید سوده بزبان تضرع گفت
یا رسول الله رجعت نمای بخدای سوگند که دوستی مرد در دل من نمانده لیکن میخواهم که فردای قیامت در زمره زنان تو محشور شوم و نوبت
خود را بعایشه رضی الله عنها دادم حضرت نبوی مراجعت نمود و در روز نوبت او در خانه عایشه میبود و این آیه در قصه وی نازل شده
و احضرت الانفس الشح و فرود آورده شد نفسها را بخل یعنی مجبولند نفسها را بخیلی و از بیست که هر یک از زوجین بمسامحت و مروت اند
بخیلی میورزند **و ان تحسنوا** و اگر نیکو ورزند در زندگانی **و تتقوا** و بپرهیزند از نشوز و اعراض **فان الله کان** بس بدرستی که هست خدای
بما تعملون بآنچه شما میکنید از احسان و خصومت **خبیرا** دانا **و لن تستطیعوا** و نمیتوانید ای مردمان که زیاده از یک دارید **ان تعدلوا**
آنکه عدل ورزید و راستی نگهدارید **بین النساء** میان زنان برای آنکه عدل آنست البته میل واقع نشود و این متعذر است
و لهذا بانکه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در قسم میان ازواج طاهرات ملاحظه عدل میفرمود میگفت خدایا این قسمت در آنچه است
که من مالک آنم از صحبت و نفقه و مواخلطت مکن در آنچه تو مالک آنی و من نیستم یعنی دوستی بعضی چنانچه عایشه را رضی الله عنها از همه ازواج
دوستر میداشت **و لو حرصتم** و اگر حریص باشید بر رعایت عدل و قادر نباشید بران **فلا تمیلوا کل المیل** پس مکنید تمام میل بآنکه در نوبت
و قسم یعنی میل قلب را با میل فعل یکجا جمع مکنید و اگر چنین باشند **فتذروها** پس بگذارید بدان دیگر **کالمعلقة** مانند کسی محبوس باشد یعنی چنین
زن نه مطلقه و نه شوهر دار **و ان تصلحوا** و اگر صلح ارید آنچه تباه ساخته اید در امور زنان در زمان گذشته **و تتقوا** و بپرهیزید از میل این عملها
در زمان آینده **فان الله کان** پس بتحقیق که خدای هست **غفورا** آمرزنده گناهان ماضی **رحیما** مهربان بر توفیق طاعت در زمان مستقبل **و ان
یتفرقا** و اگر جدا شوند هر یک از ایشان از صاحب خود بطلاق **یغن الله کلا** بی نیاز گرداند خدای هر یک **من سعته** از جود فراوان و قدرت
بر کمال یعنی نسلی دهد هر یکی را بدلی بدید آرد **و کان الله واسعا** و هست خدای فراخ بخشایش بنده کان خود **حکیما** محکم کار در افعال و احکام
ولله و مر خدایراست **ما فی السموات** آنچه در آسمانها است از جو اهر علوی **و ما فی الارض** و آنچه در زمینهاست از کواین سفلی **و لقد وصینا**
و هر آینه وصیت کرده ایم و فرموده ایم **الذین اوتوا الکتاب** آنانکه داده شدند کتاب **من قبلکم** پیش از شما یعنی یهود و نصاری و انبیاکه
قبل از ایشان بوده اند **و ایاکم** و شما را نیز وصیت میکنیم یعنی میفرماییم **ان اتقوا الله** آنکه بپرهیزید از شرک بخدای **و ان تکفروا** و اگر
کافر شوید **فان لله** پس بدرستی که خدایراست **ما فی السموات** آنچه در آسمانهاست **و ما فی الارض** و آنچه در زمینهاست همه مخلوق
و مملوک وینند پس بکفر و معصیت شما منقصه نگردد چنانچه بایمان و طاعت شما منتفع نمی شود **و کان الله غنیا** و هست خدای بی
نیاز از خلق خود و اگر او را فرمان برند و اگر نبرند **حمیدا** ستوده بر ذات خود و اگر حمد گویند و اگر نگویند **ولله ما فی السموات** و مر خدایراست
آنچه در آسمانهاست از ملایکه و ستاره و غیر آن **و ما فی الارض** و آنچه در زمینها بود از ارکان و موالید و جز آن **و کفی بالله** و بسنده است
خدای **وکیلا** کافی مهمات بندگان **ان یشأ یذهبکم** و اگر خواهد خدای ببرد شما را و فانی گرداند **ایها الناس** ای مردمان **و یأت باخرین**

دیباودیعنی ایجاد کند دیگریرا که فرمان بردارتر باشند چون این آیه نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم دست مبارک بر پشت سلمان
زد وگفت ایشان قوم این اند یعنی پارسایان وکان الله وهست خدای علی ذلک برین ایجاد واعدام قدیرا توانا من کان یرید هر که باشد
که خواهد بعمل خود ثواب الدنیا پاداش این سرای هم چون مجاهد مثلا که ارتکاب جهاد برای غنیمت کند فعند الله پس نزدیک خدای است ثواب
الدنیا والآخرة پاداش دنیا وان خسیس است وپاداش آخرت وان شریف است پس چرا کسی طالب خسیس ترین چیزی شود واز نفیس
ترین چیزی باز ماند واگر باشرف باز گردد اخس تابع خواهد بود چه اگر مجاهد فی المثل برای خدا جهاد کند او را از فوت چندان نعمت
که غنیمت دنیا در جنب آن محقر چیزی خواهد بود غنیمت دنیا نیز بوی میرسد پس باصل باید گرد که فرع خود در ضمن آنست وکان الله سمیعا وهست خدای
شنونده همه قولها بصیرا بیننده همه فعلها یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان کونوا قوامین باشید ایستادگان بالقسط بعدل کننده کان در
اقامت برسم عدالت شهداء لله وباشید گواهان برای خدای یعنی اداء شهادت کنید براستی ولو علی انفسکم واگرچه برین نفس شما باشد گواهی
برنفس خود آنست که اقرار کند بر حقی کسی که در ذمه اوست ودر تفسیر ابوالعالیه نقل میکند که مردی انصار گفت یا رسول الله کسی طلب بد زمن حقی
هست ومن بران گواهم وحق را باز نمیدارد از اداء شهادة الا درولتی وافلاسی بد منا این آیه نازل شد که گواهی باز مگیرید واگرچه بر نفسها شما باشد
او الوالدین یا بر پدر ومادر باشد والاقربین وخویشان ونز[illegible] ان یکن اگر باشد مشهود علیه غنیا توانگر او فقیرا یا درویش یعنی غنی را برای
غنای او احترام مکنید وبرفقیر جهة الافلاس او ترحم منمایید فالله پس خدای اولی بهما سزاوارتر است بتونگر ودرویش واگر دانستی که برایشان
یا برای ایشان مصلحت نیست بدان حکم نفرمودی فلا تتبعوا الهوی پس شما متابعت هوای نفس مکنید ان تعدلوا وبرای آنکه میل کنید از حق وان تلووا واگر بیجا
زبانها خود را از گواهی راست او تعرضوا یا اعراض کنید از گواهی دادن وپوشیدن فان الله کان پس بدرستی که خدای هست بما تعملون بانچه
شما میکنید از عدل ومیل خبیرا دانا وشما را بران مکافات خواهد داد یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید خطاب بامسلمانانست
یا منافقان یا مومنان اهل کتاب که میگفتند یا رسول الله ایمان داریم بتو وبقران وبموسی وعزیر وتوریة وبدیگر هیچ کتاب وپیغامبر ایمان
نداریم وگویند خطاب بکافران نیز شاید مسلمانان را میگوید ای کسانیکه ایمان آورده اید بدل وزبان آمنوا ثابت باشید بر ایمان خود ومنافقانرا
میگوید که ایمان آورده اید بزبان آرید بدل ومومنان اهل کتاب را میفرماید که ایمان آورده اید ببعضی از کتاب ورسل ایمان آرید بهمه
وکافرانرا میگوید که ایمان آورده اید بلات وعزی ایمان آرید بالله بخدای ورسوله وبفرستادهٔ او که محمد است صلی الله علیه وسلم والکتاب
الذی وبان کتابی که خدای نزل علی رسوله فرستاد بر پیغامبر خود یعنی قران والکتاب الذی وبان کتابها که نیز که انزل من قبل فرستاد پیش از
قران محققان میگویند ای کسانیکه ایمان آورده اید از جهت برهان ایمان آورید برسبیل کشف وعیان یا ایمان آورده اید از روی تصدیق
ایمان آرید بطریق تحقیق واز حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الحق والدین نقشبندی قدس سره منقولست که فرمودند یا ایها الذین آمنوا
اشارتست بانکه در طریقه العینی نفی وجود بشری باید کرد واثبات واجب الوجود جل ذکره باید نمود وجود که ذنب لا یقاس به ذنب از حضرت سید
الطایفه قدس سره منقولست که فرمودند که پنجاه سالست که در ایمان آوردم ودر ایمان تازه کردن وهنوز در انم نظم دمی بی حق زدن
محض گناه است ×× کفو دمشغول گشتن کفر راه است ×× ترا مردم کشند بنداز هستی ×× سوی ظلمت برای خود پرستی ×× خودی کو

نفی خویش

نفی خویش کن زده ×× که جز حق در حقیقت نیست موجود ومن یکفر بالله وهرکه کافر شود بخدای تعالی وملائکته وبفرشتگان وی وکتبه وکتابهای او
ورسله وبفرستادگان او والیوم الآخر وبروز رستخیز فقد ضل پس بدرستی که گمراه شد ضلالا بعیدا گمراه شدنی در غایت دوری از مقصود ونهایت
ابعاد از مقصود ان الذین آمنوا بدرستی آنانکه ایمان آوردند بموسی علیه السلام یعنی یهود ثم کفروا پس کافر شدند بپرستیدن گوساله ثم آمنوا پس باز
ایمان آورده اند ثم کفروا پس باز کافر شدند بعیسی علیه السلام وقصد قتل کردند ثم ازدادوا کفرا پس بیفزودند کفر را بانکار محمد صلی الله علیه
وسلم وحسد بردن لم یکن الله لیغفر لهم نیست خدای که بیامرزد ایشانرا چه اعتبار هر کار بخاتمه آنست که خاتم امور ایشان بکفر وضلالت
وطغیان ولا لیهدیهم سبیلا ونیست که راه نماید ایشانرا راهی که بحق باشد بشر المنافقین مژده ده منافقانرا برسبیل تهکم یا خبر کن بجای بشارت
بان لهم بانکه ایشانراست عذابا الیما عذابی دردناک الذین منافقان آنانند که یتخذون الکافرین که فرا گیرند کافرانرا اولیاء من دون المومنین دوستان
بدون مومنان ایبتغون ایا میطلبند عندهم العزة نزدیک کافران از دوستی ایشان ارجمندی وقوت فان العزة پس بدرستی که عزت لله جمیعا
مر خدایراست همه وهر کرا عزتی رسد از رسد داده اوست وبدوستان خود عزت داده که لله العزة ولرسوله وللمومنین وقد نزل علیکم وبدرستی که
خدای فرستاد بر شما ای مومنان فی الکتاب در قران حق سبحانه در مکه آیتی فرستاد که با خوض کنندگان واستهزا کنان قرآن نشست وخاست
مکنید وان اینست که واذا رایت الذین یخوضون فی آیاتنا الآیة اینجا در مد[illegible] کافران میغرمانند ومیگویند که خدای در قران فرستاده بود
که ان اذا سمعتم بدرستی که چون شنوید آیات الله آیتهای خدای از قران را که یکفر بها کافر شوند بدان ویستهزا بها واستهزا کرده
شوند بآن فلا تقعدوا معهم پس منشینید با کافران واستهزا کنان حتی یخوضوا تا وقتی که خوض کنند وشروع نمایند فی حدیث غیره در سخنی غیر استهزا
انکم اذا بدرستی که باشید آنهنگام که نشست وخاست کنید با ایشان مثلهم مانند ایشان در گناه زیرا که قادرید باعراض از ایشان و
انکار بر ایشان وبا وجود این راضی اید بصحبت ایشان ان الله جامع المنافقین بدرستی که خدای جمع کننده منافقان والکافرین و
کافر کیشان فی جهنم در دوزخ جمیعا همهٔ ایشانرا الذین یتربصون بکم آنانکه انتظار میبرند شما یکیتی را فان کان لکم پس اگر واقع
شود شما را فتح من الله فتح ونصرتی را از خدای قالوا گفتند منافقان الم نکن معکم آیا نبودیم با شما ومددکاری نکردیم پس سهم ما را
از غنیمت بدهید وان کان واگر بود للکافرین نصیب وکافرانرا بهره از حرب یعنی غلبه کردن بر مومنانرا قالوا گفتند مر کافرانرا
الم نستحوذ علیکم آیا نه غالب ومستولی بودیم بر شما ومیتوانستیم که شما را بکشیم اما دست باز کشیدیم ونمنعکم وباز داشتیم شما را یعنی
ممنوع ساختیم من المومنین از مومنان یا آنکه سستی کردیم در مددکاری ایشان وسخنی گفتیم که دل شکسته شدند تا شما غالب شدید
پس ما را در غنایم خود شریک سازید فالله یحکم وخدای حکم کند ای مومنان بینکم میان شما ومنافقان یوم القیمة روز رستخیز که غیر
او کسی را دعوی حکومت نباشد ولن یجعل الله ونگرداند ونسازد خدای تعالی للکافرین ومر کافرانرا علی المومنین بر مومنان در
جهان سبیلا حجتی که بدان ایشانرا ملزم سازند یا در دیانند بد ایشانرا بر مومنان دستی ان المنافقین بدرستی که منافقان یخادعون
الله مکر میکنند با دوستان خدای در اظهار اسلام واخفاء کفر وهو خادعهم وخدای جزا دهنده است ایشانرا بر مکر وفریب
ایشان وان چنانست که روز قیامت ایشانرا نوری دهند چنانچه مومنانرا داده اند وچون بر صراط آیند نور مومنان باقی ماند

وجود خود از صراط بگذرند و نور منافقان منطفی گردد تا در ظلمت بمانند و بلغزند و در دوزخ افتند و اذا قاموا و چون برخیزند منافقان الی الصلوة
بسوی نماز قاموا کسالی برخیزند کاهلان و گران جانان چون کسی که از کاری کراهیت دارد و اگر اصحاب پیغامبر صلی الله علیه وسلم ایشان را
دیدند نماز میگزارند و اگر نه ترک میکنند یراءون الناس مینمایند خود را بمردمان خود را ریا میکنند تا پندارند که ایشان مومنانند و لا یذکرون الله
و یاد نمیکنند خدای را الا قلیلا مگر اندکی و آن نیز در حضور مردم نه خلوت یاد کرد زبان دارند و بس آن نسبت یاد کرد دل اندک است در درست
القلوب آورده که ذکر ایشان را اندک باعتبار آن گفت که غیر خالص است بلکه آمیخته ساخته اند بطمع دنیا و دنیا و هرچه در دست اندک است و محقر
و ذکر خدا از همه بزرگتر و لذکر الله اکبر و منافقان زیان میکنند مذبذبین در حالتی که متردد و متحیر اند بین ذلک میان کفر و اسلام لا الی هولاء
نه با گروه مومنان اند تا ایشان را باشند هرچه از اجر است و لا الی هولاء و نه با کافران اند تا بر ایشان هرچه بایشان هست و من یضلل الله و هر کرا خدای گمراه کند
فلن تجد له سبیلا پس نیابی تو مر او را راهی بحق و صواب یا ایها الذین امنوا ای گروه مومنان لا تتخذوا الکافرین فرا مگیرید کافران را اولیاء من
دون المومنین از دوستان بدون مومنان که این عمل منافقانست که با دشمنان خدای دوستی گیرند اتریدون آیا میخواهید ان تجعلوا
لله آنکه بنهید و خدا را علیکم برخدای خود سلطانا مبینا حجتی روشن و آن موالات کافرانست که موجب عقوبت خداست
ان المنافقین بدرستی که منافقان فی الدرک الاسفل در طبقه زیرترین اند و من النار از دوزخ پس عذاب ایشان از کفار بیشتر
باشد بجهت آنکه ایشان بدل کافرند و کفر را باخداع و مکر و استهزا با مسلمانان جمع کرده در کشف الاسرار آورده چون منافقان را بدوزخ
حکم شود و بدرکه اول در آرند مالک گوید یا نار خذیهم آتش گوید حکم ما بر زبانست و زبان بکلمه جاری بوده هرچند مجاز میکنند اند ما در
سوختن ایشان دخل نمیکنیم و بر همین منوال هر درکه آتش از احراق ابا کند تا بدرکه هفتم رسند آتش آن درکه گوید حکم ما بر دل است
نه بر زبان بیا دید تا از دل چه نشان دارید و چون در دل ایشان نشانه شرک بیابند آتش در ایشان بپیچد و ابد الاباد در عذاب بمانند
و لن تجد لهم و نیابی تو مر ایشان را نصیرا یاری که حمایت نموده ایشان را از درکه بیرون آرد و همه منافقان در عذاب خواهند بود الا
الذین تابوا مگر آنکه توبه کنند از نفاق و اصلحوا و بصلاح آرند آنچه فاسد شده است از احوال ایشان و اعتصموا بالله و چنگ در
زنند بدین خدای و سنت پیغامبر و اخلصوا دینهم لله و خالص و پاکیزه کردانید دین خود را برای خدای یعنی طاعت نکنند مگر برای رضا
حق فاولئک پس آن گروه که بتوبه و اعتصام و اخلاص و اصلاح موصوفند مع المومنین با مومنان باشند و از شمار ایشان در هر دو سرای و
سوف یوت الله المومنین و زود باشد که بدهد خدای مومنان را اجرا عظیما مزدی بزرگ و ایشان با ایشان شریک باشند ما یفعل الله بعذابکم چه میکند
خدای تعالی بعذاب شما یعنی چه او عذاب نکند شما را ان شکرتم اگر شکر گویید و او را بفرمان برداری و امنتم و تصدیق کنید بوحدانیت
او و از روی تحقیق با ایمان آرید یا آنکه بجای آرید شما تفضل او ست یعنی شکر شما و کان الله شاکرا و هست خدای سپاس دهنده شاکران را
علیما دانا بحقوق شکر و ایمان لا یحب الله الجهر دوست نمیدارد خدای اشکارا کردن بالسوء من القول سخن بد الا من ظلم مگر اشکارا
کردن کسی که بروی ستم کرده اند چه او را دادست که بگوید بیش ظلم کنند یا او ظلم نمایند و گویند مردی منافق از قومی ضیافت خواست و او را
طعام ندادند آنکس زبان شکایت بگشاده هر جا میرسید از بی مروتی آن قوم حکایت میکند صحابه او را از آن قوم شکایت منع

کردند این آیه در عذر او نازل شد که مظلوم را شکایت از ظالم جایز است و کان الله سمیعا و هست خدای شنوا مر سخن مظلوم را علیما دانا بستمکاری
ظالم ان تبدوا خیرا اگر آشکارا کنید نیکوی و طاعت را او تخفوه یا پنهان بجای آرید آنرا او تعفوا عن سوء یا عفو کنید از بدی که شما را شکایت از آن
روا باشد و بدان مواخذه رسد فان الله کان پس بدرستی که خدای هست عفوا عفو کننده از عاصیان با وجود کمال قدرت بر انتقام
از ایشان سبحانک اللهم و بحمدک لک علی عفوک بعد قدرتک قدیرا توانا بر عذاب ظالمان و ثواب عفو کنندگان درین آیه تحریض مظلوم است
بر عفو تا متخلق شوند باخلاق ربانی و با آنکه رخصت تظلم دارند و از سران در گذرند ان الذین یکفرون بتحقیق و یقین آنانکه کافر میشوند بالله
بخدای و رسله و بپیغامبران او و یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله و میخواهند آنکه جدائی افکنند میان خدای و پیغامبران او بآنکه ایمان آرند بخدای
و کافر شوند به پیغمبران او و یقولون نومن ببعض و گویند ایمان می آوریم ببعضی از پیغمبران و نکفر ببعض و کافر میشویم ببعضی دیگر و آن یهود که
میگفتند که ایمان داریم بموسی و عزیر و کافریم بعیسی و محمد علیهما السلام و یریدون ان یتخذوا و میخواهند آنکه فرا گیرند بین ذلک سبیلا
میان ایمان و کفر راهی و حالانکه ایمان بخدای تمام نمیشود مگر بتصدیق رسل وی اولئک آن گروه که میان کفر و ایمان طریقی میطلبند هم الکافرون
حقا ایشان کافرانند بکفری محقق شده یعنی کاملانند در کفر خود و ایشان را مومنان نتوان گفت بوجهی زیرا که آن ایمانکه ایشان راست معتبر
نیست و اعتدنا للکافرین و آماده کرده ایم یعنی مهیا ساخته برای کافران عذابا مهینا عذابی خوار کننده و الذین امنوا و کسانیکه ایمان آورده اند بالله بخدای
و رسله و بفرستادگان او و لم یفرقوا و جدا نکردند بین احد منهم میان یکی از ایشان در ایمان بلکه همه را گرویدند اولئک آن گروه مومنان حقیقی اند
سوف یوتیهم زود باشد که بدهیم ما و حفص بصیغه مغایبه خوانند یعنی خدا دهد اجورهم مزدهای ایشان را که وعده داده است وعده دادنی و کان
الله و هست خدای غفورا آمرزنده سیئات ایشان را رحیما مهربان بتضعیف حسنات ایشان در اکثر تفاسیر آورده اند که احبار یهود چون
کعب بن اشرف و فنحاص بن عازورا و امثال ایشان بجناب نبوت مآب آمده گفتند که اگر راست میگویی که پیغمبری یکبار کتابی یاد نوشته بخط
سماوی چون توریه که موسی آورده است که یسالک اهل الکتاب سوال میکنند از تو اهل کتاب یعنی یهود میخواهند ان تنزل علیهم آنکه فرود آری
بر ایشان کتابا من السماء کتابی از آسمان یکبار چون توریت یعنی نوشته در الواح یا کتابی معاینه می بینیم که فرود می آید یا نام هر یک از ما کتابی
بیاری نوشته باشد که تو رسول خدای پس حق تعالی تسلیه آنحضرت را میفرماید که ازین سوال ملول مشو فقد سالوا موسی پس بدرستی که ایشان
یعنی بنی اسرائیل که این گروه از ایشانند که در خواسته اند از موسی علیه السلام اکبر من ذلک بزرگتر ازین در خواست در آن وقت که کلام حق تعالی
شنیدند فقالوا پس گفتند ارنا الله جهرة بنمای با خدای او را بعیان فاخذتهم پس فرا گرفت ایشان را الصاعقة بسبب ظلم ایشان یعنی سوال
محال که طلب رویت در دنیا ثم اتخذوا العجل پس فرا گرفتند گوساله را بخدائی من بعد ما جاءتهم البینات از پس آنکه آمده بود بدیشان معجزها
موسی علیه السلام فعفونا عن ذلک پس عفو کردیم از ایشان این گناه بسبب آنکه توبه کردند و اتینا موسی و بدادیم موسی را سلطانا مبینا
تسلطی ظاهر بر ایشان که فرمود که بکشید گوساله پرستان را و ایشان فرمان برداری نمودند و رفعنا فوقهم الطور و برداشتیم بر زبر ایشان کوه طور
بمیثاقهم بسبب آنکه پیمان قبول کنند و ایشان آن پیمان را بعد از قبول شکستند و قلنا لهم ادخلوا الباب و گفتیم ایشان را بر زبان یوشع علیه السلام
که در آیید بدر دروازه شهر اریحا سجدا در حالتی که سجده کنندگان باشید و ایشان ازین حکم ابا کردند و قلنا لهم و گفتیم ایشان را بر زبان داود علیه السلام

لا تعدوا في السبت یکنید و از حد در گذر دید در روز شنبه یعنی کسب نکنید و ماهی مگیرید و ایشان ازین امر تجاوز نمودند و اخذنا منهم و گرفتیم از
هر یک ازین حکمها میثاقا غلیظا پیمانی استوار فبما نقضهم میثاقهم پس شکستند ایشان میثاق خود را که کردیم با ایشان الخ کردیم از لعن و مسخ را
نوع عقوبتها و کفرهم بآیات الله و دیگر بجهت کفر ایشان بتورات یا بقران و قتلهم الانبیاء و دیگر بسبب کشتن پیغمبران را بغیر حق بناحق و قولهم قلوبنا
غلف و دیگر بگفتار ایشان که دلهای ما در غلاف علوم است یعنی از دانش پر شده محتاج بعلم کسی نیستیم یا قلوب ما در پوشش است و فهم انجه محمد می
گوید ندارد و نه چنانست که میگویند بل طبع الله علیها مهر نهاده است خدای بر دلهای ایشان بکفرهم بسبب کفر و جحود ایشان فلا یؤمنون
پس ایمان نمی ارند الا قلیلا مگر اندکی چون عبد الله سلام رضی الله عنه و یاران او یا ایمان اندک که غیر معتبر و بکفرهم و دیگر ایشان بسبب کفر ایشان است
بعیسی علیه السلام و قولهم علی مریم و بگفتن ایشان بر مریم بهتانا عظیما بهتانی عظیم که انتساب بزنا بوده و قولهم و دیگر گفتن ایشان انا قتلنا المسیح
کشتیم مسیح را عیسی ابن مریم عیسی پسر مریم رسول الله فرستاده خدای این وصف خدایست و عیسی را از قول یهود و ما قتلوه و نکشتند او را و ما صلبوه و بر دار
نکردند او را و لکن شبه لهم و لیکن مشتبه شد بر ایشان و قتی که شبه مانند عیسی علیه السلام بر مهتر ایشان افتاد و این قصه در سوره ال عمران گذشت و ان
الذین اختلفوا فیه و بدرستی که انانکه اختلاف کردند در شان عیسی لفی شک منه هر اینه در گمان و تردد اند در قتل چه وقتی که مهتر خود را بر دار دیدند گفتند
عیسی است بطلب وی مشغول شدند و چون از مهتر خود خبر یافتند [illegible] اضطراب در تردد کردند که اگر این عیسی است پس یار ما کجاست و بعضی گفتند
شد عیسی همین بر روی یهود و پیش بوده روز دیگر که بپای دار امدند و مقتول را بنظر در اوردند گفتند الوجه وجه والبدن بدن صاحبنا ما لهم به
من علم هیچ دانستی الا اتباع الظن مگر پیروی گمان میکنند و ما قتلوه یقینا و نکشتند عیسی را بیقین بل رفعه الله
الیه بلکه برداشت خدای او را و محل کرامت بوده و کان الله عزیزا و هست خدای غالب در انچه خواهد از رفع عیسی و انتقام از یهود حکیما حکم کننده
بلعن یهود یا تدبیر کننده بحکمت در رفع عیسی علیه السلام و ان من اهل الکتاب و نیست از اهل کتاب الا لیؤمنن به مگر انکه ایمان ارند بعیسی علیه السلام
قبل موته پیش از مرگ خود و ان در وقت معاینه مرگ بجهد که انرا ایمان یاس گویند و هیچ سود ندارد و گفته اند اهل کتاب ایمان آرند بعیسی پیش از
مرگ عیسی و ان وقتی بود که از اسمان فرود اید و دجال را بکشد و همه اهل کتاب ایمان بدو ارند یعنی دانند که او پیغمبر بوده و ایشان را از ملت
کند همه ملل مختلفه از میان مردم بر افتد و غیر از ملت اسلام ملتی نماند و عیسی علیه السلام حکم بمقتضای کتاب و سنت پیغامبر کند و چهل سال در
زمین بماند انگاه متوفی شود و مومنان بر وی نماز گزارند و یوم القیمة و روز قیامت یکون باشد عیسی علیهم شهیدا بر اهل کتاب گواه یعنی
گواهی دهد بر یهود بر تکذیب و بر نصاری انکه او را ابن الله گفته اند فبظلم من الذین هادوا پس بستمی واقع شده از انانکه متدین بدین یهود
بودند حرمنا علیهم حرام کردیم بر ایشان طیبات احلت لهم طعامهای پاکیزه که حلال کرده بودند بر ایشان از طیور و سایر حیوانات و تفصیل ان
در سوره انعام باید و بصدهم عن سبیل الله و دیگر باز داشتن و منع کردن ایشان را از راه خدای کثیرا بسیاری از مردمان یعنی تحریف دادند
حکم تورات و نعت پیغمبر را علیه الصلوة و السلام و با مردمان گفتند که بدو ایمان میارید که او پیغمبر موعود نیست و اخذهم الربوا و دیگر گرفتن ایشان
ربوا را و قد نهوا عنه و حال انکه نهی کرده شده اند از اخذ ربوا در تورات و اکلهم اموال الناس و دیگر بخوردن ایشان مالهای مردمان را بالباطل بر شوت
و غصب و سایر وجوه محرمه و اعتدنا و اماده کرده ایم للکافرین منهم برای ناگرویدگان از بنی اسرائیل عذابا الیما عذابی مشتمل بر الم بسیار لکن

الراسخون في العلم منهم لیکن راسخان علم یعنی انها که علم شریعت بیاموزند و باخلاص در عمل ارند از بنی اسرائیل چون عبد الله سلام و اصحاب او و المومنون
و مومنان از مهاجر و انصار یؤمنون بما انزل الیک ایمان ارند بانچه فرو فرستاده شده است بتو یعنی قران و ما انزل من قبلک و بانچه منزل گشته است پیش
از تو یعنی کتب الهی و المقیمین الصلوة و ایمان ارند بگزارندگان و بپای دارندگان نماز یعنی پیغمبران که در همه شرایع ایشان نماز مقرر بوده و المؤتون
الزکوة و دهندگان زکوة و المؤمنون بالله و ایمان ارندگان بخدای و الیوم الاخر و روز اخر که قیامتست اولئک ان گروه که متصدق و متصف
سنؤتیهم زود باشد که بدهیم ایشانرا اجرا عظیما مزدی بزرگ که ان دولت رضا و سعادت لقا باشد انا اوحینا الیک بدرستی که وحی کردیم بسوی تو
کما اوحینا الی نوح همچنانکه وحی کردیم بنوح که ادم ثانی و شیخ المرسلین است و اول کسی که منکران را بیم کرد و بعد از او امت هلاک شدند او بود و بعضی گفته اند که
این سخن جواب اهل کتابست که میگفتند کتابی یکبار بیار حق سبحانه میفرماید که کار تو در وحی همچنان نوح است و النبیین من بعده و پیغامبران بعد از و
چون هود و صالح و شعیب علیهم السلام و اوحینا و وحی کردیم الی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط بسوی ابراهیم و دو پسر و پسرزادگان
او و عیسی و ایوب و یونس و هرون و سلیمان و تخصیص این پیغمبران بذکر با انکه در نبیین داخلند جهت تفضیل و تعظیم است چه ابراهیم اولو العزم است
و عیسی صاحب شرع و ناسخ و باقی اشراف انبیا و مشاهیر ایشان علیهم السلام و اتینا داود و عطا کردیم داود را زبورا کتابی که نام او زبور بود مشتمل بر حمد
و ثنای الهی و خالی از ذکر اوامر و نواهی بلکه شریعت داود همان شریعت تورات بوده و رسلا و دیگر فرستادیم رسولان که در قران قد قصصناهم علیک
بتحقیق نام برده ایم و قصه شان بر تو خوانده ایم من قبل پیش ازین چون یوسف و زکریا و یحیی و الیاس و الیسع و غیر ایشان و رسلا لم نقصصهم
علیک و رسولان که خبر ایشان بر تو نفرستادیم و نام ایشان بر تو ظاهر نکردیم و کلم الله موسی و سخن گفت خدای با موسی تکلیما سخن گفتنی بی واسطه و
نایب واسطه وحی است و این تکلم با موسی در کوه طور بوده و با حضرت پیغامبر ما در غرفه بود فاوحی الی عبده ما اوحی از ان کلام تمام بنی اسرائیل خبر یافتند و
بدین وحی هیچ کامل عارف جز بتعلیم محمد صلی الله علیه و سلم اطلاع نیافته چه موسی اگر بطور سخن گفت با خدای بالای عرش بایه طور محمد است
رسلا مبشرین پیغامبران مژده دهندگان اند و اهل ایمان را و منذرین و بیم کنندگان اند کافران را و منافقانرا لئلا یکون تا نباشد للناس مردمانرا علی
الله حجة بر خدای حجتی بعد الرسل بعد از فرستادن رسولان یعنی نگویند که ما را پیغمبری نبود که با یمان دعوت کند و از شرک باز دارد و کان الله
عزیزا و هست خدای غالب در انچه خواست از فرستادن رسل حکیما محکم کار در انچه تدبیر کرد از امر نبوت رعایت حکمت فرمود در اختصاص هر پیغمبری
بنوعی از وحی و اعجاز آورده اند که از رؤسا کفار جمعی نزد سید مختار آمده گفتند ای محمد ما از احبار یهود دانیم از دین و ایشان تو سوال کرده ایم
از نبوت و کتاب تو انکار نموده ایشان میگویند ما او را نمی شناسیم و ذکر او در کتاب ما نیست مقارن این حال جمعی از یهود بمجلس انحضرت
در امدند سید عالم صلعم فرمود بخدای که شما میدانید که من پیغامبر خدایم ایشان گفتند نمیدانیم لکن الله یشهد لیکن خدای گواهی میدهد و تبیین نبوت تو
میکند بما انزل الیک بانچه فرو فرستاده است بتو که ان قرانست و معجزات روشن دلالت کننده بر نبوت انزله فرو فرستاد قرانرا بعلمه ملتبس بعلم
خاص بدو و ان علمیست بانزال قران بر نظمی که عاجز اند از بیان مثل ارباب بلاغت و الملائکة یشهدون و فرشتگان نیز گواهی میدهند بر نبوت تو
و کفی بالله شهیدا و بسنده است خدای گواه بران ان الذین کفروا بدرستی که انانکه کافر شدند بنبوت تو یعنی یهود و صدوا عن سبیل الله و باز داشتند
مردمانرا از راه خدای بکتمان نعت محمد صلی الله علیه و سلم و تغییر ان قد ضلوا هر اینه گمراه شدند ضلالا بعیدا گمراه بنهایت رسیده که میان ضلال و اضلال

جمع کرده اند ان الذین کفروا بتحقیق انانکه بوشیدند حق را و ظلموا و ستم کردند بر محمد با نکار نبوت یا بر مردمان بمنع ایشان از راه حق لم یکن
الله لیغفر نیست خدای که بیامرزد لهم مر ایشان را ولا لیهدیهم و نه نیز راه نماید ایشانرا طریقا راهی الا طریق جهنم مگر راه دوزخ و چون بدوزخ
روند باشند خالدین فیها جاویدان باشند دران و همیشه ساکن ان وکان ذلک و هست این حکم خلود و دخول ایشان در دوزخ علی الله یسیرا
بر خدای اسان یا ایها الناس ای مردمان قد جاءکم الرسول بدرستی که امد بشما فرستاده بالحق بسخنی درست که ان کلمه شهادتین است یا قران
من ربکم از پروردگار شما فامنوا پس بگروید بدو خیرا لکم گرویدنی که ان خیر باشند مر شما را وان تکفروا و اگر کافر شوید فان لله پس بدرستی که خدای راست
ما فی السموات وما فی الارض انچه در اسمانها و زمینهاست پس بکفر شما زیان نخواهد کشید چنانچه بایمان شما سود نخواهد یافت وکان الله و هست خدای علیما
حکیما دانا باحوال شما حکم کننده در باب شما یا اهل الکتاب خطاب با یهود و نصاری است میفرماید که لا تغلوا فی دینکم غلو مکنید در دین خود جهود از انکه میگوید
در طرف نکوهش عیسی علیه السلام غلو مینماید تا حدی که او را ابن الفاعله گویند و ترسایان از انکه میگوید در جانب ستایش عیسی غالی میشوید بدان مثابه که او را
با بن الله خوانید ولا تقولوا علی الله و هیچ کدام از شما مگوید بر خدای الا الحق مگر انچه درست و راست باشد که عیسی و عزیر پسران او نیستند انما المسیح
عیسی ابن مریم جز این نیست مسیح عیسی پسر مریم است رسول الله فرستاده خدایست و کلمته و کلمه او مراد بشارت است بر وقوع ولد بی مساس احدی
القیها برسانید ان کلمه را خدای الی مریم بسوی مریم یعنی بشارت داد او را و روح منه و دیگر عیسی خداوند روحی است صادر شده از
حق سبحانه بی واسطه اسباب فامنوا بالله ورسله پس ایمان ارید بخدای و فرستادگان او با خطاب با ترسایان خاصه و لا تقولوا ثلثة و مگوئید
خدایان ما سه اند الله و عیسی و مریم و برخی بر ان بودند که الله عبارت از سه چیز است اقنوم الاب یعنی ذات او و اقنوم الابن یعنی علم
و اقنوم الحیوة یعنی روح القدس و این را اقانیم ثلثه میگفتند حق سبحانه میفرماید انتهوا باز ایستید از تثلیث خیرا لکم باز ایستادنی که ان خیر
باشد مر شما را انما الله جز این نیست که خدای اله واحد خدائیست یگانه بذات خود که تعدد را بهیچ وجه بدو راه نیست سبحانه بپاکی یاد میکنیم او را
ان یکون له ولد از انکه او را فرزند باشد له ما فی السموات و او راست انچه در اسمانهاست وما فی الارض و انچه در زمینهاست و همه مخلوق اویند و مخلوق
مماثل خالق نباشد و فرزند مماثل پدر باید پس از اهل اسمان و زمین او را فرزند نبود وکفی بالله وکیلا و بسنده است خدای کافی مهمات بندگان
تنبیه است از استغنا حق سبحانه از اتخاذ ولد چه ولد برای کفایت والد باید و خدای خود قایمست بر حفظ اشیا و کافی امور و مستغنی از یاری و مددکار
در خبر است که نصاری نجران گفتند که ای محمد چرا عیسی را عیب میکنی حضرت فرمود علیه السلام چه میگویم در شان او که شما او را عیب میدانید گفتند
که تو میگوئی او بنده خدایست و بندگی عیب باشد حضرت فرمود علیه السلام که بندگی خدای کاره نباشند و هیچ کس انرا عیب نشمرد بموقف قول
انحضرت ایه آمد که لن یستنکف المسیح ننگ ندارد عیسی و تعظیم نورزد او ان یکون عبدا لله از انکه باشد بنده مر خدای را و چون عبده ملایکه ایشانرا نیز فرزند
خدای میدانستند اثبات بندگی ایشان نیز میکند که و لا الملئکة المقربون و نه از بندگی او عار دارند فرشتگان که مقربان بارگاه ربوبیت اند در معالم آورده
که اینها حمله عرش اند و انواع کرت که گرد بیایند بر حوالی عرش ومن یستنکف و هر که ننگ دارد عن عبادته از پرستش او و یستکبر و سرکشی کند از ان فسیحشرهم
الیه پس زود باشد که حشر کند ایشانرا یعنی مکلفانرا بسوی خود جمیعا همه ایشانرا و جزا و مکافات بدیشان رساند فاما الذین امنوا و
عملوا الصالحات پس اما انانکه ایمان آورده اند و عمل صالح کردند فیوفیهم اجورهم پس تمام بدهد خدای مزد ایشانرا موعود ویزیدهم و نیز افزاید

نیز بر جزا ایشان من فضله از افزونی کرم خود واما الذین استنکفوا و اما انکسانکه از پرستش حق ننگ کرده اند واستکبروا و طلب تکبر کرده اند فیعذبهم
پس عذاب کند ایشانرا عذابا الیما عذابی دردناک ولا یجدون لهم و نیابند مر ایشانرا من دون الله بجز خدای ولیا دوستداری ولا نصیرا و نه یاری یا
ایها الناس ای ادمیان قد جاءکم بدرستی که آمد بشما برهان من ربکم حجتی و دلیلی از پیش پروردگار شما که ان محمد است علیه الصلوة والسلام با معجزات
او یا دین اسلام وانزلنا الیکم و فرو فرستادیم بسوی شما نورا مبینا نوری ظاهر که قرانست فاما الذین امنوا بالله پس انانکه ایمان اورده اند بخدای
واعتصموا به و چنگ در زدند بکتاب او یا پناه برده اند از وسوسه شیطان فسیدخلهم پس زود باشد که در ارد ایشانرا فی رحمة منه در ثوابی که باداء
ایمان مقرر شده وفضل و زیادتی بران از محض انعام و احسان ویهدیهم و راه نماید ایشانرا الیه بانچه وعده کرده صراطا مستقیما راهی راست
که ان اسلام و طاعت است در دنیا و طریق بهشت در عقبی از جابر بن عبدالله انصاری منقولست که من بیمار شدم و انحضرت صلعم بعیادت من آمد
گفتم یا رسول الله مالی بعد من کلالة یعنی والدین و ولد ندارم و مرا خواهری چند است پس مال خود را چگونه قسمت کنم ایه نازل شد که یستفتونک
طلب حکم میکنند از تو در میراث قل الله یفتیکم بگو خدای حکم میکند فی الکلالة در میراث کلاله ان امرؤ هلک اگر مردی بمیرد جان مردی که لیس له ولد
نباشد مر او را فرزندی یعنی پسری چه اگر دختری باشد اخت را ساقط نمیکند از درجه وراثت وله اخت و مر او را خواهری باشد فلها نصف ما ترک پس مر خواهر
را باشد نیمه انچه میگذارد از مال وهو یرثها وان میراث میگیرد همه از خواهر ان لم یکن لها ولد و اگر نبوده باشد خواهر را فرزندی اگر برادر میراث
همه مال است ان فرزند مذکر باشد خواه مونث و الا و اگر مذکر است چه مونث حجب نمیکند فان کانتا اثنتین پس اگر باشند خواهر دو تا فلهما الثلثان
پس ایشانرا دو ثلث باشد مما ترک از انچه گذاشته مرد وان کانوا اخوة و اگر باشند وارثان او برادران و خواهران رجالا ونساء مردان و زنان فللذکر
پس مذکر را باشد از میراث مثل حظ الانثیین مثل بهره دو مونث یبین بیان میکند خدای احکام میراث را لکم برای شما ان تضلوا تا گمراه نشوید
یا بیان میکند انچه درست و راست برای کراهیت انکه گمراه گردید والله بکل شیء و خدای بهمه چیزها از مصالح و عباد از محیا و ممات علیم داناست
سورة المایدة مدنیة و مایة و عشرون ایة بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین امنوا ای انکسانیکه ایمان اورده اید اوفوا بالعقود وفا کنید بعهدها
که با یکدیگر میکنید بعقود شرعیه چون عقد شرکت و عقد نکاح و عقد بیع و امثال ان احلت لکم حلال کرده شد برای شما بهیمة الانعام چهار پایان زبان بسته
که ان ازواج ثمانیه اند از اشتر و گاو و میش و بز و جانوران وحشی چون اهو و نخجیر و گاو کوهی و گوره خر یا اجنه که از بطون بهایم انعام بیرون اید
الا ما یتلی علیکم مگر انکه خوانده شد بر شما هم درین سوره و هو قوله حرمت علیکم المیتة الایة غیر محلی الصید بجانجه حلال دارنده باشید صید را وانتم حرم و
حالانکه شما محرم باشید بحج و عمره یعنی همه انعام بر شما حلالست مگر انکه وحشی باشند و انرا صید کنید که در احرام بر شما حرامست ان الله یحکم ما یرید بدرستی
که خدای حکم کند در حلال و حرام انچه خواهد یا ایها الذین امنوا ای مومنان لا تحلوا حلال مدارید و حرمت مکنید شعایر الله من سکه حج را یا نشانهای
دین خدای اورده اند که حطم کندی که نام او شریح بن ضبیعه بود و او بسفاهت و بی باکی و جهالت و ناپاکی در عرب شهرتی داشت بخدمت انحضرت
صلی الله علیه وسلم امد و گفت ای محمد بچه چیز دعوت میکنی امت را گفت بانکه خدا را یکی دانند و برسالت تصدیق کنند و بر اقامت صلوة و ادای
الزکوة مواظبت نمایند حطم گفت انچه فرمودی نیکوست اما مرا امرا او باشند که کار بمشورت ایشان بقطع رسانم بروم و این سخن در میان انهم اگر قبول کنند
بود دین تو قبول کنم و حضرت پیش از امدن او فرموده که او وز کسی خواهد که بزبان شیطان سخن کند کافر در اید و غادر بیرون رود پس حطم بیرون آمد

شتران صدقه را که یافت از مواشی مدینه غارت کرده در عام القضیه که آنحضرت صلعم با اصحاب بعمره قضا توجه فرموده چون به حرم رسیدند او از تلبیه
حجاج یمامه شنیدند حطم که دید آن شتران غارت کرده با قلادها آراسته برسم هدیه بکعبه می برد صحابه خواستند تا شتران از او باز ستانند حضرت فرمود
که هدیه را تقلید کرده است این عمل از شما لایق نباشد ایه آمد که حرمت شعایر الله مشکنید ولا الشهر الحرام و حلال مکنید شهر حرام را بقتال در ان ولا
الهدی و نه هدیرا که نام زد کعبه باشد ولا القلائد و نه خداوندان قلادها را و قلاده چیزی بوده که در گردن چهارپایان میکردند از پوست درختها حرم
و غیر آن تا معلوم شود که کسی تعرض نکند ولا امین البیت الحرام و نه قاصدان خانه حرام را که عازم زیارت او باشند یبتغون میطلبند قاصدان حرم فضلا
من ربهم اگر مومنانند زیادتی از ثواب از خدای یا روزی بسبب تجارت و اگر کافرانند میطلبند بگمان خود رضوانا و میطلبند مومنان راحتی در دنیا ای
و کافران اصلاح معیشت دنیا در بیان آورده که رضوان حج است فاذا حللتم و چون از احرام بیرون اید و حلال شوید فاصطادوا پس شکار کنید
اگر خواهید ولا یجرمنکم و بران ندارد شمارا شنان قوم دشمنی گروهی از کفار قریش ان صدوکم برای آنکه باز داشتند شمارا از هدیه عن المسجد الحرام
از طواف مسجد حرام ان تعتدوا آنکه از حد درگذرید با نتقام ان خواهید که اخذ اموال قاصدان حرم کنید حکم این ایه تا بدین محل منسوخ است
در صید در حالتی که از احرام بیرون اید و کافر از ابدیه و قلاده و امان بیت وتعاونوا و یاری کنید یکدیگر را علی البر بر نیکویی که متابعت او است یا
پیروی سنت یا امتناع بدعت والتقوی و بر پرهیزگاری و منع از هوی تکنید ولا تعاونوا علی الاثم و یاری مکنید بر بدی که ترک فرمانست یا کفر والعدوان
و بر ستمکاری یا اتباع بدعت واتقوا الله و بترسید از نافرمانی ان الله شدید العقاب بدرستی که خدای سخت عقوبت بد نافرمانانست حرمت
علیکم المیتة حرام کرده شد بر شما مردار و ان جانوریست که روح او بی ذبح از بدن او رفته باشد والدم و خون روان ولحم الخنزیر و گوشت خوک با همه
اجزاء او از پیه و غیر آن وما اهل لغیر الله به و آنچه آواز برداشته باشند و غیر خدایرا در نزدیک ذبح او و آواز بچه کفار است که بنام لات و عزی
و غیر آن میکشتند والمنخنقة و دیگر حرام کرده اند بر شما آنچه بفشردن گلو مرده باشد کافران گوسفند را چنان میکردند تا میمرد و میخوردند و
والموقوذة و آنچه بسنگ و چوب زده باشند تا مرده باشد والمتردیة و از بلندی افتاده باشد و مرده باشد یا در چاهی افتد و بمیرد والنطیحة و آنچه
شاخ زده باشد دیگری او را و مرده وما اکل السبع و آنچه او را خورده باشد درنده و مرده بود الا ما ذکیتم آنچه دریابید شما از ینها ذبح او را در زندگی
بدان معلوم که چشم خود را یا دم خود را بجنبانند وما ذبح علی النصب و دیگر حرامست آنچه ذبح کرده باشند در سنگها در حوالی بیت الحرام که منصوب
وان سیصد و شصت سنگ بوده بر امن بیت الحرام که اهل جاهلیت تعظیم ان بجای می آوردند و آن را نصب اصنام مینمودند و برین تقدیر علی بمعنی لام
باشد یعنی حرامست آنچه برای بت بکشند وان تستقسموا و ان نیز حرامست که طلب قسمت کنید بالازلام بتیرها اقداح باید دانست که عرب را سه تیر بود
بی پر و پیکان که ازلام و اقداح میگفتند چون ایشان را مهمی افتادی بدانها رجوع کردندی و این سه تیر در خریطه کرده بکسی که مجاور هبل بوده می
سپرده اند بر یکی نوشته که امرنی ربی و بر دیگری نهانی ربی و سیوم آنکه از منع گفتندی از کتاب خالی بوده پس کسی چون عزم کاری کردی نزد مجاور
هبل آمدی و هدیه آوردی و دست در ان خریطه کردی و تیری بیرون آوردی اگر نوشته بودی که امرنی ربی فی الحال بان امر شروع نمودی و اگر
نهانی ربی بودی یکسال ترک ان عمل کردی و اگر منیح بیرون آمدی باز رجوع بخریطه کردی و گفته اند و ازلام استقسام خود در تصیبا معلومه یعنی
شتران نکشتندی و بازلام قسمت کردندی و ایشان از ازلام بسیار بودی برای هر کاری از نکاح و ختان و اختلاف در نسب و غیر ذلک ذلکم این استقسام

فسق بیرون رفتن است از دایره اسلام زیرا که افتراست بر خدای اگر بر بت اوره امید و شرک اکو غیرا و دامید چنانچه الیوم امروز که جمعه بود عرفه یئس
الذین کفروا نا امید شدند کافران من دینکم از ابطال دین شما یا از رجوع شما بدین ایشان فلا تخشوهم پس مترسید از فتنه ایشان واخشون و بترسید
از من این ایه نماز دیگر عرفه در حجة الوداع فرود آمد و آنحضرت بر ناقه عضبا سوار بود و بعد از نزول این ایه هشتاد و یک روز بزیست الیوم امروز
اکملت کامل کردانیدم لکم برای شما دینکم دین شمارا که دیگر احکام از فرایض نسخ نخواهد بود واتممت علیکم نعمتی و تمام کردم بر شما نعمت خودرا که حج
گزاردید ایمن و مطمئن و هیچ مشرک با شما حج نگزارد ورضیت و اختیار کردم لکم الاسلام برای شما اسلام را دینا دینی باکیزه از همه دینها فمن
اضطر پس هرکه بیچاره ماند فی مخمصة در گرسنگی و نایافت طعام و از ین محرمات که مذکور شد بخورد غیر متجانف لاثم در حالتی که مایل نباشد بسوی
گناهی یعنی بلذت نخورد یا زیاده از حد رمق تناول نکند فان الله غفور پس بدرستی که خدای آمرزگارست مر او را در این گناه رحیم مهربانست که
با کل این مقدار رخصت داد اورده اند که عدی بن حاتم و زید الخیل طائی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را زید الخیر نام نهاده بخدمت آنحضرت آمده گفتند
یا رسول الله ما در جایی می باشیم که با شکار مکان و ما سگان شکاری چهار داری میکنیم و سگان آل ذریح و آل جوبر جانوران دشتی میگیرند
بعضی از ان جمله است که ما در می یابیم و پیش از آنکه سگ هلاک کند ذبح میکنیم و برخی انست که تا رسیدن ما تلف کرده است و حق سبحانه فرموده
که مردار حرام است حکم این چگونه باشد ایه آمد که یسئلونک از تو میپرسند ماذا احل لهم چه چیز حلال کرده است برای ایشان قل احل
لکم الطیبات بگو حلال کرده شد بر شما گوشتهای باکیزه که بنام خدای ذبح کرده باشید وما علمتم و دیگر حلال است شکاری آنچه تعلیم داده اید من
الجوارح از شکار کنندگان خواه از سباع چون سگ و یوز و خواه از طیور چون چرغ و باز و جز آن مکلبین در حالتی که شما آموخته اید خدای از طرف
تادیب و ان چنانست که ازین شکارها دور نمایند که خداوند سر دهد ایشان را و بخوانند او را باز ایند و شکار را بخورند و نگاه دارند فکلوا پس بخورید باکره
حلال مما امسکن علیکم از آنچه که جانوران شکاری نگاه داشتند از برای شما و نخوردند و بعضی از فقها در شکار مرغان شکاری این شرط نکرده اند
چنادیب طیور تا این حد متعذر است واذکروا اسم الله و یاد کنید خدایرا علیه بر آنچه که تعلیم داده اید در وقت ارسال و بجانب صید وگفته اند بسم الله
والله اکبر صید و ذنا باید گفت بسم الله نیز کفایت است واتقوا الله و بترسید از خدای در تناول آنچه حرام کرده است ان الله بدرستی که خدای
سریع الحساب زود حسابست و از حلال و حرام سوال خواهد کرد الیوم یعنی روز نزول این ایه احل لکم الطیبات حلال کرده شد بر شما ذبایح بنام
خدای وطعام الذین اوتوا الکتاب و طعام آنها که ایشان را کتاب داده اند یعنی یهود و نصاری از ذبایح و غیر آن حل لکم حلالست بر شما وطعامکم حل لهم و
طعام شما نیز حلالست ایشان را در دین ایشان چه شما ذبح بنام خدای میکنید والمحصنات و دیگر زنان پارسا من الذین اوتوا از آنها که ایشان را کتاب داده اند
من قبلکم پیش از شما و محصنات نزد امام شافعی رضی الله عنه آزادند پس امه ذمیه حرام باشد بمذهب او و نزد امام اعظم رحمه الله عفایف اند پس بقول او
حرایر و امه از کتابیان مساوی باشند و همه را نکاح توان کرد اذا اتیتموهن چون بدهید ایشان را اجورهن مهرهای ایشان محصنین غیر مسافحین
در حالتی که شما بدان نکاح و عفت و صلاح جوینده مجاهر باشید بزنا ولا متخذی اخدان و نه فراگیرنده دوستان پنهانی ومن یکفر بالایمان
و هرکه کافر شود بدانچه ایمان بدان واجب باشد یا انکار شرایع اسلام کند از حلال و حرام فقد حبط عمله پس بدرستی باطل شده کردار
او وهو فی الاخرة و او در آن سرای من الخاسرین از زیان کارانست یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان اذا قمتم الی الصلوة چون

الکتاب

خواهید که برخیزید بنماز و شما محدث باشید فاغسلوا وجوهکم پس بشوئید رویهای خود را از منبت موی سر تا منتهای ذقن در طول و میان هر دو نرمه گوش در
عرض وایدیکم الی المرافق و بشوئید دستهای خود را تا مرفقین و مرفق موضع وصل ذراع و عضد است وامسحوا برءوسکم و مسح کنید سرهای خود را امام مالک رح
نظر بر ظاهر میکند که تمام سر را مسح باید کرد و نزد امام اعظم رحمه الله مسح ربع سر فرض است امام شافعی رحمه الله میگوید آن مقدار که اسم مسح بر وی توان
کرد کافی است وارجلکم و بشوئید پایهای خود را الی الکعبین تا استخوانهای برون آمده از هر دو جانب قدم بر مفصل که میان ساق و قدم است و
خفض ارجلکم بطریق جوار است همچنانکه عذاب من رجز الیم و حفص بنصب خواند عطف بر وجوهکم وان کنتم جنبا و اگر باشید شما جنابت رسیده فا
اطهروا پس غسل کنید وان کنتم مرضی و اگر باشید بیماران و استعمال آب شما را مضر باشد او علی سفر یا در سفر باشید او جاء احد منکم یا بیاید یکی از شما من الغا
ئط از خلا جای یعنی محدث بود او لمستم النساء یا بسوده باشید زنان را بمباشرت فلم تجدوا ماء پس نیابید آب را بعد از طلب یا میان شما و آب حایلی باشد از دشمن و
سبع که از آن هلاک نفس متیقن باشد یا آب در جایی باشد و دلو و رسن یافته نشود یا میفروشند و قیمت آن ندارند فتیمموا صعیدا طیبا پس
قصد کنید بخاک پاک و هر چیز که از جنس زمین است الا خاکستر فامسحوا پس مسح کنید بوجوهکم وایدیکم رویها و دستها خود را منه از آن خاک
بدو ضربه یکی برای وجوه و یکی برای ایدی ما یرید الله نمیخواهد خدای در آنچه فرض کرد از غسل و وضو و تیمم لیجعل علیکم من حرج تا بر شما تنگ
فرا گیرد ولکن یرید ولیکن میخواهد لیطهرکم تا شما را پاک کند از احداث یا از گناه چه وضو کفارت ذنوب است ولیتم نعمته و تمام گرداند
نعمت خود را علیکم بر شما یا آنکه رخصت میکند شما را در تیمم لعلکم تشکرون تا شاید که شما شکر گوئید بر نعمتهای او و صاحب بحر الحقایق فرموده که
معنی آیه بزبان اهل اشارت است که چون برخیزید از خواب غفلت و متوجه شوید بنمازی که معراج شماست در رجوع بمقام قرب پس بشوئید رویهای
خود را که بدان توجه بدنیا کرده اید و بشوئید بآب توبه و استغفار و دستها را پاک سازید از تمسک بعلایق دارین و تعلق بما فی الکونین و
مسح کنید سرها خود را در راه حق و پایها خود را از طین طینت و قیام انانیت غسل دهید و اگر شما را جنابت رسیده است از التفات بغیر
پس پاک سازید نفوس را از معاصی و دلها را از رویت طاعات و اسرار را از ملاحظه و ارواح را از آلایش بغیر یا سر را به ید از لون وجود
که آلودگی آن کثیفتر است مصراع وجودک ذنب لا یقاس به ذنب بیت ای بپندار وجود آلوده خود را پاک کن پس کین طهارت بایدت
مرد را نمازی میکنید فاذکروا پس یاد کنید نعمت الله علیکم نعمت خدای را که انعام کرده بر شما باسلام و احکام و شرایط آن ومیثاقه و یاد آرید پیمان
او را الذی واثقکم به آنکه پیمان بست با شما بآن یعنی عهدی که خدای بسته است با شما در روز الست یا میثاقی که لیلة العقبه با آنحضرت صلی
الله علیه و سلم بستید که بسمع و طاعت بیعت کردید اذ قلتم چون گفتید شما قول ترا سمعنا شنیدیم قول ترا واطعنا و فرمان بردیم در آنچه گفته اند مراد
بیعت رضوان است که در تحت شجره واقع شده در عام حدیبیه و ذکر این هر دو بیعت رضوان است در مجلس مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی واتقوا الله
و بترسید از خدای در فراموشی بیعت و شکستن پیمان او ان الله بدرستی که خدای علیم بذات الصدور داناست بآنچه در سینها مخفی باشد یا ایها الذین
امنوا ای گروه مومنان کونوا قوامین باشید قیام کنندگان لله برای خدای شهداء بالقسط گواهان براستی ولا یجرمنکم و بر آن ندارد شما را
یعنی باید شما را شنآن قوم دشمنی گروهی از مشرکان علی الا تعدلوا بر آنکه عدل نکنید در باب ایشان و نقض عهد ایشان کنید اعدلوا عدل کنید
هو اقرب للتقوی که عدل نزدیکتر است به پرهیزکاری و چون عدل باکفار بمرتبه تقوی اقرب است قیاس باید که با مومنان در چه مقام خواهد بود

نظم عدل کن زانکه

نظم عدل کن زانکه در ولایت دل ∴ در پیغامبری زند عادل ∴ عدل سلطان به که ملک آرای ∴ دین و دولت ز عدل یابد جای واتقوا الله و
بترسید از خدای در ظلم و ستمکاری ان الله خبیر بما تعملون بدرستی که خدای بیناست بآنچه میکنید از ظلم و عدل وعد الله الذین امنوا وعده کرده است خدای
آنکسانرا که ایمان آورده اند وعملوا الصالحات و عملهای ستوده کرده اند وعده این است که لهم مغفرة مر ایشانراست آمرزش گناهان واجر عظیم و
مزدی بزرگ از فضل خدای والذین کفروا و آنانکه کافر شدند وکذبوا بایاتنا و تکذیب کردند قرآنرا اولئک اصحاب الجحیم آن گروه اصحاب دوزخند یعنی یاران
آورده اند که آنحضرت صلعم در غزوه غطفان بحرب جمعی از محارب بنی ثعلبه توجه نمود و ایشان خبر یافته با مهتر خود که دعثور یا غورث نام داشت
بکوهها متحصن شدند و لشکر اسلام میدیدند در وقتی باران باریده بود و حضرت دورتر از عسکر در پای درختی تکیه فرموده بود و جامهای تر بر آن درخت
افکنده اعراب اشارت بمهتر کرده مهتر خود را گفتند در باب محمد که تنها در پای درخت تکیه کرده است و یاران از او دورند در این محل بر دست میتوان
یافت غورث با شمشیر کشیده بیامد و گفت من یمنعک الیوم منی کیست که ترا حمایت کند و شمشیر مرا از تو کفایت کند … حضرت فرمود الله یمنعک
خدای ترا منع کند که مانع و کافی اوست فی الحال جبرئیل علیه السلام دست بر سینه غورث زد چنانچه شمشیر از دستش بیفتاد آنحضرت علیه السلام
ابر برداشت و بر سر وی رفت و گفت من یمنعک منی آن مرد گفت لا احد یمنعک احد منی هیچکس ترا از من منع نکند پس شهادتین بگفت و
میان قوم باز رفت ایشانرا دعوت کرد و آیه آمد که یا ایها الذین امنوا ای گروه … اذکروا نعمت الله علیکم یاد کنید نعمت خدای را که بر شما ارزانی
فرمود اذ هم قوم چون قصد کرده اند قومی یعنی غورث و یاران او ان یبسطوا الیکم آنکه بگشایند بسوی شما ایدیهم دستهای خود را بقتل
و اهلاک فکف ایدیهم پس خدای بازداشت دستهای ایشانرا عنکم از شما و مضرت ایشانرا از شما بگردانید و بعضی بر آنند که نزول آیه و قصه
بنی نضیر است که قصد آنحضرت کردند وقتی که بحصار ایشان رفته بود بجهت دیه عامریان و شرح این قصه در سوره حشر خواهد آمد واتقوا الله و بترسید از خدای
در کفران این نعمتها وعلی الله و بر خدای فلیتوکل المومنون باید که توکل کنند مومنان که رساننده خیر و راننده شر اوست ولقد اخذ الله و بدرستی که
فرا گرفت خدای میثاق بنی اسرائیل پیمان بنی اسرائیل در موافقت موسی علیه السلام در محاربه با جباران وبعثنا منهم و برانگیختیم از ایشان اثنی عشر
نقیبا دوازده مهتر هر یکی از سبطی تا تفتیش احوال قوم کنند یا ضامن وفای قوم شوند بدان پیمان و صورت این قصه بر وجه اختصار چنان است
که حق سبحانه وعده داده بود موسی را علیه السلام که ارض مقدسه یعنی ایلیا و اریحا یا همه ولایت شام به بنی اسرائیل ارزانی دارد و این موضع در آن
وقت مساکن جباران بود و ایشانرا عمالقه میگفتند و مردمان بلند و توانا از بقیه قوم عاد چون لشکر فرعون غرقه شدند و مصر بنی اسرائیل را
مسخر شد فرمان الهی در رسید که بارض مقدسه روید که هزار … و هر دیهی هزار باغ است و جهاد کنید با جباران پس موسی علیه السلام
دوازده نقیب از لشکر اختیار کرد که هر یک کافی مهمات سبطی باشند و با قوم خود نزدیک اریحا رفتند و نقبا را بتجسس اخبار عمالقه فرستاد و
ایشان یکی از جباران ملاقات کردند که او را اوج یا عاج بن عناق گفتندی درازی قد او هزار و سیصد و سه گز بود و سه هزار سال عمر داشت و
باقی عادیان نیز قدها بلند داشتند در تفسیر آورده که از هشتصد گز تا هفتاد بوده پس بساتین ایشانرا دیدند خوشه انگور آن مقدار
که پنج کس بر نتوانستی داشت و پنج نفر در نیمه از پوست اناران … میکشیدند نقبا باز گشتند گفتند بنی اسرائیل را این خبر نتوان داد چه
ممکن است که خوف بر ایشان مستولی گردد و نافرمانی کرده عهد باز کردند که اخبار ایشان پنهان ایشانرا بر جنگ این طایفه ترغیب

نماید پس یکبارگاه آمده موسی و هرون را علیهما السلام از حقیقت آن حال خبر دادند و ده نقیب بدلی کرده با قوم خود صفت جباران بروجهی که دیده بودند
در جهان آوردند و دو نقیب که یوشع بن نون از سبط یوسف و کالب بن یوقنا از سبط یهودا بر قرار خود بایستادند و غلغله بنی اسرائیل در میان افتاد
و اضطراب در ایشان پدید آمد با این جباران چگونه جنگ کنیم وقال الله و گفت خدای انی معکم بدرستی که من با شمام بنصرت ... شما
و دیگر گفت لئن اقمتم الصلوة بجای که بپای دارید نماز را با شرایطان وآتیتم الزکوة و بدهید زکوة را بارباب استحقاق وآمنتم برسلی و بگروید
بپیغمبران وعزرتموهم و تقویت کنید ایشان را و تعظیم ایشان را بجای آرید واقرضتم الله و قرض دهید خدای را یعنی نفقه کنید در راه خدای قرضا حسنا
نفقه دادنی نیکو لاکفرن عنکم هر آینه درگذرانیم از شما سیاتکم گناهان شما را ولادخلنکم و در آرم شما را جنات تجری بوستانها که جاری است من
تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها فمن کفر بعد ذلک پس هر که کافر شود بعد ازین شرط موکد منکم از شما فقد ضل پس هر آینه گم کرده است سواء
السبیل راه راست را بنی اسرائیل بدین عهد وفا نکردند حق سبحانه فرموده که فبما نقضهم میثاقهم پس بشکستن ایشان پیمان خود را لعناهم براندیم
ایشان را از رحمت خود یا مسخ کردانیدیم یا خواری جزیه بر ایشان وضع کردیم وجعلنا قلوبهم و گردانیدیم دلهای ایشان را قاسیة سخت بنهایتی که متاثر نشود
در آن مشاهده آیات و استماع تخویفات یحرفون الکلم میگردانند سخنان توریة را یا نعت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم عن مواضعه از جایگاه
یعنی صفت دیگر را بجای صفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وضع میکنند یا کلمات توریة را باول میسازند بتاویلات فاسده ونسوا حظا و ترک کردند
بهره تمام را مما ذکروا به از آنچه پند داده شده بودند بدان توریة از متابعت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و سلم ولا تزال تطلع و همیشه
بینی که مطلع میشوی علی خائنة منهم بر خیانتی از جهودان الا قلیلا مگر اندکی از ایشان اگر توبه کنند و ایمان آرند منهم ... و در گذر
از ایشان اگر التزام جزیه کنند و گفته اند مطلق عفو و صفح بآیة السیف منسوخ است ان الله یحب المحسنین بدرستی که خدای دوست میدارد نیکوکاران را
ومن الذین قالوا و از آنکه گفتند انا نصاری بدرستی که ما نصرانیم خود بخود نصرانی گفتند یا نسبت داده اند بدیه نجران یا ناصره که حضرت عیسی علیه السلام در آن می
بوده یا آنکه گفتند نحن انصار الله و بر هر تقدیر از ایشان اخذنا میثاقهم گرفتیم پیمان ایشان را چنانچه از جهود گفته بودیم فنسوا حظا پس ایشان نیز
ترک کردند بهره وافی مما ذکروا به از آنچه پند داده شده بودند در انجیل از پیروی فارقلیط که احمد مرسل است علیه الصلوة والسلام فاغرینا بینهم
برانگیختیم بشومی پیمان شکنی بینهم العداوة میان ترسایان دشمنی ظاهر والبغضاء و بعضی پنهان در دل الی یوم القیامة تا روز رستخیز
و آن چنانست که نصاری سه فرقه شدند همه دشمن یکدیگر و بعضی مفسران بر آنند که دشمنی انگیختیم میان یهود و ایشان وسوف ینبئهم الله و
زود باشد که آگاه کند و خبر دهد ایشان را خدای بما کانوا یصنعون بآنچه ایشان میکنند و آن خبر دادن بجزا و مکافات بود یا اهل الکتاب
ای اهل کتاب یعنی جهودان و ترسایان قد جاءکم رسولنا بدرستی که آمد بشما فرستاده ما یبین لکم روشن میگرداند برای شما کثیرا بسیاری
مما کنتم تخفون از آنچه پنهان میداشتید من الکتاب از توریة چون نعت محمد علیه الصلوة والسلام و آیة رجم و از انجیل چون بشارت
عیسی علیه السلام بمحمد صلی الله علیه و سلم ویعفوا عن کثیر و در میگذرد از بسیاری از مخفیات شما و خبر نمیدهد از آنچه مهم دینی با آن وابسته نباشد
که یهودی با آنحضرت گفت که کدامست آن کنیزک که از آن عفو کردی حضرت صلی الله علیه و سلم از و اعراض کرد دوم و سیوم نوبت مبالغه کرد
حضرت در ... وی میگردانید و قصد یهود آن بود که مناقضه از و ظاهر شود بترک عفو چون در جواب خود سه کرت جز اعراض مشاهده نکرد

فاعف عنهم واصفح

بصدق آنحضرت

بصدق آنحضرت متیقن شده فی الحال ایمان آورد قد جاءکم من الله بدرستی که آمد بشما از نزدیک خدای نور روشنایی که دفع کننده ظلمه ضلالت
وکتاب مبین و کتابی روشن کننده و نحو در وشن گفته اند نور حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در بحر الحقایق آورده که وجه تسمیه آنحضرت
بنور آنست که اول چیزی که حق سبحانه بنور کرم از ظلمتکده عدم بیرون آورد نور وی بود که اول ما خلق الله نوری بعد از آن عالم برای ظهور نور
ذاتی او موجود گردانید و در نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص آورده که اصل منشا و معاد جمله خلایق حضرت حقیقة الحقایق است
و آن حقیقت محمدی و نور احمدیت صلی الله علیه وآله وسلم که حضرت صورة واحدی احدیت جامع جمله کمالات الهی و کیانی و واضع میزان
همه انواع اعتدالات ملکی و انسانی و حیوانی آنحضرت علم و عالمیان صور او از تفصیل او و آدم و آدمیان مسخر برای تکمیل او و الیه
انا سید ولد آدم و لقوله آدم و من دونه تحت لوائی نظم اول شد پدید از جیب غیب ∴ بود نور جان او بی هیچ ریب ∴ بعد از آن نور مطلق زد علم
گشت عرش و کرسی و لوح و قلم ∴ یک علم از نور پاکش عالم است ∴ یک علم ذریت و آدم است ∴ نور چون اصل موجودات بود ∴ ذات او چون معطی هر ذات بود
ذات آمد دعوتش هر دو جهانش ∴ دعوت ذرات پیدا و نهانش ∴ یهدی به الله راه مینماید خدای بدین نور یا کتاب من اتبع رضوانه آنرا که پیروی
خشنودی او میکند سبل السلام طلب راهها سلامت از عذاب که آن راه حق است یا سبیل دار السلام که طریق بهشت است ویخرجهم و بیرون
می آرد ایشان را من الظلمات از تاریکی کفر یا شک الی النور بروشنایی ایمان یا یقین باذنه بارادت و توفیق خود ویهدیهم و راه
نماید ایشان را الی صراط مستقیم براهی راست که نزدیکترین راهها است بحق لقد کفر الذین بدرستی که کافر شدند آنکه قالوا ان الله بدرستی که گفتند
هو المسیح ابن مریم او مسیح پسر مریم است قایل برین قول از فرق نصاری یعقوبیه اند و بطلان قول ایشان بیان که میگویند که پسر مریم خدا است ظاهر است
چه خدا اقدم است بر ولد بل ولد حادث باشد و حادث الوهیت را نشاید و دیگر آنکه مادر اکبر است و ولد اصغر و جد و دات که اصغر اکبر باشد
قل فمن یملک بگوی ای محمد پس کیست که مالک باشد و منع کند من الله از اراده خدای شیئا چیزی را یعنی کسی مانع نتواند ان اراد اگر خواهد ان یهلک
المسیح ابن مریم آنکه هلاک کند عیسی پسر مریم را وامه و مادر او را ومن فی الارض جمیعا و آنها که بر روی زمین اند همه یعنی مسیح و مادر او مقهور اند و قابل
فنا چون سایر ممکنات و جنس کسی را نشاید ولله ملک السموات والارض و مر خدا راست پادشاهی آسمانها و زمینها وما بینهما و آنچه در میان ایشانست
یخلق ما یشاء می آفریند آنچه میخواهد قادر علی الاطلاق او است بی اصلی و ماده می آفریند چون آسمان و زمین و خلق میکند از ماده چنانچه ...
انشا میکند از اصلی که جنس است چون ولد یا از مردی بی زن چون حوا یا از زنی بی مرد چون عیسی والله علی کل شیء قدیر و خدای بر همه چیز تواناست وقالت
الیهود والنصاری و گفتند جهودان و ترسایان نحن ابناء الله ما پسران خدائیم و ما را چون پدر است در مهربانی و ما او را چون پسر در قرب و منزلت ابراهیم نخعی
رحمه الله فرموده که در توریة با ایشان خطاب کرده یا ابناء احباری ایشان خواندند که ابناء ابکاری و در کلمات انجیل است که میروم الی ابی و ابیکم واحباؤه
و دیگر گفتند ما دوستداران خدائیم قل فلم یعذبکم بگوی پس چرا عذاب میکند شما را بذنوبکم بگناهان شما و آن عذاب در دنیا بقتل و اسیرات و در آخرت
ایشان بدوزخ ایاما معدوده است پس اگر پسر میبودید شما را عذاب نمیکرد زیرا که پدر رنج پسر نخواهد و دوست بر عذاب دوست راضی نبود پس شما نه پسر
و نه دوست بل انتم بشر بلکه شما آفریدگان اند ممن خلق از آنها که خدای آفریده و همچون سایر آدمیان بر نیکی و بدی پاداش خواهند یافت یغفر
لمن یشاء می آمرزد هر کرا میخواهد و آنها اهل ایمان اند ویعذب من یشاء و عذاب میکند هر کرا میخواهد و آنها اهل کفر اند ولله ملک السموات والارض

ودخدایراست بادشاهی آسمانها وزمینها وحکم فرمودن دران ودرین وما بینهما وانچه میان اینها باشد والیه المصیر وبسوی اوست بازگشت همه
یا اهل الکتاب ای یهود ونصاری قد جاءکم رسولنا بدرستی که امد بشما فرستادهٔ ما یبین لکم روشن کرداند برای شما راه حق را علی فترة من الرسل
برانقطاع ازوحی وفتور از ارسال رسل ان تقولوا تا بگویید شما ما جاءنا نیامدیم ما من بشیر از مژده دهنده ولا نذیر ونه بیم کننده فقد
جاءکم پس بتحقیق امد بشما بشیر بشارت دهنده بکرامات مومنان ونذیر وترسانندهٔ کافران بعذاب قیامت والله علی کل شیء قدیر وخدای بر همه
چیزها قادراست واگر خواهد رسولان پی دربی فرستد چنانچه درمدت هزار وهفتصد سال که میان موسی وعیسی علیهما السلام بود هزار پیغمبر
فرستاده واگر خواهد انقطاع وفترت بارسال رسل راه دهد چنانچه درمدت ششصد سال که میان عیسی ومحمد علیهما الصلوة والسلام بود چهار پیغمبر
فرستاده سه از بنی اسرائیل خالد بن سنان از عرب ودرین ایة منت مینهد بر بندگان که در وقتی که اثار وحی مندرس واخبار رسالت منقطع بود من
بشما پیغمبری بشیر ونذیر فرستادم بیت تاریک بد زظلمت باطل همه جهان :: عالم برای روشن او نور حق گرفت واذ قال موسی ویاد کن چون گفت
موسی مر قوم خودرا که بنی اسرائیل بودند یا قوم اذکروا ای گروه من یاد کنید نعمة الله علیکم نعمة خدای که فایض است مر شمارا اذ جعل فیکم انبیاء
چون کرداند درمیان شما بعضی را پیغمبر تا شمارا راه نماید ودر هیچ وقت ان مقدار پیغمبر مبعوث نبوده که در بنی اسرائیل وجعلکم ملوکا وکرد
شمارا بادشاهان یعنی ملوک فرعونیان بودید حالا مالک نفس خودید یا منازل شما وسیع است ودروی اب جاری هست چون منازل ملوک واتیکم و
براد شمارا از من وسلوی وسایهٔ ابر وشکافتن دریا مالم یؤت احدا انچه نداد هیچکس را من العالمین از عالمیان زمان شما یا قوم ای گروه
من ادخلوا الارض المقدسة درآیید در زمین پاک کرده شده که ولایت شام است یا طور یا حوالی ان یا فلسطین وبعضی ازان اردن واصح انست که اریحا
وایلیا که حالا بیت المقدس است التی کتب الله لکم ان زمینی که خدای نوشته است در لوح محفوظ که مساکن شما باشد بشرط جهاد با جبابره چون ایشان
از عمالقه ترسیده بودند یعنی نقبا خود میگفتند که اگر مارا امر کرده باشند بجهاد کردیم موسی علیه السلام ولا ترتدوا علی ادبارکم وباز مگردید بهمان
راه که آمده اید فتنقلبوا خاسرین پس اگر چنین کنید وباز گردید زیان زدگان در دنیا ثواب جهاد ودر اخرت از لقاء رب العباد قالوا یا موسی
ایشان گفتند که ای موسی ان فیها بدرستی که ارض مقدسه قوما جبارین گروهی اند متغلب با قوت وشوکت که مقاومت با ایشان میسر نیست وانا
لن ندخلها وما در نمی ائیم بدان زمین که بجنگ حتی یخرجوا منها تا وقتی که بیرون ایند ایشان ازان زمین فان یخرجوا منها پس اگر بیرون
ایند ازانجا بی جنگ وولایة بما تسلیم کنند فانا داخلون پس ما درایندگانیم دران زمین قال رجلان گفتند دو مرد من الذین یخافون ازانان که
میترسیدند از خدای انعم الله علیهما انعام کرد خدای بر ایشان بایمان وثبات بر عهد وپیمانی که ایشان یوشع وکالب بوده اند که با بنی اسرائیل
گفتند ادخلوا علیهم الباب ودرائید بر باب جباران ازباب قریهٔ ایشان ناگهان وایشانرا در بلد تنگ گیرید وبصحرا رها مکنید فاذا دخلتموه پس
چون درائید ازان در بدین وجه که گفته آمد فانکم غالبون پس بدرستی که شما غالب اید زیرا که ایشان جسمی چندند بی دل وتن اورا اند بی حاصل یا الهام
الهی دانسته بودند این سخن یا باخبار موسی علیه السلام وعلی الله فتوکلوا وبر خدای توکل کنید درین باب ان کنتم مومنین اگر هستید شما
باور دارندگان وعدهٔ حق قالوا یا موسی گفتند ای موسی انا لن ندخلها ابدا بدرستی که ما هرگز در نمی ائیم درین ولایت ما داموا فیها
مادام که ایشان دران موضع اند وتو تصدیق دو کس میکنی وسخن ده کس باور نمیکنی فاذهب انت پس برو تو وربک وپروردگار تو فقاتلا پس جنگ

کنید انا ههنا قاعدون بدرستی که ما اینجا نشسته ایم درین سخن خوار داشت کردند بخدا ورسول گفته اند مراد از رب هرون بود در رب یعنی سید است
پس هرون را که وزیر بود سید گفتند وکلمه فقاتلا موید این قول است قال گفت موسی رب ای پروردگار من انی لا املک الا نفسی بدرستی که
من مالک نیستم مگر نفس خودرا واخی وبرادر خودرا فافرق بیننا پس جدای افکن میان ما وبین القوم الفاسقین ومیان این گروه بیرون رفتگان قال
گفت خدای فانها پس بدرستی که ارض مقدسه محرمة علیهم حرامست بر ایشان نه درایند ونه مالک شوند بدان سبب نافرمانی اربعین سنة چهل سال یتیهون
فی الارض سرگردان در زمین تیه که شش فرسخ است که قوم موسی علیه السلام چهل سال دران زمین سرگردان بودند هر صباح عزیمت سفر کردندی
وتمام روز راه رفتندی وشب همان جا بودندی که بامداد ازانجا رحلت کرده بودند قولی انست که بعد از چهل موسی علیه السلام با بعضی از بنی اسرائیل
که مانده بودند برفت واریحا بگشاد ومدتی انجا بود واصح انست که موسی وهرون علیهما السلام در تیه وفات کردند واهل تیه مرده اند واولاد ایشان
جوانان وتوانان رسیدند وخدای تعالی یوشع را پیغمبری داد وایشان بدو بیعت کردند ویوشع علیه السلام ولایت ایلیا واریحا بگرفت وبنیاد جباران
بینداخت ودر اخبار آمده که موسی علیه السلام ازان حکم شد که چهل سال سرگردان باشند موسی علیه السلام ازان پشیمان شد وحق سبحانه خطاب کرد
بادی که چون حکم کردیم بتحیر وسرگشتگی ایشان فلا تأس پس اندوه مخور یعنی مباش تو علی القوم الفاسقین بر گروه فاسقان ودر تبیان گفته اند که خطاب
با حضرت پیغامبر ماست صلی الله علیه وسلم میفرماید که قوم موسی علیه السلام [illegible] تو بر ایشان اندوه مخور که بسبب فسق با زمانی برادران
این قوم موسی علیه السلام بودند واتل علیهم وبخوان بر اهل کتاب نبأ ابنی ادم خبر دو پسر آدم که از صلب او بودند قابیل وهابیل بالحق خواندنی
براستی ودرستی وخبر ایشان بر سبیل اجمال انست که حوا هر بطنی پسری ودختری می آورد چون بزرگ شدند ادم جاریهٔ یک بطن دیگر بغلام
بطن دیگر میداد انکه با قابیل زاده بود اقلیما نام داشت وبغایة جمال داشت وتوام هابیل لبودا می گفتند واو چندان جمال نداشت چون برسیدند
لبودا بقابیل نامزد کرد ادم علیه السلام واقلیما نام بهابیل داد قابیل ازین حکم اباء کرد وگفت خواهر من اجمل است واو بمن اولی بود ادم علیه السلام
گفت حکم خدای برین وجه صادر شده وازین جهه اختیار قابیل مسلم نداشت وگفت تو هابیل را ازمن دوستر میداری لاجرم انکه توری
تراب ومیدهی ادم علیه السلام فرمود که اگر سخن ما باور نمیکنی هر یک از شما قربانی کنید تا حق سبحانه قربانی هر که مقبول کرد اقلیما ازان او باشد
حق سبحانه ازین قصه خبر میدهد اذ قربا چون قربان کردند یعنی تقرب جستند هر یک ازیشان قربانا تقرب جستنی بقربانی خود هابیل گوسفندی
شاخ دار بوده وفربه بغایت دوست میداشت بیاورد وبر کوه می نهاد وبا خود نیت کرد که اگر قربان من مقبول نگردد ترک اقلیما
کنیم وقابیل برزگر بود دسته گندم ضعیف وکم دانه بیاورد ودر همان موضع نهاد وبا خود گفت که اگر قربان من قبول شود من دست از خواهر خود باز
ندارم فتقبل من احدهما پس قبول کرده شد قربانی یکی ازیشان که هابیل بود بدان نوع که اتشی سفید بی دود از اسمان فرود آمد وگوسفند را
بخورد ولم یتقبل من الاخر ومقبول نشد از دیگری که قابیل بود اتش از قربان او درنگذشت وبخوردن مطلق نگشت قابیل را اتش خشم باشتعال
درآمد ودود حسد دیدهٔ بصیرت او را تیره کرد قال لاقتلنک گفت بخدای که ترا بکشم برای انکه قربانی تو مقبول شد وازان من مردود قال گفت هابیل
انما یتقبل الله جز این نیست که خدای قبول کند من المتقین از پرهیزکاران که نیت خود در اخلاص ساخته اند لئن بسطت اگر کشایی ودراز کنی الی
یدک بسوی من دست خودرا لتقتلنی تا بکشی ما انا بباسط ما بازی نیستم درازکننده یدی الیک دست خود را بسوی تو لاقتلک تا ترا بکشم

انی اخاف الله بدرستی که من میترسم از خدای رب العالمین پروردگار عالمیانست باآنکه هابیل از قابیل قوی تر بود و باشوکت تر بود اما تسلیم شد و قتل را
از ترس خدای تعالی پس گفت انی ارید بدرستی که من میخواهم ان تبوء آنکه بازگردی تو باثمی بعقوبت گناه از قتل من واثمک و با دانی گناه تو
که آن سبب رد قربان تو دیده این ارادت از هابیل موافق حکم خدای بود فتکون پس باشی تو بسبب این دو گناه من اصحاب النار از ملازمان
دوزخ وذلک جزاء الظالمین و اینست که یاد داشتی میدهد ستمکاران را که قتل ناحق کنند فطوعت له پس آسان کرد بر قابیل و یاری داد او را
نفسه نفس او قتل اخیه در کشتن برادر او ندانست که او را چون بکشد ابلیس علیه اللعنه بشکل بشری بر وی متمثل شد و مرغی در دست گرفته این سر
آن مرغ را بر سنگی نهاد و سنگی دیگر بر سر زد تا کوفته شد قابیل نیز صبر کرد تا هابیل را در خواب یافت سر بر سنگی نهاده فقتله پس کشت او را آنکه
سنگی بر سر وی زد و مغزش پریشان ساخت فاصبح من الخاسرین پس گشت از زیانزدگان در دنیا بانکه بعقوبت عمر [illegible] و در آخرت ظاهر
که نصف عذاب دوزخ تنها او را خواهد بود چنانچه امام ثعلبی در تفسیر خود آورده پس قابیل ندانست که با وی چه باید کرد او را در جامه
بپیچید و چهل روز بر پشت گرفته هر طرف میرفت ابن عباس رضی الله عنهما فرمود که یکسال میکشید تا گندیده شد و بوی گرفت و سباع و طیور بر قابیل غلبه
کردند که هر وقت که بنهند بخوردند و بسیار تنگ آمد فبعث الله غرابا پس برانگیخت خدای زاغی را یبحث فی الارض و میکاوید زمین منقار و
هر دو پای خود را تا حفره پدید کرده لیریه و این عمل بسبب آن بود تا بنماید قابیل را که کیف یواری چگونه بپوشد سوأة اخیه جثه برادر خود را آورده اند که
زاغی حفره کرد و زاغی بیاورد و در حفره نهاده خاک بر آن می پاشید تا پوشیده گشت من اجل ذلک بسبب این قتل کتبنا علی بنی اسرائیل نوشتیم
و حکم کردیم بر بنی اسرائیل انه من قتل نفسا آنکه هر که بکشد کسی را بغیر نفس و آنکه کسی را کشته باشد و بر وی قصاص لازم شده او فساد فی
الارض یا آنکه او فسادی کرده باشد در زمین یعنی قطع طریق یا ردت یا زنا بشرط احصان فکانما قتل الناس جمیعا پس همچنان باشد که همه
مردمان را کشته باشد از حیثیت آنکه هتک حرمت خون کرده و مردم را دلیر ساخته یا آنکه قتل واحد و جمع یکیست در استجلاب غضب الهی ومن
احیاها و هر که سبب بقای حیات کسی شود بعفو از قصاص یا منع از قتل یا رهانیدن از مهالک فکانما احیا الناس جمیعا پس همچنان باشد که
سبب زندگی همه مردمان شده باشد مقصود ازین کلام ترهیب است از تعرض قتل و ترغیب در حمایت نفس ولقد جاءتهم و بدرستی آمدند بسوی بنی اسرائیل
رسلنا فرستادگان ما بالبینات بمعجزهای روشن یا آیتهای واضح ثم ان کثیرا منهم پس بدرستی که بسیاری از ایشان بعد ذلک بعد
از ارسال رسل و انزال آیات فی الارض لمسرفون در زمین اسراف کنندگان بودند یعنی متجاوز از حد اعتدال یا مسرف در قتل ها در گذشته از حد
اوامر و نواهی آورده که در سال ششم از هجرت جماعتی از عرینه بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و بشرف اسلام مشرف
و متبرک گشته ملازمت جناب نبوت اختیار نمودند هوای مدینه با مزاج ایشان چندان موافقتی نداشت بیمار شدند و صورت حال ایشان
عرض حضرت رسید حضرت ایشان را میان شتران شیردار که نزدیک جبل العیر بود فرستاد چند روزی در آن موضع بسر برده شیر و بول شتران آشامیدند
تا مرض ایشان بصحت مبدل شده صباحی اتفاق کرده یازده شتر خاصه آنحضرت را رانده روی بقبیله خود نهادند یسار که مولی رسول الله بود صلی
الله علیه و سلم با چند نفر از عقب ایشان رفت و با ایشان رسید و مقاتله کردند و آخر یسار را گرفته دست و پای بریده خار در چشم و
زبان او فرو بردند تا شهید شد و حضرت ازین خبر یافت جابر را با بیست سوار از عقب ایشان فرستاد و او همه را گرفته دست بر گردن

قال یا ویلتا اعجزت ان اکون مثل هذا الغراب فاواری سوءة اخی فاصبح من النادمین

بسته نزد آنحضرت

بسته نزد آنحضرت آوردند حق سبحانه آیه فرستاد که انما جزاء الذین جزای نیک که جهت جزا آنانکه یحاربون الله ورسوله حرب کنند با دوستان خدای و رسول
او ویسعون فی الارض و بشتابند در زمین فسادا از برای فساد که قطع طریق و قتل و غارت ان یقتلوا آنکه کشته شوند ایشان اگر کسی کشته باشند
و مال نبرده او یصلبوا یا آویخته شوند و بر دار کشند اگر کشته باشند و مال برده او تقطع ایدیهم وارجلهم یا بریده شود دستها و پایهای ایشان من خلاف
بر خلاف یعنی دست راست و پای چپ اگر مال گرفته باشند و نکشته او ینفوا من الارض یا برانند ایشان را از زمین یعنی از شهری بشهری بدان
حیثیت که در هیچ موضع قرار نتوانند گرفت اگر قتل و غارت نکرده باشند اما تخویف نموده باشند و امام اعظم نفی را بر حبس فرود آورده تا ضرر او
بشهری دیگر بمسلمانان نرسد پس حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله بفرمود تا دست و پای ایشان قطع کردند و میل در چشم ایشان کشیدند
آنگاه ایشان را مصلوب ساختند ذلک این حد که مذکور شد لهم خزی فی الدنیا مر ایشان را رسوایست در دنیا ولهم فی الآخرة و مر ایشان راست در
آخرت عذاب عظیم عذابی بزرگ جهت بزرگی گناه الا الذین تابوا مگر آنانکه توبه کنند از آنچه ناحق است من قبل ان تقدروا یعنی پیش از آنکه قادر شوید علیهم بر
ایشان پس اگر محارب ترک حرکت و توبه کرد یعنی اسلام آورد خواه پیش از قدرت بر وی خواه بعد از آن همه حدود که مذکور شد از وی ساقط گشت
[illegible] و مال او را مطالبت نتوان کرد و اگر مسلمانانست که قبل از قدرت بر وی توبه کرد مالک رحمه الله گوید حدود از وی می افتد اما بجزی نتوان
گرفت مگر مال کسی بغصبت نزد او یابند بجز او بدین رد کنند و وارث مقتول [illegible] هم توان کرد و قول امام شافعی رحمه الله آنست که قبل از
قدرت علیه بتوبه او حدود الله از وی ساقط شود نه حدود الناس که حقوق آدمیانست فاعلموا پس بدانید ان الله آنکه خدای غفور
آمرزنده گناه است بتوبه رحیم مهربانست بر تائبان یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان اتقوا الله بترسید از خدای وابتغوا الیه الوسیلة و طلبید
بدو وسیله را یعنی آنچه توسل بدان توان کرد در طلب قرب بحضرت او در لطایف قشیری میگوید وسیله تجرید اعمالست از ریا و تفرید احوال از
عجب و تخلیص انفاس از طلب حظوظ و کلمه جامع درین باب آنست که وسیله کل بحضرت الهی ملاحظه اوامر و نواهی است در کشف الاسرار
آورده که وسیله عابدان بفضایل است و از آن عالمان بدلایل و از آن عارفان بترک وسایل عابد بمعامله توسل جوید و عالم بمکاشفه
راه رود و عارف بمعاینه نظر کند عابد فکر درین آیه کند که یذکرون الله قیاما و قعودا و عالم نظر درین آیه دارد که اولم ینظروا فی ملکوت
السموات والارض عارف ازین کلمه در نگذرد که قل الله ثم ذرهم پیر طریقت شیخ الاسلام قدس سره فرمود که الهی وسیله تو هم تویی و
اگر کسی ترا بتو طلب یافت من خود طلب از تو یافتم نظم این طلب ها طلب تو داده ∴ گنج احسان بر همه بگشاده ∴ این طلب در ما هم
از آن دولت ∴ رستن از پیدا [illegible] دادنت ∴ این قدر احسان تو بخشیده ∴ تا بدین پس عیب با پوشیده ∴ قطره
دانش که بخشیدی زپیش ∴ متصل گردان بدریاهای خویش وجاهدوا فی سبیله و جهاد کنید در راه او با اعدای ظاهر و باطن لعلکم
تفلحون شاید که رستگار شوید بسبب این اعمال و در بحر آورده که درین آیه فلاح را بچهار چیز باز بسته که بی آنها رستگاری حقیقی دست
ندهد اول ایمان که اصابه نور ذات در [illegible] و حلق [illegible] ازین حجب ظلمات ترک خلاصی دهد دوم تقوی که منع اعمال شرعیه و منشاء اخلاق
وضیعه است و سالک بدان از ظلمات معصیت نجات می یابد سیوم ابتغاء وسیله و آن فناء ناسوتست در بقاء لاهوتی و عارف بسبب آن از
تاریکی اوصاف هستی بیرون می آید چهارم جهاد و آن اضمحلال انانیت و ابنای [illegible] و موحد درین مرتبه از ترکی وجود باز رسته بود

شهود برسد نظم چون جلوه کند نور شهود از تتق غیب ∴ از ظلمت هستی تو آثار نماند ∴ از چهره وحدت نکنی پرده کثرت ∴ تا در
نظرت اندک و بسیار نماند ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند بپرستش صنم و عجل و غیران لو ان لهم اگر باشد ایشانرا ما فی الارض جمیعا
همه آنچه در زمین است از صنوف اموال و امتعه و مثله معه و مانند آن با وی غیر آن همه یعنی اگر دو باره آنچه زمین است از نقد و جنس که در ابنا
لیفتدوا به تا انرا فدای نفس خود کنند من عذاب یوم القیمة از عذاب روز رستخیز ما تقبل منهم قبول کرده نشود از ایشان و ثمن عقوبت لازم
ایشان باشد و لهم عذاب الیم و مر ایشانراست دردناک عذاب در ذلک یریدون میخواهند یعنی طمع میدارند و قصد میکنند ان یخرجوا من النار
انکه بیرون ایند از آتش دوزخ و ما هم بخارجین منها و نیستند ایشان بیرون آینده کان از آتش و لهم عذاب مقیم و مر ایشانراست عذابی
دایم که از زوال و انقطاع نیابد والسارق والسارقة و مرد و زن دزد را فاقطعوا ایدیهما ببرید دستهای راست ایشان را چون از اخذ نصاب کنند که ربع
دینار است نزد امام شافعی رحمه الله زیاده چند انچه باشد از حرز یعنی جایی که در ان نگاه داشته باشند چون خانه و صندوق یا از کسی که نگاه دارد
مثلا در راه یا مسجد نگهبان بود دارند جزاء بما کسبا خدای پاداش میدهد ایشانرا پاداش دادنی بانچه کرده اند دال ترکی دز دی ایست
مال مومن نکالا من الله عقوبت میکنند ایشانرا عقوبتی صادر از حق تا بعد از شود و باز دارد او را از رجوع بمثل این عمل والله عزیز و خدای غالبست
در حکم خود حکیم دانا بحکمه پس هر که توبه کند من بعد ظلمه [illegible] خود یعنی دزدی واصلح و بصلاح ارد کار خود را بانکه بعد دزدی عود ننماید فان
الله یتوب علیه پس بدرستی که خدای توبه او قبول کند اما قطع ید ساقط نشود ان الله غفور بدرستی که خدای امرزکاراست گناه او را رحیم مهربان است
بر وی که در مخیر اورا رسوا نکند الم تعلم ایا ندانستی خطاب بانحضرت و مراد استفهام یعنی دانستید ان الله انکه خدای له ملک السموات
والارض مر او راست پادشاهی اسمانها و زمینها یعذب من یشاء عذاب میکند هر جا که سارق تقطع ید و یغفر لمن یشاء و می امرزد هر کرا خواهد یعنی سارق را
بعد از توبه والله علی کل شیء قدیر و خدای بر همه چیزها از مغفرت و تعذیب تواناست یا ایها الرسول ای فرستاده خطاب بانحضرت تشریفست که انحضرت را
ملقب یاد کرد و انبیاء دیگر را بنام مخاطب ساخته چنانچه یا ادم اسکن یا نوح اهبط یا ابراهیم اعرض یا موسی انی اصطفیتک یا عیسی ابن مریم چون نوبت خطاب
بانحضرت رسالت علیه الصلوة والسلام رسید او را بصفتها یاد کرد چنانچه یا ایها النبی و یا ایها الرسول لا یحزنک الذین ترا اندوهناک نگرداند کردار ان
کسانیکه از روی عناد یسارعون فی الکفر می شتابند و خود را می افکنند در کفر من الذین قالوا از انکه گفتند امنا ایمان اوردیم با فواههم
بزبانهای ایشان و لم تؤمن قلوبهم و ایمان نیاورده است دلهای ایشان و ادمنا فقانند و کردار ایشان ان بود که با کافران دوستی میکردند
و من الذین هادوا و بعضی انانکه دین یهود دیده دارند سماعون شنوندگانند قول ها را للکذب برای انکه دروغ گویند بر تو جهود ان بعد از استماع کلام
انحضرت بیرون میرفتند و میگفتند چنین از محمد شنیدیم و نشنوده بودند و اینها یهود مدینه بودند سماعون لقوم اخرین شنوندگان برای گروهی دیگر
لم یاتوک نیامده اند بمجلس تو واد یهود خیبر بدکه یهود مدینه جاسوسی میکردند و اخبار بر خیبر میفرستادند نزول ایه را سبب ان بود که زنی و مردی از
اشراف اهل خیبر زنا کردند و هر دو محصین بودند و حد ایشان بحکم توریت رجم بود و ملاحظه بزرگی ایشان کرده نخواستند که ان حد بر ایشان اجرا
کنند با یکدیگر گفتند که در کتاب این مرد که بنبوت نزول کرده رجم نیست و بنی قریظه همسایه و حلیفه دارند کسی بر ایشان فرستند تا حد زانی محصین
از وی پرسند اگر گوید تازیانه زنید قول و را قبول کنید و اگر برجم فرماید بحن نشنوید پس جمعی از ایشان باز این بمدینه امدند و صورت حال با

مدینه درمیان آوردند و اشراف یهود چون کعب و کنانه و ملک بمجلس انحضرت آمدند از حد زانی محصنین پرسیدند حضرت فرمود که بحکم من رضا دهید
گفتند آری فی الحال جبرئیل علیه السلام بحکم ایه رجم نازل شده حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که رجم می باید کرد ایشان ابا کردند و گفتند در توریت
فرموده که ایشانرا چهل تازیانه مطلا کرده بقیر بر بندند تا پشت ایشان سیاه گردد و روی ایشان سیاه کرده و باژگونه بر دراز گوشی نشانده
گرد منازل بگردانند جبرئیل انحضرت را خبر داد که دروغ میگویند و ابن صوریا که اعلم ایشانست میداند که حکم توریت رجم است نه جلد حضرت فرموده که
درمیان مردم شما در فدک جوانی ساده روی و سفید پوست یک چشم که او را ابن صوریا گویند دانا تر اهل زمینست بتوریت باید که میان ما و شما در حکم
توریت او حاکم باشد گفتند اری بحکم توریت او راضی می باشیم حضرت فرمود بحضور او را فرمود و بعد از چند روز او را حاضر کردند حضرت فرمود که
انت ابن صوریا گفت نعم حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله و سلامه علیه گفت که میان من و ایشان تو حاکم باش دانا تر یهودی ابن صوریا قبول کرد
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم سوگند داد او را بدان خدای که توریت بموسی نازل کرد و ابنده و دریا برای شما بشکافت و شما را از ال فرعون
نجات داد و من و سلوی بشما فرستاد که در کتاب شما حد زانی محصنین رجم هست یا نی ابن صوریا گفت اگر نه ترس آن دارم که توریت مرا
بسوزد اگر دروغ گویم یا تغیر دهم والا اعتراف نکردمی تو بگوی که خدا بتو چه حکم کرد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که خدای من چنان حکم
کرده که چون چهار گواه بر زنای محصین و محصنه گواهی دهند رجم بر ایشان [illegible] و ابن صوریا گفت بخدای موسی که در توریة نیز همین است
اما چون ما ملاحظه اشراف بنی اسرائیل نموده بر جلد و تحمیم قرار داده اند حضرت فرمود تا هر دو را رجم کرده اند نزدیک در مسجد حق سبحانه از حال ایشان
خبر داد که یحرفون الکلم تغیر میدهند کلمها یعنی ایه رجم را من بعد مواضعه بعد از انکه وضع کرد خدای انرا در موضع آن و بعوض ان جلد و تحمیم می
نویسند یقولون میگویند یهود خیبر ان اوتیتم هذا اگر دهند شما را این حکم محرف یعنی محمد صلی الله علیه و سلم بجلد حکم کند فخذوه پس فرا
گیرید او را قبول کنید وان لم تؤتوه و اگر ندهد این حکم بشما بدهند و برجم فرمایند فاحذروا پس حذر کنید از قبول ان ومن یرد الله فتنته و هر که خدا
خواهد ضلالت یا هلاکت یا فضیحت او را فلن تملک له پس هرگز توانائی ندارد و مالک نتوانی شد برای او من الله شیئا از خدای
چیزی در دفع ان فتنه اولئک الذین ان گروه انانند که در ازل لم یرد الله نخواست خدای ان یطهر انکه پاک سازد از لوث کفر و انکار حق
قلوبهم دلهای ایشان را لهم فی الدنیا خزی و مر ایشانراست دران سرای و لهم فی الاخرة عذاب عظیم عذابی بزرگ که خلود در دوزخ است سماعون
للکذب شنوندگانند سخن اندازی برای دروغ بستن اکالون للسحت خورندگان حرام اند یعنی رشوت در حکم فان جاؤک پس اگر بیایند
نزد تو بمحاکمه فاحکم بینهم پس حکم کن میان ایشان او اعرض عنهم یا روی بگردان از ایشان حق سبحانه مخیر ساخته انحضرت را درین ایه میان
حکم و اعراض و ان تعرض عنهم و اگر روی بگردانی از ایشان و حکم نکنی فلن یضروک شیئا پس زیان نتوانند رسانید بتو چیزی و ان حکمت و اگر حکم
کنی فاحکم بینهم بالقسط پس حکم کن میان ایشان براستی و عدل ان الله بدرستی که خدای یحب المقسطین دوست میدارد عدل کنندگان را در
حکم و کیف یحکمونک و چگونه میسازند ترا و عندهم التورية و حالانکه توریة نزد ایشانست فیها حکم الله دران حکم خداست برجم ثم یتولون پس ایشان
بر میگردند و اعراض میکنند من بعد ذلک از پس انکه تو حکم کرده موافق کتاب ایشان و ما اولئک بالمؤمنین و نیستند این گروه باور دارندگان
کتاب خود را با حکم ترا انا انزلنا التورية بدرستی که ما فرستادیم توریة را فیها هدی دران راه نمودن بحق و نور و روشنی که ظلمات شبهات را

یحکم بها النبیون حکم کرده اند بتورات پیغمبران بنی اسرائیل الذین اسلموا آنانکه انقیاد کرده اند حکم خدای را للذین هادوا برای آنانکه متدین اند بدین یهود
والربانیون وحکم کرده اند علماء ربانی والاحبار وزاهدان ایشان نیز بما استحفظوا من کتاب الله بسبب آنچه مامور شده بودند بدان محافظت توریت یعنی
نگاه داشتن آن از تحریف وتضییع وکانوا علیه شهداء وبودند بر کتاب گواهان که بیان آن کنند براستی چون ابن صوریا فلا تخشوا الناس پس مترسید از مردمان در
اجراء احکام شرع واخشون وازمن بترسید در حکم مداهنه مکنید ولا تشتروا وبدل مکنید بآیاتی باحکام من ثمنا قلیلا بهاء اندک را که رشوت است واعتبار
وجاه ما باید اراده است ومن لم یحکم وانانکه حکم نکنند بما انزل الله بآنچه خدای فرو فرستاد یعنی یهود فاولئک هم الکافرون پس آن گروه ایشان کافرانند وکتبنا علیهم وتوشتیم
بر بنی اسرائیل فیها در توریة ان النفس بالنفس بآنکه یک تن را بکشند بقصاص یک تن بنی نضیر بخلاف حکم نضیر خدای بعوض یک تن دو تن بکشند از بنی
قریظه والعین بالعین ودیگر حکم کردیم چشمی بچشمی در بردن روشنائی نور کردن والانف بالانف وبینی به بینی والاذن بالاذن وگوش بگوش والسن
بالسن ودندان بدندان والجروح قصاص وجراحتها را قصاص باشد یعنی قصاص کنند در زخم آنچه که حفظ مساوات ممکن باشد چون لب ودست و
پای ودر آنچه مساوات نگاه توان داشت چون شکستن پوست ونشکستن استخوان حکم بارش باید کرد فمن تصدق به پس هرکه تصدیق کند بقصاص
یعنی عفو نماید ازو فهو پس آن تصدق کفارة له کفارت باشد مر او را یعنی متصدق را یا کفارت معفو عنه باشد بسقوط قصاص از ذمه او وعفو کنند
بر خدای باشند ومن لم یحکم وآنانکه حکم کردند بما انزل الله بغیر آنچه فرو فرستاده وآن جهودانند که در عوض یک تن دو تن میکشند فاولئک پس
آن گروه هم الظالمون ایشان ظالمان که وضع حق میکنند در غیر مواضع آن وقفینا ودر آوردیم علی آثارهم بعیسی ابن مریم در پی پیغمبران عیسی پسر
مریم را علیه السلام مصدقا در حالتی که باور دارنده است لما بین یدیه وآنچه را که پیش وی فرستاده بودیم من التوریة از کتاب توریة وآتیناه
الانجیل ودادیم او را انجیل فیه هدی در راه نمودنی بتوحید ونور ودر روشنی بطریق حق ومصدقا وگردانیدیم او را راه نمای وموعظة
للمتقین وپند دهنده مر پرهیزکاران را ولیحکم اهل الانجیل وباید که حکم کنند اهل الانجیل یعنی علماء وی بما انزل الله فیه بآنچه فرو فرستاده است
در وی از حکم است در وقتی منسوخ نشده بود ومن لم یحکم وآنکه حکم نکند بما انزل الله بآنچه خدای نازل کرد اند چون ترسا که از احکام انجیل عدول
نمودند فاولئک هم الفاسقون پس آن گروه بیرون رفتگانند از حکم خدای یا از ایمان اگر انکار حکم کنند وانزلنا الیک الکتاب وفرو فرستادیم بسوی تو
قرآن را بالحق براستی ودرستی مصدقا در حالتی که مطابق است لما بین یدیه من الکتاب وآنرا که پیش از وبوده از جنس کتب منزله
ومهیمنا علیه ونگهبانست بر کتب که محافظت آن میکند از تغییر یعنی هرچه در انها تغییر میدهند از وی راست می شود یا گواهست بر آن کتب را
بصدق فاحکم بینهم پس حکم کن میان اهل کتاب بما انزل الله بآنچه فرستاد خدای بر تو از رجم وتسویه در قصاص این آیه ناسخ حکم تخییر است
که قبل ازین گذشت ولا تتبع اهواءهم واز پی مرو آرزوهای ایشانرا در حالتی که مایل باشی عما جاءک من الحق از آنچه که بتو آمده است از حکم ذات
لکل جعلنا منکم وهر گروهی را از شما ساختیم شرعة ومنهاجا شریعتی در راهی روشن شریعت آنست که منصوص علیه در کتاب ومنهاج آنکه ثابت
شود بحدیث پیغمبر علیه الصلوة والسلام ولو شاء الله واگر خواستی خدای لجعلکم امة واحدة هر آینه می ساختی شما را یک امت متفق بر
یک شریعت ولکن لیبلوکم ولیکن می آزماید شما را فیما آتیکم در آنچه بشما داده است از شرایع مختلفه مناسب هر عصری وزمانی مطیع از عاصی
متمیز شود فاستبقوا الخیرات پس شتابید وپیش گیرید بسوی خیرات که اتباع شرایع است الی الله بسوی خدایست مرجعکم جمیعا بازگشت شما همه

ینبئکم پس خبر خواهد

فینبئکم پس خبر خواهد کرد شما را در وقت جزا دادن بما کنتم فیه تختلفون بآنچه هستید که در آن خلاف کنید از امور دینی وشریعت وان احکم بینهم و
دیگر فرستادیم بتو آنکه حکم کن میان اهل کتاب بما انزل الله بآنچه خدای فرستاد بتو سبب نزول آیه آن بود که بعضی احبار یهود با یکدیگر از روی مکر
وتدبیر تدبیر کردند که بیایید تا برویم نزد محمد شاید که او را از راه ببریم وبشعبده ونیرنگ فریب دهیم پس بیامدند وگفتند ای محمد دانسته که ما از
اشراف قوم ودانایان ایشانیم وچون ما متابعت تو میکنیم اراذل وافاضل یهود در تصدیق ما بتو اقتدا کنند واکنون میان ما وقوم ما در دماء واموال
خصومتهاست وترا حاکم میسازیم اگر در قضا جانب ما حکم کنی که رضاء ماست رسالت ترا مسلم داریم حق سبحانه رسول خود را از قبول ملتمس ایشان نهی
فرمود وگفت حکم کن بفرستاده خدای ولا تتبع اهواءهم وپیروی آرزوهای ایشان مکن واحذرهم ان یفتنوک وحذر کن از ایشان از آنکه ترا
بگردانند عن بعض ما انزل الله الیک از بعض آنچه خدای بتو فرستاده است فان تولوا پس اگر برگردانند واعراض کنند از حکم منزل فاعلم
انما یرید الله پس بدانکه اعراض ایشان از آنجهت است که میخواهد خدای ان یصیبهم ببعض ذنوبهم آنکه برساند بر ایشان عقوبتها برخی از
گناهان ایشان در دنیا وباقی در عقبی وان کثیرا من الناس لفاسقون وبدرستی که بسیاری از یهود فاسقانند بعد از نزول آیه جهودان
گفتند لا نحکمک آیت آمد که افحکم الجاهلیة آیا حکم جاهلیت را یبغون میطلبند در حد قصاص وزنا چون بحکم توریت وقرآن راضی نیستند
ومن احسن من الله وکیست نیکوتر از خدای حکما از جهت حکم لقوم یوقنون برای قومی که تدبر میکنند از روی یقین ومیدانند که این
احکام اوست آورده اند که عباده بن صامت رضی الله عنه با ابن ابی در مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مخاصمه کردند عباده گفت مرا از طوایف
یهود دوستانند که در نوایب بمدد ایشان مستظهر توان بود واو زبدوستی خدای ورسول از همه تبرا کردم ومرا دوست خدای ورسول
بس است عبدالله ابی گفت من از دوایر روزگار وحوادث لیل ونهار میترسم واز مظاهرت ومعاونت یهود که حلفاء منند گریز ندارم آیه
آمد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء فرا مگیرید جهود وترسا یاران بدوستی بعضهم اولیاء بعض برخی
از ایشان دوستانند برخی را بجهت موافقت ایشان در مخالفت شما ومن یتولهم منکم وهر که از شما ایشانرا دوست دارد وبنوعی
معاونت ایشان میل کند فانه منهم پس بدرستی که او از جمله ایشان باشد این سخن غایت تهدید است در موالات یهود ونصاری
ان الله بدرستی که خدای لا یهدی القوم الظالمین راه نمی یابد گروه ستمکاران را که بدوستی دشمنان بر نفس خود ظلم کنند فتری
الذین پس تو می بینی آنانرا که فی قلوبهم مرض در دلهای ایشان بیماری نفاق است یعنی ابن ابی واتباع او یسارعون فیهم می شتابند در دوستی
ویاری جهودان یقولون میگویند نخشی میترسیم ان تصیبنا دائرة آنکه برسد ما را از گردش روزگار چیزی یعنی کار مستغلب شود واهل اسلام
مغلوب وکفار غالب گردند حق سبحانه این اندیشه ایشان باطل کرده فرمود فعسی الله ان یاتی بالفتح پس شاید که خدای بیارد فتح را از برای
رسول ویاران او وآن فتح مکه است یا تسخیر منازل ومواضع یهود چون خیبر وتیماء وفدک او امر من عنده یا امری بفرستد وبلائی از نزدیک خود بر قتل
یهود واسیر ایشان فیصبحوا پس گردند منافقان علی ما اسروا فی انفسهم بر آنچه پنهان داشتند در نفسهای خود از موالات یهود وبا
شک در کار پیغمبر صلی الله علیه وسلم نادمین پشیمان شدگان ویقول الذین آمنوا وگویند مومنان بیکدیگر که آیا اهولاء این گروه
الذین اقسموا بالله آنانکه سوگند میخوردند بخدای جهد ایمانهم غلیظ ترین سوگندان انهم لمعکم که ایشان با شمااند واو زبده ایشان

دریده شد و معلوم شد که دروغ میگفتند حبطت اعمالهم باطل شد همه اعمال ایشان فاصبحوا خاسرین گشتند زیان زدگان باقتضاح در دنیا
و فوات ثواب در اخرت یا ایها الذین امنوا ای گروه مومنان من یرتد منکم هرکه برگردد از شما عن دینه از دین خود یعنی مرتد شود این اخبار
میکند از صورتی که در غیب بود قبل از وقوع ان و الحال بود که بعد از وفات حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم تمام عرب مرتد شدند الا مکه و مدینه
عبد القیس از بحرین بعضی از دادن زکوة باز ایستادند و جمعی بر مسیلمه کذاب و طلیحه اسدی و سجاح کاهنه جمع شدند و به نبوت ایشان اعتراف
نمودند و خدای تعالی خبر داد که اگر کسی مرتد گردد در دین حق بی باد دمد دکار نخواهد ماند فسوف یاتی الله بقوم پس زود باشد که خدای بیارد قومی را
یحبهم که دوست میدارد ایشانرا و یحبونه و ایشان دوست میدارند اورا اذلة علی المومنین متواضع و متذلل و مهربان باشند بر مومنان
اعزة علی الکافرین سخت دل و منقلب دل بی رحم باشند بر کافران و این قوم اهل یمن بودند یا پارسیان یا اشعریان بعد از نزول این ایه حضرت رسالت
روی با موسی اشعری کرد و گفت هم قوم هذا یا اشارت بمجاهدات روز قادسیه است که دو هزار مرد بودند از نخع و بجیله از کنده و سه هزار
از سایر قبایل و در تیسیر آورده که ابن عباس و حسن بصری رضی الله عنهم بر انند که قوم ابو بکر رضی الله عنه صفات و اصحاب او از مهاجر و انصار
رضی الله عنهم اجمعین که با اهل ردت جنگ کردند یجاهدون صفت ان قوم میکند و میگوید جهاد کنند فی سبیل الله در راه خدای ولا
یخافون و نترسند لومة لائم از ملامت هیچ ملامت کننده ذلک این صفتها که مذکور شد فضل الله افزونی کرم خداست یوتیه من یشاء عطا میدهد
بهر که میخواهد والله واسع علیم و خدای بسیار فضل است بر خلق خود دانا بکسی که استحقاق ان دارد علما در یحبهم و یحبونه سخن بسیار
اهل شریعت میگویند محبت خدای با بنده اراده توفیق و هدایة اوست در دنیا و اعطا حسن ثواب و کرامت بحساب در اخرت و محبت
بنده با خدای ارادت طاعت اوست و اجتناب از معصیت او و نزد اهل طریقت محبت بنده با حق انست که اورا بحضرت قرب نزدیک
گرداند و محبت بنده با حق انکه برای او از غیر او خالص گردد ارباب حقیقت بر انند که محبت حق با بنده قدیم است و از ان بنده حادث بیت
چون تجلی کرد اوصاف قدیم ∴ پس بسوزد وصف محدث را کلیم ∴ هرگاه که سطوت صدمات محبت ذو الجلال زسرادق احتشام یحبهم
وجود فانی محب را در بوته اضمحلال اندازد و دیگر باره جذبات الهی غایة یحبونه رسیده ان فانی را بنده را بوصف بقا متصف سازد و
محبة العبد لله افناء الناسوتیة فی بقاء اللاهوتیة و محبة الله للعبد ابقاء اللاهوتیة فی فناء الناسوتیة در منازل سایرین فرموده که محبت
در بدایات تلذذ است بعبادت و فراغت از فوات اسباب تفرقه و در نهایة دوستی ذات در حضرت احدیة بفنا رسم حدث در عین ازلیه
از سمنون محب پرسیدند که محبت چیست گفت محبة حق با بنده میپرسید یا از محبت بنده با حق درین ساعت با حضرت بودم علیه السلام و نکته از
محبة حق با بنده میگفتم ملایکه ملکوت طاقت شنیدن ان نداشتند و هم از سمنون منقولست که در محبة سخن میگفت و مرغی روحش که طایر اشیانه
بنده بوده و الیه یعود بود در هوا هویة طیران مینمود مرغ از هوا فرود آمد و منقار بر زمین میزد تا خون روان شد و ان مرغ در خاک و خون
غلطان میبود تا التهاب آتش محبة که از دخنه نار الله الموقدة التی لود بر دل التی بسوخت و جان بداد بیت پس که مرغ سحری در غم گلزار
بسوخت ∴ جگر لاله بران دل شده زار بسوخت ∴ حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که حق سبحانه ان مرغ را فهم سخنان شیخ
سمنون داد تا حال محبت دریافته محکوم سلطان محبت گشت و بجهت موعظه حاضران و تنبیه مدعیان ان صورت بظهور امد و صاحب لوامع

اشارت بدین لمعات و اراده فرموده که محبت میل جمیل حقیقی است بکمال خویش جمعا و تفصیلا و آن یا از مقام جمع بود بجمع و آن شهود جمال ذات
در ذات ذات بی توسط کاینات نظم معشوق که کس سر جمالش نشناخت ∴ در ملک ازل لوای خوبی افراخت ∴ نی طاس سپهر بود نی مهره و ماه
هم خود با خود نرد محبت می باخت ∴ و یا از جمع بتفصیل چنانچه ان ذات یگانه در مظاهر بی حد و کرانه مشاهده لمعات جمال خود میکند و مطالعه صفات
خود می نماید نظم جانا که دم عشق زند با همه کس ∴ کی ره برسد بدامن عشق تو هوس ∴ ذات تو شهود او در ذات وجود ∴ با صورت خود عشق
همی بازد و بس ∴ یا از تفصیل بتفصیل چنانچه افراد انسانی عکس جمال مطلق را در مرایای تفاصیل اثاری مشاهده میکنند و ایشان جمال مقید ذلیل را
مقصود کلی میدانند و بلذت وصال خورسندند و بمحنت فراق دردمند گردند بیت ای چشم تو کرده جلوه ها در پرده ∴ صد عاشق و معشوق پدید آورده
بر بوی تو لیلی دل مجنون برده ∴ وز شوق تو وامق غم عذرا خورده ∴ و یا تفصیل از جمع چنانچه بعضی از خواص رخت فکر از کارخانه افعال و آثار بیرون
برده اند و خوف و تجرد از استار شیون و صفات که مبادی افعال و آثار ند کرده متعلق همه و قبلگاه توجهات ایشان جز ذات متعالی صفات رفیع
الدرجات امری دیگر نیست رباعی بیرون ز حدود کاینات است دلم ∴ برتر ز احاطه جهات است دلم ∴ فارغ ز تفاعل صفات است دلم
وازین کلام حقایق اعلام چنان مفهوم میشود که یحبهم از رتبه میل است از جمع بتفصیل و یحبونه از مقام میل از تفصیل بجمع و حضرت قطب
العارفین ناصر الحق و الدین عبد الله قدس سره در رساله که بنام والدین بزرگوار خود نوشته فرموده اند که چون یک در یکی حضرت حق جل و علا
در رتبه از ذات خود خود را دوست نداشته فرد یحبهم و یحبونه چه اقرار است ∴ بنموده مگر خویش را خریدار است ∴ زیرا که دوست داشتن صاحب
جمال مرانیه را الذاته نیست بلکه از جهت مشاهده خود در لیست پس در حقیقت خود را دوست داشته است و صاحب کشف کامله از رتبه محبت و محبوبیت
که درین ایه اشارت باثبات تحقیق قرب فرایضی و نوافلی میتواند بود تا ملی وافی داند الموفق در کافی اورده که عبد الله سلام با اتباع خود بحضرت
نبوت پناه علیه صلوات الله آمده و گفت یا رسول الله قریظه و نظیر که خویشان ما اند بسبب مفارقت کیش ایشان و موافقت با مسلمانان سوگند
خورده اند که با ما دریکجا نشوند تا ما بر دین اسلام باشیم و پیوند خود از ما گسسته دارند و ما بواسطه بعد منازل از صحبت و مجالست شما محروم
میمانیم حال ما چگونه باشد ایه آمد که اگر ایشان دشمنی کنند انما ولیکم الله جز این نیست که دوست شما بتحقیق خدای است و رسوله و فرستاده او یعنی محمد
علیه السلام والذین امنوا و انکسانیکه ایمان آورده اند یعنی اصحاب پیغمبر ابن اسلام چون این ایه شنید گفت رضیت بالله و برسوله و بالمومنین اولیا
پس صفت مومنان میکند الذین یقیمون الصلوة انانکه بپای دارند نماز خود را و یوتون الزکوة و میدهند زکوة را وهم راکعون و حال انکه ایشان خشوع و فروتنی
میکنند در نماز و زکوة خود و گفته اند این حال مخصوص است به یوتون یعنی زکوة میدهند در حال رکوع خود در نماز از غایة حرصی که بر احسان دارند و
مسارعت که در اداء ان نمایند در اکثر تفاسیر مشهور است که این ایه در شان مرتضی علی رضی الله عنه نازل شده در اسباب نزول آورده که حضرت رسول
صلی الله علیه و سلم از ظاهر بمسجد امده و دمان بعضی در رکوع و جمعی از قیام بودند دیده بسیار که انحضرت سایلی افتاد پرسید که هیچکسی ترا چیزی
داد وی خاتمی از زر یا نقره بحضرت نمود و گفت این خاتم بمن داده اند حضرت پرسید که ان عطا کرده است درویش اشارت بمرتضی علی کرد و نمود
که درحال بتو داد سایل گفت اعطانی و هو راکع حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم تکبیر گفت و این ایه بر خواند و من یتول الله و هرکه دوست دارد
خدایرا و رسوله و رسول اورا والذین امنوا و انانکه گرویده اند یعنی مهاجر و انصار فان حزب الله پس بدرستی که لشکر خدای تعالی هم الغالبون

ایشان غالب اند در خبرست که رفاعه بن زید و سوید بن حارث از یهود که اظهار اسلام میکردند و باخر منافق شدند و بعضی از صحابه را با ایشان
طریق مودتی و محبتی درمیان بود حق تعالی ایه فرستاد که یا ایها الذین امنوا ای گروه انکسانیکه ایمان اورده اید لا تتخذوا فرا مگیرید الذین اتخذوا
انرا که گرفته اند دینکم دین شمارا هزوا و لعبا باستهزا و بازی یعنی ظاهر میکنند اسلام و مخفی میدارند کفر را من الذین اوتوا الکتاب از انانکه کتاب داده اند
ایشانرا من قبلکم پیش از شما یعنی یهود والکفار و فرا مگیرید کافران را اولیاء دوستان واتقوا الله و بترسید از خدای هرگز منافی ان کنتم مؤمنین
اگر هستید شما مومنان چه ایمان حقیقی اقتضاء ان میکند که با دشمنان حق دوستی نکنید و اذا نادیتم و چون ندا میزنید و مردم را میخوانید الی الصلوة
بسوی نماز اتخذوها هزوا و لعبا میگیرند با منادان یا زنجیره و بازی چون مومنان بعد از استماع بنماز برخاستندی جهودان با یکدیگر بطریق استهزا
گفتندی قاموا لا قاموا و صلوا لا صلوا ... در معالم آورده که ترسائی بود در مدینه هرگاه موذن اشهد ان محمدا رسول الله گفتی او گفتی سوخته
باد دروغگوی شبی خادم وی اتش بخانه وی در آورد و ترسا با اهل و عیال خود در خواب بود شراره از ان بجست و خانه با جماعت بسوخت ذلک
این استهزاء ایشان باذان بانهم بسبب انست که ایشان لا یعقلون گروهی اند که تعقل نمیکنند که درین استهزاء عقوبت بدیشان خواهد
رسید اورده اند که ابو یاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع با نفری چند از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم پرسیدند که تو از پیغمبران بکدام
ایمان داری حضرت فرمود که ایمان دارم بخدای و بانچه بما فرستاده اند و ما انزل ابراهیم و اسمعیل الایه چون نام حضرت عیسی علیه السلام
مذکور شد ایشان انکار نبوت وی کردند و گفتند بخدای که نمیدانیم دینی بدتر از دین شما و نه اهل دینی کم بهره تر از شما در دنیا و اخرت ایه آمد که
قل یا اهل الکتاب بگو ای محمد اهل کتاب را هل تنقمون منا ایا عیب میکنید از ما و انکار میکنید یعنی عیب الا ان امنا مگر انرا که ایمان اورده ایم با
الله بخدای و ما انزل الینا و بانچه بما فرستاده اند یعنی قران و بایات و ما انزل من قبلک و بانچه بما فرستاده اند پیش از ما چون
توریة و انجیل و سایر کتب و ان اکثرکم فاسقون و دیگر برای انکه بیشتر شما فاسقانید قل هل انبئکم بگو ایا خبر دهیم شمارا بشر من ذلک بد
از انچه گفتید که دین شما بدتر ادیانست و اهل دین کم بهره تر اند یعنی شما را اگاه کردانم و خبر دهیم از دین قومی که بدترند مثوبة عند الله
از جهت جزائی که ثابت است ایشانرا نزدیک خدای پس بیان میکند که بدترکیست من لعنه الله انکه لعنت کرد او را خدای تعالی و غضب علیه
و خشم گرفت بر وی ان یهود اند که خدای ایشانرا از رحمت خود دور ساخته و بمعرض غضب خود در آورده و جعل منهم القردة و ساخت
ایشان بوزینگان یعنی مسخ کرد ایشانرا بران صورت چنانچه اصحاب السبت را والخنازیر و خوکان چنانچه منکران مایده عیسی را و عبد الطاغوت
و انکس که پرستیدند طاغوت را او گوساله است یا کعب بن الاشرف یا انانکه در معصیت فرمان برداری او کردند اولئک ان گروه ملعون
شر مکانا بدترند از جهت منصرف خود در قیامت یعنی بازگشت ایشان ... باشند و اضل و گمراه ترند عن سواء السبیل از میان راه راست
و اذا جاءکم و چون بیایند بشما منافقان یهود یا عامه اهل نفاق قالوا امنا گویند ایمان آورده ایم همچنین شما وقد دخلوا بالکفر و حال انکه
در آیند بکفر و هم قد خرجوا به و ایشان بیرون روند یعنی کفر با ایشانست در وقت دخول و خروج والله اعلم و خدای داناتر است بما کانوا
یکتمون بانچه هستند که میپوشیدند از کفر و نفاق و کینه مسلمانان و تری کثیرا منهم و می بینی بسیاری را از یهود و منافقان یسارعون فی
الاثم شتاب میکنند در تحصیل حرام یا در گرفتن ربا والعدوان و در ظلم یا تجاوز از حد واکلهم السحت و در خوردن ایشان رشوه یا [illegible] لبئس

ما کانوا یعملون

ما کانوا یعملون هر آینه بد چیزیست که ایشان میکنند لولا ینهیهم الربانیون و چرا نهی نمیکنند ایشانرا علماء ربانی والاحبار و زاهدان عن قولهم الاثم از
گفتن ایشان دروغ را واکلهم السحت و خوردن ایشان رشوت و [illegible] لبئس ما کانوا یصنعون بد چیزیست که ایشان می سازند و بنی و منع
ان بنی بود اورده اند که پیش از هجرت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بمدینه یهود را مال بسیار بود و در وسعت عیش و رفاهیت می
میگذرانیدند چون انحضرت بنبوت هجرت فرمود ایشان بانکار و عناد پیش آمدند حق سبحانه برکت از مال ایشان برداشت و اسباب
معیشت ایشان نقصان پذیرفت زبان بسخنان بیهوده بگشادند چنانچه خدای تعالی خبر میدهد و قالت الیهود و گفتند جهودان ید الله مغلولة
دست خدای بسته است و این عبارت کنایت از بخل است یعنی چیزی بما نمی دهد و روزی بر ما تنگ می سازد غلت ایدیهم بسته باد دستهای
ایشان از خیر و لعنوا بما قالوا و رانده شدند ازین سخن و آمدی از رحمت الهی بل یداه مبسوطتان بلکه ید الله گشاده است یعنی جود و کرم او دا[illegible]
بد صفتی است و رضا ایرا صفات ذات او چون سمع و بصر و وجه ما دران جز ایمان و تسلیم هیچ چاره نباشد و در کیفیت او دخل نمودن روا
نبود و در تابیع آورده که این از متشابهات است و متشابه را بظاهر تغیر نشاید کردن بلکه معنی وی را موافق بحکم او باید نمود چنانچه درین
محل این سخن دلالت بغایة جود میکند چه متناول در اعطا بیده اصدمی باشند اینجا که اعطا را بیدین نسبت میدهد دلیل است بر انکه اعطاء او کثر
من لا یحصی است ینفق کیف یشاء روزی میدهد چنانکه میخواهد برقتی مشیت و مقتضاء حکمت و لیزیدن کثیرا منهم و زیاده کرداند بسیاری را
از یهود ما انزل الیک من ربک وانچه فرود می اید از پروردگار تو یعنی قران طغیانا و کفرا نافرمانی و کفر یعنی ایشان طاغی و کافر اند یا اکثر این
سبب رفع کفر و طغیان نیست باستماع ان ایشانرا این دو صفت زیاده می شود چنانچه از تناول غذای که صالحانرا است اصحاب امراض روی بافزونی
مینهند و القینا بینهم والکندیم در میان طوایف یهود چون قریظه و نضیر العداوة والبغضاء دشمنی و خصومت الی یوم القیمة تا روز قیامت
که قلوب ایشان مطابق نباشد کلما اوقدوا هرگاه که بر افروختند نارا للحرب اتشی برای حرب کردن با رسول اطفاها الله فرو نشاندن آن
اتش را خدای بانکه منازعتی در میان ایشان افکند که بدیگری ثواب پیوستند برداخت و یسعون فی الارض و می شتابند در زمین فسادا برای
تباه کاری که فتنه انگیز اند والله لا یحب المفسدین و خدای دوست نمیدارد تباه کاران را ولو ان اهل الکتاب و اگر چنانچه اهل کتاب امنوا
ایمان اوردند بمحمد صلی الله علیه و سلم واتقوا و پرهیز کردند از معاصی یا از یهودیت و نصرانیة لکفرنا عنهم هر اینه محو کردانیدیم از ایشان سیاتهم
گناهان ایشان ولادخلناهم و هر اینه در می آوردیم شان یعنی حکم کردیم بدخول ایشان جنات النعیم در بهشتها یا از نعمت ولو انهم و اگر ایشان اقاموا
التورية والانجیل بپای میداشتندی احکام توریة و انجیل را یعنی بدان عمل کردندی وما انزل الیهم و اقامت کردندی انرا که فرود می آید بدیشان من ربهم
از نزد افریدکار ایشان که آن قرانست لاکلوا من فوقهم هر اینه بخوردندی روزیرا از زیر سر خویش و من تحت ارجلهم و از زیر پای خویش یعنی روزی
بر ایشان فراخ شدی بباریدن باران و رستن گیاه یا میوه ایشان چندان شدی که از زیر سر می چیدندی و از زیر پای بر میداشتندی
از بسیاری که بزمین ریخته بودی منهم امة مقتصدة گروهی اند راست رو و درستکاری یعنی انها که بحضرت ایمان آورده اند و کثیر
منهم و بسیاری از ایشان ساء ما یعملون بدست انچه ایشان میکنند یا ایها الرسول ای فرستاده بحق بلغ برسان بخلق اخلاق ما انزل الیک
تمام انچه فرود می اید بتو من ربک از پروردگار تو چون حکم رجم و قصاص و از زینت ... و نکاح او و حکم جهاد و غیران و ان لم تفعل و اگر

نکردندی و تمام ان نرساندی فما بلغت رسالته پس تبلیغ نکرده رسالتهای اورا زیرا که کتمان بعضی ضایع میکند انرا که برسانیده چنانچه ترک بعضی
از ارکان نماز مبطل نماز است والله یعصمک من الناس و خدای نگاه میدارد ترا از ضرر مردمان و کسی را قتل بر تو نخواهد بود ان الله بدرستی که
خدای لا یهدی القوم الکافرین راه نمی نماید کافرانرا بر تسلط بر تو از انس رضی الله عنه منقولست که انحضرت را شبها حراست پاسبانی میکردند
چون این ایه نازل شد که سر مبارک را از خیمه که از ادیم دوخته بودند بیرون کرد و فرمود که ای مردمان باز گردید که خدای مرا نگاه داشت قل یا اهل
الکتاب بگوای محمد ای اهل الکتاب لستم علی شیء نیستید شما بر چیزی از دین و دیانت حتی تقیموا التورية والانجیل تا وقتی که اقامت کنید
حکم توریة و انجیل را یعنی انچه وصولست از دین یا قایم دارید ان اورا که در هر دو کتاب فرود آمده و ان ایمان اوردنست بمحمد صلی الله علیه وسلم
وما انزل الیکم و تا زمانیکه بجای دارید او اوامر و نواهی انرا که فرستاده می شود بشما من ربکم از افریدکار شما یعنی قران ولیزیدن کثیرا و
زیاده میکند بسیاری را منهم از یهود و ترسا ما انزل الیک من ربک انچه نازل میشود بتو از پروردگار تو یعنی باستماع قران می افزاید انرا
طغیانا و کفرا بنداری و انکار دینی فلا تأس پس اندوهناک مباش علی القوم الکافرین بزیادتی کفر و طغیان انکار کنندگان ان الذین امنوا
بدرستی که انانکه ایمان اوردند بزبان والذین هادوا و انانکه دینی یهود گرفته اند والصابئون والنصاری و صابیان و ترسایان هم چنین من امن بالله
والیوم الآخر هرکه ایمان اورد از اینها بدل صافی و نیت خالص بخدای و بروز بازپسین وعمل صالحا و بکند عمل پسندیده فلا خوف علیهم پس
هیچ ترسی نیست بر ایشان از هجوم عقاب ولا هم یحزنون و نیستند ایشان که اندوهگینی کردند از فوت ثواب لقد اخذنا هرآینه ما فرا گرفتیم
بزبان انبیا میثاق بنی اسرائیل پیمان بنی اسرائیل را در توحید و ایمان محمد صلی الله علیه وسلم وارسلنا و فرستادیم الیهم رسلا بسوی ایشان
پیغمبران اول موسی و اخر عیسی علیهما السلام کلما جاءهم رسول هرگاه آمدی بدیشان رسولی بما لا تهوی انفسهم بانچه نخواست و دوست نداشتی
نفسهای ایشان از تکالیف شرعیه فریقا کذبوا گروهی را تکذیب کردند چون عیسی و محمد را علیهما الصلوة والسلام وفریقا یقتلون و گروهی را
که بود میکشتند چون ذکریا و یحیی و شعیا علیهم السلام وحسبوا و می پنداشتند بنی اسرائیل الا تکون فتنة انکه نباشد بلایی و محنتی وایشان را
بتکذیب و قتل انبیا فعموا پس کور شدند ایشان از دیدن راه حق وصموا و کر شدند از استماع سخن راست بعد از موسی علیه السلام ثم تاب الله
علیهم پس عرض کردند خدای توبه بر ایشان بعثت عیسی علیه السلام ثم عموا وصموا پس دیگر باره کور و کر شدند کثیر منهم بسیاری از
ایشان بانکار محمد صلی الله علیه وسلم والله بصیر وخدای بیناست بما یعملون بانچه میکنند و مناسب ان پاداش بدیشان خواهد رساند لقد کفر الذین
بدرستی که کافر شدند انها که از روی جهالت و نابصیرتی قالوا ان الله گفتند بدرستی که خدای تعالی هو المسیح ابن مریم او مسیح پسر مریم است
وقال المسیح و گفت مسیح یا بنی اسرائیل اعبدوا الله ای بنی اسرائیل بپرستید خدای را که ربی وربکم پروردگار و افریدگار منست و شماست یعنی
من بنده ام مخلوق و مربوب مثل شما پس بپرستید خالق را باید نه مخلوق و عبادت رب را باید نه مربوب را انه من یشرک بدرستی که هر که
شرک اورد بالله بخدای فقد حرم الله علیه الجنة پس بدرستی که خدای حرام کرده است بر وی بهشت را وماویه النار و جای او دوزخ است وما
للظالمین و نیست ستمکاران را وضع عبادت در غیر موضع کردند من انصار هیچ یاری از یاری دهندگان در دفع عذاب از ایشان
لقد کفر الذین بدرستی که کافر شدند انان از ترسایان که از غلط نادانی قالوا ان الله ثالث ثلثة یعنی گفتند یکی از سه الهست معتقد و تو

ان نصاری ان بود که الوهیت مشترکست میان خدای و مریم و عیسی و هر یک از اینها الهند و خدای یکی ازین سه است وما من اله و حال انکه نیست در
وجود ذاتی واجب مستحق عبادت الا اله واحد مگر خدای یگانه که موصوفست بوحدانیت و بتعالی از توهم شرکت وان لم ینتهوا و اگر باز نه
ایستند این قوم عما یقولون از انچه میگویند و توحید قابل نشوند لیمسن الذین کفروا هر آینه برسند انانرا که کافر شدند منهم از ترسایان عذاب
الیم عذابی که الم او دایم بود افلا یتوبون الی الله ایا رجوع نمیکنند بخدای از قول تثلیث ویستغفرونه و امرزش نمیخواهند از و باعتقاد توحید
استفهام است بمعنی امر یعنی باید که توبه و استغفار کنند والله غفور و خدای امرزگارست مر تایبانرا رحیم مهربانست بر مستغفران ما
المسیح ابن مریم نیست مسیح پسر مریم که ایشان او را خدای میگویند الا رسول مگر فرستاده از خدای قد خلت من قبله الرسل بدرستی که گذشته اند
پیش از وی فرستادگان خدای و اورا معجزات داده چنانچه ایشانرا نیز عطا کرده است پس اگر مرده بدم عیسی علیه السلام زنده می شد عیسی
عصا نیز در دست موسی علیه السلام اژدها گشت و ان عجبتر و اگر وی بی پدر پیدا شد ادم علیه السلام بی مادر و پدر موجود گشت و ان غریبتر
پس ایات انبیا ایشانرا از عبودیت نبرد و از الوهیت داخل نسازد وامه صدیقة و مادر او یعنی مریم بسیار صدیقه بود یعنی تصدیق ایات
ربانی مینمود کما قال و صدقت بکلمات ربها و کتابه کانا یاکلان الطعام بودند پسر و مادر که میخوردند طعام و چون سایر حیوانات محتاج خدا
بودند با وجود احتیاج صفت ربوبیت بر ایشان اطلاق توان کرد انظر کیف ببین که چگونه نبین لهم الایات بیان میکنیم برای ایشان را دلایل توحید
را ثم انظر پس باز نگر در حال ایشان که انی یؤفکون چگونه میگردانند ایشانرا از دریافتن حق قل بگوای محمد ترسایانرا اتعبدون من
دون الله ایا می پرستید بدون خدای تعالی ما لا یملک لکم انرا که بذات خود مالک نیست برای شما ضرا ولا نفعا نه زیان و نه سود را یعنی
عیسی علیه السلام تصرف ان ندارد که مثل خدای برساند زیانی از بلا و عنا یا عطا کند سودی از صحت و غنا والله و خدای که معبود بحق است
هو السمیع او شنوا است اقوال باطله شما العلیم دانا بعقاید فاسده شما قل یا اهل الکتاب بگوای اهل کتاب از یهود و نصاری لا تغلوا
فی دینکم غلو مکنید در دین خود غیر الحق غلوی که ناحق باشد و ان مبالغه یهود است در مذمت عیسی و افراط نصاری در مدح او ولا
تتبعوا و پیروی مکنید اهواء قوم بهوای قومی را از اسلاف خود که بجهل قد ضلوا من قبل گمراه شدند من قبل هذا یعنی پیش از بعثت پیغمبر
واضلوا کثیرا و بعضا گمراه ساختند بسیاری را وضلوا و ثابت بودند بر ضلالت و گمراهی خود عن سواء السبیل از طریق راست بعد از بعثت
انحضرت لعن الذین کفروا لعنت کرده شدند کافران من بنی اسرائیل از فرزندان یعقوب یعنی جهودان علی لسان داود بر زبان داود
علیه السلام که اهل ایله را نفرین کرد و گفت اللهم لعنهم وعیسی ابن مریم و بر زبان عیسی علیه السلام نیز که اصحاب مایده را نفرین گفت ذلک این
لعن وایشانرا بما عصوا بسبب ان بود که نافرمانی کردند وکانوا یعتدون و بودند که از حد میگذشتند کانوا لا یتناهون و بودند که نهی نمیکردند
بعضی از ایشان بعضی را عن منکر فعلوه از عملی زشت که میکردند لبئس ما کانوا یفعلون بخدای که بد چیزیست انکه ایشان میکنند درین ایه تهدید عظیم
انها را که نهی منکر نفرمایند بانچه توانند تری کثیرا منهم می بینی بسیاری را از اهل کتاب که از غایت حقد و حسد مسلمانان یتولون الذین
کفروا دوستی میکنند با کافران چون کعب بن اشرف که بعد از غزوه بدر بکری بمکه رفت و مشرکان بر حرب مسلمانان تحریض کرد لبئس ما قدمت
هر آینه بد چیزیست که از پیش فرستاده است لهم انفسهم برای ایشان نفسهای ایشان و ان چه چیز است ان سخط الله که خشم کرد خدای علیهم

بر ایشان وفی العذاب هم خالدون و ایشان جاودان باشند در عذاب ولو کانوا یومنون و اگر باشند یهود که ایمان ارند بالله والنبی بخدای و پیغمبر خود
وما انزل الیه و آنچه فرستاده شده است بدان پیغمبر تورات ما اتخذوهم اولیاء هر آینه فرا نگیرند مشرکان را بدوستی چه فرمان موسی و حکم تورات
که با کفار دوستی نکنند و می شاید که مراد منافقان باشند یعنی ایشان اگر بمحمد و قرآن ایمان داشتندی با اهل کفر دوستی نکردندی ولکن کثیرا لیکن
بسیاری منهم از یهودیان و منافقان فاسقون خارجند از دایره ایمان لتجدن اشد الناس هر آینه می یابی تو سخت ترین مردمان عداوة از روی
دشمنی للذین امنوا الیهود بانکسانکه ایمان ارند یعنی گرویدند از جهودان والذین اشرکوا و آنانکه شرک آوردند یعنی بدترین دشمنی مومنان را جهودند
و مشرکان و بدترین سبب در مخالفت ما موافقت دارند ولتجدن اقربهم و می یابی تو نزدیکترین ادمیان مودة للذین امنوا از روی دوستی
مومنان الذین قالوا انا نصاری آنانرا که میگویند ما ترسایانیم چه دلهای ایشان نرم تر است و بدوستی مشرکان را استظهار نمیجویند ذلک و آن قرب مودت
بان منهم بسبب آنست که بعضی از ایشان قسیسین دانایان و راست گویانند و رهبانا و عابدان صومعه نشینند وانهم لا یستکبرون و بسبب آنکه
ایشان گردن کشی نمیکنند از قبول علما گفته اند مراد از آنها که قرب و مودت با مومنان داشتند نجاشی و اصحاب او بودند چه او و نصاری حبش در قتل مسلمانان
و تخریب بلاد و عدم مساجد ایشان کم از یهود نیستند اما نصاری حبشه که قرآن از جعفر ابن ابی طالب رضی الله عنه استماع نمودند دل ایشان بمسلمانی
مایل شد و نجاشی ایشان ایمان آورد و بعضی بر آنند که چون جعفر از دیار حبشه مراجعت نمود نجاشی جمعی از دانا از علماء مملکت خود بخدمت
حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله فرستاد و چون ایشان باستانه حضرت رسیدند و آنحضرت سوره یاسین بر ایشان خواند بسیار بگریستند
و احکام قبول کرده با یکدیگر گفتند که قرآن مشابهت تمام دارد بانچه بر عیسی علیه السلام نازل شده و از قایلان انا نصاری ایشانند و اذا سمعوا
و چون شنوند این علما و عباد و از جعفر طیار یا از سید مختار صلی الله علیه و سلم ما انزل الی الرسول آنچه فرستاده شده است بر رسول تری اعینهم
می بینی چشمهای ایشانکه از رحمت دلهای ایشان تفیض من الدمع میریزد اشک مما عرفوا من الحق از آنچه شناختند از سخن راست یقولون میگویند ربنا
ای پروردگار ما ایمان آورده ایم بدین پیغمبر و باین پیغمبر فاکتبنا مع الشاهدین پس بنویس ما را از گواهانکه اداء شهادت کرده اند بحقیقت قرآن و
نبوت محمد صلی الله علیه و سلم یا ما را داخل امة محمد گردان که گواهان انبیا اند روز قیامت در خبر است که یهود و رفیقان جعفر را سرزنش کرده اند
چه زود ایمان آورده اید و مدتها است که ما را دعوت میکنند قبول نمیکنیم با اهل حبشه با اهل نجاشی گفتند ایمان آوردی بکسی که او را ندیده
حق سبحانه خبر داد که ایشان در جواب گفتند وما لنا لا نؤمن بالله و چیست ما را که ایمان نیاوریم بخدای وما جاءنا من الحق و بانچه بما آمد از حق
یعنی کتاب و پیغمبر ونطمع ان یدخلنا و حال آنست که ما طمع میداریم که اندر آرد ما را در بهشت ربنا ای پروردگار ما مع القوم الصالحین با گروه
صالحان که امة حضرت رسالتند فاثابهم الله پس جزا داد خدای تعالی ایشانرا بما قالوا بانچه گفتند از روی اعتقاد و اخلاص جنات تجری بوستانها
که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان یا منازل جویها خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در آن وذلک جزاء المحسنین و اینست پاداش نیکوکاران
والذین کفروا و آنانکه کافر شدند وکذبوا بآیاتنا و بدروغ داشتند آیتهای ما را اولئک اصحاب الجحیم آن گروه اصحاب دوزخند در اکثر تفاسیر اورده اند
که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم بر صحابه وصف قیامت میکرد از هول آن روز همه باز نموده اصحاب که صدیق و مرتضی و ابن مسعود و مقداد
و ابوذر و سلمان رضی الله تعالی عنهم از ایشان بوده اند در خانه عثمان بن مظعون مجتمع شده بر آن اتفاق کردند که بقیه عمر روز بصیام و شب بقیام

گذرانند و بر فراش

گذرانند و بر فراش خواب نکنند و گوشت و چربی نخورند و گرد زنان نگردند و ترک دنیا کرده و گلیم پوشیده گرد عالم بگردند و برین اتفاق کرده سوگند
سوگند یاد کردند این خبر بحضرت رسالت پناه علیه صلوات الله رسیده فرموده که من مامور نیستم بر آنچه شما فکر کرده اید بدرستی که نفس شما را
بر شما حقی است پس روزه دارید و افطار کنید و در شب قیام نمایید و بخسپید که من می خورم و خواب میکنم و گوشت و چربی میخورم و با زنان
در می آیم فمن رغب عن سنتی فلیس منی و این آیه نازل شد که یا ایها الذین امنوا ای گروه مومنان لا تحرموا حرام مکنید طیبات ما احل الله لکم چیزها
پاکیزه و لذیذ که خدای بر شما حلال کرده ولا تعتدوا و تجاوز مکنید از حدود آلهی که آنچه حلال است بر شما حرام مسازید ان الله بدرستی که خدای
لا یحب المعتدین دوست نمیدارد آنرا که از حدود در گذرند وکلوا مما رزقکم الله و بخورید از آنچه خدای روزی داده است حلالا طیبا در حالتیکه حلال
پاک باشد واتقوا الله الذی و بترسید از تحریم ما احل الله تعالی از آن خدای تعالی که انتم به مومنون شما بدو گرویده اید نقلست که بعد از نزول این آیه
گفتند یا رسول الله چه سازیم بسوگندی که خورده ایم آیه آمد که لا یواخذکم الله مواخذه نمیکند شما را خدای تعالی باللغو فی ایمانکم بلغو در سوگندهای
شما و لغو نزد مذهب امام شافعی رضه کلامی بی قصد بر زبان گذرد چون لا والله و بلی والله و نزد امام اعظم رضی الله عنه آنکه سوگند خورد بر چیزی که گمان
آنکه چنین باشد و چنان نباشد و این سوگند در شرع مواخذ نیست ولکن یواخذکم و لیکن مواخذه میکند شما را بما عقدتم الایمان بانکه ببندید سوگند ها را و یمین
معقود آنست که بزبان گوید و بدل قصد کند پس اگر چنین سوگند بشکنند فکفارته پس کفارت شکستن آن اطعام عشرة مساکین طعام دادن
ده مسکین است هر یکی را مدی بقول امام شافعی رضی الله عنه نصف صاعی از گندم یا صاعی از جو و خرما و نزد مذهب امام اعظم رضی الله عنه
بوزن عراقی چهار منست که هشت رطل باشد بوزن حجازی پنج رطل و ثلث مدی باشد و بقول اهل حجاز رطلی و بقول عراقیان دو رطل
و رطلی نیم منست و بر هر تقدیر طعام باید داد من اوسط ما تطعمون اهلیکم از میانه آنچه اهل خود را طعام میدهید نه عالی و نه دون او کسوتهم
یا کفارت پوشش ده درویش است [illegible] ثوبی جامع که با او نماز توان گزارد چون قمیص و سراویل باید و ازار و اگر بزنی دهد مقنعه نیز اضافت
باید کرد و نزد جمعی دیگر جامه باید که ستر عورت کند او تحریر رقبة یا کفارت آزاد کردن بنده است و امام شافعی رضی الله عنه میگوید که سالم
ز عیب باید خواه مومن باشد و خواه کافر فمن لم یجد پس هر که در نیابد از این کفارت ثلثه فصیام ثلثة ایام پس کفارت او سه روز
روزه داشتن است پی در پی و نزد امام شافعی رضی الله عنه تتابع شرط نیست ذلک این مذکور شد کفارة ایمانکم کفارت سوگندان شما است اذا حلفتم چون سوگند
خورید و بشکنید واحفظوا ایمانکم و نگاه دارید سوگندان خود را و سوگند مخورید کذلک همچنین که کفارت یمین را بیان کرد یبین الله لکم آیاته
بیان میکند و روشن میگرداند خدای برای شما نشانهای شرع لعلکم تشکرون شاید که شکر گویید نعمت این تبیین و تعلیم را مفسران بر آنند که حق
سبحانه در باب خمر چهار آیه نازل گردانید ومن ثمرات النخیل والاعناب تتخذون منه سکرا و رزقا حسنا در آن زمان حلال بوده دوم
وقتی که عمر بن الخطاب و معاذ بن جبل رضی الله عنهما در باب خمر و سکر پرسیدند از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم جواب آمد که قل فیهما اثم
کبیر ترک کرده اند و جمعی بملاحظه منافع للناس بدان اشتغال مینمود سیوم در مهمانی عبدالله بن عوف رضی الله عنه که امام ایشان در نماز شام
قل یا ایها الکافرون را بحذف لات خواند آیه آمد که لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری اکثر صحابه گفتند که شرب چیزی که میان ما و نماز حایل شود
لایق نیست یکبارگی ترک کردند چهارم در زمانیکه عتبان بن مالک طرح ضیافتی افکنده و بعضی از مسلمانان را که سعد وقاص رضی الله عنه

ازایشان بود بمهمانی آورده بعد از طعام بشرب خمر اقدام نمودند در حالت مستی سعد وقاص انشاء شعری که بهجاء انصار بود انشاء نمود یکی از مجلسیان
بر سعد را شکست مجلس را منغص کردانید و سعد شکایت آن حکایت در مجلس معلی حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله عرض کرد فاروق اعظم
رضی الله عنه زبان نیاز بر کشاده دست دعا بر داشت که اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا آیهٔ تحریم فرود آمد که یا ایها الذین امنوا ای گروه مومنان
انما الخمر جز این نیست که خمر و همه مسکرات درین داخل است والمیسر و قمار و این نیز عامست نرد و کعبتین و بیضه و غیر آن والانصاب و بتان که نصب
کرده اند برای عبادت والازلام و تیرهای اقداح رجس پلید است من عمل الشیطان از وسوسهٔ شیطان قرین است فاجتنبوه پس اجتناب کنید
ازین پلید لعلکم تفلحون تا شاید که شما رستکار شوید بدین اجتناب انما یرید الشیطان جز این نیست که میخواهد شیطان ان یوقع بینکم آنکه در افکند
در میان شما العداوة والبغضاء دشمنی و خصومت فی الخمر در خوردن خمر والمیسر و در باختن قمار ویصدکم و باز دارد شما را عن ذکر الله
از یاد کردن خدای وعن الصلوة و از گزاردن نماز فهل انتم منتهون پس هستید شما باز ایستادکان استفهام بمعنی امر است یعنی باز ایستید بعد
ازانکه بر معایب منکرات مطلع شدید در اخبار آمده که چون این آیه نازل شد فاروق رضی الله عنه گفت انتهینا یا رب و در تیسیر آورده که
دلیل است بر حرمت خمر اول آنکه خمر را با قمار قرین ساخت و قمار حرامست پس قرین وی نیز حرام باشد دوم او را با بت پرستی در یک سلک
کشید و شرک بر همه حرامست پس این نیز حرام باشد سیوم او را رجس گفت یعنی پلید و هر چه پلید است حرامست پس خمر نیز حرام بود
چهارم فرمود که از عمل شیطانست و هر چه کار شیطان بود حرام بود پنجم امر کرد که از وی کناره شوید و هر چه دور بودن ازو فرض بود حرام باشد
ششم آنکه رستکاری با جتناب ازو منوط و متعلق ساخت و هر چه رستکاری در اجتناب ازو بود حرامست هفتم فرمود که سبب
دشمنی و خصومت و هر چه میان مسلمانان سبب عداوت بود حرامست هشتم باز دارنده است از یاد خدای و باز دارد حرامست
نهم سبب منع است از نماز پس آنک حرام بود دهم فرمود که باز ایستید از آن یعنی ترک کنید و هر چه ترک آن فرض است حرام باشد و آن تهدیدی
که در احادیث آمده غافلان را همین کفایت که مدمن الخمر کعابد الوثن یعنی مدمن الخمر مانند بت پرستنده است نظم بی می دل جگر
امیخته ∴ بر جگر دل نمکدان ریخته ∴ پنجه آن درد که چهره خراشید ∴ گشت قلم پنجه دی برکشید واطیعوا الله و فرمان برید خدای را در اجتناب
از خمر واطیعوا الرسول و فرمان برداری کنید رسول را در آنچه او نهی کند واحذروا و حذر کنید از مخالفت فرمان خدا و رسول فان تولیتم
پس اگر اعراض کنید از امر و نهی فاعلموا پس بدانید انما علی رسولنا آنکه نیست بر رسول ما البلاغ المبین مگر رسانیدنی روشن پس چون حکم با شما رسانید
و نهی را اعراض شما او را ضرر نرساند آورده اند که چون آیهٔ تحریم نازل شد بعضی از اصحاب گفتند یا رسول الله حال برادران ما که شاربان خمر بودند و حالا
شربت اجل چشیدند چون باشد این آیه نازل شد که لیس علی الذین امنوا نیست آنانکه ایمان آورده اند وعملوا الصالحات و عملهای شایسته کرده اند
جناح فیما طعموا گناهی در آنچه خورده اند و بر ایشان حرام نبوده و در زندگانی نیز که قبل از حرمت ارتکاب آن نموده اند نمی نیست اذا ما اتقوا چون پرهیز
کنند از شرک وامنوا و ثابت در زند بر ایمان وعملوا الصالحات و کنند عملها شایسته ثم اتقوا پس پرهیز نمایند از محرمات وامنوا و ایمان آرند
بتحریم آن ثم اتقوا پس ثابت و مستقر باشند بر تقوی خود واحسنوا و کارها نیکو کنند یا احسان در زند در آن والله یحب المحسنین و خدای دوست
میدارد نیکوکاران را آورده اند که در عام حدیبیه جانوران شکاری در لشکرگاه مسلمانان غلبه کرده میان رخت و بار ایشان در آمدندی

دور بودن از یاد کردن خدای

جون ایشان احرام

چون ایشان احرام عمره بسته بودند از حرمان شکاری متالم میشدند حق سبحانه آیه فرستاد که یا ایها الذین امنوا ای گروه گرویدگان لیبلونکم
الله می آزماید شما را خدای یعنی با شما معاملهٔ آزمایندگان میکند بشیء من الصید بچیزی از صید در وقت احرام شما و چنان صیدی تناله ایدیکم می
رسد بدان دستهای شما چون صغار صید ورماحکم و بکبار صید نیزهای شما و این ابتلا برای آنست که لیعلم الله تا ببیند خدای یا بداند دوستان
او من یخافه بدان کسی که ازو میترسند بالغیب در غیب یعنی هنوز او را نادیده فمن اعتدی پس هر که از حد در گذرد و شکار کند بعد ذلک بعد ازین
ابتلا فله عذاب الیم پس او راست عذابی دردناک یا ایها الذین امنوا ای کسانیکه ایمان آورده اید لا تقتلوا الصید مکشید شکاری را و آن بمذهب
امام اعظم رضی الله عنه حیوانی بود که در اصل خلقت او ممتنع و متوحش بود خواه ماکول اللحم و خواه غیر آن و بمذهب امام شافعی رضی الله عنه و امام
مالک رضی الله عنه او حیوان بری است که ماکول اللحم بود و در همه مذاهب سگ گزنده و گرگ درنده و موش خوار و کلاغ و مار و کژدم در صید داخل نیست
پس میگوید غیر ازین مستثنات هیچ جانور وحشی را بقتل نیارند وانتم حرم و حالانکه شما محرم باشید بحج و عمره ومن قتله منکم و هر که بکشد از شما صید را متعمدا
یعنی داند که محرمست و قتل صید بر وی حرام و او ابو الیسر است رضی الله عنه که در عام حدیبیه گوره خر را بنیزه طعن کرد و بکشت پس متعمد اشارت
بدوست و اگر نه هر محرمی که صیدی را بکشد بعمد یا خطا فجزاء مثل ما قتل پس بر وی واجبست جزا مانند آنچه کشته است یعنی فدا دهد مانند صید
خود و آن فدا من النعم از چهارپایان بود چون شتر و گاو و گوسفند یحکم به حکم کنند بآن جزا ذوا عدل منکم خداوند عدل و دانش از اهل ملت
شما یعنی دو مرد دانا بگویند که مماثل آنچه کشته شده از نعم کدام میتواند بود هدیا در حالتی که آن جزا قربانی باشد بالغ الکعبة رسنده بحرم
کعبه یعنی بحرم برند و آنجا بذبح رسانند او کفارة یا بروی است کفارهٔ آن قتل طعام مسکین طعام دادن درویشان او عدل ذلک صیاما یا برابر آن
طعام که میدهد روزه داشتن لیذوق تا بچشد کشندهٔ صید در احرام وبال امره وکرانی و سختی خود را بالتزام کفارت باید دانست که چون
محرم قتل صید کند مثل آنچه کشته است قربانی باید کرد و نزد امام مالک و شافعی رضی الله عنهما در خلقت و هیات باشد چنانچه مثلا در شتر مرغ
شتری و در گوره خر گاوی و در آهو گوسفندی و در آهو بره و علی هذا القیاس و بقول امام اعظم رضی الله عنه آن صید را در موضع قتل او قیمت
باید کرد و اگر بها قربانی نشود قربانی خود بحرم فرستد یا طعام خود بدرویشان دهد هر مسکینی را نیم صاع از گندم و صاعی از غیر آن یا از بدل
طعام هر مسکینی یک روز روزه دارد و نزد امام شافعی رضی الله عنه درویشان را مدی طعام باید داد عفا الله عما سلف در گذشت و عفو فرمود خدای
تعالی از آنچه گذشته است که محرم قتل صید میکرده در جاهلیت و یا آنچه قبل از تحریم بوده ومن عاد و هر که باز گردد بمثل این عمل فینتقم الله منه
پس انتقام کشد خدای ازو والله عزیز خدای غالبست در حکم خود ذو انتقام خداوند انتقام است بر کسی که اصرار کند در معصیت احل
لکم حلال کردانیده شد بر شما صید البر شکار دریا بان مادمتم حرما مادام که شما باشید احرام کرفتگان واتقوا الله و بترسید از خدای
الذی الیه تحشرون آنکه بسوی او جمع کرده خواهید شد جعل الله الکعبة کردانید خدای کعبه را البیت الحرام که بیت احرام و خانهٔ محترم است
قیاما للناس سبب قوام امور مردمان در دین بواسطهٔ آنکه قیام حج و مناسک بدوست و در دنیا بجهت آنکه ایمنی از نهب و قتل از دست والشهر
الحرام و دیگر بکردانیده ماه حرام را نیز رابطهٔ قوام مهمات مردم یعنی کارها حج و سازند یا او جمیع اشهر حرام است که مردم در او از قتل و غارت
ایمن باشند والهدی والقلاید و کردانید قربانی ذوات قلاید را هم سبب قوام کارها یعنی با آنها از تعرض دزد و حرامی مامون و مصون شوند

صید البحر وطعامه متاعا لکم وللسیارة وحرم علیکم

ذلک الخ گفته شد لتعلموا برای آنست تا بدانید ان الله یعلم آنکه بتحقیق خدای میداند ما فی السموات وما فی الارض وانچه در آسمانها و زمینهاست وان الله
بکل شیء علیم وانکه خدای بهمه چیزها داناست پس انچه مقرر میکند از حلال وحرام از روی علم وحکمتست اعلموا ان الله بدانید که خدای شدید
العقاب سخت عقوبتست وکسی را که ارتکاب محارم او کند وان الله وبدرستی که خدای غفور رحیم امرزگار و مهربانست بر کسی که از محارم او بپرهیزد
ما علی الرسول نیست بر رسول الا البلاغ مگر رسانیدن احکام بمکلفان تا ایشانرا عذری نماند والله یعلم و خدای میداند ما تبدون
انچه اشکارا میکنید وما تکتمون وانچه پنهان میسازید از تکذیب وتصدیق و فعل و عزیمت قل لا یستوی الخبیث والطیب بگوی مساوی نیست پلید
وپاک یعنی حلال وحرام این حکم عامست در نفی مساوات میان نیک وبد در اشخاص واموال واعمال وغیر آن ولو اعجبک واگر بشگفت آرد
ترا کثرة الخبیث بسیاری خبیث چه اعتبار بجودت ورداءت دارد نه بکثرت وقلت فاتقوا الله پس بترسید از خدای در استحلال محرمات
یا اولی الالباب ای خداوندان عقلهای صافی لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید در معالم آورده که قومی بر سبیل استهزا از حضرت
رسالت پناه علیه صلوات الله سوالها میکردند یکی میگفت شتر من گم شده کجاست حق تعالی آیه فرستاد که یا ایها الذین امنوا ای کسانیکه گرویده اند
لا تسئلوا مپرسید عن اشیاء ان تبد لکم از چیزهائی که ظاهر شود بر شما جواب آن تسؤکم اندوهگین کرداند شما را وان تسئلوا عنها و
مپرسید از چیزها که اگر بپرسید ازان حین ینزل القرآن وقتی که فرود اید قرآن تبد لکم اشکارا شود برای شما واز عهده آن بیرون
نتوانید امد عفا الله عنها عفو کرد خدای ازان یعنی مپرسید از چیزهائی که در گذرانید ازان وبدان تکلیف نکرده اند کارزا آورده اند که چون
فریضه حج نازل شد سراقه بن مالک گفت آیا در هر سال فرض شده حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله ازو اعراض فرمود وا سه نوبت
این سخن را اعاده کرد حضرت فرمود که لا واگر گفتمی نعم هر سال واجب شدی شما را توانائی آن نیست فاترکونی ما ترکتکم واین آیه نازل
گشت که خدای در گذرانید وبدین سوال شما را مواخذه نساخت والله غفور رحیم و خدای آمرزگارست که عفو میکند بردبارست که
بعقوبت تعجیل نمینماید قد سألها قوم بدرستی که بپرسیدند از چیزها گروهی من قبلکم پیش از شما طلب ناقه نمودند و خوان یا که درخواست
مایده کردند ثم اصبحوا بها پس گشتند بآن سوالها کافرین از کافران یعنی بعد از شهود معجزه بدان نگرویدند و سبب نزول عقوبت شد
بر ایشان پس نیکبخت آن کس است که از حال دیگران عبرت گیرد و بقول و فعل فضولی اشتغال ننماید و درین باب گفته اند نظم
بگو انچه گفتن ضرورت شود ∴ دگر گفتها را فرو بند در ∴ بکار از فعلی که لازم تراست ∴ ز افعال بیحاصل اندر گذر ∴ آورده اند
که عمر بن لحی بعث قبیله بزرگ از قبایل عرب که یکی قریش بود بدین جاهلیت دعوت کرد واز دین اسمعیل علیه السلام متصرف
ساخت به بت پرستی ترغیب نمود و نصب اوثان و تعیین بحایر و سوایب پیش او بود واصح روایات دران باب آنست که چون ناقه
پنج بطن بزادی واخرین بطن نر بودی گوش او را بشکافتندی واز سواری و دوشیدن و باز کردن و موی بریدن منع کردندی
وازو هیچ گیاه واب دور نساختندی وانرا بحیره میگفتندی واگر شخصی را بیماری بودی و یا مسافری داشتی بجهت شفا بیمار یا قدوم
مسافر گفتی ناقه من سایبه است آن ناقه را سر دادی ودر همه چیز حکم بحیره داشتی وانرا سایبه گفتندی وگوسفند چون هفت بطن
بزادی بطن سابع را ملاحظه کردندی واگر انثی بودی میکشندی ازان ماست و در میان رمه سر دادندی واگر نر بودی گفتندی

ازان خدایان

ازان خدایان ماست وانرا ذبح کردندی واگر نر و ماده بودی نر را نمیکشتندی ومیگفتند وصلت اخاها یعنی انثی برادر خود را بپیوست
حکم او گرفته انرا وصیله خواندندی واگر ده ساله ناقه را البتن ساختی میگفتند حمی ظهره پشت خود را حمایت کرد دیگر سواری نمیکردندی وازو
هیچ اب و گیاه منع نمیکردند واو را حام میگفتند وازمان عمر بن لحی تا زمان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم اهل این قبایل بر این
بر دند وداعیه ایشان آن بود که حق تعالی بدین امر فرموده وحق سبحانه رد سخن ایشان کرد واین آیه امد که ما جعل الله تعیین نکرده است خدای
وامر نفرموده ومقرر نساخته من بحیرة هیچ چیز از ناقه گوش شکافته ولا سائبة ونه ناقه بچرا باز گذاشته ولا وصیلة ونه شاتی که برادر خود
پیوسته ولا حام ونه حمایت کننده ظهر خود را ولکن الذین کفروا ولیکن آنانکه کافر شدند چون عمر ابن لحی واتباع او یفترون افترا میکنند ومی
بندد علی الله الکذب بر خدای دروغ را که تحریم بدو نسبت میکنند واکثرهم وبیشتر کافران لا یعقلون نمیدانند حلال وحرام در تحلیل عقل را
کار نمیفرمایند بلکه بتقلید گذشتگان راه میروند واذا قیل لهم تعالوا وچون گویند مر ایشانرا که ای سرگشتگان الی ما انزل الله بانچه خدای
فرستاده است از حکم حلال وحرام والی الرسول وبیایید برسول که بیان کننده آن حکم است قالوا حسبنا گویند بس است ما را ما وجدنا علیه اباءنا
انچه یافته ایم پدران خود را بران اولو کان اباؤهم آیا تقلید میکنند واگرچه باشند پدران ایشان لا یعلمون شیئا نمیدانند چیزی را ولا یهتدون و
نمی یابند راه را یعنی ایشان جاهل وگمراه بودند تقلید ایشان نافع نیست بلکه تقلید عالم وراه نمای باید کرد تا کار کسی به تحقیق انجامد نظم
از محقق تا مقلد فرقهاست ∴ این یکی کوه است وان دیگر صداست ∴ منبع گفتار این سوزی بود ∴ وان مقلد کهنه اموزی بود
دست در بینا زنی آیی براه ∴ دست در کوری زنی افتی بچاه یا ایها الذین امنوا ای گروه گرویدگان علیکم انفسکم برشما باد محافظه
نفسهای شما والتزام اصلاح آن لا یضرکم زیان نرساند شما را من ضل هر که گمراه شد اذا اهتدیتم چون شما راه یافته باشید واز
جمله اهتدا آنست که نهی منکر کنند بحسب طاقت خود ونگوید که ضلال دیگری مرا زیان ندارد بیت اگر بینی که نابینا و چاه است ∴ اگر
خاموش بنشینی گناه است ∴ این ایه وقتی فرود امد که مومنان حسرت میخوردند بر کافران وتمنای ایمان میکردند حق تعالی فرمود که شما خود را
نگاه دارید که از گمراهی کافران مومنان نهندی را ضرری نیست الی الله بسوی خداست مرجعکم بازگشت شما جمیعا فینبئکم پس
خبر خواهد داد شما را بما کنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکردید اورده اند که تمیم داری وعدی بن بدید که از انصاری بودند بتجارت عزیمت شام
کردند ومسلمانی بدیل نام که مولای عمرو بن عاص بود با ایشان همراه شد چون بولایت شام رسیدند بدیل بیمار شد انچه با خود داشت از نقود و
امتعه بر صحیفه ثبت کرد در میان رخوت مخفی ساخت ومرض او اشتداد یافته تمیم وعدی را وصیت نمود که ترکه او را باهل او رسانند ایشان بعد از
وفات رخوت را بجوزه تصرف در آوردند وانائی از نقره که بزر منقش ساخته بودند سیصد مثقال نقره در انجا بود از میان امتعه او بر داشتند
باقی را بمدینه آورده تسلیم اهل وی کردند وورثه در میان امتعه صحیفه بدیل را که مشتمل بر مفصل رخوت او بود یافتند چون انا مذکور در
میان آن نیافتند رجوع بتمیم وعدی کردند ایشان ابا نمودند وواقعه بمجلس معلا حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم آوردند واین آیه نازل شد
که یا ایها الذین امنوا ای کسانیکه گرویده آید بانچه شما را فرموده اید شهادة بینکم گواهی وصیت است در میان شما اذا حضر چون حاضر شود احدکم
الموت یکی از شما علامت مرگ پس باید که گواه باشد حین الوصیة هنگام وصیت کردن اثنان دو تن ذوا عدل خداوندان انصاف منکم

از عقارب شما علامت از مسلمانان او آخران یا دو تن دیگر من غیرکم از غیر شما یعنی از اهل ذمه و حالا این حکم منسوخ است و گواهی ذمی مسلمانان
نمی شود باجماع ان انتم. چون شما ضربتم فی الارض سفر کنید در زمین فاصابتکم پس برسد بشما مصیبة الموت رسیدن مرگ یعنی نزدیک شود بمرگ
محصل کلام آنست که چون در سفر بر مرگ مشرف شوید دو کس را برای وصیت خود گواهی گیرید از مسلمانان یعنی از غیر ایشان اگر در سفر باشید و گواه ...
شود تحبسونهما باز میدارید آن دو تن را که غیر از شما اند من بعد الصلوة از پس نماز دیگر فیقسمان بالله پس سوگند خورند بخدای ان ارتبتم اگر شک دارید
در ایشان و مضمون سوگند این باشد که لا نشتری به بدل نمیکنیم باین سوگند ثمنا بهای اندک مال دنیا است یعنی برای طمع مال میت سوگند بدروغ نمی
خوریم ولو کان ذا قربی و اگر چه مشهود خویش ما باشد که سوگند دروغ یاد نمیکنیم ولا نکتم و نمیپوشیم شهادة الله گواهی خدا را یعنی گواهی خدای را که ما
قبلت آن فرموده انا اذا بدرستیکه ما آن وقت بپوشیم گواهی را لمن الاثمین از بزه کاران باشیم پس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم تمیم و عدی را
بعد از نماز دیگر نزدیک منبر سوگند داد که ما قصد مال بدیل نکردیم و این سوگند را براستی میخوریم و بفرمود تا دست از ایشان باز داشتند بعد از آن
آن کم شده در دست ایشان یافتند و میان ایشان و ورثه بدیل در آن باب مجادله از حد اطناب بگذشت و ایشان میگفتند که ما این ظرف را از بدیل خریده
بودیم اما بسبب آنکه بینه نبود اقرار نکردیم و انکار پیش آوردیم و دیگر باره بمجلس شریف حضرت رسالت صلی الله علیه [و سلم] رجعت نمودند و آیه آمد که فان
عثر پس اگر اطلاع یافته شود علی انهما بر آنکه آن دو گواه استحقا مستحق شدند و موجب گشتند اثما گناهی را بسبب خیانة فاخران
یقومان پس دو گواه دیگر برخیزند مقامهما بجای آن خاین من الذین استحق علیهم الاولین از قوم آنانکه خیانت بجهت ایشان واقع شده بر گواهان
یعنی ورثه آنانکه اول بودند در ذکر و اد هم اولیا میت اند و حفص استحق معلوم میخواند و اولیا نیز قراة اوست یعنی دو گواه که احق و اولی اند بشهادت
از آن دو بیگانه زیرا که خویشاوندان و شناسا بحقیقت اند و ایشان بگواهی قیام نمایند فیقسمان بالله پس سوگند خورند بخدای مضمون آنکه لشهادتنا
هر آینه گواهی ما احق من شهادتهما سزاوارتر و راست تر از گواهی آن دو تن که قبل ازین گواهی دادند و ما اعتدینا و ما ستم نمیکنیم و از حد در نمی
گذریم درین گواهی انا اذا بدرستیکه اگر چنین انهکام لمن الظالمین از ستمکاران باشیم که باطل را در موضع حق وضع کرده ایم پس
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود تا عمرو بن عاص و مطلب بن وداعه برخاستند سوگند خوردند بخدای بعد از صلوة عصر که آنا حق بدیل بوده و ایشان
خیانت کرده اند بعد از آن حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم حکم فرمود تا آنرا بورثه بدیل داده اند ذلک این حکم که کردیم آوردیم این شاهد
ادنی نزدیکتر است ان یاتوا آنکه بیایند گواهان بالشهادة بگواهی علی وجهها بر وجهی که حق آنست او یخافوا و نزدیکتر است بآنکه بترسند ان ترد
ایمان آنکه رد کرده شود سوگند بر مدعیان بعد ایمانهم بعد از سوگند که ایشان خورده اند و مدعی سوگند خورد و ایشان بظهور خیانت و سوگند
دروغ رسوا شوند و اتقوا الله و بترسید خدای را بخوردن سوگند دروغ و اسمعوا و بشنوید او خدا را بسمع اجابت والله و خدای لا یهدی راه
نماید القوم الفاسقین گروه فاسقان را که خائنان و گواهان دروغ اند یوم یجمع الله الرسل یاد کن روزی را که خدای جمع کرده پیغمبران را
فیقول پس گوید ایشانرا ماذا اجبتم بچه چیز اجابت کرده شدید یعنی قوم شما شما را در چه چیز اجابت کردند وقتی که ایشانرا بتوحید دعوت
کردید سوال برای توبیخ منکران است یا بجهت ادای شهادت انبیا علیهم السلام بر مومنان قالوا گویند پیغمبران لا علم لنا هیچ علمی نیست ما را
جنب علم تو انک انت بدرستیکه تو علام الغیوب داننده نهانی پس تو میدانی که با ما چه ظاهر کردند و هر چه در دل نهاد داشتند و چه چیز را اجابت نمودند

و چه چیز را انکار کردند

و چه چیز را انکار کردند اذ قال الله یاد کن چون گفت خدای یا عیسی ابن مریم ای پسر مریم اذکر نعمتی یاد کن نعمت مرا که انعام کردم
علیک بر تو و علی والدتک و بر مادر تو اذ ایدتک و یاد کن چون تقویت کردم ترا بروح القدس بجبرئیل یا بکلامی که بدان احیا دین کردی یا احیا
موتی و گفته اند روح القدس انجیل است تکلم الناس سخن گوئی با مردم فی المهد در گهواره و آن معجزه تو بود و کهلا و سخن گوئی در
حال کهولت یعنی سخن تو در حال طفولیت و کهولیت از روی فصاحت و بلاغت یکسانست این آیه استدلال میکنند بر نزول عیسی علیه السلام
و باتفاق علما قبل از کهولت باسمان رفته و بهمان سن نازل خواهد شد و در زمین بسن کهولت خواهد رسید و اذ علمتک الکتاب و
دیگران یاد کن ای عیسی چون آموختیم ترا کتاب یعنی کتابت و خط و الحکمة و فهم چیزها و التوریة و معانی و حقایق توریة و الانجیل و انجیل و اذ تخلق
و یاد کن آنرا که میسازی من الطین از گل کهیئة الطیر مانند هیات مرغ باذنی بفرمان من فتنفخ فیها فتکون طیرا باذنی پس در دمی در آن
هیات پس شود آن هیات مرغ بامر من و تبرئ الاکمه و از علت بیرون می آری کور مادرزاد را و چشم او را روشن میکنی و الابرص
و پاک ... علت ... میسازی ابرص را باذنی بامر من و اذ تخرج الموتی و چون بیرون می آری مردگان را از قبور و ایشان زنده باذنی بفرمان
من و اذ کففت بنی اسرائیل و یاد کن چون باز داشتیم شر بنی اسرائیل را یعنی جهودانرا عنک از تو که قصد قتل تو داشتند اذ جئتهم وقتیکه آمده بودی
بایشان بالبینات بمعجزها روشن از آنجمله کور شد فقال الذین کفروا پس گفتند آنانکه کافر شدند منهم از بنی اسرائیل ان هذا نیست این
ابر و اخبار سایر معجزات که عیسی مینماید الا سحر مبین مگر جادوی روشن یعنی بر هیچکس مخفی نماند که این سحر است و اذ اوحیت الی الحواریین و
یاد کن ای محمد آنرا که او کردم مر حواریان را بزبان پیغمبر خود ان امنوا بی آنکه ایمان آرید بمن و برسولی و پیغمبر فرستاده من قالوا امنا گفتند ایمان
آوردیم و اشهد باننا مسلمون و تو گواه باش که ما گردن نهادگانیم فرمان ترا اذ قال الحواریون و یاد کن آنرا که گفتند حواریان که خواص عیسی علیه السلام
بودند یا عیسی ابن مریم ای پسر مریم هل یستطیع ربک هیچ فرمان تو میبرد یعنی اجابت میکند دعا پروردگار تو تا دعا کنی ان ینزل علینا آنکه
فرو فرستد برای ما مائدة من السماء خوانی آراسته از آسمان مائده خوانی را گویند که بر وی طعام باشد ایشان از عیسی خوانی از طعام طلبیدند قال
اتقوا الله گفت عیسی بترسید از خدای و مثل این سوالها مکنید ان کنتم مومنین اگر هستید شما باور دارندگان بکمال قدرت او و بصحت
نبوت و قالوا گفتند از روی تمهید معذرت که ما در قدرت کامله او شکی نداریم ولیکن نرید ان ناکل منها میخواهیم که بخوریم طعام از آن
مائده و تطمئن قلوبنا و آرام گیرد دلها ما را با نضمام علم عیانی با دانش برهانی یعنی مشاهده با استدلال جمع شود و نعلم ان قد صدقتنا و بدانیم که تو راست
گفتی با ما در آنکه هر چه از خدای درخواهید شما را روا دارد و نکون علیها و باشیم بر آن مائده من الشاهدین از گواهان وقتی که از ما گواهی طلبند
از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که چون حواریان طلب طعام کردند عیسی علیه السلام فرمود که سی روز روزه دارید که از خدای طلبید
آنچه خواهید حواریان سی روز روزه داشتند پس گفتند یا عیسی ما و اهر کار این کار کردیم مارا طعام میداد پس از خدای درخواه تا مارا طعام
دهد و سلمان رضی الله عنه نقل میکند که حواریان سوال مائده کردند عیسی علیه السلام پشمینه در پوشید و دعا کرد چنانچه حق تعالی
فرمود قال عیسی ابن مریم گفت عیسی پسر مریم اللهم ای خداوند ما اللهم کلمه بزرگوار است ابو رجاء عطاردی گفته که نود و نه نام از نامهای
الهی در میم اللهم تعبیه است و از نضر بن شمیل نقل کرده اند که هر که بگوید اللهم خدایرا بهمه نامها یاد کرده باشد عیسی علیه السلام در

وقت طلب مائده حق سبحانه را بدین کلمه خواند پس گفت ربنا ای پروردگار ما انزل علینا فرو فرست بر ما مائدة من السماء خوانی از آسمان تکون عیدا
که باشد آن خوان واعیدی یعنی وقت نزول آن عیدی باشد لاولنا واهل زمان ما را واخرنا وآنانرا که از پس ما آیند تا اول و آخر ما از آن خوان بهره یابند
وایة منک و باشد آن خوان آیتی یعنی علامتی صادر از حضرت تو بر کمال قدرت تو و صحت رسالت من وارزقنا و روزی گردان ما را آن خوان یا توفیق شکر
بران وانت خیر الرازقین و تو بهترین روزی دهندگانی قال الله گفت خدای تعالی انی منزلها من فرو فرستنده ام خوانرا علیکم بر شما جهت اجابت سوال
شما فمن یکفر پس هر که کافر شود بعد منکم بعد از نزول مائده از شما فانی اعذبه پس من او را عذاب کنم عذابا عذابی که در هیچ جای لا اعذبه آن عذاب نکنم
احدا من العالمین یکی از عالمیان پس حق تعالی دو ابر فرستاد و سفرهٔ سرخ از میان ایشان پیش حواریان افتاد عیسی بگریه درآمد و گفت اللهم اجعلنا
من الشاکرین و گفت خدایا این خوانرا رحمت گردان و عقوبت مگردان پس وضو ساخت و نماز گزارد و بگریست و گفت بسم الله خیر الرازقین و
از سر سفره برداشت خوانی بدید امداد آراسته بر و ماهی بریان که پوست و خار نداشت و روغن از آن میچکید نزدیک سر او نمک و بر پیش دم او سرکه و بر
حوالی آن انواع تره ما گرگند و پنج گرده بر خوان نهاده بر یکی زیتون و بر یکی عسل و بر سیوم روغن و بر چهارم پنیر و بر پنجم قدید شمعون برخاست که یا روح
الله این از طعام دنیاست یا از طعام آخرت عیسی فرمود که از هیچ کدام نیست بلکه طعامیست که حق سبحانه بقدرت خود ایجاد کرده بخورید آنچه
طلب کرده اید و شکر گوئید تا نعمت زیاده گردد گفتند یا روح الله اگر درین آیة آیتی بنمائی موجب ازدیاد یقین گردد عیسی علیه السلام فرمود
ماهی بریان که زنده شو فی الحال بفرمان حق تعالی بجنبش آمد عیسی فرمود بحال اول باز رو همان ماهی شد بریان پس حواریان بتهدید ابالی ابر
از آن مائده بخوردند و عیسی علیه السلام بیماران و معلولان و درویشانرا طلبید و گفت بخورید شما را عطاست و دیگرانرا بلا هزار و سیصد تن
از آن خوان خوردند و هیچ چیز از آن خوان از آنچه بود کم نشد و هیچ فقیری از آن نماند الا که توانگر شد و هیچ بیماری نخورد الا که شفا یافت پس
مائده باسمان رفته و دیگر روز بچاشتگاه باز آمد و اغنیا و فقرا همه از آن تناول نمودند و بعد از چهل روز غایب شد روزی آمدی و روزی نه
همچون ناقه صالح پس وحی آمد که ای عیسی مائده را بفقرا ده نه باغنیا و توانگران ازین حکم مضطرب شدند و در مائده شک آوردند و آنرا بر جا
حمل کردند و هشتاد و سه تن و بقول صاحب معالم سیصد و سی تن مسخ شدند بصورت خوک و بعد از سه روز بمردند واذ قال الله و یاد کن چون
گفت خدای یا عیسی ابن مریم عیسی پسر مریم را بعد از رفع او باسمان یا گوید خدای روز قیامت عیسی را برای توبیخ و تقریع نصاری ءانت
قلت آیا تو گفتی للناس مر مردمانرا اتخذونی بگیرید مرا وامی و مادر مرا الهین دو خدا من دون الله بدون خدای قال سبحانک گفت
عیسی پاکی یاد میکنم ترا از شرک تنزیه کردنی ما یکون لی نسزد و نشاید مرا ان اقول آنکه بگویم ما لیس لی بحق آنچه وانسزاوار نباشد ان
کنت قلته اگر بوده‌ام که گفته‌ام آنرا فقد علمته پس بدرستی که تو دانسته آنرا تعلم ما فی نفسی تو میدانی آنچه در نفس منست ولا اعلم و من نمیدانم ما فی
نفسک آنچه در ذات تست انک انت بدرستی که تو علام الغیوب دانای پوشیده‌هائی ما قلت لهم نگفتم مر ایشانرا یعنی امت خود را الا ما امرتنی
به مگر آنچه تو امر کردی مرا آنکه بگویم ایشانرا از توحید تو و من نگفتم و ایشانرا گفتم ان اعبدوا الله آنکه بپرستید خدایرا ربی که پروردگار
من وربکم و پروردگار شماست پس من خود را بنده مخلوق گفتم نه رب و خالق وکنت علیهم و بودم بر اقوال و افعال ایشان شهیدا
گواه و نگهبان مادمت فیهم مادام که بودم در میان ایشان فلما توفیتنی پس آنهنگام که فرا گرفتی یعنی دفع کردی باسمان یا بمیرانیدی

کنت انت الرقیب

کنت انت الرقیب علیهم بودی تو نگهبان بر ایشان و واقف احوال و اعمال ایشان وانت علی کل شیء و تو بر همه چیزها شهید گواهی و مطلع بران فان
ان تعذبهم اگر عذاب کنی ایشانرا بکفر فانهم عبادک پس ایشان بندگان تواند و بنده را بر مالک مطلقا اعتراض نرسد و ان تغفر لهم و
اگر بیامرزی ایشانرا بآنکه از کفر توبه کنند و ایمان آورده باشند فانک انت العزیز پس بدرستی که تو غالبی و قادر بر ثواب و عقاب الحکیم
دانا بهر چه کنی و محکم کار از عفو و عذاب قال الله گفت خدای در آن دانست که گوید خدای تعالی و ایراد بلفظ ماضی برای تحقق وقوعست کان
که قیامت قایم شد و خدای گفت هذا یوم این روزیست که درین روز ینفع سود دهد الصادقین راستگویانرا صدقهم راستی که واقع
شده از ایشان در دنیا لهم جنات مر این صادقانرا بهشتهاست تجری میرود من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها خالدین فیها در حالی که
جاوید باشند در آن ابدا تاکید است همیشه یعنی در زمان بودن ایشان را نهایت نیست رضی الله عنهم خشنود گشت خدای تعالی از ایشان بطاعت
ورضوا عنه و خوشنود گشتند ایشان از خدای تعالی بنیک کرامت ذلک این دخول جنات با حصول رضوان الفوز العظیم رستگاری بزرگست
لله ملک السموات والارض مر خدایرا پادشاهی آسمانها و زمینها وما فیهن و آنچه در سموات و ارضین است وهو علی کل شیء قدیر و او بر همه چیزها
تواناست بقدرتی از عجز و ضعف منزه و مقدس تبارک و تعالی و تقدس سورة الانعام مایة وسبع ایة بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
الذی همه ستایشها سزاوار خدایراست و مرجع همه ثناها حضرت کبریاست جل جلاله آن خداوندی که بقدرة خلق السموات بیافرید آسمانها بی
عمد و مددی والارض و بیافرید زمین را بی اصلی و ماده وجعل الظلمات والنور و پیدا کرد تاریکیها و روشنی را رد قول مجوس است که
الله خالق نور است و شیطان آفریننده ظلمت چه حق تعالی فرموده که نور و ظلمت هر دو مخلوق منند بعضی برانند که مراد از ظلمت و نور
شب و روز است و گفته‌اند جهل و علم یا معصیت و طاعت یا نار و جنت و در انوار فرموده که هدی و ضلالت و ازین جهت ظلمت را پیش آورد
که ضلالت متعدد است و نور را بلفظ واحد ایراد کرده که هدی یکی است و در بحر الحقایق فرموده که بیافرید آسمان دل و زمین نفس را و جعل
گرد ظلمات نفوس از صفات بهیمی حیوانی و اخلاق سبعی شیطانی و ظاهر ساخت نور قلوب را از اوصاف ملکی روحانی و اخلاق ربانی پس
با این همه دلایل و آیات ثم الذین کفروا آنانکه کافر شدند بربهم یعدلون با پروردگار خود برابری میدهند بتانرا یا عدول میکنند از پرستش
آفریدگار خود بعبادت غیر او هو الذی خلقکم اوست آنکه بیافرید شما را من طین از گل یا ابتدا کرد خلقت شما را از طین یعنی ابو البشر را از آن
مخلوق ساخت ثم قضی اجلا پس حکم کرد مدتی را چون بسر آمد مرگ برسد واجل مسمی عنده و مدتی نام برده و معین شده از نزدیک اوست که کس
نداند و بعد از گذشتن آن قیامت قایم گردد ثم انتم تمترون پس شما شک می‌آرید ای مشرکان با وجود پس شما شک می‌آرید ای مشرکان با وجود
این آیات در توحید و بعث یعنی بعد از آنکه ثابت شد که بدو خلقت خلق از وست پس شک نباید کرد که معاد خلق بدست اوست وهو الله و او
خداوند بحق و معبود مطلق فی السموات والارض در آسمانها و زمینها همه را او خدای بحق یعلم سرکم میداند آنچه پنهان شماست یعنی هر چه
در دل مخفی دارید وجهرکم و آنچه آشکار است یعنی بزبان می‌آرید ویعلم ما تکسبون و میداند آنچه میکنید از خیر و شر شما را بران جزا خواهد داد
در فتوحات میفرماید که سرکم اشارتست بنسبتی باطنی انسانی و جهرکم عبارت از نسبت ظاهری اوست صاحب بحر آورده که مراد از
سر خلافتست که در وی ودیعت نهاده و جهر صفات حیوانی و احوال نفسانی اوست و حقیقت آنست که آدمی را صورتیست جسمانی و معنی روحانی

بجم عالم از خلق است و بروح از عالم امر پس از مرتبه او بود و جهرش از مرتبه خلق و در نقد النصوص فرموده که انسان وانیست ذات
و جبین در یک روی ش خصایص ربوبیت است او در دیگر روی ش نقایص عبودیت هویدا چون بخصایص ربوبیت بنگری از همه موجودات بزرگوارتر است
و چون نقایص عبودیت شماری از همه کاینات خوارتر و بی مقدارتر اند نظم چون در خود از اوصاف تو یابم جزی ∴ جانا که بود کسی که از من
ذکری ∴ وان دم که فتد بحال خود هم نظری ∴ در هر دو جهان نباشد از من بتری ∴ پس حق سبحانه میفرماید که من اسرار خصایص شما در مرتبه
غیب میدانم و آثار نقایص شما را در عالم شهادت می شناسیم و دیگر میدانم آنچه شما میکنید از عملی که سبب ترقی باشد بدرجات انسانیه یا موجب
تنزل بدرکات حیوانیه و دانستن این دانا سالک را بر آن دارد که باصلاح و تزکیه اعمال مشغول شده از حضیض استیفاء حظوظ حیوانی
بذروه استیفاء نعیم روحانی متصاعد گردد نظم حیف باشد که عمر انسانی ∴ چون بهایم بخواب و خور گذرد ∴ آدمی چون تواند از کوشش
گرو شته بفضل درگذرد وما تاتیهم من ایة و نمی آید بکافران آیتی من آیات ربهم از آیتهای پروردگار ایشان یعنی قران یا ظاهر نمی شود
بر ایشان معجزه چون انشقاق قمر و انقلاع شجره و غیر آن الا کانوا عنها مگر آنکه هستند از آن آیه و معجزه معرضین اعراض کنندگان فقد
کذبوا بالحق پس دروغ داشتند قران را لما جاءهم آنهنگام که آمد بدیشان یعنی ظاهر شود بر ایشان انباء ما کانوا به خبرها آنچه بودند که
بدان یستهزؤن استهزا میکردند و ظهور آن در دنیا بوقت نزول عذاب بود بر ایشان یا بهنگام ارتفاع رایات اسلام و اقتدار و شوکت
سده سینه خیر الانام علیه الصلوة والسلام و ظهور آن اخبار بر کافران در آخرت روشن است الم یروا آیا ندیدند و ندانستند
که بقوة تجاریه کم اهلکنا چند هلاک کردیم من قبلهم پیش از ایشان من قرن از گذشتگان یعنی اهل زمانی که در وی
پیغمبری بود و قرن جمعی اند ده سال یا بیست یا هشتاد سال که اغلب اعمار مردم همان باشد و غیر ازین نیز گفته اند پس صفت اهل قرن میکند
مکناهم فی الارض جای کردیم را هلاک کردیم که ایشان را در زمین و مکان و آرامگاه دادیم یا در آن زمین و اهل آن متصرف ساختیم
یا ایشان را عطا کرده بودیم از مکنت مالم نمکن لکم آنچه شما را نداده ایم چون عمرهای دراز و قوت تمام و وسعت مال و استظهار بحشم و خدم وجعلنا
وارسلنا السماء علیهم مدرارا
الانهار و گردانیده بودیم جویهای آب را که پیوسته تجری من تحتهم میرفت در زیر درختان ایشان یا در زیر قصور و منازل ایشان که بر آن
مشرف بودند یا در تحت تصرف ایشان بودند که بمزارع و بساتین خورمی نمودند محصل کلام آنست که ایشان ممکن بودند در زمین و رفاهیت
و خصب و وسعت عیش میگذرانیدند فاهلکناهم بذنوبهم پس ایشان را هلاک کردیم بگناهان ایشان و سود نکرد ایشان را آن قوت و نعمت و
انشانا و پیدا آوردیم من بعدهم از پس هلاک ایشان قرنا آخرین گروهی دیگر در بن آیه کفار قریش را تنبیه کرد بهلاک در اجابت
آمده که نضر بن حارث و نوفل بن خویلد و ابن ابیه مخزومی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند ای محمد ما بتو ایمان نخواهیم
آورد تا وقتی که چهار فرشته از آسمان بیارند و گواهی دهند که این کتاب از خدای تعالی بشما آوردیم و در ضمن آن مکتوب این معنی
مندرج باشد که تو رسول وی ای آیه آمد که ولو نزلنا علیک و اگر فرستیم بتو کتابا فی قرطاس نوشته در ورقی فلمسوه بایدیهم پس ببینند و
بسایند آن را بدستها نمود و شبه ایشان در نزول آن کتاب از آسمان مرتفع شود لقال الذین کفروا هر آینه خواهند گفت آنها که
کافرانند ان هذا نیست این آورده بما الا سحر مبین مگر جادوی روشن بر همه کس و قالوا و گفتند کافران لولا انزل علیه ملک

چرا نمی نوشتند بر محمد فرشته که گوید این پیغمبر است ولو انزلنا ملکا و اگر فرو فرستیم فرشته لقضی الامر هر آینه حکم کرده شود بهلاک خلق چه سنت الهی
برین جاری شده که اگر معاینه ببینند فرشته را که چنان طلب کرده اند هلاک ایشان لازم بود ثم لا ینظرون پس مهلت داده نشوند بعد از نزول
ملک یک چشم زدن و چون مشرکان میگفتند که چرا فرشته برسالت نیامد ای حق تعالی فرمود که ولو جعلناه ملکا و اگر گردانیم رسول را فرشته
لجعلناه رجلا هر آینه ممثل کردانیم او را بصورت مردی چنانچه جبرئیل را بصورت دحیه کلبی ممثل میسازیم و این معنی بجهت آنست که قوه بشری دیدن
ملایکه بصورت اصلی ایشان وفا نمیکند مگر جمعی از انبیا علیهم السلام که بقوت قدسی مشاهده ایشان توانند نمود پس چون فرشته را فرستیم
بصورت بشر فرستیم وللبسنا علیهم و هر آینه در آن حال پوشیده گردانیدیم بر ایشان ما یلبسون آنچه بر خود پوشیده کردند او در یعنی
چنانچه رسالت ترا مسلم نمیدارند در آن وقت طعنه زنان نیز خواهند گفت ما هذا الا بشر مثلکم پس تسلی میدهد پیغمبر را از قول کافران
غبار ملال بر خاطر عاطر آنحضرت صلی الله علیه وسلم نشیند و میفرماید که ولقد استهزئ و هر آینه تکذیب نموده افسوس کرده اند برسل پیغمبران
که بوده اند من قبلک پیش از تو فحاق پس فرود آمده است بالذین سخروا منهم بآنکه سخریه کرده اند از رسل یعنی با ایشان استهزا نموده
ما کانوا جزاء آنچه بودند که بدان یستهزءون استهزا میکردند ایشان و آن جزاء عذاب نکال الهی بود که بگرد ایشان در آمد قل بگو اگر غدا
گذشتگان مسلم نمیدارید سیروا فی الارض سیر کنید در زمین گاهی بشام و بحجاز چون عاد و ثمود کنید ثم انظروا پس بنگرید بنظر عبرت که کیف کان
چگونه بوده است که عاقبة المکذبین آخر کار تکذیب کنندگان قل بگوی ای محمد پرس از ایشان که لمن ما فی السموات والارض کراست آنچه در آسمانها و
زمینهاست الی روی خالقیت و مالکیت و اگر ایشان جواب گویند اگر نه قل لله تو بگوی مر خدایراست کتب نوشته خدای علی نفسه بر
نفس خود یعنی التزام نموده از روی جود و فضل الرحمة رحمت را که قبول توبه است و عفو از معصیت و در احادیث آمده که حق سبحانه کتابی نوشته و
آن نزدیک اوست فوق العرش و مضمونش آنکه ان رحمتی غلبت غضبی و می شاید که مراد رحمت ذاتیه باشد که رحمت مطلقه و امتنانیه نیز گو
ان رحمت که همه چیز را رسیده و نتیجه آن عطا دادنست سابقه سوال و استعداد و احاجت و استحقاق چنانچه در مثنوی وارد است
مثنوی در عدم ما بیحقان کی بودیم ∴ که بدین جان و بدین دانش زدیم ∴ ما نبودیم و تقاضا ما نبود ∴ لطف تو ناگفته ما می شنود لیجمعنکم
بخدای که جمع خواهد کرد خدای شمارا الی یوم القیمة تا روز رستخیز یا جمع خواهد کرد شما را در قبور تا روز قیامت لا ریب فیه روزی که در وقوع آن
شکی نیست الذین خسروا انفسهم آنانکه زیان کردند در نفسها خود یعنی فطرت اصلی و عقل سلیم را که سرمایه ایشان بود ضایع ساختند فهم لا یؤمنون
پس ایشان ایمان نخواهند آورد و له ما سکن و مر خدایراست آنچه آرام دارد فی اللیل والنهار در شب و روز یعنی اوست مالک زمان و آنچه زمان و مکان
او را فرا گرفته و هو السمیع العلیم و اوست شنوا با آنچه کافران گویند و دانا بآنچه قصد کنند سبب نزول این آیه آن بود که جمعی از کفار قریش گفتند ای محمد
ما را معلوم شده است که احتیاج و مسکنت ترا بدین کار میدارد که پیش گرفته ما برای تو بطریق توزیع از اشراف قبایل چندان مال حاصل کنیم که
توانگر از جمله خویشان شوی بشرط آنکه ازین دین رجوع نمایی حق سبحانه و تعالی فرمود که هرچه شب و روز بدان اشتمال دارد از آن خدای
اگر خواهد پیغمبر خود را چندان مال دهد که توانگرترین خلق گردد قل اغیر الله بگو آیا غیر خدای را اتخذ ولیا فرا گیرم دوست یعنی غیر خدای را
دوست نگیرم فاطر السموات والارض بدید آرنده آسمان و زمین است و هو یطعم و او میخوراند خلق را یعنی روزی میدهد ولا یطعم و او را

داده نشود یعنی بی نیاز است از خلق و خلق محتاج قال الله تعالی ما ارید منهم من و ما ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین قل انی
امرت بگو بدرستی که تو من مامور شده ام ان اکون اول من اسلم بانکه باشم اول کسی که گردن نهد حکم خدای را بر اداء انکه سابق امت باشد در دین
و لا تکونن من المشرکین و مرا میگویند که مباش از مشرکان یعنی از شرک ارندگان قل انی اخاف بگو بدرستی که من میترسم ان عصیت ربی اگر عاصی
شوم در پروردگار خود و غیر او را پرستم عذاب یوم عظیم از عذاب روزی بزرگ که قیامت است من یصرف هر که بگرداند خدای را عنه از او
و حفص بصیغه مجهول میخوانند هر که گردانیده شود از و یومئذ در ان روز فقد رحمه پس بدرستی که حق بر و بخشایش فرموده است و ذلک و این بخشایش
خدای الفوز المبین رستگاری هویداست و ان یمسسک الله و اگر برساند بتو خدای بضر سختی چون مرض و فقر فلا کاشف له پس هیچ باز دارنده
برنده نیست الا هو مگر او و ان یمسسک بخیر و اگر برساند بتو نیکی چون غنا و صحت فهو علی کل شیء قدیر پس او بر همه چیز از نیها تواناست و هو القاهر
و اوست قهر کننده فوق عباده غالب بر بندگان خود فوقیت بمکانت بلکه بتصویر استعلا و عالیه حق است بقدرت و قهر و زبر همه مخلوقات
و هو الحکیم و اوست محکم کار در تدبیر خود الخبیر دانا بخفایای احوال بندگان نقل است که سفهاء قریش گفتند که ای محمد ما کسی نمی بینیم که ترا تصدیق
و از احبار یهود و علماء نصاری پرسیده ایم که صفت این و در کتب خویش دیده اید همه انکار کردند اکنون کسی که ما را که گواهی دهد
بر رسالت تو و حقیت کتاب تو ارائه کند قل بگو در جواب ایشان ای شیء چه چیز است اکبر شهادة بزرگتر از جهت شهادت یعنی گواهی کیست بزرگتر
از گواهیها قل الله بگو خدای بزرگترست شهید از جهت گواهی بینی و بینکم او گواهست میان من و شما یعنی گواه حقیقت و بطلان شما
و اوحی الی هذا القران و بمن وحی کردند این قران را لانذرکم به تا بیم کنم شما را بقران و اگر چه در ان بشارت نیز هست اما اکتفا کرده اند با حد الضدین
و من بلغ و دیگر اندازه میکنم هر که را قران بدو رسد از عرب و عجم و جن و انس مقاتل رحمه الله فرمود که هر که قران بدو رسیده حضرت رسالت صلعم
بدیر او بت و از اینجاست که محمد کعب قرظی گفته که من بلغه القران فکانما رای محمدا صلی الله علیه و سلم ائنکم لتشهدون ایا شما اید که گواهی میدهید
ان مع الله الهة اخری که با خدای هست خدای دیگر یعنی بتان قل لا اشهد بگو باری من گواهی نمیدهیم بدین قل انما هو بگو جز این نیست که
او اله واحد خداییست یگانه و من بدین وجه گواهی میدهم و اننی بری و بدرستی که من بیزارم مما تشرکون از انکه بوی شریک میدارید از
اصنام و غیران الذین اتیناهم الکتاب انکه ایشان را داده ایم کتاب را یعرفونه می شناسند رسول خدا را بحلیه و صفتی که مذکورست در توریة کما
یعرفون ابناءهم همچنانکه می شناسند پسران خود را بحلیه و صفت ایشان و او موافق روشن است آورده اند که حضرت فاروق رضی الله عنه
از عبد الله بن سلام پرسید که معرفت شما و حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم خدای خبر میدهد از انکه همچون معرفت فرزندانست بروجه
می تواند بود ابن سلام رضی الله عنه گفت من برسالت پیغمبر صلی الله علیه و سلم متیقن ترم از انکه بصحت نسب پسر خویش چون این را از توریة
دیده و دانسته ام و انرا معلوم ندارم که زنان چه ساخته اند عمر رضی الله عنه فرمود که خدای توفیق رفیق تو گرداناد ای عبد الله فقد
اصبت و صدقت الذین خسروا انفسهم انانکه زیان کار شدند در نفسهای خود را از مشرکان و اهل کتاب فهم لا یومنون پس ایشان نمی ارند
و من اظلم و کیست ستمکارتر ممن افتری از کسی که افترا کند و بر بندد علی الله کذبا بر خدای دروغ را بانکه ملایکه دختران وی اند و بتان ما را نزد وی
او شفیع خواهند بود او کذب بایاته یا انکه تکذیب ایات او کند که قرانست و انرا سحر و کهانت نام نهد انه لا یفلح الظالمون بدرستی که رستگار

نشوند ستمکاران

نشوند

ستمکاران یعنی کافران و یوم نحشرهم جمیعا و یاد کن روزی را که حشر کنیم همه ایشان را از عابدان و معبودان ثم نقول پس گوییم از روی توبیخ
للذین اشرکوا و انان را که شرک آوردند این شرکاؤکم کجا اند خدایان شما که شریک خدای می ساختید الذین کنتم تزعمون انان که گمان بردید که شما را
شفاعت خواهند کرد ثم لم تکن فتنتهم پس نباشد معذرت ایشان الا ان قالوا مگر انکه گویند والله ربنا بخدای که پروردگار ماست و ما
کنا مشرکین نبودیم ما از شرک آورندگان دروغ گویند و بدان سوگند یاد کنند مشرکان چون روز قیامت مشاهده کرامات و علو مقامات
اهل توحید کنند بعضی و بعضی را گویند بیایید تا انکار شرک کنیم که شاید که ما نیز نجات یابیم پس سوگند خورند بخدای تعالی که ما مشرک نبودیم
حق سبحانه مهر بر دهنها ایشان نهد تا جوارح ایشان بر کفر ایشان گواهی دهد انظر کیف کذبوا بنگر که چگونه دروغ میگویند علی انفسهم
بر نفسهای خود بنفی شرک از ان و ضل عنهم و گم گشت از ایشان ما کانوا یفترون انچه بودند که افترا میکردند و خدای را نقل که ابو سفیان
و ابی بن خلف و برادرش با جمعی دیگر در موضعی از مسجد الحرام اجتماع نموده استماع قران خواندن حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم کردند
نضر بن حارث را که تواریخ ملوک عجم خوانده بود و اخبار گذشتگان یاد داشت پرسیدند که این چیست که محمد میگوید ان لعین گفت من
نمیدانم که چه میخواند الا انکه لب می جنباند و افسانه پیشینیان میخواند چنانچه اخبارها من هم بر شما میخوانم این ایه نازل شد که و منهم و از کفار که
من یستمع الیک کس هست که گوش فرا میدارند بسوی تو وقتی که قران میخوانی و جعلنا و افکنده ایم علی قلوبهم اکنة بر دلهای ایشان پوششهای ان
یفقهوه تا فهم نکنند ان را و فی اذانهم وقرا و نهاده ایم در گوشهای ایشان گرانی تا سخن حق نشنوند و ان یروا کل ایة و اگر ببینند هر معجزه را که ان
تو میطلبند لا یومنوا بها ایمان نمی ارند بدان از فرط عناد و استحکام تقلید در دین شان و تکذیب ایشان بغایت رسیده حتی اذا جاؤک یا تا چون
بیایند بتو یجادلونک جدال و خصومت کنند با تو یقول الذین کفروا گویند انانکه کافر اند ان هذا نیست این کتاب الا اساطیر الاولین مگر افسانه پیشینیان
و هم و ایشان یعنی کافران ینهون عنه باز میدارند مردمان را از ایمان برسول و ینأون عنه و دور می شوند نفس خود از و یعنی نه خود ایمان می
ارند و نه مردمان را میگذارند و گفته اند این ایه در شان ابو طالب است که بها میکند دشمنان را از تعرض وصول بحمایت و خود داد دین او دری
هیچ بر دین او ان یهلکون و هلاک نمیکنند بدین عمل الا انفسهم مگر نفسهای خود را و ما یشعرون و نمیدانند که ضرر ان بغیر ایشان تعدی نمیکند و
لو تری و اگر ببینی ایشان را اذ وقفوا علی النار چون باز داشته شده باشند در اتش هر اینه ببینی امری در غایت شفاعت ایشان را مشاهده
کنی که از تلخی عذاب فریاد میکنند فقالوا پس گویند یا لیتنا نرد کاشکی ما باز گردانیده شویم بدنیا و لا نکذب بایات ربنا و تکذیب نکنیم ایات پروردگار
ما را و نکون من المومنین و باشیم از جمله باور دارندگان بل نه چنانست که ایشان میگویند که چون بدنیا روند مومن باشند بلکه همان بر کفر خود
بوده این قرار توحید حالی برای انست بدا لهم ظاهر شده است مر ایشان را ما کانوا یخفون انچه بودند که میپوشیدند از کفر و معاصی من قبل پیش
ازین در دنیا چون اول زبان شهادت جوارح بر ایشان ثابت شد اعتذار میکنند و تمنای رجوع بدنیا مینمایند و لو ردوا و اگر ایشان را باز گردانیده شوند بدنیا
لعادوا هر اینه باز گردند لما نهوا عنه بسوی انچه که نهی کرده شده اند از ان یعنی شرک و عصیان و انهم لکاذبون و بدرستی که ایشان دروغ
گویانند در وعده ایمان و چون این ایتها در وعید قیامت بر کافران خوانده اند بعث و نشر را منکر شدند و قالوا و گفتند ان هی نیست این
زندگانی دنیا الا حیاتنا الدنیا مگر زندگانی ما در دنیا و ما نحن بمبعوثین و نیستیم ما برانگیختگان از قبور و لو تری و اگر می بینی تو اذ

قالوا الیس هذا بالحق قالوا بلی وربنا

وقفوا علی ربهم وچون بازدارند کافران را بر حکم خدای یا در موقف عرض قال گوید خدای فذوقوا العذاب بچشید عذاب را بما کنتم تکفرون
بانچه بودید که کافر میشدید یعنی عذاب کشید بسبب کفر قد خسر الذین بدرستی که زیان کردند آنانکه کذبوا بلقاء الله تکذیب کردند دیدن خدایرا
یا باور نکردند لقاء ثواب و عقاب را ازوی حتی اذا جاءتهم الساعة تا چون بیاید بدیشان قیامت بغتة ناگهان قالوا یا حسرتنا گفتند ای حسرت
و پشیمانی ما علی ما فرطنا بر آنچه تقصیر کرده ایم فیها در حیوة دنیا وهم یحملون و ایشان بر دارند اوزارهم گناهان خود را علی ظهورهم بر پشتهای خود
و آن آنکه گناهان لازم ایشان باشد و از ایشان منفک نگردد معلم آورده که چون مومن از قبر بیرون آید استقبال کنند او را چهره در غایت
خوبی و خوشبویی و گوید مرا می‌شناسی مومن گوید ترا نمیدانم او گوید من عمل صالح توام پا در اسوار شو که من بسیار در دنیا بتو سوار بودم وایة
یحشر المتقین الی الرحمن وفدا اشارت بانیست و چون کافر سر از خاک بر دارد پیش آید او را چهره در نهایت زشتی و ناخوشی و بدبویی و گوید مرا می
دانی گوید من ترا نمیدانم گوید من کردار ناپاک توام بسیار در دنیا بر من سوار شدی امروز من بر تو سوار میشوم وایة وهم یحملون اوزارهم علی
ظهورهم عبارت ازینست الا ساء ما یزرون بدانید که بد بارست بار گناه که میکشید وما الحیوة الدنیا و نیست زندگانی دنیا که ایشان بدان مغرورند الا
لهو ولعب مگر بازی کودکان و مشغولی دیوانگان وللدار الاخرة و هر آینه سرای آخرت خیر للذین یتقون بهترست برای کسانیکه پرهیز میکنند
جهت آنکه سرای آخرت باقیست و لذتهای او خالص از شوایب آفات و نعمتهای او ایمن از بیم زوال افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنید که این دو
سرا کدام بهترست و حفص بخطاب میخواند یعنی تعقل میکنید آورده اند که اخنس بن شریق و ابوجهل با یکدیگر ملاقات کردند اخنس گفت یا
ابا الحکم در شان محمد بن عبدالله چه حکم میکنی در دعوی خود کاذبست یا صادق حالا کسی بر ما مطلع نیست که اگر راستی گویی باز خواستی کند
ابوجهل گفت محمد راستگویست و آنچه بما میرساند آسمانیست نه شیطانی اما اگر بنبوت او اعتراف نماییم محذوری دارد و آن آنست که تمام عز
و شرف که اهل حرم بدان ممتاز سرافرازند از لوا و سقایه و ندوه و عمارت مسجد تعلق به آل قصی دارد اگر نبوت نیز با ایشان باز گردد اشراف قریش
و بقیت آل لوا یکبارگی بیمانند و قول ابو میسره آنست که ابوجهل شبانه با حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم گفت ای محمد ما هرگز از تو دروغ
نشنیده ایم و ترا صادق دانسته ایم لیکن در دعوت نبوت تکذیب تو میکنیم آیه آمد که قد نعلم بتحقیق ما میدانیم انه لیحزنک الذی یقولون
بدرستی که ترا اندوهگین میگرداند آنچه میگویند در تکذیب تو فانهم پس بدرستی که ایشان لا یکذبونک تکذیب نمیکنند ترا در حقیقت و براستی
تو معترفند ولکن الظالمین ولیکن ایشان ستمکارانند بآیات الله یجحدون انکار میکنند آنها خدایرا از روی عناد پس برای تسلی آنحضرت میفرماید
ولقد کذبت و بدرستی که تکذیب کرده اند انبیا را واوذوا و هر آنچه رنج بر ایشان رسانیدند حتی اتیهم تا وقتی که آمد بایشان نصرنا
یاری کردن ما را ما وعده کرده ایم چنانکه از نصرت و حکم کرده ایم بغلبه مومنان بر کافران ولا مبدل و نیست تغییر دهنده لکلمات الله مر وعده های خدا
حکمی که در لوح فرموده ولقد جاءک و هر آینه آمد بتو من نبا المرسلین از خبر فرستادگان که امم ایشان چه آزارها بدیشان رسانیده اند
و ایشان صبر نموده با فوق غالب شدند کتب الله لاغلبن انا و رسلی وان کان کبر و اگر چنانست که گران شد علیک بر تو اعراضهم روی گردانیدن
ایشان از قبول دین حق فان استطعت پس اگر میتوانی ان تبتغی آنکه بجویی نفقا فی الارض سوراخی در زمین آورده اند که از غایت حرص
که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بر ایمان قوم بود میخواست که هر معجزه که اقتراح کنند حق سبحانه ظاهر گرداند تا باشد که بدایره ایمان درآیند

حق سبحانه این آیه

حق سبحانه این آیه فرستاد که چون از اعراض ایشان ملول شدی و بر تو گران می آید پس اگر میتوانی که بدست آری نقبی یعنی در زیر زمین و
بر انجا در آیی او سلما فی السماء یا نردبانی پیدا کنی در آسمان در آیی فتاتیهم بایة پس بیاری آیتی برای ایشان چنان کن ولو شاء الله و اگر خواستی
خدای لجمعهم علی الهدی هر آینه جمع کردی همه ایشانرا بر هدایت و توفیق ایمان دادی فلا تکونن پس مباش خطاب متوجه حضرت است و در معنی
امت تو میگوید مباش من الجاهلین از نادانان بدین مسئله که کفر و ایمان وابسته خذلان و توفیق منست انما یستجیب جز این نیست که اجابت میکنند
دعوت ترا الذین یسمعون آنکه می‌شنوند بسمع قبول از روی فهم و تامل اما کافران مانند مردگانند از ایشان اجابت نیاید چنانچه از اموات
والموتی یبعثهم الله و مردگانرا برانگیزاند خدای آنگاه ایشان بدانند و آن دانستن سود نکند ثم الیه یرجعون پس بسوی او بازگردانند
همه را برای او مکافات وقالوا و گفتند رؤسای قریش لولا نزل علیه چرا فرو نمیفرستند بر محمد آیة من ربه آیتی از پروردگار او یعنی
معجزه که میطلبیم ازو قل ان الله قادر بگو بدرستی که خدای قادرست علی ان ینزل آیة بر آنکه فرو فرستد آیتی مقترحات ایشان ولکن اکثرهم
لا یعلمون ولیکن بسیاری ایشان نمیدانند که انزال آن مستجلب بلا و عقوبتست زیرا که حکم الهی [illegible] بر وجه شرف نفاذ فرموده که چون
معجزه طلبند و حق تعالی ظاهر گرداند و مقترحات ایمان نیارند عذاب استیصال بر ایشان فرود آید چون قوم ثمود و اصحاب مایده وما
من دابة فی الارض و نیست هیچ جنبنده در زمین ولا طایر و نه هیچ پرنده در هوا که یطیر بجناحیه بپرد ببالهای خود این کلمه برای تاکید
چنانکه گویند فلان بچشم دیده ام و فلان سخن بگوش شنیده ام یا آنکه طیران کنایه از سرعت می باشد پس لفظ بجناحیه قطع مجاز میکند و محصل
کلام آنکه نیست هیچ جنبنده و پرنده الا امم امثالکم مگر آنکه ایشان امتانند مثل شما در آفرینش و روزی و زنده شدن یا در ادای ثنا و آگهی
به هیچ کدام از تسبیح حق سبحانه غافل و جاهل نیستند و ان من شیء الا یسبح بحمده ما فرطنا فی الکتاب فرو نگذاشتیم در لوح محفوظ من شیء
هیچ چیز را بلکه او مشتملست بر جلایل و دقایق امور علوی و سفلی ثم الی ربهم یحشرون پس بسوی پروردگار ایشان حشر خواهند شد
این امم تا بعضی از بعضی انصاف بستانند والذین کذبوا بایاتنا و آنانکه تکذیب کردند آیات ما را صم کرانند از شنودن دلایل و بکم
و گنگانند از سخن در باب وحدانیت و ایشان فی الظلمات در تاریکیهای کفر و عناد و تقلیدند من یشاء الله یضلله هر که خواهد خدای گمراه کند
یعنی توفیق هدایت ازو منقطع سازد ومن یشاء یجعله و هر که خواهد گرداند ثابت و نگاه دارد علی صراط مستقیم بر راه راست قل ارایتکم بگو
ایشانرا که خبر دهید ان اتیکم عذاب الله اگر بیاید بشما عذاب خدای چنانچه بکافران گذشته آمد در دنیا او اتتکم الساعة یا بیاید بشما قیامة
و هول عذاب آخرت اغیر الله تدعون آیا غیر خدای میخوانید که آن عذاب از شما بردارد یعنی نخوانید غیر او را ان کنتم صادقین اگر هستید راست
گویان که بتان خدایانند بل نه چنانست که بتانرا خوانید بلکه ایاه تدعون او را میخوانید و تضرع به درگاه او میبرید فیکشف پس
بردارد و کشف کند یعنی دفع کند از شما در دنیا ما تدعون الیه آنچه او بکشف او میخوانید ان شاء اگر خواهد وتنسون و فراموش میکنید در
وقت دعا یعنی دست باز میدارید ما تشرکون آنچه شریک ساخته اید با او یعنی الهه خود را ولقد ارسلنا و بدرستی که فرستادیم رسولان را
الی امم بامتان ایشان من قبلک پیش از تو که ایشان کافر شدند و تکذیب پیغمبر کردند فاخذناهم پس گرفتیم ایشانرا بالباساء
بسختی و تنگی والضراء و بآفتها و بیماریها لعلهم یتضرعون تا باشد که زاری کنند و از شرک اعراض نموده دست نیاز بتوبه و استغفار

دنند فلولا اذ جاءهم پس چرا وقتی آمد بدیشان باسنا عذاب ما تضرعوا زاری بکردند و روی تضرع و تذلل بدرگاه ما نیاوردند که اگر زاری کردندی
بلا مندفع شدی ولکن قست قلوبهم ولیکن سخت شده بود دلهاء ایشان و ترک تضرع و زاری از قساوه قلبست وزین و آراسته بود لهم الشیطان
برای ایشان ابلیس ما کانوا یعملون آنچه بودند که بعمل می آوردند یعنی باعمال خود متعجب بودند و عجب از جمله صفات مهلکه است چنانچه در
حدیث آمده ثلاث مهلکات شح مطاع وهوی متبع واعجاب المرء بنفسه ابلیس چون دانست که از جهت عجب در دام شقاوت ابدی افتاده
بر دعوی ولافی که از گریبان بهتی او سر زد سرمایه او همین صفت بود لاجرم سرگشتگان بوادی غفلت راه بجاه او بارمی اندازد و صفت عجب
خود بینی را و بهر نظر ایشان آراسته می سازد تا بواسطه خود دیدن از حق برسیدن باز مانند نظم مرد معجب ز اهل دین نبود
هیچ خود بین خدای بین نبود تمام بنجز الجهان دست کجی است خویشتن بین دبت برست کجی است فلما نسوا پس آنهنگام که فراموش
کردند کافران و مکذبان ما ذکروا به آنچه پند داده شده بودند بدان با سا و ضراء فتحنا علیهم بگشادیم بر ایشان ابواب کل شیء درهای همه چیزرا
از نعمت و راحت چون بلا و محنت پند پذیر نشدند باسانی و سعت معیشت نیز امتحان کردیم حتی اذا فرحوا تا وقتی که شاد شدند بما اوتوا بانچه
بایشان داده بودند از نعمت و دل دران استغفار و از ابواب استفاد لذات جستی ساخته بنعمت از منعم باز ماندند و بر ایشان شکر گذاری و لوازم
بپای داری قیام نمودند اخذناهم بگرفتیم ایشانرا بغتة ناگهان فاذاهم مبلسون پس ایشان بعد از معاینه عذاب بودند نومیدان و نا
فقطع پس بریده شد دابر القوم الذین ظلموا اخر آن گروه که ایشان ستمکاران بودند یعنی نصرت کردیم اولیاء خود را و هلاک کردیم تمامی
اعداء خود را والحمد لله رب العالمین و حمد خدایرا که پروردگار عالمیانست بر آنچه هلاک ایشان سزاوار حمد و ثنا خواهد بود قل ارایتم بگو خبر دهید
ان اخذ الله اگر بگیرد خدای سمعکم شنوائی شمارا تا کر شوید وابصارکم و بینائیهای شمارا تا کور گردید وختم علی قلوبکم و مهر نهد بر دلهای
شما تا در فهم و هوش در روی نماند من اله غیر الله کدام خدای غیر الله که بقدرت و کرم خود یاتیکم به برآرد برای شما آنچه گرفته است انظر
نگاه کن در نگر که کیف نصرف الایات چگونه میگردانیم آیتهارا از اسلوبی باسلوبی یعنی گاهی در ترغیب و گاهی در ترهیب سخنی گوییم و گاهی
در تذکیر و تنبیه ثم هم یصدفون پس کافران اعراض کنند از آن و حق را انقیاد نکنند قل ارایتکم بگوای کافران چه بینید و چه کنید ان اتیکم
عذاب الله اگر بیاید بشما عذاب خدای بغتة ناگهان بی مقدمه که تنبیه کنند بر آن او جهرة یا آشکارا که علامت حلول وی نزد آن ظاهر گردد
وگویند بغته آنست که بشب فرود آید وجهره عذابیست که در روز واقع شود و بر هر تقدیر هل یهلک هلاک شوند بدان عذاب الا القوم الظالمین
مگر گروه ظالمان یعنی مشرکان وما نرسل المرسلین ونفرستادیم پیغمبرانرا الا مبشرین مگر بشارت دهندگان اهل ایمانرا به بهشت ومنذرین و بیم کنندگان
کافران بدوزخ فمن آمن پس هر که ایمان آرد واصلح و اصلاح کار خود بتقوی کند و طاعت فلا خوف علیهم پس هیچ ترسی نیست ایشانرا
از عذاب جاودانی ولا هم یحزنون ونه ایشان اندوهگین شوند از فوت عذاب الجنانی والذین کذبوا بایاتنا وانانکه تکذیب کردند آیتهای مارا یمسهم العذاب
برسد ایشانرا عذاب بما کانوا یفسقون بسبب آنچه بودند که از دایره تصدیق بیرون رفتند قل لا اقول لکم بگو نمیگویم شمارا که عندی نزدیک منست خزائن الله
خزینهای روزی خدای تا هرچه خواهید بیارم ولا اعلم الغیب و من غیب نمیدانم ما دام که وحی بمن نیاید تا هرچه پرسید بگویم ولا اقول لکم انی ملک و نمیگویم شمارا
که من از جنس فرشته ام تا هرچه خواهیم بقوت ملکی بکنم من همچون شما بشرم ان اتبع متابعت نمیکنم الا ما یوحی الی مگر آنچه را که وحی کنند بمن قل بگو

ردی تنزیل هل یستوی

بوی تنزیل هل یستوی الاعمی آیا یکسان بود نابینا والبصیر و بینا یعنی برابر باشد گمراه یا راه یافته و جاهل یا عالم افلا تتفکرون آیا هیچ تفکر میکنید تا تمیز
توانید کرد میان حق و باطل وانذر به و بیم کن بانچه که بتو وحی میکنند الذین یخافون آنکسانرا که میترسند از بیاد دلیل تقصیر در عمل ان یحشروا از آنکه
حشر کرده شوند ایشان الی ربهم بجزای خداوند ایشان اگرچه پند قرآن همه را عامست اما این تخصیص کرده بترسندگان زیراکه دل پند پذیر گوش نصیحت شنو ایشان
دارند لیس لهم نیست مر ایشانرا من دونه بجز خدای ولی دوستی که متولی امور ایشان باشد در دنیا ولا شفیع و نه شفیعی که ایشانرا از عذاب برهاند
در عقبی پس ایشانرا بیم کن لعلهم یتقون تا باشد که بپرهیزند از گناه آورده اند که صنادید قریش با حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم گفتند همو
در مجلس تو درویشان و غلامانند چون ابن مسعود و مقداد و بلال و عمار و صهیب و امثال ایشان اگر این بندگانرا و مفلسانرا از مجلس خود
دور کنی ما با تو نشست و خاست کنیم و سخنان در باب قرآن و دین بگوییم و بشنویم و حضرت فرمود که من راندن مومنان از صحبت خود نتوانم
گفتند پس مجالست ما با ایشان عیب و عار است اگر بوقت حضور ما ایشانرا عذر خواهی تا بروند شاید که ما انقیاد او تو کنیم نقل است که فاروق
گفت یا رسول الله چنین میتوان کرد که به بینیم که بهم دو سا عرب چه میکنند حضرت صلی الله علیه وآله وسلم درخواست اشراف قریش را قبول کرد
وایشانرا برین موعده وثیقه التماس نمودند پس حضرت فرمود تا اسباب کتابت حاضر کردند و مرتضی علی کرم الله وجهه را فرمود تا این صورت را
در ضمن تحریر آورد آیه آمد که ولا تطرد الذین یدعون و مران از مجلس خود آنانرا که میخوانند ربهم پروردگار خودرا و ذکر میگویند بالغداة
والعشی بامداد و شبانگاه یا میگزارند نماز بامداد و صلوة عصر یریدون میخواهند بدان دعا و ذکر وجهه رضاء خدایرا و گفته اند
وجه جمله است یعنی میخواهند خدایرا پس شیخ ابو یعقوب نهرجوری قدس سره پرسیدند که صوفی و مرید چیست این آیه برخواند که یدعون
ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه در کشف الاسرار آورده که ارادت بر سه وجه است اول ارادت دنیا بی محض کما قال الله
تعالی تریدون عرض الدنیا و نشان دو چیز است در زیادتی دنیا و نقصان دین راضی بودن و از درویشان مسلمانان اعراض نمودن
دوم اراده آخرت محض کما قال ومن اراد الاخرة وسعی لها سعیها ان دو علامت دارد در سلامتی دین و نقصان دنیا رضا دادن
در موافقت والفت بروی درویشان گشادن سیوم اراده حق کما قال الله تعالی یریدون وجهه و نشان آن پای بر سر کونین نهادن است
از خود و از خلق آزاد گشتن بیت مارا خواهی خطی بعالم درکش در بحر فنا غرقه شو و دم درکش ما علیک نیست بر تو من حسابهم
من شیء از احسان اعمال ایشان چیزی وما من حسابک و نیست از حساب عمل تو علیهم من شیء بر ایشان چیزی فتطردهم تا تو برانی ایشانرا
پس هیچ وجه ران فتکون من الظالمین پس تو باشی از ظالمان اگر برانی وکذلک فتنا و همچنانکه ترا از تو آزموده ایم همچنانکه توانگرانرا آزمودیم بعضهم
ببعض برخی از اشراف را برخی از ضعفاء در دین و مقدم ساختیم این ضعفارا بر فقراء عرب بسبقت ایمان لیقولوا تا گویند بزرگان اهولاء آیا اینان
کردمند که نعمت ایمان و احسان و توفیق من الله علیهم منت نهاد خدای بر ایشان از من بیننا از میان ما الیس الله باعلم آیا نیست خدای دانا تر یعنی
هست بالشاکرین بشکرگویندگان بر نعمت اسلام واذا جاءک الذین و چون بیایند بتو آنانکه یومنون بایاتنا ایمان دارند بآیتهای ما فقل سلام
علیکم پس بگو سلام بر شما باد و ادمیان در دیشانند که حق سبحانه از دور کردن ایشان نهی فرمود بعد از آن هر کدام که بجذبه حضرت مصطفی صلی
الله علیه وسلم آمدندی آنحضرت سلام بروی پیشی گرفتی و در بعضی تفاسیر آورده اند که قومی بحضرت رسید که بآیات علیه افضل الصلوات آمده گفتند

یا رسول الله گناهان بزرگ کرده ایم و جرایم بیشمار ارتکاب نموده تدبیر اعتذار و چاره استغفار بر چه وجه کنیم آنحضرت بجواب ایشان ملتفت نگشت وایشان
نا امید شده از عتبه نبوه بازگشتند فی الحال این آیه آمد که چون مومنان گناهکار که بوحدانیت من و رسالت تو و حقیقت قرآن گرویده‌اند بیش تو آیند
بر ایشان سلام گوی و بشارت سلامت دنیا و رحمت عقبی ده دیگر بعد از سلام کتب ربکم نوشته پروردگار شما علی نفسه الرحمة بر نفس خود بخشش
و بخشایش را یعنی وعده داد برحمت وعده که انرا بخلاف میسر نبود انه من عمل منکم بدرستی که هر که بکند از شما سوء بجهالة کاری بد بنادانی
یعنی بدی کند در حالتی که جاهل باشید بتبعه آن و نداند عقوبتی که بدان متفرع است ثم تاب من بعده پس توبه کند بعد از آن عمل واصلح و اصلاح ارزند
کار خود را بآنکه عزم کند بر عدم عود با گناه فانه غفور پس بدرستی که خدای او زنده است ناپایانا رحیم مهربانست بر ایشان امام قشیری رحمه الله فرموده
که اگر ملک برای تو بر خود رحمت مینویسید پس تراد کتابت یکی ازلی و یکی وقتی و مقرر است که کتابت وقتی کتابه ازلی را باطل نمیتواند ساخت مضمون
این آیه شفاعت بیماران و بیمار پرستان گناه را و شفا بشرط پرهیز است یعنی توبه و استغفار نظم دردمندان گنه را روز و شب :. شربتی
بهتر ز استغفار نیست :. آرزومندان وصال یار را :. چاره غیر از ناله های زار نیست وکذلک و همچنانکه تفصیل کردیم درین سوره دلایل توحید
بنوت را هم چنین نفصل الآیات تفصیل میکنیم آیات قرآن را در وصف مطیعان و عاصیان تا حق ظاهر گردد ولتستبین و تا روشن شود سبیل المجرمین
راه گناهکاران یعنی از حق از باطل متمایز باید نقل است که [illegible] قریش آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بدین آیه دعوت کردند این آیه نازل شد که
قل انی نهیت بگو بدرستی که وا نهی کردند ان اعبد الذین از آنکه بپرستم آنانرا که شما تدعون من دون الله میپرستید بدون خدای بتانرا که از روی هوای نفست
گرمن بپرستش ایشان نمایم قل لا اتبع بگو من پیروی نمیکنم اهواءکم آرزوهای شما را قد ضللت اذا بدرستی که گمراه شوم چون متابعت هوای
شما کنم وما انا من المهتدین و نباشم از جمله راه یافتگان آورده اند که نضر بن حارث و سایر قریش گفتند ای محمد چند ما را بعذاب آلهی تخویف و
تهدید نمایی از انواع عقوبتی که میتوانی بما رسان و پیش ازین ما را مترسان این آیه نازل شد که قل انی علی بینة بگو بدرستی که من بر حجتی و دلیلی
روشنم من ربی از پروردگار من که قرآن است و وحی یا حجج عقلیه یا الحجة فاصل باشد میان حق و باطل وکذبتم به و شما تکذیب میکنید آن دلیل را
ما عندی نیست نزدیک من ما تستعجلون به آنچه شتاب مینمایید بدان یعنی عذاب ان الحکم نیست حکم در تعجیل و تاخیر عذاب الا لله مگر خدا را یقض الحق
میگوید خدای حق را و راست را و هو خیر الفاصلین و او بهترین کارگذارانست تا پایان کنندگان قل لو ان عندی بگو اگر نزدیک من بودی ما
تستعجلون به آنچه بدان شتاب میکنید از عذاب لقضی الامر هرآینه گزارده بودی کار بینی و بینکم میان من و شما را یعنی هلاک کرده بودی شما را
بتعجیل و میان من و شما انقطاع شده بودی والله اعلم و خدای داناترست بالظالمین بستمکاران و وقت عذاب کردن ایشان وعنده و نزدیک اوست
یعنی آنچه پوشیده است از خلق چون ثواب و عقاب و انقضاء آجال و خواتیم اعمال لا یعلمها نمیداند انرا الا هو مگر او پس تعجیل و تاخیر عذاب
وابسته بحکم اوست و متعلق بمشیت اوست و از سید عالم صلی الله علیه وسلم مرویست که مفاتیح الغیب پنج چیز است که آنرا نداند جز
خدای تعالی بعد از آن این آیه خواند ان الله عنده علم الساعة تا آخر و معنی این در سوره لقمان مذکور خواهد شد ویعلم و میداند آنرا ما
فی البر آنچه در بیابانست از نباتات و حیوانات والبحر و آنچه در دریاست از جوهر و جانوران آبی و آنچه در بر عالم شهادت و بحر عالم غیبست وما
تسقط من ورقة و نیفتد هیچ برگی از درخت الا یعلمها مگر بداند خدای آنرا که چند برگ بر درخت باقی است و آن برگ بر زمین افتاده چند لوست

بر پشت روی منقلب گشت این مبالغه است در احاطه علم بجزئیات ولا حبة و نه افتد دانه فی ظلمات الارض در تاریکی ارض و دانه‌ای است که در
زیر زمین ولا رطب و نه تری ولا یابس و نه خشکی است الا فی کتاب مبین مگر در کتاب روشن مثبت شده یعنی لوح محفوظ گفته‌اند و مراد از
رطب و یابس همه چیزهاست از جسمانیه زیرا که جسم از صفت رطوبت یا یبوست خالی نیست و بعضی برآنند که رطب اشارتست بعالم روحانیات و
یابس عبارة از عالم جسمانیه و همه در لوح محفوظ ثبت یافته وهو الذی یتوفیکم واوست خداوندی که میخوانند شما را و متوفی میگرداند باللیل بشب
توفی فرا گرفتن چیزیست بتمام لاجرم اینجا استبعاد کرده توفی را ازم که براه خواب جهت میان ایشان مشارکتست متوفی میگرداند در زوال
احساس تمیز و امتناع بدن از نوم و سر النوم اخ الموت اشارة بدین است ویعلم و میداند خدای ما جرحتم آنچه کسب کنید بالنهار در روز ثم
یبعثکم پس برانگیزد شما را از خواب فیه در روز اطلاق بعث بر تیقظ برای ترشح در توفی لیقضی اجل مسمی تا وقتی نام کرده شود اجل نام برده
یعنی وقت برسد ثم الیه مرجعکم پس بسوی اوست بازگشت شما همه بعد از مرگ ثم ینبئکم پس خبر کند شما را در قیامت بما کنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکردید
و خبر کردن باساخت که جزا دهد شما را بر کردارها شما وهو القاهر فوق عباده اوست قاهر و غالب بر بندگان خود ویرسل علیکم و فرو میفرستد بر شما حفظة
فرشتگان که نگاه بانند و اعمال شما را یعنی مینویسند عملها را تا روز قیامت علی رؤس الاشهاد بخوانند پس حکمت در ارسال حفظ آنست که بنده
از فضیحت روز قیامت اندیشه نمود و بر ارتکاب معاصی دلیر نکند و از بیم [illegible] اقرأ کتابک عمل خیری بجای ارند که در وقت نامه خواندن
خجل و شرمنده نگردند بیت بیندیشی از ان روزی که در وی :. جگرها خون دلها ریش بینی :. و این کرام الکاتبین شرف حال بندگان خواهند
بود نظم و چند ت نامه اعمال گویند :. بخوان تا کردهای خویش بینی :. مکن بد در کنی بادی دران کوش :. که اندر نامه نیکی بیش بینی
حتی اذا جاء تا وقتی که بیاید احدکم الموت یکی از شما را مرگ توفته رسلنا جان او بردارند فرستادگان ما یعنی ملک الموت و اعوان او که چهارده
فرشته است بعضی از ایشان ملایکه رحمتند و بعضی دیگر ملایکه عذاب پس چون ملک الموت روح مومن قبض کند بفرشتگان رحمت سپارد
و چون کافر بردارد بملایکه عذاب دهد وهم لا یفرطون و این فرشتگان تقصیر نمیکنند در قبض ارواح تاخیر نمینمایند ثم ردوا پس بازگردانیده
شوند بعد و دمان بعد از مرگ الی الله بحکم و جزای خدای مولیهم الحق آنکه خداوند ایشانست و حقست یعنی درست گوی و راست کار الا له
الحکم بدانید که دران روز مر او راست حکم که هیچ حاکمی را مجال حکم نباشد وهو اسرع الحاسبین و اوست شتابکننده ترین حساب کنندگان
گفته اند که حق تعالی بمقدار دوشیدن گوسفندی شمار همه مکلفان خواهد کرد و با وجود کثرت عدد جن و انس و بسیاری اعمال ایشان و
این دلیل کمال قدرتست قل من ینجیکم بگو کیست که میرهاند شما را من ظلمات البر از تاریکیهای بیابان یعنی ظلمت لیل و نهار و غبار والبحر
و از ظلمات دریا که تیرگی شب و سحاب و بخارات و ادوار ماندگی و سختی دشتها و کشتیهاست تدعونه میخوانید نجات دهنده خود را
تضرعا از روی زاری باشکارا وخفیة و به پنهانی لئن انجینا و میگویند که اگر نجات دهد ما را خدای من هذه ازین شدت و محنت
لنکونن هرآینه باشیم من الشاکرین از شکرگویندگان بر نعمت و نجات قل الله ینجیکم بگو ای محمد نجات میدهد شما را منها از ظلمت بر و بحر
ومن کل کرب و از هر اندوهی و غمی که باشد ثم انتم تشرکون پس انگه شما باز بشرک رجوع میکنید و بعهدی که کرده اید خالی نمانید قل هو
القادر بگو اوست توانا علی ان یبعث علیکم برانکه بفرستد عذابا من فوقکم عذابی از زبر سر شما چون طوفان که بقوم نوح آمده و چهارده که بر

سر قوم لوط باریدا و من تحت ارجلکم یا ضلالی که در زیر قدم شماست چون ال فرعون که در اب غرقه شدند یا قارون که بر زمین فرو رفته و گفته اند
عذاب من فوقکم حکام ظالمند و من تحت ارجلکم بندگان و خدمتکاران بدمعاش یا من فوقکم بزرگان و من تحت صغار ایشان او یلبسکم شیعا یا
بیرد شمارا با همدیگر گروه گروه هر گروهی را سودائی و مدعایی و تمنایی و ازار زدی بخلاف ان دیگری تا ان مخالفت بمقاتله انجامد و یذیق و بچشاند
خدای بعضکم بعضی را از شما باس بعض رنج و سختی بعضی را د سوف مختلفست انظر کیف بنگر که چگونه باشد نصرف الایات میگردانیم انبیا را
بوعده و وعید لعلهم یفقهون تا باشد که ایشان بدانند و کذب به و دروغ میدارند عذاب را یا قران را قومک قوم تو که کفار قریشند و هو الحق
و ان عذاب یا کتاب حق و صدقست قل لست علیکم بگو نیستم من بر شما بوکیل نگاهبان که دهم شمارا یعنی گذاشته باشند تا شمارا از تکذیب منع کنم
یا بتعذیب جزا دهم لکل نبا و هر خبری را از وعده و وعید مستقر وقتی است که در ان وقت قرار یابد یعنی واقع شود یا مر عملی را جزائی است
و سوف تعلمون و زود باشد که بدانید ان را و اذا رایت الذین و چون تو ببینی انکسانرا که بتکذیب و استهزا یخوضون خوض میکنند و گفت و گوی
مینمایند فی ایاتنا در ایتهای ما که قرانست که بران طعن میکنند فاعرض عنهم پس اعراض کن از ایشان و منشین با ایشان حتی یخوضوا تا
وقتی که در ایند فی حدیث غیره در حدیث دیگر غیر قران و اما ینسینک و اگر فراموش کردند بر تو الشیطان شیطان از اعراض کردن ایشان
خطاب با انحضرتست و مراد امتند فلا تقعد پس منشین بعد الذکری بعد از انکه یاد کنی سخن خدا را مع القوم الظالمین با گروه ستمکاران که وضع
تکذیب و استهزا میکنند در موضع تصدیق و تعظیم سبب نزول ایه ان بود که هرگاه که مسلمانان با مشرکان نشستندی ایشان فی الحال خوض
نمودندی و در تکذیب قران استهزا کردندی تا بعضی کلمات آن حق سبحانه فرمود که چون ببینید که کفار شروع در تکذیب قران کردند برخیزید
از ایشان دوری جوئید و اهل اسلام گفتند یا رسول الله ما را از طواف خانه و قعود در مسجد الحرام چاره نیست و کافران نیز در مسجد بدیو بسته
سخریه میکنند با قران و اهل ایمان و ما نمیتوانیم که ترک ایشان نیز از خوض منع نمیتوانیم کرد یا از اثم باشیم ایه امد که و ما علی الذین و نیست بر انانکه یتقون
بپرهیزند از خوض کردن من حسابهم از شمار اهل خوض یعنی از جرایم و اثام ایشان من شیء از چیزی و لکن ذکری و لیکن بر ایشان است
که پند دادن و مانع نشوند از خوض و سایر قبایح یا اظهار کراهیت کنند از افعال و اقوال ایشان لعلهم یتقون تا باشد که بپرهیز کنند از این عمل
شرم دارند و ذر الذین اتخذوا و بگذار یعنی اعراض کن از انانکه فرا گرفتند دینهم لعبا و لهوا دین خود را بازی و مشغولی و طرب و افسوس یعنی
یعنی بنا دین خود را بر لهو و بازی نهاده اند چون عبادت اصنام و تحریم بحایر و سوایب یا دینی که پیغمبر ایشان را بدان دعوت میکند بان سخریه و استهزا
میکنند یا عید خود را که میقات عبادتست بلهو و لعب میگذرانند و غرتهم الحیوة الدنیا و فریب داده است ایشان را زندگانی دنیا تا بدان سبب
انکار حشر و بعث میکنند و ذکر به و پند ده ایشان را بقران ان تبسل تا تسلیم کرده نشود در هلاک یا رسوا کرده یا گرفته نشود نفس بما
کسبت نفس هر کافری بسبب انچه کرده است از بدیها لیس لها من دون الله نیست و این نفس را جز از خدای ولی دوستی که مدد تواند و لا
شفیع و نه خواهنده که او را از عذاب خلاص تواند داد و ان تعدل و اگر فدا دهد ان نفس کل عدل هر فدائی که باشد تا خود را از عذاب
باز خرد لا یوخذ منها ان فدا فرا گیرد از وی اولئک ان گروه الذین ابسلوا انکسانند که سپرده شده اند بهلاکه عذاب بما کسبوا
بسبب انچه کرده اند از قبایح افعال لهم مر ایشانراست در دوزخ شراب من حمیم اشامیدن اب جوشانیده که درون ایشان بسوزاند

وعذاب الیم

و عذاب الیم و عذابی دردناک که بیرون ایشان محترق سازد بما کانوا یکفرون بسبب انکه بودند که کافر میشدند قل بگو ای محمد اندعوا ایا میپرستیم
من دون الله بدون خدای ما لا ینفعنا انچه ما را سود نکند اگر طاعت داریمش و لا یضرنا و زیان نرساند اگر فرو گذاریمش یعنی قادر نیست بر نفع و ضر
و نرد و ایا باز گردیم علی اعقابنا بر پاشنهای خود یعنی مرتد شویم و رجوع بشرک کنیم بعد اذ هدینا الله بعد از انکه راه نمود ما را خدای باسلام و از مضیق کفر و ضلالت
خلاص داد و اگر از دین حق برگردیم باشد مثل ما کالذی استهوته الشیاطین مانند کسی که ببرده باشند او را دیوان فی الارض در زمین یعنی در بیابان دور از راه
راست بیفکنده حیران متحیر مانده نه راه میداند و نه چاره کار خود میتواند له اصحاب مر او را یاران و مصاحبانند که از روی شفقت یدعونه می
خوانند او را الی الهدی بسوی راه راست و میگویند ائتنا بیا بجانب ما و دیوان او را بطرف خود دعوت میکنند و او متردد است در رفتن و باز داشتن
اگر اجابت شیاطین میکند در ورطه هلاک می افتد و اگر سخن اصحاب می شنود بمنزل نجات میرسد وجه تمثیل انست که هر که مرتد شده
مشابه است بکسی که او را غولان و دیوان از میان کاروان ربوده در بادیه خطرناک برده اند رفیقان کاروان که مومنانند او را بار راه مستقیم
که منهاج شرعست میخوانند و دیوان فریبنده او را به بیابان ضلالت کشند اگر برگردد خود را بکاروان رساند در زمره ایشان داخل شود
اگر با دیوان بماند در کفر و زندقه بمیرد قل ان هدی الله بگو بدرستی که دین خدای یعنی اسلام هو الهدی اوست دین درست و راه راست
و امرنا و ما را فرموده اند لنسلم تا گردن نهیم لرب العالمین مر پروردگار عالمیان را و ان اقیموا الصلوة و دیگر فرموده اند که بپای دارید نماز را
و اتقوه و بترسید از خدای در اهمال ان و هو الذی الیه و او خداوندی که بسوی او تحشرون جمع کرده خواهید شد روز قیامت و هو
الذی خلق السموات و الارض و او انکسی که بیافرید اسمانها و زمین را بالحق برای اظهار حق چه مصنوعات از دلایل قدرت و وحدانیت اوست
و یوم یقول و یاد کن روزی که خدای گوید یعنی هر چیز را که تکوین او خواهد و گوید که کن باش فیکون پس باشد انچه او و روز
قیامت و تکوین حشر اموات و احیاء ایشان قوله الحق سخن او راست است و له الملک و مر او راست پادشاهی یوم ینفخ فی الصور در
روزی که دردمند در صور و ان شاخی است که در خواهند دمید سه دمیدن و ذکر ان بیاید عالم الغیب او است یعنی خدای داننده غیب که
عالم ملکوت است و الشهادة و داننده شهادت که عالم ملکست و هو الحکیم و اوست خداوند حکمت در بعث و حشر خلایق و اذ قال ابراهیم لابیه
آزر و یاد کن برای اهل مکه قصه ابراهیم علیه السلام که ایشان دعوی فرزندی او میکنند بس اولی انکه اقتدا بدو نمایند در توحید و قصه او
انست که گفت مر پدر خود را ازر و در کتب تواریخ نام او تارخ است و ازر لقب اوست و معنی ازر پیر سیده است و بر هر تقدیر گفت مر او را که
ای پدر اتتخذ ایا فرا میگیری اصناما الهة بتان که خود تراشیده بخدای انی اریک بدرستی که من می بینم ترا و قومک و گروهی را که متابع تو اند
فی ضلال مبین در گمراهی هویدا و کذلک و همچنانکه با او نموده بودیم گمراهی قوم او را نری ابراهیم نمودیم ابراهیم را ملکوت السموات و الارض
عجایب و بدایع اسمانها و زمینها و گفته اند ملکوت اسمان شمس و قمر است و از ان زمین بحر و شجر حق سبحانه ابراهیم را بر سخره بر اورد و اسمانها
و زمینها از ذره عرش تا تحت الثری بر وی منکشف ساخت تا استدلال در معلم او ورده که نمرود بن کنعان که پادشاه روی زمین بود در
بابل نشسته بود شبی در واقعه دید که کوکبی از افق ان بلده طلوع نمود که در شعشعه ان نور جمال او نور افتاب و ماه نابود گشت از فزع
بیدار شد کاهنان و حکماء مملکت بتعبیر این واقعه بران وجه کردند که اما درین ولایة بابل مولودی بجهت طالع از طلوع تا عدم انقضاء

المتحیرة

و لیکون من الموقنین

صحرا در جو خوانده که هلاک تو و اهل مملکت تو بر دست او باشد و هنوز این مولود از مستقر صلب به مستودع رحم نپیوسته نمرود فرمود تا میان زنان
و شوهران تفریق کردند و بر هر ده از ایشان یکی را موکل ساخت و آزر را که یکی از مقربان و محرمان نمرود بود شبی با زن خود ادنا بنت نمر نهان
از نمرود و موکلان او خلوتی دست داد و او حامله شد بامدادش را که کاهنان با نمرود گفتند که امشب آن مولود برحم پیوسته نمرود خشم گرفته
بفرمود تا بر هر حامله را یکی موکل ساختند تا اگر پسر زاید فی الحال بکشند زنانیکه در تفحص احوال حامله بودند چون بر مادر ابراهیم علیه السلام از حمل ظاهر
نشد بود در گذشتند و دیگر کسی بدو التفات نکرد تا وضع حمل نزدیک رسید ادنی بترسید که اگر پسر زاید ناگاه خبر نگهبان نمرود رسد فی الحال او را
بکشند به بهانه از شهر بیرون رفت و غاری در میان کوه داشت در آن غار ابراهیم را بزاد و در خرقه پیچیده همانجا گذاشته در غار به سنگ استوار
کرد و آزر را که از حمل او خبر نداشت گفت ای آزر از ترس کاشتگان بصحرا رفتم و پسر زادم و فی الحال بمرد و در خاک دفن کردم و باز گشتم آزر باور
کرد ادنی روز دیگر بغار آمد دید که ابراهیم انگشتان خود میمکد و از یکی شیر و از دیگری عسل بیرون می آید خوش وقت شد و با شهر مراجعت کرد
القصه ابراهیم علیه السلام چون شیر تربیت از بستان عنایت الهی مینوشید بروزی چند می بالید که دیگری بماهی و ماهی چندان بود که می شد که دیگری
در سالی **جب** چو ماه نو که بادی دل افروز ∴ بود زاید بروزش روز تا روز ∴ چون پانزده ماهه شد با جوانان پانزده ساله مقابل گشتی
از غار بیرون آمد و گویند هفت سال یا هفده ساله در غار بود و بر هر تقدیر چون ابراهیم علیه السلام بزرگ شد ادنی با آزر گفت که پسر تو
که از وی خبر دادی بدروغ از ترس کشتن او بتو دادم جوانی رسیده است در غایت خوبرویی و نیکوخویی پس بلد آزر را بغار آورد و
ابراهیم را علیه السلام بوی نمود آزر از جمال پسر خوش برآمد و مادرش را گفت این را از غار بخانه آور که بملازمت نمرود بریم آزر برفت و
ادنی ابراهیم را از غار بیرون آورد و نماز شام بود و در پایان غار گلها و اسب و شتر و رمهای گوسفند جمع بودند ابراهیم از مادر پرسید که
که اینها چه چیز است مادر وی را خبر داد که هر جنسی حیوان صاحبی دارد ابراهیم گفت هر آینه اینها را پروردگاری باشد که او اینها را آفریده و
حالا روزی میدهد پس با مادر گفت هیچ مخلوقی را از خالقی چاره نیست که آفریدگار او باشد و بعد ترتیب او پرورش یابد پروردگار من
کیست مادرش گفت من پروردگار توام گفت پروردگار تو کیست گفت پدر تو گفت خدای او کیست گفت نمرود گفت خدای نمرود کیست
مادرش بانگ برزد که مثل این سخنان مگو که خطر کلی دارد و در زمان نمرود بعضی ستاره و ماه و آفتاب میپرستیدند و برخی بت پرست بودند و
جمعی پرستش نمرود میکردند ابراهیم با مادر جانب شهر روان شد **فلما جن علیه اللیل** پس چون شب بر وی درآمد و تاریک شد **رای کوکبا**
دید ستاره درخشان یعنی زهره و بعضی مشتری گفته اند نزدیک بافق مغرب پس بعضی که ستاره پرست بودند روی بوی سجده کردند
قال هذا ربی گفت ابراهیم اینست پروردگار من بر سبیل استفهام یا بزعم آن قوم **فلما افل** پس آنهنگام که ستاره فرو رفت **قال لا
احب الافلین** گفت دوست نمیدارم فرو روندگان را که زوال و انتقال بپروردگار عالم روا نباشد پس قدری دیگر براه برآمدند
شب چهاردهم بود طبق سیمین ماه بر کنار خوان سبز فلک نمودار گشت **فلما رای القمر** پس چون دید ماه را **بازغا** برآینده
تابنده و جمعی از ماه پرستان پیش وی بسجده درافتادند **قال هذا ربی** گفت آیا اینست پروردگار من **فلما افل** پس آنهنگام
که روی بغروب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب میل کرد **قال** گفت ابراهیم **لئن لم یهدنی ربی** اگر راه ننماید مرا پروردگار

من بغروب شدن

من بغروب مناجات خود **لاکونن** هر آینه باشم **من القوم الضالین** از گروه گمراهان پس آنجا درگذشتند و نزدیک شهر پردن رسیدند آفتاب از
ابتدای طلوع کرد و جمعی متوجه او شده عزم سجود کردند **فلما رای الشمس** پس چون دید آفتاب را **بازغة** برآینده و جهانرا بنور خود آراینده **قال
هذا ربی** گفت اینست که میگویند آفتاب پرستان که پروردگار منست **هذا اکبر** این کوکب بزرگتر است در جرم و بیشتر در روشنائی **فلما افلت**
پس چون نشان زوال و انتقال بر وی ظاهر شد **قال یا قوم انی بری** گفت ای قوم بدرستی که من بیزارم **مما تشرکون** از آنچه شما انبازی میکنید
با خدای **انی وجهت وجهی** بدرستی که من خالص کردم دین خود را یا روی دل خود را متوجه ساختیم **للذی** مر آنکسی را که از محض قدرت **فطر السموات
والارض** بیافرید آسمانها و زمینها **حنیفا** در حالتی که من مایلم از همه ادیان بدین توحید **و ما انا من المشرکین** و نیستم من از شرک آرندگان
در تفسیر منیر مذکور است که چون ابراهیم علیه السلام بشهر آمد او را بدیدن نمرود بردند و او کریه منظر بود ابراهیم او را بدید بر تخت نشسته
و غلامان ماه منظر و کنیزکان پری پیکر گرد تخت او صف زده از مادر پرسید که این چه کسی است که ما را بدیدن او آورده اید گفتند خدای همه است
پرسید که این غلامان بر حوالی تخت کیانند گفت آفریدگان او اند ابراهیم تبسمی فرمود و گفت ای مادر چگونه است که این خدای شما
دیگران را از خود خوبتر آفریده است بایستی که او از ایشان خوبتر بودی القصه ابراهیم پیوسته مذمت بتان کردی و پرستندگان ایشان را
دشنام دادی و قوم با او مجادله میکردند چنانچه حق تعالی خبر داد **و حاجه قومه** و حجت گفتند بر وی قوم وی و مخاصمه کردند در توحید **قال
اتحاجونی** گفت آیا با من حجت باطل میگوئید **فی الله** در وحدانیت خدای و میخواهید که با من غلبه کنید **و قد هدان** و حال آنکه خدای مرا راه
نموده است بتوحید ایشان داد و از آنچه تخویف کردند که آیا معبودان ما آسیبی ایشان بلاها بتو خواهند رسانید ابراهیم علیه السلام فرمود
و لا اخاف و نمیترسم **ما تشرکون** از آنچه شما آورده اید شریک بدان یعنی بتان چه باک ندارم که بکسی ضرری نمیتوانند رسانید **الا ان یشاء ربی** مگر
آنکه خواهد **ربی شیئا** پروردگار من چیزی از مکاره که بجهت ایشان بمن رسید **وسع ربی** رسیده است پروردگار من و احاطه کرده **کل شیء**
همه چیزها **علما** از جهت علم **افلا تتذکرون** آیا یاد نمیکنید و پند نمی پذیرید میان عاجز و قادر و عالم و جاهل تمییز نمیکنید **و کیف اخاف ما اشرکتم**
و چگونه ترسم از آنکه با او انبازی گرفتند شما **و لا تخافون** و نمیترسید شما **انکم اشرکتم بالله** از آنکه شریک می آرید بخدای و شریک او میدارید **ما لم
ینزل** آنچیز را که فرو نفرستاده است خدای تعالی **به** بشریک گرفتن او **علیکم سلطانا** بر شما کتابی و حجتی **فای الفریقین** پس کدام ازین دو گروه
موحدان و مشرکان **احق بالامن** سزاوارتر اند بایمن بودن پس را جواب دهید **ان کنتم تعلمون** اگر هستید که بدانید که از وی باید ترسید که قادر است
و ایصال نفع و ضر حق سبحانه از سوال ابراهیم علیه السلام جواب میدهد که سزاوارتر بایمنی **الذین آمنوا** آنکسانند که ایمان آوردند **و لم
یلبسوا** و نیامیختند **ایمانهم بظلم** ایمان خود را بشرک **اولئک** آنگروه **لهم الامن** و ایشانراست ایمنی از خلود در دوزخ **و هم مهتدون** و ایشان راه یافتگان
و تلک و آنچه گذشت از استدلال ابراهیم بر افول کواکب تا اینجا **حجتنا** حجت و برهان ما بود که از روی دوستی **آتیناها ابراهیم** دادیم آنرا بابراهیم
حجت گرفتن بدان **علی قومه** بر قوم خود **نرفع درجات** بر میداریم پایها بلند **من نشاء** هر کرا میخواهیم در علم و حکمت **ان ربک** بدرستی که پروردگار تو
حکیم خداوند حکمت است بر داشتن و فرو گذاشتن بندگان **علیم** دانا باستحقاق هر کس در رفع و خفض او **و وهبنا له** و بخشیدیم ابراهیم را
اسحق پسر او اسحق که پدر پیغمبران بنی اسرائیل است **و یعقوب** و نبیره او که اسرائیل است **کلا هدینا** هر یکی را ازین هر دو راه نمودیم **و نوحا هدینا**

و نوح را راه نمودیم من قبل پیش از ابراهیم ومن ذریته و هدایة دادیم از ذریه نوح علیه السلام و اول اصح است زیرا که یونس و لوط درین آیه
مذکورند از ذریه ابراهیم نبوده و باقی که از ذریه ابراهیم اند از ذریه نوح است علیه السلام زیرا که ابراهیم هم از ذریه نوح است باتفاق پس حق
سبحانه میگوید که از ذریه نوح راه نمودیم داود داود را که پدر ایشانست از اولاد یهودا و سلیمن و پسر او سلیمن وایوب و ایوب را که از ذریه
اسباط عیص بن اسحق و یوسف و یوسف بن یعقوب را و موسی و هرون و موسی و برادر او هرون را که پسران عمران اند از اولاد لاوی بن یعقوب
وکذلک و همچنانکه ابراهیم جزا دادیم برفعت درجات نجزی المحسنین جزا میدهیم نیکوکارانرا فراخور استحقاق ایشان وزکریا و دیگر راه نمودیم
زکریا را و او پسر آزر بن مسلم است از اولاد رحبعم بن سلیمان ویحیی و پسر او یحیی را وعیسی و عیسی را که پسر مریم است و مریم دختر عمران
از بنی ماثان که ملوک بنی اسرائیل بودند و گفته اند عمران پسر اشهم بن اموص است از اولاد سلیمان و ازینجا معلوم میشود که نسب از طرف مادر صحیح است
چه هم عیسی در ذریه ابراهیم یا نوح یاد کرده و حالانکه نسب او از مادر است نه از پدر و حسن و حسین رضی الله عنهما از اولاد رسول باید دانست و بنی
امیه درین مضایقه کردند والیاس و دیگر الیاس که بقول اصح پسر یاسین بن فنحاص بن عیزار بن هرونست و آنکه گفته اند همان ادریس است
دور مینماید چه ادریس را از آبای نوح است نه از اولاد کل من الصالحین همه این پیغمبران از پسندیدگان اند واسمعیل و دیگر راه
نمودیم اسمعیل را که پسر ابراهیم است والیسع و [illegible] اخطوب است و ابن العجوز مشهور و یونس و یونس بن متی را ولوطا و
لوط را که پسر هرون بوده و هرون برادر ابراهیم است صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین وکلا فضلنا و همه را فضیلت دادیم به نبوت
و ملائکه و جن و انس علی العالمین ومن آبائهم و هدایة دادیم بعضی را از پدران این پیغمبران وذریاتهم و برخی از فرزندان ایشان واخوانهم
و بعضی را از برادران واجتبیناهم و برگزیدیم این پیغمبرانرا وهدیناهم الی صراط مستقیم و راه نمودیم ایشانرا ثابت داشتیم بر راه راست
ذلک آن دینی که دین انبیا بدان متدین بودند هدی الله دین خدایست یهدی به راه مینماید بدان دین بفضل خود من یشاء هر کرا
میخواهد من عباده از بندگان خود ولو اشرکوا و اگر این پیغمبران شرک بخدای با وجود این همه فضل و کمال لحبط عنهم هر آینه باطل
شود و نیست گردد از ایشان ما کانوا یعملون آنچه از ایشان کرده باشند زیرا که کفر محبط اعمال است درین آیه تهدید عظیم است مر مشرکانرا
اولئک آن گروه یعنی انبیا الذین آتیناهم الکتاب آنانند که دادیم ایشانرا کتاب والحکمة و دادیم حکمت در فصل دادن امور والنبوة و پیغمبری فان
یکفر بها پس اگر کافر شوند بکتاب و حکم و نبوت هؤلاء این گروه معاندان از قریش فقد وکلنا پس بدرستی که ما برگماشته ایم و مهیا کرده ایم
بها برای ایمان بدینها قوما گروهی را که از روی تصدیق لیسوا بها بکافرین نیستند بدین چیزها کافر و آن پیغمبران و متابعان ایشان اند و گفته اند
این قوم اشارت بانصار است و اهل مدینه و چون در وقت نزول این سوره هنوز ایمان نیاورده بودند پس این صورت بشارت است
بایمان ایشان اولئک الذین آن گروه انبیا آنانند که هدی الله راه نمود خدای ایشانرا بدین خود فبهداهم اقتده پس بطریقه ایشان اقتدا کن
و اداء اجر رسالت که همه متفق بوده اند از توحید و وصول دین نه فروع مختلف فیها در مفاتیح الغیب آورده که الله حق تعالی حضرت مصطفی را صلی
الله علیه و سلم فرمود فبهداهم اقتده یعنی بسیرت هر یک مطلع شده او جود و احسن او را اختیار فرماید زیرا که اقتدا پیغمبر بدیشان در وصول
دین نشاید چه در آن تقلید روا نیست و در فروع نیز روا نباشد چه شریعت او ناسخ شرایع ایشانست پس مراد محاسن اخلاق و مکارم اوصاف

خواهد بود و از

خواهد بود و از صفات سیئه و خصایل مرضیه هر چه با همه ایشان متفرق بودند در آنحضرت تنها مجتمع است پس او از همه افضل و اکمل باشد نظم
هر چه بخوبان جهان داده اند ∴ قسم تو نیکوتر از آن داده اند ∴ هر چه بنازند بدان دلبران ∴ جمله ترا هست زیاده بر آن قل بگوای محمد با کافران لا اسئلکم
نمیخواهم از شما علیه بر پیغام رسانیدن از خدای اجرا مزدی چنانچه پیش از من هیچ پیغمبری مزد دعوت از امت طلبیده ان هو نیست این تبلیغ مگر الا
ذکری للعالمین مگر پندی مر عالمیانرا وما قدروا الله و تعظیم نکردند جهودان و خدایرا حق قدره چنانچه سزای تعظیم او باشد در کشف الاسرار گوید خدایرا نشناختند
چنانچه حق شناختن او باشد آری قدیم را با حدوث چه نسبت و خاک را با رب الارباب چه مناسبت بزرگی را از شناخت الهی سوال کردند فرمود
که کل ما خطر ببالک فهو علی خلاف ذلک بیت هر جان بدو هم نهاده دست عقل و حس و وهم ∴ گر پای شکسته بطلان اندران انداخته ∴ حضرت حقایق
پناهی در شرح رباعیات فرموده اند که موصوف و ادراک حق سبحانه باعتبار کنه ذات از تجرد او از تعینات اسما و صفات ممتنع است و غیر
حق را دیرا که از این حیثیت بحجاب عزت محتجب است و بر دار کبریای مختفی هیچ نسبت نیست میان او و ما سوی او پس شروع در طریق معرفت او ازین وجه
اضاعت بضاعت وقت است ع بخیال در نگنجد تو خیال خود مرنجان ∴ و امام فخر علامه قدس سره در اسرار التنزیل فرموده که ای آنکه اشارت بتو محال و عبارت
از تو وبال بیت کند خود دم در خود اثبات تو نیست ∴ داننده ذات تو بجز ذات تو نیست ∴ و گفته اند که معنی این است که ما وصفوا الله حق وصفه آورده اند
که مالک ابن الصیف که سر حلقه احبار یهود بود بخدمت حضرت سید عالم صلوات الله علیه آمد آنحضرت گفت سوگند میدهم ترا بدان خدای که توریت را بر
موسی منزل کرده آیا یافته که در توریت دیده که خدای تعالی دانشمند فربه را دشمن دارد گفت آری این خبر در توریت هست حضرت فرمود که آن حبر
تن پرور خود پرست توئی او در غضب شد و گفت خدای هیچ کتاب بر هیچکس نازل نساخته است آیت آمد که اینها خدایرا چنانچه باید وصف نکردند
اذ قالوا چون گفتند ما انزل الله نفرستاده است خدای علی بشر من شیء بر هیچ بشری هیچ چیز از وحی و احکام شرع هم چنین صفتی را که
انزال کتب و ارسال رسل است از حق تعالی سلب کردند قل بگو من انزل الکتاب الذی که فرستاد آن کتاب را که جاء به موسی آمد با او موسی یعنی
توریة نورا در حالتی که بود روشنائی دهنده وهدی للناس و راه نماینده مردمانرا تجعلونه شما کردانیده اید او را قراطیس صحیفها و طومارها
دور و جدا پراکنده تبدونها آشکارا میکنید آنچه میخواهید وتخفون کثیرا و پنهان میسازید بسیاری را از آن چون نعت مصطفی صلی الله علیه و سلم و آیة
رجم و غیر آن وعلمتم و آموخته شده ای اهل اسلام بر زبان محمد علیه الصلوة ما لم تعلموا آنچه ندانستید انتم ولا آباؤکم نه شما و نه پدران
شما از امر و نهی و حلال و حرام قل الله بگوای محمد که خدای فرستاد و این جوابست که فرستاد توریت را ثم ذرهم پس دست بداره و بگذار
ایشانرا تا پیوسته فی خوضهم یلعبون در اباطیل و خرافات خود بازی میکنند شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره قل الله ثم ذرهم فرموده که الله و بس
ما سواه هوس و انقطع النفس حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که قل الله دل الله بوی او دار ثم ذرهم غیر او فرو گذار شبلی رحمة الله بعضی
از اصحاب خود میگفت علیک بالله و دع ما سواه بیت چون تفرقه دل است حاصل ز همه ∴ دل را بیکی سپار و بگسل ز همه وهذا کتاب انزلناه و این
قرآن کتابیست که فرو فرستادیم او را مبارک بسیار فایده و با برکت مصدق الذی بین یدیه باور دارنده آنچه پیش از وی بوده از کتب
ولتنذر و تا بیم از کتاب و حفص بتا میخوانند یعنی تا تو بیم کنی ام القری اهل مکه را ومن حولها و هر که گرد اگرد مکه است یعنی مجموع
اهل مشرق و مغرب یا قری جمع قریه است و او را از قریه گرفته اند که معنی جمع است پس هر جا مجتمعی باشد از شهر و دیه او را قریه توان

کنت مکه را ام القری گفته بجهت آنکه تمام زمین از تحت او بسط کرده اند یا آنکه قبله اهل قری است و مجمع ایشان در وقت حج والذین یؤمنون
بالآخرة و آنکسانیکه ایمان آورده اند باخرت یؤمنون به ایمان می آورند بکتاب و پیغمبر چه تصدیق آخرت موجب خوف عاقبت است و
خوف سبب تفکر کردند بر آنکه نجات بمتابعت قرآن و پیغمبر علیه الصلوة والسلام دست دهد وهم و ایشان که بپی کتاب میگروند علی صلاتهم
یحافظون بر نمازها خود محافظت مینمایند زیرا که نشانه ایمان و ستون دین نمازاست آورده اند که مسیلمه کذاب و اسود عنسی دعوی نبوت
کردند و حضرت رسالت را از سبب دعوی دروغ ایشان غبار ملال بر صحیفه خاطر عاطر بود حضرت عزت تنکاری ایشان را تسبیح کرد
و من اظلم و کیست ستمکارتر ممن افتری از آنکس که افترا کرد و بربست علی الله کذبا بر خدای دروغی و گفت من پیغمبرم او قال یا گفت
اوحی الی وحی کنند بمن و لم یوح الیه شیء و وحی نکرده اند بوی چیزی مسیلمه اباطیل و مغتربات بهم می بست و میگفت این وحی است که بمن
فرود آمده و اسود عنسی نیز میگفت شخصی بر من ظاهر میشود بر حماری بر جاده نشسته و سخنان بر من القا میکند و من قال و کیست
ظالم تر از آنکس که گفت سانزل زود باشد که نازل کردانم مثل ما انزل الله مانند آنچه خدای نازل کرد آورده اند که این سخن عبد الله بن
سعد است که کاتب دیوان نبوت بود روزی آیه ولقد خلقنا الانسان من سلالة می نوشت و تقلب اطوار و از علقه و مضغه و عظم و
لحم میکرد بعد از آنکه کلمات ثم انشاناه خلقا آخر شنید از تعجب بر زبانش جاری شد که فتبارک الله احسن الخالقین حضرت گفت
بنویس که همچنان نازل شد عبد الله در شک افتاد و مرتد گشته که اگر محمد صادق است پس بر من هم وحی فرود می آید و اگر کاذب است من هم گفتم
جنانچه او هم میگوید و لو تری اذ الظالمون و اگر به بینی چون باشند ظالمان یعنی کافران فی غمرات الموت در سکرات و شدتهای مرگ والملئکة
و فرشتگان عذاب باسطوا ایدیهم کشاینده دستها خود را برای قبض روح ایشان در دنیا یعنی گفته که دستها گشاده باشند بعذاب ایشان
عمود آتشین بر ایشان میزنند و میگویند اخرجوا انفسکم بیرون آرید روحها خود را از جسدها خود همچون متقاضی متسلط که از روی غلظت
و عنف چیزی میطلبید یا میگویند فرشتگان که برارید نفسها خود را از عذاب اگر میتوانید الیوم امروز که وقت مردن شماست تا ابد
الابدین علی الله غیر الحق برخدای چیزی که نه راست بود و کنتم عن آیاته و بودید که از آیات او تستکبرون گردن کشی میکردید و تعظیم نمینمودید
و در آن تامل و تدبر نداشتید ولقد جئتمونا و بدرستی که آمدید برای حساب و جزا بسوی ما فرادی تنها نه مال با شماست و نه فرزند و نه خدم و حشم
و نه یار و مددکار کما خلقناکم و آمدید چنانچه شما را آفریده بودیم اول مرة نخستین بار در شکم مادر سر و پا برهنه و ترکتم و بگذاشتید ما خولناکم
آنچه عطا داده بودیم شما را در دنیا یعنی آنچه بدان می نازیدید بدیگران و بسبب آن مفاخرت میکردید بگذاشتید وراء ظهورکم از پس پشت خود نه از پیش
فرستادید و نه با خود برداشتید و ما نری معکم و نمی بینیم با شما شفعاءکم الذین زعمتم شفیعان شما را آنکه گمان بردید از روی جهالت لقد تقطع بینکم
بدرستی که ایشان در تربیت شما شریکان خدا اند انهم فیکم شرکاء بدرستی که بریده شد پیوند شما و حفص بنصب نون خوانده یعنی منقطع گشت آنچه
میان شما بوده از وصلت و مودت و ضل عنکم و گم شد از شما ما کنتم تزعمون آنچه بودید که گمان میبردید که بتان شفیعان شمااند ان الله فالق الحب شکافنده
تخم است تا از وی نبات بیرون آید والنوی شکافنده دانه است تا نهال از آن برآید یخرج الحی بیرون آورنده یعنی نبات را که نشو و نمائی
دارد و من المیت از مرده که تخم و دانه است یا بیرون آورد ولد را از نطفه و فرخ را از بیضه و مومن را از کافر و عاقل را از جاهل و یخرج المیت و

تجزون عذاب الهون بما کنتم تقولون

بیرون آرنده

بیرون آرنده مرده است چون تخم یا نطفه یا بیضه من الحی از زنده که نبات و آدمی و مرغ است ذلکم الله این زنده کننده و میراننده الله است فانی تؤفکون پس
کجا گردانیده میشوید از وی فالق الاصباح شکافنده عمود صبح است از ظلمت شب یعنی تاریکی برد و روشنایی آرد وجعل اللیل و گردانیده شب را سکنا
آرامگاه خلق از تعب حرکات روز زیرا میاسایند والشمس والقمر و ساخت آفتاب و ماه را حسبانا نشانها شمار یعنی ایشان را دوار مختلف و سیرهای مطبوع
نهاد تا شهور و سنین بدیشان متعین گردد ذلک این کار بستن دور شمس و قمر است برای حساب تقدیر العزیز تقدیر خداوند غالب که حکم او
بر همه جاری است العلیم دانا بتدبیر مملکت خود وهو الذی و اوست آن خداوندی که بقدرت کامله و حکمت بالغه جعل لکم النجوم بیافرید برای
شما ستارها لتهتدوا بها تا راه یابید بسبب آنها فی ظلمات البر در تاریکیهای شب در بیابان والبحر در تاریکیهای دریا و نجوم را جز این منافع دیگر هست
چون زینت آسمان و رجم شیاطین و غیر آن و در تیسیر گفته که ذکر این منفعت کرد چه در اینجا دلیل قدرت ظاهرتر است زیرا که نجوم را بر فلک دلیل
طرف زمین ساخته با وجود بعد مسافت میان آسمان و زمین قد فصلنا الآیات بدرستی که روشن و مبین ساختیم نشانها قدرت را لقوم یعلمون
برای گروهی که دانند و بدان استدلال کنند وهو الذی انشأکم و اوست آنکس که بیافرید شما را من نفس واحدة از یک تن که آدم است فمستقر پس شما را
قرارگاهی است و مستودع و جای ودیعتی یعنی مستقر رحم است و مستودع صلب و بعکس نیز گفته اند یا مستقر قبر است و مستودع دنیا و حقیقت آنست که هر
جا که در وی قرار ندارد مستودع اوست و ازین جهت آخرت را دار القرار گفته اند و محققان در این آیه اشارت است که زبان قلم از تقریر و قلم زبان از
تحریر معزول اند نظم قومی که حقایق و معانی گویند ∴ با خلق کجا سر نهانی گویند ∴ اسرار غم عشق تو دلها با هم ∴ هر دم بزبان بی زبانی گویند قد
فصلنا الآیات بدرستی که بیان کردیم علامات وحدانیت خود را لقوم یفقهون برای گروهی که فهم کنند وهو الذی و اوست آنکه انزل من السماء و فرو
فرستاد از ابر یا از جانب آسمان ماء آبی فاخرجنا به پس بیرون آوردیم بدان آب نبات کل شیء رستنیهای هر چیزی مجمل ذکر فرمود آنگه مفصل میگوید
فاخرجنا منه پس بیرون آوردیم بدین آب خضرا چیزی سبز یعنی گیاه که از تخم رسته است و بیخ و شاخ پیدا کرده است نخرج منه بیرون می آریم
ازین گیاه سبز حبا متراکبا دانه بر یکدیگر ترکیب شده یعنی خوشه ومن النخل و بیرون می آریم از خرمابنان من طلعها از شکوفه و غنچه وی قنوان شاخها
دانیة بیکدیگر نزدیک یعنی بر هم پیچیده یا بزمین نزدیک از بسیاری بار وجنات من اعناب و دیگر بیرون می آریم بوستانها از انگور والزیتون و
بیرون می آریم بآب باران درخت زیتون والرمان و درخت انار را مشتبها در حالتی که آن درختان بعضی ببعضی مانند اند در برگ و غیر متشابه و نه مانند
یکدیگر اند در طعم میوه چه بعضی بغایت ترش می باشند و برخی شیرین و بعضی ترش شیرین انظروا الی ثمره بنگرید بمیوه درختی اذا اثمر چون
بیرون می آرد ثمر خود را بغایه خورد و بی مزه وینعه و بنگرید در رسیدگی و پختگی او که چگونه شکلی و مزه و لذتی و نفعی در وی پدید آید ان فی ذلکم
بدرستی که درینها که یاد کردیم لآیات نشانهاست بر وجود قادر حکیم لقوم یؤمنون گروهی را که بگروند وجعلوا و ساختند کافران و اصحاب اثنینیه که در
زنادقه اند یعنی پیدا کرده اند بزعم خود لله برای خدای شرکاء الجن انبازان دیوان را یعنی گفتند که شیطان شریک خدا است و هر چه خیرات است خدای
آفریننده داد و ایزدان گویند و هرچه شر است شیطان خلق میکند و او را اهرمن میخوانند وخلقهم و او آفریده است این گروه را نه شیطان زیرا که
شیطان نیز مخلوق او است و ایشان مخلوق را شریک خالق میگویند وخرقوا و بر می بافند بعضی کافران برای او بنین و پسران چون عزیر و عیسی
وبنات و دختران چون ملائکه بغیر علم بی آنکه بدانند و ایشان را بحقیقت آنچه میگویند دانستی سبحانه پاکست خدای وتعالی و برتر است عما

یصفون از انچه صفت میکنند که او را فرزند و شریکست بدیع السموات والارض اوست بدید ارنده اسمانها و زمینها انی یکون از کجا باشد و چگونه بود
له ولد او را فرزندی ولم تکن له صاحبة و حال انکه نیست مر او را زنی و فرزند از شوهر و زن بدید اید و چگونه او را زن باشد که در زنان شوهر و کفاءت و
جنسیة شرط است و او را کفوئیت و میان او و ماسوی مجانست وخلق کل شیء و بیافرید همه چیز را و خالق را مانند نیست وهو بکل شیء علیم و او بهمه چیزها
دانا است و غیر او را این دانایی نیست پس او را مثل نبود و چون کسی مثل و مانند او نباشد پس اسناد صاحبه و ولد بدوی محال بود ذلکم این که بهمه
صفتها موصوفست الله خداوند مستحق عبادة اوست ربکم پروردگار شما لا اله الا هو هیچ معبودی سزا نیست مگر او خالق کل شیء افریننده همه چیزها
فاعبدوه پس او را پرستید وهو و او با وجود این همه صفات علی کل شیء بر همه چیزها وکیل نگاهبانست و متولی امور بندگانست لا تدرکه الابصار در نیابد
او را دیدها وهو یدرک الابصار و او در یابد خداوند دیدها را این ایة دلالت بر نفی ادراک دارد که وقوفست بر کنه شیء و احاطه بدان نه بر نفی رویة چه رویة بدون
بی ادراک ممکن است و اگر ادراک را بمعنی رویة دارند تقدیر باید کرد که نه بینند بصرها او را در دنیا چه در عقبی بنص قران و حدیث ثابت شده وهو
اللطیف و اوست نیکوکار الخبیر دانا باسرار در ینابیع اورده که اوست باریک بین نهان دان کس نه بیند الجزوی بیند و کس نداند الجزوی داند قد
جاءکم بصائر بدرستی که امد شما را نشانها در دشمن من ربکم از پروردگار شما فمن ابصر فلنفسه پس هر که بیند منفعت او مر او راست ومن عمی
فعلیها و هر که نابینا شود یعنی نه بیند ان حجتهای ظاهر را الخ بر وست وما انا علیکم و نیستم من بر شما بحفیظ نگاهبان که محافظت اعمال
شما کنم و بران شما را جزا دهم بر من همین تبلیغ است و بس وکذلک و مثل این تصرف که در ایتهای گذشته کردیم نصرف الایات و میگردانیم ایتها را
از خوف برجا و از وعد بوعید تا سامعان متنبه شوند ولیقولوا درست و تا نگویند اهل مکه که تو خوانده و تعلیم گرفته از دیگری زعم کفار قریش ان بود که
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که از جبر و یسار دو بنده بودند از نسبی روم تعلیم میکرد و میگوید وحی از خدای بمن می اید حق سبحانه میفرماید که ما
تصریف ایات میکنیم تا نگویند که تو از بشری تعلیم گرفته زیرا که این نوع کلام مقدور هیچ بشر نیست ولنبینه و دیگر برای انکه بیان میکنیم قران را
لقوم یعلمون برای گروهی که میدانند اتبع ما اوحی الیک پیروی کن بران که وحی کرده شد بتو من ربک از پروردگار تو یعنی طریقه توحید و بدانکه
لا اله الا هو هیچ معبودی سزا نیست مگر او واعرض عن المشرکین و روی بگردان از شرک ارندگان و با قوال ایشان التفات منمای ولو
شاء الله و اگر خواستی خدای که ایشان موحد بودندی ما اشرکوا هرگز شرک نیاوردندی وما جعلناک و نگردانیده ایم ترا علیهم حفیظا برین کافران
نگاهبان وما انت علیهم و نیستی تو بر ایشان بوکیل وکیل یعنی کار ایشان را بتو باز گذاشته نیست اورده اند انکم وما تعبدون من
دون الله حصب جهنم نازل شد مشرکان قریش گفتند ای محمد زبان از دشنام بتان ما در بند و اگر نه ما خدای ترا که بصفات کمال یاد میکنی
همچنان گوییم ایة امد که ولا تسبوا الذین یدعون و دشنام مدهید انرا که میپرستند من دون الله بجز خدای و قبایح ایشان یاد مکنید فیسبوا الله
که ایشان مقابله انرا گویند خدای را عدوا از روی ظلم و تجاوز از حق بغیر علم بیدانشی یعنی این عمل کنند از روی نادانی حق سبحانه نهی کرد
از دشنام کسی که مستحق دشنام است تا در برابر ان مبدا ان واقع شود کسی را که مستحق مسبه نیست کذلک همچنانکه بیاراستیم اعمال کفار را
در نظر ایشان زینا بیاراستیم لکل امة برای هر امتی عملهم کردارهای ایشان نیک و بد در نظر ایشان کل خوب بیالدیم فرعون ثم الی
ربهم پس بسوی افریدگار ایشانست مرجعهم بازگشت ایشان فینبئهم پس خبر دهد ایشان را در موقع مکافات بما کانوا یعملون بانچه بود که

عمل میکردند اورده اند

عمل میکردند اورده اند که اکابر قریش با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم گفتند ای محمد تو ما را خبر میدهی که موسی عصا بر سنگ زد و دوازده چشمه
اب از وی جاری شد و عیسی را علیه السلام مرده را بدم زنده کرده ازین نوع ایتی نمای تا بتو ایمان اریم حضرت فرمود چه میخواهید گفتند میخواهیم
که کوه صفا را برای تو زر کند حضرت فرمود که اگر این معجزه تحقق پیوندد مرا تصدیق خواهید کرد همه بر قبول دعوت عهد کردند و سوگند
بمبالغها و تاکید بخوردند که اگر معجزه بما نمایی ما در موافقت اهل توحید متابعت تو کنیم در معالم اورده که حضرت بدعا اشتغال فرمود در
همان ان جبرئیل علیه السلام نزول نمود و پیغام اورد که من بدعا تو این کوه را زر سازم اما سنت الله برین جاری شده که امم از انبیا بر
نبوت ایشان نشانی خواهند و ان ایة بظهور رسد و اگر از عهده عهد بیرون نیایند عذاب استیصال بر ایشان فرستیم که میخواهی این معجزه
ظاهر سازیم ان عذاب در پی دارد که اگر میخواهی بگذار تا توبه کنند حضرت قسم ثانی اختیار کرد و ایة امد که واقسموا بالله و سوگند خوردند
بخدای که جهد ایمانهم سخت ترین سوگندان ایشان لئن جاءتهم ایة اگر اید بدیشان نشانه از انچه میطلبند لیؤمنن بها هر اینه ایمان
ارند بدان قل انما الایات بگو جز این نیست که ایتها یعنی نشانها نبوت که معجزاتست عند الله نزدیک خداست و او بر اظهار انچه ازو
خواهید قادر است وما یشعرکم و چه چیز دانا گرداند شما را ای مومنان بانچه از کافران صادر گردد انها اذا جاءت بدرستی که چون معجزها
بیاید بدیشان و مشاهده کنند لا یؤمنون نخواهند گروید ونقلب افئدتهم و میگردانیم دلهاء ایشان را از تصدیق وابصارهم و دیدهای
ایشان را از دیدن راه حق پس ایمان نیارند در اخر کما لم یؤمنوا به همچنانکه ایمان نیاوردند بانچه از ایمان ظاهر شد اول مرة نخستین بار چون
شق قمر و غیران ونذرهم و میگذاریم ایشان را فی طغیانهم یعمهون تا در بی راهی خود سرگشته میروند ولو اننا نزلنا و اگر چنانچه ما فرو فرستادیم
الیهم الملئکة بسوی این کافران فرشتگان را چنانچه میگویند لولا انزل علینا الملئکة وکلمهم الموتی و اگر سخن میگفتند ایشان مردگان چنانچه
اقتراح میکنند فاتوا بابائنا وحشرنا علیهم و اگر جمع میکردیم برای ایشان کل شیء همه چیز را که در دنیاست قبلا گروه گروه تا گواهی دهند بنبوت
معجزه الهی و بر رسالت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم ما کانوا لیؤمنوا نبودند و نیستند ایشان که ایمان ارند الا ان یشاء الله مگر انکه خدای
خواهد ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر کفار یجهلون نمیدانند که اگر همه معجزات بدیشان نمایند ایمان نخواهند اورد وکذلک و همچنانکه ترا
ای محمد دشمنان هستند جعلنا گردانیدیم ما لکل نبی برای هر پیغمبری عدوا دشمنی شیاطین الانس والجن و گردن کشان از انس و جن
و شیاطین کافرانند که مثل شیطان دورند از رحمت رحمان یوحی بعضهم وسوسه میکنند بعضی از ایشان یعنی شیطان جن الی بعض برای بعض یعنی
از شیاطین انس یا وسوسه میکنند و چیزی میدهند بعضی جن و جن را از انس بانس زخرف القول سخنان دروغ اراسته غرورا از برای فریب
ولو شاء ربک و اگر خواستی پروردگار تو ایمان ایشان ما فعلوه نکردندی دشمنی با پیغمبران فذرهم وما یفترون پس بگذار ایشان را و ان دروغها که بر
بافتند ازینجا معلوم شد که وسوسه شیطان را در سخنان رنگین بی اصل برای فریب خلق است ولتصغی الیه و برای انکه میل کنند بان افئدة الذین
دلهای انکسانکه لا یؤمنون بالاخرة نمیگروند باخرت ولیرضوه و برای انکه بپسندند انرا ولیقترفوا و برای انکه کسب کنند ما هم مقترفون انچه ایشان
کسب کننده اند از گناهان افغیر الله بگو ای محمد ایا نه غیر خدای ابتغی حکما میطلبم که حکم کند میان من و شما وهو الذی انزل الیکم الکتاب
و اوست انکه فرو فرستاد بر شما قران را مفصلا بیان کرده شد در حق و باطل والذین اتیناهم الکتاب و انکسانرا که داده ایم کتاب چون علماء

یهود و نصاری یعلمون میدانند انه منزل آنکه قران فرود فرستاده شده من ربک از پروردگار تو بالحق براستی و درستی فلا تکونن پس مباش
مخاطبه امت است یا سر احدی یعنی چون ادله بر حقیقت قرآن ظاهر شده مباش من الممترین از شک آرندگان وتمت کلمت ربک و تمام شد قرآن پروردگار تو
در بیان توحید و نبوت صدقا از روی راستی در اخبار مواعید وعدلا و از روی عدالت در اقضیه و احکام لا مبدل هیچکس نیست
لکلماته مر اخبار و احکام او را چنانچه تبدیل دادند آیات تورات را زیرا که حق سبحانه وعده محافظت قرآن کرده از تبدیل که انا له لحافظون وهو السمیع
داو شنوا گفتار همه را العلیم دانا باسرار همه وان تطع و اگر فرمان بری اکثر من فی الارض بیشتر کسانرا که بر روی زمین اند یعنی کفار و جمله
و گویند مراد ابو جهل که است یضلوک عن سبیل الله گمراه گردانند ترا از راهی که بخدا میرسد ان یتبعون پیروی نمیکنند این گروه الا الظن مگر گمان خود را
و گمان ایشان این بود که پدران ایشان بر حق اند وان هم الا یخرصون و نیستند ایشان الا که دروغ میگویند بر خدای در تحلیل مردار و تحریم بحایر و انتساب
فرزندان بوی و اتخاذ شریک در عبادت وی ان ربک هو اعلم بدرستی که پروردگار تو دانا تر است من یضل عن سبیله با کسی که گمراه میشود از راه وی
وهو اعلم و او داناتر است بالمهتدین براه یافتگان فکلوا پس بخورید مما ذکر اسم الله از آنچه یاد کرده شده است نام خدای علیه
ذبح او ان کنتم اگر هستید شما بآیاته مومنین بآیتهای خدای و سخنان او در حلال و حرام گردیدگان وما لکم و چیست شما را الا تاکلوا
آنکه بخورید مما ذکر اسم الله آنچه یاد کرده اند نام خدای علیه در وقت ذبح کردن وقد فصل لکم و بدرستی که تفصیل کرد خدای و بیان
فرمود برای شما ما حرم علیکم آنچه حرام کرده اند بر شما و تفصیل در آن اینست که حرمت علیکم المیتة و حفص و حرم فعل معلم خوانده یعنی بیان
کرد خدای آنچه حرام ساخته بر شما الا ما اضطررتم مگر آنچه بیچاره شده باشید و محتاج گشته الیه بسوی آن از محرمات که آن نیز حلالست
عند الضرورت وان کثیرا و بدرستی که بسیاری از مردمان لیضلون گمراه میکنند خلق را در تحلیل حرام و تحریم حلال باهوائهم بآرزوهای خویش
بغیر علم بی دانشی یعنی بی دلیلی و حجتی بر آن ان ربک بدرستی که پروردگار تو هو اعلم بالمعتدین با آنها که از حد درگذشتگانند وذروا و دست
بدارید ظاهر الاثم آشکارای گناه وباطنه و پنهانی آنرا یعنی ترک کنید همه گناهان را زیرا که گناه یا آشکارا باشند یا پنهان و گفته اند نکاح محارم
میکنند و بزنا کردن مایل میشوند و بعضی بر آنند که گناه ظاهر کردن آنست که بجوارح میکنند و باطن آنکه بدل می اندیشند در حقایق سلمی اورده که
ظاهر اثم طلب نعمتهای دنیاست و باطن اثم میل بنعمتهای عقبی چه هر دو سبب مشغولی می شوند از حضرت مولی یا ظاهر خطوط و باطن حظوظ
قلب یا گناه ظاهر میل است بشهوات نفس و جوارح و گناه باطن محبت و آرزوها نفس است در دل یا ظاهر آنست که خلق را بر آن اطلاع افتد
و باطن آنکه میان بنده و خدای بود و حقیقت آنست که گناه باطن اقوال سیئات که بجوارح و اعضا بارتکاب آن دست دهد و گناه باطن عقاید فاسد
و عزایم باطله است و در بحر الحقایق فرموده که همچنانکه انسانرا ظاهر است یعنی بدن جسمانی و باطن است یعنی دل و روحانی گناه را نیز ظاهر
و آن قولی و فعلی است موافق طبع و مخالف شرع و باطن که آن صفات حیوانیست و اوصاف سبعی و شیطانی پس حق سبحانه میفرماید که ترک کنید
افعال طبع باستعمال اعمال شرع و دست بدارید از اخلاق ذمیمه نفسانی بتخلق باخلاق ملکی و ربانی و امام قشیری قدس سره میگوید که چون
حق تعالی نعمت ظاهر تو ارزانی داشته که یعنی شکر نعمت ظاهر و باطن است ترک گناه ظاهر و باطن است در ترک گناه ظاهر نجات نفس است
از عذاب نیران و در ترک گناه باطن خلاصی قلبست از عقوبت حرمان بیت ظاهر و باطن خود پاک کن از لوث گناه ∴ تا از آن صورة و معنی تو پاک گردد

ان الذین یکسبون

ان الذین یکسبون الاثم بدرستی که آنانکه کسب کنند گناه ظاهر او باطنا سیجزون زود باشد که جزا داده شود بما کانوا یقترفون بآنچه هستند که کسب میکنند
آورده اند که مشرکان عرب که مردار را حلال دانستندی میگفتندی ای محمد گوسفند را که بمرد کشنده او کیست فرمود که آفریننده او گفتند و عجب ما هم
بالدانی او میکشند و بسک و جرع میکشد حلال و پاکست و هرچه خدای میکشد حرام و ناپاک از این سخن در خاطر اهل اسلام ترددی پیدا شد آیه آمد که ولا
تاکلوا مما لم یذکر اسم الله و مخورید از آنچه یاد نکرده اند نام خدای را بر ذبح او امام احمد حنبل رح حرام داند لحم متروک التسمیه را خواه بعمد او خواه بسهو
و امام مالک و امام شافعی رحمهما الله بخلاف این میگویند که ذبیحه مسلمانان حلال است اگرچه تسمیه نکرده و امام ابو حنیفه رحمه الله فرق میکند میان
عمد و نسیان اگر ترک تسمیه بعمد بود حرام است والا حلال وانه لفسق و بدرستی که خوردن او فسق است ان الشیاطین بدرستی که دیوان لیوحون
وسوسه میکنند الی اولیائهم بدوستان خود از کافران لیجادلوکم تا با شما خصومت کنند که هرچه خود میکشید میخورید و هرکه خدای کشته است میکنید از آن
وان اطعتموهم و اگر شما ای مومنان فرمان برید ایشانرا در استحلال آنچه حرام است انکم لمشرکون بدرستی که شما مشرکان باشید زیرا که ترک فرمان خدای
بفرمان بردار غیر او شرکست اومن کان میتا آیا آنکسی که بود بکفر یا جهل یا ضلالت مرده فاحییناه پس زنده کردیم او را باسلام یا علم یا هدایت
وجعلنا له نورا و دادیم او را نوری از حجج و براهین تا تمیز کند میان حق و باطل یمشی به میرود بدان نور فی الناس در میان مردمان براه راست
پس آیا چنین کس باشد یعنی کمن مثله فی الظلمات مانند کسی که صفت او آنست که در تاریکیها اندر لیس بخارج منها نیست بیرون آینده از آن کذلک هم
چنانکه آراسته اند ایمان را در دل مومن زین للکافرین زینت داده اند بر کافران ما کانوا یعملون آنچه میکنند از عبادت اصنام این آیت در
شان حمزه و ابو جهل نازل شد در وقتی که ابو جهل از روی عنف و عناد با آنحضرت صلعم بی ادبی کرده بوده که ذکر آن لایق حال نبوت و موافق استماع
رتبت نیست حمزه رضی الله عنه در شکار بود چون از شکار باز آمد و حال ابو جهل با او حکایت کردند حمزه رض خشمناک بر سر آن نابکار رفت و کمان
بر سر آن زد و کلمه شهادت بر زبان راند پس زنده بنور اسلام حمزه است و کسی که در تاریکی کفر ماند ابو جهل و گفته اند درباره عمر بن الخطاب
و ابو جهل فرود آمده که هر دو در عناد از حد گذشته بوده اند و آنحضرت دعا کرد که یا رب اسلام را بیکی ازین دو تن عزیز گردان و دعای
آنحضرت درباره فاروق سمت اجابت یافت پس نور عمرست رضی الله عنه و مقید بظلم کفر ابو جهل و گفته اند موت بهوای نفس است و
حیوة بمحبت حق یا موت بنکرست و حیوة بمعرفت در کشف الاسرار آورده که حیوة معرفت دیگر است و حیات بشریت دیگر عالمیان
بحیات بشریت زنده اند و دوستان بحیات معرفت روزی باشد که حیوة بشریه بسر آید کل نفس ذائقة الموت و هر که حیات معرفت بسر نیاید
فلنحیینه حیاة طیبة و ازینجاست که المومن حی فی الدارین بیت نمیرد هر که او جانش تو باشی ∴ خوشا جانی که جانانش تو باشی ∴ شاه کرمانی
رحمه الله این آیه برخواند که اومن کان میتا فاحییناه گفت آیات آن گفت این حیوة سه چیز است از خلق عزلت و با حق خلوت و سیوم
دوام ذکر بزبان و دل بزرگی این معنی را نظم فرموده نظم بر روی خلایق در صحبت بگشای ∴ می باش بکلی متوجه بخدای ∴ غافل مشو از دوام
ذکر زبان ∴ تا زنده جاوید شوی در دو سرای وکذلک و همچنانکه در بزرگان کهنکار هستند جعلنا فی کل قریة آفریده ایم در هر ده
اکابر مجرمیها بزرگوارانی که گنهکاران موضعند یا گردانیده ایم بزرگان هر دهی و شهری را مجرمان آن مقام لیمکروا فیها تا مکر کنند در آن موضع
و مردم را از ایمان باز دارند چنانکه رؤسا مکه بر سر راهها کسان باز داشتند که در موسم هر که بیاید و از حال آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوال کند

کویند شاعرست و ساحر و کاهن و امثال ان وما یمکرون و مکر نمیکنند این کافران الا بانفسهم مکر با نفسهای خود وبال مکر ایشان راجعست بدیشان وما یشعرون
ولید اند اناشکه سوء مکر بصاحب او میرسید ولا یحیق المکر السیء الا باهله آورده اند که ابوجهل و متابعان او میکفتند که با بنی عبد مناف میرزیم کردار اند بر سر
داریم اکنون که میکویند که درمیان ما پیغمبریست که بوی وحی می اید راضی نمی شویم تا وحی نیز بما فرود اید چنانچه بروی نازل میشود حق تعالی اینمعنی یاد کرد واذا
جاءتهم آیة وچون بیاید بکفار قریش ایتی از قران یا معجزه در اثبات نبوت سید اخر الزمان قالوا لن نؤمن کویند ایمان نمی اوریم بدین ایه حتی
نؤتی تا وقتی که بدهند مارا مثل ما اوتی مانند انچه داده شده اند رسل الله پیغمبران خدای یعنی وحی و کتاب نامه فرود اید چنانچه بدیشان فرود می اید
امام ثعلبی رح کوید مراد از رسل الله انحضرتست صلی الله علیه وسلم چنانچه در ایت یا ایها الرسل مخاطب باو لیست و این بر سبیل تعظیم باشد در خرج رب
اورده که حق سبحانه شمایل همه پیغمبران با وی جمع کرد یا ایها الرسل خطاب بفرمود ع هرچه خوبان همه دارند تو تنها داری نظ در تبیان فرموده که
ولید مغیره با انحضرت صلی الله علیه وسلم کفت اکر نبوت تو حق است من بان از تو سزاوارترم جهة انکه سن از تو اکبرم و مال از تو بیشتر حق سبحانه
فرمود که نبوت بعمر و مال نیست بفضل و کمال است الله اعلم خدای داناترست حیث یجعل رسالته انجاکه می نهد پیغامهای خویش سیصیب الذین اجرموا زود
باشد که برسد انانرا که مجرم شدند صغار خواری و رسوائی عند الله از نزدیک خدای وعذاب شدید و عذابی سخت بما کانوا یمکرون بسبب انکه بودند که مکر میکردند
بامومنان و بدسکالی مینمودند در حق ایشان فمن یرد الله پس هر که خواهد خدای ان یهدیه انکه او را راه نماید و بطریق حق شناسا کند یشرح صدره
للاسلام بکشاید دل او را برای قبول اسلام ومن یرد و هرکه خواهد خدای ان یضله انکه او را فرو کذارد و او را از طریق ایمان بکرداند یجعل صدره بکرداند
دل او را ضیقا تنک حرجا بغایت که سر باز زند و از سخن حق اباکند کانما یصعد کویی که بالا میرود یعنی تصاعد فی السماء در اسمان یعنی میکوید از قبول
حق و میخواهد که باسمان میرود و این غایت تباعدست در کریختن کذلک هم چنانکه تنک میکرداند دل کافر را یجعل الله میکرداند خدای الرجس
عذاب یا لعنت را علی الذین لا یؤمنون بر دلهای انانکه نمیکروند و توحید را تصدیق نمیکنند وهذا صراط ربک و این راهی است که بدین ... بنکار
مستقیما در حالتی که راست و درو کجی نیست قد فصلنا الایات بتحقیق روشن کردیم ایتها لقوم یذکرون برای کروهی که پند میکیرند لهم دار السلام و این پند کیران راست
عند ربهم ذخیره نزدیک خدای ایشان وهو ولیهم و او ناصر ایشانست در دنیا و متولی ثواب ایشانست در عقبی بما کانوا یعملون بسبب انچه بودند که
تصدیق کتاب و پیغمبر ویوم یحشرهم و یاد کن روزی که حشر کنیم ایشانرا و حفص نحشرهم میخواند یعنی خدای جمع کند جن وانس را جمیعا همه
ایشان را پس کوییم یا معشر الجن ای کروه دیوان قد استکثرتم بدرستی که بسیاری یافتید من الانس از ادمیان که باغوا تابع خود ساختید
وقال اولیاؤهم و کویند دوستان شیاطین من الانس از ادمیان یعنی انها که فرمان ایشان بردند ربنا استمتع ای پروردکار ما
برخورداری یافت بعضنا ببعض بعضی از ما ببعضی دیکر برخورداری انس از جن اینست که ایشانرا ارزوها و نفس راه نمودند و تمتع جن
از انس انکه مطیع و منقاد ایشان شدند امام منصور ماتریدی فرموده که استمتاع ایشان انست که در معصیت معاون یکدیکر
دیوان و ادمیان را بکناه میخوانند و ادمیان دعوت دیوان را اجابت میکنند وبلغنا و دیکر کویند که الهی باستماع رسیدیم اجلنا
الذی اجلت لنا بدان وقتی که برای ما مقرر کرده بودی و ان هنکام برانکیختن است از قبور یعنی مبعوث شدیم اکنون حال ما چون خواهد بود
قال کوید خدای تعالی النار مثویکم اتش ارامکاه شماست خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در ان اتش الا ما شاء الله مکر انچه خواهد

لقوم یذکرون ع
برای کروهی که پند میکیرند

ان الذین یکسبون

خدای شمارا از اتش بدیکری نقل کند ان ربک بدرستی که پروردکار تو حکیم خداوند حکمت در انچه کند با جن وانس علیم باحوال و اعمال ایشان
وکذلک نولی هم چنانکه فرو میکذاریم کفار جن وانس را نولی مسلط میکردانیم بعض الظالمین بعضا بعضی از ظالمانرا بر بعضی در دنیا یا وامیکذاریم برخی را بر برخی
... میکویند که در یکی از کتب الهی خوانده ام که حق سبحانه فرموده که ... میکردانیم دشمنان خود را و باز ایشانرا بدوستان خود و دشمن
... در اخرت خواهد بود یعنی ظلمه جن وانس را باهم کذاریم تا دانند که هیچ یک نفع بدیکری نمیتوانند رسانید و این صورت واقع می شود
بما کانوا یکسبون بانچه ایشان کسب میکنند از معاصی و مناهی بار دیکر حق تعالی خطاب میکند از روی توبیخ که یا معشر الجن والانس ای کروه دیوان
و ادمیان الم یأتکم ایا نیامد بشما یعنی آمد رسل منکم پیغامبران از شما اکرچه پیغامبر از ادمیان بوده اما چون انس را با جن جمع کرد خطاب
صحیح است و کفته اند از جنس جن رسل بدیشان مبعوث بوده و جمهور بر انند که رسل جن را منذر کویند و ایشانرا رسل رسولان جن چنانکه
نفر از جن پیغام انحضرت صلی الله علیه وسلم بقوم رسانیدند قال تعالی ولوا الی قومهم منذرین و بر همه تقدیر حق سبحانه میکوید که ایا نیامد بشما
رسولان که برای دعوت یقصون علیکم بخوانند برشما ایاتی ایتهای کتاب وینذرونکم و بیم کنند شمارا لقاء یومکم هذا دیدن این روز که
روز قیامتست قالوا کویند در جواب شهدنا علی انفسنا کواهی میدهیم بر نفسهای خود یعنی اعتراف میکنیم بکفر و باستحقاق عذاب وغرتهم
الحیوة الدنیا و حال انست که فریفته کرده بود ایشانرا زندکانی دنیا و از نعیم اخرت فراموش کردند و چون بعرصه محشر آمدند بکناه خود
معترف شدند وشهدوا و کواهی دادند علی انفسهم بر نفسهای خود انهم کانوا کافرین انکه ایشان بودند کافران ذلک این فرستادن
رسولان ان لم یکن ربک برای انست که نیست پروردکار تو مهلک القری هلاک کننده ساکنان دیهها و شهرها بظلم بسبب ظلمی که کنند
واهلها غافلون و حال انکه شهرها و دیهها غافلان باشند یعنی پیغامبری بدیشان نیامده باشد و ایشانرا از خدای و قیامت خبر نداده
بود ربانیان کفته اند که استیصال هیچ قوم نباشد الا بعد از تقدم وعید و اکرنه ایشانرا بر حق حجت رسد که لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع
ایاتک چرا نفرستادی بسوی ما رسولی تا پیروی میکردیم ولکل و هر عمل کننده را درجات واتبست در ثواب و عقاب مما عملوا از برای عملهای
که کرده اند وما ربک و نیست پروردکار تو بغافل عما یعملون بیخبر از انچه ... میکنند وربک الغنی و پروردکار تو بی نیازست از طاعت بندکان ذو
الرحمة خداوند رحمت بر ایشانان و تکلیف طاعت جهت تکمیل ایشانست و کفته اند بی نیازست از طاعت مطیعان و عاصیان ان یشأ
اکر خواهد خدای یذهبکم ببرد شمارا و عید اهل مکه است ویستخلف و خلیفه و جانشین شما سازد من بعدکم از پس شما ما یشاء هر کرا خواهد از
خود کما انشأکم هم چنانکه شمارا ابداع کرد من ذریة قوم اخرین از ذریت قومی که بر دل شما بودند ان ما توعدون بدرستی که انچه شمارا وعده داده اند از قیامت
و متعلقات او مرانیه بودنی و آمدنیست لآت بیشک وما انتم بمعجزین و نیستید شما عاجز کنندکان خدایرا در بعث و حشر شما قل بکوای محمد یا قوم اعملوا
ای کروه من وای کفار قریش است عمل کنید علی مکانتکم هر یک بر حالت خود و انچه نهایت تمکن و استطاعت شما باشد یعنی بر کفر و عداوت خود
مستمر باشید او تهدیدست میکوید شما بر حالت خود باشید که انی عامل بدرستی که من نیز عمل کننده ام بر شکیبائی و بردباری فسوف تعلمون
پس زود باشد که بدانید من تکون له انکس را که باشد عاقبة الدار و او را عاقبت پسندیده در سرای اخرت انه لا یفلح الظالمون بدرستی که
کامیروزی و رستکاری ستمکاران صاحب کشف الاسرار اورده که هم درین زودی بدانید که دنیا کجا باشد و دولت فلاح کرا رسد به پند که

نپسند

درویشان شکسته بال را البرای کرامت جون خوانند خوانجان اقبال را سوی زندان ندامت جون رسد نظم باش تا کل بابی انهارا که او وزخود
باش تا کل بینی انهارا که او وزند خار ∴ تاکی از دار الغروری ساختن دار القرار ∴ تاکی از دار القراری ساختن دار القرار ∴ بوده اند که مشرکان
عرب در میان کشت زار خود خطی کشیدندی دیک نیمه برای خدای دیک نیمه برای بتان نشاندندی و همچنان جهار پایان نیز قسمت کردندی بعضی برای
الله و برخی برای بت انجه نصیب خدای تعالی بودی بدرویشان و مهمانان دادندی و انجه بهره بتان بودی بر خادمان بتخانه قسمت کردندی اکر
حصه خدای بهتر بودی بدل کردندی و انرا بحصه الهه خود داشتندی و اکر حصه الهه خود نیکوتر بودی بر حال خود بکذاشتندی و کفتندی خدای توانکر
و اکر چیزی از نصیب خدای در میان نصیب بتان افتادی بکذاشتندی و کفتندی خدای توانکر است بدین احتیاج ندارد و اکر از نصیب بتان
با نصیب خدای مخلوط شدی برداشتندی و با نصیب بتان ضم کردندی و کفتندی ایشان فقیر اند و محتاج حق سبحانه ازین خبر میدهد و میفرماید
وجعلوا لله مقرر کردند برای خدای مما ذرأ از انجه خدای افریده است من الحرث از کشت زارها والانعام و از جهار پایان نصیبا بهره برای بتان فقالوا
پس کفتند هذا لله این نصیب خدای است بزعمهم بدعای باطل و کفتار دروغ ایشان وهذا لشرکائنا و این دیکر نصیب شریکان یعنی
شرکا که برای خدا پیدا کرده ایم فما کان پس ان نصیب که باشد لشرکائهم برای بتان بزعم ایشان فلا یصل الی الله پس نمیرسد بخدای یعنی در ان
تصرف نمیکنند وما کان لله وان نصیبی که خدای راست فهو یصل پس ان میرسد الی شرکائهم بمعبودان ایشان یعنی بهتر را از نصیب خدای
نصیب بتان میدارند و نام زد بتان میکنند ساء ما یحکمون بد حکمی است که ایشان میکنند وکذلک و مانند این ارایش که شیطان کرده است در قسمت قربانات
زین می ارایند لکثیر من المشرکین برای بسیاری از مشرکان قتل اولادهم کشتن فرزندان ایشان را شرکاؤهم شریکان ایشان یعنی دیوان یا خادمان
بتخانه ارایش میدهند کشتن فرزندان در جشم ایشان لیردوهم تا هلاک کنند ایشانرا یعنی کمراه سازند ولیلبسوا علیهم و تا پوشیده کردانند
بر ایشان دینهم دین ایشان را یعنی انجه بران بودند از کیش اسمعیل علیه السلام ولو شاء الله و اکر خواستی خدای ما فعلوه نکردندی کافران
انجه بر ایشان ارایش میدهند فذرهم وما یفترون پس بکذار ایشانرا با افترا و دروغی که میکویند وقالوا هذه و کفتند این نصیب الهه ما انعام
وحرث حجر جهار پایان و کشت حرام است لا یطعمها نجشند و نخورد انرا الا من نشاء یعنی انکه ما خواستیم یعنی خادمان بتخانه از مردان
مطلق زنان دخل نمیدادند بزعمهم بکمان خود بی حجتی و برهانی وانعام حرمت ظهورها و میکفتند این جهار پایان که حرام کرده است پشت ایشانرا
برای بار و سواری یعنی بحایر و سوایب و حوامی وانعام و دیکر جهار پایانند که برای قربانی بتان لا یذکرون اسم الله و یاد نمیکنند نام خدا برا علیها بر
ذبح ان بلکه نام بتان ذبح میکردند افتراء علیه در اینها افترا میکردند بر خدای افترا کردنی که میکفتند اینها خدای فرموده سیجزیهم زود باشد
که خدای جزا دهد ایشانرا بما کانوا یفترون بسبب انجه افترا میکنند وقالوا و کفتند ما فی بطون هذه الانعام انجه در شکمها این جهار پایان یعنی در شکم بحیره است
از بجکان خالصة لذکورنا پاک است و خالص برای مردان ومحرم علی ازواجنا و حرام کرده شده بر زنان ما اکر زنده متولد شوند وان یکن میتة و اکر باشد مردار
یعنی مرده متولد شود فهم فیه شرکاء پس ایشان همه یعنی مرد و زن در خوردن ان شریک باشند سیجزیهم زود باشد که پاداش دهد خدای ایشانرا
وصفهم وصف ایشانرا که دروغ بر خدای بندند در تحلیل و تحریم انه حکیم بدرستی که خدای حکیم است در انجه حلال و حرام میکند علیم دانا
مصالح بندکان در حال و درست قد خسر الذین بدرستی که زیان کردند انانکه قتلوا اولادهم بکشتند اولاد خود را سفها در دوزی بی خودی بغیر علم

بی دانشی در

بی دانشی در معالم اورده که ربیعه و مضر و بعضی دیکر از عرب دختران خود را زنده در کور میکردند که نباید که در صغر سن با سیری افتد جه قتل و غارت در
قبائل عرب عام بود و اکر بزرک شود جهاز و ما یحتاج عروسی باید حق تعالی میفرماید که ایشان قتل اولاد کردند از جهل وحرموا و حرام ساختند ما رزقهم
الله انجه روزی داده است خدای ایشانرا یعنی بحایر و سوایب و غیران افتراء علی الله بر بافته اند افترای بر خدای قد ضلوا بدرستی که کمراه
شده اند در راه ضلالت وما کانوا مهتدین و نیستند راه یابندکان بطریق حق وهو الذی و اوست انکسی که برای شما انشأ پیدا کرد جنات بوستانها را
از انکور معروشات برداشته و حصه بسته وغیر معروشات و بر زمین افتاده بی جفته و کفته اند که معروشات انست که مردمان بدست خود نشانده اند
وغیر معروشات انکه در کوه و جنکل رسته باشد والنخل و بیافرید درخت خرما را والزرع و کشت زار را از انجه ساق ندارد و ثمره او جیز است مختلفا اکله
در حالتی که مختلف است ثمره هر یک از اینها در هیئات و کیفیت والزیتون و دیکر پیدا کرد درخت زیتون را والرمان و انار را متشابها در حالتی که مانند یکدیکرند
برکها وغیر متشابه و مانند نیست مزه یعنی بعضی ترش است و برخی شیرین و جیزی میان ان واین کلوا من ثمره بخورید از میوها هر یک اذا
اثمر جون میوه پیدا کند اکر جه نارسیده و خام باشد واتوا حقه بدهید حق ان میوه را و تصدق کنید یوم حصاده در روز درو زرع و بریدن نخل
و جیدن میوها مبالغه است در اهتمام و تصدق و عدم تاخیر در ادا ان و اشهر اقوال انست که مراد ازین صدقه زکوة مفروضه است جه زکوة
مفروضه در مدینه فرض شده و این ایه مکی است و بعضی کفته اند مراد زکوة است این ایه مدنیست اورده اند که ثابت بن قیس رضی الله عنه قریب بانصد
نخل بود که برید خرماها ان و تصدیق کرد تا وقتی که هیچ نماند ایه امد که ولا تسرفوا و از حد مکذرید در صدقه دادن یعنی همه را بیکبار تصدق
مکنید در معالم کفته که منع صدقه مکنید یعنی از حد تجاوز منمایید در بخل و امساک امام قشیری کفته که انجه در حظ نفس خود نفقه کنی اسراف است و
اکر جه برای خدای دهی اسراف نیست اکر جه بسیار خزینه بود انه لا یحب المسرفین دوست نمیدارد مسرفانرا یعنی عمل ایشانرا نمی پسندد ومن
الانعام و اوست که بیافرید جهار پایان حمولة انرا که بار کشد جون شتر و کاو وفرشا و انرا که بر زمین افکنند برای ذبح جون کوسفند و
کفته اند حموله کبار انعام اند و فرش صغار ان که از خردی بزمین نزدیکست مانند فرش کلوا بخورید مما رزقکم الله از انجه شمارا روزی داد
خدای و حلال کرد بر شما ولا تتبعوا و پیروی مکنید خطوات الشیطان کامهای شیطانرا یعنی براه او مروید و حلال را حرام مسازید بقول او انه
لکم بدرستی که او مر شمارا عدو مبین دشمنی اشکار است ثمانیة ازواج و از جهار پایان بیافرید هشت زوج را زوج انرا کویند که
با جنس خود فرا جمع کند پس ذکر زوج انثی بود و انثی زوج ذکر و هر دو را نیز زوج میکویند اما مراد انست که کفتیم و این هشت زوج
فرزند هر یک دیکری من الضأن اثنین انجه بنهاد اند و ایشانرا میش خوانند دو زوج یکی قوج و دیکری جفت او ومن المعز اثنین و از انها
که موی دارند و ایشانرا بز کویند دو زوج یکی نر و دو دیکری ماده قل بکو الذکرین حرم ایا هر دو ذکر را از میش و بز حرام کرد ام الانثیین
یا دو ماده را از ایشان اما اشتملت علیه یا انرا حرام کرد که مشتمل است بر او ارحام الانثیین رحمهای دو ماده را انجه در رحم است از ماده باشی دو نر
نبئونی خبر دهید مرا بعلم با مری معلوم که دلالت کند بر انکه خدا کدام حرام کرده است ان کنتم صادقین اکر هستید راست که تحریم از نزدیک اوست
ومن الابل اثنین و از شتر دو زوج نر و ماده ومن البقر اثنین و از کاو نیز همان منوال دو زوج قل بکو الذکرین حرم ایا هر دو
ذکر را از کاو و شتر که حرام کرد ام الانثیین یا ماده را از ایشان اما اشتملت علیه یا انرا حرام ساخته که فرا کرفته است انرا ارحام الانثیین

رحمهای هر دو ماده ام کنتم شهداء یا بودید شما شاهدان و حاضران مشاهده کنندگان اذ وصیکم الله بهذا هنگام که وصیت کرد خدای شما بدان
تحریم سبب نزول این آیه آن بود که عوف بن مالک بحضرت رسالت پناه علیه صلوات الله آمد و گفت یا محمد حلال کردی آنچه پدران ما حرام کرده بودند
حضرت فرمود که پدران شما حرام کرده بودند حرام نمی شود عوف گفت که خدای حرام کرده است این آیه نازل شد سید عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که
خدای ازواج ثمانیه برای اکل و انتفاع آفریده است پس شما بعضی را بحیره و سایبه و وصیله و حام میگویید این تحریم بسبب ذکور رفته است
باید که جمیع ذکور حرام بود و اگر باعتبار انوثت پس تمام اناث باید که در حرمت داخل باشند و اگر بواسطه اشتمال رحم است پس چنین باید
باید که همه حرام باشند در رحم یا ذکرات یا انثی پس حضرت فرمود که ای مالک چرا سخن نگویی گفت تو سخن گوی تا من بشنوم حضرت این آیه بر تو
فمن اظلم پس کیست ظالم تر ممن افتری از آنکس که افترا کند علی الله کذبا بر خدای دروغ را و نسبت دهد بدو تحلیل و تحریم اشیا لیضل
الناس تا گمراه کرداند مردمان را بغیر علم بی دانشی مراد اکابر ایشانند که قرار این مهم متعلق بایشانست یا عمرو بن لحی که موسس این قاعده
بوده حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید که من او را دیدم در آتش دوزخ و اهل دوزخ از نتن امعاء او برنج بودند ان الله
بدرستی که خدای لا یهدی القوم الظالمین راه نمینماید گروه ظالمانرا که متدین بدین جاهلیت اند مشرکان چون این آیه شنیدند گفتند پس انعام
حلال باشند پس حرام کدامست آیت آمد که قل بگوی ای محمد لا اجد نمی یابم فیما اوحی الی در آنچه بمن وحی کرده اند محرما چیزی حرام کرده شده
علی طاعم یطعمه بر خورنده که بخورد آنرا الا ان یکون مگر آنچه باشد آنچیز مردار را میتة او دما مسفوحا یا خونی ریخته شده مراد خونی است که در
وقت ذبح از اوداج مذبوح رود تا در زندگی او بیرون آید و جگر و سپرز درین داخل نیست او لحم خنزیر یا گوشت خوک و آنچه ازو تواند خورد
فانه رجس پس بدرستی که او پلیدست او فسقا یا کشته شده و آن جانوریست اهل او از بد داشته شده است لغیر الله برای
غیر خدای به بوقت کشتن یعنی آنچه بنام غیر خدای کشته باشند و آنرا فسق گفت زیرا که بدان عمل فاسق می شوند فمن اضطر پس هر که
بیچارگی درمانده شود غیر باغ نه ستمکار بود بر بیچاره مثل خود و لا عاد و نه از حد درگذشته از خوردن زیاده از ضرورت فان
ربک پس بدرستی که پروردگار تو غفور آمرزگارست مواخذه نکند آنرا که بضرورت از محرمات تناول کند رحیم مهربانست
بیچارگان از رخصت و عهد و علی الذین هادوا و بر آنکه یهود شدند حرمنا حرام کردیم علی ذی ظفر هر جانوری که ناخن دارد چون شتر
و سباع و طیور و گفته اند هر چه منقار و سم دارد درین داخل است و در معالم آورده که مراد شتر است و شترمرغ و بط که بر ایشان
حرام بوده و من البقر و الغنم و از گاو و گوسفند حرمنا حرام کردیم علیهم بر ایشان شحومهما پیه ها که در درون ایشان بود چون
گرده پیه و غیر آن الا ما حملت مگر آنچه بر داشته بودی ظهورهما پشتهای ایشان یعنی چسبیده بود بر پشت و پهلوهای ایشان
از درون و بیرون او الحوایا یا آن چیزی که بودی متعلق بر رودهای ایشان او ما اختلط بعظم و یا آنچه آمیخته بودی با استخوان
چون دنبه پالوش و مغز استخوان ذلک تحریم این چیزها جزیناهم ببغیهم پاداش داده بودیم جهودانرا بسبب ظلم ایشان و انا لصادقون
و بدرستی که ما راست گوییم در خبر دادن از چیزها فان کذبوک پس اگر ایشان تکذیب تو کنند ای محمد در خبری که من بتو وحی کرده ام فقل
پس بگوی ربکم پروردگار شما ذو رحمة واسعة خداوند بخشایش بسیار است که شما را مهلت میدهد با وجود این تکذیب و تعجیل

عذاب نمیکند و لا یرد بأسه و باز داشته نخواهد شد عذاب او عن القوم المجرمین از گروه مجرمان که مکذب باشند حاصل سخن آنست که اگر امهال
امهال نخواهد بود سیقول الذین اشرکوا زود باشد که بگویند آنانکه مشرک اند درین آیه اعجاز قرآن ظاهرست که از آینده خبر داده و بعد از
نزول این آیه خبر گفتند لو شاء الله اگر خواستی خدای ما اشرکنا شرک نیاوردیمی و لا اباؤنا و نه پدران ما این سخن درست اما
بطریق اعتذار میگفتند که ارتکاب این قبایح بمشیت اوست با آنکه استهزا میکردند و از اعتقاد ایشان این بود که حق مشروع و مرضی
الله آنست که ما میکنیم یعنی فرموده اوست و اگر نه ما شرک نمی آوردیم و لا حرمنا من شیء و حرام نمیکردیم هیچ چیز را یعنی او فرموده
تحریم آن کذلک همچنین این تکذیب که قوم تو میکنند کذب الذین من قبلهم تکذیب کرده اند آنانکه پیش از ایشان بوده اند حتی ذاقوا
بأسنا تا وقتی که بچشیدند یعنی دریافتند عذاب ما را قل هل عندکم بگو آیا هست نزدیک شما من علم هیچ امر معلومی که بدان حجة
آرید بر سخنهای خود فتخرجوه لنا پس بیرون آرید و ظاهر کنید برای ما ان تتبعون متابعت نمیکنید در مقالات خود الا الظن مگر گمان و بند
خود را و ان انتم الا تخرصون و نیستید شما مگر که دروغ میگویید قل بگوی ای محمد فلله الحجة البالغة پس مر خدای راست حجتی رسیده بنهایت صحت
فلو شاء پس اگر خواستی لهداکم اجمعین هر آینه راه نمودی همه شما را قل هلم بگو بیارید شهداءکم گواهان خود را الذین یشهدون
آنانرا که گواهی دهند ان الله حرم هذا بدرستی که خدای حرام کرده است اینچه محرمات شما را از اشتمال انعام و حرث و غیر آن فان شهدوا
پس اگر گواهی دهند خود برای خود فلا تشهد معهم پس تو گواهی مده با ایشان یعنی تصدیق مکن ایشانرا در آن و لا تتبع و پیروی مکن اهواء
الذین آرزوها و هواهای آنانکه از روی عناد کذبوا بآیاتنا تکذیب کردند آیتهای ما را در حلال و حرام و الذین لا یؤمنون و دیگر پیروی
مکن آنانرا که نمیگروند بالآخرة بدان سرای دیگر یعنی بهشت و دوزخ و هم و ایشان بربهم بپروردگار خود و آفریدگار خود یعدلون
همتا بر میکنند بتان را قل تعالوا بگو بیایید ای گروه مردمان و بشنوید تا من اتل بخوانم ما حرم ربکم علیکم آنچه حرام کرده است آفریدگار
شما بر شما این آیه با دو آیه دیگر که تابع اوست از محکمات کتابست که احکام او در هیچ شریعتی منسوخ نبوده و این ده حکم است از آن و هی
الجمله آن الا تشرکوا آنست که شریک مسازید به شیئا بخدای چیزی را و بالوالدین احسانا و نیکویی کنید با مادر و پدر نیکویی کردنی در تأویلات
فرموده که توحید و احسان والدین در یک رشته انتظام بجهت آنکه ایشان سبب قریبند در وجود و تربیت و واسطه اند که حق تعالی ایشانرا
مظهر آثار انوار صفت ایجاد ربوبیت خود و لا تقتلوا اولادکم و مکشید فرزندان خود را من املاق از جهت ترس درویشی و احتیاج نحن
نرزقکم ما روزی میدهیم شما را و ایاهم و ایشانرا پس چون رزق اولاد بر ماست نه بر شما چرا مرتکب حق می شوید و لا تقربوا الفواحش و نزدیکی
مکنید یعنی مرتکب مشوید زشتها و ناپسندیدها را و گفته اند فواحش زناست و مقدمات و اکابر عرب پنهان از مردمان زنا کردندی حق تعالی
فرمود که گرد زنان مگردید و با ایشان و بی باکان و با شکارا بر آن اقدام نمودندی حق سبحانه همه را منع فرمود ما ظهر منها آنچه آشکارا
باشد از آن و ما بطن و آنچه پنهان بود و گفته اند ما ظهر خمر است و ما بطن زنا و محققان گویند ما ظهر فعل است و ما بطن نیت و لا تقتلوا
النفس التی و مکشید آن نفسی را که حرم الله حرام کرد خدای کشتن او را الا بالحق مگر بحقی که آن قصاص است یا قتل مرتد یا رجم زانی
محصن ذلکم و این چهار نهی دیگر ام وصیکم او کرد شما را به بنگاه داشت آن لعلکم تعقلون تا مگر دریابید و بدانید که راه رشد آنست

ولا تقربوا نزدیک مشوید مال الیتیم بمال یتیم و دران تصرف مکنید بالتی هی احسن مکر بعملی که ان عمل نیکوتر باشد یعنی از تلف نکاه دارید و دران
تجارت کنید تا بیشتر شود و ازان مخورید و بکس مدهید حتی تبلغ تا برسد یتیم اشده بقوه خود یعنی بالغ شود واوفوا الکیل و تمام پیمایید
کیل خود را در مکیلات والمیزان و ترازو در موزونات بالقسط بعدل و مواسات یعنی کم مدهید و زیاده مستانید در بیع او وده که بعد از نزول این
ایه صحابه کفتند یا رسول الله ما قادر نیستیم بر انکه در وزن زبانه ترازوی ما با دو پله جبان برابر باشد که بیک موی میل نکند حق سبحانه ایه فرستاد که
لا نکلف نفسا تکلیف نمیکنیم کسی را الا وسعها مکر انجه بر کنجایش او باشد یعنی اکر تقصیری در کیل و وزن بی قصد شما واقعه شود شما را غرامت و اعانت
عدل بود انرا عفو کنیم واذا قلتم و یکی دیکر از احکام انست که چون سخن کوید در حکومت یا کواهی دهید فاعدلوا پس راستی کنید دران ولو کان
ذا قربی و اکرچه باشد محکوم له و محکوم علیه و مشهود علیه خداوند خویش نزدیک بود وبعهد الله و بعهد خدای که ان دیه احکام شریعت کو بندی که کنید
اوفوا وفا نمایید ذلکم این سه او دیک نهی وصیکم به وصیت کرد خدای شما را بدان لعلکم تذکرون شاید که شما پند پذیرید وان هذا و بتمامی
خوانم وان انست که انچه مذکور شده است درین سوره از دلایل توحید و اثبات نبوت و بیان شریعت صراطی راه منست مستقیما راست
راست باهمه فاتبعوه پس متابعت کنید و پیروی نمایید این راه را ولا تتبعوا السبل و از پی مروید راهها پراکنده و ادیان مختلفه را فتفرق بکم
که ان راهها جدا کند شما را و دور سازد عن سبیله از راه حق ذلکم این اتباع وصیکم به فرموده است بحفظ ان لعلکم تتقون شاید که
بر پرهیزید از ضلالت و دوری از حق عبدالله بن مسعود رضی الله عنه نقل میکند که حضرت پیغامبر صلی الله علیه واله وسلم بکشید از برای ما
خطی پس فرمود هذا سبیل الله این خط راه خداست پس بکشید خطها از چپ و راست ان خط فرمود که این راهها ست بر سر هر
راهی ازان دیوی موکل که میخواند مردمانرا پس این ایه خواندند که وان هذا صراطی مستقیما محققان بر انند که صراط متعین نکردد
در الامیان بدایتی و نهایتی عارف داند که بدایه همه از کیست و نهایت همه بکیست حضرت شیخ صدر الدین قونوی قدس سره فرموده اند
در اعجاز البیان که احاطه حق بهمه اشیا ثابت والله بکل شی محیط وان احاطه وجودی یا علمی که اختلاف احوال منتها بدان احاطه د عایت
هر سالک خواهد بود چنانچه فرمود الله الذی له ما فی السموات وما فی الارض الا الی الله تصیر الامور نظم هر جا قدمی زدیم در کوی تو بود
هر کوشه کرفتیم میان کوی تو بود :. کفتیم مکر سوی توام راهی هست :. هر راه که دیدیم همه سوی تو بود :. ثم پس بکوان برایشان که اتینا
موسی الکتاب دادیم موسی را توریت تماما برای تمامی کرامت و نعمت علی الذی احسن بر کسی که نیکو قیام نماید باحکام وی وتفصیلا لکل
شی و برای بیان هر چیزی که در دین بکار اید بر سبیل تفصیل وهدی ورحمة و خداوند هدایه و بخشایش لعلهم شاید که بنی اسرائیل
بلقاء ربهم بلقاء پروردکار خود یا ملاقات جزاء او یومنون ایمان ارند وهذا کتاب و این قران کتابیست انزلناه که فرستادیم اورا
مبارک بسیار نفع فاتبعوه پس پیروی کنید اورا واتقوا و بپرهیزید از مخالفت لعلکم ترحمون شاید که بر شما رحمت کنند بسبب متابعت
وی ان تقولوا و فرستادیم این کتاب را تا نکویید شما ای زمره عرب که انما انزل الکتاب جز این نیست که فرستاده است کتاب علی
طایفتین بر دو کروه من قبلنا پیش از ما یعنی یهود و نصاری وان کنا و بدرستی که ما هستیم عن دراستهم از خواندن ایشان
کتاب خود لغافلین بیخبران یعنی نمیدانیم که ایشان چه میخوانند زیرا که بلغت ما نیست او تقولوا و برای انکه نکویید لو انا انزل اکر فرستاده

بودندی علینا

بودندی علینا الکتاب بر ما کتابی چنانچه بر جهودان و ترسایان لکنا اهدی هر اینه میبودیم ما راه یافته تر منهم از ایشان فقد جاءکم پس بدرستی
که امد بشما بینة من ربکم حجتی روشن پروردکار شما یعنی قران که بلغت شما فرود امده وهدی و راه نمایی که هر که متابعت او کند بمقصد و مقصود
رسد ورحمة و بخشایشی مر مومنانرا و این هر سه صفت قرانست و بعضی بینه را بمعنی کواه کیرند و کویند مراد ازان حضرت رسالت علیه الصلوة
والسلام که کواه امت و هدی و رحمة نیز اوست یعنی خداوند رحمت واهل ایمانرا فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن کذب بایات
الله ازانکس که دروغ شمرد ایتهای خدایرا وصدف عنها و اعراض کرد ازان سنجزی الذین زود باشد که جزا دهیم انانرا که یصدفون
بسبب انکه بودند که اعراض میکردند از قران هل ینظرون ایا انتظار میبرند اهل مکه یعنی منتظر نیستند بعد از تکذیب قران و پیغامبر الا ان
تاتیهم الملائکة مکر انانرا که بیایند فرشتکان بقبض ارواح ایشان یا فرود ایند ملایکه بعذاب بدیشان او یاتی ربک یا بیاید امر پروردکار تو بعذاب
ایشان یا تمام ایات او و اداء این ایات علامات قیامت باشند وان بسیار است و از انجمله وقایع عظام خروج دجال و دابة الارض باشد
و نزول عیسی علیه السلام و ظهور مهدی و پدید امدن یاجوج و ماجوج و طلوع افتاب از مغرب او یاتی بعض ایات ربک یا انکه بیاید بعضی
از ایتهای پروردکار تو که برای قیام قیامت نصب کرده یوم یاتی روزی که بیاید بعض ایات ربک بعضی از ایات پروردکار تو که بقول اکثر مفسران
طلوع شمس است از جانب مغرب و شبی که افتاب در صبحش از مغرب بر اید دراز باشد و درازی ان متهجدان و اهل اوراد در یابند که
چون از ورد فارغ شوند انتظار صبح برند و صبح بر نیاید در کمان افتند و دیکر باره ورد از سر کیرند و چون تمام شود و اثری از صبح پدید
نیاید دانند که کاری عظیم از خلوتخانه غیب بعرصکاه شهادة می اید بتوبه و زاری و استغفار و تضرع مشغول شوند تا صبح از جهت مغرب
اثر کند و افتاب از افق غربی بر اید و او را نوری نبود و همه خلق انرا مشاهده کنند و چون این ایه عظیم ظاهر کردد غیب عین شود و
ایمان اضطراری باشد پس بسبب این لا ینفع نفسا سود نکند هیچ نفسی را که ایمانها ایمان نفسی را که لم تکن امنت نبوده است که ایمان
اورده باشد من قبل پیش ازین واو روز ایمان اورد او کسبت یا نبوده که کسب کرده باشد فی ایمانها خیرا در ایمان نیکویی یعنی عمل
پسندیده این دلیل کسیست که ایمانرا مجرد از عمل اعتبار نکند و انکه ایمان را بی عمل معتبر میداند تخصیص میکند این حکم را بدین روز و بعضی
کویند مراد از خیر اخلاص است چنانچه ایمان کافر درین روز سود نکند ایمان بی اخلاص یعنی ایمان منافق نیز سود مند نباشد و امام حسن
بصری رحمه الله فرموده که هر که پیش از طلوع افتاب از مغرب ایمان داشته باشد و خیر نا کرده چون این ایت معاینه بیند واکه خیری کند
ان خیر پذیرفته نباشد در معالم فرموده که در انروز ایمان کافر و توبه فاسق بقبول نیست و موید این قولست انچه در حدیث امده
که توبه منقطع نه تا وقتی که افتاب از مغرب طلوع کند قل بکوای محمد انتظروا که ما نیز منتظر این علامتیم که چون ظاهر شود وای بر شما و خوشا
حال بر ما ان الذین فرقوا بدرستی که انانکه پراکنده کردند دینهم دین خود را که ببعضی از انبیا و کتب ایمان اوردند و ببعضی کافر شدند
وکانوا شیعا و کشتند کروه کروه چون یهود که هفتاد و یک فرقه بودند و نصاری که هفتاد و دو فرقه شدند لست منهم نیستی تو
در قتال از ایشان فی شیء در چیزی یعنی وقت محاربه با ایشان نیست این حکم بایه السیف منسوخ است و کویند مراد ازین
قوم اهل بدعت اند و معنی لست منهم فی شی انست که تو از ایشان بیزاری انما امرهم جز این نیست که کار ایشان الی الله با خدا است

سوء العذاب بما کانوا یصدفون

اکر خواهد ایشانرا عقوبة کند در دنیا و اکر خواهد درین سرای مهلت دهد و در اخرت عذاب کند و اکر خواهد توفیق تو به دهد ثم ینبئهم پس
خبر دهد ایشانرا روز قیامت بما کانوا یفعلون بانچه میکنند در دنیا من جاء هر که بیاید بالحسنة بنیکوی فله پس وی راست عشر امثالها ده بار مانند
ان یعنی ده نیکوی امام بازیدی رحمه الله کفته که مراد تعیین عدد نیست بلکه اظهار تفضیل است بتضعیف و در بحر الحقایق فرموده که هر که بیاید بحسنه
پس وی راست ده خیر قبل از ان تا بان حسنه تواند رسید ایجاد از عدم و افرینش در احسن تقویم و تربیت و رزق و بعث رسل و انزال الکتب و
تبیین حسنات و سیات و توفیق و اخلاص و قبول حسنه و تا این ده حسنه وجود نکیرد بنده نتواند که حسنه بجای آرد و من جاء بالسیئة و هر که
بیاید بسیئه یعنی فعلی بد فلا یجزی پس جزا داده نشود الا مثلها مکر مانند ان الا یعنی یکی بیکی و هم لا یظلمون و ایشان کرا ابل حسنه و سیئه اند
ستم دیده نخواهند بنقصان ثواب و زیادتی عقاب قل بکوای محمد مر این قوم را که تفرقه در دین خود افکنده اند اننی هدانی بدرستیکه راه نمود
مرا ربی پروردکار من الی صراط مستقیم براهی راست دینا قیما یعنی پاینده درست ملة ابراهیم که ان ملت ابراهیم است علیه السلام حنیفا در
حالتی که ابراهیم از همه دینها بدین دین مایل بود و ما کان و نبود ابراهیم علیه السلام من المشرکین از مشرکان یعنی از عبده اصنام و از یهود و نصاری
قل ان صلوتی بکو بدرستیکه نماز من و نسکی و قربانی من و حج من و محیای و زندکانی من یعنی انچه من برانم در زندکی و مماتی و انچه بران می میرم
از ایمان و طاعت لله و خدایراست رب العالمین افریدکار عالمیان لا شریک له هیچ شریک نیست و او را یعنی در عباده خود کسی را با او شریک
نمیکردانم چون بت پرستان و قربانی بنام او میکنم نه بنام غیر او و در وقت حج و تلبیه دیکری را با وی یاد نمی ارم بخلاف اهل جاهلیت که میکفتند
لا شریک لک الا هو شریک لک و کفته اند و مراد ازین کلمات تفویض خود و امور خود است بحق سبحانه یعنی هرچه میکنم و میکویم و دارم همه
برای خداست و بذلک امرت و بدین مامور شدم و انا اول المسلمین و من اول مسلمانانم برای انکه اسلام نبی مقدم باید بر اسلام امت
آورده اند که در وقت مبالغه کفار مر انحضرت صلی الله علیه و اله و سلم در رجوع با دین ایشان این ایه نازل شد که قل بکوای محمد اغیر الله ابغی
بدون خدای ابغی ربا طلبم پروردکاری و در عبادت او شریک سازم و هو رب کل شیء و حالانکه خدایست افریدکار همه چیزهاست پس
ماسوی او مربوب و مخلوق او باشند و مربوب برای ربوبیت نشاید ولا تکسب کل نفس و کسب نکند هیچ نفسی از بدیها الا علیها
مکر و بال ان بر و باشد ولید مغیره میکفت ای صنادید عرب متابعت من کنید و کناهان شمارا در کردن من تا حق سبحانه فرمود که ولا تزر وازرة
و بر ندارد هیچ بردارنده وزر اخری بار دیکری یعنی هر کس عذاب کناه خود خواهد کشید ثم الی ربکم پس بسوی پروردکار شماست مرجعکم
بازکشت شما فینبئکم پس خبر خواهد داد شمارا در اخرت بانچه بود دیکه دران بما کنتم فیه تختلفون بسبب انکه اختلاف میکردید در دنیا از
امور دینیه و حق و باطل ان بر شما پی خبر خواهد ساخت و هو الذی جعلکم و او انکسی که کردانید شمارا ای ادمیان خلایف الارض خلیفها
زمین بعد از قوم نبی الجان یا شمارا ای امت محمد خلیفه امم کذشته ساخت و رفع بعضکم و بر داشت بعضی را از شما فوق بعض زبر
برخی دیکر درجات پایها بلند در بزرکی و توانکری و امثال ان لیبلوکم تا بیازماید شمارا فیما اتیکم در انچه شما داده از مال و جاه تا ظاهر
شود شکر اغنیا و صبر فقرا ان ربک بدرستیکه پروردکار تو سریع العقاب زود عقوبت کننده است ناسپاسان و ناشکیبایان را و
انه و بدرستیکه او لغفور رحیم هر اینه آمرزنده و مهربانست بر شاکران و صابران سورة الاعراف مکیة مایتان و ستة ایات

بسم الله

بسم الله الرحمن الرحیم المص نام قرانست یا اسم سوره یا هر حرفی اشارتست باسمی از اسماء الهی چون اله و لطیف و ملک و
صبور یا هر حرفی کنایتست از صفتی چون اکرام و لطف و مجد و صدق یا ایماییست باسم المصور یا بعضی حروف دلالت بر اسما دارد و بعضی
بر افعال و تقدیر چنین بود که انا الله اعلم و افصل منم خدای که میدانم و بیان تفصیل میکنم یا از همه داناترم و حق از باطل جدا میکنم و دلالت در تا
کاشفی رحمه الله مذکور است که الف اشارتست بذات احدیت و لام عبارتست از ذات با صفت علم و میم کنایتست از جامعیتی که ان را
معنی محمدی کویند و صاد صورة محمدیست صلی الله علیه و اله و سلم و قول ابن عباس رضی الله عنهما انست که صاد جبل بمکه علیه عرش الرحمن یا نامی بر بین
معنی میکند و در حقایق سلمی کوید که الف ازلست و لام ابد و میم ما بین ازل و ابد و صاد اشارتست باتصال هر متصلی و انفصال هر منفصلی و فی الحقیقه
نه اتصال مجال کنجایش و نه انفصال را مجال نمایش نظم اینجا رهیست این چه برون از فصل و وصل ❁ کنه و نه فرع میکنجد نه اصل ❁ نه عبارت
نه معانی نه عیان ❁ نه حقایق نی اشارت نه بیان ❁ برترات از مدرکان عقل و فهم ❁ لاجرم کم کشت در وی فکر و وهم ❁ چون بجلی روی
کفت و کوی نیست ❁ هیچکس را ره خموشی روی نیست کتاب انزل الیک این کتابیست فرو فرستاده شده سوی تو فلا یکن فی صدرک حرج منه
پس باید که باشد در سینه تو تنکی از تبلیغ او یعنی باید که دلتنک نباشی از رسانیدن پیغام الهی و از تکذیب قوم اندوهناک نشوی که این کتاب بر تو
فرو داده است لتنذر به تا بیم کنی بدان کافرانرا و ذکری للمؤمنین و پند دهی پند دادنی و مومنانرا اتبعوا ما انزل الیکم پیروی کنید ای مکلفان
انچیزی را که فرستاده اند بشما من ربکم از پروردکار شما یعنی متابعت قران کنید نکاه داشت اوامر و نواهی و لا تتبعوا من دونه اولیاء و
پیروی مکنید بجز کتاب خدای تعالی دوستانرا و اد اصنام اند که کفار ایشانرا دوست میکرفتند یا شیاطین الانس و الجن که خلق را در کمراهی می افکنند
قلیلا ما تذکرون اندک پند میکیرید وقتی که متابعه غیر حق کنید و کم من قریة و بسیار اهل دیهها و شهرها از کفار و فجار که اهلکناها او
کردیم بهلاک ایشان فجاءها پس آمد باهل ان شهر و قریه باسنا عذاب ما بیاتا در شب انکاه مانند قوم لوط او هم قایلون یا فرود امده بود
با ایشان و بودند ایشان خفتکان در نیم روز چون قوم شعیب تخصیص این دو وقت جهت انست که زمان استراحت و اسایش است و تصور
وقوع عذاب دران وقت نیست پس بلیه غیر منتظر صعبتر و سخت ترست چنانچه نعمة غیر مترقب خوبتر و لذیذتر است فما کان دعویهم پس نبود
در خواست ایشان اذ جاءهم باسنا بلا و عذاب ما الا ان قالوا مکر انکه کفتند انا کنا ظالمین بدرستیکه بودیم ما ستمکاران بر نفس خود که تکذیب رسل
کردیم اعتراف کنند بکناه خود مطمع ایشان انکه اعتراف بجرایم سبب خلاصی باشد از عذاب زیرا که عذاب و ارتفاع تکلیف مقارن یکدیکر اند پس
در وقت نزول عذاب توبه و استغفار نباشد و قوم یونس علیه السلام ازین حکم مستثنی اند چنانچه رقم ذکر خواهد یافت انشاء الله فلنسئلن الذین
ارسل الیهم پس هر اینه خواهیم پرسید روز قیامت انکسانی را که فرستاده شده اند با ایشان پیغامبران و سوال ایشان از قبول رسالت
و اجابت رسل خواهد بود و این سوال تعنیف و تعذیبست و لنسئلن المرسلین و هر اینه که بپرسیم فرستادکانرا یعنی پیغامبرانرا از ادای رسالت و
تبلیغ احکام و این سوال تشریف و تقریبست و کفته اند ام را از فرمان برداری بپرسند و انبیارا از مهربانی برامم و الله اعلم فلنقصن علیهم
پس هر اینه بخوانیم برسل و امم ایشان کردار و کفتار ایشان بعلم بدانش خویش که کفته بودیم که هر یک چه کردند و کفتند و شنیده ایشان
چه بود و ما کنا غایبین و نبودیم ما پنهان و دور و بیخبر از اقوال و افعال ایشان و الوزن و سنجیدن اعمال هر کسی یومئذ الحق انروز

یعنی قیامت درست و بودنی و گفته اند صحایف اعمال را وزن کنند میزانی که او را عمودی باشد و دو کفه باشد و همه خلایق دران نگرند و
این صورت اظهار معدلت و در تبیان از ابن عباس رض نقل میکند که درازی عمود میزان پنجاه هزار ساله راه است و کفتین او یکی از نور است
یکی از ظلمت حسنات را در پله نور نهند و سیئات را در کفه ظلمت فمن ثقلت موازینه پس هر که گران بود اعمال سنجیده او و برین تقدیر موازین جمع موزون بود
و اگر جمع میزان دارند نظر بر تعدد وزن و اختلاف موزونات باشد و بهر حال گرانی میزان بطاعت و انابت و گرانی میزان ایشان گران بود
فاولئک هم المفلحون پس ان گروه ایشان رستگاران و رسیدها بنجات ومن خفت موازینه و هر که سبک باشد میزان عمل ایشان و ان سبکی معصیت خواهد
بود فاولئک الذین خسروا انفسهم پس ان گروه انانند که زیان کرده اند بهوای نفسهای خود یعنی فطرت سلیمه را ضایع ساختند بما کانوا بسبب انکه
بودند بایاتنا یظلمون که بد کردن ایات ما ستم میکردند یعنی وضع مینمودند تکذیب را در موضع تصدیق ولقد مکناکم فی الارض و بدرستی که
ممکن کردانیدیم شمارا ای ادمیان در زمین جهت سکنی و زرع و گفته خطاب با قریش است میفرماید شمارا دستگاه دادیم در زمین تا سیر
میکنید بشام و یمن و تابستان و زمستان وجعلنا لکم فیها معایش و او دیدیم برای شما در زمین اسباب زندگانی از مکاسب و تجارت و الحجه
سبب معیشت باشد قلیلا ما تشکرون اندک شکر میگوئید با وجود تخصیص بچنین نعمتی یا از شما اندکیست که بر اسم شکرگزاری و بجای ادای
قیام می نمایند حت نعمت و شکر گزارنده اندکیست :. گوینده سپاس آلهی زصد یکیست ولقد خلقناکم و هر اینه بتحقیق بیافریدیم
بدر شمارا ادم ثم صورناکم پس تصویر کردیم شمارا در ظهر ادم ثم قلنا للملائکة پس گفتیم فرشتگانرا اسجدوا لادم سجده کنید ادم را سجده
تعظیم و تحیت فسجدوا پس سجده کردند ملایکه از روی فرمان برداری الا ابلیس مگر ابلیس که از راه عجب و حسد لم یکن من الساجدین نبود
از سجده کنندها مر ادم را قال ما منعک گفت خدای تعالی مر ابلیس را چه باز داشت ترا الا تسجد از انکه سجده نکردی ادم را اذ امرتک
چون فرمودم ترا بسجده قال انا خیر منه گفت ابلیس من بهترم از ادم این جواب از حیثیت معنی است یعنی دو رمینماید انکه مثل منی را
بسجود او فرماید پس مانع انست که من از و بهترم خلقتنی من نار افریدی مرا از اتش و او جوهری لطیف نورانیست وخلقته من طین
و افریدی ادم را از گل که جسمی کثیف سفلی ظلمانیست ابلیس درین صورت مغلطه خورد که فضیلت را باعتبار عنصر ملاحظه کرد و اگر باعتبار
فاعل که خلق بیدی عبارت از انست و بنسبت حقیقت که ونفخت فیه من روحی اشارت بانست در نگرستی و دانستی که خیریت و فضیلت
ادم راست او را نظم زآدمی ابلیس صورت دید و بس :. غافل از معنی شدان فرد و دنس :. که چو من خدمت این طین کنم
صورتی را من لقب چون دین کنم :. نیست صورت چشم را نیکو بمال :. تا ببینی شعشعه نور جمال :. و قیاس نیز در افضلیت نار از خاک
مستقیم بود زیرا که اتش خاین است هر چه بدو دهند نیست کرداند و خاک امینی است که هر چه بدو سپارند نگاه دارد و امین از خاین
مکرم تر است و اتش متکبر است و خاک متواضع و تواضع از تکبر نیکوتر باشد و خاک نقش بدیرد چنانکه آدم نقش صورت پذیرفت
کتب فی قلوبهم الایمان و اتش نقش را سوزد چنانچه نقش معرفت ابلیس را بسوخت فسق عن امر ربه و وجوه تفضیل خاک بر اتش
در جواهر التفسیر بطریق تفصیل مذکورات نظم صورت خاک ار چه دارد تیرگی :. نیک بنگر کزوه معنی صفا اندر صفات
این همه خاکست کنند صفوا و صاحب دلی :. نکته گویست کر تو دیده جان را جلات :. جستن گوکرد احمر عمر ضایع کردن است

روی برخاک سیه

روی برخاک سیه اوند که یک کیمیاست قال فاهبط منها فرمود خدای تعالی مر ابلیس را پس فرود رو از آسمان یا از بهشت و این او عقوبت بود
بر معصیت او و گفته اند نزول کن از مرتبه رفیع که داشتی بسبب طاعتی که کرده بودی بمنزله دنیه بواسطه معصیتی که مرتکب آن شدی فما
یکون لک پس نرسد و روا نباشد ترا ان تتکبر انکه گردن کشی فیها در اسمان و تعظیم نمای بر فرشتگان که همه خاشعان و مطیعانند یا نشاید
که معصیت کنی در بهشت که جای طاعت کنندگانست فاخرج پس بیرون رو انک من الصاغرین بدرستی که تو از خوار شدگانی و در تبیع
اورده که بیرون رو از صورت فرشتگی و میان در میان فرشتها پس حق تعالی تبدیل کرد صورت او را بزشت ترین صورتی قال انظرنی گفت
ابلیس وقتی که ممسوخ شد و از رحمت ناامید گشت مهلت ده مرا الی یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته شود آدمیان از قبرها یعنی روز قیامت قال
انک من المنظرین فرمود خدای تعالی بدرستی که تو از مهلت دادگانی ابلیس داعیه مهلت داشت تا روز قیامت یعنی میخواست که نمیرد
حق تعالی درخواست او را قبول نفرمود تا نفخه صعقه او را زمان داد چنانکه جای دیگر فرمود انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم یعنی
تو از مهلت دادگانی تا روز قیامت معلوم که زمان نفخه صاعقه است پس تو داعیه اضلال ادمیان داری پس تا فرزندان ادم زنده اند
ترا مهلت داده ام قال گفت ابلیس فبما اغویتنی پس بسبب انچه مرا بی بهره گردانیدی از رحمت لاقعدن لهم هر اینه بنشینم برای فرزندان
ادم صراطک المستقیم بر راه تو که ان راه راست یعنی دین اسلام و مهر متر سد ان باشم که ایشانرا راه زنم و بر صراط مستقیم نگذارم ثم لاتینهم
من بین ایدیهم پس بیایم با ایشان از پیش ایشان یعنی در امر اخرت و گویم بعث و حشر و بهشت و دوزخ نیست ومن خلفهم و از پس ایشان
وعن ایمانهم و از راست ایشان یعنی از قبل حسنات وعن شمائلهم و از چپ ایشان یعنی از جهت سیئات و انداز در دل ایشان شیرین کنم
ولا تجد اکثرهم شاکرین و نیابی تو که خداوندی بیشتر فرزند ادم را شکر گوینده ها را یعنی کافران باشند که منعم را نشناسند قال اخرج
منها گفت خدای مر ابلیس را که بیرون رو از بهشت یا از اسمان مذؤما مدحورا در حالتی که نکوهیده باشی و عیبناک و رانده و دور کرده
از رحمت لمن تبعک منهم بخدای که هر کی پیروی تو کند از اولاد ادم لاملان جهنم منکم اجمعین هر اینه پر کنم دوزخ را از شما همه یعنی
از تو و متابعان تو ویا ادم اسکن و گفتیم بعد از اخراج ابلیس از بهشت که ای ادم ساکن شو انت وزوجک الجنة تو و جفت تو که
حوا است در بهشت فکلا من حیث شئتما پس بخورید از میوها و نعمتهای بهشت از هر جا که خواهید یا هر چه خواهید ولا تقربا هذه الشجرة
و نزدیک مشوید این جنس درخت را که گندم است یا انگور و مخورید از انکه اگر بخورید فتکونا من الظالمین پس باشید از ستمکاران بر
نفس خویش فوسوس لهما الشیطان پس وسوسه کرد مر ادم و حوا را شیطان لیبدی لهما تا عاقبت اشکارا کرداند برای ایشان ما وری
عنهما انچه پوشیده کرده بودند از ایشان من سوآتهما از عورات ایشان و ان چنان بود که اهل بهشت عورات ایشانرا جامهای برای
ستر عورت پوشیده بود ابلیس دانست که نافرمانی ان لباس از تن ایشان دور میشود و چون خواست ایشانرا در معصیت اندازد
لباس از ایشان فرو ریزد و بجهت کشف عورت در میان ملایکه رسوا شوند اغاز کرد بعد از انکه بهمان همراهی مار و طاوس در آمده بود
و بصورت دیگر در آمده چنانچه در قصص و کتب مطوله مذکور است قال ما نهیکما ربکما عن هذه الشجرة و گفت شیطان مر ادم و
حوا را باز نداشت و امر نکرد شما را افریدگار شما از خوردن این درخت الا ان تکونا ملکین مگر انکه نگردید شما دو فرشته در علو مرتبه با

با حسن منزلت و صورت با استغناء از غذا و منهی عنه او تکونا من الخالدین یا باشید شما از جاوید ماندگان در بهشت یا زندگان که درک ایشان را ابد
بود و چون با وجود این وسوسه در خوردن تامل مینمود ابلیس تدبیر دیگر کرد وقاسمهما و سوگند خورد ابلیس برای آدم و حوا و گفت انی لکما
من الناصحین بدرستی که من و شما را از نصیحت کنندگانم و از روی شفقت میگویم که ازین درخت بخورید تا میر بود آدم علیه السلام گمان نبرد
که کسی که بخدای تعالی سوگند بدروغ بخورد بدان سوگند فریفته شود فدلیهما بغرور پس ابلیس تنزل داد ایشان را و از درجهٔ عالیه بمرتبهٔ سافل
افکند بفریب و وسوسه و سوگند دروغ و ایشان را ست پنداشتند فلما ذاقا الشجرة پس آنهنگام که بچشیدند از میوهٔ آن درخت منهی عنه
فی الحال عورت ان بدت لهما سوآتهما ظاهر شد ایشان را عورات ایشان یعنی لباس ایشان از تن ایشان بریخت تا عورت یکدیگر دیدند
در اخبار آمده که کسی دیگر جز ایشان عورات ایشان را ندید ایشان ازین صورت منفعل شدند وطفقا یخصفان علیهما در ایستادند و قصد
کردند بر برگها و انجا و دمی چسبانیدند برگی بالای برگی و می نهادند بر عورات خویش من ورق الجنة از برگ درختان بهشت و گفته اند آن
که برگ انجیر بر هم بستند تا چون جامه ازاری شد و عورات خود را بدان بپوشیدند و ازین طرف بان طرف میگریختند وناداهما ربهما
و ندا کرد ایشان را آفریدگار ایشان که الم انهکما عن تلکما الشجرة ایا شما را نهی کرده بودم از خوردن این درخت واقل لکما و
نگفته بودم شما را و تحذیر کرده بودم که ان الشیطان لکما عدو مبین بدرستی که شیطان شما را دشمنی اشکارا و عداوت او در وقت
از سجدهٔ آدم بر همه ملایکه روشن شده بود آورده اند که در وقت گریختن ایشان حق تعالی فرمود افرارا منی یا آدم از من میگریزی
آدم گفت بل حیاء منک اینکه گریختن من بجهت حیاست از حضرت تو پس بگناه اعتراف نمودند و با حق تعالی از روی نیاز
قالا ربنا ظلمنا انفسنا گفت ای پروردگار ما ستم کردیم بر نفسهای خود بدین نافرمانی وان لم تغفر لنا و اگر تو نیامرزی گناهان ما را
وترحمنا و نبخشایی بر ما لنکونن من الخاسرین هر آینه باشیم ما از زیانکاران قال اهبطوا بعضکم لبعض فرمود خدای تعالی مر آدم
و حوا و طاوس و ابلیس و مار را فرو روید بزمین بعضی از شما دشمن مر بعضی دیگر چنانچه آدم و شیطان و مار و طاوس همه
دشمن یکدیگر اند ولکم فی الارض و مر شما راست در زمین مستقر قرارگاهی و آرام جایی ومتاع و برخورداری الی حین تا
هنگام رسیدن مرگ آدم غمناک شد و پنداشت که دیگر به بهشت نخواهد رسید قال فیها تحیون فرمود خدای تعالی در زمین
میزیید وفیها تموتون و در وی میمیرید ومنها تخرجون و از زمین بیرون آورده میشوید برای حساب و حوا و آدم از مضمون این
خطاب معلوم کرد که باز به بهشت خواهند آمد یا بنی آدم خطاب عامست بر همه فرزندان آدم قد انزلنا علیکم بدرستی که ما
فرستادیم بر شما لباسا پوششی یعنی پیدا کردیم بر شما پوشش شما بتدبیرات سماوی و اسباب نازل از آسمان و ازین قبیل است
وانزل لکم الانعام پس بیان میکند و میفرماید یواری سوآتکم میپوشاند آن لباس عورات شما را وریشا و دیگر فرستادیم
لباسی که بدان آرایش کنید خود را گفته لباس آنست که عورت را بپوشد و آنچه ورای آنست که از جامها اندا ریش گویند
که آرایش و زینت است و در تفسیر شیخ زاهد فرموده که لباس آنست که از پنبه باشد و ریش از ابریشم و کتان و پشم بود
گویند ریش اسباب خانه است ولباس التقوی و پوشش تقوی یعنی لباسی که بجای تواضع بپوشند چون پشمینهاء

درشت ذلکم خیر آن بهتر است از لباسهای نرم متکلف که متجبران میپوشند و گفته اند لباسها بر بهتر جامها خوبست چون زره و خفتان
که وقایه محاربان باشند از اثر تیغ و تیر و نیزه و محققان لباس تقوی طاعت دانند که عیب آدمی بدان پوشیده میشود چنانچه عورت بجامه
مستور میگردد و گفته اند لباس التقوی عفتست با جانبی الهی بالتزام طریقهٔ خیره در بحر الحقایق آمده که لباس بر دو گونه است لباس
قوی و آن موضوعست با شریعت و لباس تقوی و آن متعلق است بحکم حقیقت از لباس قوی همین بدین بهره مندانست که ستر
سوآتها می شود و از لباس تقوی هر یک از دل و روح و سر و خفی بهره دارند و هر یکی چیزی پوشیده میگردد بهرهٔ دل از لباس تقوی
صدقست در طلب مولی و بدان پوشیده شود سوء طمع دنیا است و ما فیها و حظ روح از لباس تقوی محبت حق تعالی است عز شانه
و بدان پوشیده گردد سوآت تعلق بغیر مولی و نصیب سر ازین لباس الاشهود انوار تعلق بدان پوشیده شود سوءه رویت ماسوی و بهرهٔ
مخفی از لباس تقوی بقاء اوست بهویت مولی و بدان پوشیده سوأه هویت خلق یعنی همه تعینات مضمحل و متلاشی گردد و حجاب
وجود او در جودات منکشف در کشیده اید و سر لمن الملک بر عرفهٔ وحدت و قهاری جلوه نماید نظم ملک ملک اوست او خود مالک است
غیر ذاتش کل شی هالک است ∴ کل شی ما خلا الله باطل ∴ ان فضل الله غیم هاطل ∴ مالک الدین جنین جهش همت ∴ جستی اندر
نیستی خود طرفه الیست ذلک من آیات الله از نشانهای فضل و رحمت خداوند که بدان سوآت آدمیان را بپوشد و ایشان از خصف برگ از درخت
مستغنی گرداند لعلهم یذکرون باشد که ایشان پند گیرند و قدر این نعمت بشناسند یا بنی آدم ای فرزندان آدم لا یفتننکم الشیطان بر حذر
باشید که شما را در فتنه نیندازد شیطان و با شما مکر نکند و شما را از راه حق نیندازد کما اخرج ابویکم چنانکه بیرون آورد پدر و مادر شما
من الجنة از بهشت ینزع عنهما برمیکشید از ایشان لباسهما جامهای ایشان لیریهما تا بنماید هر یک از ایشان سوآتهما عورات ایشان را یعنی
سبب آن شد که ابوین شما مکشوف العورت شدند و از بهشت دور افتادند پس شما از مکر او حذر کنید انه یریکم هو وقبیله بدرستی که ابلیس
می بیند شما را او و قبیلهٔ او من حیث لا ترونهم از جایی که شما ایشان را نمی بینید پس حذر ازین دشمن لابد تر است انا جعلنا الشیاطین بدرستی که
ما گردانیده ایم دیوان را اولیاء دوستان للذین لا یؤمنون و آنان را که ایمان نمی آرند یعنی بواسطهٔ جنسیت دیانت که دیوان را دوست
کافر ساخته ایم واذا فعلوا فاحشة و چون بکنند کفار و مرتکب شوند عملی زشت را چون بت پرستی و تحریم بحیره و سایبه و امثال آن و کسی
از آنها ایشان را نهی کند قالوا وجدنا علیها آباءنا گویند از روی تقلید یافته ایم برین عمل زشت پدران خود را والله امرنا بها و خدای
فرموده است ما را باین فاحشه پس تقلید را با فترا جمع کنند قل ان الله لا یامر بالفحشاء بگو بدرستی که آفریدگار من نفرماید بزشتی
و ناپسندی در قول و فعل چه سنت الهی بدان جاری شده که امر میکند بمکارم خصال و محاسن خلال اتقولون علی الله آیا میگویید شما بر خدای
تعالی از روی افترا ما لا تعلمون آنچه نمیدانید که او فرموده است قل امر ربی بالقسط بگو فرموده آفریدگار من بعدل و راستی
یا بتوحید که سر همه راستیهاست واقیموا وجوهکم و راست کنید روبها خود را بقبله عند کل مسجد نزدیک هر سجدی که باشد و ناظر کنید
بان جهت که در مساجد خویش گذارید وادعوه مخلصین و بپرستید خدای را در حالتی که پاک کننده باشید له الدین برای خدای تعالی
طاعت را کما بداکم تعودون همچنانکه بیافرید شما را در ابتدا از خلق تعودون باز خواهید گشت نا بینا و تا خواهید شمارا در علما یا چنانکه از شما خالک

آورید باز بجانب عود خواهید کرد فریقا هدی گروهی را راه نموده بآنکه توفیق داد از ایمان و فریقا حق علیهم الضلالة و گروهی بخذلان جان کرد که سزاوار
گشت بر ایشان گمراهی بمقتضای قضای سابق که یفعل الله ما یشاء انهم اتخذوا الشیاطین اولیاء بدرستی که گمراهان فرا گرفتند دیوان را دوستان خود
و فرمان دیوان بردند من دون الله بدون فرمان و دوستی خدای تعالی و یحسبون انهم مهتدون و گمان بردند و پندار داشتند که ایشان راه یافته اند
و فی نفس الامر چنانند که گمراهانند یا بنی آدم بعضی بر آنند که این خطاب عامست و اکثر مفسران گویند که خاص است بمسلمانان جهت نفی و حمایتی
دیگر از مشرکان عرب بوده اند که مرد و زن ایشان برهنه طواف کردندی و بدان تجرید بر بیری تفال نمودندی و بنی عامر در ایام احرام از خوردن
حیوانی مجتنب بوده و باندک طعامی قناعت کرده از طاعت دانستندی و تعظیم کعبه خیال بستندی اهل اسلام گفتند ما با جیاد این تعظیم
و تکریم سزاوارتریم حق سبحانه و تعالی ایشانرا تحذیر فرموده که خذوا زینتکم فرا گیرید جامهای خود را که بدان آراسته اند عند کل مسجد
نزدیک هر مسجدی که آنرا طواف میکنید یا در آن نماز میگزارید و مراد ازین جامه زینت نیکوترین و پاکترین لباسهاست در وقت نماز گفته اند
و گفته اند زینت شانه کردن محاسن است و امام قشیری میگوید مراد از زینت سرایرات نه آرایش ظواهر یعنی اخلاص و خشوع در نماز
طاعت مخصوص یک محل نیست بلکه در همه مساجد و اماکن باید و در کشف الاسرار آورده است که زینت بندهان علم ستر عورت برای
نماز و بلبان کشف حضور دلست برای عرض نیاز بیت ذوق طاعت حضور دل نیابد هیچکس ∴ طالب حق را دل حاضر بباید در نماز
پس کلوا واشربوا و بخورید و بیاشامید یعنی در ایام احرام گوشت و چربی و غیر آن از مأکولات و سایر مشروبات طیبات بخورید و بیاشامید
ولا تسرفوا و از حد در مگذرید بتحریم حلال یا بافراط و حرص در خوردن آن انه لا یحب المسرفین بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد
اسراف کنندگان را یعنی آنها که زیاده از سیری بخورند و در کتاب قوت القلوب آورده که دو بار خوردن در روزی اسراف است و از
بعضی سلف نقل میکنند که اسراف آنست که آدمی هرچه آرزو میکند بخورد و اولی برین و دمان آنست که همت او تمام مصروف باشد
بفکر شراب و طعام در ابیات حقایق سمات سلسلة الذهب مذکور است نظم خواجه پنی که از سحر تا شام ∴ دارد اندیشه
شراب و طعام ∴ شکم از خوشدلی و خوش حالی ∴ گاه پر میکند گهی خالی ∴ فارغ از خلد و ایمن از دوزخ ∴ جای او
فی المثل است یا مطبخ ∴ شیخ الاسلام عبدالله انصاری قدس سره فرموده که اگر همه دنیا خرج سازی در در دمان در دینی نهی اسراف نباشد
اسراف آنست که نه بر رضای حق سبحانه صرف کنی نظم یک جو اگر خیر ادیم و داشت ∴ بنهد مید ادر راه بی در دیر ∴ گای لب هر خیر نیست
اسراف ∴ گفت اسراف نیست هم در خیر قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده بگو که حرام کرده است آرایشی که مقرر کرده خدای
تعالی یعنی جامها و متنوع آن زینتی که بمحض قدرت بیرون آورده برای بندگان خود از نباتات چون پنبه و کتان و از حیوانات چون پشم و
حریر و از معادن چون زره و خود و الطیبات من الرزق و دیگر حرام کرده است آن پاکیزها از روزی یعنی مستلذات مأکل و مشرب از لحوم و دسوم
و البان با حلالات آن چون بحیره و سائبه و حوامی قل هی للذین آمنوا بگو این زینت و طیبات برای کسانیست که ایمان آورده اند یعنی
باینها با صالت برای مومنانست فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا اما کفار و فجار بتبعیت شریک ایشانند در آن لیکن نعیم جاودانی
اهل ایمانرا خواهد بود خالصة یوم القیمة بگیره و بی شریک دیگری و در پنجه کذلک هم چنانکه تفصیل کردیم این حکمها را نفصل الآیات

تفصیل میکنیم

تفصیل میکنیم نشانها احکام را و دلایل توحید را مبین سازیم لقوم یعلمون برای گروهی که فهم دارند و میدانند قل انما حرم ربی الفواحش بگو ای محمد جز این
نیست که حرام کرد آفریدگار من گناهان کبیره را که موجب عقوبت عظیم ما ظهر منها آنچه پیداست چون کفر و ما بطن و آنچه نهانست چون
نفاق والاثم و حرام کرد گناهی که بدان حدی مقرر نیست چون صغایر والبغی و حرام ساخت ستمکاری را اما کبر را بغیر الحق بناحق و این تاکید است
چه کبر بحق و ظلم بحق نخواهد بود و ان تشرکوا بالله و دیگر حرام کرد آنرا که شرک آرید بخدای و شریک گیرید در عبادت ما لم ینزل به سلطانا آنچه را که خدای تعالی
وان تقولوا علی الله ما لا تعلمون
الخ نمیده اند از تحریم حرث و انعام و برهنه شدن در طواف بیت الحرام و لکل امة اجل و هر گروهی راست مدتی که خدای تعالی تقدیر کرده است
حیوة ایشان را و گفته اند هر امتی را غیر از مومنان وقتی است که در آن عذاب استیصال با ایشان فرود آید فاذا جاء اجلهم و چون بیاید وقت
عذاب و هلاک ایشان تا آن مدت مقدر بسر آید لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون واپس نیایند از آن اجل ساعتی ساعت در عرف اکثر ادبا را
گویند و مردم ساعت منجمان است و بیشتر بکیرند بر آن اجل مصرع اجل چون فرود آید از پیش و پس ∴ پس و پیش مکدارد یک نفس یا بنی آدم
خطاب با مشرکان عربست اما یأتینکم چون بیاید شما را رسل منکم پیغامبران از شما بزبان شما و اصح آنست که خطاب عام است یعنی ای فرزندان
آدم چون بیایند فرستادگان بشما از نوع شما یقصون علیکم آیاتی بخوانند بر شما آیتهای کتاب مرا یا خبر دهند شما را با حکام شریعت فمن اتقی
واصلح و پس هر که بپرهیزد از شرک و تکذیب و باصلاح آرد عمل خود را فلا خوف علیهم هیچ ترسی نیست بر ایشان یعنی از هرچه ترسند ایمن شوند
ولا هم یحزنون و نه ایشان اندوهناک گردند بلکه هرچه امید میدارند برسند والذین کذبوا و آنانکه دروغ شمردند بآیاتنا آیتهای ما را یعنی تکذیب
رسل کردند بر آیات واستکبروا عنها و کبر نمودند و تعظیم کردند یعنی سرکشی نمودند از ایمان بدلایل وحدت ما اولئک آن گروه اصحاب النار ملازمان
آتش اند هم فیها خالدون ایشانند در آتش باقی اند ببقاء ابدی فمن اظلم پس کیست ستمکارتر و کافرتر ممن افتری از کسی که بربندد
علی الله کذبا بر خدای دروغ با آنکه زن و فرزند و شریک دارد او کذب بآیاته یا بدروغ شمرد آیات منزله او را و این انکار نبوت است
اولئک ینالهم آن گروه مفتریان و مکذبان برسد بایشان نصیبهم من الکتاب بهره ایشان از لوح محفوظ یعنی آنچه قلم تقدیر بر لوح نوشته از
عذاب و نکال ایشان بر ایشان رسید یا پایندگی الخ نوشته شده است در دفتر عمل ایشان یا بهره گیرند از روزی نوشته برای ایشان و
حتی اذا جاءتهم رسلنا تا وقتی که بیاید فرستادگان ما که ملک الموت و اعوان ویند یتوفونهم فرا گیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشانرا قالوا
اینما کنتم گویند فرشتگان با ایشان از روی توبیخ و تقریع کجا اند بتان که پرستیده بودند که تدعون من دون الله میخواندید و میپرستید
ایشانرا بدون خدای تعالی تا او را منع کنند عذاب خدای تعالی از شما قالوا ضلوا عنا گویند کافران که ایشان گم شدند از ما یعنی غایب شدند و
هیچ مددی از ایشان نرسید بما و شهدوا علی انفسهم و گواهی دهند بر نفسهای خود انهم کانوا کافرین بآنکه ایشان بوده اند کافران قال ادخلوا
گوید خدای تعالی بیکی از ملایکه در روز قیامت که در آیید فی امم قد خلت در میان امتی که پیش از شما گذشته اند من قبلکم پیش از شما
هم بر دین و آیین شما بودند من الجن والانس از پری و آدمی و از کافران گذشته اند ازین دو طایفه که حق تعالی گوید در آیید با هم دیگر
فی النار در آتش دوزخ هر که از ایشان که عناد و کبر بیشتر باشد با آتش در آرند کلما دخلت امة هر گاه که در آید گروهی بدوزخ لعنت
اختها لعنت کند گروهی دیگر را که هم دینان ایشان باشند و هر یک کیش و یک ملت میرند چنانکه جهود جهود را لعنت کنند و ترسا ترسایان

دیگران دیگران را و علی هذا القیاس حتی اذا ادارکوا فیها جمیعا تا چون بیکدیگر رسند همه ایشان در دوزخ یک قسم برای گمراهی خودشان دیگی بر دیگران قالت اخریهم لاولیهم گویند پیروان ایشان و پیشوایان و معتقدان خود را ربنا هؤلاء اضلونا ای پروردگار ما این گروه گمراهی ساختند ما را فآتهم عذابا ضعفا من النار پس بده ایشان را عذابی افزون دوباره از آتش قال لکل ضعف خدای تعالی فرماید مر هر یکی را عذاب دوباره است پیشوایان را بجهت اضلال و پیروان را بسبب کفر و تقلید و لکن لا تعلمون ولیکن ایشان نمیدانند حصص خطاب منکر اند یعنی شما نمیدانید عذاب یکدیگر خبر ندارید وقالت اولیهم لاخریهم و گویند پیشوایان مر پیروان را فما کان لکم علینا من فضل پس نیست شما را بر ما هیچ زیادتی که بدان استحقاق تخفیف عذاب داشته باشید بلکه ما و شما در کفر برابریم فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب را بما کنتم تکسبون بسبب آنچه بودید که کسب میکردید از کفر و حواله عذاب بدی میکنید ان الذین کذبوا بدرستی که بدروغ داشتند بآیاتنا آیتهای ما را از قران و دلایل قدرت را واستکبروا عنها و سرکشی کردند از گرویدن و فرمان برداری آن لا تفتح لهم ابواب السماء گشاده نشود برای دعای ایشان یا بجهت نزول عذاب بر ایشان درهای آسمان یا برای اعمال و ارواح ایشان در آسمان بگشایند بلکه اعمال را بسجین برند که در زیر زمین هفتم است و برای روح عمل مومن بگشایند و آنرا بعلیین برند که بالای آسمان هفتم است ولا یدخلون الجنة و در نیایند این مکذبان و متکبران در بهشت حتی یلج الجمل فی سم الخیاط تا وقتی که در آید شتر در سوراخ سوزن و آن صورت هرگز وجود نگیرد پس کافر هرگز بهشت نرود وکذلک نجزی المجرمین و مانند این جزا دهیم مجرمان را یعنی کافران را لهم من جهنم مهاد مر ایشان راست از آتش دوزخ فراشی که بر آن نشینند ومن فوقهم غواش و از زبر ایشان پوششها باشد هم از آن زبر بالای ایشان آتش باشد وکذلک نجزی الظالمین و مثل جزای این گروه جزا دهیم جمیع کافران را والذین آمنوا و آنانکه گرویدند بخدای تعالی وعملوا الصالحات و عملهای شایسته کردند چون تصدیق رسل و فرمان برداری کتاب چون اعمال صالح بسیار است و از بکار تمام آن فوق طاقت بشر است میفرماید لا نکلف نفسا الا وسعها تکلیف نمیکنیم و نمیفرماییم هیچ تنی را مگر آنچه قادر باشد بر آن و تواند بجای آوردن و این جمله بود معترضه میان مبتدا و خبر مبتدا آنست آنانکه ایمان آوردند و عمل کردند و خبر این که اولئک اصحاب الجنة آن گروه ملازمان بهشت اند هم فیها خالدون ایشان در بهشت باقی و جاوید و نزعنا ما فی صدورهم و بیرون بردیم آنچه در سینهای ایشان بود من غل از کینه و حسد و آنچه در اسباب عداوت باشد تجری من تحتهم الانهار میرود از زیر مساکن ایشان جویها برای زیادتی لذت و سرور ایشان وقالوا الحمد لله و گویند اهل بهشت چون منازل خود ببینند و ستایش مر خدای را الذی که بفضل خود هدینا لهذا راه نمود ما را باین مقام یعنی باین منزل جزا و آن وما کنا لنهتدی و نبودیم ما که بقوت خود راه می توانستیم یافت لولا ان هدینا الله اگر نه خدای تعالی ما را راه نمودی و این شکر است اگر نه خدای تعالی ما را راه نمودی این شکر که بهشتیان بر نعمت هدایت ادا کنند زیرا که بی توفیق الهی سلوک این طریقه میسر نشودی بی عنایت نامتناهی هیچ سالک بمقصد و اندر سد بیت گر بدرقه لطف تو نماید راه :. از راه تو هیچکس نگردد آگاه :. و آنکه به ره رسند بی توفیق ار نشود وا ویلاه :. لقد جاءت دیگر بهشتیان میگویند بدرستی که آمدند رسل ربنا بالحق فرستادهای پروردگار ما براستی و ما بعد از این ندا ایشان را توحید یافتیم ونودوا و ندا کرده شوند اهل بهشت ان تلکم الجنة آنکه این آن بهشت است که وعده داده شده بودید اورثتموها میراث داده شدید آنرا بما کنتم تعملون بجهه آنچه بودید که عمل میکردید بر طریق شریعت و موافق سنت بهشت را میراث فرمود زیرا که عطای بی رنج است و دیگر آنکه

میراث کرده اند

میراث کرده اند از کافران چنانچه در خبر آمده است که هیچکس نباشد الا که وی را منزلی باشد در بهشت ونادی اصحاب الجنة اصحاب النار و ندا کنند اهل بهشت اهل دوزخ را از روی شماتت که گویند ان قد وجدنا بدرستی که ما یافتیم ما وعدنا ربنا آنچه وعده کرده بود بر شما پروردگار ما از عقوبت حقا راست شمه قالوا نعم گویند دوزخیان که آری ما یافتیم آنرا چنانچه خدای تعالی فرموده فاذن مؤذن بینهم پس آواز دهد آواز دهنده گویند اسرافیل باشد که ندا کند میان بهشتیان و دوزخیان ان لعنة الله علی الظالمین بدرستی که لعنت خدای بعد از رحمت بر کافران که وضع عبادت کرده اند در غیر موضع خود الذین یصدون عن سبیل الله آنانکه باز داشتند و منع میکردند مردمان را از راه خدای تعالی ویبغونها عوجا و میطلبند از راه حق کجی و ناراستی یعنی عیب میجستند در دین خدای تعالی وهم بالآخرة کافرون و ایشان بآن سرای گرویدگان نبودند وبینهما حجاب و میان دوزخ و بهشت پرده است یا میان اهل بهشت و دوزخ حاجز است چون سور باره شهر که اهل دوزخ به بهشت نتوانند رفت کما قال الله تعالی فضرب بینهم بسور و آن حجاب را اعراف گویند شیخ زاهد فرموده که اعراف تلی باشد از مشک سپید وعلی الاعراف رجال و بر اعراف مردان باشند مشرف بر بهشت و دوزخ یعرفون کلا بسیماهم بشناسند رجال همه اهل بهشت و دوزخ را بعلامتهای ایشان که همه بهشتیان سفید روی باشند و دوزخیان سیاه روی و این موضع را بجهت آن اعراف گویند که ساکنان آن عارفند باحوال فریقین و اینها پیغامبران باشند یا شهدا یا فضلای مومنان یا ملایکه بر صورت رجال ایشان بودن ایشان بر اعراف دلیل فضل و کرامت ایشان بود و از آنجا منازل خود را در بهشت می بینند و از آن متلذذ میگردند و عذاب دوزخ را مشاهده میکنند و بخلاصی از آن مبتهج و مسرور می باشند و در تفسیر ثعلبی نقل میکند از ابن عباس رض که اعراف موضع بلندیست و از صراط که عباس و علی و حمزه و جعفر طیار رضی الله عنهم بر آنجا باشند و دوستان خود را بشناسند بتازگی و سفید روی و دشمنان خود را دانند بتیرگی و سیاه روی و گفته اند که بر اعراف کسانی باشند که حسنات و سیئات ایشان مساوی باشد و یکی نه با موحدان باشند مقصر در عمل و برین قول بودن ایشان در اعراف بجهت نقص ثواب ایشان باشد از استحقاق دخول بهشت ونادوا اصحاب الجنة و ندا میکنند اصحاب اعراف اهل بهشت را یعنی در بهشت نگرند و اهل بهشت را بر سبیل گویند ان سلام علیکم تحیت خدای تعالی بر شما باد یا خوش حال شما که بسلامت بدار السلام رسیدید لم یدخلوها هنوز اهل اعراف در بهشت در نیامده باشند وهم یطمعون و ایشان طمع میدارند که در آیند قولی آنست که آخرین کسانیکه به بهشت در آیند ایشان باشند و در سفر رابع از فتوحات مکیه مذکور است که موجب حسنات و سیئات اهل اعراف باشد و ایشان هم در بهشت مسکن کنند هم در دوزخ و دخول هیچ کدام وجهی نبود پس خلق را بسجود خوانند و این تکلیفی است در روز قیامت اهل اعراف سجده کنند و میزان حسنات حج کرد و به بهشت در آیند واذا صرفت ابصارهم و هر گاه که چشمهای ایشان بگردانند در تفسیر زاهدی فرمود که حق تعالی فرشته را بفرماید تا روی ایشان بگرداند تلقاء اصحاب النار بسوی دوزخیان قالوا ربنا لا تجعلنا ایشان پناه گیرند بخدای تعالی و گویند ای پروردگار ما مدار ما را مع القوم الظالمین با گروه ظالمان یعنی ما و ایشان در دوزخ جمع مکن ونادی اصحاب الاعراف و آواز دهند ایشان اصحاب اعراف رجالا یعرفونهم بسیماهم مردانی را که بشناسند ایشانرا بعلامات ایشان یعنی دانا شناختگان از رؤسای کفر باشند چون ولید مغیره و ابو جهل و عاص بن وایل و امثال ایشان از مشرکان که در دنیا میگفتند که خدای تعالی امثال بلال و عمار و صهیب که فقرای صحابه اند به بهشت و ما را بدوزخ هرگز نبرد

بباشند و سوگند میخوردند که خدای بندگان و شبانان ما را بر ما تفضیل کند قالوا گویند ایشان را اهل اعراف که شما عذاب آید ما اغنی عنکم دفع نکند از
شما عذاب را جمعکم جمع مال که میکردید یا کثرت انصار و اعوان شما وما کنتم تستکبرون و آنچه بودید که گردن کشی میکردید از سخن حق یعنی استکبار
شما مانع عذاب نشد اهل اعراف اشارت کنند بسوی بلال و عمار و سلمان و خباب و صهیب و امثال ایشان و کافران گویند اهؤلاء الذین
اقسمتم آیا این گروه آنانند که در دنیا سوگند میخوردند که البته لاینالهم الله برحمة خدای تعالی هرگز با ایشان نرساند بخشایش خود را اکنون
برحمت خود ایشان را در بهشت در آورده و چون اصحاب اعراف ازین سخن فارغ گردند حق تعالی بکرم خود فرماید ایشان را ادخلوا الجنة
در آیید در بهشت لا خوف علیکم هیچ خوفی نیست بر شما از مخاوف و شدائد ولا انتم تحزنون و نه شما اندوهناک شوید از مطالب و مقاصد ابن
عباس رضی الله عنه فرموده که چون اهل اعراف بهشت در آیند و در خیال ایشان طمع فرج بعد الیاس بدید آید گویند خدایا مارا خویشانند در بهشت
دستوری ده تا با ایشان سخن گوییم حق تعالی میفرماید تا بهشتیان در دوزخ نگرند و خویشان خود شناسند چه خلق ایشان متغیر شده
باشد اما دوزخیان ایشان را شناسند و بنام و کنیت ایشان را بخوانند و از ایشان طعام و شراب بهشت خواهند چنانچه فرماید و
نادی اصحاب النار و آواز دهند و ندا کنند دوزخیان اصحاب الجنة بهشتیان را و توقع کنند ان افیضوا آنکه بریزید علینا من الماء
بر ما از آب بهشت آن مقدار که تشنگی ما ببرد او مما رزقکم الله و بدهید ما را از آنچه روزی کرده است خدای تعالی شما را از سایر اشربه و انواع
طعام تا بخوریم قالوا ان الله حرمهما علی الکافرین گویند بهشتیان در جواب ایشان بدرستی که خدای تعالی حرام کرده است طعام
و شراب بهشت بر ناگرویدگان الذین اتخذوا آنان که فرا گرفتند دینهم دین خود را لهوا و لعبا محل بازی و مشغول ضایع چه ایشان
در عید خود بجای کعبه می آمدند و دست میزدند و بازیچه میکردند و غرتهم الحیوة الدنیا و بفریفت ایشان را زندگانی دنیا و طول امل تا حق
فراموش کردند و ندانستند که دنیا غدار است و مکاری باز دهنده نظم در دیده اعتبار خوابیست :: بود همه کدر اهل
سرابیست :: مشغول شو بسرخ و زردش :: اندیشه مکن ز گرم و سردش :: سرمایه آفت است زنهار :: خود را ز فریب او
نگهدار فالیوم ننسیهم کما نسوا پس امروز فرو گذاریم ایشان را در آتش چنانچه ایشان فرو گذاشته و بر خاطر نگذرانیدند لقاء یومهم
هذا دیدار این روز را وما کانوا بایاتنا یجحدون و چنانچه بودند که از روی عناد انکار میکردند علامات ربوبیت ما یا آیات کتب
ما را ولقد جئناهم و هر آینه آوردیم برای این گروه کفار بکتاب فصلناه بکتابی که بیان کردیم معانی آن و مفصل ساختیم هر چه بکار آید در آن علی
علم و این بیان بر علم کردیم یعنی بودیم بوجه تفصیل هدی و آوردیم این کتاب را راه نماینده و رحمة لقوم یؤمنون و بخشش خداوند
برای گروهی که میگروند هل ینظرون الا تاویله آیا انتظار میبرند کافران یعنی نمیبرند و منتظر نیستند مگر عاقبت کتاب و حقیقت آنرا
از وعده و وعید یعنی منتظرند آنچه خدای تعالی وعده فرموده درین کتاب از ثواب و عقاب تا به بینند که راست میشود یا نه یوم یاتی
تاویله روزی که بیاید عاقبت کتاب یعنی ظاهر شود آثار وعده و وعید و آن روز قیامت باشد یقول الذین نسوه گویند آنان که
ترک کردند کتاب مفصل را من قبل پیش ازین در دنیا یعنی چون بر کافران که بقرآن نگرویدند در آن روز ظاهر گردد صدق سخن
خدای تعالی گویند قد جاءت رسل ربنا بالحق بدرستی که آمده بودند پیغامبران آفریدگار ما براستی و درستی و

با تکذیب ایشان

با تکذیب ایشان کردیم و آن خطاء عظیم فهل لنا من شفعاء فیشفعوا لنا پس آیا هستند ما را در خواست کنندگان تا شفاعت کنند برای
او و از نزد فنعمل غیر الذی کنا نعمل آیا باز گردانیده شویم بدنیا پس بکنیم جز آنکه بودیم که عمل میکردیم یعنی تصدیق کنیم نه تکذیب و
بوحدت قایل شویم نه بشرک پس نه کسی ایشان را شفاعت کند و نه بدنیا شان باز آرند قد خسروا انفسهم بدرستی که زیان کردند در نفسها
خویش که سرمایه عمر را که صرف پرستش بتان کردند وضل عنهم و گم شد از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند که افترا میکردند و دروغ می گفتند
که بتان شفیع ما اند نزد خدای کقوله تعالی حکایة عنهم هؤلاء شفعاؤنا عند الله بیت دی روز قلم بد و امیدی میداشت :: او وز
بر فته و نا امیدم بگذاشت ان ربکم الذی خلق السموات والارض بدرستی که پروردگار شما علی التحقیق خداوندیست جامع جمیع صفات
کمال و آن کسی که بیافرید آسمانها و زمین را فی ستة ایام در مقدار شش شبانروز دنیا چه قبل از خلق زمین و آسمان روز که مدتیست معین
از زمان طلوع شمس تا غروب او نبوده در تبیان گوید شش روز ایام آخرت هر روزی که هزار سال دنیاست که و ان یوما عند ربک کالف سنة
مما تعدون و قول اصح و اشهر آنست در آفرینش اشیا بتدریج با وجود قدرت بایجاد آن بلمحه کن دلیل است بر اختیار فاعل مختار دانستن و رغبت
برعایت تانی در امور و ترک عجلت و اضطراب و نکته العجلة من الشیطان والتانی من الرحمن موید این سخن است و فی المثنوی المعنوی
نظم مکر شیطانست تعجیل و شتاب :: خوی رحمانست صبر و احتساب :: با تانی گشت موجود از خدا :: تا بشش روز این زمین و چرخها
ورنه قادر بود کز کن فیکون :: صد زمین و چرخ آوردی برون :: این تانی از پی تعلیم تست :: صبر کن در کار دیر آی درست
ثم استوی علی العرش پس قصد کرد آفرینش عرش تا مستوی شد او بران یا مستولی گشت بران و تخصیص استیلاء حق برو بجهت آن باشد که
عرش اعظم مخلوقاتست و حقیقت آنست که استوا بر عرش صفتی است مر خدایرا بلا کیف وصف و این از جمله متشابهات قرآنست ما بدان
ایمان داریم و تاویل آن بحق میگذاریم یغشی اللیل النهار در میکشد خدای تعالی شب تاریک را در روز روشن یعنی پوشیده میگرداند
روشنی روز یطلبه میطلبد شب روز را یعنی از پی او در می آید حثیثا شتاب کننده در روز بسرعت طالب است والشمس والقمر
و بیافرید آفتاب و ماه را والنجوم و ستارها را مسخرات بامره رام شدهای فرمان الا له الحق بدانید که مر خدایراست آفریدن بدیع و الامر
و فرمان نافذ یا مر او راست هر چه آفریده شده بتصرف در آنها تبارک الله بزرگست خدای تعالی بوحدانیت در الوهیت و فرد است در
ربوبیت رب العالمین آفریدگار عالمیانست ادعوا ربکم بخوانید پروردگار خود تضرعا بزاری وخفیه و پوشیده که هم بظاهر و باطن
او را شناسید و او را پرستید تضرع نشان احتیاجست و پنهان داشتن دلیل اخلاص و محتاج مخلص را روی ناامیدی نیست انه لا
یحب المعتدین بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد از حد در گذرنده یعنی آنانکه دعا بد کنند در حق نامستحق یا در دعا فریاد کنند یا بر
امنیه نشود یا چیزی طلبند که لایق آن نباشند چون رتبه انبیاء و صعود بر مدارج سماء ولا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها و فساد مکنید در
زمین بکفر یا ظلم بعد از اصلاح آن بایمان یا بعدل وادعوه خوفا وطمعا و بخوانید خدایرا از بیم خوف او و بامید ثواب او ان رحمت الله
قریب من المحسنین بدرستی که رحمت خدای تعالی نزدیکست بنیکوکاران و ایشان با محسن العمل اند چون عاصیان که امید همه
برحمت غایة و فضل بی نهایت اوست در مناجات شیخ الاسلام است که خدایا اگر وفاداران بتو امید وارند و جفاکاران نیز بغیر تو

پناهی ندارند بیت من اگر جفات کارم تو بلی امیدوارم ∴ بجز از تو کسی ندارم تو معدن وفایی وهو الذی یرسل الریاح واوست آنک میفرستد
بادها را چهارگانه گفته اند باد صبا ابرها را از زمین برانگیزاند وباد شمال همه را جمع کند وباد جنوب بباریدن قطرات دارد وباد دبور همه را از
باریدن متفرق سازد وبر هر تقدیر ما حصل آنک اوست آن خدای که میفرستد بادها را بشرا بین یدی رحمته مژده دهندگان پیش از رحمت او
که باران است حتی اذا اقلت تا چون بر دارند بادها سحابا ثقالا ابرها گران سقناه لبلد میت برانیم آن برای احیاء زمین مرده یعنی زمینی که
در آن هیچ نبات نباشد فانزلنا به الماء پس فرو فرستیم بدین ابر آب را بآن زمین فاخرجنا به من کل الثمرات پس بیرون آوردیم بدان آب
هر نوع میوها کذلک نخرج الموتی همچنانک زمین مرده را بنبات زنده گردانیم بیرون آریم مردها را از قبرهای ایشان واحیاء ارض که نموده شد
نموداری از احیاء اموات بیان کردیم لعلکم تذکرون تا شاید که شما دریابید وبقیامت بگروید وبدین صورت بدان معنی استدلال کنید
والبلد الطیب وزمین پاک از سنگ وریگ که شایسته وصالح زراعت باشد یخرج نباته بیرون می آید رستنی او که بیرون می آورد
باسانی وخوبی والذی خبث وآن زمین که ناپاک بود وشورناک لا یخرج بیرون نیاید گیاه او الا نکدا مگر اندک که در آن هیچ نفع نبود این
مثلیست که حق تعالی ایراد فرموده در شان مومنان وکافران تشبیه کرده است دل مومن را بزمین پاکیزه ودل کافر را بزمین شوره زار پس
هرگاه که مواعظ از سحاب کرم رب الارباب بر دل مومن بارد انوار طاعات بر جوارح او ظاهر گردد وچون کافر استماع سخن حق کند
زمین دلش تخم نصیحت قبول نکند بیت زمین شوره سنبل بر نیاید ∴ درو تخم امل ضایع مگردان کذلک همچنانک این مثل را
بیان کردیم نصرف الایات میگردانیم آیتها را وضرب امثال در فنون احوال میکنیم لقوم یشکرون برای گروهی که شکر نعمت فهم وادراک بجای
آرند ودرین نعمتها تفکر نموده بهره اعتبار بر دارند لقد ارسلنا نوحا بدرستی که ما فرستادیم نوح بن ملک بن متوشلخ ابن ادریس را وقتی
که پنجاه ساله بود الی قومه بسوی قوم او که اکثر اولاد قابیل بودند وبت میپرستیدند فقال یا قوم اعبدوا الله پس گفت نوح ای گروه
من بپرستید خدای را بیگانگی مالکم من اله غیره نیست مر شما را هیچ معبودی بجز او پس فرمان او برید ودر عبادت او دیگری را شریک
مسازید انی اخاف علیکم عذاب یوم عظیم بدرستی که من میترسم بر شما اگر ایمان نیارید عذابی روزی بزرگ که یوم الطوفان است
یا روز قیامت قال الملاء من قومه گفتند بزرگان از قوم انا لنریک فی ضلال مبین بدرستی که ما می بینیم ترا ای نوح در گمراهی روشن که
ما را از پرستش چندین خدایان بعبادت یک خدای دلالت میکنی قال یا قوم گفت نوح در جواب ایشان ای گروه لیس بی ضلالة نیست بمن
هیچ گمراهی ودوری از طریق حق ولکنی رسول من رب العالمین ولیکن من رسولم از پروردگار عالمیان ابلغکم رسالات ربی میرسانم
بشما پیغامهای آفریدگار خویش وانصح لکم ونصیحت میکنم شما جهت صلاح شما واعلم من الله ما لا تعلمون ومیدانم از وحی خدای تعالی
که بمن آمده آنچه شما نمیدانید عذاب قومی که تکذیب پیغامبر کنند نشنیده بودند وندانستند وچون نام پیغامبر ووحی شنیدند
تعجب کنند نوح گفت اوعجبتم ان جاءکم آیا شگفت میدارید وعجب مینمایید از آنک بیاید بشما ذکر من ربکم پیغام ووحی از پروردگار
شما علی رجل منکم بر زبان مردی از جنس شما لینذرکم ولتتقوا تا بیم کند وبترساند شما را از خشم خدای وبپرهیزید از شرک
ولعلکم ترحمون وتا شاید که ببخشند بسبب پرهیز کردن از شرک فکذبوه پس بدروغ داشتند قوم نوح او را ونوح دعا کرد بهلاک قوم

وخدای حکم فرمود

وخدای حکم فرمود تا کشتی ساخت وبا مومنان بکشتی درآمد وحق تعالی طوفان فرستاد وهمه کافران را هلاک کرد ونوح با اهل سفینه سالم ماند
چنانچه فرموده فانجیناه پس نجات دادیم نوح را از غرقه شدن والذین معه وآنان که با وی بودند فی الفلک در کشتی ومجموع هشتاد تن
بودند چهل مرد وچهل زن واغرقنا الذین کذبوا وغرقه ساختیم بطوفان آنان که بدروغ شمرده بودند بایاتنا بدلایل وحدت ومعجزات نوح را و
نبوت انهم کانوا قوما عمین بدرستی که قوم نوح بودند گروهی کوران که بنشانهای وحدانیت نابینا بودند وباقی قصه نوح در بعضی
آیات وسوره خواهد آمد ان شاء الله تعالی والی عاد اخاهم هودا وفرستادیم بسوی عاد برادر ایشان در نسب یعنی خویشاوند ایشان را هود
عاد که قبیله را بدو خوانند سام چهارم پدر هود است وعاد پسر عوص بن ارم بن سام بن نوح است ونزد اهل سیر نام هود عابر است و
او پسر شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح است وبدین قول از ابناء عم باشند وقبیله عاد مردم تناور وبلند بالا بودند واز ایشان در تمام
روی زمین در آن زمان قبیله عظیم نبود ومردم بسیار بود ومال وافر داشتند وعمر در پرستش بت میگذرانیدند حق تعالی
هود را با ایشان فرستاد پس هود بمیانه قبیله آمد وایشان را بحق دعوت کرد قال یا قوم اعبدوا الله گفت ای قوم بپرستید خدای را بیگانگی
او قایل شوید مالکم من اله غیره نیست شما را معبودی بجز او وبتان مستحق عبادت نیستند افلا تتقون آیا نمی پرهیزید از عذاب خدای
قال الملاء الذین کفروا گفتند گروهی از بزرگان وپیشوایان آنانک کافر بودند من قومه از گروه او چه بعضی از اشراف قوم او مسلمان
بودند چون مرثد بن سعد وتابعان او اما کافران گفتند ای هود انا لنریک بدرستی که ما ترا می بینیم متمکن فی سفاهة در بیخردی که دین
خود را میگذاری ودینی محدث می آری وانا لنظنک وبتحقیق که ما گمان میبریم ترا من الکاذبین از دروغ گویان در آنچه میگویی قال
یا قوم گفت هود ای گروه من لیس بی سفاهة نیست مرا آفت عقل وجهالت ولکنی رسول من رب العالمین ولیکن من فرستاده ام
از فرستادهای آفریدگار عالمیان ابلغکم رسالات ربی میرسانم بشما پیغامهای آفریدگار خود وانا لکم ناصح امین ومن شما را نصیحت کننده ام
راستگوی وبی خیانت اوعجبتم یا عجب می آید شما را ان جاءکم آنکه بیاید بشما ذکر من ربکم پندی یا بیانی از پروردگار شما علی
رجل منکم بر زبان مردی از شما یعنی هم نسب شما که او را دانید واو را شما داد اند وسبب فرو آمدن ذکر آنست لینذرکم تا شما را
بیم کند از عقوبت الهی واذکروا اذ جعلکم ویاد کنید نعمت خدای را چون گردانید شما را خلفاء من بعد قوم نوح پس نشینان وساکنان زمین
احقاف از حضرموت تا عمان از پس هلاک قوم نوح وزادکم فی الخلق بصطة وبیفزود شما را در آفرینش شما قوتی یا زیاده داد شما را
بر آفریدها غلبه وگفته اند مراد از بصطه طول قامت که بمقدار کوتاه ترین فردهای ایشان شصت گز بود ودراز ترین صد گز فاذکروا
آلاء الله پس یاد کنید نعمتهای خدای را لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید قالوا گفتند آن گروه هود را اجئتنا آیا آمده بما لنعبد الله
که بفرمایی ما را که بپرستیم ما خدای را وحده یگانه ویکتا ونذر ما کان یعبد اباؤنا ودست بداریم از پرستش آنچه را که بودند که میپرستیدند
آنرا که بتان اند وما بهیچ وجه ترک عبادت ایشان نکنیم وتو ما را از عذاب میترسانی فاتنا بما تعدنا پس بیار آنچه ما را بآن وعید میکنی
ان کنت من الصادقین اگر هستی از راست گویان در نزول عذاب قال گفت هود علیه السلام قد وقع علیکم من ربکم بدرستی که
واجب شد بر شما یا فرو آمد بشما از پروردگار شما رجس وغضب عذابی وخشمی اتجادلوننی آیا مجادله میکنید با من فی اسماء در

کار این نامها یعنی این بتان که هر یک را نامی نهاده اید بعضی را ساقیه میگفتند و گمان ایشان آن بود که ارزاق و سلامتی احوال ایشانست و این
الفاظ اسامی بودند بی مسمای اصنام را که از روی جهالت سمیتموها انتم و اباؤکم نام نهاده اید ایشان را شما و پدران شما ما نزل الله بها
من سلطان نفرستاده خدای عبادت آن هیچ حجتی و برهانی و چون ظاهر شده و شما بر عناد و مکابره اصرار مینمائید فانتظروا پس چشم دارید
و منتظر باشید نزول عذاب را انی معکم من المنتظرین بدرستی که من نیز با شما از منتظرانم اورده اند که الله تعالی سه سال از ایشان باران باز
داشت بقحط مبتلا شدند و دران زمان هرگاه که بلیه نازل شدی توجه بموضع نمودندی که حالا کعبه است و انجا تلّ از ریگ سرخ بوده
که مسلم و مشرک رجوع بانجا کردندی و بعد از عرض حاجات و طلب دفع افات بمطالب فایز شدندی و از مخاوف خلاصی یافتندی پس
قوم عاد بجهت ان سفر نموده قیل بن عنز و مرثد بن سعد با هفتاد نفر از اعیان قبیله خود بمکه رفتند و بر معاویه ابن بکر از اولاد بن عملیق
بن لاود که دران وقت حاکم مکه بود نزول کردند و بعد از اقامت وظایف ضیافت اجازت طلبیده خواستند که بجهت دعا باران بموضع
معین روند و مرثد که یکی از روسا عاد بود ایمان داشت فرمود که بدعا شما باران نخواهد امد مگر اطاعت هود نمائید و از در توبه و استغفار
در آیید تا حق تعالی از سحاب عنایت بر شما باران رحمت ببارد اندک پس قیل و اصحاب او از معاویه درخواستند تا مرثد را بند کرده نگاه داشتند
که بموضع دعا رود و بام خود بانجا رفته گفت خدایا بده قوم عاد را از باران انچه میخواهی فی الحال سه ابر برامد یکی سفید و یکی سرخ و یکی سیاه
و منادی ندا کرد که ای قیل ازین سه ابر انچه میخواهی برای قوم خود اختیار کن قیل ابر سیاه را اختیار کرد که مگر باران او بیش باشد
و از مکه بیرون امد و با قوم روی ببلاد خود نهاد و چون بوادی مغیث که مساکن ایشان بود رسیدند بشارت انرا بمردم قبیله رسانیدند
عادیان خوشدل و شادمان گشته بتفرج از منازل خویش بیرون امدند عذاب الهی بر ایشان نازل شد چه دران ابر ریح عاصف بود
که انرا صرصر گویند و در هفت شب و هشت روز تمام عادیان را هلاک کرد و هود با قوم خود بسلامت ماندند و تفاصیل این قصه در اثنا
ایات مذکور خواهد شد و حق تعالی از نجات مومنان و هلاک کافران ایشان خبر میدهد فانجیناه والذین معه پس نجات
دادیم ما هود را علیه السلام و انانکه با او بودند یعنی در دین متابعت او نمودند برحمة منا ان رحمتی از نزد ما و بخشایشی بود از
ما بر ان وقطعنا دابر الذین کذبوا بایاتنا و ببریدیم بنیاد انانرا که تکذیب کردند و منکر شدند بایات و نشانهای قدرت ما یعنی ایشان را
مستاصل ساختیم و از بیخ و بنیاد بر انداختیم وما کانوا مومنین و نبودند قوم هود گرویدگان بوحدت معبود و رسالت حضرت هود
والی ثمود اخاهم صالحا و فرستادیم بقبیله ثمود و ایشان قبیله دیگر بودند از عرب که نسب ایشان بثمود ابن عاثر بن ارم بن سام بن نوح
منتهی شد و مساکن ایشان زمینی بود که انرا حجر میگفتند ما بین ولایة حجاز و شام این مردم بت میپرستیدند حق تعالی برایشان صالح
علیه السلام که برادر ایشان در نسب و صالح به پنج بثمود میرسد قال گفت صالح چون برسالت با ایشان امد یا قوم اعبدوا الله ای
گروه من بپرستید خدایرا بی شریک ما لکم من اله غیره نیست شما را معبودی که استحقاق الوهیت داشته باشد بجز حضرت او و قوم
ثمود بسبب کثرت عدد و بسیاری مال و توانائی جثه تکذیب صالح کردند و گفتند ما را اینی نمای که بدان استدلال کنیم برسالت تو
صالح علیه السلام فرمود که چه ایة میطلبید گفتند با ما بصحرا بیرون ای که فردا عید ماست و بتان را ارایش داده بجلوه خواهیم آورد

تو از خدای خود

تو از خدای خود چیزی درخواه و ما نیز از خدایان خود چیزی در خواهیم پس دعا هر که بمحل اجابت رسید دیگران متابعت او باید کرد
قرار داده روز دیگر بیرون رفتند و هر نوع حاجتی که از بتان طلبیدند اثر نجاح بظهور نیامد خجلت زده و رسوا شده سر ملال در پیش
افکندند جندع بن عمرو که یکی از اشراف قبیله بنی ثمود بوده اشارت بسنگی کرد که در صحرا افتاده بود و انرا کاثبه میگفتند گفت ای صالح
ازین سنگ برای ما بیرون ار ناقه مشابه شتر بختی بسیار موی ابستن صالح فرمود که اگر خدای تعالی بقدرة کامله خود که عجز را بدو
راه نیست چنین شتری از زیر سنگ بیرون می ارد شما چه میکنید گفتند میگرویم و پرستش خدای تو میکنیم و باین شرط سوگند یاد کردند
صالح دو رکعت نماز میگزارد و بدعا از حضرت عزت جل علا اظهار ان معجزه طلب نمود فی الحال صخره در حرکت آمد چون شتری که بوقت زادن
ناله کند بنالید و بشکافت و ناقه بدان وجه که مدعا قوم بود بیرون آمد در غایة بزرگی و فی الحال بچه مانند خود بزاد در ان میگریستند جندع
بتوفیق رفیق شد و فی الحال ایمان اورد و بواقی اشراف قبیله ثمود در بادیه ضلال سرگردان مانده دست انکار از استین استکبار
بیرون کردند نظم یکی بنور عنایت ره هدایت یافت ⁂ یکی بوادی ضلال بماند سرگردان ⁂ یکی بوسوسه دیو رفت سوی سقر ⁂ یکی
به پیروی حق گرفت ملک جنان ⁂ القصه اشتر در میان قوم بماند و در فرع ایشان میچرید و آب چاههای ایشان بطریق عجب بیک دم میرسید
و صالح بعد از ظهور این معجزه گفت ای قوم قد جاءتکم بینة من ربکم بدرستی که امده بشما معجزه روشن از پروردگار شما که دلیل است
بر کمال قدرت او و صحت نبوت من هذه ناقة الله لکم آیة این شتر خدایست اضافت از جهت تخصیص خواهد بود یعنی خدای
بیرون اورد این ناقه را از صخره کاثبه تا باشد مر شما را برهانی بر پیغامبری من فذروها تاکل فی ارض الله پس بگذارید او را تا میچرد در
زمین خدای ولا تمسوها بسوء و مرسانید بوی هیچ بدی فیاخذکم عذاب الیم پس فرا گیرد شما را عذابی دردناک استحقاق عذاب
نه بواسطه ناقه است بلکه با فعال ایشان برکفر و بعد از شهود معجزه و عقر ناقه دلیل عقوبت با ایشانست در کفر واذکروا اذ جعلکم
و یاد کنید نعمت خدایرا چون کردانید شما را خلفاء من بعد عاد جانشینان در زمین از پس هلاک قوم عاد و بوأکم فی الارض و جای داد
شما را در زمین حجر تتخذون من سهولها قصورا فرا میگیرید از زمینها نرم کوشکها برای تابستان و تنحتون الجبال و میکنید در کوهها یعنی
میسازید در سنگ بیوتا خانها برای زمستان فاذکروا الاء الله پس یاد کنید نعمتها خدایرا از تمکن در زمین و قوت کندن کوهها ولا تعثوا
فی الارض مفسدین و بتباهی مکوشید در زمین حجر در حالتی که قاصدان فساد باشید از جواب صالح اعراض نمودند و متعرض مومنان شدند
چنانچه حق سبحانه میفرماید قال الملأ الذین استکبروا من قومه گفتند بزرگان انانکه تکبر کردند و سرکشی از قوم صالح للذین استضعفوا مر انکسانی را
که از ضعیفان شمرده بودند یعنی بیچارگان لمن امن منهم وانکسانرا که گرویده بودند از ضعفا و فقرا اتعلمون ایا شما میدانید ان صالحا
مرسل من ربه انکه صالح فرستاده شده از نزد پروردگار او و این سخن بر سبیل استهزا میگفتند قالوا انا بما ارسل به مومنون گفتند ان
ضعیفان بدرستی که ما بدان چیزی که صالح را بدان فرستاده اند یعنی توحید و عبادت خدای گروندگانیم قال الذین استکبروا گفتند
انانکه سرکشی کردند از ایمان بتوحید و پیغامبر او انا بالذی امنتم به کافرون بتحقیق که ما بانچیزی که شما گرویده اید بان ناگرویدگانیم
اورده اند که قوم ثمود از ناقه بتنگ امدند چه روزی که نوبت شرب او بود تمام اب چاههای ایشان می اشامید و در روزی که نوبت قوم

اوبود اب جاهها بخار بابان ایشان و خانمیکرد و دیگر تابستان بظهر وادی میرفت و زمستان ببطن وادی می آمد و چار پایان ایشان از خوف او
بچراگاه نیز رفتند و از این جهت ضرر بایشان نیز رسید و دو زن که ایشان را عنیزه و صدقه میگفتند و مواشی بسیار داشتند این صورت بر ایشان شاق
بود قدار بن سالف و مصاع بن دهر را بران داشتند که ناقه را پی کردند چنانچه تفاصیل آن مذکور خواهد شد ان شاء الله و کشتن ناقه سبب نزول عذاب شد
بر ایشان چنانچه حق تعالی میفرماید فعقروا الناقة پس پی کردند ناقه را وعتوا عن امر ربهم و سرکشی کردند از امتثال فرمان پروردگار خویش وقالوا و گفتند
از روی استهزا یا صالح ائتنا بما تعدنا ای صالح بیار انچه را که وعده میکنی ما را از عذاب ان کنت من المرسلین اگر هستی تو از فرستادگان
براستی فاخذتهم الرجفة پس فرا گرفت ایشان را بسبب کشتن ناقه زلزله بعد از شنیدن صیحه عظیمه فاصبحوا فی دارهم جاثمین
پس بامداد کردند یعنی گشتند در سراهای خویش بروی در افتادگان و برجای مردگان فتولی عنهم پس روی بگردانید صالح از ایشان در وقتی که ناقه را
بکشتند و خدای تعالی فرمود که من ثمود را بصیحه جبرئیل و زلزله بهلاک خواهیم وقال و گفت از روی تحسر یا قوم لقد ابلغتکم رسالات ربی ای گروه
من بتحقیق که رسانیدم بشما پیغام پروردگار من که باداء آن مامور بودم ونصحت لکم و نصیحت کردم شما را بوقت دعوت ولکن لا تحبون الناصحین
ولیکن دوست نمیدارید و پیروی نمیکنید شما نصیحت کنندگان را که از روی مهربانی شما را بایمان خوانند و از اتباع شیطان منع کنند ولوطا و یاد کن
لوط بن ازر بن ناخور که برادرزاده ابراهیم بود علیه السلام آورده اند که چون ابراهیم علیه السلام از بابل متوجه شام شد برادرزاده او یعنی لوط
با او بود خدای تعالی وی را پیغامبری داده باهل موتفکات فرستاد و آن پنج شهر بوده است سدوم را و آن اعظم مداین بود و دیگر
عامورا و دمورا و صابورا و صعودا گویند صعود در شهر چهار بار هزار هزار ادمی بودند لوط بسدوم آمد و خلق را بخدای دعوت کرد و
و بیست سال درمیان ایشان بود و بنجرات امر میفرمود یکی از فاحشها ایشان لواطه بود و حق تعالی این امت را از عاقبت ایشان خبر داده فرمود
که ای محمد یاد کن قصه لوط اذ قال لقومه یاد کن چون گفت مر اهل سدوم را که لوط در میان ایشان بود اتاتون الفاحشة ایا می ایید بدین
عمل زشت لواطه ما سبقکم بها که هیچکس پیش نگرفت بر شما بدین فاحشه یعنی پیش از شما این کار نکرده اند من احد من العالمین هیچ یکی از
عالمیان انکم لتاتون الرجال ایا شما و حفص انکم خوانند بطریق خبر یعنی بدرستی که شما ای قوم می آیید بمردمان شهوة از روی مباشرت من
دون النساء بدون زنان که مباح کرده اند بر شما پس شما بطریق بهیمه بل انتم قوم مسرفون بلکه هستید شما گروهی اسراف کنندگان و از
حد گذشتگان وما کان جواب قومه و نبود جواب قوم لوط با دادن این کلام الا ان قالوا مگر آنکه گفتند مردم سدوم اخرجوهم من قریتکم
بیرون کنید اهل لوط را از شهر ما انهم اناس یتطهرون بدرستی که لوط و متابعان او مردمان اند که طلب پاکیزگی میکنند از فواحش یعنی در
عمل با متفق نیستند حق تعالی این جواب از ایشان نپسندید و عذاب بایشان فرو داد چنانچه تفاصیل آن پاید و چون عذاب نازل شد
فانجیناه واهله پس نجات دادیم لوط را از عذاب و کسان او را از اهل بیت و مومنان الا امراته مگر زن او را که واهله نام داشت و کفر خود را پنهان
داشت کانت من الغابرین بود آن زن از باقی ماندگان در دیار خود یعنی در رفتن با لوط اتفاق نکرد و در میان قوم هلاک شد وامطرنا
و باریدیم علیهم مطرا بر کفار قوم لوط بارانی یعنی بارانی عجب و آن سنگ بود که بر سر قوم بارید فانظر کیف کان عاقبة المجرمین پس
بنگر ای بیننده که چگونه بود عاقبت کار آنکه لواطه میکردند والی مدین اخاهم شعیبا و فرستادیم بسوی اولاد مدین که پسر ابراهیم خلیل الله بود

برادران ایشان شعیب بن میکیل بن یشجر بن مدین قال یا قوم پس گفت ای گروه من اعبدوا الله بپرستید خدای را ما لکم من اله غیره نیست شما را
هیچ معبودی بحق جز حضرت او قد جاءتکم بینة من ربکم بدرستی که آمد بشما معجزه روشن از پروردگار شما معجزه شعیب در قرآن مذکور نیست
و در احادیث نیز بنظر فقیر نرسیده اما در ایات ظاهرات که ذکر معجزات انبیا میکند میگوید که معجزه شعیب آن بود که چون خواستی که بکوه
بلند برآمدی کوه سر فرود آوردی و شعیب بآسانی بران صعود کردی و هر یک از قوم دو کیال و دو میزان بودی و یکی از یکی بزرگتر خریدند
و بخرد بخرد تر فروختندی و باوجود کفر که داشتند در کیل و وزن خیانت کردند شعیب ایشان را گفت که من شما را بخدای میخوانم و آیتی
روشن بشما نمایم فاوفوا الکیل پس تمام و راست سازید کیل را والمیزان و وزن را یعنی در کیل و وزن راستی کنید ولا تبخسوا الناس اشیاءهم و
کم مکنید مردمان را چیزهای ایشان یعنی خیانت مکنید در خرید و فروخت ولا تفسدوا فی الارض و خیانت مکنید در زمین که موجب فساد باشد بعد
اصلاحها بعد از اصلاح آن ببعث انبیا و انزال کتب ذلکم خیر لکم این عمل که میفرمایم بهتر است ان کنتم مومنین اگر هستید شما گرویدگان
و چون قوم شعیب در شهرها بوقت کیل و وزن خیانت کردندی پس ایشان را چنانچه از بخس منع کرد از قطع طریق نیز نهی فرمود که ولا تقعدوا
بکل صراط و منشینید بر سر راهی که بجهت اخذ مال وعده وان میترسانید و دعا مرا دکفنند که ایشان بر سر راهها نشستندی و کسی که خواستی
که بملازمت شعیب رود او را تخویف کردندی شعیب فرمود که بر سر راهها منشینید توعدون که وعید کنید طالبان راه من آمن به هر آن کسی
که ایمان آورده است بخدای تعالی وتبغونها عوجا و میخواهید برای راه خدای کجی یعنی طلب بطلان آن میکنید واذکروا اذ کنتم قلیلا و یاد
کنید منت خدای را بر خود چون بودید اندکی از روی عدد فکثرکم پس بسیار گردانید خدای تعالی شما را بانکه برکت داده در اموال و اولاد شما
آورده اند که مدین بن ابراهیم علیه السلام دختر لوط را بخواست و خدای تعالی او را فرزند بسیار داد و توانگر گردانید پس شعیب این نعمت را
یاد بود و ایشان را خبر داد و فرمود وانظروا کیف کان عاقبة المفسدین و بنگرید چگونه [blank] اخر کار تباه کاران امم گذشته که قوم
نوح و عاد و ثمود و قوم لوط بودند شعیب روی بمومنان کرد و گفت وان کان طایفة منکم و اگر چنانچه گروهی از شما امنوا بالذی ارسلت به
بگرویدند بدانچه که براستی فرستاده ام بآن وطایفة لم یومنوا و گروهی دیگر از معاندان نگرویدند قومی بدین شعیب ایمان آورده و جمعی
دیگر انکار نمودند و گفته اند قوت و ثروت مادراست نه مومنان پس حق با ما باشد و اگر حق تعالی با ایشان بودی شعیب فرمود که اگر چه شما دو
گروه شده اید فاصبروا حتی یحکم الله بیننا پس شکیبائی کنید تا وقتی که حکم کند میان این دو گروه و هو خیر الحاکمین و خدای تعالی بهترین
حکم کنندگان است که در حکم او میل و مداهنه نیست قال الملأ الذین استکبروا گفتند بزرگان آنانکه گردنکشی کردند در پرستش
خدای من قومه از قوم شعیب بعد از انکار دعوت لنخرجنک یا شعیب و هر آینه بیرون میکنیم ترا ای شعیب والذین امنوا معک و آنانکه گرویده اند
با تو من قریتنا از دیه خویش او لتعودن فی ملتنا یا باز گردید شما در کیش ما که کفر است صاحب کشف فرموده که چون کافران گفتند ترا
با آنانکه ایمان آورده اند پس بیرون میکنیم شعیب جمع کردند همه را بایکدیگر و شعیب هرگز کافر نبود بلکه مومن بوده پس بر سبیل تغلیب
گفتند تا عود کنند بملت و لهذا شعیب جواب بر همین وجه داد قال او لو کنا کارهین گفت شعیب اختیار کنید ما را بعود و اگر چه
باشیم ناخوان یعنی چگونه در آییم بدین شما و ما انرا کاره ایم پس اگر عود کنیم و گوییم که خدای را شریک هست فی الواقع نیست قد افترینا

بدرستی که افترا کرده باشیم و بربسته علی الله کذبا برخدای دروغی در وسیط آورده است که ادعا قوم شعیب علیه السلام ان نعود
که حق سبحانه ایشان را او کرده که بران طریق باشند و بدین سبب از ملت کفتند پس شعیب علیه السلام فرمود که عود با ملت شما را اعتقاد
کردن که این ملت مامور به است افترا باشد بر خدای تعالی ان عدنا اگر باز کردیم یعنی من از مومنان بازگردید و بیایید فی ملتکم در
کیش شما بعد اذ نجانا الله پس از آنکه برهانید ما را خدای تعالی منها از ملت شما پس ما منکران باشیم و ما یکون لنا و نشاید در و نباشد ما را
ان نعود فیها که باز کردیم بملت کفر الا ان یشاء الله مگر آنکه خواهد خدای ربنا آفریدگار ما ارتداد عود ما را بآن و حکم ازلی و مشیت لم یزلی بدان
مشیت شده باشد وسع ربنا در رسیده است پروردگار ما کل شیء برهمه چیزها علما از روی دانش قدیم یعنی عالم را احاطه کرده است
بهمه چیزها و دانا است بعاقبت کار و هر کسی از ایمان و کفر و ارتداد و نفاق و جزان شما در تهدیدی که مینمایید از اخراج مومنان ما اضطرا
نمیکنیم بلکه علی الله برخدای توکلنا توکل کردیم و کار خود بوی باز گذاشتیم پس شعیب علیه السلام روی از معاندان برتافت و
بمناجات حضرت مجیب الدعوات توجه فرموده که ربنا افتح بیننا خدایا حکم کن میان ما و بین قومنا و میان کروه ما بالحق براستی و انت
خیر الفاتحین و تو بهترین حکم کنندگانی و قال الملأ و گفتند کروهی از اشراف قبیله الذین کفروا آنانکه کافر بوده اند بخدای من قومه از قوم
شعیب علیه السلام با کوامی دیگر از مردم خود که ایمان آورده بودند لئن اتبعتم شما متابعت کنید شعیبا شعیب را در سلوک طریق
او و دین خود را که اربد انکم بدرستی که باشید شما اذا لخاسرون آنهنگام از زیان کاران که آیین قدیم را گذاشته بدین محدث بگرویده
و از کوشش بدان با بزرکان کفر هم کفار قوم خود کفتند که اگر دین خود را ترک کنید در زیان افتید زیرا که مدار نفع شما بر کم فروشیست
و او شما را از آن منع میکند پس پند شعیب علیه السلام نشنیدند و از کفر و خیانت باز نگشتند اخذتهم الرجفة پس فرا گرفت ایشان را
زلزله و در سوره هود مذکور است که اهل مدینه بصیحه هلاک شدند علما گفته اند که صیحه منکر آمده که زمین را بلرزانید یا صیحه مقدمه
زلزلت جمع مقرر شده که زلزله بی صیاح و رواج نمی باشد و در خبر آمده که جبرئیل علیه السلام فریاد کرد که زلزله در شهر ایشان افتاد
و همه بلرزه در آمدند فاصبحوا پس گشتند فی دارهم در شهر و منزل خود جاثمین بر روی در افتادگان یعنی بر زمین در افتاده بی
جسدها بی ارواح الذین کذبوا شعیبا آنانکه تکذیب کردند شعیب را هلاک شدند کان لم یغنوا گویا هرگز نبودند فیها در آن الذین
کذبوا شعیبا آنانکه بدروغ داشتند شعیب کانوا هم الخاسرین بودند ایشان زیان زدگان در دنیا و عقبی بعقوبت مستوجبه و لزوم
عقوبت آورده اند که چون شعیب علیه السلام مبادی عذاب مشاهده کرد از آن بلده عزم خروج کرد فتولی عنهم پس روی بگردانید از آن
کافران و قال یا قوم و گفت از روی تحسر که ای قوم لقد ابلغتکم بدرستی که رسانیدم بشما رسالات ربی پیغامهای پروردگار خود و
نصحت لکم و نصیحت کردم شما را از روی مهربانی و گفته اند این خطاب با ایشان بعد از هلاک ایشان بود و چنانچه حضرت پیغامبر
صلی الله علیه و سلم با کفار قریش خطاب کرد بعد از قتل ایشان در بدر و شعیب علیه السلام بعد از اظهار تاسف و تحسر بر قوم خود در تسلیه دل
و گفت فکیف آسی پس چگونه اندوه خورم و غمناک شوم علی قوم کافرین بر هلاک قومی از کافران که مر التصدیق نکردند پس بعد از آن
فایده هلاک ایشان بتکذیب پیغامبران تهدید مینماید کفار قریش را میفرماید و ما ارسلنا و نفرستادیم فی قریة در شهری و ده

من نبی هیچ پیغمبری

من نبی هیچ پیغمبری که تکذیب کردند الا اخذنا مگر آنکه بگرفتیم اهلها اهل آن شهر را بالبأساء بسختی و تنگی والضراء و برنج بیماری لعلهم
یضرعون شاید که ایشان زاری کنند و می بپذیرند و تصدیق نبی خود نمایند تا بلا مندفع گردد و چون ببلا در محنت متنبه نشدند ایشان را بجای
و راحت مبتلا کردیم مکان السیئة الحسنة بجای بلا و رضا شدت و سلامت و صحت راحت حتی عفوا تا وقتی که بسیار شدند هم بمال و بر
اینجا آغاز کفر کردند و قالوا و گفتند این ایمنی و نعمت بجای محنت و نصرت از عادت دهر و طبیعت روزگار است قد مس بدرستی که
رسید آباءنا بپدران ما اینها الضراء والسراء شادی و سختی یعنی در زمان گذشته گاهی قحط بود و گاهی فراخی و وقتی صحت بود و وقتی بیماری
زمانی غم بود و زمانی شادی این بسبب کفر و ایمان نیست پس ما همه بر همان طریقه می باشیم که می بودیم چون این قوم بر ناسپاسی کفر راسخ تر
فاخذناهم پس ما بگرفتیم ایشان را بغتة ناگهان یعنی در حالتی که ایمن بودند و هم لا یشعرون و ایشان نمیدانستند که عذاب بدیشان نازل
خواهد شد و این حسرت عظیم تر است از آنکه مقدمات عذاب را دیده باشند و نزول آن را دانسته ولو ان اهل القری و اگر چنانچه اهل دیهها
که بدین عذابها مبتلا شدند یا اهل مکه را با حوال او امنوا بگرویدندی بخدای واتقوا و پرهیز کردندی از شرک و مخالفت پیغامبر لفتحنا هر آینه
بگشادیمی علیهم بر ایشان و میدادیم ایشان را برکات برکتها و زیادتیها من السماء از آسمان بقول دعوات ایشان یا باریدن
والارض و از زمین و اشدن حاجات یا رستن نباتات ولکن کذبوا و لیکن ایشان تکذیب کردند رسولان ما را فاخذناهم
پس بگرفتیم ایشان را بما کانوا یکسبون بآنچه میبودند که کسب میکردند از کفر و معاصی در حقایق سلمی فرموده که اگر بندگان بگرویدندی
بموعید من و حذر کردی از مخالفت یا بترسیدندی از تهدید من دلها ایشان را بنور مشاهده خود روشنی دادی که برکت شما
اشارت بدانست و جوارح و اعضای ایشان را بخدمت خود بیار استمی که برکت عرض عبادت از آنست نظم در زمین و آسمان
دریای جود :. میگشاید از بی اهل سجود :. از زمین بر اطاعت باز کن :. بر سمای مغفرت بر دار کن افامن آیا ایمن
شدند اهل القری اهل یکه دو الی آن بعد از آن بیانکه در عذاب کافران کردیم ان یاتیهم از آنکه بیاید بدیشان باسنا عذاب ما
بیاتا در شب و هم نائمون و حالانکه ایشان خفته باشند یعنی شبیخون عذاب بیاید بدیشان در وقت غفلت او امن اهل القری ایا
ایمن شدند اهل شهرها ان یاتیهم باسنا از آنکه بیاید بدیشان عذاب ضحی در وقت چاشت و هم یلعبون و حالانکه ایشان بازی میکنند
یعنی بتصرفات در مهم دنیاوی که بازیچه گاه غافلانست مشغول باشند بمحض سخن آنست که بعد از تکذیب رسل از عذاب الهی ایمنی توان
بود نه بروز نه بشب افامنوا آیا ایمن شدند اهل تکذیب مکر الله از ناگرفتن مکر استعاره است از استدراج بنده و گرفتن بر وجهی که نداند
فلا یامن مکر الله پس ایمن نشوند از مکر خدای الا القوم الخاسرون مگر گروه زیانکاران که بکفر و نفاق زیان زده هر دو جهان باشند و لم
یهد آیا پیدا نکرد خدای للذین یرثون الارض برای آنکسانیکه میراث گرفته اند زمین را یعنی متمکن شده در آن من بعد اهلها پس از
هلاک آن و اداکفار زمان حضرت رسالت‌اند که دیار امم ماضیه اند و خدای بر ایشان کرد ان لو نشاء آنکه اگر خواهیم اصبناهم
بگیریم ایشان را بذنوبهم بجزای گناهان ایشان را عقوبت کنیم چنانچه پیشینیان ایشان را و نطبع و ما مهر نهیم علی قلوبهم بر دلهای
ایشان فهم لا یسمعون پس ایشان نمی شنوند از روی فهم و عبرت بجهت ختم دل قلب چه اگر دل منشرح است آنچه می شنود در می یابد پس

گوش دل از استماع عبارت سخن حق فایده دارد نه گوش اب و گل **نظم** این سخن از گوش دل باید شنود ❁ گوش را اینجا ندارد هیچ سود
گوش سر با جمله حیوان همدمست ❁ گوش دل مخصوص نسل آدمست ❁ گوش سر سهلست اگر آگنده است ❁

پس بجهت تسلیهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم **تلک القری** آن شهرها که نسبت با سیم مذکوره داشت چون احقاف و حجر و موتفکات دیگران **نقص علیک** خواندیم بر تو **من انبائها** یعنی از خبرهای آن **ولقد جاءتهم** و بدرستی که آمدند باهالی آن **رسلهم** پیغامبران ایشان چون هود و صالح و لوط علیهم السلام **بالبینات** بمعجزات روشن یا دلایل واضحه **فما کانوا لیومنوا** پس نبودند که ایمان آرند بعد از آمدن رسل **بما کذبوا من قبل** بانچه تکذیب میکردند قبل از آمدن یعنی ایشان مستمر بودند بر تکذیب و صلاحیت قبول ایشان نداشتند بسبب رسوخ در کفر و بودن مهر بر دلهای ایشان **کذلک** مانند آن مهر سخت که بر دلها کفار گذشته بود **یطبع الله** مهر مینهد خدای **علی القوم الکافرین** بر دلهای ناگرویدگان و آن اینها اند از کفار قریش که خدای دانست که ایمان ندارند **وما وجدنا** و نیافتیم **لاکثرهم** و بیشتر امم مذکوره را **من عهد** وفای عهدی که در روز میثاق بسته بودند یا عهدی که در زمان خوف و مضرت میکردند و اگر نجات یابیم ایمان آریم **وان وجدنا** و بدرستی که یافتیم **اکثرهم** بیشتر ایشانرا **الفاسقین** هر آینه کسندگان عهد و پیمان **ثم بعثنا** پس برانگیختیم و فرستادیم **من بعدهم** بعد از ین پیغامبران **موسی** موسی بن عمران **بایاتنا** بمعجزاتی که او را عطا کرده بودیم **الی فرعون** بسوی فرعون که نام او قابوس بود یا ولید بن معصب بن ریان فرعون لقب ملوک قبط بوده چون کسری و خاقان و قیصر که القاب سلاطین فارس و روم و ختن و چین است **وملایه** و بسوی اکابر قوم او **فظلموا بها** پس ستم کردند یعنی کافر شدند بان آیات و ضع کردند کفر را در مکان ایمان حتی ان ایتها از غایت وضوح آن بود که بان بگروند **فانظر** پس بنگر بدیدهٔ بصیرت که بعد از انکار حق **کیف کان** چگونه بود **عاقبة المفسدین** آخر کار تباه کاران که غرقه شدند حضرت موسی علیه السلام چون از مصر فرار نمود و در مدینه بصحبت شعیب علیه السلام رسید و دختر او را صفورا بعقد در آورده عزم مراجعت بامصر فرمود اثنای طریق بوادی ایمن رسیده خلعت پیغامبری یافت و بمعجزهٔ ید بیضا اختصاص فرمود چنانچه تفاصیل قصص در اثنای سوره آینده مذکور است حق سبحانه فرمود که بمصر رود و فرعون را بخدای دعوت کند و از طغیان و سرکشی و دعوی ربوبیت منع فرماید موسی علیه السلام بیامد و بعد از انکه ملاقات فرعون دست داد آغاز دعوت کرد **وقال موسی** و گفت موسی **یا فرعون انی رسول** ای فرعون من فرستاده ام **من رب العالمین** از پروردگار عالمیان بسوی تو و قوم تو **حقیق** سزاوارم برسالت یا بانکه تصدیق من کنی و پیغمبر و راستم **علی ان اقول** برانکه نگویم **علی الله** بر خدای **الا الحق** مگر سخن راست **قد جئتکم** بدرستی که آمده ام بشما **ببینة** بحجتی روشن **من ربکم** از نزد پروردگار شما و کار شما یا آورده ام معجزه پیدا و هویدا که بر صحت رسالت من گواه است **فارسل معی** پس بفرست با من **بنی اسرائیل** فرزندان یعقوب را و دست از استخدام ایشان کوتاه کن تا بارض مقدسه که موطن آبا ایشان بوده باز گردانم آورده اند که فرعون بنی اسرائیل را بندگی گرفت و سبب آن بود که یعقوب علیه السلام با اولاد و احفاد خود بمصر آمد و همانجا قرار گرفتند و نسل ایشان بسیار شدند و یعقوب و یوسف و برادران در گذشتند و ملک ریان که فرعون زمان یوسف علیه السلام بود بعد از وی معصب بنی اسرائیل را حرمت داشت و متعرض ایشان نمی شد چون او بمرد ولید که فرعون زمان موسی علیه السلام بود بر تخت سلطنت نشست و زبان بلاف انا ربکم الاعلی بگشاد و بنی اسرائیل دعوی او را قبول نکردند او گفت پدر شما بندهٔ درم خریده

کسان بود

کسان بود و شما بنده زادگان باید پس ایشانرا بندگی گرفت تا وقتی که موسی علیه السلام مبعوث شد و گفت ای فرعون دست از بنی اسرائیل بدار **قال** گفت فرعون **ان کنت** اگر هستی تو که در دعوی خود **جئت بایة** آورده حجتی و معجزی **فات بها** پس بیار آنرا **ان کنت من الصادقین** اگر هستی تو از راستگویان بنمای معجزهٔ خود را **فالقی عصاه** پس بیفکند موسی عصا از دست خود **فاذا هی** پس آنجا عصا بعد از القا **ثعبان مبین** اژدها ظاهر الامر که هیچکس را شک نماند در انکه اژدهاست در روایت آمده که آن عصا اژدهائی شد دهن گشاده و مابین لحیین او هشتاد ذرع بوده فک اسفل بر زمین و فک اعلی بر کنگرهٔ عرش فرعون و روی بجانب تخت فرعون آورده ملازمان بارگاه منهزم رفتند و فرعون نیز بگریخت و در ازدحام خلایق بهنگام فرار بیست و پنج هزار آدمی هلاک شد و فرعون نعره زد که یا موسی سوگند میدهم سوگند میدهم ترا بدان خدائی که فرستادهٔ اوئی که عصای خود را بگیر و من بتو ایمان آورم و بنی اسرائیل بتو میگذارم موسی قفای ثعبان را بگرفت همان عصا شد و فرعون باز آمده بر سریر تخت بنشست و گفت هیچ معجزهٔ دیگر داری موسی علیه السلام گفت آری دست در گریبان پیرهن برد یا در بغل جیب بر آورد **ونزع یده** و بیرون کشید دست خود را **فاذا هی** پس آنجا بود دست **بیضاء** سفیدی که بیاض او در غایت کمال بود **للناظرین** مر نگرندگانرا و نظاره کنندگانرا آورده اند که موسی علیه السلام گندم گون بود چون دست در گریبان کردی و بیرون آوردی نور آن بمثابه بودی که شعاعش نور آفتاب غلبه کردی در مدارک آورده که موسی علیه السلام دست خود را بفرعون نمود بعد از ان در گریبان کرد و بیرون آورد سفید و نورانی که میان زمین و آسمانرا روشن ساخت و باز بگریبان برد و بیرون آورد بهمان حال اول القصه فرعون بعد از مشاهدهٔ این دو معجزه اشراف قوم را طلبید و در باب موسی علیه السلام مشورت کرد **قال الملا** و گفتند بزرگان **من قوم فرعون** از گروه فرعون **ان هذا** بدرستی که این موسی **لساحر** جادوئیست **علیم** دانا بفن سحر و ماهر در ان که چون عصا را اژدها سازد و دست گندم گون ید بیضا بیرون آرد **یرید** میخواهد این ساحر **ان یخرجکم** انکه بیرون کند شما را ای قبطیان **من ارضکم** از زمین شما که ولایت مصرست و حکومت به بنی اسرائیل دهد فرعون که این سخن بشنید گفت **فماذا تامرون** پس چه چیز میفرمائید مرا در تدبیر چیست **قالوا** گفتند **ارجه** حبس کن او را **واخاه** و برادر او هارون را یا تاخیر کن حکم او را و شتاب زدگی منمای **وارسل فی المدائن** و بفرست در شهرها که تعلق بصعید مصر دارد **حاشرین** گروهی فراهم آرندگان و جمع کنندگان تا که ایشان **یاتوک بکل ساحر** بیارند بتو هر ساحری **علیم** دانا و حاذق در فن خود آورده اند که در هیچ قرن چندان ساحری نبود که در قرن موسی علیه السلام و روسای سحره با قصی مداین صعید بودند در تفسیر دمیاطی آورده که در مدین صعید دو برادر بوده اند که ایشان در فن سحر مهارتی تمام بود چون فرستادهٔ فرعون بدیشان رسید مادر خود را طلبید گفتند مادرا بسر قبر پدر ما بر ما را در خبان کرد و ایشان پدر خود را آواز داد نه جواب ایشان باز داد گفتند یا ابتاه ملک مصر ما را طلبیده بجهت انکه دو کس آمده اند بی لشکر و سلاح و کار او بتنگ آورده اند و ایشانرا عصائیست که چون می افکنند اژدها می شود هر چه پیش آید میخورد فرعون داعیه کرده که ما را با او معارضه فرماید صاحب قبر جواب داد که چون بمصر رسید بپرسید که وقتی ایشان در خواب می شوند آن عصا همان اژدها میگردد یا نه اگر بدانید که چنین است که آن جادوئی نیست چه سحر ساحر وقتی که در خواب باشد اثری ندارد و چون برین منوال باشد شما بلکه هیچکس از عالمیان قوت معارضه با ایشان نخواهد بود القصه برادران با شاگردان و مصاحبان که

کسان بود

دوازده هزار بودند در زاد المسیر گوید هفتاد هزار بمصر آمدند و بدرگاه جمع شدند وجاء السحرة فرعون و آمدند جادوان بسوی فرعون
بعد از آنکه ایشان را طلبیده بود و چون چشم ایشان بر فرعون افتاد وقالوا و گفتند ان لنا لاجرا آیا باشد مرا فردی ان کنا اگر باشیم
نحن الغالبین ما غلبه کنندگان بر موسی قال نعم گفت آری فردا باشد وانکم و شما باشید لمن المقربین از نزدیکان هرگاه که خواهید و نزد
من در آیید آورده اند که مهتر این جماعت چهار تن بودند دو برادر که صادور و عادور میگفتند دو دیگر حطحط و مصفی اند در لباب آورده که
این چهار تن را نیز مهتر شمعون نام بود و بمصر آمدند و صابور و عادور را که واقعه سوال و جواب پدر خود با قوم گفتند ایشان از قصه خواب
و بیداری موسی و اژدها شدن عصا استفسار بلیغ نمودند معلوم شد که هرگاه که موسی علیه السلام در خواب است عصا اژدها شده باشد
یکنند ایشان را تردّدی بدید آمد و دغدغه در خاطر خطور کرد و پنهان میداشتند تا وقتی که فرعون لعین موسی را علیه السلام و مقرّر شد
که با جادوان مناظره کند و مجلس معارضه انتظام یافت ساحران عصا و رسنی چند بمیدان آوردند و فرعون بر بالای تخت خود بتفرّج
بنشست و مردم مصر بنظاره حاضر شدند هفتاد هزار ساحر بر یکطرف صف کشیدند و موسی و هرون علیهما السلام بر یکی ایستادند
جادوان بر طریق آداب پیش آمده قالوا یا موسی گفتند ای موسی نحن الملقین ما افکنندگان حبال و عصای خود را قال گفت موسی
از روی کرم و تسامح و تخلقی که انبیا را می باشد القوا شما بفکنید فلما القوا پس آنهنگام که بفکندند ساحران آنچه ساخته بودند سحروا اعین
الناس جادویی کردند بر چشمهای مردمان یعنی بنمودند بدیشان چیزی مخیل که حقیقتی نداشت واسترهبوهم و بترسانیدند مردمان را وجاءو
بسحر عظیم و آوردند بسحری عظیم یعنی بزرگ آورده اند که رسنها بزرگ مجوّف تافته و بافته بقیر مطلی کرده و چوبها دراز را همچنین
ساخته و اجواف همه را پر سیماب کرده چون حرارت آفتاب بدانجا رسیده زمین در حرکت آمد و آن رسنها و چوبها بشکل مار بر یکدیگر
بپیچیدن گرفت و در تفسیر عین المعانی آورده که زیر زمین راتبی کرده بودند و آتش برافروخته چون حرارت آتش از تحت و گرمی
آفتاب از فوق اثر کرد آن اشکال در حرکت آمده چنان نمود که همه میدان پر از مار شد واوحینا و ما وحی کردیم الی موسی بسوی موسی
ان الق عصاک آنکه بفکن عصای خود را پس موسی بفکند اژدهایی شد دهن گشاده فاذا هی پس آنجا که اژدها شده بود عصا
تلقف فرو میبرد ما یافکون آنچه تزویر میکردند و دروغ تخلق مینمودند آن حبل و رسن و چوب بود راوی گوید که چون
چوبها و رسنهاء ایشان فرو برد روی بنظاره کنان آورد و مردم بگریختند و خلقی عظیم در آن انبوهی هلاک شدند پس موسی علیه السلام
او را بگرفت همان عصا شد و حق سبحانه آن حبال و عصا را معدوم گردانید فوقع الحق پس ثابت شد و بدید آمد راستی موسی علیه السلام
وبطل و زایل شد ما کانوا یعملون آنچه بودند که عمل میکردند از سحر و جادوان با یکدیگر میگفتند اگر این سحر بودی بایستی که جادوهای ما را باطل
نکردی فغلبوا پس مغلوب شدند جادوان هنالک آنجا موسی علیه السلام غالب شد و فرعون و قوم او مغلوب شدند و انقلبوا
و بازگشتند از آن موضع صاغرین خوار شدگان یا نا امیدان یا نابودان والقی السحرة و افکنده شدند جادوان بر رویها خود ساجدین
سجده کنندگان و خدای را قالوا آمنا گفتند ایمان آوردیم برب العالمین بپروردگار عالمیان فرعون گفت بدین پروردگار مرا میخواهید
گفتند تو باشی رب العالمین رب موسی وهرون که پروردگار موسی و هرون است قال فرعون گفت فرعون با جادوان ءامنتم آیا

اما ان تلقی واما ان نکون نحن الملقین

ایمان آوردید بموسی و تصدیق نمودید او را قبل ان اذن لکم پیش از آنکه دستوری دهم شما را ان هذا بدرستی که این عمل لمکر تدبیر
خفی است شما که مکرتموه ساخته اید فی المدینة در شهر مصر پیش از بیرون آمدن بوعده گاه یعنی شما با موسی وعده کرده اید و این حیله ساخته
لتخرجوا منها تا بیرون کنید از این شهر اهلها اهل او که قبطیانند و این ملک شما را و بنی اسرائیل را خالص شود فسوف تعلمون پس زود باشد که
بدانید نتیجه این مقدمه که ترتیب داده اید این تهدیدی بود مجمل آنگه تفصیل کرد و گفت لاقطعن هر آینه ببرم ایدیکم دستهای راست شما را و
وارجلکم و پایهای چپ شما را من خلاف بخلاف یکدیگر از شق عضوی ثم لاصلبنکم اجمعین پس بردار کشم شما را همه برای تفضیح شما و عبرت دیگران
و دهانه قالوا گفتند جادوان که ما را از کشته شدن چه میترسانی و وعید کشتن چه میدهی که ما بمرگ مشتاق تر ایم که تشنه بآب زلال زیرا که سبب
موت انا بدرستی که ما الی ربنا بسوی پروردگار خود منقلبون بازگردندگانیم پس چرا خواهان او نباشیم و در مثنوی المعنوی مسطور
جانها بسته اند در آب و گل ∴ چون رهند از آب و گلها شاد دل ∴ در هوای عشق حق رقصان شوند ∴ همچو قرص بدر بی نقصان شوند
چونکه نقاب تن برفتد از روی روح ∴ از لقای روح دارد صد فتوح ∴ میزند جان در جهان آب و گون ∴ نوه یا لیت قومی یعلمون
وما تنقم و نمی کنی فرعونی منکر نمیشوی منا از ما و عیب نمیکنی ما را الا ان آمنا مگر آنکه بگرویدیم بآیات ربنا بنشانهای قدرت آفریدگار ما
لما جاءتنا آنهنگام که آمد بما و مشاهده کردیم بر دست موسی علیه السلام پس روی از فرعون بگردانیده و متوجه حق شده گفتند ربنا
ای پروردگار ما افرغ علینا بریز بر ما و اضافت کن صبرا شکیبایی در بن بلا تا جزع نکنیم وتوفنا مسلمین و بمیران ما را مسلمان ثابت قدم
بر ایمان وقال الملاء و گفتند مهتران من قوم فرعون از گروه ملازمان فرعون اتذر موسی وقومه آیا میگذاری و دست باز میداری
موسی و قوم او را لیفسدوا فی الارض تا تباهی کنند در زمین مصر و مردم را بر تو متغیر گردانند ویذرک و پرستش ترا بگذارند والهتک و
از عبادت معبودان و خدایان تو دست باز دارند گفته اند فرعون خلق را بر پرستش خود میفرمود و خود پرستنده کواکب بود و در اوضح
آنست که بصورة خود بتان ساخته بود و هر یک از قوم را یکی داده که این را پرستید تا او شما را بمن نزدیک گرداند و از این سبب میگفت
انا ربکم الاعلی اینها خدایان خورد ترند و من بزرگتر القصه اعیان درگاه فرعون او را تحریض و ترغیب کردند بر قتل موسی و قوم او
فرعون دانست که او بر قتل موسی قادر نیست قال گفت سنقتل ابناءهم زود باشد که بکشیم پسران ایشان را چنانچه پیش از این میکردیم
تا نسل ایشان منقطع گردد ونستحیی نساءهم و زنده بگذاریم دختران ایشان را تا خدمت ما کنند وانا فوقهم و ما بر ایشان قاهرون
غالبانیم و ایشان را حکم ماند چون تهدید بسمع بنی اسرائیل رسید مضطرب شده و بطریق استغاثه روی بموسی علیه السلام آوردند و بعد
از اضطراب قال موسی لقومه گفت موسی مر گروه خود را استعینوا بالله یاری خواهید از خدای واصبروا و صبر کنید بانچه با شما کنند ان الارض
لله بدرستی که زمین خدای راست یورثها میراث میدهد از من یشاء هر که را میخواهد من عباده از بندگان خود در این سخن وعده هلاک قبطیان
در آمدن ولایت ایشان بتصرف بنی اسرائیل والعاقبة للمتقین و عاقبت نیکو یا ظفر یا نصرت یا بهشت پرهیزکاران راست بنی اسرائیل
این کتاب را مشتمل بر بشارات ایشان بود در یافتند و باز آغاز شکایت فرموده قالوا گفتند اوذینا ما را ایذا کردند یعنی قبطیان ما را
ایذا میکردند من قبل ان تاتینا پیش از آنکه تو بیایی از مدینه یعنی از روز ما را خدمت میفرمودند و نیم ما را آزاد میکردند ومن بعد ما جئتنا

وایذا میکنند ما را پس از انکه تو بیامدی و تمام روز ما را کار میفرمایند با پیش ازین ابنا ما را میکشتند و حالا میخواهند که همان استغال میکنند قال
کفت موسی از روی تضرع عسی ربکم شاید که پروردکار شما عسی برای اطاعت یعنی طمع میدارم از خدای تعالی ان یهلک عدوکم انکه هلاک
کنند شما را فرعون با قوم او ویستخلفکم و خلیفه کردانند شما را بعد از هلاک ایشان فی الارض در زمین مصر یا در ارض مقدسه فینظر پس ببیند
خدای که بوقت رحمت راحت و دولت کیف تعملون چکونه عمل میکنید و چه چیز بجای می ارید از کفر و شکر و طاعت و معصیت با شما ارزانی خواهید
انکه خدای تعالی بعد از وعده هلاک دشمنان مقدمات ان پیدا میکنند ولقد اخذنا و بدرستی که ما کرفتیم ال فرعون تبع و خدم فرعون را بالسنین
بقحط و تنکی و خشک سالی ونقص من الثمرات و نقصان بعضی از میوه های ایشان لعلهم یذکرون تا باشد که ایشان پند دهند کیرند و از باز
ایستند ایشان متنبه نشدند فاذا جاءتهم پس چون آمدی بدیشان الحسنة نیکوی از فراخی و ارزانی قالوا لنا هذه کفتند برای ما است
این نیکوی و ما مستحق انیم وان تصبهم و اکر رسیدی بدیشان سیئة بدی چون قحط و بلا یطیروا فال بد میکرفتند بموسی ومن معه بدی و
انانکه با وی بودند از مومنان و میکفتند این رنج و محنت بشامت ایشان میرسید الا بدانید انما طائرهم جز این نیست که سبب خیر و شر ایشان
عند الله نزدیک خدا است وان اعمال بدیشان است که کرام الکاتبین نوشته بحضرت برده اند و شامت ان عملها در ایشان رسیده ولکن اکثرهم
لا یعلمون ولکن بیشتر ایشان نمیدانند که انچه بدیشان میرسد از مکاره و اهوال بواسطه سوء اعمال است وقالوا و کفتند فرعون موسی را
علیه السلام مهما تاتنا به هرکاه که بیاری با ما هرچه که بیاری بجا من ایة از نشانه که زعم تو انست که معجزه است مثل قحط و وبا و غلا و امثال
ان لتسحرنا بها تا سحر کنی ما را بان فما نحن لک بمومنین پس نیستیم ما ترا از کرویدکان و باور دارندکان چون قبطیان بنهایت انکار
پیش امدند فارسلنا پس فرستادیم ما علیهم الطوفان بر ایشان طوفان و انچیزی باشد که طواف کند بر اماکن و قرار کیرد همه از اجون باران و
سیل والجراد و فرستادیم ملخ پرنده والقمل و ملخ پیاده یا کنه سبوس والضفادع و بزغ والدم و خون ایات مفصلات در حالتی که این
ایات ابتها و قدرت ما بودند از یکدیکر جدا شده یعنی مدت میان هر دو ایة یکماه بود و امتداد در هر ایتی یک هفته فاستکبروا پس
ایشان سرکشی کردند از فرمان برداری وکانوا قوما مجرمین و بودند کروهی مجرم یعنی معاند در کفر که با وجود تظاهر ایات و تتابع ان ایمان
نیاوردند ولما وقع و هرکاه که واقع شد و فرود امد علیهم الرجز بر فرعونیان عذابی از انها که مذکور شد قالوا کفتند از روی تضرع
یا موسی ادع لنا ای موسی بخوان برای ما ربک افریدکار خود را بما عهد عندک بانچه عهد کرده است وان عهد نزدیک تست یعنی خدا با تو
وعده کرده که چون او را بخوانی اجابت کند لئن کشفت اکر باز بری و زایل کردانی عنا الرجز از ما این عذاب را لنومنن لک هر اینه
ایمان اریم و تصدیق کنیم ترا ولنرسلن معک بنی اسرائیل و هر اینه بفرستیم با تو بنی اسرائیل را تا هر جا خواهی ببری فلما کشفنا پس ان وقت که برداریم
بدعا موسی علیه السلام دفع کردیم عنهم الرجز از ایشان عذاب را و تاخیر کردیم الی اجل تا مدتی که بی شبهه هم بالغوه ایشان رسند کاشند
بدان تا معذب کردند در ان اذا هم ینکثون پس ایشان عهد را می شکنند در تفاسیر اورده که در مصر بهفت شبانه روز باران باریده و
ظلمت ابرها متراکم درمانده بجانها قبطیان در امده و مردمان و زنان بر پای ایستادند و کودکان بر بلندیها نشاندند و هر قبطی که در خانه
نشستی غرق شدی و خانه بنی اسرائیل که بنیاد ان ایشان متصل بود قطره اب بدان خانها در نیامد القصه بتنک آمده رجوع بفرعون

کردند وازد

کردند و از دنیا ناامید شده روی بموسی آوردند که از خدای خود درخواه تا این عذاب دفع کند و ما ایمان آریم چون آن طوفان بدعاء موسی
مندفع شد و آب از روی زمین برفت زرعهای ایشان ظاهر کشت بنمایه نیکو که هرکز ندیده بودند باز کفران نعمت ورزیده ایمان نیاوردند
حق سبحانه ملخ سواد بر ایشان کماشت تا اکثر زرعهای ایشان بخورد دیکر باره پناه بموسی علیه السلام آوردند و سوکند خوردند که اکر این بلا منکشف
کردد بخدای بکروند حضرت موسی علیه السلام بصحرا بیرون آمده بعصا خود اشارت بمشرق و مغرب کرد جمیع ملخها بدان دو طرف متفرق
شدند ایشان دیدند که مقداری از زرعها مانده کفتند این مایه محصول ما را بس است و تصدیق خدای تعالی نکردند حق تعالی ملخ پیاده میفرستاد
تا انچه از زرع باقی مانده بود بخوردند و دیکر التجا بکلیم الله کرده اغاز نمودند و بشرط ایمان ان عذاب نیز رافع شد کفتند ای موسی ما را متحقق کشت
که تو در فن سحر از جمله ماهری دیکر باره حق تعالی لشکر بزغ را فرستاد تا بجای خواب و دیکها ایشان در آمدند و چون کسی سخن کفتی بدهان
وی در امدندی باز تضرع نموده و شرط کرده تا این بلا مندفع شد دیکر باره سر تمرد و عناد رفتند حق تعالی اب نیل را خون کردانید همین که سبطی
بیخوردند اب صافی بود و همین که قبطی میل میکرد خونابه شده و اکر از یکطرف خوردند بنسبت هریک این حال واقع بودی اینجا نیز عهد
کردند و بعد از کشف بلا شرط متابعت بجای نیاوردند فانتقمنا پس انصاف ستدیم و اراده انتقام کردیم منهم از ایشان فاغرقناهم پس غرق
ساختیم ایشان را فی الیم در دریای قلزم نزدیک مصر بانهم بسبب انکه ایشان کذبوا بایاتنا بدروغ داشتند ایات قدرت ما را وکانوا عنها
بودند از تامل در ان غافلین بیخبران واورثنا القوم و میراث دادیم قوم را الذین کانوا یستضعفون انانکه بودند ضعیف و زبون کرفته شده بدست
فرعونیان یعنی قوم بنی اسرائیل را که بدست قبطیان درمانده بودند بعد از هلاک فرعون و اتباع میراث دادیم مشارق الارض جهات شرقی
از زمین شام ومغاربها و جهت غربی از ان زمین التی بارکنا ان زمینی که برکت پیدا کرده ایم فیها در ان با ارزانی و بسیاری و
محصولات و با قدام انبیاء عظام علیهم السلام وتمت و تمام شد و بوفا رسید کلمة ربک وعده پروردکار تو الحسنی وعده
نیکو علی بنی اسرائیل برای بنی اسرائیل که ان نصرت بود بر اعدا و تسخیر دیار ایشان بما صبروا و وفای ایشان بسبب ان بود که صبر
کردند بر مکاره و شداید ودمرنا و خراب کردیم ما کان یصنع فرعون انچه که ساخته و درست کرده بود فرعون وقومه و کروه او را که از کو
و حصارها و منزلها نیکو وما کانوا یعرشون وانچه بودند که بر افراشته بودند از بناها چون صرح هامان وجاوزنا ببنی اسرائیل و بکذرانیدیم بنی اسرائیل
البحر از دریا بسلامت فاتوا پس بیامدند و بکذشتند علی قوم یعکفون بر کروهی از قبیله لخم که در ولایة رقه اقامت داشتند علی اصنام لهم
بر پرستش بتانکه مر ایشان را بود چون بنی اسرائیل قومی را مجاور بتکده بودند قالوا کفتند یا موسی اجعل لنا ای موسی بساز برای ما
الها خدای یعنی تمثالی بساز که ان را بپرستیم کما لهم الهة همچنانکه ایشان را خدایان هست که بپرستند قال انکم کفت موسی بدرستی که شما
هستید قوم تجهلون کروهی که نادانی میکنید و جهل میورزید که توهم از غیر عبادت خدا دارید ان هولاء بدرستی که این کروه بت پرستان
هلاک شدند ما هم فیه بانچه ایشان در اند یعنی خدای دین و آیین ایشان را هم خواهند شکست و بتان ایشان بدست ما پاره پاره
خواهند کشت وباطل و زایل و مضمحل است ما کانوا یعملون انچه هستند که میکنند و عبادة اصنام قال کفت موسی اغیر الله ابا
خدای ابغیکم طلب کنیم برای شما الها معبودی وهو فضلکم و حالانکه او فضل داد شما را علی العالمین بر عالمیان زمان شما و او

وبانواع نعم تخصیص فرمود واذ نجیناکم ویاد کنید چون برهانیدیم شمارا من آل فرعون از تبعه تبع فرعون یسومونکم می چشانیدند شمارا
سوء العذاب سختی عذاب یذبحون ابناءکم میکشتند پسران شمارا بجهت انقطاع نسل شما ویستحیون نساءکم وزنده میگذاشتند زنان شمارا بجهت خدمتکاری
وبندگی خود وفی ذلکم ودرین رهانیدن بلاء نعمتی بود تا دران عذاب محنتی بود شمارا من ربکم عظیم از پروردگار شما که محنتی بزرگ آورده اند که
علیه السلام وعده کرده بود بنی اسرائیل را که بعد از هلاک فرعون کتابی بیارم بشما از نزدیک حق تعالی که هرچه شمارا باید دران مبین ومفصل
باشد پس چون از دریا نجات یافتند وفرعون غرقه شد طلب آن کتاب نمودند موسی علیه السلام از خدای درخواست که آن کتاب فرستد حکم شد
که سی روز روزه گیر پس ازان بطور آی تا با تو من سخن گویم موسی علیه السلام سی روز روزه گرفت ودر روز سی ویکم بطور توجه نمود کراهیت داشت
ازانکه حق سبحانه سخن گوید واز دهن او بوی روزه آید پس برای دفع آن رایحه مسواک کرد ملایکه گفتند ما از بوی مشک می شنیدیم از انفاس او
دفع کردی حق سبحانه فرمود چو مانه آن ده روزه دیگر روزه دار چنانچه فرمود وواعدنا موسی ووعده داده بودیم موسی را برای دادن کتاب
ثلثین لیلة وسی شبانه روز از ذی القعده چون مدار حساب بر رویت هلال است وابتدای شب وی می شود تاریخ را بشب حساب کرد
واتممناها وتمام کردیم آن سی را بعشر بده دیگر از ذی الحجه فتم پس تمام شد میقات ربه وقتی که پروردگار را مقرر فرموده بود اربعین لیلة چهل
شبانه روز وقال موسی وگفت موسی لاخیه هرون برادر خود هرون که من بطلب کتاب بجانب طور میروم اخلفنی تو خلیفه من باش فی
قومی درمیان قوم من واصلح واصلاح آر کاری که شایسته اصلاح باشد از امور ایشان ولا تتبع وپیروی مکن سبیل المفسدین
راه تباه کاران ولما جاء موسی وآنهنگام که می آمد موسی لمیقاتنا بوقتی که معین ومقرر کرده بودیم وکلمه ربه وسخن گفت با وی
پروردگار وی یعنی بشنوانید او را کلام خود بی واسطه در بیان آورده که چون حق سبحانه وتعالی خواست که با موسی علیه السلام سخن گوید ابر
تا هفت فرسنگ گرداگرد طور ظلمت فرو گرفت وچون موسی علیه السلام قدم در ظلمت نهاد وشیطان او را ازو براندند وملکین کاتبین
ازو دور کردند واسمان را بنظر وی درآوردند ملایکه را دید در هوا ایستاده وعرش عظیم بر وی ظاهر گشت پس حق تعالی با وی
سخن گفت در تابیع آورده که او را بیست هزار کلمه بشنوانید ودر روایتی هفتصد هزار واصح بود وچهار هزار است ودر کشاف گفته که
حق تعالی چهل شبانه روز با موسی علیه السلام سخن گفت چون موسی سخن حق شنید واز جام کلام بی ملام ربانی جرعه ذوق محبت چشید فراموش
کرد که او در دنیاست جمال رب که در فردوس اعلی است وچون جنت جای مشاهده لقاست قال گفت موسی علیه السلام رب ارنی
ای پروردگار من بنمای مرا نفس خود یعنی وا متمکن ساز از رویت خود تا بدیده سر انظر الیک نظر کنیم بسوی تو قال گفت خدای تعالی
لن ترانی نتوانی دید مرا در دنیا حکم ازلی بران وجه واقع شده که هیچ بشری که در دنیاست نظر کند بمیرد در مدارک آورده که بعین فانی وا به معنی
یک جمال باقی بدیده باقی مشاهده باید کرد آن دیده در بهشت خواهد بود وبدانکه طلب موسی علیه السلام رویت را دلیل جواز رویت است چه اگر
رویت محال بودی موسی علیه السلام این سوال نکردی چه طلب مستحیل از انبیا روا نیست بیت ای بلبل که پیش از نوبهار ∴ می سراید
هرگل بر شاخسار ∴ صاحب کشف الاسرار میگوید که مقام موسی علیه السلام دران ساعت که خطاب لن ترانی شنید عالی تر بود ازان وقت
که گفت ارنی زیرا که این ساعت در عین مراد حق بود وآن وقت در قید مراد خود قایم بمراد حق بودن کاملتر است از قیام بمراد خود نظم

کلام

لن ترانی بپرسید

١٢٢

لن ترانی بپرسد از طور موسی را جواب ∴ هرچه آن از دوست آید سر بنه گردن متاب ∴ اگر زخم لن ترانی رسید فی الحال مرهم راحت فرستاد
که تو با ضعف بشریت طاقت دیدار نداری ان کفتم که لن ترانی ولکن انظر ولیکن نگاه کن الی الجبل بکوه زیرا که بلندترین جبال ولایت
وقوت تحمل او از تو بیشتر است فان استقر پس اگر این کوه قرار گیرد وثابت ماند مکانه در جای خود بهنگام تجلی من فسوف ترانی پس زود باشد که
تو نیز ببینی واو طاقت دیدار من باشد واگر قوت دیدار نباشد تو هم در دنیا از تمنای این کار درگذر فلما تجلی پس آنهنگام که تجلی کرد
پروردگار موسی یعنی ظاهر گردانید از نور خود یا از نور عرش بمقدار سوراخ سوزنی للجبل بران کوه بعد از آنکه حیات وعلم ورویت
دروی آفریده بود تا نور حق سبحانه را دید در عین المعانی از سهل ساعدی نقل میکند که حق سبحانه نور خود را از هفتاد هزار پرده
بمقدار درمی ظاهر کرد دران ساعت هر دیوانه که بروی زمین بود بهوش آمد وهر بیماری که بر بالین مرض داشت شفا یافت وعرصه
زمین سرسبزی پذیرفت وآبها شور بعذوبت وحلاوت متصف گشت وبتان بروی درافتادند ونیران مجوس فرو مرد وبسبب آن تجلی
جعله دکا گردانید خدای عز آن کوه را دکا ریزه ریزه ودر تبیان نقل میکند که کوه بدان عظمت پاره پاره گشت وشش کوه دیگر ازو جدا شد
سه کوه که احد است وورقان ورضوی بمدینه افتاد وسه کوه دیگر که ثور وثبیر وحرا است بمکه وخر موسی وبیفتاد موسی علیه السلام صعقا
بیهوش از هول آنچه مشاهده کرد از پاره پاره شدن واز عشره خمسه یوم عرفه تا عشیه روز جمعه بیهوش ماند فلما افاق پس آن وقت
که بهوش آمد قال سبحانک گفت تنزیه میکنم ترا از هرچه نالایق حضرت است پاک میدارم ترا از آنکه درین سوی در دنیا تبت الیک
بازگشتم بسوی تو از اقدام بر سوالی که بغیر اذن تو باشد وانا اول المومنین ومن اول گرویدگانم بعظمت وجلال تو یا بآنکه هیچ بشر را در دنیا
طاقت دیدار تو نیست بیت ای ذیک لمعه تو کوه بصد پاره بشود ∴ چه عجب منست کلی عاجز وبیچاره بشود ∴ عجب سریست که کوه بدان تجلی طاقت
دیدار نیست ودل انسان آنچه ینظر الی قلوبکم طاقت آن نظر هست نکته درین آنست که تجلی در کوه بنظر هیبت بوده وتجلی بر دل بنظر
رحمت آن نظر کوه را ویران ساخت واین نظر دل را معمور میسازد بیت دل بدید آنچه کردون برنتافت ∴ دل بدانست آنچه عرش
اندر نیافت ∴ پس حق سبحانه بجهت تسلی موسی علیه السلام وتدارک آن حرکت از حرمان نایافته بود قال یا موسی گفت ای موسی اگر ترا
منع کردم از رویت بجهت صلاح حال وبقاء ذات تو اندوهناک مشو انی اصطفیتک بدرستی که من ترا برگزیدم علی الناس بر بنی اسرائیل
یا بر آدمیان که در زمان تو موجودند برسالاتی به پیغامهای من که بخلق رسانی وبکلامی ودیگر ترا اختصاص دادم بسخن گفتن من با تو بی
واسطه فخذ پس فرا گیر ما اتیتک آنچه عطا کردم ترا از اوامر ونواهی وبدان عمل کن وکن من الشاکرین وباش از شکرگویندگان بران عطا و
کتبنا ونوشتیم ما یعنی قلم اعلی را امر فرمودیم که کتابت کرد وبا جبرئیل آنکه بقلم ذکر ومداد نهر النور نوشت فی الالواح در لوحها که هفت
یا نه یا ده بود ودر زاد المسیر آورده که ده بوده واین موافق اهل کتابت است وطول هر لوحی دوازده ذراع بوده ولوح از یاقوت
احمر بوده یا از چوب سدره بهشت یا از سنگ سخت که ارقام در وی کنده بودند چون نقش در نگین واصح آنست که از زمرد سبز بوده که
وبر وی نوشته بودند من کل شیء از هر چیزی که در باب دین محتاج الیه باشد موعظة پندی وتفصیلا وبیان کردنی لکل شیء
وهر چیزی را از اوامر ونواهی فخذها پس گفتیم بموسی علیه السلام که فرا گیر لوح را بقوة بجد تمام وعزم درست [illegible] [illegible] [illegible] و

وبفرمای قوم کی گروه خودرا تا بصدق عزیمت یاخذوا فرا گیرند باحسنها بنیکوترین آنچه در الواح است گفته اند احسن یعنی حسن است ومکتوبات
الواح همه چنین بود قولی آنست که احسن عزایم بوده وحسن رخصتها یعنی بفرمای تا عزیمت عمل کنند نه برخصت وگر در زاد المسیر فرموده که احسن
جمع بین الفرایض والنوافل ساریکم زود باشد که بنمایم شمارا ای بنی اسرائیل دار الفاسقین سرای فاسقان یعنی آرامگاه ایشان که در
دوزخست یا شمارا بولایت شام درآرم ومنازل قرون ماضیه که از دایره فرمان من بیرون رفته بودند بشما نمایم وبنمایم شمارا منازل فرعون
وقبطیان در مصر همه خراب شده واز خداوند خالی مانده نظم چشم عبرت بین من در قصر شاهان بنگرد ∴ تا جهان از حادثات دور گردون
شد خراب ∴ پرده داری میکند بر طاق کسری عنکبوت ∴ جغد نوبت میزند بر قلعهٔ افراسیاب ساصرف زود بود که بگردانم عن آیاتی از
قبول آیتهای من که قرآنست یا از دلایل قدرت که از آفاق وانفس ودیعت نهاده ایم الذین یتکبرون آنانکه تکبر میکنند فی الارض در زمین
بغیر الحق بی استحقاق یعنی مهر بر دلهای متکبران نهم تا فهم سخن ما نکنند واز ذوالنون مصری قدس سره منقولست که خدای نمی خواهد
که گرامی سازد دلها مدعیان باطل را بمکنون حکمتهای تو فی الاحلام از دلهای ایشان قابلیت قبول آن سبب کرده ع حیف باشد
چنین گنج درین ویرانه وان یروا واگر ببینند این سرکشان کل آیة هر نشانی که بنمایم بر صدق نبوت محمد علیه السلام یعنی معجزات
آنحضرت یا بدانند که پیغامی که فرستیم لا یؤمنوا بها نمیگروند بدان از بهر سیرت عناد وان یروا واگر ببینند سبیل الرشد راه راستی
طریق هدایت لا یتخذوه سبیلا آن راه را نگیرند وپیروی نکنند ذلک این گردانیدن دلهای ایشان از فهم آیات بانهم بسبب آنست که
ایشان کذبوا بآیاتنا دروغ شمردند سخنان ما وکانوا وبودند عنها از نظر در آن واعتبار آن غافلین ناآگاهان وبیخبران گفته اند
مراد غفلت اعراض عناد است نه غفلت سهو وجهل یعنی منقاد نیستند وتصدیق نمیکردند والذین کذبوا وآنانکه تکذیب کردند بآیاتنا
آیتهای ما که قرآنست یا دلایل قدرت ولقاء الآخرة وبدروغ شمردند دیدن سرای آخرت حبطت باطل شد وتباه گشت
اعمالهم عملهای که درین جهان کردند هل یجزون آیا جزا داده شوند یعنی نشوند الا ما کانوا مگر جزای آنچه بودند که در دنیا یعملون عمل
کردند واتخذ قوم موسی وفرا گرفتند قوم موسی یعنی بساختن سامری ومتابعان او من بعده از پس رفتن موسی علیه السلام بطور من حلیهم
از پیرایهای ایشان که از قبطیان عاریه کرده بودند عجلا گوساله یعنی بهیات گوساله جسدا بدنی بی روح له خوار وآواز آوازی چون آواز
گاو آورده اند که بنی اسرائیل شبی از مصر بیرون آمدند بجهت آنکه قوم فرعون از حال ایشان خبر نیابند بهانه انگیختند که ما عید سها داریم وبدان
اشتغال مینمایم وهر کس از دوستان خود که در میان فرعونیان داشتند بستدند وبعد از عبور بر دریا غرق شدن قبطیان آن حلیها در
دست ایشان مانده بود چون موسی علیه السلام عزیمت طور فرمود سامری بخدمت هارون علیه السلام آمد وگفت این پیرایها عاریت
کرده است بنی اسرائیل نه میخرند ومیفروشند وتصرف در آن بر ایشان حرام است هارون علیه السلام بفرمود تا تمام آنرا جمع کردند
وسامری گفت که تو اینها را بامانت نگاه دار سامری پیرایهای زر ونقره در تصرف آورد وزرگری ماهر بود همه را بگداخته در قالبی
ریخت وشخصی بهیات گوساله بساخت اما بدنی بود بی روح لیکن عملی کرد که از وی آوازی بدر آمد چون آواز گاو آورده اند که سامری
در وقت غرق شدن فرعون جبرئیل را علیه السلام بر اسپی سوار دید واز زیر سم اسپش قبضهٔ خاک برگرفته با خود داشت معین

وان یروا سبیل الغی یتخذوه سبیلا

در شکل گوساله

در شکل گوساله از قالب بیرون آورد قدری از آن خاک در دهنش ریخت خدای آن گوساله را زنده گردانید وبفریاد آورد وابن عباس رضی الله
عنهما میفرماید که چون آواز گوساله بگوش جمعی از بنی اسرائیل رسید بسجده در افتادند الم یروا آیا ندیدند وندانستند انه لا یکلمهم آنکه گوساله
سخنی نگوید با ایشان وامر ونهی نکند ولا یهدیهم سبیلا ونه نماید ایشانرا راهی که بجایی رسید اتخذوه فرا گرفتند او را بخدایی وکانوا ظالمین
وبودند ستمکاران که وضع عبادت کردند در غیر موضعش در لطایف قشیری رحمه الله مذکورست که چه دورست میان امتی که مصنوع
خود را پرستند ومیان امتی که عبادت صانع خود کنند بیت آنرا که تو ساختی نسازد کارت ∴ سازندهٔ تو در دو عالم یارت ولما سقط
وآنهنگام که افکنده شدند ندامت پشیمانی فی ایدیهم در دستهای ایشان یعنی یافتند پشیمانی را همچون یافتن کسی که چیزی بدست خود بیابد
واین لفظ در کلام عرب کنایت است از پشیمان شدن حاصل آنکه چون پشیمان شدند عبده عجل از عبادت او ورأوا انهم ودیدند آنکه ایشان
قد ضلوا بتحقیق گمراه شدند قالوا گفتند از روی ندامت لئن لم یرحمنا اگر رحمت نکند بر ما ربنا پروردگار ما بقبول توبه ما ویغفر لنا و
گناه ما در نگذرد لنکونن من الخاسرین بخدای که باشیم از زیانکاران وهلاک شدگان ولما رجع موسی وآنهنگام که باز گشت موسی علیه
السلام از طور الی قومه بسوی قوم خود غضبان خشمگین نعایه اسفا اندوهناک یا جزع کننده آورده اند که موسی علیه السلام محل
رجعت ازین قصه خبر یافت واصح آنست که حق سبحانه وتعالی ویرا اخبار کرده بود واز خشمناک واندوه تمام بمیان قوم آمد واز غایت
قال گفت بئسما خلفتمونی بد نیابت کردید من بعدی از پس مفارقت من اعجلتم آیا تعجیل کردید وپیشی گرفتید بعبادهٔ عجل امر ربکم بفرمان
پروردگار خود وصبر نکردید تا من بیایم وحکم خدای بشما رسانم والقی الالواح وبیفکند موسی علیه السلام لوحها که احکام الهی بر آن نوشته
بود وآن غضب نیز برای خدای میکرد در ینابیع آورده که الواح را بیفکند اما زود از دست بنهاد چنانچه کسی چیزی بیفکند وشکسته شد واز
شش سبع وهر چه بآن مکتوب بود باسمان بردند وآن تفاصیل اشیا بود ویک سبع ماند که هدی ورحمت بود پس موسی علیه السلام بعد از آن باتمام
با قوم لوح را القا کرد واخذ وبگرفت براس اخیه موی سر برادر خود را یعنی هارون علیه السلام یجره الیه بطرف خود میکشید او را بطریق معاتبه از
روی اهانت گمان موسی علیه السلام آن بود که مگر هارون علیه السلام در ایشان تقصیر فرمود قال ابن ام گفت ای هارون علیه السلام که ای برادر من
اگرچه ایشان برادر مادر وپدری بودند اما بجهت توفیق قلب موسی علیه السلام ومادر را یاد کرد پس گفت ان القوم استضعفونی بدرستی که من تقصیر نکرده ام
اما بدرستی که قوم خود را بیچاره دیده وتنها وزبون گرفتند مرا وکادوا یقتلوننی ونزدیک بود که مرا بکشند از بسیاری مبالغه من در منع ایشان
فلا تشمت پس شادمان مگردان بی الاعداء بمن دشمنانرا چنان مکن که آرزوی ایشان حاصل شود از اهانت من ولا تجعلنی ومگردان مرا مع
القوم الظالمین با گروه ظالمان یعنی گوساله پرستان قال گفت موسی علیه السلام بعد از استماع این سخن رب اغفر لی ای پروردگار من
بیامرز مرا در این عمل که با برادر بد گمان کردم یا در آنکه الواح را بیفکندم ولاخی وبیامرز برادر مرا اگر تقصیر کرده باشد در منع ظلمه وادخلنا و
در آر مارا فی رحمتک در بخشایش خود گفته اند در پناه عصمت خود در دنیا وریاض جنت خود در آخرت وانت ارحم الراحمین وتو مهربان‌ترین
بخشایندگی چه بخشش تست بخشایش مجموع از نظر بخشش تو نظم تو بر اهل سخا انعام کردی ∴ که بر بیچارگان انعام کردند ∴ بهر جا جوی
از رحمت روانست ∴ ز دریای جود تو وام کردند ان الذین بدرستی که آنانکه از روی جهالت اتخذوا العجل فرا گرفتند

کوساله را بخدای سینالهم زود باشد که برسد ایشانرا غضب خشمی من ربهم از پروردگار ایشان وان خشم همان بود که حق تعالی فرمود که
یکدیگر را بکشند و ذلة و دیگر برسد ایشانرا ذلتی فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا که ان جزیه است یا جلا از دیار ایشان وکذلک و همچنانکه پاداش
دادیم کوساله پرستانرا نجزی المفترین جزا میدهیم دروغ گویان و مبتدعانرا والذین و انانکه عملوا السیئات عمل کردند بدیها از کبایر و چه از
بازگشتند ثم تابوا پس بازگشتند بخدای من بعدها از پس وقوع ان عملها وامنوا و بگرویدند یعنی تصدیق کردند خدا را بیکانگی و
به پیغامبری و اگر واداز سیئات غیر شرک باشد معنی امنوا انست که تصدیق کردند انرا که حق تعالی توبه گناهکار را قبول میکند ان ربک بدرستی
که پروردگار تو من بعدها از پس توبه لغفور هر اینه او زنده است گناهان ایشانرا رحیم مهربانست بر ایشان بقبول توبه از ایشان ولما سکت
و چون خاموش یعنی ساکن گشت عن موسی الغضب از موسی خشم او تشبیه کرد غضبی را که حامل موسی بود بران فعل بکسی که او را باشد بچیزی و بر ان
اعراض کند و از سکون ان بسکوت تعبیر فرمود بدانکه غضب دلالت میکند بر انچه در نفس خشم گیرنده است برای مغضوب علیه پس گویا که آن
بمنزله نطق است و سکون بمثابه سکوت القصه چون خشم موسی علیه السلام فرو نشست اخذ الالواح فرا گرفت بقیه الواح را که بیفکنده بود
در انچه مکتوب بود در ان راه نمودن از گمراهی و بخشایش یعنی پاک شدن از گناه برای کسانیکه ایشان مر وفی نسختها ورحمة للذین هم لربهم
پروردگار خود را یرهبون ترس کاری میکنند یعنی از عذاب خدای میترسند اورده اند که از حضرت عزت تعالی شانه خطاب رسید بموسی
علیه السلام که جمعی از اخیار بنی اسرائیل را با خود بطور برد تا از عبادت عجل اعتذار کنند موسی علیه السلام با قوم گفت و قبول واختار موسی
قومه و برگزید موسی علیه السلام از قوم خود سبعین رجلا هفتاد مرد لمیقاتنا از برای میعاد ما یعنی وقتی که وعده داده بودیم و قولی
انست که طایفه از بنی اسرائیل گفتند که خدای با موسی سخن نکرده و انچه بر الواح است کلام موسی است حق تعالی فرمود که ای موسی قومی از
بزرگان اولاد یعقوب را با خود بیار تا کلام من بشنوند و بران گواه باشند موسی هفتاد تن با خود ببرد و چون بطور رسیدند ابری
پدید امده میان موسی و ایشان حایل شد و موسی علیه السلام بر ده عمام در امد و اخیار قوم بسجده در افتادند و حق سبحانه با موسی علیه
السلام سخن گفت و امر و نهی و وعد و وعید فرمود پس چون ابر منکشف گشت موسی علیه السلام بیرون آمد فرمود که شنیدید کلام پروردگار
من گفتند کلامی شنیدیم اما متکلم معلوم نبود ما وقتی که ایمان اریم که خدا را اشکارا ببینیم مقارن این سخن صاعقه بدیشان امد و همه را
بسوخت موسی علیه السلام مضطرب شده اغاز نیاز کرد چنانچه حق سبحانه خبر میدهد فلما اخذتهم پس انهنگام که بگرفت هفتاد
تن الرجفة و صاعقه بسوختند و قولی انست که فرا گرفت ایشانرا اوازی مهیب و هم از هول ان بمردند و گفته اند لرزه بر اندام ایشان
افتاد بنابه که مفاصل و اوصال ایشان بانقطاع رسید موسی علیه السلام بترسید که بمیرند و او نزد بنی اسرائیل متهم گردد قال رب
گفت ای پروردگار من لو شئت اگر میخواستی اهلکتهم هلاک میکردی ایشانرا من قبل پیش از بیرون امدن ما از میان قوم وایای
و مرا نیز هلاک میکردی در عین المعانی اورده که ایشانرا بهلاک بعبادت عجل و بقتل قبطی اتهلکنا ایا هلاک میکنی مارا بما فعل السفهاء
بسبب انچه کرده اند بیخردان منا از قوم ما ان هی نیست این کرده را از ایشان الا فتنتک مگر ازمایش و ابتلا بر بندگان تا یعنی این را کلام تو
شنوانیدی تا طمع دیدن کردند و از گوساله اوازی پدید ساختی تا دل بوی اوردند و در کتاب فصل الخطاب نقل کرده که

حق سبحانه موسی را علیه السلام در مقام انس بداشت تا بکمال حال انس رسید از روی دلال برین جرات اقدام فرموده دلال در مرتبه
محبوبیست چنانچه در قوت القلوب فرموده که ومن اوالی المحبین من المستانسین مناجات برخ العبد الاسود الی قوله یضحکنی کل یوم
ثلث مرات و در نفحات حضرت مولوی قدس سره فرموده که گستاخی عاشقان ترک ادب نیست بلک عین ادبست نظم گفت و گوی عاشقان در کار رب
جوشش عشقست نی ترک ادب ... هر که کرد از جام حق یکجرعه نوش ... نی ادب ماند درو نی عقل و هوش ... و هم از مقام انبساطست سخن موسی
علیه السلام که تضل گمراه کردانی بها بدان فتنه و بلا ابتلا من تشاء هر کرا میخواهی بعد که گمراه شود وتهدی و راه مینمایی بدان من تشاء
هر کرا میخواهی که راه نماید انت ولینا تویی یار ما و متولی کار ما فاغفرلنا پس بیامرز مارا وارحمنا و بخشای برما وانت خیر الغافرین و تو بهتر
امرزندگانی واکتب لنا و بنویس برای ما یعنی ثابت کن و عطا ده مارا فی هذه الدنیا درین سرای حسنة نیکویی که قبول توبه است یا توفیق طاعت
یا روزی حلال وفی الاخرة و در ان سرای هم نیکویی ده مارا که مغفرتست یا جنت یا سعادت یا رؤیت انا هدنا بدرستی که ما بازگشتیم الیک
بسوی تو قال عذابی گفت عذاب من از صفت اوست اصیب به میرسانم او را من اشاء هر کرا میخواهم یعنی از کفار ورحمتی وسعت و رحمت من از صفات او
انست که رسیده است کل شیء بهر چیزی یعنی شامل است در دنیا مومن و کافر را بدادن جان و فرستادن روزی و گفته اند رحمت
تعاطفیست که حق تعالی او را ازلی داشته تا بدان بر یکدیگر مهربانی ورزند یا رحمت توبه است که علی العموم در این رحمت بر همه گشوده
و همه را بالتصاف بدین رحمت دعوت فرموده که توبوا الی الله جمیعا و نزد محققان رحمت دو است یکی رحمت ذاتیه که از اطلاقه و امتنانیه
گویند و ان رحمتی است که همه چیز را فرا رسیده چنانچه فرموده ورحمتی وسعت کل شیء و نتیجه او عطا دادنست بی سابقه سوال سایل
و وسیله حاجت محتاج یا ثواب استحقاق معطی له بوجهی از وجوه کمال اشار الیه فی المثنوی مثنوی ای بداده رایگان صد چشم و گوش
بی ز رشوت بخش کرده عقل و هوش ... در عدم ما مستحقان کی بدیم ... که برین جان و برین دانش زدیم ... ما نبودیم و تقاضا ما نبود ...
لطف تو ناگفته ما می شنود ... دوم رحمت وجوبیه که مقیده نیز خوانند و ان هم از رحمت ذاتیه فایض شده و استحقاق بنده وان
رحمت را هم نتیجه امتنانیه است که چنانچه قبل از سابقه خدمت و رابطه دعوت استحقاق وجود ارزانی فرمود بعد از فیض وجود
استعداد استفاده و قابلیت استفاضه داد و رحمت وجوبیه را مقیده جهت ان گویند که مقید است بشرطی چند از اقوال و
افعال چنانچه فرمود فساکتبها پس زود باشد که ثابت سازیم این رحمت للذین یتقون برای انانکه پرهیز کنند از شرک و یؤتون الزکوة و
بدهند زکوة مفروضه را والذین هم و برای انانکه ایشان بایاتنا بایات منزله ما یؤمنون میگروند قتاده رحمه الله علیه میگوید که یهود و
نصاری تمنای این رحمت نموده گفتند که ما بایات ایمان داریم و زکوة مال ادا میکنیم پس برای ما ثابت خواهد بود حق سبحانه رشته
امید ایشانرا منقطع ساخت ان رحمت را باین امت تخصیص داد فرمود که متقیان و مومنان که رحمت ایشانرا مینویسیم الذین انانکه
از روی صدق یتبعون الرسول پیروی میکنند فرستاده را که صفت اوست النبی الامی پیغامبری نانویسنده و ناخواننده و صفت
انحضرت بدین صفت نیست بدانکه کمال علم با وجود امیه یکی از معجزات او میتواند بود فرد نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت
بغمزه مسئله اموز صد مدرس شد ... در بحر الحقایق فرموده که عرب اصل هر چیز را ام گویند چنانچه مکه را ام القری گویند که مبدا نشو

بیمه شهرها و دیهها و لوح ام الکتاب خوانند که اصل همه کتب است پس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم با اصل منسوب ساخته‌اند انکه
اصل موجودات و اول همه مکنونات اوست و نکته لولاک لما خلقت الکون موید این معنی است بیت تو اصل وجود آمدی از نخست
دگر هرچه باشد همه فرع تست الذین ان پیغامبری که یجدونه می یابند وصف وصفت او را مکتوبا دلو نبشته عندهم نزد ایشان
فی التوریة در توریت انجا که احمد الضحوک القتال یرکب البعیر و تلبیس الشملة تا اخر والانجیل و در انجیل انجا که از قول عیسی علیه السلام
انی ذاهب الی ربی و ربکم والفارقلیطا جاء تا اخر یامرهم و میفرماید این پیغامبر امی ایشان را که پیروی او نمایند بالمعروف بنیکویی که
توحیدات و ینهیهم و بازمیدارد ایشان را عن المنکر از منکر که شرکست و گفته‌اند که معروف اخلاقست یا صله رحم و یا انصاف و منکر مساوی
اخلاق یا قطع رحم یا عدم انصاف و یحل لهم و حلال میگرداند بر ایشان الطیبات مطعومات پاکیزه را که بر اینها جاهلیت حرام کرده بودند
چون بحیره و سایبه و جز آن یا مستلذات محرمه چون یهود چون شحوم و یحرم و حرام میسازد علیهم الخبائث بر ایشان خبیثها
چون مردار و خون و لحم خنزیر یا مالها ناوجه را چون ربوا و رشوت و یضع و فرو مینهد یعنی تخفیف میکند عنهم از ایشان اصرهم
بارگران ایشان را یعنی سبک گردانند برایت خود اوضاع شاقه را که گویند و اداخرها است که در شریعت موسی علیه السلام بر بنی اسرائیل
اکرام کرده بودند چون قطع عضوی که گناه ازو صادر شود و قطع آن مقدار که از جامه نجاست که بدو رسد و جز آن والاغلال
و دیگر سبک میکند و بر میدارد از ایشان غلها و بندها التی آنکه بوقت موسی علیه السلام کانت علیهم بود بر ایشان و آن قتل نفس
بوده است در توبه و قصاص بی عفو و دیت و احراق غنیمت و غیر آن فالذین امنوا پس آنکسانی که بگرویدند به بدین نبی امی از بنی
اسرائیل و عزروه و تعظیم کردند او را و نصروه و یاری دادند او را بر دشمنان واتبعوه و پیروی کردند النور الذی آن نوری را که انزل
معه فرو فرستاده اند با نبوت او و او قرآنست و گفته‌اند لفظ معه دلالت بر بقای قرآن میکند یعنی فرو فرستاده شده است
و باقی خواهد بود بخلاف الواح که بر موسی علیه السلام فرود آمد و اکثر آن باز باسمان بردند و نکته در آنکه قرآن نور گفت آنکه
روشن است جمیع امور دین و دنیا ازو مفصل است و مبین اولئک آن گروه که ایمان و تعظیم و نصرت و متابعت کرده‌اند هم
المفلحون ایشان رستگاران از عذاب و فایض برحمت و ثواب قل بگوی ای محمد بر سبیل عموم یا ایها الناس ای همه مردمان
انی رسول الله بدرستی که فرستاده خدایم الیکم جمیعا بهمه شما نه بعضی دون بعضی چنانکه رسل دیگر بودند الذی آن خدای که بتحقیق
له او راست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها و تدبیر و تصرف در آن لا اله الا هو هیچ معبودی مستحق
عبادت نیست مگر او یحیی زنده میگرداند و یمیت و میمیراند فامنوا بالله پس ایمان آرید بخدای که صفت او شنیدید و رسوله و بگروید
بفرستاده او النبی الامی پیغامبر امی الذی یؤمن آن پیغامبری که میگرود بالله بوحدانیت خدای و کلماته و بسخنان فرستاده او
بر انبیا واتبعوه و پیروی کنید این پیغامبر را و فرمان برداری نمایید لعلکم تهتدون باشد که راه راست یابید و من قوم موسی
و از قوم موسی گروهی هستند که ایشان یهدون راه مینمایند خلق را بالحق بسبب حقی که با ایشانست وبه و بحق و راستی
یعدلون عدل میکنند در میان خلق گفته‌اند و مراد ازین امت عبدالله سلام و اصحاب اویند رضی الله عنهم و اشهر آنست که بعد از

در حضرت موسی

وفات حضرت موسی و فوت خلیفه وی یوشع علیه السلام هرج و مرج در میان بنی اسرائیل پدید آمد و بکفر و قتل انبیا و انواع معاصی اشتغال نمودند
گروهی از ایشان بنیاز تمام از ملک علام درخواستند تا میان ایشان و سایر قوم جدایی افکنند حق تعالی راهی در زمین گشاده گردانید ایشان
بان راه در آمده از ورای دریا چین بیرون آمدند و آنجا منازل ساخته ساکن شدند و پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم شب معراج ایشان را دیده و
سوره از قرآن بدیشان خوانده و ایشان بوی ایمان آورده اند و حالا مسلمانند و بقبله ما نماز میگزارند و زکوة مال میدهند و نماز جمعه
بپای میدارند و این آیه در صفات ایشانست پس حق سبحانه از اخبار موسی علیه السلام اخبار میفرماید و قطعناهم و جدا کردیم ما قوم موسی را و گردانیدیم
اثنتی عشرة دوازده اسباطا بدلست از اثنتی عشر یعنی ساختیم قوم را سبط سبط و ولد ولد را گویند اینجا و اولاد فرزندان یعقوب اند امما گروه گروه
بدلست از اسباط یعنی از بنی اسرائیل را گردانیدیم امت امت هر سبطی امتی واوحینا الی موسی و وحی کردیم بسوی موسی علیه السلام اذ استسقیه
چون آب خواستند قومه گروه او از ذریه بنی اسرائیل چون در تیه حصار کرده و از حرارت آفتاب متاذی شده تشنگی بر ایشان غلبه کرد از موسی
علیه السلام طلب آب نمودند وحی کرد خدای بموسی علیه السلام ان اضرب آنکه بزن بعصاک الحجر بعصای خود آن سنگ را که چون تیه در
آمدی با تو سخن در آمد و گفت مرا بردار که ترا بکار آیم و تو بر داشتی و حالا در برده داری پس موسی علیه السلام بان سنگ زد فانبجست پس
شکافته شد و گشاده گشت منه از آن سنگ اثنتا عشرة عینا دوازده چشمه بعدد اسباط قد علم بدرستیکه دانستند کل اناس همه آدمیان
از هر سبطی مشربهم آبشخور خود را و با آبشخور غیر خود میل نکردند وظللنا و سایبان ساختیم علیهم الغمام بر ایشان ابر را تا از حرارت آفتاب
متاذی نشوند وانزلنا و فرو فرستادیم علیهم المن بر ایشان مانند ترنجبین چیزی شیرین والسلوی و مرغی مشابه سمانی و گفتیم کلوا بخورید
من الطیبات ما رزقناکم از پاکیزهای آنچیزی که بمحض عنایت روزی داده ایم شما را و ذخیره منهید ایشان خلاف کرده از من و سلوی ذخیره نهادند
و فاسد گشت و ما ظلمونا و ستم نکردند بر ما در آن ذخیره کردن ولکن کانوا و لیکن بودند که از نافرمانی انفسهم بر نفسها یظلمون ستم میکردند
واذ قیل لهم و یاد کن چون گفته شد و بنی اسرائیل بعد از محاربه جباران و ظفر بر ایشان که اسکنوا ساکن شوید هذه القریة درین دیه یعنی
اریحا و ایلیا وکلوا و بخورید منها از میوها و حبوب آن حیث شئتم از هر جا که خواهید وقولوا حطة و بگویید درخواست ما از ما وادخلوا
الباب سجدا و در آیید بدری از درهای این ده در حالتی که سجده کنندگان باشید یا سجی شدگان از تواضع نغفر لکم تا بیامرزیم شما را خطیاتکم
گناهان شما و سنزید المحسنین و زود بود که افزونی گردانیم جزا نیکوکاران یعنی زیاده دهیم ایشان را ثواب و درجات فبدل الذین ظلموا پس تبدیل
و تغییر دادند آنانکه ستم کردند بر خود منهم از بنی اسرائیل قولا سخنی مامور به را غیر الذی بغیر آنکه قیل لهم گفته شده بود و ایشان را یعنی
بدل حطه گفتند حنطه فیها شعیره و این از روی استهزا بود فارسلنا پس فرستادیم علیهم بر تغییر دهندگان رجزا عذابی من السماء از آسمان
که صاعقه بود یا طاعون بما کانوا یظلمون بسبب آنکه بودند که ستم کردند یعنی لفظی را در غیر موضع و وضع نمودند واسئلهم و بپرس ای محمد
یهود را عن القریة از خبر ده و واقعه آن التی کانت آن دیهی که بود حاضرة البحر نزدیک دریای ایله بوده است میان مدین و طور بر ساحل
بحر طبریه و گفته اند نام آن قریه مقنا بوده در میان مدین و عینونا و بر هم تقدیر بر اهل این دیه متشرع بشریعت توریه بودند و از جمله
بر ایشان تعظیم سبت بوده که در آن روز صید ماهی نکنند و باعمال دینی مشغول شوند ایشان خلاف امر خدای کرده بر زبان حضرت داود که

و ملعون گشتند و مسخ گشتند حق سبحانه بجهت اظهار از حال ذمیمه یهود با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم خطاب میفرماید که اهل
کتاب را بپرس از خبر اهل آن دیه اذ یعدون چون در گذشتند از حد او آلهی و تجاوز کردند از تعظیمی که مامور به بود در بدان فی السبت
روز شنبه که ان ترک صید نمودن بود ایشان خلاف کردند اذ تاتیهم چون آمدند بدیشان حیتانهم ماهیان ایشان یوم سبتهم روز شنبه
ایشان یعنی روزی که دران منهی بود شکار ماهی ماهیان می آمده شرعا ظاهر شده بر روی آب و سرها بر داشته و یوم لا یسبتون و روزی که
بسبب عمل نمیکردند یعنی بتعظیم ان روز مامور بودند چون یکشنبه و بواقی ان ایام لا تاتیهم نمی آمدند بدیشان ماهیان و این ابتلای بود از حضرت عزت
و ایشانرا که چون روز شنبه در آمدی ماهی بسیار ظاهر شدی بر روی آب و بازی کردندی و چون شنبه بگذشتی برفتندی و تا شنبه دیگر
کس ماهی ندیدندی کذلک نبلوهم همچنین بیازمائیم ایشانرا یعنی معامله از مایندگان کنیم بما کانوا بانچه بودند که از سر جهل یفسقون بیرون
میروند از دایره فرمان چون اهل ایله روز شنبه ماهی بسیار میدیدند و صید کردن مشکل بود و صبر کردن دشوار متردد گشتند با انواع
حیله و تدبیر تمسک جسته در طلب چاره ان کار بودند اخر الامر رای ایشان بران قرار گرفت که حوضها ساختند و از دریا جویها بران بریدند
روز شنبه که زمان ظهور ماهیان بود ایشان بران حوضها امد بدیندی و دامها پیش راه نصب کردندی تا ماهیان اینجا ماندندی و دیگر
یکشنبه بگرفتندی چند نوبت این عمل کردند اثار عذاب ظاهر نشد دلیر شده از سر تعظیم شنبه بگذشتند و اهل ان دیه سه گروه شدند
قومی مباشر این فعل بودند و گروهی ایشانرا نهی مینمودند و جمعی نه نهی کردندی و نه ماهی گرفتندی ایشان فرقه ناهیه را ملامت میکردند
چنانچه حق سبحانه خبر میدهد واذ قالت و بپرس از اهل کتاب خبر انرا چون گفتند امة منهم گروهی از اهل ایله که متوقف بودند در
فعل ماهی و گروهی را لم تعظون چرا پند میدهید قوما گروهی را که بی شبهه الله مهلکهم خدای هلاک کننده ایشانست بدینا
نافرمانی و ترک تعظیم او معذبهم یا عذاب کننده ایشان عذابا شدیدا عذابی سخت در اخرت که آتش دوزخ است قالوا گفتند
فرقه ناهیه معذرة این وعظ ما عذر خواستنی است از ما و حفص معذرة بنصب خواند یعنی پند دادن ما برای معذرت است از ما
الی ربکم بسوی پروردگار شما یعنی امر معروف و نهی منکر بر ما واجبست با ایشانرا پند دهیم تا عند الله معذور باشیم ولعلهم یتقون و شاید
باشند که ایشان بترسند از خدای و ترک معصیت کنند فلما نسوا پس انهنگام که بگذاشتند فرقه صید کنندگان ما ذکروا انچه پند داده
می شدند بدان یعنی موعظه قبول نکردند انجینا برهانیدیم الذین ینهون انانرا که نهی میکردند عن السوء از بدی و نافرمانی واخذنا الذین
ظلموا و بگرفتیم انانرا که ستم کردند بصید منهی عنه بعذاب بئیس بعذابی سخت بما کانوا بانچه بودند که از روی عناد یفسقون خارج میشدند
از راه فرمان برداری و در فرقه متوقفه اختلاف است که نجات یافتند یا هلاک شدند و توقف در او ایشان اولی است از عذاب ان قوم جرمی
دیدند فلما عتوا پس انهنگام که گردن کشیدند عما نهوا عنه از انچیزی که نهی کرده شده بودند از ان یعنی صید ماهی قلنا گفتیم لهم مر
ایشانرا کونوا قردة خاسئین بوزینگان دور شدگان و نا امیدان از رحمت آورده اند که ناهیان بعد از ان از پند پذیرفتن ایشان
نا امید شدند ترک مساکنت نموده میان خانها خود و ایشان دیواری کشیدند و دری بمحله خود نهاده راه شده مهمانان ایشان دربستند روزی
از محله خود بیرون آمدند و کسی از محله فاسقان بیرون نیامده بود در نظر افتادند همه را یافتند بوزنه هر بوزنه کرد کسان که بیک کسان میکشت و روی

در جامه اینها امیمالید سه روز زنده و روز چهارم مردند واذ تاذن و یاد کن ای محمد چون آگاهی داد ربک آفریدگار تو و سوگند خورد لیبعثن
علیهم که برانگیزد بر یهود الی یوم القیمة تا روز رستخیز من یسومهم کسی را که بچشاند ایشانرا سوء العذاب عذابی سخت چون قتل و اجلاء و ضرب جزیه
تا بختنصر امیر ایشان اقدام کرد و بعد از ان ملوک فرس ایشانرا اسیر گردانیدند و باج میگرفتند تا زمانیکه حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم
بحکم فرمود بمقاتله ایشان یا اسلام یا جزیه قبول کنند و این تا قیامت باقیست ان ربک بدرستی که پروردگار تو سریع العقاب زود
عقوبت کننده است مر کافران را وانه و بدرستیکه او لغفور رحیم آمرزگار است مر کسیرا که توبه کند و طلب مغفرت نماید مهربانست که بعد از توبه بگناه نگیرد و
قطعناهم و پراکنده کردیم بنی اسرائیل را فی الارض در زمین امما جماعتها هیچ ولایتی نیست که دران یهود نباشند منهم الصالحون بعضی از ایشان
شایستگانند که بدین موسی متدین شده تغییر بحال ایشان راه نیافت یا مراد انهااند که بحضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم ایمان آوردند
یا انها که در شب معراج بانحضرت گرویدند ومنهم و از ایشان جمعی دون ذلک فرود ان صالحان یعنی کفره و فسقه وبلوناهم و بیازمودیم ایشانرا
بالحسنات بنیکویها چون عیش و غنا و صحت والسیئات و بدیها چون شدت و فقر و مصایب نفس و مال لعلهم یرجعون شاید که باز گردند و
از معصیت بطاعت گرایند ایشانرا در نعمت شکر می بایست کرد بطر و استغنا ظاهر کردند و گفتند ان الله فقیر و نحن اغنیاء و در محنت صبر می بایست
کرد آغاز ناشکری کرده گفتند ید الله مغلولة پس بر محک اختبار تمام عیار بیرون نیامدند خوش بود که محک تجربه آید بمیان تا سیه روی
شود هر که در وغش باشد فخلف من بعدهم پس در آمد بعد صالحان ناخلف بدآمدگان ورثوا الکتاب میراث گرفتند توریة را یعنی بیاموختند
علم آنرا از پدران یاخذون فرا میگیرند عرض هذا الادنی خواسته و متاع این خسیس فروتر که دنیاست و مراد احبار زمان حضرت رسالت اند
صلی الله علیه وسلم حق تعالی میگوید که در حکم رشوت میگیرند ویقولون و میگویند سیغفر لنا زود باشد که مارا بیامرزند و عادت ایشان ان بود که
گناه روز ایشان بشب و جرم شب ایشان بروز آمرزیده میشود و ایشان اخذ رشوه را گناه میدانستند وان یاتهم و حال آنکه اگر بیاید بدیشان
عرض مثله خواسته از متاع دنیا مثل ان خواسته دیگر در رشوت یاخذوه فرا میگیرند انرا یعنی امید مغفرت میدارند با وجود اصرار بر اخذ
و اکل حرام الم یوخذ علیهم آیا گرفته نشده است بر ایشان میثاق الکتاب عهد مذکور در توریة ان لا یقولوا انکه نگویند علی الله بر خدای الا الحق مگر
سخن راست ایشان دروغ گفتند در انکه غفران خود را در شب و روز بحق سبحانه نسبت دادند میدانند که دروغ میگویند زیرا که با ایشانست ودرسوا
خوانده اند ما فیه انچه در دست و این حکم در وی ندیده والدار الاخرة و سرای دیگر که عقبی است خیر بهتر است از عرض دنیا للذین
یتقون مر انانکه بپرهیزند از استحلال محارم و دروغ بر خدای افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنند و حفص بخطاب میخواند یعنی در نمی یابید که نعمت
عقبی بهتر است از مال دنیا والذین و آنانکه یمسکون بالکتاب نگاه میدارند کتاب را و چنگ در ان میزنند و مومنان اهل کتابند و کتاب در
اینجا قرآن واقاموا الصلوة و بپای داشتند نماز را تخصیص صلوة با آنکه تمسک بکتاب متضمن است بر اقامت جمیع عبادات جهت ان تواند بود که نماز ستون
دین است و اقامت دین موقوف بر اقامت آن نظم خانه دین خویش را چو خدا بر ستون نماز کرد بنا بیگمان تا ستون بپای بود
خانه دین حق بپای بود انا بدرستی که ما لا نضیع ضایع نکنیم اجر المصلحین مزد کار بصلاح آرندگان کردار خود را بلکه تمام بدیشان رسانیم
واذ نتقنا و یاد کن برای یهود زمانی که چون بکندیم و بر داشتیم الجبل کوه طور را فوقهم بر زبر ایشان کانه ظلة گوئی که کوه سایبانیست

بر سر ایشان وظنوا و دانستند انه که وی واقع بهم فرود اینده است بر ایشان اگر حکم تورات قبول نکنند خذوا ما آتیناکم گفتیم
بگیرید آنچه دادیم شما را از احکام بقوة بجد تمام واذکروا ما فیه و یاد کنید و بخوانید آنچه در وی است از اوامر و نواهی لعلکم تتقون شاید که پرهیزکاری
کنید و از اعداد متقیان باشید واذ اخذ و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت ربک پروردگار تو من بنی آدم از فرزندان آدم من ظهورهم از پشتهای
ایشان ذریتهم فرزندان ایشان را واشهدهم و گواه کرد ایشان را علی انفسهم بر نفسهای ایشان با قراری که کردند یا بعضی را بر بعضی گواه ساخت
و گفت الست بربکم آیا نیستم پروردگار شما قالوا بلی گفتند آری پروردگاری حق سبحانه ذریه آدم را بیرون آورد بعضی از اصلاب بعضی چنانکه
ابنا از آبا و ذکر آدم علیه السلام نکرد چه همه کس را معلومست که پدر بشر اوست و همه از صلب او بیرون آمده اند حاکم ابو عبدالله رحمه الله در صحیح خود از
از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که خدای فرا گرفت میثاق از ذریه آدم بنعمان و آن
نزدیک بعرفات و از نعمان سحاب گویند و بقولی بطن نعمان خوانده در لباب آورده که اخذ میثاق در دهنا بوده و آن زمینی است در دیار
و بعد از فرود آدم و قبل از دخول جنت بوده در فضای که بر در بهشت و عرض آن سی هزار ساله راه حق تعالی ذریه آدم را از صلب او بیرون
آورد بر مثال مورچه خورد و حیات و عقل و نطق در ایشان آفرید و ربوبیت خود را بر ایشان عرض کرد و ایشان قبول نموده گفتند شهدنا
گواه شدیم باقرار خود و گفته اند چون ذریه بلی گفتند حق سبحانه ملایکه را گفت گواه باشید گفتند شهدنا و سدی فرموده که این خبر است از حق
سبحانه از خود و از فرشتگان میدهد که ما بر اقرار ذریه گواه شدیم ان تقولوا یوم القیمة تا نگویند بروز قیامت که انا کنا بدرستی که بودیم ما عن
هذا ازین اقرار غافلین بیخبران او تقولوا یا آنکه میگویند انما اشرک بجز این نیست که شرک آورده اند آباؤنا پدران ما من قبل پیش از ما وکنا
ذریة بودیم ما فرزندان من بعدهم از پس ایشان و اقتدا با ایشان کردیم افتهلکنا آیا هلاک میکنی و معذب میسازی ما را بما فعل المبطلون با آنچه
کردند اهل باطلان یعنی گذران و پیران یعنی پدران ما و چون مشرکان را تقلید دست آویز سازند این سخنان از ایشان مسموع نیفتد زیرا که
اخذ میثاق بتوحید الهی بر واحدی از ذریه واقع شده پس تقلید دیگری در عهد شرک عذر نشود ای درویش این مذکور عهد الست با بیخبران سرگوها
غفلت را تنبیه سازد و الا هوشمندان بیدار دل از آن سوال و جواب غافل نیستند جب الست از ازل همچنان شان بگوش :: بفریاد قالوا
بلی در خروش :: در نفحات مذکور است که علی سهل اصفهانی را قدس سره میگفت که روز بلا را یاد داری گفت چون ندارم گویی که دی بود
شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری روح الله روحه فرمود که درین سخن نقص است صوفی را دی و فردا چه بود از آن شب هنوز در بامداد
صوفی در همان روز است نظم روز او و دارست ای صوفی و شان :: کی بود دی و از فردا شان :: آنکه از حق نیست غافل یک نفس ::
ماضی و مستقبلش حال است و بس :: و از حسین منصور قدس سره منقولست که فرموده اند غایب از حقایق سوال الست را چگونه جواب دهد بلی
مخاطب و محب بنابه از کتب ع هم خود الست گوید و هم خود بلی کند وکذلک و همچنانکه بیان کردیم امر میثاق را نفصل الآیات تفصیل میکنیم
و بیان میسازیم نشانهای قدرت خود را تا تدبر کنند در آن ولعلهم یرجعون و شاید که ایشان باز گردند از تقلید بتحقیق واتل و بخوان ای محمد
علیهم بر قوم خود یا جهود نبأ الذی خبر آنکس که آتیناه دادیم او را آیاتنا علم آیات خود یعنی کتب منزله و آنکس امیه بن ابی الصلت بود از
وی بسیار کتب سماوی مطالعه نموده و معلوم کرده که در آن زمان رسولی خواهد شد امیه از روی حسد بوی کافر گشت و دانی اینها را خوانده

بر طرف نهاد که قال الله تعالی فانسلخ پس بیرون آمد منها از آن آیات بواسطه کفر و عناد چنانچه مار از پوست بیرون فاتبعه الشیطان پس در
پی وی شد شیطان با او با پیروی خود فرمود فکان پس گشت آن داننده آیات من الغاوین از گمراهان و گفته اند این کس ابو عامر راهب بوده که وی را
پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم او را فاسق لقب نهاد و او صاحب بنای مسجد ضرار است صفت پیغامبر صلعم در کتب الهی دیده بود و او را شناخته
و بوی ایمان آورده آخر انکار کرد و بر وی کافر شد و اصح آنست که این کس بلعم باعور بوده و از کنعانیان و جباران که صحف ابراهیم علیه السلام
خوانده بود و اسم اعظم میدانست در محلی که موسی علیه السلام با لشکر بنی اسرائیل متوجه ولایت ایشان شد جبابره رجوع ببلعم کردند که
مستجاب الدعوات بود و التماس نمودند که بر موسی و قوم او دعا کند در اول ابا کرد و در آخر باغوای زن خود فریفته گشته و رشوت از
قوم قبول کرده بر موسی علیه السلام و قوم او نفرین کرد حق تعالی اسم اعظم از یاد او برد و ایمان ولو شئنا و اگر میخواستیم ما او را لرفعناه
بها بسبب آن آیات مصحف با کلماتی که مشتمل بود باسم اعظم بمراتب علیه و درجات سنیه که منازل و مساکن احبار است ولکنه و لیکن او بواسطه
دنائت همت اخلد میل کرد الی الارض بسوی زمین تخصیص دار الت واتبع و پیروی کرد هویه آرزوی خود را بقبول رشوت و استماع
سخن زن فمثله پس صفت او کمثل الکلب مانند صفت سگ است در اخس احوال ان تحمل اگر حمله کنی علیه بر وی و برانی او را یلهث زبان از
دهان بیرون افکند معنی آنست که بیرون راندن سگ و نا راندن او یکسانست در هیچ حال صفت خود ترک نمیکند بلعم سگ صفت نیز همین حالت داشت
که بهیچ وجه از دنائت و خساست خود برنگشت او در خواب نمودند که بنی اسرائیل را دعا بد و در وقتی که متوجه لشکر موسی علیه السلام
که بر ایشان نفرین کند دراز گوشی که بانی سوار بود با وی بسخن آمد که ازین راه باز گرد و از سر این عمل بگذر هم متنبه نگشت شیخ الاسلام
قدس سره فرموده که تا باد تقدیر از کجا بر آید و چه بوالعجبی نماید اگر از جانب فضل وزد زنار بهرام گبر را کمر عشقبازی راه دین گرداند و
اگر از طرف عدل وزد دام توحید بلعم را بر انداخته با سگ خسیسی برابری دهد بیت از ابری از صومعه در دیر گبران افگنی :: دینی را کشتی
آتشکده سر حلقه زندان کنی :: چون وجود در کار تو عقل زبون را کی رسد :: فرمان دهی مطلق تویی حکمی که خواهی آن کنی کذلک این مثل که گفته
شد مثل القوم الذین مثل آن گروهی است که از روی جحود و استکبار کذبوا بآیاتنا دروغ شمردند آیتهای ما را که قرآن است و این گروه کفار
مکه اند فاقصص القصص پس بخوان بر ایشان این خبر را که گفته اند و ایشان ازین قوم یهودند که تکذیب تورات کردند در کتمان نعت حضرت مصطفی
صلی الله علیه وسلم پس میفرماید که قصه بلعم بر ایشان بخوان که آن سلاح او از آیات ما را لعلهم یتفکرون تا شاید که ایشان تفکر نمایند و فکر آیات
باز دفا کنند که بند بدیر شود ساء مثلا القوم بد مثل است مثل گروه الذین کذبوا بآیاتنا آنانکه تکذیب آیات ما را بعد از علم آیات
بدان و قیام حجت بر ایشان وانفسهم و بر نفسهای خود کانوا یظلمون بودند که ستم کردند تقدیم مفعول دلالت بر آن میکند که وبال ظلم ایشان جز
با ایشان نرسد من یهدی الله هر کرا راه نماید خدای بتعیض فضل خود فهو المهتدی پس او راه یافته است ومن یضلل و هر که گمراه سازد بحکم عدل خود
فاولئک پس آن گروه گمراهان هم الخاسرون ایشانند زیانکاران در هر دو سرای ولقد ذرانا و بدرستی که بیافریدیم لجهنم برای دوزخ
کثیرا بسیاری من الجن والانس از دیوان و آدمیان که حکم ازلی بشقاوت ایشان صادر شده و بر علم قدیم اصرار ایشان بکفر و موت
ایشان بر شرک پوشیده نیست لهم قلوب مر ایشان راست دلهاست که مطلقا لا یفقهون بها هیچ حقیقتی در نمی یابند بان زیرا که متوجه شناخت

حق نمیکردند وان اینه راز نکار انکار و غفلت بصیقل تصدیق وانابت باک نمی سازند و لهم اعین و ایشانرا چشمهاست که بهیچ لا یبصرون بها
روی حق نمی بینند بان بدان سبب که بنظر اعتبار در مخلوقات نمینکرند و لهم اذان و ایشانراکوشهاست که بهیچ روی لا یسمعون بها سخن حق را
نمی شنوند زیرا که بسمع هوش ایات و موعظه قرانی را استماع قران نمیکنند اولئک این کروه در انکه اشیاء خود را متوجه با سباب تعیش از مقصود
بلذات فانی شمارند کالانعام مانند چارپایانند که همت ایشان خور خواب و خوردنیست و ملتفت بنعیم باقی و لذات دایمی نیستند بل هم اضل ملکست اینکه
کرده کمراه ترند انعام را تکلیفی نیست و اکر وفاق شرع ندارند او نیز متصف نیستند اولئک ان کروه که یاد کرده شد هم الغافلون ایشان غافلانند
در غفلت خود کاملان صاحب عین المعانی اورده که مکلف با فرد کذاشته معذور مساوی نیست چه ادمی هم روحانی و هم جسمانی و هم عقلانی
و هم شهوانیست پس اکر عقل او بر هوا غالب آید از ملایکه افضل است و اکر خودش مغلوب نفس و هوا شد از بهایم احسن دار زلت و درین معنی
کفته اند بیت بهره از ملکت هست و نصیبی از دیو ∴ ترک دیوی کن و بکذر ز فضیلت ز ملک و لله الاسماء الحسنی و خدایراست نامهای نیکو فادعوه
بها پس بخوانید او را بدان نامها وادعو و نه نامست که هر احصیها داخل الجنة وارد شده دران باب و در زاد المسافر کوید که سبب نزول ایتان
بود که وقتی در نماز خدایرا باسم الله یاد کرد و باسم رحمن نیز بخواند کفت نه و اصحاب او میکویند که ما خدایرا یکانکی میبریم پس این دو خدا
خدای میخواند ایه نازل شد که اسماء آلهی بسیارات و همه نیکوست او را بدان اسما بخوانید صاحب کشاف کفته که خدایرا اصفات نیکوست چون
عدل و احسان و رحمت و غیر ان مثلی و امثال ان پس او را بدان اوصاف بستایند و کفته اند متخلق شوید با خلاق ربانی و متصف کردید بصفات
حقانی و ذروا الذین و بکذارید معابعت انها که از روی جهل یلحدون میل میکنند بکجی فی اسمایه در نامهای او یعنی تسمیه میکنند حق
سبحانه بنامی که اذن شرع بدان لاحق نشده چنانچه اعراب حق را یا ابا المکارم و یا ابیض الوجوه میکفتند و نصاری یا ابا المسیح و حکما علة العلل
میخوانند کفته اند لی و اشتقاق اسماء بتان بود از اسماء آلهی چون لات از الله و عزی از عزیز و منات از منان سیجزون زود باشد که جزا داده
شوند از علی ان ما کانوا یعملون بجزای انچه هستند که عمل میکنند و چون ذکر جمعی کرد برای اتش افریده شده اند کدشت ذکر بهشت میکنند و میکوید
و ممن خلقنا و از انها که افریده ایم برای بهشت امة کروهی اند که برای ایشان یهدون بالحق راه مینمایند بحق و به یعدلون و بحق عدل میکنند
در احکام خود وان مهاجر و انصار و تابعان ایشانند رضوان الله علیهم اجمعین و الذین کذبوا بایاتنا و انانکه تکذیب کردند ایتهای ما را یعنی
کفار مکه یا همه زبان سنستدرجهم زود باشد که بکیرم ایشان را پایه بپایه یعنی اندک اندک ایشانرا بیلا نزدیک کردانیم تا در طغیان و عصیان
می افزایند امام قشیری کفته پس ره میفرماید که استدراج اعطا ابرست و انسا شکر یعنی نعمت بدیشان میدهد و سپاس بر دل ایشان
فراموش میکرداند تا وقتی که بسختی عقوبت شوند و املی لهم و زمان دهیم و ایشانرا مدتی پس بکیرم شان ان کیدی بدرستی که کرفتن متین
سخت است که علما کویند که درخفته باشد پس استدراج بحث انکه در ظاهر احسان و در باطن خذلانست کید اورده اند که شبی حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم که صفا بر آمده بکیک کروه خویش را از عذاب خدای میترسانید یکی از صنا دید کفت این بار شما دیوانه شده که همه
شب فریاد میکند آیه آمد که اولم یتفکروا ایا فکر نکرده اند این معاندان و اندیشه ننمودند درین که ما بصاحبهم نیست و یار ایشانرا یعنی
محمد صلی الله علیه وسلم من جنة هیچ نوعی از دیوانکی این همان عاقلست که او را قبل از اظهار دعوت محمد امین میکفتند بعد از انکه دعوت حق

انکار اکرد جرا دیوانه میخوانیدش ان هو نیست او الا نذیر مکر بیم کننده از عذاب آلهی مبین پیدا و هویدا بیم کردن او اولم ینظروا ایا نظر نکردند
بدیده استدلال فی ملکوت السموات در ملک عظیم اسمانها و الارض و در ملکوت زمین کفتند ملکوت اسمان نجوم است و شمس و قمر و ملکوت ارض
بحورانست و جبال و شجر و ما خلق الله و دیکر هستند در انچه افرید خدای من شیء از هر چیزی تا بدان نظر کمال قدرت صانع و جمال وحدت مبدع بر
ایشان ظاهر کردد و ان عسی و دیکر نظر نکردند در انکه شاید ان یکون انکه باشد قد اقترب جه تحقیق نزدیک رسیده اجلهم مدت بقاء
ایشان یعنی جرا نظر میکنند در انکه شاید اجل ایشان نزدیک رسیده باشد پیش از وقوع فوت و حلول موت بر عملی اقدام نمایند که موجب
نجاح دو جهانی و واسطه فلاح جاودانی باشد نظم زان پیش اجل رسد فرا تنک ∴ ایام عنان ستاند از چنک ∴ بر درکه فکر خویش
زین ∴ مردانه درای در ره دین فبای حدیث پس بکدام سخن بعده بعد از قران یؤمنون ایمان خواهند اورد این مشرکان اکر بقران
بکروند که او جامع حقایق پس هیچ راه نماینده نیست که او براه آرد و یذرهم و میکذارد یعنی کمراهان فی طغیانهم در کمراهی ایشان تا بوسیله
یعمهون سرکردان و مترددد و متحیر میکردند تا نکردد هادی توفیق رفیق عطای ره ننمایند بمنزل نرسیند کروهی از قریش واضح است که
بود کفتندی ای محمد خبر ده ما را از وقوع قیامت اکر پیغامبری میدانیم کی خواهد بود و این هوای امتحانی بود و دین که میدانی بستنده
خبر خدای دیکر نمیداند ایه آمد که یسئلونک میپرسند ترا عن الساعة از ساعة یعنی قیامت ساعت از اسمای عالیه است چون نجم و طلاق و
این اسم بر قیامت جهت انست که ساعه لبالغه قایم شود با حساب خلایق در دیکر از ساعتی و قوع یابد درازی نزدیک خدای
تعالی ساعتی باشند و بر هر تقدیر سوال میکنند که ایان مرسیها کی است قایم شدن و پدید آوردن او قل بکو انما علمها جز این نیست
که دانستن ظهور ساعت عند ربی نزدیک پروردکار منست که هیچ ملک مقرب و نبی مرسل را بدان اطلاع نداده اند لا یجلیها اشکارا
نکند وقیامت را لوقتها در وقت او الا هو مکر او که دانا نیست که بدان ثقلت پوشیده علم قیامت را باکران و عظیم است دانستن ان فی السموات
والارض در اسمانها و زمینها یعنی دانش قیامت بر اهل انها از ملایکه و ثقلین بزرکست از جهت هول و هیبت او کوباکه حکمت در خفای اوست
لا تاتیکم نمی اید بشما قیامت الا بغتة مکر ناکهان یسئلونک میپرسند از تو کون ایراد وقت ان را بر ان وجه کانک کویا تو حفی مهربانی و دوست میداری
عنها سوال از ان و حال انکه تو کاره ای از ان سوال چه موقتی باشد جز حق سبحانه کسی نمیداند قل بکو دیکر باره از روی تاکید و مبالغه انما علمها جز
این نیست که علم قیامت عند الله نزدیک خدایست و لکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند که انرا خدای تعالی میداند و سبط
آورده است که اهل مکه کفتندی ای محمد خدایتو چرا خبر نمیکند ترا بنرخ که کی ارزان و کران می شود تا دران ارزانی بخریم و در کرانی بفروشیم و
بدان سود کنیم ایه امد که قل لا املک بکو نمیتوانم لنفسی برای خود نفعا هیچ منفعتی و لا ضرا و نه دفع مضرتی الا ما شاء الله مکر انچه خدای خواهد
و مرا بران تعلیم و لو کنت و اکر بودمی من که بی تعلیم حق اعلم الغیب دانستمی غیب را لاستکثرت هراینه طلب بسیار کردمی من الخیر
از مال و منفعت و فتح و غنیمت و ما مسنی السوء و نرسیدی بمن بدی از فقر و هیچ مرض و رنج و مشقت ان انا نیستم من الا نذیر مکر بیم
کننده منکران و معاندان و بشیر و مژده دهنده لقوم یؤمنون برای کروهی که بکروند بمن و انچه با منست هو الذی خلقکم اوست خدای
یعنی الهی که بیافرید شما را من نفس واحدة از یک تن که ادمست علیه السلام و جعل و کردانید منها از جسد وی یعنی از ضلعی از اضلاع وی

انکار اکرد جوادیوانه

زوجها جفت او را که حواست و این از بدن جهت آن بود که لیسکن تا آرام گیرد آدم علیه السلام الیها بان و الفت بدو گیرد باوی فلما تغشیها پس
آنهنگام که پوشید آدم حوا را یعنی خلوت کرد باوی حملت بار گرفت حوا حملا خفیفا باری گران نطفهٔ آدم بود علیه السلام برحم او در آمده فمرت پس
بگذشت آن بار یعنی می آمد و میرفت فلما اثقلت پس آنهنگام که گران شد حوا آن باری که در شکم او بود یعنی فرزند بزرگ شد حوا گران بار شد
دعوا الله بخواندند حوا و آدم خدای را ربهما که پروردگار ایشانست و گفتند خدایا لئن آتیتنا اگر بدهی ما را صالحا فرزندی درست خلقت که مثل ما
باشد در صورت لنکونن من الشاکرین هر آینه باشیم ما از سپاس داران و ترا بدان نعمت مجد و قولی آنست که چون حوا حامله شد ابلیس بصورت مجهول
بحوا ظاهر گشت و گفت در شکم تو چه اید گفت نمیدانم ابلیس گفت شاید سبعی یا بهیمی باشد آنگه پرسید که از کجا بیرون خواهد آمد حوا گفت نمیدانم
ابلیس گفت از دهن یا از گوش یا از سوراخ بینی بیرون اید یا شکم ترا بشکافند و بیرون آرند حوا بترسید و صورت حال با آدم علیه السلام
در میان آورد آدم نیز اندیشه ناک شد ابلیس دیگر باره بصورت دیگر بر ایشان ظاهر شد از صورت ملال ایشان پرسید حال باز گفتند ابلیس گفت
غم مخورید با اسم اعظم میدانم و مستجاب الدعوه ام از خدای درخواهم که این حمل را مثل شما بشری راست خلقت گرداند و وضع او با سانی باشد
بشرط آنکه او را عبد الحارث نام کنید و نام ابلیس در میان ملائکه حارث بود حوا این فریب را قبول کرد فلما اتیهما پس آنهنگام که خدای عطا
کرد بدیشان صالحا فرزندی صالح الجسم و تندرست جعلا له گردانیدند برای خدای شرکاء خداوند شرکتی یعنی ساختند در اسم نه در عبادت
یعنی بدل کردند عبد الله را بعبد الحارث و بعضی بر آنند که آن وقت داد حق تعالی آدم و حوا از فرزند شایسته ایشان غیر را شریک ساختند
در عبادت و حفص شرکاء خواند بلفظ جمع یعنی اولاد آدم ساختند شریکان و خدایرا فلما اتیهما در آنچه داد اولاد آدم و حوا را صاحب فاصی
بنیادی بر آن رفته اند که نفس واحده قصی است از اجداد حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم که خدای او را و از جنس او یعنی عربی
و قرشی گردانید زوجه او و زن و چه شوهر دو شرکه کردند که اگر خدای ایشانرا فرزندی شایسته دهد لشکر گذاری و سپاس داری بجا نمایند
حق سبحانه ایشانرا چهار فرزند داد و تسمیه ایشان پیدا کردند و خدایرا عبد مناف و عبد قصی و عبد الدار نام نهادند فتعالی الله پس
خدای و پاک عما یشرکون از آنچه برای او انباز میگیرند قصی و اولاد او و بر قول اول ضمیر یشرکون شامل است همه مشرکان را ایشرکون آیا انباز
میگیرند در عبادت ما لا یخلق شیئا آنچه را که نیافریند چیزی و قدرت ندارد بر خلق اشیا و هم یخلقون و حال آنکه آن انبازان که میگیرند ایشان
آفریده شده و مخلوق خالق نتواند بود ولا یستطیعون و نمیتوانند بتان لهم برای پرستندگان خود نصرا یاری دادنی در جر نفع ایشان
یا فریاد رسیدنی در دفع ضرر از ایشان ولا انفسهم و نه نفسهای خود را ینصرون یاری میدهند در وقتی که کسی ایشانرا میشکند یا آلوا
والدوات آلوده میسازد وان تدعوهم و اگر بخوانید شما ای مسلمانان مشرکان را الی الهدی بسوی دین اسلام لا یتبعوکم پیروی نکنند
شما را سواء علیکم یکسانست بر شما ادعوتموهم آنکه بخوانید ایشانرا و دعوت کنید بدین حق ام انتم صامتون یا آنکه شما خاموش باشید
این آیه خاصست بقومی از کفره چون ابو جهل و مشابهان او که از قبول دعوت حق محروم شدند ان الذین تدعون بدرستی که آنانکه میپرستید
پرستیدهای مشرکان من دون الله بجز خدای و ایشانرا الهه نام نهاده اند عباد بندگانند یعنی مملوک و مسخر فرمانند امثالکم مثل شما یعنی
ایشان نیز اند مثل شما در تحت تصرف و در قبضه تقدیر حقند فادعوهم پس بخوانید ایشانرا چون بخوانید فلیستجیبوا لکم پس باید که اجابت کنند

وشما ان کنتم

وشما را ان کنتم اگر هستید شما صادقین راست گویان در آنکه ایشان الهه اند چه الهه بحق آنست که دعا بنده و عبادت پرستنده خود اجابت
کند الهم ارجل آیا مر این بتان را پایهاست که در مهمات خود یمشون بها بروند بدانها چنانچه شما میروید ام لهم اید آیا ایشانرا دستهاست که چیزها را
یبطشون بها فرا گیرند بان چنانچه شما فرا میگیرید ام لهم اعین آیا ایشانرا دیدهاست که مرئیات را یبصرون بها ببینند بدان چنانچه می بینید ام
لهم اذان آیا ایشانرا گوشهاست که مسموعات را یسمعون بها بشنوند بدانچه شما میشنوید و خود قایلید که ایشانرا پای روان و دست گیرا و چشم بینا و
گوش شنوا نیست و شما را هست پس شما بدینها از آن فاضلتر باشید و غایهٔ جهل است که فاضل مفضول را پرستند و این آیه در اثبات جهل کفارست
و بعد از الزام حجت بر ایشان تخویف کردند حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم بالهه خود و گفتند خدایان ما را نکوهش مکن که ترا آفتی و رنج
رسانند حق سبحانه و تعالی فرمود که قل ادعوا بگو ای محمد بخوانید شرکاءکم انبازان خود را که برای خدا ساخته اید و با هم یار شوید در عداوت من
ثم کیدون پس بکوشید بدان مقدار که توانید در ایصال مکاره بمن فلا تنظرون پس مرا مهلت مدهید و بکنید آنچه خواهید که من از عداوت شما
بحفظ و عنایت الهی در امانم و مکر شما نمی اندیشم بیت اگر هر دو جهانم خصم گردند :. نترسم چون نگهبانم تو باشی ان ولی الله بدرستی که
یار من و متولی کارهای من الله است الذی آنکه نزل الکتاب فرو فرستاد قرآنرا که حامی بندگانست و هو و خدای یتولی الصالحین دوست دارد
و کار ساز بندگان شایسته را والذین تدعون و آنانرا که شما میخوانید و میپرستند من دون الله بدون خدای لا یستطیعون نمیتوانند نصرکم
یاری دادن شما را ولا انفسهم و نه نفسها خود ینصرون یاری کنند بوقت قصد کسر و حطم شان وان تدعوهم و اگر بخوانید ای مومنان کافرانرا
الی الهدی بدین راست لا یسمعون نشنوند بسمع قبول و تریهم و می بینی تو ای محمد ایشانرا که بدیدها ظاهر ینظرون الیک بنگرند بسوی تو وهم
و حال آنکه ایشان لا یبصرون نمی بینند ترا ببصر بصیرت و بحقیقت تو بینا نیستند پس اگر ترا می بینند بصورت بحسب معنی نمی بینند سلطان
محمود غازی از شیخ ابو الحسن خرقانی قدس سره پرسید که سر این سخن چیست که سلطان العارفین قدس سره فرموده که هر که بایزید را دید آتش
دوزخ بر وی حرام شد و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم این سخن نگفت او را کفار و یهود و منافقان میدیدند حضرت شیخ فرمودند که این
سخن را حمل بر رویت ظاهر مکن معلوم است حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم در زمان ایشان چند کس دیده باشند و در وقت بایزید چند کس جمال
او بینا شده باشند بیت برای دیدن روی تو چشم دیگرم باید :. که این چشمی که من دارم جمالت را نمی شاید خذ العفو این آیه جامع
مکارم اخلاق است میفرماید که فرا گیر آسانی را در کار مردمان و مجوی از ایشان کاری که شاق باشد بر ایشان یا بگیر صفت عفو را از سر
گناهکاران درگذر یا فرا گیر فضل اغنیا را و آنچه بر ایشان سهل باشد صدقه دادن و بر این معنی نزول آیه قبل از وجوب زکوة و امر و بفرمای
دیگرانرا بالعرف بنیکویی در افعال و اقوال و گفته عرف خصلتیست که آنرا عقل پسندد و شرع قبول کند و اعرض و روی بگردان
عن الجاهلین از نادانان و سفیهان و ستیزه مکن با ایشان ابو حمزه بغدادی قدس سره فرموده که نفی جاهل جاهلترین جاهلان است و
او نیز از او تر است آنکه از او اعراض کنی در کشاف آورده که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بعد از نزول این آیه جبرئیل علیه السلام پرسید
که حقیقت این سخن چیست جبرئیل علیه السلام فرمود که پروردگار تو میگوید که پیوند کن با کسی که بر تو ستم کند و فی نفس الامر اصول
مکارم اخلاق همین است حکیم الهی فرماید بیت هر که زهرت دهد شکر ده وی :. و آنکه از تو ببرد با وی پیوند و اما ینزغنک و هر گاه که بر

براکیزاند و از جای ببرد ترا صورت خطاب بآنحضرت صلی الله علیه وسلم و مراد امت ست و هر یک از امت را میگوید که چون از جای برانگیزاند
شما را من الشیطان از جهت دیو نزغ از جای بردنی دل در حالت غضب می تواند یا اگر شیطان وسوسه بتو رسد فاستعذ بالله پس پناه
گیر بخدای از شر او انه بدرستی که خدای سمیع شنونده است انرا که بزبان گوی علیم داننده است انرا که در دل داری ان الذین اتقوا
بدرستی که انانکه پرهیز کردند از شرک و معاصی یا پرهیزند از حق و اذا مسهم چون برسد بدیشان طایف وسوسه من الشیطان اثری از کید شیطان
تذکروا یاد کنند خدای را و از وعید او بر اندیشند فاذا هم مبصرون پس ایشان بینندگان باشند راه صواب را و بدان پناه وسوسه شیطانی
از خود دفع کنند و بطریق حق گرایند و اخوانهم و برادران کفار که شیاطین اند یمدونهم میکشند کفار را فی الغی در گمراهی غوایت را در حق ایشان
می افزایند ثم لا یقصرون پس باز نمی ایستند از اضلال ایشان و دست تصرف ایشان کوتاه نمیکنند و اذا لم تاتهم و چون نیاری بکافران
آیة آیتی از قرآن مقارن طلب ایشان قالوا گویند لولا اجتبیتها چرا بهم بیافتی و بر نگزیدی ان آیه را از پیش خود در نبداد او ده کسانی
که بر سبیل تعنت آیتهای قرانی میطلبیدند چون در نزول تاخیری واقع شدی از روی استهزا گفتندی چرا احداث آن نکردی چنانچه
دیگر آیتها را این نازل شد که قل بگوای محمد انما اتبع جز این نیست که ما پیروی میکنم ما یوحی الی الخبر را که وحی کرده می شود بمن من ربی از
افریدگار من و من بر افزاینده و سازنده نیستم هذا این قرآن بصایر دلیلها و حجتهاست که بدان حق دیده و صواب دریافته شود من ربکم
فرود آمده از پروردگار شما و هدی و راه نماینده است و رحمة و بخشاینده یا بدایه و رحمتست لقوم یومنون برای گروهی که میگرویدند
بخدای و رسول وی در اسباب نزول آورده که جوانی انصاری در عقب رسول صلی الله علیه وسلم نماز میگزارد و هر چه آنحضرت خواندی او نیز می
خواند آیه آمد که و اذا قری القران و چون خوانده شود در قرآن در نماز فاستمعوا له پس بشنوید او را و انصتوا و خاموش باشید و با او ملازمت
مکنید لعلکم ترحمون شاید که رحمت کرده شوید ظاهر لفظ مقتضی اهتمام قرات قرانست هر جا که خوانند اما عامه علما بر آنند که در خارج صلوة مستحب
گفته اند و اما انصات برای خطبه روز جمعه و خطبه مشتمل میباشند برایتی از قران و اذکر ربک و یاد کن ای محمد پروردگار خود را فی نفسک
در دل خود تضرعا بزاری و خیفة و ترسکاری زاری باید فضل از بیم عدل و دون الجهر من القول و بجوان از خواندی فروتر از آواز بلند
و آشکارا یعنی میان سری و جهری بالغدو در بامداد و الاصال و شبانگاه و اوقات دوام ذکر است یا آنکه این دو وقت افضل اوقات
دو زاست و لا تکن و مباش خطاب با حضرت پیغامبر است صلی الله علیه واله وسلم و مراد امت یعنی مباشید من الغافلین از جمله بیخبران از
ذکر خدای اورده اند که کفار مکه تعظیم میکردند از سجده نمودن مر خدای را و تنفر نموده میگفتند لمانا و ما الرحمن نفورا حق سبحانه میفرماید که ای
محمد اگر کافران از سجده من استکبار میکنند ان الذین بدرستی که انانکه از ملایکه اعلی که هستند عند ربک نزد پروردگار تو یعنی مقربان بارگاه
عزت لا یستکبرون گردن کشی نمیکنند عن عبادته از پرستش حق و یسبحونه و تنزیه میکنند ذات او را از آنچه لایق آنحضرت نباشد و له و او را
خالص یسجدون و سجده میکنند تعریض مشرکانست و تنبیه مومنان و لهذا بعد از تلاوت این آیه در چارده موضع است در قرآن و اختلاط
موضعست یکی سوره الحج بمذهب امام شافعی و امام احمد سجده است و بمذهب امام اعظم رحمهم الله اینجا نوشته اند و بمذهب باقی
ایه و نزد امام اعظم رحمه الله تلاوت کننده خواننده و شنونده در نماز و غیر نماز واجبست در حال و اگر فوت شود قضا لازمست و بمذهب سجده

شافعی رحمه الله سنت است و بعد از فوت قضا لازم نیست و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این را سجده ملایکه گفته و فرموده که ساجد را باید که درین سجود
از خصایص ملکی فیض حاصل کردد تا حقیقت ان سجده را دریافته باشد اینجا نکته اقرب ما یکون العبد من ربه و هو ساجد بر منصه ظهور جلوه میکند و بر
زرفا عنی علی نفسک بکثرة السجود را از منظره شهود روی مینماید سجده طاعت خاص بل فرایض زنهنده مقارن اجمل اخلاص نظم
چند ازین پس کمر بندگی :: تاج تو در سجده سر افکندگی :: نرم تو باد که بپا ادبست :: سجده طاعت بود دش بهر جهت :: تو کنی از سجده ادسرکشی
به که ازین شیوه قدم در کشی :: حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که سری که در سجده نیست سفجه الیبیت دستی که در آن جود نیست کفچه ایست
تعالی قال بیت سر و نفس بجود ات و کرامت بسجود :: هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود سورة الانفال مدنیه و هی ست و سبعون
آیة بسم الله الرحمن الرحیم یسئلونک عن الانفال میپرسند ترا ای محمد از حکم غنیمتها کفار که برین امت حلال شده از ... در وسیط
آورده است که اهل بدر در غنایم اختلاف کردند جوانان نزاع کردند که ما حرب کردیم غنیمت از آن ماست و پیران گفتند ما نیز مددکار و عون شما
بوده ایم ما را نیز نصیبی باید یا هر قومی از مهاجر و انصار داعیه او غنیمت داشتند تا اخراج آن حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم استفسار
جواب آمد قل الانفال بگو که حکم غنیمتها مر خدای راست و الرسول و فرستاده او را که باو قسمت کند بر هر که خواهد فاتقوا الله پس بترسید از خدای
و مخالفت منمایید و اصلحوا و بصلاح آرید ذات بینکم الخ میان شما حالات باکدیگر عباده الصامت رضی الله عنه فرمود که این آیت
در باب ما و اهل بدر فرود امد که در غنیمت اختلاف میکردیم و اخلاق ما داده از ربقه اعتدال منحرف شده بود حق سبحانه حکم آن با رسول خود
خود صلی الله علیه وسلم تفویض مینمود و او میان مسلمانان قسمت راست فرمود و حلقها خود را بصلاح آوردیم و اطیعوا الله و فرمان برید
خدای را و رسوله و فرستاده او را آنچه فرماید در باب غنایم ان کنتم مومنین اگر هستید مومنان چه ایمان مقتضی و تقوی طاعت انما المومنون بجز
این نیست که مومنان کامل الذین انانند که اذا ذکر الله چون یاد کرده شود خدای نزد ایشان وجلت و ترسد قلوبهم دلهای ایشان را از هیبت جلال
و تصور عظمت لایزال او یا از تقصیر اعمال خود در جنب انعام و افضال او و اذا تلیت علیهم و چون خوانده شود بر ایشان آیاته آیتها او زادتهم ایمانا زیاده
کند آن آیات ایمان ایشان یعنی هر گاه که آیتی نازل شود و بر ایشان خوانند ایمان ایشان را بدان چون آیه انضمام بدیر دبا تیها امنزله یا تصدیق و یقین
ایشان بیفزاید در حقایق سلمی مذکور است که ببرکت تلاوت نور یقین در باطن ایشان ظاهر گردد و زیادتی طاعت بر ظاهر ایشان هویدا شود و در بحر الحقایق
فرموده که ایمان حقیقی نوریست که بقدر وسعت روزنه دل در وی می تابد پس چون قران را ارباب خوانند روزنه دل ایشان ببرکت آن قران
گشاده تر گردد و نور ایمان بیشتر در وی افتد پس در نور جمال مستغرق گردند و علی ربهم و بر پروردگار خود یتوکلون توکل کنند نه بر دنیا و اهل او
هر کس که در تحت سطوات غلبه نور آیت حق مضمحل و مقهور شد او را بر وی با سوی نماند بلکه بغیر حق بر دیده شهود او در نمی آید نظم
هر که او در بحر مستغرق شود :: فارغ از کشتی و از زورق شود :: غرقه دریا بجز دریا ندید :: غیر دریا هست بود نابدید الذین و آنها
مومنان کامل الایمان انانند که از روی اخلاص یقیمون الصلوة بپای میدارند نماز را بشرایط و آداب آن و مما رزقناهم و از آنچه روزی داده ایم
ایشان را اولیک آن گروه که اعمال قلب را از صدق و توکل و یقین با عمال جوارح که صلوة و زکوة است جمع کرده اند هم المومنون ایشانند مومنان
حقا ایمانی درست و راست و ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که هر که منافق نباشد فهو مومن حقا لهم و این مومنان راست درجات در بها

سجده

ینفقون

عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان که کرامت و منزلیست و درجات بهشت ومغفرة و آمرزشی تقصیرات ایشانرا ورزق کریم و روزی بزرگ که
صاف باشد از کدورت اکتساب و خالی از خوف حساب امام قشیری رحمه الله فرموده که رزق کریم آنست که رزق را از مشهود رازق بازدارد
اصل :. نیست ز اسباب و سبب‌های نظر :. از مسبب میرسد هر خیر و شر :. از سبب بگذر مسبب بین عیان :.
نظم تو بروزی ده بروزی ده امان
اورده اند که کاروان قریش با متاع بسیار از شام بازگشته بودند و ابوسفیان :. فرع بیند دیده چون احول بود :. بیند دیده چون اکمل بود
با بعضی از صنادید عرب سرداران قافله بودند جبرئیل علیه السلام بیامد و حضرت پیغامبر خبر داد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صورت حال بلیو
باز گفت و ایشان از بسیاری مال و اندکی رجال مایل شدند بانکه سر راه بر کاروان گیرند پس بدین قصد از مدینه بیرون آمدند و ابوسفیان خبر
یافته ضمضم غفاری را جهت استمداد از قریش بمکه فرستاد و خود را با کاروان از بی راه روی بمکه نهاد و ابوجهل بعد از رسیدن ضمضم با بسیاری
مردم از مکه بیرون آمده متوجه بدر شدند و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در وادی ذفران بود که جبرئیل علیه السلام بیامد و از آمدن لشکر
کفار خبر داد در مدارک آورده که آنحضرت صحابه را فرمود که خیرانیت العیر احب الیکم ام النفیر شما ملاقات کاروان دوستر میدارید یا مقاتله
کافرانرا بعضی گفتند که ما حرب را آماده نیستیم اگر کاروان بدست افتد مناسب تر است حضرت سید انام علیه الصلوة والسلام از سخن ایشان متغیر
شد و کبار مهاجر و انصار غزو را اختیار کردند و آنحضرت فرمود که گویا بکشتن گاه قوم نظر میکنیم و نشان داد که ابوجهل را در فلان موضع کشند
و امیه بن خلف را در فلان جای و باقی صنادید برین قیاس و از آنچه آنحضرت را فرموده بود یک قدم تخالف نکرد پس حق سبحانه پیغامبر خود را
صلی الله علیه و سلم میفرماید که ترا خدای بموضع بدر که مصاف کفار خواهد بود کما اخرجک ربک چنانچه ترا بیرون اورد پروردگار من بیتک از خانه
تو که مدینه است بالحق براستی و صواب وان فریقا و بدرستی که گروهی من المومنین از گرویدگان لکارهون هر آینه کاره بودند در رفتن
بدر و ان کراهت طبع بود و از رحمت خود بیرون که نه کراهت او بطریق مخالفت یجادلونک جدال میکنند با تو چه میگفتند ابرای کار زار
بیرون امده اندیشه حرب نداشتیم فی الحق در اختیار حق که بعد ماتبین بعد از آنکه روشن شده بر ایشان که جهاد واجبست یا دانسته اند
باعلام تو که بر دشمن ظفر خواهند یافت و با وجود آن میروند کانما یساقون گویا رانده می شوند الی الموت بسوی مرگ وهم ینظرون و گویا
که ایشان می نگرند باسباب و علامات مرگ و تصور کنند بجهت قلت عدد و عدد و زادی و استعداد ایشان بوده چه تمام لشکر اسلام سیصد و
پنج نفر بودند و جمعا دو شتر داشتند و دو اسب و شش زره و هشت شمشیر و اذ یعدکم الله و یاد کنید انکه وعده شما را خدای تعالی احدی
الطائفتین یکی از دو گروه یا کاروان یا لشکر کافران که انها لکم ان شما راست و تودون و شما دوست میدارید ان غیر ذات الشوکة انکه
غیر خداوند شوکت و صلاح باشد یعنی کاروان تکون لکم باشد شما را چه شنیده اید که در کاروان چهل سوار بیش نیست و این لشکر کفار
هزار و پنجاه و اند پس شما آسان تر امیخواهید و یرید الله و میخواهد خدای ان یحق الحق و انکه ثابت کرده اند حق را بکلماته باباتی که
در باب مجاهده ذات الشوکة فرستاده یا بوعده فتح و ظفر که پیغامبر خود را صلی الله علیه و سلم داده بکلمات ازلی که در قتل و اسیر ایشان
لوح محفوظ نوشته و یقطع و ببرد و برکند دابر الکافرین بنیاد کافرانرا و مستاصل سازد معاندانرا لیحق الحق تا ظاهر کند دین اسلام را و
بقتل ایشان یا نصرت دهد پیغامبر خود را و یبطل الباطل و زایل گرداند کفر را یا ضعیف سازد اذ مشرکان را و لو کره المجرمون و اگر چه نخواهند

و کاره باشند

و کاره باشند از کافران اذ تستغیثون و یاد کنید انرا که فریاد میخواستید ربکم از پروردگار خود میگفتند اغثنا یا غیاث المستغیثین انصرنا
علی عدوک و گفته اند حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم و آله دعا کرد که خدایا اگر این گروه مومنانرا هلاک کنی دیگر کس نباشد که ترا پرستند
فاستجاب پس اجابت کرد خدای لکم و شما را انی ممدکم بانکه من مدد کننده ام شما را بالف من الملائکة بهزار تن از فرشتگان مردفین الی
یکدیگر در آیندگان و مراد ازین الف آنها که مقدمه لشکر ملائکه بودند با وجوه و اعیان ایشان و در تفسیر ثعلبی از مجاهد رحمه الله نقل میکند که بجز این
هزار فرشته در روز بدر قتال نکردند و ان ثلثه و خمسه که در سوره آل عمران مذکور شده جهت بشری بوده و مبالغه که یک الفی بعد از الفی بیجرا
شدند و ما جعله الله و نگردانید خدای این امداد را الا بشری لکم مگر برای مژدگانی و شما را بنصرت و لتطمئن به و تا آرام گیرد بدان قلوبکم دلهای شما
و ترس قلت و ذلت از شما دور شود و ما النصر و نیست نصرت و ظفر یافتن الا من عند الله مگر از نزدیک خدای تعالی نه از ملائکه و غیر ایشان
ان الله عزیز بدرستی که خدای غالبست و دوستان خود را نصرت دهد حکیم راست کار است دشمنانرا مقهور سازد و اذ یغشیکم النعاس و
یاد کنید انرا که بر کشید در سر شما خوابی سبک را صحابه را در شب که روز دیگر التقا فریقین خواستند و غدغه عظیم دست داد جهت آنکه منزل
ایشان در ریگستانی بود که رونده را قدم در خاک فرو میرفت و آب نیز نداشتند و حق سبحانه خواب بر ایشان گماشته امنة برای ایمنی
منه حاصل از نزدیک او و دران خواب اکثر صحابه محتلم شدند علی الصباح شیطان آغاز وسوسه کرد که شما را غازی باید گزارد بعضی محدث
و بعضی جنب و آب ندارید و پای تا زانو در خاک فرو میرود و کافران بر زمین سخت اند و بر آب قادر و شما میگوئید که ما دوستان خدائیم
و پیغامبر در میان ماست این چگونه باشد حق سبحانه دران محل باران فرستاد چنانچه فرمود و ینزل و فرستاد علیکم بر شما من السماء
از ابر یا از طرف اسمان ماء آبی لیطهرکم تا پاک گرداند شما را به بان آب از حدث و جنابت و یذهب عنکم و ببرد از شما رجز الشیطان وسوسه
شیطان که میگفت نصرت و جنابت با هم نمی شود و لیربط و تا آرام دهد و ببندد علی قلوبکم بر دلها و شما امید داری بلطف حضرت باری
و یثبت و برای انکه ثابت گرداند به بدان باران الاقدام قدمها شما یعنی باران بر زمین ریگ امین بارید انرا استحکام داد پس قدمهای
مومنان مستحکم شده و در زمین سخت که منزل کفار بود بولایت عظیم پدید آمد و گفته اند و اد ثبات قدمست در معرکه حرب اذ یوحی
یاد کن ای محمد چون وحی کرد ربک پروردگار تو الی الملائکة بسوی فرشتگان که بامداد مومنان آمده اند که مضمون وحی آن بود انی
معکم من با شمایم در امداد و اعانه یا ناصر و نگاهدار شمایم از شر دشمن فثبتوا الذین امنوا پس استوار سازید یعنی دل دهید مومنانرا بتکثیر
سواد ایشان یا محاربه کافران و اصح آنست که ببشارت چه در مدارک آورده که فرشتگان بر صورت آدمیان در پیش صف لشکر مومنان
میرفتند و میگفتند که بشارت باد که شما غالب شدید و خدای یار شماست و فردا باشید که دشمنان شما اندک اند و نصرت و شمات
پس معنی آیه این باشد که ای فرشتگان شما بشارت دهید که من سالقی زود باشد که در افکنم فی قلوب الذین کفروا در دلها آنان که
حق را پوشیدند الرعب ترس و بیم فاضربوا پس بزنید ای ملائکه کافرانرا فوق الاعناق بر زبر گردنهای ایشان یعنی بر مذابح و رؤس
ایشان امام واحدی رحمه الله از ابن الانباری نقل میکند که چون ملائکه بقتال مامور شدند نمیدانستند که در ضرب قصد کدام می باید
کرد حق سبحانه فرمود که بزنید بر سرهای ایشان واضربوا منهم و بزنید از ایشان یعنی ببرید کل بنان همه انگشتان و گفته اند

وراد تمام دست و پای ذلک این ضرب بر ایشان بانهم بسبب آنست که ایشان شاقوا الله مخالفت کردند خدای را ورسوله و فرستاده او را ومن
یشاقق الله ورسوله و هر که خلاف کند خدای و رسول را فان الله پس بدرستی که خدای شدید العقاب سخت عقوبت است بر مخالفان در دنیا بگرفتاری
و در عقبی بخواری ذلکم اینست عقوبت ای کافران فذوقوه پس بچشید آنرا عاجلا وان للکافرین و بدرستی که مر کافرانراست آجلا عذاب النار
عذاب آتش دوزخ یا ایها الذین آمنوا ای آنانکه گرویده اید اذا لقیتم چون بینید الذین کفروا آنانرا که کافر شدند زحفا انبوه و در هم پیوسته برای حرب
فلا تولوهم الادبار پس بگردانید بر ایشان پشتها را یعنی هزیمت نکنید این حکم در اول اسلام بود که یک مومن را از دو کافر زیاده نشایستی
گریخت و آیه الان خفف الله منسوخ شد و عنقریب مذکور گردد ومن یولهم و هر که بگرداند از ایشان یومئذ در آن روز دبره پشت خود را الا متحرفا
مگر برگردیده باشد برای جولان یا برای کر و فر لقتال در جنگ را یعنی خود را الجبان نماید که میکرد و خصم را بازی دهد تا غافل شود تا باز گردد
بر وی او متحیزا یا پناه جوی باشد الی فئة بسوی گروهی از مسلمانان یعنی از میمنه او بمیسره رود و بر عکس و هر که بغیر ازین دو وجه پشت بر
خصم کند فقد باء پس بدرستی که باز گردد بغضب من الله بخشمی بزرگ از خدای وماویه جهنم و بازگشت وی دوزخ باشد وبئس المصیر
و بد جای بازگشتنی است دوزخ آورده اند که چون آتش حرب مشتعل شد و لشکر کفار یکبار حمل کردند حضرت پیغامبر صلی الله علیه واله وسلم
در وی آغاز کرد و گفت اللهم انجز لی ما وعدتنی خدایا وعده که در باب نصرت من فرموده بوفا رسان جبریل علیه السلام فرود آمد و گفت
کفی خاک بردار و بر طرف دشمن افگن آنحضرت کفی خاک و سنگ ریزه برداشت و گفت شاهت الوجوه و بر روی لشکر کفار افکند حق
تعالی آن خاک و سنگ را در چشمهای مشرکان ریخت تا بخود مشغول شدند و ملایکه آغاز حرب کردند و مومنان بکارزار درآمدند هفتاد کس
از صنادید عرب کشته شدند و هفتاد دیگر را اسیر گرفتند پس از آن اهل بدر تفاخر میکردند این میگفت کشتم وآن میگفت اسیر گرفتم
فلم تقتلوهم پس شما نکشتید دشمنانرا بقوت خود ولکن الله قتلهم ولیکن خدای ایشانرا کشت بآنکه شما را نصرت داد و بر ایشان
مسلط گردانید وما رمیت و نیفکندی تو ای محمد آن مشت خاک را بر روی ایشان اذ رمیت چون بیفکندی یعنی افکندن تو مشابه نبود که
برود در چشم لشکر تمام ولکن الله رمی ولیکن خدای بیفکند آنرا یعنی بچشم همه رسانید اضافت فعل بعبد از راه کسب و تحقق از روی حالی
صاحب تاویلات فرموده که حق سبحانه راه نموده صحابه را ببصاره افعال در سلب فعل از ایشان و اثبات مر خود را که فلم تقتلوهم اما چون
حضرت پیغامبر صلی الله علیه واله وسلم در مقام بقا بالحق بود سلب کرد فعل را ازوی که وما رمیت و نسبت داد فعل را بوی که اذ رمیت
و اثبات کرد خود را که ولکن الله رمی افاده معنی تفضیل کند در معنی جمع فیکون الرمی محمد صلی الله علیه واله وسلم بالله لا بنفسه
در فتوحات مکیه آورده که حضرت صلی الله علیه واله وسلم سبب بود در رمی بحکم آنکه گفت سمعه و بصره و یده پس از اله سبب در ما رمیت
بعین واین کلام در مرتبه قرب نوافل است و در نفحات الانس مذکور است روایح انفاس جامعه مذکورات که بنا بر کمال حال مصطفی
استغراق او در حالت فنا قوی تر از همه انبیا و اولیا بود چون حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم مستغرق فنا فی الله بود حق
سبحانه بکلام قدیم خود نسبت فعل از وی دفع کرد هر چند نشانه فعل وی بود حیث قال وما رمیت اذ رمیت وآن مشتی خاک که
بر روی دشمن تو میانداختی خدای انداخت و هم ازآن جنس فعل از داود علیه السلام حاصل آمد فرموده که وقتل داود جالوت

ای داود و جالو

ای داود جالوت را تو کشتی تا فرق باشد میان مرتبه مصطفی صلی الله علیه واله وسلم و دیگر پیغامبران فرق بسیار است میان آنکه فعل بنده را
بوی اضافت کند و بنده محل آفات و حوادث و میان آنکه فعل بنده را بخود اضافت فرماید و وی سبحانه قدیم و منزه از آفات و حوادث نظم
ما رمیت اذ رمیت گفت حق :. کار حق بر کارها دارد سبق :. گر بپرانیم تیر آن نی ز ماست :. ما کمان و تیر اندازش خداست :. تا نشد معلوم
کس این سر نیافت :. گو تو خواهی از طرف باید شتافت :. و از مثنوی مولوی مفهوم میشود که حقیقت وما رمیت اذ رمیت در مقام
قرب فرایض بود و این سخنان در جواهر التفسیر ببسطی لایق سمت تحریر یافته ولیبلی المومنین کرد خدای آنچه کرد تا دین را ظاهر گرداند و تا
عطا دهد مومنانرا منه از نزدیک خود بلاء حسنا عطاء نیکو که آن نصرت و غنیمت است و در حقایق سلمی از امام جعفر صادق رضی الله عنه
نقل میکند که بلاء حسن آنست که ایشانرا از نفوس ایشان فانی گرداند و بعد از فنا بهویت خودشان باقی سازد امام قشیری قدس سره گفته
بلاء حسن آنست که مبتلا مشاهده کند مبتلی را در عین بلا نظم چو دانستی که این درد تو از کیست :. که رنج خویشتن خوش باش و خوردم
گر از زهرت دهد بهتر ز شکر :. ور از زحمت دهد بهتر ز مرهم ان الله سمیع بدرستی که شنوا است استغاثت و دعای شما را شنود علیم دانا
به نیات شما لاجرم دعا را اجابت فرمود ذلکم اینست کاری که دیده اید وان الله و آن نیز هست که خدای موهن سست کننده و باطل
سازنده است کید الکافرین مکر و حیله کافرانرا آورده اند که کافران در وقت خروج از مکه باستار حرم متعلق شده گفتند خدایا روی
بمحمد داریم نصرت ده ازین دو لشکر آنرا که راه یافته تر است و دین او فاضلتر و بتو دوستر و در روز جنگ ابوجهل همین دعا کرد که اللهم انصر
احب الفئتین الیک حق سبحانه خطاب میکند با اهل مکه و بر سبیل تحکم میفرماید ان تستفتحوا اگر طلب فتح و نصرت کردید فقد جاءکم الفتح
پس آمد بشما فتح آن دین که بمن دوستر است وان تنتهوا و اگر باز ایستید ای کافران باقی مانده در جنگ بدر از کفر و معاداة رسول فهو خیر لکم
پس آن بهتر است لکم مر شما را از قتل این جهان و عقوبت آن عالم وان تعودوا و اگر باز گردید بمحاربه مسلمانان نعد باز گردیم بنصرت
ایشان ولن تغنی و دفع نکند عنکم از شما فئتکم جماعت شما شیئا چیزی را از بلا ولو کثرت و اگر چه بسیار باشد آن جماعت وان الله و
بدرستی که خدای مع المومنین با مومنانست بنصرت و معونت یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه ایمان آورده اید اطیعوا الله فرمان برید خدای را
ورسوله و فرستاده او را ولا تولوا و بر مگردید و اعراض مکنید عنه از او و طاعت یا از جهاد یا از فرمان خدای یا روی مگردانید از رسول
چه مراد از آیه او است بطاعة پیغامبر صلی الله علیه وسلم و نهی از مخالفت و ذکر طاعت حق تعالی در طاعت رسول او است پس از او
برسول بر متابعید وانتم تسمعون و حال آنکه شما شنوید مواعظ قران را ولا تکونوا و مباشید کالذین مانند آنانکه قالوا سمعنا شنودیم
اهل کتاب یا کفره یا منافقان وهم و حال آنکه ایشان لا یسمعون نمی شنوند شنیدنی که بدان نفع گیرند پس گویا که نمی شنوند بیت
بگو کمی شنوم هر چه گفته سعدی :. چه سود که می شنوی گر سخن نمی شنوی ان شر الدواب بدرستی که بدترین جنبندگان بر روی زمین عند الله
نزدیک خدای یعنی در حکم او الصم کرانند از شنودن حق البکم گنگانند از گفتن حق الذین لا یعقلون آنانکه در نمی یابند حق را بدترین
بهایم از جهت آنند که از چیزی که سبب تفضیل انسان بر سایر حیوانات آنست که روی برتافته اند و بجانب متابعت طبع و نفس شتافته
در شان آورده که مراد ازین قوم گروهی اند از بنی عبد الدار که از ایشان دو کس ایمان آوردند مصعب بن عمیر و ابن جویرة رضی الله عنهما

ولو علم الله واگر دانستی خدای فیهم خیرا در ایشان نیکویی که انتفاع گیرند بآیات قرانی لاسمعهم هرآینه می شنوانیدی ایشانرا یعنی توفیق
شنیدن نافع دادی ولو اسمعهم واگر بشنوانیدی ایشانرا و تصدیق کردندی لتولوا هرآینه برگشتندی از ایمان وهم معرضون و ایشان
اعراض کنندگانند از قبول حق و قولی آنست که کفار مکه گفتند ای محمد برای ما زنده کن قصی بن کلاب را که مردی مبارک بوده تا بصدق تو گواهی
دهد و بتو ایمان آریم حق سبحانه میفرماید که اگر خدای ایشانرا بشنواند کلام قصی را هم ایمان نیارند یا ایها الذین امنوا ای مومنان استجیبوا
لله اجابت کنید خدایرا وللرسول و فرستاده او را اذا دعاکم چون بخواند شما را رسول لما یحییکم بانچیزی که شما را زنده کند یعنی
علوم دینیه که حیات دل از وست یا عقاید صحیحه و اعمال فاضله که مورث حیات ابدیه است در نعیم مستقیم یا جهاد که سبب بقای شماست که اگر
ترک کنید دشمن غلبه کرده شما را هلاک کند یا شهادت چو تیست نزدیک حق سبحانه یا قران که محیی قلوب مومنانست واعلموا و بدانید که ان
الله آنکه خدای یحول جدا کند بین المرء وقلبه میان مرد و دل وصاحب انوار فرموده که تمثیل رعایت قرب حق را بنده و تنبیه
برانکه وی سبحانه مطلع است بر مکنونات دلها و گفته اند تصویر تملیک حقیقت و دل بنده را در فسخ عزایم و نقض همم باحتمت مرمبادرت
بتصفیه دل و خلوص آن پیش از آنکه خدای سبحانه و دو دل او فرصت عمل فوت گردد و گفته اند جدایی افکند میان بنده و اراده او با
مقلب القلوب تصرف کند در یک دل جا بجا خواهد در کشف الاسرار فرموده که علما دل را یابند ولکن کانه قالب اشارت بدانست و عرفا دل را
گم کنند یحول بین المرء و قلبه اشارت عبارت ازانست در بدایت از دل ناچار است و در نهایت دل حجاب دیدار است بیت زین پیش
همی دیدمش اندر دل خویش :. دل نیز حجاب بود برداشتم از پیش وانه و او را نیز بدانید که شما الیه تحشرون بسوی او محشور خواهید شد
و مجازات عمل شما خواهد شد فرموده واتقوا و بترسید فتنة از گناهی که اگر برسد عقوبت آن لا تصیبن الذین ظلموا نرسد بآنکسانیکه تصیبن
ستم کردند منکم خاصة از شما خاصه یعنی مخصوص بدیشان نبود بلکه عام باشد بظالم اثر آن فتنه برسد و آن بوقت افتراق کلمات
و ظهور بدعتها و مداهنه در امر معروف و نهی منکر و تکاسل در جهاد واعلموا ان الله و بدانید آنکه خدای چون عقوبت کند شدید
العقاب سخت عقوبت است بر کسی که ضرر ظلم و متعدی بغیر باشد واذکروا و یاد کنید ای مهاجران اذ انتم قلیل آنوقت که شما اندک بودید
مستضعفون بیچارگان فی الارض در زمین مکه پیش از هجرت تخافون میترسیدید ان یتخطفکم الناس از آنکه بربایند شما را کفار
قریش که بیم داشتند که اگر از مکه بیرون آیند مشرکان عرب شما را غارت کنند فاویکم پس جای داد شما را در مدینه وایدکم و قوت
کرد شما را بنصره بیاری دادن خود یا بظاهرت انصار و با امداد ملائکه در بدر ورزقکم و روزی داد شما را من الطیبات از غنایم
پاکیزه که برامم پیشین حلال نبود لعلکم تشکرون تا شما باید که سپاس داری کنید برین نعمتها امام ثعلبی رحمه الله فرموده که بعضی
صحابه سخنان از حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم می شنیدند در افشاء آن نیکوشیدند و منافقان بران اطلاع یافته
خبر مشرکان میرسانیدند حق سبحانه آیه فرستاد که یا ایها الذین امنوا ای کسانیکه ایمان آورده اید لا تخونوا الله والرسول خیانت
با خدا و رسول او در اظهار اسرار و قولی آنست که چون پیغامبر صلی الله علیه وسلم ابو لبابه را بوضع بحصار بنی قریظه فرستاده بود
و یهود بباب فرود آمدن از حصار با و مشاورت نمود که محمد با ما چه خواهد کرد اگر فرود آییم ابو لبابه با نگشت اشارت بحلق کرد

یعنی شما را خواهد

یعنی شما را خواهد کشت و فی الحال دانست که خیانت کرده از حصار بمسجد پیغامبر صلی الله علیه وسلم و آله وسلم آمد و خود را بر ستون مسجد بست تا وقتی که توبه
او رتم قبول یافته این آیه نازل گشت و گفته اند خیانت مکنید با خدای در تعطیل فرایضه و با رسول او در تقصیر سنت وتخونوا اماناتکم وخیانت مکنید در
امانتها میان یکدیگر دارید وانتم تعلمون و شما میدانید که وبال خیانت بیاراست تا شما سید که ضبط امانت بر شما واجبست واعلموا و بدانید که
انما اموالکم آنکه مالهای شما واولادکم و فرزندان شما فتنة محنتی اند از خدای که بدان شما را بیازماید یعنی بیازماید پس باید که دوستی مال و محبت فرزند
شما را بر وقوع بر اثم ندارد احمد انطاکی قدس سره فرموده که حق سبحانه مال و فرزندانرا فتنه گفت تا از فتنه بیکسو رویم و ما پیوسته آن فتنه را
زیاده میخواهیم ایا ذا بسد بیت جوان و پیر که در بند مال و فرزندند :. نه عاقلند که طفلان ناخردمندند وان الله و بدانید آنکه خدای عنده نزد
اوست اجر عظیم مزدی بزرگ پس بطلب آن سعی نمایید و جمع مال و حب ولد را بنمایید یا ایها الذین امنوا ای گروه باور دارندگان ان
تتقوا الله اگر بترسید از خدای و تقوی را شعار خود سازید یجعل لکم سازد برای شما یعنی بدهد شما را فرقانا نفرتی که بدان جدا شود
بر مبطل از محق یا بصیرتی در دلها شما که بدان فرق کنید میان حق و باطل یا جدایی میان شما و غیر شما از اهل ادیان یا نجاتی از محذورات
یا مخرجی از شبهات یا ظهوری که بدان مشهور گردید و صفت شما بهمه اطراف و در بحر الحقایق آورده که سبحانه بسبب تقوی اضافت کند
بر شما یا از سر جلال خود بفیضی کلی از انوار جمال خود تا فرق کند میان حدوث و قدم و بشناسید وجود و عدم و از سخنان حضرت شیخ
و منها بجان او چنان معلوم می شود که منتهی آنکه حق سبحانه و تعالی را وقایه گرفته باشد وصف او در صفات حق منهلک گشته بیت
گم شده چون سایه اندر آفتاب :. تا چو بوی گل در اجزای گلاب ویکفر عنکم و بپوشاند و در گذراند از شما سیئاتکم ویغفر لکم والله و خدای ذو الفضل
العظیم خداوند فضل بزرگ است آورده اند که چون اجازت هجرت شد و صحابه عزم جزم مدینه فرمودند جز ابوبکر و علی رضی الله عنهما
کسی در خدمت سید عالم صلی الله علیه وسلم نماند قریش ازین حال مترد شده بدار الندوه جمع آمدند و ابلیس بصورت شیخی نجدی بدان
جمع درآمد و در باب پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم استشاره نموده یکی گفت او را در خانه محبوس می باید ساخت و در خانه را مستحکم باید ساخت
تا از روزن آب و نان باید داد تا بمیرد این رای را نپسندید و گفت اگر اهل مدینه اسلام آورده اند و یاران وی بیشتر آنجا یافته و بوم ما نیز
بسیار نیز درین شهر اند همه اتفاق نموده با شما جنگ کنند و او را خلاصی دهند دیگری گفت او را ازین شهر بر دفع باید کرد تا هر جا خواهد
رود ابلیس گفت هر جا که میرود مردم فریفته میشوند جمعی را فریب میدهد و می آیند و با شما مقاتله میکنند ابو جهل گفت رای من آنست که از هر قبیله
از قریش و حلفاء ایشان یک کس را طلبیم تا باتفاق او را بکشند چون او در قبایل منتشر گردد بنو هاشم با تمام قبایل محاربه نتوانند
نمود بالضرورت بدیه راضی شوند ابلیس گفت رای اینست ابو جهل از هر قبیله کسی طلبید و مقرر شد در آن شب که حضرت را بقتل آرند جبرئیل علیه السلام
خبر آورد و آنحضرت علی را رضی الله عنه بر فراش خود بخوابانید و با صدیق رضی الله عنه بغار در رفت و حق سبحانه و پیغامبر خود در آن نعمت یاد
میدهد و میفرماید واذ یمکر بک و یاد کن آنرا که مکر کردند الذین کفروا آنانکه کافر شدند لیثبتوک تا حبس کنند ترا او یقتلوک یا بکشند
بشمشیرها مختلف او یخرجوک و یا بیرون کنند از مکه ویمکرون و ایشان بدی سگالند ویمکر الله و جزا میدهد خدای ایشانرا بر مکر ایشان
والله خیر الماکرین و خدای بهترین جزا دهنده کانست مکاران را و جزا آنست که مکر ایشانرا که بدیشان رد میکند و جایی که دیگر آنرا کنند که

می افکند چه هر که در راهی کسی چاهی کند خویشتن را او در ان چاه افکند آورده اند که نضر بن حارث لعنه الله بتجارت ببلاد فارس آمده
قصهٔ رستم و اسفندیار بخرید و بعرب ساخته بمکه برد و گفت اینک فسانه آوردم شیرین از فسانهای محمد که بر ما میخواند حق سبحانه از دعاء نضر خبر میدهد
که واذا تتلی و چون خوانده شود علیهم بر نضر و متابعان او ایاتنا اینها کتاب ما قالوا گویند سمعنا بدرستی که شنیدیم این کلام را لو نشاء
اگر خواهیم لقلنا هر اینه بگوییم مثل هذا مانند این و ان لاف و گزاف بود زیرا که حق سبحانه فرمود عرب را که فاتوا بمثله و ایشان عاجز آمدند
غرض ازین اظهار مکابره بود و عناد که میگفت من مثل این بگویم و دیگر گفت ان هذا نیست این الا اساطیر الاولین مگر قصها که منشیان نوشته اند
و من ازین قصص دارم و بعد از استماع این سخن حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که وای بر تو این کلام الله است و منزل من عنده است
نضر در مقابلهٔ این سخن دعا کرد چنانچه خبر میدهد و اذ قالوا اللهم و یاد کن آنرا که گفت نضر و متابعان او باتفاق بار خدایا ان
کان هذا اگر هست این قران هو الحق راست و درست و منزل من عندک از نزدیک تو فامطر علینا پس باران بر ما حجارة من السماء
سنگی از اسمان همچنانکه بر اصحاب فیل باریدی او ائتنا یا بیار بر ما بعذاب الیم عذابی مولم و مهلک غرض ازین دعا اظهار یقین ایشان
ایشان ببطلان قران و ما کان الله لیعذبهم و نیست خدای که عذاب کند ایشان را اگر چه بدعا میطلبند و استعجال میکنند و انت فیهم و
حال آنکه تو در میان ایشان و سنت الهی بران جاری شده که مستاصل نکرداند قومی را و پیغامبر ایشان باشد و حضور صاحب تو رحمت عالمیان
و ما کان الله معذبهم و نیست خدای عذاب کننده ایشان و هم یستغفرون و حال آنکه ایشان استغفار میکنند یعنی در میان ایشان جمعی اند
از مومنان یا بعرض که اگر استغفار ایشان ایمان نیست از مرتضی علی رضی الله عنه منقول است که در زمین دو امان بود یکی رفت و
دیگری باقیست آنکه رفت حضرت پیغامبر است صلی الله علیه و آله و سلم و انچه ماند استغفار است ای عزیز استغفار مانع ذنب است از
تدارک و ثبات بلکه موجب محو و زوال وی است پس غضب الهی نشود بلکه وسیلهٔ عفو و غفران گردد فاستغفروني اغفر لکم نظم
گفت حق کاو رنش از من میطلب ۞ کان طلب عفو را باشد سبب ۞ از پی زهر گناه ار بشنوی ۞ هست استغفار تو تریاق قوی
و ما لهم و چیست ایشان را وجه جای آنست ان لا یعذبهم الله آنکه خدای عذاب نکند ایشان را و هم یصدون و حال آنکه باز میدارند
رسول و مومنان را عن المسجد الحرام از مسجد حرام و از که بیرون میکنند و ما کانوا و نیستند ایشان اولیاءه متولیان او مسجد در قول
کفارات نحن ولاة الحرام و ما نشأ و صاحب اختیار حرمیم حق تعالی فرمود که ایشان با وجود شرک ولایت حرم را نشایند ان اولیاؤه
و نیستند سزاوار تولیهٔ مسجد حرام الا المتقون مگر پرهیزکاران از شرک و لکن اکثرهم و لیکن بیشتر ایشان لا یعلمون نمیدانند که ولایت
حق بنا نیست و بعضی میدانند و عناد میکنند و ما کان صلوتهم و نیست دعا مشرکان عند البیت نزدیک خانه خدا الا مکاء مگر صفیر زدن
و تصدیة و دست بر دست کردن بعضی کفاران بود که مردمان و زنان برهنه میکردند و صفیر زدند و دست بر هم میکرفتند و قولی
انست که وقتی که حضرت رسول صلی علیه و آله و سلم نماز میگزارد و ایشان برای تغلیط آنحضرت این عمل میکردند و بدین تقدیر مراد
از صلوة نمازی مامور باشد فذوقوا العذاب پس بچشید ای کافران عذاب را که قتل و اسیرانست در روز بدر و وقت و زجر در روز حشر
بما کنتم تکفرون بانچه هستید که کفر ورزیدید هم بعضی مفسران آورده اند که بعد از خروج مکه دعو غریمت بدر دوازده کس از اشراف عرب

مقرر کردند که هر یک

مقرر کردند که هر یکی از ایشان در روزی لشکر را طعام دهد پس هر یکی از ایشان ده شتر یا نه در روزی میکشتند حق سبحانه میفرماید که ان
الذین کفروا بدرستی که کافران یعنی مطعمان بدر ینفقون نفقه میکنند اموالهم خواستها خود را و شتر میخرند و میکشند و بکفار میدهند
لیصدوا تا باز دارند مردم را عن سبیل الله از راه خدای که متابعت رسولست و گفته اند ابو سفیان بعد از حرب بدر دو هزار عرب
بمزد گرفته برای جنگ احد سوی لشکری که بجو دمی آمدند یا از اصحاب آن کاروان که ابو سفیان کریزان بنده شود بضاعت ایشان که بچهل
هزار مثقال طلا بود خرج لشکر کردند و بحرب احد رفتند و این ایه نازل شد که مالها خود را خرج میکنند فسینفقونها پس زود باشد که تمام
نفقه میکنند مال خود را ثم تکون پس باشد که آن نفقه علیهم بر ایشان حسرة پشیمانی و غم چه مال رفته باشد و مقصود حاصل نشده ثم
یغلبون پس مغلوب گردند آخر کار یعنی در روز فتح مکه و این از دلایل اعجاز قرانست که خبر داد از چیزی قبل از وقوع آن والذین کفروا
و آنانکه ثابت باشند بر کفر الی جهنم بسوی دوزخ یحشرون رانده شوند لیمیز الخبیث و این مغلوب شدن برای آنست تا جدا کرده
جدای من الطیب تا پاک را که کافرانست از پاک که مومنانست و یجعل الخبیث و پاک کنند و با هم افکنند کافران بعضه علی بعض برخی بر برخی فیرکمه
جمیعا پس برهم جفسانند همه را فیجعله فی جهنم پس اردهمه را در دوزخ اولئک آن گروه خبیث یا مسافقان بدرستیهم الخاسرون ایشانند
زیانکاران در احوال باموال خود قل للذین کفروا بگو برای آنها که کافر اند چون ابو سفیان و اصحاب او ان ینتهوا و اگر باز ایستند از
کفر و عداوت رسول یغفر لهم آمرزیده شود مر ایشان ما قد سلف آنچه گذشته است سنة الاولین سنت الهی در پیشینیان که بر پیغامبران
لشکر کشیدند و باخر مستاصل گردند گویان ایشان نیز همین چشم دارند و قاتلوهم و کارزار کنید ای مومنان با اهل کفر حتی لا
تکون تا وقتی که نباشد فتنة شرک یعنی مشرک نماند از وثنی و اهل کتاب و یکون الدین کله و باشد همین دین خالص که توحید است
یا پرستش لله مر خدای را و بس فان انتهوا پس اگر باز ایستند از کفر یا از جنگ یا ایمان یا قبول جزیه فان الله پس بتحقیق که خدای
تعالی بما تعملون بانچه شما میکنید بصیر بیناست و ثواب آن عمل بادانش خواهد داد و ان تولوا و اگر اعراض کنند از قبول حق و از جواب
نه ایستند پاک مدارید فاعلموا ان الله پس بدانید آنکه خدای تعالی مولیکم ناصر و مددکار شماست نعم المولی نیک یار یست خدای که دوستان
خود را ضایع نگذارد و نعم النصیر و نیک یاری دهنده ایست که مومنانرا بر مشرکان غالب سازد واعلموا و بدانید مومنان انما
غنمتم که آنچه غنیمت گرفتید از کافران بقهر من شیء از هر چه اسم شی بران اطلاق توان کرد فان لله پس بدرستی که خدا را است خمسه پنج یکی
ان و للرسول و مر رسول را و لذی القربی و خویشان رسول را که بنی هاشم و بنی عبد المطلب اند والیتامی و یتیمان مسلمانان اگر فقیر باشند
والمساکین و درویشان محتاج را از اهل اسلام وابن السبیل و مسافران یک خمس به پنج قسم شده برای رسول الله صلی الله علیه و سلم
و چهار طایفهٔ مذکور مقرر است و حالا سهم رسول الله بمصالح مسلمانان صرف باید کرد یا بامام باید داد و یا بسهام رابعه منضم باید ساخت
و نزد امام اعظم رضی الله عنه بوفات پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم سهم ایشان و ذی القربی ساقط است و تمام ثلثه باقیه صرف کنند و
نزد مالک رضی الله عنه تقسیم آن مفوض برای امام است هر جا که اهم باشد صرف نماید و ابو العالیه و ربیعه رحمهما الله منتظر شد بر آنند
که خمس غنیمت را شش قسم باید کرد قسمی و پیغامبر را صلی الله علیه و سلم و چهار قسم و چهار طایفهٔ مذکور را و قسمی که نزد حق تعالی است

وان تعودوا نعد فقد مضت م

بعمارت خانه کعبه مبارک اعظمها الله و زخرف آن صرف باید نمود و محل مباحث تقسیم غنایم بر محاربان و غیر ایشان در کتب فقهیه است و بیان آن‌ند
ای مقاتلان که خمس غنایم برای خدا و رسول و طوایف مذکور است پس بدیشان تسلیم کنید و باقی با قسام اربعه باقیه قاعده [illegible] انند ان کنتم
اگر هستید که از روی تحقیق امنتم بالله ایمان آورده اید بخدای تعالی و ما انزلنا وانچه فرو فرستادیم یا از ایات ملایکه در فتح و نصرت
علی عبدنا بر بنده ما که محمد است علیه الصلوة والسلام یوم الفرقان روز بدر که جدا شدن حق از باطل در روز بود یوم التقی الجمعان
روزی که روی برروی آوردند گروه مسلمانان و کافران و آن روز جمعه بود هفدهم رمضان در سنه ثانیه از هجرت والله و خدای علی کل
شی بر همه چیزی قدیر تواناست لاجرم اندک را بر لشکر بسیار غالب ساخت اذ انتم یاد کنید آنرا که بودید بالعدوة الدنیا بکناره وادی
نزدیکتر بمدینه و آن ریگستانی بود که پای بر زمین فرو رفت و از آب دور نشستید وهم بالعدوة القصوی و ایشان که دشمنان بودند یعنی کفره بکناره
دورتر از مدینه و زمین ایشان محکم بود و بر آب قادر بودند والرکب اسفل منکم زیرتر از مکان شما سه فرسخ جای ایشان در بدر از راه منحرفشده بطرف
موقع غربی ساحل بودند ولو تواعدتم و اگر وعده قتال بودی میان شما و قریشیان که در وعده قصودی بودند شما از بسیاری مردم و
کثرت اسلحه ایشان خبر یافتند لاختلفتم هر اینه خلاف میکردید فی المیعاد در وعده خود از خوف ایشان چه شما اندک بودید بی سلاح و
ایشان بسیار متسلح ولکن ولیکن خدای جمع کرد میان شما و ایشان بی میعادی لیقضی الله تا حکم خدای با تمام سازد امرا کاری را که
کان مفعولا بود کاین در علم او [illegible] کرده شود و آن نصرت اولیا و قهر اعدا لیهلک برای آنکه تا هلاک شود من هلک
هر که هلاک می شود من بینة از حجتی روشن قایم و یحیی من حی و زنده شود هر که زنده است عن بینة از حجتی هویدا [illegible]
از ایات عظیمه هر که مشاهده نمود و اگر بمیرد و اگر میزید و را حجتی و عذری نیست ایراد از من نیست ایراد از من [illegible] وحی
اجمل کفر و اسلام یعنی صدور کفر و اسلام از ایشان بر حجتی واضحه است هر که کافر گردد بطلان او روشن است هر که بر اسلام ثابت
ماند حقیقت او مقرر و معین ان الله سمیع و بدرستی که خدای شنواست و اقوال مومن و کافر را علیم داناست باحوال ایشان در
[illegible] مذکور است که گوهر شب افروز عقل را هیچ [illegible] در حقه [illegible] دوستان می سازد [illegible] دشمنان [illegible] لیهلک
من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة یعنی بارقه [illegible] عقل از [illegible] عنایة توفیق لامع شود دوستان بدان [illegible] کردند اگر
این طرف [illegible] خذلان استبصار [illegible] دشمنان شود [illegible] نظم خنک آنکس که عقل
رهبر اوست ∴ هر دو عالم بطوع چاکر اوست ∴ عقل کان رهنمای حیله تست ∴ آن نه عقل کان عقیله تست ∴ نقلست که حضرت
پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم در آن شب که روز بدر بود در واقعه دید که لشکر قریش را در غایت قلت و ذلت اند تاویل فرمود که
غالب دشمنان مغلوب خواهند شد مومنان بعد از استماع این رویا و تعبیر آن بغایت مسرور و فرحناک شدند حق سبحانه تذکره
نعمت میفرماید یاد کن ای محمد اذ یریکهم چون که بنمود خدای ایشان را فی منامک در خواب تو قلیلا اندکی تا چون اصحاب را خبر دادی
دلیر شدند و بوعده نصرت منتظر گشتند ولو اریکهم و اگر خدای بتو نمودی ایشان را کثیرا بسیار خبر دادی لفشلتم هر اینه بد دل
میشدید ای اصحاب ولتنازعتم و هر اینه نزاع میکردید فی الامر در کار قتال که آیا حرب کنیم یا فرار نماییم ولکن الله سلم ولیکن

القصوی
والرکب

خدای سلامت داشت شما را از بددلی و تنازع از مضرت اعادی انه علیم بدرستی که او داناست بذات الصدور بانچه در سینها از جرأت
و بیم و جزع و تسلیم و اذ یریکموهم و آنرا یاد کنید ای صحابه که بنمود خدای دشمنان را بشما اذ التقیتم چون ملاقات کردید فی اعینکم در چشمهای شما
قلیلا اندکی تا دل شما قوی شود بر حرب ایشان حق سبحانه لشکر قریش را در دیده مسلمانان اندک گردانید برای مشیت ایشان و تصدیق
رویای حضرت آورده اند که ابن مسعود رضی الله عنهما در وقت التقاء صفین با کسی که در پهلوی او بود فرمود که اعادی هفتاد تن باشند
حالانکه ایشان پنجاه تن بوده و یقللکم و اندک گردانید شما را نیز فی اعینهم در چشمهای دشمنان تا دلیر شدند در کارزار شما و از آن حسابی بر نداشتند
تهیه اسباب جنگ کما ینبغی نکردند نقلست که ابوجهل گفت سلاح با ایشان جنگ مکنید بلکه بگیرید و دستها بر بندید چون بحرب مشغول شدند حق
سبحانه مومنان را در نظر مشرکان دو برابر ایشان نمود یرونهم مثلیهم رای العین بدین سبب دلشان شکسته و مبهوت شدند و شکست بر ایشان
افتاد و این صورت از عظایم ایاتست چه بصر اگر چه بسببی قلیل کثیر یا کثیر قلیل بیند تا این حد نتواند بود که قرب [illegible] صد تن را بیند
نه دیگر بیند نفر هزار و نهصد عدد هر اینه قدرت کامله ربانی باز داشت ابصار بعضی را علی ما هو علیه با وجود تساوی در شرط رویت لیقضی
الله امرا تا براند خدای حکمی که کان مفعولا هست بودنی در علم او والی الله و بسوی خدای ترجع الامور باز گردانیده شود کارها
یا ایها الذین امنوا ای گروه مومنان اذا لقیتم چون به بینید فئة گروهی را از کفار که قصد حرب کنند با شما فاثبتوا پس بایستید و از
مقاتله ایشان روی متابید واذکروا الله و یاد کنید خدای را کثیرا یاد کردنی بسیار بدل و زبان لعلکم تفلحون تا مگر باشند که شما ظفر یابید
بر اعدا گفته اند مراد از ذکر تکبیر است در وقت شمشیر زدن یا دعا بد بر کافران بدین وجه که اللهم اخذلهم اقطع دابرهم در این ایه تنبیه است
بر آنکه باید بنده را هیچ شغل از یاد خدای باز ندارد نظم تو بهر حالی که باشی روز و شب ∴ یک نفس غافل مباش از ذکر رب ∴ در خوشی
ذکر تو شکر نعمت است ∴ در بلاها التجا با حضرت است ∴ واطیعوا الله و فرمان برید خدای را و رسوله و فرستاده او را در امر جهاد و ثبات قدم
در معرکه قتال ولا تنازعوا و خلاف مکنید فتفشلوا که از مخالفت بد دل شوید وتذهب ریحکم و برود دولت و قوت شما ریح مستعار از دولت
دولت در تمشیت امور و نفاذ آن مشابه باد است در هبوب و نفاذ آن و گفته اند ع اذا هبت ریاحک فاغتنمها ∴ بعضی بر آنند که مراد باد حقیقی
چه نصرت نمی باشد الا بادی که حق سبحانه از جهت فتح فرستد از اریح للنصرت میگویند و در حدیث آمده که نصرت بالصبا واصبروا و شکیبایی
کنید در مقاتله ان الله بدرستی که خدای مع الصابرین با صابرانست در حفظ و نصرت ولا تکونوا و مباشید کالذین خرجوا مانند آنانکه بیرون آمدند
من دیارهم از سراها و منزلها خویش بطرا از روی سرکشی و فخر ورئاء الناس و برای نمایش خلق و آن اهل مکه که بحمایت کاروانی بیرون
آمدند و در راه خبر بدیشان رسید که کاروان بسلامت از بدر گذشت مردم عزم رجوع کردند ابوجهل گفت تا به بدر نشویم از آنکه [illegible] شرب خمر
اشتغال نماییم تا آوازه ابهت ما در اخبار عرب منتشر گردد و مردم از شجاعت و شوکت ما بحساب گیرند پس خدای تعالی مومنان را میفرماید
که شما از دیار خود چون کفار بیرون میایید که ایشان عجب مینمودند و ریا میکنند ویصدون و باز میدارند مردم را عن سبیل الله از دین
خدای والله بما یعملون و خدای بانچه ایشان میکنند محیط عالم است و جزای آن خواهد داد آورده اند که چون قریش از مکه بیرون
آمدند و بحوالی منزل بنی کنانه رسیدند بجهت کینه قدیمی که در میان ایشان بود اندیشناک شده خواستند که باز گردند ابلیس بصورت

سراقة بن مالک که مهتر کنانه بود برآمده با ایشان ملاقات نمود و گفت شما نیکو جاعتی میکنید ... و من ضامنم که از بنی کنانه ضرری بشما نرسد و من نیز طریق رفاقت رعایت میدارم پس ابلیس با جمعی از شیاطین همراه ایشان روی ببدر آوردند و حق سبحانه از این قصه خبر میدهد که اذ زین و یاد کنید آنگاه که بیاراست لهم الشیطان برای کافران دیو سرکش که ابلیس است اعمالهم عملهای ایشان در دشمنی پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حقایق سلمی فرموده که قوت ایشان بنظر ایشان درآورد تا اعتماد بدان کردند و قال و گفت ابلیس لا غالب لکم الیوم هیچ غلبه کننده نیست بر شما امروز من الناس از مردمان بجهت کثرت لشکر شما و آراستگی ایشان و انی جار لکم و من فریادرس و زنهار دهنده شما ام از قوم کنانه فلما تراءت الفئتان پس آنهنگام که بدیدند هر دو گروه یکدیگر را نکص بازگشت شیطان علی عقبیه بر دو پاشنه خود و آن عبارت از پشت گردانیدن بکرو حیله آورده اند که چون روز بدر ملایکه فرود آمدند ابلیس ایشانرا دیده روی بگریز نهاد و در آن محل دست او در دست حارث بن هشام بود حارث گفت ای سراقه در چنین حالی ما را فرو میگذاری ابلیس دست بر سینه زد قال گفت انی بریء من بیزارم منکم از شما انی اری بدرستی که من می بینم ما لا ترون آنچه شما نمی بینید یعنی فرشتگان را که مدد مومنان آمده اند انی اخاف الله بدرستی که میترسم از خدای ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که دروغ گفت آن دشمن خدا که ترسیدی کار او بیچارگی رسیدی بود والله و خدای شدید العقاب سخت عقوبت بر کسی که از وی نترسد نقلست که منهزمان بدر بعد از رجوع بمکه سراقه پیغام فرستادند که لشکر ما را تو منهزم ساختی سراقه سوگند یاد کرد که مرا خبر نیست شما و توقف نیافتم پس همه را معلوم شد که آن شیطان بوده که خود را در صورت سراقه نموده اذ یقول المنافقون آنرا نیز یاد کنید که چون گفتند منافقان مدینه والذین فی قلوبهم و آنکه در دلهای ایشان مرض تنگی و نفاق بود یعنی منافقان مکه یا مشرکان و اصح آنست که قومی از قریش اظهار اسلام کرده و با وجود قدرت بدولت هجرت سرافراز نگشتند در وقت خروج قریش ایشان بیرون آمدند و نیت ایشان آنکه هر لشکری که بیشتر باشند ایشان میل بدان نمایند چون بترک هجرت نافرمانی کرده بودند روز بدر شامت آن در ایشان رسید و قلت مومنان را مشاهده نمود و گفتند غر غره کرده است هؤلاء این گروه مومنان را دینهم دین ایشان که با وجود قلت و عدم عدت در برابری چنین لشکری آراسته آمده اند حق تعالی جواب ایشان فرموده و من یتوکل علی الله و هر که توکل بر خدای و کار خود با او گذارد فان الله پس بتحقیق که خدای عزیز غالبست متوکل را فرو نگذارد حکیم حکم کرده است که اهل توکل را یاری کند و لو تری و اگر ببینی ای محمد اذ یتوفی الذین کفروا الملیکة چون قبض میکردند ارواح آنانرا که کافر شدند فرشتگان که اعوان ملک الموت بودند در حرب بدر جمعی از منافقان مکه چون علی بن امیه و بنیه ابناء الحجاج آلی کشته گشتند. حق سبحانه فرمود که ای حبیب من اگر مشاهده میکردی که ملائکه بقبض روح ایشان در آن وقت یضربون میزدند عمودهای آتشین وجوههم بر رویهای ایشان و ادبارهم و بر پشتها و ذوقوا و میگفتند بچشید عذاب الحریق عذاب سوزان را که مقدمه عذاب دوزخ است اینه میدیدی امری منکر و کاری بس هول و دیگر ملائکه گفتند ذلک این ضرب یا عذاب بما قدمت ایدیکم بسبب آن عملهاست که از پیش فرستاده دستهای شما از معاصی و ترک ... و ان الله دیگر بسبب آنست که خدای لیس بظلام نیست ستم کننده للعبید مر بندگانرا که ایشانرا بی جرم میگیرد و تعذیب کند اعنی عدلست پس برای تسلیه حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله میگوید عادت مشرکان قریش با تو کدأب آل فرعون

همچون عادت

همچون عادة مشابهان فرعونست با حضرت موسی علیه السلام والذین من قبلهم و چون عادة آنها که پیش از فرعونیان بودند یعنی عاد و ثمود با پیغامبران ایشان و آن عادت چه بود کفروا بایات الله کافر شدند بنشانهای خدای تعالی یعنی بدلایل که بر توحید نمود نصب کرده بود بمعجزات انبیا فاخذهم الله بذنوبهم پس بگرفت خدای ایشانرا بر عقوبت کردن گناهان ایشان که کفر و تکذیب بود ان الله بدرستی که خدای قوی با قوت و قدرتست شدید العقاب سخت عقوبت بر منکران و مکذبان ذلک این گرفتن عقوبت ایشان بان الله بسبب آنست که خدای لم یک مغیرا نبود گرداننده و تبدیل دهنده نعمة انعمها نعمتی را که انعام کرده است علی قوم بر گروهی حتی یغیروا تا وقتی که آن گروه تغیر و تبدیل دهند ما بانفسهم آن حال را که در نفسهای ایشانست بحالی بدتر از آن تهدید قریش است که ایشان حال خود را که بت پرستی و مردم خواری بعداوت حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم و آله و تکذیب قرآن و استهزا بدان و ایذا و آزار مومنان بدتر ساختند و ان الله و بدرستی که خدای سمیع شنوا است سخن ناسزا گفتار منکرانرا علیم داناست عقاید باطله ایشان دیگر باره برای تاکید میفرماید که کافر قریش در تکذیب تو کدأب آل فرعون همچو صنیع قوم فرعونست والذین من قبلهم و آنانکه قبل از ایشان بودند کذبوا بایات ربهم تکذیب میکردند و آیات پروردگار خود فاهلکناهم پس هلاک کردیم ایشانرا بذنوبهم بگناهان ایشان با قریش تکذیب قرآن نمودند و ایشانرا در بدر بقتل مبتلا ساختیم و اغرقنا و غرقه کردانیدیم در دریای قلزم آل فرعون اتباع فرعون را و کل و هر گروهی از طاغیان و قتیلان قریش کانوا ظالمین بودند ستمکاران بر نفسهای خود بکفر و عصیان ان شر الدواب بدرستی که بدترین جنبندگان بر روی زمین عند الله نزدیک خدای تعالی الذین کفروا آنانند که راسخ شدند در کفر و معاندان قریش اند چون ابوجهل و عتبه و نضر و امثال ایشان یا مکابران یهود چون کعب بن اشرف و حی بن اخطب و اضراب ایشان فهم لا یؤمنون پس ایشان ایمان نمی آرند و دیگر بدترین دواب الذین عاهدت آنانند که عهد بسته با ایشان منهم از کفار و ایشان بنو قریظه بودند که پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم با وی معاهده فرموده بود ثم ینقضون پس می شکنند عهدهم عهد خود را فی کل مرة در هر باری عهد میکنند در تبیان آورده که بنی قریظه عهد کرده بودند که دشمنان رسول صلی الله علیه و آله و سلم یاری ننمایند روز بدر مشرکانرا بسلاح مددکاری نمودند بعد از آن گفتند فراموش کردیم و دیگر باره عهد بستند در حرب خندق با ابوسفیان اتفاق نموده عهد بشکستند و هم لا یتقون و ایشان پرهیز نمیکنند از نقض عهد یا نمیترسند از عقوبت غدر فاما تثقفنهم پس اگر دریابی ایشانرا فی الحرب در جنگ فشرد بهم پس پریشان گردان و متفرق ساز بسبب قتل کردن ایشانرا من خلفهم آنانرا که از پس ایشان قرار گرفته اند از اعدا شما یعنی چون بر ایشان ظفر یابی چندان بکش از ایشان هیبت تو آن کافران دیگر را از معامله تو برماند لعلهم باشد که آن پس ماندگان یذکرون پندگیرند و عبرت بدیشان برانند و اما تخافن و اگر بدانی و دریابی من قوم از گروهی که با تو عهد دارند خیانة نقض آن عهد بعلامتها که بر تو روشن شود فانبذ الیهم پس بینداز بسوی ایشان عهد ایشانرا یعنی اعلام کن و بگو پیش از قتال با ایشان که من عهد شما را برانداختم تا تو و ایشان باشید علی سواء برابر در علم بنقض ان الله بدرستی که خدای لا یحب الخائنین دوست نمیدارد خیانت کنندگانرا و نمی پسندد عمل ایشان ولا یحسبن الذین کفروا و مپندار ای محمد آنانرا که کافر شدند ایشانرا سبقوا پیشی گرفتند و از عذاب و از کشتگان بدر رهیدند یا شکنندگان عهد میفرماید که مپندار که عاجز گشتیم از عقوبت ایشان انهم لا یعجزون بدرستی که ایشان

عاجز کنند مارا از عذاب خود و حفص و لا تحسبن بغیبت میخوانند یعنی باید که کافران چنداندند که ما از تعذیب ایشان عاجزیم واعدوا و اماده سازند
موسنان لهم برای ناقضان عهد یا منهزمان بدرم ما استطعتم آنچه توانید من قوة از ساز و برگ حرب که لشکر بدان قوت میگیرند و عقبة بن عامر
رضی الله عنه میفرماید که شنیدیم از پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم که بر منبر فرمود الا ان القوة الرمی بعضی از علما گفته اند تخصیص رمی از کرد
برالکه تیر و کمان قوی ترین سلاحست شیخ ابو القاسم نصرابادی قدس سره میفرمود که درین ایه گفته اند رمی است یعنی هم چنین ان ارمی
بر سه گونه بر رمی ظاهر تیر و کمان و رمی باطن تیر آه صبحگاه بیت ای او آشنیم رو شیب قهران مه ۞ اوال ها بکویش کا بجاره ص بایست
ارکان خضوع و رمی سهام حظوظ از دل و توجه بحق و فراغت از ماسوی ابو علی رودباری رحمه الله فرموده که قوت اعتماد است بر حمایة
حق و واثق بودن بعنایت او بیت گر اعتماد تو بر اسباب لشکر است و سلاح ۞ و راست بر کرم دوست اعتماد فلاح ۞ و گفته اند قوت حصار
میفرماید که اماده سازند قلعها بجهت دفع کفار و من رباط الخیل و دیگر اماده کنید اسبان بسته ترهبون تا بترسانید به بدین استعداد عدو الله دشمن
خدای و عدوکم و دشمن خود را که کفار مکه اند و آخرین و دیگر بترسانید باسباب و سلاح کافران دیگر را من دونهم و کافران مکه لا تعلمونهم نمیدانند
ایشانرا و ایشان بقول مفسران یهود اند یا منافقان یا جن و پیشاپیش در مدارک آورده که گویند جن ... را میترسانند وما تنفقوا و آنچه
نفقه میکنید من شیء از چیزی که دارید فی سبیل الله در راه خدای یعنی ترتیب سلاح و نفقه است یوف الیکم تمام کرده خواهد شد بشما
جزاء آن وانتم لا تظلمون و ستم دیده نخواهید شد بنقصان ثواب وان جنحوا و اگر میل کنند مشرکان للسلم بصلح و استسلام فاجنح لها پس
تو هم میل کن بمصالحه و توکل علی الله و توکل کن بر خدای یعنی مترس از آنکه بمکر و حیله طرح صلح انداخته باشند انه هو السمیع بدرستی که
او خدای شنواست اقوال ایشانرا العلیم دانا بدروغ و راست ایشان اگر در سهام مکر باشند ترا نگاه دارد و وبال مکر بر ایشان نهاد چنانکه
فرمود وان یریدوا و اگر خواهند ان یخدعوک که فریبند ترا و بصلح از جنگ باز دارند فان حسبک الله پس بدرستی که بسنده است ترا خدای تعالی
هو الذی ایدک اوست آنکه قوت داد ترا بنصره بیاری کردن خود و بنشاندن ملایکه و بالمؤمنین و بهمه مؤمنان و اصح آنست که انصار والف
و پیوند افکند بدوستی بین قلوبهم میانه دلهاء ایشان یعنی اوس و خزرج که صد و بیست سال میان ایشان تعصب و ستیزه بوده همواره
بقتل و غارت ایشان اشتغال نموده اند حق تعالی ببرکت تو دلهای ایشانرا با یکدیگر الفت داد لو انفقت اگر خرج میکردی بجهت اصلاح احوال
ایشان ما فی الارض جمیعا همه آنچه در زمین است از مال و متاع ما الفت تألیف نمیداری و قادر نمی بودی بر الفت بین قلوبهم میان دلهاء
ایشان از غایة عداوت و نهایة کینه و ستیزه که با هم داشتند ولکن الله و لیکن خدای بحکمة بالغه خود الف بینهم ایقاع الفت کرد میان
ایشان انه عزیز بدرستی که او غالبست و غالبست هرچه خواهد کند حکیم داناست بحکمة آنچه میکند یا ایها النبی ای پیغامبر حسبک الله بسنده است
ترا خدای و من اتبعک و آنکه پیروی تو کرده اند من المؤمنین از گروید کان این ایه در غزوه بدر قبل از قتال نازل شده برای تقویت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورده بودند چون فاروق شرف اسلام دریافت و عدد اربعین تمام شد این آیه نازل گشت و ابن
عباس رضی الله عنه فرمود که سبب نزول آیه اسلام فاروق است رضی الله تعالی عنه و برین تقدیر آیه مکی باشد یا ایها النبی ای رفیع القدر
حرض المؤمنین تحریض کن مؤمنان را یعنی برانگیز و گرم ساز ایشانرا علی القتال بکارزار کردن با کفار ان یکن منکم اگر باشد از شما

عشرون

عشرون بیست تن صابرون صبر کنندگان در معرکه قتال یغلبوا مائتین غالب شوند بر دویست نفر از مشرکان شرط بمعنی امر است یعنی باید که
یکی از شما در مقابله ده تن از دشمنان شکیبایی ورزند و فرار نکنند وان یکن منکم و اگر باشند از شما مائة صد تن یغلبوا الفا غالب شوند بر
بر هزار تن من الذین کفروا از آنانکه کافر شدند و این غالبیت شما بر ایشان بانهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یفقهون گروهی اند که
نمیدانند خدای و روز قیامت نشناسند لاجرم از نجات و درجات غافل مانده در زمان مقاتله قوت ثبات و شکیبایی مومنان از
مقاتله یکی با ده اندیشناک شدند و بر ایشان گران آمد حق سبحانه حکم این آیه را منسوخ گردانید فرمود که الان اکنون که این حکم شما را گران
بار ساخت خفف الله سبک گردانید خدای عنکم از شما و علم ان فیکم ضعیفا و انکه در شما سستی هست یعنی ضعف بدن فان یکن منکم پس
اگر باشند از شما مائة صابرة صد تن شکیبایی یغلبوا مائتین غالب میشوند بر دویست تن این شرط نیز بمعنی امر است یعنی از شما باید که
مقابله دو تن صبر کند و نگریزد وان یکن منکم و اگر بود از شما الف هزار کس یغلبوا الفین غالب شوند بر دو هزار باذن الله بامر خدای و یاری
او والله مع الصابرین و خدای با صابرانست باعانت و مددکاری پس هر که صبر کند ظفر یابد الصبر مظنة الظفر نظم صبر و ظفر هر دو دوستان
قدیم اند ۞ صبر کن ای دل که بعد از آن ظفر آید ۞ از چمن صبر رخ مشابکه روزی ۞ باغ شود سبز و شاخ گل بر آید ۞ آورده اند که روز
بدر هفتاد تن اسیر شدند و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در باب ایشان با اکابر اصحاب مشاورت کرده اند از قوم مهاجر صدیق
رضی الله عنه گفت اکابر و اصاغر این قوم اقارب و عشایر تواند اگر هر یک بقدر طاقت و استطاعت فدای بدهند باشند که روزی بدولت
هدایت برسند و حال امد و مسلمانان زیاده شود و فاروق رضی الله عنه گفت یا رسول الله ایشان ائمه کفره همه را بفرمای گردن زنند و
بحمد الله که حق تعالی ترا از فدا مستغنی گردانیده و از گروه انصار عبد الله رواحه و اصح آنست که سعد بن معاذ فرمود که اشارت کن
تا این اشرار اشرار را تیغ ببوزیم حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بقول صدیق میل نموده فدیه مقرر شد حق سبحانه آیه فرستاد که
ما کان نسزد و نشاید لنبی ان یکون مر پیغامبری را که باشد له اسری او را اسیران که از ایشان فدا گیرد حتی یثخن تا آنگاه که بسیار کشته شوند
از ایشان فی الارض در زمین چه این صورت سبب قلت و ذلت کفار و موجب عزت اسلام ظهور شوکت ابرار است تریدون میخواهید شما
عرض الدنیا خواسته دنیا که عرضی سریع الزوال است والله و خدای یرید الاخرة میخواهند برای شما ثواب آخرت که بهشت و نعمتهای آن است
والله عزیز و خدای غالبست دوستان را بر دشمنان غلبه دهد حکیم داناست بر آنچه بر بندگان کند لولا کتاب اگر نه حکمی و فرمانی من الله از خدای
سبق پیشی گرفته است در لوح محفوظ مکتوب گشته که بی نهی صریح عقوبت نکند یا اباحت ... یا اهل بدر را نفرماید یا غنایم بر شما حلال
سازد لمسکم هر آینه میرسید بشما فیما اخذتم در آنچه فرا گرفتید از فدا عذاب عظیم عذابی بزرگ در روایة آمده است که حضرت رسول
صلی الله علیه و سلم فرمود که اگر عذاب فرود آمدی غیر عمر و سعد معاذ از آن نجات نیافتندی زیرا که این هر دو بقتل کفار راضی بودند باخذ فدا
و صحابه بعد از نزول این آیه از غنایم بدر دست باز کشیدند آیه آمد که فکلوا پس بخورید مما غنمتم از آنچه غنیمت گرفتید و فدیه از جمله آن است
حلالا طیبا خوردنی پاک و حلال واتقوا الله و بترسید از خدای در مخالفت او ان الله بدرستی که خدای غفور آمرزنده است عفو
کردن گناه شما رحیم مهربانست که غنیمت بر شما حلال کرد و بر امم دیگر حرام بود و در اسباب آمده که حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم عباس را

که از جملهٔ اسیران بود فدای خود و دو برادرزادهٔ او عقیل بن ابو طالب و نوفل بن حارث و خلیفهٔ او عتبة بن جحدم تکلیف کرد عباس گفت ای
محمد روا میداری که عم تو گدائی کند از درویشی و از درویشی خویش و بیگانگان دست بیرون کند من این همه مال از کجا آرم حضرت رسالت صلی الله علیه
وآله وسلم فرمود که کجا اند آن بدرهای زر که بوقت خروج از مکه بام فضل دادی و چنین و چنین سخنان گفتی عباس گفت ای محمد من این سخنان نهفته
گفته بودم ترا که خبر کرد فرمود که آفریدگار من پیغام فرستاد عباس گفت گواه باش که بوحدانیت حق و رسالت تو گواهی میدهم پس فدای خود
و سه کس دیگر بداد و آیه آمد که یا ایها النبی ای پیغامبر قل بگو لمن فی ایدیکم مر آنکسانرا که در دست شما اند من الاسری از اسیران ان یعلم الله که
داند خدای و ببیند فی قلوبکم در دلهای شما خیرا نیکوی از ایمان و اخلاص یؤتکم بدهد شما را خیرا بهتر مما اخذ منکم از آنچه فرو گرفته اند از شما یعنی
زری که برای فدا داده اید ویغفر لکم و بیامرزد شما را والله غفور و خدای بیامرزنده است گناهی که در وقت شرک واقع شده رحیم مهربانست
که شما را توفیق اسلام داده آورده اند که عباس رضی الله عنه گفت که خدای تعالی مرا دو وعده داده بود یکی آنکه بهتر از آنکه از من گرفته اند بمن دهد
وعده وفا کرد حالا بیست بنده دارم که هر یک برای من بیست هزار دینار تجارت میکنند و سقایت زمزم نیز بمن داد که از همهٔ اموال عرب دوستر
دارم و دوم وعدهٔ مغفرتست امید دارم که بدان نیز وفا فرماید و مرا بیامرزد چه در وعدهٔ کریم خلاف نیست بیت خلاف وعده محال است
کز کریم آید ... لئیم اگر نکند وعده را وفا شاید وان یریدوا و اگر خواهند اسیران که مسلمان شده اند خیانتک خیانت کردن با تو بنقض
عهد بازگشتن از دین فقد خانوا الله پس بدرستی که خیانت کردند با خدای من قبل پیش ازین بکفر فامکن منهم پس خدای توانائی داد ترا
برای ایشان یا در روز بدر است از تو گرفتار شدند بعد ازین نیز ممکن است که ترا ممکن گرداند والله علیم و خدای داناست بحال بندگان
حکیم حکم کننده بر احوال ایشان ان الذین امنوا بدرستی که آنانکه ایمان آورده اند وهاجروا و هجرت کردند بدوستی خدای و رسول از
وطنهای خویش وجاهدوا و جهاد کردند باموالهم بمالهای خود که در سلاح و نفقهٔ محتاجان صرف نمایند وانفسهم و بنفسهای خویش مباشر قتال
شدند فی سبیل الله در راه خدای و ایشان قوم مهاجرند والذین اووا و آنانکه جای دادند مهاجران را ونصروا و نصرت کردند حضرت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم و آن گروه انصاری اند اولئک بعضهم آن گروه بعضی از ایشان اولیاء بعض دوستان برخی دیگر و متولی در
میراث در مبداء کار حکم بود که مهاجر و انصار بسبب هجرت و نصرت از یکدیگر میراث گیرند والذین امنوا و آنانکه ایمان آوردند ولم
یهاجروا تا وقتی که هجرت کنند وان استنصروکم پس بر شما واجبست یاری کردن ایشان الا علی قوم مگر بر گروهی که مشرکان باشند
بینکم وبینهم میان شما و ایشان میثاق عهدی و پیمانی والله بما تعملون و خدای بآنچه شما میکنید از وفا و عهد و نقض آن بصیر بیناست
والذین کفروا و آنانکه کافر شدند بعضهم برخی از آن اولیاء بعض دوستان برخی دیگراند در معاونت و مظاهرت الا تفعلوه
گر نکنید آنرا که فرمودم از پیوستگی با یکدیگر از تعاون و دوستی تکن فتنة حاصل شود فتنه و چه فتنه فی الارض در زمین وفساد
کبیر و فسادی بزرگ در دین معنی اگر مومنان دوست یکدیگر نباشند و هم از یاری نکنند مهم ایمان روی بخمول نهد و اهل کفر ظهور کنند
و فساد و فتنه ازین بزرگتر نتواند بود و چون از تعاون و توارث مهاجر و انصار خبر داد بر ترک آن تهدید فرمود دیگر باره از اهل
هجرت و نصرت ایشان خبر میدهد میفرماید والذین امنوا و آنانکه گرویدند بخدای و رسول وهاجروا و هجرت نمودند وجاهدوا و جهاد

ما لکم من ولایتهم من شیء حتی یهاجروا

کردند فی سبیل الله

کردند فی سبیل الله در راه رضای خدای والذین اووا و آنانکه بعد از تصدیق و تسلیم جای دادند اهل هجرت را ونصروا و یاری کردند و
بیغامبر را در قتال مشرکان اولئک آن گروه هم المومنون ایشانند مومنان حقا براستی لهم و ایشانراست مغفرة آمرزشی از خدای ورزق
کریم و روزی کریم و روزی نیکوی بی رنج و بی منت والذین امنوا و آنانکه ایمان آوردند من بعد از پس صلح حدیبیه وهاجروا و هجرت کردند چون
ابو بصیر و ابو جندل و غیر ایشان وجاهدوا و جهاد کردند معکم با شما یعنی مدد شما شدند فاولئک پس آن گروه منکم از جملهٔ شمااند یعنی لاحقان
با سابقان یکی اند در ایمان و هجرت و جهاد واولوا الارحام بعضهم و خداوند خویشیها یعنی اقربا اولی ببعض برخی از ایشان فی کتاب الله در کتاب
سزاوارترین بعضی در میراث که فرمود انه الله در حکم خدای یا در لوح محفوظ این آیه ناسخ توارث آن جماعتست که بسبب نصرت و هجرت میراث
بگرفتند ان الله بدرستی که خدای بکل شیء بهمه چیزها از مواریث یا حکمة در اعتبار نسبت هجرت و نصرت اولا و اعتبار رحم و قرابت ثانیا علیم
داناست کسی را بران چون و چرا نرسد حدیث نه در افعال او چگونه و چند سورة التوبة مدنیة مایة تسع و
عشرون آیة و این سوره براة و فاضحه و محرره و مقشقشه و سورة العذاب نیز خوانند و ترک تسمیه در وی بجهت آنست که بسم الله سبب امانست
و این سوره برای دفع امان نازل شده و گفته اند صحابه رضی الله عنهم اختلاف کرده اند در آنکه انفال و توبه یک سوره اند که متمم سبع طوال باشند یا دو
سوره پس فرجه میان سورتین گذاشتند و بسم الله ننوشتند و هر دو سوره را قرینتین گفتند و در جامع اسباب نزول از ایشان فقیه ابو اللیث
رحمه الله نقل میکنند که نقاش [illegible] بتبعه از ذی النورین رضی الله عنه روایت کرده اند که کاتب خاتمهٔ یسالونک عن الانفال و فاتحهٔ براءت منی
الله من بودم حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم میان این دو سوره املاء تسمیه نفرمود آورده اند که چون این سوره نازل شد حضرت رسول
صلی الله علیه وآله وسلم سی یا چهل آیه از اول سوره بصدیق داده او را امیر حاج ساخت و فرمود که بر اهل موسم بخواند و بعد از رفتن
ابو بکر علی مرتضی را طلب فرموده و بر ناقهٔ عضبا سوار ساخته از عقب ابو بکر رضی الله عنه فرستاده او که آیات را گرفته خود اداء کند
و چون ازین حال پرسیدند جواب داد که جبرئیل بمن داد و گفت اداء پیغام نکند مگر تو یا کسی که از تو باشد پس علی رضی الله عنه با ابو بکر لاحق شد
در روز ترویه ابو بکر رضی الله عنه خطبه خواند و مردمانرا تعلیم مناسک فرمود و روز نحر علی رضی الله عنه نزد عقبهٔ جمره آیتها را با اهل
موسم خوانده براءة این بیزاریست من الله از خدای ورسوله و از فرستادهٔ او الی الذین عاهدتم بسوی آنانکه پیمان بسته اند با ایشان
من المشرکین از شرک آرندگان آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با بعضی از مشرکان عرب عهد بسته بود قومی را تا وقتی که معین
همه ایشان غیر بنی کنانه عهد بشکستند حق سبحانه این آیه فرستاد که مضمونش برائتست بفسخ عقد و نقض عهد مشرکان یعنی چون ایشان
عهد خدا و رسول بشکستند رسول نیز بفرمان خداوند عهد کرده بر ایشان و حکم شد که ای سید بگو ایشانرا فسیحوا پس سیر کنید فی الارض
در زمین یعنی بیائید و بروید ایمن از تعرض مسلمانان اربعة اشهر چهار ماه از روز عید نحر که تبلیغ آیاتست تا دهم ربیع الآخر و قولی آنست که آیه در اول
شوال فرود آمده پس مدت تا آخر محرمست امام ثعلبی رحمه الله آورده که اجل معاهدان که نقض عهد کرده بودند از چهار ماه کمتر بود و از آن
برخی بیشتر آنانرا که اجل ایشان کمتر بود مهلت داد چهار ماه تا در کار خود فکری کنند و آنانرا که بیشتر بود چهار ماه اختصار کردم تا
هم خود نیز بنمایند و آنانرا که عهد شکسته بودند بود و ایشانرا تا انقضاء مدت ایشان امان داد و آنکسان عهد را نگه داشتند واعلموا

و بدانید انکم انکه شما غیر معجزی الله نه اید که عاجز کنندگان خدا باشید از عذاب خودم چند شما را مهلت داد وان الله و این را نیز بدانید که
خدای مخزی الکافرین رسوا کننده کافرانست در دنیا بکشتن و در عقبی بسوختن واذان و اعلام و اگاه ساختن است من الله ورسوله از خدای
و رسول او الی الناس بسوی عرب یوم الحج الاکبر روز حج بزرگ یعنی عید نحر که تمام حج و معظم افعال که چون طواف و نحر و حلق … درو است
یا اکبر باعتبار ان بود که اعیاد اهل کتاب موافق افتاده بود یا انروز یا در انروز عز مسلمانان و خواری کافران ظاهر شد … بود
اعلام کرامت ان الله انکه خدای بری بیزار است من المشرکین از مشرکان و عهود ایشان ورسوله و پیغامبر او نیز بیزار است فان تبتم
پس اگر باز گردید از کفر و غدر فهو پس ان باز گشت خیر لکم بهتر باشد شما را از اقامت وان تولیتم و اگر باز گردید از توبه و ترک کفر نکنید فاعلموا
انکم پس بدانید انکه شما غیر معجزی الله نه عاجز کنندگان خدایید یعنی نتوانید که از وی بگریزید یا او را بستیزید وبشر الذین امنوا و بجای
بشارت بیم کن کافران را بعذاب الیم بعذابی دردناک در اخرت و چون حکم عهد عهود ناکثان فرمود در باب بنی ضمره و بنی کنانه که در حدیبیه
کرده بودند و نقض عهد نموده میگوید الا الذین لیکن انانکه عاهدتم عهد کردید با ایشان من المشرکین از شرک اورندگان ثم لم ینقصوکم
پس ایشان کم نکردند چیزی از عهدهای شما یعنی نشکستند پیمان شما را ولم یظاهروا و یاری و هم پشتی نکردند علیکم بر قتال شما احدا یکی از
دشمنان شما فاتموا الیهم عهدهم پس تمام کنید بسوی ایشان عهد ایشانرا الی مدتهم تا مدتی که مقرر شده ایشانرا چون ناکثان بر چهار ماه
پس مهلت مدهید ان الله بدرستی که خدای یحب المتقین دوست میدارد متقیانرا و از جمله تقوی وفاء عهد است و اتمام شرایط
ان شیخ نصرابادی فرموده که متقی را چهار نشان است حفظ الحدود و بذل المجهود و القناعة بالموجود و برین وجه توجه یافته است نظم
متقی را بود چهار نشان ∴ حفظ احکام شرع اول ان ∴ ثانیا الجد در رسی باشد ∴ بر فقیران و بیکسان باشد ∴ عهد را باد وفا کنند
پیوند ∴ هرچه باشد بدان شود خورسند ∴ و چون حکم معاهدان مشرک مبین باشد در باب مشرکان غیر معاهد میفرماید فاذا انسلخ پس
چون بگذرد الاشهر الحرم ماهها حرام یعنی بیستم ذو الحجه و تمام محرم و قولی انست که در آیت ایشان معاهدان نازل شده و اشهر حرم چهار ماه که گذشت
و حرم باعتبار تغلیب گفت ذی الحجه و محرم درست باالکه حرام بود درین چهار ماه تعرض کفار معاهد و بقولی از زمان نزول سوره گیرند نه از وقت
تبلیغ انقضاء مدت بعد از اصلاح ماهها حرامست یعنی ذی القعده و ذی الحجه و محرم و … بهر تقدیر چون این ماهها منقضی گردد فاقتلوا المشرکین
پس بکشید مشرکانرا که عهد نکرده اند با ایشان یا انکه عهد شما را شکستند حیث وجدتموهم و بگیرید با اسیر ایشانرا باسیری واحصروهم و باز دارید ایشانرا
از طواف مسجد الحرام واقعدوا لهم و بنشینید برای ایشان کل مرصد هر ممری یعنی ببسته کردانید بر ایشان راهها تا متفرق نشوند در بلاد
و قوم فان تابوا پس اگر باز گردند از کفر با ایمان واقاموا الصلوة و بپای دارند نماز را واتوا الزکوة و بدهند اموال زکوة خود را اموال و اذین
هر دو عمل دلیل تصدیق ایشان روشن شود فخلوا سبیلهم پس خالی کنید راه ایشانرا یعنی دست بدارید از ایشان و راه دهید تا هر جا خواهند بروند
ان الله غفور بدرستی که خدای امرزنده است گناهان گذشته ایشانرا رحیم مهربانست بدادن ثواب بی حساب بدیشان وان
احد و اگر یکی من المشرکین از مشرکان که تعرض ایشان می باید کرد بعد از انقضاء اشهر حرام استجارک زنهار خواهد از تو فاجره پس امان باز
او را زنهار ده حتی یسمع تا بشنود کلام الله سخن خدا را که قرانست ثم ابلغه پس اگر اسلام نیارد برسان او را مامنه بخانه او که موضع

امن اوست و بعد از

امن اوست و بعد از ان با او مقاتله نمای ذلک این امان دادن بانهم بسبب انست که ایشانرا قوم لایعلمون گروهی اند که نمیدانند خدا را
و سخن او نشنوده اند پس امان باید تا بشنوند و دران تدبر و تفکر نمایند کیف یکون چگونه باشد استفهام بمعنی انکار و استبعاد است
یعنی نیست چگونه تواند للمشرکین عهد مشرکانرا عهدی عند الله نزدیک خدای وعند رسوله و نزدیک رسول او و بعد از ظهور اسلام
متباینند میان حق و باطل الا الذین عاهدتم مگر انانرا که عهد بسته اید با ایشان یعنی بنی ضمره و بنی کنانه که حضرت رسالت صلی الله علیه
واله و سلم عهد بسته بود با ایشان عند المسجد الحرام نزدیک مسجد حرام یعنی در حدیبیه که قریبست بمکه معظم فما استقاموا پس مادام که ایشان
استقامت ورزند بر عهد لکم برای شما فاستقیموا لهم پس شما مستقیم باشید بر پیمان خود برای ایشان ان الله یحب المتقین بدرستی که دوست
میدارد خدای پرهیزکارانرا که بر عهد و پیمان استقامت نمایند کیف چگونه باشند بر عهد مشرکان وان یظهروا علیکم و حال انست که اگر ایشان
ظفر یابند بر شما لا یرقبوا فیکم نگاه دارند در باب شما الا حق قرابتی ولا ذمة و نه وفای عهدی یرضونکم خشنود میگردانند شما را بافواههم
بزبانهای خویش یعنی وعده میدهند با یمان و طاعت با سخنان شیرین میگویند یعنی دل ایشان با زبان یکی نیست وتابی قلوبهم واکثرهم و بیشتری از ایشان
فاسقون بیرون از دایره فرمان بازگشتند از قبول ایمان و اندکی از ایشان بسبب بی نامی از نقض عهد تحرز مینمایند اشتروا بایات الله
بدل کردند بقران ثمنا قلیلا چیزی که بها اندک دارد از متاع دنیا ابوسفیان بعضی از مشرکان را بطبع طعام دنیا کرده برای قتال
اهل ایمان جمع کرد ایشانرا اکنده … ان بوده و بطمع افتاده در صدد قتل مسلمانان امدند فصدوا پس اعراض کردند عن سبیله از
راه خدای یا باز داشتند مردم را از راه حج خانه خدای انهم بدرستی که ایشان ساء ما کانوا یعملون بد کاری است که میکنند قولی انست که
مراد ازین قوم یهود اند که عهد پیغامبر را علیه السلام شکستند و ایات توریت را باندک چیزی فروختند و مردم را از متابعت دین اسلام منع می
کردند لا یرقبون نگاه نمیدارند یهود یا ناقضان عهد فی مومن در شان هیچ مومنی الا فرمان ما سوی کنند ولا ذمة واولئک کروه هم
المعتدون ایشانند از حد گذرندگان در شرارة و طغیان فان تابوا پس اگر باز گردند از کفر واقاموا الصلوة و بپای دارند نماز واتوا الزکوة
و بدهند زکوة را فاخوانکم پس ایشان برادران شما اند فی الدین در دین اسلام ایشانرا است انچه شما بود و بر ایشانست انچه بر شما باشد ونفصل
الایات و بپای میکنند ایتها لقوم یعلمون برای گروهی که فهم کنند و دران تفکر نمایند وان نکثوا و اگر بشکنند مشرکان ایمانهم سوگندها
و پیمانها خود را من بعد عهدهم پس از انکه عهد کنند وطعنوا و طعن زنند فی دینکم در دین شما و عیب جویند در احکام اسلام فقاتلوا
پس بکشید ائمة الکفر پیشوایان کفر و سرداران اهل شرک را انهم لا ایمان لهم بدرستی که ایشانرا عهد و پیمان نیست در حقیقه
که اگر پیمان ایشان درست بودی نشکستندی بدان راه نیافتی پس مقاتله کنند با ایشان لعلهم ینتهون شاید که ایشان باز ایستند از شرک یا
از طعن در دین الا تقاتلون ایا کارزار نمیکنید قوما نکثوا با گروهی که شکستند ایمانهم پیمانهای که با شما بسته بودند در حدیبیه و
یکی از عهدی امنا نو پیغامبر صلی الله علیه وسلم و قریش ان بود که حلفا دیکدیکر بر نجایند و بر قتال ایشان با یکدیگر مظاهره نکنند
قریش بنی بکر را که حلفا رسول صلی الله علیه واله وسلم بودند جنگ کردند یا مراد از ناکثین عهد یهودی بنی قرایظ اند که در روز
احزاب ابوسفیان قوم او را مددکاری کردند وهموا و قصد کردند مشرکان باخراج الرسول به بیرون کردن رسول صلی الله علیه

و آله و سلم از مکه و مبادرت نمودند در اراده و چنانچه گذشت در لباب آورده که قریش در حدیبیه قصد کردند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
جهت ادای عمره بمکه راه دهند و قبل از اتمام ارکان ازاو شدند جهت استخفاف از مکه اش اخراج کنند و بقول ثانی که مراد یهود اند قصد
اخراج آنحضرت نمودند از مدینه وهم بدؤکم و حال آنکه ایشان ابتدا کردند نقض عهد اول مرة اول بار اتخشونهم آیا شما میترسید از نبی
و کارزار با ایشان فالله احق پس خدای سزاوارتر است ان تخشوه بآنکه بترسید از عقاب وی در ترک قتال کفار پس بحرب ایشان
اشتغال کنید ان کنتم مؤمنین اگر هستید باور دارندگان بعقوبة الهی بترک بادیه قاتلوهم کارزار کنید با مشرکان یعذبهم الله تا خدای
عذاب کند ایشان را بایدیکم بدستهای شما یعنی بشمشیرهای شما مقتول شوند ویخزهم و رسوا سازد بمقهوریه و مغلوبیة وینصرکم علیهم و نصرت
شما بر ایشان ویشف و شفا بخشد صدور قوم مؤمنین سینهای گروهی از مؤمنان یعنی بنو خزاعه با جمعی از یمن که بمکه آمده که اسلام آورده
بودند و از مشرکان ایذاء بسیار یافته و چون شکایة بعرض حضرت رسالت صلعم رسانیده بوعد موعود بودند که ابشروا فان الفرج
قریب ویذهب و ببرد خدای بنصرت شما بر کفار و غیظ قلوبهم اندوه دلها آنانکه بواسطه آزار کفار ملول بودند ویتوب الله و توبه دهد
خدای و باز گردد بفضل خود علی من یشاء بر هر که خواهد حق سبحانه درین آیه خبر داد از توبه بعضی کفار و آن واقع شد چنانچه توانی
شمرد ابن عباس رض گفت ما بعمارت مسجد الحرام قیام مینمایم و خانه کعبه را تعظیم کردیم و حاجیان را شربت میدهیم و اسیران را
از بند برهانیم این آیه نازل شد که ابو سفیان و عکرمه بن ابی جهل و سهیل بن عمرو و غیر ایشان ایمان آورده اند والله علیم و خدای داناست
بتوبه بعضی حکیم حکم کننده است بقبول توبه ام حسبتم آیا بنداشتید ای مؤمنان که قتال کفار را کاره بودید و گفته اند خطاب با منافقان است
میفرماید که بنداشتید ان تترکوا آنکه شما را بگذارند برین که هستید ولما یعلم الله و نه پیدا کرد خدای الذین جاهدوا آنان را که جهاد کنند منکم
از شما در راه وی ولم یتخذوا و فرا نگیرند من دون الله بجز خدای تعالی ولا رسوله و پیغامبر فرستاده او ولا المؤمنین و بجز دوستان مؤمنان
ولیجة دوستی خاصی که اسرار کند با وی یعنی شما را بمجرد دعوی ایمان دست باز نخواهند داشت و خدای از شما جهاد و عدم دوستی
با مشرکان نادیده والله خبیر و خدای داناست بما تعملون بآنکه شما میکنید و غرض شما از عملها وی را معلوم است آورده اند که چون
عباس رضی الله اسیر شد مسلمانان وی را به کفر و قطع رحم سرزنش کردند عباس جواب داد که ساوی ما میگوئید و از محاسن ما یاد نمیکنید و
علی کرم الله وجهه فرمود که شما را چه چیز است که آنرا از جمله محاسن توان شمرد عباس رضی الله عنه گفت ما بعمارت مسجد الحرام قیام می
نمائیم و خانه کعبه را تعظیم میکنیم و حاجیان را شربت میدهیم و اسیران را از بند رها میدهیم این آیه نازل شد که عمارت مسجد روا نیست ما کان
نسزد و روا نباشد للمشرکین و مشرکان را ان یعمروا آنکه عمارت کنند مساجد الله مسجدهای خدای را و گفته اند که مسجد الحرام بلفظ جمع یاد
کرد زیراکه قبله مساجد است که عامر جمیع مساجد باشد مشرکان را عمارت مسجد روا نیست شاهدین در حالتی که گواهان باشند علی انفسهم بر
نفسهای خویش بالکفر بکفران که سجود اصنامست با تکذیب سید انام علیه الصلوة والسلام یعنی نشاید جمع کردن میان دو امر متنافی
که عمارت متعبدات و عبادت غیر او اولئک آن گروه مشرکان حبطت تباه و باطل شده است بسبب شرک اعمالهم عملهای ایشان
که بدون منفعت از عمارت مسجد و سقایه حج وفی النار و در آتش دوزخ هم خالدون ایشان جاویدانند بسبب کفر انما یعمر

جز این نیست که عمارت کنند مساجد الله مسجدها خدا را من آمن بالله آنکسی که بگرویده باشند بخدای و ایمان بخدای تمام نیست الا با ایمان برسول
وی والیوم الآخر و بروز باز پسین و اقاموا الصلوة و بپای داشته باشند نماز را و آتوا الزکوة و داده باشند زکوة ولم یخش و نترسیده باشند
از هیچ در دین الا الله مگر از خدای فعسی اولئک پس امید است آن گروه شاید ان یکونوا آنکه باشند من المهتدین از راه یافتگان بطریق نجاة ایراد این کلمه
بصیغه جهة قطع طمع مشرکانست یعنی آن گروه که جامع اند و کمالات علمیه ابرار است میان لعل و عسی پس حال آنکه بی اهتدی کل الوجوه
نکه اهتدا خواهد بود بیت جای که شیر و دان در معرض عتاب اند ✿ روباه شیرانان الجاه تا باشند ✿ و دیگر منع مومنانست از غره
باعمال خویش و بران اعتماد نمودن که هر که بعمل مغرور است از فیض ازل مهجور است بیت جبانی غره بعلم و عمل که شد ابلیس ✿ بدین سبب
ز در بارگاه عزت دور ✿ آورده اند که بعضی از اهل حرم در جاهلیت زوار حجاج را بنبیذ یا عسل و سویق میدادند و در زمان آنحضرت
صلوات الله و سلامه علیه آن منصب بعباس رضی الله عنه تعلق داشت و متصدی عمارت مسجد الحرام شیبه ابن طلحه حجی بود روزی این هر دو با مرتضی
علی کرم الله وجهه بنظام در آمده عباس بسقایه و شیبه بعمارات مباهات مینمودند و مرتضی رضی الله عنه باسلام و جهاد مفتخر بود حق سبحانه بتصدیق
امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه آیه فرستاد که اجعلتم آیا میدارد سقایة الحاج اهل سقایه حاجیان را و عمارة المسجد الحرام و اهل
عمارت مسجد حرام کمن آمن همچون آنکسی که ایمان آورده است بالله بخدای والیوم الآخر و بروز آخر وجاهد و جهاد کرده است با مشرکان
فی سبیل الله در راه خدای لا یستوون برابر نیستند این دو قوم عند الله نزدیک خدای والله لا یهدی و خدای راه نمینماید بمقصود
القوم الظالمین گروه مشرکان را که بشرک بر خود ستم کردند الذین آمنوا آنانکه بگرویدند بخدای و بآنچه آمده است از نزدیک خدای وهاجروا و هجرت
کردند از دیار خود وجاهدوا و جهاد کردند با مشرکان فی سبیل الله در راه خدای باموالهم ببذل اموال خود بر مجاهدت و تهیه اسباب قتال
ایشان وانفسهم و درباختن نفسها خود در معارک حرب اعظم درجة بزرگتر اند از روی درجه یعنی بلند ترند عند الله نزدیک خدای از اهل
سقایة الحاج و عمارت مسجد الحرام کنند و جامع این صفات نباشند واولئک و آن گروه که مستجمع کمالات اند هم الفائزون ایشانند ظفر یابندگان
بامانی دو جهان یبشرهم مژده میدهد ایشان را ربهم پروردگار ایشان برحمة منه برحمتی فایض از بر ایشان ورضوان و خشنودی کامل
از ایشان وجنات و بوستانها آنچنانی که لهم فیها وایشان را باشند در آن بوستانها ابدا همیشه تاکید خلود است تا تحمل بر مدت طویل نفرمایند ان
الله بدرستی که خدای عنده نزدیک اوست اجر عظیم مزدی بزرگ که نعیم دنیا در جنب او حقیر نماید و هر چه نعمت بهتر از رحمت و رضوان و نعیم
جنان خواهد بود در کشف الاسرار فرموده که رحمت برای عاصیان و رضوان برای مطیعان و جنت برای کافه مومنان رحمت را
تقدیم کرد تا اهل عصیان رقم ناامیدی بر صفحات احوال خود نکشند که هر چند گناه عظیم تر رحمت از آن عظیم تر است بیت که نابوده گردد
ز شمار ✿ عفوت افزون تر از گناه همه ✿ قطره ابر رحمت تو بس است ✿ شستن نامه سیاه همه ✿ آورده اند که چون حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم بهجرت اجازت یافت بعضی از صحابه بنشاط تمام بطرف مدینه مسارعت مینموده اند و ترک خان و مان را بر محبت زن و فرزند
و مصاحبت خویش و پیوند ترجیح میفرمودند و جمعی دیگر را اقربا و عیال و اطفال سوگند داده بزاری تمام سکون و آرام در منزل و مقام
التماس میکردند و ایشان را جنت پیوند و شفقت بر زن و فرزند مانع هجرت میشد این آیه نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای

ای کسانیکه ایمان آورده اید لا تتخذوا فرا مگیرید آباءکم پدران خود را واخوانکم و برادران خود را اولیاء دوستان یعنی این گروه را بدوستی مگیرید
ان استحبوا الکفر اگر برگزینند ایشان کفر را علی الایمان بر ایمان او شما را از هجرت باز دارند ومن یتولهم منکم ایشانرا دوست دارد یعنی این
عمل از ایشان بپسندد فاولئک پس آن گروه دوستدارندگان هم الظالمون ایشانند ستمکاران که دوستی را در غیر محل وضع کرده اند چه دوستی
با مومنان باید و با مشرکان نشاید چون این آیه فرود آمد متخلفان از هجرت گفتند که حالا در میان قبایل و عشایر خودیم و بمعاملات و تجارات اشتغال
نموده اوقات میگذرانیم چون عزیمت هجرت کنیم بضرورت قطع پدر و فرزند باید کرد و تجارت از دست برود و ما بیکس و بی مال مانیم دیگر
آیه آمد قل بگو ای محمد مردمان هجرت را که ان کان اگر هست آباءکم پدران شما و ابناءکم و فرزندان شما و اخوانکم و برادران شما و ازواجکم
و زنان شما و عشیرتکم و خویشان شما و اموال ن اقترفتموها و مالها که کسب کرده اید و تجارة تخشون و بازرگانی که میترسید کسادها از ناروائی
آن و مساکن و مسکنها که ترضونها می پسندید آنرا احب الیکم دوستتر بسوی شما یعنی اینها که مذکور شد بدوستی اختیار
کنید بطبیع دوست میدارید من الله و رسوله از خدای و رسول خدای و جهاد فی سبیله و جهاد کردن در راه او فتربصوا پس انتظار برید
چشم دارید حتی یاتی الله تا بیارد خدای بامره عقوبت خود را عاجلا و اجلا والله و خدای لا یهدی توفیق هدایت ندهد القوم الفاسقین
گروه بیرون رفتگان را از حد فرمان درین آیه تهدید عظیم و توبیخ بزرگست و قول بیشتر ائمه تفسیر راجع است باینکه ازین آیه رایحه نا امید
استشمام میتوان نمود چه اغلب مردم الا ماشاء الله درین مقام اند که دین خود را از اموال و ازواج و عشایر و مساکن در دست نهاده اند
و حظوظ دنیوی را بر آن اختیار میکنند ای عزیز مرد باید که ابراهیم وار روی از آن کرده بکوه بگرداند فانه عدو لی الا رب العالمین مال را
بذل جهان و فرزند را قصد قربان و خود را فدای آتش سوزان کند تا در دوستی دعوی صادق باشد بیت از آنکه ترا شناخت جانرا چکند
فرزند و عیال و خان و مان را چکند ∴ حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم فرموده است که لا یومن احدکم حتی اکون احب الیه من
والده و ولده والناس اجمعین از حضرت شیخ الاسلام قدس سره منقول است که احمد بن یحیی دمشقی روزی پیش پدر و مادر نشسته
قصه قربان کردن اسمعیل علیه السلام از قرآن بر ایشان میخواند گفت ای احمد از پیش ما برخیز و برو تا ترا در کار خدا کرده ایم احمد برخاست دولت
الهی اکنون چو تو نذر ادم روی بکعبه نهاد بعد از انکه بیست و چهار موذن ایستاده بود قصد زیارت والدین کرد چون بدمشق رسید بدر
سرای خود آمده صفقه را بجنبانید مادر آواز داد که من علی الباب گفت انا احمد اینک مادر گفت پیش ازین ما را فرزندی بود او را در
کار خدا کردیم احمد و محمود را با ما چکار نظم ما هرچه داشتیم فدا یتو کرده ایم ∴ جانرا اسیر بند بجوا یتو کرده ایم ∴ ما کرده ایم ترک خود و
هر دو کون نیز ∴ وینها که کرده ایم برای تو کرده ایم لقد نصرکم الله و بدرستی که خدای یاری کرد شما را ای مومنان فی مواطن کثیرة
در موطنها بسیار یعنی مواضع حرب و معارک کارزار چون دو بند و حرب بنی نظیر روز احزاب و صلح حدیبیه و حرب خیبر و فتح
قرآن و یوم حنین در موطن حنین و آن وادیست میان مکه و طایف که بیان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم در آن موضع با
لشکر هوازن و ثقیف محاربه فرموده و آن چنان بود که بعد از فتح مکه این دو قبیله متفق شد قصد مسلمانان نمودند و خبر بحضرت
رسیده و دوازده یا شانزده هزار مرد متوجه ایشان شد ایشان چهار هزار مرد بودند یکی از اصحاب گفت لن نغلب الیوم من

قلت امروز

قلت امروز از قلت لشکر مغلوب نخواهیم شد بحضرت رسالت پناهی اعجاب نموده و این سخن بحضرت رسیده بپسندیدند بسبب این عجب در اول حال شکست
بر لشکر اسلام آمد پس حق سبحانه این قصه را در اول حال شکست بر لشکر اسلام آمد پس حق سبحانه این قصه را یاد مومنان میدهد که شما را یاری
دادیم چنین اذ اعجبتکم چون بشگفت آورد شما را کثرتکم بسیاری مردم شما را فلم تغن عنکم پس دفع نکرد از شما آن کثرت هیچ
شیئا چیزی را از صولت دشمن وضاقت و تنگ شد علیکم الارض بر شما زمین آن وادی بما رحبت با فراخی و گشادگی که داشت ثم ولیتم پس
پس پشت بر دشمن کردید و بر گشتید از حرب مدبرین در حالتی که هزیمت کنندگان بودید آورده اند که تمامی لشکر منهزم گشتند شدند و با حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و سلم چهار تن بماندند علی و عباس و ابو سفیان بن الحارث و عبد الله ابن مسعود رضی الله عنهم و حضرت در آن روز
بر استری سوار بود چون دوستان هزیمت کردند و دشمنان بتمامی روی بحضرت آوردند ایشان استر خود را نهیب میدادند و روی
بر دشمن حمله میفرمودند و میگفتند انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب و عباس و ابو سفیان رکاب و لجام استر را گرفته نمیگذاشتند که آنحضرت
بمیان در آید و ازین صورت بر کمال شجاعت سید عالم علیه الصلوة والسلام استدلال میتوان نمود که در چنان روز بر استری که در موکب
حرب کر و فری ندارد سوار شده و بی مددکار متوجه حرب کفار گشته بسبب خود را اظهار میفرمود القصه چون عباس رضی الله عنه آنحضرت را
نگذاشت که محاربه نماید حضرت فرمود که اصحاب را ندا کن عباس مردی بلند آواز بود ندا کرد که یا عباد الله یا رسول الله یا اصحاب الشجرة
یا اصحاب سورة البقره مردم بآواز عباس باز گشتند و جمعی که عدد ایشان بصد نمیرسید بملازمت حضرت پیوسته بعد برای حمله کفار
شدند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که الان حمی الوطیس و بتلاوت دعاء موسی علیه السلام که بروز فلق بحر خوانده بود که اللهم لک الحمد
والیک المشتکی و انت المستعان ملهم شده از استر فرود آمد همچنان سواره مشتی خاک و سنگ ریزه از زمین برداشت یا از یاران
طلبید و گفت شاهت الوجوه و بر طرف کفار ریخت و فرمود که انهزموا و رب محمد بقدرت ربانی هیچکس نماند از اعادی الا که چشم و دهان
او از خاک و سنگ ریزه پر شد و شکست بر دشمن افتاده دلها مومنان آرام پذیرفت کما قال الله تعالی ثم انزل الله پس فرو فرستاد
خدای سکینته رحمت خود را سکون و آرام قلوب علی رسوله بر فرستاده خود تا تنها داعیه حرب نمود و از کثرت اعدا اندیشه نفرمود
و علی المومنین و بر مومنان تا بندا عباس باز گشتند رضی الله عنه و انزل جنودا و فرستاد لشکرها که بچشم خود لم تروها ندیدید شما ایشانرا که
میدیدند و اینها ملایکه بودند با جامهای سفید و عمامها سرخ علامت بین الکتفین گذاشته بر اسبان ابلق سوار شده و عدد ایشان پنج هزار
یا هشت هزار بودند یا شانزده هزار و عذب الذین کفروا و عذاب کرد خدای آنانرا که کافر بودند یا آنکه بسیار از ایشان کشته شده
و شش هزار اولاد و اهل ایشان بوده گرفتند و بیست و چهار هزار رقبه نفر و زیاده از چهل هزار گوسفند غنیمت بدست آمد و ذلک و آن
واقع شد جزاء الکافرین پاداش ناگرویدگانست ثم یتوب الله پس توبه میدهد خدای و فضل میکند من بعد ذلک از پس
این جنگ بتوفیق و اسلام علی من یشاء بر هر که خواهد از ایشان یعنی منهزمان و از جنگ حنین و آن چنان بود که بعضی از هوازن و
ثقیف بعد از واقع حنین بملازمت سید عالم علیه الصلوة والسلام آمده بشرف اسلام مشرف گشتند والله غفور و خدای آمرزنده است
گناه توبه کننده را رحیم مهربانست که بعد از توبه مواخذه نکند یا ایها الذین آمنوا ای گروه باوردارندگان انما المشرکون نجس

بنگر که مشرکان پلیدند بسبب خبث باطن و ناپاکی عقیدت یا بسبب آنکه از نجاسات نمی‌پرهیزند یا از جنابت غسل نمیکنند و ابن عباس رضی الله
عنه فرموده که نجس العین‌اند مانند کلاب فلا یقربوا پس باید که نزدیک نشوند المسجد الحرام بمسجد حرام که محیط بیت الحرام است بعد عامهم هذا پس ازین
سال گذشته برای نزول این سنه تاسعه بود از هجرت تا سال حجة الوداع که سنه عاشر بوده امام اعظم رحمه الله گفته که مراد منع کفار است از
حج و عمره نه از در آمدن بمسجد حرام و دیگران از ایشان حنبل و امام مالک رحمهما الله علیه منع میفرمایند از دخول همه مساجد قیاس بر مسجد الحرام
و امام شافعی رحمه الله همین از دخول مسجد حرام نهی میکند خاصه و ان خفتم و اگر میترسیدای اهل مکه عیلة از درویشی بسبب منع ایشان
و اد آنست که جمعی از کفار در موسم بجهت خرید و فروخت اطعمه و البسه می آوردند حق سبحانه میفرماید که ایشانرا از دخول حرم منع کنید و اگر ازین
میترسید که انقطاع تجارات ایشان سبک عیش نشوید فسوف یغنیکم الله پس زود باشد که خدای توانگر سازد شما را من فضله از فضل و رحمت خود
ان شاء اگر خواهد و انجاز این وعده فرمود بآنکه باران فرستاد و خرمی که بلده بود از بلاد یمن مسلمان شدند و هر سال آنچه در بابت از طعامی
که بمکه میبردند یا آنکه اصناف مردم را از اقطار زمین متوجه حرم ساخت تا بانواع تجارات الخایر و ند ان الله علیم بدرستی که خدای داناست
باحوال بندگان حکیم حکم کننده است بتحقیق آمال ایشان اگر ببندد دری در بندد دری دیگر بگشاید نظم کمان مدار اگر ضایعم تو بگذاری ∴ که صانعم
نگذارد مسبب الاسباب ∴ بروی من در احسان اگر تو در بندی ∴ دری دگر بگشاید مفتح الابواب ∴ بعد از ذکر مقاتله وثنی بمجادله کتابی
اومیکند و میفرماید قاتلوا بکشید ای مومنان و کارزار کنید الذین با آنانکه لا یومنون بالله ایمان ندارند بخدای یعنی یهود که تشبیه قایلند
و نصاری که تثلیث را معتقدند ولا بالیوم الآخر و نمیگروند بروز قیامت یهود گویند که در بهشت اکل و شرب نخواهد بود و نصاری معاد
روح اثبات میکنند پس ایمان ایشان بروز آخر چنان باید باشد ولا یحرمون و حرام نمیدانند و نمیرانند ما حرم الله آنچه حرام کرده است خدای
از خمر و خنزیر و رسوله و آنچه حرام کرده است از رسول و یعنی محرم نمیدانند آنچه حرمت آن بکتاب و سنت ثابت شده است ولا یدینون
و نمی‌پذیرند دین الحق دینی حق را که اسلام است من الذین اوتوا الکتاب از آنانکه داده شده‌اند کتاب را یعنی توریت و انجیل بدیشان عطا کرده‌ام
بیان الذین لا یومنون است که میفرماید که با اهل کتاب مقاتله کنید حتی یعطوا الجزیة تا وقتی که بدهند جزیه یعنی آنچه از خراج نسبت بهر کسی از ایشان
مقرر شود بدهند عن ید از دست خود وهم صاغرون و حال آنکه ایشان خوار شدگان باشند یعنی جزیه بدست خود آرند و نشینند تا وقتی که
تسلیم کنند یا جزیه از ایشان بر سبیل جهد بگیرند و گردن ایشانرا بسیلی فرو کوبند مفهوم آیه مقتضی تخصیص جزیات با اهل کتاب و مجوس را چون
شبهه کتابست ملحق اند با اهل کتابین و امام شافعی رحمه الله گفته که از غیر کتابی جزیه نگیرند و امام اعظم رحمه الله فرموده که از مشرکان بگیرند
غیر از مشرکان عرب که حکم ایشان با تیغ است یا اسلام و امام رحمه الله گوید از همه کفار بگیرند مگر مرتد که حکم او قتل است وقالت الیهود
عزیر ابن الله و گفتند جهودان که عزیر پسر خداست تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا باید دانست که عزیر بن سرخیا از نسل یعقوب علیهما
السلام از جد دست سبط لاوی و بچهارده پشت بهرون بن عمران علیه السلام میرسد و محل قصه او آنست که چون حق سبحانه بختنصر را بر بنی
اسرائیل گماشت مصاحف توریت را بسوخت و بیت المقدس را منهدم ساخت و هر که توریت میدانست همه را بکشت و باقی برده گرفت
و عزیر از جمله اسیران بود و توریت میخواند اما چون خورد سال بود از خواندن وی حسابی نگرفتند و او بعد از مدتی از قید ایشان

خلاصی یافته چون

خلاصی یافته روی به بیت المقدس نهاد حق تعالی در اثنای طریق در قریه سایر آباد بمیرانید و بعد از صد سال او را زنده گردانید چنانچه در سوره گذشت
و چون عزیر بمیان قوم آمد تصدیق نمودند و او را بخواندن و نوشتن توریة امتحان کردند و در تفسیر امام ثعلبی رحمه الله مذکور است که پنج قلم
بر اصابع دست راست وی ببستند و بهر انگشت کتابت توریة میکرد از ظهر القلب تا باتمام رسید دیگر باره شبهه کردند که چون کسی توریت خوانده
داند در میان ما نیست چه دانیم که این توریت با نوری از میان ایشان گفت که من از پدر خود شنیدم که او از پدر خود شنیده بود که من در
واقعه بختنصر توریت را در ظرفی مضبوط ساخته در فلان شکاف کوه نهاده‌ام جمعی بآنجا رفتند و توریت را بر داشته بجمع آوردند و با نچه
عزیر علیه السلام نوشته مقابله نمودند یک حرف تفاوت نداشت گفتند حق سبحانه توریت را بعد از صد سال در دل عزیر پیدا نکرده بسبب
آنکه او پسر اوست پس معتمدان یهود بدین قول قایل شده و گویند بعضی از یهود مدینه در زمان عظیم ایشان حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله و سلم این سخن گفتند وقالت النصاری و گفتند ترسایان المسیح ابن الله عیسی پسر خداست و این نیز سخن جمعی است از ایشان که وجود فرزند
بی وجود مستحیل تصور دیدند تا آنکه از زنده ابرا اکمه و ابرص و احیای موتی مشاهده نموده بدین بدعت اقدام کردند ذلک آنچه مذکور شد
قولهم گفتن ایشانست افترا میکنند یا سخنیست که هیکله بر زبان میرانند و حقیقتی ندارد یضاهون مشابه میسازند سخن خود را قول الذین
کفروا با سخن آنانکه کافر شدند من قبل پیش از ایشان یعنی بت‌پرستان که گفتند که ملایکه دختران خدایند یا بعضی از کفار عرب که حق سبحانه را
ابو اللات و ابو العزی میخواندند قاتلهم الله لعنت کرد خدای بر ایشان انی یوفکون چگونه بر گردانیده میشوند از راه حق بسوی باطل
استفهام بطریق تعجب است اتخذوا فرا گرفتند یهود و نصاری احبارهم علماء خود را ارباباً خدایان من دون الله بجز از خدای یعنی
فرمان ایشان در تحریم و تحلیل چنانچه فرمان خدای باید برد یا سجده میکنند ایشانرا والمسیح ابن مریم و عیسی بن مریم را نیز بخدای
میگیرند وما امروا و حال آنکه عیسی و رهبان فرموده نشدند یا فرا گیرندگان ایشان بخدای مامور نیستند در همه کتابها الا لیعبدوا مگر
آنکه فرمان بودند بپرستند الهاً واحداً یک خدای که در چه اینست لا اله هیچ معبودی نیست الا هو مگر او سبحانه پاکست عما یشرکون
از آنچه باری و انباز میگیرند یریدون میخواهند جهودان و ترسایان ان یطفئوا آنکه فرو نشانند نور الله نور خدای را که قرآنست یا نبوت
محمد علیه الصلوة و السلام یا حجج روشن بر تقدس و تنزه او از زن و فرزند بافواههم بباد دهنهای خویش یا بتکذیبی که بر زبان رانند و
یأبی الله و نمیخواهد خدای و نپسندد الا ان یتم مگر آنکه تمام گرداند نوره دین روشن خود را باعلام توحید ولو کره الکافرون و اگر چه کافر
باشند انرا کافران و درین معنی گفته‌اند شعر یرید الجاحدون لیطفوا ∴ ویأبی الله الا ان یتمه ∴ چراغی را که ایزد بر فروزد ∴
کسی کش تف کند ریشش بسوزد ∴ پس چون انمام نور میکند و میفرماید هو الذی اوست آن خداوندی که بفضل شامل خود ارسل فرستاد
رسوله فرستادهٔ خود را که محمد است صلی الله علیه و آله و سلم بالهدی با قرآن که محض هدایت است و دین الحق و بدینی درست که اسلام است
و ارسال بواسطهٔ آن بود لیظهره تا ظاهر و غالب گرداند دین خود را علی الدین کله بر همه دینها و منسوخ سازد احکام آنرا و آن بعد از نزول
عیسی خواهد که بروی زمین جز دین اسلام نماند ولو کره المشرکون و اگر چه کراهت آرند مشرکان و این صورت را یا ایها الذین امنوا ای
آنکسانی که ایمان آورده‌اند ان کثیراً بدرستی که بسیاری من الاحبار و الرهبان از علما و زهاد یهود و نصاری لیأکلون هر آینه که میخورند

اموال الناس مالها، مردمان را بالباطل برشوت در حکم ویصدون وباز میدارند خلق عن سبیل الله از دین خدای یعنی منع میکنند
از دخول در اسلام والذین وانانکه از اهل کتاب و غیر ایشان که از روی حرص و بخل یکنزون الذهب گنج مینهند زر را والفضة ونقره را
ولا ینفقونها ونفقه نمیکنند گنجها را فی سبیل الله در راه خدای یعنی زکوة نمیدهند چه در خبر آمده که با ادای زکوة فلیس بکنز الجه زکوة او داده
گنج نیست یعنی گنجی که بران وعیدی مترتب باشد دو عیدانست که فرمود که فبشرهم پس بشارت ده که گنج نهندکان زکوة یا ندهند را بعذاب
الیم بعذابی دردناک یوم یحمی روزی که گرم کرده شود یعنی برافروزند آتش را علیها بران گنجها فی نار جهنم در آتش دوزخ فتکوی پس
داغ کرده شود بها بدان دینارها و درمها، سوزان جباههم پیشانیها، ایشان که در وقت دیدن فقران گره بران زده اند وجنوبهم وپهلوهای
ایشان که اهل فقر را نفی کردند وظهورهم وپشتها، ایشان که بر درویشان گردانیده اند وگفته اند اشرف اعضاء ظاهر را این سه عضو اند
که اشتمال بر اعضاء رسیسه که دماغ و دل و جگر است دارند این هرسه را در روز معذب سازند وگویند هذا ما کنزتم اینست گنج که نهاده
بودند لانفسکم برای منفعهای نفس خود امروز سبب نقصان شما اند فذوقوا پس بچشید رااز الله ماکنتم تکنزون وبا نچه بود دیدکه ذخیره میکرد
ذخیره که مال بران متفرع باشد اعمال صالحات در امالی امام ظهیر الدین ولواجی مذکور است که اگر دیگران خزینه مال کنند تو خزینه اعمال
کن واگر دیگران کنوز اعراض فانیه بودمو را سرار یافته جوی بیت یکدرم کان دهی بدرویشی ♦ بهتر از گنجها نهد خواست ♦ ذالجه
داری تمتع بر داد کسی دگرت جون عباد و متعبدان اهل کتاب دایر بر سال قمری وسال شمسی است وسال
شمسی سیصد وشصت وپنج روز وربع روزی باشد تقوی را وسال قمری سیصد وپنجاه وچهار روز وکسری پس در هر سه سال
ایشان سیزده ماه می باشد وعدد سنه در حکم خدای دوازده است پس حق سبحانه بناء اکثر اعمال اهل اسلام بر شهور قمری نهاده
احکام صوم وحج وزکوة وعدت وغیران بدان مرتبط ساخت ودر بیان عدد آن فرمود ان عدة الشهور بدرستی که شمار ماهها که بسند است
عند الله نزدیک خدای اثنا عشر شهرا دوازده ماه است فی کتاب الله در کتاب در لوح محفوظ یا در حکم و نوشته شده است خدای این
حکم را یوم خلق السموات والارض روزی که بیافرید آسمان وزمین را منها ازین دوازده ماه اربعة حرم چهار ماه حرام است سه
در هم پیوسته ذی القعده و ذی الحجه ومحرم ویکی منفرد است ذلک الدین القیم اینست حساب درست در شمار ماهها فلا تظلموا پس ستم مکنید
فیهن درین چهار ماه انفسکم بر نفسها، خود بار تکاب محرمات ومسک حرمات این اوقات جمهور علما برانند که حرمت مقاتله درین ماهها
منسوخ است ومراد از ظلم مباشرت معاصی است یا ترک قتال مقاتلات از اهل شرک اگر چه در همه اشهر ترک معاصی لازم است اما تخصیص
نمود این چهار ماه را بجهت رفع گناه درین ماهها مشابه است بگناه در حرم یا در حال احرام وقاتلوا المشرکین وکارزار کنید با مشرکان
کافة باهمه ایشان در اشهر حرم و غیر آن کما یقاتلونکم کافة چنانچه همه ایشان با شما کارزار میکنند واعلموا ان الله وبدانید
که خدای مع المتقین با پرهیزکارانست بنصرت وحفظ آورده اند که طباع اهل جاهلیت جاهلیت بقتل وغارت تا بلی
شده بود ودر ماهها، حرام قتال میکردند وچون سه ماه متصل حرام بود دلتنگ آمده گفتند که ما سه ماه در پی تاراج وغارت تحمل
نداریم پس قلمس کنانی صورتی جاهلیت ودر موسم ندا کرد یا معشر العرب خدای شما درین سال محرم را حلال کرداند وحرمت او را تاخیر

کرد باه سفر و دمان

کرد باه سفر و دمان قول او را قبول نمودند باز سال دیگر منادی فرمود که خدای درین سال محرم را حرام ساخت وصفر را حلال کرد
وگاه بودی که در اثنا، محاربات ایشان ماه حرام نوشیدی حرمت او را تاخیر کردندی بماهی بعد از آن او را حلال داشتندی ودر سالی چهار
ماه حرام میداشتند اما اختصاص اشهر حرام را فرو گذاشته مجرد عدد را اعتبار کردندی واین عمل را نسی میگفتند حق سبحانه فرمود که انما النسی
جز این نیست که تاخیر حرمت ماهی بماهی دیگر زیادة فی الکفر افزونیست در کفر زیرا که تحلیل ما حرم الله وتحریم ما احل الله کفری دیگر است کفر با کفر
ایشان انضمام می باید یضل گمراه میکرداند وحفص یضل بصیغه مجهول میخواند یعنی گمراه کردانیده می شود به بدین عمل الذین کفروا حرام می داند
نسی را عاما در سالی دیگر وهمان ماه را که حلال کرده بودند بر حرمت او میگذارند ودر ان سال که تحلیل ماه حرام کرده اند تحریم ماه حلال میکنند
لیواطئوا تا موافق سازند وتمام سازکنند عدة ما حرم الله شمار آنرا که خدای حرام کرده چه گفته شد که ایشان اشهر حرام را چهار میداشتند فیحلوا
پس حلال میکنند برای موافقت عدد ما حرم الله آنچه خدای حرام کرده است نه واعات وقت زین لهم آراسته گردانیده شده است برای
ایشان یعنی شیطان بیاراسته است در دل ایشان سوء اعمالهم بدی کردارهای ایشان را والله وخدای لا یهدی القوم الکافرین توفیق دار
و هدایت نمیدهد گروه ناگرویدکان را در تنبیه آورده که جاهلان عرب در سالی چهار ماه حرام میداشتند وخلق را از دست وزبان خود ایمن می ساختند
وطایفان موحد جهان نسزاوار ترند که در همه ماهها مسلمانان را از ضرر خود سالم دارند وایذا وازار خلق بزبان و دست فرو گذارند که مکافات
آزار آزار است ومجازات اضرار همان اضرار نظم آزار دل خلق مجوی بسببی ♦ تا برنکشد یار بآهم شبی ♦ بر مال وجمال خویشتن تکیه مکن
کان را بشبی برند واین را بتبی ♦ نقلست که در سال نهم از هجرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم عازم غزوه تبوک شد وان در غایت حرارت بود واز
اهل مدینه بسبب خشک سالی منقل الحال میکردانیدند چون فرمان رسید که اصحاب کمر جهاد ومیان اجتهاد ببندند عنان عزیمت بدان صوب
معطوف سازند ایشان بسبب بعد مسافت وکثرت اعداد وقلت زاد وگرمی هوا کراهت طبیعی در رفتن تکاسل میورزیدند آیه آمد که
یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانیکه گرویده اید مالکم چیست شما را که برای اعلاء کلمه دین اذا قیل لکم چون گویند مر شما را که بجدی تمام انفروا
بیرون روید فی سبیل الله در راه خدای جهاد کنید اثاقلتم گران جنبید ودرنگ کنید یعنی مایل شوید الی الارض بسوی زمین
از روی کاهلی یا میل کنید بمزرعات ارض ونعمات آن ارضیتم یا راضی شدید وخورسند کشتید بالحیوة الدنیا بزندگانی دنیا من
الآخرة از ثواب آخرة میکزینید فما پس نیست متاع الحیوة الدنیا برخورداری از حیوة دنیا فی الآخرة در جنب سرای آخرت ونعیم
آن الا قلیل مگر اندکی محقر وهیچ عاقل بزرگتر از دست نمیدهد برای آخرت تر انظم متاع این جهان فانی ومعیوب ♦ نعیم آنجهان
باقی ومرغوب ♦ چه کس دولت باقی کذارد ♦ بنعمتهای فانی سر درآرد الا تنفروا اگر بیرون بر نیاید بحرب که شما را فرمان شده است
یعذبکم عذاب کند خدای شما را عذابا الیما عذابی دردناک باآنکه دشمن را بر شما ظفر دهد یا بسببی از اسباب شاقه هلاک کند شما را
ویستبدل قوما غیرکم بقومی غیر شما که فرمان برند چون اهل یمن ولا تضروه وزیان نتوانید رسانید شیئا چیزی خدای را که بی نیاز است از همه یا
رسول او را که در پناه حضرت او است والله وخدای علی کل شیء بر همه چیزها از تبدیل و تغییر قدیر توانا است الا تنصروه اگر نصرت ندهید
پیغامبر او را زود باشد که خدای او را یاری کند ودر مستقبل او را فرو نگذارد چنانچه در ماضی فرو نگذاشت فقد نصره الله پس بدرستی که

نصرت کرد او را اذ اخرجه الذین کفروا چون آنگاه که قصد بیرون کردن کافران از مکه حق سبحانه او را دستوری خروج کرد ثانی اثنین
در حالتی که دوم دو بود نصرت داد اذ هما بوقتی که بودند هر دو فی الغار در غار ثور و آن غاریست بر اعلای جبل ثور در جانب یمنی از مکه
بمیره ساعتی از ساعات زمانی و دران وقت کسی بدانجا نرسیده و رعات و اهل مجاری از نزول دران فارغ بودند پس حضرت پیغامبر صلی
الله علیه و آله و سلم شب پنج شنبه غره ربیع الاول از شهر مکه از خانه صدیق بر رفاقت وی بیرون آمده بدان غار توجه نمود و سه شب در انجا
فرمود و روز دیگر کفار بطلب آنحضرت بیرون بیغار آوردند و حق سبحانه درختی مغیلان بر در غار رویانید و جفتی کبوتر وحشی را فرستاد
تا آنجا آشیانه گرفت و بیضه نهادند و عنکبوتی را الهام داد تا بر در غار تنید کما قال شعر طنوا الحمام وطنوا العنکبوت علی :: خیر البریة لم تنسج ولم تحم
القصه کفار بدر غار رسیده بسبب آن حالات که دلالات بر خلو مقام از امام شد متعرض غار نشدند و صدیق میگفت یا رسول الله اگر یکی از ایشان
در زیر قدم خود نگاه کند هر آینه ما را ببیند خواجه کاینات علیه افضل الصلوة فرمود که ما ظنک باثنین الله ثالثهما و حق سبحانه ازین حال خبر میدهد اذ
یقول چون گفت پیغامبر لصاحبه مر یار خود را لا تحزن اندوه مخور ان الله بدرستی که خدای معنا با ماست بنصرت بر اعادی و نصرت از عوادی
فانزل الله پس فرستاد خدای سکینته رحمت خود را که سبب آرامش است علیه بر رسول و اشهر آنست که بر صدیق بجهت آنکه از روی شفقت بر
حال آنحضرت بغایت مضطرب بود و شیخ فرید الدین عطار در باب نزول سکینه بر صدیق فرموده است نظم خواجه اول که اول یار اوست ::
ثانی اثنین اذ هما در غار اوست :: چون سکینه شد ز حق منزل برو :: گشت مشکلها عالم حل برو وایده و قوت داد پیغامبر خود را بجنود
بلشکر ملایکه که تمام تروها ندیدید ایشانرا یعنی فرشتگان را فرستاد تا در غار حراست و محافظت او نمودند یا وا داد ملایکه منزل در بدر و احزاب و حنین
وجعل و گردانید کلمة الذین کفروا کلمه آنها که کافر شدند السفلی فروتر یعنی دعوت کفر را که آنها صادر می شد خوار و بی مقدار ساخت
وکلمة الله و کلمه خدای یعنی دعوت اسلام یا توحید یا کلمه شهادت هی العلیا آن بلندتر و رفیع قدرتر است والله عزیز و خدای غالب است
عزیز گرداند اهل توحید را حکیم داناست خوار سازد اهل شرک را مقصود از ایراد قصه غار در اثنای امر بغزوه تبوک آنست که اگر شما یاری
کافران جهاد یاری نکنید پیغامبر را من او را یاری کنم چو آنجا در آن محل که با وی کس نبود و تمام صنادید قریش بقصد او برخاسته بودند
من یاری کردم و از میان دشمنانش بسلامت بیرون آوردم مفتاح نصرت در قبضه قدرت منست و ما النصر الا من عند الله نظم
یاری از من جو نه از خیل و سپاه :: راز با من گوی نی با میر و شاه :: هر کرا یاری کنم برتر شود :: هر کرا دور افکنم ابتر شود انفروا
بیرون روید بغزوه تبوک خفافا سبک و ثقالا و گران بالات و معزا یا در خفاف و ثقال اقوالاست حاصلش همه مراد سواران اند و پیادگان
یا تندرستان یا بیماران یا جوانان و پیران یا مردینان و توانگران یا بی سلاحان و مسلحان و یا غریبان و کدخدایان یا لاغران و فربهان
یا معذوران و خدمتگاران سلمی رحمه الله گوید سبکباران روحانی بار تکالیف طاعات و گرانان از مباشرت مخالفان امام قشیری رحمه الله
میفرماید که خفافاند که از بند سهو و ما سوی ازاد اند و ثقال ایشانند که بقید تعلقات مقید اند در بحر الحقایق آورده که خفاف
مجذوبانند که از کشش عنایت بی اهدای سلوک در آمده و ثقال سالکانند بر روش هدایت متوجه حقانی شده هر دو طایفه در
راه اند اما یکی بال کشش میپرد و آنکه بپای روش در هر قدمی عالمش زیر پی کند و آنکه بال اقبال میپرد بدمی بساط هستی چیده

ماسوی را طی کند

ماسوی را طی کند نظم مرد عارف چون بدان پر میپرد :: در دمی از نه فلک می بگذرد :: سیر زاهد یکدمی یکروزه راه :: سیر عارف هر زمان تا تخت شاه
در اسباب نزول مذکور است که جمعی بهانه ضایع شدن ضیاع و پریشانی کارهای این جهان داعیه تخلف از غزوه تبوک میداشتند حق سبحانه عذر ایشانرا
قبول نکرده فرمود که بیرون روید آنها که سبکبار از زیاده مال و منال و آنها که گرانند بجمال اشتغال وجاهدوا و جهاد کنید در راه خدای باموالکم بمالها
خود در آنکه تهیه زاد و سلاح کنند وانفسکم فی سبیل الله و بنفسها خود که مباشر کار زار گردید ذلکم این بیرون رفتن و حرب کردن خیر لکم بهتر است
شما را از تخلف و ترک جهاد ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید ثواب جهاد و عقاب تخلف را آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم مردمان را بغزوه تبوک امر فرمود ایشان سه فرقه شدند جمعی منافقان بیعت نموده بودند و فرمان السمع اطاعت شنودند و از اکابر مهاجر و انصار بودند
و بعضی ضعفاء مومنان را گران آمد اما فرمان خدای و حکم رسول را بر هوای نفس اختیار کردند و برخی دستوری اطلاق و تخلف طلبیدند
اینها منافقان بودند و در شان ایشان نازل شد که لو کان اگر بودی آنچه تو ایشانرا بدان دعوت میکنی عرضا خواسته دنیاوی قریبا نزدیک
بفرا گرفتن وسفرا قاصدا و سفری میان آسان لاتبعوک هر آینه پیروی تو میکردند بطمع مال ولکن بعدت ولیکن دور شد علیهم الشقة بر ایشان
مسافتی بمشقت قطع آن باید کرد وسیحلفون بالله زود باشد که سوگند خورند بخدای این خبر از معجزات قرآنست که قبل از وقوع بیان میکند لو
استطعنا اگر توانستی سفر کردن و طاعت داشتی لخرجنا هر آینه بیرون آمدیم معکم با شما و در رفاقت موافقت مینمودیم یهلکون انفسهم
هلاک میکنند نفسهای خود را بدین سوگند دروغ یعنی مستحق عذاب میسازند والله یعلم و خدای تعالی میداند انهم بدرستی که ایشان لکاذبون
دروغ گویانند عفا الله عنک دعاست حق سبحانه به پیغامبر خود را میفرماید عفو کناد خدای از تو و عادة مردم بسیار شد که دعا کنند کسی را بعفو در
و مغفرت نیز و قوع خطاب از وی چنانچه مثلا کسی تشنه را آب میدهد او میگوید غفر الله لک یا در جواب عاطسی حامد گوید یرحمک الله و برخی بر آنند
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بعضی منافقان را اجازت تخلف داد و حق تعالی آنرا عفو کند و بدین تقدیر خبر باشد یعنی در گذراند خدای از تو
لم اذنت چرا دستوری دادی در بازایستادن لهم و ایشانرا عذرها حیل اخراج ایشانرا شنیدی بایستی باجازت مبادرت ننمودی حتی یتبین
تا وقتی که روشن میشد لک مر ترا الذین صدقوا آنانکه راست گفتند اعتذار و تعلم الکاذبین و تا میدانستی دروغ گویانرا لا یستاذنک دستوری
نمیطلبند از تو الذین یومنون آنانکه بتحقیق و یقین ایمان دارند بالله والیوم الاخر بخدای و بروز بازپسین ان یجاهدوا از آنکه
جهاد کنند باموالهم وانفسهم بمالها و نفسهای خود والله علیم و خدای داناست بالمتقین بر پرهیزکاران از تخلف انما یستاذنک جز این
نیست که دستوری میخواهند از تو تخلف الذین لا یومنون آنانکه ایمان ندارند بالله والیوم الاخر بخدای و بروز آخرت وارتابت و
در شک افتاده است قلوبهم دلهای ایشان یعنی در حقیقت اسلام متردد شده اند فهم فی ریبهم پس ایشان در شک خود یترددون
سرگردان میگردند ولو ارادوا الخروج و اگر خواستندی منافقان بیرون آمدن بغزوه لاعدوا هر آینه آماده کرده اندی له برای خروج عدة آن ساز
سفر کار آید یعنی استطاعت خروج داشتند ولکن کره الله ولیکن کراهت داشت خدای و نپسندید انبعاثهم برانگیختن ایشانرا در این سفر فثبطهم
پس بازداشت ایشانرا و ترس کاهلی بر ایشان گماشت وقیل اقعدوا و گفته شد ایشانرا که بنشینید در خانها مع القاعدین با نشستگان یعنی
زنان و کودکان و بیماران و معلولان گویند این سخن حضرت پیغامبر بود صلعم بعضی از ایشان میگفتند و بصحت پیوسته که چون معسکر همایون

در ثنیة الوداع مقرر شد عبد الله ابن ابی با خیلی منافقان بیرون آمده در مقابل ذباب نزول کرد و چون لشکر اسلام ازان منزل بامنزل دیگر که حرب کوچ شد
کوچ کردند وی با مردم خود تخلف نموده باز گشت این خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسیده فرمود که اگر در وی خیری بوده با ما همراهی نمودی منت
دارید که از شرار خلاص شدید و حق سبحانه موافق قول آنحضرت آیت فرستاد که لو خرجوا اگر بیرون امدندی فیکم در میان شما ما زادوکم بیفزودندی شما را
الا خبالا مگر تباهی و مکر و غدر ولا وضعوا و هر اینه در وی تاختندی خلالکم در میان شما بسخن چینی و غمازی و افساد ذات البین یبغونکم الفتنة و می جستند
برای شما فتنه یعنی در میان شما تخالف افکندند یا شما را جنگ در میان میرسانیدند و فیکم و در میان شما سماعون لهم جاسوسانند ایشان را که خبر شما بدیشان
میرسانیدند والله علیم بالظالمین بستمکاران یعنی منافقان لقد ابتغوا الفتنة هر اینه طلبیده اند فتنه را یعنی تفریق اصحاب و پریشانی امر را
من قبل پیش ازین در غزوه احد که از تو باز گشتند و در حرب خندق که گفته اند یا اهل یثرب لا مقام لکم و قلبوا و بگردانیدند لک الامور برای تو
کارها را یعنی مکاید و حیل در ابطال امور تو انگیختند حتی جاء الحق تا بیاید نصرت و ظهر و غالب شد امر الله کار خدا یا کار تو ایشان و دین تو بلندی یافت
وهم کارهون و ایشان ناخواهند نصرت و دولت ترا اما چون خدای میخواهد کراهیت ایشان را اثری نیست چون ترا از حریم قرب خود راه داد شایسته
از نفیر برده داد و طعن در زبان خصم نخوز آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم جد بن قیس گفته هل لک فی بنی الاصفر تتخذ منهم سرای و
وصفای هیچ شاید که بقتال اهل روم میل کنی و از ایشان سر نهاده و کنیزکان نیکو بگیر جد بن قیس گفته که انصار میدانند که من متیم که چون
زنان بنی الاصفر را بینم از ایشان صبر نتوانم کرد و در فتنه افتم آیة آمد که ومنهم و از ایشان من یقول کسی باشد که گوید ائذن لی دستوری
ده مرا در تخلف ازین غزوه ولا تفتنی و مرا در فتنه میفکن الا فی الفتنة مگر بدانکه ایشان در فتنه سقطوا افتاده اند که ظهور نفاق ایشانست
وان جهنم و بدرستی که اسباب دخول دوزخ لمحیطة فرا گیرنده است و احاطه کننده بالکافرین بناگرویدگان ان تصبک اگر برسد بتو ای
ای محمد در بعضی غزوها حسنة نیکوئی از ظفر و غنیمت چنانچه در بدر بود تسؤهم اندوهگین کند ایشان را از فرط حسدی که دارند وان تصبک
و اگر برسد بتو در برخی جنگها مصیبة جراحتی و شدتی چنانچه در احد واقعه شد یقولوا گویند از روی خودپرستی قد اخذنا بدرستی که گرفتیم
امرنا احتیاط کار خود را من قبل پیش ازین یعنی دور اندیشی کردیم و بدین حرب نرفتیم و یتولوا و برگردند از مجلسهای خود وهم فرحون
و ایشان شادمان باشند بشماتت یا معجب بفعل خود قل بگوی ای پیغامبر لن یصیبنا نرسد ما را الا ما کتب الله لنا مگر آنچه نوشته است خدای
برای ما در لوح محفوظ از غنیمت و ظفر و شهادت یا رنج و دولت و نکبت هو مولینا او است یار ما و سازنده کار ما و علی الله و بر خدای عز و جل
او فلیتوکل المومنون پس باید که توکل کنند مومنان که نتیجه توکل بر خدای حصول مراد است و کفایت مهمات و ایمنی از آفات
قل بگوی ای محمد و ایشان را هل تربصون بنا آیا چشم میدارید بما یعنی انتظار نمیبرید که بما رسد الا احدی الحسنیین مگر یکی از دو چیز نیکو که نصرت
است یا شهادت اگر کشته شویم ونحن و ما نتربص بکم چشم میداریم با شما یکی از دو چیز بد ان یصیبکم الله آنکه برساند خدای
بشما بعذاب من عنده عذابی از نزدیک خود چون صیحه و رجفه و صاعقه بهلاک شوید او بایدینا یا برساند عذابی بشما بدست ما که
کفر قتل سازیم فتربصوا پس انتظار برید آنرا که ما میخواهیم انا معکم متربصون بدرستی که ما با شما منتظرانیم آنرا که بشما میخواهیم او دیده اند
که جد بن قیس بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم گفت مرا اجازت تخلف ده تا طلیم من بحرب بنی الاصفر متعذر است اما بمال تو مدد کاری

دهم آیة آمد که قل بگو در جواب او وانفقوا نفقه کنید اموال خود را در خیر یعنی چون نفقه کنید طوعا خواه بطوع و رغبت او کرها خواه بکره و نفرت هیچ
وجه لن یتقبل قبول کرده نخواهد شد منکم از شما انکم بدرستی که شما هستید قوما فاسقین گروهی بیرون رفتگان از دایره اسلام و نفقه
کافر قبول نیست وما منعهم و باز نداشت ایشان را ان تقبل منهم از آنکه قبول کرده شود از ایشان نفقاتهم نفقهای ایشان الا انهم مگر آنکه ایشان
کفروا بالله کافر شدند بخدای وبرسوله و بفرستاده وی ولا یاتون الصلوة و نمی آیند بنماز جماعت پیغامبر صلی الله علیه وسلم الا وهم کسالی مگر آنکه
ایشان کاهلانند یعنی بنماز می آیند بکسالت و کراهت نه بصدق و ارادت ولا ینفقون و نفقه نمیکنند در راه خدای تعالی الا وهم کارهون مگر
ایشان ناخواهانند یعنی بکراهت نفقه میکنند زیرا که باداء آن امید ثواب دارند و بترک آن از عقاب و عتاب بترسند فلا تعجبک پس باید که
ترا بشگفت نیارد و خطاب بآنحضرتست و مراد امتند مومنان را میفرماید که متعجب نگرداند شما را اموالهم مالها منافقان ولا اولادهم و نه فرزندان
ایشان چه کثرت اموال و اولاد و بال است بر ایشان انما یرید الله لیعذبهم بها فی الحیوة الدنیا بدانکه در زندگانی بسبب تعب و مشقت در جمع مال و حفظ آن و انچه بدیشان میرسد
از مصایب فرزندان وتزهق انفسهم و بیرون رود جانها ایشان از ابدان بصعوبت بسیار وهم کافرون و ایشان کافران باشند یعنی
کفر بر کفر بمیرند مال ایشان دستگیر ایشان نشود و نه فرزندان بفریاد ایشان رسد نظم چون مرگ گریبان گرفت گردن کردان در بند ⁘ نتوان ستیزه جز آنکه خم کند
دان لحظه که دست اجل از پای فکند ⁘ نی مال بفریاد رسد نی فرزند ویحلفون بالله و سوگند میخورند بخدای انهم لمنکم که ایشان با جمله شما اند و
یعنی از اهل اسلامند وما هم منکم و نیستند ایشان از شما بجهت ابطال کفر ولکنهم و لیکن ایشان قوم یفرقون گروهی اند که میترسند از
شما که ایشان از قتل و اسیران نکنند که با مشرکان میکنند لو یجدون ملجا اگر بیابند پناهی که بدان التجا توانند کرد از قلعه یا کوهی یا جزیره
او مغارات یا غارها در کوهها یا سردابها او مدخلا یا سوراخی که در انجا توانند خزید لولوا الیه هر اینه روی گردندی بدان از ترس شما وهم یجمحون
و ایشان می شتابند شتافتنی که منع کس باز نکردندی چون اسب سرکش آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم میفرمودند ابو الجواظ منافق
گفت صاحب خود را می بینید که صدقات شما را بر اعیان غنم میدهد و گمان میبرد که عدل میکند آیة آمد که ومنهم و از منافقان من یلمزک
کسی هست که عیب میکند ترا فی الصدقات در قسمت صدقها گفته اند این آیة در شان ذو الخویصره یعنی حرقوص بن زهیر که سر خوارج بود
فرود آمده که بوقت قسمت غنایم حنین که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بجهت تالیف قلوب نو مسلمان حظی وافر از غنایم بدیشان
داد و بران طعن کرد یا طلاء غیر خالص که علی مرتضی رضی الله عنه از یمن فرستاده بود و آنحضرت تمام آنرا بچهار کس از اشراف عرب عطا فرموده
جهات بوده با حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت اعدل یا رسول الله حضرت در جواب وی فرمود که ویلک ان لم اعدل فمن یعدل
آنحضرت او را او قوم او را مارقین نام نهاده در ینابیع مذکور است که علی مرتضی را وضع فرمود که تو ان قوم قتال کنی و امام ثعلبی در تفسیر خود
فرمود از سعید خدری رضی الله عنه که من در نهروان حاضر بودم که مرتضی علی کرم الله وجهه با ایشان قتال کرد تفصیل این حکایت در جواهر
التفسیر توان یافت و گفته اند که عیب کننده قسمت معتب بن قشیر بوده که در قسمت غنایم طعن میکرد و غرض جز نفع خود جایی نمیفرماید
فان اعطوا پس اگر داده شوند منها از صدقات چندانکه دلخواه ایشان باشد رضوا پسندند آن قسمت را وان لم یعطوا و اگر داده
نشوند منها از آن بموجب ارادت ایشان که داعیه دارند اذا هم یسخطون آنگاه که ایشان خشم گیرانند و ناخشنود باشند ولو انهم رضوا

دهم آیة آنکه گفت

و اگر ایشان خشنود شدند **ما آتیهم الله و رسوله** آنچه داده ایشان را خدای و رسول او از غنیمت و صدقه و بدان خورسند کردند **و قالوا** و گویند **حسبنا الله**

بس است ما را فضل خدای **سیؤتینا الله** زود باشد که بدهد ما را خدای **من فضله** از فضل خود غنیمتی دیگر **و رسوله** و فرستادهٔ او نیز عطا کند ما را

بیشتر از آنکه حالا عطا فرموده **انا الی الله** بدرستی که ما بخدای **راغبون** بازگردندگانیم و امیدوارندگان هر آینه بهتر باشد ایشان را اگر رضا بقسمت

سبب نجات و فوز در آن موجب تحصیل ملکی از ابراهیم قدس سره نقل میکنند که هر که بقضا دیر خورسند شد از غم و ملال باز رست **بیت**

رضا بداده بده و زجبین گره بگشای ⁂ که بر من و تو در اختیار نگشود دست ⁂ و در همین معنی گفته اند **مثنوی** بشنو این نکته که خود را از غم آزاده کنی

خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی ⁂ پس بیان مصارف صدقات میکنند تا دانند که آنچه آنحضرت علیه الصلوة والسلام در قسمت غنایم کرده عین

ثواب بوده **انما الصدقات** جز این نیست که صدقات یعنی زکوة **للفقراء** درویشان است **والمساکین** و بیچارگان نزد امام اعظم رحمه الله فقیر انست

که معیشت در حال دارد و مسکین انکه سوال کند بواسطه انکه کفاف حال ندارد و نزد شافعی رحمه الله بر عکس انست **والعاملین علیها** و دیگر عمل کنندگان را است یعنی

جمعی که سعی کنند در تحصیل آن **والمؤلفة قلوبهم** و قومی که بهم آورده شده است دلهای ایشان یعنی اسلام آورده اند اما نیتهای ایشان هنوز

خالص نیست بجهت تالیف دل ایشان باسلام ایشان را محظوظ باید ساخت و مؤلفة قلوب اشراف عرب بودند که حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم

نظر بر الفت دلهای ایشان بدین خود ترغیب اسلام امثال ایشان را از غنایم حنین قسمتی کامل داد چون ابو سفیان و عیینة بن حصین و اقرع و غیر ایشان

خالص و غیر ایشان و چون سهم مؤلفة قلوب برای این اغراض بوده که مذکور شد بعد از ظهور اسلام و غلبهٔ مسلمانان باجماع صحابه ساقط شده

وفی الرقاب و دیگر زکوة صرف کردنست برای گشادن گردنهای بندگان از ربقهٔ بندگی و آن بنده ایست که خود را از خواجه باز خرد و اداء بدل کتابت نتواند

او را بزکوة مدد باید کرد امام مالک و امام احمد رحمهما الله بر آنند که بمال زکوة بنده باید خرید و آزاد کرد **والغارمین** و دیگر وام داران مفلس که برای

خود قرض گرفته باشند و در غیر معصیت صرف کرده **وفی سبیل الله** و دیگر برای صرف نمودن در راه خدای بر آنکه نفقه کنند بر غازیان درویش

یا سلاح خرند برای مجاهدان و گفته اند ساختن پل و رباط ازین جمله است **وابن السبیل** و دیگر برای راه گذری که از مال خود دور مانده است حق

سبحانه برای این جماعت فرض کرده است زکوة را **فریضة** فرض کردنی **من الله** ثابت از نزدیک خدای **والله علیم** و خدای داناست بمصالح بندگان

حکیم حکم کننده است بقسمت بوجهی که شاید و باید **نظم** حق تعالی چون در قسمت داد ⁂ هر کسی را آنچه می بایست داد ⁂ نیست واقع اندر آن قسمت

غلط ⁂ بنده را خواهی رضا خواهی سخط ⁂ آورده اند که جلاس و اصحاب او چون رفاعه و سماک و دیگر منافقان که بظاهر ایمان آورده بودند و

سینهٔ ایشان از کینه سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم خالی نبود در خلا آنحضرت را بچیزهایی که زبان را حد ادای آن نیست نسبت میکردند یکی گفت خاموش باشید

که اگر بسمع آنحضرت رسد جمیع ما را هلاک کند شنوید گفتند محمد گوش شنوا دارد هر چه میخواهیم میگوییم و چون پیش او سوگند میخوریم که نگفته ایم باور

میکند با شنیدن این حارث پیوسته سخن چینی کردی و اسرار مسلمانان با منافقان در میان نهادی چون او را منع کردند گفت محمد ودی سخن شنو است

نفی و اثبات هر چه میگوییم قبول میکند آیت آمد که **ومنهم** و از منافقان **الذین یؤذون النبی** آنانند که می آزارند پیغامبر را صلی الله علیه و آله

و سلم **ویقولون** و میگویند **هو اذن** او مردی خوش شنوا است که هر چه با او میگویند استماع میکند **قل** بگو ایشان را **هو اذن خیر لکم**

شنونده چیزیست بهتر شما را یعنی او اذنست بر وجهی که شما از روی بد گفت میگویند بلکه شنونده و قبول کننده و نیکوست **یؤمن بالله** تصدیق میکند

معیشت در حال دارد و مسکین انکه سوال کند بواسطه انکه کفاف معیشت در حال نه

حابس

خدایرا در هرچه گفته و میگوید **ویؤمن للمؤمنین** و تصدیق میکند مومنان را و سخن ایشان را بقبول میرساند نسبت خلوص نیات ایشان **ورحمة** و او رحمت است

للذین آمنوا منکم مر آنکسان را که اظهار ایمان میکردید از شما یعنی ظاهر انست که بقول شما دانا نیست صدق و کذب شما را امید آن داشته از وی کار شما بر

نیفتد و در وی زحمت با شما رفق مینماید **والذین یؤذون رسول الله** آنانکه می آزارند بقول و فعل فرستادهٔ خدای را **لهم** مر ایشان راست **عذاب**

الیم عذابی دردناک در آخرت **یحلفون بالله** سوگند میخورند بخدای **لکم** برای شما ای مسلمانان بآنکه منافق نیستند **لیرضوکم** تا شما را خشنود گردانند

از خود **والله ورسوله** و خدای و رسول او **احق ان یرضوه** سزاوارترند آنکه خشنود سازند منافقان ویرا یعنی رسول آنچه سخن در ادای او را رضا

و گفته اند ضمیر یرا توحید ضمیر دلالت بر تلازم رضا این دارد یعنی خشنود خدای وابسته رسول او است پس خدا و رسول را خشنود باید ساخت

ان کانوا مؤمنین اگر هستند مومنان چنانچه گمان میبرید **الم تعلموا** آیا نمیدانند **انه من یحادد الله** آنکه هر کس خلاف کند با خدای **ورسوله** و

رسول او و از حد در گذراند **فان له** پس سزاوار اوست آنکه باشد و او را **نار جهنم** آتش دوزخ **خالدا فیها** در حالتی که جاوید باشد در آن **ذلک**

این بودن در دوزخ **الخزی العظیم** رسوایی بزرگست در اسباب نزول از قول مجاهد آورده که منافقان در میان یکدیگر پیغامبر خدا را صلی الله

علیه و آله و سلم سخنها از بای دم در دای میگفتند و بعضی از ایشان ادا میکردند و بعضی از ایشان تمنا میبردند که چه بودی که ما را حد

از آن به زدندی و از اسمان آیتی نیامدی که سبب فضیحت ما شدی این آیه نازل شد که **یحذر المنافقون** حذر میکنند منافقان **ان تنزل علیهم**

از آنکه فرود آمده شود بر مومنان **سورة** سوره از قران **تنبئهم** که با کاهاندان سوره مومنان را خبر میدهد **بما فی قلوبهم** آنچه در دل

منافقانست از کفر و نفاق **قل استهزؤا** بگو ای محمد ایشان را که افسوس دارید او تهدید و توبیخ است یعنی استهزا کنید که جزا خواهید

یافت و جزا آنست که برای تفضیح **ان الله** بدرستی که خدای **مخرج** ظاهر کننده است **ما تحذرون** آنچه را که حذر میکنند از اظهار آن

یعنی مساوی باخلاق و اوصافی که شما راست آورده اند که در غزوه تبوک و دیعة بن ثابت با جمعی از منافقان پیش حضرت پیغامبر

صلی الله علیه و آله و سلم میرفتند و میگفتند به بینید این مرد یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم که میخواهد که حصارها و شام را بگیرد و قصور

ملوک ایشان را در تصرف آرد این سخن بنور نبوت بر باطن آنحضرت ظاهر شد با عمار یاسر رضی الله عنه فرمود که آن قوم را دریاب که بسوختند و آزار

استفسار نمای که چه میگفتند که اگر انکار نمایند بگو که چنین گفتید که عمار پیغام برسانید و ایشان پیش آنحضرت آمده اعتذار نمودند که ما

بر سبیل هزل و بازی سخنی چنانچه که در زبان باشد میگفتیم آیه آمد که **ولئن سألتهم** و اگر بپرسی ای محمد ایشان را که چه میگفتند **لیقولن** هر آینه

گویند **انما کنا** جز این نیست که بودیم ما همچون مسافران **نخوض** خوض میکردیم در لوح از سخنان **ونلعب** و لعب و بازی میکردیم در

آنچه میگفتیم **قل** بگو ایشان را بر سبیل توبیخ **ابالله** آیا بخدای **وآیاته** و بسخنان وی **کنتم تستهزؤن** هستید که استهزا میکنید و استهزا

با ایشان نشاید **لا تعتذروا** عذر مگویید که اعتذار شما دروغ محض است **قد کفرتم** بدرستی که اظهار کفر میکردید بطعن در رسول خدای

بعد ایمانکم بعد از آنکه اظهار ایمان کرده بودید **ان نعف** اگر عفو کنیم **عن طائفة** از گروهی **منکم** از شما که توبه کنند و آن مخشی بن حمیر

بوده از ایشان که توبه کرده و از حق درخواست که شرف شهادت دریابد و در حرب یمامه شهید شد **نعذب طائفة** عذاب کنیم

طایفهٔ دیگر را **بانهم کانوا** بسبب آنکه هستند **مجرمین** گناهکاران باصرار بر نفاق **المنافقون** و آن منافقان که سیصد نفر بودند

والمنافقات وزنان منافق که صد و هفتاد بودند بعضهم من بعض برخی از ایشان دیگر اند یعنی مشابه یکدیگر اند در نفاق و شقاق
یامرون بالمنکر میفرمایند بکار زشت که کفر است یا معصیت یا تکذیب پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم ویقبضون و فرا میگیرند ایدیهم دستهای
وینهون عن المعروف
خود را یعنی فرو می بندند از خیرات و صدقات یا از نفع از برای دعا و مناجات و بخیلی فرموده که از معاونت ضعفا و ارباب حاجت نسوا
الله ترک کردند فرمان برداری او فنسیهم پس فرو گذاشت خدای ایشان را و باز داشت فضل خود از ایشان ان المنافقین بدرستی که منافقان
زن و مرد ایشان هم الفاسقون ایشان اند بیرون رفتگان از دایرهٔ ایمان وعد الله المنافقین وعده داده است خدای مردان منافق را والمنافقات
وزنان منافقه را والکفار و دیگر کافران از مرد و زن نار جهنم آتش دوزخ خالدین فیها جاویدان باشند در ان هی حسبهم ان آتش بس است
ایشان را برای عقوبت ولعنهم الله و دور کرده است ایشان را از رحمت خود ولهم و مر ایشان راست در آخرت عذاب مقیم عذابی پاینده که انقطاع
نیابد یا در دنیا عذابی پیوسته که آن تعب نفاق و رنج حسد است نظم ای آنکه ز تیره حالی و بدروزی :: در باطن خویش نفاق افروزی
در هر نفس شعلهٔ غم بیشتر است :: میسوزد دران شعله و خوش میسوزی کالذین ای منافقان هستید شما مانند آنکه بودند من قبلکم پیش
از شما یعنی امم ماضیه کانوا اشد منکم بودند سخت تر از شما قوة از روی قوت یعنی تن از شما قوی تر بوده اند واکثر بیشتر بودند از شما
اموالا و اولادا از روی مال و فرزند از ایشان بیش از شما بودند فاستمتعوا پس بهره گرفتند بخلاقهم بنصیب خود از لذتهای دنیا و از مال و
فرزند بهره داشتند فاستمتعتم پس شما نیز تمتع گرفتید بخلاقکم بنصیب خویش بروزهای فانی کما استمتع الذین من قبلکم همچنانکه تمتع یافتند
آنها که بودند پیش از شما بخلاقهم بهرهٔ خویش وخضتم و خوض کردید و شروع گرفتید بنمودید در باطل کالذی خاضوا همچون خوضی که کردند ایشان
خوض نمودند و بر آن رفتند اولئک آن گروه حبطت نابود و تباه گشت اعمالهم کردارهای ایشان فی الدنیا در دنیا که مال و فرزند با
ایشان وفا نکرد والآخرة و در آخرت که ثواب آن عملها مترتب نگشت واولئک و آن گروه هم الخاسرون ایشانند زیان زدگان در هر دو جهان الم یاتهم
آیا نیامد با ایشان یعنی منافقان که بلذت مغرور و از تحصیل لذات باقی مهجور اند نبأ الذین من قبلهم خبر عذاب و نکال آنانکه پیش از ایشان بودند
قوم نوح گروه نوح که بطوفان غرق شدند وعاد و گروه عاد که بصرصر هلاک گشتند وثمود و قوم ثمود که برجفه و صیحه بمردند وقوم ابراهیم و
گروه ابراهیم که بانواع عذاب مبتلا شدند و نمرود به نیم نیش پشه زهر هلاک چشیدند واصحاب مدین و اهل مدین که قوم شعیب بودند که
بعذاب یوم الظلة معذب گشتند والمؤتفکات و اهل دیه ها زبر شده یعنی قوم لوط که بچه نوع هلاک شدند اتتهم رسلهم آمدند بایشان پیغمبران ایشان
فرستادهٔ ما بالبینات با حجتهای روشن و نشانهای درست فما کان الله پس نبود خدای که لیظلمهم ستم کند بر ایشان یعنی بی جرم
ایشان را عذاب فرستد ولکن کانوا ولیکن بودند ایشان انفسهم یظلمون که نفسهای خود ستم کردند بکفر و تکذیب تا مستحق عقوبت گشتند
والمؤمنون و مردان مومن والمؤمنات و زنان مومنه بعضهم برخی اولیاء بعض دوستان برخی دیگر اند در تعاون و تناصر یامرون
بالمعروف میفرمایند بنیکویی که ایمان و فرمان برداریست وینهون عن المنکر و باز میدارند از بدی که کفر و گناهکاریست ویقیمون الصلوة
و برپای میدارند نماز را بشرایط آن ویؤتون الزکوة و میدهند زکوة را با آداب متعلقه بآن ویطیعون الله و فرمان میبرند خدای را
ورسوله و پیغامبر او را در همه امور اولئک آن گروه سیرحمهم الله زود باشد که رحمت کند خدای بر ایشان ان الله عزیز حکیم

بدرستی که خدای غالب است هر چه خواهد کند داناست بوضع هر شئ در موضع او وعد الله وعده داد خدای المؤمنین والمؤمنات مردان و زنان
مومن را جنات تجری بوستانها که مشتمل بر میوه که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها خالدین فیها جاوید مانندگان در آن ومساکن طیبة و
دیگر وعده داد ایشان را مسکنها پاکیزه و خوش فی جنات عدن در بهشتهای پاینده جنات علم شهر است در بهشت که چشمهٔ تسنیم در آن است یا اعلی
درجات بهشت است امام ثعلبی رحمه الله میگوید که نهریست در بهشت که بوستانها بر هر دو کنارهٔ اوست ورضوان من الله و خشنودی از نزدیک خدای اکبر
بزرگتر است از بهشت و نعیم او زیرا که مبدأ جمیع سعادات و منشأ تمام کرامات رضای حضرت عزت است و موجب نیل وصال و فوز لقاء ذو الجلال
اوست و محققان راه و عارفان آگاه در گاه و بیگاه جز رضای حضرت الله مطلوبی نیست نظم یکی میخواهد از تو جنت و حور :: یکی خواهد که از
دوزخ شود دور :: و لیکن ما نخواهیم این و آن هست :: مراد ما همین خشنودی تست :: چو تو خشنود گشتی هر دو عالم :: همین مقصود
بس والله اعلم :: در احادیث صحیح وارد است که حق سبحانه خطاب میفرماید یا اهل الجنة گویند لبیک ربنا و سعدیک والخیر فی یدیک پس فرماید
که خشنود شدید گویند چیست ما را که خشنود نشویم و حال آنکه عطا کرده آنچه هیچ یک خلق خود عطا نکرده حق تعالی گوید آیا بدهم شما را فاضلتر
ازین عطاها بهشتیان گویند که آن چه چیز خواهد بود که ازینها فاضلتر باشد خطاب رسد که فرود آرم بر شما خشنودی خود را دیگر بر شما
خشم نگیرم از مضمون حدیث معلوم می شود که نعمتی از رضوان الهی فاضلتر نیست ذلک این خشنودی هو الفوز العظیم اوست فیروزی
بزرگ که نعم دنیا در جنب او محقر بلکه نعیم بهشت با راه او مختصر است یا ایها النبی ای پیغمبر جاهد الکفار جهاد با کفار بشمشیر والمنافقین و با منافقان
بالزام حجت و اقامت حدود بر ایشان واغلظ علیهم و درشتی نما بر ایشان در جهاد و محاربا بکن ومأویهم جهنم و بازگشت ایشان همه دوزخ است و
بئس المصیر و بد بازگشت دوزخ آورده اند که بوقت غزوهٔ تبوک جلاس ابن سوید بدرازگوشی سوار از جانب مدینه می آمد و از برای تسخیر
و دم ازان سفر گفت که اگر آنچه محمد آورده حق باشد ما ازین درازگوش که بران سواریم بدتر باشیم پس زن او معصیت آن سخن را بعرض حضرت
پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم رسانید آنحضرت جلاس را طلبید بحضور معصیه آن مقال را سوال فرمود جلاس سوگند یاد کرد که نگفته ام و معصیه
مناجات کرد که خدایا بر رسول خود آیتی نازل گردان که صدق سخن من ازان معلوم گردد حق تعالی آیه فرستاد یحلفون بالله سوگند میخورند
که ما قالوا نگفته اند آن سخن را ولقد قالوا و هر آینه که گفته اند کلمة الکفر کلمهٔ کفر را که طعنه زدند در دین و شک آوردند در کلام سید المرسلین
علیه الصلوة وکفروا و کفر را ظاهر ساختند بعد اسلامهم بعد از اظهار اسلام وهموا و قصد کردند بما لم ینالوا بآنچه نیافتند و مقصود
ایشان اخراج پیغامبر بود و اجلاء مهاجران از مدینه یا آنکه تاج سلطنت بر سر ابی نهند و بادشاهی بر دارند او را وما نقموا و کینه نداشتند
با رسول الله و مومنان الا ان اغنیهم الله مگر آنکه بی نیاز کرد خدای ایشان را ورسوله و فرستادهٔ او من فضله از تفضل و تکرم خود یعنی
اهل مدینه محتاج و تنگ عیش بودند چون قدم مبارک حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم بدانجا رسید و برکت آنحضرت غنایم بسیار بدست ایشان
آمد توانگر شدند پس موجب عداوت یافتند مگر آنکه مستغنی شدند و گویند مولی جلاس کشته بود و حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود تا دوازده
هزار درم بدو دادند و توانگر شد و ده هزار درم زیاده بروایت از فضل و کرم رسول صلی الله علیه وسلم بود اینجا تعرض میگوید که سبب این
کینه و دشمنی نیست مگر توانگری فان یتوبوا پس اگر توبه کنند از نفاق یک باشد آن بازگشت خیرا لهم بهتر ایشان را وان یتولوا و اگر برگردند

از توبه و مصر باشند بر نفاق يعذبهم الله عذاب کند خدای ایشانرا عذابا اليما عذابی دردناک في الدنيا در دنیا بکشتن والآخرة و در اخرت بسوختن
وما لهم في الارض ونیست وایشانرا در زمین من ولي از دوستی که دستگیرد ولا نصير ونه یاری که عذاب ایشان باز دارد منقول است که جماعتی
بعد از نزول ایة برگردد از جمله مخلصان امت محسوب شد اورده اند که ثعلبه انصاری که از جمله زهاد و صحابه بود بملازمت حضرت رسالت آیه صلی
الله علیه وسلم التماس نمود که انحضرت از خدای در خواهد تا اورا توانگر گرداند چند انکه حضرت اورا پند داد که ازین مدعا درگذر سود نشد بضرورت حضرت
رسالت صلی الله علیه واله وسلم از خدای درخواست تا اورا انبوه اموال دهد القصه تیر دعا بهدف اجابت رسید حق سبحانه بدو گوسفندان اعطا کرد
داد تا حدی که در حوالی مدینه ایشانرا جای نبود دور تر بادیه اورد و از اقامت نماز بجماعت محروم شد و جمعه نیز بتدریج نتوانست آمد او را
ازان نیز باز ماند و چون عامل صدقات از نزد سید کاینات علیه افضل الصلوات واکمل التحیات بنزدیک وی رفت و زکوة طلبید بخشت مال
اورا بران داشت که از فرمان حضرت سرکشی کرد گفت اینک محمد از ما میطلبید جزیه است پس زکوة نداد و خبر بپیغامبر صلی الله علیه وسلم رسید
صحابه متعجب شدند و این ایة نازل شد که ومنهم واز اهل نفاق من عاهد الله کسی هست که با خدای عهد کرده که لئن اتينا اگر بدهد مارا خدای
من فضله از فضل خویش مالی لنصدقن هرانیه صدقه دهیم و افواج زکوة دهیم کنیم ولنكونن و هرانیه که باشیم بتصدق من الصالحين از جمله
نیکان و شایستگان فلما اتيهم پس انهنگام که بداد ایشانرا مال بسیار من فضله از فضل و کرم خود بخلوا به بخیلی کردند بان و حق خدای
ندادند وتولوا و روی بگردانیدند از عهد و پیمان وهم معرضون وایشان اعراض کنندگانند از او امر فرمان فاعقبهم پس از پی در آورد انرا بخل و منع زکوة
ایشانرا نفاقا في قلوبهم نفاقی متمکن در دلهای ایشان که باقی باشد و زایل نگردد الى يوم يلقونه روزی که به بینند عمل خود یعنی جزاء انرا روز
قیامت باشند بما اخلفوا الله بسبب انکه خلاف کرده اند با خدای ما وعدوه انچه وعده کرده بودند از تصدق وصلاح وبما كانوا و بسبب انکه بودند که در
وعده يكذبون دروغ گفتند الم يعلموا ایا نمیدانند منافقان وعده ان الله يعلم انکه میداند خدای سرهم انچه نهان ایشانست از نفاق و عزم بر خلاف
ونجويهم وانچه راز میگویند با یکدیگر این زکوة جزیه است وان وایا نمیدانند که خدای علام الغيوب داننده نهانهای پوشیده هاست دربیت
ایه تهدید عظیم است بیت مکن اندیشه عصیان چو میدانی که میداند ** مبین در دردی این دان چو می بینی که می بیند ** نقلست که پیغامبر
صلی الله علیه واله وسلم دیگر اصحاب را بر انفاق و اعانت در تجهیز لشکر تحریص فرمود و صدیق از دنیاوی هرچه داشت بیاورد و فاروق
نصفی از اموال خود تصدق کرد و ذی النورین سیصد شتر مکمل چهار ساله داد و هزار مثقال طلا نزد پیغامبر صلی الله علیه واله وسلم آورد و عبد الرحمن
بن عوف چهل اوقیه طلا یا چهار هزار درم صد و دو و هر یک از عباس و سعد عباده وطلحه و محمد مسلمه مبلغی مال اوردند و این همه نزد انحضرت صلعم
جمع شده بود و عاصم بن عدی صد وسق خرما که دو چهار صد من باشد در تجهیز ان لشکر بداد و ابو عقیل انصاری و علی خرما اورده گفت امشب تا صباح
بجهت دم اب از چاه کشیده ام دو صاع خرما اجرت بمن داده اند یکی برای کدخدا نگاه داشته ام ویکی اورده ام حضرت فرمود تا ان صاع بر بالای دیگر
صدقات که جمع اورده بودند نثر نمودند منافقان او ازلمز و غمزه کرده گفتند عبد الرحمن و عاصم ان مال بریا دادند و خدا و رسول او از
صاع ابو عقیل بی نیاز اما خواست که خود را یاد دهد تا از صدقات جبری بستانند ایة نازل شد که الذين انانکه يلمزون المطوعين
عیب میکنند افزون دهندگان را من المؤمنين از گروندگان في الصدقات در ادای صدقات یعنی عبد الرحمن و عاصم را که بریا نسبت میکنند

والذين لا يجدون

والذين لا يجدون و انانرا نیز عیب میکنند که نمی یابند الا جهدهم مگر بقدر طاقت و قوت خود یعنی ابو عقیل را که میگویند خدا و رسول از صاع او مستغنی اند
فيسخرون منهم پس افسوس میدارند از ایشان یعنی هجرت میکنند با ایشان سخر الله منهم جزا دهد خدای ایشان ولهم و مر ایشانرا باشد عذاب اليم
المی دردناک ازین سخریه و استهزا که میکنند در انوار اورده است که پسر عبد الله بن ابی هم عبد الله نام داشت از جمله مومنان مخلص و مطیعان
نبی بود در مرض پدر خود از حضرت برای ابی استغفار کرد ایة امد که استغفر لهم امرزش طلب برای ایشان که منافقاند او لا تستغفر لهم یا امرزش
مطلب برای ایشان واد انست که هر دو امر در عدم ان ده مساوی اند ان تستغفر لهم اگر امرزش طلبی برای ایشان سبعين مرة هفتاد بار فلن
يغفر الله لهم پس نیامرزد خدای ایشانرا آورده اند که حضرت فرمود که من هفتاد بار بیفزایم ایة امد که سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم
لن يغفر الله لهم پس سید عالم صلی الله علیه واله وسلم بعد از نزول این ایة دیگر بجهت منافقان نکرد استغفار و ازینجا مبین میشود که مراد از عدد سبعین
تکثیر است تحدید ذلك ای این عدم قبول استغفار در حق ایشان بانهم بسبب انست که ایشان كفروا بالله ورسوله کافر شدند بخدای و رسول او والله و خدا
لا يهدي القوم الفاسقين راه ننماید بمقصود گروه فاسقانرا یعنی متمردانرا در کفر خویش فرح المخلفون شاد گشتند باز پس ماندگان از غزو تبوک بمقعدهم
بنشستن خویش خلاف رسول الله بخلاف رسول الله وكرهوا و کراهیت داشتند بکراهیت عقیدت ان يجاهدوا انرا که جهاد کنند باموالهم وانفسهم بمالها
و نفسهای خود في سبيل الله در راه خدای بلک فراغت و اسان طلبیدند وقالوا و گفتند مومنانرا لا تنفروا بیرون مروید بدین غزوه في الحر در گرما
بر شدند و خواستند که مومنانرا نیز تنفیر کنند قل بگو مر ایشانرا که نار جهنم اتش دوزخ اشد حرا سخت تر است از جهت حرارت نسبت باین گرما
و ایشانرا بمحالست سوختن دران حرارت شدند لو كانوا يفقهون اگر باشند که بدانند که مال ایشان بدان اتش است فليضحكوا قليلا پس باید که بخندند
اندکی وليبكوا كثيرا و باید که بگریند بسیاری جزاست بصیغه امر وارد شده تا دلالت برانکه لازم است که در قیامت خنده ایشان اندک و گریه ایشان
بسیار باشد و می شاید که خنده و گریه کنایه از فرح و غم باشد و قلت راحل بر عدم کنند یعنی فرح ایشانرا باشد غمی بی فرح و اندوهی بی سرور جزاء
ولش دهد خدای ایشانرا با دانی دادنی بما كانوا يكسبون بانچه بودند که کسب میکردند از نفاق و مساوی اخلاق فان رجعك پس اگر باز گرداند ترا خدای
تو ابد ای الى طائفة منهم بسوی گروهی از منافقان مختلف فاستاذنوك پس دستوری طلبید از تو للخروج برای بیرون بغزوه دیگر بعد از
تبوک فقل لن تخرجوا پس بگو بیرون نمی اید جرات یعنی نهی یعنی بیرون نمی اید جرات یعنی نهی یعنی بیرون میایید با من هرگز ولن تقاتلوا
معی دکارزار مکنید در مصاحبت من عدوا دشمنی انكم بدرستی که شما رضيتم خوش پسند شدید بالقعود به نشستن و تخلف کردن
اول مرة اول بار یعنی غزوه تبوک فاقعدوا پس نشینید دیگر باره مع الخالفين از پس بازماندگان که قابلیت کارزار ندارند چون زنان
و کودکان و جهاد کار مردان و مبارزان فردان بر دارند از سر تردامنی این کار دنیا بد هار دلی در مبارزه این معرکه جا
دانشاید بیت یا برو همچون زنان بارنگ و بوی بیشه کن ** یا چو مردان اندر آی و گوی در میدان فکن ** اورده اند که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم در مرض ابی بعیادت وی رفت واز ان حضرت التماس نمود که پیراهن خود عطا فرمای تا کفن من سازند
و بر دفن من حاضر شده نماز بگزارد و امرزش طلب حضرت پیرهن بوی داد و بجنازه وی حاضر شده خواست که نماز بگزارد
و فاروق دران باب اضطراب بسیار نمود و مساوی او بیاد انحضرت میداد چون عازم شد بنماز بر وی ایت امد که

دکوینده که بعد از انکه نماز کزارده بود نازل شد که ولا تصل و نماز مکزار علی احد بر هیچ یک منهم مات از منافقان که بمیرد ابدا هرگز بطریق لا تقبل شد
و کفته اند ظرف مات است یعنی بکسی چون بر کفر بمیرد احیاء او براء تعذیب است نه برای تمتع پس کار که ممات وده است و ابدا بر همان حال خواهد
بود ولا تقم و مایست علی قبره بر سر گور وی برای دفن و زیارت یا دعا و استغفار انهم بدرستی که منافقان کفروا بالله کافر شدند بخدای
که شرک آوردند ورسوله و بفرستاده وی که فرمان برداری بکردند وماتوا و بمردند وهم فاسقون و حالانکه بیرون رفتگان اند از طریق ایمان
ولا تعجبک و باید که ترا متعجب سازد و ادا مشند و خطاب بانحضرت است یعنی در عجب نیفکند از شما اموالهم مالهای منافقان اگر چه بسیار
واولادهم و فرزندان ایشان اگر چه قوی ـ با اقتدار اند انما یرید الله جز این نیست که میخواهد خدای ان یعذبهم بها انکه عذاب کند ایشانرا بدان
فی الدنیا در دنیا بسبب جمع و محافظت مال پیوسته در رنج و تعب باشند و برای رونق احوال و اولاد و تهیه اسباب معیشت ایشان همواره
محنت و مشقت کشند وتزهق انفسهم و بیرون رود جانهای ایشان بحسرت تمام وهم کافرون و ایشان کافران باشند یعنی کفر ایشان جهان
برند درویش میکفت اغنیا اشقیا اند مال دنیا جمع میکنند بانواع پریشانی و زحمت و نگاه میدارند باصناف بلیه و مشقت و باغ حسرت میکذارند
گزارند بصد هزار حسرت نظم در اول چو خواهی کنی مال جمع ∴ پس رنج بر خویش باید کماشت ∴ پس از بهر آن تا بماند بجای ∴ شب و
روز می بایدت پاس داشت ∴ وزین جمله آن حال مشکل است ∴ که آخر بحسرت باید گذاشت واذا انزلت و چون فرو فرستاده شد
سوره سوره‌ء از قران بتمام یا بعضی چه سوره از هر دو اطلاق میکنند و بر هر تقدیر چون هر دو سوره نازل گردد ان امنوا بالله که
ایمان آرید بخدای وجاهدوا مع رسوله و جهاد کنید در خدمت پیغامبر او استاذنک دستوری جویند از تو در باز ایستادن اولوا الطول
خداوندان مال و توانایی منهم از منافقان وقالوا و گویند ذرنا بگذار ما را و باخود لشکر مبر نکن مع القاعدین با نشستگان
دخانها رضوا خورسند شدند و راضی گشتند ان یکونوا انکه باشند مع الخوالف با زنان پس ماندگان وطبع و مهر نهاده شده است علی
قلوبهم بر دلهای ایشان از نفاق فهم لا یفقهون پس ایشان فهم نمیکنند انچه را که در جهاد است از انوار سعادت و انچه در تخلف است از
شقاوت لکن الرسول لیکن فرستاده خدای والذین امنوا و انانکه ایمان آوردند معه با وی یعنی در خدمت وی جاهدوا جهاد کردند
باموالهم وانفسهم با مالها و نفسهای خود اولئک و آن گروه هم المفلحون ایشانند فیروزی یافتگان بمقصود رسیدگان اعد الله لهم آماده
ساخته است خدای برای ایشان جنات تجری بوستانهایی که میرود من تحتها الانهار زیر مساکن انها آن جویها خالدین فیها جاوید باشند کاینه
در ان ذلک الفوز العظیم رستگاری بزرگ و پیروزی تمام وجاء المعذرون و آمدند در وقت توجه بغزوه تبوک عذر گویندگان
من الاعراب از بادیه نشینان یعنی اسد و غطفان که عذر گفتند از قلت مال و کثرت عیال یا رهط عامر بن طفیل که اعتذار کفتند با
انکه اگر بغزا آییم بنی طی اهالی و مواشی ما را غارت میکنند لیؤذن لهم تا دستوری دهند وایشانرا در تخلف وقعد الذین و نشستند انانکه کذبوا
الله دروغ گفتند باخدای ورسوله و با رسول او در دعوی ایمان و ان منافقان عرب اند که نیامدند و اعتذار نکفتند سیصیب الذین
کفروا زود باشد که برسد انان را که کافر شدند منهم از اعراب عذاب الیم عذابی مولم بقتل در دنیا یا حرق او نیست لیس علی الضعفاء نیست
بر ناتوانان و عاجزان ولا علی المرضی و نه بر بیماران و معلولان ولا علی الذین لا یجدون و نه بر انانکه نیابند ما ینفقون چیزی را

که نفقه کنند بر خود

که نفقه کنند بر خود و اسباب راه سازند چون قوم جهینه و مزینه یعنی برین سه طایفه نیست حرج کناهی اگر باز ایستند از غزو اذا نصحوا چون نیکوخواهی
نمایند و فرمان برند لله ورسوله مر خدای و رسول او را و نصح اصلاح فعل است باخلاص نیت ما علی المحسنین نیست بر نیکوکاران که ناصحان اند
من سبیل هیچ عتابی و ملامتی والله غفور و خدای امرزنده است انرا که بعذر از غزو باز ماند رحیم مهربان که معذور را از رخصت قعود
دهد ولا علی الذین و هیچ معاتبی نیست بر انهاکه از درماندگی اذا ما اتوک چون بیامدند بسوی تو و درخواست کردند لتحملهم تا ایشانرا
مرکوب دهی و با خود بجهاد بری قلت گفتی تو که درین وقت لا اجد نمی یابم ما احملکم علیه چیزی را که سوار کنم شما را بران تولوا بر گشتند از نزد تو
واعینهم و چشمهاء ایشان تفیض من الدمع روان می شد از اشک یعنی از دیدهاء ایشان میریخت حزنا از روی اندوه الا یجدوا
بجهت انکه نمی یافتند ما ینفقون انچه صرف کنند دران سفر و این قوم را بکاءین گویند و ایشان هفت بودند که نزد نبوت آمدند گفتند
یا رسول الله ما را داعیه جهاد است و پیاده مانده ایم و کمان عنایت فرمای تا بران سوار شده بغزو آییم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
فرمود که انچه میخواهید نمی یابم ایشان گریان از پیش حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بیرون آمدند و ابن عمر و عباس و عثمان ایشانرا
زاد و توشه و مرکب داده همراه بردند پس حق سبحانه میفرماید که برین قوم را اگر تخلف کنند حرجی و عتابی نیست انما السبیل جز این
نیست که معاتبت و ملامت علی الذین بر انانست که ایشان یستاذنونک از تو دستوری میخواهند در باز ایستادن وهم
اغنیاء و حالانکه ایشان توانگرانند و زاد و مرکب ایشان اماده است رضوا بان یکونوا راضی شدند بانکه باشند مع الخوالف
با زنان و کودکان وطبع الله و مهر نهاد خدای از خذلان علی قلوبهم بر دلها ایشان فهم لا یعلمون پس ایشان نمیدانند خاتمه عاقبت
خود را و عقوبتی که برین نافرمانی مترتب است یعتذرون القاء اعتذار خواهند کرد منافقان الیکم بسوی شما یعنی عذر خواهند
خواست از تخلف اذا رجعتم چون باز گردید از تبوک الیهم بسوی ایشان از مدینه قل بگوای محمد لا تعتذروا عذر میخواهید
بعذار کاذب برای انکه لن نؤمن لکم باور نخواهیم داشت و شما را تصدیق نخواهیم کرد بجهت انکه قد نبانا الله بتحقیق خبر داده است ما را خدای
من اخبارکم از اخبار شما و احوال شما که چه اندیشید و قصد شما چه بود وسیری الله و به بیند خدای عملکم کار شما ورسوله و فرستاده او
خبر خواهد که از نفاق توبه میکنید یا بران ثبات میورزید ثم تردون پس باز گردانیده خواهید شد در قیامت الی عالم الغیب والشهادة
بسوی دانای پوشیده و اشکارا که مطلع است بر ضمایر و ظواهر فینبئکم پس خبر خواهد داد شما را بما کنتم تعملون بانچه بودید میکردید از کتمان
نفاق و اظهار وفاق و ان اخبار بتوبیخ و عقاب خواهد بود سیحلفون بالله زود باشد که سوگند خورند بخدای لکم برای شما اذا انقلبتم
چون باز گردید از سفر الیهم بسوی ایشان و از انجا از قران یکی این بود که خبر داد از سوگند بعضی یعنی منافقان چون جد بن قیس و امثال
او که بعد از رجوع پیغامبر صلی الله علیه و اله وسلم و اصحاب او بمسجد آمده قسم یاد کردند که ما بر خروج قادر نبودیم حق سبحانه میفرماید که سوگند میخورند
بدروغ لتعرضوا عنهم تا روی بگردانید از عذاب و سرزنش ایشان فاعرضوا عنهم پس اعراض کنید از ایشان و بگذارید ایشانرا انهم
رجس بدرستی که ایشان پلیدند و نکوهیده و توبیخ و ملامت که سبب میل بتو دانا بت در حق ایشان مفید نیفتد زیرا که خبث ایشانرا
پذیرنده تطهیر نیست وماویهم جهنم و جای ایشان دوزخ و عقاب ایشان خواهد بود جزاء برای پاداش بما کانوا یکسبون بانچه بودند کسب میکردند

که کب میکردند از کفر و نفاق **ویحلفون** و سوگند میخورند منافقان **لکم** برای شما **لترضوا عنهم** تا خشنود شوید از ایشان و از توبیخ ایشان
شوند فاروق همین نوع یاد کرد حق سبحانه میفرماید که سوگند ایشان برای طلب رضای شماست نه از برای خشنودی خدای تعالی **فان ترضوا** پس
اگر خشنود شوید ای مومنان **عنهم** از منافقان دروغگوی **فان الله** پس بدرستی که خدای **لا یرضی** خشنود نمی شود ایشان را و اصلی نمی
شوند بعذرهای باطل ایشان فریفته نگردید **الاعراب** بادیه نشینان مراد بنی تمیم و اسد و اطفان و اعراب مدینه اند و تمام اهل بادیه
بلکه این جمع مخصوص **اشد کفرا و نفاقا** سخت تراند از روی کفر و نفاق یعنی نفاق و کفر ایشان از اهل حضرت بیشتر است بجهت آنکه
سوختند و سخت دل و با اهل علم نشست و خاست نکردند **واجدر** و سزاوارتراند **الا یعلموا** بانکه ندانند **حدود ما انزل الله** اندازه
که خدای تعالی فرو فرستاده **علی رسوله** بر پیغامبر خود را از فرایض و سنن شرع **والله علیم** و خدای داناست باحوال ایشان **حکیم** حکم
کننده از حکمت باطل **ومن الاعراب** و از اهل بادیه **من الله یتخذ** کس هست که فرا گیرد برای شما را یعنی شمار کنند **ما ینفق** آنچه نفقه
مینمایند و صدقه میدهد **مغرما** تاوانی و زیانی یعنی صدقات خود را غبنی و گرامتی می شمارد چه بدان امید ثواب ندارد و بر باد نعمله
انفاق میکنند **ویتربص** و انتظار میبرد **بکم الدوایر** بشما گردشهای بروزگار ایشان منقلب شود **والله سمیع** و خدای شنوا
و آنها که بزبان می آرند **علیم** داناست بآنچه در دل پنهان میدارند **ومن الاعراب** و از بادیه **من یؤمن بالله** کسان هستند که میگروند
بخدای **والیوم الاخر** و بروز باز پسین و او بنو مقرن اند از جهینه و گفته اند عبد الله ذو البجادین و غطاو ییند که بخدای و قیامت میگروند
ویتخذ و فرا میگیرند **ما ینفق** آنچه نفقه میکنند در جهاد یا در تصدق **قربات** اسباب قربت **عند الله** نزدیک خدای یعنی تقرب
میجویند بصدقات خود یعنی مراد آنست که وسیله میسازند آنرا بقرب الهی **وصلوات الرسول** و دعای پیغامبر که پیوسته بصدقات طلب
خیر و برکت دعا میکند و آمرزش میطلبد لقوله تعالی اللهم صل علی آل ابی اوفی **الا انها** بدانید که نفقات ایشان **قربة لهم** سبب
نزدیکی وایشان را بارگاه عنایت ربانی **سیدخلهم** زود باشد که در آورد خدای ایشان را **فی رحمته** در بهشت خود که محل نزول رحمت
ان الله بدرستی که خدای **غفور** آمرزنده است مر صدقات را **رحیم** مهربانست بر متقربان **والسابقون الاولون** و پیشی گیرندگان پیشینان
یعنی آنها که سبقت دارند بر عامه مومنان **من المهاجرین** از مهاجران یعنی آنانکه از مکه هجرت کرده بمدینه آمدند و او اهل بدر اند یا آنکه قبل
از هجرت اسلام آورده اند یا آنها که نماز بدو قبله گزارده اند یا اهل بیعت رضوان **والانصار** و از انصار یعنی آنها که از ساکنان
مدینه اهل مکه را یاری دادند و او اهل بیعت عقبه اولی اند یعنی مشاف سبعه و اهل عقبه ثانیه که هفتاد تن بودند یا آنها که
بر دست مصعب بن عمیر ایمان آورده اند قبل از بیعت عقبه ثانیه **والذین اتبعوهم** و آنانکه متابعت کردند سابقان را **باحسان** بایمان
و طاعت و او سایر اصحاب اند یا از مهاجر و انصار که پیروی سابقان کرده اند و گفته اند هر که متابعت ایشان کند تا قیامت از زمره
تابعانست **رضی الله عنهم** خشنود شد خدای از ایشان بقبول طاعت ایشان سابق و لاحق در رضا داخلند **ورضوا عنه** و خشنود شدند ایشان
از خدای بآنچه یافتند از نعم دینیه و دنیویه **واعد لهم** و آماده کرد خدای برای ایشان **جنات تجری** بوستانها که میرود **تحتها الانهار** زیر درختان
آن جویها **خالدین فیها** جاوید باشند در آن **ابدا** همیشه که خلود آنست **ذلک الفوز العظیم** آنست فیروزی بزرگ در رسیدن تمام مراد

وممن حو

وممن حولکم و از آنکه گرداگرد شهر شما اند **من الاعراب** از اهل بوادی **منافقون** منافقانند چون اسلم و اشجع و گفار و غفار و قومی از جهینه
که کلمه شهادت میگویند و نماز و روزه قیام مینمایند **من اهل المدینة** و از اهل شهرها شما نیز **مردوا** قومی اند که خو کرده اند و اقامت نموده **علی النفاق**
بر نفاق با در منافقی ماهر شده اند بمرتبه که تو ای محمد با وجود کمال فطنت و صدق فراست خود **لا تعلمهم** نمیدانی ایشان را یعنی کفر را سویدای دل خود نهان
دارند و آثار ایمان و احسان بظهور می آرند پس تو ایشان را باعیان ایشان نمی شناسی **نحن نعلمهم** ما میدانیم ایشان را که بر سر دل ایشان مطلع
سنعذبهم زود باشد که عذاب کنیم ایشان را **مرتین** دو نوبت یکی بفضیحت در دنیا و دیگر بعذاب یا اخذ زکوه از ایشان و تکلیف ایشان بجهاد **ثم**
یردون پس بازگشته شوند در قیامت **الی عذاب عظیم** بعذابی بزرگ که آتش دوزخ است و تحقیق عذاب عظیم بعد ایشانست از درگاه عزت
و مهجوری ایشان از نور لقا و رؤیت و هیچ عذابی از کلفت حرمان و مشقت هجران بزرگتر نیست **نظم** از فراق تلخ میگویی سخن
هرچه خواهی کن و لیکن آن مکن ∴ تلخ تر از هجران هیچ نیست ∴ در فراق غیر هجران هیچ نیست ∴ صد هزاران ذوق تلخ است
نیست مانند فراق رد تو ∴ چون زدوران دور آن رنج که ∴ سلهتر از بعد حق و غفلت است ∴ از فراق این خاکها شوره شود
زرد فراق این آبها تیره شود ∴ دوزخ از فرقت جانسوز آن شود ∴ دوزخ از هجرت جان لرزان شود ∴ که بگویم چون فراق از تراز
تا قیامت یک بود از صد هزار ∴ آورده اند که از مخلصان اهل اسلام ده تن بی عذری تخلف ورزیده بودند چون از تهدیدات آیه که در
باره متخلفان نازل شده بود خبر یافتند هفت تن از ایشان خود را بستونهای مسجد بسته سوگند خوردند که بگزارند کسی ایشان را نگشاید
تا وقتی که بحکم خدا گشاده شود حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از تبوک رجوع فرمود بمدینه نزول نمود بر عادت معهود بمسجد در آمدند و ایشان را
دیده فرموده که چه کسانند صورت حال بموقف عرض رسانیدند سید عالم صلی الله علیه و سلم بر زبان گهربار گذرانیدند که من هم سوگند
میخورم که ایشان را نگشایم تا وقتی که او در رسد آیه آمد که **وآخرون** و قومی دیگر غیر منافقان که نزد پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوجود آمده
بود **اعترفوا** ... **عسی الله** شاید خدای **ان یتوب علیهم** آنکه توبه ایشان در پذیرد
ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است مر تائب را **رحیم** مهربانست بتفضیل بر در تاویلات کاشفی مذکور است که اعتراف بذنب جهت
بقای نور استعدادات و عدم رسوخ ملکه خفیات و بر آن استدلال میتوان کرد بر آنکه معترف را دیده بصارت گشاده شده و جای
گناه مشهود وی گشته چه اگر ظلمت غفلت متراکم گردد و زایل در طبیعت راسخ شود محروم هیچ گناه را نشناسد بلکه بسبب مناسبت
آن را نیک بیند و در عذاب خذلان بماند حکیم سنائی رحمه الله فرموده **نظم** چون بدبینی گناه را دانی ∴ کشف دان جانب پشیمانی
آن شقاوت ابدیست ∴ القصه بعد از نزول این آیه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود تا ایشان را گشادند و آزاد
بشکرانه نعمت الهی اموال خود را بحضرت رسالت پناهی آوردند و گفتند یا رسول الله ما بسبب این مالها از دولت خدمت تو بازمانده ایم اینها را
فرا گیر و در راه خدای تصدق کن خواجه عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که من اخذ اموال شما مامور نیستم این آیه نازل شد که **خذ من**
اموالهم فرا گیر از مالها ایشان **صدقة** زکوة فریضه **تطهرهم** تا پاک گردانی ایشان را از گناهان یا از حب مال و روی بطغیان و عصیان
یا از نجاست بخل **وتزکیهم بها** و زیاده گردانی نشو و نمای حسنات ایشان را بدان صدقه **وصل علیهم** و دعا گوی برای ایشان و آمرزش طلب

اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا

عليهم دائرة السوء

ان صلوتک بدرستی که دعای تو سکن لهم آرامش بود دلهای ایشانرا والله سمیع وخدای شنواست دعای ترا علیم داناست باستحقاق
الم یعلموا آیا نمیدانند این تایبان با آنکه توبه میکنند معلوم ندارند ان الله بدرستی که خدای هو یقبل التوبة اوست که قبول
میکند توبه را عن عباده از بندگان خود ویاخذ الصدقات وفرا میگیرد یعنی قبول میکند صدقهای ایشانرا وان الله و میدانند انرا که
خدای هو التواب اوست توبه پذیرنده الرحیم مهربانست بر توبه کننده وقل اعملوا وبگو عمل کنید ای تایبان یعنی بعد از قبول توبه
استقامت ورزید بران یا بگو بدای گروه که توبه نمیکنند بکنید آنچه میخواهید امر تهدید است فسیری الله پس زود باشد که ببیند خدای
عملکم کار شمارا از خیر وشر ورسوله وفرستاده او والمؤمنون وگرویدگان نیز ببینند وستردون وزود باشد که باز گردانیده شوید بسوی
الی عالم الغیب والشهادة بسوی دانای نهان وآشکارا فینبئکم پس آگاه کند شمارا بما کنتم تعملون بآنچه بودید که عمل میکردید واگاهی بمجازات
بران قبل ازین مذکور شد که متخلفان از اهل اسلام ده بوده اند وقصه هفت تن گذشت وسه دیگر که کعب بن مالک وهلال ابن
امیه ومراره ابن ربیعه بودند ایشان خودرا نبسته بودند اما پیش حضرت آمده بگناه خود معترف شدند حضرت حکم فرمود که کسی با
ایشان مکالمه ومجادله نکند ودر شان ایشان نازل شد که وآخرون ودیگر از متخلفان مرجون تاخیر کرده شدگانند وباز داشتگان لامر
الله برای فرمان خدای درباره ایشان اما یعذبهم یا عذاب کند خدای ایشانرا اگر اصرار کنند بران گناه واما یتوب علیهم واگر تو
ایشانرا اگر ندامت ورزند ازان تردد برای عبادات واگرنه عند الله تردد نیست حارث وودیعه بن ثابت واضراب ایشان
ابو عامر راهب در برابر مسجد قبا مسجدی بنا کردند وابو عامر راهب از اشراف قبیله خزرج بود ودر علم توریت وانجیل مهارتی داشت
وپیوسته نعت ووصف سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم بر اهل مدینه میخواند چون آنحضرت هجرت کرد اهل آن خطه شیفته جمال وکمال شده
از صحبت ابو عامر برمیدند وکسی بدوای او نکرد بیت با وجود لب جانبخش توای آبحیوة ٭ حیفم آید سخن از چشمهٔ حیوان گفتن ٭ ابو
عامررا عرق حسد در حرکت آمده بنفی آنحضرت مشغول شده وبعد از غزوهٔ بدر از مدینه گریخته بکفار مکه پیوست ودر حرب احد حاضر شده
اول کسی که تیر بلشکر اسلام انداخت او بود وحضرت اورا فاسق لقب نهاد ودر حرب حنین نیز حاضر شد واز آنجا فرار نموده بنزد هرقل که
ملک روم بود رفت ومکتوبات که از روم لشکری ساز کرده بجنگ مسلمانان آیم نامه نوشت بمنافقان که شما در مقابله قبا در محله خویش
برای من مسجدی بسازید که چون بمدینه آیم آنجا بافاده علوم اشتغال نمایم ایشان مسجدی بساختند وحضرت پیغامبر صلی الله علیه
وآله وسلم چون عازم غزوهٔ تبوک شد بانیان مسجد آمده گفتند یا رسول الله ما برای ضعیفان وبیچارگان وقت سرما وباد وباراندگی
مسجدی ساخته ایم والتماس میبرد که در آن مسجد نماز گذاری وغرض ایشان آن بود که بواسطه نماز حضرت مهم خودرا استحکامی دهند
چنانچه مثنوی بهر مثنوی مسجد واصحاب مسجد را نواز ٭ تو مهی وما شب باما بساز ٭ تا شود شب از جماعت همچو روز ٭ ای
جماعت آفتاب جان فروز ٭ ای دریغا کان سخن از دل بدی ٭ تا مراد آن نفس حاصل شدی ٭ القصه حضرت پیغامبر صلی الله علیه
وآله وسلم در جواب ایشان فرمود که ما حالا متوجه غزویم تا باز آییم وچون بوقت بازگشتن بمنزل ذی اوان که قریب مدینه است رسید
اهل مسجد همان التماس نمودند وجبرئیل علیه السلام آیه آورد که والذین اتخذوا وآنانکه فرا گرفتند وبنا نهادند مسجدا مسجدی

ضرارا برای ضرر

ضرارا برای ضرر مومنان وستیزه ایشان وکفرا وبرای تقویه کفری که اضمار آن میکنند وتفریقا وبرای تفرقه افکندن بین المؤمنین
میان مومنان که در مسجد قبا مجمع میباشند وارصادا وبرای انتظار لمن حارب الله مرآنکس را که حرب کرد با خدای ورسوله وبا رسول او
من قبل پیش از بنای مسجد مراد ابو عامر راهبست که در احد وحنین بجنگ حاضر شد ولیحلفن وهر آینه سوگند میخوانند چون گوید
چرا این مسجد ساختید ان اردنا اگر ما نخواستیم از بنای این مسجد الا الحسنی مگر خواستنی نیکو که نماز است وذکر وتوسعه بر ضعفا
والله یشهد انهم وخدای گواهی میدهد که ایشان لکاذبون هر آینه دروغ گویند در سوگند خود لا تقم فیه بایست برای نماز در آن مسجد
ابدا هرگز لمسجد هر آینه مسجدی که اسس بنا نهاده شده است علی التقوی بر پرهیزگاری من اول یوم از روز نخستین مراد
مسجد پیغامبرست واشهر واظهر آنست که نخستین آنکه مسجد قباست در محله بنی عمرو بن عوف حضرت پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم اول که
بجانب مدینه رسیده بمحله قبا فرود آمده چهارده روز آنجا اقامت فرموده در آن ایام اساس مسجد قبا نهاد وآن اول مسجدیست در مدینه
که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم آنجا نماز گزارده ودر تشویق الحرمین از ابن عمر نقل میکند که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در روز
شنبه سواره یا پیاده بمسجد قبا آمدی ودر آنجا دو رکعت نماز گزاردی ودر روایت آمده که دو رکعت نماز در مسجد قبا ابو عمرت حق تعالی
میفرماید که از مسجد اساس او بر تقوی است احق سزاوارترست ان تقوم آنکه قیام کنی فیه در آن مسجد موسس بر تقوی رجال مردانند
که از پاکیزه طینتی یحبون دوست میدارند ان یتطهروا آنکه پاکی ورزند از انجاس واحداث یعنی پیوسته بر طهارت باشند وگفته اند بر جنابت
خواب نکنند منقولست که بعد از نزول آیه حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم از اهل مسجد قبا پرسیدند که آن کدام طهارتست از معاصی وخصال
مذمومه والله وخدای یحب المطهرین دوست میدارند پاکی ورزندگان افمن اسس آیا هر که اساس افکند بنیانه بنای دین
خودرا علی تقوی بر ترس وپرهیزگاری من الله از خدای ورضوان وطلب خشنودی او خیر بهترست ام من اسس یا آنکس که اساس
نهد بنیانه بنای امور دین خودرا علی شفا جرف بر کناره رودی که زیر آن سیل برده تهی شده وظاهر آن بجای ایستاده باشد
هار مشرف بافتادن ونزدیک بافتادن واین چنین زمینی است بی قواعد باشد وچون بر وی بنا کنند فانهار پس آن زمین شکسته گردد ودر افکند
به یا با بانیان آن فی نار جهنم در آتش دوزخ واین مثلست از برای آنها که بنای دین خود در امور باطله نهند ومآل هم ایشان رجوع
باشد بدوزخ والله لا یهدی القوم الظالمین راه نمینماید خدای گروه ستمکارانرا بدانچه مقصود ایشانست لا یزال همیشه
بنیانهم بنای ایشان الذی آن بنایی که بنیاد نهند وانرا باغراض فاسده بنوا ریبة سبب شک ونفاق فی قلوبهم در دلهای ایشان
زاید بر شک ونفاقی که دارند وگفته اند مراد تهدید بنای ایشانست که بعد از رجوع تبوک ایشان استدعا نمودند که حضرت بمسجد
ایشان درآید ونماز گزارد آیه آمد که لا تقم فیه ابدا حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بفرمود تا آن مسجد بکندند وبسوختند حکم شد
که آن موضع مزبله اهل قبا باشد پس نبی فرمود که آنرا بر کنند طرح خاشاک وخاکستر کنند حق سبحانه میفرماید که همیشه باشد خرابی بنا
ایشانرا واسطه مزاید نفاق ایشان یعنی پیوسته در غم وحسرت ونفاق در بیت خواهند بود بسبب این تخریب الا ان
تقطع قلوبهم مگر آنکه پاره پاره کرده شود دلهای ایشان بحیثیتی که قابلیت ادراک در آن نماند وگفته اند تقطیع قلوب ایشان بعقل

وقوع یابد یا هر که بادر بر دوزخ و قول جمع انست که توبه و استغفار و ندامت بر مثل ان امور والله علیم و خدای داناست تا بینیها
ایشان که بچه نیت بود حکیم حکم کننده است بر جزای بر وجه حکمت در تفسیر وسیط از محمد بن کعب قرظی نقل میکند که چون در لیلة العقبه هفتاد
تن یا هفتاد و پنج تن از اهل مدینه با حضرت علیه الصلوة والسلام بیعت میکردند عبدالله بن رواحه گفت یا رسول الله شرط کن برای خدای
و برای خود آنچه میخواهی حضرت فرمود شرط میکنم برای خدای آنکه او را بپرستید و بدو شرک میارید و برای خود آنکه مرا نگاه دارید از آنچه
نفسها و مالها خود را نگاه دارید گفتند چون بدین قیام نماییم جزای ما چیست حضرت فرمود که جزا بهشت خواهد بود انصار گفتند
ربح البیع لا نقیل و لا نستقیل خرید و فروخت سودمند است ما درین بیع هرگز فسخ نخواهیم نمود حق تعالی ازان بیع و شری خبر میدهد
ان الله اشتری بدرستی که بخرید خدای تعالی من المومنین از گرویدگان انفسهم نفسهای ایشان مباشران جهاد شوند و اموالهم
و مالهای ایشان که در راه وی نفقه کنند بان لهم الجنة بانکه مر ایشان را باشد بهشت این تمثیل است برای اثابت مومنان بهشت بر بذل اموال و
انفس ایشان حقیقت اشتری دا و اشتری و بیع جاری وقوع بدید که با این اموال و وجود همه از آن حق است العبد و ماله
لمولاه پس این تحریص است در غزو و جهاد ای بنده از تو بذل کردن نفس و مال و از من عطا دادن بهشت که زوال نفس باید و نزد تو
مال بسبب طغیان و غرور دو ناقص معیوب را در راه ما فدا کن و بهشت باقی و غرفه بستان نظم سنگ بین از کهر میستان ∴ خاک بین
می ده و زر می ستان ∴ در عوض فانی خوانی حقیر ∴ نعمت پاکیزه باقی بگیر ∴ در کشاف و عین المعانی و جوان منقولست که اعرابی بود در
مسجد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میگذشت و آنحضرت این آیه میخواند لمعات انوار کلام الهی باطن او را عکس پذیر اشراقات فیوض
ملکوتی ساخته پرسید که هذا کلام من گفتند هذا کلام الله سوال کرد که این بیع و شری کی بوده است جواب دادند که در روز میثاق که ذرات
ذرات را خطاب الست بربکم شنوانیدند اعرابی گفت والله مع ربح لا نقول و لا چون نفوس معیوب و اموال فانی را خرید و در عوض
بهشت باقی میدهد هرگز این بیع بر نه اندازیم بلکه نفس و مال خود را در بازیم فرد این بیع را که روز ازل با تو کرده ایم ∴ هرگز درین
حدیث اقاله نبرده ∴ عزیزی فرمود که هر که بنده بخرد و عیب او را دانا باشد رد نتوان کرد حق سبحانه و تعالی ما را خرید و بعیوب ما را
دانا بوده است امید آنست که از درگاه کرم رد نکند بیت امید که از فضل و [illegible] دگر دم من ∴ چون شد همه عیبی لطف تو خریدارم
در نفحات الانس از بوزرجانی نقل میکند که نظم تو بعلم ازل مرا دیدی ∴ دیدی انگه بعیب بخریدی ∴ تو بعلم آن و من بعیب همان
رد مکن آنچه تو بپسندیدی ∴ و در حقیقت این بیع و شری و بیان آنکه خود را مشتری گفت و ما را بایع و نفس و مال ما را بانکه کرد اختصاص
داد و دل را درین مبایعه داخل نکرد مذکران و محققان عبارات عجیب و اشارات غریب و بعضی از آن جواهر التفسیر سمت تحریر
یافته فرد هر که خواهد گزین بر دبوی ∴ گو تماشای آن گلستان کن ∴ بعد از بیان اشتری بیان ما لاجله اشتری میکند و میگوید
یقاتلون کارزار میکنند این مومنان که نفس ایشان خریده شده است فی سبیل الله در راه خدای و طلب رضای فیقتلون
پس گاهی میکشند دشمنان را و یقتلون و گاهی کشته میشوند بر دست ایشان وعدا علیه حقا وعده داده است خدای ایشان را
برین بیع و شری وعده ای درست ثابت و باقی که خلاف نیست در ان فی التوریة والانجیل والقرآن و درین کتابها

ومن اوفی

دلیل است بر انکه اهل انجیل توریت مامور بودند بقتال ومن اوفی و کیست وفا کننده تر بعهده بعهد خود من الله از خدای کریم خلقت
در [illegible] فاستبشروا پس شادمان باشید ببیعکم خرید و فروخت خود الذی بایعتم به آنکه مبایعه کردید بان و ذلک آن بیع هو الفوز
العظیم و رستکاری بزرگست در مدارک از امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل میکند که ای مومنان قیمت شما نیست الا بهشت مفروشید
که قیمت شما بغیر باقی جاودان نیست و در مثنوی معنوی آورده که نظم خویش را نشناخت مسکین آدمی ∴ از فزونی آمد و شد در کمی
خویشتن را آدمی ارزان فروخت ∴ بود اطلس خویش را بر دلق دوخت ∴ التائبون ای مومنان بازگردندگانند از معاصی یا رجوع کنندگان
بحق سبحانه بتمامی العابدون پرستندگان بحق با خلاص یا قایم بشرایط خدمت الحامدون ستایندگان بحق بر آنچه بدیشان رسد از ضرا و سرا
یا شناسندگان نعم الهی در هر لحظه و طرفه السائحون روزه داران یا سیر کنندگان بطلب علم یا بیرون از بادیه نفس روندگان بمنزل
انس الراکعون رکوع کنندگان بنماز یا خضوع آرندگان بر درگاه بی نیاز الساجدون سجده کنندگان در خلوات یا طالبان قرب رفیع
الدرجات الامرون بالمعروف فرمایندگان بایمان و طاعت و سنت حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم والناهون عن المنکر و باز دارندگان
از کفر و معصیت و ارتکاب بدعه و [illegible] است یا برای قضا و میان امر معروف و نهی منکر که گو سانی و احدند و هر یک با یکدیگر باید که
منضم باشند والحافظون و نگاهدارندگان لحدود الله و احکام خدای را و سلمی گوید نگاه دارندگان اسرار بر جوارح و قلوب
اسرار ارواح و بشر المومنین و بشارت ده مومنانرا که بدین صفات موصوفند وضع مظهر دلیل است بر انکه ایشان داعی ایشان بدین
فضایل مستبشر باشارت است بتعظیم و تکثیران اورده اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه واله وسلم بعد از زیارت قبر مادر خود گریه کنان فرمود که
دستوری طلبیدم در زیارت وی و اجازت دادند و از استغفار او دستوری خواستم و باز داشتند و این آیه آمد که ماکان و پیغامبر را
والذین امنوا و آنانرا که گرویده اند ان یستغفروا آنکه طلب آمرزش کنند للمشرکین برای مشرکان و گفته اند که پیغامبر صلی الله علیه
واله وسلم با ابوطالب در مرض الموت بعد از آنکه از ایمان او نومید شد وعده فرمود که طلب آمرزش کنم از برای تو مادام که مرا نهی نکنند از ان
بعد از وفات وی برای وی استغفار میکرد و صحابه چون دانستند که حضرت برای ابوطالب آمرزش میطلبد گفتند ما نیز از برای آبا و
اقربای خود استغفار کنیم و حال آنکه ابراهیم علیه السلام برای پدر خود استغفار کرده و اینک پیغامبر ما برای عم خود استغفار میکند آیه آمد که
روا نیست پیغامبر را و مومنانرا که برای اهل شرک آمرزش طلبند ولو کانوا اولی قربی و اگر چه باشند خداوندان قرابت مشرکان من بعد ما
تبین از پس آنکه روشن شد لهم و ایشانرا انهم آنکه ارباب شرک اصحاب الجحیم ملازمان دوزخ اند و ما کان استغفار ابراهیم لابیه و نبود
آمرزش خواستن ابراهیم علیه السلام از برای پدر خود الا عن موعدة مگر از برای وفا کردن وعده که در وقت مناظره وعدها ایاه
وعده کرده بود و پدر را از آنجا که گفت لاستغفرن لک در مبایعه اورده که وعده بود به پدر را ابراهیم و او را که من ایمان آرم پس استغفار
او ابراهیم آن بود که من طلب مغفرت کنم برای تو وقتی که بگروی فلما تبین له پس آنهنگام که روشن گشت مر ابراهیم را انه عدو لله که
پدر او دشمن است مر خدای را یعنی بر کفر بمرد و توفیق ایمان نیافت یا بوحی معلوم شد او را که ایمان نخواهد آورد تبرأ منه بیزاری
کرد از وی قطع استغفار نمود ان ابراهیم بدرستی که ابراهیم علیه السلام لاواه بسیار آه کننده بود کنایت از رقت قلب و کثرت

نرم او حلیم بردبار بود بخدای که پدر میگفت لارجمنک وجواب میداد سا ستغفر لک پس در ایة تالیه تهدید عذر رسول و مومنان میکند
که چون ایشان قبل المنع استغفار کردند بدان مواخذه نخواهند وماکان الله لیضل قوما ونیست خدای که قومی را ضایع و تباه کرد یا ایشانرا
بکیرد جابجا اهل ضلالت را بعد اذ هدیهم بعد از آنکه راه نمود ایشانرا باسلام حتی یبین لهم تا وقتی که روشن کرداند برایشان ما یتقون آنچه واجب است
کر از ان پرهیز کنند و کفته اند این ایة در شان جمعی است که قبل از تحویل قبله درگذشتند یا پیش از تحریم خمر ساغر اجل نوشیدند میفرماید که برایشان
از ان کارها که کردند گرفتی نیست ان الله بدرستی که خدای بکل شیء بهمه چیزها از احوال اول و آخر علیم داناست ان الله بدرستی که خدای
له ملک السموات والارض و او راست پادشاهی آسمانها و زمینها پس هرکه خواهد بی منازعی و مانعی یحیی زنده کرداند و یمیت و
بمیراند زندکانرا وما لکم و نیست شما را ای مومنان من دون الله بجز خدای من ولی کارسازی ولا نصیر و نه یاری دهنده که دی ومی
شاید که خطاب با کفار باشد میفرماید که خدای را پرستش کنید که شما را بغیر وی متولی امری نیست که حکم عذاب شما را دفع کند وجواب ما
که عذاب او از شما باز دارد لقد تاب الله بدرستی که توبه پذیرد خدای و بقبول توبه باز کشت علی النبی بر پیغامبر در آنچه اذن او
و منافقانرا در تخلف بایشان توبه بر بنده حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم میکند از تعلق بذنوب کما قال لیغفر لک الله ما تقدم
من ذنبک وما تاخر یا بعثست بر توبه یعنی هیچکس نیست محتاج توبه و استغفار نباشد حتی پیغامبر و اصحاب او چه هر کس را مقامی است
که درون آن نیست وی منقصه خواهد بود پس توجه با دون کناهی است که از ان توبه لازم باشد و پیش بعضی وانی لاستغفر الله کل یوم
سبعین مرة اشارت بان نیست و نزد محققان این معنی مناسب مرتبه رسالت نیست چه توجه آنحضرت بغیر حق متصور نبود پس سلمی رحمه الله
میکوید ذکر توبه برای آنست تا مقدمه توبه امت باشد و توبه تابع بمقدم تصحیح پذیرد و بر هر تقدیر در پذیرفتن خدای توبه را از پیغامبر صلعم
والمهاجرین والانصار و از مهاجران و انصار یعنی جمعی از ایشان که کاره بودند و غزوه تبوک را بطبع نه بعباد الذین اتبعوه آنانکه پیروی
کردند به پیغامبر فی ساعة العسرة در زمان عسرت و تنگی لشکر تبوک را جیش العسرة میکفته اند بجهة آنکه عسرت عظیم بود هم در مرکب و درزنج
یک شتر داشتند و هم در توشه که دو کس روزی بیک خرما بسر میبردند و هم در آب که با وجود قلت آن اکثر شتر را میکشتند بر طوبات
اجواف و امعاء آن دهن خویش تر میساختند و هوا بغایت گرم بود حق سبحانه صفت میکند که درین زمان تنگی متابعت پیغامبر صلی الله
علیه و آله و سلم میکردند من بعد ما کاد از پس آنکه نزدیک بود که از غایة عسرت یزیغ میل کند و از جای برود قلوب فریق دلهای کروهی که
منهم از ایشان یعنی کار بدان رسیده بود که از غایة عسرت جمعی از جهاد باز کردند یا متابعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و
باز دادند بواسطه شدت و مشقت ثم تاب علیهم پس خدای درگذشت از آنکه قلوب ایشان از ثبات بر ایمان میل کرده بود انه بهم
بدرستی که خدای بدیشان رئوف بسیار رافت چون توبه کردند رحیم مهربانست بتفصیل بر ایشان وعلی الثلثة الذین خلفوا و
دیگر توبه داد و بخشید برای سه تن که باز پس نهادند یعنی تخلف کرده بودند از غزو و ایشان موقوف بحکم آلهی قبل ازین سبق ذکر یافت
که هم کعب و هلال و مراره در خانها افتاده و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم که کسی با ایشان مکالمه و مخالطه ننماید بعد از چهل روز
فرمود تا از زنان خود دور شدند و زن هلال بخدمت وی که مردی پیر و ضعیف بود آمد و گفت بشرط عدم مباشرت و کار بر ایشان تنگ آمد

حتی اذا ضاقت

حتی اذا ضاقت تا وقتی که تنگ شد علیهم الارض بر ایشان زمین بما رحبت با وجود کشادگی و وسعت وی کنایت از شدت حیرت و نهایت بر ایشان
بر ایشان نیز وضاقت علیهم وتنگ شد بر ایشان انفسهم دلها از بسیاری غم و وحشت بحیثیتی که فرح و انس را در آن راه نبود وظنوا و دانستند
ان لا ملجأ آنکه پناهی نیست من الله از خشم خدای الا الیه مگر هم بوی و او رضا خواستن از کرم وی ثم تاب علیهم پس چون در ماندند و بیچارگی
خود دانا شدند توفیق توبه داد خدای ایشانرا لیتوبوا تا توبه کردند و بحق بازگشتند و متوارات کنند و توبه توفیق نه بجد و رنج قبول کشته
توبه هیچ تا بقبول نبود نظم کر لطف تو یاری ننماید ز نخست ⁂ هم توبه شکسته است هم پیمانه ⁂ چون توبه بامید پذیرفتن تست ⁂ تا توبه پذیری
نبود توبه درست ⁂ القصه بعد از پنجاه روز این ایة فرود آمد توبه ایشان پذیرفته گشت ان الله بدرستی که خدای هو التواب اوست قبول
کننده توبه از تایبان الرحیم متصل است برحمت بر ایشان یا ایها الذین اتقوا الله ای کروه مومنان بترسید از خدای و مثل این فعل که مخالفت
او باشد معاودت مکنید وکونوا مع الصادقین و باشید با راستکویان در اقوال خود چون کعب بن مالک و آن دو تن دیگر که راست گفتند و عذر
باطل نیاوردند و بسبب راستی که من صدق نجی دولت نجات یافتند نظم از کج افتی بکم دکاستی ⁂ وز همه غم رستی اگر راستی ⁂ راستی خویش نهان
کن نکرده ⁂ بر سخن راست زبان کن بکرد ⁂ و کفته اند این خطاب با اهل کتاب است یعنی ای کروندکان بموسی و عیسی بترسید از مخالفت محمد صلعم
و باشید با صادقان که اصحاب اخیار و امت بزرگوار اویند ماکان روا نیست و نشاید لاهل المدینة مر اهل مدینه را ومن حولهم و آنانکه کرداگرد
ایشانند من الاعراب از بادیه نشینان ان یتخلفوا آنکه تخلف کنند و باز پس روند عن رسول الله از رسول خدای نفی است در صیغه
نفی و تخصیص اهالی و حوالی مدینه بجهت قرب بوده و موافقت ایشان بخروج آنحضرت بطرف تبوک ولا یرغبوا بانفسهم و نرسد ایشانرا که رغبت کنند بنفسها خود
عن نفسه از نفس وی یعنی خویشتن داری کنند و خود را بر طرف دارند از کشیدن آن رنجها که او می میکشد و روایت که ابو خیثمه انصاری
رضی الله عنه در مدینه مانده بود و بعد از چند روز که از رکاب رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم بگذشت روزی بخانه در آمد و بغایة کرم
بود و او دو زن داشت زنان وی هر یک در عریش نشسته بودند و آنرا رفته و آب زده و کوزهای آب سرد مهیا ساخته و طعامی نیکو ترتیب داده
و چشمه بر در عریش ایستاده و در زنان نگریست آن ترتیب ملاحظه نمود گفت روا نبود که رسول صلی الله علیه و سلم در بیابان بشدت حرارت باد گرم
در مانده بود و ابو خیثمه در سایه خنک و آب سرد و طعام لذیذ خورد و با زنان خوشبوی و خوب روی معاشرت کند بخدای سوکند که بهیچ عریش نیایم و از
آب و طعام نخورم تا زمانی که به آنحضرت ملحق نشوم پس اندک زاده برداشت و روی براه آورده در منزل تبوک بعسکر میمون ملحق شد ذلک
آن وجوب متابعت و ترک تخلف بانهم بسبب آنست که ایشان چون با رسول باشند لا یصیبهم ظمأ نرسد ایشانرا تشنکی ولا نصب و نه رنجی ولا
مخمصة و نه کرسنکی فی سبیل الله در راه خدای ولا یطؤن و نسپرند موطئا یغیظ الکفار مکانی از آنکه کفار بسم اسب یا کف شتر یا بپا خود ویرا
بسپردن که آن بخشم آرد کافران را ولا ینالون و نیابند من عدو نیلا از دشمنی هیچ یافتنی از قتل و اسیر و سلب و کرد و هزیمت جراحت الا
کتب لهم مکر نوشته شود برای ایشان به عمل صالح کرداری شایسته یعنی هر یک ازین بها بدیشان رسد مستحق ثواب شوند ابن
عباس رضی الله عنه فرمود که هر ترسی که از دشمن بدل ایشان در آمد هفتاد حسنه در دیوان اعمال نویسند ان الله بدرستی که
خدای لا یضیع ضایع نمیکرداند و تباه نمیکند اجر المحسنین مزد نیکوکاران را یعنی مجاهدان را ولا ینفقون و نفقه نکنند نفقة

صغيرة نفقه اندک و خورد جون عاقلة تازيانه يا نعل اسبي يا صاع خرماي که بدهند جون ابن عقيل رضي الله عنه ولا كبيرة و نه نفقه بزرک
جانکه ذي النورين و عبد الرحمن بن عوف رضي الله عنهما ولا يقطعون و قطع نکنند در غزو واديا هيچ سرايي و بيشکي وادي زمين ابي راقطع
نکنند الا كتب لهم مکر نوشته شود براي ايشان ثواب آن و از نوشتن براي جيب ليجزيهم الله تا جزا دهد خداي ايشان را احسن ما كانوا
نيکوترين آنرا که در راه حق يعملون ميکنند عمل ميکردند جون حسن را نيز بدان الحاق کنند بجهت توفير اجر دکتيران در ينابيع فرموده که اکر مثلا
غازي را هزار طاعت باشد و يکي از همه نيکوتر بود حق سبحانه او را ثواب عظيم دهد و نهصد و نود و نه ديکر را بطفيل ان قبول کند و هر يک را ابر آن
ان ثواب ارزاني دارد تا کرم او بنسبت مجاهدان بر همه کس ظاهر کردد مث مجاهدان طرف اينچنين از ان دارند ∴ که در غزا کر جهد
درميان دارند ∴ آورده اند که جون انواع تهديدات در باب متخلفان نازل شد مومنان جازم شدند بر آنکه جون نفير جهاد بر آيد
تمامي عازم حرب شوند آية آمد که وما كان المومنون و روا نيست و نشايد مومنان را لينفروا آنکه بروند كافة همه ايشان جاء آن
معيشت مختل ميشايد فلولا نفر بس جرا بيرون نروند من كل فرقة از هر جمعي کثير منهم از ايشان مراد قبيله و اهل بلده اند طائفة کروهي
اندک که بجهاد روند و باقي توقف ميشايد ليتفقهوا تا طلب دانش کنند في الدين در دين و فقه اموزند و از عبد الرزاق بن همام مرويست که
واد اصحاب حديثه ولينذروا و تا بيم کنند قومهم کروه خود را اذا رجعوا اليهم جون باز کردند از غزو بسوي ايشان لعلهم يحذرون تا باشد که
حذر نمايند از آنجه بيم کرده ميشوند از آن يا ايها الذين آمنوا اي کسانيکه کرويده ايد قاتلوا الذين يلونكم من الكفار کارزار کنيد با آنکه نزديک
شمااند از کافران و آن بني قريظه و خيبر و فدک اند که بهودي که در حوالي مدينه مي باشند و کفته اند اهل روم مراد است که در ولايت شام بودند و شام قريب بمدينه مي باشد
و بر هر تقدير قتال کنند با دشمنان نزديک وليجدوا و بايد که يابند کافران و فهم کنند فيكم غلظة در شما درشتي و صلابت خود يعني در مقابل
و قتل از وقوع باشد يا او صبري بر مقاتله يا شجاعتي در آن محاربه واعلموا ان الله و بدانيد آنکه خداي تعالی مع المتقين با پرهيزکاران است
بحفظ و اعانه و نصرت در فتوحات مذکور است که حق سبحانه مومنانرا بقتال کفار قرب ميفرمايد و هيچ دشمن از نفس اماره کافر نزديکتر نيست
و نزد ديکر دشمنان نتوانست که اعدا عدوک نفسک التي بين جنبيک پس بقتال او که عبارة از جهاد اکبر است مشغول بايد بود انسب مي
نمايد و اليه اشار في المثنوي نظم اي شهان کشتيم ما خصم برون ∴ ماند از و خصمي بتر در اندرون ∴ قد رجعنا من جهاد الاصغر
اين زمان اندر جهاد الاكبريم ∴ سهل شيري دانکه صفها بشکند ∴ شير آن باشد که خود را بشکند و اذا ما انزلت و جون فرستاده شود سورة
پاره از قران فمنهم پس از منافقان من يقول کس هست که کويد با منافقي که از روي انکار و استهزا يا با ضعفا مومنان کويند ايكم زادته
از شما آنکه بيفزود او را هذه ايمانا کرويدني يعني آنکس کدام است که اين سوره ايمان او زياده کرد فاما الذين آمنوا پس اما آنکه کرويدند پس زادتهم
ايمانا پس زياده کرد اين سوره ايشانرا يقين و ثبات در دين جون زياده شد علم ايشان بواسطه تدبر درين سوره ايمان بدين سوره منضم
کشت با ايمان سورهاي ديکر وهم يستبشرون و ايشان شادمان ميشوند بنزول آنکه سبب زيادتي کمال و واسطه ارتفاع ايشانست واما الذين
و اما آنکه في قلوبهم مرض در دلهاي ايشان بيماري شک و نفاق و حقد و حسد و بغض اسلام است فزادتهم پس زياده ميکند آن
سوره ايشانرا رجسا الي رجسهم شک مضموم بشکهاي ايشان يعني در سورهاي ديکر شک داشتند پس شک ايشان درين سوره انضمام يافت ان

شک با پيفزود و کفر ايشان بر کفر وماتوا و بمردند يعني استحکام يافت اين صفت در ايشان تا وقتي که بمردند وهم كافرون و ايشان کافران
بودند در دين ولا يرون آيا نمي بينند منافقان انهم يفتنون آنکه ايشان مبتلا ميشوند باصناف بليات از مرض و قحط و غيران يا بنفاق و کذب
ايشان ظاهر بر مسلمانان في كل عام در هر سالي مرة او مرتين يکبار يا دو بار ثم لا يتوبون پس توبه نميکنند از نفاق ولا هم يذكرون و نه پند ميکيرند
واذا ما انزلت و جون فرود مي شود سورة سوره از قران که در آن عيب ايشان مذکور بود نظر بعضهم نظر کنند برخي از ايشان الى بعض بسوي
برخي ديکر يعني بچشم بيکديکر را اشارت کنند از روي انکار و سخره و بدان سوره باره از خشم و سخط يا استماع عيوب خود يا شعار عيون ايماني
کنند بفرار از مجلس و با هم کويند هل يريكم من احد آيا مي بيند يکي از مسلمانان شما را اکر از مجلس بيرون رويد پس اکر کسي اقامت ورزيد و اکر نه بيند
بي خبر بيرون باز کردند از مجلس پيغامبر صلعم ثم انصرفوا پس بکرداند خداي صرف الله قلوبهم دلها ايشانرا از فهم قران يا از قبول ايمان و اصح
انست که از همه نيکو بيها اين کلام خبرانست و احتمال دعا دارد يعني بکرداند خداي دلهاء ايشانرا از خيرها بانهم بسبب آنکه ايشان قوم
لا يفقهون کروهي اند که در نمي ايند حق را فهم نکنند لقد جاءكم هر آينه بدرستي آمد شما اي ادميان رسول فرستاده بحکم خداي من انفسكم
از شما يعني از جنس شما در بشريه يعني بواسطه جنسيت مخالف نمايند و افاده و استفاده وجود کيرد يا آمد شما اي اعراب رسولي از شما يا از قبيله
شما ابن عباس رضي الله عنه فرموده که هيچ قبيله نبود در عرب الا که حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم رشته قربتي پيوسته بود بدان و در قرا
شاده من انفسكم خوانده اند يعني از فاضلترين شما در حسب و هم در نسب عزيز عليه دشوار بود ما عنتم الجه در رنج افتيد بدان و بعضي بر
لفظ عزيز وقف کرده انرا صفت رسول دانند و معني عليه ما عنتم بدين فرود آرند که بر دست الجه نکنند از کناه يعني اعتذار بر دست روز نجات
و شفاعت تدارک ان خواهد و درين کفته اند مث نماند بعصيان کسي در کرو ∴ که دارد جنين سيد پيش رو ∴ اکر در فتري از کناه باک نيست
جو او عذر خواهست بود باک نيست ∴ حريص عليكم صفتي ديکر ش اين که حريص است بر اسلام شما بالمؤمنين بکرويدکان رؤف رحيم مهربان
و بخشاينده حق سبحانه و تعالى هيچ پيغامبر بدو اسم از اسما خود اختصاص نداد پيغامبر ما را خود را فرموده ان الله بالناس لرؤف رحيم و در باره وي
کفت بالمؤمنين رؤف رحيم وجه تفضيل آنحضرت را براي انبيا و ديکر عليهم السلام نيست فان تولوا پس اکر بر کردند منافقان از ياري و مواد
و تخلف نمايند از فرمان برداري فقل حسبي الله پس بکو بسنده است واحداي که شر شما را کفايت کند و او را با شما غالب سازد لا اله الا هو
هيچ معبودي نيست مکر وي عليه توكلت بر وي توکل کردم و کار خود با وي کذاشتم وهو و اوست رب العرش العظيم خداوند عرش بزرگ که
و اد عرش عظيم است يا عرشي که قبله دعا و مطاف ملايکه باشد اشارت بکمال قدرت حق تعالى است يعني آن خدائي که عرش را بدان همه عظمت که
هشت هزار رکن دارد و بر دو ايستي سيصد هزار قاعده از هر قاعده تا قاعده سيصد هزار ساله راه از بعضافات و صافات بقدرت کامله نکاه مي
دارد قادر است که و را از منافقان بناه ارد که حافظ بندکان و ناصر ايشان کند کان اوست نظم از خواه ياري که ياري ده اوست ∴ بد و التجا کن که حامي
باد اوست ∴ کسي را که آورد او در بناه ∴ جه غم دارد از کينه کينه خواه ∴ بمطالعه لطايف و اشارت اين دو آيت حواليت بجواهر التفسير مي
رود والله تعالى اعلم سورة يونس عليه السلام يکصد و نه و عشرون آية بسم الله الرحمن الرحيم ∴ الر و حروف مقطعه
بقول ابن زيد رحمه الله اسامي سوره و علم الهدى قدس سره فرموده که حق تعالى نام اين سوره را بهر جه خواهد کفته اند الر يعني انا الله الرحمن و

بجا اورده که هر حرفی اشارتیست از مجد وی صلی الله علیه واله وسلم میگوید سوگند میخورم بالای من بر تو در ازل و لطف من با تو در اف من و نو
نابد جواب قسم جست تلک این سوره ایات الکتاب الحکیم ایتهای کتاب حکیم مشتمل بر حکمات یا محکم در تناقض و اختلاف بر انکه
رقم نسخ بر وی کشیده نشود یا بر تغیر وی قادر نبود ابن عباس رضی الله عنه فرمود که چون اساس نبوت محمد صلی الله علیه واله وسلم تاکید و حضرت
پروردگار عز شانه او را برسالت اختصاص داد صنادید عرب انکار نموده گفتند عجبست که خدای بعالمیان از ادمیان رسول فرستد و الا
جز یتیم ابو طالب را اختیار کند حق سبحانه فرمود که اکان للناس عجبا ایا هست مردمانرا شگفتی ان اوحینا انکه وحی کردیم الی رجل بسوی مردی
منهم از جنس ایشان و از قبیله ایشان و مضمون وحی انجه چیست ان انذر الناس انکه بیم کرد مردمانرا از عقوبات الهی تعمیم کرده انذار را هیچکس خالی
از صفتی نباشد که او را ازان باید ترسانید الا ما شا الله و تخصیص کرده بشارة با اهل ایمان چه کفار را صفتی که سبب بشارت باشد نیست و بشر
فرمود و بشر الذین امنوا و مژده انانرا که گرویده اند ان لهم انکه مر ایشانراست قدم صدق بیشتر نیک عند ربهم نزدیک خداوند ایشان یعنی ایمان
وطاعت و گفته اند قدم صدق سابقه ازلیست که حق وعده راست داده نجات مومنان و سالمی میگوید که مقام صدق انست که در وی زوال
وملال نیست یا ایمان صادق یا رضوان الله یا دعا ملایکه در باره ایشان یا عملها خیر که از پیش فرستد تا سلف صدق که برکات ایشان بخلق
میرسید یا ولد صالح که پیش از ایشان در گذشته یا تقدیم حق سبحانه این امه چنانچه فرمود نحن الاخرون السابقون ازان خبر میدهد یا شفیع صدق
که حضرت پیغامبرست صلی الله علیه واله وسلم در عین المعانی فرموده که حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم از قدم صدق فرموده که بی شفاعت
توسلی الی ربکم و متعرات گناهکاران و تباه روزگارانرا هیچ وسیلتی برای امرزش جز انحضرت نیست کفنی کرم شفاعت عاصی عذر
خواه . . دل برامید ان کرم افتاد در گناه . قال الکافرون گفتند ناگرویدگان بعد از پیغامبر بر ایشان و نمودن خوارق عادات ان هذا
بدرستی که این مرد لساحر مبین هر اینه جادوی اشکاراست ان ربکم الله بدرستی که پروردگار شما الله است الذی انخداوندی که
بقدرت بی عجز و حکمت بی قصور خلق السموات والارض بیافرید اسمانها و زمینهارا که بزرگترین اجسامهای این عالمند فی ستة ایام در
مقدار شش روز ایام دنیا ثم استوی پس مستولی شد علی العرش بر عرش که اعظم مخلوقاتست یدبر الامر میسازد امر کاینات باید
مقتضای حکمت یا تقدیر میکند بودنیها بر وجهی که میخواهد ما من شفیع هیچ نیست شفاعت کننده روز قیامت الا من بعد اذنه مگر پس از دستوری
دادن خدای و او را این کلام رد شفاعت اصنامست و اثبات شفاعت مادونان ذلکم الله انخداوند موصوف بصفات خلق و تدبیر و استیلا
ربکم پروردگار شماست نه غیر او چه غیر را باو در صفتها شرکت نیست فاعبدوه پس او را بیگانگی بپرستید افلا تذکرون ایا پند نمیگیرید یا تفکر
نمیکنید که مستحق عبادت اوست نه معبودان شما الیه بسوی اوست مرجعکم جمیعا بازگشت شما بعد از مرگ و نشور نه غیر او پس باده باشید و
وعده سوال و جواب وعد الله حقا وعده داده شما را وعده دادنی درست و راست انه یبدؤ الخلق بدرستی که خدای تعالی در اول بیافرید خلق را ثم
یعیده پس اعاده کند بعد از مردن زنده گرداند دیگر بار مقصود از ابتدا و اعاده ثواب و عقابست چنانچه فرموده لیجزی الذین امنوا تا جزا دهد انانرا
که گرویده اند و عملوا الصالحات و عملهای پسندیده کرده اند بالقسط بعدل خود یا بمکافات ایشان بعدل ایشان برعایت عدل که
دا فرموده کرده باشند یا بایمان چه ایمان عدل قویم است و در برابر ان شرک ظلم عظیم و این وجه برای مقابله او جهت جزا دادن

میکند این کلام را

لهم

میکند این کلام را بقوله والذین کفروا و انانکه کافر شدند لهم شراب من حمیم اشامیدنی از اب گرم دوزخ که چون بخورند ایشان و امعاء ایشان پاره
پاره گردد و عذاب الیم و دیگر ایشانراست عذابی دردناک که حقیقت نیابد بما کانوا بسبب انکه بودند بخدا و رسول یکفرون کافر شدند
هو الذی اوست انخداوندی که بقدرت جعل الشمس گردانید افتاب ضیاء خداوند روشنی والقمر نورا ماه را خداوند نور و علما
دانند که اگر کسی روشنی بالذات باشد ضیاست و اگر بالعرض بود نورست و در انوار امده است که حق سبحانه درین تنبیه فرموده بانکه افتاب
بذات سراجست و قمر بعرض نیر میشود و ان بمقدار مقابله اوست با شمس چنانچه در علم ماه مبین و قدره و تقدیر کردیم یکی از شمس و قمر را و
منازل منزلها بر فلک یعنی بقدر سیر ایشان و اشهر انست که تقدیر کرد برای منزلها یعنی بیست و هشتگانه که معاین و مشهودست و قمر در هر
شبانروزی قطع منزلی کند لتعلموا تا بدانید شما عدد السنین شمار سالها چون سال شمسی و ماهها باشد ذکر ماه بکرد و الحساب و تا بدانید
شمار اوقات از ماهها و روزها در معاملات و مهمات خود ما خلق الله ذلک نیافرید خدای انچه مذکور شد الا بالحق مگر براستی نه بازی و گویند
با بمعنی لام است یعنی که بیان یفصل الایات روشن میکنیم نشانها حفص یفصل میخواند یعنی خدای بیان میکند دلایل قدرة خود لقوم یعلمون
برای گروهی که میدانند یعنی درین اندیشه میکنند و ازان نفع میگیرند ان فی اختلاف اللیل والنهار بدرستی که در امدن شب و روز پس از یکدیگر
یا از مخالف ایشان بنور و ظلمت و ما خلق الله و در انچه افرید خدای فی السموات والارض در اسمانها و زمینها از انواع بودنیها لایات هر اینه
نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و نفاذ قدرت لقوم یتقون گروهی را که بترسند از عواقب احوال و خواتم امور یعنی از
حال و مال و معاد اندیشند و از رسوای حشر ترسان گردند چه اندیشه خوف باعث بود بر اندیشه و ایشان بر تفکر و تدبر ان الذین بدرستی
انانکه لا یرجون امید نمیدارند لقاءنا دیدار ما را یعنی منکر اند اخرت را که محل لقاست و رضوا و خوشنود شدند بالحیوة الدنیا بزندگانی
دنیا و پسندند انرا واطمانوا بها و ارام گرفتند بدان یعنی همت خود بر لذات محسوسه و از خارق فانیه مقصور کردانیده و از نعیم جاودانی
و از لذت جاودانی غافل شدند یا انکه در دنیا ساکن گشته اند بر وجهی که ایشانرا انجا رحلت نخواهد بود و ندانسته اند که لحظه فلحظه دست اجل
طبل رحیل فرو خواهد کوفت نظم ای انکه ترا دل نهاد و فارغ بنشست . . بندانست که مهلتی و تاخیری هست . . کوچیدن گه منزل می باید کند
کو دخت منه که بار می باید بست والذین هم و انانکه ایشان عن ایاتنا از ایات کتاب ما یا از دلایل صنع ما غافلون نااگاهان بیخبرانند و لیک
ان گروه که یاد کرده باشد اولیک ماویهم النار جای بودن ایشان اتش دوزخ است بما کانوا یکسبون بانچه بودند که کسب میکردند از معاصی یعنی کفر و شرک
و نفاق ان الذین امنوا بدرستی که انانکه ایمان اورده اند و عملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته یهدیهم ربهم راه مینماید ایشانرا پروردگار
ایشان در اخرت بایمانهم بنور ایمان ایشان براه بهشت یا بسبب ایمان ایشانرا زاده نماید بسلوک سبیلی که با موصول یا درک حقایق باشد تجری
میرود من تحتها الانهار از زیر مساکن ایشان جویهای اب فی جنات النعیم در بوستانها نعمت دعویهم خواندن بهشتیان از خدای را
فیها در بهشت وقتی که انجا از ذی ایشان باشد طلبند انست که گویند سبحانک اللهم بپاکی یاد میکنیم ترا بار خدایا و این ذکر بجهت تلذذ بود
نه برای عبادت چون این کلمه گویند انچه خواسته باشد نزد ایشان ظاهر گردد و تحیتهم و درود ایشان بر یکدیگر فیها در بهشت یا درود حق یا تحیه
ملایکه بر ایشان سلام سلام بود واخر دعویهم و اخر دعا ایشان ان الحمد لله انست که گویند حمد و ثنا خدایرا رب العالمین پروردگار عالم

عالیانست و گفته اند چون مومنان ببهشت درآمده انوار عظمت و کبریا حضرت عزت مشاهده نمایند زبان بنعوت جلال و تسبیح متعال بگشایند ملایکه با حق سبحانه بر ایشان سلام کرده بانواع کرامات و علو مقامات مبشر کردند و وظایف حمد و ثنا الهی بجای آورده ختم کلام صحف اکرام فرمایند و دوات لذت تسبیح و تحمید ایشانرا از جمیع لذتها ببهشت خوشتر

نظم

ذوق نامش عاشق مشتاق را :: از بهشت جاودانی خوشتر است
گرچه فردوس نعمتها بسی است :: وصل او از هر چه دانی خوشتر است

در عین المعانی آورده که یکی از بردگان حرم محترم سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم جز بانه بر تحقیق کنند نوعی فرمود حق سبحانه آیه فرستاد که ولو یعجل الله و اگر تعجیل کند خدای للناس الشر برای مردمان باجابت دعا بد استعجالهم بالخیر چنانچه شتافتن ایشانست بسرعت اجابت دعاء خیر لقضی الیهم هر آینه رانده شود بسوی ایشان اجلهم اجل ایشان و هلاک شوند یعنی اگر با دعاء بد ایشانرا زودی اجابت کنیم چنانچه دعاء خیر ایشان مستجاب کردانیم ایشانرا زود هلاک شوند حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که خدایا فرامیگیرم نزدیک تو عهدی که در آن خلاف نخواهی فرمود بدرستی که بشرم پس مومنی که او را بدنام یا دشنام دهم یا لعنت کنم یا بزنم او را در باره دعای خیر گردان بسبب پاکی او و ساز از گناهان و وسیله قربی که روز قیامت بدان تقرب کند بحضرت بعضی مفسران بر آنند که کفار بنزول عذاب استعجال مینمودند این آیه آمد که در عذابی که ایشانرا میطلبند تعجیل نمیکنند فنذر الذین پس میگذاریم آنانرا که لا یرجون امید ندارند لقاءنا دیدار ما را یعنی بحشر نمیگروند یا نمیترسند از ما در روز بعث و نشور فی طغیانهم در بیراهی ایشان یعنی بطریق استدراج مهلت میدهیم ایشانرا تا در ضلالت یعمهون سرگردان میروند و اذا مس الانسان الضر و چون برسد بآدمی سختی و رنجی و آدم مطلق کافرست یا ولید مغیره یا عتبة بن ربیعه بر تقدیر چون ضرری بوی رسد دعانا بخواند ما را با خلاص لجنبه وقتی که تکیه کرده باشد بر پهلوی خود یعنی صاحب فراش بود از آن رنج او قاعدا یا نشسته او قائما یا ایستاده و فایده تردید تعمیم دعا باشد در جمله احوال یا برای اصناف الام و مضار فلما کشفنا پس چون برداریم و ببریم عنه از وی ضره رنج و مضرت او را بجهت اخلاص او در دعا مر برود بر همان راهی که بوده از کفر یا بگردد از موقف دعا و دیگر بدان رجوع کند کان لم یدعنا گوییا نخوانده است او ما را الی ضر مسه برفع کردن رنجی که بدو رسیده بود کذلک زین همچنانکه آراسته شده است للمسرفین و اسراف کنندگانرا که از حد تجاوز نمودند ما کانوا یعملون آنچه هستند که میکنند از استغراق و در ملاهی و اعراض از قبول داعی و نواهی ولقد اهلکنا القرون و بدرستی که ما هلاک کردیم اهل قرنها من قبلکم پیش از شما ای اهل مکه لما ظلموا آنهنگام که ستم کردند بتکذیب پیغامبران و جاءتهم و حالانکه آمده بودند بدیشان رسلهم رسولان ایشان بالبینات بحجتهای روشن یا معجزها ظاهر و ما کانوا لیومنوا و نبودند ایشان که ایمان آرند اگر هلاک نشدندی و زنده ماندی بجهت فساد استعداد و دریافتن آلهی مر ایشانرا کذلک همچنین که جزا دادیم باهلاک ایشان بجهت تکذیب نجزی القوم المجرمین جزا خواهیم داد گروه مشرکانرا از اهل مکه که تکذیب پیغامبر میکنند ثم جعلناکم پس کردانیدیم شما را ای گروه که محمد بشما مبعوث شده خلائف خلیفها از گذشتگان فی الارض در زمین من بعدهم از پس قرنی که هلاک شدند لننظر تا ببینیم در صورت شهادت بعد از آنکه دانسته‌ایم در غیب که شما کیف تعملون چگونه عمل عمل خواهید کرد از خیر و شر با شما بمقتضای اعمال شما معامله کنیم ان خیرا فخیر و ان شرا فشر

نظم

چو آینه فعل است کوهی :: که دروی هرچه کردی می‌نماید
گر کردی نکوی بینی :: ور بکرده بد بینت آید

در خبرات که بعضی از کفار قریش با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم گفتند آیتی

بیارکه سادات عرب را از عبادت لات و عزی باز دارد و دوم ذم بتان در آن نبود حق سبحانه فرمود که و اذا تتلی علیهم و چون خوانده شود بر مشرکان مکه آیاتنا آیتهای ما یعنی قرآن بینات در حالتی که واضح است قال الذین گویند آنانکه لا یرجون لقاءنا امید ندارند رسیدن بما یا نمیترسند از وعید ما یعنی مشرکان بعد از شنیدن قرآن گویند پیغامبر را صلی الله علیه و آله و سلم ائت بقرآن غیر هذا بیار قرآنی بجز این که بر ما میخوانی یعنی کتابی که در وی ذکر بعث و حشر و عقاب و ثواب و معایب الهه ما نباشد او بدله یا تبدیل ده قرآنرا یعنی بجای آیه عذاب آیت رحمت وضع کن و غرض ایشان آن بود که آنحضرت متابعت هوای ایشان کند و ایشان او را الزام کنند حضرت حق سبحانه فرمود قل بگو با ایشان ما یکون لی نمی‌سزد و روا نیست مرا ان ابدله آنکه تبدیل کنم قرآنرا من تلقاء نفسی از قبل نفس خود یعنی نمیتوانم که قرآنرا تغییر کنم و در آن بزیاده و کم تصرف نمایم ان اتبع متابعت نمیکنم و از پی نمیروم الا ما یوحی الی مگر آنچه را که وحی کرده شود بسوی من از حق تعالی بی زیاده و نقصان انی اخاف بدرستی که میترسم ان عصیت ربی اگر عاصی شوم در پروردگار به تبدیل قرآن عذاب یوم عظیم عذاب روز بزرگ که قیامت است قل لو شاء الله بگو اگر خواستی خدای ما تلوته علیکم نخواندی این قرآن منزل شده است بر شما و لا ادریکم به و نه خبر شما را دانا ساختی بهم فقد لبثت پس بدرستی که من درنگ کرده‌ام فیکم در میان شما عمرا عمری درازی که مقدار چهل سال بود من قبله پیش از نزول قرآن یعنی در آن مدت که مبعوث نشدم نه من قرآن میخواندم و نه شما بدان دانا بودید افلا تعقلون آیا در نمی‌یابید و تعقل نمیکنید که کسی چهل سال در میان شما بوده و تعلم از علمی ننموده و با عالمی صحبت نفرموده و کلامی بر شما میخواند که فصحای عرب از جمال بلاغت آن حیرانند و بلغا دیوان الاوت از کمال فصاحت آن انگشت تحیر در دندان و هر آینه بتامل درین صورت استدلال میتوان نمود بر آنکه ابداع کلامی چنین از وی چنان خارق عادتست پس قرآن معجزه در رسالت و وسیله دلالت باشد

نظم

امی دانا که بعلم فزون :: راند رقم بر ورق کاف و نون
بی قلم و کاغذ و دست و معجزه آورد ز وحی آگه :: بی خط و قرطاس ز علم ازل
مشکل لوح و قلمش گشت حل

مضمون آیه سابق اینست که من افترا میکنم بر خدای در تغییر و تبدیل قرآن و شما افترا میکنید که قرآن کلام منست میدانید فمن اظلم پس ستمکارتر ممن افتری از کسی که افترا کند و بربندد علی الله کذبا بر خدای دروغ او کذب بآیاته یا تکذیب کند آیتها، او را و بدان کافر شود انه لا یفلح المجرمون بدرستی که نجات نیابند گناهکاران و یعبدون و میپرستند من دون الله بدون خدای ما لا یضرهم چیزیرا که ضرر نرسانند بدیشان اگر ترک عبادت او کنند و لا ینفعهم و سود نرسانند بدیشان اگر همه اوقات صرف پرستش او نمایند زیرا که معبود ایشان جمادات و جماد بر ایصال نفع و ضرر قادر نباشد و حالانکه معبود باید که قدرت او بایقاع ثواب و عقاب متعلق بود تا بندگان بامید جلب نفع و دفع ضرر او را پرستند و یقولون و میگویند عبده اصنام هؤلاء این بتان شفعاؤنا شفیعان ما اند عند الله نزدیک خدای یعنی در امور دنیا ما را شفاعت میکنند و از خدای درخواست مینمایند تا مهمات کفایت کند و اگر فرضا بعث و حشر باشد چنانچه معتقد مومنانست ما را از خدای درخواست و از این عذاب برهانند قل بگو اتنبئون الله آیا خبر میکنید خدایرا شریکی هست اثبات شفاعت بتان میکنید و شفاعت بتان میکنید و خداوند که عالم است بمجموع معلومات این را نمیداند پس معلوم شد که شریک نیست و شفاعت نخواهد کرد و گوید کلمه بعلم صلات و معنی آنکه خبر میکنید خدایرا بچیزی که در آسمان و زمین نیست یعنی شریک باوی سبحانه پاک است خدای و تعالی و برتر است عما یشرکون از آنچه او را شریک او میدارند و ما کان الناس و نبودند آدمیان الا امة

واحدة گروهی یگانه یعنی متفق بر دین اسلام در زمان ادم علیه السلام یا بعد از واقعه طوفان که جز نوح و اصحاب سفینه کسی نبود یا متفق
بودند بر کفر در زمان بعثت ابراهیم علیه السلام فاختلفوا پس اختلاف کردند بسبب بعثت رسل یعنی بعضی ایمان اوردند و بعضی بر کفر اصرار ورزیدند
یا عرب بر دین اسمعیل متحد بودند پس مختلف شدند بسبب عمرو بن لحی که احکام جاهلیه اختراع ولولا كلمة و اگر نه کلمه ایست که سبقت
من ربك از افریدگار تو یعنی حکم ازلی واقع شده بتاخیر عذابی که فاصل و فارق شده میان مختلفان و اگر نه لقضي بينهم هر اینه حکم کرده شدی
میان ایشان فيما فيه در انچیزی که ایشان دران يختلفون اختلاف میکنند یعنی عذاب بامدی و مبطل هلاک شدی و محق سالم ببودی
ويقولون و میگویند معترضان ایات یعنی مشرکان مکه لولا انزل چرا فرو فرستاده نشد عليه بر محمد صلی الله علیه وسلم و اله اية معجزه
من ربه از پروردگار او از معجزات که میطلبیم که تغیر انهار است و اسقاط سما و بواقی ایات که در سوره بنی اسرائیل مذکور خواهد فقل
پس بگو در جواب انکه نزول ایتها رغبت و بی شبهه انما الغيب جز این نیست که عالم غیب لله مر خدایراست که در ضمن انزال ایات معجزه
شما منعزم باشد که باز دارد ایتها را از نزول فانتظروا پس شما انتظار برید نزول مقترحات را اني معكم بدرستی که من نیز با شما من المنتظرين
از منتظرانم تا ببینم که عذاب شما می اید یا ایتها که مطلوب شماست واقع میشود واذا اذقنا الناس و چون بچشانیم مردمان را یعنی اهل مکه را
رحمة صحتی من بعد ضراء پس از بیماری مستهم رسیده باشد بدیشان یا فراخی بعد از قحط اذا لهم جون در تنگی و ایشانرا رسید مکر
في اياتنا مکر در ایتهای ما یعنی طعن کننده در ان و در باره پیغامبر کید نمایند آورده اند که اهل مکه سال بیلاء قحط و غلا مبتلا بودند چون رحمت
ربانی و رافت سبحانی ازاله آن بلیه نمود و بقدم کلام الهی و قصد حضرت رسالت پناهی مشغول شده بمکاید و حیل تمسک میجستند
حق سبحانه فرمود که قل الله بگو ای محمد که خدای اسرع مكرا زودتر است از شما در رسانیدن جزاء مکر شما یعنی پیش از ظهور کید شما جزای
عذاب شما او خواهد کرد ان رسلنا بدرستی که فرستادگان یعنی ملایکه حفظ يكتبون می نویسند ما تمكرون انچه شما می اندیشید از
مکر و بعد از انکه بر خفی شما از فرشتگان پوشیده نیست بر پاکی پنهان خواهد بود مضمون این کلام تحقیق انتقام است هو الذي اوست
انکه يسيركم میراند و قدرت میدهد در قطع مسافت شما في البر در خشکی بمرکب بر چون ستور و اسب والبحر و در تری بمرکب چون کشتی
و زورق حتى اذا كنتم تا چون باشید في الفلك در کشتی وجرين بهم و کشتیها میروند با ایشان بريح طيبة باد خوش که نرم میوزد
قاعده عدول از خطاب بغیبت مبالغه است یعنی گویا که این صورت مکرر است و غیر مخاطبان را یا متعجب شوند از احوال این قوم که
در کشتی نشسته اند و کشتی ایشان بباد راستی که باندازه صلاح کشتی میوزد و میرود و فرحوا بها و شادمان شده اند بدان جاءتها
ناگاه اید بدان کشتی ريح عاصف بادی سخت که دریا را شوریده گرداند وجاءهم الموج و بیاید بدیشان موج دریا من كل مكان از هر مکانی
یعنی از جوانب و جهات و لبی کشتی موج در اید وظنوا و یقین دانند انهم احيط بهم انکه فرو گرفته است بلاها و ایشانرا از همه جوانب
دعوا الله میخوانند خدایرا بکشف آن بلا از ایشان مخلصين در حالتی که پاک کنندگان باشند له الدين برای خدا دین را یعنی از خوف
دین خود را خالص سازند و فطرت اصلی ظهور کند و عوارض نفسانیه و شیطانیه زایل گردد و گویند لئن انجيتنا اگر ما را نجات دهی
من هذه ازین احوال و شدت لنكونن هر اینه باشیم من الشاكرين از سپاس دارندگان و نعمت نجات را که برای بودند از شرک و فسا

بغير الحق تا کیدست یعنی فساد ایشان بغیر حقست هم باعتقاد ایشان چه میدانند که دران عمل مبطلند يا ايها الناس ای مردمان و
انما بغيكم جز این نیست که ستم شما یعنی وبال آن راجع است بشما هر که او بد میکند بغیكم على انفسكم مبتداست خبر او متاع الحيوة الدنيا معنی انکه
ستم و بد اندیشی برخود دادی زندگانی دنیاست یعنی دو سه روز منفعت ناپایدارست لذت آن زود بگذرد و عقوبت آن باقی ماند و حفص
متاع بنصب خوانده و مقدر فعلی محذوف داند یعنی روزی چند برمیخورید برخوردنی از زندگانی دنیا ثم الینا پس بازگشت شما در قیامت
مرجعكم بسوی ماست فننبئكم پس خبر کنیم بما كنتم تعملون بانچه هستید که عمل میکنید و مناسب آن پاداش خواهیم داد انما مثل الحيوة الدنيا كماء جز این نیست که مثل
زندگانی دنیا در سرعت انقضا و ادبار ان بعد از اقبال مانند ابیست یعنی بارانی که ما انزلناه فرو فرستادیم انرا من السماء از اسمان یا از
ابر فاختلط به پس بیامیخت بان آب نبات الارض گیاه رسته از زمین مما يأكل الناس از انچه میخورند ادمیان چون حبوب غاذیه و ثمار
و بقول والانعام و از انچه میخورند چهارپایان چون گیاهها تر و خشک حتى اذا اخذت الارض تا وقتی که فرا گرفت زمین زخرفها پیرایه
خود را وازينت و اراسته شد محصولات گوناگون و ثمرات رنگارنگ وظن اهلها و گمان بردند اهل زمین انهم قادرون انکه ایشان
قادرانند بر درودن گیاه و چیدن میوها ان عليها اتيها ناگاه آمد بان زمین امرنا عذاب ما یعنی فرمان ما بخرابی ان در رسید ليلا در شب
او نهارا یا در روز فجعلناها پس گردانیده ایم ان کشت و زرع را حصيدا مانند انچه درو ده باشند یا از اصل برکنده كان لم تغن گویا
که هیچ نبود بالامس دی روز كذلك هم چنین که درین تمثیل تفصیل کردیم نفصل الايات جدا میکنیم و روشن میسازیم دلایل قدرت خود را
لقوم يتفكرون برای قومی که تفکر کنند در ضرب المثل و بدان نفع گیرند این تشبیه میکند بحال گیاه زمین که بعد از تازگی و طراوت خشک
و تیره و بی رونق میشود چنانچه اول صفت صفوتست و او خمت که در مبدا دنیا نیز نوازش دولت و منتهای ان گدازش نکبت و حسرت
نظم منگر با نگ روی زمین فصل نوبهار ٭ مانند نقش خانه مانی فریبنده است ٭ وقت خزان و برگ ریاحین چو بنگری ٭ منصف شوی که لایق بر باد دادنست
و گفته اند مثل شوی که لایق بر باد دادنست و متمثل بمال جهان و در وجه شبه مال دنیا با باران سخنان گفته اند در کشف الاسرار اورده که
تشبیه اموال دنیا و خطوط ان با باران از ان روی است که باران بحیله و تدبیر ادمی از ابر فرو نیاید بلکه بتقدیر سبحانی و مشیت ربانی
رزق مقسومست و از اول مقرر کرده اند نمایند مال دنیا نیز بمکر و تلبیس و جهد و تزویر مجتمع نگردد بلکه ازلی و قسمت لم یزلی بدست اید
هیچکس را بیش از ان حاصل نیکردد بجهد دیگر اب باران مادامی که جاری بود بصفت پاکی و پاکیزگی موصوفست اما چون در موضعی مکث
نماید و بکجی بماند رنگ و بوی و طعم ان متغیر گشته مواد انتفاع یابد مال دنیا نیز تا بسبب اتفاق جوانمردان دست بدست رود اگر دد پسندیده
و مقبول باشد و چون در مضیق بخل و امساک خسیسان بماند نکوهیده و مذموم بود و در مثنوی مثنوی مال چون ابست تا باشد روان
فیضها یابند از وی اهل جهان ٭ چند روزی چون کند یکجا درنگ ٭ گنده و بیحاصل است و تیره رنگ ٭ و در غیرات جهدی فرموده که وجه
مماثلت انست که چون اب باران باندازه اید و بقدر حاجت نازل گردد سبب آسایش ادمیان و عالمیان باشد اما چون از اندازه بگذرد
و از حد اعتدال تجاوز نماید واسطه خرابی عالم و سرگردانی بنی ادم شود مال دنیا بمقدار احتیاج بدست آید مقاصد دین و دنیا بجا
مقرون گردد و فواید ان بدو رود و نزد یک برسد اما چون روی باز دیاد نهد و خزانه و انبار بسیار شود موجب ارتکاب معاصی

و وسیله تفاخر بر ادانی و اقاصی شود ان الانسان لیطغی ان راه استغنی بیت توانگری کشدت سوی عجب و نخوت و ناز ∴ خوش است فقر که دارد
هزار سوز و نیاز ∴ و دیگر انکه باران چون بنهال گل رسد لطافت و طراوت او بیفزاید و چون بخار بن گذرد حدت و شوکت او زیاده کند مال
دنیا چون بصالح رسد صلاح او بیفزاید نعم المال الصالح للرجل الصالح و اگر بدست مفسد افتد ماده فساد و عناد او روی بازدیاد نهد نظم
زر محک امتحان امدگران ∴ نقد جان هر کسی کرد عیان ∴ چون کریمی را بدست افتد زری ∴ از زرش اسوده گردد کشوری ∴ عام باشد جود
کارساز بهای او ∴ روح بخشد دلنواز بهای او ∴ سفله گر راه یابد سوی گنج ∴ خلق را ازوی نباشد غیر رنج ∴ و گفته اند که چون باران
بزمین رسد قرار نگیرد بلکه باطراف و جوانب روان گردد مال دنیا نیز بیکجا قرار نگیرد و ندارد و با یک کس ارام نگیرد بلکه هر روز در دست دیگری
باشد و مهر شب باکی عقد مواصلت بندد و نه عهد او را وفایی و نه وفا او را بقایی نظم گنج امان نیست درین خاکدان ∴ مهر و وفا نیست
درین استخوان ∴ کهنه سرائیست بصد جا کرد ∴ کهنه داند کرد نو بنو ∴ و در تیسیر فرموده که حق سبحانه بندگان خود را نمیخواند بدنیا که
محل افاتست بلکه برای دعوت میکند که منزل سلامتی از همه افاتست چنانچه فرمود والله یدعوا و خدای میخواند بندگان خود را
الی دار السلام بسوی سلامت که بهشتست یعنی میخواند بعملی که موجب دخول بهشت بود و بهشت دار السلام بجهت ان گفت که تحیت ملائکه
بر اهل او و یا تحیت بهشتیان بر یکدیگر بسلامت یا سلام نام حق سبحانه و تعالی باشد و اضافه بهشت بدان جهت تعظیم جنان چون اضافت
بیتی برای تکریم ان در فصول فرموده که حق سبحانه بنده را میخواند از سرایی که اولش بکاه داد و سطش عنا و اخرش فناست بسرایی که مبداش
عطا و میانش رضا و منتهایش لقاست نظم والله یدعوا امده ازادی زندانیان ∴ غمگین شده کوهی بزندان میکشی ∴ شادمانیها
همه در بند و زندان میکشد ∴ تو ازچه ز زندان شان سوی گلستان میکشی ∴ همه را ببهشت میخواند و یهدی و راه مینماید من یشاء هر کرا می
خواهد الی صراط مستقیم بسوی راه راست که منتهی بدار السلام باشد و ان اسلام است یا طریق سنت ای عزیز دعوت عامست بدلالت حضرت
رسالت پناهی و هدایة خاص است و وابسته بتوفیق الهی شیخ الاسلام قدس سره فرموده که همه را میخواند تا کرا بر پسند قبول جا دهد مصرع
تا دوست که را خواهد و میلش بکه باشد للذین احسنوا مر انکسانی که نیکویی کردند یعنی ایمان اوردند الحسنی مثوبه حسنی و پاداش نیکو
یعنی بهشت و زیاده و افزونی از پاداش که بطریق تفضل کرامت فرماید گویند حسنی خواهشست یکی و زیاده انکه یکی را ده
دهد یا حسنی بهشت یا حسنی مغفرتست و زیادتی خشنودی حضرت و مدارک آمده محبت در قلوب عباد یا الجنة در دنیا عطا کند در اخرت حساب
ننماید و گفته اند سحابه ایست که بر اهل بهشت مرور کند و هرچه خواهد بر ایشان بارد و جمهور محققان بر انند که زیاده لقاء حضرت
پروردگارست که بمحض کرم بهشتیان را بدان مکرم سازد و لا یرهق و پوشیده نگرداند وجوههم رویهای بهشتیان را قتر گردی
و غباری و لا ذلة و نه خواری یعنی اثر مذلت بر بشره ایشان نباشد اولئک ان گروه محسنان اصحاب الجنة اهل بهشتند هم
فیها ایشان در بهشت خالدون جاوید مانندگان نه نعمت ایشان زوال یابد و نه دولت ایشان انتقال پذیرد بخلاف زخارف
دنیا و انقطاع زخرفا که در صدد فنا و زوال است والذین و انانکه کسبوا السیئات کسب کردند بدیها را چون کفر و شرک و نفاق جزاء
سیئة بمثلها پاداش بدیست مانند ان که گردند نه زیاده بران و ترهقهم و بپوشد ایشان را ذلة خواری و رسوایی یعنی اثار

زندانیان

مذلت بر ایشان

مذلت بر ایشان هویدا گردد کانما اغشیت گویا پوشیده شده است وجوههم رویهای ایشان قطعا من اللیل پارها از شب مظلما
در حالتی که تاریک بود یعنی سیاه گردد رویهای ایشان از غم و اندوه چون شب تیره اولئک انگروه که کاسبان سیاتند یعنی مشرکان و
منافقان اصحاب النار ملازمان اتش دوزخند هم ایشان فیها دران اتش خالدون جاوید باشند کانند یعنی هرگز روی رهایی از ان
عذاب نیارند و یوم نحشرهم و بترسید از ان روزی که حشر کنیم نیکان و بدان را جمیعا همه ایشان ثم نقول پس گوییم للذین اشرکوا مر
انانرا که شرک اوردند مکانکم بایستید بر جایهای خود انتم و شرکاؤکم شما و شرکان شما که بدون من پرستیده اید یعنی بتان تا به بینید که
با شما چه میکنیم فزیلنا پس جدا کنیم بینهم میان کفار و معبودان و بیزاریم از کافران که جواب پرستش بتان نگردید گویند که ایشان مارا
بعبادت خود فرمودند حق سبحانه بتان را بسخن آرد و قال شرکاؤهم و گویند شرکان ایشان یعنی اصنام ما کنتم نبودید شما ایانا تعبدون که مارا
پرستنده باشید بلکه هوا خود را پرستش میکردید افرایت من اتخذ الهه هواه اورده اند که کافران اغاز جدال نموده گویند چنین است
بلکه شمارا پرستش خود امر کردید بتان گویند فکفی بالله شهیدا پس بسنده است خدای گواه بیننا و بینکم میان ما و میان شما ان کنا بدرستی
که ما بودیم عن عبادتکم لغافلین از پرستش شما بیخبران زیرا که نمی دیدیم و نمی شنیدیم هنالک در ان مقام تبلوا بیازماید یعنی بیابد و بچشد
کل نفس هر تنی ما اسلفت جزاء انچه از پیش فرستاده است از اعمال یعنی نفع و ضرر انرا معاینه ببیند و ردوا و بازگردانیده شوند همه
نفسها الی الله بسوی ثواب و عقاب خدای مولیهم الحق خداوند ایشان یا بر حقیقت یا متولی امور ایشان براستی و ضل عنهم و گم گردد
از کافران ما کانوا یفترون انچه بستند که افترا میکنند از شفاعت بتان و حال انکه بتان از ایشان بیزاری مینمایند قل من یرزقکم بگو
کیست که شمارا روزی میدهد من السماء از اسمان که باران بارانند والارض و از زمین که گیاه میرویاند امن یملک السمع ایا کیست
خداوندی کند گوش را والابصار و دیدها را که یعنی تواند که سمع و بصر بیافریند و از افتها نگهدارد ومن یخرج الحی و کیست که بیرون ارد
زنده را که حیوانات یا نباتات من المیت از مرده که نطفه است یا دانه و من الحی از زنده که حیوانات است یا نباتات و من یدبر الامر و کیست
که تدبیر کند کارها عالمیان را تعمیم است بعد از تخصیص و چون این سوالها کنی از کافران از غایة وضوح و ظهور نتوانند که عناد و مکابره ورزند
فسیقولون الله پس گویند در جواب که این همه که پرسیدی الله است و چون این اقرار بر دگری حجتی است در بطلان طریق ایشان که اتخاذ اصنامست
فقل پس بگو ای محمد ایشان را که بعد ازین اقرار افلا تتقون ایا نمی ترسید از عقوبت چنین خداوندی و بتان را شریک او میسازید فذلکم الله پس
انکه او را این صفتها باشد الله است ربکم الحق بعد از راستی و بیان حق الا الضلال مگر گمراهی فانی تصرفون پس از کجا گردانیده می شوید
از حق بباطل و از توحید بشرک کذلک همچنانکه ربوبیت حق سزاوار است حقت سزاوار شد کلمت ربک حکم پروردگار تو یعنی واجب شد
عذاب الهی علی الذین فسقوا پس انانکه بیرون رفتند از دایره اصلاح و تمرد ورزیدند در کفر خود انهم برای انکه ایشان لا یومنون
ایمان نمی ارند قل بگو هل من شرکائکم ایا هست از شریکان شما یعنی بتانی که بشرکت خدای میپرستید من یبدؤا الخلق کسی که اغاز میکند
یعنی بیافریند خلق را ثم یعیده پس اعاده کند یعنی زنده گرداند او را بعد از موت و چون کفار ابتدا را مقر و اعاده را منکر بودند و از
روی لجاج و عناد بدان اعتراف نمیکردند حق سبحانه فرمود که قل الله ای محمد بگو که خدای یبدؤا الخلق اغاز افرینش خلق را ثم یعیده

بس بازگرداننده سازد بس بعد از فنا فانی تؤفکون بس از کجا گردانیده می شود از راه راست قل بگو هل من شرکائکم ایا هست از بتان شما که شریک او
نهاده اید من یهدی کسی که راه نماید بارسال رسل و انزال کتب و توفیق نظر در دلایل قدرت یعنی نصب حجج و براهین کند تا راه یابند الی
الحق بسوی حق که دین اسلامست قل الله بگو خدای یهدی للحق راه نماید خلق را به بیان حق افمن یهدی ایا هر که راه نماید الی الحق بسوی حق
احق ان یتبع سزاوارترست که متابعت کرده شود امن لا یهدی یا آنکس که راه نیابد بخود الا ان یهدی مگر آنکه راه نماید او را در تفسیر زاهدی
آورده که بت پرستان بت بر چهارپایان می بستند و از جایی بجایی نقل میکردند پس حق سبحانه فرمود برابر بود کسی که ترا راه نماید یا کسی
که تو او را راه نمایی فما لکم پس چیست وجه بوده است شما را کیف تحکمون چگونه حکم میکنند که برابری میدهید کسی را که شما بوی محتاجید با کسی
که او را بشما محتاج است و یکسان می شمارید قادر و عاجز را حکیم فرموده نظم عجز و قدرت که هر دو ضد اند ∴ عقل کی گوید که یکسانند ∴ عجز
بر خلق میدراند پوست ∴ قادر بر کمال حضرت اوست وما یتبع و پیروی نمیکنند اکثرهم بیشتری از کفار یعنی رؤسا ایشان در معتقدات خود الا الظن
مگر گمانی که الا الظن مگر گمانی که هستند تخیلات واهیه و قیاسات فاسده چون قیاس غایب بر شاهد و خالق بر مخلوق ان الظن بدرستی که گمان
لا یغنی نی نیاز نگرداند کسی من الحق از علم و اعتقاد درست یعنی و تخمین بجای یقین نتواند گفته اند ظن کفاران بود که بتان ایشان شفاعت
خواهند کرد نزد حق سبحانه که گمان ایشان سود نکند و باز ندارد از راه حق شیا چیزی ان الله علیم بدرستی که خدای تعالی داناست بما یفعلون بانچه
ایشان میکنند از متابعت گمان و اعراض از حجت و برهان وما کان و نیست و نشاید هذا القرآن این قرآن با وجود دلایل اعجاز ان یفتری آنکه
بر بافته شود و کسی تواند گفت من دون الله بجز خدای یعنی سزا نیست که این سخن مفتری بشر بود ولکن ولیکن فرستاد او را تصدیق الذی
برای تصدیق آنچه بود بین یدیه پیش از وی از کتب متقدمه یعنی با وجود اعجاز گواه کتب منزله هست و تفصیل الکتاب و برای بیان آنچه بر شما
نوشته شده از اوامر و نواهی لا ریب نیست هیچ شکی فیه در وی نشاید که باشد چه منزلست من رب العالمین از پروردگار عالمیان اما چون
کفار دین میکردند ام یقولون بلکه میگویند افتریه بر بافته است این کلام محمد از خود قل بگو اگر این سخن بر میتوان یافت فاتوا پس
بیارید شما و بر بافید بسورة مثله سوره مانند او در بلاغت و فصاحت چه شما در نظم بلیغ و نثر فصیح مشهور زمان و سرآمد دورانید و اگر
بخود معارضه نتوانید استعانت نمائید وادعوا و بخوانید برای معاونت خود در اتیان سوره مثل قرآن من استطعتم هر که را توانید
که از وی یاری خواهید من دون الله بجز خدای تا شما را مددگاری کند و بسازید مانند قرآن ان کنتم صادقین اگر هستید راستگویان
که محمد صلی الله علیه و آله و سلم از خود بل کذبوا کافران یک سوره نیاوردند بلکه تکذیب کردند و نگرویدند بما لم یحیطوا بعلمه بآن
چیزی که فرا نرسیده اند بدانش آن یعنی مسارعت نمودند در تکذیب آنچه دریافته اند و اندانسته که بعد از استماع قرآن و قبل
از تدبر در آیات آن بتکذیب و انکار مشغول شدند ولما یاتهم و نیامد بدیشان یعنی منکشف بر ایشان تأویله معنی و حقیقة
قرآن و ذهن ایشان باسرار و دقایق این نرسید تا تکذیب کردند یا آنچه در قرآن از ذکر بعث و جزا و وعید عقوبت و
عاقبت ایشان آنچه از عذاب وعده کرده بودند و هنوز آنچه خواهد آمد بعد از وقوع ندامت نفع نخواهد کرد مثلی از دیدن
پشیمان کردی ∴ پشیمانی ترا سودی ندارد کذلک هم چنین تکذیبی که کفار زمان تو دارند کذب الذین تکذیب کردند

کرد اینها

کردند اینها خود را آنانکه بودند من قبلهم پیش از اینها فانظر پس در نگر و ببین که کیف کان چگونه بود عاقبة الظالمین انجام کار ستمکاران و کمند
و اینها نیز مثل انها معذب و معاقب خواهند شد درین آیه تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و تهدید اهل کفر و ضلالت منه رحمت
ومنهم و از ایشان که تکذیب میکنند من یؤمن کسی باشد که میگرود بقرآن و تصدیق میکند در نفس خود و میداند که حق است ولیکن از روی
عناد اظهار نمیکند ومنهم من لا یؤمن به و از ایشان کسی بود که نگرود بان از فرط جهل و غایت نادانی وربک اعلم و پروردگار تو دانا ترست
بالمفسدین بتباه کاران یعنی معاندان که مصرند بتکذیب و گفته اند معنی آیه اینست که بعضی از قوم تو ایمان آورند و از کفر توبه کنند و برخی
آن باشند که ازین سعادت محروم بر شقاوت کفر بمیرند وان کذبوک و اگر تکذیب کنند ترا یعنی بران اصرار نمایند و تو از اجابت ایشان ناامید
شوی فقل پس بگو لی عملی مراست جزای کردار من ولکم و مر شماراست عملکم پاداش عمل شما انتم بریئون شما بیزارید یعنی ذمه شما بریست
مما اعمل از آنچه من میکنم شما را بعمل من مواخذه نخواهند کرد وانا بریء و من بیزارم مما تعملون از آنچه شما میکنید یعنی با خود بعمل شما نخواهم شد
نزد بعضی از علما این آیه منسوخست ومنهم و از ایشان یعنی از کفار در زاد المسیر گوید از یهود من یستمعون الیک کسانی هستند که
گوش فرا میدارند بتو وقتی که قرآن میخوانی و امت را احکام شریعت می آموزانی یا استهزا میکنند بان افانت ایا تو تسمع الصم
می شنوانی کران را استفهام بمعنی نفی است یعنی بر اسماع ایشان قادر نیستی ولو کانوا و اگر هستند که با وجود کری لا یعقلون در نمی یابند
یعنی با صم ایشان عدم تعقل انضمام یافته و او دانست که اصم عاقل بطریق تفرس از طنین صوتی که بصماخ او رسد استدلال بر چیزی
میتواند کرد چون سمع و عقل هر دو مفقود باشند ع بداست که حال بر چه منوال بود ومنهم من ینظر الیک و از ایشان کسی باشد که نظر کند
بسوی تو و دلایل نبوت و نشانهای صدق ترا مشاهده نماید و از غایت عناد چنان فرا نماید که هیچ از آیات رسالت ندیده افانت ایا تو تهدی
العمی راه مینمائی کوران را یعنی قادر نیستی در هدایت ایشان ولو کانوا و اگرچه هستند که با وجود عدم بصر لا یبصرون نمی بینند بدیده
بصیرة یعنی مقصود از دیدن بچشم سر و ایشان از آن محروم اند ملخص سخن آنست که می بینند و نمی بینند چه عمی و جهالت در ایشان جمع شده
ممکن است که اعمی صاحب بصیرت دریابد زیرا که اعمی احمق از ادراک آن محروم بود ان الله بدرستی که خدای لا یظلم الناس شیا ظلم
نکند بر مردمان هیچ یعنی سلب نکند حواس و عقول ایشان را ولکن الناس ولیکن مردمان انفسهم یظلمون ستم میکنند بر نفسهای خود و حس
و عقل که آلت ادراک آیات قدرتست در ملاهی استعمال نمایند و منافع و فواید آن بدرکات از ایشان فایت گردد نظم
چشم از برای دیدن آیات قدرتست ∴ گوش از پی شنیدن اخبار حکمتست ∴ هر که حق نه بیند و حق نشنود کسی ∴ کور و کر است بلکه از آن هم بتر است
ویوم نحشرهم و یاد کن روزی که جمع کنیم و حشر نمائیم یعنی خدای جمع کند کافران را و از هول قیامت و شدت دنیا و در قبر ایشان را
کوتاه نمایند کان لم یلبثوا گویا درنگ نکرده اند الا ساعة مگر زمانی اندک من النهار از روز در تفسیر زاهدی آورده است که معتزله در نفی عذاب
قبر بدین آیه استدلال نموده گویند اگر کفار در قبر معذب بودندی مدتی درین درازی ساعتی ننمودی و جواب میگوید که این صورت بسبب
صعوبت اهوال و شدت اهوال قیامت که عذاب قبر در جنب آن یکساعت نماید و چون از قبر انگیخته شوند یتعارفون بینهم آشنایی
دهند میان یکدیگر یعنی همه را بشناسند گویا که زمان مفارقت اندک بوده این در اول بعث باشد پس از آن بسبب تو اهوال قیامت

آن اشنای و تعارف انقطاع باید و از یکدیگر فراموش کنند قد خسر الذین بتحقیق زیان و حظوظ خیرات انانکه کذبوا بلقاء الله تکذیب کردند
لقاء خدا را یعنی بعث و جزا را منکر شدند و ما کانوا و نبودند مهتدین راه یافتگان بایمان و اما نرینک و اگر بنمایم ترا بعض الذی بعضی
از انچه نعدهم وعده دادیم کفار را از عذاب و آن هلاک جمعی از ایشان بود در روز بدر او نتوفینک یا متوفی سازیم ترا قبل از نمودن آن
بتو کان حتما واقع خواهد شد یعنی اگر انتقام نکنیم از ایشان در دنیا و تو نه بینی فالینا پس بسوی ماست مرجعهم بازگشت ایشان و
در آخرت بنمایم عذاب ایشان ثم الله پس خدای بعد از ارادت آن یا پس از توفی تو شهید گواه است علی ما یفعلون بر انچه ایشان میکنند
و فرا خور عمل جزا خواهد یافت و لکل امة و هر گروهی را از امم ماضیه رسول فرستاده بود که ایشانرا بحق دعوت میفرمود فاذا جاء
پس چون آمد بدیشان رسولهم رسولی که مبعوث بود بدیشان و تکذیب او کردند قضی بینهم حکم کرده شود میان رسول و مکذبان او
بالقسط براستی یعنی رسول نجات یافت و اهل تکذیب هلاک شدند و هم و ایشان یعنی رسول و مکذبان او لا یظلمون ستم دیده
نشوند از ثواب رسول کم نکنند و از عذاب مکذبان بزیاده از استحکام حکم نفرمایند آورده اند که بعد از نزول و اما نرینک الایه
کفار مکه استعجال عذاب موعود نمودند این آیه نازل شد که و یقولون و میگویند کافران از روی استبعاد و استهزا متی کی باشد هذا
الوعد این موعود به و چرا با فرود نمی آید ان کنتم اگر هستید شما صادقین راست گویان در وعید مخاطب حضرت پیغامبر است صلی
الله علیه وآله وسلم و مومنان که اهل شرک را تخویف میکردند قل بگو لا املک مالک نمیشوم مگر انچه خواهد خدای پس استعجال کنم در طلب ضرر
برای شما و نزول عذاب و عقوبت بر شما لکل امة هر گروهی را اجل وقتی است برای هلاک ایشان اذا جاء چون بیاید اجلهم وقت
عذاب ایشان لا یستاخرون و اپس نباید از اجل خود ساعة اندک زمانی و لا یستقدمون و پیشی نگیرند بران تهدید مشرکانست یعنی ساعة عذاب
الهی بر شما فرود آید و شامت تکذیب در روزگار شما رسد و بعد از حلول عقوبت اظهار حسرت و ندامت سود ندارد بپ تدبیر خود امروز کن
ای خواجه که فردا ... هر چند که فریاد کنی سود ندارد قل بگو ای محمد ارایتم آیا دیدید و دانستید شما یعنی خبر دهید و ان اتیکم اگر بیاید شما را
عذابه عذاب خدای که بنزول تعجیل میکنند بیاتا بوقت مشغولی شما بخواب یعنی شب او نهارا یا در روز که زمان اشتغال بطلب معیشت
بر آنچه بشمان شوید و از استعجال پس چون برین منوال است ما ذا چه چیز را یستعجلون شتاب میکنند منه از عقاب یعنی کدام نوع را از عذ
اب میطلبند المجرمون گناهکاران یعنی مشرکان و حالانکه همه انواع عذاب ناملایمست در تبیان آورده که چون آیه نازل شد کفار گفتند
باور میداریم عذاب را و تعجیل میکنیم پس اگر بما فرود آید آن ایمان آریم آیه آمد که اثم آیا بعد از استعجال اذا ما وقع چون واقع شود
و معاینه ببینید امنتم به ایمان آورید بوی پس بگو با ایشان الان آیا اکنون ایمان آورید و قد کنتم و بدرستی که بودید شما که از روی
تکذیب و استهزا به بعذاب یعنی بنزول آن تستعجلون شتاب مینمودند ثم قیل پس گفته شود بعد از نزول عذاب للذین ظلموا
و آنانرا که ستم کردند بر خود بشرک و تکذیب که ایمان بان مقبول نیست ذوقوا بچشید عذاب الخلد عذاب جاوید را که الم آن بر دوام بو
د هل تجزون آیا جزا داده میشوید یعنی جزا نمیدهند شما را الا بما کنتم الا بانچه بودید که همه عمر تکسبون کسب میکردید از کفر و عصیان
آورده اند که حیی بن اخطب از یهود مدینه قبل از هجرت آنحضرت بتجارت بمکه رفته بود چون بحرم رسید و طنطنه دعوت سید عالم

یعنی ضرا و لا نفعا الا ما شاء الله

صلی الله علیه وآله وسلم شنیده بمجلس شریف ایشان آمد و بعد از استماع قرآن پرسید که ای محمد آن ذات ام نازل این دعوی که میکنی بحداست یا بهزل
و این کلام که میخوانی براستی است یا ببازی حق سبحانه آیه فرستاد که و یستنبئونک و خبر میپرسند از تو در باب قرآن و ادعا نبوت احق هو
آیا حق و راست این و گفته اند استهزا از وعید یا بعث یا قرآن میپرسیدند که حق است یانی جواب آمد قل بگو ای و ربی آری بپروردگار من
انه لحق بدرستی که دعوی یا قرآن یا بعث یا عذاب موعود حق است و درست و راست و ما انتم و نیستید شما بمعجزین عاجز کنندگان مر خدای را
از عذاب کردن یعنی عجز بقدرت او راه نیابد و شما عذاب وی از خویش باز نتوانید داشت و لو ان و اگر باشد لکل نفس ظلمت و هر نفسی را
که ستم کرده است بر خود بکفر یعنی اگر کافر را باشد ما فی الارض انچه در زمین است از مال و متاع لافتدت هر آینه فدا دهد به یا آنچه دارد تا خود را
از عذاب باز خرد و اسروا الندامة و بپوشید پشیمانی خود را از اتباع و هواداران که مبادا از ایشان سرزنش و ملامت شنود یا انکه مبهوت شوند از
هول عذاب و بر نطق قادر نباشد و در تاج التفاسیر آورده که در باید الم حسرت و ندامت در درونها و بعضی گفته اند سرا و بمعنی اظهارات و این
از لغات متضاده باشد مضمونش آنکه مشرکان اظهار ندامت کنند از اعمال خود لما راوا العذاب آنهنگامی که ببینند عذاب را و قضی بینهم و حکم کرده
شود میان مومنان یا کافران یا رؤسا و اتباع یا ظالمان و مظلومان بالقسط بداد و براستی و هم و ایشان لا یظلمون ستم دیده نشوند
بنقصان ثواب و افزونی عقاب الا ان بدانید که بدرستی لله مر خدایراست ما فی السموات و انچه در آسمانهاست و الارض و آنچه در زمین است
پس بعد از کافر احتیاج ندارد و بر ایصال ثواب و عقاب قادر است الا ان وعد الله بدانید که وعده خدای در مثوبت و عقوبت حق راست
و در آن خلاف ممکن نیست و لکن اکثرهم و لیکن بیشتر اهل ظلم و کفر لا یعلمون نمیدانند بجهت آنکه بدنیا مغرورند و از شناختن عقبی در
دور نظم مانده در تنگنای این مجلس ⁂ غیر دنیا ندیده حس ⁂ چشم دل کو که بر دمان بدرد ⁂ جانب ملک آخرت نگرد ⁂ مرغ کو در قفس
زبون باشد ⁂ چه شناسد که باغ چون باشد ⁂ هو یحیی اوست که زنده گرداند و یمیت و بمیراند و الیه ترجعون و بسوی او بازگردانیده خواهید
شد بمرگ یا بعث یا ایها الناس ای مردمان ندا عامست قد جاءتکم بدرستی که آمد شما را موعظة پندی من ربکم از پروردگار شما و شفاء
و شفایی و دوایی لما فی الصدور مر آنچه را که در دلهاست از امراض جهالت و غوایت و هدی و راه نمونی بسوی حق و رحمة و مهربانی
للمومنین مر گرویدگان را یعنی قرآن که نازل شده برای مردمان کتابیست جامع چه مواعظ آن که بمجلس اعمال ترغیب میکند و از
مقابح افعال تغیر مینماید مشتمل است بر حکمت علمی و معانی او که از امراض شکوک و شبهات و اسقام عقاید فاسده باز میرهاند منطوی
بر حکمت نظیری و مرا نیز چنین کلامی عین هدایت و محض رحمت خواسته بود نظم زهی کلام تو محض هدایت و حکمة ⁂ زهی پیام تو عین عنایت و
رحمت ⁂ کشند کمند کلام تو اهل عرفان را ⁂ ز شوره زار خصاص بگلشن همت ⁂ و گفته اند قرآن موعظه نفوس است و شفاء صدور
و هدی ارواح و رحمة اسرار یا موعظات مر عوام و شفا است مر خواص و هدی اخص خواص و رحمت از برای همه که بدان رحمة
هر یک بترتیب خود رسیده اند قل بگو شادی کنید بفضل الله بفضل خدای که قرانست و برحمة و برکت او که دین اسلام است و گفته اند
فضل قرانست و رحمت آنکه ما را از اهل آن گردانید یا فضل قرانست و رحمت حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام یا فضل توفیقست
هدایت و در عین المعانی آورده که فضل نعم ظاهرات و رحمت نعم باطنه یا فضل دخول جنان و رحمت نجات از نیران یا فضل

صلی الله علیه وآله وسلم

کشف عطات ورحمت بهود لعا صاحب کشف الاسرار فرموده که از روی اشارت میکوید بندهٔ من بر فضل ورحمت من اعتماد کن نه بر طاعت
وخدمت خود که اعتماد نیست جز بر فضل من واسایش نیست جز برحمت من هر کرا که این ایت ورمایه مومنان رحمت من حب کرناه را خوانه
نهادن بود بیوس ∴ درویش را خزانه همین لطف دوست بس ∴ بعضی بر انند که معنی ایة اینست که بفضل ورحمت من فرود امد موعظه
شفا فبذلک بس بدین که فرود امد فلیفرحوا باید که شاد شوند برای انکه هو خیر او بهتر است مما یجمعون از انچه جمع میکنند از حطام دنیا که در
معرض زوال وفنا است قل بکو مشرکان عرب ارایتم خبر دهید مرا ما انزل الله انچه فرستاد خدای لکم برای شما من رزق از روزی
یعنی چهار پایانی که خوردن ان حلال است فجعلتم پس شما ساختید ونام نهادید منه ازان روزی حراما وحلالا حرامی وحلالی یعنی انرا کفتند
که حلال است وبعضی را حکم کردند که حرام است چون بحیره وسایبه ومانند ان وبعضی را کفته اند که بر جمعی حرام است وبر جمعی حلال مافی بطون هذه
الانعام خالصة لذکورنا ومحرم علی ازواجنا قل بکو الله اذن ایا دستوری داد خدای لکم شما را در تحریم وتحلیل ام علی الله یا بر خدای
تفترون افترا میکنید که میکویید والله امرنا بها وما ظن الذین وچیست کمان انها که یفترون بر بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را در تحلیل
حرام وتحریم حلال یعنی چه کمان دارند که خدای ایشان چه کند یوم القیمة روز رستخیز که روز مکافات است درین ابهام تهدید بدی
بزرک ووعیدی عظیم است ان الله بدرستی که خدای لذو فضل هر اینه خداوند رحمت است علی الناس بر ادمیان بانزال کتب بایشان و
وارسال رسل بدیشان ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر ایشان لا یشکرون سپاس داری نمیکنند این نعمت را وما تکون ونباشی تو ای محمد
فی شان در کاری از کارها خود وما تتلوا ونخوانی منه از انچه فرستاد خدای من قران از قران ولا تعملون ونکنید شما ای ادمیان
من عمل هیچ کاری از کارها الا کنا مکر انکه هستیم علیکم بر شما شهودا کواه یا نکهبان اذ تفیضون ان وقت که خوض میکنید ودر می ایید فیه
دران وما یعزب ونوشیده نمی شود عن ربک از علم پروردکار تو من مثقال ذرة هم سنک مورچه خورد یا مقدار هبا فی الارض در زمین
ولا فی السماء ونه در اسمان ولا اصغر ونیست خوردتر من ذلک ازان ذره ولا اکبر ونه بزرکتر ازان الا مکر انکه مکتوبست فی کتاب مبین
در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ ملخص ایة انست که هیچ فعلی وقولی بر حق تعالی پوشیده نیست وبمکافات افعال واقوال مناسب ان حکم خواهد
فرمود پس در ضمن این کلام وعده باشد مومنان را بکلام مثوبة ووعید بود مشرکان را بغایة عقوبت پس از مجازات اهل ایمان خبر
میدهد ومیفرماید الا ان بدانید بدرستی که اولیاء الله دوستان خدای لا خوف هیچ ترسی نیست علیهم بر ایشان از رسیدن
مکاره وشداید ولا هم یحزنون ونه ایشان اندوهناک باشند از فوت مطالب ومقاصد در عین المعانی اورده که اولیا جماعتی
اند که لقاء ایشان که موجب یاد کردن خدای باشد ودر بحر فرموده که مراد از اولیاء الله انانند که اعداء نفس خود باشند ودر کشف
الاسرار صفت اولیا برین وجه میکند که عنوان شریعتند وبرهان حقیقت ظاهر ایشان باحکام اراسته وباطن ایشان بانوار فقر
افروخته نظم رخش زمیدان ازل تاخته ∴ کوی بچوکان ابد باخته ∴ معتکفان حرم کبریا ∴ شسته ز دل صورت کبر وریا ∴ راه نوردان
شکسته قدم ∴ راه کشایان فروبسته دم ∴ وکفته اند اولیاء الله باشند جمعی که بایکدیکر دوستی برای خدا کنند ومؤید این قول همین کلام
پس که حبت محبتی للمتحابین فی الله این قوم را خوف نیست در هوا نفت عظام اند وبیکس نشوند از اهوال یوم القیمة ونزد بعضی اولیا

مومنان وپرهیزکاراند

مومنان وپرهیزکاراند بدلیل انکه حق سبحانه وتعالی صفت ایشان میکند که الذین امنوا اولیا انانند که کرویده اند بانچه از نزد خدا امده وکانوا
یتقون وهستند که پرهیزکاری میکنند ماجرمه الله لهم البشری وایشانراست مژدکانی فی الحیوة الدنیا در زندکانی دنیا یعنی بشارتی که بزبان
پیغامبر صلی الله علیه واله وسلم در باب ایشان کذشته وبقول جمعی وارد رویای صالحه است که مومن بیند یا برای مومن بیند واز امبشرات کوبند
یا بشارت ملایکه بر ایشان را در وقت نزع ودر پیچان کوید که بشری انست که جای خود در بهشت ببینند پیش از مرک ووعده که اورده که و
بشری محبت ومحبت با ایشان ونام نیکو وفی الاخرة ودر ایشانراست مژده دران سرای وان سلام ملایکه باشد بر ایشان سلمی فرموده که
بشارت دنیا وعدهٔ لقاست ومژدهٔ اخرت تحقیق ان وعده حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ولی را دو بشارت است در
دنیا شناخت ودر عقبی نواخت درین سرای سر ومجاهده اینجا صفا ووفا وانجا رضا ولقا بیت از نعمت این جهان تنهای تو بس است
وز دولت ان جهان لقای تو بس است ∴ لا تبدیل نیست بدل کردن لکلمات الله وسخنان خدایرا یعنی در وعده او خلاف نیست ذلک
ان تبشیر موعود به هو الفوز العظیم انست رستکاری بزرک که فهم هیچکس در دنیا بدو وعقل هیچ بزرک بکنه ان نرسد ولا یحزنک و
اندوهکین نکند ترا یا محمد قولهم کفتار کفار در اشتراک ربوبیت وتکذیب نبوة ومشاورت در قتل تو یا سخنان که در خوار داشت تو میکویند
ان العزة بدرستی که غلبه لله جمیعا خدایراست همه دین ترا عزیز خواهد کرد ایند ترا یاری خواهد داد هو السمیع او شنوا اقوال ایشان است
غرض ونیت که دارند در اخوان ایشانرا جزا خواهد داد الا ان لله بدانید بتحقیق که خدایراست من فی السموات هر که در اسمانهاست از ملایکه و
من فی الارض وهر که در زمین از جن وانس وچون اینها که اشراف ممکنات اند همه ازان او باشند در رقیت وعبودیت پس هیچکس از ایشان
نرسد که دعوی کند در ربوبیت وچون ذوالعقول را صلاحیت شرکت در ربوبیت نباشد پس جمادات را شریک حق ساختن غایت جهالت
ونهایت ضلالت است وما یتبع وچه چیز را متابعت میکنند الذین یدعون انانکه میخوانند ومیپرستند من دون الله شرکاء بجز خدای شریکانرا
یا متابعت نمیکنند انانکه بجز خدایرا میپرستند انانرا که شرکا میکویند بر حقیقت زیرا که شرکت در ربوبیت محال است ان یتبعون پیروی
نمیکنند در عبادت شرکا الا الظن مکر کمان شرکت حق برده اند وان هم ونیستند ایشان الا یخرصون مکر که دروغ میکویند در نسبت ان
شرکت وبعد از نفی شرکت تنبیه میکند بر کمال قدرت وحکمت تا بدان استدلال بر فردانیت ووحدانیت نموده دانند که استحقاق عبادت
اوراست پس جهانیان میکوید هو الذی اوست انکسی که بقدرت کامله جعل لکم اللیل ساخت برای شما شب تاریک را لتسکنوا فیه تا بیارامید
در وی از تعب روز والنهار مبصرا وروز را روشن تا بر انجام مهمات خود قیام نمایید ان فی ذلک بدرستی که در افرینش
روز وشب ونور وظلمت ایشان لایات هر اینه نشانهاست بر توحید صانع حکیم لقوم یسمعون مر کروهی را که بشنوند قران بکوش
هوش ودران تفکر وتدبر نمایند قالوا اتخذ الله کفته اند جمعی از بنی مدلج که فرا کرفت خدای ولدا فرزندی یعنی ملایکه را فرزندی
کرفته سبحانه پاکست حق تعالی از کرفتن فرزند هو الغنی او بی نیاز است از اتخاذ ولد چه طلب ولد یا ضعیفی کند تا بدو قوت کیرد یا عاجزی
که باعانت او روزکار کذراند یا ذلیلی یا بسبب فرزند عزت وشرف یابد یا حقیری کم نام تا بولد اسمی پیدا کند ومجموع این علامات
احتیاج است پس کسی که غنی مطلق باشد هر اینه اتخاذ ولد ازو منفی بود باکه هم که ولد بعضی از والد است پس این صورت ...

ترکیب باشد و هر مرکبی ممکن است و ممکن محتاج بغیر و واجب الوجود غنی مطلق است پس احتیاج را بدو راه نباشد له هو بود کمال
غنا از صفات او ∴ کسی که هست غنی کی بود بکس محتاج ∴ و اشاره به پایان غنا فی اینست که ∴ مر او راست از روی مالکیت ما فی السموات
آنچه در آسمانهاست از نفائس علویات و ما فی الارض و آنچه در زمین است از بدایع سفلیات ان عندکم نیست نزدیک شما ای مشرکان من
سلطان حجتی و برهانی بهذا باین که خدای فرزند فرا میگیرد اتقولون آیا میگوئید علی الله بر خدای دروغ و افترا ما لا تعلمون آنچه نمیدانید
قل بگوای محمد ان الذین یفترون بتحقیق آنانکه افترا کنند و بر بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را با تخاذ ولد و اضافت شریک بوی و لا
یفلحون رستگاری نیابند یعنی از دوزخ نرهند و بهشت نرسند متاع و ایشانرا برخورداری اندک فی الدنیا در دنیا یعنی دو سه روز
مهلت دارند و مهل فرصتی را نگه دارند ثم الینا پس بسوی ما باشد مرجعهم بازگشت ایشان ثم نذیقهم پس بچشانیم ایشانرا العذاب الشدید
عذابی سخت یعنی دایم و بی انقطاع بما کانوا بسبب آنکه بودند که بکتاب و پیغامبر ما یکفرون کافر میشدند و اتل علیهم و بخوان بر ایشان
یعنی بر قوم از اهل مکه خبر نوح پیغامبر علیه السلام اذ قال و یاد کن چون گفت لقومه مر گروه خود را یعنی آنانکه مشرک بودند یا قوم ای
گروه من ان کان اگر هست کبر علیکم بزرگ شده و گران گشته بر شما مقامی اقامت من بدعوت نص کلام ربانی مبنی است از آنکه حضرت
نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال خلق را بخدا دعوت کرد و جفا و آزار ایشان تحمل فرمود و چون جفا بغایت رسید گفت ای قوم اگر بر شما است
مکث من در میان شما و تذکیری و پند دادن من و شما را بآیات الله بعلامتهای روشن بر وحدانیت خدای و تصدیق ننموده مبر نجانید فعلی الله
پس بر خدای توکلت توکل کردم در دفع کید شما و نصرت من بر اعدا فاجمعوا پس گرد آرید و محکم سازید امرکم کار خود را یعنی عزیمت کنید بر آن
یا جمع کنید خداوندان او را و اداره سازو قومند و شرکاءکم و بخوانید شریکان خود را یعنی آنانکه بزعم خود سهام شرکاء حق میدانید ملخص آنکه
تمامه بقصد من اتفاق کنید ثم لا یکن پس باید که نباشد امرکم کار شما در قصد من علیکم غمة بر شما پوشیده یعنی بظاهر متوجه من شوید
ثم اقضوا الی پس ادا کنید بمن آنچه خواهید یعنی بکنید از مکاره آنچه اراده تمام ولا تنظرون و مرا مهلت مدهید تا خلاصی یابید از مشقة
مقام و محبت کلام من این سخنان دلیل است بر آنکه نوح علیه السلام در مقام توکل ثابت قدم بوده و توفیق تمام بحضرت ملک علام
داشته و نخواسته کرامت او بدین معنی پی برده قدم در طریق متابعت ننهند خود را ایشان از خذلان ابدی دریافته از قول وی اعراض نمودند
و وی فرمود فان تولیتم پس اگر روی بگردانیدید از قول من اعراض نمودند فما سألتکم پس نمی خواهم از شما برادای رسالت خود
من اجر مزدی که باعراض شما فوت شده باشد ان اجری نیست مزد من برای دعوت الا علی الله مگر بر خدای داو بهر ثواب خواهد
داد خواهی شما ایمان آرید و خواهی اعراض کنید و امرت و فرموده شده ام ان اکون آنکه باشم من المسلمین از گردن نهادگان در
حکم خدا یا بی خلاف او و نگیرم اجر رسالت خود را از غیر او بخویم فکذبوه پس بدروغ داشتند قوم نوح علیه السلام و او را یعنی اصرار کردند
بر تکذیب او بعد از الزام حجت بر ایشان فنجیناه پس ما نجات دادیم نوح علیه السلام را از غرق شدن و من معه و آنانرا که با وی بودند
فی الفلک در کشتی و اهل سفینه بقول اصح هشتاد مومن بودند از ذکور و اناث و جعلناهم و گردانیدیم اهل کشتی را خلائف
جانشینان هالکان در زمین از پس هلاک شدگان و اغرقنا و غرقه کردیم بطوفان الذین کذبوا آنانرا که تکذیب کردند فانظر اعتبار نما که

قصه نوح

با نوح علیه السلام

با نوح علیه السلام بود یعنی معجزات او فانظر پس در نگر ای نگرنده بدیده عبرت و ببین کیف کان چگونه بود عاقبة المنذرین عاقبت کار بیم کردگان
یعنی مشرکان از قوم نوح علیه السلام درین آیه هم تسلیه حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام هم تهدید اهل کفر و ضلالت ثم بعثنا پس برانگیختیم
من بعده از بعد نوح علیه السلام رسلا فرستادگان الی قومهم بسوی قوم ایشان یعنی هر رسلی را بقومی چون هود را علیه السلام بثمود و ابراهیم
بقوم بابل و شعیب را علیه السلام باصحاب ایکه و اهل مدین فجاءهم پس آمدند رسولان ما بایشان بالبینات بمعجزهای روشن و دلیلهای
واضح فما کانوا لیؤمنوا پس نبودند امم این رسل که ایمان آرند بدان پیغامبران فرستاده بایشان بما کذبوا بسبب آنچه تکذیب کرده بودند یعنی
بگرویده به بآن من قبل پیش از بعث رسل یعنی تکذیب حق را اعاده کرده بودند قبل از بعث بر همان دیره و سلوک نمودند یا ایمان نیاوردند در
بالجمله که تکذیب آن کرده بودند پیش ازین یعنی در روز میثاق کذلک مثل این مهری که بر دلهای تکذیب کنندگان از امم ماضیه نهاده بودیم نطبع
مهری نهیم علی قلوب المعتدین بر دلها از حد گذرندگان یعنی در تکذیب یعنی تکذیب کنندگان قریش و اضطراب ایشان بدین امت ثم بعثنا پس برانگیختیم
من بعدهم از پس این پیغامبران موسی و هرون موسی بن عمران و برادر او هرون علیهما السلام الی فرعون بسوی ولید بن مصعب
قابوس که فرعون زمان بود و ملائه و اشراف قوم او بآیاتنا با آیتها یکی معجزها روشن چون عصا و ید بیضا فاستکبروا پس
گردنکشی کردند از قبول آن و متابعت نمودند و کانوا و بودند ایشان قوما مجرمین گروهی جرم کنندگان یعنی معتاد بتکذیب انبیاء
و نهادن بآیات کبریا فلما جاءهم پس آنهنگام که آمد بدیشان الحق سخن راست و درست من عندنا از نزدیک ما یعنی موسی علیه السلام
بدیشان بنمود قالوا گفتند از فرط عناد و تمرد ان هذا بدرستی که این تو آورده و معجزه نام کرده لسحر مبین هر آینه جادویی است آشکارا
قال موسی گفت موسی علیه السلام مر قایلان این قول را اتقولون آیا میگوئید شما للحق مر سخن راست و معجزه روشن را لما جاءکم
آنهنگام آمد بشما این سحر است اسحر هذا آیا سحر است این که من بشما نمودم استفهام است بطریق انکار یعنی جادویی نیست و لا یفلح
الساحرون و پیروزی نیابند ساحران و مراد نرسند قالوا گفتند اشراف قوم فرعون و موسی را علیه السلام اجئتنا آیا آمدی تو
لتلفتنا تا بگردانی ما را عما وجدنا از آنچه یافته ایم ما علیه بر آنچه آباءنا پدران خود را و او عبادت فرعون است یعنی آمده تا ما را
از پرستش او باز داری و تکون و باشد لکما الکبریاء و شما هر دو برادر را پادشاهی فی الارض در زمین مصر و ما نحن و نیستیم
ما لکما و شما هر دو را بمؤمنین از تصدیق کنندگان و قال فرعون و گفت فرعون جمعی را از ملازمان خود ائتونی بکل ساحر
بیارید بمن هر ساحری علیم دانا در فن خود تا معارضت کنند با موسی پس سحره را جمع کردند و بر وجهی که در سوره اعراف گذشت
بمواعید کلیه مستظهر ساخته روز موعود بموضع معلوم آوردند فلما جاء السحرة پس آنهنگام بجا دوان در مقابله موسی علیه السلام
قال لهم موسی گفت موسی علیه السلام مر ایشانرا القوا ما انتم ملقون آنچه شما افگنند کاینده اید از رسنها و عصاها فلما القوا پس چون
افگندند جادوان حبال و عصا خود را و بسبب حرارت بهوا بحرکت آمده در چشم مردم در شکل مار نمود و قال موسی ما جئتم به
گفت موسی علیه السلام آنچه آورده اید شما السحر آن جادویست آنچه من آورده ام و فرعونیان آنرا سحر میگویند ان الله بدرستی
که خدای سیبطله زود باشد که تباه کرداند سحر و تاثیر سازد ان الله لا یصلح بدرستی که خدای بصلاح نیاورد و تقویت نکند عمل

المفسدین کار تباه کاران را ویحق الله الحق و ثابت گرداند خدای و از پیش برد حق را یعنی اظهار کرده ام بکلماته بسخنان خویش یعنی بحکم و قضا
خود یا بوعده حضرت وعلیه که بآن فرموده ولو کره المجرمون واگرچه کراهت دارند کافران و دشوار آید بدیشان یعنی حق سبحانه بوعده نصرت
دوستان با دوستان وفا کند و از خشم و کراهت دشمنان باک ندارد و در مثنوی معنوی اشارتی بدین معنی است نظم
حق تعالی از غم و خشم و حسام ∴ کی گذارد اولیا را از خرام ∴ مه فشاند نور و سگ وع وع کند ∴ سگ ز نور ماه کی مرتع شود
خس خسانه میرود بر روی آب ∴ آب صافی میرود در اضطراب ∴ مصطفی مه می‌شکافد نیم شب ∴ ژاژ میخاید ز کینه بو لهب
آن مسیحا مرده زنده می کند ∴ آن جهود از خشم سبلت میکند ∴ فما آمن لموسی پس ایمان نیاوردند بموسی علیه السلام در مبداء او
الا ذریة من قومه مگر فرزندان از قوم موسی علیه السلام و آن چنان بود که چون موسی از مدین بمصر آمده بنی اسرائیل را بحق دعوة فرمود پیران و
بزرگان اجابت نکردند و بعضی از جوانان ایشان بوی گرویدند علی خوف با وجود ترس من فرعون از فرعون وملائهم و ترس از گروه
خود یعنی از پدران و رؤسا قوم و را دانست که جمعی از بنی اسرائیل ایمان آوردند بموسی علیه السلام با نکه میترسیدند هم از فرعون و هم از کسان
خود ان یفتنهم آنکه عذاب کند فرعون ایشان را یا رجوع کنند آبا و ایشان بفرعون یا بازگردانند ایشان را بکفر و ان فرعون لعال و بدرستی که فرعون
متکبر بود و طاغی فی الارض در زمین مصر و غالب بر اهل آن و انه و بدرستی که بود او لمن المسرفین از حد برندگان در کبر و سرکشی
تا حدی که دعوی ربوبیت کرد و بنی اسرائیل را در بندگی گرفت وقال موسی و گفت موسی علیه السلام و آن مومنان را وقتی که اثر خوف از ایشان
مشاهده نمود یا قوم ای گروه من ان کنتم آمنتم اگر هستید شما گرویده اید بالله بخدای و دانسته اید که ایصال منافع و دفع مضار بقبضه
اقتدار اوست فعلیه توکلوا پس بر و توکل کنید و کار خود با او گذارید ان کنتم مسلمین اگر هستید گردن نهادگان احکام قضا او را
دانوار آورده که این از تعلیق حکم بشرطین نیست چه معلق بایمان وجوب توکل است و مشروط باسلام و حصول آن و محققان گفته اند
حقیقت توکل سقاط خوف و رجاست از ما سوی الله بلکه استغراق در بحر شهود مسبب و انقطاع از ملاحظه اسباب و گفته اند تعلق دل است
بحضرت قادر مطلق و نسیان غیر او یعنی خود را قوت و یاری اثبات نکنند بلکه معتاد باشند تحت الحکم ازلی بمثابه میت در پیش غسال نظم
هر که در بحر توکل غرقه گشت ∴ همتش از ما سوی الله در گذشت ∴ این توکل گرچه دارد رنجها ∴ فهو حسبه بخشد از پی گنجها
و چون موسی علیه السلام ایشان را بتوکل فرمود فقالوا پس گفتند علی الله بر خدای نه بر غیر او توکلنا توکل کردیم و بلطف او واثق
شدیم و چون دعا او متوکل باجابت مقرونست بزبان نیاز آغاز دعا کرده گفتند ربنا ای پروردگار ما لا تجعلنا فتنة مگردان ما را
محل عذاب للقوم الظالمین برای گروه ستمکاران یعنی ایشان برما مسلط مساز تا بدست ایشان معذب نشویم ونجنا و خلاصی ده ما را
برحمتک بمهربانی و بخشش خود من القوم الکافرین از گروه ناگرویدگان یعنی از قصد و کید ایشان یا از ملاقات با ایشان آورده اند که
بعد از ایمان این قوم بموسی علیه السلام و اشتغال ایشان بعبادت حق سبحانه بفرمود تا مساجد و معابد که بر سر محلات و در میان اسواق
ساخته بودند خراب کرده ایشان را از ادای نماز منع نمودند حق تعالی موسی را علیه السلام فرمود تا در درون خانها ایشان معابد
مقرر کردند تا کافران بر عبادت ایشان مطلع نگردند چنانچه میگوید و اوحینا و وحی کردیم الی موسی و اخیه بموسی و برادر او

ان تبوا آنکه فرا گرد

ان تبوا آنکه فرا گیرید جای باز گشت لقومکما برای قوم خود بمصر در شهر بیوتا خانها که رجوع کنند بآن بجهت پرستش خدای تثنیه ضمیر اشارت
بآن تخصیص معابد و تعیین قبله آن متعلق است بایمه قوم و در آن محل امام ایشان موسی و هرون بود علیهما السلام واجعلوا و دیگر حکم کردیم که بسازید
شما هر دو برادر و قوم شما بیوتکم خانهای خود را که فرا گرفته اند قبلة مسجدها متوجه قبله یعنی کعبه و موسی علیه السلام نماز بجانب کعبه گزاردی واقیموا
الصلوة و بپای دارید نماز را در آن موضع جمع ضمیر بجهت آنست که اتخاذ مساجد و اقامت صلوة تعلق بهمه دارد و بشر المؤمنین و بشارت ده ای
موسی مومنان را بنجات در دنیا و درجات عقبی توحید ضمیر بشارت با آنکه بشارت وظیفه صاحب شریعت و آن موسی بود علیه السلام وقال
موسی و گفت موسی در دعا خود ربنا ای آفریدگار ما انک آتیت بدرستی که دادی تو فرعون و ملاه فرعون و گروه او را زینة چیزی
که بآن آرایش کنند از پیرایه و متاع خانه و اموالا و داده ایشان را مالها از نقود و انعام و ضیاع فی الحیوة در زندگانی دنیا ابن عباس
رضی الله عنه فرمود که از فسطاط مصر تا زمین حبشه کوهها که در آن معادن ذهب و فضه و زبرجد بود همه تعلق بفرعون داشت و فرمان
او در این مواضع روان بود بدین سبب مال بسیار بجهت تصرف قبط در آمده همه متمول و متجمل شدند و سبب ضلال او ضلال او گشت پس
موسی علیه السلام بعد از آنکه در دعا خود گفت ای پروردگار فرعون و قوم او را مال و زینت دادی دیگر باره برای الحاح در تضرع
کلمه ربنا مکرر کرد که ربنا ای پروردگار ما ایشان را داده لیضلوا تا گمراه گردانند بندگان ترا عن سبیلک از راه عبادت و بعبادت فرعون خوانند
ربنا اطمس ای پروردگار ما اثر محو فرست علی اموالهم بر مالهای ایشان یعنی صورت آنرا محو کن و منقلب ساز بچیزی دیگر تا شوکت ایشان
بشکنند قتاده رح فرموده که دینار و درهم ایشان همه سنگ شد بر همان شکل و نقشی که داشت و سدی رح فرموده که تمام اموال ایشان از
نقود و طعم و اشجار و ثمار همه سنگ و این یکی از آیات تسعه بود و دیگر موسی علیه السلام دعا فرمود واشدد علی قلوبهم و سخت فرا گیر بر
دلهای ایشان یعنی مهر نه بر آن تا سخت دل شوند فلا یؤمنوا پس ایمان نیاورند موسی علیه السلام بوحی معلوم فرموده که ایشان نخواهند گروید
لاجرم دعا کرد که دل ایشان سخت ساز تا بایمان منشرح نشود و ایمان نیاورند حتی یروا العذاب الالیم تا ببینند عذابی دردناک که آن غرقه در بحر
قلزم قال گفت خدای قد اجیبت بدرستی که اجابت کرده شد دعوتکما دعوت شما هر دو برادر آورده اند که موسی علیه السلام دعا کرد
و هرون علیه السلام آمین گفت و آمین گوینده در دعا شریکست از این جهت گفت که دعا هر دو مستجاب شد فاستقیما پس ثابت باشید
بر دعوت و الزام حجت و تعجیل منمایید که مطلوب شما در وقت خود بظهور خواهد رسید گویند بعد از چهل اثر این دعا ظاهر شد ولا
تتبعان و پیروی مکنید در تعجیل سبیل الذین راه آنانکه از فرط جهالت لا یعلمون نمیدانند که وعده حق سبحانه و تعالی بوفا می‌انجامد در وقت
ع کار ما موقوف وقت آمد مگذار آید وقت او ∴ و چون وقت عذاب آن قوم رسید وحی آمد بموسی علیه السلام که با قوم خود از مصر بیرون
رو که قبطیان را هنگام عذاب آمد موسی علیه السلام با جماعت بنی اسرائیل متوجه شام شدند و بکنار دریای قلزم رسیده فرعون با لشکر از عقب رسید
و بدعا موسی علیه السلام دریا شکافته شد و تفاصیل این واقعه در سوره شعراست ذکر خواهد یافت القصه بنی اسرائیل بسلامت از دریا بگذشتند
چنانچه حق سبحانه میفرماید و جاوزنا ببنی اسرائیل و بگذرانیدیم فرزندان یعقوب البحر از دریا قلزم بسلامت فاتبعهم پس از پی درآمد ایشان را
فرعون و جنوده فرعون و لشکریان او بغیا برای ستم کردن بر بنی اسرائیل و عدوا و از جهت تعدی پروردن در جفای ایشان پس چون نگذار

دریا رسیدند واسب فرعون بوی مادیانی که جبرئیل علیه السلام سوار بود بدریا درآمد ولشکر متابعت نموده همه خود را در دریا افکندند فرعون نیز خواست
که بدریا درآید اما مرکب او را ببرد حتی اذا ادرکه الغرق تا چون دریافت فرعون غرق شدن ودانست که هلاک خواهد شد قال آمنت انه گفت ایمان
آوردم بآنکه لا اله نیست معبودی مستحق عبادت الا الذی مگر آن خدای که بدعوت موسی علیه السلام آمنت به بنوا اسرائیل گرویده اند بدان بنی اسرائیل
وانا من المسلمین ومن از جمله گردن نهادگانم وحکم او را در مدارک آورده که فرعون معنی وحدانیت نوبت به عبادت تکرار کرد از غایت ازعاج
وحرص که بر قبول آن داشت وبجهت فوت وقت مقبول نشد چه در وقت واحده کافی باشد وبعد از آنکه فرعون این سخن گفت حق تعالی با جبرئیل
علیه السلام در جواب او گفت که الآن آیا ایمان می آرید اکنون که اختیار نموده وقد عصیت وحالآنکه تو نافرمانی کردی قبل پیش از این در زمان
پیغامبری بردی وکنت وبودی تو من المفسدین از جمله گمراهان وگمراه کنندگان در مدارک وتبیان ودیگران از تفاسیر آورده که روزی
جبرئیل علیه السلام بدیوان مظالم فرعون آمده این صورت فتوی بدو نمود که حکم امیر چیست در شان بنده که نشو ونما در میان مال ونعمت خواجه خود
یابد وتربیت او از سایر ممالیک ممتاز گردد پس کفران نعمت بسیار او کرده ودعوی خواجگی آغاز کرده فرمان مولی خود نبرد فرعون بدست
در ذیل فتوی او نوشت که میگوید ابو العباس ولید بن مصعب که سزای آن بنده که برسد خود بیرون ودر نعمت او کافر گردد آنست که او را در دریا
غرقه سازند جبرئیل علیه السلام خط فرا گرفت ودر حین که فرعون بگرداب فنا در افتاده اظهار ایمان مینمود گفت هم بفتوی تو با تو عمل کرده اند
فالیوم ننجیک پس امروز برهانیم ببدنک تن ترا از آب بعضی همه قوم تو در قعر آب اند تا بدان برابر روی آب آورده اند که چون فرعون وقوم او
غرقه گشتند بنی اسرائیل را دغدغه شد که فرعون هلاک نشده ودمبدم کشتیها ساز کرده لشکر را از دریا بگذراند واز عقب ما بیاید حق
سبحانه فرعون را بی روح دیده تسلی یافتند واز جهت که بعضی علما بدان را بمعنی درع داشته اند وآمدن آهن بر بالای آب بآنکه طبع او
مقتضی رسوب داشت آیه باشد از آیات قدرت ربانی ودر زاد المسیر آورده که بقیه قوم فرعون که در مصر بودند غرقه شدن او را مسلم نداشتند
وگفته اند او با قوم خود در جزایر بحر بصید ماهی مشغول است حق سبحانه وحی کرد بدریا که فرعون را بکنار افکند تا مصریان به بینند ودریا او را در
زمین بلند افکند چنانچه همه کس او را دیدند واز اینجاست که در معنی ننجیک فرموده اند که نلقیک علی نجوة من الارض وبر هر تقدیر بدن بدن
ترا از دریا جدا سازیم لتکون تا باشی تو لمن خلفک وآنکس که از پس تو آید آیة نشانه که بتو عبرت گیرد وداند که مملوک مقهور دور است از دعوی مالکیت
وقاهریت بنده که خود را از غرقه شدن در گرداب فنا نرهاند چه واصدار به ربکم الاعلی بسمع جهانیان رساند نظم عاجزی گو اسیر خواب غرور است ∴ لاف قدرت
زند چه بجرات ∴ آنکه در نفس خود زبون باشد ∴ صاحب اقتدار چون باشد وان کثیرا وبدرستی که بسیاری من الناس از مردمان عن
آیاتنا از آیات علامات قدرت ما لغافلون بیخبرانند ایشان را زادن فکرتی ونه از آن عبرتی ولقد بوانا وبدرستی که ما جای دادیم بنی
اسرائیل فرزندان یعقوب را علیه السلام بعد از هلاک فرعون وقوم او مبوأ صدق جای پسندیده شایسته چنانچه از صدق وعده ما بر بندوان
ولایت شام بود وبعد از آن مصر ورزقناهم وروزی دادیم ایشان را من الطیبات از پاکیزه ها الذیذ وبقول بعضی مراد از بنی اسرائیل یهود
عهد پیغامبر آخر الزمان اند که ایشان را در یثرب جای داد ونخلها نزد خشک ارزانی داشت برایشان فما اختلفوا پس اختلاف نکردند
در او دین خود یا در شان محمد صلی الله علیه وآله وسلم حتی جاءهم العلم تا وقتی که آمد بدیشان علم تورات واحکام آن در آن اختلاف

کردند بادلیل

کردند بادلیل تا آن زمانی که عالم شدند بنبوت احمدی وصفات محمدی علیه الصلوة والسلام وبتحریف آن مشغول گشتند وگفته اند علم قرآنست که فرو آمده
بسبب اختلاف یهود شدند ان ربک بدرستی که پروردگار تو یقضی بینهم حکم کند میان ایشان یوم القیمة روز رستخیز فیما کانوا در آنچه بودند
که از روی عناد یا جهل فیه یختلفون در آنجا اختلاف میکردند میکردند از حکم تورات از حکم پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم فان کنت پس اگر هستی تو
فی شک در گمانی مما انزلنا الیک از آنچه فرستادیم بتو از قصص واحکام فسئل الذین پس بپرس از آنانکه یقرءون الکتاب میخوانند کتاب را
وادعیه که بیست من قبلک پیش از تو یعنی از اهل کتاب چه این منزل محقق است نزد ایشان ومثبت در کتب ایشان فی الحقیقت مخاطب حضرت پیغامبر است صلعم
وفرا دامتعه در زاد آورده که آن بمعنی بهما نافیه است یعنی تو در شک نیستی اما برای زیادتی بصیرت سوال کن از اهل کتاب لقد جاءک الحق
بدرستی که آمد بتو راست ودرست من ربک از آفریدگار تو فلا تکونن پس مباش من الممترین از شک آورندگان اصح اقوال آنست که درامثال
این مخاطبات صورت خطاب متوجه حضرت رسالت است صلی الله علیه وسلم اما مخاطب غیر اوست چه آنحضرت معصوم ومحفوظ است از شک ودر
تهمات در آنچه بدوی منزل شده واز همین قبیل است این خطاب دیگر ولا تکونن ومباش من الذین کذبوا از کسانیکه تکذیب کردند بآیات
الله بآیتها خدا که قرآنست فتکون پس باشی تو اگر تکذیب کنی من الخاسرین از زیانزدگان ان الذین حقت بدرستی که آنانکه واجب
شده است علیهم بر ایشان کلمة ربک قول پروردگار تو یعنی آن قولی که در لوح محفوظ نوشته که ایشان بر کفر میرند وملایکه را بدان خبر داده
وگفته اند کلمه آنست که لاملان جهنم یا هؤلاء فی النار ولا ابالی وبر هر تقدیر چون کلمه در شان ایشان ثابت باشد لا یؤمنون ایمان نمی آرند
زیرا که کلام حق سبحانه دروغ نیست وچون سبب اصلی در ایمان ایشان که تعلق اراده است باشد مفقود است مطلقا ایمان نیارند ولو جاءتهم
واگرچه آمد بدیشان کل آیة هر آیتی که اقتراح میکنند حتی یروا تا به بینند العذاب الالیم عذابی دردناک که فرود ایشان باشد وبعد از فرود
عذاب ایمان ایشان را نفع نرساند چنانچه قوم فرعون وسایر امم ماضیه را سودی نداشت فلولا کانت قریة در تبیان آورده که اکثر نحویان برآنند
که لولا اینجا بمعنی ... نافیه است یعنی نبودند اهل دهی از دیههای عاصیه که بوقت نزول عذاب آمنت ایمان آوردند کشفنا عنهم
بر داشتیم وبردیم از ایشان عذاب الخزی عذاب رسوائی فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا ومتعناهم وبرخوردار گردانیدیم ایشان را الی
حین تا هنگام رسیدن اجلها ایشان وبر هر تقدیر این معنی که گفته شد استثنا الا قوم یونس متصل بود ونفع بایمان بایس مخصوص باشد
باین قوم ومستثنا باشد از حکم آن آیه که فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا وجمعی برآنند که معنی آیت اینست که چرا اهل قری ایمان نیاوردند قبل از معاینه
عذاب وتعجیل نکردند پیش از حلول آن تا نفع کردی ایشان را ایمان ایشان لیکن قوم یونس علیه السلام چون امارات عذاب مشاهده نمودند
تاخیر نکردند ایمان خود را تا بوقت حلول وایمان آوردند وبرین تقدیر استثنا منقطع باشد وقصه یونس علیه السلام بر سبیل ایجاز چنانکه
حق سبحانه او را با اهل نینوی فرستاده از ارض موصل واو ایشان را مدتی بخدای دعوت کرد وابا کرده نموده دیر امیر بجانیدند او تنگ آمد
ودعا الی ... کرده اند فانزل علیهم ... حق سبحانه اجابت کرد وگفت خبر ده قوم خود را که بعد از سی روز یا چهل روز عذاب ایشان را
فرود آید یونس علیه السلام ایشان را خبر داد واز میان قوم بیرون رفته در شکاف کوهی پنهان شد چون زمان موعود نزدیک رسید حق تعالی
بمالک دوزخ خطاب کرد که بقدر شعیره از سموم دوزخ بدین قوم فرست مالک فرمان را بجای آورد وآن سموم بصورت ابری سیاه

نفعها ایمانها الا قوم یونس لما آمنوا

یاد وی غلیظ و شراره اتش پیاده کردید به سوی فرو گرفت اجل شهر دانستند که یونس علیه السلام راست گفته روی بملک خود اوردند
واو وی عاقل بود فرمود که یونس را طلبند چندان طلبید ندیافتند بلک گفت اگر یونس برفت خدای او که مارا بدو دعوت میکرد باقیست
و دانا و شنوا اکنون هیچ چاره نیست الا انکه بعجز و شکستگی و تضرع بدرگاه او بریم پس ملک سر و پا برهنه پلاسی در پوشیده و راه بیابان
صورت روی بصحرا یارند و مرد و زن و خورد و بزرگ خروش و فریاد در گرفتند و کودکان را از مادران جدا کردند و یکبار رشتها خالص ساخته اداد
برداشتند که امنا بما جاء به یونس از اول ذی الحجه تا عاشر محرم برین می نالیدند و درین چهل روز از فغان و ناله نیاسودند دردمندی و بیماری
بموقف عرض رسانیدند نظم ما تهی دستان براوردیم دستی در دعا ٭ تفضل فیضی نه برین دست گیر بیچاره همه ٭ قاضی حاجات و محتاجان در دو جهان
تویی ٭ پس روا کن از کرم حاجات محتاجان همه ٭ القصه روز چهلم ادینه بود و عاشورا اثر مناجات دلسوز ایشان ظهور نمود ... بنجات از دیوان
رحمت نوشته شد و ظلمت سحاب مرتفع گشته ابر رحمت سایه رافت بر مفارق ایشان افکند یونس علیه السلام بعد از چهل روز متوجه نینوی
شده میخواست که از حال قوم خبر گیرد چون نزدیک شهر رسید و بر صورت واقع مطلع شد ملال بسیار بروی غلبه کرده با خود گفت که ایشان را وعده
ترسانیدم و عذاب مبدل گشت اکنون من درین شهر روم مرا بکذب نسبت دهند روی بصحرا نهاد و قصه رفتن او بدریا و محبوس گشتن او
در بطن ماهی در سوره انبیا و صافات مذکور خواهد شد ولو شاء ربک و اگر خواستی پروردگار تو لامن هر اینه ایمان آوردندی که من فی الارض
هر که در زمین است کلهم جمیعا همه ایشان آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بر ایمان قوم بغایة حریص بود و چون ایمان نمی آوردند غبار
ملال بر اینه دل آنحضرت می نشست حق سبحانه این آیه فرستاده و ایمان خلق را بمشیت خود باز بست و فرمود که افانت ایا تو تکره الناس اکراه میکنی
مردمان را حتی یکونوا مومنین تا گردند مومنان بی مشیت من این آیه منسوخ است به آیة قتال و ما کان لنفس و نشاید و نیست هیچ تن را ان یومن اگه
ایمان آرد الا باذن الله مگر باراده و توفیق و قضای الهی و یجعل الرجس و می گذاریم عذاب را یا خشم میکیریم یا مسلط میکنیم شیطان را و حفص
بیا میخوانند یعنی خدای غضب میکند علی الذین بر انانکه لا یعقلون تعقل نمینمایند در حجج و آیات قل انظروا بگوی ای محمد مشرکانی را که از تو
طلب آیات میکنند که بنگرند بچشم سر تا ملاحظه کنند بدیده سر ماذا فی السموات تا خود چه چیزهاست در آسمانها از عجایب فطرت والارض
و در زمین از بدایع قدرت تا شما را دلالت کند بر کمال صنع الهی بلاغ علم و حکمت و بادشاهی و ما تغنی الآیات و دفع نمیکند دیدن آیتها
والنذر و استماع کلام بیم کنندگان یعنی رسل عذاب الهی را عن قوم لا یومنون از گروهی که در علم و حکمت من واقع است که نخواهند گروید
فهل ینتظرون پس چشم نمیدارند این مشرکان الا مگر ایامی را یعنی وقایع را مثل ایام الذین مثل وقایع انانکه خلوا من قبلهم بگذشتند
پیش از ایشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب ایکه و امثال ایشان و از نزول عذاب است قل فانتظروا بگو پس انتظار برید عذابی را که بشما
نازل خواهد شد انی معکم بدرستی که من با شما من المنتظرین از منتظرانم هلاک شمارا ثم ننجی پس باز میرهانیم رسلنا پیغامبران
خود را هر گاه که عذاب بمکذبان ایشان امد والذین امنوا و نجات دادیم پیغامبر خود را و انانکه گرویده بودند بدیشان کذلک همچنین
که نجات دادیم رسل و متابعان ایشان را حقا علینا وعده راست و درست از ما که بوقت هلاک مشرکان ننجی المومنین نجات می
دهیم گرویدگان را که محمدست و اصحاب او علیه و علیهم السلام قل بگوی ای محمد یا ایها الناس ای مردمان خطاب با اهل مکه است ان کنتم فی شک

اگر هستید شما در گمانی من دینی از صحت دین من پس بیان میکنم دین خود را برای شما فلا اعبد الذین پس من نمیپرستم انانرا که تعبدون شما میپرستید
من دون الله بجز خدای از اصنام و ملایکه ولکن اعبد الله و لیکن میپرستم خدای را الذی یتوفیکم انخداوندی که میراند شمارا تخصیص توفی
بجهت تهدیدات چه وفات اجل شرک میعاد عذاب ایشانست وامرت و مامور شده ام ان اکون بانکه باشم من المومنین از گرویدگان
باحکام الهی و اخبار انبیا وان اقم و دیگر امر کرده اند مرا یا وحی فرستاده اند بانکه بپای دار وجهک عمل خود را للدین از برای دین یعنی خالص
بساز انرا در حالتی که حنیفا مایل باشی از همه ادیان بدین اسلام ولا تکونن و مباش من المشرکین از شرک آرندگان این خطاب متوجه بغیر انحضرت است
ولا تدع و مخوان من دون الله بجز خدای ما لا ینفعک انچه ترا سود نکند ترا خواندن ان ولا یضرک و زیان نرساند بتو فروگذاشتن او فان
فعلت پس اگر بکنی یعنی خوانی این چنین چیزرا فانک پس بدرستی که تو اذا من الظالمین انهنگام که از ظالمانی یعنی وضع در غیر موضع او
کنی وان یمسسک الله و اگر برساند بتو خدای بضر رنجی یا شدتی یا فقری فلا کاشف له پس هیچ کننده و بازدارنده نیست مرانرا الا هو مگر او
که انتهی است وان یردک بخیر و اگر خواهد بتو صحت و راحت و غنا فلا راد لفضله پس هیچ کننده و گرداننده نیست مر ان فضل او را وضع
موضع ضمیر دلیل است بر آنکه حق سبحانه متفضل است بارادهٔ خیر بر بندگان بی استحقاق از ایشان یصیب به میرساند فضل خود را من یشاء
بانکه میخواهد من عباده از بندگان خود و هو الغفور و اوست امرزنده پس از غفران او بمعصیت ناامید نشوید الرحیم مهربانست پس
بطاعت امید در رحمت او بندید قل یا ایها الناس بگوی ای مردمان قد جاءکم الحق بدرستی که آمد بشما کلامی درست یا پیغامبری راست من ربکم
از نزدیک پروردگار شما و هیچ عذری نماند شمارا فمن اهتدی پس هر که راه یافت بایمان و متابعت فانما یهتدی پس جز این نیست که راه می یابد
لنفسه برای نفس خود یعنی منفعت ان عاید بدوست ومن ضل و هر که گمراه شد بانکار و تکذیب فانما یضل علیها پس همین است که گمراه می شود
بر نفس خود یعنی وبال ان ضلال بروست وما انا و نیستم من علیکم بوکیل بر شما نگهبانی که امر شما موکول بمن باشد و میاطی فرموده که آیة السیف ناسخ
این آیت واتبع و پیروی کن ای محمد ما یوحی الیک انچه را که وحی کرده می شود بسوی تو بامتثال و تبلیغ واصبر و صبر کن بر دعوت و ایذای
که بتو رسد شکیبایی ورز حتی یحکم الله تا وقتی که حکم کند خدای بنصرت تو یا او فرماید بقتال دشمنی و جزیه کتابی وهو و اوست خیر الحاکمین
بهترین حکم کنندگان زیرا که در حکم خطا و میل و ستم نیست بر سر اید و احتیاج به بینه و گواه ندارد بیت از سعیدی تا بماهی گیر و تا لوح و قلم
یک رقم از خط حکمش و هو خیر الحاکمین سورهٔ هود علیه السلام مکیه مایة واحدی و عشرون آیة بسم الله الرحمن الرحیم الر
در اتقاف فرموده که حروف مقطعه نسبت با اصطلاح وضعی و عرفی مفهوم المراد نیست پس متکرم باشد و موید این قول انکه شعبی را از معنی
مقطعات پرسیدند فرمود که سر الله فلا تطلبوه و بعضی برانند که معنی الر انست که انا الله اری منم خدای که می بینم طاعت مطیعانرا
و معصیت عاصیانرا و هر کسی عمل و جزا خواهیم داد پس کلمه مشتمل است بر وعده و وعید کتاب این کتابیست صفت او انکه احکمت آیاته
کرده شده است آیاته آیتها او بحجج و دلایل یا منتظم گشته است بنای محکم چون بنای مستحکم که نقض و خلل بوی راه نیابد ثم فصلت پس جدا
کرده شده است سوره سوره و آیه آیه بتفصیل یافته است در وی انچه بندگان بدان محتاجند یعنی مبین شده است من لدن حکیم از
نزدیک حکم کننده یا حکمت بخشنده خبیر دانا بهمه چیزها الا تعبدوا برای آن تا نپرستید الا الله مگر خدای را اننی لکم بدرستی که من شمارا

منه ازوی یعنی ازوی نذیر بیم کننده ام بر عقوبت بر ترک طغیان و بشیر و مژده دهنده بمثوبت بر توحید و ایمان وان استغفروا و دیگر احکام و تفصیل
آیات برای انست تا آمرزش طلبید ربکم از پروردگار خود برای گناهان گذشته ثم توبوا الیه پس توبه کنید بحضرت او از معاصی در زمان آینده
یمتعکم تا برخورداری دهد شما را متاعا حسنا برخورداری نیکو یعنی عمر دراز ارزانی دارد تا مردم از شما شفیع کردند تا شما را از زکالی و بلا
در ایمنی و تندرستی الی اجل مسمی تا بوقت نام برده شده که آخر عمر مقدرات محققان گفته اند متاع حسن رضاست بر آنچه رسد و بعید
از نعمت و صبر و بر آنچه روی نماید از محنت در لطایف قشیری رح مذکورست که برخورداری نیکو آنست که حاجت و درمان بر دست کسی گرداند
شود دیوت و تابد بر خدای کل ذی فضل و خداوند فضلی را در دین فضله ثواب و جزای فضل و هم در دنیا و هم در آخرت ابن مسعود رضی
الله عنه فرموده که ذو فضل آنست که در دیوان اند بنام و نشان فضل نوشته باشند و هر آینه بعد از خود خواهد رسید ع انرا که بداد ند
از دیگر اند وان تولوا و اگر شما ای کافران برگردید از اسلام یا اعراض کنید از متابعت من فانی پس بدرستی که من اخاف علیکم میترسم
بر شما عذاب یوم کبیر از عذاب روز بزرگ که روز قیامت و در تیسیر گوید که روز بدر و گفته اند روز شدت و مشقت ابتلا
کفا ربود بقحط و غلا تا حدی که مردار و مرده میخوردند الی الله بسوی مجازات خدای مرجعکم بازگشت شماست و هو علی کل شیء و او
بر همه چیزها از اعاده و اثابت و تعذیب قدیر تواناست آورده اند که جمعی مشرکان با یکدیگر عداوت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
میورزیدند و بجهت مصلحت زمان در اخفاء آن میکوشیدند روزی بایکدیگر ملاقات نموده چون پرده ها فروکرده ایم و خود را بجامه پوشیده ایم و
سینهها خود را فراهم کرده ایم در عداوت محمد کسی چگونه بران اطلاع یابد حق سبحانه آیه فرستاد که الا انهم بدانید که ایشان یعنی کافران
یثنون صدورهم فراهم کیرند سینهها خود را بر عداوت حبیب من یا دوتا میکردند دوتا کردن سینه عبارت است از پوشیده داشتن در
دل یعنی دشمنی پیغامبر صلی الله علیه و اله و سلم در درون میکیرند لیستخفوا تا پنهان میکیرند دارند منه از خدای الا حین بدانید که انهنگام
که ایشان یستغشون ثیابهم در سر کشند جامهها خود را و بر فراش خود جای کیرند یعلم خدای میداند ما یسرون آنچه پنهان میکنند در سینهها
وما یعلنون و میداند آنچه آشکارا میکنند بزبانها سر و علانیه ایشان به نسبت علم وی یکسانست انه علیم بدرستی که او داناست
بذات الصدور بمرادی که در سینهاست و گویند ذات الصدور دلهااند و حق سبحانه مضمرات آن میداند بیت ای که در دل نهان کنی سری
آنکه دل آفرید میداند ❊ در اسباب نزول آورده که این آیه در شان اخنس بن شریق نازل شد که وی سخندان و شیرین زبان بود هر زمان
حضرت رسالت صلی الله علیه و اله و سلم آمدی و سخنان آینده او اگر دی و لاف یکجهتی و هوا داری نمودی اما ظاهرش باطنش غافل کرد
شیخ طریقت قدس سره فرموده که منافق مشابه مار است در درونش زهر و بیرونش نقش و نگارست بیت صورت ظاهر مرد از ره اعتبار
باطنی باید براز نگار وما من دابة فی الارض و نیست هیچ جنبنده در زمین و از حیوانات الا علی الله مگر بر خداست رزقها یعنی الا
روزی مفوض بحق تعالی است اگر خواهد بسط کند و اگر اراده نماید قبض کند و یعلم و میداند خدای رزقها روزی ایشان از روی فضل و رحمة
ایراد لفظ علی یعنی منت است یعنی همه از روی همه از خدایست مستقرها قرارگاه حیوانات در حین حیوة و مستودعها و ارامگاه وی بعد
وفات صاحب کشاف آورده که مستقر و مستودع موضع قرار ایشان قبل از استقرار چون صاحب رحم و بیضه کل همه یاد کرده شده

از جواب الرزاق

از جواب و ارزاق و مستقر و مستودع ایشان مسطور و مذکورست فی کتاب مبین در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ و هو الذی و اوست آنکه
خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمین را فی ستة ایام در شش روز از ایام دنیا که اول آن یکشنبه و آخرش آدینه و کان
و بود پیش از آفریدن ارض و سما عرشه علی الماء عرش او بر آب در برخی تفاسیر آورده که حق تعالی در مبداء آفرینش یاقوتی بیافرید و بنظر هیبت
در وی نگریست آن جوهر آب شد پس حق تعالی باد را بیافرید و آب را بر بالای او بداشت و عرش را بر زبر آب جای داد و در وقوف عرش
بر آب و استقرار او بر باد اعتبار عظیم است و اهل تفکر را از عباد و حق تعالی بیافرید آسمان و زمین و عرش و آب و باد را لیبلوکم تا
بیازماید شما را یعنی معامله آزماینده گان کند تا ظاهر شود ایکم کدام شما احسن عملا نیکوترست از روی عمل یعنی شکر که بیشترست برین
نعمه یا تصدیق که کاملترست در قرار عرش بر آب و وقوف آب بر باد و لئن قلت و اگر گویی تو ای محمد مر قوم خود را انکم مبعوثون بدرستی
که شما برانگیخته شدگانید من بعد الموت از پس مرگ لیقولن الذین کفروا هر آینه گویند آنانکه نگرویدند ان هذا نیست این سخن که در باب
بعث میگویید الا سحر مبین مگر سحری آشکار در فریب و در بطلان و لئن اخرنا و اگر تاخیر کنیم عنهم العذاب از ایشان عذابی را که وعده دادیم
الی امة معدودة و انهنگام شمرده یعنی وقتی معلوم لیقولن هر آینه گویند از روی استهزا ما یحبسه چه چیز باز میدارد عذاب را از نزول
و وقوع الا یوم یاتیهم بدانید آن روزی که بیاید عذاب بدیشان که روز بدرست لیس مصروفا نباشد آن عذاب برداشته عنهم
از ایشان یعنی چون وقت عذاب بدیشان در رسد هیچ وجه از ایشان مندفع نگردد و دمیاطی فرموده که این عذاب قتل جبرئیل است
علیه السلام و مستهزیان را چنانچه مضمون انا کفیناک المستهزئین از آن خبر میدهد و در سوره حجر مذکور خواهد شد بدیشان وضع ماضی در
موضع مستقبل بجهت تحقق وقوعست یعنی گویا فرا گرفته است جهات ایشان را ما کانوا آنچه بودند که از روی جهل به یستهزؤن
بدان استهزا کردند و بوقوع آن استعجال مینمودند و لئن اذقنا الانسان و اگر بچشانیم یعنی برسانیم آدمی را منا رحمة از نزد ما نعمتی که دریابد لذت
آن ثم نزعناها پس باز ستانیم آن را منه از و انه لیؤس بدرستی که نا امیدست بجهت بی صبری و عدم اعتماد بر کرم ما کفور ناسپاس
در نعمت گذشته و لئن اذقناه و اگر بچشانیم او را نعماء نیکویی چون صحت و غنا بعد ضراء مسته بعد از سختی که بدو رسیده باشد چون بیماری
و فقر لیقولن هر آینه گوید ذهب السیات برفت بدیها یعنی مصایب و مکاره که وا بدی می آمد در عنی از من انه بدرستی که انسان
لفرح شادمانست بنعمت و مغرور بآن فخور نازنده و فخر کننده بر مردمان و فرح و فخر او را غافل ساخته اند از شکر نعمت و قیام بحق آن
الا الذین مگر آنانکه صبروا شکیبایی نمودند در سختی و بلا و عملوا الصالحات و کردند عملهای نیکو یعنی وظایف شکر بتقدیم رسانیدند در
نعمت و رجا اولئک لهم آن گروه که بصفت صبر و شکر موسومند وایشانراست مغفرة آمرزش گناهان و اجر کبیر و مزدی بزرگ
که اهل بهشت شیخ العالم فرموده که در جنت نعمتی هست که همه نعیم بهشتی در جنب آن محقر و مختصر است یعنی مشاهده و
لقا بیت ما را بهشت بهر لقای تو درخورست ❊ بی تو جمال تو جنت محرمست ❊ آورده اند که کفار عرب از روی تعصب و عناد
اقتراح آیات از حضرت سید کاینات علیه افضل الصلوات میکردند بکلام قدیم و کتاب کریم بطریق تهاون و استهزا اسلوک مینمودند
و از جمله اقتراحات ایشان آن بود که چرا گنجی بتو ندادند یا ملکی را که بتصدیق تو نفرستادند حضرت رسالت صلی الله علیه و اله و سلم

ازعدم قبول دعوة واستهزاء وسخریهٔ ایشان تنکدل میشد حق سبحانه وتعالی برای تهیج آنحضرت در ادای رسالت وعدم مبالات برد وانکار ایشان
آیة فرستاد که فلعلک تارک پس شاید که ترک کننده باشی ماتریدی رحمه الله میکوید که استفهام بمعنی نفی یعنی ترک مکن بعض ما یوحی برخی از آنچه
وحی کرده شده الیک بسوی تو یعنی آنچه مخالف رای مشرکانست از سب آلههٔ ایشان وضایق وتنک است به باظهار آن صدرک سینهٔ تو ان
یقولوا از ترس آنکه کویند لولا انزل چرا فرو فرستاده نشده است علیه کنز بروی کنجی که نفقه کند بر وی ودمانی وبسبب آن تابع شوند او را جاء
معه یا چرا نیامد با او ملک فرشته بجهة کواهی بر نبوت او وتو بسبب این مقالات اداء رسالت باز نمانی انما انت نذیر جز این نیست که
تو بیم کننده بر تو انذار است وبس وتو در ان تقصیر منمای پس چرا از رد وانکار ایشان تنکدل باید شد [illegible]
از سخنان دعوی ایشان ناچه باک والله علی کل شیء وخدای بر همه چیزها وکیل کواه است یا کارساز آنکه کار با او کذارد [illegible] دارکه
خود را بدو سپار وبس توکل بر وکن واز کفر [illegible] شنود هر حسود وعنود باک مدار ام یقولون بلکه میکویند کافران افتریه برمی بافد
محمد آنچه میکوید که بمن وحی میکنند یعنی قرآن را خود میسازد قل فأتوا بکو پس بیارید بعشر سور ده سوره مثله مثل قرآن در پایه وبسیاری
نظم مفتریات برباقته از نزد یک خود یعنی زعم شما آنست که قرآن را از خود میتوان یافت وبمنی این کمان میبرید که از خودی سازم شما هم
عربید پس باید که شما نیز قادر باشید بر انشاء مثل کلامی چنین بلکه شما قادرترید جهت وقوف شما بر قصص واخبار وبودن شما بر انشاء اشعار
وادعوا من استطعتم وبخوانید برای معاونت بر معارضه هر که را توانید من دون الله بجز خدای ان کنتم صادقین اکر هستید راست کویان که
این کلام مفتری ومختلف است وچون ایشان از معارضه بعشر سور عاجز آمدند آیتی دیکر آمد که فأتوا بسورة مثله وعجز ایشان از آوردن
یک نیز بر همه کس ظاهر شد فان لم یستجیبوا پس اجابت نکردند لکم وشما را در آنچه کفتید از ایشان سور مخاطب حضرت پیغامبر است صلی الله
علیه وآله وسلم وجمع ضمیر برای تعظیم باشد وکفته اند وا مومنانند که ایشان نیز تحدی میکردند برای حمایت پیغامبر ومیکفتند که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم مفتری میکوید شما نیز بافترا معارضه کنید پس حق سبحانه فرمود که اکر ایشان در معرض جواب نیایند فاعلموا
پس بدانید انما انزل که آنچه فرو فرستاده شد بعلم الله بعلم خدایست یعنی ملتبس بعلمی که خاصهٔ اوست وآن علم است بمصالح عباد
چه ایشان را بکار آید در معاش ومعاد وان لا اله وبدانید آنکه نیست معبودی سزا الا هو مکر او که عالم است بآنچه غیر او ندانند و
قادر است بر آنچه غیر او نتواند فهل انتم پس آیا هستید شما مسلمون تابعان بر اسلام واستفهام بمعنی امر نیز میتواند بود یعنی
بر اسلام ثابت باشید چون اعجاز قرآن نزد شما متحقق شد من کان هر که باشد که از دنیا همت یرید الحیوة الدنیا بخواهند زندکانی
دنیا وزینتها وآرایش آنرا در مقابلهٔ اعمال خیر خود واو منافقان اند یا اهل ربا یا یهود ونصاری ودر زاد آورده که عام است وجمیع کر
ودمان را که هر کرا از ایشان باحسان واعمال بر خود دنیا خواهد نوف الیهم اعمالهم تمام باز کذاریم بدیشان فیها در دنیا از صحت ودولت و
سعه رزق وکثرت اولاد وهم فیها وایشان در دنیا لا یبخسون کاسته نشوند یعنی مزد ایشان چیزی کم نکنند اولئک الذین آن کروه آنانند
که لیس لهم نباشد ایشانرا فی الاخرة در آن سرای دیکر الا النار مکر آتش دوزخ چه ایشان استیفاء مزدی بر صور اعمال ایشان
مترتب بوده نموده اند ونیات فاسده وعزایم باطلهٔ ایشان که موجب عذاب وعقوبت مانده وحبط وتباه کشت ما صنعوا آنچه

فلعلک

کرده اند فیها

١٦٧

کرده اند فیها در دنیا چه آخرت متفرع بر اخلاص است وایشان در عمل مخلص نبوده اند وباطل وناچیز است فی نفس الامر ما کانوا یعملون آنچه بودند که
میکردند از ریا وسمعه وقران افمن کان آیا هر که باشد علی بینة بر برهانی من ربه از پروردکار خود که او را دلالت کند بطریق ثواب ویتلوه
واز پی در آید برهان او را که دلیل عقلی است شاهد منه کواهی از خدای که بعضی آن کواهی دهد که آن قرآنست برابر باشد با کسی که زینت دنیا طلبد وعمل نه
بوجه ثواب کند کفته اند صاحب بینه مومنان اهل کتاب اند یا هر مومن مخلص یا خود پیغامبر است صلی الله علیه وآله وسلم وتابع او شاهدی که
آن جبرئیل است علیه السلام یا ملکی که حافظ او بوده یا ابوبکر صدیق یا علی مرتضی رضی الله عنهما یا صورت آنحضرت که بدیدهٔ انصاف در وی نکریستی انوار
نبی وآثار صدق در بشره مشاهده نمودی بیت ای صبح سعادت زجبین تو هویدا ۞ ان حسن چه حسن است تبارک وتعالی ۞ بعضی بر آنند که بینه
قرآن [illegible] ایده بمعنی تبعه دارند شاهد انجیل است ودر زاد المسیر آورده که انجیل تابع قرآنست بتصدیق وبشارت او اکرچه قبل از نزول شده
ومن قبله وپیش از انجیل یا قرآن تابع او بوده کتاب موسی کتاب موسی یعنی توریت چه او نیز در تصدیق نبی امی وبشارت بوجود او تابع
بعضی واقع مر قرآنرا اماما در حالتی که در توریت پیشوا بوده مر اهل دین را ورحمة وسبب بخشایش بر منزل علیه اولئک آن کروه که صاحب
بینه اند یؤمنون به میکروند بقرآن ومن یکفر به وهر که کافر شود بقرآن من الاحزاب از کروهی چند که متفق اند واکر حرب ایشانست در
عداوت پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم فالنار موعده پس آتش دوزخ وعده کاه اوست ولا محاله بدو رسد فلا تک پس مباش فی مریة در کمان
منه ازین موعود انه الحق بدرستی که وعده درست وراست من ربک از پروردکار تو ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر از مردمان لا یؤمنون
نمیکروند بآن وتصدیق نمیکنند ومن اظلم وکیست ستمکارتر یعنی کافرتر ممن افتری از آنکس که بربندند علی الله کذبا بر خدای دروغ
یعنی نفی وحی او کند یا اثبات شریک برای او اولئک آن کروه مفتریان یعرضون اعراض کرده خواهند شد در موقف علی ربهم بر پروردکار
خود ویقول الاشهاد وخواهند کفت کواهان یعنی حفظه وکرام الکاتبین یا پیغامبران برای هر امتی یا اعضا وجوارح ایشان کواهی دهند
که هؤلاء الذین این کروه آنانند که از روی عناد کذبوا علی ربهم دروغ کفتند بر پروردکار خویش باتخاذ ولد وشریک الا لعنة الله
بدانید که لعنت خدای علی الظالمین بر ستمکارانست یعنی کافران ومراد از لعنت دوری باشد از درکاه قرب پس صفت ظالمان میکند ومیکوید
الذین آنانکه یصدون باز میدارند مردمانرا عن سبیل الله از راه خدای یعنی از دین او ویبغونها ومیجویند یعنی وصف میکنند راه خدا را
عوجا بکجی وانحراف از راستی وهم وایشان بالاخرة بدان سرای هم الکافرون ایشان ناکرویدکانند تکریر ضمیر جهت تاکید کفر ایشان
باخرت اولئک آن کروه کافران لم یکونوا نباشند معجزین عاجز کنندکان مر خدایرا از عذاب خود فی الارض در زمین یعنی در دنیا
وما کان لهم ونیست مر ایشانرا من دون الله بجز خدای من اولیاء هیچکس از دوستان که عقوبت الهی از ایشان باز دارد یضاعف
افزوده شود لهم العذاب برای ایشان عذاب یعنی دوباره معذب کردند بجهت ضلال واضلال ما کانوا نبودند که در دنیا یستطیعون
السمع توانستندی شنید یعنی سخن حق را چه از شنیدن آن کر بودند وما کانوا یبصرون ونبودند که ببینند یعنی آیات قدرت را چه
از دیدن آن کور بودند اولئک الذین آن کروه آنانند که بازار معامله خسروا انفسهم زیان کردند نفسهای خویش را یعنی زیان ایشان
بدیشان باز کردد وضل عنهم وکم شد از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند که افترا میکردند از شفاعت بتان ودر خواست ملائکه لا جرم انهم

بی‌شک و بی شبهه ایشان فی الآخرة دران سرای هم الاخسرون ایشانند زیانکارتر چه پرستش بتان را بر پرستش خدای فرو نهاده اند و متاع دنیای
فانی را بر نعیم عقبی باقی اختیار کردند درین سودا غبن فاحش است نظم مایهٔ دین را بدنیا دادن از دون همتی است ∴ زانکه دنیا جملگی رنج است و
دین آسایش است ∴ نعمت فانی ستانی دولت باقی دهی ∴ اندرین سودا فرو داند که غبن فاحش است ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه
روی اخلاص کردیده اند و عملوا الصالحات و کردند عملهای شایسته از ادای فرایض و تقید بنوافل و اخبتوا و آرام گرفته اند الی ربهم با پروردگار
خود تا نواضع کرده اند وا و را اما سوی اولئک اصحاب الجنة آنان ملازمان جنت اند هم فیها آنان درین بوستان جنان خالدون دایم و باقی
مثل الفریقین صفت دو گروه که مومن و کافر کالاعمی والاصم مانند کور و کر اند والبصیر والسمیع و مانند بینا و شنوا هل یستویان آیا برابر اند این
دو فریق مثلا در صفت و شبه یعنی برابر نیستند افلا تذکرون آیا پند نمیگیرید بدین مثلها و تامل نمینمائید و دران تشبیه کرده است کافر را
بنابینایی بجهت عدم مشاهدهٔ او و ایات قدرت را و بنا شنوا بسبب تصامم او از استماع کلام الهی و تشبیه مومن بسمیع و بصیر جهت آنست
که حال مومنان بر سمع و بصر بر ضد احوال کافرانست در بحر الحقایق فرموده که اعمی آنست که حق را باطل و باطل را حق بیند و اصم آنکه باطل را
حق و حق را باطل شنود و بصیر کسی است که حق را حق بیند و پیروی کند و باطل را باطل داند و اجتناب نماید و سمیع آنکه حق را حق شنود و بدان
عمل کند و باطل را باطل شنود و از آن حذر فرماید و بحقیقت بصیر کسی است که دیدهٔ بصیرتش بکحل و بی یبصر جلا یافته شد و سمیع کسی که گوش
همتش بگوش و اذنی سمع آراسته بود و هر که بخدای بیند جز از خدای نبیند و هر که بخدای شنود جز از خدای نشنود نظم
گوشی که بحق باز بود در همه جای ∴ او هیچ سخن نشنود الا ز خدای ∴ وان دیده که در نور وی دید او را ∴ هر ذره بود آینهٔ دوست نمای
ولقد ارسلنا و بدرستی که ما فرستادیم نوحا الی قومه نوح را علیه السلام بر قوم او پس گفت مر ایشان را انی لکم بدرستی که من شما را نذیر
بیم کننده ام مبین هویدا سازنده یعنی موجبات عذاب و وجه خلاص را بیان میکنم یا نذیرم ان لا تعبدوا الا الله بآنکه نپرستید الا
خدای را اگر بپرستش وی مینماید انی اخاف من میترسم عذاب یوم الیم عذاب روزی که مولم است عذاب در وصف یوم الیم از قبیلهٔ اسناد
مجازیست برای وقوع الم در او فقال الملأ پس گفت اشراف و روسا الذین کفروا آنانکه کافر بودند من قومه از قوم نوح علیه السلام ما نری
نمی‌بینیم ترا الا بشرا مثلنا مگر بشری مانند ما یعنی هر نبی که ترا بر ما باشد که بسبب تخصیص بود بنبوت و بر ما واجب کرد اند اطاعت ترا از تو دور
نمی‌یابیم ایشان هیکل بشریت دیدند و از درک حقایق ایشان غافل ماندند مثنوی همسری با انبیا بر داشتند ∴ اولیا را همچو خود پنداشتند
گفته اینک ما بشر ایشان بشر ∴ ما و ایشان بستهٔ خوابیم و خور ∴ این ندانستند ایشان از عمی ∴ در میان فرقی بود بی منتها ∴ هر دو گون
زنبور خوردند از یک محل ∴ زین یکی شد زهر و ان دیگر عسل ∴ هر دو گون آهو گیا خوردند و آب ∴ زان یکی شد خون و دیگر مشک ناب
ان دو نی خوردند از یک آبخور ∴ آن یکی خالی و دیگر پر شکر ∴ صد هزاران همچنین اشباه بین ∴ فرقشان هفتاد ساله راه بین
و ما نریک اتبعک و نمی‌بینیم که متابعت کرده باشند ترا الا الذین مگر آنانکه هم اراذلنا ایشان فرودان و فرومایگان ما اند بادی الرای
در ظاهر رای ایمان آورده اند بی تفکر و تاملی و ما متابعان تو همه اراذل اند در بادی الرای یعنی هر که در ایشان نگرد صفت
رذالت در ایشان مشاهده کند و ما نری لکم و نمی‌بینیم شما را یعنی ترا و پیروان ترا علینا من فضل بر ما فزونی که بدان ما را متابعت شما باید کرد

بل نظنکم

بل نظنکم بلکه گمان میبریم شما را کاذبین دروغگویان یعنی ترا در دعوی نبوت و پیروان ترا در تصدیق تو قال گفت نوح علیه السلام یا قوم ارایتم
ای گروه خبر دهید ان کنت علی بینة اگر من باشم بر حجتی هویدا من ربی از پروردگار من که بر صحت دعوی من گواهی دهد خدای و آتانی رحمة
من عنده بخشایشی از نزد خود که نبوت است فعمیت علیکم پس پوشیده ماند بر شما و حفص را بضم عین و تشدید میم یعنی می پوشیده
کردانند آن حجت را بر شما بسبب معرفت آن و منع علم شما از آن انلزمکموها ایا شما بندیم آنرا یا الزام کنیم شما را قبول آن و گفته اند استفهام
بمعنی نفی است یعنی الزام نکنیم شما را بر آن بجهد ابدان و انتم لها کارهون و حالانکه شما مر آن حجت را کارهانید و نا خواهندگانید قتاده رحمه الله فرموده
که اگر نوح علیه السلام توانستی الزام کردی اما زمام اختیار در قبضهٔ همت پروردگار است تا حاجت عدل او کرا راند و نایب فضل او کرا خواند
یکی را بخوانی که مقبول ماست ∴ یکی را برانی که مخذول ماست ∴ بدو نیک او را بنده اند ∴ بتسلیم حکمت سر افکنده اند و یا قوم ای گروه من
لا اسئلکم نمیخواهم از شما علیه بر تبلیغ رسالت کنایه غیر مذکور است مالا خواسته که فرد کار من باشد تا بر شما گران آید اگر ادا کنید یا
سخت بود و اگر ابا کنید ان اجری نیست مزد من الا علی الله مگر بر خدای او داده اند که اشراف قوم میگفتند ای نوح اراذل و ادانی را از
مجلس خود دور کن تا ما با تو مجالست کنیم نوح علیه السلام در جواب میفرمود و ما انا و نیستم من بطارد الذین آمنوا راننده آنانکه گرویده اند
انهم ملاقوا ربهم پس بدرستی که ایشان ملاقات کنند که نند پروردگار خود را و بقرب او فایض خواهند پس چگونه برانم ایشان را
ولکنی اریکم و لیکن من می‌بینم شما را قوما تجهلون گروهی که جهل دارند قدر ایشان را و یا قوم و ای گروه من من ینصرنی کیست که یاری دهد
و منع کند من الله از عذاب خدای ان طردتهم اگر برانم ایشان را افلا تذکرون آیا در نمی یابید که التماس طرد ایشان میفرمائید که غیر اند
تو از همه صفت ایشان میکنی و حالانکه ایشان بظاهر با تو موافقت دارند و بباطن مخالفت تو اند نوح علیه السلام فرمود ولا اقول
لکم و نمیگویم شما را که البته عندی خزاین الله نزدیک من خزینهای علم خداوند است و لا اقول و نمیگویم للذین تزدری و نه آنانکه حقیر
در ایشان اعینکم چشمهای شما بجهت فقر ایشان را اراذل میگوئید لن یؤتیهم الله خیرا که نخواهد داد خدای ایشان را نیکوی چه الحق سبحانه
در آخرت برای ایشان آماده کرده به از آنست که شما را در دنیا داده و الله اعلم خدای دانا تر است بما فی انفسهم بآنچه در نفسهای ایشانست
از صدق و اخلاص و اگر من حکم باسلام نکنم در ظاهر انی اذا بدرستی که من آنهنگام باشم لمن الظالمین از ستمکاران چه انبیا حکم بر
ظاهر است قالوا گفتند یا نوح قد جادلتنا ای نوح با ما مجادله و مخاصمه کردی فاکثرت جدالنا پس بسیار کردانیدی جدال را با ما و دور در از
کشیدی فاتنا بما تعدنا پس بیار آنچه ما را دادی وعده از عذاب ان کنت اگر هستی تو من الصادقین از راست گویان در وعید خود
قال گفت نوح علیه السلام انما جز این نیست که یأتیکم به الله بیارد بشما خدای عذاب را ان شاء اگر خواهد عاجلا او آجلا و ما انتم بمعجزین و
نیستید شما عاجز کنندگان خدای را از تعذیب خود را با نکه بستر بد تا بگریزید و لا ینفعکم و سود نمیدارد شما را نصحی نصیحت کردن ان
اردت اگر خواهم که ان انصح لکم آنکه نصیحت کنم تمام شما را ان کان الله یرید اگر هست خدای که میخواهد ان یغویکم آنکه گمراه
سازد شما را در کلام تقدیم و تاخیر است تقدیرش اینکه اگر خدای اغوای شما خواهد من خواهم که نصیحت کنم شما را از آن نصیحت نفع نمی
رساند هو ربکم اوست آفریدگار شما بر وفق ارادت و الیه ترجعون و بسوی او باز گردیده خواهید شد و بر اعمال خود جزا خواهید

واعلم الغیب ولا اقول انی ملک

باتت ام يقولون بلكه كفتند افتريه برمي بافد نوح عليه السلام وحي را از پيش خود يا نوح الكفتيم قل ان افتريته بكو اكر بافته است وحي را فعلي
اجرامي پس بر منست وبال كناه كردن من وانا بري ومن بيزارم مما تجرمون از انجه شما كناه ميكنيد واسناد افترا بمن نماييد واوحي ووحي كرده
شد الي نوح بسوي نوح عليه السلام انه لن يؤمن انكه ايمان نخواهد اورد من قومك از كروه الا من قد امن مكر انكسي كه ايمان آورده فلا تبتئس
پس اندوهناك مباش بما كانوا يفعلون بانچه هستند كه ميكنند از تكذيب وچون فايده دعوت از ايشان منقطع كشته زمان نزول عذاب
رسيد حكم شد كه اي نوح ميا اجتهاد در بند واصنع الفلك وبساز كشتي را باعيننا بنگاه داشت ما يا با غير ملايكه كه مدد كار تو كل تواند ووحينا وبو
كردن ما بتو در ساختن ان ابن عباس رضي الله عنه فرمود كه نوح عليه السلام نميدانست كه چگونه سازد وحي آمد كه بسازش چون سينه مرغ ولا
تخاطبني وخطاب مكن با من في الذين ظلموا در بارهٔ انكه ستم كرده اند يعني از من درمخواه ومنع عذاب ايشان انهم مغرقون بدرستي كه
ايشان غرق شدگانند يعني محكوم عليهم اند بغرق درخبر آمده كه نوح عليه السلام جواب كشتي ميطلبيد فرمان در رسيد تا درخت ساج بكاشت
ودر مدت بيست سال كه درخت برسيد كه مطلقا هيچ فرزند متولد نشد يا اطفال قوم بالغ شدند وايشان نيز متابعت اباكرده از قبول
دعوت نوح عليه السلام بساختن كشتي اشتغال نمود ويصنع الفلك بود كه ميساخت كشتي را وكلما مر عليه وهر كاه كه بگذشتند بر وملاء
من قومه كروهي از مهتران قوم او سخروا منه افسوس كردندي بر وجه كشتي را در بياباني مي ساخت ودور از آب وكفتندي كشتي
ميسازي آب كو وديكر طعنه زدندي كه اول نبي بودي واخر نجار شدي قال ان تسخروا منا نوح عليه السلام كفت اكر سخريه ميكنيد با ما فانا
نسخر منكم پس ما نيز افسوس خواهيم كرد بر شما كما تسخرون هم چنانچه افسوس ميداريد شما فسوف تعلمون پس زود بدانيد من ياتيه
انكس را كه بيايد بدو عذاب يخزيه عذابي كه او را رسوا كرداند در دنيا كه ان غرقست ويحل عليه وفرود ايد بدو عذاب مقيم عذابي دايم در
آخرت كه ان دوزخست پس نوح عليه السلام كشتي ساخت در مدت دو سال طول او سيصد ذراع بود وكفته اند هزار ودويست و
عرض پنجاه ذراع وبقولي سيصد وارتفاع او سي ذرع وبقولي سي وسه وغير از ينها نيز كفته اند او را بر سه طبقه مرتب ساخته وبقير مطلا
كردانيده وبحكم الهي زوجي از نوع از انواع حيوانات جمع كرد وطيور در طبقه عليا وسباع وبهايم در سفلي وادميان را با ماكول واغذيه در وسطي
جاي مقرر فرموده وتهيه اسباب اتمام اين مهم بود حتي اذا جاء تا وقتي كه آمد امرنا عذاب ما يا بعذاب وفار التنور وبجوشيد
اب از تنور وكو شد پس آماده عذاب پديد امد قلنا احمل كفتيم نوح را كه بردار فيها در كشتي من كل زوجين از دو جفت از حيوانات
يعني از انها كه جفتي ميكفتند اثنين دو نر وماده وحفص بتنوين كل ميخوانند يعني از نوع حيواني دو جفت بكشتي بر واهلك و
كسان خويش را نيز بكشتي بر الا من سبق مگر انكه پيشي كرفته است عليه القول بر وي قول ما يعني حكم بهلاك وي وا د كنعانست وواعله كه نيز بود
زن نوح عليه السلام بودند ومن امن وبردار در كشتي انكس را نيز كه ايمان اورده بودند وموافقت كرده معه با نوح عليه السلام الا قليل
مكر اندكي از مومنان كه زوجه مسلمه او وسه پسر حام وسام ويافث وزنان ايشان هفتاد ودو زن ومرد غير ايشان كه مجموع هفتاد ودو بوده و
نوح عليه السلام ايمانيان را نيز نزديك كشتي آورد وسر پوشي كه ترتيب داده بود بر بالاي كشتي بوشيد واز زمين آب عذاب جوشيدن گرفت
وانا نيمان آسمان فرو آمدن اغاز كرد وقال وكفت نوح عليه السلام با قوم اركبوا فيها سوار شويد در كشتي در حالتي كه كوييد بسم الله يعني

نام خداى بويد مجريها

نام خداى بويد مجريها در روان كردن كشتي ومرسيها وهنكام باز داشتن ان وكفته اند بنام خدا ايست رفتن وايستادن او وجرا
جرات كه چون خواستندي كه كشتي برود بسم الله كفتندي باز ايستادي پس نوح عليه السلام ايشانرا بدين وجه تعليم تسميه داد وكفت
ان ربي بدرستي كه پروردكار من لغفور امرزنده است مومنانرا رحيم مهربان بر ايشان كه از بلا طوفان نجات ميدهد وهي وكشتي تجري
بهم ميبرد ايشانرا في موج در ميان موجها كه از عظمت بود كالجبال مانند كوههها ونادي وآواز داد نوح عليه السلام پسر خود كنعانرا كه نيز نام او يام
بوده وكان في معزل وحالانكه بود بر كرانه از كشتي وجدا از مسلمان ميدانست پس از فرط شفقت كفت يا بني اركب اي پسرك من سوار شو
كشتي معنا با ما ايمن شوي ولا تكن ومباش مع الكافرين با كافران وديدگان كه غرقه كردي پسر منافق بوده بايد راظهار اسلام كردي وبا كافران
در كيش متفق بودي قال كفت در جواب پدر ساوي زود باشد كه باز كردم وپناه برم الي جبل بسوي كوهي از غايت رفعت يعصمني من الماء
نگهدارد مرا از غرقه شدن در آب قال كفت نوح عليه السلام لا عاصم اليوم نگاه دارنده نيست امروز كه منع كند وباز دارد چيزي من امر الله
از عذاب خداي الا من رحم مكر انكس مي بخشد يعني خداي وكويند عاصم بمعني معصومست چون ماء دافق وعيشة راضية يعني هيچكس نيست
ممنوع از عذاب مكر كسي كه خداي برو ببخشد در اثناء اين مكالمه ميان پسر وپدر طوفان اشتداد يافت وحال وحايل شد بينهما الموج ميان پدر وپسر موج
طوفان فكان من المغرقين پس كشت از جمله غرق شدگان القصه نوح عليه السلام از كوفه يا از جند يا از عين ورده كه موضعيست بجزيره
در كشتي نشست عاشر ماه رجب وكشتي تمام روي زمين بكشت وچون واقعه كشتي بنهايه الجاميد وكفار غرق شدند امر الهي در رسيد وقيل
وكفته شد يعني حق تعالى كفت يا ارض ابلعي اي زمين فرو بر وبا سماء اقلعي واي اسمان باز كير ابي كه فرو كذاشته وغيض الماء وكم كرده شد اب بردي
زمين وقضي الامر وكذارده شد كاري كه حكم حق بدان متعلق بود از هلاك اشرار ونجات ابرار واستوت وقرار كرفت كشتي على الجودي
بر كوه جودي از موصل يا شام روز عاشورا دهم محرم ومدت طوفان شش ماه تمام بود وقيل وكفتند بعدا دوري وهلاكي باد للقوم
الظالمين مر كروه ستمكاران را يعني كافران را وچون نوح عليه السلام با قوم از كشتي بيرون امدند از جهت شكرانه روزه داشت و
صوم عاشورا سنت شد اين ايه در غايه فصاحت ونهايه بلاغت ودر مفتاح وكشاف ودلايل الاعجاز واسرار البلاغة وغير آن
در وجوه فصاحت وبلاغت ان سخنان كفته اند در بيان نظم غريب واسلوب عجيب ونكتها در ايراد هر كلمه وحسن مواقع ان در سلك تحرير كشيده وچون در
ترجمه ساحت ميدان سخن وري لبسط ايراد آن نداردحواله وقوف بر دقايق ورقايق اين حال بمطالعه اين محل از جواهر النفيسه ميرود ومن الله التوفيق
بعوض البحر من طلب اللالي كو هر طلبي رو بسوي دريا كن ونادي نوح وبخواند نوح عليه السلام ربه پروردكار خود را فقال پس كفت رب اي اوريد
من ان ابني بدرستي كه پسر من كنعان من اهلي از اهل من بود وتو فرموده بودي كه اهل ترا نجات دهم وهلاك شد وان وعدك الحق وبدرستي
كه وعده تو راست وانت احكم الحاكمين وتو حاكم ترين حكم كنندگاني حكمت درين جهت امام ماتريدي قدس سره در تاويلات اورده كه نوح عليه السلام
از كفر پسر خبر نداشت اكر داشتي اين سوال نكردي زيرا كه حق تعالى فرموده ولا تخاطبني في الذين ظلموا وچون اين سوال فرمود قال كفت خداى يا
نوح انه اي نوح بدرستي كه پسر تو ليس من اهلك نيست از اهل دين تو انه عمل بدرستي كه او خداوند عمليست غير صالح نيك وشايسته فلا
تسالن پس مپرس از من ما ليس لك آنچه نيست ترا به علم با نچه دانشتي يعني چيزي كه نجات از بر سيدن ان نداي پس مپرس با چيزي كه ترا علم با

پس چون کفر بر تو از من سوال مکن انی اعظک بدرستی که من پند میدهم ترا و منع میکنم ان تکون از آنکه باشی من الجاهلین از نادانان بسوال
غیر جایز قال رب گفت نوح علیه السلام ای پروردگار من انی اعوذ بک بدرستی که من پناه میگیرم بتو بعد ازین ان اسألک آنکه بپرسم از تو ما لیس
لی آنچه نباشد مرا به علم بآنچه دانا نی یعنی بجواز سوال آن و الا تغفر لی و اگر نیامرزی مرا و ترحمنی و ببخشای مرا اکن من الخاسرین باشم از زیانکاران
قیل یا نوح گفته شد که ای نوح اهبط فرود آی از کشتی بسلام منا بسلامتی حاصل از حضرت ما یا بسلام و تحیتی از ما بر تو و برکات و برکتهای زیاده
علیک بر تو یعنی نسل تو تا آدم ثانی باشی در انتساب آدمیان بتو و قولی آنست که از اهل کشتی نوح علیه السلام و سه پسر او را عقب نماند و تمام نسب
اهل عالم بدین سه کس منتهی شود سام پدر عرب و فرس است و یافث پدر اتراک و حام پدر هنود و علی امم و سلام و برکت و بر چند امم ممن معک از آنها
که با تواند یا آنها که ناشی شود از جمعی که با تواند یعنی مؤمنان و امم و از آنها که با تواند امتی چند اند یعنی ناشی خواهد شد که سنمتعهم زود باشد که برخوردار
دهیم ایشانرا در دنیا بفراخی عیش و سعت ثم یمسهم پس برسد ایشانرا منا از ما عذاب الیم عذاب دردناک در آخرت و آن کفار اند و در وسیط از محمد بن کعب قرظی
نقل میکند که هیچ مومنی و مومنه نباشد از آن روز تا روز قیامت الا که داخلست در آن سلام و برکت و هیچ کافره نبوده الا که داخلست
در آن تمتع و عذاب تلک آن قصه که مذکور شد من انباء الغیب از خبرهای غیب که بواسطه جبریل نوحیها الیک وحی کردیم آنرا بسوی تو که محمدی ما کنت تعلمها
نبودی که بدانی آنرا انت و لا قومک نه تو و نه قوم تو که قریش اند من قبل هذا پیش ازین وقت فاصبر پس شکیبایی کن بر ایذاء قوم و مشقت تبلیغ
هم چنانکه نوح علیه السلام صبر کرد ان العاقبة بدرستی که عاقبت نیکو للمتقین و پرهیزکارانراست در دنیا بظفر بر اعدا و در آخرت بدرجات
اعلی پیر طریقت قدس سره فرموده که صبر کلید بستگیهاست و شکیبایی علاج خستگیهاست نتیجه شکیبایی ظفر است و کار ناصبران بردو زیر است نظم
صبر است کلید گنج مقصود ... بی صبر در مراد نگشود ... گر صبر کنی مراد یابی ... وز پای فتادی ار شتابی و الی عاد و بفرستادیم بقوم عاد
اخاهم هودا برادر ایشان هود را ذکر اخوت جهت نسبت چنانچه در سوره اعراف گذشت قال گفت هود علیه السلام یا قوم ای گروه من اعبدوا الله
بپرستید خدا را بیگانگی مالکم من اله نیست شما را معبودی غیره بجز او و شما او را شریک اثبات میکنید ان انتم نیستید شما الا مفترون بهم افترا کنندگان
بر خدای با اتخاذ شرکا یا قوم ای قوم من لا اسألکم نمیخواهم از شما علیه بر تبلیغ رسالت اجرا مزدی و منقول است که جمیع رسل قوم خود را از
بی طمعی خود خبر داده اند جهت ازالت تهمت و خلوص نصیحت چه دعوت وقتی نتیجه دهد و موعظه آن زمان فایده رساند که بمطالعه فاسده آلوده
نباشد حت طمع بند و دفتر حکمت بشوی ... طمع بگسل و هر چه خواهی بگوی ... لاجرم پیغامبران فرمودند آن قوم نخواستند چنانچه هود علیه
السلام فرمود ان اجری نیست مزد من الا علی الذی مگر بر آنکس که فطرنی بیافرید مرا افلا تعقلون آیا فهم نمیکنید و عقل خود را
کار نمیفرمایید تا محق را از مبطل و حق را از باطل تمیز کنید آورده اند که عادیان دعوت هود علیه السلام قبول نکردند و حق سبحانه مدت
سه سال باران از ایشان باز گرفت و زنان ایشان را عاقر و عقیم ساخت و چون ایشان اصحاب زراعات بودند و دشمنان نیز داشتند
بجهت زراعت باران و برای دفع اعادی باولادی محتاج شدند هود علیه السلام فرمود و یا قوم استغفروا ای گروه من استغفار
کنید و آمرزش طلبید ربکم از پروردگار خود بایمان ثم توبوا پس باز گردید الیه بدو از عبادت غیر او یرسل السماء تا بفرستد از آسمان
علیکم بر شما مدرارا باران پیوسته و یزدکم بیفزاید بر شما و زیاده کند قوة الی قوتکم قوه با قوت شما یعنی فرزندان و بر شما

نابود ایشان

نابود ایشان بر دفع عادی قادر شوید پس سخن من بشنوید و لا تتولوا و بر مگردید از من و اعراض منمایید از پیغام الهی مجرمین در حالتی که مصر باشید بر گناه
قالوا گفتند یا هود ما جئتنا ببینة ای هود نیاوردی بما حجتی که دلالت کند بر صحت دعوی تو و حال آنکه هود علیه السلام معجزات بسیار از در حساب
بیاورده و انکار نموده گفتند و ما نحن و نیستیم ما بتارکی الهتنا ترک کنندگان عبادت خدایان خود عن قولک از سخن تو که گویی یک خدا را پرستید و ما نحن
لک و نیستیم ما ترا بمومنین گرویدگان ان نقول نمیگوییم ما در شان تو الا اعتریک مگر آنکه رسانیده اند بتو بعض الهتنا برخی از خدایان ما
بسوء رنجی و گزندی و علتی و گویند مراد جنونست عادیان گفتند که چون تو دشنام میدهی خدایان ما را ایشان ترا دیوانه ساخته اند یا سخنی که
بر طبق عقل است از تو شنوده میشود قال گفت هود علیه السلام انی بدرستی که من اشهد الله گواه میسازم خدای را و اشهدوا و شما نیز گواه
باشید انی برانکه من بیزارم مما تشرکون از آنچه شما انباز میگیرید من دونه بدون خدای یعنی بر عبادت او دیگری را شریک میسازید فکیدونی
پس اجتماع کنید بر کید من جمیعا همه شما یعنی شما و خدایان شما در اهلاک من اتفاق نمایید ثم لا تنظرون پس مرا مهلت مدهید و هر چه
خواهید در قصد من بکنید که باک ندارم و بحمایت و عصمت الهی از مضرت و معرت شما نه اندیشم و از جمله معجزات هود یکی بود علیه السلام که
بنفس واحد در مواجهه جمعی کثیر از جباران و اهل بطش و سطوت و ارباب شوکت و قوت که بخون او تشنه بودند این همه مبالغه نمود که
جمع شوید و اتفاق نمود و بی مهلت در هلاک من سعی نمایید و ایشان با وجود شدت و قهر و اقتدار و اجتهاد از رسانیدن اندک ضرری بدو
عاجز شدند و نعم ما قیل بیت تو خدا را شو اگر جمله عالم در پیات ... بخدا اگر سر مویی قدمت تر گردد ... و چون هود علیه السلام بکرم الهی و توفیق تمام
داشت و گفت انی توکلت بدرستی که من توکل کردم علی الله بر خدای ربی و ربکم که پروردگار من و پروردگار شماست و همه خود را
بوی باز گذاشتیم ما من دابة هیچ جنبنده نیست الا هو آخذ مگر خدای که فراگیرنده است بناصیتها موی پیشانی او را یعنی مالک اوست و
قادر و غالب بر او اخذ نواصی تمثیل مالکیه و قدرت و تصرف است ان ربی بدرستی که آفریدگار من علی صراط مستقیم بر طریق حق و عدالت
و هر که بر وی توکل کند او را ضایع نگذارد و در بحر الحقایق فرموده که صراط مستقیم آنست که منتهی بحق باشد نه بغیر او کما قال و ان الی ربک المنتهی
و در نقد النصوص قدس سره جامع مذکور است در باب اخذ افعال و بیان تأثیرات که از ذات متعالیه که فی الحقیقة مصدر جمیع الافعال و موثر
در تمام منفعلات بحکم تربیت هر یکی را بجانب قابلیت بسوی حضرت خود میکشاید اینست سر آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم مصراع
کش کشانت میبرد کانا الیه راجعون ... و ازین مقولات قول قایل بیت چون همه راه اوست از چه در دات ... تو بهر ره که میروی او راست
چون ازو بود ابتدا همه ... هم بدو باشد انتها همه فان تولوا پس اگر بر گردید از من و اعراض کنید یعنی ثابت باشید فقد ابلغتکم پس بدرستی
که رسانیده ام بشما ما ارسلت به آنچه که فرستاده شده بودم بان الیکم بسوی شما یعنی وحی الهی بشما رسانیدم و بر شما حجت که قیام و چون
قبول نکردید حق سبحانه شما را هلاک کند و یستخلف ربی و جانشین شما گرداند آفریدگار من قوما غیرکم گروهی را غیر شما و لا تضرونه شیئا و زیان
نتوانید رسانید حق را چیزی باعراض از من و ابا از قبول دعوت حق ان ربی بدرستی که پروردگار من علی کل شیء بر همه چیز حفیظ نگهبانست
یعنی افعال و اقوال و احوال همه را نگه میدارد و مجازات آنها از وی فایت نمی شود و چون کفار قوم هود را علیه السلام بدین سخنان مستقیم
نشدند حکم ربانی بعذاب ایشان نافذ گشت و لما جاء امرنا و آنهنگام که بیاید فرمان ما بعذاب ایشان نجینا هودا نجات دادیم هود را و الذین آمنوا

انکسانیکه گرویده بودند معه با او و ایشان چهار هزار بودند که برهانیدیم برحمة منا بخشش و بخشایشی از ما یعنی نجات بفضل ما بود نه بعمل ایشان
ونجیناهم و برهانیدیم ایشانرا من عذاب غلیظ از عذابی درشت و ان سموم دوزخ بود که بمشام ایشان در آمده و از ادبار بیرون شده اعضاء ایشانرا
باره باره میساخت وتلک عاد و ان عاد است یعنی اثرها که در دیار احقاف می بینید آثار قبیله عاد است جحدوا انکار کردند و کافر شدند بایات
ربهم بایات پروردگار خود وعصوا رسله و عاصی شدند در فرستادگان او را یک پیغامبر بستلزم عصیان همه پیغامبران است واتبعوا امر کل جبار فرمان هر گردن کشی
عنید ستیزه کار را یعنی عاصی شدند در کسی ایشانرا بحق دعوت میکرد و مطیع گشتند انرا که ایشانرا بکفر و ضلالت میخواند واتبعوا و از پی
در آمده شدند فی هذه الدنیا درین سرای لعنة لعنت را که بعد و هلاکست ویوم القیمة و روز قیامت نیز لعنت در پی ایشان الا ان عادا
بدانید که قوم عاد کفروا ربهم کفر ورزیدند بپروردگار خود الا بعدا بدانید که دوریست لعاد و عاد را یعنی از رحمت دورند و بعضی گفته اند
دوری باد و عاد را یعنی هلاکت بر ایشان بعد از هلاک ایشان دلیل استحقاق عذاب و عقابست قوم هود عطف بیان عاد است
یعنی این عاد که حضرت هود علیه السلام بدیشان مبعوث بود عاد ارم که ایشانرا عاد ثانیه گویند چه ایشان با قوم ثمود هلاک شدند والی ثمود
و فرستادیم بسوی قبیله ثمود اخاهم صالحا برادر ایشان صالح را او از خویشان ایشانست قال گفت صالح علیه السلام یا قوم اعبدوا الله ای قوم
بپرستید خدا را و بوحدانیت او بگروید ما لکم نیست شما را من اله غیره معبودی غیر وی هو انشاکم بیافرید شما را من الارض از زمین
یعنی آدم را که پدر شماست و مواد نطفها که اصل او از ان افزیده می شود از خاک پیدا کرد واستعمرکم و زندگانی و بقا داد شما را فیها
در زمین در مدارک مذکور است که سال عمر هر یک از قوم ثمود از سیصد تا هزار بوده یا شما را قدرت داده بر عمارت زمین تا منازل
ساختید و جویها راندید و غرس اشجار اشتغال نمودید فاستغفروه پس امرزش خواهید از وی ایمان آرید تا شما را بیامرزد ثم توبوا الیه پس
رجوع کنید بپرستش او از عبادت غیر او ان ربی بدرستیکه آفریدگار من قریب مجیب نزدیکست بامید واران رحمت اجابت کنند
دعای ایشان بفضل و منت قالوا یا صالح گفتند قوم که ای صالح قد کنت بدرستیکه بودی فینا در میان ما مرجوا امید وار یعنی نشان
سعادت در چنین حال تو میدیدیم قبل هذا پیش ازین دعوی نبوت که میخواستیم که ترا ملک و مقتدای خود میسازیم یا امید می
داشتیم که بدین ما متدین شوی حالا بدین سخن که میگویی امید از تو بریده ایم اتنهنا آیا ما را نهی میکنی ان نعبد از انکه میپرستیم
ما یعبد اباؤنا انرا که بودند پدران ما که میپرستیدند واننا لفی شک و بتحقیق که ما در شکیم مما تدعونا الیه از انچه میخوانی ما را بسوی آن از توحید
و ترک عبادت اصنام مریب شکی در تهمت افکننده یعنی کاری که نفس را مضطرب سازد و دل را بمید عقل را شوریده کرداند
قال یا قوم گفت صالح علیه السلام که گروه من ارایتم خبر دهید مرا و فرض کنید ان کنت اگر باشم علی بینة بر حجتی روشن من
ربی از پروردگار خود واتانی رحمة پیغامبری فمن ینصرنی پس کیست که یاری کند و باز دارد مرا من الله از عذاب خدای ان عصیته
اگر نافرمانی کنم او را در تبلیغ رسالت پس من شما را بخدای میخوانم و شما را بدین خود دعوت میکنید و با من مجادله مینمایید فما تزیدوننی
پس شما نمی افزایید مرا غیر تخسیر جز جدال بسیار طلب معجزه نمودند و چنانچه در سوره اعراف سمت ترقیم یافت بدعای وی از سنگ ناقه
بیرون آمد صالح علیه السلام با ایشان حجت گرفت در باب ناقه و صیت آغاز کرد و یا قوم و گفت ای قوم هذه ناقة الله این ناقه آیتست

که خدای خلق کرده

که خدای خلق کرده لکم برای شما آیة در حالتی که نشانه ایست بر قدرت او فذروها پس بگذارید او را تاکل تا بچرد و بخورد فی ارض الله در زمین خدای
یعنی روزی که او بر شماست و نفع او بر شما راست ولا تمسوها بسوء و مرسانید بوی بدی و از ادی که اگر بدی قصد او کنید فیاخذکم پس بگیرد شما را
عذاب قریب عذابی نزدیک یعنی متعاقب آن آزار و معذب گردید و مهلت نیابید فعقروها پس پی کردند ان ناقه را و تفصیل آن در سوره
و بعد از عقر بچه بالای کوهی بر آمده سه بانگ زد و صالح علیه السلام ان وقت هم در میان قوم نبود چون بیامد و حال با او تقریر کردند فقال
تمتعوا پس گفت شما بزیید و برخورید از حیاة فی دارکم در سرای خود ثلثة ایام سه روز که چهارشنبه و پنجشنبه و ادینه است شما را عذاب
فرود آید ذلک وعد غیر مکذوب نه دروغ او رده اند که روز چهارشنبه روی ایشان زرد شد و پنجشنبه سرخ گشت و ادینه سیاه گردید
و شنبه عذاب نازل شد فلما جاء پس آنهنگام که آمد امرنا فرمان بعذاب ایشان نجینا صالحا نجات دادیم صالح را والذین امنوا معه و انانکه با او
بودند از مومنان برحمة منا بفضلی و بخششی از نزدیک ما نه بعمل ایشان یعنی بمحض فضل و رحمت صالح و مومنانرا از ان بلا برهانیدیم
ومن خزی یومئذ و از رسوائی ان روز که روز قیامت باشد ان ربک بتحقیق پروردگار تو هو القوی اوست توانا بر نجات
مومنان العزیز غالب بر دشمنان بر هلاک ایشان واخذ الذین ظلموا الصیحة و فرا گرفت انانرا که ستم کردند بر خود بکفر فریاد عظیم
و آن صیحه جبرئیل است و در زاد اورده که در ان سه روز که وعده حیوة داشتند در خانها ساکن شده قبرها کنده منتظر عذاب میبودند
چون چهارم آفتاب طالع شد و عذاب بیامد و از منازل بیرون آمده یکدیگر را میخواندند ناگاه جبرئیل علیه السلام بصورت اصلی خود بایستی
بزمین و بر آسمان برها خود نشر کرده از مشرق تا مغرب با پرهای زرد و بالهای سبز و دندانهای سفید و براق پیشانی با جلا و نورانی
و رخساری برافروخته و موی سر وی سرخ برنگ مرجان ظاهر شد و افق را بپوشید و ثمودیان ان حال را مشاهده نموده روی بخاک
خود نهادند و در آمد جبرئیل علیه السلام نعره زد که موتوا علیکم لعنة الله یکبار همه مردند و زلزله در خانها افتاده سقفها بر ایشان
فرود آمد فاصبحوا پس گشتند فی دیارهم در سراهای خود جاثمین و در کان و بر زمین چسبیده کان کانّ لم یغنوا گویا که هرگز نبوده اند فیها
دران سراها در وسیط اورده که خدای تعالی بدان صیحه هلاک کرد انرا که از قوم ثمود در مشارق و مغارب و سهول و جبال بودند مگر یک مرد
که او را ابو رغال گفتند و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که ابو رغال کیست حضرت فرمود که پدر قبیله ثقیف الا ان ثمودا
بدانید بدرستیکه ثمود کفروا ربهم انکار کردند پروردگار خود را الا بعدا بدانید که دوریست از رحمت من لثمود و قوم ثمود را ولقد جاءت
هر آینه بتحقیق آمدند رسلنا فرستادگان ما از ملائکه که یازده یا دوازده یا هفت یا هشت بودند و میان گویند سه فرشته یعنی جبرئیل
و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام بصورت جوانان ساده روی صاحب جمال آمدند ابراهیم بسوی ابراهیم صلوات الله علی نبینا و علیهم
السلام بالبشری بمژده دادن او بفرزندی یا بهلاک قوم لوط علیه السلام در حقایق سلمی مذکور است که ان بشارت بود بدوام خلت صاحب
کشف الاسرار فرموده که چون از اول خلیل را بنواخت که واتخذ الله ابراهیم خلیلا در آخر بدوام خلت بشارت داد و از قطیعه
ایمن ساخت و هم در حقایق اورده که ان مژده بود بظهور رسالت پناه محمدی علیه الصلوة والسلام از صلب وی و بانکه خاتم پیغامبران
صاحب لوای حمد است و چه بشارت در مقابل این تواند بود که بدو را چنین پسر باشد نظم خوشی وقت آن پدر که چنین باشدش پسر

تا باشی از آن صدف که چنین پرورد گهر ابا از تکرم و ابا بود عزیز صلوا علیه بالغ الشمس والقمر و در معالم آورده که جبرئیل علیه السلام بهلاک قوم
لوط علیه السلام آمده بود و اسرافیل ببشارت ولد ابراهیم را و میکائیل بمحافظت لوط و اهل وی و اخراج ایشان از مؤتفکات القصه چون بنزد خلیل
آمدند قالوا سلاما گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قال سلام گفت ابراهیم که جواب من سلام است بر شما ابراهیم علیه السلام ندانست که فرشتگانند
ایشان را در مهمانخانه نشاندند فما لبث پس درنگ نکرد ان جاء تا آنکه آورد بعجل حنیذ گوساله بریان بر سنگ گرم بر لب خوان کشت و صلا در داد ایشان
دست بطعام دراز نکرده اند فلما رای پس آنهنگام که دید ابراهیم علیه السلام ایدیهم دستهای ایشان را مطلقا لا تصل الیه نمیرسد بدان گوساله
یعنی دست بطعام نمیکنند نکرهم انکار کرد ازاز ایشان یعنی منکر شمرد و اوجس و در دل آورد منهم خیفة از ایشان ترسی چه در آن زمان هرکه قصد
کسی داشتی از طعام او تناول نکردی و چون ایشان از طعام وی نخوردند بترسید که دزدان باشند و ضرر بوی رسانند چون فرشتگان احساس
خوف نمودند از وی قالوا گفتند ای ابراهیم لا تخف مترس انا ارسلنا ما فرشتگانیم فرستاده شده الی قوم لوط بسوی قوم لوط تا ایشان را
هلاک کنیم وامرأته و زن ابراهیم علیه السلام ساره بنت هاران سر مهمانان را قائمة ایستاده که داشت چه ساره عمر یافته بود و پرستیده
از کس روی میپوشید همین که سخن فرشتگان شنود فضحکت پس بخندید از جهت فرح او بجهت زوال خوف ابراهیم بود یا برای هلاک فساد
و گویند خنده او از تعجب بود تعجب میکرد از غفلت قوم لوط علیه السلام با وجود قرب عذاب بدیشان یا متعجب بود از تمثل ملک بصورت بشر
یا شگفت مینماید از خوف ابراهیم علیه السلام از سه تن با وجود بسیاری حشم و خدم خود بر هر تقدیر چون ساره بخندید فبشرناها
پس بشارت دادیم ما او را بر زبان ملایکه باسحق بوجود فرزندی اسحاق نام ومن وراء اسحاق یعقوب و از پس اسحاق یعقوب تخصیص
بشارت بساره جهة آن بود که بهجت و سرور زنان بیشتر است بفرزند و دیگر آنکه ابراهیم علیه السلام از هاجر پسری داشت اسمعیل نام
و ساره را هیچ فرزند نبود پس چون مژده فرزند شنود قالت یا ویلتی گفت ای عجبا ءالد آیا من بزایم وانا عجوز و حال آنکه من پیره زنم و در آن
وقت نود و نه سال از عمر وی گذشته بود وهذا بعلی و این شوهر من شیخا در حالتی که پیر است صد و بیست ساله یا صد و دوازده ان هذا
بدرستی که چیزی که میگوئید لشیء عجیب چیزی عجیب است استعجاب وی از راه عادت بود نه از روی قدرت قالوا گفتند مر ساره را
اتعجبین آیا شگفت میداری من امر الله از کار خدای هیچ عجیب نیست که از صنع الهی الت فضل علت از میان دو پیر فرزندی بیرون
آورد قدرتی را که بر کمال بود شکی چنینها ازو محال بود رحمة الله بخشایش خدای وبرکاته و برکتها یعنی زیادتی خیرات او علیکم اهل
البیت بر شما ای اهل بیت محققان بر آنند که از برکات آلهی آن بود که اسباط و جمیع انبیای بنی اسرائیل از ابراهیم صلوات الله علیه
از ساره پیدا شدند انه حمید بدرستی که خدای ستوده است باعطای نعم مجید بزرگوار است باظهار کرم فلما ذهب پس آن وقت که
برفت عن ابراهیم الروع از ابراهیم علیه السلام ترسی و فزعی که داشت وجاءته البشری و آمد بوی بشارت اولاد یجادلنا در آیات
مجادله کرد با فرشتگان ما فی قوم لوط در شان لوط آورده که ملایکه گفت که شما هلاک میکنید اهل قریه که درو صد مومن باشند
گفتند نی فرمود که گر نود باشد گفتند هلاک نمیکنیم هم چنین ده ده کم میکرد تا بده رسید و بپنج پس یکی ملایکه گفتند در هر قریه
که یک مومن باشد مر اهلاک ایشان فرمان نیست ابراهیم علیه السلام فرمود که ان فیها لوطا که لوط و بنات وی در آنجا اند فرشتگان

فرمودند که لوطا

فرمودند که ما لوط را با اهل او را بیرون خواهیم آورد از میان ایشان ان ابراهیم لحلیم بدرستی که ابراهیم بردبار تعجیل نداشت در انتقام
از بدکاران اواه آه زننده و تاسف خورنده بر امتیان منیب رجوع کننده بحضرت عزت و این [illegible] دلالت دارد بر آنکه حامل بر مجادله
ابراهیم با ملایکه رقت قلب و فرط ترحم او بوده و امید داشته که عذاب آن قوم در توقف افتد شاید که توبه کنند ملایکه گفتند یا ابراهیم
اعرض ای ابراهیم روی بگردان و درگذر عن هذا ازین جدال انه قد جاء بدرستی که آمده است امر ربک فرمان آفریدگار تو بعذاب
ایشان وانهم آتیهم و بدرستی که آینده است بدیشان عذاب غیر مردود عذابی بازنا گردنده بجدال و دعا پس ملایکه ابراهیم را وداع
نموده روی بموتفکات نهادند و آن چهار شهرستان بود در هر یکی صد هزار مرد شمشیر زن چون نزدیک سدوم رسیدند که لوط علیه السلام
در آنجا بود نگاه کردند که وی در زمین کار میکرد پیش وی رفتند و سلام کردند ولما جاءت رسلنا و آنهنگام که آمدند فرشتگان ما لوطا سوی
لوط علیه السلام سیء بهم اندوهگین شد بدیشان وضاق بهم ذرعا و تنگدل شد وی بجهت ایشان نه از کراهت مهمان داری
بلکه بسبب آنکه ایشان را دید بارعنا خوب صورتها و گشتی از بدی و بی باکی قوم اندیشید وقال و گفت هذا یوم عصیب این روزی
سخت بر من آورده اند که حق تعالی با ملایکه گفته بود که تا لوط چهار نوبت به بدی قوم خود گواهی ندهد ایشان را اهلاک مکنید و چون لوط
علیه السلام مهمانان را دید گفت بشما نرسیده است خبر اهل این شهر و کار ایشان گفتند چیست کار ایشان لوط را شرم آمد گفت
گواهی میدهم که بدترین اهل این عالم این قومند جبرئیل علیه السلام بمیکائیل اشارت کرد که اینک یک شهادت پس لوط با ایشان
روی بشهر نهاد و چون بدروازه شهر رسید همان سخن تکرار فرمود و چون بشهر در آمدند دیگر باره اعاده نمود و چون بخانه رسید
دیگر باره ادا کرد شهادة اربع وجود گرفت بعضی گویند مهمانان لوط علیه السلام خبر ایشان بدیگران رسید یا زن لوط آن قوم را خبر کرد
روی بدر خانه لوط نهادند وجاءه قومه و آمدند بلوط قوم او یهرعون الیه بشتاب دونده شده بسوی او ومن قبل پیش ازین
وقت نیز کانوا یعملون السیئات بودند که عملها بد میکردند از لواطه و کبوتربازی و صفیر زدن در مجلس و برای استهزا نشستن در سر راهها
چون بدر خانه رسیدند و طلب مهمانان کردند قال یا قوم گفت ای گروه من هؤلاء بناتی این که دختران منند ایشان را بخواهید هن ایشان
اطهر لکم پاکیزه ترند و شما را تزوج با ایشان شرط ایمان بوده یا در شریعت مومنان بکافر میتوان داد که حضرت لوط از فرط
قوت و کرم و رحمت دختران را فدای مهمانان کرد و گفته اند مراد بنات نساء ایشان بوده چه نبی پدر امت خود است از حیثیت تربیت
و رحمت یعنی زنان بخواهید که شما را حلال کند فاتقوا الله پس بترسید از خدای بترک فواحش ولا تخزون و رسوا مکنید فی ضیفی الیس منکم
مهمانان در شان آیا نیست از شما رجل رشید مردی راه یافته که شما را پند دهد و از عملها بد باز دارد قالوا لقد علمت گفتند ای لوط بدرستی
که تو میدانی که ما لنا نیست ما را فی بناتک در دختران تو من حق هیچ حاجتی وانک لتعلم و بتحقیق میدانی تو ما نرید آنچه میخواهیم از
ایشان فاحشه قال گفت لوط علیه السلام در جواب ایشان لو ان لی کاشکی مرا باشد بکم قوة بدفع شما قوتی یا اگر مرا قوتی باشد در دفع
من همراهی شما را دفع کنم او آوی یا پناه گیرم و باز گردم الی رکن شدید بر کنی سخت یعنی عشیرت و قبیله که مرا از ایشان منع شما توانند کرد
و در احادیث صحیح وارد است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که رحم الله لوطا کان یاوی الی رکن شدید یعنی بخدای که پناه گرفت

وحق سبحانه او را بادی داد چه بجا در ماندگان خود درگاه او نیست نظم استانش که قبله گاه همه است :: از همه افتی پناه همه است :: هرکه
دل در حمایتش بست :: از غم هر دو کون وارسته است :: آورده اند که لوط علیه السلام در خانه فرو بسته بود و از پس در ایشان و
مجادله مینمودند ایشان دیوار را بشکافتند و خواستند که بخانه در آیند لوط علیه السلام بغایت مضطرب و اندوهناک شد ملایکه او را بدان
حال دیدند مضطرب و عاجز قالوا یا لوط گفتند ای لوط انا رسل ربک ما فرستادگان پروردگار توایم و بعذاب ایشان نازل شده ایم دل
قوی دار که ایشان لن یصلوا الیک نمیرسند با ضرار و ایذاء تو یعنی ضرر ایشان بتو نمیرسد تو قدم بیرون نه و ما را با ایشان گذار پس
جبرئیل علیه السلام پنجی از ایشان باز شد و پر خود را بر دیدهای ایشان مالید همه کور شدند و از خانه لوط علیه السلام بیرون دویده
میگفتند حذر کنید که ساحران لوط علیه السلام بیرون دویده ساحر اند پس جبرئیل علیه السلام فرمود که فاسر باهلک پس ببر کسان
خود را بقطع من اللیل پاره از شب یعنی بعد از گذشتن برخی از شب ولا یلتفت و باید که التفات نکند و واپس ننگرد منکم احد از
شما یکی پس اهل خود را ببر الا امرأتک مگر زن خود را که او کافر است انه مصیبها بدرستی که رسیده است او را ما اصابهم الخ رسیدند
بدیشان یعنی وی نیز چون باقی کفار هلاک خواهد شد لوط علیه السلام در غایت تنگدلی فرمود که کی خواهد جبرئیل گفت ان موعدهم
الصبح بدرستی که هنگام عذاب ایشان صبح است لوط فرمود که هنوز تا صبح بسیار وقت است جبرئیل گفت علیه السلام
الیس الصبح بقریب آیا نیست صبح نزدیک فلما جاء امرنا پس آن وقت که آمد فرمان ما بعذاب ایشان جبرئیل علیه السلام فرمود
تا پر خود را در زیر شهرهای ایشان در آورده بر داشته تا بجایی که اهل آسمان بانگ خروس و آواز سگ ایشان شنودند پس حکم
کردیم تا بیفکنند و ما بقدرت کامله جعلنا گردانیدیم عالیها سافلها زبر آن شهر زیر آن را همگون ساختیم وامطرنا و بارانیدیم
علیها بر آن شهرها بعد از سرنگون شدن آن حجارة سنگ من سجیل از گل منجر سجیل معرب سنگ گل است و آن گلی باشد
با تش پخته شده چون آجر یا سجیل کوهی است در آسمان یا نام آسمان دنیاست یا سجین است که نام جهنم باشد آن باران بر ایشان
از آسمان بود یا از دوزخ آن سنگها بود منضود بر هم نهاده یا پی در پی مسومة نشان کرده شده بخطوط سیاه و سفید چون
جزع یا بیاض و حمره در زاد المسیر گوید که مهر کرده شده بود بعضی از آنها سفید و برو نقطهای سفید یا نام هر کس بر و باران
می شد نوشته می بود یا آماده گشته عند ربک در خزاین پروردگار تو برای عذاب ایشان در تفسیر زاهدی آورده که سنگ کلان
برابر خمی بوده و صغیر بقدر سبوی قولی آنست که سنگ بر جماعتی بارید از آن قومی که در دیار خود نبودند پس هر کجا بنام او کسی
که بود سنگی مقرر بنام وی برسرش آمد و هلاک شد آورده اند که یکی از ایشان بحرم کعبه در آمده تا چهل روز آن سنگ در فضا
بود در هوا معلق بایستاده همین که از حرم بیرون رفت برسرش آمد و هلاک شد و ما هی و نیست آن سنگ عذاب من الظالمین
از ظالمان دور چه ایشان را استحقاق هست که بر ایشان سنگ بارد مصرع چو عالم از ستمگر ننگ دارد :: عجب مدار که بروی سنگ بارد
سنگ را خورد و سیار :: چو ظالم را بهبینی سنگ برداز :: گفته اند ضمیر هی راجع بقریه است کنایه بفرزند کور یعنی دیار قوم لوط علیه
السلام از ستمکاران مکه دور نیست در اثنای سفر بر آن دیار میگذرند پس اولی آنکه بنظر اعتبار در آن نگرند و از عذاب و عقوبت

ترسان شده حال خود را بایمان و احسان باصلاح آوردند والی مدین و فرستادیم باولاد مدین یا بساکنان بلد مدین اخاهم شعیبا و برادر
ایشان شعیب را علیه السلام قال یا قوم اعبدوا الله ای قوم بپرستید خدای را بیگانگی ما لکم نیست شما را من اله غیره هیچ خدای بجز وی ولا تنقصوا
المکیال و المیزان و کم مکنید پیمانه را پیمودن و کیلات و ترازو را در سنجیدن موزونات انی اریکم بخیر بدرستی که می بینم شما را به توانگری
و نعمتی یعنی در مانده و محتاج نیستید که داعی باشد که شما را بخیانت مکیل و وزن و منعم و توانگری رسم حق گذاری آنست که مردم را از مال خود
بهره مند سازید نه از حقوق ایشان باز گیرید وانی و بدرستی که من اخاف علیکم و میترسم بر شما با این خیانت که دارید عذاب یوم
محیط عذاب روز در گرد در آینده توصیف یوم احاطه که صفت عذابست بجهت وقوع آنست که در آن روز عذابی که گرد شما گیرد هیچ کس را
رهایی نیابد و مراد عذاب قیامت یا عذاب استیصال و چون نهی کرد از تنقیص کیل و وزن امر میکند بایفای آن و این غایت مبالغه است
و یا قوم اوفوا المکیال و ای گروه من تمام بپیمایید مکیل را به پیمانه والمیزان و تمام بسنجید موزون را بترازو بالقسط بعدل و راستی و ان قوم
با خود خیانت در کیل و وزن هرچه میخرید بنرخ آن چیزی باز میگرفتند و اطراف درم و دینار میبریدند در آن باب میگوید ولا تبخسوا الناس
و کم مکنید مردمانرا اشیاءهم چیزهای ایشان یعنی بهای هرچه میخرید یا قراضه که از دینار و درم ولا تعثوا و غایت تباهی مجوئید فی الارض در
زمین بلند خود مفسدین در حالتی که تباه کاران باشید بقیة الله الخ خدای باقی گذارد و برای شما از حلال و بعد از ترک حرام خیر لکم
بهتر است شما را از آنچه بخیانت جمع میکنید ان کنتم مؤمنین اگر هستید باور دارندگان قول مرا و ما انا علیکم و نیستم من بر شما بحفیظ
نگهبان که شما را از قبایح باز دارم یا از عذاب محافظت کنم بلکه رسول پیغام رساننده و نصیحت برمن رسانیدنست و بس بیت
من الخ شرط بلاغ با تو میگویم :: تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال :: آورده اند که انبیا علیهم السلام و برخی آنکه ایشان را
بحرب تقریر نمودند و شعیب از آن جمله بود که رخصت حرب نداشت قوم را همه روز موعظه میگفت و خود همه شب نماز میگزارد قالوا
یا شعیب گفتند قوم که ای شعیب اصلوتک تأمرک آیا نماز تو میفرماید ترا ان نترک بتکلیف آنکه ما ترک کنیم ما یعبد آباؤنا آنچه پرستیدند
پدران ما از بتان او ان نفعل یا دست بداریم از آنچه میکنیم فی اموالنا در مالها خود ما نشاء آنچه میخواهیم از نقصان کیل و وزن یا باز
گرفتن ثمن یا قطع اطراف درم و دنانیر انک لانت الحلیم بدرستی که تو بردباری الرشید و راه یافته بزعم خود یا این سخن از روی تحکم می
گفتند و مراد ایشان اضداد این صفتها بود یا بطریق استبعاد میگفتند و تو با آنکه بحلم و رشد موسوم و موصوفی چرا این سخنان میگویی
قال یا قوم گفت شعیب که ای گروه من ارأیتم چون می بینید و چه میگویید ان کنت علی بینة من ربی اگر باشم من بر صورت حجتی از نزد
پروردگار خود و رزقنی و روزی داده باشد و امنه از نزدیک خود رزقا حسنا روزی نیکو یعنی نبوت رسالت یا مال حلال بی خیانت
تحلیل و لطیف یا مراد دولت کمال و تکمیل ارزانی داشته باشد و سعادت روحانی و جسمانی عطا فرموده باشد که منی در وحی او خیانت
کنم و ما ارید ان اخالفکم و نمیخواهم که مخالفت کنم شما را و بیایم الی ما انهیکم عنه بسوی آنچه که شما را از آن نهی میکنم یعنی شما را از
چیزی منع نمیکنم یا خود مرتکب آن شوم بلکه از هرچه باز میدارم خود دیر باز ایستم ان ارید نمیخواهم الا الاصلاح مگر باصلاح آوردگان
کار ها شما ما استطعت مادام که توانم و ما توفیقی و نیست توفیق من در صلاح من امور یا رسیدن بمنزل صواب و صلاح الا بالله

مگر بهدایت و معونت خدای تعالی علیه توکلت و بروی توکل میکنم که قادرست بر همه چیز و غیر او عاجز اند و الیه انیب و بسوی او باز میگردم
در همه چیز بیت میکنم و یا قوم و ای گروه من لا یجرمنکم شمارا بران ندارد شقاقی دشمنی و ستیزه کاری با من ان یصیبکم اگر برسد
شمارا مثل ما اصاب مانند آنکه برسید قوم نوح گروه نوح را از طوفان او قوم هود یا قوم هود را از باد صرصر او قوم صالح یا گروه صالح را
از رجف و ما قوم لوط و نیستند قوم لوط منکم ببعید از شما دور یعنی در زمان مکان بشما نزدیک اند اگر ان امم گذشته عبرت نمیگیرند
از ایشان و استغفروا ربکم و طلب مغفرت کنید از پروردگار خود بایمان ثم توبوا الیه پس رجوع کنید از پروردگار خود بایمان ثم توبوا
الیه پس رجوع کنید از پرستش غیر او ان ربی بدرستی که پروردگار من رحیم بخشنده بر مستغفرانست ودود دوست دارنده تایبان است
و دود بمعنی فاعل امد یعنی دوست دار بندگان را و بمعنی مفعول بود یعنی بندگان او را دوست دارند قطب الابرار مولانا یعقوب
چرخی قدس سره در شرح اسماء الله معنی الودود را برین وجه آورده که دوست دارنده نیکی بهمه خلق و دوست دلهاست یعنی او نیکی را دوست
دارد فی الحقیقه دوستی ایشان فرع دوستی اوست زیرا که چون بنظر تحقیق در نگرند اصل حسن و احسان که سبب محبت می باشد
غیر او را ثابت نیست پس خود را دوست میدارد و ازین باب گفته اند در آینه یحبهم و یحبونه بر منظره بیان جلوه نمود للمولد الاعز بیت
حقایق صفیا نظم ای حسن تو داده یوسفان را خوبی :: در عشق تو کرده عاشقان یعقوبی :: گر نیک نظر کند کسی غیر تو نیست :: در وی
محبی و محبوبی قالوا یا شعیب گفتند ای شعیب علیه السلام ما نفقه فهم نمیکنیم کثیرا مما تقول بسیاری از انچه میگویی از وجوب توحید
و حرمت بخیف و این بواسطه قصور عقل و عدم تفکر ایشان بود یا این سخن از روی عناد میگفتند و گرنه چرا فهم کلام نکردندی و او
خطیب الانبیا بودی و دیگر گفتند و انا لنریک و ما هر اینه ترا میبینیم فینا در میان ما ضعیفا بی قوت در دفع یا ضعیف البصر و لولا رهطک و اگر نه
قوم تو بودند که بر دین ما اند ما ایشان را عزیز میداریم لرجمناک هر آینه ترا سنگسار میکردیم و ما انت و نیستی تو علینا بعزیز بر ما عزیز
بمرتبه که عزت تو مانع رجم شود یا موجب رحم گردد قال یا قوم گفت شعیب ای گروه من ارهطی یا عشیره یا قوم من اعز علیکم عزیزتر اند
نزد شما من الله از خدای تعالی و اتخذتموه و گرفته اند شما او را خدایرا وراءکم پس پشت خود ظهریا همچون متروک فراموش شده یعنی
بپاس من نگاه دارید و فرمان پروردگار من پس پشت می افگنید ان ربی بدرستی که آفریدگار من بما تعملون با آنچه شما میکنید محیط
آگاه است بر وجهی که هیچ چیز برو پوشیده نیست و بران شما مجازات خواهد بود و یا قوم اعملوا وای گروه من عمل کنید علی مکانتکم بر
جایهای خود که دارید از شرک و بخش انی عامل که من نیز عمل کننده ام و متمکن در کار خود سوف تعلمون زود باشد که بدانید من یاتیه
آنکس را که بیاید بوی عذاب یخزیه عذابی که او را رسوا کند یا بفضیحت او را هلاک سازد و من هو کاذب آنکس که دروغ گوید بزعم شما
یعنی زود باشد که بدانید که من بر حقم یا شما و ارتقبوا و انتظار برید انرا که میبریم میگوییم انی معکم رقیب بدرستی که من نیز با شما منتظرم
و لما جاء امرنا و انگاه که آمد عذاب ما نجینا شعیبا نجات دادیم شعیب را علیه السلام و الذین آمنوا معه و آنانرا که ایمان اورده بودند با او
برحمة منا بخشایشی از فضل ما و اخذت الذین و بگرفت آنانرا که کافر بودند ظلموا الصیحة و از جبرئیل که ایشانرا گفت موتوا جمیعا فاصبحوا فی
دارهم و برگشتند در سراهای خود جاثمین مرده بزمین افتاده کان لم یغنوا گویا که هرگز اقامت نکرده اند الا بعدا لمدین بدانید که

فیها

هلاکت

هلاکت قوم مدین را و دوری از رحمت کما بعدت ثمود همچنانکه هلاک شدند و ملعون گشتند ثمود تشبیه کرد مدین را به ثمود بجهت آنکه عذاب
هر دو قوم صیحه بود در تبیان آورده که ابن عباس رضی الله عنه فرموده که هیچ دو امت که بیک عذاب هلاک گشته اند الا قوم شعیب و صالح علیهما
السلام اما قوم ثمود را صیحه از تحت ایشان بود و اهل مدین را از فوق ایشان و لقد ارسلنا و بدرستی که ما فرستادیم موسی بایاتنا موسی را
بمعجزات که بر اثبات صحت نبوت او بودند و سلطان مبین و بحجتی ظاهر و واضح انست که ان عصا بود و افراد عصا بذکر بجهت وضوح اوست و الی
فرعون و بسوی فرعون و ملایه و گروه اشراف از قوم او فاتبعوا پس پیروی کردند ان گروه امر فرعون فرمان فرعون را که فرستند بر موسی
علیه السلام و ما امر فرعون و نبود کار فرعون برشید براه راست و صواب و چون او در متابعت او کردند فردا نیز تابع او باشند یقدم قومه
پیش رو گردد قوم فرعون را یوم القیمة روز رستخیز فاوردهم النار پس در آرد ایشان را بآتش و بئس الورد المورود و بد مکانیست در آمده
در وی یعنی آتش دوزخ چه ورد که آب خوردنگاه است برای بهر دیده جگر و تسکین عطش باشد و آتش مورد داشت برضد آن و اتبعوا و از پی در آمده
شدند فرعون و قوم او فی هذه لعنة درین سرای لعنت را و یوم القیمة و روز قیامت لعنت در پی ایشان بئس الرفد المرفود و بد عطاست
داده شده بدیشان یعنی لعنت هر دو جهان ذلک این خبر من انباء القری از اخبار دیهها هلاک شده نقصه علیک قصه انرا بر تو میخوانیم
منها بعضی از انها قایم باقیست بناهای آن چون زرع قایم ایستاده و حصید و برخی از ان مفقود است یا خراب چون کشت درو کرده
و گفته اند قایم انست که اثر ان می شود چون دیار قوم عاد و ثمود و حصید آنکه آثار او باقی نیست چون دیار قوم نوح و ما ظلمناهم
و ما ستم نکردیم بر اهل آن دیهها با هلاک ایشان و لکن ظلموا و لیکن ایشان ستم کردند انفسهم بر نفسهای خود بر ارتکاب آنچه
موجب عذاب بود فما اغنت پس هیچ نکردند یا قدرت دفع نداشته اند عنهم از ایشان آلهتهم ان خدایانکه از روی جهل التی یدعون
بودند که میخواندند و میپرستیدند من دون الله بجز خدای تعالی یعنی الهه ایشان باز نداشته اند از ایشان من شیء از هیچ چیز
لما جاء امر ربک وقتی که آمد فرمان پروردگار تو بعذاب ایشان و ما زادوهم و نیفزودند ایشان را تباهی غیر تتبیب جز زیانکاری
و هلاکت و کذلک و ما این گرفتست اخذ ربک که گرفتن پروردگار تو اذا اخذ القری چون بگیرند اهل دیهها را و هی ظالمة
و حالانکه اهل ان ظالم ستیزند ان اخذه بدرستی که گرفتن خدای الیم شدید دردناک سخت است و از ان گرفتن کسی را روی خلاصی و
راه رهایی نیست نظم کسی کز صرصر ظلمش دمادم :: چراغ عیش مظلومان بمیرد :: نمی ترسد از آن کایزد تعالی :: اگرچه دیر گیرد سخت گیرد
عذاب الآخرة از عذاب آن سرای ذلک ان روز قیامت یوم روزیست که مشهود دیده خواهد شد بعین الیقین و ما نؤخره و باز
پس نمیداریم انروز را الا لاجل معدود مگر از برای گذشتن مدتی شمرده شده یعنی تا وقتی در رسد قایم نگردد و یوم یأت روزی که
آن روز مشهود لا تکلم نفس سخن نگوید هیچکس سخنی که او را نفع رساند الا باذنه مگر بدستوری خدای تعالی و این در موقفی
دیگر باشد که در و اجازت سخن گفتن نیز نبود و هذا یوم لا ینطقون و لا یؤذن لهم فیعتذرون فمنهم پس اهل موقف شقی بدبخت باشد که
بمقتضی وعید در دوزخ جای او بود و سعید و نیک بخت که بموجب وعده بهشت جای او بود در حقایق سلمی از شقیق
بلخی قدس سره نقل میکند که علامت سعادت پنج چیز است نرمی دل و بسیاری گریه و نفرت از دنیا و کوتاهی امل و شرمناک

مجموع له الناس وذلک یوم

دنشانه شقاوه هم پنج چیزاست سختی دل وخشکی دیده ورغبت بدنیا وطول امل وبی حیائی شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرموده که حق سبحانه در
سوره دو کار عظیم پیدا کرده یکی سیاست جباری وسطوت قهاری که دمار از روزگار کفار برآورده ودیگر حکم ازل که بسعادت وشقاوت
خلق شرف نفاذ یافته حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم از هیبت این حکم خبر وسطوت این حکم پستی سورهٔ هود نظم
آن یکی را از ازل نور سعادت برکناد ❋ دیگران را تا ابد داغ شقاوت بر جبین ❋ عدل او میرانده را سوی اصحاب الشمال ❋ فضل او میخوانده را سوی اصحاب الیمین
فاما الذین شقوا پس آنانکه بدبخت شدند ففی النار پس در آتش دوزخ اند لهم فیها مر ایشانراست در آتش زفیر فریاد سخت وشهیق وناله زار در فریاد
صوت شدرا گویند واستعمال و در مبداست وشهیق صوت ضعیف بود ودر رود در آخر شهیق مستعمل باشد تشبیه میکند فریاد اشقیا را
بانگ اصوات این بدبختان با این ناله واقعیان خالدین فیها جاوید باشند در آتش مادامت السموات والارض همیشه تا اسمانها و
این کلمات در عرف عرب عبارت از تعقید تأبید وتخلید است پس دوام دوزخیان بدوام آسمان وزمین بازبسته نباشد چه خصوص
واله بر تأبید دوام ارض وسما دلالت دارد پس اعتقاد باید کرد که کفار که اشقیا عبارت از ایشانست جاوید در دوزخ خواهند
بود الا ما شاء ربک مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشانرا از عذاب نار بعذاب زمهریر معذب سازد یا عذابی دیگر غیر از عذاب آتش
چه در دوزخ انواع عذاب وعقوبت ویکی از آنها آنست که بآتش عذاب کنند پس استثنا از خلود باشد در عذاب نار نه از خلود
در دوزخ ان ربک بدرستیکه پروردگار تو فعال لما یرید کنند هرچیزیکه خواهد از انواع تعذیب واما الذین سعدوا واما آنانکه
نیکبخت شدند ففی الجنة پس ایشان در بهشت اند خالدین فیها جاویدان در آن مادامت السموات والارض مادام که باشد آسمان و زمین
آخرت پس بحکم یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات زمین واسمانرا بدل این آسمان وزمین خواهد وحضرت شیخ قدس سره از
فتوحات آورده که دوام آسمان وزمین از حقیقت جوهر ایشانست واراده نه از روی صورت ایشان گفته اند وارد بحث وفوق است چه
عرب هرچه بالا سرباشد آنرا آسمان گویند وآنچه زیر قدم ارض خوانند پس مادام که فوق وتحت باشند سعدا در بهشت باشند الا ما شاء ربک مگر آنچه
خواهد پروردگار تو که ایشانرا از نعیم جنان بدولتی رساند زیاده از آنکه این رتبه ورضوان یا بهشتی که گفته ❋ انزا ند اند مکر وی که عالم است
بجمیع معلومات وگفته فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین موید این قول است وتتمه ازین باب در سورهٔ توبه ورضوان من الله اکبر سمت
ذکر یافته وبباید دانست که علما تفسیر نیز در استثنا سخن گفته اند ودر زاد المسیر آورده که استثنا لا یفعله ودر معالم فرموده که خدای بدین
استثنا دانا تراست واکثر اقوال همه آورده شود شرط ایجاد که در ومقرر شد باقی مانده الحکم والیه ترجعون عطاء عطا دادایشانرا عطای
غیر مجذوذ نامنقطع یعنی ممتدی الی غیر النهایة فلا تک پس مباش فی مریة در گمان مخاطب حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وحقیقت خطاب
راجع باشد میفرماید که در شک مباشید مما یعبد هؤلاء از آنچه میپرستید این گروه مشرکان در آنکه ضلالت است بهلاک یعنی شک مکنید
در آنکه عبادت گمراهی است که او ببهلاکت ایشان کشند چنانچه کفار امم ماضیه سبب عذاب ایشان ما یعبدون نمیپرستند اهل شرک
تا نرا الا کما یعبد مگر بوجهی که میپرستیدند آباؤهم من قبل پدران ایشان پیش ازین بباطل وانا لموفوهم وبدرستیکه ما تمام
رسانندهٔ ایم بدیشان نصیبهم بهرهٔ ایشان از عذاب غیر منقوص در حالتیکه آن نصیب ناکاسته نباشد ولقد آتینا وهرآینه ما دادیم

موسی الکتاب موسی را

موسی الکتاب موسی را توریة فاختلف فیه پس اختلاف کرده شد در آن یعنی قوم او اختلاف کردند بعضی ازان گرویده اند وبعضی کافر شدند
همچون اختلاف قوم تو در قرآن ولولا کلمة سبقت واگر نه سخنی است پیش گرفته من ربک از آفریدگار تو تا خیر عذاب ایشان لقضی بینهم هرآینه
حکم کرده شدی میان قوم موسی علیه السلام تا مبطل بعذاب استیصال مبتلا گشتی ومحق ازان نجات یافتی وانهم وبدرستیکه کفار قوم تو
لفی شک منه هرآینه در گمانند از قرآن مریب گمانی در ریب افکنده یعنی نفس مضطرب وعقل را شوریده کنند وان کلا وبدرستیکه هریکی
از مختلفان لما لیوفینهم از آنجمله اند که هرآینه تمام خواهد داد ربک پروردگار تو اعمالهم جزاء عملهای ایشان بعضی ان را فیه میدانند
ولا یعنی هیچکس نیست مگر که جزای عمل او بهر وجهی که باید بدو رساند صاحب ایجاز فرموده که چون در لا معنی طرف هست آنجا محذوف باید
کرد وبرین وجه ان کلا لما یعوفلیوفینهم وچون اعراب وجون اعراب این کلام خالی از اشکالی نیست این مقدار ربط مناسب نمود
واین وجوه بر تقدیر تشدید لما بود واز مخفف خوانند صاحب کشاف فرموده که لام لما موطئه قسم است وتنوین عوض از مضاف
الیه وما زایده وتقدیرش چنین باشند وان کلهم لیوفینهم انه بدرستیکه خدای تعالی بما تعملون بآنچه شما میکنید خبیر داناست وچیزی
از وی فوت نشود تا تو فیه جرا تواند کرد ❋ بلکه فانت هم توانا اوست ❋ همه کار بنده دانا اوست فاستقم پس تو مستقیم باش کما
امرت همچنانکه فرموده باشی شدی ومن تاب معک وباید که مستقیم شوند با تو آنها که گروند آنانکه بازگشته اند از کفر وایمان آورده اند که
با تو استقامت آنست که مستقیم باشند برآوردنی امام قشیری رحمه الله فرموده که مستقیم آنکسی است که از راه حق بازنگردد تا بسر منزل وصال
برسد در حقایق از جورجانی قدس سره نقل میکند که طالب کرامت باش طالب استقامت باش محمد بن الفضل رحمه الله فرموده که اکثر
که بهبودی همه نیکو بها نیکو شود وآنچیزی که به نبودی همه زشتها زشت شود استقامت است شیخ الاسلام قدس سره این سخن را
شنیده وگفته که وی بسیار نیکو گفته است دلیلش فاستقم کما امرت بزرگی را پرسیدند که کدام عمل فاضلتر گفت استقامت ابو علی
شبوی رحمه الله فرموده که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم در واقعه دیدم گفتم سبب شیب تو از هود سورهٔ هود چرا
فرموده که فاستقم کما امرت ای عزیز هرکه قدم تو بیخ نباشد رنج ضایع است شیخ ابو علی دقاق رحمه الله گفت استقامت که بر خود را
از ما سوی الله محفوظ داری خواجه عصمت بخاری رحمه الله در صفت اهل استقامت فرموده است نظم کسی را دانم اهل استقامت
که باشد بر سر کوی سلامت ❋ ز اوصاف طبیعت پاک گردد ❋ بالاطلاق هویت جان سپرده ❋ تمام از گرد تن دامن فشانده ❋ برفته
سایه وخورشید مانده ولا تطغوا واز حد درمگذرید انه بما تعملون بدرستیکه خدای بدانچه شما میکنید بصیر بیناست ولا ترکنوا
ومیل مکنید الی الذین ظلموا بسوی آنانکه ستم کردند یعنی مداهنه منمائید ایشانرا یا دهن فرمان میبرید تا معاونت کنید ایشانرا بر
بیدادی ایشان سفیان ثوری رحمه الله فرمود که هرکه قلمی برای ظلم تراشد یا سیاهی در دوات ریزد یا کاغذ بدست ایشان دهد
تا بنویسید در ظلم ظالم شریک باشد وهم از ایشان پرسیدند که اگر ظالمی در بادیه تشنه باشد ودر هلاک عزم کند اورا آب توان
داد فرمود که لی گفتند که اگر آبش ندهند بمیرد فرمود که دع بموت مصراع از جهان بد زندگانی وده به ❋ پس حق سبحانه فرموده
که از فرط رحمت که میل بظلم میکنید فتمسکم النار که پس شما را ببساید نار یعنی شما رسد آتش دوزخ ومالکم ونیست شما را از

دون الله بجز خدای اولیاء دوستان که عذاب از شما باز دارند ثم لا تنصرون پس شما یاری داده نشوید واقم الصلوة و بپای دار نماز را طرفی
النهار در طرف روز وزلفا من اللیل و در ساعتها از شب نماز طرف اعلی روز بامداد است و نماز طرف اسفل ظهر و عصر و نماز زلفی اللیل مغرب و
عشا آورده اند که عمر بن غزی رضی الله عنه خرما میفروخت زنی صاحب جمال بخرما خریدن آمده گفت خرمای خوبتر در خانه است چون زن را بخانه
وی در آمد عمر او را بقبیل بود فی الحال پشیمان شده بمجلس حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله آمده و کر این حال اگر گشته بعرض
رسانیده آیه فرود آمد که ان الحسنات بدرستی که نیکوئیها یعنی نماز پنجگانه یذهبن السیات ببرند و محو میکنند بدیها را که غیر کبایر باشد
حضرت از عمر پرسید که نماز دیگر با ما گزاردی گفت آری حضرت فرمود که همی کفارت دادی فان کفارت این گناه است گفتند یا رسول الله
این ورود است خاصه گفت لا بل عموم مردم است و مؤید این قول در حدیث آمده که از نمازی تا نمازی کفارت گناهان هست که میان ایشان
واقع شده باشد چون از کبایر اجتناب نماید واسطی قدس سره درین آیه فرمود که انوار طاعات ظلم و معاصی را محو می سازند در بحر
آورده که انوار ذکر و مراقبه در طرف النهار و زلفا اللیل ظلمات ادفانی را لوایح نفسانی صرف شده دفع میکنند و بعضی بر آنند که حسنات
گفتن کلمه اذکار اربعه است یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ذلک این فرمان برداری و این وعده ذکری للذاکرین
پندیست و یاد کننده را واصبر و صبر کن بر امتثال از اوامر و اجتناب از نواهی فان الله پس بدرستی که خدای لا یضیع ضایع
نگرداند اجر المحسنین اجر نیکوکاران را عدول از مضمر اشارت بآنست که شکیبائی از احسانست فلولا کان پس چرا نبود من القرون
من قبلکم از اهل قرنها که پیش از شما بودند اولوا بقیة خداوندان عقل و دانائی که از روی جزم ینهون باز داشتندی مفسدان را
عن الفساد فی الارض از تباه کاری در زمین تا عذاب فرو نیامدی الا قلیلا لیکن اندکی بود ممن انجینا از آنها که نجات دادیم ایشانرا
از عقوبات منهم از گذشتگان که ایشان نهی میکردند واتبع الذین ظلموا پیروی کردند آنها که کافر بودند ما اترفوا الخبر برا که منعم شده بودند
فیه دران یعنی متابعت آرزوها نفس کرده و تمام اهتمام بتحصیل اسباب شهوات مصروف کردانیده از ما دران اعراض ورزیدند
وکانوا مجرمین و بودند کافران وما کان و نخواست و نبود ربک پروردگار تو لیهلک القری که هلاک کند اهل دیهها را بظلم بشرک
واهلها مصلحون و حال آنکه اهل آن مواضع بصلاح اندکان باشند در میان یکدیگر یعنی بمجرد شرک هلاک نکنند تا بهلاک فساد و ظلم و
ازینجا گفته اند الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم ولو شاء ربک و اگر خواستی پروردگار تو لجعل الناس هرآینه گردانیدی
مردمانرا امة واحدة یک گروه یعنی بر یک دین و آیین ولا یزالون و همیشه باشند مختلفین اختلاف کنندگان در حق و باطل چون
یهود و نصاری و مجوس الا من رحم ربک مگر آنکه رحمت کند پروردگار تو بر او و او را بایمان راه نماید چون اهل ملت حنیفیه که مسلمانند
با یکدیگر مختلف اند در روزی یکی توانگر است و یکی درویش مگر آنکه خدای وی را قناعت دهد ولذلک و از برای این اختلاف خلقهم
آفریده است خدای مردمانرا یا برای رحمت آفریده را یا فکان را وتمت و تمام شد کلمة ربک سخن پروردگار تو یعنی کلمه را
که با ملائکه گفته اند و آن اینست که لاملان هرآینه پر سازم جهنم دوزخ را من الجنة والناس از عاصیان دیوان و آدمیان اجمعین همه
ایشان وکلا نقص و هر چیزی که میخوانیم علیک بر تو من انباء الرسل از اخبار پیغامبران و آن خبر چیست ما نثبت به آنچه ثابت

کردانم برجان

کردانم بر جان میداریم فوادک دل ترا یعنی فایده اخبار رسل آنست که دل تو پایدار باید و یقینت بیفزاید و بر اداء رسالت بیابی تمام
و بر ایذاء کفار شکیبا باشی وجاءک و آمده است ترا فی هذه الحق درین سوره الحق درست و راست در معالم فرموده که تخصیص این برای
تشریف است والا حق در همه سوره قرآنی گفته اند که هذه اشاره با خبار مذکورات درین سوره یعنی این خبرها راست وموعظة و
پندیست وذکری و یاد کردن للمومنین مرگروندگانرا وقل و بگوی ای محمد صلی الله علیه وسلم للذین لا یومنون مر آنها که ایمان نمی
آورند اعملوا عمل کنند علی مکانتکم بر حالتی که بر آن هستید انا عاملون بدرستی که ما عمل کننده ایم و همان حال داریم وانتظروا و
چشم دارید بما انقلاب زمان را انا منتظرون بدرستی که ما منتظریم نزول عذاب را بشما ولله و مر خدای است غیب السموات و
الارض علم آنچه غایبست از آسمانها و زمینها والیه و بسوی او یرجع الامر کله باز گردد ترجع مجهول میخوانند یعنی باز گردانیده میشود
همه کارها فاعبده پس پرستش کن او را که مرجع همه اوست وتوکل علیه و توکل کن بروی تقدیم عبادات بر توکل اشارتست
بآنکه نفع توکل بعابدان رسد و توکل بمجرد گفتار بی اعتبار بوده وما ربک و نیست پروردگار تو بغافل عما یعملون بیخبر از آنچه بندگان
میکنند و حفص بخطاب میخوانند و مخاطب همه مردمانند و در تیسیر از کعب الاحبار رحمه الله نقل میکند که فاتحه توریت اول از سوره
انعام است و خاتمه آیة آخر از سوره هود علیه السلام و الله اعلم سوره یوسف علیه السلام مائة و احدی و عشرون آیة
بسم الله الرحمن الرحیم الر در کشف الاسرار آورده است که حروف از متشابهات قرآنست لا یعلم تاویله الا الله و
گفته اند که ترکیب اسمای حسنی است اگر کسی داند چنانچه از الف الرحیم والرحمن حاصل میشود یا مختصر است از اسماء الهی چنانچه
الف از الله و لام از لطیف و را از رزاق یا از صفات او چنانچه الف انفرادات و لام لطف ... و را رحمت گویا قسم یاد میکند برین
وجه با نفراد من و بربوبیت من و بلطف من یا عارفان لطایف احدیت و برحمت بر کافه جواب قسم چیست تلک این آیات
آیات الکتاب المبین آیتهاء کتاب مبینست یعنی سوره که ظاهر است اعجاز آن یا هویداست معانی مگر تامل یا روشن کننده قصه را که
یهودان سوال کرده بودند چه در روایت آمده که علماء یهود بعضی اشراف عرب را گفتند که از محمد سوال کنید سبب انتقال آل یعقوب
از شام بمصر چه بوده این سوره نازل شد که انا انزلناه بدرستی که ما فرستادیم کتاب را که این سورتست قرآنا عربیا قرآنی تازی
یعنی قرآن را قرآن گفته اند یعنی این سوره بلغت عرب فرستادیم لعلکم تعقلون تا باشد که شما فهم کنید معنی آن برسید وحجت بر شما
لازم شود و اگر بلغت دیگر فرستیم شما در فهم آن عذر آرید نحن نقص ما میخوانیم علیک بر تو احسن القصص بهترین قصه که خوانده شود در
معالم گوید بهترست بجهت اشتمال او بر عجایب و غرایب و حکمتها و عبرتها در عین المعانی آورده که این قصه از قصه های دیگر احسن است
چه صاحبش نیز از همه میان احسن بوده در تیسیر اعجب القصص گوید صاحب بحر الحقایق فرموده که احسن است بسبب آنکه مثال بهی
تمام دارد با حوال ایشان اگر تاویل کند یوسف را بدل و یعقوب را بروح و راحیل را بنفس و قوی و حواس برادران یوسف
حضرت شیخ قدس سره برین منوال تمام قصه را با حوال انسان تطبیق داده و چون درین ترجمه طریق اختصار مرعی است مجموع
اخبار و آیات این قصه و تاویلات او با نکات و دقایق که در هر آیه گفته اند حواله بجواهر التفسیر میرود و اینجا بمجرد ادای

دقصه و ترجمه الفاظ اکتفا مینماید آورده اند که بعضی از صحابه رضی الله عنهم گفته اند یا رسول الله لو قصصت علینا این آیه نازل شد که بر تو
میخوانیم بهترین کلامی که بعضی از آن در پی بعضی باشند یا خبر میدهیم ترا بهترین خبری بما اوحینا بوحی کردن ما الیک بسوی تو هذا القرآن
این سوره معجز را و ان کنت و بدرستی که بودی تو من قبله پیش از نزول این سوره لمن الغافلین از ناآگاهان یعنی از داستان این
قصه غافل بودی و این غفلت غیر مذموم است اذ قال یوسف لابیه یاد کن ای محمد وقتی که گفت یوسف و پدر خود را یعقوب علیه السلام گویند
یوسف در سن دوازده سالگی شب آدینه در کنار پدر در خواب بود ناگاه سراسیمه از خواب در آمد یعقوب گفت ای پسر ترا چه رسید
یوسف گفت یا ابت ای پدر خوابی عجب دیدم انی رایت بدرستی که دیدم در خواب خود احد عشر کوکبا یازده ستاره والشمس والقمر
و آفتاب و ماهتاب را و من بر سر کوهی بلند بودم که در حوالی او انهار جاری و آنجا سبز بود که از آسمان این ستارگان و آفتاب و ماه
بزیر فرود آمدند و من بر ایشان می نگریستم رایتهم دیدم ایشان را لی ساجدین و سجده کنندگان یعقوب گفت علیه السلام که یوسف
مرتبه رفیع یابد و برادران یازده که ستارگان اشارت بدیشانست یا یعقوب و زوجه او که خاله یوسف بود و شمس و قمر عبارت از ایشانست
تعظیم و تکریم او بجای آرند و فکر فرمود که اگر برادران او این واقعه بشنوند و ایشان بر تعبیر وقوف دارند هر آینه قصد وی کنند قال
یا بنی گفت یعقوب ای پسرک من از راه تصغیر از روی شفقت و محبت لا تقصص مخوان و پیدا مکن رویاک خواب خود را علی اخوتک
بر برادران خود فیکیدوا لک که حیله کنند برای هلاک تو کیدا حیله کردنی بسبب وسوسه شیطان ان الشیطان بدرستی که دیو سرکش
که ابلیس است للانسان و آدمی را عدو مبین دشمنی آشکاراست که او را بر مکر و کید میدارد و کذلک و همچنانکه ترا برگزید و چنین
خوابی که دلیل شرف و نشانه و تفوق است بر اخوان یجتبیک ربک برخواهد گزید ترا پروردگار تو بفرمان فرمان و پادشاهی و یعلمک
و خواهد آموخت ترا من تاویل الاحادیث یعنی تعبیر خوابها تا تاویل غوامض کیفیت منزله و یتم نعمته و تمام خواهد کرد نعمت خود را که نبوت است
علیک بر تو و علی آل یعقوب و بر فرزندان یعقوب یعنی برادران تو بقولی که ایشان را پیغامبر میگویند یا بر نسل یعقوب که انبیا
از وی بیرون می آرد کما اتمها همچنانکه تمام کرد نعمت را علی ابویک بر دو پدر تو من قبل پیش از این وقت یا پیش از تو مراد جد است و
پدر جد یعنی ابراهیم و اسحق علیهما السلام نجات و رسالت و نجات از نار نمرود و باسحق بر اخراج و یعقوب و
اسباط از صلب وی ان ربک بدرستی که پروردگار تو علیم حکیم داناست بانکه استحقاق اختیار دارد استوار کار است و
درست کردار که بکند آنچه باید لقد کان بتحقیق که هست فی یوسف در قصه یوسف و اخوته و در حکایت برادران او آیات نشانه قدرت
یا دلایل حکمت للسائلین مر پرسندگان را و غیر ایشان را یوسف علیه السلام را یازده برادر بوده یکی بنیامین و آن برادر اعیان
بود و شش دیگر علاتی که پسران خاله یوسف نیز بودند یهودا و روبیل و شمعون و لاوی و زبالون و یشجر و چهار دیگر علاتی و
ایشان از دو سریه بودند دان و نفتال و جاد و اشیر آورده اند که چون یوسف خواب مذکور با پدر تقریر کرد و یعقوب بکتمان
آن وصیت فرموده با خبار تمام نعمت او فرود داد بعضی از زنان برادران او بشنودند و نماز شام که ایشان بخانه باز آمدند
صورت حال باز نمودند ایشان عرق حسد در حرکت آمد و تدبیر مهم مشغول شدند اذ قالوا یاد کن آنکه گفتند برادران یوسف ها

یکدیگر یوسف

یکدیگر لیوسف و اخوه هر آینه یوسف علیه السلام و برادر او را بنیامین احب الی ابینا دوست تر اند بسوی پدر ما منا از ما و نحن عصبه و حال
آنکه ما جماعت توانا و کارگذاریم و ایشان خورد سالند بی کفایت پس بایستی که ما را دوستر داشتی و چون دو عاجز و ضعیف را بر ده مرد قوی
اختیار کرد ان ابانا بدرستی که پدر ما لفی ضلال مبین در روز افتادنست آشکارا از راه صواب یعنی او در این کار خطا واقع شده در تمیز
آورده که چون شیطان این کلمات شنید بصورت پیری بر ایشان ظاهر شد و گفت یوسف میخواهد که شما را بندگی گیرد گفتند ای پیر
تدبیر چیست اقتلوا یوسف بکشید یوسف را گویند گوینده این سخن دان بود گفت او را بکشید اوطرحوه یا بیفکنید ارضا بزمین
دور از عمارات یا موضعی که در آنجا سبع باشد یعنی او را غایب کنید یخل لکم خالی ماند برای شما وجه ابیکم روی پدر شما چون او
نباشد پدر روی بشما آرد و بتمامی اقبال کند و تکونوا و می باشید من بعده از پس یوسف یعنی بعد از ساختن کار او قوما صالحین
گروهی شایستگان یعنی توبه کنید و این نیز از مکاید ابلیس بود که ناشکیبان بادیه از دی تسویف میگوید ع امروز گنه کنید
فردا توبه :. چرا تامل مینماید که عذر فردا را عمر فردا باید و بر عمر اعتماد نیست بیت کار امروز بفردا مگذار ای زنهار :. که چو فردا
برسد نوبت کار دگرات قال قائل منهم گفت گوینده از ایشان یهودا بود یا روبیل لا تقتلوا یوسف مکشید یوسف را که قتل
کنانان گناه عظیم است والقوه و بیفکنید او را فی غیابت الجب در قعر چاه یلتقطه تا فرا گیرند او را بعض السیاره بعضی از راه گذریان
بدینجا رسند و برندش بناحیتی دیگر و شما از و باز رسید چون عرض شما نابودن اوست بهیچ وجه می باید کرد ان کنتم فاعلین اگر
هستید شما داست کنندگان بمشورت پس همه بر نفی او متفق شدند و نزدیک پدر آمده گفتند فصل بهار رسید و سبزها از زمین
دمید نظم سنبل سر نافه باز کرده :. گل دست بدو دراز کرده :. سیر آلی سبزها نوخیز :. از تو ارز و دانگیز :. چه شود که
یوسف را با ما بصحرا فرستی تا روزی بتفرج و تماشا بگذرانند یعقوب علیه السلام فرمود من از بهار رخساره یوسف چون
بلبل خرابی دیده خواهم بود روا مدارید که شما در گلزار باشید و من بخار خار خاطر مبتلا گرفتار باشم ت و نیکان در بهار عیش
خندان :. من اندر کنج غم چون درد مندان :. فرزندان از یعقوب درمانده پیش یوسف آمدند و از تماشای سبزه و صحرا
همه یادی گفتند فرد موسم گل دو سه روزیست غنیمت میدان :. که دگر نوبت تاراج خزان خواهد بود :. یوسف علیه السلام
چنان صفت تماشا شنید خاطر مبارکش متوجه شد با برادران پیش پدر آمده التماس اجازت نمود و مضمون این مثال بزبان
حال رسانیدند فرد زین تنگنای خلوتم خاطر بصحرا میکشد :. کز بوستان باد سحر خوش میدهد پیغام را :. یعقوب علیه السلام
در فکر دور و دراز افتاد قالوا گفتند برادران یوسف یا ابانا ای پدر ما مالک لا تامنا چیست ترا که امین نداری ما را علی یوسف بر
یوسف و تامل میکنی در فرستادن او و انا له و حال آنکه ما و او را لناصحون نیکوخواهانیم و بغایت بر وی مهربان ارسله معنا
بفرست او را با ما غدا فردا بجانب صحرا یرتع تا در صحت و سعت و فراخی معیشت تنعم نماید و میوه ها خورد و یلعب و بازی کند با همدیگر و
و دوایدن و انا له و بدرستی که ما او را لحافظون نگهبانیم از مکاره یا از ضیاع و بهایم قال انی گفت یعقوب بدرستی
که من لیحزننی اندوهگین کنیم ان تذهبوا آنکه شما ببرید او را از پیش من از جهت مفارقه او بر من سیادات و صبر از شماری

میکنیم و اغافل و دیگر میترسیم ان یاکله الذئب از آنکه او را بخورد گرگ چه بران زمین که شما میدید گرگان درنده می باشند مبادا که قصد وی میکنند
و انتم عنه غافلون از وی غافل باشید بسبب تماشا یا قلت اهتمام در محافظت وی نظم از آن ترسم که زو غافل شوید :: زغفلت صورت
حالش نه بیند :: درین دیو نیند دشت محنت انگیز :: کهن گرگی بدو دندان کند تیز قالوا گفتند فرزندان یعقوب علیه السلام لئن اکله الذئب
بخدای که اگر بخورد او را گرگ و نحن عصبة و حالانکه ما گروهی توانا و قوی هستیم که هر یک از ما ماده شیر در محاربه مقاومت میتوانیم کرد انا
اذا بدرستی که ما آن وقت که برادر را گرگ بخورد هستیم لخاسرون هر آینه زیانکار باشیم پس چون یعقوب مبالغه فرزندان شنید میل
یوسف بگشت دشت و تماشای کوه و صحرا دید دل بر الم هجران نهاده بقضا در آبی رضا داده بفرمود تا سر و تن یوسف را شستند و موی
شانه زدند و جامها نوش بپوشانیدند و قمیص ابراهیم علی نبینا و علیه السلام و الصلوة که جبرئیل علیه السلام از بهشت آورده بوقت القا
در آتش نمرودی بپوشانیده بود و بمیراث بیعقوب علیه السلام رسیده چون تعویذی بیازوی بست و بمتابعت فرزندان تا نیجه
الوداع که دروازه کنعان بود بیرون آمده یوسف را در کنار گرفته گریه کنان آغاز وداع کرد بیت روز وداع نه در خور دیده بود
طوفان اشک تا بگریبان رسیده بود :: یوسف علیه السلام هر دو گریبان دید قطرات گلاب بر گلبرگ رخسار باریدن گرفت و دانه
دانه مروارید خوشاب بالماس مژه سفتن آغاز کرد ع ژاله از نرگس فرو بارید و گل را آب داد :: و گفت ای پدر سبب گریه چیست زبان
حال یعقوب علیه السلام مضمون این قضیه بسمع آن نور بصر رسانید فرد میان بعزم سفر بسته بر سر راهت :: سرشک دیده من میرود
که راه بگیرم :: ای یوسف از این رفتن تو را که اندوهی عظیم بمشام دلم میرسد نمیدانم که سرانجام کار بکجا خواهد کشید یاد کن
لا انسانی فانی ما انساک و را فراموش مکن که من ترا فراموش نخواهم کرد ع فراموشی نه شرط دوستانست :: پس فرزندان را
در باب محافظت یوسف علیه السلام مبالغه بسیار فرمود و ایشان یوسف را بر دوش گرفته روی براه آوردند یعقوب علیه السلام در
ایشان می نگریست از شوق لقای فرزند ارجمند میگریست بیت هنوز سرو روانم ز چشم ناشده دور :: دل از تصور دوری ز دید
لرزانست :: و چون فرزندان از نظر غایب شدند روی بکنعان نهاد فلما ذهبوا به پس آنهنگام که برادران ببردند یوسف را [illegible]
آنچه کردند وصایای پدر را بر یکطرف نهادند یوسف را بر زمین زدند و آغاز طعن و طعنه نموده میگفتند ای صاحب رؤیای
کاذبه کجی اند آن کوکب که ترا سجده کردند او را از دست ما برهانند یوسف گفت یا اخوتاه شما را چه شد که یکی از حال پیر کنعان براندیشید
و بر کودکی و ضعف حال من رحم آورید بیت یاد کنید گز در او دور گشته ایم :: رحمی کنید گز غم او زار مانده ایم :: القصه بسخن او التفات
نانموده طپانچه بر روی وی میزدند و در خاک مذلت گرسنه و تشنه و برهنه میکشیدند تا بهلاکت نزدیک رسید یهودا صورت
مشاهده نموده او را در زیر دامن حمایت گرفته دست تعدی در آستین توقف کشید آخر نه با من وعده کرده اید که قصد قتل او
نمایید غضب ایشان تسکین یافت از سر کشتن او درگذشتند و اجمعوا و رای خود را محکم ساخته اند ان یجعلوه بانکه بیفکنند او را
فی غیابت الجب در قعر چاه و آن چاهی بود بر سه فرسخی کنعان یا در حوالی بیت المقدس یا در زمین اردن سر چاه تنگ بود و پایان گشاده
هفتاد گز عمق داشت [illegible] پس یوسف علیه السلام را بر سر چاه آوردند چون دست هر یکی از ایشان میگرد دستش بربستند و در پس ده

میان او بسته

میان او بسته بچاه فرو گذاشتند دامن پیراهنش بسنگی که بر سر چاه بود در آویخت پیراهن از برش کشیدند و چون بمیان چاه رسید
رسن ببریدند از حضرت ملک اعلی خطاب مستطاب بجاب ایشان سدرة المنتهی رسید که ادرک عبدی جبرئیل پیش از آنکه یوسف
بچاه رسیده بوی رسید و او را بجناح مقدسه خود گرفته بالای حجره که در تنگ چاه بود بنشانید و از طعام و شراب بهشت بوی داد و
پیراهن خلیلی که او را بر بازو داشت در وی بپوشانید و اوحینا الیه و ما وحی فرستادیم بوی او بواسطه جبرئیل یا الهام دادیم در آنکه
اندوهناک مباش که بزودی ترا از حضیض چاه بدر آورده بمسند جاه رسانیدیم و برادران را بجا جمعندی نزدیک تو آریم لتنبئنهم هر آینه
تو خبر دهی ایشان را بامرهم هذا باین کار که کرده اند و رنجی که بتو رسانیده اند و هم لایشعرون و حالانکه ایشان ندانند ترا بجهت آنکه
علو شان و رفعت مکان تو و اندک زمانی را این صورت دست داد که بخدمت او آمدند و او را نشناختند و هم له منکرون
اما چون یوسف علیه السلام در قعر چاه افتاد برادران بازگشتند و بر سر رمه رفتند و بزغاله را کشتند و پیراهن یوسف را بخون
آلوده ساختند و جاؤا اباهم و آمدند نزد پدر خود عشاء شبانگاه و بدروغ یبکون میگریستند یعقوب آواز گریه فرزندان
شنید هراسیمه از خانه بیرون آمد گفت ای فرزندان شما را چه شد یوسف من کجاست او را نمی بینم قالوا یا ابانا گفتند ای
پدر ما انا ذهبنا نستبق ما رفتیم بصحرا بجهت آنکه میگرفتیم بر یکدیگر بدویدن و تیر افکندن و ترکنا یوسف و بگذاشتیم یوسف را تنها
عند متاعنا نزدیک رخت و بار ما فاکله الذئب پس بخورد او را گرگ و ما انت بمؤمن لنا و نیستی تو باور دارنده ما یعنی سخن ما باور
نمیکنی و لو کنا صادقین و اگرچه هستیم ما راست گویان در همه کار ما اما اینجا بجهت بدگمانی که بتهمت ما دارند ما را بدروغگوی می
پنداری دلیل دیگر داریم در بر خوردن گرگ یوسف را و پیراهن او و جاؤا و آمدند علی قمیصه با پیراهن یوسف علیه السلام بدم
کذب بخون دروغ یعنی آوردند پیراهن یوسف را نزدیک پدر بخون آلوده ساخته بدروغ یعقوب علیه السلام که پیراهن خون آلوده
دغدغه هلاک یوسف در دلش پدید آمد اما چون اطراف پیراهن درست بود فرمود که عجب گرگی بوده که یوسف را خورده و پیراهن
او تعرض نکرده پس از روی عتاب قال گفت با فرزندان نه چنین است که میگویید بل سولت لکم بلکه آراسته است برای شما
انفسکم نفسهای شما و آن ساخته امرا کاری بزرگ را بر هلاک یوسف فصبر جمیل پس کار صبر است نیکو یعنی شکیبایی که با
ایشان شکایت نباشد مگر با خدای والله المستعان و خدایست یاری خواسته شده یعنی یاری میخواهم از و علی ما تصفون بر آنچه
صفت میکنید شما از هلاک آورده اند که سه روز یوسف علیه السلام در آن چاه بود صباح روز چهارم فرشته بنجات بوی رسید
و جاءت سیارة و آمد کاروانی نزدیک آن چاه و آن جمعی بودند که از مدین بمصر آمدند فارسلوا پس فرستادند واردهم وارد
خود را بسوی آن چاه و وارد کسی را گویند که آب کشد کاروان ملک بن ذعر خزاعی بود از اهل مدین چون بر سر چاه آمد
فادلی دلوه پس در چاه فرو گذاشت دلو خود را وحی رسید بیوسف که در دلو نشین ای یوسف ع چراغ بهر تست این
دلو در چاه آمده :: یوسف علیه السلام در دلو نشست در معالم آورده که دیوارهای چاه در فراق یوسف علیه السلام می گریستند
و در انیس المرید فرمود که مالک در کشیدن دلو حیران بماند چه دلو را بغایت گران دید بچاه فرو نگریست و آن ماه در دلو

شاد شد که وقال یا بشری گفت ای مژده و شادمانی و گفتند بشری نام صاحب او بوده یاری طلبید و گفت هذا غلام این پسریست که دلو را
گران ساخته پس بمددکاری او یوسف را از چاه برآورد بیت جوان ماه جبان از بر برآمد :. ز چاهش بانگ یا بشری برآمد :. بشارت کز
چنین تاریک چاهی :. برآمد پس جهان افروز ماهی واسروه و پنهان داشتند او را از کاروانیان گفتند که اهل این آب بما داده اند
تا ایشان بمصر ببریم و بفروشیم و گفته اند ضمیر اسروا راجع ببرادران است حال او را پنهان داشتند و گفته اند این بنده ماست
وان چنان بود که از حال یوسف خبر یافته بسوی کاروان آمدند و گفتند این غلام از ما گریخته او را بخریدید والله علیم و خدای
داناست بما یعملون بآنچه میکنند یعنی اولاد یعقوب علیه السلام برادران دیدند زبان عبری با وی گفتند آنچه ما میگوییم اگر خلاف آن
گویی البته ترا بقتل رسانیم یوسف خاموش بایستاد و ایشان گفتند این بنده گریز پا است و نافرمان بردار و دل ازو برخاسته
بیزار داو را بحمد میفروشیم از ما بخرد و بشهر دیگر ببر تا از ما دور افتد و جزا ندانیم مالک گفت من زرکی داشته ام بضاعت
خریدم و با من درمی چند نابره مانده است گفتند که میدانی که بهاء این غلام بسیار است اما با تو میسازیم پس دست یوسف علیه
السلام بدست مالک دادند وشروه و بفروختند او را بثمن بخس بهاء اندک از روی اعتبار وکانوا فیه میشمردند تا فرق از ادانامی
کردند مالک در بهاء خود را میخرید بعده عددیا بیست هر برادری دو درم برداشتند و در وسیط آورده که یهودا هیچ چیز نگرفت
و بودند برادران یوسف علیه السلام من الزاهدین از بی رغبتان یعنی نمیخواستند که او با ایشان باشد یا کاردانان در
خرید و فروخت او بی رغبت بودند جهت که نخستین نافرمانی کردن پس مالک او را بمصر آورد و دران زمان پادشاه ولید این
علی بود و زمام امور ممالک خود را و ظیفر با اظفیر که عزیزش گفتندی باز داده بود چون خبر کاروان بدین مصر آمد و کمال شکل آن
عزیز پس راه کاروان آمدند یوسف را دیدند از لمعه جمال او شیفته و حیران باز گشتند خبر بعزیز مصر گفته اند و راعیل نام
یا بکار مشهور دانست که او را زلیخا گفتندی و در عین المعانی بضم را و فتح لام تصحیح کرده و دارا لسبب فتح را و کسر لام شهرت
داده القصه چون عزیز خبر یوسف علیه السلام شنید مالک را پیغام داد که غلام خود را انجا پس آورد و دیگر مالک یوسف را آراسته
را ببازار آورد و بجلوه آن جمال شیرین شور از مصریان برآمد بیت آراسته آن یار ببازار برآمد :. فریاد و فغان از در و دیوار
برآمد :. خریداران پیش بودند درآمد هر کسی در بها چیزی اضافه میکرد تا بدان رسید که هم سنگ او زر و نقره و مشک و
دیبای چند عزیز قدم در خریداری پیش نهاد بیت خریداران دیگر لب ببستند :. پس زانوی خاموشی نشستند :.
عزیز یوسف را خرید و بها داد یوسف را بخانه آورد وقال الذی اشتریه و گفت آنکس که خرید یوسف را من مصر از اهل مصر
یعنی عزیز لامراته وزن خود را یعنی زلیخا اکرمی مثواه گرامی دار جای این غلام را گرامی بت از نیکو داشت و حسن تعهد
تا ندانند کسی را جای نیکو عزت و احترامست یعنی این غلام را نیکو دار عسی ان ینفعنا شاید که نفع رساند ما را در کار ضیاع
و عقار و سرانجام مصالح روزگار او نتخذه ولدا یا فرا گیریم وی را فرزندی گویند عزیز عقیم بود گفت او را بفرزندی گیریم
اثر رشد در ناصیه او ظاهرست وکذلک و هم چنانکه محبت یوسف را در دل و جای دادیم مکنا لیوسف جای دادیم یوسف را

بضاعة در معانی کسی متاع
تجارت بود پنهان
ساختند از
کاروانیان

ومکن ساختیم

ومکن ساختیم فی الارض در زمین تا تصرف کند دران ولنعلمه و تا بیاموزیم او را من تاویل الاحادیث از تعبیر خوابها و معانی کتب الهی والله غالب
و خدای تعالی غالبست علی امره بر امر خود یوسف که برادران او را در خواستی بود و واقع نشد الا آنچه خدای تعالی خواسته بود و حب
بود هر کسی را در کون جای :. نباشد مگر آنچه خواهد خدای ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند که زمام امور بقبضه
قدرت و مشیت اوست ولما بلغ و آنهنگام که یوسف رسید اشده بقوت خود هژده سالگی یا بیست سالگی و گویند میان سی و چهل آتیناه
دادیم او را حکما و علما حکمی که نبوتست و آن علمی باشد موید بعمل و دیگر دادیم او را دانش دین وکذلک و مانند این نجزی المحسنین پاداش
میدهیم نیکوکاران را آورده اند که یوسف علیه السلام بخانه عزیز درآمد سلطان عشقش رخت بخانه دل زلیخا درنهاد و لشکر حسنش
متاع صبر و سکون او را بیغما داد نظم زلیخا چون برویش دیده بکشاد :. بیکدیدار در آن افتاد آنچه افتاد :. ز لطف صورت و حسن شمایل :.
اسیرش شد بیکدل بلکه صد دل :. بعد از آنکه عشق بغایت کشید و شوق بنهایت انجامید صورت حال یوسف در میان نهاد وراودته
و درخواست یوسف را التی هو فی بیتها آن زنی که یوسف در خانه او بود یعنی زلیخا او را دعوت کرد یوسف را عن نفسه از نفس او
یعنی طلب مراد از یوسف علیه السلام و او را بمنزلی که هفت خانه در یکدیگر ساخته در دل وغلقت الابواب و ببست درها را وقالت هیت لک
گفت بشتاب و بیش ای که ترا ام یوسف که این حال دید قال معاذ الله گفت پناه میگیرم بخدای پناه گرفتنی انه ربی بدرستی که خدای
پروردگار منست احسن مثوای نیکو ساخته منزل و آنزدیک بارگاه قرب یا عزیز مهتر منست و ترا نیکو داشت من او فرموده پس در
اداء حق نعمت او رعایت نموده دست خیانت در حرم او از نمیکنم انه بدرستی که او لا یفلح الظالمون رستگار نمیشوند ستمکاران یعنی
حق ناشناسان که در عوض نیکی بدی کنند یا زنا کنند چه زنا بدترین ظلمهاست و از زمان حال یوسف علیه السلام که با زلیخا خطاب گفتند نظم
زنی خجلت که در روز قیامت :. کاافتد بر زناکاران ندامت :. خواه ان جفاکاران نویسند :. و اسر دفتر ایشان نویسند
ولقد همت به و بدرستی که قصد کرد آن زن بمخالفت یوسف علیه السلام وهم بها و قصد کردی یوسف علیه السلام دفع وی بطریقی فرا
لولا ان رای اگر ندیدی یوسف برهان ربه برهان پروردگار خود را امر آنچه مخالفت او کردی و آن برهان بقول اصح نور عصمت
الهی و لمعه نبوت یوسفی بود که حایل شد میان یوسف و میان آنچه سبب خشم خدای تعالی باشد پس یوسف علیه السلام بقوت
مدد فتوت دران حال خود را نگاه داشت کذلک هم چنین او را ثبات دادیم لنصرف تا بگردانیم عنه السوء از وی بدی یعنی
خیانت در حرم عزیز والفحشاء و عمل زشت یعنی زنا انه بدرستی که او بود من عبادنا المخلصین از بندگان خالص ما است یعنی پاک کرده
شده از ناشایست آورده اند که یوسف علیه السلام از زلیخا فرار گرفت هر در که میرسید بحکم مفتح الابواب درها گشاده میشدند
و زلیخا از عقب وی میدوید واستبقا الباب و پیشی گرفتند یوسف و زلیخا بسوی در ناگاه زلیخا بیوسف رسید و دست در وی زده باز پس
کشید وقدت و بدرید و درکشید قمیصه پیراهن یوسف را من دبر از قفا والفیا سیدها و یافتند شوهر زن را عزیز را لدی الباب نزدیک
در بیرون چون عزیز یوسف و زلیخا را مضطرب دید دانست که صورتی روی نموده که هر دو آشفته اند پیش از آنکه تفحص مشغول
گردد زلیخا پیش دستی کرده دلیرانه بسخن درآمد قالت گفت زلیخا ما جزاء من اراد چیست جزاء کسی که خواهد باهلک سوءا

بگمان تو بدی وا نفس خود است درین سخن خواست که ابرا ذمه خود کند از گناهان و جنان فرا نماید که جرم یوسف راست این گفت
مکافات کسی که بجرم تو قصد کند چه چیز تواند بود الا ان یسجن مگر آنکه بزندان کرده شود یعنی باداش او زندانست او عذاب الیم یا عذابی
دردناک یعنی ادب کردن بتازیانه چون یوسف این سخن شنید و زندان و عقوبت تهدید میکند قال هی راودتنی گفت یوسف که او در خواست
کرد مرا عن نفسی از نفس من و من تن بوی ندادم و از وی میگریختم عزیز گفت راستی این سخن بچه دانم و هیچکس ازین واقعه خبر دارد
یوسف گفت درانخانه کودکی چهار ماهه در گهواره است گواه من اوست وان کودک پسر خاله زلیخا بود عزیز گفت کودک چهار ماهه چه داند
و چگونه سخن گوید یوسف علیه السلام گفت خدای من قادر است بر آنک او را در سخن آرد و در لطایف سبعین آورده که عزیز از آن کودک
پرسید که چه میگویی بقدرت ربانی بسخن در آمد و گفت یوسف راست میگوید و حق تعالی ازین خبر داد درین کلمات و شهد شاهد و گواهی
داد از کسان زلیخا گفته‌اند گواه پسر عم زلیخا بوده که از روی حکمت گفت که ان کان قمیصه اگر گریبان پیراهن یوسف قد من قبل دریده
شد از پیش فصدقت پس زلیخا راست میگوید و هو من الکاذبین و یوسف از دروغ گویانست چه این حالت دلالت میکند بر آنک وی
میل کرده باشد و ان کان قمیصه و اگر گریبان پیراهن یوسف قد من دبر از پس دریده شده فکذبت پس زلیخا دروغ میگوید و هو من الصادقین
و یوسف از راستگویانست چه این حالت دلالت بر آن دارد که یوسف از وی گریخت و او در پی در آمده او را بجهت کشید و پیراهنش
دریده فلما راه پس آنهنگام که دید عزیز قمیصه پیراهن یوسف را که قد من دبر دریده از پس روی بزلیخا کرد از روی غضب قال انه
گفت این کار من کیدکن از مکر شماست ان کیدکن بدرستی که مکر شما عظیم بزرگ زود در دل و در نفس ما نیز میکند پس متوجه یوسف
شده از روی اعتذار گفت یوسف اعرض ای یوسف درگذر و اعراض کن عن هذا ازین مهم و پنهان دار و استغفری و از زلیخا تو آمرزش
طلب لذنبک از برای گناه خود در تفسیر زاهد گفت که عذر خواه از یوسف که غریبست و تو او را بیازردی انک کنت بدرستی که تو بودی
من الخاطئین از گروه گناهکاران تذکیر برای تغلیب آورده‌اند که اگر چه این قصه را تسکین داد اما سخن عشق پنهان کی ماند همه ازین واقعه
از السنه افواه افتاد و بعضی خواتین مصر زبان ملامت بر زلیخا دراز کردند و پیرایه عشق را غوغای ملامت درکار است سودای سلامت
نظم نسازد عشق را کنج سلامت ∴ غم عشق از ملامت تازه گردد ∴ وزین غوغا بلند آوازه گردد و قال نسوة
و گفتند گروهی از زنان در کشاف آورده که پنج زن بودند از خواص ملک ریان یعنی صاحب ساقی و زندان بان و صاحب دواب و خوان سالار
که با یکدیگر نشسته بودند فی المدینة در شهر مصر بموضعی عین الشمس گویند مضمون سخن ایشان این که امرأة العزیز زن عزیز یعنی
زلیخا تراود فتیها طلب میکند از بنده غلام خود را عن نفسه از نفس او یعنی در خواست که از او کام دهد قد شغفها بدرستی که
بشگافته است غلاف دل او حبا از جهت دوستی یعنی محبت یوسف به درون وی آمده انا لنریها بدرستی که ما میبینیم آن زن را فی ضلال
مبین در گمراهی هویدا و خطای روشن که با وجود شوهری مانند عزیزی شیفته و فریفته درم خریده گردد فلما سمعت پس چون شنید
زلیخا بمکرهن مکر ایشانرا یعنی سخنی که در خفیه می گفتند ارسلت الیهن فرستاده بسوی ایشان و اسپند عادان نمود که بدعوت وی حاضر
شوند آورده‌اند که چهل زن را طلبیده و آن پنج زن ملامت گر در میان ایشان بود پس چون بمنزل وی آمدند فرا هم اعزاز بجای

اورده

آورده و اعتدت لهن و آماده کرد برای ایشان متکأ تکیه گاهی از بالشهای لطیف و مهیا گرداند طعامی پاکیزه یا بساخت مجلس طعام
چه در خبر است که ایشان تکیه زده طعام خوردندی و آتت و بداد کل واحدة منهن هر یکی را ازین زنان سکینا کاردی با گوشت ریزه ریزه
کرده تناول کنند و نزدیک یوسف آمده و جامه مرصع در وی پوشانید و تاج مکلل بر سرش نهاد و قالت اخرج و گفت بیرون آی علیهن
بدین زنان یوسف اباء نمود زلیخا در مبالغه افزود تا وقتی که یوسف بیرون آورد بیت ز خلوتخانه آن گنج نهفته ∴ برون آمد چو گلزار شگفته
فلما راینه پس آنهنگام که زنان او را دیدند اکبرنه بزرگ یافتندش در جمال بیک بار همه شیفته دیدار او گشته‌اند و بیجان و بیکبار عنان
خود را فراموش کردند و قطعن و ببریدند ایدیهن دستهای خود را و بان مجروح شدند در حقایق مذکور است که حق سبحانه بدین آینه
محبت را سرزنش میکند که مخلوقی بدان مرتبه میرسد که احساس الم قطع ید نمیکند تمام در شهود و بر تو جمال خالق باید که از هیچ
بدعیان متالم نشود مثنوی گر با تو دمی دست در آغوش توان کرد ∴ بیداد تو سهل است فراموش توان کرد ∴ القصه زنان مصر از بیخودی
بخود آمده زبان آفرین بگشادند و قلن و گفتند حاش لله پاکست خدای از صفت عجز در آفریدن چنین مخلوقی ما هذا بشرا نیست این
غلام آدمی زیرا که چنین جمال معهود بشر نمی باشد فرد تو از سلاله سفلی ز آب و خاک نئی آدمی ∴ که از قبیله روحانیان حورزادی
ان هذا نیست او الا ملک کریم مگر فرشته گرامی نزدیک خدای تعالی چه جمالی بدین زیبایی و کمالی بدین غایة و عصمتی درین مرتبه جز از
خواص ملکیت نیست نظم چو دیدندش که جز والا گهر نیست ∴ بر آمد بانگ از ایشان کین بشر نیست ∴ نه چون آدم ز آب و گل سرشت است
ز بالا آمده قدسی بهشت است ∴ صاحب وسیط از استاد خود از جابر انصاری قدس سره نقل میکند که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله
و سلم فرمود که جبرئیل علیه السلام بر من فرود آمد و گفت خدای ترا سلام میرساند و میگوید من حسن روی یوسف را از نور کرسی
کسوت دادم و کسوت حسن ترا از نور عرش مقرر کردم و ما خلقت خلقا احسن منک یوسف را علیه السلام جمال بود و آنحضرت را
صلی الله علیه و سلم و آله کمال در جمال یوسفی دستها بریده شده و در ظهور کمال محمدی زنارها دریده شد و از حسن روی یوسف دستی برید
سهل است ∴ در پای دلبر ما سرها بریده باشد ∴ از عایشه صدیقه رضی الله عنها نقل میکند که در صفت جمال حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
عربیه لوای زلیخا لو رأین جبینه ∴ لآثرن فی القطع القلوب نظم زنان مصر بهنگام جلوه یوسف ∴ ز روی بیخودی خویش دست ببریدند
مقرر است که دل پاره پاره میکردند ∴ اگر جمال ترا نور دیده میدیدند ∴ القصه چون زلیخا حیرت زنان و شگفتگی ایشان مشاهده کرد
قالت گفت زلیخا فذلکن الذی این آنکس است که شما لمتننی فیه ملامت کردید مرا بدوستی او و اکنون دانستید که حق بطرف
من بود و لقد راودته و بدرستی که من وا و دست کردم او را عن نفسه از نفس او در خواستم که آرزوی من بدهد فاستعصم پس
خویش را نگاه داشت و سر بمن نیاورد و لئن لم یفعل و اگر بجا نکند ما آمره آنچه بفرمایم او را از انجا و از من لیسجنن
هر آینه بزندان کرده شود و لیکونا و باشد من الصاغرین از خوار شدگان یوسف که این سخن شنید روی از زنان مجلس بر تافت و
زنان در عقب وی رفتند در لباس آنکه او را ملامت کنیم هر یک جدا جدا بخود دعوت کردند یوسف از مقالات ایشان تنگ آمد
قال رب گفت ای پروردگار من السجن احب الی زندان دوستر است بمن مما یدعوننی از آنچه میخوانند این زنان الیه

بسوی ان از طاعت زلیخا با میل بدیشان حیث عجب در مانده ام در کار ایشان :. وازندان به از دیدار ایشان وان لا تصرف واگر نگردانی عنی
از من کیدهن مکر وزیب ایشان یعنی اگر وا در پناه عصمت نگیری اصب الیهن میل کنم بسوی ایشان یعنی اجابت کنم ایشان را واکن من الجاهلین
وباشم از نادانان بار تکاب الخ شاید فاستجاب بس اجابت کرد له دعا او را ربه افرید کار او فصرف عنه بس بگردانید از وی کیدهن
مکر ایشان انه هو السمیع بدرستی که او شنوای دعا کسی را که پناه برد العلیم دانا بحال کسی که از دو دهم در کریزد اورده اند که بعد از
نومیدی زنان از وی زلیخا را گفتند صلاح انست که او را دو سه روزی بزندان باز داری شاید که بسبب ریاضت رام گردد فرو دا
ونعمت را دانسته سر تسلیم بر خط فرمان نهد حت جو کوره ساز زندانش بدکرم :. بود زان کوره گردد ابهتش نرم :. زلیخا این سخن را
قبول کرده نزد عزیز امد گفت صلاح انست که او را در زندان افکنی تا مردم گمان برند که او گناه کار است و من از ملامت باز رهم
عزیز را این سخن مقبول امد وحکم کرد بزندانش بردند ثم بدا لهم بس ظاهر شد مر ایشان را و در دل افتاد من بعد ما راوا الایات از بس
انکه دیدند دلایل عصمت وشواهد برات یوسف چون شهادة صبی وچاک پیراهن وقطع دستها یعنی با وجود مشاهده این نشانها
رای ایشان قرار یافت که برای مصلحت لیسجننه هر اینه در زندان کنند او را حتی حین تا هنگامی که مقرر باشد بس یوسف را بزندان
آوردند دیو زندان از ابدان برد قامت گلرخسار در تنگ گلستان کردند نظم جوان دل زنده در زندان در آمد :. بجسم مرده گویی
جان در آمد :. دران محنت سرا افتاد جوشی :. بر آمد زین گرفتاران خروشی ودخل در آمدند معه السجن با او زندان فتیان
دو بنده از بندگان ملک ریان یکی ساقی ملک که یونان گفتند ودیگر طباخ او که مجلس خواندندی ملک برایشان گمان برده بود که او را
زهر میدهند وحکم بزندان شد اتفاقا با یوسف علیه السلام بزندان در آمدند یوسف در زندان تعهد حال زندانیان کردی
خوابهای ایشان تعبیر فرمودی این دو زندان نیز خوابها دیدند وگویند ساقی دید وطباخ نی بامطلقا هر دو خواب نادیده یوسف را علیه السلام
امتحان کردند قال احدهما گفت یکی از ایشان یعنی ساقی انی ارانی بدرستی که من می بینم خود را در خواب که در باغی یک اصل تاک است
وبر سه خوشه انگور رسیده کاسه ملک بدست من اعصر خمرا می فشارم در انگور تسمیه عنب بخمر باعتبار مالول الیه است وقال الاخر
وگفت دیگر یعنی طباخ انی ارانی بدرستی که بینم بمطبخ ملک احمل بر میدارم فوق راسی بر سر خود خبزا نان را دران سفره نان را
تاکل الطیر میخورند مرغان از انجا منه ازان میربایند نبئنا خبر ده ما را بتاویله بتعبیر این خواب انا نریک بدرستیکه ما می بینیم ترا من
المحسنین از نیکو کاران یا اهل زندان بس نیکویی کن با ما بتاویل رویای ما یوسف علیه السلام بخواست که بتعبیر خواب ایشان
بنزدی گویند دران تکرد می متوجه بود بیکی ازان فرمود قال گفت لا یاتیکما نیاید بشما طعام ترزقانه خوردنی که روزی داده شود
بوی الا نباتکما مگر که خبر دهم شما را بتاویله بعاقبت وی یعنی بگویم رنگ ومزه وی ان طعام را قبل ان یاتیکما پیش ازانکه
بیاید بشما یعنی اخبار کنم شما را از غیب ایشان گفتند ما از کاهنان وعارفان وامثال ایشان این شنیده ایم یوسف گفت
علیه السلام این معجزه منست نه عرافت وکهانت ذلکما این که گفت مما علمنی ازان چیزهاست که بیاموخت مرا ربی پروردگار من
بالهام ووحی انی ترکت بدرستیکه من دست بداشتم ام ملة قوم لا یؤمنون کیش گروهی که نمیگروند بالله بخدای دهم و

ایشان بالاخرة

ایشان بالاخرة سرای اخرت دهم کافرون ایشان نا گروید کانند تکرار ضمیر برای تاکید کفر ایشانست واتبعت وپیروی کردم ملة ابائی
کیش پدران خود ابراهیم ویعقوب واسحق اظهار انکه اهل بیت نبوت زیادتی رغبت بوده باستماع کلام مهمن دی ما کان لنا
روا نبود وشاید ما را که پیغامبرانیم ان نشرک انکه انباز گیریم بالله من شیء بخدای چیزی را بیک یگانگی او را بر ستیم ذلک این توحید
من فضل الله از فضل خدایست علینا بر ما که نبوت ما را کرامت داده وعلی الناس واز فضل اوست بر سایر این ادمیان که انبیا را
بر ایشان فرستاد ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان که پیغمبران بدیشان امدند لا یشکرون سپاس داری نمیکنند ان فضل و
جنت را یا صاحبی السجن ای یاران زندان ءارباب متفرقون ایا خدایان پراکنده که شما دارید از زر ونقره واهن وچوب وسنگها
اعلی واوسط وادنی خیر بهتر است ام الله الواحد یا خدای یگانه ویکتا در ذات وصفات القهار غالب بر همه ما تعبدون نمی پرستید
من دونه بدون خدای تعالی الا اسماء مگر نامها یعنی چیزی چند را با عتبار نامها که بی حجت وبرهان سمیتموها نام نهاده اید انتم
واباؤکم شما وپدران شما ما انزل الله فرو نفرستاده خدای تعالی بها بپرستش انها من سلطان هیچ حجتی که دلالت کند بر تحقیق
سمیات ایشان بس شما میپرستید الا اسمی چند بی اسمی ان الحکم نیست حکم بعبادت الا لله مگر خدا را که مستحق پرستش است امر
ودنان او بزبان پیغمبران وخلق را الا تعبدوا انکه مپرستند الا ایاه مگر او را ذلک اینست الدین القیم دین حق واو درست ا
درستی وراست ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر ادمیان لا یعلمون نمیدانند را [illegible] در بادیه جهالت سرگردان می شوند یا صاحبی
السجن ای یاران زندان اما احدکما یا یکی از شما که ساقی ملک است فیسقی ربه بیاشامد ترا تربیت کننده خود را خمرا شراب چنانچه بیشتر
بوده اما الاخر واما ان دیگری که طباخ است فیصلب بس اویخته شود بر دار ومدتی او را بگذارند تا متفحل گردند فتاکل الطیر بس
بخورند او را مرغان شکاری من راسه از کله سری ایشان با یکی از ایشان گفتند دروغ گفته ایم وهیچ خوابی ندیده ام یوسف علیه
السلام فرمود وقضی الامر الذی حکم کرده شد ومحکم ساخته گشت کار ان خواب که شما فیه تستفتیان دران از من طلب تاویل کردید
وخلاف انچه من گفتم نخواهد بود وقال وگفت یوسف للذی ظن وانکس را که دانست انه ناج انکه او نجات خواهد یافت منهما
ازان هر دو یعنی ساقی را گفت اذکرنی یاد کن مرا عند ربک نزدیک مربی خود یعنی حال بیگناهی من بعرض ملک رسان تا مرا ازین محنت
باز رهاند بیت بگو هست اندران زندان غریبی :. ز عدل شاه دوران بی نصیبی :. جنیتش بیگنه مبند و دلجوی :. که هست این از طریق
معدلت دور :. اورده اند که چون سه روز بر آمد ملک کسی را فرستاد تا طباخ را که خیانت او ثابت شده بود بر دار کردند وساقی
که صفت امانت او تحقیق یافته بهمان منصب نخستین بدو دادند اما چون او برتبه تقرب رسید واز ساغر جاه دولت سرخوش گردید از
زندان واهل ان غافل شد فانسیه الشیطن بس فراموش گردانید بروی شیطان یاد کردن یوسف علیه السلام نزد مربی خود را
ذکر ربه
فلبث فی السجن بس درنگ کرد یوسف در زندان بضع سنین چند سال بضع عددیست مبهم که میان سه ونه گویند یوسف بعد ازین
واقعه هفت سال در زندان بماند ومشهور انست که از اول تا اخر دوازده سال مانده بود در معالم التنزیل از حسن بصری
رحمه الله نقل میکند که روزی جبریل علیه السلام بزندان در آمد یوسف علیه السلام او را بشناخت وگفت یا اخا المرسلین

جست کرمی بینم ترا در منزل گنهکاران جبرئیل فرمود که یا طاهر الطاهرین حضرت رب العالمین ترا سلام میرساند و میگوید که شرم نداری
که آدمی سبب خلاص میدانی و بدو استشفاع می کنی بعزت و جلال من که ترا در حبس ... در زندان دارم یوسف گفت علیه السلام
درین حال از من راضی هست یا نی گفت اری از تو خوشنود هست یوسف گفت اذا لا ابالی اکنون که او راضی است من هیچ باک ندارم
وفی المثنوی المعنوی نظم پس جزا آنکه او دید معین ⁂ ماند یوسف حبس در بضع سنین ⁂ تا چه تقصیر آمد از جرم و کرآب ...
خواهی از ریگ و سحاب ⁂ اما چون مدت محنت برآمد ملک ریان خوابی مهیب دید و بامداد تمام حکما و ندما را طلبید وقال الملک گفت ملک
انی اری بدرستی که من بخواب دیدم سبع بقرات سمان هفت گاو فربه که از نهر نیل بیرون آمدند ازان یاکلهن بخوردند و فرو بردند ایشان را سبع عجاف
هفت گاو لاغر در شکمها ایشان هیچ زیاده نشد وسبع سنبلات و دیدم هفت خوشه خضر سبز و تازه که دانهای ایشان منعقد شده بود واخر
یابسات و هفت خوشه دیگر دیدم خشک یعنی رسیده بدرو آمده پس این خوشها خشک بران خوشها پیچیدند و در حال زیر کرده اند ایشان را
پوشیدند یا ایها الملأ ای گروه کاهنان و پیغمبران و اشراف قوم افتونی فتوی دهید یعنی جواب دهید فی رؤیای در تعبیر خواب من
ان کنتم اگر هستید شما از روی دانش للرؤیا تعبرون مر خواب را تعبیر میکنید قالوا گفتند حکما و اهل علم مخاطب وی بودند اضغاث احلام
بتعلیم این نوع خوابها شوریده است وما نحن و نیستیم ما بتاویل الاحلام بتعبیر این خوابها بعالمین دانایان چه ما تعبیر منامات صادقه کنیم
این قبیل منامات باطلات ملک ریان از خواب متحیر گشته و در دریای تفکر غوطه خورد ایا این مشکل من که میکشاید و راه تعبیر این واقعه که
بمن نماید ع یا رب این خواب را تعبیر چیست ⁂ ساقی که ملک را متحیر و متفکر دید از حال یوسف یاد آمد وقال الذی و گفت آنکس که
نجا منهما نجات یافته بود ازان دو بنده زندانی وادکر و یاد کرد یوسف علیه السلام که اذکرنی عند ربک بعد امة زمانی دور دراز
انا انبئکم من خبر دهم شما را بتاویله بتعبیر این خواب فارسلون پس بفرستید مرا بزندان که درانجا کسی هست که علم تعبیر نیکو داند ملک اورا
خبر داد مان گشته حکم فرمود که زود برخیزید برو و خبر بیار ساقی سوار شده بزندان درآمد و زمین خدمت ببوسید و گفت یوسف ای
یوسف ایها الصدیق ای نیک راست گوینده افتنا فتوی ده ما را فی سبع بقرات سمان در هفت گاو فربه یاکلهن بخورند ایشان را سبع
عجاف هفت گاو لاغر وسبع سنبلات خضر و هفت خوشه سبز واخر یابسات و هفت خوشه دیگر خشک که بر ایشان بپیچید و خشک کرد
حکما دران حیران اند تو جواب بگو لعلی ارجع تا باشد که باز گردم بجواب تمام الی الناس بسوی مردمان یعنی ملک و ملازمان او لعلهم
یعلمون شاید که ببرکت تو ایشان بدانند تعبیر این واقعه را و شرف و فضل ترا معلوم گردد قال گفت یوسف تزرعون کشت کنید هفت
سال که بقرات سمان اشارت بایشان است دابا زراعتی معاوده بر خود فما حصدتم پس انچه بدروید از غلات فذروه پس بگذارید انرا فی
سنبله در خوشها او یعنی حبوب را پاک مکنید تا از شپشه و آفات ایمن باشید با غلاف خوشه ذخیره کنید الا قلیلا مگر اندکی بقدر حاجت
مما تاکلون ازانچه بخورید که آنرا پاک سازید ثم یاتی پس بیاید من بعد ذلک پس از این سالها سبع شداد هفت سال سخت که سبع عجاف عبارت
از ایشانست یاکلن بخورند اهل سالها قحط عام فیه سالی که دران یغاث الناس فریاد رسیده شوند مردمان از باران وفیه و درین سال
یعصرون بیفشرند آنچه افشردنی باشد مثل کنجد و انگور و زیت و امثال آن و این کتاب از کثرت عادت و گفته اند اشارت بدوشیدن

شیراز بستان

شیراز بستان کاو و گوسفندان این عبارت از فراخ سالی است و چون یوسف علیه السلام تعبیر تمام کرده ساقی بازگشت بخدمت ملک باز آمد
و در محفل عام آن سخنان را بر وجهی که شنیده بود تقریر کرده ملک را پسندیده افتاد و خواست که بگوش خود از زبان یوسف شنود بطلب وی
فرستاد وقال الملک ائتونی به و گفت بیارید بمن یوسف فلما جاءه الرسول پس آن وقت که بیامد فرستاده ملک قال ارجع گفت
بازگرد الی ربک بسوی مهتر خود فاسأله پس بپرس اورا یعنی در جواب کن تا بپرسد و تفحص نماید ما بال النسوة اللاتی که چه چیز بود حال
آن زنانی که در مجلس زلیخا قطعن ایدیهن ببریدند دستها خود ان ربی بدرستی که پروردگار من بکیدهن در مکر و فریب زنان را
علیم داناست یوسف خواست که بیگناهی او بر ملک آشکارا شود تا کسی را بر حال او مجال دقیقه نماند این سخن بملک فرستاد اما چون رسول
باز آمد و پیغام یوسف رسانید ملک بفرمود تا آن زنان را جمع کردند و زلیخا نیز بیاوردند پس از جهت تحقیق این مهم قال گفت ملک با ایشان
ما خطبکن چه بود حال شما اذ راودتن چون طلب میکردید یوسف را عن نفسه از نفس وی یعنی کام دل از وی میجستید قلن گفتند آن
زنان حاش لله پاکست خدای از آنکه عاجز باشد از آفریدن مردی پاکیزه مانند یوسف علیه السلام ما علمنا ندانستیم علیه من سوء بر
یوسف هیچ بدی نه اندک و نه بسیار چون زلیخا دید که جز راستی فایده ندارد او نیز بپاکی یوسف اقرار کرد قالت امرأة العزیز گفت
زن عزیز یعنی زلیخا الان اکنون حصحص الحق پیدا و هویدا شد راستی انا راودته من جستم یوسف را عن نفسه از نفس او و اراده
وصال کردم وانه و بدرستی که او لمن الصادقین هر آینه از راستگویانست آنچه که بغیر گفتی هی راودتنی نظم بجرم خویش کرد اقرار مطلق
برآمد از حصحص الحق ⁂ بگفتا نیست یوسف را گناهی ⁂ منم در عشق او گم کرده راهی ⁂ نخست او را بوصل خویش خواندم ⁂ چو کام من
نداد از پیش راندم ⁂ ملک یوسف علیه السلام را پیغام داد که زنان بگناه خویش معترف شدند تا بحضور تو ایشان را عقوبت کنم یوسف فرمود
که غرض بود من عقوبت نبود ذلک این درخواست برای ان کردم لیعلم تا بداند عزیز انی لم اخنه که من خیانت نکردم او را بالغیب
در غیبت وی و وقت تربیت وی نگاه داشتم وان الله و دیگر تا معلوم کند خدای تعالی لا یهدی راه ننماید یعنی بصلاح نیاورد و
از پیش کید الخائنین در مکر و مکر خیانت کنندگان را پس یوسف خواست که تنبیه بر آنکه این سخن نه برای تزکیه نفس گفتم یا عمل خود معجب
بودم بلکه شکرگزارم بر نعمت عصمت و توفیق الهی در ترک معصیت و اگر حفظ ربانی حمایت ننماید معلومست که نفس غدار چه کارها
این کلمات ازلی درآورده وما ابرئ نفسی و پاک نمیکنم نفس خود را یعنی نمیگویم که نفس من از نفس بازمانده چرا که ان النفس
لامارة بدرستی که نفس فرماینده است بالسوء ببدی یعنی بمعصیت الا ما رحم لیکن آنرا بخشد ربی پروردگار من از فرمان
نفس در امان آید ان ربی بدرستی که آفریدگار من لغفور آمرزنده است قصدی که بفعل نیاید رحیم مهربانست بعصمت
حمایت نماید آورده اند که چون با ملک سخنان یوسف را باز گفتند آرزومندی وی بدیدار یوسف زیاده گشت وقال
الملک و گفت ملک مصر ائتونی به بیارید یوسف را نزد من استخلصه لنفسی تا خلاص گردانم او را برای خود و مهمات با او
در میان آورده که ملک هفتاد حاجب را با هفتاد مرکب آراسته با تاج و لباس ملوکانه بزندان فرستاد و بتعظیم تمام یوسف را از زندان
بارگاه آوردند در خبرست که چون یوسف علیه السلام از زندان بیرون آوردند زندانیان که بدیدار وی پیش انس گرفته بودند خروش برآوردند

یوسف علیه السلام ایشانرا دلنوازی فرموده گفت دعا کرد اللهم عطف علیهم قلوب الاخیار وقصر علیهم النهار و چون نزدیک ملک رسید او را
احترام نموده استقبال کرد نظم قریب مقدمش چون شه خبر یافت :: باستقبال او چون بخت شتافت :: کشیدش در کنار خویشتن تنگ
چو سرو و گلرخ و شمشاد و گل رنگ :: بپهلوی خودش بر تخت بنشاند :: بپرسشهای خوش با وی سخن راند :: فلما کلمه پس آن وقت که ملک
با وی سخن گفت و از تعبیر خود پرسید و جواب دلپذیر شنید قال گفت ای یوسف انک الیوم بدرستی که تو امروز لدینا نزدیک ما مکین :
جاه و قدری امین مؤتمنی بر همه چیزها هر چه میخواهی از مناصب بخواه و آنچه آرزو داری با من بگو قال اجعلنی گفت یوسف وا حکم کند علی
خزائن الارض بر خزینهاء زمین مصر یعنی بر آنچه حاصل ولایة مصر باشد از نقود و اطعمه خازن گردان مرا انی حفیظ بدرستی که من نگاه
دارنده ام چیز را از آن ضایع نکنم علیم دانا بمصالح ملک و هر چه سازم خالی از اصلاح نباشد یا نگاه دارنده حسابم و دانا بلغت هر کرا با من سخنی
گوید هر چه یوسف علیه السلام هفتاد و دو زبان میدانست که در تفاسیر معتبر مذکور است که ملک تختی از زر سرخ مرصع بانواع جواهر بجهت یوسف
مقرر کرد و تاج مکلل بر سر وی نهاد و کلید خزاین بوی سپرد و زمام اختیار مملکت بقبضه اقتدار او بازداد و عزیز را عزل نموده بهمان روزی
نیز بعهده یوسف علیه السلام کرد ایند اندک زمانی عزیز در گذشت و ملک بالتماس تمام زلیخا را بعقد یوسف در آورد و حق سبحانه یوسف را
دو پسر داد میشا و افرایم و تفاصیل این حالات حواله بجواهر التفسیر میرود و کذلک و همچنین که ملک را بر وی مهربان ساختیم مکنا جای
دادیم لیوسف فی الارض مر یوسف را در زمین مصر یعنی ممکن ساختیم یوسف را در حکمت یتبوأ تا بود که جای میگرفت منها از آن زمین
که جمله فسیح عرض داشت حیث یشاء هر که میخواست نصیب برحمتنا میرسانیم بنعمت خود از نعیم دینی و دنیوی و صوری و معنوی من نشاء
هر کرا میخواهیم ولا نضیع ضایع و باطل نگردانیم اجر المحسنین اجر و مزد نیکوکاران را ولاجر الاخرة و هر اینه مزد آخرت بجهت نعما دادم
للذین آمنوا و آنانرا که دیده اند بخدای وکانوا یتقون و بوده اند که پرهیز کرده اند از فواحش چون یوسف علیه السلام که با احسان که
از قعر چاه ببر تخت و جاه رسید بیت بدینی و عفتی کسی راه یافت :: که او جانب صبر و تقوی شتافت :: القصه یوسف علیه السلام تمامت
ملک از پیش خود گرفته حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال نمود و انبار خانها عالی بنا فرمود هفت سال از هر غله که حاصل میشد بقدر کفاف
چیزی بمردم میداد و باقی را با خوشه مضبوط میساخت تا سالها قحط درآمد و در زمین مصر و شام تنگی عام شد و دهان مصر روی بیوسف
آوردند سال اول بنقدی که داشتند غله بدیشان فروخت سال دوم بحلی و پیرایه و در سیوم بغلام و کنیزک و در چهارم بدواب و مواشی
و در پنجم بضیاع و عقار و در ششم بفرزندان و در هفتم همه خط بندگی باز دادند یوسف علیه السلام صورت حال بر ملک عرض کرد ملک گفت
همه بنده تواند اختیار پیش تست یوسف بحضور ملک همه را آزاد کرد و اموال و اولاد و ضیاع و عقار هر چه از ایشان گرفته بود تمام بدیشان
بازداد و حکمت درین آنست که مصریان یوسف بوقت خرید و فروخت بصورت بندگان دیده بودند قدرت ازلی همه را طوق بندگی
او در گردن نهاد تا کسی را در باره او سخنی بی ادبانه نرسد آورده اند که اثر قحط بکنعان بزمین کنعان رسیده کار بر اولاد یعقوب علیه
السلام تنگ شد گفتند ای پدر در شهر مصر ملکی است که بهمه قحط زدگان را نوازد و کار غربا و ابناء سبیل براوردی سازد نظم
ز احسانش بود هر نامور :: وزو گشته خوشدل غریب و فقیر :: ببخشش ز ابر بهاری فزون :: صفات کمالش ز غایت برون :: اگر

ز ماهی بردم

زما هی بردم و طعامی جهت گرسنگان کنعان بیاریم یعقوب علیه السلام اجازت فرمود و بنیامین را جهت خود باز گرفت و ده فرزند دیگر هر یک را
با یک شتر بضاعتی را که داشتند بروی بار آورده اند و بجهت بنیامین با بضاعتی که داشت همراه بردند وجاء و آمدند اخوة یوسف برادران
یوسف از کنعان بملازمت یوسف علیه السلام فدخلوا علیه پس در آمدند در رسم خدمت بجای آوردند فعرفهم پس بشناخت یوسف
ایشانرا بنظر اول وهم له و ایشان مر او را منکرون ناشناسندگان بودند بجهت طول زمان چه بقول اصح چهل سال بواقعه ایشان گذشته
بود یا آنکه یوسف عدم ایشانرا پرسید که شما چه کسانید که جاسوسانرا میمانید گفتند ای ملک معاذ الله که ما پسران یک پدریم که پدرم
یعقوب صفی است گفت پدر شما چند فرزند دارد گفتند دوازده لیکن یکی را در صحرا گرگ بخورد و یکی را پدر برای خدمت خود
نگاه داشته و ما ده بملازمت آمدیم یوسف علیه السلام گفت اینجا کسی باشد که شما را شناسد گفتند نی مردم مصر ما را نمی شناسند یوسف
گفت یکی از شما اینجا باشد که تا بروند و آن برادر را بیارد تا حال شما بر من تحقیق گردد ایشان قرعه زدند بنام شمعون بر آمد پس وی
را پیش یوسف علیه السلام بفرمود تا بضاعت ایشان باز ستدند و عوض گندم بدیشان دادند ولما جهزهم بجهازهم و آن هنگام که بساخت
کار ایشانرا هر یک را شتر باز داد و گفتند یک شتر بجهت برادر ما که در خدمت پدر است بدهید یوسف علیه السلام گفت من شما را بدهم نه
بنهار ننر ایشان مبالغه نمودند قال گفت یوسف علیه السلام که ائتونی بیارید بمن باخ لکم من ابیکم برادری که شما راست از پدر شما
یعنی علاتی نه اعیانی الا ترون آیا نمی بینید انی اوفی الکیل آنکه من می پیمایم پیمانه و حق کسی باز نمیگیرم وانا خیر المنزلین و من بهتر فرود
آرندگانم یعنی در انزال مهمانان و اکرام و احسان با ایشان دقیقه فرو نمیگذارم فان لم تأتونی به پس اگر نیارید بمن آن برادر فلا کیل
لکم عندی پس نیست شما را کیل نزدیک من یعنی طعام نمیدهم ولا تقربون و نزدیک مشوید در ولایة من نیائید قالوا سنراود عنه اباه
گفتند زود باشد که وی را طلب کنیم از پدر جهد نمائیم در آن وانا لفاعلون و بدرستی که ما کنندگانیم که بگوییم وقال و گفت یوسف علیه السلام
لفتیانه و غلامانرا که کیل غلات تعلق بدیشان داشت اجعلوا بضاعتهم بنهید بضاعتهای ایشانرا که در بارها ایشان و آن ادیمی گفتی چند بود یوسف
علیه السلام نخواست که گندم بها فروشد بدیشان فرمود که بضاعتها ایشان درج کنند فی رحالهم در شتر داد انها ایشان دیگر دانست که دیانت
ایشان اقتضا آن خواهد کرد که بضاعتها چون ثمن گندم بوده باز آرند و ازین جهت لعلهم یعرفونها تا شاید که ایشان بشناسند بضاعتها خود را
اذا انقلبوا چون باز گردند الی اهلهم بسوی کسان خود و بار بگشایند لعلهم یرجعون شاید که باز گردند و برادر را بیارند فلما رجعوا پس چون
آن هنگام که باز گشتند فرزندان یعقوب علیه السلام الی ابیهم بسوی پدر خود قالوا یا ابانا گفتند ای پدر ما منع منا الکیل منع کرده از ما پیمودن
طعام یعنی ملک مصر حکم کرده که بر ما نپیمایند دیگر طعام اگر بنیامین را نبریم فارسل معنا اخانا پس بفرست با ما برادر ما نکتل تا فرا گیریم کیل را
از برای خود و از برای او وانا له و بتحقیق ما او را لحافظون نگاه دارندگانیم از رسیدن مکروهی بدو قال و گفت یعقوب
که ای فرزندان هل آمنکم آیا شما را امین دانم علیه برو الا کما امنتکم مگر همچنانکه امین ساختم شما را علی اخیه بر برادر او من قبل
پیش ازین گفتند وانا له لحافظون من بر محافظت شما اعتبار ندارم فالله خیر حافظا از جهت نگاه داشتن و حفظ حافظ خواند یعنی
اوست بهتر در حالتی که نگاه دارنده است پس توکل بر او میکنم و کار خود را بدو میگذارم وهو و اوست ارحم الراحمین بخشنده

ترین

بخشند کانت شاید که بمحافظت وی بن بخشاید و بمصیبت دو فرزند وا ابتلا نسازد و لما فتحوا و آنهنگام که گشادند متاعهم بارهای خود را
وجدوا بضاعتهم یافتند بضاعت خود را که تسلیم ملک کرده بودند در بارهای خویش و بحکم یوسف ردت الیهم بازگردانیده بودند بوی ایشان قالوا
یا ابانا گفتند ای پدر ما ما نبغی چه چیز میطلبیم از جان در ای این که هذه بضاعتنا اینست بضاعت ما فروختند ردت الینا باز گردانیدند بما
پس با پدرین اکرام رجوع کنیم با ملک و نمیر اهلنا و طعام آریم کسان خود را و نحفظ اخانا و نگاهبانی کنیم برادر خود را در رفتن آمدن و نزداد
زیاده بستانیم کیل بعیر پیمودن شتری یعنی یک شتروار بمصاحبت برادر زیاده برآریم ذلک این یک شتروار کیل یسیر کیلی اندک
و ملک بدان مضایقه نخواهد کرد قال گفت یعقوب علیه السلام لن ارسله معکم نفرستم او را با شما حتی تؤتون تا دهید که بدهید مرا موثقا من الله بنامی
سوگند بذکر خدای در بنیامین فرموده که او را بشما ندهم تا سوگند خورید بحق محمد خاتم النبیین و سید المرسلین لتأتننی به که باز بدهید الا ان
یحاط بکم مگر آنکه گرد شما در آرد رد شود در عذاب و همه هلاک گردید ایشان قبول نموده بمنزلت حضرت پیغامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم سوگند
خوردند که در مهم بنیامین عذر نکنند فلما آتوه پس چون دادند بدران موثقهم پیمان و عهد خود قال الله گفت یعقوب علیه السلام که
خدای علی ما نقول بر آنچه ما میگوییم از عهد و پیمان وکیل و نگاهبان و گواه و مطلع و قال و گفت یعقوب علیه السلام از روی شفقت یا بنی
ای فرزندان من لا تدخلوا در میایید در شهر مصر من باب واحد از یک در یعنی برادران از یک دروازه بشهر و میدنا گاه نشما نرسد چون شما
این حال و هیات و شوکت ببینند وادخلوا و در آیید من ابواب متفرقة از درهای پراکنده و آن شهر را چهار دروازه بود در لطائف
آورده یعقوب علیه السلام در اول پدری پیدا کرده در آخر عجز و بندگی آشکار کرد که گفت و ما اغنی عنکم و من دفع نمیکنم از شما بدین نصیحت
که کردم من الله از قضای خدای من شیء از چیز یا که در دفع قدر نمیکند و فرق تدبیر با الله تقدیر حسن من چه میکنم قضا میگوید
بردن زنگ بانه تو کاری دگر است ان الحکم نیست حکم فرمان الا لله مگر خدای را در هر چه خواهد علیه توکلت بر وی توکل کردم من و علیه
فلیتوکل المتوکلون و بر وی باید که توکل کنند توکل کنندگان نه بر غیر او که کفایت مهم نتیجه توکل است و من یتوکل علی الله فهو حسبه و لما دخلوا و
آنهنگام که در آمدند اولاد یعقوب علیه السلام من حیث امرهم از آنجا که فرموده بود ایشان را ابوهم پدر ایشان یعنی از ابواب متفرقة ما
کان یغنی نبود که دفع کند عنهم از ایشان رای یعقوب علیه السلام من الله از قضای که در باره ایشان واقع شود من شیء چیزی که بالک
تهمت دزدی بنیامین افتاد و برادران اندوهگین شدند و مصیبت یعقوب علیه السلام فایده ندارد الا حاجة مگر آنکه حاجتی بود فی
نفس یعقوب در نفس یعقوب علیه السلام یعنی شفقت اولاد که در آن وقت قضیها ظاهر کرد از او وصیت کرد بان و انه لذو علم و
بدرستیکه یعقوب خداوند دانش بود و مبدا انست لما علمناه بهر خبری که بدو آموخته بودیم بطریق وحی و از آن بود که ما اغنی عنهم
و لکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند سر قدر را جاهلند بانکه تدبیر بر تقدیر غلبه نمیتواند کرد نظم
تدبیر کند بنده و تقدیر چه داند ∴ تقدیر خداوند بتدبیر نماند و لما دخلوا و آن وقت که آمدند اولاد یعقوب علیه السلام علی
یوسف بر یوسف علیه السلام در بارگاه او رسیدند یوسف علیه السلام بر تخت نشسته بود و نقاب فرو گذاشته ترسید که چه کشانند
گفتند کنعانیان که مرا فرموده بودی که برادر خود را بیار بیاوردیم او را از پدر خود در خواستیم گفت بنشینید ایشان در جای خود بنشستند

حکم شد که

حکم شد که خوان آراسته پیش ایشان نهادند یوسف فرمود که هر دو برادر که از یک پدر و مادر بیک خوان طعام خورند هر دو کس بر یک
نشستند و بنیامین تنها مانده بگریه در آمد و میگریست تا بیهوش شد یوسف فرمود تا گلاب بر روی وی زدند و چون بهوش آمد پرسید که
ای جوان کنعانی ترا چه شد که بیهوش شدی گفت ای ملک حکم فرمودید که هر کس با برادر اعیانی خود بر یک خوان نشیند و مرا برادر پدری و مادری
که یوسف نام داشت یاد آمد با خود گفتم که اگر او بودی با من بر سر این خوان نشستی و تنها نماندمی از شوق این حال طاقت نداشتم و سبب
بیهوشی دیگر من اینست یوسف علیه السلام گفت بیا تا من برادر تو باشیم و با تو در یک خوان نشینم پس بفرمود تا خوان دیگر ابرداشتند و
پس برده آوردند و او را بسر طلبید و بدین بهانه آوی الیه جای داد بسوی خود اخاه برادر خود را و یوسف علیه السلام نقاب بسته بود
بطعام خوردن آغاز کرد و چون بنیامین را نظر بر دست یوسف افتاد بگریست یوسف پرسید که باز این گریه چیست و گفت ای ملک چه ماند است این
دست تو دست برادر من یوسف همین که این کلمه شنید طاقتش نماند نقاب از چهره برداشت و بنیامین را قال گفت انی انا اخوک
بدرستیکه منم برادر تو فلا تبتئس اندوهگین مباش بما کانوا یعملون آنچه کردند برادران در حق ما بنیامین چون روی بدید و این سخن شنید
دیگر باره از هوش برفت و باخود آمده دست در گردن یوسف کرد و بزبان حال گفت بیت الخ فی جنیم پدیدار یا رب یا الجواب
خویشتن را در چنین راحت پس چندین عذاب ∴ الکه دست در دامن یوسف علیه السلام زد و گفت دیگر از تو مفارقت نمیکنم یوسف علیه
السلام گفت ای برادر اهتمام پدر در شان تو دانستم اگر ترا بی بهانه باز دارم غم او زیاده شود اگر مصلحت دانی ترا بامری شنیع متهم
دارم تا نزد من بمانی بنیامین گفت از آن باک ندارم پس یوسف گفت نزد برادران رد و این امر مخفی دار و بنیامین از پس برده آمد
و حکم شد که ساز کنعانیان فلما جهزهم بجهازهم پس آنهنگام که کارسازی کرد ایشان را جعل السقایة بنهاد سقایه را و آن مشربه بود از
نقره یا از زر زبرجد مرصع بجواهر که ملک آب از آن خوردی درین وقت بجهت عزت و نفاست طعام از آن پیمانه ساخته بود و یوسف بفرمود
تا محرم آن را تعبیه کرد فی رحل اخیه در بار برادر بارها محکم کردند و ایشان را اجازت رفتن داد چون از شهر بیرون رفتند براه در آمدند
جمعی از ملازمان حضرت یوسف از عقب کاروان رسیدند ثم اذن مؤذن پس ندا کرد موذنی که ایتها العیر ای کاروانیان انکم لسارقون
بدرستیکه شما دزدانید نه آنکه یعنی یوسف را از پدر دزدیدید و گفتند منادی این سخن را بفرمان گفت القصه چون این قصه بسمع فرزندان
یعقوب رسید قالوا گفتند و اقبلوا علیهم و روی آوردند بدان جمع که شما ماذا تفقدون چه چیز گم کرده اید که میجویید قالوا نفقد و گفتند می
جوییم صواع الملک مشربه ملک که پیمانه غله بود و لمن جاء به و برای هر کس که بیارد آن را حمل بعیر شتروار طعام مقرر است و انا به و من
که منادی ام بآن زعیم کفیلم و ضامن قالوا تالله گفتند بخدای لقد علمتم که شما میدانید که ما در دم آنکه بضاعتی که در بارها نهاده بود دیدار
نوبت اول و چون این نوبت بیاوردیم باز آوردیم و می بینید که دهن شتران بسته ایم تا از زرع کسان نخورند ما جئنا نیامدیم ما از
کنعان لنفسد تا تباه کاری کنیم فی الارض در زمین و مال مردم بناحق در تصرف آریم و ما کنا و نبوده ایم و نیستیم ما سارقین
دزدان و دزدی کار ما نیست قالوا فما جزاؤه گفتند ملازمان یوسف که چیست جزاء سرقه سارق ان کنتم کاذبین اگر هستید شما دروغ گویان قالوا
گفتند فرزندان یعقوب جزاؤه جزاء سرقه سارق من وجد فی رحله گرفتن آن کس است که در دیه یافته شود یا در بار او فهو جزاؤه

بس جزاء او یعنی او بنده‌ای باید گرفت در دین پدر ما کذلک هم چنین نجزی الظالمین پاداش میدهیم ستمکاران را یعنی دزدان را بس
ایشان را باز گردانیده بمصر آوردند و بدرگاه باز آوردند فبدأ بس آغاز کرد موذن و گفتند یوسف علیه السلام باوعیتهم پیش از بارهای ایشان
قبل وعاء پیش از بار دان برادر او برای نفی تهمت ثم استخرجها بس بیرون آورد سقایه را من وعاء اخیه از باردان برادر کذلک کدنا لیوسف تعلیم
دادیم یوسف را بالهام برادران یوسف از حیا و شرم سر در پیش انداختند و زبان طعن بر بنیامین گشادند ما کان نبود یوسف یعنی نشایسته
را و را بود از دگر فرا گیرد برادر خود را فی دین الملک در کیش ملک مصر حکم ملک در باب جرم و تغریم بوده نه استرقاق بس نگرفت یوسف برادر خود را
الا ان یشاء الله مگر بخواست خدای و دستوری او نرفع درجات برمیداریم از روی درجها بعلم و حکمت من نشاء هر کرا میخواهیم وفوق کل ذی علم زیر
هر خداوند دانشی علیم داناییست در جه او بلند تر انکه یوسف علیه السلام گفت این چه علم است که از شما صادر شد نمیگفتید که ما پیغمبر زادگانیم
قالوا گفتند اگر دزدی کند پس همین چه عجب فقد سرق پس بدرستی که دزدی کرده است اخ له برادر اعیانی که او را بوده من قبل پیش ازین
یوسف علیه السلام در مدارک در خانه خاله یوسف بود سایلی بدر خانه آمد و هیچ کس حاضر نبود یوسف آن مرغ را بسایل داد برادران
او را بدزدی تهمت کردند و اقوال دیگر نیز هست فاسرها یوسف بس پنهان داشت این مقاله را یوسف فی نفسه در نفس خود و لم یبدها لهم و
ظاهر نکرد انرا و ایشان را قال گفت با خود که انتم شما شر مکانا بدترین از جهت منزلت در دزدی که برادر را از پدر دزدیده جدا کردند والله
اعلم و خدای داناتر است بما تصفون بانچه صفت میکنید شما بس یوسف بنیامین را بکسان خود سپرد و برادران در استخلاص جهد بجا آورده گفتند
بجای نرسید و روبیل را آتش خشم شعله زدن گرفت و موی‌ها سر وتن از جامه بیرون کرد و گفت ای ملک برادر ما را بگذار و گرنه فریادی کنم
هر جا که حامله باشد درین شهر از هول آن بار بنهند یوسف علیه السلام دید که روبیل در غضب است پسر خود را گفت برو دست بر پشت او
نه دار چون دست او بروبیل رسید شعلهٔ غضب وی اطفا یافت روی ببرادران کرد که شما را کسی دید گفتند نی فرمود که بخدای که
درین بلده تخمی از یعقوب هست چه هر گاه که یکی را از ایشان خشم گرفتی چون دیگری از آل یعقوب او را مس کردی تسکین یافتی در معالم
آورده که دیگر باره در غضب شده آهنگ تخت یوسف علیه السلام کرد یوسف از تخت فرود آمد و او را در ربود و بر سر دست آورد و
بازبر زمین نهاد و گفت ای کنعانیان شما بزور خود مغرور و بقوه خود معجب شده‌اید می پندارید که کسی بر شما غلبه نتوان کرد حب
خدای که بالا و پست آفرید شما زبر دست هر زیر دست آفرید ایشان دیدند که هیچ کار از پیش نمیرود از بی زاری در آمدند قالوا گفتند یا ایها
العزیز ای عزیز ان له بدرستی که بنیامین را ابا شیخا کبیرا پدریست پیری بزرگ سال و عظیم قدر بعد از هلاک پسر خود یوسف بدو
الفت دارد فخذ احدنا پس فرا گیر یکی از ما بنده گی مکانه بجای او و او را رها کن انا نریک بدرستی که ما میبینیم ترا من المحسنین
از نیکوکاران بنسبت ما پس احسان خود را باتمام رسان که احسان الا بالاتمام قال معاذ الله گفت یوسف علیه السلام پناه میگیرم بخدای
پناه گرفتنی ان ناخذ انکه بگیریم الا من وجدنا مگر انرا که یافتیم متاعنا عنده متاع خود را نزدیک او و اگر بجای او دیگری را بگیریم انا اذا
باشیم انگاه لظالمون ستمکاران در مذهب شما فلما استیئسوا پس ان وقت که نومید شدند منه از یوسف و دانستند که برادر را
ایشان نمیدهد خلصوا نجیا یکسو شدند و باز گویان با هر گونه تدبیر آغاز کردند قال کبیرهم گفت بزرگ ایشان در سن

یعنی روبیل

یعنی روبیل برادر خود یعنی آیا نمیدانید شما ان اباکم بدرستی که پدر شما قد اخذ علیکم بتحقیق که فرا گرفت برای شما موثقا عهد و پیمانی من
الله از خدای یعنی دستوری در محافظت بنیامین و شما سوگند خورده‌اید بمحمد آخر الزمان صلوات الله وسلامه علیه که شما در شان وی غدر نکنید
از وی اکنون این صورت واقعه شد و من قبل ما فرطتم و پیش ازین تقصیر کردید فی یوسف در شان یوسف علیه السلام فلن ابرح الارض
بس من جدا نشوم از زمین مصر یعنی ازین شهر بیرون نیایم حتی یاذن لی تا وقتی که دستوری دهد مرا بامدن بجانب ابی پدر من او یحکم
الله لی یا خدای حکم کند برای تخلیص برادر و هو خیر الحاکمین و او بهترین حکم کنندگانست چه براستی حکم کند و میل و مداهنه در
حکم او نیست ارجعوا شما باز گردید الی ابیکم بسوی پدر خود فقولوا یا ابانا پس گویید ای پدر ما ان ابنک بدرستی که پسر تو بنیامین سرق
دزدی کرد مشربهٔ ملک را و ما شهدنا و گواهی نمیدهیم الا بما علمنا مگر آنچه میدانیم که صواع ملک از بار بیرون آمد و ما کنا و نبودیم للغیب
بر باطن حال حافظین نگاه دارندگان یعنی بظاهر دزدی او دیدیم اما از نفس الامر خبر نداریم فی الواقع برو تهمت کردند و صاع را در بار
او نهادند یا خود او میدانست او بود و اسال القریة التی و بپرس از اهل آن دهی که کنا فیها بودیم ما در وی یعنی مصر را و اگر کسی بفرست
و از مصریان بپرس و العیر التی و از آن کاروان نیز سوال کن که ما اقبلنا فیها روی نهاده بودیم بکنعان در میان ایشان و آن جمعی
که کنعانیان بودند و از همسایگان یعقوب علیه السلام و انا لصادقون و بدرستی که ما راست گویانیم فرزندان یعقوب علیه السلام
بحکم روبیل یا یهودا روی بکنعان نهادند و بخدمت پدر آمده آنچه برادر گفته بود بموقف عرض رسانیدند قال گفت یعقوب علیه السلام
بل سولت لکم بلکه بیاراسته است برای شما انفسکم امرا نفسهای شما کاری خواسته و ما هم قرار داده و گرنه ملک مصر چه میداند که جزای سارق
چیست فصبر جمیل پس بر منست شکیبایی نیکو عسی الله ان یاتینی شاید که خدای تعالی بیارد بهم جمیعا همه ایشان را بمن یعنی یوسف و
بنیامین و آن برادر دیگر را که در مصر است انه هو العلیم بدرستی که او داناست حال من الحکیم دانا است بکارها در آنچه میکند پس یعقوب از
غایت ملال توجه به بیت فرمود و تولی عنهم و روی بگردانید از فرزندان خود و قال یا اسفی علی یوسف و گفت ای اندوه من بر فراق یوسف صاحب
کشاف آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم از جبریل پرسید که وجد یعقوب و حزن او بچه رتبه بود در مفارقت یوسف جبریل
گفت برابر هفتاد مادر فرزند بچه مرده حضرت فرمود او را چه مقدار فرد دادند گفت فرد صد شهید اری هیچکس در آتش مفارقت برابر
یعقوب علیه السلام نسوخت چهل سال و بقولی هشتاد سال از وقت فراق یوسف تا زمان وصال او چشم یعقوب از گریه خشک نشده از
بار فراق جگر گوشه پشت مبارکش خمیدگی گرفت و ابیضت عیناه و سفید شد هر دو چشم او من الحزن فهو کظیم از اندوه پس او پر بود
از خشم فرزندان یعنی دلش ممتلی بود از غیظ اولاد و ظاهر نمیکرد بیت دردی دارم نهان در سینه گفتن نتوانم ∴ وین طرفه که آن نیز نهفتن
نتوانم ∴ اما چون فرزندان فریاد یا اسفی شنیده اضطراب پدر را مشاهده نمودند قالوا گفتند تالله تفتؤا بخدای که همیشه باشی
بناله و زاری تذکر یوسف یاد کنی یوسف را حتی تکون حرضا تا وقتی که بیمار شوی بر سوت او تکون من الهالکین یا باشی از جمله هلاک شدگان
قال گفت ای فرزندان من انما اشکوا جز این نیست که شکایت کنم من بثی و حزنی غم و اندوه خود را الی الله بخدای نه بشما و نه بغیر شما
زیرا که کسی بیکسان و چاره کن بیچارگان اوست نظم حاجتی را که از تو میخواهم ∴ با کسی با تو میگویم ∴ راز گویم بخلق خوار شوم

با تو کویم بزرکوار شوم ∴ در تفاسیر انیت که جون یعقوب علیه السلام انما اشکو بثی وحزنی الی الله حق سبحانه وحی فرستاد که ای یعقوب بعزة
وجلال من که اکر یوسف وبنیامین مرده بودندی زنده ساخته بتو رسانیدم وازین بود که یعقوب علیه السلام واعلم ومن میدانم من الله آن
وحی خدای ما لا تعلمون آنچه شما نمیدانید از حیات یوسف ورسیدن وی بمن وکویند روزی ملک الموت بزیارت یعقوب آمده بود اورا
سوکند داد که روح یوسف را قبض کرده کفت نی یعقوب بدان امید واری کفت یا بنی اذهبوا ای پسران من بروید فتحسسوا پس تفحص
کنید من یوسف واخیه از حال یوسف وبرادر او ولا تیأسوا وناامید مباشید من روح الله از رحمت وفضل خدای انه لا ییأس بدرستی که ناامید
نشوید من روح الله از رحمت وفرج خدای الا القوم الکافرون مکر ناکرویدکان پس یعقوب علیه السلام نامه نوشت برین وجه که از یعقوب
اسرائیل ست ابن اسحاق ذبیح الله ابن ابراهیم خلیل الله بسوی ملک مصر اما بعد از اهل بیتیم که بلا را موکل ما کردانیده جدم ابراهیم
دست وپای بسته در آتش نمرود افکندند حق سبحانه اورا نجات داد بدرم اسحاق کارد بر حلق نهاده اند خدای برای او فدا فرستاد
ومرا پسری بود دوست ترین همه فرزندان برادران او ویرا بصحرا بردند وپیراهن خون آلوده بمن آورده اند کفتند اورا کرک خورده
من در فراق او چندان کریسته ام که چشم سفید شد واو را برادری بود اعیانی که من بوی تسلی داشتم تو اورا بدزدی کرفته
نکاه داشته وما نده از ان خانه واده که دزدی کنیم یا از ما دزدی براید اکر فرزند انم بمن بفرستی فبها والا بتو دعا کنم اثر بفرزند هفتمین
تو برسد والسلام پس نامه بفرزند داد واندک بضاعتی از پشم وروغن وپنیر وامثال آن ترتیب نموده ایشان را بمصر فرستاده و
ایشان بمصر آمده برادری که آنجا بود ملاقات کردند وباتفاق برادر روی بدرکاه حضرت یوسف بردند پس آنهنکام که در آمدند برادران
یوسف علیه بروی قالوا یا ایها العزیز کفتند ای عزیز مسنا رسیده است ما را واهلنا الضر وکسان ما را سختی وبینوایی وکرسنکی وجئنا
ببضاعة وآورده ایم بضاعتی مزجاة واندک ولی اعتبار فاوف لنا الکیل پس تمام کن وتصدق علینا وتصدق کن بر ما بقبول البضاعت یا برد
ازبها ومتاع ما ان الله بدرستی که خدای یجزی المتصدقین پاداش دهد نیکویی اننده که از وی غلبه کرد وعنان تمالک از دست رفته
قال کفت ای برادران هل علمتم آیا میدانید ما فعلتم آنچه کردید بیوسف واخیه با یوسف واخیه بر سبیل اجمال کفته نه از روی تفصیل
فعل ایشان با یوسف ظاهر است وبا بنیامین آن بود که اورا خوار وبی اعتبار میداشتند تا بمرتبه که هیچکس نکفته الا از روی عجز وبد لب
پس یوسف علیه السلام فرمود که آیا دانسته اید قبح آنرا که با یوسف وبرادر او کرده اید واز آن توبه کرده اید اذ انتم جاهلون اکر چه آن وقت شما
نادانان بودید یعنی بنو رسیده وشوخ وجاهل بودید پیعقوب بدر وقطع رحم وموافقت هوای نفس یوسف علیه السلام این سخن از روی
مناصحه کفته اند از باب معاطبت انک نقاب بر افکنده وتاج از سر بر داشت ایشان را که نظر بران شکل وشمایل افتاد قالوا کفتند ءانک لانت
یوسف استفهام تقریرات یعنی البته تو ای یوسف که این جمال وکمال دیکری را نتوان بود مت که دارد از همه جوانان جبین رخی که تو داری
نیاز که بعد ازین روی نازنین که تو داری قال کفت یوسف علیه السلام انا یوسف وهذا اخی من یوسفم واین برادر من بنیامین ست
قد من الله بدرستی که خدای منت نهاد علینا بر ما بسلامت وکرامت انه من یتق الله بدرستی که هرکه بترسد از خدای تعالی ویصبر و
صبر کند بر طاعت یا بر معصیت فان الله پس بتحقیق خدای لا یضیع ضایع نکند اجر المحسنین مزد نیکوکاران را وضع مظهر در موضع مضمر تنبیه است

براکه

براکه محسن آنست که جمع کند میان تقوی وصبر چون برادران یوسف را علیه السلام بشناختند روی تضرع آورده خواستند که پای یوسف را بوسند
یوسف علیه السلام از تخت فرود آمد وایشان را کنار کرفت قالوا تالله کفتند بخدای که بحسن سیرت وکمال صورت لقد آثرک الله بر کزید
ترا خدای تعالی علینا بر ما وان کنا وبدرستی که هستیم لخاطئین کناهکاران بدانچه با تو کردیم قال کفت یوسف در جواب ایشان لا تثریب
هیچ سرزنش نیست علیکم الیوم بر شما امروز پس دیکر کناه شما مکر بدروی شما نمی آرم یغفر الله لکم بیامرزد خدای مر شما را اعتراف کرده اید بکناه
وهو ارحم الراحمین واو بخشاینده ترین بخشایندکانست نظم ∴ باشکی بشوید در روی سیاه ∴ بر مانده محبت شاهی
بر ماندکان مرحمت خواهی دمید ∴ پس بنوازش بزرکانه دل برادران تازه ساخت وبکار پدر دلکار بر داخت اذهبوا بقمیصی هذا ببرید این
قمیص مرا وان قمیص خلیل بود که جبرئیل در چاه بوی پوشانید ووحی بدو رسیده که آنرا بکنعان فرستد فرمود که ببرید فالقوه پس بیفکنید آنرا
علی وجه ابی بر روی پدر من یأت بصیرا تا باز کردد بینا وچشمش با دل باز آید وأتونی وبیایید بمن شما باهلکم اجمعین بهمه کسان خود
اتباع وخدم آورده اند که یهودا کفت ای یوسف پیراهن خون آلوده پیش پدر من برده ام این پیراهن بمن حواله کن که ببرم که فرح
این قمیص کنم یوسف علیه السلام پیراهن بوی داد واسباب راه بجهت پدر ومتعلقات مهیا ساخته برادران تسلیم کرد یهودا از
مصر بیرون آمده همراه برادران متوجه کنعان کشت ولما فصلت العیر وان وقت که جدا شد یعنی کاروان از عماره مصر بفضا وصحرا رسید
باد صبا از حق سبحانه دستوری خواست وبوی پیراهن یوسف را بمشام یعقوب رسانید قال ابوهم کفت پدر ایشان جمعی را که حاضر
بودند از نبیرکان انی لاجد بدرستی که من می یابم ریح یوسف بوی یوسف لولا ان تفندون اکر شما بنقصان عقل نسبت نکنید
بپرسید وپس فرا فرسید قالوا تالله انک کفتند او را که بخدای که تو هنوز لفی ضلالک القدیم در همان حیرت قدیمی در افراط محبت
یوسف از بسیاری ذکر او وتوقع ملاقات او بعد از چهل یا هشتاد سال فلما جاء البشیر پس آنهنکام آمد فرده دهنده یهودا با برادر
با پیاده وسر وپا برهنه دویدن آغاز کرد تا بکنعان رسیده ونزد پدر آمده القیه بیفکند پیراهن یوسف را علی وجهه بر روی
پدر فارتد بصیرا پس کشت بینا وبا خفا رفود قال الم اقل لکم آیا نمیکفتم شما را انی اعلم ازکه من میدانم من الله از الهام خدای تعالی ما لا
تعلمون آنچه شما نمیدانید وان حیات یوسف وپیوستکی میان من واو پس تهیه راه نمود هر که با ایشان پیوسته بود از ذکور واناث
متوجه مصر شد وبرادران دیکر رسیده در دست وپای پدر افتادند قالوا کفتند یا ابانا ای پدر ما استغفر لنا آمرزش طلب برای ما
از خدای تعالی ذنوبنا کناهان ما را انا کنا بدرستی که هستیم ما خاطئین کناهکاران قال کفت یعقوب سوف استغفر لکم زود باشد
که آمرزش خواهم شما را ربی از پروردکار خود انه هو الغفور بدرستی که او آمرزنده کناهانست بجهت توبه الرحیم مهربانست بر بندکان بکشف
قلوب با خبر کرد شب جمعه که ما بوقت سحر که خطبه اجابت دعوا است یا خواست که بداند یوسف علیه السلام از ایشان عفو کرده یا نی و
اصح آنست که تقصیر کرد تا وقتی که بمصر رسید شب بر خاست بنماز وبعد از تهجد روی بقبله بایستاد ویوسف را بعقاء خود بداشت و
برادران را در عقب او حضرت یعقوب دعا کرد وفرزندان آمین کفتند وحق سبحانه اجابت فرمود القصه چون یعقوب علیه السلام
بنزدیک مصر رسید یوسف علیه السلام با ملک وعامه مصریان وبالشکری آراسته باستقبال پدر بیرون آمده یعقوب با فرزندان

بر بالای تلی برآمده و تفرج آن کوکب وار آهستگی میکردند و تعجب مینمودند جبرئیل علیه السلام فرود آمد و یعقوب را گفت ازین لشکر و
تجمل عجب میداری بالا نگر که جن و ملک از زمین تا آسمان بتفرج آمده بشادی آمدند و منبهج و مسرور شدند چنانچه درین مدت اندوه تو
محزون و رنجور بودند پس یوسف پدر را دید از مرکب فرود آمده خواست که سلام کند جبرئیل علیه السلام آمد گفت بگذار تا پدر تو سلام
کند و حرمت که یعقوب پیر پیاده شد چون سنافاد گفت السلام علیک یا مذهب الاحزان و هر دو دست بگردن یکدیگر درآورده از
شادی میگریستند نظم چه خوش حالیست روی دوست دیدن ∴ پس از عمری بیکدیگر رسیدن ∴ شراب خوشدلی را نوش کردن ∴ بشادی دست
ز عاشق دفتر غم باز کردن ∴ ز دل بر حال عجز آغاز کردن ∴ بهم گفتن سخن و زهم شنیدن ∴ بکام دل زمانی آرمیدن ∴ در آغوش کردن
پس نزدیک مصر موضعی بود از آن یوسف و قصری رفیع در آنجا ساخته بودند یوسف در آنجا نزول فرمود فلما دخلوا پس آنگاه درآمدند علی
یوسف بر یوسف در آن منزل اوی الیه جای داد بسوی خود ابویه پدر و خاله خود را که بجای مادرش بود دیگر باره پدر را کنار گرفت
و خاله را نوازش فرمود و برادران را نوازش و قال ادخلوا مصر و گفت در آیید بمصر ان شاء الله آمنین اگر خواهد خدای تعالی در حالتی
که امان باشید از قحط و غارت و مشقت و بلا استثنا داخلست در امن نه در دخول و چون بمصر درآمدند ایشان را در منزل خود فرود آورد و
رفع ابویه علی العرش و بر آورد پدر و خاله را یعنی بالا برد بر تخت خود و خروا و بروی درآمدند پدر و خاله و برادران له واو را سجدا
در حالتی که سجده کنندگان بودند و تحیت و تعظیم ایشان در آن زمان بسجده بوده یوسف که آن حال مشاهده نمود و اظهار بهجت و مسرت نمود
وقال و گفت یا ابت ای پدر من هذا این سجده کردن شما را تاویل رویای تعبیر خوابیست که دیدم من قبل پیش ازین در ایام صبی قد جعلها
ربی حقا بدرستی که گردانید آنرا پروردگار من حقا راست وقد احسن بی بدرستی که نیکویی کرده است پس آفریدگار من اذ اخرجنی چون بیرون
کشید مرا من السجن از زندان ذکر چاه نکرد تا برادران منفعل نشوند وجاء بکم و آورد شما را من البدو از بادیه و آن موضعی بود از
فلسطین در ولایت شام که یعقوب علیه السلام آنجا نشستی و آن نزدیک کنعان بود یوسف جهت شکر نعمت فرمود که حق سبحانه و از
زندان بتخت رسانید و شما را از بادیه نزدیک من آورد تا با یکدیگر نشستیم من بعد از پس آنکه ان نزغ الشیطان فساد کرد شیطان و
مخالفت افکند بینی میان من و بین اخوتی و میان برادران من ان ربی بدرستی که آفریدگار من لطیف رساننده نیکی است لما یشاء
و هر که را خواهد انه هو العلیم بدرستی که اوست دانا بوجود تدبیرات الحکیم محکم کار در تعیین مواقع تدبیرات در لطایف آورده که
چون بیست و چهار سال ازین واقعه گذشت یعقوب را علیه السلام رسید و بعد از بیست و سه سال دیگر یوسف علیه السلام پدر را در واقعه
دید که میگوید ای یوسف مشتاق بغایت لقاء توام بشتاب تا سه روز دیگر پیش من ای یوسف از خواب برآمد و برادران را طلبیده
وصیتها کرد و ولی عهد ساخته فرزندان را بدو سپرد بطریق مناجات گفت رب قد آتیتنی بدرستی که دادی وا من الملک از پادشاهی و ملکی وعلمتنی
و بیاموختی وا من تاویل الاحادیث از تعبیر خوابها فاطر السموات والارض ای پدید آرنده و آفریننده آسمانها و زمینها انت ولیی تو یاری
من متولی کار منی فی الدنیا در این سرای و در آن سرای توفنی بمیران و امسلما در حالتی که گردن نهاده باشم و تابع یعنی بر مسلمانی بمیران
والحقنی و در رسان مرا بالصالحین بپدران شایسته من آورده اند که بعد از سه روز از واقعه که دیده بود بروضه وصال رحلت

فرمود حضرت حقایق پناهی در قصه یوسف و زلیخا که لباس نظم دلپذیر پوشانیده تحریر بعضی ابیات آن درین اوراق افتاده وفات یوسف
علیه السلام بدین نمط ذکر میفرماید نظم بکف جبرئیل حاضر داشت سیبی ∴ که باغ خلد از آن داشت زیبی ∴ چو یوسف را بدست آن سیب بنهاد
روان آن سیب را بویید و جان داد ∴ بلی زان نکهت بوی بقا یافت ∴ از آن نکهت بسوی باغ بشتافت ∴ ذلک یاد کرده شد از قصه
یوسف من انباء الغیب از خبرهایی که بجهت ظهور دلایل اعجاز نوحیه الیک وحی میکنیم آنرا بتو وما کنت لدیهم و نبودی تو نزدیک برادران یوسف
اذ اجمعوا آنهنگام که جمع کردند امرهم رایها خود را بر افکندن یوسف بچاه وهم یمکرون و ایشان مکر میکردند بیعقوب و
یوسف علیهما السلام و چون تو آنجا نبوده مکذبان تو میدانند که از کسی نشنیده و خبر میدهی چنانچه بوده پس دلیلی روشن است بر آنک
بوحی الهی دانسته وما اکثر الناس و نیستند بیشتر مردمان ولو حرصت و اگر چه حرص میورزی بر ایمان ایشان بمؤمنین گرویدگان بجهت
تصمیم ایشان در کفر و فساد وما تسئلهم و نمیخواهی از ایشان علیه بر تبلیغ وادای احکام یا بر خواندن قصص قرآنی من اجر مزدی
چنانچه قصه گویان میخواهند ان هو نیست قرآن الا ذکر مگر پندی از خدای للعالمین و عالمیان را نه تنها مشرکان مکه از معجزه تو روی
میگردانند وکاین من آیة و بسا نشانها قدرت و دلایل دال است بر وجود صانع و حکمت او بیست فی السموات والارض در آسمانها و زمینها
که آن معاندان یمرون علیها میگذرند بر آن وهم عنها و ایشان از آن آیتها معرضون روی گرداننده بیهده آن فکر کنند و نه از آن عبرت گیرند
وما یؤمن اکثرهم و نگروند بیشتر ایشان بالله بخدای الا وهم مشرکون مگر ایشان شرک آرندگان باشند گویند و اداین گروه کفار مکه اند
که گفتند ربنا الله وا در آورده که الملائکة بنات الله یا یهود که ایمان آورده اند بخدای و گفته اند عزیر ابن الله یا نصاری که بخدای گرویده اند
و گفته اند المسیح ابن الله افامنوا آیا ایمن شدند مشرکان ان تاتیهم از آنکه بیاید بدیشان غاشیة عقوبتی پوشیده یعنی فرو گیرنده
من عذاب الله از عذاب خدای او تاتیهم الساعة تا بیاید بدیشان قیامت بغتة ناگهان وهم لا یشعرون و ایشان ندانند آمدن آنرا و کار
سازی نکرده باشند قل بگو ای محمد هذه این دعوت بتوحید سبیلی راه منست و بدین راه آیتم ادعوا میخوانم خلق را الی الله بسوی
خدای تعالی علی بصیرة بر بینایی هویدا و حجتی روشن انا ضمیر تاکید مستتر در ادعوا و من اتبعنی و میخوانند بخدای هر که پیروی کرده مرا و
سبحان الله و پاکست خدای تعالی از شرکتی که شما او را بدان وصف کنید وما انا ونیستم من من المشرکین از شرک آرندگان
امام زاهد آورده که کافران گفتند که خدا را فرشتگان هستند چرا آدمی برسالت فرستاد اگر خواستی ملایکه فرستادی حق سبحانه
فرمود که وما ارسلنا و نفرستادیم من قبلک پیش از تو برسالت الا رجالا مگر مردانی که نوحی الیهم سوحی فرستاده شده بدیشان
حفص نوحی میخواند یعنی ما وحی فرستادیم بسوی ایشان من اهل القری از اهل شهر و دیها و در وسیط از امام حسن بصری رحمه الله نقل
میکند که حق سبحانه هرگز پیغامبر بخلق نفرستاد از اهل بادیه نه از جن و نه از زنان و در باب سجاح کاهنه که دعوت میکرد گفته اند
شعر اصبحت نبیا انثی یطوف بها ∴ ولم یزل انبیاء الله ذکرانا افلم یسیروا آیا سیر نمیکنند کافران فی الارض در زمین شام و یمن و
نزد مار و عاد ثمود نمیکنند باید که بکدرند فینظروا به بینند بنظر عبرت کیف کان که چگونه بود عاقبة الذین آخر کار آنانکه بودند از منکران
و مکذبان من قبلهم پیش از ایشان پس پند بر داشته از تکذیب با پیغامبر و قرآن حذر کنند ولدار الآخرة و هر آینه سرای آخرت

یعنی بهشت و نعمت خیر بهتراست از لذات فانیه دنیا للذین اتقوا وانانرا که بر هیزبردند از ترک دنیا فرمانی افلا تعقلون تعقل نمیکنید
بها می اندیشید کران بهتراست بیت چه بست جاهلی سفلی بر هنگان روحانی :. چه ماند کلخن تیره بکلشنهای روحانی :. پس بایکه
معاندان زمان تو بمهای امام حیوة دردولت خود مغرور نشوند که امم ماضیه را مهلت داده ایم حتی اذا استیاس الرسل تا انکاه
نومید شدند فرستادکان از ایمان ایشان وظنوا وکمان بردند رسولان انهم بانک ایشان قد کذبوا بدرستی که ما مکذب به شده
یعنی کفار بوعده ایمان با ایشان دروغ کفتند ما کافران کمان بردند که رسل با ایشان دروغ میکویند در وعده و وعید جاءهم نصرنا امد بیشانرا
یاری کردن ما یعنی عذاب بران قوم فرود آمد فنجی پس نجات یافتند من نشاء انکه ما خواهیم ولا یرد و باز کردانیده نمیشود باسنا عذاب ما عن القوم المجرمین از کروه کافران وقتی که فرود آمد بدیشان لقد
کان بدرستی که هست فی قصصهم در قصه انبیا و امم ایشان یا در قصه یوسف و برادران او عبرة اعتباری و پندی لاولی الالباب
خداوندان عقول ما ضیه را سلمی رحمه الله از امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل میکند که مراد از لباب اسرار است پس اعتبار ازین قصها
ارباب اسرار باشند و حقایق کلام در اینه دل انکس روی نماید که دلی باید با سرار نهانی :. که روشن شد بنور جاودانی
ما کان نیست قران حدیث یفتری سخنی که بر بافته باشند ولکن ولیکن هست تصدیق الذی بین یدیه باور دارنده انچه پیش ازوست از کتب و تفصیل کل شیء بیان همه چیزها که محتاج الیه باشند در دین
و دنیا وهدی و راه نماینده است و سالکان را ورحمة و بخششی است لقوم یومنون کروهی را که بکروند بتوحید خدا و بنوت مصطفی
صلی الله علیه واله وسلم سورة الرعد مکیه است و اربعون ایه بسم الله الرحمن الرحیم المر حروف مقطعه از مختصر اتند از کلمات که
دلالت بر صفات الهی کنند چنانچه المر الف الاء اوست و لام لطف منتهای او و میم ملک بی زوال او و را رافت بر کمال و قولی انست که بعضی
ازان دلالت بر اسما الهی دارد و برخی بر افعال او چنانچه المر یعنی انا الله اعلم و ارای تلک ایات الکتاب ایات قران والذی انزل و انچه
فرو فرستاده شده الیک بسوی تو من ربک از پروردگار تو الحق درستست و راست جنگ در ان زن بدان عمل کن ولکن اکثر الناس
ولیکن بیشتر مردمان از اهل مکه لا یومنون نمیکروند بدان جهت عدم تفکر در معانی ان الله خدای رفع السموات الکسی که برداشت
آسمانها یعنی بیافرید برداشته بغیر عمد بی ستون که بران قایم باشند ترونها می بینید شما انها آسمان مرفوع بی ستون و کفته اند برداشته
برداشته است آسمانها بی ستون که شما می بینید پس لازم اید که ستون هست و لیکن مرئی نیست و ان قدرتست که آسمان بدان مرفوع است
در فواید الغلوب آورده که باری تعالی سقوف عالیه و سطوح مرتفعه سموات را بی قایمه که ادراک توانید نمود برافراشته و بی ستون
که نادیده توانید نمود فرمود بلند برداشته یعنی ستون اما مخفی است و قایمه موجود است و لیکن غیر عمد نیست و ان عدالت بود که
بالعدل قامت السموات بیت آسمان و زمین بعدل بپاست :. حق زنشانهای علی بغیر مخواست :. کر نباشد ستون خیمه بجای :.
کی بود خیمه بی ستون بر پای ثم استوی پس قصد کرد علی العرش بر آفریدن عرش یا ستولی شدید و یا فتند از نفاذ حکم
با عرش ملک با شند ان قصد فرمود بان بحفظ و تدبیر وسخر الشمس والقمر و رام کرد افتاب و ماهتاب را بجهت مصالح عباد با نچه خواست
از حرکات ایشان صدی معین کل هر یک از ایشان یجری میرود و حرکت میکند لاجل مسمی وقتی که نام برده شود یعنی مدتی
معین کرده خود با تمام رساند با دوران دارد ارانی که سیر او منقطع کردد یا قیام ساعت یدبر الامر تدبیر میکند خدای کار ملکوت

خود از ایجاد

١٨٨

خود از ایجاد و اعدام و ازلال و اعزاز و احیا و امانت یفصل الایات بیان میکند ایتها قران یعنی مفصل میسازد یا روشنی یا احداث دلایل
قدرت میکند یعنی بعد از دیگری لعلکم شاید که شما بلقاء ربکم بدیدار پروردگار خود یعنی بدیدن جواب که خواهید داد در قیامت توقنون
بیگمان کردید و دانید که قادر است بعد افریدن ایشان قدرت دارد بر اعاده و احیا وهو الذی مد الارض داوست انکه بکسترد زمین را بر
روی اب یعنی بسیط کرد بطول و عرض یا منقلب حیوان باشد وجعل فیها و بیافرید دران رواسی کوههای محکم پای برجای که منبع بر زمین
بوده انهارا و بیدا کرد در زمین جویهای آب روان ومن کل الثمرات و از همه میوها وجعل فیها بیافرید در زمین زوجین اثنین دو صنف
مثلا سیاه و سپید و خورد و بزرگ و ترش و شیرین و حار و بارد و بری و بوستانی و امثال این اثنین تاکید زوجین است
کما هو داب العرب فی کلامهم یغشی اللیل النهار میپوشاند و در میکشد شب را بروز یا هوا بعد از انکه روشن بود تاریک میشود
و از اینجا در میتوان کرد تغشیه روز شب یا هوا بعد از تیرکی روشن کردد از وست ان فی ذلک بدرستی که درین اثار قدرت که مذکور شد
لایات هر اینه نشانها روشن است لقوم یتفکرون کروهی را که تفکر کنند دران و دانند که تکون این اشیا و تخصیص این هر یک
بحری دلیل است بر وجود صانع حکیم وفی الارض و در زمین قطع متجاورات پارهاست پیوسته بیکدیگر این هر یک از دلایل قدرت
که قطعها زمین بیکدیگر پیوسته بعضی شایسته زراعت و برخی شوره زار و قدری ریک اینر و قطعه سنکستان وجنات و دیگر
زمین بوستانهاست من اعناب از انکور بسیار وزرع وکشتها ونخیل و خرمایان صنوان چند شاخ از یک اصل جسته وغیر صنوان
و نه چنان بلکه متفرق الاصول یعنی هر یک شاخ از یک بیخ رسته یسقی بماء واحد آب داده می شوند این اشجار و زرع بیک آب و
نفضل بعضها و تفضیل میدهیم بعضی را ازان علی بعض بر بعضی دیگر فی الاکل در میوه بحسب شکل و لون و رایحه و طعم
ان فی ذلک بدرستی که ذکر کرده در اینجا لایات هر اینه دلالتها واضح است لقوم یعقلون کروهی تعقل کنند و تامل نمایند که اصناف
میوها بر اشجار با انکه از یک اب پرورش می یابند نمیتواند بود الا بارادت قادر مختار در تبیان اورده که این مثل بنی ادم است در
اختلاف الوان و اشکال و هیات و اصوات و اخلاق با وجود انکه بد همه یکی است و در مدارک کفته اختلاف قلوبست و اثار
انوار و اسرار هر دلی را صفتی هر صفت را نتیجه دلی باشند با کار و استکبار که قلوبهم منکرة وهم مستکبرون و با دلی بود آرمیده
بذکر پروردگار که تطمئن قلوبهم بذکر الله وان تعجب و اگر عجب میداری ای محمد از انکار دیدکان کافران بدلایل و حدت فعجب قولهم
پس شکفتست قول ایشان که میکویند اذا کنا ایا ان وقت که می باشیم ترابا خاک یعنی بعد از مرک که خاک شوم ائنا ایا ما لفی
خلق جدید باشیم در افرینش نو یعنی باز ما را زنده کردانند و محل تعجب انست که ایشان خدا را خالق آسمان و زمین میدانستند و
هیچ ذکر نمیکردند و هر که بر ابتدا قادر باشد بر اعادت نیز قادر تواند بود بیت انکه پیدا ساختن کارش بود :. زندگی دادن چه دشوار
بود اولئک الذین کفروا بربهم انکروه انانند که ایشان کفروا بربهم نکرویدند بپروردگار خود بجهت انکار دیدن انها بقدرت او بر حشر و نشر واولئک الاغلال
وانکروهند که غلها فی اعناقهم در کردنهای ایشانست معتقد اند بر اغلال و ضلال و ایشان را امید خلاصی نیست یا در روز قیامت غل
آتشین بر کردن ایشان نهند و علامت کفار در دوزخ این باشد واولئک و ان کروه اصحاب النار ملازمان اتش دوزخ اند

هم فيها ایشان در آتش خالدون جاویدانند در خبرات که نوزبن حارث و اشباه او استعجال عذاب میکردند بر سبیل استهزا حق سبحانه میفرماید
که ويستعجلونك و طلب تعجیل میکنند از تو بالسيئة بعقوبتی که خدای ایشانرا مقرر کرده قبل الحسنة پیش از عافیت حق سبحانه عذاب استیصال ازین
امه مرفوع کرده تعذیب مکذبان آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم تاخیر فرموده تا قیامت انکه ازان تاخیر چنین است و استیصال سید و کافران
استعجال عذاب استیصال میکردند قبل از احسان آلهی بر ایشان بتاخیر ایشان و عجبست از ایشان که عذاب مطلبند وقد خلت و بتحقیق
که گذشته است من قبلهم پیش از ایشان المثلات و ان ربك و بدرستی که پروردگار تو لذو مغفرة هر آینه خداوند آمرزش است للناس برای
مردمان یعنی کافران که اگر ایمان ارند و تصدیق کنند خدای پاورزد ایشانرا على ظلمهم با وجود ظلمی که داشته اند یعنی کفر چه ایمان ما زم جرم
زبان کفرانست و ان ربك و بدرستی که آفریدگار تو لشديد العقاب سخت عقوبتست بر کافران اگر مصر باشند بر کفر و تکذیب و گفته اند و مغفرتست
بر مومن بتوبه و استغفار و سخت عقوبتست بر کافران با نکار و استکبار محققان برانند که مفید قواعد خوف و رجا درین آیت میفرماید که
اگر نه است تا از رحمت او نا امید نشوند و عقوبت کننده است تا از هیبت او ایمن نشوند و در حدیث آمده که اگر عقوبت خدای نبودی حب
زحق و ترس تا غافل نگردی ... مشو نا امید تا بد دل نگردی ويقول الذين كفروا و میگویند آنانکه کافر شدند لو لا انزل چرا فرو فرستاده
نمی شود علیه بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم آية من ربه نشانه از پروردگار او یعنی معجزه که میطلبیم چون عصا موسی و احیا عیسی علیهما السلام
انما انت منذر جز این نیست که بیم کننده یعنی فرستاده شده برای بیم کردن بر تو همین بلاغ است و بس نه اظهار معجزات چه احتیاط و لكل
قوم و گروهی را هاد راه نماینده است یعنی پیغامبری مخصوص باشد بمعجزی در صورتی که غالب بر قوم او چون سحر در زمان موسی و طب در
وقت عیسی پس موسی و عیسی علیهما السلام که شما میطلبید اختصاص بزمان ایشان داشته و چون فصاحت بر شما غالبست قوی ترین
معجزه من قرآنست فاتوا بسورة ایشان داشته من مثله الله يعلم خدای میداند ما تحمل آنچه بر میدارد كل انثى هر زنی را از فرزندان
نر و ماده و سیاه و سفید و خوب و زشت دراز و کوتاه و جوان وما تغيض الارحام و داند آنچه بکاهد رحمها یعنی حق سبحانه بکاهاند در رحم از کودک
تمام خلقت بیرون نیاید و ما تزداد و آنچه زیاده می سازد یعنی خدای تعالی افزون کرداند در جثه ولد از اعضا زاید و گفته اند و ازدیاد
و کم عدد ولداست چه رحم مشتمل می باشد بر یک فرزند یا چهار و بهانه اولاد در رحم چهار است نزد امام اعظم و در انوار از امام شافعی نقل میکند
که درین زنی پنج بطن بزاد در هر بطنی فرزند و الله قادر على ما يشاء یا و ادمدت حمل است و اقل آن باتفاق شش ماه است و اکثران نزد امام دو
سال و نزد امام شافعی رحمه الله چهار سال و بنس امام مالک رحمه الله پنج سال و كل شيء و هر همه چیز عنده نزدیک او بمقدار باندازه ایست که
از آن کم و زیاده نشود عالم الغيب داننده پوشیده ها از حس والشهادة و آشکارا یعنی حاضر بر حواس الكبير المتعال بزرگ و برتر از همه
سواء منكم یکسانست از شما پیش علم او من اسر القول هر که بپوشد سخنی را در نفس خود و من جهر به و آنکه آشکارا کند آنرا با دیگری
ومن هو مستخف و هر که طلب خفا میکند و میپوشد عمل خود را بالليل بشب و سارب و هر که ظاهر است و آشکارا میکند بالنهار
بروز یعنی مطلقا هیچ چیز از قول و فعل ما علانیه و پوشیده بر او له و خدایراست معقبات ملائکه در پی یکدیگر که میآیند
انهم را میکنند قول و فعل خود فرشتگان نویسند اقوال و افعال را روز و شب من بين يديه از پیش دست او ومن خلفه و از پس او يحفظونه

نگاه میدارند

نگاه میدارند او را من امر الله از فرمان خدای و آنچه از و صادر می شود مینویسند و ایشانرا برده و کرام الکاتبین گویند در تبیان آورده که ایشان
دو ملک اند بروز و دو بشب واضح و اشهر آنست که دو ملک اند بروز و شب و گفته اند حق سبحانه و تعالی فرشتگان آفریده تا بندگان او را نگاه
میدارند و از مضار و مکاره در زاد از کعب الاحبار نقل میکنند که اگر خدای تعالی ملائکه را موکل آدمیان نکردی هر آینه جنیان ایشان را
بربودندی از روی زمین و گفته اند ضمیر يحفظونه عاید است بحضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم یعنی و خدایرا فرشتگان اند
که می دولت آنحضرت میکنند از ضرر اعادی چنانچه از شر عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه او را داشت و هم عن قریب قصه ایشان
رقم ذکر خواهد یافت ان الله بدرستی که خدای لا يغير تغیر نکند ما بقوم آنچه بگروهی باشد از عافیت و نعمت حتى يغيروا تا وقتی که آن گروه
تغییر دهند ما بانفسهم زبان آنچه در نفسهاء ایشانست یعنی بدل کنند احوال جمیله را باخلاق ردیه مسلمان گویند که تغییر دهند از ذکر او
تغییر دهند دلها را بر خود و مادام که دلها او را است دارند و غفلت نورزند انوار فیض بر ایشان متصل بود حب گرت هواست که دلدار
نگسلد پیمان ... نگاه دار سر رشته تا نگه دارد و اذا اراد الله و چون خواهد خدای تعالی بقوم سوء بگروهی عذاب و عقوبت
چهلاک فلا مرد له پس رد کرده نشود مر او را و ما لهم و نیست ایشانرا ... هو الذي اوست آنکه يريكم البرق بنماید برق و ان
ابه سریع الزوال که از سحاب ظاهر گردد و آن نشانه باران باشد پس خدای تعالی برق را بنماید خوفا از برای ترس مسافر که کسی که
باران او را ضرر کند و طمعا و برای طمع مقیم و جمعی که بباران محتاج باشند و ينشئ و بر دارد در هوا السحاب الثقال ابرهای با
گران بارند و يسبح الرعد و تسبیح گوید رعد بحمده ملتبس بحمد او یعنی تسبیح را با تحمید مقترن میسازد و رعد ملکی است که سحاب را میراند
و برق را تازیانه اوست در حقایق سلمی از ابن رحانی نقل میکند که رعد صعقه صاعقه فرشتگانست و برق آه سوز و باران گریه فرشتگان
والملائكة و تسبیح میکنند مجموع فرشتگان با نهاد او از رعد من خيفته از ترس خدای ويرسل الصواعق و فرو فرستد صاعقه ها عقابا
از ابر فيصيب بها پس میرساند آنرا من يشاء هر کرا میخواهد که بدان هلاک سازد و چون اربد بن ربیعه آورده اند که در سال نهم از
هجرت عامر بن طفیل با زید بن ربیعه یا زید بن قیس گفت که بدین محمد صلی الله علیه و آله و سلم میروم و چون او را بسخن مشغول
گردانم تو از عقب وی در آی و شمشیر بقفا زن چون بمجلس در آمدند عامر آنحضرت را بسخن مشغول گردانید بعد از ملاقات
بسیار گفت ای محمد بروم و لشکر بسیار جرار از سوار و پیاده بر سر تو آدم این بگفت و با اربد بیرون آمد و حضرت فرمود
که اللهم اکفنیهما بما شئت پس عامر با اربد گفت که وصیت کجا شد اربد گفت هر گاه اراده تیغ زدن کردم ترا می دیدم در میان من و میان
او حایل شد القصه چون از مدینه بدر آمدند سابقه بیامد و اربد را بسوخت و عامر نیز در راه ببدترین صورتی بمرد و گویند یهودی
بجناب نبوت آمده گفت یا ابا القاسم خبر ده مرا که خدای تو از چه چیز است از در وارید یا یاقوت یا زر سرخ فی الحال از سحاب
الهی صاعقه آمد و او را بسوخت و حق سبحانه این آیه فرستاد که صاعقه هر که خواهد فرستد از کافران وهم يجادلون و ایشان
جدال میکنند في الله در حق خدای که او از چه چیز است یا جدال ایشان جدال تکذیب پیغامبرانست در آنچه خدایرا بدان وصف
کنند از کمال علم و قدرت و تفرد در الوهیت وهو شديد المحال و سخت عقوبتست بر مجادلان له و خدایراست دعوة الحق خواندن بحق که

من ده دمی دال

كلہ لا اله الا الله است باو او راست سزاوار انکه بعبادة او را دعوت کند یعنی بخوانند تش اجابت کند والذين يدعون و انانرا که میخوانند
لا يستجيبون لهم اجابت نمیکنند مر ایشانرا بشيء بچیزی از مرادات الا كباسط کفیه مگر هم چون اجابت کسی که بگسترد کفی خود را الی الماء بسوی
آب یعنی تشنه که سر جایی رسد و باو دلو و رسنی نبود و هر دو دست خود را بسوی چاه بگشاید و بفریاد و زاری در طلب آب میطلبد ليبلغ
فاه تا برسد بدهن او وما هو ونیست آب ببالغه رسنده بدهن او زیرا که آب جماد است دانا نیست بخواننده و قدرت ندارد بر
اجابت او بخلاف طبع نمیتواند که بمحیط حرکت و اصنام نیز بنسبت داعیان خود همین حال دارند وما دعاء الكافرين و نیست خواندن کافران
و بتانرا الا في ضلال مگر در گمراهی و بطلان و نا امید و ضایع بودن ولله يسجد و مر خدایرا سجده کنند من في السموات هر که در آسمانهاست
والارض و هر که در زمین است طوعا از روی فرمان برداری و او مومنانند که در آسانی و دشواری فرمان و سجده کنند وكرها
و از روی کراهت و ناخواندگی و او کافرانند که در وقت شدت و محنت بضرورت سجده میکنند وظلالهم و سایهای اهل آسمان و زمین
و خدایرا بسجده انخفاض بالغدو بامداد بسوی مغرب والاصال و شبانگاه بسوی مغرب و مشرق و اد دوام است و تخصیص وقتین
بجهت انکه امتداد ظل بر ایشان اظهر باشد این سجده دوم است از سجدات قرآنی حضرت شیخ قدس سره در سفر سابع از فتوحات که
ذکر سجود قرآنی میکند این را سجود الضلال و سجود العالم گفته و فرمود که لازم است که بنده تصدیق کند خدایرا درین خبر و سجده کند
در باب دهم از سفر ثانی آورده است که آثار این عالم یکی آنست که هیچ جادی نیست الا آنکه او را سایه ایست و آن سایه ساجد است
در حق را و قایم است بعبادت او بر حال خواه از حادث مطیع باشد و خواهی عاصی اگر از اهل موافقت است او با ظل خود در آن
سجده یکی است اگر مخالفت ظل او در انطاعت تابع مثابعت و حقیقت آنست که طوع و رغبت صفت انسانست که لطف ازل تخم
ایمان در زمین دل او نشانده و نفرت و کراهت خاصیت آنکه قهر لم یزل تخم خذلان در مزرعه نفس او فرمان ایشان کاشته ست
تراز خمی زندگینی بی نیازان ۞ برینی و هم زندگینی دلنوازان قل بگوای محمد من رب السموات والارض کیست آفریدگار آسمانها
و زمین یعنی از کافران بپرس که خالق آسمان و زمین کیست پس جواب ده از قبل ایشان قل الله بگو خداست چه ایشانرا جز این
جوابی نیست و جواب ایشان این خواهد الزام کن ایشانرا افاتخذتم بگو آیا فرا میگیرید من دونه اولياء بجز از وی معبود آنکه ایشانرا
دوست دارید یعنی چون میدانید که آفریننده آسمان و زمین است چرا غیر او را میپرستید و میگردید دوستان که ایشان لا يملكون
نمیتوانند و مالک نیستند لانفسهم برای نفسهای خود نفعا سودی ولا ضرا و نه زیانی یعنی برای خود نفعی نمیتوانند و بر دفع
ضرری از خود قادر نیستند پس بدیگری چگونه سود توانند رسانید و بچه انواع از ضرر باز توانند داشت قل هل يستوي الاعمى
والبصير بگو آیا برابر باشند بینا که عابد صنم است و بینا که پرستنده خدایست ام هل تستوي الظلمات والنور آیا برابر گشتند تاریکیها
شرک و انکار و روشنی توحید و معرفت ام جعلوا آیا کافران ساخته اند لله برای خدای شركاء خلقوا انبازان که بیافریدند كخلقه
مانند آفرینش خدای تعالی فتشابه الخلق پس مشتبه شد آفرینش عليهم بر ایشان یعنی ندانستند که آفریده خدای کدام است و آفریده
شرکا کدام حاصل آنکه ایشان شریکانی بگرفتند برای خدای که مثل او آفریننده باشند و کار بر ایشان مشتبه شود و گویند ایشان

نیز می افرید

جنانکه خدای افرید پس مستحق عبادت باشند جنانکه او هست قل الله بگو خدای خالق كل شيء آفریننده همه چیزهاست و شریکی ندارد در آفریدن تا
شریک او باشند در پرستیدن وهو الواحد و اوست یگانه در الوهیت القهار غالب بر همه چیزها انزل فرو فرستاد من السماء از جانب باران از
جانب آسمان ماء آبی فسالت اودية پس برفت رودخانها از آن آب بقدرها باندازه خود که خدای مقرر کرده که آن سود رساند و زیان نکند
فاحتمل السيل پس برداشت این آب روان زبدا رابيا کف بلند را یعنی بر آورد و مما توقدون عليه و بعضی از آنچه در کورها نهاده می افروزند
وحصص بغیبت میخواهند یعنی و ز دمان می افزوذند بر وی في النار در آتش یعنی میگدازید از فلزات چون زر و نقره و مس و آهن و غیر آن
ابتغاء حلية از برای طلب پیرایه کردن او متاع یا برای اوانی و الات محاریب و ادوات محاریث زبد کفی است مثله مثل آن کف که بر روی آبست
كذلك هم چنین که ذکر کرده شد يضرب الله مثل میزند خدای تعالی الحق والباطل حق را و باطل تشبیه میکند نخستین حق را در افادت
کرچه منافع خلق در آسمان فرود آید و تفکری برای پیرایه و استعداد مختلف محتاج الیه باشد و قول باطل را در قلت نفع و سرعت زوال بکفی که
بر روی آب و بر قلزم باشد فاما الزبد فاما کف روی آب جنت بالای قلزم فيذهب جفاء پس برود در حالتی که مطروح ساقط باشد واما ما
ينفع الناس و اما آنچه سود رساند مردمان را چون آب صافی یا فلز گداخته ببیغش فيمكث في الارض پس بماند در زمین تا بدان منتفع شوند
كذلك هم چنین يضرب الله الامثال میزند خدای تعالی مثلها بر آن تعقل و تامل در آن درین آیت علما تخریجی دارند بتاویل و لطایف بسیار
بعضی بر آنند که مراد ازین آب قرآنست که حیوة دل اهل ایمانست و او دیه دلهاست که فراخور استعداد خود از آن فیض میگیرند و زبد
هواجس نفسانی و وساوس شیطانی و آب صافی منتفع نسخ خواست و اگر کسی را داعیه اطلاع بر بعضی دقایق این آیه باشد در مطالعه
همین محل از جواهر التفسیر بعد از آن معنی فاید توانند شد والله الموفق للذين استجابوا مر فرمان بردن پروردگار خود الحسنى بادشاهی
نیکوست یا اور راحتی که بهشت باشد والذين لم يستجيبوا له و آنانکه اجابت نکردند له و خدایرا لو ان لهم اگر باشد مر ایشانرا ما في الارض
آنچه در زمین است جميعا همه از نقد و جنس و امتعه و ضیاع ومثله و مانند اینها همه بکدیگر معه با آن باشد یعنی آن قدر که نقود و اجناس
دنیا بعد بان اضافت کنند و همه در تصرف کافران باشد روز قیامت لافتدوا به هر آینه فدا کنند آنرا تا از عذاب برهند اولئك
آن گروه لهم مر ایشانراست سوء الحساب و ماويهم و جایگاه ایشان دوزخ باشد وبئس المهاد و بد جایگاه است در دوزخ افمن يعلم آیا کسی که
میداند انما انزل آنچه بر جبرئیل فرو فرستاده اند اليك بسوی تو من ربك از پروردگار تو الحق در حق در است یعنی حمزه بن عبد
المطلب رضی الله عنه كمن هو اعمى هم چون کسی است که نابینا باشد بدل از انکار قرآن کند ابو جهل لعنه الله انما يتذكر جز این نیست که
پند پذیر شوند توان اولوا الالباب و خداوند عقلها و صافی شده از معارضه وهم الذين يوفون آنانکه وفا می کنند بعهد الله به پیمان خدای
که در روز میثاق بسته اند ولا ينقضون الميثاق و نمی شکنند پیمان را والذين يصلون و آنانکه پیوند میکنند ما امر الله به آنچه امر کرده است خدای
بان ان يوصل آنکه پیوند کرده شود در هم با ایمان بجمع کتب و رسل لی و ایمان ایشان ويخشون ربهم و میترسند از عذاب پروردگار
خود ويخافون و خوف میکنند سوء الحساب از سختی حساب والذين صبروا و آنانکه صبر کردند بر مکاره نفس و مخالفت هوای او بر
جهاد ابتغاء وجه ربهم از برای طلب رضای پروردگار خود واقاموا الصلوة و بپای داشته اند نماز مفروضه را وانفقوا و نفقه

وانفاق کردن مما رزقناهم بعضی از انچه بدیشان داده بودیم انکه واجب بود برایشان سرا پنهان وعلانیة واشکارا ویدرؤن ودفع کردند
بالحسنة السیئة بنیکویی بدی را یعنی درعوض بدی نیکویی کرده اند وگفته اند سفاهت را بحلم مقابله نمودند وفحش را بسلام شکر را بصبر و
یا گناه را دفع کردند بتوبه ومعصیة را بطاعت چنانچه در حدیث اتبع السیئة الحسنة تمحها وبعضی از ارباب تحقیق فرموده اند که در ایشان
ظلمی واقع شد عفو کردند در برابر انکه ایشانرا محروم ساخته اند عطا دادند واگر کسی از ایشان بریدند در وی پیوستند نظم
کم مباش از درخت سایه فکن ∴ هر که سنگت زند ثمر بخشش ∴ از صدف یاد گیر نقطه حلم ∴ هر که سرت بکند گهر بخشش ∴ اولئک
ان گروه که بدین صفات موصوفند لهم وایشانراست عقبی الدار سرانجامی نیکو یعنی جزا اعمال از دنیا در عاقبت واخرت جنات عدن
بوستانها باید که همیشه در وباشند یدخلونها در ایند دران ومن صلح ودر آید هر که شایسته باشد بایمان وطاعت من اباءهم از پدران ایشان
وازواجهم وزنان ایشان وذریاتهم وفرزندان ایشان والملائکة یدخلون علیهم وفرشتگان در ایند بر ایشان من کل باب از هر دری
از درهای منازل ایشان در عین المعانی آورده که مقدار سه روزی از دنیا نوبت بنزد ایشان آیند وگویند سلام علیکم سلامت
بدوام سلام یعنی همیشه سالم خواهید بود بما صبرتم بسبب انچه صبر کردید در قوت القلوب آورده که شکیبایی فقیر دوست تراست نزد
خدای تعالی چنانچه در اخبار آمده که حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم بلال را گفت جان کن که فقیر بخدای رسی نه غنی ع کانجا بفرا
ازهمه مقبول تر اند فنعم عقبی الدار پس نیکست سرانجام ان سرای که ایشان یافته اند والذین وانانکه ینقضون می شکنند
عهد الله پیمان خدایرا من بعد میثاقه از پس محکم کردن باعتراف وقبول ویقطعون وانانکه برند ما امر الله به انچه خدای
تعالی فرموده ان یوصل انکه پیوند کنند یعنی رحم وایمان بهمه پیغامبران وکتابها ویفسدون فی الارض وتباهی میکنند در زمین بکفر یا ظلم
یا بمعصیت یا فتنه انگیزی اولئک ان گروه لهم اللعنة وایشانراست دوری رحمت ولهم وایشانراست سوء الدار بدی
عاقبت در دنیا واخرت الله یبسط الرزق خدای کشاده میکرداند روزی را لمن یشاء برای هر که میخواهد ویقدر وتنگ میسازد
برکسی که اراده میکند وفرحوا وشاد شدند اهل مکه بالحیوة الدنیا بزندگانی دنیا وانچه از متاع او بدیشان دادند فی الاخرة الا متاع
ونیست زندگانی این سرای ویقول الذین مگر برخورداری یا متاعی از امتعه که دوامی وبقایی ندارد چون ادوات قولا
انزل وگویند انانکه نگرویدند لولا انزل چرا فرو فرستاده نمیشود علیه بر محمد آیة من ربه ایتی از پروردگار او بران وجه که ما
میخواهیم قل ان الله بگو بدرستی که خدای تعالی یضل من یشاء گمراه میکند هر کرا میخواهد وانانکه اقتراح ایات کردند بعد از
ظهور معجزات یا اگر خواهند با وجود شهود نیز ایشانرا گمراه سازد ویهدی الیه وراه نماید بسوی خود من اناب هر که
باز گردد بسوی او انابه کسانند الذین امنوا انانکه گرویدند بخدای وتطمئن وارام می یابد قلوبهم بذکر الله دل ایشان بتوحید او وبکلمات
یا ذکر رحمت یا کلام قوی ترین معجزاتست ودر فصول از ابن عیینه رحمه الله نقل میکند مراد از ذکر حضرت رسالتست صلی الله
علیه وسلم واله ودلها مومنان بدو ارام دارد الا بذکر الله بدانید که بذکر خدای تعالی تطمئن القلوب ارام می یابد دلها مومنان
مجاهد فرموده که مراد اصحاب رسول الله صلی الله علیه واله وسلم اند سلمی رحمه الله در حقایق آورده است که ارام دل بتسبیح وثنا باشد

واطمینان دل خود

واطمینان دل خود بصفات علی وارام دل علماء ربانی بحقایق اسما وحسنی اما دل موحدان ارام نیابد الا بمشاهده لقاء وهو القصد الاقصی
الذین امنوا انانکه بگرویدند وعملوا الصالحات وعملهای شایسته کردند طوبی لهم زندگانی خوش ایشانراست وحسن ماب ونیکو بازگشت
طوبی شادی وخرمی وراحت وفرح ونعمت وخوش حالی یا نام بهشت بلغت حبشه یا شجره ایست که درختی است در عدن که بیخ در حضرت
بیغامبرست صلی الله علیه واله وسلم ودر هیچ غرفه وقصر نباشد که شاخی از ان نبود ودو چشمه سلسبیل وکافور از زیر ان منفجر باشند کذلک
هم چنانکه رسل پیش از تو فرستادیم ارسلناک فی امة ترا فرستادیم بسوی امتی قد خلت که گذشته است من قبلها امم پیش از ایشان
امتان دیگر لتتلوا تا بخوانی علیهم بر ایشان الذی اوحینا الیک انچیزیرا که وحی کرده ایم بتو یعنی قران وهم یکفرون بالرحمن وحالانکه ایشان می
کروند بخدای که رحمن نام اوست مراد مشرکان مکه اند که چون ایشانرا گفته اند سجده کنید رحمن را جواب دادند که قالوا وما الرحمن ودر صلح
حدیبیه نیز که حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم مرتضی علی را رضی الله عنه فرمود که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم سهیل بن عمر گفت ما ندانیم
الرحمن قل هو ربی بگو رحمن اوست پروردگار من لا اله الا هو هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او علیه بر او نه بر غیر او توکلت توکل کردم
من باری دادن وبر شما غالب ساختن والیه متاب وبسوی اوست بازگشت آورده اند که جمعی از قریش گفتند که ای محمد اگر خواهی که ترا متابعت
بکنیم بقران خود کوههارا از حوالی مکه بردار تا زمین برما کشاده گردد ودیگر زمین را بشکاف تا چشمها وجویها پدید اید وزراعت کنیم
وقصی بن کلاب را زنده گردان تا در باب تو سخن گوید که ولو ان قرانا واگر کتابی بودی وبرین عالم سیرت به الجبال رانده شدی بوی کوهها از
موضع خود برفتی او قطعت به الارض یا شکافته شدی بدو زمین چون بران خواندی او کلم به الموتی یا سخن آوردندی از برکت تلاوة
وی مرده‌ها همه هراینه این قران بودی که غایت در اعجاز ونهایت در تذکیر وآمده بل نه چنانکه کافران میگویند بفرمان تو باید
که اینها واقع شود لله الامر جمیعا مر خدایراست همه کارها یعنی قدرة بر همه چیز هر گاه که خواهد این اینها ظاهر گرداند افلم ییاس
الذین امنوا ایا نا امید نشدند یعنی نا امید شدند بدانها که گرویدند یعنی مومنان از ایمان ایشان یعنی مقترحات ایات یا انکه ندانسته اند ان لو یشاء الله
از اگر خواهد خدای لهدی الناس جمیعا هر اینه راه نماید همه مردمانرا صاحب کشاف گفته ناس در لغت نخع بمعنی علم است یعنی ایا ندانند
مومنان که هدایه بازبسته است ولا یزال الذین کفروا وهر اینه همیشه انانکه کافر شدند تصیبهم برسد ایشانرا بما صنعوا بسبب انچه کرده اند
از تکذیب وعناد قارعة عذابی که کوبنده وداعیه بنیاد برکنند او تحل قریبا یا فرود ای تو که محمدی بموضع نزدیک من دارهم از سرای
ایشان یعنی بموضع حدیبیه وادکفار مکه اند که بشارت تکذیب بحضرت بوسته در بلا بودندی وسرایای الحضرت بحوالی ایشان رفته اموال
ومواشی ایشان غارت کردندی پس حق سبحانه فرمود که همیشه بلا بدیشان خواهد رسید که حتی یاتی تا وقتی که باید وعد الله وعده
خدای که وقت قیامت یا فتح مکه ان الله لا یخلف المیعاد خلاف نکند وعده را پس تسلیه آنحضرت میگوید ولقد استهزئ وبدرستی که
استهزا کرده اند برسل به پیغامبران من قبلک پیش از تو چنانکه این قوم میکنند فاملیت پس مهلت دادم للذین کفروا وانانرا که
نگروند ومدتی بگذاشتم در راحت وتن آسانی ثم اخذتهم پس بگرفتم ایشانرا بعقوبت فکیف کان پس چگونه بود در انجا عقاب عقوبة
کردن من ایشانرا این سخن بر سبیل تهدید وتهویلست افمن هو ایا هر کسی که او باشد قائم علی کل نفس نگاه بان بر هر نفسی با داشی

دهنده بما کسبت بانچه کرده ان نفس از نیکی و بدی برابرست با کسی که چنین نباشد عاجز و ضعیف و ناتوانست یعنی وجعلوا و میسازند کافران
لله خدایرا شرکاء انبازان یعنی اصنام که بپرستند قل سموهم بگو نام نهید و وصف بکنید این شرکا را و صافی لایق ایشان بگو
کر استحقاق شرکت و انبازی و عبادت دارند یعنی وادانست که رامی قادر و خالق و رازق و سمیع و بصیر و علیم و حکیم میگویند و اطلاق
صحیح یکی ازین اسما بر اصنام میتوان کرد ام تنبئونه بلکه خبر میدهید خدایرا بما لا یعلم بانچه نمیداند فی الارض در زمین یعنی شریک
خود را لوهیت نفی علم از برای انتقام معلومست ام بظاهر من القول ایا نام مینهید ایشانرا شرکا بظاهر سخن یعنی بمجرد تسمیه و اعتبار
یعنی چون تسمیه ربکی بکافر بل زین بلکه اراسته اند للذین کفروا برای انانکه نگرویده اند مکرهم کید و کذب ایشانرا وصدوا
و باز داشته شده است عن السبیل از راه راست و دین درست ومن یضلل الله و هر که فرو گذارد او را خدای در ضلالت افگند
فما له من هاد پس نیست او را توفیق دهنده که نماید لهم مر کافرانراست عذاب فی الحیوة الدنیا عذابی در زندگانی دنیا بقتل و اسیر و قحط
و سایر مصایب ولعذاب الاخرة و هر اینه عذاب اخرت اشق سخت تر و دشوار تر بر ایشان و ما لهم و نیست و ایشانرا من الله
از عذاب خدای تعالی من واق نگاه دارنده تا معذب نشوند مثل الجنة التی از انچه بر تو خوانده ایم از صفت بهشت که فردا قیامت وعد
المتقون وعده داده شده بر پرهیزکاران را که بوی در ایند تجری میرود پیوسته من تحتها الانهار از زیر درخت آن یا از تحت [illegible]
بهشت جویها اکلها میوه ان بوستان دایم همیشه باشد و هرگز منقطع نشود بخلاف دنیا میوه ها وظلها و هم چنین سایهٔ او ممنوع
نگردد چنانچه سایها در دنیا بلکه ممدود باشد امام قشیری رحمه الله فرموده که اهل ایمان امروز در ظل رعایة و فردا در ظل حمایة و عارفان بدنیا و عقبی
در ظل عنایة که پیوسته ظلیل است بیت سایهٔ دولت او در دو جهان جاوید است ای خوشا بنده که ان سایه فتد بر سر او تلک آن
بهشت موصوف عقبی الذین اتقوا عاقبت حال و منتهی کار انانست که پرهیزکاری کردند وعقبی الکافرین و عاقبت هم کافران النار
آتش دوزخست والذین اتیناهم الکتاب و انانکه عطا کرده ایم کتاب و او مومنان اهل کتاب اند چون عبد الله سلام و اصحاب
او از یهود و هشتاد تن از نصاری که حبش نجرانی بودند بهشت یعنی دسی و دو حبشی این جماعة یفرحون شاد شوند بما انزل الیک بانچه
فرو فرستاده از قران تو من الاحزاب از لشکرها کفر و ضلالت یعنی کفره اهل کتاب چون حی بن اخطب و کنانه بن الربیع و اتباع ایشان
از نصاری من ینکر کسی هست که انکار کند بعضه بعضی انرا که مخالف شریعت ایشانست قل انما امرت بگو و ایشانرا که جز این نیست که
مامور شده ام ان اعبد الله باکه پرستم خدایرا بیگانگی ولا اشرک به و شرک نیارم بوی چنانچه شما اورده آید عزیر و مسیح را میگوئید الیه
بخدای نه بغیر او ادعوا میخوانم خلق را والیه ماب و بسوی او باز گشت وکذلک و هم چنانکه فرستاده ایم کتب بر انبیا گذشته بزبان
ام ایشان انزلناه فرستادیم تو قرانرا حکما کتابی محکم که نسخ و تغییر بدو راه نیابد یا حکم کننده میان حق و باطل عربیا مرحم بلغة
عرب تا ایشانرا فهم و حفظ اسان باشد ولئن اتبعت و اگر متابعت کنی اهواءهم آرزوها مشرکانرا که ترا بدین ابا دعوت کنند
یا امانی یهود انرا که ترا برجوع بقبلهٔ خود میخوانند بعد ما جاءک پس از انکه آمد بتو من العلم از دانش یعنی بعد از انکه دانستی که
بطلان کیش بت پرستان یا نسخ حکم صلوة بقبلهٔ یهود اگر پیروی ایشان شوی ما لک نیست من الله از عذاب خدای تعالی من ولی

مالک

هیچ یاری که

پیمبران

هیچ یاری که نفع رساند ولا واق و نه نگاه داری که عذاب ترا از تو باز دارد اورده اند که یهودی سرزنش میکردند حضرت پیغامبر صلی الله
علیه واله وسلم و میگفتند همت این مرد همه با نکاح مصروفست و همراه با او نه از ازواج و امتزاج با زنان مشغوف اگر او پیغامبر بودی
هر آینه نبوة او را از اشتغال بهم نسوان باز داشتی آیه آمد که ولقد ارسلنا و هر اینه فرستادیم رسلا من قبلک پیش از تو وجعلنا لهم و
بدادیم ایشانرا ازواجا زنان وذریة و فرزندان وما کان و نباشد و نشاید لرسول فرستاده را یعنی در وسع او نباشد ان یاتی بآیة
انکه بیارد معجزه که از وی اقتراح کنند الا باذن الله مگر باذن خدای تا تقدیر او جواب مشرکانست که بتحکم طلب معجزات میکردند میفرماید که
هیچ پیغامبر خود معجزات نتواند آورد مگر خدای خواهد و بقدرة خود پدید کند در وقتی که صلاح داند لکل اجل مر وقتی را کتاب
حکمی است نوشته شده که چون ان وقت برسد ان حکم بظهور آید یا مر اجلی را از اجال خلایق کتابیست نزدیک خدای که غیر وی کسی بر
خلق اطلاع ندارد یمحو الله محو میکند خدای تعالی ما یشاء انچه میخواهد بحکم ویثبت و اثبات میکند انچه میخواهد بحکمت وعنده و
نزدیک اوست ام الکتاب اصل کتاب که لوح محفوظ است و هیچ کاتبی نباشد الا انکه نوشته بود در وی گفته اند دیوان انچه هیچ جزا
و متعلق نباشد دیگر ازد غیر انرا یعنی چون حفظ و بزه انچه از بنده صادر شود از اقوال و افعال همه را بنویسند ان دفتر سازند حق
سبحانه و تعالی قولی و فعلی را که ثواب و عقابی بران متفرع نیست محو کند و باقی را ثبت بگذارد یا سیات تایب را محو گرداند و بدل ان حسنات اثبات
یا بعضی از احکام شرایع را بحسب مصلحت زمان فسخ کند و ردکی و ضعف پیری را علما دین بر انند که محو کند الا شش چیز که رقم محو بدان
نرسد سعادة و شقاوت و مواد اثبات تعلق بدان دو کتاب دارد اما تغیر ام الکتاب راه نیابد و ابو درداء رضی الله عنه از حضرت پیغامبر
صلی الله علیه واله وسلم نقل میکند که چون سه ساعت از شب باقی ماند حق سبحانه نظر کند در کتابی که غیر از وی هیچکس در ان نظر نکند و هر چه خواهد
از ان محو کند و هرچه خواهد در ان ثبت نماید در فصول فرموده که محو کند رقوم انکار از قلوب ابرار و اثبات کند بجای ان رموز سلمی از محمد
رازی رحمه الله نقل میکند که شنودم از شبلی قدس سره محو کند انچه خواهد از شهود عبودیة و لوازم ان و اثبات کند انچه خواهد از شهود
ربوبیت و لوامع ان در کشف الاسرار فرموده که از دل خایف ریا می سترد و اخلاص می نهد شک میبرد و یقین آرد بخل محو میکند جود ثابت می نهد
بر میدارد قناعت می آرد حسد می سترد و شفقت بجای نهد و از دل راجی اختیار میبرد تسلیم می نهد تفرقه محو میکند جمع اثبات میکند
از دل محب رسوم انسانیت می سترد و نعوت ربانی نهد امام قشیری رحمه الله فرموده که محو حظوظ نفسانی میکند و انوار احدیت
بنات حقوق ربانی می نهد یا شهود خلق میبرد شهود حق می آرد یا آثار بشریت محو میکند و انوار احدیت ثابت می سازد از بندگان می
کاهد و از ان خود می افزاید تا چنانچه با دل خود بود و در اخر هم خود باشد حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که الهی جلال عزت تو جای
اشارت نگذاشت محو و اثبات تو راه اضافت برداشت از ان من میکاشت و از ان تو می افزود تا با خود همان شد که در اول بود
نظم محنت همه در نهاد آب و گل ماست ... بیش از دل و گل چه بود ان حاصل ماست ... در عالم غیب خانه ای داشته ایم ... رفتیم بدان
خانه که سر منزل ماست وان ما نرینک و اگر بنماید ترا بعض الذی برخی از انچه نعدهم وعده داده ایم کافرانرا از عذاب او نتوفینک یا
بمیرانیم ترا پیش از ان فانما علیک البلاغ پس جز این نیست که بر تو رسانیدن پیغام و تبع احکام است وعلینا الحساب و بر ماست

شتاب زدگان ایشان اولم یروا ایا نمی بینند اهل مکه و نمیدانند انا ناتی الارض بدرستی که ما می ایم یعنی فرمان ما می اید بزمین کفار ننقصها
میکاهیم پاره پاره من اطرافها از کرانهای ان از تصرف ایشان بیرون میکنیم و بجهت تسخیر مسلمانان در می اریم و گویند این سخن راجع بیهود است
حق سبحانه فرمود که ما زمین ایشانرا یعنی حصارها و ضیاع و عقار یهود را بمسلمانان میدهیم والله یحکم و خدای حکم میکند بنقصان را حتی
یهود و ادبار ایشان و از دیار اهل اسلام و اقبال ایشان لا معقب هیچ رد کننده و باز پس گرداننده نیست لحکمه حکم او را
وهو سریع الحساب و او زود حساب کننده یعنی زود حساب کند ایشانرا و در اخرت بعد از عذاب ایشان در دنیا بقتل و اجلا
وقد مکر الذین من قبلهم و بدرستی که مکر کردند از جهودان یا مشرکان که پیش از یهود بودند یا کفره مان تو بودند با پیغامبران فلله المکر جمیعا
پس مر خدای راست یعنی نزدیک اوست جزای همه مکرهای ایشان یعلم میداند ما تکسب کل نفس هر چه میکنند هر نفسی از خیر و شر
وجزای او را بوی میرساند وسیعلم الکفار و زود باشد که بدانند کافران از یهود و عبده اصنام که فردای قیامت لمن عقبی الدار مر کراست
باشد عاقبت پسندیده دران سرای ویقول الذین کفروا و میگویند انانکه کافر شدند از مشرکان مکه یا رؤسای یهود که تو محمد لست
مرسلا نیستی فرستاده از پیش خدای بنبوت و دعوت قل کفی بالله بگو خدای بسنده است شهیدا گواه بینی وبینکم میان من و میان
شما بانکه من بشما ومن عنده علم الکتاب و دیگر کسی که نزدیک اوست علم کتاب یعنی لوح محفوظ و ان جبرئیل است که وحی از لوح فرو میگیرد یا
علم قران و ان مومنانند و در زاد المسیر اورده که علی مرتضی کرم الله وجهه فرموده که ما علم توریت و ان عبد الله سلام است و اضرابه

سورة ابراهیم علیه السلام خمس وخمسون ایة بسم الله الرحمن الرحیم الر در شرح تاویلات از امام ماتریدی رحمه الله

مذکورست که حروف مقطعه ابتلاست و تصدیق مومن و تکذیب کافر و خدای بندگانرا بهر چه خواهد امتحان کند و جمعی بر انند که این
حروف اسامی قرانند بدین وجه توان گفت که الر یعنی قران کتاب انزلناه الیک کتابیست که فرو فرستادیم انرا بسوی تو لتخرج
الناس تا بیرون اری مردمانرا بسبب دعوة کردن بمضمون ان من الظلمات از تاریکیهاء کفر یا نفاق یا شک بدعت الی النور
بسوی روشنی ایمان یا اخلاص یا یقین یا سنت باذن ربهم بتوفیق و تیسیر پروردگار ایشان امام قشیری رحمه الله گفته که
ظلمة تدبیر بنور شهود تقدیر بود در بحر الحقایق گوید از ظلمت بنور تجلی صفت ربوبیت و صاحب تاویلات فرموده که ان ظلمات
کثرت بنور وحدت یا از ظلمات حجب افعال و اصفات صفت بنور وحدت ذات و حقیقت انست که ظلمتی برابر بندار
هستی نیست چون زنگار این تیرگی از اینه دل بصیقل نفی خاطر و تجرید از مشاغل زدوده گردد نور هستی حق سبحانه بر عرصات
باطن پرتو افکند و سالک را از دوام وحدت غیر او باز رهاند تا نه بخود خس شعور ماند و امد عدم شعور بخود بنزد دانند نظم
یارب بدی ده که زدوری خود برهم :. در مستی خود و از خود بیرون کن :. تا از خودی بیخودی باز رهم :. و گفته اند انوار
ضلال در ظلمات داخل است و نور اصناف هدایت شامل یعنی بدعوت قران مردمانرا از گمراهی براه راست پس ان
داده است که میگوید الی صراط العزیز بیرون اری ایشانرا از ظلمات بر روشنایی یعنی براه خداوند غالب الحمید و ستوده
وان راه دین اسلام است پس در صفت عزیز و حمید مینماید که الله الذی معبود بحق انکه مر او راست ما فی السموات

انچه دراسمانها

انچه در اسمانهاست از موجودات وما فی الارض وانچه در زمین است از مبدعات وویل للکافرین و رنج و مشقت و واکرد ید کافرانرا من عذاب
شدید از عذاب سخت که بدیشان رسد الذین کافران انانند که از روی جهالت یستحبون الحیوة الدنیا دوست میدارند و برمیگزینند زندگانی
دنیا علی الاخرة بجای سرای اخرت ویصدون و باز میدارند مردمانرا عن سبیل الله از راه خدای تعالی یعنی منع میکنند از ایمان به پیغامبر و
قران ویبغونها و میطلبند برای برای راه اخرت عوجا کجی یعنی میگویند این راه کج است و بمنزل مقصود نمیرسد اولئک ان گروه که بدین
صفت موصوفند فی ضلال بعید در گمراهی اند دور از حق بعد فی الحقیقة صفت ضلالت و ضلال بعد از قبیل اسناد مجازیست در زاد المسیر گوید که
قریش میگفتند چه حالت که همه کتب منزله بلغت عجمی فرود امده و کتابی که بمحمد فرود امد بعربیت امد که وما ارسلنا و نفرستادیم ما من رسول هیچ
پیغامبری الا بلسان قومه مگر بزبان قوم او یعنی گروهی که او از ایشان بود و در میان راه و مبعوث بدیشان شده چه هر پیغامبری که اول دعوة
بنزدیکان خود باید پس حق سبحانه ابنیا را بزبان قوم ایشان فرستاد لیبین لهم تا بیان کند برای ایشان ازاوامر و نواهی را و ایشان فهم کنند
و عذر نگویند که سخن این نبی را در نمی یابیم و گفته اند ضمیر قومه راجع حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم و جمیع کتب بلغت عرب نیز منزل شده
و جبرئیل علیه السلام با پیغامبر هر قومی ترجمه کرده و انرا بلغة منزل علیهم و در لباب گوید نفرستادیم هیچ پیغامبری مگر بزبان قوم تو یعنی و همان
در جواب کسی گوید پیغامبر که بپیوسته مبعوث باشم مختلفست بایستی که بر وکتب متعدده بالسنه ایشان فرود امدی که اختلاف سن بر خلاف
کلمات است و اضاف فضل اجتهاد در تعلیم الفاظ یعنی که نه بزبان ایشانست و همان از تو علوم منتشعه ازان پس نزول بیک لغت محض فضل است
یعنی حکمت فیضل الله پس گمراه گرداند خدای تعالی من یشاء هر کرا خواهد یعنی فرو گذارد تا گمراه شود ویهدی من یشاء و راه نماید
هر کرا خواهد یعنی توفیق دهد تا راه یابد وهو العزیز و او است غالب در حکم خود الحکیم راست کار که ضلال و هدایت بر وجه حکمت دهد ولقد ارسلنا
موسی و بدرستی که ما فرستادیم موسی را علیه السلام بایاتنا بدلایل قدرت یا معجزات روشن چون عصا و ید بیضا و گفتیم ان اخرج
قومک انکه بیرون اور قوم خود را من الظلمات از تاریکیهاء جهالت و شبهت الی النور بروشنی علم و یقین یا بیرون از قوم قبط را که
بدیشان مبعوثی از تاریکی کفر بروشنایی ایمان وذکرهم و پند ده ایشانرا بایام الله بروزها که حق سبحانه عذاب کرد کافران گذشته را
دران یا روزهای بنی اسرائیل روزها که گرفتار بودند بدست فرعونیان ان فی ذلک بدرستی که در انچه یاد کردیم لایات هر اینه دلالتهاست
بر قدرت الهی لکل صبار و هر صبر کننده بر بلا شکور و شکر گوینده بر بلا واذ قال موسی و یاد کن ان را که گفت موسی علیه السلام لقومه
قوم خود را یعنی بنی اسرائیل را اذکروا یاد کنید نعمة الله نعمتها خدای تعالی فرموده علیکم بر شما اذ انجیکم چون برهانید شما را سوء العذاب
بدی عذاب یعنی عذابها بدیشان میرسانیدند و بندگی گرفته کارها سخت میفرمودند ویذبحون و میکشتند ابناءکم پسران شما را مینجانکه گفته بود
در بنی اسرائیل پیغامبری متولد شود که هلاک فرعون بسبب او باشد ویستحیون و زنده میگذاشتند نساءکم دختران شما را تا خدمت زنان ایشان
کنند وفی ذلکم و دران محنت و شدت بلاء ازمایشی بود شما را از حق تعالی عظیم بزرگ واذ تاذن و یاد کنید ای بنی اسرائیل انرا که اعلام کرد
اگاه گردانید شما را ربکم پروردگار شما لئن شکرتم اگر شکر کنید بر نعمتها من لازیدنکم هر اینه افزون کنم بر شما نعمت را ولئن کفرتم و اگر
ناسپاسی نمایید بران ان عذابی بدرستی که عذاب من لشدید هر اینه سخت بر ناسپاسان و شدت عذاب سلب بود در دنیا و وقوع عقوبت در

عتبی شیخ الرحمن سلمی از ابو علی جورجانی قدس سره نقل میکند که گفت اگر شکر کنید بر نعمت اسلام زیاده کنم از ا بایمان افزون کردانم باحسان را اگر
بران شکر کوئید زیاده سازم بمعرفت و اگر بران شاکر باشید برسانم بمقام وصلت و اگر انرا شکر کوئید بالا برد درجه قرب و بر شکران نعمت در ادم بحکم
انس مشاهدت و ازین کلام حقایق اعلام معلوم می شود که شکر حرکات ترقی و معراج تصاعد بر درجات ست و فی المثنوی شعر شکر نعمت نعمتت افزون کند
کی زبان بی شکر گفتن چون کند ∴ شکر باشد دفع علتهای دل ∴ سود دارد شاکران سودای دل ∴ وقال موسی و گفت موسی که ای کروه من ان
تکفروا انتم اگر کافر شوید و ناسپاسی کنید شما ومن فی الارض جمیعا و هر که هست در زمین همه ایشان از پری و آدمی فان الله لغنی پس بدرستی که
خدای بی نیاز است از عبادت و شکر حمید ستوده بی ستایش خلق ذرات مخلوقات بنعت او ناطقند دانسته جمیع اشیا به تسبیح و حمد او جاری
بذکر جمله موجودات کویا ∴ همه او راز روی شوق جویا الم یاتکم ایا نیامد بشما تتمه کلام است موسی علیه السلام یا ابتدا سخن است از حق سبحانه
اهل زمان حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم که میفرماید که ایا نیامد بشما یعنی نبأ الذین من قبلکم خبر انانکه پیش از شما بودند ایشان قوم نوح قوم
نوح علیه السلام وعاد و قبیله عاد وثمود و قوم ثمود والذین من بعدهم و انانکه بعد از ایشان بودند لا یعلمهم نمیداند عدد ایشانرا از بسیاری
ام از عرب و عجم هلاک کرده و اثار ایشان منقطع ساخته که غیر خدای کس بران اطلاع ندارد و در معالم از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که
کرمیان عدنان و ابراهیم صلوات الرحمن سی قرن گذشته و اهل ان قران هیچکس خبر ندارد الا حق سبحانه جاءتهم اورده اند بایشان
رسلهم پیغامبران ایشان بالبینات بحجتهای روشن که کتب الهی بود یا معجزات ایشان فردوا ایدیهم پس کردانیدند دستهای خود را
بدندان خشم رسید یا دست بر دهان نهادند از روی تعجب یا اصابع خود بر دهن نهادند که خاموش باشند و گفتندی خود در افواه رسل نهادند
که سخن میکویید وقالوا انا کفرنا و گفتند ما کرویده ایم بما ارسلتم به بانچیزی که شما فرستاده شده اید بدان بزعم خود وانا لفی شک و بدرستی
که در شکیم مما تدعوننا ازانچه میخوانید ما را بوی مریب بشک افکننده اند باعراض فاسده قالت رسلهم گفتند رسولان ایشان که شما را بخدای دعوت کنیم افی الله شک
ایا در وجود خدای تعالی شکی هست و حال انکه از کثرت بر وجود او شک را مجال نماند فاطر السموات والارض خدای که افریننده اسمانها و زمینها
یدعوکم میخواند شما را بایمان لیغفر لکم تا بیامرزد شما را چون ایمان ارید یعنی بشرط ایمان بیامرزد من ذنوبکم بعضی کناهان شما را
یعنی انکه قبل از ایمان بوده ویؤخرکم و تا باز پس دارد و عذاب نکند بلکه مهلت دهد شما را الی اجل مسمی تا وقتی که نامبرده شده که آن
اعمار شما بوده قالوا گفتند ایشان در جواب رسولان ان انتم نیستید شما الا بشر مثلنا مگر ادمی مثل ما در صورت و هیات هیچ فضیلتی
نیست شما را بر ما از روی ظاهر پس چرا شما مخصوص شدید بنبوت از میان ما تریدون میخواهید که ان تصدونا باز دارید ما را بدعوی پیغامبری عما کان
یعبد اباؤنا ازانچه بودند که میپرستیدند پدران ما از اصنام فاتونا بسلطان پس بیارید حجتی مبین روشن برصحت دعوی خود یا بر استحقاق
بفضیلت نبوت و قربت رسالت کوئیا ایشان معجزه که میدیدند اعتبار نمیکردند از روی عناد و لجاج اقتراح معجزات دیگر میکردند چنانچه
معاندان زمان پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم قالت رسلهم گفتند و ایشان پیغامبران ایشان ان نحن نیستیم الا بشر مثلکم مگر بشری مثل
شما یعنی مشارکت در جنس مسلم میداریم ولکن الله و لیکن خدای تعالی یمن منت مینهد بنعمت نبوت و کرامت رسالت علی من
یشاء بهر که میخواهد من عباده از بندگان خود وما کان لنا و نیست ما را و نمیتوانیم ان ناتیکم بسلطان انکه بیاریم برای شما حجتی یعنی

معجزه که میطلبید الا باذن الله مگر بفرمان خدای تعالی و بمشیت او یعنی ما از پیش خود معجزات خدای کار نتوانیم و نمیتوانیم ساخت نظم
ناتوانی و عجز لازم ماست ∴ قدرت و اختیار ازان خداست ∴ کارها را بحکم راست کند ∴ او توانا ست هر چه خواست کند وعلی الله و بر خدای فلیتوکل المؤمنون
تعالی وقد هدینا و حال انکه راه نمود ما را سبلنا براههای ما ست یعنی راهی که بدان می شناسیم او را و می دانیم که این امور بدست قدرت
اوست ولنصبرن و بخدای که صبر خواهیم کرد علی ما اذیتمونا بر آنچه ایذا میرسانید ما را بتکذیب و مخالفت وعلی الله بر خدای تعالی فلیتوکل المتوکلون پس باید
که ثابت باشند توکل متوکلان وقال الذین کفروا و گفتند انانکه کافر بودند لرسلهم مر رسولان خود را لنخرجنکم هر اینه بیرون کنیم شما را من ارضنا
از زمین دیار خود او لتعودن یا انکه عود کنید یعنی موافقت نمایند با ما فی ملتنا در کیش ما یا و ادعو جماعتی باشند از ان قوم لنهلکن الظالمین فاوحی الیهم ربهم
هر اینه هلاک گردانیم ستمکاران را یعنی کافران ولنسکننکم الارض و ساکن سازیم شما را در زمین ایشان من بعدهم پس از هلاک ایشان ذلک
این امر مقرر و این وعده راست لمن خاف برای کسی که بترسد مقامی از ایستادن در موقف حکم من یعنی از انکه روز قیامت او را در
موضعی که من حکم کنم بر بندگان باز دارند وخاف وعید و برای کسی که ترسان گردد از وعید من بعذاب واستفتحوا و طلب فتح کردند پیغامبران یعنی
نصرت خواستند از خدای بر هلاک دشمنان یا حکم طلبیدند میان خود و اعادی یا ابنیاء ام را طلب کردند یعنی گفتند هر که بر باطل است
عذاب بر او فرود اید خدای تعالی حکم فرمود و انبیا و مومنان نجات یافتند وخاب و نومید ماند و بی بهره گشت از خلاصی کل جبار هر گردن
کشی عنید ستیزه با خدا یا معرض از طاعت او من ورائه جهنم از پیش او دوزخ است یعنی در روز حشر رجوع او بدان خواهد بود بدان وجه که
او را در ان افکند ویسقی و بیاشامانند من ماء صدید از ابی مختلط با ریم و زرداب که از تن دوزخیان چکد و گویند آب صدید یتجرعه بتکلف
از تمام جرعه میخورد انرا ولا یکاد یسیغه و نمیتواند که بگلو فرو برد از تلخی و گندگی ویاتیه الموت و می اید بدو الام و شداید مرگ من کل
مکان از هر جایی از اعضا او یا انکه از بیخ موها و میان انکشتان وما هو بمیت و نیست او مرده یعنی فری تا باید در عین المعانی
فرموده که روح او مانده باشد نه بیرون اید تا او بمیرد و نه بتن باز کردد تا زنده باشد بلکه بحکم لا یموت فیها ولا یحیی میان مردگی و زندگی میکذرد
من ورائه و در پیش اوست با وجود چنین سختی و محنتی عذاب غلیظ عذابی درشت یعنی بدتر از ان خلود است در دوزخ مثل الذین کفروا
ازانچه بر تو خوانده می شود صفت اعمال انانست که کافر شدند بربهم با فریدگار خود و صفت ان اینست که اعمالهم کردارهای ایشان
کرماد اشتدت مانند خاکستر است که سخت بگذرد به الریح بدو باد فی یوم عاصف در روزی که سخت باشد باد او عصوف اشتداد باد است
و زنا باد و وصف کردن غایة مبالغه بلحظ معنی انست که عملهای کافران که در صورت خیر مینماید چون صله رحم و ازاد کردن بنده و امثال
ایشان مانند توده خاکستر است که بادی سخت بران وزد بهوا برد در اطراف پراکنده سازد و هیچ کس بر جمع ان قادر نبود و ازان
نفع نگیرد هم چنین در روز قیامت لا یقدرون مما کسبوا قادر نباشند کافران ازانچه کرده اند در دنیا علی شیء بر هیچ چیز همه حبط شده
باشد و هباء منثورا گشته و مطلقا اثری از ثواب پیدا نی ذلک این بنده ازایشان که ما نیکویی کرده ایم هو الضلال البعید گمراهی
دور است یعنی در غایة بعد است از راه حق الم تر ایا ندیدی ای بیننده یا ندانستی ان الله انکه خدای خلق السموات و
الارض بیافرید اسمانها و زمین بالحق بر وجهی که حق انست در افرینش ان یشاء اگر خواهد یذهبکم بر شما را ای اهل مکه و معدوم

کرداند و بیارد بخلق جدید و باز بیدا فرینیده تو بجای شماکه در کفر و تکذیب مثل شما باشند و ذلک و نیست اعدام و ایجاد علی الله بعزیز بر
خدای دشوار چه او قادرست بالذات و قدرت او اختصاص ندارد بمقدوری دون مقدوری بلک نسبت همه مقدورات یکسانست
کار او دشوار کرا سان بود ∴ بیش قدرت جملکی اسان بود و برزوا و ظاهر شدند ایراد بصیغه ماضی جهت تحقیق وقوعست و کرده مرادانست
که ظاهر شوند و بیرون ایند از قبرها لله برای او خدای و محاسبه او جمیعا همه و دکار از کفار فقال الضعفا پس کویند عاجزان از
اهل کفر یعنی اتباع و سفله للذین استکبروا مر انانرا که تکبر کردند از دنیا و اشراف قوم یعنی انانکه پیروی ایشان کرده باشند ایشانرا انا کنا
بدرستی که بودیم لکم تبعا مر شمارا پیروان در تکذیب رسل و اعراض از فرمان ایشان فهل انتم پس هیچ هستید شما مغنون عنا دفع
کنند از ما من عذاب الله از عذاب خدای من شیء از چیزی قالوا کویند ان مستکبران بطریق اعتذار کای قوم لو هدینا الله اگر خدای
بنمودی ما را طریق نجات از عذاب لهدیناکم هر اینه ما نیز شمارا راه مینمودیم بدان اما طریق خلاصی مفقودست و شفاعت ما درین درکاه مردود
ایشان نا امید شده کویند بیا تا باتفاق بخروشیم جزع کنیم شاید که دری بر ما بکشایند و راه خلاصی بما نمایند پس پانصد سال خروش کنند سودی
ندارد کویند باید تا صبر کنیم شاید که بکلید صبر ابواب فرج مفتوح کردد پانصد سال دیکر شکیبایی ورزند فرده نجات نرسد کویند
سواء علینا یکسانست بر ما اجزعنا بخروشیم و جزع نماییم ام صبرنا یا صبر کنیم یعنی هیچ یک فایده نمیرسد ما لنا نیست ما را من محیص هیچ
کریزکاهی و پناهی از عذاب دوزخ قال الشیطان و کوید دیو سرکش یعنی ابلیس لما قضی الامر انکام که زارده شود کار یعنی چون
حساب خلق تمام شود و حکم الهی نافذ کردد یا انکه اهل بهشتی ببهشت و اهل دوزخی در دوزخ اندازند تمام دوزخیان مجتمع شده زبان ملامت
بر ابلیس بکشایند و ابلیس منبری از اتش بر اید و کوید ای اشقیای انس و ای ملامت کنندکان ان الله وعدکم بدرستی که خدای وعده داد
شمارا وعد الحق وعده درست و راست که حشر و جزا خواهد بود و وعدتکم و من وعده دادم شمارا وعده دروغ که نه قیامت و نه حساب و
اکر نه قضا باشد بتان شمارا شفاعت خواهند کرد فاخلفتکم پس وعده که دادم شمارا بتبین خلف وعده را خلف میکویند یعنی امروز ظاهر شد
که من دروغ کفته بودم و ما کان لی و نبود مرا علیکم من سلطان بر شما تسلطی که شمارا اکراه کنم بر کفر و معصیت یا حجتی نبود مرا بر صحت قول
و الا ان دعوتکم مکر انکه من شمارا بخواندم بوسوسه و فریب بی حجتی و برهانی فاستجبتم لی پس شما اجابت کردید بزودی و تامل ننمودید
در عواقب امور خود فلا تلوموا نی پس مرا ملامت مکنید بمجرد وسوسه کردم زیرا که من دشمن شما بودم و بدین مقدار که من کردم
مستحق ملامت نیستم چه دشمن هرچه ازان بدتر باشد در حق دشمن بکنید نفسهای خود را که و لوموا انفسکم و ملامت کنید نفسهای
خود را که و افرمان بردید قول خدایرا که کفت لا یفتنکم الشیطان بشنو دید ما انا بمصرخکم ما نیستم رهاننده و فریادرس شما از
عذاب و ما انتم و شما هستید بمصرخی رهاننده و فریادرس من انی کفرت بدرستی که من امروز کافر شدم بما اشرکتمونی با نچه
شریک میکردید مرا با خدای در روز بر داری من قبل بیش ازین در دنیا یعنی بیزار شدم از شرک شما ان الظالمین بدرستی که
ظالمان یعنی مشرکان لهم عذاب الیم و ایشانراست عذابی دردناک موصوف بدوام خلود و ادخل الذین امنوا و در آورده
شوند انانکه دیده اند بجا من عند الله و عملوا الصالحات و کرده اند کارها شایسته و بدیرفته جنات تجری در بهشتها

کر میرود من تحتها الانهار از زیر درختان جویها خالدین فیها در حالتی که جاویدان باشند در ان و در ارنده مومنان بهشت درشتکان باشند
ایشانرا باکرام و تعظیم تمام برباض دار السلام در ارند باذن ربهم بدستوری و فرمان بروردکار ایشان تحیتهم و تحیت ملایکه ایشان
فیها در بهشت یا تحیات ایشان بر یکدیکر سلام سلام باشد که دالست بر سلامتی از افات الم تر ایا ندیدی خطاب است بیغمبر یا معنی خطابست
میفرماید که ندیدی و نه دانستی ای بنده بینا و دانا که برای تفهیم شما کیف ضرب الله مثلا جکونه زد خدای مثلی و کرد اینده کلمة طیبة کلمه
باکیزه را که کلمه توحیدست یا دعوت اسلام کشجرة طیبة مانند درختی باک که ان نخل است یا شجره ایست در بهشت اصلها ثابت بیخ او در زمین
استوار و محکم و فرعها فی السماء و شاخ ان در بلندی آسمان تؤتی اکلها میدهد میوه خود کل حین در وقتی که حکم کرده بمیوه دادن و بران
تقدیر درخت خرما باشد و کفته اند حین شش ماهست از وقت شکوفه او تا بخته شدن و بریدن یعنی درین مدت از بسر و رطب و تمر میدهد
باذن ربها بارادت تکوین افریننده خود و یضرب الله الامثال و میزند خدای مثلها را یعنی بیان میکند للناس لعلهم یتذکرون شاید که ایشان دریابند که
مثل تصویر معاینست در اینه افهام و نزدیک کرداینده معقول بمحسوس و مثل کلمة خبیثة و مثل سخن نا پاک که کلمه کفرست یا دعوت بعبادة
اصنام کشجرة خبیثة مانند درخت ناپاکست چون حنظل که تلخ است و ناخوشبوی و مکروه طباع سلیمه با وجود خباثت و کراهیت اجتثت
جسته شده و بریده و براکنده کشته من فوق الارض از روی زمین ما لها من قرار نیست او را قرار و استحکام یعنی نه بیخی دارد بر زمین
و نه شاخی بر هوا نظم نه بیخی کران دارد او را امداد ∴ نه شاخی که کردد بدان سایه دار ∴ کیاهی است افتاده بر روی خاک ∴ بر نیاید
بجا حاصل و خارناک ∴ حق سبحانه و تعالی تشبیه کرد درخت ایمانرا که اصل او در دل مومن ثابت و اعمال او بجانب علی علیین و نفع
و ثواب او در هر زمان بدو اصل بدرخت خرما که بیخ او مستقر است در منبت خود و فرع او متوجه بجانب علو و نفع او در وقت رسید
بخلق و تمثیل نمود کلمه کفر و عبادت اصنام را که دل کافر متعلق بجهت عدم حجت و برهان بدان ثباتی ندارد و عملی نیز که بمقصود قبول
رسد از وی صادر نمیشود بشجره حنظل که نه او را قرار ایست و نه فرع او را اعتباری قطعه نهال سایه که در شرع میوه دارد ∴ جان لطیف که
بر هیچ شاخساری نیست ∴ درخت زندقه شاخیست خشک و بی سایه ∴ که بیش هیچکس هیچ اعتباری نیست یثبت الله ثابت میکرداند خدای
الذین امنوا انانرا که ایمان اورده اند و استحکام میدهد بالقول الثابت بسخن راست و محکم که بحجت قاطع ایشان ثابت و در دلها متمکن
کشته و قول ثابت کفته اند کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله است که خدای بران ثابت میدارد مومنانرا فی الحیوة الدنیا در
زندکانی دنیا یا در زمان ابتلا و افتان صبوری ورزند و از جاده مستقیم توحید بلغزند چون ذکریا و یحیی و جرجیس و شمعون و
امثال ایشان انبیا علیهم السلام و کویند ثبات دهد مومنانرا در دنیا یعنی نزدیک مرک تا ختم حیوة ایشان بر کلمه باشد و فی الاخرة و
ثابت دارد ایشانرا در ان سرای یعنی در قبر که اول منزلست از منازل اخرویه یا جواب منکر و نکیر بطریق ثواب یاد دهند و کویند
دنیا و ادقبرست و در اخرت موقف سوال و یضل الله الظالمین و فرو کذارد خدای ظالمانرا تا بکلمه توحید راه نیابند نه در دنیا و
نه در وقت سوال قبر و یفعل الله و میکند خدای ما یشاء انچه میخواهد تثبیت قومی و اضلال کروهی الم تر ایا ندیدی و
نکاه نکردی الی الذین بسوی انانکه بدلوا تبدیل کردند نعمة الله کفرا نعمت شکر خدایرا بکفران یعنی وضع کفر کردند در موضع

شکر را بدل کردند نقش نعمة را بکفر یعنی چون در نعمت کامل فرستادن نعمت از ایشان مسلوب شد و جز کفر بدست ایشان چیزی نماند و او اهل مکه اند
که حق تعالی ایشانرا امکان حرم خود ساخته و ابواب رزق بر ایشان گشاده بعثت وجود حضرت رسالت صلعم مشرف ساخته ایشان
ناسپاسی کردند لاجرم هفت سال بمحنت قحط درمانده خوار و بیقرار گشته اند و بعضی از ایشان در حرب مقتول و مغلوب گشتند و از
فاروق و مرتضی علی رضی الله عنهما منقولست که مراد ازین دو قبیله اند که فاجرترین دو قبایل قریش بودند بعضی بنی امیه که نعمت حق را
تغیر کردند واحلوا قومهم و فرود آوردند قوم خود یعنی اتباع خود را دار البوار بسرای هلاک جهنم عطف بیان اوست یعنی دار البوار
دوزخ است یصلونها در آیند بدان وبئس القرار و بد قرارگاهی است جهنم وجعلوا و فرا گرفته اند لله اندادا برای خدای مانندها یعنی در
عبادة که پرستش کردند یا در تسمیه که ایشانرا الله نام نهاده لیضلوا تا گمراه گردانند مردمانرا عن سبیله از راه خدای که طریق توحید است
قل تمتعوا بگو برخورید بآرزوهای خود یا بگذرانید عمر را بعبادت بتان او تهدیدات یعنی دو سه روزی برین نوع بگذرانید فان مصیرکم
پس بدرستی که بازگشت شماست الی النار باتش دوزخ قل بگوای محمد یعنی او کن لعبادی الذین امنوا مر بندگان مرا که ایمان آورده بدین وجه که
نماز گزارید و نفقه کنید یقیموا الصلوة تا ایشان با تو نماز میگزارند وینفقوا و نفقه دهند مما رزقناهم از آنچه عطا داده ایم با ایشان سرا
نفقه کردن پنهان مراد تطوعست وعلانیة و نفقه آشکارا و مراد زکوة است که در نفل اخفا و در فرض اظهار انسب باشد لمحض سخن آنکه بندگان
مرا بگو تا نماز گزارند و زکوة دهند من قبل ان یاتی پیش از آنکه بیاید یوم لا بیع فیه روزی که خرید و فروخت نباشد یا معصیتی را که بدان
تدارک تقصیر توانند نمود ولا خلال و در آن روز نیز دوستی نبود که از و نفع توان کرد بلکه اغلب دوستان دشمن گردند الاخلاء یومئذ
بعضهم لبعض عدو الله خدای الذی خلق آنست که بیافرید السموات والارض آسمانها و زمین را وانزل من السماء و فرو فرستاد
از آسمان ماء آب را و آن باران است فاخرج به پس بیرون آورد بدان آب من الثمرات از میوه ها رزقا لکم روزی برای شما که بدان روزگار
گذرانید وسخر لکم الفلک و رام ساخت برای شما کشتی را لتجری فی البحر بامره تا میرود در دریاها بفرمان او هر جا که میخواهید وسخر لکم الانهار
و مسخر کردم شما را جویهای آب یعنی آماده ساخت برای انتفاع و تصرف شما وسخر لکم الشمس والقمر و مسخر گردانیدم برای انتفاع و استغنای
شما آفتاب و ماه را دائبین در حالتی که مستمر اند در سیر خود تا بجد و تعب در سیران و انارت خود میکوشند و فتور در آن ندارند وسخر لکم اللیل
والنهار و رام گردانید برای شما شب و روز را و متعاقب یکدیگر میرسند یکی برای نوم و راحت و دیگر برای کسب و معیشت واتیکم و
بداد شما را من کل ما سالتموه از هر چه خواستند و از هر چه نخواستند یعنی آنچه محتاج الیه باشند خواسته و ناخواسته بشما ارزانی وان تعدوا
و اگر میخواهید که شماره کنید نعمة الله نعمت خدا را که فضل و کرم بشما داده لا تحصوها شمار نتوانید کرد از ادای طاعت احصای آن نعمت
سلمی قدس سره فرموده که مراد ازین نعمت حضرت پیغامبر ماست صلی الله علیه وآله وسلم سفیر بزرگترین و واسطه نزدیکترین میان حق و خلق اوست
و فی نفس الامر صفات کمال و شرح انوار جلال و جمال آنحضرت از حیز تصویر و تخیل بیرون و از اندازه تفکر و تامل افزونست حت
بر فرده معارج قدر رفیع تو ∴ نی عقل راه یابد و نی فهم پی برد ان الانسان بدرستی که آدمی لظلوم ستمکاریست کفار ناسپاس
ظلم میکند بر نعمت که از شکر آن غافل است کفران میورزد که بحقیقت منعم را جاهل است یا ظلوم است که در محنت جزع کند و شکایت

نماید کفار است که در نعمت بخل ورزد و در خیر نگشاید واذ قال ابراهیم و یاد کن چون گفت ابراهیم علیه السلام در مناجات خود رب اجعل ای پروردگار
من گردان هذا البلد این شهر مکه را امنا ایمن از مخاوف و مکاره واجنبنی و دور گردان مرا وبنی و فرزندان مرا ان نعبد الاصنام از آنکه بپرستیم
بتانرا ابن عیینه رحمه الله فرمود که فرزندان اسمعیل علیه السلام بجهت دعای حضرت خلیل علیه السلام بت نپرستیده اند بلکه ایشان سنگی چند
انزاد و آرام نهاده گردان دیدندی او گفته اند خانه کعبه پس هر جا سنگی نصب کنیم تا بمنزل خانه باشد و این قول غریبست و مخالف جمهور
لیکن قریش از نسل اسماعیل علیه السلام بوده و بت پرستی ایشان مشهورات رب انهن ای آفریدگار من بدرستی که ایشان اضللن
گمراه کردند کثیرا بسیاری را یعنی سبب گمراهی بسیار کس شدند من الناس از آدمیان فمن تبعنی پس هر که پیروی کند مرا در دین پس فانه
منی پس او از منست یعنی از اهل ملت منست ومن عصانی و هر که نافرمانی کند مرا در ما دون شرک فانک غفور پس بدرستی که تو آمرزنده
رحیم مهربانی یا قادری که بیامرزی ایشانرا و رحمت کنی بر ایشان بتوفیق توبه یا بعد از توبه ربنا ای پروردگار ما انی اسکنت بدرستی که
من ساکن گردانیدم من ذریتی بعضی از فرزندان خود را و او اسماعیل است علیه السلام که بعد از تولد او از هاجر در زمین شام ساره خاتون
را که زن خلیل الرحمن بود رشک آمد ابراهیم علیه السلام وحی آورد که هر چه ساره میگوید چنان کن پس ابراهیم علیه السلام بر براق نشست
و هاجر و اسماعیل را سوار کرده باندک زمانی از شام بزمین حرم در وادی مکه ایشانرا بی انیس و رفیقی بگذاشت و دعا فرمود که خدایا من
ایشانرا ساکن ساختم بواد غیر ذی زرع بر وادی که خداوند زرع نیست یعنی آب ندارد که در وی کشت توان کرد عند بیتک المحرم نزدیک
خانه تو که حرام کرده شده است در وی صید و قتال یا حرام است نهادن او توهین بر وی و مراد موضع خرابست که در زمان آدم علیه السلام
بوده و گرنه بوقت دعای ابراهیم علیه السلام خانه نبوده پس بگزارند فرمود که ربنا ای آفریدگار ما ایشانرا درین مسکن ساکن گردانیدم
لیقیموا الصلوة تا بپای دارند نماز را و پرستش تو بجای آرند فاجعل پس گردان افئدة من الناس دلهای بعضی از مردمانرا که بکشش
محبت تهوی الیهم بشتابند بسوی ایشان حق سبحانه دعای آنحضرت را مستجاب فرمود بعد از رفتن خلیل باندک زمانی چشمه زمزم که بضرب
جبرئیل علیه السلام یا باثر قدم اسمعیل علیه السلام بدید آمد و قبیله جرهم آنجا داعیه اقامت نمودند و روز بروز شوق مردم بدان جانب
در تزایدست محققان برانند که اگر من تبعیض در من الناس نبودی فارس و روم و هند و یهود و نصاری در حرم ازدحام کردندی
و پروانه وار سوخته شعله جمال آن شمع شدندی نظم آنرا که چنان جمال باشد ∴ گر دل ببرد حلال باشد ∴ وانکس که بران چنان جمالی
عاشق نشوی و بال باشد ∴ و دیگر حضرت ابراهیم دعا فرمود که وارزقهم و روزی ده اهل این بلده و مردم را من الثمرات لعلهم یشکرون
از میوه ها شاید سپاس داری کنید نعمتها ترا این دعا نیز بشرف اجابت پیوست با آنکه مکه وادی غیر ذی زرع است انواع ثمرات در و
پیدا میشود در تفسیر انوار مذکور است که فواکه ربیعی و صیفی و خریفی و شتوی در یک روز بمکه توان یافت و چون تکرار دعا دلیل
تضرع و نیازاست دیگر باره فرمود که ربنا ای پروردگار من انک تعلم بدرستی که تو میدانی ما نخفی آنچه پنهان میکنیم وما نعلن
و آنچه آشکارا میکنیم یعنی پنهان و آشکارا میدانی وما یخفی و پوشیده نیست علی الله من شیء بر خدای هیچ چیز فی الارض در
زمین ولا فی السماء و نه در آسمان برای آنکه عالم بعلم ذاتی و نسبت آن علم بهمه معلومات یکسانست الحمد بدانچه پنهان است

همه با دانش تو یکسانست الحمد لله الذی ستایش و سپاس آن خدای را که بمحض فضل خود وهب لی ببخشید و عطا کرد مرا علی الکبر بر
سر پیری و بزرگ سالی یعنی در وقتی که پیر بودم و نا امید از فرزند بمن بخشید دو پسر اسماعیل و اسحاق اسماعیل را در شصت و چهار سالگی
یا در نود و نه سالگی یا در صد و دوازده سالگی ان ربی بدرستی که پروردگار من لسمیع الدعاء شنونده و اجابت کننده دعاست در این
کلمات استعادات بانک فرزندان بدعا از خدا از خدا خواسته رب اجعلنی ای آفریننده و آگاه مرا مقیم الصلوة بپای دارنده نماز را
ومن ذریتی و فرزندان مرا نیز مواظب سازید ابن عباس رضی الله عنه فرموده که همیشه از اولاد ابراهیم علیه السلام جمعی که خطر بودند
و خواهند بود تا قیامت ربنا ای آفریدگار ما کرم نمای وتقبل دعاء و قبول کن یعنی اجابت کن دعای مرا ربنا اغفر لی ای پروردگار
بیامرز مرا ولوالدی و پدر و مادر مرا چون ایمان آرند تو دعا غفران و ایشان را قبل از نهی بوده و هنوز یاس از ایمان نداشته
بعضی گفته اند مراد از والدین آدم و حواست علیهما السلام وللمؤمنین و بیامرز مومنان را یعنی هر که تو اید مومن یوم یقوم الحساب
روزی که قایم شود حساب خلایق و ابن عباس رضی الله عنه فرموده که مراد مومنانند از امت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم ولا تحسبن
الله و مپندار ای محمد خدای را غافلا بیخبر عما یعمل الظالمون از آنچه میکنند ستمکاران یعنی ثابت باش بر آنچه دانسته از عقابی که متوجه ایشان است
و جان بی شبهه بدیشان خواهد رسید و اصل آنست که در امثال این نواهی دانند که سوره خطاب متوجه آنحضرت ست و مراد غیر او انما یؤخرهم
جز این نیست که تاخیر میکند عذاب ایشانرا لیوم تشخص برای روزی که خیره می شود فیه الابصار در آن روز دیدها از مشاهده احوال مهطعین
در حالتی که خداوندان این دیدها شتابندگان باشند بسوی اسرافیل که ایشانرا بعرصه محشر خواند مقنعی رؤسهم برداشتگان سرهای خود را
بالا لا یرتد الیهم باز نگردد بدیشان طرفهم چشمهای ایشان یعنی خیره بوده باز مانده بروجهی که نتوانند بر خود نگریستن وافئدتهم
هواء و دلها خالی بود از فهم و خرد بواسطه غلبه دهشت و حیرت وانذر الناس و بیم کن مردمانرا یعنی مکه و بترسان یوم یاتیهم العذاب
از روزی که بیاید بدیشان عذاب و آن روز مرگ ست یا روز قیامت فیقول الذین ظلموا پس گویند آنانکه ستم کردند بشرک و تکذیب ربنا
ای پروردگار ما اخرنا باز پس دار ما را یعنی عذاب را تاخیر کن و ما را بدنیا فرست و مهلت ده الی اجل قریب تا مدتی نزدیک نجب دعوتک
تا اجابت کنیم خواندن ترا یعنی آنکسی را که بتو خواند ونتبع الرسل و پیروی کنیم فرستادگان ترا اولم تکونوا در جواب ایشان گویند
فرشتگان آیا نبودید شما که از روی مبالغه اقسمتم من قبل سوگند میخوردید پیش ازین در دنیا که شما پاینده خواهید بود ما لکم من زوال نباشد
شما را از زوالی و ادات که میگفتید ما در دنیا خواهیم بود و بسرای دیگر نقل خواهیم نمود وسکنتم و مساکن بودید شما فی مساکن
الذین در مسکنها آنانکه ظلموا انفسهم ستم کردند بر نفسها خود بکفر چون عاد و ثمود وتبین لکم و ظاهر شد مر شما را که کیف
فعلنا بهم چگونه کردیم بدیشان یعنی مشاهده کردید در منازل ایشان آثار زوال عذاب وضربنا لکم الامثال و مثلها زدیم برای شما از احوال
ایشان وقد مکروا مکرهم و بدرستی که کوشش کردند در حیله آنچه نهایت مکر ایشان بود وعند الله و نزدیک خداست مکرهم
جزای مکر ایشان در سختی و هول ساخته و پرداخته لتزول تا از جای برود منه الجبال از آن مکر کوهها جبال مثل احکام شریعت حضرت
پیغامبر است صلی الله علیه وسلم یعنی کافران حیلها انگیختند تا چیزی که در ثبات در سوخ اسانست زایل گردانند و این محال است

وان کان مکرهم

ستاد مکر

بهت باد مکر ایشان کوهها ∴ کی تواند کوه را بردن ز جا ∴ در معالم از مرتضی علی کرم الله وجهه منقولست که آیه در قصه نمرود جبارست که
چون سلامت ابراهیم علی نبینا علیه السلام از آتش مشاهده کرد گفت بزرگ خدای داد ابراهیم او را از آتش برهانید من خواهم که با آسمان
روم و او را ببینم اشراف مملکت گفتند آسمان بغایت مرتفع است و برو رفتن با سانی میسر نشود نمرود بشنید و بفرمود تا صرحی ساختند
بمدت سال بغایت بلند و چون بر آنجا رفت آسمانرا هم چنان دید که از زمین میدید روز دیگر آن بنا بیفتاد و ساختن و افتادن در شوره
نحل بام خواهد یافت القصه چون آن صرح از پای درآمد و خلق بسیار هلاک شدند نمرود خشم گرفت و گفت بر آسمان روم و با خدای
ابراهیم که با مناره و ابیعکند جنگ کنم پس چهار کرکس را پرورش داد تا قوت تمام گرفتند و صندوقی چهار گوشه بساخت و دو در یکی فوقانی
و دیگر تحتانی در در راست کرد و چهار طرف او چهار نیزه که زبر و بالا توانستی شد تعبیه نمود پس کرکسانرا چند روز گرسنه ساختند و چهار
مردار بر سر نیزها کردند و اطراف صندوق بر پای کرکسان بستند ایشان از غایت جوع میل ببالا کرده جانب مردار پرواز نمودند و صندوق
را که نمرود با یکتن در آنجا نشسته بود بهوا بردند بعد از شبانروزی در فوقانی بگشاده نگاه کردند آسمانرا بهمان حال دید که در زمین می دید
رفیق خود را گفت تا در تحتانی بگشاد و گفت بنگر تا چه بینی آنکس نگاه کرد جواب داد که غیر آب چیزی نمی بینم بعد از یک شبانروزی دیگر
که باب فوقانی بگشاد حال همان بود که در روز سابق مشاهده نمود و رفیق وی که باب تحتانی بگشود بجز دود و تاریکی چیزی مشهود نبود
نمرود بترسید و نیزها را باز و مردار سرنگون ساخت و کرکسان میل بزیر کردند و در وقت فرود آمدن آواز مهیب از کرکسان ظاهر شد که
کوهها از فزع آن نزدیک بود که از اماکن خود زایل گردند فلا تحسبن و پس مپندار خدای را مخلف وعده خلاف کننده موعده خود رسله
پیغامبران خود را یعنی وعده نصرت که رسل را فرموده انجا که انا لننصر رسلنا و لاغلبن انا و رسلی خلاف نکرده است و نخواهد کرد و تواند بود
مظفر و منصور خواهد ساخت ان الله عزیز بدرستی که خدای غالبست ذو انتقام خداوند انتقام یعنی خواهنده کینه از اعدا اولیا از
یوم تبدل الارض روزی که بدل کرده شود زمین غیر الارض بزمینی دیگر والسموات و آسمانها را مبدل کرده با سمانی دیگر در تیسیر گوید
تسویه جبالست و انهار و اشجار بتبدیل شمار و تکویر شمس و انتشار کواکب و در معالم قولی آورده است که آسمانها را بهشت سازند
و زمینها را دوزخ و از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل کرده اند که زمین را بدل کنند بزمینی نقره و آسمانها را با سمانی از زر و قول ابن مسعود
رضی الله عنه روز قیامت بیارند زمینی از نقره پاک که بر آن هیچ گناهی نکرده باشند موید این سخن است وبرزوا و ظاهر شوند و مردمان
از گورها خود لله الواحد القهار برای محاسبه خدای یگانه قهر کننده وتری المجرمین و ببینی گناهکاران یعنی مشرکانرا یومئذ در آن
روز مقرنین باهم بسته و جمع کرده بحسب مشارکت در عقاید و اعمال با قرین ساخته هر یک با دیوی که موسوس بوده فی الاصفاد در
بندها یا غلها سرابیلهم پیراهنهای ایشان من قطران از قطرانست و آن چیزی باشد سیاه و گویند صمغ ابهل است که می پزند و بر شتر گرگین
طلا میکنند تا حدت خود جرب را بسوزاند فردا بر جلود دوزخیان مالند تا حدت و شدت آن و وحشت لون و بوی رایحه و سرعت
اشتعال آتش در آن معذب گردند و گفته اند تفاوت میان قطران دوزخ و قطران دنیا مانند تفاوت میان آتش دوزخ و
آتش دنیاست پس این قطران بر ایشان اندایند وتغشی وجوههم النار و فرو گیرد و بپوشد رویهای ایشان را یعنی در آن

بجد لیجزی الله کل نفس متعلق است ببرزوا یعنی برایند از قبر تا جزا دهد خدای تعالی هر تنی را ما کسبت جزا انچه کرده است ان
الله سریع الحساب بدرستی که خدای زود حساب کننده است زیرا که حساب یکی از حساب دیگری باز نمیدارد هذا این قرآن یا انچه
درین سوره است از مواعظ بلاغ للناس کفایت است مر مردمانرا بند داده شوند بان ولینذروا به و تا بیم کرده شوند بدان ولیعلموا و تا
بدانند بتامل در دلایل قدرتی که در وی مذکور است انما هو اله واحد که اوست خدای یکتا ولیذکر و تا پند گیرند اولوا الالباب خداوندان خرد و بازایستند از مناهی و قیام کنند باوامر الهی
سوره الحجر بسم الله الرحمن الرحیم الر علما را در
حروف مقطعه اقاویل بسیار است جمعی برانند که مطلقا در ان باب سخن گفتن سلوک سبیل جرات است در ینابیع اورده که فاروق رضی الله عنه
از معنی این حروف پرسیدند فرمود که اگر درین سخن گویم متکلف باشم و خدای پیغامبر خود را فرموده که بگو و ما انا من المتکلفین و بعضی گویند
هر حرفی اشارت باسمی است چنانچه در الر اشارت باسم الله است و لام باسم جبرئیل و را باسم رسول یعنی این کلام خدای بواسطه جبرئیل برسول
صلی الله علیه وسلم رسیده تلک این ایتها که می اید ایات الکتاب ایتهاء سوره است وقران مبین و ایتهاء قرآن روشن یا پیدا کننده حق از
باطل و گفته اند کتاب وقران یکی است اما بدو نام مذکور شد که هر نام دلالت بر معنی دارد و تنکیر قرآن بجهت تعظیم ربما یود الذین کفروا
ای بسا وقت که دران دوست دارند انانکه بگرویدند و ارزو برند لو کانوا مسلمین که کاشکی بودندی مسلمانان و این ارزو در دنیا باشند وقت
نصرت مومنان یا نزدیک حلول مرگ کفار بدیشان یا در قبر یا در روز قیامت حساب یا وقت عصات موحدانرا که از دوزخ بیرون ارند و در نار جهنم
برایشان فرو بندند و دانند خروج ازان میسر نیست تمنا کنند که کاشکی از اهل اسلام میبودیم ذرهم بگذار ایشانرا او تهوین و تحقیر یعنی
کافران در جه حساب اند دست از ایشان بدار تا در دنیا یاکلوا بخورانند و یتمتعوا و برخورداری یابند از مال و منافع ان ویلهم الامل و مشغول
گردانیدم ایشانرا آرزو یعنی توقع طول عمر و استقامت حال ایشان باز دارد از استعداد معاد و تفکر در مال فسوف یعلمون پس زود باشد که
بدانند وخامت عاقبت کردار و گفتار خود و ما اهلکنا و هلاک نکردیم من قریة از هیچ اهل دیهی را الا و لها مگر انکه وهلاک ایشانرا
کتاب معلوم زمانی مقدر بود نوشته شده در لوح محفوظ که مهلت چند بود و هلاک کی باشد ما تسبق من امة بیشی نگرفته اند هیچ گروهی اجلها
مدت هلاک خود او ما یستاخرون و باز پس نمانند ازان یعنی هلاک نشدند پیش از وقت مقدر و دو نه بعد از اجل مقرر و قالوا و گفتند کفار
عرب یا ایها الذین نزل ای انکسی که فرود آمده است علیه الذکر برا و قرآن انک لمجنون بدرستی که تو دیوانه که واو نقد بنسبه مینوانی
این کلام تهکم و استهزا بوده چه اعتقاد بنزول ذکر و نسبت مجنون باهم راست نیاید لو ما تاتینا دیگر گفته چرا نمی اری بالملیکة فرشتگان را
بگواهی برسالت خود ان کنت اگر هستی تو من الصادقین از راست گویان درین دعوی اگر راست میگویی که پیغامبری فرشتگانرا حاضر کن
تا بحضور ما گواهی دهند برسالت حق تعالی جواب ایشان میگوید ما ننزل الملائکة فرود آمده نشوند ملایکه و حفص بصیغه متکلم و نصب ملایکه
میخوانند ما فرود نفرستیم فرشتگانرا الا بالحق مگر بوجهی با بعذاب ما ملک را بصورت اصلی وقتی توان دید که بجهت عذاب نازل شود چنانچه
قوم ثمود جبرئیل را علیه السلام در زمان صیحه را دیدند تا بوقت مرگ چنانچه همه کس می بینند و ما کانوا اذا و نباشند انهنگام که ملایکه را ببینند
بصورت فرستیم منظرین از مهلت داده گان یعنی فی الحال معذب شوند انا نحن بدرستی که ما نزلنا الذکر فرو فرستادیم قرآنرا که یاد کرد

موسانت ذکر

موسانت ذکر یعنی شرف خوانند کانت وانا له و ما او را لحافظون نگاهبانانیم از تحریف یعنی شیطان نتواند در وچیزی از خود گم کند یا کمیدارد
از طرف حلل یا او را جا دهیم در دل هر که خواهیم و گویند ضمیر عاید رسالت صلی الله علیه وآله وسلم یعنی نگهبان ویم از نصرت اعادی نقد
اگر جمله جهانم خصم کردند ... نترسم چون نگهدارم تو باشی ... زشادی در همه عالم نگنجم ... اگر یکلحظه غمخوارم تو باشی ولقد ارسلنا و هر اینه ما
فرستادیم پیغامبرانرا من قبلک پیش از تو فی شیع الاولین در گروههای پیشینان و ما یاتیهم و نیامد بدیشان من رسول هیچ فرستاده
الا کانوا مگر بوده اند که از روی کبر وعناد به بان پیغامبر یستهزءون استهزا میکردند چنانچه این معاندان بتو میکنند و او تسلیه حضرت
پیغامبر است علیه الصلوة والسلام یعنی از میان انبیا علیهم السلام تو مخصوص نیستی باینداء قوم بلکه ایشان بدان مبتلا بودند
کذلک هم چنانکه در آوردیم استهزا انبیا را در دلها مکذبان پیشین نسلکه در می اریم همانرا فی قلوب المجرمین در دلها کافران زمان تو
لا یومنون ایمان نمی اورند بقران وقد خلت و بدرستی که گذاشته است سنة الاولین سنت خدا در هلاک پیشینیان یعنی هر که از ایشان
هلاک شده بترک قبول حق و تکذیب رسل بوده و این وعید اهل مکه است که تکذیب رسل پیغامبر صلعم نموده بعد از ظهور معجزات اقتراح
ایات میکردند در نزول ملایکه بجهت گواهی مبالغه داشتند حق سبحانه فرمود که ولو فتحنا علیهم و اگر بگشاییم بروی مقترحان بابا من السماء دری
از اسمان فظلوا پس باشند همه روز فرشتگان که در نظر ایشان فیه یعرجون در ان در بالا میروند و ازان در بزیر می ایند لقالوا هر اینه از غایت
عناد و سکیک در حق گویند انما سکرت ابصارنا جز این نیست که بربسته اند چشمهای ما را و خیره ساخته اند اگر در اسمان بگشایند و کفار بالا رفته عجایب
انرا مشاهده نمایند خواهند گفت ما را چشم بندی کرده اند و این صورت در خارج وجه ندارد بل نحن بلکه ما قوم مسحورون گروهی جادو کرده ایم
یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم ما را جادو می کرده چنانچه در ظهور دیگر ایات میکنند و بقول ساحر نسبت میکنند ولقد جعلنا فی السماء بروجا و بدرستی
که ما افریدیم و پیدا کردیم در اسمان بر جها دوازده گانه را بهیات و صفات و خواص مختلف یکدیگر وزیناها و بیاراستیم انرا الصورتها
یا اسمانرا بتزیین و سایر کواکب للناظرین برای نگرندگان که بعبرت در ان نگرند بدان بر قدرت استدلال نمایند وحفظناها و نگاه داشتیم اسمانرا
من کل شیطان از هر دیوی رجیم تا رانده تا نتواند که بران صعود کند و بر اخبار و احوال مطلع شود الا من استرق السمع لیکن هر دیوی که
خواهد بر آسمان زود بدزدد و سخنی ممنوع یعنی انچه از فرشتگان شنود فاتبعه پس از پی در آید او را و باو رسد و بسوزد شی
شهاب مبین ستاره روشن و درخشان از ابن رضی الله عنه منقول است که از زمان ادم علیه السلام تا وقت عیسی ابن مریم دیوان بر اسمان
میرفتند و از ملایکه که از اخبار لوح محفوظ در پس میشنودند سخنان تمیز بود و بر زمین آمد با دوستان خود از کاهنان میگفتند چون
روح الله متولد شد ایشانرا از سه آسمان منع کردند و چون ولادت با سعادت حضرت خاتم النبیین علیه الصلوة والسلام دست داد
از همه اسمانها ممنوع گشتند و بجهة رجم ایشان شهاب ثاقب مقرر شد و ابواب کهانت بکلی مسدود گشت حب هی بر آمد و بازار بیرنگی
بشکست ... گلی شکفت و همه سوی خار اخر شد والارض مددناها و مد زمین را باد کشیدیم بر روی اب و زیر خانه کعبه والقینا و
در افکندیم و پیدا کردیم فیها رواسی در زمین کوهها سرافراخته پای برجای وانبتنا فیها و برویانیدیم در زمین من کل شیء موزون
از هر چیزی سنجیده بمیزان حکمت بعضی مقدر بقدر معین بر وجهی که مقتضا مشیت الهی است یا انچه وزن کنند و بپیمایند یا بوزن

یعنی مستوی باشد یعنی بود و رویانیدیم از زمین چیزها نیکو مشتمل بر منافع کلیه از اشجار و زرعات وجعلنا لکم و ساختیم برای شما فیها در زمین معایش اسباب
معیشت یعنی آنچه قوام عیش شما بوئیت از مطاعم و ملابس ومن لستم و هم برای شما ساختیم آنرا که نیستید شما له برازقین و او را روزی دهندگان
یعنی خدم و ممالیک که کنند انعام و دواب وان من شیء و نیست هیچ چیز که آدمی بوی محتاج باشند الا عندنا مگر نزدیک ماست یعنی در تحت فرمان خزائنه
خزینهای او یعنی ما قادریم بر ایجاد و تکوین آن این ضرب مثل است برای اقتدار وجه تشبیه کرده است مقدورات خود را بانبیا فخزونند در اخراج آن
احتیاج و تکلف جنانکه در رحمت ومانزله و فرو نمیفرستیم آنرا الا بقدر معلوم مگر باندازه دانسته شده که نه کم از آن شاید و نه زیاده بر آن
وارسلنا الریاح و فرستادیم بادها را لواقح آبستن یعنی بردارندگان درختها را بمیوه فانزلنا من السماء پس فرو فرستادیم از آسمان
ماء آبی کران بلدانست فاسقیناکموه پس بخورانیدیم شما را آن آب و تصرف دادیم در آن وما انتم و نیستید شما له و آن آب فرو فرستاده را
لخازنین نگاه دارندگان در جاه و غدیر و چشمه بلکه ما حافظیم امام ماتریدی رحمه الله در تاویلات فرموده که نیستید شما و خدا را خزینه دار آن
یعنی خزاین او در دست ماست وانچه شما در خزینه نهید از آن اوست وانا لنحن و بدرستی که ما نحیی زنده میکردانیم اجسام قافله را بایجاد حیوة
در آن ونمیت و میمیرانیم اجسام حیه را بازالت آن در لطایف قشیری قدس سره مذکور است که زندگی میدهیم دلها را بنور مشاهده و میمیرانیم
نفوس را در نار مجاهده یا زنده می سازیم بموفقت طاعت و مرده میکردانیم بمتابعت شهوات صاحب بحر الحقایق روح الله روحه
فرموده که احیای قلوب اولیا میکنیم بانواع لمعات جمال و اماتت نفوس ایشان مینمائیم بسطوات نظرات جلال ما موت و حیات میدهیم
بخلع و لبس ونحن الوارثون و ما وارثانیم یعنی باقی بعد از فنای خلایق چه میراث چیزی را کویند که بعد از مردن دیگری بدیگری رسد پس همه
در معرض فنااند و حق سبحانه موصوف بصفت بقا ولقد علمنا المستقدمین و هر آینه میدانیم پیشی کرفتکانرا منکم از شما در اسلام ولقد علمنا
المستاخرین و بدرستی که میدانیم پس افتادکانرا از آن میدانیم پیشینانرا از شما که آدمیاند یعنی هر که مرده است از زمان آدم علیه السلام
تا این وقت و هر که خواهد بود تا قیامت یا هر که متولد شده از گذشتگان و هر که بخواهد زاد از زایندگان یا دانسته ایم قرون گذشته
و میدانیم امت محمد را صلی الله علیه و اله و سلم یا آنرا که مقدم است در جهاد یا در سبقت و آنرا که موخر است از ایشان در اسباب نزول
آورده که زنی جمیله در عقب حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم نماز میکزارد در صفوف نسا بعضی از جماعت از صفها پیش میرفتند تا
او را نه بینند و جمعی باز پس می آمدند تا در وقت رکوع از زیر بغل خود تماشای او کنند حق سبحانه فرمود که مقدم و موخر را از اهل صفوف
میدانیم و بر من پوشیده نیست وان ربک و بدرستی که پروردگار تو هو یحشرهم جمع میکند مستقدمین و مستاخرین را و جزا
هر یک بدو رساند انه حکیم بدرستی که او درست کار است علیم دانای نهان و آشکار است ولقد خلقنا الانسان و بدرستی که ما آفریدیم
انسانرا یعنی آدم را علیه السلام من صلصال از کل خشک که چون دست بر وی زنند آواز کند من حماء و آن کلی که این بود از کل سیاه
مسنون بوی کرفته بواسطه بسیار بودن در آب چون لای که در تک حوض و جو باشد صاحب تبیان گفته که حق سبحانه آدم را علیه السلام از
خاک فرید بیافرید پس آب بر خاک بارانید تا کل شد و مدتی بگذاشت تا حما کشت پس انسانرا تصویر کرد و مسنون یعنی مصور آن
الکه بگذاشت تا خشک شد و برتبه صلصال رسید والجان خلقناه و جان که پدر پریان است بیافریدیم او را من قبل پیش از آن آفریدن

من نار السموم

ولت
من نار السموم از آتش بی دود که در مسام نفوذ مینماید و صواعق از آن آتش متکون میکردد ابن مسعود رضی الله عنه فرمود که سموم دنیا جزو
از هفتاد جزو از سمومی که جان از آن آفریده شده واذ قال و یادکن آنرا که گفت ربک للملیکة پروردگار تو فرشتگانرا که خلافت زمین
انی خالق بدرستی که من آفریننده ام بشرا آدمی را من صلصال از کل خشک که این است من حماء مسنون از لای مصور فاذا سویته پس
چون راست کنم صورت و هیات او ونفخت فیه و در آوردم در وی من روحی از روحی که آفریده منست و او بدان زنده کردد فقعوا له پس بیفتید
واو را ساجدین سجده کنندگان فسجد الملیکة پس سجده کردند ملایکان یعنی فرشتگان کلهم اجمعون همه ایشان بتمام الا ابلیس
مگر ابلیس که از روی استکبار ابی ان یکون سرباز زد از آنکه باشد مع الساجدین از سجده کنندگان و آدم را قال یا ابلیس گفت ای
ابلیس مالک چیست ترا و غرض تو چه بود الا تکون مع الساجدین از آنکه نباشی که تو با سجده کنندگان قال گفت ابلیس لم اکن لاسجد نیستم
من که سجده کنم لبشر خلقته و آدمی را که آفریده او را من صلصال از کل خشک من حماء مسنون از لای سیاه بوی ناک یعنی او را از اخس عناصر آفریده
که خاک است و مرا از اشرف که آتش است پس روحانی لطیف چرا فرمان برد جسمانی کثیف را ابلیس نظر بر ظاهر آدم داشت و از باطن او غافل بود و صورتش را
ویرانه دید و ندانست که گنج خانه درین ویرانه مدفونست نظم گنجی است درین خانه که در کون نگنجد ∴ این گنج خراب ازپی آن گنج بهانست ∴ فی الجمله
هر آنکس که درین خانه رهی یافت ∴ سلطان زمین است و سلیمان زمانست قال گفت خدای و ابلیس را بعد از ابا و امتناع از سجده آدم که فاخرج منها
پس بیرون رو از آسمان یا از بهشت یا از زمره ملایکه یا از صورت ملکی یا از رتبه که داشتی فانک رجیم پس بدرستی که تو رانده شده از خیر و کرامت
وان علیک اللعنة و بدرستی که بر تست دوری و لعنت الی یوم الدین تا روز جزا در لباب آورده که تا روز قیامت بر تو لعنت کنند بعد از آن عذابی
بتو رسد که از لعنت فراموش کنی قال رب گفت ابلیس که ای پروردگار من فانظرنی پس مهلت ده مرا الی یوم یبعثون تا روزی که بر
انگیخته شوند مردم غرض ابلیس آنکه نمیرد چه میدانست که بعد از بعث مرگ نیست حق سبحانه اجابه کرد قال فانک گفت بدرستی که هستی تو من
المنظرین از مهلت دادگان الی یوم الوقت المعلوم تا روز وقت معلوم یعنی زمان فنا خلق نفخه اولی که نفخه صعقه گویند چه قول جمهور آنست که
نفخه اول موت باشد و نفخه ثانیه احیا میان دو نفخه بقول اشهر چهل سال خواهد بود پس چهل سال مرده باشد آنگه بر انگیخته شود قال رب
گفت ابلیس که ای آفریدگار من بما اغویتنی سوگند میخورم باغوای تو لازینن لهم هر آینه بیارایم برای ایشان گناه را فی الارض در
زمین دنیا که دار غرور است در مدارک آورده که ابلیس ده نوبت یاد کرده برای اغوای آدمیان یکی بصفت ذات فبعزتک لاغوینهم اجمعین
دیگر بصفت فعل که اغویتنی و فقها فرق کرده اند میان مرد و حال عرفا بر آنند که سوگند خوردن بصفات ذاتیه چون قدرت و عظمت و عزت
یمین است و سوگند بصفات ذاتیه چون قدرت فعل و چون رحمت و سخط و امثال آن یمین واضح است که ایمان مبنی بر عرف باشد هر چه بعرف
و دمان آنرا سوگند توان گفت یمین است والا فلا و برخی بر آنند که با در بما اغویتنی بای سببیه است یعنی بسبب آنکه و اگمراه کردی مرا
بیارایم معاصی را در نظر ایشان ولاغوینهم اجمعین و همه ایشانرا بر گمراهی دارم الا عبادک منهم المخلصین مگر بندگان تو از ایشان
خالص شدگان از شوائب شرک جلی و خفی آنکه مکر و فریب و دارا ایشان اثر نباشد قال گفت خدای هذا این اخلاص در معنی ایمان
صراط علی راهی است که حقست بر من رعایت آن مستقیم راست یعنی کجی نبود و زود بمنزل رساند و گویند علی بمعنی الی است یعنی

ازحمایت عالمیان یعنی غریبان جه فاحشه ایشان مخصوص بغربا
دخوار وخجل مسازید واپیش مهمانان قالوا اولم ننهک گفتند ایا ما ترا نهی کرده ایم عن العالمین
بوده است قال هولاء بناتی گفتند اینک اینها دختران منند یعنی زنان قوم جه بهر بنات رابمنزله بدرست یا بنات خود را کنون بشما دهیم بشرط اسلام ان کنتم
اگر هستید فاعلین کنندگان انجه مرا کوش میکوم لعمرک بزندگانی تو ای محمد انهم بدرستی که بودند قوم لفی سکرتهم که در گمراهی خود یعمهون سرگردان
می شدید یا از مستی غفلت گمراه میگشتند در تاویلات ماتریدی اورده که خدای بهرجه خواهد از مخلوقات قسم یاد میکند و هیچ مخلوقی را نرسد که بجز
خدای سوگند خورد و در تبیان از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که خدای نیافرید هیچکس گرامی تر از حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم و بحیات
هیچکس سوگند نخورد الا بحیوة او سلمی قدس سره آورده که سوگند یاد بحیوة محمد صلی الله علیه وسلم واله زیرا که حیات او حق بود نظم جون بنی از
هستی خود برتافت ∴ زنی باکس از لعمرک تاج یافت ∴ دانست از حق زندگی در بندگی ∴ شد لعمرک جلوه ان زندگی ∴ آورده که لوط علیه السلام
نوحه اهل خود را بیرون برد و جبرئیل وقت صبح بود که بانگ بر ایشان زد فاخذتهم الصیحة پس فرا گرفت ایشانرا بانگ هایل مهلک مشرقین در حالتی که
داخل بودند در وقت شروق شمس و برداشت جبرئیل شهرها اتباع را و بنزدیک اسمان برده نگونسار ساخت فجعلنا عالیها پس گردانیدیم ما زبر آن
شهرها را سافلها زیران یعنی زیر و زبر گردانیدیم انرا و امطرنا علیهم و بباریدیم بر ایشان و گفته بر قوم از ایشان که غایب بودند از بلاد حجارة
سنگی من سجیل از گل محکم شده یا سنگی بر او نوشته شده نام هرکس که نام زد او بوده ان فی ذلک بدرستی که در هلاک کردن ما قوم لوط لایات هرآینه
نشانهاست برای عبرت للمتوسمین و خداوندان فراست را که بنور کی در نگرانند و حقیقت اشیا را بسمات آن شناسند و این صفت مومنانست جنانچه
در حدیث آمده است که اتقوا فراسة المومن فانه ینظر بنور الله اورده اند که خواجه بزرگوار قطب الاخیار خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس سره روزی
در معرفت سخن میگفتند ناگاه جوانی در آمد بر صورت زاهدان و خرقه در بر و سجاده بر کتف بگوشه بنشست و بعد از زمانی برخاست و گفت حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم فرموده که اتقوا فراسة المومن سر این حدیث جیست حضرت خواجه فرموده که سر این حدیث انست که زنار ببری و ایمان آری
جوان گفت نعوذ بالله که مرا زنار باشد خواجه بخادم اشارة فرمودند خادم خرقه از بر جوان برکشید و زناری پدید آمد جوان فی الحال زنار ببرید و
ایمان آورد خواجه فرمودند که ای یاران بیایید تا بموافقت این نو عهد که زنار ظاهر ببرید ما نیز زنار باطن قطع کنیم و خروش از مجلسیان بر آمد
و در قدم خواجه افتادند تجدید توبه کردند نظم توبه جون باشد پشیمان آمدن ∴ بر در حق نو مسلمان آمدن ∴ عام را توبه ز کار بد بود ∴ خاص را
توبه ز دید خود بود وانها و بدرستی که شهرستانهای موتفکه لبسبیل مقیم برای دایم السلوکست یعنی بر راهی است که قافلها میروند و آثار آنها میبینند
ان فی ذلک بدرستی که در انچه یاد کرده ایم لایة للمومنین هرآینه نشانه ایست که دیدگان را بر قدرت ربانی وان کان و بدرستی که بودند
اصحاب الایکة اصحاب ایکه یعنی قوم شعیب علیه السلام لظالمین ستمکاران ایکه درختان در هم رفته را گویند و بلد ایشانرا باعتبار انکه در میان
بیشها و مرغزارها بود ایکه گفتند و شعیب علیه السلام با اهل مدین و اهل ایکه مبعوث شده بود و اهل مدین تکذیب وی نموده بصیحه
هلاک شدند جنانجه در سوره هود گذشته و اصحاب ایکه نیز نافرمانی کردند فانتقمنا منهم پس انتقام کشیدیم از ایشان بعذاب یوم الظلة
وان بیوده شود اندکو خواهد شد وانهما و بدرستی که سدوم و ایکه و مدین لبامام مبین هرآینه راهی روشن و هویداست که مردم
میگذرند و می بینند ولقد کذب و بدرستی که تکذیب نمودند اصحاب الحجر اهل حجر یعنی ثمود المرسلین فرستادگان یعنی

صالح علیه السلام و تکذیب یکی از رسل تکذیب جمیع پیغامبرانست واتیناهم و آوردیم ما ثمود را ایاتنا اینها کتاب که بر نبی ایشان منزل بوده
و جون کتاب منزل بر صالح علیه السلام معلوم نیست اکثر مفسران ایات را بر معجزات حمل کرده اند و خروج ناقه از سنگ معجزه ایست مشتمل
بسیاری از غرایب جون بزرگی خلقت که سرگز نتری بعظمت او نبوده و زادن بعد از خروج و بسیاری شیر که همه ثمود را کافی بوده و بر سر جاه
آمدن ان در روز نوبت او و خوردن تمام آب را پیک نوبت حاصل انکه این همه نشانها بثمود دادیم فکانوا پس بودند عنها معرضین
از ان آیات روی گردانندگان وکانوا ینحتون و بودند که میبریدند و میتراشیدند من الجبال از کوهها بیوتا امنین خانها در حالتی که
ایمن بودند انهدام و بوت زدن در ان یا می پنداشتند که خلقها حمایة خواهد کرد ایشانرا از عذاب در ان ایمن خواهند بود فاخذتهم الصیحة
پس فرا گرفت ایشانرا صیحه عذاب مصبحین در حالتی که در ایندگان بودند بصباح یعنی اول روز یکشنبه بصیحه جبرئیل علیه السلام هلاک
شدند جنانجه در سوره هود علیه السلام گذشت فما اغنی عنهم پس دفع نکرد از ایشان ماکانوا یکسبون انجه بودند که کسب میکردند از اموال
و امتعه یا انجه میکردند از بنای بیوت وما خلقنا السموات والارض وما بینهما و نیافریدیم اسمانها و زمین را و انجه در زمین ایشان از ملایکه
و جن و انس و غیر ان الا بالحق مگر بحکمت یا بسبب ظهور حق یا برای بیان حق وان الساعة و بدرستی که قیامت لاتیة هرآینه آینده است
و خدای انتقام تو از مکذبان خواهد کشید فاصفح الصفح الجمیل پس درگذر درگذشتنی نیکو یعنی عفو کن حق نفس خود را و در صدد مکافات
مباش بعضی برانند که این حکم بایة السیف منسوخ است ان ربک بدرستی که پروردگار تو هو الخلاق اوست آفریننده خلایق و اخلاق
العلیم دانا باهل نفاق و وفاق در اسباب آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در ادرعات هفت کاروان دید از ان بنی قریظه و
بنی نضیر که انواع طیب و جواهر را و امتعه و جامها فاو باز داشتند و در تیسیر آورده که هفت کاروان قریش در یک روز در مکه در آمدند
با مطاعم و ملابس بیشمار و بر هر تقدیر برخی از اصحاب گفتند رضی الله عنهم که اگر این مالها بدست ما بودی همه را در راه خدای نفقه میکردیم
و صاحب تیسیر فرموده که در خاطر مبارک حضرت پیغامبر خطور فرموده که مومنان گرسنه و برهنه کذرانند و مشرکان را این همه مال باشد ایة
آمد که ولقد اتیناک و بدرستی که ما دادیم ترا سبعا من المثانی هفت ایات از مثانی که قرانست و این هفت ایة بهتر از ان هفت کاروان
و اد ایة فاتحه است و گفته اند و او هفت سوره است از اول قران که سبع طوال گویند یا خواتیم سبعه که عرایس قرانند و قران را مثانی
گفته بجهت انکه احکام و قصص در و مثنی شده یعنی تکرار یافته والقران العظیم و دیگر دادیم ترا قران عظیم که نزد ما قدر او بزرگست
قراءت او بسیارات و عطف قران بر سبع المثانی فاتحه است یا سبع طوال یا سبع خواتیم از قبیله عطف عام بر خاص باشد لاتمدن مکش
و باز مکن عینیک هر دو چشم خود را الی ما متعنا به بسوی انجه برخوردار کردیم بان ازواجا صنفهارا منهم از کفار یعنی از کل آنت
منه از نظر یعنی انجه باصناف کفر از یهودی و نصاری و مجوس و عبده اصنام داده ایم مایل مشو که ان بغایة خوار و حقیر و بی اعتبار است
بسبب انکه بتو ارزانی داشتیم از فضایل و کمالات قطعه پیش دریای قدر و همت تو ∴ نه محیط فلک حبابی نیست ∴ داری ان سلطنت که
در نظرات ∴ ملک کونین در حسابی نیست ولاتحزن و اندوه مخور علیهم بر یاران خود نه بینوایی و درویشی واخفض جناحک و فرو گیر
بال خود را یعنی تواضع کن للمومنین مر مومنانرا و رفق نمای با ایشان و در کشف الاسرار گفته که خفض جناح کنایت است از

وتجوی و مقررات که خلعت خلق عظیم جز بر بالای والای آنحضرت راست نیاید نظم ذات ترا وصف نکو خواهی است ∴ خوی تو سراپا نیکویی است
دوز ازل دوخته حکم قدیم ∴ بر قد تو خلعت خلق عظیم وقل و بگو انی انا النذیر بدرستی که من بیم کننده ام المبین هویدا یعنی به بیان و برهان
میکنم که خدای گفته که اگر ایمان نیاورید عذابی بشما فرستم کما انزلنا مثل آن عذابی که فرستادیم علی المقتسمین بر بخشش کنندگان الذین
جعلوا القرآن آنانکه ساختند قرآن را عضین پاره پاره یعنی بخشش کردند قرآن را که بچندین وصف یاد نمودند از شعر و سحر و کهانت و مفتری و
اساطیر الاولین و در عین المعانی آورده که یکی میگفت سوره بقره از منست و دیگری میگفت نمل از آن منست و دیگری عنکبوت را بخود تخصیص میداد
و این همه از روی استهزا بود و گویند مقتسمان دوازده تن بودند که ولید مغیره در موسم ایشان را بعقبات مکه فرستاده بود تا بهر قافله
حاج که ملاقات کنند ایشان را از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم تنفیر داده گویند ساحر و شاعر و کاهن است و قرآن بدان طعنها که گذشت ذکر
کنند فوربک پس بحق پروردگار تو که لنسألنهم اجمعین هر آینه همه ایشان را سوال خواهیم کرد عما کانوا یعملون از آنچه بودند که میکردند بیقین نقل است
که بر حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بعد از بعثت مردم را بخفیه دعوت فرمودند تا سه سال بگذشت جبرئیل آمد و آیه آورد که فاصدع پس آشکارا
کن و بظاهر قیام نمای بما تؤمر بآنچه ترا فرموده اند از احکام و نواهی واعرض و روی بگردان عن المشرکین از مشرکان و التفات مکن بدیشان
و آورده اند که پنج تن از اشراف در ایذاء سید عالم صلی الله علیه و سلم بسیار بکوشیدندی و هر جا دیدندی تفسوس و استهزا پیش آمدندی
روزی آنحضرت در مسجد الحرام نشسته بود با جبرئیل علیه السلام که این پنج تن درآمدند و بدستور معهود سخنان گفته بطرف حرم مشغول شدندی
جبرئیل گفت یا رسول الله فرموده اند که مرا ایشان را کفایة کنم پس اشاره کرد بساق ولید مغیره و بکف پای عاص بن وایل و به بینی حارث بن قیس و
بروی اسود بن عبد یغوث و بچشم اسود بن مطلب و هر پنج ایشان باندک زمانی هلاک شدند ولید بدکان تیرتراشی میگذشت و پیکانی در دامن
او آویخت از روی عظمت سر زیر نکردی که از جامه برکندن پیکان ساق وی را مجروح ساخت و رگ سر پای بریده گشت و بدوزخ رفت و
خاری در کف پای عاص خلیده پایش ورم کرد و بران بمرد و از بینی حارث قیح روان شد که جان بداد و اسود بن عبد یغوث روی خود را
بخاک و خاشاک میزد تا هلاک گشت و چشم اسود بن مطلب نابینا شد از غلظت سر بر زمین زد تا جانش بدر آمد انا کفیناک المستهزئین بدرستی
که ما کفایت کردیم از تو شر استهزا کنندگان الذین یجعلون آنانکه میسازند و شریک میکنند مع الله با خدای بحق الها آخر خدای
دیگر باطل فسوف یعلمون پس زود بدانند عاقبت کار ببینند مکافات کردار خود ولقد نعلم و بدرستی که ما میدانیم انک یضیق صدرک
که تنگ میشود سینه تو بما یقولون بآنچه کافران میگویند از شرک خدای و طعن قرآن و استهزا تو یعنی دشوار آید ترا گفتار کفار
فسبح بحمد ربک پس تسبیح کن تسبیحی مقترن بحمد پروردگار تو یعنی بگو سبحان الله و بحمده وکن من الساجدین و باش از نماز گزارندگان
صاحب کشف الاسرار فرموده که ما از تنگدلی تو آگاهیم و از آنچه بتو میرسد از غصه یکان یکان خبرداریم تو بحضور دل بنماز درآی که بدیدن
مشاهدات و مناجات دوست بار بلا کشیدن آسان بود یکی از پیران طریقت گفته که در بازار بغداد دیدم که یکی را صد تازیانه زدند
وی یکبار آه از دل برنکشید گفتم ای جوانمرد این همه زخم خوردی و ننالیدی گفت ای شیخ معذورم دار که معشوقم در برابر بود و می دید که مرا
بهر چه میزدند از نظاره وی الم زخم شعور نداشتم بیت تو تیغ میزن و بگذار تا من بیدل ∴ نظاره میکنم آن چهره نگارین را واعبد

ربک و پرستش کن پروردگار را حتی یاتیک الیقین تا وقتی که بیاید بتو وقت یقین موقن به است چه موت هر مخلوقی متیقن باشد حاصل
کلام آنکه مادام که زنده عبادت او فرو مگذار و دست از پرستش او باز مدار سورة النحل مایة و ثمان و عشرون آیة بسم الله الرحمن الرحیم
اتی امر الله نزدیک رسید فرمان خدای بقیام قیامت یا بعذاب کفار فلا تستعجلوه پس طلب مکنید بشتاب وقت آمدن او را که معاندان تعجیل
مینمودند در آنچه پیغامبر صلی الله علیه و سلم ایشان را بدان وعید میفرمود یا از قیامت یا از عذاب دنیا آیة آمد که نزدیکست تعجیل مکنید گفت الحق تو می
گویی و اقوام و دیگر شریکان که بتان اند ما را از آن خلاصی خواهند داد حق سبحانه فرمود که سبحانه پاکست خدای وتعالی عما یشرکون و برترست
از آنچه ایشان انباز میگیرند یعنی بزرگتر است از آنکه او را شریک باشد و دفع و رد امر الله یعنی منع عذاب تواند کرد ینزل الملائکة و فرو میفرستد
فرشتگان را بالروح بوحی یا بقرآن که سبب حیوة قلوب است یا ملائکه را با روح میفرستد در تبیان میگوید هیچ ملکی فرو نیامد الا که روح با او
رقیب او بود و در جایی که آنجا بر آدمیان حفظ می باشند و بر هر تقدیر فرود آمدن ملائکه باشد من امره از فرمان خدای علی من یشاء بر هر که خواهد
من عباده از بندگان استحقاق نبوت او را یا بهشت و بزبان ملائکه منزل با انبیا میگوییم ان انذروا آنکه اعلام کنید و بترسانید خلق را که
انه لا اله الا انا بدرستی که نیست خدای مستحق عبادت الا انا مگر من که آفریننده و روزی دهنده همه ام فاتقون پس بترسید از من و جز پرستش
من مکنید بیت وا بندگی کن که دارا منم ∴ تو از بندگانی و مولی منم خلق السموات والارض بیافرید آسمان و زمین بالحق بحکم درست یا بحکمت یا بجهت
بیان تعالی عما یشرکون برترست خدای و بزرگتر از آنچه انباز میگیرند برای وی خلق الانسان بیافرید آدمی را من نطفة از آب منی که جماد
بی حس و فهم و سالی که وضع و شکل بدید و پس او را عقل و فهم داد فاذا هو پس آنگاه او خصیم مبین جدل کننده است آشکارا یعنی مناظره
میکند و منع ابعد که سخن خود را حجت لابد سازد مراد ابی بن خلف است که استخوان آدمی کهنه پوسیده را بحضرت پیغامبر آورد و گفت من یحیی
العظام وهی رمیم حق سبحانه این آیه فرستاد که او در اول جمادی بود و ما او را حس و نطق دادیم اکنون با ما مجادله میکند و استدلال نمیکند بر اعاده
که هر که بران قادر بود برین نیز قدرت دارد والانعام و چهارپایان که اصناف ثمانیه اند خلقها لکم بیافریدیم برای شما و گفته اند لکم متعلق است
یعنی شما را فیها دفء در ایشان پوشش است که گرم کننده یعنی جامها از پشم و موی که سر باز دارد ومنافع و دیگر شما را در ایشان منفعتهاست
از نتاج و شیر و کرایه در کوب و تجارت و جز آن ومنها تأکلون و از ایشان میخورید یعنی شیر و روغن و پنیر و یا میخورید از ایشان آنچه توان خورد
چون لحم و شحم و اکل و غیر انعام چون طیور و صید بر و بحر گویا غیر معتد به است ولکم فیها و شما را در آن چهارپایان جمال زینتی و آرایشی است
یعنی در نظر مردمان خانه شما در وقت بدین انعام زینت می یابد حین تریحون هنگامی که باز می آیید از چرا بآرامگاه خویش یعنی آخر روز و حین
تسرحون و وقتی که بیرون روید برای خود یعنی بامداد وتحمل اثقالکم و برمیدارند بارهای گران تا بدان شما را رسانند الی بلد لم تکونوا بشهری که
نباشید بالغیه رسنده بدان بارهای گران یا پیاده الا بشق الانفس مگر برنج و سختی که بدنهای شما رسد اجمال مکه را میگویند که با استعجال
بهیچ شهر از شام و یمن نتوانید رفت مگر بمشقت تمام پس حق سبحانه شما را بنعمت انعام فرمود ان ربکم بتحقیق آفریدگار شما لرؤف مهربانست
بنعمت دادن سابقه خدمت رحیم بخشاینده است که آفرینش چهارپایان کار بر شما آسان کرد والخیل و بیافرید اسپان را والبغال و استر
والحمیر و خران را لترکبوها تا برنشینید ازیشان وزینة و آرایش کنید که خود را بدان آرایش کردنی ویخلق و بیافریند جانها را

آفریند ما لا تعلمون آنچه را که ندانید از حشرات و هوام و طیور و جانوران آبی و گفته‌اند و اد نعم حق سبحانه میفرماید که ما لا تعلمون اولی است وعلی الله
و بر خداست یعنی او راست قصد السبیل بیان راه میانه یعنی راه راست که موصل است بحق یا بر دست اقامت طریق مستقیم و تعدیل آن
بر سبیل وجوب بلکه از روی فضل و رحمت یا مراد راست راه حق یعنی دین اسلام ومنها و هست بعضی از راه‌ها خلقان روند جائر کج و منحرف
منصب یعنی ملل کفر یا اهواء و بدع ولو شاء و اگر خواستی خدای که راه نماید لهدیکم اجمعین هر آینه راه نمودی همه شما را و توفیق رفیق ساختی
تا همه سایران بقصد السبیل رسیدندی هو الذی انزل اوست آنکه فرستاد من السماء ماء از آسمان یا از سحاب یا از آسمان بر سحاب بر زمین
آبی لکم منه شراب آشامید شما را آشامیدنی ومنه شجر و از این باران باشد درخت و ادکیاهی است که از زمین روید نه نباتی که او را ساق باشد
فیه در آن نبات رسته تسیمون میچرانید چارپایان خود را ینبت لکم میرویانیم ما و حفص بیا میخواند یعنی برویاند خدای بر شما به الزرع
بآب باران کشت را و ادجوب عارضه است که زراعت کنند والزیتون و درخت زیتون را والنخیل و خرما نیان را والاعناب و تاکها را ومن کل
الثمرات و بعضی از میوه‌ها که در دنیا ممکن باشد زیرا که همه میوه‌ها موجود نباشد الا در بهشت ان فی ذلک بدرستی که در رویانیدن حبوب و اشجار
لآیة هر آینه دلیلی است روشن بر قدرت و حکمت الهی لقوم یتفکرون گروهی را که تفکر کنند و تامل نمایند در آنکه دانه در زمین افتد و آب
در نفوذ کرده متعفن کرده و اعلاء او منشق گشته ساقی از او در هوا متصاعد یابد و اسفل شکافته بیخ از او در زمین مترسخ شود و بنشو و نما ساخت
بار زیاده میکردند تا وقتی که اظهار از نار و انوار میوه بر و پدید آید هر میوه را شکلی و بوی و مزه دیگر باشد و معلومست که اختلاف اشکال
والوان و طعوم نیست الا از فاعل مختار تقدس و تعالی مثنوی روضه جان بخش جهان آفرید ∴ باغچه کون و مکان آفرید ∴ کرد ز هر شاخ
گل و بر باد ∴ جلوه او نقش دگر آشکار وسخر لکم و رام گردانید برای انتفاع شما اللیل والنهار شب و روز را یکی برای آرایش والشمس
والقمر و آفتاب و ماه را بجهت ایضاح فواکه و ادراک زروع و معرفت حساب سنین و شهور والنجوم و ستارگان برای ساختن راهها
یعنی بدین شما را نفع میرساند در حالتی که همه هستند مسخرات بامره رام شدگان بامر خدای که بر وی دکار رحمت است ان فی ذلک بدرستی که درینها
لآیات هر آینه علامتها و دلیلهاست بر وحدانیت صانع حکیم لقوم یعقلون گروهی را که تعقل کنند در احوال نبات که خالی از حکمتی نیست
فرمود و درین دلالات که بغایة ظاهرست ذکر عقل کرد وما ذرا لکم و دیگر رام گردانید آنچه را که آفریده است برای نفع فی الارض در
زمین از هر چه بدان محتاجید یعنی شما نفع گرفتن بدانها از مطاعم و مشارب و ملابس و مراکب و مناکح مختلفا الوانه در حالتی که مختلف است
جهات و اشکال و اصناف آن ان فی ذلک بدرستی که درین مخلوقات لآیة هر آینه دلالتی است بر وحدانیت حق لقوم یذکرون و
گروهی را یاد کنند وهو الذی و اوست آنکه سخر البحر مسخر گردانید دریا بحیثیتی که شما متمکنید از انتفاع بدو آنکه در و صید میکنید
لتاکلوا تا بخورید منه از و لحما طریا گوشتی تازه یعنی ماهی وتستخرجوا و دیگر عوض مینمائید در وتا بیرون آرید منه از و حلیة تلبسونها پیرایه که
میپوشید که یعنی استخراج میکنید از و میسازید چون لولو و مرجان و بپوشید از زنان شما چون تزیین نسا برای رجال باشد لیس علیه را
بدیشان نسبت داد وتری الفلک و می بینی کشتیها را مواخر روانه و شکافنده آب فیه در دریا ولتبتغوا و دیگر تسخیر بحر و شما را
جهای آنکه بجویید بر کوب در کشتی من فضله از مواد که سبب سعت رزق است ولعلکم تشکرون شاید که شما شکر خدا کنید بر نعمت تسخیر دریا

ازنیستی

و ندیت کشتی جهاز نعمتی عظیم است که مهالک را سبب منافع ساخته صاحب کشف الاسرار آورده که حق سبحانه از روی دریا آفریده چون قلزم و عمان
و محیط و خزان و برای عبور بران کشتیها مقرر ساخت فرموده نوری باطن در نفس آدمی دریاها پدید کرده چون دریای شغل و غم و حرص و
غفلت و برای عبور از آن کشتیها تعیین نموده و هر که در کشتی توکل نشیند از دریای شغل بساحل فرج آید و هر که در کشتی ذکر نشیند از دریای
غفلت بساحل آگاهی برسد و هر که بکشتی توحید در آید از دریای تفرقه بساحل جمعیت رسد و بحقیقت تفرقه بغایت و جمعیت در فنا یا خود آن در
جمله تفرقه اند و بیخودان در رتبه جمع مثنوی بحجاب خودی قلم در کش ∴ در ره بیخودی علم در کش ∴ تا بجا بدت لا نزولی راه ∴ کی رسی
در حریم الا الله والقی فی الارض و بیافرید و بنهاد در زمین رواسی کوهها بلند و بزرگ ان تمید بکم تا میل کنید شما زمین را بیافرید بودی
آب متحرک و بیقرار بود حق سبحانه فرشته را او را صاعدیا نیل گویند بیافرید و بفرمود تا پای بر زمین نهاد و زمین بگران بار او بر جای قرار
گرفت پس کوهها میخ زمین ساخت تا بابا ایستاد وانهارا و دیگر در زمین پیدا فرید جویها چون نیل و فرات و دجله و جیحون و سیحون و امثال آن
وسبلا و دیگر پدید کردیم در زمین راهها از هر موضعی بموضعی لعلکم تهتدون تا باشد که راه یابید بمنازل و مقصود خود وعلامات و دیگر
پدید کرد نشانها برای روندگان از کوهها و پشتها و غران وبالنجم و بستارگان چون ثریا و بنات نعش و فرقدین و شعرین و
سماکین و جدی و مانندان هم یهتدون ایشان یعنی قریش در خشکی و تری اگر خواهند این همه مسافرت از آن با ایشان مشهود بودند در حله
ایستاده و الصیف باکه راه را بستاده از همه مردم بهتر شناسند افمن یخلق آیا کسی که می آفریند این همه مخلوقات را که مذکور شد کمن لا یخلق
باشد همچون کسی که نمی آفریند و ادانها اند که ایشان بدون خدای میپرستیدند چون عیسی و عزیر و ملایکه و اصنام یعنی خالق را با مخلوق هیچ
مشابهتی نیست پس عاجزی را شریک قادر ساختن غایة عناد و نهایة جهل است افلا تذکرون آیا یاد نمیکنید اینها را یعنی یاد کنید تا دریابید فساد
و اعتقاد خود وان تعدوا و اگر خواهید که بشمارید نعمة الله نعمتها خدا بر آنکه بشما ارزانی داشته لا تحصوها نتوانید شمردن انواع و جو
از شمار نعمت عاجز باید بشکران قیام نتوانید نمود ان الله لغفور بدرستی که خدای آمرزنده است آنکه در ادای شکر تقصیر کنید در میگذراند
رحیم مهربانست که بتقصیر شکر نعمت از شما باز نمیدارد والله یعلم و خدای میداند ما تسرون آنچه پنهان دارید از عقاید وما تعلنون و آنچه
آشکارا کنید از اعمال والذین یدعون و آنان از آلهه باطله که میخوانند کفار مکه و میپرستند من دون الله بجز خدای لا یخلقون شیئا نمی آفرینند
چیزی را یعنی نمیتوانند آفرید و چگونه آفرینند وهم یخلقون و حال آنکه ایشان آفریده شده اند و هر که مخلوق باشد که محتاج بود در وجود بدیگری و
محتاج ممکن باشد و خالق واجب الوجود پس ایشان شرکت حق را نشایند اموات و ایشان با وجود مخلوقیت مردگانند غیر احیاء نه زندگان
یعنی جمادات می شنوند و نمی بینند و نمیگویند وما یشعرون و نمیدانند ایان یبعثون که کی برانگیخته خواهند شد ایشان پس چون وقت بعث
خود و غیر خود ندانند چگونه جزا توانند داد پرستندگان خود را معبود باید که بخشندگان خود دانا بود و بر ایصال جزا بدیشان توانا
دیباطی آورده که روز قیامت بتان را برانگیزند و ابدا و اح تا از عهده خود تبرا کنند الهکم خدای شما اله واحد خدای یگانه و یکتاست فالذین
الذین لا یومنون پس آنکسانی که نمیگروند بالآخرة بسرای دیگر یعنی تصدیق نمیکنند قلوبهم منکرة دلهای ایشان ناشناسنده است و در استی بازبره
وهم مستکبرون و ایشان سرکشانند از متابعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا گردن کشی میکنند از قبول ایمان لا جرم هر آینه راست و درست ان الله

یعلم اگه خدای میداند ما تسرون آنچه پنهان میسازند از مکر و حیله بر رسول و ما یعلنون و آنچه اشکارا میکنند از حرب و مخاصمه با وی انه بدرستی که
خدای لا یحب المستکبرین دوست نمیدارد متکبرانرا که از توحید خدای و پیغامبر صلی الله علیه و سلم سرکشی کردند و اذا قیل لهم و چون گویند متکبرانرا
یعنی اتباع و سفله بپرسند از رؤسا و سرها که ماذا انزل چه چیزات فرستاده ربکم پروردگار شما بر محمد صلی الله علیه و سلم این سخن بر سبیل استهزا
و تحکم است چه ایشان بنزول قران مقر نبودند اما چون کسی باستهزا رسیدی که خدای چه فرستاده است قالوا گفتندی اساطیر الاولین آن
فرستاده نشده سرگذشتهای پیشینیانست یعنی هیچ نفرستاده است و آنچه او میخواند اساطیر الاولین است کفار بدین سخن قومی را گمراه ساختند
و حق تعالی فرمود که این عمل کردند لیحملوا تا بردارند اوزارهم بار گناهان خود را کاملة بتمام یوم القیمة روز رستخیز و من اوزار الذین و بر دارند
بعضی نیز از گناهان آنانکه یضلونهم گمراه ساختند ایشانرا بغیر علم بی دانشی آن مقدار که حصهٔ اضلال باشد یعنی هم عقوبت کفر خواهند کشید
بتمام و هم حصهٔ از عقوبت قومی که بجهل و نادانی ایشان گمراه کرده اند الا ساء بدانید که بد باریست ما یزرون آن باری که ایشان میکشند قد
مکر الذین بدرستی که مکر کرده اند آنانکه بوده اند من قبلهم پیش از اینها که بقصد و تکذیب انبیا فاتی الله پس بیاورد فرمان خدای بنیانهم
بان بناها که بر افراشته بوده اند یعنی امر خدای تعالی بخرابی ابنیهٔ ایشان صادر شد من القواعد از جهت اساس یا عمده که بنیان بران موضوع بود
فخر پس بیفتاد علیهم السقف برایشان سقف خانها من فوقهم از زبر ایشان یعنی باول بام برایشان فرود آمد پس دیوارها و این
اشارتست بانهدام کلی و هلاک ایشان در ان بعضی بر آنند که مراد ازین بنا صرح نمرودست که ببابل ساخته بود ارتفاع پنجهزار گز و گویند
دو فرسنگ و غرض او آن بود که بر صد امور آسمانی کند و بر عذاب ابراهیم علیه السلام مطلع شده با وی مقاتله نماید بعد از تمام صرح بادی
از هیبت الهی بوزید و آن بنا را بیخ و بنیاد بکند در تفسیر ثعلبی آورده که سر آن بنا را در دریا افکند و باقی در خانها نمرودیان و لوا ...
از آن بدید آمده که زبان قوم مبتلی شد یعنی بهم بر آمد و سخن ایشان مختلف گشت و وجه تسمیهٔ آن شهر که او را نام داشت بابل این است
محمد جریر طبری رحمه الله آورده که زبان همه مردم زبان سریانی بود چون سقوط صرح واقع شد زبانها را اختلاف پیدا آمد و هر قومی بزبانی سخن
و هیچ یک زبان آن یکدیگر ندانستند و هفتاد و دو زبان مختلف در عالم بدید آمد پس حق سبحانه خبر میدهد که آن قوم پیش از مکر کردند یعنی نمرود
و اتباع او بجزای بناهای ایشان حکم کردیم و اتیهم العذاب و بیامد بدیشان من حیث لا یشعرون از انجا که ندانستند یعنی وقتی که طمع نداشتند
نامیری که متوقع دمیاطی آورده که مراد ازین عذاب بعوضه است که بر نمرود مسلط شد و در لباب فرموده که خدای تعالی نمرود را
مبتلا گردانید به پشه که در بینی او رفته بود و در ام الدماغ جای گرفت و بزرگ شد و چهارصد سال در انجا بماند و درین مدت پیوسته
مطرقه بر سر او میزدند تا فی الجمله آرامی یافت شیخ فرید الدین عطار رحمه الله در توحید منطق الطیر آورده نظم نیم پشه بر سر دشمن گماشت
سر او چارصد سالش بداشت ⁂ چون چه حکمش ضعیفی را مدد ⁂ سبلت خصم قوی را بر کند ثم یوم القیمة پس روز قیامت
یخزیهم رسوا گرداند ایشانرا عذاب کند باتش جانگسل در دنیا معذب گردانید بافتادن صرح و ابتلا بعوضه و یقول و گوید خدای
دانا و این شرکای کجا اند انبازان من یعنی آنها که گمان بردند که شریکان منند الذین کنتم آنانکه بودید شما که از روی استهزا و ستیزه
تشاقون خلاف میکردید با پیغمبر و مومنان فیهم در شان ایشان قال الذین گویند آنانکه اوتوا العلم داده شده اند علم را یعنی اهل علم

از انبیا و ملایکه

از انبیا و ملایکه یا دانایان که خلق را بتوحید خوانده اند گویند ان الخزی الیوم بدرستی که خواری و رسوائی درین روز و السوء و بدی یعنی عذاب
علی الکافرین بر کافرانست الذین آنانکه تتوفیهم الملیکة فرا گیرند فرشتگان ایشانرا یعنی ارواح ایشان قبض کنند ظالمی انفسهم در حالتی
که ایشان ستمکار اند بر نفسهای خود بکفر و چون واسطه دیدند فالقوا السلم پس در افکندند صلح را و اقرار کردند بربوبیت و وحدانیت حق
یا گردن بنهادند و گفتند ما کنا نعمل نبودیم ما که عمل کنیم من سوء هیچ بدی از کفر و ظلم یعنی شرک و معصیت را منکر شوند حق سبحانه فرماید
بلی یعنی کافر بودند و معصیت کردند ان الله علیم بدرستی که خدای داناست بما کنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکردید و بران شما را پاداش
خواهد داد و پاداش آنست که گویند فادخلوا پس گویند در آئید ابواب جهنم بدرهای دوزخ یا بدرکات که اماده است برای شما خالدین فیها
در حالتی که جاوید باشند در آن فلبئس مثوی المتکبرین پس بد جائیست مقام و بد آرامگاهی متکبرانرا جهنم آورده اند که احیاء عرب در موسم کسان
میفرستادند بمکه تا خبر حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم تحقیق کرده بدیشان رسانند چون فرستاده از کفار مکه میپرسید که بر محمد چه خبر فرود می آید
میگفتند افسانهای گذشته جانکه گذشته و قیل و چون گفتندی للذین اتقوا و آنانرا که پرهیز کردند از شرک یعنی مومنان ماذا انزل
ربکم چه چیز فرستاده پروردگار شما قالوا خیرا گفتند فرستاده نیکوئی قرآنست که جامع جمیع خیرات و مستجمع جمیع حسنات و برکات
نیکوئیهای دینی و دنیوی و خوبیهای صوری و معنوی باشد للذین احسنوا و آنانرا نیکوئی کردند در اقوال و افعال یا گفتند کلمهٔ لا اله الا
الله محمد رسول الله فی هذه الدنیا درین سرای حسنة از عصمت خون و مال و فتح و حرمت و نصرت و لدار الاخرة و ثواب ایشان در سرای دیگر و لنعم
دار المتقین و نیکو سرائیست پرهیزکاران را بهشت و گفته اند نیک سرائیست دنیا که در و توشهٔ زاد آخرت میتوان کرد و گفته اند الدنیا مزرعة الاخرة
موید این قولست بزرگان گفته اند مزرع بود یک حصاد عدک مثنوی بکوش امروز تا تخمی بکاشی ⁂ که فردا بر جوی قادر نباشی ⁂ که اینجا کشت کردن
نوازی ⁂ در آن خرمن بنیم ارزن نیرزی جنات عدن سرای متقیان بوستان اقامت که روز قیامت یدخلونها در آیند بدان تجری میرود
من تحتها الانهار از زیر منازل آن بوستان جویها لهم فیها و ایشانراست در بهشت ما یشاءون آنچه میخواهند از مشتهیات و در جواب کسی
که گوید هر بهشتی خواهد که بدرجات انبیا و منازل اولیا برسد گفته اند که در بهشت غبطه و حسد که این تمنا باشد نیست بلکه هر
از بهشتیان بدانچه دارند راضی اند کذلک مثل این جزا یجزی الله المتقین پاداش میدهد خدای متقیانرا الذین آنانکه تتوفیهم الملیکة میرانند
ایشانرا فرشتگان یا وفات دهند طیبین در حالتی که پاک باشند از شوایب شرک و عصیان یا خوش وقت باشند یا کم مرده بدهند فرشتگان
ایشانرا از روی تعظیم یقولون گویند سلام علیکم خدای بر شما و میشاید بر شما سلام فرشتگان باشد بر ایشان و بعد از سلام گویند فردا
که مبعوث شوید ادخلوا الجنة در آئید در بهشت که برای شما اماده است بما کنتم تعملون بسبب آنچه بودید که عمل میکردید از خیرات و حسنات
هل ینظرون آیا انتظار میبرند کافران یعنی منتظر نیستند الا ان تاتیهم الملیکة مگر آنکه بیاید بدیشان فرشتگان بقبض ارواح او یاتی یا بیاید
امر ربک فرمان پروردگار تو بعذاب استیصال ایشان کذلک مانند شرک و تکذیب ایشان فعل الذین کردند آنانکه بودند من قبلهم پیش
از ایشان و بدان سبب رسیدن بایشان آنچه رسید و ما ظلمهم الله و ستم نکرد بدیشان خدای بهلاک ایشان و لکن کانوا و لیکن بودند
که بکفر و معصیت انفسهم یظلمون بر نفسهای خود ستم میکردند فاصابهم پس رسید ایشانرا بحکم عدل سیئات ما عملوا جزای آنچه کرده بودند

وحاق بهم و فرود آمد بدیشان یعنی فرو گرفت ایشان را ما کانوا به آنچه بودند که بان یستهزءون استهزا میکردند یعنی عذاب موعود وقال الذین
اشرکوا و گفتند آنانکه شرک آوردند لو شاء الله اگر خواستی خدای ما عبدنا من دونه نپرستیدیمی بجز خدای من شیء هیچ چیز را نحن
ولا آباؤنا نه ما و نه پدران ما ولا حرمنا و حرام نکردیمی من دونه بی حکم خدای من شیء هیچ چیز را از بحیره و سایبه و غیر آن مشرکان این سخن را
از روی استهزا میگفتند نه بخلوص عقیده و صفای طویت حسین ابن الفضل رحمه الله گفته که اگر کفار این سخن از روی تعظیم و اجلال و
معرفت الهی گفتندی حق سبحانه ایشان را بدان عیب نکردی کذلک مانند کردار اهل مکه فعل الذین من قبلهم کردند آنانکه پیش از ایشان
بودند از شرک و تکذیب و تحریم حلال و تحلیل حرام فهل علی الرسل پس آیا هست بر فرستادگان یعنی بر ایشان الا البلاغ المبین تبلیغ کردن
پیدا و آشکار کننده و طریق حق را ولقد بعثنا و هر آینه ما فرستادیم و فرمودیم همه را تا با قوم گویند ان اعبدوا الله آنکه بپرستید خدای را واجتنبوا
الطاغوت و پرهیز کنید و یکسو روید از پرستیدن طاغوت و آن جزئیست که بدون خدای پرستند فمنهم پس از این امم من هدی الله
کس بوده که راه نموده خدای او را و توفیق ایمان داده ومنهم من حقت و از ایشان کس بود که واجب شد علیه الضلالة بر وی گمراهی بسبب
خذلان الهی فسیروا پس بروید ای مشرکان و سیر کنید فی الارض در زمین فانظروا کیف کان پس بنگرید که چگونه بود عاقبة المکذبین
سرانجام کار تکذیب کنندگان یعنی بر دیار عاد و ثمود بگذرید بنظر فکر و عبرت بنگرید بدان تا بر شما واضح گردد که هر که آن کند که ایشان کردند چنانچه
هلاک شود که ایشان شدند ان تحرص اگر سخت کوشی و حرص ورزی ای محمد علی هداهم بر راه یافتن مشرکان فان الله پس بدرستی
که خدای لا یهدی راه نمینماید من یضل آنرا که میخواهی گمراهی او و مسلمانی بر کافری دینی داشت بتقاضای آن رفته در اثنا مکالمه گفت
بدان خدای که بعد از مرگ بلقای او امید دارم کافر گفت تو امید میداری که بعد از مرگ زنده میشوی مسلمان گفت ای کافر بایمان غلاظ
و شداد که در کیش مقرر بود سوگند خورد که هیچکس بعد از موت زنده نشود آیه آمد که واقسموا و سوگند خوردند بالله بخدای جهد ایمانهم سخت
ترین سوگندهای ایشان یعنی جهد کردند در تغلیظ و گفتند لا یبعث الله برنینگیزد خدای تعالی من یموت آنرا که بمیرد بلی ایجابست بعد از نفی یعنی بر
خواهد انگیخت ایشان را وعده کرده است خدای وعدا وعده کردنی علیه بر وی است وفا کردن بدان یعنی وعده لازم الوفا حقا درست و راست ولکن
اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند لیبین لهم حق تعالی بر می انگیزد ایشان را تا پیدا کند لهم برای ایشان الذی یختلفون
آنچه را که اختلاف میکنند فیه در آن ولیعلم الذین کفروا و برای آن تا بدانند آنانکه نگرویدند انهم کانوا آنکه بودند کاذبین دروغ گویان
در انکار بعث انما قولنا جز این نیست که قول ما لشیء مر چیزی را اذا اردناه چون خواهیم آفریدن ان نقول آنست که گوییم له آن چیز را کن
باش فیکون پس باشد ملخص سخن آنست که تکوین ما بر اشیا را متوقف بر ماده و مدت نیست پس کسی که ابتدا بی سبق ماده قادر باشد بر ابدا
چیزی هر آینه قدرت او را اعاده آن شی با موجود ماند در نحو آید ماند مثنوی آنکه هستی از وجود جان بخشید ؛ هم تواند که بعد از آن بخشید
چون در آورد از عدم بوجود ؛ چه عجب باز اگر کند موجود والذین هاجروا و آنکه ببریدند از اوطان خود فی الله در گذاردن حق خدای و
بجا آوردن رضای او من بعد ما ظلموا از پس آنکه ستم شده بودند و مراد آنها از اصحاب رضی الله عنهم که بجهت ستمکاری قریش بر ایشان هجرت
هجرت میکردند حق سبحانه وعده فرمود که لنبوئنهم هر آینه جای دهیم ایشان را فی الدنیا درین سرای حسنة شهری نیکو یعنی

مدینه معظمه

مدینه معظمه علی ساکنها الصلوة والسلام و گفته غنیمتی نیکو ولاجر الآخرة و هر آینه مزد آخرت ایشان را اکبر بزرگترست از غنیمتی که در دنیا
بدیشان رسید آورده اند که فاروق اعظم رضی الله عنه هرگاه که یکی از مهاجران گفتی که بگیر خدای ترا درین برکت دهد بدانچه وعدک الله فی
الدنیا وما ادخر لک فی الارض فهو افضل لو کانوا یعلمون و اگر باشند کفار که بدانند آنکه خدای مهاجران را در هر دو سرای فرموده بدیشان
ایشان موافقت نمایند در ایمان و هجرت یا اگر مهاجران بدانند زیاده کنند در اجتهاد و مصابرت الذین صبروا و مهاجران آنانند که صبر کردند
بر مفارقت وطن و از آزار کفار وعلی ربهم و بر پروردگار خود یتوکلون توکل میکنند و کار خود بدو تفویض مینمایند آورده اند که قریش
گفتند که خدای از آن بزرگتر است که بشری را به پیغامبری فرستد بلکه فرشتگان را مبعوث کرداند تا خلق را بدو دعوت کنند در رد قول
ایشان آیه آمد که وما ارسلنا من قبلک و نفرستادیم پیش از تو برسالت الا رجالا مگر مردانی را از آدمیان که بزبان نوحی الیهم وحی فرستاده و حفص
بصیغه متکلم خوانده یعنی وحی می فرستادیم بدیشان ملخص سخن آنست که سنت الهی جاری شده که بشر را برسالت فرستند نه ملک فاسئلوا پس بپرسید
اهل الذکر اهل ذکر کتاب یعنی علمای ایشان را ان کنتم لا تعلمون اگر هستید شما که نمیدانید تا بدانید که انبیاء گذشته همه بشر بودند مبعوث
شدند با همه و فرستاده گشته بالبینات بمعجزها روشن والزبر و کتابهای نوشته وانزلنا الیک الذکر بتو قرآن که سبب یاد کردن خداوند
سبحانه و تعالی است لتبین للناس تا روشن و هویدا کنی برای مردمان ما نزل آنچه فرستاده شده است در ذکر الیهم بسوی ایشان از اوامر
و نواهی ولعلهم و تا شاید که ایشان یتفکرون تفکر کنند در آن و دانند که این کلام مخلوقات نیست افامن الذین آیا ایمن شدند آنانکه
مکروا السیئات کردند مکرها بد یعنی برای هلاک انبیا حیلها انگیخته یا و اجماعتند که بنسبت با پیغامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم مکر کرده اند
میفرماید که آیا ایشان خود را ایمن میدانند ان یخسف الله از آنکه فرو برد خدای بهم الارض ایشانرا در زمین چنانچه قارون را فرو
برد او یاتیهم العذاب یا ایمن اند از آنکه بیاید بدیشان عذاب الهی من حیث لا یشعرون از آنجا که ندانند و امید ندارند چنانچه بقوم لوط
آمد او یاخذهم یا از آنکه بگیردشان فی تقلبهم در گشتن ایشان یعنی در رفتن و آمدن از شهری بشهری یا برای تجارت یا بوقت گردیدن
ایشان در جامه خواب از دستی بدستی فما هم بمعجزین پس نیستند ایشان عاجز کنندگان خدای را از عقوبت او یاخذهم یا ایمن اند از آنکه
بگیرد خدای ایشانرا علی تخوف بر ترس از هلاک پیشینیان یعنی ترسان شوند از ایشان و در حین همان ترس عذاب
بدیشان فرود آید فان ربکم پس هر آینه پروردگار شما لرءوف مهربانست که بردباری میکند با بندگان رحیم بخشاینده است
که تعجیل نمیکند در عقوبت ایشان اولم یروا آیا نمی نگرند کافران الی ما خلق الله بسوی آنچه آفریده است خدای من شیء از چیزی که
او را شخص است یتفیؤا ظلاله میگردد سایهای او عن الیمین والشمائل از راست و چپ یعنی از هر جانب سجدا سجده کنندگان لله و خدای را
وهم داخرون و حال آنکه ایشان خوارند یعنی خاضع و متواضع در تفسیر زاهدی آورده که معنی سخن آنست که اگر کافران را سجده نکنند
زبان که سایهای ایشان را خضوع و خشوع میکنند ولله یسجد و خدای را سجده میکنند ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از
علویات وما فی الارض من دابة و آنچه در زمین از جنبندگان والملائکة و دیگر سجده میکنند ملایکه و تخصیص ایشان با آنکه در علویات
داخلند جهة تعظیم ایشان است یا بسبب طواعیه در سجده و مؤید این قول است آنکه میگوید وهم لا یستکبرون و فرشتگان سرکشی نمینمایند

از عبادت که وضع جبهت بر زمین از روی پرستش وان سجده ذوی العقولست وسجود دیگر للخضوع و تسخیر وان عقلاست و این آیه سجده
باید کرد وان سجده سیوم است از سجدها و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این را سجده عالم اعلی وادنی خوانده در مقام ذات و خوف
حق را سجده میکنند پس باید که درین دو محل بدین صفت موسوم گشته خود را در زمره ساجدان که جایش هست بنهند یخافون میترسند
ملایکه ربهم از عذاب آفریدگار خود که ناگاه فرستند من فوقهم از زبر ایشان ویفعلون و میکنند بطوع و رغبت ما یؤمرون انچه فرموده شده اند
بان پرستش و ذکر وقال الله و گفت خدای لا تتخذوا فرا مگیرید الهین اثنین دو خدا را الخدای اثنین برای تاکید است انما هو جز این نیست که
خدای اله واحد معبودیست یکتا و یگانه وحدت لازم الوهیت زیرا که من الله الوهیت شرکت بر نتابد چنانچه با دله واضحه ثابت گشته پس
باید که خدای واحد باشد من کل الوجوه و متعلق نبود به هیچ شی از ایشان شیا از و ظاهر کرده ولی اشیا قایم باشند ه از همه در صفات ذات
خدا لیس شی کمثله ابدا فایای فارهبون پس بمن بترسید التفات از غیبت بتکلم البلغ است در ترتیب و تخویف وله و مر خدایراست ما فی السموات
والارض الخ در آسمانها و زمین است مخلوق و مملوک اوست وله الدین و مر او راست طاعت واصبا لازم و واجب یا دین بنده بیده فرا او را
باقی و ثابت او راست جزاء دایم منقطع یعنی ثواب مطیع و عقاب عاصی افغیر الله آیا بدون خدای از کسی دیگر تتقون میترسند و حالانکه ضار
و نافع غیر او نیست وما بکم والخ شما رسیده است من نعمة از نعمتها چون صحت و غنا و عقب فمن الله پس از خداست ثم اذا پس چون مسکم الضر
برسد بشما سختی چون مرض و فقر و قحط فالیه تجأرون پس بروی می نالید و تضرع و زاری بدرگاه او میکنند ثم اذا پس چون کشف الضر برد ازو
آن سختی را از آن جنابالید عنکم از شما اذا فریق منکم ناگهی گروهی از شما یعنی کفار بربهم یشرکون بخداوند خود شرک آرند محققان بر آنند که شرک
اینجا ملاحظه اسبابست یعنی از مسبب غافل در وی از وصول عطا و رد بلا نسبتی باز بندد لیکفروا تا کفران ورزند بما آتیناهم بانچه
اینها نزادیم از نعمت و کشف محنت فتمتعوا پس برخورند او تهدیدست یعنی ای کافر نعمتان در سه روزی کام خود بر امید و از دنیا بهره بر دارید
فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید عاقبت او خود را این سخن وعیدات این کفران را مثل ویجعلون و میکنند کافران یعنی مقرر اندی سازند
لما لا یعلمون برای آنها که نمیدانند یعنی بتان که ایشان را علم نیست یا برای انچه خود نمیدانند از شفاعت اصنام تعین میکنند بجهت ایشان نصیبا
بهره مما رزقناهم الخ بدیشان داده ایم از کشتها و چهارپایان چنانچه فرموده وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث والانعام نصیبا الآیه و بیان
این کلام در سوره انعام گذشت تالله لتسألن سوگند بخدای که پرسیده خواهد شد روز قیامت عما کنتم تفترون از آنچه که هستید که افترا
میکنید و دروغ بر می بافید که بتان خدایانند و ما بنصیب زرع و انعام بدیشان تقرب کنیم ویجعلون و میگویند لله البنات مر خدای را دختران
خزاع و کنانه میگفتند که ملایکه دختران خدایند و سخن بتوبیخ آن بود که حق تعالی با من مصاهره کرده ملایکه متولد شدند سبحانه پاکست
خدای از قول ایشان که میگویند خدای دختران دارد ولهم ما یشتهون و ایشان راست انچه آرزو دارند و بدان می نازند یعنی پسران و اذا
بشر و چون خبر داده شود احدهم یکی از ایشان بالانثی بولاده دختر متولد شده ظل وجهه گردد روی او مسودا سیاه از غم و
اندوه و شرمندگی در میان قوم وهو کظیم و او پر باشد از خشم بزن خود که چرا دختران آورده یتواری پنهان شود و خود را بپوشد
من القوم از گروه آشنایان و خویشان من سوء ما بشر به از بدی و ناخوشی انچه او را خبر داده بان یعنی از قوم خود پنهان دارد که وا

دختر زاده در تفکر افتد ایمسکه یا نگاه دارد آن مولود را علی هون بر خواری و ذلت ام یدسه یا بشد او را فی التراب در خاک یعنی زنده در گور کند
چنانچه بنو تمیم و بنو مضر میکرد الا ساء بدانید که بدست ما یحکمون انچه حکم میکنند مشرکان یعنی دختر که پیش ایشان قدر و حرمت ندارند بخدای
نسبت میدهند للذین لا یؤمنون و آنانرا که نمیگروند بالآخرة بسرای عقبی مثل السوء صفت بدست یعنی حاجت بزن و فرزند و کراهت بنات
و زنده در خاک کردن ولله المثل الاعلی و مر خدای راست صفت بلند یعنی وجوب ذاتی و غنای مطلق و وجود شامل و تقدس از صاحبه و ولد
وهو العزیز و او غالبست و قادر بر هلاک کفار الحکیم حکم کننده بمهلت ایشان تا وقت معلوم ولو یؤاخذ الله الناس و اگر بگیرد خدای مردمان یعنی
کافرانرا بظلمهم بستم یعنی بکفر ایشان ما ترک علیها نگذارد بر روی زمین من دابة هیچ جنبنده بشومی کفر ولکن یؤخرهم ولیکن باز پس
دارد ایشانرا و مهلت دهد الی اجل مسمی تا وقتی که نام برده شده برای مرگ موت یا عذاب ایشان فاذا جاء پس چون بیاید اجلهم وقت
معهود ایشان برای مرگ لا یستأخرون ساعة باز پس نیایند ساعتی از آن ولا یستقدمون و پیشی نگیرند ساعتی بر آن بلکه بمیرند یا معذب شوند همان
لحظه که وقت رسیده ویجعلون و حکم میکنند لله و خدایرا یعنی برای او ما یکرهون انچه نمی خواهند برای خود یعنی دختران یا شرکت در حکومت
و سرداری وتصف و با وجود این میگوید السنتهم الکذب زبانهای ایشان دروغ را یعنی میگویند ان لهم الحسنی آنکه ایشانراست پاداش نیک
نیکو کافران میگفتند که اگر فرضا رجوع ما بخدای باشد ما را نزدیک او مرتبه خواهد بود و ان لی عنده للحسنی حق سبحانه میفرماید که دروغ میگویند
لا جرم حقا که چنین است که فردای قیامت ان لهم النار بدرستی که باشد ایشانرا آتش دوزخ وانهم مفرطون و بتحقیق ایشان فرو گذاشتگان و
مهجوران باشند در آتش و بی اعتباران و بعد از مذمت مشرکان و مآل ایشان بجهت تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم میفرماید
تالله لقد ارسلنا بخدای که بتحقیق فرستادیم پیغامبران الی امم بسوی امتان که بودند من قبلک پیش از تو فزین پس بیاراست لهم
الشیطان برای ایشان دیو سرکش یعنی ابلیس اعمالهم کردارهای ایشان را تا تکذیب انبیا کردند فهو پس شیطان ولیهم الیوم
دوست ایشانست یعنی او در کافران زمان تو دوستی میکند و بهمان نوع می آراید در چشم ایشان عملها زشت را تا تکذیب تو میکنند
ولهم و مر ایشانراست یعنی ابلیس و ایشانرا فرا گیرد عذاب الیم عذابی دردناک وما انزلنا و نفرستادیم علیک الکتاب بر تو قرآنرا الا
لتبین لهم مگر برای آنکه بیان کنی و روشن گردانی برای مردمان الذی اختلفوا انچه برای که اختلاف کردند فیه در آن او توحید و احوال معاد
وهدی و راه نمودن ورحمة و برای رحمت لقوم یؤمنون و گروهی که بگروند و بیند والله انزل من السماء و خدای فرو فرستاده است
از آسمان یا از ابر ماء آبی فاحیا به الارض پس زنده گردانید بان آب زمین را بعد موتها بعد از مرگ او یعنی تازه گردانید زمین را بان
پس از پژمردگی آن و گفته اند فرستاد از آسمان قرآنرا که سبب حیوة مومنانست پس زنده گردانید بدو دلهای مرده را ان فی ذلک
بدرستی که در انچه مذکور شد لآیة هر آینه نشانه ایست آشکار لقوم یسمعون و گروهی را که بشنوند بگوش تدبر و استماع کنند بسمع
انصاف وان لکم و بدرستی که شما راست فی الانعام در وجود چهارپایان لعبرة دلالتی که بدان عبور کنند از جهل بعلم نسقیکم
می آشامانیم شما را مما فی بطونه بعضی از انچه در شکمها ذوات الالبانست از جنس نعم من بین فرث از میان سرگین و دم خون لبنا خالصا شیر
پاک از لون دم و رایحه فرث سایغا گوارنده للشاربین و آشامندگانرا ابن عباس رضی الله عنه فرموده که چون بهیمه علف بخورد و

در شکم او بخته کردد و سه طبقه در و پیدا میشود و اسفل اوان است و اوسط ان لبن و اعلی ان دم پس خون در عروق جاری میکردد و نیز بپستان
میرود و قطره از فم خود بیرون می آید صاحب انوار فرموده که وارد از ابن عباس رضی الله عنه است که اوست ماده لبن است و اعلی ماده دم در
کوشت متمکن نمیشوند بلکه خاصه ایشا اما کول را که بعضی ازان منهضم یافته جکر جذب و نقل انرا فرست میکدارد و ان بکوس را ببعضی تمام میدهد
تا اخلاط اربع حادث میکردد و تجنیس میکند انها را که بر اعضا حکمتی که قادر حکیم در و دیعت نهاده پس اگر حیوانی حامله اخلاط بر قدر غذای
او می افزاید از جهت استیلاء برودت و رطوبت بر او ج اناث و ان خلط زاید برای جنین برحم میرود و چون متولد میشد آن زاید یا
بعضی از و بپستان میرسد و بجهت انکه کوشت پستان غدای و سفید است آن خلط بجا دره ان سفید میکردد انرا شیر میکویند در مکو
ازماکولات بعضی حیوانات که خار و خاشاک یا علف است و خروج بان صفا و لطافت از میان روث و خون ایتی بالغ و علامتی واضح است
بر حکمت الهی و قدرت پادشاهی بیت از خون سرخ شیر سفید آورد برون ⁂ وز خارها خشک کل تر کند برون ⁂ در قوت القلوب فرموده
که تمامی نعمت در خلوص لبن است یعنی اگر در وی یکی از وصفین که فرث و دم است باشد نعمت تمام نبود و طبع اورا قبول نکند هم چنین معامله
بندکان با حق باید که خالص بود که اگر بشوب فرث ریا و دم هوا امیخته کردد از خلوص دور و از نظر قبول مهجور خواهد بود زیرا که ریا در
عمل شرک خفیست و صفای عمل بسبب شوب هوا منتفی در ریا نظر بر مردم است بعرض خود و هر چه عمل خالی از الودکی نیست منهی
طاعت آلوده نیاید بکار ⁂ مشک جکر سوخته نیاید بکار ⁂ هر چه نه آلودکی افتاد پاک ⁂ پیش نظر چون نبود تابناک ومن ثمرات النخیل
و از ثمرات از میوه ها نبات والاعناب و تاکهای انکور تتخذون منه الخ میکیرید ازو سکرا مست کننده این ایه قبل از تحریم خمر نازل شده
یا دادنده چیزیست که از خرما و مویز کیرند و از مفسران ابو عبیده رحمه الله فرموده که سکر سرکه را کویند بلغت حبشه یعنی سرکه میکیرید ورزقا
حسنا روزی نیکو چون خرما و مویز و دوشاب ان فی ذلک بدرستی که درین میوه ها خشک و فواید ان لایة هر اینه دلیلیست روشن
بر توانایی باری تعالی لقوم یعقلون وکروهی را که تعقل و نظر تامل دران نمایند واوحی ربک والهام فرستاد پروردکار تو الی النحل
بسوی زنبوران عسل یعنی در دل ایشان افکند ان اتخذی انکه فراکیرد من الجبال از شکاف کوهها بیوتا خانها مسدس مساوی
الاضلاع آراسته بجنس صنعت و صحت بغت قسمت ومن الشجر و از میان درختان نیز خانه کیرانند یعنی در کوه و شجر جای کیند و قتی که مالکی و صاحبی
نداشته باشند ومما یعرشون و خانه کیرید از انچه مردمان بنا کنند یعنی ها کان شما چون کنند دغیران ثم کلی پس بخورید من کل الثمرات
از هر میوه ها که خواهید تلخ و شیرین و از انوار و اظهار ات فاسلکی سبل ربک پس بروید براهها پروردکار شما یعنی طریقی یعنی را که الهام
داده است در عمل عسل ذللا در حالتی که منقاد باشند در ام شده و او را چون زنبوران او الهی را کار بسته از شکوفها و کلها بخزند در دهن ایشان
مستحیل کرده بنیوه شیرین و انرا قی کنند برای ذخیره زمستان و اینست که حق سبحانه میکوید یخرج بیرون می اید من بطونها از
شکمها ایشان بطریق لعاب شراب اشامیدنی یعنی عسل مختلف الوانه خلاف یکدیکر رنکها او یعنی سفید که عسل زنبوران جوان است
و زرد که از ان میانه سالانست و سرخ که از ان پیرانست و سیاه و سبز نادر باشند و کفته اند اختلاف فصولاتست فیه در ان شراب شفاء
للناس شفاست مردمان را با نفس خود چنانچه در امراض بلغمی یا مختلط تغیر خود چنانچه سایر امراض چه اند که هیچ نیست که عسل جزو وی از

بنوده باشند قتاده

بنوده باشند و قتاده فرموده رضی الله عنه که وی بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آمد و کفت یا رسول الله برادر من می نالد از شکم خود
حضرت فرمود اسقه العسل رفت و باز آمد که عسل دادمش سودی نداشت دیکر باره او بهمان فرمود و همان حال او را دست داد در نوبت سیوم
یا چهارم فرمود که اذهب واسقه العسل فقد صدق الله و کذب بطن اخیک در این نوبت شفای کلی یافت و کویند ضمیر راجع بقرانست که در و
شفاء دلهاست چنانچه در جای دیکر فرموده و ننزل من القران ما هو شفاء و رحمة للمومنین ولا یزید الظالمین الا خسارا و از ابن عباس و ابن مسعود
رضی الله عنه منقولست که علیکم بالشفائین القران والعسل اری عسل شفاء لازم ظاهرست و قران دوای اسقام باطن یا نکی و ضعیفی
قالب را زایل کرداند و این دیکر بیماریهای اقلب را علاج کند و حقیقت هر دری روی نماید صوری و معنوی دوای ان از قران حاصل است
و هر وضعی که باشد قلبی و قالبی تلاوت قران او ان شفاء عاجل و کامل بیت رنج اکر بسیار شد کی غم خورم ⁂ چون شفای جان بیمارم تویی
ان فی ذلک بدرستی که او نحل و عسل لایة هر اینه حجتی باشد روشن بر قدرت ربانی لقوم یتفکرون وکروهی را که تفکر کنند در
اختصاص نحل بصنایع دقیقه و امور دقیقه و جود نکیرد الا از الهام توانایی دانا که چندین حکمت در جا بودی ضعیف و دیعت نهاده و انعیاذی
دارند که هرکز از راه فرمان منحرف نشوند اما بی که میوه تلخ خورند و عسل شیرین باز دهند و رعی که جز پاک و پاکیزه نخورند طاعتی بر که فرمان
یعسوب خلاف نکنند تمکین که و خانهها بر دند و باز با وطن خود رجوع نمایند طهارتی که هرکز برقی دور از ان نشیند و از ان نخورند صناعی
که اکر همه بنایان عالم جمع شوند همچون خانهاء مسدس ایشان نتوانند ساخت پس هم چنانکه از عسل ایشان شفاء الم ظاهر حاصل شود
از تفکر در احوال ایشان شفاء مرض باطن که جهل است دست دهد نظم فکر دلرا اینک تمکین میکند ⁂ کام جانرا چون عسل شیرین کند ⁂ شربت
فکر ار بکام جان رسد ⁂ جاشنی ان بماند تا ابد والله خلقکم و خدای بیافرید شمارا و از عدم بوجود آورد ثم یتوفیکم پس بمیراند و دیکر
باره شمارا بعدم باز برد ومنکم و از شما یرد کسی هست که رد کرده شود الی ارذل العمر بسوی خوارترین یعنی سن سری و خوافت که هشتاد و
پنج است یا هشتاد و نود لکیلا یعلم تا ندانی پر خرف بعد علم بعد از دانستن شیا چیزیرا یعنی بحال طفولیت باز رود در نسیان و بیباکی
فرموده که کفار ند که مسلمانانرا زیاده نکند طول عمر الا کرامت و عقل ان الله بدرستی که خدای علیم داناست و جهل بردانای او تا رسی طی شود
قدیر تواناست و عجز بتوانایی او راه نیابد والله فضل و خدای افزونی داد بعضکم برخی از شما علی بعض برخی دیکر فی الرزق در
روزی یعنی در مال دنیا تا یکی توانکر شد و یکی درویش و یکی مهتری یافت و دیکری چاکری فما الذین فضلوا نیستند انانکه افزونی یافته اند
در اموال یعنی انانکه بسبب مال مهتر و توانکر و مال رقاب جمعی از موالی شده اند نیستند برادی رزقهم بازکردانند مال خود یعنی دهنده
و بخش کننده علی ما ملکت ایمانهم بر انها که مالک شده است دستهاء ایشان و ایشانرا یعنی خواجکان مالهای خود را بر بندکان خود نمیبخشند
که اکر مالکان مملوکانرا در اموال خود شریک سازند فهم فیه سواء پس باشند ولات و موالی در حال داری یکسان در تیسیر فرموده که خطاب با
مشرکان عربست که در تلبیه میکفتند لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک حق سبحانه و تعالی میفرماید که شما تجویز نمیکنند که بندکان
شما در مال شریک شما باشند پس چکونه روا میدارید که بتان شریک من باشند در الوهیت افبنعمة الله ایا بر نعمت خدای یجحدون انکار
میکنند و حفص بصیغه غیبت خوانده یعنی کافران انکار نعم او میکنند و چون ثابت شد که منعم بجمیع انعام اوست پس هر که تبرا

شریک او گوید منکر نعمت او شده باشد والله جعل وخدای بیافرید لکم برای شما من انفسکم از جنس شما ازواجا که با ایشان آرام گیرید
وجعل لکم وبیافرید برای شما من ازواجکم از زنان شما بنین پسران وحفدة ودختران یا اولاد اولاد یا دامادان یا فرزندان زنان که از شوهران
دیگر دارند ورزقکم وروزی شما را من الطیبات از پاکیزها ولذیذها افبالباطل آیا بیهوده یؤمنون میگروند این مشرکان وبنعمت الله
ونعمت خدای هم یکفرون ایشان نمیگروند باطل عقیده ایست که بتان دارند از تحقق اعانت وشفاعت ونعمت پرستش حق است یگانگی او
باطل بحیرت که حرام کردند از بحیره وسایبه ونعمت آنچه خدای برایشان حلال گردانیده وگفته اند باطل شیطانست وایشان بدو میگروند ونعمت حق
رسالت صلی الله علیه وسلم وبدو نمیگروند ویعبدون ومی پرستند من دون الله بدون خدای ما لا یملک لهم آنچیزرا که مالک نیست
یعنی ندارد برای ایشان رزقا روزی دادن من السموات از آسمانها باران والارض واز زمین یعنی نبات ملخص سخن آنست که کافران
عبادت بتان میکنند که ایشان نمیتوانند روزی دادن شیئا چیزی را پرستندگان از مطر ونبات ولا یستطیعون وهرگز نمیتوانند که روزی
دهند ومقررست که پرستش اینها خلاف عقل بود زیرا که عبادت شکر نعمت وهیچ نعمتی عظیم تر از آفریدن وروزی دادن نیست و
این دو صفت خدایرا ثابت نه اصنام را فلا تضربوا پس قرینه وسازید لله الامثال برای خدای مثلها بران وجه که قیاس کنید بتان را
بر او وشرکت دهید با او ومن لا لا المثل لا تضرب له المثل ان الله یعلم بدرستی که خدای میداند فساد قول شما را وانتم لا تعلمون وشما
نمیدانید پس حق سبحانه دو مثل ایراد کرد برای خود ومعبودان باطل ایشان اول فرمود ضرب الله مثلا بزد خدای یعنی بیدا کرد مثلی
وان کدامست عبدا مملوکا بنده درم خریده غیر مکاتب وغیر ماذون او لا یقدر توانایی ندارد علی شیء بر هیچ چیز از نفع وضر ومن
رزقناه وآنکه روزی دادیم او را منا از نزدیک ما رزقا حسنا روزی نیکو یعنی بسیار وبی فراهم که تصرف تواند کرد فهو پس
این فرزوق ینفق منه نفقه میکند از آن روزی سرا وجهرا پنهان وآشکارا یعنی بهر نوع که میخواهد خرج میکند وازکسی نمیترسد هل یستوون
آیا برابراند یعنی مساوی باشند بندگان بی اختیار با خواجگان صاحب اقتدار پس چون مملوک عاجز با مالک قادر متصرف برابر نیست پس بتان
که عجز مخلوق اند شریک قادر علی الاطلاق چگونه توانند بود مثنوی راه تو بنور لایزالی :: از شرکت شریک مبرا وخالی :: آن ذره که عاجز ست ومحتاج
الی ارباب الارباب :: در کتاب کشف المحجوب آورده که روزی بخلوت شیخ ابو العباس شقانی رحمه الله درآمدم ویرا دیدم که آیه
میخواند ومیگریست ونعره میزد وبنداشتم که از دنیا بخواهد رفت گفتم ای شیخ اینچه حالت فرمود که زیاده سال میکردم تا درین
اینجا رسیدهام واز اینجا نمیتوانم گذشت آری جذبه در قدم نتواند رسید وممکن از کنه واجب خبر نتواند داد بیت
بیت با مهر چون زند بهلو :: قطره با بحر چون کند دعوی :: وگفته اند این ضرب المثل برای مومن موقوف وکافر مخذول مراد
ازمومن صدیق است واز کافر ابو جهل الحمد لله همه ستایش مرخدایرا که مولی تمام نعمتهاست بل اکثرهم بلکه بیشتر مشرکان
یعنی همه ایشان لا یعلمون نمیدانند ونعم او را بغیر او اضافت مینمایند پس مثلی دیگر بیان میکند وضرب الله مثلا وآورد خدای
مثلی رجلین دو مرد که احدهما ابکم یکی از ایشان گنگ است وبی شبهه گنگ مادرزاد کر باشد نشنود ونگوید لا یقدر قدرت ندارد علی
شیء بر فهم هیچ چیز از سخن وتدبیر وهو کل واین همه گرانست علی مولیه برکسی که متولی وی باشد یعنی او برعایة حال وی درمانده اینما

یوجهه هرجا که بفرستد او را ومتوجه گرداند بهیچ لا یأت بخیر باز نیاید بنیکویی یعنی کاری نسازد وکفایتی نکند از ما فی الضمیر خبر نتواند داد
ونه جوابی که گویند که تواند یافت هل یستوی هو آیا برابر باشد این ابکم ومن یأمر وکسی که میفرماید بالعدل برآستی یعنی سخن گوی باشد
با کفایت تمام در رشدی کامل ونهی درست که او میکند بعدل وعدل صفتیست جامع جمیع فضایل ومکارم وهو واو در نفس خود علی صراط
مستقیم بر راه راست وسیرتی درست وطریقتی پسندیده که بهر مطلب که توجه نماید زود بمقصد مقصود برسد پس چنانچه ابکم با چنین مساوی
این کافر فاضل نیست پس بتان بی اعتبار را نسبت مساوات با حضرت پروردگار نباشد وگفته اند نیز از برای مومن وکافرست مومن حمزه
بن عبد المطلب رضی الله وکافر ابی بن خلف مومن ذی النورین رضی الله عنه کافر سعید بن ابی العیص که مولای او بود ذی النورین
او را باسلام دلالت میکرد وسعید او را از اتفاق فی سبیل الله منع میکرد آورده اند که کفار قریش از روی استهزا واستعجال وقوع
قیامت میکردند آیه آمد که ولله ومر خدایراست غیب السموات والارض دانستن نهان آسمان وزمین یعنی او داند وبس آنچه پوشیده است
از آن وشما را محسوس نمیشود یا مراد مطر ونباتست وما امر الساعة ونیست کار قیامت یعنی قیام از روز باحیای موتی در آن سرعت و
سهولت الا کلمح البصر مانند نگریستن چشم یعنی گشتن او از اعلی حدقه باسفل آن وباصلاح اهل چشم زدن گویند یعنی آوردن خدای
واقامت را وزنده ساختن اموات را در آسان تر است از آنکه شما دیده برهم زنید او هو بلکه آن اقرب نزدیکتر است چه لمح بصر دو فعل
دفع جفن ودفع آن وایقاع قیامت باحیای موتی یک فعل پس ممکن است وقوع آن در نصف زمان این حرکت ان الله بدرستی که
خدای علی کل شیء بر همه چیز از بعث ونشر قدیر تواناست یعنی تواند احیاء خلایق ودفعه چنانچه قادر است بر احیای ایشان بر سبیل
تدریج پس از ابتداء اطوار ایشان خبر داد تا از مبداء بر معاد استدلال کنند وفرمود که والله اخرجکم وخدای بیرون آورد شما را من
بطون امهاتکم از شکمهای مادران شما لا تعلمون شیئا نمیدانستید هیچ چیز را از جذب منافع بخود ودفع مکاره از خود وجعل
لکم السمع وداد شما را گوش والابصار وچشمها والافئدة ودلها یعنی ادوات دانش شما داد تا جزئیات اشیا را
بمشاعر دریابید وبدینها مشارکتی که میان ایشان باشد بسبب تکرار احساس تعقل کنند تا علوم بدیهی شما را حاصل آید وبنظر در آن اکتساب معلوم نظری
دست دهد پس ادوات استفاده واستفاضه از کلام وکتابت که استماع او ابصار است شما ارزانی داشت وسلاطین قلوب را که تمیز
آن مستفادات نمایند برپسند تعقل متمکن ساخت لعلکم تشکرون شاید که شما بگویید الم یروا آیا نمی نگرند آدمیان براه استدلال برقدرت
الهی الی الطیر بسوی مرغان تا بینند ایشان مسخرات رام شدگان برای پریدن فی جو السماء در هوا میان ارض وسما ما
یمسکهن نگاه نمیدارد ایشانرا در آن جو الا الله مگر خدای وا گرنه ثقل جسد ایشان مقتضی سقوطست ان فی ذلک بدرستی که
در تسخیر طیر بران طیران لایات نشانه از نشانهاست لقوم یؤمنون برای گروهی که بگروند یعنی مومنان معتقد برآنچه تفکر میکنند
حق سبحانه وتعالی ابرو وضعی آفریده که طیران بتوانند نمود وهوا را بر غلظی مخلوق ساخته که پریدن ایشان ممکن است وایشانرا نگاه
میدارد در هوا بخلاف طبع ایشان پس پایان این تفکرات در هوا موقوف بود واز مود خود را با ایشان گرامت ایشان تفکر ساعت خیر
من عبادت سنة سیر ساخته بیت فکر از این خانه فراغت گشته :: سوی سراپرده راز گشته والله جعل وخدای ساخت

لكم شما براى شما من بيوتكم از خانهاى شما كه مبنى از سنگ و خشت و چوب باشد سكنا آرامگاهى كه بوقت اقامت دران ساكن توانيد بود و
جعل لكم و ساخت و شما را من جلود الانعام از پوست چارپايان بيوتا خانها چون قبه و خيمه كه از اديم سازند و شما تستخفونها سبك مى يابيد
انرا برداشتن و با خود بردن يوم اقامتكم و بوقت اقامت يعنى نزول و من اصوافها و بيدا كرد براى شما از پشمهاى انعام يعنى انچه ميش را
باشد و اوبارها و پشمهاى نرم كه شتر را بود و اشعارها و مويها كه بز را بود اثاثا رختها از پوشيدنى و گستردنى و متاعا و بهره و برخوردارى
از خريد و فروخت آن الى حين تا هنگامى كه انرا بر قرار بود و از ان نفع توان گرفت يا تا وقتى كه زنده اند والله جعل لكم و خداى پيدا
كرد براى راحت شما مما خلق از انچه بيافريد از درخت و كوه و ساد و ابر ظلالا سايها تا بدان از تاب آفتاب پناه ببريد و جعل
لكم و ساخت براى شما من الجبال از كوهها اكنانا پوشيدنيها يعنى غارها و حجرها كه دران سكون ميورزند و جعل لكم و ساخت شما را
سرابيل پيراهنها يعنى پوشيدنيها چون جامها از صوف و كتان و پنبه و غيران كه البته تقيكم الحر باز دارد از شما حر و گرما
سرما كه اكتفا باحد الضدين با انكه وقايه گرما در بلاد عرب اهم است و سرابيل و ديگر ساخت از براى شما پيراهنها از آهن چون
زره و جوشن كه آن تقيكم بأسكم نگاه ميدارد شما را از سلاح دشمنان يعنى تير و تيغ و نيزهٔ ايشان كذلك همچنانكه اين [illegible] بر شما
تمام كرد يتم نعمته و تمام ميگرداند نعمت و نيكويى خود را عليكم بر شما لعلكم تسلمون باشد كه شما اسلام آريد يا منقاد حكم او بود
فان تولوا پس اگر بر گرديد و اعراض كنيد از اسلام فانما عليك پس نيست بر تو الا البلاغ المبين رسانيدن پيغام است آشكارا و چون
پيغام بديشان رسانيده اعراض ايشان ترا زيان نكند يعرفون نعمة الله مى شناسند مشركان نعمت خدا را كه شمرده شد بر ايشان و معرفت
كه اينها از دست ثم ينكرونها پس انكار ميكنند از ابر پرستش غير منعم يا ميگويند نعمت او داده بشفاعت بتان در وقت سختى مى شناسند
و در حال آسانى منكر ميشوند يا بزبان عارفند و بدل منكر و ميشايد كه نعمة الله نبوت حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم باشد و انرا بر معجزات
ساختند كه حق است و بعناد منكر شدند و اكثرهم الكافرون و بيشتر ايشان يعنى همهٔ ايشان غير مجانين و صبيان ناگرويدگانند و يوم نبعث
و بترسان ايشانرا از روزى كه برانگيزيم من كل امة از ميان هر گروهى شهيدا گواه بر ايمان و كفر ايشان [illegible] ثم لا يؤذن
پس دستورى ندهند للذين كفروا و انانكه كافر شدند در عذر خواهى يا در رجوع بدنيا ولا هم يستعتبون و نه [illegible] مطالب شوند
باسترضاع يعنى نگويند كه شما خشنود سازيد خدا را يعنى عمل كنيد كه خداى از شما خوشنود گردد زيرا كه در آخرت سراى تكليف نيست
و در تأويلات امام ماتريدى رحمه الله آورده كه ايشانرا دستورى اعتذار ندهند و اگر عذاب خواهند از ايشان نپذيرند و اذا
راى و چون ببينند در روز قيامت الذين ظلموا انانكه شرك آوردند العذاب عذاب دوزخ فرياد بر آرند و از مالك تخفيف
عذاب طلب آرند فلا يخفف پس سبك كرده نشود عنهم العذاب از ايشان عذاب ولا هم ينظرون و نه ايشان مهلت داده شوند
يعنى زمانى ايشانرا مهلت ندهند و بى عذاب نگذارند و اذا راى و چون ببينند در آن سراى الذين اشركوا انانكه شرك آوردند
شركاءهم انبازان خود را يعنى بتان كه ايشانرا شريك خداى ميكنند قالوا ربنا گويند مشركان كه اى پروردگار ما الذين
كنا ندعوا آنكه بوديم كه ايشانرا ميپرستيديم در كفر فالقوا پس بيفكندند بتان ايشان اليهم القول بسوى ايشان سخن را

يعنى خداى تعالى گويا گرداند تا ز وه ايشانرا جواب دهند و گويند انكم لكاذبون بدرستى كه شما دروغ گوييد هرگز شما نفرموديم پرستش خود
يا شما مارا نمى پرستيد بلكه هواى خود را پرستش ميكنيد در تبيان ميگويد نصارى و يهود دينى هيچ عيسى و عزير و ملائكه را در بهشت خواهند و فتى كه خود
در دوزخ باشند گويند خدايا ما اينها را ميپرستيديم با و ايشان پس ان دو پيغامبر و فرشتگان گويند شما دروغ ميگوييد شرمنده و مخذول گردند
و حجت بر ايشان لازم شود و انديشه ديگر كنند والقوا الى الله و بيفكنند بخداى تعالى يومئذ السلم در آن روز صلح را يعنى خواهند كه از و در صلح كنند
[illegible] بگناه كردن نهند حكم خدا را يا اسلام آرند هيچ كدام ندارد ع چون كار ز دست رفت فرياد چه سود و ضل عنهم و گم گردد از ايشان
يعنى باطل و زايل ميشود ما كانوا يفترون آنچه بودند كه دروغ بر مى بافتند از شفاعت بتان و دستگيرى ايشان بجاى شفاعت الذين
كفروا آنانكه كافر شدند بخداى عز و جل و صدوا و باز داشتند مردمانرا عن سبيل الله از راه خداى تعالى يعنى از ايمان بحضرت مصطفى صلى الله
عليه وآله وسلم زدناهم و بيفزاييم ايشانرا عذابا فوق العذاب عذابى بالا عذابى بما كانوا يفسدون بسبب آنكه بودند كه منع مردم از اسلام
يفسدون تباهى ميكردند پس يك عذاب براى منع ديگر از اسلام و گفته اند زيادتى عذاب آنست كه ماران بزرگ و كژدمان عظيم چه بر
ايشان گمارند و ايشان از آنان گريزان شده خواهند كه در ميان آتش پنهان شوند و در زاد المسير گفته كه پنج جوى از زير عرش بطرف
ايشان روان گردد سه جوى از آن معذب كردند در مقدار از ساعت شب از شبهاى دنيا و بدو جوى ديگر در مدت اندازه روزهاى
اين جهان و گويند زيادتى اين عذاب نهر بر باشد و يوم نبعث و ياد كن اى محمد روزى را كه برانگيزيم فى كل امة در ميان هر گروهى
شهيدا عليهم گواهى بر كفار و كردار ايشان من انفسهم از نفسهاء ايشان يعنى پيغامبرى كه هم از ايشان مبعوث بوده بر ايشان
و جئنا بك و بياريم ترا شهيدا على هؤلاء گواه برين گروه يعنى براءت تو فاو در تصديق مومنان و تكذيب مشركان گواهى دهى
و نزلنا و فرو فرستاديم عليك القرآن بر تو قرآنرا تبيانا لكل شئ بيانى روشن براى همه چيز از امور دين بتفصيل و اجمالى و صاحب
مدارك فرموده كه بيان انچه محتاج اليه باشد از شرع عبادات و در احكام مخصوصه ظاهرات و در انچه ثابت خود شود نسبت و اجماع و قياس
و رجع اينها [illegible] ان موديم بمتابعت رسول صلى الله عليه وآله وسلم كه اطيعوا الرسول واجب كرده است يا بر اجماع و تهديد بر ترك
انكه نتبع غير سبيل المؤمنين و فرموده بعبرات و استدلال كه قياس حيث قال فاعتبروا يا اولى الابصار پس قرآن بيان همه چيزها باشد
و هدى و راه نمودن بحق و رحمة و بخشايش بر همه اگر بدو بگروند و بشرى و مژدگانى بهشت للمسلمين بر مسلمانان خاصه ان
الله بدرستى كه خداى تعالى يأمر بالعدل ميفرمايد براستى يعنى بتوسط در همه چيز خواه در اعتقاد چون توحيد كه متوسطست ميان
تعطيل و تشريك و قايل شدن بكسب كه متوسطات ميان جبر و قدر و الاحسان و ميفرمايد بنيكويى در طلب يا بحسب نكته چون تطوع
و نوافل يا بحسب كيفيت چنانچه فرموده الاحسان ان تعبد الله كانك تراه از ان خبر ميدهد و ايتاء ذى القربى و ميكند بعطا دادن خويشان
نزديك و رسانيدن بديشان انچه بدان محتاج باشند و ينهى عن الفحشاء و باز ميدارد از عمل زشت كه افراط در تفريط ما بعد قوت
شهوانى چون زنا و لواطه و جز ان و المنكر و از فعلى كه انكار كنند بر مباشرت و ان [illegible] قوت غضبيت در غير موضع چون قتل النفس و
غصب اموال و البغى و از ستمكارى يعنى صفت شيطنت كه مقتضاى قوت بهيمات باشد استيلا و استعلا بر بنى نوع ديگر و تكبر

برایشان **یعظکم** پند میدهد خدای شما را باوامر و نواهی **لعلکم تذکرون** شاید که شما پند گیرید این آیتی است جامع در خیر و شر نیست الا مندرج است در ام
ماموراتی داود جمیع شری الا که اندراج دارد در منهیات او و از جهت آنکه موعظات جامع جمیع خطبا روز جمعه در آخر خطبه میخوانند از عثمان
مظعون رضی الله عنه منقول است که بدایت حال اسلام نیاورده بودم مگر بواسطه آنکه شرم داشتم از مبالغه پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ایمان در دل من
ثابت نبود تا روزی نزد آنحضرت بودم و این آیه نازل شد و هر شبهه که داشتم زایل گشت و بدین اسلام تصدیق کردم و از مجلس بیرون آمد
این آیه را بولید بن مغیره خواندم گفت ای برادر من دیگر باره اعاده کن باز خواندم گفت ای بسران له و الله الحلاوة و ان له الطلاوة و ان اعلا
لمثمر و ان اسفله لمغدق و ما هو بقول البشر و ابو جهل علیه اللعنه بعد از استماع این آیه گفت بدرستی که خدای محمد را بمکارم اخلاق فرماید و در
زلال الصفا فرماید که سبب اسلام اکثم بن صیفی که از اکابر عرب و حکمای ایشان بوده همین آیت است و علما در میان این مامورات و منهیات
وجوه بسیار است گویند عدل کلمه شهادت است یا خلع انداد یا طاعت در سر و جهر یا انصاف یا ادای فرایض در حق یا تسویه در حقوق یا حکم حق
و احسان بدل و انعام است یا عفو جرایم یا صبر بر اوامر و نواهی یا ادای نوافل یا نیکی فرمودن در عوض بدی یا اخلاص در عمل یا مشاهده در
عبادات یا ایثار بر غیر یا دوست داشتن برای دیگران آنچه برای خود دوست میدارد و کار فرمودن برای غیر آنچه برای نفس خود کار می
فرماید و ایتاء ذی القربی صله رحم است و نیکوی کردن با ایشان بر آنچه فاضل باشد از معیشت او و اگر درویش است و فضل عیشی ندارد
و یاری دهد ایشان را در مهمات ایشان بتن خود و اگر ضعیف و عاجز است و آن نیز نمیتواند دعا کند در باره ایشان و فحشا از زنا است یا
آنچه پوشیده کنند از علما زشت یا بخل و ریا یا استهانت شریعت یا افراط در گناه و یا آنچه در شرع حدی مترتب است یا مخالفت میان قول و فعل
و منکر شوکت یا آنچه از عقل منکر بود یا آنچه در شرع وجهی نداشته باشد یا هر سببی یا تجسس عیوب مردمان یا غیبت یا طعن مومنان تا تجاوز
از حق و باطل در لطایف التقدیر در تفسیر این آیه آورده که استقامت ملک بسه چیز مامور به است و اضطراب آن بسه چیز منهی عنه و هر یک
از اینها ثمره دارد ثمره عدل ظفر و نصرت است و نتیجه احسان ثنا و مدح است و فایده صله رحم انس و الفت اما نتیجه فحشا افساد دین
و دنیاست و ثمره منکر بر انگیختن اعدا و حاصل بغی محروم از منتهی و در فصول عبد الرحمن فرمود که عدل توحید است ... محبت خدای و احسان
دوستی پیغامبر است صلی الله علیه و آله و سلم و فرستادن صلوة بر و و ایتاء ذی قربی محبت اهل بیت و در عارضی بزرگ و سیط گفته که
عدل در افعال باشد و احسان در اقوال پس نباید کرد مگر آنچه اسم احسان بر وی راست آید سلمی قدس سره در بحر الحقایق آورده که فحشا کذب
و بهتان است و هرزه کشتی که در اقوال بود و منکر ارتکاب معاصی است و هر بدی که در افعال باشد در بحر الحقایق فرموده که عدل آنست که
هر چه بتو داده است از آلات جسمانی و قوای روحانی و علوم و اموال همه را در طلب حق صرف کنی و صرف آنها در طلب غیر او ظلم است و احسان
آنکه هر نوع نیکویی که توانی قولا و فعلا با خلق بجای آری و ایتاء ذی القربی آنکه با نزدیکان نیکویی کنی و نزدیکتر از همه بتو نفس است
و او را از مهالک منع باز داری و فحشا چیزیست که ترا از خدای تعالی باز دارد و منکر آنکه ضلال و بدعت بدو مترتب بود و بغی صورت
صفات نفسانیست و آنرا بقوت ریاضت باید شکست تا قواعد سلوک درستی یابد زیرا که اعدا عدوک نفسک التی بین جنبیک بدترین
دشمنان نفس است **نظم** ای سگ نفس تو شوم بدکاره ∴ کرده آغوش تست همواره ∴ بدترین قاصد است جان ترا ∴ میخورد مغز استخوان ترا

پیش از آن کو توانا بنید رحمت ∴ محکم بند کن که دشمن تست ∴ و باقی وجوه و دقایق این آیه در جواهر التفسیر است **و اوفوا** و وفا کنید **بعهد
الله** بپیمان خدای **اذا عاهدتم** چون عهد بستید و او عهد الست یا عهودی که میان مردم معهود باشد و اصح آنست که این آیه در شان جمعی است
که با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در مکه عهد بستند غلبه قریش و ضعیف مسلمانان مشاهده کرده جزع و اضطراب در ایشان پدید آمد و
شیطان خواست که ایشان را بفریبد تا نقض عهد پیغامبر کنند حق سبحانه بدین آیه ایشان را منع کرد تا ثابت قدم گردانید و فرمود که بعهد وفا کنید **ولا
تنقضوا الایمان** و مشکنید سوگندها یعنی پیمانها که کردید **بعد توکیدها** بعد از استواری آنها که سوگند **وقد جعلتم الله** و حالات آنکه ساخته
اید حضرت **علیکم** بر پیمانها خود **کفیلا** گواه **ان الله یعلم** بدرستی که خدای تعالی میداند **ما تفعلون** آنچه میکنید از نقض عهد و سوگند
ولا تکونوا و مباشید **کالتی نقضت** مانند زنی که بشکافت و باز گشاد **غزلها** ریسمان رشته خود را **من بعد قوة** از پس قوة یعنی استحکام
آن **انکاثا** پاره پاره یعنی از هم بر کند غزل خود را در حالتی که رشتها تاب داده یعنی محکم و قوی آورده اند که در عرب زنی بود ربطه یا رابطه
نام او در دنیا و در دمیاطی نقل میکند که خطبه نام داشت و ملقبه بود بجعرا یا جوقا و او را کنیزکان بودند آن زن از اول بامداد تا نصف
النهار خود میریسید و کنیزکان را نیز رشتن میفرمود و بعد از نصف النهار میفرمود تا از رشتها را رشته تاب باز میکرد تا خراب و
ضایع میشد پیوسته عادة او این بود حق سبحانه تشبیه میفرماید عهد شکستن عهد را باره کردن ریسمان تاب داده خود را ضایع میکند
مردم عاقل باید که سر رشته عهد خود را از انگشت نقض باره نکند تا بحکم و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم جزای وفا بعهد یابند **عت** گرت
هوا است که دل از نکسلد پیمان ∴ نگاه دار سر رشته تا نگهدارد **تتخذون ایمانکم** میگیرید عهد و پیمان خود را **دخلا بینکم** دغا و خیانت و
غرور دیگر میان شما **ان تکون امة** بسبب آنکه باشند گروهی کفار **هی اربى من امة** ایشان زیاده از گروه دیگر یا از عدد و مال یعنی از
مسلمانان و مراد آنست که قریش را از مسلمانان و مال ایشان را افزون دید میخواهند که بفریب و حیله معاش کنند **انما یبلوکم الله به** جز
این نیست که خدای تعالی می آزماید شما را بوفا عهد تا مردمان را معلوم شود چنگ اعتصام در حبل وفا که میزنند و بعهد خدای و بیعت
پیغامبر وفا کنند **ولیبینن لکم یوم القیمة** و هر آینه پیدا کند برای شما روز رستخیز **ما کنتم** آنچه هستید که در آن روز قیامت **فیه تختلفون**
اختلاف کنید در شان بعث و جزا **ولو شاء الله لجعلکم** و اگر خواستی خدای هر آینه گردانیدی شما را **امة واحدة** یک گروه متفق بر
اسلام **ولکن یضل** و لیکن فرو میگذارد در ضلالت **من یشاء** هر کرا میخواهد **و یهدی** و راه نماید بتوفیق **من یشاء** هر کرا
ارادت **ولتسئلن** و هر آینه سوال کرده خواهید در حشر **عما کنتم تعملون** از آنچه بودید عمل میکردید **ولا تتخذوا ایمانکم** و فرا مگیرید سوگند
خود را **دخلا** غدر و مکر **بینکم** میان یکدیگر **فتزل قدم** پس بلغزد قدم از شارع اسلام **بعد ثبوتها** بعد از استواری آن **وتذوقوا
السوء** و بچشید رنج دنیای **بما صددتم** بسبب آنکه باز ایستید **عن سبیل الله** از راه خدای تعالی از وفا عهد **ولکم** و مر
شما راست در آخرت **عذاب عظیم** عذابی بزرگ و این تهدید عظیم است و ضعفا اهل اسلام را که میخواستند از عهد پیغامبر صلی الله
علیه و آله و سلم بر گردند و قریش ایشان را وعده میدادند که اگر رجوع بدین ما کنند ما برین وجه نفع بسیار بشما رسانیم حق تعالی فرمود
که **ولا تشتروا** و مخرید یعنی بدل مکنید **بعهد الله** عهد خدای تعالی و پیغامبر از آن **ثمنا قلیلا** بهای اندک یعنی بچیزی از مال دنیا

اکر قریش شما را وعده میدهند انما عند الله جز این نیست که نزدیک خدای تعالی هو خیر لکم ان بهتر است وشما را از مال دنیا ان کنتم تعلمون
اکر هستید که شما میدانید ما عندکم انچه نزدیک شماست از اعراض دنیوی ینفد سپری شود ومنقضی کردد باقٍ همیشه است وفی الفواتح
یعنی از عدد شرع کلشن یاد نوشته که سر عین از اعیان موجود و فی الخارج زاد اعتبارات یکی من حیث الحقیقة وان عبادت
از ظهور نور حق در صورت مظاهر و این تجلی شهودی کویند واعتبار دوم من حیث التشخص و تعین وازین حیثیت که اشیا را ممکن میکویند
وخلق می نامند وجمیع نقایص بموجودات ممکنه ازین وجه منسوب میدارند نظم از ده صورت نماید غیر دست ∴ جون نظر کردی یعنی
جمله اوست ∴ زان یکی ما عندکم ینفد شنو ∴ جزئی ما عند الله باقی شنو ∴ ما عندکم اشارت باعتبار ثانیه است وما عند الله باقی اشارت
اول باعتبار اول نظم ای بوصف بیان تو همه هیچ ∴ همه ان توان ما همه هیچ ∴ هرچه بیند خیال ما همه نقش ∴ هرچه کو هر زمان ما همه هیچ
ولنجزین وهر آینه جزا دهیم الذین صبروا انانکه صبر کردند بر فاقه وفقر یا بر مشقت تکالیف یا بر آزار کفار یا شکیبایی نمودن بعهد و
پیمان خود یعنی اهل بیت پیغامبر را صلی الله علیه وسلم که بر بینوایی صبر نموده از عهد بر نکشتند بدهیم اجرهم فرد ایشانرا که نعیم بهشت
یا ثواب مضاعف باحسن ما کانوا بنیکوترین انچه بودند که از روی اخلاص یعملون عمل مینمودند امام زاهدی رحمه الله فرموده که یعنی را
از ایشان صد طاعت بود از یک جنس چون نماز و روزه یا زکوة یا صدقه ویکی از میان آن صد بهتر و تمام تر باشد ثواب آن یکی که
نیکوتر است بتمامی میدهیم وباقی را هم بدهیم ثواب هر یک یا ثواب آن بهتر را بدهیم من عمل صالحاً هر که بکند کردار شایسته من
ذکر او انثی از مردمان وزنان وهو مؤمن واو مومن باشد چه عمل بایمان بود واستحقاق ثواب ندارد فلنحیینه پس هر آینه زندکانی
دهیمش در دنیا حیوة طیبة زندکانی خوش یعنی رزق حلال بوی ارزانی داریم تا ماکل وملابس او باشد پاک وکفته اند حیوة طیبه طاعات
با قناعت بکفاف وعمل صالح یا رضا بقضاء و قولی انست که حیوة طیبه کسی راست که چهار صفت دارد شناختن خدای وصدق مقام با خدای و
منهج برا وخدای واعراض از ماسوی خدای در حقایق سلمی مذکوراست که حیوة طیبه استغناست عما سوی الله جو تو دارم همه دارم دکر
هیچ نباید ولنجزینهم اجرهم ودهیم فرد ایشان ایشانرا باحسن ما کانوا یعملون بنیکوترین کاری که کردند فاذا قرأت القرآن پس چون خوانی
که خواهی قرآن فاستعذ بالله پس پناه جوی بخدای تعالی من الشیطان الرجیم از دیو رانده یعنی بکوی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم خواجه
محمد پارسا قدس سره در تفسیر خود اورده که محتاج را از چهارده روایت که الفاظ استعاذه در اوسره اینست واو با استعاذه قبل از
قرات بقول جمهور راو استحبابست وباختیار رجع از کبرای دین بر سبیل ایجاب ودر تفسیر فرخا قولی هست که ایت استعاذه بر حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم واکه تنها فرض بود ده قراتُ واقتدا دامت بر سبیل سنت است ومباحث استعاذه در اوایل جواهر التفسیر مستوفی
آورده انه لیس که بدرستی که نیست مر ابلیس را سلطان تسلطی وغلبه علی الذین آمنوا بر برودکار خود در دفع وساوس او
یتوکلون توکل مینمایند انما سلطانه جز این نیست که تسلط او علی الذین یتولونه بر انانست که او را دوست میدارند ودوستی
او را قبول میکنند والذین هم به وانانکه ایشان بسبب شیطان مشرکون شرک اورندکان بخدای اورده اند که کفار مکه بوقت
نسخ بعضی از احکام کفته اند محمد یاران خود را سخریه میکند ایشانرا کاری میفرماید وروز دیکر از ان نهی میفرماید غالب آنست که

الفزی میکنید

افتری میکنند ونلقا نفس خود سخن میکوید ایه امده که فاذا بدلنا آیة وچون بدل میکنیم اینی ناسخ را مکان آیة بجای ایتی منسوخ والله
اعلم وخدای دانا تر است بما ینزل بانچه میفرستد از ان ناسخ بجهت حکمت ومصلحت قالوا کویند کافران انما انت مفتر جز این نیست
که تو افترا کننده بر خدای واز خود سخن کویی بل اکثرهم نه چنین است که میکویند بلکه بیشتر ایشان لا یعلمون نمیدانند حکمة
او ثبات احکام قل نزله بکو بر ایشان که فرو د آورده او را یعنی قرانرا روح القدس روح پاکیزه که جبریل است من ربک از
پروردکار تو بالحق براستی لیثبت الذین آمنوا تا ثابت دارد آنرا که ایمان آورده اند واعتقاد ایشانرا نا ناسخ سازد بانکه این کلام
حق است یعنی چون ناسخ را شنوند ورعایة صلاح حکمت تدبر نمایند دل ایشان مطمئن شود وهدی ودیکر نزول قران برای بیان
وبشری للمسلمین وبشارت مسلمانانرا ببهشت در خبر است که غلامی رومی بود رعا خضر را که خبر میکفتند وکویند دو غلام
بود جبر ویسار که شمشیرها را بصیقل زدندی واهل کتاب بودند توریة وانجیل خواندندی وچون حضرت سید عالم صلی
الله علیه وسلم بر ایشان بکذشتی استماع قرات ایشان فرمودی وکفتند عایش غلام نام بود از اهل کتاب با بعیش یا بغلام یا بحنس یا
بعدام واصح انست که او را بو فکیهه کفته شهابش حضرت آمدی وقرانه تعلیم کرفتی قریش کفتند محمد ازین غلام آموزد وبا ما
میکوید ایه آمد که ولقد نعلم وهر آینه ما میدانیم انهم یقولون انرا که ایشان میکویند انما یعلمه بشر جز این نیست که او را می آموزد آدمی یعنی
جبر یا بو فکیهه لسان الذین زبان انکه یلحدون الیه تعلیم را باو می کردانند یعنی کمان برند که معلم اوست اعجمی غیر مبین یعنی فصاحت ندارد
وهذا واین قران لسان عربی مبین لسان عربی روشن است که شما با وجود کمال فصاحت ونهایة بلاغت ودقت بر انشاء عربیات از زبان
مثل این عاجزید وما توان بس دعوی می اموزاند اعجمی شکسته زبان وانحضرت را کلامی بدین بلاغت وفصاحت ظاهر البطلانست ان الذین
لا یومنون بدرستی که انانکه نمیکروند بایات الله بایتها کتاب خدای تعالی وتصدیق نمیکنند که من عند الله است لا یهدیهم الله راه ننماید خدای
تعالی ایشانرا بنجات جاننت ولهم ومر ایشانراست عذاب الیم عذابی دردناک در اخرت کفر ایشان بتوان ونسبت افترا بر حضرت پیغامبر
صلی الله علیه وسلم وحال مفتری ایشانند انما یفتری الکذب جز این نیست که بر می بافند دروغ الذین لا یومنون انانکه نمیکروند بایات الله
بایات خدای تعالی یعنی قران ومیکویند بر بافته محمد است فاولئک هم وانکروه مفتری ایشانند الکاذبون دروغ که میکویند انما یعلمه بشر د
بحقیقت دروغ کفتن صفت ایشانست وکفته اند در اخبار آمده که قریش بعد از توضح حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم بالمره باطله
ایشان بایذا وازار درویشان صحابه که جماعتی نداشتند چون بلال وخباب وعمار وبدر او یاسر ودر الهو وسمیه رضی الله عنهم مشغول
شدند وایشانرا در رجوع بکفر اکراه کردند ان جماعت در طریق خود ثابت قدم ورزیدند بر جفا قوم شکیبایی نمودند تا حدی که والدین عمار شربت
شهادت چشیدند وعمار از بی طاقتی وضعف بدن که تحمل ایذا نداشت کلمه بر رضا قوم در ان بود که بکفت این خبر بحضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم
رسید که عمار کیش کفار اختیار کرده واز دین خود بیزار شد حضرت فرمود که نه چنین است از سر تا قدم ایمان عمار پرست وایمان بکوشت وخون
او بر امیخته یعنی ایمان در باطن او متمکن شده که بکفت وکوی هرزه کوی تغاوت نپذیرد عمار رضی الله عنه کریه کنان بجناب نبوت آمد و
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدست مبارک اشک او پاک میکرد ومیفرمود که ترا چیست ان عادوا لکم تعودهم واکر باز کردند تو باز کرد

ایشان بهمان کلمه وحق سبحانه این ایه فرستاد که من کفر بالله وهرکه کافر شد بخدای تعالی من بعد ایمانه بعد از ایمان خویش
ابن خطل وطعمه ومقیس وامثال ایشان در معرض غضب ربانی باشند الا من اکره مگر کسی که اکراه کرده شود وقلبه مطمئن بالایمان ودل
او مطمین بایمان ارمیده باشند وعقیده او متغیر نگردد چون عمار رضی الله عنه ولکن من شرح ولیکن وکسی که بگشاید بالکفر صدرا بکفر سینه را
یعنی انها که بکفر خویش براید وبدان اعتقاد کند فعلیهم پس بر ایشانست غضب من الله خشمی از خدای تعالی ولهم ومر ایشان راست
عذاب عظیم عذابی بزرگ بجهة گناه بزرگ که ارتداد داشت ذلک ان عذاب عظیم وایشانرا بارتداد ایشان از دین اسلام بانهم استحبوا
بسبب آنست که ایشان دوست داشتند وبرگزیدند الحیوة الدنیا زندگانی دنیارا علی الاخرة بر نعیم اخرت وان الله ودیگر بجهت آنست
که خدای تعالی لا یهدی هیچ راه ننماید القوم الکافرین گروه ناگرویدگان یعنی ایشانرا بانچه موجب نجات است بایمان باشد اولئک
ان گروه الذین طبع الله انانند که مهر نهاد خدای تعالی علی قلوبهم بر دلهای ایشان قول حق در نیافتند وسمعهم وبر گوشهای ایشان تا
سخن حق نشنوند وعلی ابصارهم وبر دیدهای ایشان تا قدرت حق ندیدند واولئک وان گروه هم الغافلون ایشان غافلان وبیخبران لا
جرم انهم حقا که دران هیچ شبهه نیست که ایشان فی الآخرة در آن سرای دیگر هم الخاسرون ایشان اند زیانزدگان چه سرمایه عمر ضایع کرده
در بازار دنیا سودی بدست نیاوردند ومفلس وار در شهر قیامت خود دست تهی ودلی پر حسرت وندامت خواهد بود مثنوی بیت که
بازار میمون بند ∴ منازل باعمال نیکو دهند ∴ بضاعت نه چندانکه اری بری ∴ وگر مفلسی شرمساری خوری ∴ که بازار چندانکه
اگنده تر ∴ تهی دست را دل پراگنده تر ثم ان ربک پس بدرستی که پروردگار تو للذین هاجروا مر آنانکه هجرت کردند سوی مدینه
چون جناب وصهیب وسالم وبلال رضی الله عنهم اجمعین من بعد ما فتنوا از پس انکه عذاب کشیده بودند واز کفار ایذا تمام یافته
ثم جاهدوا پس جهاد کردند وصبروا وشکیبایی نمودند بر جهاد ان ربک بدرستی که افریدگار تو من بعدها از پس هجرت
وجهاد وصبر لغفور هر آینه آمرزنده است عفو کند از ایشان گناه گذشته رحیم مهربانست بر ایشان که توفیق طاعت دهد
در زمان آینده یوم تاتی یاد کن ای محمد روزیرا که آید کل نفس هر نفسی یعنی انسان تجادل جدال کند عن نفسها از نفس
خود یعنی ملامت کنند خودرا مثلا عاصی گوید چرا معصیت کردم مطیع گوید چرا طاعت بیشتر نکردم وهرکس سعی کند مجادله نماید در خلاصی
خود گوید نفسی نفسی وتوفی کل نفس وتمام داده شود هر نفسی را ما عملت جزاء انچه کرده است وهم لا یظلمون وایشان ستم دیده
نشوند در مکافات وضرب الله مثلا وبیان کرد خدای تعالی مثل قریة کانت دهی که بود امنة ایمن از نزول قحط وجنگ مطمئنة
ارمیده واهل ان اسوده یاتیها می اید بدان ده رزقها روزی اهل وی یعنی اقوات ایشان رغدا فراخ وبسیار من
کل مکان از هر جایی یعنی از اطراف وجوانب آن فکفرت پس کافر شدند یعنی اهل ان کفران ورزیدند بانعم الله بنعمتهای
خدای وشکر نکردند فاذاقها الله پس بچشانید خدای تعالی اهل انرا لباس الجوع والخوف پوشش گرسنگی وترس بما کانوا یصنعون
بانچه بودند که میکردند از عملهای بد استعاره کرده است ذوق را برای ادراک اثر ضرر ولباس برای چیزی که کسی را فرا گیرد
وپوشد یعنی حق سبحانه چنان کرد که دریافتند ضرر وخوف که بر ایشان مشتمل بود ابن عباس رضی الله عنه فرمود که این مثل برای

اهل مکه است که ایمن بودند از قتل وغارت ودر رفاهیت وخصب میگذرانیدند همین نعمت نبوت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم که
شنودند خدای تعالی مبدل گردانید فراخی ایشان بقحط با هفت سال در جدب وخشک ماندند از غایت جوع مردار میخوردند وخون اشامیدند ان بدعای
حضرت بود که اللهم اشدد وطاتک علی مضر وابعث علیهم سنین کسنی یوسف ودیگری اینکه ایشانرا بدل بخوف یعنی ترس مسلمانان در دل
ایشان افتاد تا حدی که از هیبت اهل اسلام ترک بود لسفر شام نمودند وبر نفس ومال ایمن نبودند ولقد جاءهم وبدرستی که آمد بدیشان
رسول منهم پیغامبری از ایشان یعنی محمد صلی الله علیه وآله وسلم فکذبوه پس تکذیب کردند اورا فاخذهم العذاب پس فرا گرفت ایشانرا
عذاب یعنی قحط وترس وهم ظالمون وحالانکه ایشان ستمکاران اند بر نفس خود بشرک وتکذیب آورده اند که قریش کس بحضرت صلی
الله علیه وسلم فرستادند که اگر مردمان با تو دشمنی کردند گناه زنان وکودکان چیست که از قحط بمردن نزدیک اند حضرت دستوری داد تا حبوب
وطعام بمکه بردند واین آیه آمد که فکلوا پس بخورید ای زنان وکودکان مکه مما رزقکم الله از انچه روزی داد خدای تعالی شمارا بر دست
فرستادگان پیغامبر صلعم حلالا طیبا پاک از شبهه وگویند خطاب بامومنانست این آیات تا میفرماید که حلال خورید واشکروا وسپاس
دارید کنید نعمة الله نعمت خدای تعالی ان کنتم ایاه تعبدون اگر میپرستید ویرا وفرمان میبرید انما حرم جز این نیست که خدای حرام کرد علیکم المیتة
مردار را والدم وخون روان ولحم الخنزیر وگوشت خوک واجزاء او توان خورد وما اهل وانچه برآورده شود لغیر الله از برای غیر
خدای به بدان در وقت ذبح ان یعنی نام بتان بگویند فمن اضطر پس هرکه بیچاره شود محتاج گردد بخوردن یکی ازین محرمات غیر باغ نه طالب
لذت ولا عاد ونه خورنده بالای سیری فان الله پس بدرستی که خدای تعالی غفور امرزنده است گناه مضطر را رحیم مهربانست در رخصت
ولا تقولوا ومگویید که لما تصف السنتکم برای انچه که وصف میکنند زبانهای شما یعنی بمجرد وصف زبان خود مگویید الکذب دروغ را
یعنی هرچه بر شما گذرد از دروغ مگویید وان دروغ کدامست انکه گفتند هذا حلال این حلال است یعنی انچه در شکم بحیره وسایبه
باشد حلالست بر مردان وهذا حرام واین حرامست یعنی تمامکه مذکور شده نادرست بزبان مگویید که این حلال واین حرام لتفتروا
تا افترا کنند علی الله الکذب بر خدای تعالی دروغ را لا یفلحون رستگاری نیابند از عذاب قیامت متاع قلیل انچه برای افترا میکنند بهره
خورداری اندک است زود منقطع گردد در دنیا ولهم ومر ایشانراست عذاب الیم عذابی مولم یعنی دایم باشند در اخرت وعلی الذین
هادوا وبرانکه بر دین یهودیه درآمدند حرمنا حرام کردیم ما قصصنا علیک انچه خوانده ایم بر تو من قبل پیش از نزول
این سوره انعام وهو قوله تعالی وعلی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر الایه وما ظلمناهم وستم نکردیم بر ایشان بتحریم ان ولکن کانوا ولیکن
بودند که بواسطه کثرت گناه انفسهم یظلمون بر نفسهای خود ستم میکردند تا مستحق عقوبت شدند ثم ان ربک پس بدرستی
که پروردگار تو للذین عملوا السوء مر آنانرا که گناه کردند بجهالة بسبب غفلت ونادانی وعدم تفکر در عواقب امور ثم تابوا
پس باز گشتند بخدای من بعد ذلک از پس ان عمل بد واصلحوا وبصلاح آوردند کار خود ان ربک بدرستی که افریدگار
تو من بعدها از پس توبه لغفور هر اینه آمرزنده است آن گناه را بسبب توبه رحیم مهربانست قبول میکند توبه را از بنده
ان ابراهیم بدرستی که ابراهیم خلیل الله است کان امة بود امتی یعنی جامع کمالات وفضایل بود علیه الصلوة والسلام علی

بنیاد علیه که یافته شد مجموع الاستغراق در اشخاص بسیار عزیمه لیس من الله بمستنکر ۞ ان مجموع العالم فی واحد جانا بیگانه
ولی ذات و همت ۞ مجموعه آثار کمالات همه ۞ گویند پیش از لقای وی در آتش بر روی زمین غیر از وی مومنی نبود بل او تنها
امتی بود قانتا لله فرمان بردار و خدای را قایم با و او حنیفا مایل از ادیان باطله بدین حق ولم یک و نبود من المشرکین از
شرک آرندگان چنانکه زعم قریش است و بود شاکرا سپاس دارنده لانعمه و نعمتهای خود را اجتبیه برگزید خدای تعالی او را
وهدیه و راه نمود او را در دعوت خدای تعالی الی صراط مستقیم براهی راست که طریق توحیدات واتیناه فی الدنیا و دادیم او را در
دنیا حسنه نیکویی که ذکر جمیل است یاد او در لسان ابرار یا محبت در دلها خلق که همه ارباب ملل او را دوست دارند و ثنا گویند یا آنکه حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم از نسل اوست یا آنکه صلوة مقرون به صلوات سید عالم است صلی الله علیه و آله و سلم کما صلیت علی ابراهیم
و علی ال ابراهیم وانه و بدرستی که ابراهیم فی الآخرة در آن سرای لمن الصالحین از شایستگان است در درجات عالیه
اتم یدی رح فرمود که حسنه او را در دنیا کم نخواهد کرد از حسنات او در آخرت ثم اوحینا الیک پس وحی کردیم تو ان اتبع آنکه پیروی
کنی در توحید ملة ابراهیم حنیفا ملة ابراهیم که مایل بود از همه کیشها یا تابع او باش در دعوة او بحجت جانجه برفق و مدارا [illegible] و دلایل
یکی بعد از دیگری و مجلول با هر کس بقدر فهم او دعوت مینمودند تو نیز چنان کن صاحب تیسیر آورده که اتباع سلوک سبیل [illegible]
پس اتباع آنحضرت مر ابراهیم را علیه السلام بسبب آن بود که بعد از و مبعوث شده بجهت آنکه دون او بوده چه بحکم اما اکرام الاولین
والاخرین علی الله مقرراست که آنحضرت از همه انبیا افضل است و اکمل است و نصیب او در تفضیل آن مجموع اصفیا اجول داشمل است
تو اصلی و باقی طفیل تواند ۞ تو شاهی و مجموع خیل تواند وما کان و نبود او یعنی ابراهیم من المشرکین از جمله شرک آورندگان
بنو تعریض کفار قریش است که میگفتند ما کیش پدر خود ابراهیم داریم آورده اند که حق سبحانه او گرد موسی را علیه السلام که بنی اسرائیل را
تا روز جمعه اشتغال مهمات برطرف شده بپرستش حق نمایند چون فرمان بدیشان رسید اندکی قبول کردند و بسیاری سرکشی نمودند
و میان ایشان نیز اختلاف افتاد جمعی گفتند که روز شنبه را اختیار میکنیم که حق سبحانه در آن روز از آفرینش خلق عالم فارغ شده و قومی
بران رفتند که یکشنبه اولیست زیرا که در آن روز ابتدا آفرینش کردند خداوند تعالی شامت نافرمانی و مخالف تعظیم شنبه
برایشان فرض کرد و در آن باب تشددی عظیم فرموده چنانکه میگوید انما جعل السبت جز این نیست که نهاده نشده تعظیم است یعنی
نوشته شد بفرضیت علی الذین اختلفوا برانانکه اختلاف کردند فیه و تعظیم سبت در آن بود که آن روز کسب نکردند و بهیچ مشغول
نشوند آن روز را عید گیرند و جز بپرستش حق نمایند و این تکلیفی بغایت شاق بود برایشان در زاد المسیر آورده آن روز که
حضرت موسی علیه السلام یکی را دید که متاع را بر داشته جایی میبرد و بفرمود تا گردنش زدند و تنش در جایی انداختند که
زاغان و زاغ خوار جمل روز اجزا او را خوردند و بدرستی که خداوند گار تو و ان ربک لیحکم هر آینه حکم خواهد کرد
بینهم میان ایشان یوم القیمة روز رستخیز فیما کانوا در آنچه که بودند از سرکشی و جدل فیه یختلفون در آن اختلاف
میکردند یعنی روز مقرر برعبادت در تبیان آورده که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم نقل کردند که روز جمعه پیش از ما

بوده ایشان در آن اختلاف کردند و خدای ما را در آن راه نمود فلنا الیوم والموعد وللنصاری بعد غد ادع بخوان ای محمد خلق را الی سبیل
ربک براه پروردگار خود بالحکمة بسخنی محکم یعنی دلیلی که حق را ثابت و شبه را زایل کرداند والموعظة الحسنة و بپند نیکو که خطبات مقنعه
و حکایات نافعات وجادلهم و جدال کن با ایشان یعنی مباحثه کن بالتی هی احسن با نیکه آن نیکوتر است یعنی برفق و خوش خوی و بیت
و بعضی از اکابر گفته اند که حکمت برای دعوت خواص است و موعظه حسنه برای ارشاد عوام و جدال برای دفع معاندان در ترجمه تفسیر او ده
که طرف ثلثه دعوة اشارت بمناهج ثلثه وصول اعنی حقیقت و طریقت و شریعت چه بعضی از محققان حقیقت آنرا گویند بنده را بی
واسطه از حق حاصل آید و شریعت آن بود که حصول آن بواسطه رسل باشد و طریقت رعایت آداب است در طریق سلوک و بعد که باب
دعوت از سه وجه مفتوح گشته اول باب حکمة و آن خط جبریل فایز شده و حقیقت عبارت است از کرامتی که خلق را در آن مجال شرکت نباشد
پس تخصیص آن بعلم طریقت که مبنی بر مراعات آداب نیکو محافظت جای رفق خوش خوییت اولی مینماید سیوم مجادله بالتی هی احسن و
آن مختص براه شریعت که بنای آن بر تکلیف احکام و بیان اوامر حلال و حرام است و تبیین و توضیح شواهد و براهین محتاج الحجج و دلایل
منتفع دارین بکلام حقایق نظام و کمال دعوت سید انام علیه الصلوة والسلام شمول آن مر طوایف خواص و عوام را مفهوم و معلوم
میگردد از منتخبات شیخ عطار رحمه الله بیت نور او چون اصل موجودات بود ۞ ذات او چون معطل هر ذات بود ۞ واجب آمد دعوت
هر دو جهان ۞ دعوت ذرات پیدا و نهان ان ربک بدرستی که پروردگار تو هو اعلم او داناتر است بالمهتدین براه یافتگان من ضل
بانکسی که گمراه شد عن سبیله از راه حق که اسلام است و هو اعلم و او داناتر بالمهتدین براه یافتگان و بر تو محمدی غیر از دعوت
و ابلاغ احکام نیست آورده اند که حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم روزی حرب احد سید شهدا حمزه را رضی الله عنه مثله کرده بدید
بغایت محزون گشت فرمود که بخدای اگر ظفر دهد مرا خدای برایشان هر آینه مثله کنیم هفتاد تن را بعوض تو حق تعالی آیه فرستاد که
وان عاقبتم و اگر عقوبه کرده شد اید کنید باداش که باشی عقوبه کرده فعاقبوا پس عقوبت کنید بمثل ما عوقبتم بمانند آنکه عقوبت
بدان یعنی ایشان یکی را مثله کردند شما را در برابر یکی را مثله کنید نه هفتاد ولئن صبرتم و اگر صبر کنید از عقوبت ایشان که بکند ربد لهو
هر آینه آن صبر خیر للصابرین بهتر است و صابران را آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از نزول این آیه ترک عقوبه فرموده
و کفارت سوگند داد و اصبر و شکیبا شو در آنچه روز احد بتو میرسید و ما صبرک و نیست شکیبایی تو الا بالله مگر بتوفیق و عون
خدای تعالی ولا تحزن و اندوهناک مباش علیهم بر اعراض کافران از تو اگر باید تسلط ایشان بر عسکر تو ولا تک و مباش فی
ضیق در تنگدلی مما یمکرون از آنچه می ساند از بدی ان الله بدرستی که خدای تعالی بنصرت و معونت مع الذین اتقوا با آنانست
که پرهیز کردند از شرک و معصیت والذین هم محسنون و با آنانکه ایشان نیکوکارانند یعنی مومنان و مخلصان و گفته اند تقوی اشارت
تعظیم امر خدای و احسان عبارت از شفقت بر خلق خدای تعالی دیدار کار اسلام و ایمان برین دو صفت است نظم ز احسان خاطر
مردم شود شاد ۞ بتقوی خانه دین گردد آباد ۞ بسوی این صفتها گر شتابی ۞ رضای خلق و خالق هر دو یابی ۞
سورة بنی اسرائیل مکیة و هی مایة و احدی عشر آیة بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الذی اسری بعبده پاکی و بی عیبی

آن است که بحبت کرامت برد بنده خود را که محمد است صلی الله علیه وسلم لیلاً شبی یعنی در بعضی از شب من المسجد الحرام از مسجد حرام که محیط
بحرم کعبه است یا از خانه ام هانی که در مکه و حرم مسجد است الی المسجد الاقصی بسوی مسجد دورتر از مکه یعنی بیت المقدس الذی بارکنا ان مسجدی
که برکت کردیم حوله بر گرداگرد او که از شامات هم برکت دین که او را محیط وحی و معتقد انبیا ساختیم و برکت دنیا که مخصوص کردانیم
او را بانهار و اشجار و بسیاری میوه و فراخی معیشت و ارزانی پس بر انجا محمد را صلی الله علیه وسلم بردیم لنریه تا بنماییم او را من آیاتنا از
دلایل قدرت ما که در اندک زمانی از مکه بشام رفت بیت المقدس را مشاهده نمود و انبیا را دید و وقوف بر مقامات ایشان حاصل کرد و
عجایب و غرایب آسمانها اطلاع یافت و اکثر علما برانند که معراج در سال دوازدهم از بعثت بوده در ماه او اختلاف کرده اند که ربیع الاول
یا رمضان یا شوال یا ربیع الاخر و اشهر آنست که بیست و هفتم رجب در وقت آنحضرت از مکه به بیت المقدس بنص قران ثابت شده
و منکران کافرانست و عروج بر آسمانها و وصول بمراتب قرب با حادیث صحیح مشهورات و بحد تواتر ثابت شده هر که انکار آن کند
ضایع و مبتدع باشد مثنوی شاهد معراج نبی ذات است :. وانکه مقربست بدین کافر است :. دست که بر سلطنت او وصال :. نیست بیا
ودی جبل و خیال :. عقل چه داند چه مقامست این :. عشق شناسد که چه دستست این :. و اکثر معتقد اهل اسلام آنست که عروج
آنحضرت بجسد و روح بوده معاد در بیداری واقع شده و انان درین قصه نقل جسد را مانع دانند از صعود ارباب بدعتند و منکر قدرت رب
آنکه سرشت تنش از جان بود :. سر عروجش بتن آسان بود :. و در ان شب جبریل جوقی از ملایکه آمده آنحضرت را از حجره ام هانی بمسجد الحرام
بوده و بعد از شق صدر و غسل قلبش برق براق ساخت و اندک فرصتی به بیت المقدس رسانید نظم شبی رخ تافته زین دیر فانی
بخلوت در سرای ام هانی :. رسیدش جبریل از بیت معمور :. براق برق سیر آورد از نور :. قوی پشتی گران سیر و سبک خیز
براندن دور بین فرشته نیز :. روایه صحیح آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم در بیت المقدس انبیا و ملایکه را دید و ایشان را
امامت کرده از صخره بمعراج بر آمد بر براق تا نزد جبریل علیه السلام او را در آسمان اول آدم را دید و در دوم عیسی و یحیی و در سیوم
یوسف و در چهارم ادریس و در پنجم هارون و در ششم موسی و در هفتم ابراهیم دید و بر ایشان سلام کرده جواب جمیل اکرام دید و سدرة
المنتهی و بیت المعمور و جوی کوثر و بحر الرحمة در نظر او در آمد و جبریل نزدیک حجاب از موافقت وی باز ایستاده و گفت لو دنوت
انملة لاحترقت فرد جهان کرم در تیه قربت براند :. که در سدره جبریل ازو باز ماند :. و ازینجا حجب نور و ظلمت قطع کرده بمحلی رسید
که براق نیز فرو ماند پس برفرف سوار گشته بپای عرش رسید و هزار نوبت از حضرت عزت خطاب ادن می شنید و در هر نوبت آنحضرت
ترقی دیگر دست داد تا قدم بر سر پرده نهاد و از انجا بر منظر قندیل جلوه گر شد پس مخلوق خاص بمکان قاب قوسین او ادنی در آمد اسرار
فاوحی الی عبده ما اوحی استماع فرمود مثنوی کلام سرمدی بی نقل بشنید :. خداوند جهان را بی جهت دید :. بدید الحق از حد دیدن
برون بود :. مپرس اما ز کیفیت که چون بود :. و بنقل صحیح ثابت شده که آنحضرت ثنای الهی کلمات التحیات لله والصلوات والطیبات
بجای آورده که بکرام السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته مخاطب گشته و در تشریف این سلام امت خود را داخل ساخته
فرمود السلام علینا و علی عباد الله الصالحین بیت چو کرده وعدهای لطف در گوش :. نکرده امت خود را فراموش :. و در حین

واجعت بهشت و درجات او و دوزخ و درکات بنظر وی در آوردند و بعد پنج نماز برای امت مرحومه تعیین کرده اند و به بیت المقدس باز آمد
هنوز جه که شد کاروان قریش را دید و مدت این سفر سه ساعت بوده نظم راه ز اندازه برون رفته :. بی تو ان برد که چون رفته :. عقل درین
واقعه چانا کند :. عشق نه جانا که تماشا کند :. آورده اند که چون بامداد همین شب قصه معراج تقریر فرمود مومنان تصدیق نمودند کفار
استبعاد عظیم نموده نشانها بیت المقدس پرسیدند و ان در پیش نظر وی متمثل گشته از هر چه طلبیدند نشان باز داد و از کاروانیان
خبر پرسیدند با ایشان بگفت و ان آمد و توفیق طریقت بود در انکار و تکذیب افزود القصه حق سبحانه آنحضرت بمعراج برد تا ایتها ملکوت
ملکوت ببیند و دیگر انکه تصدیق و تکذیب منکر و مقر ظاهر گردد انه بدرستی که خدای تعالی هو السمیع اوست شنوا سخنان کفار در
تکذیب البصیر بینا باحوال مومنان در تصدیق و بقول سمیع و بصیر بمعنی مسمع و مبصر است یعنی شنوانیده محمد را صلی الله علیه وسلم کلام خود و بنمود
او را آیات قدرت جو دوام خود بعضی ضمیر را عاید بانحضرت دارند و در نفحات مذکور است که بدرستی که محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم شنوا
بود و الخیر را که بدان خطابش کردند و بود بر انچه که بوی نمودند و در بحر الحقایق آورده که بنمود او را از آیاتی که مخصوص است بجلال و
جمال با انه هو السمیع البصیر بصیرنا بیت جو در مکتب نه شناسی رسید :. جه دانم که انجا چه دید و شنید :. ورق نونوشتند و کم شد سبق
شنیدن بحق بود و دیدن بحق :. و چون در روات الصفانی صفات المصطفی قصه معراج بر سبیل اقتصاد آورده ایم و تفاوت و دقایق
و حقایق عروج و نزول و ادله قاطع بر اثبات و دفع و منع و منکران بطریق استبعاد ذکر کرده اینجا بساط اطناب مطوی ساخته رجوع
نموده شد بتفسیر والله اعلم بخیر و آتینا و دادیم ما موسی الکتاب موسی را توریت وجعلنا و ساختیم کتاب موسی را هدی لبنی اسرائیل
راه نماینده و فرزندان یعقوب علیه السلام را و گفتیم مر ایشانرا ان لا تتخذوا آنکه مگیرید من دونی بجز من وکیلا پروردگاری که مهم خود
بوی گذارید ذریة من حملنا ای ذریه آنکسی که برداشتیم او را در کشتی مع نوح با نوح و اراد سامست که ابراهیم علیه السلام جد بنی اسرائیل
از نسل او بوده یعنی نعمت نجات از طوفان که به پدران شما ارزانی کردیم یاد کنید و شکر آن بگذارید انه کان بدرستی که بود نوح علیه السلام
عبدا شکورا سپاس دارنده که در همه حالات از اکل و شرب و لبس و قیام و قعود و رکوب و مشی خدای را شکر گفتی این ترغیب
ذریة را با قتدا پدر است در شکر نعمت الهی که فردی بمزیدات لئن شکرتم لازیدنکم وقضینا و اعلام دادیم یعنی پیغامبر فرستادیم الی بنی اسرائیل
بسوی بنی اسرائیل فی الکتاب در توریت و بیان کردیم که بخدای شما لتفسدن هر آینه فساد کنید و تباهی از شما پدید آید فی الارض در
زمین مرتین دو بار فساد اول ایشان مخالفت احکام توریة بوده و باستیدن ارواز علیه السلام که پیغامبر ایشان بوده
افساد ثانی قتل یحیی علیه السلام و قصد هلاک عیسی حق سبحانه ایشان را خبر داد که دو نوبت افساد خواهید شد و لتعلن و بلند
خواهید شد علوا کبیرا بلند شدنی بزرگ یعنی سرکشی خواهید کرد از طاعت من و تکبر خواهید نمود با خو کار من فاذا جاء
پس چون بیاید وعد اولیهما وعده عقاب افساد اول از ان هر دو بعثنا علیکم بر انگیزیم و مسلط کنیم بر شما عبادا لنا بندگانی که مارا
هستند افاضله خلق است نه افاضه مع جاواد بخت نصر است بقول اصح و گفته اند جالوت بوده یا سحاریب یا رئیس اما لغه پس
صفت انها میگوید اولی باس شدید خداوندان کارزار سخت و مبالغ گفته که هیبت باشد او از ها و دهای ایشان چون برق فجاسوا پس

داینده خلال الدیار میان سرایهای شما برای قتل و غارت و اسیر وکان و هست این حکم وعدا مفعولا وعده کرده شده یعنی ... که
از انکه نبود ثم رددنا پس بازگردانیم لکم الکرة برای شما دولت را تا غلبه کنید علیهم برایشان که شما را قتل و غارت کرده بودند حصه
و مغلوب سازند ایشانرا وامددناکم و مدد دهیم شما را باموال بمالها از هر نوع وبنین و بزبان پسران وجعلناکم و سازیم اکثر
بیشتر و بیشتر نفیرا از روی عدد زیاده سازیم از انچه پیش بود تا مجتمع شده توانید با خصمان مقاومت کردن ان احسنتم اگر نیکوی کنید
احسنتم لانفسکم نیکو کرده باشید بانفسها خود چه ثواب ان بشما رسد وان اساتم و اگر بدی کنید فلها پس وبال ان مر نفس شما باشد و بس
در مدارک از علی رضی الله عنه نقل میکند که با خود میکنند بیت درجهان گر نیک و گر بد کرده ام ... هرچه کردم جمله با خود کرده ام فاذا جاء پس
چون باید وعد الاخرة وعده عقاب نوبتی دیگر یعنی افساد دوم بین الفسادین دویست و ده سال بود حق سبحانه فرماید ... علاوه
عقوبت ثانیه در رسد بفرستیم کردی شما یعنی ططوس رومی و قوم او برانگیزیم لیسوؤا ان فرستادن و برانگیختن بد سازند وجوهکم
رویها شما بد سازد ولیدخلوا المسجد و درایند در بیت المقدس کما دخلوه همچنانکه در آمدند در وی اول مرة اول بار یعنی چنانچه نوبت
اول بختنصر درامدند و مسجد را خراب کردند و لشکر ططوس نیز در اید ولیتبروا و تا هلاک سازند و بشکنند بختنصر کنند ما علوا انچه غالب شوند
بران تتبیرا غالب کردنی که هلاک است درین قصه خلاف بسیار است و هر مفسری که نقل بدو رسیده ایراد نموده و قول صحیح
در مختار القصص و غیر از کسی که در اخبار انبیا علیهم السلام نوشته آنست خبرانست که چون سلطنت بنی اسرائیل در ولایت ...
از اولاد سلیمان علیه السلام نوشته اند خبرانست که ... داودی ضعیف حال بود و اعجم ملوک و اطراف طمع ملوک ایلیا بسته متوجه ان بلاد
شدند اول بحاربه ملک موصل امد و متعاقب سلیمان پادشاه از انجا برسید و هردو تلاش بیت المقدس نموده با یکدیگر محاربه آغاز
نمودند اتش قتال میان ایشان اشتعال پذیرفت و در باده مبارزت از ... مخاصمت بموج در امد نظم سپه داران ... کردند
صلای ورک در عالم کشیدند ⁂ ز پیکان عالمی را ژاله بگرفت ⁂ ز خون روی زمینی را لاله بگرفت ⁂ عاقبت سطوت هیبت ...
و هردو لشکر از یکدیگر کشته شده اند و غنایم ایشان بدست بنی اسرائیل افتاد و دیگر باره پادشاه روم و ملک صقالیه سلطان آ...
پس هرکس با لشکر خود اکراهمه تیغ زن و نیزه گذار بدر بیت المقدس جمع شدند و چون در بیت سلطنت ... شاید ایشان نیز اغاز
نزاع کرده بلشکرارای و نیزه داری قیام و اهتمام نمودند بیت در افتادند همچو شیر غران ⁂ بگرز و نیزه و شمشیر بران ⁂ بنی اسرائیل
دعاء اللهم اشغل الظالمین بالظالمین واخرجنا من بینهم سالمین و غافلین اغاز کردند و بکناه و نکبت غبار ادبار بر دیده آن خاکساران
باشید ... غنیمت دانسته و دلها بر فرار قرار داده از یکدیگر گریزان شدند بیت ز راه قرار و نه جای ستیز ⁂ نهادند ناکام رو
در گریز اموال ایشان نیز بدست بنی اسرائیل در آمد و چون غنیمت بی لشکر عظیم در خود تصرف آوردند بحکم ان الانسان لیطغی
ان راه استغنی سرکشی از گریبان عصیان در آمده و دست از آستین طغیان بیرون کرده و حکم تورات را بر طرف نهادند هر خبیث از
میان پیغامبران انبیا را بی دادی قبول نکردند ... انچه تورات مقرر شد این فساد دلالت میکند در عوض بخت آلی
در میان دیدند حق سبحانه بختنصر مجوسی ... بعد و بعد از موت او بحکم وصیت ملک بوی رسید بر ایشان ...

وبا ایشان حرب کرده

وبا ایشان حرب کرده غالب شد و مسجد را خراب ساخته و تورات را بسوخت و هفتاد هزار از بنی اسرائیل برده بکرفت این عقوبت اول بعد از ان
کورش همدانی که زنی از بنی اسرائیل خواسته بود ازین حال خبر یافته مالی بسیار بر کرفت سی هزار استاد سایر عمله با خود اورده و سی سال
بعمارت ولایة ایلیا اشتغال نمود تا بحال اول بازامد دیگر باره بنی اسرائیل خوش وقت شدند و اموال و اولاد ایشان روی باز دیاد نهاد و
بانبیاء دای مخالفت از نهاد ایشان سر برزد یحیی معصوم را علیه السلام بقتل رسانیدند و قصد هلاک عیسی کردند عقوبت دوم در رسید
و ططوس ... یا بر ایشان غلبه کرده دیگر باره مسجد را خراب کرده اند و ... ایشان بغارت برد و حق سبحانه بعد از نوع این
دو عقوبت گفته بود که عسی ربکم شاید که پروردگار شما بعد از عقوبت ثانیه یعنی اگر توبه کنید تحقیق است ان یرحمکم انکه رحمت کند
بر شما و بازنعمت ارزانی سازد وان عدتم و اگر باز گردند نوبتی دیگر بنافرمانی عدنا باز گردیم ما بنوبت سیوم عقوبتی دیگر وجعلنا جهنم و
گردانیدیم جهنم للکافرین و ناگرویدگان حصیرا زندانی در انجا باز داشته شوند و بر خروج قادر نباشند و بنی اسرائیل نوبت سیوم عود
کردند بتکذیب حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بقتل و جلا و جزیه و خواری معاقب گشتند ان هذا القران بدرستی که این قران یهدی
راه مینماید للتی هی اقوم راهی که درست و پاینده تر از همه راهها یعنی طریق اوامر و نواهی ویبشر المومنین و مژده میدهد قران
گرویدگان را الذین یعملون الصالحات انانکه میکنند عملهای شایسته ان لهم انکه مر ایشانراست اجرا کبیرا مزدی بزرگ یعنی بهشت وان الذین
ونیز بشارت میدهد مومنان را که بانکه انانکه لایومنون نمیگروند بالاخرة بسرای اخرت اعتدنا اماده کرده ایم لهم برای ایشان عذابا
الیما عذابی دردناک یعنی اتش دوزخ پس مومنان را دو بشارت ثواب ایشان و عقاب اعدا ایشان ویدع الانسان و دعا میکند آدمی وقت ...
... در وقت غضب بالشر بدی در نفس و بر اهل و مال خود دعاءه بالخیر مثل خواندن او بنیکوی ... که غرار ... بد
... که امطر علینا حجارة من السماء وکان الانسان و هست آدمی عجولا شتابکننده در دعا تامل در عاقبت ندارد و ما تحمل دارد در انقلاب
... در سرما تحمل دارد و در گرما بیتاب ... وجعلنا اللیل والنهار آیتین و گردانیدیم شب و روز را دو علامت که دلالت کنند بر صانع
یکدیگر بر قدرت حکیم مطلق فمحونا پس محو کردیم آیة اللیل ایتی را که شب است یعنی ظلمت او را محو ساختیم ... وجعلنا آیة النهار و ساختیم ایتی را
که روز است مبصرة روشن که در وی همه چیز بیند لتبتغوا تا طلب کنید روشنی او فضلا من ربکم افزونی معیشت از پروردگار خود ...
روز آفتاب و ایة شب نقصان نور ماه است ... در لباب از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که پیش ازین نور آفتاب و ماهتاب
متشابه یکدیگر بودند بدان سبب روز از شب ممتاز نبود حق تعالی جبریل فرستاد تا پر خود بر ماه مالید و نور او محو گشت و آفتاب بر حال خود بماند پس
معنی ایة بدین قول آنست که نور ماه محو کردیم و آفتاب روشنی گذاشتیم تا شما روز از پی اکتساب معاش خود روید ولتعلموا و تا بدانید از اختلاف حرکات
شمس و قمر عدد السنین شمار سالها والحساب و حساب آجال و مواسم اعمال وکل شیء و هر چیزی که بدان محتاجید از مهمات دینی و دنیوی فصلناه
و بیان کرده ایم در قران یعنی پیدا و هویدا ساخته ایم تفصیلا بیان کردنی وکل انسان و هر آدمی را خواه مومن و خواه کافر الزمناه الزام کرده ایم
او را طائره عمل او یعنی انچه تقدیر کرده اند در روز ازل کردار او لازم ساخته ایم فی عنقه در گردن او یعنی او را ناچار است از ان و ان ملازم
اوست چنانچه طوق لازم عنقست ... از مجاهد نقل میکند که هر مولودی را ... در گردن او رقعه ... نوشته که سعید و شقی و

وبعضی بر آنند که اعراب به بریدن مرغ از راست یا جپ قتال میکردند از جانب راست یمن میگرفتند و طول شمال بشام نسبت میدادند
اینجا استعاره کرده است طایر را بانچه نسبت خیر یا شر بود و در عین المعانی گفته که طایران کتابیست که روز قیامت بدست وی داده آید و معنی
عنقه آنست که عقیده آن در گردن اوست و نخرج له و بیرون آریم برای هر آدمی را یوم القیمة روز رستخیز کتابا نوشته که صحیفه اعمال
اوست یلقیه منشورا به بیند آن کتاب را باز کشاده بدست وی بدهند و گویند اقرا کتابک بخوان نامه اعمال نوشته خود را ... و سواد و بیاض
خوانده و خواننده بود خطاب هر یک خواهد رسید که نامه خود را املا کرده بخوان کفی بنفسک الیوم بس نفس تو امروز علیک بر تو حسیبا شمار
کننده یعنی خود ببین که چه کرده و مستحق چه نوع پاداش عمر الخطاب رضی الله عنه فرموده که حاسبوا او روز دفتر اعمال خود در پیش نه و در نگر که نیک و بد
چه ساخته و چون فرصت داری در تدارک احوال خود کوش که فردا الحال تلافی نخواهد بود الیوم عمل بلا حساب وغدا عمل در کشف الاسرار
آورده که بدی پسر خویش را گفت که هرچه با مردم گویی و هرچه از ایشان شنوی و هر عمل که کنی نماز شام با من بگوی و حکایات
خود با من عرض کن آن پسر نماز شام تمام بکردار و گفتار خود را باید گفت بعد روز دیگر حال او همین از پسر درخواست پسر گفت ای پدر ...
هرچه خواهی از رنج بکنم و این صورت را یکبار که طاقت ندارم پدر گفت که من درین کار ترا بندی دادم تا بدانی و هشیار باشی و از موقف حساب
غافل نشوی که ترا طاقت یک روزه حساب دادن نباید حیف حساب همه عمر با حق تعالی چون خواهی داد نظم تو نمیدانی حساب صبح و شام
پس حساب عمر چه گویی تمام ۞ زین عملها گرنه بر وجه تمام ۞ نیست جز شرمندگی وقت حساب من اهتدی هر که راه یابد بر دلایل ... فانما
یهتدی پس جز این نیست که راه یابد لنفسه برای نفس خود یعنی راه او را نجات خواهد داد و پس و من ضل و هر که گمراه شد فانما یضل پس
جز این نیست که گمراه شود علیها بر نفس خود یعنی گمراه او را هلاک خواهد کرد و لا تزر و بر ندارد وازرة هیچ نفس بر دارنده وزر اخری
گناه نفسی دیگر ولید مغیره کافران را گفت متابعت من کنید و من گناهان شما بردارم حق تعالی میفرماید که هر نفسی بار خود بر خواهد داشت نه بار
دیگری وما کنا معذبین و نیستیم ما عذاب کننده قومی را حتی نبعث رسولا تا وقتی که برانگیزیم و بفرستیم فرستاده بدیشان تا ایشان را براه راست خواند
و حجت بر ایشان لازم کند و اذا اردنا و چون خواهیم ما ان نهلک قریة انکه هلاک کردانیم اهل قریه و شهری را امرنا بسیار کردانیم مترفیها
فیها منعمان آن موضع را یا امر کنیم جباران و سرکشان آن شهر را بفرمان برداری بزبان رسولی که مبعوث بدیشان است ففسقوا
پس ایشان از سخن رسول بیرون بروند و تمرد بکنند فیها در آن سرای فحق پس واجب شود علیها القول بر اهل وی که کلمه عذاب که سبق
گرفته در حکم ازلی متوجه عقوبت شوند فدمرناها پس هلاک بنیاد ایشان بر کنیم و خراب سازیم منازل ایشان تدمیرا خراب کردنی و از بنیاد
کردنی و کم اهلکنا و بسیار هلاک کرده ایم من القرون از اهل قرنها من بعد نوح از پس نوح چون قوم عاد و امثال ایشان
و قرنی صد و بیست سالست یا چهل ... و کفی بربک و بسنده است آفریدگار تو بذنوب عباده بگناه بندگان
خود خبیرا دانا که ذنوب پنهان ایشان را داند بصیرا بینا که خطیات آشکار ایشان بیند آورده که منافقان در غزوات با مومنان بیرون
میرفتند و غرض ایشان حصول غنیمت بود نه خلوص مجاهدت حق سبحانه فرمود که من کان هر که باشد از روی حسابش یرید العاجلة خواهد
این جهان شتابنده یعنی نعمت و لذت او را ... عجلنا له شتابانیم فیها برای او در دنیا ما نشاء آنچه میخواهیم از نعمتها لمن نرید از برای کسی

الکس که جواهیم

آنکس که خواهیم آن طالبان ثم جعلنا پس آماده کنیم له جهنم برای او دوزخ یصلیها که در آید مذموما نکوهیده مدحورا رانده شده از رحمت خدای تعالی
و من اراد الاخرة و هر که خواهد آخرت را یعنی بهشت را و سعی لها سعیها و بشتابد برای آن یعنی سعی کند برای اعمال نیکو طلب و طاعت که حق
حق تعالی سعی بود و هو مومن و حال آنکه مومن باشد او با یمانی خالی از شایبه شرک فاولئک پس آن گروه که نیکو گفته اند یعنی طلب آخرت و سعی ایمان کان
سعیهم هست ساختن ایشان در آنجا مشکورا مقبول و پسندیده نزدیک خدای کلا هر یکی ازین دو گروه که طالبان دنیا و جویندگان عقبی اند
نمد مدد دهیم و عطا کنیم هولاء آن گروه را بمقدار کفایت و هولاء و بدان گروه را بقدر همت یعنی هیچ کدام را محروم نگردانیم ملک مدد کنیم من عطاء ربک
از عطای خدای تو و ما کان و نیست عطاء ربک عطاء آفریدگار تو محظورا منع کرده و باز داشته از مومن و کافر و مومن را بهره ...
و کافر را بهین زر دنیا انظر بنگر بدیده اعتبار که از روی حکمت کیف فضلنا چگونه افزونی دادیم بعضهم بعضی از مردم علی بعض بر بعضی دیگر
از ارزانی زر و روزی که بعضی را نعمت دادن و جمعی را تقصیر دادیم برخی را طالب آخرت اند بتوفیق و برخی که جویند دنیا اند و للاخرة و
هر آینه آن سرای اکبر درجات بزرگترست از روی درجات و اکبر و بزرگترست تفضیلا از جهت تفضیل یعنی تفاوت در آخرت میان اهل جنت
و نیک که تفاوت به درجات و از درجه تا بزتر از و ما بین آسمان و زمین مسافت باشد و تفاوت دوزخ به درکات و از درکه با درکه دیگر
همچنین ... بعد خواهد بود لا تجعل فرا مگیر ای آدمی مع الله با خدای الها آخر خدای دیگر فتقعد پس بنشینی در دوزخ جاویدان مذموما
مخذولا فرو گذاشته یعنی محروم از همه نیکویها و قضی ربک و حکم کرد پروردگار تو ای محمد صلی الله علیه و سلم بر مکلفات الا تعبدوا که
نپرستید الا ایاه مگر او را که خداوندی است چه عبادت غایت تعظیم است نشاید کسی را مگر در غایت عظمت باشد و بالوالدین و دیگر او را بانکه نیکویی
کنید با پدر و مادر احسانا نیکویی کردنی عبادت خود را باحسان والدین مقترن ساخته زیرا که ایشان سبب وجود تربیت اولاد اند اما یبلغن
... عندک الکبر نزدیک تو بزرگسالی و کبر سن احدهما یکی از ایشان او کلاهما یا هر دو ایشان را بر سند پس شوند و محتاج خدمت گردند
فلا تقل پس تو مگوی لهما اف مر ایشان را اف و اف کلمه ضجرت است که چون کسی از چیزی تنگ آید با بر دیگران گردد با آلوده شود این کلمه
گوید حق سبحانه فرمود که این کلمات مر ایشان را مگوی یعنی از ایشان تنگ میاور و لا تنهرهما و بانگ بر ایشان مزن و سخن ایشان در مشت باز مده
و قل لهما و بگو مر ایشان را قولا کریما سخنی نیکو از روی ادب و حرمت یعنی ایشان را مخوان و گفته اند چنان سخن گوی که بنده گناهکار
با خواجه خشمناک عاجز در ستخوی واخفض لهما و فرو گیر مر ایشان را جناح الذل بال تذلل و تواضع را یعنی با ایشان بود که تکبر مکن بلکه
تذلل بیش آر من الرحمة از فرط بخشش بر ایشان برای آنکه تو روزی محتاج ایشان بودی در تربیت و ایشان امروز محتاج تواند در خدمت
و تقویت و قل رب ارحمهما و بگوی پروردگار من ببخشای ایشان کما ربیانی همچنانکه ایشان پرورش دادند مرا صغیرا در حالتی که خورد بودم و حقیقت دعا
رحمت آنست که ولد در حق والدین آنست که اگر مومن باشند به بهشت رسان و اگر کافر اند راه نمای باسلام و ایمان خشنودی حضرت الهی بر رضا
والدین بازبسته اند که من رضی الله عنه والده فانا عنه راض پس بسوابق حقوق ایشان را بلواحق حقوق پیش باید رفت نظم
آنکه تنت پاره از جان اوست ۞ قطره از چشمه حیوان اوست ۞ آب از دیده بهاد برت ۞ شیر از و خورده لبان تو برت
و در چه بشریت قوت بود ۞ خویش خورانیدن چه قوت بود ۞ ربکم اعلم پروردگار شما داناتر است بما فی نفوسکم بانچه در نفسها

شماتت از بر و الدین و حقوق با ایشان ان تکونوا صالحین اگر باشید شایستگان یعنی نیکوی کنندگان بمادر و پدر فانه کان پس بدرستی که خدای
هست للاوابین و توبه ازندگان از عقوبة یا رجوع کنندگان را بحضرت او غفورا آمرزنده وات ذی القربی و بده خداوند خویش را حقه الحق او آنچه از
نفقه و حسن و معیشت با او امام اعظم رضی الله عنه فرموده که حق اقاربی آنست که اگر درویش محتاج باشند بر ایشان نفقه کنی و گفته اند مراد بذی
القربی اقارب حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم حق ایشان خمس است بدیشان ادا کن حق تعالی مقرر فرموده و در تفسیر امام ثعلبی آورده
که امام علی ابن الحسین رضی الله عنه مردی از اهل شام پرسید که قرآن میخوانی گفت آری فرمود که در سوره بنی اسرائیل خوانده ات ذی القربی
حقه جواب داد خوانده ام و گوییا که شما اهل قرابتید که خدای امر کرده است باعطا حق شما امام فرمود که ای اهل قرابت مایم والمسکین و
بده درویش را وابن السبیل و راه گذری را حق ایشان زکوة و لا تبذر و اسراف مکن یعنی پراکنده مساز خود را از آنچه نشاید تبذیرا پراکنده
ساختنی مجاهد رحمه الله فرمود که اگر برابر کوه احد زر در وجوه خیر صرف کنند اسراف نباشد و اگر جوی یا حبه در باطل خرج نمایند اسراف باشد ان
المبذرین بدرستی که اسراف کنندگان کانوا هستند اخوان الشیاطین برادر دیوان امثال ایشان در شرارت اتلاف و اموال عرب سرکز
الزام عادت قوم میکنند و متابعت امور ایشان بر گویند بنوا خواهیم آورده که کفار مکه اموال خود را بریا و سمع خرج میکردند بجهت مهمانی
شتران متعدد میکشتند حق تعالی ایشان را نکوهش میکند که در تضییع اموال مانند دیوانند و کان الشیطان و هست دیو لربه مر پروردگار
خود کفورا منکر یعنی جاحد نعمت بلکه پس باید کسی او را فرمان نبرد و در خبر است که بلال و صهیب و خباب و بعضی از فقرا صحابه
در بعضی اوقات از حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم چیزی طلبیدندی و حاضر نبودی و آنحضرت از غایت شرم و آزرم از ایشان اعراض فرمودی
آیه آمد که و اما تعرضن عنهم و اگر اعراض کنی از محتاجان صحابه ابتغاء رحمة ربك انتظار روزی که من ربک ترجوها از نزد پروردگار
خود امید میداری ترا فقل لهم پس بگو ایشان را قولا میسورا سخنی نرم و نیکو یا دعا کن برای ایشان با سائی کشیدن با رفق و وعده
ایشان را ورده اند که بعد از نزول این آیه چون از آنحضرت چیزی طلبیدندی و حاضر نبودی فرمودی یرزقنا الله و ایاکم در اسباب نزول آمده که
مسلمی با یهودی گفت‌وگو کردند و مضمون آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از موسی کلیم الله سخی تر است و جهت آزمایش دختری را
بجناب نبوت آن فرستاد دختر آمد که یا رسول الله مادر من از شما پیراهنی میطلبد که در بر شماست حضرت بحجره در آمد و پیراهن بیرون
کرد بوی داد و خود برهنه بنشست و وقت نماز رسید و بلال قامت کشید و یاران منتظر خروج آنحضرت بودند بسبب برهنگی بر
نیامد این آیه نازل شد و لا تجعل یدک و مساز دست خود را مغلولة الی عنقک بر بسته بگردن خود را بر بسطان توانا باشی بر بستنی
دست کنایت از امساک و لا تبسطها و مگشای دست را کل البسط اشارت باسراف فتقعد که بنشینی ملوما ملامت کرده شده محسورا
درمانده و محتاج حق تعالی باعتدال صفت سخا میفرماید که از دو طرفین او تغیر بدید و در مجمع البحرین ابو قومی قطعه در معنی این آیه
آورده و هی هذا نظم مبند از سر امساک دست بر کردن ∴ که خصلتیست پس اهل نهان ∴ مکن بجانب اسراف نیز چندان میل ∴ که هر چه
هست بیکدم کنی ز دست رها ∴ چو در میانه این راه چندانی ∴ تفاوت که آفتاب تا سها ∴ پس اختیار وسط است در جمیع امور
ان ربک بدرستی که پروردگار تو یبسط الرزق گشاده میگرداند روزی را لمن یشاء برای هر که خواهد و یقدر و تنگ

میسازد بر هر که میخواهد و اراده و اقتضا میکند و این بسط و قبض از محض حکمت و کس را از بهره اعراض نیست انه کان بدرستی که او
هست بعباده بمصالح بندگان خود را خبیرا بصیرا دانا و بینا و لا تقتلوا اولادکم و مکشید فرزندان خود را خشیة املاق از ترس درویشی نحن
نرزقهم ما از ترس درویشی و ایاکم ما روزی دهیم همه ایشان را و ایاکم و شما را هم پس غم روزی ایشان مخورید که هر کس که جان داد
روزی میدهد که ان قتلهم بدرستی که کشتن ایشان را کان خطأ کبیرا هست خطای بزرگ چه مشتمل است بر قطع تناسل و انقطاع تولد و لا
تقربوا الزنا و نزدیک مشوید بزنا و گرد آن مگردید انه بدرستی که زنا کان فاحشة هست عملی زشت و ساء سبیلا و بد راهی است و در
تفسیر زاهدی آورده که راه مغان که گران است و لا تقتلوا و مکشید النفس التی آن نفس را حرم الله حرام کرده است خدای قتل او را
و آن اهل ایمانند و ذمی معاهد که ایشان را نشاید کشتن الا بالحق مگر بحکم راستی قصاص بر او لازم شود یا مرتد گردد یا زنا کند بشرط
احصان و من قتل و هر که کشته شود بناحق مظلوما در حالتی که ستم رسیده باشد یعنی مستوجب قتل نبود فقد جعلنا پس بدرستی که ما
گردانیدیم لولیه مر وارث او را که بعد از قتل او متولی کار او است سلطانا تسلطی و قدرتی که قصاص کند یا دیت ستاند فلا یسرف پس
باید که ولی اسراف نکند فی القتل در کشتن آنکه قصاص بر او لازم شد که بعد از قتل او را مثله نکند یا غیر قاتل را نکشد انه بدرستی که
ولی کان منصورا هست یاری داده شده در قصاص بثبوت امر و احکام و لا تقربوا و نزدیک مشوید مال الیتیم مال یتیم و در آن تصرف
نکنید الا بالتی الا بآن طریقه که شرعا و عرفا هی احسن آن بهتر و نیکوتر یعنی معامله نکنید که اصل او برای نقصان نشود و در تجارت
بوصله معاش نشیند و این معنی را التزام نمایید حتی یبلغ تا وقتی که برسد یتیم اشده بغایت قوت یعنی ببلوغ رسد و آثار رشد
بر وی ظاهر شود و اوفوا و وفا کنید بالعهد بدرستی که صاحب پیمان که بسته است با شما از تکالیف شرع یا عهدی که با یکدیگر
می بندند ان العهد بدرستی که صاحب کان مسئولا هست سوال کرده شده یعنی او را از نقض پیمان و وفای آن خواهند پرسید سلمی
رحمه الله آورده که خدای عهدها بست بر جوارح آدمی بملازمت ادب و بر نفس او بادای فرایض و بر دل او بخوف و خشیت و بر روح
او بانکه از مقام قرب دور نشود و بر سر او بانکه مشاهده ما سوی نکند و از سر عهد خواهد پرسید ع تا کسی از عهد چون آید بیرون و اوفوا
الکیل و تمام بنمایید کیل را اذا کلتم چون بپیمایید برای دیگری و زنوا و بسنجید بالقسطاس المستقیم بترازوی راست ذلک این تمام
پیمودن و راست سنجیدن خیر بهتر است شما را از خیانت و احسن تأویلا و نیکوتر است از جهت عاقبت و لا تقف و از پی مرو ما لیس لک بالخبر را
که نیست ترا به علم بآنچیز دانایی یعنی بتقلید و گمان از پی مرو چیزی ∴ تا ندانی نگوی دانستم ∴ تا ندیدی نگوی دیدستم ∴ محمد بن الحنفیه
رضی الله عنه در معنی آیه فرمود که گواهی دروغ مده ان السمع بدرستی که گوش و البصر و چشم و الفواد و دل کل اولئک هر که از اینها کان عنه باشد
از نفس خود مسئولا پرسیده شده یعنی از ایشان خواهند پرسید که صاحب معامله کرده ما از سمع سوال کنند که شنید و چرا شنید
و چشم را گویند که چه دیدی و از دل پرسند که چه دانستی و چرا دانستی و لا تمش فی الارض و مرو در زمین مرحا رفتنی شاد و یعنی بخرام
چنانچه متکبران خرامند انک بدرستی که تو لن تخرق الارض نتوانی شکافت زمین بپای در روی کشیدن و لن تبلغ الجبال و نرسید
بکوهها طولا از روی درازی قامت یعنی کسی که زمین نتواند درید و با کوه همسری نتواند نمود او را تکبر و تعظیم چرا باید کرد

زخاک آفریده خداوند پاک است پس ای بنده افتادگی کن چو خاک کل ذلک همه اینها که شمرده شد یعنی اوامر و نواهی که از لا تجعل مع الله الها
آخر تا اینجا که روشن گشت و آن یازده امر و چهارده نهی است ابن عباس رضی الله عنه فرموده که این اینها در الواح موسی مکتوب است کان سیئه
هست بدی او یعنی ارتکاب منهی عنه است از آن عند ربک مکروها آن نزد پروردگار تو ناپسندیده است ذلک مما اوحی از آن خبر است که وحی
کرده است الیک ربک بسوی او آفریدگار تو من الحکمة از علم ساخت حق است لذاته و دانستن خیر للعمل به ولا تجعل و فرا مگیر مع الله با خدای
الها آخر خدای دیگر تقریر این حکم تنبیه است بر آنکه توحید اصل همه احکام است و لهذا در مفتتح و مختتم این امور نهی فرموده است از شرک در دل
بنتیجه که در دنیا مرتب بر آن باشد دگر کرده که فتقعد ملوما مخذولا و در آخر عقوبتی که متنوع خواهد شد در عقبی ایراد نمود فتلقی پس اگر شرک آری
پس انداخته شوی فی جهنم در دوزخ ملوما در حالتی که ملامت کرده شده باشی یعنی ملایکه و اهل ایمان ترا ملامت کنند مدحورا در حالتی
که رانده باشی دور مانده از رحمت خدای بعد از نهی شرک عتاب میکند با جمعی که گفتند الملائکة بنات الله و میگوید افاصفیکم پس آیا
برگزید بر شما را ربکم پروردگار شما بالبنین به پسران و اتخذ و فرا گرفت برای خود من الملائکة اناثا از فرشتگان دختران این حال
آنست که عادت شما بر آن جاری شده که از دختران ننگ میدارید و به پسران می نازید انکم لتقولون بدرستی که شما میگویید قولا
عظیما سخنی بزرگ که اضافت بنات میکنید بحق سبحانه و نفس خود را تفضیل می نهید بر وی که محبوب را بخود و مکروه بدو نسبت میدهید و
لقد صرفنا و بدرستی که گردانیدیم و مقرر ساختیم برای خود از دلیل فی هذا القرآن در چند جای از قرآن لیذکروا تا دریابند و پند پذیر شوند
و ما یزیدهم و نمی افزاید ایشان را همه این سخن الا نفورا مگر رمیدن و از خود دور شدن قل بگو ای محمد لو کان معه الهة اگر بودند با خدای
بحق خدایان باطل کما تقولون همچنانکه شمای مشرکان میگویید و حفص بغیبت میخواند یعنی آنچه کافران میکنند اذا لابتغوا آنگاه خدای
طلب کردندی الی ذی العرش بسوی خداوند عرش یا مالک ملک سبیلا راهی که بدفع او مشغول شدندی چنانکه ملوک میکنند یعنی خواستندی
بغیب ذکو... چون ایشان شریک خدای بودندی با او بینی راه منازعت جستندی و عجب و عجز را انفراد نفی کردندی سبحانه و تعالی پاک است خدای
تعالی و برتر است عما یقولون از آنچه ایشان میگویند علوا کبیرا برتر و بزرگتر در تیسیر نقل میکند که یکی از اولاد جناب عبد الله
رضی الله عنه گفتند مجی حضرت صلعم در دست مبارک وی تسبیح میگفت خدا را چنانچه همه قوم شنیدند و از روی تعجب گفتند یا رسول
این چوب بشکل چگونه تسبیح میگوید این آیه نازل شد که تسبح له تسبیح میگوید و خدا را السموات السبع والارض هفت آسمان و زمین را
ومن فیهن و هر که او در ایشان است از ملایکه و جن و انس و ان من شیء و نیست هیچ چیز از مخلوقات الا یسبح بحمده مگر تسبیح میگوید خدا را
تسبیح ملتبس بحمد او یعنی تنزیه میکند او را از سمات نقصان و ستایش بصفات کمال امام قشیری رحمه الله فرموده که تسبیح گویند
زندگان از اهل ایمان بزبان قال و باقی ایشان بلسان الحال یعنی دلالت میکنند با مکان حدوث خود بر صانع واجب قدیم و
این تنزیه است و او را از لوازم امکان و توابع حدوث پس همه اشیا مسبح وی باشند ولکن لا تفقهون و لیکن شمای مشرکان در نمی
یابید تسبیحهم تسبیح ایشان را چه شما را نظر صحیح و عقلی صافی که بآن فهم تسبیح ایشان توانید کرد نیست انه کان بدرستی که هست خدای تعالی
حلیما بردبار که تعجیل عقوبت نمیکند بر غفلت شما غفورا آمرزنده و آنانکه از بعض خدای ایمان آوردند و در حقایق سلمی رحمه الله

از ابو عثمان

از ابو عثمان مغربی قدس سره نقل میکند که تمام مکونات باختلاف لغات تسبیح الهی گویند اما نشنود آنرا و فهم نکند مگر عالم ربانی که گوش دل
گشاده بود نظم بذکرش هر چه بینی در خروش است ٭ ولی داند درین معنی که گوش است ٭ نه بلبل بر گلش تسبیح خوانست ٭ که هر خاری
بتسبیحش زبانست ٭ در فتوحات مذکور است که مراد ازین تسبیح آنست که اشیا بلسان الحال گویند پس درین ایراد و لکن لا تفقهون
تسبیحهم فایده نباشد در باب ثانی عشر از سفر ثانی فرموده که با گوش نهانی خود شنیده ام که سنگی بزبان حال ذکر ملک متعال می گفت
و با ما خطابی کرد چون مخاطبه و سخنان ادا نمود که هر آدمی آنرا در نیابد و در بحر الحقایق آورده که هر ذره از ذرات موجودات را
زبانیست ملکوتی که بر تسبیح و حمد خداوند ناطق است و بدان زبان حصبا در دست حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم تسبیح گفت و شهادت
اعضا که انطقنا الله الذی انطق کل شیء اشارت بانست بهمین زبان خواهد بود و همه سخنان درین باب از جواهر التفسیر متابعه توان
متابعه توان نمود والتوفیق المنان المعبود آورده اند که ابو جهل و اضراب او قصد آن کردند که حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم بوقت
قرات قرآن ادا کنند حق سبحانه از آن حضرت پوشیده آیه فرستاد و اذا قرات القرآن و چون بخوانی قرآن را جعلنا بینک می سازیم
و می آریم میان تو و بین الذین لا یومنون بالآخرة و میان آنکه منکر دند با خرای حجابا مستورا پرده پوشیده از جمله جن تا ترا
نه بینند و آزاری بتو نرسانند گویند حمالة الحطب بعد از نزول سوره تبت بر داشت بطلب پیغامبر بیرون آمده خواست که بدان
حضرت زند و او را در خانه ابو بکر نشان دادند بیامد و آنحضرت آنجا نشسته بود و قرآن میخواند ام جمیله صدیق را گفت
صاحب تو کجاست که مرا هجو کرده تا از وی انتقام کشم ابو بکر صدیق گفت که شاعر نیست که زبان بهجا کسی بگشاید پس گفت فی
جیدها حبل من مسد و این چیست و او چه داند که در گردن من چه خواهد بود حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم صدیق را فرمود که از
وی بپرس درین خانه کسی غیر تو می بیند صدیق گفت ای ام جمیله درین خانه کسی غیر از من کسی را می بینی گفت یا من استهزا می
کنی بخدای کعبه که نمی بینم بجز این ابی قحافه را پس باز گشت و این آیه نازل گشت شد که ما ترا بوقت تلاوت از نظر کافران پوشیم
وجعلنا و می کنیم یعنی می افکنیم علی قلوبهم اکنة بر دلها ایشان پوششی حایل شود میان دل ایشان و فهم قرآن و فی آذانهم
و می نهیم در گوشهای ایشان وقرا گرانی با سماع قرآن نکنند چون مخرج است از حیثیه لفظ و معنی پس برای منکران او اثبات
کرد آنچه مانع ایشانست از فهم معنی و ادراک لفظ و اذا ذکرت و چون یاد کنی ربک فی القرآن آفریدگار تو در قرآن وحده
یگانه و یکتا ولوا علی ادبارهم واگر بودند کافران برشتها خود یعنی باز پس روند نفورا در حالتی که گردیدگان باشند از استماع
توحید چه داعیه ایشان آنست که آلهه ایشان را با الله خود ذکر کنی نحن اعلم ما دانا تریم بما یستمعون به بآنچه ایشان می شنوند
اذ یستمعون الیک وقتی که گوش فرا میدارند بسوی تو و اذ هم نجوی و وقتی که ایشان راز گویندگانند یعنی پنهان با یکدیگر میگویند
که کلام وی سحر است و شعر در عین المعانی آورده که نضر بن حارث گفت من نمیدانم که محمد چه میگوید ابو سفیان گفت سخنان
بعضی سخنان از وی راست میدانم ابو جهل گفت مجنونست ابو لهب کاهنش خواند حویطب شاعر لقب نهاد و این آیه در شان
این جماعت است اذ یقول الظالمون یاد کن ای محمد چون گفتند ستمکاران یعنی مشرکان و صحابه را که شما ان تتبعون متابعت نمیکنید

وازین نمیروند الا رجلا مسحورا یکمردی که سحر کرده شده یعنی او را سحر کرده اند و عقلش زایل شده یا مسحور یعنی ساحر باشد چون سحر ثانی یعنی با
انظر کیف بنگر چگونه بودند ضربوا لک الامثال زدند برای تو مثلها و ترا توصیف و تمثیل مجنون و ساحر و کاهن و شاعر کردند فضلوا پس گمراه
شدند ایشان از طریق حق فلا یستطیعون سبیلا پس نمیتوانند یافت راهی بسوی رشد و صواب یا راهی یابند بطعنه تو بر وجهی که موجه باشد که
یک دم کار خود گم شده اند و حیران مانده و در وصف تو سخنان نقض میگویند که گاهی ترا شاعر میدانند و شعر از کمال توان گفت و گاهی
مجنون میخوانند و آن زوال عقل است و قالوا و میگفتند کافران که منکر بعث اند ائذا کنا آنهنگام که شویم بعد از مرگ [illegible] زمان
عظاما استخوانها و رفاتا و فاکها خورده و ریزیده شده ائنا لمبعوثون آیا برانگیخته شدگان خلقا جدیدا آفریده تر و تازه استبعاد
کردند که خاک [illegible] مخلوقی تر و تازه چون شود قل کونوا بگو گردید شما او تمثیل است یعنی فی المثل اگر گردید تر خود حجارة سنگ او حدیدا
یا آهن او خلقا مما یکبر فی صدورکم یا آفریده از آن چیزها که بزرگ است و رفعی دارد در سینها شما مانند آسمان و کوه و هرچه از قبول
حیوة ابعد است البته حق سبحانه شما را بمیراند و زنده گرداند فسیقولون پس زود باشد که گویند من یعیدنا کیست که باز آرد مارا یعنی
زنده سازد پس از مرگ قل الذی فطرکم بگو آنکس که بیافرید شما را اول مرة اول بار که خاک بودید پس آنکه خاک را توان جان دادن در
بدایت زنده توان ساختن در نهایت فسینغضون پس زود باشد که حرکت دهند الیک رؤسهم بجانب تو سرهای خود را یعنی چنانچه کسی از
تعجب خود می جنباند ایشان از روی انکار و استبعاد سر خود بجنبانند و یقولون و گویند متی هو کی خواهد بود این زنده شدن قل
بگو ای محمد عسی ان یکون شاید که باشد قریبا نزدیک چه هرچه آینده است او را نزدیک توان گفت و بعث شما واقع شود یوم
یدعوکم روزی که بخواند شما را خدای برای محاسبه باسرافیل در نفخه اخیر بجهت قیام از قبور فتستجیبون پس اجابت کنید خدا را
یا اسرافیل را بحمده در حالتی که قایل باشید بستایش حق در خبر آمده است که خلایق از قبور برآمده خاک از سرها می افشانند و میگویند
سبحانک اللهم و بحمدک و در تفسیر بصایر حمد را بمعنی امر داشته چنانچه در آیه فسبح بحمد ربک الیصل [illegible] پس معنی آیه چنین باشد که
خدای شما را بخواند یا امر او اجابت کنید او را و تظنون و گمان برید از هول قیامت که در قبور خود ان لبثتم درنگ کردید الا قلیلا
کم اندکی یا چون آخرت را معاینه بینید زندگی خود را در دنیا اندک شمردن پس چون باید که خردمند آگاه او روز حیات دنیا را
در زندگانی عقبی اندک شمرد و این اندک فانی را در کار دلبستاد باقی زیاده صرف تا در آن عذاب حسرت و ندامت نظم
بدنیا توانی که عقبی خری ∴ بخر جان من ورنه حسرت بری ∴ کسی گوی دولت ز دنیا برد ∴ که با خود نصیبی بعقبی برد
آورده اند که مشرکان در ایذاء صحابه قولا و فعلا تقصیر نمیکردند مومنان صورت حال بموقف عرض رسالت پناهی رسانیده و
بجدال و قتال ایشان طلبیدند آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که واقف سبحانه در باره ایشان بدینها نفرموده و این آیه آمد که و قل
و بگوی لعبادی مر بندگان من یعنی مومنانرا که کافران یقولوا التی بگویند آن کلمه را که هی احسن آن بهتر باشد یعنی در مقابله
فحشهای ایشان درشتی نکنید بلکه دعا کنید که یهدیکم الله در بیان آورده که یکی فاروق اعظم رضی الله عنه دشنام داد و او نیز
خواست که در مقابله او شتم کند حق تعالی این آیه فرستاد و بعفو فرمود که بنده احسن شهادتین او موصوف و نهی از منکر که

محققان بر آنند که کلمه نیکو تر آن که کسی را یاد کنی به نیکوی کند و اگر درشتی کند در برابر او بنرمی سخن گوید ان الشیطان بدرستی که دیو
ینزغ بینهم دشمنی می افکند میان ایشان پس ممکن است که درشتی موجب ستیزه و عناد گردد و آن صورت باز دیاد مواد فساد گشته
ان الشیطان بدرستی که شیطان کان للانسان هست و آدمی را عدوا مبینا دشمنی آشکارا که هرگز صلاح نگوید جز بهلاک او نکوشد
ربکم پروردگار شما اعلم بکم داناتر است بحال شما بقولی مخاطب مومنانند ایشانرا میگوید ان یشاء یرحمکم اگر خواهد خدای بخشد بر شما و از جور
کافران برهاند و ان یشاء و یا اگر خواهد یعذبکم عذاب کند شما را بتسلیط کفار بر شما و گفته اند رحمت کند بهدایت یا توفیق و عذاب نماید با ضلال
یا اقامت بر گناه و بقولی خطاب با کافران میفرماید اگر خواهد ببخشد بر شما و عذاب دنیا را تاخیر افکند و اگر خواهد در دنیا عذاب کند پس
مشیت متعلق بعذاب دنیا و در تعذیب آخرت حکم متعلق است و ما ارسلناک و نفرستادیم ترا که محمدی علیهم بر کافران وکیلا نگهبانی
که ایشانرا از کفر نگذاری که بدانی که ایمان ایشانرا ضامن شوی و اگر خطاب با مومنان است معنی آیه این باشد که نفرستادیم ترا با مومنان
کفیلی که ضامن اعمال ایشان باشی یعنی مواخذه نخواهی شد بکردار ایشان و ربک اعلم و آفریدگار تو داناتر است بمن فی السموات
والارض بانکس که در آسمان و زمین است یعنی اقوال ایشان داند و مصلحت ایشان فرو نگذارد در انوار فرموده که قریش استبعاد
میکردند که چرا یتیم ابو طالب پیغامبر باشد و برهنه دگر [illegible] بعث او کند حق سبحانه این آیه فرستاد که ما داناتریم بر تیم اهل
آسمان و زمین پس هر که خواهیم برای نبوت برگزینیم و لقد فضلنا و بدرستی که افزونی دادیم بعض النبیین بعضی پیغامبرانرا
علی بعض بر بعضی پیغامبرانرا علی بعض بر بعضی دیگر بفضایل نفسانی و اجتناب از رذایل جسمانی بر برکت مال بسیاری چنانچه
ابراهیم را بخلت و موسی را بمکالمه و محمد را بمعراج او رویت و شفاعت و آتینا داود و دادیم داود را زبورا کتابی شریف که
کتابیست پادشاهی او و زبور صد و پنجاه سوره است که در احکام و حلال و حرام و حدود و فرایض نیست [illegible] همه ثنا آلهی
و موعظه و صفت حضرت صلعم و ستایش امت اوست و ذکر زبور تنبیه است بر تفضیل آنحضرت چه در آنجا مسطور است که او خاتم الانبیا
و امت خیر الامم و در آیه و لقد کتبنا فی الزبور ایمائیست بدین معنی نظم ای وصف تو در کتاب موسی ∴ وی نعت تو در زبور داود
مقصود تویی ز آفرینش ∴ باقی بطفیل تست موجود ∴ آورده اند که اهل مکه بقحط مبتلا شدند و حق تعالی بجهت الزام ایشان
این آیه فرستاد که قل ادعوا الذین زعمتم بگو ای محمد با کافران بخوانید آنانرا که گمان بردید که ایشان خدایانند من دونه بجز خدای
تا این بلا از شما بردارد فلا یملکون پس ایشان نمیتوانند کشف الضر برداشتن سختی یعنی قحط عنکم از شما و لا تحویلا و نتوانند
تغییر دادن آنرا یا بردن از قبیله شما بقبایل دیگر آورده اند که بنو ملیح ملایکه و جمع جن را میپرستیدند جنیان خود ایمان آورده اند
و ایشان بر کفر ماندند و این آیه آمد که اولئک آن گروه از ملایکه و جن الذین یدعون آنانکه میخوانند کافران ایشانرا و میپرستند
یبتغون ایشان میجویند الی ربهم الوسیلة بسوی پروردگار خود [illegible] یعنی تقرب میکنند بطاعت و عبادت بحضرت او ایهم
اقرب هرکدام نزدیکتر اند بمنزلت او و مکانت یعنی آنکه مقربان درگاه هستند از ملایکه و جن توصل میکنند بحق سبحانه پس غیر
مقرب خود بطریق اولی که وجه توجه بر آنحضرت آرد ملخص سخن معبودان شما محتاج بمعبود حقی اند و یرجون رحمته و امید میدارند بخشش
اورا

محذورا

ویخافون عذابه و میترسند از عذاب او ان عذاب ربک بدرستی که عذاب خدای تو کان هست محذورا سزاوار آنکه از وی حذر کنند
و چون معلوم شد که ایشان در بیم و امیدند همچون سایر بندگان پس چگونه ایشانرا پرستش توان کرد و ان من قریة و نیست هیچ دیهی و شهری
الا نحن مگر آنکه ما مهلکوها هلاک کننده اهل آنیم بمرگ و فنا قبل یوم القیمة پیش از روز قیامت او معذبوها یا عذاب کنندهٔ ان بقتل
و قحط و جز آن عذابا شدیدا عذابی سخت یعنی اگر مومن و صالحند بمغفرت و اگر کافر و فاسقند بعذاب کان ذلک هست این حکم فی الکتاب
در لوح محفوظ مسطورا نوشته شده آورده اند که قریش از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم معجزها طلبیدند از الجمله آنکه کوه صفا را از زر
خالص سازد و جبال مکه را دور کند تا زمین گشاده و صالح زراعت پدید آید و جویبار روان سازد تا باغ و بوستان سازند حق تعالی این آیه فرستاد
و فرمود که و ما منعنا و باز نمیدارد ما را ان نرسل بالایات از آنکه فرستیم معجزات و چه پیشینیان یعنی گذشته معجزات طلبیدند از معجزات
بظهور آریم و میدانیم که ایشان نخواهند گروید و هر آینه عذاب استیصال بدیشان باید فرستاد و ما در ازل حکم کردیم که ایشانرا مستاصل
نسازیم چه از نسل ایشان مومنان بیرون خواهیم آورد و آتینا و بدادیم ثمود الناقة قوم ثمود را ناقه باقتراح ایشان مبصرة بیدا و هو
یعنی از جملهٔ اهلاک امم بسبب تکذیب ایشان آنست که ثمود از صالح معجزه طلب کردند خدای تعالی برای ایشان از سنگ ناقه بیرون آورد فظلموا
پس ستم کردند یعنی کافر شدند بها بدان ناقه او را پی کردند و تمامی هلاک شدند و ما نرسل و نمیفرستیم بالایات معجزات مقترحه را الا
تخویفا مگر برای ترسیدن و حذر کردن از عذاب استیصال پس اگر بعد از نزول بر کفر راسخ باشند هر آینه مستاصل شوند و اذ قلنا لک
یاد کن چون گفتیم ترا و وعده کردیم که اندوه مخور ان ربک بدرستی که پروردگار تو یعنی عذاب تو احاط بالناس فرا خواهد گرفت و دریابد
یعنی هلاک گرداند قریش را تعبیر بلفظ ماضی جهت تحقق وقوعست و ما جعلنا و نگردانیدیم الرویا التی اریناک آن خوابی که بتو نمودیم الا فتنة
للناس مگر فتنه مر آدمیان یعنی سبب آزمایش ایشان و آن رویا عام حدیبیه است که حضرت در خواب دیده بود که عمره گذارده و خانه را طواف
نموده سعی و حلق بجای آورده صحابه را فرموده اند و آن سال عمره میسر نشد و منافقان زبان طعن دراز کرده اند که خواب را لانکه [illegible]
حکم آلهی در سنهٔ آینده ظهور رسد و بعضی از علما درین واقعه تردد دارند که سوره مکی است و این قصه مدنی مگر آنکه گویند این خواب در مکه
دیده باشند و در حدیبیه مدینه حکایت کرده و گفته اند خوابی که سبب آزمایش شدن بود که حضرت صلعم در واقعه دید که قومی از بنی امیه بر منبر او
دویدند و آنجا بر میجستند همچون بوزینه و فتنهٔ آن بوزینه در ایام حکومت ایشان واقع و بعضی رویا را بمعنی رویت دارند یعنی نمودیم در شب
معراج تو دیدی سبب افتادن خلق شد و بعد از حدیث معراج بعضی از ضعفاء اهل اسلام مرتد شدند و منافقان آغاز طعن کردند و کفار در تکذیب
افزودند و مومنان تصدیق فرمودند و الشجرة الملعونة و نگردانیدیم درخت لعنت کرده فی القرآن در قرآن مگر برای فتنهٔ مردمان آورده اند که چون
مشرکان ذکر درخت زقوم شنیده اند که در دوزخ رسته است متعجب شده اند ابو جهل گفت که محمد میگوید که آتش دوزخ سنگ را میسوزد
و باز میگوید که از درخت میروید این بغایة عجیبست و عجب ایشان بود که از درخت سبز آتش میگرفتند کما قال الله تعالی جعل لکم من الشجرة
الاخضر نارا و فکر نکردند که درخت و دیعت نهد چه عجب که درخت در آتش میرویاند یا قادری که پر و بال سمندر را از آتش از احتراق محافظة
میکند و اجتماع ضدین یا وقت [illegible] فرو بردن جمرات آتش از سوختن نگاه میدارد تواناست در اساس شجره در دوزخ و زقوم را بشجرهٔ ملعونه

کفت باعتبار

کفت باعتبار آنکه خورندهٔ آن کافرانند و لعنت متوجه ایشانست یا ملعون بمعنی مکروه و مبغوضه باشد چون طعام ملعون الیضاره نکرده و
تاویل کرده اند شجره را با بو جهل یا حکم بن عاص که بر مردانست و این الشجره گفته اند آن شجره یهوداند و نخوفهم و میترسانیم کافرانرا بانواع
تخویفات چون نار سعیر و زقوم و امثال آن فما یزیدهم پس نیفزاید تخویف ایشانرا الا طغیانا کبیرا مگر سرکشی بزرگ یعنی گزاف کاری
از حد تجاوز شده چون تکبر ایشان بجهت وسوسهٔ ابلیس است از استکبار وی متعاقب وی این آیه خبر داد که و اذ قلنا و یاد کن چون
گفتیم للملائکة اسجدوا مر فرشتگان را که سجده کنید لادم مر آدم را بجهت تعظیم فسجدوا پس سجده کردند همه ایشانرا الا ابلیس مگر ابلیس که سجده
نکرد و چون خدای گفت که چرا سجده نکردی قال ءاسجد گفت ابلیس آیا آدم را سجده کنم یعنی نکنم لمن خلقت طینا مر آنکس را که آفریدی از
گل پس خدای برو لعنت کرد و از درگاه قرب براند قال گفت ابلیس دیگر باره ارایتک خبر ده مرا که هذا الذی کرمت علی این را که
کرام کردی و فضل دادی بر من چرا فضل دادی و او از خاکست و من از آتش لئن اخرتن اگر واپس داری مرا که زنده داری و تاخیر کنی الی
یوم القیمة تا روز قیامت لاحتنکن هر آینه از بیخ بر کنم ذریته فرزندان او را باغواء چنان کنم که بعذاب تو مستاصل شوند الا قلیلا مگر
اندکی که تو ایشانرا نگاه داری بسبب عصمت و حمایهٔ او قال اذهب گفت خدای مر او را برو و امانت و ابعاد او را نداد
از درگاه قرب و گفت در پی مهم خود برو فمن تبعک پس هر که ترا متابعت کند و فرمان تو برد منهم از ذریهٔ آدم فان جهنم پس بدرستی
که دوزخ جزاؤکم پاداش شماست یعنی از آن تو و ایشان تغلیب کرده است مخاطب را بر غایب یعنی ترا و تبعان ترا جزاء موفورا
جزا تمام عذاب بی دوام و استفزز و از جای بجنبان و بلغزان من استطعت هر که توانائی میفزانید منهم بصوتک از ایشان باواز خود
یعنی خواندن بفساد و گویند صوت شیطان غنا و مزامیرست امام زاهد رحمه الله از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که آوازی که
نه بجای خدا از دهان بیرون آمد آواز شیطان است و اجلب علیهم و بر انگیزان بر ایشان بخیلک و رجلک سواره و پیادگان خود را یعنی
دیوانی که معاون تواند در وسوسه و اغواء همه را جمع کن و شارکهم و شریک شو با ایشان فی الاموال در مالها تا از حرام جمع کنند یا بربا دهند یا بمعصیة
صرف نمایند و الاولاد و در فرزندان نیز شریک شو تا از زنا حاصل کنند یا عبد العزی عبد الشمس و امثال آن تا تسمیه نمایند و عدهم و
وعده ده ایشانرا بمواعید باطله چون شفاعت بتان یا تاخیر در توبه یا انکار بعث و حشر و دوزخ و ما یعدهم الشیطان و وعده نمیدهد ایشانرا
شیطان الا غرورا مگر بفریب یعنی خطا را در صورت صواب می آرد ان عبادی بدرستی که بندگان من که بحکم مجولا فی الجنة برای
بهشت آفریده شده اند لیس لک نیست ترا علیهم بر اغوای ایشان سلطانا تسلط و قدرت یعنی همه کس را توانی فریفت حکم
بندگان و امام قشیری رحمه الله فرموده که بندهٔ حق آنکس که در بند غیر نباشد شیخ عطار قدس سره میفرماید بیت جو تو در بند هر چیزی خدا را
بنده چون باشی ⁂ که تو در بند هر چیزی که هستی بندهٔ آنی و کفی بربک و بسنده است پروردگار تو وکیلا نگاهدار بندگان خود را از
ضلال ابلیس ربکم پروردگار شما الذی اوآنست که بقدرت کامله یزجی میراند و روان میکند لکم الفلک برای شما کشتی فی البحر
در دریا لتبتغوا تا بجوئید من فضله از فضل او یعنی روزی خویش و گویند فضل سوداگریست تا استعداد آن احتیاج افتد و بی
عبور در دریا بدست نیاید انه کان بدرستی که او هست بکم رحیما بشما مهربان که کارهای مشکل را بر شما آسان میگرداند و اسباب

یا بحاجتِ شما وفا میکند **واذا مسکم الضر** وچون برسد شما را سختی خوف غرق شدن **في البحر** در دریا **ضل** گم شود وبرود از خاطر شما **من تدعون**
هر که او را بخوانید و می پرستید **الا ایاه** مگر او خدا وند یگانه دیگها که دران محل او را میخوانید ونجات از حضرت او میخواهید **فلما**
نجیکم پس آنهنگام که برهانید شما را از غرق شدن وبرساند **الی البر** بسوی بیابان **اعرضتم** برگشتید از توحید باز روی به پرستش
بتان آوردید **وکان الانسان** وهست آدمی **کفورا** ناسپاس ونعمت خداوند خود را **افامنتم** آیا ایمن شدید که از دریا بیرون آمدید یعنی
ایمن مباشید **ان یخسف بکم** آنکه فرو برد شما را **جانب البر** بکرانه از زمین یعنی آنکه قادرست بانکه شما را فرو برد تواناست بر آنکه در
خاک پنهان کند **او یرسل علیکم** یا فرو فرستد بر شما **حاصبا** بادی که سنگ بر شما افکند یعنی قادرست که شما را سنگباران کند **ثم**
لا تجدوا پس نیابید **لکم** برای خود **وکیلا** نگاه دارنده که شما را محافظت از آن کند **ام امنتم** آیا ایمن شدید **ان یعیدکم** آنکه باز
گرداند شما را **فیه** در آن یعنی در دریا **تارة اخری** بار دیگر یعنی آرزوی در دل شما افکند تا دیگر بار در کشتی نشینید **فیرسل علیکم**
پس فرستد بر شما **قاصفا** شکننده **من الریح** از باد یعنی بادی که بر انگیزاند که کشتی را بشکند **فیغرقکم** پس غرقه کرداند شما را **بما کفرتم**
بسبب آنچه ناسپاسی کردید **ثم لا تجدوا** پس نیابید شما **لکم** برای خویش **علینا** بر ما **به** بان غرقه کردن **تبیعا** از پس رونده که داوری
کند و خواهد که انتقام کشد از ما **ولقد کرمنا** و هر آینه ما گرامی کردیم **بنی آدم** فرزندان آدم را **وحملناهم** و برداشتیم ایشان را
یعنی سوار گردانیدیم **في البر** در بیابانها در چهارپایان **والبحر** و در دریا در کشتیها **ورزقناهم** و روزی دادیم ایشان را **علی کثیر ممن خلقنا**
تفضیلا ترجمه بقولی جامع اکتفا میرود و صاحب بحر الحقایق فرموده که کرامت انسانی و روحانی اعتدال در راستی و اخذ بیدین و
اکل باصابع و تزیین بلحیه و درایت و تمیز عقل و الهام بنطق و اشاره و خط و راه یافتن اسباب معیشت و تمکین از حرف و صنایع است
روحانی دو قسمست عامه و خاصه آنچه عامست مومن و کافر دران شریک اند چون نفخ روح در ایشان و اخراج از صلب آدم علیه السلام
و سماع قبول الست بربکم و الطاف بجواب بلی و عهد بر عبودیت و ز اینده بر فطرت و ارسال رسل بر ایشان و انزال کتب برای ایشان
و ترغیب بمثوبات و جنانی و تخویف از عقوبات نیرانی و اظهار قدرت دلایل و معجزات بر ایشان اما کرامت روحانیه خاصه آنست که انبیا و
اولیا و مومنان را بدان گرامی ساخته از نبوت و رسالت و ولایت و هدایت و ایمان و اسلام و ارشاد و اکمال و اخلاق و آداب و سیر
الی الله و فی الله و بالله و عبور بر مقامات و ترقی از مضایق ناسوتی بجذبات لاهوتی و فنا از انانیت و بقا بهویت و کرامتی در حدیث آمده محمد
ابن کعب رحمه الله گفته که کرامت آدمیان بدانست که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم از ایشانست **مثنوی** ای شرف دیده و آدم بتو
روشنی دیدهٔ عالم بتو ∴ کیست درین خانه که خیل تو نیست ∴ کیست درین خوان که طفیل تو نیست ∴ از تو صلایی بالست آمده
نیست نهانی بجهت آمده ∴ در حقایق سلمی آمده که گرامی ساختیم آدمیان را بمعرفت و توحید و برداشتیم ایشان را در بر نفس و بحر قلب و گفته اند
بدانکه ظهور داد از نعوت و صفات و بحر آنچه منورست از حقایق ذات در بیان دیلات کاشی مذکورست که بر عالم اجسام او بود و
بحر عالم ارواح او برداشتن ایشان و هر دو ترکیب اشیا لست از هر دو روزی دادیم آدمیان را از طیبات علوم در معارف و تفصیل ایشان
دانستیم بر بیشتر مخلوقات آنکه ایشان جدا ساختیم و بیشتر جنس ملایکه اند یا خواص ایشان و علما را در تفصیل ملک و بشر مباحث

دوده دراز است آنچه جمهور بر سنت بر آنند آنست که رسل بنی آدم از بنی فاضل‌تر اند از اولیا ملایکه وصلحا مومنان افضلند بر عوام ملایکه
از فساد از فسا د مومنان امام قشیری قدس سره فرموده که وادبنی آدم مومنانند چه کفار رجس و من یهن الله فما له من مکرم از تکریم بی نصیب اند
و تکریم مومنان بدانست که ظاهر ایشان را بتوفیق مجاهده بیاراست و باطن ایشان بتحقیق مشاهده منور ساخت چنانچه کافه مومنان تکریم
عام ارزانی داشت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بتکریم خاص اختصاص داد از جمله و رتبه رضا که رضی الله عنهم و رضوا عنه و درجه محبت که
یحبهم و یحبونه و تشریف ذکر که فاذکرونی اذکرکم ∴ وعلی الجمله این آیه دلیل فضیلت جامعیت انسانست که آینه مراتب صافی جهت انعکاس
صفت الهی همه اوست و بس چنانچه مضمون این ابیات حقایق سمات فهم توان فرمود **نظم** آدم آینه جمله کون و لی ∴ هیچ آینه کرده است جلی
بنموده اند و بوجه کمال ∴ صورت اندرو ذو الجلال ∴ زانکه لطف داین تفرقه عددی ∴ مانع از سر جمع بهر مردی ∴ گشت آدم جلا این مرات
شد عیان ذات او بجمله صفات ∴ مظهری گشت کلی و جامع ∴ سر ذات و صفات او لامع ∴ شد تفاصیل کون را مجمل ∴ بر سال یقین اداول
بوی این دایره مکمل شد ∴ آخر این نطفه عین اول شد ∴ **یوم ندعوا** یاد کن روزی را که بخوانیم **کل اناس** هر گروهی را از مومنان **بامامهم**
به پیشوای ایشان یعنی نبی که بدیشان مبعوث شده بوده چنانچه گویند یا امت موسی کتابی که بدیشان منزل شده چنانچه خطاب کنند یا اهل
القرآن و یا اهل الانجیل یا مقتدی که در مذهب او متابعت نموده باشند چنانچه ندا رسد یا حنفی و یا شفعی یا بدین ملت باز خوانند چنانچه یا مسلم
یا یهودی یا مجوسی و گفته اند امام جمیع امهاتست فرزندان خلق را بنام مادران باز خوانند جهت کرامت عیسی علیه السلام و اظهار شرف امام حسن
و حسین رضی الله عنهما یا برای آنکه اولاد الزنا رسوا نشوند و در لباب از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل میکند که در آنروز هر قومی را
بخوانند بامام زمان ایشان و کتاب منزل بر ایشان و سنت پیغامبر ایشان و قولی آنست که تعلق اسباب بریده گردد و نسبت بماند
پس هر گروهی را بکتاب عمل ایشان خوانند و گویند یا صاحب کتاب کذا **فمن اوتی** پس هر که داده شود **کتابه بیمینه** نوشته عمل او بدست
راست **فاولئک** پس آن گروه **یقرءون کتابهم** میخوانند کتاب خود را از روی بهجت و مسرت بحوتی چه در آن نامه عملها نیکو بینند **ولا یظلمون** و
ستم دیده نشوند در وجود **فتیلا** در مقدار فتیله از رشته که بین الاصبعین باشد یعنی قصور نباشد در باداش ایشان بکمتر چیزی و این
آیه دلالت میکند بر آنکه هر کی نامه بدست چپ دهند از خجالت و حیرت زبانش از خواندن باز ماند **ومن کان** و هر که هست **فی هذه**
درین دنیا **اعمی** نابینا یعنی دیده او دلش راه صواب نبیند **فهو في الآخرة** پس او در آخرت **اعمی** نابینا بود یعنی طریق نجات نیابد **واضل**
سبیلا گمراه تر از نابینا نیز بجهت زوال استعداد و عدم فرصت محققان گویند که هر که نابینا بود در دنیا از طاعت نابینا بود در عقبی
از ثواب و هر که اینجا روی توبه را نبیند آنجا جمال مغفرت مشاهده نکند آورده اند که وفد ثقیف گفته که ای محمد ایمان نیاوردیم بتو تا وقتی
که یک سال ما را بت پرستی بگذاری و زمین طایف را که آرامگاه ماست چون مکه محترم حرام گردانی ما را در نماز رکوع و سجود معاف داری
و اگر از تو بپرسند که چرا چنین کردی بگو که خدای من و ابرین فرموده است آیت آمد که **وان کادوا** و بدرستی که خواستند **لیفتنونک**
تا بگردانند ترا **عن الذی اوحینا الیک** آنچه که وحی کردیم بسوی تو **لتفتری** تا افترا کنی و بربندی **علینا غیره** بر ما غیر آنچه وحی کردیم یعنی بگوی که
خدای امر فرموده **واذا لاتخذوک** و آنگاه که تو چنین کنی فراگیرند ترا **خلیلا** دوست و گفته اند که قریش با آنحضرت گفتند میکذاریم ترا تا استلام

بجز کنی تا وقتی که مغلوب کنی بتان ما را و اگر چه پس انگشت باشد آنحضرت از غایت شوق که بطواف حرم داشت در خاطر مبارک خطور کرد
که چه شود اگر چنین کنم و خدای میداند که من این را راضی نیستم هم این قدر آمد که ایشان میخواهند که بگردانند از حج با بدرستی که اگر نه درست
کردیم ترا و لولا ان ثبتناک و اگر نه آن که ترا ثابت داریم بر راستی بمدد عصمت خود لقد کدت ترکن بدرستی که نزدیک بود که میل
کنی الیهم بسوی آرزوی ایشان شیا قلیلا میل کردنی اندک و نزد محققان آن خطور نکرد و محقق نیست بلکه میگوید بمعنی این است که
تو در صدد میل بودی و اگر ما ترا ثابت نمیکردانیم اما عصمت ما ترا در یافت و ممنوع شد که از آنکه نزدیک شوی بمیل و این صریح است بآنکه میل
نزدیک شد پس میل مطلق نبود و در تبیان گفته که آنحضرت صلی الله علیه و سلم معصوم بود اما برای تخویف امت تا مل سخن مشرکان این
آیه آمد که اذا لاذقناک وانگاه میل میکردی میچشانیدیم ترا ضعف الحیوة عذاب زندگی یعنی در دنیا و ضعف الممات و عذاب مرگ
یعنی در آخرت ثم لا تجد پس نیابی لک علینا برای خود بر دفع عذاب ما نصیرا یاری که بسبب او از ان باز رهی امام ثعلبی آورده
که بعد از نزول این آیه حضرت فرمود که اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین بیت آلهی برده خود دار ما را ۞ دمی با نفس ما مگذار ما را ۞ آورده اند
که اهل مکه در اخراج آنحضرت مشاورت کردند و رای ایشان بران قرار گرفت که در دشمنی بخدای افراط نمایند که بضرورت آنحضرت از میان ایشان بیرون
رفت این آیه نازل شد که وان کادوا و بدرستی که خواستند لیستفزونک تا ترا بلغزانند بدشمنیها من الارض از زمین مکه لیخرجوک منها
تا ترا بیرون کنند از ان و اذا لا یلبثون آنگاه که چنان شود درنگ نکنند خلفک از پس رفتن تو الا قلیلا مگر زمانی اندک و الحال بود بعد از هجرت
باندک زمانی واقعه بدر دست داده هلاک گشتند و قولی آنست که یهود را از اقامت آنحضرت در مدینه حسد آمد گفتند یا ابا القاسم
مقام انبیا بشام بوده و اگر تو پیغامبری و خواهی که ترا تصدیق کنیم باید که بشام روی و آنجا ساکن شوی و آنحضرت عزم سفر
فرمود و این آیه فرود آمد که یهود خواهند که ترا از زمین یثرب دور افکنند و اگر چنین باشند پس از تو جدائی باشند و آنحضرت
فسخ عزیمت نمود که اندک زمانی را قبایل یهود و اجلا معذب شدند پس بدین قول این آیه مدنی باشد و بقول دل مکی پس میفرماید که
سنت نهادیم سنة من قد ارسلنا سنت نهادنی برای آنانکه فرستادیم قبلک پیش از تو من رسلنا از فرستادگان و آن سنت
هلاک امتانست بتکذیب پیغامبران و لا تجد و نیابی تو لسنتنا تحویلا بر سنت ما تغییر و تبدیلی اقم الصلوة و بپای دار نماز را لدلوک
الشمس بعد از زوال آفتاب الی غسق اللیل تا تاریکی شب بعد از زوال نماز پیشین است و تا غسق اللیل نماز شام وقران الفجر
ان قران الفجر بدرستی که نماز بامداد کان مشهودا هست دیده شده یعنی می بیند او را ملائکه لیل و نهار فرشتگان شب او را می بینند
و افتتاح دیوان اعمال لیل تجرید رسانند و من اللیل و بعضی از شب فتهجد پس بیدار شو به بقران یعنی نماز زیادتی ترا بر صلوة مفروضه یا
فضیلتی و ترا یا غنیمتی و کرامتی که مخصوص بتو عسی ان یبعثک ربک شاید البته چنین بود که بر دارد ترا خدای مقاما محمودا مقامی
پسندیده یعنی مقامی که قایم در وی ستوده باشد بستایش همه ستایندگان و ان مقام شفاعت که حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم در ان مقام ستایش کنند خلق اولین و آخرین و او بر همه مشرف باشد و در زاد المسیر آورده که سبحانه و بیاد و زفیات
بر عرش نهاده و در لباب از فاروق رضی الله عنه نقل میکند که حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم در تفسیر مقام محمود فرمود که نزدیک

کرداند با خود

کرداند با خود و را اجرای و بنشاند با خود بر عرش لفظ حدیث اینست که یدنی الله فیقعدنی معه علی العرش و مغیره را همان معنی میگوید که عبد الله
در آن آیه که ان الذین عند ربک یعنی واد مکان و منزلت نه منزل ایمان امام ثعلبی آورده که استواء حق تعالی علی العرش یعنی بر عرش
بر وجهی نیست که مماس او شود یا مکان او گردد بلکه اکنون بر همان صفت است که پیش از آفریدن عرش بود ازلا و ابدا قایم بذات خود است
بر نشاند مصطفی صلی الله علیه و سلم بر عرش یا بزمین نسبت با ذات خودش یکسانست و مقصود از اجلاس او بر عرش تکریم و تعظیم آنحضرت است
در همین معانی فرمود که مقام محمود مقامی است از عرش که پیغامبر صلی الله علیه و سلم بدو گرامی کنند قولی آنست که مقام محمود آنست که لوای حمد
بدست آنحضرت دهند و هیچ پیغامبری نباشد خواه آدم علیه السلام و خواه غیر او الا که در تحت لوا باشند بیت نی همین زیر لوای دولتش
مائیم و بس ۞ آدم و من دونه زیر لوای او بود ۞ صاحب فتوحات قدس سره آورده که مقام محمود مقامی است مرجع جمیع مقامات و
منتظر تمام اسماء الهی که مختص است بمقامات و آن خاصه حضرت محمد است صلی الله علیه و سلم و باب شفاعت درین مقام گشاده میشود و در بحر الحقایق
فرموده که محمود الله است و مقام حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم بحق و بنفس خود بلسان اشارت مقام محمود است بیت ای ذات تو در دو کون
مقصود ۞ نام تو محمد و مقامت محمود وقل رب و بگوای پروردگار من ادخلنی در آر و ابقبر مدخل صدق در آوردنی پسندیده و بی
بد امنت و اخرجنی و بیرون آر از و مخرج صدق بیرون آوردنی ستوده با کرامت در آر در مدینه علم و بیرون از آنکه بجهت فتح و بیرون آر
از وی بسوی حنین یا در آر ببهشت و بیرون بر از دنیا یا در آر بدعوت نبوت و بیرون آر از عذاب عهده تبلیغ رسالت واجعل لی و بده مرا
من لدنک از نزدیک خود سلطانا نصیرا حجتی یاری دهنده قوتی اعانت کننده وقل جاء الحق و بگو آمد حق یعنی دین اسلام و زهق
الباطل و ناچیز شد باطل یعنی شرک و گفته اند حق قرآنست و باطل شیطان و هر کجا قران ظهور شود و شیطان مخفی گردد معراج دیو بگریزد
از آن قوم که قران خوانند ان الباطل بدرستی که باطل کان زهوقا هست نیست و ناچیز شده امام قشیری رحمه الله فرموده که حق آن است
که برای خدا بود و باطل آنکه برای غیر او باشد صاحب تاویلات برانست که وجود ثابت واجب تعالی که ازلی و ابدیست و باطل بر وجود بشری
امکانی که قابل فنا و زوالست و چون اشعه لمعات وجود حقایق ظاهر گردد وجود موسوم ممکن در جنب آن متلاشی و مضمحل شود نظم
همه هر چه هستند از ان کمترند ۞ که با هستیش نام هستی برند ۞ چون سلطان خوبان علم بر کشد ۞ جهان سر بجیب عدم در کشد و
ننزل و فرو میفرستیم بر تو من القران از قران ما هو شفاء الجزوی که او شفاست مر امراض را چون فاتحه و آیات شفا یا شفا دهنده است در
جمیع شبهه و اصح آنست که همه را یاری دارند یعنی همه را قران شفاست از مرضهای صوری و معنوی و قلبی و قالبی و رحمة و بخشایشی است
للمومنین مر مومنانرا که بدو نفع میگیرند و لا یزید الظالمین و نمی افزاید قران ستمکاران را الا خسارا مگر زیانکاری و هلاکت
آنانکه تکذیب میکنند بدو میگروند و اذا انعمنا و چون انعام کنیم ما علی الانسان بر آدمی بصحت و توانگری و ایمنی اعرض روی
بگرداند از یاد ما و اد کافرانست که چون خدای نعمت دید او را بانزال کتب و ارسال رسل و غیر آن نعمتها ظاهر و باطن اعراض کند
و نا بجانبه و بنفس خود دور شود و گرانی کرد و تعظیم نماید از طریق حق بر طرف دارد و اذا مسه الشر و چون برسد بوی بیماری و فقر و تنگی
کان یوسا باشد نا امید از روح الهی یعنی قابل بود و نفضل پادشاهی و واثق نباشد بکرم نامتناهی المومن در نعمت شکر کند و در

محنت بامید فرج صبر نماید قل کل بگو هر کسی کی یعمل عمل کند علی شاکلته بر طریقه که مشاکل حال او باشد از خیر و شر و بدی و ضلالت یعنی کافر
در همه اعراض و محنت باس دارد و مومن در شر اساس دارد و در خیر شکیبایی و گفته اند شاکله طبیعه است یا عادت و سنت یا دین یا مقدار قوت
و طاعت و معنی همه راجع باینکه هر کسی آن کند که از و سزد ع هر کسی آن کند کزو شاید ∴ از شبلی قدس سره پرسیدند که کدام آیه در قران
امیدوار تر است فرمود که قل کل علی شاکلته گفته اند درین آیه از رجاء جرات گفته اند از بنده جفا و خطا آید و از لایق ایشان برداند
خدا وفا و عطا آید و از کریمی کرم فرد سزد ع حق از من که ناید و من اینم ∴ وز تو کرم آید و توانی فربکم اعلم پس پروردگار شما داناتر است
بمن هو بآنکس که او اهدی سبیلا راه یافته تر است بثواب نزدیکتر یا نیکوتر از جهت دین و مذهب آورده اند که کفار عرب که نضر بن حارث
و ابی بن خلف و عقبه بن ابی معیط را بمدینه فرستادند تا از جهود یثرب حال حضرت رسول صلی الله علیه وسلم استفسار نمایند چون بایشان
ملاقات کرده احوال باز گفتند یهود متعجب شده گفتند ای صنادید عرب ما دانسته ایم که زمان ظهور پیغامبر نزدیک است و از سخنان شما
رایحه احوال آن نبی استشمام میتوان کرد شما بجهت آزمایش از وی پرسید که طواف مشرق و مغرب که بود احوال جوانان که گم شده اند چگونه
و روح چیست و اگر سه سوال را جواب دهد و اگر هیچ کدام را جواب نداند بدانید که پیغامبر نیست و اگر دو را جواب دهد و از یکی هیچ نگوید
پیغامبر است ایشان بمکه آمده مجلس ساخته اند و از حضرت سوال فرمودند و آن سوال را جواب داد و در قصه روح این آیه نازل شد و یسئلونک
و میپرسند ترا ای محمد عن الروح از کیفیت روح که انسان بدو زنده است قل الروح من امر ربی بگو ای محمد روح از امر پروردگار من است
از مبدعات بامر کن کاین شده بی ماده و او از جمله است که مخصوص است بعلم خدای و غیر حق سبحانه بدو دانا نیست و ما اوتیتم و داده نشده اید
شما در دنیا من العلم از دانش الا قلیلا مگر اندکی نسبة با علم خدای تعالی شیخ ابومدین مغربی قدس سره فرمود که این اندکی که خدای ما را
داده است از علم از آن ما نیست بلکه عاریت نزدیک ماست و بسیاری نرسیده ایم پس ما علی الدوام جاهل هستیم و جاهل را دعوی
دانش نرسد ولئن شئنا و اگر خواهیم لنذهبن بالذی هر آینه ببریم آنچه را که از قران اوحینا الیک وحی کردیم بتو از صدور و مصاحف وحی
کردیم ثم لا تجد پس نیابی تو لک برای خود به بآن یعنی بعد از بردن آن علینا وکیلا بر ما وکیلی که آنرا استرداد کند و بنهاد
مصاحف باز دارد الا رحمة مگر رحمتی است من ربک از پروردگار تو ان فضله کان بدرستی که فضل او هست علیک کبیرا بر تو بزرگ
ترا سید ولد آدم ساخته و ختم پیغامبران گردانیده و لوای محمد و مقام محمود بتو داده و قران بتو فرستاده و در میان امت تو باقی
میگذارد قل بگو ای محمد لئن اجتمعت الانس اگر جمع شوند آدمیان والجن و پریان که تو مبعوث بر ایشانی و اتفاق کنند علی
ان یاتوا بر آنکه بیارند بمثل هذا القران همانند این قران یعنی بیارند مثل او از فصاحت و بلاغت و حسن نظم و کمال معنی و اخبار از غیب
لا یاتون بمثله نیارند همانند او در صفتها بلکه در میان فصحا و بلغا و عرفا جستند این آیه در جواب نضر بن حارث فرود آمده
که میگفت لو نشاء لقلنا مثل هذا ان قران بگوییم حق سبحانه فرمود که انس و جن مثل تو انند گفتن و لو کان بعضهم و اگر
باشند بعضی از ایشان لبعض ظهیرا مر برخی را بهم پشت و مددکار ولقد صرفنا و بدرستی که گردانیم و مقرر ساختیم
زیاده تقریر و بیان للناس برای مردمان فی هذا القران درین قران من کل مثل از هر نوعی و صنفی چون ترغیب و ترهیب

قصص و اخبار و ذکر

و قصص و اخبار و ذکر جنت و نار و مانند آن فابی اکثر الناس پس سر باز زدند بیشتر مردمان و نخواستند الا کفورا مگر ناسپاسی و انکار
نبوات آورده اند که ابو جهل و عتبه و شیبه با جمعی دیگر از قریش گفتند ای محمد تو دانی که از هیچ شهری از بلده ما تنگ عیش تر و کم آب تر
نیست این کوهها از حوالی ما دور کن تا زمینها قابل زراعت پدید آید و جویها چون انهار شام و عراق روان گردان تا کشت کنیم
و خدای خود را بگو تا ملایکه صدق دعوی تو بفرستد و ترا گوشها از زر و نقره پدید آید تا از درویشی باز رهی و بگو تا آسمان را بر سر ما فرود
آید تا از عذاب آگاه شویم و امثال این سخنان از روی تعنت مقرر کردند بعد از التزام حجت بر ایشان باعجاز قران این ایتها در جواب ایشان
و عبدالله بن امیه مخزومی گفت که ایمان نیارم بتو تا نردبانی ننهی و بر آسمان بر روی من در تو نگرم و نسخه بیاری بنام هر یکی از ما که ما بخوانیم و
بدانیم که تو پیغامبری و با وجود آنکه بنهان نکنی هنوز گمان برم که ترا تصدیق نخواهیم کرد حق سبحانه این آیه فرستاد و قالوا و گفتند معاندان
قریش لن نومن لک تصدیق نکنیم ترا حتی تفجر لنا تا وقتی که روان سازی برای ما من الارض از زمین مکه ینبوعا چشمه پر آب
که هرگز کم نگردد او تکون لک یا باشد ترا جنة بوستانی من نخیل و عنب از درختان خرما و عنب انگور یعنی مشتمل بر آن درختان خرما و انگور
فتفجر الانهار پس روان گردانی جویهاء آب خلالها در میان آن بوستان تفجیرا روان کردنی او تسقط السماء یا وقتی که بیفکنی آسمان را
کما زعمت چنانکه گمان بردی و وعید کردی او تسقط علیکم کسفا علینا بر ما کسفا پاره پاره او تاتی بالله یا بیاری خدا را و
فرشتگان را قبیلا در مقابله یعنی عیان بما بنمای یا بیاری ایشان را بگواهی بر رسالت خود او یکون لک یا باشد ترا بیت خانه من زخرف
از زر که در آنجا نشینی او ترقی فی السماء یا بروی بر آسمان و لن نومن و تصدیق نمیکنیم لرقیک بر بر آمدن ترا بر آسمان حتی تنزل
تا وقتی که فرود آری علینا بر ما کتابا نقرؤه کتابی که بخوانیم آنرا و در آن تصدیق تو نوشته باشد قل سبحان ربی بگو پاک است
پروردگار من از آنکه بر وی تحکم کنند یا از آنکه کسی را در قدرت شریک وی سازند و شما آنچه از من طلبید بجز وی کسی بر آن قادر
نیست هل کنت آیا هستم من الا بشرا مگر آدمی رسولا فرستاده شده همچون سایر رسولان و ایشان بر خود ظاهر نکرده اند الا معجزه
که مناسب قوم ایشان بود و اظهار ارادت و قدرت حق است نه باختیار و مشیت ایشان این جوابی بود مر سخنان ایشان را مجمل و تفصیل
اجوبه در آیات متفرقه کما سبق فی قوله و لو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس و قوله انزلنا ملکا و قوله لو فتحنا بابا من السماء و ما منع الناس
و منع نکرد مر مردمان یعنی اهل مکه را ان یومنوا از آنکه ایمان آورند اذ جاءهم الهدی وقتی که آمد بدیشان بیان حق بر زبان محمد
علیه الصلوة و السلام الا ان قالوا مگر آنکه گفتند ابعث الله آیا بر انگیخت خدای تعالی بشرا رسولا آدمی رسول یعنی این منع
کرد ایشان را از ایمان که بشریت مانع است از رسالت او و ایشان خطاب میکردند که تجانس موجب توانس است و تخالف مقتضی تنافر
پس رسول از جنس رسل الیهم باید تا افاده و استفاده در میان پدید آید و چون کافران گفتند رسول خدای فرشته باید و بشر نشاید حق
سبحانه در معنی ایشان را بگو اگر بودندی بجای آدمیان فی الارض ملائکة در زمین فرشتگان که مانند آدمی یمشون میرفتندی بر
قدمها خود مطمئنین در حالتی که مقیم بودندی و آرام گرفته در زمین لنزلنا علیهم هر آینه میفرستادیم بر ایشان من السماء از آسمان
ملکا رسولا ∴ فرشته را بپیغامبری یعنی از جنس ایشان رسول بدیشان میفرستادیم تا با هم مجتمع توانستندی گرفت در تعلیم

شتاب دیگانی شرط و سکینه زمین ادمیان اند پس رسول ایشانرا نیز ادمی باید نظم او بشر فرموده خود را مثلکم ∴ تا جنس ابد حکم کرده که
کم ∴ ذالکه جنسیت عجایب جاذبست ∴ جاذبش جنس است و مهر جا طالبست ∴ و در لباب آورده که کافران گفته اند که گواه رسالت
تو کیست آمد که قل کفی بالله شهیدا بگوای محمد خدای تعالی بسنده است گواهی بینی و بینکم میان من و شما و شهادة خدای اظهار
معجزه است بر دست آنحضرت چه معجزه بر زبان حال ناطق است بانک محمد رسول الله اوست صلی الله علیه وسلم پس گواهی معجزه جاری مجری
قول حقست بر صدق دعوی او انه کان بدرستی که خدای هست بعباده ببندگان خود خبیرا دانا که با حوال پوشیده ایشان داناست
بصیرا بینا که اعمال آشکاره ایشان بیند ومن یهدی الله و هر که راه نماید خدای تعالی یعنی حکم کند بهدایه و توفیق دهد فهو المهتد پس راه
یافته است ومن یضلل و هر که گمراه سازد یعنی حکم فرماید بضلالت او و فرو گذارد فلن تجد لهم پس نیابی تو مر ایشانرا اولیاء دوستان
که نصرت کنند ایشان را من دونه بجز خدای ونحشرهم وحشر کنیم ایشانرا یوم القیمة روز رستخیز علی وجوههم بر رویهای ایشان
در صحیحین از روایه امامالک که ایشان بر سر میکنند بر رویها خود و از بهر پلیدی و جادی عمیا وحشر کنیم ایشانرا نابینایان یعنی نبینند
آنچه چشم ایشان بدان روشن گردد چه در دنیا مشاهده ایات قدرت نمیکردند وبکما و گنگان یعنی نگویند آنچه ایشانرا معقول افتد زیرا که
در دنیا سخن حق نمیگفتند وصما و کران یعنی نشنوند آنچه از آن شادمان شوند بجهت آنکه درین عالم استماع سخن حق نمینمودند مأویهم جهنم جای ایشان
دوزخ است کلما خبت هرگاه که ساکن شود زبانه دوزخ یعنی چون آتش دوزخ گوشت و پوست ایشان بخورد و ایشان مانند انگشت شوند
زبانه آتش فرو نشیند چنانچه آتش دنیا پس از سوختن هیمه زدناهم بیفزائیم ما برای ایشان سعیرا آتشی سوزان اینجا فرو دهیم آتش را بآنکه
جلود و لحوم ایشانرا تبدیل کنیم تا باز آتش بر ایشان بپیچد ذلک آن عذاب جزاؤهم بانهم کفروا پاداش ایشانست بسبب آنکه ایشان کافر شدند
بایاتنا بدلائلهای واضحه ما بر صدق پیغامبر صلی الله علیه وسلم که معجزات اوست با ایات قران وقالوا و گفتند ائذا کنا عظاما که آیا چون گشتیم
کردیم ما استخوانها ورفاتا و خاک ریزه شده ائنا لمبعوثون آیا ما برانگیختگانیم خلقا جدیدا آفریده از نو چون ایشان خلق جدید منکر
بودند در ساعتی صد بار سوخته شوند و باز گوشت و پوست ایشانرا تازه سازند تا عذاب کشند اولم یروا آیا نمی بینند و نمیدانند آنکه الله
الذی آنکه خدای بقدرت خود خلق السموات والارض بیافرید آسمان و زمین با آن عظمت و بسطت بی ماده قادر توانا علی ان
یخلق بر آنکه بیافریند مثلهم ایشانرا دیگر بار بمثل تعبیر از مثل شی کند چنانچه مثلک لا یفعل کذا ای انت میفرماید آنکه نه چیزی آفریند قادرست
که باز آفرینش کننده را باز آن وجعل لهم و بدرستی که خدای مقرر کرده است برای فنای ایشان اجلا مدتی که لاریب فیه هیچ شک نیست
در آن باآنکه مرگ است یا جهت اعاده ایشان اجلی نهاده که قیامت است الا کفورا مگر انکار و جحود و کفرانرا قل بگوای محمد کافرانرا لو انتم تملکون
اگر مالک شوید شما و در تصرف آرید خزائن رحمة ربی خزانهاء روزی پروردگار مراکه بخلقان میدهد اذا لامسکتم آنگاه هر اینه باز ایستید
و بخل ورزید خشیة الانفاق از ترس درویشی یا از خوف کم شدن مال بنفقه دادن ماوردی فرموده که یکی از افزاید گار مالک خزاین
نعم زایل شود هر اینه خود او با وجود آنکه متنادی خواهند بود بجهت آنکه برای نفس خود چیزی باز خواهد گرفت و از کم شدن او خواهند ترسید
که خدای وجود ازین منزه است وکان الانسان وهست آدمی قتورا بخیل جمع کننده ولقد اتینا موسی و بدرستی که دادیم موسی را تسع ایات بینات

نه ایات

نه ایات روشن یعنی معجزه آشکارا که آن عصا بود و ید بیضا و سنون و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و نقص ثمرات و غیر آن نیز گفته اند
چون انفلاق بحر و انبجاس آب از حجر و دفع طور بر سر بنی اسرائیل و طمس اموال قبطیان و ازاله عقده از زبان وی و فرو بردن عصا حبال سحره
وامثال این و آنچه در حدیث صفوان آمده که یهودی از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از تسع پرسیدند و ایشان جواب دادند که شرک میارید
و خون بناحق مکنید و از زنا و سرقه و اکل ربوا و سعایه و سحر و قذف محصنات دور باشید و از جنگ گریختن حذر کنید از ایات احکام عام است
نه معجزه ثابت بود و لهذا در آخر فرموده که خاصه شما که یهودید باید که در روز شنبه از عهد فرمان در نگذرید فسئل بنی اسرائیل پس بپرس ای محمد
از بنی اسرائیل یعنی از علما ایشان همین ایات را تا صدق قول تو بر خسرکان ظاهر گردد یا سوال کنند از یهود اذ جاءهم چون آمد
موسی علیه السلام بدیشان که چه گذشت میان فرعون و وی فقال له فرعون پس گفت موسی را فرعون انی لاظنک یا موسی بدرستی که من
گمان میبرم ترا ای موسی مسحورا جادو کرده عقل تو محیط شده قال گفت موسی علیه السلام لقد علمت بدرستی که دانسته بدل
خود اگرچه بزبان تلفظ نمیکنی که بی شبهه ما انزل هؤلاء نفرستاد این ایات تسعه را الا رب السموات والارض مگر آفریدگار آسمانها و زمینها
بصائر ایاتها روشن که هر یک دلیل است بر ثبوت من وانی لاظنک یا فرعون و بدرستی که من یقین میدانم ترا ای فرعون مثبورا هلاک شده
یا مغلوب نفس اماره یا ناقص العقل فاراد پس خواست فرعون ان یستفزهم آنکه برانگیزد و دور کند موسی و قوم او را من الارض از زمین
مصر فاغرقناه پس غرق گردانیدیم او را ومن معه جمیعا و هر که با او بود تمامی وقلنا من بعده و گفتیم از غرق لبنی اسرائیل و فرزندان یعقوب را که
اسکنوا الارض ساکن شوید در زمین که ایشان شما را میخواستند که بیرون کنند فاذا جاء پس چون بیاید وعد الاخرة وعده سرای دیگر یعنی قیامت شود
جئنا بکم بیاریم ایشان و شما حشرگاه لفیفا جماعتی آمیخته با هم پس حکم کنیم میان شما تا تمییز سعدا از اشقیا وبالحق و بدرستی که راستی انزلناه فرو
فرستادیم قرانرا وبالحق نزل و براستی فرود آمده و در تبیان آمده که با یعنی علی است و مراد از حق محمد است و علی محمد نزل در مدارک آورده
که محمد ابن سماک بیمار شد قاروره او بطبیبی ترسا میبردیم جوانی نیکو روی و خوشبوی و جامه پاکیزه پوشیده بما رسید و صورت حال سید بوی
گفتیم فرمود که سبحان الله دست خلیفه ای از دشمن خدای استعانت میکند و باز گردید و با بن سماک بگوئید که دست بر آن موضع رساند آن کلمه
بخواند و فی الحال شفا یافت و گفته اند که آن کس خضر بود علیه السلام ع نی اثر حکمت را جهت ابن وما ارسلناک و نفرستادیم ما ترا که محمدی مگر مژده
دهنده مطیعانرا ونذیرا و بیم کننده عاصیانرا بعقاب سلمی قدس سره فرموده که مژده دهنده آنرا که ما روی بگردانیم و بیم کننده آنرا که بما روی
آورد یعنی بدکارانرا بشارت دهد بسعه رحمت و کمال عفو تا روی بدرگاه آرند و نیکو کارانرا انذار کند از آنکه رحمت بهیبت و جلال قهر ما را
تا اعتماد خود زیاده کنند وقرانا فرقناه و پراکنده فرستادیم قرانرا یعنی آیه آیه و سوره سوره لتقراه تا بخوانی قرانرا علی الناس بر مردمان
علی مکث بر طریق درنگ و مکث و مهلت چه آن بر حفظ آسان تر است و بفهم نزدیکتر ونزلناه و فرو فرستادیم آنرا بجهت حوادث تنزیلا فرو فرستادنی
در مدت بیست و سه سال قل آمنوا به بگو مردمانرا که ایمان آرید بقران او لا تؤمنوا یا ایمان میارید امر است بر سبیل تهدید یعنی ایمان شما
بدو در کمال نمی افزاید و از عدم ایمان بدو هیچ نقصان نمیرسد ان الذین بدرستی که آنانکه اوتوا العلم داده شده اند علم من قبله پیش از
نزول قرآن یعنی آنانکه کتب آسمانی خوانده اند و حقیقت حق شناخته و امارات نبوت معلوم کرده چون ابن سلام و اتباع از یهود که

الا مبشرا

واصحاب او از انصار یا طالبان دین چون سلمان و ابو ذر و ورقة بن نوفل و اقران ایشان اذا یتلی علیهم چون خوانده شود قران بر ایشان یخرون
للاذقان بیفتند بر زنخهاء خود یعنی بر رویها سجدا سجده کنان برای تعظیم امر خدای یا بجهت شکر انجاز وعدهٔ الهی که در کتب خوانده بودند از ارسال محمد
صلی الله علیه وسلم و انزال قران و یقولون و گویند سبحان ربنا پاکست پروردگار ما از خلاف وعدهٔ خود ان کان بدرستی که هست وعد ربنا
وعدهٔ پروردگار ما لمفعولا کرده شده یعنی واقع است لا محالة و یخرون للاذقان و می‌افتند بر رویهاء خود یعنی در سجده ذکر ذقن بجهت آنست که اول چیزی که از وجه ساجد بر زمین
تلاقی شود اوست گفته‌اند سجدهٔ اول برای شکرست و این سجده بجهت تأثر از مواعظ قرانی لاجرم در سجده فرمود که یبکون بگریند و یزیدهم و زیاده
کند سماع قران ایشان را خشوعا فروتنی و تضرع این سجده چهارم است از سجدات قران و حضرت شیخ قدس سره این را سجود العلما خوانده و
فرموده بحقیقت این سجود تجلی است زیرا که خشوع از وقوع تجلی باشد بر ظاهر یا باطن یا بر هر دو و چون خبر داد که خشوع ایشان زیاده می‌شود خشوع
نمی‌باشد الا از تجلی الهی پس زیادتی خشوع زیادتی تجلی باشد و ساجد باید که به برکت این سجده از فیض تجلی بهره‌مند گردد و خضوع منتظر باید تجلی
را الا خضوع نظم لمعهٔ نور تجلی از قدم ∴ بر حدوث افتد فرو ریزد ز هم ∴ پس خضوع اینجا زوال هستی است ∴ وان بلندی موجب این پستی است
آورده‌اند که حضرت پیغامبر در سجود می‌گفت یا الله یا رحمن مشرکان با یکدیگر گفتند که ما محمد را از پرستیدن دو خدا منع می‌کند و خود دو خدا را
می‌خواند آیه آمد که قل ادعوا الله بگو بخوانید خدای تعالی را او ادعوا الرحمن یا بخوانید رحمن را که هر دو لفظ بر ذاتی واحد اطلاق می‌کنند و مقصود از هر دو
یک ذات است بعضی گویند که اهل کتاب با حضرت رسالت پناهی گفتند که خدای در توریه ذکر رحمن بسیار کرده و تو بدین اسم کم یاد می‌کنی این آیه نازل
شد که این دو اسم در حسن برابراند ایا ما تدعوا هر کدام را که بخوانید برابر و نیکوست و بدان حق را خوانده باشید فله الاسماء الحسنی پس مر
او راست نامهای نیکو بعضی دال بر صفات جلال و برخی مشتمل بر صفات اکرام ∴ ابن عباس رضی الله عنه فرموده که پیغامبر صلی الله علیه وسلم در
بجهر فرمودی در جمیع نمازها سردرت که صلوة یوم در مسجد الحرام قران اهل شرک بلغو و لهو و صفیر و تصدیه مشغول شدندی تا نشاید که آنحضرت را
غلط افتاده ترک قرائت کند حق تعالی فرمود که و لا تجهر بصلاتک و آشکارا مکن نماز خود را یعنی بلند مخوان تا مشرکان آشنوا نکنند و لا تخافت بها
و آواز فرو مگذار بآن تا هیچ کس نشنوند اما آنکه در عقب تو نماز گذارند وابتغ و طلب بین ذلک میان جهر و تخافت سبیلا راهی میانه جا افتاد
در همه امور محبوبست آورده‌اند که ابو بکر صدیق رضی الله عنه قران آهسته می‌خواند و می‌گفت با خدای مناجات می‌کنم و او حاجت من میداند
و امیر المومنین فاروق رضی الله عنه بلند می‌خواند و فرمود که شیطان را میرانم و خفته را بیدار کنم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این آیت
ابو بکر صدیق را فرمود که قدری بلند آواز ترکن و عمر را فرمود که قدری آواز خود فرو کن یعنی این آیت جهر مکن در نمازها اخفا مفرما
در همه میان این هر دو راهی بجوی یعنی صلوة یومیه اخفا کند در لیله جهر و قل الحمد لله و بگو ستایش و ثنا مر خدای تعالی را الذی لم یتخذ آنکه فرا نگرفت
ولدا فرزندی و یهود و نصاری و بنو ملیح که حق تعالی را فرزند اثبات می‌کردند و لم یکن له و نیست مر او را شریک فی الملک انبازی در
پادشاهی و مشرکان که ثنویه را که نباتات را شریک حق می‌گفتند و لم یکن له و نیست مر او را ولی دوستی من الذل از جهت خواری که داشته باشد تا
بسبب دوستی عزیز گردد علم الهدی رحمه الله فرموده که حق سبحانه دوست نگیرد تا مدد از ایشان از ذل بعزت رسد بلکه دوست گیرد تا بلطف وی از حضیض
خلت بأوج عزت ترقی کند و کبره و تعظیم کن او را تکبیرا تعظیم کردنی یعنی حق را بزرگ دان و آن از وصف واصفان و معرفت عارفان نظم

فکرتا

فکرتا ادراک او قاصر شدست ∴ عقلها بیرون ز میدان کشش ∴ عقل عقل و جان جان است او ∴ آنکه زان برتر است آن است او ∴ و گفته‌اند معنی
کبره آنست که بگو الله اکبر از فاروق رضی الله عنه نقل می‌کنند که بنده را گفتن الله اکبر بهترست از دنیا و هر چه در وی است آخرین را این آیة العز گویند
و هر کودک که از عبد المطلب بسخن در آمدی حضرت صلی الله علیه وسلم این آیهٔ کریمه بدو آموختی سورة الکهف مکیة و هی مایة و احدی عشر آیات
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله ستایش مر خدای را الذی انزل آنکه فرو فرستاد علی عبده بر بندهٔ خود محمد علیه السلام الکتاب
قران را بیشتر استحقاق بر انزال قران تنبیه است بر آنکه قران اعظم نعمتهاست که ملک منان بندگان را ارزانی داشت و لم یجعل و ننهاد له
مر او را عوجا هیچ کجی از اختلاف لفظ و تفاوت معنی یا عدول از حق بباطل گردانید او را قیما راست یعنی معتدل بی سمت افراط و صفت تفریط
معتمد علیه و مرجع الیه قایم بمصالح عباد و در تأویلات آورده که ضمیر له راجع بعبد است و معنی آنکه بنده خود را میلی بغیر ذکر دانید و مستقیم در
جمیع احوال لینذر تا بیم کند محمد علیه الصلوة والسلام یا قران او کافران را بأسا شدیدا بعذابی سخت که استیصال است یا عقوبت دوزخ عذابی
صادر شده من لدنه از نزدیک که معذب اوست و یبشر المومنین و مژده دهد پیغامبر یا قران مر گروندگان را الذین آنانکه یعملون الصالحات
می‌کنند کارهای پسندیده ان لهم بآنکه ایشان راست اجرا حسنا مزدی نیکو یعنی بهشت پسندیده و نعم ماکثین فیه ابدا در حالتی که مقیم باشند در آن
اجر همیشه بی انقطاع و انتقال سلمی قدس سره آورده که عمل صالح آنست که جز برای خدا نبود و اجر حسن آنکه مخفی دولت لقا بود و ینذر الذین
و بیم کند آنان را که از روی جهل قالوا اتخذ الله گفتند فرا گرفت خدای تعالی ولدا فرزندی و قایلان یهود و نصاری و بنو ملیح ما لهم به
این گویند کافران بفرزند یا بدین سخنی که می‌گویند من علم هیچ دانشی بلکه تو هم کاذب القاء این قول می‌کند و لا لابائهم و نه دانشی بود مر
پدران ایشان را درین باب اگر تقلید ایشان می‌کنند کبرت کلمة بزرگ کلمه ایست آن کلمه که از روی حرارت تخرج بیرون می‌آید من افواههم از
دهنهای ایشان از همه قولها و کفار این کلمه را بر طریق استعظام ذکر فرمود که مشتمل است بر تشبیه و احتیاج و اتصاف بصفت حدوث ان
یقولون نمی‌گویند الا کذبا مگر دروغی اما بزرگ دروغ است که نزدیک رسیده که بسبب آن آسمان و زمین بشکافد و کوهها از جای برود
تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا آورده‌اند که حضرت رسالت از استماع این کلمه غمناک شد
امیدی که بایمان ایشان میداشت بانقطاع نزدیک رسید حق سبحانه برای تسلی دل مبارک او فرمود که فلعلک پس مگر تو باخع نفسک کشنده
و نفس خود را علی آثارهم بعد از برگشتن ایشان از تو یا پس از انکار ایشان یعنی کار ایشان بر خود آسان گیر و غم بر دل بی غل منه ان
لم یومنوا اگر ایمان نیاورند بهذا الحدیث باین سخن یعنی قران و در پی کفر و عصیان ایشان خود را هلاک مساز اسفا از روی اندوه
یا جزع و حسرت و غضب انا جعلنا بدرستی که ما گردانیدیم ما علی الارض آنچه را که بر زمین است از معادن و نبات و حیوانات
زینة لها آرایش و اهل زمین محققان بر آنند که ما بمعنی من است مراد انبیا اند یا علما یا حفظ قران که زینت زمین ایشانند و جمعی گویند
آرایش زمین رجال الله است از آن روزی که قیام عالم بود شرف ایشان باز بسته است حیات روی زمین بطلوع ایشان منورست
چون آسمان بزهره و خورشید و مشتری ∴ و گفته‌اند ما علی الارض هر آن چیز است که حق تعالی فرموده ما از آرایش خلق ساخته‌ایم یعنی در چشم
مردم آراسته‌ایم لنبلوهم تا بیازماییم یعنی معامله آزمایندگان کنیم تا ظاهر گردد که ایهم کدام از ایشان احسن نیکوترست عملا از جهت

عمل یعنی کیست آن که ترک کند وانا لجاعلون و بدرستی که سازندگانیم ما علیها الجرز اکه بر روی زمین از کوه و درخت و بناها صعیدا جرزا زمینی هموار که
نه گیاه یعنی آخر این عمارتها را خراب خواهیم کرد پس دل بران منهید و بزینت ناپایدار وی فریفته مشوید نظم جهان از رنگ و بوی ساز داریست
ولی نزدیک ارباب بصیرت ∴ نه رنگ دلکشش را اعتباریست ∴ نه بوی دلفریبش پایداریست ∴ آورده اند که چون یهود قریش را سه سوال آموختند
که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بپرسید یکی بر یکدیگر میگفتند که قصه جوانان پس عجیبست انجب ازوی که جواب دادند حق سبحانه آیت فرستاد
چنانست که میگویند ام حسبت ایا می پنداری تو ان اصحاب الکهف والرقیم آنکه اصحاب غار رقیم سیصد و نه سال در خواب ماندند کانوا بودند من آیاتنا
از آیات قدرت ما در آفرینش ارض و سما ظاهرات چندان غریب و عجیب نیست و اما کهف غاریست جسیم نام واقعه در کوه بناخلوص از
حوالی شهر افسوس که دار الملوک او دقیانوس و رقیم نام قریه ایشان یا وادی که کوه بناخلوص در آنجاست و گفته اند لوحی اند رصاص یا حجری
که اسماء اصحاب در ان رقم کرده بودند و از در غار آویخته و حدیثی مرفوعست که از اصحاب رقیم سه تن بوده اند که در کوهی از خوف باران
پناه بغاری برده اند و سنگی بر در غار فرود آمده پوشیده گشت و هر یک توسل بعمل خیری کرده چون توفیه و داخیر و مخالف هوای
نفس و بر والدین از حق سبحانه نجات خواسته آن سنگ از پیش غار دور شده خلاصی یافتند و در باب اصحاب کهف اقوال مختلفه
بسیار است و درین ترجمه آنچه اشهر و اصح است مذکور میگردد آورده اند که دقیانوس در زمان تسخیر ممالک روم شهر افسوس را رسیده
و آنجا دیری که جای بتان که معبود او بودند ساخته اهل شهر را تکلیف پرستش ایشان کرد هر که سخن ایشان شنید خلاصی یافت و هر که
تمرد نمود بقتل رسید شش جوان نو رسیده خدای پرست از بزرگزادگان گوشه گرفتند بدعا و نیاز مشغول گشته اند و از حق تعالی
درخواست نمودند که ایشان را از فتنه جباران ایمن سازند همه ایشان بعرض دقیانوس رسید و باحضار ایشان امر کرده تهدید بسیار
نمود ایشان بر توحید راسخ و رزیده مطلقا فرمان او قبول نکردند دقیانوس نظر بمودتی و خللی که در بود داشتند از ایشان انتزاع کرده
و گفت شما جوانانید و خورد سال شما را دو سه روزی مهلت دادم تا در کار خود تامل کنید و ببینید که مصلحت شما در قبول سنن ازان
شهر متوجه موضع دیگر شد و جوانان رفتن او را غنیمت دانسته با یکدیگر در باب مهم خود مشاورت نمودند و رای همه قرار یافت که
هر یک از خانه قدری مال جهت زاد و نفقه برداشته روی بکوهی که نزدیک شهر بود آوردند و در راه شبانی بدیشان رسید و بدین
ایشان در راه آمده در موافقت ایشان سگی نیز بر عقب ایشان دویدن آغاز کرد چند آنکه منع کردند ممتنع نشد و خدای او را بسخن درآ
آورد تا بزبان فصیح گفت که از من خبر سید که من دوستان خدا را دوست میدارم شما در خواب روید و ما پاسبانی کنیم اما چون نزدیک کوه شدند
شبان گفت من درین کوه غاری میدانم که بدو پناه میتوان گرفت باتفاق روی بغار نهادند و حق سبحانه از رفتن ایشان بغار بدین خبر
میدهد اذ اوی الفتیة یاد کن چون باز گشتند و مقیم شدند الی الکهف بسوی غار چه رم فقالوا پس گفتند ربنا آتنا ای پروردگار
ما بده ما را من لدنک از نزدیک خود رحمة بخششی یعنی آمرزش یا آرزوی یا امن از عدو وهیئ لنا و مهیا ساز برای ما من امرنا از کار ما که آن
مفارقت کفار است رشدا راستی و نیکو و صواب فضربنا علی آذانهم پس نهادیم بابر گوشهای ایشان حجابی که سخن نشنوند یعنی بخوابانیدیم
ایشان را فی الکهف در غار سنین عددا سالهای ذات عدد یعنی بسیار ثم بعثناهم پس برانگیختیم یعنی بیدار کردیم ایشان را لنعلم تا ببینیم آنچه

بعلم دانسته ام

بعلم دانسته ام تا ببینند بندگان ما که درین قصه ای الحزبین کدام از دو گروه و احد اهل کتاب یا جوهن یا کافر متقدمین و متأخرین بهتر تقدیر
معلوم کرده که کدام از ینها احصی شمار نگاه دارنده تر است لما لبثوا امدا اندازه مدتی که درنگ کرده اند ایشان را در غار یعنی دانسته شود که
ضبط زمان لبث ایشان کدام کرده کرده اند و شماره که داشت تر است نحن نقص ما قصه میکنیم یعنی میخوانیم علیک بر تو که محمدی نبأهم
خبر ایشان را بالحق براستی انهم فتیة بدرستی که ایشان جوانان بودند که از روی صدق آمنوا بربهم ایمان آورده اند بپروردگار خویش
وزدناهم و بیفزودیم ایشان را هدی راه نمودنی یعنی ثبات و یقین وربطنا و بستیم علی قلوبهم بر دلهای ایشان یعنی استوار ساختیم دل ایشان
و قوت دادیم اظهار حق و جرات ارزانی داشتیم در دعوی بر دقیانوس اذ قاموا چون بایستادند در پیش وی و او ایشان را بپرستش دعوت کرد
فقالوا پس گفتند ربنا ای پروردگار ما رب السموات والارض پروردگار آسمانها و زمینهاست لن ندعوا نخوانیم و پرستیم من دونه
بجز وی الها معبودی لقد قلنا بخدا که گفته باشیم اذا آنهنگام که دیگری پرستیم شططا سخن خطا و دروغ هولاء قومنا این گروه که کسان
ما اند در نسب یعنی در جمعی از اهل افسوس اتخذوا فرا گرفتند بسبب تهدید و وهم قتل من دونه بجز خدای حق الهة خدایان دیگر بباطلند
لولا یأتون چرا نمی آرند کافران علیهم بر پرستش بتان و استحقاق ایشان مر عبادت را بسلطان بین بحجتی روشن و برهانی ظاهر یعنی
دقیانوس قتیل و دما نرا تکلیف بت پرستی میکند که حجت و برهان فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن افتری از کسی که افترا کند و ببندد
علی الله کذبا بر خدای دروغ که نسبت شرکا کند بوی و قبل ازین گذشت که دقیانوس بعد از معارضه ایشان را مهلت داد و ایشان قرار کرده بود
یملیخا که مهتر ایشان بود در اثنا طریق با ایشان گفت واذ اعتزلتموهم و چون ما یکسو شوند از اهل شرک و دوری جستید از ایشان وما یعبدون
و از آنچه میپرستند بتان را در عبادت شریک میدانستند یملیخا فرمود که چون از ایشان و معبودان باطل ایشان برکرانه شدید فأووا الی
الکهف پس بازگشت کنید بسوی غار و در و جای گیرید شما ینشر لکم تا گسترانند برای شما ربکم پروردگار شما بسیار سازد بر شما من رحمته
از بخشایش خود در هر دو سرای ویهیئ لکم و بسازد برای شما من امرکم از امور شما مرفقا آنچیزی که بدان نفع گیرید در دین و دنیا آورده اند
که جوانان اتفاق نمودند که بکوه برآیند و میان ایشان در غار در آورد و چون در غار قرار گرفتند حق سبحانه خواب بر ایشان گماشت
هیچ انگیختند دقیانوس بعد از دو سه روزی با افسوس باز آمده احوال جوانان بپرسید و چون فرار ایشان خبر یافت ابا ایشان
بر احضار ایشان تکلیف نمود گفتند ای ملک مبلغی اموال ما برده بدین کوه متحصن شدند دقیانوس با جمعی بر عقب ایشان برفت و ایشان را
در غار تکیه کرده یافت بنداشت که ینداراند فرمود که در غار بسنگ برآرید تا هم آنجا بمیرند پس در غار استوار ساخته و ال مومنی از عو
دقیانوس اسامی و احوال جوانان را بر لوحی از سنگ نقش نموده در دیوار غار وضع کردند باميد آنکه شاید کس بدینجا رسد و از احوال
ایشان خبردار گردد و غار ایشان در طرف جنب کوه بناخلوص بود لاجرم بوقت طلوع و غروب آفتاب بر وجنات ایشان نمی تافت و عفونت
انداحیل کرده هموار با اعتدال باز می آید و در درون غار می تافت تا الوان و اجساد ایشان را متغیر و ثبات ایشان را کهنه نکرداند چنانچه
حق سبحانه میفرماید وتری الشمس و ببینی تو ای بیننده آفتاب را اذا طلعت چون طلوع کند تزاور میل کند عن کهفهم از غار ایشان
ذات الیمین بسوی راست آینده چه در غار در مقابله قطب شمالی افتاده واذا غربت و چون غروب کند تقرضهم ببرد از ایشان و بگرد

ذات الشمال بسوی جپ نکرده و هم و ایشان فی فجوة منه در فراخی اند از غار یعنی در وسط آن بحیثیتی که روح هوا بدیشان میرسید و ایعفن
غار ایمنند ذلک من آیات الله این خبر و ایشان را از دلایل قدرت خدایست من یهدی الله هر کرا خدای راه نماید بتوفیق فهو المهتد پس او راه
یافته است بفلاح و رشاد و من یضلل و هر که فرو کذارد فلن تجد له پس نیابی تو او را ولیا مرشدا دوستی راه دارنده و تحسبهم و پنداری
تو ایشان را ایقاظا بیداران زیرا که چشمهای ایشان باشد و هم رقود و حال آنکه ایشان خفتکانند در کشف الاسرار آورده که این حال نمودار کان جو
طریقت جون بظواهر ایشان در نکری بینی که جلوه کردند در اعمال و جون سرایر ایشان در یابی بینی که از همه فارغند از بستان لفظ ذو الجلال با
ست و ظاهر هشیار و بعضی بیکار و بصورت در کار بیت ظاهری با این و آن در ساخته باد ∴ باطنی از جمله وا پرداخته ∴ ابن عباس رضی الله عنه فرمود
که اصحاب کهف را در هر شش ماه از جای بجای کردانند تا زمین اثر بردست از اجساد ایشان نخورد و کویند در هر سالی روز عاشورا میکردانند و بر
هر تقدیر تقلب ثابت کما قال الله تعالی و نقلبهم و میکردانیم ایشان را یعنی ملایکه بامر ما میکردانند ایشان ذات الیمین و ذات الشمال بدست راست
و بجانب چپ و کلبهم و سک ایشان باسط کشاینده است ذراعیه دستهای خود را بالوصید به پیشکاه غار یا بر آستان او و آن سک زرد
بوده یا سرخ یا خاکستر کون یا صبح در زاد المسیر آورده که کوشش سرخ بوده و پشتش سیاه و شکمش سفید و دمش ابلق و نامش قطمیر است یا قطفیر یا
قطمیر یا حمران یا زبان یا صهبا و در تفسیر امام ثعلبی مذکور است که هر که در شب یا روزی بر حضرت نوح علیه السلام درود فرستد از کزدم ضرری بوی
نرسد و هر که این کلمات کلبهم باسط ذراعیه بالوصید با نوشته با خود دارد از سک متضرر نکردد لو اطلعت علیهم اکر اطلاع یابی تو بر ایشان
و نظر کنی بدیشان لولیت هر آینه روی بکردانی منهم از ایشان فرارا بجهت کریختن و لملئت و هر آینه کرده شوی منهم رعبا از ایشان
ترس و بیم یعنی دل ترا از ترس ایشان پر سازند و مراد آنست که هیچ کس را طاقت دیدن ایشان نیست بجهت آنکه چشمها کشاده است و مویها
ایشان دراز شده و ایشان مکان مظلم موحش صورت این مخاطبات که کذشته با حضرت پیغامبر است علیه الصلوة و السلام و مراد از غیر و بند
القصه جون دقیانوس در غار بر ایشان استوار کرده باز کشت و بدار الملک باز آمد اندک زمانی باد اجل بنا چراغ حیاتش در هم افکند و آن
همه مال و ملک و جاه متلاشی کشت ∴ وی جند بتم ذا خیر شد ∴ زمانه بجند یکان نیز شد ∴ بعد از جند سال دیکر در آن ممالک تصرف کرد تا نوبت
ملک صالح رسید و کویند تندروس وردی مومن و خدای پرست بود اکثر اهل زمان او در حشر شبهه داشتند و منکر بودند هر جند ملک ایشانرا
بند داد سود نکرد حق سبحانه خواست که دلیلی بر حشر جسد بدیشان نماید اصحاب کهف را از خواب بیدار کرد جنانکه کفت و کذلک و هم جنانکه
این را در خواب کرده بودیم بعثناهم بر انکیختیم بر کمال قدرت بیدار کردیم که نه جسد ایشان بطول زمان تغیر یافته بود و نه جامهای ایشان
فرسوده کشته ایشان را نوم دادیم بحکمت و تیقظ ارزانی داشتیم بر قدرت لیتسائلوا بینهم تا سوال کنند میان یکدیکر و حال خود بشناسند
و یقین ایشان در کمال قدرت تا بیفزاید قال قایل کفت کوینده منهم از ایشان یعنی تملیخا که پس از همه اکبر بود کم لبثتم جند درنک کردید
در غار مقصود آن بود که مدت لبث بدانند و نمازها فوت شده را قضا کنند ایشانرا بغار در آمده بودند جون در نکریستند آفتاب را بجانب
رسیده دیدند قالوا لبثنا کفتند درنک کردیم اینجا یوما روزی اکر در روز در خواب شده باشیم او بعض یوم یا پاره از روز اکر درین روز
خفته باشیم پس جون ناخنان خود دراز دیدیم بالیده و مویها بسر دراز شده قالوا ربکم کفتند که پروردکار شما اعلم بما لبثتم داناتر است

بلکه دکر

با نجره در نکه کرده اند فابعثوا پس بفرستید احدکم یکی از میان خود بورقکم هذه با این درمی که دارید الی المدینة بسوی شهر افسوس فلینظر پس باید
که فرستاده در نکرد ایها کدام از اهل مدینه ازکی طعاما پاکیزه تراند از جهت طعام یعنی بنکرد که طعام کدام کس حلال و پاکیزه تر است جه در زمان
ایشان در آن شهر کسانی بود که ایمان خود مخفی میداشتند غرض آن بود که ذبیحه ایشان پیدا کنند فلیاتکم برزق منه پس بیارد بشما خوردنی از آن طعام
پاک و لیتلطف و باید که فرستاده شده نرمی و مدارا کند در خرید و فروخت و لا یشعرن و خبردار نکرداند بکم احدا بشما یکی از اهل این شهر انهم بدرستی
که اهالی این مدینه که اکثر متابع دقیانوسند ان یظهروا اکر مطلع شوند یا قادر کردند و خبر یابند علیکم بر شما یرجموکم که سنکسار شمارا او یعیدوکم
یا باز کردانند شمارا فی ملتهم در کیش خویش و لن تفلحوا اذا ابدا و رستکاری نیابید آن وقت که بدان دین در آیند و روی نجات نبینید
هرکز یعنی پیوسته در عذاب باشند یملیخا اکمل و عاقل ایشان بود وصیتها قبول کرده روی بشهر نهاد و بدر دروازه رسیده اوضاع
متغیر دید و جون بشهر در آمد بازار و محلات و اشکال و الوان مردم را بر نمطی یافت حیرت بروی غلبه کرد او را بدکان خبازی فرستادندی درمی که
با خود همراه داشت بوی داد تا در عوض آن نان بستاند نانوا که روی درم دید منقش بنام دقیانوس حال بیست که او کنجی یافته آن زر بدیکری
نمود بیک لحظه این خبر در بازار منتشر شده بشهر رسید یملیخا را طلبیده تهدیدی نمودند و طلب باقی زرها کردند یملیخا کفت من کنج نیافته ام دی روز
این زر از خانه پدر بر داشته ام و امروز بیازار آورده ام نام پدرش پرسیدند و جون بکفت کسی از اهل آن شهر ندانست و ویرا تکذیب
نمودند و او از غایة وحشت کفت که والی شهر دقیانوس برید که او را هم آکاهی دارد و مردم آغاز استهزا کردند که دقیانوس اقرب سیصد سال
شد که مرده است تو مارا افسوس میکنی یملیخا کفت شما با من سخریه میکنید دی روز با جماعتی کریخته بکوه رفتیم و امروز مرا بطلب طعام فرستاده اند
من بخریق آخر القصه او را نزدیک ملک تندروس برده اند و صورت حال تقریر کرد ملک با جمعی از متوطنان و اشراف یکدیکر روی بغار آوردند یملیخا
در آمد و یاران را از صورت حال خبر داد و علی الفور ملک برسید و آن لوح که بدیوار غار بود برخواندند و اسامی و احوال ایشان معلوم کردند و با قوم بغار
در آمده ایشانرا دید با رویهای تازه و جامهای نو متحیر شده بر ایشان سلام کرد جواب دادند و حق سبحانه ازین حال اخبار فرموده و کذلک و همجنانکه
ایشانرا بیدار کردیم اعثرنا علیهم مطلع کردانیدیم تندروس و قوم ایشان بر ایشان لیعلموا تا بدانند ان وعد الله حق باکه وعده خدای به بعث
و حشر راست و درست و خواب و بیدار ایشان بموت و بعث مشابهتی تمام دارد و ان الساعة و دیکر تا بدانند که قیامت لاریب فیها هیج شکی
نیست بدرایشان اذ یتنازعون جون تنازع میکردند اهل زمان بینهم میان یکدیکر امرهم او در دین خود را بعضی میکفتند حشر ارواح مجرده خواهد
بود و برخی قایل بودند بحشر روح و بدن جسد با یکدیکر پس بدین ایشان ظاهر شد که روح و جسد با هم مبعوث خواهند شد و خدا ندکه توفی نفس
ایشان کرده سیصد و نه سال او را اجسادها باز کند بان قادر است بر توفیه نفوس همه و دمان و امساک اجزا ایشان و دیکر باره فرستادن
ارواح باعث ببیش قدرت کامله دشوار نیست ∴ بعجز را با قوت حق کار نیست ∴ آورده اند که جوانان ملک را دعا کردند و در مضاجع خود
بخفتند و ارواح ایشان قبض شد و در تفسیر امام ثعلبی مذکور است که حضرت رسالت پناه را آرزو آن شد که اصحاب را ببیند جبرئیل آمد
و کفت یا رسول تو ایشان را در دنیا نخواهی دید اما از اخیار اصحاب خود جهار کس را بفرست تا ایشان را بدین تو دعوت کنند آنحضرت فرمود که
جکونه فرستم و اکرا او کنم برفتن جبرئیل کفت ردا خود بکستران و امیر المومنین ابو بکر صدیق و فاروق و علی و ابو درداء رضی الله عنهم اجمعین

بگو تا هر یک بگونه بخسبند و باد را که مسخر سلیمان علیه السلام بود بطلب که خدای او را مطیع تو کرده است بفرمای تا ایشان را بر داشته بدان غار
برد حضرت اجابت کرد صحابه بدر غار رسیده سنگی بر داشتند سگ ایشان روشنی دید بانگ در گرفت و حمله آورد اما چون چشم وی بر ایشان افتاد
دم جنبانیدن آغاز کرد و بسر اشارت کرد که در آیید و ایشان در آمدند و گفتند السلام علیکم و رحمة الله و برکاته حق سبحانه ارواح با جساد
ایشان باز آورد تا برخاستند و جواب سلام باز دادند صحابه گفتند نبی الله محمد بن عبد الله علیه الصلوة والسلام شما را سلام رسانیده
ایشان گفتند و علی محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم پس دعوت کردند ایشان را بدین اسلام و ایشان قبول نمودند و حضرت پیغامبر را سلام رسانیدند
و باز در مضاجع خود تکیه کردند و بار دیگر نزد خروج مهدی از اهل بیت محمد رسول الله زنده شوند و مهدی بر ایشان سلام کند و جواب دهند پس
بمیرند و در قیامت مبعوث گردند القصه چون شنیدند دقیانوس و قوم او این احوالات که سابقاً مذکور شد مشاهده نمود فقالوا ابنوا علیهم پس گفتند
بنا نهید بر ایشان بنیانا دیواری که از چشم مردم پوشیده باشند تا بدان بنا موضع ایشان بشناسند ربهم پروردگار ایشان اعلم بهم
داناترست بکار ایشان از جمعی که منازعه میکنند در باب ایشان قال الذین غلبوا گفتند آنانکه غالب شدند علی امرهم بر دین ایشان یعنی این جماعت
که بخبر اجداد واقف بودند گفتند لنتخذن علیهم فرا میگیریم بر ایشان مسجدا مسجدی که مردمان در آن نماز میگذارند سیقولون زود باشد که گویند
یهود یا یعقوبیه از نصاری که اصحاب کهف ثلثة سه تن بودند رابعهم کلبهم چهارم ایشان سگ ایشان و یقولون و گویند نسطوریه از ترسایان
خمسة پنج تن اند سادسهم کلبهم ششم ایشان سگ ایشان و میگویند این سخن را رجما بالغیب انداخته پوشیده یعنی گفتاریست که بپندار و اختراع خود
گویند و یقولون و گویند مسلمانان باخبار رسول الله سبعة ایشان هفت تن اند وثامنهم کلبهم و هشتم ایشان سگ ایشان قل ربی اعلم بگو
پروردگار من داناترست بعدتهم بشمار ایشان ما یعلمهم نمیدانند عدد ایشان الا قلیل مگر اندکی از آدمیان که پیغامبرانند صلی الله علیه وسلم
و اصحاب او رضی الله عنهم و حضرت ابن عباس رضی الله عنهم فرمود که انا من ذلک القلیل و از علی مرتضی منقولست که اصحاب کهف هفت تن بودند
اسمای ایشان یملیخا کیسا فرنوس دبرنوس و شنادنوش و اسم راعی ایشان مرطونس است اسم کلب قطمیر و در روایات دیگر در اسامی ایشان بحث
فی الجمله صحتی وارد است و در تیسیر از عبد الله عمر رضی الله عنه نقل میکند که چون آتش در موضعی افتد این اسما در کاغذ نوشته در آنجا افکنند
فی الحال آتش میرد و اهل تاویل در باب اصحاب کهف سخن بسیار دارند بعضی گفته اند این قصه نمودار احوال ابدال سبعه است که بهفت عالم
بوجود ایشان قایم است و کهف خلوتگاه ایشان بود و کلب نفس حیوانی اند و نزد جمعی اشارتست بروح و قلب و عقل نظری و معیشی و
قوت قدسیه و سر خفی که تعلق بجان دارد و دقیانوس نفس اماره و حواله توضیح این سخنان بجواهر میرود فلا تمار فیهم پس تو جدال مکن ای
محمد در شان اصحاب کهف اگر اهل کتاب با تو جدال کنند الا مراء ظاهرا مگر جدالی ظاهر یعنی نفی منمای در مجادله بدان چه در قرآنست و بر دو
تجهیل ایشان اشتغال منمای ولا تستفت و فتوی مجوی یعنی مپرس فیهم در شان ایشان منهم از اهل کتاب احدا یکی را آورده اند که چون
سوالات ثلثه مذکوره از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم کردند فرمود که فردا بیایید تا شما را خبر کنم و نگفت ان شاء الله پانزده روز یا کم یا بیش وحی
فرود نیامد و قریش طعنه آغاز کردند غبار ملال در خاطر عاطر آنحضرت نشست حق سبحانه این آیه فرستاد که ولا تقولن و مگوی لشیء و
چیزی و کاری که قصد داری انی فاعل بدرستی که من کننده ام ذلک غدا فردا الا ان یشاء الله مگر آنکه خواهد خدای واذکر ربک و یاد کن

تأمل

مشیت پروردگار خود

مشیت پروردگار خود را اذا نسیت چون استثنا فراموش کرده باشی و دیگران گفته اند یاد کن پروردگار خود چون فراموش کرده باشی حقیقت ذکر
فنای ذاکر است در نفحات که حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرمود که ذکر حقیقی آنست که دل ذاکر در مذکور گم شود و جای وی در سر تو خبر عیان از
بیان رود که نظم نی بیان در گنجد اینجا نی عیان ٭ نی من و نی او نی نام و نشان ٭ ذکر ذاکر محو گردد با تمام ٭ جمله گم گردد و السلام وقل عسی
بگو شاید ان یهدین ربی آنکه دلالت کند مرا ربی آفریدگار من لاقرب بانچیزی که اقرب است من هذا از شان اصحاب کهف که میرسد رشدا از راه صواب
و چون از حق سبحانه دلالت او را راه نمود بذکر خبری از اصحاب کهف و آن اخبار انبیا و امم سابقه بوده از لوازق و حوادث الله ولبثوا و درنگ
کردند آن جوانمردان فی کهفهم در غار خود وقتی که در خواب بودند ثلث مائة سنین وازدادوا تسعا سیصد سال زیاده کردند و بر
افزودند نه سال دیگر را که سیصد شمسی بوده و نه سال قمری شده چه تفاوت بین السنین در هر سالی قریب یازده روز است و تحقیق
سیصد و نه سال سال قمری و دو ماه و نوزده روز باشد و در خبرست که ترسایان گفتند ما سیصد را دانیم و نه را نشناسیم حق تعالی فرمود که
قل الله بگو خدای اعلم بما لبثوا داناترست بمقداری که درنگ کردند له مر او راست غیب السموات والارض پوشیدهای آسمان و زمین یعنی مخفیات
آسمان و زمین و اهالی آن ابصر به چه بیناست خدای بهر موجودی واسمع و چه شنواست بهر مسموعی ما لهم نیست مر اهل آسمان و زمین را
من دونه بجز وی من ولی هیچ دوستی که متولی امور ایشان بود ولا یشرک و انباز نمیکند خدای تعالی فی حکمه در فرمان و قضای
خود احدا یکی از موجودات علوی و سفلی واتل ما اوحی و بخوان آنچه وحی کرده شده است الیک بسوی تو من کتاب ربک از کتاب
پروردگار تو که قرآنست لا مبدل هیچ تغیر کننده نیست لکلماته سخنان او را که در شان اصحاب کهف فرو فرستاد ولن تجد و نیابی تو من دونه
بجز وی ملتحدا پناهی صاحب کشاف آورده که قومی از رؤسای کفره حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم گفت این پشمینه پوشان بی قدر را چون
صهیب و عمار و خباب رضی الله عنهم که بوی خرقهای ایشان ما را متاذی میدارد از مجلس خود دور کن تا با تو مجالست کنیم این آیه نازل شد که
واصبر نفسک و باز دار تن خود و شکیبایی کن مع الذین با آنانکه یدعون ربهم میپرستند پروردگار خود را بالغداة والعشی بامداد و
شبانگاه و او طرفی النهار است یا صلوة فجر و عصر یا جامع اوقات یعنی شب و روز بپرستش حق مشغولند یریدون وجهه میخواهند رضای
او را اما او را میجویند و جویای غیر او نیستند و نزد بعضی این آیه مدنی است و سبب نزول آن بود که جمعی از مولفة قلوب چون عیینه بن حصین
و اقرع بن حابس و امثال ایشان گفتند یا رسول الله ما اشراف عربیم ما مسلمانان را ابوذر و فقرا و مسلمانان همنشینی نتوانیم اگر تو ایشان را
دور سازی با تو دیگر تو آمده بتعلیم احکام شرع قیام نماییم آیه آمد که صبر کن بر صحبت درویشان در اوقات صبح و شام برای رضای خدای
او میکنند ولا تعد و باید که درنگذرد عیناک عنهم چشمهای تو از ایشان یعنی نظر از ایشان برمدار و بغیر ایشان التفات مکن ترید میخواهی
زینة الحیوة الدنیا آرایش زندگانی دنیا بباید دانست که آنحضرت را صلی الله علیه وسلم هرگز بدنیا و زینت آن میل نبوده بلکه معنی آیت
اینست که مکن عمل کسی که مایل بزینت دنیاست و چه مایل بدنیا از فقرا معرض بر اغنیا مقبول شد که ولا تطع و فرمان مبر من اغفلنا
آنرا که غافل گردانیده ایم قلبه دل او را عن ذکرنا از یاد کردن ما و آنکس امیه بن خلف بود و اتباع او که آنحضرت را بطریق فقرا میفرمودند
حق تعالی فرمود که ما دل او را غافل کرده ایم واتبع و پیروی کرده است هویه آرزوی نفس خود را وکان امره و هست کار او فرطا تباه

وضایع و یا موجب حسرت و ندامت و هلاک شد قل و بگو و ایشان را که بشما آورده ام یعنی بقران الحق من ربکم پیغام راست و سخن
درست از آفریدگار شما فمن شاء فلیؤمن پس هر که خواهد گرویدن بوی پس باید که بگرود و من شاء و هر که خواهد ناگرویدن فلیکفر
پس بگرود امام زاهدی آورده که او توحید و تهدید است او اجازت و اباحت و ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که او یعنی اخبار است یعنی
هر کرا خواهد خدای که ایمان آرد هر آینه ایمان آرد و هر کرا خواهد که کافر شود هر اینک کافر گردد و ما تشاؤن الا ان یشاء الله الحجة مشیئة
ازل بدان متعلق شده و از سمت تغیر و از صفت تبدیل معراست مصرع هر کرا خواهی بران و هر کرا خواهی بخوان ∴ حکم حکم تست کس را
جاده جز تسلیم نیست انا اعتدنا بدرستی که ما آماده کرده ایم للظالمین برای ستمکاران یعنی ناگرویدگان نارا احاط بهم آتشی که
بگرد در آورد ایشان را سرادقها سرا پردهای آن تشبیه کرده آتشی را که محیط بود بر کافران بسرا پرده که مشتمل بر اهالی آن و در حدیث
ابو سعید خدری هست که سرادق نار چهار دیوار است غلیظ هر یک از آن چهل سال راه که بگرد کافران در آمده وان یستغیثوا و اگر فریاد
خواهی کنند از تشنگی یغاثوا بماء فریاد رسیده شوند بآبی که کالمهل مانند دردی زیت یا مس گداخته بود که پیش دهان ایشان
برند یشوی الوجوه بریان و لبو زد رویها از فرط حرارت بئس الشراب بد شرابیست مهل وساءت و بد آتش و مرتفقا جای بودن ان
الذین آمنوا بدرستی که آنانکه گرویدند بخدا و رسول او و عملوا الصالحات و بکردند کارهای شایسته انا لا نضیع بتحقیق که ضایع نکردانیم
اجر من احسن مزد آنکس را که نیکو ترست عملا از روی کردار اولئک آن گروه مومنان اند و پسندیدگان لهم مر ایشان راست
جنات بوستانها عدن اقامت یعنی بهشتها که دران مقیم باشند تجری میرود من تحتها الانهار از زیر منازل ایشان یا باو [illegible]
جویها یحلون پیرایسته شوند فیها دران بوستانها من اساور از دستوانها ساخته شده من ذهب از زر و در دیگری لولو و
یاقوت و یلبسون و بپوشند ثیابا خضرا جامهای سبز من سندس از دیباهای نازک و استبرق و دیباهای سطبر فراخور آرزوی هر یک
متکئین فیها تکیه زدگان باشند در بهشت علی الارائک بر تختها چنانچه عادت منعمان نعم الثواب نیک پاداشی است بهشت و نعیم آن
و حسنت و نیکوست آن تختها و مرتفقا تکیه گاه یا نیکوست بهشت و منزلگاه و اضرب لهم مثلا و بیان کن برای مومنان و کافران مثلی
وان کدام است رجلین دو مردان دو برادران بودند از بنی اسرائیل یکی یهودا یا یملیخا و او مومن بود و دیگری قطوس یا قطروس
و او کافر بود و هشت هزار دینار از پدر بدیشان میراث رسید هر یک تصرف کردند و کافر بدان ضیاع و عقار و متاع خانه خرید و
مومن همه را در وجوه خیر صرف کرد و حق سبحانه از مال و حال خبر میدهد جعلنا لاحدهما دادیم هر یکی از ایشان یعنی قطروس جنتین
دو بوستان من اعناب از تاکهای انگور و حففناهما بنخل و محفوف کردانیم آنرا بخرمایان یعنی درختان خرما کرداکرد او در دیم
وجعلنا بینهما و پیدا کردیم میان آن دو باغ زرعا کشت زاری تا از موضع جامع الوان و اقوات که باشد کلتا الجنتین آن دو باغ آتت
اکلها بدادی میوه و محصول خود را بتمامی و لم تظلم منه و ستم نکردی یعنی کم ناساختی منه شیئا از میوه معهود چیزی یعنی در اغلب
آنست که میوه سالی تمام آید و سالی ناقص همیشه میوه آن باغ تمام آمدی و فجرنا و روان کردیم خلالهما نهرا میان آن بوستانها جوی
از انهار آن دادیم باشد و کان له و بود مر کافر را ثمر میوه یعنی غیر از انگور و خرما میوهای دیگر داشت و اختصاص اینها بذکر

جنت عالیت

جنة عالیة بوده آورده اند که یهودا محتاج شد و رجوع ببرادر نموده جهت معیشت توقع مساعدتی کرد قطروس گفت زر من و تو برابر بود
من این همه باغ و متاع پیدا کرده ام و غلامان خادمان دارم تو چرا تنگدست و پریشان حالی یهودا گفت ای برادر تو بدان مالها باغ
دنیا خریدی و من بوستان بهشت خریدم تو سرا ساختی من در جنت خانه گرفته ام تو کدخدا شدی و من مهر حور العین دادم تو غلام و
کنیزک جمع کردی و من طلب ولدان و غلمان نمودم قطروس پس او را ملامت کردن آغاز نهاد و گفت زر نقد بوعده نسیه از دست دادی
و خود را خوار و محتاج کردانیدی فقال پس گفت قطروس لصاحبه و یار خود را و هو یحاوره و او مجادله کرد با او و سخن باز میگردانید
یعنی این میگفت و آن جواب میداد کافر گفت انا اکثر من بیشترم منک مالا از تو بجهت مال و اعز نفرا و عزیزترم از قبل اولاد و حشم
و خدم پس دست گرفت و دخل جنته و بباغ در آمد و هو ظالم لنفسه و حالانکه ستم کننده بود بر تن خود و مفاخرت انکه از زهای محبت
دنیا قال ما اظن گفت گمان نمیبرم ان تبید انکه فانی شود و برافتد و نابود گردد هذه ابدا این بوستان هرگز با مظنه من نسبت این
دنیا سیری کرد و ما اظن الساعة قائمة و گمان نمیبرم قیامت را آینده و لئن رددت و اگر باز گردانیده شوم بزعم تو الی ربی بسوی پروردگار
من چنانکه تو میگویی و در ابر انگیزاند لاجدن بخدای که بیابم خیرا منها بهتر از بوستانها منقلبا جای بازگشتن یعنی باستحقاق
من مقتضی آنست که فردا مرا بهشت دهد چنانچه این باغ بمن داده قال له گفت مر قطروس را صاحبه یار او یهودا و هو یحاوره
حالانکه جدال میکرد با او اکفرت آیا کافر شدی بانکار بعث و شک در آن بالذی خلقک بآنکسی که بیافرید ترا یعنی بدرترا که اصل
ماده تست یا خود و ماده اصل ترا من تراب از خاک ثم من نطفة پس از نطفه که ماده نزدیک است ثم سویک رجلا پس ترا راست کرد و مردی
رسیده درست اندام لکنا لیکن میگویم هو الله اوست خداوند ربی پروردگار و آفریدگار من از خاک و نطفه و لا اشرک
و انباز نمیکردانم بربی احدا بخداوند خود هیچکس را ولولا اذ دخلت پس چرا باغ در آمدی جنتک بوستان خود قلت ما شاء الله نگفتی
که آنچه خدای خواهد چنان شود یعنی آنچه گفتی هرگز زوال بدین باغ رسد بایستی گفتن و اگر خواهد فانی گرداند و چرا نگفتی لا قوة الا بالله
نیست قوت هیچکس را مگر بخدای یعنی بایستی که بعجز خود اعتراف کنی و دانی که آنچه از عمارت باغ و تدبیر آن میسر شده بمدد کاری لطف
حضرت باریست ان ترن اگر می بینی انا اقل منک مرا کمتر از تو مالا و ولدا از جهت مال و فرزند فعسی ربی ان یؤتین پس شاید که بدهد
و پروردگار من بوستانی خیرا من جنتک بهتر از بوستان تو در دنیا یا در آخرت بجهت ایمان من و یرسل و فرو فرستد علیها بر
بوستان تو بسبب کفر حسبانا صاعقها یعنی عذابی من السماء از آسمان فتصبح پس گردد آن بوستان صعیدا از زمین
هامون زلقا گیاهی که پای برو بلغزد او یصبح یا گردد ماؤها آب آن بوستان غورا فرو رفته در زمین فلن تستطیع پس نتوانی
له و آن آب بزمین فرو رفته طلبا جستن یعنی طلب آن مقدور تو نبود پس یافتن و باز بجوی آوردن خود چگونه تواند بود و آنچه
که حق سبحانه سخن از مومن را است گردانید و عذاب اهلاک و استیصال بدان باغ فرستاد و احیط و فرا گرفته شد عذاب آلهی بثمره میوه
آن باغ کافر تا بارش جمیع اشجار و اثمار آن دو ابکشت هر بناکه دران باغ ساخته بود فاصبح پس بامداد کرد قطروس و آن حال
مشاهده نمود یقلب میگرداند کفیه هر دو کف خود را یعنی از روی حسرت کف میزد و پشیمانی میخورد علی ما انفق بر آنچه که خرج

کرده بود فیها در عمارت آن وهی وحالانکه بناهای ان باغ خاویة افتاده بود علی عروشها بر سقفهای خود یعنی اول سقوف
ساقط شده وجدار بروی افتاده یا حیفه که بسته بودند بیفتاد انکه تاکهای بروی فرود امده وبر هر تقدیر قطروس مشاهدهٔ ان عذاب
کرده دست بر دست میزد ویقول ومیکفت یالیتنی ای کاشکی من لم اشرک انباز نمیکرفتم وشریکی نمی ساختم بربی احدا بپروردکار
خود دیگری را با بوستان من بسبب شرک من خراب نمیشد ولم تکن له ونبود واورا فئة ینصرونه کروهی که یاری دهند در دفع عذاب
از باغ او من دون الله بجز خدای که بران قادر بود واورا تصرف نکرد وماکان ونبود قطروس منتصرا یاری دهنده وخود را او انتقام
کشنده از خدای هنالک انجا یعنی وقت زوال یا در روز قیامت یا موطن جزا الولایة نصرت دادن ویاری کردن وخدا ایراست
وبس لله الحق درستکار وخدایراست هو خیر او بهتر است ثوابا از جهت پاداش وانرا که بر وا امید دار بود وخیر عقبا وبهتر است
از جهت عاقبة وبندهٔ ترس کار را یعنی عاقبت طاعت او بهتر است از عاقبت طاعت غیر او وصاحب تاویلات نقل میکند که جلیس را
نفس کافره وقلب مومن وجنتین را بهوای دنیا که متلذذ بر اغاث شهوات ومحل مستلذات وزرع متمتعات بهیمه در بواقی
احوال مناسب این مثل سخنان دارد وموضع بیان ان چو ابر المتغیرات واضرب لهم وبید کن برای جهان مثل الحیوة الدنیا مثل زندکانی
ایشان درین جهان کماء انزلناه مانند کیاه رسته از ابی که فرو فرستادیم انرا من السماء از سحاب یا از جانب سما فاختلط پس
بیامیخت به بان آب نبات الارض ان نبات رسته ان زمین ووقت ونشو نمای خود بکمال رسانند وزمین بدو تازه وخرم شد
فاصبح پس بامداد کرد یعنی روز دیگر گشت ان گیاه تازه وزیبا هشیما خشک گشته ودرهم شکسته بمثابهٔ از خشکی وشکستگی
تذروه الریاح پراکنده میکردانند اورا بادها وازین بر میکنند وبهر طرف میرانند وکان الله وهست خدای تعالی علی کل شیء برهمه
چیزها از ایشان وافنا مقتدرا توانا تشبیه کرد زندکانی دنیا را بکیاهی که از اب باران شود وبیالد وکمال نمود شد وقت آن
درامد که از و نفع کیرند ناکاه ازو منقطع کردد وخشک شده فایده بماند وهم چنین ادمی بزندگی وتازکی که دارد خوش بر آید
عمر از عنفوان بپایان رسید مقتضی اجل آمده نهال نهاد را ابحر ضرفنا خشک سازد وخرمنهای آرزو بباد نیستی برود مث
بهار عمر بسی دلفریب ورنکین است ✿ ولی چه سود که دارد خزان درک ازلی ✿ روسا عرب از مال وفرزند فخر ومباهات میکردند و [illegible]
صلی الله علیه وسلم بایک درویش است ولبر ندارد وطعن میزدند حق سبحانه فرمود که المال والبنون مال وفرزند زینة الحیوة الدنیا
آرایش زندکانی اند نه زاد قبر وتوشه را معادچه باندک زمانی عرصهٔ تلف وخرف زوال خواهند شد والباقیات الصالحات وکارها
شایسته باید که ثمرهٔ ان ابد الاباد باقی ماند خیر عند ربک بهتر است نزدیک پروردکار تو ثوابا از جهت پاداش وخیر املا
وبهتر از جهت امید یعنی صاحب آن اعمال هرچه امید میدارد از حق سبحانه در اخرت می یابد بعضی از علما برانند که باقیات
صالحات نماز پنجکانه است وکویند کلمات خمسه است اعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا
بالله العلی العظیم یا کلمات ستة که لا اله الا الله واستغفر الله وصلی الله تعالی علی محمد واله وسلم یا سخنان خوش که سبب
دفع قلوب کردد یا نیات پسندیده که موجبات قبول اعمال بود یا نیات صالحات که حکم کن سرا من النار پس خلاصی

والدین باشند

والدین باشد امام قشیری فرمود که باقیات صالحات ان عمل است که مشرب بطمع وغرض نباشد بلکه خالصا لوجه الله بود تا نتیجه یابد البته
بقا وسوم تواند دیم قدس سره فرمود که خلوص نیت انست که دیده عمل از تو برتفع شود یعنی عمل را از خود نه بینی ونه دانی ویوم نسیر
الجبال ویاد روزیرا که برانیم کوهها را یعنی از بیخ برکنیم ودر هوا پراکنده سازیم وتری الارض وبه بینی زمین را بارزة ظاهر شده
از زیر کوهها وودکان همه روی زمین اند وحشرناهم وحشر کنیم همه را یعنی جمع سازیم در موقف عرصات فلم نغادر پس نکذاریم منهم احدا
از ایشان یکی را حشر ناکرده وعرضوا وعرض کرده شوند علی ربک بر حساب پروردکار تو صفا ایستاده صف کشیده وحق سبحانه
لقد جئتمونا هر اینه آمدید بما کما خلقناکم همچنانکه آفریده بودیم اول مرة اول بار که هیچ چیز نداشتید بل زعمتم بلکه شما کمان بردید
بنداشتید الن نجعل انکه نسازیم ما لکم برای شما موعدا وقتی که برای انجاز وعده ما نکای که موعود بود برای محاسبه این خطاب
برای منکران بعث است ووضع الکتاب ونهاده شود نوشتها اعمال در دستهای اهل حشر یا کتابهای کردار شما در میزان
فتری المجرمین پس به بینی کنهکاران را مشفقین ترسانان واعراض کنندکان مما فیه از انچه که در کتاب ایشان
باشد وفراموش کرده باشد یعنی چون بران مطلع کردند خوف بر ایشان مستولی کردد ویقولون وکویند یا ویلتنا ای وای
برما مال هذا الکتاب چه بوده است این نامه را که مطلقا لا یغادر فرو نکذاشته صغیرة ولا کبیرة کناهان خورد وبزرک الا احصیها
مکر شمرده است همهٔ انرا وضبط کرده ونکاه داشته ووجدوا ما عملوا ویابند انچه کرده اند حاضرا در پیش آمده ولا یظلم ربک وستم
نکرده پروردکار تو احدا بر یکی بنقصان حسنه واذ قلنا ویاد کن انرا که کفتیم للملائکة اسجدوا وفرشتکانرا که سجده کنید لادم
وادم را فسجدوا پس سجده کردند الا ابلیس مکر ابلیس کان بود من الجن از جن یعنی از قوم بنی الجان یا جن کروهی اند
از ملائکه افرینش شده اند وابلیس را از ایشان وغیر ایشان از ملایکه مخلوقند از نور وقول انست چه در همین آیه او را ذریت
اثبات میکنند وملایکه را ذریت نیست ودلیل انست که میکوید ففسق پس بیرون رفت عن امر ربه از فرمان پروردکار حق سبحانه وفا
برای سببیت یعنی عاصی شد بجهت انکه در اصل جنی بوده افتتخذونه ایا فرا میکیرید شیطانرا وذریته وفرزندان او را اولیاء دوستان من
دونی بجز من یعنی ایشانرا دوست میکیرید وفرمان برداری میکنید ودر من عاصی می شوید وهم وحالانکه ابلیس وذریه او لکم عدو
وشمارا دشمنانند بئس للظالمین بدیست ستمکارانرا وذریه او بدلا بدلی از خداوند وکویند ذریة یعنی اتباع وتسمیه ایشان بذریة
از قبیل مجاز بود واکثر برانند که اورا ذریت حقیقت اورده اند که چون حق سبحانه براند ابلیس را از پهلوی چپ او زوجه او که اورا نام
دارد بیافرید اورا بشمار ریکهای بیابان فرزندان واز اولاد او یکی وردانست که کنیت بر ویافته ودیکر لاقیس وولهان است در عین
المعانی اورده که لاقیس موکل طهارتست وولهان موسوس صلوة بعضی بر عکس کفته اند وباتفاق ولیبور اولاد او صاحب [illegible]
وبدروغ وکم فروشی وخیانت وسوسه میکند واعور صاحب ابواب زنا ست ومبسوط صاحب اراجیف است وداسم خورنده طعام
که بکیه باشد در شرکت در خوردن ومداهنش موکل علماست که ایشانرا بر هوای مختلفه میدارد وبعضی کفته اند سر از اولاد او
داو صاحب مصایب است که بجزع وفزع در دی وموی کندن وکریبان پاره کردن ووای لواره کفتن میفرماید ما اشهدتهم حاضر نکردم

بند شیطان و اولاد او را خلق السموات والارض بوقت آفرینش آسمان و زمین که آفریدیم تا با ایشان مشاورت کنیم یا مددکاری طلبیم ولا خلق انفسهم و نه
بوقت آفرینش نفسهای ایشان اعتقاد جمعی کفاران بود که جن بر علوم غیبی مطلع‌اند حق سبحانه نفی میکند از اوی که گوید ایشان در آفرینش
آسمان و زمین حاضر بودند یا غیبت ازا دانند و آفرینش نفسهای خویش نیز بیخبراند پس چگونه ایشانرا در عبادت انباز میگیرید وما کنت
و نیستم من متخذ المضلین فرا گیرنده گمراه کنندگانرا که ابلیس و ذریت اوشند عضدا یاران و مددکاران یعنی من بی نیازم از یار و مددکار
ویوم یقول و یاد کن آنروز را که گوید بما و فرشته باز او که برای شفاعت خود یا بجهت دفع عذاب ناخوذ نادوا شرکائی الذین زعمتم بخوانید
باواز بلند شریکان مرا که گمان بردید که ایشان [illegible] اضافت شرکا بزعم ایشانست و بجهت توبیخ و تقریع نیز شاید فدعوهم پس
بخوانند کافران و استغاثت کنند فلم یستجیبوا لهم پس اجابت نکنند وجعلنا بینهم و گردانیدیم میان ایشان موبقا جای هلاکی یعنی
وادیهای دوزخ پیدا کنیم میان ایشان که مهلکه عظیم باشد و همه ایشانرا دران معذب ساختیم و از عبدالله ابن عمر رضی الله عنهما منقولست
که موبقا وادی باشد عمیق در جهنم که بدان جدا کنند میان اهل لا اله الا الله و میان سوای ایشان ورا المجرمون بینند مشرکان النار آتش
دوزخ و امثال از چهل سال راه فظنوا انهم پس یقین دانند که ایشان مواقعوها درافتادنی اند دران ولم یجدوا و نیابند عنها ازان آتش
مصرفا مکانی که باز گردیدن ازان باز گردنگاه نیابند جهت آنکه از همه جوانب احاطه کرده باشد بدیشان ولقد صرفنا و بدرستی که ما
بیان کردیم و مفصل گردانیم فی هذا القران درین قران للناس برای مردمان من کل مثل از هر مثلی که بدان محتاجند از قصص امم
گذشته که سبب عبرت گردد و دلایل قدرت کامله موجب ازدیاد بصیرت شود و حکم تناهی فرماید حب حق تعالی بمحض فضل عظیم
در کتاب کریم و حکم قدیم ∴ الخ و جمله با بکار آید ∴ گفته‌اند الخ آنکه می باید وکان الانسان و هست آدمی اکثر شیء بیشتر از همه چیزی که آفریده
جدلا از روی خصومت باطل یعنی آدمی از همه مخلوقات جدال کننده‌تر است و خصومت در کار حق بیشتر ابن عباس رضی الله عنهما فرمود
که این آیه در شان نضر بن حارث است که در قران جدال مینمود یا ابی بن خلف که در بعث و حشر خصومت میکرد وما منع الناس و منع نکرد
اهل مکه را و باز نداشت ان یومنوا آنکه بگروند و تصدیق کنند اذ جاءهم الهدی چون آمد بدیشان سبب رهنمونی که محمد علیه الصلوة
والسلام یا قران ویستغفروا ربهم و منع نمود ایشانرا ازانکه استغفار کنند از گناهان و آمرزش طلبند از آفریدگار خود
بعد از ایمان بوی الا ان تاتیهم مگر طلب آنکه بیاید بدیشان سنة الاولین سنت هلاک پیشینیان او یاتیهم العذاب یا بیاید
بدیشان عذاب قبلا روی بروی مشاهده گردند یعنی در روز بدر وما نرسل المرسلین و نفرستادیم ما فرستادگانرا الا مبشرین مگر
مژده دهندگان اهل ایمانرا بنواز ابدی ومنذرین و بیم کنندگان مشرکانرا بنکال سرمدی ویجادل الذین کفروا و مجادله
میکنند آنانکه کافر شدند بالباطل به بیهوده بدین که اقتراح آیاتست بعد از ظهور معجزات و چرا چنین میکنند لیدحضوا
تا زایل کنند از مقر خود و باطل سازند بان جدال الحق حق را که قرانست یا دین قوم محمد صلی الله علیه وسلم واتخذوا آیاتی و فرا
گرفتند آیتهای کتاب یا دلایل قدرت مرا وما انذروا و آنچه را که بیم کرده شده‌اند ومن اظلم و کیست ستمکارتر ممن ذکر از کسی که
پند داده شود بآیات ربه بآیتها که پروردگار اوست فاعرض عنها پس روی تابد ازان و قبول نکند ونسی و فراموش کند

ما قدمت یداه

ما قدمت یداه عاقبت آن عملها که از پیش فرستاده است بهر دو دست او یعنی فراموش کرده اند کفر و معاصی خود و تفکر نمیکنند در عواقب آن
انا جعلنا بدرستی که ما نهاده ایم علی قلوبهم بر دلهای ایشان اکنة پوششها ان یفقهوه تا در نیابند آنرا وفی اذانهم و در گوشهای ایشان
افکنده‌ایم وقرا گرانی تا نشنوند آنرا چنانچه حق سماعست وان تدعهم و اگر خوانی تو ایشانرا الی الهدی بانچه سبب هدایت یعنی ایمان
و قران فلن یهتدوا پس راه نیابند اذا ابدا هرگز مراد جمعی از کفارند که علم حق بعدم ایمان ایشان متعلق بود وربک الغفور و پروردگار
تو آمرزنده است و عیب پوشنده ذو الرحمة خداوند بخشش لو یواخذهم اگر بگیرد خدای ایشانرا کافران بما کسبوا بانچه میکنند از گناهان و
شرکت و تکذیب پیغامبر و قران لعجل هرآینه بشتاباند لهم العذاب برای ایشان عذاب را در دنیا بل لهم بلکه عذاب مشرکانراست موعد
وعده یا زمان وعده که روز بدر است یا قیامت که چون وعده در آید لن یجدوا نیابند من دونه بجز خدای موئلا پناهی که بدو گریزند وتلک القری
وان دیهها که قصه ایشان بر تو خوانده ایم بعض را چون عاد و ثمود و مؤتفکات اهلکناهم هلاک کردیم اهالی آنرا لما ظلموا آنهنگام که ستم کردند بر خود
بکفر و تکذیب پیغامبر و مجادله و معاصی وجعلنا و مقرر گردانیدیم لمهلکهم برای هلاک ایشان موعدا وقتی معلوم که چون برسید
ازان پیش و پس هیچ فاید نبود پس جا قریش عبرت بگیرند و از شرک و نافرمانی دست باز دارند و السعید من وعظ بغیره رشید الدین
وطواط شکر الله سعیه در ترجمه این کلام سعادت اعلام فرموده نظم نیکبخت آنکسی بود که دلش ∴ الخ نیکو در وست بد برد
دیگر ازو چو پند داده شود ∴ او ازان پند بهره بر گیرد ∴ آورده اند که موسی علیه السلام بعد از هلاک فرعونیان بنی اسرائیل را جمع کرده
خطبه بخواند که فغان از مستمعان بر آمد و همه در ادای آن کلمات و تحمل تامل در معنی و حقایق متحیر شدند یکی از اعاظم قدیم گفت یا کلیم الله
هیچکس باشد که بر روی زمین از تو داناتر است موسی علیه السلام فرمود که نمیدانم در همه عالم از خود داناتر در زمان ضمیر مبارکش این
گذشت آنکه بدان تلفظ فرماید حق سبحانه بدو وحی فرستاد که ما را در مجمع البحرین بنده ایست که اختصاص داده‌ایم او را بعلم بر دانا
یکی از خواص خود تا منزل وی و با خود ماهی بریانی همراه بران بدان راه خواهید نمود حضرت موسی علیه السلام تهیه راه فرموده
روی براه آورد واذ قال موسی و یاد کن ای محمد لفتیه و شاگرد و خادم خود یعنی یوشع بن نون را علیه السلام لا ابرح همیشه
خواهیم رفت حتی ابلغ تا برسم مجمع البحرین مجمع البحرین که مکان اوست و از ملتقی بحر فارس و روم بوده و گویند ان موضع را
فرنیقیه است در زاد المسیر طنجه مغرب آورده اند و در بند شیروان نیز گفته اند القصه موسی علیه السلام فرمود که میروم تا برسم
منزل او او امضی حقبا یا میروم زمانی دراز که هشتاد سال باشد یعنی هیچ وجه روزی از سفر نمی‌ایستم ع خویشتن [illegible]
چنین باشد پس یوشع علیه السلام چند نان نهی و ماهی بریان برداشت باتفاق موسی کلیم الله علیه السلام روان شد فلما بلغا پس آنهنگام
که روان شدند و برسیدند مجمع بینهما بجمعی که میان دو دریاست آنجا بر صخره که بر کنار چشمه بود نشستند و موسی علیه السلام
بخواب رفت یوشع دران چشمه وضو ساخت و قطره از دست وی بر ماهی بریان چکیده فی الحال زنده شد روی بدریا نهاد یوشع متحیر گشت
و موسی از خواب در آمد و تعهد حال یوشع و ماهی تمام نبوده روی نهاد و از غایت تعجیل نسیا حوتهما فراموش کردند ماهی خود را فاتخذ
سبیله فرا گرفت ماهی راه خود فی البحر در دریا سربا میل سردابه که دران توان رفت هر جا که ماهی میرفت آب بر بالای او طاقی [illegible]

می ایستاده زمین خشک گشت فلما جاوزا پس آن دو تن که در گذشتند از مجمع البحرین قال گفت موسی علیه السلام لفتیه جوانمرد
یعنی یوشع را که وقت چاشت شد آتنا غداءنا بیار طعام چاشت ما را که بخوریم که گرسنه شده ایم و دمی چند بر آساییم لقد لقینا
هر آینه دیدیم من سفرنا هذا ازین سفر که کردیم نصبا رنج و سختی چون یوشع سفره پیش آورد ماهی بیاد آمد قال أرأیت گفت یاد
داری اذ اوینا الی الصخرة جای گرفته بودیم بآن صخره بر کنار چشمه فانی پس بدرستی که من نسیت الحوت فراموش کردم ماهی
یعنی قصهٔ او را که با تو بگویم وما انسانیه و فراموش نگرد بر من ذکر او را الا الشیطان مگر شیطان که مرا مشغول ساخت ان اذکره
که یاد دهم او را واتخذ سبیله و فرا گرفت ماهی راه خود را فی البحر در دریا عجبا راه عجب که هر جا که میرفت راهی فراخ پیدا
میشد و زمین خشک میگشت قال گفت موسی علیه السلام ذلک این قصهٔ ماهی است ما کنا نبغ آنجا بودیم که میطلبیدیم چه حق سبحانه
بموسی وحی فرستاده که آن ماهی بدریا در آمده بود راهی دیدند گشاده و خشک بدان در آمدند فوجدا پس یافتند عبدا من عبادنا بنده را
از بندگان که بعضی غایت اختیاه دادیم او را رحمة بخششی من عندنا از نزدیک ما که آن وحی است و نبوت بقولی که او را پیغامبر
دانند یا طول عمر بمذهب آنکه بنبوت او قایل نیستند و علمناه و بیاموختیم او را من لدنا علما از نزدیک ما علمی که خاص است بما و کسی
از ما نداند الا بتعلیم ما در حقایق سلمی از ذو النون مصری قدس سره نقل میکند باید که حکم کنند بر خلق بموانع توفیق و خذلان و گفته اند
که علمی حاصل شود بی واسطهٔ کسب و تلقین حرف صاحب کشف الاسرار فرموده که داننداین علم علم حقیقت است از یافته سخن گوید در فتوحات
از سلطان العارفین قدس سره نقل میکند که با جمعی از دانشمندان بگفتند اخذتم علمکم میتا عن میت و اخذنا علمنا من الحی الذی لا
یموت نظم گلشنی کز عشق روید یکدمست ∴ گلشنی کز عشق زوید خوشست ∴ گلشنی کز گل دمد گردد تباه ∴ گلشنی کز دل دمد وا فرخا
آورده اند که چون بجای خضر رسیدند او را دیدند تکیه کرده و جامهٔ خود در ابر کشیده موسی علیه السلام سلام کرد خضر از روی جامه
دور کرده و جواب سلام داده و گفت تو کیستی گفت من موسی ام از بنی اسرائیل و حق تعالی مرا فرموده که بتو صحبت دارم و از تو
چیزی بیاموزم او در جواب گفت که کسی که گوید که پیغامبر صاحب شریعتم او چگونه از کسی چیزی آموزد گفته اند رسول می باید که اعلم باشد
از مرسل الیهم آنچه بدیشان آورده است از اصول و فروع دین و هرچه ازین قبیل باشد و تعلم آن منافی نبوت است و گفته اند اعلم بامور دنیاکم
مؤید این قولست قال له موسی گفت موسی مر خضر را علیه السلام هل اتبعک ایا پیروی کنم ترا علی ان تعلمن بشرط آنکه بیاموزانی مرا مما علمت
از آنچه بتو آموخته اند رشدا علمی که مبنی رشد باشد یعنی اصحاب خبیر قال انک گفت خضر بدرستی که تو لن تستطیع نمیتوانی معی صبرا با
من شکیبایی کردن موسی گفت چرا صبر نتوانیم کرد گفت بجهت آنکه تو صاحب شرعی حکم تو بر ظاهر است باید از من عملی صادر شود که در
ظاهر آن منکر و نایست نماید و توجه حکمت آن ندانی و دیرا صبر کردن نتوانی وکیف تصبر و چگونه صبر کنی علی ما لم تحط بر آنچه بر آنچه احاطه
نکرده به آنچه خبرا از روی دانش علم تو بران نرسیده باشد قال ستجدنی گفت موسی علیه السلام که زود باشد که یابی مرا ان شاء الله
اگر خواهد خدای عز شانه صابرا صبر کننده بر آنچه از تو می بینم ولا اعصی و نافرمانی نکنم لک امرا ترا در هیچ کاری قال گفت خضر
که ای موسی فان اتبعتنی پس اگر پیروی کنی مرا فلا تسألنی پس مپرس مرا عن شیء از چیزی که منکر باشد و وجه صحت آن ندانی یعنی

افتتاح سوال مکن

علی آثارهما قصصا

ذکرا
افتتاح سوال مکن حتی احدث لک تا من بسازم برای تو منه از آن خبر بیانی که در یابی موسی علیه السلام قبول فرمود و هر دو با هم روی براه
نهادند و یوشع بر عقب ایشان میرفت پس رفتند ساحل دریا رسیدند بکشتی را و از اهل آن استدعا کردند که سوار کردند و دران نمودند
و در آخر خضر را شناختند بتعظیم در آن کشتی در آن آوردند حتی اذا رکبا فی السفینة چون نشستند در آن کشتی و میان دریا رسیدند خضر تبری
برداشت و پنهان از قوم خرقها سوراخ کرد کشتی را قال اخرقتها گفت موسی آیا سوراخ کردی کشتی را لتغرق اهلها تا غرق گردانی اهل
کشتی چه سوراخ دخول آبست غرق سفینه لقد جئت بدرستی که آوردی شیئا امرا چیزی شگفت و شنیع و بر دل گران قال الم اقل لک
گفت خضر آیا نگفتم بدرستی که تو لن تستطیع نتوانی معی صبرا با ما صبر کردن قال گفت موسی که آن سخن از خاطر رفته بود لا تؤاخذنی
مؤاخذه مکن مرا بما نسیت بآنچه فراموش کردم ولا ترهقنی و در رسان من امری از کار من عسرا دشواری یعنی بر من سخت فرا مگیر
و با من بدین مقدار مضایقه مکن فانطلقا پس از سفینه بیرون آمده رفتند تا بدهی رسیدند در خارج ده جمعی کودکان بازی میکردند
دلبری زیبا روی بلند قامت سبزه خط بر پشت لب ظاهر شده نام او خوش بود یا نام جیسی بد راه و سلامی پاکدامن و مادرش نام وی بیاد حمیتی
در میان ایشان بود خضر و موسی علیهما السلام میرفتند حتی اذا لقیا غلاما تا چون بدیدند پسر را که ذکر کردیم خضر او را از میان اقران
طلبیده در پس دیوار برد فقتله پس بکشت او را اندیخ باحاق قال اقتلت گفت موسی آیا بکشتی نفسا زکیة نفسی پاک را بغیر نفس بغیر
نفسی که او کشته باشد یعنی پاک بود از قتل بغیر نفس حق پس لی قصاص او را چگونه کشتی لقد جئت شیئا هر آینه آوردی چیزی نکرا نا پسندیده
قال الم اقل لک گفت خضر آیا من نگفتم ترا در اول مصاحبت که لن تستطیع قوت نداری و نتوانی معی با من و فعلهای من صبرا
شکیبایی ورزیدن قال گفت موسی علیه السلام ان سألتک اگر سوال کنم ترا عن شیء از چیزی که صادر شود مثل این افعال منکره بعدها
پس ازین کرت فلا تصاحبنی پس مصاحبت مکن با من قد بلغت بدرستی که رسیدی من لدنی عذرا از نزدیک من یعنی سه بار چون ترا
مخالفت مرا نه در ترک صحبت من باشی و در حدیث آمده که خدا رحمت کناد بر برادرم موسی که از روی شرم گفت فلا تصاحبنی اگر جان صبر
کردی و با مصاحبت خود در نگ نمودی هر آینه صبر با تو شگفت دیدی فانطلقا پس در گذشتند و برفتند حتی اذا اتیا تا چون آمدند اهل قریة
اهل دهی که انطاکیه بود یا ایلیا یا بجیره یا ناصره یا برقه از زمین آن ده چون شب شدی دروازه
در بستندی و از برای هیچکس نگشادندی نماز شام بود که موسی و خضر علیهما السلام بدان ده رسیده خواستند که در آیند کسی دروازه
نگشود استطعما طلب طعام کردند اهلها اهل آن ده را و گفتند اینجا غریب رسیده ایم و گرسنه نیز هستیم چون ما را جای ندادی
باری طعامی برای فرستید فابوا پس سر باز زدند اهل آن قریه ان یضیفوهما از آنکه ایشان را مهمانی کنند ایشان شب گرسنه بیرون
ده بودند و بامداد روی براه نهادند فوجدا پس یافتند فیها در نواحی ده جدارا دیواری مایل شده بیک طرف یرید میخواست ان ینقض آنکه بیفتد
و در کردن اراده دیوار مجاز است یعنی نزدیک بافتادن فاقامه پس خضر راست کرد آن را بانگشت ایشان بسبک و کمال استحکام داد گفت
موسی علیه السلام که اهل این ده ما را جای ندادند و طعام نیز نفرستادند پس بچه جهت دیوار ایشان را محکم کردی لو شئت لاتخذت اگر خواستی
هر آینه فرا گرفتی علیه بر تعمیر این دیوار اجرا مزدی قال هذا گفت خضر این فراق بینی وبینک جدایی میان من و تو یعنی گفته که اگر نوبت سیم

چیزی بر بیم با من مجبت دار اینک وقت فراق رسید سانبئک زود باشم که اگاه سازم ترا بتاویل مالم تستطع یعنی آنچه نتوانستی علیه صبرا
بران شکیبایی نمودن و حیثیت ظاهر بران انکار کردی اما السفینة فکانت اما کشتی که بود لمساکین مر محتاجان را که ده برادر بودند پنج بیمار
و بر جای مانده پنج دیگر ملاحان که بجهت تحصیل معیشت یعملون فی البحر کار میکنند در دریا فاردت پس خواستم بحکم خدای تعالی ان
اعیبها انکه او را سوراخ سازیم و عیبناک کنیم فکان و حال انست که هست وراءهم در پیش راه ایشان ملک پادشاهی او را جلندی بن
کرکره گویند یاخذ میگیرد کل سفینة هر کشتی درستی که می بیند غصبا بغصب یعنی از کشتی بانان باز می ستانند من ان کشتی را معیوب
کرده ام تا او غصب نکند و ان ملاحان بکلی محروم نشوند بیت کر خضر در بحر کشتی را شکست ؛ صد درستی در شکستی خضر هست واما الغلام
واما بر گشته شده فکان ابواه پس بود پدر و مادر او مومنین گرویدگان فخشینا پس دانستیم یا ترسیدیم ان یرهقهما انکه دریابند
طغیانا وکفرا نابا کی و کفران نعمت یعنی شاید که با کفر و طغیان و فسق در رساند از روی مهربانی که والدین بر ولد هست و ان در ساختن
موجب کفران و طغیان باشند فاردنا پس خواستیم ما ان یبدلهما انکه بدل دهد ایشانرا ربهما پروردگار ایشان خیرا منه فرزندی
بهتر از و زکوة از روی طهارت و پاکیزگی یعنی از لوث گناه و شوب و اخلاق ردیه دورکی باشند واقرب رحما و نزدیکتر از جهت بخشایش
و مهربانی بر پدر و مادر اورده اند که حق سبحانه بعوض آن پسر ایشانرا دختری داد و پیغامبری اورا بعقد خود اورد و هفتاد پیغامبر از
نسل او پدید آمدند نظم ان پسر را خضر بهر برید حلق ؛ سر انرا در نیابد عام خلق ؛ انکه جان بخشید اگر بخشد روا است ؛ دوست
از دست خدا است ؛ پس عداوتناکه یاری بود ؛ پس خونبهاکه معماری بود واما الجدار فکان واما دیوار که هست لغلامین یتیمین
جای دو کودک یتیم نام ایشان احرم و حریم و ایشان هستند فی المدینة در شهر واد قریه بند گویراست فکان تحته پس هست زیر دیوار
کنز لهما کنجی برای ایشان واگر دیوار بیفتادی و ان کنج ظاهر شدی و مردمان بر داشتندی وکان ابوهما و بود پدر و مادر ایشان
صالحا ورعی نابیتند و نام او کاشح و گفته اند میان ایشان و پدر صالح ایشان هفت پدر دیگر بوده خدای تعالی ایشانرا بجهت ان پدر
صالح محافظت فرموده فاراد ربک پس خواست پروردگار تو ان یبلغا انکه برسند یتیمان اشدهما بقوت و کمال رشد خود
ویستخرجا و بیرون آورند کنزهما کنج خود را رحمة من ربک بخشش پروردگار تو وما فعلته عن امری و نکردم آنچه دیدی از روی خود
بلکه بفرمان حق تعالی کرده ام که او خواست که کنج مستحقان رسد اورده اند که ان کنجی بوده براز زر و نقره و گویند کتب و اشعار است
که لوحی بوده براز زر و بر او نوشته بسم الله الرحمن الرحیم عجب دارم که از کسی که ایمان دارد بقضا و قدر چگونه اندوهگین شوند
گفت میدارم از کسی که گرویده است بروزی حق چرا خود در تعب افکند و عجبست از کسی که تصدیق مرگ کند چرا غم شادمانی کند و دستکت انکه تحفی
که ایمان دارد بحساب قیامت برای چه غفلت ورزد و عجبست از انکه دنیا دمی و تقلب او و احوال انقلاب اصحاب ارباب او داند چرا دل
در وی بندد لا اله الا الله محمد رسول الله ذلک این تاویل مالم تسطع حقیقت آنچه نتوانستی علیه صبرا بران صبر کردن اورده اند که موسی و
خضر علیهما السلام یکدیگر را وداع کردند و هر یکی روی بمنزل اوردند محققان در تاویل این بی نکات و اسرار است خصوصا صاحب تحبیر
الحقایق بیان دقایق و بیه صادق و اشتقاق بر محقق بعبارتی خوش و تقریری دلکش اورده و بعضی از ان در جواهر التفسیر باز توان یافت

یسالونک و پرسند

یسالونک و میپرسند ترا مشرکان مکه بامتحان یهود عن ذی القرنین از ذوالقرنین که پادشاه شرف و عزت بود و بدین جهت او را ذوالقرنین
گفتندی که بکناره مشرق و مغرب طواف کرد یا در زمان او دو قران از مردم در گذشتند یا تاج او دو شاخ داشت یا پدرت و در کار حرب میمون
یا کریم الطرفین بوده میان علم ظاهر و باطن جمع یا دو صف بر داشتند یعنی دو گیسوی بافته از دو جانب و اشهر انست که این اسکندر رومی
و در نبوت او خلاف هست قل بگوای محمد علیه الصلوة والسلام سأتلوا علیکم زود باشد که بخوانم بر شما منه ذکرا از وخبری و بیانی انا
مکنا بدرستی که تمکین گردانیدیم یعنی دسترسی دادیم مر او را باستیلا فی الارض در زمین واتیناه و عطا کردیم او را من کل شیء
از هر چیزی که خلق بدان محتاج بود یا از انچه بکار اید در تسخیر شهرها و محاربه با اعدا او دادیم او را هر چه میخواست سببا دست آویزی
که بدان او را میسر شود انچه اورده اند که حق تعالی نور و ظلمت را مسخر گردانید و در زاد المسیر گوید که سحاب را فرمان او کرد تا بر سوار شود و هر جا
که میخواهد میرود در وهبی از روم بیرون آمده مصر را مسخر ساخت و با رکتان حرب و بر ایشان غالب شده عزم مغرب کرده فاتبع سببا
پس از پی در رفت سببی را بمغرب تواند رفت و بان سبب توسل توان رفت حتی اذا بلغ تا چون رسید مغرب الشمس بجای فرو
رفتن افتاب یعنی در نهایت عمارت جانب مغرب وجدها تغرب دریافت آفتاب را که درای العین فرو میرفت فی عین حمئة در
چشمه آب گرم و حفص حمئة میخوانند یعنی چشمه آب ملای ایمن ووجد عندها و یافت نزدیک ان چشمه بر ساحل دریای محیط غربی قوما گروهی
راکه ناسک میگویند و ایشان قومی بودند بت پرست سبز چشم و سرخ موی تا در ماهی ان لباس کاست لباس ایشان پوست و طعام ایشان
حوس و جانوران ابی قلنا یا ذا القرنین گفتیم ما ای ذوالقرنین این ندا اگر نبی بوده باشد بوحی است و اگر نبی بود بالهام یا بر لسان زمان پیغامبر
او دبر مبر نقد برحق تعالی فرمود که اما ان تعذب یا انست که عذاب میکنی این قوم را یعنی بکسی ایمان نیارند واما ان تتخذ و یا بگذار فرا بگیری فیهم
در باب ایشان حسنا نیکویی اگر بگروند قال گفت ذوالقرنین اما من ظلم و اما کسی که ستم کند یعنی کو خود مصر باشد فسوف نعذبه پس زود
باشد که عذاب کنیم یعنی مرکه با منزلکنیم او را این عذاب دنیاست ثم یرد پس باز گشته بود الی ربه بسوی پروردگار خود در قیامت
فیعذبه پس عذاب کند خدا او را عذابا نکرا عذابی سخت و منکر که مثل ان معهود نباشد واما من آمن و اما هر که بگرود وعمل صالحا و عمل شایسته
کند یعنی بر مقتضای ایمان فله پس مر او راست در هر دو سرا جزاء الحسنی پاداش نیکو وسنقول له و زود باشد که بگوییم مر او را من امرنا
از فرمان ما یعنی از انچه میفرماییم یسرا کاری اسان فراخور طاقت آورده اند که لشکر ظلمت را بر قوم ناسک گماشت تا بگوش و دمش ایشان
در آمد و زینهار خواسته بوی ایمان آورده اند ثم اتبع سببا پس دیگر باره از پی آمد سببی را بمشرق تواند رفت و قوم ناسک را با خود برد
لشکر نور را از پیش روان کرد و عسکر ظلمت را از عقب گذاشت و بجانب جنوب متوجه شده قوم هابل و بابل را که قطار بودند مسخر کرد
بهمان طریق که در قصه ناسک مذکور شد پس روی بمشرق نهاد حتی اذا بلغ تا چون برسید مطلع الشمس بجای بر آمدن افتاب یعنی موضعی
که مبدا عمارت است از جانب شرق وجدها تطلع دریافت افتاب را که هر که بامداد برمی آید و شعاع ادمی افتد علی قوم بر گروهی
که ما لم نجعل لهم نگردانیده بودیم و پیدا نکرده برای ایشان من دونها از ان دون افتاب در وقت طلوع افتاب حلو باشد
ایشان را نیز نگاه داشت از غایت نرمی و سستی پس چون افتاب طلوع کردی ابها در آمدندی تا وقتی که ارتفاع پدید رفتی دار رسمه

رئیس ایشان دو کشتی واز زیر زمین بیرون آمدندی و ماهی گرفتندی و با فتاب بریان کرده خوردندی و ایشان قوم منسک کذلک هم
چنان کرد سکندر با ایشان که با اهل مغرب کرد همچنان اتباع سبب کرد و بجانب قطرا سیر روان شد و بقومی رسید که ایشان نادمل
خوانند و با ایشان همان سلوک نمود که با قوم تاویل و قد احطنا و بدرستی که ما احاطه داشتیم بما لدیه بانچه نزدیک او بود خبرا از
روی آگاهی لشکرها و اعوان و اسباب جهانگیری که بود جمع شده بود بهمه محیط بودیم و مجمع را داشتیم ثم اتبع پس اسکندر از پی درآمده
سببا راهی و طریقی از مشرق بشمال حتی اذا بلغ تا چون برسد در مقطع ارض ترک بین السدین میان دو کوه که از پس آنها زمین یاجوج
و ماجوج است وجد من دونهما دریافت در پیش آن دو کوه قوما گروهی را با هیئتها عجیب و شکلها غریب لا یکادون نزدیک نبودند از یکی
قطب یفقهون قولا که دریابند سخنی را و کسی نیز از لشکر ذو القرنین سخن ایشان در نمی یافت قالوا یا ذا القرنین گفتند یعنی ترجمان ایشان گفت
کای ذو القرنین ان یاجوج و ماجوج بدرستی که قوم یاجوج و ماجوج مفسدون تباهی کنندگانند فی الارض در زمین با هر گاه که از پس
این کوهها بیرون آیند از گیاه تر آنچه یابند بخورند و آنچه خشک باشند با خود ببرند و تمام انعام را میکشند میخورند و اگر چهار پایان
نیافتند آدمی بعضی بعوض آن بکار میبرند ایشان دو قبیله اند اولاد یافث بن نوح علیه السلام و در معین المعانی آورده که آدم
علیه السلام احتلام شد دامنی او بجا آلوده گشت آدم از آن حال اندوهناک گشت حق تعالی از آن خاک آلوده منی ابو البشر
بیافرید و بقول کسی که میگوید انبیا علیهم السلام محتلم نمی شوند این قول ضعیفست و در اشکال و احوال ایشان اختلاف کرده اند از علی
و نقی رضی الله عنه منقولست که قامت بعضی از ایشان بمقدار یک بدست و قد بعضی بغایت دراز و در حدیث آمده که صنفی از ایشان
بمثال درخت ارزند و آن درختی است در ولایت شام طول او صد و بیست گز و عرض مساوی و صنفی باشند که از یک گوش فراش و
دیگر گوش لحاف میسازند و در صفات ایشان گفته اند نظم بکوتاه چشمی و سگ جیفه خوی ∴ بگوش دراز از خران برده گوی ∴
بینی و شرمی و نه دلنواز ∴ در آن چشم کوتاه و گوش دراز ∴ بهنگام خفتن نخسبیده سیر ∴ یکی گوش بالا و دیگر بزیر ∴ شکن بر شکن
جبین و ابروشان ∴ بکستاده ریش زیر زانوی شان ∴ برون آمده اشکشان چون گراز ∴ شکم پهن و با خورد و گردن دراز ∴ چو
بوزینگان آمده در وجود ∴ فرو زرد و رخ سرخ و دیده کبود ∴ ندارند جز خواب و خور هیچ کار ∴ نمیرد یکی تا نزاید هزار ∴ القصه
آن گروه با اسکندر گفتند ما از این قوم تنگ آمده ایم فهل نجعل پس آیا بکنیم یا مقدر سازیم لک برای تو بیرون آریم از میان ما
خرجا فردی علی ان تجعل بشرط آنکه بکنی بیننا و بینهم میان ما و میان ایشان سدا سدی که منع ایشان را از بیرون
آمدن قال گفت اسکندر ما مکنی فیه آنچه دست رس داده مرا در آن ربی آفریدگار من خیر بهتر است از آنچه میخواهید که بمن دهید
فاعینونی پس یاری دهید بقوة توانایی یعنی بمردم توانا یا چیزی و قوف یابم بدان درین کار اجعل تا بکنم بینکم و بینهم میان شما و
ایشان ردما حجابی سخت و بعضی از آن بر بعضی سخت تر باشد اتونی بیارید برای من زبر الحدید قطعهای آهن مصنوع
که فرمود تا خشتهای آهن ساختند حت بفارغ دلی جان بجان تن زدند ∴ همه دود ز خشت و آهن زدند ∴ آنگاه
حکم کرد که میان دو کوه که چهار هزار قدم بود و شصت و پنج گز عرض کنند تا بآب رسید پس در ته روی آب خره از سنگ خارا

نهاده اند

القصه

نهاده اند و خشتهای آهنین بر بالای آن خرسنگ کرده اند حتی اذا ساوی تا چون مساوی شد یعنی فرش یافت بین الصدفین میان هر دو کوه
با هم شد تا همه بسیاری بیالای آن ریخته و هیزم بر جانب ترکیب کرده اند قال انفخوا گفت در عمل که بدمید درین آهنها حتی اذا
جعله تا چون گردانید آن خشتهای آهن نارا مانند آتش قال آتونی گفت بیارید افرغ علیه تا بریزیم بر بالای آهن گرم شده قطرا
روی گداخته بیت بهر روی خرسنگ انگیختند ∴ بروی حل کرده میریختند ∴ و برین گونه که بود صد و پنجاه در آن ارتفاع برآمد ما
کوهی یکپاره هموار فما اسطاعوا پس نتوانستند یاجوج و ماجوج ان یظهروه آنکه بالا روند بدان سد بسبب ارتفاع و املسی
و ما استطاعوا له نقبا و او را سوراخ کردن بواسطه محکمی و اصلاح تن آن قال گفت ذو القرنین بعد از ساختن آنکه هذا رحمة بخششی است
من ربی از پروردگار من بر آنها که برسیدند از فتنه یاجوج و ماجوج فاذا جاء پس چون بیاید وعد ربی وعده آفریدگار من
بخروج یاجوج و ماجوج جعله گرداند این سد را دکا زمینی هموار یعنی از پیش را بردارد و کان وعد ربی و هست وعده پروردگار من
حقا درست و راست خروج این گروه از ماورای سد ایشان یعنی یکی از علامات قیامت و او در آخر سوره انبیا ذکر آن
خواهد آمد و ترکنا و بگذاریم ما بعضهم برخی از یاجوج و ماجوج یومئذ آن روز یعنی روز خروج که از دحام نمود یموج فی بعض و
اضطراب میکنند و داخل می شوند و برخی دیگر گفتند و از آنست که انس و جن از روی تحیر و اضطراب در هم آمیزند و نفخ فی الصور
و دمیده شود در صور برای قیام قیامت فجمعناهم پس جمع کنیم همه خلق را جمعا جمع کردنی برای حساب و جزا در عرصه محشر و عرضنا
جهنم و ظاهر گردانیم دوزخ را یومئذ آن روز للکافرین برای ناگرویدگان عرضا ظاهر کردنی و اظهار آن برای ایشان
قبل از دخول در آن جهت زجر و تحویل باشد الذین آن کافران در فرط غفلت کانت اعینهم بودست چشمهای دل ایشان فی غطاء
در پوششی عن ذکری از یاد من یعنی از مشاهده آیاتی که بدان یاد کرده می شود بتوحید و تعظیم نزد اهل ایمان و کانوا و هستند
کافران که بجهت نا شنوایی سخن حق لا یستطیعون نمیتوانند سمعا شنودن کلام من یا محجوب میدانند از استماع قران بسبب حجاب
السبع کما قال الله تعالی و اذا قرات القران جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالاخرة حجابا مستورا نظم چون تو قران
خوانی ای صدر امم ∴ گوش جانشان برده سازم از صمم ∴ چشم جانشان نیز سازم چشم بند ∴ تا نبینند و کلامت نشنوند افحسب الذین
کفروا آیا پندارند آنانکه نگرویدند ان یتخذوا عبادی آنکه فرا گیرند بندگان مرا و اد عیسی و عزیز و ملایکه اند علیهم السلام من دونی
بجز من اولیاء دوستان یعنی معبودان ملخص سخن آنکه آیا پندارد تو که کافران که گفتند بندگان مرا خدای ایشانرا نفع خواهند
رسانید استفهام بمعنی انکار است یعنی اتخاذ ایشان جمعی را بمعبودی هیچ سود نخواهد داشت ایشانرا انا اعتدنا جهنم بدرستی که
ما آماده کرده ایم دوزخ للکافرین برای ناگرویدگان نزلا منزلی و ماوای با نزلی که برای مهمانان نزل آرند و درین معنی تحکم و بتنبیه
جوای آنکه ایشانرا عذابها خواهد بود که دوزخ در پیش او چیزی حقیر قل بگوای محمد هل ننبئکم آیا خبر کنم شما را بالاخسرین اعمالا
بزیانکاران مردان از روی کردارها الذین ضل آنانکه گم شده و ضایع گشته سعیهم شتافتن ایشان بعملهای نیکو نام فی الحیوة
الدنیا در زندگانی دنیا چون کشتیشان در میان آن که اکثر اوقات در دیرها بصلوة و صوم بگذرانند و سبب کفران همه باطل است

دنوای بران تنوع نیست وگفته اند قرا و ازین طایفه رافضند یا خوارج یا ارباب بدعت یا جمعی که برباد همه کنند و اشهر آنست که کفار
صلهٔ رحم و اطعام طعام بر فقرا و اعوار رقاب واقع شود حق تعالی ببطلان آنها که حکم کرد و فرمود وهم یحسبون آنکه ایشان نیکویی کنند
انهم یحسبون صنعا کار از اولئک آنگروه که ذکر کرده شدند الذین کفروا آنانکه کافر شدند بآیات ربهم بآیات پروردگار
خود قرانست یا به دلایل توحید ولقایه و بدیدار او یعنی بعث و حشر که در ان وقت رویت میسر خواهد شد اهل انها فحبطت اعمالهم
تباه شد کارهای ایشان که در صورت مینمودند نیکو و بران جزا خواهند یافت فلا نقیم لهم پس اقامت نخواهیم کرد برای اعمال ایشان
یوم القیمة روز رستخیز وزنا ترازوی یکران بسنجیدن عملها را چه همه حبط شده و نابود گشته تا ایشان را وزنی نخواهیم نهاد یعنی
مقداری و اعتباری نخواهند داشت بلکه خوار خواهند بود ذلک آنست کار که گفته شد از بطلان اعمال و حسبت قدر ایشان
جزاؤهم جهنم پاداش ایشان جهنم است بما کفروا بسبب آنچه کفر ورزیدند واتخذوا آیاتی و فرا گرفتند آیتهای کتاب مرا ورسلی و فرستادگان
هزوا فسوس کرده شود یعنی کتاب پیغمبر سخریه کردند ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه بگرویدند بکتاب و رسول وعملوا
الصالحات کردند عملها پسندیده و شایسته کانت لهم بهشت وایشانرا در حکم خدای جنات الفردوس بهشتها فردوس یعنی بوستانها
مشتمل بر اشجار که اکثر ان تاکست نزلا پیشکشی در بستان آورده که خدای فردوس بید قدرت خود آفرید و بعد از هر روز از
روزهای دنیا پنجاه نوبت بدو نظر کردن میفرماید که از و ادی طیب با ضیا اولیای افزون ساز اجنس در جمال و نازکی و پاکیزگی خود را
برای دوستان میکوید تنبیه بر آنکه ایشانرا عطاها باشد و نعیم فردوس با ران محقری ماحضری تواند بود و آن عطا نباشد
الا دولت لقا بیت نعمت فردوس زاهد را و ما را روی دوست :: قیمت هرکسی بقدر همت والای اوست :: گویند فردوس
دفع درجات جنانست که اهل ایمان در انجا فرود آیند خالدین فیها در حالتی که جاویدان باشند در ان لا یبغون نجویند عنها ازان
بهشتها حولا بدلی نطلبند از و تحویل بمکان دیگر زیرا که مطالب ایشان در ان فیها باشد قل بگو ای محمد لو کان البحر اگر باشد
ان دریای محیط که شامل زمین است مدادا سیاهی لکلمات ربی برای نوشتن سخنان پروردگار یعنی معانی با معلومات او
لنفد البحر هرآینه فانی گردد و نماند آب دریا زیرا که چشمه است و هر چشمه متناهی باشد پس او بنهایت رسد قبل ان تنفد
پیش رسد و نماند کلمات ربی علوم آفرید کار من چه آنک غیر متناهی است پس بعدد سیاهی نوشته نشود ولو جئنا
بمثله و اگر نیز بیاریم مثل دریای محیط مددا مددی مدد بران افزاییم گویند که این آیه وقتی نازل شد که یهود مسلمانانرا
گفتند که در کلام خود میخوانید که ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و نعم محمد آنست که او را حکمت داده اند پس علم شما بسیار
باشد و دیگربار میخوانید وما اوتیتم من العلم الا قلیلا جمع میان این دو سخن چگونه تواند کرد حق تعالی درین آیه فرمود که علم حق
تعالی نهایة ندارد هرچند کسی را علم بسیار بود در جنب آن کم از کم تواند بود قل بگوای محمد صلی الله علیه وسلم انما انا بشر بجز این
نیست که من آدمیم مثلکم مانند شما دعوی احاطه بعلم آلهی نمیکنم این مقدار هست که بوساطت جبرئیل یوحی الی وحی کرده میشود
بمن انما الهکم اله جز این نیست که معبود شما اله واحد معبود یست واحد بی شریک فمن کان یرجوا پس هرکه امید میدارد لقاء ربه

دیدار پروردگار

دیدار پروردگار خود در بهشت یا هرکه چه رسید از رسید نجی یعنی باز گشتن بدو در رستخیز فلیعمل باید که بکند عملا صالحا کرداری
شایسته پسندیده خدای در بحر الحقایق آورده که عمل شایسته متابعت پیغامبرست صلوات الله وسلامه علیه و سلوک منهاج او
بظاهر ترک دنیا اختیار فقر و دوام عبودیت و بباطن که بریدنست از خلق و پیوستن بحق یعنی دیده همت از مشاهده پرستش
وجز بتشهد حضرت مولی ناکشودن کما قال الله تعالی ما زاغ البصر وما طغی بیت روی از همه برتافتم و سوی تو کردم :: چشم از
همه بر بستم و دیدار تو دیدم :: آورده اند که جندب بن زهیره عامری رضی الله عنه بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عرض کرد که یا رسول الله صلی
الله علیه وسلم من عمل از برای خدا میکنم اما چون کسی بران مطلع شود خوش دل میگردم حضرت فرمود که خدای عملی را که غیر در ان شریک بود
قبول نکند حق سبحانه و تعالی تصدیق پیغامبر خود را فرمود ولا یشرک و باید که بنده عمل صالح دارد شرک نیارد و انباز نسازد بعبادة ربه
احدا بعبادت پروردگار خود یکی را بریا و تضییع نکند که ریا شرک اصغرست و تباه کننده عمل نعوذ بالله من الریا و نعتصم به من الذلل
فرع سورة المریم رضی الله عنها وهی تسع و تسعون آیة بسم الله الرحمن الرحیم کهیعص در مذاهب صوفیان با دیه از مواجب
آلهی الخضر شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس سره فرموده آمده مذکور است که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سه صورت
یکی از بشری قوله تعالی انما انا بشر مثلکم دوم ملکی چنانچه فرموده است کاحد منکم ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی وسیوم حقی کما
قال لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل و ازین روشن من رانی فقد رای الحق حضرت الله تعالی را با
او در هر صورتی سخنی بعبارتی دیگر واقع شده در صورت بشری کلمات و کر خود قل هو الله احد و در صورت ملکی حروف مفرده
مانند کهیعص واخوته و در صورت حقی کلام فاوحی الی عبده ما اوحی بیت در تنگنای حرف نگنجد بیان ذوق :: زانسو حروف نقطه
حکایات دیگرست :: و ننشئکم فیما لا تعلمون حروف مقطعه رمزیست میان حق تعالی و حبیب او علیه الصلوة والسلام و کهیعص از انجمله
وگفته اند این حروف اسماء الهیه اند وامام اند و از مرتضی رضی الله عنه منقولست که در بعض ادعیه میخواند یا کهیعص یا حم یا عسق وگفته اند
کاف مفتاح اسم کافی و کبیر و کریم است و ها اشارت باسم هادی و چون میم یک از اسما الهی حرف واقع شده گویند یا ابجد تیر اند
فوق ایدیهم و در لباب آورده که یا من لا یجیر و لا یجار علیه و عین از اسم علیم و عزیز و عدلست و صاد از صادق و می شاید که نام سوره
باشد و مابعد او خبر او یعنی این سوره ذکر رحمة ربک عبده زکریا یاد کردن خداوندست بمهربانی مدت خود را از ذکریا پس
ازکه او لاد رحیم بن سلیمان بود پیغامبری عالی شان بهترست از احبار بیت المقدس و صاحب قربان پس قصه او بخوان و یاد کن اذ نادی ربه
نداء خفیا چون ندا کرد و بخواند پروردگار خود را که در محراب بیت المقدس بعد از توبت قربان خواندنی پنهان که باخلاص اقربست یاد عار
بلند میکرد وان قوم جز نرم میدانست که بعد از نود و نه سالگی وزنی پیر بازاینده طلب فرزند کند یا سری او اوازی او را ضعیف ساخته بود چند
بلند میگفت کسی نمی شنید و ندا او این بود که از روی نیاز قال رب انی وهن العظم منی گفت ای پروردگار من بدرستی که سست شده است
استخوان که ستون خانه تنست از من چون استخوان ترین اجزاست ست شده باشد سایر بدن بطریق اولی واشتعل الرأس شیبا
سفید شده است سر من سفید شدنی و گفته اند تشبیه فرموده در روشنی باتش فرو گرفتن او موی او را باشتعال یعنی روشن شد و در

شده سر من از پیری **ولم اکن بدعائک رب شقیا** و نبوده‌ام بخواندن تو ای افریدکار من بی بهره و نا امید یعنی هرگاه که دعا کردم باجابت
رسیده و من از خود کردم **انی خفت الموالی من ورائی** بدرستی که من میترسم از بنی اعمام خود که ایشان در پی خود دست اقامت دین
نهادن و در زندهٔ خلافت من نیکو بجای نیارند بس از جهت کس من خلقی مسایند **وکانت امراتی عاقرا** و حالا که زن من نازاینده و در سن
نود و نه سالکی **فهب لی من لدنک ولیا** بس ببخش مرا از نزدیک خود فرزندی که متوالی امور دین باشد از روی استحقاق **یرثنی ویرث من ال یعقوب**
میراث برد امانت و صورت از من و میراث گیرد علم و حکم را از ال یعقوب یا یعقوب بن ماثان برادر عمران که بدر عم بوده **واجعله رب رضیا**
و بگردان از فرزندان افریدگار من شایسته و پسندیده که تو از قول و عمل او راضی باشی بعد ازین دعا سر بسجده نهاده تضرع فرموده که نادی در
ربانی از روی وعده دعا او میفرمود **یا زکریا انا نبشرک** ای زکریا ما بشارت دهیم ترا **بغلام اسمه یحیی** بپسری نام او یحیی **لم نجعل له من**
قبل سمیا نیافریدیم و او را پیش از وی همنامی در زاد المسیر آورده که وجه فضیلت او نه از انروست که قبل از وی کسی مسمی باسم نبوده و چه بسا
ادمی بدین پیدا شود که پیش از و مسمی نبوده باشد بلکه او انست که حق تعالی بخود تولی تسمیهٔ او نموده و بدر و مادر حواله نفرموده امام ثعلبی آورده
که ذکر قبل از ان فرمود که بعد از وی خواهد کسی بظهور آورد که او بچندین اسم خاص اختصاص دهد و اسم سامی او را از اسم سمایون رجام خود مشتق
سازد **سر** و شق له من اسمه لیجله • فذو العرش محمود و هذا محمد • دگو بیند مسمی یعنی شبیه است یعنی مثل او دنیا فریده ایم در انکه هرگز عصیان
از و بظهور نرسد **قال رب انی یکون لی غلام** گفت زکریا ای خداوندم من چگونه باشد مرا پسری **وکانت امراتی عاقرا** و حال ان زن من
نازاینده **وقد بلغت من الکبر عتیا** و بدرستی که رسیده ام از بزرگ سالی بجایی که نحافت و ضعف اعضاف و قوی این سخن بر سن استبعاد است
قال کذلک **قال ربک هو علی هین** **وقد خلقتک من قبل** و بدرستی که بیافریدیم ترا بیش از یحیی **ولم تک شیئا** و
نبودی چیزی یعنی معدوم صرف بودی ترا چه موجود کردانیدم پس که ترا بوجود آورده ام قادرم از ایجاد فرزند از دو پیر ذکر ازین بشارت
مسرور شده اما نداست که عنقریب وجود خواهد گشت بظهور خواهد رسید **قال رب اجعل لی ایة** گفت زکریا ای پروردگار من گردان برای
من ایتی یعنی نشانه‌ای و اعلامتی که بان قرب وقوع این واقعه معلوم گردد **قال** گفت خدای مر زکریا را **ایتک الا تکلم الناس** نشانه تو
آنست که سخن نتوانی با مردمان **ثلث لیال سویا** سه شبانروز بی دربی یعنی در هم پیوسته یا قادر باشی بر تکلم در حالتی که سوی الخلق و
تندرست باشی اورده که در همان اوقات زبان در دهان او بند گشته بر وجهی که تحریک را مجال نماند **فخرج علی قومه من المحراب** پس بیرون
آمد بر گروه صباح انروز که در شب ان زن او اتباع او تمام حامله شده بود از مصلای خود **فاوحی الیهم** پس اشارت کرد با ایشان
ان سبحوا بکرة وعشیا انکه نماز گزارند یا تسبیح گویند خداوند خود را بامداد و شبانگاه القصه بعد این سوال گذشت پس بحال خود
کرامد یحیی بعد از مضی مدت حمل متولد شده در کودکی بلباس بوتی با خبار در عبادت بطریق ریاضت موافقت میفرمود تا وقتی که وحی
بدو فرود آمد و از حق تعالی خطاب رسید که **یا یحیی خذ الکتاب بقوة** ای یحیی فرا گیر کتاب توریت را بجد و جهد یا بقوه دل **واتیناه الحکم**
صبیا و ما دادیم یحیی را حکمت و فهم توریت در حالتی که کودک بود و سه ساله یا هفت ساله آورده اند که کودکان محله روزی در سه سالکی
او را گفتند بیا تا بازی کنیم فرمود که للعب خلقنا یعنی ما از برای بازی افریده نشده‌ایم و درین سخن بندی عظیم است بیخبران بازیچهٔ غفلت را

عمر عزیز را ببازی میکذرانیده و بدام فریب انما الحیوة الدنیا لعب ولهو مقید و مشعوف میمانند **نظم** عمر ببازیچه بسر میبری • بای ز اندازه بدر میبری
بگذر بازی جهان باکشتی • طفل نهٔ چند ببازی خوشی **وحنانا من لدنا وزکوة** و دیگر دادیم یحیی را رحمی و مهربانی و رقت قلبی از نزدیک ما و
طهارتی از گناه و ناشایستی نزدیک خلق **وکان تقیا** بود ترسکار یا فرمان بردار یا مجتنب از لوث جرایم و آزار **وبرا بوالدیه** و نیکوکار به بدر و ما در
یا فرمان برنده و خدمت کننده وایشانرا **ولم یکن جبارا عصیا** و نبود سرکش یعنی عاق و نا فرمان بر والدین را و نبود عاصی بر پروردگار
خود **وسلام علیه** و سلام بر یحیی از ما **یوم ولد** روزی که متولد شده **ویوم یموت** و روزی که بمیرد **ویوم یبعث حیا** و روزی که برانگیخته
شود زنده یعنی در اخرت و گویند سلامتی یحیی است روزی که متولد شد از عمر و مس شیطان و وقتی که شهید گشت از عذاب قبر و روز
رستخیز از اهوال او و قصه جون و بکار یحیی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام در غایت اشتهار است **واذکر فی الکتاب مریم** و یاد کن در
قران قصه مریم بن عمران و او پیوسته در مسجد بیت المقدس بودی بعذری که واقع شدی بخانه خاله رفتی و بعد از طهر مسجد در آمدی
وقتی در خانه خاله بود بغسل محتاج شد موضعی طلبید که انجا غسل کند حق تعالی از ان خبر میدهد **اذ انتبذت من اهلها** چون دور
شد مریم یا دور رفت از اهل خود یعنی از خاله و قوم او **مکانا شرقیا** در مکانی بجانب شرقی از بیت المقدس یا از خانه خاله بجهت
اغتسال در زمستان و ان موضعی بود افتاب روی **فاتخذت من دونهم حجابا** پس فرا گرفت مریم از پیش ایشان یعنی از سوا انسان
برده که مانع باشد از دیدن و بعد از انکه غسل فرمود جامه بپوشید **فارسلنا الیها روحنا** پس فرستادیم سوی او روح ما را که جبرئیل
است اضافت بذات مقدسه خود جهت تشریف و تخصیص است **فتمثل لها بشرا سویا** پس متمثل شد جبرئیل برای مریم ادمی تمام خلقت یعنی
در صورت آدمی خود را بوی نمود مریم که در مغتسل خود مردی بیگانه دید **قالت انی اعوذ بالرحمن منک** گفت مریم بدرستی که من پناه میگیرم بخدای
بخدای که بسیار بخشاینده است از شر تو اگر هستی تو پرهیزکار دغایت مبالغه در عفاف است یعنی اگر تو متقی و متورعی **ان کنت تقیا**
من از تو بر حذر میکنم و بناخن میبرم فکیف چنین نباشی و گفته اند تقی نام شریری بود در ان زمان که متعرض نسوان می شد و قصه مریم او استماع
نموده بود گمان برد که مگر اوست و بحق تعالی پناه برد اما چون جبرئیل اضطراب مریم مشاهده نمود **قال انما انا رسول ربک** جواب
که من فرستاده پروردگار توام که بدو پناه میگیری و اینجا فرستاده **لاهب لک غلاما زکیا** تا ببخشم ترا بفرمان او پسری
پاک و ستوده **قالت انی یکون لی غلام ولم یمسسنی بشر** گفت مریم که چگونه بود و پسری و حال انکه نبوده است ادمی یعنی دست
کس بطریق حلال نرسیده **ولم اک بغیا** و نبوده ام زناکار و جوینده فساد و فجور **قال کذلک** گفت جبرئیل که چنین است که تو
میگویی و هیچکس بی نکاح و بر سبیل سفاح دامن ترا نیالوده فاما **قال ربک** فرمود پروردگار تو **هو علی هین** این کار که عطا کردن
پسر بی پدر است ما را آسان است با ان پسری دهیم تا توانستدلال کنی بدان قدرت ما **ولنجعله ایة للناس** و تا بگردانیم او را سبب نشانی از نشانهای
ایک **وکان امرا مقضیا** و هست خلق او بی پدر کاری محکوم به یعنی مقدر و مقرر شده و مسطور گشته در لوح محفوظ پس جبرئیل
او امده بدمید در آستین یا گریبان یا دامان او **فحملته** پس بار گرفت بعیسی **فانتبذت به** پس بیرون شد و دور گشت بعیسی یعنی وقتی که
در بطن او بوده **مکانا قصیا** مکانی دور از شهر گویی رفت در جانب شرقی از شهر یا بوادی بیت الحکم که شش میل دور از شهر ایلیا

وبعد از نه ماه و یا هشت ماه وضع حمل واقع شده و کویند حمل و وضع یک ساعت بوده در زاد المسیر کوید که نه ساعت و مقاتل کوید که یکساعت
خلق بود و یکساعت تصویر و وضع و بر هر تقدیر چون وقت وضع حمل نزدیک رسید درختی خرما خشک دیده شاخهای دیده شاخهای ان بریده و
بیلا مانده فجاءها المخاض الی جذع النخلة پس اورا درد زادن کرفت بسوی درخت خرما آمده تا پشت خود بدان باز نهد قالت یالیتنی مت
قبل هذا گفت مریم کاشکی من مرده بودمی پیش ازین صورت وکنت نسیا منسیا و بودمی چیزی که ازیشان او انست که اورا فراموش کنند و طلب
آن نکنند و بار نیارند در خاطر کس در یاد و حال آنکه من اختیار بیت واشناسند که دختر امام ایشانم و در کنار زکریا بوده ام فرزندی میزایم و
از خجالت ندانم که چکویم پس هر چند بردی کار در می نکرم محنت زده را ز خود نه بینم کس را فناداها پس اواز داد مریم را من تحتها آنکه
در شکم او بوده و اراد عیسی است که با او سخن کفت و ندا فرمود الا تحزنی آنکه اندوه کین مباش و خیال مکن و حفص من تحتها خواند یعنی عیسی
از زیر او از بیخ درخت خرما آواز داد که غم مخور قد جعل ربک تحتک بدرستی که بیافرید و روان کرد آفریدکار تو از زیر قدم تو سریا جوی
آب که ازان بیاشامی و دران طهارت وهزی الیک بجذع النخلة و بجنبان و میل ده بسوی خود تنه درخت خرما خشک شده را تساقط علیک
تا فرو ریزد بر تو و حفص تساقط خواند یعنی تا بیفکند بر تو رطبا جنیا خرما تر و تازه فکلی واشربی پس بخور از رطب و بیاشام طعام آب
وقری عینا و روشن بدار چشم را بفرزند یا خوش بشو بسبز شدن درخت و بر دادن او که مناسب با حال تو دارد چنانچه قادر است بر اظهار خرما
از درخت خشک قدرت دارد بر ایجاد ولد از مادر بی واسطه پدر حق تعالی ملایکه را فرستاد تا بکرد مریم در آمدند و چون عیسی علیه السلام متولد
شد اورا فرا کرفته و بشستند و در حریر بهشت بیچیده و در کنار مریم نهادند و ندا رسید که فاما ترین اگر به بینی من البشر احدا از آدمیان
یکی و از تو بپرسند که این فرزند از تو کجاست فقولی انی نذرت للرحمن صوما پس بکو بدرستی که من نذر کرده ام برای خداوند بخشش
روزه و در روزه ایشان ترک طعام و کلام فلن اکلم الیوم انسیا پس نخواهیم کفت امروز با هیچ آدمی بلکه با ملایکه سخن میکویم و با حق تعالی
مناجات میکنم و این مقدار سخن بجهت اخبار بد و با اشارت ازین حال خبر داده آورده اند که اهل مسجد اقصی مریم را در محراب او نیافتند
به تفحص مشغول شده از هر جا هر کس میجستند تا کسی نشان داد که در بیت لحم دیدیم قوم بدانجا رفتند مریم چون ایشان را دید عیسی بر داشته
متوجه ایشان شد فاتت به قومها تحمله پس آورد مریم عیسی را بقوم خود بر داشته اورا چنین که چشم ان کرده بر روی افتاد قالوا یا
مریم کفتند ای مریم لقد جئت بدرستی که آوردی شیئا فریا چیزی شکفت آرنده بازشت که میان اهل بیت تو این نوع واقع نبوده
یا اخت هرون ای خواهر هرون و کویند اورا برادری هرون بود نام یا هرون مردی صالح بود در بنی اسرائیل در صلاحیت بدو مثل زدندی
یا فاسقی بوده که ضرب المثل فسق بودی پس کفتند این مثل هرون در زیادت یا مانند او در فجور ما کان نبود ابوک امرء سوء پدر تو عمران
مردی بد بلکه امام مسجد اقصی و اشراف اخیار بود و ما کانت امک و نبود مادر تو حنه بنت فاقود بغیا زناکار و جوینده فجور فاشارت الیه پس اشارت
کرد مریم عیسی که با او سخن کویند و جواب از و شنوند قالوا کیف نکلم کفتند قوم چکونه سخن کوییم من کان با کسی که هست فی المهد صبیا در کهواره
کودکی فهم خطاب و قدرت جواب ندارد و کویند عیسی شیر در دهن داشت چون کلام شنید دهن از پستان باز کرفت و بزبان فصیح قال
انی عبد الله کفت بدرستی که من بنده خدایم اتانی الکتاب داده است مرا کتاب یعنی حکم کرده ازل که انجیل بمن دهد یعنی او رده که تعلیم

داده است و انجیل در شکم مادر وجعلنی نبیا و کرداینده مرا پیغامبر در ان حال پیغمبر بود و تکلم بطریق اعجاز میکرد وجعلنی مبارکا و ساخت مرا
با برکت و نفع اینما کنت هر جا که باشم واوصانی بالصلوة والزکوة و او کرد مرا باقامت صلوة ایتاء زکوة مادمت حیا مادام که باشم زنده و
برا بوالدتی و نیکو کرداینده مرا کردن کشی معظم بر خلق تکبر کنم و ایشانرا بر نجانم شقیا بدبختی فرمان او نبرم والسلام علی و سلام خدای بر من است
چنانچه بر یحیی یوم ولدت روزی که بزادم ویوم اموت و یوم ابعث حیا و روزی که بمیرم و روزی که برانگیخته شوم زنده ذلک عیسی ابن مریم و
این که ذکر او کردیم و وصف او نمودیم که عیسی پسر مریم است نه آنکه نصاری میکفتند پسر خدایست حاشا قول الحق میکویم سخن درست
الذی فیه یمترون آنکسی که جهود در ان شک دارند یعنی قصه که عیسی حمل بر چیزهای ناشایست میکنند یا ترسایان که در ان جدال مینمایند جمعی اورا
خدای و جمعی اورا پسر خدای میدانند حاشا ما کان الله نیست و نشاید و خدایرا ان یتخذ من ولد آنکه فرا کیرد فرزندی چه ولد مجانس والد
باید حق تعالی از جنسیت یا همکنان منزه است سبحانه پاک است از اتخاذ ولد اذا قضی امرا و چون حکم خواهد که کار سازد یعنی اراده
احداث شیء نماید فانما پس جز این نیست که یقول فرماید له کن فیکون و آن شیء را که بباش پس بباشد بی درنگ وان الله ربی وربکم و بدرستی
که خدای پروردگار من و پروردگار شماست فاعبدوه پس او را پرستید و بعبادت غیر مشغول نکردید هذا صراط مستقیم این راه راست است
که بمنزل جنت رساند فاختلف الاحزاب من بینهم پس اختلاف کردند جماعتها میان یکدیگر یعنی یهود و نصارا در باب عیسی جهودان طریق کفر
و ترسایان در جانب افراط افتادند یا مختلف شدند ترسایان سه فرقه کشتند نسطوریه عیسی را ابن الله خوانده و ملکانیه ثالث ثلثه کفتند
فویل للذین کفروا پس وای بر آنانکه کافر شدند و استبعاد نمودند من مشهد یوم عظیم از حاضر شدن روزی بزرگ که روز قیامت است
یا مشاهده احوال آن روز اسمع بهم وابصر چون شنوا باشند کافران و چه بینا یوم یاتوننا در ان روز که بیایند بما ولی سود نکند ایشانرا
دیدن و شنیدن یعنی مشاهده کنند موعد آلهی را بدان متیقن کردند اما نفع ندهند و کویند این سخن بطریق تهدید است یعنی در ان روز
که شنوا باشند و نیز بینا بعقوبت با هول لکن الظالمون الیوم فی ضلال مبین لیکن ستمکاران امروز در کمراهی هویدا اند
وانذرهم یوم الحسرة و بیم کن ایشانرا یعنی کفار را از روز حسرت که بدان متحیر باشند که چرا بد کرده ام و نیکان حسرت خورند که چرا نیکی بیشتر نکردم
اذ قضی الامر چون کار ساخته شود و حساب بر انداخته کردد و حکم شود که فریق فی الجنة و فریق فی السعیر اینچنین روزی که در پیش است
وهم فی غفلة و ایشان در غفلت و بی خبراند از ان روز وهم لا یؤمنون و ایشان یعنی کافران نمیکروند باخرت متعلقات آن انا نحن
نرث الارض ومن علیها بدرستی که ما میراث میبریم زمین را و هر که بر روی زمین است والینا یرجعون و بسوی ما باز کردانیده
شوند بعد از مرگ در کشف الاسرار آورده که اشارتست ببقاء احدیت و فناء خلیقه یعنی چون سطوت ازلی از روی مشیت لم یزلی اطلاق
و رسوم کون را آتش بی نیازی در زنند و غبار اغیار از دامن قدرت بیفشانند و لجام اعدام در کشیده ندا کبریا در رسد که لمن الملک الیوم
و چون ما سوی الله معدوم باشد جلال احدیت و جمال صمدیت بنعت قدوسی و کمال سبوحی جواب دهد که لله الواحد القهار نظم حرص و قهر
جواز ممکن وحدت بوزید • خس و خاشاک یعنی همه را باد ببرد • هر چه در عرصه امکان بوجود آمده بود • سیل عزت همه را با عدم آباد کرد
واذکر فی الکتاب ابراهیم و یاد کن برای قوم در قرآن قصه ابراهیم علیه السلام همه اهل ملل بفضل او مقر و معترف اند و مشرکان عرب

بفرزندان او مباهات میکردند پس از توحید ده و اثبات نزا انه کان صدیقا نبیا بدرستی که او راستگوی بید اذ قال لابیه یاد کن
اذ که بدر خود را که آزر بن ناخور را که یا ابت ای پدر من لم تعبد ما لا یسمع چرا میپرستی انرا که نمی شنود دعا و ثناء ترا و لا یبصر و نمی بیند خضوع
مضار و جذب منافع و لا یغنی عنک شیئا یا ابت انی قد جاءنی ای پدر من بدرستی که آمده است بطریق وحی من
العلم ما لم یاتک از دانش انچه بتو نیامده فاتبعنی پس پیروی من کن اهدک صراطا سویا تا بنمایم ترا راهی درست و راست که سالک را بمقصود
رساند یا ابت لا تعبد الشیطان ای پدر من مپرست دیو را و فرمان مبر در نافرمانی خدای تعالی ان الشیطن کان للرحمن عصیا بدرستی که
شیطان مر خدای را فرمان نابرنده از جمله عصیان او انکه آدم را سجده نکرد یا ابت انی اخاف ان یمسک عذاب من الرحمن ای پدر من
بدرستی که من میترسم انکه برسد بتو عذابی و نتیجه از خدای بسبب متابعت تو شیطان را و چون عذاب بتو رسید فتکون للشیطن ولیا
پس باشی شیطان را دوست یعنی قرین او در لعنت و همنشین او در عذاب قال اراغب انت عن آلهتی یا ابراهیم گفت پدر وای
ابراهیم وا او را باز روی بگرداننده تو از پرستش خدایان من و ترک کننده ایشانرا لئن لم تنته اگر نه باز ایستی از مخالفت یا از گفتن عیب
خدایان ایشان لارجمنک هر آینه دشنام دهم یا سنگسار کنم ترا واهجرنی ملیا و دور باش از زمانی دراز تا از حرمت و معرفت من دور باشی
قال سلام علیک گفت ابراهیم سلام بر تو باد یعنی میروم و داع و گفته اند متارکه کرده تهدید و سلام او را بسلام ما شاید که متأثر گردد و با ایمان
درآید و در اخبار مذکور است که چون ابراهیم علیه السلام قصد مهاجرت کرد پدرش گفت از رفتن ملول مباش که تو نیک خدای داری که ترا
آزرده ندارد دیگر اهد کذا ابراهیم با ایمان او امیدوار شده بر وی سلام کرد و فرمود ساستغفر لک ربی زود باشد که آمرزش خواهم برای تو
از پروردگار خود استغفار از کفار استدعاء توفیق است از حق تعالی بر ایمان ایشان که سبب مغفرت همان تواند بود انه کان بی حفیا
بدرستی که خدای تعالی هست بمن مهربان و مرا باجابت دعا وعده داده و اعتزلکم و کناره میگیرم از شما و از انچه و امثال او بت پرستان
میگویند دور رجیم از همه شما و ما تدعون من دون الله و از انچه میخوانید و میپرستید از غیر خدای یعنی بتان وادعوا ربی و میخوانم خداوند
خود را و میپرستم بیگانگی او عسی الا اکون بدعاء ربی شقیا شاید انکه نباشم بخواندن و پرستیدن خدای خود نا امید و بی بهره چنانچه شما است
براینکه شما از خواندن بتان بی بهره و ضایعید و من امید دارم از حق تعالی البته که بهره تمام گیرم ست حاجت زکسی خواه که محتاج جانی را
محتاج نگرداند انعام عمیم : در بحر المجید فی تفسیر کتاب المسطور آورده که ابراهیم از بابل بکوهستان فارس آمده هفت سال در اطراف
ان جبال سیر فرمود تا پدرش بمرد و حق سبحانه تعلق نقلش گرفت باز ببابل آمد و مذمت بتان آغاز کرد و در نوبت بتان را بشکست و آتش نمرود
برو سرد شد و با ساره و لوط عزیمت شام فرمود و حق تعالی از بی هجرت خبر داد که فلما اعتزلهم پس انهنگام که در رسید از بت پرستان که
بگذاشت ایشانرا و ما یعبدون من دون الله و انچه که بت میپرستند از غیر خدای تعالی وهبنا له اسحق و یعقوب و بخشیدیم او را
از ساره اسحاق و یعقوب و پس از ان نبیره که فرزندان وکلا جعلنا نبیا و همه گردانیدیم پیغامبر و وهبنا لهم من رحمتنا و بخشیدیم
وایشانرا از رحمت خود که گفته اند فرا از رحمت اموال و اولاد است که با ایشان ارزانی داشته وجعلنا لهم لسان صدق علیا و دادیم مر ایشانرا
سخن گفتنی مشتمل بر صدق یا ذکری نیکو بلند و جاری میان مردمان اشارت باجابت دعاء ابراهیم است علیه السلام حین قال واجعل لی

لسان صدق فی

لسان صدق فی الآخرین واذکر فی الکتاب موسی و یاد کن در قرآن قصه موسی را انه کان مخلصا بدرستی که او بود پاک گردانیده از ادناس نقایص
کان رسولا نبیا و بود فرستاده شده از نزد حق خبر دهنده خلق را از خدای تعالی را در تقدیم رسول بر نبی انکه اخص از اعلی است وگفته اند
که او را فرستاد پس خلق را خبر داد وناذیناه وندا کردیم موسی را من جانب الطور الایمن از جانب کوه که بر اسر طرف راست موسی
و قربناه و نزدیک گردانیدیم او را بدرگاه قرب نجیا در حالتی که راز گوینده بود با او و انکس ولی را معنی مرتفع گشته میگوید موسی را
بالا بردند از آسمان با آسمان و از حجابی به پس حجابی تا بجایی که آواز قلم که توریت بدان نوشتند استماع کرد و تعلیی آورده که میان حق تع
و موسی یکمر یک حجاب بود و صاحب کشف الاسرار گوید حضرت موسی را هم روشن بود و هم گوشش اشارت خط او را کار بجست یعنی در
سلوک شوب تفرقات و جذبه محقق جمعیت نظم تا خود روی بیحاصلی چون کشدت واصلی : زدتن کی برون کی ان تیر را ما بهت این
خو بیردی بگذارد ت او میکشد باز اردت : تا او گرامی باید تش انعام سلطانیت این ووهبنا له من رحمتنا و بخشیدیم موسی را و عطا
کردیم از بخشش و مهربانی ما اخاه هرون نبیا یاری کردن برادر هرون را بوزارت و تدبیر مهمات در حالتی که پیغامبر بود واذکر فی الکتاب
اسمعیل و یاد کن در کتاب اسماعیل انه کان صادق الوعد بدرستی که او بود راست وعده وکان رسولا نبیا و بود فرستاده بخلق خبر دهنده
از حق بخلق آورده اند که کسی را وعده داد که درین مکان تا تو بیایی سه شبانروز و بقولی یک سال عن اقامت کرد تا ان مرد بیامد و درین مدت
جز پوست درخت خرما خوردنی نداشت نظم هر که از وی بایه وفایش کمتر : ان نه وفا بلکه فریب : زینت جو هر مردم صاحب نظر
صورتی از صدق و فا خوبتر : پس دیگر باره در صفت اسماعیل میفرماید وکان یامر اهله و بود که میفرمود کسان خود را و گفته اند همه امتان
خود را بالصلوة بنماز که اشرف عبادات بدنیه است والزکوة و بزکوة عبادت از طهارت مالیه است وکان عند ربه مرضیا و بود نزد
آفریدگار خود پسندیده بجهت استقامت اقوال و افعال واذکر فی الکتاب ادریس و یاد کن در قرآن قصه ادریس را که سبز زاده شیث
جد پدر نوح و نام او اخنوخ و بجهت دراست علوم او پس ملقب شده و اول کسی که خط نوشت و از نجوم سخن گفت و خیاطت کرد و او بود د
سی صحیفه برو نازل شد و در جامع الاصول آورده که ادریس صد سال قبل از آدم علیه السلام متولد شد وفات انه کان صدیقا نبیا بدرستی که او
بود راست گوینده بخلق خبر دهنده از حق ورفعناه مکانا علیا و برداشتیم او را بمکانی بلند که شرف نبوت و درجه قرب
رسانیدیم یا با آسمان چهارم چنانچه حدیث معراج ثابت که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم ادریس را در آسمان رابع ملاقات فرمود و در رفع ادریس
اخبار متنوع هست حضرت ابن عباس رضی الله عنهما فرمود که روزی ادریس را حرارت آفتاب دریافت مناجات کرد که الهی با وجود این مقدار
بعد که میان من و آفتاب است ازین حرارت آفتاب باحراق نزدیک شدم تا فرشته را که حامل اوست چه حال او باشد خدایا از آفتاب و شدت آن
برو سبک گردان و او را از تاب حرارت در سایه عنایت خود محفوظ دار بیت از تاب آفتاب حرارت چه غم خورد : انرا که سایبان عنایت
پناه اوست : حق تعالی دعاء او مستجاب فرمود روز دیگر ان فرشته که حامل آفتاب است خود را سبکبار یافت و اثری از حرارت او
فهم نکرد سبب این از حضرت عزت استدعا نمود خطاب رسید که بنده من ادریس در حق تو دعا کرد و من اجابت ان فرمودم اجازت خواست
که بزیارت او رود اجازت یافت و بزمین آمد و بالتماس ادریس او را بر بال نشانید نزدیک مطلع آفتاب برد و دید باسند عا ادریس

کیت عمر و کیفیت اجل وی از ملک الموت پرسید و عزرائیل در دیوان اعمال نگاه کرد فرمود که بحکم الهی درباره این کس است که قبض میکنی آنست که
نزد افتاب متوفی شود و چون فرشته باز آمد ادریس را یافت نقد جان بخازن اجل سپرده و طوطی روحش بشکرستان قدس پرواز کرده در
روایتی دیگر انست که ملک الموت از کثرت طاعت ادریس مشتاق دیدارش شد و باذن حق تعالی بزمین آمده ویرا دریافت و بامر الهی در التماس
ادریس جان برداشت و باز حق تعالی جانش باز داد و عزرائیل اورا باسمان برد و دوزخ بر وی نمود و ازانجا ببهشت رفت و دیگر بیرون نیامد اولیک
الذین انعم الله علیه الکروه انبیا که مذکور شدند از ذکریا تا ادریس انانند که انعام کرد خدای بر ایشان بانواع نعم دینیه و دنیویه و اصناف
مواهب صوریه و معنویه من النبیین از پیغامبران بیان موصول یعنی انان میرسند من ذریة آدم از فرزندان آدم که ادریس است و باقی
ایشان و ممن حملنا مع نوح و ذریة انهاکه برداشتیم ایشانرا در کشتی با نوح و انها غیر ادریس اند و من ذریة ابراهیم و از فرزندان
ابراهیم و اسرایل و از ذریة یعقوب و ممن هدینا و از جمله انهاکه راه نمودیم بحق واجتبینا و برگزیدیم ایشان از میان و دمان بنبوت اذا
تتلی علیهم آیات الرحمن چون خوانده شود بر ایشان ایتهای خدای تعالی در کتب منزله بر ایشان خروا سجدا و بکیا و بروی در افتادند
در حالتی که سجده کنان بودند و خدایرا و گریه کنان از خوف وی گریه را با استماع و تلاوت قران کلام ربانی نسبت خاص هست چنانچه در خبر
آمده که قران کنید و گریه کنید و اگر نتوانید خودرا بتکلیف بر گریه دارید و مردی صالح فرموده که در خواب بر حضرت رسالت پناه علیه الصلوة
والسلام خواندم فرمود که یا صالح هذا القران فاین البکاء کلام دوست مهیج شوق است چون آتش شوق در کانون دل برافروخته گردد آب خون
از دیده ریخته گردد و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع نظم ای دریغا اشک من دریا بدی ∴ تا نثار دلبر زیبا شدی
اشک کان از بهر او بارند خلق ∴ گوهر است و اشک پندارند خلق ∴ این سجده بنجات از سجدات قران بمذهب اعظم ابی قدس سره این سجده را
که بجهت تلاوت رحمانی می باید بجود انعام گفته و گویند که متضرع از آنکه گریه فرح و سود میدارد رحمت رحمانیت مقتضی لطف و رافت
موجب مسرت پس نتیجه او طرب است نه اندوه و تعجب فخلف من بعدهم خلف پس رسیدند از پس ایشان فرزندان بد که از فرط غفلت
اضاعوا الصلوة فرو گذاشتند نماز را یعنی ترک ادا و اتبعوا الشهوات و پیروی نمودند آرزوهای نفس را از انواع معاصی چون شرب
خمر و زنا و امثال ان فسوف یلقون غیا پس زود باشد که ببینند جزا گمراهی خود یا عذاب در مان و گویند غیا چاهیست در دوزخ که اهل
دوزخ از عذاب اهل ان چاه پناه طلب جویند و بقول بعضی وادی است در جهنم آتش او تیزتر و عذاب او سخت تر که بی نمازان و تابعان آرزوی
نفس را انجا برند الا من تاب و امن مگر انکه باز گشته باشد از معصیتها و ایمان اورده باشد بدل و زبان و عمل صالحا و کرده باشد عملهای
شایسته فاولیک یدخلون الجنة پس انکروه ثابت مومن در آورده شوند و حفص بفعل معلوم میخواند یعنی در ایند ایشان ببهشت و لا
یظلمون شیئا و ستم دیده نشوند چیزی از جزا یعنی از مزد ایشان چیزی کم نکنند و انچه بهشت که ایشان را در ارند جنات عدن التی وعد الرحمن
عباده بوستانهای اقامت انهاکه وعده داده است خدای تعالی بندگی خودرا بالغیب بپوشیدگی یعنی ایشانرا وعده داده است ببهشت و از
ایشان غایب است یا ایشان از ان غایب اند و چون وعده بهشت از بهر غیبت باکی نیست انه کان وعده ماتیا بدرستی که هست وعده خدای
تعالی بنده یعنی موعود او بهشت آمدنی است و مومن بدو رسیدنی لا یسمعون فیها لغوا نشنوند بهشتیان در ان بهشتها سخنی بیهوده و باطل

الاسلاما لیکن نشنوند

الا سلاما لیکن نشنوند سلام از خدای تعالی یا از ملایکه یا از یکدیگر و لهم رزقهم و مر ایشانراست روزی ایشان از نعم بهشتی فیها
بکرة و عشیا بامداد و شبانگاه یعنی مقدار طرفین یک روز ایشانرا نعمتهای بهشت خورانند چنانچه عادت متنعمانست که روزی دو
نوبت طعام خورند یا مراد دوام رزق باشد و توالی ان در بهشت اگرچه شب نخواهد بود اما علامتها باشد که بدان مقدار لیل و نهار شناسند
و در عین المعانی آورده که زمان و نهار فرو گذاشتن پردهها و بستن درها معلوم شود و زمان روز برفع حجاب و فتح ابواب و در تبیان
گفته که در زمان شب کنیزکان بهشت خدمت کنند و در زمان روز غلمان و ولدان تلک الجنة التی نورث من عبادنا ان بهشت که ذکر
کردیم انست که میراث دهیم از بندگان ما من کان تقیا هرکه پرهیزکار باشد اورده اند که حضرت رسالت از اصحاب کهف و ذو القرنین
و روح سوال کردند فردا پاسخ گوییم جواب دهم و استثنا نفرمود پانزده روز که یا دوازده روز یا بیست جبریل علیه السلام نیامد
و حضرت رسالت بعد از نزول با وی فرمود یا اخی دیر آمدی و من منتظر بودم جبریل علیه السلام جواب داد و حکایت قول او که در قرآنست
اینست و ما نتنزل و فرود نمی ایم ما که فرشتگانیم الا بامر ربک مگر بفرمان و دستوری پروردگار تو له ما بین ایدینا مر او راست انچه در
پیش ماست از کارها که آیند و ما خلفنا و انچه از پس که گذاشته ایم یعنی امور گذشته و ما بین ذلک و انچه میان ماکان و سیکونست یعنی احوال با مر
او راست حکم در ابتدا آفرینش و انتهاء اجال ما و انچه در مده حیوتست و ما کان ربک نسیا و نیست پروردگار تو
رب السموات و الارض پروردگار اسمان و زمین و ما بینهما و انچه میان اینهاست پس آفریدگار ارض و سما پرورنده
اهالی آن نشاید که فراموشکار و صلب فاعبده پس او را بپرست و اصطبر و شکیبا باش لعبادته بر پرستش او یعنی چون دانستی که ترا
فراموش نکرده بر عبادت خود ثابت باش و انبا و وحی دلتنگ مشو هل تعلم له سمیا ایا میدانی و ماننده که او را توان گفتن باسم نامی
بهیچ میدانی کسی را که الله نام بوده باشد یکی از سطوات الهی انست از اهل شرک معبود باطل خودرا الله نگفتند بلکه اگر میگفتند عزت احدیت
و عزت الوهیت این اسم از تصرف کفار در ان و همه زبان بدان در حصین اما محفوظ داشت و زبان اهل ایمانرا در نعمت و محبت و نشر ان
بکرار ان نام نامی جای ساخت نظم الله الله چه طرفه نامست این ∴ ورد دل و رد جانها تمامست این ∴ پس بود نزد صاحب معنی
حبی الله گواه این دعوی ∴ و یقول الانسان و میگوید انسان یعنی بایکدیگر میگویند ابی بن خلف که استخوان ریزه شده میاورد و بطریق
استبعاد میگوید ء اذا ما مت ایا چون بمیرم من لسوف اخرج حیا هر اینه زود بیرون اورده شوم از خاک زنده یعنی چگونه بود
که خاک زنده شود و بیرون اید از قبر حق تعالی میفرماید در جواب که او لا یذکر الانسان ایا نمی اندیشد و باز نمی ارند آن ادمی که انا خلقناه
ما بیافریدیم او را من قبل پیش ازین و لم یک شیئا و نبود چیزی بلکه عدم محض بود یعنی باید که متذکر گردد این معنی که ایجاد معدوم
عجب تر است از جمع مواد بعد از تفریق ان فوربک لنحشرنهم پس بحق پروردگار بوقت قیامت هر اینه حشر کنیم ایشانرا یعنی کافرانرا
والشیاطین و دیوان با قرینای ایشان از شیاطین که در دنیا داشته باشند هریکی با قرین او در سلسله مقید سازند ثم لنحضرنهم
پس حاضر کردانیم ایشانرا و بعضی بقیه اند همه ادمیان را حول جهنم جثیا گرداگرد دوزخ همه بزانو در آمده از هول حساب
و از حضار بجوالی دوزخ حبت انست که سعدا بدانند تا از بلیه خلاص یافته اند سرور ایشان بیفزاید و اشقیا الکمه انجور را

در دوزخ به بینند و ملال ایشان زیاده گردد ثم لننزعن پس بیرون آریم نخست من کل شیعة از هر گروهی ایهم هر کرا باشد از ایشان که
اشد سخت تر و بسیار تر علی الرحمن عتیا خدای از جهت سرکشی و جرات یعنی اول هر آنکه از کافر تر و نافرمان تر بود جدا کنیم
ثم لنحن اعلم پس ما دانا تریم بالذین هم بآنکه ایشان اولی سزاوارترند بها بآتش دوزخ صلیا از جهت اندر آمدن یعنی میدانم که
کیست از آنکه سخت او را در آتش افکنند و ان منکم و نیست از شما ای آدمیان هیچ کس الا واردها مگر رسنده و گذرنده بر دوزخ اما
چون مومنان برو گذرند آتش مرده و افسرده گردد چه در حدیث آمده که بعضی سوال کنند که نه حق تعالی ما را وعده فرموده بود که و ان منکم
الا واردها پس چه حال بود که آتش را ندیدیم فرشتگان گویند که قدر در شما حامده بدرستی که شما گذر کردید بر دوزخ اما آتش او سبب نور
ایمان شما فرو برده بود بر رومی قدس سره فرمود بیت مومن فسون چو داند بر آتشش بخواند :: سوزش در او نماند گردد چو نور در تن
کان بود در دوزخ علی ربک بر پروردگار تو حتما حرمی و قطعی مقضیا کاری حکم کرده شد بر آن یعنی وعده ایست که البته واقع خواهد
بود در آن خلاف نیست و جمعی برآنند که ورود و بعضی دخول است چه جابر بن عبد الله رضی الله عنه از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم روایت کرد که
ورود دخول است هیچ بری و فاجری نباشد الا که بدوزخ در آیند اما آتش بر مومنان برد و سلامت باشد چنانچه بر ابراهیم علیه السلام
و موید این قول است سخن مبارک سبحانه میفرماید ثم ننجی پس نجات دهیم الذین اتقوا آنانکه پرهیز کردند از شرک یعنی بیرون آریم از دوزخ
و نذر الظالمین و بگذاریم ستمکاران را فیها در آتش جثیا بزانو در آمدگان و اذا تتلی و چون خوانده شود علیهم بر مشرکان آیاتنا
آیتهای ما بینات هویدا و روشن معنی یا دلایل یا عجاز شان قال الذین کفروا گویند آنانکه بگرویدند از فقرا یعنی توانگران
در جنا را گویند للذین آمنوا ای الفریقین کدام ازین دو گروه مومن و کافر خیر بهتر اند مقاما از جهت مکان
و موضع یعنی ما را منازل بره است و همه اسباب معیشت در وآماده و شما را نه گوشه ایست معین و نه توشه مهیا و حقیقت مراد از
خیریت مقام حسن حال و سعت معیشت است محض کلام آنکه مشرکان مومنان را میگفتند از ما دو گروه کدام خوش حال ترند و احسن ندیا
و نیکوتر از جهت مجلس یعنی آراسته تر در مجمع ما همه صنادید عرب اند و مجلس شما موالی و ضعفا پس حق سبحانه بنا بر افتخاره بها …
ایشان را در هم شکسته فرمود که و کم اهلکنا و چند هلاک کردیم قبلهم پیش از مشرکان عرب من قرن از گروهی را که مجتمع بودند
در زمانی واحد و بسبب واقعه بودند هم ایشان از کفار عرب احسن اثاثا نیکوتر اند از جهت امتعه بیت که آن اثاث منازل بود آن
باشد و رءیا و نیکوتر از ایشان در هیات و منظر آن مال هلاک از ایشان باز داشت بیت بر مال و جمال خویشتن تکیه مکن :: کین را
بشبی برند و آن را به تبی قل بگوای محمد ایشان را که بمال و منال مغرور و مسرور اند که غره مشوید زیرا که من کان فی الضلالة هر که هست
در گمراهی و دوری از راه فلیمدد پس باید که مدد کند حضرت در صورت امر یعنی مدد میکند له الرحمن مدا او را خدای باز کشیدنی
یعنی او را مهلت دهد و نعمت پی درپی میرساند حتی اذا راوا تا وقتی که به بینند ما یوعدون آنچه بیم کرده شدند اما العذاب یا عذاب
ی در دنیا بقتل و اسیر و اما الساعة و یا روز قیامت بمشاهده انواع حسرت و نکال فسیعلمون پس زود باشد که بدانند
من هو شر آنرا که بدتر است از آن دو گروه مکانا از جهت مکان چه جای مومنان درجات جنان باشند و ماوای درکات نیران

و اضعف و بدانند آنرا که ضعیف تر است جندا از جهت سپاه یعنی دوستان و مددکاران چه اهل ایمان را از خدای و ملایکه و انبیا
یاری و مدد در رسد و مشرکان را مطلقا یار و هوادار نباشد و ما للظالمین من انصار و یزید الله و می افزاید خدای در دنیا الذین اهتدوا
آنرا که راه یافته اند بکتاب هدی راه نمونی یعنی گرویده اند آنچه در قرآن نازل شده و حق تعالی هدایت ایشان را بتصدیق هر چه دیگر
منزل می شود و زیاده میکند و الباقیات الصالحات و عملها شایسته باقی از صلوة خمسه یا کلمات اربعه سبحان الله و الحمد لله و لا اله
الا الله و الله اکبر و غیران و امثال آنها خیر بهترات عند ربک نزدیک آفریدگار تو ثوابا از جهت پاداش و خیر مردا و بهتر است از
جهت بازگشت یعنی اگر کافران را در دنیا جاه و مال است در آخرت نکال خواهد بود اما مومن در دنیا هم هدایت دارد و هم جهت اعمال
در آخرت خواهد داشت و هم حسن المآب بیت بدنیا سرفراز و نام دارند :: بعقبی کامکاران کامکارند :: آورده اند که خباب
بن الارت را رضی الله عنه بر عاص بن وایل سهمی دینوی بود روزی او را با داء آن تقاضا کرد و گفت وام بمحمد کافر شوی
جابر رضی الله عنه گفت لا والله کافر نشوم بدان حضرت نه زنده و نه مرده روزی که برانگیخته شوم عاص گفت ای زد که مبعوث شوی بیا وام
خود از من ستان که آنجا میگویی حقست در آنجا از تو افضل خواهم بود در مال و فرزند من پس حق سبحانه آیه فرستاد افرایت الذی
کفر آیا دیدی آنانکه بگروید بآیاتنا بآیتهای ما یعنی قرآن یا دلایل وحدت و قال و گفت یعنی عاص که بخدای که فردا قیامت
لاوتین هر آینه داده شوم یعنی بمن دهند مالا و ولدا و مال و فرزندان اطلع الغیب آیا مطلع شد بر غیب و لوح محفوظ را مطالعه
کرده این سخن را از آنجا میگوید ام اتخذ آیا فرا گرفته است عند الرحمن عهدا نزدیک خدای پیمانی بدین صورت کلا نه چنانست که او
میگوید سنکتب زود باشد که بنویسیم یعنی نگاه داریم ما یقول آنچه میگوید تا بر آن او را جزا دهیم یا حفظه را امر کنیم بنویسند و نمد
له و باز کشیم برای او من العذاب از عذاب مدا باز کشیدنی یعنی دراز کنیم و پیوسته گردانیم عذاب او را بدین وجه که عذاب بالای
عذاب بدو رسانیم و نرثه و میراث گردیم یعنی بازستانیم بمرگ او ما یقول آنچه میگوید که فردا بمن خواهد داد یعنی مال و فرزند و یاتینا
و بیاید بما وقت مرگ یا روز رستخیز فردا تنها نه مال رفیق او و نه فرزند قرین او و اتخذوا و فرا گرفتند مشرکان قریش من دون الله
بجز خدای تعالی آلهة خدایان چون اصنام و ملایکه لیکونوا تا باشند این معبودان لهم عزا و ایشان را سبب عزت و ارجمندی یعنی
بشفاعت ایشان متعزز گردند نزدیک خدای کلا نه چنانست که عزیز گردند سیکفرون زود باشد که کافر شوند یعنی انکار کنند آلهه ایشان
و متنفر باشند بعبادتهم بپرستش ایشان را با کافران چون با احوال قیامت دانا گردند منکر شوند بپرستش بتان را و یکونون علیهم
و باشند بر معبودان خود ضدا دشمن بالهه ایشان الم تر آیا ندیدی و ندانستی انا ارسلنا الشیاطین آنرا که فرستادیم
دیوان را علی الکافرین بر کافران یعنی بر ایشان مسلط ساختیم با قرین ایشان گردانیدیم تؤزهم می جنبانند ایشان را
ازا جنبانیدنی یعنی تحریص میکنند ایشان را بر معاصی و از جای می برند بتسویلات و وساوس فلا تعجل علیهم پس شتاب مکن
بر ایشان یعنی بعذاب ایشان تعجیل منمای انما نعد جز این نیست که می شماریم لهم برای ایشان ایام آجال ایشان را عدا شمردنی
که در آن غلط نیست چون ایام مقتضی گردد فرود آید آنچه مقرر شده یوم یاد کن روزی را که ما نحشر المتقین فراهم آریم پرهیزگاران

وجمع کنیم الی الرحمن بسوی بهشت خدای بخشاینده وفدا در حالتی که سواران باشند بر ناقهای واکب بهشت یعنی ایشانرا سوار
برند چنانچه وافدانرا بدرگاه ملوک میبرند امام قشیری قدس سره فرمود که بعضی بر جانب طاعات وعبادات باشند وقومی بر
رواکب نعم دنیات اما انکه بر رواکب طاعت باشند بهشت جویایند ایشان بروضهٔ جنان برند وانکه بر جانب همت باشند خدای طلبان تو
ایشانرا بقرب رحمن خوانند جوی دیگرست و رحمن جوی دیگر در کشف الاسرار آورده که ممشاد دینوری قدس سره در نزع بود درویشی
پیش وی ایستاده دعا میکرد که خدایا برو رحمت کن و بهشت او را کرامت کند ممشاد بانگ برو زد که ای غافل سی سالست که بهشت
با شرف و عزت و حور و قصور بر من جلوه میدهند من گوشهٔ چشم همت برو نیفکندم اکنون بدرگاه قرب میروم رحمت خود میخواهی
بیت باغ فردوس را برای دیدنش بایدرا ∴ بی جمالت روضهٔ جنت بچکار آید مرا ونسوق المجرمین و برانیم کافرانرا الی جهنم وردا بسوی
دوزخ چنانچه بهایم رانند تشنگان یا پیادگان یا تنها ماندگان لایملکون الشفاعة نتوانند دنیا بنده متقی و نه مجرم درخواست هیچ
شفیعی الا من اتخذ مگر کسی که فرا گرفته باشد عند الرحمن نزدیک خدای تعالی عهدا پیمانی برای شفاعت و آن پیمان توحید است و
عمل صالح یا کسی تواند شفاعت کردن مگر از خدای تعالی دستور یافته باشد وقالوا و گفتند کفار یهود و نصاری از روی جهل اتخذ
الرحمن فرا گرفت خدای تعالی ولدا یعنی ملایکه و عیسی و عزیر علیهما السلام بگو ای محمد ایشانرا لقد جئتم بدرستی که آوردید شیئا
ادا چیزی زشت یعنی سخن ناخوش و بی ادبانه تکاد السموات نزدیک است آسمان یتفطرن منه از عظمت آن سخن وتنشق الارض و باز
شکافته شود زمینها وتخر الجبال و بیفتد کوهها هدا بشکند شکستنی یعنی پاره پاره گردد ان دعوا از آنکه خوانند للرحمن ولدا
خدایرا فرزند یعنی بدو ایستاده کردند وما ینبغی و نسزد و لایق نباشد للرحمن ان یتخذ آنکه فرا گیرد ولدا فرزندی چه اتخاذ
ولد مقتضی مجانست زیرا که ولد از جنس والد باید و حق سبحانه از مجانست منزه است با بقای ذاتی محتاج نیست بمعاونت اولاد و انس
والفت با ایشانرا واسطه و تزیین بدیشان ان کل من فی السموات والارض نیست هر که در آسمان و زمین است الا آتی الرحمن مگر آینده
در روز قیامت بسوی رحمن عبدا در حالتی که بنده باشند لقد احصیهم بدرستی که همه را دانسته است و بدیشان احاطه کرده بحیثیتی که
از حوزه علم و قدرت او بیرون نیستند وعدهم و شمرده است اشخاص و افعال و انفاس ایشانرا عدا شمردنی وکلهم و همه ایشان آتیه
آیندگان اند بوی یوم القیمة روز رستخیز فردا تنها بی اتباع و انصار ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه بگرویدند وعملوا
الصالحات و کردند عملهای پسندیده سیجعل زود باشد که پدید کند لهم الرحمن برای ایشان خدای تعالی ودا دوستی
در دلهای خلق یعنی محبت ایشان را در دلها افکند بی اسباب و وسایط آن در حدیث آمده که چون حق سبحانه بنده دوست دارد جبرئیل را
گوید من فلانرا دوست میدارم شما هم دوست دارید پس منادی کند میان اهل آسمان که حق تعالی فلانرا دوست دارد شما هم
دوست دارید پس آسمانیان او را دوست دارند آنگاه محبت او را وضع کنند در زمین تا زمینیان نیز او را دوست گیرند فانما
یسرناه پس جز این نیست که آسان گردانیدیم قرآنرا با آنکه منزل ساختیم بلسانک بزبان تو یعنی بلغت عرب که اخف السنه است بزبان تو
آسان کرده ایم لتبشر تا مژده دهی به المتقین پرهیزکارانرا که از شرک اجتناب نموده اند وتنذر به و بیم کنی بآن

قوما لدا کردی

قوما لدا گروهی ستیزه کاران سخت خصومت را وکم اهلکنا و چند هلاک کردیم قبلهم پیش از قوم تو من قرن از اهل زمانی
یعنی در قرنی قومی از مشرکان را بهلاک رسانیدیم هل تحس هیچ یابی و می بینی منهم از آن هلاک شدگان من احد یکی را او
تسمع یا می شنوی لهم مر ایشانرا رکزا آوازی پوشیده یعنی چون عذاب بدیشان فرود آمد مستاصل شدند نه از ایشان شخصی
باقی که کسی به بیند و نه آوازی بر جا که کسی بشنود بلکه موکل قهر الهی یا هیچکدام در نساخته و همه را بدست فنا در خمول نسیان
انداخته سورة طه مکیة مایة و اثنان و ثلثون آیة بسم الله الرحمن الرحیم طه در هیچ یک از حروف مقطعه که
مبادی سوره است این مقدار اختلاف نیست که در طه یعنی بعضی این حروف مقطعه دانند و گویند اسم قرآنست یا اسم سوره یا اسمی
از اسمای الهی یا مفتاح اسم طاهری و هادی و جمعی برآنند که اسمی است از اسمای آنحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم چنانچه یس و مدثر
پس منادی باشد حرف ندا از محذوف یا اشارتست بدو اسم آنحضرت که طا طالبست و ها هادی یعنی طالب شفاعت و هادی امت
یا طاهر از ذنوب و هادی بمغفرت علام الغیوب یا طهارت دل اوست از غیر حق و هدایت او بقرب حق در حقایق سلمی آورده
که طا اشارتست بآنکه طی کرده شده نفوس اکوان از صفحهٔ سر وی و ها رمزی از آنکه هدایت یافته بقرب یکس سر وی و بقول
بعضی این دو حرف مقسم بها اند و هر یک اشارتست بچیزی در تبیان گوید که قسم بطول هدایت الهی است یا بطهارت پاک و همت
عالی حضرت رسالت پناهی و در تیسیر از امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل میکند که طه سوگند بطهارت اهل بیت کقوله تعالی و یطهرکم
تطهیرا و بقولی بطوبی و هاویه که اشارتست بجنت و نار و در زاد المسیر که طا طیبت و ها مکه و بدین دو حرف محترم قسم یاد میکند یا
طالب غایت و ها بحرب کافران یا طاهر آب اهل جنانست و ها آبهای ارباب نیران قومی بر آنند که این لفظ از حروف مقطعه نیست
بلکه موضوعست مر امعنی را در اصل بلغت مکه یا حبشه یا نبطی یا سریانیه کما قیل ع ان السفاهة طاها فی خلایقکم ∴ بمعنی یا طاها فی القتال لجب
و بدین قول منادی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم و در بعضی تفاسیر آمده که طا بحساب جمل نه است و ها پنج مجموعه چهارده باشد و غایت
آنست که ماه را مرتبه بدریه در چهاردهم حاصل میشود پس در ضمن این خطاب مندرجست که ای ماه چهاردهم و منادی حضرت باشد
صلی الله علیه وسلم و بدریه اشارتست بکمال مرتبه جامعیت آنحضرت کما لا یخفی علی العرفا نظم ماه چون کامل شود انور بود ∴ زانکه او
میراث نور خور بود ∴ گاه ماه بدری و گاه مه بدر ∴ صدر تو شرح و کارت شرح صدر ∴ در شب تاریکی کفر و ضلال ∴ از مهت
روشن شود نور ضلال ∴ گو طا در اصل طا و ها بود که همزه را حذف کردند طا امرست از وطی یطا و ها کنایتست از ارض کنایت
غیر مذکور در بدایت حال که حضرت پیغامبر تهجد بر خاستی بر یک قدم بایستادی و بدین سبب پای مبارکش ورم کردی این سوره
نازل شد و او فرمود که طاها سر بقدمین خود در زمین ران هر دو پای بر زمین نه و گویند روزی ابوجهل و اضراب او حضرت رسول را
گفتند که بترک دین ما خود را در رنج انداخته یا طعنه میزدند که قرآن بر محمد صلی الله علیه وسلم فرو نیامده مگر برای آنکه او را در رنج و تعب
اندازد و این آیه آمد که طه ای مرد هیچ کس چون تو قدم در میدان مردی ننهاد ما انزلنا نفرستادیم ما علیک القرآن بر تو قرآن را
لتشقی تا رنج افتی و شب خواب نکنی و بواسطهٔ قیام در نماز الم و ورم بپای مبارک رسد الا تذکرة لیکن فرستادیم

اولا بر تو بجهت پند دادن لمن یخشی واکس را که برترسد تخصیص خشیه بانکه تذکیر عام است جهت انتفاع اوست بآن تنزیلا فرو
فرستاده شد فرو فرستادنی ممن خلق الارض از انکس که بیافرید زمین والسموات العلی واسمانها بلند را الرحمن اوست بسیار
بخشش علی العرش استوی بر عرش مستولی شد او وارد اضافت استیلا بعرش بانکه حق سبحانه بهمه موجودات مستولیست جهت انکه ان
تواند بود که اعظم مخلوقاتست در تاویلات امام ماتریدی مذکور است که عرش بمعنی ملک است وحق تعالی بملک خود مستولی و غالب است
در فتوحات آورده که شیخ ما قدس سره درین ایه بر عرش وقف میفرمود استوی له ما فی السموات ای ثبت له شیخ الاسلام قدس سره
فرموده که استوی خداوند بر عرش در قرانست وایدین ایاتست تاویل نجویم که تاویل درین باب طغیانست اما میدانم که محتاج مکان و
بعرش دارند اوست بردارنده و نگاه دارنده عرش نظم نی مکان بره یا فسوی نش نی زمان ∴ نی پای دار دخبر زونی عیان
این همه مخلوق حکم داور است ∴ خالق عالم زعالم برتر است له ما فی السموات واوراست انچه در آسمانهاست از مبدعات
علویه وما فی الارض وانچه در زمینهاست از مخترعات سفلیه وما بینهما وانچه میان هر دو باشد از اصنام ملایکه و طبقات ناری و
هوی وما تحت الثری وانچه در زیر طبقه برایست از زمین ثری طبقه از زیرتراست از طبقات ارض وان موضعیست که صخره در
ضمایر بر بالای اوست در تیسیر وغیران از تعابیر بروایت وهب بن منبه مذکوراست که هفت زمین بر داشته و قدمین فرشته
بر صخره است وصخره بر شاخ گاوی از فردوس وقوایم او بر پشت ماهیست از حوض کوثر وماهی ثابت بر بحر و بحر بر جهنم و جهنم بر
زمین ریح وریح بر حجابی از ظلمت وان حجاب بر ثری وعلم از اهل اسمان و زمین در زمین تا ثری بیش نرسد وما تحت الثری جز
حق تعالی نداند وان تجهر بالقول واگر اشکارا کنی سخن را فانه پس بدرستی که او میداند یعلم السر واخفی میداند پوشیده را وانرا که
پوشیده تر است از پوشیده وگویند سر انست که بنده میکند ومی پوشد واخفی انکه در دل خود نهان دارد الله اوست خداوند که نیست
لا اله الا هو نیست معبودی سزای پرستش مگر او له الاسماء الحسنی واوراست نامهای نیکو با صفتهای پسندیده وهل اتیک واما
بیامد بتو حدیث موسی خبر موسی بن عمران وخبر قصه او انست پس در صبر بر بگاه افتد اکن اذ رای یاد کن چون دید موسی
نارا آتشی در اخبار آمده است که چون موسی از شعیب علیه السلام دستوری طلبید که بمصر رود برادر خود را ببیند شعیب او را اجازت
داد واهل او را با او روان کرد و اثنا راه شبی که هوا سرد وظلمت و برف و باران می بارید ایشان راه گم کرده بوادی ایمن رسیدند
وصفورا دختر شعیب که حامله بود وضع حمل بدید آمده باتش محتاج شد موسی علیه السلام چندانچه سعی فرمود از سنگ وآهن آتش
بدید نیامد ناگاه از دور آتشی دید فقال پس گفت موسی لاهله امکثوا واهل وعیال خود را که درنگ کنید درهمین موضع
انی انست بدرستی که من دیده ام نارا آتشی لعلی اتیکم شاید که بیارم برای شما منها بقبس از ان اتش شعله در سر
چوبی یا سر فتیله خود را از ان یا فتیله یا چوبی روشن کنیم یا اخگری بیاریم او اجد یا شاید که بیابم علی النار بر سر ان
اتش هدی راه نمایی که ما را بر شارع رساند پس کسان خود را بگذاشت وتنها بجانب اتش روان شد فلما اتیها
پس انگاه که بیامد بان اتش اتشی دید سفید در درختی سبز که عناب یا عوسج بود هم برافروخته و بر حوالی اتش

هیچکس متحیر

هیچکس نی متحیر واز روشنی اتش و سبزی درخت متعجب بود که ناگاه نودی یا موسی ندا کرده شد که ای موسی انی انا ربک بدرستی که من
منم پروردگار تو تکرار ضمیر برای تاکید و تحقیق است یعنی شک مکن و متیقن شو انکه من افریدگار توام فاخلع نعلیک پس بیرون کن و
بیفکن از پای خود دو نعلین خود را وگفته اند نعلین بکس بوده است از پوست حمار غیر مدبوغ واصح انست که نعلین از جلد بقر بوده خاطر اما
حق سبحانه وتعالی بخلع ان امر فرموده تا قدم موسی علیه السلام تراب ارض مقدس مس کند و برکت ان بپای وی رسد و محققان گویند
این تعلیم تواضع وادبست که بر بساط ملوک با نعلین نتوان رفت ولهذا طایفه از سلف چون بشر حافی قدس سره وغیر او پای
برهنه سیر میفرموده اند بیت کنجی که زمین وآسمان طالب اوست ∴ چون در نگری برهنه پایان دارند ∴ وگفته اند بیفکن یعنی دل
خود را از فکر اهل فارغ کن امام قشیری رحمه الله فرموده که فکر دنیا واخرت از دل بیرون افکن یعنی در عالم تقویت بر دو کون قدم
انک بدرستی که تو بالواد المقدس طوی بوادی که پاکیزه مبارک شده است که طوی نام اوست وانا اخترتک ومن گزیدم ترا برای
نبوت فاستمع پس گوش فرا دار لما یوحی مر انچیزی را که وحی کرده شود بتو وآن وحی که امست انی انا الله بدرستی که منم خدای لا اله
الا انا نیست خدای بجز من فاعبدنی پس مرا پرستش کن واین وحی مقصود نموده بر تقریر توحید که منتهی علم است وامر بعبادت که
کمال علم است پس از اقسام عبادت نماز را تخصیص فرموده واقم الصلوة وبپای دار نماز را لذکری برای انکه مرا یاد کنی در ان تا
من ترا بثنا یاد کنم ان الساعة بدرستی که ساعت رستخیز اتیة اینده است اکاد اخفیها میخواهم که پنهان دارم وقت ان را چو تخویف
بعذابی که وقت آن معلوم نیست آنرا داشته باشد واگر اخفی باشد بمعنی خفی سلب خفا دارند یعنی انست که نزدیک شد که ظاهر کردانم
لتجزی متعلق است باتیه قیامت یعنی بیشک آمده است تا باداش داده شود کل نفس هر تنی بما تسعی بانچه میشاید از عملها
ومیکنند فلا یصدنک پس باید که ترا باز ندارد عنها از ایمان بقیامت من لا یؤمن بها انکس که نمیگرود بوقوع ان واتبع وپیروی
کرده است هویه ازدوی نفس خود را پس بصد این کس از راه و فتردی که بهلاک شوی خطاب با موسی است علیه السلام ومراد امت اویند
امام علم الهدی وابو اللیث رحمهما الله برانند که انجا که دانا خبر یکی تا اینجا مخاطب حضرت پیغامبر ماست علیه السلام والصلوة و بر بی تقدیر
وامت وی باشند القصه چون موسی علیه السلام نعلین از پا بیرون کرد و در وادی تقدس قرار گرفت خطاب رسید وما تلک وان چه
جیزاست بیمینک بدست راست تو ای موسی حق سبحانه جهت استیناس موسی و دفع هیبت با وی سخن گفت پرسید که چه داری در دست
استفهام متضمن تنبیه است یعنی حاضر باش تا عجایب بینی قال گفت موسی علیه السلام هی عصای این عصای منست وان عصا از
چوب مورد بهشت بود طول او ده گز و سر او دو شاخ و در زیر او سنانی نشانده نام وی علیق بود و با بنی از آدم علیه السلام میراث بشعیب
علیه السلام رسیده بود و از وی بموسی رسید القصه جواب داد جهت تعداد نعم ربانی بران افزود و گفت اتوکؤا علیها تکیه میکنم بران
عصا چون مانده میشوم در راه یا وقتی که بر سر رمه می باشم که میجرند واهش وفرو میریزم برگ از درخت بها بدان عصا علی غنمی بر گوسفندان
خود ولی فیها و مرا در ان عصا مارب اخری کارهای دیگر هست آورده اند که در راه با موسی علیه السلام سخن گفتی واز سباع و هوام او را
نگاه داشتی وبا دشمن حرب کردی و بر سر جایی رسیدی نه او جبل و شعبتین او دلو شدی وچون بزمین زدی درختی سایه دار شدی

یا موسی

و هر میوه که مرغوب موسی بودی بد و بر بید آمدی و در شبهای تیره چون شمع و چراغ نور دادی و چون موسی اجمالا گفت که وا یاد کار نامست
قال گفت خدای القیها یا موسی بیفکن او را ای موسی حضرت موسی گمان برد که همچون نعلین در باید افکند فالقیها پس بیفکند از
قفای خود فی الحال آوازی عظیم بگوش رسید فاذا هي پس ناگاه آن عصا حیة ماری بود تسعی می شتافت هر جانب اوردها اند
که ماری زرد شد به پری عصا بعد از آن بزرگ شد برابر شتر بختی و در از گشت و بر چار قایمه کوه مانی رفتن اغاز کرد و میان کمانها
دهن او مقدار چهل ذرع بود و در دهان او دندانهای بزرگ بود و چشمش چون برق درخشید و چون بسنگهای عظیم رسیدی
یک لقمه کردی و درختهای بزرگ بر کندی و بخوردی و چون موسی وی را دید ترسان شد و روی بگریز نهاد قال خذها گفت خدای که
بگیر وی را و لا تخف و مترس از وی سنعیدها زود باز گردانیم و ببریم او را سیرتها الاولی بهیات نخستین که داشت یعنی
همان عصا سازیم چون خطاب الهی بموسی رسید روی باز دها کرده دست خود را در گردن او کرد و لحین او بگرفت و همان عصا شد
و دو شعبه در دست وی دل موسی علیه السلام ارام دیگر آنکه ندا آمد که واضمم یدک ضم کن و ببر دست خود را الی جناحک
بسوی پهلوی خود و در زیر بغل تخرج تا بیرون آید بیضاء سفیدی روشن من غیر سوء بی عیبی و علتی یعنی سفیدی که برص نباشد بلکه سفیدی
درخشنده و باشعاع بود مانند برق آیة اخری فرا گرفتی آیتی و علامتی دیگر بر نبوت خود لنریک اینچنین کردیم تا بنمایم ترا من آیاتنا
الکبری بعضی از نشانهای بزرگ اذهب الی فرعون و برو و ببر بدین دو معجزه بسوی فرعون و دعوت کن او را به پرستش من
انه طغی بدرستی که از حد درگذشته و دعوی ربوبیت میکند چون حضرت موسی علیه السلام مامور شد بدعوت فرعون با خود اندیشید
که من تنها با فرعون و لشکر او چگونه مقاومت کنم پس از خدای تقویت طلبیده اغاز دعا کرد از روی نیاز قال گفت موسی رب
اشرح لی ای پروردگار من کشاده گردان صدری سینه مرا تا در وی گنجد انچه بمن وحی کنی یا مرا متحمل و بردبار ساز تا از هر سخنی دل
تنگ نشوم و یسرلی امری و اسان کن برای من کار مرا که بتبلیغ رسالتست و احلل و بگشای عقدة گره را من لسانی از زبان من
یفقهوا قولی تا فهم کنند سخن مرا اورده که روزی فرعون موسی را در حالت طفولیت بر کنار داشت موسی دست بریش مرصع او
دراز کرد قدری از ان بگرفت و برکند فرعون خشم گرفت بقتل او حکم کرد آسیه خاتون عذرخواهی نموده فرمود که این کودک جوهر
رخشان دیده بدان متوجه شد و اگر چه آتش چند دست بد و خواهد رساند پس طشتی پر آتش و طرفی از یاقوت پیش موسی آوردند
جبرئیل دست وی را گرفته بسوی جمرات آتش برد و جمره برداشته در دهان نهاد زبانش بسوخت و گره بران بماند سخنش نیک مفهوم
نمی شد اینجا درخواست کرد که ان تحلل عقد متحلل گردد و دیگر گفت واجعل لی و گردان برای من یعنی مقرر کن وزیرا یاری دهنده
یا بار بردارنده من اهلی از کسان من هارون اخی هارون برادر من اشدد به محکم کن بوی ازری پشت مرا و اشرکه و انباز کن
او را فی امری در کار من یعنی شریک ساز او را در نبوت با من کی نسبحک تا ترا بپاکی یاد کنیم یا برای تو نماز گذاریم کثیرا
بسیار و نذکرک کثیرا و یاد کنیم ترا بحمد و ثنا و دعای بسیار انک کنت بدرستی که تو هستی بنا بصیرا باحوال بینا یا دو
توانا بی انچه صلاح ما در آنست قال قد اوتیت گفت خدای بتحقیق داده شدی سؤلک یا موسی مطلوب و مسئول خود را ای موسی

یعنی هرچه خواستی بتو داده ام و لقد مننا و بدرستی که منت نهاده ایم علیک بر تو و نعمت داده ایم ترا مرة اخری در وقتی دیگر
اذ اوحینا چون وحی کردیم الی امک بسوی مادر تو ما یوحی انچه توان دانست مگر بوحی یعنی او را الهام دادیم در وقتی که ترا اناد
بود و کسان فرعون در طلب پسران بودند که بکشند و او بکار تو درمانده شد ما ساختیم او را یا بر زبان ملکی نه بر وجه نبوت
بدو تعلیم کردیم ان اقذفیه پس بیفکن آن تابوت فی الیم در دریای نیل فلیلقه الیم پس باید که بیفکند دریا صندوق را
و معنیش خبر یعنی دریا او را می افکند بالساحل بکناره یاخذه فرا گیرد او را عدو لی دشمنی که مراوراست و عدو له و دشمنی که او راست
یعنی فرعون تکرار بجهت مبالغه عداوت آورده اند که مادر موسی با وحی الهی موسی در صندوقی نهاده بدریای نیل افکند و جوی از ان
دریا بخانه فرعون میرفت صندوق از ان جوی بباغ فرعون درآمده او با زن خود آسیه بر کنار جوی بود چون صندوق پیش
ایشان رسید بگرفتند و سر باز کرده کودکی ماه روی و سیاه چشم بیرون آمد بیت ماه زیباست ولی روی تو زیباتر ازوست
چشم نرگس چه کنم چشم تو رعناتر ازوست ∴ قتاده رضی الله عنه فرمود که در چشمهای موسی علیه السلام ملاحتی بود که هر که او را دیدی
دوست داشتی اسیه و فرعون که چشم او دیدند محبت او در دل ایشان پدید آمد چنانکه حق سبحانه میفرماید و القیت علیک و افکندم بر تو محبة دوستی
کاینه کابنه منی از من یعنی تخم محبت ترا در دلها بکاشتم تا بر تو مهربانی ورزند و لتصنع و تا پرورده شوی علی عینی بر دیده من یعنی علم
و اراده من در خبرست که فرعون و اسیه او را بفرزندی برداشتند و ترتیب تعیین دایه را اشتغال نمودند هر چند دایه آوردند موسی
شیر ایشان نگرفتی مادر موسی دختر خود مریم را گفته بود بر کنار نیل میرو و چشم بر صندوق میدار که کجا میرود چون صندوق بباغ فرعون
در آمد مریم نیز خود را در ان باغ انداخته صورت حال مشاهده کرد که شیر کس قبول نمیکند خود را بیش آسیه افکند اذ تمشی یاد کن چون
میرفت اختک خواهر تو فتقول پس گفت هل ادلکم ایا دلالت کنم شما را ای حاضران علی من یکفله بر کسی که تکفل این طفل کند
و او را شیر دهد آسیه گفت اگر چنین کنی با تو احسان کنی تمام مریم بیرون آمد و فی الحال مادر را آورد و موسی را در کنار وی نهادند فرجعناک
پس باز گردانیدیم الی امک بسوی مادر تو وعده وفا کردیم کی تقر تا شاید که روشن شود عینها چشم مادر بلقای تو و لا تحزن و
تا اندوهناک نگردد بفراق تو و قتلت نفسا و بکشتی نفسی را یعنی قبطی که بنی اسرائیل بتو استغاثه کرد از فرعون دانستند و قصد
قتل تو کردند فنجیناک پس برهانیدیم ما ترا من الغم از غم کشتن داد کردیم که بدین هجرت کنی و فتناک و بیازمودیم ترا فتونا
آزمودنی یعنی ترا در بوته بلاها افکندیم و پاک و خالص بیرون آمدی قصه ولادت حضرت موسی و قتل قبطی و هجرت بمدین در سوره قصص
مشروح می اید فلبثت پس درنگ کردی سنین فی اهل مدین در میان اهل مدین وان هژده و یا بیست سال است ثم
جئت پس آمدی و بدین وادی علی قدر یا موسی بر اندازه که مقدار کرده ایم ای موسی و اینجا با تو سخن گفته ام و اصطنعتک و ترا برگزیدم
و خالص ساختم لنفسی برای محبت خود یعنی ترا دوست گرفتم اذهب انت برو تو و اخوک و برادر تو بایاتی بمعجزهای من و لا تنیا
و سستی مکنید فی ذکری در رسانیدن ذکر من بتوحید و عبادت اذهبا بروید هر دو الی فرعون بسوی فرعون انه طغی بدرستی
که او در عصیان از حد گذشت فقولا له پس گویید با او قولا لینا سخن گفتنی نرم یعنی مدارا نمایید با او و او را دعوت کنید در صورت

مشورت میکنند الی ان توکی جادا کر دوستی نماید بر شما غضب کند با نکه حق ترتیب او در خوش سخنی رعی دارید وکفته اند اورا
خوانید جون ابو العباس و بقولی ابو الولید و ابو وزیر کفته اند و بر هر تقدیر عنف مکنید لعله یتذکر شاید که او پند کیرد بکلام شما
او یخشی یا بترسد از عذاب خدای و تذکر بهره محقق است و خشیه حصه متوهم بس موسی علیه السلام ازین محل متوجه مصر و با اسراییل
خود برفت در تیسیر آورده که کسان موسی شب انتظار بردند و سامره و روز از وی خبر نیافتند دران صحرا متحیر بماندند جمع از اهل مدین
انجا رسیده و صفوره را بشناختند بیش بدرش بردند بعد از غرق شدن فرعون خبر موسی بدیشان رسید القصه جون بمصر متوجه شد
وحی آمد بهارون علیه السلام که باستقبال برادر براه مدین روان شو بس در اثنای طریق ملاقات فرمودند و موسی شرح احوال بتمامی باز
و دیر اند که باتفاق بیش فرعون می باید رفت و اورا دعوت بحق نمود خبر داد هرون علیه السلام کفت که ای برادر شوکت سطوت فرعون
انجه تو دیده زیاده شد و باز بی سببی حکم قطع و قتل صلب میکند موسی علیه السلام اندیشناک شد و هر دو برادر باتفاق قالا ربنا
کفتند ای بروردکار ما انا نخاف بدرستی که ما میترسیم ان یفرط علینا از انکه فرعون بیشی کیرد برما یعنی تعجیل کند بعقوبت ما و نکذارد
که معجزه بدو نماییم او ان یطغی یا انکه زیاده کند طغیان خود در او نسبت با حضرت مقدس تو سخنی نا ادبانه کوید قال کفت خدای که ای موسی و
هرون لا تخافا مترسید از فراط و طغیان اننی معکما بدرستی که من با شمام بحفظ و نصرت اسمع می شنودم دعا شما را بار اوکر
بنست و اری و می بینم انچه کنید با شما یعنی شما خاطر جمع دارید که من شنوا و بینا ام نکذارم که ضرری رساند فاتیاه بس بروید بدو فقولا
بس بکویید انا رسولا ربک ما هر دو فرستاده بروردکار توییم فارسل معنا بس بفرست با ما بنی اسراییل فرزندان یعقوب
را تا بارض مقدس باز رویم که مسکن آبا ما بوده ولا تعذبهم و عذاب مکن ایشان را بتکلیف اعمال شاقه و کردن نهی مقاطعه
و قتل اولاد قد جیناک بایة بدرستی که آورده ایم نشانی یعنی معجزه من ربک از نزدیک آفریدکار تو والسلام و سلام ملایکه
بهشت علی من اتبع الهدی بر آنکس که پیروی ایمان کند و راه راست رود یا سلام هر دو سرای او راست انا قد اوحی الینا بدرستی که
وحی کرده شد با یعنی بروردکار ما حکم فرمود ان العذاب بانکه عذاب دنیا و آخرت علی من کذب بر آنکس است که تکذیب کند انرا که او دعوت
و تولی و روی کرداند و ازان اعراض نماید بس موسی و هرون علیهما السلام بحکم الهی بدرکاه فرعون آمدند و بعد از مدتی که ملاقات او
میسر شد کفتند ما رسولان بروردکاریم و ترا بعبادت او میخوانیم و ان کلماتی که حق تعالی تلقین کرده بود ادا کردند قال کفت فرعون فمن ربکما
یا موسی بس کیست بروردکار شما ای موسی که او را برستش او دعوت میکنید نکته در انکه موسی را بنداء تخصیص با نکه خطاب با هر دو برادر بود
ان بود که دانسته بود که بر زبان موسی عقده هست و سخن او نیک مفهوم نمی شود و خواست که او را نزد حضار مجلس انفعال دهد و ازان حال عقد
خبر نداشت بس بزبان فصیح قال کفت موسی ربنا الذی بروردکار ما انکس است که بمحض رحمت اعطی داده است کل شیء هر چیزی را از انواع
مخلوقات خلقه صورت او و شکل او لایق و موافق حال او یا داد هر یکی را از خلایق انچه قوام و استقلال او در وجود و معاش بدان است ثم هدی
بس راه نمود او را بدان یعنی شناسا کردانید بکیفیت انتفاع ازان یا هر حیوانی را از جفت داد نظر او در خلق و صورت و راه ازدواج و انتزاع
بدو نمود و کفته اند خلقه مفعول اول است و تقدیر کلام این که داد آفریدکار خود را هر چیزی که بدان محتاج اند و جون مقصود بیان معطی به

انرا تقدیم کرد

انرا تقدیم کرده فرعون که این سخن بشنید بترسید که مبادا قوم او بعبادت چنین خدای میل کنند سخن را بجای دیگر کشاند وجهت تحیر موسی
قال کفت فرعون فما بال القرون الاولی بس جیست حال اهل قرنهای نخستین جون قوم نوح و عاد و ثمود که این خدای را بر نپرستیدند
سعادت وو د لنتند و ما در شقاوت و نکبت قال کفت موسی علمها علم حال و مال انکروه عند ربی نزدیک آفریدکار منست فی کتاب
در لوح محفوظ نوشته شده لا یضل خطا نمیکند و فرو نمیکند ربی بروردکار من هیچ چیز را ولا ینسی و فراموش نمیکند بلکه در اتش او
همه محیطات و من بنده ام مثل شما میدانم مکر انچه او از ان خبر دهند و کفته اند و فرعون استفسار حال قیامت بود کفت جیست حال کند
که بر انکیخته نمی شوند موسی علیه السلام جواب داد که از ان خدای من کسی نمیداند باز بسر سخن همان اول رفت که وصف حق سبحانه میکرد
و کفتند بروردکار من الذی جعل انست که کردانید لکم الارض برای شما زمین مهدا فرشی کسترده که بران می نشینید و مسکن می
سازید و سلک لکم و روشن کرد برای شما فیها در زمین سبلا راهها بران راه از زمین بزمینی میروید و بمصالح خود قیام مینماید
وانزل من السماء و فرو فرستاد از آسمان ماء آبی که باران است فاخرجنا به بس بیرون آوردیم بسبب آن آب التفات از غیب بتکلم تنبیه
بر کمال قدرت و حکمت یعنی کسی را جز ما اخراج ان میسر نیست یا بیرون آریم بارانی ازواجا اصناف کوناکون من نبات شتی از رستنیهای
براکنده که لون و طعم و رایحه هر یک مخالف ان دیکر است با وجود اتحاد آب و زمین کلوا بس کفتیم که بخورید از انچه بیرون آورده ایم چیزی
خوردن را شاید از ثمار و حبوب وارعوا و بجرانید انعامکم جهار بایان خود را در جراکاهها که خوردن شما نشاید ان فی ذلک بدرستی
که درین مذکور شد لایات هر اینه دلالتهاست بر قدرت ربانی و وحدت او لاولی النهی و خداوندان خرد را که بعقول ایشان نهی
باشد از اتباع باطل و ارتکاب مناهج منها از زمین خلقناکم آفریدیم شما را یعنی اصل خلقت بدر شما و اول مواد بدن شما خاک زمین
در تبیان فرموده که حق تعالی فرشته میفرستد تا از خاک موضع که مدفون کسی خواهد بود قدری برمیدارد و بر نطفه ماده وجود او
و انکس از تراب و نطفه می شود و در همان خاک مدفون میکردد جنانچه حق تعالی فرموده شما را از زمین آفریدیم و فیها نعیدکم و در زمین
باز بریم بعد از مرک و منها نخرجکم و از زمین بیرون آریم تارة اخری باری دیکر بجهت حساب و خواجه حکیم فردوسی راست نظم
بخاک در آرد خداوند باک ⁂ دکر ره برون آرد از زیر خاک ⁂ بران حال کانی بخاک اندرون ⁂ بران کونه از خاک آید برون
اکر خاک در خاک آری مقام ⁂ برای از و باک و باکیزه نام ⁂ بس فرعون حجتی و معجزه طلبید و حضرت موسی عصا بیفکند اژدها شد
و باز بکرفت و همان عصا شد و ید بیضا بوی نمود و از آیات تسعه معجزه بعد از معجزه دید و نیکو دید جنانچه میفرماید ولقد اریناه
و بدرستی که ما بنمودیم فرعون را آیاتنا کلها همه معجزها که بموسی داده بودیم فکذب بس بدروغ نسبت داد موسی علیه السلام
و ابی و سرباز زد از انکه ایمان آرد و فرمان برداری کند از روی عناد قال کفت فرعون اجئتنا آیا آمده بسوی ما لتخرجنا
تا بیرون کنی ما را من ارضنا از زمین ما که مصر است بسحرک یا موسی بجادویی خود ای موسی یعنی دانستیم که تو ساحری و میخواهی
که بسحر ما را از مصر بیرون کنی و بنی اسراییل را متمکن سازی و بادشاهی بر ایشان فلنأتینک بسحر بس هر اینه ما بیاریم برای تو
جادویی مثله مانند جادویی تو و با تو معارضه کنیم تا مردمان بدانند که تو بیغامبر نیستی جادوکری فاجعل بس مقرر کن

بیننا و بینک میان ما و میان خود موعدا وعده که بجهت معارضه جان وعده که بهیچ وجه لا نخلفه خلاف نکنیم انرا نحن و لا انت ما و نه تو جون وعده برسد حاضر شویم مکانا سوی درجایی که مساوی باشد مسافه قوم ما و تو یا مکانی مساوی یعنی هموار که در وی پستی و بلندی نباشد تا همه مردم نظاره توانند کرد قال گفت موسی علیه السلام موعدکم زمان وعده شما یوم الزینة روز ارایش قبطیانست و آن روز عیدی بود در اهل مصر که همه اراسته در موضعی حاضر شدندی و تماشا کردندی یا روز نوروز بود یا عاشورا و ان یحشر الناس و انکه جمع کرده شود مردمان ضحی در جاشتگاه که روشن ترست از باقی روز یعنی موعد ما روز اجتماع ادمیانست بر وقت جاشت حضرت موسی آن روز تعیین کرد تا ظهور حق و زهوق باطل علی روس الاشهاد همه وقوع بد برد و خبران باطراف و اکناف عالم برسد فتولی فرعون پس برگشت فرعون از مجلس و بخلوت درآمد بجهت جمع کردن سحره ای زودکسان فرستاد فجمع کیده پس جمع کرد مکر را که بان کید کنید یعنی سحره و الت سحر ثم اتی پس آمد بوعده گاه با ساحران قال لهم موسی گفت موسی علیه السلام ساحران را جون ملاقات بود با ایشان که ای قوم ویلکم وای بر شما لا تفتروا افترا مکنید و مبندید علی الله کذبا بر خدای دروغی که ایة او را سحر گویید و خواهید که بان معارضه کنید یا دروغ بر خدای بر بندید که شریک گویید فیسحتکم که بیستاصل کرداند و از بیخ بر کند شما را بعذابی که نازل گرداند بشما وقد خاب و بدرستی که بی بهره و نومید ماند من افتری هرکه افترا کرد بر خدای فتنازعوا پس گفت و گو کردند جادوان امرهم در کار خود بینهم میان یکدیگر بعد از استماع کلام موسی علیه السلام و گفتند این سخن سخن ساحران نماند و اسروا النجوی و پنهان داشتند راز گفتن از ملازمان فرعون و برین قرار دادند که اگر بر ما غالب شود متابعت باید کرد و اورده اند که فرعون از غرفه دید که ایشان با یکدیگر میگویند و مشورت میکنند برسید که ای سحره جه میگویید ایشان از ترس فرعون قالوا گفتند ان هذان این هردو لساحران جادوانند یریدان میخواهند ان یخرجاکم انکه بیرون کنند شما را من ارضکم از زمین شما بسحرهما بجادویی خود و مملکت مصر را در تصرف ارند و یذهبا و ببرند بطریقتکم المثلی مذهب شما که افضل مذاهب و دین است و مذهب خود را ظاهر کردانند یا ببرند اکابر و اشراف شما را یعنی روی دل ایشان را از شما برکردانند و بسوی خود متوجه سازند علما را در لفظ هذان اختلاف است کویند اسم ان است و بلغت خثعم تثنیه هر سه حال از اعراب بالف می باشد و این حرف موافق ایشان بان معنی نعم بلی باشد و هذان مبتدا و خبر ان و صاحبها و حفص که ان بتخفیف میخوانند ان را نافیه میدارند و لام را بمعنی الا یعنی هذان الا ساحران القصه جون فرعون از سحره شنود که موسی و هرون علیهما السلام ساحر اند و داعیه اخراج قبطیان دارند از مصر بر اشفت و گفت فاجمعوا کیدکم پس جون حال جنین است جمع کنید ادوات کید خود یعنی الات سحر را ثم ائتوا صفا پس بیایید صف کشیده بسوی میدان تا هیبت شما در دل مردم افتد و جهد کنید تا بر ایشان غالب شوید وقد افلح الیوم و بدرستی که فوز یافت و بمطلوب خود رسید امروز من استعلی هرکه برسر اید در سحر پس جادوان هفتاد هزار یا سی و سه هزار صف کشیدند و موسی و هرون علیهما السلام در برابر ایشان بایستادند سحره بقولی سیصد حبل و عصاها میانه تهی کرده و بر پیچ ساخته بمیدان اوردند و بطریق ادب قالوا گفتند ای موسی اما ان تلقی یا انکه تو می افکنی عصای خود را و اما ان نکون و یا انکه ما باشیم اول من القی نخست کسی که بیفکند ایشان جادویها خود را بیفکنند و لبس حرارت هوا از بیخ در اضطراب آمدند

فاذا حبالهم و عصیهم پس انگاه رسنها و عصاهای ایشان یخیل الیه نموده شد بموسی من سحرهم از جادویی که کردند ایشان که گویی انها تسعی بدرستی که ان میرود و می شتابد فاوجس پس دریافت فی نفسه در دل خود خیفة موسی خوفی موسی از انکه نظارکیان میان سحر و معجزه فرق نکنند تا انکه متفرق کردند پیش از القاء عصا و جون وهم بر موسی طاری شد قلنا گفتیم ما لا تخف مترس از انچه تصور کرده انداخته که او تو از غایت وضوح بر عام و خاص ملتبس نخواهد کشت انک انت الاعلی بدرستی که تو برتری از ایشان و غالب بر ایشان و الق و بیفکن ما فی یمینک انچه در دست راست تست تحقیر عصا میکند یعنی از بسیاری عصا در جنب ایشان باک مدار و ان جوب که در دست تست بیفکن تلقف تا فرو برد ما صنعوا انچه ساخته اند انما صنعوا بدرستی که انچه ساخته اند کید ساحر فریب جادوست و لا یفلح الساحر و رستکاری نیابد ساحر و فیروز نشوند حیث اتی هرجا که عطا باشد و هرجا که رود حضرت موسی علیه السلام عصا بیفکند فی الحال اژدها عظیم شد و دهن خود کشاد و تمام ادوات جادوان را فرو برد و دو دروی بکریز نهادند و چندین هزار آدمی با ژدها بمردند و جادوان یقین شد که معجزه موسی است فالقی السحرة پس در افکنده شدند ساحران یعنی تامل معنی ایشان را در روی افکند سجدا در حالتی که سجده کنندکان نابودند مر خدا را از روی صدق قالوا امنا گفتند گرویدیم برب هرون و موسی بپروردگار هرون و موسی تقدیم هرون جهت رعایه فواصل و ملاحظه از دو بسی الای است فرعون این صورت مشاهده کرد قال امنتم له گفت ایا ایمان اورده اید حفص امنتم را اخبار خوانده یعنی شما بکرویدید و تصدیق کردید موسی را قبل ان اذن لکم پیش از انکه دستوری دهم شما را و فرمایم که بدو بکروید انه بدرستی که موسی لکبیرکم هر آینه بزرگ شماست الذی علمکم السحر انکه بیاموخت شما را جادویی یعنی استاد و معلم و مهتر جادوانست شما باهم ساخته خواهید که ملک مرا براندازید فلاقطعن پس هر اینه ببرم ایدیکم و ارجلکم دستها و پایهای شما را من خلاف مخالف یکدیگر یعنی یکی از راست و یکی از جپ و لاصلبنکم و بر دار کنم شما را فی جذوع النخل در تنهای درخت نخل که درازترین نخلهاست تا همه کس شما را ببینند و عبرت کیرند و لتعلمن اینا و تا بدانید که کدام از ما یعنی من یا خدای موسی که بدو کرویده اند اشد سخت ترست از روی عذابا عذاب و ابقی و باینده تر از جهت عقاب ساحران جون از جام جذبه حقانی مست شده بودند و از انوار ملاطفات ربانی که بر دل ایشان تافته بود از دست رفته نظم خورده یکجرعه از کف ساقی ∴ هرجه خالی ست کرده در باقی دامن از فکر غیر افشانده ∴ لیس فی الدار غیره خوانده ∴ لاجرم در جواب فرعون قالوا لن نؤثرک گفتند ترا نکزینیم و اختیار نکنیم علی ما جاءنا من البینات برانچه که امد بما از معجزات واضحات کویند در حین سجده بهشت و نعیم آن بر ایشان نموده بودند پس گفتند که ترا نمی گزینیم بر انچه دیدیم از نشانهای روشن و سوکند میخوریم والذی فطرنا و بخدای که ما را افرید فاقض پس بکن ما انت قاض هرجه هستی کننده آن یعنی هرجه خواهی با ما بکن که ما بروای ان نداریم انما تقضی جز این نیست که تو حکم کنی هذه الحیوة الدنیا درین زندکانی دنیا یعنی که حکم تو در جهان که ما هستیم پیش تو جاری نیست هرجه میخواهی میکنی در اخرت که بهتر و باینده تر است معذول و مخذول ان حکم خواهی بود خود مشغول حب او در نکوی هرجه خواهی بکنی فردای تو هرجه خواهند بکنند انا امنا بدرستی که ما کرویدیم بربنا بپروردکار ما لیغفرلنا تا بیامرزد ما را خطایانا کناهان ما را از کفر و معاصی و ما اکرهتنا و انچه اکراه کرده ما را و انچه اکراه بود جه مجرد حکم سلطان اکراه است و ایشان از خدای طلب مغفرت ان اکراه میکردند زیرا که در جمیع ادیان با کراه مواخذه بودند و این مواخذه از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم برداشته شد و الله

خیر وخدای بهتر است از روی ثواب وابقی و پاینده تر از جهت ثواب تو ما را نوید میدهی که انقطاع بدان راه دارد و خدای برایمان اجری عطا
نکند که گرد زوال آن نگردد انه من یات بدرستی که هر کس که آید ربه نزد پروردگار خود مجرما مشرک یعنی بر کفر میرد فان له جهنم پس بدرستی که مر
او راست دوزخ لا یموت فیها نمیرد در آن تا از عذاب برهد ولا یحیی و نه زنده باشد بزندگانی که خوش گذارند ومن یاته و هر که بیاید بوی مومنا
در حالتی که مومن باشد قد عمل الصالحات بتحقیق کرده کارهای شایسته فاولئک پس آن گروه مومنان و نیکوکاران لهم الدرجات العلی و ایشان
راست درجهای بلند که آن درجها جنات عدن بوستانهای اقامت تجری میرود پیوسته من تحتها الانهار از زیر اشجار آنها جویها آن جوی
خالدین در حالتی که آن گروه جاویدان باشند فیها در آن بوستانها وذلک و این ثواب جزاء من تزکی اداش آنکس است که پاک شد از
ادناس کفر و ارجاس عصیان یا مطهر بود بطاعات و اعمال خیر اینجا کلام سحره است و چون قصه ایشان بشرحی لایق در سوره اعراف گذشته بود
اینجا بطریق ایجاز دو سه کلمه اورد و بر مضمون آیات اقتصار نمود ولقد اوحینا و هر آینه وحی کردیم الی موسی بموسی علیه السلام یعنی وقتی که فرعون
از رویه معجزات متاثر نشد و در تعذیب بنی اسرائیل افزود ما گفتیم موسی را ان اسر بعبادی الکه بشب بر بندگان از مصر و چون بکنار دریا رسند و لشکر
فرعون از عقب بیاید باکی مدار فاضرب لهم پس فرا گیر برای ایشان طریقا راهی یا موسی فرمود که بزن عصا تا سازیم برای ایشان راهی فی البحر
در دریا یبسا خشک که در وی آب و لای نبود لا تخاف نترسی از و درکا دریافتن دشمن یعنی ایمن باش که فرعونیان شما را در نیابند ولا تخشی و نترسی
از غرق شدن که شما را بسلامت بگذرانیم پس موسی بامر الهی بنی اسرائیل را از مصر بیرون برد و دیگر روز قبطیان خبردار شدند تا در خانه هر یکی از
ایشان مصیبتی عظیم افتاد که بجو در ماندند روز دیگر لشکرها جمع شد فاتبعهم پس از پی در آمد بنی اسرائیل را فرعون بجنوده فرعون با لشکر
خود و بکنار دریا رسیدند و موسی با قوم گذشته بود فرعونیان نیز آمدند فغشیهم پس دریافت ایشان را من الیم از دریا ما غشیهم آنچه در
یافت ایشان را ابهام از برای تفهیم هست الیه است یعنی موجی دریافت ایشان را که کس کنه آن نرسد تا لفظی بازاء وی وضع توان کرد واضل
فرعون و گمراه کرد فرعون قومه گروه خود را در دین وما هدی و راه ننمود ایشان را بدانکه فرعون گفته است جاء او میگفت وما اهدیکم الا سبیل
الرشاد و گفته اند فرعون قوم خود را دریا کرد و خود را نیز بنجات نیاورد یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب قد انجیناکم بدرستی که برهانیدیم
شما را من عدوکم از دشمنان شما که فرعون و قوم او بودند وواعدناکم و وعده دادیم پیغامبر شما را بجهت انزال توریه برای شما جانب الطور
الایمن جانب راست کوه طور ونزلنا و فرو فرستادیم علیکم المن بر شما ترنجبین والسلوی و مرغ بریان وقتی که در تیه سرگردان بودند و
گفتیم کلوا بخورید من طیبات ما رزقناکم از پاکیزهها و حلالها که شما را روزی کرده ایم ولا تطغوا و از حد مگذرید فیه در آنچه یعنی ستم مکنید و هر یک
حصه خود را بگیرید یا ذخیره منهید برای روز دیگر یا شکر فرو مگذارید که شکر قید نعمت و صید نعمت مفقود است شکر منعم واجب
واجب آمد در خرد ورنه بگشاید در چشم ابد و گفته اند قوت آن نعمت را بمعصیت صرف مکنید که اگر چنین کنید فیحل پس فرود آید علیکم
غضبی بر شما خشم من ومن یحلل علیه و هر که فرود آید بر وی غضبی خشم من فقد هوی پس بتحقیق افتاد در هاویه یا هلاک شد وانی لغفار
و بدرستی که من نیک آمرزنده ام لمن تاب آنکس را که توبه کرد از شرک وامن و ایمان آورد بوحدانیت من وعمل صالحا و کرد عمل نیکو
یعنی فرضها ادا نمود ثم اهتدی پس راه راست رفت یعنی بر سنت پیغامبر صلی الله علیه وسلم مواظبت کرد یا بر هدایت استقامت نمود

طریق اهل سنت

طریق اهل سنت و جماعت گرفت نظم راه سنت رو اگر خواهی صراط مستقیم ∴ که سبیل راهی بود از رضاء ذو المنن ∴ هر که در چشم وی
همچون سنانی تیز باد ∴ که سنان زندگی خواهد زبانی بی سنن ∴ آورده اند که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعون از موسی استدعا نمودند که از
برای ایشان قوانین شریعتی و قواعد احکام آن مبین و معین ساز درین باب از حضرت رب الارباب مناجات کرد و خطاب رسید که با جمعی از
اشراف بنی اسرائیل بکوه طور آی تا کتابی که جامع احکام شرع باشد بتو دهیم موسی هارون را بجای خود بگذاشت که با دیگر قوم که همراه
تن بودند متوجه طور شد و قوم را وعده کرد که چهل روز بگذرد می آیم و کتاب می آرم و چون بنزدیک طور رسیدند قوم را بگذاشت و از غایة
اشتیاقی که بکلام و پیام الهی داشت زودتر ببالای کوه برآمد خطاب ربانی در رسید که وما اعجلک و چه چیز شتابان ساخت ترا یعنی تعجیل کردی
و پیش آمدی عن قومک یا موسی از گروه خود ای موسی قال هم اولاء گفت موسی که ایشان گروه مردانند که می آیند علی اثری بر پی
من و ساعت بساعت میرسند وعجلت و بشتافتم الیک رب بسوی تو ای پروردگار من لترضی تا خشنود گردی از من چه اشتیاق
او موجب رضای او است یعنی پیش آمدن از قوم نه بجهت تعظیم بود بر ایشان بلکه خشنود تو کردم قال فانا گفت خدای پس
بدرستی که ما قد فتنا قومک در فتنه انداختیم قوم ترا و مبتلا ساختیم بعبادة عجل من بعدک از پس بیرون تو از میان ایشان واضلهم
السامری و گمراه کرد یعنی سبب گمراهی ایشان شد سامری داوودی بود منسوب بقبیله سامره و از عظماء بنی اسرائیل و گویند از کرمان بود
از جماعه از قوم بنی اسرائیل بلکه از جمیع گوساله پرستان بوده و اودا موسی بن ظفر گفتند واصح آنست که او از بنی اسرائیل بوده در وقتی
که فرعون ابناء ایشان میکشته متولد شده و مادر بعد از تولد او را بکنار نیل در جزیره پنهان کرد و حق تعالی جبرئیل را فرموده تا
او را پرورش دهد ماکول و مشروب وی مهیا کرده اند بدین سبب او جبرئیل را می شناخت و در روز غرق فرعونیان از زیر سم اسب وی
قبضه خاک بر داشته و محفوظ نموده درین وقت که موسی علیه السلام بطور رفت نزد هارون آمده قدری پیرایه که از قبطیان بعاریت
گرفته ایم با امتعه ما دادران تصرف کردن روا نیست و می بینم که بنی اسرائیل از آن منجر ند و میفروشند حکم فرمای تا همه جمع کنند و بسوزند
بیرون او فرمود تا تمام پیرایها اوردند و در حفره ریختند آتش در آن زدند و سامری زرگری چالاک بوده همین زر بگداخت و قالبی ساخت
آن زر گداخته را در آن ریخت و بشکل گوساله چیزی بیرون آورد وقدری از خاک زیر سم اسب جبرئیل علیه السلام که فرس الحیوة میگفتند
در درون وی ریختند زنده گشت و پوست بر وی پیدا شده بآواز در آمده و گویند لیکن بهمان وضع که ریخته بودند بانگه کرد که چهار دانگی
از بنی اسرائیل وی را سجده کردند و حق تعالی موسی را خبر داد که قوم تو بعد از خروج تو گوساله پرست شدند فرجع موسی پس موسی
باز گشت از مناجات خود بعد از آنکه چهل روز گذشت و الواح فرا گرفت الی قومه بسوی قوم خود غضبان خشمناک بر ایشان اسفا
اندوهناک از عمل ایشان و چون بمیان قوم رسید بانگ و خروش ایشان شنید که گرداگرد گوساله دف میزدند و رقص میکردند عتاب
آغاز کرد و از روی ملامت قال یا قوم گفت موسی ای گروه من الم یعدکم آیا وعده نداد شما را ربکم آفریدگار شما وعدا حسنا وعده
راست و نیکو که توریت دهد و من با اشراف قوم شما بطلب آن رفته بودم افطال آیا دراز شد علیکم العهد بر شما زمان مفارقت من
و من چهل روز وعده کرده بودم و بهمان وعده باز آمدم ام اردتم آیا خواستید ان یحل علیکم آنکه فرود آید بر شما غضب من ربکم

خشی از خدای تعالی جباده بجل فاخلفتم بس خلاف کردید موعدي عهد و ایا وعده را که کرده بودید بثبات بر ایمان و قیام باداء ترس
قالوا گفتند کوساله پرستان ما اخلفنا موعدک خلاف نکردیم وعده ترا بملکنا بقوه و باختیار خود ولکنا حملنا ولیکن بر داشته
بودیم و حفص حملنا خواند مجهول از باب تفعیل تحمیل کرده شدیم و وادار که تکلیف کردند تا بر داشتیم اوزارا بارها من زینة القوم از پیرایه
کرده قبط که عاریه گرفته بودیم از ایشان فقذفناها بس بیفکندیم انرا در اتش بحکم هارون فکذلک بس همچنانکه ما القی السامري افکنده بودیم
ساوری نیز انچه با او بود در اتش افکنده فاخرج لهم بس بیرون آورد ساوری برای ایشان [illegible] ساله جسدا له خوار کالبدی از زر که
اواز داشت کوساله که داشت فقالوا بس گفتند ساوری و تابعان او هذا الهکم این کوساله خدای ماست واله موسی و خدای موسی فنسي
بس فراموش کرد موسی خدای را و بطلب کوه طور در رفت این قول عبده عجل است کوید فنسي قول حق سبحانه است یعنی ترک کرد انچه بر وی
بود از ثبات بر ایمان افلا یرون ایا نمی بینند و نمیدانند کوساله پرستان الا یرجع انکه باز نمیکرداند کوساله پرستان
بسوی ایشان قولا سخنی را یعنی او را نمیخوانید جواب نمیدهد ولا یملک لهم و نمیتواند برای ایشان ضرا زیانی ولا نفعا و نه سودی یعنی قدرت
ندارد بر رسانیدن زیان و سود کسی و چنین چیز را که داعی خود را جواب ندهد و بر انواع و افراد ایشان قادر نبود چگونه توان پرستیدن ولقد
قال و بدرستی که گفته بود لهم هرون مر ایشانرا هرون من قبل پیش از آمدن موسی علیه السلام از در موعظه یا قوم ای قوم من
انما فتنتم جز این نیست که مبتلا شده اید به بکوساله پرستیدن او وان ربکم الرحمن و بدرستی که افریدگار شما خدای بسیار بخشاینده است
فاتبعوني بس پیروی کنید مرا در عبادت او واطیعوا امري و کردن نهید امر و فرمان مرا و بر دین ثابت باشید قالوا لن نبرح گفتند پیوسته باشیم
علیه بر پرستش کوساله عاکفین مجاوران و مقیمان حتی یرجع تا وقتی که باز کردد الینا موسی بسوی ما از طور و ببینیم که او بر پرستش
میکند یا نی و انچه ساوری گفت که این خدای موسی است راست کفت یا نی بس چون موسی باز آمد اول با قوم عتاب نمود چنانچه گذشت انگه
با برادر رود از غایة غضب موی پیشانی او بدست چپش و محاسنش بدست راست گرفته سوی خود میکشید و از روی عتاب قال یا هرون گفت ای
هرون ما منعک چه چیز باز داشت ترا اذ رایتهم ضلوا چون دیدی که ایشان گمراه شدند الا تتبعن از انکه متابعت من کنی در غضب برای خدای
و حمایت دین یا انکه از پی در آیی و خود را بمن رسانی افعصیت امري ایا سر کشیدی از من قال گفت هرون از روی استعطاف یا بن ام ای
بسر مادر من اگر چه برادر مادر و پدری بود اما ذکر مادر کرد برای رقت دل موسی بکلام گفت لا تأخذ فرا مگیر بلحیتي محاسن مرا ولا براسي نه
موی سر مرا اني خشیت بدرستی که من ترسیدم اگر مقابله با ایشان بجنگ ادم و از پی تو ایم ان تقول انکه تو گویی فرقت بین بنی اسرائیل جدائی انداختی در
میان بنی اسرائیل ولم ترقب و نگاه نداشتی قولي سخن مرا که گفته بودم که اصلح چه اصلاح نگاه داشت جماعت است و مدارا با ایشان این عذر را
مسلم داشت و روی بساوری آورد قال فما خطبک یا سامري گفت چیست کار عظیم تو ای ساوری یعنی چیست که کردی قال بصرت گفت ساوری
بینا شدم بما لم یبصروا به بانچه که بینا نبودند بنی اسرائیل به یعنی جبرئیل را دیدم و بشناختم فقبضت بس فرا گرفتم قبضة مشتی خاک من
اثر الرسول از نشان سم اسب رسول یعنی جبرئیل علیه السلام و دانستم که خاک زیر سم اسب وی گرفتم و با خود داشتم چون کوساله را از قالب برون
آوردم فنبذتها بس در افکندم درون کوساله تا زنده شد و با واز آمد وکذلک و همچنین که گفتیم سولت بیاراست لي برای من و در نظر

نیکو ادید این کار را نفسي نفس در لباب ... که موسی قتل ساوری را قصد کرد و از حق سبحانه وحی آمد که او را مکش که صفت سخاوت دارد
و چون از سخاوت او خلق را منفعت بوده خلق را نفع حیات است باز توان داشت و اما ینفع الناس فیمکث في الارض اینجا ظاهر میشود
هر خالی که رنگ دارد و بو نه یا در آب حیوة تازه و تر آنجا بی میوه باشند و سایه ... که گرد تنور را مایه قال گفت موسی علیه السلام مر
ساوری را اگر چه از قتل تو منع کردند فاذهب بس برو و از میان فان لک بس بدرستی که هست ترا از عقوبت في الحیوة در زندگانی
ان تقول انکه گویی هر کرا نزدیک تو آید لا مساس مس مکن مرا و در شوید چه مقرر شده بود که هر که نزدیک شود بوی او را و انکس را تب گیرد
تب گیرد بس و بدان از وی متفرق شدند و تنها چون وحشیان در صحرا میکردید و هر کرا از دور میدید مبالغه میکرد که نزدیک من میا و در بعضی
تفاسیر است که جمعی از اولاد ساوری درین زمان نیز همان حال دارد القصه موسی علیه السلام ساوریرا حکم کرد به رفتن و لا مساس گفتن
و در وجود که این عقوبت دنیاست وان لک و بدرستی که مر تراست عذاب موعدا وعده در آخرت که هیچ وجه لن تخلفه خلاف نکند
با تو در ان بلکه بوفا رسانند وانظر و نگاه کن الی الهک الذي بان معبودی که تو ظلت علیه تو بودی در پرستیدن او عاکفا مقیم
لنحرقنه هر آینه بسوزانیم او را باتش و این قول کسی است که گویند کاو را گوشت و پوست بود یا بسوهان او را ایراد سازیم خاکستر یا ایراد او را
ثم لننسفنه في الیم بعد از ان در دریا نسفا پراکنده ساختن تا بدانند که چیزی که او را توان سوخت و سوهان توان ساخت صفت الوهیت بر وی اطلاق کردن
از جهالت و محض ضلالت انما الهکم جز این نیست که معبود شما مستحق عبادت الله الذي آن خدائی است لا اله الا هو نیست معبودی
في الحقیقة مگر او وسع و فرا رسیده است کل شيء بهمه چیزها علما از روی دانش یعنی خدای بحق آنست که علم او محیط باشد بهمه اشیا
نه قالب کوساله اگر زنده نیز باشد مشکل است در عبادت دانی و موسی علیه السلام بفرمود تا عجل را بسوزانیدند و خاکسترش در دریا ریختند
باد ... موسی چه زند سحر ساوری کذلک هم چنانکه این قصه موسی بر تو خوانده ام نقص علیک میخوانیم بر تو ای محمد من انباء از خبرها
ما قد سبق آنچه بتحقیق گذشت یعنی از امور سابقه و قرون ماضیه بتو خبر میدهیم تا معجزه نبوت تو بود و تنبیه و تذکیر پیغمبران امت تو
وقد آتیناک و بدرستی که دادیم ترا من لدنا از نزدیک ما ذکرا یادکردی که موجب شرف باشد یعنی نبوت یا کتابی مشتمل بر اقصاص
و اخبار من اعرض هر که روی بگرداند عنه ازین ذکر که نبوت است یا قرآن فانه یحمل بس بدرستی که معرض بر دارد یوم القیمة روز
رستخیز وزرا باری بد که بزه است خالدین فیها در حالتی که جاویدان باشند دران وزره یعنی در جزای ان جمع خالدین فیها و توحید عرض حملت
بر معنی و لفظ وساء لهم و بدست وایشانرا یوم القیمة حملا روز رستخیز بار ایشان که کفر و تکذیب است یوم ینفخ روزی که دمیده شود
في الصور در صور یعنی اسرافیل علیه السلام در صور دمد ونحشر المجرمین و حشر کنیم گنهکاران را یعنی انهاکه شرک آورده باشند یومئذ زرقا در ان روز
کبود چشمان و در خبر است که زرقة عین و سواد علامت دوزخیان خواهد بود گفتند حشر کنیم ایشانرا کوران چه غالبا چشم ازرق کور
باشد و از غایت تشنگی نیز بر رنگ میل کند و چون حشر کنیم ایشانرا یتخافتون بینهم پنهان داشته میگویند با یکدیگر ان لبثتم درنگ
نکردند در گورها الا عشرا مگر ده شبانه روز تا در دنیا این مقدار بیش نبوده یعنی بسبب درازی مدت آخرت کوتاه شمرند مدت دنیا نحن ما
خداوندیم اعلم بما یقولون داناتریم بانچه ایشان میگویند اذ یقول چون گوید امثلهم طریقة تمامترین ایشان از روی عقل ان لبثتم درنگ

نکرده درقبر یا در دنیا الا یوما مگر روزی مدت لبث شما در دنیا یا در قبر مقدار یک شبانه روز بیش نبوده وگفته اند که هول قیامت بدان ایشان
فراموش کردند زمان بود ایشان در دنیا و قبر یا نسبت درازی ان روز عمر در دنیا را کوتاه شمرده اند خصوصا که عمری که بجهالت و ضلالت
صرف شده باشد ع عمری که بخواری گذرد کوته به ∴ آورده اند که مشرکان یا یکی از ثقیف حضرت رسول صلی الله علیه وسلم پرسیده اند
که حال کوهها که با وجود صلابت و عظمت در قیامت چگونه خواهد بود آیة آمد ویسالونک و می پرسند ترا ای محمد عن الجبال از کوهها یعنی
مال حال ان فقل پس بگوی لی تا خبر در جواب ایشان که بقدرت ینسفها پراکنده سازد انرا ربی پروردگار من نسفا پراکنده
ساختنی صاحب لباب اورده که برکند انرا از بیخ پس اجزا انرا ریزه گرداند چون ریگ پس باد دیو را بفرستد تا انرا متفرق سازند
و در تبیان گفته که کوهها از اماکن ایشان بر دارد و در دریا افکند فیذرها پس بگذارد قرارگاه ایشان یعنی زمین را قاعا خالی صفصفا
هموار لا تری فیها نه بینی دران عوجا پستی و مغاره و لا امتا و نه بلندی و پستی یومئذ در انروز یتبعون الداعی پیروی
کنند همه مردمان اواز خواننده یعنی اسرافیل که ایشان را بخواند بحشرگاه لا عوج له هیچ میل و کجی نکند و او را یعنی هیچ موضعی نتواند که عدول
کند از خواندن بلکه همه انقیاد نمایند مومنان بسرعت و کافران بدرنگ و گفته اند اتش پاید و مشرکان را براند تا بحشرگاه وخشعت
و پست شود اوازها للرحمن برای سخن گفتن خدای یا از عظمت و مهابت وی فلا تسمع پس نشنوی تو در انروز الا همسا مگر اوازی
نرم یعنی صورت اقدام ایشان در رفتن بحشر یومئذ در انروز لا تنفع الشفاعة سود ندارد و در خواستن کسی را الا من اذن مگر انرا که دستوری
دهد له الرحمن و شفاعت او را و رضی له و بسنده برای وی قولا سخنی شفیع را یعلم میداند خدای ما بین ایدیهم انچه پیش ادمیانست
از امور اخرت و ما خلفهم و انچه از پی ایشانست از کار دنیا و لا یحیطون و احاطه نمیتوانند کرد جمیع عالمیان به بدان خدای علما از جهة
دانش یعنی ذات الهی معلوم نگردد زیرا که مقتضای ان عدم احاطه علم است بدو و حقیقت علم احاطه است بمعلوم و کشف او بر سبیل تمیز از
غیر او بی احاطه نمودن علم بدون از قصور نسبه و علیه و نقصان انست که بلکه از کمال ذاتی متعالی و بی نهایت اوست نظم کجا دریابد
اورا عقل چالاک ∴ که برون است از سرحد ادراک ∴ تماشا میکن اسماء و صفاتش ∴ که اگه نیست از سر کنه ذاتش و عنت الوجوه و خوار و فروتر
شوند اصحاب رویها یعنی روز حشر همه مردمان ذلیل و خاشع باشند للحی القیوم و خدای را زنده و پاینده را همچو اسیران در دست امیران کو نید
مشرکان و مجرمان و قد خاب و بدرستی که بی بهره ماند و نومیدی کشند من حمل ظلما هر که بر داشت ظلم را یعنی بار شرک که فتنه بود
شرک حشر آرد و من یعمل و هر که بکند من الصالحات یعنی از کارها ستوده و هو مومن و حالانکه او مومن باشند چه در صحت طاعات و قبول
خیرات ایمان شرطست لاجرم هر مومن که عمل نیکو کند فلا یخاف پس نترسد در انروز ظلما از ستم و بیداد که زیادتی سیات و لا
هضما و نه از کم دشنک که نقصان حسنات یعنی نه از حسنات مومن چیزی کم کند و نه بر سیات وی افزاید و کذلک و همچنانکه
منزل ساختیم این ایات متضمن وعیدرا انزلناه فرو فرستادیم کتاب را قرانا عربیا قرانی بلغت تازی و صرفنا و مکرر گردانیدیم فیه من الوعید
در او از وعید و ایات چون ذکر طوفان و ... و خسف و مسخ لعلهم یتقون تا باید که بپرهیزند مشرکان و بترسند از ان که مثل انها بر ایشان
فرود اید او یحدث یا تجدید کند قران لهم ذکرا واپند پندی که استماع وی کند فتعالی الله پس برترست خدای از صفات مخلوقات

بازرکنار

با بزرگتر از الی و لحدان یا پاکیزه از قول مشرکان الملک پادشاهی نافذ الامر الحق ثابت ذات و صفات خود یا سزاوار باوصاف کمال و هو الکبیر المتعال
آورده اند که چون جبرئیل بوحی نازل شدی ایتی بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم خواندی انحضرت قبل از اتمام آن خوف میداشت که چیزی فوت شود یا فراموش
کند با جبرئیل قران میفرمود آیة آمد که و لا تعجل و شتاب منمای بالقرآن بقرات قران من قبل ان یقضی پیش از انکه اداکرده شود الیک وحیه
و بتو وحی آن مادر وی فرموده که سوال انزال قران مکن پیش از انکه وحی بیاید و گفته اند مجمل قرانرا رسانید تحقیق تا وقتی که بیان ان فرود آید در زاد
المسیر از قول امام حسن بصری رحمه الله آورده که مردی زن خود را طپانچه زد و او پیش حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم آمد قصاص طلبید و
انحضرت خواست که بقصاص حکم کند این آیه فرود آمد و حضرت دران حکم متوقف شد تا ایه الرجال قوامون علی النساء نازل شد پس معنی ایه این است
که حکم من بقران مکن بعد از انزال ان و قل رب و بگوی ای پروردگار من زدنی علما بیفزای مرا دانش با حکام شرع یا بقران و معانی ان زیاده کن
حفظ مرا تا فراموش نکنم انچه بمن وحی میکنی یا بده مرا عملی در لطایف قشیری مذکور است که حضرت موسی علیه السلام زیاده علم طلبید او را بجواله
خضر علیه السلام دعا از زیادتی علم بیاموخت و حواله بغیر خود نکرد تا معلوم شود که الله در مکتب ادب او بنی ربی سبق و قل ربی زدنی علما خوانده
باشد همراه درس گاه علمک ما لم تعلم نکند فعلمت علم الاولین و الاخرین بگوش نفس مستفیدان حقایق اشیا تواند رسانید بیت
علمای اولیا و انبیا ∴ در دلش رخشنده چون شمس الضحی ∴ عالمی کافروز کارش حق بود ∴ علم او پس کامل مطلق بود و لقد عهدنا و بدرستی
که ما وحی فرستادیم الی ادم بسوی آدم صفی من قبل پیش ازین زمان و فرموده اورا که گرد شجره منهیه نگردد و ازان نخورد فنسی پس فراموش
کرد ان اورا و لم نجد له و نیافتیم او را عزما عزیمتی بر گناه نه بر عهد او صورتی از دو سمت عهد در یافته نبود او را صبری بران معنی عهد و اذ قلنا
و یاد کن چون گفتیم للملائکة اسجدوا ملایکه را که سجده کنید لادم مر ادم را سجده و تحیت و کرامت فسجدوا پس سجده کردند همه الا ابلیس مگر
دیو دور مانده از رحمت ابی سر باز زد از سجده فقلنا پس گفتیم یا ادم ان هذا ای ادم بدرستی که این دیو عدو لک دشمن است مر ترا
و لزوجک و جفت ترا که حوا است فلا یخرجنکما باید که بیرون نکند شما را یعنی سبب بیرون شدن شما نشود من الجنة از بهشت فتشقی پس بود
در رنج افتی یعنی چون از بهشت بیرون روی بکسب و حرف و جنس اسباب معاش مهیا باید کرد ان لک بدرستی که ترا است در بهشت الا تجوع فیها
انکه گرسنه نمی شوی در وی که همه نعمتها اماده است و لا تعری و برهنه نمیگردی که از ملبوسات انچه باید هست وانک لا تظمؤا فیها و بدرستی که تو تشنه
نمی شوی در وی عیون و انهارست و لا تضحی و در افتاب نمی باشی و ظل بهشت همیشه ظلیل است و در بیرون بهشت این صورتها میسر نیست
فوسوس الیه الشیطان پس انداز وسوسه کرد بسوی آدم شیطان پس از انکه در بهشت در آمد و حوا دیده و از مرگ ترسانید و حوا بآدم گفت و آدم
از مرگ ترسان شد با ابلیس که صورت پیری بدیشان نموده بود در رجوع کرد و بطریق تفرع از وی علاج مرگ طلبید قال یا ادم گفت ای آدم
علاج این مرض خوردن میوه شجره جلدست هل ادلک ایا دلالت کنم ترا علی شجرة الخلد بر درختی جاویدی که هر که از ان بخورد هرگز نمیرد
و ملک لا یبلی و راه نمایم ترا بملکی که کهنه نشود یعنی زوال بدان نرسد آدم گفت آری دلالت کن فرا یان ابلیس راه نمودن شد ادم و حوا را علیهما
السلام بشجره منهیه فاکلا منها پس خوردند از ان درخت فبدت لهما پس اشکارا و انیشان را سواتهما عورات ایشان یعنی لباس
بهشت از ایشان بریخت و برهنه شدند و طفقا یخصفان و در ایستادند و می چسبانیدند علیهما بر عورات خود من ورق الجنة از

برگ درخت بهشت وعصی آدم ربه وخلاف کرد آدم پروردگار خود را در خوردن میوه درخت فغوی پس بی بهره ماند از مطلوب خود و عرضا (?)
ان بود بعد از آن بتوبه و استغفار قیام نموده وحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بشفاعت آورد ثم اجتبیه ربه پس برگزید او را خدای او
علیه پس قبول کرد توبه او را وهدی وراه نمود او را بثبات بر توبه قال اهبطا گفت خدای مرادم وحوا را که فرو روید منها جمیعا همه باهم بعضکم
برخی از اولاد شما لبعض عدو برخی را دشمن بود چنانکه حالا واقف از تخاصم وتحارب واز مخاطب آدم و ابلیس اند عداوت ذریت هر دو ظاهراست
فاما یاتینکم پس اگر بیاید بشما وقتی که در زمین باشید منی از نزدیک من هدی راه نماینده بلکه سبب هدایة بود یعنی کتاب و رسول فمن تبع
هدای پس هر که پیروی کند آن هدی من را فلا یضل پس گمراه نشود در دنیا ولا یشقی و برنج نیفتد در آخرت بعقوبت وعذاب مبتلا نشود
ومن اعرض وهر که روی برتابد عن ذکری از هدی که سبب یاد کرد منست یا اعراض کند از کتاب من فان له پس بتحقیق مر او راست معیشة
ضنکا زیستنی تنگ وسخت در دنیا یعنی در کسب حرام افتد یا بعمل بد مبتلا گردد یا قناعت از وی بستاند وبدام حرص در ماند وگفته اند معیشة
عذاب قبراست یا زقوم دوزخ ونحشره وحشر کنیم آن معرض را یوم القیامة اعمی در روز قیامت نابینا که هیچ چیز نه بینند مگر جهنم واصناف
عقوبتها آن قال رب گوید ای پروردگار لم حشرتنی اعمی چرا حشر کردی مرا نابینا وقد کنت و بدرستی که بودم من بصیرا بینا وقتی که سرای
[illegible] قال گوید حق سبحانه کذلک کار هم چنین است که در دنیا اتتک ایاتنا آمد بتو آیتهای کتاب یا دلایل قدرت وعلامات جلیه
پس تو چشم بر نهادی از آن و ترک کردی آنرا وکذلک وهمچنین همچو ترک کردن آنرا الیوم تنسی امروز ترک کرده شدی و بماندی در عذاب
وکذلک پس همچنانکه روزی گردانیده از کتاب ما جزا دادیم نجزی پاداش میدهیم من اسرف آنرا که از حد گذشته یعنی شرک آورده
ولم یومن بایات ربه ونگروید بآیتها پروردگار خود ولکن تکذیب نمود ولعذاب الآخرة وهر آینه عذاب آن سرای اشد سختتر است از تنگ عیشی
این سرای وابقی وپاینده تر چه انتها بانقطاع ندارد افلم یهد لهم آیا راه ننمود مشرکان قریش را وطریق اعتبار بر ایشان روشن ساخت
کم اهلکنا چند هلاک کردیم قبلهم پیش از ایشان من القرون از اصحاب قرنها گذشته چون قوم عاد وثمود یمشون میروند بوقت
تجارت فی مساکنهم در مسکنهای ایشان چون احقاف و دیار حجر و علامات هلاک وعذاب می بینند ان فی ذلک بدرستی که در آن هلاک لآیات
هر آینه نشانهاست برای اعتبار دلیلها بر عذاب انکار لاولی النهی خداوندان عقول ناهی را یعنی عقلها که نهند از بازخورد از تغافل
ولولا کلمة واگر نه کلمه سبقت پیش گرفته من ربک از پروردگار تو بعذاب منکران آخرت افکنده تا از نسل ایشان مومنان پرورد
آرد لکان هر آینه بود عذاب ایشان لزاما لازم وایشانرا که هیچ وجه مفارقت نکردی تا وقتی مستاصل ساختی واجل مسمی ووقتی نام
برده شده عطفست بر کلمه یعنی اگر وعده تاخیر عذاب وحکم اجل مسمی نبودی همه کافران نازل شدی الخ عاد وثمود نازل شدی فاصبر
پس شکیبا باش ای محمد علی ما یقولون بر آنچه میگویند اهل شرک از تکذیب تو وطعن قرآن تا وقتی که حکم الهی در رسد واین آیه بآیة السیف
منسوخ است وسبح ونماز گذار بحمد ربک نماز مقرون بحمد پروردگار تو یعنی نماز گذار در بوقتی که حمد گوئی خدایرا بر توفیق و هدایت
قبل طلوع الشمس پیش از طلوع آفتاب یعنی نماز بامداد وقبل غروبها وپیش از فرو رفتن شمس یعنی نماز دیگر ومن اناء اللیل ودر بعضی
از ساعتها شب فسبح پس نماز گذار مغرب وعشا واطراف النهار ودر طرفها روز یعنی نماز ظهر وقت نزدیک زوال است و طرف اول نصف

اعمی

از نماز طرفی ادام (?)

او یعنی طرف اول نصف آخر روز وجمع از جهة آنکه از التباس یا باعتبار نصفین پس در این وقت ادا کن نماز را لعلک ترضی شاید و البته
چنین است که خشنود گردانیده شوی وحفص وعاصم ترضی میخوانند یعنی خشنود شوی وخشنود در اصح اقوال بکرامتی باشند که خدای تعالی او را عطا
دهد با شفاعت امت وکلمه ولسوف یعطیک ربک فترضی تقویه این قول میکند بیت امت همه چشمند تو جان همه ∴ ایشان همه تن بود تو
آن همه ∴ خشنودی تو چیست خداوند بخشد ∴ خشنود نه ای مگر بغفران همه ∴ ابو رافع رضی الله عنه نقل میکند که نزدیک پیغامبر صلی الله
علیه وسلم در خانه چیزی که صلاح ایشان مهمان باشد نبود مرا بنزدیک یهود فرستاد وگفت او را بگوی که محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم
میگوید که مهمانی بمنزل ما نزول فرموده ونمی یابیم در خانه آنچه بدان شرایط مهمان داری تمام این مقدار آرد بفروش ومعامل تا هلال
رجب چون وقت برسد بهای بگذریم من پیغام بر یهودی رسانیدیم جواب داد که نمیفروشم ومعامله نکنم مگر آنکه چیزی در گرو من نهند و
بعود باز بحضرت وصورت حال باز گفتم فرمود که والله انی الامین فی السماء امین فی الارض اگر با من معامله کردی سر حق او را اداکردمی
پس زره خود بمن داد تا نزد یهود گرو نهادم واین آیه جهة تسلیه دل مبارک حضرت نازل شد ولا تمدن عینیک وباز مکش نظر چشمهای خود را
یعنی منگر الی ما متعنا بسوی آنچه که برخوردار گردانیدیم بدان چیز ازواجا منهم صنفها را از کفره چون دهقنی و لسانی داده ایم ایشانرا
زهرة الحیوة الدنیا زینت زندگانی دنیا که مال ومنال است لنفتنهم فیه تا بیازمائیم ایشانرا در آن یا اندر فتنه وبلاء ایشان سازیم یا عذاب کنیم روز
قیامت ایشانرا بسبب آن ورزق ربک وروزی دادن پروردگار تو روز بروز آنچه روزی داده ترا بنبوت وهدایة خیر بهتر است از
مالها فانی که اغنیاء ایشان دارند وابقی وپاینده تر در کشف الاسرار آورده است که زهره در لغت شکوفه است حق تعالی شکوفه خواند زیرا که تر و تازگی
دو سه روزی بیش نباشد اندک فرصتی پژمرده گردد و نیست شود نظم مال جهان باغ تنعم شکوفه است ∴ کادل بجلوه دل بر باید زاهل حال
یک هفته نگذرد که فرو ریزد از درخت ∴ بر خاک ره شود چو خس وخاک پایمال ∴ اهل کمال در دل خود جا چرا دهند ∴ از اکه دمبدم زنی آفت زوال
وامر اهلک وامر کن کسان خود را بالصلوة بنماز واصطبر علیها وصبر کن بران یعنی بر مداومت نماز لا نسئلک نمیخواهیم ترا رزقا روزی دادن
یعنی نمیگوئیم خود را وکسان خود را روزی ده نحن نرزقک ما روزی میدهیم ترا وایشانرا پس برای نماز وتهیه اسباب نماز فارغ بال باشی
والعاقبة وسرانجام کار پسندیده للتقوی مر خداوندان تقوی راست در تبیان از ابن سلام رضی الله عنه نقل میکند که چون سختی
بعضی از اهالی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسیدی ایشانرا بنماز فرمودی واین آیه خواندی وقالوا وگفتند مشرکان مکه لولا یاتینا
بآیة چرا نمی آرد بما آیتی من ربه از پروردگار خود یعنی چرا از آنچه میطلبیم معجزه ظاهر نمیگرداند او لم تاتهم آیا نیامده بدیشان بینة ما فی
الصحف الاولی چه آنچه در کتابها پیشین است از عذاب متنوعه بر تکذیب انبیا وهلاک قومی که بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات کردند یا بیامد
بدیشان یعنی نشنودند اهل کتاب بیان آنچه در توریة وانجیل است که از صفت محمد صلی الله علیه وسلم و بشارة بقدوم او وحقیقت است که چون ایشان
طلب معجزه کردند حق تعالی الزام کرد ایشانرا با عظم معجزات که قرآنست وفرمود یا نیامده است بدیشان بیانی روشن مشتمل بر [illegible]
آنچه در کتب سماویه بود آورده ان امیست که صحف را ندیده و نشنیده واز کسی تعلیم نگرفته وهمه فصحاء عرب از آن مثل سوره و آیه
عاجز اند با وجود چنین معجزه واضح آیتی دیگر طلبیدن عناد وانکار است ولو انا اهلکناهم واگر ما هلاک میکردیم کفار مکه را بعذاب من قبله

اوتر دیگر با سبب کفر ایشان من قبله پیش از بعث محمد صلی الله علیه وسلم لقالوا ربنا هرآینه گفتندی ای پروردگار ما لولا ارسلت چرا نفرستادی
الینا رسولا بسوی ما فرستاده تا ما را بطاعت تو خواندی فنتبع ایاتک پس پیروی میکردیم ایتهای ترا که بادی میفرستادی من قبل ان نذل
پیش از انکه خوار شویم در دنیا بقتل و بسی و نخزی و رسوا گردیم در قیامت بدخول در اتش پس قطع حجت ایشان را پیغامبر و قران فرستادیم و ایشان
قل کل بگو هر یکی از ما و شما متربص منتظرانست از مال و حال دیگری یعنی شما دگشت ما را چشم میدارید و ما عقوبت شما فتربصوا پس انتظار
برید و مترصد باشید فستعلمون پس زود باشید که بدانید یعنی در قیامت معلوم کردد که بتحقیق من اصحاب الصراط السوی کیانند خداوندان
راه راست و من اهتدی و کیست راه یافته بحق و او حضرت پیغامبر است صلی الله علیه وسلم که هم راه یافته و هم راه نماینده است بیت راه دان و راه
بین و راه بر ۞ در حقیقت نیست جز خیر البشر سورة الانبیاء مایة احدی عشر ایة بسم الله الرحمن الرحیم اقترب للناس حسابهم
نزدیک آمد و دمان را وقت محاسبه اعمال ایشان یعنی روز قیامت و گفته اند و اد از ناس کفار مکه اند یعنی نزدیک شد وقت مواخذه و هم فی غفلة
و ایشان در بیخبرند معرضون اعراض کنندگانند از تفکر در ان یا معرضند از طریق توبه و انتباه ما یاتیهم نیاید بدیشان من ذکر هیچ پندی
من ربهم از افریدگار ایشان محدث تو فرو فرستاده شده و بتجدید منزل شده الا استمعوه مگر بشنوند انرا از پیغامبر صلی الله علیه وسلم
و هم یلعبون و حال انکه بازی کنند بدان و استهزا نمایند بان می شنوندان ذکر را لاهیة قلوبهم دلهای ایشان مشغول چیزی دیگر یعنی غافلند
از تامل در معنی قران و تفکر در حقایق سلمی از ابوبکر وراق قدس سره نقل میکند که قلب لاهی دلیلی است مشغول باموال دنیا و غافل
از احوال عقبی و اسروا النجوی و پوشیده میدارند راز گفتن خود را الذین ظلموا انانکه ستم کردند بر خود بشرک و معصیت هل هذا
ایا هست این که شما را دعوت میکند یعنی محمد صلی الله علیه وسلم الا بشر مگر آدمی مثلکم مانند در اکل و شرب و ذهاب و مجی پس او رسالت را
نشاید و رسول باید که فرشته باشد افتاتون السحر ایا میروید شما جادوی یعنی قبول میکنید سحر او را اعتقاد کفار ان بود که هرچه حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم از کلام الهی بر ایشان میخواند میگفتند که سحر است پس نهان بایکدیگر مشاورت کرده اند و گفته اند بعضی مر بعضی که
شما میدانید که هرچه میخواند سحر است و انتم تبصرون و شما می بینید که او ادمی است مثل شما و فرشته نیست پس چه فکر میکنید که همراه او در هم شکند
حق تعالی پیغامبر خود را از ان مشاورت خبر داد و فرمود که در جواب ایشان گوی قل بگو ای محمد و حفص قال میخواند یعنی پیغامبر در جواب کافران
گفت که ربی ای پروردگار من یعلم القول میداند گفتن هر گوینده فی السماء والارض در اسمان و زمین اگر بجهر گویند و اگر بسر و هو
السمیع و او ست شنوا گفتار کفار را العلیم دانا بسر ها و ضمایر ایشان بل قالوا بلکه گفتند اضغاث احلام سخنان
چون خواب پریشان یعنی پراکنده هر جایی دان هر نیست بل افتریه بلکه افترا کرده است بل هو شاعر بلکه او شاعر است کلامی شعر میگفت و در خیال سامع می افکند معنی انکه
یعنی گرچند که هیچ حقیقتی ندارد و حاصل انکه ایشان در کار حضرت صلی الله علیه وسلم مضطرب و متحیر گشته گاهی او را ساحر و وقتی او را شاعر و
زمانی مفتری و نوبتی بر ایشان سخن میخوانند و میگفتند اگر چنین ما میگوییم که نیست فلیاتنا بایة پس باید که بیارد برای ما معجزه در ستی کما
ارسل الاولون همچنانکه معجزه که فرستاده شده بودند بان پیغامبران پیش چون ناقه و عصا و ید بیضا و احیاء موتی حق تعالی فرمود که
ما امنت گرویده بودند بایات ظاهره بعد از اقتراح قبلهم پیش از کیان من قریة اهلکناها هیچ از اهل شهری که هلاک کردیم ایشان را

يعني امم گذشته

یعنی امم گذشته ایتها طلبیده اند و بعد از ظهور ان ایمان نیاوردند و بانکار و تکذیب هلاک شدند افهم ایا پس اینها که یومنون ایمان آورند
اگر ان ایتها پادیم یعنی نیارند بواسطه انکه سخت دل تر و ستیزه تر اند از مشرکان گذشته و ما ارسلنا و نفرستادیم قبلک پیش از تو پیغامبری
الا رجالا یوحی مگر مردانی که وحی فرستاده و حفص نوحی میخوانند یعنی وحی فرستادیم الیهم بسوی ایشان یعنی هیچ پیغامبری ملک نبود
همه بشر بودند تا میان ایشان و امم نسبت منسبه افتاده و استفاده وجود گیرد فسئلوا پس بپرسید این سخن را که انبیا بشر بودند یا ملک از
اهل الذکر از اهل کتاب که باخبار انبیا دانا باشند ان کنتم لا تعلمون اگر هستند که نمیدانید که رسول باید که بشر باشد و اعتقاد کرده اید که پیغامبر را
چگونه خورد و خواب بود و ما جعلناهم و نساختیم پیغامبران را جسدا خداوندان جسدی که بان لا یاکلون الطعام نخورند خوردنی و ما کانوا و
نبودند خالدین باقی در دنیا که نمیرند ثم صدقناهم الوعد پس راست گردانیدیم بوعده ایشان را یعنی وعده که با ایشان کرده بودیم از
غالبیت موحدان و مغلوبیت مشرکان فانجیناهم پس نجات دادیم انبیا را و من نشاء و هر کرا خواهیم از مومنان که بجا نیک در بقا ایشان
حکمتی بود و اهلکنا المسرفین و هلاک کردیم گزاف کاران و گزاف گویان را لقد انزلنا هرآینه فرستادیم الیکم بسوی شما ای گروه قریش کتابا فیه
کتابی در وی است ذکرکم شرف و نام و اوازه شما یا پند و موعظه شما افلا تعقلون ایا در نمی یابید یا تعقل نمیکنند تا شما را ایمان دارد که بدان
بگروید و این ایة اهل قران را تشریفی تمام و تکریمی لا کلام است و ضا شرافت امتی حملة القران موید و موکد این اجلال و اکرام نظم
اهل قرانند اهل الله و بس ۞ اندر ایشان کی رسد هر بوالهوس ۞ اهل باشد جنس و جنس این کلام ۞ نیست جز فرعی بر پیه در دام
هر که اندر دام نفس است و هوا ۞ اهل شیطانست نی اهل خدا ۞ آورده اند که در ولایت شام دهی بود که انرا حضور یا حصور
گفتند حضرت عزت پیغامبری بدیشان فرستاد و او را از روی ستیزه و عناد بکشتند غضب ربانی بختنصر بر ایشان گماشت تا شمشیر بر ایشان
نهاد و ندای از اسمان پا مد که بالثارات الانبیاء ای فضاحت پیغامبران پا سد که وقت شما در امد ایشان نادم شدند و ندامت در ان وقت
نفع نکرد و تمامی هلاک شدند که ما قال الله تعالی وکم قصمنا و چند در هم شکستیم من قریة کانت ظالمة از دهی را که بود ستمکاره یعنی هلاک کردیم
و معذب ساختیم اهل شهری و دهی را که بسبب شرک بودند بیداد و ستمکار تر و انشانا و بدید کردیم بعدها بعد از اهلاک اهل ان موضع
قوما آخرین گروهی از دیگران بجای ایشان تهدید میکند کفار عرب را که ان قادری که عاجز نبود از اهلاک بیت نشینان توانا بر اهلاک
پس امدگان فلما احسوا پس انهنگام که اهل ده یعنی حضور یان دریافتند باسنا عذاب ما را و مشاهده کرده نجس که لشکر بختنصر کرد
ایشان در گرفتند اذا هم انجا که ایشان منها از ان ده یرکضون هزیمت میکردند و بشتاب میراندند چاروایان خود را پس ملایکه
بطریق استهزا گفتند لا ترکضوا و دیدوبای مجنبانید از عذاب خدای مگریزید و ارجعوا و باز گردید الی ما اترفتم فیه بسوی انچیزی
که منعم شده بید در ان چیز و مساکنکم و باز آیید بمسکنهای خود لعلکم تسئلون تا شاید که پرسیده شوید از قتل پیغامبر چون اهل حصور
مقدمات عذاب را دیدند و خلاصی را وجهی نیافتند قالوا گفتند یا ویلنا ای وای بر ما انا کنا بدرستی که بودیم ما ظالمین ستمکاران
بر نفس خود که پیغامبر را بقتل رسانیدیم فما زالت پس همیشه بود تلک دعویهم این خواندن ایشان یعنی کلمه یا ویلنا گفتند حتی
جعلناهم تا وقتی که گردانیدیم ایشان حصیدا گیاه درویده یعنی چنانچه گیاه را بداس درند و ساختیم ایشان را خامدین مردگان و

وافسردکان وما خلقنا السماء و الارض بیافریدیم اسمان وزمین را وما بینهما وانچه درمیان ایشانست لاعبین درحالتی که بازی کنندکان
بودیم یعنی اینها را ببازی نیافریدیم بلکه برای بتصره اهل بینش وتذکره ارباب دانش مشحون کردانیدیم بانواع بدایع وغرایب واصناع
وعجایب ❊ بنکر بچشم فکر که از عرش تا بفرش ❊ درهیچ ذره نیست که سری عجیب نیست لو اردنا اکر خواستیم ان نتخذ انکه
فراکیریم لهوا چیزی که بدان بازی کنند بروجه ان مستانس شوند چون زن وفرزند لاتخذناه هرانیه فراکرفتیم من لدنا از نزدیک الا انا
فاعلین اکر بودیم کننده این کار عبرات ازاتخاذ لهو تنزیهست از صاحبه وولد یعنی هرکز لهو فرا نکیریم بلکه بل نقذف بالحق میکنیم حق را
که حدیث علی الباطل یعنی لهو ولعب یا اسلام بر کفر مسلط کنیم فیدمغه پس فرو شکند اورا فاذا هو پس انگاه او زاهق محو شده باشد
وزایل کشته ولکم الویل ومرشما راست ویل که کلمه حسرت وندامت باشد شمارا است شدت عذاب مما تصفون از انچه وصف میکنید خدایرا
بوصفی که نشاید از فرا کرفتن زن وفرزند وله ومر اوراست من فی السموات هرچه دراسمانهاست از روحانیان والارض وهرکه درزمین است
ازجسمانیات یعنی اهل اسمان وزمین مخلوق ومملوک ویند ومن عنده وکسانیکه نزدیک ویند یعنی ملایکه افراد ایشان از اهل اسمان
جهة تعظیم است یعنی فرشتکان ومقربان درکاه الوهیت وشما ایشانرا می‌پرستید لایستکبرون سرکشی نمیکنند عن عبادته
از پرستش او ولا یستحسرون وهیچ مانده نمی‌شوند واز عبادة انقطاع نمینورزند یسبحون تنزیه میکنند حق را یا نماز میکزارند
یا ستایش مینمایند اللیل والنهار شب و روز یعنی پیوسته بتعظیم اوحق میکذارند لا یفترون سست وضعیف نمیشوند ام اتخذوا الهة
آیا فراکرفتند کافران خدایان باطل را من الارض از زمین یعنی خدایانی که ازاجزاء زمین مصنوعند چون زر ونقره وچوب
آیا خدایانیکه فراکرفته اند از قدرت هم ینشرون ایشان زنده کنند مردکانرا تجهیل مشرکان میکنند یعنی شما با نرا الهه میکویید واز لوازم
الوهیت اقتدارست بر ممکنات وهیچ ایشان قدرت نیست وبا وجود این عجز از عبادت ایشان دست باز نمیدارید لو کان
اکر باشد فیهما در اسمان وزمین الهة خدایان که او تدبیر ایشان کنند الا الله بجز خدای لفسدتا هرانیه تباه شدی اسمان وزمین
کارها درهم شکند چه اکر آلهه در اراده موافق باشند چندین قدرت یک مقدور طاری کردد واکر در کاری مخالف نمایند در تعویق افتد
ناساخته بماند پس مدبر عالم یکی اید وجز حضرت الله تعالی نشاید نظم در دو جهان قادر دیکتا توی ❊ جمله ضعیفند وتوانا توی ❊ چون خدا
بانک برابلق زند ❊ جز توکه آرد که انا الحق زند فسبحان الله پس تنزیه کن تنزیه کردنی خدایرا رب العرش که افریدکار عرش است عما یصفون از انچه
وصف میکنند از اتخاذ صاحبه وولد لایسئل برسیده نشود خدای عما یفعل از انچه میکنند بجهة عظمت وتفرد بالوهیت یا بسبب انچه
کند عین حکمت وصوابست وهم یسئلون وایشان یعنی همه بندکان برسیده شوند از انچه میکنند جهة انکه مملوکند ومملوک ناچار است که
حساب اقوال وافعال خود بمالک را باز کنند ام اتخذوا ایا فراکرفته من دونه بجز خدای الهة خدایان ومامور بودند باتخاذ ان قل هاتوا
بکو بیارید برهانکم دلیل اتخاذ آلهه بدون خدای هذا این که ذکر من معی یادکردن کسانیک با منند از امت یعنی قران وذکر من قبلی
ویاد کرد انانکه پیش از من بودند یعنی توریت وانجیل وسایر کتب سماوی درانجا نکرید واز انها که بدانها دانا اند هر رسید که در همه نیست
الا بتوحید وهی از شرک بل اکثرهم بلکه بیشتر کفار یعنی ایشان لایعلمون الحق نمیدانند حق را ومیان وی باطل تمیز نتوانند فهم معرضون

بس ایشان اعراض کنند کافران از ایمان بخدای ومتابعت رسول او وما ارسلنا من قبلک ونفرستادیم پیش از تو من رسول هیچ فرستاده الا نوحی
الیه مکر وحی کرده شده بود بوی وحفص نوحی میخوانند یعنی با وحی کردیم بدو انه لا اله الا انا که نیست خدای بحق الا انا مکر من فاعبدون پس مرا
بپرستید قالوا اتخذ الرحمن کفتند فراکرفت خدای تعالی بسیار بخشش ولدا فرزندان از ملایکه سبحانه پاکست او ومنزه ازین بل عباد
بلکه ایشان یعنی ملایکه بندکانند مکرمون کرامی داشتکان ونواختکان لایسبقونه بیشی نکیرند برخدای تعالی بالقول بسخن کفتن یعنی بی دستوری
سخن نکویند واز این سخن قطع طمع کافرانست از شفاعت ملایکه یعنی ایشان بی اذن خدای شفاعت نتوانند کرد وهم بامره وایشان بفرمان
خدای یعملون کار میکنند یعلم میداند خدای ما بین ایدیهم انچه پیش ازین کرده اند ولا یشفعون ودرخواست نمیکنند الا لمن ارتضی مکر کسی راکه
خدای بپسندد وشفاعت اورا یا کسی را که بیکانکی حق اقرار کند ابن عباس رضی الله عنه فرمود که شفاعت نکنند مکر کسی را که کوید لا اله الا الله محمد
رسول الله وهم وفرشتکان من خشیته از ترس عذاب وعقوبت آلهی مشفقون لرزانند یا از مهابت وعظمت او ترسانند ومن یقل منهم وهرکه کوید
از ملایکه یا سایر مخلوقات انی اله بدرستی که من خدایم من دونه بجز وی فذلک پس ان قایل نجزیه پاداش دهیم اورا جهنم در دوزخ کذلک همچنین که
مدعی ربوبیت را جزا میدهیم نجزی الظالمین پاداش خواهیم داد ستمکارانرا بپرستش ایشان اولم یر الذین کفروا ایا ندیدند یعنی ندانستند
انانکه کافر شدند ان السموات والارض انکه اسمانها وزمینها کانتا رتقا بودند بسته یعنی مجتمع ومراد انست که حقیقت متحد بودند ففتقناهما پس بازکشادیم اینها را
ازیکدیکر بتنوع وتمیز باسمانها یکی بود اورا بتحرکات مختلفه چندین فلک ساختیم ویک زمین را نیز باختلاف کیفیات واحوال طبقات چندین انواع کردانیدیم
یا ارض وسما بایکدیکر ملتحم بودند برهم چسبیده ومیان ایشان فرجه نبود هوا را بمیان در اوردیم تا بهفت طبقه کشتند وکفته اند اسمان بسته بود از وی
باران نمی آمد وزمین بسته بود ازوی کیاه نمیرست وما انرا بباران ولین را بکیاه کشاده کردانیدیم وجعلنا من الماء وبیافریدیم از آب کل شیء حی هر
چیزی که زنده است یعنی حیوانات را از آب مخلوق ساختیم چه اعظم مواد ایشانست واحتیاج ایشان بآب وانتفاع از ان بر همه کس ظاهر است یا از
نطفه افریدیم آب را سبب حیوة هر زنده ساختیم وکل برای علامات اینجا نه بجهت عموم افلا یومنون ایا نمیکروند مشرکان با وجود این ایات واضحه
وعلامات لایحه وجعلنا فی الارض وخلق کردیم در زمین رواسی کوههای بلند ان تمید بهم تا بجنبد زمین ویکرداند ایشانرا وجعلنا فیها وساختیم
وپیدا کردیم در زمین یا درمیان کوهها فجاجا سبلا راههای کشاده لعلهم یهتدون تا باشد که ایشان راه یابند در سفرها بمنازل مقصود وجعلنا
السماء وکردانیدیم اسمانرا سقفا محفوظا سقفی نکاه داشته از افتادن یا از اختلال تا وقتی که معلوم یا از استراق سمع یا محفوظ در هوا
بی علاقه وستون وهم وکافران عن ایاتها از نشانهای یا در اسمان که دلالت ان بر وجوب صانع ووحدت وکمال قدرت او در غایت ظهورست
معرضون اعراض کنند کانند وهو الذی واوست انکسی که بقدرت کامله خلق اللیل والنهار بیافرید شب تیره تا در ارام
یابید ودر روز روشن تا در وجه کسب معیشت تصرف نمایید والشمس والقمر وبیافرید آفتاب وماه کل هر یکی از ایشان فی فلک یسبحون
در وجی اشنا میکنند یعنی بر سطح فلک میشتابند چون شتافتن اشنا در بر سطح آب در کشف الاسرار آورده که نزد اهل اشارت شب وروز قبض
وبسط عارفانست که یکی را القبضه قبض کیرد تا سلطان دمار از نهاد او را ذیر آورد وکاه یکی را بر بساط نشاط تاثیر ان جمال او را از خون نوال نوال
اقبال دیده افتاب نشانه اصاحب توحید است بنعت بکین در حضرت شهود داراسته بر ایده نکاهد لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا پس قمر نشانه

تلوين گاه در كاهش وگاه در فزايش زماني ظهور نور برق وحدت در محاق نيستي افتد وساعتي فيروز جامعيه بر تو بدايه رسد گويا در كام حقايق
انجام حضرت قاسم انوار قدس سره اشارتي بدين معني هست بيت زبيم سوز هجرانت زمو باريكتر گردم ∴ چو روز وصل ياد شوم مهر دم اذان فوز
وحضرت بر روي روح الله تعالى روحه ميفرمايد بيت چون روي برتابي زمن گردم هلالي ممتحن ∴ ور روي سوي من كني چون بدر بي نقصان شوم
آورده اند كه معاندان بارگاه حضرت رسالت پناه از روي غوايت وضلالت ميگفتند نتربص به ريب المنون انتظار ميبريم كه گردد با حوادث
مي برآيد محمد را مستغرق ساخته اورا در ورطه هلاك اندازد حق سبحانه تسليه حضرت ميفرمايد كه وما جعلنا لبشر ماندايم مر آدمي را من قبلك الخلد
پيش از تو پايندگي دنيا افاين مت آيا تو كه بميري فهم الخالدون پس ايشان يعني منتظران مرگ پايندگان خواهند بود از دام مرگ رهائي خواهند
يافت كل نفس هر نفسي در دنيا ذائقة الموت چشنده مرگ است هر كه قدم از دروازه عدم بفضاء صحراء وجود نهاده بضرورت شربت فنا
خواهد نوشيد ونبلوكم ومي آزمايم شمارا بالشر ببدي يعني بلاها ومصيبتها والخير وبنيكوي يعني بعطاها ونعمتها فتنة آزموني مصدر است از غير
لفظ ومعني سخن آنكه با شما معامله آزمايندگانيم در سختي وآساني ونكبت تا مرتبه هريكي در صبر وجزع وشكر وكفران بر عالميان ظاهر گردد و
الينا ترجعون وبسوي ما باز گردانيده خواهيد شد وبجزاء اعمال جزا خواهيد يافت آورده اند كه روزي حضرت پيغامبر صلي الله عليه وسلم بجمعي از
صناديد عرب بگذشت ابوجهل از آن ميان طرح بي ادبي افكنده بخنديد وگفت اين نبي عبد مناف است آيت آمد كه واذا رآك الذين كفروا
وچون ببينند ترا آنانكه كافر شدند ان يتخذونك فرا نگيرند ترا الا هزوا مگر بهزو يعني كسي كه با او استهزا كنند واداتسته كه ايشان با استهزا ترا
پيغامبر خوانند وبا يكديگر گويند اهذا الذي آيا اين آنكس است كه پيوسته يذكر آلهتكم ياد ميكند خدايان شما را به بدي ومذمت وهم وحال آنكه كافران
بذكر الرحمن بيان كردن خداي واورا يكي دانستن وبقرآن ونام رحمن هم كافرون ايشان ناگرويدگانند پس مستحق استهزا واولي بسخريه
ايشانند خلق الانسان آفريده شده است ايشان من عجل از شتاب غايه مبالغه است يعني از فرط استعجال وقلت تاني در امور گويا كه مجبول بر
از شتاب كار وآنكه استعجال عذاب ميكنند چون نضر بن حارث كه تعجيل عقوبت ميكرد حق تعالي فرمود كه ساريكم زود باشد كه بنمايم شمارا آياتي نشانها
عقوبت خود در دنيا واقعه بدر ودر آخرت عذاب دوزخ فلا تستعجلون پس شتاب مكنيد بخواستن آن وگفته اند مراد از انسان آدم است عليه السلام
وعجله او آنكه چون روح به سر جسم او در آمد ونگاه كرد آفتاب را ديد كه بغروب نزديك است گفت يارب تعجيل كن در اتمام خلق من پيش از آنكه غايب گردد
ويقولون وميگويند كافران متي هذا الوعد كي باشد اين وعده عذاب يا وعده قيامت يا بگوئيد ان كنتم اگر هستيد شما صادقين راست
گويان مي لب حضرت پيغامبر صلي الله عليه وسلم وصحابه او رضي الله تعالي عنهم حق سبحانه باينداء گفتار ايشان فرمود كه لو يعلم الذين كفروا
اگر بدانند آنانكه كافر شدند حين لا يكفون هنگامي را كه باز ندارند يعني نتوانند داشت عن وجوههم النار از رويها خود آتش دوزخ ولا عن
ظهورهم ونه از پشتهاء خود زيرا كه احاطه كرده باشد بدان ايشانرا ولا هم ينصرون ونباشند ايشان ياري داده شده يعني ياري كه عذاب ايشان ظهورهم
باز دارد ونيابند جواب شرط محذوف است تقديرش چنين است كه اگر كافران بدانند چنين عذابي را تعجيل نكنند بوقوع آن دانند صدق پيغامبر و
بطلان قول خود را بل تاتيهم بلكه بيايد بديشان ساعت قيامت بغتة ناگهان فتبهتهم پس مبهوت ومتحير گرداند ايشانرا فلا يستطيعون پس نتوانند ردها
باز داشتن احوال ولا هم ينظرون ونباشند ايشانرا كه مهلت داده شوند براي توبه يا معذرت بلكه منظور نكردند يعني نه در ايشان ونه در راي ان

نكردند لنفد

نكردند ولقد استهزئ وبدرستي كه افسوس كرده ايد برسل من قبلك برسولان پيش از تو حق سبحانه تسليه دل آنحضرت ميدهد از حال انبياء
گذشته واستهزاء معاندان با ايشان خبر ميدهد وتهديد مستهزيان جناب رسالت پناه را ميگويد ايشان استهزا ميكردند فحاق پس احاطه
كرد بالذين سخروا بآنكه سخريه كردند منهم از پيغامبري يعني قومي با انبيا تسخر نمودند بديشان رسيد ما كانوا به جزا آنچه بودند كه آنرا
يستهزءون استهزا ميكردند پس بكساني نيز كه با توان سلوك ميكنند همان صورت واقع شود قل بگو اي محمد با مستهزيان من يكلؤكم كه نگاه ميدارد
شما را بالليل والنهار بشب وروز من الرحمن از عذاب خداي در انتظار او اگر خواهد بشما بل هم بلكه ايشان عن ذكر ربهم از ياد پروردگار
خود يا از قرآن يا از مواعظ آن معرضون روي بگردانندگانند هرگز بخاطر ايشان خطور نكند از عقوبت الهي ترسند نگاه دارنده را بشناسند
ام لهم آلهة آيا وايشانرا خدايانند كه از راه توانايي تمنعهم باز دارند ايشانرا من دوننا بجز ما عذابي را كه از نزديك ما گفته اند درين آيت
تقديم وتاخيري هست تقديرش آنكه ام لهم آلهة تمنعهم من دوننا پس بيان ضعف آلهة ايشان ميكند وميفرمايد لا يستطيعون نميتوانند بتان
كه بزعم ايشان آلهة اند نصر انفسهم ياري دادن نفسهاي خود را يعني اگر كسي با ايشان مكروهي خواهد از كسر وقلع وتلويث وامثال
آن از خود دفع نتوانند پس چگونه عبده خود را نگاه توانند داشت ولا هم ونيستند اصنام يا پرستندگان كه ايشان بدد ديگري
منا از عذاب ما يصحبون نگاه داشته وزنهار داده شوند بل متعنا بلكه بهره خورداري داده ايم هؤلاء آن گروه يكسانرا وآباءهم
وپدران ايشان حتي طال تا دراز شد عليهم العمر بر ايشان مدت زندگاني وبدان مغرور شده پنداشتند كه هميشه چنين خواهد بود وندانستند
كه بهدم بناء عيش در هم خواهد شكست واساس عمر منهدم خواهد شد بيت مغرور مشو كه مهندم دست اجل ∴ برهم زند اين بنا كه افراشته ∴
افلا يرون آيا نمي بينند كافران انا نأتي الارض آنرا كه ما مي آييم يعني كه مي آيد فرمان بزمين ايشان ننقصها من اطرافها كوتاه ميكنيم اين زمين را
از اطراف يعني ميگشاييم آنرا بر مسلمانان تا قلعه قلعه ميگيرند ومنزلي بحوزه تصرف در مي آرند افهم الغالبون آيا ايشان اند
غالب كنندگان يا پيغامبر ومومنان قل انما انذركم بگو جز اين نيست كه بيم كنم شما را بالوحي بوحي آنچه كرده بمن مي شود يعني از قبل
خود سخن ميگويم واز شما از بيم دادن من متاثر نمي شويد ولا يسمع الصم الدعاء ونمي شنوند كران خواندن را اذا ما ينذرون چون بيم كرده شوند
كافرانرا در عدم انتفاع بدانچه مي شنوند تشبيه بكران چيزي كه مسموع نمي شوند ولئن مستهم واگر برسد بكفره نفحة اندك چيزي من عذاب ربك از
عذاب پروردگار تو يعني آنچه ايشانرا بان بيم خود افزودن شوند از عتاب واضطراب وحيرت ليقولن هر آينه گويند يا ويلنا اي واي بر ما
انا كنا ظالمين بدرستي كه بوديم ما بر نفس خود ستم كنندگان بشرك وتكذيب ونضع الموازين القسط ووضع كنيم ترازوها ذوات
العدل ليوم القيامة در روز رستخيز براي جواهر اصحاب لباب وبعضي مفسران برانند كه ميزان عبارت است از عدل يعني وضع ميزان
تمثيل است از براي محاسبه ومحافظه حساب ومكافات اعمال بر راستي وجمهور برانند كه مراد ميزان اين است كه او را عمودي ودو كفه
چون ترازوئي كه بدان مي سنجند ودر تيسير آورده كه ايراد ميزان بلفظ جمع جهت تعظيم شان اوست چنانچه يا ايها الرسل گفته بنسبت باحضرت
پيغامبر صلوات الله وسلامه عليه يا آنكه اعمال هريك از مكلفات بدان مي سنجند پس براي هر يك ميزاني وجه او باشد واحد ميزان جمعيت
وبعضي برانند كه على حده هركس را ميزاني خواهند يعني از نيك وبد هيچ عمل او بران نسنجند فلا تظلم نفس پس ستم ديده نشود نفسي شيئا

خبر داد از حق خود یعنی از نیک و بد هیچ عمل ها سنجیده نگه دارند وان کان و اگر باشد عمل مثقال حبة هم از سنگ دانه من خردل از سپندی که اصغر
حبات اتینا بها بیاریم آنرا و نزد ترازو حاضر کردانیم وکفی بنا حاسبین و بسنده ایم ما شمار کننده بر اعمال بندگان از جهت کمال و جمال ذات
ولقد اتینا و بدرستی که دادیم ما موسی وهرون الفرقان موسی و هرون را کتابی روشن و جدا کننده میان حق و باطل یا فرق کننده اعادی
باشکافتن دریا وضیاء و دادیم ایشانرا روشنی یعنی کتابی روشن که متابعان آن بدان از ظلمات حیرت و جهالت باز رهند وذکری
للمتقین پند و پرهیزکاران را الذین یخشون آنانکه میترسند ربهم از عذاب آفریدگار خود بالغیب بپوشیدگی یعنی خدا را نادیده
ازو میترسند و از عذاب او مشاهده ناکرده از آن بیم باز میکارند به نیایی چنانچه اظهار خوف میکنند یا آنکه را در موضع از ابن عباس رضی
الله عنه نقل میکنند که هر که ایمان آورد بوحدانیت خدای تعالی و بگرود به بهشت و دوزخ و بعث و حساب و میزان بدرستی که از ترسیده
است از خدای بغیب وهم و ایشان پرهیزکاران من الساعة از احوال قیامت مشفقون ترسندگان اند وهذا و این قرآن ذکر مبارک سخنی
بسیار خیر و با منفعت که بر محمد علیه الصلوة والسلام انزلناه فرو فرستادیم او را از خود بر نیافت افانتم آیا شما له منکرون جز قرآن انکار
کنندگانید ولقد اتینا و بدرستی که دادیم ابراهیم رشده ابراهیم را راه یافتن او بود چون صلاح من قبل پیش از موسی و هرون یا قبل از
محمد علیه الصلوة والسلام یا پیش از نبوت او و توفیق شناخت دادیم وکنا به عالمین و بودیم با استحقاق و عطاها داد و دانا پس فراخو اسحاق
او را نوازش فرمودیم اذ قال یاد کن چون گفت لابیه مر پدر خود را آذر وقومه و گروه خود یعنی اهل بابل ما هذه التماثیل التی انتم
چیست این شکلها که پوشیده شما بدان یعنی بر پرستش آن لها عاکفون مر ایشانرا مجاور اید و آن هفتاد و دو صورت بوده و در تفسیر کویند که
نود و بت بوده و بزرگتر همه را از زر ساخته بودند و دو گوهر شاهوار در چشمهای او ترکیب کرده و در پیشان آورده که صورتها بود بر هیات
سباع و طیور و بهایم و انسان و بقولی تماثیل بر صور هیاکل کواکب بوده بر تقدیر ابراهیم خلیل الله علی نبینا و علیه الصلوة والسلام فرمود
که اینچه صورتهاست که میپرستید قالوا وجدنا و گفتیم ما یافتیم آباءنا پدران خود را لها عابدین مر آنرا که پرستندگان ما نیز تقلید ایشان کردیم
قال گفت ابراهیم علیه السلام لقد کنتم انتم بخدای که بودید شما وآباءکم فی ضلال مبین در گمراهی روشن و خطایی آشکارا قالوا گفتند نمرودیان آیا
روی تعجب اجئتنا بالحق آیا آوردی با این سخن را براستی و عدا ام انت آیا تویی من اللاعبین از بازی کنندگان که بر سبیل ملاعبه و مطایبه
سخن میگویی استبعاد کردند از تضلیل خود و تجهیل آبای خود قال گفت ابراهیم بل ربکم نیستم بازی کنندگان و آفریدگار شما رب السموات
والارض آفریدگار آسمان و زمین است الذی فطرهن آنکه او آفرید آسمان و زمین را تماثیل شما را وانا علی ذلکم و من بر آنچه پروردگار
منست شماست من الشاهدین از گواهانم یعنی از روی تحقیق ادای شهادت مینمایم آورده اند که نمرودیان روز عید داشتند که بصحرا رفتندی
و تا آخر روز تماشا کردندی و در باز گشتن به بتخانه در آمده بتانرا بیاد آسته زر طعامها نواختندی آنگه بر زمین نهاده و رسم پرستش
بجای آوردندی بخانهای خود باز گشتندی چون ابراهیم علیه السلام با جمعی از ایشان در باب تماثیل مناظره گفته فردا عید ماست بیرون آی تا به بینی
که دین آیین ما چه زیباست ابراهیم علیه السلام با ایشان گفت روز دیگر رفتند خواستند که ایشانرا ببرند بهانه پیش آورد فقال
انی سقیم ایشان دست از او باز داشته برفتند که ابراهیم علیه السلام نهان از ایشان فرمود که وتالله و بخدای سوگند که من لاکیدن

بهرآینه تدبیر کنم

بهرآینه تدبیر کنم و جهد نمایم تا بشکنم اصنامکم بتان شما را بعد ان تولوا بعد از آنکه روی بگردانید از ایشان یعنی بروید بعیدگاه باشید مدبرین
پشت بر ایشان کنندگان یعنی وقتی که بتانرا بگذارید و تماشاگاه خود روید یکی از آن جمع این سخن را بشنید و با کس نگفت آن چون قوم برفتند حضرت
خلیل جلیل تبر برداشت و به بتخانه در آمد فجعلهم پس گردانید بتانرا بزخم تبر جذاذا پاره پاره الا کبیرا لهم مگر بزرگی کو آن اصنام را بود یعنی تبر بزرگتر را
بشکست بلکه تبر بر گردن نهاد و بیرون آمد لعلهم الیه شاید که قوم نمرودیان بت بزرگتر یرجعون باز گردند یعنی بدو رجوع کرده از وی بپرسند که
شکننده بتان کیست چه ایشان معبود آنست که در حل مشکلات رجوع بوی کنند و غرض ابراهیم علیه السلام ازین تبکیت قوم بود و گفته اند
ضمیر الیه راجع با ابراهیم است یعنی بتانرا بشکست تا شاید که رجوع کنند بدو و عجز بتانرا حجت بر ایشان ثابت کند القصه چون نمرودیان از عید
به بتخانه در آمدند و وقوع آن متحیر شدند قالوا من فعل گفتند که کرده است هذا این فعل بآلهتنا با خدایان ما و ایشانرا شکسته انه بدرستی
که او لمن الظالمین هر آینه از ستمکارانست بر الهه خدا ایشانرا تعظیم میداد و اهانت کرده یا از ظالمانست بر نفس خود که بدین عمل خود را
ورطه هلاک افکند نمرود و قوم او در تفحص افتاده خواستند که بت شکن پیدا سازند آنکس که کلمات تالله لاکیدن اصنامکم از ابراهیم
شنیده بود با دیگری گفت و زبان فی الحال با قرار نمرود رسید قالوا سمعنا فتی گفتند با نمرود قومی شنیدیم که ایشان میگفتند شنیدیم از جوانی
که بدی یذکرهم یاد میکرد بتانرا یقال له ابراهیم میگویند او را ابراهیم یعنی نام او ابراهیم است قالوا گفتند نمرود و اولیاء او فاتوا
به پس بیارید او را علی اعین الناس بر چشمها مردمان یعنی چنان کنید که مردم او را ببینند لعلهم یشهدون شاید که گواهی دهند که این آن
بتانرا نکوهش میکند پس ابراهیم را گرفته پیش نمرود حاضر کردند قالوا ءانت گفتند آیا تو فعلت هذا کرده آنرا که می بینم گرد قلع بآلهتنا یا ابراهیم
بخدایان ما ای ابراهیم قال گفت من نکردم بل فعله بلکه کرده است این را کبیرهم هذا بزرگ ایشان از روی خشم بر ایشان با وجود حسن
جز ایشان پرستند فاسئلوهم پس بپرسید شما از ایشان که شکسته است شما را ان کانوا ینطقون اگر هستند که سخن گویند فرجعوا الی انفسهم
پس باز گشتند با عقول خود با یکدیگر فقالوا پس گفتند بعضی با بعضی انکم انتم الظالمون بدرستی که شما ستمکارانید بر پرستش چیزی که کم شود و بگوید
ثم نکسوا پس نگونسار کرده شدند علی رءوسهم بر سرهای خود یعنی سر در پیش افکندند از خجالت و حیرت گفتند لقد علمت بدرستی که دانسته که ما
هؤلاء این بتان سخن نگویند جواب میکنی که از ایشان بپرسید چون اعتراف نمود بعجز آنها خود قال گفت ابراهیم افتعبدون آیا پرستش
میکنید من دون الله بجز خدای تعالی ما لا ینفعکم شیئا آنرا که سود نرساند شما را چیزی که او را بپرستید ولا یضرکم و زیان نکند شما را اگر ترک پرستش
او کنید اف لکم زشتی و ناخوشی شما را ولما تعبدون و مر آنچه را که میپرستید من دون الله بجز خدای تعالی افلا تعقلون آیا در نمی یابید قباحت
عمل خود را چون قوم نمرود این سخن شنیدند از محاجه عاجز شدند نقل کردند قالوا حرقوه گفتند بسوزانید او را که عقوبت با هوالست وانصروا الهتکم
و یاری کنید خدایان خود را انتقام کشیدن از وی ان کنتم اگر هستید شما فاعلین کننده نصرت یعنی یاری کنید و بتانرا پس نمرود
حکم کرد تا حظیره در پیش کوهی بنا کردند ارتفاع دیوارش شصت گز و قریب یکماه هیزم جمع آنجا ساختند و روغن بر هیزم ریختند و آتش
در آن زدند و ابراهیم علیه السلام غل برگردن و بند بر پای و دست بالای منجنیق با آتش افکندند جبرئیل علیه السلام در هوا بوی رسید و گفت
هل لک من حاجة حاجتی داری جواب داد اما الیک فلا حاجت ندارم بتو گفت بهر که داری بخواه فرمود که او میداند حاجت خواستن مت

جون توکل خلیل بر خدای و انقطاع از ما سوی دوست بوده قلنا یا نار کونی گفتیم ما که ای آتش باش بردا و سلاما علی ابرهیم خداوند بود
و سلامت بر ابرهیم ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که اگر گفتی سرد با سلامت نبودی ممکن بودی که ابرهیم علیه السلام از ما بیفسردی
واراداوا و خواستند نمرودیان به کیدا مکر در سوختن فجعلناهم الاخسرین پس ما کردانیم ایشان را زیانکارتر چه سعی ایشان برهانی قاطع
شد بر حقیقت قول ابرهیم و بطلان فعل ایشان آورده اند که جون ابرهیم علیه السلام بمیان آتش فرود آمد فی الحال غل و بند او
بسوخت و بر حوالی گل و نرگس بدمید و چشمهاء آب روان و شیرین بدید آمد و هفت روز در حظیره آتش بماند نمرود علیه اللعنه از بالای قصر
دید که ابرهیم علیه السلام در بوستان خوش و گلستان بغایة دلکش نشسته با ملک الظل سخن میگوید و بر گرداگرد ایشان شعله میزند نمرود
او را آواز داد که ای ابرهیم خدای تو که قدرت او درین مرتبه است که می بینم بزرگ خدایست که من برای او قربانی کنیم ابرهیم علیه السلام
فرمود که خدای من آن قربان از تو قبول نمیکند مادام که در کیش خود باشی در اخبار آمده که نمرود چهار هزار گاو قربان کرد ایذاء ابرهیم ترک کرد
و در کشف الاسرار آورده که نزد محققان خطاب یا نار کونی که در کانون دلیل خلیل بوده آتشی است یعنی شعله شوق محبت آتش
دارد دلمن آتش دارد و ز آتش دل دل را خوش دارد خلیل الله نزدیک آتش نمرودی رسیده خواست که بسوز شهود عشق آه زند
و آتش نمرود را تباه سازد ندا رسید که ای آتش شهودی سرد شو بر آتش نمرودی با سلامت باش بر ابرهیم جه ما حکم کردیم که در آن آتش معجزه
خلیل بوستانی پیدا و معجزه هویدا بگرداند و اگر بر ابرهیم علیه السلام سلامت نباشی از شعله نار الله الموقدة التی بسوزد و قاعده دعوت
بر افتد و ازینجا معلوم می شود که آتش عشق بر همه چیز غلبه کند و هیچ چیز بر وی غلبه نبود فرد عشق که آن شعله که جون بر فروخت هر جه جز معشوق
باقی جمله سوخت ونجیناه و نجات دادیم ابرهیم از احراق که منزل نمرود و قوم او بود ولوطا و برادر زاده او لوط بن هارون رسانیدیم ایشان
الی الارض التی بارکنا باک زمینی که برکت دادیم و افزونی دادیم فیها للعالمین دران جهانیان را یعنی ولایت شام و برکت تمام بعث
انبیا بود علیهم السلام دران ولایت بسیاری و نعمت ارزانی آورده که ابرهیم بفلسطین نزول فرمود که لوط بموتفکات و
میان این دو موضع مسافت یک شبا روز بود ووهبنا له و بخشیدیم بر ابرهیم را از ساره دختر عم او بود پسری اسحق نام او را اسحق
ویعقوب نافلة و دادیم او را زیادتی بر سوال او یعنی از ما پسری طلبیده بوده ما او را پسری بخشیدیم نبیره او وکلا جعلنا و هر جهار
گردانیدیم صالحین نیکان و شایستگان وجعلناهم ائمة و ساختیم ایشان را پیشوایان خلق را یهدون راه نماینده را بامرنا
بفرمان ما واوحینا الیهم و وحی کردیم بدیشان فعل الخیرات کردن نیکو یعنی اعمال صالحه که خلق بدان ترغیب نمایند واقام الصلوة و بپای
داشتن نماز را وایتاء الزکوة و دادن زکوة تخصیص از جهت تفضیل است وکانوا لنا و بودند ما را عابدین پرستندگان با اخلاص
ولوطا اتیناه و دادیم لوط را حکما حکمت یا نبوت یا فصل بین الخصوم وعلما و دانشی که پیغامبر باید از قواعد شرع و ملت ونجیناه و
برهانیدیم او را من القریة از آن دیهی که التی کانت تعمل الخبائث بود آن دیه که میکردند عملها ناپاک و آن دیهم که از موتفکات که باهل آن بلواطه
اشتغال مینمودند و راه میزدند ما ایشان را هلاک کردیم انهم کانوا بدرستی که بودند ایشان قوم سوء گروه بد فاسقین بیرون رفتگان
از دایره فرمان وادخلناه و در آوردیم لوط را فی رحمتنا در بخشایش خود یعنی در اهل رحمت داخل گردانیدیم یا در بهشت که محل رحمت

انه بدرستی که لوط من الصالحین از ستودگان و شایستگان و قصه لوط علیه السلام قبل ازین تفصیل گذشته ونوحا و یاد کن نوح را علیه السلام
اذ نادی جون ندا کرد بدرگاه خود من قبل پیش از لوط و ابرهیم یعنی دعا فرمود بهلاک قوم خود فاستجبنا له پس اجابت کردیم
دعاء او را فنجیناه پس نجات دادیم او را واهله و اهل بیت او را از فرزندان و زنان ایشان من الکرب العظیم از غمی بزرگ یعنی محنت طوفان
ونصرناه و یاری دادیم او را من القوم بر قوم او یعنی غالب ساختیم بر منکران الذین کذبوا آنانکه تکذیب کردند بایاتنا بایتهاء ما انهم
بدرستی که قوم نوح علیه السلام کانوا بودند قوم سوء گروهی بد یعنی کافر بودند جه کفر سر همه بدیهات فاغرقناهم اجمعین پس غرقه کردانیدیم
همه ایشان را وداود وسلیمن و یاد کن قصه داود و پسر او سلیمان را علیهما السلام اذ یحکمان جون حکم کردند فی الحرث در کشت
آورده اند که جون داود علیه السلام در محکمه نشستی سلیمان بر در محکمه بودی و هر که بیرون آمدی از وی حکم بد استفسار
کردی روزی دو کس بمحکمه آمدند یکی دهقان او را بلیا گفتندی و یکی گوسفند دار و او را ایوخا خواندندی بلیا گفت ای خلیفه
الله همسایه من ایوخا شب رمه خود را بجرانید بکشت زار من درآمده تمام خوردند و قولی آنست که بوستان رفته بودند و خوشهاء انگور
خورده و تلف کرده داود علیه السلام ایوخا رسید جواب داد که آری چنین واقع شده داود علیه السلام حکم کرد که گوسفند خود را بلیا
ده و در شریعت داود حکم برین منوال بود جون از محکمه بیرون آمدند و مضمون قصه سلیمان را معلوم شد بمحکمه در آمد و یازده ساله بود
فرمود که اگر صلح خواهید بودی صلح دافع بودی داود علیه السلام گفت جه نوع باید کرد سلیمان جواب داد که گوسفندان را تسلیم بلیا باید
کرد تا از نفع گیرد بشیر و روغن و پشم و موی و باغ یا زرع را ایوخا باید کرد و آب دا خورد و بدان و تبه رساند و جون خوشهاء
انگور بدید آید یا کشت برسد تسلیم بلیا کند و گوسفندان خود بگیرد تا هیچ کدام بی بهره نماند و او برین منوال حکم فرمود و
حق سبحانه خبر داد بر پیغامبر که قصه داود و سلیمان علی نبینا و علیهم السلام برین قول خواند وقتی که زرع و باغ اذ نفشت فیه جون
بشب رفته بود دران کشت زار یا بوستان غنم القوم گوسفند گردهی وکنا و بودیم لحکمهم و حکم حاکم را بر متخاکمین شاهدین
داننده یعنی دانستیم که داود و سلیمان را بر بلیا و ایوخا حکم فرمود ففهمناها سلیمن پس تعلیم دادیم حکومت و سلیمان را و بدو الهام
دفهم او رسانیدیم تا حکم کرد که گوسفند صاحب باغ دهند تا بدان نفع گیرند و بدان تلافی روزگار خود کنند و باغ صاحب گوسفند تا
غم خوار کی بمرتبه اول باز رساند تا بار دیگر از رمه غافل نباشد حقیقت آنست که در آن زمان حکم جنان بوده که داود علیه السلام حاکم
گشته و خدای وحی کرده بسلیمن بعض ناسخ آن حکم شده و داود علیه السلام بعد از اطلاع بمنسوخیه حکم سابق بعض ناسخ حکم فرموده
وکلا اتینا و هر یکی از پدر و پسر دادیم حکما حکم کردن پیغامبری وعلما و دانش بامور دین وسخرنا و رام ساختیم مع داود الجبال
با داود کوهها یسبحن تسبیح میکردند خدا را باتفاق او در بیان آورده که ذکر از داود علیه السلام میشنودند از کوهها نیز شنوده
میشد و این معجزه آنحضرت بود والطیر و مسخر کردانیدیم و داود را مرغان تا در تقدیس با وی موافقت نمودند وکنا فاعلین و هستیم
ما کننده و امثال اینها و در قدرت ما بدیع نیست اگر چه نزد شما عجیبی است صاحب الواد فرموده که بعضی تسبیح را بمعنی سیاحت داشته
یعنی هر جا او رفتی کوهها با وی روان شدی در فواید آورده که دو سیر جبال با داود در قرآن مذکور نیست پس بضرورت باشد

حل تسبيح براند كه تسبيح طير و جبال بلسان الحال بوده و بران تقدير چون اشيا بهمان زبان تسبيح آلهي ناطقند پس وجه اختصاص بداود چه بود جهی
تسبيح ميگفتند همه سامعان از تركيب حروف و كلمات ان مفهوم ميشد و اين معنی از قدرت آلهی غريب نيست **نظم** هركجا قدرتش علم افراخت
از غرايب هر انچه خواست بساخت ∴ قدرتی را كه نيست نقصانش ∴ كارها جمله هست آسانش **وعلمناه** و بياموختيم مر داود را **صنعة لبوس** صنعة
زره **لكم لتحصنكم** تا نگاه داريم و حفظ نمايند تا نگاه دارد زره شمارا **من بأسكم** از كارزار شما يعنی از قتل و جراحت در كارزار **فهل انتم**
پس ايا هستيد شما **شاكرون** سپاس گويندگان برين نعمت او را استفهام يعنی شكر گوييد مر خدايرا و چنين لباس · **ولسليمن الريح**
عاصفة و مسخر گردانيديم برای سليمان باد را سخت وتند در وزيدن وتندی او كه تخت سليمان بر داشتی و بردی بيكماهه راه بروی
تجري بامره بود كه ميرفت بفرمان سليمان يعنی بمشيت او **الی الارض** بسوی زمين **التي باركنا** بران زمينی كه بركت داديم **فيها** در ان
زمين يعنی بولايت شام در تلخيص آورده كه شام شهری بوده تدمير نام كه در ديوان برای سليمان عليه السلام ساخته بودند صبا از انجا
بيرون امدی باز نماز شام باد و برا بدانجا اوردی و در مختار القصص آورده كه بامداد از تدمير بيرون آمده قيلوله اصطخر فارس كردی و شبانگاه
بيابل رفتی و روز ديگر از بابل بيرون آمده چاشت در اصطخر بودی شبانگاه بتدمير آمدی **وكنا** و هستيم ما **بكل شيء عالمين** بهمه چيز دانا **ومن**
الشياطين و مسخر ساختيم مر سليمان را از ديوان **من يغوصون** كسانيكه غوص كنند در درياها **له** برای او بجهة استخراج نفايس **ويعملون**
وبكنند **عملا دون ذلك** عمل ديگر جز غواصی مثل بنايی و ساير صناعات عجيبه **وكنا لهم** و بوديم ما مر ديوان را **حافظين** نگاه دارندگان تا از فرمان
سليمان بيرون نروند **وايوب** و ياد كن ايوب را و او بن اسبر موسی بن رازح بن مريم بن عيص بن اسحاق بن ابراهيم عليه السلام حق
سبحانه او را مال بسيار داده بود خلعت نبوت پوشانيده بولايت بثنيه فرستاده و زبطاعت كد داينده ی و رسم خيرات كما ينبغی تقديم
رسانيدی ابليس لعين بروی حسد بردی با حق تعالی مناجات كرد الهی بنده تو در عافيت و سعت عيش است و مال بسيار و فرزندان بزرگوار
دارد اگر او را بانواع اموال و اولاد مبتلا سازی زود از راه تو بطريق كفران نعمت بيرون آيد حق سبحانه و تعالی فرموده كه نه چنان است
كه تو ميگويی او را بنده ايست كه اگر هزار بار در كوره ابتلاش بگذاريم بر محك اعتبار تمام عيار خواهد بود **بيت** بر دوز امتحان باشم چو شمع استاده
برجای خويش ∴ جنانكه در عشق بگريم كه بتيغم رود سر ∴ در تيسير داد تفاسير آورده اند كه ابليس درخواست كه مرا بر مال و فرزند و جسد
او مسلط گردان تا حقيقت حال او ظاهر گردد حق تعالی ابليس را بر ظاهر وی تسلط داد و ديوان ابر و كاشت تا با هلاك اموال اشتغال
نمودند و در حقايق فرموده كه برين سخن كتاب و سنت دليلی نيست بلكه اخبار يهود است كه كعب و وهب نقل كرده اند حقيقت
انست كه حق تعالی اقسام محن بروی گماشت پس امواج دريا متراكم گشت القصه شترانش بصاعقه هلاك شدند و گوسفندان
بسبب سيل و گرداب فنا افتادند و زراعت بر نج عاصفت مستاصل شد و هفت پسر و سه دختر در زير ديوار آمدند و در وند فرو
بر جسد مبارك وی ظاهر شده و منغص گشته ديوان در ان بيدا گشتند و مومنان و مرتد گشته شده و يا از ديه و منزل كه ميرفت بيرون
ميكردند زن او رحمه دختر افراهيم بن يوسف يا بخود دختر منسا بن يوسف عليه السلام در خدمت او بماند و مدت هفت سال و هفت ماه
و هفت روز و هفت ساعت بدين محنت مبتلا بود و هژده يا سيزده سال نيز گفته اند حق تعالی برای تسليه دل مبارك حضرت رسالت صلعم

كم

وتعليم ثبات بر

وتعليم ثبات بر شكيبايی حالت آدا واز كرد فرمود كه ياد كن ايوب **اذ نادی ربه** ياد كن ای محمد بخوان پروردگار خود را **اني مسني الضر**
انكه بمن رسيد رنج و سختی **وانت ارحم الراحمين** تو بخشنده ترين بخشندگانی بدكران ميگويند كه حق تعالی درباره ايوب عليه السلام
فرمود كه **انا وجدناه صابرا نعم العبد** و نكته انكه **مسني الضر** منافی انكه شكايت از رنج فنان صبر نيست و جون برين تقرير ميكنند كه ان نعمت
شيطان او را رنج عظيم رسيده چند داو آمده كه واسجده كن تا ترا از بلا بيرون آرم ايوب عليه السلام با حق تعالی از فرو يه شكايه كرد كه نه
از رنج خويش از غيرت حميدی آورده كه جمعی انانكه بوی ايمان آورده بودند گفتند اگر در وخيری بودی بدين بلا مبتلا نگشتی اين شماتت
دل مبارك او را مجروح ساخت و اين سخن بزبان راند ما جنانه ضعيف شد كه بعوض و عوض نياز نميتوانست نمود برين سخن متكلم بود
ما باده گران آهنگ دل و زبان وی كردند و اين تمجيد و توحيد بود از فوايد ايشان ترسيده و اين كلمه گفت باما فرا ز غاية بيچارگی
كيسوی خود را بفروخت و برای وی قوتی خريد و اين برين حال مطلع شد و از **اني مسني الضر** كشيد در حقايق سلمی از امام
جعفر صادق رضی الله عنه نقل ميكند كه چهل روز وحی نيامد اين شكايت بجهت ان كرد و گفته اند از ان كرمان كه بدن وی می خوردند
يكی بروی زمين افتاده بر خاك كرم می طپيد ايوب عليه السلام برداشته بجای خود ماند چون اين كار را باجتهاد واقع بنده
ميان بگزيد كه طاقت نياورد و اين كلام بر زبانش جاری شد و گو بنيه مرجری بواسطه ملكی يا بشری از بارگاه كبريا اين خطاب سطاب
با ايوب بگرد رسيد كه اين بيماری با چگونه و ايوب بذوق و شوق بر پشتش كوه بلا را بجان و با بان خوش بود **بيت** گر بر سر بيمار خود آيی بعيادت
صد سال باميد تو بيمار توان بود ∴ در سحر از روز كه رحم داحت رسيد تحفه اين خطاب سرافراز شد فرياد كه **اني مسني الضر** محققان بر انند
كه شكايا او بوده از دبود و در بحر الحقايق آورده كه بشريه ايوب از بشر جسمانی می ناليد اما روحانی ناظر جمال مبتلا شده كمال عنايت
در بلا ميديد لا جرم بزبان بشريتش **مسني الضر** گفت و لسانی روحانيش بنداء **انت ارحم الراحمين** مترنم شد در لطايف قشيری مذكور است كه اين نه
بروجه اعتراض است بر حكم قضا و قدر بلكه از روی عجز و لبشرح منقولست كه جبرئيل عليه السلام بوی آمده و گفت چرا خاموش نشسته گفت
حكيم بگر صبر جبرئيل عليه السلام باز فرمود بلا ما در خزاين حق بسيار است تو طاقت نياری از حق عافيت خواه ايوب عليه السلام اين سخن گفت **فاستجبنا**
له پس اجابت كرديم دعا او را **فكشفنا** پس ببرديم **ما به من ضر** انچه بود از رنج او يعنی شفا داديم و شرح ان در سوره صاد خواهد آمد **واتيناه**
وعطا كرديم او را **اهله** فرزندان وی كه بعينه ايشان را زنده كرديم **ومثلهم معهم** و مانند ايشان با ايشان يعنی هفت پسر و سه دختر ديگر شبيه
يكديگر ابن عباس رضی الله عنهما فرموده كه اموال و اولاد و مواشی وی را مضاعف بوی داد و ابری سرخ با فرستاد تا ملخ زرين بروی
ببارد و در احقاف آورده است كه بيست شبانروز در حوالی سرای او می باريد **رحمة من عندنا** اين كارها بنسبت ايوب كرديم برای ايصال
رحمت و الطافی كه نزديك ما بود **وذكرى للعابدين** و پندی برای پرستندگان تا صبر كنند چنانچه او كرد و فرا يابند چنانچه او يافت **بيت**
هركه او در راه حق صابر بود ∴ بر مراد خويشتن قادر بود ∴ صبر بايد تا شود دلكشو چرخ ∴ ذانكه گفت **الصبر مفتاح الفرج** **واسمعيل**
وادريس و ياد كن اسمعيل و ادريس **وذا الكفل** خداوند نصيب را كه الياس است و زكريا عليهم السلام و وجه تسميه آنكه از خدای بهره مند
بوده و گفته اند كفل بمعنی ضعف است يعنی عمل او دو برابر انبيا زمان او بود كفل بمعنی زمانه نيز هست در مختار آورده اليسع از الياس

عليه السلام

متکفل شد که با وی قیام نماید و بعد از و هادی باشد بدین جهت ذو الکفل لقب یافت و امام محی السنه رحمه الله و صاحب تبیان اورده که یکی
از انبیاء بنی اسرائیل وحی آمد که من میخواهیم که روح ترا قبض کنم تو ملک خود را بر بنی اسرائیل عرض کن هر که باین دان شوند که شب نماز گزارد و
بی فطور تو دو روز روزه دارد و افطار نکند و میان مردم حکم فرماید و خشم نگیرد پادشاهی خود بدو تسلیم کن بعد از انکه پیغامبر این
سخن بر بنی اسرائیل ظاهر کرده جوانی از میان قوم برخاست و گفت انا الکفل لک بهذا پیغامبر بدو تسلیم کرد و او بوعده وفا نمود خلعت
بهاری یافت و حق سبحانه و تعالی اورا ذو الکفل خواند کل همه این پیغامبران که اسمعیل و ادریس و ذو الکفل علیهم السلام من الصابرین
از صبر کنندگان بودند بر مشقت تکلیف یا بر شداید زمان اسمعیل بر اقامته که دادی وی ذرع بود بغرمود و ادریس روزگاری دراز برای
قوم صبر کرد و بعد ایمان اینا در دند ذو الکفل نکیبایی نمود بر انچه متکفل ان شده بود وادخلناهم و در آوردیم ایشانرا فی رحمتنا در بخشش
ما که نبوت یا نعمت اخرت انهم بدرستی که ایشان من الصالحین از شایستگان و فرمان برندگانند وذا النون و یاد کن صاحب ماهی یعنی
یونس را علیه السلام اذ ذهب چون برفت مغاضبا خشمناک بر قوم خود که دعوت قبول نکردند و چند قدس پس کرده فرمود که بر نفس خود خشم کرد
در رفتن جا او آگهی بر رفتن او صادر نشده بود و گفته تو که ایشانرا وعده عذاب داده بود چون میعاد در رسید و عذاب دیر تر می آمد بنداشت
که او را دروغ گوی خواهند داشت فظن پس گمان برد که از وی فعل کسی صادر شد که گمان میبرد ان لن نقدر علیه انکه تنگ نخواهیم ساخت علیه
بروی راه رفتن را بس اورا بنجه در آوردیم در شکم ماهی زندان کردیم فنادی پس ندا کرد فی الظلمات در تاریکیها یعنی در ظلمة بحر و در بطون
ماهی و در تاریکی شب و بنجواند ان لا اله الا انت بانکه گفت هیچ معبودی نیست مگر تو سبحانک پاکی تو از انکه در چیزی عاجز شوی انی
کنت بدرستی که هستم من در دین من الظالمین از ستمکاران بر نفس خود که مهاجرت از میان قوم کردم در انوار از سید عالم نقل میکنند
که هیچ مکروبی خدا را نخواند الا که اجابت کنند مر او را فاستجبنا پس اجابت کردیم له دعاء یونس را ونجیناه و برهانیدیم او را من الغم از غم دریا
والتقام حوت یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از شکم خود بیرون افکند از ساحل دریا وکذلک و همچنانکه او را از غم نجات دادیم ننجی المؤمنین
میرهانیم و نجات میدهیم کرویدگانرا و قصه ماهی و دریا در سوره صافات بتفصیل می آید وزکریا و یاد کن زکریا را اذ نادی ربه چون بخواند پروردگار
خود را و گفت رب لا تذرنی ای پروردگار من مگذار مرا فردا تنها یعنی بی فرزند که از من میراث برد وانت خیر الوارثین و تو بهترین
وارثانی پس اگر تو مرا وارث ندهی باک ندارم فاستجبنا له پس اجابت کردیم دعاء او را ووهبنا له یحیی و بخشیدیم او را پسری که بدو زنده
معالم دین واصلحنا له و بصلاح آوردیم برای او زوجه زن او ایشاع بنت عمران را برای ولادت بعد از عقر او و گفته اند او خوشخوی
گردانیدیم برای زکریا بعد از انکه بد الخلق بود انهم بدرستی که این پیغامبران که مذکور شدند کانوا یسارعون بودند که می شتافتند فی الخیرات
در نیکوییها ویدعوننا و میخوانند مارا رغبا از روی رغبت ورهبا و از جهت ترس عذاب وکانوا لنا و بودند مارا خاشعین فروتنان و
فرمان بردان یا نیاز مندان محققان گویند نیاز برای او باید و ناز بدو شاید در کشف الاسرار آورده که هر که نیاز بدو برد توانگرش
سازد و هر که ناز بدو کند عزیز ترش گرداند پس نیاز و کانوا لنا خاشعین نشان نیاز من ملی و رب العرش معبودی بیت
گدای میکده ام لیک وقت مستی بین * که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم والتی احصنت فرجها و آنکه نگه داشت فرج خود را از حلال و حرام و او مریم بنت عمران است

کو خود را نگاه

که خود را نگاه داشت و دست هیچ کس بدامن عفت وی نرسید فنفخنا پس در دمیدیم یعنی جبریل را فرمودیم تا دمید فیها در پیراهن او و یا در دون
او من روحنا از روحی که ان او است محصل سخن انکه جاری کردانیدیم در وی روح عیسی را وجعلناها و گردانیدیم قصه وی وابنها
و خبر پسر وی عیسی را آیة حجتی و علامتی للعالمین و عالمیان را یعنی چون تامل کنند بر ایشان روشن شود که ظهور پسری بی پدر از بطول عذرا را
بمجرد نفخه دلالت بر قدرت صانع حکیم جل ذکره دارد ان هذه امتکم بدرستی که ملت توحید و دین اسلام که واجبست تمام الثقات
بران امة واحدة ملتی است یگانه یعنی اختلافی نیست در ان بلکه انبیا بران بوده و در اصل توحید همه معتقدند وانا ربکم و منم آفریدگار شما
فاعبدون پس مرا پرستید نه غیر مرا وتقطعوا و بریدند امت ماضیه امرهم کار دین خود را در میان خود را یعنی فرقه شدند چون یهود و
نصاری و هر یک تکفیر میکردند بینهم کل جمله این فرقها الینا راجعون بسوی ما بازگردندگانند و ما ایشانرا فرا خور اعمال ایشان پاداش جزاء هم
داد فمن یعمل پس هر که بکند من الصالحات از عملها پسندیده وهو مؤمن و حالانکه او گرویده باشد بخدای و رسول فلا کفران لسعیه
نا سپاسی نیست لسعیه مر شتافتن او را یعنی عمل ضایع نسازیم کردار او را وانا له و ما مر سعی او را کاتبون نویسنده ایم یعنی اثبات کننده در
صحیفه اعمال او واد انست که کار او بهیچ وجه ضایع نخواهد بود فرد کار نیکو ان ضایع نباشد نزد حق * لا یضیع الله فی الدارین اجر المحسنین
وحرام علی قریة و ممتنع است از اهل دیهی که ما اهلکناها هلاک کردیم ایشانرا انهم لا یرجعون انکه ایشان بازنگردند بدنیا یعنی حرام است
بر هلاک که بدنیا رجوع کنند بجهت تلافی اعمال و تدارک احوال و بعضی لا را صلی دانند نه زاید و گویند معنی آیت انست که ممتنع است بر هالکان و
نشاید که رجوع بدین عالم نباشد و در قبور معذب باشند حتی اذا فتحت تا وقتی که گشاده شود یاجوج وماجوج سد یاجوج و ماجوج یعنی تا وقت
که فتح سد یاجوج و ماجوج وهم و یاجوج و ماجوج من کل حدب از هر بلندی ینسلون می شتابند و بیرون آیند تا همه را فرو گیرند و آبهای دریا را تمام
بیاشامند و از خشک و تر هر چه یابند بخورند صاحب معتمد فی المعتقد در ذکر علامات قیامت آورده که بعد از هلاک شدن دجال و اتباع او
بر دست عیسی علیه السلام خروج یاجوج و ماجوج باشد گشاده شدن سد ایشان و تحصن عیسی علیه السلام با مومنان بکوه طور و در بعضی احادیث
وارد شده که بروند تا جبل الخمر که الخمر کوه بیت المقدس و گویند ما کشتیم اهل زمین را بیایید تا بکشیم هر که در آسمان است پس تیرها بآسمان افکنند
و خون آلوده فرود آید و بر عیسی علیه السلام و اصحاب او دشوار شوند و دعا کنند حق تعالی بیک دفع همه را هلاک کند واقترب
الوعد الحق و نزدیک رسید وعده قیامت که وقوع ان راست فاذا هی پس انجا که قصه انست که باشد در ان شاخصة خیره و باز
مانده از هول رستخیز ابصار الذین دیدهای انانکه کفروا کافر شدند و ایشان میگویند یا ویلنا ای وای بر ما قد کنا بدرستی که بودیم
در دنیا فی غفلة در بیخبری من هذا ازین روز و ازین حال بل کنا بلکه بودیم ما ظالمین ستمکاران بر نفس خود که سخن پیغامبران
نشنیدیم انکم بدرستی که شما ای مشرکان وما تعبدون و انچه میپرستید من دون الله بجز خدای از بتان و دیوان حصب جهنم آتش انگیز دوزخید
انتم لها شما با بتان در دوزخ واردون درایندگانید و در اینکه بتان در آیند گفته که حکمت در ایراد بتان بدوزخ زیادت
تعذیب بت پرستانست چه بدانها آتش افروخته تر گردد و احراق از ایشان بیفزاید و دیگر بت پرستان چه انها را پرستیده
که حالا با ایشان در آتش اند لو کان هؤلاء اگر بودندی این بتان آلهة خدایان چنانچه گمان میبرند ماوردوها در نیامدندی بدوزخ

خدای معذب باشند معذب وکل وهمه بتان وبت پرستان فیها در دوزخ خالدون جاوید ماندکان در دوزخ لهم فیها وایشانرا
باشد دران اتش زفیر ناله زار وهم فیها وایشان باشند دران اتش لا یسمعون نمی شنوند سخن که بدان شاد شوند اورده اند که چون ایه
انکم وما تعبدون من دون الله نازل شد اتش غضب در مشرکان عرب افتاد واین الزبعری ایشانرا چون بر ایشان دید وکفت اند ده
مخورید واضطراب مکنید با محمد مباحثه کنیم وکفت ای محمد قد خصمتک ورب الکعبه تو میکویی که هرکه مادون الله پرستند هم در دوزخ خواهند
حال انست که عزیز وعیسی وملایکه معبود یهود ونصاری وبنو ملیح اند هرکاه این معبودان حصب جهنم باشند کو بتان ما نیز باشند ایه امد که
ان الذین سبقت لهم بدرستی که پیشی کرفته است بر ایشان منا الحسنی از ما سابقه نیکو که سعادت وتوفیق طاعت ایشانرا بجنت
وان عزیز وعیسی وملایکه اند علیهم السلام اولیک انکروه که بسابقه عنایت مخصوص شدند عنها مبعدون از دوزخ دور شدکانند صاحب
فرموده است سبق عنایت موجب ظهور ولایت بیت هر تخم که در ازل کشتند نهان :. در فرع آمد بر وعیان لا یسمعون
نمی شنوند ان دور شدکان حسیسها اواز اتش را بجهت انکه ایشان اعلی علیین اند ودوزخ اسفل سافلین وهم فیما اشتهت وایشان
در انچه آرزو برند انفسهم دلهاء ایشان خالدون جاوید باشند یعنی مشتهیات خود را دایم می یابند لا یحزنهم الفزع الاکبر
اند وهکین نکردند ایشانرا فزع اکبر یعنی قول ملایکه وامتازوا الیوم ایشان نخواهند شد چه بجانب دست راست بهشت خواهند دید وکفته اند
فزع اکبر وقتی را باشد که موت را بصورت کبشی املح بر بلندی بدارند وبکشند واین ندا براید که یا اهل النار خلود ولاموت ویا اهل
الجنة خلود ولاموت دوزخیان فزع کنند وبهشتیان با فرح کذرانند وتتلقیهم الملایکة وپیش ایند فرشتکان وقت بیرون آمدن از قبور وکویند
هذا یومکم الذین این آن روزیست که در دنیا کنتم توعدون بودید که بدین وعده داده میشدید یعنی اینست روز ثواب وکرامت شما عابدانرا
کویند این روز روز شماست عارفانرا خطاب رسد که این روز تماشای شماست نظم نیکو دار انعیم اندر نعیم :. عشقبازانرا لقا اندر
لقا :. حصه انها وصال نور عین :. بهره اینها جمال کبریا یوم نطوی السماء یادکن روزی را که کنیم ودر هم پیچید اسمانرا کطی السجل تچو
پیچیدن طومار للکتب برای کتاب وحفص کتاب میخوانند یعنی همچونکه طی کرد سجل را نام کاتب حضرت رسالت بوده وکویند فلکی است
که چون کرام الکاتبین نامهای اعمال بوی سپارند ودر هم پیچد کما بدانا همچنانکه اغاز کرده ایم اول خلق نخست بیافریدیم انرا
نیاده ونقصی نعیده باز کردانیم انرا که افریده ایم اعاده مثل ابدا باشد در ایجاد از عدم هر دو نزد قدرت ماست وعدا وعده
داده ایم باعاده وعده دادنی علینا بر ماست وفا کردن بدان انا کنا فاعلین بدرستی که کننده ایم بی شبهه یعنی چنانکه اول بوجود
آوردیم برای معرفت دیکر بار موجود خواهیم ساخت برای مکافات ولقد کتبنا وبدرستی که نوشتیم فی الزبور در کتاب داود علیه السلام
من بعد الذکر از پس توریة یعنی بعد از انکه در توریت نوشته در زبور ثبت کرده ایم ان الارض انکه زمین بهشت یرثها میراث کیرند
از عباد الصالحون بندکان ستوده من یعنی امت محمد صلی الله علیه وسلم وکفتند عامه مومنان ان فی هذا بدرستی که درین که یاد کردیم
از اخبار ومواعظ ومواعید لبلاغا هرآینه کفایت لقوم عابدین وکروه پرستندکانرا واراد امت حضرت رسالت علیه الصلوة
والسلام کجز ومواعظ ایشانرا قرآن پسنده است در رسیدن بمطلوب وما ارسلناک ونفرستادیم ترا ای محمد الا رحمة مکر بخشایشی للعالمین

وعلینا ناصر حضرت

وعالمیانرا حضرت رسول صلی الله علیه وسلم رحمت ومومنانرا که بدو رفتند انما انا رحمة مهداة رحمت وکافرانرا که بسبب وی
از عذاب استیصال امین بودند ما کان الله لیعذبهم وانت فیهم در کشف الاسرار آورده که از رحمت وی بود که امترا در هیچ مقام فراموش
نکرد واکر در مکه معظم بودی واکر در مدینه واکر در مسجد مکرم واکر در حجره مطهر همچنین بر ذروه عرش ومقام قاب قوسین باز فرمود که السلام
علینا وعلی عباد الله الصالحین فردا در مقام محمود ساعت شفاعت کسترده کوید امتی امتی نظم عاصیان برکنه در دامن آخر زمان
دست در دامان تو دارند جان در آستین :. نا امید از حضرت ما نصرت نتوان شدن :. چون تویی در هر دو عالم رحمة للعالمین قل بکوای
محمد کافرانرا انما یوحی الی جز این نیست که وحی فرو فرستاده میشود بسوی من انما الهکم انکه خدای این نیست که خدای شما اله واحد خدای یکانه است
وکیتا فهل انتم پس ایا هستید شما مسلمون کردن نهادکان مقتضی وحی را فان تولوا پس اکر بر کردند از توحید فقل اذنتکم پس بکو اکاه
کردم شما را علی سواء برسویه یعنی من در علم در انچه اعلام کرده ام در موضح آورده که اعلام کردم شما را از انچه بمن وحی کرده اند و بر شما روشن
شد ومومن وکافر در علم بدین مساوی شدند ونمیدانم من وان ادری که ایا نزدیک است اقریب ایا دور است ام بعید انچه وعده داده شده اید
بران از حشر یا غلبه مسلمانان انه بدرستی که خدای تعالی یعلم الجهر میداند انچه اشکارا باشد من القول از سخن کافران در طعن اسلام ویعلم ما
تکتمون ومیداند انچه نهان شد از حسد بر پیغامبر وحقد مسلمانان وان ادری ونمیدانم من لعله فتنة شاید که تاخیر ان موعود با در رسیدن
مکافات اعمال ایشان بشما ازمایشی باشد لکم وشما را یعنی طریق استدراج در تاخیر می اندازد ومتاع وشاید برخورداری بود شما را الی حین
با هنکام اجل مقدر برسد قل رب احکم بکوای افریدکار من حکم کن وحفص قال میخوانند یعنی کفت پیغامبر صلی الله علیه وسلم که ای پروردکار من
حکم فرمای میان ما وایشان بالحق براستی وربنا الرحمن وپروردکار ما بسیار رحمت برافریدکان خود المستعان یاری خواسته شد یعنی یاری
از وی خواهند علی ما تصفون بر انچه شما صفت میکنید ومیکویید عذاب موعود اکر حق است چرا ما فرود نمی آید ورایة الاسلام دمبدم نکونسار خواهد
شد یعنی شما نیز امیکویید وما ان خدای بردیاری میخواهیم وامید داری از موت از حضرت او داریم بیت هرکه او خویش ز درکاه پادشاهی خواند
که هیچکس نشود نا امید از درکاه سورة الحج مدنیة سبع وثمانون ایة بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس ای مردمان خطاب بعامه مکلفانست
ومیکوید اتقوا ربکم بترسید از عذاب پروردکار خود ان زلزلة الساعة بدرستی که جنبانیدن قیامت مر زمین را شیء عظیم چیزی بزرک
داشت بر معول اسناد تحریک ساعت مجاز است واین زلزله علامت قیامت است وقبل از طلوع شمس از مغرب وقوع یابد در زاد المسیر اورده که
قبل از نفخه اولی زمین متزلزل شود وندا از اسمان برسد که یا ایها الناس اتی امر الله فزع عظیم در خلایق پدید آید بیت در طبقات زمین الکندیم
زلزلة الساعة شیء عظیم یوم ترونها در روزی که ببینید ان زلزله را تذهل غافل شود وفراموش کند از هیبت ان کل مرضعة هر شیر دهنده
عما ارضعت از ان فرزند که وی را شیر میدهد با وجود مهربانی مرضع بر رضیع وتضع وبنهید کل ذات حمل هر زنی که خداوند حمل بود یعنی
بیفکند هر زنی که باردارد حملها فرزندان خود را وتری الناس وبه بینی مردمانرا از غایت دهشت در ازوند سکاری مستان یعنی مستانی
که عقل وتمیز ایشان زایل شده وما هم بسکاری ونباشند ایشان مستان بتحقیق زیرا که زوال عقل از خوف وهراس سکر نباشد اکرچه در
رای العین مانند سکر نماید پس ایشان بتحقیق مست نباشند ولکن عذاب الله شدید ولیکن عذاب خدای تعالی سخت است از هول ان مدهوش باشند

توعدون

ومن الناس و از مردمان من یجادل کس هست که جدال کند فی الله در کتاب خدای تعالی که میگویند هذا الا اساطیر الاولین یا بحث کنند در قدرت
حق تعالی که ابی بن خلف که انکار مینماید حشر را بغیر علم بی دانشی و معرفتی و بی برهانی و حجتی ویتبع و پیروی کند در مجادله یا در غایة احوال حق کل
شیطان مرید هر شیطانی که سرکشی کرده در ازل کتب علیه نوشته شده است بدان دیو در لوح محفوظ انه من تولاه انکه هر کسی او را دوست دارد و
متابعت او کند فانه پس بدرستی که آن دیو یضله گمراه گرداند تابع خود را ویهدیه و راه نماید او را الی عذاب السعیر بسوی عذاب آتش سوزان یعنی دو
خود ایشان کار دارد که مکافات آن دوزخ بوده در احقاف فرموده که ضمیر علیه راجع بمجادله است یعنی حکم کرد خدای بران جدل کننده که هر که بر
پی او رود بدوزخ رسد یا ایها الناس ای مردمان خطاب با کفار است منکران حشر را میگوید ان کنتم اگر هستید شما فی ریب من البعث در شک
انگیختن مردم و میگویید اعاده ممکن و معقول نیست آخر نظر کنید در اول حال خود فانا بدرستی که ما خلقناکم آفریدیم شما را من تراب از
خاک ثم من نطفة پس از آب منی ثم من علقة پس از مقدار خون بسته ثم من مضغة پس از قطعه گوشت بمقدار آنکه بخایند مخلقة و تا تمام
که در بعضی از مقصود دیگری تمام صورت یافته بلحظ کلام آنکه شما را منتقل ساختیم از حالی بحالی لنبین لکم تا بیان کنیم برای شما ابتدای آفرینش شما
تا استدلال کنید از مبدا بر معاد و تامل نمایید هر چه قابل تغیر و تکون است بار دیگر قبول آن میتواند کرد ونقر و قرار میدهیم فی الارحام در رحمها
ما نشاء آنچه خواهیم که قرار دهیم یعنی جنین سقط نشود و در رحم بماند الی اجل مسمی تا وقتی که نام برده که زمان وضع است ثم نخرجکم طفلا
پس بیرون آریم شما را از بطون امهات طفلی که از غایة ضعف بامر خود نتوانید نمود ثم لتبلغوا پس تربیت کنیم شما را تا برسید اشدکم بکمال قوت
و جمال فهم و خرد که میان سی و چهل سالگی است ومنکم من یتوفی و از شما کسی باشند که متوفی کرده شوند پیش از بلوغ اشد یا قبل از آن ومنکم من یرد
و بعضی بود که رد کرده شود الی ارذل العمر بفروترین زندگانی که سن خرافت است لکیلا یعلم تا نداند من بعد علم پس از دانستن چیز شیئا
چیزی را یعنی بحالت کودکی باز گردد و هر چه دانسته شود باشد فراموش کند و عود آدمی از نهایة بد بدایة انسانیت با آنکه قدرت کامله عاجز اند و او را
از اعاده چنانچه او را مانده است پس دیگر بار جهت استدلال بر بعث میفرماید که وتری الارض و می بینی ای آدمی زمین هامدة خشک و بی
رونق چون مرده فاذا انزلنا پس چون فرستیم ما از برای علیها الماء بران زمین آب باران اهتزت جنبش کند آن زمین بگیاه وربت
و بیفزاید و بدمد وانبتت و برویاند من کل زوج از هر صنفی از نباتات بهیج تازه و تر و نیکو و بهجت افزای پس قادری که زمین مرده یا
زنده میسازد تواناست بر آنکه اجزاء موتی را جمع ساخته بهمان حال که بوده اند باز برد مصراع آنکه دانه نهال افراخت ⁂ دانه را هم شجر تواند
ساخت ⁂ کرده را بود را بقدرت بود ⁂ چه عجب گر دمید بقدرت جود ذلک آنکه گفته شد در آفرینش ایشان در اطوار مختلفه و تحویل ایشان
باحوال متنوع و احیاء زمین بعد از موت بان الله بسبب آنست که خدای تعالی هو الحق او ثابت است در ذات خود و مستحق صفات کمال است وانه
و بجهت آنست که یحیی الموتی زنده گرداند مردگان را و اگر نه نطفه مرده و زمین خشک را زنده و تازه وانه علی کل شیء قدیر و برای آنست که
او بر همه چیز تواناست چه قدرت از صفات ذاتیات و نسبت او با همه مقدورات متساوی پس مشاهده قدرت بر احیاء بعضی اموات دلالت
کرد که لازم آمد اقتدار او بر احیاء همه اموات ان الساعة آتیة و ایراد این دلایل برای آنست تا بدانند که قیامت آینده است لا ریب هیچ
شک نیست فیها در آمدن او وان الله و بدانید نیز که خدای تعالی یبعث بر می انگیزد من فی القبور کسانی که در گورها اند بمقتضای وعده خود را

از ایشانرا حساب

از ایشان را حساب کنند و جزا دهد ومن الناس و از مردمان من یجادل کس هست که از روی ستیزه جدال کند فی الله در کلام خدای تعالی یا قدرت او
تکرار برای تاکید است یا مراد از مجادل اول رؤسای کفاراند چون نضر بن ابی و اصحاب او و از ثانی اتباعان و مقلدان که هر یکی از ایشان بر
طرح جدال افکنند بغیر علم بی دانشی که با او داده باشند ولا هدی و بی دلیلی که راه بنماید بمقصد ولا کتاب منیر و بی کتابی روشن که بدان صواب
از خطا متمیز گردد یعنی مجادله میکنند بی سندی از استدلال یا وحی بلکه صرف جدال است بمحض تقلید و تقلید محض ثانی عطفه در حالتی که پیچیده
دامن خود است و این کنایت باشد از تکبر چه متکبر دامن از هر چیزی در هم می پیچد پس بتقلید متحیر جدال کند لیضل عن سبیل الله تا گمراه گرداند
مردم را از راه خدای یعنی از فرمان برداری او له فی الدنیا مر او راست در دنیا خزی رسوائی بقتل چنانچه در بدر بود ونذیقه و بچشانیم
او را یوم القیمة روز رستخیز عذاب الحریق عذاب آتش سوزنده ذلک گوییم این خزی و عذاب بما قدمت یداک بسبب آنچه از پیش فرستاد دستهای تو
یعنی آنچه کرده از کفر و معصیت وان الله و بسبب آنست که خدای تعالی لیس بظلام نیست ستم کننده للعبید و بندگان خود را ایراد صیغه مبالغه کثرت
جهت عبید است آورده اند که جمعی از اعراب بمدینه آمدند شرف اسلام دریافتند پس هر کرا از ایشان مرضی عارض نشد پسری بزاد و اسب او کره خوب
آورده و مواشی او نتاج نیکو داد اند گفتند اسلام نیکو دینی است و او بسبب او نیکوها پیش آمد دل وا با اسلام آرمیده شد و اگر قضیه بر عکس امر
از دین برگشته گفت اسلام اسلام بر من میمون نیست ایشان نازل شد ومن الناس و از مردمان من یعبد الله کس هست که میپرستد خدای را
علی حرف بر انحراف و اضطراب یا بر طرف یعنی بر کناره ایستاده در کار خود غیر متمکن و ماوردی فرموده که یعنی بر شک دین است فان اصابه
پس اگر برسد او را خیر نیکوئی چون صحت و غنا اطمان به آرام گیرد بدین و ثابت شود بران بسبب آن خیر وان اصابته فتنة و اگر برسد او را از بلیتی چون
مرض و فقر انقلب برگردد علی وجهه بر روی خود یعنی از جهتی آمده بدان عود کند مراد آنست که مرتد گردد و دست از دین اسلام باز دارد و
قولی آنست که یکی از یهود ایمان آورد و نابینا شد و بلاها روی بوی آورد با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم گفت من دین اسلام را شوم گرفتم را
اقاله کن حضرت فرمود که ان الاسلام لا یقال یهودی مرتد شد و این آیه فرود آمد که از دین بدین برگشت خسر الدنیا زیان کردن در دنیا که برادرانش
والآخرة و زیان دارد در آخرت [illegible] عملهای او نابود شد ذلک زیان هر دو سرای هو الخسران المبین آنست که زیان هویدا چه بر همه عقلا ظاهر
که زیان عظیم نیست مصراع نه مال و نه اعمال نه دنیا و نه دین ⁂ نه لمعه صدق نه انوار یقین ⁂ در هر دو جهان منفعل و خوار و غمین ⁂ البته زیانی
بود بدتر ازین یدعوا میخواند و میپرستید و تدیا مشرک من دون الله بجز خدای تعالی ما لا یضره آنچه را که ضرر بدو نرساند و اگر پرستند او را ما لا
ینفعه و سود ندهد زیرا اگر پرستش کنند ذلک این پرستش هو الضلال البعید آنست گمراهی دور از مقصد یدعوا میپرستید لمن ضره آنکه ضرر پرستندگی
او که قتل دنیا و عذاب آخرت اقرب نزدیکتر است من نفعه از سود او که توقع شفاعت و توسل بحضرت عزت لبئس المولی هر آینه بد یاری
نصرت است ولبئس العشیر و بد مصاحبی و آمیزگاری ان الله بدرستی که خدای تعالی یدخل الذین امنوا در می آرد آنان را که تصدیق خدای و رسول
کردند وعملوا الصالحات و کارهای شایسته بجای آوردند جنات تجری در بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر اشجار آن جویها و غایت نزهت
باغ و بوستان و آب روانست ان الله یفعل بدرستی که خدای تعالی میکند ما یرید آنچه میخواهد از مکافات مومن و مشرک آورده اند که گروهی از
غطفان در قبول اسلام توفیق نموده گفتند هم محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم از پیش نرود که ما دوستی که با یهود داشت منقطع گشته بدو ایشان ما

در دنیا باعلا بمار سید حق تعالی ایة فرستاد من کان یظن هر که باشد که گمان برد ان لن ینصره الله انکه نصرت ندهد هرگز خدای تعالی پیغامبر خود را فی الدنیا
و در اخرت درجهٔ شفاعت و قرب و کرامت فلیمدد بسبب پس باید که فرو کذارد رسنی الی السماء بسقف خانه یعنی
کلمه و اظهار حجت و غلبه بر اعادی و الاخرة در اخرت
رسنی از سقف بیاویزد و در خود بندد ثم لیقطع پس سر ان زمین تا بزمین افتد و بمیرد یا رسن او در کردن افکنده و مخنق شود و گفته‌اند رسنی از آسمان
دنیا پاویزد و دست در ان زده قطع مسافت تا بفلک رسد و در دفع نصرت از پیغامبر جهد تمام نماید فلینظر پس باید که در نگرد بنظر تامل که با وجود این
هل یذهبن ایا میبرد کیده فعل حیله امیز او ما یغیظ انچه آورده است از کار پیغامبر صلی الله علیه و سلم و منطقه انکه شاید او مقصود نشود و کذلک و
هم چنانکه بیان کردیم این کار را روشن کردانیدیم انزلناه فرو فرستادیم قران را انچه او را انجم آورده است از کار پیغامبر صلی الله علیه و سلم و منطقه ان
آیات بینات ایتهای روشن در احکام و اخبار تا بر شما مبین گردد و ان الله و برای انکه خدای تعالی یهدی راه نماید بدان
انکه شاید او مقصود نشود
هر کرا خواهد ان الذین آمنوا بتحقیق انانکه کرویدند و الذین هادوا و انانکه یهودی شدند و الصابئین و ستاره
پرستان و النصاری و ترسایان و المجوس و گبران و الذین اشرکوا و انانکه شرک آورده اند یعنی عبدهٔ اصنام ان الله یفصل بدرستی که خدای
تعالی جدا کند بینهم میان ایشان یوم القیمة روز رستخیز بحکم محکم و قضای مبرم تا حق از مبطل متمیز گردد ان الله بدرستی که خدای عز
شانه علی کل شیء شهید بر همه چیز ها گواه است و از حال همه آگاه الم تر ایا نه بینی یعنی نمیدانی ان الله انرا که خدای تعالی یسجد له سجده میکند مر او را
من فی السموات هر که در اسمانهاست ملایکه بسجدهٔ طوع و باقی بسجدهٔ تسخیر و من فی الارض و هر که در زمینهاست مومنان بسجدهٔ طاعت و دیگران بسجود
خضوع و ذلت و الشمس و افتاب بطلوع و غروب و القمر و ماهتاب بشروق و افول و النجوم و ستارکان برفتن بر آمدن و الجبال و کوهها
بجریان و برورش معادن و الشجر و درختان سایه و الدواب و چارپایان بعجایب ترکیب و بسیاری از مردمان از ایشان اباکردند از سجود
و کثیر حق علیه العذاب و حکم شده است بر ایشان بعذاب و در احقاف آورده که در حقیقت وضع جبهه بر زمین سجود نیست اگر کسی از روی
استهزا جبین کسی پیشانی بر زمین نهد انرا از حساب نمی‌شمرند بلکه سجدهٔ ایشان خضوع دل و نهایت تواضع و تفرع و غایت تعظیم و تکریم است و همه ذرات
عالم و خدایا خاضع و خاشعند بدلالت حال که افصح است از دلالت مقال بیت در نگر تا بینی از عین شهود :. جمله ذرات جهان را در سجود
این سجدهٔ ششم است باتفاق علما از سجدات قرانی و در فتوحات او را سجدهٔ شاهد و اعتبار گفته و فرموده که از همه اشیا غیر انسان را مستقیض
کرد پس بنده باید که مبادرت نماید بسجده تا از کثیر اول باشد که اهل سجده او را بنده نه از غیر ثانی که مستحق عذاب و عتاب‌اند و من یهن الله و هر کرا
خوار گرداند خدای تعالی بشقاوت یا ضلال یا خذلان یا دخول در دوزخ فما له پس نیست وی را من مکرم هیچ کرامی کننده و نوازنده و عزیز
سازنده یا سعادت یا هدایة یا توفیق یا وصول بهشت ان الله یفعل ما یشاء بدرستی که خدای تعالی انچه خواهد از هدایة و اکرام اورده اند که اهل کتاب با زمره
اصحاب در مقام مخاصمت آمده و گفتند پیغامبر ما مقدم و دین ما قدیم است و ما بحقیقت سزاوارتریم از شما مومنان جواب دادند که ما پیغامبر خود و پیغامبر
شما تصدیق میکنیم و بکتاب خود و کتاب شما ایمان داریم و شما با انکه پیغامبر و کتاب ما را می‌شناسید از روی حسد بدان نمیگروید پس در حق ما
طرفها باشند در جانب شما حق سبحانه ایة فرستاد که هذان خصمان این دو گروه شما اختصموا جنگ کردند و جدال نمودند فی ربهم در دین
پروردگار خود ابو ذر غفاری رضی الله عنه منقولست که سوگند میخورم بخدای که این ایة در شان شش کس است که در روز بدر سبقت کردند بمبارزت

از جانب کفار عتبه و شیبه و ولید و از طرف مومنان حمزه و علی و عبیده رضی الله تعالی عنهم و در تبیان علی مرتضی رضی الله عنه نقل کرده نزلت الآیة
فی مبارزتنا الاکفار یوم بدر و در وسیط آورده که فرق خمسه مذکوره یعنی یهود و صابیان و مجوس و مشرکان یک گروه خصمند و مومنان گروه
دیگر و میخصم داین دو خصم پیوسته در ذات و صفات خداوند حسد کنند فالذین کفروا پس انانکه کافر شدند کافران قطعت لهم ببرند برای ایشان
بمقدار جثهٔ ایشان ثیاب من نار جامها از آتش که جسد ایشان فرو گیرد چون احاطهٔ جامه بتن یصب ریخته شود من فوق رؤسهم از زبر سرهای
ایشان یعنی بریزند بر سر ایشان الحمیم ای گرم که از غایت حرارت یصهر به گداخته شود بآن ما فی بطونهم انچه در شکم ایشان باشد از امعا و احشاء و
و الجلود و بگدازد پوستهای ایشان یعنی اثر ان حرارت بظاهر و باطن ایشان برسد و لهم و از برای تعذیب ایشان مقامع گرزها باشد در
دست زبانیه من حدید از آهن کلما ارادوا هرگاه که کفار خواهند ان یخرجوا منها انکه بیرون ایند از آتش من غم از جهت غمی که ایشان را
دریافته باشد اعیدوا بازگردانیده شود بدان گرزها فیها در دوزخ یعنی چون بکنارهٔ دوزخ رسند بخروج نزدیک شوند زبانیه گرز بر سر
ایشان زنند و باز گردانند بدرکات و میگویند و ذوقوا و بچشید عذاب الحریق عذاب آتش سوزنده ان الله بتحقیق که خدای یدخل الذین
آمنوا در آرد انانرا که گرویدند بخدای عز و جل و رسول صلی الله علیه و سلم و عملوا الصالحات و کردند عملهای شایسته جنات تجری در بوستانها که
میرود من تحتها الانهار از زیر مساکن و قصور ان جویها یحلون آراسته کردانند و پیرایه بندند ایشان را فیها در بهشت من اساور بدستوانها
و لؤلؤ و مروارید ها شان بمروارید و لباسهم فیها و جامهای که پوشند ایشان در بهشت حریر ابریشم خالص است و در حدیث آمده که هر که حریر پوشد انرا در
آخرت و وا دوردان امتند که پس حریر ایشان حرام است و هدوا و راه نموده شدند مومنان الی الطیب من القول پاکیزه از قول یعنی سخنی پاکیزه
راه نماینده بر زبان رانند که الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن و چون در منازل خود قرار گیرند گویند الحمد لله الذی صدقنا وعده یا قول پاکیزه
در بهشت آن بود که لغو و فحش و باطل نگویند و نشنوند که لا یسمعون فیها لغوا و لا تاثیما و اکثر مفسران برانند که ایشان راه رفتند بقول طیب در دنیا
که گفتن کلمهٔ شهادت است یا خواندن یا استغفار سلمی رحمه الله آورده که قول طیب ذکر الله یعنی نصیحت مسلمانان و گفته اند ارشاد و بیان است یا دعا
مومنان با صافی و متقرب بود برضا حق تعالی فرموده که این کار نظر کردم هیچ راه نزدیکتر از نیاز ندیدم و هیچ حجاب صعب‌تر از دعوی نیافتم
نظم این ابادات از راه نیاز :. ترک نازش گیرو با این ره بساز :. رو بترک دعوی و دعوت بگو :. راه حق از کبر و از نخوت مجو و هدوا و راه
یافته شدند از اهل ایمان الی صراط الحمید براه خداوند ستوده که ان دین اسلام است ان الذین کفروا بتحقیق انانکه کافر شدند بخدا و رسول و یصدون
و باز دارند عن سبیل الله از راه خدای تعالی یعنی مردم را از اطاعت منع کنند و المسجد الحرام و از طواف مسجد حرام بقول اشهر مراد حدیبیه است
که پیغامبر و اصحاب را از طواف خانهٔ کعبه و مسجد باز داشتند الذی جعلناه ان مسجدی که ساختیم او را للناس برای همه مردمان بخصوصیت بعضی
دون بعضی سواء یکسانست العاکف فیه مقیم در و و الباد و آینده یعنی غریب و شهری که قضای مناسک او را ادا او لوازم تعظیم خانه
مساوی آیند یا در قبله یا در این بود ند و بر این قول مراد از مسجد نفس او باشد و این مذهب امام شافعی است رضی الله عنه و بقول امام احمد حنبل
رضی الله عنه مراد از مسجدها حرم است و در شکی که و نزول در منازل ان مسافر و مجاور یکسان‌اند یعنی خارج و مقیم در موسم هر منزل که خواهند
نزول نمایند اما سکان بیوت را اخراج نکنند و از عمر فاروق رضی الله تعالی عنه منقول است که در موسم منادی فرمود که درهای سرای مکه

در بندند تا ایندکان بهر جا خواهند فرود آیند ومن یرد فیه وهرکه خواهد در حرم اراده کند کردیدن از راه راست بالحاد بظلم بستمکاری بدچشم
بچشانیم اورا من عذاب الیم از عذابی دردناک والحاد در حرم بقول استحلال حرام است وبعضی گفته اند الحاد یعنی عذاب حتی دشنام دادن
خادم در بیت گوید احتکار طعام واکثر علما بر آنند که اراده گناه در حرم موجب استحقاق عذاب است وهرکه قصد گناهی کند در غیر حرم
اگر بفعل آرد سیئه بر و نویسند واگر نی الا در حرم که اگر اندیشه گناهی کند بی آنکه بفعل آرد آنرا خطیه بروی می نویسند ابن مسعود رضی الله
عنه فرمود که اگر کسی در عدن قصد قتل کسی کند بمکه یعنی اندیشه نماید که کسی را در مکه بکشد عذاب الیم خواهد چشید امام علم الهدی فرموده که چون
مکه بحرم مخصوص است بتضاعف حسنات چه نمازی در و یا چندین نماز در غیر او برابر است پس جزا سیآت کلی تر است در و از سایر مواضع خبر آنکه
در او آیه کفت محذوف است تقدیرش آنکه آنکسان هلاک شده اند و باز یادکار کشند واذ بوانا ویاد کن چون معین ومبین کردانیدیم لابراهیم
برای ابراهیم خلیل الله علیه السلام مکان البیت جای خانه کعبه را در وقت ساختن با آنکه ابری فرو فرستادیم بوی ان لا تشرک آنکه شریک
میاور دا با زیکه بی شیا بمن چیزیرا که من از شرک مقدس ومنزهیم وطهر بیتی وپاک دار خانه مرا از بتان وچیزهای ناشایسته للطایفین
برای طواف کنندکان که کرد اکرد وی از آفاق قیان والقایمین وبرای ایستادکان یعنی مقیمان بلند وکفتند بپا ایستادکان والرکع السجود
ورکوع وسجود کنندکان یعنی خانه کعبه را از اقذار وانجاس پاک ساز تا در آن طواف کنند ودر و نماز کزارند واین قول بلسان علم است
اما بزبان اشارت میفرماید که دل خود را که دار الملک کبریاست از همه چیز پاک کن وغیر را راه مده که او مهمان اسرار محبت ماست القلوب
اوانی الله فی الارض فاحب الاوانی الی الله اصفاها وحی آمد بداود علیه السلام که برای من خانه پاک ساز که نظر عظمت بوی فرود آید داود علیه
السلام کفت ای بار خدای کدام خانه که عظمت وجلال ترا شاید فرمود که آن دل بنده مومن است داود کفت او را چگونه پاک کردانم کفت
آتش عشق در وی زن تا هرچه غیر اوست همه بسوزد بیت خوش آتشی که در دل بر فروزد ** بجز حق هرچه پیش آید بسوزد ** چون ابراهیم
صلوات الله علیه خانه کعبه را تمام کرد که مردمانرا بزیارت خانه کعبه آواز ده ابراهیم فرمود که آواز من بکجا رسد فرمان آمد که از تو ندا کردن
واز من رسانیدن پس خلیل بر مقام یا بر کوه ابو قبیس بر آمد وندا کرد که ای مردمان که خدای حج خانه بر شما نوشت وشما را بدان میخواند اجابت
کنید حق سبحانه آواز او را به ذره ذرات وهمه را صدای دعوت او شنوانید وهرکه در علم الله بود که حج کذارد در جواب لبیک اللهم لبیک
مبادرت فرمود وقصه منادی اینست که حق تعالی میفرماید واذن وندا کن ای ابراهیم فی الناس در میان مردمان بالحج وبخوان
ایشانرا بالحج بحج خانه لبیک خدای ودر عین المعانی گفته که این امر متوجه حضرت پیغامبر است وصلی الله علیه وسلم میفرماید که
خبر ده مردمانرا از وجوب حج یاتوک تا بیایند بر تو مردمان رجالا پیادکان وعلی کل ضامر وسواران بر هر شتری
لاغر شده از رنج سفر که بجهت تمام یاتین می آیند شتران من کل فج عمیق از هر راهی دور یعنی تو دعوت کن که سواره وپیاده
حج خواهند آمد لیشهدوا تا حاضر شوند منافع لهم نزدیک منفعتها که ایشانراست یعنی منافع دینی ودنیوی برسند ویذکروا
اسم الله ویاد کنند نام خدا را یعنی لبیک میگویند فی ایام معلومات در روزهای دانسته مثلا که ایام عشره از ذی الحجه وقول فقهاء آنست که
نام برند در ایام نحر وتشریق علی ما رزقهم بر ذبح آنچه روزی داده است ایشانرا من بهیمة الانعام از بسته زبان انعام یعنی شتر وگاو وگوسفند

مراد قربانی است

مراد قربانیست که بنام خدای کشتند کفار بنام بتان قربان میکردند واز کوشت قربانی نمیخوردند حق تعالی فرمود مومنانرا که بنام خدای قربان
کنند فکلوا منها پس بخورید از کوشت آن این امر اباحت است ودر قربانی بتطوع وارد شده که اگر قربان در کفارتی با در جبر نقصان حاجی قربان را
خوردن آن جایز نبود واطعموا البائس الفقیر وبخورانید از آن قربانی درمانده محنت کشیده محتاج تنگدست را ثم لیقضوا پس تا بگذارند علفت
یدکردا یعنی بحج می آیند تا خدای عز وجل را یاد کنند وقضا تفثهم حاجتها خود را بجا آرند مناسک حج یا زایل کردانند چرک وآلوت را از خود
بکرفتن موی لب وچیدن ناخن وتنف بغل ومانند آن ولیوفوا نذورهم وتا وفا کنند نذرهای خود از نیکوها ولیطوفوا وتا طواف کنند طواف
زیارت که رکن است یا طواف وداع بالبیت العتیق بخانه آزاد از تملک مردمان یا از تسلط جباران یا خانه قدیم که متعبد اول است
واین خانه کعبه است ذلک آنچه گفته شد از اعمال واحکام حج دین خدا است ومن یعظم وهرکه بزرگ دارد حرمات الله احکام خدای تعالی را
که منک حرمت او درو آنست فهو پس آن بزرگ داشتن خیر له بهتر است مر او را عند ربه نزدیک پروردگار او از جهت پاداش واحلت وحلال
کرده شده مر شما را لکم الانعام برای شما چهارپایان الا ما یتلی علیکم مگر آنکه خوانده شده است بر شما تحریم آنکه مردار است وکوشت خوک
وخوان فاجتنبوا الرجس پس بپرهیزید از پلیدی من الاوثان از بتان که عین رجس اند واجتنبوا قول الزور واجتناب کنید
از سخن زور ودروغ که اتخاذ شرکاست یا کواهی دروغ یا قولی که بزبان آید ودل با او موافق نبود حنفاء لله در حالتی که مخلص باشید مر خدای را
ومایل بدینی او که اسلام است غیر مشرکین به نه شرک آرندکان بوی ومن یشرک بالله وهرکه شرک آرد بخدای تعالی فکانما پس همچنانست که گویا
در افتاد من السماء از آسمان بروی زمین وهلاک شد فتخطفه الطیر پس در ربایند او را مرغان ومردارخوار از روی زمین واجزاء اعضا
او را متفرق ومتمزق می سازند او تهوی به الریح یا بزیر افکند او را باد از موضع مرتفع فی مکان سحیق در جای دور از فریادرس ودستگیر
این کلمات از تشبیهات مرکبست یعنی هرکه از اوج ایمان بحضیض کفر افتد هواهای نفس او را پریشان وپامال سازد ویا باد وسوسه
شیطانی او را در وادی ضلالت افکند ونابود سازد وبمحض هلاک مشرکانست ذلک آنست که فرمودند اجتناب از اوثان وبرحذر از دروغ
ومن یعظم وهرکه تعظیم کند شعایر الله نشانهای خدای تعالی مناسک حج است یا هدایا بانست که فربه باشند وبی عیب وگران بها فانها
پس بدرستی که بزرگ داشتن من تقوی القلوب از تقوی دلهاست یعنی از افعال خداوند تقوی قلوب وتقوی دلها تر سکاری بود
از موجبات حضرت الهی لکم فیها وشما را در آن انعام منافع سودهاست از شیر وپشم وموی وبار کردن بدو وزاد الی اجل مسمی تا وقتی
که نام برده که زمان نحر است ثم محلها پس جای ذبح با وجوب نحر آن شود الی البیت العتیق بخانه آزاد از اغراق وشدن بوقت طوفان یا خانه بزرگوار
ولکل امة وهر کروهی را از اهل ادیان که پیش از شما بودند جعلنا منسکا داریم قربانی یعنی فرمودیم بقربان لیذکروا اسم الله تا یاد کنند نام خدا را
علی ما رزقهم بر ذبح آنچه داد ایشانرا من بهیمة الانعام از بهیمه چهارپایان یعنی مراحتی را مقرر کرده بودیم که قربانی کنند فالهکم پس خدای
شما وخدای ایشان اله واحد خدایست یکتا فله اسلموا پس او را کردن نهید وقربانرا بشرک آمیخته مسازید وبشر المخبتین
وبشارت ده ای مومنان فروتنانرا بزرگی آن سرای ونیکوکاران را برحمت وسلمی رحمه الله فرموده که مژده ده مشتاقانرا بسعادت لقا که هیچ
مژده ازین فرح افزای تر نیست پس در صفت مخبتین میگوید الذین آنانکه اذا ذکر الله چون یاد کرده شود خدای تعالی نزدیک ایشان و

وجلت قلوبهم وبترسند دلها، ایشانرا از هیبت اشراق شعشعهٔ جلال ربانی وطلوع عظمت جاودانی وخواهند که خود را پروانه وار شعلهٔ عشقبو
شمع جمال بسوزند دیده همت از نظر بغیر وجه تقدس حضرت قدیم را بر دوزند بیت دیده از غیر تماشا بتو بر دوخته باد ∴ داتش
جان ودل باسوخته باد ∴ پس بانجاح مطلوب مژده ده ایشانرا والصابرین ودیگر صبر کنندگان علی ما اصابهم بانچه بایشان رسیده
میرسد از تکلیف ومحن والمقیمی الصلوة وبپای دارندگان نماز را واداکنندگان در وقت آن ومما رزقناهم از انچه عطا داده ایم ایشانرا
ینفقون نفقه میکنند در وجوه خیر وصرف مینمایند بمصارف پسندیده والبدن وشتران وگاوان که بهدی رانده اید جعلناها
لکم ساخته ایم انها که کشتن یعنی انها و شمار را من شعائر الله از نشانهای دین خدای لکم شمارا فیها خیر در انها نیکوی هست
از دینیه ودنیویه فاذکروا اسم الله پس یاد کنید نام خدایرا علیها بر کشتن ان صواف در حالتی که بر پای ایستاده شتر را بر پای ایستاده
نحر کردن سنت است بعضی بوقت نحر گویند الله اکبر والله اکبر اللهم منک والیک فاذا وجبت پس چون بیفتد بر زمین جنوبها و
پهلوهای نحر بوحان وروح از ایشان بیرون رود فکلوا منها پس بخورید از گوشتهای ایشان واین خوردن سنت است واطعموا القانع و
بخورانید درویش قناعت کننده ناخواهنده والمعتر وسوال کننده وخواهنده در زاد المسیر آورده که قانع فقیر مکه است ومعتبر درویش
افاقی کذلک همچنانکه بیان کردیم کیفیت نحر ایشان سخرناها رام گردانیدیم ورا ایشانرا با وجود قوت وعظم جثه لکم برای شما تا میکیرید
ومی بندید ومیکشید لعلکم تشکرون شاید شما سپاس داری کنید وخدایرا نعمتها آورده اند که اهل جاهلیه خون قربانها خود را
بر دیوار کعبه میمالیدند وانرا سبب مغفرت میدانستند در زمان اسلام مومنان نیز همان قاعده سابقه داعیه آلودگی دیوار کعبه معظمه
داشتند حق سبحانه ازان نهی فرمود لن ینال الله نمیرسد بخدای لحومها گوشتهاء قربانی که صدقه میدهید ولا دماءها ونه خونهای ایشان
که بوقت قربانی که میریزید ولکن یناله ولیکن میرسد بمحل قبول وی التقوی منکم انچه مصاحبست یا ادب پرهیزکاری از شما کان تعظیم
از خدایست وتقریب بدو وقربان پسندیده کذلک همچنانکه یاد کرده شد سخرها لکم رام کرد انعام را برای شما لتکبروا الله
تا تکبیر گوئید نزدیک ذبح بانکه یاد کنید خدایرا علی ما هدیکم بر انچه راه نمود شمارا بطریق نحر ضحایا وکیفیت تقرب بدان وبشر المحسنین
وبشارت ده نیکوکاران بهشت یا بقبول طاعت ان الله یدافع بدرستی که خدای باز دارد غایله مشرکان وفتنه ایشانرا عن الذین
آمنوا از انانکه گرویده اند یعنی نصرت دهد ایشانرا بر اعادی ان الله لا یحب بدرستی که خدای دوست نمیدارد کل خوان
هر خیانت کننده را که در امانت دین خاین است کفور ناسپاس بر نعمت او که بمحض انعام بدان میدهند ونام بتان میکنند در اسباب نزول
آورده که کفار مکه بدست وزبان دراز آزار مومنان میکوشیدند وهر ساعت از اصحابه سرکشته ودست بر بسته در حضرت نبوت آمده
شکایت مینمودند حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم میفرمود که صبر کنید که من بقتال ایشان مامور نیستم چون هجرت بمدینه واقع شد اذان
قتال در رسید واول ایتی که دران باب نازل شد این بود اذن دستوری داده شد کارزار کردند للذین یقاتلون وانانرا که
خواهند کارزار کنند با کافران با ایشان مقاتله کنند دستوری دادیم که قتال کنند وان الله وبدرستی که خدای علی نصرهم بر یاری
دادن مظلومان که اصحاب پیغامبر بودند لقدیر هر اینه تواناست الذین اخرجوا انانکه بیرون کرده شدند من دیارهم از سرایهاء

خودکی که

خودگی که داشتند بغیر حق بناحق یعنی مستوجب اخراج نبودند بحقیقه وجرمی از ایشان صادر نشده بود که سبب بیرون کردن بودی
الا ان یقولوا مگر انکه میگفتند ربنا الله پروردگار ما خدایست ویگانگی او اقرار میکردند ولولا دفع الله الناس واگر نه دفع
کردن خدای ملوک ومردمان بعضهم ببعض بعضی را ببعضی یعنی بغلبهٔ مومنان بر کافران لهدمت هر آینه ویران کرده شدی باستیلا
کافران بر اهل ملل صوامع صومعها راهبان وبیع وکلیساهای ترسایان وکنشتها جهودان وصلوات ومساجد ومسجدهای
مسلمانان که همواره یذکر فیها یاد کرده میشود دران مسجدها وگفتند در جمیع بقاع مذکوره اسم الله کثیرا نام خدای بسیار ولینصرن الله
وهر آینه یاری دهد خدای من ینصره کسی را که دین او را یاری میدهد ان الله لقوی بتحقیق که خدای تعالی تواناست بر نصرت مومنان
عزیز غالبست بر همه چیز کس وهمه چیز هر که خواهد غلبه دهد خدای درین آیه وعده داد مظلومان صحابه را بنصرت وبدان وفا کرد کرد ملوک
ودیار فارس بدیشان ارزانی فرمود پس دیگر باره در صفت مادحان بقتال میفرماید که الذین انانند که بر همه ان مکناهم اگر جای
دهیم ایشانرا فی الارض در زمین ودستگاه واختیار یابند اقاموا الصلوة وبپای دارند نماز را بجهت تعظیم من واتوا الزکوة وبدهند
زکوة مال را بجهت مساعدهٔ بندگان وامروا بالمعروف وبفرمایند بنیکوی یعنی انچه شرع وعرف انرا حسن گویند ونهوا عن المنکر وباز دارند از
زشتی یعنی انچه اهل علم وفضل انرا قبیح شمردند ولله ومر خدای راست عاقبة الامور نهایه کارها یعنی سرانجام همه امور ان باشد که او خواهد رباعی
این دولت ومالهای وهمو میخواهد ∴ وان گلشن وباغ وحرص جو میخواهد ∴ از حق همه کس حال نکو میخواهد ∴ آنست سرانجام که او می خواهد
وان یکذبوک واگر تکذیب کنند ترا مشرکان قریش اندوه مخور که تکذیب قوم مخصوص بتو نیست فقد کذبت پس بدرستی که تکذیب
کرده اند قبلهم پیش از ایشان دیدکه قوم نوح گروه نوح مر نوح را وعاد وگروه عاد هود را وثمود وگروه ثمود صالح را وقوم ابراهیم
وگروه ابراهیم وی را وقوم لوط وگروه لوط او را واصحاب مدین واهل مدین شعیب را وکذب موسی وتکذیب کرده شد موسی
یعنی قبطیان او را تکذیب کردند نه قوم او که بنی اسرائیل بودند فاملیت پس مهلت دادم للکافرین مر کافران را دیدکه تا وقتی که حال مقدر
آمده ثم اخذتهم پس بگرفتم ایشانرا بعذاب طوفان وریح صرصر وصیحه ولشکر پشه وصاعقه وحجاره وعذاب یوم الظله وغرق شدن
فکیف کان پس چگونه نکیر ناپسندیدن من ایشانرا یعنی انکار کردم بر کار ایشان ونعمت را بهل ساختیم محنت وزندگی را بهلاک
وعمارت را بخرابی فکاین من قریة اهلکناها وهی ظالمة پس چند دیه وقریه هلاک کردیم وان دیه ستمکار بودند یعنی مشرک بو
یعنی اهل ان مشرک ظالم بودند فهی پس ان دیه خاویة افتاده است علی عروشها بر سقفهای خود یعنی اول سقف بناهای ان بیفتاده
پس دیوارها بران فرود آمده وبئر معطلة وچند چاه درست باز داشته که اهل ان آب هلاک شدند وکسی نیست که عمارت ان بردارد
وقصر مشید وچند کوشک بلند گذر فتاده که انرا از ساکنانش خلاص کردیم در اکثر تفاسیر معتبر هست که این چاه در پایان کوهی بوده در
حضرموت وقصر مشید بر قلهٔ ان کوه ودر لباب آورده که بانی ان قصر عادیانی بود که او را شداد گویند واصح انست که چون قوم
ثمود هلاک شدند صالح علیه السلام با چهار هزار کس از مومنان بدریای یمن آمد ودر بعضی از منازل ان ولایت وحاضر شد دانرا
حضرموت نام نهادند واز اصحاب او جلاس بن سوید ما جلس را بر خود امیر ساختند وزارت او بنجادیب سواده دادند وبر سر این چاه

که بر معطله اشارت بدان است قرار گرفتند و قصر مشید ساختند و اولاد ایشان بعد از مدتی بت پرستی اغاز نهاده از دین ابا برگشتند و نگو ری
وزاری حنظله بن صفوان که به پیغامبری آمده بود و بکشتند ایشانرا و خدای ایشانرا هلاک کرد و چاه ایشان معطل و کوشک ایشان خالی ماند
و در تفسیر آورده بادشاهی کافری روزی مسلمانی را غضب کرد میخواست که او را بکشد وزیر کو بخت با چهار هزار کس از اهل ایمان در بیابان
کوه حضرموت که هوا خوش داشت منزل ساخت هر چند چاه میکند آب تلخ بیرون می آمد یکی از رجال الغیب بدیشان در رسید و موضعی
جهت چاه نشان کرد و چون بکندند آبی در غایه صفا و لطافت و نهایت رقت و عذوبت بیرون آمد بیت درو چون شیره شاخ نبات
در خوشی همشیره انگوره ∴ ایشان آن چاه را کشاده ساخته از پایان تا بالا بخشتها از زر و نقره بر آوردند و بر سرش برو دکار مشغول
مشغول گشتند بعد مدتی متمادی شیطان بصورت عجوزه صالحه بر آمده زنانرا دلالت کرد بر آنکه بوقت غیبت شوهران به بعضی اشتغال کنند
و دیگر باره بشکل زاهد بر ایشان ظاهر شده مردان را وقت دوری از ازواج ایشان با سان بهایم فرمود چون این عمل هر دو قبیح بود در میان
ایشان پدید آمد حق تعالی حنظله بالحاقه ابن صفوان را به پیغامبری بدیشان فرستاد و دید و دیگر دیدند ایشان غایبه شد و بعد از وعده
ایمان پیغامبر دعا فرموده آب باز آمد و هم فرمان نبردند حق تعالی فرمود که بعد از هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت ع
عذاب بر ایشان فرستم ایشان قصر مشید را بنا کردند بخشتها زر و نقره و به یواقیت و جواهر مرصع ساختند و بعد از انقضاء زمان مهلت جو
بدان قصر کرده درها فرو بستند و جبریل علیه السلام فرود آمده ایشانرا با کوشک بر زمین فرو برد چاه ایشان مانده است در روز سیاه
انجا بر می آید و در آن نواحی بالاد هلاک شدگان می شنوند افلم یسیروا ایا نرفتند و سیر نکردند قوم تو و سیر نمیکنند فی الارض در زمین یمن
و شام تا آیات عذاب در مصارع منکرات مشاهده کنند عبرت گیرند فتکون لهم پس باشند ایشانرا قلوب یعقلون دلها که تعلق
کنند بها بانچه اگر سبب استیصال هودی اعتبار باشند و اذان یسمعون بها یا باشند ایشانرا گوشها که بشنوند بدان چیزها و اخبار ماضیه
و وقایع ایشان فانها پس قصه اینست که لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور در سینها یعنی چشم دل ایشان پوشیده است
از مشاهده احوال گذشتگان لاجرم بدان عبرت نمیگیرند نظم چشم دل بگشا ببین بی انتظار ∴ هر طرف آیات قدرت آشکار ∴ چشم
سر جز پوست خود چیزی ندید ∴ چشم دل در مغز هر چیزی رسید و یستعجلونک و بشارت میخواهند از تو کافران مکه چون نضر بن حارث
و اضراب او یعنی تعجیل مینمایند بالعذاب بنزول عذاب و لن یخلف الله و نزدیک پروردگار تو کالف سنة مانند هزار سالست مما تعدون
از انچه میشمرید یعنی نزدیک خدا یک روز و هزار سال برابر است زیرا که زمان بر وی جاری نیست پس وجود عدم و قلت و کثرت آن
نزدیک او یکسان باشد هر گاه که خواهد عذاب فرستد و بر استعجال زمان عقوبت هیچ اثری مترتب نگردد بیت تا در نرسد وعده هر کار که هست
هر چند کنی جهد بجای نرسد و کاین من قریة و چند از دیهها یعنی اهالی آن من بمحض رحمت و رحمانیت املیت لها مهلت داده ایم انرا
بتاخیر عذاب و هی ظالمة و حالانکه آن قریه یعنی مردم در وی ستمکار بودند و مهلت بجهت آن بود که توبه کنند و باز گردند ثم اخذتها
پس بگرفتیم ایشانرا چون توبه نکردند بعذابی سخت در دنیا و الی المصیر و بسوی منست باز گشت در آخرت و انجا نیز بجزا خواهند رسید
قل یا ایها الناس بگوای آدمیان انما انا لکم جز این نیست که من مر شما را نذیر بیم کننده ام مبین هویدا یا آشکارا کننده آنچه بدان

هم میکنم فالذین

بهم میکنم فالذین امنوا پس آنانکه بگرویدند بانچه بگرویدن بان واجب و عملوا الصالحات و کردند کارهای نیکو لهم مغفرة و رزق کریم مر
ایشانراست آمرزش گناهان گذشته و روزی نیکو در حال یعنی روزی بی رنج و منت یا بهشت در آخرت والذین سعوا فی آیاتنا معاجزین و
انانکه بشتافتند در ابطال آیتهای ما یعنی قران در حالتی که پیشی گیرند کانند بر ما بگمان خود یعنی خواهند که از ما کردند و پیشی گیرند و عذاب از ایشان
فوت اولئک اصحاب الجحیم آن گروه ملازمان درکه جحیم اند و ما ارسلنا و نفرستادیم من قبلک من رسول پیش از فرستادن تو هیچ رسولی
و لا نبی و هیچ نبی آنست که رسول صاحب شریعت و نبی تابع اوست در آن شرع چون که بشریعت ابراهیم دعوت میکرد
همچون یوشع و موسی و شمعون و عیسی یا رسول داعی است بشریعت خاص و نبی عالم تراست از رسول و گفته اند رسول آنست که جمع کند معجزه
با کتابی منزل باشند بر و و نبی که غیر رسول بود آنست که کتابی بر و نازل نباشد و گویند رسول آن بود که فرشته بوحی بر و فرود آید و نبی آنکه
آوازی شنود یا ملهم گردد یا خواب بیند و بر هر تقدیر میفرماید که هیچ رسولی و نبی نفرستادیم الا اذا تمنی القی الشیطان مگر چون تلاوت کرد
و میخواند شیطان فی امنیته نزدیک تلاوت او انچه خواست چنانچه بوقت تلاوت پیغامبر ما شیطانی که او را ابیض میخواندند از حضرت این کلمات
بخواند که ∴ تلک الغرانیق العلی ∴ فان الشفاعة منهن لترتجی ∴ در حالتی که حضرت سوره و النجم میخواند و بانجا رسیده بود که و مناة الثالثة
الاخری و جمعی گمان بردند که این کلمات مگر تلاوت پیغامبر است فینسخ الله ما یلقی الشیطان پس زایل و باطل گرداند خدای تعالی آنچه در افکنده
باشد شیطان از کلمات کفر ثم یحکم الله آیاته پس ثابت کند خدای آیتهای خود که پیغمبر میخواند والله علیم و خدای داناست باحوال مردمان
حکیم حکم کننده و حجت بر ایشان لیجعل ما یلقی الشیطان فتنة القا کرد شیطان بوقت تلاوت انبیا تا گرداند خدای تعالی آن چیز را که
القا میکند شیطان فتنه و آزمایش مر آنانی للذین فی قلوبهم مرض و آنانرا که در دلهای ایشان مرض کفر است والقاسیة قلوبهم و دلهای ایشان سیاه
و تا دیگر مراد آنست که منافق و مشرک است از القی شیطان در شک از حیرت وان الظالمین و بدرستی که ستمکاران یعنی این دو گروه وضع
نظر در موضع حکمت بر ایشان بظلم یعنی فرقه کفره و اهل نفاق لفی شقاق بعید هر آینه در خلافی دور و دراز در عنادی بی پایانند و لیعلم
الذین اوتوا العلم هر آینه در خلافی دو دیگر القا برای آنست تا بدانند آنکه داده شده اند علم را یعنی قران فتخبت له قلوبهم پس نرم
شود برای قران دلهای ایشان و احکام آنرا قبول کنند و ان الله لهادی الذین امنوا و بتحقیق خدای تعالی راه نماینده است بنظر
صحیح و حکم سلیم تا زود بمقصود رسند و لا یزال الذین کفروا و همیشه باشند آنانکه نگرویده اند فی مریة منه در شک از قران یا از رسول
یا از القاء شیطان چه کفار میگفتند چه شد محمد را که از ستایش بتان ما پشیمان شد پس ایشان همواره در شک کنند حتی تاتیهم الساعة تا وقتی
که بیاید بدیشان عذاب یوم عقیم عذاب روزی که نسل ایشان نیز برافتد چون روز بدر و گفته اند روز عقیم روز قیامت است که بعد از
وی نخواهد بود الملک یومئذ لله پادشاهی و فرمان دهی آن روز خدای راست بی مدعی و منازعی یعنی آن روز ملوک و سلاطین را دعوی
مملکت و سلطنت داوری نیست در آن روز مگر بگیر از میان متکبر بکشایند و تاج فخر از سر خسروان بر بایند دعویهای منقطع و گمانهای
و نفع گردد و مالک الملک یومئذ لله در هم شکند همه را جز اظهار عبودیت و اقرار بعجز و مسکنت چاره نباشد نظم ای که
جبین افسرت از چرخ بر گذشت ∴ روزی در آستانه او خاک در شود ∴ و چون ملک مالک حقیقی ظاهر گردد یحکم بینهم حکم

کنندی شرکت میان بندکان از مومن وکافر فالذین امنوا وعملوا الصالحات پس انانکه کرویده اند وعملهای پسندیده کرده اند فی جنات النعیم در بو
ناز ونعمت بی رنج ومحنت باشند والذین کفروا وکذبوا بایاتنا وانانکه نکرویده اند وتکذیب کردند آیتهای ما را فاولئک لهم عذاب مهین پس آن
کروه وایشان راست عذابی خوارکننده ورسواسازنده والذین هاجروا فی سبیل الله وانانکه هجرت کردند واز دیار خود ببریدند در راه خدای
تعالی از برای رضای او ثم قتلوا پس کشته شدند در جهاد با دشمنان این او ماتوا یا بمردند شربت شهادت نچشیدند لیرزقنهم الله هرآینه روزی دهد
ایشان را خدای تعالی رزقا حسنا روزی نیکو که نعیم بهشت است نه یعنی رسد وتحصیل آن ونه علتی بود در تناول آن ونه دغدغه انقطاع در
آورده اند که بعضی از صحابه کفتند یا رسول الله ما با جمعی برادران بجهاد بیرون دیم وایشان شهید میشوند وبعطیات الهی مشرف میکردند واکر
ما بمیریم وشهید نکردیم حال ما چون شود این نازل شد که چون همه در نیت جهاد متفق بود همه را رزق حسن خواهیم وان الله لهو خیر الرازقین
وبدرستی که خدای تعالی هرآینه اوست بهترین روزی دهندکان لیدخلنهم مدخلا یرضونه درارد ایشان را به بهشت غرس نشت زدینه درآوردنی
که پسندند آن را یعنی ملایکه باستقبال ایشان فرستند وبتعظیم تمام ایشان را در بهشت درآورند وایشان را آن دهند ما لا عین رات ولا اذن سمعت
ولا خطر علی قلب بشر وان الله لعلیم وبدرستی که خدای تعالی باحوال ایشان داناست ودر اعادی ایشان حلیم بردبار است در عقوبة
اعدا تعجیل نفرماید در تبیان آورده که قومی از مشرکان در اواخر ماه محرم آمدند که با مسلمانان قتال کنند واهل اسلام از قتال محرم اجتناب
نمودند کفتند صبر کنید تا شهر محرم بکذرد کافران راضی نشدند ومسلمانان با ایشان کارزار کرده مظفر ومنصور شدند این آیه بدان خبر میدهد
ذلک ومن عاقب اینست حکم الله که کفته شد در باب مومن وکافر وهرکه عقوبت کند یعنی با مشرکان مقاتله بمثل ما عوقب به مانند آنکه باو
عقوبت یعنی قتال کرده اند جزا را از دواج عقوبت میکویند ثم بغی علیه پس ستم کرده شود برو یعنی معاودت کند باو عقوبت معاقب ثانی که مجازی
ومسلم است لینصرنه الله هرآینه نصرت دهد خدای تعالی ان الله لعفو تحقیق خدای تعالی عفوکننده غفور وآمرزنده است منتقم را توضیحی است
بانکه عفو از انتقام بهتر است ذلک آن نصر مظلوم را بان الله بسبب آنست که خدای تعالی قادرست بر آنکه چیزی را بر چیزی غالب کرداند وان
جمله الکه یولج اللیل فی النهار درمی آورد شب را در روز وساعات او را می افزاید تا طلب شب را بجای روشنی روز نهند وان الله سمیع
وسبب آن که خدای تعالی شنواست قول معاقب را بصیر بیناست باحوال منتقم ذلک آن منتقم صفت که حق را بکمال قدرت کرده شد بان
الله هو الحق بسبب آنست که خدای تعالی اوست ازان زمان که او ثابت است در نفس خود وواجبست در ذات قدیم خود وان ما یدعون من
دونه هو الباطل وبدرستی که آنچه شما میپرستید وحفص یا میخوانند ومیپرستند که کافران بجز خدای اوست باطل وان الله هو العلی الکبیر وبسبب
آن که خدای اوست برتر از همه اشیا برتر از نسبت شریک ومعنا الم تر ان الله انزل من السماء ماء آیا ندیدی وندانستی استفهام تقریر است
یعنی دانسته از آنکه خدای فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان آبی فتصبح الارض مخضرة پس کشت زمین ایراد ماضی بلفظ مضارع افاده
اثبات بقای اثر مطر میکند مدتی متمادی یعنی پیوسته هست زمین بسبب آن آب سبز کشته یکبار بعد از پژمردکی وخشکی ان الله لطیف خبیر
بدرستی که لطف کننده است خدای تعالی با بندکان برویانیدن کیاه وبا ایشان از آن روزی دهد داناست بجای رازق ومرزوق له ما فی
السموات وما فی الارض ومر او راست آنچه در آسمانهاست وآنچه در زمینها باشد خالق ومالک همه اوست وان الله لهو الغنی الحمید وبدرستی که

خدای هرآینه او بی نیاز در ذات خود از همه اشیا ستوده وستاینده یا سزاوار پرستش وستایش بصفات واحوال خود الم تر ان الله سخر لکم
آیا ندانستی که خدای تعالی رام کرد برای شما ما فی الارض آنچه در زمین است از حیوانات وغیر آن یعنی هرچه منتفع شود بآن انسان
والفلک تجری فی البحر بامره وکشتی میرود در دریا بفرمان او ویمسک السماء ونکاه میدارد خدای تعالی آسمان را ان تقع علی الارض الا باذنه ازانکه
بیفتد بزمین مکر بفرمان او یعنی هرکاه که حق تعالی خواهد بیفتد ان الله بالناس لرءوف رحیم بتحقیق خدای تعالی بمردمان مهربان وبخشاینده
است که ابواب منافع بر ایشان کشوده وانواع مضار از ایشان دفع کرده وهو الذی احیاکم واوست آنکسی که زنده کرد شما را بعد از آن نطفه بودید
مرده ثم یمیتکم پس بمیراند شما را چون اجل در رسد ثم یحییکم پس زنده کرداند شما را در قیامت ان الانسان لکفور بدرستی که آدمی ناسپاس است
که با وجود چندین نعم پرستش منعم فرو میکذارد لکل امة وهر کرهی را از اهل ملل جعلنا منسکا معین ساختیم دینی شریعتی باو هم ناسکوه
ایشان که بدیرنده آن دین اند فلا ینازعنک فی الامر پس باید که نزاع نکنند سایر ارباب ادیان با تو در کار دین تو از آن ظاهرتر است
که تصور نزاع توان کرد چه در نور آفتاب هیچ جای تامل است :. چون نور آفتاب در تو زمان تحمل است وادع الی ربک پس بخوان مردمان را
بتوحید وعبادت آفریدکار خود انک لعلی هدی مستقیم بدرستی که هرآینه برای براه راست وان جادلوک واکر خصومت ورزند با تو
جدال نمایند حالانکه حق ظاهر شده حکم لازم کشته فقل الله اعلم بما تعملون پس بکوی که خدای تعالی داناتر است بانچه میکنید از عناد وجدال
بران شما را جزا خواهد داد الله یحکم بینکم یوم القیمة خدای تعالی حکم میکند میان شما روز قیامت فیما کنتم فیه تختلفون در آنچیزی که بود
شما در آن اختلاف میکردید از امور دین ما یا تنای کافران بران جزا خواهد داد ودر زاد المسیر فرموده که این آیه بآیة السیف منسوخست
الم تعلم ان الله یعلم ما فی السماء آیا ندانستی یعنی دانسته از آنکه خدای تعالی میداند آنچه در آسمانها از عجایب علویات والارض وآنچه در زمین
است از غرایب سفلیات وهیچ چیز برو پوشیده نیست ان ذلک علی الله یسیر بدرستی که علم ایشان بر خدای آسانست تعلق علم او بهمه
مخلوقات یکسانست ویعبدون من دون الله ومیپرستند کفار که بجز خدای ما لم ینزل به سلطانا آنچه فرو نفرستاده است خدای تعالی
بپرستش او حجتی وبرهانی وما لیس لهم به علم وعبادت میکنند چیزی که نیست ایشان را در آن چیز دانشی یعنی استدلالی ندارند بر پرستش
ایشان بلکه از محض جهالت وتقلید میپرستند وما للظالمین من نصیر ونیست مشرکان را هیچ یاری که دفع عذاب کند از ایشان واذا تتلی علیهم
آیاتنا بینات وچون خوانده شود بر کافران آیتها ما یعنی قرآن در حالتی که آن آیتها روشن اند وهویدا بی لبس وتناقض واختلاف
تعرف فی وجوه الذین کفروا المنکر می شناسی در رویهای آنانکه نکرویدند انکار را از غایت منکری وعداوتی برباحق یکادون یسطون
نزدیک بود که بکیرند بقهر ومجادله نمایند بالذین یتلون علیهم آیاتنا با آنکه میخوانند بر ایشان آیتهای ما را قل افانبئکم بشر من ذلکم بکو آیا
خبر کنم ببدتر از آنکه میخواهند ایشان بخوانند کان النار وعدها الله الذین کفروا آن آتش دوزخ است که سخت تر ومکروه تر است از رحم وسطوت
شما برایشان وعده داده است آن آتش خدای تعالی آنانکه نکرویدند وعده بران وجهست که ایشان را در آن جای دهد وبئس المصیر و
بد موضع بازکشت آتش یا ایها الناس ضرب مثل ای آدمیان زده شده است برای عبادت کفار واصنام را وبیان کرده شد در سوره عنکبوت
برین وجه مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء کمثل العنکبوت اتخذت بیتا فاستمعوا له پس بشنوید آن مثل را بکوش هوش ودر آن تامل کنید

ان الذین یدعون من دون الله بدرستی که انهارا که میخوانید از بتان و آن سیصد و شصت بت بود بر حوالی خانه کعبه نهاده الله تعالی فرمود که
این همه بتان که میپرستید بجز خدای شما ابر پرستش منم لن یخلقوا ذبابا نیافریننده نتوانند بیافرید مگسی را با وجود صنو جثه ولو اجتمعوا له
و اگر چه اجتماع کنند و اتفاق نمایند برای افرید او وان یسلبهم الذباب شیئا و اگر برباید مگس از ایشان چیزی از طیب و عسل که بدان آلوده اند
لا یستنقذوه منه نمیتوانند رهانید یعنی باز نمیتوانند ستدن ان چیز را از مگس رسم بت پرستان این بود که بتان را بعسل و بوی خوش می اندودند
و درهای بتخانه بر ایشان می بستند و مگسان از روزن بتخانه در آمده انها را میخوردند بعد از چند روز که اثر طیب و عسل بر ان بتان نبود
شادی میکردند که ایشان انها را خورده اند حق سبحانه و تعالی از ضعف و عجز بتان خبر داد که بر افریدن مگس قادر اند و نه بر دفع ان از خود
ضعف الطالب والمطلوب سست شد جون بنده یعنی بت که نتوانستند انچه مگس از و ربوده واسترداد کنند یا سستی و عاجزی پرستنده
یعنی مشرک و صنم نظم عاجزان که عاجز ترا بنده اند ∴ جون فند کاری ز هم شرمنده اند ∴ عجز و امکان لازم یکدیگر ند ∴ پس همه خلقان
ز هم عاجز تر اند ∴ آورده که مالک بن ضیف و کعب بن اشرف با جمعی دیگر از یهود گفتند خدای تعالی عالم را بشش روز آفریده و مانده شد جانبا رو
شان خاک با دلیس و در شنبه برای استراحت بر پشت تکیه کرد حق سبحانه ایه فرستاد که ما قدروا الله حق قدره نشناختند یهود خدا را
شناختن او با تعظیم نمود او را حق تعظیم او که رنج که بوی رابد و نسبت دادند ان الله لقوی عزیز بدرستی که خدای تعالی توانا است بر خلق
غالب است بر همه چیزها الله یصطفی خدای تعالی برگزیند من الملائکة رسلا ومن الناس از فرشتگان فرستادگان تا میمه واسطه باشند
میان وی و پیغامبران وحی برسانیدن وحی ایشان و ادمیان نیز میگزیند پیغامبران تا خلق را دعوت حق کنند ان الله سمیع بصیر بتحقیق
خدای تعالی شنوا است مقاله او پیغامبران را در وقت تبلیغ بینا است بحال او در قبول دعوت یعلم ما بین ایدیهم میداند انچه در پیش
او مبانست یعنی عملهای که کرده اند وما خلفهم وانچه پس ایشانست یعنی عملها که خواهند کرد والی الله ترجع الامور و بسوی خدای
تعالی باز گردانیده شود کارها یا ایها الذین امنوا ارکعوا ای کسانیکه گرویده اند رکوع کنید واسجدوا و سجود نمایید در نماز در اول
اسلام در نماز همین قیام و قعود بوده بدین ایه رکوع و سجود داخل شد واعبدوا ربکم و پرستید افریدگار خود را وافعلوا الخیر و بکنید نکویی
یعنی عمل پسندیده در شرع لعلکم تفلحون شاید که رستگار شوید تا بمطلوب و مقصود برسید وجاهدوا فی الله حق جهاده و غزا کنید در راه خدای تعالی
برای او چنانچه سزاوار جهاد باشد یعنی عمل صافی و نیت خالص و جهاد دو است یکی با دشمنان ظاهر چون اهل شرک و بغی و دیگر با اعادی باطن چون
نفس و هوا چنانچه حضرت رسالت بعد از غزوه تبوک فرمود که رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر ∴ ای شها کشتیم ما خصم برون ∴ مانده
از خصمی بتر اندرون ∴ کشتن این کار عقل و هوش نیست ∴ شیر باطن سخره خرگوش نیست ∴ و از شیخ قشیری فرموده که حق جهاد انست
که یک چشم زدن از مشاهده نفس خود ابستند زیرا که از وامین نتوان بود اعدا عدوک نفسک التی بین جنبیک اشارت بدین است هو اجتبیکم
او که خداوند برگزید شما را برای نصرت دین خود وما جعل علیکم فی الدین من حرج و ساخت و مقرر نکرد بر شما و از دین هیچ تنگی یعنی بر شما تنگ
فرا نگرفت و احکام دین و تکلیف ما لا یطاق نفرمود بوقت ضرورت رخصتها را چون قصر و جمع و تیمم و افطار در مرض و سفر پس پیروی کنید
ملة ابیکم ابراهیم کیش پدر خود ابراهیم را چون اکثر عرب از ذریه ابراهیم بودند علیه السلام تغلیب کرد بر همه امت هو خدای سمیکم

المسلمین من قبل

المسلمین من قبل نام نهاد شما را مسلمانان پیش از قران در کتب منزله وفی هذا و در قران با ابراهیم علیه السلام تسمیه کرد شمارا و مسلمان
خواند شما را در زمان خود درین زمان شما را با اسلام تا باشد پیغامبر علیه السلام روز قیامت گواه برای شما بقبول دعوت و متابعت ملت خلیل
علیکم و تا باشید شما شهداء علی الناس گواهان بر مردمان رسانیدن انبیا دعوة حق را بدیشان فاقیموا الصلوة پس بگذارید نماز را بجهت تعظیم
او خدای واتوا الزکوة و بدهید زکوة را از برای شفقت بر خلق واعتصموا بالله و چنگ در زنید بفضل خدای تعالی یعنی در مجامع امور خود برو
اعتماد کنید و یاری از و طلبید یا بکتاب و سنت متمسک شوید سلمی قدس سره فرموده که اعتصام بحبل الله او عوام است و بالله کار خواص اما اعتصام
بحبل الله توفیق بر خدا را از اوامر و نواهی و اعتصام بالله دل است از ما سوی حضرت الهی هو مولیکم او است یار بندگان و ولی کار همه
درماندگان فنعم المولی پس نیکو کار ساز این او ونعم النصیر و نیکو مددکار و یاری عیبها بپوشد و مددکاری گناهان ببخشد یاری از جو
کرها از یاری در نماند و مددکاری از و طلب که از ان عاجز نشود رباعی از یاری خلق بگذر ای و خدا ∴ یاری ز کسی طلب که از روی وفا ∴ کار
تو تواند که بسازد همه عمر ∴ دست تو تواند که بگیرد همه جا سورة المومنون و هی یکصد و هفده ایة بسم الله الرحمن الرحیم قد افلح
المومنون بدرستی که رستگار شدند و بمقصود خود رسیدند الذین هم فی صلوتهم خاشعون انانکه ایشان در نماز خود ترس کاران اند
چشم بر سجده گاه نهاده و بدل درگاه مناجات حاضر شده آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بوقت ادای نماز بجانب آسمان نظر
میفرمود جون این ایه نازل شد نظر بموضع سجده گذاشت در لباب فرموده که در حالت نماز نظر بسجده گاه باید نهاد مگر بمکه معظمه که در خانه مکرم
باید نگریست و گفته اند خشوع انست که مصلی نداند که بر دست راست و چپ او چیست واسطی قدس سره گفته که خشوع ادای نماز است بعد فنی الله بی ملاحظه
اعراض و اعواض و در بحر الحقایق گفته که خشوع در ظاهر انست که سر پیش افکند و دیده التفات بجانب راست و چپ نکشد و دست راست بر
چپ نهد و قرات از روی حضور دل بود و در باطن انکه خواطر و حواس را منع کند و بر مراقبت حق باشند و در بحر شهود مستغرق گشته از شعله
انوار ظهور انوار جلال و جمال که دارد در نماز اول از خود بیزار باید شد پس طلب وصول تقرب باید نمود نظم یار بیزار از تو و تا تو
اول خود خویش را بیزار کن ∴ گر ز تو یک ذره باقی مانده است ∴ خرقه و تسبیح را زنار کن ∴ خویش ترک هر دو عالم گیر دو ∴ ره مند بیش
جون عطار کن والذین هم و ایشان انانند عن اللغو از سخن لغو یعنی باطل و کردار ناشایست معرضون اعراض کنند گانند و شیخ قشیری
فرمود که هر که برای خدای نیست خسر و لغوست و انچه از خدا باز دارد باطلست و انچه بنده را در ان خطر باشد هوا است و انچه از خدا نبود لغو است
و حقیقت انست که لغو چیزیرا گویند از اقوال و افعال که هیچ کار نیاید والذین هم و انانکه ایشان للزکوة فاعلون مر زکوة واجب را اد
مال خود ادا کننده گانند و گفته اند زکوة فطر را یا صدقات تطوع والذین هم لفروجهم حافظون و انانکه ایشان فرجهای خود را از حرام نگاه
دارنده گانند فانهم غیر ملومین پس بدرستی که نگاه دارند گانند فروج کرده ملامت کرده نیستند باد رسال ایشان که گفته شد بشرط انکه
حیض و نفاس و روزه نباشد و در غیر این دو صنف بهیچ وجه نشاید فمن ابتغی وراء ذلک پس هر که جوید برای مباشرت غیر زنان و کنیزان
خود فاولئک هم العادون پس ان گروه جویندگان ایشان در گذرانند از حرام تو حرام یا کاملند بر ستمکاری و انانکه امتناع کنند هم از ین گروه اند
والذین هم لاماناتهم و انانکه ایشان اند و امانتها خود را یعنی انچه ایشان را بران امین ساخته باشند از امانت و ودایع و خلق و امانات حق است

جون نماز و روزه و غسل جنابت وعهدهم راعون و عهد را که خلق بیند ند رعایت کنند یعنی نگاه داشت آن قیام مینمایند والذین هم علی
صلواتهم و آنانکه ایشان بر نمازهای خویش یحافظون محافظت میکنند یعنی بر آن اقامت نموده بشرایط و آداب آن در اوقات آن ادا می
فرمایند ذکر صلوة بر مبدا و منتها از برای آنست که فلاح مومنان و اشارت بتعظیم شان نماز اولئک آن گروه مومنان که جامع این شش صفت اند
هم الوارثون ایشانند وارثان یعنی سزاوار آنکه اسم وراثت بر ایشان اطلاق توان کرد الذین یرثون الفردوس آنانکه از وی استحقاق
میراث برند فردوس را که بلندترین درجات بهشت است و گویند منازل کفار از بهشت میراث گیرند هر یکی از مومنان و کفار از بهشت برند
و دوزخ منزلیست منازل مومنان از دوزخ اضافت بمنازل کفار کنند و منازل ایشان از بهشت بر منازل افزایند و در زاد المسیر آورده
که بهشت بنظر کفار در آورند و مقامهای ایشان که اگر ایمان آوردندی آنجا بودند بدیشان نمایند تا حسرت ایشان زیاده شود
نظر از دور جانان بدان ماند که کافر را بهشت از دور بنمایند آن سوزی دیگر باشد هم فیها خالدون ایشان در آن فردوس بند در بهشت
جاوید مانند ولقد خلقنا الانسان و بدرستیکه ما آفریدیم انسان را من سلالة از خلاصه و نقاوه بیرون کشیده شده من
طین از گل یا آفریدیم آدمیان را که بیرون آمد از اصل و بنیانه که آدم است علیه السلام ثم جعلناه نطفة پس گردانیدیم نسل او را یعنی آفریدیم
از نطفه جای گرفته فی قرار مکین در قرارگاهی استوار یعنی آفریدیم از نطفه جای گرفته رحم و چهل روز او را نگاه داشتیم ثم خلقنا النطفة علقة
پس گردانیدیم نطفه سفید را پاره خون سرخ بسته چهل روز فخلقنا العلقة مضغة پس ساختیم آن خون را مضغه یعنی مقداری گوشت که یکبار
بخایند گوشتی بی استخوان چهل روز دیگر فخلقنا المضغة عظاما پس ساختیم آن گوشت بعد از پیچیدن عروق و اعصاب را و اعضا و عضلات او را
ثم انشأناه پس پیدا آفریدیم او را خلقا آخر آفرینشی دیگر در بطن ام یعنی روح در وی دمیدیم تا زنده شد بعد از آنکه مرده بود یا بعد از خروج او را دندان
و موی دادیم و راه پستان بروی بگشادیم و از مقام رضاع بطعام رسانیدیم و بطعام گوناگون ترتیب فرمودیم و چون قدم در حد بلوغ نهاد قلم
تکلیف بروی جاری کردیم بمراتب شباب و کهولت و شیخوخت رسانیدیم فتبارک الله احسن الخالقین بزرگست خدای تعالی که نیکوترین آفرینندگان است
نگارنده کارانست ثم انکم بعد ذلک لمیتون پس شما بعد از آنکه ذکر کردیم از آفرینش شما هر آینه مردگانید یعنی سال حلال برگ خواهید چشید
و ساغر فنا از دست ساقی اجل خواهید چشید ثم انکم یوم القیمة تبعثون ولقد خلقنا فوقکم سبع طرایق پس بدرستیکه پیدا فریدیم هفت طبقه که بالای هر طبقه از آن
راهی است از راههای فرشتگان وما کنا عن الخلق غافلین و نیستیم ما از این مخلوق که آسمانهاست بی خبر که او را مهمل بگذاریم بلکه او را تا وقت معلوم
از خلل نگاه میداریم یا از جمیع آفریدها غافل نیستیم و بر خیر و شر و نفع و ضرر ایشان مطلعیم وانزلنا من السماء ماء بقدر و فرو فرستادیم
از آسمان آبی بقدر و اندازه که صلاح کار ایشان در آن است فاسکناه فی الارض پس ساکن گردانیدیم آن آب را در زمین در تبیان از ابن
عباس رضی الله عنه نقل میکنند که حق سبحانه پنج جوی را از چشمهای بهشت بر بال جبرئیل علیه السلام نهاد از آسمان فرو فرستاد سیحون نهر
هندست و جیحون نهر بلخ است و فرات و دجله که نهرین عراقند و نیل که نهر مصر است و انهار را ودیعت بجبال داده بقدر مصلحت
بجهت منافع خلق جاری گردانید و این است که میفرماید که آب را در زمین ثابت و ساکن ساختیم وانا علی ذهاب به لقادرون
بدرستیکه ما بجهت بردن آب و زایل ساختن آن توانائیم چنانچه بر انزال آن قادر بودیم فانشأنا لکم به جنات پس پیدا کردیم برای شما بدان

شما بسبب آن

شما بسبب آن آب بستانها من نخیل و اعناب از خرماها و انگورها و تخصیص این دو درخت جهت اختصاص اهل مدینه بخرما و اهل طایفه بانگور است
و نخل و عنب در زمین حجاز از همه دیار عرب بیشتر می باشد لکم فیها فواکه کثیرة و شما را درین بوستان میوها بسیار است
غیر ثمره و عنب ومنها تاکلون از آن بوستانها میخورند یعنی اثمار و زروع آن میخورند و مال بمعیشت از آن حاصل میکنند وشجرة
تخرج من طور سیناء و دیگر بیافریدیم شما را درختی که بیرون آید از کوه سینا بیرون که جبل موسی است میان مصر آمده و گویند اول
درختی که بعد از طوفان بر رست این درخت بود یعنی زیتون درخت تنبت بالدهن میروید با روغن وصبغ للآکلین و نان خورش بر خورند
یعنی زیتون میروید بچیزی که جامه است و زینت و صبغیست هم بدان روغن بطلی چراغ توان افروخت و هم از آن نان خورش توان
یافت وان لکم فی الانعام لعبرة و بدرستیکه شما را است چهارپایان یعنی ابل و بقر و غنم که چیزی بدان اعتبار کنند و قدرت الهی استدلال
نمایند نسقیکم می آشامانیم شما را مما فی بطونها الخ در شکم ایشانست یعنی شیر خالص ولکم فیها منافع کثیرة و شما راست در ایشان
سودها بسیار که بعضی سوار میشوند و بعضی را باری کنند و از بعضی نتایج می پایند و از پشم و موی ایشان بهره میگیرند ومنها تاکلون
و از ایشان میخورید وعلیها وعلی الفلک تحملون و بر آنها یعنی شتران از ایشان در خشکی و بر کشتیها از ایشان برداشته میشود یعنی شتر
و کشتی شما را بر میدارند و از موضعی بموضعی میبرند ولقد ارسلنا نوحا الی قومه و بهر آینه ما فرستادیم نوح را بسوی گروه خود فقال پس گفت نوح علیه
السلام از روی دعوت یا قوم اعبدوا الله ای گروه من خدا را پرستش کنید ما لکم من اله غیره نیست شما را معبودی که مستحق عبادت باشد
جز وی افلا تتقون آیا نمی ترسید از عذاب وی یعنی بترسید و بعبادت غیر وی میل مکنید پس گفتند گروهی بزرگان آنانکه کافر شدند من قومه
از گروه وی درویشان و عوام خلق را یعنی چون اکابر قوم و اصاغر را بدین دعوت نوح علیه السلام مایل دیدند ایشان منع نموده گفتند ما هذا
الا بشر مثلکم نیست این کس که میخواند بتوحید ما را مگر آدمی مانند شما یرید ان یتفضل علیکم میخواهد شما را متبوع و محکوم خود سازد ولو شاء الله لانزل ملائکة و اگر خواستی خدای تعالی
که رسول به بنی آدم فرستد هر آینه فرستادی فرشتگان تا رسل از وی پیغام رسانیدی ما سمعنا بهذا ما نشنودیم این را که آدمی رسول خدای تواند بود
بخلقان فی آبائنا الاولین در میان پدران ما که گذشته بودند و این سخن را از فرط عناد میگفتند چرا که از اولاد پیغامبر بود ان هو الا رجل به جنة نیست او مگر مردی
دیوانه که اگر جنون نداشتی هرگز بشر قابلیت انسان ندارد فتربصوا به حتی حین پس انتظار برید تا هنگامی از زمان یعنی صبر کنید که اندک وقتی بمیرد
یا از جنون بهوش آید و ترک این سخن بمرد یا کار خویش گیرد قال رب انصرنی بما کذبون گفت نوح علیه السلام بعد از آنکه نومید شد از ایمان ایشان بطریق
مناجات فرمود که ای پروردگار من یاری ده مرا و انتقام من بکش از ایشان بسبب آنکه مرا تکذیب کردند فاوحینا الیه پس ما وحی کردیم بنوح ان اصنع
الفلک باعیننا پس چون بیافریدیم ما بسوار شدن کشتی یا نازل شود وقت عذاب ما فاذا جاء امرنا وفار التنور و بجوشید تنور یعنی بوقتی که زن تو نان
پزد از میان آتش آب برآید فاسلک فیها پس در آر در کشتی من کل زوجین از هر دو صنف از حیوانات مخالف یکدیگر اثنین دو تا یعنی نری و ماده
در بیشتر گوید کشتی بیاورد دیگر آنها که میرانید یا دیگر بچه منهید واهلک الا من سبق علیه القول و دیگر بکشتی کسان خود را از اهل بیت و مومنان را
الا آنکه پیشی گرفته است بر وی قول ازلی یعنی هلاک او نوشته شده در لوح محفوظ منهم از ایشان که قوم تواند یعنی یک پسر تو کنعان نام و
یکی زن تو واعله نام که کافر بودند ولا تخاطبنی و خطاب مکن تو ای نوح مرا فی الذین ظلموا در شان آنانکه ظلم بر خود و ایمان قبول نکردند و ترا

ایذا و سحر نمودند با کمه دعا کنید بجات ایشان از عذاب غرقه شدن **انهم مغرقون** و بدرستی که ایشان همه غرق خواهند شد بیشک **فاذا استویت انت** و
من معک علی الفلک و چون وقت ظهور عذاب بر آید تو و هر کس که با ایست از مومنان در کشتی در ایستی **فقل الحمد لله الذی نجانا من**
القوم الظالمین پس بگوی همه ستایشها و خدایرا که نجات داد ما را از گروه ستمکاران یعنی مشرکان **وقل رب انزلنی** و بگوی در وقت نشستن بکشتی
ای پروردگار ما فرود آر مرا **منزلا مبارکا** در منزلی با برکت و سلامت و بکات و نجات مومنان و حفص منزلا بضم میم و فتح زا و مصدر میمی داند یعنی
فرود آوردنی **وانت خیر المنزلین** و تو بهترین فرود آرندگانی در منزل مبارک و قول انست که او بدین دعا در وقت خروج از کشتی بوده و
اشارت که در وقت دخول کشتی این دعا فرموده **ان فی ذلک لایات** بدرستی که قصه نوح و آنچه با قوم او کرده شد هر آینه نشانها است و اعلام عبرت را
وان کنا لمبتلین و بدرستی که با بودیم از ماینده و آن قوم را ابتلا دهند ببلا بزرگ یا امتحان کنند همه بندگان را بدین ایات تا حال مصدقان را
لکذبان ظاهر کردد **ثم انشانا من بعدهم** پس بیافریدیم از پس قوم **قرنا اخرین** گروهی دیگر یعنی عاد که بقول ثمود **فارسلنا فیهم رسولا منهم** پس
فرستادیم در میان او پیغامبری از ایشان که هود بود یا صالح علیهما السلام و کفتیم و آن قوم را بزبان رسول ایشان **ان اعبدوا الله** پرستید
خدای تعالی **ما لکم من اله غیره** و نیست هیچ شما را معبودی که استحقاق پرستش داشته باشد مگر وی **افلا تتقون** ایا پرهیز نمیکنید از عذاب یعنی
پرهیز بد از عقوبت او و بعبادت غیر او اشتغال مکنید **وقال الملا من قومه الذین کفروا** و کفتند بزرگان از قوم آن رسولان آنانکه بگرویدند
وکذبوا بلقاء الاخرة و نعمت داده بودیم و ایشانرا **فی الحیوة الدنیا** در زندگانی بکثرت اولاد یعنی کفته اند بعضی کافران ناز پرورده که در فراخی عیش
و تنعم کذرانیده باشند بعضی را **ما هذا** نیست این رسول که دعوت بحق میکند **الا بشر مثلکم** مگر آدمی مانند شما می اشامد و میخورد یعنی بغذا محتاج است
مانند شما اگر نبی بودی نخوردی و نیاشامیدی **ولئن اطعتم بشرا مثلکم** اگر فرمان برید شما درا او نواهی آدمی مانند شما است **انکم اذا**
لخاسرون بدرستی که آنگاه هر آینه زیان زدگان باشید که خود را مغمور و متبوع مثل خود میسازید **ایعدکم انکم اذا متم وکنتم ترابا وعظاما** ایا وعده
میدهد شما را این پیغامبر که بدرستی که شما چون بمردید و گشتید چون خاک و استخوان پوسیده **انکم مخرجون** بدرستی که شما بیرون آورده شدگانید از گورها
زندگان **هیهات هیهات لما توعدون** چه دور دور است آنچه وعده میشود از بعث و جزا یعنی هرگز نباشد خاک شدن بر دمان **ان هی الا حیاتنا الدنیا**
نا از برای گنجیدن و زنده نشوندگان بعد از مرگ **ان هو الا رجل افتری علی الله کذبا** نیست هود یا صالح الا مردی که بر می بندد بر خدای دروغی
و میگویند و او فرستاده اند بنی و شما را بعد از مرگ زنده خواهند **وما نحن له بمؤمنین** و نیستیم ما و او را گرویدگان در آنچه خبر میدهد **قال رب انصرنی**
بما کذبون گفت پیغامبر بعد از استماع این ربا من از استماع ایمان قوم ای پروردگار من و یاری کن بغالب شدن و ایشانرا مغلوب گردان بعذاب
بسبب آنکه و را تکذیب کردند **قال عما قلیل** گفت خدا بان از زمان قلیل یعنی اندک وقتی **لیصبحن نادمین** [illegible] پشیمان از
تکذیب **فاخذتهم الصیحة** پس فرو گرفت ایشانرا صیحه یعنی جبرئیل فریادی عظیم کرد که دلهای ایشان بشکافت و بمردند از مفسران این قوم ثمود را
گفتند دلیل ایشان که عذاب صیحه و ثمود را بوده و آنانکه گویند قوم عاد بود و میگویند در سوره اعراف و هود و شعرا بعد از قصه نوح قصه
عاد آورده شده اینجا نیز همان ترتیب مراد عادات و این قول هر عذابی را که سبب استیصال بود صیحه توان گفت و بر هر تقدیر بگرفت
ایشانرا صیحه **بالحق** قضا یا بوعده صادق یا باستحقاق ایشان مر عذاب را **فجعلناهم غثاء** پس گردانیدیم ایشانرا چون خاشاک آب آورده یعنی هلاک

کردیم و نابود ساختیم

کردیم و نابود ساختیم چون خس و خاشاک که سیل باطراف افکنده و سیاه و کهنه گردد **فبعدا للقوم الظالمین** پس دوری باد از رحمت خود مر گروه
ستمکاران را **ثم انشانا من بعدهم** پس پیدا کردیم از پس ایشان **قرونا اخرین** قرنها دیگر را چون قوم شعیب و لوط علیهما السلام **ما تسبق من**
امة اجلها پیشی نتوانست گرفت از هیچ گروهی وقتی که حجتی عذاب ایشان مقرر کرده بودیم **وما یستاخرون** و نه باز پس مانده اند از آن **ثم ارسلنا**
رسلنا پس فرستادیم فرستادگان خود را **تترا** متوالی یعنی در عقب یکی **کلما جاء امة رسولها کذبوه** هرگاه آمد بگروهی پیغامبران کرده او
تکذیب کردند او را و آنچه از توحید و نبوت و حشر دروغ پنداشتند و بتقلید پدران و لزوم عادت ناپسندیده از دولت تصدیق محروم ماندند
فاتبعنا بعضهم بعضا پس از پی در آوردیم بعضی از ایشان بعضی را در هلاک کردن هیچ کدام مهلت ندادیم و اخرین را چون اولین معاقب ساختیم
وجعلناهم احادیث و گردانیدیم ایشانرا احادیث سخنان یعنی ایشانرا عبرت خلایق گردانیدیم عذاب ایشانرا یاد کنند و بدان مثل زنند خلاصه
سخن آنکه از ایشان بغیر حکایتی باقی نماند که مردم آنرا افسانه وار گویند و اگر سخن ذکر نیکو ماندی به بودی **شعر** تغنی و تبقی عنک احدوثة
فاجهد بان تحسن احدوثتک **ترجمه این بیت گوید** پس از تو این جهان چون فسانه خواهد ماند در آن بکوش که نیکویی از تو خواهد
ماند **فبعدا لقوم لا یؤمنون** پس دوری باد مر قوم را که نمیگروند بانبیا و تصدیق ایشان نمیکنند **ثم ارسلنا موسی** پس فرستادیم موسی را **واخاه**
هرون بایاتنا و برادر او هارون و معجزها و پیغامبرها **وسلطان مبین** و حجتی روشن و آشکارا یعنی عصا که تخصیص کرد او را بجهت آنکه اول معجزه
کاوان بود و چندین معجزه دیگر چون فرو بردن جادوییها و شکافتن دریا بعصا و ید بیضا و روان شدن آب از سنگ و تعلق بوی داشت
پس ما سوی باد برادر او را بمعجزات نسع فرستادیم **الی فرعون وملئه** بسوی فرعون و قوم او و پیغام رسانیدن **فاستکبروا** پس سرکشیدند
کروه قبط از ایمان و متابعت پیغامبران **وکانوا قوما عالین** بودند گروهی سرکش و زره مردمان بقهر و غلبه **فقالوا انؤمن لبشرین مثلنا** پس
گفتند ایا ایمان آوردیم و بیاوردیم تصدیق بکردیم وا دو آدمی را مانند ما صفتها دو آدمی بشریت **وقومهما لنا عابدون** و حال آنکه گروه ایشان یعنی بنی
اسرائیل ما را پرستندگانند یعنی در فرمان ما اند چون بندگان و خواجگان و در بعضی از تفاسیر آورده که بنی اسرائیل فرعون را میپرستیدند
و ادب میپرستید یا گوساله **فکذبوهما** پس تکذیب کردند فرعونیان و قوم او موسی و هرون **فکانوا من المهلکین** پس گشتند بسبب آن
تکذیب از هلاک شدگان یعنی غرقه شدن در بحر قلزم **ولقد اتینا موسی الکتاب** و بدرستی که دادیم موسی را توریت بعد از هلاک فرعون
و قوم **لعلهم یهتدون** شاید که بنی اسرائیل بر برکت آن راه یابند باحکام شریعت **وجعلنا ابن مریم وامه ایة** و ساختیم پسر مریم را یعنی عیسی و مادر او
حجتی بر قدرت ما هر یکی ساختیم برای استدلال بر آنکه در مهد سخن گفت و مادر او بی مساس بشری آورد چنانچه بشری آرد **واویناهما** و
جای دادیم ما هر دو را وقتی که از یهود فرار کردند و ما را ما در دیم **الی ربوة** بسوی ربوه یعنی بلندی از زمین بیت المقدس یا دمشق
یا رمله یا فلسطین یا مصر و ربوه موضعی بود **ذات قرار ومعین** خداوند قرار یعنی مستقری که آرام گیرند و خداوند آبی ظاهری جاری **یا ایها**
الرسل خطاب با عیسی است علیه السلام بر سبیل تعظیم میفرماید که ای انبیا که شما را فرستادیم جهت هدایت خلق **کلوا من الطیبات**
بخورید از طعامها پاکیزه حلال **واعملوا صالحا** و بکنید کارهای ستوده **انی** بدرستی که من خداوندم **بما تعملون علیم** بآنچه شما میکنید دانا
وان هذه امتکم و بدرستی که اینست امت شما ای رسل **امة واحدة** ملتی واحد یگانه در عقاید و اصول شرایع با جماعت شما ای محمد متحد بود متفق

برایمان توحید وانا ربکم وس افرید کار شما ام فاتقون پس بترسید از من در مخالفت کلمه توحید فتقطعوا امرهم بینهم پس ببریدند و ساختند اهل کتاب
کار دین خود را در میان یکدیگر زبرا پارها یعنی گروه گروه شدند و اختلاف کردند کل حزب بما لدیهم فرحون هر گروهی از ایشان بانچه نزدیک
ایشانست از دین شادان و نازان و اعتقاد آن کردند که این حق ایشانست فذرهم فی غمرتهم پس بگذاری محمد کافران مکه را در گرداب غفلت
وضلالت ایشان حتی حین تا وقتی که کشته شوند یا بمیرند ایحسبون انما نمدهم به ایا می پندارند مشرکان که آنچه عطا میدهیم ایشان را من مال وبنین
از مال و زینت دنیا و فرزندان دنیا نسارع لهم فی الخیرات ایشان را استحقاق این هست که من بپاداش آن با ایشان نیکوئی کنم بل نه چنان است که
می پندارند بلکه نمیدانند که امداد استدراج است نه مسارعت خیر ان الذین هم من خشیة ربهم مشفقون بدرستی که آنانکه از آفریدگار
خود ترسانند عذاب خشیة جهت آنکه عذاب خشیه است والذین هم بایات ربهم و آنانکه ایشان با آیتها پروردگار خود که در آیات قرآن اند
یومنون میگرویدند والذین هم بربهم لا یشرکون و آنانکه بخدا انبار شریک نمی آرند نه شرک جلی و نه شرک خفی والذین یوتون ما آتوا و آنانکه
میدهند از صدقات و زکوة و توسل مینمایند بحضرت حق بانواع خیرات و مبرات وقلوبهم وجلة و دلهاء ایشان ترسانست که مبادا خیرات
ایشان رد کرده میدانند انهم الی ربهم راجعون آنانکه ایشان بپروردگار خود گردندگانند اولئک آن گروه که باین صفتها موصوف اند
می شتابند فی الخیرات در طاعتها یا در نیل خیرات دینی که در اعمال صالحه منفرعست کما قال الله تعالی فاتیهم الله ثواب الدنیا وهم لها
سابقون یعنی ایشان بسوی خیرات سابقون پیشی گیرندگانند یا سابقند بر همه مردمان بوفور طاعت و ثواب یا بدخول بهشت ولا نکلف نفسا و تکلیف نمیکنیم
تنی را که الا وسعها مگر گنجایش او یعنی بقدر طاقت او ولدینا کتاب و نزدیک ما کتابی است یعنی لوح محفوظ ینطق بالحق سخن گوید براستی
یعنی واقع در و نوشته است یعنی نزد ماست نامه اعمال هر کس که گواهی دهد بر کردار هر کس وهم لا یظلمون و ایشان را که ظلم ستم دید نخواهند
شد و با فزونی عقاب بل قلوبهم بلکه دلهاء کفر فی غمرة در غفلت و حیرت است من هذا از این سخن که گفته شد یا از کتاب حفظه یا از قرآن ولهم اعمال
و ایشانراست عملها یا کردارها من دون ذلک بجز این خطاء عظیم که برانند یعنی شرک که مراد آنست که غیر از شرک گناهان دیگر هست
هم لها ایشان مرانرا عاملون کنند کانند بحسب حکم قضا ولا دلقضایه و ایشان در ان غفلت و معصیت باشند حتی اذا اخذنا تا وقتی که گیریم مترفیهم
منعمان ایشانرا بالعذاب بعذاب رجوع و قتل اذا هم یجارون آنگاه ایشان فریاد درگیرند و استغاثت کنند و تا گوییم لا تجاروا الیوم فریاد
میکنید امروز و طمع فریاد و دوستی نکنید انکم منا بدرستی که شما از جهت ما لا تنصرون یاری کرده نخواهید شد یا از عذاب ممنوع نخواهید گشت
قد کانت ایاتی بدرستی که بود آیتهای من یعنی قرآن که بهر وقت تتلی علیکم خوانده میشود بر شما فکنتم پس بودید از شنیدن آن قصه علی
اعقابکم بر پاشنهاء خود تنکصون یعنی بقهقری رجوع میکنید و کلام من نمی شنوید مستکبرین در حالتی که طلب رفعت دارید و دمان تعظیم
به بحرم که و میگوئید یا اهل حرم یا مستکبرید بتکذیب قرآن سامرا حدیث کنندگان در شب خود را تهجرون هذیان میگویید یا میکذارید قرآن را
یا پیغامبر را یا خانه را که در حوالی او افسانه میگویند و بد و می نازید و طواف نمیکنید افلم یدبروا القول ایا تفکر نمیکنید در قرآن با اعجاز لفظ
در موضع معنی بدانند که کلام حق است ام جاءهم ایا آمد بدیشان از کتاب و رسول ما لم یات الجه نیامده بود بدیشان اباءهم الاولین بپدران
پیشین ایشان تا عذر گویند که ما از پیغامبر و کتاب خبر نداریم یعنی هم چنانکه نوح و ابراهیم علیهما السلام بنزد ایشان فرستادیم همچنین محمد مصطفی

صلی الله علیه وسلم

صلی الله علیه وسلم نیز برای ایشان برانگیختیم تا عذر نیارند قال الله تعالی لتنذر قوما ما انذر اباءهم ام لم یعرفوا رسولهم پیغامبر خود را با امانت
در راستی و علم و وفا و دوستی و نیکوخواهی و کمال علم با وجود عدم تعلیم فهم له یا ایشان و او را منکرون منکران و ناشناسندگان باشند
یعنی نه آنست که نمی شناسند حضرت پیغامبر صلعم را تا انکار کنند و گویند بیگانه ایست نا حقیقت حال او را ندانیم ام یقولون یا میگویند به جنة در دیوا
که این سخن او حساب اند بل نه چنین است که ایشان میگویند جاءهم آمد محمد صلی الله علیه وسلم بدیشان بالحق بدین درست یعنی اسلام یا سخن راست
که قرآنست واکثرهم و بیشتر کافران للحق کارهون حق را خواهند که مخالف طبع و آرزوی ایشانست قید اکثر برای آنست که بعضی کفار مکه
توبیخ قوم میکردند نه از کراهیت حق ولو اتبع الحق و اگر پیروی کردندی حق سبحانه اهواءهم آرزوها کافران را در وجود آلهه شتی اگر بر
خدایان بودند لفسدت السموات والارض ومن فیهن هر آینه تباه و تاخیر شدندی آسمان و زمین از ملایکه و انس و جن و جوان چنانچه در آیت کریمه
لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا گذشت و گفته اند مراد از دین حق اسلام است اگر متابعت آرزوی کافران کردی یعنی بشر که منقلب شدی حق سبحا
قیامت ظاهر کردی آسمان و زمین و اهالی آن تباه و هلاک شدندی بل اتیناهم بذکرهم بلکه آوردیم بدیشان کتابی که واعظ ایشانست یا دید
بعزت و صیت شرف ایشان در آنست فهم عن ذکرهم پس ایشان از مواعظ خود یا از آنچه سبب بزرگی ایشان در دنیا و آخرت معرضون
روی کردندگانند ام تسالهم یا آنکه تو میخواهی از ایشان جزا و در رسالت خرجا مزدی تا بسبب طمع در مال ایشان ترا دادند بر سالت فخراج
ربک پس مزد پروردگار تو که روزی دنیا و ثواب عقبی است خیر بهتر است ترا از مزد ایشان وهو خیر الرازقین و حق سبحانه و تعالی
بهترین روزی رساننده است وانک لتدعوهم و بدرستی که میخوانی ایشانرا یا فرد الی صراط مستقیم براهی راست که اسلام است وان الذین لا
یومنون بدرستی که آنانکه نمیگروند بالاخرة بسرای دیگر یعنی قیامت و متعلقات او عن الصراط از راه راست لناکبون گردندگانند و میل کنند
بیابان بگراهی ولو رحمناهم و اگر ما بخشائیم بر ایشان وکشفنا و برداریم ما بهم آنچه بدیشان واقع من ضر از سختی یعنی قحط که بر ایشان غلبه کرده
للجوا هر آینه ستیزگی کنند فی طغیانهم در سرکشی خود که یعمهون که سرگشته میروند و تردد مینمایند یعنی اگر بلا از ایشان دفع کنیم هم چنان از
روی ستیزه و عناد بر کفر و تکذیب ثابت خواهند بود مصر ستیزندگی کار دیو دد است ستیزنده را دشمنی با خود است آورده اند
که چون ضرر قحط بنهایت رسید و اهل مکه بخوردن مردار مبتلا شدند ابو سفیان ثوری بمدینه با حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت نه تو
گمان میبری که رحمت عالمیان و اهل مکه بر عار رحمت درمانده اند پدران را بشمشیر کشتی و پسران را باتش گرسنگی سوختی حق تعالی آیه فرستاد که
ولقد اخذناهم و بدرستی که ما گرفتیم اهل مکه را بالعذاب بعذاب قتل و از بدر فما استکانوا پس فروتنی نکردند لربهم مر پروردگار خود را وما
یتضرعون و تضرع و زاری نمودند بلکه هم چنانکه بر سرکشی و نافرمانی بایستادند حتی اذا فتحنا تا چون بگشادیم علیهم بر ایشان بابا دری ذا عذاب
شدید خداوند عذاب سخت کران جوع و شدت و از قتل و اسیر بیشتر است اذا هم آنگاه ایشان فیه در آن عذاب مبلسون ناامید
و متحیران اند و هناک و فرومانندگان و سرگردانند تا حدی که اغنیاء ایشان از تو طلب عاطفت و رحمت مینمایند والابصار و دیدها را که می بینید
بان دیدنیها والافئدة و دلها را تفکر میکنند بان و استدلال مینماید از مسموعات و مبصرات و قدرت خاطر مبدعات و شما قلیلا
ما تشکرون اندکی را شکر میکنید اینجا عمده در شکر گذاری آنست که این آلات استعمال کنید این آلات ادراک را در آنچه وی بشناخت

لا یشعرون

بم ترعون

نفرق

خالق آن باشد وهو الذي ذرأكم و اوست آنکه بیافرید شما را و منتشر ساخت في الأرض در زمین واليه تحشرون و بسوی او جمع کرده خواهند شد روز قیامت بعد از
اجزاء اعضا وهو الذي يحيي ويميت و اوست آنکه زنده میکرداند و میمیراند وله اختلاف الليل والنهار و او راست اختلاف شب و روز از روی ازدیاد و انتقاص یا تعاقب
هریک دیگر افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنید که قدرت ما همه کاینات از عدم بوجود آورده و بعث نیز از آن جمله است چه هر چه همه را بعد از مردن زنده
خواهیم کرد پس چرا انکار میکنند کفار که تعقل نکنند بل قالوا بلکه گفتند بی تدبر و تفکر مثل ما قال الاولون مانند آنکه گفته بودند پیشینیان از کفار
قالوا گفتند ءاذا متنا آیا چون بمیریم ما وكنا ترابا و باشیم خاک وعظاما و استخوان خالی کهنه ءانا لمبعوثون آیا ما برانگیخته شدگانیم استفهام بر سبیل انکار است
و تکرار از برای تاکید یعنی چون خاک شویم حشر و بعث چگونه بما راه یابد لقد وعدنا هر آینه وعده داده شویم نحن وآباؤنا ما و پدران ما هذا این سخن من قبل
پیش از آمدن محمد علیه الصلوة والسلام یعنی ما را و پدران ما را وعده حشر و نشر تخویف کردند و این وعده راست نشد ان هذا نیست این قول الا اساطير
الاولين مگر افسانه پیشینیان و اکاذیب ایشان که در صحایف نوشته اند و گذشته قل بگوای محمد منکران مکه را لمن الارض مر کراست زمین ومن
فيها و آنکه در ویست از مخلوقات یعنی مالک و خالق زمین و اهل زمین کیست جواب دهید مرا ان كنتم تعلمون اگر هستید که میدانید سيقولون زود
باشد که بگویند در جواب تو که زمین و آنچه در ویست لله و خدایراست مشرکان معترف بودند بآنکه آفریدگار زمین و اهل وی الله است پس چون
ترا جواب دهند قل افلا تذكرون بگو آیا پند نگیرند و در نمی یابند که کسی که او قادر باشد بر آفریدن اهل زمین توانا نیز از ایجاد و اعادهٔ ایشان بعد نگاه
بود قل بگو دیگر بار من رب السموات السبع کیست آفریدگار آسمان هفتگانه با عظمت و رفعت و شکل عجیب و هیئت غریب آن ورب العرش العظيم و کیست
پروردگار عرش بزرگ که اعظم مخلوقات است سيقولون زود باشد که گویند اسما و رفیع و عرش عظیم لله و خدایراست و رب همه اوست قل افلا
تتقون بگو آیا پرهیز نمیکنید از شرک بنسبت چنین خالقی و بعض از مخلوقات او را در او شریک میسازند قل من بيده بگو کیست آنکه بدست اوست
یعنی بقبضهٔ اقتدار اوست ملكوت كل شيء پادشاهی همه چیز در موضح گوید مر و منفعت ایشان یا خزاین آب وهو يجير و او زنهار دهد و پناه
دهد و نگاه دارد و ایمن گرداند در پناه از عذاب خود هر که خواهد ولا يجار عليه و زنهار داده نشود بر وی یعنی کسی نتواند که کسی را از عذاب او ایمن
گرداند و در پناه گیرد و زنهار دهد جواب ان كنتم تعلمون اگر هستید که بدانید سيقولون زود بود که گویند این صفات که تو گفتی لله و خدایراست
که مالک ملکوت و مجیر بندگانست قل فانى تسحرون بگو پس از کجا فریفته میشوید و چگونه از راه حق بر میگردید با وجود ظهور نور توحید و نظام
دلایل بر وحدت ملک مجید طریق حق را گذاشته کجا میروید نظم ای بی نفس و هوا میروی ∴ راه نه اینست خطا میروی ∴ راه روان
زان ره دیگر روند ∴ پس تو بدین راه چرا میروی ∴ منزل مقصود در آن جای نیست ∴ پس تو ازین روی کجا میروی بل اتيناهم بالحق
بلکه آوردیم بدیشان راستی را از توحید و وعده حشر و نشر وانهم لكاذبون و بدرستی که ایشان دروغ گویانند در آنکه تکذیب این قول میکنند
یا در نسبت اتخاذ ولد و شریک باری تعالی ما اتخذ الله من ولد فرا نگرفت خدای تعالی هیچ فرزندی وما كان معه و نیست با او من اله هیچ خدای
که در الوهیت شریک او بود چه اگر او را شریکی باشد در خدای و خدای باید که آفریننده بود پس هر آینه شریک او را مخلوقی چند باشد اذا آنگاه
لذهب كل اله بما خلق ببردی هر خدای آنچه آفریده بود و در آن مستقل و منفرد باشد پس مخلوق را علامتی باید که بدان متمیز باشد مخلوق این خدای
از مخلوق آن دیگر شاهد میرود که میان جمیع مخلوقات علامت تمیز نیست پس ثابت شد که با او هیچ خدای نیست وحده لا شریک له و دیگر آنکه

با او خدای بودی

ملوک دنیا

با او خدای بودی و چنانچه گفته شد مخلوق خود را جدا کردی و ملک او ممتاز شدی هر آینه طرح نزاع و حرب میان ایشان پدید آمدی چنانچه از حال
معلوم است ولعلا بعضهم على بعض و هر آینه برتری جستندی و غلبه خواستندی بعضی از الهه بر برخی و باجماع و استقرار معلوم شده که این تجارب و تنازع
واقع نیست پس او را شریکی نبود سبحان الله پاکست خدای عما يصفون از آنچه وصف میکنند او را بدان یعنی اتخاذ ولد و فرزند و انباز عالم الغيب والشهادة
اوست دانای پوشیده و آشکارا فتعالى عما يشركون پس بزرگ و برترست از آنچه شریک میگیرند برای او پس دلجوئی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
از انزال عذاب مشرکان خبر میدهد و میفرماید که قل بگوای محمد بطریق دعا رب اما تريني ای پروردگار من اگر بنمایی مرا و بی شبهه مینمایی
ما يوعدون آنچه وعده داده شده اند کافران از عذاب در دنیا و آخرت رب فلا تجعلني ای پروردگار من پس مدار مرا في القوم الظالمين در
گروه یعنی ستمکاران این بجهت تواضع و کسر نفس است یا تنبیه بر آنکه شومی ظلم میتواند که به بیگناهان نیز رسد و مراد از ظلم اینجا شرکست وانا
بدرستی که ما خداوندیم على ان نريك بر آنکه بنمائیم بتو ما نعدهم آنچه وعده داده شدیم ایشانرا از عقوبت لقادرون هر آینه توانائیم اما تاخیر کرده ان
میرود بسبب آنست که بعضی از ایشان یا اعقاب ایشان ایمان خواهند آورد ادفع بالتي دفع کن بخصلتی که بهر حال هي احسن آن نیکوترست
السيئة بدی را حضرت حبیب خود را از مکارم اخلاق باتم و اکمل و اشرف و اجمل آن میفرماید و میگوید دفع آنچه نیکوترست بدی کار را یعنی به عفو
و رحمت از سر گناه و جرمان درگذر بدو وجهی که درستی در دین اسلام نبود یا در گذر جهل سفها را از ایشان بحلم خود یا باز دار مردم از معاصی
بامر فرمودن بطاعت یا دفع کن شرک مشرک بکلمهٔ توحید یا محو ساز منکر را بامر معروف امام قشیری رحمه الله فرموده که دفع کن جفا را بوفا اثبات
نفس را ببشارت قلب یا ظلمه خلایق را بنور حقایق یا حظوظ خود را بحقوق خدای یا طی کن تیه حوادث را بقدم سلوک در طریق معرفت قدم نظم
بحوطی گشت تیه حوادث از آنجا ∴ بملک قدم ران یکجا محمل ∴ در آن قلزم نور شو غوطه زن ∴ فرو شوی از خویشتن ظلمت ظل ∴ یکی خوان یکی
دان یکی جو یکی گو ∴ سوی الله والله زور و باطل نحن اعلم ما داناتریم بما يصفون بآنچه میکنند ترا از شعر و سحر یا بآنچه در صفت ما میگویند از اتخاذ و شرکا
وقل رب و بگوای پروردگار من اعوذ بك پناه میگیرم بتو من همزات الشياطين از وسوسهای دیوان که داعی بضلالت و معصیت یا از در
انداختن ایشان مردم را بتغریب در مهالک و معادی واعوذ بك رب و پناه میآرم بتو ای پروردگار من ان يحضرون از آنکه حاضر شوند
نزد من بوقت صلوة تلاوت یا از آنکه گرد من گردند در همه احوال از آنکه وارد کنند حتى اذا جاء متعلق است بیصفون یعنی کفار بوصف
وا میدارند وصف میکنند تا وقتی که بیاید احدهم الموت یکی از ایشانرا دانا گردد و بگمراهی خود و درک را معاینه بیند و آثار عذاب مشاهده کند که
قال گوید از روی حسرت رب ارجعون ای آفریدگار من بازگردان و ارجعون بصیغهٔ جمع برای تعظیم مخاطبست امام ثعلبی با جمعی از مفسران آورده اند
که خطاب بملک الموت و اعوان اوست اول بکلمه رب استغاثه مینمایند از خدای بکلمه ارجعون رجوع مینمایند بملایکه که باز گردانید مرا لعلي
اعمل شاید من بکنم صالحا عملی شایسته فيما تركت در آنچیزی که بگذاشته ام که ایمانست یعنی ایمان آرم و در آن عمل صالح کنم كلا دفع است
از طلب رجعت یعنی حاشا که او را باز گردانند انها كلمة بدرستی که آن در خواست او سخنی است که بواسطه غلبه حسرت برد هو قائلها و او
گوینده اینست ومن ورائهم برزخ و از پس مشرکان برزخ مانعی است میان رجعت ایشان یعنی قبر که در و خواهند بود الى يوم يبعثون تا روزی
که برانگیخته شوند از آن فاذا نفخ پس چون دمیده شود في الصور در صور یعنی نفخهٔ ثانیه یا ثالثه که نفخهٔ احیاست و قیامت قایم گردد فلا

اصحاب جهنم پس نسبها باشد میان ایشان یومئذ در ان روز یعنی علقه نسب منقطع گردد و هیچ ذی رحمی با هر کس خود رحم نباشد یوم یفر المرء
من اخیه وامه وابیه یا نسبی که او وز بدان مفاخرت میکردند فردا سبب نفع نشود چه در ان روز نسبت صحیح باید نه نسبت صریح ان
ان اکرمکم عند الله اتقیکم ولا یتساءلون و نپرسند یکدیگر را یا از نسبت یا کنیتی کسی را نپرسند جهت مشغولی بحال خود و این قبل از محاسبه باشد
و بعد از ان حال یکدیگر بپرسند قال تعالی واقبل بعضهم علی بعض یتساءلون فمن ثقلت پس هرکه گران اید موازینه ترازوهای ان باعمال
صالحه چون مومنان فاولئک هم المفلحون پس ان گروه ایشانند رستگاران از درکات و رسیدگان بدرجات ومن خفت موازینه و هرکه سبک
باشد میزانها او بجهت انکه عمل صالحه نکرده باشند چون مشرکان و منافقان فاولئک الذین خسروا انفسهم پس انگروه انانند که زیان
کردند در نفسها خود یعنی سرمایه عمر بباد غفلت دادند واستعدادات حصول کمال را بطلب آرزوها نفس و متابعت شهوات ضایع
ساختند وایشان فی جهنم خالدون در دوزخ جاوید مانندگانند تلفح وجوههم النار میسوزد رویهای ایشان را اتش
و ایشان در آتش ترش رویان یا از شدت احراق زشت رویانند و ابو سعید خدری رض از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در تفسیر
این آیه روایت میکند که بریان سازد روی کافران را زبانه آتش دوزخ پس برجهد یعنی بالا رود لب زبر او تا برسد بیافتن در موضح
اورده که مسافت میان شفتین او چهل ذراع بود پس حق سبحانه گوید ایشان را الم تکن ایاتی ایا نبود ایتها من یعنی قرآن که در
دنیا تتلی علیکم خوانده میشد بر شما فکنتم بها تکذبون پس بودید که بدان تکذیب کردید تا مستحق این عقوبت شدید قالوا ربنا
گویند ای پروردگار ما غلبت علینا غالب شد بر ما شقوتنا بدبختی ما یعنی شقاوتی که بر ما نوشته بود در لوح محفوظ و بدان حکم کرده یا غالب شد بر ما
گناهان ما که موجب شقاوت بر ما وکنا قوما ضالین و بودیم گروهی گمراهان از طریق ربنا اخرجنا ای آفریدگار ما بیرون آر ما را منها
از ان اتش دوزخ تا تدارک حال و تلافی کار خود کنیم فان عدنا پس اگر باز گردیم بکفر و تکذیب فانا ظالمون پس بدرستی که ما ستمکاران
باشیم بر نفس خود اخر بنخی دوزخ گوید این باشد اخسئوا خاموش باشید فیها در دوزخ ولا تکلمون و سخن مگوئید با من در خروج یا رفع عذاب
که شما را نمیبرم یا از شما عذاب نمیدارم انه کان فریق بدرستی که بودند گروهی من عبادی از بندگان من یعنی درویشان صحابه چون عمار و بلال
و خباب و امثال ایشان رضی الله عنهم که پیوسته یقولون ربنا میگفتند ای آفریدگار ما امنا گرویدیم بتو فاغفر لنا پس بیامرز ما را وارحمنا و ببخش
ما را وانت خیر الراحمین و تو بهترین بخشندگانی فاتخذتموهم پس فرا گرفتید شما ایشان را سخریا بفسوس یعنی کسی که با او سخریه کنند و افسوس دارند
و ادانک که با ایشان استهزا میکردید حتی انسوکم تا وقتی که ایشان فراموش کردانیدند یعنی فرط اشتغال شما بسخریه ایشان فراموش ساخت
بر شما ذکری یاد کردن من وکنتم منهم و بودید شما که از ایشان تضحکون میخندیدند از روی تکبر و تعظیم خود در تحقیر و تذلیل ایشان انی و بدرستی
که من جزیتهم الیوم جزا دهیم ایشانرا امروز بما صبروا باانچه صبر کردند بر ایذا و آزار و سخریه ایشان انهم هم الفائزون بدرستی ایشانند رسیدگان بمراد
خود یعنی جزا ایشان فوزات مطلوب قال گوید خدای یا فرشته باو کافران که کم لبثتم چند درنگ کردید فی الارض در زمین کافران از
روی غفلت وطول امل میگفتند ما همیشه خواهیم بود در دنیا و فانی نخواهیم شد پس بطریق عتاب ایشان پرسید که چند درنگ نمودید عدد سنین
شمار سالها یعنی چند سال بودید در دنیا زنده بر روی زمین و مرده در قبر قالوا لبثنا یوما گویند درنگ کردیم روزی او بعض یوم یا پاره از روز که

عمرند مدت

شمردند مدت لبث خود را بجنب خلود در دوزخ یا از هول آتش فراموش کرده باشند گویند مدت بودن ما در دنیا مقدار روزی یا بعضی از
روز بوده یا بیش ازین نمیدانیم فسئل العادین پس بپرس ای پرسنده زمان لبث ما از شمارندگان یعنی از ملایکه که حفظ اعمال و انفاس بوده
قال گوید خدای ان لبثتم درنگ نکردید در دنیا الا قلیلا مگر اندکی با اضافت با ایام اخرت لو انکم اگر بدرستی که شما هستید کنتم تعلمون هستید
که بدانید که تمام دنیا در جنب اخرت اندکست افحسبتم ایا می پنداشتند شما از فرط غفلت انما خلقناکم انکه ما شما را آفریدیم عبثا بازی یا از برای
برای ذاتکم انیا و گمان بردید انکه شما بسوی ما لا ترجعون باز گردیده نشوید برای مجازات اعمال یعنی شما را برای عبادت آفریده ام و مکافات
کردار شما مقرر کرده ام در لطایف قشیری مذکور است عبث مشغولی است بخیری که از حق باز دارد و خدای بدان نیافریده و بدان امر کرده شیخ
ابوبکر واسطی قدس سره روزی این ایه میخواند فرمود که نی نی خلق را بعبث نیافرید بلکه خواست که هستی وی اشکار شود و از مصنوعات
وی بصفات کمالیه وی راه برند و گفتند شما را بازی نیافریده ام بلکه برای ظهور نور محمدی صلی الله علیه وسلم آفریدم چه در ازل مقرر شده بود که آن گوهر
از صدف جنس انس بیرون اید پس اصل وی شما همه فرع مثنوی هفت دریا جوهر بود و اختند .:. خاص ذی گوهر او ساختند .:. اوست شه وادمیان حمله خیل
اصل وی و جمله عالم طفیل .:. در بحر الحقایق اورده که شما را از برای آن آفریدیم تا بر من سود کنید نه بجهت انکه بر شما سود کنم و گوید ملایکه آفرید تا مظهر قدرت
باشند و ادمیان را خلق کرد تا مخزن جوهر محبت باشند و در بعضی کتب سماوی هست که ای فرزندان آدم همه اشیا را برای شما آفریدیم و شما را برای
خود مرکنت کنزا مخفیا اینجا ظهوری تمام دارد که اشارت الیه المولوی قدس سره نظم ای ظهور تو تجلی نور نو .:. گنج مخفی از تو آید در ظهور .:.
گنج مخفی بود زیر خاک گرد .:. خاک را تابان تر از افلاک کرد .:. گنج مخفی بود زیر جوش کرد .:. خاک را سلطان اطلس پوش کرد .:. خویش را انسان مسکین ادمی
از فزونی آمد و شد در کمی .:. خویشتن را ادمی ارزان فروخت .:. بود اطلس خویش را بر دلق دوخت .:. ای علامت عقل و تدبیرات و هوش .:. تو چرا خوش را ارزان فروشی
فتعالی الله پس برتر است خدای و برتر از انکه بعبث بیافریند الملک الحق پادشاه براستی لا اله الا هو نیست هیچ معبودی مستحق عبادت
مگر او رب العرش الکریم آفریدگار عرش بزرگ یا عرشی که کریم است خیرات و برکات از و نازل میشود ومن یدع و هرکه میخواند یعنی بپرستد
مع الله با خدای بحق الها آخر خدای دیگر که لا برهان له به هیچ حجتی نیست مر پرستنده را بر پرستش آن اله فانما حسابه پس جز این نیست که حساب
عمل انکس و مکافات کردار او عند ربه نزدیک پروردگار اوست و بقدر استحقاق او را بادافراه خواهد داد انه لا یفلح الکافرون بدرستی که
فلاح نیابند و رستگار نشوند ناگرویدگان وقل رب اغفر و بگو ای آفریدگار من بیامرز ذنوب امت را وارحم و ببخشای بر من و ایشان برحمت
واسعه خود وانت خیر الراحمین و تو بهترین رحم کنندگانی و در خبر آمده که اول سوره قد افلح و اواخر کنجی است از کنجهای عرش الهی سورة النور
مدنیة اربع وستون اية بسم الله الرحمن الرحیم سورة این سوره ایست که از عالم قدس انزلناها فرو فرستادیم
انرا بواسطه جبرئیل وفرضناها و فرض کردیم بر شما احکامی در وست وانزلنا فیها و فرو فرستادیم در و ایات بینات ایتهای روشن از حدود و
احکام لعلکم تذکرون شاید که شما پند بذیرید و از محارم بپرهیزید و از جمله احکامها اینست الزانیة والزانی زن زنا کننده و مرد زنا کننده چون غیر محصن
باشند فاجلدوا پس بزنید ای ایمه و حکام کل واحد منهما مائة جلدة هر یکی را صد تازیانه این حکم خاص است با انکه محصن باشد چه حد محصن
رجم است و در شرح طحاوی آمده که شرایط حریت و بلوغ و عقل و اسلام و تزوج بنکاح صحیح مع الدخول و امام شافعی رحمه الله اسلام

شرط میکند و غیر محصن را کر ازاد باشد با وجود یک سال جلا میفرماید و امام مالک و امام احمد رحمهما الله در نفی بکر با امام شافعی رحمه الله متفق اند
به حدیثی درین باب وارد شده که مایة جلده و تغریب عام و صاحب کشاف فرموده که تغریب عام نزد امام اعظم رحمه الله بهمین ایة منسوخست ولا
تاخذکم و نگیرد شما را بهما رافة باین دو زناکننده مهربانی فی دین الله در فرمان برداری خدای تعالی یعنی جنایند برایشان و تعطیل حد میکنند و در
ضرب مسامحت منمایید ان کنتم تؤمنون اگر هستید که گرویده اید بالله والیوم الآخر بخدای و بروز قیامت جه ایمان بخدای اقتضا حد جهد میکنند در اقامت
حدود او ولیشهد عذابهما و باید که حاضر شوند در وقت عذاب ان دو تن یعنی در زمان اقامت حد برایشان طایفة من المؤمنین گروهی از مومنان
تا تشهیر ایشان حاصل شود و ان تفضیح مانع گردد از معاودت بامثل ان عمل بقول امام مالک و امام شافعی رحمهما الله از جهار کس که عدد شهود زنا است
کمتر نباشد و بقول اکثر دیگر یک کس کفایت است و تازه نیز گفتند در اسباب نزول از ابن عمر روایت که ام مهزول یکی از صواحب رایات بود و در هوا
شتی نفقه میکرد که هر که او را بخواهد مونت انکس را بتمام کفایت کند مومنی خواست که بطمع نان خود بجه سازد قصد نکاح وی کرد و حضرت
عزت جهت انکه مسلمانی بدنام نشود ایه فرستاد الزانی لا ینکح مرد زناکننده را نکاح نکند الا زانیة مگر زن زناکننده او مشرکة یا مشرک را بدو راجع غالب
انست که مایل بزنا از اهل عفت محبت نخواهد بود والزانیة و زن پلید کار لا ینکحها در نکاح در نیاید او را الا زان مگر مرد پلید کار او مشرک یا مشرک را ونده را
هر جهت علت ضم انست و مناکلت سبب الفت هر کس مناسب خود کرد بار بلبل بباغ رفت و زغن سوی خاکدان در بیان آورده که
بغایا از یهود و مشرکان مدینه در بیوت مواخیر نشسته هر یکی بر در خانه خود رایتی نصب کرده و مردم را بخود دعوت کرده و اجرت گرفتندی
ضعف مهاجرین که مسکنی و غیره نداشتند و از تنگدستی برایشان حال میکرد رانیدند داعیه کردند که ایشان را بنکاح در آورده و کرایه نفقه از ایشان
گرفته بر عادة اهل جاهلیت معاش کنند حق تعالی منع کرد و فرمود وحرم و حرام کرده شد ذلک تزوج بزن زانی علی المؤمنین بر گرویدگان
قول انست که این حکم در اول اسلام بوده و باية وانکحوا الایامی منسوخ شده والذین یرمون المحصنات و انانکه رمی کنند زنان محصنه را بزنا و مرد محصن نیز درین داخلست
و احصان اینجا حریت است و بلوغ و عقل و اسلام و عفت از زنا انرا که مردی یا زنی را که بجمیع این پنج صفت موصوف باشد بزنا دشنام دهند ثم لم یاتوا
پس نیارند نزدیک حکام باربعة شهداء بجهار گواه عدل یعنی جهار مرد ازاد بالغ مسلمان بیارند بر اثبات انچه رمی کردند بدان فاجلدوهم پس بزنید ایشانرا
ثمانین جلدة هشتاد تازیانه در قذفی که بغیر زنا باشد یا قذف بزنا که غیر محصن را بود تعزیر است نه حد و حد قذف از حد زنا و حد شرب اخفست
زیراکه حد زنا بقران ثابت شده جنانچه گذشت و ثبوت حد شرب بقول اصحابه است رضی الله عنهم و سبب قذف محتمل است و صدق را ولا تقبلوا لهم و
قبول مکنید از ایشان که قذف کرده و گواه نیاوردند و تازیانه خوردند شهادة گواهی در هیچ حکمی ابدا همیشه یعنی تا اخر عمر گفته اند تا بوقت توبه
واولئک وان گروه قاذفان هم الفاسقون ایشان فاسقانند یعنی بفسق ایشان حکم کرده شده است الا الذین تابوا مگر انانکه توبه کرده اند من
بعد ذلک از پس این قذف و دیگر قذف نکنند واصلحوا و صلاح آرند نیت خود را در ترک قذف مسلمانان که اسم فسق ایشان برخیزد اما در شهادت
بمذهب ابو حنیفه و مالک رحمهما الله مؤبد باشد و نزد امام شافعی و احمد در شهادت تفسیق هر دو باطل شود فان الله پس بدرستی که خدای تعالی
غفور رحیم آمرزنده گناه بندگانست مهربان بر گروه توبه کنندگان آورده اند که بعد از نزول این آیه عاصم بن عدی رضی الله عنه گفت یا رسول الله ما
کروهی انبه بکانه که نیابد خود جند اگر بطلب گواه مشغول میگردد تا جمع شدن شهود انکس از حاجت خود فارغ شده رفته است اگر کی گواه سخن

بیکوید هشتاد تازیانه

بیکوید هشتاد تازیانه بزنند و اسم فسق و رد شهادت بر سران حال جگونه باشد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که ای عاصم خدای جنین حکم
فرستاد که عاصم از مجلس بیرون امد این عمر عوالمر بدو رسیده گفت ای عاصم شریک بن سمحا را بر شکم زن خود دیدم عاصم گفت واو لله مبتلا شدم بدانچه
پرسیدم پس باز گشت صواب حال بعرض سید عالم علیه الصلوة والسلام رسانید حضرت او را طلبیده از و پرسید و انکار کرد و ایه لعان نازل شد والذین
یرمون و انانکه رمی کنند بزنا ازواجهم زنان خود را ولم یکن لهم شهداء و نباشد ایشان را گواهان الا انفسهم مگر نفسهای ایشان فشهادة احدهم پس واجبست
گواهی دادن یکی از ایشان اربع شهادات بالله جهار گواهی بخدای مضمون انکه انه لمن الصادقین بدرستی که او یعنی شوهر از راستگویانست در نسبت زنا
بدان زن و هر گواهی موکد بسوگند بجای یکی از جهار شهود است والخامسة و پنجم ان لعنت الله علیه ان کان من الکاذبین واگر باشد از دروغ گویان در ان رمی لعان برینج
گونه است اگر جهار نوبت گوید گواهی میدهم بخدای که من راست گویم در انچه رمی کردم این زن را بدان و نوبت پنجم گوید لعنت خدای بر من اگر
دروغ گویم در انچه رمی کردم این زن را و هر دو نوبت اشارت بدان زن کند و حکم این لعان انست که حد قذف از مرد ساقط شود و میان مرد و
زن تفریق کنند فرقه طلاق بقول امام ابو حنیفه و فرقه فسخ بقول امام شافعی و حد زنا بر زن ثابت گردد و اگر نکول کند از لعان بقول شافعی و
بمذهب ابو حنیفه او را حبس کنند ویدرؤا و دفع کند و باز دارد عنها العذاب ازان زن حبس را یا حد را ان تشهد انکه گواهی دهد اربع
شهادات بالله بجهار گواهی بخدای مضمون انکه انه لمن الکاذبین بدرستی که شوهر از دروغ گویانست در انچه رمی کرده مرا بان والخامسة و گواهی
پنجم ان غضب الله علیها انکه خشم خدای بران زن ان کان من الصادقین اگر باشد مرد از راستگویان در رمی زن انست که جهار نوبت گوید گواهی
میدهم بخدای که این مرد دروغ گویست در انچه مرا بدان رمی کرده و نوبت پنجم گوید خشم خدای بر من اگر راست گوی گرید لهم عذاب الیم مرایشانراست
عذابی دردناک در دنیا بحد قذف و بدنامی والآخرة و در ان سرای باتش والله یعلم و خدای میداند شر انچه خوض کرده اند در ان وانتم لا تعلمون و
شما نمیدانید ولولا فضل الله واگر فضل خدای نبودی بردباری علیکم ورحمته بر شما و بخشایش او و مهربانی و پروردگاری وان الله رؤف و اگر خدای
مهربانست براه معروف راطاهر کرداند رحیم بخشاینده است بتوبه جنایت قاذف درگذرند مر این عقوبت کلی بشما فرود آمدی یا ایها الذین امنوا
ای انکسانیکه گرویده اید لا تتبعوا خطوات الشیطان پیروی مکنید گامهای ابلیس یعنی راههای او را بمعصیت یا وسواسهای او را در قذف عایشه ومن یتبع
خطوات الشیطان و هر که پیروی آرد دانرا راد را متابعت کند فانه یامر بالفحشاء پس بدرستی که میفرماید دیو را بکاری که زشت در عرف و عقل
والمنکر و بعملی که نابسندیده است در حکم شرع ولولا فضل الله واگر نه کرم الهی بودی علیکم بر شما بتوفیق توبه یا تعیین حدی که کفارت گناه است
ورحمته و بخشایش او و تطهیر شما ما زکی منکم پاک نگشتی از شما من احد ابدا هیچ یکی تا اخر دهر از دنس این عیب جویی و بدگویی ولکن الله یزکی و لیکن
خدای پاک سازد بقبول توبه من یشاء هر کرا خواهد والله سمیع علیم و خدای شنواست بمقالات و دانا بنیتها و ایشان کویند که صدیق
رضی الله عنه سوگند خورده بود که بر سر خاله خود یعنی مسطح که یکی از متکلمان بافک بود نفقه نکند و مطلقا با او نیکویی ننماید حق تعالی ایه فرستاد
که ولا یاتل و باید که سوگند نخورند اولوا الفضل خداوندان فضل در دین منکم از شما والسعة و خداوندان دستگاه و توانایی و فراخی در مال مراد
ابوبکر صدیق است رضی الله عنه حق سبحانه فرمود که جنان باید که جنین مردم سوگند نخورند ان یؤتوا بر انکه ندهند اولی القربی خویشانرا والمساکین
و درویشانرا والمهاجرین فی سبیل الله و مهاجرانرا در راه خدای و مسطح هم خویش است و هم مسکین و مهاجر ولیعفوا و باید که عفو کنند

فی الدنیا

از اینجا یک ورق بکاتب غلط افتاد

جریره را که از ایشان صادر شده **ولیصفحوا** و روی بگردانند از انتقام و اغماض فرمایند **الا تحبون** آیا دوست نمیدارید **ان یغفر الله لکم** و آنکه خدای
بیامرزد شما را پس شما نیز از گناه دیگران درگذرید **والله غفور رحیم** و خدای آمرزنده است با کمال قدرت بر انتقام مهربان بر اصحاب جرایم و انام شما نیز
متخلق باخلاق وی شوید علما ازین استدلال بر فضل صدیق کرده‌اند صاحب احقاف فرموده و به تحقیق ان الفضل المطلق له و حکیم سنایی قدس سره فرموده
درین باب که **ـ** بود چندان کرامات و فضلش ⁘ که او لوالفضل خواند ذو الفضلش ⁘ صورة و سیرتش همه جان بود ⁘ زان ز چشم عوام پنهان بود
روز و شب سال و ماه در همه کار ⁘ ثانی اثنین اذ هما فی الغار **ان الذین** بدرستی که آنانکه **یرمون المحصنات** رمی میکنند زنان محصنه **الغافلات**
بیخبران یعنی از آنچه قذف میکنند ایشان را بدان **المومنات** گرویدگان بخدای و رسول را از ازواج پیغامبر علیه الصلوة والسلام و در وسیط گوید
خاصه عایشه را داشت و گفتند در شان همه زنان است و بعضی عام میدانند و بر هر تقدیر آنانکه قذف چنین جماعتی میکنند **لعنوا** دور کرده
شدند **فی الدنیا والآخرة** در دنیا از نام نیکو و در آخرت از رحمت یعنی درین عالم ملعون و رانده و در آن مبغوض و مطرود **ولهم عذاب** و مر ایشان راست
عذابی **عظیم** بزرگ بجهت گناه بزرگ و آن عذاب ایشان را بود **یوم تشهد علیهم** در روزی که گواهی دهند بر ایشان **السنتهم** زبانهای
ایشان که بافک و بهتان یعنی بزبانها خود اعتراف کنند **وایدیهم** و گواهی دهند دستهای ایشان **وارجلهم** و پایهای ایشان **بما کانوا یعملون** بآنچه بودند
که کسب میکردند از جرایم و مآثم **یومئذ** در آن روز **یوفیهم الله** تمام میدهد خدای ایشان را **دینهم الحق** جزایی که سزاوار است بدیشان **ویعلمون** و
بدانند در آن روز **ان الله** آنکه خدای **هو الحق المبین** اوست ثابت بذات خود و پیدا بالوهیت و قدرت و توان بر عقاب و ثواب **الخبیثات** سخنان
ناشایسته و ناپاک **للخبیثین** ناپاکانراست یعنی از ایشان ظاهر گردد و بدان متکلم شوند **والخبیثون للخبیثات** و پلیدان نیز ناشایسته را
و سخنان پلید را چه طباع ایشان بدان مایل است از خبث جبلت **والطیبات للطیبین** و کلمات پاکیزه بر مردمان پاکراست یعنی از ایشان سر میزند
والطیبون للطیبات و پاکیزگان نیز در خورند سخنان پاک را و کلام را و ترشح بما فیه **ع** از کوزه همان برون تراود که در روست ⁘ و گفتند زنان ناپاک
برای مردمان ناپاک‌اند و مردان ناپاک راغب بدیشان و زنان ناپاک را برای مردمان ناپاک‌اند و مردمان ناپاک مایل بدیشان ملخص سخن آنکه در حرم
محترم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که پاکیزه‌ترین موجودات است محرمی پاکیزه چون عایشه صدیقه نیز در خور جنسیت سبب الفت و صحبت
والیه اشارت فی المثنوی المعنوی **مثنوی** ذره کند بر عارض و سماست ⁘ جنس خود را همچو کاه کهرباست ⁘ ناریان مر ناریان را جاذب‌اند
نوریان مر نوریان را طالب‌اند ⁘ اهل باطل باطلان را میکشند ⁘ اهل حق از اهل حق هم سرخوشند ⁘ طیبات آمد ز بهر طیبین ⁘ للخبیثین
الخبیثات است هین ⁘ ذکر فضل حضرت صدیقه رضی الله عنه در رساله لواء الصفا بر سبیل اقتضا سمت ذکر یافته لاجرم اینجا بر ترجمه آیات
اقتصار نمود **اولئک** آن گروه یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و صفوان **مبرؤن** بیزار کرده شدگان یعنی منزه و مبرا اند **مما یقولون** از آنچه می
گویند بدان که منصب رسالت از آن عالی‌تر است که ذیل عصمت زوجه او بلوث چنین شبهتی آلوده گردد و صفوان مردی پاکیزه و از
اولیا و صحبه او را نیز بدین تهمت متهم نتوان داشت **لهم مغفرة** و ایشانراست آمرزشی از خدای **ورزق کریم** و روزی نیکو یعنی لی رنج و سیاه
و بی عادوا و نعیم بهشت است **یا ایها الذین آمنوا** ای آنکسانیکه گرویدند بخدا و رسول او **لا تدخلوا** در میایید سر زده **بیوتا غیر بیوتکم** بخانها جز خانها
که در آن ساکنید یعنی بهیچ خانه بیگانه در میایید **حتی تستانسوا** تا وقتی که خبر گیرند و دستوری طلبید **وتسلموا** و سلام کنید **علی اهلها** بر

اهل ان خانه و در روا

بر اهل آن خانه و در روایة آمده که السلام علیکم ادخلها امام ثعلبی آورده که زنی انصاریه بجناب نبوت آمده بود و عرض رسانید که در خانه خود بر
صفتی می‌نشینم که نیخواهم که هیچکس مرا بران حال می‌بیند و ناگاه یکی از کسان ما در می‌آید و مارا نه بوجهی که شاید می بیند حق سبحانه این آیه فرستاد و حکم
شد که بخانه کسان بی دستوری در میایید **ذلکم خیر لکم** این استعلام و استیذان بهتر است مر شما را از آنکه بی اجازت در آیید و گفتند کسی که
بر عیال خود در می آید باید که بکلمه یا آوازی یا تنحنحی اعلام کنند تا اهل آن خانه بستر عورات و دفع مکروهات اقدام نمایند این حکم کردیم **لعلکم**
تذکرون شاید که شما پند گیرید **فان لم تجدوا فیها احدا** پس اگر نیابید در آن خانها احدی **فلا تدخلوها** پس در میایید در آن **حتی یوذن لکم** تا وقتی که دستوری دهند شما را یعنی کسی پیدا شود و شما را اجازت
دهد دخول در خانه خالی بی اذن کسی محل تهمت سرقه است **وان قیل لکم ارجعوا** و اگر گویند شما را بعد از استیذان که بازگردید **فارجعوا** پس
بازگردید و بی توقف و الحاح مکنید و بر در خانه منشینید که در آن مضرت صاحب بیت است **هو ازکی لکم** آن بازگشتن پاکیزه‌تر و پسندیده‌تر است مر شما را
والله بما تعملون و خدای بآنچه شما میکنید از استیجاره و ابرام **علیم** داناست و بران مکافات خواهد داد بعد از نزول این آیه ابوبکر رضی الله عنه عرض
رسانید که یا رسول الله در راه شام و عراق اهل تجارت را اتفاق می‌افتد که در خانه و رباط و بساط اقامت میکنند و چون کسی در آن مقام مقیم
نیست از که دستوری طلبند این آیه فرود آمد که **لیس علیکم** نیست بر شما **جناح** گناهی **ان تدخلوا** از آنکه در آیید بی دستوری **بیوتا غیر مسکونة** در
خانها که مسکون نیست یعنی کسی در وی اقامت نمیکند بلکه می آیند و میروند چون کاروان سرای و رباط **فیها متاع لکم** در آن خانها مسکون برخورداری
و نفعی است مر شما را که از سرما و گرما بدان پناه میگیرید و رخوت و اقمشه و انعام شما در آن محفوظ میماند **والله یعلم** و خدای میداند **ما تبدون** آنچه
آشکارا میکنید از استیذان **وما تکتمون** و آنچه میپوشید از نیت دخول در خانها بفساد **قل** بگوای محمد **للمومنین یغضوا** بر مردان گرویده را که فرا گیرند
و بپوشند **من ابصارهم** دیدها خود را از دیدن نامحرم که نظر سبب فتنه است و از ذخیرة الملوک آورده که تیزترین تیری از شیطان را در وجود انسان
چشم است زیرا که حواس دیگر در خود ساکنند و تا چیزی بدیشان نمیرسد باشند را که از مشغول نمیتوانند شد اما دیده خاص آنست که از دور و نزدیک
ابتلا و انام را صید میکند **نظم** این همه آفت که بتن میرسد ⁘ از نظر تو بشکن میرسد ⁘ دیده فرو پوش چو در صدف ⁘ تا نشوی تیر بلا را هدف
در نفحات از شبلی قدس سره نقل میکند که کوتاه بپوشند دیده سر را از محارم و دیده دل را از ما سوی الله **ویحفظوا** و نگاه دارید **فروجهم** فرجها
خود را از حرام یا بپوشند عورات خود را از سر نادیده **ذلک ازکی لکم** آن بپوشیدن چشم و محافظ فرج پاکیزه‌تر است و سود مندتر مر ایشان را
در دنیا **ان الله خبیر** بدرستی که خدای تعالی داناست **بما یصنعون** بآنچه میکنید از نظر بحلال و حرام استعمال جوارح در طاعات و آثام **وقل**
للمومنات و بگو مر زنان گرویده را که از غض **یغضضن من ابصارهن** بپوشند دیدها خود را و ننگرند بمردان نامحرم **ویحفظن فروجهن** و نگاه دارند
فرجها خود را از زنا **ولا یبدین زینتهن** و ظاهر نسازند از آرایش خود را از پیرایها و دیگرها و جز آن **الا ما ظهر** مگر آنچه ظاهر شود **منها** از آن زینت
ساختن کارها چون خاتم و اطراف ثیاب و کحل در عین و خضاب در کف و گفته‌اند مراد از زینت مواضع آن است یعنی و جه باشد و کفین
ولیضربن و باید که فرو کدارند **بخمرهن** مقنعها خود را **علی جیوبهن** بر گریبانها خویش یعنی گردن خود را بمقنعه بپوشند تا موی و بنا گوش و گردن
و سینها ایشان پوشیده ماند **ولا یبدین** و آشکارا نکنید **زینتهن** مواضع زینت خود را بمقنعه بپوشند چون سر و ساعد و سینه و ساق و موضع
تاج و دستوانه و گردن و خلخال است **الا لبعولتهن** مگر برای شوهران خویش که تزیین برای ایشانست **او آبائهن** یا پدران خویش و پدر پدر

حکم پدر دارد او آبائهن یا پدران خویش که ایشان حکم آباء دارند او ابنائهن یا پسران خویش و پسر پسر هر چند باشد درین داخل اند
او ابناء بعولتهن یا پسران شوهران خود چه ایشان در حکم پسران فرزندان اند او اخوانهن یا برادران خویش او بنی اخوانهن یا پسران برادران خود که
حکم پدر دارند او بنی اخواتهن یا پسران خواهران خود و اینها جماعتی اند که نکاح زن با ایشان روا نیست در محارم رضاعی نیز همین حکم ثابت
اعمام و اخوال که نه زیرا که ایشان حکم خوانند در انوار فرموده که احوط آنست که مواضع زینت نیز بعم و خال ننمایند که شاید که ایشان نزدیک پسران
خود تعریف کنند و موجب فتنه گردد او نسائهن یا برای زنان اهل دین خویش یعنی مواضع زینت بمومنات نمایند و در تبیان آورده
که یهودیه و نصرانیه و مجوسیه و شیعه حکم مردان بیگانه دارند و مسلمه را اظهار زینت و خفیه برای ایشان روا نیست زیرا که حکم دین میان اهل
اسلام و کفر نسب آشنایی برانداخته و عقاب را نیز از ملاقات فواسق اجتناب باید نمود و بعضی مراد همه زنان اند و از ایشان پرهیز باید کرد او ما
ملکت ایمانهن یا آنکه پاک شده است از آزاد ساختن ایشان یعنی بپرهیزند زنان از آنکه ملک یمین باشند از کنیزکان خواه مومنه و خواه کافره
اگر ایشان در فساد داخلند ایشان اینجا ذکر کرد تا معلوم شود که از همه مسلمه احترام لازم نیست و گویند مراد همه کنیزکانند از ماد عبید و قولی آنست
که غلام عفیف اگر باشد نظر او بزن شاید و الاحلاف در اخفاف دیده که ابن المسیب عبد و جاعد زن حکم مرد اجنبی دارد و جایز نیست که
نظر او بسوی مولاته بود یعنی از مواضع زینت او التابعین یا پی روندگان غیر اولی الاربة جز خداوندان حاجت من الرجال از مردان یعنی
آنها بطلب خوردنی بخانها می آید و بزنان هیچ حاجتی ندارند یعنی دغدغه شهوت نیست ایشان را چون پیر سالخورده و عنین یا ابلهانی که مطلقا
از مباشرت خبر ندارند و همت ایشان جز مقصود بر طعام نیست و اکثر ائمه حصی است که خصی و مجبوب و عنین در حرمت نظر حکم اجانب دارند
چه ایشان را آرزوی مباشرت هست غایتش آنکه توانایی برآن نیست او الطفل الذین یا طفلان آنکه قادر نیستند بر آن زنان یعنی بحد بلوغ
و بحد شهوت نرسیده اند ولا یضربن بارجلهن و نزنند زنان پایها خلخال دارد خود را بر زمین بوقت رفتن لیعلم تا دانسته شود
ما یخفین آنچه پنهان میدارند من زینتهن از پیرایه خود که خلخال است یعنی باید که او از خلخال خود بگوش مردم نرسانند که موجب میل مردم
بدیشان شود وتوبوا الی الله و باز گردید بخدای جمیعا همه شما ایها المومنون ای گروندگان لعلکم شاید شما تفلحون رستگار شوید همه را
توبه فرموده هیچ یک از خطره و جریمه خالی نیستند امام قشیری فرموده که محتاج تر کسی بتوبه آنست که خود را محتاج توبه نداند در کشف الاسرار
آورده که همه را از مطیع و عاصی امرات با حجل بوده نشود چه اگر فرمودی که این گنهکاران شما توبه کنید موجب رسوایی ایشان
شدی چون دنیا ایشان را رسوایی نخواهد ابدست که در عقبی نیز رسوایی کنید بیت چو رسوا نکردی بچندین خطا ∴ درین عالم بیش پناه و
گدا ∴ دران عالم هم بر خاص و عام ∴ پاور ز در رسوا مکن والسلام وانکحوا الایامی و بنکاح در آرید زنان بی شوهر منکم از شما یعنی مرد
که زن ندارد که جدا سازند و زنی را که بی شوهر است بعقد کسی در آرید والصالحین من عبادکم و دیگر نکاح کنید بندگان نیکو و شایسته خود را
وامائکم و کنیزکان خود تخصیص صالحان اهتمام است شان ایشان را که بسبب تزویج و تزوج در سوره عیوب نمایند ان یکونوا
و اگر باشند ایامی و صلحا از عباد و اما فقراء درویشان و تنگدستان یغنهم الله غنی گردانند ایشان را خدای تعالی من فضله از فضل خود
بقناعت یا اجتماع دو روزی در یک منزل والله واسع و خدای تعالی فراخ بخشایش بهر وسعت و معیشت اوست علیم دانا است بتحقیق

اقرا بساط روزی

اقرا بساط روزی او کند ولیستعفف الذین و باید که باز ایستند از حرام و عفت ورزند آنکه لا یجدون نمی یابند نکاحا اسباب نکاح از مهر نفقه حتی
یغنیهم الله تا وقتی که توانگر گرداند خدای تعالی توانگر شد من فضله از افزونی کرم خود رساند آنچه تواند شد والذین و آنانکه یبتغون الکتاب طلب می
کنند مکاتبت را مما ملکت ایمانکم از آنچه مالک است ایمانهای شما یعنی آنها از بندگان شما که مکاتبه جویند فکاتبوهم پس مکاتبه سازید ایشان را و استیجاب
و مکاتبه آن باشد که خواجه بنده خود را گوید ترا مکاتب گردانید برین مقدار از مال پس چون بنده آن مال ادا کند آزاده شود آورده اند که صبیح غلام
حویطب بن عبد العزی از و مکاتبت طلبید این آیه نازل شد و حق سبحانه فرمود که اگر غلام یا کنیزک شما مکاتبت طلبید ایشان را مکاتبه سازید ان علمتم اگر
دانسته اید فیهم خیرا در ایشان نیکی و صلاحیت و امانت یا قوت طلبید و اکتساب و قوت ادا مالک با آنکه بحکم کتابت را از مردم سوال کنند چه آن پس
مکروه است که بنده بگدایی مال کتابت باز دهد بنده از آن سلمان مکاتبه طلبید سلمان فرمود که مالی داری گفت نی گفت ترا قوت کسبی هست گفت نی
گفت میخواهی که مرا اوساخ و اوساخ مردم بخشانی هرگز ترا مکاتب نسازم واتوهم و بدهید بندگان مکاتب را من مال الله یعنی از مال خدای الذی
اتیکم آنچه بشما داده و صبیح بصد دینار مکاتب ساخته بود و بعد از استماع این آیه بیست دینار بدو بخشید امام شافعی و امام احمد میگویند واتوهم
خطابست با موالی در وجوب مال کتابت چیزی مکاتب بخشیدن امام احمد ربع مال مقرر میکند و شافعی بقولی تفویض برای خواجه میفرماید و
ابو حنیفه و مالک این را واجب ندیده اند و میفرماید که خطاب واتوهم راجع بعامه مسلمانان که اعانت کنند بمکاتب را زکوة بدو دهند تا مال کتابت
ادا کند و گردن خود را از طوق بندگی بیرون آرند و بدین سبب این جزو را الفک رقبه میگویند و از عقبه عقوبت بدر میتوان گذشت نظم بشنو از من
نکته ای زنده دل ∴ از سر کرم بنیکی یاد کن ∴ که بلطف آزاده را بنده را ∴ که باحسان بنده آزاد کن ∴ آورده اند که عبد الله ابن ابی شش
کنیزک جمیله داشت ایشان را بر زنا اکراه کرد و بر سبیل مقاطعه چیزی میگرفت معاذه و مسیکه از آنها با یکدیگر گفته اند اگر این کار که ما میکنیم خیرات خود
بسیار کردیم اگر شر گشت وقت آمدن که ترک کنیم پس بجانب نبوت آمده صورت حال بعرض رسانیدند ولا تکرهوا و اکراه مکنید فتیاتکم کنیزکان خود را
علی البغاء بر زنا و پلیدکاری ان اردن اگر خواهند تحصنا بازایستادن بر پرهیزکاری و اگر نخواهند ذکر ارادت محض بمقتضای حال آن
و اگر بهمه حال ممنوع پس حق سبحانه شما اکراه مکنید لتبتغوا تا فرا گیرید عرض الحیوة الدنیا مال زندگانی دنیا را از کسب ایشان و فرزند و رفتن اولاد ایشان
در تبیان آورده که زانی بود که صد شتر برای فرزند از فرزنی بها داشت بدادی ومن یکرههن و هر که اکراه کند کنیزکان را بزنا فان الله پس بدرستی که
خدای من بعد اکراههن از پس اکراه کردن خواجگان و ایشان را غفور آمرزنده گناه ایشانست یعنی کنیزکان مکره رحیم مهربان بر ایشان و زد
و وبال آن نیست که مکره در گردن اکراه کنندگان ولقد انزلنا و بتحقیق فرستادیم الیکم بسوی شما آیات مبینات آیتهای روشن و توضیح یافته
و حفص بکسر یا میخواند یعنی روشن کننده حلال و حرام و حدود و احکام ومثلا و فرستادیم مثلی من الذین خلوا بیش امثال آنانکه گذشته اند من
قبلکم پیش از شما یعنی قصه عجب باشد قصه ایشان و آن قصه عایشه است که مانندگی دارد بقصه مریم در وقوع تهمت و بقصه در براءة
وموعظة و فرستادیم پند در آیتها للمتقین برای پرهیزکاران تخصیص متقیان جهة انتفاع ایشانست بمواعظ و نصایح قران الله خدای تعالی
نور السموات والارض نور آسمانها و زمین است نور نامی است از نامهای حق تعالی امام زاهدی رحمه الله فرموده که خدا را نور توان گفت چه روشنی
ضد تاریکی است و خدای تعالی آفریدگار هر دو ضد است و باید دانست که نور متعارف کیفیت است باصره اول آنرا دریابد و بواسطه او ثانیا

سایر مبصرات را ادراک کند چون کیفیتی که فایض گردد مثلا از نیر اعظم و اجرام کثیفه که محاذی او باشند و بدین معنی اطلاق نور بر حق روا نیست و چون
خود را بدین نام نهاده از تقدیر مضافی چاره نباشد و از آنست که صاحب کشاف میگوید ذو نور السموات والارض اوست خداوند نور و آسمان و زمین یا
نور اهالی از هر جا اجزاء عالم هستی در مناظر ظهور و معاد هستی نور دارد ذاتی یا عرضی جمله عطیه فیض اوست بیت در ظلمت عدم همه بودیم بی خبر
نور وجود هستی شمه دار تو یافتیم ∴ یا نور مصدر بمعنی باید گرفت چون زید عدل پس مضمون کلام این بود که منور السموات والارض روشن کننده آسمان
بملایکه مقربین و نور دهنده زمین با نبیا و مرسلین یا روشنی بخش آینه دلها ساکنان او و خود سما با نوار معرفت و توحید در تیسیر آورده که آراینده
آسمان و زمین است و آنکه امام یعقوب قدس سره شرح اسماء الله معنی نور برین وجه آورده که جهان آرای و دلگشای مویدِ این قول است آنکه امام نسفی رحمه الله
در بیان آرایش ارض و سما میگوید بیاراست سما را بصوامع قدس که اماکن طاعات ملایکه کرامست و زمین را بمساجد انس که مواضع عبادت اهل
اسلامست یا سما را بشمس و قمر و ستارگان و زمین را بانبیا و علما و مومنان یا استماع بتسبیح سبحانه و تقدیس متقدسان و زمین را بتلبیه حاجیان و تکبیر
غازیان یا سما را به بیت معمور و زمین را بکعبه و از الرودات و گفته اند مدبر السموات والارض امور اهالی آسمان و زمین بر وجهی که شاید و باید
ساخته بتدبیر اوست مدبر امور که بر او کار کنند و بتدبیر او مهم سازند و نور البلد میگویند کما قال الشاعر شعر نور القبایل سالک
من محکم ∴ و برین تقدیر اوست که کار همه آسمانیان و زمینیان سازد و مجموع را عطیه حرب عالدیم فرچون از انجانه احسان تو بر جا بمه
کس خبر نرچون اندزی لطف عمیم و در تبیان آورده که نور السموات والارض نور دلیلی از دلایل قدرت و بدایع حکمت که بر سپهر برین و مرکز
زمین واقع است دلالتی را واضح دار دبر وجود قدرت و علم حکمت ع ففی کل شی له آیة ∴ و وجود جمله ایشان دلیل قدرت اوست و از ابن عباس
رضی الله عنهما منقولست که هادی اهل السموات والارض رهنمای اهل آسمان و زمین است که بی هدایه او بهیچ خود راه نبرند در ارشاد او بمصالح دین و دنیا
شناسند در لطایف بعضی از خواجه ابو سهل نمادنی قدس سره نقل میکند که سرور اهل السموات والارض تاریکی موجب ملال و غم و ظلمت سبب خوف
و وحشت است و چون کسی از محنت تاریکی براحت روشنایی برهد فرح و بهجت و نشاط و مسرت بیفزاید اینجا انوار تجلیات جمال الهی است سبب سرور
و ابتهاج ناشناسی است بیت جو تو نهان شوی از من همه تاریکی گیرم ∴ جو تو پیدا شوی بر من مسلمانم بجان تو ∴ بعضی علما گویند نور آنست که
روشن کرد اند خبرها را تا با صرها ادراک کنند و را و بدان پس چون حق تعالی بیان کرده است آن چیزها را که در معاش و معاد بکار آید ما بدان
راه برده ایم او را نور توان گفت صاحب احقاف رحمه الله آورده که در زمان ظلمت هیچکس ساکن از متحرک نشناسد و علو از سفل تمیز نکند
و قبح از ملیح باز نداند و چون رایت نور ظهور نمود خیل ظلام روی بانهزام آوردند و حوادث و کیفیات ظاهر گردد و صغر از کبر و عرض از جوهر متمیز
شوند که اشیا آنکه استفاده این دانش نمود اما در ادراک متحیر باشند چه دانند که عالم نور مملو است و او مخفی ظاهر بدلالت و باطن بذات
پس که بمدد دولت او راه یافته و بمرتبه تمیز اشیا رسیده سزاوار باشند که او را نور گویند و نزد محقق نور حقیقی هستی حقست که همه موجودات بدو
ظاهر اند و از همه مخفی و دلایت دبیعه در شرح رباعیات فرموده که هرچه ادراک کنی اول هستی درک شود و اگرچه از ادراک غافل باشی و از غایة ظهور
مخفی ماند چنانکه ادراک الوان و اشکال بواسطه ضیا است که محیطات آنها از ادراک ضیا غافل باشند و بعقبه ضیا معلوم گردد که او را نها
اوی دیگر مدرک بوده که ضیاست هم چنین هستی که محیطات ضیا و الوان و اشکال بیند و بجمیع موجودات ذهنی و خارجی قیوم همه اوست

و ادراک هستی بادراک

و ادراک هستی بادراک او محالست که از ادراک او غافل باشی و آن غفلت بواسطه دوام ظهور اوست که اگر او را زین بود نیز چون ضیا غایب شدی
ظاهر گشتی که در وقت ادراک موجودات امری دیگر که نور وجود حقست مدرک بود نظم هستی که بذات خود هویدا چون نور ∴ ذرات بکون از او بنعت
ظهور ∴ هر چیز که از فروغ او افتد دور ∴ در ظلمت هستی ∴ ماند نور ∴ در رسالة الحق الیقین آورده که هستی خدای تعالی پیداتر از همه هستیهاست
زیرا که او بخود پیداست و پیدایی سایر هستیها بدوست الله نور السموات والارض همه اشیا هستی او عدم محض است و مبدا ادراک همه هستی اوست همه از
جانب مدرک و هرچه ادراک کنی بحسب هستی مدرک شود و اگرچه از ادراک غافل باشی و از شدت مخفی ماند نظم همه عالم بنور اوست پیدا ∴ کجا او گردد از عالم
هویدا ∴ زهی نادان که او خورشید تابان ∴ بنور شمع جوید در بیابان ∴ مثل نوره صفت نوری که منصوب بدوست کمشکوة مانند مشکوة است و در دیوار
فیها مصباح در آن طاق چراغی افروخته و نیک روشن و گویند مشکوة میخی است از آهن که در وسط قندیل مایل باشد و بران قول مصباح فتیله مشعله
در آن بود المصباح آن چراغ افروخته فی زجاجة در قندیل از آبگینه یعنی چراغی در دوست الزجاجة کانها کوکب آن آبگینه غایت صفا و لطافت گویا
ستاره ایست دری درخشنده چون زهره و مشتری و آبگینه یعنی چراغی است که در دوست توقد افروخته شده است در آینده من شجرة مبارکة زیتونة
از روغن درخت بابرکت بسیار لا شرقیة نه در جانب شرقست از معموره چون کنگ و دیار چین و خطا و لا غربیة و نه در طرف غرب از آن طنجه و طرسوس
و ولایة قیروان بلکه نسبت او راضی و جبال و ولایت شام است یا پیوسته در آفتابست تا محترق گردد و نه مدام در سایه تا میوه آن خام ماند و هم
از رعایة تاب آفتاب بهره مندست و هم از حمایة وقایه محفوظ حسن بصری قدس سره فرموده که اصل این شجره از بهشت پیدا آورده پس از آنجی
این عالم نیست که وصف شرقی و غربی برو اطلاق توان یکاد زیتها نزدیک که روغن آن درخت یضیء روشنی دهد بنفس خود و لو لم تمسسه و اگرچه نرسیده
باشد بوی نار آتش یعنی درخشنده و براقست بمثابه ایست که بی آتش روشنایی بخشد نور علی نور روشنی برافزوده بر روشنی یعنی صفای
بروی یار شده یا نور چراغ و لطافت زجاجه بران افزوده که در مشکوة که ضابط اشعه و جامع انوارست یهدی الله راه مینماید خدای تعالی لنوره
بنور معرفت خود من یشاء هر کرا خواهد و یضرب الله الامثال و میزند خدای تعالی مثلها را یعنی معقولات را در صورت محسوسات بیان میکند للناس
برای مردمان تا زود دریابند و مقصود سخن بر ایشان هویدا گردد و الله بکل شیء و خدای تعالی بهمه چیزها از دقایق معقولات و محسوسات
و حقایق جلیات علیم داناست علما را در باب این تمثیل سخن بسیار است امام فخر رازی در اسرار التنزیل فرموده که مراد نور ایمانست که حق
تعالی تشبیه کرده سینه مومن بمشکوة و دل او را در سینه بقندیل زجاج در مشکوة و ایمان را بچراغ افروخته در قندیل کوکبی درخشنده
و کلمه اخلاص را بشجرة مبارکه که ارباب خوف و ضلال نوال رجا را بهره دارد و نزدیکست که فیض کلمه بی آنکه بر زبان مومن که درد و عالم گردد
منور کند چون اقرار بر زبان جاری شد و جان قصد بان باز گشت از نور علی نور بظهور رسید و هم از کلمات امام است که نور ایمانرا بچراغ
تشبیه کرد بجهت آنکه در هر خانه که چراغ بود دزد پیرامن او نگردد و همچنین در هر دل که ایمان باشد شیطان بدو راه نیابد با آنکه بچراغ
داخل خانه روشن شود و از روزنهای حواس افتد انوار طاعات بر اعضا و جوارح پدید آید سیماهم فی وجوههم ع سیمای هر کسی از دل او
میدهد خبر ∴ و تشبیه فرمود دل مومن را بآبگینه تا آن را بپسندد ظلم و جفا نکند که آبگینه شکسته هر کجا رسد بر دوزخ کرد دل شکسته
زند و هم ندارد بیت چون آبگینه این دل مجروح نازکم ∴ هر چند بشکنی تیزتر شود ∴ و گفته اند که آن نور معرفت اسرار الهی است

چراغ معرفت در زجاجه دل عارف و مشکوة سینه او افروخته از برکت زیت متین شجره وجود معرفت مبارک محمد صلی الله علیه وسلم که نه شرقی است و نه غربی
بلکه مکیست و مکه ناف عالم است و از فواکر فتن عارف آن اسرار را از تعلیم سید ابرار نور علی نور معلوم توان کرد و قولی آنست که ان نور قرآنست قلب المومن
من زجاجه و زبان او مشکوة و قرآن مصباح و شجره وحی الهی که نه مخلوقست و نه مختلف نزدیکست که هنوز قرآن ناخوانده دلایل صحیح او بر همکنان
واضح شود پس چون قرات بیان کنند نور علی نور شود و در روح المدد لست آورده که ان نور محمدیست مشکوة اوست و زجاج ذریت ابراهیم
که نه یهودیت مایلست چه یهود رو به قبله ساختند و نه بنصرانیه چه نصاری بشرق آوردند مصباح حضرت رسالت صلعم یا مشکوة ابراهیم و زجاج
اسماعیل مصباح حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم شجره نبوت که نه کذبست نه هزل یا مشکوة شیشه شرح آنحضرت و زجاجه دل جهانی مطهر او
و مصباح علم کامل و شجره خلق کامل شامل او که نه در اجابت علو و افراط است و نه در طرف تقصیر و تفریط بلکه بر طریق اعتدال که خیر الامور اوسطها لیست
واقع شده و صراط سوی عبادتست در عین المعانی فرموده که نور محبت حبیب با نور خلت قلیل نور علی نورات جت بدر نور و لیل نور
شهود ∴ از ینجا فهم کن نور علی نور ∴ بو اقی مکافات متعلقه باية النور در جواهر التفسیر مسطی لا فی مذکورات و مسطور و الی الله الامور
فی بیوت اذن الله تسبیح کویند حق تعالی در خانها که دستوری میداد خدای و امر کرد ان ترفع آنکه برداشته شود قدر او و تعظیم یعنی آنرا
رفیع القدر و بزرگ مرتبه دانند یعنی بر دارند در آن آوازها بر داشته نحی سبحانه حاجیان در ان بیوت ویذکر فیها و یاد کرده شود در آن خانها
اسمه نام او و مراد از بیوت مساجدست که اشراف اماکن و ارفع مساکن از جمیع بقاع است که در آنجا بذکر و نماز اشتغال باید نمود و از سخن دنیا
و کلام لا یعنی محترز باید بود یا بیوت انبیا علیهم السلام یا مدینه یا حجرات طاهره و بعضی را حمل کنند بر ساختن بناء خانه که و اذ یرفع ابراهیم
القواعد من البیت و کویند بیوت عبادت از چهار خانه است که او را آنکه مقصدی آن عمارت پیغامبران بوده کعبه معظمه که بسعی خلیل ع و اسماعیل عمارت
تمام شده و بیت المقدس که رفع قواعدان در ایام خلافت داود و اتمام آن بر دست سلیمان علیهم السلام افتاده و مسجد مدینه و مسجد قبا که عمارت
آن هر دو باشارت هر دو حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم یسبح تسبیح کفته شوند یا نماز کزارند له و او را فیها در ان بیوت بالغدو و
الآصال بامداد و شبانگاه رجال مسبحان و مصلیان رجالند یعنی مردانند که از غایت استغراق در مقام شهود لا تلهیهم مشغول نمی سازد
و باز نمیدارد ایشانرا تجارة بازرگانی یعنی داد و ستد و خرید و فروخت ایشانرا مانع نبود عن ذکر الله از یاد کردن خدای و اقام الصلوة و
بر پای داشتن نماز و ایتاء الزکوة و از دادن زکوة محققان برانند که چون بیع و شرا که اعظم اشتغال دنیویست ایشانرا مانع نبود باقی اشتغال
بطریق اولی صاحب کشف الاسرار فرموده که ظاهر ایشان با خلقست و باطن ایشان در شهود اسما و صفات و بحقیقت این روش از نسبت
خواجگان ما وراء النهرست آورده اند که ملک جنین کرت که والی وراء بود از حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الحق والدین محمد نقشبندی
قدس سره فرمود که پرسید که بر طریق شما ذکر جهر و خلوت و سماع باشد فرموده اند که نمی باشد پس گفت بناء طریقه شما بر چیست فرموده اند که
حق تعالی فرماید لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله اشارت بدین مقامست و حضرت حقایق پناهی قدس سره در بیان طریقه واسعه فرموده اند
نظم سررشته دولت ای برادر بکف آر ∴ وین عمر گرامی بخسارت مگذار ∴ دایم همه جا با همه کس در همه حال ∴ میدار نهفته چشم دل جانب یار
باید یخافون میترسیدای مردمان با وجود چنین توجه و استغراق یوما تتقلب روزی که بگردد فیه القلوب در آن روز دلها یعنی از هول

متحیر گردد

متحیر گردد و صفت آرامش باضطراب متغیر شود والابصار و دیگر دیدها و از هر طرف میگردد با به چند که نامه او از کجا بدو می آید لیجزیهم الله
متعلق است به یخافون یعنی میترسید تا جزا دهد خدای تعالی ایشانرا بسبب آن ترس احسن ما عملوا و نیکوترین کرده اند یعنی بهشت موعود
ویزیدهم و زیاده کند در پاداش ایشان من فضله از فضل خود یعنی در اجر موعود ایشانرا عطاها کرم فرماید که هرگز در خاطر ایشان
خطور نکرده باشد والله یرزق و خدای تعالی روزی دهد در دنیا من یشاء هر کرا میخواهد بغیر حساب بی حساب یعنی بر آن حساب نکنند
یا زیاده از آن دهد در عقبی بیشمار در آید والذین کفروا و آنانکه بپوشیدند حق را دیگر و بیدند بدان اعمالهم علمهای ایشان که در صورت
نیکو نماید چون صله رحم و عتق رقبه و اطعام فقرا و امثال آن کسراب مانند سراب بقیعة بزمینی هموار سرابیست که شعاع آفتاب
در نیم روز بر زمینی پستی افتد لمعان آن درخشنده در نظر آید چون آب و الی با موج یحسبه الظمآن پندارد او را تشنه ماء آبی صاف
و روی بوی آورد حتی اذا جاءه تا چون برسد در موضع او تو هم آب کرده لم یجده شیئا نیابد آن مظنون در متصور خود را چیزی و وجد الله
و یابد عقاب خدای عنده نزدیک کردار خویش یا خدای را حساب کننده خود را یابد فوفیه پس تمام بدهد خدای او را حسابه جزای کردار او را
بوجهی که اقتضا کرده باشند والله و خدای سریع الحساب زود حسابست حساب یکی او را از حساب دیگری باز ندارد تمثیل کرد از اعمال کافر را
بسراب او را تشبیه جگر سوخته پس هم چنان تشنه از سراب نا امید شده باشد آتش زیاده میشود کافر را از امید پاداش اعمال خود چون
بلند حسرت و خسته افزون میگردد او کظلمات یا کردارهای ایشان باشد چون تاریکیها تر آنکه فی بحر در دریای عمیق که در عمق است لجی
یغشیه موج میپوشد آن دریا را موجی من فوقه موج از بالای آن موج موجی دیگر من فوقه از زبر موج ثانی سحاب ابری که نجوم بپوشد
ظلمات این تاریکیهاست بعضها فوق بعض بعضی بالای بعضی متراکم شده یعنی ظلمت بحر و ظلمت موج ثانی و ظلمت ابر اذا اخرج و چون
بیرون آرد کسی یده دست خود را که اقرب اعضا و نزدیکتر است بحکم لم یکد یراها نزدیک نیست که ببیند آنرا بیان تاکید شده ظلمات است یعنی
دست را نه بیند و نزدیک نیست که ببیند ومن لم یجعل الله هر که نداند و مقرر نکرد خدای تعالی له نورا او را روشنی در وقت قسمت ازلی فما له پس نیست
او را من نور هیچ نوری این تمثیل دیگرست مر علمهای کفار را و ظلمات اعمال تیره اوست و بحر لجی دل و موج الجهل دل او را میپوشد از جهل
و شرک و سحاب بهر خذلان بر دل پس کردار کفار در ظلمات و مدخل و مخرجش ظلمت و رجوع او در روز قیامت هم بظلمت بر عکس مومنان
که نور علی نورست این را باشد ظلمات بعضها فوق بعض نظم مومنان از تیرگی دور آمدند ∴ لا جرم نور علی نور آمدند ∴ کافران
تاریک دل در بند است ∴ حال کاش ظلمت اندر ظلمت است الم تر آیا ندیدی و ندانستی ان الله یسبح له آنکه خدای تعالی تسبیح کویند او را
و پاکی یاد میکنند بمقال یا دلالت حال من فی السموات والارض هر که در آسمانهاست و در زمین والطیر صافات و مرغان نیز تسبیح کویند او را در
حالتی که و دو بال کشاده باشند و در هوا صف کشیده تخصیص طیر بالست که او را میان آسمان و زمین دلایل صنع در و ظاهر ترست چه اجرام
ثقیله را که اصلا مایل بمرکز است از میل بمحیط و قدرت وقوف در هوا و الهام بط آنچه بوقت صف کشیدن یا نکه در جناح و قبض
نیز هست برهانیست قاطع بر کمال قدرت صانع کل هر یکی از اهل آسمان و زمین یا مرغان یا مجموع قد علم بدرستی که دانسته است صلوته
دعای خود و تسبیحه تسبیح خود را یا خداوند نیاز و نماز همه والله علیم و خدای داناست بما یفعلون بانچه میکنند معه از طاعت ولله ملک السموات

والارض و خدا راست پادشاهی آسمانها و زمینها چه خالق و فاطر همه اوست والی الله المصیر و بسوی خداست بازگشت همه الم تر ان الله ایا نمی بینی که خدای یزجی سحابا میراند ابر را و بر می انگیزاند قطعه قطعه ثم یؤلف بینه پس تالیف میکند در میان او و بعضی انضمام میدهد بعضی را ببعضی ثم یجعله رکاما پس میگرداند او را درهم و پیوسته بر هم بسته فتری الودق پس می بینی باران را یخرج من خلاله بیرون می آید از میان آن وینزل من السماء و فرو میفرستد از ابر من جبال فیها از کوهها که در وست یعنی قطعهای ابر بزرگ که مشابه کوهها اند در عظمت من برد از تگرگ و گفته اند اینجا سما آسمانست و ابر در آسمان کوههاست از سنگ و در آن مفعول محذوفست تقدیرش چنین که میفرستد تگرگ که در ابرست فیصیب به پس میرساند آن تگرگ را من یشاء بکشت و زرع و باغ هر که میخواهد و یصرفه و باز میدارد آن را عن من یشاء از میوه و محصول هر که میخواهد یکاد سنا برقه نزدیکست روشنی آن برق یذهب بالابصار ببرد دیدها را و برباید از فرط روشنی و این قوی تر دلیلیست بر کمال قدرت که شعله آتش از میان ابر ابدار بیرون می آرد یقلب الله میگرداند خدای تعالی اللیل والنهار شب و روز را برفتن و آمدن ازپی یکدیگر با نقصان یکی و زیاده دیگری یا متغیر میسازد احوال ایشان بحرارت و برودت یا بنور و ظلمت ان فی ذلک بدرستی که در آنچه مذکور شد لعبرة هر آینه دلالتی و عبرتیست لاولی الابصار خداوندان بصر و بصیرت را والله خلق و خدای بیافرید کل دابة هر جنبنده که در زمینست من ماء از آبی که جز ماده اوست یا از آبی مخصوص یعنی نطفه و این بر سبیل تغلیب بوده چه بعضی از حیوانات از نطفه مخلوق نیستند در تبیان از عیسی علیه السلام نقل میکند که حق تعالی جوهری آفرید و نظر هیبت برو افکند و بگداخت و آب گشت بعضی از آن را تغلیب فرموده بر آتش و از آن جن آفرید پس برخی تغلیب باد و از آن ملائکه را مخلوق ساخت پس تغلیب بخاک و از آن آدمی و سایر حیوانات را خلق کرد و اصل همه آبست فمنهم پس از این جنبندگان من یمشی هست آنکه میرود علی بطنه بر شکم خود چون مار و ماهی و سایر حیوانات و منهم من یمشی از ایشان هست که میرود علی رجلین بر دو پای چون آدمی و مرغ و منهم من یمشی و از ایشان هست که مشی میکند علی اربع بر چهار پای چون وحش و نعم و سبعه تقدیم کرد آنرا که در قدرت ابلغ است و آن ماشی باشد بی آلت مشی پس آنکه بدو میرود دیگر آنکه چهار قایمه دارند و از حیوانات آنکه زیاده از چهار پای دارد اعتماد از قوایم اربع پیش نیست یخلق الله ما یشاء می آفریند خدای ما یشاء هر چه میخواهد از آنچه ذکر کرد و از آنچه یاد فرمود با اختلاف صور و اعضا و هیئات و حرکات و قوی و افعال با وجود اتحاد عنصر هاجر فرموده نظم اوست قادر بر هر چه خواهد ساخت ∴ هر چه خواهد کند که حکم او راست ∴ نقش بندی برون کلها اوست ∴ نقش دان درون دلها اوست ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء قدیر بر آفرینش همه چیزها تواناست بر هر چه خواهد بیافریند لقد انزلنا بخدا که فرو فرستادیم آیات مبینات آیتهای روشن کرده والله یهدی و خدای راه نماید من یشاء هر کرا خواهد بسبب تفکر الی صراط مستقیم در آن بسوی راهی راست و درست که راه بهشت است آورده اند که میان بشر منافق و یهودی خصومت افتاد یهودی گفت بیا تا محاکمه بحکمه محمد بریم منافق گفت واقعه بکعب اشرف میکشیم حق سبحانه این آیه فرستاد و یقولون و میگویند منافقان آمنا بالله گرویدیم بخدای تعالی و بالرسول و بفرستاده او و اطعنا و فرمان برداری کردیم هر دو را ثم یتولی پس میگردند فریق منهم گروهی از ایشان و امتناع مینمایند از قبول حکم من بعد ذلک از پس اقرار ایمان و ما اولئک بالمؤمنین و نیستند آن گروه مؤمنان مخلص یا ثابت بر ایمان و گویند میان علی مرتضی کرم الله وجهه و مغیرة بن وائل

مخاصمه بود در باب

مخاصمه بود در باب زمینی چند آنچه مرتضی خواست که او را نزد رسول برد مغیره نشد و گفت او بر اینو حکم خواهد کرد که عم زاده اوست حق تعالی آیه فرستاد که اقرار با یمان و فرمان برداری میکنند و از حکم خدای و رسول سر می پیچند و روی می تابند و اذا دعوا و چون خوانده شوند الی الله کتاب خدای و رسوله و بحکم رسول او لیحکم تا حکم کند پیغامبر براستی بینهم میان ایشان اذا فریق آنگاه گروهی منهم از ایشان معرضون اعراض کنند از محاکمه علیه بنوی و ان یکن و اگر باشد لهم الحق مر ایشان را حکم یعنی برای ایشان بود یاتوا الیه بیایند بسوی پیغامبر مذعنین فرمان برندگان و انقیاد کنندگان یعنی اگر دانند که برای ایشان حکم واقع خواهد شد فرمانبرند افی قلوبهم آیا در دلهای ایشان مرض بیماریست یعنی کفر و میل بظلم ام ارتابوا ام یخافون ایا میترسند ان یحیف الله آنکه حیف کند خدای تعالی در نزول حکمی و رسوله و میل کند رسول او و حکمت بل نه چنین است که پیغامبر محل تهمت باشد با خدای و رسول و تحقیق نکنند اولئک آن گروه هم الظالمون ایشانند ستمکاران بر خصومت یا بر نفسهای خود یا بر امتناع از حکم خدای تعالی و رسول او انما کان جز این نیست که هست قول المؤمنین گفتار گرویدگان اذا دعوا چون خوانده شوند الی الله بکتاب خدای و رسوله و بسوی پیغامبر او لیحکم بینهم تا حکم کند پیغامبر براستی میان ایشان بوقت مخاصمه ان یقولوا آنکه گویند سمعنا شنیدیم قول ترا و اطعنا و فرمان برداریم او را هر چه حکم کنی در میان ما حکمی و اولئک وان گروه که چنین گویند هم المفلحون ایشانند رستگاران از درکات سخط ربانی و رسیدگان بدرجات رضای سبحانی و من یطع الله و هر که فرمان برد خدای تعالی را در فرایض و رسوله و فرستاده او را در سنن یا در هر چه فرماید و یخش الله و بترسد از عذاب خدای بر گناهان گذشته و یتقه و بپرهیزد از خشم و معصیت نکند در زمان آینده فاولئک پس آن گروه هم الفائزون ایشانند فوز یابندگان بنعیم مقیم در کشاف آورده که یکی از ملوک التماس یک آیه کرد که عمل بدان کافی باشد و محتاج آیه دیگر نباشد علماء زمان در این آیه اتفاق کردند که حصول فلاح و فوز جز بفرمان برداری و خشیت و تقوی منصور نیست اینکه راه اگر مقصد اقصی طلبی ∴ وینک عمل از رضای مولی جویی و اقسموا و سوگند خوردند منافقان بالله بخدای جهد ایمانهم سخت ترین سوگندان خود که در طریق فرمان برداری چنانند که بی شبهه لئن امرتهم اگر فرمائی ایشان را به بیرون آمدن از دیار و اموال خود لیخرجن هر آینه بیرون آیند و لحظه توقف ننمایند قل لا تقسموا بگو سوگند یاد مکنید و قسم بدروغ مخورید طاعة مطلوب از شما فرمان برداریست معروفة شناخته شده با خلاص و صدق نه سوگند دروغ بر طاعتی ان الله خبیر بدرستی که خدای تعالی داناست بما تعملون بآنچه شما میکنید بنفاق و چون آن قل بگو اطیعوا الله فرمان برید خدای تعالی را و اطیعوا الرسول و اطاعت کنید رسول را بصفا طویه فان تولوا پس اگر روی بگردانید فانما علیه پس جز این نیست که بر پیغامبرست ما حمل آنچه بر او حمل کرده اند از تبلیغ احکام و علیکم ما حملتم و بر شماست آنچه بار کرده اند از انقیاد و امتثال و ان تطیعوه و اگر فرمان برید رسول را و حکم او تهتدوا راه یابید براستی و ما علی الرسول و نیست بر فرستاده هیچ الا البلاغ المبین مگر رسانیدن پیغام آشکارا دعوة واضح و پیغامبر آنچه بر و بود بجای آورده آنچه کار و بار شماست باید وعد الله الذین آمنوا وعده کرد خدای تعالی آنان را که گرویده اند منکم از شما و عملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته فقرا مهاجرین که بعد از هجرت بمدینه در منازل انصار جای گرفته اند و قریش با اکثر از قبایل عرب که در مکه و یثرب بودند بر محاربه ایشان که اتفاق نموده شب و روز پیغامهای تهدید آمیز کاری بهول و هراس داشتند

گفت
روزی بایکدیگر میگفتند آیا زمانی بر ما در آید که خود را ایمن و مطمئن بینیم و فراغت خاطر بر بساط سلامت و عافیت نشینیم این آیه آمد که
وحق تعالی داد و سوگند یاد کرد لیستخلفنهم هر آینه ایشان خلیفه کرداند فی الارض در زمین کفار از عرب و عجم کما استخلف الذین همچنانکه
خلیفه گردانید خدای تعالی آنها را که بودند من قبلهم پیش از ایشان یعنی بنی اسرائیل را که زمین مصر و شام بدیشان داد تا تصرف کردند در آن
چنانچه ملوک در ممالک خود میکنند و اندک فرصتی را نیز بوعدهٔ مومنان وفا فرموده جزایر عرب و دیار کسری و بلاد روم بدیشان
ارزانی داشت و امید است که جمیع انجا و اطراف مشارق و مغارب بحکم لیظهره علی الدین کله بحوزه تسخیر ملازمان شده شریعت نبوی
و متابعان احکام ملت مصطفوی در آید نظم دمبدم صیت کمال دولت خدام او ∴ عرصهٔ روی زمین را دمبدم خواهد گرفت ∴ شاه باز
همتش چون برگشاید بال قدر ∴ از ثریا تا ثری در زیر پر خواهد گرفت ∴ این آیه دلیل اعجاز قرآنست و حجت صحت نبوت و حقیت خلافت
خلفاء راشدین دیگر فرمود ولیمکنن و هر آینه با قوه و متمکن و ثابت سازد لهم دینهم برای ایشان دین ایشان الذی ارتضی لهم آنکه
پسندیده است و را ایشان را یعنی دین اسلام و مراد اینست که او را بر همه ادیان غالب گرداند ولیبدلنهم و بدل دهد ایشان را من بعد خوفهم از پس
ترس ایشان را از اعادی امنا ایمنی از ایشان یعبدوننی می پرستند مرا و در زمان خلافت لا یشرکون بی شیئا شریک نسازند با من
چیزی را یعنی اجبار و جادهٔ ایشان را از عبادت و توحید باز ندارد ومن کفر و هر که کفر ورزد درین نعمت بعد ذلک از پس دانستن
وعده فاولئک پس آن گروه کفران نعمت هم الفاسقون ایشانند کاملان در فسق ثعلبی رحمه الله آورده که قتلهٔ ذی النورین اول جمعی که
بودند کفران این نعمت ورزیدند واقیموا الصلوة و بپای دارند نماز مفروضه واتوا الزکوة و بدهید زکوة واجبه واطیعوا الرسول و فرمان
برید رسول را به هر چه فرماید لعلکم ترحمون شاید که رحمت کرده شوند لا تحسبن مپندار ای محمد الذین کفروا آنانکه کفر ورزیدند معجزین
عاجز کنندگان از عذاب فی الارض در زمین و پیشی گیرندگان بر وی یا نتوانند که بر حق سبحانه وماویهم النار و بازگشت ایشان آتش
دوزخ است ولبئس المصیر و بد بازگشتی است در اسباب نزول آورده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم غلام انصاری را که مدلج عمر نام داشت
بوقت نیم روز بطلب فاروق فرستاده اند مدلج بی اجازت در آمد و فاروق خفته بود جامه از بعضی اعضاء او دور شده بود و قول آنست
که بیدار بود و با زوجه ملاعبه میفرمود از آمدن غلام کراهت تمام بدل وی راه یافت بر زبان مبارکش جاری شد که چه بودی که حق سبحانه
نهی فرمودی که آبا و ابنا و خدم و حشم ما در مثل این مناجات بی دستوری در خانه ما در نیایند تا بر من امور مخفیه مطلع نشوند بعد از آنکه
بخدمت پیغامبر صلی الله علیه وسلم این آیه نازل شده بود یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لیستاذنکم باید که دستوری طلبند الذین ملکت
ایمانکم از شما آنانکه مالک است دست شما یعنی بندگان ذکور با همه ایشان از غلام و کنیزک والذین لم یبلغوا الحلم و آنان نیز از کودکان
که نارسیده از بلوغ منکم از قوم شما یعنی بندگان و کودکان نارسیده باید که طلب کنند از شما برای در آمدن بجای شما ثلث مرات
سه نوبت در شبانه روز من قبل صلوة الفجر یک بار پیش از بامداد که آدمی از خواب بر می خیزد و جامهٔ خواب بیرون کرده میخواهد که لباس
بپوشند وحین تضعون و یکبار هنگامی که می نهید ثیابکم جامهای خود را من الظهیرة بیان حینی است یعنی از وقت نیم روز
ومن بعد صلوة العشاء و یکبار پس از نماز که وقت تجرد است از لباس و در لباس در آمدن بمضاجع ثلث عورات لکم نگاه دارند این

لیس
سه وقت عورت که شما راست لیس علیکم نیست بر شما ولا علیهم و نیست بر بندگان طوافون کنندگان یعنی در آیندگان علیکم بر شما برای خدمت
همواره نتوانند که دستوری طلبند بعضکم در می آیند بعضی شما علی بعض بر بعضی مماکنت بر موالی کذلک مانند روشن کردن یبین الله روشن
می سازد و بیان میکند خدای تعالی لکم الایات برای شما دلایل حق و احکام شرع والله علیم و خدای تعالی داناست مصالح بندگان عباد حکیم
حکم کننده برعایت و اسم آداب نزد بعضی علما حکم این آیه منسوخ است و بقول جمعی حکم این خبر را بر سیدند که بعضی مردم در نسخ این آیه سخن
میگویند جواب داد که بخدای منسوخ نیست اما مردم تهاون ورزند واذا بلغ الاطفال و چون برسند طفلان منکم الحلم از شما بخواب دیدن
یعنی محتلم شوند و مراد آنست که بالغ گردند و احتلام روشن تر دلیلی است در وقوع بلوغ فلیستاذنوا پس باید که طلب دستوری کنند در همه اوقات
کما استاذن الذین همچنانکه دستوری از آنکه بالغ شدند من قبلهم پیش از ایشان یعنی مهر ایشان حکم سایر مردان دارند در آن آیه
کذلک یبین الله همچنانکه بیان کردیم این حکم یبین الله مبین میگرداند خدای لکم آیاته برای شما آیتها خود را والله علیم و خدای داناست با حوال
حکیم حکم کننده بحکمت در تعیین اوضاع شریعت تکرار این دو اسم در آخر متعاقب جهت مبالغه تاکید است والقواعد و نشستگان
در خانها باز ماندگان من النساء از زنان اللاتی لا یرجون آنانکه امید ندارند نکاحا نکاح خود را یعنی طمع نمیکنند که کسی ایشانرا نکاح
کند جهت پیری و عجز فلیس علیهن پس نیست بر ایشان جناح گناهی و وبالی ان یضعن از آنکه بنهند ثیابهن جامها ظاهر را چون ردا و چادر
که بالای مقنعه میپوشند غیر متبرجات بزینة در حالتی که ظاهر کنندگان نباشند مواضع زینت را یعنی غرض از وضع چادر اظهار گردن
و موی و امثال آن نباشد وان یستعففن آنکه طلب عفت کنند و بپوشند خود را خیر لهن بهتر است ایشان را و دور از تهمت والله سمیع و خدای
شنواست مقالات ایشانرا امام زاهدی رحمه الله آورده که تندرستان صحابه با مریض و اعمی مواکله نکردندی یا این جماعت از همه
اوباش مجتنب بودندی از بیم آنکه مبادا که طبایع سلیمه از آن ایشان نفرت آید یا آنکه بعضی از صحابه چون بسفر رفتندی کلیدها
خانه و انبار بدست ارباب عاهات باز دادندی تا بوقت حاجت از طعام ایشان ناول کنند و اینی درویشان بتوهم عدم رضا بر حذر
میکردندی یا اگر کسی ایشانرا بمایده که در خانه پدر یا مادر یا اقاریب قریبه ترتیب کرده بودند دعوت نمودی اجابت نمیکردندی حق سبحانه این
آیه فرستاد لیس علی الاعمی نیست بر نابینا حرج بزه کاری و تنگی ولا علی الاعرج و نه بر لنگ حرج و بالی ولا علی المریض حرج و نه بر بیمار
گناهی ولا علی انفسکم و نه بر نفسهای شما در آنکه از همه ان تاکلوا آنکه بخورید شما و اهل و عیال من بیوتکم از طعام خانهای خود که اهل و عیال
شما در آیند و فرزندان نیز درین داخل است بحکم این حدیث که و مالک و خبر صحیح آنست که با کی چیزی که خورد که مرد از کسب او و آن
ولد من کسبه او بیوت آبائکم یا خانهای پدران خود او بیوت امهاتکم یا خانهای مادران خود او بیوت اخوانکم یا خانهای برادران خود را
او بیوت اخواتکم یا خانهای خواهران خود را او بیوت اعمامکم یا خانهای برادران پدران خود را او بیوت عماتکم یا خانهای خواهران پدران
خود را او بیوت اخوالکم یا خانهای برادران مادران او بیوت خالاتکم یا خانهای مادران خواهران خود او ما ملکتم مفاتحه یا خانها که مالک شده اید
خزاین آنرا از نقود و امتعه و اطعمه خطاب با وکلا و خازنانست و جز خانه و اولاد و عبد رضا صاحب بیت در اکل شرط است او
صدیقکم یا خانهای دوستان خود و در آن نیز رضا دوست دارد و حقیقت که اگر دوست حقیقی انبساط او از ین صورت بیزار اید

فتح موصلی رحمه الله به در خانه دوستی آمد و او حاضر نبود کیسه او جاریه طلبید و دو درم برداشت و باقی بکنیزک باز داد و بنواخت در حکایات
آورده بیت بنی گفتم جهان فرسوده را ∴ که بود آسوده در کنج رباطی ∴ زلذتها چه خوشتر در جهان گفت ∴ میان دو دوستداران انبساطی
در عوارف المعارف آورده که چون کسی یار خود را گوید اعطنی مالک و او در جواب گوید کم ترید دوستی را نشاید یعنی باید که هرچه دارد در
میان آرد و استفسار چند و چون بکند روزه دو دست جانی بهتر است از مال فانی نظم ما را بجان مضایقه با هم نمیکنند ∴ آخر کسی بمال جدایی
میکند ∴ بسیار جد و جهد باید که تا کسی ∴ خود را بآدمی آشنا کند ∴ شرط است بعد رفتن ما را با شنا ∴ کر بعد او محبت و وفا کند ∴ و بر
قول اول که سبب نزول آیه سفر صحابه بود از مواکله اجل علل علی را معنی می باید گرفت یعنی نیست مواکله یا هر یک از ینها حرجی آورده اند
که در شان بنی لیث بن عمرو از کنانه که تنها طعام خود خوردن حرام دانستندی و از صبح تا شام خوان نهاده طلب مهمان کردندی چون نیافتندی
از شب بگذشتی و مهمان نرسیدی آنگاه چیزی خوردندی یا در باره جمعی از انصار که مشقت بر نفس خود نهاده جز با مهمان طعام خوردندی
در میان حال جمعی که اجتماع بر بر بنیر نمودندی آیه آمد لیس علیکم جناح نیست بر شما گناهی ان تاکلوا آنکه بخورید طعام او اشتاتا یا پراکنده فاذا
دخلتم پس چون در آیید بیوتا خانها که مذکور شدند یا بیوت خالیه یا مساعده فسلموا علی انفسکم پس سلام کنید بر هم دینان ز المؤمنون کنفس واحده
در خانهای خود در مساجد نیز سلام کنید و گفته اند اگر مسجد یا خانه خالی بود السلام علینا من ربنا و علی عباد الله الصالحین و بر هر تقدیر سلام
باید کرد تحیه بسیار خیر و با برکت من عند الله ثابت و مشروع از نزدیک خدای مبارکه بسیار خیر با برکت طیبه پاکیزه که نفس مستمع بدان خوش شود
کذلک هم چنانکه بیان سلام فرمود یبین الله پیدا میکند خدای لکم الایات بر شما آیتها احکام خود را لعلکم تعقلون شاید که تعقل کنید در آن
و حق صواب را دریابید انما المؤمنون جز این نیست که گرویدگان کامل الذین آمنوا بالله آنانند که گرویدند بخدای و رسوله و برسول او از صمیم دل
واذا کانوا و چون باشند معه با رسول وی صلی الله علیه و سلم علی امر جامع بر کاری جمع آرنده یعنی مهمی که بشرع ایشان مجتمع باید شد چون جمعه
و اعیاد و جوس و مشاورت و غزا و استعمال لم یذهبوا نروند از نزدیک وی حتی یستاذنوه تا وقتی که دستوری طلبند از وی داد تشریف اذن از ان
فرماید ان الذین یستاذنوک بدرستی که آنانکه دستوری طلبند از تو اولئک الذین آن گروه آنانند که از روی صدق یؤمنون میگروند بالله و رسوله
بخدای و رسول و تصدیق مینماید تعریض جمعی منافقانست که در غزوه تبوک بتخلیف از جهاد دستوری میجستند در باره ایشان نازل شد که انما
یستاذنوک الذین لا یؤمنون بالله فاذا استاذنوک پس چون طلب اذن کنند ای مومنان مخلص از تو لبعض شانهم برای اصلاح و اتمام بعضی
از کارها خود فاذن لمن شئت پس دستوری ده هر کرا خواهی منهم از ایشان که واضح دارند و استغفر و با وجود اجازت طلب آمرزش کند لهم الله
برای ایشان استغفار کن ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است تقصیرات بندگان رحیم مهربانست بر تخفیف تکلیف از ایشان
لا تجعلوا مسازید و مدانید دعاء الرسول خواندن رسول مر شما را بینکم میان خود کدعاء بعضکم بعضا همچون خواندن بعضی از شما بعضی را یعنی قیاس
کنید خواندن رسول را بر خواندن یکدیگر که اعراض توانید کرد یا دیر جواب مساهله توانند نمود چه مبادرت بامر او واجبست و لازم دعوت
بغیر اذن او حرام و دعاء او را بر شما چون دعای یکدیگر مانند که آن دعا چنانکه مستجاب و مقبول حضرت رب العالمین باشد اگر دون
شما و خواندن مر رسول را باید که چون ندا یکدیگر نباشد که بنام خوانید بلکه باید که از روی تعظیم باشد چنانکه رسول الله یا نبی الله حضرت

همه اخبار را بنداء علامت خطاب کرده و حبیب خود را بنداء اکرام حیث یا اوست با ندا انبیا خطاب ∴ یا ایها النبی خطاب محمد است ∴ آورده اند
که چون حضرت خطبه خواندی منافقان تنگ آمده یکدیگر را پناه شدندی و از مسجد بیرون رفتندی و آیه آمد که قد یعلم الله الذین بدرستی که
میداند خدای تعالی آنها که روزی کرامات یتسللون بیرون میروند اندک اندک منکم از میان شما لواذا در حالت پناه جستن بیکدیگر و پوشیدن
هم را فلیحذر الذین پس باید که بترسند آنانکه یخالفون مخالفت میکنند و اعراض مینمایند عن امره از فرمان او ان تصیبهم از آنکه برسد
بدیشان فتنه ابتلائی از حق که کراهیت یا محنتی در نفس و مال و ولد یا تسلط سلطان جابر یا مهر غفلت بر دل بارد تو به جنید قدس سره
گفته سختی دلست و متاثر شدن و از معرفت الهی او یصیبهم یا برسد ایشان را عذاب الیم عذابی دردناک در آخرت الا ان لله بدانید بدرستی که
خدای راست ما فی السموات و الارض آنچه در آسمانها و زمینهاست یعنی مالک او بند و مالک اوست زیرا که خالق همه اوست قد یعلم بدرستی که میداند
ما انتم علیه آنچه مکلف آنید و از موافقت و نفاق و اخلاف و طاعت و معصیت و یوم یرجعون و میداند روزی که بازگردانیده شوند منافقان
الیه بسوی جزا فینبئهم پس خبر دهد ایشان را بما عملوا بآنچه کرده اند از عملها بد و بر آن مکافات کند و الله بکل شیء و خدای بهمه چیزها علیم داناست
هیچ بر او مخفی نماند جز آنکس که با فرید پیدا و نهان ∴ جون نهان و پیدا نهان سورة الفرقان مکیه سبع و سبعون آیه بسم الله
الرحمن الرحیم تبارک صاحب کشف الاسرار از معانی که مفسران در لفظ تبارک گفته اند سه معنی اختیار فرموده اول آنکه برکت از وست و این
اشارت بکارسازی و بنده نوازی حقست دوم آنکه بزرگوار و برتر است و این بیان صفت سرمدی و نشان عزت ازلی و ابدیت او را
سیوم آنکه دایم و ثابت است این عبارت از دوام ذات او است لم یزل و لا یزال الذی آنکه نزل الفرقان فرو فرستاد قران جدا کننده میان
حق و باطل و حلال و حرام علی عبده بر بنده خود محمد علیه الصلوه و السلام لیکون تا باشد بنده للعالمین مر ادمیان را و پریان را نذیرا بیم کننده
از عذاب الهی یا باشد قران ابحل هر قرنی را در هر زمینی ترساننده از موجبات سخط ربانی الذی له آنکس که مر او راست ملک السموات و الارض
پادشاهی آسمانها و زمینها جدی متفرد است با فریدن آنها پس او را رسد تصرف در آن و لم یتخذ و فرا نگرفت خدای ولدا فرزندی چنانچه
زعم یهود و نصاری است و لم یکن له و نیست مر او را شریک فی الملک انبازی در پادشاهی چنانچه ثنویه گویند یعنی او راست پادشاهی بی فرزندی که
قایم مقام او تواند بود یا شریکی که با او مقاومت تواند کرد و خلق کل شیء و بیافرید همه چیزها را از مواد مخصوص بهیات مخلوقه و اشکال متنوعه فقدره
پس اندازه کرد آنچیز را تقدیرا اندازه کردنی یعنی او را مهیا ساخت برای خصایص و افعالی که از و میخواست یا تقدیر کرد بقاء او را تا وقت معلوم
و اتخذوا و گرفتند کافران من دونه بجز خدای آفریدگار الهة لا یخلقون و حال آنست که ایشان آفریده شدند و او مخلوق محتاج است در وجود بخالق و محتاجی
خدای را نشاید پس تا بیکدیگر عبده ایشان را متبرا شدند و بر وجه که میخواهند تصویر میکنند چگونه سزاوار پرستش باشند و لا یملکون و با وجود مخلوقیت نمی
توانند لانفسهم و نفسها خود ضرا بازداشتن ضرری و لا نفعا و نه جلب نفعی یعنی نه سودی بخود میتوانند و نه زیانی از خود میتوانند برداشت و
حال آنکه خدای ضار و نافع باید و لا یملکون و نه بر بعث و حشر او توانا و خدای محیی و ممیت و باعث باید و قال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شده اند
ان هذا نیست این الا افک مگر دروغی افتریه بر بافته است و اعانه و یاری داده او را علیه بر ساختن آن دروغ قوم آخرون گروهی دیگر چون جبر و
یسار با عداس با کهنه روی یعنی ایشان اخبار سابقه بر وی خوانند و او بعبارت عربی انرا تالیف میکند فقد جاءو پس بدرستی که آمدند

این ظلما و زورا بستم و دروغ یاری دهند کان وی دیرین نفذیران بقیه کلام کفار باشد واضح انست که این سخن خداوند است میفرماید
میکویند قران دروغ است و بعد دقومی بر بافته میشود اند بشرک و ستم و بهتان وقالوا و دیکر کفتند کلام وی اساطیر الاولین افسانهای پیشینیانست
کرکا بها نوشته اند اکتتبها مینویسانند از اجه خود نمیتواند نوشت فهی پس ان نوشتها تملی علیه املا کرده میشود بر وی بکرة واصیلا بامداد و شبانگاه
یعنی در دو طرف روز یا شب و روز انها را میخواند یا یاد میکرد چه خود نمیتواند و جون حفظ کرده بر ما میخواند و میکوید این وحی است قل بکو در جواب
ایشان انزله الذي فرستاده است قرآنرا انکسی که بی شبهه یعلم السر میداند پوشیده في السموات والارض در آسمانها و زمین بدان دلیل که
این کلام مشتمل بر اخبار از مغیبات است و علم غیب خاصه حق تعالی است و دیکر انکه همه فصحا اشما از ایان بمثل ان عاجز اند و جنین کلام جز از او نبود
مک علام نشاید انه بدرستی که او کان غفورا هست آمرزنده که برده کرم بر اثم بندکان بوشد رحیما مهربان که در عقوبت عاصیان تعجیل نمیکند
وقالوا و کفتند صنادید قریش جون ابوجهل و عتبه و امیه و عاص و امثال ایشان مالهذا الرسول یاکل الطعام جیست این پیغامبر را بر سبیل تحکم کفتند
جه بوده است این کس را که دعوی رسالت میکند که مثل مردم دیکر خود خوردنی و یمشي و میرود برای طلب معیشت جون في الاسواق در بازارها کر
دعوی درست بودی بایستی که حال او مخالف حال دیکران باشد ایشان بسبب وقوف در مرتبه محسوسات از حال آنحضرت غافل شده بندانستند که
تمیز رسل از غیر ایشان بامور جسمانی باشد و ندانستند که نبوت منافی بشریت نیست بلکه مقتضی انست که تناسب و تجانس که سبب افاده و استفاده است
بحصول پیوندد نظم جنس با جنس باید تا در آمیزد بجنس ∴ انس کی کیرند جنس با جن انس ∴ القصه مشرکان کفتند بایستی که او ملک بودی اکر ملک نیست
لولا انزل جرا فرو فرستاده نشد الیه ملک بسوی او فرشتاده فیکون معه پس باشد با وی نذیرا بیم کننده و یاری دهنده در انذاره او یلقی
الیه یا کم افکنده شود دیده بر وی کنز کنجی بر اسمان تا بدان مستظهر کشته زبدان تردد در تحصیل مستغنی شود او تکون له یا باشد مر او را جنة باغی
یاکل منها بوستانی که بخورد از میوه و بحصول آن زبدان معاش وی بکذرد وقال الظالمون و کفتند ظالمان و ضع مظهر بوضع ضمیر حکم بظلم ایشانست
یعنی ستمکاران در ان سخن که مومنانرا که کفتند ان تتبعون و بیروی نمیکنید شما الا رجلا مسحورا مکر جادوی کرده شده را یعنی کسی که او را سحر کرده اند
و عقلش بوشیده شده و در تغیر باوردی مسحور را یعنی ساحر میداند یعنی متابعت جادوی میکنند که شما را بسخن میفرماید انظر در نکر ای محمد
بدیده بصیرت تا ببینی که معاندان کیف ضربوا جکونه زدند لک الامثال برای تو مثلها یعنی کفتند سخنها ناخوش و تشبیه کردند ترا بسحر و بوصف
مفتری و مملی علیه بستودند فضلوا پس کمراه شدند از طریقی که موصلست بمعرفت انبیا و تمیز ایشان از ما سوی فلا یستطیعون سبیلا پس توانایی ندارند
و نمی یابند راهی بحجت و برهان بر انچه میکویند تبارک الذی بزرکوار است انکسی که بمحض فضل ان شاء اکر خواهد جعل بسازد و ببخشد لک ترا
در دنیا خیرا من ذلک بهتر از کنج و بوستانی که ایشان میکویند و انچه باشد جنات تجري بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان آن
جویها و یجعل لک و بدهد ترا در ان بوستانها قصورا کوشکها و عالی و پیشکاهها رفیع در اسباب نزول ند کور است که جون توانکران قریش حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم بفقر و فاقه سرزنش کردند رضوان کزارنده روضات جنانست با این ایه نازل شد و درجی از نور پیش انحضرت نهاده و
فرموده که پروردکار تو میکوید مفاتح خزاین دنیا در انجاست انرا بدست تصرف تو میدهم بی انکه دولتی که نامزد تو کرده ایم در اخرت مقدار
پر پشه کم کردد حضرت فرمود که ای رضوان مرا بدینها حاجت نیست فقر را دوست تر دارم و میخواهم که بنده شکور و صبور باشم رضوان

گفت اصحاب

گفت اصحاب الله یکی از نشان علو آنحضرت انست که با وجود تنکدستی و احتیاج کوشه چشم التفات بر خزاین روی زمین نمیکند آنرا
ملاحظه باید نمود که در شب معراج مطلقا نظر بما سوی الله نکشود و بهیچ چیز از بدایع ملکوت و غرایب عرصه جبروت التفات نمود تا عبارت
ازان این آمد ما زاغ البصر وما طغی نظم ز رنک آمیزی ریحان ان باغ ∴ نهاده چشم خود را مهر مازاغ ∴ نظر جون بر کرفت از نقش کونین
قدم زد در حریم قاب قوسین بل نه فقر و احتیاج تو مانع کفار است از ایمان بتو بلکه کذبوا بالساعة تکذیب میکنند قیامت را و دروغ ایشان
بنکار نبوت تکذیب بساعت است واعتدنا و آماده کرده ایم لمن کذب بالساعة برای کسی که تکذیب ساعت کند سعیرا آتشی افروخته و کویند سعیر
نامی است از نامهای دوزخ اذا رأتهم جون به بیند ایشانرا یعنی منکران قیامت را آتش دوزخ من مکان بعید از جای دور که صد ساله و یقولی
پانصد ساله بود میان سمعوا لها شنوند و آتش را تغیظا اواز جوشیدن از خشم وزفیرا و بانکی جنانکه از درون خشمناکان آید از غریدن
زبانیه را بود و صاحب انوار فرموده که جون نزدیک باحیوة مشروط را به منه ممکن است که حق سبحانه در آتش زندکی خلق کند که به بیند و خشم کیرد
و نعره واذا القوا و جون در انداخته شوند مشرکان منها در دوزخ و نار مکانا ضیقا در جایی تنک که موجب زیادتی کرب باشد و در تیسیر آورده که
جهنم بر کافران جنان تنک باشد که اهن بن نیزه و ایشانرا در جنین مکانی تنک افکنند مقرنین مقرون کرده دستهای ایشان بر کردن بزنجیرها یک
با قرین او از جن بسلسله آتش بیکدیکر باز بسته دعوا بخوانند بر خود هنالک در ان مقام ثبورا هلاکت یعنی کننده بر خود بهلاک یا کویند یا
ثبوراه و این کلمه کسی کوید که آرزومند هلاک خود باشد در زاد المسیر آورده که بعضی دیکر در تفاسیر مذکور است که اول کسی را که از اهل دوزخ
جامه بوشانند ابلیس باشد حله از آتش در وبوشند و او ابر پیشانی نهد و او از میکشد و ذریه او از عقب فریاد یا ثبوراه بر کشیده میروند
حق سبحانه میفرماید لا تدعوا الیوم نخوانید امروز ثبورا یکی ثبورا وادعوا ثبورا کثیرا یعنی یکبار نفرین مکنید بر خود و نفرین بسیار کنید زیرا که شما
انواع عذاب خواهید بود و هر نوعی را بواسطه شدت ثبوری واقع خواهد شد قل بکو ایشانرا که بفقر سرزنش تو میکنند اذلک ایا کنج بوستان
دنیا خیر بهترست ام جنة الخلد التي ایا ان بهشت جاوید که وعد المتقون وعده داده شد پرهیزکارانرا بدخول در ان کانت لهم
هست در علم خدای و محققانرا ان بهشت جزاء پاداش باعمال ایشان ومصیرا و بازکشتی که رجوع بدان نمایند در اخرت لهم فیها و ایشانراست
در بهشت ما یشاءون انچه ازنعیم بهشت فراخور احوال ایشان استحقاق شان جه ضعفا مومنانرا آرزوی ایشان بر مرتبه کمل نصیبی نخواهد
بود بلکه مرادی انست که مناسب حال خود جویند یابند خالدین در حالتی که جاوید باشند در بهشت کان هست دخول و خلود ایشان در جنة
علی ربک بر پروردکار تو وعدا وعده مسئولا خواسته شده یعنی سزاوار انکه از خدای در خواهند یا مومنان در خواستند که ربنا
وآتنا ما وعدتنا یا ملایکه برای ایشان در خواست میکنند که ربنا وادخلهم جنات عدن التي وعدتهم ویوم یحشرهم و یاد کن روزی که حشر کنیم و
حشر میخواند یعنی خدای حشر کند مشرکان را وما یعبدون و انچه را که میپرستند من دون الله بجز خدای عام است همه معبودانرا از ذوی العقول
و غیران و کفته اند و اصنام اند خدای ایشانرا بسخن آرد و مخاطب سازد فیقول پس کوید اانتم ایا شما اضللتم کمراه کردید عبادي
هؤلاء بندکان مرا این کروه ام هم ایا ایشان ضلوا السبیل کمراه کرده او باضلال در نظر و اعراض از قول مرشد نصیح قالوا کویند بتان
سبحانک پاکی ترا یاد میکنیم و منزه میدانیم از شریک و شبهه ما کان ینبغی لنا نیست ما را و نسزد و روا باشد ان نتخذ انکه بیاشد فراکیریم کسی که ما او را بستند

من دونک بجز تو یعنی ترا پرستند بمحض سخن انک انها که عبادت ترا دست بداراند و ما را پرستند نرسد که بگیریم ما ایشانرا من اولیاء از دوستان
ولکن متعتهم ولیکن تو ایشانرا برخوردار کردانیدی وآباءهم و پدران ایشانرا باموال و اولاد و عمر دراز و صحت بدن و سایر نعمتها حتی نسوا الذکر تا
فراموش کردند انچه انبیا ایشانرا بدان دعوت میفرمودند وکانوا و بودند در حکم ازلی تو قوما بورا کروهی بهلاک یا تباه کشته پس حضرت عزت شانه
بت پرستانرا مخاطب ساخته کوید فقد کذبوکم پس بدرستی که تکذیب کردند خدایان شما شمارا بما تقولون بانچه میکویند که ایشان شریکان خدایاند
وایشان و او از شریک منزه دانستند فما تستطیعون پس نمیتوانند معبودان شما صرفا بکرداندن عذاب از شما ولا نصرا ونه یاری کردن شما را اینجا
وحفص بتا میخوانند یعنی شما که مشرکانید نتوانند عذاب را از خود دفع دیگری را یاری دادن و از عقوبت برهانیدن ومن یظلم وهر که ستم کند
یعنی شرک منکم از شما ای مکلفان نذقه بچشانیم او را عذابا کبیرا عذابی بزرگ آتش دوزخ وخلود در ان وما ارسلنا ونفرستادیم
قبلک پیش از تو کسی را من المرسلین از پیغامبران الا انهم مگر پیغامبرانی که ایشان لیاکلون الطعام هر اینه بخورند خوردنی ویمشون و بروند فی
الاسواق در بازارها بجهت کفایت مهمات خود وجعلنا و کردانیدیم بعضکم برخی از شما لبعض مر برخی دیگر فتنة آزمایش همچون آزمایش فقرا با غنیا و
پیغامبران با امم ایشان یا مریض بصحیح و اعمی ببصیر و خلاصه کلام آنکه دنیا دار ابتلا و امتحانست پس از مخالف احوال مردمان در وجه ره بنا شده
و ما بدان می آزمائیم ایشانرا اهل صبر و شکر از ارباب جزع و کفران چنانکه ذکر کرده اند که ابوجهل و ولید و امثال ایشان هرکاه که بلال و عمار
وصهیب و سایر درویشان صحابه را رضی الله عنهم میدیدند میگفتند با یکدیگر ما اسلام آریم تا هم چون ایشان باشیم پیغمبر از قول الفقر فخری
نظم خوش آن وقت شوریدکان عشق ∴ که کر زخم بینند وکر مرحمش ∴ کدایان از پادشاهان نفور ∴ بامیدش اندر کدایی صبور بیت از
زبان سوسن آزاده ام آمد بکوش ∴ که درین دیر کهن حال سبکباران خوش است ∴ لاجرم حق سبحانه این ایه فرستاد و درویشانرا مخاطب ساخته میفرماید
کر سامی از ایشام شریف را بوضیع را بشریعه اتصبرون آیا صبر کنید بر ابتلاء یا جزع مینمایید وکان ربک و هست پروردکار تو بصیرا بینا بصبر
کننده و جزع نماینده وقال الذین و کفتند آنانکه لا یرجون لقاءنا امید ندارند دیدار ما یعنی منکر بعث و حشر اند یا نمیترسند از دیدن عذاب ما
اجبل که اند که کفتند لولا انزل چرا فرو فرستاده نمیشود علینا الملائکة بر ما فرشتکان برسالت یا اخبار از صدق محمد علیه الصلوة و السلام
او نری ربنا یا چرا نمی بینیم پروردکار ما تا با ما سخن کوید و تصدیق و اتباع محمد صلی الله علیه و سلم لقد استکبروا بخدای که بزرکی کردند فی
انفسهم در نفسهای خود یعنی تعظیم ورزیدند و جرات نمودند درین حکم وعتوا و درکذشتند از اندازه عتوا کبیرا درکذشتنی بزرک که بعد از مشاهده معجزات
اقتراح رویت ملائکه ولقای خدای کردند و ایشان اند و ناک شوند یوم یرون الملائکة روزی که ببینند فرشتکان را و انروز مرک باشد یا روز حشر
لا بشری هیچ مژده نیست یومئذ انروز للمجرمین مر کافرانرا اعنی که دو چیز طلبیدند لقاء ملائکه و دیدار خدا حق سبحانه خبر داد که ملائکه را ببینند
و وعید لا بشری شنوند ویقولون و کویند ملائکه ایشانرا که خدای برشما حجرا محجورا حرام باز داشته شده است کویند این قول کفار است چون
ملائکه را مشاهده شوند بدین دو ملائکه پناه جویند بخدای از لقاء ایشان و در زاد المسیر آورده که چون کفار در شهر کسی را میدیدند که از وی میترسیدند
حجرا محجورا کفته اند ازترا و این شدندی اینجا نیز خیال بستند که بدین کلمه از شدت مرک و هول قیامت خلاصی خواهد یافت وقدمنا
و قصد کنیم الی ما عملوا بسوی انچه کردند کافران یکه من عمل از کردار که در صورت نیکو نماید چون صله رحم و مهمان داری و اطعام کرسنکان و

اکرام مهمان و فریاد

اکرام مهمان و فریاد رسی مظلومان و امثال آن فجعلناه پس کردانیدیم آن عمل را هباء منثورا مانند ذرات هباء پراکنده بر هوا با غبار متفرق یا خاکستر
بباد داده یعنی حبط سازیم عملهای ایشانرا زیرا که شرط در قبول اعمال ایمانست و ایشانرا نبود اصحاب الجنة مجاوران بهشت یومئذ انروز یعنی روز
قیامت خیر مستقرا بهتر اند از روی قرارکاه یعنی منازل ایشان در اخرت به از مساکن کافرانست در دنیا و اشنند و احسن مقیلا و نیکوتر ایشانند
جهت مکان استراحت زیرا که در بهشت خواب نباشد ویوم و یاد کن روزیرا که تشقق السماء بالغمام بشکافد آسمانها بسبب ابری سفید که بالا
هفت آسمانست و غلظ او برابر همه سموات و او کرانتر است از همه اسمانها و حق سبحانه او را و بقدرت نکاه داشته در روز
قیامت او را بر آسمانها افکند و بهر اسمانی که رسد آسمان شکسته شود ونزل الملائکة و فرو فرستاده شوند فرشتکان از انجا تنزیلا فرود فرودی
آوردی زمین به فرشته مملو کردد و در موضح آورده که ملائکه هفت صف بکرد عالم در آیند و کویند یا عفی عن است یعنی آسمان بشکافد از غمام
مادر شود با غمام فرود و این غمام است که حق سبحانه فرمود که ظلل من الغمام و در عین المعانی آورده که این غماميست که ظلل بنی اسرائیل بوده در
تیه الملک وباشد انروز یوما علی الکافرین روزی که بر کافران عسیرا دشوار از شدت اعمال ویوم و یاد کن روزیرا که از فطرات یعض الظالم
بخاید ظالم علی یدیه بر دستهای خود یعنی بدندان میکزد دست را چنانچه پشیمان میکنند و او بجنس ظالم است و کفته اند عقبة بن ابی معیط چون باز امد از
ضیافت میکرد بسبب آنکه از سید ابرار طلبیده بود انحضرت فرمود تا کلمه شهادت نکویی طعام تو نخورم عقبه کلمه بر زبان راند و این سخن با ابی
بن خلف که با عقبه دوستی داشت رسیده بنزد وی آمد و کفت که از دین خود برکشته که سخن محمد شنوی و کلمه میکویی کفت نی عادت داشتم
که مهمان طعام نخورده برون رود ابی کفت از تو راضی نشوم تا آب دهن بر روی او نیندازی عقبه [illegible] نزد پیغامبر صلی الله علیه و سلم آمد
وانحضرت در دار الندوه در سجده بود آب دهن را بجهارک خود برروی دل ابای وی حواله کرد و در ترجمه اسباب نزول آورده که آب دهن
پلید او و شعله آتش جانسوز کشت و بر انحضرت رسید [illegible] بر عقبه باز کردید و [illegible] بودان داغ نمایان بود القصه
حضرت رسالت پناهی بقتل او صادر شد و بر دست مرتضی علی کرم الله وجهه کشته کشت و این [illegible] فرود آمد مضمون انکه ظالم روز
قیامت از سر اعی بسیار بخاید سر انکشت ندامت ∴ ها جاحقاف [illegible] میکوید یا لیتنی اتخذت کاشکی
فرا کرفتمی مع الرسول سبیلا با پیغامبر راهی که وی فرا کرفته که راه نجات است یا ویلتی ای وای بر من لیتنی لم اتخذ کاشکی فرا نکرفتمی فلانا
فلانکس را یعنی ابی را خلیلا بدوستی او نمی ساختم لقد اضلنی بدرستی که کمراه کرد مرا و باز داشت عن الذکر از یاد کردن خدای تعالی یعنی کلمه
شهادة یا موعظه پیغامبر بعد اذ جاءنی بعد از انکه آمده بود بمن [illegible] وکان الشیطان و هست دیو [illegible] یعنی کمراه کننده که شیطان
الانس للانسان و ادمی خذولا فرو کذارنده یا ابلیس علیه اللعنه که وسوسه میکند ادمیرا بمخالفت خدا و رسول چون در دام هلاک انداخته
فرو میکذارد و نفع نمیرساند وقال الرسول و کفت رسول یعنی محمد صلی الله علیه و سلم در دنیا کو[illegible] ای افریدکار من ان قومی
اتخذوا بدرستی که قوم کرفتند [illegible] هذا القران این قرانرا مهجورا متروک [illegible] ایمان نمی ارند و استماع او اعراض
کنند وکذلک و همچنانکه این کفره دشمن تو کردانیدیم جعلنا لکل نبی کردانیدیم [illegible] عدوا من المجرمین دشمنی از
کافران چون نمرود و ابراهیم را و فرعون موسی را و ایشان صبر کردند و تو نیز صبر [illegible] پروردکار تو هادیا

راه نماینده تو بطریق نیکیهای و نصیرا و یاری دهنده بر دشمنان وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند از یهود و نصاری یا مشرکان لولا نزل
چرا فرو فرستاده نمی شود علیه القرآن بر محمد قرآن جملة واحدة جمله یگانه یعنی یکبار چنانچه توریت و انجیل کذلک هم چنین فرو فرستادیم پراکنده
لنثبت به تا ثابت گردانیم و قوت دهیم باتصال وحی و وحی در وقتی فوادک دل ترا تا تمرین وحی دل ترا بر حفظ آن ممکن سازیم ورتلناه و بر تو خواندیم
قرآن را یعنی بعضی از پی بعضی ترتیلا خواندنی بمهلت و آهستگی بی انقطاع بعید این اغراض مشرکان هیچ حاصلی ندارند چه اعجاز قرآن یا آنکه پراکنده یا
مجموع نازل شود مختلف نمیشود و در تفریق فواید بسیار یکی سهولت حفظ چه موسی و داود علیهما السلام که کتاب ایشان یکبار فرود آمده بود
خواننده و نویسنده بودند آنحضرت امی بود اگر کتاب یکبار نازل شدی حفظ آن مشکل بود و دیگر نزول بحسب وقایع موجب مزید بصیرت میشود
سبب فایدتی عوض در معنی آنکه و دیگر آنکه بهر نجمی که فرو می آید تجدید میشود اعجاز قرآن و عجز ایشان ظاهر گشته و دیگر نزول جبرئیل علیه السلام
انا فانا موجب تسلی خاطر آنحضرت میشود و دیگر آنکه در قرآن مشتمل است بر سوالها و جوابها و جواب در عقب سوال باید ولا یاتونک بمثل و نمی آرند مشرکان را
برای تو مثلی یعنی در بیان قدح نبوت و طعن کتاب تو سخنی نمیگویند الا جئناک بالحق مگر که می آریم برای تو جواب راست و درست که برهانی قاطع قول ایشان
آورد و احسن تفسیرا و می آریم آنچه را که نیکوتر است از روی بیان الذین یحشرون مشرکان آنانند که حشر کرده شوند علی وجوههم بر رویهای خود
یعنی روی بر زمین نهاده میبرند الی جهنم بسوی دوزخ اولئک آن گروه شر مکانا بدترند از روی مکان ایشان بدتر است و از منازل
مومنان که در دنیا داشتند و ایشان طعن زدند که ای الفریقین خیر مقاما واحسن ندیا واضل سبیلا و گمراه تراند و ناصواب تراند از جهت راه
ایشان مستغنی باقی دوزخ است ولقد آتینا و بدرستی که دادیم موسی الکتاب موسی را توریت بعد از غرق شدن فرعون وجعلنا و گردانیدیم
پیش ازان معه با او اخاه هرون برادر او هرون وزیرا یار و مددکار در دعوت و اعلاء کلمه فقلنا اذهبا پس گفتیم بروید هر دو الی القوم
بسوی گروه قبطی یعنی فرعون و اهل او الذین کذبوا بایاتنا آنانکه تکذیب کردند بآیتهای ما را ایشان بحکم ما رفتند و آن قوم را بحق دعوت کردند
ایشان اباء و استکبار نمودند فدمرناهم پس هلاک کردیم ایشان را تدمیرا هلاک کردنی و نیست گردانیدن باغراق در دریای قلزم وقوم نوح و یاد کن
گروه نوح علیه السلام لما کذبوا الرسل آن هنگام که تکذیب پیغامبران کردند نوح و آنانکه پیش از وی بودند چون شیث و ادریس علیهم السلام
یا همین تکذیب نوح کردند و تکذیب یک پیغامبر تکذیب همه پیغامبرانست یا مطلقا بعث رسول را انکار نمودند اغرقناهم غرق ساختیم ایشان را
بعذاب طوفان وجعلناهم و گردانیدیم قصه ایشان را للناس آیة برای مردمان نشانه تا از آن عبرت گیرند واعتدنا للظالمین و آماده کرده ایم ستمکاران را
عذابا الیما عذابی دردناک وعادا و هلاک کردیم عاد را بتکذیب هود علیه السلام وثمودا و گروه ثمود را بتکذیب صالح علیهما السلام و حفص
ثمود خواند بفتح بلا تنوین واصحاب الرس و اصحاب رس را و رس نام چاه بیست ... برادر ایشان یا انطاکیه که صاحب یس یعنی حبیب نجار
در وی کشتند یا چشمه و نخلستانی بوده از بنی اسد یا اصحاب اخدود که در سوره بروج مذکور خواهد شد و گویند قریه بوده بزمین فلج از
ولایت یمامه پس جمعی از جاهای ثمود پیغامبری بدیشان مبعوث شد او را کشتند و در بعضی از تفاسیر هست که بعد از قتل کوست
او را بچاه ... عذاب ایشان آمد یا جمعی بت پرستان بودند روزی بر حوالی چاهی که داشتند مجتمع شدند و بباد و شغب مشغول بوده اند
ناگاه چاه درهم افتاده هم ایشان با منازل و مواشی بزمین فرو رفتند و با قومی که شجره صنوبر داشتند و آن را شاه درخت می نامیدند

و بپرستیدند

و بپرستیدند و پیغامبری از نسل یهودا بن یعقوب بدیشان مبعوث شد او را بکشتند و در چاهی افکندند و از صاعقه بیرون آمده و اصحاب الرس
پر معطله بودند چنانچه قصه ایشان گذشت و اصح آنست که حنظله بن صفوان علیه ... چون تکذیب نبی خود کردند حق سبحانه ایشان را مبتلا کرد
بنوعی از مرغ که اجنحه او بهمه الوان ملون بود و بجهت طول عنق او را عنقا گفتندی و کوهی که او را فتخ گفتندی مقام داشت بطلب کودکان
و مواشی خود ایشان در ربودی و فرو بردی و بدین جهت او را مغرب لقب کرده بودی یعنی فرو برنده و ناپدید کننده روزی دختری نزدیک رسیده
ببلوغ از میان ایشان ببرد و ایشان شکایت به پیش پیغامبر آورده شرط کرده که اگر شر او کفایت کردند ایمان آرند پیغامبر دعا کرد که خدایا این مرغ
از ایشان بگیر و نسل او را بریده گردان و دعا پیغامبر باجابت رسیده آن مرغ غایب شد و دیگر خبر او پدید نیامد و نشان او نماند در خبرها
ثابت شد مثل زدند کما قیل بیت منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا ∴ جز نام او نماند چو عنقا و کیمیا ∴ صاحب لمعات ازین نشان عشق
برین وجه دید ایضا بیت عشقم که در دو کون مکانم پدید نیست ∴ عنقاء مغربم که نشانم پدید نیست ∴ القصه این قوم بعد غیب عنقا ...
فرو ده حنظله را شهید کردند وقرونا و قرنها بین ذلک میان این قبایل عاد و ثمود و اهل رس کثیرا بسیار که از آن خدای کسی نداند وکلا
و هر یکی ازینها را ضربنا له الامثال زدیم برای ایشان مثلها یعنی بیان کردیم قصهها چنانکه ما با ایشان و بیم کردیم ایشان را و حجت گرفتیم
بر ایشان بفرستادن پیغامبران چون نشنودند و بر انکار اصرار کردند عذاب فرستادیم وکلا و همه را تبرنا تتبیرا نیست گردانیدیم نیست گردانیدنی
ولقد اتوا و بدرستی که آمدند یعنی هر آینه بگذشتند قریش علی القریة التی امطرت مطر السوء در آن دهی که بارانیدیم بر وی باران بد یعنی سنگ
باران و اوازین ده سدوم است که شهری بود از موتفکات و لوط علیه السلام در آن خانه داشتی بعد از انقلاب آن حق سبحانه سنگ
بارانید بر اهل آن و کفار قریش بر آن دیار میگذشتند افلم یکونوا یرونها آیا نبودند که در وقت گذشتن آن را ندیدندی تا دیده دیدندی آثار عذاب
عبرت گرفتندی بل کانوا ... آنست که بدیدند بلکه هستند که از روی کفر لا یرجون امید ندارند نشورا برانگیختن یعنی بحشر ایمان ندارند
واذا راوک و چون ترا می بینند ان یتخذونک فرا نمیگیرند ترا الا هزوا مگر مسخره یعنی کسی که بدو استهزا کنند از روی تحکم گویند اهذا الذی
آیا این کس آنست که او را بعث الله رسولا برانگیخت خدای و فرو فرستاد به پیغامبران ان کاد بدرستی که نزدیک بود که از سخن دلفریب و بسیاری
جهد در دعوت و اظهار دلایل بر مدعی خود لیضلنا که هر آینه گمراه کند و باز دارد ما را عن آلهتنا از خدایان باطله لولا ان صبرنا اگر نبودی
که صبر کردیم علیها بر عبادت آنها حضرت عزت در جواب ایشان وسوف یعلمون و زود باشد که بدانند حین یرون العذاب آن هنگام که ببینند عذاب
که از اهل و ایشان من اضل سبیلا گمراه کیست اهل آنست که او در آنکه مشرکان چون ... سنگی یا کلوخی یا چوبی زیبا بدیدندی معبود
خود را گذاشتند بر داشتندی حق سبحانه فرمود که ارایت آیا دیدی من اتخذ کسی را که فرا گرفت الهه هواه هوای خود را خدای یعنی از
روی خود بپرستند زیرا که هوای او را بر محبت غیر خدای میدارد و سید حسینی قدس سره در طرب المجالس آورده که چون آدم صفی را
علیه السلام با حوا عقد بستند ابلیس و دنیا نیز بر یکدیگر پیوستند و هم چنانکه ... نتیجه که باز از دنیا ازدواج رونق از دنیا است
از هوا پدید آید رسوم و عادات و روده و مذاهب و ادیان مختلفه از تاثیر او ظهور یافته بیت غباری که خیزد میان ره اوست ∴
چه گویم که هر موضعی راه اوست ∴ قوله علیه السلام ما حدیث که الهوی اله یعبد فی الارض در شان او وارد شده و زبان قرآن در بیان او

جنین فرموده که افرایت من اتخذ الهه هویه دکو بی که اهل هوات واله باطل همه فرع اوینه واز ینجاست که مخالفت هوا سبب وصول لجنت الماوی است
بیت مرد هوا تاختن از سروریست ٭ ترک هوا قوت پیغامبریست افانت تکون علیه وکیلا ایا باشی تو علیه بر آنکه هوای خود را خدای خود ساخته نگاه باری
کر او را منع کنی از این کلمه منسوخت بایت قتال ام تحسب بلکه کمان میبری ان اکثرهم آنکه بسیاری مشرکان یسمعون می‌شنوند بگوش هوش او یعقلون
ایا تعقل میکنند بدل و دلایل توحید را اکثر عاقل معاندند و آنانکه ایمان خواهند آورد خارجند ان هم نیستند ایشان الا کالانعام مگر مانند
چهارپایان در عدم انتفاع لسماع کلام و عدم بذیرد را در قدرت ملک علام بل هم بلکه ایشان اضل سبیلا گمراه‌ترند از انعام چه ایشان
انقیاد متعهد خود کنند و اینها از عبادت بروردگار خود ابا نمایند و دیگر چهارپایان طالب انخیر اند که ایشان را سود دارد و مجتنب اند از آنچه ایشان را ضرر
رساند و مشرکان از ثواب ان حسنات که اعظم منافع است میگریزند و در سیات که اشد مضارات می‌آویزند الم تر ایا نمی‌بینی و نظر نمیکنی
الی ربک صنع بروردگار خود که از محض قدرت کیف مد الظل که چگونه بکشید و بسط کرد و سایه را از ظهور صبح تا بهنگام مداقتاب و زمان
ظل خوشترین ازمنه ایست چه ظلمت خالص سبب نفرت طباع و انقباض نور بصیرت و شعاع شمس مسخن هوا و معرف بود باصره و در آن هنگام
هر دو منتفی است و لهذا یکی از نعیم بهشت ظل ممدود داشت و لو شاء و اگر خواستی خدای لجعله هر آینه گردانیدی آن سایه را ساکنا ثابت و دایم
یافته بر منوال ثم جعلنا الشمس علیه پس گردانیدیم آفتاب را بر شناختن دلیلا دلیل راه نمای سایه چه با قتاب شناخته شود ثم قبضناه پس فرا گرفتیم
آن سایه را الینا بسوی خود قبضا یسیرا فرا گرفتنی آسان یعنی اندک اندک شعاع شمس را بجهت ارتفاع در محال سایه آوردیم و او را فرا گرفتیم چه اگر
یکباره مقبوض شدی فهمات و رومان که باز بسته است بسایه معطل ماندی و نزد بعضی مراد از ظل زمین است که ظلمت و ضمیر قبضناه راجع بدلیل
و معنی آنست که خدای در شب بسط زمین کرد و عالم از تاریکی و انوار دا میداد و بلکه آفتاب طالع ساخته دلیل شناخت او گردانید که تعیین
الاسا و تصدها و اوقات روز دایر دایم بساخت بلکه آن دلیل که شش را قبض کرد با قوال تا باز شب در آمد و این روز زمانه الجبت الاینتی و لاناس
خلق معین گردانیده و در عین المعانی آورده که مدظل اشارت است بر زبان قراءت که مردم در ظلمت حیرت بودند و شمس نور اسلام بطلوع
جمال سید عالم علیه الصلوة والسلام که از افق اکرام طالع گشت و اگر نه آن سایه دایم بودی خلق در تاریکی غفلت بروشنی آگاه نرسیدند بیت
گر نه خورشید جمال گشتی رهنمون ٭ از شب تاریک غفلت کس نبردی ره برون ٭ صاحب کشف الاسرار گوید آیة از روی ظاهر معجزه مصطفی
صلی الله علیه وسلم و بفهم اهل تحقیق اشارت بقرب و کرامت و بیان معجزه آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در سفری بوقت قیلوله فرود
آمده یاران بسیار بودند و سایه درخت اندک داد حق سبحانه بقدرت کامله سایه آن درخت را ممدود گردانید چنانچه همه اسلام در آن سایه
بیاسودند و این آیة نازل شد نشان خصوصیت و قربت که فرمود الم تر الی ربک موسی را علیه السلام بوقت طلب ارنی داغ لن ترانی بر
دل نهاد و این حضرت را بی طلب فرمود که وا می‌بینی و در من می‌نگری و دیگری چه خواهی بیت فرقست میان آنکه یارش در بر ٭ با آنکه دو چشم انتظارش بر در
٭ و از حقایق سلمی رحمه الله مفهوم میشود که مد ظل بسط ظل نوال عصمت بر حضرت رسالت آفتاب معرفت که مطلع شده دلیل فیض
او اشارت بر سقوط رسوم و در لمعات مذکور است آفتاب محبت از مشرق غیب تافت محجوب سایه سرا برده خود را ظهور کشید الکا
محب با کفت ع اخر نظری بسوی ما می‌فکنی ٭ الم تر الی ربک الظل در امید او مراد نه بینی ع در خانه بگه خدا ماند همه خبر ٭ قل کل

یعمل علی شاکلته و اعتبار نکنی که اگر حرکت شخص نبود و لو شاء لجعله ساکنا و اگر آفتاب احدیت از مطلع عزت نتابد از سایه اثر نباشد چه هرتا
آفتاب نتود اقتابش بحکم ثم قبضناه یسیرا در بر گیرد بیت روی صحرا چو همه پرتو خورشید گرفت ٭ نتواند نفسی سایه بان محو شده ٭ و دقایق این
آیه بسیارات مطالعه بعضی از آن جواهر الجواهر التفسیرات و من الله المعاون و المدد التفسیر و هو الذی جعل و او آنکسیست که ساخت
لکم اللیل لباسا برای شما شب پوششی تا در آن آرام گیرید والنوم سباتا و خواب را راحتی باشد تا بدان آسایش می‌یابند و جعل النهار و گردانید
روز را نشورا برای خاستن و طلب معیشت پراکنده شده و گفته اند نوم مشابه موت است و نشور برانگیخته شدن مماثل بعث
اموات بعد از مرگ و در حکم لقمان که کما تنام فتوقظ کذلک تموت فتنشر و هو الذی ارسل الریاح و او آنکسی است که فرستاد بادها را بشرا
دمبشرگان بین یدی رحمته پیش از نزول رحمت او که باران است یعنی وزیدن ایشان غالبا دلالت میکند بر وقوع مطر و باران و انزلنا
و فرو فرستادیم من السماء از ابر یا از آسمان ماء طهورا آبی پاک کننده لنحیی به تا زنده کنیم بآن آب بلدة میتا شهری مرده را یعنی موضعی که
در خشک سالی بوده مکانی که در زمستان خشک و افسرده گشته و نسقیه و تا بیاشامانیم آن آب را مما خلقنا انعاما چهارپایان و اناسی کثیرا و مردمان
بسیار را از اهل بوادی چه ارباب قرا و مداین را انهار و ینابیع هست که بدان از آشامیدن آب باران مستغنی و لقد صرفناه و بدرستی
که گردانیدیم ما آن را بینهم میان مردمان در بلدان مختلفه و اوقات متغایره بصفتهای متفاوت بعضی بزرگ قطره و برخی ریزه تا مکرر اکرم
سخن ابر و باران را در قرآن لیذکروا تا یاد کنند قدرة ما و تفکر کنند در آن نعمت و شکر او بجای آرند فابی اکثر الناس پس سر باز زدند بیشتر مردمان
و قبول نکردند الا کفورا مگر ناسپاسی و کفران نعمت او و لو شئنا و اگر میخواستیم لبعثنا هر آینه می‌انگیختیم فی کل قریة در هر دیهی نذیرا بیم کننده
پیغامبری بیم کننده اما بجهت تعظیم و علو مکان تو نبوت را بر تو ختم میکردیم فلا تطع الکافرین پس فرمان مبر کافران را و جاهدهم به و جهاد کن با ایشان
جهادا کبیرا جهاد کردنی بزرگ یعنی سخت و بسیار و هو الذی و او آنکسی است که بحکمه شامله مرج البحرین هم گذاشت دو دریا یعنی مجاور و
ملاقی هم ساخت آنکه بهم آمیزند هذا عذب فرات این یکی آب شیرین تشنگی نشاننده و هذا ملح اجاج و این دیگر آبی شور تیز تلخی زننده یعنی
بحر روم و فارس و جعل بینهما و بساخت میان این دو دریا برزخا حاجزی و مانعی از قدرة خود و حجرا محجورا و حدی مقرر یا گردانیدیم حرام ونا روا
که یکی بر دیگری غلبه کند در لباب میگوید عذاب فرات جویهاء بزرگ است چون نیل و جیحون و دجله و سیحون و ملح اجاج و سایر دریا
و برزخ میان این دو دریا شهرها که واقعه شده است محققان گفته‌اند که بحرین خوف و رجاست که در دل مومن هیچ یک بر دیگری غلبه
ندارد که لو وزن خوف المومن و رجاؤه لاعتدلا برزخ حمایة الهی و عنایة نامتناهی و هو الذی و او آنکسی است که بحکمت کامله خلق بیافرید من الماء
بشرا از آب آدم را علیه السلام یعنی آبی که طینت او را بدان تخمیر کرده و از جز دیت از ماده او یا خاکی کرد می آب منی فجعله پس گردانید او را
نسبا و صهرا خداوند زاد و پیوند یعنی ایشان را دو قسم کرد ذکور که نسبت نسب بدیشان بود و اناث که مصاهرت با ایشان و جود گیرد و گویند نسب آنست
که نکاح او را با او روا نبود و صهر آنکه مناکحه با او حلال باشد و کان ربک و هست آفریدگار تو قدیرا توانا در آفریدن نبات و زمین و یعبدون
و میپرستند مشرکان من دون الله بجز خدای ما لا ینفعهم آنچه ایشان را نفع نرساند چون پرستش کنند و لا یضرهم و زیان نکند چون او را پرستند
تا بندیا هر معبودی که باشد غیر خدای و کان الکافر و هست کافر بر دیه علی ربه بر نافرمانی ظهیرا هم پشت شیطان و معاون او و ما ارسلناک و

ونوشادیم بگاه خلق الا مبشرا مگر مژده دهنده مومنان بثوبه الهی ونذیرا وبیم کننده کافران بعقوبت نامتناهی قل ما اسالکم بگو نمیخواهیم شما را علیه
تبلیغ رسالت من اجر هیچ مزدی الا من شاء مگر ایمان کسی که خواهد ان یتخذ اینکه فرا گیرد الی ربه بسوی رضای قرب پروردگار خود سبیلا راهی یعنی
مومن با ایمان وطاعت مومنان که مزان عندالله اجری مقررست ونایب گشته که پیغامبر برابر عبادت صلحاء امت او ثواب بوا او بود
وتوکل وتوکل کن در استیفاء اجرت خود علی الحی الذی بران زنده که هرگز لایموت نمیرد متوکل بر زندگانی دیگر بموت از ایشان ضایع وبی بهره ماند
وسبح بحمده ودمادم یادکن خدا را از صفات نقصان در حالتی که ثناگوینده باشی برو باوصاف کمال وکفی به وبسنده است خدای بذنوب عباده
بگناهان پوشیده وآشکارا بندگان خود خبیرا دانا ومطلع بران الذی آن خداوندی که بتوانایی بی عجز خلق السموات والارض آسمانها را وزمینها را
وما بینهما وآنچه میان ایشانست از ارکان وموالید فی ستة ایام در مقدار شش شبانروز در ایام دنیا ثم استوی پس متولی شد آنگاه علی
العرش بعرش مجید که بزرگترین مخلوقاتست الرحمن اوست بزرگ بخشایش فسئل به پس بپرس از ذات وصفات او خبیرا دانایی را یا بسوال
کن از خلق واستوا کسی که دانا بود بدان واذا قیل وچون گفته شود لهم اسجدوا مشرکان را که سجده کنید للرحمن مر خدای بخشاینده قالوا وما الرحمن
گویند کیست رحمن یعنی اسمی است که مسمی او نشناسیم چه کافران اسم رحمن بر خدای اطلاق نمیکردند پس چون بسجده مامور گشتند گفتند ما
رحمن را نمی شناسیم ونمیدانیم انسجد ایا سجده کنیم یا بکنیم لما تامرنا بچیزی که میفرمایی ما را بسجده او وزادهم وزیاده کند ذکر رحمن تا او بسجده او کافرانرا
نفورا رمیدن از ایمان ودور شدن از راه حق این سجده هفتم است بقول امام اعظم وهشتم بقول شافعی در فتوحات آورده که این سجده
نفور آشکاراست وفرموده که چون مومن در تلاوت این آیه سجده کند ممتاز گردد از اهل انکار ونفور پس این سجده انبیا نیز توان گفت

تبارک الذی بزرگست آن خدایی که بقدرت کامله جعل فی السماء بیافرید در آسمان بروجا برجها دوازده گانه ما فقر که حقیقت او را
نداند وجعل فیها وبیافرید در آسمان سراجا چراغی وقمرا منیرا وماهی روشن یا روشنی درخشنده وهو الذی واوست آنکس که بحکمت تمام
جعل اللیل والنهار گردانید شب وروز را خلفة خداوند اختلاف یعنی مخالف یکدیگر در صفات واحوال یا خلف از یکدیگر در ذهاب
ومجی واین آیه گردانیدن دلیل است لمن اراد مرکسی را که خواهد ان یذکر آنکه یاد کند بدایع قدرت وصنایع فطرت را در تجالیل
نهار او اراد شکورا ویا خواهد سپاس داری وشکرگزاری بر نعمتهای حضرت باری که تعاقب روز وشب از آن جمله است وعباد الرحمن
وبندگان وپرستندگان خدای رحمت بزرگی افادة اضافت برای تفضیل است ودر فصول آورده که عباد الرحمن خاص است این عباد تجلی
سبحانه نیز خواص بارگاه قرب اوشند وایشان بندگان الذین یمشون آنانند که میروند علی الارض بر روی زمین هونا از روی تواضع
با سکینه ووقار یا میروند بردباران نیکوکاران واذا خاطبهم الجاهلون وچون خطاب کنند ایشانرا نادانان وسخن بی ادبانه در ایشان
قالوا گویند ایشان در جواب سلاما قولی بسلامت یعنی سخن گویند که در آن باشند باستاده ما مراد بو ترک تعرض سفهاست
واعراض از مجادله که مکالمه ایشانرا در جواب کما قال المحقق الرومی بیت اگر گویند زرقالی سالوس ::: بگو هستم دو صد چندان میرو
دگر از خشم دشنامی دهندت :: دعا کن خوشدل وخندان میرو :: وچون از معامله ایشان باخلق در خلوت بدین آیه دیگر خبر میدهد
والذین یبیتون وآنانند که شب بروز می آرند لربهم برای پروردگار خود سجدا وقیاما سجده کنند در وقتی دیگر مراد سجده وقیام نماز است

سجده

والذین وایشان آنانند که با وجود در طاقت واتصاف بخشوع روز وخضوع شب یقولون میگویند از روی ترس کاری ربنا اصرف ای پروردگار ما
بگردان عنا از ما عذاب جهنم عذاب دوزخ را ان عذابها کان غراما بدرستی که عذاب دوزخ هست دایم ولازم یعنی جاویدست انها تحقیق که دوزخ
ساءت مستقرا بد آرامگاهی است ومقاما وبد جای بودنی والذین اذا انفقوا وچون ایشان آنانند چون نفقه کردند لم یسرفوا اسراف نکردند واز حد
بیرون نرفتند یعنی در معاصی ومحرمات صرف نکردند ولم یقتروا وتنگ فرا نگرفتند وبخل نورزیدند یعنی حق از مستحق باز نداشتند وکان وبود
انفاق ایشان بین ذلک میان اسراف وتقتیر قواما راست وایستادنی یعنی طریقه اعتدال مرعی داشتند واز طرفین که مذموم است احتراز نمودند
حسنات وسط را مکن هرگز از کف رها :: که خیر الامور است اوسطها :: آورده اند که بعضی از مشرکان بجناب رسالت پناه گفتند ای محمد ما شرک آورده ایم
وخون ناحق بسیار کرده ایم وزنا بی حد وعدد ویافته اگر این خدای که به پرستش او از این گناهان درمیگذرد ما توانایم که ایمان آریم والذین لا یدعون
وعباد الرحمن آنانند که نخوانند ونپرستند مع الله با خدای که بحق الها آخر خدای باطل ولا یقتلون النفس التی ونکشند آن نفس را که حرم الله حرام
کرده است خدای قتل آن نفس را یعنی نفس مومن الا بالحق مگر بحق یعنی بموجبات قتل که آن ردت وزنا وقتل ناحق وسعی در زمین بفساد
ولا یزنون وزنا نکنند جامعهات معاصی این سه کبیره است در صحیحین از ابن مسعود رضی الله عنه آورده اند که از رسول خدای پرسیدیم که کدام
گناه بزرگترست گفت آنکه شریک گیری خدای را وحال آنکه او ترا بیافریده پس دیگر کدام گفت آنکه زنا کنی با زن همسایه خویش دیگر آنکه فرزند خود را
بکشی از ترس آنکه با تو طعام خورد در تصدیق قول پیغامبر را صلی الله علیه وسلم این آیه آمده که بندگان پسندیده شرک نیاورند وقتل ناحق
وزنا نکردند ومن یفعل ذلک وهرچه بکند آنچه مذکور شد از کبایر یلق اثاما بیند جزای کار بدی خود که گفته اند اثام وادیست که در دوزخ برای جمعی مقرر
فیها غی دو کرده شوند آن یضاعف له العذاب وکننده این کارها را عذاب یوم القیمة روز رستخیز ویخلد وجاوید باشد فیه در عذاب مهانا در حالتی
که خوار بی اعتبار باشد الا من تاب مگر آنکس توبه کند از شرک وغیر ذلک وامن وبگرود بخدای تعالی ورسول او وعمل صالحا وبکند کردنی شایسته بارکان
اسلام عمل نماید فاولئک پس آنگروه یبدل الله بدل میکند خدای سیاتهم حسنات گناهان ایشانرا نیکوییها یعنی سوابق معاصی را بتوبه محو کند
ولواحق طاعات بجای آن ثبت نماید یا بدل کند معصیت را بملکه طاعات بتوفیق دهد واورا باضداد اعمال سالف یا در دنیا بدل کند که وارا ایمان
در آخرت بدل سازد سیئه او را بحسنه وکان الله وهست خدای غفورا آمرزنده گناهان بتوبه رحیما مهربان بر ایشان باثبات توبه در دل ایشان
ومن تاب وهرکه توبه کند از معاصی مراد از غیر شرک وقتل وزنا یعنی هرکه از معاصی دیگر نیز غیر اینها توبه کند دوست بازدارد وعمل صالحا
وبکند عمل ستوده یعنی ملافی مافات نماید فانه یتوب پس بدرستی که او باز گردد الی الله بثواب خدای متابا بازگشتنی یا رجوع میکند بحق برجوع پسندیده
والذین وبندگان حق آنانند که لا یشهدون الزور حاضر نشوند بعید مشرکان ویهود ونصاری یا ببازیگاه ایشان یا مجلس غنا یا بصحبت مبتدعان
یا گواهی دروغ ندهند واذا مروا وچون بگذرند باللغو بچیزی ناپسندی مروا کراما بگذرند بردباران وپرهیزکاران یا نهی کنند والذین
اذا ذکروا وبندگان حق آنانند که چون پند داده شوند بآیات ربهم با آیتهای پروردگار ایشان یعنی مواعظ قران لم یخروا علیها بر روی در نیفتادند
بران یعنی ایستادند نزدیک استماع صما کران که نشنوند اسرار آنرا وعمیانا ونه کوران که نه بینند انوار آنرا بلکه بگوش هوش شنیدند
ودیده بصیرت حلاوت جمال انوار دیدند حاصل آنکه از آیات الهی تغافل نورزیدند والذین یقولون وآنانند که میگویند ربنا هب لنا ای پروردگار ما ببخش ما را

من ازواجنا از زنان ما و ذریاتنا و فرزندان ما قرة اعین کسی که روشنی دیدها بود و از اهالی و اولاد صالح چون مومن اهل و ازخود را صالح و با
معیت بیند دلشاد و چشم خورم و روشن شود واجعلنا و بگردان ما را للمتقین اماما برای پرهیزکاران پیشوا یعنی ما را چند پرهیزکاری ده که
شایسته امام متقیان باشیم اولئک آن گروه که مذکور شدند یجزون الغرفة پاداش داده شوند بغرفه بهشت یعنی موضع بلند دران و گفته اند غرفه
اسمی است از اسماء بهشت و در فصول عبدالوهاب آورده که غرفها بر چهار قایمه نهاده اند از زر و نقره و لولو و مرجان و اینچنین بهشتیان بینند
بما صبروا بر آنچه صبر کردند بر مشقت در دنیا و ایذاء کفار و ترک مستلذات یا بر فقر و احتیاج یا بر اداء فرایض ویلقون و به بینند یعنی یابند و حفص
یلقون میخواند بتشدید و بصیغه مجهول یعنی عطا داده فیها در بهشت تحیة و سلاما تحیة و سلام از ملایکه و از خدای تبارک و تعالی خالدین فیها در حالتی
که باشند در بهشت یا خلد باشند در تحیت و سلام وحسنت مستقرا و نیکو قرارگاهی است در بهشت و مقاما و جای بودنی قل بگو ای محمد سکباران را که
ما یعبؤا بکم ربی چه وزن دهد خدای تعالی شما را یعنی چه قدر باشد شما را نزد خدای تعالی لولا دعاؤکم اگر نه خوانند و پرستیدند شما او و شدادورا
چه شرف انسان بشناخت و عبادتست فقد کذبتم پس بدرستی که شما تکذیب کردید یعنی تقصیر نمودید در عبادت فسوف یکون لزاما پس زود باشد
که تکذیب شما ملازم شما باشد تا وقتی که شما را بدوزخ رساند و ازینجا نیز ملازم شما بود و گویند لزام قتل روز بدرست والله اعلم سورة الشعراء مکیه
و هی مایتان سبع آیة بسم الله الرحمن الرحیم طسم در معالم از قتاده نقل میکند که حروف مقطعه از اسامی خدا اند
لهذا اغلب در بعد ازین ذکر قرآن می آید گویند اسمی است از اسماء آلهی یا هر حرفی اشارتست باسمی چنانچه طسم بطاهر و ساطر و مجید و گفته اند
شرابست بطهوری و سدرة المنتهی و محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و در بحر الحقایق آورده که طا اشارتست بطرب و عرفان بهوای وحدت که طا
بابلد سین عبارتست از سیر روندگان طریق معرفت که سایر اند الی الله و میم ایمائی میکند بسالکان سبیل عبودیه که میروند فی الله ما اشارتست
طلب مبتدیان و سیر در متوسطان و مشاهده منتهیان صاحب کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه قسم یاد میکند بطهارت عزای و سنای جبروت ابدی
و مسجد جلال سرمدی جواب قسم تلک این سوره آیات الکتاب آیتهای کتاب المبین هویداست یعنی قرآن که روشن است احکام حلال و
حرام و حق و باطل ظاهر میگرداند و مقدمات هدایت و نتایج ضلال را آشکارا میسازد و چون قریش چنین کتاب را تکذیب کرده ایمان نیاوردند
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بر ایمان بغایة حریص بود این سوره بخاطر مبارک شاق آمد و حق سبحانه جهت تسلیه دل وی آیه فرستاد که
لعلک که تو باخع نفسک هلاک کننده و کشنده نفس خود را ان لا یکونوا مگر آنکه نمی شوند ایشان مومنین گرویدگان بقرآن ان نشأ اگر خواهیم ایشان
ننزل علیهم فرو فرستیم بر ایشان من السماء از آسمان آیة نشانه از آیة قیامت تا بجمله‌ای قاهر و قاهر فظلت اعناقهم پس گردد گردنها
ایشان یعنی گردنکشان و بزرگان از ایشان لها خاضعین و آن آیه را فروتنان و انقیاد کنندگان و ما یاتیهم و نمی آید بدیشان
من ذکر هیچ موعظه من الرحمن از خدای بخشاینده محدث فرستاده نوی یعنی سوره نیاید بعد از دیگری الا کانوا مگر آنکه باشند عنها
معرضین از آن روی گردانان فقد کذبوا پس بدرستی که تکذیب کردند قرآن را و بر تکذیب خود مصرّ اند فسیاتیهم پس زود باشد که بیاید
بدیشان نزدیک تر روز قیامت و روز بدر انباء ما کانوا به خبرها آنچه بودند که بدان یستهزؤن استهزا میکردند و باور نمیداشتند
و بعد از ایشان اخبار پشیمانی نفع ندهد حین او و زبدان مصلی خویش کردند دانی و پشیمان شوی و سود ندارد اولم یروا آیا نمی نگرند

تکذیبان و باور نمیکنند

تکذیبان و باور نمیکنند الی الارض بسوی زمین که محض قدرت کم انبتنا چند بر رویانیدیم فیها در وی بعد از مرگ و افسردگی من کل زوج
از هر صنفی گیاه کریم نیکو پسندیده و بسیار نفع ان فی ذلک بدرستی که درین رویانیدن لآیة هر اینه دلالتی بر کمال قدرت و حکمت
وما کان اکثرهم و نیستند بسیاری از ایشان در علم ازلی مومنین گرویدگان با وجود مشاهده چنین علامتها و ان ربک و بدرستی که پروردگار تو
لهو العزیز او است توانا بانزال بلا بر کافران الرحیم مهربان بسط بساط عطا برای مومنان و اذ نادی و یاد کن آنگاه که ندا کرد ربک موسی
پروردگار تو موسی را ان ائت باینکه بیا القوم الظالمین بگروه ستمکاران قوم فرعون یعنی بگروه فرعون که بر خود ستم کردند بشرک و بر بنی اسرائیل
بجور، بگو ایشان را الا یتقون آیا نمی ترسید یعنی باید که بترسید از عذاب آلهی و دست از کفر بدارید و بنی را مگذارید قال گفت موسی علیه السلام
انی اخاف ای پروردگار من بدرستی که میترسم ان یکذبون آنکه تکذیب کنند در رسالت با و زندارند و یضیق صدری و تنگ شود دل من از
افعال تکذیب ولا ینطلق لسانی و نگشاید زبان من و عقده که دارد ز یاد کرد و این سخن قبل از زوال حلبه بود و بیش از آن فارسل پس
بفرست جبرئیل الی هرون بسوی هرون برادر من و او را شریک من گردان در رسالت تا با او نزد فرعونیان روم و لهم علی ذنب و مر ایشان را
هست بر من دعوی گناهی که آن قتل قبطی است و بزعم ایشان گناه میگویم فاخاف پس میترسم ان یقتلون که مرا بکشند عوض قبطی از اداء
رسالت قال گفت خدای کلا باز ایست ازین کلام از ایشان بر تو دست نیابند فاذهبا پس بروید تو و برادر تو بایاتنا بنشانهای ما یعنی
معجزاتی که دلیل قدرت یا حجت نبوت باشد انا معکم بدرستی که ما باشیم مستمعون شنونده آنچه را که میان فرعونیان رود یعنی شما و ایشان
هرچه گویید و کنند بر شما پوشیده نیست فأتیا پس بیایید فرعون بفرعون فقولا پس بگویید انا رسول رب العالمین ما فرستاده پروردگار
عالمیانیم ان ارسل و سخن اینست که بفرست معنا بنی اسرائیل با ما بنی اسرائیل را یعنی دست از ایشان بدار تا با ما بزمین روند که مسکن آبا و اجداد ایشان بود
پس موسی علیه السلام بحکم ملک باری در بدرگاه فرعون آمد بعد از یکسال ملاقات فرعون میسر شد و او را دید و بشناخت و بر سبیل امتحان
قال و گفت ای موسی الم نربک نه ترا پروردیم فینا در میان خویش ولیدا در حالتی که طفل بودی نزدیک بولادت و لبثت و درنگ کردی فینا
در میان ما من عمرک سنین سالها از عمر خود یعنی هجده سال از عمر گذرانیدی و فعلت و کردی فعلتک التی فعلت آن کردی که کردی یعنی قبطی را
که خباز من بود کشتی و انت من الکافرین و تو از ناسپاسانی نعمت را که قصد یکی از خواص من کردی قال فعلتها گفت موسی علیه السلام کردم
آن کار را اذا آنهنگام و انا من الضالین و من بودم از غافلان یعنی آگاه نبودم و نمیدانستم که مشت زدن من هر کس را کشته گرداند ففررت منکم پس بگریختم
از شما بان لما خفتکم آنهنگام که بترسیدم که مرا بکشند در مدین رفتیم فوهب لی پس بخشید مرا ربی پروردگار من بوقت رجوع از مدین حکما
علم و فهم یا نبوت وجعلنی و گردانید مرا من المرسلین از فرستادگان یعنی داخل در زمره پیغامبران که بخلق فرستاده و تلک نعمة و آن نعمتی که
تو تمنها علی منت می نهی آنرا بر من ان عبدت آنکه بنده گرفتی تو بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را و ایشان را بنده بر داشتی و گفته اند این حرف
انکار مقدرات تقدیر کلام آنکه نعمتی که بدان منت می نهی آنست که بنی اسرائیل را بنده گرفتی اگر تو ایشان را معتقد میکردی مادر من و مادر
دریا افکندی و قوم من مرا تربیت میکردند و بتو محتاج نمی شدم و چون فرعون شنیده بود که موسی گفته که انا رسول رب العالمین
اسلوب سخن بگردانید و از روی امتحان قال فرعون گفت فرعون و ما رب العالمین چیست پروردگار عالمیان و چه ذات از ماهیت کرد

قال کفت موسی علیه السلام در جواب او رب السموات والارض پروردکار آسمان و زمین وما بینهما وآنچه درمیان ایشانست ان کنتم اکر هستید
موقنین شما درکمانان در تحقیق صفات حق موسی علیه السلام اعراض فرمود از جواب از ماهیت وطواف و تعریف کرد حق را بظاهر برهین دلایل
حکمت وآثار قدرت قال کفت فرعون لمن حوله و امانرا کرد اکرد او بودند از اشراف قبط و ایشان با تصدیق بودندی زیور ها بسته و
دکرسیهای زرین نشسته الا تستمعون ایا نمی شنوید جواب این مردم که من حقیقت پروردکار او میپرسیم و او از افعال وخبر میدهد قال
کفت موسی دیکربار ربکم آفریدکار شماست ورب ابائکم الاولین و پروردکار پدران پیشین شما انظهور آیات عدول کرد با وضح واظهر ان
برنامل قال کفت فرعون مرقوم خودان رسولکم بدرستی که فرستاده و شما را بر شما که او را رسول خوانند الذی ارسل الیکم لمجنون الکی که
فرستاده شماست هر آینه دیوانه است که جواب مطابق سوال نمیدهد قال کفت موسی علیه السلام رب المشرق والمغرب پروردکار عالم که اخریده
مشرق و مغرب وما بینهما وآنچه میان مشارق و مغارب باشد ان کنتم تعقلون اکر هستید شما فهم کنید و دریابید که جواب سوال جز این نمیتواند بود
زیرا که هیچکس را از حقیقه حق سبحانه اکاهی ممکن نیست هرچه در عقل و فهم و دهم کنجد و هواس و قیاس آن را دریابد ذات خداوند حق سبحانه از آن
منزه و مقدس است جوانی بجده نانیه و محدث نتواند کرد نظم الکی برحدث پرا و ردم ∴ چه شناسد که چیست سر قدم ∴ علم را سوی حضرت
ره نیست ∴ عقل را از کمالش اکه نیست قال کفت فرعون بعد از انکه از مناظره درمانده لئن اتخذت اکر فرا میکیری ای موسی الها معبودی
غیری بجز من لاجعلنک هر آینه کردانم ترا من المسجونین از زندانیان آورده اند که سخن فرعون از قتل بدتر بود زیرا که زندانیان میفرمود تا
در حفره عمیق می انداختند که نمیدیدند و نمی شنانسند بیرون نمی آوردند الا مرده چون موسی علیه السلام ذکر سخن شنید قال کفت او لو
جئتک ایا این کسی باشم اکر بیارم ترا بشیء مبین بچیزی روشن یعنی بیارم معجزه هویدا قال فأت به کفت فرعون پیار آنچیز را ان کنت من
الصادقین اکر هستی تو از راست کویان در دعوت خود فالقی عصاه پس بینداخت موسی عصای خود را فاذا هی پس آنجا عصا بعد از افکندن ثعبان
مبین اژدهای شد آشکارا ثعبانیه او ظاهر بود فرعون از مشاهده بترسید و مردمان که حاضر بودند هزیمت کردند چنانچه در قصه قرآن هست
و بجز او نفرکشته کشتند ونزع و بیرون آورد دیده دست خود را از کریبان بعد از آنکه کندم کون بود فرعون دیده بود دیکر بار در او رد فاذا هی
پس آنجاست او بیضاء للناظرین سپیده و درخشنده بود مانند برق و نظر کنند کان را کفتند که شعاع دست مبارکش بمثابه بود آفتاب دیده ها را
خیره ساختی قال کفت فرعون للملاء حوله اشراف را که کرد اکرد او بودند ان هذا بدرستی که این مرد لساحر علیم جادوییست دانا که در فن
سحر مهارتی تمام دارد یرید ان یخرجکم میخواهد که بیرون کند شما را من ارضکم از زمین شما یعنی دیار مصرات بسحره بجادوی خود فماذا
تامرون پس چه مانند شما را در کار او و معجزه موسی علیه السلام او را از دواج دعوی ربوبیت تخفیص مشاورت با قوم افکندنا از تبرید
انا ربکم الاعلی تنزل نموده از پرستندکان خود کار موسی طلبید قالوا ارجه کفتند حبس کن او را وآخاه و برادر او را ما در توقف افکن
و بر قتل ایشان شتاب مکن پیش از ظهور کذب ایشان تا مردم در کمان نیفتند وابعث و برانکیز و بفرست فی المداین در شهرهای مملکت خود
حاشرین جمع کنندکان یعنی نکهبانان و داکن بهر شهری یاتوک بکل سحار تا بیارند هر جا که جادوی علیم دانا سرآمده در فن سحر فرعون کسان
بطلب جادوان فرستاد فجمع السحرة پس جمع کرده شدند جادوان لمیقات یوم معلوم برای هنکام روزی معلوم دانسته شده و وعده داده

کر یوم الزاینة بود

کر یوم الزاینة بود وقیل و کفته شد یعنی فرعون کفت للناس مر مردمانرا یعنی اهل مصر را هل انتم ایا هستید شمایان مجتمعون فراهم
آینده وجمع شونده لعلنا شاید که ما باتفاق نتبع السحرة پیروی کنیم جادوانرا یعنی متابعت نمایم در دفع موسی علیه السلام و مرد ایشان باهم
یا پیروی دین ایشان کنیم ان کانوا اکر باشند هم الغالبون ایشانند غلبه کنندکان بر موسی و هرون فلما جاء السحرة پس آنهنکام که آمدند
جادوان بنزدیک فرعون وایشانرا دلنوازی بسیار کرد ایشان کستاخ شده قالوا لفرعون کفتند فرعون را ائن لنا ایا باشد ما را لاجرا
مزدی از نزدیک شما ان کنا اکر باشیم ما نحن الغالبین غلبه کنندکان بسحر بر خصمان تو قال نعم کفت فرعون آری مزد باشد شما را وانکم اذا و
بدرستی که باشید شما آن وقت که لمن المقربین از جمله نزدیکان یعنی اول کسی که بر من در آید و آخر کسی که بیرون رود شما باشید ایشان
بدین وعده منتظر کشته جادوییها بمیدان معین آورده اند بوقت معلوم و در برابر موسی صف کشیده کفتند ای موسی اول تو می کنی و
جادوییها می افکنیم قال لهم موسی کفت موسی وایشانرا القوا بیفکنید ما انتم ملقون آنچه شما افکنید کاینید او را فالقوا پس بیفکندند
حبالهم وعصیهم رسنها و عصاها مجوف بر سیماب ساخته خود را که هفتاد هزار رسن و هفتاد هزار عصا بوده وقالوا و کفتند بعد از آنکه عصا
و رسنها بحرارت آفتاب در حرکت و از دم غریو برخاست بعزة فرعون ببزرکی و قوه و غالبیه فرعون انا لنحن الغالبون بدرستی که ما غلبه کنندکانیم
بر موسی و هرون فالقی موسی عصاه پس بیفکند موسی بامر آلهی عصای خود را فی الحال اژدها شد فاذا هی پس آنجا که عصا اژدها شد تلقف فرو
میبرد ما یافکون آنچه تزویر کرده بودند و بصورت مار بخلق مینمودند فالقی السحرة پس بر روی افکنده شدند ساجدین سجده کنندکان چه دانستند
که انقلاب عصا بر ثعبانه از قبیل سحر است و از روی صدق قالوا آمنا کفتند کرویدیم ما برب العالمین بپروردکار عالمیان پس توضیح کردند
رب موسی وهارون آفریدکار موسی و هرون تا دفع توهم ربوبیت فرعون کند چون فرعون از ایمان سحره خبر یافت ایشانرا طلبید و
قال آمنتم له ایا تصدیق کردند موسی را وحض امنتم بطریق خبر میخواندند یعنی کرویدید موسی را قبل ان آذن لکم پیش از آنکه دستوری دهم
من شما را در ایمان بوی انه لکبیرکم بدرستی که او مهتر شماست الذی علمکم السحر آنکه بیاموخت شما جادوی و با یکدیکر اتفاق کردند در فساد ملک
من فلسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید که چه عقوبت خواهم کرد شما را کرویدن خدای موسی علیه السلام پس بیان عقوبت کرد که لاقطعن
ایدیکم وارجلکم هر آینه ببرم دستها و پایهای شما من خلاف بخلاف یکدیکر یعنی هر یک از طرفی یا قطع ایدی وارجلکم شما از جهت خلافی
که با من ولاصلبنکم اجمعین و هر آینه بردار کنم شما را همه تا بمیرید و همه مخالفان عبرت کیرند قالوا کفتند جادوان با ایمان لا ضیر هیچ ضرری
و بجز نیست بر ما از تهدید تو و ما از مرک نترسیم انا الی ربنا بدرستی که ما بجواب پروردکار خود منقلبون بازکردندکانیم انا نطمع بدرستی که
طمع میداریم ان یغفر لنا آنکه بپوشد بر ما ربنا پروردکار ما و عفو کند خطایانا کناهان ما را ان کنا برای آنکه بودیم از اهل محل اول المؤمنین
که اول کرویدکانیم بخدای آورده اند که فرعون بفرمود تا دستهای چپ مومنان ببریدند و ایشانرا از دارها بلند در آویختند و حضرت
موسی علیه السلام برای ایشان میکریست حضرت عزت حجابها برداشته منازل قرب و مقامات انس ایشانرا بنظر وی در آورد تا تسلی یافت
مثنوی جادوان کان دست و پا درباختند ∴ در فضای قرب مولی تاختند ∴ کر برفت آن دست و پا بر جای آن ∴ دست حق از بالهای
جادوان ∴ تا بدان پرها پرواز آمدند ∴ در هوای عشق شهباز آمدند ∴ پس موسی علیه السلام بعد ازین صورت چند سال دیکر میان

فرعونیان دعوت میکرد ومعجزات مینمود وروز بروز عناد وفساد ایشان زیادت میشد تا بهلاک ایشان نزدیک رسید وحکم الهی صادر شد
که موسی علیه السلام با قوم خود از مصر بیرون رود کما قال سبحانه واوحینا ووحی کردیم الی موسی بسوی موسی ان اسر بعبادی انکه ببرد بشب
بندگان مرا یعنی بنی اسرائیل که ایجاب شما بهلاک کرده در آنست انکم متبعون بدرستیکه شما از پی در آورده شوید یعنی فرعون وقوم او از پی شما
درآیند شما را از بحر گذرانیم وایشانرا غرق سازیم ودر مختار آورده که موسی علیه السلام بنی اسرائیل را فرمود تا پیرایها وزیورها از قبطیان بهانه
آنکه عید ما نزدیک شده میخواهیم اهل خود را بدان بیارائیم عاریه گرفتند ووعده فرمود که فلان شب مهیا شوید بوقت طلوع قمر در فلان موضع
جمع شوند ایشان این صورت بتقدیم رسانیدند چون وقت رحلت شد راه در دروازه برایشان مشتبه گشت گفت یوسف علیه السلام صدیق علیه السلام
دعا کرده تا تابوت خود را از مصر با وی بیرون نبرند بدر نتوان رفت واز آن قوم کسی را بر مدفن یوسف علیه السلام اطلاع نبود موسی خود از پیر
زنی که بر صندوق یوسف را مطلع گرداند هرچند که خواهید بدهم از تمام قوم عجوزه میشه بشرط آنکه زن موسی باشد در بهشت او را خبر داد که در قعر
دریای نیل است پس باستخراج آن اشتغال نموده در وقتی که قمر بوسط السماء رسید بهم ساخته روی براه نهادند آن روز خبر خروج ایشان
بقبطیان رسید چه پنداشتند که بنی اسرائیل تهیه اسباب عید در خانها خود اقامت نمودند روز دوم خواستند که از عقب ایشان روند
خانه هر قبطی یکی از عزهٔ ایشان بمرد بتجهیز او مشغول شدند ودرین روز فرعون بجمع شدن لشکر امر کرد فارسل فرعون فی المداین پس
فرستاد فرعون در شهرستان که بپای تخت نزدیک بود حاشرین جمع کنندگان لشکر او وگفت ان هؤلاء بدرستیکه گروه بنی اسرائیل
لشرذمة قلیلون گروهی اند حالانکه عدد مردان کاری بنی اسرائیل که ده تن از بیست نگذشته وبشصت نرسیده بودند ششصد وهفتاد
هزار بوده وعدد مجموع قوم از زنان وکهول وشبان هزار ودویست کبیری بود اما لشکر فرعون ایشانرا در جنب اندک شمرده اند
وانهم لنا لغائظون بخشم آرند که بندها را گسیخته اند وپیرایها را برده وانا لجمیع حاذرون وما همه یعنی لشکر ما سلاح داریم و
دانا هر اسم جرب تعرض است بانکه قوم موسی نه سلاح دارند ونه علم حرب دانند فاخرجناهم پس بیرون آوردیم فرعونیانرا یعنی در دل ایشان
تا بیرون آمدند من جنات از بوستانها وعیون واز چشمها وکنوز وگنجها از زر ونقره ومقام کریم واز منزلها نیکو کذلک هم چنین کردیم
ایشان را واورثناها ومیراث دادیم باغ وبوستان وگنج ومنزل ایشان بنی اسرائیل فرزندان یعقوب علیه السلام قولی هست که بنی اسرائیل
بعد از هلاک فرعونیان بمصر آمده همه اموال قبط را بحیطه تصرف در آورده اند واصح آنست که در زمان داود علیه السلام بر ملک مصر استیلا
یافته متصرف شد القصه فرعون شصت هزار بر مقدم لشکر داد وشصت هزار بر میمنه وشصت هزار بر میسره و
نه صد هزار لشکر مقرر کرد با خلق بسیار بیشمار در قلب لشکر قرار گرفت بیت یکی لشکر سراپا غرق جوشن :: شده در موج خون
دریای آهن :: چو چشم دلبران در کین خونریز :: بقصد خون مردم تیغها تیز فاتبعوهم پس از پی در آمدند ایشان مشرقین وقت قصد کنندگان
بجهت شرق که لشکر بنی اسرائیل ان صواب رفته بودند یا داخل شدگان در وقت شروق آفتاب بنی اسرائیل رفته اند ودر آن زمان لشکر
موسی بکنار دریای قلزم رسیدند پروردگار غیو میکردند ناگاه اثر فرعونیان بدید آمد فلما تراءا الجمعان پس آنهنگام که دیده اند
هر دو گروه یکدیگر را قال اصحاب موسی گفتند یاران موسی انا لمدرکون هر آینه ما دریافته شدگانیم یعنی لشکر فرعون ما را دریابند

وبه ایشان

وبه ایشان گرفتار خواهیم شد قال کلا گفت موسی خانه که این شمار دریابند ان معی ربی بدرستیکه با منست یاری دهنده پروردگار من
سیهدین زود باشد که راه نماید مرا درین حیرت وطریق نجات پدید آید محققان گفته اند که رسول صلی الله علیه وسلم در قول خود که ان الله معنا عنب را
ناظر فرمود تا بر ضمایر عرفا روشن گردد که کلیم از خود نگریست واین مقام مریدانست وحبیب از حق بخود نگریست واین مرتبه مرادانست مرید راهبر
گوید آن کند ومراد هرچه گوید جان کند بیت ای یکی را روی او در روی دوست :: وان دگر را روی او خود روی اوست :: آورده اند که چون
لشکر فرعون نزدیک بنی اسرائیل رسیدند حق سبحانه حجابی از بخار میان فریقین پدید آورد چنانکه یکدیگر را نبینند فرعون قوم خود را گفت درد
آید آفتاب ارتفاع یافته بخار از میان برخیزد ما بر ایشان زدیم که راه مخلص برایشان بسته است دریا از پیش ولشکر عقب کجا توانند
گریخت ع کجا روی که زهر سو کمینگاه نداری :: اما بنی اسرائیل بمرتبه اضطرار رسانیدند که موسی علیه السلام بنالید ووحی رسید
که ما دریا را بحکم تو کردیم او را بکنه بگو آن برو وحکم کن چنانچه حکم فرمود فاوحینا پس وحی کردیم الی موسی بسوی موسی ان اضرب انکه بزن
بعصاک البحر بعصای خود دریای قلزم را موسی علیه السلام بر لب دریا آمده عصا بر وی زد وگفت یا اباخالد مارا راه ده فانفلق پس شکافت
دریا ودوازده ده پدید آمد فکان پس بود کل فرق هر پاره جدا شده از هم کالطود العظیم همچون کوهی بزرگ وفی الحال بادی در یک دریا در
وگل از خشک شده وهر سبطی از راهی بدریا درآمدند وازلفنا وجمع کردیم ثم الآخرین آنجا دیگرانرا که قوم فرعون بودند یعنی همه بر لب دریای
قلزم گرد آورد بر حوالی فرعون وچون بکنار دریا رسید وان حال مشاهده کرد خواست که فریبا قوم تا فریب دهد گفت ای قوم دریا از
هیبت من شکافته شد هامان بطریق مشاورت وی گفت تو خود میدانی که این صورت بدعای موسی شد زینهار بدریا در نیایی که بهلاک
نشوی فرعون خواست که عنان برتابد جبرئیل علیه بر مادیانی نشسته خود در پیش فرعون بدریا افکند وفرعون بدان تغیر شد سور آن
بود ونیز بوی مادیان شنید عنان تمالک از دست فرعون بیرون شده روی بدریا نهاد ولشکریان هر قوم بر پی در آمدند وحکم الهی در رسید
که ای دریا بحال خود باز رو بکنار آبها باز بهم پیوست ومجموع فرعونیان غرق شدند وبنی اسرائیل بسلامت عبور کرده بر کنار دریا قرار
گرفتند کما قال الله تعالی وانجینا موسی ونجات دادیم موسی را ومن معه وهر که با او بود اجمعین همه ایشانرا ثم اغرقنا الآخرین پس غرقه
گردانیم دیگرانرا ان فی ذلک بدرستیکه در انجا موسی وقوم او واهلاک فرعون وجوب او لآیة هر آینه علامتی است روشن ودلایلی جوید
بر قدرت الهی وما کان اکثرهم ونبودند بیشتر قوم فرعون مؤمنین گرویدگان جز از تمامی قبط که حزقیل که مؤمن آل فرعون بود گویند کسی
یاد کرده اند واو با حضرت موسی از مصر بیرون آمده بود وان ربک بدرستیکه آفریدگار تو لهو العزیز او غالبست که بر کسی را قوت علیه
بر دوست الرحیم مهربانست عقوبت نمیکند مگر بعد از الزام حجت واتل وبخوان علیهم بر مشرکان عرب نبأ ابراهیم خبر ابراهیم را که ایشان
بدو نسبت درست میکنند وبفرزندی وی مفتخر ومستظهرند اذ قال یاد کن آنرا که گفت ابراهیم علیه السلام لابیه مر پدر خود را وقومه وگروه
خود را یعنی اهل بابل وازیشان پرسید ما تعبدون چیست آنکه میپرستید قالوا نعبد گفتند میپرستیم اصناما بتان را فنظل پس همیشه
باشیم لها مر آنرا عاکفین مجاور وملازم در عبادت واز تمثالها ساخته بودند از انواع فلزات بصور مختلفه وبر عبادت آن مداومت
میکردند قال گفت ابراهیم هل یسمعونکم آیا می شنوند خواندن شمارا اذ تدعون چون بخوانید ایشانرا وخوانده اجابت میکنند او ینفعونکم

باسود میرسانند شما را اگر پرستش ایشان میکنید و روزی میدهند او یضرون یا زیان میرسانند شما اگر اعراض کنید از عبادت ایشان انکوهش
نمایند قوم ابراهیم علیه السلام نتوانستند که او را هیچ جواب دهند تقلید بهانه آوردند قالوا گفتند بل وجدنا دریافته ایم آباءنا پدران خود را
کذلک یفعلون هم چنین میکردند یعنی ایشانرا پرستش مینمودند و بران مقیم بودند قال گفت ابراهیم افرایتم آیا دیدید و دانستید
یعنی بدانید که بهر حال ما کنتم تعبدون آنچه هستید و میپرستید انتم و آباؤکم الاقدمون شما و پدران دیرینه شما نیز که پرستیده اند فانهم پس بدرستی
که معبودان شما را عدو لی دشمنانند مرا یعنی که شما که پرستندگان ایشانید تصویر کرد او را در نفس خود بر سبیل تعریض ایشان چنان در
نصیحت از تصریح انفع است و دشمنی بان معنی عقدی خود را ظاهر است چه ضرری که از عبادت ایشان رسید از هیچ دشمنی متصور نیست
مخالف و معادی ایشانم الا رب العالمین مگر دوست منست که پروردگار عالمیانست الذی خلقنی آنکه بیافرید مرا و از عدم بوجود آورد فهو
یهدین پس راه نماید مرا به راستی در قول و فعل یا بیافرید مرا برای اقامت حق و راه مینماید بدعوة خلق والذی هو یطعمنی و آنکه وی
خوراند مرا غذایی اجزاء بدن ویسقینی و می آشامد مرا شرابی که موجب تسکین عطش و سبب ترتیب اعضا منست در عین المعانی آورده که
مراد از طعام عبودیت که دلها بدان زنده شود و شراب طهور تجلی بصفت که ارواح بان تازه گردد و در کشف ذوالنون مصری رحمه الله
نقل میکند که این طعام طعام معرفت و این شراب محبت و این خوانده آمد شعر شراب المحبة خیر الشراب :: وکل شراب سواه سراب
و از فحوا کلمات محققان لشمه اسرار کلام حقایق مصراع ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی :: نظم ترا نوال دمادم که خوان یطعمنی :: ترا پیاله
مدام از شراب یسقینی :: دا توقبله دینی ازان سبب گفتم :: بر دمان لکم دینکم ولی دینی واذا مرضت و چون بیمار شوم فهو یشفین
پس او مرا شفا دهد از امام جعفر صادق رضی الله عنه منقولست که بیمار شوم بگناه شفا دهد بتوبه سلمی قدس سره فرموده که مرض برود
اختیارات و شفا بمشاهده انوار واحد قهار در بحر آورده که بیماری بتعلقات کونین است و شفا بقطع تعلق وان وابسته بجذبه
عنایت که چون در رسد مالک را از همه منقطع ساخته بیکی پیوند رسد یعنی لبشریه بخردم از مرض تعلقش باز رهاند بیت جه کونین که جه خوش
آمدی مسیح صفت :: بیک نفس همه درد دوا کردی والذی یمیتنی و آنکس که بمیراند مرا در دنیا بوقت انقضاء اجل ثم یحیین پس
زنده گرداند در آخرت برای محاسبه و مجازات امام ثعلبی گفته که بمیراند بعدل و زنده گرداند بفضل و گفته اند امانت بمعصیت و احیا
بطاعت و امانت بجهل و احیا بعلم و امانت بحجت و احیا بقناعت و یا امانت بنابر بدکاری و احیا بورع یا امانت بفراقست و احیا بتلاق در حقایق
سلمی آورده است که بمیراند مرا از نفس من و زنده گرداند بخود و نزد بعضی محققان امانت و احیا بخوف و رجاست یا بغفلت و ذکر یا باستغفال
و تجلی و حاجب بجز فرموده که بمیراند مرا باوصاف بشریه و زنده سازد باخلاق روحانیت و باز بمیراند از سمات روحانیت و زنده گرداند
بصفات ربانیت و حقیقة آنست که بمیراند و از انانیت من و زنده سازد بهویت خود که حیوة حقیقی عبارت از آنست بیت
بگویم عرفانی با تو بی غم طرف من :: نخواهم جان بغم بودی والذی اطمع و آنکس طمع میدارم از و که ان یغفر لی آنکه بیامرزد
خطیئتی گناه مرا یوم الدین روز جزا اسناد گناهی بخود با وجود عصمت بنود بجهت نفس است و تعلیم و در تلخیص آورده که مراد خطای
امت محمد است علیه الصلوة والسلام که حضرت خلیل بملک جلیل استدعا مغفرت ان انبیاء نمود رب هب لی ای پروردگار من ببخش و عطا کن

بالصالحین

بالصالحین بشایستگان راه و برگزیدگان درگاه واجعل لی و بگردان برای من لسان صدق زبانی راست یا ثنای نیکو فی الآخرین در
میان پس آیندگان یعنی جاری و نیکنامی و آوازه من بزبان کسی که از پس من آید و این دعا باجابت رسیده چه جمیع از مجوس و یهود و نصاری
و اهل اسلام ثنای حضرت خلیل الرحمن میگویند و گفته اند مراد از لسان صدق … یعنی اینکه ظاهر کن برای تجدید دین من
راست گویی در آخرین امتان و مراد حضرت رسالت باشد علیه الصلوة والسلام واجعلنی و بگردان مرا من ورثة جنة النعیم از وارثان بهشت پر نعمت
یعنی مرا از انها دار که در منازل بهشت نزول میکنند واغفر لابی و بیامرز پدر مرا یعنی ایمان روزی کن تا او زنده شود انه کان من الضالین بدرستی که
او هست از گمراهان ولا تخزنی و رسوا مساز مرا یوم یبعثون روزی که برانگیخته شوند مردمان از قبرهای خود این نیز تعلیم امتانست و انبیا را خواری
و رسوائی نباشد یوم لا ینفع مال روزی که سود نکند و کار نباید خواسته ولا بنون و نه پسران هیچ احدی الا من اتی الله مگر کسی بیاید بخدای
بقلب سلیم بدلی خالص از کفر و معصیت چه او مال خود را در راه حق نفقه کرده باشد و فرزندان را براه حق ارشاد نموده و هر اینه آن مال
و فرزندان او را نفع رساند و گفته اند سلامت قلب اخلاص است در شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله و قولی آنست که دل سلیم از حب
دنیا گویند از حسد و خیانت و در تیسیر گوید از بعض اهل بیت و از ازواج و اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و امام قشیری رحمه الله فرموده
که قلب سلیم آنست که در وی نه آفات دنیا گنجد و نه متاع عقبی یا خالی باشد از بدعت و مطمئن و از سید الطایفه قدس سره که سلیم از مار
گزیده بود و مار گزیده پیوسته خلق و اضطراب دارد و دل بی زبان معنی بیان میکند و دل سلیم دولتست که دایم در مقام جزع و تضرع و زاری است
و از خوف قطعیت با از شوق وصلت نظم ز شوق وصل میگریم که تا دستم دهد روزی :: ز بیم هجر میگریم که تا که در کمین باشد :: همان از
گریه خونین و سوز دل بکو جندی :: ندانستی که حال عشقبازان اینچنین باشد وازلفت الجنة و نزدیک گردانیده شود بهشت للمتقین برای پرهیزکاران
تا از موقف آنرا ببینند و مشاهده منازل مسرور شوند وبرزت الجحیم و ظاهر ساخته شود دوزخ للغاوین برای گمراهان تا در آن نگرند وقیل لهم
و گویند ایشانرا یعنی فرشتگان بحکم حق سبحانه از ایشان پرسند اینما کنتم کجا اند آنچه بودند که پیوسته تعبدون میپرستند آنرا من
دون الله بجز خدای یعنی خدایان شما که بدیشان امیدوار بودند هل ینصرونکم هیچ یاری میدهند شما را برفع عذاب او ینتصرون یا
نگاه میدارند خود را از اهل عقوبت بر ایشان فکبکبوا پس روی در افکنده شوند فیها در دوزخ هم بتان والغاوون و گمراهان یعنی
پرستندگان وجنود ابلیس و بدوزخ افکنده شوند لشکر ابلیس یعنی متابعان وی از جن و انس اجمعون همه ایشان قالوا گویند
کافران وهم فیها و حال آنکه ایشان در دوزخ یختصمون دشمنی میکنند با یکدیگر یعنی عبده و عباده مخاصمت میکنند بت پرستان
با بتان میگویند تالله ان کنا بخدای که ما بودیم همه لفی ضلال مبین در گمراهی هویدا و پیدا اذ نسویکم آن وقت که برابر میکردیم شما را
در استحقاق عبادت برب العالمین پروردگار عالمیان وما اضلنا و گمراه نکردند ما را بر ضلالت نه اشقیا الا المجرمون مگر بدان و بدکاران
و مهتران از دیوان فما لنا پس نیست ما را اکنون من شافعین هیچ شفاعت کننده چنانکه مومنانراست ولا صدیق حمیم و نه دوستی مهربان
با شفقت در قوت القلوب آورده اند که حمیم در اصل میم که ما را لجابدل کردند جهت قرب مخرج و هم با خود است و هم با تمام یعنی که در اندوه
یاری اهتمام کنند در مهم کافران و شرط دوستی بجای آرد نخواهد بود الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین الکه کافران

ازروی عجز کوید فلو ان لنا کرة فنکون کاشکی بودی ما را بازکشتی بدنیا پس باشیم ما بودیم من المومنین از باور دارندکان ان فی ذلک بدرستیکه درخبر
ابراهیم واحتجاج باقوم او لآیة هرآینه علامتی است که عقلا بدان عبرت کیرند وما کان اکثرهم ونبود بیشتر قوم ابراهیم علیه السلام مومنین
کرویدکان چه از اهل بابل جز دو دختر کسی ایمان نیاورد وان ربک وبدرستیکه آفریدکار تو لهو العزیز اوست غلبه کننده بر مشرکان که سطوت او
هرکرد الرحیم بخشاینده وتوبه بندکان رد نکند ولی احتجاج برایشان عذاب نفرستد کذبت قوم نوح المرسلین تکذیب کردند کروه نوح
فرستادکان را نوح علیه السلام از رسل کذشته خبر داد و قوم او را باور نکردند اذ قال لهم یاد کن چون کفت ایشانرا اخوهم نوح برادر ایشان
نوح و او در نسبت از ان الا تتقون آیا نمیترسید از خدای که ترک عبادت او میکنید انی لکم بدرستیکه من شمارا رسول امین فرستاده ایم با امانت
فاتقوا الله پس بترسید از خدای و بت مپرستید واطیعون و فرمان برید در قبول ایمان وما اسئلکم ونمیخواهم شما را علیه بر اداء رسالت من
اجر هیچ مزدی ان اجری نیست مزد رسالت من الا علی رب العالمین مکر بر پروردکار عالمیان فاتقوا الله پس بترسید از عقوبت خدای تعالی واطیعون
و فرمان برداری من کنید تکرار فاتقوا و اطاعت جهت تاکید است چه قوم علیه بغایت سخت دلی آزرم بودند قالوا کفتند در جواب نوح علیه السلام
انؤمن لک آیا ایمان آریم و تصدیق کنیم ترا واتبعک الارذلون و حالانکه پیروی تو کردند سفلکان و بی قدران و ایشان بظاهر اند و تابع بباطن
مخالف قال کفت نوح وما علمی و نیست علم من دهند بما کانوا یعملون بآنچه هستند که میکنند یعنی حکم من بظاهر است چه ایشان بظاهر عمل
مومنان میکنند اما بدانکه از روی اخلاص یا بطریق نفاق ان حسابهم نیست حساب باطنهای ایشان الا علی ربی مکر بر پروردکار من مطلعت
لو تشعرون اکر دانید که عالم الغیب اوست پس دانید که راست میکویم پس قوم کفتند که این ارذال از مجلس خود بران تا ما بیاییم و سخن تو بشنوم
نوح علیه السلام کفت وما انا و نیستم من بطارد المومنین راننده مومنان ان انا نیستم من الا نذیر مکر بیم کننده مبین آشکارا یعنی مبعوث شده‌ام
بدعوت مکلفان خواه اغنیا و خواه فقرا قالوا کفتند کافران لئن لم تنته یا نوح اکر باز نایستی ای نوح از آنچه میکویی یعنی از دعوت و ایذا لتکونن
هرآینه باشی من المرجومین از کشته شدکان بسنک قال کفت نوح علیه السلام بعد از استماع این سخن و نومیدی از ایمان قوم رب ای پروردکار
ان قومی بدرستیکه کروه من کذبون تکذیب کردند و مرا بدروغ نسبت دادند فافتح پس حکم کن بینی وبینهم میان من و ایشان فتحا حکم
کردنی ونجنی و برهان مرا از قصد ایشان ومن معی و هرکه با منست من المومنین از کرویدکان فانجیناه پس نجات دادیم او را ومن معه و هرکه
با او بود فی الفلک المشحون در کشتی پر از آدمیان و حیوانات و امتعه و ماکولات ثم اغرقنا پس غرقه ساختیم بعد الباقین بعد از رهانیدن او و دیکرانرا
ازقوم ان فی ذلک بدرستیکه در خبر با نیدا قوم لآیة هرآینه علامتی است بر آنکه صبر موجب ظفر است بیت کار تو از صبر نکوتر شود هرکه شکیبا بود
کو مظفر شود وما کان اکثرهم و نبود بیشتر قوم نوح علیه السلام مومنین کرویدکان بخدای و پیغامبر بلک از امت او همتاد دو تن ایمان آورده بودند ده
با وی در کشتی بود بعد وان ربک و بدرستیکه پروردکار تو لهو العزیز اوست توانا در عقوبت کافران الرحیم مهربان بتاخیر عذاب از ایشان یا بر تو
پیغامبران در علم و بردباری و احتجاج برایشان کذبت بدروغ داشتند عاد المرسلین قوم عاد فرستادکانرا و هریک پیغامبر را منکر
شده همه را منکر شده باشند اذ قال لهم یاد کن چون کفت ایشان اخوهم هود برادر نسبی ایشان هود الا تتقون آیا پرهیز نمیکنند از شرک
وازعذاب آلهی خایف نمیشوید انی لکم بدرستیکه من شما را رسول امین فرستاده ام با امانت فاتقوا الله پس بترسید از خدای و مپرستید

فاطیعون و فرمان

واطیعون و فرمان مبرید و در آنچه شما بدان دعوت میکنم وما اسئلکم علیه و نمیطلبم بر دعوت رسالت من اجر هیچ مزدی از ارسال متاع دینی ان اجری
نیست پاداش الا علی رب العالمین مکر بر پروردکار عالمیان اتبنون آیا بنا کنید بکل ریع بهر موضعی بلندتر آیة علامتی برای تماشا آینده و رونده
تعبثون بازی کنید بآن بنا یعنی بنای میسازید و دران ساکن نمیشوید کویا عبث است و کویا بر سر راهها خانها میساختند و در آنجا نشسته
هرکه بر ایشان [illegible] با او سازی کردندی یا وا کبوتر خانها است وتتخذون و فرا میکیرید مصانع حوضها آب یا کوشکی محکم یا اینهٔ رفیع
لعلکم تخلدون کویا که جاوید خواهند بود دران واذا بطشتم و چون سخت میکیرید در حمله بزنید بطشتم سختی میکیرید جبارین در حالتی که متکبران در کشتن اید
بی شفقت و نامهربان یا چون انتقام ستمکاران میکنید فاتقوا الله پس بترسید از خدای از خدای تعالی و سطوت جباری که نا لایق شماست بکذرید
واطیعون و در آنچه میفرمایم فرمان برید و اکه سود شما درین است واتقوا الذی امدکم و بترسید از خدای که مدد کاری کرد شمارا بما تعلمون بآنچه میدانید
از انواع نعمتها امدکم بانعام مدد کرد شما را بچهارپایان چون شتر و کاو و کوسفند ما از ایشان آمد جاید میکنید وبنین و پسران با دریمه حال
یاد دهد کار شما اند وجنات و بوستانها که از آن میوه‌ها میخورند وعیون و چشمه‌ها آب که همه سیفان و نو شما و ربان با تمام رسد انی اخاف
بدرستیکه من میترسم علیکم بر شما برشرک باشد عذاب یوم عظیم عذاب روزی بزرک که روز ثبوت صرات یا روز قیامت قالوا کفتند
عادیان در جواب هود علیه السلام سواء علینا یکسانست برما اوعظت یا پند دهی برما ام لم تکن یا نباشی من الواعظین از پند دهندکان
یعنی ما طریقه خود نمیدهیم ان هذا این کار نیست یعنی بت پرستی و تجرد عمارت بناها و رفیع الا خلق الاولین مکر عادت پیشینان وما نحن ونیستیم ما بمعذبین
عذاب کرده شدکان فکذبوه پس تکذیب کردند رسالت هود را فاهلکناهم پس هلاک کردیم ایشانرا بباد صرصر ان فی ذلک بدرستیکه در هلاک
قوم عاد لآیة هرآینه عبرتیست لاولی الالباب وما کان اکثرهم ونبود بیشتر قوم عاد مومنین کرویدکان چه اندکی از آن قبیله با هود علیه السلام
خلق بودند و باقی در موضع سخط وان ربک و بتحقیق پروردکار تو لهو العزیز اوست غالب از تعذیب کفار پاک ندارد الرحیم مهربانست که مومنانرا
از هلکه عقوبت بیرون آرد کذبت بدروغ نسبت دادند ثمود المرسلین قبیله ثمود فرستادکانرا یعنی صالح را و انبیا را علیهم السلام اذ قال
لهم یاد کن چون کفت ایشانرا اخوهم برادر ایشان از حیثیت قرابت صالح صالح بن عبید الا تتقون آیا نمیترسید از عذاب خدای تعالی که بدو
شرک می‌آید انی لکم رسول امین بدرستیکه من برای شما فرستاده ام مشهود بامانت راستی فاتقوا الله پس بترسید و حذر کنید از عذاب خدای
واطیعون و فرمان برید مرا در اوهی وما اسئلکم علیه و نمیطلبم شمارا در نصیحتی که میکنم من اجر هیچ مزدی که بمن دهید و منی بجان منتهم
ان اجری نیست مکافات من الا علی رب العالمین مکر بر خداوند عالمیان اتترکون آیا کذاشته خواهید شد یعنی نخواهند کذاشت شمارا
فیما ههنا در آنچه هستید اینجا در دنیا از مساکن و منازل آمنین ایمن از آفات و سالم از فوات فی جنات در بوستانها وعیون و چاه سارها جو
قوم ثمود را چشمه و نهر نبوده وزروع و کشتها ونخل و خرمابنان طلعها شکوفه درختان وی هضیم نازک و نرم و لطیف وتنحتون و می
تراشید برای مساکن خود من الجبال از کوهها بیوتا خانها فارهین در حالتی که ماهر اند تراشیدن سنکها فاتقوا الله پس بترسید و عمل و دوراز
بیش بکیرید واطیعون و فرمان برید مرا در احکام ولا تطیعوا و اطاعت مکنید امر المسرفین فرمان کافران که اسراف کردند بر نفس خود
الذین یفسدون فی الارض آنکه تباهی کنند در زمین بجز ولا یصلحون و بصلاح نمی آرند کار خود را و این است که قصد هلاک صالح

ندگانی
کردند وقصهٔ ایشان در سورهٔ نمل مذکور خواهد آمد قالوا گفتند قوم ثمود در جواب صالح علیه السلام انما انت جز این نیست که تو من المسحرین از سحر کرده
یعنی تراسیار جادوی کرده اند تا عقل تو مغلوب شده اند ندانستند که وراء صورت جسمی دیگر هست بیت هذه صورة یبنی ای صورت پرست
جان بی معنی که صورت پرست ∴ در گذر از صورت و معنی نگر ∴ زان مقصود از صدف باشد گهر ∴ چون قوم ثمود وابستهٔ صورت بودند
وصالح را علیه السلام بصورهٔ خود دیدند بهانه جویان گفته اند تو مثل ما بشری دعوی رسالت چرا میکنی و چون ترک میکنی در این دعوی معتری فات بآیة
بس بیار از رستهٔ خوارق ان کنت اگر هستی تو من الصادقین از راست گویان خود صالح علیه السلام فرمود که شما چه طلبید گفت این ناقه آیت که
شما ایشان افتراح کردند این سنگ معین ناده با بن سیات بیرون آرد چون بدعاء ایشان حاصل شد قال هذه ناقة صالح علیه السلام گفت این
ناقهٔ است که شما طلبیده بید لها شرب وا ورا نصیبی است از آب ولکم شرب یوم معلوم و شما را نصیبی از آنجوز روزی دانسته شده یعنی
یک روز از ان اوست و روزی از ان شما در نوبت وی فراهم وی شوید ولا تمسوها و مس مکنید وی را بسوء ببدی یعنی قصد زدن و کشتن وی مکنید و اگر
چنان کنید فیاخذکم پس بگیرد شما را عذاب یوم عظیم عذاب روزی بزرگ بزرگی روز از جهت بزرگی عذاب در و فعقروها پس پی کردند ناقه را
فاصبحوا نادمین پس گشتند پشیمان نزدیک نزول بلا فاخذهم العذاب پس فرو گرفت ایشان را عذاب موعودی یعنی صیحه ان فی ذلک بدرستی که در آنچه
نازل شد بثمود لآیة هر آینه دلالتی است یعنی کفر بعد از ظهور آیات مقترحه موجب از نزول عذاب است وما کان ونبودند اکثرهم مومنین بیشتر قوم
ثمود گرویدگان آورده اند که از قبایل ثمود چهار هزار کس ایمان آورده اند بس وان ربک و بدرستی که آفریدگار تو لهو العزیز اوست غالب که
مغلوب نشود الرحیم مهربان که بی استحقاق عذاب نکند کذبت قوم لوط و تکذیب کردند قوم لوط علیه السلام اذ قال لهم یاد کن چون گفت
وایشان را اخوهم لوط برادر ایشان لوط اینجا برادر اخوت شفقت الا تتقون آیا نمی ترسید در ارتکاب معاصی از خدای انی لکم بتحقیق من برای شما رسول
امین رسولم درست در نصیحت نیکو خواهم شما را فاتقوا الله پس بترسید از خدا در ترک نصیحت من واطیعون و فرمان برید وا در قبول موعظه وما
اسئلکم علیه من اجر و من نمیخواهم شما را به بندی که میدهم هیچ مزدی تا بر شما گران آید ان اجری نیست ثواب من الا علی رب العالمین مگر بر تربیت کنندهٔ عالم
اتاتون الذکران آیا می آیید بر دان من العالمین از عدا خود وا در با اند یعنی میل میکنید بمباشرت ایشان وتذرون و میگذارید و دست باز میدارید
ما خلق آنچه آفریده است لکم ربکم برای شما پروردگار شما من ازواجکم از زنان شما بل انتم بلکه شما قوم عادون گروهی از حد در گذشتگانید که با
وجود ازواج مباشرت رجال میل میکنید قالوا گفتند قوم لوط در جواب وی لئن لم تنته یا لوط اگر باز نه ایستی ای لوط از قبیل عمل و نهی ما لتکونن
هر آینه باشی من المخرجین از بیرون شدگان از میان ما و اهل مؤتفکه بدترین حالتی بر با مردم را از دیار خود بیرون کردندی قال انی
گفت بتحقیق که من لعملکم و عمل شما را من القالین از دشمنان بغایه دشمنم پس روی از قوم بگردانیده اغاز مناجات کرد و گفت رب
نجنی ای پروردگار من باز رهان مرا واهلی و کسان مرا مما یعملون از شر آنچه میکنند فنجیناه پس نجات دادیم او را واهله و اهل
او را اجمعین همه ایشان اهل لوط و زن و دو دختر و دو داماد وی بودند همه رها یافتند الا عجوزا مگر پیره زن لوط که داخل بود
فی الغابرین در باقی ماندگان در عذاب آورده اند که لوط علیه السلام بیرون نیامد گفت راضی ام که بمن رسد آنچه بقوم رسد ثم دمرنا
الآخرین پس هلاک کردیم دیگران را وامطرنا علیهم و بباراندیم بر ایشان همه یعنی قوم لوط را مطرا بارانی از سنگ و کبریت و آتش

فسآء بس بدست

فسآء پس بدست مطر المنذرین باران بیم کرده شدگان که ایمان نیاورده اند ان فی ذلک بدرستی که در عذاب اهل مؤتفکه لآیة هر آینه نشانه ایست بر
عقوبت نافرمانان وما کان اکثرهم مومنین نبودند اکثر آن قوم گرویدگان دو دختر لوط علیه السلام بقول اصح و دو داماد بقول بعضی بخبر لوط علیه السلام گرویده
بودند وان ربک و بدرستی که آفریدگار تو لهو العزیز اوست غالب بر اهل ضلالت الرحیم مهربان که قبل از تنبیه و ارشاد عذاب نکند کذب بدروغ
داشتند اصحاب الایکة المرسلین یاران ایکه پیغمبران را ایکه بیشه بود بقرب مدین و در ان بیشه انجار و اثمار بسیار بود و میان آورده که اصحاب ایکه قوم
خدام بودند و چهار دیه داشتند شعیب و برادر و عزوفا پس حق سبحانه شعیب را علیه السلام بدیشان فرستاد و چنانچه با اهل مدین فرستاده بود
اذ قال یاد کن چون گفت لهم شعیب وایشان را شعیب را علیه السلام که ای قوم الا تتقون آیا نمی ترسید از عذاب آلهی که بد شرک می آید انی
لکم بدرستی که من شما را رسول فرستاده ام امین بامانت که خبر صلاح حال شما میخواهم فاتقوا الله پس بپرهیزید از کفر و تکذیب و بترسید از خدای
تعالی واطیعون و فرمان برید مرا در ترک مناهی وما اسئلکم علیه و نمیخواهم شما را بر تبلیغ وحی من اجر هیچ پاداشی ان اجری الا علی رب العالمین مگر بر آفریننده
عالمیان اوفوا الکیل تمام بپیمایید پیمانه را ولا تکونوا و مباشید من المخسرین از کاهندگان و رسانندگان بحقوق مردمان وزنوا و بسنجید با
لقسطاس المستقیم بمیزان راست ولا تبخسوا الناس اشیاءهم و کم مکنید مردمان را ولا تعثوا و غایت تباهی مجویید فی الارض در زمین که بقتل و غارت
و قطع طریق مفسدین در حالتی که قصد فساد در آمد واتقوا الذی و حذر کنید از کسی که بقدرت خلقکم بیافرید شما را والجبلة الاولین و گروه
پیشینیان را قالوا گفتند اهل ایکه انما انت جز این نیست که تو من المسحرین از جادو کرده شدگانی از انها که ایشان را بعدوه جادو کرده
تا حدی که اثر عقل از ایشان محو شده یا از آفریدگان که ایشان را بر کرده باشند یعنی میان تهی و محتاج بطعام و شراب وما انت الا بشر و نیستی تو
مگر آدمی مثلنا مانند ما در صفات بشریه پس بچه چیز بر ما تفضیل کنی و دعوت رسالت از کجا آورده وان نظنک و بدرستی که گمان ما بر دیم ترا
لمن الکاذبین از دروغ گویان در دعوی فاسقط پس فرو دار یعنی خدای خود را بگو تا بیفکند علینا کسفا من السماء بر ما پاره ابر از آسمان
در و عذابی باشد ان کنت اگر هستی تو من الصادقین از راست گویان که بر ما عذاب فرو خواهد آمد قال گفت شعیب علیه السلام ربی اعلم
پروردگار ما دانا تر است بما تعملون بآنچه شما میکنید از عبادت اصنام و احتکار طعام و کم فروشی و سایر معاصی و عذابی که مکافات آن اعمال باشد
بشما خواهد رسانید و محال باشد و امهال خواهد بود نظم مهلت ده روزه ظالم مبین ∴ فتنه بینی دم بدم منشین در کمین ∴ دل حالتی
همه عیش است و ناز ∴ آخر کار بس همه سوز و گداز ∴ آورده اند که چون شعیب علیه السلام در انکار و استکبار از حد بگذر کرده اند حق
سبحانه هفت شبانروز حرارتی سخت بر ایشان گماشت بمثابهٔ که آب چاه و چشمه ایشان بجوش آمد و نفسهای ایشان فرو گرفت بدرون خانها در هم
و حرارت زیاده شد روی به بیشه نهادند و هر یک در حتی افتاده از گرما بخته می شدند که ناگاه ابری سیاه در هوا پدید آمد و نسیمی خنک از و زیدن گرفت
اصحاب ایکه خوشدل شده یکدیگر را آواز دادند که بیایید تا در زیر سایبان ابری سایه گیریم همین همه ایشان در زیر ابر مجتمع شدند آتشی از وی
بیرون آمد که همه بسوختند چنانچه حق سبحانه فرمود فکذبوه پس تکذیب شعیب را کردند فاخذهم پس گرفت ایشان را عذاب یوم الظلة
عذاب یوم ظله و ظله در لغت عرب سایبانست چه ابر بشکل سایبان بر بالای سر ایشان بوده و گفته اند چون حرارت ایشان بغایت رسید
حق سبحانه کوهی را فرمود تا از جای خود برخاست و چون سایبان در هوا بایستاد و در زیر ان آمدند خنک پدید آمد

ایشان پناه بزیر آن کوه آوردند و بر ایشان فرود آمد و همه را هلاک کرد انه کان بدرستی که عذاب روز ظله عذاب یوم عظیم عذاب روز بزرگ ان
فی ذلک بتحقیق که درین عذاب ابر آب داده آتش پردن لآیه هر آینه نشانه است بر کمال قدرت منعم حقیقی وما کان اکثرهم مومنین و نبودند
بیشتر اصحاب ایکه داد همه ایشان چه ورد ی بهشت که از اهل ایکه کسی شعیب علیه السلام گرویده باشد خلاف اصحاب مدین که جمعی ایمان آورده اند
وان ربک و بدرستی که پروردگار تو لهو العزیز اوست غالب کننده انبیا بر اعدا ایشان الرحیم مهربان بر انبیا و متابعان ایشان این آخر سوره
قصه هفت پیغمبر است که بر سبیل اختصار برای تسلی دل مبارک سید مختار علیه الصلوة والسلام درین سوره مذکور شده و تهدید مکذبان
قریش بر جهت تا معلوم کند که هر امتی تکذیب پیغامبری کردند معذب گشتند و ایشان نیز بر تکذیب پیغامبر خدای خواهند رسید وانه و بدرستی
که خدای لتنزیل رب العالمین فرود فرستاده پروردگار عالمیان نزل به فرود فرستاده خدای به بقرآن الروح الامین جبرئیل علی قلبک بر
دل تو یعنی جبرئیل علیه السلام کرد تراد تو فرا گرفتی از وی و در دل خود نگاه داشتی حفص بتخفیف نزول درفع الروح الامین و نون از روح الامین یعنی
فرود آمد با قرآن بر دل تو و تو از وی اخذ کردی پس دل دعا آن باشد وان بمثابه آنست که گویا بر دل فرود آمده آورده لتکون تا باشی تو
من المنذرین از بیم کنندگان و خلق را بلسان عربی مبین بلسان عربی هویدا و منذر بلسان عرب شعیب و هود و صالح و اسمعیل بودند علیهم السلام
انه بدرستی که ذکر قرآن یا نعت حضرت پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم لفی زبر الاولین در کتب پیشینیان بوده و بعضی تفاسیر آورده اند که مشرکان عرب در بعضی
امور خود رجوع با حبار بنی اسرائیل کردند و سخنی که ایشان دران گفتندی قبول کرده حجت میدانستند حق سبحانه فرمود که اولم یکن ایا نیست لهم کان
ورنش را آیه نشانه بر صحت قرآن یا نبوت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ان یعلمه آنکه میدانند قرآن از انصاف یا پیغامبر را بنعت او علماء بنی اسرائیل دانایان
بنی اسرائیل که کتب سالف گذشته اند و شهادت مردم دانا چیزی بر موجب یقین و تحقیق است ولو نزلناه و اگر ما فرو فرستادیم قرآن را علی بعض الاعجمین بر برخی
از اعاجم غیر عرب ملبغ عرب فقراه پس بخواندی اعجمی قرآن را علیهم برایشان بلغت ایشان او دلیل زیادتی بر اعجاز قران بودی که اعجمی کلام عربی که
غایت فصاحت و نهایت بلاغت باشد بخواند ما کانوا به بودند ایشان بان قرآن منزل ساختیم کا قرآن عرب بدان نگرویده اند که ما فهم نمیکنیم معنی
ان در نمی یابیم کذلک هم چنین سلکناه درمی آریم انکار و عناد را فی قلوب المجرمین در دلها مشرکان مکه لا یومنون به نمیگروند بقرآن حتی
یروا تا وقتی که ببینند العذاب الالیم عذاب دردناک در دنیا جابجا که ایم که گذشته دیدند یا در قیامت فیاتیهم پس بیاید آن عذاب بدیشان بغتة
ناگهان وهم لا یشعرون و ایشان ندانند وقت آمدن آنرا فیقولوا پس گویند هل نحن منظرون آیا هستیم ما درنگ داده شدگان یعنی ما را مهلت دهند
تا بگرویم و تصدیق کنیم افبعذابنا آیا بعذاب ما یستعجلون شتاب میکنند و میگویند امطر علینا حجارة فاتنا بما تعدنا و حالانکه نزول عذاب مهلت
نیابند افرایت آیا دیدی و دانستی که ان متعناهم اگر برخورداری دهیم ایشان را سنین سالها و زندگانی بخشیم ثم جاءهم پس بیاید بدیشان
ما کانوا یوعدون انچه وعده کرده داده شده اند از عذاب ما اغنی عنهم دفع نکند از ایشان عذاب را ما کانوا یمتعون انچه بودند که بدان برخوردار
باشند بودند یعنی تمتع دنیا و نعیم آن دافع عذاب و مانع عقاب نخواهد بود در کشف الاسرار آورده که میمون بن مهران از زدمند لقا شیخ
حسن بصری بود روزی از طواف خانه کعبه در بازگشت و ابندی ده این آیه برخواند عنهم ما کانوا یمتعون میمون گفت لقد وعظت
والمغن ببغی دادی و سخن را تمام کردی نظم جهان بیوفا است مردم فریب ∴ که از دل رباید شکیب قرار و شکیب ∴ کمر تا بجا هش نکرد اسیر

ینفعنی بی الناس

ینفعنی بی الناس اندر خبر ∴ که اندم که مرگ اندر آمد براه ∴ نه مالت کند دستگیری نه جاه وما اهلکنا و هلاک نکردیم من قریة اهل هیچ دیهی را الا
لها مگر و اهالی منذرون بیم کنندگان بودند ذکری از برای پند دادن یعنی اول پیغامبران فرستادیم تا ایشان را دعوت کردند و از عذاب ترسانیدند
و چون تصدیق ننمودند و در عناد و جحود افزودند مستحق عقوبت گشتند وما کنا و نیستیم ما ظالمین ستمکار که قبل انذار هلاک کنیم در موضح آورده که قریش می
گفتند که دیوی که رئی نام دارد نزد محمد می آید و قران بدو میخواند حق سبحانه نفی سخن ایشان کرد و فرمود وما تنزلت به الشیاطین فرو نیاید بقرآن دیوان وما ینبغی
و نشاید و روا نبود لهم ایشان فرود آوردن قرآن وما یستطیعون و نتوانند و قادر نباشند بر آنکه شیطان ملائکه ایشان از فتن آسمان ما یعنفند انهم
بدرستی که ایشان عن السمع از شنیدن کلام ملائکه لمعزولون دور شدند کانند و با کناره رفتگان فلا تدع پس مخوان مخاطب آنحضرت و مراد غیر او
از امثال میکویید مخوان و مپرس مع الله الها با خدای دیگر فتکون پس باشی تو من المعذبین از عذاب کرده شدگان وانذر و بیم کن خطاب خاص است بآنحضرت
بعد از نزول این آیه بکوه صفا برآمد و یک یک را آواز کرد و چون جمع شدند فرمود که اگر گویم شما را که در زیر این کوه جمعی سوارانند و تصدیق کنند
آری فرمود که بیم کننده ام شما را از عذاب سخت که در پیش است قوم از استماع این سخن متغیر گشته متفرق شدند و ابو لهب با یدا او دی برخاست واخفض
و فرا گیر جناحک بال خود را یعنی مهربانی و رزو اکرام کن من المومنین و آنرا که پیروی تو کرده اند از گرویدگان فان عصوک پس اگر نافرمانی کنند عشیره
تو و متابعت تو ننماید فقل انی بریء پس بگو بدرستی که من بیزارم مما تعملون از انچه میکنید و ایشان مواخذه نخواهند کرد وتوکل و توکل کن در
کفایت مهمات خود علی العزیز بر خدای غالب که قادر است بر قهر اعدا الرحیم مهربان که تواناست بر نصرت اولیا الذی یریک آنکه می بیند ترا حین
تقوم آنهنگام که برمیخیزی بنماز تهجد و تنها میگزاری وتقلبک و می بیند گشتن را یعنی تصرف فرمودن فی الساجدین در میان نمازگزارندگان
بقیام و رکوع و سجود و قعود و وقتی که امامت ایشان میکنی انه بدرستی که خدای هو السمیع العلیم اوست شنوا بقول تو العلیم دانا بنیت تو هل
انبئکم آیا خبر کنم شما را که همواره علی من بر کسی که از مردمان تنزل الشیاطین فرود آیند دیوان قبل ازین ذکر فرمود که روا نباشد
نزول شیاطین بر محمد علیه الصلوة والسلام بجهت عدم تناسب و تجانس اینجا ذکر میفرماید که تنزل فرود می آیند علی کل افاک بر هر دروغ گوی
اثیم بدکاری میل کاهنان ایشان یلقون السمع فرا میدارند گوش را بسخن شیاطین و فرا میگیرند از ایشان اخبار دروغ و دیگر در و غها بان
اضافت میکنند واکثرهم کاذبون و بیشتر ایشان دروغ گویانند در انوار فرموده که از اکثر ایشان بکل تعبیر کرده اند یعنی همه را ایشان بصفت کذب موصوفند
والشعراء و شاعران مشرک چون ابن زبعری و هبیره و مسافع و ابو عزه ثقفی یتبعهم الغاوون پیروی میکنند سفهاء عرب یعنی رواة در تفسیر امام
علم الهدی رحمه الله نقل کرده که دو شاعر در باب حضرت رسالت را شعر ها گفتند و مشرکان با او گفته میخواندند این آیت در شان ایشان نازل شد
الم تر انهم آیا نمی که ایشان فی کل واد در هر وادی از فنون کلام یهیمون سرگردان می شوند چون نسبت و وصف شباب و هزل و مطایبه و طعن در آ
و مدح نامستحق و هجو نالایق و افراط در مدح و ذم در امثال ان وانهم و آنکه ایشان یقولون میگویند ما لا یفعلون و آنچه نمیکنند یعنی لاف کرم و
و بر خود گواهی میدهند و پیغامبران نا داده بکسی در سلک نظم میکشند و اگر کسی تفحص شعار اهل جاهلیت کند بر بسیاری ازین ادبیات مقوله
مطلع شود در تفسیر گواهی آورده که بعد از نزول این آیه جمعی از شعرا صحابه رضی الله عنهم بجناب نبوت آمده بموقف عرض رسانیدند که حق سبحانه
میداند که ما شاعریم و این روایت کشف من متبرم که بر وصف بهم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که مومن جهاد میکند بشمشیر خود

وشعرا که بگفتار شاعران میگویند برایشان نخست تربیت از تیغ و تیر وا این آیه نازل شد که الا الذین امنوا شعرا سفها همه در بوادی سرگردانند مگر
آنها که ایمان آوردند و عملوا الصالحات و عملهای شایسته کردند یعنی پیغامبر را صلی الله علیه وسلم ستایش نمودند و هجو و مذمت کفار مشغول گشتند
واذکروا الله و یاد کردند خدای را در اشعار خود کثیرا بسیار اشعار شعرای اسلامیه در تجدید و توحید است در تحریص بطاعت و تنبیه از غفلت
وانتصروا و انتقام کشیدند از مشرکان من بعد ما ظلموا پس از آنکه ستم دیده بودند به هجا یعنی هجو ایشان بر ایشان رد کردند حضرت پیغامبر صلی الله
علیه وسلم حسان را گفت اهج المشرکین فان جبریل معک حضرت حقایق پناهی قدس سره در دیباچه دیوان اول آورده که هرچند قادر حکیم جل ذکره
کریمه والشعراء یتبعهم الغاوون شعرا را که با جان همچون شعر اندجمع ساخته و کمند لام استغراق در گردن گاه در غرقاب و شبهات غوایت
می اندازد گاه تشنه لب در وادی حیرت و ضلالت سرگردان میسازد اما بسیاری از ایشان بواسطه اصلاح و صدق ایمان در زمرهٔ
الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات نشسته و بواسطه یاد دیان واذکروا الله کثیرا به ساحل خلاص و ناحیه نجات پیوسته و یکی از فاضل گفته است
شاعرانی را غازی خواند در قران خدای جهت از ایشان بقرا ظاهر استثنا من وسیعلم الذین ظلموا و زود باشد که بدانند آنانکه ستم کردند بکفر
و افترا و نسبت پیغامبر صلی الله علیه وسلم بشعر کردند بعد از موت ای منقلب ینقلبون بکدام مکان باز خواهند گشت و آن است که منقلب ایشان آتش
خواهد بود سورة النمل مکیه تسعون آیه بسم الله الرحمن الرحیم طس در لباب التفسیر از اخفش نقل میکند که حروف مقطعه برای ابتداء الکلام است
و انتهاء کلام پس دلالت ایشان بر افتتاح و اختتام سخن باشد چنانچه اینجا طس ختم شعرا و فتح سوره نمل است یا طا اشارت است بطهارت قدسی آلهی
و سین بنا و غزا منسوی طلب روندگان راه و سلامت قطع لی ایشان از ما سوی الله تلک این سوره آیات القرآن آیتهای قرآن و کتاب مبین
و آیتهای کتاب روشن کننده است و حلال و حرام را عطف کتاب بر قرآن اعطف احد الوصفین است بر دیگری ان قرآن بجهت آن گفت که میخوانند و کتاب باعتبار
آنکه مینویسند هدی این کتاب راه نماینده است و بشری و مژده دهنده للمؤمنین مرگرویدگان را الذین آنانکه یقیمون الصلوة بپای میدارند نماز را
بحدود و ارکان ویؤتون الزکوة و میدهند زکوة اموال خود را بمستحقان وهم بالآخرة و حال آنکه ایشان در آخرت هم یوقنون ایشان بی گمان اند
تکریر ضمیر اشارت باختصاص ایشانست در تصدیق آخرت ان الذین بدرستی که آنانکه لا یؤمنون بالآخرة نمیگروند بسرای عقبی زینا لهم آراسته ایم
برای ایشان اعمالهم عملهای زشت ایشان یعنی مشتهای طبع و محسوس نفس ایشان گردانیده ایم صاحب فواید آورده که در ایشان امانی و
شهوات ترکیب کرده ایم کارهای زشت را خوب می بینند و این حکم ختم و طبع دارد فهم یعمهون پس ایشان سرگردان می شوند در ضلالت خود
اولئک آنگروه الذین لهم آنانند که مر ایشان راست سوء العذاب بدی عذاب در دنیا چون قتل و اسیر در روز بدر وهم فی الآخرة و ایشان
در سرای دیگر هم الاخسرون و ایشان زیانکارترانند بسبب فوت ثواب سوی استحقاق عقوبت وانک و بدرستی که تو لتلقی القرآن تلقین
کرده میشوی قرآن را یعنی فرا میگیری از خدا تلقین جبریل که می آید من لدن حکیم از نزدیک خداوند ذات کار علیم دانا اذ قال یاد کن
چون گفت موسی لاهله موسی ابن عمران کسان خود را که با او بودند در وقت توجه از مدینه بمصر و راه گم کرده بود و زنش مخاض پدید آمده در سرما دریافته
انی آنست بدرستی که من دیدم آتشی افروخته سآتیکم زود باشد که بیارم منها بخبر از آن آتش خبری یعنی از کسی که بر سر آتش باشد خبر راه
برسم او آتیکم یا بیارم برای شما بشهاب قبس شعلهٔ افروخته آتش لعلکم تصطلون شاید که گرم شوید بآن فلما جاءها پس آنگاه که آمد موسی

بنزدیک آن

بنزدیک آن آتش نوری محرق آفریده از درخت سبز و گویند آتشی بود سایر آتشها و بر تقدیر چون موسی آنجا رسید نودی ندا کرده شد ان
بورک آنکه برکت داده من فی النار هر که در مکان آتش است یعنی در بقعه مبارکه یا هر که در طلب آتشست یعنی موسی علیه السلام ومن حولها
و هر که گرداگرد آتش است یعنی ملائکه وسبحان الله و بگو پاکست خدای تعالی رب العالمین پروردگار عالمیان از تشبیه آورده اند که
چون موسی این ندا شنید گفت ندا کننده کیست باز ندا آمد که یا موسی انه ای موسی بدرستی که من ندا کننده ام انا الله العزیز الحکیم منم خدای غالب
که حکم کننده بصواب والق عصاک و بیفکن عصای خود را موسی علیه السلام بیفکند فی الحال ماری شد و آغاز رفتن کرد فلما رآها پس چون دید موسی
عصا را تهتز حرکت میکند باضطراب و بهر طرف میرود کانها جان گوییا ماری تیزرو اول حال چون ماران خورد بود و در آخر اژدها
میشد و در تفسیر امام ابو اللیث رحمه الله آورده که در وادی مقدس جان بوده و نزد فرعون ثعبان شده و بهر وجه چون موسی آن صورت مشاهده
نمود ولی و روی بگردانید مدبرا در حالتی که پشت نمایان بودن از خوف ولم یعقب و باز گشت بار دیگر ندا رسید یا موسی لا تخف ای موسی مترس از غیر من
انی لا یخاف بدرستی که منم نترسند لدی المرسلون نزدیک من فرستاده شدگان یعنی ایشانرا نزدیک من بدی عاقبت نیست تا از آن ترسند مگر ستمکاران را
الا من ظلم مگر کسی که ستم کند ثم بدل حسنا پس بدل کند و بجای آن نیکوی بعد سوء بعد از بدی یعنی توبه کند بعد از گناه فانی غفور پس بدرستی که من
آمرزنده ام تائبانرا رحیم مهربانم بر ایشان وادخل یدک و درآور دست خود را فی جیبک در گریبان پیراهن حضرت موسی آستین نداشت پس
حکم شد که دست در گریبان کن تخرج تا بیرون آید بیضاء سپید و درخشنده و نورانی بیرون آورد ندا رسید که این آیه ظاهر کن فی تسع
آیات در جمله نه آیات که معجزات تست و برو برسالت الی فرعون وقومه بسوی فرعون و گروه او انهم کانوا بدرستی که ایشان هستند قوما فاسقین
قومی بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان فلما جاءتهم پس باید بفرعون و قوم او آیاتنا دلایل قدرت و برد اینی رسالت موسی مبصرة روشن و هویدا
قالوا گفتند فرعونیان هذا سحر مبین این جادوئی روشن است یعنی همه کس داند که سحر است وجحدوا بها و منکر شدند معجزها را واستیقنتها و یقین
بودند بدان انفسهم دلهای ایشان یعنی میدانستند که اینها نزدیک خداوند است و تحریف و انکار میکردند ظلما از روی ستمکاری وعلوا
و برتری و سرکشی فانظر کیف کان پس ببین که چگونه بود عاقبة المفسدین آخر کار تباه کاران که در دنیا بآب غرق شدند و در عقبی بآتش خواهند سوخت
همه حال مفسدان ناخوش است ∴ سرانجام اهل فساد آتش است ولقد آتینا و بدرستی که ما دادیم داود داود بن ایشا وسلیمان و سلیمان بن داود
علما دانشی از احکام شرع یا در وی گفته که علم کیمیا وقالا و گفتند بعد از عطاء علم الحمد لله الذی ستایش و ثنا خدای را که بسبب دانش فضلنا
افزونی داد ما را علی کثیر من عباده بر بسیاری از بندگان خود المؤمنین که گرویدگانند وورث و میراث گرفت سلیمان داود سلیمان از داود
نبوت یا علم را گفته اند ملک را یا آنکه قایم مقام او باشد دون پسران دیگر گویند داود را علیه السلام نوزده پسر بود و هر یک داعیه ملک داشتند
حق سبحانه نامه مهر کرده از آسمان فرستاد و در وی چند مسئله یاد و هر که از اولاد تو این مسایل را جواب دهد بعد از تو وارث ملک باشد
داود علیه السلام فرزندان را جمع کرد و احبار و اشراف را حاضر گردانید مسئلها بر فرزندان عرض کرد که بگویند که نزدیکترین چیزها کدام است
و دورترین اشیا چیست و آنکه انس جو و بیشتر است کدام است و آنکه وحشت افزاید چیست و کدام است دو قایم و دو مختلف و دو دشمن و کدام کار است
که آخر آن سود است و کدام است که عاقبت او نکوهیده است اولاد او از جواب او عاجز آمدند سلیمان علیه السلام فرمود که اگر اجازت باشد

س جواب دهم داود علیه السلام دستوری داد سلیمان گفت اقرب اشیا با دمی موت یعنی اخرت و ابعد اشیا الجه میکذرد از دنیا و
الکنت بدو انس پیشتر است انیس جسد ایشان است باروح واو حش اشیا بد و خالی اما قایمه آن ارض وسما اند و مختلفان لیل و نهار و مساو عصیان
موت وحیوه کار آخرش محمود است حلم در وقت خشم وکاری که عاقبت مذموم است تندی در وعضب و چون جواب مسایل موافق کتاب منزل
بود اکابر بنی اسرائیل همه بفضل و کمال معترف شدند و داود بدو ملک تسلیم کرد و دیگر روز وفات کرد و سلیمان بر تخت نشست وقال وگفت
یا ایها الناس ای مردمان علمنا اموخته شدیم ما منطق الطیر گفتار مرغان را هرجا عنی از طیور را آواز ایست که بنی نوع ایشان از ان فهم معانی
و اعراض میکنند و الحق سلیمان علیه السلام را آموختند آن بود که فهم کند مرغان از یکدیگر آورده اند که روزی سلیمان علیه السلام بلبلی دید بر
شاخ نشسته و سر دم جنباید و صدا میکرد اصحاب خود را گفت میدانید که این بلبل چه میگوید گفتند الله و رسول خوب میدانند فرمود
میگوید که من امروز نیم خرما خورده ام خاک بر سر دنیا فاخته او از کرد فرمود که کاشکی این خلایق مخلوق نشدندی و هم از سلیمان منقولست
که در شان میگوید برایید برای مردگان و بنا کنید برای خراب شدن و طاوس میگوید کنی مکافات یابی و هدهد میگوید هر که رحم نکند بر وی
رحم نکنند و خطاف میگوید نیکی از پیش فرستید تا در یابید خدای تعالی را باید و هم ام میگوید سبحان الله ربی الاعلی ملاء سمایه و ارضه و خطاف میگوید
هر که خاموش کند بسلامت ماند و طوطی میگوید وای بر کسی که مطلوب و مقصود وی دنیا باشد و باز میگوید سبحان ربی العظیم و بحمده و دراج
گوید استغفار کنید ای گناهکاران و خدای میگوید کل شیء هالک الا وجهه و هزار دستان میگوید سبحان الخلاق و غراب نفرین میکند بر عشار
در وسیط با سناد خود نقل میکند که از ابن عمر رضی الله عنه که از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم پرسیدند که خروس در فریاد خود چه میگوید
فرمود که میگوید اذکروا الله یا غافلون و هم از وسیط از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که چکاوک میگوید که بار خدایا لعنت بر دشمن
محمد و دشمن آل و اصحاب محمد علیه الصلوة والسلام و سار میگوید بار خدایا از قوت روزی میخواهم یا رزاق و دراج میگوید الرحمن علی
العرش استوی القصه دانستن زبان مرغان معجزه سلیمان است از ان سبب فخر مود که منطق الطیر ما اموختند و اوتینا و داده شدیم یعنی مارا
عطا کردند من کل شیء و از هر چیزی که بدان محتاج بودیم ان هذا بدرستی که این عطا لهو الفضل المبین افزونیست آشکارا که بر هیچکس مخفی
نیست و آورده اند که سلیمان را تختی بود که هیچکس را از سلاطین نبوده و در موضح آورده که بر یمین تخت او هزار کرسی بوده از اکابر انس و بر
یسار دو بیست هزار دیگر برای اشراف جن و بر جانب راست سلیمان سی و پنج منبر نهادندی و احبار آدمیان بران نشستندی و بر جانب او
همین مقدار منبرها بودی و احبار جنیان بران قرار گرفتندی و مرغان بر زبر سروی پرده بافتندی و احبار سخن حق گفتندی جن و انس هر
گرسیها استماع کردندی و سلیمان بر بالای تخت بودی وحشر لسلیمان و جمع کرده شد برای سلیمان جنوده لشکرهای او من الجن از دیو ان
و الانس و آدمیان و الطیر و مرغان فهم پس این لشکر یوزعون رانده شدندی بوقت سیر او یا باز داشتندی تا در هم پیوندند امام راغب در
تفسیر خود آورده که کثرت عدم اجتماع بر ایشان نبود ضبط و ربط ایشان بمرتبه بود که هیچکس از لشکریان از مقر مقرر خود پیش نتوانستی رفت
و در کشف و اکثر تفاسیر است که لشکرگاه او صد فرسنگ پنج برای لشکر جن و مثل آن از برای انس و ماندن از برای طیر و این مقدار
برای وحش و بهمنت وی رفته بودند یک فرسنگ در یک فرسنگ از ابریشم و تخت او در میان بساط نهادندی و اکابر و اشراف بر کرسیها نشستندی

میکوید هرجه

وباد ان بساط

وباد ان بساط را بر داشتی و بروزی یکماه راه بردی و روزی از ولایت شام بطرف یمن توجه نمود حتی اذا اتوا تا وقتی که بیامدند علی وادی النمل
بر وادی نمل یعنی از زبران وادی که در حوالی طایف در آمدند قالت نملة گفت مورچه لنگ که انرا منذره یا طاخیه نام بوده و دو بال داشت در
کشف ثعالبی آورده که برابر خروسی بوده در بزرگی و در زاد المسیر برابر گفته و در احقاف مقابل گرگی داد شهر مورچگان و آن وادی بود چون لشکر
سلیمان را علیه السلام بر بلندی درآمد و گفت یا ایها النمل ای مورچگان ادخلوا در آیید مساکنکم در مسکنها خود لا یحطمنکم سلیمن تا در هم نشکند شما
سلیمان و جنوده و لشکرهای او را و ادار نمی لشکر از حطم نمی مورچگان است از توقف کجنیتی که عرضه تلف شوند و هم لا یشعرون و لشکران سلیمان
بدانند که شما را پایمال سازند آورده اند که باد این سخن را از سه میل راه بسمع سلیمان رسانید فتبسم پس تبسم کرد ضاحکا در حالتی که متعجب بود
من قولها از گفتار آن مورچه که گویند شادمان و خورم بود در اکثر مقاله آورده اند که سلیمان علیه السلام او را طلبید و گفت ای مورچه چه دانستی
که لشکر من ستم نکند گفت دانستم اما هر قوم را از نصیحت چاره نیست گفت لشکر من در هوا بود چگونه قوم ترا پایمال کردند جواب داد که غرض ما آن
بود که مبادا نظر بدبدبه او بکبکه او کنند و بنظاره لشکر مشغول شوند و از ذکر خدا باز مانند و در میان غفلت پایمال خذلان سازند گردند یا
مملکت تو بینند و آرزو در دل ایشان پدید آید و دنیا مبغوض حقست در کشف الاسرار آورده که سلیمان از وی پرسید که لشکر تو چند است
گفت من چهار هزار سرهنگ دارم زیر هر سرهنگی چهار هزار نقیب است و زیر دست هر نقیبی چهار هزار مورچه گفت چرا لشکر خود را پرون نیاری
جواب داد که با بنی اسرائیل دادی داد ندا اختیار نکردیم و بزیر زمین جای گرفتیم تا بجز خدای کسی حال ما نداند انگه گفت ای پیغامبر از عطاهای
که الله تعالی ترا داده یکی بگوی گفت باد را مرکب من ساخته غدوها شهر و رواحها شهر گفت دانی که اینچه معنی دارد یعنی هرچه دادم از مملکت
و دنیا چون باد است در آید و نه پاید و درین معنی گفته اند نظم نه بر باد رفتی سحرگاه و شام ∴ سریر سلیمان علیه السلام ∴ باخر ندیدی
که بر باد رفت ∴ خنک آنکه با دانش و داد رفت ∴ سلیمان بعد از استماع این کلام روی بمناجات نهاد و گفت قال رب اوزعنی
و گفت ای پروردگار من و الهام ده ان اشکر نعمتک التی انعمت علی بانکه شکر گویم ان نعمتی که تو انرا بمحض کرم انعام کرده بر من
و علی والدی و بر مادر و پدر من چه نفع راجع بوالدین بود و ان اعمل صالحا و بانکه بکنم کردار شایسته که بفضل خود ترضیه تو پسندی آنرا
و ادخلنی و در آر مرا برحمتک ببخشایش خود فی عبادک الصالحین در میان بندگان ستوده خود بهشت در کشف الحقایق تشبیه کند وادی نمل را
بهوای نفس لوامه و سلیمان را بقلب و مساکن را بهوا جس و از نمل این قصه باقی بخشان سالک را که زبان مرغان هوای عشق میشناسد طایرات
چون نبیری در پی سلیمان را ∴ توجه دانی زبان مرغان را ∴ آورده اند که در همین سفر بوادی آب رسید که وقت نماز در آمد سلیمان علیه
السلام بر تخت بود ناگاه فرجه بظلمه طیور پدید آمد و آفتاب بروی افتاد نگاه کرد موضع هدهد خالی یافت بتفحص درآمد و تفقد الطیر و باز
جست مرغان را هدهد در میان ایشان فقال پس گفت ما لی چیست مرا که در خیل طیر لا اری الهدهد نمی بینم هدهد را الحشم نیافت ام کان
ایا هست من الغائبین از غایب شدگان این مجمع لاعذبنه هر آینه عذاب کنم او را بجهت تادیب و مصلحت عذابا شدیدا عذابی سخت که
پرهای او بر کنم یا در ضد در قفس محبوس سازم یا از خدمت خویش برانم او لاذبحنه یا بکشم او را بعبرت دیگر مرغان او لیاتینی یا بیاید بمن
بسلطان مبین بحجتی روشن که سبب غیبت او چه بوده فمکث پس درنگ کرد هدهد غیر بعید نه زمانی دور و دیر باز آمد سلیمان علیه السلام با او

با او معاینه کرد فقال پس گفت هدهد احطت مشاهده کردم و دریافتم بما لم تحط به بآن چیزی که تو مشاهده نکردی وجئتک و آمده ام نزد تو من
سبأ از شهر سبا که ماری گویند بنبأ بخبری یقین بیشک یعنی از سبا بتو خبری یاد کرده ام و خبر آنست که هدهد گفت و
انی وجدت امرأة بدرستیکه من یافتم زنی بلقیس نام که از روی اقتدار پادشاهی میکند اهل سبا را تملکهم و اوتیت و داده شده است آن زن من کل
شیء از هر چیزی که پادشاهان را بکار آید ولها و آن زن را عرش عظیم تختی بزرگ است بنسبت با او یا تختها سلاطین دیگر آورده اند که سی گز
درسی گز یا هشتاد در هشتاد عرض و سمک آن تخت بوده از زر و نقره ساخته مکلل بجواهر وجدتها یافتم آن زن را وقومها و گروه او را از روی جهل
یسجدون للشمس سجده میکنند آفتاب را و میپرستند من دون الله بجز خدای وزین و بیاراسته است لهم الشیطان مر ایشان را شیطان اعمالهم
کردارهای ایشان از عبادت و سایر اعمال قبیحه فصدهم پس باز داشته است دیو سرکش ایشان را عن السبیل از راه راست باز ماند فهم لا یهتدون پس
ایشان راه نمی یابند بطریق حق و شیطان ایشان را از راه راست باز ماند الا یسجدوا تا سجده نکنند لله و خدا را الذی آن خدای که بیرون آرد یخرج
الخبء بیرون آرد پوشیده را فی السموات والارض در آسمانها و زمینها یعنی قطرات امطار از آسمان ظاهر میکرداند و نبات را از زمین اخراج میکند
ویعلم و میداند ما تخفون آنچه پنهان دارند از دیدگان در دلهای خود وما تعلنون و آنچه آشکارا سازند بر زبانهای خویش و حفص هر دو
فعل بخطاب میخوانند یعنی آنچه نهان و آشکارا کنید الله خدای بحق لا اله الا هو نیست معبودی بسزا مگر او رب العرش العظیم آفریدگار عرش عظیم است
آن عرش که محیط بکرسی است و کرسی احاطه کرده مر آسمانها و زمینها پس عرش بلقیس نسبت با عظمت این عرش چه تواند بود ع چه نسبت ذره را
با آفتاب رخشان :. این سجده هشتم است بقول امام اعظم و نهم بقول امام شافعی رحمهما الله تلاوت برب العظیم آورده اند در فتوحات این را سجده
خفی گویند و در موضع سجود مختلف فیه است بعضی بقرائت وما تعلنون سجده میکنند و آورده اند که چون هدهد سخن خویش باتمام رسانید قال
سلیمان علیه السلام سننظر زود باشد در نگریم و تامل کنیم که درین سخن اصدقت آیا راست گفتی ام کنت یا هستی من الکاذبین از دروغگویان پس سلیمان
نامه نوشت و گفت اذهب بکتابی هذا ببر این نوشته مرا فالقه الیهم پس بیفکن بسوی ایشان ثم تول پس بگرد از ایشان عنهم از ایشان یک گوشه
زود بچیس کن فانظر پس ببین که ماذا یرجعون بچه چیز باز میگردند یعنی در جواب مکتوب چه نوع با یکدیگر رجوع میکنند و سخن را بچه قرار میدهند
ارباب قصص برانند که بلقیس دختر شراحیل یا شراحیل بن مالک و جهل پدر شراحیل در ملک یمن پادشاهی کرده بود و او را با جن وصلت افتاد و خادمی
جنیه خواست و در عین المعانی گفته که بلقمه بنت صیا لجات و بلقیس از و متولد شد و بعد از پدر ملک او فرا گرفت و خویشان مادری
او از جن مدد کار کردند و برای وی تختی بزرگ ساختند و او با قوم خود آفتاب پرستیدی چون هدهد خبر او بسلیمان رسانید وی
نامه نوشت و مهر فرموده بهدهد داد تا بدیشان دهد هدهد نامه بر منقار گرفته بر آمد و بر مجمعی که بلقیس بود بر تخت و با ارکان دولت
پرواز آمد و مردمان نگریستند نامه را بر تخت افکند و قول اشهر آنست که بلقیس در خلوتگاه خود بر پشت تکیه داشت و درها فرو بسته
بودند هدهد از روزن در آمد و نامه بر سینه وی افکند بلقیس بر جست و نامه را بر داشت و مطالعه فرمود پس فرمان داد تا اعیان
حضرت او شدند نامه از دست بیرون آورد و متوجه ایشان شد قالت گفت یا ایها الملأ ای گروه اشراف انی القی الی بدرستیکه افکنده
شده است بسوی من کتاب کریم نوشته بزرگ نامه را بزرگ گفت باعتبار فرستنده بزرگوار بود که در طمع ملک نجد بلک دعوت کننده

بالملکه

با الملک گفته چون مضمون نامه با خداوند تعالی بوده پس آن نامه بزرگترین همه نامها باشد نظم ای نام تو بهترین سرآغاز :. بی نام تو نامه
کی کنم باز :. آرایش نامها بنامت :. آرایش سینها کلامت :. القصه بلقیس گفت نامه بمن آورده اند ارکان دولت پرسیدند که از که
آورده اند فرمود انه من سلیمن بدرستیکه این کتاب نزدیک سلیمان است وانه بسم الله الرحمن الرحیم الا تعلوا علی بر من بزرگی مکنید و گردن مکشید
واتونی و برسانید بمن مسلمین گردن نهادگان و فرمان بردگان چون قوم بر مضمون نامه مطلع شدند و دیدند که وجود جودت و خبارت
کلام بر معانی بسیار دارد حال بر ایشان گردید مضطرب و سراسیمه گشتند قالت گفت بلقیس یا ایها الملأ ای گروه بزرگان و ایشان سیصد
سیزده بزرگ بودند از ارکان دولت و مملکتی بوده هزار کس حکم کردندی بلقیس ایشان را جمع کرده فرمود فتوی دهید مرا افتونی فی امری در کار من
در آنچه من باشد بگوئید ما کنت نیستم من قاطعة امرا برنده کار منفصل کننده حتی تشهدون تا شما را نزد من حاضر کردید یعنی بی حضور و
مشورت شما کاری نمیکنم قالوا گفتند آن گروه نحن اولوا قوة ما خداوندان قوتیم واولوا باس شدید و خداوندان کارزار سخت هم قوت داریم
و هم عزت و هم لشکر و هم شجاعت والامر الیک و کار مفوض است برای تو فانظری پس ببین و درنگر که ماذا تأمرین تا چه میفرمایی
از مقاتله و مصالحه نظم اگر جنگ خواهی نبرد آوریم :. دل دشمنان را بدرد آوریم :. وگر صلح خواهی ترا بنده ایم :. بتسلیم حکمت سر افکنده ایم
چون بلقیس از ایشان دریافت که میل مقاتله دارند بخندید و گفت ما را مصلحت نیست جه کار و بر دو دی اگر ایشان غالب آیند و یا رود
اموال ما در عرصه تلف میشود کما قال الله تعالی قالت گفت بلقیس ان الملوک بدرستیکه پادشاهان اذا دخلوا قریة چون در آیند بدیهی یا شهری
بقهر افسدوها تباه سازند یعنی خراب کنند وجعلوا و گردانند اعزة اهلها عزیزان اهل او را اذلة خوار و بی مقدار یعنی عذاب کنند و
واسیر کنند وکذلک یفعلون و هم چنین میکنند تاکید قول او است وانی مرسلة و بدرستیکه من فرستنده ام الیهم بسوی سلیمان و قوم او بهدیة
هدیه که مقدمه صلح است فناظرة پس نگرنده ام از انجام بم یرجع المرسلون آنچه خبر باز میگردند فرستادگان من اگر هدیه را قبول کند
ملک است والا پیغامبر در کشاف آورده که با نصد غلام لباس کنیزکان پوشیده و با نصد جاریه را لباس مردان پیاراست و هزار خشت
زرین و تاجی مکلل بدر و یاقوت و مقدار مشک و عنبر حلقه در دری ناسفته و مهره کج سفته فرستاده منذر بن عمرو را یکی دیگر از اکابر قوم
برفتن مقرر فرمود و گفت منذر نیکو احتیاط کن اگر بخشم در نگرد بترسی که او پادشاه است و اگر بنیاز روی و خوش خوئی با تو سخن گوید اگه
پیغامبر است و دلیلی دیگر بنبوت وان آنست که میان غلامان و کنیزان تمیز کند و گوهر ناسفته را سوراخ سازد و مهره کج سفته را رشته کشد
ایشان هدایا برداشته متوجه شدند و هدهد کیفیت حال عرض سلیمان علیه السلام نمود و تا خشتها زر و نقره ساختند و میدانی که نه هفت
فرسنگ طول او بودی بدان فرش انداختند و در روز رسیدن منذر مرکب بحری دری بر جوانب میدان بداشتند و هر یک از اولاد جان
و پریان و دیوان و سباع و وحوش و هوام جداگانه صف کشیدند و مرغان در روی هوا پر بر بافتند بیت باصد هزار دیده ملک بامیر از
قرن :. مجلس بدان تکلف خوبی ندیده بود :. منذر یکبارگی بمیدان رسید و آن فرش و اساس و آرایش دید از هدایا خود شرمنده
شدند و چون پیش تخت سلیمان علیه السلام رسید آنحضرت با روی تازه تبسم کرده و برابر سخن نمود و فرمود که حقه یاقوت در دری ناسفته
و مهره کج سفته است پس ارضه را فرمود عذرا سوراخ کرد و دوده را فرمود تا رشته در دهن گرفته و سوراخ آن مهره بگذشت و

وبستند در و کشید واب طلبید وغدیان وجواریرا فرمود تا از غبار راه روی بشویند مردان آب بر داشتند فی الحال روی شستن را آغاز کردند و
زنان اب از ظرف در بگذشت بدست دیگری ریختند وروی شستن بنیاد کردند و بدان از یکدیگر ممتاز گردانید حق سبحانه میفرماید
فلما جاء سلیمان پس آنهنگام که آمد رسول بلقیس بسلیمان و هدیه آورد قال اتمدونن بمال ایا مدد مارا بمال میخواهید و حالانکه مال من از همه
بیشتر است قال آتانی الله پس آنچه عطا کرد خدای از ملک و نبوت و علم مرا خیر مما آتیکم بهتر است از آنچه بشما داد از متاع دنیا بل انتم بلکه شما بهدیتکم
تفرحون بهدیه خود شاد می‌شوید و می‌نازید زیرا که جز حیاه دنیا مطمح نظر شما نیست در بیت باز برو از کند علوی جو همای ∴ دنیا اندر نظر و
همت او مرداریست ارجع ای رسول بازگرد الیهم بسوی بلقیس و قوم او بگو که بیائید و اگر نیائید فلنأتینهم بجنود پس هر آینه بیایم بدیشان
بلشکرها از غایت کثرت و قوت لا قبل لهم بها طاقت مقاومت نباشد ایشانرا بان لشکر ولنخرجنهم و هر آینه بیرون کنم ایشانرا منها از بلده
سبا اذلة در حالتی که بی عزت و ذلیل باشند وهم صاغرون و ایشان خوار شدگان شوند و اسیران مند رسول بازگشت و تمام احوال بازنمود بلقیس
تهیه راه کرد تخت خود را در خانه خود مضبوط ساخت و نگاهبانان بران گماشت و در خانه قفل کرد و کلید برداشت و با لشکر متوجه سریر
سلیمان شد دیوان خبر یافته اند اندیشه میکردند که چون سلیمان او را بیند با کمال حسن و جمال عقل البته بازدواج او اقدام کند و سلیمان را
بر سرایر اطلاع دهد کار بر ما تنگ آید صلاح آنست که طعنه زنیم بر جمال و کمال او عیب او بر دل سلیمان نشسته باشد و بدو توجه نکند پس بعضی
از اشراف جن پیش تخت آمدند بموقف عرض رسانیدند که عقل بلقیس قصوری دارد و کمال او بر منهج صواب منحرف گردیده و پای مانند
و انگشت خر دارد سلیمان علیه السلام در اندیشه افتاد اول خواست که عقل او را آزمایش کند قال یا ایها الملا گفت سلیمان ای گروه بزرگان
ایکم کدام از ایشان یاتینی بعرشها می‌آرد تخت بلقیس را قبل ان یاتونی مسلمین پیش از آنکه بیایند گردیدگان پیش سلیمان چه هر گاه که سلیمان
آمدند گرفتن تخت او روا نیست مگر برضا و غرض او آن بود که او را تغیر دهد و از و پرسد که این سریر تست یا نی و بجواب او
بر عقل او وقوف یابد قال عفریت گفت دیو پلید ناخوش من الجن از قوم جن نام ذکوان یا صخرا انا آتیک به من بیارم ترا آن قبل ان تقوم
پیش از آنکه برخیزی من مقامک از جای یعنی از مجلس حکومت و سلیمان علیه السلام تا نصف النهار در مجلس حکم نشستی وانی علیه و بدرستی که بر
حمل آن تخت لقوی امین توانایم امینم بر جواهر او یعنی در آن خیانت نکنم و بامانت بتو رسانم سلیمان گفت زودتر ازین خواهم قال الذی عنده
گفت آنکسی که نزدیک او بود علم دانا من الکتاب از کتب منزل یعنی کتب الهی خوانده و اسم اعظم دانسته و آنکس خضر بوده علیه السلام تا جنیه
کرابو العبیدات و در تیسیر آورده که بنو ضبه این ادعا در ندکه عنده علم من الکتاب بدرمات و گفته اند حضرت سلیمان بوده یا ولی
مستجاب الدعوات او را ملیخا گفتند یا ذوالنون و یا اسطوع یا ملکی که دفن مقادیر بدست او است یا جبرئیل علیه السلام و بران تقدیر
یکی از ملایکه باشد و مراد از کتاب لوح محفوظ است و اصح آنست که آصف برخیا که وزیر سلیمان است گفت انا آتیک به من بیارم تخت بلقیس را
بتو قبل ان یرتد پیش از آنکه باز گرده الیک بسوی تو طرفک چشم تو یعنی در چیزی که می‌نگری تا چشم از آن برداری من تخت حاضر کردانم
سلیمان او را دستوری داد بسجده در افتاد و گفت یا حی یا قیوم که بعبرانی اسیا باشد و قول بعضی گفت یا ذا الجلال والاکرام و بر سر تقدیر
چون بر دو دعا کرد تخت بلقیس بموضع خود بزمین فرو رفت و بیک طرفة العین پیش تخت سلیمان از زمین برآمد و در وسیط فر مودده

کو فی سبحانه ایجاد

کرحق سبحانه ایجاد او را عدم کرد و نزد سلیمان علیه السلام باز ایجاد کرد فلما رآه پس آنهنگام که دید سلیمان آن تخت را مستقرا عنده قرار یافته نزد او
قال هذا گفت سلیمان که این کرامت من فضل ربی از فضل پروردگار منست لیبلونی تا بیازماید مرا در مثل این امور ءاشکر آیا شکر میگزارم ام اکفر
یا ناسپاسی پیش می‌آرم ومن شکر و هر که سپاس داری کند نعمت خدایرا فانما یشکر پس جز این نیست که سپاس میدارم لنفسه از برای نفس خود چه
شکر موجب دوام نعمت و سبب مزید آن ومن کفر و هر که کفران ورزد فان ربی پس بدرستی که پروردگار من غنی کریم بی نیاز است از شکر
گزاری و ناسپاسی و دان کرم کننده است بانعام مستحقان قال نکروا لها گفت سلیمان علیه السلام نکردانید برای بلقیس عرشها تخت او را یعنی
حالات شکل او تغیر دهید بدان وجه که اعلی با سفل آرید و مقدم را موخر سازید و جواهرش تبدیل کنید و اخضر را بجای احمر و اصفر
موضع اصفر وضع کنید ننظر تا بنگریم ما که بعد از سوال او اتهتدی آیا راه می‌یابد بدو و می‌شناسد تخت خود را ام تکون یا باشد من الذین
لا یهتدون از آنانکه راه نمی‌یابند بچیزها نمی‌شناسند فلما جاءت پس آنهنگام که آمد بلقیس نزد تخت سلیمان و تخت او نزدیک نهاده بود قیل گفته
شد او را اهکذا عرشک آیا همچنین است تخت تو قالت گفت بلقیس کانه هو گویا که آنست جزم نگفت و همو از جهت آورد که احتمال داشت که
تختی باشد مثل تخت او و این کمال عقل بود پس گفت واوتینا العلم و داده مارا علم بر کمال قدرت الهی و صحت نبوت سلیمان من قبلها پیش از این معجزه
وکنا مسلمین و هستیم ما گردن نهادگان حکم وی را وصدها و باز داشت خدای بلقیس را بمدد توفیق ما کانت تعبد از آنچه که بود می‌پرستید من
دون الله بجز خدای تعالی یعنی آفتاب را انها کانت بدرستی که بلقیس بود من قوم کافرین از گروه کافران آورده اند که سلیمان علیه السلام جهة
امتحان او دیگر فرمود که قصری بنا کرده بودند و زمین آن از آبگینه سپید صافی ساخته و در زیر آن آب در آورده ماهیان در آنجا افکنده
چنانچه صحن آن خانه آب می‌نمود پس سریر سلیمان در میان قصر بنهاد و بلقیس را طلبید چون بدر کوشک رسید قیل لها گفته شد او را ادخلی
الصرح درای در ساحت این قصر فلما رأته پس چون بدید بلقیس زمین قصر را حسبته لجة پنداشت آنرا آب بسیار وکشفت و برکشید جامه خود
عن ساقیها بیرون ساق خود را تا پای در آب نهد سلیمان علیه السلام دید که پای او بپای آدمیان میماند قال گفت ای بلقیس جامه فرو کش
انه بدرستی که آنچه تو پنداری صرح ممرد عرصه است ساده و هموار من قواریر از آبگینه قالت رب انی گفت بلقیس ای آفریدگار من بدرستی
که ظلمت نفسی ستم کردم بر نفس خود بپرستش آفتاب واسلمت و اسلام آوردم من مع سلیمان با سلیمان تسلیم شدم من لله و خدای تعالی را رب
العالمین پروردگار عالمیان و در تزویج سلیمان علیه السلام و حال کار او سخن بسیار گفته اند در جواهر التفسیر آنها را ذکر کرده است صاحب
تاویلات فرموده که چه مانند است هدهد بقوت متفکره و سبا ببدن و جسد و بلقیس و من عنده علم الکتاب بعقل و عرش بطبیعت بدنیه و تطبیق
حکایات موضع در شد بیت آنکسی کز شهر آشنایی است ∴ داند که متاع ما کجایی است ولقد ارسلنا و هر آینه بتحقیق فرستادیم الی ثمود
بسوی قبیله ثمود اخاهم صالحا برادر ایشان صالح را ان اعبدوا الله که بپرستید خدایرا فاذا هم پس آنهنگام ایشان فریقان دو گروه شدند مومن
و کافر یختصمون بجنگ در آمدند با یکدیگر و مخاصمه ایشان در سوره اعراف مذکور یافته و چون کافران بوقت خصومت ملزم شدند گفتند
بیار ای صالح آنچه ما را وعید کردی از عقوبات قال یا قوم گفت صالح ای گروه من لم تستعجلون بالسیئة چرا شتاب میکنید بنزول عذاب قبل
الحسنة پیش از توبه یعنی تاخیر میکنید در آن آورده اند ثمود میگفتند چون عذاب را ببینم آنگاه توبه کنیم صالح علیه السلام فرمود لولا

یستغفرون الله چرا استغفار نمیکنید بایمان و توبه از خدای تعالی او ز شرک نمیطلبید لعلکم ترحمون شاید که شما رحم کرده شوید قالوا اطیرنا
بک گفتند فال گرفتیم بتو و بمن معک و هر که با تست از مومنان تا تو اغاز دعوت کرده شده اند قحط روی بما آورده و جدایی در میان افتاده قال
طایرکم گفت صالح که فال شما از خیر و شر عند الله نزدیک خدایست یعنی سبب محنت شما مکتوب نزدیک خدای بحکم ازلی و بجهت من مبدل نگردد حکم
قلم بنیک و بد خلق در ازل رفت بگفت و گوی علامتی دگر نخواهد شد بل انتم بلکه شما قوم تفتنون گروهی ازموده شده اید یعنی شما را می آزمایم
بتعاقب دولت و نکبت و آسانی و سختی وکان فی المدینة و بودند در شهری که صالح بود در زمین حجر تسعة رهط نه نفر از اشراف قوم و از اراذل ایشان و
ازجمله قدار بن سالف و مصدع بن دهر و گویند نام رواج بود مباشر عقر ناقه بودند یفسدون تباهی میکردند بکفر و معاصی فی الارض در زمین
ولا یصلحون و بصلاح نمی آوردند خود را یعنی افسادی داشتند خالی از اصلاح چون بعد از عقر ناقه وعید عذاب شنیدند قالوا گفتند تقاسموا بالله
و حال آنکه سوگند خورده بودند بخدای یعنی بعد از سوگند گفتند با یکدیگر لنبیتنه هر اینه شبیخون میزنیم بر صالح واهله و بر کسان وی و میکشیم وی را
ثم لنقولن پس میگوییم لولیه مردی خون او را یعنی اگر از ما پرسند که صالح را کشته گوییم ما شهدنا حاضر نبودیم ما مهلک اهله محل هلاک کردن
کسان او را حفص بکسر لام خوانده یعنی ما در موضع هلاک ایشان نبودیم پس از هلاک ایشان چه خبر داریم وانا لصادقون و بدرستی که ما راست گوییم که ما
نکرده ایم و خبر نداریم ومکروا مکرا و اندیشیدند اندیشیدنی ومکرنا مکرا و مکر کردیم مکر کردنی یعنی جزاء مکر ایشان بدیشان رسانیدیم یا آنکه مکر ایشان سبب
هلاک ایشان ساختیم وهم لا یشعرون و ایشان آگاه نبودند و شعور نداشتند آورده اند که صالح علیه السلام مسجدی داشت در غاری در شعبها
آنجا نماز گزاردی ایشان گفتند وعده عذاب تا سه روز دیگرست بیش از آن صالح با ماییم پس اول شب در آن غار در آمده و در کمین نشستند
تا چون صالح در آید بکشندش ناگاه سنگی بر ایشان فرود آمد و همه را در زیر گرفت و در غار را بپوشید و ایشان در آنجا شدند و باقی کفار بصیحه
جبرئیل علیه السلام بمردند فانظر کیف کان پس بنگر که چگونه بود عاقبة مکرهم سرانجام مکر ایشان انا دمرناهم بدرستی که هلاک کردیم این نه تن را
در غار وقومهم و باقی قوم ایشانرا اجمعین همه بصیحه فتلک بیوتهم پس آنست خانهای ایشان در زمین حجر بنگرید ایشانرا خاویة در حالتی که خالی و فرو افتاده
بما ظلموا بسبب آنکه ستم کردند یعنی شرک آوردند ان فی ذلک بدرستی که آنچه یاد کرده ایم در آن لایة هر اینه عبرتیست لقوم یعلمون گروهی که دانند
و بدان متعظ شوند وانجینا الذین امنوا و برهانیدیم آنانرا که گرویدند بصالح علیه السلام وکانوا یتقون و بودند که پرهیز میکردند از کفر و معاصی و بدان سبب
نجات یافتند ولوطا و یاد کن لوط پیغامبر را اذ قال چون گفت لقومه مر قوم خود را اتاتون الفاحشة آیا می آیید بفعل زشت یعنی لواطه وانتم و حال آنکه
شما تبصرون ائنکم لتاتون الرجال می آیید بمردان شهوة از روی شهوت من دون النساء بجز زنان که بجهت شهوة
مخلوق شدند بل انتم بلکه شما قوم تجهلون گروهی که میدانید عاقبت خود را فما کان پس نبود جواب قومه جواب قوم لوط الا ان قالوا مگر آنکه گفتند
با یکدیگر اخرجوا آل لوط بیرون کنید کسان لوط با او را من قریتکم از دیه خود که سدوم است انهم بدرستی که ایشان اناس یتطهرون مردمانند که
پاکیزگی میکنند یعنی خود را پاک میدانند و ما را پلید میخوانند فانجیناه پس نجات دادیم لوط را علیه السلام واهله و کسان او را یعنی دختران او را
الا امراته لیکن زن او را که کانت قدرناها کردیم او را که من الغابرین از باقی ماندگان در عذاب وامطرنا و بارانیدیم علیهم بر ایشان بعد
از نزول عذاب ... موتفکات مطرا بارانی از سنگ فساء پس بد باران است مطر المنذرین بارانی بیم کرده شدگان که تصدیق بیم کردند

بگو الحمد لله

بگو الحمد لله بگوای لوط که ستایش خدایراست بر هلاک کفره وسلام علی عباده و سلام بر بندگان او الذین اصطفی آنانکه برگزید ایشانرا
بعصمت و نگاه داشت از فواحش و نجات داده از عقوبات و قول اصح آنست که مامور بحمد حضرت پیغامبر ماست علیه الصلوة والسلام که حق سبحانه در
سوره قصهای که دالست بر کمال قدرت چون قصه و بر اختصاص رسل بر آیات کبری چون قصه موسی و سلیمان مشتمل است بر هلاک اعدا و نصرت
اولیا چون قصه صالح و لوط بوی وقوف بر آن نعمتی بزرگ است پس وی را بحمد آگاهی او کرد و بر سلام که دل ایشان سالم است از لوث علایق و سر ایشان
خالی از فکر خلایق او ز سلامی بواسطه شنودن و فردا سلامی بی واسطه خواهند شنید سلام قولا من رب رحیم نظم هر بنده که گشت منزوی از سلامت
البته شود خاص بدر کف بسلامة لطفی کن و بنواز دلم را بسلامی زیرا که سلامت همه لطف است و کرامت الله آیا خدای بحق خیر بهترین اما یشرکون
یا آنکه انباز میگیرند مشرکان امن خلق السموات والارض یا کسی که بیافرید بقدرت آسمان و زمین را که اصول عالم کون و فساد اند وانزل لکم و فرو فرستاد
برای شما من السماء از آسمان یا از ابر ماء آبی فانبتنا پس برویانیدیم به بر آن آب عدول از غیبت بتکلم برای اختصاص است بذات او یعنی ما توانیم
و بس که برویانیم بآب باران حدایق بوستانها دیوار بسته ذات بهجة خداوند خوبی و خرمی یعنی آراسته و زیبا ما کان لکم نیست و نسزد مر شما را ان تنبتوا
آنکه برویانید شجرها درختان آن بوستانها ءاله آیا هست یعنی نیست معبودی مع الله با خدای بحق که یاری دهد او را در این افعال زیرا که او
منفردست بخلق و تکوین بل هم بلکه مشرکان قوم یعدلون گروهی که میل میکنند از راه توحید یا شرک می آرند بخدای و او را عدیل اثبات میکنند
امن جعل الارض آیا کیست که میگرداند زمین رواسی کوههای بلند در و معادن میکون گردد از حضیض او چشمهای ترشح شود وجعل بین البحرین و
گردانید میان دو دریا عذب و مالح یا دو خلیج دو فارس و روم حاجزا مانعی که با یکدیگر مختلط نشوند ءاله آیا هست خدای یعنی نیست مع الله با
الله که در آفرینش اشیا او باشد بل اکثرهم بلکه بیشتری از اهل شرک لا یعلمون نمیدانند بعروض را لجلی اشیا لاجرم بشریک قائل اند و ایا شریک
ناتوان بهترست امن یجیب المضطر آیا کسی که اجابت کند فرومانده را اذا دعاه چون بخواند او را هیچ وسیله نباشد مگر حق سبحانه و گفته اند مضطر
کسی است که دل از جان بر داشته باشد چون طریق البحر یا گم شده در بیابان یا بیمار نا امید از صحت شیخ داود یمانی قدس سره بعیادت
بیماری رفته بود و بیمار گفت ای شیخ دعا کن برای شفا من شیخ گفت تو دعا کن که مضطری و اجابت بدعا مضطر وابسته است زیرا که بیمار
و پیشتر باشند و حق سبحانه نیاز بیمار کار را دوست دارد نظم ان نیاز ویی بود درد ... کانکه طفل خود سخن اغاز کرد هر کجا دردی دوا آنجا
رسد هر کجا فقری نوا آنجا رسد بیش حق یک ناله از روی نیاز به که عمری در سجود و در نماز پس چون نیاز مند بیچاره دعا کند حق سبحانه اجابت
فرماید ویکشف السوء و بر دارید بدی یعنی دفع کند از آنکه او را بد آید ویجعلکم و آیا بت پرست بهترست یا آن خدای که گردانید شما را خلفاء الارض
خلیفگان در زمین و شما را جای نشین پیشینیان و زمین را از پس ایشان میراث شما در آورد ءاله مع الله آیا خدای دیگر هست با خدای تعالی
درین کارها اعانت او کند یعنی نیست و نشاید قلیلا ما تذکرون اندکی پندی می پذیرید با خدا یا اندکی یاد میکنید و گفته اند بقلت عدم ... یعنی
یاد میکنید خدا را و پرستش بتان میکنید با ایشان بهترند امن یهدیکم آیا کسی که راه مینماید شما را فی ظلمات البر والبحر در تاریکیها بیابان
و دریا ومن یرسل الریاح و کسی که میفرستد باد را بشرا مژده دهندگان بین یدی رحمته پیش از رحمت او که بارانست ءاله مع الله آیا باشند خدای دیگر
با خدای بحق یعنی نتواند بود تعالی الله بلند رتبت خدای تعالی و برتر عما یشرکون از انباز میگیرند کافران چه قادر خالق مقدس باشد

ازمشارکت عاجز مخلوق و ایا چنان شریک بهتراست امن یبدؤا الخلق ایا انکه بیافرید خلق را از عدم بوجود آورد ثم یعیده پس باز آرد او را بعد از انکه
بعدم رفته باشد یعنی برانگیزد در قیامت ومن یرزقکم وانکه روزی دهد شما را من السماء از آسمان بباران والارض واز زمین بنبات یا باسباب عادی
وارضی شما را روزی بخشد ءاله ایا هست خدای شریک مع الله با خدای که این کارها کند قل هاتوا بگو بیارید برهانکم حجت خود را بر انکه کسی غیر الله
براینها قدرت دارد ان کنتم اگر هستید صادقین راست گویان در انکه آلهی دیگر هست چه کمال قدرت را لوازم الوهیت است و ان غیر را ثابت نیست قل بگو
ای محمد لا یعلم نمیداند من فی السموات والارض هر که در آسمان و زمین است الغیب نادیده و پوشیده الا الله لیکن میداند خدای وما یشعرون ایان یبعثون
و ایشان نمیدانند که کی مبعوث خواهند شد پس چنانچه قدرت کامله مخصوص اوست بل ادارک بل بمعنی هل است و در لباب گوید بمعنی ام و بر هر تقدیر
استفهام بمعنی نفی باشد یعنی در هم رسیده و کامل نشد علمهم دانش ایشان فی الاخرة در وقوع آخرت یعنی ندانستند آخرت را کما ینبغی بل هم
بلکه ایشان فی شک منها بل هم منها عمون از او آخرت نابینا اند یعنی ختم دل ایشان از مشاهدهٔ بعث و حشر پوشیده است وقال
الذین کفروا و گفته اند انکه کافر شدند بسبب نابینایی بدیدهٔ بصیرت ءاذا کنا ایا چون گردیم ترابا خاک وآباؤنا و پدران ما نیز خاک شوند ءانا لمخرجون
ایا ما بیرون آورده گانیم از گورها بدر آمده کان لبعث حیاة لقد وعدنا بدرستی که ما وعده داده شده ایم هذا این حشر و نشر نحن وآباؤنا ما و پدران ما نیز
خاک شوند من قبل پیش از وعدهٔ محمد یعنی انبیا این وعده داده اند و بتحقیق نه انجامید ان هذا نیست این وعده الا اساطیر الاولین مگر افسانه
پیشینیان یعنی مانند افسانها که مجرد سخن است بتحقیق قل سیروا بگو بروید فی الارض در زمین اهل تکذیب چون دیار حجر و احقاف و موتفکات
فانظروا کیف کان پس فکر بکنید که چگونه بود عاقبة المجرمین سرانجام گنهکاران ولا تحزن علیهم و اندوه ناک مشو بر تکذیب و اعراض مشرکان ولا تکن و
مباش فی ضیق در تنگی مما یمکرون از انچه ایشان مکر کنند که تو در پناه عصمت منی و کفیل نگاه داشت تو منم نظم غم مخور زان روی که غمخوار تو منم
از همه بدها نگهدار تو منم ∴ از تو گر اغیار بر دارند روی ∴ ایچنان وان چنان یار تو منم ویقولون ومیگویند کافران متی هذا الوعد کجاست و
کی خواهد بود این عذاب موعود ان کنتم صادقین اگر هستید شما راست گویان مخاطب حضرت پیغامبر و اصحاب او یند که پیوسته کفار را تحذیر مینمودند
قل عسی ان یکون بگو شاید انکه باشد بحکم الهی ردف لکم پیوند بشما و از پی در آید شما را بعض الذی برخی از انچه تستعجلون شتاب میکنید نزول و حلول آن
وآن عذاب روز بدر بود یا قحط غلا وان ربک لذو فضل و بتحقیق که آفریدگار تو خداوند فضل و رحمت است علی الناس بر مردمان که تعجیل نمیکند در
عقوبت ایشان بر معاصی ولکن اکثرهم و لیکن بیشتر ایشان لا یشکرون سپاس داری نمیکنند و حق نعمت تاخیر عذاب را نمی شناسند وان ربک لیعلم
و بتحقیق آفریدگار تو هر آینه میداند ما تکن آنچه پوشیده میدارد صدورهم دلها ایشان از حقد و حسد بر تو وما یعلنون و آنچه اشکارا کنند از تکذیب و عداوت
وما من غائبة و نیست هیچ پوشیده از حوادث و نوازل فی السماء والارض از آسمان و زمین الا فی کتاب مبین مگر که نوشته است در کتاب روشن
یعنی لوح محفوظ ان هذا القرآن بدرستی که این قرآن یقص علی بنی اسرائیل میخواند بر بنی اسرائیل یعنی بیان میکند برای ایشان اکثر الذی بیشتر
آنچه که از جهات هم فیه ایشان در آنجا یختلفون اختلاف میکنند و بخلاف یکدیگر سخن میگویند چون تشبیه یهود و تنزیه نصاری و احوال
معاد جسمانی و روحانی و صفات بهشت و دوزخ و قصهٔ عزیر و عیسی علیهما السلام وانه و بدرستی که قرآن لهدی هر آینه راه نموینست ورحمة
و بخشایشی للمؤمنین مر گرویدگان را چو ایشان منتفع اند بدان ان ربک بدرستی که خداوند تو یقضی بینهم داوری کند میان اهل اختلاف

بنی اسرائیل

بنی اسرائیل بحکمه بحکم راست و درست خود وهو العزیز و او غالب محکم او رد نتوان کرد العلیم و اوست دانا بحقیقت انچه حکم میکند فتوکل پس
توکل کن تو علی الله بر خدای و از دشمنی معاندان باک مدار انک بدرستی که تو علی الحق المبین بر راست روشنی یعنی راه راست و کار در
انک بتحقیق که تو لا تسمع الموتی سخن نمیتوانی شنوانید مردگان را یعنی مرده دلان را که فهم نمیتوانند کرد ولا تسمع الصم الدعاء و نمیتوانی شنوانید
کران را آواز خواندن اذا ولوا چون برگردند مدبرین پشت گردانیدگان یعنی ایشان از گوش کران اند و از استماع قران اعراض میکنند روی
میگردانیند پس مشابه بکران باشند در نا شنیدن خصوصا کسی که برگردد و پشت بر داعی خود کند در آن استماع او مشکل است و در وقت اشارت
نیز همین نمی بیند که فهم کند وما انت ونیستی تو بهادی العمی راه نماینده کوران عن ضلالتهم از گمراهی ایشان چه هدایت حاصل نمیشود الا به
بصیرت و ایشان ندارند ان تسمع نشنوانی تو الا من یؤمن مگر کسی که بگرویدند بایاتنا بسخنان ما یعنی فهم کلام نمیکنند یعنی گرویدگان فهم
مسلمون پس ایشان گردن نهادگان فرمایند و مخلصان و متخصصان عالم العاقبه نظم گوش جان را نهاده بر فرمان ∴ دیدهٔ دل گشاده
بر عرفان ∴ زنده از نفحات گلشن قدس ∴ معترف در فضای عالم انس ∴ پرده اند مضایق لاشیء ∴ پس قلب سدشم در هم بلی گرذا وقع
القول و چون واقع شود قول یعنی واجب گردد وعدهٔ عذاب و سخط رب الارباب علیهم بر آدمیان وقتی که دست از امر معروف و نهی منکر باز دارند
اخرجنا بیرون آریم لهم برای ایشان دابة من الارض جنبنده از زمین تکلمهم سخن گوید با ایشان ان الناس انکه مردمان کانوا هستند
بآیاتنا بسخنان ما از وعده و وعید و حشر نشر و اثبات قدرت و دلایل حکمت لا یوقنون یقین نمی آرند یعنی در آن متیقن نیستند باید دانست
که خروج دابة الارض نشانه ایست از علامات قیامت صاحب تیمه آورده که چون زوال دنیا نزدیک رسید حق سبحانه دابه از زمین بیرون
آرد و آن دابه گویا باشد و در حدیث آمده که خروج دابه بطلوع آفتاب از مغرب متقارب باشد هر کدام پیش بود آن در عقبش ظاهر گردد
و از کتب بعضی از ائمه چنان معلوم میشود که از اشراط الساعة اول آیات سماوی طلوع شمس بود از مغرب و اول آیات ارض خروج دابه
و او جانوریست طول او شصت گز چهار قایمه دارد و او را زغب باشد و دو بال دارد و تیز روی و هیچ هارب از وی فوت نشود و هیچ طالب
او را و هیچ طالب او را در دنیا بدر روی او چون روی مردم بود اما در غایت روشنی و درخشنده و در تیسیر از ابن عباس و زبیر رضی الله عنهم
نقل میکنند که سر او شبیه سر گاو دارد و در عین المعانی آورده که چشم او چون چشم خوک بود و گوش او چون گوش فیل و شاخ چون
شاخ بز کوهی و لون او چون لون پلنگ و گردنش چون گردن شترمرغ و سینه اش چون سینهٔ شیر و پهلویش چون پهلوی گاو و قوایمش
چون قوایم شتر و دمش چون دم قوچ بیرون آید از کوه صفا و مروه یا از کوه اجیاد یا وادی از تهامه یا از حجر شدم و در حدیث آمده که اعظم
المساجد یعنی از بیت الحرام بیرون آید و در کتاب علامات الساعة بیرون آورده که از رکن خانه کعبه بدر آید و مردم می نگرانند و او مانند
آفتاب سیر میکند و بلند میشود و بعد از سه روز بیرون … بعضی بر انند که خروج کردن از زمین بیرون نیاید و قول
اشهر آنست که تمام او بیرون آید و عصی موسی و خاتم سلیمان بر میان دو چشم کافران مالد روی ایشان سیاه شود و کسی نماند در دنیا سفید
روی و مردم یکدیگر را لقب نخواهند بلکه سفید را گویند ای بهشتی و سیاه روی را گویند ای دوزخی از بعضی بعضی معنی آیه برین
وجه گفته اند که چون واقع شود تا تمیز مومنان از کافران بیرون آریم دابة الارض را والله اعلم ویوم نحشر و یاد کن روزی که

خبر کنیم یا من کل امة از هر امتی فوجا گروهی که رؤسا و اشراف باشند ممن یکذب از انها که تکذیب میکنند بایاتنا بایات کلام ما فهم یوزعون پس
ایشان باز داشته میشوند تا اسافل قوم بدیشان رسند حتی اذا جاؤا تا چون پایند بمحشر گاه قال اکذبتم بایاتی گوید خدا ایا بدروغ داشته اید ایتهای
او در اول حال ولم تحیطوا و احاطه نکردند بها بدان ایتها علما از جهت دانش یعنی در ان تامل نکردند و بکنه ان نرسیده اند اما ذا کنتم تعملون ایا چه چیز
بود که شما میکردید یعنی هر گاه که گردید باز بخدا و رسول ایمان نیاوردند ووقع القول و واقع شود یعنی فرود آید عذاب علیهم بر ایشان بما
ظلموا بسبب انچه ستم کردند یعنی تکذیب بودند فهم لا ینطقون پس ایشان سخن نگویند بعذر خواهی جهت مشغولی بعذاب نامتناهی الم یروا
ایا نه بدیدند منکران حشر انا جعلنا اللیل انکه ما گردانیدیم شب را لیسکنوا فیه تا ارام گیرند در و بخواب و استراحت والنهار مبصرا و ساختیم روز روشن
تا در طلب معیشت باشند ان فی ذلک بدرستی که درین تعاقب نور و ظلمت بر وجه مخصوص لایات هر اینه نشانهاست بر بعث و نشور لقوم
یؤمنون گروهی را که تصدیق یعنی انکه قادر است بر ابدال روز و شب از یکدیگر هر اینه قدرت دارد بر ابدال موت بحیات در
اموات ابدان موتی و بخواب و بیداری برکت در روز و شب واقعست استدلال میتوان کرد بر مردگی از زندگی ویوم ینفخ و یاد کن روزی را
که دمیده شود فی الصور در صور ففزع پس بترسد از هول و هیبت ان من فی السموات ومن فی الارض هر که در اسمان و زمین است ایراد
فزع بصیغه ماضی جهت وقوع است یعنی البته بوقت نفخ صور ترسناک خواهند شد اهل اسمان و زمین الا من شاء الله مگر انکس که خواهد
خدای یعنی حور بهشت باشد یا دوزخ یا اسرافیل نافخ است یا چهار ملک مقرب که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام که ادرا در طور
صعق بود و در تیسیر گوید که ادریس است علیه السلام وکل اتوه و همه در مان ایند کا نند داخرین و بموقف و حفص اتوه خواند بصیغه جمع
ماضی و بعضی مستقبل داند یعنی همه پایند بوعده خوار شدگان وتری الجبال و بینی تو کوههارا در ان روز تحسبها پنداری انرا جامدة بر جای
ایستاده وهی تمر و حالانکه جبال میرود و میگذرد مر السحاب رفتن ابر در سرعت و آن حرکت مدرک نمیشود زیراکه اجرام کبار بر سمتی
واحد حرکت کنند حرکت ایشان نیک ظاهر نیست چنانچه در والسحاب مشابه میرود و مخفی نیز فرموده که او بها در میان خلق در صدد سوم دارند
و خلق از بواطن ایشان که بیکدم عالی طی کنند عاقل نظم تو مبین این پایها را در زمین ∴ زانکه بر دل میرود عاشق یقین ∴ از ره منزل
کوته و دراز ∴ دل چه میداند که هست او دل نواز ∴ آن دراز و کوته اوصاف تنست ∴ رفتن ارواح دیگر رفتن است ∴ دست نی و پای نی و
تا قدم ∴ الخ انکه ساخت جانها از عدم صنع الله بکرد خدای کردنی الذی اتقن آنخدائی که استوار کرد کل شیء افریدن همه چیزها و پیدا است
بر وجهی انه خبیر بدرستی که او دانا است بما تفعلون بانچه شما میکنید من جاء هر که بیاید بالحسنة بنیکویی فله خیر منها پس خیر است بهتر از آن
زیراکه فانی دهد و باقی ستاند و یکی را به ده عوض دهند و اگر چند را بکلمه تنها دست دارند و او را چیزی حاصل است از آن کلمه وهم و ایشان
که نیکی کنند من فزع از ترس و هول یومئذ ان روز یعنی قیامت آمنون ایمنند ومن جاء بالسیئة و هر که بیاید ببدی که شرکست فکبت پس نگون کرده
شود وجوههم رویهای ایشان فی النار در اتش دوزخ یعنی ایشانرا نگونسار در دوزخ هل تجزون و گویند ایا جزا داده شدید یعنی جزا نداده اند
شمارا الا ما کنتم مگر انچه بودید که در دنیا تعملون میکردید انما امرت جز این نیست که فرموده شدم ان اعبد آنکه پرستش کنم رب هذه البلدة
خداوند این شهر را که مکه است الذی حرمها ان خداوندی که بحرمت حرام کرد این بلده را خادها او نمی برند و خشنش او را نمی درند

و صید او نمی رانند

و صید او نمیرانند وله و خدای راست این بلده راست کل شیء هر چیزها همه یعنی همه مخلوق و مملوک ویند وامرت و مامور شده ام ان اکون انکه من باشم
من المسلمین از ایستادگان بر ملت اسلام وان اتلو القران و انکه تلاوت کنم قرانرا و بر قرات او مواظبت نمایم تا حقایق ان بر من منکشف گردد
فمن اهتدی پس هر که راه یابد بسبب متابعت در نواهی و اوامر فانما یهتدی پس جز این نیست که راهی یابد لنفسه برای نفس خود یعنی منافع ان
بوی باز گردد ومن ضل و هر که گمراه شود بجهت مخالفت درین امور فقل پس بگوی ای محمد انما جز این نیست که انا من المنذرین من از بیم کنندگانم و بر من
جز بلاغ نیست و وبال ضلال دیگری بر من نمیرسد وقل الحمد لله و بگو ثنا و ستایش مر خدایرا بنعمت نبوت برانچه مرا عطا کرد از علم نافع و عمل صالح
سیریکم زود باشد که بنماید خدای تعالی شما را ایاته نشانها قدرت خود را از خروج دابة الارض و غیر ان بایات قاهره در دنیا که واقع میدانست
و در اخرت که عذاب ابدیست فتعرفونها پس بشناسید ان اینها را و لیکن ان شناختن در ان محل شما را نفع نکند وما ربک و نیست افریدگار تو بغافل
بیخبر عما تعملون از انچه میکنند مشرکان و حفص بخطاب خوانده یعنی از انچه شما میکنید پس تاخیر عذاب ایشان باشما بر حکمتی است که مراد او بنمودید و لیس
هر جزا و ردی و بردی بیش و پس ∴ حکمت انداخته اند چون تو کس سورة القصص مکیة ثمان و ثمانون آیة بسم الله الرحمن الرحیم طسم امام شافعی
قدس سره فرموده که حق سبحانه این حروف سبب محافظت قران کرد اینده از حرفی تمام ایات زیاده و نقصان در مشار الیه وانا له حافظون
این چو دست امام قشیری رحمه الله آورده که طا اشارت بطهارت قلوب عارفان از تعظیم غیر صادق و طهارت ارواح محبان از محبت ما سوی
و طهارت اسرار موحدان از شهود غیر خدا سلمی الله و فی لبت اذا اسرار الهی عیان بنجات و ما ملیعان بدرجات و در بحر الحقایق
گفته که میم ایمانیت بمنت خلایق در قیام کفایت مهمات بر قدرت حاجات و درایات و گفته اند حروف ثلثه قسم است بطور سینا و سکندریه و مکه
جواب اینکه تلک این سوره یا این ایات ایات الکتاب المبین ایتهای کتاب روشن است یا روشن کننده طریق نتلوا میخوانیم بفرمان جبرئیل
علیک بر تو من نبا موسی و فرعون یعنی از خبر موسی و فرعون بالحق براستی لقوم یؤمنون برای گروهی که تصدیق میکنند ان فرعون علا بدرستی که
فرعون برتری بر تری جست و تکبر و تجبر کرد فی الارض در زمین مصر وجعل و کرد اینده اهلها اهل مصر را از قبطیان و سبطیان شیعا گروه گروه هر گروهی
را بکاری او کرد یستضعف بود که زبون گرفت و مقهور ساخت طائفة منهم گروهی را از ایشان یعنی اسرائیل یذبح ابناءهم میکشت پسران ایشانرا که کاهنان
گفته بودند که پسری در بنی اسرائیل بزاید که مملکت ترا سبب وی زوال رسد در کشاف اورده بود که نه هزار پسران بنی اسرائیل را کشته بودند ویستحیی
و زنده میگذاشت نساءهم زنان ایشانرا از برای خدمت خواتین قبطیان انه کان بدرستی که فرعون بود من المفسدین از تباهکاران و اراد
میبود قتل اولاد پیغامبران و اذادانرا بند کی گرفت ونرید و میخواستم ان نمن انکه منت نهیم علی الذین استضعفوا بر انانکه زبون گرفته شده
بودند و بیچاره گشته فی الارض در زمین مصر و نواحی ان یعنی بنی اسرائیل یا انکه برهانیم ایشانرا از بلا و شدت فرعون ونجعلهم و سازیم
ایشانرا ائمة پیشوایان در امور دین و خواهند کان در خیر و صلاح ونجعلهم و کردانیم ایشانرا الوارثین وارثان اموال و امتعه و املاک فرعو بیان
ونمکن و جای دهیم لهم مر ایشانرا فی الارض در زمین مصر و شام ونری و بنمایم فرعون وهامان فرعون و وزیر او هامان وجنودهما و لشکر
ایشانرا منهم از بنی اسرائیل ما کانوا یحذرون انچه بودند که حذر میکردند از ان چون زوال ملک و هلاک ایشان بر دست دشمنان و دیده
ان صورت را در وقتی که در دریا اعلامت غرق شدن مشاهده کردند و بنی اسرائیل اتفرج کنان بساحل دریا بنظر در آورده بودند و دانسته اند

کر سبب ظلم و تعدی مغلوب و مقهور شدند و مظلومان و بیچارگان برادر رسیده غالب و سرافراز گشتند و سر یوم المظلوم علی الظالم اشد
من الظالم علی المظلوم آشکارا شد نظم ای ستمکار بر اندیش ازان روز سیاه ∴ که ترا شوی ظلم افکند از جاه بچاه ∴ انکه اکنون بحقارت
نکری جانب وی ∴ بشماتت کند انروز بسوی تو نگاه ∴ آورده اند که فرعون قابل بسیار موکل ساخت بر حوامل بنی اسرائیل و جمعی دیگر را بر
ایشان موکل کردانید که هر حامله را که بزاید فی الحال بکشند قابله که بر مادر موسی را علیه السلام موکل بود در حین وضع حمل حاضر شد و
موسی را بر گرفت و در روی وی نگریسته و الهجمال وی کشت و محبت عظیم ازان مولود در دل وی بدید آمد گفت ای زن غم مخور که من سر ترا
فاش نکنم و موکلان را گویم که محبت دختر آمده و ده او را در خاک کردیم اما شرط انست که فرزند ترا هیچکس از اقربا و همسایگان نه بینند مادر موسی علیه
السلام سه ماه یا بیشتر ازان پنهان میداشت و قولی انست بعد از ولادت جمعی از موکلان خود را در ان خانه افکنده خواهر او را بر داشت و
در تنوری که برای نان پختن آتش گرم کرده بود نهاد که ایشان گروه بچه نادیده ازان خانه بیرون رفتند و مادرش بسر تنور آمده دید که
آتش گل و ریحان شده و موسی با ان بازی میکرد القصه او را پنهان بر ورش میداد و پیوسته ترسان و هراسان میبود بجهت انکه
فرعونیان زیادت از پیش بتفحص و تجسس مشغول شده بودند درین وقت الهام الهی بوی رسیده چنانچه میفرماید و اوحینا و وحی
کردیم یعنی الهام دادیم و علم الهدی قدس سره فرموده که شاید که رسولی باشد از ملایکه و غیر ان الی ام موسی بسوی مادر موسی که از اولاد یعقوب
بود علیه السلام نام او نوخابد بنت یواد و در اسم و در تیسیر و عین المعانی برخانه ای نحت بر اول بهر تقدیر او را الهام دادیم ان ارضعیه
شیر ده و بر ورا او را فاذا خفت پس چون بترسی علیه بر وی و فهم کنی که مردم دانستند و قصد او خواهند کرد فالقیه پس بیفکن او را
فی الیم در بحر و آن دریای نیل است یعنی بعد از انکه او را در صندوقی نهاده باشی بیفکن او را در یم و لا تخافی و مترس که او ضایع نخواهد شد
و لا تحزنی و اندوه مبر در فراق بسر او انا رادوه الیک بدرستی که ما باز گردانیدیم او را بسوی تو اندک زمانی را بر وجهی که دلخواه تو باشد و جاعلوه
و گردانیدیم او را من المرسلین از فرستادگان یعنی او را شرف نبوت ارزانی خواهیم داشت و چون مادر موسی علیه السلام دریافت که فرعونیان
در تجسس و تفحص ابنای بنی اسرائیل مبالغه دارند نجاری را فرمود که ایشان عمران بود که هیچ تنور و هیچ نشتر تراشند نجار چوپ ابنوس بر د ابن
عم فرعون بود چون صندوق تمام کرد مادر موسی تعلیم نمود در خاطرش گذشت که او کودکی دارد و میخواهد که صندوق کرده از موکلان
بگریزد بکماشتها فرعون آمد و خواست که نزد فرعون رود تمام انرا عرض کند حق تعالی نابینا شد دانست که آن مولود کاهنان نشان
داده اند این فی الحال نادیده ایمان آورد و مومن آل فرعون اوست و مادر موسی صندوق را ببندید و موسی را در و خوابانید و سر صندوق
را بقیر محکم ساخته بر در نیل افکند و فرعون را دختری بود بعلت برص مبتلا شده اطبا گفته بودند که فلان روز از رود نیل انسانی خود سال
یافته شود این علت آب دهن او زایل شود در ان روز فرعون با زن او و کردکانرا که نیز بند و بیا رند فالتقطه آل فرعون پس موسی را فرا گرفتند کسان فرعون
لیکون تا گردد و باشد لهم فرعونیانرا عدوا دشمن و از انکه بسبب وی غرق شدند و حزنا و اندوه برند که مرزنان را که ایشان برده گیرند یعنی عاقبت
عدد و خون گردد ایشانرا ان فرعون بدرستی که فرعون و هامان و جنودهما و لشکرهای هر دو کانوا خاطئین بودند خطا کاران و همه چیز
بودند آورده اند که فرعون تختی نشسته بود موسی را دیدند محبت او در دل حاضران و ناظران بدید آمد و فرعون دغدغه کرد که این مولود چگونه از

قبل پسته

قبل پسته جادا کان مولود که میکویند این باشد زن فرعون گفت که من از منجمان شنودم که فلان شب متولد شود از انکه فرعون میتر سی خاطر
جمع دار دست ازین طفل بدار و بگذار تا دختر خود را بوی علاج کنم پس قدری از آب دهن وی بر موضع برص آن دختر مالیدند فی الحال زایل گشت
آمد طبیب و دردها دبکلی علاج یافت و قالت امرات فرعون و گفت زن فرعون آسیه بنت مزاحم از قوم بنی اسرائیل بود از سبط نبوت در عین المعانی آورده
که او عمه موسی بوده بر هر تقدیر با فرعون گفت قرة عین لی ان کودک روشنی چشم است مرا و لک و تو را نیست او فرزند ما شفا یافت لا تقتلوه
بکشید او را بلفظ برای تعظیم عسی ان ینفعنا شاید که سود رساند ما را که آثار یمن و علامات برکت بر جبین او مبین است او نتخذه
یا فرا گیریم او را ولدا بفرزندی او که اهلیت دارد و فرعون او را با آسیه بخشید بتربیت او مشغول گشت و هم لا یشعرون و حال آنکه ایشان
یعنی فرعون و قوم او نمیدانستند که هلاک ایشان در دست اوست و اصبح و گشت فؤاد ام موسی در دل مادر موسی فارغا خالی از صبر و عقل چون
شنید که آن صندوق بدست فرعون افتاد بی صبر و بیقرار شد ان کادت نزدیک شد باضطراب لتبدی به تا آشکارا کند قصه موسی که وی این فرزند
تست یکی و قولی انست که چون شنید او را بفرزندی گرفته اند دل وی فارغ شد نزدیک بود که از فرط شادی ظاهر کند که این پسر منست لولا ان ربطنا علی
قلبها اگر نه آن بود که ما بند نهادیم بر دل وی یعنی بستیم و محکم کردیم دل او را بصبر و ثبات و این لطف کردیم لتکون تا باشد آن زن من المومنین
از باور دارندگان وعده ما را و قالت و گفت مادر موسی لاخته خواهر او مریم را و اصح انست که نام او ام کلثوم بود و شوهر او غالب بن یوشا گفته اند
مادر موسی او را گفت قصیه بر پی برادر خود برو و از خبر کلثوم بدرگاه فرعون آمد فبصرت به عن جنب پس دید برادر خود را در کنار آسیه از دور و هم
لا یشعرون و ایشان ندانستند که او خواهر وی است و حرمنا و حرام کردیم ما علیه المراضع بر موسی شیر دایگان را پیش از آمدن خواهر او آورده اند که هشت
شبانروز موسی شیر کسی نگرفت آسیه و قوم او بیچاره شده اما موسی علیه السلام انگشت سبابه خود را بچشید و شیر پاک بیرون آمد و میخورد و کلثوم
دانست که آسیه برای دایه مضطرب است فقالت پس گفت هل ادلکم آیا دلالت کنم شما را علی اهل بیت یکفلونه بر اهل خانه که از روی شفقت در بر گیرند
این کودک را لکم برای شما و هم و اهل آن بیت له ناصحون و او را نیکو خواهان باشند و در ارضاع و تربیت او تقصیر ننمایند آورده که چون هامان
این کلمه شنید گفت بگیرید این زن را که او میداند که این از کدام والدیست کلثوم دریافت که گفت من بدین معنی گفتم که وهم للملک ناصحون یعنی
نیکو خواه فرعونیان اند نه از ان کودک پس او را دلداری داده گفتند برو و انکسی که گفتی بیار کلثوم رفت و مادر را با خود در آن موسی
گریان بود هر چند دایه آوردند و بر میداشتند موسی روی ازان بر تافت و شیر او نمیخورد و چون او بکنار مادر نهادند بوی مادر بمشام او رسید
و بوی متوجه شد و بستانش فرا گرفت بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید ∴ از یار آشنا سخن آشنا شنید ∴ فرعون گفت تو کیستی
که رضیع بپستان تو میل کرد او گفت زنی ام خوشبوی و پاکیزه تن و شیر بغایت لطیف هیچ طفل نزدیک من نیاید الا که شیر من قبول کند
فرعون فرمود تا اجرت او مقرر کردند موسی را بدو سپرد و گفت در خانه خود برد در یک هفته در یک روز بعضی مادر موسی او را بر گرفت
شادمان و خوشدل روی بخانه خود نهاده و عده داشت چنانچه فرددناه پس گردانیدیم موسی را الی امه بسوی مادر او کی تقر
تا روشن شود عینها چشم او بوز ند و لا تحزن و نه اندوهناک نشود بفراق او و لتعلم و تا بداند بعلم مشاهده ان وعد الله که وعده خدای تعالی
حق درست و لکن اکثرهم و لیکن بیشتر قبطیان لا یعلمون بودند که نمیدانستند که و لما بلغ و آنگاه که رسید موسی اشده و استوی بغایت

من قبل

توه وکمال جوانی کران سالکی است یعنی جون بدین سن رسید اتیناه دادیم او را حکما نبوت وعلما ودانش دین وکذلک ومانند این کشش موسی
ومادر او کردیم از لطف وکرم نجزی المحسنین پاداش میدهیم نیکوکاران را ذکر انبیا نبوت در اثناء این قصه بیان صدق هر دو وعده است که
جنانچه او را بمادر رسانیدیم نبوت ودخل المدینة ودر آمد موسی علیه السلام بشهر یا شهر منف که از ولایت بود یا بلده ما بین بر دو فرسخی مصر
تا بعین الشمس از نواحی مصر یا در تغنبر که اسکندریه وقول دل آن شهرات که بمصر در آمد علی حین غفلة بر هنگام غفلتی که واقع شود من اهلها
از مصر یعنی میان شام وخفتن که دران وقت هرکسی بهم خود مشغول اند وکفته اند قیلوله در آمد فوجد پس یافت فیها دران شهر رجلین
دو مرد که یقتتلان خصومت میکردند هذا این یکی من شیعته از پیروان موسی یعنی بنی اسرائیل نام او سامری وکفته اند ...جا وهذا من عدوه واین
یکی از دشمنان او بود یعنی از قبط نام او فاتون یا فیلقون واو اخباز فرعون بود بنی اسرائیل از تکلیف هیزم کشیدن میکرد جون انجا رسید
فاستغاثه پس فریاد خواست بموسی الذی من شیعته آنکس که از کروه او بودند علی الذی بر آنکس که او من عدوه از دشمنان او بود یعنی
یاری طلبید از موسی بر دفع قبطی موسی علیه السلام قبطی را کفت دست از وی بدار قبطی سخن موسی رد کرد فوکزه موسی پس مشتی زد موسی اورا
فقضی علیه پس کشت او را کفتند حکم کرد خدای او را بمرگ پس هم موسی علیه السلام بعد از کشتن او قال کفت هذا این کار من عمل
الشیطان از عمل کسی است که او را شیطان اعوان کننده عمل او انه بدرستیکه شیطان عدو دشمنی است مضل کمراه کننده مبین هویدا
دشمنی او وجون انبیا بیران او نافرمانی خدای بقصد معصومند وذلت نباشد الا از طریق سهو وان بیت ترتیب ابشان وحی باشد در
حضرت موسی علیه السلام بطریق مناجات قال رب کفت ای پروردکار من انی ظلمت نفسی بدرستیکه من ستم کردم بر نفس بر قتل قبطی پیش از
اوبدان فاغفرلی پس بیامرز فغفرله پس بیامرزید خدای وی را باستغفار وی انه هو الغفور الرحیم بدرستیکه خدای تعالی وی او آمرزنده بندکان را
مهربان بر ایشان قال رب کفت موسی علیه السلام ای آفریدکار من سوکند میخورم بما انعمت علی بانجه انعام کرده بمن بمغفرت وغیر آنکه
توبه میکنم فلن اکون پس نباشم هرکز ظهیرا هم پشت ویار للمجرمین مر بدکارانرا یعنی یاری کسی نکنم که موذی باشد بجرمی وجنایتی جون
معاونت سبطی که موذی باشد بقتل فاصبح پس بامداد کرد موسی فی المدینة دران شهر خائفا ترسان وهراسان یترقب انتظار می
برد ومترصد میبود که دمبدم او را طلبید وقصاص کنند پس ناکاه فاذا الذی استنصره آنکس طلب یاری کرد از وی بالامس دی روز یستصرخه بانک
فریاد میکند ویاری میطلبد بر قبطی دیکر قال له موسی کفت مر ان بنی اسرائیل را انک بدرستیکه تو لغوی مردی کمراهی مبین پیداست کمراهی تو
یعنی دی روز سبب قتل کسی باشد فلما ان اراد پس آنهنکام خواست موسی ان یبطش آنکه بکیرد آنکسی که هو عدو لهما او دشمنست مر موسی را و
بنی اسرائیل را از مرا او دفع کند سبطی کمان برد که بر سر او میرود تا او را بزند قال یا موسی کفت ای موسی اترید آیا میخواهی ان تقتلنی آنکه
بکشی مرا کما قتلت نفسا بالامس همجنانکه کشتی نفسی را دی روز ان ترید نمیخواهی الا ان تکون مکر آنکه باشی جبارا فی الارض ستم کننده
وکردن کشنده بقتل قبطی در زمین یا سکندریه یا غیر این اماکن جنانچه اسامی او مذکور شد وما ترید ونمیخواهی ان تکون آنکه باشی من
المصلحین از اصلاح کنندکان میان دو قبطی این سخن شنیده دانست موسی کشته خبر بفرعون رسانید واو با ارکان دولت
مشاورت کرد بهم بقتل موسی قرار کرفت خربیل که مومن فرعون بود از آن حال آکاه شد متوجه موسی علیه السلام شد وجاء رجل

وآمد مردی یعنی خربیل من اقصی المدینة از دورتر جای آن شهر یعنی از بارکاه فرعون که بر یک کناره آن شهر بود یسعی شتاب میکرد سوی موسی رسید
قال یا موسی کفت ای موسی ان الملاء بدرستیکه اشراف قوم یأتمرون بک مشاورت میکنند وتدبیر می انکیزانند بتو لیقتلوک تا بکشند ترا بعوض
مقتول فاخرج پس بیرون رو از این بلده انی بدرستیکه من لک وترا من الناصحین از نیکوخواهانم ومهربانانم فخرج پس بیرون رفت در همان
دم بی زاد وراحله ورفیق منها از آن شهر خائفا در حالتی که ترسان بود بر نفس خود یترقب انتظار میبرد که کسی از پی او در آید قال رب
کفت ای پروردکار من نجنی نجات ده مرا وباز رهان من القوم الظالمین از کروه ستمکاران یعنی فرعون وکسان او را در موضع آمد که ای موسی
متوجه بشهر مدین شو واو بر سر راه او رود موسی قدم دران صوب نهاد ولما توجه وآنهنکام متوجه شد تلقاء مدین بسوی مدین وآن شهری بود
مسمی باسم باقی آنکه مدین بن ابراهیم است علیه السلام واز مصر تا آنجا هشت روزه راه است ودر حین توجه قال کفت عسی ربی شاید که آفریدکار
من ان یهدینی آنکه راه نماید مرا سواء السبیل راه راست ودر دست باد وزمیر نفت وخبر کیاه خوردنی نداشت سلمی رحمه الله فرموده که
روی بناحیه مدین داشت اما دلش بحضرت ذو المنن بود وسالک بیداء مدین را بهمراهی شوق لقا می بود بیت غم جون یار من روی در راه عدم کردم
خوش است همراهی آنکه همراهی جنین باشد ولما ورد وآنهنکام برسید ماء مدین آب مدین وان جاهی بود کنار شهر وجد علیه یافت بر سر آن
آب امة من الناس کروهی از مردمان که آنجا جمع شده یسقون آب میدهند مواشی خود را ووجد ویافت من دونهم از فرود ایشان یعنی در مکانی اسفل
از ایشان امرأتین دو زن تذودان که میرانند کوسفند خود را تا با رمه دیکر مختلط نشوند از آنجا که شفقت والی انجا باشد وفرا پیش رفت وبطریق لطف قال کفت
موسی علیه السلام ما خطبکما حیست حال شما وکار شما که کوسفند انرا از آب خوردن واختلاط با دیکری باز میدارید قالتا کفتند لا نسقی ما آب
نمیدهیم کوسفندان خود را حتی یصدر الرعاء تا وقتی که باز کردانند شبانان رمهای خود را واب فضله که از مواشی ایشان بماند باغنام خود دهیم زیرا که
ما بدکار خود ندایم وابونا شیخ کبیر وپدر ما پیر کهن سال خورده نمیتواند که بیاید وما را مدد دهد کفته اند که ایشان دختران برادران زاده
شعیب بودند که او دیرینا کفتندی وآن مشهورانست که دختران شعیب علیه السلام بود که بزرکه صفورا نام داشت وخورد تر صفیرا یا صفورا
جون موسی علیه السلام بر حال ایشان اطلاع یافت نزدیک شبانان آمد کفت این عجوزکان را انتظار میدهید اول غنایم ایشانرا سیراب
زود بخانه خود روند ایشان از روی تحکم وافسوس کفتند ما ایشانرا آب نمیدهیم اکر تو میتوانی بیا آب بده موسی فرا پیش آمد وانها را
نظر برد وابر وی افتاده بر سر سیدند وطرف رفته بنظاره بایستادند موسی علیه السلام جاه ودلوی که ده تن میکشیدند او تنها کشید
با آنکه هشت شبانروز طعام نخورده بود بکشید وکوسفندان ایشانرا سیراب کرد وکفته اند که بر سر جاه دیکر رفت وسنکی که بر سر جاه جهل
تن بر کرفتندی از سر جاه برداشت وبدلوی که جهل تن کشیدندی تنها آب کشید فسقی لهما پس آب داد برای ایشان مواشی
ایشانرا وراه رفتند ثم تولی پس بازکشت موسی الی الظل بسوی سایه درختی فقال رب پس کفت ای پروردکار من انی بدرستیکه من لما
انزلت برای آنچه که فرستی الی بسوی من من خیر از نیکوی یعنی خوردکی کم وبیش هرجه باشد فقیر محتاج ام من برای آنچه فرستادی یعنی از
نیکویها که مدد کار دین باشد فقیر شدم در دنیا بسبب عیش وتوانکری که داشتم بکذاشتم با فقر بسازم که وافقر خوش است ع که هیچ ندارم
جو تو دارم همه هست :: اما دختران شعیب درین روز زودتر بخانه آمدند وپدر از سبب معاودت پرسید قصه را بتمامی عرض کردند

دختر خود را فرمود تا برود و او را بیاورد فجاءته پس آمد بسوی موسی احدیهما یکی از آن دو زن و آن صفورا بود تمشی میرفت لیجزیک
تا پاداش دهد ترا اجر ما سقیت لنا مزد آنکه آب دادی اغنام ما را برای ما موسی علیه السلام جهت زیارت شعیب علیه السلام و تقرب انبیای با
وی اجابت فرمود نه برای طمع مزد در راه که میرفتند باد می آید جامهٔ صفورا از بعضی اعضا بر داشته شد موسی فرمود که تو در عقب من آی و مرا
بسخن دلالت راه کن فلما جاءه پس آنهنگام که آمد موسی نزدیک شعیب علیه السلام وقص علیه القصص و خواند بر وی و باز گفت قصهٔ خود را
و شعیب علیه السلام دانست که او از اهل بیت نبوت است قال لا تخف گفت مترس نجوت رهائی یافتی من القوم الظالمین از گروه ستمکاران یعنی از
فرعون و قوم او چه ایشان را بدین ولایت دست نیست پس فرمود طعامی که حاضر کردند موسی علیه السلام از خوردن آن امتناع نمود و فرمود
که ما کار آخرت را بدنیا نفروشیم یعنی سقای اغنام برای خدا کردیم نه برای اجر شعیب گفت این طعام نه مزد کار تست بلکه عادت ما آنست که
هرکه بمنزل ما برسد او را بطعام ضیافت کنیم حالیا تو مهمانی و ما حضری رسیده دوات اقتضا آن میکند که رد نکنی ع که مهمان سخن میزبان قبول
کند ::. موسی علیه السلام تناول کرد و در اثنای این حال قالت احدیهما گفت یکی از آن دو زن و آن صفورا بود یا ابت استاجره ای پدر من مزدور
گیر موسی را برای شبانی ان خیر من استاجرت بدرستی که بهتر کسی که بمزد گیری القوی الامین قوی فرد توانا و امین است تعریض بانکه موسی را قوت و امانت
هست آورده اند که پدر از وی پرسید که تو امانت و قوت او از کجا معلوم کردی صفورا قصه کشیدن دلو و صورت و در افتادن و امر کردن بانکه
از عقب او رود باز گفت شعیب علیه السلام بران اطلاع یافت قال گفت انی ارید بدرستی که من میخواهم ان انکحک آنکه بزنی بتو دهم احدی
ابنتی هاتین یکی ازین دو تن دختر هر کدام که خواهی علی ان تاجرنی برانکه اجارت دهی نفس خود را بمن یا مزدوری ثمانی حجج هشت سال
در عین المعانی آورده که در شرایع مقدمه مهر دختران بدر را بود و ایشان میگرفتند و در شریعت منسوخ شد بدین حکم که واتوا النساء صدقاتهن
بخلاف آنکه جز منافع مهر تواند بود ممنوع است نزد امام اعظم بخلاف امام شافعی رحمهما الله گفته معنی آیت اینست و او که تزویج میکنم دختر خود را
بتو صداق من آنست که هشت سال شبانی من کنی فان اتممت پس اگر تمام کنی هشت عشرا ده سال فمن عندک پس آن نزدیک تست یعنی بطریق
تفضل کاری کرده باشی و شرط کرم بجای آورده وما ارید و نمیخواهم ان اشق علیک آنکه رنج نهم بر تو بالزام الا ده سال یا مناقشه در مراعات
اوقات و استیفاء اعمال یعنی ترا کاری میفرمایم بر وجهی که آسان باشد و در رنج نیفتی ستجدنی زود باشد یابی مرا ان شاء الله اگر خواهد خدای
من الصالحین از نیکوکاران و شایستگان در عین معامله و وفا بعهد و الزام آداب صحبت قال ذلک گفت موسی این عهد بینی و بینک میان من
و میان تو قایم است که هیچ کدام خلاف نکنم ایما الاجلین هر کدام ازین دو مدت که هشت سال و ده سالست قضیت بگذارم و بپایان رسانم
فلا عدوان علی پس تعدی و افزونی جستن نیست بر من یعنی مرا ازین باز نباید داشت والله علی ما نقول و خدای بر آنچه میگوئیم و شرط میکنیم وکیل
گواه است بر آنچه گفت و شنید میرود کارساز ماست یعنی کار خود را بوی میسپارم تا بتوفیق او از عهدهٔ عهد بیرون آیم بیت
گر لطف تو یاری نماید نگذشت :: هم تکلیفات و پیمانه نکت فلما قضی آنهنگام که بگذرد موسی الاجل موسی مدت خود را در خدمت که اقصی
الاجلین بود تمام رسانید یعنی ده سال شبانی کرد و ده دیگر مصاحب شعیب بود و در چهل سالگی باجازت شعیب علیه السلام متوجه شد چون
قدم در راه نهاد وسار باهله و ببرد کسان خود را در شب سرد و تاریک راه گم کرده بود و زنش را حمل نزدیک رسیده بود و اغنام از برف و باد زندگی

منزق شده از

متفرق شده و از مقدمه آتش نمی جست آنس بدید من جانب الطور از طرف کوه طور نارا آتشی قال لاهله گفت مر کسان خود را امکثوا درنگ کنید انی ا
بدرستی که من دیدم نارا آتشی لعلی آتیکم شاید که بیارم برای شما منها بخبر از آن آتش که راه کدام طرفست او جذوة من النار یا پارهٔ از آتش بیارم لعلکم
تصطلون شاید که شما گرم خود را سازید فلما اتاها پس چون آتش بدان آمد نودی ندا کرده شد یعنی موسی را ندا کردند من شاطی الوادی الایمن از کنارهٔ رود
که بر دست راست موسی بود آن ندا رسید فی البقعة المبارکة در جایگاهی که برکت داده شده من الشجرة از درخت سبز یا عوسج یا عناب ان یا موسی آنکه ای
موسی انی انا الله بدرستی که منم رب العالمین پروردگار عالمیان موسی در درخت نگاه کرد آتشی سفید دید دود دید و بدل فروگریست شعلهٔ
آتش لقاء شوق محبوب شاید از شهود این دو آتش نزدیک بود که شمع وجودش تمام سوخته گردد بیت درمن آتشی زدش نمیدانم که چیست
این قدر دانم که همچو … میکاهم دگر :: موسی ندا آن که یا موسی سوختهٔ عشق و گداختهٔ شوق شد و بیش در حیرت استاد و آن ندا داده مضمون
یکی از آن انی انا الله رب العالمین و دیگر وان الق عصاک آنکه بیفکن عصا خود را موسی عصا بینداخت مار شد فلما راها پس آنهنگام عصا را که تهتز
بسرعت حرکت میکند کانها جان گوئیا که ماریست جنبنده که در عرب او را جان گویند ولی مدبرا برگشت پشت بر کرده
خوف ولم یعقب و بازنگشت بوادی بلکه روی بجانب اصل خود نهاد و آن نشنید ندا رسید که یا موسی اقبل ای موسی پیش آی ولا تخف و مترس
ازین مار انک بدرستی که تو من الامنین از امان یافتگان اسلک یدک درآور دست خود را فی جیبک در گریبان جامهٔ خود تخرج بیضاء تا بیرون آید
سفیدی نکو بنده و متنفر باشند چون بیاض برص واضمم الیک و جمع کن برای خویش جناحک بال خود را یعنی بر سینهٔ دست خود را من الرهب
از برای ترس تا تسکین یابی یا دست زیر بغل چپ در آر چنانکه در دم ترسناک کند فذانک پس دو عصا و ید بیضا برهانان دو حجت و علامت اند
من ربک از پروردگار تو برسالت تو و برو بدین دو معجزه الی فرعون بسوی فرعون وملئه و گروه او انهم بدرستی که ایشان کانوا هستند قوما
گروهی فاسقین بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان قال رب گفت موسی ای آفریدگار من انی قتلت بدرستی که کشته ام منهم نفسا از قبطیان
یکی را فاخاف پس میترسم ان یقتلون آنکه بکشند مرا بقصاص او واخی هرون برادر من هرون هو افصح او فصیح تر است منی از من لسانا
از جهت زبان دانی و سخن گذاری فارسله پس بفرست او را معی ردءا با من یصدقنی تا تصدیق کند در تقریر حجتها و تزییف شبهتها تغیر
کند از کلام مرا انی اخاف بدرستی که من میترسم سنشد عضدک زود باشد که سخت کنیم بازوی تو پیغامبر بنزد تو باخیک برادر تو ونجعل لکما و بدهیم شما را
سلطانا غلبه و تسلطی بر اعادی فلا یصلون پس نرسند ایشان الیکما بسوی شما یعنی بر شما استیلا نباشد و دست تغلب ایشان بشما نرسد بایاتنا
بحجتهای ما یعنی دلایل قدرت ما یا بسبب آیات انتما شما هر دو ومن اتبعکما الغالبون و هر که پیروی کند شما را غلبه کنندگانند نه مغلوب شوندگان
زیرا که آیات اظهار غالبست و مدد و اعانت ما را با شما متواتر و الله غالب المتعال فلما جاءهم موسی بایاتنا پس آنهنگام آورده آیتها ما را موسی علیه
السلام بینات معجزها روشن و هویدا قالوا گفتند ما هذا نیست این الا سحر مفتری مگر جادویی بربافته و ساخته او که دیگر مثل او نکرده و ماننده او
وما سمعنا و نشنویم بهذا مثل این سحر یعنی که مثل این بوده باشد فی اباءنا الاولین در روزگار پدران نخستین ما این انبوه سخن بجهت آن گفته اند که در
روزگار ایشان دابا ایشان ساحران بسیار بودند وقال موسی و گفت موسی ربی اعلم پروردگار من داناترست بمن جاء بالهدی با کسی که آمد
راه نمودن ترا از اینجا من عنده از نزدیک او یعنی او را فرستاده و میداند که محق و شما مبطلید ومن تکون له و داناترست بکسی که باشد مر او را

عاقبة الدار سرانجام پسندیده در سرای دینی یعنی ختم بر ایمان و در اوقت یعنی نجات از نیران و دخول در جنان انه بتحقیق که کار انست که هیچ وجه لا یفلح الظالمون
فیروز نشوند ستمکاران بجنس عاقبة وقال فرعون و گفت فرعون یا ایها الملأ ای گروه بزرگان ما علمت ندانسته‌ام لکم و شمارا است من اله هیچ خدای
که او را پرستید و تعظیم کنند غیری بجز من فاوقد لی پس برافروز آتشی برای من یا هامان علی الطین ای هامان بر گل پخته و در اثنا او را استحکام میبود
آورده‌اند که اول کسی که پختن خشت او فرمود فرعون بود که وزیر خود را گفت خشت پخته ساز فاجعل لی پس بنا کن برای من صرحا کوشکی بلند که او را
پایها باشد چه نردبان تا بر سطح ان روم لعلی اطلع شاید که اطلاع یابم الی اله موسی بسوی خدای موسی یعنی بر و مطلع شوم و ببینم چنانک هست که
میگوید و انی و بدرستی که من لاظنه گمان میبرم میبرم موسی را من الکاذبین از دروغ گویان فرعون تصور کرده بود که حق سبحانه جسم و جسمانیست و بر
آسمان مکان دارد و ترقی بسوی او ممکنست و بدین معنی دانا شده بود نظم ها مکان آفرید مکان چکند ؛ آسمان گر آسمان چه کند ؛ نه بمکان ره
بر و بود نه زمان ؛ نه بیان زو خبر دهد نه عیان ؛ صاحب کشاف آورده که هامان پنجاه هزار استاد جمع کرد و را فزدوران و بغیر اجور پختن
و گچ و آهک و تراشیدن چوب و وضع بنا او فرمود و بنای آورد وضع محکم هیچکس پیش از آن بدان طریق صرحی بساخته بود بیت چنان بلند بنای
که عقل نتوان بست ؛ کمند فکر نگنجد بگوشه بامش ؛ و در زاد المسیر فرموده که چون بنا باتمام رسید فرعون ببالای آن برآمد و خیال او آن
بود که بفلک رسیده باشد چون در نگریست آسمان را از بالای صرح چنان دید که از روی زمین میدید منفعل گشته بفرمود تا تیری بطرف آسمان
افکندند آن تیر فرعون خون آلوده باز گردید فرعون گفت بکشتم خدای موسی را حق تعالی جبرئیل فرستاد تا پر خود را بران صرح زد و سه پاره ساخت
یک قطعه بلشکرگاه فرعون آمد پنجاه هزار قبطی کشته شد و قطعه دیگر بدریا افتاد و دیگر بجانب مغرب رفت و هیچکس از استادان و مزدوران نماند
فرعون با وجود این حال متنبه نگشت و عذر او روی باز نداد واستکبر و گردن کشی کرد هو وجنوده فرعون و لشکرها او فی الارض در
زمین بغیر الحق بی استحقاق و سزاواری وظنوا انهم و گمان بردند آنکه ایشان الینا بسوی مکافات ما لا یرجعون باز گردیده نخواهند شد بعث و
نشور فاخذناه پس بگرفتیم او را وجنوده و سپاه او را فنبذناهم پس در افکندیم ایشان را فی الیم در دریا تا غرق شدند فانظر کیف کان پس
بنگر ای محمد که چگونه بود عاقبة الظالمین سرانجام ستمکاران یعنی مشرکان و قوم خود مثل این وقایع بترسان وجعلناهم و گردانیدیم ایشان را در دنیا
جهان ایمة پیشوایان ضلالت با ضلال خود مردمان را یدعون میخوانند الی النار بسوی آتش یعنی بعملهایی که موجب دخول در آتش باشد چون کفر
و معصیت باشد و یوم القیمة و روز قیامت لا ینصرون یاری داده نخواهند شد یعنی هیچکس از یاری عذاب از ایشان باز نخواهند داشت و
اتبعناهم و از پی در آوردیم ایشان را یعنی بدیشان رسانیدیم فی هذه الدنیا درین سرای لعنة لعنت را با ملایکه و مومنان بر ایشان لعنت میکنند
و یوم القیمة و روز قیامت هم ایشان من المقبوحین از زشت کاران در اندکانند ولقد اتینا و بدرستی که ما دادیم موسی الکتاب موسی را
توریت من بعد پس از آنک ما اهلکنا القرون هلاک کردیم اهل قرنهای الاولی نخستین را چون قوم نوح و هود و صالح و لوط علی نبینا
و علیهم السلام بصائر در حالتی که این کتاب حکمها دانیها روشن بود یا نورها که دیده بصیرت بگشاید للناس و بنی اسرائیل
وهدی و راه نماینده بحکم شرع ورحمة و بخشایشی برای متابعت و عاملان لعلهم شاید که ایشان یتذکرون پند پذیرند و ما
کنت و نبودی تو ای محمد بجانب الغربی بطرف غربی وادی از ناحیه طور و طور در جنب غرب بود و از مقام موسی علیه السلام

یعنی بر کوه طور

یعنی بر کوه طور حاضر نبودی اذ قضینا و چون گزاردیم الی موسی الامر بسوی موسی وحی را و ماکنت و نبودی تو من الشاهدین از گواهان بر
ما بارسال او بسوی فرعونیان ولکنا و لیکن ما وحی کردیم این قصه را بتو برای آنکه ما انشأنا ساختیم از پس موسی قرونا قرنها مختلف گروهی
بعد از گروهی فتطاول پس دراز شد علیهم العمر بر ایشان زندگانیها یعنی مدتهای مدید بر اهل این قرنها گذشت و خبرها از صوب صواب
منحرف شد و علوم روی بانداز نهاد پس ترا تجدید این اخبار فرستادیم تا عقلا دانند که این اخبار جز بوحی از ما بکار نتواند بود و ما کنت
ثاویا و نبودی تو مقیم فی اهل مدین در میان اهل مدین که پیوسته بجهت تعلیم تتلوا بخوانی علیهم بر ایشان آیاتنا آیتهای ما را قصه موسی و
شعیب و چنانچه شاگردان بر استاد خواهند یعنی در مدین نبودی تا این قصه در تعلیم گیری ولکنا و لیکن ما کنا مرسلین هستیم فرستنده و
تو و خبر کننده ترا ازین قصها و ما کنت بجانب الطور و نبودی تو حاضر بطور سینا اذ نادینا چون ندا کردیم موسی را علیه السلام در توریت بید دادیم
در زاد المسیر از ابوهریره رضی الله عنه نقل میکند که ندا کرد امت محمد را صلی الله علیه و سلم و بنواخت و در کشف الاسرار فرموده که موسی
علیه السلام فرمود که الهی در توریت میخوانم صفت و سیرت امتی که بخصال ستوده موصوفند ایشان امت کدام پیغامبر خواهند رسید که
ایشان امت احمد اند حبیب من موسی آرزو برد که ایشان را ببیند حق سبحانه فرمود که اکنون وقت ظهور ایشان نیست اگر خواهی ترا آواز او
بشنوانم پس خطاب کرد که ای امت محمد همه از اصلاب پدران لبیک اللهم لبیک جواب دادند چون موسی را علیه السلام آواز ایشان بشنوانید بجانب کرمی
باز نگردند فرمود که عطا دادم شما را پیش از آنکه بخواهید از من و بیامرزیدم پیش از آنکه آمرزش طلبید زهی ترتیب این امت عالی همت که با وجود اختصاص
ایشان بحضرت رسالت علیه الصلوة والسلام و قرآن برین وجه در ده یافته اند بیت حق لطف کرد و داد با هر چه بهتر است ؛ چون بهتر از همه است که
آن بهتر از آن ماست ؛ و چون چنین شریفی و امت را بواسطه حضرت رسالت منقبت علیه السلام لاجرم با او گوید که در طور حاضر نبودی وقتی که ا
ترا خواندم ولکن رحمة و لیکن ترا خبر دادم از جهت بخشیشی که واقعست بتو من ربک از پروردگار تو و بدان ازین قصها در آموختم لتنذر تا بیم کنی قوما
ما اتیهم گروهی را که نیامده است بدیشان من نذیر هیچ بیم کننده من قبلک پیش از تو در ایام فطرت ما بین عیسی و آنحضرت بود علیهما السلام و اگر چه
اسماعیل علیه السلام بعرب فرستاده بود و مدتی متمادی گذشته درین زمان آنحضرت را فرستاد لعلهم یتذکرون شاید که ایشان پند پذیرند و لولا ان
تصیبهم و اگر نه آن بودی که بدیشان رسیدی مصیبة عقوبتی رسید بما قدمت بسبب آنچه فرستاده است ایدیهم دستهای ایشان از شرک و ظلم
و معصیت کردند فیقولوا پس گفتندی بوقت حلول عذاب ربنا ای پروردگار ما لولا ارسلت چرا نفرستادی الینا بسوی ما رسولا فرستاده که پیغام تو بما آورد
فنتبع آیاتک پس متابعت کنیم آیتهای ترا و تصدیق رسول تو نمودی و نکون من المومنین و بودی از گرویدگان بتو و رسول تو جواب لو را دادن محذوفست
یعنی اگر نه آنست که وقت نزول عذاب حجت آوردندی که پیغامبر بما نیامده ما را بحق دعوت نکرد هر آینه عذاب میفرستادیم و آورده اند که رهط
قریش در باب پیغامبر صلی الله علیه و سلم از یهود سوال کردند و ایشان بنبوت وی اقرار نموده نعت و صفت وی از توریت بر خواندند مشرکان انکار
توریت نیز نموده گفتند اگر این پیغامبر است چرا آن معجزهای موسی که داشت وی ندارد فلما جاءهم الحق پس آن هنگام که آمد بدیشان یعنی
بکفار عرب فرستاده است که وی یعنی محمد صلی الله علیه و سلم پیغامبر درست یعنی قرآن من عندنا از نزدیک ما قالوا گفتند لولا اوتی چرا
داده نشد محمد صلی الله علیه و سلم مثل ما اوتی موسی مانند آنچه دادند بموسی از معجزات یعنی چرا محمد را عصا و ید بیضا دادند اولم یکفروا آیا

کافر شدند یعنی ابنا جنس ایشان از مشرکان قبط بما اوتی موسی من قبل بآنچه دادند موسی را پیش ازان یعنی از آیات تسعه قالوا گفتند قبطیان
ساحران دو خداوندان سحر یعنی موسی و هرون تظاهرا هم پشت اند بر در اظهار خوارق عادات یا گفتند مشرکان عرب که در سحر معاون یکدیگرند
یعنی توریت و قران وقالوا و گفتند قبطیان با مشرکان مکه انا بکل بدرستی که ما هر یک ازین دو سحر یا بجمیع پیغمبران و کتب ایشان کافرون
ناگرویدگانند قل فاتوا بگو پس بیارید بکتاب من عند الله بکتابی که از نزدیک خدای که باشد هو اهدی منهما ازان کتاب راه نماینده تر ازین دو کتاب
بر تو و موسی نازل شده تا من اتبعه پیروی کنم ازان ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان که توریت و قران سحر است فان لم یستجیبوا
پس اگر اجابت نکنند لک ترا و کتاب نیارند فاعلم انما پس بدانکه جز این نیست که ایشان یتبعون پیروی میکنند اهواءهم آرزوهای خود را
ومن اضل و کیست گمراه تر ممن اتبع ازان کسی که پیروی کند هویه هوای خود را بغیر هدی بی راه نمونی و بیانی و بصیرتی من الله از نزدیک
خدای ان الله بدرستی که خدای لا یهدی راه ننماید و بمنزل نرساند القوم الظالمین گروه ستمکاران را که متابع نفس و هوای خود شدند ولقد
وصلنا و بدرستی که پیوند دادیم و بهم پیوستیم لهم القول برای ایشان سخن را یعنی از پی درآوردیم که دعوه را بحجت موعظه را بوعده و
قصص را بامثال و نصایح بغیر با قرآن را پیوسته فرستادیم آیتی بعد از آیتی سوره بعد از سوره لعلهم یتذکرون شاید که ایشان پند پذیر گردند
دور و تامل کرده بگروند الذین آتیناهم آنانکه دادیم کتاب یعنی توریت من قبله پیش ازان قران هم به ایشان بقران یومنون
میگروند بقول جمع و او مومنان اند از یهود چون ابن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم و اشهر آنست که کتاب انجیل باشد و او چهل تن اند از اهل حبشه
و شام باشند که بمکه بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آمده ایمان آوردند چون سوره مکی است و ایمان ابن سلام و اصحاب او در مدینه بود
مگر گوییم آیه مدنیست واذا یتلی و چون خوانده شود قران علیهم بر ایشان قالوا آمنا به گویند ایمان آوردیم بوی دانسته ایم که کلام خداست
انه الحق بدرستی که او راست و درست فرود آمده من ربنا از آفریدگار ما انا کنا بدرستی که ما بودیم من قبله پیش از نزول وی مسلمین
گردن نهادگان و مخلصان جهت آنکه متقدمه آن ذکر آن یافته بودیم و حقیقت آنرا شناخته اولئک آن گروه از اهل کتاب یوتون
اجرهم مزد داده شوند مرتین دو بار بما صبروا بسبب آنچه صبر کردند و ثابت بودند بر ایمان بتوریت و انجیل و ایمان بقرآن ویدرءون و دفع میکنند
بالحسنة بسخن نیکو السیئة قول قبیح را در موضع آورده که بعد از ایمان ترسایان ابو جهل و اعراب و اتباع او دشنام میدادند ایشان را جواب
میفرمودند که خدای شما را توفیق دهد و راه نماید یا منافقان مدینه و یهود طعن میکردند بر ابن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم و ایشان نیز جواب
نرمی دادند حق سبحانه صفات ایشان کرد که دفع نیکوی قول سفها میکنند ومما رزقناهم و از آنچه روزی داده ایم ایشان را ینفقون نفقه میکنند در راه ما
واذا سمعوا اللغو و چون بشنوند سخن بیهوده را یعنی شتم و تعریض منافقان و کفار ان اعرضوا عنه اعراض مینمایند ازان و خاموش میشوند
از تعریض بدان وقالوا و گویند مر لغو گویندگان لنا اعمالنا ما راست کردار ما از علم و صنع ولکم اعمالکم و شما راست اعمال شما سفاهت
و لغو یا ما را است دین ما و شما راست دین شما سلام علیکم سلامت شما را از ما یعنی لغو شما را مقابله بلغو نمیکنیم و گفته اند اسلام تودیع و متارکه است
نخواهیم یعنی ترک شما کردیم لا نبتغی الجاهلین نمیجوییم صحبت جاهلان را و تخلق باخلاق ایشان نمیکنیم شما را چه مصاحبت با برادر موجب بدنامی و بدجامی
عقبی است بیت از بدان بگریز و با نیکان نشین ۞ یار بد زهری بود بی انگبین ۞ آورده اند که آنحضرت بر ابا ان عم خود ابو طالب

من

حریص بود در وقت وفات بر بالین وی آمد و گفت ای عم بگو لا اله الا الله یاری ده تا حجت آرم بدان نزدیک خدای از برای تو ابو طالب گفت ای برادرزاده
میدانم که تو راست گویی اگر سرزنش بیره زنان قریش نبودی که ابو طالب از مرگ بترسید و کلمه گفت من بگفتن این کلمه بر می ساختم آیه آمد که انک
بدرستی که تو ای محمد لا تهدی قادر نیستی که راه نمایی بایمان من احببت آنرا که دوست میداری هدایت او ولکن الله و لیکن خدای یهدی من
یشاء راه مینماید هر کرا میخواهد که هو اعلم بالمهتدین و او داناترست بره یافتگان یعنی آنکه مستعد هدایت اند یا آنها که بعلم ازلی هدایت ایشان
صادر گشته چه اصل همه هدایت حکم ازلیت و هدایت لم یزلی است ۞ هدایت هر کرا داد از بدایت ۞ باو همراه باشد تا نهایت ۞ آورده اند که
حارث بن عثمان بجناب نبوت آمد گفت ای محمد ما میدانیم که قول تو حق است و سخن تو راست و آنچه میگویی سبب دولت و وسیله سعادت است اما از
متابعت تو موجب مخالفت تو تمام عرب است میترسیم که اگر پیروی تو کنیم عرب ما را از زمین حرم بیرون و ما را با قلت انصار طاقت مقاومت ایشان
نباشد این آیه نازل شد که وقالوا و گفتند بعضی از کفار ان نتبع الهدی معک نتخطف اگر پیروی کنیم طریق ارشاد را با تو یعنی ایمان آوریم بتو
ربوده شویم من ارضنا از زمین ما یعنی عرب ما را ازین دیار برباید و بدر کند اولم نمکن آیا جای ندادیم لهم مر ایشان را حرما آمنا حرمی ایمن که کسی
بر ایشان دست نداده یجبی کشیده میشود الیه بسوی حرم ثمرات کل شیء میوه های هر چیزی یعنی منافع از هر نوعی و عرب از همه جانب آورند
آرند روزی دادیم ایشانرا درین وادی غیر ذی زرع رزقا روزی دادنی من لدنا از نزدیک ما بی منت غیری پس چون با وجود بت پرستی ایشان را
ایمن و مطمئن میداریم که اگر ایمان آرند چگونه ایشان را از خوف و تخطف در امان بداریم ولکن اکثرهم و لیکن بیشتر ایشان لا یعلمون نمیدانند
این نکته را در نمی یابند وکم اهلکنا و چندی که هلاک کردیم من قریة از اهل دیهی که بنافرمانی بطرت کافر شدند معیشتها در زندگانی خود یعنی
نعمت طاغی و باغی شدند چنانچه اهل مکه و مانند طاغیان را هلاک کردیم فتلک پس آنست که مساکنهم مسکنهای ایشان خالی و خراب لم تسکن
من بعدهم نشستند در ان از پس هلاک ایشان الا قلیلا مگر اندکی از رهگذریان که روزی یا بعض از روز آنجا باشند و بروند و باز خالی بماند بیت
در خانه دنیا چو نشینی بر حذر ۞ کاین خانه بدان خوش است کاینده روند وکنا نحن الوارثین و هستیم ما وارث از مساکین بعد از اهالی با هم باقی
بعد از فنا همه وما کان ربک و نیست پروردگار تو مهلک القری هلاک کننده اهالی دیهها حتی یبعث تا وقتی که برانگیزد فی امها رسولا فرستاده بحکم
الهی یتلوا بخواند بر ایشان آیاتنا آیتهای ما را برای الزام حجت و قطع معذرت وما کنا مهلکی القری و نیستیم ما هلاک کننده یعنی خراب سازنده
دیهها بعقوبت الا واهلها مگر که اهالی آن ظالمون ستمکاران باشند بتکذیب رسل و انکار حق وما اوتیتم و آنچه داده شده اند شما را از من
شیء از چیزی که اسباب دنیوی باشد فمتاع الحیوة الدنیا پس آن برخورداری است در زندگانی این جهان وزینتها و آرایش این سرای که در
مدت حیوة بی اعتبار بدان مباهات و افتخار کنند وما عند الله و آنچه نزدیک خدایست از ثواب الجهانی و نعمتهای جاودانی خیر بهتر است
نفس الامر لذت آن خالص است از کدورات مشقت و محنت وابقی و پاینده تر افلا تعقلون آیا نمی یابید و اندیشه نمیکنید که باقی را بفانی
و مرغوب را بمعیوب مبدل میکنند حیف باشد لعل را زر دادن ز جنگ ۞ پس گرفتن در بها خاک و سنگ ۞ در حضرات که علی و حمزه رضی الله
عنهما با ابو جهل معارضه بسیار کردند در باب این دین و گفته اند عمار یاسر با ولید بن مغیره مجادله فرمود این آیه نازل شد افمن وعدناه
آیا کسی که او را وعده کردیم بجنت آخرت و بنصرت در دنیا وعدا حسنا وعده نیکو در ان خلاف متصور نیست فهو لاقیه پس آن کس که

دریابنده آن موعود است شبیه یعنی علی و حمزه یا عمار رضی الله عنهم چنین باشد کمن متعناه متاع الحیوة الدنیا مانند کسی که برخوردار ی
دادیم او را از متاع زندگانی دنیا که بنقش آموخته محنت و دولتش بودی بکسب و مالش در صدد زوال و جاهش در معرض انتقال ثم هو
پس انکه یوم القیمة روز رستخیز من المحضرین از حاضر کرده شدگان باشد از برای حساب و عذاب یا مراد ازین کس ابو جهل است یا ولید بن مغیره
یوم ینادیهم یاد کن روزی که بخواند خدای کافران فیقول پس گوید این شرکائی کجاست شریکان من الذین انانکه کنتم تزعمون بودید شما که گمان
بردید که شریک منند قال الذین حق گویند آنانکه واجب علیهم القول بر ایشان سخن خدای یعنی ایات وعید یا کلمه لاملان جهنم و ایشان رؤسا و
اهل ضلالت باشند یا دیوان که گوید ربنا ای افریدگار من هولاء الذین ای گروه یعنی ضعیفان و اتباع آنانند که ما اغوینا گمراه کردیم ایشانرا
کما غوینا ثم چنانکه خود گمراه بودیم تبرأنا بیزاریم من الیک بسوی تو از ایشان و از آنچه ایشان اختیار کردند از کفر ما کانوا نبودند ایشان که فی
الواقع ایانا یعبدون ما را پرستند بلکه ایشان پرستش هوای نفس خود میکردند وقیل ادعوا و گویند بخوانید شرکاءکم انبازان خود را یعنی
انکه شریک ما ساختند از بتان تا عذاب از شما دفع کنند فدعوهم پس بخوانند ایشانرا بامید نصرت فلم یستجیبوا پس اجابت نکنند لهم مر ایشانرا
قصند
بجهت از اجابت و نصرت ورأوا العذاب و ببینند عذاب را با بعان و متبوعان لو انهم تمنا برند که کاشکی ایشان هم کانوا یهتدون بودندی که راه یا
بجایکه عذاب از خود دفع کردندی یا راه یافته بودندی بجی تا از عذاب ایشان خلاص شدندی و یوم ینادیهم و یاد آور روزی که نداکند حق
سبحانه اهل تکذیب را فیقول پس بگوید ماذا اجبتم المرسلین چه جواب دادید فرستادگان را چون شما دعوت بحق کردید فعمیت پس پوشیده شود علیهم
الانباء بر ایشان خبرها یعنی آنچه با پیغمبران یا فراموش کنند حجتها یومئذ در آنروز ندانند که چگویند فهم لا یتساءلون پس ایشان بپرسند از
یکدیگر که چه خواهیم گفت بجهت آنکه سائل و مسئول همه در مانده باشند یا از غایت و حشت و غیرت بروای پرستش نکنند فاما من تاب پس اما
آنکس که توبه کند از شرک و امن دیگر و بگرود بخدا و رسول و عمل صالحا و بکند عمل شایسته فعسی ان یکون پس شاید بلکه باشد من المفلحین از رستگان
بند
و رستگاران و در وقت سوال از جواب فرو نماند و رستگاری با جابت حضرت رسالت باشد و ربک یخلق ما یشاء و یختار و پروردگار تو آفر
آنچه میخواهد و اختیار میکند و بر میگزیند از برای تبلیغ رسالت هرکرا خواهد ما کان نیست و نباشد لهم الخیرة و کافرانرا چون ولید بن مغیره
و سایر طاغیان اختیاری دران یعنی ایشانرا نرسد و نشاید که برای نبوت کسی را برگزینند چه زمام اختیار در قبضه اقتدار ان مختار ست
ع هرکرا خواهد برگزیند هرکه خواهد رد کند سبحان الله پاکی مر خدایراست از آنکه کسی را با او اختیاری بود و تعالی و برتر است خدای
عما یشرکون از آنکه شرک می آرند بت پرستان و شریک میگیرند و ربک در آفریدگار تو یعلم میداند ما تکن آنچه میپوشد صدورهم سینهای
ایشان یعنی آنچه نهان میدارند از عداوت پیغمبر و کینه و ما یعلنون و میداند آنچه آشکار امیسازند از طعن رسول و تکذیب قران وهو الله و
اوست خدای مستحق پرستش لا اله هیچ معبودی نیست الا هو مگر او له الحمد و او راست ستایش فی الاولی والاخرة درین سرای و
آن سرای بولی نعم دنیوی و اخروی اوست وله الحکم و او راست حکم و فرمان دهی و کارگذاری والیه ترجعون و بدو باز گردیده خواهید شد
در روز نشور قل ارایتم بگوای محمد ایا چون پندارید ان جعل الله اگر گرداند خدای علیکم اللیل سرمدا برای شما شب پاینده الی یوم القیمة تا روز قیامت
بانکه آفتاب بالتحت العرش بدارد یا حوالی افق غایب حرکت کند من اله کیست خدای غیر الله جز خدای بحق که از روی قدرت یاتیکم بضیا

ء برای شما روشنی یعنی روز روشن که دران بطلب معاش اشتغال کنید افلا تسمعون ایا نمی شنوید موعظه را بگوش تدبر و اعتبار قل ارایتم
بگو چه بینید ان جعل الله اگر سازد خدای علیکم النهار بر شما روز را سرمدا باقی و پاینده الی یوم القیمة تا روز قیامت یا آنکه آفتاب را بر وسط السماء بدارد
یا در فوق الارض حرکت دهد من اله غیر الله کیست خدای که بجز الله که از راه رحمت یاتیکم بلیل تسکنون بیارد برای شما شبی که آرام گیرید فیه در وی از
متاعب و اشتغال و اعمال روز استراحت کنید افلا تبصرون ایا نمی بینید آثار قدرت را بدیده تفکر و استبصار و من رحمته و از بخشایش خود جعل با فر
لکم اللیل والنهار برای شما شب و روز را لتسکنوا فیه تا آرام گیرید در شب ولتبتغوا و تا بجویید در روز من فضله از روزی که خدای که بفضل خود مقرر
کرده ولعلکم تشکرون و شاید که شما سپاس داری کنید خدایرا بر نعمت نظم چرخ را دور شبا روزی دهد :. شب می در ز آورد روزی دهد خلوت
شب بهر آن با جان ریش :. راز لود دل گوید با جانان خویش :. روزها از بهر غوغا های عام :. تا بدیشان کار تن گیرد نظام ویوم ینادیهم و یاد
کن روزی را که نداکند خدای و بت پرستانرا بگو ازین ندا تفریع بعد از تفریع فیقول پس گوید این کجا اند شرکائی انبازان من الذین انکه
کنتم تزعمون بودید که گمان میبردید که شریک منند و دروغ میگفتند ونزعنا و بیرون آریم من کل امة از هر گروهی شهیدا گواهی بر گفتار و کردار
ایشان یعنی پیغمبر انرا بگواهی آریم فقلنا هاتوا پس بگوییم امتانرا که بگویید بیارید برهانکم حجتی که دارید بر شرک فعلموا پس بدانید آنهنگام
ان الحق لله آنکه راستی ما عبادت با حجت یا توحید مر خدایراست وضل عنهم و گمراه کرده از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند که می بافتند از سخنان
یا امید شفاعت که بر بتان میداشتند ان قارون بدرستی که قارون کان من قوم موسی بدرستی که بود از قوم موسی علیه السلام ثعلبی گوید عم موسی
بود و گویند خواهر زاده موسی بود و پدر قارون یصهر بن قاهث است و پدر ان عمران بن قاهث از اولاد لاوی بن یعقوب علیه السلام
و قارون را از غایت خوب صورتی در مپا طلقی و پامنور خواندند و در قرائت توریت اقرا بنی اسرائیل بود یکی سبعین مختار او ست و در زمان
احتیاج و دی متواضع و متخلق بود همین که توانگری روی بوی نهاد حالش متغیر گشت فبغی علیهم پس ستم کرد و افزونی جست که همه بر تحت
حکم باشد واتیناه و عطا کردیم ما او را من الکنوز از گنجها یعنی مالها جمع کرده ما ان مفاتحه آنچه کلیدهای آن یعنی برداشتن لتنوء هر آینه
گرانی میکرد بالعصبة بگروهی و دمان اولی القوة خداوندان توانایی عصبه جماعتی باشند از ده تا چهل و امام فراگرفته که اینجا و ادچهل تن اند
که کلیدهای گنوز میکشیدند و در کشاف مذکور است که جهت تیسر مفاتیح خزاین او میکشیدند هر خزینه را مفتاحی بود و هیچ مفتاحی از اصبعی
زیاده نبود و از پوست حیوانات ساخته باشند تا سبک باشد امام ثعلبی گفته که مراد از مفتاح او جمع مالست و آن چهار هزار و چهل هزار بار
بر از زر و نقره بوده اذ قال له یاد کن چون گفتند مر قارون را قومه گروه او یعنی مومنان از ایشان بطریق نصیحت گفتند ای قارون لا
تفرح شادی مکن بمال دنیا ان الله بدرستی که خدای لا یحب الفرحین دوست نمیدارد فرح کنندگان دنیا که مبغوض حق نظم دنیای دنی
چیست سرای ستمی :. افکنده هزار کشته در هر قدمی :. گر دست دهد کرای شادی نکند :. در فوت شود دیر نیرزد بغمی وابتغ
و طلب ما کن همه کلام ناصحانست که قارون را گفتند بجوی و بدست آر فیما اتیک الله در آنچه داد است ترا خدای الدار الاخرة سرای دیگر را
یعنی صرف کن اموال خود را در راه خدای و وسیله ساز در حصول ثواب اخروی بیت بدنیا توانی که عقبی خری :. بخر جان من ورنه
حسرت بری ولا تنس و فراموش مکن نصیبک بهره خود را من الدنیا از مال دنیا یعنی نصیب تو در وقت رحلت ازین جهان کفنی خواهد بود

واتیناه

الا قیام

ثلاث و امن

بیاده بزان شما

بس ازانجا بر اندیشی و بمال و منال غره مشو نظم کر ملک تو شام تا یمن خواهد بود ∴ واز سرحد روم تا ختن خواهد بود ∴ انروز که بی جان کنی
عزم سفر ∴ همراه تو جند کز کفن خواهد بود ∴ وکفته اند فراموش مکن قد احسن بس نیکویی کن تمام کسان خود را کما احسن الله هم جنانک
نیکویی کرده است ترا خدای تعالی و نعمت فرستاد الیک بسوی تو ولا تبغ الفساد فی الارض بجوی تباه کاری و بیدادکری در زمین ان الله بدرستی که
خدای لا یحب المفسدین دوست ندارد فساد کنند کانرا که بدنیا تفاخر کنند و تعظیم نمایند قال کفت قارون در جواب ایشان انما اوتیته جز این
نیست که داده شدم این مال را یعنی بمن داده اند علی علم عندی بدانشی که نزدیک منست یعنی علم توریت جه من اعلم بنی اسرائیل بودم بکتاب الله یا
بود کنجها یوسف صدیق علیه السلام را از بر داشته وکفته اند واد علم کیمیا است که موسی علیه السلام بخواهر خود اموخته بود وادی قارون را تعلیم داد
اولم یعلم ایا ندانست قارون یعنی دانسته بود در توریت خوانده واز امور خان نوشیده ان الله انکه خدای قد اهلک بدرستی که
هلاک کرده است من قبله بیش از قارون من القرون از اهل روزکار من هو کسی که او اشد منه سخت تر بود از قارون قوة از روی
توانایی او واکثر جمعا و بیشتر از مال روی ملخص سخن انک جرا قارون بشدت و بطش و کثرت مال مغرور کردد با وجود انکه میداند که
از وقوی تر وغنی تر را هلاک کرده ایم بس از روی تهدید میفرماید ولا یسئل و برسیده نخواهند شد عن ذنوبهم المجرمون از کناه ایشان کناهکاران
یعنی مشرکان جه ایشان را بسیماء ایشان خواهند شناخت یعرف المجرمون بسیماهم یا ایشان را سوال استعلام نخواهد بود جه حق تعالی مطلع است
یا سوال استعلام معاینه نباشد زیرا که بیحساب در دوزخ نخواهند رفت فخرج علی قومه بس بیرون آید روز شنبه بر قوم خود فی زینته
با ارایش خود بر استر سفید که زین زرین داشت نشسته وجامه ارغوان بوشیده وجهار کس همین صفت با وی سوار شده در کشاف
کوید که نود هزار تن جامه معصفر داشتند با وی بر نشستند و مردمان بیش ازان رنک معصفر ندیده بودند و در موضع کوید که هزار جاریه
با وی بودند همه سواره با استرهای سفید و زین زرین و جامه ارغوانی و موزهای سفید جون قارون بدین هیات بمیان قوم در آمد قال الذین
کفتند انانکه یریدون الحیوة الدنیا میخواستند زندکانی دنیا را از قوم او وقتی که بدین زینت بر ایشان آمد یا لیت لنا ای کاش بودی ما را
مثل ما اوتی قارون مانند آنچه داده شده است قارون را انه لذو حظ عظیم بدرستی که قارون خداوند خط بزرکست وقال الذین وکفتند
انانکه اوتوا العلم داده بودند ایشانرا علم احوال آخرت یا دانا بودند ببرکت قناعت وعزت توکل جون یوشع واصحاب او ویلکم وای بر
شمای دنیا طلبان ثواب الله باداش خدای خیر بهترست از مالهای قارون لمن امن مرکسی را که بکرود بخدای و بیغامبر و عمل صالحا
و بکند کردار بسندیده ولا یلقیها و تلقین نخواهند کرد یعنی در دل و زبان نخواهند داشت الا الصابرون مکر کنندکان که بر طاعت یا از معصیت
شکیبا شند وکفته اند توفیق نخواهند بمباشرت اعمال صالح مکر صابران نظم اهل صبر از جمله عالم بهتر اند ∴ صابران از اوج کردون بکذرند
هر که کار د تخم صبر اندر جهان ∴ بدرود محصول عیش جاودان ∴ آورده اند که قارون را با موسی علیه السلام حسدی و حقدی تمام
بود جنانجه روزی بموسی کفت تو رسالت بردی و هارون ریاست و من هیج صبر کنم القصه در ایذای موسی علیه السلام
بود تا وقتی که حکم زکوة نازل شد و بکم عشر از بیع مال ابیت داد موسی بفرمان الهی با وی صلح کرد که از هزار دینار زکوة دهد
قارون زکوة را حساب کرد مبلغی عظیم در آمد بخل وحب بروی غلبه کرد جمعی از بنی اسرائیل را طلبیده کفت هر جه موسی کفت فرمان بر داری

کردم این زمان میخواید

کردم این زمان میخواید که مالها از شما بستاند کفتند تو مهتر مایی هر جه میفرمایی کفت میخواهم که او را در میان قوم رسوا کنم تا دیکر سخن وی نشنوند بس زنی
فاجره را که در قبیله آورده کر او نیز ابوده دو همیان زر بوی داده مقرر کرد که فردا بمجلس خاص و عام اقرار کند که با موسی با وی زنا کرده و زر
دیکر که موسی علیه السلام در اثنای اوامر و نواهی میفرمود که هر که دزدی کند دستش ببریم که هر که زنا کند اکر محصن است تازیانه بزنیم و محصن را سنکسار
کنیم قارون برخاست و کفت اکر جه تو باشی کفت اری اکر جه من باشم قارون کفت بنی اسرائیل کمان برند که تو با فلان کمان زنا کرده موسی کفت
او را حاضر کنید بس تیرا بمجلس آمد و موسی کفت ای زن ترا سوکند میدهم بخدای که دریا شکافته و توریت فرو فرستاده که راست بکو زن را هیبت
الهی دریافته کفت یا کلیم الله قارون دو کیسه زر بدین شوه بمن داد تا در باره تو افترا کنم و من با وجود کنهکاریها و بدکاری خود جکونه بسندم
که بر تو تهمت نهم و اینک آن دو کواه این دو همیان زر بمهر قارون با منست بنی اسرائیل مهر قارون را بدیدند و مکر وی بر همه روشن شد موسی
روی بخاک نهاده از قارون شکایت کرد و خطاب رسید که زمین را در فرمان تو کردم بفرمای هر جه موسی کفت ای قوم من بقارون مبعوثم جنانکه
بفرعون بودم هر که با قارونست کو بر جای خود قرار کیرد و هر که با منست بر کنار رود همه بنی اسرائیل از ان محفل کناره کرفتند الا که با دو تن قارون
ماندند موسی علیه السلام با زمین خطاب کرد که بکیر ایشانرا زمین با بپای ایشان را تا کعبین فرو برد و ایشان اغاز تضرع کرده امان طلبیدند و
موسی علیه السلام فرمود خذیهم القصه تا زانو و میان کردن بزمین فرو رفتند و زاری و استغاثه ایشان در دل موسی اثر نکرد تا زمین ایشانرا
بتمامی فرو برد ایشان زاری کردند فایده نداد و در اکثر تفاسیر است که حضرت عزت موسی علیه السلام خطاب کرد که هفتاد بار قارون و یاران
او فریاد کردند بفریاد ایشان نرسیدی و رحم نکردی بعزت و جلال من اکر یک نوبت مرا خواندی اجابت کردمی القصه بعد از خسف قارون سفها
بنی اسرائیل با یکدیکر کفتند که موسی دعا کرد تا قارون فرو برود و کنوز واسته او را تصرف نماید جون موسی علیه السلام شنید در خواست کرد از
حق سبحانه تا سرا و کنج خانه او نیز فرو برد جنانجه میفرماید فخسفنا به بس فرو بردیم قارون را وبداره الارض و سرای او را بزمین صاحب کشاف
فرمود که هر روز قارون مطعون و ملعون بمقدار قامت خود با مال خانه بزمین فرو میبرد و در نفخ صور بارض سفلی خواهد رسید بیت
کنج قارون که فرو میرود از قهر هنوز ∴ خوانده باشی که همه غیرت درویشانست فما کان له بس نبود قارون را من فئة هیج کروهی از یاران
ینصرونه که در ان وقت یاری کردندی او را من دون الله از خدای وما کان من المنتصرین و نبود از منع کنندکان عذاب از خود یعنی نه کس عذاب از
وی باز داشت و نه خود توانست باز داشتن واصبح الذین تمنوا و بامداد کردند انانکه ارزو میبردند مکانه منزل و جای او را بالامس دی
روز یعنی آرزو برندکان کشتند بعد از خسف که دانید کان بصلاح یقولون میکفتند هر یک با دیکری ویکان الله ویک یعنی ویل است و اعلم
مضمرات وای بر تو بدانکه خدای یبسط الرزق کشاده میکرداند روزی لمن یشاء برای هر که میخواهد من عباده از بندکان خود نه بکرامتی
مقتضی بسط بود بلکه بمحض ارادت ویقدر و تنک میسازد و بر هر که میخواهد نه بذلتی که تقاضا قبض کند بل بمقتضی مشیه لولا ان من الله
اکر نه ان بودی که خدای منت علینا بر ما و نداد بما آنجه بقارون داد از دنیا لخسف بنا هر اینه بزمین فرو برده بودی ما را و حضی نعل
معلوم خواند یعنی خدای ما را بزمین فرو بردی ویکانه وی کلمه تعجبست و کاف برای تشبیه و در لباب از ظری نقل میکند که مجموع و
یکان بمعنی الم تعلم و الم تراست یعنی نمیدانی و نمی بینی انک لا یفلح الکافرون رستکاری نمی یابند از عذاب ناکرویدکان مکافران

بالتکذیب کنندگان تلک الدار الآخرة آن سرای دیگر که شنیده و دانسته مراد بهشت نجعلها ساخته‌ایم ما ازا للذین از برای آنانکه ایشان لا یریدون
نمیخواهند علوا بزرگی و تکبر فی الارض در زمین با اهل آن ولا فسادا و نه تباه کاری ستم بر مردمان چنانچه قارون خواست والعاقبة و سرانجام نیکو
للمتقین و پرهیزکاران راست صاحب بحر فرموده که مراد رضای و رحمتی راست از ارواح مقدسه یعنی پاک شده از ادناس صفات نفسانیه
که در زمین بشریه طالب علو نباشد چون نفوس فراعنه و جبابره و فساد نخواهند یعنی نظر را از غیر حضرت برداشته التفات بهیچ چیز نظر را از غیر حضرت
برداشته التفات بهیچ چیز ننمایند و عالم ملک و ملکوت را بتصرف مالک الملک باز گذارند و بملکیت و مالکیت نامبرده تصرفی که در لون و مکان نخواهند
کنند و ایشانرا بران زبان اعتراض نه ع هرچه خواهی بکن بملک تراست من جاء بالحسنة و هرکه بیارد خصلتی نیکو یا معرفتی بتوحید زبانی یا طاعتی
باخلاص فله پس او راست خیر نیکویی منها از آن خصلت یا طاعت یا معرفت یا هرکه بیارد نیکی در دنیا او را باشد بهتر از آن در آخرت ومن
جاء بالسیئة و هرکه بیارد بدیی چون شرک و تکذیب فلا یجزی الذین پس جزا داده نشود عملوا السیئات کردند بدیها الا ما کانوا یعملون مگر مثل آنچه
که بودند که در دنیا عمل میکردند ظاهر آیه دلیل است بر آنکه ثواب حسنه بهتر از آن خواهد و پاداش سیئه مثل آن باشد و فایده این صورت از جا
عقلا از ارتکاب سیئات بیت هرکه در عقل و شرع بد باشد :: نکند هرکه خود باشد :: آورده‌اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
بدین آیه فرود آمد ان الذی فرض بدرستی که آنکه فرض کرده است بتو علیک القرآن تبلیغ قرآن یا عمل بدان لرادک هر اینه گرداننده است الی معاد
ترا بجای بازگشت بمکه دگوییند این وعده بفتح مکه بود نزد بعضی معاد جنت است در تاویلات کاشی آورده است که معاد فنا و فی الله است … ذات
ذات و بقا بالله در مقام تحقیق بجمیع صفات و پیر سالک … اینجا سر منه بدا و الیه یعود در روش میکرد نظم کرد آید این دوان را ابتدا
هم بدو باید که باشد انتها :: نور ماهی را که گرد از خور طلوع :: هم بسوی او بود او را رجوع قل ربی بگوی پروردگار من اعلم داناتر است من جاء
بالهدی بکسی که آورده است راه راست را یا توحید با قرآن و آن منم ومن هو و آنکس که او فی ضلال مبین در گمراهی هویداست چون منکران وما
کنت ترجوا و نبودی تو که امید داشته باشی ان یلقی الیک الکتاب آنکه فرستاده شود قرآن بتو نفرستادیم بتو کتاب الا رحمة من ربک از پروردگار تو
مگر فلا تکونن ظهیرا پس مباش هم پشت و یار للکافرین و ناگروندگانرا یعنی مدارا مکن با ایشان و ملتمس ایشانرا اجابت مفرمای ولا یصدنک
باید که کافران باز ندارند ترا عن آیات الله از خواندن آیتها خدای و عمل کردن بعد اذ انزلت الیک بعد از آنکه فرود آمده است بتو وادع و
بخوان خلق را الی ربک بسوی عبادت پروردگار خود ولا تکونن من المشرکین و مباش از شرک آرندگان ولا تدع و مخوان مع الله با خدای آلها آخر
خدای دیگر زیرا که لا اله الا هو نیست هیچ خدایی مر او را خواندن مگر او مخاطب درین آیات حضرت پیغامبر است صلعم و مراد امت و فایده خطاب
بآنحضرت قطع طمع مشرکانست از موافقت وی ایشانرا کل شیء همه چیزها هالک نابود فانی است الا وجهه مگر ذات حق سبحانه همه عملها باطلست مگر آنکه
بدو وجه الله طلبند له الحکم و او راست حکم والیه ترجعون و بسوی او بازگشت خواهید شد برای مکافات نزد بعضی محققان آنست که چون موجود
حقیقی نیست الا حق سبحانه پس از روی حقیقت ماسوی او فانی باشند صاحب کشف الاسرار در تفسیر این آیات از کلام شیخ الاسلام نقل میکند
نه از کسی چیزی ونه از تو بکس همه از تو پس همه تویی و بس ع الا کل شیء ما خلا الله باطل :: علایق منقطع و عوایق مرتفع و رسوم باطل آنکه
خراسباب مضمحل و حدود متلاشی و خلایق فانی و حق یکتا وجود … در شرح عوارف مذکور است که بکلمه هالک معلوم شود که وجود

همه اشیاء در وجود

همه اشیا در وجود داد او هالکست و حوالت مشاهده این حال بفردا درین محجوبات یوم برده بعید او نزد ما قریب ع با وجود تو زنی را است ناید
که منم سورة العنکبوت مکیه تسع و ستون آیه بسم الله الرحمن الرحیم الم حروف مقطعه تعجیز خلق است … دانند کسی را بحقایق کتاب
راه نیست و عقل هیچ کامل از کنه معرفت این کلام آگاهی نه در حروف اول این سوره گفته‌اند الف اشارتست باسم الله و لام بلطیف و میم بمجید
میفرماید که الله منم روی بطاعت من آر و لطیف منم اخلاص در عبادت فرو مگذار و مجید منم بزرگی دیگر مسلم مدار احسب الناس ان یترکوا آیا
پنداشتند مردمان آنکه فرو گذاشته شوند ان یقولوا آمنا آنکه گویند ایمان آوردیم یعنی پندارند که بمجرد قول اسلام از ایشان باز داشته شود
وهم لا یفتنون و حال آنکه ایشان آزموده نشوند با وامر و نواهی یا مبتلا نگردند در نفس و مال ما امتحان نکنیم ایشانرا بهجرت و جهاد و امثال آن
این آیه در شان جمعی مسلمانانست که در مکه بودند و ایشانرا بهجرت از دیار دور … دشوار می آمد و صحابه از مدینه بدیشان پیغام میدادند
که اسلام شما مادام که در جوار کفار باشید تمام نیست بعضی بنیت هجرت بیرون آمدند و مشرکان آگاه شده ایشانرا از راه گردانیدند حق
سبحانه جهت تسلیه ایشان آیه فرستاد که تصور نمی باید کرد که بی کشاکش بلا دعوی ولا درست بود بیت عاشقانرا درد دل بسیار می باید کشید
در دیار دوست غصه اعدا می باید کشید :: واصح آنست که مهجع عمر بن الخطاب رضی الله عنه روز بدر بزخم تیر عامر حضرمی شهید شد بلفظ مبارک
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و آله گذشت که پیش رو شهیدان اهل توحید او خواهد بود مادر و پدر مهجع جزع بسیار می نمودند حق
سبحانه آیه فرستاد که بمجرد قول بی بلا و امتحان کاری از پیش نرود ولقد فتنا و بدرستی که امتحان کردیم و در فتنه انداختیم الذین من قبلهم آنها
که پیش از این مومنان بودند یعنی این صورت در همه امم واقع بوده و نقد دعوی هر یک را در محک بلا آزموده فلیعلمن الله پس ظاهر میگرداند
خدای تعالی الذین صدقوا آنانکه راست گفتند در دعوی ایمان ولیعلمن الکاذبین و متمیز میسازد دروغگویانرا در دین یا مینماید این هر دو
گروه را با خلق با وجود امید بعد ایشانرا با نچه میداند از صدق و کذب ایشان نظم در محبت هرکه او دعوی کند :: صد هزاران امتحان بر وی کنند
گر بود صادق کشد بار جفا :: ور بود کاذب گریزد از بلا ام حسب الذین بلکه می پندارند آنانکه یعملون السیئات میکنند بدیها چون کفر و معاصی
ان یسبقونا آنکه پیشی گیرند بر ما و ما را عاجز سازند از مجازات مساوی ایشان ساء ما یحکمون بد حکمی است آنکه میکنند در فتوحات مذکورست
که آیا می پندارند گنهکاران که سیئات خود بر مغفرت و شمول رحمت من سبقت گیرند این حکم ناپسندیده است زیرا که رحمت من سبقت گرفته است
بر ذنوب ایشان که موجب غضب باشند بیت گر گناه تو از عدد بیش است :: سبقت رحمتی از آن پیش است من کان یرجوا هرکه باشد که امید دارد لقاء
الله لقای خدا را بوصول صواب الهی و گفته‌اند هرکه ترسد از رستخیز و غرض او برخدای آماده باش فان اجل الله پس بدرستی که مدتی
خدای مقرر کرده برای لقا او آتی لآت هر آینه آینده است وهو السمیع العلیم و اوست شنوای گفتار بندگان و دانا بضمایر و اسرار ایشان
ومن جاهد و هرکه جهاد کند یا بر کفار یا بر نفس خود فانما یجاهد پس جز این نیست که جهاد کند لنفسه برای خود چه ثواب آن عاید بدو
ان الله بدرستی که خدای تعالی لغنی هر آینه بی نیاز است عن العالمین از طاعات و مجاهدات عالمیان و تکلیف عباد بعبادات جهت
صلاح ایشانست والذین آمنوا و آنانکه گرویدند وعملوا الصالحات و کردند کردارهای نیکو لنکفرن هر اینه محو کنیم عنهم از ایشان سیئاتهم بدیهای ایشانرا
ولنجزینهم هر آینه پاداش دهیم ایشانرا احسن الذی نیکوتر عملی که از آن که کانوا یعملون بودند که میکردند یعنی توحید را که بهترین عملهاست

جزا دهیم بهتر و بیشتر از عمل ایشان یکی را ده و زیاده تا هفتصد زیرا که ایشان محتاجند و بالی نیاز رحیم باشند گر غنی چیزی ده خدا جزا ابد
که چون سعد وقاص رضی الله عنه بدولت اسلام سرافراز گشت مادرش حمنه بنت ابو سفیان سوگند خورد که از آفتاب بسایه نروم از مهر
مارا بدان ما بزندگانی بد و مدد باید تناول نکنم تا تو از دین محمد که اختیار کرده بیزار نشوی سعد صورت بعرض حضرت رسالت رسانید و این
آیه نازل شد و وصینا الانسان و امر کردیم آدمی را بوالدیه بهر دو مادر او حسنا نیکوی یعنی فعل که مخصوص خوبی باشد وان جاهداک و اگر کوشش داوری
و جدال کنند با تو لتشرک بی تا شرک آری بمن و انباز گیری مالیس آنچه را که نیست لک به ترا بالوهیت او علم دانشی تعبیر از نفی الوهیت بنفی علم
ان یعنی پدر و مادر ترا تکلیف کنند با انباز گیری برای من چیزی که الوهیت آن بدانی و فی الواقع الوهیت نیست جزو را فلا تطعهما پس فرمان
ایشان مبر که طاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست الی مرجعکم بسوی مجازات منست باز گشت شما از مومن و مشرک و بار و عاق فانبئکم
پس آگاه کنم شما را از وقت جزا دادن بما کنتم تعملون بانچه هستید که میکنید والذین آمنوا و آنانکه ایمان آوردند و عملوا الصالحات و کردند
کارهای شایسته بعد از ایمان لندخلنهم هرآینه داخل گردانید ایشان را فی الصالحین در زمره شایستگان یا در آوردیم در مدخل ایشان ومن
الناس و از مردمان من یقول کسی هست که میگوید آمنا بالله گرویدیم ما بخدای و ازمنافقان یا قومی ضعیف الایمان که میگفتند ایمان
داریم فاذا اوذی فی الله پس چون ایذا کرده شود در راه خدای تعالی بسبب دین او چون کفره او را که کند عذاب کنند جعل گرداند یعنی ایذا و فتنة
الناس رنج عذاب مردمان کعذاب الله مانند عذابهای خدای تعالی ولئن جاء و اگر بیاید نصر من ربک یاری از نزد پروردگار تو یعنی
فتحی و غنیمتی لیقولن هرآینه گویند که انا کنا معکم بدرستیکه ما هستیم با شما در دین و طلب میکنند در غنیمت شرکت ایشان اولیس الله ایا
نیست باعلم بما دانا تر از همه دانایان بما فی صدور العالمین بانچه در دلهای عالمیانست از ضعف اخلاص و کدورت نفاق هرآینه میداند
خدای آنانکه گرویده اند ولیعلمن الله الذین آمنوا هرآینه میداند خدای آنانکه بدل بگرویدند و ایشانرا در دنیا متمیز خواهد ساخت بابتلا و امتحان
در بلا و محنت و بلیت جو مردان شناخته شود چنانکه باتش عیار زر و نقره معلوم گردد بیت تا بشکل هیبت ایشان برو روز نبرد ۞ قوت
تصبر و تحمل شناخت جوهر مرد ۞ در لباب آورده که ابو سفیان و امیه بن خلف عمر بن خطاب و خباب رضی الله عنه گفتند که از دین محمد برگردید
میابید و طریقه پدران فرو مگذارید و اگر اقامت بر دین ابا کنید بی باشید ما بر داریم و شما را در زیر آن گناه بگذاریم آیه آمد که وقال
الذین کفروا و گفتند آنانکه نگرویدند للذین آمنوا مر آنانرا که تصدیق کردند اتبعوا سبیلنا پیروی کردند راه ما را یعنی تابع کیش پدران
باشند ولنحمل و باید که بر داریم خطایاکم گناهان شما را و اگر است در تاویل فرا یعنی اگر متابعت ما کنید ما خطا شما بر داریم وما هم و
حال آنکه نیستند کافران بحاملین بردارندگان من خطایاهم از گناهان مومنان من شیء هیچ چیز انهم لکاذبون بدرستیکه
ایشان هرآینه دروغ گویانند در سخن خود که میگویند بار خطاهای مومن بر داریم و ایشان بر حمل آن اندک و بسیار قادر نخواهند بود
بجهت گرانی بار گناه آنان نیز که بسبب ایشان بوده قال سبحانه ولیحملن اثقالهم و هرآینه خواهند داشت در قیامت بارهای گران
گناه خود را واثقالا و بارها گران دیگران مع اثقالهم با بارهای گران خود یعنی وزر و وبال آنانرا که گمراه ساخته اند اضافت اثام و جرایم
ایشان خواهند شد ولیسئلن و هرآینه خواهیم پرسید تا بعتاب و بتوبیخ ایشان یوم القیمة روز رستخیز عما کانوا یفترون از آنچه هستند که

برمی باشند باطل

برمی باشند باطل وحیل که سبب اضلال خلق میشود ولقد ارسلنا و بدرستیکه فرستادیم نوحا الی قومه نوح را بسوی قوم او فلبث پس درنگ کرد
فیهم در میان ایشان جهت دعوت ایشان بطریق حق الف سنة هزار سال الا خمسین عاما مگر پنجاه سال کم و در آیتست که نوح علیه السلام چهل
سال مبعوث شد و نهصد و پنجاه سال دعوت کرد و بعد از طوفان پنجاه سال بزیست ملک الموت بوقت قبض روح پرسید که ای درازترین پیغمبران عمر
از جهت عمر دنیا را چون یافتی فرمود که یافتم مانند خانه که دو در داشته باشد از یکی در آیند و از دیگری بیرون روند بیت که عمر تو عمر نوح بیقین می باشد
آخر بردی جانکه فی بان باشد ۞ ایراد قصه نوح علیه السلام جهت تسلی خاطر سید انام است علیه الصلوة والسلام و تنبیه بر کشیدن ایذا از قوم و
تهدید کند بانکه طوفان نوح السلام نهصد و پنجاه سال جفا قوم کشید و همچنان دعوت میفرمود که کسی نمیگروید فاخذهم الطوفان پس بگرفت قوم
او را عذاب طوفان وهم ظالمون و ایشان ستمکار بودند بکفر فانجیناه پس نجات دادیم نوح را واصحاب السفینة و یاران کشتی را یعنی هرکه با
وی بود از مومنان و هرچه در سفینه بود از انواع جانوران وجعلناها و گردانیدیم کشتی یا واقعه نوح آیة دلالتی یا عبرتی للعالمین از برای عالمیان
تا بدان استدلال کنند و پند گیرند وابراهیم و یاد کن ابراهیم علیه السلام اذ قال چون گفت لقومه مر گروه خود را از اهل بابل که اعبدوا الله بپرستید خدای را
واتقوه و بترسید از عذاب او ذلکم این عبادت و ترس خیر لکم بهتر است شما را از دین و آیینی که دارید ان کنتم تعلمون اگر هستید که دانید خیر را
از شر و نفع را از ضر انما تعبدون جز این نیست که می پرستید من دون الله بجز خدای اوثانا بتانرا وتخلقون و به هم می بافید افکا دروغی که از خدای
نامی گویند ان الذین تعبدون بدرستیکه آنانکه پرستش میکنید من دون الله بجز خدای لا یملکون نمیتوانند و قدرت ندارند که روزی دهند لکم شما را
رزقا روزی دادنی فابتغوا پس بجوئید عند الله الرزق از نزدیک خدای روزی را که او تواناست بایصال و مظهر و عابت واعبدوه و بپرستید او را
بیگانگی واشکروا له و شکر گوئید او را و اداء شکر فرمائید بنعمت عاجله و مسدید بنعمت اجلات الیه ترجعون بسوی او باز گردید و بدو خواهید شد تا ابراهیم
بود و علیه السلام انکه حق سبحانه تهدید میکند قریش را و میفرماید وان تکذبوا و اگر تکذیب کنید ای اهل مکه پیغامبر را فقد کذب پس بدرستیکه تکذیب
کردند پیغامبران خود را امم جماعتها من قبلکم پیش از شما چون قوم نوح و هود و صالح علیهم السلام و از تکذیب ایشان پیغامبران را ضرری نرسیده بلکه
نصرت ایشان بدیشان لاحق شده که مستحق عقوبت دنیا و آخرت شده اند پس از تکذیب شما نیز حبیب مرا چه زیان وما علی الرسول الا البلاغ المبین و نیست بر رسول
مگر پیغام رسانیدن و هم دعوت شما را دعوت کرد و از عقوبت آخرت ترسانید و شما را بوعده حشر را ترسانید اولم یروا کیف آیا نمی بینند و حصص عیبت می خواند
یعنی نمی بینند منکران بعث که چگونه یبدئ الخلق آشکارا گرداند خدای آفریدگان را از نیست که هست گرداند ثم یعیده پس باز ایشانرا بعد از موت گرداند
بحیات ان ذلک بدرستیکه ابدا و اعاده علی الله یسیر بر خدای آسانست قل بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم و این منکرانرا که از بهر تفکر و استدلال سیروا
بروید فی الارض در زمین فانظروا کیف کان پس بنگرید که چگونه بدأ الخلق بیافریده است خدای خلق را با اختلاف اشکال افعال و احوال ثم الله پس
خدای ینشئ ظاهر گرداند النشأة الآخرة آفرینش دیگر را ملخص سخن آنست که چون بدید آید و بدانستید که خالق همه در ابتداء الله است حجت لازم شود
بر شما در اعاده و بقدرت دانید آنکه مبدی خلایق است میتواند که معید ایشان باشد ان الله بدرستیکه خدای علی کل شیء بر همه چیزها از
ابدا و اعاده قدیر تواناست بجهت آنکه قدرت صفت اوست و ذات او بهمه ممکنات یکسانست چون بر نشأ اولی قادراست هرآینه از نشأ اخری
نخواهد بود یعذب و عذاب کند من یشاء هرکرا خواهد عذاب ویرحم من یشاء و ببخشد هرکرا خواهد بخشش والیه تقلبون و بسوی او حکم باز گردانیده

خواهند در روز جزا گفته اند عذاب کند بخذلان و کفران و ببخشاید بتوفیق ایمان در کشف الاسرار آورده که عذاب از روی عدلست و رحمت از فضل هر کرا خواهد
عدل کند و از پیش براند و انرا که خواهد با وی فضل کند و بلطف بخواند نظم اگر رانی ز راه عدل رانی ٭ دگر خوانی ز روی فضل خوانی ٭ و ار با راندن و خواندن
بکارات ٭ اگر رانی و گر خوانی تو دانی ٭ و در زاد المسیر آورده که عذاب بر تن خوات و رحمت بخشش خلق تا بمیل دنیات و ترک آن حرص با بحرص دنیا عیب
با بتاع بدعت و ملازمت سنت یا بتفرقه خاطر جمعیت دل امام قشیری رحمه الله فرموده که عذاب انست که بنده را با او گذارد و رحمت آنکه خود متولی کار او شود مبین
تا تو باشی یار ما رونق نگیرد کار ما و ما انتم و نیستید شما ای مردمان بمعجزین عاجز کنندگان و برود دکار خود را از عذاب خود فی الارض در زمین
یعنی اگر خواهید که از حکم او بگریزی و در زمین متواری شوی و لا فی السماء و نه در آسمان بتهید یعنی اگر در اسمان باشید هم عاجز کنندگان نباشید و گفته اند
و اوان که نه هر که در اسمانست قادر بود بر عاجز کردن خدای و ما لکم و نیست شما را از عذاب خدای من دون الله بجز خدای من ولی هیچ دوستی که نگاه دارد
شما را ازان و لا نصیر و نه یاری که دفع ان تواند و الذین کفروا بآیات الله و انانکه نگرویدند ایتهای خدای یعنی بکتب او و بدلایل حکمت و وحدانیت او و لقائه
بلقاء او یعنی سرای اخرت و بعث اولئک انگروه نا امید شدند من رحمتی از بخشایش من در دنیا یا نا امید خواهند شد در قیامت و تعبیر از مضی
تحقق و قوع است و اولئک و انگروه لهم مر ایشانرا عذاب الیم عذابی دردناک یعنی دایم بسبب کفر ایشان بعد ازین معترضات باز ذکر قصه ابراهیم علیه السلام
میکند فما کان پس نبود جواب قومه جواب قوم ابراهیم بعد از منع ایشان از بت پرستی بعد از کسر بتان الا ان قالوا مگر انکه گفتند بعضی از ایشان با بعضی که
اقتلوه بکشید او را او حرقوه یا بسوزانید و اتفاق نمودند بر سوختن او و او را در آتش انداختن فانجیه الله پس برهانید او را خدای من النار از حر آتش
و انرا برو سرد و سلامت گردانید ان فی ذلک بدرستی که درین رهانیدن لایات هر آینه نشانها قدرت او ست و جود آتش و ترک احراق و رستن گل و
ریحان ازان لقوم یؤمنون برای گروهی که میگروند چه ایشان منتفع ایشانند و تامل دران نفع گیرند و قال و گفت ابراهیم انما اتخذتم جز این نیست که فرا
گرفتند من دون الله بجز خدای اوثانا بتان را بخدای مودة بینکم میان دوستان برای شما یعنی تا شما و بت پرستان یکدیگر بپیوندید و بر عبادت ایشان اجتماع نمایند
فی الحیوة الدنیا در زندگانی یعنی تا در دنیا باشید دوستی باقیست ثم یوم القیمة پس روز قیامت یکفر کافر شود و بیزاری کند و منکر گردد بعضکم بعضی از شما که
متبوع باشید ببعض و بعضی و یلعن بعضکم و لعنت برخی از شما یعنی پیروان و از دال بعضا برخی را که پیش روان و اشراف بند و ماویکم النار و باز گشت شما همه دوزخ است
و ما لکم و نیست شما را در انروز من ناصرین هیچ یاری و مددکاری که خلاص باید داینان از آتش و چون حضرت بسلامت ازان آتش بیرون آمد
فامن له پس بگروید و تصدیق کرد لوط و او را لوط که خواهر زاده و برادر زاده او بود و قال و گفت ابراهیم و ساره را که دختر عم وی بوی ایمان آورده بود
انی مهاجر بدرستی که من هجرت کننده ام ازین قوم الی ربی بانجا که پروردگار من انه هو العزیز بدرستی که او غالبست و انغلوب دشمنان نسازد
الحکیم دانات بحکمت کار من بپردازد پس لوط و ساره بوی اتفاق نموده از کوثی سواد کوفه است بحران رفتند و ازانجا بولایت شام در آمده ابراهیم علیه السلام
بفلسطین نزول فرمود و لوط بمؤتفکه رفت صاحب کشاف فرموده که ابراهیم علیه السلام بوقت هجرت هفتاد و پنج ساله بود و از همین سال خدای اسمعیل را بوی داد
از هاجر که کنیزک ساره خاتون و چون سن مبارک آنحضرت بصد و دوازده یا صد و بیست رسید حق سبحانه از ساره وی را فرزندی بخشید چنانچه فرموده و
ووهبنا له و بخشیدیم او را و پسر پسری اسحق و یعقوب فرزندی اسحق نام و نبیره یعقوب نام و جعلنا و بنهادیم فی ذریته النبوة در فرزندان او نبوت را یعنی
در بنی اسرائیل و بنی اسمعیل علیهما السلام و الکتاب و کتابها یعنی توریة و انجیل و زبور و فرقان و اتیناه اجره و دادیم ما او را مزد هجرت او

فی الدنیا در دنیا سرای باکنگ فرزند دادیم او را که نسل از عجوزه عقیمه و ذریه طیبه ارزانی داشتیم و پیغامبری در کتب بدیشان و عطا کردیم با او را لعمول
خلق و محبوب دلها ساختیم تا همه اهل ملتها بوی در است میکنند یا حکم کردیم بصلوة بروی با آخر و بهادر روی کو بید فردا و در دنیا بتماء ضاف فاو بیت یعنی
هم چنانکه در حال حیوة در مهمان خانه او بساط دعوت انداخته بود حالا نیز هست و از خاص و عام از مایده و فایده او بهره مند انند و انه و بدرستی
که او فی الاخرة دران سرای لمن الصالحین از جمله شایستگانست و بندیده کانست و لوطا و یاد کن لوط را علیه السلام اذ قال چون گفت لقومه
بقوم خود که در ابتدای نسبت که کرده خود را از اهل مؤتفکه انکم ایا شما لتاتون الفاحشة می آیند بدان کار زشت و حفص انکم خواند یعنی بدرستی که شما بفاحشه می آیند یعنی میکنید
کاری بغایت زشت است او بسبب مباحث ان ما سبقکم بیشی نگرفت بر شما بها بان فاحشه من احد هیچکس من العالمین از عالمیان جهت آنکه طبایع
سلیم ازان فعل متنفر است و نفوس پاکیزه این کار در آگاه اینکم لتاتون الرجال ایا شما می آیید بمردان طریق مباشرت و تقطعون السبیل و میبرید
راه بر ده گذر یان یعنی پاکیزان را میکشید یا غریبان را بدین عمل اکراه میکنید و بدین سبب مردمان او نیند در باقی گرده اند و راه بنده شد و
و تاتون و می آیید فی نادیکم المنکر در مجلسهای خود بفعلها زشت یعنی کارها میکنند که نزد عقلا و عرفا نیکو نیست چون دشنام دادن و مزاح
و فحش کردن و صفیر زدن و سنگ ریزه بر یکدیگر افکندن و مهره از کمان گروه بر راه گذریان انداختن و شرب خمر و ضرب او تار و زامیر و سخریه
با مسافران و امثال ان فما کان پس نبوده جواب قومه جواب قوم وی لیجن وی را الا ان قالوا مگر انکه گفتند ائتنا بعذاب الله بیار عذاب
خدا را ان کنت اگر هستی تو من الصادقین از راست گویان در آنکه این فعلها قبیحست بسبب ان عذاب بر شما نازل خواهد شد یعنی باید که این عملها
بجا آوریم گرد تو اگر راست میگویی که خدای هست و تو پیغامبری پس بگوی عذاب فرستد تا چون لوط علیه السلام نا امید شد قال گفت از روی
مناجات رب انصرنی خدایا یاری ده و آبا نزال عذاب علی القوم المفسدین بر گروه تباه کاران و لما جاءت و انهنگام که آمدند رسلنا فرستادگان
ما یعنی ملایکه ابراهیم بالبشری بسوی ابراهیم جهت بشارت فرزند قالوا گفتند انا مهلکوا بدرستی که ما هلاک کنندگانیم اهل هذه القریة اهل
این سدوم را که تکذیب برادرزاده تو میکنند ان اهلها بدرستی که اهل آن دیه کانوا ظالمین هستند ستمکاران کفر و انواع منکران قال گفت ابراهیم
علیه السلام ان فیها لوطا بدرستی که آن دیه لوطاست و او از ظالمان نیست قالوا گفتند ملایکه نحن اعلم ما داناتریم بمن فیها بهر کس که در دست از مومن
و کافر ما از حال لوط عاقل نیستیم لننجینه هر اینه او را برهانیم خواهیم داد و اهله و کسان او را الا امرأته مگر زن او را کانت من الغابرین باشد از باقی
ماندگان یا در عذاب یا در دیه خواهیم گفت یا لوط از میان دیه بیرون رو و مگر زن او که در میان قوم بماند و هلاک شود و لما جاءت رسلنا و انهنگام
که آمدند فرستادگان ما لوطا بسوی لوط سیء بهم اندوهناک شد بدیشان و ضاق بهم و تنگ شد بسبب ایشان ذرعا از جهت دل یعنی تنگدل گشت که
مبادا آسیبی رسند لوط را و نشکان اثر ملال بر جبین لوط علیه السلام مشاهده کرده او را تسلی دادند و قالوا و گفتند لا تخف مترس و لا تحزن
و اندوه مدار انا منجوک بدرستی که ما رهاننده ایم ترا و اهلک و کسان ترا الا امرأتک مگر زن ترا که او کانت من الغابرین باشد از بازماندگان و
هلاک شدگان انا منزلون بدرستی که فرو آرندگانیم علی اهل هذه القریة بر اهل این دیه رجزا عذابی من السماء از آسمان یعنی سنگ باران بما کانوا
یفسقون بسبب آنکه بودند که پیوسته فسق میکردند پس بحکم خدای لوط عم با اهالی خود خلاص یافت و کفار مؤتفکه هلاک شدند و شهر او را
و ایشان عبرت عالمیان گشتند چنانچه میفرماید و لقد ترکنا و بدرستی که باز گذاشتیم منها ازان قریه آیة بینة نشانه روشن لقوم یعقلون

براي كروهي كه تعقل ميكنند واعتبار ميكيرند وان نشانه آثار ديار خراب ايشانست يا حجارت سجيل كه دران زمين يافت مي شود يا آبهاي سياه كه هنوز هست
والى مدين فرستاديم بسوي اهل مدين اخاهم شعيبا برادر ايشان شعيب را فقال پس كفت يا قوم اعبدوا الله اي كروه من بپرستيد خدا را وارجوا اليوم الآخر و
اميد ميداريد ثواب روز بازپسين را يعني عملها كنيد كه بدان اميد ثواب داشته باشيد يا بترسيد از شدت روز قيامت ولا تعثوا وغايت تباهي مجوئيد في الارض
در زمين مدين بنقص كيل و وزن مفسدين در حالتي كه قاصد فساد باشيد فكذبوه پس بدروغ داشتند شعيب را عليه السلام از فساد ممتنع نشدند
فاخذتهم الرجفة پس كرفت ايشانرا زلزله سخت يا صيحه جبرئيل عليه السلام كه دلها بدان در تزلزل آمد فاصبحوا پس بامداد كردند في دارهم در سراهاي خويش
جاثمين بزانو در آمدكان وعادا وثمودا و قوم عاد و ثمود و حفص ثمود خواند بلا تنوين وياد كن قوم عاد و ثمود و هلاك ايشانرا وقد تبين لكم و بدرستي
كه روشن شده است هلاك ايشان و شمارا من مساكنهم از منزلها و منزلها مسكنها ايشان بجاي زمين كه بران ميكذريد و آثار عذاب معاينه مي بينيد
وزين لهم و بيار است براي ايشان الشيطان ديو سركش يعني ابليس اعمالهم كردارهاي ايشانرا از كفر و تكذيب فصدهم پس بازداشت ايشانرا
عن السبيل از راه راست كه انبيا ايشانرا بدان ميخواندند وكانوا مستبصرين و بودند از بينايان يعني متمكن بودند از نظر و فكر اما بدان اشتغال نكردند
يا زيركان و ارباب بينش بودند بكمان خود سخن پيغامبرانرا معقول نداشتند وقارون وياد كن قارون را وفرعون وهامان و فرعون و وزير او هامان را
ولقد جاءهم موسى و بدرستي كه آمد بديشان موسى عليه السلام بالبينات بحجتهاء روشن و معجزهاي هويدا فاستكبروا پس سركشي كردند في الارض در
زمين مصر و تعظيم ورزيدند وما كانوا و نبودند سابقين پيشي كيرندكان بر حكم خداي بلكه حكم خداي در ايشان رسيد فكلا پس هر يكي از ايشان
كه ياد كرده اخذنا فرا كرفتيم و عقوبت كرديم بذنبه بكناه او فمنهم پس بعضي از ايشان من ارسلنا كسي بود كه فرستاديم عليه حاصبا بر ايشان بادي
سخت كه در وي سنك ريزه بود يعني قوم لوط فمنهم پس بعضي از ايشان من اخذته الصيحة كسي بود كه بكرفت اورا عذاب صيحه چون قوم ثمود و اهل مدين
ومنهم و بعضي از ايشان من خسفنا كسي بود كه فرو برديم به الارض او را بزمين چون قارون ومنهم و از ايشان من اغرقنا كسي بود كه غرقه ساختيم
ايشانرا در آب چون قوم نوح و فرعون وما كان الله ليظلمهم و نبود خداي كه ستم كند بر ايشان بي جرم ايشانرا عقوبت كند ولكن كانوا وليكن بودند ايشان
كه بجهل و عناد انفسهم يظلمون بر نفسهاء خود ستم ميكردند و خود را بكفر و معصيت هدف تير عذاب ميساختند نظم اي كه حكم شرع را رد ميكني ∴ زاده باطل
بيرون ره ميكني ∴ جون نكو كردي بد بدي يابي جزا ∴ پس بدين جمله با خود ميكني مثل الذين اتخذوا مثل آنانكه فرا كرفتند من دون الله بجز خداي اوليا
دوستان يعني خدايان كمثل العنكبوت مانند عنكبوت است كه براي خود اتخذت بيتا فرا ميكيرد خانه وان اوهن البيوت و بدرستي كه سست ترين خانها لبيت
العنكبوت خانه عنكبوت كه نه سقف دارد و نه ديوار و نه كرما بازدارد و نه سرما لو كانوا يعلمون اكر باشند كافران كه دانند ...
كه اين مثلي از براي دين ايشانست چنانكه خانه عنكبوت سست و بي بنياد است دين ايشان نيز خوار و بي مقدار است ...
صاحب بحر الحقايق فرموده كه عنكبوت هر چند بر خود مي تند زنداني براي نفس ميسازد و قيد بر دست و پاي خود مي نهد پس خانه او مجلس اوست
نيز كه بدون خداي اوليا ميكيرند يعني پرستش هوا و محبت دنيا و متابعت شيطان ميل كنند بسلاسل و اغلال در زده بال ...
خلاصي ندارند و عاقبت در مهلكه نيران و دركه بعد و حرمان افتاده معاقب و معذب كردند و بعضي هواي نفس را به بي اعتباري بتار عنكبوت
تشبيه كرده اند كما قيل بيت از هوا بكذر كه بس بي اعتبار افتاده ∴ رشته دام هوا چون تار بيت عنكبوت ان الله يعلم بدرستي كه خداي ميداند

ولي

الجزء الحادي والعشرون

ما يدعون آنچه ميخوانند يعني ميپرستيد من دونه بجز خداي من شيء از هر چيزي چون بت و ملك و آدمي و كوكب وهو العزيز و اوست غالب در ملك خود
شريك ندارد الحكيم محكم كار است بحكمت عقوبت مشركانرا تاخير ميكند وتلك الامثال و اين مثلها نضربها للناس مي آريم و بيان ميكنيم از براي مردمان
وما يعقلها و در نمي يابند ثمره و فايده آنرا الا العالمون مكر دانايان كه تدبر ميكنند در حقايق چيزها خلق الله بيافريد خداي تعالى السموات والارض آسمانها
و زمينها بالحق براي اظهار حق نه براي باطل و بازي ان في ذلك بدرستي كه درين آفريدن لآية هر آينه نشانه ايست روشن در ضرب المثل غيرت للمؤمنين
ذكر ويد كانرا اتل ما اوحي اليك بخوان آنچه وحي كرده مي شود بتو من الكتاب از قرآن واقم الصلوة و بپاي دار نماز را ان الصلوة تنهى بدرستي كه نماز باز ميدارد
عن الفحشاء از كارهاي كه نزد عقل زشت بود والمنكر و ان عملي كه بحكم شرع منهي باشد يعني سبب باز ايستادن مي باشد از معاصي چه اداء نماز
موجب دوام ذكر است و دوام ذكر موجب كمال خشيت و نجاست بنده را از كناه باز ميدارد و ورده كه انصاري ملازمت جماعت مينمود با حضرت
رسالت عليه الصلوة والسلام نماز ميكرد و هيچ نوع از منكرات نبودي كه مرتكب آن نمي شد چون حكايت حال او بعرض حضرت رسالت صلى الله عليه
و آله وسلم رسانيدند فرمود كه ان صلوته ستنهى زود باشد كه نماز او را بازدارد از آن و اندك زماني را توفيق توبه يافت و از زهاد صحابه كشت
و در وسيط باسناد خود از انس مالك رضي الله عنه نقل ميكند كه حضرت رسالت صلى الله عليه و آله وسلم فرمود كه هر كه باز ندارد نماز او را از فحشا و
منكر زياده نشود او را بدان نماز از حضرت حق سبحانه الا دوري صاحب تاويلات آورده كه هر يكي را از تن و نفس و دل و سر و روح خفي نمازي است
بازدارنده نماز تن ناهي است از معاصي و ملاهي و نماز نفس ناهيست از رذايل و علايق و اخلاق رديه و سيئات مظلمه و نماز دل بازدارد از ظهور
فضول و وفور غفلت را و صلوة سر منع نمايد التفات بما سوى حضرت را و صلوة روح نهي كند از استقرار بملاحظه اغيار و صلوة خفي بكداز اندسالك را
از شهود اثنينيت و ظهور انانيت يعني بر وي ظاهر كردد كه از وي حقيقت بيت جز يكي نيست نقش اين عالم ∴ باز بين و بعالمش منفروش ∴
ولذكر الله اكبر و هر آينه ذكر خداي بزركتر است كه ذكر ديكري با او معارضه كند و بقول بعضي مراد از ذكر نماز است معني اين باشد كه نماز بزركتر است
از ساير طاعات يا از آن بزركتر است كه بر صاحب خود موجب عقوبت فحشا و منكر باقي كذارد و محققان بر آنند كه ذكر خداي بنده را بزركتر است از
ذكر بنده خداي را چه ذكر بنده حادث است فنا بپذيرد و ذكر خداي باقي است زوال بدو راه نيابد ذو النون مصري قدس سره فرموده كه ذكر او
بزركتر است از آن جهت كه او را ياد نكني مكر بعد از آنكه او ترا ياد كند سلمي رحمه الله فرموده كه ذكر او در ازل شما را بهتر است از ذكر شما در حين
وقت او را در نفحات از حضرت شيخ ابو سعيد ابو الخير روح الله روحه نقل ميفرمايد كه ذكر خداوند بزركتر است بجهت آنكه تو او را ياد كني او ترا
ياد كند ذكر او ... كه از تو پيدا بود تا كي بود بيت تو ياد كني خدا را در خور خود ∴ او ياد كند ترا ولي در خور خويش والله يعلم و خداي
داناست ما تصنعون آنچه ميكنيد از نماز و غير آن و جزاء شما مناسب عمل خواهد داد ولا تجادلوا و پيكار مكنيد و جدال منمائيد اهل الكتاب با
اهل الكتاب يعني با كساني كه در عهد شما اند يا جزيه قبول كرده اند الا بالتي هي احسن مكر بخصلتي كه آن نيكوتر است يعني خشونت ايشانرا بخوش خويي
مقابله كنيد و غضب ايشانرا بحلم الا الذين ظلموا منهم مكر آنانكه ستم كردند يعني عهد بشكستند يا جزيه باز كرفتند و كفته اند ظالمان از اهل
كتاب آنها اند كه اثبات فرزندي ميكنند مر خداي را سبحانه وقولوا و بكوييد با ايشان كه بصدق تمام آمنا ايمان آورده ايم بالذي انزل بآنچه
كه فرو فرستاده شده است الينا بسوي ما يعني قرآن وانزل اليكم و آنچه فرو فرستاده اند بشما يعني توريت و زبور و انجيل والهنا و خداي ما

والهکم و خدای شما واحد یکیست و نحن له و ما او را مسلمون گردن نهادگان و مخلصان و موحدانیم و شما انچه او را رب میکنید از احبار و رهبان

کذلک و هم چنانکه فرو فرستادیم الیک الکتاب بسوی تو قران کتابی موافق با کتب سابقه در اصول دین فالذین اتیناهم الکتاب پس انان که دادیم

ایشانرا علم کتب متقدمه چون ابن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم یومنون به میگروند بقران یا و انانند که پیش از بعثت حضرت رسالت صلی

الله علیه و اله و سلم باو و قران گرویده اند چون قس بن ساعده و بحیرا و سطور و ورقه و امثال ایشان و من هولاء و ازین گروه عرب من یومن

به کس هست که میگرود بقران یا محمد و ما یجحد بایاتنا و منکر نشوند ایتها و کتاب ما را الا الکافرون مگر ناگرویدگان از یهود چون کعب بن اشرف

و معاندان عرب چون ابو جهل و مانند وی و ما کنت تتلوا و نبودی تو که بخوانی من قبله پیش از قران من کتاب هیچ کتابی از کتب منزله و لا تخطه و نمی

نویسی کتابی را بیمینک بدست راست خود تاکید و نفی کتابت یعنی نخوانده و خط ننوشته که اگر خوانا و خواننده و نویسنده میبودی

اذا لارتاب المبطلون آنهنگام در شک افتادندی تباه کاران و کج روان یعنی مشرکان عرب گفتندی که چون او می نویسد پس او قران را

از کتب پیشینیان التقاط کرده و بر ما میخواند و مینویسد یا جهودان در شک افتادندی که ما در کتب خوانده ایم که پیغامبر اخر الزمان قاری و کاتب

نباشد و این کس قاری و کاتبست و در تیسیر آورده که خط و قرات فضیلت بوده است و غیر پیغامبر ما را و عدم ان فضل معجز آنحضرت بوده

و در امیه او شک و شبهه نماند حق سبحانه در آخر عمر این فضیلت نیز بوی ارزانی داشته تا معجزه دیگر باشد و ابن ابی شیبه از طریق عون

عبد الله نقل میکند که ما مات رسول الله صلی الله علیه و سلم حتی کتب و قرا و این صورت منافی قرانیست زیرا که در آیه نفی کتابت را تلاوت را مقرون ساخته

بزمان قبل از نزول وحی و مدعی اثبات ان بعد از ان اند از اول عمر تا آخر بصواب اقربست مثنوی بقلم گر نرسید انگشتش ∴ بود لوح و قلم اندر مشتش

از کمال خط اگر دیده ببست ∴ بکمالش نرسد هیچ شکست ∴ بود او نور و خط تیره ظلم ∴ نشود نور و ظلم جمع بهم بل هو بلکه قران ایات بینات

آیتهای روشن هست فی صدور الذین در سینه انانکه اوتوا العلم داده شده اند علم را یعنی مومنان اهل کتاب یا صحابه کرام که انرا یاد می

کردند و هیچکس تحریف نتواند کرد خواندن قران از ظهر القلب خاصه امت محمد است چه کتب متقدمه از اوراق میخوانده اند قولی انست که مراد جمع

بحضرت رسالت صلی الله علیه و اله و سلم یعنی محمد و کارهای او و علم او با انکه او امی است ایتهای روشن است و انانکه دانا اند بکتب آلهی دو ادلّه

بر سمات حضرت رسالت پناهی و ما یجحد بایاتنا و منکر نشوند و ایتهای ما را که محمد و قرانست الا الظالمون مگر کاملان در ظلم که مکابره میکنند و وجود

وضوح دلایل اعجاز و قالوا و گفتند کافران لولا انزل چرا فرو فرستاده نمی شود علیه بر محمد آیات نشانها من ربه از پیش پروردگار

او یعنی معجزه چون ناقه صالح و عصا موسی و مایده عیسی علی نبینا و علیهم السلام قل انما الایات بگو جز این نیست که ایتها و معجزها عند الله

نزدیک خدایست هر گاه که خواهد فرو فرستد و اظهار ان بقبضه اقتدار و اختیار منست و انما انا نذیر مبین و جز این نیست که بیم کننده ام آشکارا

یعنی تخویف میکنم بلیغ که شما در یابید اولم یکفهم ایا بسنده نیست ایشانرا حجتی هویدا و معجزی واضح انا انزلنا انکه فرو فرستادیم علیک

الکتاب بر تو قرانرا و پیوسته یتلی علیهم خوانده می شود بر ایشان بزبان ایشان و ایشان افصح و ادهند و اسرار بلاغت و اطوار فصاحت بر ایشان

مخفی نیست و تو تحدی کرده و کوتاه ترینی در برابر قران از ایشان طلبیده و ایشان لشکر میکشند و مال و جان در می بازند و معارضه ان نمی برد اند

معجزی روشن تر ازین کی باشد و گفته اند جمعی بحضرت رسالت صلعم آمدند و بعضی از سخنان نوشته با خود آورده و مدعا انکه میخواهیم

کرد علم خود را بان افزون سازیم حضرت فرمود که بسین گمراهی بس قومی را که از انچه نبی ایشان بدیشان آورده رغبت کنند بچیزی که غیر نبی ایشان

آورده و این آیه نازل شد یعنی ایات این کتاب کفایت نیست ایشانرا که بر ایشان میخوانند ان فی ذلک بدرستی که درین کتاب لرحمة هر اینه بخشش

هست بخشایشی و نعمتی بزرگ هر کسی را که متابعت کند و ذکری و پندی و نصیحتی لقوم یومنون و گروهی را که تصدیق کنند قل کفی بالله بگو بسنده است

خدای بینی و بینکم میان ما و شما شهیدا گواه بر سخن من و تصدیق میکند بمعجزات یعلم میداند خدای ما فی السموات و الارض انچه در آسمانها و زمین است

پس حال من و شما بر و مخفی نخواهد بود و الذین امنوا و انانکه گرویدند بالباطل بنا حق چون یهودیه و نصرانیه یا ایمان آوردند بمعبودان باطل و کفروا

بالله و کافر شدند بخدای بحق اولئک انگروه هم الخاسرون ایشانند زیان کاران که بدل کردند کفر را بایمان و یستعجلونک و شتاب میکنند کافران

ترا بالعذاب بنزول عذاب چون نضر بن حارث و امثال او و لولا اجل مسمی و اگر نه مدتی بودی نام برده و معین برای عذاب هر قومی لجاءهم

العذاب هر اینه بیامدی کافران مستعجلان عذاب بوعود و لیاتینهم و بیشک خواهد آمد آن عذاب بدیشان بغتة ناگهان در دنیا یا وقت وگرد

آخرت و هم لا یشعرون و ایشان ندانند آمدن انرا یستعجلونک بالعذاب طلب تعجیل میکنند ترا بحلول عذاب و ان جهنم و حال انکه دوزخ لمحیطة

بالکافرین فرو گرفته است و احاطه کرده بنا گرویدگان یعنی موجبات جهنم چون کفر و معاصی محیطاست بدیشان و یا فاعل فاعل بمعنی مستقبل بود

یعنی احاطه خواهد کرد بدیشان یوم یغشیهم العذاب یاد کن روزی که فرا گیرد ایشانرا عذاب من فوقهم از زبر سرهای ایشان و من تحت ارجلهم و از زیر پاهای

ایشان و یقول و گوید خدای یا فرشته باو دی دوزخیانرا که ذوقوا بچشید ما کنتم تعملون جزای انچه که بودید که میکردید در دنیا از عمل و عقبی

دار جزاست هر چه انجا کاشته اند اینجا میدرود بیت تو تخم بغیان که چون بدروی ∴ بمحصول خود شاد و خرم شوی ∴ آورده اند که

جمعی از مومنان در مکه اقامت کرده از جهت قلت زاد و کمی استعداد یا بسبب محبت اوطان یا صحبت اخوان هجرت نمیکردند و بر پس و هراس و بر پرستش خدای

مینمودند حق سبحانه آیه فرستاد که یا عبادی ای بندگان من الذین آمنوا انانی که گرویده اند از اهل شرک بیکسو دید و صحبت مومنان طلبید

و اگر در بلدی اشکارا عبادت نمیتوانید کرد ان ارضی واسعة بدرستی که زمین من کشاده است هجرت کنید از موضع خوف بمنزل امن فایای

فاعبدون پس مرا پرستش نمایند خالصا و ازینجا گفته اند بیت سفر کن چو جایت نا خوش بود ∴ کزین جای رفتن بدان جنت ... و اگر از

دوستی اهل و ولد بسینه بلد شده اید روزی مفارقت ضروری خواهد بود کل نفس ذائقة الموت هر نفسی چشنده مرگست و مرگ از همه جا و

همه کس خواهد برید ثم الینا پس بسوی ما ترجعون باز گردیده خواهید شد و حفص بخطاب میخواند یعنی شما باز گردیده خواهید شد بجزاء ما پس بدار

الشرک اقامت نباید کرد و روی بکعبه امان یعنی استان حضرت پیغامبر اخر الزمان باید نمود و الذین آمنوا و انانکه ایمان آوردند و عملوا الصالحات

و کردند عملها شایسته لنبوئنهم هر اینه فرو داریم ایشانرا من الجنة از بهشت غرفا بمنزلها بلند و غرفهای رجمند تجری من تحتها الانهار میرود از زیر

آن غرفها جویها خالدین در حالتی که جاودان باشند فیها در ان غرفها یا بهشت نعم اجر العاملین نیکو مزدیست و عمل کنندگان چه را بهشت

الذین صبروا انانکه شکیبایی ورزیدند بر آزار مشرکان و هجرت اوطان و علی ربهم و بر پروردگار خود نه بر غیر او یتوکلون توکل میکنند و کار

خود را بدو می سپارند مومنان مکه این ایتها شنیده عزیمت هجرت مدینه خواستند دیگر عذر کردند که بلده در اسباب معیشت و میانه ما چگونه

توان رفت آیت آمد که و کاین من دابة و بسا از جنبندگان که بهیچ وجه لا تحمل رزقها روزی خود را بر نمیدارند یعنی طاقت و قوت بر داشتن ندارند

یا ذخیره نمیکنند و ذخیره کنندکان از جنبندکان آدمیست و موش و مور و کفته اند عقعق ذخیره نهند و فراموش کند در کشاف از بعضی اهل
نقل میکند که بلبلی را دیدم که خوردنی در زیر بال خود پنهان میکرد القصه جانوران بسیار اند از وحوش و طیور و سباع و هوام و جز آنها
که ذخیره ننهند و حامل رزق خود نشوند الله یرزقها خدای روزی دهد ایشانرا و ایاکم و شمارا نیز پس از عدم اسباب معیشت در بلاد غربت اندیشه
مکنید نظم جز بفیض کرم ذو الجلال ∴ مشرب ارزاق بر آب زلال ∴ شاه و کدا روزی او میخورند ∴ مور و ملخ قسمت از و میبرند وهو السمیع
و او است شنوا قول شمارا که روزی از کجا خوریم العلیم دانا بانک شمارا روزی کجا دهد ولئن سألتهم و اکر بپرسی تو اهل مکه را من خلق السموات
والارض که بیافرید آسمانها و زمینها وسخر الشمس والقمر و مسخر کرد آفتاب و ماه را لیقولن الله هر آینه کویند خدای و چون این مسئله نزد در عقول قرار
کرفته که واجبست که تنها ممکنات یکی واجب الوجود باشد و چون ایشان میدانند که خالق ارض و سماست فانی یؤفکون پس از کجا رو کردانیده می
شوند از توحید یعنی جاوردی از راه حق بر می تابند و بسلوک باطل می شتابند الله یبسط الرزق خدای میکستراند و فراخ میکرداند روزی را
لمن یشاء برای هر کسی که میخواهد من عباده از بندکان خود ویقدر له و تنک میسازد بر هر که میسازد می خواهد ضمیر بغیر بدکور چه تقسیم دال است
بران و کفته اند موسع له و مضیق له یکیست یعنی بر هر بنده که خواهد کاهی فراخ کرداند و کاهی تنک سازد ان الله بدرستی که خدای بکل شیء
علیم بهمه چیز از قبض و بسط داناست و مصلحت بندکان برو مخفی نیست ولئن سألتهم و اکر بپرسی از مشرکان عرب که من نزل که فرو فرستاد من
السماء از ابر یا از آسمان ماء آبی فاحیا پس زنده کردانیده و تازه ساخت به الارض بآن آب زمین را من بعد موتها از پس فسردکی و افسردکی آن لیقولن
الله هر آینه میکویند خدای یعنی معترفند که موجد ممکنات اوست و با وجود این بعضی مخلوقات او را شریک او میدانند قل الحمد لله بکو شکر و سپاس
مر خدایرا که از ین ضلالت و اد متابعان و اکاه داشته بل اکثرهم بلکه بیشتر کافران لا یعقلون در نمی یابند و سخن متناقض میکویند اقرار دارند
بخالقیت او و مخلوق را شریک او میدانند وما هذه الحیوة الدنیا و نیست این زندکانی دنیا الا لهو مکر مشغولی و بیکاری ولعب و بازی یعنی در سرعت
انقضا و زوال ببازی کودکان میماند که یکجا جمع آیند و ساعتی بدان متبهج و اندک زمانی ملول و مانده شده متفرق شوند چنانچه کفته اند بیت
بازیچه ایست طفل فریب این متاع دهر ∴ بی عقل مردمان که بدان مبتلا شدند وان الدار الاخرة و بدرستی که سرای دیکر لهی الحیوان اوست سرای
حیات ابدی یعنی زندکانی جاوید درو خواهد بود لو کانوا یعلمون و اکر باشند مردمان که بدانند و اختیار نکنند دنیا فانی را بر سرای جاودانی که
فاذا رکبوا پس چون نشینند کافران فی الفلک در کشتی و بسبب موج و کرداب اضطراب افتند دعوا الله بخوانند خدایرا مخلصین در حالتی که
خالص کنندکان باشند له الدین برای خدای دین خود را یعنی جازم باشند در صورت انکه مخلصانند چه یاد بکنند مکر خدایرا از دل و در
کشف آن شدت پناه بوی برند فلما نجاهم پس آنهنکام که نجات دهد خدای ایشانرا از بحر و بیرون آورد بسلامت الی البر بسوی
دشت اذا هم انکاه ایشان یشرکون شرک آرند یعنی باز کردند بعبادت خود لیکفروا تا کافر شوند بما اتیناهم بانچه دادیم ایشانرا از نعمت نجات
ولیتمتعوا و تا بر خوردار شوند باجتماع بر عبادت اصنام یا برخورند از زندکانی این جهان فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند عاقبت کار خود را
بوقت عقوبت اولم یروا آیا ندیدند اهل مکه و ندانستند انا جعلنا انکه ما کردانیدیم شهر ایشانرا حرما امنا حرمی ایمنی یعنی اهل آن ایمنند
از قتل و غارت ویتخطف الناس و حال آنکه ربوده می شوند مردمان من حولهم از کرداکرد ایشان یعنی مردمان را میکشند و اسیر میکنند در حوالی

بمکه و کسی متعرض

بمکه و کسی متعرض ایشان نمی شود افبالباطل آیا پس بباطل که بتانند یا شیاطین یؤمنون میکروند وبنعمة الله و بنعمت خدای یعنی بچنین نعمتی ظاهر که تمکن است در
حرم و ایمنی از خوف یکفرون کافر میشوند و دلیل کفران نعمت ایشان شرکست ومن اظلم و کیست ستمکارتر ممن افتری از کسی که بر بندد و بسازد
علی الله کذبا بر خدای دروغی و کمان برد که او را شریکیست او کذب بالحق یا تکذیب کند قرآن را یا رسول الله لما جاءه آنهنکام که بیاید بوی الیس
آیا نیست یعنی هست فی جهنم در دوزخ مثوی جایکاه اقامت للکافرین مر کافرانرا والذین جاهدوا و آنانکه کوشش نمایند فینا در کار ما و از جهت
دین ما لنهدینهم هر آینه راه نمائیم ایشانرا سبلنا راههای خود وان الله و بدرستی که خدای لمع المحسنین با نیکوکاران است یعنی با مجاهدان بنصرت
و اعانت و ایراد مجاهده کرد بطریق اطلاق تا شامل باشد جهاد ظاهر و باطن را پس آنانکه جهاد کنند در راه با دشمنان دین و با نفس و هوا
بنمایم ایشانرا راه وصول بدولت لقا سهل عبدالله تستری قدس سره فرموده که هر که کوشش کند در اقامت سنت بنمایم او را جنت و امام
قشیری رحمه الله که آنانکه بیارایند ظاهر خود را بمجاهدات آرایش دهیم باطن ایشانرا بمشاهدات شیخ ابوبکر واسطی قدس سره فرموده
که هر که جهد کند برای ما راه دهیم او را بسوی خود در بحر الحقایق آورده که هر که کوشش کند در طلب ما بنمایم او را راه دریافت ما الا من طلبنی
وجدنی هر که مارا جوید مارا یابد در ترجمه بعضی از کلمات زبور آورده شعر انا المعبود فاطلبنی تجدنی ∴ انا المقصود فاطلبنی تجدنی بیت
اگر در جست و جوی من شتابی ∴ و از خود بزودی زود یابی سورة الروم مکیة ستون آیة بسم الله الرحمن الرحیم ∴ الم
ابو الجوزا رحمه الله فرموده و از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکنند که حروف مقطعه ثنیه ربانی اند هر حرفی اشارتست بصفتی که حق را بدان
ثنا کویند چنانچه ازین کلمات کنایتست الف از الوهیت و لام از لطف و میم از ملک و کفته که الف اشارتست باسم الله و لام بنام جبرئیل و میم
باسم محمد علیه الصلوة والسلام یعنی بواسطه جبرئیل وحی فرستاد بمحمد صلی الله علیه وسلم غلبت الروم مغلوب شدند رومیان و فارسیان برایشان
غلبه کردند فی ادنی الارض در نزدیکترین زمینی که عرب را باشند نسبت بزمین روم وان اردن و فلسطین بوده یا کشکر یا میان اذرعات و
بصری و انچنان بود که خسرو پرویز شهریار و فرخان را که دو امیر وی بودند با لشکر کران فرستاد تا بعضی از ولایت روم بکرفتند و رومیان منهزم کشتند
در سال نهم بقول اصح از مبعث پیغامبر صلی الله علیه وسلم و آنکه این خبر بمکه رسید کافران شادمانی شده از روی شماتت با اهل ایمان
کفتند که شما دعوی میکنید اهل کتابید و ما و فارسیان امیاتیم پس از غلبه فارس بر روم تفاءل میکنیم که بر شما غالب خواهیم کشت حق سبحانه آیه فرستاد
و بیان کرد که روم و رومیان من بعد غلبهم از پس مغلوب شدن ایشان سیغلبون زود باشد که غالب شوند فی بضع سنین در اندک سالی که میان سه و
نه باشد صدیق رضی الله عنه مشرکانرا کفت چشم شما روشن بخدای که اهل روم بر روم فارس غالب خواهند شد در بضع سنین ابی بن خلف کفت
نه چنین است و با تو کرو می بندیم پس برده شتر جوان و مدت سه سال شرط کردند و صورت حال صدیق بحضرت رسالت پناه علیه افضل الصلوات
رسانید آنحضرت فرمود که بضع میان سه و نه است بیفزای در مال و در سال بفزای ابوبکر رضی الله عنه بازکشته تا نه سال بر صد شتر مراهنه کردند
و چون ابی بکریخت ... بعد از ... بدر که مسلمانان بر قریش غالب کشتند خبر غلبه رومیان بر فارسیان رسید و کویند این خبر روز حدیبیه
محقق شد و صدیق رضی الله عنه شتر از ابی بقول اول و از ضمان وی بقول ثانی بستد چه ابی در حرب احد کشته شده بود حضرت فرمود تا از ضمان
بستند و المقصود این آیة اخبار بغیبست و انرا بعد کاینه مستقبل و ان از جمله اقسام اعجاز قرانست لله الامر و خدایراست حکم و فرمان من قبل پیش از

غلبهٔ فارس بر روم ومن بعد وپس از غلبه شدن روم بر فارس یعنی در همه وقت قضا او نافذ است وهمه کار در قبضهٔ اقتدار او است در کشف الاسرار
گفته که قبل ازلست وبعد ابد یعنی او ازلی وابدی او ادات که خداوند ازلی وابدیت ویومئذ وانروز که رومیان بر فارسیان غلبه کنند یفرح
المومنون شاد خواهند شد مومنان بنصر الله بیاری کردن خدای وراهل کتاب را بر قومی که کتاب را نداراند چون درین صورت انقلاب تفاوت
ظهور صدق اخبار مومنان وبردن گرو وازدیاد یقین صحابه پس البته مومنان شاد وخرم خواهند بود وگفته اند فراح انست که بعضی از اعدا
دین بر بعضی غلبه کردند وجمعی را نابود ساختند وانچنان بود که شهریار دفرخان بر بعضی بلاد روم غالب گشتند بر دیر بعضی از ارباب غرض
برمرده برادر متغیر گشت وخواست که یکی را بردست دیگری هلاک کند وهر دو بر صورت حال واقف شده کیفیت بقیصر روم عرضه داشت
کردند ودین ترسائی اختیار نموده سپید لشکر روم شدند وفارسیان مغلوب ساخته بعضی از بلاد ایشان بگرفتند ینصر یاری میدهد خدای
من یشاء هر کرا میخواهد وهو العزیز واو غالبست انتقام کش از جمعی الرحیم مهربانست بمومنان وعد الله وعده کرد خدای غلبهٔ روم با فرح
مومنان وعده کردنی لا یخلف الله وعده خلاف نمیکند خدای وعدهٔ خود را ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند صحت وعدهٔ
او را یعلمون میدانند ظاهرا چیزها اشکارا من الحیوة الدنیا از زندگانی دنیا یعنی مال ومتاع وجاه ودولت او را با اسباب معاش مثل تجارت
ودر تیسیر میگوید که را دنیا نهادن وزراعت کردن جزاء انبار وقوانست که اکثر اهل دنیا قواعد انرا میدانند وهم وایشان عن الاخرة
از امور اخرت که غایة مقصود انست هم الغافلون ایشان غافلان وبیخبرانند تکریر ضمیر جهت تاکید است اولم یتفکروا ایا تفکر نمیکنند فی انفسهم
در نفسهای خویش که وایای ممکنات یعنی هرچه در افاق هست نمودار ان در انفس میتوان یافت یا چرا در کار نفس خود تفکر نمی نمایند
تا از ابداء خود بر اعاده استدلال کنند ما خلق الله نیافرید خدای السموات والارض آسمانها وزمینها را وما بینهما وانچه میان زمین و
آسمانست الا بالحق مگر برای حق یعنی لمحض سخن انکه یعنی آفرید ارض وسما وما بینهما نه باز بیست بلکه آفریدن بجهت استدلال بر توحید
باری واجل مسمی وبرای وقت نام برده شده شد که چون آن زمان برسد بنهایت زمان منقرض شود وان روز قیامت وان کثیرا و
بدرستی که بسیاری من الناس از مردمان یعنی کفره بلقاء ربهم بدیدار پروردگار خود یعنی روز رستخیز که وقت لقاست لکافرون
هر آینه ناگرویدگانند ومنکر اولم یسیروا ایا سیر نمیکنند فی الارض در زمین مصارع ثمود وعاد بوقت تجارت فینظروا کیف کان
تا ببینند که چگونه بود عاقبة الذین عاقبت انانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان از امم گذشته کانوا بودند کرده اشد منهم سخت تر
از ایشان که قوة از روی توانائی چون عادیان وثمودیان وامثال ایشان واثاروا الارض وبگردانیدند زمین را یعنی شگافتند جهت
زراعت حبوب وغرس اشجار واستخراج معادن واستنباط اب وعمروها وعمارت کردند اکثر مما عمروها بیشتر از انچه عمارت کردند یکیان
که اهل وادی غیر ذی زرع اند یا انکه عمر داشتند در دنیا بیشتر از اعمار قریش وجاءتهم وآمدند بدیشان رسلهم پیغامبران ایشان بالبینات
با نشانهای روشن یا معجزها هویدا وایشان نگرویدند حق سبحانه دمار از دیار روزگار ایشان بر آورد وما کان الله لیظلمهم پس نبود خدای که ظلم کند
بدیشان یعنی بی ارسال رسل بجهت تکذیب ایشان هلاک کند ولکن کانوا ولیکن بودند که بموجبات عقوبات انفسهم یظلمون بر
نفسهای خود ستم میکردند ثم کان عاقبة الذین پس هست سرانجام انانکه اساءوا بدکردند یعنی کافر شدند السوأی عقوبت بدتر که عقوبت

وعذابست وگفته اند

وعذابست وگفته اند سوء اسم جهنم است چنانچه حسنی بهشت یعنی دوزخ عاقبت مشرکانست ان کذبوا بسبب انکه تکذیب کردند بآیات الله بایتهای
خدای یعنی باور نداشتند قرانرا وعبرت نگرفتند بدلایل قدرت وکانوا بها وبودند که بدان ایتها یستهزؤن استهزا میکردند الله یبدؤا الخلق خدا
می آفریند خلق را از نطفه ثم یعیده پس دیگر باز زنده میگرداند بر میانگیزد بعد از مرگ ثم الیه پس بسوی جزاء او وحکم ترجعون باز میگردانیده می
شوند وحفص بخطاب میخواند ویوم تقوم الساعة ودر روزی که قایم شود قیامت یبلس المجرمون خاموش شوند مشرکان یعنی ناامید ومنقطع شوند
از حجت ولم یکن لهم ونباشد مر ایشانرا من شرکائهم از انبازان ایشان یعنی از خدایانی که شرکا نام نهاده بودند چون ملایکه واصنام شفعاء
درخواست کنندگان یعنی ایشان در دنیا میگفتند که الله شفیعنا خواهند بود در انروز ناامید ومحروم مانند وکانوا وباشند کافران بشرکائهم
بدان انبازان کافرین ناگرویدگان یعنی چون از مطلوب گردند ناامید از ایشان بیزار شوند ویوم تقوم الساعة ودر روزی که قایم گردد
ساعت رستخیز یومئذ یتفرقون پراکنده گردند مردمان واز هم جدا شوند گروهی روی با علی علیین آوردند وجمعی با سفل
السافلین باشند یکی بر درجهٔ وصلت یکی در درکهٔ فرقت آن بر سریر تحت این در حضیض محنت آن را انواع ثواب این را اصناف عذاب جمعی از دولت نازان
وبرخی در آتش فراق گدازان ❊ یکی خندان بصد عشرت یکی نالان بصد حسرت ❊ یکی در راحت وصلت یکی در شدت هجرانست فاما الذین آمنوا پس
اما انانکه گرویده باشند فهم فی روضة یحبرون پس ایشان در مرغزاری مشتمل بر ازهار وانهار شادمان گردانیده باشند چنان شادمانی که اثر ان بر صفحات
وجنات ایشان ظاهر باشد یا مکرم ومنعم باشند یا ایشان تجلی وصال بیارایند ودر اتحاف گفته که فتوح سازند شان ودر عین المعانی آورده که آواز
خوش شنوانند ایشانرا وهیچ لذت برابر آن سماع نباشد ودر خبر است که اشجار بهشت تغنی کنند بصوتی که خلایق مثل آن نشنیده باشند وان فضل نغم
بهشت از ابو الدردا رضی الله عنه پرسیدند که از آوازها کدام دوستر داری فرمود که زامیر انس فی مقاصیر قدس بالحان تمجید فی ریاض التمجید
صاحب کشف الاسرار فرموده که فردا دوستان خدایرا در روضات بهشت در میان ریاحین انس بشادی وطرب سماع کنند فی مقعد صدق
عند ملیک مقتدر وفرمان آید بداود که بدان نغمت دلپذیر صوت شو انکه ترا داده ایم زبور بخوان ای موسی تو تورات تلاوه کن ای عیسی تو قرات
انجیل مشغول شو ای درخت طوبی او از دلاری بتسبیح لب بگشا ای اسرافیل تو قران اغاز کن امام ثعلبی از اوزاعی نقل میکند که هیچکس خوشتر
آواز تر از اسرافیل علیه السلام نیست چون او تغنی کند فرشتگان از اوراد واذکار خود باز مانند حاصل سخن انکه شرب نغمتی لذتی بعد از
مشاهدهٔ انوار تجلی در بهشت سماع خواهد بود واز ینجا گفته است آن عزیز در شرح مثنوی که سماع منادیست که درماندگان پابان ییری از قرای
دنیا از عشرت اباد بهشت نورانی یاد میدهند نظم مومنان گویند که آواز بهشت ❊ نغز گردانید هر آواز زشت ❊ ما همه اجزاء آدم
بوده ایم ❊ در بهشت آن نغمها بشنوده ایم ❊ گرچه بر ما ریخت آب وگل شکی ❊ یاد ما آید از انها اندکی ❊ لیکن چنگ ورباب وسازها
چیزکی ماند بآن آوازها ❊ عاشقان کاین نغمها را بشنوند ❊ جو بگذارند سوی کل روند واما الذین کفروا واما انانکه نگرویده باشند
وکذبوا بایاتنا وتکذیب کردند مر ایتهای ما یعنی قران یا دلایل قدرت را ولقاء الاخرة وبلقای سرای دیگر یعنی حشر ونشر فاولئک پس ان گروه
فی العذاب محضرون در عذاب حاضر شدگانند فسبحان الله مصدر است بمعنی امر یعنی تسبیح گوئید خدایرا وبپاکی یاد کنید یا نماز گذارید حین تمسون
هنگامی که بشبانگاه در آیید وآن نماز شام وخفتن است وحین تصبحون ودر هنگامی که در بامداد در آیید وآن نماز صبح است وله الحمد ومر اوراست

وعملوا الصالحات وکارهای شایسته کرده باشند

سایش في السموات والارض در آسمانها و زمینها یعنی هرکه در اسمان و زمین است حمد او میکوید وعشیا و دیگر نماز گزارید در طرب آخر روز یعنی نماز عصر
وحین تظهرون و هنگامی که در می آید در وقت ظهر یعنی نماز پیشین صاحب لباب فرموده که تسبیح رفع صوت بس ایصال او بصلوة جهریه خالی از لب نیست
و حمد چون دلالت بر رفع صوت ندارد تخصیص ذکرش بنماز اخفاییه مناسبت مینماید یخرج الحي من المیت بیرون می آرد خدای زنده را از
مرده چون نخله از نواة و سنبله از حبه و مرغ از بیضه و انسان از نطفه و مصلح از مفسدان و مومن از کافران و عالم از جاهل ویخرج المیت من الحي و بیرون
آرد مرده را از زنده بعکس انچه مذکور شد ویحیي الارض و زنده میکرداند زمین بعد موتها پس از فسردگی و افسردگی وکذلک و مانند این اخراج تخرجون
بیرون آورده خواهید شد از قبور ومن آیاته و از نشانهای قدرت خدای ان خلقکم آنست که بیافرید اصل شما را یعنی آدم من تراب از خاک
ثم اذا انتم و پس اکنون شما بشر مردمانید که تنتشرون پراکنده می شوید در زمین برای تصرف در اسباب معیشت ومن ایاته و از علامات توانایی
او ان خلق لکم آنکه بیافرید برای من انفسکم از نفس شما یعنی هم جنس شما ازواجا زنان لتسکنوا الیها تا میل کنید بجهت جنسیت بسوی ایشان جه جنسیت
سبب ملایمت و مخالفت واسطه منافرت نظم بجنس خود کند هر جنس آهنگ ∴ ندارد هیچکس از جنس خود ننگ ∴ بجنس خویش دارد میل هر جنس
و رشته یا فرشته انس با انس وجعل بینکم و ساخت یعنی بدید آورد میان شما و ازواج مودة دوستی ورحمة و مهربانی در موضع آورده که مودة
بمجرد تزویج و رحمت بسبب زادن فرزند یا مودة برخوردسالان و رحمت بر پیرزالان ان في ذلک بدرستی که در افریدن ازواج متشاکل و متشابه
و دادن دربشریت لآیات هرآینه دلالتهاست لقوم یتفکرون گروهی را که تفکر کنند و بر حکمت این صورت مطلع شوند ومن ایاته و از دلالتهای
قدرت او خلق السموات والارض افریدن اسمانها و زمینهاست واختلاف السنتکم و مخالفت زبانهای شما در سخن گفتن و آوازها یا لغت و لهجه
و جه انصاف ولکنت یا اختلاف لغتها شما عربی از ترکی و فارسی و هندی و امثال آن در لباب آورده که وصول تمام زبانها مختلف بهفتاد و دو است نوزده
در اولاد سام و هفده در فرزندان حام و سی و شش در بنی یافث والوانکم و دیگر اختلاف رنگهای شما در سرخی و سفیدی و سیاهی و زردی یا در
تخطیطات اعضا و هیأت اشکال انکه مطلقا هیچ ادمی در همه چیز مشابه دیگر ادمی نیست حتی توامین که با وجود توافق مواد و اسباب ایشان البته
در بعضی از چیزها مخالف خواهند بود ان في ذلک بدرستی که در مخالفت السنه و الوان با انکه از یک پدر و مادر زاده اند لآیات هر آینه نشانها
قدرت و حکمت للعالمین و عالمیانرا یعنی بهمه اهل عالم از ملک و انس و جن پوشیده نیست که درین اختلاف حکمتهای کلی مندرج است
بلکه اگر برین وجه نبودی امتیاز بین الاشخاص مشکل بودی و بسیاری از مهمات معطل ماندی و حفص بکسر خواند یعنی این دلالتها مردانا بازست
که در آن نظر کنند و بکنه آن روند ومن ایاته و از علامات قدرت کامله اوست منامکم خواب کردن شما باللیل والنهار بشب و روز جهت استراحت
خواب نفسانی و قوة قوای طبیعی وابتغاؤکم و جستن شما روزیها من فضله از بخشش او یعنی طلب معاش بروز و شب و گفته اند منام مخصوص است بشب
وابتغا بروز و در آیة تقدیم و تاخیر است بجهت معنی ان في ذلک بدرستی که در خواب شب و طلب معیشت روز لآیات دلالتهاست بر قدرت
لقوم یسمعون برای گروهی که بشنوند بگوش هوش ومن آیاته و از نشانهای حکمت او یریکم البرق آنست که مینماید بشما برق را خوفا برای
ترسانیدن مسافران از صاعقه وطمعا و در طمع افکندن مقیم برای باران وینزل و فرو میفرستد من السماء از جهت آسمان یا ابر ماء
آبها فیحیی پس زنده گرداند به الارض بدان آب زمین را تا از گیاه تر و تازه میرسد بعد موتها از پس افسردگی و پژمردگی آن

ان في ذلک

ان في ذلک بدرستی که در برق و باران لآیات هرآینه علامتهاست بر قدرة آلهی لقوم یعقلون مرگروهی که تعقل کنند در کون کاینات چو نیم
ایشان ظاهر کرد و کمال قدرت صنع در هر حادثه ومن آیاته و از نشانها توانایی ان تقوم السماء آنکه ایستند آسمان بی ستون والارض و
زمین بر روی آب بامره بفرمان او یعنی بنگاه داشت او و اراده او ثم اذا دعاکم پس چون بخواند شما را اسرافیل بنفخه اخیر دعوة خواندنی بدین
نوع که ایها الموتی اخرجوا ای مردگان بیرون ایید من الارض از زمین اذا انتم انگاه شما تخرجون بیرون آیید از قبرها خود و خروج خلق از
قبور هر یکی از ایات اوست وله و مر او راست من في السموات والارض هر که در آسمان و زمینهاست وهمه مخلوق و مملوک و مربوب وبند کل له همه
مر او راست قانتون فرمان بردارانند در موت و حیات و بعث و نشور و درین احوال از حکم تمرد نمیتوانند ورزید وهو و او سبحانه الذي یبدؤ
الخلق آنکه اول بار بیافرید آنکه بمیراند ثم یعیده پس باز زنده گرداند او را وهو و باز آوردن اهون اسانتر است علیه بر خدای از نخست افریدن
یا اعاده کردن باعتقاد شما اسانتر است از ابدا پس چون ابدا را اقرار دارید اعاده را چرا منکرید و ابدا و اعاده نزد قدرت او یکسانست
نظم چون قدرة او منزه از نقصانست ∴ اوردن خلق و بردنش یکسانست ∴ نسبت بمن و هر دو دشوار بود ∴ بر قدرت بر کمال او یکسانست
وله المثل الاعلی و مر او راست صفت برتر و بزرگتر چون قدرت کامله و حکمت شامله و وحدانیت ذات و عظمت صفات في السموات و
الارض در آسمانها و زمینها ضرب لکم بیان میکند خدای از برای شما مثلا من انفسکم مثلی فرا گرفته از احوال نفسهای شما هل لکم ایا
هست شما را از آنکه ما ملکت ایمانکم از ممالیک شما که ملک یمین اند من شرکاء هیچ انبازان فیما رزقناکم در آنچه داده شده ایم شما را از
اموال و اسباب فانتم فیه سواء پس شما و ایشان در آنجا یکسان باشید یعنی چنانچه شما تصرف میکنید در مال و ملک خود ایشان نیز توانند تخافونهم
از نفسهای شما یعنی از شریکان آزاد و ملخص سخن انست که ای خواجگان شما بندگان را در مال خود شریک میسازید تا در تصرف در آن و تسلط بران مساوی
باشند و از استبداد و استقلال ایشان ترسان شوید در عین المعانی و بعضی تفاسیر هست که چون حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام این آیة
بر صنادید قریش خواند گفتند کلا والله لایکون ابدا حاشا که هرگز این تواند بود انحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که شما بندگان را در ملک خود شرکت
نمیدهید پس چگونه افریدگار را که بندگان خدایند در ملک او شریک میسازید نظم خلق چون بندگان سر در پیش ∴ مانده در بند حکم خالق خویش
جمله هم بنده اند و هم بندی ∴ نرسد بنده را خداوندی کذلک مانند این تفصیل نفصل الآیات تفصیل میکنیم و مبین می سازیم دلایل
وحدت را لقوم یعقلون مرگروهی که عقل خود را در تدبر امثال بکار بربندند بل اتبع الذین ظلموا بلکه پیروی میکنند انانکه ستم کردند بر خود بشرک
اهواءهم آرزوهای نفس خود را بغیر علم بی دانشی فمن یهدي پس کیست که راه نماید من اضل الله انرا که فرو گذاشت و بسبب خذلان نکرد
ومالهم و نیست مشرکان را نگاه دارندگان ناصرین هیچ یاری و هواداری که از عذاب در خان خلاصی دهند فاقم وجهک پس راست دار ای محمد
روی خود را للدین برای عبادت خدای یا خالص گردان عمل خویش را حنیفا در حالتی که مایل باشی از همه دینها بدین اسلام و ذات خود را که روی
کنایه ازوست بدین وجه اقامت کنند و پیروی کنید همه فطرت الله دین خدای را التی ان فطرتی را که بحکم فطر الناس بیافرید مردمانرا علیها بران و گویند و اد
از فطرة شناختن ایست و آن در روز الست آدمیان را حاصل شده پس میفرماید که ملازم ان عهد باشید که بران مفطور شده اید لا
تبدیل نفی است در صورت نفی یعنی تبدیل نه نمیبد لخلق الله و خلق خدای را یعنی دینی را که خدای خلق بران افرید و باید که از ایشان فرا گرفت

وهو العزیز و او است غالبی که عاجز نگردد
الحکیم دانا بکمال حکمت و ادارة عالم
دانا بصواب افعال
... باشد

ذلک آنست الدین القیم کیش راست و دین مستقیم ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند استقامت دین را بسبب اعوجاج
طبع و عدم تدبر منیبین حالست از ضمیر اقم یعنی ای محمد روی بدین آر با امت خود در حالتی که باز گردانید کانید الیه بسوی حق از غیر او شیخ ابوسعید خراز
قدس سره فرموده که انابت رجوعست از حق بحق و منیب آنرا گویند که او را از حق رجوعی نباشد بیت تو مرجع همه را من رجوع با که کنم :: کرم تو کرد
بدری کجا روم چکنم واتقوه و بترسید از تو واقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را ولا تکونوا و مباشید من المشرکین از شرک آرندگان
متعمدا خطاب بامتست و در تیسیر از محمد بن اسلم طوسی قدس سره نقل میکند که حدیثی بمن رسیده که هرچه در حدیث روایت کنند اگر با کتاب
موافق بود از من باشد این حدیث را که من ترک صلوة متعمدا فقد کفر خواستم که آیتی از قرآن موافق پیدا کنم سی سال تامل کردم این آیه یافتم که
واقیموا الصلوة ولا تکونوا من المشرکین من الذین فرقوا مباشید از آنانکه جدا کردند و پراکنده ساختند دینهم دین خود را وکانوا شیعا و
گشتند گروه گروه و مشرکانند که اسلام را گذاشتند یکی بت پرستیدند و یکی ملک و یکی ستاره یا یهود و نصاری که هر یک چندین فرقه شدند یا خوارج
کر ابو امامه رضی الله عنه در این باب خبر روایت با اهل بدعت کل حزب بما لدیهم هر گروه بانچه نزدیک ایشانست از دین فرحون شادمانند و گمان
ایشان آنکه حق با ایشانست نظم هر کسی را در خود مقدار خویش :: هست نوعی خوشدلی در کار خویش :: میکند اثبات خویش و نفی غیر :: چون امام
صومعه و پیر دیر واذا مس الناس و چون برسد آدمیانرا یعنی مشرکانرا ضر سختی یا بیماری یا فقر و گفته اند عامست و همه آدمیانرا که چون بشدتی
درمانند دعوا بخوانند بزاری ربهم پروردگار خود را منیبین الیه بازگشتگان بسوی حق ثم اذا اذاقهم پس چون بچشاند یعنی بدهد ایشانرا
خدای منه از نزدیک خود رحمة آسانی یا صحت یا توانگری و از آن شدت باز رهند اذا فریق منهم آنگاه گروهی از ایشان بربهم یشرکون بپروردگار
خود شرک یعنی در مقابله نجات از بلا چنین عملی کنند لیکفروا تا کافر شوند بما آتیناهم بانچه عطا کردیم ایشانرا فتمتعوا او شد برداشت یعنی ای کافران
برخوردید دو سه روزی از نعمتهای دنیوی فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید سرانجام کار خود را که عقوبت ابدی باشد ام انزلنا آیا فرو فرستادیم
علیهم بر کافران سلطانا کتابی یا حجتی یا رسولی ذی سلطان یا فرشته که با او برهانی باشد فهو پس آن رسول یا ملک یتکلم سخن گوید با آن
کتاب تکلم کند یعنی دلالت داشته باشد بما کانوا به یشرکون بانچیزی که هستند که بان شرک می آرند یعنی دلیل بود بر اشراک ایشان واذا اذقنا الناس
و چون بچشانیم مشرکانرا رحمة نعمتی از صحت و سعت و مانند آن فرحوا شادمان شوند بها بان نعمت وان تصبهم و اگر برسد بدیشان سیئة زحمتی
از مرض و قحط و امثال آن بما قدمت ایدیهم بانچه از پیش فرستاده دستهای ایشان یعنی چون برسد بسبب کردارها بد که کرده اند اذا هم یقنطون
آنگاه ایشان نا امید میشوند و جزع میکنند یعنی نه شکر میگزارند در نعمت و نه صبر دارند بر محنت اولم یروا آیا ندانسته اند ان الله آنکه خدای
یبسط الرزق گشاده میگرداند روزی را لمن یشاء برای هر که میخواهد ویقدر و تنگ میسازد بر هر که میخواهد ان فی ذلک بدرستی که در
بسط و قبض لآیات هر آینه دلایل عبرتست لقوم یؤمنون برای گروهی که تصدیق کنند حکم الهی را در قبض و بسط شکر گویند در سرا و صبر کنند در
ضرا که تنها کار مؤمن و اساس ایمان برین دو صفتست فات پس بده ای محمد ذا القربی خداوند قرابت را از بنی هاشم حقه حق او را از غنیمت
و فی و گفته اند مصروفست خطاب بحضرت رسالت علیه الصلوة والسلام و همه اهل ایمان درین داخل اند میفرماید که بدهید حق خویشان را یعنی
صله رحم کنید با حسان و انعام و توقیر و اکرام و امام اعظم رحمه الله بر وجوب نفقه ذوی الارحام برین آیه استدلال میکند والمسکین و بدهید حق

محتاج و بیچاره

محتاج و بیچاره را وابن السبیل و راه گذریرا از آنچه مقرر شده یعنی وظایف زکوة ذلک این ایتاء حقوق خیر بهترست للذین یریدون
برای کسانیکه میخواهند وجه الله لقاء خدا را یا رضای او میجویند یا مراد ایشان در تقربست بحق سبحانه جهت دیگر از اعواض و اغراض واولئک
و آنگروه هم المفلحون ایشانند رستگار و فیروزی یافتگان وما آتیتم و آنچه میدهید من ربوا از هدیه و عطیه بتوقع و مکافات لیربوا تا
بیفزاید مال شما فی اموال الناس از مالهای مردمان یعنی هدیه بکسی میدهید و زیاده از ثمن او توقع میکنید تا مال شما افزون گردد فلا یربوا پس زیاده
میشود آن مال عند الله نزدیک خدای و برکت از آن میرود یا آنچه میدهید بزیادة وام در معاملات یعنی سود و ربا تا زیادتی در مال شود و کثرت در آن
بدید آید چنان نمی شود و برکت در آن نمی ماند وما آتیتم من زکوة و آنچه میدهید از زکوة مفروضه یا صدقه در آن تریدون وجه الله میخواهید ثواب خدای
فاولئک پس آنگروه که زکوة صدقه لوجه الله دهند نه برای مکافات هم المضعفون ایشانند خداوندان افزونی شدن یا خداوندان افزونی
که یکی را ده یا زده یابند الله خدای بحق الذی خلقکم آنکسیست که بیافرید شمارا و شما نبودید ثم رزقکم پس روزی داد و میدهد شمارا مادام
که زنده اید ثم یمیتکم پس بمیراند شمارا بوقت انقضاء آجال شما ثم یحییکم زنده گرداند شمارا و برانگیزد در قیامت هل من شرکائکم آیا هست
از آنان که انبازان شمااند یعنی از بتان که بزعم شما شریک یگانه خدایند من یفعل کسی که بکند من ذلکم ازین خلق و رزق و اماتت و احیا من شیء
هیچ چیزی تا بدان سبب او را پرستش توان کرد و چون هیچکدام ازین کارها از ایشان نیاید پس ایشانرا شریک گردانیدن نشاید سبحانه پاکست
خدای وتعالی و برترست عما یشرکون از آنچه شرک می آرند بوی ظهر الفساد آشکارا شد تباهی فی البر در بیابان بخشکی سال و مردن دواب
و طواعین والبحر و در دریا بطوفان و جوشش و غرقه شدن کشتیها و مردمان بما کسبت بسبب آنچه کسب کرد ایدی الناس دستهای آدمیان یعنی بشومی
معاصی ایشان علما گفته اند که مراد از فساد نا آمدن بارانست در وقتی که باران نبارد در بیابان نبات نروید و در دریا لولو و جواهر منعقد نشود و صاحب کشاف آورده
که چون باران منقطع گردد جانوران دریا نابینا شوند و گفته اند فساد بر آن بود که قابیل هابیل را کشت و فساد بحر آنکه جلندی کشتیها غصب کرد و نزد بعضی
مراد از فسادات بعضی نتیجه آن ظاهر شد در بیابان باهلاک اهل قوی و در دریا باغراق قوم نوح و آل فرعون و بر هر تقدیر حضرت ملک قدیر فساد
اسباب دنیوی آدمیان لیذیقهم تا بچشاند ایشانرا بعض الذی عملوا بعضی از جزای آنچه کرده اند چه تمام آن در آخرت خواهد بود لعلهم تا شاید ایشان بچشیدن
این بعضی یرجعون باز گردند از شرک بتوحید و از معصیت بطاعت و نزد محققان مراد از بر نفس و از بحر قلبست و شیخ ابوبکر واسطی فرموده که فساد بحر
دل باخلاق ذمیمه و فساد بر نفس بتوقف بر رسوم و عادات در حقایق سلمی مذکورست که فساد بر نفس بارتکاب محظورات و فساد بحر دل باخلاق ذمیمه
نظم ماه نادیده نشان نماید بعد :: راستیها را از آن کج مینهند :: از برای مشتری صد وصف ماه :: صد نشان نادیده گوید بهر جاه قل سیروا
بگو مشرکانرا که بروید فی الارض در زمین امم خالیه فانظروا کیف کان پس بنگرید که چگونه بود عاقبة الذین سرانجام آنانکه من قبل پیش از ایشان بودند کان اکثرهم
بودند بیشتر ایشان که هلاک شدند مشرکین شرک آرندگان فاقم پس راست کن وجهک همگی خود را للدین القیم برای کیش راست یا روی او بجهت دین درست
من قبل ان یاتی پیش از آنکه بیاید یوم لا مرد له روزی که نیست باز گردیدن و او را من الله از نزدیک خدای یعنی خدای آنرا باز نگرداند یومئذ یصدعون
روزی که جدا شوند مردمان بر سر دو راه فریق فی الجنة و فریق فی السعیر من کفر هر که کافر شود فعلیه پس بر وست کفره جزای کفر او که آتش
جاوید است ومن عمل صالحا و هر که بکند کار ستوده فلانفسهم پس برای نفسهای خود یمهدون بگسترند یعنی جایگاه راست میکنند در بهشت

ونوق بندکان روز قیامت وافعی لیجزی تا جزا دهد خدای الذین آمنوا آنانرا که گرویده اند وعملوا الصالحات و کرده اند کارهای شایسته من فضله از بخشش خود
ودیگر چرا کافران نکرد بجهت آنکه مقصود بالذات مومنانند انه بدرستی که خدای لا یحب الکافرین دوست ندارد ناگرویدگانرا تا با مومنان جمع کند بلکه ایشانرا
جدا ساخته بدوزخ فرستد ومن آیاته و از نشانهای قدرت خدای ان یرسل الریاح آنست که میفرستد بادها را یعنی شمال و صبا و جنوب مبشرات مژده
دهندکان بباران تا بفریاد شما رسد ولیذیقکم و تا بچشاند شما را من رحمته از رحمتی که تابع بارانست یعنی رخص و رفاهیت ولتجری الفلک و برای آنکه بسبب
بادها بروند کشتیها در دریا بامره بفرمان خدا ولتبتغوا و تا بجوئید در تجارت در دریا من فضله روزی که خدا بخشش فضل میدهد ولعلکم تشکرون و تا شاید که شما
شکر گوئید برین نعمتها ولقد ارسلنا و هر آینه فرستادیم من قبلک پیش از تو ای محمد رسلا فرستادگان از آدمیان الی قومهم بسوی گروه ایشان فجاؤهم
پس آمدند رسولان بقوم خود بالبینات بمعجزهای روشن یا احکام هویدا از حلال بعضی از قوم ایشان بدان گرویدند و برخی کافر شدند فانتقمنا پس انتقام
کشیدیم من الذین اجرموا از آنانکه کافر شدند و آیات ما را اهلاک کردیم و یاری کردیم آنانرا که گرویده بودند وکان حقا علینا و هست سزاوار بر ما نصر المومنین
یاری دادن مومنان چه ایشان مستحق نصرت اند الله خدای یکی الذی یرسل الریاح آنست که میفرستد بادها را فتثیر سحابا پس بر می انگیزانند بادها ابر را و بهوا بر دارند فیبسطه
پس خدای بگستراند ابر را یعنی متصل سازد بهم گاهی که خواهد فی السماء در جهت آسمان کیف یشاء چنانچه خواهد رونده یا ایستاده ویجعله و گرداند ابر را
گاهی که خواهد کسفا پاره پاره هر قطعه در طرفی فتری الودق پس تو می بینی بارانرا که بحکم الهی یخرج بیرون می آید من خلاله از میان ابر هم در حالتی
که متصل است هم در وقتی که منقطع و متفرق است فاذا اصاب به پس چون برساند خدای بارانرا من یشاء در ارض و بلاد هر که خواهد من عباده از بندکان خود
اذا هم آنگاه ایشان یستبشرون شادمان و خوشدل میشوند وان کانوا و بدرستی که بودند من قبل ان ینزل علیهم پیش از آنکه فرستاده شود
برایشان باران من قبله پیش از ظهور سحاب لمبلسین نا امیدان از باران فانظر پس در نگر الی آثار رحمة الله بر نشانهای رحمت خدای و حقیقی
اثر خوانده باز فرا دیعنی بنشانه رحمت یعنی باران مطر نکر تا به بینی کیف چگونه خدای یحیی الارض زنده میکرداند زمین را بانبات و انبات
وزرع نبات بعد موتها بعد از مردگی زمین تا به بینی آثار رحمت الهی و بخشایش نامتناهی که زمین مرده را زندگی بخشند ان ذلک بدرستی که آنکه قادر
بر احیاء زمین بعد از موت آن لمحیی الموتی هر آینه زنده گرداننده مردکانست چه احیاء ارض احداث مثل آنست که در وی بوده از قوای نباتی و احیاء
موتی ایجاد آنست که در مواد ایشان بوده و از قوی و غیره وهو و خدای علی کل شیء قدیر بر همه چیز تواناست چه قدرت نسبت با
همه کونات یکسانست و در احقاق آورده که اثر رحمت در ظاهر بارانست که زندگی بر آنست و در باطن ذکر اوست که حیات دل بدوست و در بحر الحقایق مذکور
که رحمت نشانه‌ها است که زمین دل بدان زندگی می یابد نزد بعضی خود اثر رحمت دل باشد که منظر نظر حقست و در مثنوی حکایتی مناسب این مبحث ایراد
فرموده اینست نظم صوفئی در باغ از بهر گشاد ∴ صوفیانه روی بر زانو نهاد ∴ پس فرو رفت او بخود اندر نغول ∴ شد ملول از صورت خوابش بوالفضول
کر چه خسپی آخر اندر رز نگر ∴ این درختان بین و آثار خضر ∴ امر او بشنو که گفت انظروا ∴ سوی این آثار رحمت آر رو ∴ گفت آثارش دلست ای بوالهوس
آن برون عکسی از آثار است و بس ∴ باغها و میوه‌ها اندر دلست ∴ عکس لطف او برین آب و گلست ∴ چون حیات از رخ کیر در وی دمی ∴ نیست هیچ کرد دز
کل زرد را ولئن ارسلنا و اگر بفرستیم ما ریحا بادی که موذی باشد بهلاک چون باد بود که بیخ غذا ... ایشانرا او زد فرأوه
پس ببینند کشت را مصفرا زرد شده بعد از سبزی و بهلاک رسیده چنانچه از و نفع نتوان گرفت لظلوا هر آینه باشند من بعده یکفرون پس از زرد

زیرا که کافر شوند بنعمتهای گذشته بایستی که التجا کردندی و از رحمت او نا امید نشدندی ای محمد از کافران این طمع مدار که فهم کنند سخنانرا و قبول تو قول
نمایند فانک پس بدرستی که تو لا تسمع الموتی سخن نمیتوانی شنوانید مردگانرا که حکم ایشان دارند زیرا که دل ایشان مرده است ولا تسمع الصم و نمیتوانی
شنوانید کرانرا الدعاء خواندن اذا ولوا چون برگردند از خواننده مدبرین گریزندگان از متکلم ذکر تولیه و ادبار برای تأکید و استحالهٔ استماع یعنی
اصم اگرچه نمی شنود اما بسبب حرکات لب و دهان اشارت سر و دست چیزی در می یابد اما کری که پشت بر متکلم دارد از آن مقدار در نیابد پس محروم است
وما انت و نیستی تو بهادی العمی راه نماینده کوران عن ضلالتهم از گمراهی ایشان یعنی قادر نیستی بر آنکه توفیق ایمان دهی مشرکانرا ان تسمع نمی شنوانی
مواعظ و نصایح قرآنرا الا من یؤمن مگر آنکه گرویده است بآیاتنا بآیات کتاب ما چه ایمان ایشانرا بر آن میدارد که لفظ قرآنرا فرا گیرند و در معنی آن تدبر نمایند
فهم مسلمون پس ایشان گردن نهادگانند و اوامر و نواهی الله خدای مطلق و معبود بحق الذی خلقکم آنست که بیافرید شما را من ضعف از سستی یعنی نطفه
ثم جعل پس داد شما را من بعد ضعف از پس سستی طفولیت قوة توانائی یعنی جوانی و برنائی ثم جعل پس داد من بعد قوة از پس قوت شباب
ضعفا وشیبة سستی و پیری یخلق ما یشاء می آفریند آنچه میخواهد از ضعف و قوت و جوانی و پیری وهو العلیم و او داناست باحوال بندگان بر تغیر صفات
ایشان ویوم تقوم الساعة و روزی که قایم شود قیامت و آن ساعت آخر باشد از ساعات دنیا یقسم المجرمون سوگند خورند کافران
مضمون آنکه ما لبثوا درنگ نکرده اند در دنیا و در قبور غیر ساعة جز ساعتی و همه مومنان دانند که ایشان دروغ میگویند مثل این برگشتن از راستی در آخرت
کانوا هستند در دنیا که با نکار حشر و نشر یؤفکون برگردانده میشوند از راه صدق یعنی کار ایشان دروغ گفتن است درین سرای و در آن سرای
وقال الذین اوتوا العلم و بعد از سوگند ایشان بر عدم لبث در دنیا گویند آنانکه داده اند ایشانرا دانش والایمان و ایمان یعنی مومنان و علما از ملایکه
و انس گویند جواب دروغ میگویید لقد لبثتم بدرستی که درنگ کردید در دنیا و مکث نمائید کوره مسطور است فی کتاب الله در لوح محفوظ یا در قرآن
یا گفت و مر ایم برزخ الی یوم یبعثون یا در علم الهی یا در قضا او یا آنچه بر شما نوشته که زمان مکث شما باشد و شما بدان مقدار در دنیا یا در قبور
بوده اند الی یوم البعث تا روز برانگیختن که انکار میکردید ولکنکم کنتم ولیکن بودید شما از فرط جهل و عدم تفکر که لا تعلمون نمیدانستید
که بعث حقست پس کافران آغاز اعتذار کرده برای تدارک مافات طلب رجوع کنند بدنیا و اجازت نیابند فیومئذ پس امروز لا ینفع
سود نکند الذین ظلموا آنانرا که ستم کردند بر خود بکفر معذرتهم عذر خواهی ایشان ولا هم ونه ایشان یستعتبون خشنود کرده شوند یعنی
که از آلایش عذاب ایشان کنند یعنی ایشانرا نگویند که استرضای خدای کنند زیرا که خدای از ایشان راضی نشود ولقد ضربنا و هر آینه بیان کردیم
للناس برای مردمان فی هذا القرآن درین قرآن من کل مثل از هر مثلی که ایشانرا بکار آید در بیان توحید و حشر و صدق رسل ولئن جئتهم بآیة
و اگر بیاری تو ای محمد بدیشان یعنی منکران و معاندان معجزه که میطلبند لیقولن الذین کفروا هر آینه گویند آنانکه نگرویدند از فرط عناد و غایت
تمرد و فساد ان انتم نیستید شما یعنی پیغامبر و مومنان الا مبطلون مگر تباه کاران و دروغ گویان و بر باطلکان کذلک همچنین یطبع الله
مهر نهد خدای علی قلوب الذین بر دلهای آنانکه لا یعلمون نمیدانند و در طلب دانش نیستند فاصبر پس شکیبائی کن ای محمد بر آزار
ایشان ان وعد الله بدرستی که وعده خدای بنصرت تو و اعلاء کلمه و غالب شدن تو دین حق راست و خدای بدان وفا خواهد کرد
ولا یستخفنک الذین و ترا سبکسار نسازند آنانکه لا یوقنون یقین نمی شوند در اعاده و باور ایشان ندارند که تعجیل کنی در دعای عذاب بر ایشان

التقدیر قوانات

کذلک م

فهذا یوم البعث پس
ایشانرا بر یکجنین

کرآن بوقتی منور باز بستانست و چون آن وقت در آید حکم آلهی بظهور رسد حیث کنمد اریدوتی کارها را :. که هر کاری بوقتی بازبست سورة
لقمن مکیة اربع وثلثون آیة بسم الله الرحمن الرحیم الم حروف مقطوعه مبادی سوره و مفاتیح کنوز غیب الله و در الم گفته اند دالف اشارت
بانا ولام بولی و میم بمنی انا الله ولی جمیع الصفات ومنی الغفران والانسان تلك آیات الکتاب این سوره آیتهاء قرآنی است الحکیم خداوند حکمة
یا مشتمل حکمت یا محکم که در وی نقص نیست یا حاکم که بجلال و حرام حکم کند هدی راه نماینده است ورحمة و بخشش از خدای للمحسنین مر نیکوکاران را
الذین یقیمون الصلوة آنانکه بپای میدارند نماز مفروضه را ویؤتون الزکوة ومیدهند زکوة واجب را وهم وایشان بالآخرة برای دیگر هم یوقنون
ایشان یکانانند یعنی بعث و جزا را تصدیق میکنند اولئک آنگروه بدین صفات موصوفند علی هدی بر راه راستاند من ربهم از آفریدگار خود
واولئک و آنگروه هم المفلحون ایشانند رستگاران و فیروزی یافتگان آورده اند که نضر بن حارث بتجارت بجانب فارس رفته بود و قصه رستم
واسفندیار خریده و در مجامع قریش بنوعی بسامع ایشان میرسانید که همه شیفته و فریفته میشدند لاف میزد که اگر محمد قصه عاد و ثمود در غلبه ممالک
سلیمان و داود خبر میدهد من از قصه ممالک و دو دول ابته ملوک عجم سخن میگویم حق سبحانه آیة فرستاد که ومن الناس و از مردمان من یشتری کسی
هست که میخرد لهو الحدیث سخن بازی و گفته اند سخن فریبنده و مشغول کننده یعنی اخبار و کذا افسانه بر اعتبار را لیضل تا گمراه سازد مردمانرا
عن سبیل الله از راه خدای تعالی یعنی او باز دارد از استماع و قرأة قرآن بغیر علم بی دانشی و برهان ویتخذها و فرا میگیرد آیات خدایرا هزوا
فسوس و سخریه اولئک آنگروه لهم عذاب و ایشانراست عذاب مهین خوار کننده که بی و قتیل است در دنیا و عذاب دوزخی در آخرت و گفته اند
در شان آنانست که جاریات مغنیه خریدند و مردمانرا باستماع اصوات و الحان ایشان از شنودن سخن حق باز داشتندی واذا تتلی و چون خوانده
شود علیه بر آنکس که لهو حدیث را خریده و بر گزیده آیاتنا آیتهاء و کلام ولی مستکبرا روی بگرداند در حالتی گردن و با جهد تکبر بود یعنی التفات
ان نکند کان لم یسمعها گوییا که هرگز نشنیده کان فی اذنیه گوییا که در هردو گوش او وقرا گرانی است فبشره پس اعلام کن او را و بجای بشارت
بیم ده بعذاب الیم بعذابی دردناک ان الذین امنوا بدرستی که آنانکه گرویده اند بخدای و رسول وعملوا الصالحات و کردند عملهای نیکو یعنی ثابت لهم
جنات النعیم وایشانراست بهشتها یا بهشتهای با نعمت یا نعمتهای بهشت خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در آن وعد الله وعده کرده است خدای
وعده کردنی حقا درست و راست وهو العزیز و او خداوند غالب است که هیچکس او را از وفا بعهد و وعده مانع نشود الحکیم راست کار که هر چند کند بر
طریق حکمت بود حت نه در وعده او ست نقص خلاف نه در کار او هیچ لاف و گزاف خلق السموات بیافرید آسمانها را بغیر عمد بی ستون ترونها
می بینید شما آنرا بر داشته والقی و بنهاد فی الارض در زمین یعنی پیدا کرد در و رواسی کوههای بلند پایدار ان تمید بکم تا شما را او جنبش ندهد
و مضطرب نسازد چه زمین در روی آب متحرک بود چون کشتی بجبال او را ساکن آرام یافت در موضح از ضحاک نقل میکند که حق سبحانه نوزده
کوه را میخ زمین کرد تا بر جای بایستاد از آن جمله کوه قاف است و ابو قبیس و جودی و لبنان و سنین و طور سینا و غیر آن وبث فیها
و پراکنده کرد در زمین من کل دابة از هر جنبنده وانزلنا و فرو فرستادیم متکلم جهت اختصاص فعلست بفاعل یعنی غیر ما کس نفرستد و ما فرستادیم
من السماء از آسمان ماء آبی که باران است فانبتنا پس برویانیم فیها در زمین بآن آب من کل زوج از هر صنف گیاهی کریم نیکو و بسیار منفعت
هذا این که مذکور شد از آسمان و زمین و کوه و حیوان و نبات خلق الله آفریده خداوند فارونی پس بنمایید مرا که در عالم ماذا خلق چه چیز بیافر

من الذین من دونه

من الذین من دونه آنکه بدون وی بند و اوند باشند که کفار ایشانرا شریک حق گفتندی حق سبحانه میفرماید که اینها همه مخلوق منند اگر آفریده اند کدام است
بل الظالمون بلکه مشرکان فی ضلال مبین در گمراهی آشکارا اند که عاجز را با قادر و مخلوق با خالق در پرستش شرکت میدهند نظم هر که هست آفریده
بنده است :. بنده در خور خدا آفریننده است :. پس کجا بنده که در بندهاست :. لایق شرکت خداوند است :. آورده اند که قصه لقمان حکیم و وفا
او نزد یهود شهرتی عظیم داشت و عرب در همی که رجوع بدیشان کردندی از حکمتهای لقمان برای ایشان مثل زدندی حق سبحانه از حال وی خبر
داد و فرمود ولقد آتینا و بدرستی که ما دادیم لقمن الحکمة لقمن بن باعور را حکمت که قولی صایب و فعلی کامل است یا شناخت توحید و نفی شرک و
احقاق گفته که اقامت ادله عقلیه در تقریر توحید و ایمان بر رسل و نفی شرک و اضافت دلایل سمعیه بان علماء و علما را در نبوت لقمان اختلافست
سدی و عکرمه و شعبی رحمهم الله برآنند که پیغمبر بوده و او را از حکمت در اینجا نبوت و او خواهرزاده ایوب علیه السلام بوده امام ابو اللیث رحمه الله
فرموده که کنیت او ابو الانعم است و در عین المعانی آورده که در سال دهم از سلطنت داود علیه السلام متولد شد و تا عهد یونس علیه السلام
عمر یافت و بعضی گویند هزار سال بزیست و اکثر علما برآنند که او پیغمبر نبوده بلکه حکیم بود و گویند غلام کسی بوده و شبانی میکرد یا خیاطی یا نجاری و
گویند حبشی بوده در بنی اسرائیل قضا بر سید و بقول بجای نوقت ندی از بندگان قویه بوده و وی اسود اللون و غلیظ الشفتین بوده روزی بوقت
قیلوله جمعی فرشتگان بخانه وی در آمدند و بر وی سلام کردند و جواب داد و ایشانرا نمیدید گفت ای لقمان ما فرشتگانیم و پروردگار تو میخواهد
تا خلیفه زمین میسازیم تا حکم کنی میان مردمان براستی لقمان جواب داد که اگر حکم جزم است از آفریدن کار من بدین کار رسید طاعت و قبول میکنم
و امید میدارم که مرا توفیق دهد و نیکو کند اگر مرا مخیر ساخته اند عافیت اختیار میکنم و متعرض فتنه نمیشوم ملایکه را ازین سخن شگفت آمد و حق سبحانه قول
او را پسندیده و حکمت بوی اضافت کرد و میتواند که ده هزار کلمه از منقولست که هر کلمه بعالمی ارزد یکی از عظمای بنی اسرائیل بر وی بگذشت و جمعی نزد وی
نشسته و ایستاده و استماع کلمه حکمت میکردند بزرگ فرمود که ای لقمان تو آن بنده سیاهی که شبانی فلان میکردی گفت آری فرمود که چه چیز ترا بدین
پایه رسانید جواب داد که سه چیز سخن راست گفتن و امانت نگاه داشتن و ترک مالایعنی کردن در تفسیر امام ثعلبی آورده از لقمن حکیم که روزی خواجه
وی او را با غلامان دیگر بباغ فرستاد تا میوه بیارند غلامان میوه را در راه بخوردند و حواله خوردن آن بلقمن کردند خواجه بر وی خشم گرفت لقمن گفت ایشان
میوه خورده اند و دروغ بر من بسته اند خواجه گفت حقیقت این سخن بچه معلوم گردد گفت آنکه ما را آب گرم بخورانی و در صحرا بدوانی تا قی کنیم
از درون هر که میوه بیرون آید خاین است و پیر معنوی قدس سره دو سه بیت مشتمل بر آنست اینجا ثبت افتاد نظم گفت خواجه ساقی آب حمیم
و غلامانرا او خوردند آن از بیم :. بعد از آن میراند در دشتها :. میدویدند آن تحت و علا :. در قی افتادند از عنا :. آب می آورد از ایشان میوه
چون ز لقمان آب در آمد قی زناف :. می برآمد از درونش آب صاف :. حکمت لقمان چو تاند این نمود :. تا چه باشد حکمت رب الوجود :. هرچه پنهان باشد پیدا شود
هر کجا خاین بود رسوا شود :. در لباب آورده که روزی داود علیه السلام از لقمن پرسید که کیف اصبحت جواب داد که فی یدی غیری وا در قبضه
فضل و عدلست داود در این سخن تفکر نمود و نعره زد و بیهوش شد و بعضی از حکم لقمان او کلمات تامات در محلی از جواهر التفسیر توان یافت القصه
حق سبحانه فرمود ما لقمان را حکمت دادیم و تعلیم او را دادیم ان اشکر لله آنکه شکر خدایرا بر نعمت حکمت ومن یشکر و هر که شکر گوید فانما یشکر پس جز
این نیست که شکر میگوید لنفسه برای نفس خود چه نفع شکر که دوام نعمت و استحقاق مزید است بدو میرسد ومن کفر و هر که ناسپاسی کند

فان الله بس بدرستی که خدای غنی بی نیاز است از شکر کسی حمید سزاوار حمد است واکرچه کسی حمد نکوید یا محمود است که همه کاینات ستایش او میکنند
شکر حضرت وی میکند واذ قال لقمن ویاد کن چون کفت لقمن لابنه مر پسر خود را انعم وکفته اند نام او ماثان یا ناران یا اشکم یا شکور بوده وهو یعظه و
لقمن پند میداد او را ومیکفت یا بنی ای پسرک من تصغیر شفقت ورحمت لا تشرک بالله شرک میار بخدای ان الشرک بدرستی که شرک آوردن
لظلم عظیم هرآینه ستمی بزرکست چه تسویه میکند مخلوق با خالق ووصینا الانسان ووصیت کردیم آدمی را وفرمودیم بوالدیه بنیکویی بپدر ومادر
واز موجبات نیکویی یکی آنست حملته وبرداشت فرزند را امه مادر او وچند وقت میبرد در حمل او وهنا پس سستی علی وهن بر سست
شدنی یعنی ضعیفی بالای ضعیفی وفصاله وباز کرفتن او از شیر فی عامین در کذشتن دو سال ودرین مدت او را شیر داده ودیکر او را وصیت کردیم
یعنی آدمی را ان اشکر لی بآنکه شکر کوی مرا ولوالدیک ومر پدر ومادر خود را الی المصیر بسوی حکم منست بازکشت آدمیان وشکر ایشان را جزا دهم
وان جاهداک واکر کوشش کنند پدر ومادر تو علی ان تشرک بی بآنکه شرک آری بمن وشریک کیری ما لیس لک به علم آنچه ترا نیست بآن علم
باستحقاق شرکت او دانش فلا تطعهما پس مبر فرمان ایشان وصاحبهما ومصاحبت کن با ایشان فی الدنیا در زندکانی دنیا معروفا مصاحبتی
نیکو چنانچه پسندیده شرع باشد ومقتضی کرم بود واتبع وپیروی کن در دین سبیل من اناب راه کسی که بازکشته است الی بمن بتوحید واخلاص
که آن محمدست علیه الصلوة والسلام یا صدیق اکبر رضی الله عنه ثم الی پس بسوی مجازات منست مرجعکم بازکشت شما فانبئکم پس آکاه میکنم
شما را بما کنتم تعملون بآنچه میکردید که میکنید از خیر وشر نزول آیه در شان سعد وقاص است رضی الله عنه چنانچه در سورهٔ عنکبوت کذشت
وذکر این وصیه در اثنای قصه لقمن بمناسبت نهی است از شرک آورده اند که مادر سعد سه روز آب ونان نخورد تا دهن وی بچوب کشادند وآب
دران ریختند وسعد میکفت که فرضا اکر او را هفتاد روح باشد ویکیک از وی قبض کنند یعنی هفتاد بار بمیرد از دین اسلام بر نمی کردم پس دیکر باره از وصیه
لقمن خبر میدهد که فرزند خود را کفت یا بنی ای پسرک من بدرستی که ان فعلی فعلکی که آدمی را باشد یعنی کرداری از خیر وشر انها ان تک اکر باشد در خودی
مثقال حبة هم سنک دانه من خردل از سپندانی که اصغر حبوبست فتکن پس باشد آن فی صخرة در صخره سبز که صما کویند وآن در زیر هفتم زمین است
او فی السموات یا آن عمل در آسمانها نهان باشد با وجود رفعت وسعت آن یا در بالای سموات او فی الارض یا در زمین در مکانی پنهان یات بها الله بیارد خدای آن را حاضر
کرداند وبران حساب کند ان الله لطیف بدرستی که خدای باریک علم او بهر خفی احاطه کند خبیر داناست بکان هر چیزی یا بنی اقم الصلوة ای پسرک من
بپای دار نماز را آنچنان که باید وامر بالمعروف وبفرمای بنیکویی وانه عن المنکر وباز دار منکر تا دیکران از تو کامل شوند معروف آنست که موافق شرع وسنت باشد
ومنکر آنکه مخالف عقل ونقل بود واصبر وشکیبایی کن علی ما اصابک بآنچیزی که بتو رسد از شداید خصوصا در امر ونهی ان ذلک بدرستی که آنچه ذکر نموده
شد من عزم الامور از واجبات امور است یعنی آنچه خدای قطع کرده است ایجاب ولا تصعر ومکردان خدک للناس روی خود را یعنی بوجه تکبر
روی از مردم متاب بلکه اقبال کن بر ایشان از روی تواضع ولا تمش فی الارض ومرو در زمین مرحا برای بازی وافسوس وخودکاری یعنی خرام مانند جاهلان
ودنیا پرستان ان الله لا یحب بدرستی که خدای دوست نمیدارد کل مختال هر خرامنده را که چون متکبران رود فخور نازکننده که باسباب تنعم بر مردمان تطاول
نماید واقصد ومیانه رو فی مشیک در رفتن خود یعنی میان سرعت وبطی بپر که زود رفتن علامت خفت وسبکساریست ودیر رفتن نشانه نخوت
وبزرکواریست بلکه میانه رو باش وطریق تواضع قدم نه واغضض وفرود آر وکم کن من صوتک از آواز خود یعنی فریاد کننده ونعره زننده ودراز زبان

ویخی کوی مباش ان انکر الاصوات بدرستی که زشت ترین آوازها لصوت الحمیر آواز خرانست یعنی در ارتفاع صوت فضیلتی نیست وصوت حمار
با وجود رفعت او مکروه طباع وموجب وحشت استماع است در عین المعانی آورده که مشرکان عرب برفع اصوات تفاخر میکردند بدین آیه رد کرد بر ایشان فخر
ایشان را وحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آواز نرم را دوست داشتی وصوت جهر را کاره بودی ودر انجیل مذکور است که بفرمای بندکان را که چون
با من مناجات میکنند آوازها خود را آنجا بایند که من می شنوم وآنچه در دل ایشانست میدانم در جواب الکشی که کوید چه تخصیص انکریت بصوت
حمار با آنکه آواز بعضی حیوانات که انکر از صوت اوست چه تواند بود آن کفته اند که آواز نزد عرب ضرب المثل است در کراهیت شغیان نودی رحمه الله فرموده که
فریاد هر حیوانی تسبیح اوست الا حمار که صیحه او از دیدن شیطانست ودر حدیث آمده که اذا سمعتم نهیق الحمار فتعوذوا بالله من الشیطان الرجیم
فانه رای شیطانا ودر فیه ما فیه حضرت مولوی قدس سره وجه انکریت صوت حمار چنین نقل کرده اند که در غالب اوقات او برای طلب کاه وجو است یا
بجهت اجرای شهوت یا جنک یا در از کوش دیکر یا صدایی که از غلبه بهیمی وسبعی زاید زشت ترین صداها باشد واز اینجا معلوم میشود که ندایی
که از صاحب اخلاق ربانی وملکی آید خوبترین نداها خواهد بود بیت نغمهای عاشقان بس دلکش است :: استماع نغمهٔ ایشان خوش است الم تروا
آیا نمی بینید ای مردمان ان الله آنکه خدای سخر لکم رام ساخت برای شما ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از آفتاب وماه وستاره از روشنی ایشان
بهره مند شوید وستارکان تا بدیشان راه میبرید وما فی الارض وآنچه در زمین است از کوه وبیابان ودریاها وحیوانات ونباتات ومعادن تا
از آن انتفاع کیرید واسبغ علیکم وتمام کرد بر شما نعمه ظاهرة نعمتی آشکارا وباطنة وپوشیده یعنی آنچه می شناسید وآنچه نمی شناسید یا نعمت محسوس و
معقول وحفص نعمة میخواند بجمع ودر نعمت ظاهره وباطن علما را سخن بسیار است صاحب تیسیر آورده که در کتاب بحر العلوم نعمت را سعید تفسیر کرده
وآنچه مشهور است نعمت ظاهره حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم وباطنه امداد ملایکه وبقولی نعمت ظاهر وباطن حسن خلق ونیکویی خلق است یا
اقرار وتصدیق یا نطق وعقل یا وجود نعمت ونبوت شهود ومنعم یا تسویه اعضا ومعرفت ملک اعلا یا حفظ قرآن وفهم آن یا نهار ولیل یا صلوة وصوم یا
ذکر لسان وذکر جنان یا صحت ابدان وصحت ادیان یا بصر وبصیرت یا جذب منافع ودفع مضار یا نمای اموال وصفای احوال یا نبوت وولایت و
ولایت شیخ جمال الدین یا حی قدس سره فرموده که فخر الاولیا یونس سجاوندی کفت نعمت ظاهر الطاف کدایانست بود ونعمت باطن الطاف
کدای دادن است وباقی وجوه علما وعرفا در جواهر التفسیر مثبت است ومذکور والله الموفق والی الله ترجع الامور بیت کوشش کن و ره
سوی آن بحر وجو :: کندران یابی صد نهاد بوکهر ومن الناس واز مردمان من یجادل کسی هست که جدال میکند وخصومت میورزد فی الله
در کار خدای یعنی نضر بن حارث که میکفت افسانه پیشینیانست ودر عین المعانی آورده که یهودی از حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام پرسید
که خدای تو از چه چیز است فی الحال او را صاعقه کرفت واین آیه آمد که کسی بود که مجادله کرد در ذات حق بغیر علم بی دانشی ولا هدی وبی بیانی
نزدیک خدای ولا کتاب منیر وبی کتابی روشن بلکه بمحض تقلید چنانچه فرمود که واذا قیل لهم وچون کویند ایشان را که بتصدیق اتبعوا پیروی
کنید ما انزل الله آنچیزی که فرستاده است خدای یعنی قرآن وبدان بکروید قالوا کویند بل نتبع نمیکردیم ومتابعت نمی کنیم الا بلکه پیروی میکنیم
ما وجدنا علیه آنچیزی که یافتیم بر آن آباءنا پدران خود را یعنی سلوک بر طریق آبا میکنیم اولو کان الشیطان آیا واکر شیطان بوساوس وهواجس
یدعوهم بخواند ایشانرا الی عذاب السعیر بسوی عذاب دوزخ ایشان هم چنان پیروی کنند او را واز تقلید در نکذرند ومن یسلم وجهه وهر که

خالص سازد دین یا عمل خود را الی الله بسوی خدای وهو محسن و حالانکه او نیکوکار باشد یعنی موحد فقد استمسک پس هر آینه بتحقیق دست زده باشد
بالعروة الوثقی بحبلی محکم که کلمهٔ شهادت است یا اسلام یا قرآن و گفته اند الحب لله والبغض فی الله و اشهر رعایهٔ طریقهٔ سنت و جماعت است والی الله
و بسوی حضرت خداوند است عاقبة الامور و بازگشت همه کارها یعنی اهل امور که خلایق اند بازگشت ایشان بوی خواهد بود ومن کفر و هر که کافر گردد
و چنگ در عروة الوثقی نزند فلا یحزنک پس باید که اندوهگین نسازد ترا کفره ناگرویدن او الینا بسوی ماست مرجعهم بازگشت ایشان و
فننبئهم پس آگاه گرداند خدای ایشان را بما عملوا بآنچه کرده اند و تنبیه بعقوبت خواهد بود ان الله علیم بدرستی که خدای داناست بذات الصدور
بآنچه در سینه هاست از خیر و شر نمتعهم برخورداری دهیم ایشان را بنعمت و سرور قلیلا زمانی اندک که زود انقطاع یابد ثم نضطرهم پس بیاریم
ایشان را به بیچارگی یعنی ناچار پابند الی عذاب غلیظ بسوی عذابی سخت گران که هرگز سبک نشود بلکه در غلظة ترقی یابد ولئن سألتهم و اگر بپرسی
کافران را که من خلق السموات والارض که پادید آسمانها و زمین را لیقولن الله هر آینه گویند معبود بحق و آفریننده مطلق چه دلایل مانع از اثبات
آفرینش بغیر او بسیار روشن هست قل الحمد لله بگوی ای محمد سپاس مر خدای را که اعتراف میکنند بآنچه موجب بطلان اعتقاد ایشانست بل اکثرهم بلکه
بیشتر ایشان لا یعلمون نمیدانند که باین اقرار ملزوم شوند لله مر خدای راست ما فی السموات والارض آنچه در آسمانها و زمینهاست یعنی همه مخلوق
و بنده اند پس در آسمان و زمین جز وی مستحق عبادت نبود ان الله هو الغنی بدرستی که خدای اوست بی نیاز بذات خود پیش از خلق اشیا الحمید
ستوده در صفات خود قبل از خلق اشیا یا غنی است از ستایش کنندگان و حمد و سپاس ایشان بیت ای غنی در ذات خود از ما سوی خویشتن
خود تو میگویی بجز حمد و ثنای خویشتن ∴ در آواخر سورة الکهف گذشت که جهودان اعتراض کردند که جایی میگوید در قرآن که شما را حکمت چیزی
بسیار دادیم و جایی میگوید که وما اوتیتم من العلم الا قلیلا و آیه آمد که قل لو کان البحر مدادا الایة درین سوره نیز تأکید این خبر
میفرماید ولو ان و اگر بودی ما فی الارض آنچه در زمین است من شجرة از درختان اقلام قلمها والبحر و دریای محیط با سعت خود مدادی شدی
یمده مدد دادی بحر محیط را من بعده پس از فنای آب او سبعة ابحر هفت دریای دیگر و بدان قلم و بدان آبها مداد شده کتابت کردندی
ما نفدت نرسیدی و بپایان نیامدی کلمات الله علم الهی و عجایب صنع پادشاهی یا اسامی آنچه آفریده در دنیا و خواهد آفرید از عقبی یا حکم و فرمان
او یا نعمی که در دنیا بر بندگان افاضه میکند جهت آنکه قلم و مداد متناهی است و آنچه که نوشته شود نا متناهی ان الله عزیز بدرستی که خدای غالبست در
حکم و فرمان بی نهایت خود حکیم داناست که هیچ چیز از علم و حکمت او خارج نیست ما خلقکم نیست آفریدن شما ای اهل مکه ولا بعثکم ونه برانگیختن
شما بعد از مرگ الا کنفس واحدة مگر مانند آفریدن و برانگیختن یک تن چه حق سبحانه در خلق اشیا با آلت و ادوات و اعانت مددکاران محتاج نیست
بلکه بکلمهٔ کن صد هزار عالم ایجاد کند و بر بعث اموات ترتب مقدمات احتیاج ندارد بلکه اسرافیل را فرماید که بگو برخیز از گورها بیک دعوت
او همه خلق خلایق از گورها بیرون آیند ان الله سمیع بدرستی که خدای شنواست همه مسموعات را بصیر بیناست همه مبصرات را هر آینه بقدرت
چنین کس عجز را راه نیست مثنوی قدرة بی عجز را ندهی بکسی ∴ قدرة بی عجز تو داری و بس ان الله آنکه خدای یولج اللیل در می آرد ظلمت شب را
فی النهار در روشنی روز و این وقتی بود که شب در آید ویولج النهار و داخل میگرداند روشنایی روز را فی اللیل در تاریکی شب زمانی که روز
بیرون آید بامتداد ایشان کم و زیاده میکند وسخر الشمس والقمر و رام کرد آفتاب و ماه را که سبب منافع خلق اند کل یجری هر یک از این نیرین

میرود در فلک خود

میرود در فلک خود الی اجل مسمی تا روز نام برده که روز قیامت و جریان ایشان در آن روز منقطع گردد و ان الله بدرستی که خدای بما تعملون
بآنچه شما میکنید خبیر داناست و کنه امور را می شناسد ذلک آن سعت علم و شمول قدرت بان الله بسبب آنست که خدای هو الحق اوست ثابت در
ذات خود و واجب بوجود خویش وان ما یدعون و آنچه شما میخوانید و حفص بغیبت می خواند یعنی آنچه مشرکان میخوانند و میپرستند من دونه بجز خدای
الباطل بیهوده و ناحق است وان الله و دیگر سبب آنست که خدای هو العلی اوست برتر یعنی غالب بر همه الکبیر بزرگ است که از وی بزرگتری نیست
الم تر آیا نمی بینی ان الفلک آنکه کشتی تجری فی البحر میرود در دریا بنعمة الله بمنت و احسان او که او را بر روی آب نگاه میدارد و باد برای رفتن
او میوزد لیریکم تا بنماید شما را من آیاته بعضی از دلایل قدرة خود در حرکت کشتی و برخی از عجایب بحر ان فی ذلک بدرستی که در او کشتی در دریا
لآیات هر آینه نشانهاست در شمول قدرت و کمال حکمت و وفور نعمت لکل صبار مر هر صبر کننده را بر بلاها و شکور شکر گوینده بر نعمتهای
او واذا غشیهم موج و چون فرو گیرد و بپوشد اهل کشتی را و زبر آن در آید موج دریا در بزرگی کالظلل مانند سایبانها یا مثل کوهها و ابرها
دعوا الله میخوانند خدای را مخلصین در حالتی که پاک کنند کانند له الدین برای خدای دین خود را چه خوف شدید آفت هوا و تقلید که منازع فطرت اند
زایل گردانیده شود باشد و ایشان را ابهام فطرت صلی باز برده فلما نجیهم پس آنهنگام که برهاند و برساند بسلامت الی البر بسوی پایان فمنهم
پس بعضی از ایشان مقتصد عدل یعنی راست ایستند بر طریق توحید و بعضی بالمند از راه حق یعنی مومنان از اهل کشتی تا بتند بر دعا و بیاد خود مشرکان
جاحد و منکر اند وما یجحد بآیاتنا و انکار نکند نشانها و قدرت ما را الا کل ختار مگر هر غدر کننده عهد شکننده کفور ناسپاس در نعم پروردگار یا ایها
الناس ای جماعت یعنی ای مومنان از اهل کشتی که تا بتند بر دعا و بیاد خود اتقوا ربکم بترسید از عقوبت پروردگار خود یا پرهیز کنید از ناشایستها
واخشوا و بترسید یوما لا یجزی از روزی که دفع نکند عذاب را و باز ندارد والد عن ولده و پدر از پسر خویش ولا مولود و نه فرزندی هو جاز ∴
او باز دارنده باشد عن والده از پدر خود شیئا چیزی را از عذاب گفته اند که این مخصوص است بکفار چه اولاد و آبا مومن بعضی بر بعضی شفاعت
کنند ان وعد الله بدرستی که وعدهٔ خدای بثواب و عقاب حق راست و در آن خلاف نخواهد بود فلا تغرنکم پس باید که فریب ندهد شما را الحیوة
الدنیا زندگانی دنیا یعنی تماشای دلفریب و زینتهای آن فریفته نشوید ولا یغرنکم و باید که مغرور نسازد شما را بالله بعفو و کرم خدای یا مهلت دادن او
الغرور شیطان فریبنده یعنی شما را بامل دور و دراز از راه بر معاصی دلیر گرداند و گوید که امروز گنه کنید و فردا توبه کنید زنهار که مغرور نشوید
که عذر فردا را عمر فردا باید نظم کار امروز بفردا مگذاری زنهار ∴ روز چون یافته کار کن و عذر مساز ∴ ساقیا عمر تو امروز بفردا مفکن
یا ز دیوان قضا خط امانی بستان ∴ آورده اند که حارث ابن عمرو محاربی بجناب نبوت مآب آمده گفت ای محمد ساعة یعنی قیامت کی خواهد شد
و من تخمی در زمین پاشیده ام افاضت عبرات غمام در کدام ایام خواهد بود و زن من حامله است تصویر حمل او از اشکال ذکور و اناث چه
چه چیز است و میدانم که عمل وی روز چه بوده فردا بچه شغل اشتغال خواهد نمود و مولد خود را میدانم کجاست مدفن در کدام بقعه اتفاق
خواهد افتاد حق سبحانه آیه فرستاد که بگو این پنج علم در خزانهٔ مشیت احدیت کارمنست و کلید اطلاع بدان بدست هیچ آدمی نداده ان الله
بدرستی که خدای عنده نزدیک اوست علم الساعة دانستن قیام قیامت وینزل الغیث و فرو میفرستد باران را در زمان و مکانی که مقدر و مقرر
کرده ویعلم و میداند ما فی الارحام آنچه در رحمهاست از ذکور و اناث و تمام و ناقص وما تدری نفس و نمیداند هیچ نفسی نیکوکار یا بدکار

ماذا تکسب غدا چه چیز کسب کند فردا از خیر و شر وما تدری نفس و نمیداند هیچ نفسی که او بای ارض بکدام زمین تموت بمیرد در کدام وقت ان الله علیم
بدرستی که خدای داناست بغیبها جون خواهد اشکارا کند خبیر اکاه از غیبها جون خواهد بر ده کرم بوشند سورة السجدة ثلثون آية بسم الله
الرحمن الرحيم الم مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده که هر کتاب خدا را خلاصه بوده و خلاصه قران حروف مقطعه و در الم کفته اند که الف از اقصای
حلق آید واین اول مخارج است و لام از طرف لسان کفته شود وان اوسط مخارج است و میم از شفه کویند وان آخر مخارج است واین
اشارتست بانکه بنده باید که در مبادی و اواسط و اواخر اقوال و افعال خود بذکر حق سبحانه و تعالی باشد تنزيل الكتاب فرو فرستادن
کتاب یعنی قرآن لا ریب فیه هیچ شک نیست در وکه منزلست من رب العالمين از بروردکار عالمیان ایا تصدیق میکنند اهل مکه که این از نزد
خدایست ام یقولون افتریه ایا میکویند بربافته محمد انرا از بیش خود بل نه چنین است که میکویند بلکه هو الحق قران سخن درست فرود آمده من ربک
از بروردکار تو لتنذر تا بیم کنی از عذاب الهی قوما ما اتیهم قومی را که در میان ایشان توانده و نیامده است بدیشان من نذير هیچ بیم کننده من قبلک
بیش از تو و از زمان فترت و اسمعیل منذر بوده اهل زمان خود را و تو نذیر قوم خودی لعلهم تا باید که ایشان بیم کردن یهتدون راه یابند که
من خواهم الله خداوند حق الذي خلق السموات والارض آنست که بیافرید آسمانها و زمین وما بينهما وانچه میان آسمان و زمین است في ستة ايام در
مقدار شش روز از ایام دنیا ثم استوى بس مستولی شد حکم او على العرش بر عرش که اعظم مخلوقاتست بس بر دیکر ویده ازراه او مکر دید که در
عقبی ما لكم نیست شما را من دونه بجزوی من ولي هیچ دوستی که یاری کند ولا شفيع ونه هیچ درخواست کننده که مدد کاری نماید افلا تتذكرون ایا بند
بذیر نمی شوید از مواعظ ربانی و نصایح قرانی يدبر الامر میسازد کار دنیا یعنی حکم میکند بدان و میفرستد ملکی که موکل است بران من السماء از
آسمان الى الارض بر روی زمین بس ملکی می آید و کار بجای می آرد ثم يعرج بس عروج کند اليه بسوی آسمان في يوم كان در روزی که هست مقداره
اندازه او الف سنة هزار سال مما تعدون از انچه شماره میکنید یعنی فرشته فرو می آید و بالا میرود در مدتی که اکر ادمی رود هزار سال میسر
نشود زیراکه از آسمان تا زمین بانصد ساله راه است بس مقدار نزول و عروج هزار سال بود ذلك آن خداوند که تدبیر او میکند عالم الغيب
والشهادة دانا بوشیده و بیداست یعنی دانا امور دنیا و آخرتست یا عالمست بانچه بوده و باشد و خواهد بود العزيز غالبست در خدائی
الرحيم مهربانست بر بندکان در تدبیر الذي احسن انکسی که نیکو کرد كل شيء هر چیزی که بیافرید یعنی بیاراست بر وجهی نیکو بمقتضای حکمت نظم
کردی انچه در جهان شاید ∴ کرده انچنانکه می باید ∴ از نور دل کرفت کار همه ∴ کرتو بی آفرید کار همه ∴ نقش زیبا بلوح خاک ازتست
دل دانا و جان باک از تست ∴ وبدا وآغاز کرد خلق الانسان آفرید آدم را علیه السلام من طين از کل ثم جعل بس بیافرید نسله فرزندان
او من سلالة از خلاصه بیرون آورده ز صلب من ماء مهين از ابی ضعیف خوار یعنی نطفه ثم سويه بس راست کرد قالب او را یعنی آدم ونفخ فيه
ودمید درو من روحه از روح خویش این اضافت تکریم و تشریفست واظهار انکه او مخلوقی شریفست وجعل لكم و بساخت برای شما السمع
کوش تا بشنوید والابصار و دیدها تا ببینید والافئدة و دلها تا دران یابید قليلا ما تشكرون اندک سباس داری میکنید بر چنین نعمتها
وقالوا و کفتند منکران بعث چون ابی خلف و امثال او اءذا ضللنا جون کم شویم في الارض یعنی در خاک شویم و امیخته کردیم چنانکه خاک
اعضاء ما از خاک زمین متمیز نباشد ائنا ایا ما لفي خلق جديد در آفرینشی نو خواهیم بود واین استفهام بر سبیل انکارست یعنی

جون خاک شویم آفرینش

جون خاک شویم از نو آفرینش نو بما تعلق کواهد کرفت بل هم نه چنانست که میکویند بلکه ایشان بلقاء ربهم بلقاء بروردکار خود كافرون ناکرویدکانند
یعنی بآخرت که سرای لقاست ایمان ندارند قل بکوای محمد منکران بعث را که زود يتوفيكم فرا کیرد روح شما را ملك الموت فرشته مرک که عزرائیلست
الذي وكل بكم انکسی که موکل و کماشته کرده شده بقبض ارواح شما ثم الى ربكم بس بسوی آفریدکار خودتان ترجعون باز کردانیده شوید بجهة
حساب و جزا در کشاف آورده که عزرائیل ارواح را بخواند و جواب دهند بس اعوان خود را بقبض ان فرمان کند امام ابو اللیث رحمه الله فرموده
که ملک الموت را دو رویست از آتش که بدان روی بر کافران ظاهر کردد و روح ایشان قبض کند و رویی دارد از ظلمت که بدان روح منافقان
را کیرد و رویی دارد مانند روی آدمیان که بدان روح مومنان توفیه کند و رویی از نور که بدان ارواح انبیا و صدیقان قبض نماید و
اعوان او ملایکه رحمت و عذابند و عجب از ادمی که با وجود حریفی چنین در کمین چکونه لاف از امش میزند بیت آسودکی مجوی که از صد هزار اجل
کس را نداده اند برات سلامتی ولو ترى واکر به بینی ای بیننده اذ المجرمون جون مشرکان در روز حشر ناكسوا رؤسهم افکندکان باشند سر
خود را یعنی از خجالت و ندامت در بیش افکنند عند ربهم نزد بروردکار خود هرآینه به بینی کاری بر هول و دران زمان کویند ربنا ای
آفریدکار ما ابصرنا دیدیم انچه وعده کرده بودی وسمعنا و شنیدیم از تو تصدیق پیغامبران ما هول رستخیز دیدیم و آواز صور شنیدیم
فارجعنا بس باز کردان ما را بدنیا نعمل صالحا تا بکنیم کارهای شایسته انا موقنون بدرستی که ما یقین کنندکانیم لبرای عقبی زیرا که مشاهده کردیم
و ما را شبهه نماند انکه حق سبحانه فرماید ولو شئنا و اکر میخواستیم لاتينا هر آینه میدادیم كل نفس هر نفسی را هديها راه یافتن بدان
سوی ایمان و عمل صالح ولكن حق القول ولیکن ثابت شده است این حکم مني از من که لاملان جهنم هر آینه بر سازم دوزخ را من الجنة
والناس از کناه دیو و آدمی اجمعين همه ایشان فذوقوا بس بچشید شما عذاب را بما نسيتم بسبب انکه فراموش کردید یعنی فرو
کذاشتید لقاء يومكم هذا دیدن این روز را یعنی ایمان نیاوردید بدیدن این روز را انا نسيناكم بدرستی که ما نیز ترک کردیم شما را و
بکذاشتیم در عذاب وذوقوا عذاب الخلد و بچشید عذاب جاودانی را بما كنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکردید انما يؤمن جز این نیست که میکروند
بایتنا بایات ما الذين اذا ذكروا بها انانکه چون بند داده شوند بها بان ایتها خروا سجدا بروی در افتند سجده کنندکان وسبحوا و تنزیه
کنند بروردکار خود را از انچه لایق حضرت عظمت و کبریای او نباشد تسبیحی مقرون بحمد ربهم بستایش بروردکار ایشان یعنی تنزیه کنند
از صفات نالایق و ستایند بصفتهای موافق یا در سجود کویند سبحان الله وبحمده وهم لا يستكبرون و ایشان سرکشی نمیکنند از ایمان و طاعت
و سجود این سجده نهم است بقول امام اعظم و دوم بقول امام شافعی رحمهما الله و حضرت شیخ قدس سره این سجده را سجده تذکر
کفته و ساجد باید که متذکر کردد و انچه را که از ان غافل شده و تصدیق کند دلالت وجود واحد را که دلالتها در همه اشیا موجودات
نظم همه ذرات از مه تا بماهی ∴ بوحدانیتش داده کواهی ∴ ففي كل شيء له آية ∴ تدل على انه واحد ∴ همه اجزاء روی زمین از مغ
تا بوت ∴ جو بینی دلیل قدرت اوست ∴ آورده اند که منازل بعضی انصار از مسجد سید ابرار علیه الصلوة والسلام دور بود
جون نماز شام را با خواجه کاینات علیه افضل الصلوة ادا کردندی هم جنان تا وقت عشا در مسجد توقف نموده نماز کزاردندی و بمنازل
خود نرفتندی تا ادای نماز صبح بجماعت انحضرت در یابند حق سبحانه در شان ایشان ایت فرستاد که تتجافى جنوبهم عن المضاجع دور می شود

سجده

پهلوهای ایشان از خوابگاهها یدعون ربهم میخوانند پروردگار خود را خوفا از بیم خشم او و طمعا و بامید خشنودی او ابو الدردا رضی الله عنه
گفته که آیه در شان جمعی است که نماز عشا و صبح را بجماعت گزارند و گفته اند در شان متهجدان و شب خیزانست که چون بر ده شب فرو گذارند و جهانیان
بر بالین غفلت نهند ایشان پهلو از بستر گرم و فراش نرم تهی کرده بر قدم نیاز بایستند و در شب دراز از ما حضرت خدای یاد کنند از سهیل
یمنی یعنی اویس قرنی منقولست که در شب میگفت که هذه لیلة الرکوع و بیک رکوع بسر میبرد و در شب دیگر میفرمود هذه لیلة السجود و بیک سجده بصبح
میرسانید گفتند ای اویس چون طاقت طاعت داری که شبها بدین درازی بر یک حال میگذاری گفت کجاست شب دراز کاشکی ازل و ابد یکشب
بودی تا بیک سجده با خر بردمی در ان سجده نالهای و گریهای بیشمار کردمی بیت هر شبی که همه مست خواب خوش باشند :: من و خیال تو ای دلبر الهامی
در دالود و ممارزقناهم و از انچه عطا کرده ایم ایشانرا ینفقون نفقه میکنند در وجوه خیر یعنی شب بدرگاه ما داد گدایی و روز در راه ما داد کرم را یانی
و جهند فلا تعلم پس نمیداند نفس هیچ نفسی نه ملک مقرب و نه نبی مرسل ما اخفی انچه پنهان شده است لهم از برای ایشان یعنی برای ایشان تهیه
کنند کان از مضاجع من قرة اعین از روشنی چشمها یعنی چیزی که بدان چشمها روشن کردد و در حدیث قدسی آمده که اعددت لعبادی الصالحین
ما لا عین رات و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر و این حدیث دو گواهند بران که دعوی دریافت آن لایق نیست مگر اهل مشاهده را
و ایشان جزا داده شوند جزاء جزا دادنی بما کانوا بسبب انچه بودند که با خلاص نیت و صدق طویت یعملون میکردند بودی گفت که چون
عمل پنهانی کردند جزا نیز پنهانی است تا چنانچه کسی بر طاعت ایشان مطلع نشد کسی نیز بمکافات ایشان پی نبرد نظم روزی که دردم همه جانان بجمی
ای لاله و گل منم و نی سازد همی :: رازی که میان من و او گفته شود :: من دانم و او داند و او داند دلمن :: آورده اند که ولید بن عقبه
بیشه او دی مقام مفاخرت آمده گفت ای علی سنان تو سخت تر است و زبان من از زبان تو تیزتر علی فرمود که خاموش ای فاسق ترا
با من چه حد مساوات و چه یارای مجادلات حق سبحانه و تعالی بتصدیق امیر المومنین علی کرم الله وجهه ایه فرستاد که افمن کان ایا آنکس که هست
مومن گرویده بخدای و رسول که علی باشد کمن کان فاسقا مانند کسی که هست بیرون رفته از دایره فرمان چون ولید لا یستون برابر نیستند
در شرف و رتبت یا در جزا و مثوبه اما الذین امنوا اما آنانکه گرویده اند و عملوا الصالحات و عمل صالح کرده اند فلهم پس مر ایشانراست جنات الماوی
بوستانها که ماوای حقیقی است و گفته اند جنة الماوی بهشتیست بر یمین عرش و خدای بمومنان دهد انرا نزلا در حالتی که پیشکش باشد یعنی
ماحضری که برای مهمان آرند و نعم کلیه بعد از دخول بهشت بدیشان ارزانی دارد بما کانوا یعملون بسبب انچه بودند که عمل میکردند که مستحق این کرامت
گشتند و اما الذین فسقوا و اما آنانکه بیرون رفتند از دایره فرمان فماویهم النار پس بازگشت ایشان آتش دوزخ است یعنی بجای
جنة الماوی که مومنانرا باشد ایشانرا آتش ماوی دهند کلما ارادوا ان یخرجوا منها هر گاه خواهند بیرون آیند از آتش دوزخ اعیدوا باز گردانیده
شوند فیها در ان آتش آورده اند که در وقت جوشش دوزخ فاسقانرا بالا افکند تا نزدیک درها دوزخ رسند و توقع بیرون کنند خزنه بگرزهای آتشین
ایشانرا میزنند و بقعر دوزخ می افکنند و قیل لهم و گویند مر ایشانرا جهت اهانت که ذوقوا بچشید عذاب النار عذاب آتش الذی کنتم به تکذبون
آن عذابی که بودید که بان تکذیب میکردید و باور نمیداشتید و لنذیقنهم و هر آینه بچشانیم اهل مکه را من العذاب الادنی از عذاب نزدیکتر و خوار تر
در دنیا که قتل و اسیرانست یا قحط دون العذاب الاکبر دون عذاب بزرگتر که خلود آتش است لعلهم شاید ایشان یعنی جمعی که باقی مانند

از ایشان یرجعون

از ایشان یرجعون باز گردند براه حق و از کفر توبه کنند و در موضح آورده که عذاب فرو تر جمع حطام است و بزرگتر کسب آثام و نزد جمعی ادنی عذاب قبر است
و اکبر عذاب دوزخ ابو سلیمان دارانی قدس سره گوید ادنی خذلانست و اکبر نیران در لبابست از تفسیر نقاش نقل کرده که ادنی غلا و اسعار است و اکبر
خروج مهدی بشمشیر آبدار و گفته اند خواری و نگونساری عقبی یعنی افتادن در گناه و دور افتادن از درگاه قرب الله بیت دور ماندن از وصال او
عذاب اکبر است :: آتش سوز فراق از هر عذابی بدتر است ومن اظلم و کیست ستمکارتر ممن ذکر از کسی که پند داده شود بایات ربه
با یتها پروردگار او یعنی قران او ثم اعرض عنها پس روی بگرداند از ان و تفکر نکند در ان انا من المجرمین منتقمون بدرستی که ما از مشرکان
انتقام کشنده کانیم بهلاک و عذاب ولقد اتینا و بتحقیق که ما دادیم موسی الکتاب موسی را توریت چنانچه دادیم ترا قران فلا تکن فی مریة پس مباش در
شکی من لقائه از دیدار موسی در وسیط آورده که حق سبحانه وعده داده بود حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم که پیش از آنکه از دنیا رحلت کنی
موسی را علیه السلام خواهی دید اینجا تاکید همان وعده امیکوید که شک مکن در لقای وی در وقتی که آنحضرت را بمعراج بردند موسی را در آسمان ششم
دید هم بوقت عروج و هم بوقت نزول وجعلناه و کردانیدیم کتاب منزل بموسی هدی لبنی اسرائیل راه نماینده بنی اسرائیل را وجعلنا منهم و
کردانیدیم از بنی اسرائیل ائمة یهدون پیشوایان که خلق را راه نمودند باحکام توریت بامرنا بفرمان ما لما صبروا آنهنگام که صبر کردند بر ایمان یا
بر شداید قوم یا بر ارتکاب طاعات یا از مناهی وکانوا بایاتنا و بودند که بآیتهای ما یعنی علاماتی که بموسی علیه السلام داده بودیم یوقنون بیگمان
بودند ان ربک بدرستی که آفریدگار تو هو یفصل او حکم کند بینهم میان مردمان یوم القیمة روز رستخیز فیما کانوا فیه در انچیزی که بودند که
دران یختلفون اختلاف میکردند از امر دین یعنی حکم آلهی جدا کند محق از مبطل و هر یکی را مناسب حال او جزا دهد اولم یهد لهم ایا راه ننمود و بیان
نکرد برای اهل مکه عفو تهاکه بمکذبان رسید کم اهلکنا چند که هلاک کردیم من قبلهم پیش از ایشان من القرون از اهل قرنها چون قوم عاد و
ثمود یمشون میروند انها یعنی اهل مکه فی مساکنهم در مسکنهای ایشان و بران میگذرند در سفرها خود ان فی ذلک بدرستی که درین اهلاک
یا فزون ما ضیه را لایات هر آینه عبرتهاست مر امم آینده را افلا یسمعون ایا پس نمیشنوند و نمی دانند اولم یروا ایا که ما آب را میرانیم یعنی باران
و سیل میفرستیم الی الارض الجرز بزمین خالی از گیاه و گفته اند اسم زمینی است در ولایت یمن که آب جویها بدان نمیرسد حق سبحانه فرمود که
ما آب را بدان زمین خشک میرسانیم فنخرج به پس بیرون می آوریم بآن آب زرعا کشت زار و گفته اند مراد غلات و ابنجاد است تاکل
منه میخورند از ان زرع انعامهم چارپایان ایشان کاه و برگ درخت وانفسهم و میخورند ایشان دانه و میوه افلا یبصرون ایا پس نمی
بینند اثر این قدرت را تا استدلال کنند بر کمال قدرت حق و دانند که آنکه قادر است بر انبات زرع از زمین خشک قدرت دارد بر
احیاء مردم بعد از موت ویقولون و میگویند کفار مکه متی هذا الفتح کی باشد این فتح که مومنان میگویند ان الله سیفتح لنا علی المشرکین
یعنی کافران از روی استعجال با اصحاب گفتند این فتح که وعده دادید کی خواهد بود زود بنمایید ما را ان کنتم صادقین اگر هستید راستگویان
در وعده خود قل بگوی ای محمد یوم الفتح در روز بدر یا فتح مکه لا ینفع الذین کفروا سود نخواهد داشت آنانرا که بگرویده اند ایمانهم گرویدن
ایشان زیرا که ایمان یاس بود ولا هم ینظرون و نیستند ایشان که مهلت داده شوند در اخرت و عذاب در توقف افتد فاعرض عنهم پس روی
بگردان بطریق اهانت از ایشان تا مدت معلوم یعنی تا نزول آیة السیف وانتظر و منتظر باش نصرت آلهی انهم منتظرون بدرستی که ایشان

ایا نمی بینند انا نسوق م

منظور اند از اکه غلبه کنند بر تو حق سبحانه ترا غالب گرداند ایشان را الحق یعلو و لا یعلی نظم منظور باش ز الطاف الهی که شود :: علم دین تو هر روز براو و بر
حرب را باش حکمی کن که بود هر روزی :: کار اصحاب تو هر روز دگر ساخته تر سورة الاحزاب مدنیه ۷۳ آیه بسم الله الرحمن الرحیم در آ
نزول مذکور است که ابو سفیان و عکرمه و ابو الاعور بعد از واقعه احد از مکه بمدینه آمده در مرکز نفاق یعنی وثاق ابن ابی نزول کردند روز دیگر با جمعی
منافقان حاضر شده از حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام امان طلبیده استدعا نمودند که مارا بلات و منات بازگذار و بگو تا نرا در قیامت مقام
شفاعت هست تا ما ترا نیز بگذاریم تا خدمت خدای خود کنی این سخن بر آنحضرت شاق آمده روی مبارک در هم کشید و ابن قیس و حدب بن قیس کفتند یا
رسول الله سخن اشراف قریش را در مکن که صلاح کلی در ضمن آنست فاروق رضی الله عنه حمیت اسلام و صلابت دینی دریافته قصد قتل کرد فرمود حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که ای عمر ایشانرا بجان امان داده ایم و نقض عهد روا نیست آیت آمد که یا ایها النبی ای پیغامبر اتق الله دایم و
ثابت باش بر تقوی یا بترس از خدای در نقض عهد و لا تطع الکافرین و فرمان کافران مکه را چون ابو سفیان و عکرمه و المنافقین و منافقان مدینه را
ابن ابی و معتب بن قشیر ان الله کان بدرستی که خدای هست علیما دانا بمقاله ایشان حکیما حکم کننده بوفای عهد واتبع و پیروی کن ما یوحی
الیک آنچه را که وحی کرده میشود بتو من ربک از پروردگار تو چون نهی از طاعت ایشان ان الله کان بدرستی که خدای هست بما تعملون آنچه
شما میکنید خبیرا دانا و توکل علی الله و توکل کن بر خدای یعنی کار خود باوی کذار وکفی بالله و بسنده خدای وکیلا کارساز و مهم گذار و نگهبان و کفایت
کننده مهمات بیت جون ز ره لطف عنایت کند :: جمله مهمات کفایت کند ابن معمر جمیل ابن اوس مردی لبیب و ادیب بود بارها گفتی که مرا دو دل است
که بیکی از ان فهم میکنم زیاده از انکه محمد فهم میکند و عرب او را ذو القلبین لقب کرده بودند وقتی که از بدر گریخته بمکه میرفت یکی از نعلین در دست و یکی
در پا ابو سفیان بدو رسید خبر قوم پرسید گفت بعضی مقتول شدند و برخی منهزم ابو سفیان گفت نعلین تو چه حال دارد که یکی در پاست و دیگری در دست
ابو معمر دانست که بر ان حال اطلاع یافته گفت ما ظننت الا انهما فی رجلی حق سبحانه او را دروغگوی ساخت و معلوم شد که او را دو دل نیست و در این
باب آیت آمد که ما جعل الله نیافریده خدای لرجل مردی را من قلبین دو دل فی جوفه در درون او زیرا که قلب معدن روح حیوانی و منبع
قوتهاست پس یکی بیش نباید زیرا که روح حیوانی یکی است در زاد المسیر آورده که منافقان میگفتند آنحضرت دو دل دارد یکی با ما و یکی با اصحاب
خود حق سبحانه فرمود که دروغ میگویند وما جعل ازواجکم اللائی تظاهرون منهن امهاتکم و نگردانید خدای زنان شمارا آن زنان که ظهار میکنید از
ایشان مادران شما و در ان شما نید زیرا که اجتماع زوجیه و امومت که یکی مقتضی مخدومیه و دیگری مستدعی خادمیت در یک زن از قبیل محالات
که نتواند بود وما جعل و نگردانید خدای ادعیاءکم پسر خواندگان شمارا ابناءکم پسران حقیقی شما بنوت اوی اصلی و دعوة صوری عارضی است پس
با یکدیگر مجتمع نشوند و در عرب ظهار طلاق بوده و پسر خوانده چون فرزند اصلی صلبی میراث میبرده حق سبحانه فرموده که چنانکه دو دل در یک درون جمع
نمیشود زوجیه و امومت در یک زن و فرزند و پسر خواندگی در یک تن جمع نشود ذلکم این که مظاهره را مطلقه میدانید و دعی را ابن میخوانید قولکم
بافواهکم سخنی است که بزبانها خود میگوئید و حقیقتی ندارد والله و خدای یقول الحق میگوید سخن راست که مطابق واقعست وهو یهدی
السبیل و او راه مینماید طریق حق این آیة از برای زید بن حارثه رضی الله عنه نازل شد که مردم او را زید بن محمد گفتندی و حالانکه او مملوک خدیجه
بوده رضی الله عنها و خدیجه او را بآنحضرت بخشیده و حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام او را آزاد کرد و چون فرزندان پرورش میداد مردم پسران

خوانده میگفتند حق تعالی فرمود که ادعوهم بخوانید فرزندان را نسبت پدران ایشان لآبائهم بپدران ایشان هو این خواندن اقسط راست تر است عند
الله نزدیک خدای در صحیح بخاری از ابن عمر رضی الله عنهما منقولست که ما میگفتیم الا زید بن محمد تا این آیه آمد ما او را زید بن حارثه گفتیم فان لم تعلموا تعلموا
پس اگر ندانید آباءهم پدران ایشانرا فاخوانکم پس ایشان برادران شما اند فی الدین در دین اسلام پس بگوئید یا اخی وموالیکم و دوستان
شما اند در خطاب گوئید یا مولای ولیس علیکم و نیست بر شما جناح گناهی فیما اخطأتم در آنچه که خطا کردید بآن چون گفتن زید بن محمد
ولکن ما تعمدت ولیکن گناه هست در آنچه که قصد کند قلوبکم دلهای شما و کسی را نسبت به غیر پدر او وکان الله و هست خدای غفورا
آمرزنده از اکه خطا کند رحیما مهربان بر صاحب عمد خود چون توبه کند النبی اولی پیغمبر سزاوار تر است بالمؤمنین بگرویدگان من انفسهم
از نفسهای ایشان در همه کارها چه هر چه فرماید عین صلاح بندگانست و محض فلاح ایشانست بخلاف نفس ایشان که مراد سبب شقاوت و موجب
غوایت پس باید که آنحضرت دوستر باشد بنده از نفس او در حدیث آمده که هیچ یک از شما مومن نباشد تا باشم من دوستر بدو از پدر
و مادر و فرزند و نفس او و بعضی گفتند از پدر و مادر دستوری طلبیم آیت آمد که او اولیست بمومنان از نفسهای ایشان پس باید که فرمان او را
از همه فرمانها لازم تر شمارند و شنوند و در عین المعانی آورده که محبت با او بهتر از محبت ذات از محبت خود با دیگران نظم اشارا در دو
عالم او دوست :: دوستی دیگران بر بوی اوست :: دوستی با اصل باید کرد و بس :: فرع را بهر چه دارد دوست کس :: اصل دار ای
فرع مرکز کو مباش :: تن بمان و جان بکیرای خواجه تاش :: وازواجه و زنان او امهاتهم مادران مومنانند یعنی از جهت تحریم و ازدواج وی
تعظیم چه رویت ایشان روا نبوده و نسبت و وراثت نداشته اند در مصحف ابی و قراة ابن مسعود چنین بوده که و هو اب لهم و ازواجه امهاتهم
و او شفقت تمام و رحمت لا کلام است و چون در صدر اسلام بهجرت و موالات و مواخات میراث میگرفته اند حق سبحانه نسخ حکم از ان نموده
واولوا الارحام و خویشاوندان بعضهم اولی ببعض برخی از ایشان سزاوار ترند برخی از توارث فی کتاب الله در لوح محفوظ یا در آنچه
فرستاده در قران یعنی آیت مواریث و حکم کرد که اولوا الارحام احق اند بمیراث من المومنین از گرویدگان یعنی انصار والمهاجرین و از
مهاجران که پیغامبر صلی الله علیه وسلم ایشانرا با یکدیگر برادری داده الا ان تفعلوا مگر آنکه بکنید در زندگی خود الی اولیائکم با دوستان خود
معروفا نیکوی یا وصیت کنید برای هر که دوست میدارید کان ذلک بود آنچه ذکر کرده شد از اولیت پیغامبر و توارث ذوی الارحام
فی الکتاب در لوح محفوظ یا قران مسطورا نوشته و ثابت گشته واذ اخذنا و یاد کن که فرا گرفتیم من النبیین از پیغامبران میثاقهم
پیمان ایشان بدان که خدایرا پرستند و بعبادت خدای دعوت فرمایند و یکدیگر را تصدیق کنند و امت را نصیحت کنند و هر یک بشارت دهند
به پیغامبر که بعد از وی خواهد بود و این میثاق از پیغامبران در روز الست گرفتیم ومنک و گرفتیم از تو که بزرگ محمدی ومن نوح وابراهیم
وموسی وعیسی ابن مریم و از ین همه پیغامبران مذکور را اخذ نمودیم تخصیص ذکر این پیغامبران برای آنست که اولو العزم بوده اند و تقدیم پیغامبر
ما بر ایشان جهت تعظیم است واخذنا منهم و گرفتیم ما از پیغامبران میثاقا غلیظا پیمانی محکم و مؤکد بسوگند لیسئل الصادقین تا سوال کند راستگویان
یعنی پیغامبرانرا عن صدقهم از راستی ایشان در سخنی که با قوم گفتند یا از تصدیق قوم مر ایشانرا واعد و آماده کرده است خدای للکافرین
و منکر دیدگان از برسل عذابا الیما عذابی دردناک یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که ایمان آورده اند اذکروا یاد کنید نعمة الله علیکم

شادیم
خدایرا که انعام فرموده بر شما اذ جاءتکم چون آمدند بشما جنود لشکرها چون قریش و غطفان و کنانه و یهود قریب ده هزار کس فارسلنا پس فرستادیم
علیهم بر ایشان ریحا بادی مراد باد صباست وجنودا لم تروها و لشکرها که شما ندیدند یعنی ملایکه وکان الله و هست خدای بما تعملون بانچه شما میکنید
بصیرا بینا در این آیت بیان غزوه احزابست و آن قصه اجمالا چنان بود که بعد از جلای بنی نضیر یحیی ابن اخطب با جمعی از یهود بمکه رفتند و ابو سفیان
و اتباع او بر مقاتله با حضرت علیه الصلوة والسلام عهد بستند و از قریش و احیای عرب بیش ده هزار جمع کردم عازم مدینه شدند چون خبر بحضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم و آله باسه هزار کس از مدینه نهضت فرموده و معسکر همایون در پیش جبل سلع مقرر شده نزول فرمودند و مشاورت با
اصحاب نموده در باب محاربه با اعادی که بعدد بسیار و بسلاح آراسته سلمان رضی الله عنه از وضع خنادق که در بلاد عجم می باشد شمه بموقف
عرض رسانید و رای حضرت انور آنرا تشریف قبول ارزان فرموده زمین بر صحابه قسمت و بحفر خندق اشارت نموده صحابه بدان کار مشغول شدند حضرت
خود نیز مباشر کشیدن و بالا آوردن از مغاک میشد و یاران را وعده ظفر میداد و کلمات اللهم ان العیش الا عیش الآخرة فاغفر للانصار والمهاجره بر
زبان معجز نشان میراند در اثنای این حال سنگی در غایت صلابت پدید آمد که تبر در متن بدو کار نمیکرد آنحضرت را خبر دادند و بر سر سنگ آمد متین
بهمت مبارک گرفت و بسم الله کویان بر آن سنگ زد ثلثش بشکست و نوری مانند برق از ان بجست و در آن غار روشنی ظاهر حضرت بر قصرها شام
افتاد و گفت الله اکبر مفاتیح شام بمن دادند نوبت دوم که ضربه بر آن صخره زد ثلث دیگر شکسته شد و نوری دیگر ظاهر گشته قصور یمن بنظر انور آن
حضرت در آمد و گفت الله اکبر مفاتیح یمن در دست من نهادند سیوم بار تمام سنگ در هم شکست و نوری که از ان درخشان شد که نگهای کسری بر آنحضرت
عیان شد و گفت الله اکبر مفاتیح ممالک فارس بقبضه اقتدار من رسید منافقان گفتند این مرد خلق را بازی میدهد چه او و ما از ترس دشمن
خندق میکند و بفتح فارس و شام و یمن وعده میدهد بعد القصه بعد از شش روز که مهم خندق بسمت اتمام یافت لشکر اعادی رسیدند مالک بن
عوف بن حصین با بنی اسد و غطفان و فزاره و یهود از زبر وادی که جهت شرقی مدینه است در آمدند و ابو سفیان با جیش قریش و کنانه از
پایان وادی که طرف غربست ظاهر شدند و یهود بنو قریظه که با حضرت صلی الله علیه و آله وسلم عهد بسته بودند باغوای یحیی ابن اخطب عهد شکسته
مددکار قریش شدند و آنها چون آن لشکر و کثرت عدد ایشان ضعفاء اسلام را دل از جای برفت چنانچه حق سبحانه فرمود که اذ جاؤکم
یاد کنید از آنگه آمدند بشما لشکرها من فوقکم از زبر شما یعنی اعلا وادی ومن اسفل منکم و از زیر شما یعنی اسفل وادی واذ زاغت الابصار
و چون بگشت دیدها در احداق و خیره شد از خوف وبلغت القلوب الحناجر و برسید دلها بحنجرها از ترس جنبش از شدت روع منتفخ میگرد
و قلب بارتفاع او تا حنجره میرسید وتظنون و گمان بردید بالله الظنونا بخدای انواع گمانها مخلصان از امتحنه الکمه حق سبحانه دین خود را غالب
گرداند و مومنان آنحضرت دیدند و منافقان گمان لشکر اسلام تا حرب احزاب بنیاد در دهه استاصل کردند هنالک ابتلی المومنون الجا آزموده
شدند مومنان و ثابت قدمان و از اهل تزلزل ممتاز گشتند وزلزلوا زلزالا شدیدا جنبانیدنی سخت یعنی از جای برخستند بمثابه که بدلهای
غم این سور افسخ میشود چندانکه این اوراق الفراغ لا یطاق تکرار منبع شوند بیت آرام ز دل بشد دل از جای ∴ چون
الشرف قوت از پای واذ یقول المنافقون و یاد کن از آنگه گفتند منافقان چون ابن قشیر والذین و آنانکه فی قلوبهم مرض در دلهای ایشان
بیماریست یعنی ضعیف اعتقاد بند ما وعدنا الله و رسوله وعده نداد ما را خدای و رسول او در فتح شام و یمن و فارس الا غرورا مگر وعده

بترسب یعنی

بترسب یعنی بحسب که دو دم را بان بازی دهند واذ قالت و آنرا نیز یاد کن آنگه گفتند طائفة منهم گروهی از منافقان چون اوس ابن قیظی و اتباع او
وابن ابی یا اهل یثرب ای اهل یثرب و آن زمینی است که مدینه طیبه طاهره در ناحیتی از او واقع شده و بعضی گویند مدینه را یثرب گویند القصه این منافقان
دو دم مدینه را گفتند لا مقام لکم جای بودن نیست ما را در لشکرگاه محمد یا توقف در اینجا هیچ وجه ندارد فارجعوا پس بازگردید بمنزلها خود
که در مدینه در آید تا آنکه اقامت بر دین اسلام وجهی ندارد رجوع کنید بدین پدران و او را بدست دشمنان باز دهید ویستاذن و دستوری میجو
میطلبید فریق منهم النبی گروهی از ایشان پیغامبر را یعنی بنو حارثه و بنو سلمه یقولون میگویند ان بیوتنا بدرستی که خانهای ما در مدینه عورة
خالیست و استحکامی ندارد وما هی بعورة و حالانکه خانهای ایشان خالی و با خلل نیست بلکه استحکام تمام دارد ان یریدون نمیخواهند الا فرارا مگر
گریختن از جنگ ولو دخلت و اگر در آینده شود بمدینه یعنی لشکر کفار در آیند علیهم بر منافقان و هجوم کنند من اقطارها از جوانب یعنی کیکه
در مدینه در آیند دیگر اگر از ایشان فرو گیرند ثم سئلوا الفتنة پس طلب کنند فتنه را یعنی ایشانرا دعوت کنند بشرک یا بمقابله مسلمانان لآتوها تر
بدهند فتنه را یعنی کنند سخن ایشانرا وما تلبثوا بها و درنگ نکنند باجابت الا یسیرا مگر اندکی بلکه زود مشرک شوند یا محاربه کنند با اهل اسلام
ولقد کانوا و بدرستی که بنی حارثه و بنو سلمه که از روی انابت عاهدوا الله عهد کردند با خدای من قبل در روز احد عهد کرده بودند که پشت
لا یولون الادبار پشتها بر نگردانند در کارزارها وکان عهد الله و هست عهد خدای پرسیده شده یعنی سوال خواهند کرد از ان و بر نقض آن و
وفای بدان جزا خواهند داد قل بگوای محمد که هیچ دو لن ینفعکم الفرار سود ندارد شما را گریختن ان فررتم اگر بگریزید من الموت از مرگ او القتل
یا از قتل چه لابدست هر شخصی را از موت یا قتل در وقتی معین که حکم قضا بدان نافذ گردد واذا و آنهنگام که بگریزید یعنی مثلا اگر فرار نفع کند
هم شما را در تاخیر افکند لا تمتعون و برخوردار نخواهید شد الا قلیلا مگر زمانی اندک چه آخر شربت فنا بوشیدنیست و جرعه فوات نوشیدنی بیت
کو می نهند قدم اندر سرای کون و فساد ∴ که باز روی براه عدم نمی آرد قل بگوای محمد من ذا الذی یعصمکم کیست آنکه نگاه دارد شما را من الله
از عذاب خدای ان اراد بکم سوءا اگر خواهد خدای بشما بدی و ضرر میتی او اراد بکم رحمة یا خواهد بشما نعمتی و نصرتی آن کیست که منع کند از او ولا یجدون
لهم و نمی یابند مردمان برای خویش من دون الله بجز خدای ولیا دوستی که نفع رساند ولا نصیرا و نه یاری که ضرر باز دارد در زاد المسیر آورده که
مردی که از لشکرگاه حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام بمدینه رفت برادر اعیانی خود را دید اسباب طرب ساخته و بنیذ و نقل پیش خود
نهاده گفت ای برادر تو اینجا در طرب کدرانی حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم در میان نیزه و شمشیر در حال برادرش جواب داد که تو بیا و بنشین
که تو و اصحاب تو ترا بلا فرو گرفته است و محمد هرگز از این ورطه بسلامت بیرون نیاید آن مرد باز گشت و گفت بیرحم و آنحضرت را از مقالات تو
خبر کنم چون نزدیک حضرت رسید جبریل علیه السلام بر وی پیشی گرفته این آیت آورده بود که قد یعلم الله بدرستی که میداند خدای المعوقین باز
دارندگان از حضرت رسول را منکم از گروه شما والقائلین لاخوانهم و گویندگان برادر خود را که هلم الینا بیایید بسوی ما و گفته اند منافقان مسلمانانرا
تحریف میکردند با ابو سفیان یا یهود منافقانرا میگفتند خود را در معرض تلف میکنند و از یاری محمد بگریزید منافقان سخن یهود بقبول
تلقی نموده از جنگ پهلو تهی میکردند چنانچه میفرماید ولا یأتون البأس الا قلیلا نمی آیند منافقان بکارزار مگر آمدن اندک یا کارزار قلیل از
روی ریا و سمعه اشحة در حالتی که بخیلانند بمعاونت یا نفقة علیکم بر شما نمیخواهند که ظفر و غنیمت مر شما را باشد فاذا جاء الخوف پس

جون باید بدرستی کردشمن نزادیشم یعنی ایشانرا که از غایت بد دلی ینظرون الیک مینکرند بسوی تو تدور اعینهم دمیکردد در چشمخانها دیدهای ایشان کا
الذی یغشی علیه مانند کسی که غش کرده باشد و بیهوش شده من الموت از سکرات موت فاذا ذهب الخوف پس جون برود خوف سلقوکم برنجانند
شمارا و سخنان سخت کویند بالسنة حداد بزبانها تیز یعنی تیز زبانی کنند اشحة درحالتی که بخیلند علی الخیر بر غنیمت یعنی بوقت قسمت غنایم مجادله و مناقشه کنند
اولئک آن کروه لم یومنوا نکرویده اند فاحبط الله پس باطل کرداینده است خدای اعمالهم کردارهای ایشان یعنی جهادی که برباد عرض کرده اند یا
ظاهر کرد خدای بطلان عمل ایشان وکان ذلک و هست آن اظهار علی الله برخدای یسیرا آسان یحسبون الاحزاب این کروه پندارند احزاب یعنی
لشکرهای کفار را که ایشان لم یذهبوا بازکشته اند یعنی ترس و بددلی منافقان بمثابه ایست که باوجود آنکه مشرکان بهزیمت رفته باشند منافقان هنوز می
پندارند که کرداکرد مدینه فرو کرفته اند و بجنگ ایستاده وان یات الاحزاب واکر بیایند این لشکر نوبتی دیکر یودوا دوست میدارند منافقان لو انهم
تمنا میکنند آنکه ایشان بادون صحرانشین باشند فی الاعراب در میان عرب بادیه نشین یعنی از بددلی میخواهند که در بادیه ساکن شوند یسئلون
بپرسیده آیند و در دوزه راعن انبائکم از خبرهای شما و دشمنان و آنچه کذشته باشد میان شما و ایشان ولو کانوا واکر باشند فیکم در میان شما یعنی
در مدینه و مقابله با اعدا دست دهند ما قاتلوا کارزار نکنند الا قلیلا مکر اندکی لقد کان بدرستی که هست لکم مر شما را که ترسنده کان و بددلان فی رسول الله
در کار پیغامبر خود اسوة حسنة اقتدای پسندیده یعنی متابعت او کنید جابجا او در حرب ثبات دارد و برنشاید و محل صبر میکنید شما نیز جانی می
کنید یا در ذات او برای اقتدا خصلتی نیکوست لمن کان یرجوا الله مر آنکس را که هست که امید میدارد ثواب خدا را و لقا او را والیوم الاخر و نعیم روز را
و البیس و ذکر الله و مر آنکس را که یاد کرد خدا را کثیرا بسیار بدل و زبان در موضع آورده که سید عالم علیه افضل الصلوة خبر داده بود که زود باشد که
کار دین سخت شود بسبب اجتماع احزاب بر شما و ما را خدای فتح دهد و لما رای المومنون الاحزاب و چون دیدند مومنان احزاب را قالوا گفتند هذا ما وعدنا
الله اینست آنچه وعده کرده بود ما را خدای که ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم و رسوله و آنچه فرموده بود رسول او که
سیشتد الامر باجتماع الاحزاب علیکم و صدق الله و رسوله و راست کفت خدا و رسول او و ما زادهم و بیفزود دیدن احزاب مومنانرا الا ایمانا و تسلیما مکر
باور داشتن مواعید الهی و کردن نهادن اوامر حضرت رسالت پناهی را که در ان تسلیم مندرج است بیت هر که دارد جون قلم سر بر خط فرمان او
میتوسید بخت طغرای بر نام او :: آورده اند که جمعی صحابه نذر کرده بودند جون حمزه و مصعب و عثمان و طلحه و انس رضی الله عنهم و غیر ایشان که جون
در جنگ ملازم حضرت رسالت باشند ثبات قدم ورزیده مکر مقابله بربندند و تا شربت شهادت نجشند آرام نکیرند حق تعالی وصف ایشان میفرماید
که من المومنین از کرویدکان رجال صدقوا مردانی اند که راست کردند ما عاهدوا الله آنچه را که عهد کرده بودند با خدای علیه بر آنچه که ثبات
بر قتال و مقاتله برای ملک متعال فمنهم من قضی پس از ایشان کسی هست که بکذارد یعنی وفا کرد نحبه نذر خود را و کارزار نمود تا شهید
شد جون حمزه و مصعب و انس رضی الله عنهم ومنهم من ینتظر و از ایشان کسی هست که انتظار میبرد جون عثمان و طلحه وما بدلوا تبدیلا و تغیر
ندادند عهد خود را تغیر دادنی و سخن خویش را مبدل نساختند لیجزی الله تا جزا دهد خدای الصادقین راست کویان یعنی وفا کنندکان را به
صدقهم براستی ایشان یعنی وفا ویعذب المنافقین و تا عذاب کند منافقان را ان شاء اکر خواهد که بر نفاق بمیرند او یتوب علیهم تا باز
کردد بتوفیق توبه بر ایشان یعنی ایشانرا توبه ان الله کان بدرستی که خدای هست غفورا آمرزنده آنرا که توبه کند رحیما مهربان بر کسی که بر توبه

ببرد در اخبار

ببرد در اخبار آمده است که احزاب بیست روز یا بیست و چند روز بر ظاهر مدینه توقف کردند و روزها بکنار خندق آمدندی و از جانبین
جنک تیر و سنک شدی و شبها عزم شبیخون کردندی و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم سوار شده با جمعی از صحابه بدفع ایشان اشتغال نمودی روزی
عمرو عبدود که شجاع عرب بود و او را با هزار مرد مقابل کردندی با جهار دیکر از دلیران لشکر کفار خندق عبر کرده بیش آمده مبارز طلبیدند عمرو
بدست مرتضی علی کرم الله وجهه کشته شد و نوفل را مسلمانان سنکسار میکردند از علی مرتضی کرم الله وجهه از میانش بدو نیم زد و دل فکاران شکسته
شدند و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم روز دوشنبه و سه شنبه در مسجد فتح دعا بر احزاب کرد روز جهارشنبه میان نماز پیشین و نماز دیکر اثر فتح
ظاهر شد حق سبحانه باد صبا را بمدد کاری فرستاد بیت باد صبا بست میان نصرت را :: دیدی جراغ را که کند باد یاوری :: صبا زلزله در ان
لشکر افکند آتشهای ایشانرا کشتن کرفت و ملایکه فرود آمده طنابهای خیمه ایشانرا ببریدند و میخها میکندند ایشان درمانده روی بهزیمت
نهادند بی دغدغه قتال بمفاتیح یمن و اقبال فتح و نصرت کشاده کشت بیت بی درد سر نیزه و آمد شد شمشیر :: ان فتح که مفتاح امان
بود بر آمد ورد الله و باز کردانید خدای از مدینه الذین کفروا آنانکه نکرویدند یعنی احزاب بغیظهم با خشم ایشان یعنی خشمناک بی مقصد لم
ینالوا خیرا نیافتند غنیمت و نصرتی وکفی الله و کفایت کرد خدای المومنین القتال مومنانرا جنک کردن بسبب باد صبا و ملایکه وکان الله
قویا و هست خدای توانا بر احداث مرجه خواهد عزیزا غالب بر همه اشیا بعد از فرار کفار حکم شد که بحرب بنی قریظه روند که عهد شکسته مدد کاری
احزاب نموده بودند لشکر اسلام ایشانرا بانزده روز بکشتند و زنان و کودکان ایشانرا برده کرفتند و اموال ایشانرا بر مسلمانان قسمت حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم فرمود حکمی کردی که خدای تعالی از بالای هفت آسمان حکم کرده بود حق سبحانه ازین واقعه خبر میدهد که وانزل الذین ظاهروهم و فرود آورد خدای
تعالی آنهایی را که یاری دادند احزاب را هم بنی ابنای کشتند من اهل الکتاب از اهل توریت یعنی یهود قریظه من صیاصیهم از قلعهای ایشان
وقذف فی قلوبهم الرعب و افکند در دلهای ایشان ترس از پیغامبر و لشکر او فریقا تقتلون کروهی از ایشان میکشتید یعنی ششصد یا هفتصد تن بکشتند
وتاسرون فریقا و برده میکردید کروهی را یعنی زنان و فرزندان ایشانرا واورثکم و میراث داد شما را ارضهم زمین ایشانرا یعنی مزارع و حدایق و دیارهم
و سرایهای ایشانرا یعنی حصون و قلاع واموالهم و مالهای ایشان از نقود و امتعه و مواشی وارضا لم تطؤها و داد شما را زمینی که نرفته اید در ان یا ملک ان
نبوده اند و آن خیبرست یا ممالک فارس و کفته اند هر زمینی که بکوده اسلام در آید تا قیامت درین خبر داخل است وکان الله و هست خدای علی کل
شیء قدیرا بر همه چیزی توانا پس قادر باشد بر فتح بلاد و تسخیر ان بلا زمان سید عباد بیت لشکر عزم ترا فتح و ظفر همراهست :: لاجرم هر نفس
اقلیم دکر میکیرد :: ارباب سیر بر انند که در سال تاسع از هجرت سید عالم علیه الصلوة والسلام از ازواج طاهرات هجرت نموده سوکند
خورد که یکماه با ایشان مخالطه نکند و سبب آن بود که ازوی نفقه و کسوت زیاده از مقدور میطلبیدند جون بردیمانی و دق مصری و امثال آن و جز
طمع میکردند که در تصرف آنحضرت نبود و اسباب دیکر که در کتب سیر مذکور است و بر تقدیر یکماه از ایشان اعتزال فرموده و بغرفه که در
مسجد خزانه وی بود تشریف نمود و بعد از بیست و نه روز که ماه بدان عدد تمام شده بود جبرئیل علیه السلام آیة تخییر فرود آورد یا ایها النبی
ای پیغامبر قل لازواجک بکو مر زنان خود را که ان کنتن تردن اکر هستید که شما که میخواهید الحیوة الدنیا زندکانی دنیا را یعنی تنعم در ان و زینتها
و آرایش این جون ثیاب فاخره و پیرایها بتکلف فتعالین پس بیایید که امتعکن بدهم شما را امتعه اطلاق واسرحکن و رها کنم شما را سراحا

جمیلا رها کردن نیکو بر حسب آزادی کرا و ان کنتن تردن الله و اگر هستید که میخواهید ثواب خدای و رسوله و خشنودی رسول او و الدار الآ
خرة و نعیم سرای دیگر فان الله پس بدرستی که خدای اعد آماده کرده است للمحسنات و زنان نیکوکار را منکن از شما یعنی آنها که اختیار شوی ثانی کنید
اجرا عظیما مزدی بزرگ که زخارف دنیا در جنب آن محقر و مختصر باشد و آورده اند که اول کسی که از ازواج طاهرات که خدا و رسول اختیار کرد
عایشه صدیقه رضی الله عنها بود یا نساء النبی ای زنان پیغامبر من یات منکن هر که باید از شما بفاحشة بکاری ناپسندیده مبینة پیدا کرده
و روشن شده و حفص بکسر یا خواند یعنی فاحشه ظاهره و هویدا که نافرمانی رسولست صلی الله علیه و آله و سلم یضاعف لها العذاب دو تو کرده شود
مر او را عذاب ضعفین دو برابر آنکه زنان دیگر را باشد چه گناه شما زشت تر است و کان ذلک و هست این عذاب علی الله یسیرا بر خدای آسان
و من یقنت و هر که مداومت کند بر طاعت منکن از شما که ازواج پیغامبرید و فرمان برد لله و رسوله بر خدا و رسول او را و تعمل صالحا و بکند
عمل شایسته نوتها اجرها بدهیم مر او را اجر او مرتین دو باره یکبار برای طاعت خدای و یکبار خشنودی برای طلب خشنودی پیغامبر و اعتدنا آماده ساختیم
لها برای زن رزقا کریما روزی نیکو در بهشت یا زیاده از مرد او یا نساء النبی ای زنان پیغامبر لستن نیستید شما کاحد من النساء مانند یکی از زنان
امت چه شما افضل سیارات بر سایر زنان ان اتقیتن اگر بترسید از خدای و فرمان میبرید فلا تخضعن پس نرمی و فروتنی مکنید بالقول چون با کسی سخن
گویید در سخن گفتن فیطمع الذی پس طمع کند در شما آنکسی که فی قلبه در دل او مرض بیماریست یعنی نفاق یا دوستی فجور و قلن و بگوئید قولا معروفا
سخنی نیکو و پسندیده و دور از ریبت وقرن و آرام گیرید فی بیوتکن در خانهای خویش و لا تبرجن و اظهار زینت مکنید تبرج الجاهلیة الاولی چون اظهار
زنان در جاهلیة ایام گذشته که آنرا جاهلیة جهلا گویند و آن زمان ادریس بوده تا وقت نوح و اصح آنست که جاهلیة اولی از زمان ابراهیم علیه السلام بوده
که زنان لباسها بمروارید بافته پوشیده خود را بمردان عرض کردندی و جاهلیة اخری میان عیسی و محمد است علیهما الصلوة و السلام و بعضی معنی
آیه برین وجه کنند که فرا مایید در رفتن چون خرامیدن جاهلیة اولی و اقمن الصلوة و بپای دارید نماز را که اصل طاعات بدنیه است و آتین الزکوة
و بدهید زکوة را که اشرف عبادات مالیه است و اطعن الله و فرمان برید خدا را در فرایض و رسوله و پیغامبر را در سنن انما یرید الله و این نیست که
میخواهد خدای انما یرید الله و این نیست که میخواهد خدای لیذهب عنکم الرجس تا ببرد از شما گناه را اهل البیت ای اهل بیت پیغامبر و یطهرکم و پاک گرداند
شما را از معاصی تطهیرا پاک گردانیدنی صاحب کشاف آورده که این آیه دلیل است بر آنکه ازواج از اهل بیت اند در وسیط از عکرمه نقل
میکند که مراد از اهل بیت ازواج اند بدلیل خطاب گذشته و آینده و ضمیر مذکر در یطهرکم بجهت تغلیب است چه پیغامبر در میان ایشان بوده
در زاد المسیر آورده که عام است مر ازواج و اولاد را و در احقاف از ابو منصور ماتریدی همین نقل میکند و صاحب عین المعانی فرموده که
ظاهر تفسیر آنست که اهل بیت ازواج باشند اما عایشه و ام سلمه و ابو سعید خدری و انس بن مالک رضی الله عنهم نقل میکرده اند که اهل
بیت فاطمه و علی و حسن و حسین اند رضی الله عنهم و در اسباب نزول آورده که ام سلمه فرموده که پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خانه من
بر گلیمی که بر فراش وی افکنده بودم نشسته بود فاطمه رضی الله عنها در آمد و جهت حضرت سنبوسات یا گوشت پخته آورده بود حضرت فرمود
که فاطمه علی و فرزندانرا بخوان تا درین خوان با ما هم کاسه شوند چون طعام خوردند مصطفی علیه الصلوة و السلام این کلام با ایشان بپوشید و گفت
خدایا اینها اهل بیت منند رجس را از ایشان ببر و ایشانرا پاکیزه گردان این آیه نازل شد که من سر خود در زیر گلیم کردم گفتم یا رسول الله

من نه از بیت توام

من نه از بیت توام گرانکه علی خیر و از پنجست پنج است که آل عبا بدین پنج تن اطلاق میکنند شعر آل العباد رسول الله و ابنته و المرتضی ثم
سبطاه اذا اجمعوا :: و در تفسیر و بعضی تفاسیر از انس بن مالک رض نقل میکند که چون وقت نماز در خانه فاطمه بگذشتی گفتی الصلوة انما
یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و اذکرن و یاد کنید ای زنان پیغامبر ما یتلی آنچه خوانده میشود بر شما فی بیوتکن
در خانها شما من آیات الله از آیات کلام الله و الحکمة و از سخنان پیغامبر که محض حکمت است این آیه حث میکند بر حفظ قرآن و حدیث ان
الله کان بدرستی که خدای هست لطیفا نیکوکار بشما خبیرا دانا با قوال شما بعد از نزول آیه باره ازواج طاهرات جمیع زنان مسلمان گفتند برای ما
هیچ نازل نشد حق سبحانه آیه فرستاد که ان المسلمین بدرستی که مردانی که منقاد حکم خدا اند و المسلمات و زنان فرمان برنده و المومنین و المومنات
و باور دارندگان از رجال و نسا و القانتین و القانتات و ثبات کنندگان و فرمان برداری از مردان و زنان و الصادقین و الصادقات
و راست گویان در قول و فعل از ذکور و اناث و الصابرین و الصابرات و صبر کنندگان بر طاعتها یا از معصیتها از هر دو فریق و الخاشعین
و الخاشعات و تواضع کنندگان از مردان و زنان و المتصدقین و المتصدقات و صدقه کنندگان از هر دو طایفه و الصائمین و الصائمات
و روزه داران برای خدا فرضا و نفلا از رجال و نسا و الحافظین فروجهم و الحافظات و مردان و زنان نگاه دارنده فرجها خود را از
حرام و الذاکرین الله کثیرا و مردان ذکر کننده خدا را بسیار و الذاکرات و زنان یاد کننده اعد الله آماده کرد خدای لهم برای ایشان
از ذکور و اناث مغفرة آمرزش گناهان و اجرا عظیما و مزدی بزرگ زیاده بر طاعت ایشان آورده اند که حضرت رسالت علیه الصلوة و السلام
زینب بنت جحش را رض بجهت زید بن حارثه خواستگاری فرمود و زینب بگمان آنکه برای خود میخواهد این خطبه را قبول نمود و چون دانست که برای
زید بوده ابا کرد چه جمال زیبا داشت و دختر عمه پیغمبر بود و گفت من چو او زن از و کرده شوم و برادرش عبد الله نیز درین ابا با خواهر اتفاق
داشت حق سبحانه آیه فرستاد که و ما کان لمومن و نباشد هیچ مردی گرویده یعنی عبد الله بن جحش و لا مومنة و نه هیچ زن ایمان آورده یعنی
زینب اذا قضی الله و رسوله چون حکم کرد خدای و رسول او امرا کاری را یعنی نکاح زینب بزید ان یکون لهم الخیرة آنکه باشد مر ایشانرا اختیاری یعنی
گزینید من امرهم از کار خود چیزی بلکه واجب شد که اختیار خود را تابع اختیار خدا و رسول سازند و من یعص الله و رسوله و هر که عاصی شود و مخالفت
کند خدای و رسول او را یا از حکم و سنت بگردد فقد ضل پس بدرستی که گمراه شود ضلالا مبینا گمراهی هویدا چه اگر خلاف از روی اعتقاد کند
کفرست بعد از نزول آیه حکم شد که زینب داخل ازواج طاهره تو باشد پس میانه زید و زینب ناسازگاری بدید آمد بمرتبه که زید چند نوبت عزم طلاق
زینب کرد و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مانع شد کما قال و اذ تقول و یاد کن که گفتی للذی انعم الله و آنکس را که انعام کرده است خدای با سلام
علیه بر و توفیق خدمت و صحابت تو و انعمت علیه و تو انعام کرده بر و بپروردن و آزاد کردن او و او را فرزند خوانده یعنی زید را که بتوفیق
نعمت خدا و رسول است امسک علیک نگاه دار برای خود زوجک زن خود را یعنی زینب و اتق الله و بترس از خدای در کار او و از روی حیر طلاقش
مده و تخفی فی نفسک و پنهان میکردی در نفس خود ما الله مبدیه آنچه خدا پیدا کننده اوست یعنی اراده زینب را داخل ازواج طیبات خواهد بود و تخشی الناس و میترسید
از سرزنش مردم که گویند زن پسر خواست و الله احق ان تخشیه و خدا سزاوارتر است که از وی ترسی در آنچه باید ترسید و متواترات که حضرت رسالت پناه صلعم
ترساکترین خلق بود زیرا که خوف و خشیه بسبب علم است انما یخشی الله من عباده العلماء پس بحکم انا اعلمکم بالله و اخشاکم از همه علیمان اخشی بوده صلعم

خوف وخشیه نتیجهٔ علم است :: هرکرا علم بیش خشیه بیش :: هرکرا خوف شد رفیق رهش :: باشد از جمله روان درستی :: آورده اند
که زید زینب را طلاق داد و بعد از انقضاء مدت حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام هم او را فرستاد تا خواستکاری برای حضرت قصه بوعرض
زینب رسید از غایت شادی سجدهٔ شکر ادا کرد و گویند دو رکعت نماز گزارد و گفت خدایا رسول ترا خواستکاری کرده اگر من شایستهٔ دوم
بوده ام فی الحال دعاء او مستجاب شد آیه آمد که فلما قضی زید پس آنهنگام برسد زید منها از زینب وطرا بحاجتی که داشت وی در موضع آورده
کرو از زید طلاق زینب بود چون مراد خود از وی یافت یعنی طلاقش داد و عدت بسر آمد زوجناکها ما او را بتو دادیم لکیلا یکون تا نباشد بعد
از تو علی المومنین حرج بر مومنان تنگی یا اثمی و وبالی فی ازواج ادعیائهم در خواستن زنان پسرخواندگان خود اذا قضوا منهن وطرا چون بسر رسند
و ادخوا و از ایشان یعنی دهند کان و عدت بگذرد وکان امر الله وهست کاری که خواهد خدای مفعولا بودنی پیشینه، چنانچه هم
زینب رضی سید عالم صلی الله علیه وسلم بعد از نزول آیه بخانهٔ زینب آمد بی دستوری و زینب گفت یا رسول الله بی خطبه
و بی گواه حضرت فرمود که الله الزوج وجبرئیل شاهد و زینب بر سایر زنان فخر میکرده که الله تعالی مرا تزویج کرده بپیغامبر
و سوی تو و دیگر زنان را اولیا شما بودند ما کان نیست علی النبی بر پیغامبر من حرج هیچ دروی و وبالی فیما فرض الله درانچه تقدیر کرده است خدای برای او
و این صورت مخصوص او نیست بلکه سنة الله سنت نهاده خدای یعنی فی الذین خلوا در آنکسانی که گذشته اند من قبل پیش از محمد مراد انبیاء دیگر اند
که خدای نفی حرج کرد از ایشان درانچه مباح کردانید برایشان وکان امر الله وهست امر و کار خدای قدرا مقدورا اندازهٔ مقدر کرده شده که تخلف
از آن محال است الذین یبلغون آنکسانی که میرسانند رسالات الله پیغامهای خدا را بامتان خود ویخشونه و میترسند از وی ولا یخشون احدا و نمی‌ترسند از
هیچکس الا الله مگر خدای وکفی بالله و بسنده است خدای حسیبا کافی ترسندگان یا شمار کنندهٔ بندگان و چون شمار بدست اوست باید که ترسی
نیز از وی باشد بعد از دخول زینب زبان طعن بی دینان دراز شد که این مرد دعا میکرد که زنان پسران بر شما حرام است و خود می خواهد زن پسر
پسرخوانده بود در حکم شرع مثل پسر اصلی میداشتند حق سبحانه آیه فرستاد که ما کان محمد نیست محمد علیه الصلوة والسلام ابا احد من
رجالکم پدر هیچ یکی از مردان شما اگرچه پدر طاهر وقاسم وابراهیم بوده اما ایشان بحد رجال نرسیدند بلوغ رافی الحقیقة پسر صلبی زید کی میان
وی و آن بر حرمت مصاهرت باشد ولکن رسول الله ولیکن او فرستادهٔ خداست وخاتم النبیین و مهر پیغامبران یعنی با و مهر کرده شد در نبوت و
پیغامبری بر وختم کردند وخاتم یعنی آخر نیز هست یعنی اوست آخر انبیا بنور ظهور چنانچه اول ایشان بود بظهور نور وکان الله وهست خدای
بکل شیء علیما بهر چیزی دانا پس میداند که کیست سزاوار آنکه نبوت بوی بروختم شود در عیون الاجوبه آورده که مهر کتابی بهر اوست حق سبحانه
پیغامبر را مهر گفت نادانند که تصحیح دعوای محبت الهی جز بمتابعت حضرت رسالت پناهی نتوان کردان کنتم تحبون الله فاتبعونی و شرف بنده کو داری
کتاب بمهر است و شرف جملهٔ انبیا نیز بهمان حضرت و شاید که کتاب بی مهر او سند نیست نباید در محکمهٔ قیامت او خواهد بود و چنانکه علی حجو کاد سنجیده
چون کتاب را مهر کردند کتابت در باقی شد چون ابتداء نبوت بآنحضرت بود بختامیت ایشان نیز اختصاص یافت و فی المثنوی نظم
بهر او خاتم شده است او که بجود :: مثل او نه بود ونخواهد بود :: چونکه در صنعت برد استاد :: نی تو گویی ختم صنعت بر دیست یا ایها الذین
امنوا ای کسانیکه گرویده اید اذکروا الله یاد کنید خدا را ذکرا کثیرا یاد کردنی بسیار یعنی در غالب اوقات بانواع ذکر از تمجید و تحمید و تکبیر و

وتهلیل وسبحوه

وتهلیل وسبحوه و تسبیح گویید او را یا نماز گزارید برای وی بکرة واصیلا بامداد و شبانگاه چه نماز صبح و نماز شام است از وی ادا شدی قدس
سره فرموده که مراد از ذکر کثیر ذکر دلست چه دوام ذکر بدل ممکن است و بزبانی در لطایف قشیری آورده که از بعضی کبار سادات نجم حضرت یعنی درادو
دارید چه مقرر است که من احب شیئا اکثر ذکره نشان دوستی ذکر فراوانست و دوستی نگذارد که زبان از ذکر دوست یا دل از فکر او خالی ماند بیت
در هیچ مکان نیم ز ذکرت خالی :: در هیچ زمان ز ذکرت غافل هو الذی یصلی اوست خداوند که درود میدهد یعنی رحمت میکند علیکم بر شما والملائکة
و بر فرشتگان او درود میدهند یعنی آمرزش میطلبند گناهان شما را این درود خدا و ملایکه لیخرجکم برای آنست تا بیرون آرد شما را من الظلمات
از تاریکیها کفر الی النور بروشنی ایمان و مراد از خروج او امداد و استقامت بر خروج چه در وقت درود خدای و ملایکه بر ایشان در ظلمات
نبودند و گفته اند اخراج از ظلمت معصیت بوده بنور طاعت یا از شک بیقین یا از تیرگی شهود بنور نقد بود در بحر الحقایق فرموده که از ظلمات
بشریه بنور روحانیت وکان و هست خدای بالمومنین بگرویدگان رحیما مهربان که خود بر ایشان رحمت میکند و ملایکه را بر آمرزش ایشان میفرماید
تحیتهم تحیت مومنان از خدای یوم یلقونه سلام روزی که ببینند عزرائیل را بر ایشان سلام گوید واعد و آماده کرده است خدای لهم برای مومنان اجرا
وجود تحیت بر ایشان اجرا کریما مزدی بزرگوار که بهشت است و نعیم او یا ایها النبی ای پیغمبر بدان که کرامت یست انا ارسلناک بدرستی که فرستادیم ترا شاهدا
گواه بر تصدیق و تکذیب امت تو ومبشرا و مژده دهنده برحمت ونذیرا و بیم کننده از عقوبت و داعیا و خواننده الی الله بپرستش خدای و اقرار
بتوحید او باذنه بفرمان او و توفیق و تیسیر او وسراجا منیرا و چراغی روشن یا خداوند چراغ روشن که قرآنست تالی انهار در آیات بآیات آورده اند
که حق سبحانه پیغامبر ما را چراغ خواند که زیرا که ضوء چراغ ظلمت را محو کند و نور وجود آنحضرت ظلمت کفر از عرصهٔ جهان نابود ساخت بیت
چراغی روشن از نور الهی جهان را داده از ظلمت رهائی :: دیگر هرچه در خانه گم میشود بنور چراغ توان یافت و حقایق که از مردم پوشیده و نهان
بود پوشیده بود بنور این چراغ بر مقتبسان انوار معرفت روشن گشت نظم از وجان را بدانش آشنا ساخت :: در دو چشم جان را دو شناسای
در گنج معانی برگشاده :: و زبان صاحب دلان را مایه داده :: دیگر چراغ اهل خانه را سبب امن و امان و راحت و دزد را واسطهٔ خجلت و
عقوبت آنحضرت نیز دوستان را وسیلهٔ سلامت و منکران را موجب حسرت و ندامت و دیگر تاکید است یعنی تو چراغی نه چو چراغها دیگر چراغ
چراغها گاهی مرده شود و گاهی افروخته و تو از ازل و آخر روشنی چراغها باد مقهور شوند و هیچ نور ترا مغلوب نتواند ساخت بیرون لیطفؤا
نور الله با فواههم والله متم نوره و دیگر چراغها را بشب روشن سازند نه بروز و تو شب ظلمت دنیا را بنور دعوت روشن ساخته و روز قیامت نیز از
مشعل شفاعت نیز روشن خواهی ساخت نظم شد بدیدار خوش چراغ افروز :: شب ما گشت زالتفاتش روز :: یا زفردا چراغ افروزد
که از آن جرم عاصیان سوزد :: در کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه آفتاب را چراغ خواند وجعلنا سراجا وهاجا و پیغامبر ما را سراج گفت آن
چراغ آسمانست و این چراغ زمین و زمانی آن چراغ دنیاست و این چراغ دین آن چراغ منازل افلاکست و این چراغ محفل محافل ملک آن چراغ
آب و گلاست و این چراغ جان و دل بطلوع آن چراغ از خواب بیدار شوند و بظهور این چراغ از خواب عدم برخواسته بوصلگاه وجود آمدند نظم
از ظلمات عدم راه که بردی بیرون :: گر نشدی نور تو شمع راه هم :: و اشاره بهمین معنی فرموده است :: ز اقلیم عدم می آمد و پیش تو آدم
چراغی بود بر دست هم از روز نخستین وبشر المومنین و مژده ده مومنان را بان لهم بآنکه مر ایشانراست من الله از خدای فضلا کبیرا بخششی بزرگ

زیاده از ورد کار ایشان یعنی دولت لقاکه بذکر عطای وشر نفیر جزا ثبت ولا تطع الکافرین والمنافقین فرمان مبر کافران و دیدکان منافقان یعنی
بری فرمان ایشان ثابت باش ودع وبکذار و دست بدار اذیهم مکافات ایشان رنج ایشان که بتو رسد یعنی در صدد انتقام مباش که من شر ایشان
کفایت کنم وتوکل علی الله و توکل بر خدای کن که در دفع ایشان وکفی بالله وبسنده است خدای وکیلا کارساز و مهم پرداز یا نگاه بان یا ضامن به
وعده نصرت و غالبیت را یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید اذا نکحتم المؤمنات چون نکاح کنید زنان گرویده را ثم طلقتموهن پس رها کنید
ایشان را من قبل ان تمسوهن پیش از آنکه مس کنید امام شافعی رحمه الله میفرماید که مس کنایه از جماع است و نزد امام اعظم رحمه الله خلوت
صحیح حکم مساس دارد پس چون طلاق دهید زنان را قبل الدخول یا پیش از خلوت صحیح فما لکم پس نیست شما را علیهن برین مطلقات من
عدة تعتدونها که شمارید ایام آنرا فمتعوهن پس برخوردار سازید ایشان را بچیزی که مهر فرض کرده اید وآن مطلقه را نصف مهر لازم است و متعه
مندوب نه دیگر امام اعظم و نزد بعضی مندوب واجب و اگر مهر مسمی نداده متعه واجبست بر قدر حال وسرحوهن و گذارید ایشان را سراحا جمیلا
بگذاشتنی نیکو از منازل خود بیرون کنید چون عدة نیست شما را بر ایشان و ضرر بدیشان مرسانید یا ایها النبی ای پیغامبر انا احللنا لک
بدرستی که حلال کردیم برای تو ازواجک زنان ترا اللاتی آتیت از آنکه دادی تو اجورهن مهرهای ایشان را تقیید احلال با عطاء مهر جهت
ایثار طریق افضل است برای توقف حل بران وما ملکت یمینک وحلال ساختیم برای تو آنچه مالک شده است دست تو یعنی مملوکات ترا
مما افاء الله از آنچه باز گردانیده خدا علیک بر تو از غنایم مشرکان چون صفیه وریحانه وامثال ایشان وبنات عمک و دختران عم ترا
وبنات عماتک و دختران عمهای ترا از اولاد عبد المطلب وبنات خالک و دختران خال تو وبنات خالاتک و دختران خالهای تو از اولاد عبد
مناف بن زهره اللاتی هاجرن آن زنان مذکورات که هجرت کردند معک با تو محتمل است که قید احلال مذکورات بهجرت در حق آنحضرت باشد
خاصه و قول ام هانی رضی الله عنها که مرا رسول خطبه کرد و بدین آیه بر وحرام شد زیرا که هجرت نکرده بودم موید این قول است وامرأة
مؤمنة و زنی مؤمنه ان وهبت اگر بخشد نفسها للنبی نفس خود را پیغامبر را ان اراد النبی اگر خواهد پیغامبر ان یستنکحها آنکه
در نکاح آرد او را خالصة خالص شده احلالی خالص کردنی لک ترا من دون المؤمنین بجز مؤمنان یعنی از مخصوصات آنحضرت است که زنی را
بمجرد هبت بی مهر نکاح تواند کرد امام اعظم رحمه الله فرموده که بلفظ هبه نکاح منعقد می شود اما مهر لازم است و در اتفاق این صورت
اختلاف کرده اند و اشهر آنست که هبه واقع شده از زینب بنت خزیمه که او را ام المساکین گویند یا خوله بنت حکیم یا میمونه بنت الحارث
یا ام شریک بنت جابر و در تبیان کبیر گفته که ام سهل از بنی اسد و اگر واهبه زینب بوده باشد هبه او واقع است در رمضان سال
سیوم از هجرت و هشت ماه در حرم محترم آنحضرت بوده و در ربیع الآخر سال چهارم وفات یافته اما نزد اهل سیر ام شریک واقعه شد
و دولت عقد دریافته قد علمنا بدرستی که دانسته ایم ما بر ایشان برامت از شرایط عقد فی ازواجهم در نکاح زنان ایشان
یعنی مهر و شهود و نفقه و وجوب قسم و تزویج چهار وما ملکت ایمانهم و در مملوکات داشتن ایشان یعنی توسعه او دران و ما حلال
کرده ایم زنان را بر تو بمجرد هبه بی مهر لکیلا یکون تا نباشد علیک بر تو حرج تنگی وکان الله و هست خدای غفورا آمرزنده و چیزها که تحرز
دشوار است رحیما مهربان بتوسعه جای که ظن حرج باشد ترجی باز پس داری من تشاء هر کرا خواهی منهن از ازواج خود

وتؤوی بجای دهی

وتؤوی وجای دهی الیک بسوی خود یعنی با خود داری من تشاء هر که خواهی از ایشان در وسیط آورده که وجوب قسم باین آیت از حضرت
ساقط شده و در زاد المسیر گوید که بیان همه ازواج غیر از سوده رضی الله عنها که نوبت خود را بعایشه رضی الله عنها بخشیده بود آنحضرت رعایت فرموده
قسم را تا آخر عمر صاحب کشاف فرموده که ارجا کرد پنج تن را یعنی سوده و صفیه وجویره وام حبیبه و میمونه رضی الله عنهن و رعایت قسم میکرد از
ایشان هر گاه که میخواست بر وجهی که میخواست و چهار تن را با خود گرفت عایشه و حفصه وام سلمه و زینب رضی الله عنهن ومن ابتغیت و هر کرا خواهی باز
طلبی و دلجوئی کنی ممن عزلت از آنها که یکرانه رفته از ایشان وا رجا کرده فلا جناح علیک پس هیچ گناه نیست بر تو ذلک این مفوضات را
باز طلبی و دور شدن کار از دیک تر و خوانی ادنی ان تقر نزدیکتر است بانکه روشن شود اعینهن چشمهای ایشان ولا یحزن واندوه ناک
نشوند ویرضین وخشنود باشند بما آتیتهن کلهن بانکه دهی ایشان را همه یعنی چون دانستند که الحاح تو مکینی از ارجاء و ایواء بفرمان
بتعد بفرمان خدایست ملول نمیشوند و گردن مینهند والله یعلم و خدای میداند ما فی قلوبکم آنچه در دلهای شماست از رغبت و کراهت
وکان الله و هست خدای علیما دانا بضمایر بندگان حلیما بردبار که تعجیل نکند بعقوبت مجرمان لا یحل حلال نیستند لک النساء زنان ترا
من بعد از پس این نه که در عقد تواند که تسعه در حق آنحضرت چون اربعه است در حق امت ولا ان تبدل و حلال نیست آنکه بدل کنی بهن بدیشان
من ازواج از زنان دیگر یعنی از ایشان طلاق دهی و بجای او دیگری را نکاح کنی ولو اعجبک و اگرچه بشگفت آورد ترا حسنهن الا استثنا
از نساء یعنی حلال نیست زنان پس ازین نه تن که داری مگر ما ملکت یمینک آنچه مالک آن شود دست یعنی بتصرف تو در آید و ملک الیمین تو گردد
وکان الله و هست خدای علی کل شیء بر همه چیزها رقیبا مهربان و نگهبان که از سر رقیبی حق آگاه کرد داود را و موافقه جاده بیرون واقعه
حق را دانا و بنیاد دانستن است و نهان و آشکارا با در رستن بیت جو دانستی که حق دانا و بیناست :: نهان و آشکارا خویش کن راست
آورده اند که چون حضرت زینب را بحکم ربانی قبول فرمود ولیمه ترتیب نمود و مردم را طلبیده دعوت مستوفی داد و چون طعام خورده شد
بسخن مشغول گشتند و زینب در گوشه خانه روی بدیوار نشسته بود و حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم میخواست که مردم بروند آخر خود از مجلس
برخاست و بیرون رفتند اکثر صحابه و سه کس هم چنان سخن گفتند حضرت بدر خانه آمد و شرم میداشت که ایشان را عذر خواهد بعد از انتظار که خلوت شد
انس رضی الله عنه گفت که حضرت بخانه زینب در آمد و من هم خواستم که در آیم پرده بر در حجره فرو گذاشت و آیت حجاب نازل شد که یا ایها الذین
آمنوا ای آنکسانی که گرویدند بخدا و رسول لا تدخلوا در میایید بیوت النبی در خانهای پیغامبر الا ان یؤذن لکم مگر آنکه دستوری داده شوند
یعنی شما را بخوانند الی طعام بخوردن طعام آنهنگام که در آیید آنهنگام غیر ناظرین در حالتی که غیر منتظر باشید یعنی انتظار مبرید اناه
رسیدن طعام را چه بودند که وقت نگاه میداشتند چون در مطبخ اثر دود ظاهر میشد می آمدند و می نشستند حکم شد که دیگر چنین مکنید
ولکن اذا دعیتم ولیکن چون خوانده شوید فادخلوا پس در آیید فاذا طعمتم پس چون طعام خوردند فانتشروا پراکنده شوید و مکث مکنید
ولا مستأنسین و منشینید آرام گرفتگان لحدیث برای سخن یکدیگر ان ذلکم بدرستی که درنگ شما بعد از فراغ طعام و استیناس بکلام
کان یؤذی النبی هست که میرنجاند پیغامبر را فیستحیی منکم پس شرم میدارد که گوید بیرون روید والله لا یستحیی من الحق و خدای شرم نمیدارد در
از گفتن راست واذا سألتموهن و چون خواهید از زنان متاعا رختی از امتعه خانه که بدان نفع گیرید فاسألوهن پس بخواهید از ایشان من

وراء حجاب از پس پرده ذلکم ان سوال از وراء حجاب اطهر پاکیزه تراست و پاک دارنده تر لقلوبکم دلهاء شمارا وقلوبهن و دلهاء ایشانرا
از خواطر شیطانیه و هواجس نفسانیه در اسباب نزول آیة حجاب روایات دیگر هست وما کان و نرسد و نشاید لکم مر شمارا ان تؤذوا آنکه برنجانید
رسول الله فرستاده خدایرا و بکنید آنچه ویرا کاره باشد ولا ان تنکحوا و نشاید شمارا آنکه نکاح کنید ازواجه زنان اورا که مدخول بها باشند من
بعده از پس وفات او و یا بعد از آنکه طلاق داده باشد که ازواج او مادران شمااند و مادر بر فرزند حرام است پس نخواهید ایشانرا ابدا هرگز
ان ذلکم بدرستی که ایذاء آنحضرت و نکاح ازواج او کان عند الله هست نزدیک خدای عظیما گناهی بزرگ زیرا که حرمت آنحضرت لازم است در
حیات او و بعد از وفات او بلکه تعظیم و حرمت آنحضرت در حیات و ممات در اداء حقوق تعظیم یکسانست چه خلاف عظمی در حین حیات و لباس
شاعر کرمی پس از وفات بربالاء آنحضرت دوخته اند بیت قبای سلطنت هر دو کون تنگ نیست ⁂ که جز بقامت اقبال او نیاید راست
آورده اند که یکی از صحابه گفته بود که اگر حضرت پیغامبر را وفات در رسد من عایشه رض را بخواهم و دیگری را در خاطر گذشته و بزبان نیاورده آیة
که ان تبدوا اگر آشکارا کنید شیا چیزیرا یعنی نکاح بعضی امهات مومنانرا و بزبان بگویید او تخفوه یا پنهان دارید آنرا در دل و بزبان نیاورید
فان الله کان بدرستی که خدای هست بکل شیء بهمه چیز از سر و علانیه علیما دانا و بدان شمارا جزا خواهد داد در خبر است که بعد از نزول
آیة حجاب حکم شد تا همه زنان پرده نشین شوند پدران و برادران و خویشان گفتند ما از پس حجاب با ایشان گفت و شنید باید کرد یعنی آیة آمد
لا جناح هیچ گناهی نیست علیهن بر زنان فی آبائهن در نمودن روی به پدران خویش ولا ابنائهن ولا اخوانهن و پسران و برادران خویش ولا ابناء
اخوانهن و نه پسران برادران خویش ولا ابناء اخواتهن و پسران خواهران شما ولا نسائهن و نه بزنان ایشان یعنی مومنان ولا ما ملکت ایمانهن
و نه آنچه مالک گشت دستهاء ایشان یعنی غلامان و کنیزان و اصح آنست که کنیزان این مبحث در سوره نور گذشت پس عدول کرد از غیبت
بخطاب بجهت تشدید و تحویل امر و فرمود که این زمان در پس پرده و حجاب قرار گیرید واتقین الله و بترسید از خدای و پرده از پیش بر مدارید
ان الله کان بدرستی که خدای هست علی کل شیء بر همه چیز از افعال و اقوال شما شهیدا گواه و از هرچه در خاطر و باطن گذرد آگاه نظم
ای عزیز چون از کاری ⁂ خوش نبینید بصبر و قرار ⁂ در پس زانوی حیا و قرار ⁂ دور شو یا زره و هم و گمان ⁂ روی پوشید ز نامحرمان
اینها اگر گشته التزام شرایط تعظیم و وظایف تکریم سید عالم علیه الصلوة مفهوم می شود اذا فرمود از نهادا با پنی منزلت بکمال عنایت در
بارۀ آنحضرت فرموده ان الله و ملائکته بدرستی که خدای و فرشتگان او یصلون درود میفرستند علی النبی بر پیغامبر یا ایها الذین آمنوا ای
آنکسانی که بخدا و رسول گرویده اید صلوا علیه صلوات گویید برو وسلموا و سلام گویید بروی تسلیما سلام گفتنی یا انقیاد کنید امر
اورا انقیاد کردنی و صلوة از حق سبحانه رحمت و از غیر او طلب رحمت و نزد جمعی معنی اللهم صل علی اینست که بار خدایا تعظیم کن محمد را در
دنیا باعلاء دین و اظهار دعوت و ابقاء اعظام ذکر و ابقاء شریعت و در آخرت بقبول شفاعت او در شان امت و تضعیف
ثواب و اظهار فضل او بر اولین و آخرین و تقدیم او بر کافۀ انبیا و مرسلین علیه و علیهم الصلوة صلوات الله و ملائکة والناس اجمعین
و جمهور علما برانند که او صلوة بر آنحضرت درین آیة محمول است بر وجوب اما اختلاف در مقدار واجبست امام مالک رحمه الله گوید در همه عمر یکبار روا
و زیاده بران مندوب است و در بعضی مواضع استحباب بلکه ادا است یعنی در نماز بعد از تشهد اول بمذهب امام شافعی رحمه الله و در تشهد اخیر

واجبست و بمذهب امام اعظم

واجبست و بمذهب امام اعظم رحمه الله سنت و ابو یحیی رحمه الله در صلوة در وقت گفتن و شنیدن نام آنحضرت علیه الصلوة والسلام اختلاف
بعضی برانند که هر نوبت گفتن واجب بود و جمعی گویند در یک مجلس یک نوبت یا سه نوبت واجبست و لیکن فتوی بر آنست که نام آنحضرت در مجلس چند
تکرار یابد یک نوبت درود واجبست و باقی سنت و در کیفیت صلوة احادیث متنوعه شده و امام نووی رحمه الله فرموده افضل آنست که جمع
نماید میان طرق احادیث مذکوره چنانکه ران بصحت پیوسته و الفاظ وارده بتمام بیارند برین وجه که اللهم صل علی محمد عبدک و رسولک
النبی الامی و علی آل محمد و ازواجه و ذریته کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و بارک علی محمد النبی الامی و علی آل محمد و ازواجه و ذریته
کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید و فضایل صلوة و اوقات آن و شرایطی که در آن رعایة باید کرد حواله
بمطالعه تحفة الصلوات بیت یا سید الانام درود جناب تو ⁂ ورد زبان ماست همه سال و صبح و شام ⁂ نزدیک تو چه تحفه فرستیم ما
درود ⁂ در دست ما همین صلوتی است والسلام ان الذین بدرستی که آنانکه یوذون الله میرنجانند خدایرا یعنی ارتکاب میکنند آنچه نزد خدای
مکروه است از نسبت شریک و زن و فرزند بوی و گفتن کلمات کفر ورسوله و میرنجانید پیغامبر اورا قولا که ساحر و شاعر میگویند و قولا
و فعلا که الم بوی و دندان مبارکش میرسانند لعنهم الله دور کرد ایشانرا است خدای ایشانرا از رحمت فی الدنیا والآخرة در سرای عقبی و دنیا و اعد
و آماده کرده لهم برای ایشان در آخرت عذابا مهینا عذابی خوار کننده والذین یوذون المومنین و آنانکه میرنجانند مردان مومن را چون صفوان
والمومنات و زنان گرویده را چون عایشه صدیقه رضی الله عنها بغیر ما اکتسبوا بجز آنکه کسب کرده اند یعنی بی خیانتی و جنایتی که مستحق ایذا
باشند فقد احتملوا پس هر آینه بر میدارند این موذیان بهتانا دروغی بزرگ و اثما مبینا و گناهی مینموید یعنی سزاوار عقوبت بهتان و مستحق گناه
ظاهر میشوند و گفته این آیة در شان منافقان فرود آمده که بکلمات نالایق و تفضی علی اکرم الله وجهه میرنجانیدند و در اسباب نزول آورده
که روزی فاروق رضی الله عنه کنیزکی آراسته دید که میل بدکاری داشت ملامت کرد بآنکه ادب نمود متزوجه ساخت شکایت بخواجه برد
خواجه سخنان نا ملایم شنیع بمنافقه با فاروق گفت و این آیة در باره او نازل شد و گویند در شان زانیان که شبها بر سر راه نشستندی
و دست تعدی بدامن کنیزکان رسانیدندی و سدی میفرماید که در آن وقت حرایر را علامت آن بود که سر پوشیده در راه رفتندی و
جواری سر بو دند و چون آن بدکاران از سر پوشیدگان تحاشی مینمودند لاجرم آیة آمد که یا ایها النبی ای پیغامبر قل لازواجک بگو زنان
خود را و بناتک و دختران خود را و نساء المومنین و زنان مومنانرا که بوقت بیرون رفتن یدنین نزدیک گردانند و فرو گذارند علیهن بر خود
و بدنهای خویش من جلابیبهن چادرهای خود را یعنی وجوه و ابدانرا بدان بپوشند ذلک این پوشیدن سروری و بدن ادنی نزدیک
تر ان یعرفن با آنکه ایشانرا بشناسند بصلاح و عفت یا متمیز شوند بآزادی فلا یؤذین پس ایذا کرده نشوند یعنی ایشان تعرض نکنند
ایشانرا وکان الله و هست خدای غفورا آمرزنده گناهان گذشته را چون توبه کنند رحیما مهربان که مصلحت ایشان کند لئن لم ینته
المنافقون اگر باز نایستند منافقان از نفاق والذین و آنانکه فی قلوبهم مرض در دلهای ایشان بیماریست یعنی زانیان از
قصد زنا و میل فواحش والمرجفون و آنانکه تزلزل کنند مخبران اراجیف یعنی آنانکه خبری بد می افکنند فی المدینة در مدینه از لشکر اسلام و
معایب مردمان لنغرینک بهم هر آینه برگماریم برایشان و مسلط سازیم و امر کنیم بقتل ایشان ثم لا یجاورونک پس همسایگی نکنند با تو فیها در مدینه

الا قلیلا مگر زمانی اندک یعنی زود از شهر بیرون روند ملعونین رانده‌گان و در ماندگان اینما ثقفوا هرکجا یافته شوند اخذوا گرفته شوند
یعنی باید که بگیرند ایشانرا وقتلوا وبکشند تقتیلا کشتنی بزاری سنة الله نهاده است خدای سنتی فی الذین خلوا در انانکه گذشتند من قبل پیش از این
یعنی مقرر کرده در امم ماضیه که انبیا بقتل منافقان حکم کنند ولن تجد ونیابی تو لسنة الله وسنت خدایرا تبدیلا بدل کردنی وتغیر دادنی یسئلک
الناس میپرسند ترا مردمان یعنی کفار بامتحان واستهزا عن الساعة از ساعت رستخیز قل بگو انما علمها جز این نیست که دانستن وقت قیامة
نزدیک خدایست وهیچ ملکی مقرب وپیغامبر مرسل رابدان اطلاع نداده اند وما یدریک وچه چیز دانا کرد ترا بدانستن آن یعنی مطلق نمیدانی لعل
الساعة شاید آمدن قیامت تکون قریبا شد نزدیک ان الله بدرستی که خدای لعن الکافرین براند ناگرویدگانرا یعنی منکرانرا یعنی منکران بعث
وخوار ودور ساخت از رحمت واعد وآماده کرده لهم برای عذاب ایشان سعیرا آتشی افروخته خالدین فیها در حالتی که جاودان باشند در ان ابدا
تاکید یعنی همیشه در آتش معذب باشند لایجدون نیابند ولیا دوستی که ایشانرا بیرون آرد از دوزخ ولا نصیرا ونه یاری ومددکاری که عذاب از ایشان
باز دارد یوم تقلب یاد کن روزی که گردانیده شود وجوههم رویهای ایشان فی النار در آتش از جنبی الجنبی یعنی گاهی ایشانرا بر پشت خوابانند و
گاهی بر روی افکنند یقولون وایشان میگویند یالیتنا کاشکی ما اطعنا الله فرمان بردیم خدایرا واطعنا الرسول وفرمان برداری کردیم پیغامبر انرا
وقالوا وگویند اتباع از ذل قوم ربنا ای پروردگار ما انا اطعنا بدرستی که ما فرمان بردیم سادتنا مهتران قبایل خودرا وکبراءنا وبزرگان وپیشوایان
فاضلونا السبیلا پس گم کردند راه مارا یعنی مارا از راه ببردند وبافسانه وافسون فریب دادند ربنا ای پروردگار ما حکم کن میان ما آتهم بده ایشانرا ضعفین
دو برابر من العذاب از عذابی که بما داده زیرا که هم ضال بودند وهم مضل والعنهم ودور ایشانرا لعنا کبیرا راندنی بزرگ که باز خواندن نباشد وعزراست
که هرکرا حق سبحانه براند دیگری نتواند که بخواند بیت هرکرا قهر تو راند که تواند خواندن وانکه را لطف تو خواند که تواند راندن یا ایها الذین آمنوا ای
کسانیکه گرویده اید لاتکونوا مباشید کالذین مانند آنانکه آذوا موسی برنجانیدند موسی را یعنی پیغامبر من محمد را مرنجانید چنانچه بنی اسرائیل موسی را علیه
السلام موسی را برنجانیدند واورا بزنا نسبت کردند وتهمة آن زن در قصه قارون گذشت فبرأه الله پس پاک گردانید اورا خدای مما قالوا از آنچه
گفتند وزنی را که رشوه داده بودند تا در حق وی افترا کنند [illegible] وی اعتراف نمود یا وقتی که با هرون علیه السلام بکوه طور رفتند وهرون
آنجا وفات یافت گفتند تو بردی حسد بودی وکشتی حق سبحانه ملایکه را فرمود تا اورا از قبر بیرون آورده میان قوم نهادند ومعلوم شد
که غیر مقتول است خدای اورا زنده گردانید تا برای ذمه برادر اقرار کرد یا میگفتند که او عیبی دارد که غسل پیدا میکند روزی جامه بر
سنگ نهاده بود ودر آب درآمده آن سنگ با جامه روان شده میان قوم درآمد موسی علیه السلام برهنه از پی او میدوید بنی اسرائیل را معلوم شد
که اورا هیچ عیبی نیست وکان وبود موسی عند الله نزدیک خدای وجیها با جاه وقربت ومقبول ومستجاب الدعواة یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله
ای گروه گرویدگان بترسید از خدای در ارتکاب مکاره وبپرهیزید از ایذاء رسول او وقولوا وبگویید قولا سدیدا سخنی راست ودرست از ورع واستوار
باذه مومنان وادنی آنست از صدا یعنی دروغ نگویید وراستی کنید در سخن چون حدیث افک وقصه زینب وگفته‌اند قول سدید کلمه لا اله الا الله
العمات سخنی که بان رضای خدای طلبند وقول جامع در این باب آنست که قولی سدید سخنی که صدق باشد نه کذب وصواب نه خطا وجد باشد
نه هزل وخالص بوده نه آمیخته پس چنین سخن گویید یصلح تا اصلاح آرد خدای لکم برای شما اعمالکم کردارهای شمارا یعنی انرا صلاحیت قبول

دهد دیوان صواب بترتیب

دهد دیوان صواب بترتیب سازد ویغفر لکم وبیامرزد برای شما ذنوبکم گناهان شمارا ومن یطع الله وهرکه فرمان برد خدایرا ورسوله وپیغامبر اورا
در انچه فرماید فقد فاز پس بدرستی که برسد بخیر وفیروزی یابد فوزا عظیما رسیدنی بزرگ ولقات [illegible] انا عرضنا الامانة بدرستی که ما عرضه کردیم
امانت که طاعتست یا حدود شرع ودر موضع فرموده که نماز است وزکوة وجهاد وامانت ودم یا نگاه داشتن زبان از فضول وگویند غسل جنابت
وبر تقدیر عرضه کرد آنرا علی السموات والارض بر آسمانها وزمین والجبال وبر کوهها بشرط ثواب وعقاب وفهمی که فهم در ایشان آفریده بود فابین پس
سر باز زدند ان یحملنها از آنکه بردارند امانترا واشفقن منها وبترسیدند از آن وگفتند ما مسخر فرمانیم برای آنچه مارا آفریده نه محتاج ثوابیم ونه تاب برکشیدن
عذاب یا بر اهل آسمان که ملایکه اند وبر ساکنان زمین وجبال که حیوانات بری وبحری اند عرضه کردند قبول نکردند وسر باز زدند از راه بی طاقتی
وحملها الانسان وبرداشت آنرا آدمی ضعیف وناتوان انه بدرستی که کان هست انسان ظلوما ستمکار بر نفس خود که امام کار اجرام عظام از حملش
پهلوتهی کردند واو بعجز خود قبول کرد جهولا نادان بعاقبت آن یعنی بعقوبت خیانت اگر واقعه شود وعرض امانت کردیم لیعذب الله تا عذاب
کند خدای المنافقین والمنافقات مردان وزنان منافق را بتضییع امانت والمشرکین والمشرکات وعذاب کند مردان وزنان مشرک را بخیانت در امانة
ویتوب الله وباز گردد خدای علی المومنین والمومنات بر مردان وزنان مومن بجهت حفظ امانت وکان الله وهست خدای غفورا آمرزنده
تایبان رحیما مهربان بر انسان وعلما وعرفا در این آیه سخن بسیار داشته واینجا نمه‌ای ایراد کرده می‌شود جمعی معنی آیه را بر آن فرود آورده‌اند که
عظمت شان امانت بمرتبه ایست که اگر عرضه کنند برین اجرام عظام وایشانرا شعور وادراک باشد از حمل آن ابا کنند ودیگر آنست که حق سبحانه
این اجرام را شعور وادراک داده وبر ایشان عرضه کرده عرض تخییر ایشان ابا کردند از حیثیت عجز نه از روی معصیت وانسان قبول کرد نه از
راه رحمت نه از روی قوة بیت آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال بنام من دیوانه زدند امام قشیری رحمه الله آورده که
که امانت بر انبیا عرض نمود وبر ایشان فرض فرمود آنجا عرض بود سر باز زدند واینجا فرض بود مو عرض حمل کردند شیخ جنید قدس سره فرموده است
که نظر آدم علیه السلام بر عرض حق بود نه بر امانت لذت عرض ثقل امانت را فراموش گردانید لاجرم عطف ربانی بزبان غایت فرمود که برداشتنی
از تو ونگاه داشتن از من چون تو بطوع بار ما برداشتی من هم از میان همه ترا برداشتم که حملناهم فی البر والبحر شعر راه او را بدو توان پیمود
بار او را بدو توان برداشت صاحب انوار آورده که میشاید که مراد با امانت عقل وتکلیف باشد چون سما وارض وجبال را استعداد حمل
آن نبود انسان بقابلیت خود قبول کرد زیرا که ظلوم است بواسطه استیلای قوه غضبی وجهول بجهت غلبه قوت شهوی وفایده عقل آنست که قوتین را از
تعدی نگاه داشته بطریقه اعتدال ثابت دارد ومعظم مقصود از تکالیف تعدیل است وگفته‌اند از شان انسانست ظلم وجهل چنانچه گویی الماء طهور
یعنی از شان اوست طهارت هم چنین این دو صفت نوع انسانرا باعتبار اغلب افراد ثابت است در احقاف آورده که ظلوم وجهول است نزد خلق
نه نزد حق ودر تفسیر خواجه پارسا قدس سره مذکور است که حق سبحانه امانت را بر اهل آسمان وزمین وجبال عرض کرد وابا نمودند از حمل آن بجهة
عدم استعداد آن حمل بود که بی مضایقه ومبالغه قبول نمود واو ظلوم است بر نفس خود که افنا میکند خودرا در هویه مطلقه وجهول است که غیر
حق را نمیشناسد بقول لا اله الا الله نفی ما سوی میکند در فتوحات فرموده که امانت اتصافست باسماء حسنی که بر همه موجودات عرض کرد
وانسان قبول کرد واو ظلوم بودی اگر برنداشتی وجهول است یعنی عالم زیرا که نهایة علم بالله اعتراف است بجهل وعجز از معرفت

العجز عن درک الادراک ادراک :: حضرت میر قاسم انوار قدس سره در بعضی از رسایل خود امانت را بر خلاف ربانی فرود آورده و گفته که ظلم و جهل ضد علم
و عدلست یعنی اداجاوز الشی حده فانعکس ضده اینجا ظلوما دارد ظلوم و جهول صیغه مبالغه است و هرگاه که این دو صفت از حد متجاوز کردند هر آینه بضد خود
مبدل خواهند گشت در رواح میگوید که ظلوما و جهولا اینجا مدح است نه ذم آدم عم بار بهشت بر ذات فوق الطاف بود و گفتند ظلم کردی بر نفس خود نسبتی
که بار گران کفت از غیرت حاجیل بود دم آواز ظلومی و جهولی او در عالم افتاد و عالمیان از سرای غفلت در لوامع آورده که ان بوالعجبی عشق را در عالم
بشریت در مملکت ملکیت نیست که ایشان سایه بر درد و جب دردا قدر و قیمتی نیست عشق را طایفه در خورند که صفت الجهل فیها سرمایه بازار ایشان
است و آن که ظلوما جهولا پیرایه روزگار ایشانست بیت عاشقی را درد و بدنامی خوش است :: عاشقانرا سوز ناکامی خوش است :: امانت که
از مبج عرض الوهیت تافت آسمان کون را وصف نعت تابست زمین فریاد بر کشید که و انعت لسط دانع است صدا از کوه بر آمد
که و انبات قدم حاصل است ما تحمل این بار نداریم نشاید که آفت ما باز خورد و این صفتها از ما بستاند آدم خاکی گفت که و اجب که بستانند و دانه
بیش آمد و واد و در بادی که میاکل افلاک گشته بودند بر دوش بناز کرفته نوره هل من مزید زدن اغاز کرد ع ای خاک دلبری از کجی آوردی :: زبان
حال او میگفت بار گران بود یار مهربان میتوان کشیدن مصرع ان بار که از بردن او عرش ابا کرد :: یا قوت توان حامل آن بار توان شدن :: القصه
خلعت امانت جز بر قامت با استقامت انسان که منشور انی جاعل فی الارض خلیفه بر نام او نوشته اند راست نیاید و چون کاری بدین عظمت
بدو
مهمی بدین ابهت نام زد او شد حشت خشم زخم حسود ان شیاطین که دشمنان دیرینه او نید سبب ظلوما و جهولا بر انش غیرت انگیخت ع تا کود شود
هر انکه نتواند دید سوره سبا مکیه اربع و خمسون آیة بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله سپاس و ستایش و خدا یرا سزد الذی له ان خدایی که
و اورا است ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از وسایط جلال نعم و ما فی الارض و آنچه در زمینهاست از روابط دقایق جود و کرم و له الحمد و مر اورا
ستایش فی الآخرة در آن سرای نه از روی تکلف بلکه از راه سرور چنانکه گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا و الحمد لله الذی صدقنا وعده و الحمد لله
الذی احلنا دار المقامة و گفته اند مجموع اصل آخرت مرا و را حمد گویند دوستان او را بفضل ستایند و دشمنان بعدل ستایش نمایند و هو الحکیم و
اوست حکیم کار تو ان الخبیر دانا باحوال بندگان از آشکار او نهان یعلم میداند ما یلج آنچه فرو رود فی الارض در زمین چون باران و ما یخرج
منها
آنچه بیرون آید از زمین چون نبات یا دانات یا آنچه در زیر زمین باشد چون کنوز و دفاین و اموات و آنچه بر روی زمین باشد چون حیوان و عیون
و فلزات و ما ینزل و میداند آنچه فرود می آید من السماء از آسمان چون ملایکه و کتب و مقادیر و ارزاق و انتظار و ما یعرج و آنچه بالا میرود فیها در آسمان چون
فرشتگان و نامه اعمال چون بندگان و دعوات و کلمات طیبه و ارواح طاهره در غرایب التفسیر آورده که آنکه فرود می آید یعنی جبرئیل و آنکه بالا میرود
حضرت رسالت علیه الصلوة و السلام در شب معراج صاحب کشف الاسرار فرموده که بعلم قدیم او پوشیده نیست آنچه فرود می آید بر دلهای اولیا
از واردات و کشوفات و آنچه بالا میرود از نفایس اصفیا در همه اوقات یا آنچه فرود می آید الطاف کرم است از بارگاه قدم متوجه دلها گشته همچنان
که بوی انس می آید هم از جانب مکنون ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها و آنچه بالا رود نالهای نیاز است و انین مذنبان که چون سحرگاه
از خلوت خانه سینه ایشان روی بدرگاه او آرد فی الحال رقم قبول بروی کشند که لانین المذنبین احب الی من زجل المسبحین بیت غلغل تسبیح
شیخ ارچند مقبول افتد :: آه درد آلود رندانرا قبول دیگر است و هو الرحیم و اوست مهربان در اتمام نعم الغفور پوشنده گناهان

برده زحمت و

ببرده زحمت و قال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند از روی انکار یا استهزا لا تاتینا الساعة نمی آید ما را قیامت قل بگو بلی نه آنست که شما میگویید
آری و ربی بحق پروردگار من در این باب گفته اند که ابو سفیان بلات و عزی سوگند خورد که بعث و نشور نیست حق سبحانه فرمود که ای محمد تو هم سوگند خور که بحق
آفریدگار من که پروردگار منست لتاتینکم بیاید بشما بتحقیق قیامت عالم الغیب صفت پروردگار دلیست یعنی داننده پوشیدهها لا یعزب دور نشود عنه از علم او
مثقال ذرة هم سنگ مورچه خود یا بوزن ذره از ذرات هوا فی السموات در آسمانها و لا فی الارض و نه در زمین و لا اصغر من ذلک و نه خوردتر از
مثقال ذره و لا اکبر و نه بزرگتر از آن الا مگر آنکه مکتوبست فی کتاب مبین در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ و مجموع اینها در لوح ثبت کرده لیجزی الذین
آمنوا تا پاداش دهد آنانرا که گرویده اند و عملوا الصالحات و کرده اند عملهای شایسته اولئک آن گروه مومنان و نیکوکاران لهم مر ایشانراست مغفرة
آمرزش خطیات و رزق کریم و روزی بزرگ وار یعنی بی طلب و تعب و الذین سعوا و آنانکه بشتافتند فی آیاتنا در آیتهای کلام ما یعنی در ابطال آن سعی نمودند
معاجزین عاجز کنندگان یا کوشندگان در تنفیر مردم از آن یا بزعم خود پیشی گیرندگان بر ما یا عذاب ما از ایشان فوت شود اولئک آن گروه لهم مر
ایشانراست عذاب عذابی من رجز الیم از سخت عذابی الم رساننده و یری الذین و دیگر اینکه ثابت است یا در لوح محفوظ برای آنست تا بدانند آنانکه
اوتوا العلم داده شدند علم یا مر او را انست که اهل علم دانند الذی انزل آنچه که فرود فرستاده شده الیک بسوی تو من ربک از آفریدگار تو
هو الحق یعنی قرآن او راست و درست و یهدی و راه مینماید الی صراط العزیز براه خداوند غالب الحمید ستوده بر نعم غایة الحمد و
قال الذین کفروا و گفتند آنانکه نگرویدند یعنی از منکران بعث بعضی مر بعضی را گفتند هل ندلکم آیا دلالت کنیم شما را علی رجل ینبئکم بر مردی که خبر
میدهد شما را یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم که میگوید اذا مزقتم چون پاره کرده شوید یعنی متفرق سازید کل ممزق همه پاره شدنی انکم بدرستی که
شما لفی خلق جدید هر آینه در آفرینش نو خواهید بود یعنی زنده خواهید گشت کافران با یکدیگر گفتند که مردی چنین خبر میدهد افتری علی الله
میبندد بر خدای کذبا دروغی را معتمدا ام به جنة یا بدو جنونی هست که میگوید چیزی که میداند بل الذین نه چنین است که میگویند آنانکه لا
یومنون نمیگروند بالآخرة بدان سرای فی العذاب در عذاب اند بدان جهان و الضلال البعید و در گمراهی دراز صواب بدین جهان و صفت ضلال
ببعد از قبیل اسناد مجازیست چه بعد صفت ضالست افلم یروا آیا نمی بینند و نمینگرند کافران الی ما بین ایدیهم بسوی آنچه پیش ایشانست و ما خلفهم
و آنچه پس ایشانست من السموات و الارض از آسمان و زمین ان نشا نخسف بهم الارض اگر خواهیم فرو بریم ایشانرا بزمین او نسقط یا فرود افکنیم علیهم
بر ایشان کسفا من السماء قطعه از آسمان بجهت تکذیب ایشان و آیتهای ما را ان فی ذلک بدرستی که در نظر با آسمان و زمین تا در تامل با قتدار
و تخایل
خسف و اسقاط لایة هر آینه دلالتی و عبرتیست لکل عبد منیب مر هر بنده رجوع کننده را بحق چه ایشان تفکر و تدبر مینمایند در دلایل قدرت
صورت
حکمت و لقد آتینا داود و هر آینه دادیم داود را منا از نزد یکما فضلا زیادتی بر سایر مردمان که بنبوت منسوب بود و ندا بنبوت یا بپادشاهی یا حسن
و خلق یا توفیق عدل یا بخشاینده عجز و ضعفا یا حلاوت مناجات یا علم یا بانگ که چه بارگاه او ملجا و پناهی نیست و در عین المعانی آورده که مراد صوت
حسن است چه هرگاه که داود علیه السلام بزبور خواندن مشغول گشتی سباع و وحوش از منازل خود بیرون آمده استماع آواز دلنوازش کردندی
و طیوران از نغمات جان فزایش مضطرب گشته خود را از هوا بر زمین افگندندی نظم ز صوت دلکشش جان تازه گشته :: روان از ذوق
بی اندازه گشته :: سپهر چنگ گشت ارغنون ساز :: از آن بر حال تو بشنوده آواز :: و بعضی گفته اند که فضل آنست که بعد از این می گوید

معجزه

یا جبال اوّبی معه گفتیم ای کوهها بازگردانید آوازها خود را با داود در وقت تسبیح او یعنی موافقت بادی یا سیر کنید با وی هر کجا رود هر گاه که خواهد و این
داود بود که هرگاه خواستی کوه با او روان شدی والطیر و مسخر کردیم ویرا مرغان تا وقت ذکر ویرا مدد دادندی و مرغان بر زبر سر وی صف کشیده
بالهای دلاویز امداد نمودندی و بسیار کسی از مستمعان آن نغمات قالب از ارواح تهی کردندی بیت چو کرد مطرب من نغمه برداز ٭ ز شوقش مرغ
روح آید بپرواز ٭ روزی فرشته بزیارت داود علیه السلام آمد و گفت تو پیغامبر خدایی و خلیفهٔ اویی اولی آنست که طعام تو از کسب تو باشد داود از خدا
طلبید و او شد که زره گری و آن روزی کرد اینجا که میفرماید والنّا له الحدید و نرم گردانیدیم مر ورا آهن بی آتش و مطرقه چنانکه در دست چون موم نرم
بودی و در روی هر طرفی که خواستی کردی و فرمان دادیم ان اعمل بانکه بساز سابغات زرهها گشاده فراخ دامن گشاده و قدّر و اندازه نگهدار فی
السرد در بافتن یعنی حلقهای مساوی در هم افکن تا وضع آن متناسب افتد در تیسیر آورده که هر روزی زرهی تمام کردی و بشش هزار درم بفروختی و
چهار هزار تصدق کردی دو هزار نفقهٔ عیال ساختی و در لباب گوید که چون وفات کرد هزار زره در خانهٔ او بود واعملوا و دیگر گفتیم ای داود تو با اهل
خود عمل کنید صالحا عملی شایسته یعنی خالی از اغراض انی بدرستی که من بما تعملون بانچه شما میکنید بصیر بینایم و لایق آن پاداش خواهیم داد و لسلیمن
الریح و مسخر گردانیدیم مر سلیمان را باد را غدوها شهر رفتن او بامداد یکماهه راه و رواحها شهر و شبانگاه نیز مسیره شهری و صباح از تدمر بیرون آمدی و قیلوله
در اصطخر شیراز کردی و شب را بکابل رفتی و آنجا بنوبت آسودی و اسلنا و جاری کردیم له برای او عین القطر چشمه مس گداخته تا از معدن بیرون
آمدی چون آب روان و آن در موضعی بود از یمن بقرب صنعان و در ماهی سه روز سیلان کردی و از آن مس آنچه میخواستند میساختند و من
الجن و رام کرده و دادیم او را از دیوان من یعمل بین یدیه کسی که عمل کند پیش او باذن ربه بفرمان پروردگار او و من یزغ منهم و آنکس که سرکشی
کند عن امرنا از فرمان ما و طاعت سلیمان نذقه بچشانیم او را من عذاب السعیر از عذاب آتش افروخته در عقبی و گویند در دنیا ملکی که تازیانهٔ
آتش در دست داشته مقرر شده که موکل باشد بر دیوان او گاه که از فرمان سلیمان دیوی بیرون رود آن تازیانه آتش بر وی زند و او را بسوزند
یعملون و میکردند له برای سلیمان علیه السلام ما یشاء آنچه میخواست من محاریب از غرفهای خوش و منظرهای دلکش در وسیط آورده که محراب
منزلی را گویند که بدرجه بدو باید رفت و گفته اند محاریب اینجا موضع عبادت چون قلعهای بلند و حصارهای ارجمند و دیوان برای سلیمن علیه السلام
در ولایت یمن حصارهای عجیب ساخته بود چون مرواح و بینون و تلقوم و غمدان و امثال آن و تماثیل میساختند تمثالها صورتها از ملایکه بر وضعی که در
زمان عبادت بر آن بوده اند و صورت راست باده نموده بر همان وجه پرستش نمایند و در آن زمان اتخاذ تصاویر مباح بوده و در عین
المعانی آورده که تمثالها از آهن بصورت آدمیان میساختند و حق سبحانه بوقت محاربه با اعدا روح در ایشان میدمید تا در قتال قوی
صلب باشند و گفته اند تمثال دو شیر ساخته بودند در زیر تخت او و عقابات دو کرکس بر بالای تخت چون سلیمان خواستی که به تخت بر آید آن
شیران دستها برافراختندی تا پای بر آن نهاده بالا رفتی و چون بر تخت نشستی کرکسان بالها خود را بر او سایه کردندی و جفان و میکردند
برای سلیمن کاسها چون حوضهای فراخ کالجواب مانند حوضهای بزرگ و قدور راسیات و دیگها بلند بر سه پای نهاده مانند کوهها داود را
خوان طعام بوده که در آن دیگها طعام پختندی و هنوز در بعضی از ولایت شام دیگها از سنگ تراشیده موجود است اعملوا گفتیم عمل خیر کنید آل
داود ای آل داود شکرا برای سپاس داری چنین نعمتها بتسالی قدس سره فرمود که آل داود ساعات لیل و نهار را قسمت کرده بودند

در هر ساعتی یکی از

در هر ساعتی یکی از ایشان قایم بودی بشکر الهی و عبادت پادشاهی و قلیل و اندکی من عبادی الشکور از بندگان من سپاس دارند شکور آن
گویند که بدل و زبان و جوارح اکثر اوقات و ایام شکرگزاری ادا کنند با وجود چنین استغراقی در شکر خود را از ادای شکر عاجز شناسد چه توفیق شکر
نعمتی است مستدعی شکر دیگر و ازینجا گفته اند الشکور من یری عجزه من الشکر نظم حد شکر حق نداند هیچکس ٭ حیرت آمد حاصل دانا و بس
آن بزرگی گفت با حق در نهان ٭ کای پدید آرنده هر دو جهان ٭ ای منزه از زن و فرزند و جفت ٭ کی توانم شکر نعمتهات گفت ٭ بیک خبر گفتش
از حضرت پیام ٭ گفتش از تو این بود شکری مدام ٭ چون درین ره این قدر بشناختی ٭ شکر نعمتهای ما پرداختی ٭ آورده اند که بنای بیت
المقدس را داود علیه السلام آغاز کرده بود و سلیمان علیه السلام در اتمام سعی بلیغ بجای آورد هنوز یکساله کار مانده بود که متقاضی اجل
بسلیمن در آمده طلب ودیعت روح کرد که مرگ مرا فاش نکنید و مرا بعد از مرگ بر عصایی تکیه دهید تا جن از عمل خود باز نمانند و هم مسجد با تمام
رسد چون سلیمان علیه السلام او را بشستند و بر وی نماز گزاردند و او را بر عصا تکیه دادند و دیوان از دور در وی زنده پنداشتند و بهمان کار که
نامزد ایشان بود قیام مینمودند تا بعد از یکسال اسفل عصا را دابة الارض بخورد و بر زمین افتاد همگنان را موت او معلوم شد فی الحال
دیوان فرار نموده در شعاف جبال و اجواف بوادی گریختند کما قال الله تعالی فلما قضینا پس آنهنگام که قضا کردیم علیه الموت بر سلیمن
مرگ را و او را ده بر عصا تکیه دادن ما دلهم دلالت نکرد دیوان را علی موته بر مرگ سلیمن الا دابة الارض مگر چوب خواره که از زمین بر آمده
تاکل منساته میخورد عصای او را فلما خر پس آنهنگام که بیفتاد سلیمان تبینت الجن دانستند ان لو کانوا آنکه اگر بودندی البته یعلمون الغیب
دانستندی غیب را گمان جن آن بود که غیب میدانند بر مردم چنین ظاهر میکردند حق سبحانه میفرماید که اگر ایشان دانا بودندی بغیب مالبثوا درنگ
نمیکردندی یکسال فی العذاب المهین در عذاب خوارکننده یعنی تکالیف شاقه که ایشان را در عمل عمارت بود لقد کان بدرستی که بود لسبا
بدرستی که بود لسبا مر اولاد سبا [illegible] یعقوب بن قحطان فی مساکنهم در مسکنهای ایشان و حفص بصیغه مفرد خواند یعنی در مسکن
ایشان آیة علامتی و دلالتی بر وجود صانع و قدرت کاملهٔ او در مختار آورده که فرزندان سبا در حوالی مارب در ولایت یمن منزلی بود
در میان دو کوه از اعلی تا اسفل آن منزل چشمه فتیح و مشرب ایشان در اعلای وادی بود و چشمه در پایان کوه و گاه بودی که فاضل آب
از ولایت بحر آبات ایشان ضم شدی و خرابی کردی از بلقیس که والی ولایت ایشان بود در خواست کردند تا سدی بست در دهانه دو کوه آبها
اصلی و زاید آنجا جمع شدی و سه نقبه بر آن سد ترتیب کردند تا اول نقبه اعلی بگشایند و آب بمزروعات خود برند و چون کم شود وسطی و
با خر سفلی و ایشان بر یمین و یسار منازل خود باغها داشتند مشتمل بر درختان میوه دار کما قال الله تعالی جنتان آیه در مساکن ایشان اهل سبا
چنانچه گفته شد دو بوستان بود عن یمین و شمال از راست و چپ منازل ایشان اگرچه در هر طرف باغ بسیار بوده اما از تقارب آنجا
همه بمنزله یکباغ مینمود کلوا گفت پیغامبر و ایشان را که بخورید من رزق ربکم از روزی پروردگار خود کثرت میوه ایشان از مشابه بود که
اگر کسی زنبیلی بر سر نهادی و بزیر درختان بگذشتی آن زنبیل پر میوه شدی بی حرکت دست پیغامبر گفت از این نعمتها بخورید واشکروا له
و شکر کنید خدای را بلدة طیبة این شهری که خدای شما در آن یا از آن روزی میدهد شهری پاکیزه است و هوای تندرست و آب شیرین دارد و خاک
پاک نظم شهری چو بهشت آن نکویی ٭ چون باغ ارم بتازه رویی ٭ در آنجا نشه ریگک و کژدم بودی و پشه در جاها بغدادی و غربی که

آنجا رسیدی شبها در خانه دی بردی ورب غفور وپروردگار روزی دهنده واز شما شکر جوینده و آمرزنده است هر کسی را که توبه کند از شرک فاعرضوا
پس ایشان روی بگردانیدند از پیغامبر خود و شکرگزاری ننمودند و در خبر است که سیزده پیغامبر بدیشان آمده همه را تکذیب کردند پیغامبر
آخرین در زمان الادعا رین جیشان بعد از رفع حضرت عیسی علیه السلام بدیشان آمده او را بیازردند حق سبحانه موشهای دشتی
در زیر بند آب ایشان پدید آورده بفرمود تا بند را سوراخ کردند و شبی که همه در خواب بودند بند شکسته شد و سیل در آمده منازل و
حدایق ایشان معمور گشت و بسیاری مردم و چهارپایان هلاک شد چنانچه فرموده چون اعراض کردند فارسلنا علیهم پس فرستادیم بر ایشان
سیل العرم سیل صعب و گفته اند عرم بند آب است یا نام وادی که آب از آن آید یا اسم موش دشتی که بند سوراخ کرد وبدلناهم و بدل دادیم ایشان را
بجنتیهم بر باغها ایشان جنتین دو باغ ذواتی اکل خمط خداوند میوه تلخ واثل شوره گز و چنین موضعی را جنت گفتن بطریق مشاکلت است
وشیء وچیزی من سدر قلیل از کنار اندک یعنی در آن شوره زارها اندک میوه کنار گذاشتیم تا یاد کنند از آن میوهها فوت شده ذلک اینرا
عذاب جزیناهم پاداش دادیم ایشان را بما کفروا بسبب آنکه کفران نعمت ورزیدند پس کافر شدند وهل نجازی و آیا عقاب کرده شود الا الکفور مگر
ناسپاسی و حفص بخاری خواند فعل متکلم معلوم و کفور را منصوب سازد یعنی پاداش میدهیم مگر ناسپاسی را جزا عام است هر مومن و کافر را و مجازات
خاصه کفار است آورده اند بقا باتر د پیغامبر آمده گفته اند شناختیم پروردگار خود را پس از این اگر نعمتی بما ارزانی فرماید ناسپاسی نکنیم
و عبادتی بجا آوریم که هیچ قوم نکرده باشند حق سبحانه دیگر در ها نعمت بر ایشان گشوده فرموده وجعلنا و گردانیدیم بینهم میان سبا وبین القری
التی و میان آن دیهها که بکرم خود بارکنا برکت داده ایم فیها در آن از ولایت شام و فلسطین و اردن و اریحا و ایلیا قری ظاهرة دیهها
معمور آنکه را متصل یکدیگر در عین المعانی آورده که گویند از مارب که منزل اهل سبا بود تا شام چهار هزار و هفتصد ده بدید آمد وقدرنا و تقدیم کردیم
فیها السیر در آن دیهها رفتن را در فواید مقادیر مراحل بیان کردیم و گفتیم سیروا بروید فیها در این دیهها لیالی و ایاما روزها و شبها آمنین
ایمن یافتگان از دشمنان و سباع بجهت کثرت خلق یا از جوع و عطش بسبب آبادانی بقیه با آغاز تجارت کرده از یمن تا شام میرفتند جا تشت در
دیهی و توانگران را بدرویشان حسد آمد که میان ایشان و درویشان هیچ فرقی نیست پیاده و مفلس این راه هم چنان میروند که سوار و توانگر
فقالوا پس گفتند اغنیاء ایشان ربنا ای پروردگار ما باعد دوری افکن بین اسفارنا میان منازل سفرهای ما یعنی بیابانها بدید کن
از هر منزلی تا منزلی تا مردم بی زاد و راحله نتوانند کرد وظلموا انفسهم و ستم کردند بدین دعا نفس خود و مال دیهها را خراب کردیم فجعلناهم
پس گردانیدیم اهل سبا را احادیث سخنان یعنی از ایشان بتعجب باز گویند که آبادانی بخرابی میل کردند ومزقناهم و پراکنده ساختیم ایشان را
کل ممزق پراکنده ساختنی که هیچ یکی از ایشان در مارب نماند قبیله غسان از ایشان بشام رفت و قضاعه بمکه و اسد به بحرین و انمار به یثرب و جذام
بتهامه و ازد بعمان و این کلمه ضرب المثل شد که تفرقوا ایدی سبا ان فی ذلک بدرستی که در آنچه ذکر کردیم لآیات هر آینه عبرتهاست لکل صبار
و هر صبر کننده بر محنتها شکور سپاس گوینده بر نعمتها در کشف الاسرار آورده که در خرسندی و فارغ بالی میگذرانیدند بسبب ناصبری بر عافیت
و ناشکری بر نعمت رسید بر ایشان آنچه رسید بیت در روزگار عافیت شکر کردم لاجرم ∴ دستی که در آغوش بود اکنون بدندان میگزی
ولقد صدق و بدرستی که راست یافت علیهم بر اهل سبا و غیر آنکه بر همه کافران ابلیس ظنه ابلیس گمان خود را یعنی گمان برده بود شیطان

کر من بنی آدم

کر من بنی آدم بسبب شهوت و غضب که در نهاد ایشان نهاده اند دست یابم و ایشان را گمراه کنم گمراه را در بادیه اهل غوایت داشته باشند فاتبعوه
پس پیروی او کردند در شرور و معصیت الا فریقا من المؤمنین مگر گروهی از مومنان که مستثنی اند وما کان و نبود له علیهم و ابلیس را بر ایشان
ایشان محقق شد من سلطان تسلطی و استیلا الا لنعلم مگر برای آنکه جدا کنیم من یؤمن کسی را که میگرود بالآخرة بدان سرای ممن هو از کسی که
او منها فی شک از آخرت در گمان است یا تا بدانند اولیا و یا با اهل ایمان ارباب کفار را وربک و پروردگار تو علی کل شیء بر همه چیزها حفیظ نگاهبان
قل بگوای محمد مر بنی ملیح را ادعوا الذین زعمتم بخوانید آنان را که گمان برده اند ایشان را خدایان من دون الله بجز خدای یعنی ملایکه که میپرستید تا از ایشان
در جذب منافع و دفع مکاره هیچ مددی یابید یعنی ایشان را بی عون آفریدگار را اختیاری و اقتداری نیست با همه کافران را بگوی که بخوانید آنچه خود را
تا هیچ اجابت کنند که مطلقا لا یملکون مالک نمیشوند ایشان مثقال ذرة هم سنگ مورچه از خیر و شر فی السموات در آسمانها ولا فی الارض و نه در
زمین وما لهم و نیست مر آنها را از شریکان را فیهما در آسمان و زمین من شرک هیچ شرکتی در آفریدن و نه در تصرف کردن وما له و نیست خدا را منهم
از اصنام و ملایکه در تقدیر و تدبیر من ظهیر هیچ یاری و مددکاری ولا تنفع الشفاعة و سود نکند شفاعت کسی عنده نزدیک خدای یعنی گمان
شفاعت که بملایکه یا با صنام دارید محقق نخواهد شد زیرا که درخواست نفع نکند الا لمن اذن له مگر کسی که دستوری دهد خدای مر ورا برای شفاعت کردن
یا او ماذون باشد بدرخواست کردن روز قیامت منتظر باشند هم شافع و هم مشفوع له در ترس و فزع که دانند تا از حضرت چه فرمان رسد و
این انتظار باقی باشد حتی اذا فزع تا چون برداشته شد فزع را عن قلوبهم از دلهای ایشان و دستوری شفاعت دهند قالوا گویند بعضی از ایشان
بعضی را که ماذا قال چه چیز گفت قال ربکم پروردگار شما در باب شفاعت قالوا الحق گویند سخن درست گفت و فرمود که مومنان را شفاعت کنید نه کافران را
وهو العلی الکبیر و خدای برتر است و بزرگوارتر از آنکه پیغامبر و فرشته بی اذن او شفاعت توانند کرد قل من یرزقکم بگو که روزی میدهد شما را من
السموات از آسمانها باران والارض و از زمین نبات قل الله هم تو بگوی روزی دهد خدای چون سوال را بجز این جوابی نیست و اگر کافران
بخوف الزام بزبان نگویند بدل معترف اند وانا و دیگر بگو با ایشان که ما مومنان که روزی دهنده را یکی گوییم و پرستش کنیم او ایاکم با شما مشرکان که
جمادات را در مراتب امکانیت فروتر از وی نیست با واجب الوجود شریک میسازید لعلی هدی بر راه راستیم او فی ضلال مبین یا در گمراهی آشکارا قل لا تسألون بگو پرسیده
نخواهید شد عما اجرمنا از آنچه ما میکنیم از بدی ولا نسأل و باز پرسیده نخواهیم شد عما تعملون از آنچه شما میکنید بلکه هر کس را از عمل او سوال خواهند کرد و جزا
مناسب آن خواهد داد قل یجمع بیننا بگو جمع کند میان ما ربنا پروردگار ما روز قیامت ثم یفتح پس حکم کند بیننا بالحق میان ما براستی و محق را
بوستان وصال فرستد و مبطل را بزندان و بال وهو الفتاح و اوست حکم کننده در قضایا دانشمند العلیم دانا بحکم کی حکم قل ارونی الذین بگو بنمایید
و انان را که الحقتم بسته اید به بخدای شرکاء انبازان یعنی بنمایید تا بکدام صفت با وی شریک حق میسازید در عبادت کلا این انبازی درست نیست بل هو
الله العزیز بلکه اوست خداوند غالب بر همه کس که در شرکت با او تواند زد الحکیم دانا باحکام صواب و موصوف بحکمت بالغه پس کدام کس را با او دست شرکت
تواند داد نظم وحده لا شریک له صفتش ∴ و هو الفرد اصل معرفتش ∴ شرک را سوی وحدتش ره نی ∴ عقل از کنه ذاتش آگه نی ∴ هست
راه کبریا و جلال ∴ شرک نالایق و شریک محال ∴ وما ارسلناک و نفرستادیم ترا ای محمد الا کافة مگر فرستادنی عام و شامل للناس مر همه مردمان را از احمر
و اسود و از جن و انس یا نفرستادیم مگر بر عامه خلق و این از خصایص افضلیت آنحضرت است که مبعوث بود با همه افراد آدمیان و جنیان و غیر آن

وهیچکس ازانبیا بتمام جن وانس مبعوث نشده نظم تراداند منشور سعادت :: وزان پس نوع انسان افریدند :: بریرا جمله درخیر تو کردند :: پس
انگاهی سلیمی افریدند :: وگفته اند ها کافه برای مبالغه است چون علامه ونسابه یعنی نفرستادیم ترا مگر بازدارنده مردمانرا از شرک بشیرا مژده
دهنده بفضل کسی که توحید اقرار کند ونذیرا وبیم کننده بعدل انرا که بشرک اصرار نماید ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند فضایل وکمالات
ترا وجهل برکمالات تو باعث مخالفت تو میشود ویقولون ومیگویند از فرط جهالت که متی کی باشد هذا الوعد این وعده عذاب قیام قیامت ان کنتم صادقین
اگر هستید شما یعنی رسول ومومنان راست گویان قل لکم بگو مرشما راست میعاد یوم وعده روزیست که چون برسد لا تستاخرون باز پس نیابید عنه ازان روز
ساعة مقدار اندک زمانی ولا تستقدمون ونه پیشی گیرید بران آورده اند که کفار مکه اهل کتاب را از احوال پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند ایشان ولاتستقدمون
گفته اند ما در کتب خود نعت او خوانده ایم واو پیغامبر حق بحق است ابوجهل وامثال او گفته اند ما بکتب شما نیز ایمان نداریم واین ایه نازل شد وقال الذین
کفروا وگفتند انانکه کافر شدند از اهل کتاب که ما لن نومن ایمان نداریم بهذا القرآن باین قران که بر محمد علیه الصلوة والسلام فرود می آید ولا بالذی ونه بدان
کتاب که فرود آمد بین یدیه پیش از وی ولو تری واگر ببینی اذ الظالمون چون ستمکاران یعنی مشرکان موقوفون بازداشتگان باشند عند ربهم نزد پروردگار
خود یعنی در موقف محاسبه [illegible] برخوف یرجع بعضهم بازمیگردانند برخی ازایشان الی بعض القول بسوی برخی دیگر ازایشان سخن را
یعنی مجادله میکنند وسخن در هم دیگر میگردانند یقول الذین استضعفوا میگویند انانکه زبون گرفتگان بودند یعنی تابعان وپس روان للذین استکبروا وانانرا
که از قول حق سرکشی میکردند یعنی پیشوایان وبزرگان لولا انتم اگر نبود دید شما یعنی اضلال واغوای شما لکنا مومنین هر آینه میبودیم باگرودکان
اما شما مارا گمراه کردید وازدیان بازداشتید قال الذین استکبروا گویند انانکه گردن کشی کرده بودند للذین استضعفوا مرانانکه در دنیا زبون وبیچاره
گرفته بودند انحن صددناکم ایا ما بازداشتیم شما را عن الهدی از قبول ایمان وهدایت بعد اذ جاءکم پس ازانکه آمد بشما بل کنتم بلکه بودید شما بنفس خود
مجرمین گناهکاران وشرک ارندگان وقال الذین استضعفوا وگویند انانکه ضعیف وبیچاره بود للذین استکبروا وانانرا که از قول حق سر کشیدند بل نه چنین است
که ما بخود کافر شدیم بلکه مکر اللیل والنهار مکر وفریب شما بود در روز وشب آرنده ما بود از ایمان اذ تامروننا چون میفرمودید مارا ان نکفر بالله بانکه
کافر شویم بخدای ونجعل له وفرا گیریم مر او را اندادا همتایان واسروا الندامة وهر دو گروه بعد از گفت وگوی پشیمان شوند وعمل خود را پنهان دارند
با یکدیگر تا [illegible] نمانند بعضی اسرار را بمعنی اظهار دانند واین لغة از اضداد است بمعنی ظاهر کردانند پشیمانی لما راوا
العذاب انهنگام که ببینند عذاب وجعلنا الاغلال وبکنیم غلها اتشین فی اعناق الذین کفروا در گردن انانکه کافر شدند از تابعان ومتبوعان ایراد مستقبل
بلفظ ماضی بجهت تحقیق وقوعست [illegible] مظهر بجای مضمر اشعاری بموجب اغلال ایشانست هل یجزون ایا جزا داده شوند یعنی نشوند الا ما کانوا یعملون
مگر انچه بودند که عمل کنند پس تسلیه حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم میفرماید وما ارسلنا ونفرستادیم فی قریة در هیچ دهی وشهری من نذیر هیچ
بیم کننده یعنی پیغامبری الا قال مگر انکه گفته اند مترفوها متنعمان ومتکبران آن دیه مر آن پیغامبرانرا انا بدرستیکه ما بما ارسلتم به بانچه فرستاده
شده اید بآن یعنی بهم خود وه کافرون ناگرویدگان ومنکرانیم وقالوا نحن ودیگر گفتند ما اکثر اموالا واولادا بیشتریم از جهت اموال واولاد
یعنی مال وفرزندان بیش از شما [illegible] بدعوای رسالت [illegible] وما نحن ونیستیم ما بمعذبین عذاب کرده شدگان یعنی خدای مارا
عذاب نخواهد کرد زیرا که مارا نعمت کرامی کرده پس محبت خوار نخواهد ساخت قل ان ربی بگو بدرستی که پروردگار من یبسط الرزق گشاده

میکرداند روزیرا

میکرداند روزیرا لمن یشاء برای هرکه میخواهد از اهل شرک ومعصیت بمشیت خود نه برای کرامت او ویقدر وتنگ میسازد بر هرکه میخواهد
بجهت حکمت خود نه از روی مذلت ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند وگمان میبرند که کثرت اموال واولاد برای شرف وکرامت
وشاید که از روی استدراج بود وما اموالکم ونیست مالها که بشما داده ایم ولا اولادکم ونه فرزندان که بشما ارزانی داشته ایم بالتی تقربکم
بان خصلتی که نزدیک گردند شما را عندنا نزد ما زلفی نزدیک کردانیدنی جه تقرب باعمال صالحه باشد وشمارا [illegible] اموال واولاد
کسی را بحق نزدیک نمیکرداند الا من آمن مگر کسی که بگرود وعمل صالحا وبکند عملی که صلاحیت قبول داشته باشد یعنی اموال خود را نفقه
کند در راه حق واولاد خود را علم دین بیاموزد ودر صلاح ترتیب نماید اولئک پس انگروه لهم وایشانراست جزاء الضعف پاداش دوتو
یعنی زیاده بر زیاده یکی ده وبیشتر یا بمقصد بما عملوا بسبب انچه کردند از نیکیها وهم فی الغرفات وایشان در غرفهای بهشت آمنون ایمنند
از مکاره وافات وشداید وتخافات والذین یسعون وانانکه می شتابند وکوشش مینمایند فی آیاتنا در ابطال آیتهای ما یعنی قرآن وبر ان
زبان طعن میکشایند معاجزین در حالتی که گمان برند که مارا عاجز توانند ساخت از انزال آن یا مردم را از بدیرفتن وایمان
آوردن بدان اولئک ان کروه فی العذاب محضرون در عذاب حاضر آورده کانند قل ان ربی بگو بدرستی که آفریدکار من یبسط
الرزق گشاده میسازد روزیرا لمن یشاء من عباده برای هرکه میخواهد از کافر وعاصی بر وفق مشیت ویقدر له وتنگ میسازد
برای هرکه میخواهد بر وفق اراده وحکمت خود وما انفقتم والجه نفقه کنید من شیء از چیزی که شما راست در راه خدای فهو پس خدای
یخلفه عوض میدهد انرا در دنیا یا ذخیره مینهد بجهت شما در آخرت ودر حدیث آمده است که هر بامداد دو فرشته
از آسمان نزول مینمایند یکی گوید اللهم اعط کل منفق خلفا خدایا هر نفقه کننده را عوض ده ودیگری دعا میکند اللهم اعط کل ممسک تلفا خدایا مال
ممسک را عرضه تلف ساز [illegible] بده در راه حق تا موجب [illegible] وشرف گردد :: [illegible] وهو خیر الرازقین وخدای
بهترین روزی دهندگان یعنی غیر او که چیزی بکسی میدهد واسطه آمده است در ایصال رزق ورزاق حقیقی اوست ویوم یحشرهم جمیعا ویاد کن روزیرا
که جمع کنیم همه [illegible] را [illegible] ثم نقول پس گوییم وحفص در هر دو لفظ یا میخواند یعنی خدای همه را حشر کند پس گوید للملائکة مر فرشتگانرا
اهولاء ایاکم این گروه اند که شمارا کانوا یعبدون بودند که میپرستیدند واین سوال جهت تقریع مشرکان وقطع طمع ایشانست از شفاعت ملائکه
قالوا گویند فرشتگان سبحانک پاکی مر تراست از انکه غیر ترا پرستند انت ولینا توی خداوند ما ومعبود ما وما خود را در بندگی
مخصوص میدانیم بجز معبود ته خود را روا داریم با توی اوست یا من دونهم بجز ایشان یعنی میان وایشان هیچ دوستی نیست وحاشا که ما بر پرستش
ایشان رضا داده باشیم بل کانوا بلکه بودند که از جهل وغوایت یعبدون الجن میپرستیدند دیوانرا یعنی فرمان ایشان میبردند ودر پرستش الهه
باطله یا شیطان میشد بصورتها [illegible] ودر خیال ایشان می افکنند که اینها ملایکه اند اکثرهم بیشتر مردمان بهم بدیوان مومنون کرویدگانند
یعنی متابعت ایشان میکنند فالیوم پس امروز که همه حکمها خدایراست لا یملک مالک نمیشود بعضکم بعضی از شما لبعض برای بعضی نفعا
سود دادن ولا ضرا ونه زیانی را یعنی معبودی باطل را برای عابد خود قوت رسانیدن سود ودفع کردن زیان ندارد ونقول وگوییم للذین ظلموا وانانرا که
ستم کردند ذوقوا بچشید عذاب النار التی عذاب ان آتشی که کنتم بها بودید که بدان تکذبون تکذیب میکردید ودروغ می پنداشتید

واذا تتلی و چون خوانده شود علیهم بر کافران آیاتنا آیتهای ما یعنی قرآن بینات روشن قالوا گویند ما هذا الا رجل نیست که میخواهد
کلام بکردی که یرید ان یصدکم میخواهد باز دارد شما را عما کان از آنچه که بودند پیوسته یعبد آباؤکم میپرستیدند ابا پدران شما
یعنی بدعا باد این که شما را از بت پرستی منع کند بدین اینکه احداث کرده درآرد و تابع خود سازد و قالوا و گفتند ما هذا نیست این کلام که میخواند
یعنی قرآن الا افک مگر دروغی مفتری بربافته و بخدای اضافت کرده و قال الذین کفروا و گفتند آنانکه نگرویدند از کفار مکه للحق و پیغامبر راست را لما
جاءهم آنکلام که بدیشان آمد یعنی قرآن ان هذا نیست الا سحر مبین مگر سحری آشکارا یعنی این از کجا میگویند و ما آتیناهم و حالانکه نداده ایم ایشانرا
من کتب از کتابها فرو فرستاده که همواره یدرسونها بخوانند آنرا و از آنجا دلیل آرند بر بطلان قرآن و ما ارسلنا الیهم و نفرستادیم بسوی ایشان
قبلک پیش از تو یعنی زمان فترت من نذیر هیچ بیم کننده یعنی پیغامبری که ایشان را بحق دعوت کند و بر تکذیب آن بیم نماید و کذب الذین من قبلهم
و تکذیب کردند و اخبار را آنانکه پیش از ایشان بودند و ما بلغوا و حالانکه نرسیدند اهل مکه معشار ما آتیناهم بده یک آنچه ما دادیم ایشانرا از
قوت و طول عمر و کثرت اموال با نداده بودیم پیشینیانرا عشر آنچه اهل زمان ترا داده ایم از حجج و براهین و دلالات و اسباب هدایات فکذبوا رسلی
پس تکذیب کردند پیشینیان پیغامبران مرا فکیف کان پس چگونه بود نکیر انکار من بر ایشان یعنی ناپسندیدن من ایشانرا و عذاب کردن پس باید که
قوم تو نیز بترسند از مثل این حالات قل انما اعظکم بگو جز این نیست که پند میدهم شما را و ارشاد میکنم بواحدة بیک چیز ان تقوموا لله آنکه برخیزید از
مجلس پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای خدای و پراکنده شوید مثنی و فرادی دو دو با یکدیگر مشاورت کنید و یکیک تا از ازدحام خاطر شما مشوش نشود
ثم تتفکروا پس تفکر کنید در امر محمد از مبدا حال و تا این غایة این اطوار را یاد آرید تا بدانید که البته ما بصاحبکم نیست این یار شما را من جنة هیچ
دیوانگی که او را بر دعوای رسالت باعث باشد بلکه می شناسید کمال عقل او را وان کافی است بر صدق قول او ان هو نیست او الا نذیر لکم مگر بیم کننده
شما را بین یدی پیش از وقوع عذاب شدید پیش از فوج عذاب شدید عذابی سخت که عذاب آخرت است قل ما سالتکم بگو آنچه میطلبیم شما را من اجر از مزدی
برادا رسالت فهو لکم پس آن مر شما راست یعنی هر فردی که برادا رسالت میخواستم بر شما بخشیدم مراد نفی سوالست یعنی هیچ اجر نمیخواهم ان اجری
نیست اجری بر دعوت من الا علی الله مگر بر خدای و هو علی کل شئ و او بر همه چیزها شهید گواه است قل ان ربی بگو بدرستی که پروردگار من یقذف
بالحق می افکند حق را یعنی القا میکند بر هر که میخواهد با سخن راست و درست منتشر میسازد در آفاق مراد افشای دین اسلام و اظهار احکام آنست علام
الغیوب اوست دانا بپوشیدها هیچ چیز بر وی مخفی نیست قل جاء الحق بگو آمد سخن درست و راست یعنی قرآن یا اسلام یا بعثت پیغامبر و ما یبدئ الباطل و نمی
آفریند باطل را یعنی ابلیس و ما یعید و باز نمیگرداند او را یعنی قادر نیست بر خلق و بعث قل ان ضللت بگو اگر بلغزیدم از راه حق هم چنانکه گمان میبرید فانما
اضل پس جز این نیست که گمراهی لوزم علی نفسی بر نفس خود یعنی وبال آن عاید نیست و ان اهتدیت و اگر براه راست بودم فبما یوحی بسبب آنست که وحی میفرستد
الی بسوی من ربی از پروردگار من چه توفیق هدایة و اسباب آن بعنایت اوست انه بدرستی که خدای سمیع شنوا است دعا و بندگان را قریب نزدیکست
بامید بازمندان و لو تری و اگر بهبینی که فزعوا چون ترسان شوند نزدیک مرگ یا بوقت بعث یا در روز بدر بهبینی امری عجب یا هول فلا فوت
پس نباشد هیچ فوتی یعنی گریختن و پناه گرفتن بجهت عذاب از ایشان فوت نشود و اخذوا و گرفته شوند من مکان قریب از جای نزدیک یعنی از روی زمین
بزیر زمین تا از موقف و دنیا یا از صحرای بدر بجاه و بعضی تفاسیر آمده که این آیه در شان سفیان و قوم اوست که در آخر الزمان خروج کند و لشکری او

تمام بجهت

تمام بجهت تخریب کعبه معظمه زادها الله تعالی شرفا ترتیب نمایند و ان جمله در بادیه بر زمین فرو روند پس معنی اخذوا من مکان قریب بیش نیست
آنست که در تحت اقدام خود با خود کرده از تمام لشکر دو کس نجات یابند یکی بشارت بمکه برد و دیگری که او را ناجیه جهنی گویند که روی او نقفاک
قوم سفیان رساند و قالوا و گویند مشرکان مکه یا لشکر سفیان بوقت مرگ یا زمان خسف آمنا به ایمان آوردیم بخدای یا به پیغامبر یا بحشر یار
باز کرداید بدنیا وانی لهم التناوش و از کجا باشد ایشانرا با زکشتن و حفص غیر مهموز میخوانده اند یعنی تناول یعنی از کجا بود ایشانرا فرا گرفتن
ایمان من مکان بعید از موضعی دور که آن عالم آخرتست و محل تکلیف ایمان دنیاست و نه دنیا پس آخرتست بود شده پس ایمان سود نکند وقد
کفروا به و حالانکه نگرویدند بخدای یا رسول او یا به بعث من قبل پیش ازین که در حیز تکلیف بود و یقذفون و می افکنند بالغیب بگویند کی
سخنان بالا یعنی بگمان خود سخن میگفتند در قرآن و رسول طعن میکردند من مکان بعید از جای دور یعنی دور بود دند از آنچه میگفتند و نمیدانستند که حق
میگویند و حیل و جدا کرده بینهم میان ایشان و بین ما یشتهون و آنچه آرزو میبردند از ایمان از ایمان در جهت بدنیا کما فعل هم چنانکه کرده شد همین
عمل باشباه ایشان از کافران گذشته باشیاعهم پیش ازین یعنی ایمان بعث انبیا ایشان نیز قبول نکردند انهم بدرستی که ایشان کانوا بودند فی شک مریب
در گمانی تهمت افکننده و مضطرب سازنده سورة الملائکة خمس و اربعون آیه بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله ستایشی که شاید و ثنای
که سزا بود مر خدایرا که سزاوار ثنا و ستایش است فاطر السموات والارض نو سازنده و بدید آرنده آسمانها و زمینها جاعل الملائکة گرداننده فرشتگان
رسلا یعنی فرستند ایشانرا برسالت بانبیا علیهم السلام و گویند رسالت الهی به پیغامبران رسانند بوحی و باولیا الهام و بمومنان بر دیای
صادق پس صنف فرشتگان میکند اولی اجنحة خداوندان بالها مثنی دو دو برای طیران و ثلث و سه سه و رباع و چهار چهار برای ادا تش
و اد خصوص این اعداد نیست و نفی زیاده برین چه در خبر است که جبرئیل علیه السلام ششصد بال دارد یزید زیاده میکند فی الخلق در آفرینش
خود ما یشاء آنچه میخواهد یعنی اجنحه ملایکه می افزاید تا از چهار زیاده شود و اصح آنست که مراد از خلق آدمیانند و زیادت ایشان با عقل باشد
چون فصاحت و علم و کرم و جسمانیه چون حسن صورت و ملاحت عینین و گفته اند مراد خط نیکوست یا محبت در دلهای خلق امام قشیری رحمه الله فرموده
که علو همت یا رضا بتقدیر یا شوق بمرتبه قدرت در حقایق آورده که تواضع در اشراف و سخا در اغنیا و عفت در فقرا و صدق در مومنان
و شوق در محتاجان ان الله بدرستی که خدای علی کل شئ بر همه چیز از رسالت ملک و زیاده در خلق قدیر تواناست ما یفتح الله آنچه بگشاید
خدای للناس برای مردمان و فرستد بدیشان من رحمة از بخشایش خویش چون نعمت و عافیت و علم و توبه فلا ممسک پس بازگیرنده نیست لها
و آنراد و ما یمسک و آنچه باز گیرد فلا مرسل له پس هیچ فرستنده نیست مر او را من بعده پس از گرفتن آن و هو العزیز و او غالبست در باز گرفتن الحکیم
صواب کار در فرستادن صاحب کشف الاسرار گوید ارباب فهم در آنند که این آیه اشارت بفتوح مومنان اهل عرفانست و فتوح ایشان گویند
که از غیب ناجسته و ناخواسته آید و آن دو قسم است موهبت صوریه چون رزق نامکتسب و دیگر مطالب نامعنویه و آن علم لدنیست ناموخته باشد
موافق ناشنیده بدل شانشیخ الاسلام قدس سره فرموده که آه ازین علم ناموخته کاه از آن سوخته نظم دست لطفش نقطه علم و حکم ∴ بی قلم در صفحه
دل از در نم ∴ علم اهل دل نه از کتب بود ∴ بلکه از تلقین خاص رب بود یا ایها الناس اذکروا ای آدمیان یاد کنید نعمة الله نعمتهای
خدایرا که انعام فرموده است علیکم بر شما از ارسال و ادرار ارزاق هل من خالق ایا هست هیچ آفریننده غیر الله یرزقکم بجز خدای

من قبل

که روزی دهد شما را من السماء از آسمان بباران والارض و از زمین بگیاه لا اله الا هو هیچ معبودی بسزا نیست مگر او فانی تؤفکون پس کجا
گردانیده میشوید از راه توحید وان یکذبوک و اگر بدروغ دارند ترا اهل مکه فقد کذبت پس بدرستی که تکذیب کرده شدند رسل فرستادگان
من قبلک پیش از تو و ایشان صبر کردند تو هم اقتدا بایشان کن در شکیبایی والی الله و بسوی خدای ترجع الامور بازگرده شود کارها
همه ترا بر صبر و ایشانرا بر تکذیب جزا دهد یا ایها الناس ای مردمان ان وعد الله بدرستی که وعدهٔ خدای در حشر و جزا حق راست و درو خلف
نباشد فلا تغرنکم پس بازی ندهد شما را و نفریبد الحیوة الدنیا زندگانی دنیا تا از آخرت فراموش کنند ولا یغرنکم پس باید که فریفته نکند
شما را بالله بکرم خدا الغرور شیطان فریبنده یعنی با وجود اصرار بر معصیت آرزوی مغفرت در دل شما افکند و اگر چه این ممکن است اما متنبه
تناول زهرات بامید رفع طبیعت و اثرا با مقاومت بهمن بزرگان فرموده که یکی از مکاید ابلیس تسویفست در توبه یعنی توبه بنده را در تأخیر
می افکند و گوید فرصت باقیست عشرت از دست مده بیت امشب همه شب یار می و شاهد باش :. چون روز شود توبه کن و زاهد باش :. عاقل باید
که این فریب از راه نرود و از نکتهٔ الفرصة تمر مر السحاب غافل نگردد ان الشیطان لکم عدو بدرستی که شیطان مر شما را دشمنی است بعداوة
قدیمی میراثی فاتخذوه عدوا فراگیرید تمام او را دشمنی و از و حذر نموده در مجامع احوال بدو اعتماد منمایید از بزرگی پرسیدند که چگونه
شیطانرا دشمن گیریم گفت آرزو درو وید و متابع هوای نفس مشوید و هر چه کنید باید که موافق شرع و مخالف طبع شود انما یدعوا جز این
نیست که میخواند شیطان باتباع هوا میل بدنیا حزبه گروه خود یعنی پیروان و فرمان برداران لیکونوا تا باشند در آخرت از من اصحاب السعیر
از یاران آتش یعنی ملازمان دوزخ الذین کفروا آنانکه کافر شدند و دعوت شیطانرا اجابت کردند لهم مر ایشانراست عذاب شدید عذابی سخت در آخرة
والذین آمنوا و آنانکه گرویدند و با شیطان مخالفت ورزیدند وعملوا الصالحات و کردند عملهای صالح و خالص و پاکیزه لهم مغفرة مر ایشانراست آمرزش
از پروردگار ایشان واجر کبیر و مزدی بزرگ یعنی ثواب وافر در بهشت افمن زین آیا کسی که آراسته شد له برای او سوء عمله زشتی عمل
او فراه پس دید آن عمل زشت را حسنا نیکو چون کسی باشد که تمیز میکند حسن را از قبیح از هر یک بیند بصفتی که واقع باشد در موضح آورده که مراد
ابو جهل است یا عاص بن وایل و سوء عمل ایشان شرک و تکذیب است یا در دوی گوید مراد یهود و نصاری اند و سوء عمل عناد و مکابرهٔ ایشان است
با سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم یا خوارج و سوء عمل ایشان تاویلات باطله فان الله پس بدرستی که خدای یضل فرو میگذارد و گمراه میکرداند
من یشاء هر کرا خواهد ویهدی من یشاء و راه مینماید هر آنکه میخواهد فلا تذهب نفسک پس باید که نرود نفس تو یعنی باید هلاک نشود علیهم بر
گمراهی ایشان حسرات برای حسرتهای متوالی یا تأسفهای گوناگون که داری در فعلهای ناخوش ایشان که هر یک از آن مقتضی حسرت است یعنی
زحمت مخور بر ایشان و جان در سر کار ایشان مکن ان الله بدرستی که خدای علیم داناست بما یصنعون بآنچه میکنند و بدان ایشانرا جزا خواهد داد
والله و خدای آنچنانست الذی ارسل الریاح آنکه فرستاد بادها را یعنی شمال و دبور و جنوب فتثیر پس بر انگیختند ایشان سحابا ابر را از
مبانی مضایع جهت سقی ایشان صورت تمام حکمت فسقناه پس براندیم آن ابر را عدول بتکلم جهت اختصاص فعلست یعنی ما تو انیم
و بس که برانیم الی بلد میت بمینی مرده افسرده یعنی با جای آن فاحیینا پس زنده کردیم بآبی که از ابر نازل شده بوده به الارض زمین را بعد
موتها پس مردگی و افسردگی او کذلک النشور و همچنین است زنده کردن یعنی احیاء اموات در صحت مقدوریه یکی است من کان هر که باشد

که برای خود یرید العزة خواهد ارجمندی که طلب عزت از پرستش خدای کن فلله العزة جمیعا پس مر خدایراست عزتها و بعزت او رسول و مومنان متعزز اند
ولله العزة ولرسوله وللمومنین عزة در ملازمت او ذلت در مخالفت او بیت غرنبد که هر که در ش سر تافت :. هر در که شد هیچ عزت نیافت
الیه یصعد الکلم الطیب بسوی رضای او یا بدرگاه قبول او بالا میرود سخنان پاک یا صحایفی که آنها که در و مکتوبست میل صعود میکند والعمل
الصالح یرفعه و عمل صالح را پس بر دارد آنرا و بمحل قبول میرساند چه مجرد قول بی عمل صالح که اخلاص است نفع نیست یا کلم الطیب دعاست و عمل صالح
صدقه مساکین چه در غالب اجابت دعوات بصدقات است یا کلمه دعا الهیات و عمل نیکو حاجات یا کلمه تکبیرات غزوات و عمل صالح
شمشیر زدن یا کلمه استغفار است و عمل ندم در بین همه صور بر دارنده کلم عمل است و بعضی ضمیر فاعل در یرفعه کلم طیب دارند که قول لا اله الا الله
ابتداست و گویند توحید بر دارد عمل را چه قبول اعمال بتوحیدات و یک وجه در کشاف آنست که خدای بر دارد عمل صالح را یعنی قدر و مرتبه وی
رفیع گرداند عمل موحد مخلص است که هیچ چیز بقیمت آن نیست و کار دی ریا بان با امیخته باشد از همه چیز خوارتر و بی مقدارتر است نظم گر
هیچ اخلاص در بوم نیست :. از این در کسی چون تو محروم نیست :. زر قلب آلوده بی قیمتست :. زر زیرا که خالص بود حرمتست والذین یمکرون
السیئات و آنانکه پنهان میکنند و میسازند مکرها بدرا و آن مکرهای قریش است بحضرت رسالت علیه الصلوة والسلام و آنچه در دار
الندوه اندیشیدند در بارهٔ آنحضرت از حبس و قتل و اخراج چنانچه در سورهٔ انفال گذشت لهم مر ایشانرا یعنی مکرانرا عذاب شدید
عذابی سخت در آخرت ومکر اولئک و مکر آن گروه هو یبور او کاسد شود از پیش نرود والله خلقکم و خدای بیافرید شما را یعنی پدر شما را من
تراب از خاک ثم من نطفة پس بیافرید شما را از نطفه ثم جعلکم پس گردانید شما را ازواجا جفتها مردان و زنان که و او جه کنید وما تحمل من انثی
و بار نگیرد یعنی از فرزند هیچ زن ولا تضع و بنهد آنچه در شکم اوست یعنی نزاید الا بعلمه مگر بدانش خدای یعنی حمل و وضع و مدت زمان
هر یک معلوم است نزد او وما یعمر و زندگانی داده نشود من معمر هیچ دراز عمری ولا ینقص و کم کرده نشود من عمره از عمر معمری دیگر که
بعمر معمر اول نرسد مراد آنست که نیست زیادت عمر و نقصان او الا فی کتاب مگر در لوح محفوظ یعنی درازی و کوتاهی عمر مقرر و مقدر ان ذلک
بدرستی که تقدیر طول و قصر عمر علی الله یسیر بر خدای آسانست وما یستوی البحران و مساوی نیست دو دریا هذا عذب فرات سائغ آن آب شیرین
گوارنده عمر شرابه آشامیدن او وهذا و آن دیگر ملح اجاج آب شور با تلخی گرانیده ومن کل و از هر یک از این دو دریا تأکلون میخورید لحما طریا
گوشتی تازه یعنی ماهی وتستخرجون منه و بیرون می آرید از دریای شور خاصه حلیة پیرایه از لولو و مرجان تلبسونها ای بپوشید زنان شما بعضی گه
این ضرب المثل مومن و کافر است مساوات میان ایشان صورت نبندد چه یکی از حلاوت ایمان غرق عرفانست و دیگری از مرارت عصیان
بهر اجاج کفر و طغیان شعر آن انچه آمد و این نقش بر آبست :. این عین خطا باشد و آن محض صوابست :. وتری الفلک و می بینی کشتیها را
فیه از هر یک از آن دو دریا مواخر شکافندگان آب و روندگان بر آن لتبتغوا تا طلب کنید من فضله از بخشش خدای یعنی ربح در تجارت و
لعلکم شاید که شما تشکرون سپاس گویید خدا را بر جان یولج اللیل می آرد شب را فی النهار در روز یعنی مقداری از شب در روز می افزاید تا
زمانی که روز زیاده میکردد از زمان شب و آن در دو ربع ربیعی و صیفی است ویولج النهار و داخل میکرداند روز را فی اللیل در شب یعنی
از ساعات روز بر ساعات شب می افزاید تا ساعات شب زاید شود از ساعات روز در ربع خریفی و شتوی است وسخر الشمس والقمر و رام کرد آفتاب

که برای خود یرید

وماه را یعنی مسخر فرمان خود ساخت كل يجري هر یک ازین دو سیر میرود لاجل مسمی تا برای وقتی نام برده شده یعنی تا زمان معلوم که دور خود
تمام کنند یا تا روز قیامت که از سیر خود باز مانند ذلكم الله آن خدای که خالق و فاعل این اشیاست ربكم آفریدگار و پروردگار شماست له الملك
وا ورا است پادشاهی والذين تدعون وآنانکه میخوانید و میپرستید من دونه بجز خدای ما يملكون مالک نمیشوند من قطمير پوست خسته خرما
مالک علی الاطلاق و معبود باستحقاق اوست ان تدعوهم اگر بخوانید آنرا که معبودان باطل شما اند یعنی دعا کنید برای جر نفعی یا دفع ضری لا يسمعوا
نمی شنوند دعاءكم خواندن شما را زیرا که جماد اند و جماد را شنوای نباشد ولو سمعوا و اگر بسبیل فرض بشنوند ما استجابوا لكم اجابت نکنند شما را
و حاجت شما روا نکنند زیرا که قادر نیستند بر ایصال منافع و دفع مکاره ويوم القيمة و در روز رستخیز يكفرون بشرككم کافر شوند بشرک آوردن
شما یعنی معترف گردند ببطلان آن شرک که شما آوردید یا منکر شوند پرستش شما را و گویند ما كنتم ايانا تعبدون ولا ينبئك و خبر نکند ترا از حقیقت
کارها هیچ خبر کننده مثل خبير مانند دانا بحقیقت امور که آن خداوند است سبحانه و تعالی صاحب لباب آورده که اضافت مثل بخدا جایز نیست
پس آن مثلیه در کلام عرب شایع گشته و استعمال کنند در اخبار مخبری که سخن فی نفس الامر معتمد علیه و موثوق به باشد يا ايها الناس ای مردمان
انتم الفقراء شمائید محتاجان الی الله بخدای یعنی بر درهای و آوردن و خشنودی الله خدای هو الغني او بی نیاز ذات و بغنا مطلق جود منعم
برجمیع موجودات الحميد ستوده شده بر نعمت عام و فضل شامل و باید دانست که ما بیان ممکنه در وجود محتاجند بفاعل و انتم الفقراء
اشارت بآنست و حق سبحانه بحسب کمال ذاتی جود از وجود عالم و عالمیان مستغنی است و الله هو الغني عبارت از آنست و چون ظهور کمال اسمائی
موقوفست بر وجود اعیان ممکنات پس در ایجاد آن نعمتی است کبری که مستحق حمد است و ختم کلمه الحمید بدان ایما میکند و ازین رباعی
پی درین معنی توان برد رباعی تا حق گردد بجمله اوصاف عیان ٭ واجب باشد که ممکن آید بعیان ٭ ورنه بکمال ذاتی از عالمیان ٭ فرد است غنی
چنانکه خود کرد عیان ان يشأ اگر خواهد يذهبكم ببرد شما را از روی زمین و هلاک کند ويات بخلق جديد و بیارد آفریدگان نو یعنی قومی که از
شما فرمان بردارتر باشند یا گروهی که کس ندیده و نشنیده باشند وما ذلك و نیست بردن شما و آوردن دیگران على الله بر خدای بعزيز دشوار
ولا تزر و بر ندارد وازرة نفسی گناه کننده وزر اخرى بار گناه نفسی دیگر وان تدع و اگر بخواند مثقلة نفسی گران بار بگناه دیگری را الى حملها
ببرداشتن بعضی از گناهان وی لا يحمل بر داشته نشود منه شيء از گناه او چیزی یعنی مدعو از گناه داعی بر ندارد ولو كان و اگر چه باشد
ذا قربى خداوند خویش یعنی هرچند گناهکاری خویشان و کسان خود را بخواند و درخواست کند که چیزی از خطیات او بر دارند هیچکس اجابت
نکند زیرا که هر کس درماندهٔ باشد انما تنذر الذين جز این نیست که تو محمد بیم کنی آنانرا که يخشون ربهم میترسند از پروردگار خود بالغيب بپوشیدگی
در خلوتها از خشیت یعنی ایشان ظاهر است در صحبتها و یا عذاب او از ایشان پوشیده است و میترسند از آن نادیده واقاموا الصلوة و
بپای داشته اند نماز را تخصیص ترسندگان و نماز گزارندگان شد از جهت آنست که ایشان بدان منتفع اند ومن تزكى و هر که پاکیزه بود از معاصی
فانما يتزكى پس جز این نیست که پاکیزه بود لنفسه برای نفس خود زیرا که نفع آن پاکیزگی بدو عاید است والى الله المصير و بسوی خدای است
بازگشت همه پاکیزگان تا جزا دهد ایشانرا جزا خواهد داد وما يستوي الاعمى نیست نابینا یعنی کافر یا جاهل یا گمراه والبصير و بینا یعنی
مومن یا عالم یا راه یافته ولا الظلمات و مساوی نیست تاریکیها یعنی باطلها یا معصیت ولا النور و نه روشنائی یعنی حق یا طاعت

ولا الظل و مساوی نیست سایه یعنی صواب یا بهشت یا راحت ولا الحرور و نه حرارت یعنی عذاب یا دوزخ یا زحمت وما يستوي الاحياء و برابر نیستند
زندگان ولا الاموات و نه مردگان یعنی مومنان مساوی نیستند با کافران ان الله يسمع بدرستی که خدای می شنواند و تفهیم میکند من يشاء هر کرا
میخواهد بتوفیق و هدایت وما انت و نیستی تو بمسمع شنواننده سخن من في القبور آنکه در گورهاست و این تشبیه و تمثیل کفار است باموات ان
انت نیستی تو الا نذير مگر پیغامبر بیم کننده و بر تو ابلاغ و انذار است و بس و نیست بر پیغامبران الا البلاغ انا ارسلناك بدرستی که
فرستادیم ترا بالحق بدین حق که اسلام است بشيرا مژده دهنده بمثوبت ونذيرا و بیم کننده از عقوبت وان من امة و نبود از امم سالفه هیچ
گروهی را الا خلا مگر آنکه گذشت فيها در میان ایشان نذير پیغامبری که بیم کننده یا دانائی آگاهی دهنده وان يكذبوك و اگر تکذیب کنند ترا معاندان
قریش عجب مدار فقد كذب الذين پس بدرستی که تکذیب کردند آنانکه من قبلهم پیش از ایشان بودند پیغامبران خود را جاءتهم آمدند بدیشان رسلهم
پیغامبران فرستاده با ایشان بالبينات بحجتها روشن یا معجزهای هویدا وبالزبر و نامهها هویدا آسمانی چون صحف شیث و ادریس و ابراهیم علی
نبینا و علیهم السلام وبالكتاب المنير و بکتابهای روشن کننده مبین حلال و حرام چون توریت و انجیل ثم اخذت الذين كفروا پس بعد از
تکذیب گرفتم آنانکه نگرویدند فكيف كان نكير و چگونه بود انکار من بر ایشان بعقاب و عذاب الم تر ان الله آیا نمی بینی آنکه خدای انزل فرو
فرستاد من السماء ماء از آسمان یا از ابر آبی فاخرجنا به پس بیرون آوردیم عدول تکلم جهت تخصیص فعل است یعنی ما توانیم که بیرون آریم
بدان آب ثمرات از همه میوهها مختلفا الوانها در حالتی که مختلف است رنگهای آن یعنی گوناگون است اجناس یا اصناف آن و گویند و اداشکال و
هیات ایشانست ومن الجبال و از کوهها جدد راههای مختلف الوانست و در تفسیر مقدسی آورده که خطوط بيض سفید
مختلف الوانها و سرخها که گوناگونست رنگها در شدت و ضعف یعنی بعضی بغایت سرخ و بعضی فروتر وغرابيب سود و سیاهها بغایت سیاه
ومن الناس و از آدمیان والدواب و جنبندگان والانعام و از چهارپایان مختلف هست الخ بود گوناگون الوانه رنگهای او كذلك
مانند اختلاف الوان ثمار و جبال هر که نداند قدرت خدا را بر آفریدن اشیا و عالم نبود بتحویل هر چیزی از حال بحالی چگونه از خدای بترسد
انما يخشى الله جز این نیست که میترسد از خدای من عباده العلماء از جمله بندگان او دانایان چه شرط خشیت دانش محتنی ذات و علم بصفات
و افعال او پس هر کرا دانش بیشتر ترس او بیشتر افزون تر و حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم ازینجا فرموده انا اعلمكم واخشاكم بالله ان الله عزيز
بدرستی که خدای غالبست در انتقام کشیدن از کسی که نترسد از و غفور آمرزنده است ترسکاران را ان الذين يتلون بدرستی که آنانکه
میخوانند یا متابعت میکنند كتاب الله کتاب خدا را که قرآن است واقاموا الصلوة و بپای داشته اند نماز را با آداب و شرایط آن وانفقوا و نفقه کردند در
راه ما مما رزقناهم و از آنچه روزی داده ایم ایشانرا سرا پنهان از خوف آنکه ریا آمیخته نگردد وعلانية و آشکارا بطمع آنکه سبب رغبت دیگران
گردد بتصدق ما در مسنونه بود علانیه در مفروضه يرجون امید میدارند بدین عملها تجارة لن تبور بازرگانی که کاسد نبود و زیان
بدان نرسد بلکه در روز بازار قیامت اعمال ایشان رواج تمام یابد و این عملها کرده اند ليوفيهم تا تمام گرداند خدای یعنی تمام بدیشان
رساند اجورهم مزدهای کردار ایشان ويزيدهم و زیاده گرداند حسنات ایشانرا من فضله از بخشش خود یعنی بیفزاید بر مزد ایشان و
ایشانرا رتبت شفاعت دهد و در لباب آورده که شفاعت قبول کند در باره جمعی که واجب شده باشد ایشانرا آتش انه بدرستی که خدای

غفور آمرزنده است وگناهکاران را شکور جزا دهنده و سپاس دار است والذی اوحینا وآنچه وحی کردیم ما الیک بسوی تو من الکتاب از قرآن
هو الحق او راست و درست مصدقا موافق لما بین یدیه مر آنچه را که پیش از تو بوده از کتب یعنی مطابق عقاید و اصول احکام آنهاست
ان الله بدرستی که خدای بعباده به بندگان خود لخبیر هر آینه داناست ضمایر ایشانرا بصیر بیناست ظواهر ایشانرا می بیند و احوال آنانکه تصدیق
قران و تکذیب آن کنند و پوشیده نیست که فرمود ثم اورثنا باکتابها متقدمه را برامم سالفه فرستادیم پس میراث دادیم الکتاب قرانرا یعنی تاخیر کردیم
ازانا عطادهیم الذین اصطفینا آنرا که برگزیدیم من عبادنا از بندگان ما یعنی امت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم عطا را میراث خواند چه میراث
مالی باشد که بی تعب و طلب بدست آید هم چنین عطیه قران بی جست و جوی مومنان بمحض عنایت ربانی بدیشان رسید تا هم چنانکه بیگانه را از میراث
دخلی نیست دشمنان نیز از قران بی بهره اند یا در سهام میراث تفاوت هست چون ثمن و سدس و ربع و ثلث و نصف و ثلثان و لیکن باشند که تمام
اینجا نیز بهره اهل قران متفاوت است هر کسی بقدر استحقاق و اندازه استعداد خود از حقایق قران بهره مند شوند ع زین خم یکی جرعه
کشیده است یکی جام فمنهم پس بعضی از بندگان ظالم لنفسه ستمکاراند بر نفس خود بتقصیر در عمل کردن بقران ومنهم مقتصد وبعضی از ایشان میانه
روند که عمل کنند بدان در اغلب اوقات ومنهم وجمعی دیگر از ایشان سابق بالخیرات پیش گیرنده اند بنیکوییها که پیوسته عمل نمایند باحکام قران
باذن الله بدستوری خدای و بتوفیق و فرمان او ذلک این توریث و اصطفا هو الفضل الکبیر اوست بخشایش که فاروق اعظم رضی الله عنه
نقل میکند که از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم که از آنحضرت شنودم شنودم که درین آیة فرمود که سابق ما بر همه پیشی گرفته و مقتصد با نجات یافته
وظالم ما آمرزیده شده و در تفسیر ثعلبی آورده که حضرت پیغامبر علیه افضل الصلوة این سه طایفه را تفسیر فرمود و گفت سابق آنانند که
بی حساب بهشت روند و مقتصد آنکه حساب ایشان سبک گذرد و ظالم آنانند که مدتی در موقف حساب بمانند و حق سبحانه برحمت واسعه خود تلافی
حال ایشان کند ذو النورین رضی الله عنه فرمود که سابق ما اهل جهادند و مقتصد ما اهل حضر که بجهاد نروند اما بجماعت حاضر شوند و ظالم ما اهل
بادیه که نه مگر جهاد بینند و نه در دل جماعت یابند امام ابو اللیث رحمه الله فرمود که سابق آنست که قبل از هجرت ایمان آورده و مقتصد آنکه بعد از
هجرت و قبل الفتح گرویده و ظالم آنکه بعد از فتح بدین آمده اصحاب تفسیر و تذکیر و ارباب تحقیق و تدقیق درین سه طایفه سخن بسیار گفته اند
برای تبرک کلمه چند اینجا ثبت افتاد بر ترتیبی که در آن قران مذکور است یعنی افتتاح بظالم و اختتام بسابق سهل بن عبد الله تستری قدس سره
فرموده که آنان جاهلند و متعلم و عالم گفته اند طالب دنیا و مایل عقبی و متوجه بمولی یا صاحب کبیره و مرتکب صغیره و مبرا از جرم یا مصر بر ذنوب و تایب
عابد و ثابت بر توبه ازو یا آخر آنکه معاش بر معاد غلبه کند و آنکه متعلق بهر دو باشد و آنکه معاد بر معاش بگزیند یا پرستنده بر عادت
و عابد بخوف و طمع و عبادت کننده فی نفسه یا جزع کننده با جزع کننده نزدیک بلا و صبور در بلا و ملذذ یابنده از بلا یا اکل حرام و اهل شبهه و خورنده حلال
یا مشغول از ذکر و مشغول بذکر و مشغوف بمذکور یا مجرم و تایب و متقی یا غافل و طالب و واجد یا آنکه سیئات او بر حسنات بچربید و آنکه هر دو برابر
باشند و آنکه حسنات او بر سیئات راجح بود یا آنکه ظاهر او به از باطن باشد و آنکه سر و علانیه او مساوی باشد و آنکه نهان او به از آشکارا بود و
آنکه انصاف ستاند و ندهد و آنکه هم ستاند و هم دهد و آنکه دهد و نستاند یا آنکه زیادت از قوت طلبد و آنکه همین جوینده قوت باشد و آنکه
مطلقا طلب قوت نکند امام قشیری قدس سره فرموده که این سه گروه اهل سخا و جود و ایثارند یا طالبان نجات و درجات و مناجات در حقایق

سلمی آورده که

سلمی آورده که ناظر از خود بخود و دیگر بنده از خود با خدا و ناظر از حق بحق صاحب فتوحات رحمه الله میگوید که ظالم آنست که پیوسته در خواب غفلت باشد
و مقتصد آنکه گاهی بیدار گردد و سابق آنکه همیشه بیدار بود در لطایف گفته که ظالم آنکه از نعمت بمنعم نگردد و مقتصد آنکه از منعم بنعمت نگردد
و سابق آنکه از منعم بنعمت نگردد یعنی بامشاهده منعم در سازد و از وی بنعم نپردازد بیت نعیم هر دو جهان میکنند بما عرض ⁂ دل از میانه نماند
الا دوست ⁂ حق سبحانه هیچ امت را از امم سالفه این لواحق نکرد و این تشریف ارزانی نداشت و رقم اصطفا بر صفحه حال همه کشید و ابتدا
بظالم کرد تا شرم زده نگردد و برحمت غایت امیدوار باشند فرد یامد ز من آلوده طاعتی خالص ⁂ ولی برحمت و فضلت امیدوار از جهت
وگفته اند تقدیم ظالم از روی فضل است و تاخیر سابق از راه عدل و حق سبحانه فضل از عدل دوستر دارد و تاخیر سابق جهت آنست تا بصواب که دخول
جنات اقرب باشد یا بجهت آنکه اعتماد بر عمل نکند و بطاعت معجب نگردد و عجب آتشی است که چون فروخته شود هزار خرمن عبادت بدو
سوخته شود هزار خرمن عبادت بدو سوخته گردد نظم ای بسر عجب آتشی عجبست ⁂ گرم ساز تنور بولهبست ⁂ هر کجا شعله از و
افروخت ⁂ هر چه از علم و زهد بود بسوخت جنات عدن بوستانهای اقامت یدخلونها در آیند این سه گروه در آن یحلون پیرایه بسته
شوند فیها در آن بهشتها من اساور از دستوانها که باشد من ذهب از زر خالص و لؤلؤا و از مروارید صافی در عین المعانی
آورده که دستوانه از زر و مروارید حلیه ملوک عرب بوده و بدیشان اختصاص داشته چنانچه تاج بپادشاهان عجم ولباسهم و پوشش این
گروه فیها حریر در بهشت دیبا باشد نه چون دیبا یعنی رشته و بافته کس نبود وقالوا و گویند این جمع چون از حفره دوزخ بر جهند و
بروضه بهشت برسند الحمد لله همه ستایش و ثنا خدای راست الذی اذهب آن خدایی که ببرد عنا الحزن از ما اندوه دوزخ یا خوف
آرزو طاعت داشتیم بقبول آن از ما مندفع کردانید و گفته اند مراد هموم دنیاست چون بیم موت و وسوسه ابلیس و ضر جوع و عطش یا
خوف سلطان یا دغدغه تحاسد و تباغض ان ربنا بدرستی که آفریدگار ما لغفور هر آینه آمرزنده گناهکاران است شکور جزا
دهنده و سپاس دار است الذی احلنا الخداوندی که فرود آورد ما را دار المقامة برای اقامت که جنت است و از و انتقال بموضع دیگر نخواهد
بود من فضله از بخشش و کرم خود نه بعمل ما لا یمسنا نمیرسد ما را فیها در سرای اقامت نصب رنجی جهت طلب معیشت و سایر مشقتها که
در دنیا بود ولا یمسنا فیها و نمیرسد ما را در اینجا لغوب ماندگی و ملال چه کلفتی و محنتی نیست در وی بلکه همه عیش و حضور و فرح و سرور است
والذین کفروا و آنانکه کفر ورزیدند بخدا و رسول او لهم نار جهنم مر ایشانراست آتش دوزخ لا یقضی حکم کرده نشود علیهم بر ایشان بمرگ وقتی که در دوزخ
باشند فیموتوا تا بمیرند و از عذاب باز رهند ولا یخفف و نه تخفیف کرده شود عنهم از ایشان من عذابها چیزی از عذاب دوزخ بلکه هر گاه
آتش فرو نشیند زیاده کنند احراق و التهاب او را کذلک مانند این پاداش نجزی جزا میدهیم کل کفور هر ناسپاسی را در کفر و کفران
بنهایت رسیده وهم و ایشان یعنی کافران یصطرخون فریاد میخواهند فیها در دوزخ و فریاد میگویند ربنا ای پروردگار ما اخرجنا
بیرون آر ما را و بدنیا فرست نعمل صالحا تا بکنیم عمل پسندیده غیر الذی جز آنکه کنا نعمل بودیم که عمل میکردیم چه اکنون عذاب را معاینه
دیدیم و دانستیم که کردار ما در دنیا شایسته نبوده حق سبحانه فرماید که اولم نعمرکم آیا زندگانی ندادیم و عمر ارزانی نداشتیم شما را ما یتذکر
آن مقدار پند گیرد فیه در آن عمر من تذکر هر که خواهد که پند گیرد و او عمریست که تکلیف در و متمکن باشد از تفکر و تذکر و آن ما بین بیست و شصت

و در زاد المسير آورده كه چهل سالست آخر الزمان تذكر زيرا كه بعد از آن زمام مردم سرم است مقصود سخن آنكه شمارا عمر داديم براى متفطن و متنبه گرديد
وجاءكم النذير و آمد بشما بيم كننده يعنى پيغامبرى با كتاب يا عقل يا درك خويشان و همسايگان كفى بالموت واعظا و اكثر علما بر آنند كه مراد از نذير شيبت
كه زمان بر فروزاننده شعلهٔ حيوتست و موسم برى زنگ فزايندهٔ آينهٔ ذاتست نظم نوبت پيرى چو زند كوس درد ∴ دل شود از خوشى
دل عيش فرد ∴ در تن و اندام چو آيد شكست ∴ لرزه كند پاى ز پستى جودت ∴ موى سفيد از اجل آرد پيام ∴ پشت خم از مرگ رساند سلام
دولت اگر دولت جمشيديست ∴ موى سفيد آيت نوميديست ∴ در موضح آورده كه چون دوزخيان استغاثه كنند بفرياد آيند و گويند خدايا
ما را بدنيا فرست تا عمل كنيم بمقدار زمان از اول ابتدا تا آخر انقطاع فرياد كنند تا حق سبحانه جواب فرمايد زندگانى داديم شمارا گوييد بلى زندگانى يافتيم
و نذير را ديديم خداى تعالى فرمايد فذوقوا پس بچشيد عذاب دوزخ را فما للظالمين پس نيست مر ستمكاران را يعنى مشركان را من نصير هيچ
يارى كه عذاب از ايشان بردارد ان الله بدرستى كه خداى عالم غيب السموات والارض داننده پوشيده است كه در آسمان و زمين باشد پس احوال
كفار بر وى مخفى نخواهد بود انه عليم بدرستى كه او داناست بذات الصدور بانچه مضمر است در سينها هو الذى جعلكم اوست آنكسى كه گردانيد شمارا
خلائف خليفها فى الارض در زمين يعنى شمارا بجاى پيشينيان متمكن ساخت و مقاليد تصرف در زمين بقبضهٔ اقتدار شما باز گذاشت و اين
نعمتى بزرگست فمن كفر پس هر كه ناسپاسى كند و اين نعمت را كافر شود فعليه پس بر دوست كفره جزاى كفر او ولا يزيد الكافرين و نيفزايد
كافرانرا كفرهم ناگرويدن ايشان عند ربهم نزديك پروردگار ايشان الا مقتا مگر دشمنى سخت يعنى نتيجهٔ كفر ايشان نيست مگر بغض
ربانى كه سبب غضب جاودانى ايشان بود ولا يزيد الكافرين و افزون نكند ناگرويدگانرا كفرهم كفر و شرك ايشان الا خسارا مگر زيان در
آخرت قل بگو اى محمد ارايتم آيا ديديد شركاءكم انبازان خود را الذين تدعون آنانكه ميخوانيد ايشانرا ميپرستيد من دون الله بجز خداى ارونى
بنمائيد و خبر كنيد مرا كه اين شركا ماذا خلقوا چه آفريده اند من الارض از زمين و آنچه بر رويست ام لهم آيا هست ايشانرا شرك فى السموات انبازى
در آفريدن آسمانها ام آتيناهم يا داده ايم ايشانرا كتابا كتابى ناطق بانكه شريك گرفته ايم فهم پس ايشان على بينة بر حجتها روشن باشند
منه از آن كتاب و حفص بينة خواند بل بلكه نيست آنچه يعد الظالمون وعيد ميدهند شركا بعضهم برخى از ايشان كه رؤسا و اشراف
بعضا برخى ديگر را كه ارذال و اتباع اند بشفاعت الا غرورا مگر از روى فريب ان الله بدرستى كه خداى يمسك السموات والارض نگاه ميدارد
آسمانها و زمين ان تزولا براى آنكه زايل نشوند از اماكن خود چه ممكن را در حالت بقا ناچارست از نگاه دارنده آورده اند كه
يهود و نصارى عزير و عيسى را عليهما السلام بفرزندى حق سبحانه نسبت كردند آسمان و زمين نزديك بان رسيد كه شكافته گردد حق تعالى
فرمود كه من بقدرت نگاه ميدارم ايشانرا تا زوال نيابند يعنى از جاى خود نروند ولئن زالتا و اگر زايل شوند ان امسكهما نيست نگاه
دارنده ايشانرا من احد هيچكس من بعده بعد از زوال و بجاى نياورنده انه كان بدرستى كه خداى هست حليما بردبار كه بعقوبت يهود و
نصارى تعجيل نميكند غفورا آمرزنده كسى را كه ازين قول رجوع كرده بوحدانيت وى گرايد و داند كه لم يلد و لم يولد صفت اوست نظم
خداوندى كه معبودست و واحد ∴ نگويد كس كه مولودست و والد ∴ كسى كو را نباشد كفو و مانند ∴ بدو نسبت نشايد كرد فرزند ∴
روسا قريش شنيده بودند كه اهل كتاب رسل خود را تكذيب كردند با يكديگر ميگفتند كه لعن الله اليهود والنصارى چه دو طايفه اند كه

تكذيب پيغامبر خود نه

تكذيب پيغامبر خود نمودند بخداى كه اگر پيغامبرى بما آمدى ما از ايشان راه يافته تر بودمى بتصديق او شتابنده تر حق تعالى خبر داد و اقسموا بالله و سوگند
خوردند بخداى جهد ايمانهم سخت ترين سوگندى كه لئن جاءهم اگر آيد بديشان نذير پيغامبرى بيم كننده ليكونن هر آينه باشند اهدى راه يافته تر
من احدى الامم از يكى از امتان گذشته چون يهود و نصارى و غير ايشان فلما جاءهم پس آنهنگام كه آمد بديشان نذير بيم كننده يعنى حضرت مصطفى
عليه الصلوة والسلام مازادهم زياده نكرد آمدن وى ايشانرا الا نفورا مگر رميدن از حق و دور شدن استكبارا و نيز ورد ايشانرا
مگر گردن كشى از فرمان الهى فى الارض در زمين و مكر السىء و آنكه بكردند مكرى بد و حيله انديشيدند در هلاك كردن آن نذير ولا يحيق المكر
السىء الا باهله و باز نگردد مكر بد مگر با اهل وى احاطه كند و اطراف و جوانب وى در گيرد هر چه در باب قصد كسى انديشنده باشد در باره خود مشاهده
نمايد و اين مضمون را درين باب قطعه ايست اين دو بيت انجا بيت افتاد نظم در باب من از روى حسد بد گفت ناشناس ∴ در تهاز زده و گوده تر و
ناقته ∴ ز اعمال زشت او همه نيكى بمن رسيد ∴ و ز نيات خوب من همه بد بروى افتاد فهل ينظرون پس آيا انتظار ميبرند مكه بانى ستمكاران يعنى
انتظار نميبرند و چشم نميدارند الا سنة الاولين مگر سنت الهى را در پيشينيان كه عذاب اهل تكذيب و عقوبت ارباب تكبر است فلن تجد لسنة الله
پس نيابى مر سنت خدا را تبديلا تغيرى يعنى عذاب را بثواب بدل نتوانى كرد ولن تجد لسنة الله و نيابى مر سنت خدا را تحويلا گردانيدنى
يعنى از مكذبانى ماكران بديگرى حوالت نتوان ساخت اولم يسيروا آيا سير نميكنند اهل مكه فى الارض در زمين فينظروا كيف كان تا به بينند در راه
شام و يمن كه چگونه بود عاقبة الذين من قبلهم عاقبت آنكسانيكه پيش از ايشان بودند يعنى قوم عاد و ثمود و كانوا و بودند ايشان اشد منهم سخت تر از مكيان
قوة از روى توانايى با وجود آن از عذاب رهايى نيافتند و آثار هلاك قوم در ديار ايشان باقيست و ما كان الله ليعجزه و نيست خداى كه عاجز
گرداند او را من شىء هيچ چيزى فى السموات در آسمانها ولا فى الارض و نه در زمين پس هر چه خواهد كند كسى بر حكم نتواند بگيرد انه كان بدرستى كه او هست
عليما دانا بر همه احوال قديرا توانا بتصرف ولو يؤاخذ الله و اگر مواخذه كردى خداى الناس مردمانرا بما كسبوا بجزاى آنچه كسب كردند از شرك و معصيت
ما ترك نگذاشتى على ظهرها بر پشت زمين من دابة هيچ جنبنده از آدميان با جن و انس و گفته اند همه حيوانات اند كه بشآمت معاصى بنى آدم
هلاك ميشوند چنانچه در زمان حضرت نوح عليه السلام كه بشومى كفر مشركان همه جانوران هلاك شدند مگر آنچه در كشتى بودند پس درين وقت
نيز اگر ايشانرا بگناه عاصيان بگيرد همه نابود شوند ولكن يؤخرهم وليكن باز پس ميدارد ايشانرا الى اجل مسمى تا وقتى نام برده كه زمان هلاك
ايشانست فاذا جاء اجلهم پس چون بيايد وقت هلاك ايشان فان الله پس بدرستى كه خداى كان بعباده هست به بندگان خود بصيرا
بينا و ميداند كه مستحق هلاك كيست و لايق خلاصى و نجات كدام است هر يك را فراخور حال او پاداش دهد نظم آنرا بلوامع
رضا بنوازد ∴ وين را بتواير غضب بنوازد ∴ كس را بقضا و قدرتش كارى نيست ∴ آنست صلاح خلق كو ميسازد سورة يس
مكية ثلث و ثمانون آية بسم الله الرحمن الرحيم يس در ينابيع آورده كه هر حرفى از حروف مقطعه سريست از اسرار قرآن و غيب كه
حضرت عزت عز اسمه حبيب خود را صلى الله عليه و سلم بران اطلاع داده بعد از آن جبرئيل بران نازل شده و جز خدا و رسول كسى
بران وقوف ندارد و بعضى از علما گفته اند كه اسم قرآنست و در حقايق سلمى فرموده كه نامى است از نامهاى الهى و گويند اسم سوره است
و حديث ان الله قرأ طه و يس قبل ان خلق السموات والارض بالفى عام تأييد اين قول ميكند و در تفسير ماوردى آورده

که نعت نام حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم در قران مذکور شده یس است و انکه اهل البیت را آل یس گویند تایید این سخن است مصراع
بلغنا
سید در کم یا آل یسینا :: در بحر الحقایق آورده که قسم است بهمین نبوت حبیب و سر مطهر او و بعضی مطهر او برانند که معنی او یا انسان است
از
در اصل یا حسین بوده بجهت کثرة در شطری از و اختصاص نمودند چنانچه در این الله من الله گویند و بحقیقت آنست که در کلام عرب
آ
کلمه بحرفی تغییر کنند چنانچه در ع قلت لها کفی فقالت لی قاف :: و شاید که حرف سین اشارت بکلمه باشد و آن بقولی که کد شت انسان است
و مخاطب بانسانیه حضرت مصطفی باشد علیه افضل الصلوة والسلام که صفت کلام انسانیه و آنحضرت را ثابت است و می شاید که ان کلمه سید باشد
یعنی یا سید البشر و حدیث انا سید ولد آدم تفسیر این حرف بود و دیگر باید دانست که از میان سین سولیت اعتدالیست که میان زبر
بیات او توافق و تساوی هست و هیچ حرفی دیگر این حال ندارد لاجرم مخصوص بحضرت ختمیه است که عدالت حقیقی خواه در طریق توحید
خواه در احکام شرع بدو اختصاص دارد بیت نیز ترا ست مرتبه اعتدال در همه حال :: که در خصایص توحید اعتدال ائمه :: تمکن آ
نراد در مقام جمع الجمع :: بدین فضیلت مخصوص افضل ائمه :: و از فحوای کلمات سابقه روایح ریاحین قلب القران یاسین
استشمام می توان نمود بیت خدا یت سکری داده ز قران :: بس انکه قلبت کرد از یاسین :: در جوامع الوصول از صحیح
ترمذی بروایت انس ابن مالک رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که لکل شی قلب و قلب القران
یاسین و هر کس که یس بخواند یا بنویسد ثواب ده باره قران قرائت و این سوره متمه گویند که تمام میکرداند بر خواننده خود نیکویی
هر دو سرای و دافع خواننده که دفع کند از و همه بدیها و قاضیه نیز نامند که روا کند همه حاجتها را و در اورده اند که کفار قریش گفته اند
رستی
ای محمد تو فرستاده خدای نیستی خدای تعالی سبحانه فرمود که یس ای سید والقران الحکیم بحق قران محکم یا حکم کنده بحق یا خداوند حکمت انک بدرستی
که توهی بی شک و شبهه لمن المرسلین از فرستادگان لبوی خلق از آن فرستادگان علی صراط مستقیم بر راه راست که توحید است
یا تو فرستاده شده بر طریق پایه استقامت که راهی است موصل بمقصود تنزیل العزیز قران فرو فرستاد خدای غالب است و حفص نصب لام
خواند یعنی فرستاد قران فرستادنی خداوند قوی در ملک خود الرحیم مهربان در خلق خود تو از فرستاده شدکانی لتنذر تا بیم کنی و بترسانی
از عذاب ربانی قوما گروهی را که ما انذر بیم کرده نشدند اباءهم پدران نزدیک ایشان در زمان فهم غافلون
لقد حق القول بدرستی که درست شد قول بعذاب علی اکثرهم بر بیشتر کافران یعنی لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعین
فهم لا یؤمنون پس ایشان نمیگروند و آثار نند که خدای دانست که ایشان بر کفر میرند یا بر شرک کشته شوند چون ابو جهل و امثال او انا جعلنا
بدرستی که ما کردیم فی اعناقهم اغلالا در گردن ایشان غلها فهی پس ان غلها پیوسته شده الی الاذقان بزنخهای ایشان و نمیگذارند که
سرکجبانند فهم مقمحون پس ایشان سر در ماندگانند و چشم بر هم نهادگان تمثیل مشرکانست بجمعی که غلها در گردن داشته باشند آورده اند
که ابو جهل سوگند خورد که اگر پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم در نماز بیند سر مبارک او را بشکند روزی دید که آنحضرت نماز میگزارد سنگی
برداشت نزدیک آمد دست بالا برد تا سنگ زند دست وی در گردن جنبر شد و سنگ در دست او چفسیده در گردنش بماند و این آیه
که ما ازین را بازداشتیم چنانچه مغلولان از کارها باز داشته شوند گویند قوم بنی مخذوم دست او را بجهد بسیار از گردن او

جدا کردند مخذومی

جدا کردند و مخذومی دیگر گفت من بروم و محمد را بدین سنگ بکشم چون نزدیک آنحضرت آمد نابینا شد و این آیه آمد وجعلنا و گردانیدیم ما
من بین ایدیهم در پیش روی ایشان سدا دیواری و حجابی و من خلفهم و از پس ایشان سدا پرده و مانعی فاغشیناهم پس بپوشیدیم چشمهای
ایشان فهم لا یبصرون پس ایشان نمی بینند محققان گفته اند که سد پیش طول امل است و سد عقب غفلت از جنایات گذشته و هر گاه دو سد
چنین احاطه کرده باشد هر آینه چشم او پوشیده باشد از نظر در دلایل قدرت نه بیند راه فلاح و هدایت را وسواء علیهم و یکسانست بر ایشان
ءانذرتهم که بیم کنی ایشان را ام لم تنذرهم یا بیم نکنی لا یؤمنون نمیگروند ایشان که علم قدیم بقتل و موت ایشان بر کفر حکم کرده انما تنذر
جز این نیست که بیم کنی با کاملی انکه فایده بدان مترتب باشد من اتبع الذکر کسی را که پیروی قران کند و مواعظ بسمع قبول شنود و خشی الرحمن و بترسد
از خدای بالغیب بپوشیدگی ترسد نه در نظر خلقان یا از حق ترسد از انچه غایبست از وی یعنی امور اخروی فبشره پس مژده ده او را
بمغفرة بآمرزش گناهان گذشته و اجر کریم و مزدی نیکو در زمان آینده یعنی بهشت در اسباب نزول آمده که بنو سلمه گفته اند یا رسول الله خانهای ما
از مسجد دور است اگر نزدیک مسجد خانه گیریم چگونه باشد آیه آمد که انا نحن بدرستی که ما نحیی الموتی زنده کردانیدیم مردگان را بعث
دلها مرده را بهدایة و نکتب و بنویسیم ما قدموا انچه از پیش فرستاده اند از اعمال صالحه و طالحه و آثارهم و بنویسیم اثرها یعنی نشانها را از اقدام
ایشان که بمسجد میروند و ادانست که خطوات ایشان بکثرة خطوات ایشان خواهد بود و هر قدمی دقتی از غایت بر صحیفه اعمال ایشان کشیده
خواهد شد و کل شیء و همه چیزها احصیناه نگاه داشته ایم یا بیان کرده ایم فی امام مبین در دفتری که پیشوای روشن است یعنی لوح محفوظ
بعد از نزول این حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام فرمود که ای بنی سلمه در منازل خود باشید که ثواب آثار و قدم شما در لوح محفوظ می نویسند
در صحیح مذکور است که بزرگترین مردمان در مزد اهل صلوة کسی است که دورتر باشد راه آمدن وی بمسجد بعضی گفته اند آثار اعم است از انکه حسنه
باشد چون علمی که بمردم آموزند یا وقفی که بر موضع خیر کنند یا صدقه جاریه چون پل و رباط یا مسجد یا سیه چون اشاعه باطل و تاسیس ظلم حق سبحانه
میفرماید با همه را می نویسند و بوقت مکافات مناسب هر اثری خواهند داد نظم از مکافات عمل غافل مشو :: گندم از گندم بروید جو ز جو
اینچنین گفته است پیری معنوی :: کای برادر آنچه کاری بدروی واضرب لهم و بیان کن اهل مکه را مثل اصحاب القریة مثل دیه انطاکیه اذ جاءها المرسلون
وقتی که آمدند بدان دیه فرستادگان آورده اند که حضرت عیسی علیه السلام قبل از رفع با شمعون الصفا که خلیفه وی بود بعد از رفع وی دو
حواری که یحیی و تومان گفتندی یا بولس و بارنس و ثعلبی گفته که صادق و صدوق با بطاقیه فرستاد تا خلق را بخدای دعوت کنند ایشان
بنزدیک شهر رسیده پیری دیدند که گوسفندان میچرانید بر وی سلام کردند پرسید که چه کسانید گفتند که رسولان حضرت عیسی ایم خلق را از
بادیه ضلالت بمنزل هدایة میخوانیم گفت بر صدق دعوای خود هیچ برهانی دارید گفت آری بیماران را شفا دهیم و ابرص را و اکمه را بینا کنیم
پیر گفت الحالت که فرزند من بیمار است و اطبا از علاج او عاجز اند اگر شما درد او را دوا کنید من بخدای شما بگروم ایشان بر سر بالین وی
آمدند دعا کردند و او صحت کامل یافت بیت قدم نهادی و بر هر دو دیده جا کردی :: بیک نفس دل بیمار را دوا کردی :: پیر ایمان
اورد و او حبیب نجار است که او را صاحب یس گویند و ششصد سال قبل از زمان پیغامبر ما به پیغامبر علیه الصلوة والسلام گرویده
دیگر از سیاق است القصه خبر این دو رسول در انطاکیه فاش شد و بسیار بیماران از برکت ایشان دولت صحت یافت ملک شهر که در

معالم التنزیل نام او ابطیحش رومی بوده بت میپرستید از حال ایشان خبر یافت و بر مضمون دعوت ایشان که منع بت پرستی و اقرار بوحدانیت
الهی بود مطلع شده ایشان را بزندان کرد و شمعون از پی ایشان در آمده با خواص ملک آشنایی آغاز نهاد و بسبب دانش و حکمت مقرب پادشاه گشت حق سبحانه
ازین خبر داد اذ ارسلنا یاد کن چون فرستادیم الیهم اثنین بسوی مردم انطاکیه دو پیغامبر یعنی عیسی را شمعون فرستادند ایشان را فکذبوهما پس
تکذیب کردند اهل آن دیه ایشان را و بزندان کردند فعززنا پس غالب گردانیدیم ایشان را و حفص بتشدید میخواند یعنی قوت دادیم بثالث
بسیوم فرستاده که بقول اصح شمعون الصفا است و گفته‌اند شمعان یا سلوس یا یونس فقالوا پس گفتند این فرستادگان باهل انطاکیه انا الیکم مرسلون
بدرستی که بسوی شما فرستاده شده‌ایم از نزد عیسی علیه السلام یا از پیش خلیفه وی قالوا گفتند مردم آن شهر که ما انتم نیستید شما الا بشر
مثلنا مگر آدمی مانند ما را اکثر صفات بشریه پس بچه وجه شما را برسالت اختصاص داده‌اند وما انزل الرحمن و نفرستاده است خدای من شیء
هیچ چیز از وحی و رسالت ان انتم نیستید شما الا تکذبون مگر که دروغ میگوئید در دعوای رسالت قالوا ربنا گفتند پیغامبران که خدای ما
یعلم میداند انا بدرستی که ما الیکم لمرسلون بسوی شما فرستادگانیم وما علینا و نیست بر ما الا البلاغ المبین مگر رسانیدن آشکارا و ما کار خود کردیم و
پیغامبر رسانیدیم اگر شما قبول دعوت نکنید عذاب شما فرود آید قالوا انا تطیرنا بکم گفتند ما فال بد گرفتیم بشما که تا این بلده آمده اید باران نباریده
و همه زراعات ما خشک شده لئن لم تنتهوا اگر باز نه ایستید از دعوی خود لنرجمنکم هرآینه شما را بسنگ بکشیم ولیمسنکم و هرآینه برسد شما را منا
عذاب الیم از ما عذابی دردناک قالوا طائرکم گفتند پیغامبران که فال بد شما معکم با شماست یعنی سبب شامت عقاید فاسده و اعمال باطله شما
ائن ذکرتم آیا پند داده میشوید فال بد میگیرید و تهدید میکنید بل انتم بلکه شما قوم مسرفون گروهی گزاف کاران و از حد درگذشتگانید و
آورده‌اند که شمعون با ملک به بتخانه در آمدی و خدای را سجده کردی و مردم پنداشتندی که او پرستش بت میکند ملک بر وی اعتماد تمام کردی
بی مشاورت وی بهیچ مهم اقدام ننمودی روزی شمعون پرسید که ای ملک شنیدم دو کس غریب را بزندان کرده بسبب حبس ایشان
ملک گفت که ایشان دعوی میکنند که غیر بتان خدای دیگر هست شمعون از روی تعجب فرمود تا ایشان را حاضر گردانند که گفتار ایشان عجیب است
ملک فرمود تا ایشان را آوردند چون شمعون را دیدند دلیر شدند شمعون پرسید که شما را که میپرستید گفتند آنرا که آفریدگار آسمان و
زمین است شمعون گفت خدای شما چه سازد گفتند نابینا را دیده ور میکند شمعون از ملک التماس میکرد تا نابینایی حاضر کردند فرمود
خدای خود را بگوئید تا این نابینا را بینا سازد ایشان دعا کردند فی الحال بینا شد شمعون گفت ای ملک ما از خدایان خود درخواهیم تا همین کار کنند
گفت ای شمعون تو میدانی که ایشان نمی بینند و نمی شنوند و بر هیچ چیز قدرت ندارند شمعون دیگر باره گفت ای جوانان خدای
شما دیگر چه تواند کرد گفتند مرده را زنده گرداند گفت اگر خدای شما این کار بکند ما همه بوی میگرویم پس دختر ملک را که مدتی از
وی گذشته بود یا مرده هفت روز زنده گردانیدند و ملک با قوم او بوی ایمان آوردند و برخی دیگر قصد مومنان و پیغامبران کردند
حبیب نجار را خبر شد که کفار در مقام ایذاء اهل ایمانند از منزل خود متوجه ایشان شد چنانچه حق سبحانه فرمود وجاء من اقصی المدینة
و آمد از دورترین جای آن شهر رجل مردی یسعی میشتافت پرسید قال یا قوم گفت ای گروه من اتبعوا المرسلین پیروی کنید فرستادگان را
اتبعوا من لا یسئلکم پیروی کنید کسانی را که نمیخواهند از شما اجرا مزدی بر تبلیغ رسالت وهم مهتدون و ایشان راه یافتگانند

ومالی لا اعبد الذی فطرنی و چیست مرا که از روی صدق نه پرستم آنکسی را که بیافرید مرا و از عدم بوجود آورد والیه و بسوی حکم او بجزای اعمال
ترجعون باز گردانیده خواهند شد روز قیامت اضافت فطرت بخود اظهار شکر است و اضافت بعث بکافران مبالغه در تهدید روز جزا
ءاتخذ آیا فرا گیریم من دونه بجز خدای آلهة خدایان دیگر یعنی دیگر بتان ان یردن الرحمن اگر خواهد خدای بضر بلرزندی یعنی اگر خواهد که
ضرری بمن رسد لا تغن عنی کفایت نمیکنند از من شفاعتهم شیئا در خواست بتان چیزی از آن یعنی ایشان بلا از من دفع نکنند ولا ینقذون و برهانند
و از خلاص نکنند پس اگر من آنرا که توانایی ندارد بر نفع و ضر بپرستم و عبادت آنکه قادر است بر رسانیدن نفع و رهانیدن از ضر نکنم انی اذا
بدرستی که من آنگاه لفی ضلال مبین در گمراهی آشکارا باشم چون قوم این سخن از وی شنودند قصد قتل وی کردند و او روی به پیغامبران
آورد و گفت انی آمنت بدرستی که بگرویدم بربکم به پروردگار شما فاسمعون پس بشنوید ایمان مرا تا فردای قیامت بر من گواهی دهید و گفته‌اند
این خطاب با قوم کرد و ایشان او را سنگ میزدند تا کشته شد و قبر او در بازار انطاکیه است و قولی آنست که او را کشتند و خدای او را
زنده گردانید و به بهشت برد امام حسن بصری رحمه الله برآنست که چون قصد قتل وی کردند حق سبحانه او را بآسمان برد و از وی کرامت قیل ادخل
الجنة گفتند در آی در بهشت و چون به بهشت در آمد قال یا لیت قومی یعلمون گفت کاشکی قوم من دانا شوند بما غفر لی آنکه بیامرزید مرا ربی
پروردگار من وجعلنی من المکرمین و گردانید مرا از نواختگان باکرام قولی آنست که پیغامبران و ملک و مومنان کشته شدند و قولی آنست که بسلامت
بیرون رفتند و حبیب کشته شد یا بآسمان رفت وما انزلنا و نفرستادیم علی قومه بر قوم حبیب من بعده پس از قتل یا رفع او من جند هیچ لشکری من
السماء از آسمان وما کنا و نبودیم منزلین فرو فرستنده ملک برای هلاک قوم یعنی کفار از آن خوارتر و بی مقدارتر اند که اهلاک ایشان را
لشکری باید و انزال لشکر ملائکه در روز بدر و حنین برای تعظیم پیغامبر بوده صلوات الله علیه نه آنکه لشکر کفار در حسابی بوده‌اند ان کانت
نبود عقوبت اهل انطاکیه الا صیحة واحدة مگر یک فریادی که جبرئیل علیه السلام بر دروازه شهر ایشان گرفته صیحه زد فاذا هم پس ناگاه ایشان
خامدون فرو مردگان بودند یعنی بیک نعره جبرئیل فرو مردند چون آتش که یکبار منطفی شود یا حسرة علی العباد ای دریغا بر بندگان ما یاتیهم
من رسول نیامد بدیشان هیچ پیغامبری الا کانوا به مگر بودند باو یستهزئون استهزا میکردند الم یروا آیا ندیدند و ندانستند که کم اهلکنا
چند هلاک کردیم قبلهم بیش از ایشان من القرون از اهل روزگارها انهم الیهم و مشاهده نکردند آنکه هلاک شدگان بسوی ایشان لا یرجعون
باز نمیگردند یعنی بدنیا معاودت نمیکنند وان کل و نیستند همه ایشان لما جمیع مگر بهم جمع شده لدینا محضرون نزدیک ما حاضر شدگان روز حساب
برای پاداش یعنی آنانکه هلاک کردیم از پیشینیان یا این مخالفان و باقی مانده همه در عرصه گاه حشر بحضرت ما حاضر خواهند شد و در مجلس حرمان
مضیق خذلان محبوس آید و مهجور سرمد خواهند شد ع و از نعمت جاودانی محروم جاودانی وآیة و نشانه‌ای از نشانها بر قدرت ما لهم الارض
المیتة دیگر ما آنرا زمین مرده است یعنی خشک و بی گیاه که ما بسبب باران احییناها زنده گردانیم آنرا و اخرجنا منها و بیرون آوردیم
از وی حبا دانه‌ای را چون غله است فمنه یاکلون پس از آن دانه میخورند وجعلنا فیها و آفریدیم در زمین جنات بوستانها من نخیل از
انواع خرمابنان واعناب و اصناف تاکستان وفجرنا و روان کردیم فیها من العیون در زمین از چشمها لیاکلوا تا بخورند من ثمره از میوه آنچه
مذکور شد وما عملته ایدیهم و آنچه کرده است دستهای ایشان مثل دوشاب و غیره و حصص علته میخورند و ما را انابه میدانند یعنی میخورند از میوه ها

کردستهای ایشان آن عمل کرده است بلکه بمحض قدرت آفریده شده افلا یشکرون آیا شکر نمیکنند بادای این نعمتها و منعم را بپرستش نمیستایند صاحب بحر
الحقایق کو فرمود که معنی آیت بزبان اهل اشارت آنست که زمین دل را زنده کردیم بباران عنایت و بیرون آوردیم ازان حب طاعت تا ازان
غذای یابد و ساختیم بوستانها از نخیل اذکار و اعناب اشواق و عیون حکمت دروی روان کردیم تا از ثمار مکاشفات و مشاهدات تمتع می
گیرند و از نتایج اعمالی که کردند از صدقات و خیرات بهره ور گردند آیا سپاس داری نمیکنند یعنی سپاس باید کرد برین نعمت ظاهره و باطنه تا موجب مزید
آن شود که لئن شکرتم لازیدنکم نظم گر شکر کنی زیاده گردد نعمت ∴ وز دل ببرد دغدغه پیش و کمت ∴ بس زود دلت بمنزل مقصود رسی ∴ از
منهج شکر اگر نلغزد قدمت سبحان الذی خلق الازواج کلها پاکست آنکسی که بقدرت کامله بیافرید همه صنفها و نوعها مما تنبت الارض از آنچه میرویاند
زمین چون نبات و اشجار ومن انفسهم و از نفسهای ایشان یعنی پسر از ذکر و انثی ومما لا یعلمون و از آنچه نمیدانند از اقسام خلایق وآیة لهم اللیل
و علامتی دیگر ایشانرا شب است که از روی حکمت نسلخ در میکشیم و در میکنیم منه النهار از و روز را فاذا هم پس آنگاه ایشانرا مظلمون والشمس و
آیتی دیگر آفتاب که میرود تجری لمستقر لها بقرارگاهی که او راست در صحیح مسلم وارد است که مستقر آفتاب تحت العرش و گویند مراد از مستقر حدی معین است
که دور او منتهی شود ذلک این رفتن او بمستقر تقدیر العزیز العلیم قدرت و حکم خداوند غالب داناست والقمر قدرناه و ماه را مقدر کردیم یعنی
سیر او منازل در منازل که بیست و هشت منزل است از بروج اثنی عشر که حصه هر برجی دو منزل و ثلثی باشد و هر روز میکاهد و میل بانجا میکند حتی عاد
تا آن وقت که میگردد کالعرجون القدیم مانند چوب خوشه یکساله که از خرمابنان خشک شده باشد و کج گشته بشکل هلالی لا الشمس نه آفتاب ینبغی
لها سزد و روا و شاید ان تدرک القمر آنکه دریابد قمر را در مکان او چه یکی بر فلک اولست و یکی بر سپهر چهارم یا شاید که آفتاب دریابد قمر را در
سرعت سیر او چه قمر تمام بروج را در مدت ماهی قطع میکند و آفتاب در سالی پس اگر آفتاب بسرعت چون باشد فصول اربع از وضع خود بگردند
و خلل در تکون نبات و تعیش حیوانات رسد ولا اللیل سابق النهار و نه شب پیشی گیرنده است بر روز یعنی غلبه کند روشنی او را و همه اوقات شب
گردد بلکه متعاقب است و از شب و روز ایشان اند یعنی ماه و آفتاب و مراد آنست که چنانچه شمس از روی سرعت قمر را در نمی یابد قمر نیز از
جهت ضیا بر آفتاب سبقت نمیگیرد وکل و همه کواکب از نیرین و جز آن فی فلک یسبحون در فلکی شنا میروند چنانچه ماهی در آب وآیة لهم و نشان
دیگر ایشانرا انا حملنا آنکه برداشتیم ذریتهم پدران ایشانرا یعنی نشانیدیم فی الفلک المشحون در کشتی پر از مردم و سایر حیوانات یعنی در کشتی نوح
علیه السلام و گفته اند مراد از ذریه اولاد اند یعنی چون فرزندان خود را قوت نیست بر جستگی رفتن برای ایشان کشتی مقرر کردیم وخلقنا لهم
و بیافریدیم برای مردمان من مثله مانند کشتی ما یرکبون آنچه سواری میکنند بران چون زورق و صندل و ناو و امثال آن گفته اند مراد از شتران اند
که کشتی بیابانند وان نشأ و اگر خواهیم نغرقهم غرق سازیم اهل کشتی فلا صریخ لهم پس نیست فریادرسی ایشانرا که از غرق شدن نگاه دارد ولا هم
ینقذون و نه ایشان رها کرده شوند از غرق الا رحمة مگر آنکه بخشیم منا بخششی از نزدیک ما ومتاعا و بهره ور ساختن و دهیم ایشانرا برخورداری
الی حین تا زمانی که اجل ایشان برسد واذا قیل و چون گفته شود لهم اتقوا کافرانرا که بترسید ما بین ایدیکم از عذابی که پیش شماست
وما خلفکم و از عذابی که در عقب شماست یعنی در آخرت و یا ایمان آرید لعلکم ترحمون شاید که بر شما بخشند ایشان اعراض نموده در مکابره و عناد
افزایند وما تأتیهم و نمی آید بایشان من آیة هیچ آیتی من آیات ربهم از آیتهای پروردگار ایشان یعنی قرآنی یا از دلایل حدوث الا کانوا مگر

باشند عنها

باشند عنها معرضین ازان روی گردانندگان واذا قیل لهم و چون گفته شود ایشانرا که بدرویشان و محتاجان انفقوا نفقه کنید مما رزقکم الله از آنچه
روزی داده است خدای شما قال الذین کفروا گویند آنانکه نگرویدند بصانع یعنی معطله عرب للذین امنوا انطعم مر آنانکه گرویدند یعنی کافران
از روی تهکم با مومنان گویند آیا طعام دهیم من لو یشاء الله آنرا که اگر خواستی خدای اطعمه طعام دادی یعنی خدای بزعم شما قادر است بر اطعام
خلق بایستی که ایشانرا طعام دهد چون طعام نداد ما نیز نمیدهیم ان انتم نیستید شما ای مومنان الا فی ضلال مبین مگر در گمراهی هویدا که بالحق گفت
مشیت او منیر باید و این سخن از ایشان خطا بود برای آنکه خدای بعضی مردم را توانگر ساخته و بعضی فقیر و بجهت ابتلا حکم فرموده که اغنیا
از مال خدا که بتوانگران داده است محتاجان را بهره مند گردانند پس مشیت را بهانه ساختن و امر الهی که باتفاق فرموده در گذشتن محض خطا و عین جهالت شعر
درویش را خدا بتوانگر حواله کرد ∴ تا کار او بسازد و فارغ کند دلش ∴ از روی بخل گر نشود ملتفت بدو ∴ فردا بود ندامت و شرمندگی حاصلش
ویقولون و گویند کافران متی کجاست هذا الوعد این موعود شما یعنی قیام قیامت و هنگام رستخیز ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان
ما ینظرون انتظار نمیبرند ایشان الا صیحة واحدة تأخذهم مگر یک فریاد که بگیرد ایشانرا یعنی صیحه که بعد از نفخه فزع است در یابد ایشانرا
وهم یخصمون و حال آنکه ایشان در آن وقت در سودا و معامله بجدل و خصومت مشغول باشند و مهم دنیا میسازند که یکبار اسرافیل صور در دمد
و همه خلق بر جای بمیرند الا ما شاء الله فلا یستطیعون پس نتوانند توصیة وصیت کردن با حاضران ولا الی اهلهم و نه بسوی اهل ایشان
که غایب باشند یرجعون باز گردند یعنی مجال از بازار بخانه رفتن نداشته باشند ونفخ فی الصور و بعد از چهل سال بدمند در صور دیگر بار
فاذا هم پس آنهنگام ناگاه ایشان من الاجداث از گورها بیرون آمده الی ربهم بسوی پروردگار خود ینسلون می شتابند و در آن چهل
سال کفار از عذاب خالی باشند چون برانگیخته شوند قالوا یا ویلنا گویند ای وای بر ما من بعثنا که برانگیخت و بیدار کرد ما را من مرقدنا
از گورها ما ملایکه جواب دهند که هذا اینست ما وعد الرحمن آنچه وعده کرده بود خدای از بعث و نشر وصدق المرسلون و راست گفتند پیغامبران در
باب بعث و جزا آنچه گفتند و شما باور نکردید و گفتید متی هذا الوعد ان کانت نبود این واقعه الا صیحة واحدة مگر یک نعره که آن نفخه اخیره است
یعنی بمجرد یک نفخه زنده شوند فاذا هم پس آنگاه ایشان جمیع لدینا محضرون جمیع ایشان نزدیک ما حاضر شدگانند فالیوم پس امروز
لا تظلم نفس ستم کرده نشود هیچ نفسی شیئا چیزی یا از جزای کردار خود نه از ثواب ایشان بکاهند و نه زیادت کنند عقوبت ایشان
از آنچه مستحق اند ولا تجزون و پاداش داده نشوید ای اهل محشر الا ما کنتم تعملون مگر آنچه که میکردید از خیر و شر ان اصحاب الجنة
بدرستی که اصحاب بهشت الیوم امروز فی شغل در کاری باشند فاکهون شادان و نازان و میوه خوران و لذت کنندگان و آن
کار افتضاض ابکارات یا سماع یا زیارت یکدیگر در مهمانی خدای بودن یا مشغولی باشد ایشانرا بچیزی که فراموش کنند از
کسان ایشان که در دوزخ باشند چه یاد کردن ایشان موجب تنغیص عیش است بحر گوید که مراد از اصحاب جنت طالبان بهشت اند
که مقصد ایشان نعیم جنات بود و حق سبحانه ایشانرا مشغول گردانیده و این حال اگرچه نسبت با دوزخیان از جلایل احوال است
نسبت با طالبان حق بغایت فرود مینماید و از اینجا است که اکثر اهل الجنة البله میتوان و این آیت نزد شبلی قدس سره خواندند
شهقه ای زد و بیهوش شد و چون با خود آمد گفت بیچارگان اگر دانند که از که مشغول ماندند فی الحال در ورطه هلاکت می افتند

ودر کشف الاسرار از شیخ الاسلام قدس سره نقل میکند که مشغولی بهشت از آن عامهٔ مومنانست اما مقربان حضرت از مطالعهٔ شهود و ملاحظهٔ
نور وجود یک لحظه بنعیم بهشت نپردازند نظم روزی که فراق وصلتو در جنگ آید ∴ از حال بهشتیان مرا ننگ آید ∴ در بیتو بهوای بهشتم
خوانند ∴ صحرای بهشت بر دلم تنگ آید ∴ هم ایشان یعنی اصحاب بهشت جنت وازواجهم و زنان ایشان از اهل دنیا و یا حوران و غیبان في ظلال
در سایهای قصور یعنی در موضعی از حرارت آفتاب دور علی الارائک بر تختهای آراسته متکئون تکیه زدگان باشند و آنگاه بر تخت دلیل
تنعم است لهم فیها و ایشانراست در بهشت فاکهة میوه یعنی انواع ثمرات ولهم و مر ایشانراست ما یدعون آنچه خواهند و ازو برند در احقاف
از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که هرچه بهشتی اندیشد از اطعمه و اشربه بی آنکه بزبان آورد در پیش خود حاضر بیند و مر ایشانرا
باشد سلام یعنی تحیتی قولاً خطابی بواسطه من رب الرحیم از پروردگار مهربان در عالم از جابر بن عبدالله رض نقل میکند که پیغامبر
صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که اهل بهشت در نعیم خود مستغرق باشند که ناگاه نوری بر ایشان ساطع گردد و چون سر بالا کنند حضرت عزت گوید
السلام علیکم یا اهل الجنة بیت سلام دوست شنیدن سعادت و سلامت ∴ بوصل یار رسیدن فضیلت و کرامت وامتازوا الیوم
وجدا شوید امروز ایها المجرمون ای مشرکان از موحدان و ای منافقان از مخلصان که شما را بزندان مشرکان میرانند و ایشانرا ببوستان دوستان
خوانند الم اعهد آیا عهد نکردم الیکم با شما و نفرمودم شما را یا بني آدم ای فرزندان آدم ان لا تعبدوا الشیطان آنکه مپرستید شیطانرا یعنی بفرمودهٔ
شیطان عمل مکنید انه لکم عدو مبین بدرستی که او مر شما را دشمنی است آشکارا و عداوت او با پدر شما ظاهر است وان اعبدوني و نه عهد کردم
که مرا بپرستید که دوست شمام هذا این پرستش من صراط مستقیم راهی راست بهشت ولقد و هر آینه بدرستی که اضل گمراه کرد شیطان
منکم از شما ای آدمیان جبلا کثیرا خلق بسیار را افلم تکونوا تعقلون آیا نیستید شما که تعقل کنید و خود را در دام فریب او میفکنید هذه جهنم این
دوزخی است التي کنتم توعدون آنکه بودید وعده کرده میشدید بدان اصلوها الیوم درآیید بدو امروز بما کنتم تکفرون بسبب آنکه بودید
که میپوشیدید حق را و تصدیق انبیا نمی کردید الیوم نختم امروز مهر نهیم علی افواههم بر دهنهای ایشان چون انکار کنند که مشرک نبوده ایم
و تکذیب رسل نکرده ایم و شیطان را نپرستیده ایم وتکلمنا و سخن گویند با ما ایدیهم دستهای ایشان وتشهد ارجلهم و گواهی دهند پایهای ایشان
بما کانوا بآنچه بودند که در دنیا یکسبون کسب میکردند در کشف الاسرار فرموده که چنانچه جوارح اعدا بر افعال بد ایشان گواهی میدهند اعضای
اولیا بر طاعات ایشان اقامت شهادت کنند چنانچه در آثار آورده اند که حق سبحانه بندهٔ مومن را خطاب کند که چه آوردهٔ او شرم دارد
که عبادات و طاعات و خیرات خود بر شمارد حق سبحانه اعضای ویرا بسخن آرد تا هر یک اعمال خود را باز گویند حتی انامل گواهی دهند کاد
فانهم مسئولات مستنطقات ولو نشاء و اگر خواهیم در دنیا لطمسنا هر آینه نابینا کنیم یعنی رقم محو کشیم علی اعینهم بر چشمهای ایشان
فاستبقوا الصراط پس پیش گیرند راهی را که در سلوک آن معتاد بودند فانی یبصرون پس چگونه ببینند آنرا ولو نشاء لمسخناهم و اگر خواهیم هر آینه
مسخ کنیم ایشانرا و صورتهای ایشانرا متغیر سازیم علی مکانتهم بر جایهای ایشان تا همانجا فسرده شوند فما استطاعوا پس
نتوانند و قادر نباشند مضیا بر رفتن ایشان پیش ولا یرجعون و باز نگردند و نتوانند که باز گردند از عقب یا بصورت اولی
باز نروند ومن نعمره ننکسه في الخلق و آنکس را که زندگانی دراز دادیم اورا نگونسار کردیم در آفرینش بنیهٔ قوی و جوارح او را از قوت

بضعف و پستی باز آوردیم افلا یعقلون آیا پس در نمی یابند که هر که بر تغییر و تنکیس خلق قادرست بر طمس و مسخ نیز قادر خواهد بود ع نزد
قدرت کار ما دشوار نیست ∴ کفار مکه میگفتند که محمد شاعر است حق سبحانه در رد قول ایشان میفرماید وما علمناه الشعر و نیاموختیم محمد را شعر وما
ینبغي له و نشاید مر اورا شعر گفتن چه اگر شعر گفتی شبهه مبطل القوم در آمدی که قدرت او بر نظم قرآن و افصاح آن از قوت فطانت است که در
شاعر میدارد پس حق سبحانه ویرا شعر نیاموخت تا آن شبهه طاری نشود و هر گاه که آنحضرت بیتی بر سبیل تمثیل ادا فرمودی بر زبان مبارک
بر وجهی که از سمت وزن انحراف داشتی جاری شدی یک نوبت فرمود که کفی الاسلام والشیب للمرء ناهیا صدیق اکبر رضی الله عنه فرمود که یا
رسول الله قایل گفته که کفی الشیب والاسلام للمرء ناهیا حضرت بهمان نوع که اول خوانده بود در ثانی تکرار فرمود ابوبکر فرمود اشهد انک
رسول الله وما علمک الشعر وما ینبغي لک و از کلمات حضرت آنچه موزون وارد شده مانند انا النبي لا کذب انا ابن عبد المطلب بی تکلف و قصد
بوده ان هو نیست آنچه ما باو وحی کنیم الا ذکر مگر پندی و ارشادی وقرآن مبین و کتابی روشن در معانی یا روشن کنندهٔ احکام و
لینذر من کان حیا تا بیم کند آنکسانرا که زنده است یا آنکه مومنست در علم الله چه جاهل بمثابه مرده است یا آنکه حیوة ابدی دریابد
سرمدی یا بیمانست و تخصیص بمومن جهت انتفاع است یا ویحق القول و واجب میشود کلمهٔ عذاب علی الکافرین بر ناگرویدگان که قرآن
قبول نمیکنند اولم یروا آیا نمی بینند و نمیدانند ایشان انا خلقنا لهم آنکه آفریدیم ما برای ایشان مما عملت ایدینا از آنچه کردیم و ساختیم
بیواسطه شرکت و وکالت یعنی بخود ده بودیم بآفرینش آن میان مردمان مشیت که هر کاری تنها گوید که من آنرا بدست خود
ساخته ام یعنی دیگری مرا در ساختن آن یاری نداده اینجا نیز میفرماید که ما آفریدیم برای ایشان بخود بی مشارکت غیری انعاما
چهار پایان شتر و گاو و گوسفند فهم لها پس ایشان مر آنرا مالکون ضبط کنندگانند و بتصرف در آرندگانند وذللناها و نرم کردیم و رام
گردانیدیم انعام را لهم برای ایشان فمنها رکوبهم پس بعضی از آن مرکوبات است که بران سواری میکنند چون شتر ومنها یاکلون و
از آنهاست بعضی که میخورند چون گوسفند ولهم فیها و مر ایشانراست در چهارپایان منافع سودها از پشم و موی و پوست ومشارب و
آشامیدنیها از شیر افلا یشکرون آیا شکر نمیگویند نعمت خدایرا که انعام آفرید و رام گردانید و منافع نهاد که از ثمرات بدیشان
میرسد واتخذوا و فرا گرفتند مشرکان من دون الله بجز خدای آلهة خدایان لعلهم تا شاید که ایشان ینصرون یاری کرده شوند بدد
ایشان و حال آنکه بتان لا یستطیعون نمیتوانند نصرهم یاری دادن ایشانرا زیرا که جمادند و ایشانرا شعور قدرت نیست وهم و بتان
لهم برای بتان جند محضرون سپاهی اند حاضر کرده شده روز که نگاهبان ایشانند یا فردا لشکر ایشانند که با ایشان حاضر شوند در دوزخ
فلا یحزنک پس باید که ترا اندوهناک نگرداند قولهم سخن ایشان که نسبت با حق سبحانه میگویند از اتخاذ اولاد یا در بارهٔ تو میگویند از نسبت
شعر و سحر انا نعلم بدرستی که میدانیم ما یسرون آنچه پنهان میدارند از حقد و بغض وما یعلنون و آنچه آشکارا میکنند از کلمات کفر و جزاء ایشان
داد ایشانرا باشکارا و پنهان هر چه کنی خواهد بود تو دانا آورده اند که عاص بن وایل یا ابوجهل و اشهر آنست که ابی بن خلف
قدری استخوان کهنه در دست مالید بمجلس حضرت پیغامبر علیه الصلوة والسلام آمد و بعد از صنادید قریش حاضر بودند گفت که آیا کسی
از اجزاء متفرق و اعضاء متمزق را جمع ساخته دیگر بار زنده گرداند حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که آفریدگار این را

بقیاست برانگیزد و ترا نیز زنده گرداند و بدوزخ برد و این آیة نازل شد که اولم یر الانسان ایا ندید و ندانست ابی بن خلف انا خلقناه
آنرا که آفریدیم ما او را من نطفة از آب منی و انرا علقه ساخته و مرتبه مرتبه ترقی داده تا در بطن ام جنین شده و بیرون آمده از طفولیت
بزرگی رسیده و سخن گوی و دلیر گشته فاذا هو پس آنگاه او خصیم مبین جدال کننده هویدا بمقام جدال درآمده وضرب لنا مثلا و بزد برای ما مثلی یعنی
اوی عجب آورد استخوان درست پوسیده مالیده و خاک ساخته بر باد داد ونسی خلقه و فراموش کرد آفریدن ما او را قال من یحیی العظام گوید
کیست که زنده میگرداند استخوانها را وهی رمیم و حالانکه او پوسیده و ریزیده گشته و گوشت و پوست و عروق و اعصاب قل بگوای
محمد یحییها الذی زنده گرداند کسی که بقدرت کامله انشاها پیدا فرید او را اول مرة نخست بار و از عدم بوجود آورد وهو بکل خلق علیم و او بهمه آفریدها
علیم داناست تفاصیل مخلوقات را میداند و اجزاء اشخاص را در حال تفرق و بند میشناسد و بر جمیع و انضمام آن قادر است الذی
جعل آنخدایی که افرید و پیدا کرد لکم برای شما من الشجر الاخضر از درخت سبز نارا آتشی فاذا انتم پس آنجا شما منه از آن درخت توقدون می
افروزید آتش را در اغلب مواضع از بادیه عرب دو درخت مرخ و عفار شاخی از مرخ بر شاخی از عفار میمالند آتش بیرون می آید حق سبحانه
فرمود آنکه قادر است بر احداث آتش از درخت سبز که در و مائیه متضاد یا چو بهار هست هر آینه قادر است بر اعاده طراوت در چیزی که
تر و تازه بوده باشد و خشک شده اولیس ایا نیست الذی خلق السموات والارض آنکسی که بیافرید آسمانها و زمینها را با بزرگی اجرام ایشان
بقادر توانا علی ان یخلق بر آنکه بیافرید مثلهم مانند ایشانرا با اجسام صغیره بلی آری هست قادر بر آن وهو الخلاق العلیم و او آفریننده بسیار
خلق است و دانا بکنه احوال مخلوقات انما امره جز این نیست که شان او اذا اراد چون خواهد شیا آفریدن چیزی ان یقول له آنست که گوید
و او را بحکم من کن بباش فیکون پس بباشد نزد بعضی تمثیل است و تاثیر قدرت در مراد الله باو مطاع مر مطیع را در حصول
مامور به بی امتناع و نزاع و در تفسیر کبیر گفته که وی مراد ازین سرعت نفاذ او است در تکوین اشیا بر اسرع وجهی که ممکن باشد نه تکلم بدین کلمه و گو
این کلمه علامتی است که چون ملایکه بشنوانند دانند که چیزی حادث خواهد شد حت و فی کاف و نون ز نوادر صنع او ∴ و ز قاف تا بقاف
جوان حرف گشته دال فسبحان الذی پس پاکی و بی عیبی آنکسی راست که بیده بدست اقتدار او است ملکوت کل شیء پادشاهی همه چیز و الیه
ترجعون و بسوی او باز گردیده خواهید شد برای مکافات اعمال وعده دوستان و وعید دشمنان که ایشانرا اشد العقاب است و انا لله
طوبی لهم و حسن مآب سورة الصافات مکیه مایة و ثمانون و اثنتان آیة بسم الله الرحمن الرحیم والصافات بحق فرشتگان
صف کشیده در مقام عبودیت صفا صف بر کشیدنی فالزاجرات پس رانندگان یعنی شیاطین را از استراق سمع زجرا راندنی فالتالیات
پس خوانندگان ذکرا وحی خدا را بر انبیا حق سبحانه سوگند یاد میکند بملایکه که در صف ایستاده میان هوا تا بهر چه فرمان رسد قیام نمایند یا
غازیان که صفهای جهاد بر کشند یا مومنان که در صف جماعت ایستند یا بعلما که در صف افاده بصفت افاضه قایم و مستقر باشند یا بر
که در جو هوا صف زنند اگر مراد ملایکه اند پس زاجرات ایشان باشند که سحاب را میرانند و تالیات اند که پیوسته تسبیح و تحمید آلهی اشتغال
دارند و اگر جمع غازیان اند زاجرات ایشان رانند اسبان باشند یا طرد دشمنان و تلاوت او از ذکر و تهلیل و اگر مومنان اند با نواز خدمت
زاجر دیو اند دراند و نماز تالی قرآن اند و اگر اهل علم اند زجر میکنند از کفر و فسق بدلیل و حجت و بر خلق میخوانند احکام شریعت و

اکر وفا نند بکفتن

و اگر وفانند بگفتن ذکر خداوند انواع آفات را از خود میرانند صاحب ولایات گفته که سوگند میخورد بنفوس سالکان طریق توحید که
بر موافق مشاهده صف بر کشیده دواعی شیطانی و نوازع شهوات نفسانی را زجر مینمایند و با نواع ذکر لسانی یا قلبی یا سری یاد حی
عجب احوال خود اشتغال مینمایند در بحر الحقایق آورده که صاحب الذواج صافات اند و زاجرات الهامات ربانی که زاجراند عوام را از مناهی
و خواص را از رویة طاعت و اخص را از التفات کونین و تالیات نفوسی ذاکره که بحکم من احب شیئا اکثر ذکره با یاد حق سبحانه کند اند نظم
ای یاد تو ام مونس جان در همه حال ∴ بی ذکر تو آرام دلم هست محال ∴ جز فکر ثنای تو ندارم شب و روز ∴ جز نامه حمد تو نخوانم مه و سال
آورده اند که کفار مکه بر سبیل تعجب میگفتند که محمد همه خدایانرا یک خدای آورده الله تعالی درین آیة قسم یاد کرده ان الهکم بدرستی که خدای
شما در ذات خود لواحد هر آینه یکیست و یگانه و یکتا رب السموات والارض آفریدگار آسمانها و زمینها وما بینهما و پرورد گار آنچه میان ایشانست
و رب المشارق و آفریننده مشرقها کواکب چه هر کوکبی را مشرقیست که از آنجا طلوع کند یا مراد مشارق آفتاب است که هر روز از ایام
سنه از مشرقی دیگر ظهور مینماید و مغارب او نیز مختلف هر روز بمغربی دیگر مخفی شود و بذکر مشارق اکتفا کرد از ایراد مغارب اکتفا باحد
الضدین انا زینا السماء الدنیا بدرستی که ما بیاراستیم آسمان نزدیکتر را یعنی آنچه بکره زمین نزدیک تر است اقرب است بزینة الکواکب بآراستن ستارگان
و حفص باضافت خوانده یعنی بیاراستیم آسمان دنیا را بآرایش کواکب در کشاف آورده که مراد اشکال جمیل و هیئتهای مختلف است بر نفس منطقه و شمال و
جنوب است وحفظا نگاه داشتنی من کل شیطان از برانده هر دیوی مارد سرکش و نافرمان بر لایسمعون نمی شنوند یعنی طاقت شنودن
و گوش فرا نهادن ندارند الی الملا الاعلی بسوی سخنان گروه اعلی بلندتر یعنی اشراف ملایکه که مطلع اند بر بعضی از اسرار لوح محفوظ
و با یکدیگر میگویند که ویقذفون و انداخته میشوند من کل جانب از هر طرفی که قصد بر آسمان میکنند دحورا و راندنی ولهم
و مر دیوانراست عذاب واصب عذابی سخت در آخرت یا پیوسته در دنیا و ایشانرا قوت استماع کلام ملایکه نیست الا من خطف الخطفة
مگر کسی که در رباید که در ربودن یعنی بدزدد سخنی از فرشته فاتبعه پس از پی درآید او را شهاب ثاقب کوکبی درخشنده یا
آتشی سوزنده و در جوم را متادی سازد یا بسوزد ایشان بر جم منزجر نشده باز قصد فلک کنند آورده اند که رکانة بن یزید و ابو
الاشدین که منکران حشر بودند همواره دعوی بطش و قوت میکردند و میان قریش از دی تصلف علم مباهات می
افراختند حق سبحانه در شان ایشان آیة فرستاد که فاستفتهم پس بپرس ازین گروه اهم اشد ایا ایشان سخت ترند خلقا از روی
آفرینش ام من خلقنا یا آنکه آفریده ایم ما از آسمان و زمین و کواکب و مشارق و شهب انا خلقناهم بدرستی که ما آفریده ایم ایشانرا
من طین لازب از گل چسبنده پس ماده اصلی او گل است و آن حاصل شود از انضمام جزو مائی با جزو ارضی و ازین کلام اثبات معاد است
و رد استحاله ایشان و آن اج اگر استحاله بجهت عدم قابلیت ماده است ماده باقی است قابل انضمام و اگر بسبب عدم قدرت فاعل است هر
کسی که بر خلق این مذکورات قادر باشد هر آینه بر ضم این اجزا و اعاده حیات در ان قادر خواهد بود چون قدرت صفت ذاتیست هر
متغیر نشود و نسبت با همه مقدورات یکسان بود پس هر گاه که خورشید قدرت از افق اراده طلوع نماید ذرات معدودات در
مواد ابداع و فضای اختراع بجلوه در آیند ع کاینک ز عدم سوی وجود آمده ایم ∴ در معالم آورده که کافر پیغامبر صلی الله علیه وسلم

چنان بود که هر که بشنود بدان بگرود و مشرکان شنیدند و بدان استهزا کردند و پیغامبر ازین حال متعجب شد آیة آمد که بل برای قطع کلام اوست
و درد ادالمیر یعنی دع گفته عجبت شگفت داشتی تو از ناگرویدن ایشان بقران ویسخرون و ایشان سخریه میکنند بآن یا تعجب داری که با وجود
قدرت الهی چرا انکار بعث میکنند و ایشان افسوس میدارند از تعجب و اذا ذکروا و چون پند داده شوند بچیزی لا یذکرون
یاد نمیکنند آنرا بدان پند پذیرا نشوند و اذا راوا و چون ببینند آیة معجزه که دلیل صدق مقالت تست چون انشقاق قمر یستسخرون از یکدیگر سخریه
میخواهند و قالوا و گویند ان هذا نیست این که ما دیدیم الا سحر مبین مگر جادوی هویدا ءاذا متنا آیا چون بمیریم ما و کنا ترابا و باشیم خاک و عظاما
و استخوانهای بی گوشت و پوست ءانا لمبعوثون آیا ما برانگیختگان باشیم او آباؤنا الاولون و پدران نخستین ما قل بگوای محمد نعم آری برانگیخته شوید
و انتم داخرون و حالانکه شما خوار و بی مقدار باشید هرگاه که قیامت در آید فانما هی زجرة واحدة پس جز نیست قیامت مگر یک دمیدن یعنی
یک نفخه که در دمند فاذا هم ینظرون پس آنگاه ایشان زنده شده و از قبر بیرون شده آمده می نگرند و قالوا و میگویند یا ویلنا ای وای بر ما هذا یوم الدین
اینست روز پاداش که وعده میدادند گویند ملائکه آری هذا یوم الفصل اینست روز حکم یا روز جدا کردن نیکان از بدان الذی کنتم به آن روز که
بودید شما که بآن تکذبون تکذیب میکردید و باور نمیداشتید پس از حضرت حق فرمان رسد بملائکه احشروا الذین جمع کنید و بهم آرید آنانرا
که ظلموا ستم کردند بر خود بشرک و ازواجهم و اشباه ایشانرا یعنی بت پرست را با بت پرست و ستاره پرست را با ستاره پرست و علی هذا یا قرینان
ایشانرا از دیوان و زنان ایشانرا کافره بودند و گویند مراد از ظلمه ستمکارانند بر خلق بجور و بر خود بگناه و حشر انست که ایشانرا با ظلمه حشر
برانند با امثال ایشان چنانچه زانی با زانی و خمار با خمار یا اعوان ایشان از ملازمان و مددکاران بظلم در قوت القلوب آورده که یکی از عبدالله
مبارک پرسید من خیاطم و احیانا برای ظلمه جامه میدوزم ناگاه از اعوان باشم عبدالله مبارک فرمود که نی تو از اعوان نیستی بلکه از
ظالمانی اعوان ظلمه آنهااند که سوزن و رشته میفروشند نظم یا ظالم مباش تا نشوی ∴ روز حشر از شماره ایشان ∴ و اصح
انست که این ظلمه کافرند بدلیل آنکه میفرماید حشر کنید ایشانرا و ما کانوا یعبدون و آنچه را که بودند که پرستش میکردند من دون الله
بجز خدای از اصنام و غیرها تا ابلیس و غیر او را این عامیت اختصاص یافته بایة ان الذین سبقت لهم الحسنی فاهدوهم پس بگوانید
ظلمه را و معبودان ایشان یا دلالت کنید ایشانرا الی صراط الجحیم براه دوزخ وقفوهم و چون روی بدوزخ آرند باز دارید ایشانرا
در موقف یا بر پل صراط انهم مسئولون بدرستی که پرسیده شدگان خواهند بود یعنی ایشانرا از عقاید و اعمال خواهند پرسید بجهت
زیادتی توبیخ و تقریع و دیگر ایشانرا گویند مالکم لا تناصرون چیست شما را که یاری نمیدهید یکدیگر را از حبس موقف خلاص نمیکنید
ایشان جواب ندهند حق سبحانه با ملائکه گوید که ایشان یکدیگر را نصرت ندهند بل هم الیوم بلکه ایشان امروز مستسلمون گردن
نهادگانند از روی عجز و منقاد شدگان و اقبل بعضهم در موقف روی آرند بعضی از ایشان علی بعض بر برخی دیگر یعنی رؤسا قوم
و ضعفاء ایشان یتساءلون از یکدیگر میپرسند که این حالت که ما را پیش آمده یا سرزنش میکنند یکدیگر را قالوا گویند اتباع و رؤسا
قوم را انکم بدرستی که کنتم تاتوننا بودید که در می آمدید عن الیمین از روی نصیحت و نیکو خواهی و بین بزعم شما یا از قوت و قهر
از طریق سوگند یعنی قسم یاد میکردید که دین حق اینست که ما شما را بدان میخوانیم قالوا گویند رؤسا در جواب ایشان که چنین است بل

لم تکونوا بلکه نبودید شما مؤمنین گرویدگان یعنی شما براه راست نبودید که ما شما را گمراه کرده باشیم وما کان و نبود لنا ما را علیکم من سلطان بر شما
هیچ حجتی و قدرتی که باکراه و اجبار شما را بضلالت دعوت نموده ایم بل کنتم بلکه بودید شما بنفس خود قوما طاغین گروهی از اندازه در
گذشتگان فحق علینا پس واجب شد بر ما همه قول ربنا سخن پروردگار ما که کلمة العذاب است انا لذائقون بدرستی که ما چشندگانیم
عذاب را درین روز فاغویناکم پس ما شما را دعوه کردیم بگمراهی بجهت آنکه انا کنا غاوین ما بودیم گمراهان خواستیم که شما نیز مثل ما باشید در گمراهی
مثل آنست که خرمن سوخته خرمن سوخته طلبد شعر من مستم و خواهم که تو هم مست شوی ∴ تا همچو من سوخته شوی از دست شوی ∴ حق سبحانه فرمود
فانهم پس بتحقیق که تابعان و متبوعان یومئذ آنروز فی العذاب مشترکون در کشیدن عذاب انبازان باشند چنانچه در غوایه شریک بوده اند انا کذلک
بدرستی که ما همچنین نفعل بالمجرمین میکنیم بامشرکان انهم بدرستی که ایشان کانوا اذا قیل لهم بودند که چون گویند مر ایشانرا که گوئید لا اله
الا الله یعنی کلمه توحید بر زبان رانید یستکبرون سرکشی مینمایند از گفتن آن یا تکبر میورزند بر داعی خود و یقولون و میگویند ائنا لتارکوا
آلهتنا آیا ما هر آینه ترک کنندگانیم عبادت خدایان خود لشاعر مجنون برای شاعری پوشیده عقل یعنی بسخن او ترک عبادت اصنام نکنیم کفار حضرت
رسالت را صلی الله علیه و آله و سلم بشعر و جنون نسبت میدادند حق سبحانه میفرماید که بل جاء نه چنین است که ایشان میگویند بلکه آمد محمد بدینها
بالحق براستی و درستی و صدق المرسلین و تصدیق کرد پیغامبرانرا که پیش از او بودند انکم بدرستی لذائقوا العذاب الالیم هر آینه چشندگان
عذابی دردناک را در دوزخ بسبب شرک و تکذیب و ما تجزون و پاداش داده نخواهید شد الا ما کنتم تعملون مگر جزای آنچه را که هستید که عمل
میکنید الا عباد الله مگر بندگان خدای المخلصین پاک شدگان از لوث شرک و شک در ان خبری که هستند جز ایشان مضاعف خواهند یافت
اولئک آن گروه بندگان مخلص لهم و ایشانراست رزق معلوم روزی دانسته شده یعنی ظاهر نپوشیده تا معلوم است اوقات او از دوام
و بقا و لذت محض فواکه و آن رزق میوه هاست از هر گونه از تر و خشک و هم مکرمون و ایشان نواختگان فی جنات النعیم در بهشتها با نعمت و ناز
علی سرر بر تختها آراسته متقابلین روی در روی یکدیگر یکدیگر را دیدار هم شاد و خرم باشند یطاف گردانیده میشود علیهم بر ایشان
یعنی ساقیان بهشت بر سر ایشان منکر دانند بکاس جامی پر می من معین از خمر ظاهر شده بر چشمها یا جاری شده از چشمها بیضاء
خمری سفید که پاکتر از شیر بیضا باشد لذة بالذت و خوشگوار للشاربین و آشامندگانرا لا فیها غول نه در آن شراب عیب آفتی و علتی که بر خمر
دنیا مرتبت چون فساد حال و ذهاب عقل و صداع و خمار و لا هم عنها ینزفون و نه اند بهشتیان که از آن شراب بیرون مست شوند و خرد
و فهم از ایشان زایل شود و عندهم و نزدیک ایشان یعنی در منازل ایشان قاصرات الطرف کنیزکان فرو داشته چشم باشند یعنی در غیر شوهران ننگرند
عین فراخ چشمان کانهن گوئیا ایشان بیض مکنون بیضهای پوشیده اند تشبیه میکند حوران را در ملابسه و پاکی و خوش رنگی بیضه متورات که
شتر مرغ بیضه را بپر خویش بپوشید تا غبار بدان نرسید بیضه ایشان سفید باشد مختلط باندک صفرتی و احسن الوان نزد عرب آن بوده فا
قبل بعضهم پس روی برخی از بهشتیان علی بعض برخی دیگر یتساءلون میپرسند از احوال دنیا و ماجرای ایشان با دوست و دشمن قال قائل گو
گوینده منهم از اهل بهشت مر یاران خود را که انی بدرستی که من وقتی که در دنیا بودم کان لی بود مرا قرین یاری همنشین که منکر بعث بود
مقاتل گوید که ایشان دو برادر بودند که در سوره الکهف ذکر ایشان هست یهودا مومن است و او گوید یا بهشتیان و ابرادری بود قطروس نام که

در دنیا سرزنش کویان یقول ائنک میکفت بمن آیا تو لمن المصدقین از باوردارندکان مر حشر را ائذا متنا آیا چون بمیریم وکنا ترابا وکردیم خاک
وعظاما واستخوانها کهنه ائنا لمدینون آیا ما باداش داده کان باشیم یعنی ما را زنده کنند باداش دهند قال کوید یهودا مر اهل جنت را که هل انتم
مطلعون آیا شما دیده ور اید اهل دوزخ را وادانید که چند دوزخیان تا حال برادر ما معلوم کنید فاطلع پس فرو نکرد یهودا فرآه پس بدید
قطروس را فی سواء الجحیم درمیان دوزخ قال تالله ان کدت کوید یهودا بخدای که بتحقیق نزدیک بودی تو که از راه ضلال لتردین هلاک کردانی
مرا بوسوسه دازراه ببری ولولا نعمة ربی واگر نه بخشش پروردکار من بودی که مرا بحق راه نمود داز فتنه تو نگاه داشت لکنت هر آینه بودمی من
المحضرین از حاضر کردکان با تو در دوزخ پس یهودا با فرشتکان کوید چنانچه برادر اشنود افما نحن بمیتین آیا نیستیم مردکان در بهشت یعنی که
جاویدان خواهیم بود و نخواهیم مرد الا موتتنا الاولی مکر مردن نخستین در دنیا وما نحن بمعذبین ونیستیم ما از عذاب شدکان فرشتکان کویند بلی هرکز نمیرید
و معذب نشوید کوید یهودا ان هذا بدرستی که نعمت وخلود ایمنی از عذاب لهو الفوز العظیم هر آینه او رستکاری بزرکست لمثل هذا از برای مثل این
نعمتها فلیعمل العاملون پس باید که عمل کنند عمل کنندکان نه برای مال وجاه دنیا که بر شرف زوالست در صدد انتقال نظم کر بکاری باید بکاری باری
ور کار کنی برای یاری باری :: وردی بخاک ره خواهی مالید :: بر خاک ره طرفه سواری باری :: الکه حق سبحانه وتعالی میکوید اذلک آیا آنچه
مذکور شد از نعم بهشتیان خیر بهترست نزلا از روی پیشکش وما حضر ام شجرة الزقوم یا درخت زقوم وان درختی است در ولایت تهامه برکهای خورد
دارد و میوه او بغایت منتن و تلخ بود وحق سبحانه درختی را که میوه آن نزل دوزخیان باشد باکراه بدیشان خورانند بدین اسم مسمی کرده فرمود
انا جعلناها بدرستی که ما کردانیدیم درخت زقوم را فتنة محنت وعذاب للظالمین مر ستمکاران را در آخرت یا ابتلا وامتحان مر ایشانرا در دنیا
چه ایشان بعد از آنکه شنودند که زقوم درختی است در دوزخ گفتند این چون تواند بود وحال آنکه آتش را نرم میسازد و ندانستند
که آنکه قادرست بر خلق حیوانی آتشی چون سمندر توانا است بر آفریدن شجر در آتش وحفظ آن از احراق در معالم آورده که ابن الزبعری
صنادید قریش را کفت محمد میترساند ما را بزقوم وان بلغة بربره وافریقیه مسکه وخرما را کویند ابو جهل برخاست لکابر عرب را بخانه
آورد کنیزک را کفت زقمینا یعنی زقوم ده ما را کنیزک کره وخرما آورد ابو جهل کفت تزقموا بخورید که این زقومی است که محمد ما را بدان وعید میکند
حق سبحانه آیه فرستاد که زقوم آن نیست که ایشان کمان میبرند انها شجرة تخرج فی اصل الجحیم بدرستی که آن درختیست که بیرون می آید در قعر دوزخ وشاخهاء
آن بلند شده بسایر درکات میرسد طلعها خوشه آن درخت کانه کویا که او رءوس الشیاطین سرهای دیوانست یعنی در هولناکی وکویند شیاطین
ماریهای قبیح پر هولست وکویند سنکهای سیاه حوالی مکه که رءوس الشیطان میکفتند فانهم پس بتحقیق دوزخیان لاکلون منها هر آینه خورندگانند از آن
درخت فمالئون منها البطون پس پرکنندگان از آن شکمها از غایت جوع یا بجو دانند ایشانرا باکراه ثم ان لهم پس بدرستی که مر دوزخیانرا علیها بر خوردن آن لشوبا
من حمیم آمیخته از آب کرم بر بالای آن بدیشان دهند یا زقوم آمیخته کرده ثم ان مرجعهم لالی الجحیم پس بدرستی که باز ایشان کشت بعد از اکل زقوم وشراب حمیم
هر آینه بسوی دوزخ وانها چنگیزی حاضر بوده انهم بدرستی که ایشان الفوا آباءهم یافتند پدران خود را ضالین کمراهان فهم علی آثارهم پس
ایشان یهرعون می شتابند یعنی تقلید ایشان میکنند ولقد ضل وبدرستی که کمراه شدند قبلهم پیش از قوم تو اکثر الاولین بیشتر پیشینیان
چون قوم نوح وعاد وثمود ولقد ارسلنا وبتحقیق بفرستادیم فیهم در میان ایشان منذرین بیم کنندکان یعنی پیغامبران که ایشانرا از عذاب بترسانیدن

ایشان قبول

وایشان قبول نکردند فانظر کیف کان پس درنکر که چکونه بود عاقبة المنذرین آخر کار بیم شدکان یعنی عذاب وعقوبت بدیشان فرود آمده الا عباد الله
المخلصین مکر بندکان خدای باک کرده شدکان که باندار منتفع کشتند ولقد نادانا نوح وبتحقیق که بخواند ما را نوح وهلاک قوم درخواست ما اجابت کردیم
فلنعم المجیبون پس نیک اجابت کنندکانیم ما که غرق کردیم کفار قوم او را بطوفان ونجیناه ونجات دادیم او را واهله کسان او را من الکرب العظیم
از اندوه بزرک که غرقست یا از آزار قوم وجعلنا ذریته وساختیم فرزندان سه کانه او را هم الباقین ایشانرا باقیان از جهت نسل تا قیامت چه
در خبرست که از اهل او جز سام وحام ویافث وزنان ایشان کسی دیکر نماند وتمام انام از نسل ایشانند سام پدر عرب وفارس وروم است و
یافث پدر ترک وخزر وسقلاب وحام پدر هند وحبش وزنک وبربر وترکنا وباقی کذاشتیم علیه بر نوح ثنای نیکو فی الآخرین درمیان پسینیان
یعنی امت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم یا از آنکه داشتیم که امتان آخرین میکویند سلام علی نوح سلام بر نوح فی العالمین درمیان عالمیان تو لی
آنست که ابتداء کلامست وخدای سلام میکوید بر نوح ومیفرماید که انا کذلک بدرستی که ما همین نوح را جزا دادیم نجزی المحسنین پاداش میدهیم
نیکوکارانرا انه بدرستی که نوح من عبادنا المؤمنین از بندکان کرویده ماست ثم پس از دعاء نوح اغرقنا الآخرین غرق کردانیدیم دیکرانرا
یعنی کافران قوم او را وان من شیعته وبدرستی که پیروان نوح لابراهیم هر آینه ابراهیم است یعنی در اصول شرع وطریق توحید
دوا بود در لباب از فراء رحمه الله نقل میکند که ضمیر عاید است بحضرت رسالت علیه الصلوة والسلام کنایة غیر مذکور است وابراهیم علیه السلام
اکرچه بصورت سابق بوده اما معنی تابع اوست زیرا که همچون پیروان بفضل وی معترف کشته ودین او را ستوده وبرای او دعا کرده
که ربنا وابعث فیهم رسولا الآیة نظم پیش از آمدند همه انبیا در تو :: کر آخر آمدی همه را پیشوا تویی :: خوان خلیل هست نمکدان
خوان تو :: بر خوان اصطفا نمک انبیا تویی اذ جاء ربه یاد کن چون آمد ابراهیم پروردکار خود را بقلب سلیم بدلی پاک از علایق یا
از محبت دنیا یا فارغ از محبت اغیار یعنی روی نهاده بدرکاه عزت دلی از تعلقات کونین رسته واز خطوط نفسی وآرزوی طمع طبع وا
پرداخته اذ قال لابیه وقومه یاد کن چون کفت ابراهیم پدر خود را آزر وکروه خود را ماذا تعبدون چه چیزست که می پرستید ائفکا آیا از دروغ
آلهة خدایان را دون الله جز خدای تریدون میخواهید فما ظنکم پس چیست کمان شما برب العالمین بپروردکار عالمیان که شما را عذاب نکند
زانکه پرستش او که استحقاق عبادت دارد ترک نموده اید وغیر آن می پرستید قوم سخن ابراهیم را جواب دادند که فردا عیدماست وبصحرا بیرون
خواهیم شد او وزطعام می بریم وبر حوالی بتان میکذاریم تا چون صحرا باز کردیم به بتخانه در آمده جهت تبرک آن طعامها را قسمت کنیم تو با ما جمع
با ما تماشا کن واز آنجا با ما به بتخانه آی تا زیب وزینت اصنام وهیبات اشکال ایشان را مشاهده کنی ودیدانیم که تو بعد از تفرج ایشان
زبان ملامت در خواهی بست و ما را در پرستش ایشان معذور خواهی داشت بیت کوی که ز عاشقی چه داری خبری :: تو روی بتم ندیده معذوری
ابراهیم علیه السلام جواب داد دو روز دیکر بدر دیار ان کفتند ای ابراهیم بیا تا برویم فنظر پس در نکریست نظرة نکرستنی فی النجوم در
ستارکان ومواقع الضلالات واخرافات ایشان مشاهده کرد یا در کتابی که علم نجوم در و بود نکریست چون قوم او علم نجوم میورزیدند
از علم ایشان با ایشان نمود فقال پس کفت انی سقیم بدرستی که من بیمارم یعنی استدلال میکنم که طاعون در خواهد یافت ان کرده
از طاعون بد بودند فتولوا عنه مدبرین پس برکشتند از وی روی کردانندکان از خوف آنکه چون طاعون از امراض معدیه است ناکاه

بدیشان سرایت کند چون قوم ابراهیم علیه السلام گذاشته بصحرا رفتند روی به بتخانه نهاد فراغ پس پنهان بازگشت الی الهتهم بسوی بتان ایشان
بتان را دید آراسته و خوانهای طعام در پیش ایشان نهاده فقال پس گفت از روی استهزا الا تاکلون آیا نمیخورید این طعامها را و چون جوابی نشنید
از روی تهکم دیگر بار گفت ما لکم لا تنطقون چیست شما را که سخن نمیگوئید و در جواب در مانده‌اید فراغ پس پنهان در آمد علیهم و بر ایشان زد تبر را
ضربا بالیمین زدنی بقوت تمام بدست راست بسبب سوگندی که خورده بود فرموده که تالله لاکیدن اصنامکم القصه ابراهیم علیه السلام بتان را
پاره پاره کرد چنانچه در سوره انبیا گذشت و نمرودیان از عیدگاه در بتخانه در آمد صورت حال مشاهده کرده دانستند که کار ابراهیم است
فاقبلوا الیه پس روی آوردند بسوی او یزفون شتاب میکردند گرفته او را نزد نمرود بعد از مباحثه بسیار که شمه از آن سبق ذکر رفت
قال گفت ابراهیم اتعبدون آیا میپرستید ما تنحتون آنچه میتراشید از سنگ و چوب و دست خود والله خلقکم و ما تعملون و خدای آفریده است شما را
و آنچه میکنید بدستهای خود درین آیه دلیل است بر افعال بندگان همه مخلوق حضرت پروردگار است و چون ابراهیم علیه السلام ایشان را
الزام کرد قالوا ابنوا گفتند نمرودیان خواص او بنا کنید از برای سوختن ابراهیم بنیانا بنای از هیزم بر ساخته آتش در آن زنید فالقوه پس
در افکنید او را فی الجحیم در آتش سوزان فارادوا پس در خواستند نمرودیان به ابراهیم کیدا دستانی و فتنه که او را بسوزانند فجعلناهم
الاسفلین پس گردانیدیم ما ایشان را زیر تر و خوارتر چه آتش ایشان بر وی گلستان ساختیم و آن برهانی روشن بود بر حقیقت او و بطلان
ایشان وقال و گفت ابراهیم چون از آتش بسلامت بیرون آمد انی ذاهب بدرستی که من رونده ام الی ربی بجای که پروردگار
من فرموده یعنی زمین شام سیهدین زود باشد که راه نماید بمقصد من یا بمصالح دنیا و آخرت و ابراهیم علیه السلام روی بشام
نهاده و در آن راه هاجر بدست ساره خاتون افتاده و او را با براهیم بخشیده و چون هاجر ملک الیمین او شد دعا کرد که رب هب لی
ای پروردگار من ببخش مرا فرزندی من الصالحین از شایستگان و ستودگان که معین من باشند بر طاعت و مونس من در غربت
فبشرناه پس مژده دادیم او را بغلام حلیم بفرزندی بردبار هاجر و پسر او را بمکه آورد و اسمعیل آنجا نشو و نما یافت و وقتی که ابراهیم
از شام بدیدن پسر آمده بود سه شب متوالی در واقعه دید که فرزند قربان کن روز عید نحر بود که ابراهیم اسمعیل را همراه داشته
روی بمنا نهاد فلما بلغ پس چون رسید ابراهیم معه با پسر خود السعی بموضع یعنی میان صفا و مروه و گفته اند و او در مشی است
بکوه منا قال گفت ابراهیم یا بنی ای پسرک من تصغیر شفقت انی اری بدرستی که من می بینم پیوسته فی المنام در خواب انی اذبحک
آنکه من ترا ذبح میکنم یعنی بیابی می بینم در خواب که فرزند را ذبح کن فانظر ماذا تری پس در نگر که درین کار چه چیز می بینی و رای تو چه تقاضا
میکند قال گفت اسمعیل یا ابت افعل ای پدر من بکن ما تؤمر آنچه فرموده شده بدان ستجدنی زود باشد که یابی مرا ان شاء الله اگر
خواهد خدای من الصابرین از صبر کنندگان بر ذبح یا بر حکم قضا فلما اسلما پس آنهنگام که گردن نهادند بر حکم خدای ابراهیم بفدا ر
پسر و پسر بقضا سر در داد شد آنچه واقع شد وتله و بیفکند ابراهیم پسر را للجبین بر پیشانی او را بر زمین نهاد با التماس در معالم آورده
که چون ابراهیم قصد ذبح اسمعیل فرمود اسمعیل گفت ای پدر دست و پای من محکم بر بند تا اضطراب نکنم چه وقت اضطراب شاید
جامه مبارک تو بخون آلوده گردد و من بدین بی ادبی بدنام شوم بیت اگر خونم بریزی غم ندارم زان همی ترسم :: که گرد دامن پاکت شود از خونم آلوده

دیگر چون باز دی

دیگر چون باز دی از روی سلام من بمادر دلفگار برسان و پیراهن مرا بدو ده تا او را تسلی باشد سیوم روی بجانب نه بوقت تیغ راندن نظرت بمن نیفتد
و سلسله مهر پدری در حرکت نیاید مبادا که در آن کار تاخیر و تقصیری رود ابراهیم علیه السلام بدل قوی دست و پای پسر بر بست و کارد بر حلق وی نهاد
حق سبحانه صفحه از مس بشکل حلقه در حلق اسماعیل پدید آورد تا کارد از بریدن باز داشت و گفته اند حلق او میبرید و باز درست میشد پس حق
سبحانه میفرماید که ما عمل ابراهیم را پسندیدیم وناديناه و ندا کردیم او را ان یا ابراهیم اگر ای ابراهیم قد صدقت الرؤیا بدرستی که راست کردی
خواب خود را در وسیط آورده که او در خواب دیده بود که پسر را میکشت اما اثر خون ندیده بود در بیداری نیز همان صورت وقوع یافت
انا بدرستی که ما کذلک هم چنین است بفرج او شده نجزی المحسنین جزا میدهیم نیکوکاران را ان هذا بدرستی که این کار لهو البلاء المبین
هر آینه او آزمایش روشن که با آن مخلص از غیر او متمیز گردد وفدیناه و فدا دادیم اسمعیل را بذبح عظیم گیشتی بزرگ یعنی فربه و آن گیش
نافج دار بوده که چهل سال در مرغزار بهشت چرا نموده و گویند آن گیشی بوده که هابیل قربان کرد و خدای از وی بپذیرفت یا گوسفندی بود
که از جبل ثبیر فرود آمده بود پس نزد ابراهیم بایستاد و اشهر آنست که جبرئیل علیه السلام از آسمان فرود آورد و قصه قربان با انواع
و لواحق بشرحی لایق و بسطی موافق در جواهر التفسیر مذکور است وترکنا و باقی گذاشتیم علیه بر ابراهیم ثنا نیکو فی الاخرین در میان پسینیان
یعنی امت محمد یا ثنا باقی گردانیدیم که مردمان گویند سلام علی ابراهیم سلام بر ابراهیم یا ما سلام میگوییم برو کذلک هم چنین نجزی المحسنین
پاداش میدهیم نیکوکاران را انه بدرستی که ابراهیم من عبادنا المؤمنین از بندگان گرویدگان است وبشرناه باسحق و مژده دادیم او را یعنی
ابراهیم را بفرزند اسحق نام نبیا من الصالحین پیغامبر از شایستگان وبارکنا علیه و برکت دادیم ابراهیم را وعلی اسحق و بر او اسحق که از صلب وی
انبیا و بنی اسرائیل و غیر ایشان چون ایوب علیه السلام بیرون آوردیم ومن ذریتهما و از فرزندان ایشان هر دو محسن نیکوکار است در عمل
خود با ایمان و طاعت وظالم لنفسه و ستمکار است بر نفس خود بکفر و معصیت مبین آشکارا ستم او یعنی از نسل او هم گرویدگان نیکوکار باشند و
هم ناگرویدگان ستمکار ولقد مننا و هر آینه ما منت نهادیم علی موسی وهرون بر موسی و هرون بنعمت نبوت ونجیناهما و برهانیدیم او و ایشان را و
قومهما و گروه ایشان را یعنی بنی اسرائیل من الکرب العظیم از اندوه بزرگ یعنی تغلب قبطیان و ایذاء آزار ایشان ونصرناهم و یاری
دادیم هر دو را با قوم ایشان فکانوا پس بودند هم الغالبین ایشان غلبه کننده بر اعادی وآتیناهما و دادیم موسی و هرون را الکتاب المستبین
کتابی پیدا و هویدا وهدیناهما و راه نمودیم ما هر دو را الصراط المستقیم راه راست رساننده بمقصود وترکنا علیهما فی الاخرین و باقی گذاشتیم از ایشان
هر دو ثنا نیکو در میان امتان با دین یا الخ باقی گذاشتیم اینست که گویند سلام علی موسی وهرون سلام بر موسی و هرون انا کذلک بدرستی که ما
هم چنین نجزی المحسنین پاداش میدهیم نیکوکاران را انهما بدرستی که موسی و هرون من عبادنا المؤمنین از بندگان گرویدگان ماند وان الیاس و
بدرستی که الیاس بن یاسین بن فنحاص بن العیزار بن هرون لمن المرسلین از جمله فرستادگان است بدعوت خلق اذ قال یاد کن
آنرا که گفت لقومه گروه خود را الا تتقون آیا نمی ترسید از عذاب الهی اتدعون آیا میپرستید بعلا بعل را خدای دانید بتی که بیست گز بالا و چهار
روی داشت و بکنام زمینی است از شام و چون بعل در آن بود او را بعلبک گویند بدین اسم مشهور شده القصه الیاس گفت میخوانید بعل را
وتذرون و میگذارید بعبادت احسن الخالقین نیکوترین آفریدگاران الله ربکم خدای پروردگار شما است ورب آبائکم الاولین و پروردگار

بدران پس شماس اورا بر سید و باد شرک میل دید حق سبحانه الیاس را باهل بعلبک فرستاد و ایشان ملکی داشتند اجب نام در اول مسلمان بوده و در آخر
باغوای زن خود از اهل بت پرستان شد و الیاس علیه السلام دعا فرمود تا سه سال بقحط مبتلا شدند و بالیاس رجوع نموده عذر تدارک ضلل خود در خواستند
الیاس فرمود که ایمان باید آورد و یکانکی حق اقرار نمودن ایشان متامل شدند الیاس گفت اگر میخواهید که بطلان و حقیقت دین من و شما پیدا
گردد باید تا من خدای خود را بخوانم و شما بتان خود را بخوانید هر کدام که اجابت نماید خدا پرستش باشند ایشان باین رضا داده بت خود را یاد آوردند
و ستایش بسیار کرده از و باران طلبیدند اثر اجابت ظاهر نشد و الیاس دعا فرمود فی الحال باران آمد قوم او در انکار افزودند فکذبوه پس تکذیب
کردند او را فانهم لمحضرون پس بدرستی که ایشان هر آینه حاضر کرده شدگانند در دوزخ الا عباد الله المخلصین مگر بندگان خدای پاک کرده شدگان از
شایبه شرک و نفاق آورده اند که الیاس ملول شده از خدای درخواست که قبل از نزول عذاب او را از میان قوم بیرون برد فرمان رسید که در فلان روز
بفلان موضع رو و هر چه بر وظاهر گردد بر و سوار شو الیاس در زمان معین بمکان مقرر رفت و صورت شتری با اسبی از آتش پیش وی آمده بران
سوار شد و الیسع را خلیفه خود ساخت و حق سبحانه او را پر و بال داده شهوت طعام و شراب و وقاع از وی سلب کرده با فرشتگان پیرون آمد
و در صفت او گفته اند هم انسی است و هم سماوی و هم ارضی و هم سماوی و او موکلست بر بیابانها چنانچه خضر بدریاها و در عرفات بایکدیگر ملاقات مینمایند
و در رمضان باهم در بیت المقدس افطار میکنند و جمعی از صلحا دامت اینها را می بینند و ترکنا و بگذاشتیم علیه بر الیاس فی الآخرین در میان
پیشینیان ثنا و درود فراوان بالان گذاشتیم که بالحق گویند سلام علی آل یاسین سلام بر قوم الیاس و گفته اند الیاس هم نام است چنانچه میکال و میکائیل
و سینا و سینین انا کذلک بدرستی که ما هم چنین نجزی المحسنین جزا میدهیم نیکوکاران را انه بدرستی که الیاس من عبادنا المومنین از بندگان گرد
بندگان ماست ایمان اسمی است جامع و جمیع کمالات صوری و معنوی و نام بندگی تشریف خاص برای اختصاص نظم اگر بنده خویش خوانی مرا ∴ بر آن
ملکت جاودانی مرا ∴ شهانی که با بخت فرخنده اند ∴ همه بندگان ترا بنده اند و ان لوطا لمن المرسلین و بدرستی که لوط بن هاران از پیغامبران فرستاده
شده است اذ نجیناه و یاد کن چون نجات دادیم او را و اهله اجمعین و اهل بیت او را همه الا عجوزا مگر پیره زنی که زن او بوده جادو اقرار کرده
فی الغابرین در بازماندگان بعذاب و با لوط علیه السلام همراهی نکرد ثم دمرنا الآخرین پس هلاک کردیم دیگران را از قوم وی و دیار ایشان زیر و
زبر ساختیم و انکم لتمرون و بدرستی که شما ای گروه قریش میگذرید علیهم بر منازل ایشان وقتی که بتجارت شام میروید مصبحین در حالتی که در آ
صباح و باللیل و بشب یعنی بر منازل ایشان گذر میکنید روز و شب افلا تعقلون ایا تعقل نمیکنید و اندیشه نمایید که عاقبت مکذبان چو هلاکت
گشت و ان یونس و بدرستی که یونس بن متی لمن المرسلین از جمله فرستادگانست حق سبحانه او را باهل نینوی فرستاد چنانچه در سوره یونس گذشت
قوم تکذیب وی کردند و او عذاب طلبید و از میان قوم بیرون رفت و بعد از ظهور اثر عذاب قوم یونس علیه السلام ایمان آوردند و عذاب مرتفع
شد و یونس علیه السلام ازین حال خبر یافت و او وعده عذاب داده بود که عذاب شما فرود آید پس از اندیشه آنکه مردم او را بتکذیب نسبت دهند
بجانب دریا نهاد اذ ابق یاد کن آنرا که گریخت یونس از مردم خود الی الفلک المشحون بسوی کشتی مملو بود از مردم و متاع آورده اند که چون یونس
بدریا رسید قومی از کار کشتی را افکنده در دریا سوار می شدند یونس نیز علیه السلام با ایشان بکشتی در آمد چون کشتی بمیان آب رسید باستاد ملاحان
گفتند بنده گریخته درین کشتی هست که کشتی نمیرود یونس علیه السلام فرمود که بنده گریخته منم اهل کشتی گفتند حاشا که تو باشی سیمای آزادی و صلاحیت

وجوانمردی از بنده

جانابود

وجوانمردی از بنده لولا لحب یونس مبالغه کرد که منم و اداب آن قوم که بنده گریخته در دریا می انداختند تا کشتی روان می شد چون یونس دران باب تحفی
بسر حد اطناب رسانید و ان قوم نمی شنیدند که قرعه زنیم فساهم پس قرعه زدند با اهل کشتی سه نوبت فکان من المدحضین پس گشت یونس از
مدحضیان حق سبحانه وحی فرستاد بماهی که در اقصی دریا بودی تا پیش کشتی دهن باز کرد ملاحان او را بطرفی دیگر بردند انجا ماهی پدید آمد یونس
کلیم در سر کشید و خود را در بحر افکند فالتقمه الحوت پس فرو برد او را ماهی و هو ملیم او ملامت کننده بود نفس خود را که چرا از قوم گریختی در
رسید بماهی که من او را طعمه تو نساختم بلکه درون تو زندان او کردیم باید که ترکیب او از هم نریزد ماهی داشت او همان حال که مادر را با فرزند
باشد رعایت مینمود و سر از آب بر آورده میرفت و یونس در درون او نفس زده سه روز یا هفت روز اشهر آنست که چهل روز در شکم ماهی بود و ان
ماهی هفت دریا را گشت و حق سبحانه گوشت و پوست او را مانند آبگینه صافی ساخته بود چون آبگینه تا یونس علیه السلام غرایب و عجایب بحر را
مشاهده کرده پیوسته بذکر حق اشتغال داشت فلولا انه پس اگر نه آنستی که یونس کان من المسبحین بود از تسبیح گویندگان در شکم ماهی که لا اله
الا انت انی کنت من الظالمین یا اگر نه آنستی که او پیش از آنکه در شکم ماهی رود از ذاکران و نمازگزاران بودی للبث هر آینه درنگ کردی
فی بطنه در شکم حوت الی یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند مردمان اما برکت ذکر پروردگار زود وی را خلاص دادیم فنبذناه پس بیفکندیم
او را یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از درون بر آورد و بیفکند فنبذناه بالعراء بر زمین هامون یعنی صحرای که در و درخت و گیاه و نبات و کوه نبود
او را در چنین موضعی بیفکند و هو سقیم و حال آنکه او بیمار بود یعنی ضعیف و نحیف چون طفلی که از مادر متولد شود و انبتنا علیه و برویانیدیم بر زبر
او شجرة من یقطین درختی از کدو تا برگهای خود او را سایه کرد در زاد المسیر آورده که خاصیت ورق یقطین آنست که مگس گرد ان نگردد
و چون حق سبحانه وی را بدرخت یقطین بپوشید و از آفتاب و تاب و حرارت ان ایمن باشد و بز کوهی را فرمان داد تا می آمد و پستان در دهان
یونس می نهاد و او می مکید تا وقتی که پوست وی محکم شد و گوشت وی با قرار اصلی رفت و ارسلناه و فرستادیم او را دیگر باره الی مائة الف
بسوی صد هزار او یزیدون یا زیاده بیست یا هفتاد هزار چون خبر رسیدن یونس باهل نینوی رسید ملک تمام قوم باستقبال وی بیرون آمده
فامنوا پس گرویدند بیونس یعنی بر دست وی تجدید ایمان کردند فمتعناهم پس برخورداری ایشان را الی حین تا هنگام اجل ایشان و بعد از
متقاضی اجل بستر داد و دیعت روح متوجه کردند نه بدافعت ابطال منع او میسر و نه ببذل اموال دفع او متصور نظم روزی که اجل در گشت
پستیز ∴ و ز بهر هلاک برکشد خنجر تیز ∴ نه وقت جدل بود نه هنگام حیل ∴ نه روی مقاومت نه یارای گریز فاستفتهم پس بپرس از
بنو خزاعه و بنو ملیح و جهینه که ملایکه را دختران از وجه قسمت سوال کردند الربک البنات ایا پروردگار ترا دختران و لهم البنون و مر ایشان را
پسران ام خلقنا الملائکة اناثا آیا آفریدیم فرشتگان را از زنان و هم شاهدون و ایشان حاضر بودند بوقت آفریدن ما ایشان را الا انهم آگاه باش
بدانکه ایشان من افکهم از دروغ و افترای خود لیقولون میگویند ولد الله بزاد خدای یعنی بزاد برای او فرزندان و انهم لکاذبون
بدرستی که ایشان در انتساب ولادت بخدای هر آینه دروغگویانند اصطفی البنات آیا برگزید خدای دختران را کرده طبع شما اند علی البنین
بر پسران که ماده افتخار و استظهار شما ایشانند ما لکم چیست شما را درین قسمت کیف تحکمون چگونه حکم میکنید و نسبت میدهید بخدای انرا
که برای خود نمی پسندند افلا تذکرون آیا اندیشه نمیکنید که حق سبحانه منزه است از صاحبه و ولد چه ولد از جنس مولود می باید و مثل او

بیناید حضرت رب العزة از مثل و شبه مقدس است **ام لکم** آیا و شما راست درین سخن که ملایکه را بنات الله میگویند **سلطان مبین** حجتی روشن
فرود آمده از آسمان مشتمل بر اثبات آن **فأتوا بکتابکم** پس بیارید آن کتاب منزل بر شما **ان کنتم صادقین** اگر هستید راست گویان در دعوی خود آورده اند
که بعضی از بنی خزاعه گفتند حق سبحانه با جن مصاهره کرده و برخی از سروران ایشان اختیار فرموده و ملایکه از ایشان متولد شده اند یا مجوس بر آن بوده
که خدای و شیطان برادرانند حق سبحانه فرماید که **وجعلوا بینه** و ساختند میان خدای **وبین الجنة** و میان پری که دیوان ایشانند **نسبا** خویشی و نسبتی
ولقد علمت الجنة و بدرستی که میدانند دیوان و پریان که روز قیامت **انهم** ایشان یعنی قایلان این سخن با هم ایشان **لمحضرون** هر آینه حاضر شدگانند
برای عذاب جمعی بر آنند که مراد از جن ملایکه اند چه هرچه از دیده پوشیده باشد از عرب آنرا جن خوانند و ایشان میان حق سبحانه و ایشان
نسبتی ساختند یعنی گفتند دختران ویند و ملایکه میدانند که ایشان را برای سوال خواهند حاضر کرد و از پرستش کفار و ایشان را خواهند پرسید
و ایشان جواب بوجه صواب باید داد که بل کانوا یعبدون الجن چنانچه در سوره سبا مذکور شد **سبحان الله** پاکست خدای **عما یصفون** از آنچه صفت میکنند
کافران **الا عباد الله المخلصین** مگر بندگان خدای پاک شدگان از لوث شبهات که ایشان بزرگتر از آنند که او را وصف نمایند **فانکم** پس بتحقیق شمای کافران و
وما تعبدون و آنچه میپرستید از بتان **ما انتم** نیستید شما همه **علیه** بر آنچه میپرستید **بفاتنین** گمراه کنندگان و تباه سازندگان **الا من هو** مگر آنکس که او
صال الجحیم درآینده بدوزخ است یعنی علم ازلی بدان متعلق شده که او البته بی شبهه بدوزخ خواهد رفت و برای رد قول آنها که ملایکه بنات
بودند و اعتراف که ملایکه بعبودیت حق سبحانه میکنند از زبان ایشان میگویند **ومامنا** و نیست از ما هیچکس **الا له** مگر آنکه مر او راست **مقام معلوم** مقامی
دانسته شده جهت خدمت عبادت و معرفت اند از آنجا در نتوانیم کرد شیخ ابوبکر وراق فرموده که مراد از مقامات سنیات چون خوف و
رجا و محبت و رضا که هر یکی از مقربان حظایر ملکوت و مقدسان صوامع جبروت در مقامی متمکن اند **وانا لنحن الصافون** و بدرستی که ما صف کشیدگان
در انوار عبادت و طاعت و موقف ملازمت **وانا لنحن المسبحون** و بدرستی که ما تسبیح گویندگانیم و خداوند را تنزیه کنند و از هرچه لایق مقدس او نباشد در
لباب آورده که این کلام پیغامبر و مومنانست که هر یکی از ما مقامی معلوم در آنیم در بهشت و امروز در صفت ایشان ایستادگانیم بنماز و یاد
کنندگانیم مر خدای را تاکید است این دو جمله بان و لام توسط فصل دلیل بر مواظبت طاعت و دوام ذکر بی شایبه قصور و فتور خواه نیت ملایکه
کرام و خواه نیت حضرت سید انام علیه الصلوة و السلام و سایر اهل ایمان و صحابه کرام علیهم افضل الرضوان من الملک العلام **وان کانوا**
و بدرستی که بودند کافران قریش قبل از بعث **لیقولون** هر آینه میگفتند **لو ان عندنا** اگر نزدیک بودی ما را **ذکرا** ذکری یعنی کتابی که پند و نصیحت **من**
الاولین از کتب پیشینان یعنی اگر ما را نیز کتابی و حکمی که بر ما منزل شده بودی **لکنا** هر آینه بودیم **عباد الله المخلصین** بندگان خدای پاک کرده
شدگان از لوث شرک و کفران الکلام که آمد بدیشان کتابی که اشرف کتب سماویست **فکفروا به** پس کافر شدند بوی **فسوف یعلمون** پس زود
باشد که بدانند عاقبت کفر خود را که عقوبت ملوثه است **ولقد سبقت** و هر آینه بتحقیق پیشی گرفت **کلمتنا** سخن ما یعنی وعده نصرت که داده ام **لعبادنا**
المرسلین بجهة بندگان فرستاده شدگان یعنی پیغامبران ما و حکم این وعده در لوح محفوظ ثابت است کما قال الله تعالی لاغلبن انا ورسلی
انهم بدرستی که پیغامبران **لهم المنصورون** هر آینه ایشان یاری شدگانند **وان جندنا** و بدرستی که لشکر ما یعنی متابعان انبیا **لهم الغالبون** ایشانند
غلبه کنندگان چنانچه حضرت غلبه اوقات غلبه کفار با ایشان بر سبیل قدرت **فتول عنهم** پس روی بگردان از ایشان

ای محمد حتی حین

ای محمد **حتی حین** تا هنگام انتقال با زمان وعده نصرت که روز بدر است یا روز فتح مکه **وابصرهم** و ببین ایشان را در آن روز **فسوف یبصرون** پس زود
باشد که ببینند در دنیا نصرت ترا و در آخرت علو رتبت آورده اند که چون کفار وعید فسوف یبصرون شنیدند گفتند این کی خواهد بود آیه آمد که **افبعذابنا**
ایا بعذاب ما **یستعجلون** شتاب میکنند بوقت نزول آن میپرسند **فاذا نزل** پس چون نزول آید عذاب **بساحتهم** به پیشگاه منزل ایشان **فساء صباح**
المنذرین پس بد باشد صباح بیم شدگان آورده اند که در میان عرب قتل و غارت بسیار بود و هر لشکر که قصد قبیله داشتندی همه شب راه بپیمودی
وقت سحرگاه زمان خواب ایشانست بر سر ایشان آمدندی و دست قتل و اسیر و تاراج برگشاده آن قوم را استیصال ساختندی و ازین که اغلب
غارت در وقت صباح واقع شد غارت را صباح نام نهادند در چند وقت دیگر وقوع یافتی همان صباح گفتندی در این آیت اشاره کرد بعذاب لشکری
که ناگاه بر ایشان هجوم خواهد کرد و بر غارتی که بر ایشان واقعه خواهد شد که این عذاب استیصال است که مرویست که در آن صباح که حضرت پیغامبر
صلی الله علیه و سلم و آله بزمین خیبر رسید و قلاع و حصون ایشان دید فرمود که الله اکبر است خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین
پس چون حق سبحانه دیگر بار جهت تاکید میفرماید که **وتول عنهم** و روی بگردان ای محمد و اعراض از ایشان **حتی حین** تا وقتی که آیت السیف نازل
شود **وابصر فسوف یبصرون** پس زود باشد که ببینند انواع عقوبتها در دنیا و عقبی **سبحان ربک** پاکست پروردگار تو **رب العزة** خداوند غلبه و قوت **عما**
یصفون از آنچه وصف میکنند مشرکان **وسلام علی المرسلین** و آنچه وصف میکنند بر سلام فرستاده شدگان **والحمد لله** و همه ستایشها مر خدای را **رب**
العالمین پروردگار عالمیانست درین آیه بندگان را تعلیم داد امام محیی السنه رحمه الله در معالم التنزیل باسناد خود امیر المومنین علی رضی الله
عنه نقل میکند که هر که دوست میدارد که برد بپیمانه بزرگتر ثواب را باید که آخر کلام او چون از مجلس برخیزد این آیه باشد

سوره ص مکیه ثمانون آیة بسم الله الرحمن الرحیم

ص ابو ذر قطوب بر آنند که حرف مقطعه جهت تکبر کفار است که هر وقت
که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نماز و غیر آن قرآن بجهر تلاوت فرمودی ایشان از روی عناد صفیر زدندی و دست بر دست کوفتندی تا آنحضرت
در غلط شدی حق سبحانه این آیه حروف فرستاد تا ایشان بعد از استماع تامل برند و متفکر شده از تغلیط باز مانند و درین حروف تحقیق کنند
نام خداست یا اسم قرآن یا علم سوره یا مفتاح اسم صمد و صانع و صادق الوعد یا اشارتست بصدق الله یا بصدق محمد و در اکتفاف
فرموده که اسم محمد است صلی الله علیه و سلم مرتضی علی رضی الله عنه فرمود که نام بحریست که عرش خدای بر وست یا دریائیست که حق سبحانه و تعالی مردگان را
بر و زنده گرداند امام قشیری رحمه الله فرمود که قسم یاد کنند بصفای محبت دوستان سلمی گفته بصفای دل عارفان در تاویلات آورده که قسمست
بصورت محمد در بحر الحقایق آورده که قسم یاد میکنند بصفای صمدیت در ازل و بصفای صبوریت او تا ابد و مصادر صانع اولی بالاسماء **والقران**
و بحق قرآن **ذی الذکر** خداوند شرف و عظمت و شهرت یا مشتمل بذکر ما یحتاج الیه بجواب این آیه انست که کفار معاندند **بل الذین کفروا**
بلکه آنانکه بگرویدند از رؤسا قریش **فی عزة** در سرکشی اند از قبول حق **وشقاق** و در مخالفت خدای و عداوت **کم اهلکنا** چند هلاک کردیم
من قبلهم پیش از کفار مکه **من قرن** از اهل روزگار یعنی امم گذشته بجهت تکبر و شقاق ایشان **فنادوا** پس ندا کردند و آواز
بلند برداشتند تا کسی ایشان را بفریاد رسد **ولات** و نیست آن هنگام **حین مناص** هنگام رجوع یا گریختگان در معالم فرموده که عادت کفار
که آن بود که چون کارزار بر ایشان دشوار شدندی گفتندی مناص یعنی بگریزید حق سبحانه خبر میدهد که هنگام حلول عذاب در

فسوف یبصرون

بدر شناس خواهند گفت و این کار هرگز نخواهد بود و عجبوا و شگفت داشتند کافران ان جاءهم آنکه آمد بدیشان منذر پیغامبری بیم کننده منهم
از جنس ایشان یعنی بصورت بشریه و قال الکافرون پس گفتند ناگرویدگان هذا این منذر ساحر جادوست در انچه خوارق عادات ظاهر
نماید کذاب دروغ گوی است در دعوی نبوت و اسناد قران بخدای پروانی که لمعات وحی را از تاریکی سحر امتیاز نکنند و چه بی بصیرتی که آثار
اشعات صدق را از ظلمات کذب باز نشناسد نظم گشته تابع آفتابی اینچنین عالم فروز ∴ دیده خفاش را یک ذره از وی نور نه ∴ از
شعاع روز روشن هست گیتی مستنیر ∴ بر کی بت چینی را از دیده او دور نه ∴ آورده اند که بعد از اسلام حمزه و عمر رضی الله عنهما اشراف
قریش از وی اضطراب کرده نزد ابو طالب آمده گفتند که ای ابن عبد المناف تو بزرگتر و مهتر ما یی آمده ام تا میان برادرزاده خود حکم کنی
یک سفها قوم را میفریبد و دین محدث را بر ایشان جلوه میدهد و سنگ تفرقه در مجمع و محفل ما می افکند و نزدیک بان رسید که دست
تدارک اینجا ماند ابو طالب آنحضرت را طلبیده گفت ای محمد قوم آمده اند و ایشان را از التماس است که یکبارگی طریق انحراف نه روزی تمنای تو
ایشان تحمل فرما حضرت فرمود ای مشو قریش مطلوب شما از من چه چیز است گفت آنکه دست از بعض دین ما بداری دست بت الهة ما فرو گذاری با ما
متعرض نبود و ما بجان تو نشویم آنحضرت فرمود که من از همه شما یک چیز میطلبم که یک کلمه با من متفق باشند تا همالک عرب شما مسخر شوند و
اکابر عجم کمر فرمان برداری شما بر بندند گفتند کلمه کدام است سید عالم علیه الصلوة والسلام فرمود که لا اله الا الله یکبار اشراف از ان
حضرت اعراض نموده با یکدیگر گفتند اجعل الالهة آیا گردانید محمد خدایان را الها واحدا خدای یکتا و یگانه ان هذا لشیء عجاب بدرستی که یگانگی
خدای چیزی است عجیب که داریم کار یک شهر که مکه را است نمی توانند کرد یک خدای که محمد میگوید کار تمام عالم چون سازد و انطلق
الملا و شتاب رفتند خانه ابو طالب بزرگان قوم منهم از جماعت قریش با یکدیگر ان امشوا آنکه بروید و اصبروا و شکیبایی ورزید علی
آلهتکم بر پرستش خدایان خود ان هذا بدرستی که مخالفت خود لشیء یراد چیزی است که خواستند از حوادث از وقوع حادثه نیست تا دفع
و استعلا که مدعاد محمدات چیزی که خواسته شد یعنی هیچکس نمیخواهد که ترفع و مستعلا بود ما سمعنا بهذا نشنوده ایم این را که او گوید از
وحدانیت خدای فی الملة الاخرة در ملت بازپسین که دریافته ایم پدران خود را یا در ملت عیسی که آخرین ملل است چه ایشان تثلیث قایلند نه بتوحید
ان هذا این توحید که میگوید الا اختلاق مگر بافتنی از نزد وی یعنی دروغی که خود برمی بافد ءانزل علیه الذکر من بیننا آیا فرو
فرستاده اند بروی قرانرا از میان یعنی چرا از جماعت باوی مخصوص باشد بهر خود بزرگی قوم از آن محروم باشند و ایشان این سخن
از وی گفتند بل هم بلکه ایشان فی شک در گمانند من ذکری از ذکر من بل لما یذوقوا العذاب بلکه نچشیده اند عذاب مرا و چون بچشند
شک ایشان زایل گردد و دانند که پیغامبر من بطریق وحی کرده حق بود یعنی بوقت نزول عذاب ایشان دم تصدیق خواهند
زد و فایده نخواهد داد ام عندهم آیا نزد ایشان است خزاین رحمة ربک خزینهای رحمت پروردگار تو العزیز پروردگار غالب
و مغلوب نگردد الوهاب بخشنده که هرچه بخشیده مستحق بخشید یعنی مفاتیح نبوت بدست کافران و تصرفات ایشان نیست تا ببعضی
از ضدها دید خود دهید بلکه عطیات که حضرت عزت فضل خود از آن دارد نظم چون زحال مستحقان آگهی ∴ هرچه داری
هرکرا خواهی دهی ∴ دیگران این تصرف کی رسد ∴ اختیار یابن تصرفها کجاست ام لهم ام مر ایشانراست ملک السموات

والارض بادشاهی

والارض بادشاهی آسمانها و زمینها وما بینهما و آنچه میان ایشان و اگر ایشان مالک اند فلیرتقوا پس باید که بالا روند فی الاسباب در سببها که بدان بر آسمان
میروند و در ابواب آورده که آنست که ملایکه در وقت صعود بر فلک با جنحه خود بران اعتماد نموده طیران میکنند لمحض سخن آنست که کفار را در ملک آسمان و زمین
اختیاری و اقتداری بودی باید که بروند بر آسمان و بر عرش فرا گیرند و تدبیر امور عالم اشتغال نمایند و وحی از هرکه خواهند بگردانند و این سخن
از غایه محکم است جند ما لشکرند و چه لشکری هنالک اینجا اشارت است بمصارع در بدر مهزوم لشکری شکسته شده من الاحزاب از ان
گروهها که لشکر میکشیدند و با رسول جنگ میکردند یکی از دلایل اعجاز قرانست که خدای خبر داد و پیغامبر خود را در مکه عنقریب است که قریش مقتول
و منهزم خواهند شد و همچنان شد کذبت قبلهم از ان گروهها تکذیب کردند پیش اهل مکه قوم نوح گروه نوح علیه السلام و عاد و عاد هود را
و فرعون و فرعون موسی را ذو الاوتاد خداوند میخها صفت فرعونست و مراد ملک باشد نشسته کرد ملک او را با طعنه گران باد و استحکام گویند
چهار میخ است که مومنان را تعذیب میکرد و ثمود و تکذیب کرد صالح را در تکث دعیون آورده اند که تکذیب قوم صالح را وقت دعوت ثانی بود
چه اول که صالح قوم را دعوت فرمود همه ایمان آورده بودند چون وفات کرد مرتد شدند حق سبحانه باز او را زنده کرد و امیده بدیشان فرستاد
و نشناختند و برهان طلبید و اخراج ناقه واقع شد بعضی ایمان آورده اند و جمعی تکذیب کردند و بسبب عقر ناقه همه هلاک شدند و قوم لوط
و گروه لوط را و اصحاب الایکه و اهل مدین شعیب را اولئک الاحزاب آن گروه حزبها میدان دچند منهزم قریش فرا ایشان خواهند نمودان
ان کل نبودند هیچ از ایشان الا کذب الرسل مگر آنکه تکذیب کردند فرستادگان را فحق عقاب پس عقوبت واجب شده بر ایشان فرود آمد عذاب
من بر ایشان و ما ینظر و نمی نگرند و انتظار نمیبرند هؤلاء این گروه از قوم تو الا صیحة واحدة مگر یک صیحه را نفخه اولیست و همه بدان بمیرند
ما لها من فواق این صیحه را هیچکس رجوع نتواند که او را رد کند و باز گرداند و قالوا ربنا و گفته اند معاندان قریش چون نضر بن حارث و
اضراب او که پروردگار ما عجل لنا قطنا بشتاب بده ما را عذاب که محمد ما را بدان وعید میکند یا از روی تعجیل بده ما صحیفه اعمال ما تا در ان نگریم
قبل یوم الحساب پیش از روز شمار این استعجال از روی استهزا میکردند و خاطر حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم ملول می شد حق سبحانه فرمود که اصبر
صبر کن علی ما یقولون بر آنچه میگویند و این حکم باية السیف منسوخ شد واذکر عبدنا داود و یاد کن بنده ما داود ذا الاید خداوند قوت در دین یا
در خوب یاد در ملک درای و گفته اند عبادة چنین شبها بطاعت میگذراند و روزی روزه داشت و افطار میکرد انه اواب و بدرستی که او بازگشت
کننده بود بما انا سخرنا الجبال بدرستی که ما رام کردیم کوهها را با او هرجا که میخواست میرفتند معه یسبحن با او تسبیح میکردند بالعشی شبانگاه
والاشراق و بوقت بر آمدن آفتاب صاحب کشف الاسرار فرموده که تسبیح سنگها و کوهها اگر بر عقلا پوشیده است از قدرة حق سبحانه
غریب و بدیع نیست و تسبیح در دست ملوک حضرت صلی الله علیه و آله و سلم یکی از شواهد قدرت است یکی را دلی سنگ با وی بسخن در آمد که ای
ولی خدا چند سالست که خدای مرا آفریده و از بیم سیاست او اشک حسرت میریزم اندولی مناجات کرد خدایا این را ایمن گردان و دعاء او بهدف
اجابت رسید و فرموده امان آن سنگ در رسید بعد از مدتی آن ولی بهمان جا رسید و همان سنگ را دید که از نوبت اول بیشتر قطرها میریخت فرمود
که ای سنگ چون ایمن شدی این گریه از چیست جواب داد که اول گریستم از خوف عقوبت و حالا گریه میکنم از شادی ایمنی و سلامت یار
بر درگاه او چو گریستن کاری نیست شیخ الاسلام قدس سره فرموده که در سر گریه دارم و از درد ندانم که از حسرت گریم یا از نار والطیر و سخر

کردانیدیم بر داود را و مرغان محشورة جمع کرده شده نزد وی صف زده بالای سر وی کل هر یک از کوهها و مرغان له مر داود را علیه السلام اواب مطیع بودند
یا بازگرداننده او از خود را با و به تسبیح وشددنا ملکه و محکم کردیم پادشاهی او را بدعای مظلومان و نه زرا نصیحت کوتاه کردن دست ظالمان از رعیت یا بالقای
رعب وی در دل اعادی یا فتن زره ساختن الات حرب یا به بسیاری لشکر یا بکثرت پاسبانان هر شب سی و شش هزار مرد پاس خانه وی میداشتند
امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که استحکام ملک وی بدان بود که حق سبحانه از آسمان سلسله فرستاده آن سلسله بالای محکمه داود بایستاده از خصمین هر که
بر حق دست وی بسلسله رسیدی و آن دیگر بر احدان قادر نبود واتیناه الحکمة و دادیم داود را حکمت یعنی تمام علم کمال عملی وفصل الخطاب وکلامی پاکیزه
که مخاطب مقصود خود را بی شبهه از آن دریافتی یا سخن میان بی اسهاب مخل و اختصار مرتضی علی الله عنه فصل الخطاب را چنین تفسیر کرده البینة علی المدعی
والیمین علی من انکر و الحقیقت کلام خصوم بدین حکم منفصل و منقطع میگردد و باید دانست که در قصه داود تزوج زن اوریا اختلاف بسیارست
بعضی مفسران قصه را بر وجهی ایراد کرده اند که شرع و عقل از قبول آن ابا میکند و آنچه بصحت قریب می نماید آنست که اوریا زنی را خطبه فرموده داود را
نود و نه زن وان بخواست و در زاد المسیر آورده که عتاب الهی با وی آن بود که بعد از خطبه اوریا او را خطبه کرد و صورت معاتبه در قرآن برین وجه فرموده
وهل اتیک و آیا آمد ترا نبؤا الخصم خبر گروهی که خصومت کردند و در تبیان آورده که جبرئیل و میکائیل در صورت آدمی نزد داود علیه السلام و با دو
هر یک جمعی از ملایکه بودند و حضرت داود روزها قسمت کرده بود روزی حکم کردی و روزی بمهمات خاصه حق اشتغال نمودی روزی بعبادت مشغول
گشتی و در آن روز بالای خانه در آمده و پاسبانان بر حوالی ایستاده و مردمان را از در آمدن بوی منع کردندی ملایکه از روز ه بصورت انسان
بخانه داود علیه السلام در آمدند بعبادت خانه وی بالا رفتند چنانچه میفرماید اذ تسوروا المحراب یاد کن چون بالا رفتند بر سور غرفه وی اذ
دخلوا چون در آمدند علی داود بر داود علیه السلام ایشانرا دید ففزع منهم پس بترسید از ایشان جهت اجابت بالای غرفه در آمدند قالوا لا تخف
گفتند مترس ای داود خصمان انی با دو گروه خصمان یکدیگر بغی بعضنا وستم کردند برخی از ما علی بعض بر بعضی دیگر فاحکم بیننا پس حکم کن میان ما
بالحق براستی ولا تشطط و جور مکن بر حکم خود واهدنا و راه نمای ما را الی سواء الصراط براه میانه که آن عدالت و راستی و داود علیه السلام
فرمود که سخن گوید یکی از ایشان اشارت بدیگری کرد و گفت یا داود ان هذا بدرستی که این مرد اخی برادر منست در دین و صحبت له تسع و
تسعون نعجة و او راست نود و نه میش ولی نعجة واحدة و مراست یک میش فقال پس گفت اکفلنیها انرا نصیب من گردان و تملیک من کن وعزنی فی الخطاب و غلبه کرد بر من در سخن گفتن و
تمکدانت که تعلل کنم قال گفت داود علیه السلام که اگر حال بر من منوالست لقد ظلمک بخدای که بر تو ستم کرده است بسؤال نعجتک بخواستن میش تو
الی نعاجه با میشهای خود وان کثیرا و بدرستی که بسیاری من الخلطاء از شریکان که مالها بهم خلط میکنند لیبغی بعضهم علی بعض برخی از ایشان
بر بعضی دیگر زیاده از خود میطلبید الا الذین آمنوا انانکه گرویدند وعملوا الصالحات و کرده اند عملهای ستوده وقلیل ما هم و اندک مانند از ایشان
در میان شریک خود داود علیه السلام در ثنای فتاد وظن داود و گمان برد داود انما فتناه انکه امتحان کردیم او را بدین حکومت تا متنبه گردد
داود پاذنب فاستغفر ربه پس طلب مغفرت کرد پروردگار خود را وخر راکعا و بیفتاد بروی در حالتی که سجده کننده بود واناب و باز گشت بخدای
واین سجده نزد امام اعظم رحمه الله سجده عظیمت است و میگویند تلاوت وی سجده باید کرد در نماز و غیر نماز و نزد امام شافعی رحمة الله علیه
سجده از عزایم نیست و از امام محمد رحمه الله علیه دو روایت است و این سجده دهم است بقول امام اعظم رحمه الله و در فتوحات این را سجده

تابکنند و فرمود

تابکنند و فرمود که یقال له الشکر فی حضرت الانوار لان داود سجدها شکرا فغفرنا له ذلک پس آمرزیدیم داود علیه السلام را آن انچه استغفار کرد
وان له بدرستی که مر او را عندنا نزدیک ما لزلفی قربتست بعد از مغفرت وحسن مآب پس نیکی بازگشت در بهشت و مر او را گفتیم یا داود انا جعلناک
ای داود ما که نزاد ادیم خلیفة فی الارض در زمین یعنی رتبه خلافت بتو ارزانی داشتیم ترا خلیفه داوی که پیش از تو بودند ساختند فاحکم بین
الناس پس حکم کن میان مردمان بالحق براستی ولا تتبع الهوی و پیروی مکن هوای نفس را و آرزوهای او فیضلک که پس گمراه گرداند ترا عن
سبیل الله از راه خدای ان الذین یضلون عن سبیل الله بدرستی که آنانکه گمراه شدند از راه خدای یا از دلایلی که از برای خود نصیب کرده لهم
و ایشانراست عذاب شدید عذابی سخت بما نسوا بسبب آنکه فراموش کرده اند یوم الحساب روز شمار را و آن روز کاری ناخته اند وما خلقنا السماء
والارض و نیافریدیم ما آسمان و زمین وما بینهما و آنچه میان ایشانست باطلا بباطل یعنی اینها را بعبث نیافریدیم بلکه برای آنکه استدلال
کنند بدان قدرت کامله و حکمت شامله ذلک آفریدن اشیای بی حکمتی باشد ظن الذین کفروا گمان آنانکه کافر شدند پس از بیش لی بر دند فویل
للذین کفروا پس وای وانانکه نکرویدند و بدین نوع گمان بردند من النار از آتش دوزخ آورده اند که کفار قریش مومنان را گفتند که ما در
آخرت برابر شما یا بیشتر از شما عطا خواهیم داد آیه آمد که ام نجعل الذین آمنوا آیا بگردانیم آنانرا که گرویدند وعملوا الصالحات
و کارهای ستوده کرده اند در جزا و عطا کالمفسدین فی الارض مانند بدکاران در زمین ام نجعل المتقین کالفجار یا میگردانیم پرهیزکاران را
مانند تاجران یعنی نمیگردانیم کتاب یعنی کتابیست قرآن انزلناه الیک فرو فرستادیم بسوی تو مبارک برکت داده و بسیار خیر لیدبروا
آیاته تا اندیشه کنند در آیتها یعنی بدان کتاب تفکر نمایند در معانی حقایق آن ولیتذکروا و تا پند پذیر شوند اولوا الالباب خداوندان عقول
صافیه ووهبنا لداود و بخشیدیم مر داود را علیه السلام سلیمان یعنی آن فرزندی که سلیمان است نعم العبد نیکو بنده بود سلیمن انه بدرستی که او
اواب رجوع کننده بود بخدای در همه احوال آورده اند که سلیمن علیه السلام با کفار دمشق و نصیبین کارزار کرد و هزار اسب از ایشان گرفت
و گویند داود علیه السلام با عمالقه غزا کرده بود هزار اسب گرفته میراث سلیمان علیه السلام رسید و در معالم گوید اسبان دریایی بودند و
پر داشتند و دیوان از بحر برآوردند سلیمن علیه السلام آورده اند و بر هر تقدیر سلیمان علیه السلام که ایشان تماشا کند بعد از نماز دیگر بوی عرض اینها
مشغول شد بسبب آن آرزو و روزی که در آخر روز داشت بازماند و همه را فرا یاد کرد چنانچه حق سبحانه میفرماید اذ عرض یاد کن چون عرض
کرده شدند علیه بر سلیمان علیه السلام بالعشی با خر روز الصافنات اسبان ایستاده بر سه پای برکنار سم از قایمه چهارم و این معنی شد
در آن الجیاد اسبان تیز رو و او بنظاره ایشان مشغول شد تا ورد او فوت گشت فقال پس گفت سلیمان علیه السلام انی احببت
الخیر بدرستی که من دوست داشتم دوستی مال بسیار اسبان بجای که باز ماندم عن ذکر ربی از یاد کردن پروردگار خود یعنی وردی که در
طرف آخر روز حتی توارت بالحجاب تا وقتی که پوشیده شد آفتاب بپرده شب گفته اند حجاب کوهیست محیط بکوه زمین ردوها باز
گردانید اسبان علی بر من چون باز گردانیدند فطفق پس در ایستاده میشود مسحا بالسوق سودن ساقهای اسبان یعنی
میکردند ایشان از دران زمان گوشت حلال اسب بود و از در راه خدای قربان کردند و بعضی علما برانند که ورد او ذکر نماز است که از سلیمان
علیه السلام بسبب مطالعه اسبان فوت شد و آفتاب غروب کرد سلیمان علیه السلام باذن ملایکه که موکل بودند بر آفتاب فرمود که رد کرد

روز ها علی باز گردانید بس حق سبحانه نمود ما افتاب را باز گردانیدیم بموقع وقت عصر آمد ما وی آن نماز را ادا کرد و انکه مدعا حضرت پیغامبر
صلی الله علیه و آله وسلم در صهبا خیبر بعد از غروب بازگشت و بجای عصر آمد تا علی رضی الله عنه نماز گزارد و نزد محدثان مشهورست و امام طحاوی
در شرح آثار خویش فرموده که روات این حدیث ثقات اند و از احمد ابن صالح نقل کرده که اهل علم سزاوار اینست که تغافل نکنند از حفظ این حدیث
زیرا که از علامات نبوت است نظم که دعوتش گرفته گریبان آفتاب ∴ بالا کشیده از چه مغرب بر آسمان ∴ که قرص بدر را ببر کرد خوان چرخ
دستش دو نیم کرد به یک نوبت بنان ∴ آورده اند که حق سبحانه سلیمان را پسری ارزانی فرمود جماعت دیوان از ترس آنکه او نیز چون پدر ایشان را
بکار تسخیر در آرد اجتماع نموده بر قتل او اتفاق اعتقاد کردند سلیمان علیه السلام خبر یافت او را بسحاب سپرده تا بر رضاع او قیام نماید
و از شر ایشان ایمن باشد قضا را آن پسر مرده بر تخت سلیمان علیه السلام انداختند چنانچه حق سبحانه و تعالی خبر داد ولقد فتنا سلیمان
و بدرستی که ما آزمودیم و در افتنه افکندیم سلیمان را والقینا انداختیم علی کرسیه بر تخت او جسدا بر او را جسدی بی روح سلیمان علیه
السلام از آنچه کرده بود نادم شده ثم اناب پس باز گشت بخدای و بر عالمیان ظاهر شد که توکل بر خدای عز و جل باید کرد و در کتاب
آورده که سلیمان عم بیمار شد بمثابه که از غایت ضعف بدنی بی روح ماند و او را بر تخت نشاندند تا مهمات ملک خلل بدید نشود
بس گفت بصحیح مشهور آن که بواسطه ترک اولی انگشترین مملکت وی بدست صخر جنی افتاده و چهل روز تخت سلیمان علیه السلام
بامور مملکت بازگشت و آرزوی بی نیاز بدعا اشتغال نمود قال رب اغفرلی گفت ای پروردگار بیامرز و از آنچه از من صادر شد
وهب لی ملکا و ببخش مرا ملکی که لا ینبغی نسزد و نشاید لاحد مریکی من بعدی از پس من تا چنین ملکی معجزه من بود تا کسی از من سلب
نتواند کرد چون صخر جنی در بحر فرمود که مرا ملکی ده مخصوص تا دیگری هوس طلب آن نکند و در فتنه نیفتد چه ملکی بان عظمت جز بقوت
نبوت از فتنه ایمن نتواند بود انک انت الوهاب بدرستی که بخشنده هر چه خواهی دهی امام قشیری رحمه الله گفته که سلیمان علیه السلام با علام
الهی دانسته بود که حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم بمالک دنیا التفات نخواهد فرمود بجهت آن بدین دعا جسارت نمود داز ینت که صاحب فتوحات
قدس سره که مراد سلیمان عم آن بود که مرا ملکی بخش که ظهور آن بالفعل کسی را نسزد چه بالقوه حضرت رسالت صلعم آن ملک حاصل بود چنانچه در صحیحین
مذکورست که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که عفریتی ناگاه بمن در آمد در شب تا نماز بر من قطع کند خدای مرا قوت داد تا او را بگرفتم و
خواستم که بر ستونی از ستونها مسجد بر بندم تا شما بر من بنگرید پس یاد کردم برادرم سلیمان علیه السلام که گفت لا ینبغی لاحد من بعدی او را
رها کردم تا بی بهره و ناامید باز گشت فسخرنا له الریح پس رام کردانیدیم مر سلیمان علیه السلام باد را بفرمان او تجری بامره بر رود بحکم او رخاء نرم و
خوش حیث اصاب هر جا که قصد کرده باشد والشیاطین و مسخر کردیم مر او را دیوان کل بناء و غواص هر بنا کننده و در برنا عمارتها برای وی بنا زنند
و غوص نماینده در بحر تا استخراج جواهر کنند وآخرین و دیگر رام ساختیم مر او را دیوان دیگر مقرنین باهم بسته فی الاصفاد در بندها یعنی هر که از
شیاطین که عمل بودند در بند کشیده بندی تا فرو بردم نرسانند پس گفتیم وی را که هذا اینچنین ملکی که بتو داده ایم عطاؤنا بخشش ماست فامنن
پس منت نه هر که خواهی و او را از آن محفوظ گردانی او امسک یا باز دار عطا خود را از هر که در حساب یعنی تصرف در آن معوض نیست
بی حساب
نیست و جان محاسب نخواهی بود وان له و بدرستی که سلیمان عندنا نزدیک ما لزلفی قربتی است بقبول طاعات و در آخرت از مقربان درگاه

صدت خواهد بود

صدت خواهد بود با وجود ملکی عظیم که در دنیا داشته وحسن مآب و ودایت نیکوی بازگشت یعنی درجات جنات واذکر عبدنا ایوب و یاد کن بنده
ایوب را اذ نادی ربه چون بخواند پروردگار و آفریدگار خود را انی مسنی الشیطان بنصب بانکه وا مس میکند یعنی میرساند بمن رنج وعذاب والم وایجاب
بود که ابلیس وسوسه میکرد مر ایوب علیه السلام و سرزنش مینمود که چه کردی که حق سبحانه و تعالی فواید نعم را از تو بازگرفت و شداید الم بتو
گماشت و گفته اند که وسوسه میکرد انتساع او را تا احدی که او را از بادخوند سر دیگر داند و برخی از وجوه شکایت در وجوه سوره مذکور
شده القصه حق سبحانه دعا او را اجابت فرموده جبرئیل بیامد و او را گفت ارکض برجلک بزن پای خود را بر زمین ایوب بفرمان روح
الامین پای مبارک بر زمین زد و چشمه از تحت قدم او جوشیدن گرفت یکی گرم و دیگری سرد جبرئیل گفت هذا مغتسل این چشمه گرم جای
غسل کردنست یا ایست که بدان غسل کنند و این عهده چشمه دیگر بارد و شراب آب سرد است و آشامیدن ایوب علیه السلام در آن چشمه جای
غسل که جمیع امراض ظاهر از وی محو شد و از آن چشمه سرد بیاشامید علل باطن تمامی زایل گشت و گفته اند چشمه یکی بود خوردن سرد
بودی و بوقت غسل گرم و نیکو وهبنا له و بخشیدیم مر او را یعنی عطا کردیم بوی اهله کسان او را یعنی فرزندان او را زنده کردانیدیم
ومثلهم معهم و مانند ایشانرا با ایشان تا اولاد ایشان دو برابر شدند که بوده رحمة منا برای بخششی که خالص شده از ما وذکری و از
برای پند گرفتن لاولی الالباب مر خداوندان عقلها دانا در بلاهای انتظار فرج کشتند بصبر و پناه بحق سبحانه و تعالی برند که رحمت الهی فرج
بصبر باز بسته است ع فان الصبر مفتاح الفرج نظم کسی صبر کسی را که باشد اندر جهت دست ∴ هر آینه در گنج مراد بگشاید ∴ بشام تیره محنت
بشباز و صبر نمای ∴ که دمبدم سحر از پرده روی بنماید ∴ آورده اند که زمان مرض ایوب علیه السلام زوجه او رحمه بمهمی رفته بود
دیر کرد و ایوب سوگند خورد که او را صد چوب بزند تا نیز صبح صحت از افق رحمه روی نمود و ایوب عم بحالت تندرستی و جوانی باز آمد
خواست تا سوگند راست کند خطاب رسید که وخذ بیدک و بگیر بدست خود ضغثا دسته از چوب از جوب از خاشاک خشک شده که تعداد او صد
باشد فاضرب به پس بزن زوجه خود را از دسته گیاه ولا تحنث و حانث مشو در سوگند خود انا وجدناه و بدرستی که ما یافتیم ایوب را علیه السلام
صابرا شکیبا در آنچه بنفس و مال و ولد او رسید نعم العبد نیکو بنده ایست ایوب علیه السلام انه اواب بدرستی که رجوع کننده است بدرگاه
ما بالکلیه خود را واذکر عبادنا و یاد کن بندگان ما را ابراهیم ابراهیم خلیل الرحمن را واسحق و پسر او اسحق را ویعقوب و نبیره او یعقوب را اولی
الایدی خداوندان دستها والابصار دیدها و از اعمال شریفه و علوم نافع است تعبیر کرد بدست از اعمال که اکثر آن بمباشرت ایدی باشد
و بدیده از معارف که اقوی مبادی آن ابصار است یا مراد از ایدی قوت در طاعت و از ابصار بصیرت در دین انا اخلصناهم
بدرستی که ما خالص گردانیدیم ایشان را بخالصة بخصلتی پاک از شوایب معایب یا نعمتی خالص از لوث شکی که آن ذکری الدار یاد
کردن سرای آخرت چه مطمح نظر ایشان جز لقاء حضرت کبریا نیست و آن در آخرت میسر میشود وانهم عندنا و بدرستی که این پیغامبر نزدیک ما لمن
المصطفین الاخیار از برگزیدگان و نیکانند واذکر اسماعیل و یاد کن اسماعیل را والیسع و الیسع بن اخطوب که خلیفه الیاس بوده و از خلعت
نبوت یافت وذا الکفل و خداوند نصیب ذا الکفل که ای شریف العف بود و صد پیغامبر را که از قتل میگریختند کفیل شده و در تبیان و توضیح
که پسر ایوب است عم و بعد از مبعوث شده بقومی از شام و خدای او را ذو الکفل نام نهاده بعضی او را همان الیسع دانند که از

الیاس متکفل شد که بامر دین قیام نماید و برین تقدیر عطف او بر الیسع از قبیل صفت باشد بر موصوف وکل و همه این نامبردگان بودند من الاخیار
از گزیدگان خلق هذا این خبر انبیا ذکر سبب یادکرد نیست ترا که محمدی و امت ترا وان للمتقین و بدرستی که مر پرهیزکارانرا لحسن مآب نیکو بازگشت
و بازگشتن نیکوکاران جنات عدن بوستانها اقامت مفتحة درحالتی که گشاده باشند لهم الابواب برای ایشان درهای آن بوستانها متکئین
و ایشان تکیه زدگان باشند بر تختها فیها در آن باغها جائیکه سلطان برای راحت یدعون فیها میخوانند و میخواهند در آن بوستانها بفاکهة کثیرة
میوها بسیار راه تفکر برای تلذذ است و تعدی برای تعلل نباشد پس از مطاعم بفواکه میل بیشتر کنند وشراب و دیگر خواهند آشامیدنی
وعندهم و نزدیک ایشان باشند قاصرات الطرف یعنی زنانی که از غیر شوهر چشم بازگیرند اتراب همزادان یعنی همه ایشان در یکسن
باشند گفته‌اند تمام ازواج زنان در سن مساوی باشند مجموع سی و سه ساله و بعضی برآنند که مراد از اتراب آنست که همه زنان متساوی باشند
در حسن یعنی هیچ یک را بر دیگری فضلی نبود بران تا طالع فاضل کشد و از مفضول منحرف گردد هذا گویند ملایکه بهشتیانرا که اینست ماتوعدون
آنچه وعده داده شده بودید بدان لیوم الحساب در روز حساب شمار پس اهل بهشت از روی بهجت و فرح گویند ان هذا بدرستی که آنچه مارا
بنعم از نعمت لرزقنا هر آینه روزی ماست که حضرت رب قابل نعمتها ارزانی داشته ماله نیست و این را من نفاد هیچ کمی و انقطاعی
هذا اینست آنچه بهشتیانرا باشد وان للطاغین و بدرستی که گردنکشان یعنی کافرانرا لشر مآب بدی بازگشت یعنی بازگشت جهنم
دوزخ است یصلونها در آن آیند فبئس المهاد پس بد آرامگاهیست دوزخ هذا چون اینست فلیذوقوه پس باید که بچشند از آن حمیم آب
گرم است در نهایت حرارت که چون پیش لب رسد در حال لب بسوزد و چون بخورند روده‌ها پاره شود وغساق و زهر که دوزخیانرا بود و دست بسوزد
جایکه آتش حرارت میسوزاند گویند غساق چرک کننده گویند بلغت ترک و اینجا هم است که گوشت و پوست دوزخیان از فرج زنان سیلان
میکنند آنرا جمع کرده بدیشان میخورانند وآخر و ایشانرا عذاب دیگر است من شکله از مثل این عذاب که مذکور شد ازواج نوعها یعنی این عذاب
گوناگون است ... مشابه یکدیگرست و تعذیب و ایلام آورده‌اند که چون رؤسای کفار بدوزخ در آیند بعد ایشان تابعان نیز با ایشان در آیند
وملایکه رؤسا را گویند هذا فوج این گروه مقتحم معکم در آیندگان در دوزخ بر رنج و سختی با شما ایشان لا مرحبا بهم هیچ گویید مرحبا باد ایشانرا
انهم بدرستی که ایشان صالوا النار در آیندگانند در آتش بشومی عملها خود جا بجا در آمده‌ایم و مرحبا کلمه‌ایست که برای آرام مهمان میگویند و
تابعان را نفرین کنند بلا مرحبا چون تابعان از متبوعان این سخن بشنوند قالوا گویند بل انتم بلکه شما لا مرحبا بکم مباد مرحبا شمارا یعنی تابعان
بدین نفرین سزاوارترید انتم قدمتموه شما فراپیش داشتید موجبات عذاب را لنا برای ما که مارا اغوا کردید تا بسبب اضلال شما بدوزخ در آمدیم
فبئس القرار پس بد قرارگاهیست دوزخ قالوا گویند تابعان دیگر باره ربنا ای پروردگار ما من قدم لنا هر که فراپیش داشت برای ما
هذا این کفر و ضلالت و ما را از راه حق بگردانید فزده عذابا پس زیاده کن او را عذابی ضعفا دوباره فی النار در آتش یعنی آن مقدار عذاب را
که دارند دو چندان کن آنرا و گفته‌اند حیات و عقارب دوزخ را بر ایشان گمارند وقالوا و گویند صنادید قریش در دوزخ مالنا چیست
ما را که ما نمی‌بینیم رجالا کنا نعدهم مردانی که بودیم ایشانرا در دنیا من الاشرار از بدان و مردودان در موضع آورده که چون کفار قریش در
دوزخ گرایند و فقرا و مسلمانانرا چون عمار و صهیب و خباب و بلال نبینند گویند اتخذناهم سخریا استفهام برای توبیخ است یعنی آیا ایشانرا

فراگرفتیم مسخره

فراگرفتیم مسخره و با ایشان استهزا و سخریه کردیم ایشانرا بدوزخ نیاورده‌اند ام زاغت یا در آورده‌اند میل کرده عنهم الابصار از ایشان چشمهای ما یعنی ما نبینیم
ایشانرا در آثار آمده که حق سبحانه و تعالی ... فقرا را بر غرفات جلوه دهند تا کفار ببینند و حسرت ایشان بیفزاید ان ذلک بدرستی که آنچه حکایت کردیم
از دوزخیان لحق هر آینه راست است تخاصم اهل النار جنگ و جدال کردن اهل دوزخ و ماجرای ایشان قل بگو مشرکان مکه انما انا جز این نیست که من
منذر بیم کننده‌ام و ترساننده‌ام از عذاب خدای عز و جل وما من اله و هیچ نیست خدای سزای پرستش الا الله الواحد القهار مگر خداوند یگانه که
ذات شرکت قبول نکند و کثرت را بوحدت او راه نباشد القهار قهر کننده امثال را بغلبه اوصاف جلال در هم شکند یا شرکت متوهم و کثرت اعتبار
فی نفس الامر که وجود ندارد در نظر عارفان مضمحل و متلاشی سازد نظم غیرتش غیر در جهان نگذاشت ⁂ وحدتش هم این و آن نگذاشت
کم شود جمله ظلمت بنداز ⁂ نزد انوار واحد القهار رب السموات والارض پروردگار آسمانها و زمینها وما بینهما و آنچه میان آنهاست العزیز خداوندیکه
غالب بود در عذاب کردن الغفار آمرزنده کاری که باک ندارد ... قل هو بگو آنچه گفتیم بشما و بیم کردم از عقوبت روز قیامت نبأ عظیم خبری بزرگ است
انتم عنه شما از و معرضون روی گردانید از غایة غفلت یا نبوة من خبری بزرگ است و شما از آن اعراض مینمایید آخر در نگرید که نبی بودم وحی بمن نیامد
ما کان لی نبود مرا من علم هیچ دانشی بالملأ الاعلی بگروه برتر یعنی ملایکه اذ یختصمون آنگاه که گفت و شنود میکردند در شان آدم علم اتجعل فیها
الآیه پس بر نبوت من دلیل ازین روشنتر نخواهید که قصه ملایکه را و آدم بیان کنیم بر وجهی که در کتب گذشته است بی مطالعه کتاب و بی تعلیم استاد
ان یوحی وحی کرده نمیشود الی بسوی من الا انما انا جز این نیست که من نذیر مبین بیم کننده‌ام آشکارا یا هویدا کننده‌ام موجبات عذاب را
اذ قال ربک یاد کن چون گفت پروردگار من للملائکة فرشتگانرا که من انی خالق بشرا آفریننده‌ام آدمی را من طین از گل مراد آدم است علیه
السلام فاذا سویته پس چون تمام کنم خلقت او را و قالب او را بجزئی شکلی بر دارم ونفخت فیه و بدمم در و من روحی از روح حق سبحانه او جز شرف و تکریم
ساختن بشرف لجی وجهت طهارت و نصافت او مخصوص بخود است چون روح بقالب وی در آدم زنده کرد فقعوا له پس افتید بر وی از برای او ساجدین
سجده کنندگان جهت تکریم و تحیت او فسجد الملائکة پس سجده کردند ملایکه کلهم اجمعون همه ایشان بتمام و آدم را بعد از نفخ روح در و الا ابلیس
مگر ابلیس علیه اللعنه که سجده نکرد استکبر او بزرگ داشت خود را و زمان بزرگ وکان و بازگشت بدان نافرمانی من الکافرین از ناگرویدگان قال یا
ابلیس گفت حق سبحانه ابلیس را ما منعک چه چیز باز داشت ترا ان تسجد از آن سجده کنی لما خلقت مرا چیزی که بیافریدم بیدی بدست خود گردت
برای تحقیق اضافت خلقت آدم است بحق سبحانه و تعالی بنفس خود او را آفریدم بی توسط پدر و مادر استکبرت آیا تکبر کردی بی استحقاق آن
ام کنت آیا هستی تو من العالین از برتران که استحقاق آن تفوق دارند ابلیس شق را اختیار کرده قال گفت انا خیر منه من بهترم از آن مخلوق
پس وجه خیریت را بیان میکند که خلقتنی بیافریدی مرا من نار از آتش وخلقته من طین و بیافریدی او را از طین کل که در و کثافت و ظلمات است
و درین قیاس خطا کرد و شمه از آن در سورهٔ اعراف گذشت قال گفت خدای مر ابلیس را بعد از دعوی خیریت که فاخرج منها پس بیرون رو
از بهشت یا از آسمان یا از صورت ملایکه فانک پس بدرستی که تو رجیم رانده شده از رحمت و دور شده از مرتبه کرامت وان علیک و
بدرستی که بر تست لعنتی راندن و خشم من الی یوم الدین تا روز جزا قال رب گفت ابلیس که ای پروردگار من فانظرنی پس مرا مهلت ده
چون براندی الی یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته شود و در آن غرض ابلیس علیه اللعنه آن بود که شربت مرگ نچشد قال فانک گفت خدای پس بدرستی که

انگیختن و زیق
لوت

توس المنظرين از مهلت داده شدگان الى يوم الوقت المعلوم تا روزی که وقت معلوم است یعنی زمان نفخهٔ اولی که همه کس بمیرند قال فبعزتک گفت ابلیس
کر بجلالهٔ تو ویرا سوگند که بهر وجه که توانم لاغوینهم هرآینه گمراه کردانم اولاد آدم را اجمعین همه ایشان را الا عبادک مگر بندگان تو منهم المخلصین
از ایشان پاک شدگان از لوث شرک و عصیان قال گفت خدای فالحق پس بدرستی و راستی که از من است والحق اقول و درست را میگویم
لاملان جهنم هرآینه بر سازم دوزخ را منک از تو و ممن تبعک منهم از آنها که پیروی کنند ترا میان و دیوان اجمعین همهٔ ایشان قل بگوای
محمد ما اسالکم نمیخواهم شما را علیه بر تبلیغ وحی و ادا رسالت من اجر هیچ مزدی و ما انا و نیستم من من المتکلفین از تکلیف کنندگان ان هو
نیست قران الا ذکر مگر پندی للعالمین و عالمیان از جن و انس و لتعلمن نباه و زود باشد که بدانید خبر قرانرا یعنی الجه در وی است از وعده و عید یا بدانید محمد را
و صدق محق آن معلوم کنید بعد حین پس از هنگام چون موت تا روز قیامت تا وقت ظهور اسلام سورة الزمر مکیة وهی خمس و سبعون
بسم الله الرحمن الرحیم تنزیل الکتاب فرو فرستادن قران بر محمد صلعم من الله از خدایست العزیز خداوند غالب
الحکیم دانا در تدبیر انا انزلنا بدرستی که فرو فرستادیم الیک الکتاب بسوی تو کتابی که قرانست بالحق براستی برای بیان و اثبات
فاعبد الله پس پرست خدایرا مخلصا در حالتی که پاک کننده باشی له الدین برای وی پرستش خود را الا لله و بدانید که مر خدایراست الدین الخالص
پرستیدن پاک از شرک یعنی او سزاوار است که پرستیده شود مخاطب حضرت و او امت که مامورند بانکه طاعت از شرک و ریا خالص دارید تا
طاعت او خالص باشد زیرا که منفردات بصفات الوهیت والذین اتخذوا و آنانکه فرا گرفتند من دونه بجز خدای اولیاء دوستان یعنی خدای که بیا
درست میدارند ایشان را از ملایکه و غیران میگویند ما نعبدهم و نمی پرستیم ایشانرا الا لیقربونا مگر برای آنکه ما را نزدیک گردانند الی الله بسوی خدای
زلفی نزدیک گردانیدنی یعنی درخواست کننده ما را شفاعت منزلی بزرگ بایم ان الله یحکم بدرستی که خدای حکم کند بینهم میان این مشرکان
فیما هم فیه در آنچه که ایشان در آن یختلفون اختلاف میکنند از معبودان او و زیکی ملک را پرستش میکند چون بنی ملیح و یکی بسر را چون یهود
و نصاری و هم چنین بت و شمس و نجوم و عجل و شجر و جن و انس میپرستند و هر یک را ادعا آنکه معبود او برحقست حق سبحانه و تعالی روز قیامت
میان ایشان حکم کند و بطلان هر یک ظاهر گرداند ان الله لا یهدی و بتحقیق که خدای توفیق هدایت ندهد من هو آن کس را که او کاذب
دروغ گوی است و میگوید که اله شفاعت خواهند کرد کفار ناسپاس است منعم حقیقی را انکار مینماید لو اراد الله اگر خواستی خدای ان یتخذ
ولدا فرا گیرد ولدی جا بجا ایشان نگمان میبرند لاصطفی هرآینه اختیار کردی مما یخلق از آنچه می آفریند ما یشاء آنچه خواستی از غرائب ان
ولکن کرنموت نه از انقص و احسن که تا ... مخلوق مماثل خالق نیست و میان والد و مولود مجانست شرطست پس او را فرزندی نبود
سبحانه پاک است او از اتخاذ ولد هو الله الواحد اوست خدای یگانه وحدت ذاتیه او مماثلی ندارد یا ماسوی القهار قهر کننده و شکننده
تو بهمات و تصورات اهل شرک خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمین بالحق براستی نه بباطل در آفرینش هر یک صنع ...
و الطوار حکمت تعبیه است در آن دوزی اعتبار را رقام آفریدگان بر صفحهٔ ... دلایل بابشند مطالعه باشند نظم نوشته است بر
براوراق آسمان و زمین ... فنکر کی فاعتبروا یا اولی الابصار یکور اللیل در می آورد شب بروز و بر ده ظلمت آنرا نور این را می
پوشند و یکور النهار علی اللیل و در می آرد روز بر شب شعله و روشنی این تاریکی را مختفی می سازد و در می افزاید از شب روز

وسخر الشمس والقمر

وسخر الشمس والقمر و رام کرد آفتاب و ماه را تا سیر میکنند بفرمان کل یجری هر یکی از ایشان میروند لاجل مسمی تا زمان نام برده که منتهی
دور اوست در سیر هر روز و هر ماه و هر سال یا در وقت انقطاع سیر او یعنی در قیامت الا هو العزیز بدانید که خدا البته غالب بر همه چیزها و مجموع ممکنات
مغلوب و مقهور وی اند الغفار آمرزنده که پس این نعمتها میکند از آدمیان با وجود وقوع شرک و معصیت از ایشان خلقکم بیافرید شما را ای
فرزندان آدم من نفس واحدة از یک تن آدم پس خبر کرد شما را ثم جعل منها بیافرید از وی یعنی از استخوان پهلوی چپ او از جنس او زوجها
زن او را یعنی حوا که گفته اند اول ازواج ذریه کرد از ظهر او پس حوا را بیافرید و انزل لکم و ابداع و ایجاد کرد برای شما من الانعام از
چارپایان ثمانیة ازواج هشت نر و ماده از شتر و گاو و گوسفند و میش و بز تا از ایشان نفع میگیرید صاحب ... آورده که انعام
از بهشت آورده بزمین یخلقکم می آفریند شما را فی بطون امهاتکم در شکمهای مادران شما خلقا من بعد خلق آفریدنی بعد از آفریدنی نطفه
علقه میسازد آنگه علقه پس استخوانی پوشیده بلحم حد مستوی فی ظلمات ثلاث در سه تاریکی ظلمه مشیمه است ظلمه رحم و ظلمت بطن ذلکم الله
آنکه فعلها میکند ربکم آفریدگار شما را له الملک و او راست پادشاهی مطلق که فنا و زوال بدان نیابد لا اله الا هو نیست معبودی سزاوار
مگر او فانی تصرفون پس کجا گردانیده می شوید از راه حق با وجود این دلیلها روشن ان تکفروا اگر کافر شوید ای مکیان فان الله غنی پس
بدرستی که خدای بی نیاز است عنکم از ایمان و پرستش شما ولا یرضی و نمی پسندد و نمیخواهد لعباده الکفر مر بندگان خود را کفر و عدم رضا
او بکفر نه برای آنست که لاحق میشود بدو ضرر یکی نمی پسندد لحوق ضرر بندگان وان تشکروا و اگر سپاس داری کنید بر نعمت دعوت محمد علیه الصلوة
والسلام یرضه لکم پسندد آن مر شما را زیرا که سبب فلاح شمانست ولا تزر و بر ندارد وازرة وزر هیچ نفس بردارنده گناه اخری دیگر را
بلکه بردارنده وزر خود باشد ثم الی ربکم پس بسوی پروردگار شماست مرجعکم باز گشت شما فینبئکم پس خبر دهد شما را بما کنتم تعملون بآنچه بودید
که عمل میکردید و اجابه از آن بمحاسبه و مجازات انه بدرستی که او علیم داناست بذات الصدور بآنچه در سینهاست از نیات و عزایم و اذا مس
الانسان و چون برسد کافران را عتبة بن ربیعه یا ابو حذیفه بن مغیره ضر سختی چون مرض و فقر و بلا دعا ربه بخواند پروردگار خود را منیبا الیه
باز گردنده بسوی وی و فریاد خواهنده از وی و ترک کننده پرستش صنم و خواهش از وی ثم اذا خوله پس چون بدهد خدای او را نعمة منه راحتی از نزد یک
خود نسی یعنی از وی بر دارد نسی ما کان یدعو الیه فراموش میکند بعد از راحت ... آنچه بود که بدعا و زاری باز میگردید بسوی پروردگار
من قبل پیش از آن و جعل لله و گردانید برای خدای اندادا همتایان یعنی بتان را شریک وی میسازد در عبادت لیضل تا گمراه گرداند و مانع را
عن سبیله از راه خدای که اسلام است قل بگوای محمد مر کافران را تمتع بکفرک برخوردار باش بکفر خود قلیلا اندک زمانی در دنیا و تهدید
هست در دنیا یعنی از متمتعان بهر چه خواهی اشتغال کن انک بدرستی که تو من اصحاب النار از اهل دوزخی و لذتهای دنیا در جنب شدت دوزخ
بغایه محقرات پس بگو مایید که آیا چنین کافر بهتر است امن هو یا آنکسی که او قانت فرمان بردارست چون صدیق و فاروق و عمار و سلمان یا عبد
الله مسعود و ذو شهر است که ذی النورین است رضی الله عنهم اجمعین و بر بهر تقدیر دال است یعنی ایستاده بوظایف بندگی و دوام آنکه کنندگی
آناء اللیل در ساعتها شب ساجدا سجده کننده مر خدای را و قائما ایستاده در نماز یحذر الاخرة میترسد از عذاب آن سرای و یرجوا و امید
میدارد رحمة ربه بخشش آفریدگار خود را یعنی با وجود بسیاری طاعت و التزام طریق مجاهدت متردد است میان خوف و رجا یعنی زمانی

گرد خانه طواف میکند و ساعتی سوی رجا سیر میکند و مرغ ایمان جز این دو بال اقبال در هوای کمال طیران نتوان نمود لو وزن خوف المومن و رجاه لاعتدلا
نظم گرچه داری طاعتی از هیبتش ایمن مباش ∴ ور گنهکاری ز فیض دولتش بد مدار ∴ نیک ترسان شو که قهر او ست بیرون از قیاس
باش پس خوشدل که لطف او ست افزون از شمار ∴ قل بگوای محمد هل یستوی الذین یعلمون ایا برابر بند انانکه دانند معالم توحید را چون ارباب فضایل و
الذین لا یعلمون و انانکه ندانند یکانکی حق را چون اصحاب رذایل انما یتذکر جز این نیست که پند پذیر میشود بدلایل قدرة من اولوا الالباب
خداوند خردهای عاری از آلودگی وهم قل یا عباد بگوای بندگان من الذین آمنوا انانکه گرویده اند اتقوا ربکم بترسید از پروردگار خود و بپرهیزید
دار علامت تقوی طاعت و اجتناب از معصیة للذین و انانرا که نیکی کردند بگفتن کلمه شهادت فی هذه الدنیا درین دنیا حسنة مثوبه
نیکوی در آخرت که بهشت یا انانرا احسان نمودند یا التزام طاعات در دنیا پاداش نیکوکاران صحت با عافیت و انانرا که مقصود شان
باخلاق الهی روشنی دل او ست و تازگی روی و ثنای جمیل درین جهان یا انانرا که عبادت بطریق مشاهده کردند حسنه ایست در دنیا که شهودی
انوار تجلیات جمالی و چون بعضی ازین آیه در شان مهاجرین حبشه چون جعفر ابن ابی طالب و اصحاب او رضی الله عنهم بیان احسان تفسیر کرده اند
راحت از اعدا و نجات از بلای ایشان وارض الله و زمین خدای برای هجرت واسعة کشاده است هر کسی را که اراده هجرت کنند انما یوفی
جز این نیست که تمام داده میشود الصابرون صبر کنندگان بر مفارقت اوطان اجرهم مزد خود را بغیر حساب بی شمار با برکت عزت یا بی مشقت
عبادت یا بر تحمل ادیان در معالیه حست که روز قیامت ملکان صابران بو حصات حاضر ارند نه برای ایشان میزان نصب کنند و نه دیوان
وضع نمایند بلکه بر ایشان فرو ریزند مزدها را ایشانرا بحساب دکار بر ایشان بدرجه که اهل عافیت در دنیا الحمی و بستی بوده باشند تنها
برند که کاشکی اجساد ایشانرا بمقراض پاره ساختندی تا امروز با مثل در یک مسلک آمدندی نظم مبین رنجوری غم و بدکاران را
که اندر پیج ان بکرید کانرا ∴ هر کرا زخمها غم بیشتر ∴ لطف یارش داده مرهم بیشتر ∴ آورده اند که کفار مکه حضرت رسول را صلی الله علیه
و آله و سلم گفتند تو را چه بران داشت که احداث کنی دینی و آیینی را که مخالف دو ستی ماست در نکر ملت و سادات قوم که همه عبادت لات و عزی میکردند
تو نیز بهمان کیش در آی و بیاسای آیه آمد که چنین یعنی بر تبه که در شمار نیاید قل انی امرت بگو بدرستی که مامور شده ام ان اعبد الله بانکه
پرستم خدایرا مخلصا له الدین پاک کننده برای او دین را از شرک یعنی موحد باشم و داعی بتوحید و امرت و مامور شده ام من لان اکون
بانکه باشم اول المسلمین اول گردن نهادگان ازین امه زیرا که پیشرو ایشانم در دنیا و اخرت قل بگو دیگر باره انی اخاف بدرستی
که من میترسم ان عصیت ربی اگر عاصی شوم در پروردگار خود و شرک آرم و دین شما گیرم عذاب یوم عظیم عذاب روزی که بزرگ است
او و بر سول قل الله اعبد بگو خدایرا پرستش میکنم مخلصا پاک کننده له برای او دینی کیش خود را از شرک یا خالص میسازم عمل خود را از ریا و
فاعبدوا ما شئتم پس بپرستید شما آنچه خواهید من دونه بجز خدای او تهدید و تنبیه بر خذلان و حرمان ایشان و این آیه بالسیف منسوخ است آورده اند که
بعد از سماع این جواب گفتند ای محمد زیان کیش در مخالفت دین هاداران خود این آیه نازل شد قل ان الخاسرین الذین خسروا انفسهم بگو بدرستی
که زیانکاران آنانند که زیان کردند در نفسهای خود که گمراه گشتند و اهلیهم و در کسان خود یوم القیامة روز قیامت که از ایشان جدا مانند ابن عباس رضی الله
عنه فرمود که حق سبحانه برای هر انسانی منزلی و اهلی در بهشت آفریده پس هر که فرمان برد خدا و رسول او را در آید در بهشت آفریده پس هر که

فرمان برد خدا و رسول

فرمان برد خدا و رسول او را در آید در بهشت و منزل و اهل او بدو دهند هر که نافرمانی کند او را بدوزخ برند و اهل و منزل او را بدیگری دهند که
مطیع باشد پس کافران روز قیامت زیان کارند در منزل و اهل الا ذلک بدانید آنست هو الخسران المبین از زیان هویدا که بر هیچکس
از اهل موقف پوشیده نماند لهم و مر زیانکارانراست من فوقهم از زبر ایشان ظلل من النار سایبانها از آتش و من تحتهم ظلل و از زیر
ایشان نیز سایبانها و جمعی دیگر را که زیر تر از ایشانند و مقرر است کرده که زیر تر از همه منافقان راست و اینجا در کانند فرا اینده فراز ظلل فرا
دهنادات ذکر ظلل بطریق ازدواج باشد در کلام ذلک ان عذاب که مذکور شد من یخوف الله به میترساند خدای بر آن عباده بندگان خود را
بپرهیزند از چیزی که ایشانرا بدان مبتلا گردانند چون شرک یا عباد ای بندگان من فاتقون پس بترسید از من یعنی متعرض مشوید موجبات
خشم مرا آورده اند که در زمان جاهلیت جمعی توحید ابیت آفریدگار را اقرار کردند چون سلمان فارسی و ابوذر غفاری و زید بن عمرو بن نفیل
رضی الله عنهم حق سبحانه در شان ایشان میفرماید که والذین اجتنبوا الطاغوت و انانکه پرهیز کردند و یکسو رفتند از شیطان یا بر بتان را یا
کهنه یعنی هر چه بیرون خدای پرستند ایشان آزاد بر طرف شدند ان یعبدوها انکه پرستند آنرا و انابوا و باز گشتند الی الله بفرمان خدای
بتمامی و روی دل خود بحق آوردند لهم البشری و ایشانراست در دنیا بزبان ملائکه بوقت مرگ و در عقبی بمغفرت گناهان او جنت جاودان
فبشر عباد پس مژده ده بندگان مرا الذین یستمعون القول انکه میشنوند گفتار را ابی بکر است رضی الله عنه فیتبعون پس پیروی مینمایند
احسنه نیکوترین انرا اولئک آن گروه که متابعان سخنان نیکوترند الذین هدیهم الله انانند که راه نمود خدای ایشانرا بمقصود و اولئک هم
و آن گروه ایشانند اولوا الالباب خداوند عقول صافیه از شوایب اوهام افمن حق ایا آنکس که واجب شد علیه برو کلمة العذاب کلمه وعید
که مثبت است بعذاب چون لاملان جهنم هولاء فی النار و لا ابالی چون کسیست که واجب شده باشد برو این کلمه افانت ایا تو ای محمد تنقذ من فی
النار مهربانی آنکس که در آتش است یعنی دوزخیانرا ابن عباس رض فرمود که مراد از دوزخیان ابو لهب است و پسرش عتبه لکن الذین اتقوا
ربهم لکن انانکه بترسند ربهم از عذاب پروردگار خویش و باعمال و طاعت متصف شدند لهم غرف و ایشانراست منزلهای بلند در بهشت من
فوقها از زبر آن غرفها مبنیة غرفها باشند بنا کرده شده تجری من تحتها الانهار میرود از زیر آن غرفها جویها بهشت وعد الله وعده
کرده است خدای وعده کردنی لا یخلف الله المیعاد خلاف نکند وعده خود را الم تر ایا نمی بینی ان الله انکه خدای انزل من السماء ماء فرو فرستاد از
آسمان آبی یعنی باران فسلکه پس در آورد آنرا ینابیع فی الارض در چشمها که در زمین است و در کار ابر ثم یخرج به پس بیرون آورد بآن آب زرعا
کشت را مختلفا الوانه گوناگون رنگها او چون احمر و اصفر و جوان یا جدا جدا اجناس چون گندم و جو و امثال آن ثم یهیج پس خشک ان فرودع
بعد از سبزی فتریه مصفرا پس می بینی زرد شده بعد از تازگی و سبزی ثم یجعله پس میگرداند خدای انرا حطاما ریزه ریزه و در هم شکسته ان فی ذلک
بدرستی که در انزال باران و اخراج گیاه لذکری هر آینه یاد کرد است لاولی الالباب مر خداوند عقول را یا در آن پند لیست خردمندانرا که تشبیه نماید
مال دنیا را بدان کشت تازه و بدان اعتماد نمایند که باندک زمانی از ان طراوت روی بزبونی نهد و بدین حوادث در ره شده تلف گردد نظم
بود مال دنیا چون سبزه زار ∴ که بس تازه بینی بفصل بهار ∴ چو بر وی وزد تند باد خزان ∴ یکی برگ سبزی نیابی ازان افمن شرح الله
صدره ایا کسی که گشاده کرده است خدای سینه او را للاسلام برای قبول حق فهو پس آن گشاده سینه علی نور بر روشنی موهبت است

من ربه از پروردگار خویش یا بر یقین بصیرت در اسباب نزول آورده که این آیه در شان علی و حمزه رضی الله عنه که حق سبحانه دل ایشانرا
بنور معرفت روشن گردانید پس در باب ابولهب و فرزندان او گفت فویل للقاسیة قلوبهم پس شدت عذاب و سختی دلانراست که دلهاء
ایشان اعراض کننده است من ذکر الله از یاد کردن خدای یا خالی از آن اولئک آن گروه غافلان و سنگدلان فی ضلال مبین در گمراهی
آشکارا اند یعنی ضلالت ایشان بر همه کس ظاهر است الله نزل خدای فرستاد احسن الحدیث نیکوترین سخنی را که هست کتابا
متشابها کتابی مانند یکدیگر یعنی قرآن که بعضی از و متشابه بعضی است در اعجاز یا در جودت لفظ و صحت معنی یا برخی از آن تصدیق برخی
دیگرست و در وی تناقض و اختلاف نیست مثانی دوباره دوتو کرده یعنی معانی مشتملست بر درجات چون قصه ها و امر و نهی و وعد و وعید و ذکر رحمت و عذاب و بهشت
و دوزخ و مومن و کافر تقشعر منه میلرزد از وی یعنی خوف وعید که در وی است جلود الذین پوستهای تنهای آنانکه یخشون ربهم میترسند از پروردگار خود
ثم تلین پس نرم میشود و آرام میگیرد جلودهم و قلوبهم پوستها و دلهای ایشان الی ذکر الله بسوی یاد کردن رحمت و مغفرت خدای را تمام
قشیری رحمه الله فرموده که بنده از خوف الهی ساکن میشود و از انس بآشنایی ذلک این کتاب که قرآنست هدی الله راه نمودن خدای است یعنی ارشاد
تست مر خلق را از خدای یهدی به راه نماید من یشاء هرکرا میخواهد ومن یضلل الله و هرکرا فرو گذارد خدای هر آینه روادارد ضلالت اختیار کند فماله
پس نیست مر اورا من هاد هیچ راه نماینده که از سرگردانی خلاصی دهد افمن یتقی آیا کسی که بپرهیزد بوجهه بروی خود سوء العذاب از
بدی و شدت یعنی زبانه آتش یوم القیمة روز رستخیز چون کسی است که ایمن بود از عذاب و در راحت گذراند و در وسیط آورده و از
کلبی نقل میکند که مراد ابوجهل است که اورا بدوزخ برند دستها بر گردن بسته و او بر خود خواهد که از آتش بپرهیزد وقیل للظالمین و
گویند مر ستمکارانرا ذوقوا بچشید ما کنتم تکسبون وبال آنچه بودید که میکردید از تکذیب پیغامبر کذب الذین تکذیب کردند آنانکه بودند پیش
من قبلهم پیش از کفار مکه پیغامبران خودرا فاتیهم العذاب پس آمد بدیشان عذاب آلهی من حیث لا یشعرون از آنجا که نمیدانستند و توقع نداشتند
فاذاقهم الله الخزی پس بچشانید ایشانرا خدای خواری و رسوایی فی الحیوة الدنیا در زندگانی بقتل و سبی و جلا و مسخ و خسف ولعذاب الآخرة اکبر
و هرآینه عذاب سرای دیگر که برای ایشان آماده شده بزرگتر است از عذاب دنیا چه آن دایمست و قطع نخواهد شد لو کانوا یعلمون اگر هستند
که بدانند هر آینه عبرت گیرند و خودرا از عذاب باز رهانند ولقد ضربنا و بدرستی که ما بیان کردیم للناس برای آدمیان یا جهت اهل
مکه فی هذا القرآن درین کتاب که قرآنست من کل مثل هر مثلی بکار آید در او دین لعلهم یتذکرون تا ایشان پند پذیرند و بقرآن که
فرستادیم قرآنا عربیا قرآنی تازی غیر ذی عوج نه خداوند کجی یعنی بی عیب و خلل و تناقض ابو اللیث رحمه الله باسناد از ابن
عباس رضی الله عنه آورده که غیر مخلوق و بر هر تقدیر منزل گردانید لعلهم یتقون تا ایشان بسبب تامل در معانی آن بپرهیزند از
کفر و تکذیب ضرب الله بیان کرد خدای مثلا مثلی برای مشرک و موحد و آن مثل کدام است رجلا فیه شرکاء مردی که در وی انبازانی باشند
متشاکسون بنده باشد یعنی که چندین خواجه در وی شریک باشند ورجلا سلما و مردی باز رسته سالم از انبازان لرجل از برای مردی یعنی غلامی
که اورا یک خواجه باشد و کسی که در آن منازعت نکند هر آینه این بنده بکلیه خود متوجه خدمت خواجه شده و اورا خشنود تواند ساخت
هل یستویان مثلا آیا مساوی باشند این دو بنده مثلا از روی مانندگی یعنی یکسان نباشند چه یکی بتنازع خواجگان درمانده باشد و دیگر راضی

ودیگری از رجل

و دیگری از رجل شرکا سالم و خداوندان او خشنود مثل اول مشرکیست که دل خود در العبادة بهریک از معبودان خود متفرق ساخته متوزع الضمیر و
پریشان خاطر است و ثانی مثل موحد است که بر سند دوست ندارد غیر خدا و بیاکه در خداوندی شریک ندارد الحمد لله بل اکثرهم بلکه بیشترینشان
لا یعلمون نمیدانند مالکیت او را علی الاطلاق آورده اند کفار مکه میگفتند نتربص به ریب المنون چشم میداریم که محمد بمیرد تا از و باز رهیم حق
سبحانه فرمود که انک میت بدرستی ای محمد که تو مردنی خواهی شد وانهم میتون و بدرستی که مشرکان هم مردگانند یعنی زود بمیرند پس شماتت
ایشان مرگ دیگرانرا با آنکه از مرگ ایمن نیستند عین جهالتست ثم انکم پس بدرستی که شما مومنان و کافران یوم القیمة روز رستخیز عند ربکم
نزدیک آفریدگار خود تختصمون خصومت کنید در امور دین و حجت شمارا باشد با ایشان و گفته اند اختصام عامست که بعضی مردمان با بعضی مخاصمه
کنند در قضایای دنیوی و هریک بحق خود برسند فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن کذب از کسی که دروغ گوید و او را بزن و فرزند
شریک نسبت دهد وکذب بالصدق و دروغ شمرد سخن راست را که قرآنست اذ جاءه چون بیاید بوی و گفته اند و ذی الصدق یعنی محمد را
صلی الله علیه و آله وسلم که بوی آید تکذیب کنند الیس آیا نیست یعنی هست فی جهنم در دوزخ مثوی للکافرین منزل و مقام ناگرویدگان
والذی جاء بالصدق و آنکه آمد بسخن راست وصدق به و آنکه راست شمرد آنرا اولئک آن گروه هم المتقون ایشانند پرهیزکاران آینده و
پرهیزکاران آینده جبرئیل است که قرآن بیاورد و مصدق محمد علیه الصلوة والسلام که تصدیق نموده قبول کرد و گفته اند جائی پیغامبر
صلی الله علیه و آله وسلم و مصدق ابوبکر رضی الله عنه از مجاهد نقل میکند که مصدق علی است کرم الله وجهه و گفته اند مومنان مصدقند
لهم ایشانراست ما یشاؤن آنچه خواهند و تمنا کنند از نعمت و کرامت عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان ذلک آن عطا جزاء المحسنین پاداش
نیکوکاران یعنی اهل تصدیق و حق تعالی ایشانرا پاداش میدهد لیکفر الله تا محو کند و بپوشد عنهم از ایشان اسوء الذی عملوا بدترین آنچه
کرده باشند ذکر اسوء برای مبالغه است یعنی هر گاه که از اسوء پوشد غیر آن بطریق اولی ویجزیهم و پاداش دهد ایشانرا اجرهم مزد ایشان باحسن الذی
کانوا یعملون بنیکوترین آنچه بودند که عمل میکردند از اعمال گفته اند احسن اعمال ایشانرا اجر زیاده دهند و در باقی عملهای ایشان بدستور عطا
فرماید الیس الله بکاف آیا نیست خدای کفایت کننده عبده بنده خودرا محمد علیه الصلوة والسلام معنی آنست که کفایت خواهد کرد شر دشمنان از وی
و نصرت خواهد ویرا بر مشرکان و غالب خواهد ساخت دین ویرا بر همه ادیان آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم معایب الهه باطل
کافران میگفت و ایشان گفتند چنین مگوی مباد که خدایان ترا رنج رسانند و حال تو تباهی گردانند حق سبحانه فرمود که ویخوفونک و میترسانند
ترا مشرکان بالذین بآنکه میپرستند من دونه بجز خدای ومن یضلل الله و هرکه گمراه سازد خدای تا تخویف کند کسی را بآنچه جماد است لا یضر و لا ینفع
فماله پس نیست آن گمراه را من هاد هیچ راه نماینده که اورا راه نماید ومن یهد الله و هرکه راه نماید خدای تا از وی نترسد فماله پس نیست
آن راه یافته را من مضل هیچ گمراه کننده که از راه بیفکند الیس الله آیا نیست خدای یعنی هست بعزیز غلبه کننده بر دشمنان ذی انتقام خداوند
کینه ستاننده از کافران ولئن سالتهم و اگر تو بپرسی از مشرکان مکه که من خلق السموات والارض که بیافرید آسمانها و زمینها لیقولن الله هر آینه
گویند خدای برهانی واضح و دلیلی لایح است بر توحید او بخالقیت قل بگو افرایتم ما تدعون آیا چون میبینید آنرا که میخوانید من دون الله
بجز خدای یعنی بتانرا که میپرستید ان ارادنی الله اگر خواهد خدای بمن بضر سختی و محنتی هل هن آیا هستند آن بتان کاشفات ضره

دفع کنندگان وآن سختی را که خدای خواسته بمن او ارادنی برحمة یا اگر خدای اراده کند بمن راحتی و منفعتی هل هن آیا باشند انان ممسکات رحمته باز
دارندگان ازمن آن رحمت را معانی رحمه الله گوید پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم از ایشان سوال کرد ساکت شدند حق تعالی فرمود که قل حسبی الله
بگو بسنده است مرا خدای در رسانیدن و باز داشتن شر علیه بر وی نه غیر او یتوکل المتوکلون توکل میکنند توکل کنندگان و کار خود
بوی باز میگذارند ع تو با خدای خود انداز کار و دل خود را قل یا قوم اعملوا بگو ای قوم من عمل کنید علی مکانتکم بدان حالها که دارید و
حفص مکاناتکم خواند انی عامل بدرستی که من عمل کننده ام بر حالتی که دارم از روی توکل فسوف تعلمون پس زود باشد من یاتیه آنکس را که آید
بدو عذاب یخزیه عذابی که او را رسوا گرداند و یحل علیه و فرود آید بدو عذاب مقیم عذابی همیشه و پیوسته و خزی کی دلیل غلبه آن
دیگری بود حق سبحانه رسوا کرد دشمنان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در روز بدر که جمعی از ایشان بدست مومنان کشته گشتند و جمعی بقید مذلت و
سلسله نکبت گرفتار شدند ع این سرباد داده وان دستها بند انا انزلنا بدرستی که ما فرو فرستادیم علیک الکتاب بر تو کتاب را که قرآن است
للناس برای همه مردمان بالحق بسبب بیان حق جه قرآن مناط مصالح معاش و معاد ایشان است فمن اهتدی پس هر که راه یابد بقرآن یعنی عمل
کند بانچه درو است فلنفسه پس مر او راست فایده او ومن ضل و هر که گمراه گردد یعنی از قرآن اعراض نماید فانما یضل علیها پس جز این نیست
که گمراه میشود بر نفس خود یعنی وبال آن بر وست وما انت و نیستی تو علیهم بوکیل بر ایشان نگاه بان تا نگذاری که در ضلال افتند یا وکیل ایشان
در اختیار هدی و ضلالت بلکه بر تو نیست بجز بلاغ و بس الله یتوفی الانفس خدای قبض میکند نفسها را حین موتها هنگام مرگ ایشان والتی
لم تمت و فرو میگیرد نفسهای که نمرده است فی منامها در خواب او امام محی السنه رحمه الله در معالم فرموده که هر آدمی را دو نفس است
نفس حیات و نفس تمیز را نفس حیات مفارقت میکند از وی نزدیک مرگ و بزوال او نفس تمیز زایل میگردد بوقت خواب فیمسک التی
پس نگاه میدارد در آن عالم آن نفس را که قبل از این قضی علیها الموت قضا کردیم برو مرگ را ویرسل الاخری و میفرستد دیگر نفس را که از ان
زندگانیست بابدان ایشان الی اجل مسمی تا وقت نام برده که اجل ایشان برسد و نزد جمهور مفسران امساک و ارسال و توفی آن
که در خواب قبض کرده باشند ان فی ذلک بدرستی که در توفی نفوس و نگاه داشتن یا بابدان فرستادن لایات هر آینه علامتهاست بر کمال
قدرت و نشانهاست برای حشر و بعث لقوم یتفکرون برای گروهی که تفکر کنند در او امانت که مشابه بمرگ است و احیا که مماثلست بیقظه در
توریث میکورات که ای فرزند آدم جنانچه در خواب میمردی و جنانچه بیدار میگردی برانگیخته شوی و کافران درین تامل نمینمایند ام اتخذوا
بلکه فرا گرفتند من دون الله بجز خدای شفعاء شفیعان که ایشان را از خدای درخواست قل اولو کانوا بگو آیا شفاعت کنند و اگر چه باشند که هیچ گونه
لا یملکون شیئا مالک نشوند چیزی را از شفاعت ولا یعقلون و ندانند پرستندگان خود را یعنی توقع شفاعت میکنند از جمادات حالانکه
ایشان از قدرت و علم بی بهره اند قل لله الشفاعة بگو خدای راست شفاعت جمیعا همه آن یعنی حکم آن نزد او است و لی دستوری
او شفاعت نکنند له ملک السموات والارض مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها ثم الیه پس بسوی او ترجعون بازگردانیده شوید
شوید روز قیامت واذا ذکر الله و چون یاد کرده شود خدای وحده یگانه بی ذکر آلهه ایشان چنانکه گوید لا اله الا الله اشمازت برمید و
نفرت گیرد قلوب الذین دلهای آنانکه لا یومنون نمیگروند بالآخرة بدیگری سرای واذا ذکر الذین و چون یاد کرده شوند آنانکه معبود

ایشانند من دونه بجز خدا

ایشانند من دونه بجز خدای اذا هم یستبشرون آنگاه که ایشان تازه روی و فرخناک شوند بجهت فراموشی از حق و مشغولی بباطل اما کار مومن بر
عکس اینست از یاد خدای شادمان و بذکر ما سوی غمگین نظم نام تو شنوم دل از فرح زنده شود ∴ حال من از اقبال تو فرخنده شود ∴ و ز غیر
تو هر جا سخن آید بمیان ∴ خاطر بهزار غم پراکنده شود قل اللهم بگو بار خدایا فاطر السموات والارض ای آفریننده آسمانها و زمینها عالم
الغیب والشهادة داننده پوشیده و آشکارا انت تحکم تو حکم کنی بین عبادک میان بندگان خود در آخرت فیما کانوا فیه در آنچه هستند که در آن یختلفون
اختلاف میکنند از امر دین ولو ان للذین ظلموا و اگر باشد مر آنها را که کافر شدند ما فی الارض آنچه در زمین است از اموال جمیعا همه آن و مثله معه
مانند آن همه با آنها لافتدوا به هر آینه فدیه بان یعنی فدا کنند تا بان خود را باز خرند من سوء العذاب از شدت عذاب یوم القیمة روز رستخیز وبدا لهم و
ظاهر شود مر ایشان را من الله از خدای ما لم یکونوا یحتسبون آنچه نبودند که بدانستندی یعنی بدانست ایشان ان بود که بوسیله شفاعة
بتان دنیا قربت یابند چون در عقبه عقوبت گرفتار کردند غیر آنچه بدانستند بدیشان رسید یکی از مشایخ بوقت حلول اجل جزع میکرد
پرسیدند که سبب جزع چیست فرمود میترسم چیزی پیش آید که من آنرا در حساب نمیدانستم و از سفیان ثوری رحمه الله منقولست که چون
این آیه خواند گفتی دلایل للمسلمین ازین آیه وبدا لهم و ظاهر شود سیئات ما کسبوا عذاب بدیها که کرده اند وحاق بهم و دیگر در ایشان را ما کانوا به
جزای آنچه بودند که بدان یستهزؤن استهزا میکردند از تخویف الهی و انذار حضرت رسالت پناهی فاذا مس الانسان پس چون برسد کافر را
که عتبه و ابو حذیفه است و جمعی عام داشته اند و همه کافران را یعنی چون کافر را برسد ضر سختی و فقری دعانا بخواند ما را و دفع آن از
درخواید ثم اذا خولناه پس چون عطا دادیم او را نعمة بخششی یعنی مالی و ثروتی منا از نزدیک ما بطریق تفضل نه باستحقاق قال
میگوید آن کافر انما اوتیته جز این نیست که بمن داده اند مال علی علم بر دانش از من یعنی وجوه کسب و تحصیل آن را دانستم و بکیاست
و کفایت من حاصل شده یا خدای دانست که من مستحق این نعمتم بل نه چنین است که او میگوید هی فتنة آن نعمت آزمایشی است مر او را
تا ظاهر گردد که شاکر است یا کافر ولکن اکثرهم و لیکن بسیاری لا یعلمون نمیدانند قد قالها بدرستی که گفتند آن کلمه را الذین من قبلهم آنانکه
که پیش از ایشان بودند یعنی قارون که گفت انما اوتیته علی علم عندی و قوم او بپسندیدند فما اغنی پس باز نداشت عنهم از ایشان عذاب
ما کانوا یکسبون آنچه بودند که کسب کردند از مال و متاع دنیا فاصابهم پس رسید مر ایشان را سیئات ما کسبوا وبال بدیها که کرده بودند و با ایشان
بزمین فرو رفتند والذین ظلموا و آنانکه ستم کردند و ناسپاسی نمودند من هؤلاء ازین گروه مشرکان که در عصر تواند سیصیبهم زود باشد
که برسد بدیشان سیئات ما کسبوا بادافراه بدیهائی که کرده اند وما هم و نیستند ایشان بمعجزین عاجز کنندگان ما را از تعذیب بلکه هستی گیرند
بر عذاب اولم یعلموا آیا ندانستند ان الله آنکه خدای یبسط الرزق گشاده میگرداند روزی لمن یشاء برای هر که میخواهد برای رفعة
قدر او بلکه بمحض مشیت ویقدر و تنگ میکند برای هر که میخواهد نه برای خواری و مذلت او بلکه از روی حکمت ان فی ذلک بدرستی که
در قبض و بسط روزی لایات هر آینه نشانهاست بر کمال قدرت و ارادت لقوم یومنون برای گروهی که میگروند و خدای روزی میدهد اندکی سر
دهد و هر که دهد مصلحت در ضمن آنست نظم هر چه باید بهر که میشاید ∴ تو دهی آنچنانکه می باید ∴ تو شناسی صلاح کار همه ∴ که تو
آفرید کار همه قل یا عبادی الذین اسرفوا بگو ای بندگان من آنانکه اسراف میکردند علی انفسهم بر نفسهای خود یعنی افراط نموده اند در گناهان

دار حد برده اند لا تقنطوا نومید مشوید من رحمة الله از رحمت خدای این آیت امید دارترین آیتهاست از قران ان الله یغفر الذنوب بدرستی که خدای
بیامرزد گناهان جمیعا همه را اگرچه بسیار باشد بغیر شرک که مطلقا آمرزیده نشود انه هو الغفور بدرستی که او آمرزنده گناهانست الرحیم مهربان
بر بندگان وانیبوا و بازگردید بطاعت و تضرع الی ربکم بسوی پروردگار خویش واسلموا و گردن نهید له او را یعنی با اخلاص ورزید تو[حید]
من قبل ان یاتیکم العذاب پیش از آنکه بیاید بشما عذاب ثم لا تنصرون پس یاری داده نشوید یعنی در دفع عذاب شما را الفرصت همیشه واتبعوا
و پیروی نمایید احسن نیکوترین ما انزل الخبر را که فرستاده شده است الیکم من ربکم بسوی شما از آفریدگار شما یعنی عزیمت را متابعت نه رخصت را
و ناسخ را از پی دیده نه منسوخ را من قبل ان یاتیکم پیش از آنکه بیاید بشما العذاب بغتة عذاب ناگهان یعنی بلا و عقوبت مرگ بطریق فجاءت وانتم
لا تشعرون و شما ندانید آمدن او را تا در مقام تدارک شوید ان تقول نفس بیش از آنکه نفس گوید یا حسرتی ای پشیمانی من علی ما فرطت بر آنچه
کوتاهی کردم فی جنب الله در کار خدای یا در طلب رضا و جوار رحمت و قرب حضرت او وان کنت و بتحقیق که کار آنست که بودم لمن الساخرین
از افسوس کنندگان بکتاب خدای و برسول او و بمومنان او تقول یا گوید لو ان الله هدانی اگر خدای راه نمودی مرا لکنت هر آینه میبودم
من المتقین از پرهیزکاران و از شرک و معصیت آزاده نشدم او تقول یا گوید حین تری العذاب آنهنگام که ببیند عذاب را معاینه لو ان لی
کرة ای کاش بودی مرا بازگشتی بدنیا فاکون تا بودم من المحسنین از نیکوکاران و فرمان برداران پس این گوینده را گفته شود
راه نمودند و اگر نه متقی بودی گوید بلی یعنی ترا ارشاد کردند قد جاءتک بدرستی که آمد بتو آیاتی آیتهای کتاب من که قرآنست فکذبت
بها پس تکذیب کردی آن را و آنرا دروغ داشتی واستکبرت و تکبر کردی و سرکشیدی از ایمان بدان وکنت من الکافرین و
بودی از ناگرویدگان ویوم القیمة و روز رستخیز تری الذین کذبوا یعنی آنها که دروغ گفتند علی الله بر خدای با آنکه ولد و
شریک صفت کردند وجوههم مسودة رویهای ایشان پیش از هول بد دوزخ سیاه الیس فی جهنم آیا نیست در دوزخ یعنی هست البته مثوی
للمتکبرین مقام و جای آرام مر متکبران و گردن کشان که فرمان خدا و رسول نبرده اند وینجی الله و برهاند خدای از جهنم الذین اتقوا آنها که
پرهیز کردند از شرک بمفازتهم رستگاریها یعنی باسباب خلاصی که ایمان و احسانست لا یمسهم السوء نرسد متقیان را هیچ بدی و مکروهی و
لا هم یحزنون و نه ایشان اندوهگین شوند الله خالق کل شیء خدای آفریننده همه چیزهاست وهو علی کل شیء و او بر همه چیز وکیل خداوندست و
متصرف در آن و قایم بحفظ آن له مقالید السموات والارض مر او راست کلیدهای خزاین آسمان و زمین یعنی مالک امور علوی و سفلی اوست و غیر او را
تصرف در آن ممکن نیست چنانکه دخل در خزینها متصور نیست مگر کسی را که مفاتیح آن بدست او بود و در خبر است که ذو النورین رضی الله عنه از حضرت
رسول پرسید فرمود که تفسیر آن اینست که لا اله الا الله والله اکبر وسبحان الله وبحمده واستغفر الله ولا حول ولا قوة الا بالله هو الاول والآخر والظاهر
والباطن یحیی و یمیت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر این کلمات مفاتیح خزاین آسمان و زمین است هر که بدان تکلم کند بفتوح و فیوض
این خزاین برسد و گفته اند خزاین آسمان بارانست و خزاین زمین گیاه کلید این خزینها بدست تصرف اوست هرگاه خواهد باران فرستد و
هر چه خواهد از نبات برویاند والذین کفروا و آنانکه کافر شدند بآیات الله بنشانهای خدای یعنی دلایل قدرت او یا آیات کتاب او اولئک
آن گروه هم الخاسرون ایشانند زیانکاران زیرا که مرجع ایشان دوزخ است آورده اند که کفار قریش حضرت رسول را صلعم دیدند با

او دعوت کردند

الجاهلون

دعوت کردند حق سبحانه فرمود که قل بگو با ایشان افغیر الله آیا بغیر خدا را تامرونی اعبد میفرمایید مرا که پرستش کنم همه دلایل ایها الجاهلون
ای نادانان ولقد اوحی و بدرستی که وحی کرده است الیک بسوی تو والی الذین من قبلک و بسوی آنانکه پیش از تو بودند از پیغامبران یعنی با تو
و با هر یک از ایشان گفته شده است که لئن اشرکت اگر شرک آری بفرض محال و احیاناً که مخاطب بحسب ظاهر پیغامبرانند و از روی حقیقت افراد
مسلمانان از امت ایشانند هر یک را میفرماید که اگر شرک آری لیحبطن هر آینه تباه شود عملک کردار تو که در وقت ایمان واقع شده ولتکونن و
هر آینه باشی من الخاسرین از زیانکاران که بعد از دولت دین بنکبت شرک مبتلا گردی بل الله فاعبد بلکه خدا را پرستش کن وکن من الشاکرین
و باش از سپاس داران بر نعمت توحید و عبادت ابن عباس رضی الله عنه فرموده که یکی از احبار یهود بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمده
گفت یا محمد دانسته که خدای روز قیامت آسمانها را بر اصبعی نهد و زمین را بر اصبعی و جبال را بر دیگری و آب و خاک بر دیگری پس حرکت
دهد اصابع خود را و گوید انا الملک این الملوک آنحضرت از قول او متعجب شده تبسم فرمود آیة آمد که وما قدروا الله و وصف نکردند ایشان
خدای را و تعظیم ننمودند حق قدره چنانکه حق قدر و تعظیم وی باشد والارض جمیعا و زمین همه آن قبضته دست گرفته وی باشد یوم القیمة روز رستخیز
والسموات مطویات و آسمانها در پیچیده شده بیمینه بیمین وی در معالم ابن عمر رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسول علیه الصلوة والسلام فرمود
که حق سبحانه آسمانها را در پیچیده روز قیامت و فرا گیرد بیمین خود پس گوید انا الملک این الجبارون والمتکبرون پس در هم پیچد زمین را و گیرد بشمال
خود و گوید انا الملک این الجبارون والمتکبرون معتقد اهل ایمان در امثال این سخنان تنزیه است از تشبیه صاحب بحر الحقایق فرموده که
مذهب من در تحقیق این آیه آنست که باز گذارم آنرا بآنچه مراد الله است زیرا که امثال این کلمات را از متشابهات داشته اند بدان ایمان
باید آورد و از حقیقت آن نباید گفت سبحانه پاکست خدای را از وصف جواهر و اعراض وتعالی و برترست عما یشرکون از آنچه شریک می آرند
و با یکدیگر میسازند ونفخ و دمیده می شود فی الصور در صور نوبت اول بقول آنانکه دو نفخه اثبات میکنند و این را نفخه صعق میگویند
فصعق پس بیهوش بیفتند و اصح آنست که بمیرند من فی السموات هر که در آسمانهاست ومن فی الارض و هر که در زمین است الا من شاء الله مگر آنکسی را
که خدای خواهد که حمله عرشند یا شهدا یا خزانه بهشت و دوزخ ثم نفخ پس دمیده شود فیه در صور اخری نوبتی دیگر و این نفخه را
نفخه بعث خوانند و باین نفخه جمله مردگان زنده شوند فاذا هم پس آنگاه ایشان قیام بپا ایستادگان باشند بر کنار قبور خود ینظرون
مینگرند از هر طرفی چون مبهوتان یا انتظار میبرند که با ایشان چه کنند واشرقت الارض و روشن گردد عرصه زمین محشر بنور ربها بنور پروردگار
آن یعنی نوری که خدای در آن بیافریند و گفته اند مراد روشنی عدلست که حقوق خلایق بدان ظاهر میگردد و ظلمت ظلم مندفع شود ووضع
الکتاب و نهاده شود نوشتها یعنی صحایف اعمال در دست راست و چپ عمال وجیء بالنبیین و آورده شود پیغامبران را برای دعوی ابلاغ رسالت
والشهداء و گواهان برای صحت دعوی ایشان و آن محمد است صلی الله علیه وآله وسلم و گفته اند شهیدان صفت جهاد را حاضر کنند یعنی پیغامبر
جهت شرف ایشان وقضی و حکم کرده شود بینهم میان بندگان بالحق براستی و عدل وهم لا یظلمون و ایشان ستم دیده نشوند بنقصان
ثواب و افزونی عقاب ووفیت و تمام داده شود کل نفس هر نفسی را ما عملت جزای آنچه کرده است وهو اعلم و خدای داناترست بما یفعلون
بآنچه از بدکاران میکنند و جزا مناسب آن خواهد بود وسیق الذین کفروا و رانده شوند آنانکه بگرویدند راندنی سخت الی جهنم بسوی دوزخ

زمرا کرده کرده بعضی در پی بعضی حتی اذا جاءوها تا چون بیایند بدوزخ فتحت کشاده شود ابوابها درها هفتگانه برای در آمدن ایشان
وقال لهم وگویند ایشانرا خزنتها خازنان دوزخ از روی سرزنش الم یاتکم ایا نیامدند بشما رسل منکم رسولان از جنس شما که بحکم حق سبحانه یتلون
علیکم بخوانند بر شما ایات ربکم ایتهای پروردگار شما که فرو فرستاده بود وینذرونکم وبیم کنند شما را لقاء یومکم هذا از دیدن این روز شما قالوا بلی
گویند کافران آری بما آمدند وما را بیم کردند ولکن حقت ولیکن واجب شد کلمة العذاب سخن خدای یعنی حکم او بعذاب علی الکافرین بر
ناگرویدگان قیل ادخلوا گفته شود ایشانرا که درآیند ابواب جهنم بدرهای جهنم خالدین فیها جاوید بودگان دران فبئس مثوی المتکبرین یعنی بد
آرامگاهیست متکبرانرا دوزخ وسیق الذین اتقوا ربهم ورانده شوند آنانکه بترسیدند از عذاب پروردگار خود داندنی بلطف وملایمت یعنی ملایکه شتاب
کنند در رفتن الی الجنة زمرا بسوی بهشت گروه گروه بتفاوت مراتب ایشان سوق اهل بهشت بطریق ازدواجست تا مراکب ایشانرا
برانند چه متقیانرا سواره بهشت برند حتی اذا جاءوها تا چون آیند به بهشت بسعادت تمام ودولت لاکلام فایز گردند وفتحت ابوابها وگشاده
درها آن پیش از رسیدن ایشان تا ایشان انتظار نکشند وقال لهم وگویند ایشانرا خزنتها خازنان بهشت سلام علیکم درود باد بر شما یا سلامتی
وایمنی لازم حال شما طبتم پاک بودید در دنیا از معاصی یا پاکیزه است شما را مقام واز مرتضی علی کرم الله وجهه منقولست که چون متقیان بدر بهشت
رسند آنجا درختی بینند که از زیر آن دو چشمه بیرون آید در یکی غسل کنند ظاهر ایشان پاک شود واز دیگری بیاشامند باطن ایشان منور
ومطهر گردد ودرین محل ملایکه گویند پاک شدید بظاهر وباطن فادخلوها پس درآیید به بهشت خالدین جاوید ماندگان دران وقالوا وگویند مومنان
چون به بهشت درآیند الحمد لله همه ثنا وستایش مر خدایراست الذی صدقنا وعده آنکه کرد با ما وعده خود را بثواب واورثنا الارض ومیراث داد
ما را زمین بهشت را از روی تمکن نتبوأ من الجنة جای میگیریم از بهشت حیث نشاء هر کجا میخواهیم فنعم اجر العاملین پس نیکوست مزد
کارکنندگان یعنی ثواب طاعت برندگان وتری الملائکة وبینی تو ای محمد فرشتگانرا یعنی در وقتی که در مقعد صدق ودرجه اقرب الی مرط
میگیری یعنی ملایکه حافین فرا گرفتگان من حول العرش گرداگرد عرش یعنی طواف کنندگان بجانب آن یسبحون تسبیح میکنند بحمد ربهم مقترن
بستایش پروردگار ایشان یعنی میگویند سبحان الله وبحمده وبه تسبیح اشارا میکنند یعنی وقضی وحکم کرده شود بینهم میان خلق بالحق براستی
یعنی هر کس را بمقام او فرود آورند وقیل وگفته شود یعنی ملایکه با مومنان گویند الحمد لله رب العالمین سپاس وستایش مر خدایرا که آفریدگار
عالمیانست هم چنانکه در ابتدا خلق آسمان وزمین ستایش خود فرموده که الحمد لله الذی خلق السموات والارض بوقت استقرار اهل ایمان
وزمین در منازل خویش همان ستایش کرد تا دانند که در فاتحه وخاتمه مستحق حمد وثنا اوست بیت درخور حمد وستایش نبود غیر تو کس
هر کجا حمد وثنایست ترا زیبد وبس سورة غافر مکیه خمس وثمانون ایت سوره اول الحوامیم در تفسیر امام ابو اللیث باسناد او
مذکورست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود هر که خواهد که چرا کند در روضات بهشت باید که حوامیم را در حصن حصین از صحیح و
مستدرک نقل کرده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده که بمن داده اند طه وطواسین وحوامیم از الواح موسی علیه السلام
ودر معالم از ابن مسعود رضی الله عنه روایت میکنند که چون در آل حم می افتم گویا که افتاده ام در بوستانها که بزمین نرم واقع شده و متعجب
از آن میکنم ابن عباس رضی الله عنه فرمود که لکل شیء لباب ولباب القرآن الحوامیم وبعضی از صحابه با تابعین آل حمیم را عرایس القرآن

را زدادت وبحمد اثبات صفات ثنا میکنند وبها

دیباج القرآن میگفته اند وبالله التوفیق بسم الله الرحمن الرحیم حم حروف مقطعه بقول بعضی علما مقسم به اند هر حرفی اشارت بکلمه ایست چنانکه
در کلام عرب تعبیر میکنند بعضی آن تمام پس اینجا حا اشارت بحکم حق که خط رد ومنع بران کشیده نشود ومیم ایما بملک او که گرد زوال
وفنا گرد سرادقات آن راه نیابد جواب قسم آنکه تنزیل الکتاب فرو فرستادن قرآن من الله از خدایست العزیز که غالب وقادرست بر تنزیل
ان العلیم دانا بانچه فرستد بهر کس در هر وقت غافر الذنب آمرزنده گناهان هر کسی را که بصدق گوید لا اله الا الله محمد رسول الله وقابل التوب
پذیرنده توبه از گوینده کلمه شدید العقاب سخت عقوبت هر کسی را که سر باز زند از گفتن کلمه ذی الطول خداوند نیکوکاری وبخشش وبزرگواری
لا اله الا هو نیست هیچ خدای که مستحق پرستش باشد مگر او الیه المصیر وبسوی اوست بازگشت همه بندگان برای مجازات ایشان ما یجادل
خصومت نکنند وطعنه نزنند فی آیات الله در آیتهای خدای بعد از آنکه تنزیل او محقق شد الا الذین کفروا مگر آنانکه پوشیده اند حق فلا یغررک پس باید که در
غرور نیارد ترا تقلبهم فی البلاد گردیدن کافران در شهرها شام ویمن برای تجارت یعنی بدل در میار که ایشانرا مهلتی وفرصتی خواهد بود جهت آنکه عاقبت
کار وخاتمه روزگار ایشان بجاده بوار خواهد کشید کذبت قبلهم قوم نوح پیش از ایشان قوم نوح پیغامبران خود را چون قوم عاد وثمود والاحزاب من بعدهم وهمت کل امة وقصد کردند
هر یک از ینها برسولهم به پیغامبر فرستاده شده بدیشان لیاخذوه تا بگیرند او را وبهلاک رسانند وجادلوا وخصومت کردند با پیغامبران
خود بالباطل بسخنان بیهوده خود لیدحضوا تا زایل گردانند وناچیز کنند به الحق بباطل خود سخن حق را که متابعت آن واجب بود فاخذتهم پس
گرفتیم ایشانرا وهلاک کردیم بمکافات آن فکیف کان پس چگونه عقاب عقوبت من ایشانرا وکذلک وهمچنانکه واجب شده بود عذاب
بر مکذبان امم ماضیه حقت واجب شده است کلمة ربک حکم پروردگار تو بعذاب وعقاب علی الذین کفروا بر آنانکه کافر شدند از قوم تو
انهم آنکه ایشان اصحاب النار ملازمان دوزخند یعنی مستوجب عذاب الجهانی نیز هستند واگر قوم از عبادت حق روی بگردانند
بملکت دیگر نرسد زیرا که پرستنده وثنا گوینده او بسیارند از خواص مخلوقات واز جمله ایشان الذین یحملون العرش آنانکه برمیدارند عرش
اشراف ملایکه اند در کشاف آورده که حق سبحانه جمیع فرشتگانرا میفرماید تا صبح وشام از روی اجلال واکرام بر حمله عرش سلام میکنند ومن
حوله وآنانکه گرداگرد عرش اند از کروبیان که طواف میکنند وایشانرا طواف میگویند هفتاد صنف اند عرش را در میان گرفته یسبحون تسبیح
میگویند تسبیحی مقترن بحمد ربهم بستایش پروردگار ایشان یعنی خدایرا ذکر کنند بجامع ثنا از صفات جلال واکرام در معالم از شهر بن
حوشب نقل میکند که حمله عرش هشتند چهار میگویند سبحانک اللهم وبحمدک لک الحمد علی حلمک بعد علمک وچهار میگویند سبحانک اللهم وبحمدک
لک الحمد علی عفوک بعد قدرتک وگویا که ایشان بسبب کرم الهی یاد ذنوب بنی آدم این کلمات میگویند ویستغفرون وآمرزش میخواهند از خدای
للذین آمنوا برای آنانکه گرویده اند ومیگویند ربنا ای آفریدگار ما وسعت فرا رسیده کل شیء بهمه چیزها رحمة وعلما از روی بخشش ودانش
یعنی رحمت وعلم تو بهمه چیزها رسیده است فاغفر پس بیامرز للذین تابوا وآنانرا که توبه کرده اند وبتو بازگشته واتبعوا وپیروی نموده اند سبیلک
راه ترا که دین اسلام است وقهم ونگاه دار ایشانرا عذاب الجحیم از عذاب آتش ربنا ای پروردگار ما لطف کن وادخلهم ودرآر تابعان را
وپیروان دین با همه مومنانرا جنات عدن بوستانهای اقامت التی آن بوستانها که بمحض فضل وعدتهم وعده داده ایشانرا ومن صلح وهر که
عمل شایسته کرده من آبائهم از پدران ایشان وازواجهم وزنان ایشان وذریاتهم وفرزندان ایشان در آر با ایشان در بهشت تا ببیند

ویومنون به

ایمان و تمام کرده فضل تو بر ایشان انک انت العزیز بدرستی که تو غالبی و از هیچ مقدور عاجز نشوی الحکیم دانایی و هر چه کنی از حکمت خالی نبود
وقهم السیئات و باز دار از ایشان بدیها و من تق السیئات و هر که باز داری او را از بدیها یومئذ امروز در این جهان فقد رحمته پس بدرستی که بخشیدی
برده روز آخرت و ذلک و آن نگاه داشت تو الفوز العظیم آن پیروزی بزرگست و هر صاحب دولتی که امروز در پناه عصمت الهی است فردا در
سایه رحمت نامتناهی خواهد بود در این معنی گفته اند نظم امروز کسی را که در آری بپناه ∴ فردا بمقام قربتش بخشی راه ∴ وانرا که رحمتش بداده بر باد
فردا بجگر کند ناله و آه ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند ینادون ندا کرده شوند بزبان فرشتگان یعنی بوقتی که کفار بدوزخ در آیند
و با نفسهای خود دشمنی آغاز کرده زبان عتاب و ملامت گشایند که چرا در زمان اختیار ایمان نیاوردند ملائکه ایشانرا ندا کنند و گویند لمقت الله هر آینه
دشمنی خدای مر شما را بر کفر اکبر بزرگتر است من مقتکم از دشمنی شما انفسکم نفسهای شما را که شما را دشمنی داشت اذ تدعون چون خوانده
شدید الی الایمان بسوی گرویدن بخدای و رسول فتکفرون پس شما کافر شدید و مکر دیدید قالوا ربنا گویند کافران ای آفریدگار ما امتنا
اثنتین بمیرانیدی ما را دو بار و احییتنا اثنتین و زنده گردانیدی ما را دو بار اماتت اولی بوقت انقضاء اجل است در دنیا و احیاء اول
بعد از احیاء ثانیه در قبر و احیاء ثانیه در بعث و در بیان کنند که ذریه آدم را که از ظهر بیرون آورده میثاق از ایشان گرفت و بمیرانید
الجنتین الخ بود در رحم که نطفه بود زنده گردانید پس در دنیا بمیرانید و در آخرت زنده گرداند و بر هر تقدیر کافران باحیا و امات اقرار
کنند و گویند فاعترفنا پس اعتراف کردیم بذنوبنا بگناهان ما که انکار و تکذیب بعث بود فهل الی خروج پس آیا هست بسوی آمدن بیرون ما از
دوزخ من سبیل هیچ راهی یعنی طریقه که بآن سلوک کنیم و از دوزخ برهیم و ادا قبول ایمان و توبه است در دستگان ایشانرا جواب
گویند ذلکم آن شما را اینکه از جنس ابد باشد بسبب آنست که در دنیا اذا دعی الله چون خوانده شدند وحده یکتا و یگانه کفرتم کافر شدید به یگانگی او میکنند انکار
تا آنکه الها واحدا و ان یشرک به و چون شرک آورده شود بدو یعنی شرکا بوی اضافت میکردید بشرکا تؤمنوا میگروید بشرکا فالحکم لله
پس حکم گذاری مر خدایراست العلی خدای برتر از آنکه بدو شرک آرند الکبیر بزرگوارتر از آنکه غیر او را مساوی سازند هو الذی
او است آن خداوندی که بکمال قدرت یریکم مینماید شما را آیاته علامتها دلالت کننده بر وحدت خود و ینزل و فرو میفرستد لکم برای شما من
السماء رزقا از آسمان روزی را چون باران و ملائکه تدبیر آنچه سبب رزق باشد و ما یتذکر و پند گرفته نشود یعنی عبرت نگیرد الا من ینیب
مگر کسی که باز گردد بخدای یعنی از معصیت باز گشته روی بطاعت آورد فادعوا الله پس بپرستید خدایرا مخلصین له الدین در حالتی که
سازندگان باشید طاعت خود را از شرک و ریا برای او ولو کره الکافرون اگرچه کراهت دارند کافران اخلاص شما را در توحید او زیرا که
ایشان شیعت ایمان کافرند و شما بر آن دعوت نعمت کرده میان شما و ایشان منافرت در اعمال و اقوال شما در غوب و محجوب ایشان است
چنانچه کردار و گفتار ایشان نیز نزد شما مکروه و مبغوض است رفیع الدرجات او است بردارنده درجات بندگان در دنیا بتفاوت طبقات
در عقبی بتباین مراتب ذو العرش خداوند عرش است یعنی خالق و مالک او یا خداوند ملک و سلطنت یلقی الروح می افکند روح
من امره تو امان خود با وحی بند جبرئیل علیه السلام علی من یشاء بر هر که میخواهد من عباده از بندگان خود یعنی زینت نبوت عطا
میکند بهر که میخواهد لینذر تا بیم کند آنکه بدو وحی آمده مردمانرا یوم التلاق روز دیگر را دیدن یعنی روزی که با اجساد ملاقات کنند

با اهل زمین و آسمان

با اهل زمین و آسمان یا اولین و آخرین یا معبودان و عابدان یا مظلومان و ظالمان یا هر عاملی با مکافات نو شود در عمل خود را یوم هم روزی که
ایشان یعنی عباد بارزون آشکارا باشند از قبرها بر آمده لایخفی پوشیده نشود علی الله بر خدای منهم از اعمال و اعیان و احوال بندگان و جو
کثرت ایشان شیء چیزی بلکه همه را داند و بر وفق عمل خود جزا دهد لمن الملک الیوم مر کرا پادشاهی است کار او در گذاری پس همه بندگان باتفاق
همه دیگر جواب دهند که لله الواحد القهار مر خدایراکه یگانه است در حکم شکننده و منازعان و مدعیان ملک و چون ملک کفار را علم ضروری حاصل شده
باشد بوحدانیت الهی درین جواب با مومنان موافق باشند الیوم تجزی پاداش داده شود کل نفس هر تنی را بما کسبت جزا آنچه کسب کرده است لا ظلم
الیوم ستم نیست که امروز نه از ثواب کسی کم کنند و نه بر عقاب کسی افزایند و نه کسی را بگناه دیگری گیرند و نه نیکی را پاداش بدی دهند و نه بر
نیکی ان الله بدرستی که خدای سریع الحساب زود شمارست بوقت حساب در وسیط آورده که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که خدای تعالی
فرمایدمنی پادشاه جزا دهنده ام نشاید هیچ بهشتی را که بهشت رود و هیچ دوزخی را در دوزخ شود و نزد ایشان مظلمه باشد تا از او دفع کنم پس این
آیه را برخواند که الیوم تجزی الی نظم در وعده اهل ظلم حالی عجبست ∴ ورزیدن ظلم را وبالی عجبست ∴ از ظلم ببر هیز که در روز جزا
لا ظلم الیوم را دلالی عجبست ∴ و انذرهم و بیم کن کافرانرا و بترسان یوم الازفة از عذاب روز نزدیک یعنی روز قیامت که هر آینه بیاید و
بسر نجه آینده باشد نزدیکست بوسیدنی اذ القلوب بترسان ایشانرا چون دلهای ایشان لدی الحناجر نزدیک حلقهای ایشان بود یعنی از فزع
روز دلها از اماکن خود میل خروج نموده بحلقها آیند و همانجا باشند باز توانند گشت تا صاحبان ایشان بیاسایند و نه بر آیند تا خلاص یابند و اینچنین
قلوب چنین باشند کاظمین غمناک و از غم پر شده کان ما للظالمین نیست ستمکاران یعنی کافرانرا از روز من حمیم هیچ خویشی مشفق
و یاوری مهربان که عذاب از ایشان دفع کند و لا شفیع یطاع و نه در خواست کننده که فرمان او برده شود یعنی شفیعی که شفاعت او بمحل قبول
رسد یعلم میداند خدای خائنة الاعین خیانت چشمها را یعنی نظر بآنچه حرام است یا غمز کردن بمعایب مردم یا کذب در دیده و عدم رؤیت
امام قشیری قدس سره فرموده که خیانت چشمها مجان آنست که در اوقات مناجات خواب را با ایشان آن کند و چنانچه در زبور آمده که دروغ
گوید هر که دعوی محبت من کند چون شب در آید چشم او بخواب رود نظم خواب را با دیده عاشق چکار ∴ چشم او چون شمع باشد اشکبار
یک نفس از چشمهای آن نخفت ∴ چشمهای عاشقانرا خواب نیست و ما تخفی الصدور و میداند خدای آنچه پوشیده ساخته است یعنی
ضمایر و اسرار این همه اشیا را میداند و الله یقضی بالحق و خدای حکم میکند براستی در جزا و حسن و سیء و الذین یدعون و آنانکه میپرستند
مشرکان من دونه بدون خدای لا یقضون حکم نمیکنند ایشان بشیء بچیزی زیرا که جمادند ایشانرا قدرت بر آن نیست و اگر خواهند مخلوق
و مملوکند مملوک را قوة حکم و فرمان نیست ان الله بدرستی که خدای هو السمیع اوست شنوای گفتار بندگان البصیر بینا بکردار ایشان
اولم یسیروا آیا سیر نمیکنند و سفری نمایند مشرکان مکه فی الارض در زمین یمن و شام برای تجارت فینظروا کیف کان پس تا بنگرند که
چگونه بود عاقبة الذین کانوا سرانجام کار آنها که بودند من قبلهم پیش از ایشان از اهل تکذیب چون عاد و ثمود و اصحاب مؤتفکه
دیار ایشان ممر تجار قریش است کانوا بودند پیشینیان هم اشد منهم ایشان سخت تر از ایشان قوة از جهت نیرو و توانایی یا قدرت
و تمکن و آثارا و بیشتر از جهت نشانهای ایشان فی الارض در زمین دیار ایشان چون قلعهای بلند و شهرهای بزرگ فاخذهم الله پس

بگرفت ایشان را خدای بذنوبهم بسبب گناهان ایشان یعنی کفر و تکذیب وما کان لهم و نبود ایشان را من الله از عذاب خدای من واق
هیچ نگاه دارنده که دفع کند آنرا از ایشان بالبینات بدلایلها فکفروا پس کافر شدند بدان و انکار کردند آنرا فاخذهم الله پس بگرفت
ایشان را خدای و معاقب کرد انه قوی بدرستی که خدای تواناست و متمکن در هرچه خواهد بود شدید العقاب سخت عقوبت
اهل شرک ولقد ارسلنا موسی و بدرستی که فرستادیم موسی را علیه السلام بآیاتنا بمعجزات که آیات تسع بود و سلطان مبین و حجتی هویدا
گفته اند مراد عصا است و افراد او بذکر جهت تفخیم و تعظیم است و آیات دعوات بحق سبحانه و سلام سلطان المبین بحر یعنی
بدعوت و حجت فرستادیم الی فرعون بسوی فرعون که اعظم عمالقه مصر بود و دعوی ربوبیت میکرد وهامان و بهامان که وزیر او بود و
قارون و بقارون که متمول او بود و ایشان را بحق دعوت نموده اظهار معجزه نمود ایشان تکذیب و انکار کردند فقالوا پس گفتند
ساحر جادوست که خارق عادات مینماید کذاب دروغگوی است در آنکه میگوید که خدای هست و من رسول اویم فلما جاءهم بالحق
پس چون آمد بدیشان پیغام راست و درست من عندنا از نزدیک ما قالوا اقتلوا گفتند بکشید ابناء الذین آمنوا پسران آنانکه
گرویده اند معه بموسی علیه السلام یعنی بنی اسرائیل فرعونیان قبل از ولادت موسی فرزندان بنی اسرائیل میکشتند و بعد از ولادت او
دست باز داشته بودند چون موسی علیه السلام بیامد دعوی نبوت کرد باز او فرعون گفت پسران بنی اسرائیل را بقتل آرید تا دلها
ایشان را بشکند و موسی را یاری ندهند واستحیوا نساءهم و زنده گذارید دختران ایشان را تا خدمت زنان قبط کنند ایشان این کید
کردند وما کید الکافرین و نیست مکر ناگرویدگان بنبوت انبیا و مومنان الا فی ضلال مگر در گمراهی و بیهودگی یعنی از پیش نرود
و وبال آن هم بدیشان باز گردد پس فرعون درباره موسی علیه السلام با خواص خود مشورت کرد و گفت او را می باید کشت گفتند مبادا
که سحر کرده باشد برگشته خود و از آن خللی بتو رسد یا آنکه مردم گویند که فرعون با او معارضه نتوانست کرد و او را بقتل رسانید صلاح
در آنست که ساحران طلبیم تا با او معارضه شوند فرعون را این سخن معقول افتاد و میدانست که او پیغامبر است از قتل او میترسید اما نزد
ایشان اظهار تجلد کرد وقال فرعون ذرونی و گفت فرعون بگذارید مرا اقتل موسی بکشم موسی را ولیدع ربه و گو بخواند خدای
خود را تا قتل من از او باز دارد انی اخاف بدرستی که من میترسم ان یبدل دینکم از آنکه متغیر سازد کیش شما را از عبادت من باز
دارد او ان یظهر یا آنکه آشکارا کند بسبب دعوه او فی الارض الفساد در زمین مصر تباهی و دو گروهی و بعضی بعضهم با دیگری غضب
دال میخوانند یعنی موسی ظاهر کرداند درباره شما فساد را یعنی چون تابعان او بسیار شوند با شما حرب کنند وقال موسی و گفت مر قوم
خود را بعد از آنکه این خبر بوی رسید انی عذت بدرستی که من پناه گرفتم بربی و ربکم بپروردگار من و پروردگار شما من کل متکبر از
هر گردن کشی که بسبب تعظیم لایؤمن نمیگرود بیوم الحساب بروز شمار و فرعون را نام نبرد و بوصفی ذکر کرد که شامل او و اعیان
درگاه او بود و چون خبر قتل موسی علیه السلام فاش شد دوستان اندوهگین و دشمنان شادمان گشتند وقال رجل مؤمن و گفت
مردی گرویده من آل فرعون از خویشان فرعون یعنی پسر عم او که مردی بود بطریق خدم یکتم میپوشید از فرعون و اتباع
او ایمانه گرویدن خود را گفته اند که صد سال بود که ایمان داشت و میپوشید و چون خبر قصد فرعون بقتل موسی شنید گفت

اتقتلون رجلا ایا بکشید

اتقتلون رجلا ایا میکشید مردی را ان یقول از برای آنکه میگوید ربی الله آفریدگار من خدایست وقد جاءکم بالبینات و حال آنکه آورده است بشما
معجزات روشن و استدلالات هویدا من ربکم از پروردگار شما وان یک کاذبا و اگر باشد او دروغگو فعلیه کذبه پس بر وی باشد وبال دروغ
او را هلاک سازد وان یک صادقا و اگر باشد راست گوی یصبکم برسد شما را بعض الذی یعدکم بعضی از آنچه شما را وعده میدهد یعنی میگوید
عذاب دنیا و آخرت بشما خواهد رسید ان الله لا یهدی بدرستی که راه ننماید خدای یعنی توفیق راه رفتن نمیدهد من هو مسرف کسی را که از حد گذرنده است کذاب
در دعوی خدای یا قوم ای گروه من لکم الملک الیوم مر شماراست پادشاهی امروز ظاهرین در حالتی که غالبانید بر بنی اسرائیل و برتر از ایشان
فی الارض در زمین مصر فمن ینصرنا پس کیست که یاری دهد ما را و حمایت کند من بأس الله از عذاب خدای ان جاءنا اگر بیاید بما پس قصد موسی
مکنید و دست از و باز دارید قال فرعون گفت فرعون آن مومنان را که از قتل موسی نهی میکرد و جمعی دیگر که نزد وی حاضر بودند ما اریکم
الا ما اری نمی نمایم شما را مگر آنچه من بینم یعنی بشما نموده ام راه صواب در کشتن او دیده بودم صلاح در آن وما اهدیکم و راه ننمایم شما را الا
سبیل الرشاد مگر راه راستی خدای چون این سخن را استماع نمود دیگر باره عرق محبتش در حرکت آمد و بحر ایمان جوشیدن آغاز کرد تخویف قوم
استعمال نمود چنانچه حق سبحانه خبر میدهد وقال الذی آمن و گفت آنکسی که ایمان آورده بود یا قوم انی اخاف ای گروه من بدرستی که من می
ترسم علیکم بر شما بجهت تکذیب موسی و تعرض او مثل یوم الاحزاب مانند روز لشکرها که تکذیب رسل کردند و روز هلاک ایشان
آنکه تفصیل میکند مثل دأب قوم نوح مانند حال گروه نوح علیه السلام که بطوفان هلاک شدند وعاد و گروه عاد که بباد صرصر مستاصل
گشتند وثمود و قوم ثمود که بیک صیحه مردند والذین من بعدهم مانند حالی آنانکه پس از ایشان بودند چون موتفکه که شهر ایشان زیر و
زبر گشت و چون اصحاب ایکه که بعذاب ظله گرفتار شدند وما الله یرید و نیست خدای که خواهد ظلما للعباد ستم بر بندگان خود
ایشان را بیگناه عذاب نکند پس شما هم مکنید یا معذب نگردید ویا قوم و ای گروه من انی اخاف علیکم بدرستی که من میترسم بر شما یوم
التناد عذاب روز یکدیگر را خواندن یعنی روز قیامت که بعضی بعضی را میخوانند باستغاثت و هیچکس بفریاد نمیرسد یا اهل بهشت و دوزخ
یکدیگر را ندا میکنند چنانچه در اعراف گذشت یا بعد از ذبح موت ندا کنند یا اهل الجنة خلود و لا موت و یا اهل النار خلود و لاموت و یا
اهل النار خلود و لاموت و یا در آن روز منادی ندا کند که فلان نیکبختی شد که تا ابد هرگز بدبخت نشود و فلان بدبختی شد که هرگز نیکبختی نیابد
یوم تولون روز که برگردانیده شود از موقف حساب و بروید مدبرین بازگشتگان از آنجا بدوزخ ما لکم نباشد شما را من الله از
عذاب خدای من عاصم هیچ نگاهدارنده که تواند شما را در پناه خود گرفتن ومن یضلل الله و هر کرا فرو گذارد در ضلالت فما له پس نیست
و او را من هاد هیچ راه نماینده که بمنزل دولت رساند ولقد جاءکم یوسف و بدرستی که آمد بشما یوسف بن یعقوب علیهما السلام من قبل
پیش از موسی علیه السلام بالبینات بحجتها هویدا گفته اند فرعون موسی همان فرعون زمان یوسف بود و یوسف علیه السلام
او را که مرد بد عازنده کردانید و فرعون بوی ایمان آورد و چون یوسف علیه السلام درگذشت فرعون از دین برگشت و تا زمان
موسی علیه السلام عمر یافت پس مومن گفت که یوسف علیه السلام پیش از این آمد بمعجزات روشن که احیاء فرس بود و شهادت
طفل بر براءت او و بعضی گفته اند فرعون زمان موسی از اولاد فرعون زمان یوسف بود و خدای یوسف بن یعقوب را رسالت بوی

ذلک

فرستاد و بیست سال در میان بود معجزات بدیشان نمود و بدو نگرویدند پس موسی آل فرعون ازان خبر داد که یوسف بشما آمد فما زلتم پس همواره بودید در شک و گمان مما جاءکم به از آنچه آورده بود بشما از امر دین حتی اذا هلک تا آنگاه که او درگذشت قلتم لن یبعث الله گفتید برنخواهد انگیخت هرگز خدای من بعده از پس او رسولا فرستاده یعنی چون سخن این رسول نشنیدیم دیگری نخواهد آمد از ترس آنکه قول او نیز رد کنیم کذلک هم چنین یضل الله خدای گمراه سازد در وادی طغیان من هو مسرف هرکه او را از حد تجاوز کننده است در انکار مرتاب شک دارنده در آنچه معجزه ثابت شود دلیل در صفت ایشان اسراف و ارتیاب میفرماید الذین یجادلون آنانکه جدال میکنند با انبیا فی آیات الله در ابطال آیتهای خدای در دفع آن بغیر سلطان و حجتی و برهانی که بدیشان آمده باشد اتیهم کبر بزرگست جدال ایشان مقتا از جهت بغض عند الله نزدیک خدای و عند الذین آمنوا و نزد آنانکه گرویده اند یعنی خدای سخت دشمن میدارد جدال ایشان را و مومنان نیز دشمن دارند کذلک هم چنین یطبع الله مهر می نهد خدای علی کل قلب متکبر بر دل هر شخصی متکبر که سرکشد از فرمان برداری جبار خودکامه که خود را از دیگران برتر داند پس او را انتفاع بمواعظ و قبول فرعون اندیشه کرد که ناگاه سخن او در مستمعان اثر کند و زیر خود طلبید خود را و مردم را بچیزی دیگر مشغول گرداند وقال فرعون یا هامان ابن لی صرحا گفت فرعون ای هامان بنا کن برای من بنای برافراشته لعلی شاید من ابلغ الاسباب برسم بدرها یا راهها اسباب السموات درها یا راههای آسمان فاطلع پس دیده ور شوم یعنی بنگرم الی اله موسی بسوی خدای موسی یا مشرف گردم بر احوال او وانی لاظنه و بدرستی که او را من گمان میبرم موسی را کاذبا دروغ گوی در دعوی رسالت یا آنکه خدای هست که آفریدگار آسمانهاست پس آغاز ساختن بنا کردند و موسی علیه السلام بنالید وحی آمد که اندوهگین مشو و ببین که من با او چه خواهم کرد حق سبحانه بنا دیرا بعد از اتمام خراب گردانید چنانچه در سوره قصص گذشت وکذلک و هم چنان زین لفرعون آرایش داده شد برای فرعون سوء عمله بدی کردار او وصد و بازداشته شد عن السبیل از راه راست و طریق صواب وما کید فرعون و نبود مکر فرعون در ساختن صرح و تلبیس قوم الا فی تباب مگر در تباهی و نیستی وقال الذی آمن و گفت آنکسی که گرویده بود یعنی خربیل یا قوم اتبعون ای قوم من پیروی کنید مرا اهدکم راه نمایم شما را سبیل الرشاد راه راستی و هدایت یا قوم ای گروه من انما هذه الحیوة الدنیا جز این نیست که زندگانی دنیا متاع برخورداریست که زود منقطع گردد یعنی بساط عیشی است اندک فرصتی در نوردند و نامه معاشرا را پیش رقم بطلان درکشند نظم بباغ دهر که بس تازه روی و خوش بو بیست ∴ مباش غره که رنگ خزان ز پی دارد ∴ زمان زمان بجهد باد نکبت وادبار چه دیگر بوی که نشانی ز باغ نگذارد وان الآخرة و بدرستی که سرای دیگر هی دار القرار اوست سرای آرام که او را زوال و انقطاع نیست من عمل سیئة هرکه بکند کردار بد فلا یجزی پس پاداش داده نشود الا مثلها مگر مانند آن و این محض عدل الهی است ومن عمل صالحا و هرکه بکند کردار شایسته کاران من ذکر او انثی از مرد و زن وهو مومن و حال آنکه او مومن باشد فاولئک پس آن گروه یدخلون الجنة در آورده شوند به بهشت حیث بیشمار معلوم خواند یعنی بهشت در آیند یرزقون فیها روزی داده شوند در ان از خوراک پاکیزه و مطاعم لذیذه و مشارب خوشگوار بغیر حساب بیشمار یعنی باندازه عمل بلکه بسیاری ازان زیاده و این ازدیاد فضل نامتناهی است آل فرعون از سخنان خربیل فهم کردند که او ایمان آورده زبان ملامت بگشادند که شرم نداری که از پرستش فرعون روی بعبادت دیگری آوری خربیل نداکرد از روی تنبیه تا شاید از خواب غفلت بیدار و مستی بگذرد و هشیار شوند پس گفت ویا قوم وای گروه من ما لی چیست مرا و چه رسید که چونست که من ادعوکم

بخوانم شمارا

بخوانم شما را الی النجاة بسوی راه یافتن از عذاب خدای بایمان بدو و متابعت پیغامبر او وتدعوننی الی النار و میخوانید مرا بدین خود بسوی آتش که پرستش فرعونست تدعوننی میخوانید مرا لاکفر بالله تا کافر شوم بخدای واشرک به و برای آنکه شریک گردانم بوی ما لیس لی به آنچه نیست مرا بربوبیت او علم دانشی و مراد از نفی علم نفی معلوم است یعنی من غیر از وی خدای نمیدانم پس دیگری با وی چگونه شریک سازم وانا ادعوکم و حالانکه من میخوانم شما را الی العزیز بخدای که غالبست یعنی قادر بر تعذیب مشرکان الغفار آمرزنده و محوکننده گناهان مومنان لاجرم هرآینه انما تدعوننی الیه آنچه شما میخوانید مرا بسوی او یعنی پرستش او لیس له دعوة نیست مر او را دعوتی باجابت رسیده یعنی سخن او بیهوده است و اختیاری ندارد فی الدنیا درین سرای ولا فی الآخرة و نه در سرای دیگر وان مردنا و بدرستی که بازگشت ما همه الی الله بسوی حضرت اوست و ما را جزا خواهد داد وان المسرفین و بدرستی که گرانکاران و از حد بیرون شدگان در ضلالت و طغیان هم اصحاب النار ایشانند ملازمان دوزخ فرعونیان وی را آغاز تهدید کردند و قصد قتل او نمودند گفت فستذکرون پس یاد خواهید کرد یعنی بوقت معاینه عذاب یاد آید شما را ما اقول لکم آنچه میگویم شما را وافوض امری و باز میگذارم کار خود را الی الله بخدای ان الله بتحقیق خدای بصیر بیناست بالعباد با بندگان خود آورده اند که فرعون فرمود تا او را بکشند و او گریخته روی بکوه نهاد و بنماز مشغول شد حق سبحانه لشکری سباع را برانگیخته تا گرد وی درآمده آغاز پاسبانی میکردند بنیت تفویض زود در وی رسید در کشف الاسرار آورده که فرعون از خواص جمعی فرستاد تا او را بیارند و سیاست کنند ایشان بوی رسیدند و بنماز وی و نگهبانی سباع را مشاهده کردند ترسیدند و نزد فرعون آمده صورت حال باز گفتند همه را سیاست کرد تا آن سخن فاش نگردد وحق سبحانه از حال خربیل خبر میدهد فوقیه الله پس نگاه داشت او را خدای سیئات ما مکروا از بدیهای آنچه اندیشیدند در باره وی وحاق بآل فرعون و فرو گرفت بکسانی که بقصد او رفته بودند سوء العذاب بدی عذاب بعضی برآنند که قتلست و بعضی برآنند که سوء العذاب آتش است و کیفیت و مراد بآل فرعون همه قبطیانند و سوء العذاب یعنی در آتش یعرضون عرض کرده میشوند علیها بر آتش دوزخ غدوا وعشیا و بامداد و شبانگاه در عین المعانی فرموده که جای بودن ایشان در دوزخ بدیشان مینمایند و ابن مسعود رضی الله عنه فرموده که ارواح فرعونیان در روغان سیاه است و صبح و شام آتش را برایشان عرض میکنند تا قیامت ویوم تقوم الساعة و در روزی که قایم شود و ارواح با بدان باز آید فرشتگان ایشان را گویند ادخلوا آل فرعون در آرید ای آل فرعون اشد العذاب سخت تر از آنچه دران بودید واذ یتحاجون و یاد کن چون جدل و مخاصمه کنند دوزخیان فی النار در آتش فیقول الضعفاء پس گویند بیچارگان و زنان قوم للذین استکبروا و آنانکه سرکش و معظم بودند یعنی تابعان و متبوعان گویند انا بدرستی که ما کنا لکم بودیم و شما را تبعا پیروان و فرمان برداران در آنچه ما را دعوت کردید از شرک و تکذیب یعنی سبب دخول ما در دوزخ شما شدید فهل انتم پس آیا هستید شما مغنون عنا دفع کنندگان از ما نصیبا من النار بهره از آتش قال الذین استکبروا گویند آنانکه سرکشان بودند که چه جای این سخن است انا کل فیها بدرستی که ما همه در دوزخیم چگونه از شما باز داریم و اگر ما را قدرت دفع میبودی اول از نفس خود باز میداشتیم ان الله بدرستی که خدای قد حکم بتحقیق که حکم کرده است بین العباد میان بندگان و هر یکی را بجای که درخورد اوست فرستاده وقال الذین و گویند آنانکه فی النار در آتش اند بعد از آنکه نومید شوند از یکدیگر لخزنة جهنم وخازنان دوزخ را که برای ما ادعوا ربکم بخوانید پروردگار خود را یخفف عنا سبک کند و بردارد از ما یوما بمقدار روزی از

یوما من العذاب از عذاب چیزی را با استراحت کنیم قالوا گویند خزنه جهنم ایشانرا که در دنیا
اولم تک تاتیکم . ایا نبود که امدند شمارا رسلکم پیغامبران از شما
بالبینات بحجتهای روشن وهویدا شمارا بخدای دعوت کردند قالوا بلی گویند آری آمدند ولی ما تکذیب ایشان کردیم قالوا گویند خازنان
چون حال برین منوالست فادعوا پس بخوانید خدارا بتخفیف عذاب طلبید که مارا دستوری نیست که برای امثال دعا کردن پس ایشان دعا کنند و
باجابت مقرون نگردد وما دعاء الکافرین ونیست دعای ناگرویدگان الا فی ضلال مگر در بطلان وضایع شدن وباجابت نارسیدن انا لننصر
بدرستی که ما یاری میدهیم رسلنا پیغامبران خودرا والذین امنوا وانانرا که گرویده اند فی الحیوة الدنیا یعنی درین سرای نصرت میکنیم باحکام
دشمنان وبحجت ایشان بامتابعان واگر کشته گردند انتقام از قاتلان ایشان جابجا بانتقام یحیی علیه السلام هفتاد هزار کشته شد ویوم
یقوم الاشهاد ویاری خواهیم کرد ایشانرا روزی که قایم شوند گواهان یعنی جمعی که اقامت کنند بر مردمان وانها انبیا باشند وملائکه واعما
مصطفی علیه الصلوة والسلام یوم لا ینفع الظالمین روزی که سود نکند ستمکارانرا معذرتهم عذر آوردن ایشان زیرا که معذرت در ان
راه طلب ومحل قبول ندارد ولهم اللعنة ومر ایشانراست دوری از رحمت ولهم سوء الدار ومر ایشانراست سرای بد یعنی جهنم ولقد اتینا
وبدرستی که ما دادیم موسی الهدی موسی بن عمران راه نمودن بانچه بآن راه یافته شوند از معجزات وصحف واورثنا ومیراث دادیم بنی اسرائیل الکتاب
بنی اسرائیل را توریت یعنی باقی گذاشتیم در میان ایشان توریت را جهت برکت هدی راه نماینده وذکری وپند دهنده لاولی الالباب
خداوندان عقل سلیم فاصبر پس صبر کن ای محمد بر آزار کفار ان وعد الله بدرستی که وعدهٔ خدای بنصرت انبیا وهلاکت اعدا حق
راست ودرست وخلاف بدان راه نیابد واشتغال کن بکار موسی وفرعون واستغفر وطلب نمای آمرزش لذنبک برای تدارک اولی وسبح
آورده که مقصود ازین امر انست که باحضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم تعبد نماید خدایرا باستغفار جهت مزید درجه وما سنتی بود بعد از او
وامت را وحضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم هفتاد بار یا بیشتر هر روز استغفار میفرموده اند که انی لاستغفر الله فی کل یوم سبعین مره
ودر تبیان فرموده که معنی انست که امرزش طلب کن برای گناه امت را که بحضرت تو امیدوارند نظم گو لب گشای ای از کوی ∴ وفی دبرا
بگوی ∴ یعنی که بعذر خواهی ما ∴ از خجالت بر گناهی ما ∴ نزدیک خدا اکنی شفاعت ∴ ما را برهان از شفاعت وسبح وتسبیح
گوی بحمد ربک تسبیحی بستایش پروردگار خود بالعشی والابکار شبانگاه وبامداد یعنی بگوی سبحان الله وبحمده آورده اند که
کفار نزول قران وبعث مجادله میکردند که قران سخن خدای نیست وبعث محال است حق سبحانه ایه فرستاد که ان الذین یجادلون بدرستی
کسانی که جدال کنند فی ایات الله در ابطال ایتهای خدای ودر دفع ان کوشند بغیر سلطان اتیهم بی حجتی که آمده باشد ایشانرا
از اسمان یا دلیلی که داشته باشند از ادله عقل ان فی صدورهم نیست در سینهای ایشان الا کبر مگر سرکشی از سخن حق یا اراده سروری
یا حکومت یا عظمتی موهوم که ما هم ببالغیه نیستند ایشان هرگز بالغیه رسنده بدان فاستعذ بالله پس پناه گیر بخدای از شر ایشان
انه هو السمیع بدرستی که او شنواست مر اقوال ایشانرا البصیر بیناست بافعال لخلق السموات والارض هر آینه در آفریدن آسمان و زمین
اکبر بزرگترست نزد شما من خلق الناس از آفریدن آدمیان پس انکه قادر باشد بر خلق ارض وسما با وجود عظم وبسطت آن
اولا بی اصلی وماده هر آینه قادر باشد بر خلق ثانیا از اصلی ماده ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند که این

آفریدن آسمان تر است

آفریدن آسمان تر است قول بعضی مفسران که جدال کنندگان یهود بودند که حضرت را گفتند که تو صاحب ما نیستی بلکه او ابو یوسف بن
مسیح بن داود نام است یعنی دجال که سلطنت او بر بر و بحر برسد و جویهای آب باو روان شوند و پادشاهی بما باز گردد [illegible]
خدای تعالی این ایه نازل کرد ایند که انانکه منازعت میکنند در باب دجال وادایه امید دارند در دلها ایشان کبرست یعنی هوای حکومت
وسلطنت که بدان نخواهند رسید پس تو پناه گیر بخدای از شر فتنه دجال ودیگر میگفتند جثه او عظیم از جثه آدمیان حق سبحانه وتعالی فرمود که
آفریدن ارض وسما از آفریدن او بزرگترست وبیشتر مردمان نمیدانند که دجال یکیست از مخلوقات نمی باید دانست که او آدمیست
از آدمیان دیگر بقد بلندتر وبجسم وجثه بزرگتر ویک چشم است وظهور او یکی از علامات قیامت خواهد بود وپیغامبر صلی الله علیه واله وسلم
امارات ظهور وی بیان کرده که مردم سه سال پیش از خروج وی بقحط وغلا مبتلا شوند سال اول اسمان از انچه باریدی ثلثی باز گیرد وسال
دوم ثلثین باز گیرد ودر سال سیوم نه از اسمان باران اید ونه از زمین گیاه روید پس دجال آید وباوی سحر وتمویه بسیار باشد وبیشتر خلق
متابعت وی کنند الا من عصمه الله وباوی بهشتی ودوزخی باشد ودیوان دارد که متمثل شوند بصورت آدمی پس یکی را گوید پدر ومادر ترا زنده
میکنم اقرار کنی بربوبیت من گوید آری فی الحال دیوان بصورت والدین متشکل شوند واورا گویند ای فرزند متابعت او کن که او [illegible]
القصه همه شهرها را بگیرد الا مکه ومدینه که انرا ملایکه پاسبانی کنند وچون کار بر مومنان تنگ آید حق سبحانه عیسی را علیه السلام از
آسمان فرو فرستد تا دجال را بکشد ولشکر او که اغلب یهود باشند بتمامی مستاصل گرداند وتتمه از نزول عیسی در سوره زخرف مذکور
خواهد شد وما یستوی الاعمی والبصیر وبرابر نیستند نابینا وبینا یعنی غافل وعاقل یا جاهل وعالم والذین امنوا وعملوا الصالحات و
برابر نیستند انانکه گرویده اند وعملهای شایسته کرده ولا المسیء ونه بدکار یعنی کافر ومراد انست که چنانچه اعمی وبصیر مساوی نیستند
در دنیا مومن وکافر مساوی نباشند روز قیامت که یکی ساکن درجات بود ویکی مقیم درکات قلیلا ما تتذکرون واندکی پند پذیرند وچون ثابت شد
که محسن ومسیء برابر نیستند در ثواب وعقاب ودنیا دار تکلیف است نه دار جزا لا بد است از سرای دیگر که در آن پاداش یابند وان در قیامت
خواهد بود ان الساعة بدرستی که ساعت قیامت لاتیة هر آینه اینده است لاریب فیها شک نیست در آمدن او چه تمام رسل در آمدن ان وعده
داده اند ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر آدمیان لا یومنون نمیگروند بقیامت وتصدیق نمیکنند از قصور نظر والفت بمحسوسات و
قال ربکم وگفت پروردگار شما ادعونی بخوانید مرا استجب لکم اجابت کنم از برای شما یعنی اجابت انکه وار بشنید تا ثواب دهم اگر
علما دعا را درین ایه فرود آورده اند بر عبادت وهویدا نیست انکه خدای میفرماید ان الذین یستکبرون عن عبادتی بدرستی که انانکه
سرکشی نمایند از پرستش من سیدخلون جهنم زود در آورده شوند بدوزخ وحفص بصیغه معلوم خوانده یعنی بدوزخ در ایند داخرین
بیچارگان وخوار شدگان وگویند دعا بمعنی استغاثه است یعنی فریاد خواهید پس بوقت درماندگی تا شما را بفریاد رسم وبقول
جمعی مراد از دعا سوال است بخواهید تا بدهم ∴ خواننده رحمت من بالا مال است وکرم من بخشنده امال کدام کدام است تا پیش آورده
که نقد مراد بر کف حاجتش امید نشاندم وکدام محتاج زبان سوال کشاد که درج حاجتش بتوقیع اجابت موشح نساختم بیت
بر آستان ارادت که سر نهاد دلی ∴ که لطف دوست بروی هزار در نگشاد ∴ وگفته اند دعا بمعنی ثناست واستجابه یعنی قبول یعنی ثنا

مساوی

کنید تا بفضل کامل خود ثنای ناقص شما را قبول کنم یا مراد از دعا توبه است واز اجابت پذیرفتن توبه یعنی توبه کنید تا بپذیرم بیت کردنی کی بدیم
ازروی کرم ۞ والکه ذو سر جلالیت در گذرم الله الذي جعل لكم خدای یگانه آنکسیست که بیافرید اللیل برای شما شب را تا بیارامید لتسکنوا
ساکن شوید فیه درو بجهت ضعف حرکات وسکون حواس والنهار وبیافرید روز را مبصرا روشن کننده وبراه حاجات بینند چیزها را وکسب
شما در اکتساب معایش قوی شود ان الله بدرستی که خدای لذو فضل هرآینه خداوند بخشش بزرگ است وبسیار علی الناس بر آدمیان
بآفریدن لیل ونهار بأخلق ورزق بترتیب اموری که قوام مصالح ایشان در نفس ومال وبدانست ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا یشکرون
سپاس داری نمیکنند ذلکم الله آنکه این کارها کند خدای ربکم پروردگار شما خالق کل شيء آفریننده همه چیزها لا اله الا هو نیست
هیچ معبودی بسزا مگر او فأنى تؤفكون پس چگونه وبرچه وجه برگردانیده میشوید از عبادت او بعبادت غیر او كذلك همچنانکه برگردانیده
شدند این قوم یؤفك الذین برگردانیده میشوند آنانکه کانوا هستند که از روی عناد بآیات الله یجحدون بآیتهای خدای انکار میکنند
واز پذیرفتن آن ابا مینمایند وباز میایستند الله الذي جعل خدای آنکسی است که بساخت لكم الارض برای شما زمین را قرارا
موضع قرار وآرام تا بر وی میروید ومی نشینید والسماء بناء وگردانید آسمان را بر داشته وصورکم وبنگاشت شما را ای آدمیان را جا
فأحسن صورکم پس نیکو ساخت صورتهای شما را یعنی قامتهای شما راست ورویهای شما پاکیزه واعضاء شما متناسب آفرید ورزقکم وروزی داد
شما را من الطیبات از پاکیها یعنی ماکولات لذیذ ومتمیز گردانید روزی شما را از روزی حیوانات در بحر ... بموده که چنین صورت انسانی در آنست که
جهان تمامت وهمه حقایق علوی وسفلی ومجموع دقایق صوری ومعنوی را جامع است وانوار معرفت ذات واثار شناخت صفات از آینه
حقیقت جامعه او لامع نظم ای صورت تو آینه هر وجود ۞ روشن ز رخت پرتو انوار شهود ۞ مجموعه هر دو کون کس نیست چو تو ۞ در
مملکت صورت ومعنی موجود ذلکم الله آنکه چنین تصویر کرد خدا است ربکم آفریدگار شما فتبارک الله پس برترست خدای وبزرگوار است رب
العالمین پروردگار عالمیان از جن وانس وجز آن هو الحی اوست زنده یعنی منفرد بکمال حیات ازلی لا اله الا هو نیست هیچ معبودی
کسزای عبادت بود مگر او فادعوه پس بخوانید او را مخلصین له الدین در حالتی که پاک سازندگان باشید برای او دین خود را از شرک یا طاعت
خود را از ریا وبگوئید الحمد لله رب العالمین همه سپاسها وستایشهای تمام خدای راست که پروردگار عالمیانست قل بگو ای محمد مر این مشرکان را
که میگویند بدین آبا واجداد خود متدین شو انی نهیت بدرستی که من نهی کرده شده ام ان اعبد الذین تدعون از آنکه بپرستم آنانرا که میپرستید
من دون الله بجز خدای لما جاءنی البینات آنهنگام که آمده است بمن حجج وآیات من ربی از پروردگار من وامرت ومامور شده ام
ان اسلم که گردن نهم وانقیاد کنم لرب العالمین مر پروردگار عالمیانرا هو الذی اوست کسی که خلقکم بیافرید پدر شما آدم را من تراب
از خاک ثم من نطفة پس شما را ای فرزندان وی بیرون آورد از آب منی ثم من علقة پس علقه که منی بعد از چهل روز بدان
شکل بر می آید ثم یخرجکم پس بیرون می آورد هر یک از شما را از رحم مادر طفلا کودک ثم لتبلغوا پس باز میدارد شما را تا برسید
اشدکم بغایت قوت خود که منتهای شباب است ثم پس ازین درجه بالا میبرد لتکونوا شیوخا تا گردید پیران ومنکم من یتوفى واز شما کسی هست
که میرانیده شود من قبل پیش از بلوغ یا قبل شیوخت ولتبلغوا وبغا میدید بدن شما تا برسید اجلا مسمى مدتی نام برده شده که وقت

موت ولعلکم

موت است ولعلکم تعقلون وشاید شما تعقل کنید در آفرینش خود را از درجه بدرجه هو الذي یحیی ویمیت اوست آنکه زنده میگرداند ومیراند
فاذا قضى امرا پس چون خواهد وحکم کند بکاری فانما یقول له جز این نیست که گوید مرآنرا که کن فیکون بباش پس باشد بی مهلتی یعنی تکوین
او را احتیاج بآلتی وعدتی وفرصتی وکلفتی نیست نظم فعل او را که عیب علت نیست ۞ متوقف هیچ آلت نیست ۞ از خم زلف کاف وطره نون
هر زمان شکلی آورد بیرون ۞ الم تر آیا نمی نگری الى الذين بسوی آنانکه یجادلون جدال ونزاع میکنند فی آیات الله در آیتهای خدای یعنی
بجحد قرآن را منکر اند انی یصرفون چگونه وچون برگردانیده میشوند از صدق بدان الذین کذبوا مجادلان آنانند که تکذیب کردند وگرد
بالکتاب بقرآن یا بجنس کتب آسمانی وبما ارسلنا وبآنچه فرستادیم به رسلنا بآنچه پیغامبران خود را از احکام شرایع فسوف یعلمون
پس زود باشد که بدانند خامت تکذیب وانکار اذ الاغلال آنگاه که غلهای آتشین باشد فی اعناقهم در گردنهای ایشان والسلاسل
وزنجیرها نیز در آن بود یسحبون کشیده میشوند بروی بدان زنجیرها انداخته ایشانرا فی الحمیم در آب گرم که در غایت حرارت بود
ثم فی النار پس از آن در آتش یسجرون سوخته وبریان گشته یعنی بانواع عذاب از آتش وآب معذب گردند ثم قیل لهم پس گویند
وایشانرا این ما کنتم تشرکون کجا اند آنانکه بودید شما که انباز آن میگرفتید ایشانرا من دون الله از فرود خدای قالوا گویند دوزخیان
که آن شرکا ضلوا عنا گم شدند از ما ونمی یابیم ایشانرا ونمی ایشانرا دیدیم تا ایشان توقع امداد داشتیم ایشانرا در بلا بلکه اشتند بل
لم نکن ندعوا بلکه نبودیم که خوانده باشیم من قبل پیش ازین در دنیا شیئا چیزرا یعنی بر ما روشن شد که بندانستیم چیزی نبود کذلک
همچنانکه مجادلان را فرو گذاشت یضل الله الکافرین گمراه فرو میگذارد خدای کافرانرا تا راه نبرند بچیزی که از و ممتنع شوند در آخرت
پس ایشانرا گویند ذلکم این خذلان شما او رونق در عقبی بما کنتم تفرحون بسبب آنست که بودید شما که شادی میکردید وفرحان میبودید
فی الارض در زمین یعنی دنیا بغیر الحق بچیزی که حق نبود یعنی شرک وطغیان وبما کنتم تمرحون وبجهت آنکه بودید شما که می نازیدید بجود
وتکبر میخرامیدید ادخلوا درآیند ابواب جهنم بدرهای هفتگانه دوزخ که برای شما بخشش کرده شده است یعنی هر طایفه بدری که در آیند
خالدین فیها جاوید ماندگان در آن فبئس مثوى پس بد آرامگاهی است المتکبرین متکبرانرا دوزخ فاصبر پس شکیبایی کن ای محمد
بر آزار قوم ان وعد الله حق بدرستی که وعده خدای بنصرت اولیا وهلاکت اعدا حق ودرست وراست وبی شک واقع شود فاما نرینک پس
اگر بنمائیم بتو بعض الذي برخی از آنچه نعدهم وعده داده ایم ایشانرا از قتل واسر فوات او نتوفینک یا اگر بمیرانیم ترا پیش از ظهور
آن عذاب فالینا یرجعون پس بسوی ما باز گردانیده خواهند شد در قیامت وجزای خود خواهند یافت یعنی بهیچ وجه ایشان از تو نخواهیم
گذاشت وحق سبحانه در دنیا بعضی از عذاب کفار بحضرت سید ابرار صلی الله علیه وآله وسلم نمود از قتل واسر وقحط وجز آن وباقی عقوبت
ایشانرا در عقبی خواهد بود بیت دوستانت در دو عالم شاد وخرم میزیند ۞ دشمنانت در محنت وغم این سرا وآن سرا ۞ آورده اند
که روسای کفار ... جدال اقتراح آیات متکاثره میکردند چنانچه تفجیر عیون واظهار بساتین وصعود بر آسمان بحضور ایشان بر وجهی که
در سوره بنی اسرائیل گذشت حق سبحانه آیه فرستاد که ولقد ارسلنا رسلا وبتحقیق که فرستادیم پیغامبران من قبلک پیش از تو منهم
بعضی ایشان من قصصنا علیک آنانند که خوانده ایم قصهای ایشان بر تو که چیست وچون پیغامبر بودند ومنهم من لم نقصص وبعضی از ایشان

اند که قصه ایشان نخوانده ایم علیک بر تو اما نام دانسته چون الیسع وغیر او وبعضی آنست که نه نام او ایشان دانسته و نه قصه
شنیده جمعی بر آنند که مجموع انبیا هشت هزار بوده اند چهار هزار از بنی اسرائیل و چهار هزار از سایر خلق و مشهور آنست که صد و بیست و
چهار هزار بوده اند و در ایمان بایشان تفصیل و تعدید و معرفت ایشان بانساب و اسامی شرط نیست وما کان لرسول و نبود هیچ پیغامبر را
و نتوان ان یاتی بایة بانکه بیارد معجزه که نشانه نبوت او باشد الا باذن الله مگر بخشنودی و حکم و فرمان خدای یعنی هیچ از پیغامبر
من اقتراح معجزات میکنند واو مستقبل نیست در نمودن آن بی اومن وحکمت در عدم وقوع آنست فاذا جاء امر الله پس چون
بیاید فرمان خدای بعذاب مقترحان معجزات بعد از وضوح آیات قضی حکم کرده شود بالحق براستی یعنی مشرک منقطع شود ومی گردد
و مومن محق نجات یابد وخسر وزیان کرد هنالک المبطلون آنجا ناراستان ومعاندان وبعد از دیدن معجزه که دلالت بر نبوت میکند
دیگر معجزه می طلبند الله خدای بحق جعل لکم الانعام آنکه بیافرید برای شما چهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند لترکبوا تا سوار میشوید
منها بعضی از آنها چون شتر وابل ومنها تاکلون و بعضی را از آن میخورید چون غنم و برخی آنست که قابلیت رکوب واکل دارد چون بقره
ولکم و در شما راست فیها منافع در انعام منفعتها چون شیر و پشم ولتبلغوا و ایشانرا آفرید تا برسید علیها بسبب [illegible]
بعضی از آن حاجة فی صدورکم بحاجتی که در دلهاء شماست از سود و معامله وعلیها و بر شتران در خشکی وعلی الفلک و بر کشتیها در
دریا تحملون برداشته میشوید ویریکم و مینماید خدای شمارا آیاته نشانهاء قدرت خود فای آیات الله تنکرون پس کدام آیه را
از آیات قدرت یا از دلایل نبوت چون انشقاق قمر و اخبار از غیب انکار میکنید افلم یسیروا آیا پس سیر نکردند فی الارض در زمین
عاد و ثمود فینظروا پس بنگرند کیف کان که چگونه بود عاقبة الذین من قبلهم سرانجام کار آنانکه پیش از ایشان بودند از امم پیشینه
کانوا اکثر منهم بودند بیشتر از ایشان از روی عدد واشد قوة و سخت از روی توانایی واثارا فی الارض و افزونتر از جهت اثرها
مانندهای ایشان در زمین از کوشکها و قلعها فما اغنی عنهم پس دفع نکرد از ایشان عذاب را ما کانوا یکسبون آنچه بودند که می
کردند از جمع مال و ترتیب اسباب فلما جاءتهم پس آن هنگام که آمد بدیشان رسلهم پیغامبران ایشان بالبینات بمعجزات دلالات
فرحوا شاد گشتند بما عندهم بآنچه نزد ایشان بود من العلم از دانش بزعم ایشان یعنی جهل که آنرا علم نهاده اند در اعتقاد
باطله و شبهات اعتبار ایشان وگفته اند مراد علم مکاسب و تجارات است یا علم طبایع و تنجیم که بآن مباهی و مستظهر شده بانبیا و آیات ایشان
استهزا میکردند وحاق بهم ما کانوا به یستهزءون و فرو گرفت و محیط شد بگرد ایشان جزاء آنچه آن بانبیا استهزاء و سخریه مینمودند از
عذاب گوناگون در دنیا و آنچه موعود است ایشانرا در عقبی و بآن خواهند رسید فلما راوا پس آن هنگام که بدیدند باسنا سختی عذاب ما
را در دنیا قالوا گفتند آمنا ایمان آوردیم بالله وحده بخدای و یکتایی وی وکفرنا وکافر شدیم بما کنا به مشرکین بآنچه بودیم شریک
ازنکنان یعنی کافر شدیم ببتان فلم یک ینفعهم پس نبود که سود کند ایشانرا ایمانهم ایمان ایشان لما راوا باسنا آن هنگام که دیدند عذاب
ما را زیرا که در وقت معاینه عذاب تکلیف مرتفع می شود و ایمان در زمان تکلیف مقبولست نه در وقت یاس
سنت الله سنت نهاد خدای سنت نهادنی التی قد خلت آن سنتی که گذشته است فی عباده در بندگان وی از امم ماضیه که ایمان یاس هیچ

مقبول نیست وخسر

...وخسر وزیان کار شدند هنالک الکافرون آن زمان ناگرویدگان یعنی خسران ایشان بآن وقت ظاهر شد و اگرچه در خسران
بودند همه عمر سورة السجدة مکیة اربع وخمسون آیة بسم الله الرحمن الرحیم حم اسم اعظم الهی در حروف مقطعه مخفی است و هر کس را بود
استخراج آن دست رس نیست وگفته اند حا اشارت بحکمت و میم بمنت یعنی حق سبحانه منت نهد بر مومنان بتنزیل حکمت صاحب بحر الحقایق
فرموده که حم اشارت بانچه میان حق تعالی و حبیب اوست و هیچ ملک مقرب و نبی مرسل بدان پی نبرد حا و میم دو حرف در وسط اسم
رحمن و همین دو حرف در وسط اسم رحیم و همین دو حرف در وسط اسم محمد نیز آمده پس بسر حرفین در اسمین قسم یاد میکند که این قرآن
تنزیل نیز فرو فرستاده شده است من الرحمن الرحیم از خداوند بخشنده بهدایة نفوس عوام مهربان برعایة قلوب خواص و از احناف
تنزیل بدین دو اسم استدلال میتوان کرد بر آنکه مصالح دینی و دنیوی و صوری و معنوی دانسته بقرآن و این فرو فرستاده کتاب فصلت
کتابیست بیدا کرده آیته آیتهای وی و مبین گشته با وعده و وعید قرانا عربیا در حالتی که قرانیست تازی بلغت عرب تا سهولت
خوانند و فهم کنند آیات او تفصیل یافته لقوم یعلمون برای گروهی که دانند از اهل دانش و شناسند که من عند الله است بشیرا فرو ده دهنده
وآنانرا که بوی عمل کنند ونذیرا و بیم کننده آنها را که بوی نگرویدند فاعرض پس روی برتافتند از قبول آن یعنی بندپذیر نشدند اکثرهم فهم لا یسمعون
بیشتر ایشان پس ایشان نمی شنوند یعنی بر تافتند روی تا بشنوند وقالوا و گفتند اهل شرک گهواره قلوبنا دلهاء ما فی اکنة در پوششهاست مما تدعونا
از فهم آنچه که میخوانی مارا الیه بسوی آن یعنی فرا زده نمی یابیم وفی اذاننا و در گوشهای ما وقر گرانیست آنچه میخوانی نمی شنویم ومن بیننا وبینک و میان
ما و میان تو حجاب پرده است که جمال نبوت ترا نمی بینیم یا حاجز است که ما را از پیوستگی تو منع میکند و در وسیط آورده که ابو جهل جامه را میان
خود و حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم پرده ساخت وگفت تو از آن جانب و ما از این جانب فاعمل پس عمل کن بر دین خود اننا عاملون
که بدرستی که ما عمل کننده ایم بر کیش خود یا بچه توانی در حق ما بکن که ما نیز آنچه توانیم تقصیر نخواهیم کرد و ماوردی فرموده که تو کار کن برای
آخرت خود که ما برای دنیای خود عمل میکنیم قل بگو انما انا بشر مثلکم جز این نیست که من آدمیم مانند شما یعنی از جنس بشرم نه ملک و جنی
که شما از دیدن وی و فهم نکنید و شما را آنچه دعوه میکنیم که سمع را از وی کرامت و طبع را نفرت باشد بلکه یوحی الی وحی کرده میشود بسوی من
انما الهکم آنکه خدای شما اله واحد خدائیست یگانه فاستقیموا الیه پس توجه کنید بسوی او بتوحید و طاعت و بر آن مقیم باشید واستغفروه و
آمرزش طلبید جویید گناهان را که بعد از اسلام کنید در مواضح آورده که استقامت مساوات افعال و اقوال و احوال است ظاهرا و باطنا
یعنی باید که نهان و آشکار یکی باشد و چون بمرتبه استقامت رسید استغفار کنند از دیدن عمل که گناهی بزرگ و خطایی عظیم است وویل
و سختی عذاب للمشرکین مشرکان را الذین لا یؤتون الزکوة آنکه نمیدهند زکوة را یعنی بکلمه لا اله الا الله که زکوة نفس است بحکم
نمیشوند پاک از آنکه خود را بتوحید از لوث شرک پاک نمیسازند یا آنکه زکوة مال نمیدهند و تخصیص منع زکوة از سایر اوصاف مشرکان است
که بخل محبوب ایشان است و بذل او در نفس را تحت باشد از اعمال دیگر پس ایراد این صفت اشارتیست بر بخل ایشان و عدم شفقت بر خلق و
بخل اعظم رذایل و اکبر ذمایم است و گفته اند مبر تو انگر را که راه بخود جون تیغیست که جون جان ندارد یا درختی که بر ندارد نظم منعم ممسک
شجر بی بر است ∴ سرور بخل جبه بی سر است ∴ بخل که سرمایه ناکامی است ∴ در دو جهان موجب بدنامی است وهم و مشرکان بالاخرة

و ببراى ديگر هم كافرى شدن ايشان نگرديد كا نند بدان جهت نفقه نميكنند كه مكافات آن سرا با در نداوند ان الذين امنوا بدرستى كه آنانكه گرويدند

و عملوا الصالحات و كردند كارها ستوده لهم اجر مر ايشانراست مزدى غير ممنون ناكاسته يا غير محجوب در معالم آورده كه اين آيه در شان

عاجزان و ناتوانانست كه در حال ضعف و عجز از اداى عبادت باز مانند حق سبحانه همان مزد طاعتى كه در زمان داشته اند بديشان ميدهد پس غير

ممنون يعنى غير مقطوع باشد عبد الله بن عمر رض نقل ميكند كه حضرت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فرمود كه بنده چون بر طريقه نيكو باشد از عبادت

پس بيمار شود حق سبحانه ملكى را بروى موكل است كه بنويس براى او مانند عملى كه در وقت صحت داشت تا وقتى كه او را از بند مرض باز ندهم يا بحضرت تا

واصل شود قل ائنكم بگو آيا شما لتكفرون هر آينه كافر شود و منكر شويد بالذي خلق الارض بآنكسى كه بيافريد زمين را في يومين در دو روز

امام ابو الليث رحمه الله آورده كه در روز يكشنبه آفريد و در روز دوشنبه بگسترانيد و تجعلون له و ميسازيد براى او بزبان خود

اندادا همتايان ذلك آن خداوندى كه زمين را بيافريد رب العالمين پروردگار عالميانست و جعل فيها و بيافريد در زمين رواسي كوههاى

بلند را مدادا من فوقها از زبر آن تا از زبر آن ناظران در آن نگريسته بهرهٔ اعتبار بردارند و بارك فيها و بركت داد در كارها يا در منابع و معادن

آفريد يا بركت داد زمين را باشجار و زروع و انعام و انهار و قدر فيها و تقدير كرد در زمين اقواتها روزيها اهل زمين را براى اهل

هر موضعى از زمين روزى كرد چون گندم و جو و برنج و خرما و ذرت و گوشت و امثال آن كه هر يك از اينها غالب اقوات هر بلده ايست و تقدير روزيها

كرده في اربعة ايام در بقيه چهار روز يعنى در روز ديگر كه سه شنبه و چهارشنبه بود سواء يكسان شد جواب يكسان شدنى للسائلين مر

پرسندگان را از مدت آفرينش زمين و هر چه در ويست يعنى جواب سائلان بى زياده و نقصان گفته شد ثم استوى پس قصد كرد الى السماء بآفرينش

آسمان و هي دخان و حالانكه او دخانى بود يعنى بخارى كه شبيه دخانست در زاد المسير گفته حق سبحانه آب بيافريد يا در ابر دكها نشت تا او را

شورش آورد از بخارى كه از وى مرتفع شد حق سبحانه آسمانرا از وى آفريد و در عين المعانى آورده كه جوهرى سبز بيافريد بنظر هيبت در آن

نگريست يكبار آب شد و آتش را بر وى مسلط كرد تا بجوشش آمده كفى و بخارى از و بيدا شد از آن كف زمين و از آن بخار آسمانها

آفريده شد نظم كفى را منبسط سازد كه اين فرشى است بس لايق ٭ بخارى را بر افرازد كه اين سقفى است بس زيبا ٭ ازين سقف معلق

حسن تصويرش بود ظاهر ٭ و زان فرش مطبق لطف تدبيرش بود بيدا فقال لها پس گفت خداى بعد از آفريدن آسمان مر او را و للارض

و مر زمين را كه بيرون آريد ائتيا بيائيد باخچه شما را مسخر ساخته ام طوعا از روى فرمان بردارى او كرها يا از سر ناخواهش و بى رغبتى يعنى اگر خواهيد بيائيد

اگر نه از آمدن چاره نداريد و اين اظهار كمال قدرتست نه اثبات طواعيت و كراهيت ايشان و گفته اند آسمانرا گفت آفتاب و ماه و ستارگان

خود را ظاهر سازد و زمين را فرمود كه انهار خود را بشكافد و اثمار خود را بيرون آرد قالتا گفتند آسمان و زمين اتينا آمديم با هر چه فرمودى

طائعين فرمانبرداران آورده اند كه اول موضع كعبهٔ معظمه زادها الله تعالى شرفا از اجزاء زمين سخن گفت پس آنچه در برابر او بود از

اجزاء آسمان و بدين جهت آن محل كعبهٔ اسلام و قبلهٔ انام گشت و چون آسمان آفريده شد آنرا بشكافت فقضيهن پس بپرداخت آنرا

سبع سموات هفت آسمان و تمام ساخت آنرا في يومين در روز پنجشنبه و جمعه و اوحى و وحى كرد في كل سماء بهر آسمانى امرها فرمان آنرا يعنى

اهل آنرا الهام فرمود كه عبادت بر چه وجه كنند يا مقرر كرد فلكى را آنچه از و آيد و زينا السماء الدنيا و بياراستيم آسمان نزديكتر را

بچراغها يعنى ستارگان كه چون چراغ رخشان باشند و حفظا و نگاه داشتيم آسمانرا نگاه داشتنى از آفات يا از شياطين كه دزديده استراق سمع كنند ذلك

آنچه ياد كرده شد از بدايع آفرينش تقدير العزيز آفريدن و اندازه كردن خداى غالبست كه در ملك خود بقدرت هر چه خواهد كند العليم داناست بهر چه

سازد از روى حكمت باشد فان اعرضوا پس اگر روى بگردانند كافران مكه يعنى اعراض كنند از ايمان با وجود اين بيان فقل انذرتكم پس بگو كه ترسانيدم

شما را و بترسانيدم صاعقة از عذابى بيهوش سازنده و هلاك كننده مثل صاعقة عاد مانند عذاب قوم عاد كه باد صرصر بود و ثمود و عذاب قوم ثمود

يعنى صيحهٔ جبرئيل تخصيص اين قوم بجهت آنست كه قريش در سفر رحلة الشتاء و الصيف بر مواضع اين دو گروه ميگذشتند و آثار عذاب مشاهده مى

كردند و ايشان سبب صاعقه و صيحه شدند اذ جاءتهم الرسل وقتى كه آمدند بديشان پيغامبران يعنى هود و صالح عليهما السلام من بين ايديهم

از پيش روى ايشان و من خلفهم و از پس ايشان يعنى از همه جهت ايشان براف و عنف و نصيحت و فضيحت در آمدند و دعوت كردند الا تعبدوا

الا الله باينكه مپرستيد مگر خداى قالوا گفتند كافران در جواب ايشان كه لو شاء ربنا اگر خداى پروردگار ما خواستى كه رسول فرستادى لانزل

ملائكة هر آينه فرشتگان فرستادى بجاى شما فانا پس بدرستى كه ما بما ارسلتم به بآنچيزى كه فرستاده شده ايد بزعم خود كافرون ناگرويدگانيم چه

شما مانند ما آدميانيد و هيچ فضيلتى و شرفى نيست شما را بر ما مشركان در بند صورت انبيا مانده از مشاهده معنى ايشان غافل بودند چند صورت يعنى اى صورت

پرست نظم هر كه معنى ديد از صورت برست ٭ ديده صورت پرستى را ببند ٭ تا شوى از نور معنى بهره مند ٭ اكنون تفصيل قصه يعنى ايشان ميكند

و ميفرمايد فاما عاد و اما ماده گروه عاديان فاستكبروا پس گردن كشى كردند في الارض در زمين احقاف در بلاد يمن بغير الحق بناسزا يعنى استحقاق

تكبر نداشتند پس هود عليه السلام ايشانرا تهديد كرد بعذاب ايشان از روى استكبار التفات بدو نكردند و قالوا و گفتند من اشد

منا قوة كيست سخت تر از ما از جهت توانايى عاديان مغرور شدند بقوه و شوكت خود هر مردم جسم طويل بودند و سنگ را از كوه بضرب دست بكندندى

او لم يروا آيا ندانستند آن مغرور شدگان بقوت خود ان الله اينكه خداى الذي خلقهم آن خدايى كه بيافريده است ايشانرا هو اشد منهم قوة او

سخت تر و تيز تر است از ايشان از روى قوه يعنى توانايى دارد بر چيزى كه غير او را آن توانايى نيست و كانوا و بودند قوم عاد كه از روى تعصب و تكبر

باياتنا يجحدون بآيتهاى ما منكر شدند با آنكه ميدانستند كه آن حق است فارسلنا عليهم پس فرستاديم بر ايشان ريحا صرصرا بادى و با و از هيبت

في ايام نحسات در روزهاى شوم يعنى در دهه اول شوال از بامداد روز چهارشنبه ديگر كه هشت روز و هفت شب باشد باد صرصر فرستاديم لنذيقهم تا

بچشانيم ايشانرا عذاب الخزي عذاب رسوايى و خوارى في الحيوة الدنيا در زندگانى دنيا همه را مستاصل سازيم و لعذاب الآخرة و هر آينه

عذاب آن سراى اخزى سخت تر است از روى رسوايى و هم لا ينصرون و ايشان يارى داده نشوند در آن روز بدفع عذاب از ايشان و اما

ثمود و اما گروه ثمود فهديناهم پس دلالت كرديم براه راست ايشانرا يا راه خير و شر بديشان نموديم فاستحبوا العمى پس بر گزيدند و اختيار

كردند نابينايى را يعنى جهل و ضلالت و كورى را بر علم و هدايت و ايمان فاخذتهم پس فرا گرفت ايشانرا صاعقة العذاب الهون

صاعقه عذاب خوار كننده يعنى صيحهٔ جبرئيل عليه السلام ايشانرا هلاك كرد بما كانوا يكسبون بسبب آنچه بودند كه ميكردند از تكذيب

صالح و عقر ناقه و نجينا الذين آمنوا و برهانيديم از آن صاعقه آنانرا كه گرويده بودند بصالح و كانوا يتقون و بودند كه پرهيز

ميكردند از شرك و يوم يحشر و ياد كن روزيرا كه حشر كرده شود اعداء الله دشمنان خداى الى النار بسوى آتش دوزخ يعنى جمع كنند

بحر المعانى

هم راهم یوزعون پس ایشان رانده شوند بدوزخ یا پیشینیان را نگاه دارد تا پسینیان برسند آنگاه همه را بدوزخ رانند حتی اذا جاءوها تا وقتی
که بیایند بدوزخ شهد علیهم گواهی دهند بر ایشان سمعهم گوشهای ایشان آنچه شنیده باشند وابصارهم و دیدهای ایشان آنچه دیده باشند وجلودهم
و پوستهای ایشان یعنی جوارح ایشان و اول عضوی که از ایشان تکلم کند ران چپ کافر است بود و گفته اند فرج ایشان گواهی دهند
بما کانوا یعملون بانچه بودند که عمل میکردند وقالوا و گویند کافران از روی تعجب یا توبیخ لجلودهم و اندامهای خود را لم شهدتم چرا گواهی
دادید علینا بر ما که برای شما داوری میکردیم و عذاب از شما باز میداشتیم قالوا اعضاء ایشان که ما را سرزنش مکنید که ما باختیار خود ناطق نشدیم
بلکه انطقنا الله الذی بسخن آورد ما را آن خدای که بقدرت کامله خود انطق کل شیء بسخن آورده است هر چیزی را که سخن گوید وهو و او
خلقکم بیافرید شما را اول مرة نخستین بار و از عدم بوجود آورد والیه ترجعون و بسوی او باز گردانیده خواهید شد شما برای جزا وما کنتم
تستترون و نبودید شما که پوشیده شوید یعنی مخفی مایید ان یشهد از آنکه گواهی میدهد علیکم سمعکم بر شما گوشهای شما ولا ابصارکم و نه دیدها
شما ولا جلودکم و نه اعضاء شما یعنی خواستید که پنهان شوید و نتوانستید و گمان نبردید که اجزاء شما بر شما گواهی دهند ولکن ظننتم و لیکن
گمان داشتید ان الله لا یعلم که خدای نمیداند کثیرا مما تعملون بسیاری از آنچه میکنید در زاد المسیر فرموده که کفار میگفتند هرچه آشکارا
کنیم خدای داند و آنچه پنهان از ما صادر می شود بدان دانا نیست وذلکم و آن ظن شما ظنکم الذی آن ظنی است که در دنیا ظننتم گمان میبردید
بربکم بخدای شما که اعمال نهان ما را نمیداند اردیکم هلاک کرد شما را در آخرت فاصبحتم من الخاسرین پس گشتید از زیان کشتگان فان
یصبروا پس اگر کفار شکیبایی نمایند و اگر جزع کنند فالنار پس آن آتش دوزخ مثوی لهم پس نیستند ایشان من المعتبین از اجابت کرده
شدگان در طلب خشنودی وقیضنا و برانگیختیم لهم برای مشرکان قرناء دوستان و همنشینان از شیاطین و بر ایشان مسلط کردیم
فزینوا لهم پس بیاراستند دیوان برای ایشان ما بین ایدیهم وما خلفهم آنچه در پیش و پس ایشانست از امور اخروی و دعوی و عید تا انکار
منکر شدند وحق علیهم القول و واجب گشت بر ایشان سخن یعنی کلمه عذاب فی امم قد خلت با امتان دیگر که گذشته اند من قبلهم پیش
از ایشان من الجن والانس از دیوان و آدمیان که همین عملها کرده بودند یعنی چنانچه امم را استحقاق بود این گروه نیز سزاوار
عذاب اند در کشف الاسرار آورده که حق سبحانه بنده چون نیکو خواهد او را قرینی نیکو و همنشینی صالح کرامت کند تا در معین طاعت وی
باشد و چون بنده بدی خواهد او را رفیقی بد و مصاحبی فاجر مبتلا کند تا در مخالفت حق تحریص نماید چنانچه شیاطین را امم سالفه
همنشین ساختند و مستحق عذاب گشتند انهم بدرستی که کافران کانوا خاسرین هستند زیان زدگان در هر دو جهان بیت ز نقد عمر
او روز مفلس ؛ ز سود آخرت فردا تهی دست ؛ آورده اند که کفار قریش یکدیگر را وصیت میکردند که چون محمد را بینید که قرآن میخواند
او را بنوعی تشویش دهید که غلط کند پس چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم قرآن خواندی جمعی در مقام تعرض آمده آوازها بر داشته
سخنان بیهوده گفتندی و شعرهای مهمل خواندندی این آیت نازل شد که وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند یعنی مشرکان عرب یکدیگر
میگفتند لا تسمعوا مشنوید و گوش مدارید لهذا القرآن و این قرآن را که محمد میخواند والغوا فیه و سخنان لغو و حشو در افکنید در آن یا فریاد کنید
در پیش بدی او لعلکم تغلبون شاید شما غلبه کنید بر کلام و آواز او خواندن او را باز ایستد فلنذیقن الذین کفروا پس بتحقیق بچشانیم آنانکه کافر شدند

قرار گاه است … وان یستعتبوا … فی نسخة …

واداین قایلند

واداین قایلند بانکه کافران عذابا شدیدا عذابی سخت یعنی بسیار و دایم ولنجزینهم و پاداش دهیم ایشان را پاداشی اسوء الذی کانوا یعملون
بد ترین کاری که بودند از روی جهل و عصبیه که میکردند ذلک آن عقوبت جزاء اعداء الله پاداش دشمنان خدای النار یعنی آتش عطف بیان است
از جزا لهم مر کافران راست فیها در آتش دار الخلد سرای جاویدی یعنی مقیم مقام ایشان باشد جزاء پاداشی داده شوند پاداش دادنی بما کانوا
بسبب آنچه بودند که همواره بایاتنا بآیات کلام ما یجحدون انکار میکردند وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند ربنا ای پروردگار ما ارنا الذین
بنمای بما آن دو کس را که در دنیا اضلانا گمراه کردند ما را من الجن والانس از دیوان و آدمیان یعنی ابلیس که نافرمانی او کرده و قابیل که
خون ناحق او ریخت این دو کس را بما بنما نجعلهما تا در آریم ایشان را تحت اقدامنا در زیر پایهای خود و از ایشان انتقام کشیم لیکونا من
الاسفلین تا گردند کلان از فروتران یعنی در درک زیر تر شوند یا از فرودای فرودتر شوند ان الذین قالوا بدرستی که آنانکه گفتند ربنا الله پروردگار
ما خداست ثم استقاموا پس بران ایستادند تتنزل فرود آیند علیهم الملائکة بر ایشان ملایکه یعنی بر مومنان فرستیم فرشتگان نزدیک مرگ
یا بوقت از قبر بیرون آمدن یا در لحد ما الا آیت را که گویند الا تخافوا نترسید از آنکه در پیش دارید از امور اخروی که بر شما آسان خواهد ساخت
ولا تحزنوا و غمگین مشوید وابشروا بالجنة و شادمان شوید بان بهشتی که التی کنتم توعدون بودید که بان وعده داده میشدید بزبان پیغامبر
نحن اولیاؤکم ما دوستان شما بودیم فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا و شما را از آفات نگاه میداشتیم و الهام راستی میدادیم و بخیر دلالت مینمودیم
و معاونت میکردیم وفی الآخرة و دوستان شماییم در ان سرای بتعظیم و درخواست ولکم و شما راست فیها در آخرت ما تشتهی انفسکم آنچه
آرزو کند و خواهد نفسهای شما و شما از لذایذ یا از کرامات ولکم فیها و شما راست در عقبی ما تدعون آنچه خواهید نزلا روزی مهیا کرده من
غفور رحیم از خدای آمرزنده مهربان و بخشاینده ومن احسن و کیست نیکوتر قولا از جهت سخن ممن دعا از آنکس که بخواند خلق
الی الله بپرستش خدای وعمل صالحا و بکند کارهای شایسته وقال اننی و بگوید بدرستی که من من المسلمین از گردن نهادگان حکم خدا
یند در شان حضرت پیغامبر است که خلق را بخدا دعوت کرد و گفته اند همه ایمه و مشایخ درین آیه داخلند و عایشه رضی الله عنها فرموده که نمی بینم
این آیه را الا در شان موذنان صاحب عین المعانی آورده که چون بلال رض بانگ نماز آغاز کردی یهود گفتندی که کلاغ ندا میکند و بنماز میخواند
و سخنان بیهوده بزبان ایشان گذشتی این آیه نازل شد و بر تقدیر که در شان موذنان باشد عمل صالح آنست که میان اذان و اقامت
دو رکعت نماز بگزارند ولا تستوی الحسنة ولا السیئة و برابر نیست نیکی و بدی در مجازات و مکافات یعنی توحید و شرک مساوی نیستند ادفع دفع
کن سیئه را بالتی بچیزی که در نفس او هی احسن آن نیکوتر است یعنی غضب را بحلم تسکین و گناه را بعفو محو کن و از لغو بتغافل در گذر
فاذا الذی پس چون چنین کنی آنکسی که باشد بینک وبینه میان تو و او عداوة دشمنی سرایه دوست گردد کانه گوییا که او ولی حمیم دوستی است
که کار ساز بوده و خویشی مهربان و در اتحاف از امام اعظم رحمه الله نقل میکند که چون کسی بمن میرساند که دیگری بد میگوید من او را دعای
خیر و ثنا میگویم وما یلقیها و نمیدهند این خصلت را که بدی را به نیکی الا الذین صبروا مگر آنان را که صبر کنند بر مکاره و نفس را از انتقام
باز دارند وما یلقیها و عطا نکنند این عادت و صفت را الا ذو حظ عظیم مگر خداوند بهره بزرگ یعنی آنان را که نصیبی تمام دارند از
ایمان یا از کمال نفس یا از خیر یا از اخلاق حسنه و گویند حظ عظیم بهشت واما ینزغنک و اگر برسد بتو من الشیطان از دیو نزغ وسوسه

٢١

بدرستی که او خدای
تباهی یعنی اگر وسوسهٔ شیطانی خواهد که در بی این صفت که مذکور شد در هم شکند فاستعذ بالله پس پناه جوی بخدای از شر او انه
هو السمیع اوست شنوا و استعاذه ترا العلیم دانا بحسب نیت تو ومن آیاته و از نشانهای قدرة الٰهی اللیل والنهار شب و روز که متعاقب
یکدیگر کردند روز بجهت آرایش و شب برای اسایش والشمس والقمر و دیگر افتاب و ماه که سیری مقدر در اندازهٔ معدد میروند و می آیند لا تسجدوا
سجده مکنید للشمس مر افتاب را ولا للقمر و نه ماه را که ایشان مخلوق اند مانند شما واسجدوا و سجده کنید لله مر خدای را الذی خلقهن آن
خدای که بیافرید شب و روز و مهر و ماه را ان کنتم اگر هستید شما از روی یکانگی که ایاه تعبدون او را میپرستید چه سجود اخص عبادات
و آن خالق را باید نه مخلوق را و امام شافعی رحمه الله درین محل سجده میکند تا سجده مقرون امر باشد و این روایه مسروق است از عبدالله ابن مسعود رضی الله
عنه فان استکبروا پس اگر سرکشی کنند از سجده کردن خدایرا از انجه زیان فالذین عند ربک پس انانکه نزد پروردگار تواند از فرشتگان یسبحون له
نماز میگزارند برای او یا تسبیح گویند و او را می ستایند بالیل والنهار شب و روز یعنی پیوسته بطاعت او مشغولند وهم لا یسامون و ایشان
ملول نمیشوند از کثرت عبادت و بسیاری ستایش حضرت امام اعظم رحمه الله علیه اینجا سجده میکند چه سخن سجده اینجا تمام شد و این روایة
ابن عباس و ابن عمر است رضی الله عنهم و این سجده یازدهم است باتفاق علما از سجدات قرآنی ومن آیاته و از نشانهای قدرت الٰهی انک
تری الارض انکه تو می بینی زمین را خاشعة فرسوده و خشک شده فاذا انزلنا پس چون فرستادیم علیها الماء بر آن زمین آب باران را
اهتزت بجنبش درآید بحرکت رستن نبات آن و ربت و بر دمد و افزون گردد بگیاه ان الذی احیاها بدرستی که انکه آن زمین مرده را زنده گردانید
لمحی الموتی هر آینه زنده کننده مردگانست انه علی کل شیء قدیر بدرستی که او بهمه چیزها از احیا و اماتت تواناست و قدرت او نسبت بهمه مقدورات
یکی است ان الذین بدرستی که انانکه یلحدون میل میکنند و از طریق صواب میگردند فی آیاتنا در آیتهای ما که قرآنست یا نشانهای قدرت که دال است
بر وجود قادر یکتا لا یخفون پوشیده نمی شوند علینا بر ما یعنی همه را میدانیم و جزا طعن و الحاد با ایشان میرسانیم افمن یلقی
فی النار ایا کسی که انداخته شود در آتش باتفاق مفسران ابوجهل است یعنی که او قابل سوختن باشد خیر بهتر است امن یاتی یا کسی که بیاید
آمنا ایمن از دوزخ یوم القیمة روز رستخیز که آنحضرت رسالت علیه الصلوة والسلام و گفته اند یا عمر و عثمان یا عمار رضی الله عنهم
اعملوا امر تهدیدات کفار را میفرماید بکنید ماشئتم هر چه میخواهید انه بدرستی که خدای بما تعملون بدانچه شما میکنید بصیر بیناست
و بدان جزا خواهد داد بی حیله و مکر شما کن که خدا بجزا ... نقد مغشوش میاورید که معامل بیناست ان الذین کفروا بتحقیق انانکه
کافر شدند بالذکر بقرآن که بهترین یادکردنست لما جاءهم آنهنگام که آمد بدیشان و آن معاندان و ستیزندگانند دانه و بدرستی که آن
کتاب عزیز هر آینه کتابیست ارجمند و گرامی نزد خدای یا بسیار نفع یا عدیم النظیر لا یاتیه الباطل نیاید بدان کتاب هیچ باطلی
من بین یدیه از پیش وی ولا من خلفه و نه از پس وی یعنی از هیچ جهت باطلی بوی متطرق نشود یا زیاده و نقصان بوی راه نیابد
یا در اخبار از گذشته و آینده دروغی یافت نشود تنزیل فرو فرستاده شده است من حکیم از خداوندی دانا حمید ستوده
ما یقال لک نمیگویند ترا ای محمد کفار قوم تو الا ما قد قیل مگر انچه گفته شده است یعنی کافران گفته اند للرسل و فرستادگان
من قبلک پیش از تو حضرت عزت تسلی میدهد حبیب خود را که از سخنان کفار اندوهناک مباش که پیش ازین هر پیغامبری

کربوده منکران

که بوده منکران قوم با او گفته اند که با تو میگویند ان ربک بدرستی که آفریدگار تو لذو مغفرة هر آینه خداوند آمرزش است مر اهل ایمان
ایشانرا و ذو عقاب الیم و خداوند عقوبت دردناک مر مشرکان و مکذبان آورده اند که کفار قریش گفتند چرا قرآن بلغت عجم فرو نیامد و چرا بعضی
از وی عربی و بعضی عجمی نبود تا هر دو قوم از او بهره برند آیه آمد که ولو جعلناه و اگر ما میفرستادیم این کتاب را قرآنا اعجمیا قرآنی بلغت غیر عرب
لقالوا هر آینه میگفتند کافران عرب لولا فصلت چرا پیدا و هویدا نکردند آیاته اینها کتاب را بزبانی که ما فهم کنیم ءاعجمی آیا کلام عجمی وعربی و مخاطب
عربی قل بگو هو این کتاب للذین آمنوا مر انانرا که گرویده اند هدی راه نموداست بحق وشفاء و شفا بخشنده از امراض شک و شبهه والذین
لا یؤمنون انانکه نگرویدند بان فی آذانهم وقر در گوشهای ایشان گرانیست وهو علیهم عمی و قرآن بر ایشان کوریست تا جلوهٔ جمال کمال او را
نه بینند اولئک ان گروه که از شنیدن قرآن و حقیقت آن کور و کر شدند ینادون ندا کرده می شوند من مکان بعید از جای دور مثل ایشان چون
کسی است که او را از مسافت دور دور از بجا اند نه خواننده را بیند و نه آواز او شنود پس او را از آنچه نفع رسد نظم نادی اقبال میکوید که ای نا قابل
ما پس نزدیک تو و دیک شما پس دور در دور و لقد آتینا و هر آینه بتحقیق دادیم موسی الکتاب موسی را کتاب فاختلف فیه پس اختلاف کردند در آن هم چنانکه
در قرآن بعضی باور داشتند و جمعی تکذیب کردند ولولا کلمة سبقت و اگر نه کلمهٔ بودی که پیشی گرفته است من ربک از پروردگار تو یعنی وعده
قیامت و فصل خصومت در عرصهٔ محشر یا تاخیر عذاب مکذبان لقضی هر آینه حکم کرده شدی بینهم میان اهل تکذیب و مستاصل شدندی وانهم و
بدرستی که مشرکان عرب یا یهود لفی شک در گمان اند منه از تورات یا از قرآن مریب گمانی با اضطراب آورنده من عمل هر که بکند صالحا کاری
ستوده فلنفسه پس از برای نفع او است یعنی ضرر آن بدو باز گردد وما ربک بظلام و نیست آفریدگار تو ستم کننده للعبید مر بندگان خود را
که از خود عمل بمکافات بفرماید الیه یرد بسوی خدای باز گردانیده شود علم الساعة دانستن قیامت یعنی چون از ان سوال کنند علم ان حواله
بحضرت الٰهی میباید کرد که کسی جز او نداند وما تخرج من ثمرات و بیرون نیاید هیچ میوه من اکمامها از غلافها خود وما تحمل و بار نگیرد من انثی هیچ
ماده از ایشان ولا تضع و ننهد بار خود الا بعلمه مگر بدانش خدای یعنی چنانچه قیامت را او داند علم ثمار و نتاج نیز خاصهٔ اوست ویوم ینادیهم
و روزی که بخواند خدای مشرکانرا از روی توبیخ گوید این شرکائی کجا اند انبازان من بزعم شما قالوا آذناک گویند خدایا شنوانیدیم ترا و گفتیم
ما منا نیست از ما من شهید هیچ گواهی دهنده بر شرک ایشان چه ما از ایشان تبرا کرده ایم وضل عنهم و گم شد از مشرکان ما کانوا یدعون
انچه بودند که میپرستیدند من قبل پیش از قیامت یعنی بتان که در دنیا میپرستیدند در آن روز نه بینند یا از ایشان مدد نیابند وظنوا
و یقین دانند که از عذاب و عقوبت ما لهم نیست مر ایشانرا من محیص هیچ گریزگاهی لا یسأم الانسان ملول نمی شود آدمی من دعاء الخیر از
خواهش نیکی جهان چون نعمت و صحت و امثال آن وان مسه الشر و اگر برسد او را تنگدستی فیؤس پس نا امید است از در احسان قنوط امید بریده
از رحمت ما پس و قنوط صفت کافران و گمراهانست ولئن اذقناه و اگر بچشانیم ما آن کافران را رحمة منا بخششی و بخشایشی از نزدیک ما چون
تندرستی و توانگری من بعد ضراء مسته از پس سختی که باو رسیده باشد لیقولن هر آینه گوید هذا این خیر و عافیت لی برای منست و
من مستحق انم با دایم مرا خواهد بود زوال نخواهد یافت وما اظن الساعة قائمة و گمان نمیبرم قیامت را برخاسته یعنی حاضر شده و او
انکار حشر و بعث است ولئن رجعت و اگر باز گردانند مرا الی ربی بسوی پروردگار من یعنی بر وجهی که مسلمانان توهم کرده اند که قیامت قائم شود

دوا برانگیزند ان لی عنده للحسنی بدرستی که مرا نزد او انچه نیکوتر باشد فلننبئن الذین کفروا پس خبر کنیم انان را که کفر ورزیدند بما عملوا بانچه کرده اند
از کفر و تکذیب و اجبار بتعذیب که خواهد بود ولنذیقنهم و هر آینه بچشانیم ایشان را من عذاب غلیظ از عذاب درشت و بزرگ که بدیشان رسد عکس آن
که اعتقاد کرده بودند از بعث و کرامت واذا انعمنا و چون انعام کنیم و دری از عافیت گشائیم علی الانسان بر کافران اعرض روی بگرداند
از شکر ونای و دور شوند بجانبه یعنی بخود و از راه حق دور شوند یا خود را بر یکطرف کشند از سپاس داری واذا مسه الشر و چون برسد او را
بلا و محنت فذو دعاء عریض پس خداوند دعا بزرگ و بسیار است تشبیه کرد دعا بزرگ را بچیزی که پهنا دارد و جهت وسعت و کثرت آن
قل بگو ای محمد ارایتم خبر دهید مرا که فی نفس الام ان کان اگر باشد قرآن من عند الله از نزدیک خدای ثم کفرتم به پس شما کافر شده اید بدان بی تامل
در آن من اضل کیست گمراه تر ممن هو از آنکه او فی شقاق بعید در خلافی باشد دور از خدای یعنی که باشد از شما گمراه تر که پیوسته در مقام منیزه
و عناد و انکار و افساد بود و وضع موصول بجای صله شرح حال و تعلیل مزید ضلال ایشان سنریهم زود باشد که بنمائیم ایشان را یعنی کفار قریش را
ایاتنا نشانها قدرت خود که یکی از آن فتح قرآت فی الافاق در کنارها جهان وفی انفسهم و در نفسهای ایشان یعنی در مکه حتی یتبین لهم
تا روشن شود ایشان را انه الحق که رسول یا حق است اولم یکف بربک آیا بسنده نیست پروردگار تو انه آنکه او علی کل شیء بر همه چیزی شهید گواه است
یعنی اگر کفار انکار تو کنند حضرت او بر کار گواه تو بس است الا انهم بدانید که کافران فی مریة در شکند من لقاء ربهم از لقاء پروردگار خود
به بعث و جزا الا انه بدانید که او بکل شیء محیط بهمه چیزها محیط و فرا رسنده است بعلم و قدرت جمع و تفصیل اشارند و هر چه خواهد کرد در
ملک خود بکند تواند نظم علم بی جهل قدرت بی عجز ∴ خاص در حضرت آلهی است ∴ انچه باید در انفس و افاق ∴ کند از حکم بادشاهی راست
سورة الشوری مکیة خمس وثلثون آیة بسم الله الرحمن الرحیم حم عسق و حروف مقطعه اشارت بکواین و حوادث و فتن و وقع
قایع است امام ثعلبی رحمه الله از ابن عباس رض نقل میکند که مرتضی کرم الله وجهه فتنهای را می شناخته از حم عسق و گفته اند حا و حروف و میم ملکه
و عین عذاب و سین مسخ و قاف قذف و صدیق مرفوع هست که بعد از نزول این حروف اثر اندوهی از جبین مبین حضرت سید المرسلین علیه
الصلوة والسلام ظاهر شد و چون سبب پرسیدند فرمود که و اخبر دادند بچیزها که بامت من نازل خواهد شد پس ذکر قذف و مسخ و خسف و
امثال آن کردند تا خروج دجال و نزول عیسی علیه السلام و قولی آنست که این حروف مبادی اسم حکیم و مجید و سمیع و علیم و قدیر است یا اشارت
بصفت حلم و مجد و علم و سنا و قدرت و در کشف الاسرار آورده که این حروف اسمائیست که آن عطایا که حق سبحانه بحضرت رسالت صلی الله علیه
وآله وسلم ارزانی داشته حا حوض بوده داوست که تشنه لبان را از امت سیراب گرداند از آن یعنی حوض کوثر و میم ملک ممدود که او را
مشرق تا مغرب تصرف است او را باید و عین عز وجود او که از همه انبیا نزد حق سبحانه او بوده و سین سناء مشهود او که مرتبه هیچکس بر فوق او
نرسد و قاف مقام محمود او شب معراج او که در جه او ادنی او دست و در روز قیامت که شفاعت کبری است بیت مقام تو محمود و نامت محمد
چنین مقامی و نامی که دارد کذلک مثل انچه درین سوره است از معانی یوحی الیک بیوسته وحی میکند بسوی تو والی الذین من قبلک
و وحی کرده است بانکه پیش از تو بوده اند از رسل الله العزیز خدای که غالب که هیچکس او را از نزول وحی باز نتواند داشت الحکیم دانا
بحال کسی که بدو او وحی است جمله ما فی السموات و اوراست آنچه در آسمانهاست از معارف علویات وما فی الارض و آنچه در زمین است

انه الحق

ازکواین سفلیات وهو العلی العظیم و اوست برتر و بزرگتر که رفعت و عظمت و سلطانی شان او راست تکاد السموات نزدیک شد آسمانها که از عظمت
او یتفطرن بشکافند من فوقهن از زبر یکدیگر یعنی اول آسمان بلندتر بشکافند پس از آن یکیک منشق گردند در کشاف آورده که این
حال در ظهور کبریا و جلال عظم دائم است چه بالای آسمان اعلا عرش و کرسی و صفوف ملایکه اند پس ابتدا انفطار از آنجا دلیلی بزرگ است بر آنکه
عظمت پروردگار والملائکة یسبحون و فرشتگان یعنی حمله ایشان عرش با همه ایشان تنزیه میکنند ذات حق را تنزیهی بحمد ربهم بحمد
پروردگار ایشان یعنی تسبیح و حمد با هم میگویند چه یکی نفی نزاهت و یکی اثبات و یستغفرون و آمرزش طلبند از خدای لمن فی الارض از
برای کسانی که در زمین اند از مومنان الا ان الله بدانید بدرستی که خدای هو الغفور اوست آمرزنده گناه بندگان الرحیم مهربان
بر ایشان بقبول توبه والذین اتخذوا و آنانکه فرا گرفتند من دونه بجز خدای اولیاء دوستان یعنی انداد که میپرستند الله حفیظ خدای
نگاه بانست علیهم بر اقوال و احوال و اعمال ایشان و مناسب آنها جزا خواهد داد وما انت علیهم و نیستی تو ای محمد بر ایشان بوکیل کاشته
محافظ ایشان کنی بلکه بر تست دعوت و تبلیغ احکام شریعت وکذلک و همچنانکه وحی کردیم بر پیغامبری بلسان قوم او اوحینا الیک وحی
کردیم بتو قرآنا عربیا قرآن بلغت قوم تو که عرب اند لتنذر تا بیم کنی بدان ام القری اهل مادر شهرها که مکه است ومن حولها و هر که گرد اگرد آن
باشند یعنی جمیع اهالی بلاد از او مقررات که تمام زمین را از زمین مکه بسط کرده اند و اصل همه بلاد است و همه بر حوالی وی اند وتنذر و بیم
کنی مردمان را یوم الجمع روز جمع یعنی روز قیامت لا ریب فیه هیچ شکی نیست در وقوع آن و او را روز جمع گفت که خلق اولین و آخرین در آن
مجتمع باشند یا جمع کنند ارواح را با اشباح یا اعمال با افعال یا هر کسی را با مثل او و بعد از اجتماع دیگر باره متفرق سازند ایشان را فریق فی الجنة
گروهی را در بهشت برند که مومنان و موحدانند وفریق فی السعیر و گروهی در دوزخ افکنند که منافقان و مشرکانند ولو شاء الله و
اگر خواستی خدای لجعلهم هر آینه گردانیدی همه خلایق را امة واحدة گروهی یکتا براه هدایت یا در طریق ضلال ولکن یدخل و لیکن در می آرد من
یشاء هر که را خواهد براه نمونی و توفیق عباد فی رحمته در بهشت خود والظالمون و ستمکاران یعنی سرگردانان بیابان غوایت و ضلالت
از اهل شرک و نفاق ما لهم نیست مر ایشان را من ولی هیچ دوستی که متولی کار ایشان گردد ولا نصیر و نه یاری که عذاب از ایشان برد
ام اتخذوا بلکه فرا گرفته اند کافران من دونه بجز خدای اولیاء دوستان مانند اصنام و لاف دوستی ایشان میزنند فالله پس خدای
بحق هو الولی اوست دوستی که دستگیر دوستان او وهو یحیی الموتی و او زنده میکند مردگان را بقدرت نه بتان عاجز ایشان وهو علی کل شیء
و خدای بر همه چیزی قدیر تواناست و اصنام ایشان را توانائی نیست نظم اوست قادر بحکم کن فیکون ∴ غیر او جمله عاجزند و زبون ∴ بجز او سوی
قدرتش ره نیست ∴ عقل از این کار خانه آگه نیست وما اختلفتم و انچه اختلاف میکنید ای مومنان فیه در آن چیز با کافران من شیء از هر چیزی
از امور دین و دنیا فحکمه پس حکم او مفوض است الی الله بخدای و او حکم خواهد کرد در آن روز قیامت ذلکم الله خدای بحق است ربی پروردگار
من علیه بر وی نه بر غیر او توکلت اعتماد کردم در همه کارها و مهمات خود بکرم وی والیه انیب و بسوی او باز میگردم در همه احوال فی
الحقیقة بنده را باو مرجع و مآب نیست فاطر السموات والارض آفریننده و پدید آرنده آسمانها و زمینها جعل لکم بیافرید برای شما من
انفسکم از جنس شما ازواجا زنان ومن الانعام و بیافرید از چهارپایان ازواجا صنفهای گوناگون یذرؤکم بسیار میگرداند شما را فیه

در تزاوج و تناسل یا درین وجه از خلقت لیس کمثله مانند او شیء چیزی لفظ مثل در کلام عرب زاید می باشد مثل قوله تعالی فان امنوا بمثل
ما امنتم به یا مثل یعنی ذات جنانچه کویند مثلک لا یبخل کذا و درین ایه نشاید مثل را بر حقیقت خود کذاشتن چه موجب شود بتناقض که
اثبات مثل و نفی است نظم ذات تو را صورت و پیوند نه ∴ تو بکس و کس بتو مانند نه ∴ جل المهیمن ان تدری حقیقته ∴ من لا له المثل لا تضرب
له المثل وهو السمیع واو شنوات مسموعات را البصیر بینا مبصرات را له واو راست مقالید السموات والارض کلیدها خزاین آسمان و زمین
یعنی مفاتیح رزق چه خزینه آسمانها مطرات و کنجینه زمین نبات یبسط الرزق کشاده میکرداند روزی لمن یشاء برای هرکه میخواهد بمقتضای
اراده و یقدر و تنگ میسازد بر هرکه میخواهد بروفق مشیت انه بدرستی که او بکل شیء بهمه چیز از دقایق استحقاق قبض و بسط علیم داناست
شرع بیان کرد و هویدا ساخت و برگزید خدای لکم برای شما من الدین از طاعت و عبادت و اصل توحید ما وصی آنچه فرموده بود به آنچه
نوحا نوح بن ملک عم والذی اوحینا الیک آنچه وحی کردیم الیک بتو یعنی اصل مشترک از دین که میان تو و نوح بوده و ما وصینا به وانچه کرده بودیم بدان
ابراهیم وموسی وعیسی این پیغامبران از اصول دین ان اقیموا الدین با آنکه اقامت کنید و بپای دارید دین را که ایمانست بآنچه تصدیق آن
واجب باشد و فرمان برداری احکام خدای ولا تتفرقوا فیه و متفرق نشوید در ان یعنی اختلاف مکنید در ان اصل که توحید و طاعات است جه
در فرع و طاعات اختلافات باشد بحسب ازمنه و اوقات و مصالح عباد و کبر بزرگ و گران و دشوار است علی المشرکین بر مشرکان اندکان ما
تدعوهم آنچه میخوانی ایشان را الیه بسوی آن از توحید و نفی شرک الله یجتبی الیه خدای میکشد و جمع میکند بسوی تو خود آنچه تو میخوانی یا بدین
درست و راست من یشاء هرکرا میخواهد یا میکزیند برای دوستی خود یا بجهت رسالت اثر که از او کند و یهدی و راه نماید بتوفیق و ارشاد الیه
بدین حق من ینیب هرکه بازگردد بحق و روی آرد بسوی او یعنی هرکه از غیر او اعراض کند و باو رجوع کند حق سبحانه راه راست بدو نماید جه
تخت ار طالبی از جمله یکدر رو بدو آور ∴ کز ان حضرت نه آید که سرکشته راه ای یک و ما تفرقوا و پراکنده نشدند امم کذشته جو
عاد و ثمود و اصحاب ایکه و جز ان یعنی جدا نکشتند از دین الا من بعد ما جاءهم العلم پس از آنکه آمد بدیشان دانش از اخبار پیغامبران
یا از دین برکشتند یهود و نصاری مکر بعد از آنکه دانستند پیغامبران از آیات توریت و انجیل یا بعد از علم بآنکه تفرق ضلال محض است
بغیا و این برکشتن از روی ستمکاری و جباری بود که واقعست بینهم میان ایشان یا برای طلب جاه و ریاست یا بسبب حسدی
که بر پیغامبر صلی الله علیه و سلم داشتند ولولا کلمة سبقت و اکر نه کلمه بودی که پیش کرفته است یعنی وعده من ربک از پروردکار تو که
در مهلت دادن ایشان الی اجل مسمی تا زمان نام برده که آخر عمرست یا روز قیامت لقضی بینهم هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان
بعذاب مبطل و خلاص محق وان الذین وبدرستی که آنانکه اورثوا الکتاب داده شدند کتاب یعنی قران را من بعدهم از
پس ایشان کذشته و کافران زمان حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام که قران بدیشان دادند و ایشان لفی شک منه هر آینه در
شک اند از دین یا از قران یا از پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم مریب شکی در تهمت افکنده فلذلک پس برای تولیکه از ایشان واقع
شد فادع پس بخوان خلق را باتفاق بر ملت اسلام واستقم و مستقیم باش بر دعوة کما امرت همچنانکه فرموده شده ای در بیان
آورده که ولید مغیره با حضرت علیه الصلوة والسلام کفت از این دین و دعوی که داری رجوع کن تا من نصفی از اموال خود بتو دهم و شیبه

بتو دهم وعده کرد

بتو دهم وعده کرد که بدین پدران باز کردی تا دختر خود بعقد تو در ارم این ایه نازل شد که بر دین خود مستقیم باش ولا تتبع و پیروی مکن اهواءهم
آرزوهای باطله ایشان را وقل آمنت و بکو که کرویدم بما انزل الله بآنچه فرو فرستاده است خدای من کتاب از کتاب بر من و بر انبیا پیش از
من یعنی بجمیع کتب منزله ایمان دارم و حق سبحانه در همه کتابها بتوحید حکم کرده است وامرت و فرموده شده ام لاعدل بانکه عدل کنم و نکو
نکاه دارم بینکم میان شما یعنی انصاف و ارذال را بحق خوانم و در تبلیغ شرایع و حکومات میل نکنم الله ربنا وربکم خدای آفریدکار
ما و شماست لنا اعمالنا میان ما و شما یعنی حق ظاهر شد و احتجاج را مجال نماند و اکر کسی خلاف کند از عناد و سرکشی خواهد بود الله یجمع خدای
جمع کند بیننا میان ما بقیامت والیه المصیر و بسوی اوست بازکشت همه نزد بعضی عدم احتجاج بآیه السیف منسوخست والذین یحاجون
و آنانکه از کفار خصومت کنند و جدال ورزند فی الله در دین خدای عز و جل من بعد ما استجیب از پس آنکه اجابت کرده اند له و قول خدای را
یعنی در روز میثاق ایمان آورده اند بربوبیت یا مراد یهود اند که سخن خدای را اجابت نموده اند در توریت و مصطفی علیه الصلوة والسلام ایمان
آورده اند پس آنکه مجادله میکنند پس خدای اجابت کرده دعای رسول خود را باظهار معجزات و دلالت کنند بر صدق او حجتهم داحضة
حجتهای ایشان باطل است عند ربهم نزدیک پروردکار ایشان جه بعد از ظهورات انجاد ایراد حجج صحمان عناد محض است وعلیهم غضب
و بر ایشانست خشم خدای بسبب مجادله در ابطال دین ولهم و مر ایشانراست جهت کفر ایشان عذاب شدید عذابی سخت که ان
آتش است دوزخ باشد الله خدای بحق الذی انزل الکتاب آنکسیست که فرو فرستاد از آسمان کتاب بالحق براستی و درستی والمیزان
و منزل کرداند ترازو را که موزونات بدان سنجند تا در بادها خورند و فروشنده ظلم نکنند و محققان برانند که مراد از میزان عدل است در
معاملات آن عذاب و راستی میزان کنایت کرد که آلت عدالت و انزال عدل عبادت از فرمودن بدان و در عین المعانی فرموده که مراد
از میزان محمدست صلی الله علیه وآله وسلم قانون عدل بوی نهید چنانچه بعد انزال او ارسال وست وما یدریک و چه چیز دانا کرد ترا و چه دانی لعل
الساعة قریب شاید که وقت قیامت نزدیک بود امام زاهد فرموده که لعل برای تحقیق است یعنی البته ساعتی که در ان قیامت قایم شود نزدیکست
یستعجل شتاب میکند بها بساعت یعنی بآمدن آن الذین آنانکه لا یؤمنون بها نمیکروند بان یعنی استعجال از روی تکذیب و استهزا است
یا میخواهند که پیغامبر صلعم وقتی معین کند تا ان وقت که بیاید و قیامت نیاید ایشانرا بر او حجتی باشد والذین آمنوا و آنانکه کرویده اند
بخدا و رسول او مشفقون ترسانند منها از قیامت میدانند که خدای با ایشان چه کند در محاسبه و مجازات را بر چه وجه بود ویعلمون
و میدانند انها الحق آنکه آمدن ساعت راست الا ان الذین یمارون بدانید که بتحقیق آنانکه خصومت و جدال میکنند در آمدن قیامت لفی
ضلال بعید هر آینه در کمراهی اند دور از صواب الله لطیف خدای داناست بانیکو کاری بعباده به بندکان خود یرزق من یشاء هرکرا خواهد
روزی دهد وهو القوی و او تواناست در لطف و رحمت العزیز غالب در حکم و ارادت در فصول آورده که لطیف چهار معنی دارد اول
امام قشیری فرمود که ان لطف اوست که بیشتر از کفایت دهد دیکر از قوت کار فرماید دوم نوازنده بان برابر که بنده کار آنچه را اضافت کرده بخود
سیوم باریک داننده دوربین خفیات امور که داند و اسرار همه در بردبوشیده نماند جهارم پوشیده کار ها که کسی بر سر قضا و قدر او
راه نبرد و در کار او چون و چرا اصل نداند نظم کی زچون و چرا دم میتوان زدن ∴ که نقش کون و چرا دادت و رای چون و چرا است

في الساعة

چرا نکه کرجا درست قدرات :. نه چون کرجون با یمال قضات :. در موضح آورده که لطیف آنست که اعراض با علم داند وجرایم جمهور را
بحکم در گذرند در ترجمه کشف فرموده که لطیف آنست که علم محیط شامل است بر غوامض مصالح وحکمتهای سر بسته مشتمل بر عواید منافع در کشف الاسرار
معنی لطیف بدین وجه آورده که نعمت بقدرت خود داد وشکر بقدر بنده خواست درین آیه نکات بسیار وفواید بیشمار است وحوالهٔ اطلاع معنی
لطیف بتفصیل در جواهر التفسیر است من کان یرید هر که باشد که خواهد بعمل خود حرث الاخرة کشت خیر آن سرای یا پاداش آنرا نزد له بیفزاییم
واورا فی حرثه در زرع خیر او ثواب آخرت از ثواب الجنان بذکر حرث خبر داد از جهت تمثیل یعنی چنانچه کشت دانه را می افزاید تا حدی که
یک ذره مقابل کوه احد شود ومن کان یرید وهر که باشد که خواهد بکردار خود حرث الدنیا نیکی دنیا سعی کند در حصول متاع آن نؤته منها بدهیم
اورا از دنیا آنچه بقسمت ازلی نصیب او مانده باشد وماله وینست مر او را فی الاخرة دران سرای من نصیب هیچ بهره مراد کافر انند که همین دنیا
خواهند ویس یا منافقان که در غزوها با مومنان اتفاق نمودندی وغرض ایشان بودی ویس ودرین آیه فرمود که هر که خواهد آنچه تعدید
کرده باشیم بوی دهیم واز نعمت آخرت بی بهره ماند وهر که آخرت طلبد نصیب خود از دنیا ببرد ودر عقبی زیاده ازان فیض یابد بیت
دنیاطلبان بهره دنیات دهند :. عقبی طلبان هر دو بیکجات دهند ام آیا نه چنانست که کافران تصور کرده اند ام لهم شرکاء آیا مر ایشان را
انبازانند یعنی مر ایشانرا دیوان هستند که در معصیت شریک ایشانند شرعوا لهم نهاده اند برای ایشان یعنی بیاراسته اند در دل ایشان
من الدین از کیش جاهلیت ما لم یاذن به آنچه دستوری نداده است ونفرموده به الله بآن خدای هیچکس را مانند شرک وانکار بعث وعلی بر
دنیا وتحریم بحیره وسائبه وامثال آن ولولا کلمة الفصل واگر نه کلمه ای است بودی یعنی قضاء سابق بتاخیر مکافات ایشان لقضی بینهم
هر آینه حکم کرده شده بودی کافر ومومن یا میان مشرکان ومرکب جزا بنزا یافته بودندی اما وعده فصل میان ایشان در قیامت است
وان الظالمین وبدرستی که ستمکاران یعنی کافران لهم مر ایشانراست در آن روز عذاب الیم عذابی دردناک دایم وبی انقطاع تری
الظالمین ببینی مشرکانرا در قیامت مشفقین ترسان وهراسان مما کسبوا از جزاء آنچه ایشان کرده باشند وهو ووبال اعمال
افعال ایشان واقع بهم رسنده است بدیشان والذین آمنوا وآنانکه گرویده اند وعملوا الصالحات وعملهای ستوده کرده اند فی
روضات الجنات در مرغزارهای بهشتند یعنی خوشترین بقعها ونزهت افزای ترین آن لهم مر ایشانراست در بهشت ما یشاءون آنچه خواهند
وآرزو برند آماده ومقرر شده عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان ذلک آنچه مذکور شد از کرامت بهشتیان هو الفضل الکبیر آنست فضل بزرگ
که حق سبحانه بر بندگان تفضل فرموده ودر جنب آن نعیم فانی دنیوی بغایت حقیر وفرومایه است ذلک آن ثواب که خبر داد الذی یبشر الله آنست
که مژده میدهد خدای بدان عباده بندگان خود را الذین آمنوا آنانکه ایمان آورده اند وعملوا الصالحات وکارهای شایسته کرده وتقدیم خبر
بایه کرامتها جهت آنست تا بسر مومنان واکه دانند که عمل ایشان ضایع نیست در مراسم عبودیت اجتهاد نمایند وبوعده لطف
عبادت بیفزایند نظم کار نیکو کن اگر مزد نکو میطلبی :. که خدا بهر چه نکوتر نکو کار دهند :. کار اکر اینست بیا در طمع اجر مباش :. مزد
فزون بآنانکه کردار دهند :. امام ثعلبی از قتاده رحمه الله نقل میکند که گروهی از مشرکان اجتماع نموده با یکدیگر گفتند که محمد از علی
[illegible] دعوت وابلاغ هیچ مزدی میخواهد بانیه آمد که قل لا اسالکم بگو نمیخواهم شما را علیه بر سانیدن پیغام اجرا مزدی

هیچ پیغامبر را

وهیچ پیغامبر از امت برای دعوة مزد نخواسته ودر تبیان از ابن عباس رض نقل فرموده که چون حضرت رسالت صلی الله وسلم بمدینه آمد اکابر انصار
بخدمت سید ابرار آمده گفتند تو بهر خواهرهای ودر دین رهبرهای وما می بینیم که خراجات تو بسیار از مداخل افزونست اگر فرمایی قدری از
اموال خود بطیب نفس وانشراح صدر جمع کرده بیاریم وبخدمت عتبه علیه بسپاریم تا در حوایج صرف کنند وخاطر عاطر را از ان فراغتی دست
دهد این آیه نازل شد که بگو که من بر تبلیغ رسالت از کسی مزد طمع ندارم الا المودة لیکن دوستی میطلبم فی القربی در خویشی یعنی قریش باید
که مرا دوست دارند برای قرابتی که با ایشان دارم وچون نصرت اقتضی رمیکنند مرا بهیچ بطنی از قریش نیست الا که سررشته قرابتی هست لیس
باید که مرا یاری دهند بر دشمنان وبا من دشمنی نکنند این معنی بنسبت قول قتاده بسیار واضح است وگفته اند مراد موده ثابت است در ذوالقربی
یعنی من مزد رسالت نمیخواهم لیکن خویشان مرا دوست دارند وازابن عباس رض منقولست که صحابه بعد از نزول این آیه گفتند یا رسول الله خویشان تو کیانند
تا که موده ایشان باید کرد اشارت فرمود که علی وفاطمه وحسن وحسین رضی الله تعالی عنهم ودر تفسیر ثعلبی آورده که خویشان حضرت رسول الله علیه
الصلوة والسلام بنوهاشم وبنو المطلب اند که خمس برای ایشان قسمت باید کرد ونزد بعضی مراد بقربی تقربست بخدای یعنی دوست دارید آنکه
تقرب کنید باعمال صالحه ومن یقترف وهر که کسب کند حسنة نیکی را یعنی طاعتی ودر عین المعانی آورده که این حسنه اینجا محبت آل پیغمبرست که کار
آن باشد نزد له زیاده کنیم مر او را فیها حسنا دران حسنه یعنی مضاعف سازیم ثواب آن حسنه را ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است
نیکوکارانرا شکور بدیرنده طاعت فرمان بردارانرا ام یقولون افتری بلکه میگویند کافران که بر می بافد محمد وبر می بندد علی الله کذبا بر
خدای دروغ بدعوی نبوت ونزول قرآن فان یشاء الله پس اگر خواهد خدای یختم علی قلبک مهر نهد بر دل تو اگر افترا کنی وقرآن برتو فراموش
گرداند یا مهر نهد بر دل تو اگر افترا کنی وقرآن بر تو فراموش کرداند یا مهر نهد بر دل تو بصبر وشکیبایی تا از آزار وجفای ایشان متغیر نشوی
سلمی از سهل بن عبدالله قدس سره نقل میکند که مهر شوق ابدی ومحبت لم یزلی بر دل تو نهد تا التفات بغیر وی نکنی واز اجابت وابا وخلق
فارغ گردی ویمح الله الباطل ومحو میکند خدای باطل یعنی کجی ونا راستی ویحق الحق وانکار میکرداند حق را بکلماته بسخنان خود یعنی
بحکم قضا که هیچکس دفع آن نتواند کرد انه بدرستی که او علیم بذات الصدور دانا بهر چه در دلهاست یعنی راستی تو ومظنه افترای ایشان بتو بر و مخفی نیست
در عین المعانی از ابن عباس رضی الله عنه روایت فرموده که بعد از نزول قل لا اسالکم علیه اجرا در خاطر بعضی خطور کرده بود که پیغامبر مارا بدوستی
خویشان خود امری فرماید تا بعد از وی فرمان ایشان بریم وبر ما حکم کنند جبرئیل علیه السلام آنحضرت را علیه الصلوة والسلام خبر داد از اتهام آن
جمع بدین آیه وحضرت با ایشان گفت گفتند یا رسول الله گواهی دادیم که تو راست گویی وما ازین اندیشه توبه کردیم این آیه نازل شد که وهو
الذی واوست آنکسی که بمحض کرم یقبل التوبة قبول میکند توبه را عن عباده از بندگان خود یعنی چون باز گردند واز گناهی که کرده اند
ندامت ورزند آن بازگشت را در پذیرند ویعفوا وفرو گذارد عن السیئات از بدیهای ایشان یعنی بعد از توبه جرمها از ایشان درگذرند ویعلم
ومیداند ما یفعلون آنچه کنند بعد از ان از نیکی وبدی وحفص تا میخواند یعنی خدای میداند آنچه شما میکنید از گناه وتوبه ویستجیب الذین
آمنوا واجابت خدای برای آنانکه گرویدند وعملوا الصالحات وکردند عملهای پسندیده ویزیدهم وزیاده گرداند مسئول ایشانرا
من فضله از فضل خود یعنی بدهد ایشانرا آنچه حاجات خواستن آن نداشته باشند از رویت وسلام والکافرون وناگرویدگان

لهم عذاب شدید وایشانراست عذابی سخت که ذل حجابست ودوام عتابست وهیچ عقابی بتر از ذلت حجاب نیست نظم ز هیچ رنج تو مطلق ام ابا
یار دوری :. جز آنکه نیست کنی در حجاب هجرانش :. اصحاب صفه که بفقر وفاقه میکذرانیدند روزی در خاطر ایشان کذشت که چه باشد کی ما
توانکر شویم که مال خود را بفلان وفلان خیر تصدیق کنیم این آیه آمد که ولو بسط الله الرزق واگر بکشادی روزی را لعباده بر بندکان خود هر ایشان
فراخ کردانیدی لبغوا هر آینه ستم کردندی فی الارض در زمین وبا ستیلا واستعلا بیرون آمدندی یا تکبر ورزیدندی وفساد کردندی واین
غالبست چه ذی النورین وعبد الرحمن بن عوف رضی الله عنهما مالدارترین قوم بودند وهرکز از ایشان اثر بغی وطغیان ظاهر نشد کفته اند مال
دنیا بمثابه بارانست که بر تمام زمین رسد واز هر قطره از آن کیاهی روید بیت باران که در لطافت طبعش خلاف نیست :. در باغ لاله ...
در شوره خار وخس :. چون اغلب طباع خلق بجانب هوا وهوس مایلند وبدوش صفات بهیمی بر ایشان غالب ومال دنیا درین ابواب
قویترین اسبابست پس اگر حق سبحانه روزی بر خلق فراخ کردی اکثر باغی وطاغی شدندی اما بحکمت قسمت نمود چنانچه فرمود ولکن ینزل
ولیکن فرو میفرستد روزی را بقدر بتقدیر ازلی ما یشاء آنچه میخواهد بر آن انه بعباده بدرستی که بندکان خود خبیر داناست باحوال ایشان
بصیر بینا میبیند ومیداند که هر کس را چه باید وچند باید وهو الذی ینزل الغیث واوست آنکسی که میفرستد باران را من بعد ما قنطوا پس از آنکه
نومید شدند از آمدن آن وینشر رحمته وپراکنده رحمت خود یعنی باران را منتشر کرداند در کوهها وبیابانها وهو الولی واوست دوست
مومنان وسازنده کار ایشان بفرستادن باران ونشر رحمت در اماکن الحمید ستوده بهمه زبان با ستاینده سپاس داران ومن آیاته و
از دلایل قدرت ونشانهای فطرت اوست خلق السموات والارض آفریدن آسمانها وزمینها وما بث وآفریدن آنچه پراکنده کرد فیهما در آسمان
وزمین من دابة از جنبندکان یعنی زندکان چون ملائکه وجن وانس وسایر حیوانات وهو واو یعنی خدای علی جمعهم بر جمع کردن ایشان
در عرصه محشر اذا یشاء هرکه خواهد قدیر تواناست ومتمکن از آن وغیر او عاجز از آن وما اصابکم وهرچه بشما میرسد ای مومنان من مصیبة
از مصیبت دینی یا بمال یا بتن واهل وعیال فبما کسبت ایدیکم پس بسبب آنست که کسب کرده دستهای شما یعنی از شامت معصیت وعقوبت کناهان
شماست ویعفوا وعفو کند ودر میکذرد عن کثیر از بسیاری کناهان واکر بکناهی بازخواست نرسد موجب زیادت اجر او خواهد بود امام
ابو اللیث رحمه الله در تفسیر خود آورده که مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده که امیدوارترین آیتی که خدای تعالی بر پیغامبر خود علیه الصلوة والسلام
فرستاده این آیتست زیرا که خبر داد که بسبب بعضی کناه مصیبت میرسانم واز بسیاری عفو میکنم وروی از آن کریمتر است که کناهی
که یکبار عفو کرد در دنیا دیکر بار در عقبی عقوبت آن کند وما انتم ونیستید شما ای کافران بمعجزین عاجز کنندکان خدای از نفاذ او یا
از عذاب کردن مستحق فی الارض در زمین وما لکم ونیست مر شما را من دون الله بجز خدای من ولی هیچ دوستی که کارساز در دنیا ولا نصیر
ونه یاری که عذاب بازدارد در عقبی ومن آیاته الجوار واز نشانهای توانایی اوست کشتیها روانست فی البحر در دریا کالاعلام مانند کوهها در عظمة
ان یشاء اکر خواهد خدای یسکن الریح ساکن کرداند باد را که سبب رفتن کشتی است وچون باد ساکن شود فیظللن پس کردند کشتیها رواکد
ایستادکان علی ظهره بر پشت آب واصل کشتی در اضطراب ان فی ذلک بدرستی که در تسخیر ریاح واجرا سفاین لآیات هر آینه دلالتهاست
لکل صبار مر هر صبر کننده را در کشتی شکور سپاسدارنده بر توفیق خروج از کشتی او یوبقهن یا اکر خواهد هلاک کند کشتیها یعنی اهالی آنرا بما کسبوا

بسبب آنچه کرده اند

بسبب آنچه کرده اند از معاصی ویعف ودر میکذراند عن کثیر از بسیاری از غرقه شدن پس اکر خواهد خلاص کند مومنان را واکر خواهد هلاک
کند کافران را تا انتقام کشیده باشد از ایشان ویعلم الذین یجادلون وتا بدانند آنها که خصومت میکنند فی آیاتنا در دلایل قدرت ما که در محل جدل
ما لهم نیست وایشانرا من محیص هیچ کریزکاهی فما اوتیتم پس آنچه داده شده اید من شیء از چیزی که تعلق بدین جهان دارد چون مال وفرزند
فمتاع الحیوة الدنیا پس آن برخورداری زندکانی دنیاست یعنی تا زنده اید از آن تمتع میکیرید وما عند الله وآنچه نزدیک خداست از ثواب آخرت
ونعیم بهشت خیر بهتر است وابقی وپاینده تر للذین آمنوا برای آنانکه کرویدند وعلی ربهم یتوکلون وبر پروردکار خود توکل میکنند
والذین وبرای آنانکه یجتنبون پرهیز میکنند ویکسو میروند کبائر الاثم کناهان بزرک والفواحش واز کارهای زشت واذا ما
غضبوا هم وچون خشم کیرند بر مردمان بسبب رنجی وزیانی ومکروهی که بایشان رسیده باشد یغفرون ایشان در میکذرانند از او
وعفو میکنند در لباب آورده که آیه در شان فاروق اعظم است رضی الله عنه که او را دشنام میدادند وچون در خشم میشد فرو میخورد وتعرض ایشان
نمینمود ودر تبیان آورده که در باب ابوبکر صدیق است رضی الله عنه او را بر انفاق تمام مال ملامت کردند ودشنام رسانیدند واو حلم ورزید
ومتعرض ایشان نمیشد بیت مستغرق کار خود چنانم که دکر :. پروای ملامت کر بیکار ندارم والذین استجابوا وبرای آنانکه اجابت
کردند لربهم پروردکار خود را وایشان انصارند که حضرت پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم ایشانرا بایمان خواند فی الحال بطوع ورغبت قبول
کردند واقاموا الصلوة وبپای داشتند نماز را یعنی ادا کردند بشرایط وارکان ودر اوقات وامرهم وکار ایشان شوری بامشورت است
بینهم میان ایشان یعنی هرکاه که کاری کنند بصواب دید یکدیکر کنند ومما رزقناهم واز آنچه عطا کردیم ایشانرا از اموال ینفقون نفقه
میکنند در راه خدای والذین وبرای آنانکه اذا اصابهم البغی چون برسد ایشانرا ستمی از کافران هم ینتصرون ایشان از دشمن
انصاف خود بستانند یعنی از ایشان انتقام کشند زیرا که انتصاف از کفار فرضست وجهاد کردن با ایشان لازم وجزاء سیئة
وپاداش کردار بد سیئة مثلها کرداریست مانند آن لفظ سیئه در ثانی بر سبیل ازدواج کلام است چنانکه وان عاقبتم فعاقبوا
فمن عفی پس هر که عفو کند از ستمکار خود که مسلمانان باشند وترک انتقام نماید از وی واصلح وباصلاح آرد میان خود وظالم خود فاجره
علی الله پس مزد او بر خدایست وعده مبهم دلالت بر شرف وعظمت موعود دارد در تبیان از حسن بصری رحمه الله نقل میکند که روز قیامت
ندا خواهد رسید که هر که بر خدای مزدی دارد کو برخیز مکر کسی که عفو کرده باشد از مظلمه نظم عفو از کناه سیرت اهل فتوتست :. با حلم
عفو کار فتوت تمام نیست :. بکذر ز جرم خصم وکرم کن که کفته اند :. در عفو لذتیست که در انتقام نیست انه بدرستی که خدای لا یحب
الظالمین دوست نمیدارد ستمکاران را یعنی کسانی را که ابتدا کنند بستم یا در انتقام از حد در کذرند ولمن انتصر وهرکه کینه کشد از ظالم بعد ظلمه
پس از آنکه بر وی ستم کرده باشد فاولئک پس آن کروه کینه کشندکان ما علیهم نیست بر ایشان من سبیل هیچ راهی بعتاب وملامت وایشانرا
کناهی نیست انما السبیل جز این نیست که معاتبه ومعاقبه علی الذین بر کسانیست که ابتدا یظلمون الناس ستم کنند بر مردمان ویبغون فی
الارض وافزونی جویند واز حد در کذرند در زمین بغیر الحق بغیر حجتی وحقی اولئک آن کروه موصوف بظلم وبغی لهم مر ایشانراست
نکشد عذاب الیم عذابی دردناک یعنی عذاب دوزخ ولمن صبر وهرکه شکیبایی کند بر آزار مردمان وغفر ودر کذرد از مظلمه ایشان وانتقام

ان ذلک بدرستی که این صبر و غفران لمن عزم الامور از آن بهترین کارهاست امام زاهد رحمه الله گوید این کاردان مرد است و هر کسی را
این قوت نباشد که جفا کشد و وفا کند بت و فا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم ∴ که در طریقه ما کافریست رنجیدن ومن یضلل الله و هر که
فرو گذارد خدای فما له پس نیست مر او را من ولی هیچ دوستی که کارسازی کند من بعده پس از فرو گذاشتن خدای او را و تری
الظالمین و بینی تو مر کافران را لما راوا العذاب آنهنگام که بینند عذاب را یعنی روز قیامت یقولون گویند هل الی مرد ایا هست بسوی بازگشتن
بدنیا من سبیل هیچ راهی و جاده که برویم و تدارک مافات کنیم وتریهم و بینی کفار را که در آن روز عرض کرده میشوند علیها بر آتش
دوزخ که آیت غیر مذکور است جهت وضوح چه معلوم است که عرض کافران بر آتش خواهد بود خاشعین در حالتی که فروتنان باشند و حقیر
من الذل از خواری و رسوای ینظرون مینگرند بسوی آتش من طرف خفی از گوشه چشم پنهان یعنی بکرانه چشم بدوزخ مینگرند
از هول و هیبت آن زهره سر بر آوردن ندارند ضحاک فرموده که وقتی که ایشان را بدوزخ میرانند در دیده مینگرند کاهی بدوزخ جمعی
برانند که وا از طرف خفی چشم دل است چه کافران نابینا محشور خواهند شد پس حال نباشند بدل چنانچه بینایان دنیا حالات مختلفه فهم میکنند
وقال الذین امنوا و چون ایشان را برین حال ببینند گویند ان الخاسرین بدرستی که زیانکاران الذین خسروا آنانکه زیان کردند انفسهم در نفسهای
خویش واهلیهم و در کسان خود یوم القیمة روز رستخیز زیان در نفسها آنست که ایشان را بعبادت بتان مستوجب آتش دوزخ گردانیدند و زیان
اهالی در دوزخ بانگ است ایشان را از ایمان باز داشتند و اگر بهشتی اند بانگ از دیدار ایشان محروم مانند الا ان الظالمین بدانید بدرستی که ستمکاران
یعنی مشرکان فی عذاب مقیم در عذابی پیوسته اند یعنی باقی و بی انقطاع وما کان لهم و نباشد مر این کافران را من اولیاء هیچ دوستان کاریان
و مدد دهندگان که بوقت عذاب ینصرونهم یاری کنند من دون الله بجز خدای یعنی کسی نتواند که عذاب از ایشان بردارد غیر از خدای و باز
ندارد خدای ومن یضلل الله و هر که گمراه سازد خدای فما له من سبیل پس نیست او را راهی بنجات و نجاح استجیبوا اجابت کنید لربکم
پروردگار خود را یعنی در پذیرید آنچه او کرده از ایمان و توحید من قبل ان یاتی پیش از آنکه بیاید یوم لا مرد له روزی که باز گردانیدن
نیست مر او را من الله از نزد خدای یعنی بوقوع آن حکم باطل نمیشود مالکم نیست شما را من ملجا هیچ پناهی و گریزگاهی یومئذ آن روز وما لکم
نیست شما را من نکیر هیچ انکاری در آنچه کرده اید یعنی عیبها خود را بتو منکر نتوانید شد چه کرام الکاتبین در صحایف نوشته باشند
و اعضا و جوارح شما نیز بر آن گواهی دهند فان اعرضوا پس اگر روی بگردانید مشرکان از اجابت دعوت فما ارسلناک پس ما نفرستادیم ترا علیهم
بر ایشان حفیظا نگهبانی که از عمل بد ایشان را نگاه داری ان علیک نیست بر تو الا البلاغ مگر رسانیدن احکام و تو رساننده و انا اذا اذقنا
الانسان و چون بچشانیم کافر را یعنی بدهیم منا از نزدیک خود رحمة صحت و توانگری فرح بها خوش شود بدان و شاد میکند وان تصبهم
و اگر برسد ایشان را سیئة بدی چون مرض و فقر و محنت بما قدمت ایدیهم بانچه پیش فرستاده است دستهای ایشان از اعمال ناشایسته فان الانسان
پس بدرستی که انسان یعنی کافر کفور سخت ناسپاس است و ناگرونده و میشاید که وا از انسان جنس او و غلب ایشان آنانند که نعمت را فراموش
کنند و محنت را بخاطر دارند امام ابو منصور ماتریدی فرموده که کفران مومن آنست که ترک شکر کند لله مر خدای راست ملک السموات والارض
پادشاهی آسمانها و زمینها یخلق ما یشاء می آفریند آنچه میخواهد یهب میبخشد لمن یشاء مر هر که خواهد اناثا دختران بی پسران چون لوط علیه السلام

ویهب لمن یشا

ویهب لمن یشاء و می بخشد هر کرا خواهد الذکور پسران بی دختران چون ابراهیم علیه السلام او یزوجهم او یا جفت گرداند ایشان را ذکرانا و اناثا پسران
و دختران یعنی هم پسر بخشد و هم دختر چون حضرت رسالت صلی الله واله وسلم چون اینجا مشیت بانیت چنانچه در دادن دختر تنها و پسر تنها زیرا که اینجا
دختر را چه شاید که والدین را داعیه پسر باشد یا پسر دهد و ایشان را از روی دختر باشد پس مشیت او ست یعنی هر چه خواهیم و هم اینجا که از هر دو نوع
داو بیدو او را اشتیتی نماند که نفی آن باید کرد ویجعل و میگرداند من یشاء هر کرا خواهد عقیما بی فرزند چون یحیی علیه السلام انه علیم
بدرستی که خدای داناست بانچه میدهد قدیر تواناست بر آنچه میسازد دانایی او از جهل مقدس و مبرا و توانایی او از عجز منزه و مبرا و
علم او بر اطراف اشیا از شایبه جهل فتور ∴ قدرتش پاک از آلایش نقصان و قصور ∴ آورده اند که یهود سید عالم را علیه الصلوة والسلام گفتند که
چرا خدای تو بی واسطه با تو سخن نمیگوید تا در و نگری چنانچه با موسی علیه السلام سخن میگفت و موسی او را میدید حضرت فرمودند که موسی نیز شنید دلی
او را ندید آیه آمد که وما کان و نیست و نشاید لبشر آدمی را ان یکلمه الله آنکه سخن گوید خدای با وی مواجهه در دنیا و آنکس او را ببیند
پس سخن گفتن خدای با بشر نبود الا وحیا مگر بوحی و آن کلامیست خفی که بسرعت دریابند یا بطریق الهام یا با لقاء در منام او من وراء حجاب
یا سخن گوید با وی از وراء حجاب یعنی آدمی در حجاب بود چنانچه با موسی و ادریس علیهما السلام بر ده حجاب نور بود و در موضح آورده که خدای با
رسول الله صلی الله علیه وسلم سخن گفت از وراء حجابی یعنی حضرت علیه الصلوة والسلام در میان دو حجاب بود که سخن خدای شنید حجابی
از زمرد سرخ و حجابی مروارید سبز و میان هر دو حجاب هفتاد ساله راه او یرسل رسولا یا خدای فرستد بدان کس از ملایکه فیوحی باذنه پس
وحی کند ملک مرسل بمرسل الیه بدستوری خدای ما یشاء آنچه خواهد خدای انه علی بدرستی که خدای برتر است از صفات مخلوقی و غالبست
در ایصال وحی حکیم داناست بتکلیم یا بشر از روی حکمت بر وجهی که باید وکذلک و همچنانکه وحی کردیم به پیغامبران پیش از تو اوحینا الیک
وحی کردیم بسوی تو روحا قرآن را من امرنا بفرمان ما قرآن را روح گفت زیرا که دلها بدو زنده گردد چنانچه تنها بروح حیات یابد ما کنت تدری
نبودی تو که بدانی قبل الوحی که ما الکتاب چه چیز است قرآن یعنی چون قرآن منزل نبود ندانستی آنرا یا نوشته ازل در سعادت و شقاوت تو معلوم
نبود ولا الایمان و ندانستی دعوت کردن بایمان یا بشرایع ایمان و بعلم آن عالم نبودی یا نمی شناختی اجل آنرا یعنی معلوم نداشتی که کدام
کس بتو ایمان آورده ولکن جعلناه و لیکن گردانیدیم کتاب یا ایمان را نورا نهدی به روشنایی که راه نماییم بدان من نشاء هر کرا خواهیم من عبادنا
از بندگان ما لیکن چون آنرا قبول کنند بطریق دین راه نمایند وانک لتهدی بدرستی که تو بوحی ما میخوانی مردمان را الی صراط مستقیم براه راست
دعوت از تو عامست مر خلق را و هدایت از من خاصست هر که خواهم و صراط مستقیم دین اسلام است یا راهی که طالب را بسر منزل مقصود
رساند صراط الله آن راه خدایست الذی له آن خدای که مر او راست ما فی السموات وما فی الارض آنچه در آسمانها و زمینهاست الا الی الله
بدانید که بسوی خدای تصیر الامور بازگردد کارهای خلایق در آخرت نزد محققان بازگشت همه امور در همه اوقات و احوال بحضرت او ست
و با رتفاع حجب و حیایط مشاهده این معانی دست دهد نظم صورت کثرت وحدت ∴ غیبت ما مانع نور حضور ∴ دیده دل باز کن و ببین
هر الی الله تصیر الامور سورة الزخرف مکیة خمس وثمانون آیة بسم الله الرحمن الرحیم حم حروف مقطعه برای تنبیه و اعلام است
سامع را از خواب غفلت بر انگیزاند و قول ثعلبی در لغت قدوه است تا شد این سخن میکند آنجا که فرموده حروف برای تنبیه می آید در موضع الا بی

بجا و هیم تنبیه میکند بر استماع کلامی عظیم در کشف الاسرار فرموده که حا اشارت بحیات حیست میم بملک و قسم یاد میکند بی زوال ملکت بحیات بی زوال و
والکتاب المبین و بقرآن روشن و هویدا بدلایل اعجاز یا روشن کننده احکام شرع و انکار اساز نده طرف هدایت جواب جیست انا جعلناه
بدرستی که ما فرستادیم این کتاب را قرآنا عربیا قرآنی بلغت عرب لعلکم تا شاید که شما از باید تعقلون دریابید معانی او را و فهم کنید صحت نبوة
محمد را علیه الصلوة و السلام با آنچه مشاهده کنید در و از آثار فصاحت و سلامت و اطوار بلاغت و جزالت وانه و بتحقیق که قرآن فی ام الکتاب
در اصل کتب سماوی یعنی در لوح محفوظ که ایمن است از تغیر لدینا نزدیک ما لعلی هر آینه بلند قدر است حکیم محکم کرده شده که در وی تناقض
نیست که در قم نسخ بر وی کشیده نشود افنضرب آیا باز داریم عنکم الذکر از شما قرآن را صفحا باز داشتنی ان کنتم بانکه شما هستید قوما مسرفین گروهی
ترک ارندگان یعنی بانکه شما اعراض کنید از قرآن و تکذیب نمایید هادی خود را باز نخواهیم گرفت بلکه بپای خواهیم فرستاد الزام حجت را و در معانی که
کر سبب شرک شما قرآن را باسمان نخواهیم برد چه دانسته ایم که زود باشد قومی که بدان بگروند و باحکام آن عمل نمایند وکم ارسلنا و چه بسیار
فرستاده ایم من نبی فی الاولین از پیغامبران در میان پیشینان که مسرف و مشرک بوده اند از کفر ایشان ما را از ارسال رسل منع نکرد
وما یاتیهم و نیامد بجماعه کفار گذشته من نبی هیچ فرستاده از نزد ما الا کانوا به مگر آنکه بودند معاندان آن قوم که باو یستهزون استهزا
مینمودند چنانچه جاهلان قریش نسبت بتو میکنند فاهلکنا پس هلاک کردیم باسباب استهزا اشد منهم سخت ترین ایشان را بطشا از جهة قوة
یعنی اقویا را ایشان را هلاک کردیم و شده و شوکت ایشان ما را عاجز نساخت ومضی و گذشته در قرآن بچندین موضع مثل الاولین و صفة
خبر و قصه پیشینان که ایشان با پیغامبران چه کردند و با ایشان چه کردیم در بنجا و عده پیغمبرانست بنصرت و وعید اعادی او بعقوبت ولئن
سالتهم و اگر بپرسی قوم خود را که من خلق السموات والارض که بیافرید آسمان و زمین را لیقولن هر آینه گویند خلقهن العزیز بیافرید آنها را
خداوند غالب در حکم و زمان العلیم دانا با حوال بندگان چه این آفرینش کار عاجز و جاهل نتواند بود درین آیه اخبار میکند غایه جهل ایشان
که مقرند بآفریننده و اقوای وعبادة غیر او میکنند پس حق سبحانه در صفت خود میفرماید که الذی جعل خدای آنست که ساخت لکم الارض
برای شما زمین را مهدا بساطی گسترده تا قرارگاه باشد وجعل لکم و بیافرید و ظاهر کرد اینده برای شما فیها سبلا در زمین راهها لعلکم
تهتدون تا شما راه یابید بسلوک بدان طرف سوی بلاد و دیاری که خواهید والذی نزل و آن خدایست که فرو فرستاد من السماء از آسمان
ماء بقدر آبی بقدر حاجت و مصلحت بسیاری که سبب غرقه شدن شود چون طوفان نوح علیه السلام و نه اندک که مهمات زراعت کفایت
نکند فانشرنا به پس زنده گردانیدیم بدان آب بلدة میتا جاه گاه مرده یعنی زمین افسرده خشک شده را بافواج گیاه التفات بتکلم
جهت اختصاص دلست بدین فعل کذلک مانند این زنده کردن تخرجون بیرون آورده خواهید شد از قبرها پس زنده شدن والذی
خلق الازواج و آن خدای که بیافرید اجناس اصناف و انواع ملایکه و مخلوقات را کلها همه بی یاری و مددگاری وجعل لکم و ساخت برای شما
من الفلک از کشتیها والانعام و از چهارپایان ما ترکبون آنچه سوار شوید از خشکی و تری لتستووا تا راست شوید علی ظهوره بر
پشتهای آن در سواری ثم تذکروا پس یاد کنید نعمة ربکم نعمت پروردگار خود را اذا استویتم علیه چون راست شدید بر وی وتقولوا و بگویید سبحان
الذی سخر لنا هذا پاکست آن خدای که رام گردانید و زیر دست ساخت لنا هذا برای ما این کشتی و این چهارپا را تا بدست و کوب ایشان قطع بر و بحر کنیم
وما کنا له مقرنین و نبودیم ما این مرکوب را بقوة خود مقرنین ضبط کنندگان و فرمان بردار سازندگان وانا الی ربنا و بدرستی که ما بسوی پروردگار
خود لمنقلبون بازگردندگانیم در آخر عمر خود بر مرکبی که با جنازه گویند و آخر مرکبی از مراکب دنیا آنست مستند ارغان کشنده روزگار و کار
بر مرکب چوبین ز جهان خواهی رفت ∴ در خبر آمده است که چون حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم پای مبارک در رکاب نهادی گفتی بسم الله
و چون بر پشت مرکب راست شدی گفتی الحمد لله علی کل حال سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون در موضح آورده که
راکب باید که کلمه الحمد لله گوید صاحب کشاف آورده که حسین بن علی رضی الله عنهما کسی را دید که بر مرکب نشسته که آیه سبحان الذی تا آخر خواند
ایشان فرمودند که آیا شما را بدین فرموده اند راکب گفت یا ابن رسول الله ما را بچه فرموده اند گفت ان تذکروا نعمة ربکم آنکه یاد کنید نعمت
پروردگار خود را در سواری اشارتست بانکه در سواری از حمد غافل نباشد وجعلوا و حکم میکنند کافران و مقرر میسازند له مر خدای را من عباده جزء
از بندگان او یعنی میگویند فرشتگان دختران او یند و این تعجبیست از جهل کفار که بعد از قرار بقدرت و علم او برای او اثبات ولد میکنند و
نمیدانند که ولادة از صفات اجسام است و او خالق همه جسمهاست ان الانسان بدرستی که کافر لکفور مبین ناسپاسست آشکارا که او کفران نعمت
ولد میکند بحق سبحانه و یکی دیگر از آثار جهالت ایشان آنست که بنات را اضافت بحق میکنند و برای خود بنین میخواهند پس حق سبحانه میفرماید که
ام اتخذ آیا فرا گرفته است خدای برای خود مما یخلق از آنچه می آفریند بنات دختران که اخس و انقص اند واصفیکم و شما را برگزیده و خاص
گردانیده بالبنین بپسران که اشرف و اکمل اند و این چگونه شاید که فرزند خداوند فرزند بنده واذا بشر و چون خبر داده شود احدهم یکی از
بندگان که اثبات بنات اسناد بخدا میکنند از بنی ملیح بما ضرب بانچه که میسازد للرحمن مثلا برای خدای بخشاینده شبیه و مانند یعنی دختران که از اناث
بخداست میکنند و فی الحقیقة آن وصف مر خدا را بمثل و مانند چه ولد لابد است که مماثل والد باشد پس ایشان دختران را برای خدا فرض
المثل میسازند و چون یکی را خبر دهند که ترا دختر متولد ظل وجهه گردد روی او مسودا سیاه شده از غایة غم و اندوه وهو کظیم و او پر است از غم
کرب و فزع یعنی از غم بدل فرو میخورد پس چون دختران را برای خود نمی پسندید بخدای چون روا میدارید اومن ینشؤ آیا آنکه بالد و بزرگ شود
و حفص ینشؤ بصیغه مجهول خوانده از تنشیه یعنی آیا کسی که پرورده گردد فی الحلیة در پیرایه یعنی بناز پرورش یابد و در لاغوب و میدان
داری نباشد وهو فی الخصام و او در وقت مجادله و سخن گزاری غیر مبین نه انکار کننده حجت باشد عرب را شجاعت و فصاحت فخر بودی
در اغلب زنان ازین دو حلیه غافل باشند فرمود که آیا کسی که اینچنین باشد خدای او را بفرزندی میگیرد و دیگر نهایة جهل ایشان را بیان می
فرماید که وجعلوا الملائکة و نام نهاده اند فرشتگان را الذین هم آنانکه ایشانند عباد الرحمن بندگان خدای اناثا دختران یعنی ملایکه که
مجاوران صوامع عبادت و ملازمان مجامع عبودیه اند دختران نام مینهند اشهدوا آیا حاضر بوده اند و دیده خلقهم آفریدن خدای مر
ایشان را که مشاهده کرده باشند صفت انوثت در ایشان در معالم آورده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم از ایشان پرسید که شما چه
دانید که ملایکه اناث اند گفتند از پدران بشنوده ایم و گواهی میدهیم که پدران ما دروغ گو نبودند حق تعالی فرمود ستکتب زود باشد که نوشته
شود شهادتهم گواهی ایشان ویسئلون و پرسیده شوند روز قیامت از آن وقالوا و گفتند قوم بنو ملیح از خزاعه لو شاء الرحمن اگر خواستی
خدای ما عبدناهم نمیپرستیدیم ملایکه را بر سبیل مجادله میگفتند نه از روی اعتقاد بعلیه مشیت حق بر مشیت عباد که ایمانست لا جرم

حق سبحانه فرموده مالهم نیست ایشانرا بذلک بانچه میکویند من علم هیچ دانشی یعنی این سخن نه از روی دانش میکویند بلکه سخنی است بی اصل
بجهت میسازند در تضیع فرمان آلهی ان هم نیستند ایشان الا یخرصون مکر انکه دروغ میکویند در وسیط آورده که مدعا ایشان ان بود که
خدای تقدیر کرده است بر پرستش ایشان و بدان راضی شده پس ما را بدان عقوبت نخواهد کرد و ایشان دروغ میکفتند زیراکه حق
سبحانه بکفر هیچ راضی نیست ام آتیناهم نه چنین است که ایشان میکویند ایا دادیم ایشانرا کتابا من قبله کتابی پیش از قرآن که ناطق بود بر صحت
قول ایشان فهم پس ایشان به بدان کتاب مستمسکون چنک در زدند کانند بدان احتجاج نمایندکان نه چنین بود و مقرر است که ما ایشانرا ندادیم پس
از قرآن نه حجتی و نقلی بیارند و بتقلید عقلی نیز حجتی ندارند بل قالوا بلکه میکویند انا وجدنا اباءنا بدرستی که ما یافته‌ایم پدران خود را علی امة
بر طریقه و سیرتی و انا علی آثارهم و ما بر پیها ایشان مهتدون راه یافتکانیم یعنی مستدل ایشان تقلید پدران است و کذلک و همچنین
ما ارسلنا من قبلک نفرستادیم پیش از تو فی قریة در دیهی و مجتمعی من نذیر هیچ پیغامبری بیم کننده که ایشانرا بعذاب تخویف نمود و از شرک بتوحید
دعوت فرموده الا قال مکر که کفتند مترفوها منعمان و توانکران و سروران ان دیه را که انا وجدنا بدرستی که ما یافته‌ایم علی امة پدران خود را
بر کیشی و آیینی و انا علی آثارهم و ما بر عقب ایشان مقتدون اقتدا کنندکانیم بدیشان قال بکوی ای محمد و حفص قال میخواند یعنی کفت پیغامبر امت
اولو جئتکم ایا اکر بیارم بشما باهدی دینی راست تر مما وجدتم از انچه یافته‌اید علیه بر ان دین اباءکم
پدران خود را ایشان چنان راسخ بودند که از محض عناد قالوا کفتند انا بما ارسلتم به ما بدان چیزی که شما فرستاده شده‌اید کافرون
ناکرویدکان کار ایشان بمکابره و معانده کشید نظم خلق را تقلیدشان بر باد داد ای دو صد لعنت بران تقلید باد ای کرچه علمش
سوی بالا میرود ای وع تقلیدش بالا میرود فانتقمنا منهم پس انتقام کشیدیم از مقلد معاند باستیصال ایشان فانظر
کیف کان پس در نکر که چکونه بود عاقبة المکذبین سرانجام تکذیب کنندکان در ین قبیله آنحضرت علیه الصلوة والسلام پس
مینماید اکر تقلید پدران میکنید ابراهیم علیه السلام کنید که اشرف اباء شماست واذ قال ابراهیم و یاد کنید انرا که کفت ابراهیم علیه السلام
بعد از بیرون آمدن از نار لابیه وقومه و پدر و قوم خود را چون دید که بت میپرستیدند اننی براء بدرستی که من بیزارم مما تعبدون از انچه می
پرستید الا الذی فطرنی لیکن انکسی که بیافرید مرا فانه سیهدین پس بدرستی که او مرا ثابت دارد بر هدایت وجعلها و ساخت ابراهیم علیه السلام
کلمه توحید را کلمة باقیة کلمه پاینده فی عقبه در ذریه خود و از ینست که همیشه در میان اولاد خلیل الرحمن علیه السلام موحدی بوده
کسی که خلق را بتوحید خوانده و کفته اند مراد از عقب ابراهیم آل محمد است صلی الله علیه و آله وسلم است یا امت مرحوم او و بعضی بر انند
که کلمه توحید باقی کذاشته در نسل ابراهیم علیه السلام لعلهم یرجعون شاید که کافران از شرک باز کردند بدین وی در آیند بل متعت
بلکه برخورداری دادم هؤلاء این کروه را از کفار قریش که معاصر حضرت پیغامبر اند علیه الصلوة والسلام واباءهم و پدران ایشانرا بعمر دراز
تا حتی جاءهم الحق آمد بایشان سخن راست یعنی قرآن یا دین اسلام ورسول مبین و پیغمبری آشکارا بدلایل و معجزات یا بیان
کننده توحید و آیات ولما جاءهم الحق و آنهنکام که آمد بدیشان سخن راست در حالتی که بکذاری این نعمت فرمان برداری کردندی ایشان
را انکار فرموده قالوا هذا کفتند این که آورده یعنی قرآن جادوئیست سحر و بدرستی که ما بدان وانا به ناکرویدکانیم و باور نداریم که

انتس قد اعدت وقالوا و کفتند دیکر بار لولا نزل چرا فرو فرستاده نشد هذا القرآن این قرآن اکر از پیش خدا است علی رجل بر مردی من القریتین
از یکی از ین دو دیه که مکه و طایف است عظیم مردی بزرک که صاحب مال و جاه بود از مکه ولید مغیره یا عتبة بن ربیعه یا اخنس بن شریق از طایف عروه
ثقفی یا حبیب بن عمرو یا کنانه عبد یالیل مدعا کفار ان بود که رسالة منصبی بزرک است بایستی که بمردی بزرک دادندی و بزرکی نزد ایشان منحصر
بود در جمع زخارف دنیوی و تفاخر بکثرت خیل و حشم ندانستند که رسالت رتبه عالیست و استحقاق کلی باشند بفضایل روحانیه و کمالات قدسیه
با این همه اختصاص می باید دانست که بفضل خاص از حضرت واهب العطایات ع تا دوست از ان میان کرا میخواهد ای لاجرم حق سبحانه
در جواب ایشان فرمود که اهم یقسمون ایا بخشش میکنند رحمة ربک نعمت پروردکار ترا که نبوت است یعنی ایا مفاتیح رسالت بدست
تصرف ایشانست تا بهر که خواهند در نبوت کشایند نحن قسمنا ما بخش کرده‌ایم بینهم میان ایشان معیشتهم معیشت ایشانرا
یعنی انچه بدان زندکانی کنند فی الحیوة الدنیا در حیات دنیا و ایشان از تدبیر و تغییر عاجز اند پس کجا در امر رسالت که اعلی مراتب انسانیست
دخل مینمایند ورفعنا و بر داشته‌ایم بعضهم برخی از ایشان یعنی ادمیانرا فوق بعض زبر بعضی درجات در جاه در روزی تا یکی توانکر است و
دیکری درویش یا در حریت که یکی آزاد است و دیکری بنده یا در فضایل که یکی فاضل است و دیکری مفضول در حقایق سلمی آورده که تفاوت
درجات باختلاف همت است چون هر کس که نیکو تر در جه او بلند تر و این تفاوت برای ان پیدا کردیم لیتخذ بعضهم تا فرا کیرند بعضی از آدمیان
بعضا بعضی دیکر را سخریا کار کننده یعنی جمعی را کار فرمایند تا مهم انان ساخته کردد یکی بمال معاون دیکری باشند و دیکر باعمال مساعد
دیکر نماید تا این صورت موجب انتظام امور دنیویه شود ورحمة ربک و بخشش پروردکار تو یعنی نبوت خیر بهتر است مما یجمعون
از انچه کافران جمع میکنند و انرا سبب بزرکی میدانند ولولا ان یکون الناس و اکر نه آن که کشتندی آدمیان امة واحدة یک کروه مجتمع
بر حرص یا بر اختیار دنیا بر آخرت لجعلنا هر آینه میکردانیدیم لمن یکفر بالرحمن برای کسی که نمیکرود بخدای لبیوتهم مر خانهای ایشان سقفا
من فضة سقفهای از نقره ومعارج و نردبانها که بدان علیها بر بام ان خانها یظهرون بر ایند و خود را بنمایند ولبیوتهم و می ساختیم خانهای
ایشانرا ابوابا درها وسررا علیها و تختها که بران یتکئون تکیه کنند و از نقره در ین آیه اشارتست بحقارت دنیا یعنی دنیا را پیش من
قیمتی نیست و اکر نه ان بودی که مردم بطلب دنیا و جمع ان مشغول شدندی چه اکثر طبایع است بر محبت دنیا و بسبب آن از عبادت و فرمان
برداری باز ایستاده میل بطرف دنیا بسی کردندی د اکر سقف خانها و نردبانها و درهای خانه و تختهای کافرانرا همه از نقره کردمی وزخرفا
و با وجود اینها ایشانرا طلا هم دادمی یا چنان کردمی که اینها از طلا ساختندی وان کل ذلک و اینست انچه همه یاد کرده شد لما متاع الحیوة الدنیا
مکر برخورداری زندکانی این سرای یعنی در صدد زوال و انتقال است والاخرة و نعمت آخرت و کفته اند بهشت عند ربک نزدیک پروردکار
تو یعنی در حکم او للمتقین و پرهیزکار انراست که از لوث شرک و دنس معاصی احتراز فرموده اند تا از مستلذات فانی و تنعمات
این جهانی اجتناب نموده نظم هر کس که رخ از متاع فانی برتافت ای و اندر طلب دولت باقی بشتافت ای انجا که کمال همتش بود رسید
و انچه که مقصود دلش بود بیافت ومن یعش و هر که چشم بپوشد یعنی اعراض کند عن ذکر الرحمن از یاد کردن خدای یعنی از ذکر احکام طلال
و حرام و از عتاب آلهی نترسد و برحمت او امیدوار نباشد نقیض بر کماریم له بر وی شیطانا دیوی فهو پس ان دیو له قرین مر اورا همنشین

دمساز و مصاحب و همراز بود در دنیا و پیوسته بوسوسه دعوای استفاله نماید در نفحات الانس آورده که شیخ ابو القاسم فقری با ساقدس سره با یکی از
موسان جندا دوستی داشت و قتی در مسجد نشسته بود جنی گفت ای شیخ چگونه این مردم چگونه می بینی گفت نی چشمهای مرا بمالید دیدم که بر سر
هر کسی غرابی نشسته است بعضی را با لهام بجنیم فرو گذاشته و بعضی را گاهی بر دوزد و میکدارد و گاهی بالا میرود گفتم این چیست گفت نخوانده که و
من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا او شیاطین اند بر سرهای ایشان نشسته و بر هر یک بقدر غفلت وی استیلا یافته نظم
دریغ و درد که با نفس بد قرین شده ایم ∴ وزین معامله با دین همنشین شده ایم ∴ بارگاه فلک بوده ایم و رشک ملک ∴ زجور نفس و جابینه
اینچنین شده ایم وانهم و بدرستی که دیوان لیصدونهم هر آینه باز میدارند قرینان خود را عن السبیل از راه حق ویحسبون و می پندارند که اولاد
بنی آدم انهم مهتدون انکه ایشان لسبب متابعت شیطان راه یافته کانند پایدارند که دیوان اهل هدایتند و درین پندارند باشند حتی اذا جاءنا
تا وقتی که پایند ایشان ایمان معرض و قرین او و حفص بصیغه واحد میخوانند یعنی پاید بما معرض و قرائه بکر اظهر است چه در خبر آمده که معرض و قر بن
او را در یک سلسله بجنبر اند و بدو را افکنند در معالم از ابو سعید خدری رضه نقل فرموده که چون کافر را بر انگیزانند و بمحشر گاه آرند دیوی
که قرین او بوده باشد در دنیا ان ساعت با وی باشد و مفارقت نکند تا وقتی که بدوزخ روند القصه چون بجنبر انید قال گوید عاشی یعنی خشم پوشیده
از حق و شیطان را یالیت بینی و بینک ای کاش میان من و میان تو بعد المشرقین دوری میان مشرق و مغرب تغلیب کرده مشرق را
در لفظ در موضح آورده که مراد مشرق صیف و مغرب شتاست و میان این هر دو مشرق نیز بعد بسیار است غرض انکه کافر دیو را گوید
کاشکی تو از من و من از تو دور بودمی فبئس القرین پس بد همنشینی تو پس گوینده با ایشان گوید ولن ینفعکم الیوم و سود ندهد
دارد شما را در آخرت این آرزو تمنا اذ ظلمتم چون ظلم کرده اید بر نفسهای خود در دنیا انکم برای انکه شما هستید فی العذاب مشترکون
در عذاب دوزخ انبازان یعنی باید که در عذاب شریک باشید هم چنانکه در سبب آن شریک بوده اند و بعضی گفته اند سود نمیدارد شما را
انکه شریک باشید یعنی اشتراک شما در عذاب سبب تخفیف عذاب از هیچ کدام نیست آورده اند که حضرت پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم با یمان قوم
و دلبستگی تمام داشت چنانچه بشرایط تمام داشت چنانچه بشرایط دعوت بیشتر اقامت مینمود عناد و انکار ایشان افزون تر بود حق
سبحانه فرمود که افانت آیا بودی محمد تسمع الصم توانی که بشنوانی کران گوش دل را و کر است سخن حق توانی شنوانید او تهدی
العمی یا توانی راه نمائی کوران را یعنی کور دلان را طریق حق توانی نمود و من کان و انکه هست فی ضلال مبین در گمراهی هویدا
یعنی تو قادر نیستی بر هدایة گمراهان پس بسیار تعب بر نفس خود منه فاما نذهبن بک پس اگر ما ببریم ترا بجوار رحمت پیش از انکه عذاب
ایشان بتو نمایم و دل ترا خوش داریم فانا منهم پس بدرستی که ما از ایشان منتقمون انتقام کشنده گانیم بعذاب او نرینک
یا بنمایم ترا الذی وعدناهم انچه وعده کرده ایم ایشان را از عذاب در دنیا فانا علیهم پس بدرستی که ما بر ایشان مقتدرون
توانائیم یعنی بهر حال از ایشان خواهند بود در زمان حیات تو یا بعد از وفات تو فاستمسک پس تو چنگ در زن بالذی اوحی الیک بانچه
وحی کرده شده است الیک بسوی تو از آیات و احکام انک بدرستی که تو علی صراط مستقیم بر راه راستی که زود بر و منزل غفران رسید
داند تحقیق که قرآن لذکر لک هر آینه شرفیست و قرآن مر ترا ولقومک و قوم ترا از قریش و مجاهد گفته که مراد از قوم تمام عرب اند

و شرف ایشان

و شرف ایشان است که قرآن بلغت ایشانست و خصوصی قریش را بجهت که تو از ایشانی بو عراض بنی هاشم و داشت وار ایشان و گفته اند و مراد از
قوم امت است وسوف تسئلون و زود باشد که پرسیده شوید از این نعمت و قیاس سپاس داری آن وسئل و بپرس ای محمد من ارسلنا من
قبلک کسانی را که از تو فرستادیم یعنی احوال ایشان را استفسار کن من رسلنا از فرستادگان ما که ملایکه اند یا از رسل گذشته سوال کن
که اجعلنا آیا فرموده ایم من دون الرحمن بجز خدای آلهة یعبدون خدایان که پرستیده شوند یعنی بپرس که هیچ حکم کرده ایم بعبادت غیر ما
و در هیچ ملتی از ملل ایشان پرستش کسی که بدون خدای باشد مقرر نشده و مراد بدین کلام استشهاد است باجماع انبیا بر توحید در معالم
فرموده که بشب اسرای برای حضرت رسالت صلعم و گفتند بپرس از ایشان آنحضرت در مضمون سخن شک ننمود و نپرسید صاحب عین المعانی
آورده که در آثار آمده است که جبرئیل از میکائیل علیهما السلام پرسید که سید عالم علیه الصلوة والسلام این سوال کرد از انبیا میکائیل فرمود
که یقین او کاملتر و ایمان او از آن محکم تر است که این سوال کند جب انکه در کشف دارد استقلال ∴ کی توجه کند باستدلال ولقد ارسلنا
موسی و بدرستی که فرستادیم موسی را علیه السلام بایاتنا با معجزات که علامات روشن بود بر نبوت الی فرعون وملائه و بسوی فرعون
و گروه او فقال پس گفت موسی علیه را ایشان را انی رسول رب العالمین بدرستی که من فرستاده پروردگار عالمیانم فلما جاءهم بایاتنا
پس آنهنگام که آورد موسی بدیشان نشانهای ما چون عصا و ید بیضا و طمس و طوفان و امثال آن اذا هم همان وقت ایشان منها یضحکون
از آن میخندیدند یعنی افسوس میکردند و استهزا مینمودند در اول مشاهده بی تامل ایشان وما نریهم و نمینمودیم ما ایشان را من آیة هیچ
معجزه الا هی مگر آنکه اکبر بزرگتر بود من اختها از آن بیشتر که مثل و مانند او بود یعنی هر یک مختص بودند بنوعی از اعجاز که بجهت آن خاصه
مفضل بودند بر آن دیگری مراد وصف همه است ببزرگی واخذناهم بالعذاب و گرفتیم ایشان را بعذاب قحط و جراد و قمل و جراد لعلهم یرجعون
شاید که برگردند از کیش باطل بآن آیند بدین حق ایشان باز گشتند چون عذاب معاینه دیدند در مقام استغاثه آمدند وقالوا و
گفتند با موسی علیه السلام یا ایها الساحر ای جادو یعنی عالم کامل این ندا از روی تعظیم بوده چه سحر پیش ایشان علمی بزرگ بود و صفتی
پسندیده و با معنی انست که ای مقدم در علم سحر و غالب بر تمام سحره یا همواره موسی را بدین نام میخواندند و درین وقت نیز بطریق
عادت گفتند ای ساحر ادع لنا بخوان برای ما ربک پروردگار خود را بما عهد بانچه عهد کرده است یعنی بعهدی که او را است عندک
نزدیک تو و آن استجابت دعای تست یعنی چون خدای تو هر دعا که میکنی مستجاب میکند در کشف عذاب ان ما او را بخوان اننا لمهتدون
بدرستی که ما راه یافتگانیم یعنی اگر عذاب از ما مندفع شود ایمان آریم و راه یابیم فلما کشفنا پس آنهنگام که بردیم عنهم العذاب
از ایشان عذاب را بدعای موسی علیه السلام اذا هم ینکثون همان زمان ایشان بشکستند عهد را و فرعون از اجابت دعای موسی علیه السلام
مترد شد که مبادا که مردم بدو بگروند پس همه قوم خود را جمع کرد و بعد به بلندی برآمد ونادی فرعون و ندا کرد فرعون بنفس خود فی قومه
در میان قوم خود بعد از کشف عذاب از ایشان و از روی عظمت قال یا قوم گفت ای گروه من یعنی قبطیان الیس لی آیا نیست مرا ملک مصر
مملکت مصر از اسکندریه تا سر حد شام وهذه الانهار و این جویبار آب نیل تجری من تحتی میرود از زیر قصر من اب نیل سعید
شصت جوی منقسم بوده و چهار جوی بزرگ از آن نهر الملک و نهر طولون و نهر دمیاط و نهر تنیس در باغ او میرفته از زیر قصر ها

ادعیه کند شنید پس او بدین چوبها خرد کرد و گفت در بوستانهای من میرود افلا تبصرون ایا نمی بینید شما عظمت و حشمت مرا و موسی اینها ندارد ام انا
خیر بلکه من بهترم من هذا الذي ازین کسی که در ملک من هو مهين او خوار و بیمقدار است ولا يكاد يبين و نمیتواند که روشن کرد
سخن را و مفهوم بیان کند چه در زبان او بستگی هست و آن ملعون دروغ گفت چه حق سبحانه و تعالی بدعا واحلل عقدة من لساني آن گره
از زبان برداشته بود اما بر قوم پوشیده چه پیش از رسالت او را بآن وجه دانسته و دیده بودند فلولا القي عليه پس چرا نیفکندند
بر او اسورة من ذهب دستوانها از زر و سیم از زمان چنانچه بود که هر که چیزی پیشوای میدانند دستوانه طلا در دست و طوق زر در گردن
وی میکردند فرعون گفت که اگر موسی علیه السلام راست میگوید که پیامبر است وی یا دست و پا خدای تعالی او را دستوانه زرین نداده
او جاء یا چرا نیامد معه الملائكة با او فرشتگان مقترنين پس پیوستگان بدو برای یاری وی و هواداری او هر ملکی که ایلچی شود بجای جمعی
از خواص خود بخدمت خود او را فرد میکنند تا حیل بسیار کردنی و در همه محدود و معارف او باشند پس اینها چگونه باشد که خدای تعالی فردی را
بیکس را از پیش خود برسالت فرستد فاستخف پس سبک عقل یافت فرعون بدین مکر قومه گروه خود را یعنی این در ایشان اثر کرد
فاطاعوه پس فرمان بردند بکلی دل از متابعت موسی علیه السلام برداشتند انهم كانوا بدرستی که فرعونیان بودند قوما فاسقين گروهی
بیرون رفتگان از دایره بندگی خدای و فرمان برداری ملک خارج از طریق عقل که بهلاک و جاه فانی اعتماد کردن موسی علیه السلام بطریق حقارت
دیدند دانستند که بیت فرعون غدا از اندر رویش مرصع موسی کلیم الله چوبی در شاخی فلما آسفونا پس چون در غضب کردند ما را قرانه تکذیب
انداز [illegible] رسول ما انتقمنا منهم انتقام کشیدیم از ایشان فاغرقناهم اجمعين پس ایشان غرق ساختیم در دریا فجعلناهم
سلفا پس گردانیدیم ایشانرا پیش روکاران که بعد از ایشان آیند و قدم مشرکان اینده ساختیم ایشانرا یا در استحقاق عقوبت باعمال ایشان
اقتدا کنند ومثلا للآخرين و گردانیدیم ایشانرا پندی و عبرتی برای پسینیان که در مقام اعتبار باشند چه ملاحظه قصه عجب ایشان معتبر در تقلب احوال
کتابت دار جمله آنکه فرعونیان با آب زنی کردیم با آتش غرق ساختیم و بآنچه نازیده بفریاد او نرسید نظم در سردای که با شدت سردای
اندر سر آن روی کرد در سردای ∴ در اسباب نزول آمده که حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم با صنادید قریش را گفت که هیچ خیر نیست در
آنکه او را بدون خدای میپرستند جمعی گفتند که عیسی معبود ترسایانست من دون الله تو گمان میبری که بنده صالح است پس در وی هیچ خیر
نباشد قریش ازین سخن فریاد کشیدند و گمان میبردند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم ملزم شد آیه آمد که ولما ضرب ابن مريم مثلا چون زده
شد بر مریم مثلی اذا قومك آنگاه قوم تو منه يصدون از آن مثلی اعراض کنند و آواز بردارند قولی در سبب نزول آیه انکم و ما تعبدون من دون
الله حصب جهنم این دو نفری گفت عیسی را علیه السلام بدون خدای میپرستند هرگاه که عیسی در آتش باشم موید این قولت [illegible] فرماید
وقالوا ءالهتنا خير و گفتند مشرکان خدایان ما بهتر اند ام هو یا عیسی هر گاه که حصب جهنم باشد که ایشان نیز باشند ما ضربوه نزدند مثل
لك برای تو الا جدلا الا مگر برای جدال خصومت کردنی و الحاح کنندگان بل هم قوم خصمون ان هو نیست عیسی الا عبد انعمنا بکر
بنده که منت نهادیم عليه بر نبوت و رسالت وجعلناه مثلا و گردانیدیم او را مثلی و راهی لبني اسرائيل برای بنی اسرائیل یعنی ولادت او بی
پدر قدرت از غرایب چون مثلها ولو نشاء و اگر خواهیم ما لجعلنا هر آینه سازیم منکم بدل از شما ملائكة فرشتگان را یعنی شما

هلاک کنیم

هلاک کنیم و بدل شما ملائک آریم که ایشان في الارض در زمین در پی آرند شما را يخلفون و انه و بدرستی که عیسی علیه السلام لعلم للساعة
علم ساعت است اگه نمیشنویم سخنی نهانی که میکنی و آنچه با هم مشورت میکنند
اریم می شنویم آنرا و فرستادگان ما که حفظه اند نزدیک ایشان و موکل بر ایشان می
نویسند آنرا بفرمان و بعد از آنکه نهانهای ایشانرا فرشتگان ما آشکارا باشد بر ما که خداوندیم چگونه پوشیده ماند
بگوای محمد اگر باشد خدای را فرزندی چنانچه گمان میبرند سال ساعت را یعنی بدیدند که نزدیک قیامت
چه یکی از علامات نزول عیسی است علیه السلام که بعد از آن تسلط دجال از آسمان بر جبل زمین فرود آید نزدیک سنت نهاده و صیا
در طرف شرقی دمشق جامه رنگین پوشیده باشد هر دو کف خود را بر بالهای دو فرشته نهاده و در خانه جبارکشی عرق کرده چون سر در پیش
افکند قطرات از رویش وا زو ویران گردد و چون سر بالا کند قطرها بر روی چون مروارید روان شود نفس وی بهر کافر که رسد بمیرد و هر
کرچشم وی افتد نفس وی برسد پس در طلب وی دجال روان گردد و در باب لد موضعی است در ولایت شام بدو رسد او را بکشد آنگاه یاجوج
و ماجوج بیرون آیند عیسی علیه السلام نشانه قرب قیامت فلا تمترن بها پس شک مکنید در حال منها بیدیها بآن قیامت واتبعون و
پیروی کنید شرع رسول مرا هذا اینست صراط مستقيم راه راست که بی گمراه نشود ولا يصدنكم الشيطان و باید باز ندارد شما را شیطان از
سلوک شیطان صراط مستقیم بسوی خود پس متابعت او مکنید و قدم از راه مخالفت وی بیرون منهید انه لكم بدرستی که او مر شما راست عدو
مبين دشمنی آشکارا ولما جاء عيسى و آنهنگام که او آمد عیسی بالبينات بحجتهای روشن با آیات انجیل یا معجزات واضحه قال گفت
و بنی اسرائیل قد جئتكم بدرستی که آمدم شما را بالحكمة بشریعتی مشتمل بر حکمت قولی و فعلی ولابين لكم و برای آنکه بیان کنیم روشن کنیم برای
شما بعض الذي تختلفون همه آنچه اختلاف میکنید فيه در آن از امور دین با حکام توریه فاتقوا الله پس بترسید از خدای از عذاب او واطيعون
و فرمان برید مرا در هر چه فرمایم ان الله بدرستی که خدای که بحکم او میفرمایم هو ربي او آفریدگار منست وربكم و آفریدگار شماست فا
عبدوه پس او را بپرستید بیگانگی هذا صراط مستقيم اینست راه راست بی کجی فاختلف الاحزاب پس مختلف گروهها من بينهم از میان ترسایان
چون یعقوبیه و نسطوریه و ملکانیه و من [illegible] و شمعونیه فويل للذين ظلموا پس وای بر آنکه ستم کردند ازین احزاب من عذاب يوم اليم
از عذاب روزی که در دو حاکست از عذاب او هل ينظرون و آیا چشم میدارند احزاب یعنی منتظر نیستند الا الساعة مگر قیامت را ان تأتيهم
بغتة آنکه بیاید بدیشان ناگهان وهم لا يشعرون و ایشان ندانند آمدن او را بسبب غفلت و اشتغال امور دنیا الاخلاء دوستان يومئذ
در آن روز بعضهم لبعض عدو بعضی از ایشان مر بعضی دشمن را باشند الا المتقين مگر پرهیزکاران از اهل ایمان یعنی کافران که دوستی
ایشان برای معاونت بوده بر کفر و معصیت با هم روشن شوند که يلعن بعضهم بعضا و مومنان که محبت ایشان برای خدا بوده دوستی
ایشان بجا باشد تا یکدیگر را شفاعت کنند در تاویلات کاشفی مذکور است که چهار نوع باشد خلوت یا محبت حقیقی که بجهت روحانیات و آن
مستند بود بتناسب ارواح و تقارف آن چون محبت انبیاء و اولیاء و شهدا و اصفیا با یکدیگر دوم محبت قلبیه و اسباب این تناسب اوصاف
کامله و اخلاق فاضله چون محبت صلحا و ابرار با هم و دوستی امم با انبیا و ارادت مریدان با مشایخ و این دو نوع از محبت ظل [illegible]

در دنیا و در آخرت بستم فواید و نتایج صوری و معنوی نیست سیوم محبت علیه که مستند است بتحصیل اسباب و تدبیر مصالح دنیوی چون محبت تجار و دهاقین
و دوستی خادم با مخادیم ارباب حاجات با اغنیا چهارم محبت لقا نایه است و استناد آن جنبه و منتهات لقا نایه است پس در قیامت که اسباب
این دو نوع فانی و زایل باشد و ان محبت نیز زوال پذیرد بلکه چون نهی وجود دیگر دو غرض و حاجت بحصول نه پیوندد ان دوستی و دشمنی مبدل
شود نظم دوستی کان غرض آمیز شد ∴ دوستی دشمنی انگیز شد ∴ مهر که مهر نی کش باک ∴ داشت چو خورشید بود تابناک
یا عباد منادی در آن روز ندا کند و شفیعا ناز که خدای میفرماید ای بندگان لا خوف ترسی نیست علیکم الیوم بر شما و از لقا معلم مکان
ولا انتم تحزنون و نبیند شما اندوهگین شوید بقوه مقاصد پس صوت منادی میکند که الذین امنوا بایاتنا بندگان ما آنانند که ایمان آورده اند
بایها الکلام وکانوا مسلمین و بودند گردن نهادگان فرمان خدای را آنکه منادی گوید ادخلوا الجنة در آیید بهشت انتم وازواجکم شما و زنان
مومنه شما تحبرون شاد کرده شده با گرامی داشته با رایش یافته یطاف علیهم بگردانند و کان در بهشت دار کان بصحاف بکاسها بین
من ذهب از زر نواع واکواب و کوزها رسته و بی گوشه یعنی صراحی پیش از شراب وفیها و در بهشت است ما تشتهی الانفس آنچه آرزو بود نفسها
او بدان خوش برآیند و حفص تشتهیه الانفس خوانده و تلذ الاعین و آنچه نظر خوش آید چشمها را و از و لذت یابند در وسیط آورده است که
کریمین دو کلمه اخبار کرد از جمله نعیم اهل بهشت چه نعیم ریاض جنان یا نصیب نفس است یا بهره عین درویشی فرموده است که اهل نظر
میدانند که لذت عین درجه چه میتواند بود جمعی که غشاوه اعتدال بر نظر بصیرت طاری یا بمعانی جمال انکم لمیرون ربکم بر ایشان پوشیده
ماند بایشان بگوی که و تلذ الاعین عبارت از جهت بر پر صاحب بصیرتی روشن است اهل شوق را لذت عین مشاهده جمال محبوب
منصور نیست بیت برده از پیش بر انداز که مشتاقانرا ∴ لذت دیده جو از دیدن دیدار تو نیست ∴ امام قشیری رحمه الله فرموده
که لذت دیدار فراخور اشتیاق عاشق را چندانکه شوق بیشتر لذت دیدار افزونتر باشد از ذو النون مصری قدس سره نقل کردند که
شوق و نزه محبت هر که ادوستی بیشتر شوق او بدیدار دوست زیاده است در زبور آمده ای داود بهشت برای مطیعانست و کفایتی
بجهت متوکلان و زیاده من بجهت کران و انس من بهر طالبانرا و رحمت من از آن محبانست و مغفرت من برای تایبان و من خاص
مشتاقانم عربیه الا طال شوق الابرار الی لقای ∴ لونا الیهم اشد شوقا نظم دلم از شوق تو خون است ندانم چون است ∴ در دلم شوق جمالت
زبیان بیرون است ∴ در دلم شوق تو هر روز فزون میگردد ∴ دل شوریده من بین که چه روز افزونست ∴ آنکه برای لذت بهشتیان
میفرماید که وانتم فیها و شما در بهشت خالدون جاوید باشند کاند و کمال نعمت در آنست که او را زوال نباشد وتلک الجنة التی
کاو وزان بهشتی اورثتموها میراث داده شده است ان بهشت موعود که تورث من عبادنا من کان تقیا و شما را میراث داده ام
بما کنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکردید در دنیا از انواع طاعات و خیرات جو بلفظ میراث یاد کرد که خواست که با ستحقاق بد
لکم فیها و شما را است در جنت فاکهة کثیرة میوه بسیار منها تاکلون از آنها میخورید پیوسته در معالم فرموده که در حدیث
است که از درخت بهشت میوه باز نکنند مگر که فی الحال که مثل از آن در درخت برروید ان المجرمین بدرستی که کافران فی عذاب جهنم خالدون در
عذاب جهنم جاوید باشند کاند لا یفتر عنهم سست نکنند و سبک نگردانند عذاب از آن وهم فیه و ایشان در عذاب مبلسون

ناامید اند از

ناامید اند از راحت نجات و از خفت عقوبات وما ظلمناهم و ما ستم نکردیم بر ایشان بدین عذاب کردن ولکن کانوا و لیکن بودند
هم الظالمین ایشان ستمکاران شرک آوردند و وضع عبادت کردند در غیر موضع آن ونادوا یا مالک چون آمد بیرون از خلاصی ندا کنند
خازن دوزخ را که درخواه از خدای لیقض علینا تا حکم کند بر ما یعنی بمیراند ما را ربک پروردگار تو تا باز رهیم از کشیدن عذاب قال
گوید مالک در جواب ایشان بعد از هزار سال در تبیان آورده که بعد از چهل روز از روزها سرای که روزی هزار سال باشد انکم ماکثون
بدرستی که شما درنگ کنندگانید در دوزخ خواهید و نه تخفیف عذاب از شما خواهد شد حق سبحانه بعد از جواب ایشان گوید لقد جئناکم
بالحق بدرستی که آوردیم بشما یعنی فرستادیم بشما سخن درست بر زبان پیغامبران ولکن اکثرکم و لیکن بیشتر شما للحق کارهون مرسخنان حق کاره
بودید و پسندیده نکردید ام ابرموا بلکه محکم کردند کافران و ساختند امرا کاری که در حق و ابطال کیدی برای پیغامبران فانا مبرمون و بدرستی که
ما نیز در حکم کنندگانیم کار بر مکافات ایشان یعنی در ابطال کید کافران بنصرت انبیا ام یحسبون ایا پندارند منکران کفار انا لا نسمع الکمنا نشنویم
سرهم سخن نهانی که در دل میگویند ونجویهم و آنچه با ادم مشورت میکنند بلی آری میشنویم از او ورسلنا و فرستادگان ما که حفظه اند لدیهم نزدیک
ایشانند و موکل بر ایشان یکتبون مینویسند از افعال ما و بعد از آنکه نهانیهای ایشان از فرشتگان ما انکار باشد بر ما خداوند حکم
پوشیده باشد قل بگو ای محمد ان کان للرحمن اگر باشد مر خدای را ولد فرزندی چنانچه کافران میپندارند فانا اول العابدین پس من اول پرستنده ام
که خدای را یگانگی پرستی که من دانستم و چون میدانم که او را فرزند نیست مع اثبات ولد از کجا پیدا میکند صاحب کشاف در معنی آیه گفته
که اگر خدای را فرزندی بودی و برهان صحیح و حجت روشن ثابت شدی پس او را نیز تعظیم کنندگان بودی او را یعنی که من پیوسته تعظیم
خدای میکنم که او را فرزندی تعظیم کردمی این سخن بر سبیل تمثیل و مبالغه در نفی ولد امام زاهد آورده که روزی نضر بن حارث لعنه الله در
لا خوف خود نشسته بود صنادید قریش نزد وی بودند در راه که از قرآن خوض نموده آغاز استهزا ولید بن مغیره روز آن وقت اسلام
داشت و پیوسته ستایش قرآن میکرد گفت ای نضر بقرآن استهزا میکنی بخدای که نمیگوید الا محمد الا حق نضر من گفت من نیز حق میگویم لا اله الا
الله من میگویم محمد میگوید لا اله الا الله ما اضافت میکنیم که ملایکه بنات الله این سخن به پیغامبر صلی الله علیه و سلم رسید اندوهناک شد جبرئیل
علیه السلام فرود آمد این آیه را خواند که خدای محمد صلی الله علیه و آله و سلم تصدیق کرده که ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین ولید
گفت ای احمق خدای تو را تکذیب کرده زیرا که ان بمعنی نفی است میگوید نیست و نبوده خدای را فرزندان که فرموده که بگو که من اول موحدانم
سبحان پاکست و بی عیب رب السموات والارض آفریدگار آسمانها و زمینها رب العرش خداوند عرش عما یصفون از آنچه وصف میکنند
کافران او را یعنی دو میگویند او را فذرهم پس بگذار ایشان را یخوضوا تا سعی میکنند در باطل ویلعبوا و بازی میکنند در دنیا کافر حتی
یلاقوا تا وقتی که بپیوندد یومهم الذی یوعدون روزی که وعده کرده شده اند بآن وهو الذی فی السماء اله و فی الارض اله در زمین پرستندگان سید
از جن و انس وهو الحکیم و اوست محکم کار در تدبیر خلق العلیم و دانا بمصالح ایشان تبارک الذی بزرگوار است آنکه مر او راست له
ملک السموات والارض پادشاهی آسمان و زمین وما بینهما آنچه میان آسمان و زمین است یعنی حکم او بر همه اجزای مکونات روان است وعنده
و نزد دیگر اوست علم الساعة دانستن ساعتی که قیامت در آن قایم شود والیه ترجعون و بسوی او باز گردیده شوید همه خلایق در آن روز

ولا یملک الذین ومالک در انروز نباشد انانکه یدعون میپرستند کافران من دونه بدون خدای الشفاعة درخواست کردن را یعنی معبودان کفار
ملایکه وجن وانس واصنام مشرکان بشفاعت امید دارند ازروز نتوانند شفاعت کردن الا من شهد مگر کسی که گواهی داده باشد بالحق براستی
چون ملایکه وعیسی وعزیر علیهما السلام که ایشانرا رتبه شفاعت هست که ایشان شهادت بحق داده اند وهم یعلمون وایشان میدانند بدل خود
انکه بزبان گواهی داده اند ایشان شفاعت کنند الا مومنان گنهکاران را ولئن سالتهم من خلقهم واگر بپرسی تو عابدان که بیافرید ایشانرا لیقولن الله
هرآینه میگویند الله جل از فرط ظهور این جواب مکابره نتوانند کرد فانی یؤفکون پس چگونه گردانیده می شوند مشرکان از عبادت او بپرستش
غیر او وقیله ونزدیک خداست دانستن قول رسول صلی الله علیه وسلم انجا که یارب ای پروردگار من ان هولاء بدرستی که این گروه یعنی
معاندان قریش قوم گروهی اند که از روی عناد ومکابره لا یومنون نمیگروند فاصفح پس اعراض کن عنهم از دعوت ایشان بار دیگر
از مکافات ایشان وقل سلام وبگو تسلیم متارکت از شما مطلوب منست این حکم ابتدا قتال منسوخست فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند عاقبت
کفر خود را وقتی که عذاب بر ایشان فرود اید در دنیا وعقبی سورة الدخان مکیة تسع وخمسون ایة بسم الله الرحمن الرحیم امام
ابو اللیث رحمه الله در تفسیر خود امام محمد حکیم ترمذی قدس سره نقل میکند که حق سبحانه وقصص که در سوره مصدر بحروف مقطعه
مجتمعات دران حروف جمع کرده مجملا وچون اسرار انرا نشناسد مگر صاحب نبوت وولایت پس مراد برای تفهیم عوام در جمع صور تفصیل
داده اند گفته اند ان حروف اشارت بکلمات چنانچه در حم گفته اند حمیة المحبین حمایت کرد دوستان خود را از توجه بماسوی یعنی الست که
حم ای کار ساخته شده ومهمی پرداخته گشته والکتاب المبین وسوگند بکتاب هویدا که قرانست محض کرم انا انزلناه بدرستی که
فرستادیم او را فی لیلة مبارکة در شبی بزرگ با برکت که شب قدر است وکدام برکت تمام بدان ترکیب که در ان شب کتاب کریم که سبب منافع
دینوی ودینی دو واسطه مطالب صوری ومعنویست از لوح محفوظ باسمان دنیا شرف نزول ارزانی فرموده انا کنا بدرستی که هستیم ما
منذرین بیم کننده بانزال قران در شب وجمعی برانند که لیلة المبارکة شب برات است وشب نیم شعبان وبرکت او در نزول ملایکه اجابت
دعوة وفصل قضیه وتقسیم نعم است فیها درین شب یفرق جدا کرده وقبض داده شود کل امر حکیم واری که محکم کرده شده است از ارزاق
واجال شب برات از لیالی فاضل است که بدین امت داده در حدیث آمده که درین شب بیامرزند از گناهکاران بعدد موی که برگوسفندان
بنی کلب ودرین شب آب ابن شمس زیاده شود وصاحب کشاف آورده که در خبرست که هر که درین شب صد رکعت نماز بگزارد
حق سبحانه وتعالی صد فرشته فرستد تا وی باشند سی ملک وی را بشارت دهند ببهشت وسی دیگر فرشته دیگر او را امین سازد از عذاب
دوزخ وسی دیگر از افات دنیا باز دارند وده ملک دفع شیطان میکنند از وی درین شب وظایف نعمت شد کان قسمت کنند امرا فرموده
دفرمودنی منفصل قضایا درین شب من عندنا از نزد ما انا کنا بدرستی که هستیم مرسلین فرستندگان محمدی رحمة من ربک بخشایش
از نزد پروردگار تو بر خلق چنانچه جای دیگر فرموده وما ارسلناک الا رحمة للعالمین نظم در رحمت این همه بخشایش است :: خلق را
بخشایش اسایش است :: خواجه چون در مدیح خویش سفت :: انما انا رحمة مهداة گفت :: باز شنیده ایم جبرئیل بقوان برحسب حدود
ملایکه درین شب فرستادیم سلام بر مومنان انه هو السمیع العلیم بدرستی که او شنوا ودانا است نهای ایشان رب السموات والارض

آفریدگار آسمان وزمینها

آفریدگار آسمانها وزمینها وما بینهما وانچه میان اسمان وزمینهاست پس بدایت آفریدگار ان کنتم موقنین اگر هستید شما یگانگان یعنی طلب کنندگان
یقین لا اله الا هو هیچ معبودی ومستحقی سزای پرستش نیست مگر او یحیی زنده گرداند ویمیت ومیمیراند یعنی اوست موجد کننده موت و
حیات ربکم اوست پروردگار شما ورب ابائکم الاولین وپروردگار پدران نخستین شما بل هم بلکه کافران بدین سخن موقن نیستند فی شک
یلعبون فارتقب پس منتظر باش برای ایشان یوم تاتی السماء روزی که بیاید آسمان بدخان مبین بدودی که اشکارا عرب شر غالب دخان گویند
پس مراد دعا منست که نازل کرد دشمنان در عین المعانی اورده که مراد غبار است که روز فتح مکه مرتفع شد هوا را پوشیده گویند مراد
ان قحط کافران که بدعاء پیغامبر علیه الصلوة والسلام شد چون جوع بر ایشان مستولی شد بسکان مرده میخوردند دخان عبارت از
تیرگی چشم است از درد گرسنه از ضعف میان خود ودیگران مشابه دخان چیزی می بیند در تبیان فرموده که در سال قحط بسبب خشک سالی
غباری تیره از زمین برانگیخته میشود وشکل لهذا السنة الغبر گویند ووجه تسمیه عام الرماد همین است وقول بعضی انست که این دخان یکی از
علامات قیامت خواهد بود چنانچه در حدیث ساعة آمده که بدکرجان والدجال وآن دودی که باشد از مشرق تا مغرب باشد یغشی الناس
وفرا گیرد مردمانرا چهل روز بر دارند مومنان از و مثل زکام حاصل شود اما کافران بیهوش وسراسیمه باشند سازد ملایکه ایشانرا میگویند
هذا عذاب الیم اینست عذابی دردناک که حق سبحانه وتعالی وعده کرده بود ایشان زاری کنند وگویند ربنا اکشف عنا العذاب ای پروردگار ما
بردار وعذاب ازما این عذاب را انا مومنون بدرستی که ما گرویدگانیم بعد از رفع عذاب یعنی چون این بلا منکشف گردد ایمان خواهیم آورد حق سبحانه
میفرماید که انی چگونه بود لهم الذکری وایشانرا پند گرفتن بدین مقدار عذاب وقد جاءهم رسول مبین ثم تولوا پس پشت روی کردند
یعنی اعراض نمودند عنه از ایمان بدو وقالوا معلم وگفتند اندو آموخته شده است یعنی جبر ویسار قران بوی می اموزند مجنون دیوانه
دماغ او مختبط شده است وبا این همه چون وعده ایمان میدهند انا کاشفوا العذاب بدرستی که ما بر دارنده عذابیم از ایشان قلیلا زمانی
اندک یعنی قحط را ببریم بدعاء پیغامبر صلعم تا آنکه عما دایشان اما هیچ فایده نمیدهد انکم عائدون بدرستی که شما باز گردندگانید بکفر
آورده اند که بوقت قحط ابو سفیان وجمعی از قریش بمدینه آمدند وبخدا ورحم سوگند بپیغامبر صلی الله علیه وسلم دادند وانحضرت دعا فرمود
ازاری کنند بعد از چهل روز دخان مرتفع شود وایشان باز گردند بهمان دأب که داشته باشند از شرک وفسق یوم نبطش البطشة الکبری یاد
کن روزی را که بگیریم شما را در انروز عظیم از قتل واسیر انا منتقمون بدرستی که ما انتقام کشیده ایم در آنروز ولقد فتنا وبدرستی که ما امتحان
کردیم قبلهم پیش از کفار قوم فرعون گروه قبط را از ملازمان فرعون وجاءهم وآمد ایشانرا رسول کریم پیغامبری که بزرگوار در حسب
ونسب یعنی موسی ابن عمران علیه السلام ان ادوا الی بانکه ادا کنید یعنی باز دارید وفرستید با من عباد الله بندگان خدا که
یعنی بنی اسرائیل انی لکم بدرستی که من مر شما را رسول امین فرستاده ام امین بوحی ومتهم نیستم بمکر ونیکو خواهی خلق وان لا تعلوا وانکه
سرکشی مکنید وتیار نکنید علی الله بر خدای وامانت وحی نجا نیاز انی اتیکم بسلطان مبین بدرستی که من امده ام شما حجتی مبین روشن بر صدق
دعاء خود وفرعونیان بعد از اجتماع این سخن قصد آزار موسی علیه السلام کردند وفرمود که وانی عذت وبدرستی که من پناه بردم بربی
وربکم پروردگار خود وشما ان ترجمون انکه مرا سنگسار کنند یا کشید یا دشنام دهید کردی نگهدار من است وان لم تؤمنوا لی واگر

البطشة

و آنچه تو امید نیست بدو رسان ∴ ایشان سخن آنحضرت کفتن قبول نکرده
باور نمی آرید مرا و نمیکروید بمن فاعتزلون پس کرانه کیرید از من و میازارید ع
انماز جا کردند و بدست و زبان فدعا ربه پس بخواند موسی علیه السلام پروردگار خود را ان هولاء بانک این قبط قوم مجرمون کروه از مصر بکمر کبر بینی
ایشان را هلاک کن که مشرکانند حق تعالی دعاء وی مستجاب کرد و کفت فاسر بعبادی لیلاً پس چون بربندکان را شب از مصر انکم متبعون بدرستی که شما
ازپی درآیند کانند یعنی چون شما بیرون روید فرعون و قوم او خبر شوند از پی شما درآیند و بلب دریا رسیده باشند تو عصا بر وی زن که بشکافد و بروی راهها
پدید آید تا بنی اسرائیل بگذرند واترک البحر و بگذار دریا را رهواً ساکن و آرمیده برهمان وجه که راهها بر وی ظاهر بود یعنی دیگر برهم مزن که با حال
رود بگذار تا قبطیان در و درآیند انهم بدرستی که ایشان جند مغرقون گروهی غرق شدگان اند یعنی همه غرق خواهند شد پس فرعونیان تمام غرق
شدند کم ترکوا چه بسیار بگذاشتند من جنات بوستانهای پر درخت و عیون و چشمهای آب روان و زروع و کشتهای دمیده و مقام
کریم و منزلهای نیکو آراسته و نعمة کانوا و اسباب تنعم و برخورداری که بودند در آن نعمت فیها متنعمان و شادی کنان فاکهین کاماً کمکذا بن
هم چنین است کذلک و میراث دادیم منازل و مواضع ایشان را قوماً آخرین بگروه دیگر از قومان یعنی بنی اسرائیل فما بکت پس نکریست علیهم السماء
بر ایشان آسمان والارض و زمین یعنی از هلاک ایشان کسی حساب نکرد در معالم آورده که چون حضرت موسی علیه السلام بر دجبل ید فرد اسمان
وزمین بر و بکریستند و از انس رضی الله عنه منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که هیچ بنده نباشد الا که او را دو در باشد
دری که روزی او از آن فرود آید و دری که عمل او از آنجا بالا رود پس چون وفات کند این دو در از نزول رزق و عروج محروم مانند
و دیگر بگویند عطار رحمه الله میکوید که گریه آسمان سرخی اطراف است در معالم آورده که حسین ابن علی رضی الله عنه شهید شد آسمان برو
گریست و گریه او از آن بود که اطراف آفاق سرخ شد درین باب گفته اند نظم این سرخی که شفق که برین چرخ بیوفاست ∴ هر شام عکس
خون شهیدان کربلاست ∴ گر چرخ خون ببارد ازین غصه در خوراست ∴ ور خاک خون بگرید ازین ما جواز داست ∴ و گفته اند که
گریه آسمان و زمین همچون گریه آدمیانست و بعضی بر آنند که علامتی بر ایشان ظاهر کرد که دلیل بود بر خوف و اسف همچون گریه اغلب و
الت بر غم و اندوه و بر هر تقدیر چون فرعونیان را عملی نبود که بآسمان زود و بر روی زمین هم کاری نکردند نگریستند آسمان و زمین بر
ایشان بگریست و ما کانوا و نبودند منظرین مهلت داده کان از وقتی تا وقتی دیگر ولقد نجینا بنی اسرائیل و هر آینه برهانیدیم بنی
اسرائیل من العذاب المهین از عذاب خوار کننده که بندگی فرعون بود و قتل ابنا من فرعون کیست فرعون انه کان عالیاً بدرستی که بود
فرعون سرکشیده خود را بلند ساخته من المسرفین از کافران که تجاوز کنند ولقد اخترناهم و بدرستی که برگزیدیم موسی را علیه السلام
و قوم او بنی اسرائیل علی علم بر دانشی یعنی دانستم که ایشان سزاوارم بر آنکه برگزینیم ایشان را علی العالمین بر عالمیان زمان
ایشان و آتیناهم و دادیم ایشان را من الآیات از نشانها و قدرت ما فیه بلاء مبین آنچه در نعمت آشکارا بود چون شکافتن دریا
و انزال من و سلوی ان هولاء بدرستی که اینها گرده یعنی کفار قریش لیقولون هر آینه میکویند ان هی نیست حیات حال الا
موتتنا الاولی مکر مرگ نخستین در دنیا بعد از حیات نیست و ما نحن و نیستیم بمنشرین زنده شدگان و بر انگیختگان بعد از آن
فأتوا بآبائنا پس بیارید پدران ما را ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در بعد از موت این که سخن از ایشان جایز بود پس اگر

هم جایز بود

بهرچه جایز بود وقوع آن بوقتی خاص لازم بود وجود ظهورات بهر وقت که خواهد پس چون وعده بعث در آخرت اگر در دنیا واقع نشود کسی
بر و بحکم نکیرد اهم خیر آیا قوم قریش بهترند در قوت و شدت مال و شوکت ام قوم تبع یا قوم تبع حمیری که لشکر بودند با عظمت و ابتهه
و رعایة کثرت والذین و آنانکه بوده اند من قبلهم پیش از قوم تبع مانند عاد و ثمود و جز آن چون نکرویدند اهلکناهم هلاک کردیم
ایشان را انهم کانوا بدرستی که بودند ایشان مجرمین کرده کافران منکران بعث و حشر از مجادی آثار و اخبار چنان مفهوم میکردد
که ملکی بود کینت او ابوکرب و نام او سعد بن ملیکا کرب آن چشم بسیار از شرق تا غرب عالم بکشت حیره را بنا کرده و سمرقند بقول اشهر
او ساخت و روای از ابن عباس رضی الله عنه هست که او پیغامبر بود در حدیث آمده است که نمیدانم که تبع پیغامبر بوده یا نه و از عایشه
رضی الله عنها منقولست دشنام میدهند تبع را که اسلام آورده است و لهذا حق سبحانه و قوم او را ذمت فرموده در معالم
آورده که وقتی در مدینه پسر او را بکشتند و او بقصد اهالی آنجا لشکر کشیده دو نفر بنی قریظه که کعب و اسد نام داشتند و این خبر شنیده
بنزدیک وی رفتند و گفتند این جرأت مکن که مدینه مهاجر پیغامبر آخر الزمانست و تشریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کردند از سر قتل
و از سر مدینه درگذشت و ایشان پرست بود و بر دست آن دو حبر مسلمان شد با جمعی از اهل کتاب متوجه یمن شد چند نفر از هذیل
بسر راه او آمده گفتند دلالت کنیم ترا بر خانه که در وی گنج است از نقره و مروارید و زبرجد گفت کجاست گفتند در مکه و غرض
ایشان آن بود که قصد خانه و هلاک تبع قصه و گنج خانه ما چیار در میان آورده گفتند ای ملک زنهار که آن شریف زمین بقعه است
بر روی زمین و هیچکس قصد آنجا نکند مگر که شود ترا آنجا باید رفت و تعظیم بجا باید آورد و تبع آنجا رفت و خانه را بپوشانید شتر از شتر
قربان کرد و از آنجا تشریف فرموده قوم از جمیع اغاز مجادلت کردند که از دین ما برگشته ما با تو نمیسازیم تبع دلایل خدا پرستی
بر ایشان خواند و ایشان در عناد افزودند گفتند ما با آتش امتحان میکنیم آتشی بود در دامن کوهی از کوههای یمن چون دو کس را
دعوی بود بر یکدیگر بر آن آتش در آمدندی که مبطل بسوختی و محق نرسیدی القصه با مصاحف خود در آتش در رفتند و بسلامت
بیرون آمده اند و کتاف ایشان بتمامی بسوختند و نزد ارباب سیر شکر الله سعیهم ثبوت پیوسته که تبع نامه نوشت بحضرت
رسالت صلعم و نشان آن اصول یهودی سپرد که اگر حضرت را دریابد بدو بده و الا با اولاد او بسپرد و وصیت نماید که بوی رسانند و فرزند
مستم از نسل شامول ابو ایوب انصاری بود و آن نامه بموقف عرض رساینده حضرت رسول صلی الله علیه و سلم سه نوبت فرمود که
مرحبا بالاخ الصالح و از رفاشی نقلست که ابوکرب اسعد حمیری بشا بعه ایمان آورده به پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم قبل از بعثت
آنحضرت بهفتصد سال از در دوزخ در آورده که بمدت پنجاه سال پیش از هجرت که هزار و چهل سال بیش از بعثت بوده باشد و ما خلقنا السموات
والارض و نیافریدیم آسمانها و زمین و ما بینهما و آنچه میان ایشانست لاعبین بازی کنان یعنی بحکمت آفریده ایم بیازی مخلوق را
بحکمت کامله بظهور آورده ایم و بحکمت نشر که آدمیان را معطل و مهمل گذارد بی ثواب و عقاب ما خلقناهما و نیافریدیم اهل ارض و آسمانرا
الا بالحق مگر براستی حق که مثوبت بر طاعت و عقوبت بر معصیة ولکن اکثرهم و لیکن بیشتر مردمان یعنی مشرکان بسبب غفلت
و عدم تفکر لا یعلمون نمیدانند که فعل حکیم نخواهد بود ان یوم الفصل بدرستی که روز جدا شدن همه آدمیان را از باطل یا جدائی میان مومن

يوم لا يغني

از عن مولى دوستى وخويشاوندى مولى دفع نكند روزى كه دفع نكند ميان آدميان همه هنگام جمع شدن ميقاتهم اجمعين وماضى وعده گاه
دوست خويشان خود شيئا چيزى از عذاب يا سود رساند كسى را هيچ چيز ولا هم ينصرون ويارى كرده نشوند از دوستان ديگر الا من رحم الله مگر كسى كه
بخشوده باشد خداى يعنى مومنان كه ايشان يارى كنند هر يك را بشفاعت انه هو العزيز بدرستى كه خداى غالبست كسى را كه عذاب كند يا كسى را
يارى كند الرحيم مهربانست بر هر كه رحمت كند او را ان شجرة الزقوم بدرستى كه درخت زقوم يعنى ميوهٔ آن طعام الاثيم خوردنى گنهكاران است
مثل
يعنى ابو جهل عليه اللعنه واز زقوم وجون بخورند كالمهل مانند مس وروى گداخته يغلي في البطون بجوشد در شكمها جو شيدنى كغلي الحميم
جوشيدن آب گرم يعنى پاره پاره كند رودهاى ايشان وبگيرد از امعاء واحشاء ايشان پس حق سبحانه زبانيه را گويند خذوه بگيريد اين گنهكاران فاعتلوه
فاعتلوه پس بكشيد وى را بعنف وقهر الى سواء الجحيم بميانهٔ دوزخ ثم صبوا آنگاه بريزيد فوق راسه بر سر او من عذاب الحميم از عذاب آب گرم تا
تمام پيرون بدن او بدين آب معذب شود هم جانكه درون او از زقوم معذبست وبگويند او را كه ذق بچش كشش اين عذاب را انك انت العزيز
بدرستى كه تو ارجمندى وقادرى نزديك قوم خود الكريم بزرگوار بر عم خود ابو جهل ميگفت كه من اعز واكرم اهل واديم در بطحا از من عزيزتر
نيست
دراز روز حق تعالى فرمايد كه او عذاب كنند كه دعوى ميكردى كه عزيزى وكريمى ان هذا بدرستى كه اين عذاب ما كنتم به آنست كه شما
بوديد كه ايمن باشيد تمترون شك مى آورديد اكنون معاينه ديديد ان المتقين بدرستى كه پرهيزكاران في مقام امين در جايگاهى اند
كه ايمن باشند يعنى كه ايمن مقامى كه آفات ومخافات نباشد في جنات در بوستانها وعيون وچشمها يلبسون ومى پوشند من سندس
واستبرق از ديبا وستبر متقابلين واز حالتى كه متقابل باشند در مجالس يكديگر وباهم ستايش باشند ودر تفسير سودآوى آورده است كه اين
مقابل روز جهانى باشد در دار الجلال كه حق سبحانه همه مومنان بر سر يك خوان بنشاند همه روىها يكديگر بينند كذلك هم چنين بر اين
حال باشند بى تغيير وتبديل وزوجناهم وقرين سازيم متغايرا بحور بزنان سپيد روى عين گشاده چشم اختلافست در آنكه زنان
دنيا باشند يا حور عين ابهشت يدعون فيها ميخوانند در بهشت بكل فاكهة هر ميوه كه آرزو كنند امنين در حالتى كه ايمنند از وز انقطاع
آن لا يذوقون نچشند فيها الموت در آخرت مرگ را الا الموتة الاولى مگر مرگ نخستين كه در دنيا چشيدند چون معهود نزد يك مردمان آنست
كه هر زندگى مرگ در پى باشد حق سبحانه خبر داد كه در بهشت مرگ نيست ووقيهم ونگاه دارد حق سبحانه بهشتيان از آزار ايشان ودفع كند
عذاب الجحيم عذاب دوزخ فضلا من ربك از روى فضل كرامى كه واقعست از آفريدگار تو ذلك از صرف عذاب وجناب ابدى در بهشت
هو الفوز العظيم از رستگارى بزرگ فانما يسرناه پس جز اين نيست كه ما آسان گردانيديم قرآن را كه فرو فرستاديم بلسانك بلغت تو لعلهم يتذكرون تا
وشايد كه قوم تو فهم كنند وپند گيرند وايشان متذكر نشوند فارتقب پس چشم دار چه را كه بديشان فرو دآيد انهم مرتقبون بدرستى كه
ايشان منتظرند تا چه چيز ايشان نازل شود از آن تو نصرة آلهى خواهند واز آن ايشان دوستار فتح تازه هر دم خصمان را رنج بى
اندازه بيت تا بجا زاد عده حسن المآب منكر انرا وعده ذو قوا العذاب سورة الجاثية مكية تما ونلثون آية بسم الله
الرحمن الرحيم حم حروف مقطعه متشابهات واسماء آلهى اند جنانكه اشارت رفت بحى وحفيظ وميم كنايت از ملك مجيد ودر لطايف آورده است كه
حا ملك الهيست وميم ملك ابدى هر دو قسم ياد ميكند كه تنزيل الكتاب فرو آمدن قرآن من الله العزيز از نزديك خداى بر همه غالب

الحكيم دانا

الحكيم دانا در تغير مطالب مواهب ان في السموات بدرستى كه در آسمان نجوم وشباه ثابته والارض ودر زمينها از جبال واشجار وحيوانات
لايات للمومنين نشانها وگرويدگان ظاهر بر قدرت وقدر صانع وفي خلقكم ودر آفريدن شما از نطفه ودر تغير حالى بحالى وما يبث وانچه
پراكنده سازد در زمين من دابة از جنبندگان باخلاق صور وانشاء ايشان ايات علامتهاست براى استدلال بر حضرت حكمت ذو
الجلال لقوم يوقنون گروهى را كه يگان شوند يعنى استدلال كنند بدان آيتها بواسطه استدلال متيقن شوند واختلاف
الليل والنهار در اختلاف شب وروز بالوان معاد در وما انزل الله ودر آنچه فرو فرستاد خداى من السماء از آسمان يا از ابر
من رزق از روزى يعنى باران كه سبب روزيست فاحيا به الارض پس زنده گردانيد بآن مطر زمين بعد موتها پس از خشكى وپژمردگى
آن وتصريف الرياح ودر گردانيدن بادها باختلاف جهات وتفاوت احوال ايات دلالتهاست روشن وحجتها بر كمال قدرت آلهى
لقوم يعقلون گروهى كه عقل كنند تلك اين دليلها ايات الله قدرت خداست با اين همه آيتها آيات قرانست نتلوها عليك ميخوانيم بر
تو آنرا بالحق براستى ودرستى فباي حديث پس بكدام سخن بعد الله پس از خداى قرآنست وآياته ودلايل قدرت او يؤمنون ايمان
آريد وحفص بيا ميخوانند يعنى بكدام سخن ميگروند اگر بدين سخن نگروند ويل سختى عذاب لكل افاك بر هر دروغ گوى ذات اثيم
گناه بسيار يعنى نضر بن حارث كه يسمع ميشنوند آيات الله آيتهاى خداى تتلى عليه خوانده ميشود بروى ثم يصر پس اصرار ميكند
يعنى اقامت ميكند بر كفر خود مستكبرا در حالتى كه گردن كشيدست از ايمان بدان كان لم يسمعها گوئيا كه نشنيده است آنرا يعنى
چون گوش نكرده وبدان منتفع نشده گوئيا استماع نموده فبشره پس خبر ده او را بعذاب اليم بعذابى دردناك در دوزخ نباشد
بر سبيل تحكم است واذا علم وچون بشنود من اياتنا از آيتهاى كتاب ما شيئا چيزى يعنى قبول نكرده بدرستى كه بدو رسد ودانسته
كه قرآنست اتخذها هزوا فرا گيرند آنرا فسوس يعنى بدان افسوس كنند وبصورتى باز نمايد كه از حق وثواب دور دور باشد اولئك
اين گروه مستهزيان لهم مر ايشانراست عذاب مهين عذاب خوار كننده من ورائهم از پس ايشان جهنم در دوزخ است چه بدان متوجه اند
يا از پس ايشان يعنى بعد از مرگ مآل بدوزخ خواهد بود ولا يغني عنهم ودفع نكند از ايشان ما كسبوا آنچه كسب كردند از اموال واولاد شيئا
چيزى از عذاب خداى تعالى ولا ما اتخذوا ونه دفع كند عذاب را آنچه فرا گرفتند من دون الله بجز خداى اولياء دوستان وبعد از آن ولهم
مر ايشانراست عذاب عظيم عذابى بزرگ كه شدت آن از حد متجاوز است هذا اين قرآن هدى راه نماينده است والذين كفروا
وآنانكه نگرويدند بايات ربهم بآيات پروردگار ايشان كه قرآن يا دلايل قدرت وحكمت لهم عذاب من رجز ومر ايشانراست عذاب
من رجز اليم اين سختى عذابى المرسانده الله خداى الذي سخر كه رام كرده لكم البحر وشما را دريا يعنى هموار گردانيد تا جز ما متحمل
مانند چوبها بر بالاى او بايستند وگفته تسخير او اينست كه نفع نميكند لتجري الفلك وتا بيرود كشتيها فيه در وى بامره بفرمان خداى ولتبتغوا
تا طلب ميكنيد من فضله از فضل خداى انواع فايدها چون تجارت وغواصى وصيد ماهى ولعلكم تشكرون تا شايد كه شكر گوييد خداى را
برين نعمتها وسخر لكم ورام گردانيد براى شما يعنى بيافريد براى شما ما في السموات آنچه در آسمانهاست از شمس وقمر ونجوم مطر وما في
الارض وآنچه در زمين از كوه ودريا وشجر وثمر جميعا همه اينهاست منه از دست نه از غير او ان في ذلك بدرستى كه در تسخير آن

ابا لایات مرآینه نشانهاست بر قدرت الهی و علم حکمت و بادشاهی لقوم یتفکرون بر کروهی که تفکر کنند در غرایب صنع و عجایب خلق که
در صحایف مبدعات ظاهر است از صحایف مسکرمات با هر بیت در جمله جهان ز مغز با بوست ∴ هر ذره کواه قدرت اوست ∴ اورده اند
که غفاری در شهر مکه فاروق را رضی الله عنه دشنام داد و از انجا که سطوات عمری بوجود خواست که ازو انتقام کشد ایه امد که قل که
ای محمد للذین آمنوا ای کسانی را که کرویده اند یغفروا که در کذرانید عفو کنید للذین لا یرجون وانانرا که ازو انتقام کشد ایه امد
که نمیرسد آرزو ها ایام الله هلاک و عذاب خدای از وقایع بایام تعبیر کنند چنانچه یوم نعاس لیس معنی ایة انست که در کذرانید
از قومی که نقل میکنند در روزها هلاک کافران و نیبوشید از لیجزی تا باداش دهد خدای قوما بما کانوا کروهی با نچه هستند که کسب میکنند از اسادت و
و مغفرت کشاف آورده از سعید بن مسیب رحمه الله نقل میکنند که ما در بیش فاروق نشسته بودیم قاری این ایة بخواند عمر فرمود که لیجزی عمر را
ضبع دکویند بسبب نزول جهاد و غفاری دشنام جهنی است از ان که در سوره منافقون کفته خواهد شد و بدان تقدیر ایات را مدنی باید کفت
سوره با تغابن مکی است و در تفسیر امام ثعلبی اورده که بعد از نزول من ذی الذی یقرض قرضا حسنا فنحاص یهودی بر سبیل طنز کفت که خدای
نکر محتاج شده که قرض میطلبد این خبر بفاروق رضی الله عنه رسید بر جست و جوی او نهاده تا هرجه بیند و بقتلش رساند جبرئیل علیه السلام این
ایة بیاورد رسول صلعم بطلب عمر فرستاد چون حاضر شد کفت ای عمر شمشیر بنه که حق سبحانه تعالی فرمود این ایه خواند بروی امیر المومنین عمر رضی
الله عنه کفت یا رسول الله بدان خدای که ترا بخلق فرستاد که دیکر اثر غضب بر روی من نه بیند در مقابله کند جز صفت عفو مشاهده نکند نظم
چو بد بینی ز خلق در کذاری ∴ ترا زیبد طریق بردباری ∴ اکر چه دامنت را مید ردخار ∴ تو کل باش و دهان بر خنده میدار ∴ و
کفته اند این ایة قتال منسوخ است من عمل صالحا فلنفسه هرکه بکند کاری شایسته بس نفس او راست ثواب آن عمل ومن اساء و هرکه بد کاری
کند فعلیها بس بروست دزد وبال آن ثم الی ربکم بس بسوی آفریدکار خود ترجعون بازکردیده خواهید شد برای یافتن باداش دکردار کفتار
ولقد اتینا و بتحقیق دادیم بنی اسرائیل الکتاب فرزندان یعقوب را توریت والحکم والنبوة و حکم کردن در دین و نبوت یعنی بعضی پیغامبری
از ایشان در هیچ قبیله این قدر پیغامبر نبودند که در میان بنی اسرائیل از زمان یوسف تا زمان عیسی علیهما السلام ورزقناهم و روزی
دادیم ایشانرا من الطیبات از چیزهای پاکیزه و حلال اند که منّ و سلوی وفضلناهم و تفضیل دادیم ایشانرا علی العالمین بر
عالمیان زمان ایشان وآتیناهم و عطا کردیم ایشانرا بینات دلیلهای روشن من الامر از کار دین و ملت یا معجزه هویدا یا ایتهای پیدا در کار
محمد علیه الصلوة والسلام تا بحقیقت شناختن او و بر ایشان محقق شد فما اختلفوا بس اختلاف نکردند الا من بعد ما جاءهم العلم بس از انکه آمد بدیشان
دانش بحقیقت یعنی دانستند که حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم آن پیغامبر است که در توریت نعت کرده شده و او را بوشیدند بغیا بینهم از روی
عداوه و حسد که در میان ایشان ان ربک بدرستیکه آفریدکار تو یقضی بینهم یوم القیمة حکم میکند میان ایشان روز رستخیز فیما کانوا فیه انچه بودند که در ان
یختلفون اختلاف کردند یعنی در کلمات مبینه در توریه که بعضی مبنی بود از نعت سید کاینات علیه افضل الصلوة ثم جعلناک بس بعد از
بنی اسرائیل ساختیم یعنی مقرر کردیم سلوک تو علی شریعة بر راهی روشن من الامر از کار دین فاتبعها بس متابعت کن آن شریعت را بیشوای
خود ساز و بدان عمل نمای ولا تتبع اهواء الذین و متابعت مکن آرزوهای آنانکه لا یعلمون نمیدانند حقیقت توحید را یعنی رؤسا قریش که ترا می

یکمیون

گویند که چون بدران

گویند که بدین بدران خود باز کرد انهم لن یغنوا بدرستی که ستمکاران دفع نکنند عنک از تو من الله شیئا از عذاب خدای چیزی که بود وان
الظالمین و بدرستی که ستمکاران بعضهم اولیاء بعض برخی از ایشان دوستان برخی دیگراند و دینی ایشان یکدیکر را لجب مجانست و هوی
ایشان و مصاحبت از جنس خود طالب کن والله و خدای ولی المتقین دوست پرهیزکارانست تو هم ایشانرا دوست دار هذا این متابعت شریعت
بصائر للناس بینایهاست مردمانرا یعنی چیزهای روشن که بدان بینند راههای حق را وهدی و راه نمایهاست از ضلالت ورحمة و بخشش از خدای
لقوم یوقنون وکروهی که شنوند یعنی از بادیه کمان کذشته طالب منزل یقین باشند در معالم اورده که نفری از مشرکان مکه مومنانرا کفتند که اکر
شما در باب بعث و حشر میکوئید اکر راست باشد ما را بعالمی دیکر بر اید انجا نیز بمال و جاه افزون خواهیم بود چنانچه درین عالم هستیم ایة امد که
ام حسب ایا چنین است که بنداشته الذین اجترحوا السیئات انانکه کسب کرده اند بدیها را چون کفر و معصیت ان نجعلهم انکه کردانیم
ایشانرا بمعصیت در آوره کالذین امنوا مانند انها که کرویده اند وعملوا الصالحات و کرده اند عملهای شایسته یعنی مشرکان درکرات چون
از مومنان نخواهند بود سواء یکسانست محیاهم زندکانی ایشان ومماتهم و مرک ایشان در دنیا و آخرت یعنی هرکه بر ایمان بمیرد بر ایمان زنده
خواهد شد و هرکه بر کفر میرد بر کفر زنده خواهد شد ساء ما یحکمون بد حکمی است که ایشان میکنند و نتیجه شرک و توحید برابر میدارند نه یکسان
لا یرجوا هر با انجات وخلق الله السموات والارض و بیافرید خدای آسمانها را و زمین بالحق براستی و عدل و مقتضای عدالت کرمیان محسن و مسی
موحد و مشرک تفاوت باشد ولتجزی و دیکر انکه باداش داده شود کل نفس هر کسی را بما کسبت بانچه کسب کرده از خیر و شر وهم و ایشان یعنی کنندکان لا یظلمون
ستم دیده نشوند یعنی نقص ثواب اخیار و ازدیاد عقاب اشرار وقوع نیابد بلکه هر کسی فرا خور عمل او جزا خواهد بود افرایت ایا دیدی یعنی من اتخذ انرا که فرا
کرفت الهه هویه خدای خود در هوای خود یعنی از پی هوا رود و فرمان او برد چنانچه فرمان خدای باید برد بلکه معبود خود از روی خود یعنی بی پرستند
چون بتی نیکو ترا از وی می بیند انرا بکذارد و این بخدای بردارد واضله الله و چون می بینی انرا که کمراه ساخته و فرو کذاشته خدای او را علی علم بر دانشی که
حضرت او راست بعاقبت انکس وختم علی سمعه و مهر نهاد بر کوش او تا حق سخن نشنود وقلبه و دل او تا تعقل ایات حق کند وجعل علی بصره و نهاد
بر چشم او غشاوة بوششی تا نظر اعتبار نکرد و جواب شرات که از چنین کسی را چکونه هدایة باشد فمن یهدیه بس کیست که راه نماید این کس را من بعد الله
از بس فروکذاشتن خدای او را افلا تذکرون ایا بند نمیکیرید یعنی بند کیرید و متنبه شوید قالوا و کفته اند منکران بعث ما هی نیست زندکانی ما الا
حیوتنا الدنیا مکر زندکانی دنیا که ما در وییم نموت ونحیا میمیریم و زنده میشویم یعنی بعضی از ما میمیرند و زنده میشوند و احتمال دارد که قایلان
این سخن مذهب تناسخ دارند و نزدیک ایشان انست که هرکه میرد روح او که با جسد دیکری تعلق کیرد و در دنیا ظهور کیرند تا دیکری باز میکردد و باز
دیکری زاید از شاکوی که بزعم ایشان پیغامبر است نقل کرده اند که کفت من خود در هزار و هفت قالب دیده ام و هم مشرکان کفته اند ومایهلکنا
و هلاک نمیکند ما را الا الدهر مکر امرور زمان و کهنکی دهر دی وما لهم و نیست مرکافرانرا بذلک بدینکه نسبت مرکدن بر دهر دکار میکند من علم
هیچ که مطلب دهبود مصرفا لحضرت عزت تعالی شانه و دهر را هیچ کاری اختیاری نیست نظم دهر ترا دهر بناهی ترا ∴ حکم تراز یبد و شاهی ترا
دور زمان کار باز نجود ∴ چرخ فلک سر نفرازد بجود ∴ این همه فرمان ترا بنده اند ∴ دره او تو شابنده اند ∴ ان هم نیستند ایشان
الا یظنون مکر که کمان میبرند بمجرد تقلید نی تسک بدلیل سخن میکویند واذا تتلی علیهم و چون خوانده شود بر ایشان ایاتنا ایتهای کتاب ما

جنات در حالی که روشن و واضح دلالت باشد در باب بعث و نشر مثل قل یحییها الذی انشاها اول مرة و مانند ان الذی احیاها لمحیی الموتی ما کان حجتهم
باشد برهان ایشان الا ان قالوا ائتوا مگر انکه گویند بیارید بابائنا پدران ما را ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان زنده کردن خلق بعد از مرگ بروز
رستخیز و این سخن از جهل و عناد گویند حیاتی موقت بوقتی خاص بر وجهی که مقتضای حکمت است پس اگر رفت انفراج وجود دیگر حمل بر عجز نباید
کرد قل الله یحییکم بگو که زنده گرداند شما را در رحم مادران ثم یمیتکم پس بمیراند شما را در دنیا ثم یجمعکم پس جمع کند در قبور الی یوم القیمة تا روز
رستخیز لا ریب فیه هیچ شک و شبهه نیست در آمدن ان ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند از ملت انکار و قصور انظار ولله
و خدایراست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها و یوم تقوم الساعة و روزی که قیامت قایم شود تباه کاران ایشان که بدوزخ کردند و تری
و بینی در آن روز کل امة جاثیة هر گروهی تدعی خوانده شوند الی کتابها بکتابهای ایشان یعنی بصحایف اعمال ایشانرا گویند الیوم تجزون امروز جزا داده
خواهید شد ما کنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکردید هذا کتابنا این کتاب یعنی کتابی که کرام الکاتبین را بکتابت ان امر کرده بودیم ینطق سخن
گوید یعنی روشن سازد علیکم بر شما عملها بالحق براستی بی زیاده و نقصان انا کنا نستنسخ بدرستی که ما نسخه کردیم ما کنتم تعملون انچه بودید که
گر گردید در معالم آورده که چون ملکی دفتر عمل ایشان بعلمان بارحق سبحانه تا بت سازد و در آن نسخه هر چه ثوابی و عقابی دیرا مترتب شود و بعفو
بیهوده محو کند و گفته اند استنساخ از لوح محفوظات که سال بسال نامه اعمال بملایکه می سپارند فاما الذین فاما انانکه امنوا گرویده اند بخدای
و رسول و انچه نزد اوست و عملوا الصالحات و کردند عملهای شایسته فیدخلهم ربهم پس در آورد ایشان را پروردگار ایشان فی رحمته در
رحمت خود که جنان است ذلک آن ادخال در رحمت هو الفوز المبین آن رستگاری ایشان اشکارا و اما الذین کفروا و اما انانکه کافر شده اند
ایشانرا گویند افلم تکن آیاتی آیا نبوده که آیات من تتلی علیکم خوانده شد بر شما یعنی پیغامبران فرستاده ام تا ایتها، کتب ما بر شما میخواندند
فاستکبرتم پس شما تکبر کردید و از ایمان بدان ابا نمودید و کنتم و بودید قوما مجرمین گروهی شرک ارندگان و اذا قیل و چون گفته شود نزدیک شما که
مومنان ان وعد الله حق بدرستی که وعده خدای بحشر و حساب و ثواب امست والساعة لا ریب فیها و قیامت هیچ شک نیست در ان قلتم ما ندری
میگفتید که ما نمیدانیم که ما الساعة چه چیز قیامت ان نظن گمان بریم بقیامت الا ظنا مگر گمانی از شما یعنی گمان ما ان است که شما نیز
گمان دارید بقیامت و ما نحن بمستیقنین و نیستیم ما یکانان در ان یعنی ما را نیز یقینی نیست در قیام قیامت و بدا لهم و ظاهر شود و ایشانرا در او
سیات ما عملوا پاداش بدیها که کردند در دنیا و حاق بهم و فرود آمد بدیشان ما کانوا به عذابی که بودند که بدان یستهزءون افسوس
میداشتند بدان از عقوبات قیامت و قیل الیوم و گویند و ایشانرا که امروز ننسیکم فرو گذاریم شما را کما نسیتم هم چنانکه شما دست بازی
داشته اید و فرو گذاشته اید یعنی لقاء یومکم هذا دیدن روز شما را که ساختیم نکردید برای وی و ماویکم النار و جایگاه شما آتش است و ما لکم
و نیست شما را من ناصرین یاران دهد کاران که خلاصی دهند شما را از آتش ذلکم فرو آمدن بشما بانکم اتخذتم بسبب انکه شما فرا
گرفتید آیات الله آیتهای خدای یا دلایل قدرت او را هزوا مهروبه یعنی افسوس میکردید بدان و تفکر نمیکردید در ان و غرتکم الحیوة الدنیا
الدنیا و فریفته کرد شما را زندگانی در حیات فانی مغرور شدید از حیات جاودانی غافل مانده بودید فالیوم پس امروز لا یخرجون منها بیرون
آورده نشوند از آتش دوزخ و لا هم یستعتبون و نه ایشان که طلب خشنودی کنند یعنی ایشانرا گویند که عذر خواهی کنند

که از شما خشنودی حق

سورة احقاف

که از شما خشنودی حق دور است فلله الحمد پس مر خدایراست همه ستایش و ثنا رب السموات آفریدگار آسمانها و رب الارض و خداوند زمین رب
العالمین تربیت کنندگان عالمیان و له الکبریاء و مر او راست بزرگواری و عظمت و فرمان گذاری و آثار آن ظاهر است فی السموات والارض در آسمانها
و زمینها و هو العزیز و اوست غالب بر همه خلق الحکیم دانا در همه کار بسم الله الرحمن الرحیم حم امام قشیری رحمه الله فرموده که
حا اشارت بحکم الهی و میم کنایت از مجد پادشاهی قسم یاد میکند بحکم کامل خود که عذاب نکنم هر که ایمان آورده و در لطایف حقیقی مذکور است که حا
حمایت اهل توحید و میم رضا حق از ایشان مع المزید که عبارت از نظر الی الله الحمید تنزیل الکتاب فرو فرستادن کتاب یعنی قرآن بعضی من
الله العزیز الحکیم از خداوند عزیز قوی غالب است حکم کننده یا صواب کار در گفتار ما خلقنا السموات والارض نیافریدیم آسمانها و زمین را
و ما بینهما و انچه در میان ایشانست از انواع مخلوقات و اصناف موجودات الا بالحق مگر براستی بر وجهی که مقتضای حکمت و عدالت و اجل مسمی
و نیافریدیم انها را مگر باندازه زمانی نامزد که هر یکی را آخر مدت فنا بود بازمانی که همه بدان منتهی شوند که روز قیامت والذین کفروا و آنانکه کافر شده اند
باخرت عما انذروا از انچه بیم داده شوند از احوال بعث و احوال حشر معرضون روی گردانند در آن فکر کنند و نه وقوع آن مسلم دانند قل بگو ای محمد
کافران را ماذا خلقوا بچه چیز آفریده اند من الارض در زمین ام لهم شرک آیا مر ایشانرا هست شرکتی فی السموات در آفریدن آسمانها و چون ظاهر
که معبودان شما عاجزند و ایشانرا در آسمان تصرفی نیست پس در پرستش باو شریک میسازید ائتونی بکتاب بیارید بمن کتابی که بشما آمده باشد
من قبل هذا پیش از آمدن قرآن که در و فرموده باشد شما را بشرک او اثارة من علم یا بیارید بقیه دانستنی بیشینیان با وراثی از انبیا گذشته که دلالت بر
استحقاق عبادت ایشان کند ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در دعوی خود و چون مشرکان درین حجت فرو ماندند حق سبحانه در باب گمراهی
ایشانرا فرمود که و من اضل و کیست گمراه تر ممن یدعوا از کسی که میخواند و میپرستد من دون الله بجز خدای من لا یستجیب له اجابت نکند دعا او را
الی یوم القیمة تا روز رستخیز مشرک معبود مبطل خود را در مدت عمر دنیا بخواند از اجابت او و ظاهر نخواهد شد و هم و بتان عن دعائهم از خواندن
بت پرستان و ایشانرا غافلون بیخبرانند و چون نمی شنوند دعای ایشانرا چگونه اجابت کنند بدبخت کسی که از عبادت خداوند شنوده
اجابت کننده رادست باز دارد و روی توجه بجمادی چند نابینا و ناشنوا آرد ست بی بهره کسی که چشمه الحیات بگذارد و روی آرد
بسوی ظلمات و اذا حشر الناس و چون حشر کرده شوند مردمان کانوا لهم باشند معبودان باطل عابدان خود را اعداء دشمنان بخلاف گمان
میبردند و کانوا بعبادتهم و باشند از شفاعت و مددکاری بپرستش عابدان و ایشان کافرین ناگرویدگان و عابدان باشند بپرستش ایشان منکر
یعنی بتان میگویند که ایشان ما را پرستیدند کما قال یوم القیمة یکفرون بشرککم یا بت پرستان گویند ما بتانرا پرستش نکردیم کما
قال والله ربنا ما کنا مشرکین و اذا تتلی علیهم و چون خوانده شود بر کافران آیاتنا آیتهای کتاب ما بینات در حالی که ظاهر باشند دلایل اعجاز قال الذین
کفروا گویند آنانکه کافر شدند للحق و سخن حق را لما جاءهم آنهنگام که آمد بدیشان هذا سحر مبین اینست که جادوی آشکار ام یقولون
بلکه همین بسنده نکنند که او را سحر خوانند میگویند افتریه بر بسته است آنرا محمد بر خدای و از خود گفته قل ان افتریته بگو اگر بر بافته
باشیم بفرض محال آن معصیتی عظیم است لکن و هر آینه بران عقوبتی بزرگ متفرع شود فلا تملکون لی پس شما ملک نتوانید بود لی برای من من الله
شیئا از خدای چیزی یعنی قادر نباشید بر دفع چیزی از عذاب اگر خدای تعالی بر من خواسته باشد پس چگونه جرات کنم و باستظهار کدام

میکویند کفی بالله شهیدا
مددکاری این کنم هو اعلم خدای داناترست بما تفیضون بانچه خوض میکنند فیه دران یعنی طعن میزنند در قران سحری مفتری میکویند کفی بالله شهیدا
بسنده است خدای کواه بینی وبینکم میان من وشما برای من کواهی دهنده براستی کلام وتبلیغ احکام وبرشما بر کذب وعناد وهو الغفور الرحیم
امرزنده است کسی راکه توبه کند از شرک الرحیم مهربانست کسی راکه درایمان راسخ باشد قل ما کنت بکوای محمد که من نیستم بدعا من الرسل نودر امده
از پیغامبران یعنی از پیغامبری نیستم بشما معبوث شده پیش از من نیز پیغامبران بوده پس نبوت مراچرا منکرید وما ادری ما یفعل ونمیدانیم چه خواهند
کرد بی بمن از محنت وراحت باقامت وهجرت یامقاتل باقوم ولا بکم ونمیدانیم بشما چه کنند از خسف وقذف ورجعه وقتل واسیر وجوان درمعالم اورده بعد از
نزول ایت مشرکان شادمان کشتند کفتند کار ما ومحمد نزدیک خدای یکیست او عاقبت خود نمیداند چنانچه ما نمیدانیم واکر معبوث من عند الله است
بایستی که خدای او را خبر کردی که او چه خواهد کرد ایه آمد که لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر در اسباب نزول آورده است که حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم درخواب دید که هجرت فرموده که بزمینی که درو آب ودرخت ونخلستان بود از اصحاب بعد از استماع این رویا خوشحال
کشتند وچون تعبیر دید واقع شد واز مشرکان ایشان را حد تجاوز کرده بود اصحاب بهجرة استعجال مینمودند این ایه نازل شد که بکو که نمیدانیم که ماد
شما هجرت خواهند فرموده یانی ان اتبع پیروی نمیکنیم الا ما یوحی مکر انچیزی که وحی کرده شود الی بسوی من وازان در میتوان کذشت که
وما انا وینستم من الا نذیر مکر بیم کننده از عذاب خدای مبین اشکارا بیم کنند ومن از عواقب او وخواهیم احوال وحی الهی خبر نتوانم داد
ونعم ما قال نظم ای دل تاکی فضولی وبوالعجبی ∴ از من تو نشان عافیت میطلبی ∴ سرکشته بود خواه ولی خواه نبی ∴ در وادی ما
ادری ما یفعل بی قل بکوای محمد ارایتم خبر مید هید ان کان اکر باشد قران من عند الله از نزدیک خدای وکفرتم به وشما کافر شده اید
بدان وشهد وکواهی دادست شاهد من بنی اسرائیل کواهی دهنده از بنی اسرائیل یعنی احبار ایشان چون عبد الله سلام کفته اند وباجین یا امین
رضی الله عنه علی مثله بر قران که نزدیک خداست فامن پس ایمان آورده است بان مسروق رحمه الله منقولست که این شاهد بن سلام است ونه
غیر او از علماء بنی اسرائیل زیرا که اسلام بن سلام درمدینه بود وسوره حم درمکه فرود امد بلک ایه در محاربت که میان رسول صلی الله
علیه وسلم وقریش واقع شده بود وشاید موسی کلیم الله علیه السلام قران وتوریت ومعنی انکه اکر قران از نزد خدای بوده وشما
بان نکرویده وموسی علیه السلام کواهی داده بر توریت که او نیز از نزد خدایست واو ایمان بقران آورده که شما ستمکاران باشید برخود درین کاران
الله بدرستی که خدای لا یهدی القوم الظالمین راه نمینماید ستمکاران او در بادیه خذلان فرو میکذارد آورده اند که چون قبایل جهینه
ومزینه واسلم وغفاری ایمان آورده اند بنو عامر وغطفان واشجع اغاز طعن کردند برایشان اینکه وقال الذین کفروا کفت آنانکه کافر
بودند بنو عامر وامثال ایشان للذین امنوا برای آنانکه ایمان آورده اند از جهینه واضراب ایشان لو کان خیرا اکر خیر بودی ودرست داشتی
ایمان ما سبقونا پیشی نکرفتندی برما وسارعت نکردی الیه بسوی او ارزال قبایل بلکه ما دران سابق بودی جهت رتبه آنیشان نبود کر
وبندکی کرفتن چه دانش پیش از ذات واذ لم یهتدوا به وچون راه نیافتند کفار بهود بقران یا بانچه پیغامبر صلی الله علیه وسلم آورده
فسیقولون پس میکویند هذا افک قدیم این دروغی کهنه است یعنی پیشینیان مثل این کفته اند ومن قبله وحال انکه پیش از قران
کتاب موسی کتاب موسی علیه السلام یعنی توریت بوده وکردانیدیم ما انرا اماما پیشوای اهل دین ورحمة وسبب رحمت باو دارندکان و

هذا کتاب

فسیقولون

هذا کتاب این کتاب قران مصدق تصدیق کننده مر توریة را با جمع کتب منزله لسانا عربیا بزبان تازی لینذر الذین ظلموا تا بیم کننده
انانرا که ستم کردند بر نفس خود بکفر ومعصیت وبشری وقران مژده دهنده است للمحسنین مر نیکوکارانرا برضوان الهی ان الذین قالوا بدرستی
که انانکه کفتند ثم استقاموا پس ایستادند بران وعدول نکردند ازان یعنی جمع فرمودند میان توحید که خلاصه علم است واستقامت که
منتهی علم است در بحر الحقایق فرموده که استقامت در رزیدن جوارح بر قواعد ارکان شریعت وبر نفوس بر ناداب طریقت وقلوب بر
تصفیه ان تعلقات وبار ارواح بر انوار صفات وبسر بر محض توحید وتخفی بر فنا ان غیر حق وبقا بحق کمال استقامت اینست وبباید دانست که بی
همراهی استقامت وصول بر منزل کمال فکرتیست پس باطل وخیالیست بغایت محال کرامات یابی مکر باستقامت فلا خوف علیهم پس هیچ ترس
نیست بر مستقیم از رسیدن مکروهی بدیشان در انجهان ولا هم یحزنون ونیستند ایشان که اندوهکین شوند در فرت مطلوبی هم دران جهان هم
اولئک انکروه یعنی اهل ایمان واستقامت اصحاب الجنة ملازمان بهشت اند خالدین فیها جاویدان باشند دران باداش داده شدند جزا
باداش دادنی بما کانوا یعملون بانچه بودند که عمل میکردند ووصینا الانسان وفرمودیم ادمی راکه بوالدیه احسانا بپدران ومادران خود نیکی
کنند حملته امه پس برداشت ادمی را مادر او کرها برنج وسختی ووضعته کرها وبنهاده یعنی بزاده است او بمشقت ومحنت وحمله ومدت
حمل او وفصاله ومدت از شیر باز کرفتن او ثلثون شهرا سی ماهست اکر کسی بخواهد که مدت رضاع کامل باشد واز انجا معلوم شد که شش ماه بود
جز مدت رضاع حولین وکاملین است حتی اذا بلغ تا وقتی که برسد ادمی اشده بکمال قوت خود که سی وسه سالکی است وکفته بیست وتا چهل
واذا بلغ اربعین سنة وبرسد بچهل سالکی اکثر مفسران برانند که این ایه خاص است با امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه که شش ماه در شکم
مادر بوده ودو سال شیر خورده وپانزده سال بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم رسیده وانحضرت بیست سال بوده ودر سفر وحضر
رفیق وی بودی وچون سن مبارک حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام بچهل رسیده مبعوث شده وصدیق رضی الله عنه سی وهشت سال
بود که ایمان آورده وچون چهل سال شد قال رب کفت ای پروردکار اوزعنی الهام ده مرا وتوفیق بخش ان اشکر تا شکر کویم نعمتک التی ان
نعمتی که بکرم عمیم خود انعمت علی انعام کرده بر من که اسلام است وعلی والدی وبر نعمتی که بر پدر ومادر من داده که حیات وقدرت نعمت واسلام
نیز کفته که ابو واو وانصار کسی که مادر وپدرش بشرف اسلام رسیده باشد غیر صدیق نیست وان اعمل ودیکر الهام ده که عمل کنم صالحا عمل
ستوده که ترضیه واصلح لی نویسندی انرا وازان خشنود باشی حق سبحانه دعاوی را مستجاب کردانید وتوفیق داده تا بنده که برای دین عذاب
میکردند میخرید وازاد کرد وان بلال حبشی است رضی الله عنه واصلح لی ودیکر دعا برای اولاد خود بدین وجه بصلاح او را برای من یعنی
بصلاح او را برای من یعنی صلاح را جای کردان فی ذریتی در فرزندان من دعای نیز بشرف اجابت رسیده دخترش عایشه رضی الله عنها
بشرف فراش حضرت افضل رسل صلی الله علیه وسلم مشرف شده وپسرش عبد الرحمن مشرف کشته وپسر او ابو عتیق بدولت خدمت پیغامبر
علیه الصلوة والسلام سرافراز شده ودر وسیط آورده که از اصحاب چار مسلمان که جد وپدر وپسر وبند باشند پیغامبر صلی الله علیه وسلم ندیده
باشند بودند بکدادتو محافه وابو بکر وعبد الرحمن وابو عتیق رضی الله عنهم اجمعین وبسی قایل ز اولاد صدیق رضی الله عنه درعالم
هستند اغلب ایشان بشرف علم وصلاح واد اینست انی بدرستی که من تبت الیک بازکشتم بحضرت تو از هرچه رضای تو دران نیست

والی من المسلمین و بدرستی که من گردن نهادگانم فرمان اولئک آنگروه که در وی بدر نیکوی کرده اند و شکر نعمت بجای آورده اند الذین نتقبل
که قبول کرده عنهم از ایشان احسن ما عملوا نیکوترین آنچه کرده قولی است که احسن یعنی حسن باشد یعنی همه عملهای نیک ایشان رقم قبول یابد و نتجاوز
و درگذرانیده شود عن سیاتهم از گناهان ایشان حفص در هر دو فعل بنون مفتوحه خوانده و بنصب احسن یعنی ما قبول کنیم طاعات ایشان
و درگذرانیم سیات ایشان معدود باشد فی اصحاب الجنة در اهل بهشت وعد الصدق وعده داد خدای وعدهٔ راست در قبول نیکی و تجاوز
از بدی الذی کانوا آن وعده که بود در دنیا یوعدون وعده داده شد بان وعده درین آیت که وعد الله الذین امنوا و عملوا
الصالحات جنات الایة والذی قال و آنکس که گفت لوالدیه مر مادر و پدر خود را وقتی که او را بایمان خواندند اف لکما و کراهت و ننگی مر شما را و
اتعداننی یا وعده میدهید مرا ان اخرج آنکه بر آورده شوم از قبر یعنی وا بعد از برانگیزند از قبر برارند و قد خلت القرون و بدرستی گذشته
قرنهای بسیار من قبلی پیش از من و یکی بار سر آمده اند و هما یستغیثان بالله و پدر و مادر ازان استوار میکردند بخدای میکردند
بخدای میکنند ویلک امن وای برتو ایمان آر و بقیامت ان وعد الله بدرستی که وعدهٔ خدای در بعث و حشر حق راست آنکس
میگوید فیقول پس میگوید که این میخوانید مر بدران الا اساطیر الاولین مگر افسانهٔ پیشینیان و اباطیل و اکاذیب که نوشته اند جمعی میگویند
این آیه در شان عبدالرحمن ابی بکر فرود آمده و قبل از اسلام و عایشه رضی الله عنها این قول را منکر است و صحیح آنست که در باب کافری
که عاق والدین بوده است نازل شده اولئک الذین آنگروه عاق منکر حق علیهم القول آنانند که واجب شد بر ایشان کلمهٔ عذاب و باشند
فی امم قد خلت با گروهی چند از کفار گذشته اند من قبلهم پیش از ایشان من الجن والانس از دیو و آدمی انهم بدرستی که ایشان و
آنان کانوا هستند خاسرین زیان زدگان و لکل و هر یکی را الذین فریق درجات پایها و منزلهاست مما عملوا از آنچه کرده پایهای اهل
خیر که جانب علو و پایهای اهل شر بجانب سفل و لیوفیهم و چنین سفله مقرر کرده اند و ایشان را اعمالهم عملهای ایشان و هم لا یظلمون و ایشان
ستم دیده نشوند در ثواب بنقصان و در عقاب بزیادة و یوم یعرض الذین کفروا و یاد کن روزی که عرض کرده شوند کافران علی النار
بر آتش دوزخ در موضع آورده که عرض کنند آتش را بر کافران و موقف ایشان در دوزخ بر ایشان نماید و تا الم و حسرت ایشان بیفزاید ایشان را
گویند اذهبتم چو نگر بردید و بخود دید طیباتکم خوانهای لذیذ خود را فی حیاتکم الدنیا در زندگانی دنیا که داشتند و استمتعتم و بر خوردار شدید یا
بها بان لذیذ یعنی استیفای لذات کردید و هیچ برای آخرت نگذاشتید فالیوم تجزون پس امروز جزا داده خواهید شد عذاب الهون عذاب خواری
در هوای بما کنتم تستکبرون بسبب آنچه بودید که تکبر میکردید و تفاخر مینمودید و پای از دایره او بیرون مینهادید و سر بر خط فرمان نمی
نهادید تنبیه است بر طالبان نجات که قدم از اندازهٔ شرع بیرون ننهند نظم پای از حد شرع بیرون می نهی منه ** خود را اسیر
نفس و هوا میکنی مکن ** بی حبل شرع نیست خلاص ز چاه طبع ** این رشته را ز دست رها میکنی مکن ** واذکر اخا عاد و یاد کن برادر عاد
یعنی پیغامبر که از قبیلهٔ عاد بود مراد حضرت هود است علیه السلام و میفرماید که حال قوم او با معاندان قریش بگو اذ انذر قومه و چون بیم
کرد قوم هود را و از عذاب خدای ترسانید بالاحقاف بموضع احقاف و آن ریگستانی بود نزدیک حضرموت بولایت یمن و گویند میان
عمان و مهره و قد خلت النذر و حال آنکه گذشت پیغامبران بیم کننده من بین یدیه پیش از هود علیه السلام و من خلفه و پس از وی نیز آمدند یعنی

نحت پیغامبری بوده

نحت پیغامبری بوده پیش از هود بخلق و پس از هود انبیا بوده اند چون او بقوم عاد مبعوث شد دعوت کرد ایشان را الا تعبدوا یعنی بگو مپرستید الا الله مگر
خدای را که مستحق پرستش اوست انی اخاف بدرستی که من میترسم علیکم بر شما عذاب یوم عظیم از عذاب روز بزرگ و پر هول قالوا گفتند عادیان
که ای هود اجئتنا آیا آمده تو بما لتافکنا تا برگردانی ما را عن آلهتنا از پرستش بتان ما بتهدید و وعید فاتنا بما تعدنا پس بیار آنچه با ما وعده
میکنی از عذاب ان کنت اگر هستی تو من الصادقین از راستگویان در وعدهٔ خود قال گفت هود علیه السلام شتاب مکنید در طلب عذاب
انما العلم جز این نیست که علم بوقت نزول آن عند الله نزدیک خدای است و مرا دران مدخلی نیست و ابلغکم و بشما میرسانم ما ارسلت به آنچه فرستاده
شده ام بان و بر من غیر از رسانیدن نیست ولکنی اریکم و لیکن می بینم شما را قوما تجهلون گروهی که نادانی میکنید و بنزول عذاب و حلول عقاب
تعجیل می نمایید در سورهٔ اعراف گذشت که قحط بود جمعی از عادیان بحرم رفته طلب باران میکردند سه ابر برآمد و ندا دادند که یکی از آنها
اختیار کنید ابر سیاه اختیار کردند و با ایشان می آمدند تا دیار ایشان فلما راوه پس آنهنگام که دیدند آنچه را که موعود بود از عذاب عارضا
ابری پهن شده در آسمان مستقبل اودیتهم روی نهاده بوادیهای ایشان قالوا گفتند هذا عارض این ابریست ممطرنا باران دهنده
ما را هود علیه السلام فرمود که بل هو این نه ابر باران دهنده است بلکه ما استعجلتم به آنچیزیست که تعجیل میکردید بدان ریح این باد
و بوداست فیها عذاب الیم در وی عذابی دردناک و آن بادیست که از غایت تندی تدمر هلاک میکند و نابود میسازد کل شیء همه
چیزها را از انفس و اموال و انعام ایشان بامر ربها بفرمان پروردگار خود پس آن باد بیامد بشدت تندی و سرکشی تمام و ریگ احقاف بر ایشان
ریخت هفت شب و هشت روز در زیر آن ماندند پس از ایشان دور کرد و تنها ایشان را بدریا افکند فاصبحوا پس گشتند بحالی که اگر بدیار ایشان
رسیدی لا یری دیده نشدی الا مساکنهم مگر جایگاه ایشان یعنی همه هلاک شدند و مساکن ایشان خالی ماند کذلک همچنانکه ایشان را جزا
دادیم نجزی پاداش میدهیم القوم المجرمین گروه گنهکاران کافر را و لقد مکناهم و بدرستی که تمکین کرده ایم قوم عاد فیما ان مکناکم
در آنچه که تمکین نساختیم شما را ای کفار قریش فیه در آنچه از قوت و شوکت و بسیاری مال و نفاذ تصرف و جعلنا لهم و دادیم مر ایشان را سمعا
گوش تا بشنوند و ابصارا و چشمها تا ببینند و افئدة و دلها تا دریابند ایشان بگوش سخن حق شنودند نشنیدند و بدیده دلایل قدرت ندیدند
و در دل وحدانیت خدای تفکر کردند همین که عذاب فرود آمد فما اغنی پس دفع نکرد عنهم از ایشان سمعهم گوش ایشان و لا ابصارهم و نه
دیدهای ایشان و لا افئدتهم و نه دلهای ایشان من شیء چیزی را از عذاب خدای اذ کانوا چون بودند از تقلید و تعصب یجحدون بآیات الله انکار
میکردند بآیتهای خدای یا معجزات پیغامبر و حاق بهم و فرود آمد ایشان را ما کانوا به یستهزءون آنچه بودند که بدان استهزا میکردند یعنی عذاب
و لقد اهلکنا و بدرستی که ما هلاک کردیم ای اهل مکه ما حولکم آنچه گرداگرد شما بود من القری از دیهها چون حجر و موتفکه و صرفنا الآیات و
تکرار کرده بودیم آیتها و حجتها را بر اهل قری لعلهم یرجعون شاید که باز گردند از کفر ایشان باز نگشتند هلاک شدند فلولا نصرهم پس چرا نصرت
نکردند ایشان را الذین اتخذوا آنانکه فرا گرفته بودند آنان که هلاک شدند کان ایشان را من دون الله بجز خدای قربانا از تقرب بخدای آلهة خدایان یعنی
بتانی که ایشان را بخدای گرفته بودند جهت تقرب و یاری نکردند ایشان را در وقت عذاب بل ضلوا بلکه غایب شدند عنهم از نصرت
ایشان یعنی ناامید گشتند و بریده شد رجا ایشان از نصرت بتان و ذلک و فرا گرفتن بتان بخدای برای قربت بخدای تعالی افکهم دروغ

ع
ایشان نماند کانوا الیفرون بانکه هستند کر بر می بافند و نسبت میدهند الوهیت را بمخلوقی عاجز و روی توحد از خالق قادر بر می تابند
ردی از نو هرکرامات ذکر ابر دیافت ∴ ارباب سیر آثار رحمهم الله آورده اند که پیغامبر آن صلعم بعد از مراجعت از طایف بطن النخله
فرود آمد و شب برخاسته نماز تهجد میگزارد و قران میخواند جمعی جنیان از نصیبین یمین میرفتند آنجا رسیده اواز قراة شنیدند خود را الجمع
نمودند حق سبحانه از آن خبر میدهد که واذ صرفنا و یاد کن آنرا که بگردانیدیم و میکردیم الیک بسوی تو نفرا من الجن گروهی از جن و ایشان
هفت نفر بودند از اهل نصیبین یا نینوی یا جزیره موصل و نامهای ایشان بر وجهی که صاحب عین المعانی تصحیح کرده اینست شاصر ناصر
دسن مس ازدایان احثم و گویند نه عدد بودند و ازدیه از ایشان بوده و اولبر ابلیس بوده ده و دوازده نیز گفته اند و در بنا آورده
که هفتاد تن بودند از بنی اقلیس و بهر تقدیر یستمعون القرآن می شنودند قران را و گوش میداشتند فلما حضروه پس آنهنگام که حاضر
شدند نزدیک رسول صلعم قالوا گفتند بعضی مر بعضی را که از روی ادب انصتوا خاموش باشید یا بشنوید در تفاسیر هست که از غایت حرص
استماع قران بر بالای هم دیگر می افتادند فلما قضی پس چون گزارده شد و با تمام رسید ایمان آورده اند بآنحضرت و خبرها برسیدند
و رسول صلی الله علیه و سلم و آله ایشانرا برسالت قوم ایشان نامزد کرد و ایشان ولوا و باز گشتند الی قومهم بسوی قوم منذرین بیم کنندگان و
خواهندگان باسلام قالوا یا قومنا گفتند ای گروه ما انا سمعنا کتابا بدرستی که ما شنودیم کتابی را از نزدیک خدای تعالی انزل فرو فرستاده
من بعد موسی پس از کتاب موسی علیه السلام مصدق تصدیق کننده لما بین یدیه و آنچه را که پیش از و بوده از کتب با موافق باو گویند ان
جنیان یهودی بودند و از نزول انجیل خبر نداشتند یا اعتبار نمیکردند از آنجا که معتقد یهود است از آنجهت گفته اند انزل من بعد موسی
یهدی راه مینماید آن کتاب الی الحق بسوی حق یعنی الحجة درست و راست و الی طریق مستقیم و براهی راست یعنی رساننده بمنزل یا قومنا
اجیبوا ای گروه من اجابت کنید داعی الله خواننده خدای یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم وامنوا به و ایمان آرید بدو و تصدیق کنید او را
یغفر لکم تا بیامرزد خدای شما را من ذنوبکم بعضی از گناهان شما را که مظالم نباشد و گفته اند همه گناهان را و یجرکم و برهاند شما را من عذاب الیم
از عذاب دردناک ومن لا یجب و هر که اجابت نکند داعی الله خواننده بخدای یعنی محمد علیه الصلوة والسلام فلیس بمعجز پس نیست عاجز کننده
فی الارض در زمین یعنی هر که خواننده حق را اجابت نکند عذاب بدو نازل خواهد شد و او عاجز نتواند ساخت خدای را از تعذیب خود
ولیس له من دونه اولیاء و نیست او را از غیر او دوستان بجز خدای دوستان و مددکاران اولئک آن گروه اجابت ناکنندگان فی ضلال مبین در گمراهی هویدا اند
یعنی ضلالتی که بر همه کس واضح باشد علما را در حکم مومنان جن اختلافست بعضی برانند که ثواب ایشان همین نجاتست از آتش
چنانچه فرمود و یجرکم من عذاب الیم و از سفیان ثوری منقولست که ثواب جن آنست که از آتش برهند پس ایشانرا خاک سازند بر منوال بهایم
و امام اعظم رحمه الله برین رفته و امام مالک رحمه الله و جمعی برانند که ایشانرا بر احسان ثواب بهشت چنانچه بر اسائه عقاب خواهد بود و از
ضحاک رحمه الله منقولست که ایشان ببهشت در آیند و بخورند و بیاشامند و از امام نقاش برسیده اند که ایشان از نعیم بهشت تناول کنند
جواب فرمود که حق سبحانه ایشانرا تسبیح و ذکری الهام دهد که از آن چندان لذت یابند که بنی آدم از نعمتهای بهشت در معالم آورده
که ضمیره بن حبیب پرسیدند که مومن جن را ثواب هست گفت آری لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان بخواند و گفت الانسیات للانس

والجنات للجن و در معالم از ابن عمر بن عبد العزیز رحمه الله نقل میکند که مومنان جن گرداگرد بهشت در جایها خواهند بود نه در بهشت و قاضی در انوار
فرماید که اظهرآنست که جن در توابع تکلیف مانند انس اند والله اعلم اولم یروا آیا ندیدند و ندانستند منکران بعث ان الله الذی آنکه
الخدای که بقدرت بی عجز خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمین را ولم یعی و مانده نشد در رنج نرسیده او را بخلقهن بافریدن
انها بقادر تواناست علی ان یحیی الموتی بر آنکه زنده کند مردگانرا چه قدرت او ثابت و نقص و انقطاع بدو راه نیابد محصل معنی آیت
که آیا خدای با قدرت چنین کامل ازلی و ابدی بر احیای موتی قادر نیست بلی آری هست انه علی کل شیء بدرستی که او بر همه چیزها قدیر
تواناست بی عجز و تعب ویوم یعرض و یاد کن روز یرا که عرض کرده شوند الذین کفروا آنانکه کافر شدند علی النار بر آتش یعنی آتش بر ایشان عرض کنند
و این قلبست که بر خلاف مقتضی ظاهر از برای مبالغه او ایراد میکنند پس ایشانرا گویند الیس هذا آیا نیست این عذاب بالحق براستی و
دنیا باور نمیکردید قالوا بلی گویند آری واقع است پس سوگند خورند که وربنا و بپروردگار ما که راست بوده قال گوید خدای با خازنان
دوزخ ایشانرا گویند که فذوقوا العذاب بچشید عذاب را بما کنتم تکفرون بسبب آنچه بوده که کافر میشدید بقیامت و سخن پیغامبر را و دروغ داشتید
فاصبر پس صبر کن ای محمد بر جفای قوم کما صبر همچنانکه صبر کرده اند اولوا العزم خداوندان ثبات وجد من الرسل از پیغامبران
علیهم السلام و ایشان اصحاب شرایعند که تمهید قواعد احکام اسم اجتهاد بتقدیم رسانیدند و بر معادات معاندان و مجادلات طاغیان
و آزار و ایذاء منکران شکیبایی نمودند و ایشان نوح اند و ابراهیم و موسی و عیسی علی نبینا و علیهم السلام و امام محی السنه رح گفته اولوا
العزم آنهااند که بتخصیص رقم ذکر یافته اند در دو موضع یکی را در احد میثاق که واذ اخذنا من النبیین میثاقهم ومنک ومن نوح الآیة و دوم
در موضع شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا الآیة و همان اصحاب شرایعند یا پیغامبر صلی الله علیه و سلم قول آنست که ایشان بجمیع رسل اند که
هستند که در سوره الانعام نام ایشان هست و پیغامبر صلی الله علیه و سلم امر شد که فبهدیهم اقتده در زاد المسیر آورده که همه پیغامبر ان
اولوا العزم بوده اند الا دم و یونس و سلیمن علیهم السلام و گفته اند غیر یونس و لب جاه و تعجیل نموده از میان قوم بیرون رفته حضرت عزت پیغامبر
ما را صلی الله علیه و سلم فرمود ولا تکن کصاحب الحوت یعنی در عدم صبر پس اینجا نیز میفرماید که شکیبایی ورز ولا تستعجل و طلب شتاب مکن
لهم برای کفار قریش بنزول عذاب که بیشک در وقت خود نازل شود کانهم یوم یرون گویا که ایشان روزی که ببینند ما یوعدون آنچه وعده شده اند
از عذاب یعنی هول وقوع قیامت مشاهده کنند چنان نماید که ایشانرا که لم یلبثوا درنگ نکرده اند در دنیا الا ساعة من نهار مگر ساعتی از
روز یعنی کوتاه شمرند بودن خود را در دنیا و برخی از هیبت عقوبات دوزخ بلاغ آنچه گفته شد درین سوره از مواعظ کفایتست فهل یهلک
پس آیا هلاک کرده خواهند شد بعذاب وقتی که نازل شود یعنی نخواهند شد الا القوم الفاسقون مگر گروهی بیرون روندگان از دایره فرمان

سوره محمد صلی الله علیه و آله و سلم مدنیه سی و هشت و ثلثون آیه بسم الله الرحمن الرحیم الذین کفروا آنانکه کافر شدند و صدوا و باز داشتند
مردمانرا عن سبیل الله از راه خدای تعالی منع کرده اند از دخول در اسلام و مراد شیاطین قریش اند چون ابوجهل و نضر و عتبه با مطعمان
روز بدر و ایشان دوازده تن بودند از صنادید اضل باطل کرد خدای اعمالهم عملهای ایشان که از مکارم میشمردند چون صله رحم
و فک اسیر و حفظ جوار و حسن ضیافت والذین امنوا و آنانکه گرویدند وعملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته چون اطعام طعام و

والجنات الجن

صلة ارحام وامنوا وکرویدند بما نزل بانچه فرستاده شده است علی محمد بر پیغامبر نیک ستوده شد یعنی قران وهو الحق و قران راست و درست
بمحمد صلی الله علیه وسلم صاحب حق وحقیقت آمده من ربهم از پروردکار ایشان بدیشان انکه کرویدند بقران یا محمد یا علیه الصلوة والسلام
کفر درکذارند خدای وبپوشد عنهم از ایشان سیاتهم کناهان ایشانرا واصلح وبصلاح ارد بالهم حال ایشانرا در دین ودنیا یا اصلاح کند دل
ایشانرا تا عاصی نشوند ذلک ان اضلال واصلاح بان الذین کفروا بانست که انانکه کافر شوند اتبعوا الباطل پیروی کردند باطل را یعنی شیطانرا
وان الذین امنوا وانانکه کرویدند اتبعوا الحق در پی رفتند حق را که قرانست بدیشان من ربهم از افریدکار ایشان کذلک هم چنین یضرب الله
بیان میکند للناس برای مردمان امثالهم مثلهای ایشانرا یعنی احوال فریقین را ظاهر کرداند فضرب الرقاب پس بزنید کردن ایشانرا
حتی اذا اثخنتموهم تا چون بسیار بکشید ایشانرا فشدوا الوثاق پس استوار کنید بند را یعنی بکیرید ایشانرا باسیری وبند کنید محکم تا نکریزند
پس بعد از اسیری یا منت مینهید منت نهادنی وازاد کنید بی عوض فاما منا بعد واما فداء یا فدیه بکیرید از ایشان فدیه کرفتنی حتی تضع الحرب تا بنهد اهل
حرب اوزارها سلاح را یعنی دین اسلام بهمه جا برسد وحکم قتال نماند وان نزدیک نزول عیسی علیه السلام خواهد بود چه در خبر آمده که اخر قتال
امت من با دجال است که امام شافعی وامام احمد رح برانند که امام مخیرست میان قتل واسترقاق واطلاق وفدا بمال یا باسیری مسلمانان
وامام اعظم رحمه الله میفرماید که این حکم منسوخ است مخصوص بحرب بدر بوده حالا قتل متعین است یا استرقاق ذلک اینست کار نکاه دارید این
کار را ولو یشاء الله واکر خواهد خدای لانتصر منهم هر اینه انتقام کشند از دشمنان شما بی انکه کارزار کنید ولکن ولیکن امر کرد بجهاد لیبلوا تا
بیازماید بعضکم ببعض بعضی از شما را ببعضی یعنی معامله ازمایندکان کند که مومن را بکافر مبتلا کرداند تا جهاد کند و ثواب عظیم یابد وکافررا
بمومن ازمایش دهد تا کوشمال یابد واز کفر باز ایستد والذین قتلوا وانانکه کارزار کنند فی سبیل الله در راه خدای وحفص قتلوا میخوانند
یعنی کشته شوند فلن یضل پس خدای باطل وضایع نکرداند اعمالهم کردارهای ایشانرا سیهدیهم زود باشد که حق سبحانه راه نماید ایشانرا
در دنیا بکارهای صواب ودر اخرت بدرجات فوقانی و ثواب ویصلح بالهم وبصلاح آرد کارهای ایشان ویدخلهم الجنة ودر آرد ایشانرا بهشت عرفها
لهم بدرستی که تعریف کرده باشد برای بهشت تا مشتاق شده باشند بدان یا منازل ایشانرا قبل از دخول بدیشان نموده باشند یا
خوشبوی ساخته جهت تنزه وبیع ایشان بهشت را یا ایها الذین امنوا ای کروه کرویدکان ان تنصروا الله اکر یاری کنید دین خدایرا وپیغامبر اورا
ینصرکم یاری کند شما را تا بر اعدا مظفر کردید ویثبت اقدامکم واستوار سازد قدمهای شما را در معرکه جهاد تا منهزم نشوند والذین کفروا و
انانکه نکرویدند فتعسا لهم پس خواری ونکونساری وهلاکت واندوه ودرشتی ونا امیدی ایشانراست واضل اعمالهم وکم ونابود سازد خدای
اعمالهم عملهای ایشانرا ذلک این خواری وبطلان عمل ایشانرا بانهم بسبب انست که ایشان کرهوا اکراهیت داشتند وناخواهان
بودند ما انزل الله انچه را که خدای فرو فرستاده بر پیغامبر خود صلی الله علیه وسلم از امر توحید وقیام باحکام شرع فاحبط پس باطل و
ضایع کردانید حق تعالی اعمالهم کردارهای ایشانرا که از ان حسابی داشتند چون عمارت مسجد الحرام وطواف خانه ومهمان داری
واعانت مظلومان ونوازش یتیمان افلم یسیروا ایا سیر نکردند کافران عرب استفهام بمعنی امر است یعنی باید که سیر کنند فی الارض
در زمین وادیه عاد وثمود وعاد است فینظروا کیف کان پس بنگرند که چکونه بوده است عاقبة الذین من قبلهم سرانجام کار ومال حال

انانکه بیش از ایشان

انانکه بیش از ایشان بودند از اهل تکذیب وعصیان دمر الله هلاک کرد خدای وعذاب کرد استیصال فرستاد علیهم بر ایشان وللکافرین
ونا کرویدکانرا امثالها مانند ان عقوبات خواهد بود تهدید اهل مکه است ذلک انچه یاد کرده شد از عقاب دشمنان ونصرت دوستان بان
الله بسبب انست که خدای مولی الذین امنوا دوست انانست که ایمان آورده اند پس ایشانرا یاری میکند وان الکافرین وبسبب انکه ناکرویدکان
لا مولی لهم هیچ دوستی نیست ایشانرا که عذاب از ایشان دفع کند ان الله بدرستی که خدای بفضل خود یدخل الذین امنوا در می آرد انانکه کرویده اند
وعملوا الصالحات وکرده اند کارهای نیکو مهر از عرض در یا جنات تجری در بوستانها که میرود من تحتها الانهار در زیر درختان ان جویها
والذین کفروا وانانکه کافر شده اند یتمتعون برخورداری می یابند بمتاع دنیا ویاکلون ومیخورند کما تاکل الانعام هم چنانچه میخورند
چهارپایان یعنی همت ایشان مصروف برخوردنست وعاقل باید که خوردن برای زیستن باشد یعنی بجهت قوام بدن وتقویت قوای نفسانی
طعام خورد ونظر او برانکه بدین تحمل داشته باشد وقوتهای نفسانی در استدلال بقدرت ربانی مدد دهد ومعاد نابود نه انکه عمر خود در اشتباه
در ورعی در یم یاکلون ویمتعو باشند چهارپایان که جز خورد وخواب مطمح نظر ایشان نباشد ونعم ما قیل بیت خوردن برای زیستن و
ذکر کردنست تو معتقد که زیستن از بهر خوردنست والنار واتش دوزخ مثوی مقام وآرامکاهست لهم مرکافرانرا وکاین من قریة
وچند از اهل دیه که بهر حال هی ان دیهها اشد قوة سخت تر بود بنا از روی قوة من قریتک از اهل دیه تو التی اخرجتک ان دیهی که بیرون
کردند اهل ان ترا یعنی مکه اهلکناهم هلاک کردیم اهالی ان دیهها فلا ناصر لهم پس هیچ یاری دهنده نبود وایشانرا که در هلاکت بفریاد
رسد افمن کان ایا هر که باشد علی بینة بر حجتی روشن من ربه از افریدکار او چون پیغامبر علیه الصلوة والسلام ومومنان
کمن زین باشد مانند کسی که اراسته یعنی شیطان یا نفس ارایش داده است له برای او سوء عمله بدی کردار او را از شرک ومعصیة
واتبعوا وپیروی کردند اهواءهم آرزوهای خود را چون ابوجهل ومشرکان مثل الجنة انچه بر تو خوانیم صفت بهشت التی وعد المتقون ان
بهشتی که وعده داده اند بپرهیزکارانرا فیها در ان بهشت انهار من ماء جویها از آبی غیر اسن غیر متغیر یعنی بوی وطعم ورنک دیده از حال خود
جواب ابهاء دنیا که تغیر پذیر باشند وانهار من لبن وجویهاست از شیر لم یتغیر طعمه هرکز طعم تغیر نکند از صفت عفونت یعنی تیز وترش نشده است
بطول مکث وانهار من خمر لذة وجویهاست از خمر خوشکوار بالذات للشاربین مر اشامندکانرا که طرب دارد وخماری وانهار من عسل مصفی و
جویهاست از شهد شافی نه صاف کرده باتش بلکه مصفی افریده شده از موم وفضلات ولهم ومتقیانراست فیها در بهشت با وجود
این همه شربه من کل الثمرات از هر میوها که خواهند در لون صافی وطعم لذیذ وبوی خوش ومغفرة وانتساب نزات امرزش کناهان من
ربهم از افریدکار ایشان یعنی بپوشد کناهان ایشانرا نه بران معاقبه نماید اشارت کفته اند انهار اربعه در زمین بهشت بزیر شجره طوبی
جاریست وجوی نیز در زمین دل عارف در زیر شجره طیبه اصلها ثابت وفرعها فی السماء جاریست واز منبع قلب آن آب واز ینبوع صدر
پس صفوة واز خمخانه سر خمر محبت واز مجری روح عسل مودت فی المثنوی المعنوی آب صبرت آبجوی خلد شد جوی شیر
خلد مهر تست ود ذوق طاعت کشت جوی انکبین مستی وذوق تو جوی خمر بین در بحر الحقایق آورده که اشارتست
بحیات دلست وپس بفطرت اصلیه که بخصوصیت میوا وتفاوت بدعت متغیر وجوی خمر بخشش محبت آلهی عسل مصفی صلاة وقرب

وثرات عبارت از مکاشفات ومغفرت غفران ذنوب رجوع وجود ع وجود کذنب لا یقاس به ذنب جت بند ووجود ما کان بی آیت
لطفی کن داین که زما درگذران :: از ذکر متنعمان بهشت از حال محنت کشان دوزخ خبر میدهد میفرماید که ایا هرکه در چنین نعمتی باشد کمن
هو خالد مانند کسی که او جاودان فی النار در آتش دوزخ وسقوا وچشانیده می شود بجای شربت بهشتیان ماء حمیما آبی در غایت گرمی
فقطع پس پاره پاره میکند امعاءهم رودهای ایشان را ورده اند که چون پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم خطبه خواندی ومنافقان عیب کردی
جمعی از اهل نفاق بیرون آمده از مسجد بطریق استهزا از علما صحابه پرسیدند که این وقت در حالی چه گفت حق سبحانه از حال ایشان که ومنهم وبعضی
اینها اند که گوش فرا میدارند الیک بسوی خطبه تو در روز جمعه وغیران حتی اذا خرجوا چون بیرون روند من عندک از نزدیک تو قالوا گویند للذین
اوتوا العلم وآنان را که دانشی داده اند از صحابه چون عبدالله مسعود ابوالدردا وامثال ایشان رض واز ابن عباس رض که من هم از ایشانم که مرا
از ایشان میپرسیدند ماذا قال آنفا چه گفت اکنون یعنی فهم نکردیم سخنی او را واین بروجه سخریه گفته اند اولئک الذین آنگروه آنانند که طبع
الله مهر نهاده است خدای علی قلوبهم بر دلهای ایشان بنفاق وشک واتبعوا ودر پی رفتند اهواءهم هوای نفس خود را [illegible] آن تهاون
میکنند کلام سید انام علیه افضل الصلوة والسلام والذین اهتدوا وآنانکه راه یافته اند یعنی مومنان زادهم زیاده میکرداند استماع سخن پیغامبر صلی
الله علیه وآله وسلم ایشان را هدی بصیرت ویقین وآتیهم تقواهم ومیدهد ایشان را انچه بدو کند در ازدیاد تقوی ودوام بران فهل ینظرون پس
ایا انتظار میبرند منافقان وکافران یعنی منتظر نیستند الا الساعة مگر روز قیامت را ان تاتیهم بغتة آنک بیاید بدیشان ناگهان فقد جاء پس
بدرستی که آمد وظاهر شد اشراطها علامتهای آن چون مبعث پیغامبر صلعم وانشقاق قمر فانی لهم پس از کجا باشد مر ایشان را اذا جاءتهم
چون بیاید قیامت بدیشان ذکریهم پند گرفتن ایشان وتوبه کردن یعنی چون روز قیامت بیاید تذکر واتعاظ هیچ فایده ندارد فاعلم انه لا اله
الا الله یعنی چون سعادت موحدان وشقاوت مشرکان ومنافقان دانستی پس ثابت باش بر دانشی که داری بوحدانیت ودانسته که معبود
بحق نیست مگر خدای ودر حقایق سلمی آورده که چون عالمی گوید اعلم بدان واو با ذکر یعنی یاد کن الخ دانسته در موضح آورده که بدان هیچ که
ثوابی نیست برابر ثواب کسی که گوید لا اله الا الله واستغفر وآمرزش طلب لذنبک برای ذنب ودر معالم فرموده که آنحضرت مامور شد
باستغفار با آنک مغفور است تا امت درین صورت سنت بوی اقتدا کنند ودر تبیان آورده که مراد آنست که طلب عصمت کن از خدای تا ترا
از گناه نگهدارد وللمومنین والمومنات وآمرزش طلب برای مردان مومن وزنان مومنه واین کرامت است از خدای درباره این امت که پیغامبر
ایشان را بطلب آمرزش گناهان ایشان امر فرموده از امام علامه روح الله روحه منقولست که حق سبحانه پیغامبر خود را امر کرد باستغفار امت
وخلاف امر الهی از آنحضرت صلعم متصور نیست پس استغفار فرموده وطلب آمرزش کرده وحق سبحانه وتعالی از آن کریم است که حبیب خود را
فرماید که از من چیزی طلب وچون طلبد عطا نکند پس معلوم شد که امت را دولت آمرزش خواهد بود نظم هر که را چون تو پیشوا باشد
ناامید از خدا چرا باشد :: چون نشان شفاعت کبری :: یافت بر نام نامیت طغری :: امتان با گناه وکار تباه :: بتوانند امید داری داد(?)
والله یعلم وخدای میداند متقلبکم جای گرفتن وگردیدن شما در دنیا ومثواکم وآرامگاه وموضع قرار شما در دنیا عقبی یا میداند همه جا بیرد(?)
در روز وهر جا می باشد در شب ویقول الذین آمنوا ومیگویند آنانکه ایمان آوردند ومبالغه کردند برای حرص که در جهاد دارند لولا نزلت سورة

چرا که فرستاده نشد سوره در باب قتال با کفار فاذا انزلت پس چون فرو فرستاده شود سورة محکمة سوره از قرآن روشن که در وی متشابهی
نبود وذکر ویاد کرده شود فیها القتال دران سوره امر قتال وجهاد رایت الذین بینی آنانرا که هست فی قلوبهم در دلهای ایشان مرض بیماری شک
ونفاق یا سستی در دین ینظرون الیک مینگرند در دین بسوی تو نظر المغشی علیه نظر کسی که فرود آمده باشد بر وی بیهوشی من الموت از غم
واندوه مرگ بر ایشان ومتحیر وغمناک شوند فاولی لهم پس وای بر ایشان وبا دوزخ وایشان را است طاعة کار ایشان فرمان برداریست وقول معروف
وسخن نیکو مثل سمعنا واطعنا فاذا عزم الامر پس چون لازم شد امر قتال وعزم کردند صحابه بر جهاد ایشان خلاف ورزیدی با زبان در خانها
نشستند فلو صدقوا الله پس اگر راست گفتندی با خدای در اظهار حرص بر جهاد لکان هر آینه راستی بودی خیرا لهم بهتر ایشان را فهل عسیتم
پس ایا شاید وتوقع هست از شما ای مومنان ان تولیتم اگر بگردید یعنی حاکم خلق شوید ان تفسدوا آنکه فساد کنید فی الارض در
زمین وبسبب جاه وتحیر انواع تباهی از شما واقع گردد وتقطعوا ارحامکم وببرند رحمهای خود را از روی تکبر وتعظم یا از شما می آید اگر اعراض کنید
از قرآن وروی بگردانید از فرمان که بر امور جاهلیه روید از فساد وقطع رحم وجنگ وامثال آن اولئک آنگروه که مفسدند وموصوف الذین
لعنهم الله رانده است خدای ایشان را ودور کرده از رحمت خود فاصمهم پس ایشان را کر گردانید تا سخن حق نشنوند واعمی ابصارهم وکور ساخت
دیدهای ایشان تا دلایل قدرت وعبرت نبینند افلا یتدبرون القرآن ایا تفکر نمیکنند در قرآن ومواعظ وزواجر آن تا از نافرمانی بگردند ام علی
قلوب یا بر دلهای ایشانست اقفالها قفلهای آن یعنی چیزی که دلها را بمنزله قفلها باشد ودر ها وان ختم وطبع الهی است نظم دری که بست
بروی عباد :: هیچ کلیدش نتواند گشاد :: قفلی که او بر در دلها نهاد :: کیست که بردارد ودر وا کناد :: در تبیان آورده که یهود صفت حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله وسلم در توریت خوانده بودند وصحت نبوت آنحضرت معلوم کرده وقبل از بعث صفت آنحضرت بسیار میکردند واز ظهور
او خبر میدادند چون سید عالم علیه الصلوة والسلام مبعوث شد وبمدینه آمد ایشان برگشتند از وی وخدای تعالی آیه فرستاد که ان الذین ارتدوا
بدرستی آنانکه برگشتند علی ادبارهم بر ادبار خود یعنی پس باز شدند وکافر گشتند بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم من بعد ما تبین از پس آنکه روشن
شده بود لهم الهدی وایشان را پیدا شد از نبوة آنحضرت بدلایل واضحه ودانسته بودند الشیطان دیو لعین سول لهم آسان کرده وبیارایت برای
ایشان انکار وعناد را واملی لهم وخدای مهلت داد ایشان را وتعجیل نفرمود در عقوبت ایشان تا در گناه بیفزایند ذلک این امهال بانهم
قالوا بسبب آنست که گفتند جهودان للذین کرهوا وآنان را که کراهت داشتند ما نزل الله الخ خدای فرستاده از قرآن واحکام دین یعنی
منافقان را وآنانکه یهود واهل نفاق را گفتند به نهانی سنطیعکم زود باشد که فرمان بریم فی بعض الامر در بعضی کارها یعنی مدد کاری کنیم
که با پیغامبر حرب کنند والله یعلم وخدای میداند اسرارهم نهانی ایشان را فکیف پس چگونه باشد حال ایشان اذا توفتهم الملائکة چون قبض کنند
فرشتگان جان ایشان یضربون میزنند وجوههم بر رویهای ایشان که از حق چگونه بگردانیده اند وادبارهم وبر پشتهای ایشان که بر
اهل حق کرده اند ذلک قبض ارواح ایشان برین صفت بانهم اتبعوا بسبب آنست که ایشان متابعت کردند ما اسخط الله آنچه را که بخشم آرد
خدایرا یعنی موجب غضب وی گردد چون کتمان اوصاف رسول الله صلعم ومعاونت منافقان وکافران ومشرکان وکرهوا وبسبب آنست
که ناخواستند بودند وکاره بودند رضوانه خوشنودی خدایرا یعنی عملی را که سبب آن باشد چون اظهار نعت پیغامبر واقرار بدو وفرمان برداری

فعان
ام حسب الذين بکمان بد اشتند في قلوبهم در دلهای ایشان مرض بیماری نفاقست یعنی منا
فاحبط پس باطل کرد خدای اعمالهم عملهای ایشانرا ازانکه پوشیده ساخته اند در دل از پیغامبر و مومنان ولو نشاء واگر
آنرا که ظاهر گرداند خدای اضغانهم کینهای ایشانرا که پوشیده ساخته اند در دل از پیغامبر و مومنان ولو نشاء واگر
تصور کردند ان لن یخرج الله آنرا که ظاهر گرداند خدای اضغانهم کینهای ایشانرا
بخواهیم لاریناکهم بنماییم تو ایشانرا یعنی علامتها و نشانها پیدا کنیم بر ایشان فلعرفتهم پس هر آینه تو بشناسی بسیماهم بعلامتها که دال باشد
نفاق ایشان ولتعرفنهم و هر آینه بشناسی ایشانرا في لحن القول در گردانیدن سخن از صواب بجهت تعریض و توبیخ والله یعلم و خدای میداند
اعمالکم کردارهای شمارا و مناسب ان جزا خواهد داد انس بن مالک رض میفرماید که بعد از نزول این ایه هیچ منافقی نبود که حضرت پیغامبر او را نشناختی
بسیماء سخن و در تفسیر مطلع و عین المعانی از انس نقل کرده اند که در بعضی غزواة نه کس از منافقان شبی در خواب شدند و بامداد بر جبهه
هر یک نوشته بود که هذا منافق ولنبلونکم و هر اینه می ازماییم شمارا باو جهاد و تکلیف شاقه یعنی معامله ازمایندگان میکنیم حتی نعلم المجاهدین
منکم تا بداند مجاهدانرا یعنی ظاهر گردد بر خلق که جهاد کنندگان کیانند از شما والصابرین و صبر کنندگان بر مشقت حرب ونبلوا اخبارکم و
بیازماییم خبرهای شمارا که میگویید در ایمان یعنی تا صدق و کذب وصدق همه انکار را تو دو حضص در افعال نمته بنون میخوانند یعنی ما می ازماییم تا بداینم
و بیازماییم خبرهای شمارا ان الذین کفروا بدرستی که انانکه نگرویده اند یعنی یهود قریظه و نضیر وصدوا و باز داشتند قوم خود را عن سبیل الله از
راه خدای که دین اسلام است وشاقوا الرسول و مخالفت کردند با رسول من بعد ما تبین از پس انکه روشن گشته بود و ظاهر شده لهم الهدی ر
ایشانرا راه حق و در توریت خوانده و دانسته لن یضروا الله زیان نتوانند رسانید خدای را شیئا چیزی از کفر و عناد ایشان اثر خرری بخدای و به
پیغامبران و مومنان نرسد بلکه شر ان بدیشان عاید گردد وسیحبط اعمالهم و زود باشد که خدای حبط سازد ثواب اعمال ایشان یعنی عبادتها که میکنند یا ایها
الذین امنوا ای انکسانیکه ایمان آورده اید اطیعوا الله فرمان برید خدای را در انچه حکم کرده واطیعوا الرسول و فرمان بردار باشید رسول را در انچه
فرماید ولا تبطلوا اعمالکم و باطل و بیهوده مسازید عملهای خود را بریا و سمعه یا بعجب که کردار بعجب مردود و مذموم بود نظم در هر عملی که عجب ره یافت
روی زده قبول بر تافت ∴ ای گشته بکار خویش مغرور ∴ وز درگه قرب مانده مهجور ∴ بنگر که عجب چه کرد با ابلیس ∴ بشنو از طریق تلبیس
ان الذین کفروا بدرستی که انانکه نگرویدند یعنی قوم قریش وصدوا و منع کردند مردم را عن سبیل الله از راه حق ثم ماتوا پس بمردند یعنی کشته
گشتند در روز بدر وهم کفار و حالانکه ایشان کافران بودند فلن یغفر الله لهم پس هرگز نیامرزد خدای ایشانرا نزول ایه در شان اهل قلیب است
اما حکم ان عموم دارد و شامل هر کافری که بمیرد فلا تهنوا پس سستی مکنید ای مومنان وتدعوا الی السلم و مخوانید کافرانرا بصلح یعنی طلب صلح
مکنید از ایشان که نشانه ضعف و تذلل شما بود وانتم الاعلون و حالانکه شما برترایید یعنی غالبان والله معکم و خدای با شماست بنصرت و
عون ولن یترکم و ضایع و کم نکرداند اعمالکم از ثواب کردارها شمارا انما الحیوة الدنیا جز این نیست که زندگانی دنیا لعب بازیست
بی فایده ولهو و مشغولی بی اعتبار وان تؤمنوا و اگر بگروید بخدا و رسول وتتقوا و پرهیزید از معصیت و فضول یؤتکم اجورکم بدهد
فردای شما مزد شما در آخرت ولا یسالکم و نمیخواهد خدای بر مزد دادن اموالکم مالهای شمارا یعنی حق سبحانه نمیخواهد همه اموال شمارا بلکه
باندکی از ان حکم کرد عشر است و نصف عشر و ربع عشر ان یسالکموها اگر بخواهد از شما مالهای شمارا فیحفکم پس مبالغه کند در خواستن
یعنی گوید همه را نفقه کنید تبخلوا شما بخیلی میکنید و نمیدهید بخوشی دلی و طیب نفس ویخرج و ظاهر میگرداند خدای بدان خواستن

از شما بخل شما

از شما بخل شما اضغانکم کینها که در دلهای شما ها انتم ای شما هؤلاء ای گروه مخاطبان تدعون خوانده شده اید و فرموده لتنفقوا برای
انکه نفقه کنید فی سبیل الله در راه خدای یعنی زکوة مال دهید یا بکار اسباب جهاد صرف نمایید فمنکم پس از شما هست من یبخل کسی که بخیلی
کند بزکوة یا بنفقه غزو ومن یبخل و هر که بخیلی بر انچه بر او واجبست از انفاق فانما یبخل پس جز این نیست که بخل ورزد عن نفسه بر نفس خود
که او را از ثواب محروم میسازد والله الغنی و خدای بی نیازست از صدقات و نفقات شما وانتم الفقراء و شما محتاجید بانچه نزدیک
اوست از عواید نعمت و فواید کرامت پس او زکوة یکی بدهید و فردا در عوض ان ده بستانید چه از خزانه اکرم او هیچ کم نشود و شما برات
و مقاصد فایز گردید وان تتولوا و اگر روی گردانید از انچه بر شما فرض کرده اند از انفاق یا اگر اعراض کنید از اسلام و قبول احکام
یستبدل بدل کند قوما غیرکم گروهی دیگر جز شما یعنی شمارا هلاک کند و قومی دیگر پیدا کند ثم لا یکونوا پس نباشند ان قوم امثالکم مانند
شما بلکه فرمان بردار باشند و پرهیزکار و ترو ادبی کنده اند و بنی نخع و اشهر انست که از حضرت پیغامبر علیه الصلوة والسلام سوال کردند
سلمان رض در پهلوی انحضرت نشسته بوده است دست مبارک بر ران سلمان زد و گفت هذا و قومه و در خبر آمده که اگر دین معلق شود بثریا
فرا گیرند انرا مردی در باب اورده که ابوالدرداء رض بعد از قراة این ایه میگفت ابشروا یا بنی فروخ و ادبار دیبانند سورة الفتح مدنیة
تسع وعشرون ایة بسم الله الرحمن الرحیم بصحت رسیده که بسال ششم از هجرت حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم در واقعه دید که
با بعضی از صحابه بزیارت کعبه معظمه زادها الله شرفا رفت و عمره گزارد و یاران بعد از استماع ان رویا پنداشتند که تعبیر واقعه در همان سال
بظهور خواهد رسید و سید عالم صلی الله علیه واله وسلم بکار سازی مشغول شده روز دوشنبه غره ذوالقعده ان سال از مدینه
بیرون امد احرام بعمره گرفت و هفتاد شتر بجهت هدی با خود ببرد و اغلب اصحاب اتفاق کردند و خبر توجه انحضرت بمشرکان مکه رسید
بر منع ان سرور از زیارت خانه اتفاق نمودند و از مکه بیرون آمده در تلمیح لشکرگاه بزدند و پیغامبر علیه الصلوة والسلام خبردار شده
بحدیبیه فرود آمده از جانب کفار عروه بن مسعود ثقفی نزد حضرت صلعم آمد تا سبب آمدن معلوم کند و بعد از حلیس کنانی که مهتر احابیش
بود بیامد و معلوم کرد که انحضرت داعیه حرب ندارد و بزیارت کعبه آمده اما قریش بر حمیة جاهلیة فرو ایستادند و بر هیچ وجه راضی
نشدند که حضرت پیغامبر صلعم و اصحاب بمکه درایند پیغامبر عثمان را رضی الله عنه نزد ایشان فرستاد و ایشان او را نگاه داشتند و خبر
قتل او بانجا رسید و بدان سبب بیعت الرضوان واقعه شد چنانچه عنقریب مذکور گردد العقصه کفار از استماع خبر بیعت متوهم شده سهیل
بن عمرو را فرستادند و میان انحضرت و اهل مکه صلح واقع شد بر انکه ده سال میان اهل اسلام و کفار حرب نباشد نمان و انکار را
و بخلفا و یکدیگر تعرض نرسانند و مسلمانان سال دیگر بیایند و عمره قضا بگزارند و دیگر شرطها نیز واقع شد و اکثر صحابه از ان صلح
ملول شدند انحضرت صلی الله علیه وسلم همانجا در حدیبیه تا سر مبارک ایشان بتراشیدند و بعضی شتر انرا قربانی فرمود و برخی را بدست
ناجیه اسلمی با مکه فرستاد تا در حرم بکشتند و بر فقرا و مساکین انجا بخش کردند و صحابه نیز حلق و تقصیر نمودند و هدی خود را قربان
کردند و پیغامبر صلی الله علیه وسلم بیست روز در حدیبیه توقف فرمود و در حین مراجعت شبی از شبها این سوره فرود آمد و انحضرت
صلی الله علیه واله وسلم فرمود با اصحاب که امشب این سوره بر من نازل شد که دوستر میدارم از انچه افتاب بدان طالع میشود دنیا

سوره فتح را بر یاران خواند و ایشانرا تهنیه گفت و اصحاب او را نیز مبارک باد گفتند انا فتحنا لک بدرستی که ما حکم کردیم برایتو فتحاً مبیناً حکمی
پیدا و هویدا که آن صلح است با قریش و از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که افتح هو در جواب فرمود که نعم والذی نفسی [illegible]
مقدمه فتوح بسیار بود چه مسلمانان که در مکه ایمان پنهان میداشتند سر گذاشته با کفار مجاهده کردند و قرآن بر ایشان خواندند و
بسیار کس مسلمان شدند و فتح مکه نیز همان بوده است و ازینست که بعضی مفسران برین وجه تغییر کرده‌اند که ما بگشاییم برایتو شهر مکه را تعبیر
بماضی جهت تحقق وقوعست و گفته‌اند مراد فتح خیبر و فدکست پس از خدای آمرزش طلبید لیغفر لک تا بیامرزد مر ترا الله خدای ما تقدم آنچه
گذشته است پیش از وحی من ذنبک از آنچه موجب عقاب تو بوده و ما تأخر و آنچه مانده است پس ازان یا پیش از فتح و پس ازان یا قبل از نزول
این آیه و بعد ازان امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که گناه گذشته ذنب آدم و حواست و آینده جرایم امتست یعنی بیامرزد گناه آدم و حوا را بحرمت تو
و می‌آمرزد گناه امت او را دیوی اسناد فرموده که او پیش رو و کار ایشانست و یتم و دیگر بفضل عمیم خود تمام گرداند نعمته نعمت خود را علیک
بر تو بفتح بلاد یا باعلاء دین یا بانضمام نبوت با ملک یا بقبول شفاعت و یهدیک صراطاً مستقیماً و بنماید ترا راه راست یعنی ثابت دارد بران
و ینصرک الله و یاری کند ترا خدای نصراً عزیزاً یاری کردنی که در وی عزت و غلبه باشد یعنی تو را بانصرت قاهره و غالب شوی چون در صلح
حدیبیه صحابه خالی از دغدغه و تردد نبودند حق سبحانه [illegible] هو الذی او آنکه انزل السکینة فرو فرستاد آرامش و قرار
و سکون قلب فی قلوب المؤمنین در دلهای گرویدگان لیزدادوا تا زیادت کنند ایماناً گرویدنی مع ایمانهم با گرویدن ایشان یعنی بیفزایند قدر
یقین خود را بیقین دیگر یا ایمان که باصول داشتند افزون سازند آنرا بایمان بفروع شرع و لله و مر خدایراست جنود السموات والارض
لشکرهای آسمان از ملایکه و جنود زمین از مومنان مجاهد پس ای اهل ایمان جهاد کنید و بنصرت الهی واثق باشید که همه گران لشکر آسمان
و زمین در حکم اوست بلکه ذرات کون سپاه او باشند اولیا خود را در وقت غزا با اعدا خود فرو نگذارد که بیت نصرت ازو طلب که بی مدد او قدرتش
هر ذره پهلوانی و هر ذره صفدریست و کان الله و هست خدای علیماً دانا بمصالح خلق حکیماً ثواب کار در آنچه کند و از الجمله آنست که سکینه
بدلهای گرویدگان فرستاد لیدخل المؤمنین والمؤمنات تا در آرد مردمان و زنان گرویده را ببرکت رسوخ در دین و ثبات در عقیدت
جنات تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان منازل آن یا در تحت آن جویها خالدین فیها در حالتی که جاوید اند در
وی و یکفر عنهم سیاتهم و برای آنکه بپوشند از ایشان بدیهای ایشانرا یعنی محو گرداند پیش از دخول بهشت تا پاک و پاکیزه بروضه رضوان
در آیند و کان ذلک و هست این وعده و رانیدن ایشانرا عند الله نزدیک خدای یعنی در حکم او فوزاً عظیماً رستگاری بزرگ که هیچ فوز عظیم‌تر ازان
ایشان از مکاره ایمن شوند و بمقاصد فایز گردند و یعذب المنافقین والمنافقات و دیگر برای آنست تا عذاب کند مردان و زنان منافق را از
اهل مدینه والمشرکین والمشرکات و مردان و زنان مشرک را از مکه الظانین بالله گمان برندگان بخدای ظن السوء گمان بد یعنی اسد و غطفان
از اهل شرک و بعضی منافقان گمان بردند که پیغامبر صلعم که بحدیبیه میرود کشته خواهد شد یا سالم بمدینه نخواهد آمد و لشکر او منهزم خواهند
شد پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم سالم و غانم بمدینه باز آمد و حق سبحانه فرمود علیهم بر این گمان برندگانست دایرة السوء گردش
بد یعنی ایشان مغلوب و منکوب خواهند شد و غضب الله علیهم و خشم گرفت خدای بر ایشان و لعنهم و براند ایشانرا از رحمت خود

واعد لهم و اعد

واعد لهم و آماده کرد برای ایشان جهنم دوزخ و ساءت مصیراً و بد بازگشتیست دوزخ و لله جنود السموات والارض و مر خدایراست لشکرهای آسمان و زمین
یعنی هر که در آسمانها و زمینهاست همه مملوک و مسخر اوست چنانچه لشکریان و سردار خود را اگر این سخن جهت وعده مومنانست بنصرت لشکر
باشند و برای وعید مشرکان و منافقان تا از تکذیب ربانی خایف گردند و کان الله و هست خدای عزیزاً غالب در فرمان حکیماً دانا در آنچه فرماید انا
ارسلناک بدرستی که ما فرستادیم ترا شاهداً گواه بر اقوال و افعال امت او و مبشراً و مژده دهنده آنانرا که سکینه بر دلهای ایشان نازل شده
و نذیراً و بیم کننده مر آنانرا که گمان برده اند پس تو امت را بگوی که فرستادن من بجهت بیم و بشارتست لتؤمنوا بالله برای آنکه تصدیق کنید
خدایرا یعنی بگروید بیگانگی او و رسوله و تصدیق کنید مر فرستاده او را در دعوی که میکند و تعزروه و تقویت دهید دین وی را و توقروه و بزرگ
دارید فرمان وی را و تسبحوه و بپاکی یاد کنید و او را یا نماز گزارید برای او بکرة و اصیلاً بامداد و شبانگاه و گفته اند ضمیر تعزروه و توقروه
عاید بحضرت رسالت صلعم یعنی او را نصرت کنید و تعظیم [illegible] آرید که تعظیم او بحقیقت تعظیم حقست هم چنانکه متابعت او بحقیقت کان کنتم تحبون
الله فاتبعونی بیت در حریم تر تعظیم تا کس راه نیست :. و ز کمال احتشامش هیچکس آگاه نیست :. ان الذین یبایعونک بدرستی که آنانکه بیعت
کردند با تو در حدیبیه انما یبایعون الله جز این نیست که بیعت کرده اند با خدای چه مقصود بیعت اوست و برای طلب رضای اوست و
رضوانست و دیگران بیاید سلمی رحمه الله فرموده که این سخن در مقام جمعست و حق سبحانه و تعالی جمع را برای هیچکس تصریح نکرده الا برای آنکه اخص
اشرف موجوداتست و از عین مقام است که من یطع الرسول فقد اطاع الله ید الله قوت خدای در وفا کردن وعده خود در ثواب آخرت یا در
نصرت پیغامبر خود صلی الله علیه و سلم فوق ایدیهم زبر دستهای ایشانست در وفا بعهد بیعت یا در یاری دادن در معالم آورده که صحابه رضی
بوقت بیعت دست پیغامبر صلعم میگرفتند و ید الله بر دست ایشان بوده در مبالغه فمن نکث پس هر که بشکند عهد فانما ینکث پس جز این نیست که
میشکند علی نفسه بر خود یعنی ضرر آن بنفس او رسد و پس در موج آورده که سه چیز است با بطال آن راجع میشود یکی مکر که و لا یحیق المکر السیء الا باهله
دوم ستم که انما بغیکم علی انفسکم سیوم نقض عهد که فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و در باب عهد و پیمان گفته اند نظم پیمان شکن که هر که پیمانه
شکست :. از پای درافتاد و برون شد از دست :. آنرا که درست بود به پیمان الست :. نشکست بهیچ حال هر عهد که بست ومن
اوفی و هر که وفا کند بما عاهد بانچه عهد کرده است علیه الله برای خدای فسیؤتیه پس زود خدای و او را اجراً عظیماً مزدی بزرگ در آخرت
که آن بهشت است آورده اند که حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم چون متوجه مکه شد بنیت عمره بعضی از اعراب چون اسلم و جهینه و مزینه و غفار را
انبعاث فرمود که درین سفر موافقت و مرافقت کنید ایشان از محاربه قریش ترسیدند و تعلل نمودند و تخلف ورزیدند حق سبحانه خبر داد
پیغامبر خود را که چون بمدینه رسی سیقول لک المخلفون زود باشد که بگویند ترا وا پس ماندگان من الاعراب از بادیه نشینان یعنی قبایل
که مذکور شد عذر آرند شغلتنا مشغول کرد ما را اموالنا مالهای ما که غمخواری نداشت و ضایع می‌شد و اهلونا و فرزندان ما که از بیکسی
و بینوایی و بی‌برگی میماندند فاستغفر لنا پس آمرزش کن برای ما بدین تخلف که کردیم در موافقت و مرافقت ننمودیم یقولون بألسنتهم
میگویند بزبانهای خود ما لیس فی قلوبهم آنچه نیست در دلهای ایشان یعنی این اعتذار و استغفار بزبان میگویند و دل ایشان
ازان خبر نیست قل بگو در جواب ایشان فمن یملک لکم پس کیست که مالک شود یعنی منع کند از شما من الله از حکم خدای شیئا

بجای تصحیح

جز بر ان اراد اگر خواهد خدای بکم ضرا بشما ضرری و هزیمتی و قتلی و جلای وخللی در مال و اهل یا عقوبتی بر تخلف او اراد بکم یا اگر خواهد
بشما نفعا سودی چون دولت و نصرت و نگاه داشت اموال و اهالی بل کان الله بلکه هست خدای بما تعملون بانچه میکنید خبیرا دانا و گ
داند که قصد شما از تخلف چه بوده شما مشغولی مال و فرزند نداشتند بل ظننتم بلکه گمان میبردید ان لن ینقلب الرسول آنکه باز نگردد پیغامبر و
المومنون در جعت نکنند مومنان الی اهلیهم بسوی اهالی خود بدینه ابدا هرگز بلکه مشرکان ایشانرا بکشند و استیصال کردند وزین ذلک و آراسته
شده این گمان یعنی شیطان پاراست استیصال پیغامبر و اصحاب او را متمکن شد فی قلوبکم در دلهای شما وظننتم و گمان بردید ظن السوء
گمان بد که دین خدای باطل شود و ملت اسلام برافتد وکنتم و گشتید بدین گمان قوما بورا گروهی هلاک شده گمان بسبب فساد عقیدت و
بدی نیت ومن لم یومن بالله و هرکه نگرود بخدای و رسول او و بدل تصدیق بحکم خدا و رسول نکند فانا اعتدنا پس بدرستی که ما اماده کرده ایم للکافرین
ناگرویدگان را سعیرا آتش افروخته ولله ملک السموات والارض و مر خدایراست پادشاهی آسمان و زمین زمام امور علوی و سفلی در قبضه
قدرت اوست یغفر می آمرزد گناهان بزرگ لمن یشاء و هرکرا خواهد ویعذب و عذاب میکند بگناه خود من یشاء هرکرا اراده میکند و
کان الله و هست خدای غفورا آمرزنده توبه کنندگان رحیما مهربان برایشان سیقول المخلفون زود باشد که بگویند بازپس ماندگان از
حدیبیه و ادیمان قبایل مذ یعنی اعراب خواهند گفت اذا انطلقتم انگاه که بروید الی مغانم بسوی غنیمتها و آن غنایم خیبر است لتاخذوها
تا فراگیریم آنرا ذرونا بگذارید ما را نتبعکم پیروی کنیم شمارا درین سفر آورده اند که پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم در ذی الحجه سنه ست از
حدیبیه بازگشت و در محرم سنه سبع بغزوه خیبر توجه فرمود و حکم شد که هرکه در حدیبیه حاضر بود بدین غزوه رود و غیر ایشان بدین جنگ
اتفاق نکنند چون عزم جزم شد مخلفان گفتند بگذارید ما تا موافقت کنیم در خیبر آییم یریدون میخواهند مخالفان ان یبدلوا
آنکه تغیر دهند کلام الله سخن خدایرا یعنی حکم او را که فرمود که غیر اهل حدیبیه بدین حرب نروند قل لن تتبعونا بگو پیروی نخواهید کرد ما را
نفی است بمعنی نهی یعنی با ما بیرون نیایید کذلکم قال الله هم چنین گفته است خدای من قبل پیش از تهیه شما یا پیش از رفتن
تا حدیبیه فسیقولون پس زود باشد که گویند این حکم نکرده خدای بل تحسدوننا بلکه شما حسد میبرید تا در غنیمت شریک شما نشویم و همچنین نیست
که مخلفان میگویند بل کانوا لا یفقهون بلکه هستند که در نمی یابند الا قلیلا مگر اندکی چیز قل للمخلفین بگو ای بازماندگان من الاعراب
از اهل بادیه ستدعون زود باشد که خوانده شوید الی قوم بجنگ گروهی اولی باس شدید خداوندان کارزار سخت که اهل یمامه اند از بنی حنیفه اتباع
مسلمه کذاب یا قبایل عرب که مرتد شدند بعد از وفات پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا هوازن و غطفان که در حیات آنحضرت بوادی حنین
حرب کردند و گفته که مراد اهل فارس و روم اند و ملخص آیت آنکه شما را بجنگ مردی محارب بیاید خواهند خواند که تقاتلونهم کارزار
کنید با ایشان و بکشید او یسلمون یا مسلمان شوند اگر این قوم مشرک یا مرتد باشند بجنگ ایشان قتلست یا اسلام و اگر غیر ایشان است
از اهل کتاب بس الف قتال یا منتهی شدن بجزیه یا تقدیر اسلام یعنی انقیاد است فان تطیعوا پس اگر فرمان برید کسی را که خواننده شماست بقتال
آن گروه یوتکم الله اجرا حسنا مزدی نیکو که آن غنیمت است در دنیا و جنت در عقبی وان تتولوا و اگر روی بگردانید و پشت برداعی کنید کما تولیتم
هم چنانکه اعراض کردید من قبل پیش ازین از سفر حدیبیه یعذبکم عذاب کند خدای شما عذابا الیما عذابی دردناک در حق مخلفان

ورسوله

این همه وعید

این همه وعید و اقع شد ضعفا و عجزه از مسلمانان اندیشیدند که ما بواسطه عجز و ضعف از جهاد و تخلف میکنیم تا حال چگونه باشد آیه آمد لیس
علی الاعمی حرج نیست بر نابینا گناهی که بجنگ نرود ولا علی الاعرج و نه بر لنگ حرج بزه که از جهاد تخلف کند ولا علی المریض و نه بر
بیمار حرج گناهی که بجنگ نرود چه اینها معذورند ومن یطع الله و هرکه فرمان برد خدای ورسوله و فرستاده او را در جهاد و غیر آن یدخله جنات
در آورد خدای او را بهشتها و آن جانان بوستانها که پیوسته تجری میرود من تحتها الانهار از زیر مساکن بهشتیان جویها ومن یتول و هرکه
اعراض کند از فرمان خدای و رسول یعذبه عذاب کند او را خدای عذابا الیما عذابی که درد آن منقطع نگردد و الم او منتفی نشود و آن عذاب حرمانست
جمال لقاء خدای از دولت لقا مهجور دنیا فرمانی رسول از سعادت شفاعت محروم خواهد ماند نعوذ بالله من الحرمان حرمان سوزنده تر از آتش محرومیم
که هیچ عذاب ∴ زردی سوزندتر چون عذاب حرمان نیست ∴ آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بحدیبیه نزول فرمود
خراش بن امیه را رفر بمکه فرستاد تا ایشانرا اعلام کند که آنحضرت بعمره آمده و داعیه حرب ندارد اهل مکه خراش را از در آمدن و سخن گفتن منع کردند
آنحضرت عثمان ذی النورین فرستاد او را در مکه نگاه داشتند و آوازه قتل او درافتاد پیغامبر صلی الله علیه و سلم اصحاب را طلبید و ایشان بقول
صحیح هزار و پانصد و بیست تن بوده اند و بیعت کرد که با قریش قتال کنند و از حرب روی نتابند و در زیر درخت سمره نشسته بود در کتاب
آورده که چون در زیر شجره سمره قرار کرد شاخی بر پشت مبارک او فرود آمد عبدالله معقل رضی گوید من قایم بودم بر زبر سر آنحضرت آن شاخ را
بدست گرفته از پشت مبارک وی برداشتم و صحابه بیعت کردند بر ترک فتن و آنکه مطلقا نگریزند حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که شما امروز
بهترین اهل زمین اید در معالم از جابر رضی الله عنه نقل میکند که پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بدوزخ نرود دیگر کسی از آنها که در
تحت الشجره بیعت الرضوان گویند حق سبحانه ازین قوم خشنود شد چنانچه فرمود لقد رضی الله بتحقیق که خدای خوشنود گشت علی المومنین
از گرویدگان صحابه اذ یبایعونک وقتی که بیعت کردند با تو تحت الشجرة در زیر درخت الشجره سمره فعلم پس میداند خدای ما فی قلوبهم آنچه
در دلهای ایشانست از اخلاص و صدق و صفا فانزل السکینة پس فرو فرستاد آرامش علیهم برایشان واثابهم و پاداش داد ایشانرا فتحا
قریبا فتحی نزدیک که فتح مکه است یا خیبر یا هجر ومغانم کثیرة و غنیمتهای بسیار از خوت و نجود و ضیاع و عقار تاخذونها که میگیرند آنها را وکان الله
عزیزا و هست خدای غالب و غلبه دهنده دوستان خود حکیما حکم کننده بمغلوبیت دشمنان وعدکم الله وعده کرده است خدای شما را ای امت
مغانم کثیرة غنیمتهای بسیار در بلاد فارس و روم بلکه در اطراف و اکناف عالم تاخذونها فرا میگیرید آنرا تا قیامت فعجل پس تعجیل کرد
لکم مر شمارا هذه این غنیمت خیبر وکف و بازداشت و کوتاه کرد ایدی الناس دستهای مردمان را یعنی اهل خیبر و حلفای ایشانرا که بنی
اسد و غطفان بودند عنکم از شما حلفا ایشان ترسیده بجنگ در نیامدند و ایشان از خوف شما حصاری شدند تا شما سالم ماندید ولتکون و تا
باشد آن غنیمت آیة للمومنین نشانه مومنان را بر راستی قول پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر فتح خیبر یا صدق قول الهی در وعده غنایم
ویهدیکم و برای آنکه بنماید شمارا صراطا مستقیما راه راست که منهج توکل است و بوثوق بودن بفضل ازلی حواله کردن کار بلم یزلی
ارباب سیر رحمهم الله بر آنند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از سفر حدیبیه مراجعت فرمود بحکم وعده واثابهم فتحا
قریبا کار سازی حرب خیبر فرمود و با هزار و پانصد تن از مدینه بیرون آمده متوجه خیبر شدند و از منزل صهبا که ... شدند

بحری از طریق داد و حرضه در میان قلعها، خیبریان در آمدند و ایشان بجز از قلعه بیرون آمده با بیل و تیشه و ادوات زرع بجدایتی و فرادع
خود کرد اشتیند روی نهادند که ناگاه لشکر اسلام بنظر ایشان در آمد و اسد محمد و الخمیس و روی بحصارها، خود اوردند و انحضرت فرمود که الله
اکبر خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین القصه یهود حصاری شده دل بر قتال نهادند مسلمانان اول با اهل نطاة
حرب کردند و ان قلعه گرفته شد و بعد ازان حصار شق مفتوح گشت و در مغازی محمد ابن اسحاق مذکور است که اول ذهون خیبر حصن
ناعم فتح کرده اند پس نطات و شق را بعد ازان یهود بحصن صعب بن معاض متحصن گشتند و بجنگ بسیار گرفته شد و اقمه و استوه و الطمه
ایشان بدست مسلمانان افتاد پس بمحاصره حصار قموص اشتغال فرمودند و حضرت را صلی الله علیه و سلم صداع طاری شد و بخود سواری نمی
توانست فرمود و قلعه بغایت محکم بود الجا حرب فراوان وقوع یافته و اخر الامر بدست مرتضی علی کرم الله وجهه مفتوح گشت و دران قلعه حی
خیبر بواکشته و دراجنین برکنده سپر خود ساخت و یهود زینهار خواستند و غنایم بسیار بدست صحابه افتاد و کنج ابی الحقیق بازیافتند و الجا
حضرت را زهر داد و دربره زهر آلوده با وی پیش آمد که یا رسول الله از من مخور که از زهر آلوده اند بیت زخوان معجز او کر نواله طلبی
حدیث بره بریان شنو که با خبر است داخری و وعده کرد شما را خدای غنیمتها دیگر یا فتح شهرها دیگر که هنوز لم تقدروا قادر نشده اند علیها
بران و میدانید اند قد احاط الله بها بدرستی که احاطه کرده است علم خدای بان و ان غنایم حوادث یا مداین فارس و روم و شام و
مجاهد گوید هر فتحی که تا قیامت و اتی او داد بعد درین داخلست و کان الله و هست خدای علی کل شیء بر همه چیزها از فتح مداین و اعطا غنایم
قدیرا توانا و لو قاتلکم و اگر قتال کردندی با شما الذین کفروا انانکه کافر بوده اند از اهل حدیبیه و صلح نکردندی لولوا الادبار هر اینه
بر گردانیدندی پشتها را یعنی منهزم گشتندی ثم لا یجدون پس نیافتندی ولیا کارسازی که ایشانرا نگاه دارد و لا نصیرا و نه یاری که ایشانرا
مددگاری نماید سنة الله التی سنت نهاده است خدای سنت نهادنی قد خلت ان سنتی که گذشته است من قبل پیش ازین امتان
دیگر که همیشه انبیا بر ایشان غلبه کرده اند و لن تجد و نیابی تو لسنة الله تبدیلا مر سنت خدای را تبدیلی تغیری هر جه در ازل مقرر و مقدر شده
لا محاله کاین خواهد شد و دست تصرف هیچکس بر رقم تبدیل و تغییر بر صفحات ان نخواهد کشید نظم تغییر بحکم ازلی راه ندارد ∴ تبدیل بجز
قضا کار ندارد ∴ در دایره او کم و بیش نگنجد ∴ با بر قدر جز و چرا کار ندارد ∴ آورده اند که بوقتی که انحضرت صلی الله علیه و اله و سلم
در حدیبیه جهت تادیب بودند که از اهل مکه بهنگام صبح از جبل تنعیم فرود تاختند و شبیخون آورده بوده تا صحابه را بقتل سانند یاران
رسول صلی الله علیه و سلم غلبه کرده ایشان دستگیری کردند و انحضرت ایشانرا ازاد کرد ایه نازل شد و هو الذی و اوست انخداوندی که از
محض کرم کف ایدیهم باز داشت دستهای کفار مکه را عنکم از شما تا صلح کردید و ایدیکم عنهم و دستهای شمارا کوتاه کرد از ایشان ببطن
مکة در وادی مکه یعنی حدیبیه من بعد ان اظفرکم پس از انکه ظفر داد شما را و غالب ساخت علیهم بر ایشان و ازان جهت تا دسوارند و کان الله و هست
خدای بما تعملون بانچه میکنید از مقاتله با کفار برای فرمان خدای و رسول و انکه از دست باز میدارید و میکذارید بجهت تعظیم خانه خدای
بصیرا بینا و شمارا بان جزا خواهند داد هم الذین ایشانند انانکه کفروا کافر شدند و صدوکم و باز داشتند شمارا عن المسجد الحرام از طواف
مسجد حرام و الهدی و منع کردند شتران که از برای قربان آورده بودند معکوفا در حالتی که باز داشته بودند ان یبلغ از انکه برسد محله

بجای او که مکان

بجای او که مکان نحر است یعنی منا خلاصه معنی آنست که کفار مکه بسبب انکه شمارا از عمره منع کردند و قربانی را محل او نگذاشتند مستحق قتال و
استیصال لیکن ما شما را درین سال از قتال ایشان باز میداریم جه گردیدگان که در مکه هستند و لولا رجال مؤمنون و اگر نبودندی مردان گرویده و
نساء مؤمنات و زنان ایمان آورده در مکه که شما لم تعلموهم ندانسته اید ایشانرا و آن هفتاد و دو تن زن و مرد بودند که کتمان ایمان کرده حق سبحانه فرمود
که اگر نبودندی ایشان در مکه و شما ندانید باعیان ایشان زیراکه با مشرکان مختلط اند ان تطؤهم بدل است از رجال یعنی اگر نه ان بودی که ان مؤمنان
هستند و نه ان بودی که شما ایشانرا در اثنا قتال پایمال میکردید یعنی هلاک میساختید فتصیبکم پس میرسید شمارا منهم از جهت هلاک ایشان
معرة مکروهی یعنی غمی و اندوهی بقتل مومنان یا تاوانی چون کفارت و دیت مسلما بغیر علم متعلق بان تطؤهم یعنی ممکن بود که ایشانرا بی آنکه دانید
هر آینه ما دست شما از ایشان کوتاه نمیکردیم پس منع کردیم شما را از قتل اهل مکه جهت نگاه داشت ایشان از برای آنکه لیدخل الله تا در آرد
کرد اند خدای فی رحمته در بخشش خود من یشاء هر که را خواهد مراد از رحمت توفیق زیاده خیرات و گفته اند اسلام لو تزیلوا اگر
جدا شدندی مومنان از کافران و در مکه نبودندی لعذبنا الذین کفروا هر آینه عذاب میکردیم انانرا که کافر شدند منهم از اهل مکه عذابا الیما عذابی
مولم بوجع در دنیا بقتل و سبی اذ جعل الذین کفروا یاد کن ای محمد که چون گردانیدند و در آوردند آنانکه کافر شدند فی قلوبهم در دلهای خود الحمیة
تعصب و تکبر و تغیر غیرت حمیة الجاهلیة تحمیة جاهلیه که بنده را از فرمان برداری باز دارد یعنی با یکدیگر گفتند که محمد با یاران او در مکه نمیگذاریم
جه ایشان در بدر و احد پدران ما و مادران ما را کشتند پس لات و عزی که بمنازل ما در آیند چون ایشان عصبیت پیش آوردند فانزل الله
پس فرو فرستاد خدای سکینته آرام و وقار خود را علی رسوله بر فرستاده خود و علی المؤمنین و بر مومنان تا مقاتله نکردند و بصلح
راضی شدند چه معاودت نمودند و سهیل بن عمرو که باعث صلح نامه بود نگذاشت که بسم الله الرحمن الرحیم نویسند و راضی نشد که
محمد رسول الله صلعم کتابت کنند حق تعالی میفرماید که و الزمهم و ثابت داشت مومنانرا کلمة التقوی کلمه تقوی که کلمه شهادت است
یا بسم الله الرحمن الرحیم که اهل مکه نپسندیدند یا محمد رسول الله که بکتابت آن رضا ندادند و کانوا و هستند مومنان احق
بها سزاوارتر اند بدان کلمه از غیر ایشان و اهلها و هستند اهل ان و اولی بدان و کان الله و هست خدای بکل شیء علیما بهمه چیزها دانا بعد از رجوع
از حدیبیه بعضی از صحابه گفتند تعبیر خواب پیغامبر صلی الله علیه و سلم راست نشد و ما طواف نکردیم و حلق و تقصیر بجای نیاوردیم ایت آمد که لقد
صدق الله هر آینه راست کرد خدای و محقق ساخت رسوله برای رسول و فرستاده خود الرؤیا خواب را که دیده بود بالحق براستی بنابر حکمتی در ان
سال آینده لتدخلن المسجد الحرام در آیید هر اینه بمسجد حرام ان شاء الله آمنین اگر خواهد خدای در محلی که ایمن باشید از اعادی محلقین رؤسکم
تراشندگان سرها خود را و مقصرین و چینندگان موی از سر یعنی بعضی تراشید و بعضی بچینید لا تخافون نترسید از هیچکس فعلم پس دانست خدای ما لم
تعلموا آنچه ندانید شما از حکمت در تاخیر عمره فجعل پس ساخت برای شما یعنی مقرر کرد من دون ذلک پیش ازین یعنی قبل از دخول در مسجد حرام بجهت عمره
قضا فتحا قریبا فتحی نزدیک که فتح خیبر است تا دل مومنان از اندوه تاخیر خالی شده بان فتح شادمان گردد هو الذی ارسل اوست آنخداوندی که فرستاد
رسوله فرستاده خود را که محمد است علیه الصلوة و السلام بالهدی براه نمودن خلق بیان کردن احکام و دین الحق و دین درست که اسلام است لیظهره
تا غالب گرداند آن دین را علی الدین کله بر همه دینها یعنی اگر دین حق باشد احکام او را منسوخ سازد و اگر باطل بود بر اندازد و گفته اند هیچ

اهل دینی بباشد الا که مقهور و مغلوب مسلمانانی شوند و آن بوقت نزول عیسی علیه السلام باشد کفی بالله و پسندیده است خدای شهیدا
گواه بر نبوت تو اگر سهیل گوید محمد بن عبدالله نویسد غم مخورید که ما میگوییم محمد رسول الله محمد فرستاده خدایست بحق والذین معه و آنانکه با اویند
از مومنان اشداء علی الکفار سخت دل و غلیظ اند بر کفار رحماء بینهم مهربان و مشفقان میان یکدیگر تریهم می بینی ایشانرا رکعا رکوع آورندگان
سجدا سجود کنندگان یعنی در اکثر اوقات مشغول اند بنماز در موضح آورده که این مناقب رجع بهمه صحابه است رضی الله عنهم اما بعضی درین لفظ ایمائی است
باختصاص هریک از خواص بمنقبتی خاص والذین معه مدح صدیق است رضی الله عنه که بقربت و رفاقت در دار و غار مخصوص بوده اشداء علی
الکفار صفت فاروق است رضی الله عنه چه نهایت شدت و غلظت بود با اهل شرک و نفاق و همه علما را اتفاق است که رحماء بینهم نعت ذی النورین است
رضی الله عنه که رافت و حیا و دلنوازی مشهور است و معروف و نزد خالق و خلایق بدان صفات و سمات موسوم و موصوف رکعا سجدا حال
مرتضی علی است کرم الله وجهه که اکثر اوقات و اغلب آنات او باستماع خادمان علیه پیش میرسید یبتغون میطلبند این بزرگان فضلا من الله
افزونی از خدای یعنی زیادتی ثواب میجویند و رضوانا و خشنودی حضرت او میطلبند سیماهم علامتهای ایشان فی وجوههم در رویهای ایشان
ظاهر بوده من اثر السجود از اثر سجده کردن در لباب آورده که اثر نماز در جبین مبین ایشان لایح بوده چه روی نماز گزارنده در نظر دل خورشید
تابنده است که من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار و در نفحات مذکور است که چون ارواح ببرکت قرب الهی صاف شد انوار معرفت بر ابدان اشباح
ظاهر گردد بیت درویش را گواه چه حاجت که عاشق است ∴ رنگ رخش نزد در بهبین و بدان که هست ذلک این وصف که مذکور شد مثلهم
صفات ایشان فی التوریة در کتاب موسی علیه السلام یعنی ایشان بدین صفت در توریت مذکورند مثلهم و صفات ایشان فی الانجیل یعنی همین
نعت در کتاب عیسی علیه السلام مسطور است یا صفات ایشان در انجیل کزرع مانند کشتی است که در او اخرج شطأه بیرون آرد شاخک خود را یعنی تیغ زند و
یک تیغ بیرون فآزره پس قوی گرداند آن یکشاخ را فاستغلظ پس سطبر شود فاستوی علی سوقه پس بایستد بر ساقهای خود را اول دانه بوده گیاه
ضعیف شود و بآخر درخت گردد یعجب الزراع بشگفت آرد زراعانرا قوت و سطبری و راستی و خوبی او و این مثلی است و مثل وی حضرت پیغامبر
صلعم و یاران وی رضه که با دل وی دعوت اسلام ضعیف بود هرچند برآمد قوت گرفت و راست ایستاد و سبب تعجب عالمیان شد حق سبحانه این تمثیل
فرمود لیغیظ تا خشم گیرند بهم الکفار بیاران پیغامبر کافران امام قشیری فرموده که آیه در شان اصحابست پس هر که بر ایشان خشم گیرد ایشانرا
دشمن دارد داخل کفار خواهد بود نعوذ بالله وعد الله الذین امنوا وعده کرد خدای آنانرا که گرویده اند وعملوا الصالحات و کرده اند کردارهای
ستوده منهم از ایشان یعنی همه ایشانرا وعده فرموده است مغفرة آمرزش گناهان واجرا عظیما و مزدی بزرگ در تفسیر عجایب آورده که
واو از عمل صالح ایجاد دوستی صحابه است رضوان الله علیهم اجمعین سورة الحجرات مدنیه ثمان عشرة آیة بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا
ای کسانیکه ایمان آورده اید و گرویده اید لا تقدموا پیشی مبرید قول خود را بین یدی الله ورسوله پیش از قول خدا و رسول او یعنی سخن گویید یا تعجیل مکنید در امر و نهی
پیشی مدهید یا معنی و تاویل کتاب و سنت پیش گیرید و پیغامبر که او بدان داناتر است واتقوا الله و بترسید از خدای در تقدیم بردی قولا و فعلا ان الله
سمیع بدرستیکه خدای شنوا است مر اقوال شما علیم داناست افعال شما یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لا ترفعوا بلند مکنید اصواتکم آوازهای
خود را فوق صوت النبی بالای آواز پیغامبر ایشانرا تعظیم و احترام ادب میبدهد یعنی چون سخن گوئید آواز خود را بلندتر از آواز او بر مدارید و لا تجهروا له و

انکار مسازید

انکار مسازید له بالقول مر او را بسخن یعنی با او بلند ندا مکنید کجهر بعضکم همچو انکار کردن و خواندن برخی از شما لبعض مر برخی را بانگ آواز خود را
نرم تر سازید تا مراعات لوازم ادب کرده باشید و او را بنام و کنیت نخوانید چنانچه یکدیگر را همچو ابتدا او را یا نبی الله و یا رسول الله و یا حبیب الله خطاب
کنید ان تحبط اعمالکم تا باطل نشود عملهای شما بسبب این جرات وانتم لا تشعرون و شما ندانید که عملهای شما حبط شده بترک ادب بزرگان گفته اند
من ترک الادب رجع عن الباب بهفتصد هزار ساله طاعت ابلیس بیک بی ادبی ضایع بیت نگاهدار ادب در طریق عشق و نیاز ∴ که گفته اند
طریق تمام او ادبست ∴ آورده اند که ثابت ابن قیس رضی الله عنه مردی بلند آواز بود پیوسته با حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
بلند سخن گفتی چون این آیه نزول شد بخانه بنشست و بگریه و زاری مشغول شد خبر بآنحضرت رسید او را طلبید و گفت چیست حال تو گفت یا
رسول الله در گوش من گرانیست و من در مجلس شما باواز بلند سخن میگویم ترسیدم که عمل من حبط شده باشد حضرت صلعم فرمود که راضی نیستی بآنکه
زندگانی میکنی بخیر و میری بخیر یعنی شهید شوی و تو از اهل بهشتی ثابت گفت خشنود شده بدین بشارت هرگز آواز بلند نکنم بر ندارم آیت آمد که
ان الذین یغضون بدرستی که آنانکه فرو میدارند اصواتهم آوازهای خود را عند رسول الله نزدیک رسول خدای و با دب و آزرم سخن میگویند اولئک الذین
امتحن الله آنانند که امتحان کرده است خدای قلوبهم دلهای ایشانرا للتقوی برای قبول تقوی در کشف الاسرار آورده که پاکیزه کرده است حق
سبحانه دلهای ایشانرا و آزمودن یعنی پاک گردانیدن همچنانکه زر را در کوزه خلاص نهند تا غشها بسوزد و طلاء خالص بماند گویند که این زر آزموده است
در بوته امتحان کرم بگذاری ∴ منت دارم که بیغشم میسازی لهم مر این گروه پاکیزه دلانراست مغفرة آمرزش گناهان واجر و مزدی عظیم
بزرگ آورده اند که پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم سریه بجمعی از احیاء عرب بنی العنبر فرستاد و ایشان سریه اسیری چند بمدینه آوردند قومی
از بنی تمیم چون اقرع بن حابس و عطارد بن حاجب و زبرقان بن بدر و غیر ایشان از پی اسیران خود بمدینه آمدند نزدیک نیم روز بود و حضرت پیغامبر
صلی الله علیه و سلم استراحت فرموده بودند ایشان بدر یکی حجره از حجرات طاهره میرفتند و نعره میزدند که ای محمد بیرون آی تا ما اسیران باز ستانیم
آنحضرت بیدار شده بیرون آمد و یکی را از ایشان حکم ساخت و آنکس حکم کرد که نصفی اسیرانرا گیرد و نصفی را آزاد کن حضرت
هم چنان کرد آیه آمد که ان الذین ینادونک بدرستی که آنانکه ندا میکنند ترا من وراء الحجرات از بیرون حجرها یا از پس آن اکثرهم لا یعقلون بیشتر ایشان
ذهن انسانیت ندارند و مراعات ادب نمینمایند و میدانند ولو انهم و اگر ایشان صبروا صبر کردندی حتی تخرج تا بیرون آئی تو الیهم بسوی
ایشان لکان هر آینه بودی خیرا لهم بهتر و ایشانرا چه تمام اسیران آزاد میکردی والله غفور و خدای آمرزنده است کسی را که توبه کند از بی ادبی رحیم
مهربانست بر اهل ادب که تعظیم سید اولی الالباب میکنند چه ادب جالب رحمت و رحمت طالب ادبست بیت سرمایه ادب بکف آور که این متاع
از کجا هست سودا سود آیدش بدست ∴ آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در سال نهم از هجرت ولید بن عقبه را به بنی المصطلق
فرستاد تا صدقات ایشانرا فرا گیرد و میان ایشان و ولید در جاهلیت خونی واقع بود چون خبر آمدن ولید شنیدند
از سر عداوت دیرینه گذشته طرح محبتی مجدد انداختند و مردم بسیار از روی تعظیم و اجلال باستقبال بیرون آمدند و ولید پنداشت که بمقاتله او
می آیند قرار نموده نزد پیغامبر صلعم آمد و عرض نمود که بنی المصطلق مرتد شده قصد قتل من کردند و از دادن زکوة ابا نمودند آنحضرت خالد
ولید را با جمعی بر سر ایشان فرستاد و فرمود که احتیاط تمام در کار ایشان بجای آرد و بتعجیل منهای خالد برفت و کسی را بمیان ایشان روان کرد تا

تجسس احوال نماید آنکس دید که بانکماز میکویند و جماعت میکزارند و شعار اسلام از ایشان ظاهر است باز آمد و با خالد کفت و خالد بحضرت رسانید و آیت آمد که یا ایها الذین امنوا ای کروه مومنان ان جاءکم اکر بیاید بشما فاسق دروغ کوی بیرون رفته از فرمان خدای نبا بخبری که یعنی خبری آورد و موحش که موجب الم خاطر باشد فتبینوا پس تفحص کنید و نیکو دریابی آن روید ان تصیبوا تا نرسانید مکروهی قوما بکروهی بجهالة بنادانی یعنی کمان برید که کافرند و با ایشان حرب کنید و حال آنکه ایشان مسلمان باشند فتصبحوا پس کردید علی ما فعلتم برانچه کرده باشید نادمین پشیمان یعنی بخبر تعجیل فاسق مکنید در ساختن امور تا وقتی که امارت صدق آن خبر بر شما ظاهر کردد واعلموا ان فیکم رسول الله و بدانید آنکه میان شما فرستاده خدایست و تعظیم او اقتضا میکند که سخن دروغ و بیهوده بحضرت او عرض مکنید لو یطیعکم اکر فرمان برد شما را یعنی اکر قول شما بشنود و پیغامبر برای شما کار کند فی کثیر من الامر در بسیاری از کارها لعنتم هر آینه در رنج افتید و هلاک شوید ولکن الله ولیکن خدای حبب دوست کردانیده است الیکم الایمان بسوی شما کرویدن و زینه و آراسته است ایمان را فی قلوبکم در دلهای شما و کره و مکروه کردانیده است الیکم الکفر بسوی شما پوشیدن حق والفسوق و بیرون رفتن از راه راست والعصیان و نافرمانی کردن اولئک آن کروه که بتحقیق اخبار کردند هم الراشدون ایشانند راه یافتکان بطریق صلاح و آن تزیین ایمان و تکریه کفر و فضلا براه فضلیست من الله از خدای یعنی بفضلی که خدای خواست و نعمة و نعمتی است از حضرت او والله علیم و خدای داناست بصدق و کذب مخبران حکیم حکم کننده و محکم کار است در امور بندکان و از حکمتهای اوست که بتحقیق اخبار میفرماید که از خبرهای نادرست انواع فتنها میزاید نظم هرکز سخنان تهمت آمیز مکو ∴ وان راست که هست فتنه انکیز مکو ∴ خامش کن و کر چاره نداری ز سخن ∴ خوش کن و تند مشو تیز مکو ∴ آورده اند که میان عبدالله رواحه رض و ابن ابی بحضور حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مجادله رفت و بدان انجامید که از هر دو جماعتی بمدد آمدند و بهم از تشتم و سفاهت بحرب و ضرب منجر شد حق سبحانه آیة فرستاد که وان طائفتان و اکر دو کروه من المومنین از کرویدکان اقتتلوا کارزار کنند با یکدیکر فاصلحوا پس صلح کنید بینهما میان ایشان بنصیحت و دعوت کنید ایشان را بحکم خدا و رسول او فان بغت پس اکر ستم کند و افزونی جوید احدهما یکی از آن دو طایفه علی الاخری بر آن دیکری و از صلح عدول نماید و بفرمان خدای راضی نشود فقاتلوا التی تبغی پس قتال کنید با آن کروه که بغی میکند حتی تفیء تا باز کردند الی امر الله بحکم خدای و بر کردن فان فاءت پس اکر باز کردند آن طایفه باغیه براه حق و ترک ستم نموده احکام شرع را منقاد شوند فاصلحوا بینهما پس اصلاح کنید میان ایشان بالعدل براستی یعنی میل مکنید بیک طایفه و از راه حق تجاوز منمائید واقسطوا و داد کنید در همه کارها ان الله بدرستی که خدای یحب المقسطین دوست دارد عدل کنندکان را که در قول و فعل رعایت قانون عدالت میکنند چه مدار ملک و دین بر عدلست نظم عدل چون نکر لیست جان افزای ∴ عدل شاه لطیف نیک ادای ∴ عدل کن زانکه در ولایت دل ∴ در پیغمبری زند عادل انما المومنون اخوة جز این نیست که مومنان برادرانند مر یکدیکر را در دین چه همه منتسب اند باصل واحد که ایمان است فاصلحوا پس اصلاح ارید بین اخویکم میان برادران شما هرکاه که شقاقی و خلافی واقع شود و تخصیص اخوین بدان جهت است که اقل جمع که میان ایشان مخالفت افتد دو کس اند یا مراد انصار اوس و خزرج باشند واتقوا الله و بترسید از عذاب الهی در مخالفت فرمان لعلکم ترحمون شاید که رحمت کرده شوید آورده اند که جمعی از بنی تمیم

استهزا میکردند

استهزا میکردند بر درویشان صحابه چون عمار و خباب و بلال و سلمان و صهیب رض حق سبحانه آیة فرستاد که یا ایها الذین امنوا ای کسانیکه کرویده اند لا یسخر باید که افسوس نکنند و استهزا ننمایند قوم کروهی از شما عسی ان یکونوا شاید که باشند افسوس کردکان خیرا منهم بهتر از افسوس کنندکان و بعضی از ازواج طاهرات رض ام سلمه رضی الله عنها بقصر قامت با صفیه رضی الله عنها سهو دیه عیب کردند حق سبحانه فرمود که ولا نساء و نشاید زنان استهزا کنند من نساء از زنان دیکر عسی ان یکن شاید که باشند آنها خیرا منهن بهتر از استهزا کنندکان و ثابت بن قیس رض عیب یکی از صحابه کفت از آن نیز نهی آمد ولا تلمزوا و عیب مکنید انفسکم نفسهای خود را چه مومنان بمنزله نفس واحدند پس هر که دیکری را عیب کند خود را عیب کرده باشد ع عیب هر کس که کنی هم تو میکردد باز ∴ و ابو مالک انصاری عبدالله بن ابی حدرد را رضی الله عنهما کفت یا نصرانی او در جواب فرمود یا یهودی خدای تعالی فرمود ولا تنابزوا بالالقاب و مخوانید یکدیکر را بلقبها ناخوش چنانچه یهودی یا ترسا که مسلمان شده باشد ایشان را یهودیه یا نصرانیه ملقب سازید یا مومنی را فاسق و منافق خوانید بئس الاسم الفسوق بد نامی کسی را که یاد کنند بفسق یعنی جهود و ترسا کفتن بعد الایمان بعد از دخول او در ایمان ومن لم یتب و هر که توبه نکند از منهیات مذکوره فاولئک پس آن کروه هم الظالمون ایشانند ستمکاران بر نفس خود که خود را در معرض سخط الهی و عقوبت پادشاهی آورند یا ایها الذین امنوا اجتنبوا ای کروه کرویدکان بپرهیزید و بکذارید کثیرا من الظن بسیاری از کمانها ان بعض الظن بدرستی که بعضی از کمان اثم بزه است و کناه بر آن متفرع میشود و باید دانست که کمان بر چهار قسم است اول مامور به و آن حسن ظن است بخدا و مومنان و در خبر آمده است که ان حسن الظن من الایمان دوم حرام و آن کمان بد بخدا و مومنانست که موجب اثم است سیوم مندوب الیه و آن تحری باشد در امر قبله و بنا نهادن بر غلبه ظن در امور اجتهادی چهارم مباح و آن ظن است در امور دینی و مهمات معیشی در این صورت بدکمانی موجب سلامت و انتظام مهمات و از قبیل حزم شمرده اند که قیل الحزم سوء الظن بر نفس میاسای و بدکمان باش ∴ و از فتنه خلق در امان باش ∴ آورده اند که دو کس از اکابر صحابه رضی الله عنهم در بعضی اسفار سلمان را رضی الله عنه نزد پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرستاده ادامی یا طعامی طلبیدند و حضرت با اسامه رض حواله فرمود و اسامه کفت نزد من هیچ خوردنی نیست و سلمان باز آمده صورت حال باز کفت ایشان در غیبت وی کفتند سلمان قدمی دارد که اکر بچاه میوه رود آبش خشک شود بعد از آن در تجسس افتادند که اسامه راست کفته که طعام نداشته یا با ما بخل ورزیده دیکر روز که نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که کوشت خوردنی نمیکویم کوشت آدمی میکوئیم و این آیة نازل شد ولا تجسسوا و تجسس مکنید چنانچه در کار آن بدکمان شدید و تجسس کردید ولا یغتب بعضکم باید که غیبت نکنید بعضی از شما بعضا بعضی دیکر را در باره سلمان که کردید و غیبت آنست که غایبانه کسی سخن کوید که اکر در مواجهه با او کویند از آن آزرده بود و پس تمثیلی میفرماید برای زشتی غیبت بر این وجه ایحب آیا دوست میدارد احدکم یکی از شما ان یاکل آنکه بخورد لحم اخیه کوشت برادر خود را میتا در حالتی که مرده باشد آن برادر بلکه نفس شما از آن نفرت نماید فکرهتموه پس کراهت داشتید او را انرا و نخورید پس هم چنانکه کوشت مرده را کاره میدارید باید که غیبت را کاره باشید نظم آنکس که لباس غیبت افراخته است ∴ او کوشت مرده را غذا ساخته است ∴ و آنکس که بعیب خلق پرداخته است ∴ زانست که عیب خویشتن نشناخته است واتقوا الله و بترسید از عقوبت خدای بسبب غیبت کردن ان الله تواب بدرستی که خدای بپذیرنده توبه است از جمعی که تائب شوند از غیبت کردن الرحیم مهربانست مر آنکه باز ایستند از غیبت

کفتن آورده اند که روز فتح مکه جمعی از طلقا وقتی که بلال رضه بر بام بیت الحرام زاده الله تعظیما باذان مشغول بود در غیبت وی افتادند و یکی
ازیشان آن بود که ایا محمد هیچکس دیکر نیافته که بانک کوید بجز این کلاغ سیاه و در نسب او قدح کرد ایة امد که یا ایها الناس ای مردمان انا
خلقناکم بدرستی که آفریدیم ما شمارا من ذکر و انثی از مردی و زنی که آدم و حوا اند و همه از یک پدر و مادر باشید پس نیست فخر کردن و در نسبی
طعن زدن وجهی ندارد شعر الناس من جهت التمثال امثال ∴ ابوهم آدم والام حوا ∴ نظم نسب آدمیانی که تفاخر زنند ∴ از ره دانش
اضافه چه دور افتادند ∴ نرسد فخر کسی را بنسب بر دکری ∴ چونکه در اصل یک آدم و حوا زادند ∴ وانکه بقبایل و عشایر می نازد باید که داند
که شعوب و بطون برای تعارف است نه برای فخر چنانچه میفرماید وجعلناکم شعوبا و کردانیدیم شمارا شعبها یعنی جماعتهای عظیم منسوب باصل واحد
وقبایل و قبیلها منشعب بشعوب لتعارفوا تا بشناسید یکدیکر را و ممتاز کردید یعنی دو کس که بنام متحد باشند بقبیله متمیز شوند چنانچه زید
تمیمی از زید قریشی و باید دانست که شعوب مشتمل باشد بر قبایل چنانچه مثلا خزیمه شعبه ایست مشتمل بر چند قبیله یکی از انها کنانه است و قبیله بر
عمایر اشتمال دارد چنانچه قریش عمارات از کنانه بعد از عمایر بطونست چون لوی که بطنی است از قریش و پس از ان افخاذ است چون هاشم که فخذ
از لوی پس عشایرات چون عباس از هاشم و بعد از ان فضیله باشد و ان اهل بیت است چون بنی العباس و کفته اند شعوب از قحطان باشد و
قبایل از عدنان و قولی انست که شعب از عجم است و قبایل از عرب و بر هر تقدیر ان اکرمکم بدرستی که بزرکوارترین شما عند الله نزدیک خدای
اتقیکم پرهیزکارترین شماست چه بتقوی نفوس را رتبه کمال حاصل کردد هر که اتقوی بیشتر قدم او در مرتبه فضل بیشتر الشرف بالفضل والادب
لا بالاصل والنسب ∴ با ادب باش تا بزرک شوی ∴ که بزرکی نتیجه ادبست ان الله علیم بدرستی که خدای داناست باصل و نسب شما خبیر اکاه از
علم و ادب شما آورده اند که جمعی از بنی اسد بمدینه آمده اظهار کلمه شهادت میکردند و میکفتند یا رسول الله تمام عرب تنها نزد تو آمده اند و ما با اهل
و عیال آمده ایم و اغلب عرب با تو قتال کرده اند و ما عنان کشیده داشتیم القصه منتی عظیم داشتند بر پیغامبر صلعم با ایمان خود حق سبحانه
فرمود که قالت الاعراب کفتند اهل بادیه از اسد و غطفان که امنا ایمان اورده ایم و کرویده ایم قل لم تومنوا بکو که ایمان نیاورده اید
چه ایمان اقرار بزبانست با تصدیق دل شمارا اقرار هست و تصدیق نی پس مکو که ایمان آورده ایم ولکن قولوا اسلمنا و لیکن بکویید که اسلام
آورده ایم و مراد از اسلام لغویست که عبارت از انقیاد باشد و دخول در سلم و اظهار کلمه از ترس قتل و سبی ولما یدخل الایمان و در نیامده است
ایمان فی قلوبکم در دلهای شما که زبان موافقت ندارد وان تطیعوا الله و رسوله و اکر فرمان برید خدایرا و فرستاده او را باخلاص و از سر نفاق
دکذرید لا یلتکم کم نکرداند من اعمالکم شیئا از مزد کردارها شما چیزی را بلکه تمام و کمال بشما رساند ان الله غفور بدرستی که خدای امرزنده است
کناهی که از مطیعان صادر شده باشد رحیم مهربانست بتوفیه اجور ایشان انما المومنون جز این نیست که کرویدکان حقیقی الذین امنوا انانند که
ایمان آورده اند بالله و رسوله بخدا و رسول خدا بخلوص و صفا ثم لم یرتابوا پس شک نکردند بدل بعد از اقرار بزبان وجاهدوا و برای
تحقیق ایمان خود جهاد کردند باموالهم وانفسهم بمالهای خود که بغازیان نفقه کردند یا برای ایشان سلاح خریدند و بنفسهای خود مباشر حرب
کشتند فی سبیل الله در راه و رضای خدای اولئک انکروه مومنان مجاهد هم الصادقون ایشانند راستکویان در دعوی ایمان

بعد از نزول

بعد از نزول این ایة همان کروه آمده سوکند خوردند که ما مومن صادقیم ایة مجامله آمد که قل بکو ایشانرا اتعلمون الله ایا خبر میکنید شما خدایرا
بدینکم بکیش خود و بدروغ سوکند میخورید بر ایمان والله یعلم و حال انست که خدای میداند ما فی السموات انچه در آسمانهاست از کواین علوی و ما فی
الارض و انچه در زمین است از حوادث سفلی والله بکل شی و خدای بهمه چیزها علیم داناست و هیچ چیز برو پوشیده نمیشود پس اعلام و اخبار
شما حاجت نیست یمنون علیک منت می نهند بر تو ان اسلموا بانکه اسلام آورده اند قل لا تمنوا بکو منت منهید علی اسلامکم بر من باسلام خود بل الله
بلکه خدای یمن منت می نهد علیکم بر شما ان هدیکم بانکه راه نمود است شمارا للایمان بسوی ایمان ان کنتم اکر هستید شما صادقین راستکویان
در دعوی ایمان ان الله یعلم بدرستی که خدای میداند غیب السموات والارض انچه پوشیده است در اسمانها و زمینها والله بصیر و خدای بیناست
بما تعملون بانچه شما میکنید از اظهار ایمان و ابطان نفاق سورة القاف مکیة خمس و اربعون ایة بسم الله الرحمن الرحیم ق حروف
مقطعه است جهت فرق میان کلام منظوم و منثور امام علم الهدی رحمه الله فرموده که نثر را بجای تشبیب و نظم را چه سامع بمجرد استماع این
حروف استدلال میکند بر انکه کلامی که بعد ازوی آید منثور است نه منظوم پس در ایراد این حروف جامعی است که قرانرا شعر کویند و درین
حروف بعضی کفته اند نامی است از نامهای خدای یا نام قرانست یا مفتاح اسم قادر و قدیر و قهار و قدوس و قیوم است یا اشارت بکلمه قضی
قرانست ای محمد بر اعمل انچه ماموره شده امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که معنی قاف آنست که الله قایم بالقسط و کویند ق نام کوهی است
محیط بکرد زمین حق تعالی او را از زبرجد سبز افریده و بدان سوکند یاد کرده یا قسم است بقدرت خدای یا بقرب الهی که سر و نحن اقرب
الیه من حبل الورید درین سوره از ان خبر میدهد یا سوکند میخورد بقوت قلب حبیب خود والقرآن المجید و بحق قران بزرکوار که همه ادیان
مبعوث خواهند شد و کافران بعث بنکر دیدند بل عجبوا بلکه عجب داشتند ان جاءهم از انکه آمد بدیشان منذر پیغامبر بیم کننده منهم
از جنس ایشان فقال الکافرون پس کفتند ناکرویدکان و ظاهر در موضع مضمر جهت تقبیح حال ایشان بکفر هذا این برکزیدن محمد برای
رسالت شیء عجیب چیزی شکفتست و کاری عجیب دیکر کفتند ائذا متنا ایا چون بمیریم و کنا ترابا و کردیم خاک ما را بعالم باز خواهند کرد اند
و روح ما را بجسد رجعت خواهد کرد ذلک رجع این رد ما بحیات باز کشتنی بعید دور است از عادت و امکان پس حق تعالی رد ایشان کرد قد
علمنا بدرستی که ما میدانیم ما تنقص الارض انچه کم کرده است زمین منهم از کوشت و پوست و استخوان ایشان بعد از مرک ایشان و
عندنا کتاب حفیظ و نزدیک ما کتابیست نکاه دارنده و تفاصیل ایشان پس انچه از ایشان خاک شده از امیدانیم یا نوشته است
محفوظ از اندراس و تغیر مشتمل بر عدد و اسامی ایشان نیز فراموش نکنیم بعد فنا برما دشوار نباشد و چنان نیست که ایشان
میکویند بل کذبوا بلکه تکذیب کرده اند و نکرویدند بالحق بقران راست و درست یا بمحمد لما جاءهم انهنکام که آمد بدیشان و حجه
بود لازم کرد فهم فی امر مریج پس ایشان در کاری شوریده اند یعنی بهم برامده و با اضطراب آورده در شان قران کاهی از ان سحر کویند
و کاهی شعر و کاهی افسانه و در باب پیغامبر وقتی او را مجنون کو بیند و وقتی کاهن و کاهی مفتری افلم ینظروا ایا نمی نکرند منکران
بعث و نشر الی السماء بسوی اسمان فوقهم که واقع است برسر ایشان که بچه قدرت کیف بنیناها چکونه بنا کردید از اطبقه بالا
طبقه وزیناها و بیاراستیم انرا بستارکان ومالها و نیست انرا من فروج هیچ از شکافها پس افریدن چیزی بدین بزرکی که

ای ذره و علتی و شکافی و عیبی دلیل است بر کمال قدرت و علم و نهایت دانش و حلم والارض مددناها و زمین را باز کشیدیم و گسترده بر روی آب
والقینا فیها و افکندیم در وی رواسی کوههای بلند استوار پابرجای وانبتنا فیها و برویانیدیم در زمین من کل زوج از هر گونه نباتی بهیج
نیکو آراسته و بهجت دهنده و افزاینده و این همه که کرده ام تبصرة از برای بینایی یعنی بنظر اعتبار داشتند لال نگریستن وذکری و از برای
یاد و پند گرفتن لکل عبد منیب مر هر بنده باز گردنده بخدای ونزلنا و فرو فرستادیم من السماء از ابر یا جانب آسمان ماء مبارکا آبی بسیار منفعت
فانبتنا به پس برویانیدیم بدان آب جنات بوستانها مشتمل بر اشجار و انهار وحب الحصید و دیگر دسته کرده اینده ازبادان دانه که از شان
او آنست که بدروند چون گندم و جو و ارزن و امثال آن والنخل باسقات و برویانیدیم درختان خرما بلند بزرگ لها و آن خرمایان طلع نضید
غلاف خرما در هم بسته و در نزاکم طلع است یا بسیاری میوه این همه بر دیانیدیم رزقا للعباد برای روزی فرزندگان واحیینا به و زنده
گردانیدیم بدان آب بلدة میتا زمین مرده افسرده را پس همچنانکه زمین مرده را حیات بخشیدیم کذلک الخروج هم چنین است بیرون
آمدن شما از قبر یعنی زنده گشتن و بعرض محشر حاضر شدن و اگر کسی تامل کند در احیاء محضر دانه که بمانند مرده در خاک مدفون است و ظهور
او بعد از خفا در رنگ نبت همه از حیات بعد از ممات میتواند برد نظم کدام دانه فرو شد که بر نیامد باز :. چرا بدانه انسانت این گمان
باشد :. فرو شدن چو بدیدی بر آمدن بنگر :. غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد :. پس برای تسلی خاطر مبارک حضرت رسول
صلی الله علیه واله وسلم که از تکذیب قوم ملول بود و از حال تکذیب امم خالیه خبر میدهد کذبت قبلهم تکذیب کردند پیش از اهل مکه قوم نوح گروه
نوح علیه السلام که بنی شیث و بنی قابیل بود و نوح را علیه السلام واصحاب الرس و اصحاب چاه یمانه با پیر معطله یا جبل فتح و بنی حنظلة بن
صفوان را علیه السلام وثمود و قوم ثمود و صالح را علیه السلام وعاد و قوم عاد و هود را وفرعون و قوم فرعون و موسی را علیه السلام واخوان
لوط واصحاب الایکة و این گروه لوط علیه السلام وقوم تبع و قوم تبع را علیه السلام و در سوره دخان شمه از آن حکایت و حکی گذشته و اخبار بواقی مذکور
و سل در محل خود مسطور شده کل همه ایشان کذب الرسل تکذیب کردند همه پیغامبران را زیرا که انبیا مصدق یکدیگر اند تکذیب یکی از ایشان تکذیب
همه باشد و چون تکذیب کردند فحق وعید پس ثابت شد فرود آمد بدیشان وعید من یعنی آنچه وعده کرده بود از عذاب افعیینا آیا پس عاجز شده ایم
و درمانده بالخلق الاول با فرینش اول خلق تا فرو مانیم بثانی مشرکان معترف بودند بآنکه حق تعالی مبدع خلق است در اول پس میفرماید که کسی که قادر باشد بر
آفرینش چیزی بی ماده و مدد چرا توانا نبود بر اعادت ایشان بجمیع مواد در حیات بان و بی شبهه ما برآن در قوة داریم بل هم بلکه کافران فی لبس در
شک و شبه اند بسبب وساوس شیطان من خلق جدید از آفرینش نو یعنی بعث و حشر و نشر چه از آنجا که خلاف عادت می بینند در خلق جدید محقق از آنکه سخنان
و سخنان لطیف و دقیق هستند و بر بعضی از آن تعبیر همین آیه اطلاع توان یافت ولقد خلقنا الانسان و هر آینه بدرستی که ما آفریدیم آدمی را
ونعلم و میدانیم ما توسوس به نفسه هر آنچه که وسوسه میکند او را نفس او از اندیشها بد ونحن اقرب الیه و ما نزدیکتریم بسوی او من حبل
الورید از رگ جان وی و این بود نزدیکی بعلم و قدرت نه بمکان و مسافت و وی فرمود که حبل الورید رگیست متصل بدل و علم خدای بر
بنده نزدیکتر است از علم وی بوی گفته اند ما داناتریم بحال وی از کسی که نزدیکتر باشد از حبل الورید بوی صاحب بحر الحقایق فرموده که
حبل الورید اقرب اجزاء انسانیت بوی پس بر بنا بیانیست که حق سبحانه و تعالی از آن اقرب است بنده و اقربیت پس چنانچه ایشان

هر گاه که خود را

هر گاه که خود را طلبند یابند و از سالک عبادی فانی قرب در نور دیده اند آمده است الا من طلبنی وجدنی نظم نحن اقرب گفت من حبل الورید :. تو
فکنده تیر فکرت را بعید :. این کمان و تیرها بر ساخته :. صید نزدیک و تو دور انداخته :. و بباید دانست که قرب حق چون و چگونه باشد ای عزیز
کیفیت قرب جان که پوسته بتن نمیتوان یافت قرب حق را که از کیفیت مقید و منزه است چگونه ادراک توان کرد در مثنوی معنوی مذکور است نظم
قرب حق بیچون است جانت را بتو :. قرب حق را حق بدان ای عمو :. قرب نه بالا و پستی رفتن است :. قرب حق از قید هستی رستن است
در کشف الاسرار آورده که قرب حق بنده بحق آنست که فرموده اسجد واقترب و در احادیث قدسی آورده که لایزال العبد یتقرب الی بالنوافل
و این قرب اول با یمانست و تصدیق آخر باحسان و تحقیق یعنی مقام مشاهده که ان تعبد الله کانک تراه و قرب حق و بنده را دو قسم است
یکی کافه خلق را بعلم و قدرة و هو معکم اینما کنتم دیگر خواص درگاه را بخصایص و شواهد لطف که ونحن اقرب الیه من حبل الورید او را قربی دید
یعنی او را از جهانش براند تا قربی بخشند حقیقی با آب کلستن بر دارد هستی موهوم بنده میکاهد و اصلی ظهور زیاده کند چنانکه در اول خود بود
در آخر هم باشد اینجا علایق مرتفع گردد و اسباب منقطع و رسوم باطل و حدود متلاشی و اشارات متناهی و عبارت منتفی و حق یکتا و بخود باقی
نظم موج بحر لمن الملک بر آید ناگاه :. غرقه گردند در آن بحر چه درویش و چه شاه :. خرمن هستی موهوم جهان سوزاند :. آتش عشق که نی دانه بماند نی کاه
اذ یتلقی المتلقیان یاد کن چون فرا گیرد دو فرشته فرا گیرنده اقوال و افعال و اعمال و مکلفان را بنویسند عن الیمین از جانب راست همنشینی و
عن الشمال قعید و از جانب چپ هم نشینی یعنی این دو ملک موکل بر دارت و حب بنده باشند نگهبان وی ما یلفظ بیرون نیفکند از دهن خود
من قول هیچ سخنی یعنی تکلم نشود بچیزی الا لدیه مگر نزدیک او رقیب نگهبانی بود عتید آماده که فی الحال بنویسند و در لباب آورده که حکمت اول
مذکور است که عجب میدارم از بنی آدم که دو ملک موکل اند اینکه پیش او نشسته اند زبان او قلم ایشان است و آب دهن او مداد ایشان چگونه
در میان سخن گوید و حالانکه میگوید در حدیث آمده من اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه نظم ای که حرف ناز میکنی :. حرف کفتار کن که میکنی
مصلحت نیست زبان زیر کام :. تیغ بسندیده بود در نیام :. کمین بدین نوع نگهبان بنده اند و بد و نیک او در قید کتابت می آرند که ناگاه اجل
برسد وجاءت و بیاید سکرة الموت بیهوشی مرگ بالحق با مر حق که در مرت و راست گویند وی را ذلک این مرگ است ما کنت منه تحید آنچه بودی تو
که از و میگریختی و متیر سیدی و او را مکروه داشتی ونفخ فی الصور و دمیده شود در صور نوبت دوم بدین نفخه و دگان زنده شده از قبر بر آیند
و ملایکه ذلک این روز نیست یوم الوعید روزی که خلق را بدان وعید میکردند یعنی میترسانیدند وجاءت و می آید در روز محشر بوصه حشر کل نفس
هر کسی معها سائق با او راننده یعنی فرشته که او را بموقف حساب میرساند وشهید و با او گواهی که بر اعمال نیک و بد او گواهی میدهد و آن همه فرشته
یا جوارح او نه از سابق قرار و نه پیش شاهد انکار متصور و هر کس از حق خطاب میرسد که لقد کنت هر آینه بدرستی که بودی بدنیا فی غفلة در
بیخبری من هذا از این روز فکشفنا عنک پس برداشتیم از دیده تو غطاءک پوشش تو که جهل و غفلت را تا تو هر چه شنوده بودی معاینه بینی فبصرک
الیوم پس دیده تو امروز بسبب کشف حجاب از دیده حدید تیز است و گفته اند بینایی اینجا یعنی دانایی است یعنی آنچه بر تو پوشیده بود از احوال
بعث و حشر و امر و ز بتو نمودیم و بدان دانا شدی گوید هم نشین او یعنی ملکی که بر وی موکل بود هذا اینست ما لدی آنچه نزد منست عتید حاضر است
یعنی دفتر اعمال او پس خطاب رسد بسابق و شهید القیا فی جهنم بیفکنید در دوزخ کل کفار عنید هر کافری ستیزنده که گردن کش باشد مناع

للخیر منع کننده وخیر را یعنی باز دارند مال از حقوق مفروضه وگفته اند در شان ولید بن مغیره است وبرادرزادگان را از دین اسلام منع میکرد او
منع میکرد اولاد واقربا خود را از دین اسلام وبصفت کفر وعناد نیز موصوف بود صفتی دیگرش معتد درگذرنده بود از حد در آلتی مریب
شک آرنده در وحدانیت الذی جعل آنکه گردانید یعنی شریک ساخت مع الله با خدای بحق الها آخر خدای فالقیاه پس در افکنید او را فی العذاب
الشدید در عذاب سخت جاودانی وچون دانی که خواهند که آن کافر در دوزخ افکنند گوید راه گناه بود که بر من مسلط بود ومرا گمراه کردان دیو را
حاضر سازند انکار کند قال قرینه گوید هم نشین او یعنی آن دیو که در دنیا با او هم نشین بود ربنا ای پروردگار ما ما اطغیته من گمراه نکردم او را
ودر یا وصد نکردم ولکن کان ولیکن بود فی ضلال بعید در گمراهی دور ودر از واز ان بازگشت قال گوید حق سبحانه وتعالی لا تختصموا مخاصمه مکنید
لدی نزد من که هیچ فایده برین خصومت مترتب نیست وقد قدمت وبدرستی که پیش فرستادیم الیکم بالوعید بشما وعید خود را در کتب بر السنه رسل خود
وحالا شما را هیچ حجتی نمانده وهیچ عذاری از شما مسموع نیست ما یبدل القول تغیر داده نشود سخن لدی نزدیک من یعنی وعیدی که کردم تبدیل بر آن
راه نیابد وما انا بظلام ونیستم من ستم کننده للعبید مر بندگان که بی استحقاق ایشان عذاب کنم یوم یقول یاد کن روزی که گوید خدای وعصی
بتون میخوانند یعنی گوییم لجهنم مر دوزخ را هل امتلأت آیا پر شدی یعنی وعده که کردم که ترا پر سازم از کفار انس وجن پر شده یعنی خدای
این گوید وتقول ومیگوید دوزخ هل من مزید آیا هیچ زیادتی هست این استفهام بمعنی سوال است یعنی زیاده کن حق سبحانه وتعالی دیگر کافر
بفرستد بوی تا پر شود وقولی آنست که یضع الجبار فیها قدمه فیقول قط قط حت آن قدم حق را بود که در آن کنند ∴ غیر حق خون لوکان ام
کشد ∴ امام زاهدی وبعضی دیگران از محققان بر آنند که استفهام بمعنی نفی است یعنی لا مزید وزیادتی گنجایش نیست وازلفت الجنة نزدیک
گردانیده شود بهشت للمتقین ومتقیان را غیر بعید بهشت ایشان نزدیک بوده دور واین پیش از آن باشد که ایشان را ببهشت برند اول
بهشت را بدیشان نمایند ومنازل نعیم هر یک سطور در ایشان تا لذتش بیفزاید هذا اینست ما توعدون آنچه وعده داده شدید در دنیا
وانرا اماده کرده ایم لکل اواب برای هر بازگردنده از زشتی شرک بتوحید یا از معصیت بطاعت یا بازگشته از خلق بحق حفیظ نگاه دارنده
حدود شرع یا رعایت کننده او ونهی گفته اند نگاه دارنده نفس از معصیت تا محافظت کنند او در بانی یا نگهبان انفاس واوقات خود یعنی در
هر نفسی از حق تعالی ذاهل وغافل نباشند ∴ بیت اگر تو پاس داری پاس انفاس ∴ بسلطانی رسانندت از این پاس ∴ ترا یک بند پس از
مردم عالم ∴ زجان بهر نیابدبی خدادم من خشی الرحمن هر که بترسد از خدای بالغیب پوشیده یعنی عمل خود را از خلق نهادت دارد
وگفته اند نهان وآشکارا یکی باشد وجاء بقلب منیب وبیارد دلی بازگشته بحق یعنی اقبال کنند بطاعت وسر باز زنند از متابعت نفس این
ادخلوها درآیید ببهشت بسلام ایمنی وسلامت یا تشریف یافته بسلام خدای وفرشتگان ذلک این روز
یوم الخلود روز بقا وجاوید است یعنی در آن روز فوت نباشد لهم وایشان را یعنی واهل بهشت را ما یشاؤن آنچه خواهند از انواع
نعمتها واصناف لذتها فیها در بهشت ولدینا ونزدیک ما مزید زیاده هست آن آنچه میخواهند واکثر بر آنند که مراد از مزید رویت است وکم
اهلکنا وبسیار کسان که هلاک کردیم قبلهم پیش از ایشان یعنی از قوم تو من قرن از اهل قرن که بحب واقع هم اشد ایشان
بیشتر بودند منهم از کفار مکه بطشا از روی قوة چون عاد وثمود فنقبوا پس راه بریدند فی البلاد ∴ در شهرها یعنی رفتند

پنجاه وسوم

یعنی در سفرها که کردند مال ومتاع بسیار بدست آوردند هل من محیص هیچ بود وایشان را گریزگاهی از مرگ یا پناهی از قضای خدای همین که قضا
نازل شد هیچ چیزی دستگیری ایشان نکرد ان فی ذلک بدرستی که در آنچه مذکور است درین سوره لذکری هر آینه پند ویادکرد است لمن کان له قلب
مر کسی را که باشد وی را دلی بتفکر در حقایق اخبار یا عقلی از خواب غفلت بیدار کننده سلمی رحمه الله از شبلی قدس سره نقل میکند که موعظه
قرآن را دلی باید که طرفة العین غافل نشود او القی السمع یا کسی که القا سمع کند یعنی گوش فرا دارد وبشنود بطریق اعتبار وهو شهید واو
حاضر باشد بوقت استماع تا فهم آن معانی بتواند کرد ودر لباب آورده که صاحب قلب مومن عرب است وشهید مومن کتابی اهل کتاب
که گواهی دارد بر نعت محمد صلی الله علیه وسلم وابو سعید خراز قدس سره فرموده القای سمع بوقت شنیدن قرآن چنان باید که گویا از
پیغامبر میشنود پس در فهم بالا رود وچنان داند که از جبرئیل استماع میکند پس فهم بلند برود که از خدای می شنود شیخ الاسلام قدس سره فرموده
که این سخن تمام است وبرو در قرآن گواهی هست وآن در قرآن لفظ شهید است چه شهید آنرا گویند که حاضر باشد واز گوینده شنود واز خبر
دهنده وغایب از خبر شنود وحاضر از متکلم واز امام جعفر صادق منقولست که چندان تکرار کردم قرآن را تا از متکلم او شنودم ولقد خلقنا السموات
والارض وبدرستی که ما آفریدیم آسمانها وزمین را وما بینهما وآنچه میان ایشانست فی ستة ایام در شش روز از یکشنبه تا شنبه و
ما مسنا ونرسید ما را در آفرینش آنها من لغوب هیچ رنجی وماندگی رد قول یهودانست که گفته اند روز شنبه استراحت کرد آورده اند که
چنانکه حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم بعد از استماع استراحت یوم السبت سرخ شد از شدت غضب آیت آمد که فاصبر پس شکیبایی کن
علی ما یقولون بر آنچه میگویند یهودیان سخن مشرکان بر انکار بعث یا مرجه در باره تو از ایشان صادر گردد یا چون نسبت تو بتجرد شعر
وجنون وآنچه در حق من گویند از اتخاذ ولد وشریک وسبح ونماز گزار بحمد ربک با ثنای پروردگار تو قبل طلوع الشمس پیش از برآمدن
آفتاب که نماز بامداد است وقبل الغروب وپیش از فرو شدن که نماز پیشین ونماز دیگر است یعنی عصر ومن اللیل فسبحه وور بعضی از شب نماز
کن برای او نماز شام وخفتن است وادبار السجود ونماز کن در پس سجدها امام زاهد رحمه الله از مرتضی علی نقل میکند که ادبار السجود دو رکعت
بعد از شام وگفته اند وتر است بعد از عشا یا نوافل بعد از مکتوبات واستمع وگوش فرا دارد یوم ینادی المنادی روزی
که ندا کند ندا کننده یعنی اسرافیل علیه السلام من مکان قریب از جای نزدیک بآسمان یعنی صخره بیت المقدس که از همه زمین میل بآسمان
نزدیکتر است وگفته اند مکان قریب بدان معنی است که آواز او بهمه جا رسد واز هیچ موضع دور نبود ودر خبرست که اسرافیل بر بالای
صخره انگشت در گوش کند وگوید ای استخوانهای ریزه وای گوشتهای از هم رفته وای مویهای پریشان شده خدای میفرماید جمع شوید برای
جزا یوم یسمعون الصیحة روزی که بشنوند صیحه بعث را که نفخه ثانیه است بالحق با خبری که حقست یعنی بعث وگویند ستود کار را ذلک
این روز یوم الخروج روزی که بیرون آمدنست از قبور انا نحن بدرستی که ما نحیی زنده میکنیم ومردگان را یعنی نطفه مرده را حیات میدهیم
ونمیت ومیمیرانیم در دنیا والینا المصیر وبسوی ماست بازگشت ایشان برای حساب زنده سازیم ایشان را یوم تشقق الارض یاد کن
آن روز را که بشکافد زمین ودور شود عنهم از مردمان یعنی مردگان پس بیرون آیند از قبرها سراعا شتابنده بسوی ندا کننده ذلک
این احیا ایشان را از قبور حشر جمع کردنی است وبرانگیختنی علینا یسیر بر ما آسانست نحن اعلم ما داناتریم بما یقولون بآنچه میگویند

کافران از انکار قیامت و انزاد حق من و سخنان مکروه در باره تو وما انت علیهم ونیستی تو برایشان بجبار مسلطی که بقهر وجبر ایشانرا بر ایمان داری
فذکر پس پند گوی بالقران بواعظ قران من یخاف وعید کسی را که ترسد از وعید من چه پند بکیرند بدانها چو ترسکاران راه حق سورة الذاریات
یکه شصت ایه بسم الله الرحمن الرحیم والذاریات ذروا حق سبحانه وتعالی قسم میفرماید بپراکنندگان خاک و غبار پراکندنی و دانه را از کاه
جدا کنندگان یا ملایکه که برانگیزندگان بادها اند فالحاملات وقرا پس بردارندگان بارگران یعنی ابرها بردارند فالجاریات پس روندگان و
یسرا رفتنی با سانی یعنی کشتیها یا کواکب که در منزل خود جریان دارد فالمقسمات امرا پس بخشش کنندگان کار یعنی فرشتگان که تقسیم امور
امطار و ارزاق وغیران متعلق بایشانست و گفته اند مراد جهار فرشته مقربند که هریک بمهمی نامزد شدند جبرییل ومیکاییل برحمت و تقسیم ارزاق
وعزراییل بموت واسرافیل بنفخ وحق سبحانه وتعالی بدین اشیاء عجیب و اشخاص بزرگوار قسم یاد میکند جوابش این که انما توعدون و این نستکه
انچه وعده داده شده اید بدان از حشر ونشر و ثواب و عقاب لصادق هر اینه راستست و درست و در ان هیچ خلافی نیست وان الدین و بدرستیکه
جزاء حسنات لواقع هر اینه بودنیست بی شک وشبه والسماء ذات الحبک و سوگند باسمان که خداوند شدت و استحکام است یا با زینت تمام
یا صورت نیکو و خوش اینده یا خداوند راههاست یعنی طرق کواکب که سیر ایشانست و در تبیان آورده که ابن عباس رضی الله عنهما نقل
میکند که مراد اسمان هفتم است و حق تعالی بدو سوگند یاد میکند انکم بدرستی که شما ای اهل مکه لفی قول مختلف هر اینه در گفتار مخالفید نسبت با
پیغامبر من یعنی گاهی شاعر میگویید و وقتی ساحر و زمانی کاهن و گاهی مجنون یا قول شما در قرآن مختلفست او را سحر میخوانید و شعر و
کهانت و مفتری و اساطیر الاولین میگویید یؤفک گردانیده عنه از ایمان بمحمد یا از قران من افک انکس که گردانیده شده است در علم
خدا بحکم قدیم و قضا از ایمان و قران یعنی هرکه در علم خدا هست که محروم باشد از ایمان بکتاب و پیغامبر هر اینه محروم است قتل الخراصون لعنت
کرده شده اند دروغ گویان از اصحاب قول مختلف و ایشان مقتسمانند که در وقت ورود قوافل بر عقبات نشستند و هریک مهم حضرت مصطفی
صلی الله علیه واله وسلم بنوعی دیگر بایندگان و روندگان باز گفتندی و مردمان را از صحبت وی باز داشتندی حق تعالی ایشانرا یاد کرده فرمود
الذینهم دروغ گویان آنانند که ایشان فی غمرة در جهالت و نهایت غفلت ساهون غافلانند از امور آخرت یسئلون ایان یوم الدین میپرسند از پیغامبر و مومنان
که کی خواهد روز جزا که خدای شما را یاد کرد که وان الدین لواقع این سخن را از روی تکذیب و استهزا میگفتند حق سبحانه وتعالی فرمود که
جزا واقع است یوم هم روزی که کافران علی النار بر آتش دوزخ یفتنون سوخته شوند بدان معذب کردند و خزنه در دوزخ ایشانرا
گویند ذوقوا بچشید فتنتکم عذاب خود را هذا الذی کنتم به اینست انچه بودید که در دنیا بان یعنی برسیدن ان تستعجلون شتاب مینمودید
و میگفتید متی هذا الوعد ان المتقین بدرستی که پرهیزکاران از شرک و معصیت در ان روز فی جنات وعیون در بوستانها باشند و چشمهای روان
یعنی بوستانها مشتمل باشند بر نهرهای جاری آخذین پذیرندگان و فراگیرندگان ما اتیهم ربهم انچه پروردگار بفضل خود عطا کرده است بدیشان
پروردگارشان از ثواب اعمال و اقوال انهم کانوا بدرستی که ایشان بودند قبل ذلک پیش از دخول بهشت محسنین نیکوکاران و فرمان
برداران کانوا قلیلا من اللیل بودند که اندکی از شب ما یهجعون خواب کردندی یعنی اکثر شب بعبادت مشغول شدندی انس رضی الله عنه فرمود
که میان مغرب و عشا نماز گزاردندی و از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که شبی بر ایشان نگذشتی که نماز گزاردندی در اول یا در اوسط

در آوان و اسحار است

در آوان و اسحار انست که خواب نکردندی وقت آنرا دراز کشیدندی وبالاسحار وبودند که بسحرها هم یستغفرون ایشان استغفار ایشان استغفار
میکردندی یعنی با وجود خواب اندک وطاعت بسیار چون طلوع سحر ظاهر شدی استغفار کردندی بران وجه که گویا همه شب با ارتکاب جرایم اشتغال
نمودند وان حسابی نداشتند نظم طاعت ناقص با موجب غفران نشود ∴ راضیم که صد عمل عصیان نشود وفی اموالهم و در مالهای
ایشان حق نصیبی و بهره بود للسائل مر خواهنده را والمحروم و بی بهره را محروم مستحقی باشند که از کسی چیزی نخواهد و مردمان پندارند که توانگر است
و صدقه بوی ندهند یا کسی که کشت و زرع وی را نقصان رسد یا فقیری که بدخیران مبتلا بود یا مملوکی که خداوند او را نفقه ندهد و بهر تقدیر
ایشان در مال خود حقی مقرر کرده بودند خواهنده و ناخواهنده را وفی الارض و در زمین آیات نشانهاست برای استدلال بر قدرت الهی للموقنین
مر یقین داران را و بعضی از ان آیات بر روی زمین معادنست که انواع جواهر از ان استخراج کنند و نبات از بقول و حبوب و اشجار و اصناف
حیوانات و بهایم و سباع و حشرات و انواع ان و در نفس زمین اختلاف در کیفیات و خواص و منافع وفی انفسکم و نشانهاست در نفسهای شما
افلا تبصرون آیا نمی بینید استفهام یعنی اوراست یعنی بنظر عبرت در نگرید و علامات کمال صنع در ذات خود مشاهده کنید چه عالم هیچ چیز نیست
الا که نمونه از ان در نهاد شما بود با وجود آن منفرد بدیعیات حسن و ترکیبات خاص و منظرهای دلکش و تمکن از افعال عجیبه و
بسط صنایع مختلفه و استجماع کمال متنوعه و در حقایق سلمی مذکورست که هرکه این آیتها در نفس خود ببیند و در صفحه وجود آثار قدرت مطالعه
ننماید خط خود را ضایع کرده باشد و از زندگی بهره نیابد ∴ نظری بسوی خود کن که تو جان دلربایی ∴ تو ز چشم خود نهانی تو کمال خود چه دانی
چو در از صدف برون آ که تو لعل گران بهایی ∴ وفی السماء رزقکم و در آسمانست روزی شما یعنی اسباب
رزق که بارانست یا انچه قسمت یافته از رزق شما مکتوبست بر لوح و در تبیان آورده که لوح در آسمان چهارم است وما توعدون و در آسمانست
انچه شما را وعده کرده از ثواب جهت بهشت و نعیم ان در آسمان هفتم است نزدیک سدرة المنتهی فورب السماء والارض پس بپروردگار
آسمان و زمین سوگند که انه لحق بدرستی که انچه مذکور شد از وعد روزی و ثواب هر اینه راستست مثل ما انکم تنطقون مانند انکه شما
سخن میگویید یعنی همچنانکه میگویید شک نیست در سخن گفتن شما شک نیست در روزی دادن من هل اتیک بدرستی که آمد بتو حدیث ضیف ابراهیم سخن
مهمانان ابراهیم علیه السلام فرود آمده و در تبیان آورده که ان جماعت ملک بودند جبرییل و میکاییل و اسرافیل و عزراییل علیهم السلام المکرمین
مهمانان گرامی کرده شده نزدیک خدای عز وجل یا نزدیک ابراهیم که بنفس خود قیام فرمود بخدمت ایشان اذ دخلوا علیه چون در آمدند بر ابراهیم علیه السلام
فقالوا پس گفتند سلاما سلام بر تو کردیم سلام کردنی قال گفت ابراهیم سلام سلام بر شما و شما قوم منکرون گروهی اید ناشناخته شده یعنی
هرگز قومی چون شما ندیده ام در صورت و قامت و ایکو شید که کیستید گفتند مهمانانیم فراغ پس باز گشت ابراهیم علیه السلام الی اهله بسوی اهل
خود بر وجهی که ایشان ندانستند که کجا میرود فجاء بعجل سمین پس بیاورد گوساله فربه بریان کرده فقربه پس نزدیک گردانید آنرا الیهم بدیشان
یعنی پیش ایشان نهاد ایشان بدان میل نکردند قال الا تاکلون گفت آیا نمیخورید یعنی بخورید ایشان گفتند نمیخوریم فاوجس پس در خاطر گرفت منهم
از ایشان خیفة ترسی یعنی دل مبارکش بهم کرد از انکه مبادا در ذات باشند و قصد وی کنند چه از روزگار کسی که با کسی دشمنی داشتی طعام وی نخوردی
چون ملایکه از ابراهیم علیه السلام اثر خوف مشاهده کردند قالوا لا تخف گفت مترس که ما فرستادگان خداییم ابراهیم علیه السلام گفت چرا پیشتر

مفکن بکاک خود را که نواز بلند جانی

نکنند ما من این کوساله نیکشتم و از ما در جدا نیکردم جبرئیل علیه السلام بر مبارک بر ان مالید کوساله زنده شد و برجست فریاد کنان روی
بجانب مادر و ساره رضی الله عنها در پس ایستاده این حال مشاهده نمود و ابراهیم علیه السلام ازان صورت متعجب ماند و فرستادگان دیگر
اغاز کردند و اورا وبشروه بغلام علیم وزده دادند اورا بپسری دانا یعنی بتولد پسری اسحاق نام از ساره رضی الله عنها که چون ببلوغ رسد
عالم باشد فاقبلت امراته پس روی بخانه نهاد زن او فی صرة در صیحه و میگفت اللبا اللبا این کلمه بود در لغت ایشان که بوقت تعاظم امور
بر زبان راندندی فصکت پس طپانچه زد وجهها روی خود را چنان زنان در وقت تعجب کنند وقالت و گفت ایا بزاید عجوز عقیم پیره زنی
نازاینده قالوا کذلک گفتند فرشتگان هم چنین بشارت دادیم ترا قال ربک گفت است خدای تو و ما از قول و خبر دادیم ترا انه هو الحکیم
بدرستیکه او حکم کننده است تولد ترا العلیم داناست بعقیمی تو هر که محکم کار و دانا بود هر آینه قادر باشد بر اصلاح تو نظم کسی کر بکار تو دا
بود :. برا تمام او هم توانا بود :. بجز درگهش رو مکن سوی کس :. وا دل خویش از و جوی و بس :. چون ابراهیم علیه الصلوة والسلام وعلی
نبینا واله وعلیه دانست که ایشان فرود آمدن ایشان بدان جمعیت خبر بکاری عظیم نخواهد بود قال فما خطبکم گفت پس چیست کار
بزرگ شما ایها المرسلون ای فرستاده شدگان قالوا گفتند انا ارسلنا بدرستی که فرستاده شده ایم الی قوم مجرمین بسوی گروه گناهکاران
یعنی کافران چه سر همه گناهان کفر است و ما امدیم لنرسل تا فرستیم علیهم بر ایشان یعنی بعد از هلاک ایشان و زیر و زبر کردن ایشان فمن
برای بیرون بودگان در کفر و فجور آورده اند که آن سنگها بود معلم بخطوط سیاه و سفید یا نام هر کس بسنگی نوشته که بدان هلاک شود و این
سنگها بدیشان باریده شده بعد از هلاک ایشان و اصح آنست که آن بر جمعی فرود آمد از ایشان که دران شهر نبودند بر همه کس تا بدان سنگ باران
هلاک کردن قوم لوط خاطر مبارکش جهت برادرزاده متالم شد که ایا حال وی چگونه دران بلا خواهد بود ملایکه گفتند غم مخور که لوط و دختران
او نجات خواهند یافت فاخرجنا پس بیرون خواهیم آورد من کان فیها هر که باشد دران دیها من المومنین از گرویدگان فما
وجدنا پس نخواهیم یافت فیها دران قریه غیر بیت من المسلمین بجز یک خانه مسلمانان که لوط است علیه السلام و دختران گفتند یک کس ازان
قوم ایمان آورده بود در مدت بیست سال وترکنا و بگذاشتیم فیها در دیها ایة علامتی از عذاب للذین برای عبرت آنانکه یخافون العذاب الالیم
بترسند از عذاب دردناک و آن علامت ابنها سیاه و تقلب دیار قوم لوط است وفی موسی و در قصه موسی علیه السلام ایتی امر ترسیدن کا
اذ ارسلناه چون فرستادیم اورا الی فرعون بسوی فرعون بسلطان مبین بحجتی روشن چون ید بیضا و عصا فتولی پس برگشت فرعون
برکنه بقوت خود یعنی بسبب مغتری بود بان از خزانه و لشکر و اعراض کرد از ایمان وقال ساحر و گفت موسی جادوست بحجتهم و در دم خوارق
عادات مینماید او مجنون یا دیوانه است که از عاقبه کار خود نه اندیشد محققان گفته اند طعن وی بر موسی علیه السلام کمال جهل او
جاهل است بدو چیزی متضاد طعن زد چه سحر انست که سحر را عقلی تمام و ذهنی در کف و حذاقتی دران فن باید و دیوانگی دلیل زوال عقل است
و کمال عقل و زوال ان متضاد اند پس چون فرعون برگشت از موسی و بروی طعنه زد قوم وی بران متفق بودند فاخذناه پس گرفتیم اورا
بغضب خود وجنوده و لشکر اورا فنبذناهم پس بیفکندیم ایشانرا فی الیم در دریا یعنی غرق ساختیم وهو و فرعون ملیم مستحق ملامت بود
یا ملامت کننده خود که چرا اعراض کردم از موسی و بروی طعن زدم و بدین سبب گفت امنت انه لا اله الا الذی امنت به بنو اسرائیل وفی عاد و در هلاک

قوم عاد نیز پندی و عبرتیست جهت اهل اعتبار را اذ ارسلنا چون فرستادیم علیهم الریح العقیم بر ایشان عقیمی بادی بی نفع و بی خیر یعنی بادی
که ابستن نکند درخت را و بر نداده ابر را ما تذر نگذاشت ان باد را من شیء اتت هیچ چیز که بگذشت علیه بران الا جعلته مگر انکه گردانید
انجیر کالرمیم مثل گیاه خشک شده را استخوان کهنه ریزیده وفی ثمود و در قصه قوم ثمود نیز آیتی است وقیل لهم چون
گفته شد ایشانرا بعد از تکذیب صالح علیه السلام و عقر ناقه که تمتعوا برخورید از زندگانی نفع گیرد از عمر حتی حین تا هنگام عذاب که
بعد از گذشتن سه روز خواهد بود فعتوا پس سرکشیدند عن امر ربهم از فرمان او و بکار خود و بعد از ان حال مشغول نگشتند فاخذتهم الصاعقة پس
بگرفت ایشانرا عذاب هلاک کننده بعد از سه روز وهم ینظرون و ایشان انتظار میبردند و آن عذاب صیحه جبرئیل است علیه السلام چنانچه
غیر مدت گذشت فما استطاعوا پس نتوانستندی من قیام برخاستن کنایت از عجز ایشان یعنی قادر نبودند بر قیام که برخیزند از عذاب
یا طاقت آن نداشتند که قیام نمایند باصلاح مهم خود و در دفع عذاب خود بکوشند وما کانوا منتصرین و نبودند انتقام کشندگان از ما یا
یاری دهندگان و یکدیگر در منع عذاب وقوم نوح و هلاک کردیم قوم نوح را من قبل پیش از قوم عاد و ثمود انهم کانوا بدرستی که
ایشان بودند قوما فاسقین گروهی بیرون رفتگان از دایره استقامت بسبب کفر و عصیان والسماء بنیناها و اسمانرا بنا کردیم باید
بقوة الوهیة و گفته اند قوتی که بر افرینش ان داشتیم وانا لموسعون و ما توانائیم بر بنا ان یا گشاده کننده ایم روزی را بر بندگان چنانچه
ساخته ایم اسمانرا والارض فرشناها و بگستردیم زمین را فنعم الماهدون پس نیک گسترانیده ایم ومن کل شیء و از هر جنسی از اجناس موجودات
خلقنا زوجین بیافریدیم دو نوع که یکی مزدوج دیگر است یا بحسب شکل چون مرد و زن یا بحسب تضاد چون نور و ظلمت یا بحسب تقابل چون
لیل و نهار و یا بطریق مخالفت چون رطب و یابس و هم چنین قیاس باید کرد سما و ارض و سهل و جبل و بحر و بر و کفر و ایمان و شقاوت
و سعادت و شتا و صیف و حض و انس و از صفات چون حلم و قهر و حسن و شجاعت و جود و بخل و مانند ان حق و باطل و حلو و مر و
سقم و صحت و غنا و فقر و ضحک و بکا و فرح و غم و موت و حیات لعلکم تذکرون شاید که شما پند پذیر شوید که وحدانیت و فردانیت صفت
من است نه اکر تعدد از خواص ممکنات و من واجب بالذات و واجب قابل تعداد انقسام نیست نظم ذاتش از قسمت تعدد پاک
وحدت او مقدس از اشتراک :. از عدد دم فرن که او فرد ذات :. کی عدد برخورد در خود ذات :. احدات و شما را از و مغزول
صمدات و شما از و منه قربول ففروا الی الله پس بگریزید و رجوع کنید بتوحید خدای یا از عذاب او بثواب او یا از معصیت او بطاعت او و از شیخ سهل
تستری قدس سره منقولست که بگریزید بوی از ماسوای وی و در بحر الحقایق آورده که ای کسانیکه بگریخته اند از حق بسبب تعلق در حق بگریزید
بقطع تعلق و سخن امام قشیری رحمه الله راجع بانست که از وصف خود بوصف حق گریزید بلکه از خود فرار کنید و با حق آرام گیرید نظم هیچ
کس در تو نیاویخت که از خود نگریخت :. هیچکس در تو نپیوست که از خود نبرید انی لکم بدرستی که من مر شما را منه نذیر مبین از خدا بیم
کننده ام اشکارا یا بیان کننده ازان حذر باید کرد ولا تجعلوا و مگردانید و مپرستید مع الله با خدای بحق الها آخر معبودی دیگر انی لکم بدرستی که
من مر شما را منه از خدای در عبادت غیر او نذیر ترساننده ام مبین هویدا و پیدا کذلک هم چنانکه قوم تو را بسحر و جنون نسبت ما اتی الذین یعنی
باینکه بودند من قبلهم پیش از کفار مکه من رسول هیچ فرستاده الا قالوا مگر آنکه گفتند که او ساحر جادوست او مجنون یا دیوانه است اگر

معجزه با ایشان نمود او را ساحر خواندند و اگر از بعث و حشر خبر داد قول او را سخن اهل جنون تشبیه کردند اتواصوا به آیا وصیت کردند پیشینیان
واین پسینان را به بدین سخن نامه همین گفتند استفهام بمعنی نفی است یعنی وصیت نکردند بل هم قوم بلکه ایشان گروهی اند طاغون
نافرمان بردار و از حد بیرون رفتگان روندگان و طغیان ایشان را بدین قول میدارد فتول پس روی بگردان عنهم از مکافات ایشان
تا وقتی که مامور شوی بقتال فما انت پس نیستی تو بملوم ملامت کرده شده نزد خدای بسبب اعراض از ایشان در معالم آورده که چون
این آیت نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و صحابه رضی الله عنهم غمناک گشتند مگر وحی منقطع شد نزول شد نزول عذاب
نزدیک رسید باز آیه آمد وذکر و پند ده و تذکیر و مواعظ فرو مگذار فان الذکری پس بدرستی که پند دادن تنفع المؤمنین سود دهد
مومنان را بعد کافران وجود ایشان دست از تربیت مومنان باز مدار هم چنین بر تذکیر خود ثابت باش که واعظ و اقوال بسیار است و منافع
بشمار و در فصول آورده که کلام مذکر باید که بر ده چیزی مشتمل باشد تا سامعان را سودمند بود اول خدای عز و جل را یاد دهد تا شکر گزاری
نمایند دوم محنت و بلا ذکر کنند تا در آن شکیبایی ورزند سیوم عقوبت گناهان برشمرد تا از آن باز ایستند و توبه کنند چهارم مکاید و وساوس
شیطانی بیان فرماید تا از آن حذر نمایند پنجم فنا و زوال و بی اعتباری دنیا بر ایشان روشن گردانند تا دل در وی ننهند ششم مرگ را
ذکر پیوسته کنند تا رفتن را آماده شوند هفتم ذکر قیامت و احوال آن را بگویند تا کار آن روز بسازند هشتم درکات دوزخ و انواع عقوبات
آن را بیان کنند تا از آن بترسند نهم درجات بهشت و اقسام نعمتهای آن را بر شمارند تا بدان راغب گردند دهم بیان خوف و رجا
نهد یعنی از کبریا و عظمت الهی سخن نماید تا از وی بترسند و وقتی از رحمت و مغفرت و مهربانی او تقریر کنند تا بوی امیدوار شوند
پس هر موعظه که مشتمل برین سخنان است سبب مغفرت مومنان است وما خلقت الجن والانس و نیافریدیم پریان و آدمیان را از ایمان الا
لیعبدون مگر تا پرستند مرا [?] ایشان را مجموع اثبات شاهد عابدیش اینک بعضی فرمان نمیبرند و برخی در عبادت شریک میگیرند دقایق این
آیه و حقایق این اشارات حواله بجواهر التفسیر است ما ارید نمیخواهم منهم از آفریدگان من رزق هیچ روزی وما ارید ان یطعمون نمیخواهم
که طعام دهند مرا ان الله هو الرزاق بدرستی که خدای اوست روزی دهنده بندگان ذو القوة المتین خداوند توانائی است استوار در قدرت
خود و در ترجمه کشف در معنی قوی و متین آورده که قدرت قاهره اش دلیل قوت بالغه گشته و شدت قوتش حجت متانت قدرت شده
و در کارسازی نه متانتش را فتوری و نه در روزی دهنده نوازی قدرتش را قصوری نظم رساند رزق را وجهی که شاید :. بسازد کارها
بنوعی که باید :. بروزی بی نوایان را نوازد :. برحمت بیکسان را کار سازد فان للذین ظلموا پس بدرستی که مر آنان راست که ستم کردند بکفر
یعنی اهل مکه ذنوبا بهره از عذاب مثل ذنوب اصحابهم مانند یاران ایشان از کفار گذشته یعنی بدیشان خواهد رسید آنچه بدانها رسیده
فلا تستعجلون پس باید که شتاب نکنند در طلب آن فویل للذین کفروا پس وای مر آنانرا که کافر شدند من یومهم الذی یوعدون از عذاب روز ایشان
آن روزی که بودند که وعده داده شده اند بآن که آن قیامت سورة الطور مکیه وهی تسع و اربعون آیة بسم الله الرحمن الرحیم
والطور سوگند بکوه طور سینا یعنی جبلی که موسی علیه السلام که بدان کلام حق سبحانه و تعالی استماع کرد و گویند مراد مطلق کوه که
او را در ارض اند و نباتی و منافع وکتاب مسطور و سوگند بکتاب نوشته شده فی رق منشور در صحیفه که گشاده کنند که در وقت خواندن
وا بدین کتاب

وا بدین کتاب قرآنست یا آنچه در لوح محفوظ نوشته شده برین تقدیر منشور مجاز بوده که لوح از دو وا داشت یا مراد الواح موسی است
علی نبینا و آله علیه الصلوة و السلام که در وقت کتابت بر آن صریر قلم می شنیده یا کتاب توریة که در آن نعت سید عالم صلی الله علیه و سلم
مسطور بوده یا کتاب حفظه یا کتابی که حق سبحانه برای ملایکه نوشته که علم ما کان در آن میخوانند والبیت المعمور و بخانه آبادان یعنی کعبه و
معموری آن بزیارت حاجیان و خدمت مجاوران است یا صرحی که مقابل خانه کعبه واقع شده در آسمان هفتم و عمارت او بکثرت طواف ملایکه است
والسقف المرفوع و سوگند بسقف بلند برداشته یعنی آسمان که مجموع انوار حکمت و مخزن اسرار فطرت است یا عرش عظیم والبحر المسجور و
سوگند بدریای برآمده یعنی بحر محیط یا بحر الحیوان که زیر عرش است و از آن دریا چهل صباح بر قبور خواهند بارانید بعد از نفخه اولی یا مردگان
بنفخه ثانیه از آن برخیزند یا بحر مسجور جهنم است و نیز نزد ارباب تحقیق طور نفس که کلیم قلب بر آن با حق سبحانه و تعالی مناجات میکند و کتاب
مسطور ایمانست که در رق منشور قلب بقلم رحمت ازلی نوشته شده که کتب فی قلوبهم الایمان و بیت معمور دل عارفانست که به تجلیات
سبحانی آبادانی یافته و سقف مرفوع روح رفیع الدرجات که سقف خانه دلست و بحر مسجور دلیست که با تش محبت تافته باشد جواب
قسم چیست ان عذاب ربک بدرستی که عذاب پروردگار تو لواقع هر اینه بودنیست و فرود آمدنی ماله نیست مر آن عذاب را من دافع هیچ دفع کننده
بلکه بهمان حال واقع خواهد بود یوم تمور السماء روزی که بگردد آسمان مورا گردیدنی یعنی در اضطراب آید الکه بشکافد وتسیر الجبال و روان
گردد کوهها یعنی بروند در هوا چون هبا سیرا رفتنی فویل پس سختی عذاب یومئذ در آن روز للمکذبین مر تکذیب کنندگان را بود که سخن خدا و
رسول را بدروغ داشتند الذین هم آنانکه ایشان فی خوض در شروع کردن با قوال باطله که استهزا بقرآن و تکذیب نبی و انکار بعث
یلعبون بازی میکنند یعنی ارتکاب آن مینمایند از روی غفلت و سخنان بیهوده میگویند یوم یدعون آن روزی که آنکه کافران را یعنی می کشند
بعنف و قهر الی نار جهنم بسوی آتش دوزخ دعا کشیدنی آورده اند که دستهای کفار بر گردنهای ایشان بندند و پیشانیهای ایشان را به
ایشان جمع سازند و بدوزخ افکنند و گویند هذه النار التی این آتشی است که در دنیا کنتم بها بودید که بآن تکذبون تکذیب میکردید و باور
نمیداشتید و وحی پیغامبر را سحر میدانستید افسحر هذا آیا سحر است این که می بینید ام انتم آیا شما لا تبصرون نمی بینید اینجا چنانچه در دنیا
میگفتند ما را چشم بندی کرده اند اصلوها در آیید در دوزخ فاصبروا پس صبر کنید بر عذاب آن اولا تصبروا آیا شما صبر نکنید و جزع
نمایید سواء یکسانست علیکم بر شما صبر و عدم صبر یعنی فوت بر صبر و محال گریز ندارند بد ابدا معذب خواهید بود انما تجزون جز این نیست که
باداش داده میشوید ما کنتم تعملون بآنچه که عمل میکردید در دنیا ان المتقین بدرستی که پرهیزکاران از کفر و شرک فی جنات در بوستانها
و چه بوستانها و نعیم و در نعمتها اند چه نعمتها فاکهین شادمان و لذت یابندگان بما اتیهم بآنچه عطا کرده است ایشانرا ربهم آفریدگار ایشان
از کرامتها و جاودانی ووقیهم و نگاه داشته است ایشانرا ربهم آفریدگار ایشان عذاب الجحیم از عذاب دوزخ و فرموده بهشت
ایشانرا میگویند کلوا بخورید از طعامها بهشت واشربوا و بیاشامید از شرابها بر خوردنی و آشامیدنی هنیئا گوارنده بی تخمه و تنغیص
و این باداش آنراست و شمارا بما کنتم بسبب آنچه بودید که در دنیا تعملون میکردید امام زاهد رحمه الله فرموده که هر چند وعده بکردار آمده
اما اصل فضل اوست و اگر نه پیداست که فرد کار چه خواهد بود نظم ندارد فعل من ارزد نبازو :. که با فضل تو گردد هم ترازو :.

بفضل خویش فضلی کن وایاد ∴ بعدل خود مکن با فعل من کار متکئین تکیه زنند یعنی متقیان در بهشت تکیه زده باشند علی سرر مصفوفة بر تختهای برابر بافته
جفتی پیوسته وزوجناهم جفت گردانیدیم ایشانرا بحور عین بزنان سفید روی وکشاده چشم والذین امنوا وآنانکه گرویدند بخدای ورسول واتبعتهم
وازپی درآمدند ذریتهم فرزندان ایشان بایمان یعنی بایمانی از ذریة در روز میثاق الحقنا بهم دررسانیدیم بدیشان ذریتهم فرزندان ایشانرا در
دخول بهشت یا در اصول درجات ایشان یعنی اگر درجات پدران بلند باشد درجه ذریة برتر مانند آن بلند گردانیم تا چشم پدران بدان روشن گردد
وما التناهم وکم نکنیم پدرانرا بسبب یعنی الحاق من عملهم از ثواب کردار ایشان من شیء هیچ چیز یعنی فرزندانرا بدرجه آبا رسانیم بی آنکه نقصانی
بثواب ایشان رسد بلکه بفضل وکرم خود اولاد را از فوق درجه از زانی داشتیم شیخ الاسلام حسین روزی از استاد خود احمد بن علی مرخصی
رحمه الله نقل میکند که ایمان وعمل هر بهشت ودرجات راعلت وعده بهشت ودرجات وی جز بر ایمان وعمل نیست ووعده ایمان وعمل جز بفضل
لم یزل نیست بیت در فضل خدا ایند دل خویش مدام ∴ تا فضل نباشد نشود کار تمام کل امرئ هر مردی مکلف عاقل وبالغ بما کسب بانچه کرد
رهین در گرو جهت روز قیامت یعنی وابسته است بکردار خود وازان رهائی ندارد وبعمل دیگری مواخذه نیست وزن مکلف همین
حکم دارد وامددناهم بفاکهة ومی افزائیم متقیانرا یعنی زیاده بر آنچه دادیم ایشانرا امید هیم هر نوع که خواهند از میوها ولحم مما یشتهون وگوشت
ازانچه آرزو برند یتنازعون بایکدیگر داد وستد کنند فیها در بهشت یعنی بهم دهند وازهم بستانند کاسا کاسها مملو از خمر بهشت واصح
آنکه اینجا کاسه خمرست تسمیه شی باسم ظرف یعنی همه را بنوشانند خمری که لا لغو فیها هیچ سخنی بیهوده نباشد دران یعنی در اثنای شرب
ان لغو نگویند ومخاصمه نکنند ولا تاثیم ونه بزهمند کردند یعنی فعلی از ایشان صادر نشود که موجب اثم باشد ویطوف وطواف کنند علیهم برگرد ایشان
برای خدمت غلمان لهم خادمانی که ایشانرا هست بشکل پسران آفریده شده کانهم گوییا که ایشان در صفات ولطافت لولو مکنون مروارید
پوشیده در صدف که دست برایشان نرسیده وباد تصرف در آن کس بدیشان نور زیده ودر معالم نقل کرده کسی یا رسول الله خادم چنین مخدوم
چگونه خواهد بود حضرت رسالت صلعم فرمود که فضل بر خادم همچون فضل ماه بدر بر سایر کواکب ودر تبیان آورده که ذکر اولاد مشرکان علامان
اهل بهشتند واما خادمان ایشان نه حور عین اولاد مومنان با پدران خود بهمان هیئات باشند که در دنیا بوده اند واین نقل غریبست واقبل
وروی آرند بعضهم بعضی از ایشان بهشتیان واقبال میکنند علی بعض بعضی دیگر یتساءلون ومی پرسند از احوال واعمال ایشان
قالوا انا کنا گویند ایشان بدرستی که ما بودیم قبل پیش ازین فی اهلنا در میان اهل خود مشفقین ترسندگان از عذاب خدای تعالی
یا از سوی قضا یا شماتت اعدا یا از عاقبت کار وخاتمت حال فمن الله پس منت نهاد خدای علینا بر ما برحمت وعصمت ووقینا ونگاه داشت ما را
عذاب السموم از عذاب آتشی که همچون سموم در مسام نفوذ کند وگویند سموم نام جهنم است انا بدرستی که ما کنا بودیم من قبل ازین پیش ازین در
دنیا که میپرستیدیم خدایرا ومیخواندیم اورا ووقایه از دوزخ میطلبیدیم پس وی اجابت کرد ما را انه بدرستی که هو البر اوست نیکوکار بر بندگان
الرحیم مهربان برایشان آورده اند که جماعتی مقتسمان بر عقبات مکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم نزد قوافل عرب بکهانت وجنون
منسوب میساختند وآنحضرت اندوهگین میشد وآیه آمد که فذکر پس پند ده ای محمد مر قران اهل مکه را وثابت باش بران وبتبلیغ آن
مشرکان ملول مشو فما انت پس نیستی تو بنعمت ربک بانعام پروردگار خود بحمد الله ورحمه نعمته بکاهن کاهنی که خبر میدهد از غیب بی نزول وحی و

ولا مجنون ونه

ولا مجنون ونه دیوانه که عقل او را پوشیده باشد یا جن او را فرو گرفته باشد ام یقولون شاعر بلکه میگویند شاعرست نتربص به انتظار
میبریم بوی ریب المنون حادثه روزگار را یعنی چشم میداریم مرگ اورا چنانچه شعرا دیگر میرند امید میداریم که مرگ او چون مرگ پدران
باشد یعنی زود بمیرد وبه پیری نرسد قل تربصوا بگو انتظار برید مرگ مرا فانی معکم پس بدرستی که من با شما من المتربصین از منتظرانم یعنی
انتظار هلاک شما میبرم چنانچه شما هلاک من میبرید ام تامرهم احلامهم ایا میفرماید ایشانرا عقلهاشان باین سخنان متناقض که ترا کاهن میگویند
وکهانت وفطانت لازم است ومجنون میخوانند وفطانت با جنون جمع نشود وبشعر نسبت میدهند وشاعر کلامی منسق محکم با بدوان
با جنون هم میسر نگردد پس این سخنان نه مقتضای عقل است ام هم قوم بلکه ایشان گروهی اند طاغون از حد درگذشتگان در
مکابره وعناد ام یقولون بلکه میگویند تقوله بر بافته قرانرا واز خود گفته وچنان نیست که ایشان میگویند بل لا یومنون بلکه ایشان
از استکبار وحسد نمیگروند فلیاتوا پس گو بیارند بحدیث مثله بسخنی مانند قران ان کانوا اگر هستند صادقین راست گویان در آنکه
قرانرا از خود میتوان ساخت یعنی اگر قران بر بافتنی وساختنی است پس ایشان که فصحا وبلغاء عرب اند گو مانند آن حدیثی انشا کنند
ام خلقوا ایا پیافریده اند ایشان من غیر شیء بی چیزی یعنی بی پدر ومادر که ایشان آدمی اند از آدمیان زاینده نه جماد که بعقل امور
نکنند وبعضی معنی آیه برین گفته اند ایا ایشان مخلوق شدند بی خالق ومحالست که محدثی حادث باشد ام هم الخالقون ایا ایشان آفرینندگانند ام خلقوا
السموات والارض ایا ایشان آفریده اند آسمان وزمین نه چنین است بل لا یوقنون بلکه ایشان یقین در نمی آیند وگردکان میکردند
ام عندهم یا نزد ایشانست خزائن ربک خزانهای پروردگار تو یعنی خزاین فضل یا نبوت بهر که خواهند یا خزینهای علم نهاده اند که لایق منصب نبوة
کیست ام هم المسیطرون یا ایشان سرکشان وغالبانند در مسلط شده که هر چه خواهند بکنند ام لهم یا مر ایشانراست سلم نردبانی که بان بر آسمان
روند یستمعون فیه میشنوند در وی کلام ملایکه آنچه از غیب بدان وحی کرده میشوند واگر چنین است فلیات پس باید که بیارد مستمعهم شنونده
ایشان که بر آسمان برآمده وپیغام غیب شنیده بسلطان مبین بحجتی روشن که گواه باشد بر صدق استماع ام له البنات یا مر خدایراست
دختران ولکم البنون وشما را پسران ودرین سخن تسفیه وتجهیل مشرکانست وغیر مدت گذشت ام تسئلهم یا میخواهی ایشانرا بر تبلیغ رسالت
اجرا مزدی تا دان زده شوند فهم پس ایشان من مغرم از التزام آن تاوانی مثقلون گرانبار شوند وروی از تو تابند ام عندهم الغیب
یا نزدیک ایشانست آنچه در غیب در آن مکتوب شده یعنی در لوح محفوظ فهم یکتبون پس ایشان مینویسند از آنکه پیغامبر در اوقات
وبعث باطل است یا کتابت کنند که موت تو کی خواهد بود واینچنین نیست ام یریدون بلکه میخواهند کیدا مکری وقصدی در باره تو وآن مکری است
که در دار الندوه میکردند نسبت با حضرت پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم از قتل وحبس واخراج فالذین کفروا پس آنانکه نگرویدند هم المکیدون
ایشانند کید کرده شدگان یعنی سزاوار آنند که آن مکر ووبال ایشان باز گردد ومقتول ایشان شوند در بدر ام لهم یا ایشانراست اله
غیر الله معبودی بجز خدای بحق که عذابی که بمکافات مکر ایشانست باز دارد سبحان الله پاکی مر خدایراست عما یشرکون از آنچه شرک می آورند
بوی یا شریک میگیرند برای وی نظم بر ذیل عزتش ننشیند غبار شرک ∴ بر وحدتش کسی دم شرکت چسان زند ∴ هر طرح کان فکند گو صنعش
خیال وهم ∴ دست کمال آتش عبرت در آن زند ∴ معاندان قریش میگفتند بر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فاسقط علینا کسفا

من السماء پس پاره از آسمان فرود آر اگر در وعده عذاب راست گوی حق سبحانه و تعالی فرمود که وان یروا اگر به بینند کسفا من السماء پاره از آسمان ساقطا فرود آینده بر سر ایشان یقولوا گویند از فرط عناد و محض استکبار که قطعه از آسمان است بلکه این سخن سحاب مرکوم ابر است بهم بسته و برهم چسپیده یعنی با آنکه آثار عذاب ببینند هم از کفر باز نمی‌ایستند فذرهم پس دست بدار از ایشان یعنی حرب مکن با ایشان که هنوز بقتال مامور نیستی بر قتل مکافات ایشان حتی یلاقوا تا وقتی که ببینند معاینه یومهم الذی فیه یصعقون آن روزی که در آن روز هلاک کرده شوند یا بیهوش شوند از نفخه اولی یوم لا یغنی روزی که نفع نکند و باز ندارد عنهم از ایشان کیدهم مکر ایشان شیئا چیزی را از عذاب ولا هم ینصرون و ایشان یاری داده نشوند یعنی هیچ یاری کننده که باز دارد از ایشان عذاب را و واداند چنین روز قیامت است وان للذین ظلموا و بدرستی که مر آنان راست که کافر شدند عذابا دون ذلک عذابی غیر از عذاب آخرت که عذاب قبر است و بعضی گویند روز بدر است یا مواخذه در دنیا بقتل بدر و قحط سال ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر کفار لا یعلمون نمیدانند این را فاصبر پس شکیبایی کن لحکم ربک و حکم پروردگار خود را در باره ایشان بمهلت دادن ایشان بمشقت کشیدن تو از ایشان فانک پس بدرستی که تو باعیننا در نگاه مائی و میبینیم ترا و محافظت تو کنیم وسبح بحمد ربک و نماز بگزار بثنای خدای آفریدگار خود حین تقوم وقتی که از خواب برخیزی بگو سبحانک و بحمدک زمانی که قیام کنی بران غازیان چون از مجلس برخیزی بگوی سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک در خبر است که چون بوقت قیام از مجلس این کلمات بگوید کفارت باشد مر لغوی و لهوی که در آن مجلس واقع شده باشد ومن اللیل و در بعضی از شب فسبحه پس نماز بگزار برای او عبادت در شب زیاده‌تر از روز است و بر نفس سخت‌تر وادبار النجوم و نماز گزار در عقب پوشیدن نجوم یعنی بعد از غیبوبت و خفای ایشان بضوء صبح و آن دو رکعت است از سنت قبل از صلوة فجر صاحب معالم و جمعی بر آنند که مراد نماز صبح است

سورة النجم اثنان و ستون آیة بسم الله الرحمن الرحیم

چون حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دعوت رسالت آشکارا کرد اهل شرک اعتراض کردند و گفتند محمد گمراه شد و این دین بد را ان خطا کرد و حق سبحانه فرمود که والنجم بحق ستاره اذا هوی چون طلوع یا غروب نماید و ستارگان که راه نمای مسافران اند در بر و بحر یا کواکب که بوقت دلالت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بزمین نزدیک آمدند آنها که رجم میکنند شیاطین را در زمان استراق سمع نزد بعضی نجم ثریا است یا زهره یا زحل و گفته اند مراد نجوم قرآنند و هوی بمعنی نزول یعنی سوگند بسور و آیات قرآن چون فرود آمد و بقول جمعی گیاهی است که او را ساق نباشد و هوی بمعنی سقط و از امام جعفر صادق روایت که مراد ستاره وجود محمدیست صلی الله علیه و سلم که فرود آمد از آسمان در شب معراج و در لباب گوید که مراد همان حضرت است چون بر بالا رفت بمعراج از هوای هر دو معنی اخذ میتوان و نزد محققان سوگند یاد کرده بستاره دل محمد صلی الله علیه و آله و سلم که بر فلک توحید منقطع شد از ما سوی جواب قسم این که ما ضل صاحبکم گمراه نشد صاحب شما یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و نسبت ضلالت که بپیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که مامور بود نفی کافران جهت دعوات ایشان وما غوی و خطا نکرده در معتقد هیچ باطلی نشد وما ینطق و سخن نمیگوید عن الهوی از هوای نفس خود یا آرزوی خود یعنی بباطل تکلم نمیکند و اصل معنی آنست که نطق او بدو از هوای نفس و نیست ان هو نیست آنچه بدان ناطق شود الا وحی یوحی مگر وحی که فرود آمده علمه بیاموزانیده وی را این وحی آورده اند

شدید القوی

شدید القوی فرشته سخت با قوت یعنی جبریل علیه السلام و از قوت آن بود که شهرستان لوط را علیه السلام از زمین قلع کرده ببال خود برگرفت و بآسمان نزدیک رسانید و نگونسار کرد و بیک صیحه او قوم ثمود بتمامی مردند ذو مرة خداوند صورت نیکو فاستوی پس راست ایستاد جبریل برانچه مامور است بجای یعنی مستقیم شد و کار خود بایستاد بر صورت اصلی خود وهو و او بالافق الاعلی بکنار بلندتر بود آن آسمان یعنی نزدیک مطلع آفتاب که پیغامبر بیان او را دید و هیچکس جبریل در صورت ملکی ندیده غیر از حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و او را دو نوبت دیده در نوبت اول که او را بر صورت اصلی خود دید بیهوش شد و چون بهوش آمد جبریل را یافت نزدیک خود نشسته دستی بر سینه مبارک وی و دستی در کتف وی حق سبحانه و تعالی از این خبر میدهد که ثم دنی پس نزدیک آمد جبریل به پیغامبر صلعم بعد از آنکه او را دید بیهوش شده بود فتدلی پس سر فرود آورد و بجهت سخن گفتن با وی فکان قاب قوسین پس بود جبرئیل نزدیک مقدار دو کمان او ادنی یا نزدیکتر از آن فاوحی پس وحی کرد جبریل الی عبده بسوی بنده خدای که محمد است ما اوحی آنچه وحی کرد خدای یعنی با جبریل گفت و بقول بعضی ضمایر راجع بحق است و بعضی پیغامبر صلی الله علیه و سلم بدین نوع که ثم دنی پس نزدیک شد محمد صلی الله علیه و سلم بحضرت احدیت یعنی مقرب درگاه الوهیت گشت بمکانت و منزلت فتدلی پس فروتنی کرد یعنی سجده خدمت آورد خدای تعالی را چون مرتبه بواسطه خدمت یافته دیگرباره در وظیفه خدمت افزود و مکان فکان قاب قوسین او ادنی کنایت از تاکید قرب و تقریر در مسجد سجده خدمت قرب هست که اقرب ما یکون العبد لربه ان یکون ساجدا صحبت بواسطه تقریب با فهام در صورت تمثیل مودی شده چه عادت عظمای عرب آن بود که چون عهد و توثیق عهدی خواستندی که نقض بآن راه نیابد هر یک از متعاقدان کمان خود حاضر ساخته با یکدیگر انضمام دادندی هر دو یک بر قبضین گرفته و یک بار کشیده با تفاق یک تیر انداختندی و این صورت از ایشان بآن معنی بود که موافقت کلی میان ما تحقیق پذیرفت و مصادق اصلی بر وجهی تمهید یافت که بعد از آن رضا و سخط هر یکی از آن دیگری است پس گویا درین آیه باعتبار آن معنی مودی شده که مودت و قربت پیغامبر صلی الله علیه و سلم با حق سبحانه و تعالی بمثابه تاکید یافته که مقبول خداوند است مقبول مصطفی صلی الله علیه و سلم درگاه خدا و علی هذا القیاس و نزد محققان دنی اشارت است بمکان نفس مقدس او است فتدلی بمنزله دل او در منزل محبت و روح او در مقام قربت و سر او مرتبه مشاهده شیخ ابوالحسن نوری قدس سره از معنی این پرسیدند جواب داد که جایی که جبریل نگنجد نوری کیست که از آن تواند گفت

نظم

خیمه برون زد ز حدود جهات ∴ پرده او شد تتق نور ذات ∴ پرتو معنی از او دور شد ∴ پردگی پرده از او نور شد ∴ یک گران پرده شود کار ساز ∴ رفتی گویند از آن پرده باز ∴

فاوحی الی عبده ما اوحی پس وحی کرد خدای به بنده خود را آنچه وحی کرد و بعضی علما گویند که اولی آنست که تعرض بآن وحی نکنیم و در پرده نگذاریم و جمعی گویند آنچه از آن وحی در خبر یا اثر بما رسیده باشد ذکر آن هیچ نقصان ندارد و در آن باب روایت بسیار وارد شده و در جواهر التفسیر بسطی تمام یافته اینجا به جهت اختصار میرود اول آنکه مضمون این وحی بود که اگر نه آنست که میدانم معاینه با امت و الا بساط مباسطت طی کردی دوم آنکه حق سبحانه و تعالی فرمود که ای محمد انا و انت و ما سوی ذلک خلقته لاجلک آن در جواب فرمودند که یا رب انا و انت و ما سوی ذلک ترکته لاجلک سیوم آنکه امت تو طاعت من بجای آرند و عصیان نیز میورزند طاعت ایشان برضای منست و معصیت ایشان بقضای من پس آنچه برضای من از ایشان صادر شود

کرچه اندک باشد قصور بود قبول کنیم زیرا که کریمیم و انچه بقضای منی از ایشان در وجود می آید اگرچه بزرگ و بسیار باشد در گذرانیم زیرا که رحیمیم ما
کذب الفؤاد دروغ نگفت دل محمد با محمد ما رای انچه دید این رای بقول اول جبرئیل است علیه السلام و بقول ثانی حق سبحانه و تعالی و اکثر صحابه بر آنند
که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم خدایرا در شب معراج دیده و در معالم آورده که جمعی بر انند که حق سبحانه و تعالی بصر پیغامبر را در دل وی نهاد تا
بدیده دل مشاهده نمود نظم کلام سرمدی بی نقل بشنید ∴ خداوند جهانرا بی جهت دید ∴ در ان دیدن که حیرت حاصلش بود ∴ دلش
در چشم و چشمش در دلش بود افتمارونه علی ما یری ایا مجادله میکنید با محمد بر انچه دید در شب معراج و مجادله ان بود که صفت بیت المقدس و خبر کاروان
بپرسیدند ولقد راه و بدرستی که دید جبرئیل را بصورت اصلی نزلة اخری یکبار دیگر عند سدرة المنتهی نزدیک درخت سدرة المنتهی و ان درختیست
که علم خلق بدان منتهی میشود و ایشان نزدیک انجا رسیده و بر نمیگذرند و بتفسیر معنی آنست که خدای تعالی را دید بار دیگر وقتی که خود
نزدیک سدره بود و قول ابن عباس رضی الله عنهما موید انست که پیغامبر صلی الله علیه و سلم خدایرا در شب معراج بدیدۀ دل دو نوبت دید در معالم
آورده که انحضرت صلعم در ان شب عروج بود و جبرای درخواست نماز شاید که رویت باشد ثانیه در بعضی عروجها عندها نزدیک سدرة المنتهی جنة
المأوی بهشتی که ارامگاه متقیانست یا ماوای ارواح شهیدان پیغامبر صلی الله علیه و سلم دید جبرئیل را یا خدا را اذ یغشی السدرة انهنگام
که پوشیده بود سدره را ما یغشی انچه پوشیده یعنی ملایکه بسیار جمع بودند بران درخت بر سر برگی یکی بود گویند بر حوالی ان فرشتگان طیران
میکردند چون پروانها و زرین یا پوشیده از نور کبریا بود مازاغ البصر میل نکرد چشم محمد یعنی بچپ و راست باز نگریست و ما طغی و در نگذشت
از حدی که مقرر بود در نگریستن وی درین آیه ثنایی انحضرتست بحسن ادب و علو همت که در ان شب بر تو التفات هیچ ذره از ذرات کاینات
نیفکند و دیدۀ دل بر خوبشاهدۀ جمال الهی گشود نظم در دیده کشیده کحل مازاغ ∴ نی زاغ نگاه کرد نی باغ ∴ میراند براق عرش پرواز ∴ تا جلوه
ناز بود و پرواز ∴ بس پرده زپیش دیده برخاست ∴ نی پرده بدید انچه درخواست لقد رای بخدای سوگند که دید محمد در شب معراج
من آیات ربه الکبری از آیات قدرة افریدگار خود مهتر دیگر یعنی نشانهای بزرگتر اندید چون جبرئیل که با ششصد بال هر یکی از شرق تا غرب و رفرف
اخضر و سدرة المنتهی و اعظم عرش و کرسی و سایر عجایب ملایکه و ملکوتیه افرایتم اللات والعزی خبر دهید مرا که لات و عزی ومنوة الثالثة الاخری و مناة سیوم
دیگر میتوانند کرد اینها که خدای کرده اند لات بتی بوده است و ثقیف را بطایف و قریش را نخله و عزی درختی است که غطفان انرا پرستیده اند و منوة
صخره ایست که هذیل و خزاعه گرد ان طواف میکردند یا بتی شش گوشه که بنو کعب عبادت ان مینمودند و معتقد کفار ان بوده که در درون هر بتی جنی از
جنیان یا ملایکه بنات الله اند حق سبحانه و تعالی فرموده الکم الذکر ایا شما را فرزندان باشد و له الانثی و خدایرا ماده تلک این قسمت اذا
قسمة ضیزی قسمت بود نارا ست نی اعتبار ان هی نیست انها الا اسماء مگر نامی چند که بدان سمیتموها نام نهاده اید انرا انتم و اباؤکم
شما و پدران شما بآرزوی خود یعنی نام الهه بر ایشان اطلاق کرده اید و از معنی الوهیت ترا هیچ نیست ما انزل الله نفرستاده است خدای
بها بعبادت ایشان من سلطان هیچ حجتی که جنگ در ان نبوده بر خصم مسلط شوند ان یتبعون الا پیروی نمیکنند مشرکان در بت پرستی
الا الظن مگر گمانرا یعنی توهم کرده اند که عمل ایشان حق است و ما تهوی الانفس و متابعت نمایند مگر انچه میخواهند نفسهای ایشان یعنی
آنکه در طبع ایشان جبلی است یا شیطان می آراید در نظر ایشان و لقد جاءهم و هر آینه بتحقیق آمده بدیشان من ربهم الهدی از پروردگار ایشان

کتاب و رسول که سبب هدایت اند ام للانسان ما تمنی ایا هست مر کافر را انچه آرزو میبرند از شفاعت بتان یا انکه گویند خواهیم بود نعمت فلان فلله
الاخرة والاولی پس مر خدایراست ملک اخرت و مملکت دنیا هر چه خواهد بود هر کرا خواهد دهد کسی را بر و حکمی نی و کم من ملک بسیاری از فرشتگان
فی السموات در آسمانها که امید میدارند کافران بشفاعت ایشان لا تغنی شفاعتهم سود نکند در خواست ایشان شیئا چیزیرا الا من بعد ان یاذن الله
مگر پس از انکه دستوری دهد خدای تعالی در شفاعت لمن یشاء برای هر کرا خواهد از اهل ملایکه که ایشان شفاعت نمایند یا برای هر کرا اراده
کند از مردمان که کسان او را شفاعت کنند ویرضی و بپسندد خدای انکس را برای شفیع شدن یا مستشفع گشتن ان الذین لا یؤمنون بدرستی
که انانکه نمیگروند بالاخرة بسرای اخرت لیسمون الملائکة هر آینه نام نهند فرشتگانرا تسمیة الانثی نام نهادن مادگان یعنی میگویند بنات الله
وما لهم و نیست ایشانرا بانچه که او را اناث میگویند من علم هیچ دانشی ان یتبعون در پی نمیروند بدین گفتار الا الظن مگر چیزیرا از ظن یعنی حق را
چو بعلم ادراک نتوان کرد و ظن را در معرفت حقیقت اعتبار نباشد و ان الظن و بدرستی که گمان لا یغنی من الحق شیئا دفع نکند از عذاب خدای تعالی
چیزیرا اگر نازل شود فاعرض من تولی پس روی بگردان از انکس که روی میگرداند عن ذکرنا از ذکر ما که قرآنست و لم یرد و نمیخواهد خود الا الحیوة
الدنیا مگر زندگانی دنیا را ذلک این دوستی دنیا و اختیار کردن مبلغهم من العلم غایت رسیدگی ایشانست از دانش و ازان بجای در نتوانند نمود
بلکه همت ایشان بر جمع و ادخار مقصور است و بعضی علما اعراض بآیة القتال منسوخ دانند ان ربک بدرستی که افریدگار تو هو اعلم او داناتر است
بمن ضل بکسی که گمراه شود عن سبیله از راه او که دین اسلام است و هو اعلم بمن اهتدی و او داناتر است بکسی که راه یافته است بحق و هر یکی را
جزای او خواهد داد ولله ما فی السموات و خدایراست انچه در آسمانهاست از موجودات علویه و ما فی الارض و انچه در زمین است از مخلوقات
و او مالک همه و قادر بر جزاء ایشان پس ایشانرا بعاقبت خواهد آورد لیجزی تا جزا دهد الذین اساءوا انانکه بدی کردند یعنی کافر شدند بما عملوا
بعقوبت انچه کردند یعنی آتش دوزخ و یجزی الذین احسنوا و پاداش دهد انانرا که نیکو کردند و بتوحید قایل شدند بالحسنی بپاداش نیکو
که بهشت است الذین چنان اند که ایشان یجتنبون پرهیز میکنند و یکسو شدند کبائر الاثم از کبیره گناهان یعنی گناه کبیره را در ان با
وعید واقع شده تا برای وی حدی مقرر گشته والفواحش و فاحشها بزرگ را یعنی زنا مخصوصه که افحش کبایر و اکبر فواحش است الا اللمم
لیکن اگر کسی بکند انچه خورده بود از گناه یا بخاطر او بگذرد و از خوف بفعل در نیاورد مغفور است ان ربک بتحقیق افریدگار تو واسع المغفرة فراخ
آمرزش است چه مغفرت او فرا رسد همه گناهانرا بیت گر بار گناه ما گرانست ∴ بحر کرم تو بی کرانست ∴ ما را که از حد برونست ∴ عفو
تو زجرم ما فزونست ∴ هو اعلم بکم او داناتر است بر احوال شما اذ انشاکم چون پیدا کرد شما را یعنی ابتداء آفرینش شما کرد من الارض از
زمین یعنی از خاک بدن شما را افرید و دانست اقوال و افعال و احوال شما را و اذ انتم و در ان وقت که شما اجنة خوردان بودید فی
بطون امهاتکم در شکمها مادران خود عالم بود احوال شما فلا تزکوا انفسکم پس ستایش مکنید نفسهای خود را به پاکی و بسیاری
خوبی اوصاف و در لباب آورده که هر گاه که کودک از یهود بمردی گفتندی او صدیق است حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که دروغ می
گویند هیچ کودکی نیست در شکم مادر که او یا شقی یا سعید و این آیه نازل شد که او داناتر است باحوال شما در مبداء خلقت و وقتی که کودک خورد
در شکم پس خود را ستایید و قول انست که بعضی مردم کنند که نماز و روزه و حج ما است که ستایش مکنید خود را هو اعلم او داناتر است

بمن اتقی بکسی که تقوی ورزد در عمل خود مخلص بود آورده اند که ولید بن مغیره در مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم میرفت و استماع
کلام او مینمود مشرکان ویرا سرزنش کردند که دین پدران ترک میکنی و ایشان را بضلالت نسبت میدهی جواب داد که میترسم از عذاب خدای
یکی از کفار گفت این مقدار مال بمن ده اگر عذاب متوجه تو شود بردارم ولید شرط کرد بعضی از آن مال بداد و باقی بخل کرد این آیه آمد که
افرایت الذی تولی آیا دیدی آنکس را که پشت بر حق کرد و روی بگردانید واعطی قلیلا و بداد اندکی از مال خود از برای دفع تحمل عذاب از او واکدی و باز
داشت باقی را پس جهل و بخل با یکدیگر جمع کرد اعنده آیا نزدیک اوست علم الغیب دانش خبرهای پوشیده فهو یری پس او میبیند یعنی میداند که صاحب
او عذاب برخواهد داشت ام لم ینبا یا خبر کرده نشد بما فی صحف موسی بآنچه در صحیفهای موسی است یعنی توریت وابراهیم الذی وفی در
صحف ابراهیم آنکسی که وفا کرد در تسلیم نفس و روح و مال و ولد بخدا یا وفا کرد بفطرت اسلام که وی چیزیست معنی آیه این است آیا
نداند بآنچه در صحف ابراهیم و موسی است علیهما السلام و آن کدام است الا تزر آنکه بر ندارد وازرة نفسی بردارنده وزر اخری بار گناه
نفسی دیگر پس او چگونه بار خود با و حواله میکند وان لیس و دیگر آنکه نیست للانسان مر آدمی را الا ما سعی مگر آنچه کند یعنی چنانچه کسی را بگناه دیگری
نمیگیرند بثواب دیگری نیز شاد نمیگردانند و در تبیان گفته که این منسوخ است چه در سوره طور مذکور خواهد شد که اتباع را بصلاح درجه آبا رفعت
درجه کرامت میدهند وان سعیه و آن سعی خود را یعنی عمل که در آن سعی نموده باشد سوف یری زود باشد که به بیند در میزان عدل در روز قیامت
ثم یجزیه پس پاداش دهند مر او را الجزاء الاوفی پاداشی تمامتر که آن جزا جزای اشرف را وان الی ربک المنتهی و آنکه بسوی پروردگار تست
نهایت همه خلایق و رجوع ایشان وانه هو اضحک وابکی و آنکه خدای او میخنداند و میگریاند و شاد و غمگین میگرداند یا میخنداند اهل بهشت را در
بهشت و میگریاند اهل دوزخ را در دوزخ یا زمین را میخنداند بنبات و میگریاند ابر را بباران و نزد بعضی خنده بوعده و گریه بوعید است یا بطاعت
و معصیه یا اقبال بحق و اعراض از وی وانه هو امات واحیی و آنکه خدای او میراند بوقت اجل در دنیا و زنده میسازد در قبر یا او سازنده جهل و
علم است بجهل و جود یا بعدل و فضل و نزد محققان بهیبت و انس یا بشارت و تجلی امام قشیری رحمه الله فرموده که میراند نفوس زاهدان را بانوار مجاهده
و زنده میگرداند قلوب عارفان را بانوار مشاهده یا هر کرا بانعام فنا فی الله رساند جرعه از جام و ساغر بقا با و چشاند بیت هر کرا بود
وفا فانی کنی ٭ بعد کوهرهای روحانی کنی ٭ کشتکان را شربت حیوان دهی ٭ بعد کشتن جان جاودان دهی وانه آنکه در صحف ابراهیم و
موسی است آنست که خدای خلق الزوجین بیافرید انواع را دو صنف الذکر والانثی نر و ماده من نطفة از آب منی اذا تمنی وقتی که ریخته شود در رحم
آدم و حوا و عیسی ازین حکم مستثنی اند وان علیه و آنکه بر خدا است النشاة الاخری آفرینش دیگر یعنی بعث در قیامت وانه هو اغنی و آنکه اوست آنکه
توانگر کند بمال نقد واقنی و سرمایه دهد بمال نقد و انعام و امتعه یعنی باز دهد بقیامت و راضی گرداند بدان وانه و آنکه او خدای هو رب الشعری
اوست آفریدگار شعری و شعریان دو کوکبند یکی را غمیصا گویند و شعری شامیه است و دیگری عبور و او یمانیه است و مراد ازین شعری عبور است
ابو کبشه یکی از جدات پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم او را پرستیده با قریش در عبادت اصنام مخالفت میکرد و قریش آنحضرت را
ابن ابی کبشه میگفتند بجهت خلاف ایشان وانه اهلک و آنکه خدای هلاک کرد عادا الاولی قوم عاد نخستین را که امت هود بودند علیه
السلام و قومی از ایشان که بنو لقیم میگفتند در وقت هلاک عاد در مکه مقام داشته اند بعد از ایشان ظهور کردند ایشان را عاد

عاد

اخری گویند وثمود و هلاک کرد قبیله ثمود را فما ابقی پس باقی نگذاشت از ایشان کسی را وقوم و هلاک کرد قوم نوح را علیه السلام من قبل پیش از عاد
و ثمود انهم کانوا بدرستی که بودند ایشان هم ایشان اظلم واطغی ستمکارتر و از شرک و عدوان چه نوح را علیه السلام برنجانیدند و در مدت نهصد
سال که دعوت فرمود اندکی بوی ایمان آوردند والموتفکة و شهرستان قوم لوط را علیه السلام اهوی بیفکند بعد از آنکه بر داشت یعنی زیر و زبر میکرد
فغشیها پس بپوشانید آن شهرستانها را ما غشی آنچه بپوشانید یعنی سنگها نشان دار که باد آمد بر آن فبای آلاء ربک پس بکدام از نعمتهای پروردگار تو
تتماری شک می آری و جدال میکنی مخاطب ولید مغیره است یا هر احدی و نعمتی که درو معدود گشت اینست که نعم بجهت آنکه در و بندهاست هر اهل
اعتبار را و انتقام انبیا از اعادی در نفس آن نعمت و آن موجب تسلیه خاطر حضرت پیغامبر است صلی الله علیه وآله وسلم و سبب تقویت
است هذا این پیغامبر یعنی محمد صلی الله علیه وآله وسلم نذیر پیغامبریست بیم کننده من النذر الاولی از جنس پیغامبران نخستین
چنان میفرماید که ایشان فرموده اند ازفت الازفة نزدیک شد نزدیک شونده یعنی قیامت که موصوفست بقرب لیس لها نیست مر
او را یعنی وقت رسیدن او را من دون الله بجز خدای کاشفة نیک ظاهر کننده افمن هذا الحدیث آیا از این سخن که قرآنست تعجبون شگفت میدارید
وتضحکون و میخندید باستهزا و لا تبکون و نمیگریید از خوف وعیدی که در وست وانتم سامدون و شما بازی کنندگانید یا غافلان یعنی کنندگان
در وقت قرآن سرود میگفتند تا مردم را از استماع آن باز دارند فاسجدوا لله پس سجده کنید مر خدای را واعبدوا و او را بپرستید آنکه
در معالم آورده که اول سوره که فرود آمد و در وی سجده بود این سوره است و حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بعد از خواندن این آیه
سجده کردند مومن و مشرک و جن و انس و این سجده دوازدهم است از سجدات قرآنی در فتوحات این را سجده عبادت گفته که او
الهی بدله و منکشف مقترن بنبوی و سالکان طریق عبادت و عبودیت بمنزل این سجده برسیده سورة القمر مکیة وهی خمس
وخمسون آیة بسم الله الرحمن الرحیم کفار قریش از سید عالم صلی الله علیه واله وسلم معجزه طلبیدند و آنحضرت برای ایشان ماه را دو نیم
کرد بر وجهی که کوه حرا را در میان هر دو قطعه دیدند و در معالم و تبیان مذکورست که شق قمر دو بار واقع شد بمکه و این سوره فرود آمد
اقتربت الساعة نزدیک شد قیامت وانشق القمر و شکافته ماه و از علامات قرب قیامت انشقاق قمرست بر این وجه که کتب سابقه مذکور
بود امام زاهد رحمه الله آورده که بنی ابوجهل و جهودی بحضرت پیغامبر صلی الله علیه واله وسلم رسیدند و ابوجهل گفت ای محمد آیتی بما نمای
و الا سر تو بشمشیر بر میدارم حضرت گفت چه میخواهی ابوجهل بجهود راست نظر کرد با چه خبر خواهد بود که وقوع آن متوقع باشد یهودی
گفت او ساحرست او را بگوی که ماه بشکافد که سحر در زمین متحقق شود و ساحر اثر در آسمان تصرف نیست ابوجهل گفت ماه را برای ما بشکاف
آنحضرت انگشت سبابه مبارک آورد و اشارت فرمود فی الحال ماه بدو نیم شد یک نیم بر جای خود قرار گرفت و یکی دور رفت باز گفت بگو
تا ملتیم شوند اشارت فرمود هر دو نیم بهم پیوسته اند بیت شق گشت ماه جاده برا اوج سپهر چرخ ٭ چون خانه دبیر زتیغ زبان او ٭ یهودی
ایمان آورده و ابوجهل گفت چشم ما را بسحر بسته و قمر را بما منشق نموده اند جماعت مسافران که اطراف آفاق برسند سوال کنیم که ایشان
دیده اند یا نی و چون از آینده و رونده برسیدند همه جواب دادند که در فلان شب ماه را بدو نیمه دیدیم با وجود این نگرویدند گفت
جادوئی او بغایت قویست چنانکه حق سبحانه و تعالی فرمود که یعرضوا اعراض کنند از ایمان یا روی بگردانند از تامل در آن ویقولوا سحر مستمر

سجده

وکویند جاری شده دایم و رونده از زمین تا آسمان وکذبوا و تکذیب کنند پیغامبران را واتبعوا و پیروی نمایند اهواءهم آرزوهای
خود را یعنی آنچه شیطان آراسته باشد از لجاج و عناد وکل امر مستقر و هر امری که مقدر شده واقع است یعنی آنچه از شقاوت کافران
و سعادت مومنان مقرر شده بدیشان خواهد رسید ولقد جاءهم و بدرستی که آمد بدیشان یعنی باهل مکه در قرآن من الانباء از
خبرها پیشینیان یا از بیان امور اخروی ما فیه مزدجر آنچه بر آن باز داشتن بود از مناهی و منع از تمرد و سرکشی حکمة بالغة
آن حکمتی تمام رسیده بر حد کمال فما تغن النذر پس منع نکند ایشان را و سود نرساند کان یعنی پیغامبران و موعظه قرآن اگر آنند
بدیشان یکی از پی دیگری فتول عنهم پس روی بگردان از ایشان تا بوقت امر بقتال منتظر باش و ایشان را یوم یدع الداع در آن
روز که بخواند خواننده یعنی اسرافیل علیه السلام الی شیء نکر بچیزی صعب و زشت که اهوال قیامت خشعا ابصارهم فرو
جشمها ایشان از هول یخرجون بیرون آیند من الاجداث از قبرها کانهم کویا ایشان جراد منتشر ملخ پراکنده اند یعنی در انبیادی و
پراکندگی بر هم آیند و از هر طرف سرگردان و حیران میروند مهطعین شتاب کنندگان الی الداع بسوی خواننده یعنی بدان طرف
که او را می آید می شتابند یقول الکافرون میگویند کافران هذا یوم عسر این روزیست دشوار بر ما کذبت قبلهم تکذیب کردند از
از قوم تو قوم نوح گروه نوح بعث و قیامت را فکذبوا عبدنا پس تکذیب کردند و بدروغ داشتند بنده ما نوح را وقالوا مجنون و
گفتند او دیوانه است وازدجر و باز داشته شد از دعوة خلق یعنی هر گاه که ایشان را خواندی بتوحید او را ایذا کردندی و تهدید نمودندی و سنگ
بر وی زدندی تا بیهوش شدی و از دعوة باز نماندی فدعا ربه پس نوح بخواند آفریدگار خود را انی مغلوب بدرستی که من مغلوبم قوم خود و با ایشان
مقاومت نتوانم فانتصر پس تو انتقام کش از ایشان برای من ففتحنا پس بگشادیم برای عذاب ایشان ابواب السماء درهای آسمان را
از طرف بماء منهمر بآبی ریزان که چهل روز و شبانه از آسمان میریخت بدوام و در این مدت منقطع نگشت وفجرنا الارض و
کشادیم در زمین عیونا چشمها تا از وی نیز آبها بر آید فالتقی الماء پس ملاقی شدند آب آسمان و زمین علی امر قد قدر بر کاری که قضا کرده شده بود در
ایشان یعنی بهلاکت قوم نوح بطوفان وحملناه و برداشتیم نوح را با هر که بدو ایمان داشت یعنی سوار گردانیدیم ایشان را علی ذات الواح بر کشتی که
خداوند لوحها بود یعنی تختها نهاده ار ودسر و خداوند مسمارها و میخها که کشتی را بند کنند تجری میرفت آن کشتی باعیننا بنگاه داشت ما جزاء
برای پاداش لمن کان کفر برای کسی که منکر دیده بود بر نعمت وجود یعنی نوح علیه السلام ولقد ترکناها و بدرستی که ما بگذاشتیم این قصه را آیة نشانی
در میان مردمان یا کشتی نوح را در زمین یا فرودی از جزیره علامتی و عبرتی در قصص هست که اوایل این کشتی را دیده اند فهل من مدکر پس هیچ
پندگیرنده هست که از آن عبرت گیرد فکیف کان عذابی پس چگونه بود عقوبت من در دنیا که همه را بطوفان مبتلا کردم ونذر و بیم کردن من قوم را
تبلیغ نوح علیه السلام ولقد یسرنا القرآن و هر آینه آسان گردانیدیم قرآن للذکر از برای یاد کردن احوال امم گذشته فهل من مدکر هیچ موعظه
شنونده هست که پند گیرد بدان کذبت عاد تکذیب کردند عاد هود را علیه السلام فکیف کان پس چگونه بود عذابی عذاب کردن من ایشان را
بباد صرصر و نذر و ترسانیدن من ایشان را از وعید قیامت بزبان پیغامبران ایشان انا ارسلنا بدرستی که ما فرستادیم علیهم بر ایشان ریحا صرصرا
بادی سخت با آواز هیبتناک فی یوم نحس در روز نحس مستمر پیوسته تنزع الناس بر کند و از جای ربود قوم عاد را کانهم اعجاز نخل منقعر کو

گویا که ایشان از اعظم اجسام بیخهای درخت خرما اند بر کنده شده از بیخ و از زمین افتاده این خود عذاب دنیا بود فکیف کان عذابی پس چگونه عذاب
من ایشان را در آخرت ونذر و وعیدی که ایشان را بدان بیم کردم ولقد یسرنا القرآن و بدرستی که آسان ساختیم قرآن را که بزبان عرب فرستادیم للذکر از
برای پند گرفتن فهل من مدکر پس آیا پندگیرنده هست کذبت ثمود تکذیب کردند قوم ثمود صالح را علیه السلام بالنذر به بیم کردن و پند دادن یعنی بیم
ایشان را فقالوا پس گفتند ابشرا منا آیا آدمی از جنس ما واحدا یگانه هیچ طمطمه و حشم ندارد نتبعه پیروی کنیم ما او را هیچ فضیلتی ندارد انا اذا
بدرستی که ما در آن هنگام که متابعت او کنیم باشیم لفی ضلال وسعر در گمراهی و جنونی ءالقی الذکر آیا القا کرده شد علیه بر وحی را من بیننا از میان
ما یعنی از قوم ثمود او را بنزول وحی اختصاص دادند بل هو نه چنین است بلکه او کذاب دروغ گوی اشر خود پسنده و ستیزنده میخواهد که بر ما بزرگی کند
حق سبحانه و تعالی فرمود سیعلمون غدا زود باشد که بدانند فردا که عذاب بدیشان فرود آید یا در قیامت معلوم کنند که من الکذاب الاشر کیست دروغ
گوی با ستیزه جوی ثمود تکذیب کردند قوم صالح را معجزه طلبیدند که از سنگ ناقه بیرون آرد انا مرسلوا الناقة بدرستی که ما بیرون آرنده ناقه بودیم
فتنة لهم از برای امتحان و ابتلای ایشان تا خلق بدانند که موجب عذاب ایشان چه بود صالح را گفتیم فارتقبهم پس نگاهبان باش و ببین که با ناقه چه میکنند
واصطبر و شکیبایی ورز بر آزار قوم ونبئهم و آگاه کن ایشان را ان الماء قسمة بینهم که آب چاه بخش کرده است میان صالح و ناقه یعنی او را حاضر شود هر
او در نوبت خود و بهره بردارد فنادوا پس بخواندند قوم ثمود صاحبهم یار خود را که قدار بن سالف بود برای عقر ناقه فتعاطی پس بگرفت شمشیر خود را
و بر سر راه ناقه کمین نشست فعقر پس پی کرد ناقه را محرک عقر یا قدار بودند دو زن عنیزه و صدوق سبب آنکه بعضی مذکور شد صدوق ابن عم خود مصدع
بن مهرج را با صد مال خود وعده داد و عنیزه یکی بود از دختران خود را با قدار بن سالف کرد و هر دو بر راه گذر ناقه کمین کردند و چون ناقه از
آب باز گشت اول مصدع رسید و تیری بیفکند که پایهای ناقه را بهم دوخت قدار بن سالف نیز از کمینگاه بیرون آمد و بشمشیر ناقه را پی کرد
و چون از پای در آمد او را قطعه قطعه کردند و میان قوم منقسم ساختند و بچه او بکوه صنوبر بر آمد و سه بانگ کرد و از آنجا بآسمان رفت
گویند او نیز کشته شد بعد از سه روز عذاب نازل گشت فکیف کان عذابی ونذر پس چگونه بود عذاب من بر قوم ثمود را بیم کردن من بزبان
صالح علیه السلام انا ارسلنا بدرستی که ما فرستادیم علیهم بر ایشان صیحة واحدة فریادی یگانه یعنی یک صیحه جبرئیل علیه السلام فکانوا پس گشتند
از هول آن آواز کهشیم المحتظر مانند گیاهی در هم شکسته که سازنده حظیره جای گوسفند آن را بهم نهاده باشند و زیر و زبر شده ولقد یسرنا القرآن و بدرستی که
آسان ساختیم قرآن را للذکر برای یاد گرفتن که بسهولت حفظ میکنند فهل من مدکر پس هیچ یاد کننده هست و آن را کذبت قوم لوط تکذیب کردند قوم
لوط را بالنذر به بیم کردن و پند دادن وی ایشان را انا ارسلنا بدرستی که ما فرستادیم علیهم بر ایشان حاصبا بادی یا ابری سنگ بارنده و همه را
هلاک کردیم الا آل لوط مگر لوط و دختران او را نجیناهم برهانیدیم ایشان را بسحر بسحری که عذاب واقع میشد نعمة من عندنا انعامی از نزد ما که
کذلک همچنانکه انعام کردیم بر لوط و بنات او علیه السلام نجزی پاداش میدهیم بنعمت و رحمت من شکر هر که سپاس دارد نعمت ما را که ارسال
رسل و انزال کتب است و بدان ایمان آورده ولقد انذرهم و بدرستی که ترساننده بود لوط خود را بطشتنا گرفتن ما بعذاب و هلاک فتماروا
پس شک آوردند بالنذر به بیم کردن و ستیزه آغاز کردن ولقد راودوه و بدرستی که طلبیدند لوط عن ضیفه از مهمانان وی که ملایکه بودند یعنی
گفتند ایشان را تسلیم کن لوط علیه السلام از آن ابا کرد و ایشان را پند میداد ایشان در خانه شکسته در آمدند فطمسنا پس محو کردیم

جشمهای ایشان مالید همه کور شدند و گفتند در ایشان را بزبان ملایکه که فذوقوا پس بچشید عذابی عذاب مرا و نذر و الجه بیم کردن لوط و شما را آنها
ولقد صبحهم و بدرستی که بامداد کردند قوم لوط عذاب مستقر عقوبتی فرا گرفته یعنی دایم بود و باز نگشت تا ایشان را هلاک کرد و گفتیم بدیشان
فذوقوا عذابی پس بچشید عذاب مرا و نذر و بیم کردن من یعنی عذابی که بفرمان من بیم کردند شما را ولقد یسرنا القران و هر آینه سهل و آسان کردیم
قران را جمع عربی زبان را للذکر برای فهم کردن یعنی ان و دانستن اخبار گذشتگان فهل من مدکر پس هیچ پند شنونده هست که بدان
عبرت گیرد ولقد جاء و بدرستی که آمدند آل فرعون النذر بفرعون و قوم او بیم کنندگان یعنی موسی و هارون علیهما السلام یا اینهایی که موسی
علیه السلام قبطیان را بدان بیم کرد از نه آیت کذبوا تکذیب میکردند بایاتنا کلها بهمه آیات ما و بدان نگرویدند فاخذناهم پس گرفتیم ایشان را
بعذاب غرق اخذ عزیز گرفتن غالبی که مغلوب نگردد در گرفتن مقتدر توانا بر هلاک مشرکان اکفارکم آیا کافران شمای گروه عرب خیر من
اولیکم قوی و سخت تر اند ازین مکذبان که شمرده شد یعنی ایشان از آنان بقوت و حدت و حشمت و سطوت بهتر و بیشتر نیستند و آنان بعذاب فرا رسیدند
ایشان از رسید ام لکم آیا آنکه شما را است ای مشرکان براءة فی الزبر برائتی در کتابهای وی یعنی برات نوشته شده بنام شما را عذاب نخواهد بود ام
یقولون نحن یا گویند کفار عرب که ما جمیع منتصر جمع شده ایم یاری دهنده یکدیگر را و منع کننده بلا از یکدیگر سیهزم الجمع زود باشد که هزیمت
کرده شوند جمع ایشان و یولون الدبر و برگردانیده شوند پشتهای ایشان را از حرب یعنی هر یکی پشت بگردانند از معرکه قتال و فرار نمایند
و این صورت واقع شده و در بدر پس این آیت یکی از معجزات دلایل نبوت و اعجاز قران است فاروق اعظم رضی الله تعالی عنه میفرماید که چون این
آیت فرود آمد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که معنی این را نمیدانم که چیست تا آنگاه در روز بدر دیدم که آنحضرت زره میپوشید و میگوید
سیهزم الجمع و یولون الدبر دانستم معنی آیت چه بوده و همین قتل و هزیمت و اسیران ایشان بسنده نیست بل الساعة بلکه روز قیامت موعدهم
وعده گاه عذاب کلی ایشان است والساعة و عذاب قیامت ادهی سخت تر و با هول تر و امر و تلخ تر و ناخوش تر است از عذاب دنیا ان المجرمین بدرستی
که مشرکان فی ضلال و سعر در گمراهی اند از راه حق در دنیا و در عذاب مشقت با آتش سوزنده در آخرت یوم یسحبون روزی که کشیده شوند فی النار در
آتش دوزخ علی وجوههم بر رویهای خویش یعنی ایشان را منکوس شده بدوزخ می افکنند و میگویند ذوقوا بچشید مس سقر سودن دوزخ یعنی گرمی و آزار
آتش و الم آنرا انا کل شیء خلقناه بدرستی که ما همه چیز آفریده ایم بقدر باندازه مقرر و مرتب بمقتضای حکمت یا هرچه آفریده ایم مقدر است و میگویند
مکتوب در لوح محفوظ بحکم ازلی قبل از وقوع بدان پیوسته لاجرم از صفت تغیر و سمت تبدیل محکم دوست ع قضی الله امرا و جف القلم ∴ سر بر خط
لوح ازلی دار و خموش ∴ وما امرنا و نیست فرمودن ما بچیزی که تکوین او خواهیم الا واحدة مگر کلمه واحده که آن کن است یا نیست امر ما بقیام قیامت
مگر یک فعله کلمح بالبصر چون نگریستن چشم در سرعت و سهولت یعنی اگر خواهیم قیامت را بیک چشم زدن پا داریم ولقد اهلکنا و بدرستی که ما هلاک
کردیم اشیاعکم اشباه و امثال شما را از کافران در زمان گذشته چنانکه درین سوره شنیدند فهل من مدکر پس هیچ پند گیرنده هست که از حال
ایشان عبرت گیرد و کل شیء فعلوه و هر چیز که کرده اند کفار گذشته فی الزبر مکتوب است در لوح محفوظ زبر کتابها را گویند و گویند لوح را نیز گفت
باعتبار آنکه اصل همه کتابها است یا خود افعال ایشان نوشته است در آن و نامهای ایشان در دست حفظه است و کل صغیر و کبیر و هر خرد و بزرگ
از اقوال و افعال که از اولین و آخرین صادر شده و خواهد شد مستطر نوشته شده است و بدان بادانش خواهند یافت ان المتقین بدرستی که

پرهیزکاران در بستانها

پرهیزکاران در بستانها فی جنات در بوستانها اند روز قیامت و نهر و در جویهای بهشتها یعنی بوستانها مشتمل بر انهار و بقول بعضی نهر
یعنی گشادگی است و روشنی است یعنی اهل تقوی در بهشتها باشند و در سعه و ضیا بخلاف کفار که در ضیق و ظلمت گرفتار اند و دیگر متقیان
باشند فی مقعد صدق در مکانی خوب پسندیده که در وی لغو باشد و نه اثم از امام جعفر صادق منقولست که حق سبحانه و تعالی آنرا بمکان صدق وصف
کرد پس نشیند در وی مگر اهل صدق سلمی رحمه الله فرموده که آن مکانی است که حق تعالی راست کرده اند در آن وعده که با اولیا کرده و دوستان در آن مقام
باشند عند ملیک نزدیک پادشاهی مقتدر توانا بر همه چیز صاحب بحر الحقایق قدس سره فرموده که مقعد صدق مقام ذاتیه است که در وی تمکین
نموده و در کشف الاسرار آورده که کلمه عند در تقریب و تخصیص وارد یعنی اهل قرب در آن سرآمدان اختصاص خواهند داشت و حضرت
پیغامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم او و ذریت سرای مخصوص بدان بود که ابیت عند ربی و چون رتبه که فردا خواص بدان نازند امروز پایه ادنای او
بود پس از رتبه اعلی فرد او که نشان توان داد نظم ای محرم سر لایزالی ∴ وای جمال ذوالجلالی ∴ مهمان ابیت عند ربی ∴ صاحب دل
لاینام قلبی ∴ الاقرب حضرت الهی ∴ هستی بمثابه که خواهی ∴ قربی که عبارتش نسنجد ∴ در حوصله که خود نگنجد ∴ گم گشته
بود عبارة انجا ∴ بلکه نرسد اشارت آنجا ∴ سورة الرحمن اثنان و سبعون آیة بسم الله الرحمن الرحیم چون حضرت پیغامبر صلعم
خبر داد گفتند ما رحمن را نمی شناسیم این سوره نازل شد و گفته اند اهل طعنه بردند که فلان قران بمحمد می آموزد این سوره نازل شد که الرحمن
خداوند بسیار بخشش که رحمت او همه چیز را فرا رسیده علم القران بیاموخت قران حبیب خود را و چون نسیان یعنی آسان کردانید
قرآن را آموختن و دیگران را آموزانیدن خلق الانسان بیافرید خدای جنس آدمیان را علمه البیان بیاموخت ایشان را آنچه کردن ما فی
الضمیر بنطق و کتابت یا خلق کرد آدم و علم الاسما بدو آموخت یا بوجود آورد محمد را صلی الله علیه و سلم و بیاموزانیدش و بیان الحق بود
و هست باشد چنانکه مضمون علمت علم الاولین و الآخرین ازین معنی خبر میدهد والشمس والقمر آفتاب و ماهتاب میروند بحساب معلوم یعنی
وجهی که حق سبحانه و تعالی مقرر فرموده میر ایشان در بروج و منازل و بدان فصول ساخته می شود والنجم و گیاهی که بر وید و از ساق نباشد و
الشجر و گیاهی که بر ساق تمام بوده باشد یعنی درخت یسجدان فرمان میبرند خدا را بطوع و طبع چون فرمان برداری ساجدان از اهل تکلیف
سجود ایشان بنا به ایشانست و گفته اند مراد و قوف بهیئت بر سجده ایشان چنانکه بر تسبیح ایشان کما قال الله تعالی و لکن لا تفقهون تسبیحهم والسماء رفعها
و برداشت رحمن آسمان از بالای زمین به پانصد ساله راه ووضع المیزان و بیافرید و بنهاد ترازو و گفته اند و ایمان داد خلق را یا نهادن الا تطغوا
از برای آنکه از حد در نگذرانید فی المیزان در ترازو و درست داد و ستد یعنی از عدل تجاوز نکنید و براستی معامله نمایید و اقیموا الوزن بیای
دارید سنجیدن را بالقسط بعدل یعنی زبانه ترازو راست دارید ولا تخسروا المیزان و کم مکنید میزان را یعنی کم منمایید این همه تاکید اهل ترازو
بوقت داد و ستد جهت آنست که بوقت وضع میزان قیامت شرمنده نشوند نظم مرجو و مرجه که بازدیتو ∴ هست یک یک همه بر جای خویش
روز جزا جمله باز بیند پیش ∴ با تو نماید نهایت را ∴ کم دهی و بیش ستانیت را والارض وضعها و زمین گسترد و بنهاد و بر سطح آب للانام
برای آدمیان تا برو قرار گیرند فیها فاکهة در زمین انواع میوه هاست والنخل و خرما بنان ذات الاکمام صاحب غلاف یعنی اوعیه خرما مادام منشق نشده
در غلاف تخصیص تفصیل او از میوه ها بهتی که با ایشان داد در جواهر التفسیر مبین شده والحب و در زمین دانه است ذو العصف خداوند برگ چشم و واد

ازدانه چیزیست که از و قوت میسازند چون گندم و جو و جز آن و عصف کاهیست که از دانه جدا شود والریحان و در زمین ریحانیست
بنرغم که بوی میکند مراد انست که در زمین شمارا نعمتها داده ایم بعضی خوردنی و بعضی بوکردنی فبای آلاء ربکما پس ای دیوان و پریان کدام
نعمتهای آفریدگار خود که مذکور شد تکذبان تکذیب میکنید و انکار مینمایید که از وی نیست و یکجا این کلمات درین سوره تکرار یافت بجهت آنکه
این سوره مشتمل است بر ذکر نعم آلهی پس بعد از هر یکی این الفاظ ایراد فرموده تا سامعان و قاریان متنبه شوند بر کثرت نعم و گفته اند تکرار از برای
دفع غفلت و تاکید حجت و تذکیر نعمت و در صحیح حاکم بخاری رحمه الله از جابر ابن عبدالله نقل کرده اند که حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم این
سوره تا باخر بر ما خواند و بعد از ان فرموده که مراچیست که شمارا خاموش می بینم هر آینه جن نیکوتر انداز شما آوردن جواب من که من هیچ بار نخواندم
فبای آلاء ربکما تکذبان الا که ایشان گفتند و لا بشی من نعمک ربنا نکذب فلک الحمد یعنی هیچ چیز از نعمتها تو ای پروردگار ما تکذیب نمیکنیم پس ترا
ثنا و ستایش خلق الانسان بیافرید انسان یعنی آدم را پدر انس است من صلصال از گل خشک کالفخار مانند سفال پخته که دست بروی زنند آواز کند و خلق
الجان من مارج و بیافرید جان را که پدر جن است از زبانه صافی بی دود من نار از آتش و گویند مارج از آتش است که زبانه او سرخ و زرد و سبز باشد یکدیگر آمیخته
گردد بعد از بلندی و تیزی در باب نهم از سفر ثانی در فتوحات آورده که مارج آتشی ممتزج بهوا که انرا هوای مشتعل گویند پس جان مخلوق است از دو عنصر آتش
و هوا و آدم آفریده از دو عنصر خاک و آب بهم ممتزج شوند انرا طین گویند و چون هوا و آتش مختلط گردند انرا مارج خوانند و چنانکه تناسل [illegible]
در رحم و تناسل در جن بالقاء هواست در رحم انثی و میان آفرینش جان و آدم شصت هزار ساله بود فبای آلاء ربکما پس کدام نعمت از نعمتها
پروردگار خود که شمارا از گل و جان را از مارج آفرید و دل جان ازدانی فرمود تکذبان انکار میکنید رب المشرقین آفریدگار دو مشرق تابستانی آفتاب را
و یکی زمستان و رب المغربین و آفریدگار دو مغرب صیفی و شتوی مر شمس را و در اختلاف مشرقین و مغربین انواع فواید است از اختلاف فصول و حدوث
آنچه بهر فصلی تعلق دارد یکی شرق آفتاب موجب طلب معیشت و غروب سبب راحت و آسایش است فبای آلاء ربکما تکذبان پس کدام از نعمتها
پروردگار خود چه میورزید و منکر می شوید مرج البحرین راه داد دو دریا یکی خوش و شیرین و یکی شور و تلخ تا باد او یلتقیان بهم دیگر رسند و بهم آمیزند
وان بحر فارس و روم است که در محیط بیکدیگر ملتقی شوند بینهما برزخ لا یبغیان میان ایشان برزخی است که فزونی نخواهند بر یکدیگر یعنی باهم نیامیزند
تا خاصیت هر یکی باطل نشود یا از حدی که مقرر شده تجاوز نمینمایند تا آنچه میان ایشانست غرق نگردد و اگر یکی بر دیگری غلبه کنند نفع برطرف شود و منافع
بسیار برین دو بحر متفرع است فبای آلاء ربکما پس کدام ازین نعم آفریدگار خود که مشتمل است بر مصالح کلیه است تکذبان انکار میکنید یخرج
بیرون می آید منهما اللؤلؤ از این دو دریا از بحر بالج مروارید کلان والمرجان و از بحر شیرین مروارید ریزه این جوهرهاست که بدان آرایش کنید
و از خرید و فروخت او فواید یابید و این ظاهر است فبای آلاء ربکما پس کدام ازین نعمتها پروردگار خود تکذبان تکذیب مینمایید و گفته اند مراد
بحر آسمان و زمین است که بهم ملاقی شوند و ابر حاجزیست که منع میکند دریای آسمانرا از نزول و دریای زمین را از صعود و از دریای فلک قطره
بر دریای زمین ریخته بدهان صدف در می آید از ان لالی منعقد میگردد امام قشیری رحمه الله علیه فرموده که بحرین خوف و رجا است یا قبض و بسط
یا انس و هیبت و بینهما برزخ قدرت حق است و لؤلؤ احوال صافیه و مرجان لطایف وافیه صاحب کشف الاسرار شرح میکند که بحر خوف و رجا
عامه مسلمانانراست و از ان گوهر زهد و ورع می آید و بحر قبض و بسط مومنانراست و از ان جوهر فقر و وجد زاید و بحر انس و هیبت انبیا

بجانراست و از ان گوهر فنا روی نماید تا صاحبش در منزل بقا پا ساید بیت ز قعر بحر فنا گوهر بقا یابی ... دگر بغوطه خودی این گهر کجا یابی
وله الجوار المنشآت و مر خدایراست و این کشتیها رونده و حفص بفتح شین خواند یعنی نو برافراشته اند فی البحر در دریا کالاعلام مانند
کوهها از بلندی و بزرگی و آفریدن کشتی و روان کردن در دریا جهت انتفاع بندگانست از قطع مسافت بسیار در زمان اندک و وقوع تجارات و ملاقات
و این نعمتهاء عظیم است فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای پروردگار خویش تکذبان منکر میشوید کل من علیها فان هر که بروی زمین است از ذوی
روح هالک اند یعنی بعد انجام فانی شوند و یبقی وجه ربک و باقی ماند ذات پروردگار تو ذو الجلال والاکرام خداوند بزرگی و عظمت و خداوند گرامی ساختن
بفضل عام و کرم تام هرکرا مستحق باشد فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که شمارا خبر داد از فنا شما آماده شوید بکار سازی و کار
گرد از بقا یا رجوع بحضرت او کنید و اعتماد نمایید تکذبان تکذیب میکنید یسئله میخواهند او را یعنی میطلبند از وی من فی السموات والارض هر که در
آسمانها و زمینها حاجتها خود را همه با او احتیاج در ذات و صفات خود کل یوم هر روز یعنی هر وقت هو فی شان او در ساختن و پرداختن کارست
داعی را دعا او اجابت کننده و سایل را عطا دهنده در مانده را نجات بخشیده و غمگین را شادمان کننده و بیمار را صحیح سازنده و قومی را توبه
داده و گرد می را با فرود فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای پروردگار خود تکذبان تکذیب میکنند که سراسر روز تو دیگر خدای دو روز
یکی روز مدت دنیا و شان درین روز امر است و عطا و منع و خلق و رزق و امات و احیا و اعزاز و اذلال دوم روز مدت اخرت و شان او در و
حساب و عقاب و ثواب و جزا آن بر سوال و معاقبه و مثابات و نزد محققان یوم بمعنی انست که در بحر الحقایق آورده که مراد از جلی خواب و میرانی ترجب متجلی له
و مثابات بسبب استعداد او و تجلی را نهایت نظم کل یوم هو فی شان جز شان تست جه شان ... یعنی اوصاف کمال تو ندارد پایان ... جلوه حسن ترا
غایه و پایانی نیست ... هر زمان جلوه دیگر شود از پرده عیان سنفرغ لکم زود باشد که حساب کنیم شمارا فراغ اینجا بمعنی قصد محاسبه و مجازات
نه فراغ که بعد از شغل باشد این کلام بر سبیل تهدید است و وعید چنانچه کسی را گوید پای تو بر تو برداد و حالانکه گوینده هیچ شغلی ندارد و [illegible]
شایع است اینجا از روی وعید میگوید قصد حساب شما خواهیم کرد ایها الثقلان ای دو گروه بزرگ یعنی انس و جن عرب آنچه بزرگ قدر و قیمتی بود انرا
ثقل گویند که انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی و گفته اند ثقل گران بار ند باعیش گناه کاران فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای پروردگار
خود که تهدیدات تا از اعمال بد منزجر شوید و تعریف خطاب تا بکرم [illegible] باشید تکذبان تکذیب میکنید یا معشر الجن والانس ای گروه پریان
و آدمیان ان استطعتم اگر توانید ان تنفذوا اگر بیرون روید من اقطار السموات والارض از کنارهای آسمانها و زمینها و بگریزید از قضای من یا از روی
فانفذوا پس بیرون روید و فرار نمایید لا تنفذون بیرون نمیتوانید شد الا بسلطان مگر بقهر و تسلط و غلبه و شمارا این قوت [illegible]
و در کلام لازم شمانست و از وقوع ان چاره ندارید و گفته اند روز قیامت ملایکه گرد اگرد محشر صف کشند و منادی ندا کند ای آدمیان و
پریان ای عرصه محشر است اگر توانید بیرون روید اما نتوانید رفت مگر بحجت و برهان شمارا نه اینست آن فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتها
پروردگار شما که اخبار کرد شمارا عاجزید در دنیا در مانده در اوقات تا دانید که در هر دو سرای جز او یار و مددکاری نیست و روی توجه بدرگاه وی آورید تکذبان
چه میورزید یرسل علیکما فرستاده شود بر یک مشرک و کافر که باشد از شما شواظ زبانه خالص بی دود از آتش و نحاس و دود سیاه یعنی یکی
زبانه آتش فرستند و یکی دود و گویند نحاس روی گداخته است که بر سرهای ایشان فرو ریزند فلا تنتصران پس نصرت نتوانید کرد و یکدیگر را

دمنع نتوانید کرد عذاب مرا از هم دیگر فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که بهم کرده و شما را از شواظ و نحاس تا باز ایستید از یاد خدا
پرستش وی اشتغال نماید تکذبان تکذیب مینمایید فاذا انشقت السماء فکانت پس اگر منشق شود برای نزول ملائکه پس گردد وردة سرخ یعنی
کالدهان مانند ادیم احمر یا مانند روغن زیت که هر ساعت لونی دیگر نماید فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که خبر کرد شما را از انشقاق
آسمان و تلون او از شدت ان اهوال بوی پناه جویید تکذبان تکذیب میکنید فیومئذ پس آن روز لا یسئل پرسیده نشود عن ذنبه از گناه او انس و لا جان آدمی
یعنی از ایشان سوال نکند که چه کردید بلکه سوال توبیخ باشد که گردید با گناهکاران بعلامت ایشان حاجت سوال نباشد تا بوقت خروج از قبور از ایشان
بپرسند و الحق حق سبحانه و تعالی فرموده که لنسئلنهم اجمعین در موقف حساب خواهند که همه را سوال کنند فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای پروردگار خود
که از احوال انروز خبر داد که ایمان و تقوی ثابت باشد که سبب نجات تماند تکذبان تکذیب میکنید یعرف المجرمون شناخته شود کافران بسیماهم بعلامتهای
ایشان که سیاه رویی و کبودی چشم است یا اثر غم و اندوه در بشره ایشان فیوخذ پس گرفته شوند بالنواصی بمویهای پیشانی یکبار و الاقدام و قدمها یکبار
یعنی نوبتی موی پیشانی ایشان گیرند و بدوزخ کشند و نوبتی پایهای ایشان گیرند و سرنگون بدوزخ افکنند کفار را از بدبیری فبای آلاء ربکما پس کدام
از نعمتهای پروردگار که اینکار را از خدا نواصی و اقدام تا ایمان آرید تکذبان انکار میکنید و بعد از انداختن مشرکان بدوزخ ملایکه گویند هذه جهنم التی این دوزخیست
که از روی عناد تکذیب میکردند بها المجرمون بآن مشرکان باور نمیداشتند یطوفون طواف میکنند دوزخیان بینها میان دوزخ و بین حمیم و میان
آب گرم آن گرمی بنهایت رسیده یعنی هرگاه که از آتش استغاثه کنند ایشانرا فریادرسی کنند در میان حمیم آب گرم اندازند که پیوندهای ایشان از یکدیگر بگسلند
و پیوسته جحیم و حمیم باشند فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که آگاه کرد شما را از عذاب دوزخیان تا از کفر دور کرده و با ایمان متصف شده
از آنجا نجات یابند تکذبان تکذیب مینمایید ولمن خاف و برای کسی که بترسد مقام ربه از ایستادن پیش خدای جنتان دو بهشت یعنی کسی که از ترس حساب
هرسه ترک معصیت نماید دو بهشت دهند جنت عدن و جنت نعیم گویند یکی خایف انس را گویند و یکی خایف جن را گویند در موضع آورده که دو باغ دهند
ایشانرا در جنة بهشت که هر یکی از ایشان صد ساله طول و عرض باشند در میان هر باغی شهرهای خوش و حوران دلکش محمد حکیم قدس سره فرموده که بهشتی برای
خوف الهی دیگر ترک مناهی یکی برای خاصه خایف است دیگری برای خدم و متعلقان او فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای آفریدگار شما که بهشتها میدهد
برای طاعت و ترک معصیت تکذبان تکذیب میکنید ذواتا افنان دو بستان خداوند شاخها یعنی درختان بسیار باشد مشتمل بر اثمار فبای آلاء ربکما پس
کدام از نعمتهای پروردگار خود که بهشتها مشتمل بر اشجار و اثمار جنده عطا میفرماید تکذبان انکار میکنید فیهما درین دو باغ عینان دو چشمه تجریان میروند هر جا که
بهشتی خواهد در اعالی منازل و اسافل یکی تسنیم و یکی سلسبیل در معالم آورده که از آب صافی از شراب لذیذ فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای پروردگار
خود که چنین چشمها برای راحت شما روان کنید تکذبان جحود میورزید فیهما درین دو جنت من کل فاکهة از هر میوه زوجان دو صنف یکی که دیده باشید
در دنیا و دیگری غریب که نشنیده و ندیده باشید فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که چنده عطا میفرماید تکذبان تکذیب میکنید و
منکر میشوید متکئین تکیه کنندگان در بهشت تکیه کنند که نا شنیده علی فرش بطائنها بر فراشها که استرآن من استبرق از دیبای محکم باشد از بزرگی پرسیدند که بطاین
چنین باشد ظهایر آن چه باشد جواب داد که از نور دیگری که گفته ظهاران دخلی است چنانکه فلا تعلم نفس ما اخفی لهم و جنی الجنتین دان و میوه درختان این دو بهشت
نزدیک است که در خیام و قاعد و مضطجع بدان رسند و گفته اند کسی که بکند از دو میوه از زدگند شاخ سر فرود آورد و آن میوه که خواهد بدهن او در آید فبای

آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای پروردگار بر تختها و فرشها با دشاهانه میوها لطیف و لذیذ دهد تکذبان انکار میکنید فیهن در قصور و منازل این دو بهشت
قاصرات الطرف کوتاه چشمان یعنی حوران که چشم فرو خوابانیده باشند از نگریستن بغیر شوهران لم یطمثهن نسوده باشند ایشانرا انس ادمیان قبلهم پیش از
ازواج ایشان در بهشت و لا جان و نه جنیان یعنی حوران که برای انس مقرر اند دست آدمی بدامن ایشان نرسیده باشند و آنها که برای جن مقرر اند جنی در آن
تصرف نکرده فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که حوران بدین لطافت به بندگان ارزانی داشته تکذبان تکذیب میکنید و باور نمیدارید
کانهن الیاقوت و المرجان گوییا هستند آن حوران یاقوت صافی و مروارید پاکیزه برای شما آفریده و آماده ساخته فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای
پروردگار خود ... تکذبان جحود ورزید و باور نمیدارید هل جزاء الاحسان مگر نیکویی کردن در ثواب با جزا هر که گوید لا اله الا الله و عمل کند بآنچه
محمد رسول الله بیت آورد مگر بهشت و حاصل آیه آنست که جزا نیکی است پس جزاء طاعت درجات مکافات باشد و گفته اند شکر را زیاده نعمت
تضرع و توبه را قبول و دعا را اجابت و سوال را عطا و استغفار را مغفرت خوف دعا را ایمنی آخرت و خدمت را نعمت و در بحر الحقایق نوشته
که نیست جزاء فنا فی الله الا البقاء بالله لا لقا بالله نظم هر که در راه محبت شد فنا :: یافت از بحر بقا در لقا :: هر کرا تخم ... برید :: میوه وصل اندر
شوق چید :: فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای پروردگار شما که توفیق احسان داد و جزا ان مقرر فرمود تکذبان تکذیب میکنید و باور نمیدارید و من دونهما
و بجز این دو بوستان که مذکور شد یا فرو تر از ایشان جنتان دو بوستان اول از آن است جای مقربان و این دو بوستان دیگر فروتر جای اصحاب الیمین فبای آلاء
ربکما پس کدام از نعمتهای آفریدگار خویش که این بهشتها بندگان میکنید تکذبان منکر میشوید مدهامتان دو بهشت از بسیار سبزی سیاهی زننده فبای آلاء ربکما
پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که بوستانهای سبز عطا میکند و سبزی موجب روشنی چشم است تکذبان انکار میکنید فیهما درین دو بهشت عینان دو چشمه
باشند نضاختان جوشنده آب یعنی هر چند از آب بر میدارند دیگر میجوشد فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای آفریننده شما که چنین در چشمها
بسیار آب تمامید تکذبان تکذیب میکنید فیهما فاکهة درین دو بهشت میوه بسیار بود و نخل و خرمابنان و رمان و انارها از تخصیص خرما و انار
میوها بجهت تفضیل است زیرا که خرما فاکهه است و غذا و انار میوه است و دوا فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای پروردگار شما که چنین میوها بجهت شما
ارزانی میدارد تکذبان انکار میکنید فیهن درین چهار جنت خیرات حسان زنان برگزیده باشند نیکو رویان یعنی حسن خلق ایشان بحسن خلق آراسته باشد
فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که شما را حوران داد هر یکی از دیگری نیکوتر تکذبان تکذیب میکنید حور مقصورات حوران پنهان شده
فی الخیام در خیمها که از در مجوف است و گفته اند مراد خانهاست و بعضی تخصیص کرده اند بحجلات و حجله خانه بود آراسته عروس فبای آلاء ربکما پس
کدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین ازواج طیبه به بهشتیان میدهد تکذبان منکر میشوید لم یطمثهن نسوده است ایشانرا انس هیچ آدمی قبلهم
پیش از شوهران که بهشتیان اند و لا جان و نه جانی نیز بدیشان دست رسانیده بلکه همه بکرند فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای خداوند خود
که انعام و اکرام او در ایمان میکنید تکذبان انکار میکنید متکئین اصحاب الیمین تکیه زدگان اند علی رفرف خضر بر فراشهای سبز و عبقری
حسان و بساطهای قیمتی در غایت نیکویی فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای پروردگار شما و این کرامتها که مذکور شد تکذبان تکذیب میکنید تبارک اسم
ربک مبارکست نام پروردگار تو از حیثیت اطلاق آن اسم بر وی کسی توان دانست که در بزرگی ذات در چه درجه خواهد داد که هیچکس
از عظمت او نشان نداده و نمیتواند داد هنر لب بگری چنین وامانده اند :: خشک لب هم مبتدی هم منتهی ذو الجلال و الاکرام در ترجمه

سورة واقعه

رشف معنی این اسم بران وجه اداکرد که خداوندی که از صفات افعالیه مستلزم کمال است ذات بی مثالش را تاثی نیست و الخ سبب منقضی عزت و کبریا است جلالش

معد سپش ازان منزه و معرات اکثر محققان بر انند که جلال اشارت است بصفات قهریه و اکرام عبارت از اوصاف لطیفه پس نام ذو الجلال و الاکرام جامع

جمیع صفات الهی واز ینست که او را اسم اعظم گفته اند و خبر انظرا یاذو الجلال و الاکرام موید این قول است بسم الله الرحمن الرحیم اذا وقعت الواقعة

یاد کن چون واقع شود یعنی حادث گردد قیامت لیس لوقعتها نیست در وقت واقع شدن و آمدن کاذبة دروغی یا برای وقوع او هیچ دروغ گوی موجود نی بلکه

هر که از و خبر میدهد صادق است خافضة فرو برنده است قومی را باسفل السافلین از روی عدل رافعة بردارنده گروهی را باعلا علیین از راه

فضل یا خافض اعدا اهل شقاق و نفاق است و رافع اولیا و ارباب اخلاص یا فرو میدارد دانا نرا که در دنیا خود را فروتنی میداشتند و بر میدارد

جمعی را که درین عالم فروتنی کردند اذا رجت الارض یاد کن چون جنبانیده شود زمین را رجا بران وجه که هر که بنا منهدم گردد و بست الجبال و ریزه ریزه شود

کوهها بسا راندنی یا شکسته پاره پاره گردد فکانت پس باشد هباء غباری که دیده شود با شعاع آفتابی وقتی که از روزنه در افتد منبثا پراگنده

و منتشر گشته وکنتم و باشید ای مکلفان در آن وقت ازواجا ثلثة اصناف سه گان یعنی سه گروه باشید در سه مرتبه فاصحاب المیمنة پس دست راست

اصحاب المیمنة چه اصحاب دست راست اند یعنی تعظیم میکند ایشانرا چنانچه گویی فلان قوم بزرگانند چه بزرگان و گویند درین استفهام معنی تعجب نیز هست و اصحاب

یمین آنها اند که در وقت اخراج ذریه از آدم ایشان بر دست راست وی بودند و نامه اعمال بدست راست ایشان دهند یا بهشتی روند که آن بر یمین

عرش است و گفته اند یمین بمعنی یمن است و برکت یعنی ایشان میمون و مبارک قدم اند واصحاب المشئمة ما اصحاب المشئمة و اصحاب دست چپ

چه اصحاب دست چپ اند و ایشان بوقت اخراج ذریات در شمال بودند یا نامه اعمال امروز بدست چپ ایشان میدهند یا بدوزخ ایشانرا میبرند بر چپ

عرش است و گفته اند مشئم از شوم گرفته اند و آن نا شوم و نا مبارک اند والسابقون السابقون و پیشی گیرندگان پیشی گیرندگانند بایمان چون مومن

آل فرعون و حبیب نجار و صدیق و مرتضی یا آنکه پیشی گرفته بقبله نماز کنند با پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا پیشوایان صف جهاد یا سبقت گیرندگان

بتکبیر اول اولئک المقربون آن گروه نزدیک گردانیده شده گانند برحمت و کرامت فی جنات النعیم در بوستانهای که مشتمل بر انواع نعمت ثلة من

الاولین گروهی بسیار از پیشینیان یعنی امم گذشته وقلیل من الآخرین و اندکی از پسینیان یعنی امت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و آله و سلم

مضمون نحن آنست که سابقان امم ماضیه از سابقان این امم بیشتر خواهد بود در تبیان آورده و در جای گفته اند که انبیا را معاینه دیدند و بخدمت ایشان

رسیده بدیشان گرویده اند نه تمام امت ایشان زیرا که امت متابعت پیغامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم از همه امم بیشتر خواهد بود چنانچه فحوای انا اکثر

الناس تبعا یوم القیمة ازان خبر میدهد و در حدیث بریده رضی الله عنه مذکور است که اهل بهشت صد و بیست باشند هشتاد ازین امت و چهل از سایر

امت و ایشان سابقان از اولین و آخرین در بهشت علی سرر بر تختها موضونة بافته بزر و مشک و در و یاقوت و زبرجد متکئین تکیه زدگان علیها بر آن

تختها متقابلین برابر یکدیگر روی بروی تا پدید آید هم صحبت و انس مسرور باشند یطوف علیهم میگردند بر ایشان برای خدمت ولدان کودکان مخلدون

جاوید مانده گان بر حیات کودکی جهت خدمت ایشان از سلمان رضی الله عنه نقلست که اینها از اطفال مشرکانند که بخدمت نام زده شده باشند و بر ایشان طواف

میکنند باکواب بکوزها واباریق و آبریقها وکاس من معین و جامها از شراب که روانست در بهشت از خمر پاک چون آب زلال لا یصدعون درد سر نگشند

عنها از آن شراب یعنی صداع نباشد ولا ینزفون و نی عقل و بیهوشی شوند وفاکهة و دیگر میوه بر ایشان میگردند مما یتخیرون از آنجا اختیار کنند یعنی

برادمی که خواهند

برادمی که خواهند ولحم طیر مما یشتهون و گوشت مرغ از آنجا آرزو برند یعنی چو شنیده یا بریان کرده وحور و هر سابقان جنت را حوران عین باشند از حظ

زنان سپید روی عین گشاده چشمان در صفا و لطافت کامثال اللؤلؤ مانند مروارید المکنون پوشیده در صدف غبار نشسته باشد و دست اغیار

بان نرسیده جزاء پاداش میدهیم ایشانرا پاداش دادنی بما کانوا یعملون بسبب آنچه بودند که عمل میکردند در دنیا لا یسمعون فیها نشنوند در بهشت

لغوا سخنان بیهوده یا بانکه فی یاد شنوند دروغ ولا تاثیما و نه سخن گفتن آن موجب گناه بود چون فحش و دشنام الا قیلا و لیکن می شنوند سخنی که آن گفتار است

سلاما سلاما تکرار این لفظ دلیل است بر آنکه اهل جنت با یکدیگر سلام گویند واصحاب الیمین و اصحاب دست راست ما اصحاب الیمین چه اند اصحاب دست راست

یعنی بزرگوار و مکرم اند و ایشان باشند فی سدر در زیر درخت کنار مخضود بیخار بخلاف سدر دنیا آورده اند که مسلمانان جامع الکنند دان وادی

با لطایف مشتمل بر درختها سدر باشند و طلح منضود و درختان موز بوده و میوهای آن برهم پیچیده یعنی از اسفل تا اعلا درخت همه میوه باشند

وظل ممدود و سایه کشیده یعنی پیوسته که هرگز زایل نشود و از ظل باحت وماء مسکوب و آب ریزان یعنی از جنت عدن میریزد بر بوستانها و دیگر

وفاکهة کثیرة و میوهای بسیار لا مقطوعة بریده شده یعنی در هیچ زمانی بر طرف نشود بخلاف میوهای دنیا که در هر فصلی نباشد ولا ممنوعة و نه منع کرده

یعنی از خورنده هیچ نوع باز ندارند چون میوهای دنیا که بی نهایت یابند وفرش و گستردنیها مرفوعة برداشته شده با قیمت یا رفیع القدر و بعضی فرش

کنایت از زنان فرموده یعنی بر تخت بلند نشانده انا بدرستی که ما انشأناهن انشاء آفریدیم یعنی بعد از پیری خلق ایشانرا خلق دیگر کردانیدیم و مراد ایشان است که

پیره زنان را جوان سازیم بر یک سن فجعلناهن پس گردانیدیم ایشانرا ابکارا دختران دوشیزه یعنی هر گاه زوج نزد ایشان رود دیگر دوشیزه اند عربا

دوستداران و عاشقان شوهران خود باشند یا با غنج و ناز یا شیرین سخن اترابا همزادان همه یکساله و شوهران هم چنین در تبیان آورده

که صبیان را بهشت آورند بدین سن رسانند و بشوهر دهند و عجوزه را نیز رد کنند بدین سن و اگر شوهر داشته باشد در دنیا بعضی از اهل بهشت

دهند و اگر شوهردار باشند اما شوهران از اهل بهشت چون دهند و اگر زوج او بهشتی بود با وی باشد و اگر زیادت از یک شوهر باشد

و همه بهشتی باشند زوج او مختار فرد کنند و این زنانرا انشا کردیم لاصحاب الیمین برای اصحاب دست راست گویا سایلی میپرسد که کیانند اصحاب

الیمین میفرماید ثلة من الاولین گروهی اند از پیشینیان وثلة من الآخرین و گروهی اند از پسینیان در اسباب نزول آمده که آیه وقلیل من الآخرین

که فرود آمد فاروق رضی گریان شده گفت یا رسول کردیم و تصدیق تو کردیم و این جانب باید الا اندک آیت آمد که ثلة من الآخرین حضرت رسول صلی

علیه و سلم آیه بروی خواند و عمر رضی الله عنه فرمود که رضینا عن ربنا حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که از آدم و ملتی یک ثلثه و از من

تا قیامت یک ثلثه در حدیث آمده که از جوان بکون نصف اهل الجنة و عنقریب که اهل بهشت یک صد و بیست باشند هشتاد از امت خواهد بود

و از نیز معلوم میشود که هیچکس از امت که متابعت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کرده باشد در دوزخ جاوید نخواهد ماند مگر کافران دوزخ

اسیر کسی را که باشد چنین دستگیر و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال و اصحاب دست چپ اند اصحاب دست روی محمد اند در انروز باشند فی سموم

در آتش سوزان یا بادی گرم که حرارت آن در مسام ایشان نفوذ کند وحمیم و در آب گرم منتهی در حرارت صاحب تبیان آورده که چون حرارت سموم

در اجساد و اکباد ایشان اثر کند پناه بجویند چنانچه کسانی که در دنیا از سلطنه چون حمیم اشد حرارت آن آب بر منادی کرد پس

پناه بسایه کنار ازان خبر میدهد وظل و سایه من یحموم از دود سیاه گرم گویند یحموم کوهی است در آتش که دوزخیان بسایه پناه برند لا بارد نه خنک

سازند و چون سایهای دیگر لا بارد و لا کریم و نه سود رسانند و وا راحت بخشنده و این عذابها ایشان را جهت انهم کانوا بدرستی که ایشان بوده اند قبل
ذلک پیش ازین در دنیا مترفین به نازونعمت پرورده شدگان و تنعیم ایشان بمحرمات بوده و اتباع شهوات وکانوا یصرون و بوده اند که اصرار مینمودند علی الحنث
العظیم بر گناه بزرگ که شرک است یعنی بران اقامت میکردند یا سوگند دروغ میخوردند برای آنکه حشر نخواهد بود وکانوا یقولون و بوده اند که میگفتند
ایذا متنا یا وقتی که بمیریم وکنا ترابا و گردیم خاک وعظاما و استخوانهای کوشت ریخته ءانا لمبعوثون آیا ما برانگیختگانیم از قبرها و بیرون آینده و زنده شوندگانیم
تکرار استفهام برای مبالغت در انکار اوآباؤنا الاولون و آیا پدران پیشین ما مبعوث شوند قل بگو ای محمد در جواب ایشان که ان الاولین بدرستی که
پیشینیان از آبا شما و غیر ایشان والاخرین و پسینیان از شما و غیر شما لمجموعون هرآینه جمع کنند کانند الی میقات یوم معلوم برای وقتی مقرر شده از
روز معلوم که قیامت است یا همه مجموعند در قبرها از برای میقات حشر که روز معلوم است بر خدا ثم انکم پس بدرستی که شما فردا ایها الضالون
ای گمراهان از راه حق المکذبون تکذیب کنندگان بعث و نشور را خطاب با اهل مکه و امثال ایشانست هرآینه باید که شما فردا لاکلون هرآینه خورندگانید
من شجرة از درختی که من زقوم از زقوم است یعنی شما را زنده کنند و از ان درخت بخورانند فمالئون پس پر کننده باشید منها البطون از میوه درخت
شکمها فشاربون پس آشامندگان باشند علیه بر بالای زقوم من الحمیم از آب گرم آورده اند که عذاب جوع بر دوزخیان گماشته که همه سازند شکمها
از زقوم پس تشنگی بر ایشان غلبه کند انکه حمیم را بر ایشان عرض کنند بسیاری از ایشان بیاشامند فشاربون پس آشامندگان از حمیم شرب
الهیم مانند آشامیدن شتران تشنگی زده و آب ناپافته مدتها یا مثل ریگستانیست که هرچند آب خورد اثر آن بدید نیاید یعنی دوزخیان
چندانکه حمیم بخورند تشنگی ایشان تسکین نیابد هذا این ماکول و مشروب نزلهم یوم الدین پیشکش ایشان در روز جزا ما حضری که برای مهمان
آرند و بعد ازین در دوزخ انواع ماکول و مشروب خواهد بود ایشان را شرح و عقوبت آن در نیاید نحن خلقناکم ما آفریدیم شما را در ابتدا
شما بدان قرار دهید فلولا تصدقون پس چرا باور نمیدارید آفرینش خود را در انتها چه اهل خرد ظاهر است که هرکه در ابتدا توانا بر اعادت
نیز قادر خواهد بود افرایتم خبر دهید ءانتم تخلقونه آیا شما آفریننده کودکان را از فرزندان ام نحن الخالقون یا ما آفریدگارانیم و شما معترفید باینکه خالق
مائیم چه بر شما بران وجه بدان نوع که فرزندی میطلبید متولد نمیشود بلکه بروفق مشیت و طبق ارادت ما نیز اید نحن قدرنا بعد آفریدن شما تقدیر
کردیم ما بینکم الموت میان شما و کرد انتقام ساختیم زمان موت هر کس وما نحن بمسبوقین و ما نیستیم ما پیش گرفته شده یعنی حکم کسی بر حکم ما پیشی نتواند
گرفت که نتواند که متور شده نتواند که تخلف ورزد این حرکت را مقرر کردیم علی ان نبدل برای آنکه بدل کنیم از شما امثالکم کسانی را مانند شما بجز اینکه
و دیگرگون برآئیم وننشئکم و بیافرینیم دیگر باره شما را فی ما لا تعلمون در صورتی و حیاتی که نمیدانید و آن روز یعنی کافران در صورت بوزینه صورتی
و مومنان در بهترین هیاتی ولقد علمتم و بدرستی که دانسته اید شما النشاة الاولی نخستین آفرینش را که نطفه بود پدید علقه شد بدیدار شد و بدان هم
اقرار دارید فلولا تذکرون پس چرا یاد نمیکنید توانائی حق را بر نشاء اخری چه هر که بران قادر است این نیز عاجز نخواهد بود نظم آنکه ما را از خلق
نابود ∴ میکشد آجلوه گاه وجود ∴ بار دیگر که از هموم هلاک ∴ شود به چشم بریده خاک ∴ هم تواند بامرکن فیکون ∴ کارد از
گوشه لحد بیرون افرایتم اخبار نمائید ما تحرثون از آنچه کشت میکنید و تخم بر زمین می افکنید ءانتم تزرعونه آیا شما میرویانید آن تخم را ام نحن الزارعون
یا ما رویانندگانیم نا حوش عقل عبادت در یابند از حق سبحانه و تعالی لو نشاء اگر خواهیم لجعلناه هرآینه گردانیم آن کشت را که گشته اید حطاما گیاه

ماتمنون

درهم شکسته

درهم شکسته پیش از رسیدن یا گیاهی بی دانه فظلتم تفکهون پس زود باشد از آن قصه بلیه که در شگفت آئید یا بر آن اندوه ناک شوید یا از جهت
سعی بود بیحاصل کرده و میکوئید انا لمغرمون آیا ما تاوان زدگانیم و جمعی انا میخوانند بطریق یعنی بدرستی که ما تاوان یافتگانیم بل نحن محرومون
بلکه ما بی بهره ماندگانیم از روزی افرایتم خبر باز دهید الماء الذی تشربون از آن آب که می آشامید برای تسکین عطش و زندگانی شما بوی باز بسته است
ءانتم انزلتموه من المزن آیا شما فرو فرستاده اید از ابر سفید ام نحن المنزلون یا ما فرو فرستاده ایم آب شیرین لطیف را لو نشاء جعلناه اگر خواهیم
گردانیم آن آب را اجاجا تلخ و شور و نفع از و منقطع سازیم فلولا تشکرون پس چرا شکر نمیکوئید خدا را برین نعمت افرایتم اخبار کنید
النار التی تورون آن آتشی که بیرون می آرید ءانتم انشاتم آیا شما باز دیده اید شجرتها درخت آتش را که آن مرخ و عفارات ام نحن المنشئون
یا ما آفریننده ایم اهل بوادی شاخی از درخت مرخ کنند که گوئید از درخت عفار که آتش میکوئید حق سبحانه و تعالی از میان دو شاخ تر که آب از و
میچکد آتش بیرون آرد نحن جعلناها ما گردانیم آن آتش را تذکرة یادکردنی که چون ببینند آتش دوزخ را یاد کنند یا از انجهت ساختیم
یا اهل بصیرت دانند که قادر است بر احداث آتش از درخت سبز و تر با وجود مائی که کیفیت ضد آتش است هرآینه قادر بود بر تازه ساختن نهال وجود انسان
بعد از خشکی و پژمردگی آن ومتاعا و ما ساختیم آتش را برخورداری یعنی سبب نفع کردن للمقوین مسافران و مقیمان را اکتفا کرد با حد الضدین چنانکه
سرابیل تقیکم الحر فسبح پس تسبیح کوی باسم ربک العظیم بنام پروردگار تو و او را پاکی کن فلا اقسم پس سوگند یاد میکنم بمواقع النجوم بمواقع نجوم
قرآن یعنی اوقات نزول آن بمغاربه نجوم و ساقطان صاحب کشاف فرموده که تخصیص مغارب بجهت آنست که غروب دلیل زوال است و زوال
استدلال توان کرد بر موجب مؤثری که تاثیر او را زوال نیست یا بمطالع کواکب یا مجاری آن و در عین المعانی آورده که مراد مساجد صحابه و منابر
ایشانند اسکوت بهند نجوم که بروج آسمانست کما فی قوله تعالی والسماء ذات البروج یا از زمان نجوم که با مس برجم شیاطین اند و آن وقت
تولد پیغامبر صلعم و هنگام بعثت او و امام زاهدی رحمة الله علیه فرموده که مراد نجوم قرآنست و مواقع آن دل مقدس پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم و هر چند
دل مطهر او یکی بود اما نجوم قرآن بسیار بود هر انجمی را موقعی و قراءة امام حمزه و امام کسائی رحمهما الله که موقع خوانده مویداین قولست و نزول قرآن
بر قلب قرآن مبارک و هی منض به الروح الامین علی قلبک ثابت شده وانه و بدرستی که آنچه خدای بدو سوگند خورد لقسم هرآینه سوگندیست لو تعلمون
اگر دانید عظیم بزرگ و معتبر جواب جیست انه بدرستی که آنچه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بر شما میخواند لقرآن کریم هرآینه قرائتی بزرگوار
بسیار نفع مشتمل است بر وصول علومی که در باب مصالح معاش بکار آید یا گرامی است نزد خدای و ملایکه و مومنان یا حافظ و قاری و عزیز
و مکرم است و قرآن نوشته فی کتاب مکنون در کتابی پوشیده و نگاه داشته شده نزد خدای یعنی در لوح محفوظ لا یمسه نساید لوح را یعنی
مطلع نشوند بر آنچه در وست الا المطهرون مگر پاکیزگان یعنی ملایکه مطهر اند از کدورات اوصاف ردیه کلبی رحمه الله گوید سفره اند و کرام برره و بعضی
ضمیر عاید بقرآن دارند و مراد مصحف است مس نکند مصحف را مگر پاک شدگان باشند از احداث طاهریت نفیست بمعنی نهی یعنی جنب و محدث باید که
مس نکنند فقها مالکی و شافعی رض محدث و حایض و جنب را نگذارند که مس مصحف و حمل آن و جنانکه گویند محدث و جنب را روا است حمل مصحف و
مس آن و حایض را نه و نزد امام اعظم رضی الله عنه نشاید محدث و جنب و حایض و نفسا مس مصحف با غلافی منفصل از و در انوار مذکور است که
جنب و حایض را بقول ابو یوسف رحمه الله جایزست کتابت قرآن وقتی که لوح بر زمین بود نه بر کنار و نزد امام اعظم و محمد رحمهما الله بهیچ وجه

روایت و بعضی مس را بحمل قران کرده و از ابن عمر رضی الله عنهما منقول است که دو شر بنزد من انست که قران نخواند کسی مگر طاهر باشد محمد بن علی
رحمه الله گوید مراد ازین طهارت توحید است یعنی باید که غیر موحدان کسی دیگر قران نخواند و از ابن عباس رضی الله عنهما منقول است که نهی می
کرد از انکه یهود و نصاری را تمکین دهید از قرائت و نزد محققان گفته اند و اد مس اعتقاد است یعنی معتقد نباشد مگر پاکیزه دلان که مو
با حمل قران یعنی نگاه داشت احکام قرانی نکند مگر جمعی پاکیزه شده باشند بعد توفیق از لوث خذلان با علم بدان یعنی تفسیر و تاویل انرا ندانند الا
انها که سراپای ایشان باشد و جنید قدس سره فرموده که پاکی یعنی پاکی ماسوی است حکیم ثنائی رحمه الله فرموده که بیت جمال حضرت قرآن نقاب انکه براندا زد
که دار الملک معنی را مجرد بیند از غوغا ❊ در بحر الحقایق آورده که مکاشف اسرار قرانی نگردد کسی که پاکیزه کرد از لوث غیر و غیرت و به مقام شهود حق
در مرایای حق و این ایه معنی میسر نشود جز بفنا شاهد در شهود بیت جون تجلی کرد اوصاف قدیم ❊ پس بسوزد وصف حادث لا کلیم تنزیل قرانی
فرستاده شده آن من رب العالمین از نزدیک افریدگار عالمیان افبهذا الحدیث آیا بدین سخن که قرانست انتم مدهنون شمای اهل مکه تا کرویدگانید یا
مداهنت کننده یا منکران وتجعلون رزقکم و میسازید روزی خود یعنی بهره خود را از قران انکم تکذبون انکه تکذیب کنید چرا او را با میکردانید شکر روزی
خود را که نسبت باران دعوی کنید و این تکذیب سخن خدایست فلولا پس چرا نه اذا بلغت الحلقوم چون برسد روح بجنجره گلو در وقت مرگ وانتم
حینئذ تنظرون و لیکن آنهنگام می بینند دان تحت بعلم و قدرت دو نیست فلولا ان کنتم پس اگر هستید شما غیر مدینین غیر جزا داده شدگان در قیامت
ترجعونها باز گردانید روح را بجسد ان کنتم صادقین اگر هستید راست مخلص آیت آنست که اگر شما را انکار حشر و جزاست کوئید پس چرا باز نمی گردانید
روح را بتن وقتی که بجای رسیده فاما ان کان من المقربین پس اگر باشد متوفی از نزدیک کردانیده شدگان بدرگاه ربانی یعنی از سابقان بود
فروح وریحان پس و او راست آسائی راحت آسمانی یا خلو از غم یا مغفرت یا فرح وانها در قبر بود یا در قیامت و روزی یا بوی خوش یا تحیت ملایکه یا ریحان
بهشت وانها در بهشت وجنت نعیم و دیگر او راست بوستانها پر نعمت واما ان کان و اگر باشد وفات کرده من اصحاب الیمین از اهل راست فسلام
لک پس سلامت تراست که هستی من اصحاب الیمین از اصحاب دست راست و اشهر آنست که سلام بر تو ای محمد از اصحاب یمین که برادران تو اند یا فردا سلامت باد
اینست یعنی شادی باد که ایشان سالمند از همه آفتها واما ان کان و اما اگر باشد فرد من المکذبین از تکذیب کنندگان رخدا و رسول الضالین گمراهان
از طریق حق فنزل من حمیم پس مر او راست نکهنی در قبر از آب گرم کرده دوزخ وتصلیه جحیم و در آوردن روز قیامت در آتش سوزان ان هذا
بدرستیکه انچه کفته شد در شان ایشان ازین سه گروه لهو حق الیقین هر آینه ان حق یقین است و درست و بیکمان فسبح پس تسبیح کوی باسم ربک
العظیم بنام پروردگار بزرگ خویش یعنی تنزیه کن او را بذکر نام خجسته از انچه لایق عظمت و کبریای او نباشد یا نماز گزار و بذکر بر در دگار خود وقوی
انست که بکوی سبحان ربی العظیم در خبر آمده است که بعد از نزول این ایه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که جعلوها فی رکوعکم سورة الحدید مدنیة سبع
تسع عشرون آیة بسم الله الرحمن الرحیم سبح لله تسبیح کفت و نماز کزارد و پرستش کرد مر خدایرا ما فی السموات والارض و هر که در آسمانها
از ملک و مهر و ماه و ستاره و هر انچه در زمین است از حیوان و نبات و جماد و غیر ان پس تسبیح عام باشد فی کل ما خلق الله اما بزبان بعضی و تسبیح
گوید و فرفلال بعضی مسبح بود کان الله تعالی و ظلال ام بالغدو والاصال وهو العزیز و اوست غالب و انا بهر چه فرماید له ملک السموات والارض مر
او را باشد پادشاهی آسمانها و زمینها است که موجدات و متصرف در ان یحیی زنده میکرداند و یمیت و میراند در دنیا وهو علی کل شیء قدیر

الحکیم

واو بر

واو بر همه چیز از اماتت و احیا توانا هو الاول اوست اول پیش از همه اشیا پدید آرنده انها یعنی قدیم ازلیست که اولیت او را بدایت والآخر
واو ست پس از فنای همه موجودات یعنی باقی ابدیست که آخریت او را نهایت نیست نظم اول و اول بی ابتدا ❊ آخر و آخر بی انتها ❊ بود و نبود انچه
نبود و نیست هست ❊ باشد و آن نیز نباشد که هست والظاهر و اوست آشکارا وجود او بکثرت دلایل والباطن و پنهان حقیقت ذات او از عقل هیچ عاقلی قوالی
مفسران و مذکران و محققان درین آیه از حد و شمار تجاوز کرده بشرحی تمام و بسطی لا کلام در جواهر التفسیر تحت این آیه بدو قول اختصار میرود
صاحب کشف الاسرار آورده زبان رحمن اند وی اشارت میکوید که ای آدمی خلق عالم در چهار طایفه اند اول کروهی که ترا در اول حال بکار آیند چون
پدران و مادران دوم جمعی که در آخر زندگانی دستگیر چون اولاد و احفاد سیوم زمره که آشکارا با تو باشند چون دوستان و یاران و خادمان چهارم
فرقه که نهان با تو معاش کنند چون زنان و کنیزکان رب العالمین میفرماید اعتماد بر اینها مکن و کار ساز تو وایشان منم اول منم که ترا از عدم بوجود
آوردم و آخر منم که بازگشت تو بمن خواهد بود و ظاهر منم که صورت ترا بخوبتر وجهی بیاراستم و باطن منم که سر این خالق در دل تو ودیعت نهادم
نظم اول و آخر تویی حدوث و قدم ❊ ظاهر و باطن تویی وجود و عدم ❊ اول بی انتقال و آخر بی ارتحال ❊ ظاهر چون تویی باطن بی کیف و کم
در بحر الحقایق آورده که اولیت او در عین آخریت و آخریت در عین اولیت و بر همین منوال ظاهریت در عین باطنیه
و باطن است در عین ظاهریت از شیخ ابو سعید خراز قدس سره پرسیدند که خدایرا بچه شناختی گفت بانکه میان اضداد جمع کرده پس ازین آیت برخواند
فرمود که مقصود بیت جمیع اضداد از جهت و احده و اعتبار و احد الا در ان واحد نظم اولی ثم در اولی آخری ❊ باطنی هم در ان دم ظاهری
باطنی و تو محیطی بر صفات ❊ وز همه پاکی و مستغنی بذات وهو بکل شیء و او بر همه چیز ها علیم داناست اول و آخر نزد علم او مساویست و ظاهر
و باطن نسبت با دانش او یکسان هو الذی خلق السموات والارض اوست که آفرید آسمانها و زمین را بقدرت کامله فی ستة ایام در مدت شش روزه
تا ملایکه مشاهده کنند حدوث انها را چیزی پس از چیزی ثم استوی پس قصد کرد علی العرش بتدبیر عرش و اجرای امور متعلقه بدو بر وفق اراده یعلم
میداند ما یلج انچه در آید فی الارض در زمین چون تخمی که بکارند و قطرات باران و گنجها و اموات و ما یخرج منها و میداند انچه بیرون می آید از زمین
چون نباتات و معدنیات و بعضی از دفاین در دنیا و بعضی از کنوز و تمامی موتی در آخرت و ما ینزل و میداند انچه فرود آید من السماء از آسمان چون
باران و برف و تگرگ و ملایکه و احکام و ما یعرج و انچه بالا رود و در آید در آسمان فیها در آسمان چون اعمال و دعوات ملایکه که عملهای بندگان می
نویسند وهو معکم و خدای با شماست بعلم و قدرت بهیچ حال از شما منفک نبوده و این معیت بعقل مفهوم نگردد بلکه بذوق و کشف معیت
این معیت در نگنجد در میان نه زمان دارد جزء در مکان اینما کنتم هر کجا که باشد والله بما تعملون و خدای بانچه میکنید بصیر بیناست پس از ان جزا خواهد
بود له ملک السموات والارض مر او راست حکم گزاری و فرمان روایی در آسمانها و زمینها تکرار این کلام بجهت آنست که اول با بدا و ثانی با عاده چنانکه
میفرماید والی الله و بسوی خدای ترجع الامور باز گردیده شود عواقب کارها یولج اللیل در آرد شب فی النهار در روز یعنی از زمان شب بروز بحصه
حصول دیعه وهو علیم و او داناست بذات الصدور بانچه در دلها پوشیده است امنوا بگروید ای کافران بالله بخدای و بر او یکانه دارید و برسوله و
بفرستاده او که محمد است صلی الله علیه وسلم و بگروید و تصدیق نمایند وانفقوا و بدهید مما جعلکم از مالهایی که گردانیده است خدای شما مستخلفین خلفا و
گذشتگان بتصرف فیه در ان یعنی از ان مالها که در دست دیگران بوده بعد از فوت ایشان بشما رسیده در راه خدای بذل کنید فالذین امنوا پس انانکه

کردیده اند بخدای و رسول لکم از شما انفقوا نفقه کردند مال خود بزکوة و جهاد و سایر خیرات لهم مر ایشانراست اجر کبیر مزدی بزرک و ثوابی
عظیم که جنت و نعیم است وما لکم لا تومنون و چیست شما را که نمیکروید بالله بخدای و بوحدانیت او و الرسول و رسول خدا و حالانکه پیغامبر
کرفته است یدعوکم میخواند شما را بحجت و برهان لتومنوا تا ایمان آرید بربکم بآفریدکار خویش وقد اخذ و بدرستی که فرا کرفت میثاقکم
پیمان شما را در روز الست باقرار بربوبیت و نفی شرک ان کنتم اکر هستید شما مومنین باور دارندکان مر آن میثاق را هو الذی ینزل اوست
آن خدای که فرو فرستاد علی عبده بر بنده خود که محمد است صلی الله علیه و آله و سلم ایات بینات آیتهای روشن یعنی معجزات هویدا یا
قرآن لیخرجکم تا بیرون آرد شما را از خدای یا بدعوت پیغامبر صلی الله علیه و سلم من الظلمات الی النور از تاریکیهای کفر بروشنی ایمان
یا از جهل بعلم و از ضلالت بهدایت و از مخالفت بموافقت در فتوحات آورده که از ظلمات حجاب بنور تجلی و ان الله و بدرستی که خدای
بکم بشما لروف مهربانست رحیم بخشاینده است که رسول را بدعوت میفرستد وما لکم و چیست شما را و چه فایده می بینید و چه عذر
دارید الا تنفقوا فی سبیل در آنکه نفقه نکنید مالهای خود را در راه خدای الله و حالانکه مر خدای راست میراث السموات والارض
میراث آسمان و زمین است بعد از فنای اهالی آن بعد از فنای اهالی آن بوی باز خواهد کشت و او وارث او راست ولیکن خلق در آن
تصرف میکنند و باخرت دست تصرف دیکر کوتاه شده حق سبحانه و تعالی باز کرد درین ترغیب است نفقه کردن یعنی چون دانستید که این اموال
از دست شما باقی نخواهد ماند باری فرمان خدای را در آن نکاه دارید و برای خود ذخیره آخرت بر دارید لا یستوی برابر نیست منکم از شما من
انفق هر که نفقه کند من قبل الفتح پیش از فتح مکه اهل اسلام بی برک و نوا بودند و قاتل و کارزار کند با دشمنان خدا و رسول با کسی که انفاق
نماید و داعیه قتال دارد و بعد از فتح مکه چه در آن وقت مال بسیار خواهد بود و چندانی باتفاق و مقاتله احتیاج نخواهد افتاد اولئک آن کروه
منفقان و مقاتلان قبل الفتح اعظم بزرکترند درجة از روی درجه و رتبه من الذین انفقوا من بعد از پس فتح و قاتلوا و کارزار کردند و کلا وعد الله الحسنی و
هر یکی از منفقان و مقاتلان وعده کرده است خدای ایشانرا بهشت اما درجات ایشان متفاوت باشد نسبت دیکری والله بما تعملون و خدای
بانچه میکنید از نفقه و قتال باخلاص یا بریا یا بجهت طمع غنیمت خبیر داناست و اکثر مفسران برآنند که این آیه در شان ابو بکر صدیق است
رضی الله تعالی عنه که اول کسی که ایمان آورد و نفقه کرد و مخاصمه با کفار نمود او بود و اشارت بدین کفته اند در صفت وی نظم ثابت قدم مقام
تجرید ⁘ سر دفتر اهل توحید ⁘ در جمع مقربان سابق ⁘ حقا که جواد بود و صادق من ذا الذی کیست آنکسی که او یقرض الله وام دهد
خدا را یعنی نفقه کند مال خود را در راه خدای بامید عوض چه طالب عوض بان میماند که قرض میدهد قرضا حسنا وام دادنی نیکو یعنی طلب نفس و اخلاص
فیضاعفه له پس دو چندان کرداند خدای تعالی آنرا برای وی یعنی اجر او را اضعاف کرداند و له اجر کریم و مزدی کرامی که بهشت یوم تری المومنین یاد کن
روزی را که می بینی که مومنان و المومنات و زنان مومنه را بر صراط در آن دم که یسعی میرود شتابان نورهم روشنی توحید و اسلام ایشان بین ایدیهم در پیش
ایشان باسانی میکردند و بایمانهم و از جانب راست ایشان تا ایشانرا بهشت رهنمونی میکنند و از ابن مسعود رضی الله عنه منقول است که
هر کس بقدر عمل وی بود از آن یکی از صفات باشند تا عدن و از آن دیکری برابر کوهی و یکی بقدر نخلی و ادنی از وی بود که صاحبش موضع قدم
خود را به بیند یعنی جمیع مومنین بی نور نباشند و کویند و ایشانرا بشریکم الیوم مژده شما امروز جنات بهشتها است که از زیر آن تجری میرود

من تحتها الانهار

من تحتها الانهار از زیر منازل و اشجار آن جویها و باشند شما خالدین فیها جاویدان در آن ذلک این بشری بجنت جاویدی هو الفوز العظیم
وی است رستکاری بزرک چه از اهوال قیامت ایمن شده بدار الجلال میرسد و دیدار یعنی جمال ملک متعال می بیند ع بهر آن جان مقدس فدای دیدارش
ابو امامه رضی الله عنه فرموده که مومنانرا بر صراط نور دهند و کافرانرا و منافقانرا بی روشنی بکذارند و مومنان هر کاه که روی باز پس میکنند همه آن
صراط روشن می شود پس منافقان از ایشان التماس نور کنند و بدیشان نرسد کما قال الله تعالی یوم یقول المنافقون یاد کن روزی که کویند مرد
منافق و المنافقات و زنان منافقه للذین امنوا و آنانرا که کرویده اند یعنی از اهل زمین التماس نور کنند و کویند که انظرونا شما نظر کنید با
نقتبس تا بکیریم روشنی من نورکم از نور شما چون بنکرید قیل ارجعوا کفته شود در جواب ایشان که واکردید وراءکم باز پس خویش بدنیا روید
فالتمسوا نورا پس بجوئید روشنی را که در محشر کسب نور نتوان کرد و از دنیا با خود باید آورد ع کار اینجا کن که تشویش است در محشر بسی ⁘ آب از اینجا
بر که در دریا بسی شور و شرابست ⁘ منافقان فهم این سخن نکرده بتصور آنکه نور از عقب ایشانست روی باز پس کنند فضرب بینهم پس زده باشد یعنی ملائکه
بحکم الهی بر بندد میان منافقان میان منافقان و مومنان بسور دیواری بزرک یعنی باروی شهری له باب مر او را دری باشد که مومنان در و
در آیند باطنه باطن سور یعنی داخل آنکه مومنان در وی میروند فیه الرحمة در رحمت نور دیوار که بهشت است و ظاهره و ظاهر سور یعنی خارج او من قبله
العذاب از پیش طرف منافقانست عذاب زیراکه نزدیک دوزخ است اما منافقان چون باز پس نکرند و از نور نه بینند باز متوجه مومنان شوند
دیواری بینند میان خود و ایشان عاجز شده از آن در نکرند مومنانرا مشاهده نمایند که خرامان متوجه جنت شوند ینادونهم بخوانند ایشانرا از آن دیوار و کویند
مومنانرا الم نکن معکم آیا نبودیم ما با شما در دنیا و بجماعت شما نماز میکزاردیم و بموافقت شما روزه میکرفتیم قالوا بلی کویند مومنان که بلی با شما بظاهر بودید
و لکنکم و لیکن شما فتنتم انفسکم در فتنه افکندید نفسهای خود را بسبب شهوت و لذت معاصی چشیدند تا سزاوار عقوبت کشتید و تربصتم و انتظار کردید
در توبه و ارتبتم و شک آوردید در نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم و غرتکم الامانی و غره کردند شما را آرزوهای شما یعنی املهای دور و دراز حتی جاء امر الله
تا وقتی که بیاید فرمان خدای بقبض روح شما و غرکم بالله الغرور و فریب داده بخود شما را بخدای دیو شیطان شما را فریفته و یادی نباید فالیوم
پس امروز لا یوخذ فرا کرفته نشود منکم از شما ای منافقان فدیة چیزی که فدای خود نمائید تا از عذاب برهید و لا من الذین کفروا و نکیرند عذاب را آنانکه کرویدند
ماویکم النار جای ایشان دوزخ بود هی مولیکم آتش سزاوار تر است بشما و بئس المصیر و بد بازکشتی است آتش آورده که مومنان در مکه با فقر و فاقه بخدای
تمام قواعد طاعت را تمهید میکردند بعد از هجرت که بسیار دست ایشان آمد و نعمت بر ایشان فراخ شد اندک فتوری و قصوری در وظایف عبادات ایشان
ظاهر کشت این آیه آمد الم یان آیا وقت نیامد للذین امنوا آنانرا که کرویده اند ان تخشع قلوبهم آنکه بترسد و نرم شود دلهای ایشان لذکر الله برای یاد
کردن و ما نزل و آنچه فرو فرستاد خدای من الحق از کلام که درست و راست و قولی آنست که مزاح و مضاحکه در میان اصحاب بسیار شد و این آیت
نازل شد اصحاب التماس موعظه کردند و این کلام فرود آمد و جمعی کویند که نزول آیه در شان منافقانست می شاید که و نباید که وقت نیاید ایمان
آوردن که دل ایشان تسکین کرد و اخلاص را شعار و دثار خود سازند و لا یکونوا و مباشید ای مومنان کالذین اوتوا الکتاب مانند آنانکه ایشانرا
کتاب دادند من قبل پیش از این یعنی جهودان یهود و نصاری مباشید که ایشانرا توریت و انجیل دادند فطال پس دراز شد علیهم الامد بر ایشان
زمان یعنی دراز یافتند و عمل در پیش کرفتند فقست قلوبهم پس سخت شد دلها و در آن خشوع نماند و کثیر منهم و بسیاری از ایشان فاسقون

خارجند از دین خود و تارک اند احکام کتاب خود را از غایت قسوه و گفته اند هیچ سخنی دل نفاق قسوت نه نرمی دل توجه عطا نظم
دلی کز نور معنی بی نصیب است ∴ مخوانش دل که آهن ∴ دلی کز گرد غفلت زنگ دارد ∴ از آن دل سنگ و آهن ننگ دارد ∴ اعلموا بدانید
ای شکرگزاران بحقیقت ان الله آنکه خدای یحیی الارض زنده میگرداند زمین را بعد موتها پس از افسردگی او و بهمان منوال زنده خواهد کرد
اموات قد بینا بدرستی که روشن کردیم لکم الایات برای شما نشانهای قدرت لعلکم تعقلون شاید که شما عقول خود را در استدلال بکار برید در
ثبوت قدرت ان المصدقین بدرستی که مردمان باور دارنده والمصدقات و زنان تصدیق کننده که قول خدا و رسول راست دانسته اند و حفص بتشدید
صاد میخواند یعنی مردمان و زنان صدقه دهنده واقرضوا الله و حال آنکه وام داده اند خدای را قرضا حسنا وام دادنی نیکو از طیب اموال یضاعف
زیاده کردانیده میشود لهم برای ایشان فردا ایشان را از ده تا هفتصد و بازده ولهم و مر ایشان راست اجر کریم مزدی گرامی و باداش بزرگوار یعنی بهشت
والذین آمنوا و آنانکه گرویده اند بالله و رسله بخدای و فرستادگان او و شک نیاوردند در اخبار و احکام ایشان اولئک هم آن گروه ایشانند الصدیقون
صدیقانند یعنی بسیار راست گویان والشهداء و گواهانند روز قیامت عند ربهم نزدیک پروردگار خود بر انبیاء و او ایشان و یقول آنکه الشهداء
مبتدا اند یعنی آنانکه شهید شده اند در راه حق و کوشیده در درجات قرب لهم اجرهم مر ایشانراست مزد ایشان که وعده کرده ایم و نورهم
و روشنی روز محشر با ایشان بود والذین کفروا و آنانکه نپوشیدند حق و انکار نبوت پیغامبران کردند وکذبوا بایاتنا و تکذیب نمودند ایتهای ما را
که بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرو فرستادیم اولئک اصحاب الجحیم ایشانند ملازمان دوزخ اعلم بدانید ای طالبان دنیا انما الحیوة الدنیا آنکه
زندگانی این سرای لعب بازیچه است ولهو و بیهوده رنج کشیدن در طلب متاع چون غضب کودکانست در بازیهای بیحاصل بیت بازیچه است
طفل فریب این متاع دهر ∴ بی عقل مردمان که بدان مبتلا شوند وزینة و دیگر آرایش در متاع خوشگوار و ملابس نیکو و منازل دلکش
و مراکب رهوار وتفاخر بینکم و مفاخرت کردن میان یکدیگر بنسب عالی یا جاه تمام وتکاثر فی الاموال و مباهات به بسیاری مالها والاولاد و کثرت
فرزندان و بدانید که اندک زمانی باز برابر طرف شود و لهو و فرح و بغم و رنج مبدل گردد و آرایشها از غم فرو ریزد و تفاخر و تکاثر چون
شرارهٔ آتش نابود شود پس مثل اینها در سرعت زوال و دوام کمثل غیث همچو بارانی است که بر زمین تشنه بارد و گیاهها که بروی بروید
و قایم گردد پس از روی خوبی اعجب الکفار بشگفت آرد مر زارعانرا نباته آنچه باشد از باران ثم یهیج پس از آن که خشک گردد یکی از آفات
سماوی یا ارضی فتریه مصفرا پس ببینی از گیاه را زرد شده بعد از سبزی ثم یکون پس گردد بعد از وی حطاما در هم شکسته و کوفته
و ریزه ریزه شده وفی الاخرة عذاب شدید و در آن سرای عذابی سخت مر دشمنان خدایرا که همه عمر در طلب دنیا گذرانیده از حق فراموش
کردند ومغفرة و آمرزشی است من الله از خدای ورضوان و خشنودی مر دوستان حق را که در جستجوی مولی ترک هر دو سرای کردند
ای طالب دنیا تو لیس مزدوری ∴ وی مایل عقبی تو یکی مزدوری ∴ وی آنکه ز هر دو عالم دوری ∴ تو طالب نوری بلکه عین نوری
وما الحیوة الدنیا و نیست زندگانی دنیا الا متاع الغرور مگر متاعی که بفریبد و باقی نماند و این متاع غرور کسی راست که دنیا را دست افزار حصول نعم
اخروی نسازد و از شغل تبعات نفس و هوا بکار آن سر برد از دو اما اگر صاحب دولتی را مدد توفیق رو نماید و باسباب دنیوی در تحصیل
مقاصد اخروی سعی نماید و از بهره اخروی دنیوی بهره بردارد نسبت او متاع سرور داشته اند و نعم المال الصالح للرجل الصالح نظم

مال را گر بهر دین باشی حمول ∴ نعم مال صالح گفت رسول سابقوا پیشی گیرید بشتابید الی مغفرة بسوی موجبات آمرزش واقع از پروردگار شما
موجب مغفرة توبه استغفار یا ادا فرایض یا روزه و صدقه یا جهاد یا تکبیر اول یا حضور جماعت و سلمی رحمه الله گفته وسیله مغفرت است
صلی الله علیه و آله و سلم پس حق سبحانه و تعالی فرماید که شتاب نمایید بمتابعت او که سبب آمرزش اوست وجنة عرضها و بهشتی که پهنای آن
کعرض السماء والارض مانند پهنای آسمان و زمین اعدت آماده شده است للذین آمنوا بالله برای کسانیکه گرویده اند بخدای ورسله و بفرستادگان
او ذلک آن گرویدن یعنی توفیق بر آن فضل الله فضل خدایست و کرم او یؤتیه میدهد بعنایت خود من یشاء هر کرا میخواهد والله ذو الفضل
العظیم و خدای خداوند فضل بزرگست بر مومنان هم در دنیا و هم در آخرت بمغفرت و رضوان ما اصاب نرسیده و نخواهد رسید من مصیبة هیچ
رسنده از غم و انواع مصایب فی الارض در زمین چون قحط و گرانی و نقصان مال و زرع و جز آن ولا فی انفسکم و نه در نفسهای شما چون
بیماری و ضعف و فقر و موت اولاد و غیر آن الا فی کتاب مگر آنکه نوشته شده است در لوح من قبل ان نبرأها پیش از آنکه بیافرینیم آن مصیبت را
یا زمین را یا نفسها را ان ذلک بدرستی که ثبت مقدورات بر لوح با وجود علی الله یسیر بر خدای آسانست و در ازل این حکم فرمود از روی رافت
جهت آنکه در نفوس گیرند و دانند که احکام ازلی مندفع نگردد و میگوید اینها برای شما نوشته ام لکیلا تاسوا تا اندوهگین نشوید و غم نخورید علی ما
فاتکم بر آنچه فوت شده از مال و منصب و عافیت و صحت ولا تفرحوا و شادمان نگردید بما آتیکم بآنچه بداده ایم شما را از مال و متاع دنیا از اخبارات یعنی بی
یعنی از ادبار دنیا ملول نشوید و از اقبال و مسرور نگردید که از آن نه قرار است و این را نه اعتباری بیت گر دست دهد گرانی شادی بدمی ∴ ور فوت
شود غم نیرزد بغمی ∴ نعم ما قال بیت دولت و محنت چو هر دو با کسی پاینده نیست ∴ زین دلت غمگین چرا شد زان برون شاد چیست ∴ و از
مرتضی علی کرم الله وجهه منقولست که هر که بدین آیت کار کند همانا فرا گیرد زهد را از هر دو طرف یعنی زاهد تمام باشد و جز یا گفته اند رباعی
مال ار بتو دهند مشو شاد از آن ∴ ور فوت شود مشو غمیاد از آن ∴ بند است بند و بگسل یا و از آن ∴ تا دینی و دینت شود آزاد از آن
والله لا یحب و خدای دوست نمیدارد کل مختال هر متکبری را که بنعمت دنیا بر دیگران تطاول کند فخور نازنده و فخر کننده بدان بر اکفا و اقران
پس صفت ایشان میکند و میفرماید الذین یبخلون مختار و فخر دارانند که با وجود دنیاداری و جمع اسباب آن بخل کننده باشند و مال خود را در راه
خدای صرف ننمایند ویامرون الناس بالبخل و با وجود بخیلی خود امر کنند مردمان به بخیلی کردن و در تبیان آورده که بقول جمعی مراد ازین آیه یهود اند
که بخیلی با آنچه نزدیک ایشان بود از علم بصفات و احوال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و از او پوشیدند و دیگران کتمان او کردند ومن یتول و
هر که روی بگرداند از انفاق مال یا از ایمان بمحمد صلعم فان الله پس بدرستی که خدای هو الغنی اوست بی نیاز از وی و از انفاق او الحمید
ستوده باداو و نواهی لقد ارسلنا بدرستی که فرستادیم رسلنا فرستادگان ما یعنی ملایکه را به پیغامبران بالبینات بحجتها روشن که معجزات
یا بشر بعثهای واضح وانزلنا و فرو فرستادیم معهم الکتاب با ایشان کتابها که متضمن مصالح بوده والمیزان و منزل کردانیدیم با ایشان
ترازو لیقوم الناس تا قایم شوند مردمان بالقسط براستی یعنی تسویه حقوق بآن در میان یکدیگر بوقت معاملات نمایند و انزال میزان
در زمان نوح علی نبینا و آله و علیه الصلوة والسلام بوده چه گفته اند مراد از انزال اسباب اوست و امر بساختن و این در زمان نوح علیه
السلام بوده وانزلنا الحدید و فرو فرستادیم آهن را با آدم علیه السلام ماوردی رحمه الله فرموده که چون از بهشت بدنیا آمدند وصله

آهن را و همراه آن تبر و تیشه و سندان و در معالم آورده که خدای تعالی چهار چیز با برکت از آسمان بزمین فرستاد آب و آتش و نمک و آهن
فیه در آن آهن بأس شدید کارزاری سخت یعنی آلتها که در کارزار بکار آید از وی سازند خواه برای دفع دشمن چون سنان و تیر و شمشیر و خنجر و امثال آن
و خواه برای حفظ جان چون زره و خود و جوشن و رکاب و لجام و غیر آن ومنافع للناس و در آهن سودهاست مر آدمیان را چه قوام صناعة
و حرفتها بآهن وابسته و هیچ حرفتی نیست که آهن در وی دخلی ندارد و نفع کلی آنست که کفار از بیم شمشیر مسلمانان هراسانند و اهل اسلام در کشور
بلاد ایمن باشند پس حق سبحانه و تعالی آهن فرستاد تا اعدای دین منزجر گردند و از فساد و تا معاملات و زن بر نهج راستی فیصل یابد و کتاب
منزل گردانید تا حق تعالی متمیز شود ولیعلم الله و تا ببیند خدای من ینصره آنکس را که یاری او میکند ورسله و نصرت دهد فرستادگان او را باستعمال
اسلحه و جهاد کفار و در اداء دین حق بالغیب بپوشیده یعنی وقتی که پیغامبر حاضر نباشد چه منافقان در حضور پیغامبر صلی
الله علیه و سلم مددکاری نمودند و در عبادت باز و هوادار بودی ان الله قوی بدرستی که خدای تواناست بر اهلاک دشمنان عزیز غالبست
بر همه حکم و فرمان ولقد ارسلنا و بتحقیق بار فرستادیم نوحا نوح را به بنی قابیل وابراهیم و ابراهیم خلیل الله علیه السلام بنمرود وجعلنا و
نهادیم فی ذریتهما در فرزندان ایشان النبوة پیغامبری را والکتاب و وحی کردیم بدیشان کتابی را که نازل ایشان فمنهم پس بعضی از آنها که ایمان
بدیشان آمدند مهتد راه یافتگانند یعنی ایمان آورده بکتاب نبی وکثیر منهم و بسیاری از ایشان فاسقون بیرون رفتگانند از طریق حق یعنی
بگرویدیم بکتاب و رسل ثم قفینا علی آثارهم پس از پی در آوردیم بر عقب نوح و ابراهیم علیهما السلام و امم ایشان برسلنا فرستادگان خود را چنانچه
بعد از نوح هود و صالح را علیهم السلام و پس از ابراهیم اسمعیل و اسحاق و یوسف علیهم السلام وقفینا و از پی در آوردیم این رسل را و تمام کردیم
انبیاء بنی اسرائیل را بعیسی ابن مریم بعیسی پسر مریم علیه السلام وآتیناه الانجیل و عطا کردیم او را انجیل وجعلنا و افکندیم فی قلوب الذین اتبعوه در
دلهای آنانکه پیروی کردند عیسی را علیه السلام رأفة مهربانی ورحمة و بخشایش بر دیگر یعنی حواریان عیسی و خواص او بر یکدیگر مشفق و مهربان
گردانیدیم ورهبانیة و رهبانیتی را ایشان ابداع کردند طریقی رهبانیه را از پیش خود ابتدعوها نو در آوردند آنرا ماکتبناها فرض نکرده بودیم آنرا علیهم بر
ایشان و الحان بود که چون عیسی علیه السلام بعد از رفع باسمان دست از انجیل باز داشته کافر شدند و بعضی از ایشان بکوهها پروی رفتند
و از مشقتهای کلی و ریاضتهای عظیم از ترک مطعم و ملبس و مشرب و نکاح را اختیار نمودند و بر ایشان فرض نبود الا ابتغاء رضوان الله لیکن طلب
خشنودی خدای رهبانیه پیش گرفتند فما رعوها پس رعایت نکردند و نگاه نداشتند آنرا حق رعایتها چنانچه سزاوار نگاه داشتن آن بود
بتثلیث قائل شده قرآن محمد را صلی الله علیه و آله و سلم منکر شدند و اندکی از ایشان منهج متابعت هیچ انحراف ننموده حضرت رسالت صلعم
دریافته اند و بدولت اسلام و شرف متابعت او سرافراز شدند حق سبحانه و تعالی در بازه ایشان میفرماید فآتینا الذین آمنوا پس دادیم آنانرا که گرویدند
منهم از جماعت رهبانان یعنی بحضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم ایمان آوردند اجرهم مزد ایشان که ثواب ایمانست و کرامت بهشت داده است وکثیر
منهم و بسیاری از ترسایان فاسقون بیرون آمدگانند از دایره ایمان پس از اهل کتاب خطاب میکوید یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه ایمان آورده اید
برسول گذشته اتقوا الله بترسید از عذاب خدای وآمنوا برسوله و بگروید بفرستاده او که محمد است صلی الله علیه و آله و سلم یؤتکم تا بدهد شما را کفلین
دو بهره از بخشایش خود یکی برای ایمان بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم و یکی ایمان بسایر انبیاء علیهم السلام ویجعل لکم و بدهد و مقرر کند برای شما نورا

من رحمته

تمشون به روشنی که بدان نور بروید بر صراط ویغفر لکم و بپوشد شما را گناهان شما والله غفور و خدای آمرزنده است مومنان را رحیم مهربان
بر ایشان آورده اند که با میداد بهره از رحمت جمعی از اهل کتاب ایمان آوردند تا که دیدگان ایشان بر گردیدگان حسد بردند این آیه نازل شد که
خدای ایشانرا دو بخش از نور و رحمت و مغفرت می بخشد لئلا یعلم اهل الکتاب تا بدانند اهل کتاب که بجیب من نگرویدند الا یقدرون بدرستی
که قادر نشوند و توانایی نیابند علی شیء بر چیزی من فضل الله از فضل خدای یعنی از آن کرامتها که برای مومنان مذکور شده هیچ چیز نیابند و
بدیشان نرسد وان الفضل بید الله العظیم خداوند فضل بزرگست و نعمتهای تمام که خواص و عوام خلق را فرا رسد نظم فیض کرم رسانده از شرق
تا بغرب ∴ خوان نعم نهاده از قاف تا بقاف ∴ هستند بیش و کم ز نوال تو بهره مند ∴ دارند نیک و بد بعطای تو اعتراف سورة المجادلة مدنیه
وهی اثنان وعشرون آیة بسم الله الرحمن الرحیم اوس بن صامت رضی الله عنه میل کرد بخوله بنت ثعلبه که زوجه او بود
از آن استماع امتناع کرد اوس او را گفت انت علی کظهر امی و این ظهار میکویند در جاهلیت بوده طلاق خوله بجانب نبوت آمده و در پی
باب استغاثه نمود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ان نبیرم مگر آنکه تو بر وی حرام شدی خوله گفت یا رسول الله او طلاق نکرد حضرت
فرمود که ان نبیرم مگر آنکه تو بر وی حرام شدی خوله از جهت کثرت اطفال و خوردی ایشان مفارقت این پس دید شده دیگر باره
سخن به پیغامبر صلی الله علیه و سلم باز کردانید همان جواب شنید ناچار بر آسمان کرد و گفت اللهم انی اشکوا الیک فی الحال آیه آمد که قد سمع الله
بتحقیق شنود خدای قول التی تجادلک سخن زنی که جدال کرد با تو فی زوجها در کار شوهر خود وتشتکی الی الله و شکایت خود بر ده است بسوی
خدای والله یسمع و خدای شنود تحاورکما با هم دادن شما سخن باز کردانیدن شما مرد و یعنی تو میگفتی که بر وی حرام شدی و او
گفت ظهار طلاق نداده ان الله سمیع و بدرستی که خدای شنواست اقوال مردمان بصیر بیناست باحوال ایشان یعنی گفتن این کلمه زنان کسی که در
او نشود الذین یظاهرون آنانکه ظهار کردند منکم از شما فرزندان من نسائهم از زنان خود گویند که تو بر من حرامی چون پشت مادر منی ما هن نیستند
ایشان امهاتهم مادران ایشان فی الحقیقة ان امهاتهم الا اللائی ولدنهم مگر آن زنان که بزاده اند ایشانرا و ازواج نبی صلوات الله علیه
و السلام در صفات مادر در احکام مادر دارد وانهم و بدرستی که ایشان لیقولون هر آینه میگویند منکرا من القول ناشناخته سخنی و ناندانسته وزورا و دروغی
که هرگز زوجه مادر نباشد وان الله لعفو و بدرستی که خدای عفو کننده است و گناهان توبه کننده را از این قول غفور آمرزنده و ایشان را
بایجاب کفارات و ظهار تشبیه زوجه است یا بجزوی کند با زوجه یا تشبیه جزو شایع از وی بعضوی که حرام باشد از اعضای محارم او خواه
نسبی خواه رضاعی چنانکه گوید تو بمن چون ظهر مادر منی یا سر تو یا نصف تو چون ظهر و باطن یا فخذ یا فرج خواهر یا عمه یا خاله منی و علی هذا
شوهر بدین کلمات مظاهر میشود والذین یظاهرون و آنانکه مظاهره میکنند من نسائهم از زنان خود ثم یعودون پس باز گردند لما قالوا
بنقض آنچه گفتند یعنی عزم بر وطی او بمذهب امام اعظم رضی الله عنه یا امساک کنند ولو دا بزوجه در عقب ظهار و اگر لحظه باشد با امکان طلاق و این
قول امام شافعیست رضی الله عنه یا وطی کنند بمذهب امام مالک رحمه الله نزد او عود بوطی باشد و بهر تقدیر کفارت باید داد بیان کفارت این است
که چون ظهار کند و عزم نماید بوطی او یا نکاح دارد بر زوجه یا وطی کند فتحریر رقبة پس بر وی است آزاد کردن بنده خواه مومن و خواه ذمی خرد و
خواه بزرگ بقول امام اعظم و امام شافعی رضی الله عنهما گوید رقبه مومنه آزاد باید کرد من قبل ان یتماسا پیش از آنکه مظاهر و مظاهر عنها مس کنند یکدیگر را

و تنغ کیرند ازهم و بعضی برانند که مس کنایت از جماعست و جماع مظاهر عنها حرام بود قبل از کفارت **ذلکم** این حکم کفارت که مامور شدید بدان
توعظون به پند داده شوید بان تا باز ایستید از تلفظ چنین الفاظ **والله بما تعملون** و خدای بانچه شما میکنید **خبیر** داناست و برو پوشیده نماند
فمن لم یجد پس هر که نیابد و یا بنده دارد که بخدمت او محتاج بود یا او را ثمره هست و بنفقه احتیاج دارد نفقه کنند بروزه و این قول امام شافعی
رضی الله عنه و امام مالک رضی الله عنه الزام اعتاق بنده میکند و نزد امام اعظم رضی الله عنه اگر بنده آزاد باید کرد هر چند که بخدمت او محتاج
بود و اما اگر ثمره دارد و بنفقه محتاج بود **فصیام شهرین متتابعین** پس بر ویست روزه دو ماهه پی در پی که در میان آن افطار نکند بی عذری و
اگر او عذر دارد دران خلافست و این روزه باید **من قبل ان یتماسا** پیش از انکه یکدیگر رسند بمباشرت **فمن لم یستطع** پس هر که نتواند روزه
داشتن **فاطعام ستین مسکینا** پس بر ویست طعام دادن شصت مسکین هر یکی را نیم صاع از گندم و صاعی از جو بغاذیه نزد امام شافعی رضی الله عنه مد
از طعام باید دادن **ذلک** این بیان که تمام ظاهر شد یا این احکام که مقرر گشت **لتؤمنوا بالله** تا تصدیق کنید بر خدا **و رسوله** و پیغامبر او را بقبول
اوامر و نواهی او **و تلک** و این حکمها **حدود الله** حدهای خدایست که از آن در نتوان گذشت **و للکافرین** و ناگرویدگان را که فرمان قبول نکنند **عذاب الیم**
عذابی دردناکست در آخرت **ان الذین** بدرستی که آنانکه **یحادون الله و رسوله** مخالفت و دشمنی میکنند با خدای و رسول او یعنی از حدود و اوامر و
نواهی او تجاوز نمایند **کبتوا** خوار و نگونسار کرده شوند **کما کبت الذین** همچنانکه ذلیل و رسوا شدند آنانکه **من قبلهم** پیش از ایشان بودند از
کفار گذشته **و قد انزلنا** و بتحقیق فرستادیم ما **آیات بینات** آیتهای روشن یعنی قران و معجزهای دلالت کننده بر صدق پیغامبر صلی الله علیه
و آله و سلم **و للکافرین** و مر کافرانراست بسبب رد وی و زبانی **عذاب مهین** عذابی خوار کننده و رسوا سازنده و گفته اند چو ایشانرا ستست چنین عذابی
در آخرت **یوم یبعثهم** یاد کن روزی را که برانگیزاند حق سبحانه و تعالی ایشانرا از قبور **جمیعا** همه ایشانرا **و نسوه** و ایشان فراموش کرده باشند
والله علی کل شیء و خدای بر همه چیزها از اعمال و اقوال بندگان **شهید** گواه است مناسب مکافات ایشان خواهد فرمود و کسی گواهی رد نتواند
کرد **بیت** حاکم ز حکم دم نزند گر گواه نیست ⁂ حاکم چو خود گواه بود قصه مشکل است ⁂ در کشاف آورده که روزی ربیعه بن عمرو حبیب برادر
او با صفوان بن امیه حدیث میکردند یکی گفت آیا خدای میداند انچه ما میگوییم دیگر گفت بعضی را میداند و بعضی را نداند ثالث گفت اگر بعضی را داند
همه را نیز میداند زیرا که مانعی ندارد از دانستن آیة آمد که **الم تر ان الله** آیا نمیدانی انرا که خدای **یعلم ما فی السموات** میداند انچه در آسمانهاست
از ملائکه و نجوم و ارواح **و ما فی الارض** و انچه در زمین است از معادن و نبات و حیوانات **ما یکون من نجوی ثلثة** نباشد از سه تن راز گوینده با هم
الا هو رابعهم مگر خدای چهارم ایشانست و اطلاع دارد بر سخن ایشان **و لا خمسة** و نه پنج راز گوی باشند **الا هو سادسهم** مگر او ششم ایشانست
بدانش و بینش یعنی ایشانرا اطلاع **و لا ادنی** و نه کمتر باشند **من ذلک** از سه عدد **و لا اکثر** و نه بیشتر از شش تن **الا هو معهم** مگر او با ایشانست بعلم
اینما کانوا هر کجا که باشند خواه در قعر سموات یا در پای زمین چه علم او با ایشان قرب مکانی نیست تا باختلاف امکنه تفاوت کند **نظم** این معیت در بیان
عقل و هوش ⁂ نیز معیت دم مزن نشنین خموش ⁂ قرب حق از بنده دوراست از قیاس ⁂ بر قیاس خود منه از التباس **ثم ینبئهم** پس خبر دهد
ایشانرا **بما عملوا** بانچه کرده اند در دنیا از برای تفضیح و تشهیر ایشان **یوم القیمة** روز رستخیز **ان الله بکل شیء** بدرستی که خدای بر همه چیزها از گفتار
و کردار **علیم** داناست او به همه معلومات یکسانست حالات اهل آسمانها چنانچه داند حالات اهل زمین داند و علم او بجانب اعلی و اسافل و احاطه

فینبئهم بما عملوا احصیه الله

که تحیات آن **بیت** نهان داشتگار اهر دو یکسانست در علت ⁂ نه این راز و دیده و تو دانی ⁂ در تفسیر امام زاهدی آورده که جهودان و
منافقان را عادت بود که چون پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرستادی و خبر ایشان و در غزا آمدی و بر سر راه مومنان با نزدیک ایشان نشستندی و با یکدیگر
راز گفتندی و بگوشه چشم بدانها که بدان سریه کسی داشتندی نگاه کردندی و غمزه آوردندی مومنان گمان بردندی که مگر لشکر را کاری افتاده و جماعت
اندوهناک شدندی این خبر بحضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید ایشانرا از آن نهی کرده و دو سه اجابت کردندی دیگر بهمان منوال ساختی کردن
آغاز نمودند آیة آمد که **الم تر** آیا نمی بینی و نمی نگری **الی الذین** بسوی آنانکه **نهوا** باز داشته شدند **عن النجوی** از راز گفتن با دیگر یعنی ایشانرا نهی کرده
ثم یعودون پس باز میگردند **لما نهوا عنه** بدانچه که نهی کرده شدند از آن **و یتناجون** و راز میگویند **بالاثم و العدوان** بگناه و ستم در حق اهل ایمان
اندوهناک ساختن ایشان **و معصیة الرسول** و بنافرمان پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بنا بر داشتن کلام ایشان در سلام آورده که یهود نزد پیغامبر
صلی الله علیه و آله و سلم آمده گفتند السام علیک حضرت فرمود و علیکم عایشه رضی الله عنها بشنید و گفت السام علیکم و اللعنه و غضب الله حضرت
گفت آهسته باش ای عایشه و نرم خویی کن عایشه فرمود که یا رسول الله مگر تو نشنیدی که چه گفتند و رد کردم سخن ایشانرا بر ایشان من
در باب ایشان مستجابست نه ایشان در باره من پس حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد **و اذا جاءوک** و چون بیایند جهودان بسوی تو **حیوک**
تحیت گویند ترا **بما لم یحیک** بالچیزی که تحیت نگفت ترا **به الله** یا خدای یعنی تو را گفت السلام علیک ایها النبی و سلام علی عباده الذین ایشان می گویند
السام علیک و سام بلغت یهود مرگ است یا قتل بشمشیر **و یقولون** و میگویند یهود **فی انفسهم** در میان یکدیگر **لولا یعذبنا الله** چرا عذاب نمیکند
خدای ما را **بما نقول** بانچه میگوییم بنسبت با پیغامبر او یعنی اگر او نبی بودی بایستی از دنبال که به وی صد خدای ما را عذاب کردی **حسبهم جهنم**
بس ایشانرا دوزخ است برای عذاب **یصلونها** در آیند در آن **فبئس المصیر** و بد جایگاهی است دوزخ **یا ایها الذین آمنوا** ای گرویدگان **اذا تناجیتم** چون
راز گویید با یکدیگر **فلا تتناجوا** پس راز مگویید **بالاثم** بگناه **و العدوان** و به ستم **و معصیة الرسول** و نافرمانی رسول چنانچه منافقان و جهودان میکنید و
تناجوا و راز گویید **بالبر** بنیکوکاری **و التقوی** و بپرهیزکاری و ترسکاری **و اتقوا الله** و بترسید از خدای در کاری که کنید **الذی الیه تحشرون**
بسوی او جمع کرده خواهید شد و شما را برکردارها جزا خواهد داد **انما النجوی** جز این نیست که راز گفتن با یکدیگر بعدوان **من الشیطان** از دوستی
شیطانست که در چشم می آراید و بران میدارد **لیحزن الذین آمنوا** تا اندوهگین کند مومنان را **و لیس** و نیست شیطان و تناجی او **بضارهم شیئا** ضرر
رساننده مومنانرا بچیزی **الا باذن الله** مگر به دستوری خدای یعنی بمشیت و قضای او **و علی الله** و بر خدای نه غیر او **فلیتوکل المومنون** باید که توکل کنند
مومنان و هم خود با حق گذرانند و از وی راز گفتن مومنان جهودان و منافقان حسابی برند زیرا که داد ایشانرا حق تعالی داد و جبار ایشانرا
نیست **بیت** دگر با سخن خصم شد گوی مگوی ⁂ که اهل مجلس ما را از آن حسابی نیست ⁂ جمعی از اهل بدر رضی الله عنهم بمجلس پیغامبر صلی الله علیه
و سلم و بعضی از جایها که گرداگرد پیغامبر بود گرفته بودند بر جد پای ایستادند سلام کرد در میان مجلس بجای ایستادند کسی ایشانرا جای نداد حضرت پیغامبر
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که یا فلان و یا فلان ایشان برخاستند و جای با ایشان داد و کراهت آن بر منافقان بحال ایشان اعتراض
کردند آیه آمد **یا ایها الذین آمنوا** ای آنانکه گرویده اند **اذا قیل لکم تفسحوا** چون گفته شود شما را جای فراخ کنید **فی المجالس** در مجلسها چون مجلس
ذکر و تلاوت و نماز **فافسحوا** پس جای گشاده کنید بر مردم **یفسح الله لکم** تا گشاده گرداند خدای و شما را در قبرها یا در بهشت منزلها یا

کنند که حالات آن

یاد دلهای شما را منشرح گرداند باز اله تضایق و تزاحم و اذا قیل چون گفته شود انشزوا و در موضح آورده که جمعی مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
بودند نشسته بودندی و چون یکی را از ایشان مهمی بودی بیرون طلبیدندی نخواستی که برخیزد و این آیه نازل شد و در تفسیر یاد …
کو برخیزید بنماز جمعه یعنی نداء مؤذن شتابند یرفع الله تا بر دارد خدای تعالی درجها در بهشت الذین آمنوا منکم آنانرا که گرویده اند از شما و الذین
اوتوا العلم و بر میدارد آنانرا که داده اند علم با ایمان درجها بالای درجها مومنان که بی علم باشند زیرا که مومن عالم افضل است از مومن بی
علم در کشف الاسرار آورده که ابن مسعود رضی الله عنه اوزاعی را در خواب دید گفتیم وا خبر ده از عملی که بهترین اعمالست تا بدان تقرب کنم گفت هیچ درجه
علما ندیدم و از کذشت آن درجه اند و مناکات این جواب موافق اینست و علما دین را درجات بلند است هم در دنیا بمرتبه و شرف و در آخرت انبیا
علیهم السلام و هم در عقبی بفضل و … و موافقت با صفا از ابن مسعود رضی الله عنه منقولست که مومن عالم را بر دارد درجها بالای غیر بالای عالم
که میان هر دو درجه مقدار دویدن اسپی تیز رو شصت سال و در حدیث ابی داود رحمه الله بذکر کرده است که فضل عالم بر عابد چون فضل
قمرست در شبی که بدر باشد بر سایر کواکب شعر مصابیح الانام بکل ارض ∴ هم العلماء و ابناء الکرام ∴ و نعم ما قیل نظم رفعت آدمی
بعلم بود ∴ هر کرا علم بیش رفعت بیش ∴ قیمت هر کسی بدانش خویش ∴ ساز دا زدون بعلم قیمت خویش والله بما تعملون و خدای بآنچه
شما میکنید خبیر داناست در این سخن بیم و امید و وعده و وعید است آورده اند که دولتمندان تردد بسیار میکردند بحضرت پیغامبر صلعم و راز بسیار
میگفتند و خبرها از نوع میپرسیدند با هم … تا بدینجا رسید که آنحضرت تنگ آمد این آیه نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان اذا ناجیتم
الرسول چون خواهید که راز گوئید با رسول الله فقدموا پس پیش فرستید یعنی بدهید بین یدی نجویکم قبل از راز گفتن صدقة صدقه بمستحقان
ذلک این صدقه دادن قبل از نجوی خیر لکم بهتر است شما را از آنکه طاعت بیفزاید و اطهر و پاکیزه تر برای آنکه گناهان محو گردد فان لم
تجدوا پس اگر نیابید چیزی فان الله غفور پس خدای آمرزنده است هر کسی را که این گناه کند یعنی بی صدقه راز گوید رحیم مهربانست بنده را تکلیف
مالا یطاق نماید در خبر است که این حکم ده شبانروز است و مرتضی علی یک دیناری داشت آنرا بده درم کرد هر روز یکدرم داد با پیغامبر صلی
الله علیه وسلم راز گفتی و چیزی پرسیدی و بعد از آن این حکم منسوخ شد امام زاهد رحمه الله فرموده که حکمی نازل شد و جز علی کسی بدان کار نکرد
این از جمله مناقب اوست و گویند این یکساعت از روز بیش نبوده و علی در آن ساعت این کار کرد ءاشفقتم آیا بترسیدید ان تقدموا از آنکه
پیش بدهید بین یدی نجویکم صدقات پیش از راز گفتن خود صدقها را فاذ لم تفعلوا پس چون نکردید این کار را و تاب الله علیکم و باز گشت خدای
بشما بر یعنی که … فاقیموا الصلوة پس بر پای دارید نماز فریضه را و آتوا الزکوة و بدهید زکوة واجب را و اطیعوا الله و رسوله و فرمان برید
خدای را و رسول او را در همه حال که اینها تدارک تقصیرات کند والله خبیر بما تعملون و خدای داناست بآنچه شما میکنید در خبر است که عبد الله بن
نبیل منافق بود با رسول الله صلی الله علیه وسلم نشست و خاست کردی و سخنان آنحضرت با یهود گفتی روزی پیغامبر صلعم در حجرات طاهرات و جمعی از
صحابه آنجا بودند فرمود که حالی در آید مردی که دل او بر کشی بود و منکر در نظر شیطانی ناظر باشد ناگاه ابن نبیل در آمد حضرت فرمود که چرا تو و اصحاب تو مرا دشنام
میدهید و فلان و فلان و اصحاب او چند سوگند خوردند و یاران خود را آوردند تا سوگند خوردند که هرگز این ایذا نکرده ایم این آیت نازل
شد که الم تر آیا نمی نگری الی الذین تولوا بسوی آنانکه یعنی دوستی گرفتند قوما غضب الله گروهی را که خشم گرفته است علیهم بر ایشان

یعنی یهود ما هم نیستند منافقان منکم از شما که مومنانید ولا منهم و نه از ایشانند و یحلفون و سوگند میخورند علی الکذب بر دروغ بدعوی اسلام و ایمان
… ایمان و هم یعلمون و ایشان میدانند که دروغ میگویند اعد الله لهم آماده کرده خدای برای ایشان عذابا شدیدا عذابی سخت در دنیا بخواری و در
در آخرت بسوی آتش دوزخ انهم بدرستی که ایشان ساء بدست ما کانوا یعملون آنچه هستند که میکنند … اتخذوا فرا گرفتند ایمانهم
سوگندها را اگر میخورند جنة سپری یعنی پناهی که خون و مال ایشان در امان باشد فصدوا پس باز داشتند … عن سبیل الله از راه خدا
بفتنه انگیزی و سخن چینی با ایشان بدل میبازند تا از جهاد و متابعت باز گردند فلهم عذاب مهین عذابی خوار کننده لن تغنی عنهم دفع نکند از ایشان
روز قیامت اموالهم خواستهای ایشان و لا اولادهم و نه فرزندان ایشان من الله شیئا از عذاب خدای چیزی اولئک آنگروه منافقان
اصحاب النار ملازمان دوزخند هم فیها خالدون ایشان در آتش جاوید باشند نیز در خلود با رحکم کافران دارند بلکه دیگر ایشان در
از کافران زیرتر خواهد بود و عذاب ایشان سخت تر یوم یبعثهم الله یاد کن آن روز را که برانگیزاند خدای جمیعا همه منافقان را از قبور ایشان
فیحلفون له پس سوگند برای خدای بر اسلام و اخلاص خود کما یحلفون لکم هم چنانکه سوگند میخورند برای شما و یحسبون و اندیشه مینمایند
انهم آنکه ایشان علی شیء بر چیزی اند و کاری میکنند که میخورند برای شما و خدای منفعت باید الا انهم بدرستی که ایشان الکاذبون
ایشان در دروغ ایشان بغایتی رسیدی که با دانای نهان و آشکار دروغ میگویند استحوذ مستولی شده و غلبه کرده علیهم الشیطان بر ایشان
دیو بوسوسه میل داد ایشانرا بمعاصی فانسیهم پس فراموش کردانید بر ایشان ذکر الله یاد کن خدای نه بدل و نه بزبان اولئک آنگروه فراموش کاران
حزب الشیطان لشکر دیو اند و تابع او الا ان حزب الشیطان بدانید بدرستی که سپاه دیو هم الخاسرون ایشانند زیانکاران که نعیم جاوید
از دست داده اند و در عذاب مخلد افتاده اند ان الذین بدرستی که آنانکه یحادون الله و رسوله خلاف کنند خدای او و رسول او را اولئک آن گروه
مخالفان فی الاذلین از جماعت خوارترانند یعنی ایشان در دنیا بخواری و قتل و سبی گرفتار اند و در عقبی سیاه روی بی اعتبار کتب الله نوشت
خدای در لوح محفوظ و حکم کرد که بعه لاغلبن انا هر که اینه غالب شوم من و رسلی و پیغامبران من و اغلب رسل مامورند بحرب و بعضی
بحجت و ادیت و اگر مامور نیستند بدلیل و حجت ان الله قوی بدرستی که خدای تواناست به نصرت انبیا عزیز غالبست در حکمی که خواهد کسی بر
منع آن قادر نباشد نظم حکمی که از بارگه کبریا بود ∴ کس را در آن مجال تصرف کجا بود ∴ حق سبحانه و تعالی بعد از ذکر منافقان دوستی ایشان
با دشمنان خدای صفت مخلصان میکند که مطلقا با هیچ دشمن دوستی نکنند و اگر چه قرابت قریب واقع باشد چنانکه فرمود لا تجد قوما یومنون
نیابی و نشاید که پیدا کردی را که میکردند بالله والیوم الآخر بخدای و بروز باز پسین که ایشان یوادون دوستی ورزند و دوست دارند
من حاد الله و رسوله آنکس را که خلاف کند با خدا و رسول او یعنی مومنان کافران و منافقان دوست ندارند ولو کانوا و اگر چه باشند آن مخالفان
خدا و رسول اباءهم پدران ایشان چون عبیده جراح که رضی الله عنه که پدر خود در روز احد بکشت او ابناءهم یا پسران ایشان چون ابو بکر صدیق رضی
الله عنه که در روز بدر پسر خود را عبد الرحمن بمبارزت طلبید و پیغامبر صلی الله علیه وسلم صدیق را نگذاشت که بحرب رود او اخوانهم یا برادران
ایشان چون مصعب ابن عمیر که برادر خود را روز احد بقتل رسانید او عشیرتهم یا خویشان ایشان چون فاروق رضی الله تعالی عنه که در بدر خال
خود عاص بن هشام را و قتل چون مرتضی و حمزه و عبیده رضی الله عنهم که عشیرای خود را چون عتبه و شیبه و ولید را در جنگ بدر بکشتند

اولیک آن گروه که با دشمنان دوستی نکنند مطلقا کتب نوشته است خدای یعنی ثابت کرده فی قلوبهم الایمان در دلهای ایشان ایمان
یا جمع کرده است انرا یا لوازم ان از اخلاص و استقامت و ایدهم و تقویت ایشانرا بروح منه برحمتی از نزدیک خود یا نصرتی یا نور و هدایتی که بوی
مدد داده است ایشانرا یا بجبریل و یا بقران و یدخلهم و در آرد ایشانرا روز حشر جنات تجری در بهشتی که جریانی دارد من تحتها الانهار از زیر
درختان جویها از اب و شیر و خمر و عسل خالدین فیها جاوید بودگان باشند در ان رضی الله خشنودی خدای عنهم از ایشان بطاعتی که در دنیا
کردند و رضوا عنه و خشنود شدند ایشان از خدای بکرامتی که وعده کرده است انرا در عقبی اولیک حزب الله انگروه لشکر خدا و ناصر
دین وی اند الا ان حزب الله بدانید بدرستی که سپاه خدای هم المفلحون ایشان رستگاران اند امام ثعلبی از جرجانی رحمهما الله نقل میکند که او
از شیخ خود شنیده که داود علیه السلام از حق سبحانه و تعالی فرمود العاضة ابصارهم والسلیمة ایدیهم والنقیة قلوبهم اولیک حزبی و حول عرشی
هر که او چشم از محارم بسته از ازار خلق و اخذ حرام کوتاه باشد و دل خود را از ما سوی الله پاکیزه گرداند از جمله حزب الله است درین باب گفته اند
نظم از هر چه نارواست ازان دیدها ببند ∴ و ز هر چه نا پسند بود دست باز دار ∴ لوح دل از غبار تعلق بشوی پاک ∴ تا باشدت بحلقهٔ اهل قبول بار
سورة الحشر مدنیة وهی اربع و عشرون اية بسم الله الرحمن الرحیم سبح تسبیح گفت و بپاکی یاد کرد لله و خدایرا ما فی السموات و ما فی الارض آنچه در
آسمانها و زمینهاست و هو العزیز و او غلبه کننده است بر همه حکم و فرمان الحکیم صواب کار است در کار و کردار و کفار آورده اند که حضرت رسالت
صلی الله علیه و اله و سلم در سال چهارم از هجرت با جمعی از خواص اصحاب جهت دیة دو عامری که در عهد پیغامبر بودند صلعم و عمرو بن امیه ضمری رضی الله عنه
ایشانرا کشته بود بمنازل یهود بنی النضیر رفت و در وقتی که بنشست بدیوار خانه ایشان نهاده بود سنگی بردند تا بر انحضرت افکنند فی الحال
جبریل علیه السلام مهتر عالم را صلی الله علیه و اله و سلم خبردار گردانید و انحضرت بمدینه آمده کسی بدیشان فرستاد که غدر شما ظاهر شده از دیار من
بیرون روید و ده روز ایشانرا امان داده ایشان بتهیه سفر اشتغال نمودند و ابن ابی کسی را بدیشان فرستاد که از دیار خود بیرون مروید
بقلاع خود متحصن باشید که من با دو هزار کس از قوم خود معاون شمایم و یهود بسخن ان منافق مغرور شده یاغی گشتند و خبر بانحضرت رسیده
با جمعی بر سر ایشان رفت و یازده روز ایشانرا محاصره کرده ایشان جلا قبول کردند بواسطه ترس و بیمی که خدای در دل افکند و چون جلا
نمودند انحضرت فرمود بشرط انکه اسلحه خود را بگذارید و ان مقدار از اموال که دواب شما بر تواند گرفت با خود ببرید بدین وجه قرار یافت
وحق سبحانه و تعالی ایة فرستاد که هو الذی اوست آن خداوندی که از روی ادلال اخرج الذین کفروا بیرون کرد انانکه نگرویدند من اهل الکتاب از اهل
تورات یعنی بنی النضیر من دیارهم از سراها و منزلها که در زمین مدینه داشتند لاول الحشر در اول راندن از جزیره عرب و حشر ثانی ایشانرا از خیبر خواهد بود
یا از اول حشری که در میان ایشان واقع شد در اخر الزمان اتشی از جانب شرق بیاید و مردم بزمین شام محشور شوند پس خروج ایشان از
اول حشر باشد ما ظننتم گمان نداشتید ای مومنان ان یخرجوا انکه بیرون روند بنی النضیر از مدینه بجهت بسیاری مردم و مدد و نجابت و
شوکت ایشان و ظنوا و گمان بردند انهم انکه ایشان مانعتهم منع کننده یا باز دارنده است ایشانرا حصونهم حصارهای ایشان استوار من الله
از فرود آمدن قضای خدای بدیشان فاتیهم الله پس بیامد بدیشان عذاب خدای من حیث لم یحتسبوا از انجا که گمان نبردند و قذف و بیفکند
خدای فی قلوبهم الرعب در دلهای ایشان ترس و بیم تا دل بر جلا نهادند و چون حکم جلا شد یخربون خراب میکنند خانها خود خراب کردند و خبر

بیوتهم بایدیهم

که چون یهود دل بر جلا نهادند و دانستند که خانها بدست مومنان افتد خانها را بهر چه ایشان خوش می آمد از در و چوب و سنگهای تراشیده
از محل خود بر کنده میخواستند که با خود ببرند پس ششصد شتر بار کرده و خود را با بواب بستند و اظهار جلادت میکردند و مغنیان سرود گویان
از بازار مدینه گذشتند بعضی بولایت شام رفتند و جمعی بخیبر فاعتبروا پس عبرت گیرید یا اولی الابصار ای خداوندان دیدها یعنی بچشم احوال ایشانرا و ازان
عبرت بر دارید و لولا ان کتب الله اگر نه آن است که خدای نوشته در لوح و حکم کرده علیهم الجلاء بر ایشان بیرون شدن از خان و مان لعذبهم هر آینه عذاب کردی ایشانرا
فی الدنیا درین سرای بکشتن و برده گرفتن و لهم فی الاخرة و مر ایشانراست در ان سرای عذاب النار عذاب آتش دوزخ ذلک این عذابها که مر
ایشانراست بانهم بسبب ان است که ایشان شاقوا الله و رسوله دشمنی کردند با خدای و رسول او یعنی خلاف فرمان ورزیدند و من یشاق الله و هر که دشمن دارد
خدایرا فان الله پس بدرستی که خدای شدید العقاب سخت عقوبت است او را و امثال او را آورده که محاصره حکم شد تا خرمایان ایشانرا قطع کنند غیر از عجوه
و عبد الله بن سلام و ابو لیلی مازنی رضی الله عنهما بدان مهم مامور گشتند ابو لیلی عجوه و انواع تمر را میبرید و میگفت که میدانم که خدای این نخیل را بمسلمانان
باز دهد پس انچه بهتر است برای ایشان میکنم حق سبحانه و تعالی آیة فرستاد ما قطعتم آنچه بریدید من لینة از خرمایان او ترکتموها یا گذاشتید او را
قائمة علی اصولها ایستاده بر اصل خود فباذن الله پس بامر خداست و بینشندی براندکه شما را دید ولیخزی الفاسقین و برای انکه خوار گرداند یهود را که
بیرون رفتگانند از دایرهٔ ایمان آورده اند که بنی النضیر که جلا کردند پنجاه زره و پنجاه خود و سیصد و چهل شمشیر باز ماند اموال و عقار ایشان مجمع
میشد یعنی حصه پیغامبر صلی الله علیه و اله و سلم و انحضرت از اسلحه هر چیز هر کس که خواست داد و عمارات بعضی مردم بخشید و اکثر روایات نظر بانکه مخمس
ناساخته و امام شافعی رضی الله عنه بر نیل رفته حق سبحانه درین باب خبر میدهد و ما افاء الله و آنچه باز گردانید خدای علی رسوله بر فرستاده خود منهم از مال
و ملک ایشان یعنی غنیمت بوی ارزانی داشت فما اوجفتم پس نتاختید علیه بر تحصیل آن من خیل هیچ اسپی و لا رکاب و نه شتری پیاده بدین حصار
بر آمدید و زیاده جنگی واقع نشد که شما را کلفتی رسیده باشد و شما بحرب و کارزار این حصار را فتح نکردید و لکن الله و لیکن خدای بنصرت خود
یسلط رسله مسلط میسازد دوستان خود را که اند پیغامبر خود را علی من یشاء بر هر که خواهد و الله علی کل شی قدیر و خدای بر همه چیز از غالبیت پیغامبران
و مغلوبیت دشمنان تواناست گاه بسبب ظاهر چون قتال و جدال ایشانرا غلبه میدهد و گاه بسبب نهانی چون القای ترس و بیم در دل ایشان ما افاء الله
انچه میگرداند خدای علی رسوله بر پیغامبر خود من اهل القری از اموال و املاک اهل دیهها که بحرب گرفته نشود فلله پس مر پیغامبراست و لذی القربی
و خداوند قربت را یعنی بنسبت پیغامبر صلی الله علیه و اله و سلم و الیتامی و مر یتیمان را و المساکین و درویشان محتاج را و ابن السبیل و راه گذریان را که بی مال باشند علما
برانند که بی خاصه پیغامبر بوده صلعم قسمت ان تعلق بوی داشته در زمان حیوة نفقهٔ سنه اهل و عیال از ان میفرموده انرا باقی بر وجهی که حق بوده
قسمت مینموده بعد از وفات ایشان بعضی علما حمل بر ظاهر ایه کرده بشش سهم قسمت کردند و سهمی که نام حق سبحانه و تعالی است بعمارت کعبه و سایر
مساجد صرف کنند و جمعی گویند نام خدای تعظیم است این بر پنج سهم قسمت کنند در سهم رسول صلی الله علیه و اله و سلم اختلاف کرده اند بعضی گویند صرف
امامت و نزد بعضی بمصالح مسلمانان صرف باید کرد و بقول بعضی در سد ثغور و سلاح مجاهدان بکار باید برد و در معالم آورده که اهل جاهلیت
چون غنیمت گرفتندی پیشوایان سهم خود ستدندی و باقی را باقوام گذاشتندی و توانگران قوم در قسمت آن بر درویشان حیف کردندی چون
روسای اهل ایمان در غنایم بنی النضیر همین خیال بسته گفته اند یا رسول الله شما ربع و نصفی مغنم را بر دارید و بگذارید تا ما باقی را قسمت کنیم حق

حق سبحانه و تعالی از خاصه پیغامبر گردانید و قسمت آن از بر وجهی که مذکور شد مقرر ساخت و فرمود که حکم فی بید الحکیم کیلا یکون تا نباشد آن فی دولة
بین الاغنیاء منکم گردان در میان توانگران از شما و ایشان زیاده از حق خود بردارند و فقرا اندک دهند یا محروم سازند چنانچه در
زمان جاهلیت بوده وما آتیکم الرسول و آنچه بدهد شما را رسول فخذوه پس بگیرید وما نهیکم عنه و آنچه نهی میکند شما را از آن مثل غلول فانتهوا پس باز ایستید
از آن محققان برانند که حکم این کلمات عامست و معنی وی آنکه هرچه او فرماید پیغامبر آنرا فرا گیرید و فرمان کنید و هرچه نهی کند از آن باز ایستید که او نهی
بحق است هر که در تکب او کرد نجات یابد و هر که از نهی او اجتناب نماید در ورطه هلاک افتد بیت الکسی که شد متابع او تو قد نجا :: و آنکه خلاف
او نمود زنید قد هلک واتقوا الله و بترسید از عذاب خدای در مخالفت رسول او ان الله شدید العقاب سخت عقوبتست بر مخالفان پیغامبر آنرا للفقراء والمهاجرین ان الله
و قسمتی فی برای یتیمان و مسکینان و ابناء السبیل است و درویشان هجرت کننده الذین اخرجوا آنانکه بیرون کرده شده اند من دیارهم از سرایهای
ایشان که در مکه داشته اند واموالهم و در افتاده اند از مالهای خود یبتغون می طلبند فضلا من الله بخششی و بخشایشی از خداوند خود ورضوانا
و خوشنودی حضرت او یعنی هجرت ایشان بر تجارت و اعراض دنیوی نبود بلکه طالب رحمت در دنیا و رضای خداوند بودند و بدوستی خدا و رسول ترک
دنیا اموال نمودند وینصرون الله و یاری کنند دین خدا را بنفس و مال خود ورسوله و نصرت مینمایند پیغامبر او را بیاری و هواداری اولئک
آن گروه مهاجران هم الصادقون ایشانند راستان در دین اسلام هم بقول و هم بفعل والذین و دیگر برای آنانکه تبوؤا الدار جای کردند در سرای هجرت
والایمان و در دار یعنی مدینه و در تفسیر امام نقاش رحمه الله مسطورست که ایمان نام مدینه است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را این نام نهاده
پس معنی این باشد که اقامت نمودند در مدینه من قبلهم پیش از هجرت مهاجران جز مراد انصارند که در دیار خود ایمان آوردند و بدو سال
پیش از قدوم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مساجد ساخته اند یحبون دوست میدارند من هاجر هر که هجرت کند الیهم بسوی دیار ایشان
و او را جای دهند و بمال مساعدت نمایند ولا یجدون و نیابند فی صدورهم در دلهای خود حاجة حسد و حقد و دغدغه مما اوتوا از آنچه عطا داده
شوند ایشان و آن آنست که حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم انصار را طلبید و ذکر اعانت و امداد و احسان و اشعار که نسبت با مهاجران
کرده بودند فرمود پس گفت ای انصار اگر میخواهید بدهید اموال بنی النضیر میان همه شما تقسیم کنیم و طایفه بر قرار سابق در مساکن شما ساکن باشند
و اگر میخواهید این مال خاص بمهاجران خود دهم و ایشان از منازل شما بیرون آمده بکفایت امور معیشی خود مشغول شوند سعد بن
وقاص گفته اند یا رسول الله خاطر ما آن میخواهد که اموال را بمهاجران قسمت نمایی و ایشان در خانهاء ما باشند که دوستداری دیگرت در منازل
ما از ایشان آن حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم ایشانرا دعا کرد و حق سبحانه و تعالی در شان ایشان میفرماید ویؤثرون و اختیار میکنند و تقدیم
مینمایند مهاجرانرا علی انفسهم بر نفسهای خویش یعنی از خود باز میگیرند و بدیشان میدهند ولو کان و اگرچه هست بهم ایشانرا خصاصة
حاجت بآنچه ایثار مینمایند در اسباب نزول آورده اند از ابن عمر رضی الله عنه که سر بریانی برای یکی از صحابه آورده اند او بدرویشی دیگر که از وی محتاج
تر بود فرستاد و او بدیگری اشارت نمود هم چنین هفت کس از خود بر دیگر ایثار کردند این آیه در شان درویشان توانگر دل نازل شد
ایثار شیمه خصلتیست که وجود مشتمل است بر صفات از اکمل و افضل است و ایثار آنست که کسی محتاج باشد بچیزی و دیگری بیچیز تر باشد بدهد
از خود باز گیرد و بوی بخشد نظم کریم کامل آنرا می شناسم اندرین دوران :: که گر نانی رسد در آب جوی خویش خرج کردانش :: ز استغنای همت ها

وجود فقر و بی برگی :: ز خود وا گیرد و سازد نثار بی نوایانش :: ومن یوق و هر که نگاه داشته شود شح نفسه از بخل نفس او یعنی منع کند نفس را از
جهت مال و بعضی از انفاق فاولئک پس آن گروه هم المفلحون ایشان رستگارانند با هر روزی یا فکان ثنای عاجل در دنیا و ثواب جزیل در آخرت
والذین جاؤوا و آنانکه آمدند و می آیند من بعدهم پس از مهاجران و انصار و مراد تابعان صحابه اند تا روز قیامت یقولون میگویند ربنا اغفر لنا
ای پروردگار ما بیامرز ما را ولاخواننا و برادران ما از دین الذین سبقونا بالایمان آنانکه پیشی گرفتند بر ما بایمان ولا تجعل و منه فی قلوبنا در دلهای ما
غلا کینه و حقدی و خیانتی للذین آمنوا برای آنانکه گرویده اند پیش از ما یعنی صحابه پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم ربنا ای پروردگار ما انک رؤف
مهربانی که تو مهربانی دعا ما را مستجاب کن رحیم بخشنده ما را برحمت خود و در زمره سابقان داخل گردان علما گفته اند کینه از صحابه در دل داشته باشد
از اهل این آیت نیست صاحب انوار آورده که حق سبحانه و تعالی مومنانرا بر سه مرتبه فرود آمد مهاجر و انصار و تابعین که موصوف باشند بپاکی
دل و پاکی طبیعت پس هر که برین صفت نبود از اقسام مومنان خارج اند الم تر آیا نگاه کردی الی الذین نافقوا بسوی آنانکه نفاق میورزند پیغام
و خلاف آنچه در باطن دارند ظاهر میکنند یعنی ابن ابی و ابن نبیند و رفاعه و امثال ایشان که بنی نضیر فرستادند که ما با شما موافقت کنیم در
و جنگ با محمد میکنند معاونت قیام خواهیم نمود و اتفاق ما با شما چه دلیست که او بر شما غالب شود و شما را ازین دیار اخراج کنند ما نیز در موافقت
میکنیم این آیه آمد که ای محمد در حال منافقان نگر که ایشان یقولون میگویند لاخوانهم برادران خود را یعنی سیاه و امثال خود را که اخوة الکفر اند
الذین کفروا آنانکه نگرویدند من اهل الکتاب از اهل کتاب یعنی دیه که عم یهود بودند که بحقیقت نضیر لئن اخرجتم اگر بیرون کرده شوید از دیار خود بنی
لنخرجن هر آینه بیرون آییم معکم با شما از روی دوستی و مصاحبت ولا نطیع و فرمان نبریم فیکم در ایذاء و آزار شما احدا یکی را که محمدست صلی الله
علیه و سلم یا هیچکس از مسلمانان را در خلاف طاعت شما ابدا همیشه وان قوتلتم و اگر کارزار کرده شوید یعنی مسلمانان با شما قتال کنند لننصرنکم
هر آینه یاری کنیم شما را والله یشهد انهم و خدای گواهی میدهد که ایشان یعنی منافقان لکاذبون دروغ گویانند لئن اخرجوا اگر بیرون کرده شوند یهود
از مدینه لا یخرجون بیرون نمیروند منافقان معهم با ایشان و موافقت نکنند ولئن قوتلوا و اگر کارزار کنند مسلمانان با ایشان لا ینصرونهم
یاری نمیدهند منافقان ایشانرا ولئن نصروهم و اگر فرض یاری دهند اهل نفاق یهود را لیولن الادبار هر آینه باز گردند و پشت دهند یعنی
بهزیمت روند ثم لا ینصرون پس بعد از هزیمت ایشان بنی نضیر یاری کرده نشوند یعنی چون ناصران ایشان منهزم شدند ایشان چگونه مقصود
گردند لانتم هر آینه که مومنانید اشد رهبة سخت ترند از جهت ترس فی صدورهم در دلهای ایشان من الله از خدای یعنی منافقان از
شما بیشتر ترسند که از خدای ذلک آن خوف و خشیة از شما و ایشانرا بانهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یفقهون گروهی اند که نمیدانند عظمت خدایرا
جل سلطانه و اگرنه بایستی که از و ترسیدندی لا یقاتلونکم کارزار نمیکنند با شما جمیعا همه ایشان یعنی جهودان و منافقان الا فی قری محصنة
مگر در دیهها استوار کرده بخندق و برج و باره او من وراء جدر یا از پس دیوارها سنگ و تیره یعنی ایشانرا قوت آنکه روی برروی با شما
محاربه توانند کرد نیست و این از ضعف و بیدلی ایشانست بلکه باسهم کارزار ایشان بینهم میان یکدیگر چون حرب میکنند شدید سخت است اما
هر شجاع که با خدا و رسول حرب نماید بیدل و ترسناک گردد پس ایشان بسبب ترسی که خدا در دل ایشان افکند طاقت مقاتله در مواجهه و مقابله ندارند
تحسبهم جمیعا تو پنداری یهود و منافقان مجتمع اند در رای و تدبیر وقلوبهم شتی و حال آنست که دلهای ایشان پراکنده و پریشان زیرا که

عقاید و مقاصد ایشان مختلف افتاده ذلک این صفتهای بد که ایشان راست بانهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یعقلون گروهی اند که تعقل نمیکنند
و در پی آن نمی باشند که چه چیز را صلاح ایشان در آنست پس مثل ایشان یهود کمثل الذین هم چون مثل آنانست که بودند من قبلهم پیش از ایشان قریبا
بزمان اندک ذاقوا چشیدند وبال امرهم بدی عاقبت کار خود یعنی جزای معصیت را مراد قینقاع اند ایشان جلا کرده شدند از مدینه یا اهل بدر که
عرصه هلاک گشتند ولهم و مر ایشان راست با وجود خواری دنیا عذاب الیم عذابی دردناک و مثل منافقان در فریب دادن جهود نضیر کردن
کمثل الشیطان مانند مثل شیطانست اذ قال چون گفت للانسان اکفر مر کافر را که در خود ثابت باش که من یار و هوادار توام و معین توام
فلما کفر پس چون بدان اثبات ورزید و نهال شرک در زمین دل استحکام یافت قال گفت شیطان انی بریء منک من بیزارم از تو انی
اخاف الله بدرستی که من میترسم از خدای رب العالمین پروردگار عالمیان و مراد از شیطان ابلیس و از انسان ابو جهل و بدانکه ابو جهل بدانکه در وقت
جنگ بدر متوجه بود از قبیله کنانه توهم داشت ابلیس بصورت سراقه که رئیس کنانه بود بر آمده گفت که ای ابو الحکم مترس که من یار توام
و چون ببدر رسید ابلیس دید که ملایکه بمدد اهل اسلام نازل میشوند بگریخت و گفت من از شما بیزارم و در سوره انفال این قصه مذکور
شده و بعضی بر آنند که مراد ابلیس است و انسان برضیصا که هفتاد سال خدا را عبادت کرده دیوان در کار او عاجز شدند ابلیس
همه اغوا و اضلال او بر خود گرفته بیامد بصورت آدمی در صومعه بریاضت و عبادت مشغول شد و زاهد از شدت مجاهدت او متعجب ماند
و مرید او گشت ابلیس عزیمت رفتن کرد و کلمه چند جهت شفای مرضی و عافیت اهل بلا بوی آموخت پس بشهر آمده شخصی را بجن کرده باز در
بصورت طبیبی ظاهر گشته اهل او را گفت علاج او بدعای برضیصا میسر نیست اگرش را بدر صومعه برضیصا آوردند دمی چند بر دمید و شیطان
دست از او باز گرفت و شفا یافت القصه ابلیس مردمان را مبتلی و مخبط می ساخت و برضیصا ارشاد مینمود و بکلمات او میگذشت و زاهد را
وسوسه کرد تا با او فاحشه کرد و از خوف فضیحت او را بکشت و ابلیس برادران آنرا مطلع گردانید و زاهد را گرفته بردار کردند و ابلیس بهمان
صورت اول خود را بر وی ظاهر کرد و گفت مرا سجده کن و ابلیس از وی بیزاری نمود و آن بیسعادت بعد از آن همه عبادت بورطه شقاوت ابدی گرفتار
گشت بیت غافل مشو که مرکب مردان مرد را ∴ در سنگلاخ بادیه پیها بریده اند فکان عاقبتهما پس هست عاقبت کار شیطان و انسان انهما فی
النار آنکه ایشان هر دو در آتش دوزخند خالدین فیها جاوید مانندگان در آن وذلک و خلود در آتش جزاء الظالمین پاداش ظالمانست و کافران یا ایها الذین
آمنوا ای آنکه گرویده اند اتقوا الله بترسید از عذاب خدای و بدو باز گردید ما قدمت آنچه را که پیش فرستاده است لغد برای فردای قیامت
تا اگر تقدیم طاعت و خیرات کرده شکرگزاری نمایند و در زیادتی آن کوشند و اگر معاصی و سیئات فرستاده توبه
کرده پشیمان شوند و اتقوا الله و بپرهیزید از سطوت الهی تکریر امر تقوی برای تاکید است یا اول در ادای واجبات بود و ثانی در ترک
محارم [illegible] ان الله خبیر بدرستی که خدای داناست بما تعملون بآنچه میکنید در کشف الاسرار آورده که اول اشارتست باصل تقوی و دوم بکمال
آن [illegible] اول تقوی عوام است و آن پرهیز کردن باشد از محرمات و دوم تقوی خواص و آن اجتناب بود از هر چه با دون حق است بیت اصل تقوی
[illegible] ولا تکونوا و مباشید ای مومنان کالذین نسوا الله مانند آنانکه بگذاشتند امر خدا را چون یهود و منافقان
و اصل ترک [illegible] فانسیهم انفسهم پس فراموش گردانید خدای بر ایشان نفسهای ایشان [illegible] تقدیر چنین کردند و گفته اند در توفیق بر ایشان

بر لبت و مهدی بن عبدالله قدس سره فرمود که بوقت آنکه گناه خدای فراموش کردند خدای نیز توبه بر ایشان فراموش ساخت اولئک هم الفاسقون آن گروه
ایشانند بیرون رفتگان از دایره فرمان برداری لا یستوی اصحاب النار برابر نیستند نزدیک خدای یاران دوزخ که نفس خود را ساخته مستحق نار شدند
و اصحاب الجنة و یاران بهشت که در استکمال نفس کوشیده اهلیت جنت حاصل کردند اصحاب الجنة اصحاب بهشت یعنی ساکنان هم الفائزون
ایشانند رستگاران یعنی از عذاب جهنم باز رسته و بنعیم مقیم پیوسته لو انزلنا اگر میفرستادیم هذا القرآن این قرآن را علی جبل بر کوهی
که او را فهم و ادراک دادیم لرأیته هر آینه میدیدی او را خاشعا ترسنده و فرمان بردار متصدعا شکافته و از هم ریخته من خشیة الله از ترس خدای و از هیبت
وعیدی که در وی است یعنی کوه با آن بزرگی و سختی اگر قرآن فهم کردی بترسیدی و دلهای سنگین کافران از آن متاثر نمیشوند ع این دل سنگین
تو یک ذره سوهان گیر نیست وتلک الامثال نضربها للناس و این مثلها بیان کنیم برای منفعت مردمان لعلهم یتفکرون شاید که اندیشه کنند در آن و بهره بردارند از آن
هو الله آنکه قرآن فرستاده خدایست الذی الخدای که لا اله نیست هیچ معبودی مستحق عبادة الا هو مگر او عالم الغیب والشهادة دانا بپوشیده و آشکارا
و گفته اند عالم معدوم و موجود یا بحیات و موت یا برزق و اجل یا بدنیا و آخرت و آنچه خواهد بود هو الرحمن اوست بخشاینده که رحمت عامه شامل
او احاطه جمیع خلق نموده در دنیا الرحیم بسیار رحمت که خاصه او بمومنان رسد در آخرت تعفر غفران و رویه و رضوان هو الله اوست خدای
الذی الخدای که بهیچ وجه لا اله نیست خدای سزای پرستش الا هو مگر او الملک پادشاهی جلال ذاتش از وجه احتیاج مومنان مصون است
و کمال صفاتش باستغنا مطلق مقرون القدوس پاک از شوایب نقایص و معایب و منزه از آفات و نوایب السلام سلم از عیوب و علل و
مبرا از ضعف و عجز و خلل المومن ایمن کننده از عقوبت نیران و داعی خلق بایمان و امان یا مصدق رسل باظهار معجز و برهان المهیمن گواه
راست بر هر چه خلق کنند یا نگهبان یا قایم بعدل یا مطلع بر خفایا حکم کند بحق و گفته اند این اسمی است از اسماء الهی که تاویل آن غیر خدای ندانند
العزیز غالب در حکم یا بخشنده عزت الجبار بزرگوار یا شکننده کارها یا بصلاح آرنده کارهای درهم شکسته المتکبر مستحق کبریا و عظمت سبحان الله
پاکست الخدای عما یشرکون از آنچه شریک میسازند وی را چه واجب الوجود شرکت قبول نکند هو الله الخالق اوست خدای آفریننده یعنی تقدیر
کننده بر وفق مشیت و مقتضای حکمت البارئ آفریدگار یعنی ظاهر کننده اعیان و آرنده از عدم بوجود المصور بخشنده صورت مخلوقات
له الاسماء الحسنی و او راست نامهای نیکو در شرع پسندیده و مستحسن باشد یسبح له پاکی یاد کند و او را ما فی السموات و ما فی الارض و آنچه هستند
در آسمانها و زمین و او را از نقایص منزه و مقدس میدانند و هو العزیز و اوست عزیز در ملک خود که مغلوب و مقهور نگردد الحکیم صواب کار در کردار و
گفتار خود که هر چه گوید و کند بر وجه حکمت بود در عین المعانی آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم جبرئیل علیه السلام از اسم اعظم پرسید
جواب داد که علیک باخر سورة الحشر دیگر بار پرسید همین جواب داد دقایق و حقایق این اسما و حفظ بند و از هر اسمی بر سبیل تفصیل
در جواهر التفسیر باید داد و من الله الاعانة والتایید سورة الممتحنة مدنیة ثلث عشر آیة بسم الله الرحمن الرحیم حضرت پیغامبر صلی الله علیه
و آله و سلم در سال ششم از هجرت که بطریق اخفا عزیمت مکه داشت و حاطب بن ابی بلتعة رضی الله عنه مکتوبی بقریش نوشته از آن عزم اعلام نمود
جبرئیل علیه السلام آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم خبر فرمود و علی و زبیر و مقداد را حکم شد تا بروضه خاخ رفتند و مکتوب را از ساره که مولای ابا
عمرو بن صیفی بود بستدند و بخدمت آوردند حضرت حاطب را طلبیده فرموده که ترا بدین چه داشت گفت یا رسول الله بخدا سوگند که مومنم بخدا و رسول

واز دین برکشته اما خلیفه قریش نه از نفس ایشان و هیچکس نکرده ام که حمایت اهل و ولد و مال من نماید بخلاف سایر مهاجران که ایشان را
دارند نخواستم که راه حق بر ایشان ثابت کردد تا بملاحظه آن محافظت مردم من کنند حضرت فرمود که ای یاران حاطب با شما راست کفت فاروق
رضی الله عنه در غضب شده کفت یا رسول الله مرا اذن کن تا کردن این منافق زنم پیغامبر صلی الله علیه و اله وسلم فرمود ای عمر او را بخوان که اهل بدر است
وحق سبحانه و تعالی بر دیار ایشان نظر کرده داد که اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم انکه این سوره نازل شد که یا ایها الذین امنوا ای کسانیکه کرویده اند
لا تتخذوا فرا مکیرید عدوی و عدوکم دشمنان مرا و اعادی خود را اولیاء دوستان تلقون میفرستید و القا میکنید الیهم بسوی دشمنان من و
شما اسباب اخبار حبیب مرا بالمودة بسبب دوستی که دارید یا طرح محبتی که می افکنید و قد کفروا و حال آنست که دشمنان کافر شدند بما جاءکم بانچه امده است
بشما من الحق از سخن راست که دین اسلام باشد او متابعت که پیغامبر است صلعم یخرجون الرسول بیرون میکنند پیغامبر را از مکه و ایاکم و شما را نیز اخراج
مینمایند ان تومنوا انکه شما میکروید بالله ربکم بخدای که آفریدکار شماست بسبب ایمان شما را از دیار شما بیرون میکنند پس ایشانرا بدوستی میکیرید ان
کنتم خرجتم اکر هستید شما که بیرون آمده اید از وطنهای خود جهادا فی سبیلی از بهر جهاد در راه من وابتغاء مرضاتی و برای خشنودی من تسرون الیهم
راز میکویید یعنی سخنان سری بدیشان میفرستید بالمودة بدوستی در لباس نصیحت و انا اعلم و من داناترم از شما بما اخفیتم بانچه شما میکنید از مودت اعدا
و ما اعلنتم و بانچه ظاهر میسازید از اعتذار و من یفعله و هرکه بکند این کار را منکم از شما یعنی فرا کیرد از شما دوستان بالقا خبر کند بدیشان
فقد ضل سواء السبیل پس بدرستی که کم کرده است راه راست ان یثقفوکم اکر بیابند شما را کفار که یعنی بر شما قادر کردند و ظفر یافته شما را اسیر کنند یکونوا لکم
اعداء باشند مر شما را دشمنان یعنی القا محبت فایده ندهد و ایشان دشمنی آشکارا کنند و یبسطوا الیکم ایدیهم و السنتهم بالسوء و بکشایند دستها
و زبانها خود را بشما ببدی یعنی دشنام و فحش دهند و ودوا لو تکفرون و دوست دارند که شما کافر شوید چنانکه ایشان هستند لن تنفعکم سود نکند
دانست شما را ارحامکم و لا اولادکم خویشان شما و نه فرزندان شما یعنی اوز موالات با مشرکین بسبب مال و فرزند و خویش پیوند میکنید
و ایشان نفع نخواهند رسانید بشما یوم القیمة روز رستخیز یفصل بینکم جدا کند خدای در آن روز میان شما و اولاد و اقربا یعنی کافرانرا بدوزخ فرستند و مومنانرا
بجنت برد والله بما تعملون و خدای بانچه میکنید از دوستی و دشمنی بصیر بیناست و برآن جزا خواهد داد قد کانت و بدرستی که هست مر شما را ای مومنان
اسوة حسنة سنتی نیکو که بدان اقتدا کنید فی ابراهیم از سخنان ابراهیم علیه السلام والذین معه و آنانیکه با وی بودند از اهل ایمان اذ قالوا لقومهم و
کنید چون ابراهیم و مومنان قوم او کفتند او کرده خود را از مشرکان که از ما دوستی مجویید انا برآء منکم بدرستی که ما بیزاریم از شما که بت میپرستید من دون الله
بجز خدای کفرنا بکم کافر شدیم بدین شما و معبود شما و بدا بیننا و بینکم آشکارا شد میان ما و شما العداوة دشمنی بدل و البغضاء و دشمنی بدست یعنی
ابدا همیشه یعنی پیوسته دشمنی عام خواهد بود میان ما و شما بدست و دل حتی تومنوا تا وقتی که ایمان آرید بالله وحده بخدای یکتا و یکانه یعنی یکانکی وی بکوید
حق سبحانه و تعالی تنبیه میکند مومنانرا که در بیزاری از اهل شرک اقتدا با ابراهیم علیه السلام کنید الا قول ابراهیم مکر در آن سخن ابراهیم که کفت لابیه و
جد خود که بوعده استغفار با تو کرده ام و بوعده ایمان تو که با من کرده لاستغفرن لک هر آینه آمرزش خواهیم ساخت برای تو و ما املک لک و نیستم
من مالک یعنی نمیتوانم که دفع کنم از تو من الله از عذاب من شیء هیچ چیز آنکه بخدای بکردی خلاصه سخن آنست که اقتدا باید کرد بحضرت ابراهیم علیه السلام
در بیزاری از کفار در هلال شرش جای کایشان کران صورت ازدی بس وعده واقع شده بود چون خلیل جلیل و اصحاب بیزاری کردند از قوم کفتند ربنا

ای پروردکار ما علیک توکلنا بر تو توکل کردیم یعنی از خلق بریدیم و اعتماد بر خلق ننمودیم و الیک انبنا و بسوی تو باز کشتیم و الیک المصیر و بسوی تو است بازکشت همه دوست
ذو الل... که این دعا قول ابراهیم علیه السلام نیست بلکه حق سبحانه مومنان این دعا را بعد از نهی موالات کفار میفرماید که چون قطع علاقه صورت با دشمنان
کردید بکویید خدا از ایشان بریدیم و بلطف تو پیوند کردیم نظم سوی تو کردیم روی دل نشستیم :: از غیر ما باز آمدیم و با تو نشستیم :: هر چه نه پیوند با
تو دبریدیم :: هر چه نه پنهان یا بود شکستیم ربنا ای پروردکار ما لا تجعلنا فتنة مکردان ما را محل برکماشتن للذین کفروا برای آنکه کافر شدند یعنی ایشانرا بر ما
و مسلط مکردان و بدست ایشان ما را عذاب مکن و اغفر لنا ربنا و بیامرز ما را ای پروردکار ما انک انت العزیز بدرستی که تو غالبی در حکم خویش تا ایشان دفع کنی
الحکیم دانا در کار ما را پاداش لقد کان لکم بدرستی که هست شما را فیهم در ابراهیم علیه السلام و در اول اقتدای اول و در ثانی تا فعال و این اقتدا
اسوة حسنة سنتی نیکو که بدان اقتدا کنند لمن کان یرجو الله مر کسی را که باشد امیدوار از رضای خدای والیوم الاخر و با داشتن روز قیامت تا بر سید او روز
و من یتول و هرکه روی بکرداند از فرمان و دوستی بکند با دشمنان فان الله هو الغنی پس بدرستی که خدای بی نیاز است از دوستی و نصرت کردن وی و دین
او را چه او خود ناصر دین خود است الحمید ستوده است که ستایش خلق آورده اند که بعد از نزول این آیه مومنان قطع دوستی کردند از کسان خود که مشرک
بودند در مکه حق سبحانه و تعالی وعده فرمود که عسی الله شاید انکه خدای ان یجعل پیدا کند بینکم و بین الذین عادیتم میان شما و میان آنکه دشمن داشتند
منهم از کفار مکه مودة دوستی و یاری و آنچنان بود که ابو سفیان و سهل بن عمرو و حکیم بن حزام و غیر ذلک از صنادید عرب که دشمنان عظیم بودند اسلام
آوردند و کسان ایشان محبتی داشت والله قدیر و خدای تواناست بر آنکه دشمنی را بدل و الله غفور و خدای آمرزنده است کسی را که موالات کرد با
ایشان قبل از نهی رحیم مهربان برانکه بعد از نهی قطع محبت کردند آورده اند قوم خزاعه را با حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم عهد و پیمان بود و سر کرد قصد
مسلمانان نکردند و دشمنان دین را یاری ندادند و حق سبحانه و تعالی در باره ایشان فرمود که لا ینهیکم الله نهی نمیکند خدای شما را ای مومنان
عن الذین از آنانکه ایشان لم یقاتلوکم کارزار نکردند با شما فی الدین در کار دین و ملت و لم یخرجوکم و بیرون نکردند شما را من دیارکم از سرایهای شما یعنی
خراج شما دخل نبودند یا واد زنان و کودکان ایشانرا در قتل و اخراجندان مدخلی نیست مفر باد که خدای باور میدارد شما را ان تبروهم از آنانکه نیکوئی
کنید با ایشان و تقسطوا الیهم و از آنانکه عدل کنید با او بجایید قسط و مهری برای ایشان ان الله یحب المقسطین بدرستی که خدای دوست میدارد عدل کنندکانرا
انما ینهیکم الله عن الذین قاتلوکم جز این نیست که حق سبحانه و تعالی نهی میکند شما را از سرایها شما ظاهروا علی اخراجکم و معاونت کردند و هم پشت شدند
تا اعادی بر بیرون کردن شما یعنی مشرکان مکه که بعضی در صدقه و حرب آمدند و بعضی سعی اخراج کردند و جمعی یار ساعیان بودند باز میدارد ان تولوهم از آنکه
دوستی کنند با ایشان و من یتولهم و هرکه دوست دارد ایشانرا فاولئک هم الظالمون پس آنکروه ستمکاران ایشانی ستمکارانند که وضع دوستی در غیر
موضع میکنند چه دوستی با خدای باید و با دوستان خدای شاید که دوستی دیکران هیچ نکشاید بیت کجعبل زد دوستان دعا باز دو حیله سازد یاری
طلب طالب نقش دغا بود :: آورده اند که چون در حدیبیه صلح واقع شد یکی از شرطها آن بود که هر مسلمانی که از مکه بمدینه روی آرد باز کردانند تا
قریش او را باز کردانند هنوز آنحضرت در حدیبیه بود جماعتی مومنان از مکه که تحت حمل من آمده بود از انجمله سبیعه اسلمیه در عقب سبعه شوهر او مسافر
بجد دمیر رسید و کفت شرط برین وجه بوده که هرکه از ما بتو آمدی ردکنی جبرئیل علیه السلام آمد و کفت یا رسول الله این بر مردان واقع شده نه بر
زنان و در روایت که مومنان را بمشرکان باز دهند و این آیة نازل شد یا ایها الذین امنوا ای کرویدکان اذا جاءکم المومنات چون بیایند بشما زنان مو

که دیده سماوات که تکلیف کنند از ایشان
فاتیمن بس آن کردید که اسیر ایشان باد
که مرادی از ایشان در جنت بخشیده شود

دوستی دیگری سبب آمدن نشده و بهیچ عرض از اغراض دنیوی باز بسته نیستند بلکه خاص برای دوستی خدای و رسول و تدین بدین اسلام
آمده اند الله اعلم بایمانهن و خدای دانا ترست بگرویدن که مطلع است بر اسرار ضمایر اما چون حکم شرع بر ظاهر است ایشانرا سوگند دهند فان علمتموهن مومنات
مومنات پس اگر دانستید بغلبهٔ ظن حلق که مومنند فلا ترجعوهن پس باز مگردانید ایشانرا الی الکفار بسوی شوهران کافر دید ایشان لاهن نه ایشان حل
لهم حلالند مر کافرانرا و لا هم و نه کافران یحلون لهن حلال میشوند مر این زنانرا جدا باین و تبلین جدائی افکنده است میان ایشان و آتوهم
و بدهید شوهران ایشانرا ما انفقوا آنچه خرج از زنان کرده باشند از کابین پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سبیعه را سوگند داد و آنچه کافران
مهر بوده داده بود گرفته بازگشته و ایه آمد که و لا جناح علیکم و هیچ بزه و اثمی بر شما نیست ان تنکحوهن آنکه بخواهید آن زنان مهاجره را اذا آتیتموهن
چون بدهید ایشانرا اجورهن مزدها یعنی مهرهای ایشان پس فاروق رضی الله تعالی عنه او را بخواست و دیگر ایه آمد و لا تمسکوا و چنگ در مزنید بعصم الکوافر
بعصمتها یعنی عقدها و زنان کافره یعنی نکاح ایشانرا باقی مگذارید بلکه طلاق دهید اگر ایمان نیارند پس اصحاب هر زن کافره که در نکاح داشتند
طلاق دادند و حکم شد که واسألوا و بجوئید ای کسی ان زن را بخواهد ما انفقتم و آنچه خرج کردید از مهر او ولیسألوا و باید که بجویند کافران از شما ما انفقوا
آنچه خرج کرده اند از مهور ازواج مهاجران چون عصمت زوجیه منقطع شد مومنه پس هر یک باید که رد کنند مهر را که بصاحب خود داده اند ذلکم
آنچه ذکر کرده شد حکم الله فرمان خدایست یحکم بینکم حکم میکند خدای این میان شما و الله علیم حکیم و خدای داناست بمصالح شما حکم کننده بانچه مقتضی
حکمت بعد از نزول ایه مومنان ادای مهور مهاجرات کردند بازواج ایشان کفار از ادای مهور مرتدات ابا نمودند ایه آمد و ان فاتکم و اگر فوت شود
شمای مومنان شیء چیزی من ازواجکم از زنان شما الی الکفار بسوی کفار یعنی بدار الحرب پیوندند و مهر ایشان بدست شما نیاید فعاقبتم پس شما غنیمت گیرید
یعنی غزا کنند و عاقبت شما را ظفر بود و مال بدست آید فآتوا الذین ذهبت ازواجهم پس بدهید آنانرا که رفته اند زنان ایشان بدار الکفر و مهر نیافته اند مثل ما انفقوا
مانند آنچه خرج کرده اند از مهران در معالم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که شش تن از زنان مومنان مهاجر مرتد شد نزد کفار رفتند حضرت رسول
صلعم مهور ایشان از غنیمت بشوهران داد و اتقوا الله و بترسید از خدای الذی انتم به مومنون آن خدائی که شما بدو گرویده اید گویند حکم این ایه باقی بود تا عهد با
ایشان بود و چون عهد مرتفع گشت این احکام منسوخ شد آورده اند که روز فتح مکه چون سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم از بیعت مردان فارغ گشت زنان
نیز بشرا بیعت میل کردند ایه آمد که یا ایها النبی ای خبر کننده یا ای بلند قدر اذا جاءک المومنات چون بیایند بتو زنان گرویده یبایعنک بیعت کنند با
تو علی ان لا یشرکن بر آنکه شرک نیارند و شریک نگیرند بالله شیئا با خدای چیزی را و لا یسرقن و دزدی نکنند و لا یزنین و زنا نکنند و لا یقتلن و نکشند اولادهن
فرزندان خود را چنانچه زنده در خاک میکردند یا قصد بچه که در شکم دارند نکنند و او را نیفکنند و لا یأتین و نیارند ببهتان بدروغی از دزدی جهل یفترینه
بر بافته اند آنرا بین ایدیهن و ارجلهن میان دستها و پایهای خود او ورده برمی آوردند و لا یعصینک و عاصی نشوند در تو فی معروف در آنچه بفرمائی که
ترک نوحه کردن است و روی خراشیدن و موی کندن بدین شرط بیعت کنند فبایعهن پس بیعت کن با ایشان عایشه رضی الله عنها فرموده که بیعت
آنحضرت دست مبارک در آن آب فرو برد گفته اند میمه خواهر خدیجه رضی الله عنها فرموده بیعت زنان فرا گرفت و استغفر لهن الله و طلب آمرزش
کن برای زنان مبایعه از خدای ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده گناه کسانیست که بر تو حسد بیعت میکنند رحیم مهربان بر ایشان
که توفیق توبه و ایمان داد بزرگی فرموده که مردم میگویند رحمت موقوفست بر ایمان تا بنده ایمان نیارد مستحق نشود و من میگویم

که موقوفست

موقوفست بر رحمت یعنی تا حق تعالی برحمت توفیق نبخشد کسی بدولت ایمان نرسد ع توفیق عزیز است بهر کس ندهند :. بعضی درویشان
مسلمانان بجهت منفعت دوستی با جهود کردند و خبر اسلام بدیشان میگفتند ایت آمد یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان لا تتولوا دوستی مکنید قوما
غضب الله علیهم با گروهی که خشم خدای بر ایشان قد یئسوا هر آینه نا امید شده اند یهود من الاخرة از ثواب آخرت چه دانسته که بسبب عناد
و کتمان نعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ایشانرا هیچ نوع حظی از مثوبات اخروی نخواهد بود لاجرم نومید اند زان کما یئس الکفار هم چنانکه نا امید
شدند کافران من اصحاب القبور از اهل گورها یعنی از رجوع ایشان بدین دنیا یهودیان نا امید شدند از ثواب عقبی چون کافران مرده که بعیان کار خود
دانسته اند از نعیم الجنان بکلی قطع امید کرده سورة الصف مدنیة اربع عشرة آیة بسم الله الرحمن الرحیم سبح لله و پاکی ذات کبریا گفت
مر خدایرا ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از علویات و ما فی الارض و آنچه در زمین است از سفلیات و هو العزیز و او غالبست که حکم او بهیچ وجه رد نکرده
الحکیم درست کار که خلل با فعال او راه نیابد و ... آورده که اصحاب کرام رضی الله عنهم گفتند ای کدام بجای که مارا از حضرت پیران (؟) رساند بر دو خیر
جنان و تحفهٔ روح و ریحان یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه گرویده اید لم تقولون ما لا تفعلون چرا میگوئید آنچه را که نمیکنید کبر مقتا عند الله بزرگست
نزد خدای از روی خشم ان تقولوا ما لا تفعلون آنکه بگوئید آنچه نخواهید کرد نزد بعضی علما آیه عام و شامل یعنی هر که سخن گوید درین عتاب داخلست
یا ان علما نیز که خلق را بعمل خیر فرمایند و خود ترک نمایند و این اثبات خواهد بود ما تأمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله
و سلم در شب معراج دید که لبهای جنین کسان بمقراض آتشین بریده اند نظم از من بگوی عالم تفسیر گوی را :. گر در عمل نکوشی نادان مفسری :. بار
سعید
درخت علم ندانم بجز عمل :. با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری ان الله یحب الذین یقاتلون بدرستی که خدای دوست میدارد آنانرا که کارزار کنند فی سبیله
صفا در راه وی بنده در برابر خصم کانهم بنیان گوئیا که ایشان در استحکام بناها اند ریخته مرصوص این از ذکر کنایت از ثبات قدم ایشان در
معرکهٔ حرب و بیکدیگر چسبیدن و اذ قال موسی لقومه یاد کن از آنکه گفت موسی مر گروه خود را یعنی اسرائیل را گفت یا قوم لم تؤذوننی ای گروه من چرا مرا برنجانید
بنا شنودن فرمان و قد تعلمون انی رسول الله الیکم و حال آنکه و بتحقیق میدانید آنکه من فرستادهٔ خدایم بسوی شما و برسالت خود معجزات ظاهر نموده
اقامت شهادت کرده ام و شما را معلوم شده و شبهه نمانده و رسول باید که محترم و مکرم باشد پس شما فرمان بردید ایشان برجهالت و ضلالت خود تا
بودند و سخن کلیم الله علیه السلام فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم پس آنهنگام که بگشتند بنی اسرائیل از شرط فرمان موسی عم بگردانید خدای دلهای
ایشانرا از صفت یعنی موقع تنگ ساخت و الله لا یهدی القوم الفاسقین و خدای راه ننماید بشناختن بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان و اذ قال
و یاد کن آنرا نیز که گفت عیسی ابن مریم عیسی بن مریم علیه السلام قوم خود را یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب انی رسول الله الیکم بدرستی که من رسول
خدایم بسوی شما بحجت و برهان مصدقا در حالتی که باور دارنده ام لما بین یدی مر آنچه را که پیش من است من التوریة از کتاب توریة یعنی قبل از من نازل
شده و من تصدیق آورده که این از نزدیک خدایست و مبشرا و مژده دهنده ام برسول یأتی بفرستاده که می آید بدین کامل و شرح شامل من بعدی
اسمه احمد از پس زمان من نام او احمد یعنی ستاینده و ترجمه کلام عیسی علی نبینا و آله علیه الصلوة و السلام بدین وجه است که انا ذاهب الی ربکم
و الفارقلیطا ها و معنی فارقلیطا احمد است و در تبیان آورده که اسم آنحضرت بسریانی مستجابست و معنی او آنکه دعای او را اشما بجواز
مسیح فلما جاءهم بالبینات پس آنهنگام که عیسی علیه السلام بدیشان معجزات روشن چون احیای موتی و ابرای اکمه و ابرص قالوا گفتند پسر بنی اسرائیل هذا سحر مبین

این که باشیماید جادوییست کار او بر هیچکس پوشیده نیست که او سحر میکند ومن اظلم وکیست ستمکارتر ممن افتری علی الله الکذب از کسی که بندگان خدای
دروغ می بندد یعنی پیغامبر را تکذیب میکند وایتهام معجزها او را سحر داند بعضی بر آنند که نضر بن حارث گفت روز قیامت لات وعزی مرا شفاعت خواهند
کرد نزد خدای واو شفاعت ایشان قبول خواهد فرمود واین آیت آمد که کیست ظالم تر از کسی که دروغ بر خدای بندد بقبول شفاعت بتان در باره کفار
وهو یدعی الی الاسلام وحال آنکه آن مفتری خوانده میشود یعنی پیغامبر صلعم او را میخواند بسوی دین اسلام که مشتمل است بر خیر وصلاح وفوز وفلاح در دنیا و
عقبی والله لا یهدی القوم الظالمین وخدای راه نمینماید بر ستمکاری کرده ستمکاران اند در لباب آورده که چندین روزی وحی بر حضرت رسول
صلی الله علیه وآله وسلم کعب بن اشرف گفت ای گروه یهود مژده باد شما را که خدای محمد نور او را فرونشانید وکار او با تمام نخواهد رسید این سخن اکجبار نبوت
عرض نبودند غبار ملال که بر آینه دل مبارکش نشست جبرئیل بجهت دفع این آیة آورد که یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم میخواهند یهود تا فرو نشانند
نور خدای را بدهنهای خود یعنی بگفتار ناپسندیده وسخن بی ادبانه والله متم نوره وخدای تمام گرداننده است نور دین وروشنی شرع سید المرسلین را قبل
از قیام قیامت ولو کره الکافرون واگرچه کراهت دارند کافران از اتمام آن وکراهیت ایشان را اثری نیست در اطفای چراغ صدق وصفای شرع چون اراده
خفاش که غیر موثر است در نابودن آفتاب نظم شب پره خواهد که نبود آفتاب ؛؛ تا به بیند دیده او عرض و بوم ؛؛ دست قدرت هر صباحی شمع مهر
بر فروزد کوری خفاش شوم هو الذی ارسل رسوله بالهدی اوست آنخداوندی که فرستاد پیغامبر خود را آنچیزی که سبب هدایت است یعنی ودین
الحق وکیش راست که ملت حنیفه است لیظهره تا گرداند این دین را علی الدین کله بر همه کیشها وملتها بوقت نزول عیسی علیه السلام که همه اهل زمین دین اسلام
قبول کنند ولو کره المشرکون وهرچند کاره باشند مشرکان اظهار دین محمد را که مشتمل است بر اظهار توحید واطفاء کفر وشرک یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان
هل ادلکم علی تجارة تنجیکم آیا دلالت کنم شما را بر بازرگانی که باز رهاند شما را من عذاب الیم از عذابی دردناک پس بیان تجارت میفرماید که تومنون خبر است
بمعنی امر یعنی ایمان آرید مراد آنست که ثابت باشید بر ایمانی که دارید بالله ورسوله بخدای ورسول او وتجاهدون فی سبیل الله وجهاد نمائید با کافران در
راه خدای باموالکم با مالهای خود که زاد وراحله وسلاح مجاهدان خرید وانفسکم وبنفسهای خود که متعرض قتل وحرب شوید ذلکم خیر لکم وآنچه مذکور شد از
ایمان وجهاد بهتر است شما را از معاملات دیگر ان کنتم تعلمون اگر هستید که دانید طریق تجارت حقیقی واین کی فرمود که اهل معامله درین تجارت
آنست که غیر حق را ندهی وقت ... در نفحات از عبدالله تستری قدس سره نقل میکند که بر روی بوی آمد وگفت سبوی روغن داشتم که سرمایه
من بود از خانه بیرون آوردم بیفتاد وبشکست سرمایه من ضایع شد گفت ای فرزند سرمایه خود آن ساز که سرمایه پدرت است والله که بدو ترا هیچ
در دنیا وآخرت ... شیخ الاسلام فرموده که سود تمام آن بودی که بدرستی هم بودی اشارت بمرتبه فناست در باختن سرمایه سود در بازار لقا نظم
تا جمله بیازار غفودی بت شوی ؛؛ بشتاب که از جام فنا مست شوی ؛؛ سود تو همان بس که تهی دست شوی ؛؛ از مایه سود دو جهان دست شوی
بس که ایمان آرید وجهاد کنید یغفر لکم ذنوبکم بیامرزد خدای مر شما را گناهان گذشته شما را در دنیا ویدخلکم ودر آرد شما را در عقبی جنات
تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر اشجار آن جویها ومساکن طیبة ومسکنهای پاکیزه که واقع باشد فی جنات عدن ودر بوستانها که
دار اقامت ذلک آن مغفرت وادخال بهشت الفوز العظیم رستگاری است بزرگ واخری تحبونها وبشارت دهد دنیا یعنی دیگر که از دست میدارید
نصر من الله نصرت از خدای بر قریش نصر من الله وفتح قریب وفتحی نزدیک که فتح مکه است یا فتح فارس وروم این عدا فرمود که نصرت توحید

وفتح وظفر بجمال ملک مجلسی نزد محققان فتح قریب فتح دلست بترقی از مقامات نفس وغنایم این فتح معارف یقینیه باشد وهمه مومنان را درین
مرتبه نشر کیست کما فی قوله تعالی وبشر المومنین وبشارت ده ای محمد مومنان را بنصرت در دنیا وبجنت در آخرت یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان
مخاطب جماعتی اند از انصار که لیلة العقبة ثمانیه بیعت کردند وایشان هفتاد تن بودند یا خطاب عامست یعنی جمیع مومنان را میفرماید که کونوا انصار
الله باشید نصرت کنندگان دین خدای ورسول او وتقدیر کلام چنین است که ای محمد طلب نصرت کن از قوم خود کما قال چنانکه طلب فرمود
گفت عیسی ابن مریم للحواریین عیسی بن مریم حواریان را که خواص او بودند در دین او وبر همه کس سبقت داشتند که من انصاری کیست یاران ونصرت
کنندگان من توجه نموده با من الی الله بسوی نصرت خدای یا کیانند اعوان من در دعوة خلق بخدای قال الحواریون گفتند حواریان که درین
نحن انصار الله ماییم یاوران دین خدای وفی الواقع نصرت کردند دین عیسی را علی نبینا وعلیه السلام بعد از رفع او خلق را بخدای دعوت نمودند
فآمنت پس ایمان آوردند بسبب دعوة ایشان طائفة من بنی اسرائیل گروهی از بنی اسرائیل بعیسی واو را بنده ورسول خدای دانستند و
کفرت طائفة وکافر شدند گروهی دیگر واو را پسر خدای خواندند وچون پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم مبعوث شد موافق همان مومنان گفت عیسی عبد الله ورسوله
الکرده وتقویت یافتند حق سبحانه وتعالی فرمود فایدنا الذین آمنوا پس قوت دادیم وغالب گردانیدیم آنانرا که گرویده اند بعیسی ورسالت ودعوت او
علی عدوهم بر دشمنان ایشان که قابل بودند با او حجت فاصبحوا پس گشتند مومنان ظاهرین غلبه کنندگان بر کافران سورة الجمعة مدنیة وهی احدی
عشرة آیة بسم الله الرحمن الرحیم یسبح لله بپاکی یاد میکنند وتنزیه مینمایند مر خدای را ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از بدایع علوی وما فی
الارض وآنچه در زمین است از کوائن سفلی الملک پادشاهی که ملک اوست دایم بی زوال القدوس پاک از سمت عیب ووصف اضمحلال العزیز ارجمند
که مثل ندارد الحکیم حکم کننده که راستی بجای آرد هو الذی بعث اوست آنکسی که برانگیخت فی الامیین در میان امیان واو قوم عرب اند که اکثر ایشان
خواننده ونویسنده نبودند رسولا منهم فرستاده از جمله ایشان یعنی امی با رسالت از تهمت دور شد گفته اند آنحضرت امی از جهت آنست که در کتب متقدمه
بدین وجه مذکور شده بوده که خاتم انبیا امی باشد واز انجمله در کتاب شعیا علیه السلام مذکور است که انی باعث فی الامیین وخاتم به النبیین ودر
ابنه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نکته ایست اینجا بیت اختصار میرود نظم فیض ام الکتاب پرورد تش ؛؛ لیف امی خدا کردش ؛؛ لوح تعلیم ناگرفته همه
سر اسرار لوح داده خبر ؛؛ بر خط او انس وجان را سر ؛؛ که نخوانده است امی ان خط ؛؛ پس صفت ایشان میکند یتلوا علیهم آیاته میخواند بر
ایشان آیتهاء کلام خدای را با آنکه امی است تا ملی ایشان ویزکیهم وپاک میسازد ایشان را از دنس کفر وخبث عقاید ورذالت اخلاق ویعلمهم الکتاب ویاموزد
ایشان را قرآن والحکمة وحکمت ... وان کانوا واگرچه بودند ایشان من قبل پیش از بعث محمد صلعم لفی ضلال مبین در گمراهی هویدا که آن شرک بوده وتتبع
دین جاهلیت وآخرین منهم ودیگر مبعوث ساخت در میان دیگران مومنان ایشان لما یلحقوا بهم نرسیده اند با آنانکه سابقانند اما لاحق خواهند شد واز تابعین اند
واز معالم بایراد حدیث صحیح متفق علیه معلوم میشود که ایشان عجم اند واصح اقوال آنست که هر که باسلام در آمده ودر می آید بعد از وفات صلی الله علیه وآله
وسلم همه در آخرین داخلند وهو العزیز وخدای غالبست در او بعث هر کرا خواهد برسالت فرستد الحکیم خداوند حکمت در اختیار هر پیغامبری
بهر امتی ذلک این نبوت یا بعث فضل الله افزونی کرم خداست یؤتیه میدهد از من یشاء هر کرا میخواهد والله ذو الفضل العظیم وخدای خداوند فضل
بزرگست که نعم دنیا وآخرت در جنب آن محقر نماید مثل الذین حملوا التوریة مثل آنکه تحمیل کرده شده اند توریت را یعنی حکم کرده به تکلیف احکام بر داشتند ثم

لم یحملوها پس برنداشتند آن بار را و بجا نیاوردند توریه را قناعت نموده بدانچه روی بنور کار نکردند کمثل الحمار یحمل اسفارا چون درازگوشی است که بردارد
کتابها از علم یعنی رنج میبرد در حمل آن و از آن نفع ندارد چون یهود که توریه میخوانند و بدان منتفع نمی شوند نظم گفت ایزد یحمل اسفاره ∴ بار
باشد کان بنور زبود ∴ علمهای اصل دل حمال شان ∴ علم چون بر دل زند یاری بود ∴ چون بدل خوانی ز حق گیری سبق ∴ چون بگل خوانی سیه
سازی ورق بئس مثل القوم بد مثلیست که زده مثل کرده یهود الذین کذبوا آنانکه تکذیب کردند بایات الله بحجتهای خدای که دلیل بود بر نبوت
محمد صلعم والله لا یهدی و خدای راه فلاح ننماید القوم الظالمین گروه ستمکاران را که بعناد حق بر نفس خود ظلم کرده اند و با وجود این میگویند که نحن
ابناء الله و احباؤه و لاف میزنند یا ایها الذین هادوا بگوای محمد ای کسانیکه یهودیت دارید ان زعمتم اگر گمان میبرید انکم اولیاء الله آنکه شما
دوستان خدائید من دون الناس بدون مردمان از عرب و عجم که دیده اند فتمنوا الموت پس بخواهید شما راست گویان در آنکه شمائید دوستان
خدای تا برسید بکرامتی که حق سبحانه برای دوستان خود مقرر فرموده و لا یتمنونه ابدا و حال آنست که یهود تمنا نکنند مرگ را هرگز بسبب بما قدمت ایدیهم
الجزا از پیش فرستاده است دستهای ایشان یعنی بواسطه عملهای که کردند چون تحریف احکام توریه و تغییر نعت مصطفی صلی الله علیه و سلم و میدانند
که بعد از مرگ بدان کردار معذب خواهند گردید والله علیم و خدای داناست بالظالمین بستمکاران بر نفس خود قل بگوای محمد با یهود ان
الموت الذی تفرون منه بدرستی که آن مرگ که شما میگریزید از وی و تمنا نمیبرید از وقوع آن کراهت میدارید فانه ملاقیکم پس بتحقیق
آن رسنده است بشما یعنی بگیرد شما را و شربت او بچشید ثم تردون پس بازگردانیده شوید الی عالم الغیب والشهاده بسوی دانای نهان و آشکارا فینبئکم
پس خبر دهد شما را بما کنتم تعملون بانچه هستید که عمل کنید و مناسب کردار جزا دهد یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که گرویده اید باحکام شرع اذا
نودی للصلوة چون ندا داده شود برای نماز من یوم الجمعه از روز جمعه فاسعوا پس بشتابید الی ذکر الله بسوی یاد کردن خدای که نماز است و خطبه
یعنی رغبت کنید بدان و سعی نمائید بدان و ذروا البیع و بگذارید خرید و فروخت را قول صحیح بمذهب امام اعظم رضی الله عنه آنست که موجب سعی و
ترک تجارت و مبایعات اذان اولست و روز آدینه متعدد باشد ذلکم این سعی و ترک بیع شما خیر لکم بهتر است شما را از معامله زیرا که در آن نفع باقی
اخروی باشد و آن بهتر است از سود فانی دنیوی ان کنتم تعلمون اگر هستید که میدانید نفع و ضرر و تمیز میکنید میان خیر و شر فاذا قضیت الصلوة پس
چون گذارده شود نماز جمعه فانتشروا پس پراکنده شوید فی الارض در زمین برای تجارت و صرف در مایحتاج خود اما اباحت یعنی اگر خواهید پس
از نماز بی مهمان خود روید وابتغوا و بجوئید من فضل الله از بزرگی خدای یعنی روزی خود بر واد نتیجه اسباب است و معاش و گفته اند انتشار هم
در زمین مسجد ست یعنی رفتن بمجلس علما و مذکران و بقولی مراد عبادت بیمار است و حضور جنازه و زیارت مومنان و طلب علم و آنچه بدان ماند
جستن پس فضل الهی بدینها واذکروا الله و یاد کنید خدای را کثیرا بسیار یعنی در مجامع احوال و بذکر او اشتغال کنید نه همین وقت نماز لعلکم
تفلحون شاید که رستگار شوید و بخیر دو سرا برسید که ذکر او موجب جمعیت ظاهر و باطن و سبب دنیا و آخرت است نظم از ذکر خدا مباش یکدم غافل
کز ذکر بود خیر دو عالم حاصل ∴ ذکر است که اهل شوق را باشد همه وقت ∴ آسایش جان باشد و آرایش دل ∴ آورده اند که روزی حضرت رسول
صلی الله علیه و سلم خطبه میخواند ناگاه کاروان دحیه بن خلیفه کلبی رضی الله عنه از شام رسید با طعام بسیار بدان وقت در مدینه تنگی بود و کاروان
که رسید جهت خبر شادی دهل میزدند آواز طبل باستماع صحابه در مجلس رسیده جهت طعام از مجلس بیرون آمده متوجه کاروان شدند و غیر

ان دوازده تن که چهار از ایشان خلفاء راشدین بودند رضوان الله تعالی علیهم اجمعین کس نماند حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اگر همه رفتندی
در پی یکدیگر بکسی مطلق نمیماندی وادی آتش بسوی شما روان میگشت و مقارن همین حال آیه نزول اجلال یافت که واذا رأوا تجارة او لهوا آن چون ببینند
بازرگانی یا شنوند آواز طبلی که جهت رسیدن کاروان میزنند انفضوا متفرق گردند و از مجلس بروند الیها بسوی آن تجارت یا پیشی گیرنده بر یکدیگر
بخریدن طعام و ترکوک و بگذارند ترا قائما ایستاده بر منبر قل ما عند الله بگو آنچه نزد خداست از ثواب و استماع خطبه و لزوم مجلس مطهر پیغامبر صلی الله
علیه و آله و سلم خیر بهتر و سودمندتر من اللهو از استماع لهو و من التجاره و از نفع تجارت چه فواید مثوبات محقق است و منافع با معاملات متوهم
والله خیر الرازقین و خدای بهترین روزی دهندگانست از آنکه وسایل رزقند زیرا که وقتی باشد که بخیلی کنند و شاید نیز که مصلحت دین نشناسند نقلست
که یکی از خلفای بغداد بهلول را گفت بیا تا روزی از بهر تو مقرر کنم تا دلت متعلق بان نباشد بهلول جواب داد که چنین میکردم اگر چند عیب نبودی
اول آنکه تو دانی که مرا باید دوم نشناسی که مرا کی باید سیوم معلوم نداری که مرا چند باید و حق تعالی کافل روزی منست این همه میداند و از روی
حکمت کامل بمن میرساند و دیگر شاید که بر من غضب کنی و آن وظیفه از من باز گیری و حق سبحانه و تعالی از من روزی باز نگیرد نظم خدای
که او ساخت بالادست ∴ بعصیان در رزق بر کس نبست ∴ از او خواه روزی که بخشنده اوست ∴ بر آرنده کار هر بنده اوست ∴ سوره
المنافقین مدنیه احدی عشر آیه بسم الله الرحمن الرحیم در سال پنجم از هجرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از غزوه [illegible] موضع [illegible] فرمود
بر سر چاهی میان سنان و بر جهنی که خلیفه بنی عمرو بن عوف بود و آواز خزرج و میان جهجاه غفاری که اجیر فاروق بود رضی الله عنه منازعت شد
و هم بانجا رسید که میان مهاجر و انصار فتنه قایم گردید و ابن ابی محل سخنان ناشایست گفت از آن جمله اینکه مهاجر را هیچ ندهید تا از مدینه بروند
و از هم پراکنده شوند دیگر آنکه چون بمدینه باز خواهیم گشت آنکه عزیزتر بیرون خواهیم کرد ازرا خوارتر زید بن ارقم رضی الله عنه بمجلس سامی حضرت
خیر الانام صلی الله علیه اذان اخبار نمود آنحضرت عصا نمود جهت تسکین فتنه در گرمگاه روز کوچ کردن او و فرمود و اسید بن حضیر رضی الله
عنه سبب پرسید و مضمون حال معلوم کرده و در تسلی خاطر عاطر پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم مساعی جمیله تقدیم رسانید و خبر با بن ابی رسید
بخدمت آنحضرت آمده و در نفی آن خبر سوگند خورد و مردم زبان بملامت کشادند زید بن ارقم را رضی الله عنه بجرم دروغ متهم ساختند و حق سبحانه
و تعالی تصدیق قول او را این سوره نازل کرد اینک اذا جاءک المنافقون چون بیایند نزدیک تو منافقان یعنی ابن ابی و اصحاب او قالوا نشهد
گویند گواهی میدهیم انک لرسول الله بدرستی که تو فرستاده خدای یعنی منافق نیستیم و بدل رسالت تو معتقدیم والله یعلم انک لرسوله و خدای
گواهی میدهد که منافقان دروغگویانید در گواهی خود بجهت آنکه اعتقاد ایشان برسالت و خدای میداند که سوگند بدروغ خوردند اتخذوا ایمانهم
جنة فرا گرفتند منافقان سوگندان خود را سپری یعنی وقایه که بدان از قتل و سبی ایمن باشند فصدوا پس باز میداردند مردم را باغوا و شبهات
عن سبیل الله از دین خدای با خود اعراض میکنند از جهاد در راه خدای انهم ساء ما کانوا یعملون بدرستی که ایشان بد عملی است آنچه هستند
میکنند ذلک این بدی اعمال ایشان بانهم آمنوا بسبب آنست که ایشان گرویده اند بزبان ثم کفروا پس کافر شدند بدل که عهد نظاهر بانو
کرما از شما در خلوت با رؤسا خود بکلمات ناطق گشتند فطبع پس مهر نهاده شد علی قلوبهم بر دلهای ایشان فهم لا یفقهون پس ایشان
نمیدانند حقیقت ایمان اقرار است بزبان و تصدیق بدل آورده اند که ابن ابی مردی بزرگ جسم و نکو هیئت و شیرین سخن و فصیح بود جمعی

دیگر از منافقان نزدیک بهمین صورت بودند بمجلس پیغامبر صلعم آمدندی آنحضرت تعجب دانستی از اشکال و اقوال ایشان حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد
واذا رایتهم تعجبک اجسامهم و چون ببینی منافقانرا بشگفت آرد ترا جسمهای ایشان از نرمی و تازگی وان یقولوا تسمع لقولهم و اگر سخن کنند
گوش کنی تو و ایشانرا باور کنی و حالانکه در عدم عقل و قلت فکر کانهم خشب مسندة گوییا ایشان چوبها خشک شده اند بدیوار باز نهاده
یعنی اب خند خالی از علم و نظر یحسبون کل صیحة علیهم می پندارند و گمان میبرند هر فریادی و هر آوازی که در مدینه بر کشند که از صیحه و صدا واقع است
برایشان یعنی بد دلی و بدگمانی و ترس ایشان بمرتبه ایست که هر آوازی که بشنوند که پندارند که نفاق ایشان بر پیغامبر و مومنان ظاهر شده و رسوائی
خواهد شد هم العدو ایشان دشمنانند ترا و همه مومنانرا فاحذرهم پس حذر کن از دغای ایشان و ایمن مباش قاتلهم الله هلاک گرداند خدای ایشانرا
یا لعنت کند برایشان انی یؤفکون چگونه گردانیده می شوند از طریق حق در معالم آورده که بعد از نزول این آیات قوم ابن ابی ویرا گفتند که
این آیه در باب نزول شده برو نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا برای تو آمرزش خواهد از منافق کردن تا بداده گفت مرا گفتید ایمان
آوردم و تکلیف کردید که زکوة بده دادم همین مانده است که محمد را سجده باید کرد آیه آمد واذا قیل لهم تعالوا و چون گویند مومنان
منافقانرا که بیاید با عذار یستغفر لکم تا آمرزش طلب برای شما رسول الله فرستاده خدای لووا رؤسهم به پیچند سرهای خود را
یعنی روی بگردانند و گردن به پیچند چنانچه مکروهی رنج تابند ورایتهم یصدون و تو می بینی ایشانرا که اعراض میکنند از رفتن بخدمت پیغامبر صلعم
وهم مستکبرون و ایشان گردن کشانند سواء علیهم استغفرت لهم برابر است بر ایشان که آمرزش طلبی برای ایشان ام لم تستغفر لهم یا طلب آمرزش
نکنی برایشان لن یغفر الله لهم خدای نیامرزد ایشانرا بجهت رسوخ ایشان در نفاق ان الله لا یهدی القوم الفاسقین بدرستی که خدای
تعالی راه فلاح ننماید گروهی بیرون از دایره صلاح هم الذین یقولون ایشان آنانند که میگویند و انصار را که لا تنفقوا علی من عند رسول الله نفقه
مکنید بر کسانی که نزدیک رسول خدااند از فقرا و مهاجرین حتی ینفضوا تا متفرق گردند غلامان بنزد خواجگان روند پسران به پدران پیوندند منافقان
انصار را از نفاق مهاجران منع میکنند ولله و حال آنکه مر خدای راست خزائن السموات والارض خزانهای روی زمین در آسمان مفتاح آن بید قدرت
اوست هر کرا خواهد روزی دهد ولکن المنافقین ولیکن منافقان نمیدانند که رزاق علی الاطلاق حق سبحانه و تعالی است نه دیگری لا یفقهون
خواجه بندار که روزی او دهد نظم لاجرم برین و آن منت نهد ∴ زان سببها او یکی بند بس اگر ∴ کم شود هستند اسباب دگر ∴ حکم روزی
بر سببها منه ∴ [illegible] یقولون میگویند اهل نفاق و او ابن ابی است لئن رجعنا اگر باز گردیم ما ازین سفر الی المدینة
[illegible] لیخرجن الاعز منها الاذل هر آینه بیرون کنیم عزیز از مدینه و او از اعز نفس خبیث او بود و غرض از ذلیل اشرف اکمل همه مخلوقات علیه و
آله [illegible] العزة و مر خدایراست عزت و لرسوله وللمؤمنین و رسول او را از نبوت و شفاعت و گروید گان را از ایمان و طاعت ولکن المنافقین
لا یعلمون ولیکن منافقان این حقیقت را نمیدانند نقل است که چون سپاه دهر پناه نبوی بوادی عقیق رسیدند پسر ابی عبدالله نام داشت رضی الله عنه و وی
مخلص بود بر سر راه توقف نمود تا پدرش برسید شترانرا و آنجا باز خوابانید و پای بر دست شتر نهاد و گفت بخدای سوگند که ترا بگذارم که بمدینه درآی تا وقتی
که پیغامبر صلی الله علیه وسلم ترا اذن فرماید و بدانی که اعز و اذل کیست چون موکب رسالت منقبت رسید برحال اطلاع یافت ابن ابی اجازت در آمدن داد
یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان لا تلهکم مشغول نگرداند شما را اموالکم ولا اولادکم خواستهای شما و فرزندان شما عن ذکر الله از یاد

کردن خدای

کردن خدای بمقتضای ایمان آنست که دوستی خدای غالب بود بر دوستی ایشان تا حدی که اگر تمام دنیا و مجموع نعم آخرت بروی عرض کنند بنظر قبول در
هیچ کدام ننگرد بیت چشم دل از نعیم دو عالم ببسته ایم ∴ مقصود ما ز دنیوی و عقبی توئی و بس ومن یفعل ذلک و هر که بکند آن کار را یعنی
بمال و فرزند از حق باز ماند فاولئک هم الخاسرون پس آن گروه ایشانند زیانکاران که بجوهر جانی باز میمانند از عظیم باقی وانفقوا و نفقه کنید یعنی چیزی را
اخراج نمائید مما رزقناکم از آنچه روزی داده ایم شما را ذخیره سازید من قبل ان یاتی پیش از آنکه بیاید احدکم الموت یکی از شما اسباب مرگ فیقول رب
پس گوید آنکس ای آفریدگار من لولا اخرتنی چرا باز پس نیفکنی یعنی نشود که تاخیر مرگ را الی اجل قریب تا زمانی نزدیک فاصدق پس تصدیق کنم و زکوة
دانمایم واکن من الصالحین و باشم از نیک مردان و شایستگان ولن یؤخر الله نفسا و خدای باز پس نیفکند هیچکس را از مرگ اذا جاء اجلها چون بیاید و
برسد وقت رفتن وی چون با خر رسد چیزی بران نیفزاید و از آن کم نکند والله خبیر بما تعملون و خدای داناست بآنچه میکنید ابو بکر و حفص بخطاب
میخوانند یعنی بآنچه میکنید از خیر و شر سورة التغابن مدنیة و ثمان و عشر آیة بسم الله الرحمن الرحیم یسبح لله به پاکی و پاکیزگی ستایش مینماید خدایرا
ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از روحانیه و ما فی الارض و آنچه در زمین است از جسمانیه له الملک و او راست پادشاهی ارض و سما و آنچه مابین
آسمان و زمین است وله الحمد و مر او راست ستایش بر نعمت آفرینش وهو علی کل شیء قدیر و او بر همه چیز تواناست هو الذی خلقکم او آنکس است که بیافرید
شما را ای آدمیان فمنکم کافر پس بعضی از شما کافر دیده است بخلقت او چون دهریان و طبیعیان ومنکم مومن و بعضی از شما باور دارنده است
آفریدگاری او را چون اهل اسلام و ایمان والله بما تعملون بصیر و خدای بآنچه میکنید بیناست و معامله با بندگان بحسب اعمال ایشان خواهد کرد
خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمین بالحق براستی یا بحکمت بالغه یا بکلمه کن یا برای حق بعضی آنها دلایل وحدانیه اند و حق بدان ظاهر
میشود وصورکم و نگاشت شما را فاحسن صورکم پس نیکو کرد صورتهای شما را با متداد قامت و اعتدال خلقت امام قشیری رحمه الله فرموده
که ظاهر شما پاراست بکمال قدرت و باطن را محلی گردانیده بجمال قربت و نزد محققان حقیقت ایمان آنست که او را بصفات اوصاف کاینات
آراسته گردانیده بخلاصه خصایص بدایعات شرف اختصاص بخشید تا نمود در جمع موجودات باشند از علوی و سفلی و ملکی و ملکوتی پس مراد
حسن معنوی باشد نه حسن صوری نظم بد درون تست مصری که تویی شکرستانش ∴ چه غم است اگر ز بیرون مددی شکر نداری ∴ شده بغلام
صورت بمثال بت پرستان ∴ تو چو یوسفی ولیکن تو ز خود خبر نداری ∴ بخدا جمال خود را تو چو در آینه بینی ∴ بت خویش هم تو باشی
بکسی نظر نداری والیه المصیر و بسوی اوست بازگشت همه یعلم میداند بعلم کامل ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از اصناف مکونات والارض
و آنچه در زمین است از انواع مخترعات ویعلم ما تسرون و میداند آنچه میپوشید از اوهام و ما تعلنون و آنچه آشکارا میکنید والله علیم و خدای داناست
بذات الصدور بآنچه در سینه هاست از خواطر و افکار الم یاتکم آیا نیامد بشما ای اهل مکه نبأ الذین کفروا خبر آنانکه کافر شدند من قبل پیش از شما
چون اولاد نوح و عاد و ثمود و اصحاب ایکه و جز آن فذاقوا پس چشیدند وبال امرهم عقوبت کار خویش یعنی ضرر کفر را در دنیا بغرق و
ریح صرصر و صیحه و عذاب یوم الظله ولهم و مر ایشانراست در آخرت عذاب الیم عذابی دردناک بی انقطاع ذلک این عقاب و عذاب ایشانرا
بانهم کانت تاتیهم رسلهم بالبینات بسبب آنست که بودند که آمدند بدیشان پیغامبران فرستاده و بدیشان حجتهای روشن و معجزهای هویدا فقالوا
ابشر یهدوننا پس گفتند آیا آدمیان مثل ما راه مینمایند ما را تعجب کردند از آنکه حق سبحانه و تعالی وی فرستاد فکفروا پس کافر شدند وتولوا و روی

اگر وا اینند از تدبیر در بنای کی با ایشان بود پس خدای ایشان را هلاک واستغنی الله بی نیاز است خدای از خلق والله غنی وخدای بی نیاز است
از بندگان حمید ستوده بی ستایش حامدان زعم الذین کفروا گمان بردند آنانکه کافر شدند ان لن یبعثوا از آنکه برانگیخته نخواهند شد قل بلی بگو آری بر
انگیخته خواهید شد وربی لتبعثن بسوگند پروردگار من که هر آینه مبعوث گردید در قیامت ثم لتنبؤن هر آینه خبر داده میشوید بما عملتم بآنچه کرده اید
در دنیا واخبار بمحاسبه و مجازات باشد وذلک واین برانگیختن وخبر دادن علی الله یسیر بر خدای سهل است فآمنوا بالله پس بگروید بخدای ورسوله
وبفرستاده او والنور الذی انزلنا وبدان روشنی که فرستادیم بر محمد صلعم واو قرآنست وآنرا نور گفت که ظاهر است در اعجاز بنفس خود ومظهر حقایق حلال
وحرام است والله بما تعملون خبیر وخدای بآنچه میکنید از افراط وانکار داناست یوم یجمعکم یاد کن روزی را که جمع کند خدای شما را لیوم الجمع برای آنچه در جمع
از حساب وجزا قیامت وروز قیامت را روز جمع گفت از آنکه اولین واخرین از آدمیان مجتمع باشند یا انبیا وامم یا ظالم ومظلوم یا اهل هدی وضلالت یا بهشتی
ودوزخی واشهر آنست که ملایکه وانس وجن ذلک آن روز یوم التغابن روز زیان جنانست که هر کس سود طلبد وزیان دیگری ومن یؤمن بالله ویعمل صالحا و
هر که بگرود بخدای وبکند کار شایسته یکفر عنه سیئاته بپوشد خدای از وی بدیهای وی را یعنی نماید ویدخله ودر آرد او را جنات تجری بوستانها که میرود
من تحتها الانهار از زیر قصور یا اشجار آن جویها خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در آن ابدا تاکید است خلود ذلک الفوز العظیم وآن عفو گناه ودر آوردن
بهشت رستگاری بزرگست والذین کفروا آنانکه نگرویدند بوحدانیت وکذبوا بایاتنا وتکذیب کردند آیتهای ما را که قرآنست ومعجزاتی که بر دست پیغامبر صلی
الله علیه وآله وسلم ظاهر شد اولئک اصحاب النار آن گروه ملازمان دوزخند خالدین فیها باقی در ماندگان در آن یعنی نمیرند وبئس المصیر وبد جایی بازگشت دوزخ
ما اصاب نرسد هیچکس من مصیبة هیچ مصیبتی از شدت ومرض وترک اهل وولد الا باذن الله مگر بقضای خدای یعنی همه جانب محیطات واگر خواهند
آوردگان را از آن سالم دارد اما برای صالح بندگان وامتحان ایشان بصبر وآزمایش وثواب وتطهیر از گناه مصیبت بایشان میرساند ومن یؤمن بالله و
هر که تصدیق کند ومیداند که مصیبت وارد است بمشیت او یهد قلبه وراه مینماید دل او را بصبر وثبات یعنی داند که آن بلا واراده است قبول کند
واز وقوع آن اضطراب ننماید بزرگان گفته اند بلا آینه جمال مولی است پس آینه بجهت مشاهده نور جمال دوست باید دانست نظم هر چه از دوست
آید خوش بود :: گر همه دربای برانش بود :: زخم گر دست تو می آید برون :: گو برآر از سینه من جوی خون والله بکل شیء وخدای بهمه چیز علیم
داناست صابر وشاکر را میداند واطیعوا الله وفرمان برید خدای را در فرایض واطیعوا الرسول وطاعت کنید رسول او را در سنن فان تولیتم پس اگر روی گردانید از
اطاعت پیغامبران او واجب زیان ما علی رسولنا پس جز این نیست که بر فرستاده ما البلاغ المبین رسانیدنیست پیدا وچون او تبلیغ رسالت انکار را
وظیفه البلاغ بجای آرد والله وخدای دوست مستحق عبادت لا اله هیچ معبودی نیست الا هو مگر او وعلی الله وبر خدای نه بر غیر او فلیتوکل
المؤمنین پس باید که توکل کنند کارهای خود بوی واگذارند ودر کفایت مهمات بر کرم او کنند از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست بعد از هجرت پیغامبر
صلی الله علیه وآله وسلم بعضی مسلمانان داعیه از مهاجرت داشتند اما زنان وفرزندان بتضرع وزاری وناله وگریه وبیقراری ایشان را از
مهربانی وشفقت بدیشان وامانده بودند حق تعالی در باره ایشان آیه فرستاد یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان ان من ازواجکم بدرستی
که بعضی از زنان شما واولادکم وفرزندان شما که مانع میشوند از هجرت عدوا لکم دشمنانند شما را فاحذروهم پس از ایشان حذر کنید وبگریزید
والا ایشان فریفته مشوید وترک هجرت منمایید این آیه بدیشان رسید هجرت کنند گردند وچون یاران مهاجران دیدند که هر یک

دینی فقهی کامل ودانایی فاضل شده قصد عقوبت زن وفرزند کردند که بجهت ایشان از علم وفضل بی بهره ماندند وبدین سبب نفقه ایشان را
باز گرفتند ومراسم مراحمت فرو گذاشتند وحق سبحانه وتعالی فرمود وان تعفوا واگر عفو کنید از جرایمها که کردند وتصفحوا ودر گذرانید وتغفروا
وبپوشید عذر ایشان بپذیرید فان الله غفور رحیم پس بدرستی که خدای آمرزنده ومهربانست با شما معامله کنید انما اموالکم جز این نیست که
اموال شما واولادکم وفرزندان شما فتنة آزمایشی اند تا ظاهر گردد که کدام از شما حق را انباز بر ایشان میکند وکدام دل بمال وولد بسته
از جهت آنها کراهت میکند والله عنده وخدای نزدیک اوست اجر عظیم مزدی بزرگ بر کسی را که محبت او بر خدای وپرهیزید از موجبات آن
[illegible] الحق گویند این آیه ناسخ آن حکم است که فاتقوا الله حق تقاته در کشف الاسرار آورده که در یکی اشارتست بواجب فرد ودر دیگری
بواجب حق واجب از بنده واجب حق را دفع نسخ کشید زیرا که حق سبحانه وتعالی بنده را مطالبه کند بواجب او تا فعل وی در دایره عفو در آید
توانند شد اگر او را بواجب بگیرد طاعت هزار ساله الحاکم رنگ دارد حیث بی نیازی بین واستغنا نگر :: خواه مطرب باش وخواهی نوحه گر
ما استطعتم آنچه توانید واسمعوا وبشنوید سخن خدای را واطیعوا وفرمان برید او را وانفقوا ونفقه کنید خیرا بهتر را یعنی هر چه نیکوتر بود در راه او بدهید
لانفسکم برای نفسهای خود چه فواید آن بشما میرسد ومن یوق وهر که نگاه داشته شود شح نفسه از بخل نفس خود یعنی حق خدای را ادا کند
نکند در راه وی بذل نماید فاولئک پس آن گروه منقعان هم المفلحون ایشانند رستگاران در دنیا از مخلوقات ودر عقبی از عقوبات
ان تقرضوا الله اگر قرض دهید خدای را یعنی صدقه کنید مال را در آنچه فرماید قرضا حسنا قرضی مقرون با خلاص یا صدقه از طیب نفس یضاعفه زیاده
گرداند خدای اجر آنکه داده اید لکم برای شما یکی را ده یا هفتصد یا هزار وچهار صد یا بغیر حساب ویغفر لکم وبیامرزد گناهان شما را که پیش
از این بوده باشد از امساک وترک نفاق والله شکور وخدای جزا دهنده سپاس دار است عطیه جزیل برابر صدقه قلیل میدهد حلیم
بردبار است بعقوبت ممسکان وبخیلان تعجیل نمیکند عالم الغیب والشهادة داناست نهان وآشکارا میداند آنچه ظاهر میکنند از تصدیق و
آنچه نهان میدارند در دلها از ریا واخلاص العزیز غالبست انتقام تواند کشید از کسی که صدق او خالص نبود الحکیم حکم کننده بکرامت
آنانکه از روی صدق تصدق نماید سورة الطلاق مکیة اثنا عشر آیة بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که عبدالله رضی الله عنه زن خود را در حالت
حیض طلاق داد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود با رجوع وانگاه که از حیض پاک شود اگر خواهد طلاق دهد ودر این باب آیه یا ایها النبی
ای پیغامبر بگوی امت خود را اگر شما اذا طلقتم النساء چون خواهید طلاق زنان را فطلقوهن پس طلاق دهید ایشان را لعدتهن در عدت ایشان یعنی در
طهری جماع که شمار توان کرد آنرا از عدت واین طلاق سنی است چه زن بعد از طلاق بعده در می آید وطلاق بدعی آنست که در حالت حیض یا طهری که در آن
مجامعت واقع شده باشد وقوع یابد چون ایام را از عدت حساب توان کرد وزن در آن محل معتده باشد ودر اثبات بعض عدت طلاق نزد
امام شافعی رضی الله عنه اعتبار ندارد ونزد امام اعظم وامام مالک رضی الله عنهما معتبر است پس اگر در طهری مباشرت سه طلاق دهد نزد امام شافعی
سنت ونزد ایشان دو امام دیگر بدعت واگر یک طلاق واقع شود باتفاق جمهور سنت است واحصوا العدة وشمار کنید ای مردمان عدت
زنان که ایشان از ضبط آن عاجزند یا از احصای آن غافل واتقوا الله ربکم وبترسید از خدای پروردگار شما وطلاق بسنت دهید وبعد از
طلاق لا تخرجوهن وبیرون مکنید زنان مطلقه را من بیوتهن از خانهای ایشان که در وقت زناشوهری بوده اند تا وقتی که عدت منقضی گردد

ولا یخرجن وزنان نیز باید که بیرون نیایند لیس ایشانرا مکنید الا ان یاتین مگر آنکه بیایند بفاحشة مبینة بفعل زشت هویدا کرده شده و حفص کسر یا خواند
یعنی بکردار ناخوش کرروشن کننده زنان بود در بدکاری و ادمعصیتی است که در وی حدی باشد چون زنا و سرقه برای اقامت حد ایشانرا بیرون
باید آورد یا آنکه بفحش و سفاهت اهل آن خانه را ایذا کنند که در آن حال اخراج ایشان حلال است چون آن حکم نشود داد در اسقاط حق خویش
وتلک واین حکم مذکور شده حدود الله اندازهای خداست که مقرر فرمود ومن یتعد حدود الله وهرکه درگذرد از حدهای خدای فقد ظلم نفسه پس بدرستی
که ستم کرده باشد بر نفس خود را مستحق عقوبت ساخته لا تدری نمیدانی طلاق دهنده یا نمیداند هیچ نفسی لعل الله یحدث شاید خدا پدید کرداند بعد ذلک
بعد از این طلاق امرا کاری را یعنی شاید مهر در دل شما کند یا دوستی زن در دل مرد پدید آرد تا رجوع کند فاذا بلغن پس چون برسند زنان اجلهن بمدت
خود یعنی بزمان آخر مدت فامسکوهن پس نگاه دارید ایشانرا یعنی رجعت کنید با ایشان و امساک نمائید بمعروف بنیکوئی حسن معاشرت و لطف
مفارقت در دیگر باره طلاق مدهید جهت اضرار بدیشان او فارقوهن یا جدا شوید از ایشان و بگذارید بمعروف بنیکی یعنی الخ حق طلاق
از متعه و صداق ادا کنید واشهدوا و گواه گیرید ذوی عدل منکم خداوند عقل را از شما مسلمانان که فاسق نباشند و بر رجعت این امر ندب است
و امام شافعی گوید واجب است واقیموا الشهادة واقامت شهادت کنید ای گواهان بوقت حاجت لله برای طلب ثواب و رضای خدای ذلکم
این شهادت واقامت شما یوعظ به پند داده میشوید بدان من کان یؤمن بالله هرکه هست که میگرود بخدای و الخ وی فرموده والیوم الاخر
بروز رستخیز و هرچه بدو متعلق است ومن یتق الله وهرکه بترسد از خدای و مرتکب مناهی نشود یجعل له گرداند و پدید آرد خدای برای او مخرجا بیرون
شدن یعنی خلاص یابد از اندوه آخرت یا هرکه بپرهیزد از حرام خدای برای وی برساند از وجه حلال ویرزقه و روزی دهد او را من حیث لا یحتسب
از انجا که گمان نبرد و در شمار نیارد یعنی بخاطرش نگذرد نظم از سبب بگذر روزی طلب :. تا خدا روزی رساند بی سبب :. حق بجایی بخشد
رزق حلال :. که نباشد در گمان و در خیال :. سبب نزول این آیه آنست که مشرکان پسر عوف بن مالک را اسیر گرفتند روزی نزد یک پیغامبر صلی الله علیه و آله
وسلم آمد و گفت یا رسول الله پسرم اسیر کفار گرفتار شد و مادر وی بسیار جزع میکند و با این همه فقر و فاقه بنهایت رسیده و بدانچه سد رمق تواند بود
قدرت ندارد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود تقوی پیش گیر و شکیبا باش و تو و مادرش بسیار بگوئید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم عوف بخانه خود بقول
پیغامبر صلعم عمل نموده اند که ناگاه پسر عوف از قید اهل شرک خلاص یافته چهار هزار گوسفند ایشانرا راند بمدینه آورده این آیة نازل شد که هر
تقوی ورزد روزی حلال یابد ومن یتوکل علی الله وهرکه توکل کند بر خدای و کار خود بدو بازگذارد فهو حسبه پس خدای بسنده او را در کفایت
ان الله بدرستی که خدای تعالی بالغ امره رساننده است کار خود را بهرجا که خواهد یعنی الخ مراد حق سبحانه باشد از وی فوت نشود قد جعل الله بدرستی
که گردانیده است خدای و پیدا کرده لکل شیء قدرا از برای هر چیزی از فقر و غنا اندازه که از آن درنگذرد یا مقداری که از آن زمانکه پیش و پس نیفتد ابو
ذر غفاری روایت کرده رضی الله عنه که حضرت پیغامبر صلعم فرمود که من آیتی میدانم اگر مردمان آنرا فرا گیرند یعنی بدان کار کنند مهم ایشانرا کفایت
کند پس آیة ومن یتق الله یجعل له مخرجا خوانده و چند نوبت اعاده فرموده و بنای این آیة تقوی و توکل است تقوی نخجه بستان قربت و از
ابنه معینه جریده اند این مع الذکا التقوا و توکل علی را کله کلزار کفایت و از بوی ریحان محبت رسیده بذکر ان الله
یحب المتوکلین و الی این دو صفت قدم در طریق تحقیق توان نهاد ذبت سلوک راه معنی را توکل باید و تقوی :. توکل مرکب باشد و تقوی توشه ره رو

ودر وقتی که حکم عدت طلاق مطلقات فرود آمد که یتربصن بانفسهن ثلثة قروء اصحابه پرسیدند که عدت زنانی حایض نشوند چیست آیة آمد واللائی
یئسن وان زنانی که نا امید گشته باشند من المحیض از حیض بسبب پیری من نسائکم از جمله زنان شما ان ارتبتم اگر بشک افتاده اید در حکم ایشان
یعنی نمیدانید فعدتهن ثلثة اشهر پس زنان عدت ایشان سه ماهست واللائی لم یحضن وعدت ایشان که حایض نشده اند از خردی هم چنین سه
شهر مقرر است واولات الاحمال وخداوندان بارها یعنی زنان حامله اجلهن مدتهای زمان عدت ایشان ان یضعن حملهن آنست که بنهند بار خود
یعنی بزایند خواه مطلقه و خواه متوفی عنها زوجها ومن یتق الله وهرکه بترسد از خدای و رعایت احکام یجعل له من امره یسرا پدید کند خدای
برای مسلمان کار او آسان یعنی کار او را بر وی آسان سازد ذلک این که گفته شد امر الله انزله الیکم حکم خداست که فرستاده است از لوح محفوظ
بسوی شما ومن یتق الله وهرکه بپرهیزد از عذاب فرمان او یکفر عنه سیاته بپوشد خدای ازو بدیهای وی را یعنی عفو کند ویعظم له اجرا و بزرگ سازد
برای او مزد را یعنی او را مزد زیاده دهد اسکنوهن ساکن گردانید زنان طلاق داده من حیث سکنتم آنجا که شما ساکن شده اید من وجدکم از
وسع خود یعنی مسکن ایشان بقدر طاقت و توانائی خویش ولا تضاروهن و رنج مرسانید مطلقات را در سکنی و نفقه لتضیقوا علیهن برای آنکه تنگ
گردانید بر ایشان ساکن ایشان و خروج ضرورت شود ایشانرا وان کن اولات حمل اگر باشند طلاق دادگان خداوندان بارها یعنی حامله باشند فانفقوا
علیهن پس نفقه کنید برای ایشان حتی یضعن حملهن تا وقتی که بنهند بار خود را و از علت بیرون فان ارضعن پس اگر شیر دهند این زنان بعد از
انقطاع علاقه نکاح لکم و فرزندان شما فاتوهن اجورهن پس بدهید ایشانرا مزدهای ایشان بر شیر دادن واتمروا بینکم و مشورت کنید میان یکدیگر در
کار فرزند بمعروف نیکوئی در باب ارضاع و اجرت آن وان تعاسرتم و اگر دشوار کنید و مضایقه نمائید ای پدر و مادر در رضاع و مردان یعنی شوهر از
اجرت ابا کند یا زن شیر ندهد فسترضع له اخری پس شیر خواهد دادن برای فرزند زنی دیگر که برای شیر دادن مادر را باکراه و اجبار نفرمایند لینفق
باید که نفقه دهد ذو سعة خداوند توانگر من سعته از غنای خود یعنی بقدر توانائی خویش بر مطلقه نفقه ومن قدر وهرکه تنگ کنند علیه رزقه برو
روزی او یعنی فقیر و تنگدست است لا یکلف الله نفسا تکلیف نکند خدای هیچ تنی را الا ما اتیها مگر آنچه بدو عطا کرده است از مال یعنی تکلیف ما لا یطاق نفرماید
سیجعل الله زود باشد که پدید آرد خدای بعد عسر یسرا بعد از دشواری و تنگدستی آسانی و توانگری وکاین من قریة و بسیار از اهل دهی که از دیه
عتت عن امر ربها سرباز زدند از فرمان پروردگار خویش ورسله و از سخن پیغامبران او فحاسبناها پس حساب خواهیم کرد ایشانرا در قیامت
حسابا شدیدا حسابی سخت که در استقصا از ذهن اشق باشد وعذبناها و عذاب کردیم ایشانرا در دنیا عذابا نکرا عذابی زشت و با هول یعنی عذاب کنیم
ایشانرا روز رستخیز بعد از ذلک فذاقت پس بچشیدند اهل آن دیه وبال امرها عقوبت کار خود را وکان عاقبة امرها و بود عاقبت کار ایشان خسرا زیانی
کاری و او کدام زیان بدتر از جنت جاوید و لقای الهی محروم شوند بزندان جحیم و عذاب الیم در مانند اعد الله آماده کرده است خدای لهم برای مشرکان
عذابا شدیدا عذابی سخت در هر دو سرای فاتقوا الله پس بپرهیزید از عذاب خدای یا اولی الالباب ای خداوند عقل الذین آمنوا آنانکه گرویده اند قد انزل الله
بتحقیق که فرستاده است خدای الیکم ذکرا بسوی شما پندی یا شرفی که قرآنست رسولا فرستاده که محمد است صلی الله علیه وسلم و قرآنرا شرف گفت برای آنکه
شرف دنیا و کرامت آخرت دانسته بخواندن و عمل کردن بدو گفته اند ذکر قرآنست و فرستاده جبرئیل علیه السلام و قبول دیگر رسول بدلست ذکر
و ذکر همان رسول است یعنی ذکر و اشهر آنست که سخن بذکر تمام شده و رسولا منصوب بفعلی مقدر بیش این که متعاقب کنید رسول که یتلوا

علیکم آیات الله میخواند بر شما آیتهای قران که کلام خدا است مبینات روشن کرده شده حقی که پیدا میخواند یعنی روشن کننده حق سبحانه و تعالی ذکر و رسولا
فرستاده لیخرج الذین آمنوا تا بیرون آرد یا قران یا رسول آنکه گرویده اند و عملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته من الظلمات از تاریکیهای ضلالت
الی النور بروشنی هدایت یا از جهل باز علم و من یؤمن بالله و هر که بگرود بخدای و تصدیق کند او را و یعمل صالحا و بکند کارهای ستوده و پاک
یعنی خالص از شوب ریا و صنع عرض یدخله در آرد او را خدای جنات تجری بوستانهای که جریان دارد من تحتها الانهار از زیر مساکن آن جویها
خالدین فیها جاوید باشند در آن بهشت ابدا همیشه بی زوال و انتقال قد احسن الله له رزقا بتحقیق که نیکو آماده کرده است خدای در بهشت برای مومنان
عامل روزی را الله خدای بحق الذی خلق آنکه بیافرید سبع سموات هفت آسمان بعضی بر بالای بعضی و من الارض مثلهن مانند آسمانها بعضی در تحت بعضی
شش زمین را محل بر علا کرده اند یعنی زمین را هفت آفرید یتنزل الامر بینهن فرود می آید فرمان خدای و قضای او از طبقات ارض و سما و ارزاق و خلق همه را
بیافرید لتعلموا ان الله تا بدانید که خدای علی کل شیء قدیر بر آفریدن همه چیز توانا است و ان الله قد احاط بکل شیء علما همه چیز از روی علم یعنی قدرت او محیط اشیا از موجودات
علمی و عینی هیچ چیز از دایره علم و قدرت وی خارج نیست ∴ ره فلیست ز سر قدرتش کن فیکون ∴ با دانش او یکی است بیرون و درون ∴ در
غیب و شهاده نتوان ذره کون ∴ از دایره قدرت علمش بیرون سورة التحریم مدنیه اثنا عشر آیه بسم الله الرحمن الرحیم نقل است که حضرت پیغامبر
صلی الله علیه و آله و سلم شربت عسل را دوست داشتی و وقتی زینب رضی الله عنها مقداری عسل داشت هر گاه که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بخانه
وی آمدی زینب شربت فرمودی و آنحضرت را در خانه وی توقف بیشتر افتادی این حال بر بعضی ازواج طاهرات گران عایشه و حفصه رضی الله
عنهما اتفاق کرده مقرر کردند که اگر حضرت بعد از آشامیدن شربت در خانه وی بنزد یکی ما هر کدام که در آید گوییم که از تو بوی مغافیر میشنویم و
مغفور صمغ درختی است که او را عرفط خوانند و رایحه کریهه دارد و حضرت بوی خوش را دوست میداشت و از روایح ناخوش محترز میبود پس
آنحضرت روزی شربت آشامیده بنزد هر کدام که آمد گفتند یا رسول الله از شما بوی مغفور آید ایشان در جواب فرمودند که مغفور نخورده ام اما در خانه
زینب شربت عسل آشامیده ام گفتند جرست نحله العرفط زنبور آن عسل از شکوفه عرفط چریده بود امام زاهدی رحمه الله آورده که چون
صورت مکرر را وجود گرفت حضرت فرمود که حرمت العسل علی نفسی فوالله لا اکله ابدا و این سوگند از آن جهت خورد تا دیگر کسی را از آن عسل یاد
آید آمد یا ایها النبی ای پیغامبر لم تحرم چرا حرام میکنی ما احل الله لک آنچه حلال کرده است خدای ترا یعنی عسل و در روایتی است که
روزی نوبت حفصه رضی الله عنها در خانه وی رفتی که با جازت آنحضرت بدیدن پدر رفته بود ماریه قبطیه را طلبید و بخدمت خود سرافراز کرد اند
حفصه چون مطلع شده اظهار ملال کرد حضرت فرمود ای حفصه راضی نیستی که او بر خود حرام کردم انرا که گفت بلی رسول الله صلی الله علیه
آله و سلم فرمود که این سخن نزد تو امانت است باید که هیچکس نگویی و او قبول کرد چون حضرت از خانه بیرون آمد فی الحال با عایشه آشکارا کرد
و مژده داد که باری از قبطیه خلاصی یافتیم و چون آنحضرت بخانه عایشه آمد ازین حکایت بکنایه رمزی باز گفت و این سوره نازل شد که چرا بر خود حرام
کردی آنچه خدای بر تو حلال ساخته یعنی که تبتغی میطلبی بدین تحریم مرضات ازواجک خشنودی زنان خود و الله غفور رحیم و خدای آمرزنده است
سوگند خوردن ترا رحیم مهربان که کفارت سوگند مقرر کرده قد فرض الله بدرستی که مقرر کردانیده خدای و بیان کرده لکم برای شما تحلة ایمانکم
فرو گشادن سوگندهای شما بکفارت یعنی آنچه سوگند بندد بکفارت توان گشاد و بیان آن در سوره مایده است و الله مولیکم و خدای دوستدار شما است

و اذ اسر

و متولی کار شما

و متولی کار شما میباشد و برای شما هر چه صلاح شما در آنست و هو العلیم و او دانا است بمصالح بندگان الحکیم صواب کار در هر چه کند و گوید بیان شان و
اذ اسر النبی و یاد کنید ای مومنان چون راز گفت و پنهان الی بعض ازواجه بسوی بعضی از زنان خود یعنی حفصه حدیثا سخنی که تحریم ماریه است یا
عسل یا ذکر خلافت شیخین رضی الله عنهما بعد از آنکه با حفصه سبز کننده بود و او با عایشه آشکارا کرد فلما نبأت به پس بهنگام که خبر کرد حفصه مر عایشه را
حدیث و اظهره الله و آشکارا کردانید خدای پیغامبر خود را و مطلع ساخت علیه بر اظهار آن سخن از حفصه عرف شناسا کردانید پیغامبر صلعم حفصه را
بعضه بعضی از آن یعنی خلاف سخنان با تو گفتم و توان قدر اظهار ساختی یعنی قصه تحریم ماریه و اعرض عن بعض و اعراض کرد رسول از بعضی دیگر یعنی خلافت
تخفیفی مراد است که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم استقصا ننمود از وی کرم و با آنکه حفصه همه سخنان سری آنحضرت را اظهار کرده
بود تمام بازوی او نیاورد فلما نبأها به پس آنهنگام که خبر داد پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم حفصه را بانچه خدای او را بران اطلاع داده بود
قالت گفت حفصه من انبأک هذا که خبر داد ترا باین که من ترا آشکارا کرده ام قال گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نبأنی العلیم خبر داد مرا خداوند
دانا بخفیات ضمایر الخبیر خبردار بکونات سرایر ان تتوبا اگر توبه کنید ای حفصه و عایشه باز گردید الی الله بخدا در آزار دل مبارک آنحضرت هم تشویش
شما را بهتر باشد فقد صغت قلوبکما پس بدرستی که گشته دلهای از صواب که محافظه سر پیغامبر نمیکنید و ان تظاهرا و اگر هم پشت شوید علیه بر آزار
دل مقدس وی فان الله پس بدرستی که خدای هو مولیه او یار و مدد پیغامبر است و بر ان نصرت کند و جبریل و رفیق او است مدد کار او بجای آرد و صالح
المومنین و شایستگان از مومنان اتباع و اعوان وینه و بقول صدیق و فاروق اند رضی الله عنهما که پدر عایشه و حفصه اند رضی الله عنهما و معاون
آنحضرت اند که رضاء او فرزندان خود را یاد کنند مجاهد گفت صالح المومنین مرتضی علی است و الملایکة و تمامی فرشتگان آسمان و زمین بعد ذلک با
وجود این که خدای و جبریل و صحابه یاری دهندگان ظهیر و مدد کار و معاون و هم پشت اند یاری دهی عسی ربه شاید پروردگار او ان طلقکن
اگر طلاق دهد شما را که تخویف ازواج او است یعنی فرضا اگر طلاق دهد شاید ان یبدله آن بدل دهد او را خدای ازواجا خیرا منکن زنان بهتر از شما
این اخبارات از قدرت است از کون چه خدای میداند که طلاق نخواهد داد پس تو تخویف زنان میکند که مسلمات مومنات اقرار کنندگان بوحدانیت خدا
یا کردن نهادگان با وامر قانتات تایبات بازگشتگان از گناه یا رجوع کنندگان عابدات پرستندگان با خضوع کنندگان سایحات هجرت کنندگان یا
روزه داران ثیبات شوهر دیدگان و ابکارا و دختران بکر ابن عباس رضی الله عنهما فرمود که ثیبه آسیه زن فرعون است و بکر مریم علیها سلام که حق
سبحانه و تعالی وعده فرموده که هر دو را در بهشت بحاله ازواج حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در آورد یا ایها الذین آمنوا ای گرویدگان قوا انفسکم
نگاه دارید نفسهای خود را بترک معاصی و اهلیکم نارا و کسان خود را از آتشی وقودها الناس و الحجارة از آتشی که آتشگیره وی مردمان باشند یعنی کفار جن و انس
و سنگ کبریت در حرارت می افزاید یا بتان سنگی که کفار میپرستیدند یا کنجها از زر و سیم و احجار در میان که اصل و منشاء او سنگ است نظم ای دو سیمند سنگ
زرد و سفید ∴ اندرین سنگها مبند امید ∴ دل از سخت سنگ تر باید ∴ کز شکستش راحت افزاید ∴ دل از این سنگ که تو در کف ∴ [illegible]
بسنگ [illegible] علیها بر آن آتش ملایکة فرشتگانند یعنی موکلند بر وی زبانیه غلاظ سخت کارانند شداد توانایانند که [illegible]
لا یعصون الله نافرمانی نکنند خدای را ما امرهم در آنچه فرماید ایشان را یعنی برشوه فریفته نشوند که مخالف [illegible] و یفعلون ما یؤمرون و میکنند آنچه فرموده میشوند
در بیان آورده که از تندان زبانیه بعذاب کافران برابر الذاذ بهشت منعم اهل جنان پس چون زبانیه کافران را که در دوزخ آرند ایشان آغاز

اعتذار کرده داعیه خلاصی نمایند حق سبحانه و تعالی با ملایکه فرماید که بگویید یا ایها الذین کفروا ای کسانیکه کافر شدید لا تعتذروا الیوم عذر مکنید امروز که عذر
قبول نیست و فایده نخواهد داد انما تجزون جز این نیست که پاداش داده میشوید ما کنتم تعملون آنچه را که در دنیا بودید که میکردید یا ایها الذین آمنوا ای آنانکه
گرویده اید توبوا الی الله باز گردید بخدای توبة نصوحا باز گشتن خالص یعنی توبه کنید و باز گناه و دید معاذ جبل رضی الله عنه فرموده که توبه نصوح آنست
که تایب عود نکند بمعصیت چنانچه شیر عود نکند به پستان حسن بصری رحمه الله فرموده که توبه نصوح دو رکن دارد اول ندامت بر گناه گذشته دوم عزم
بر ترک گناه در اینده نظم توبه چه باشد پشیمان آمدن ∴ بر در حق نو مسلمان آمدن ∴ خدمتی از سر گرفتن با نیاز ∴ با حقیقت روی گردان از مجاز عسی ربکم
شاید پروردگار شما چون توبه کنید ان یکفر عنکم آنکه درگذرد از شما گناهان شما و یدخلکم جنات تجری و در آرد شما را بوستانها که پیوسته میرود من تحتها الانهار
از زیر درختان و قصور آن جویها در آن روز که باشد یوم لا یخزی الله النبی روزی که خجل نکند خدای پیغامبر را یعنی نفس او را عذاب کند و نه شفاعت او را
در باب عصیان مردود سازد والذین آمنوا معه و رسوا نسازد آنانرا که ایمان آورده اند با او در خواست ایشان نیز در باره یاران ایشان قبول کند نورهم
نور ایشان یعنی نوری که خدای بمومنان عطا کرده یسعی می شتابد و میرود بین ایدیهم بجانب راست ایشان وقتی که بر صراط گذرند و در آن وقت نور منافقان
فرومیرد یقولون ربنا گویند مومنان ای پروردگار ما اتمم لنا نورنا تمام گردان مارا یعنی باقی دار تا بسلامت از صراط بگذریم واغفر لنا و بیامرز مارا یعنی از
ظلمات گناه پاک کن انک علی کل شیء قدیر بدرستی که تو بر همه چیز از اتمام انوار و مغفرت اوزار توانایی یا ایها النبی ای خبر دهنده یا بلند قدر جاهد
الکفار جهاد کن با کافران بشمشیر والمنافقین و با منافقان بوعید واغلظ و درشتی بکار علیهم بر ایشان یعنی هر دو گروه و ماویهم جهنم و مقام
کافر و منافق اگر ایمان نیاورند و مخلص نشوند دوزخ است و بئس المصیر و بد جای باز گشتنی است دوزخ ضرب الله مثلا بیان کرد خدای
مثلی للذین کفروا برای آنکه کافر شدند امرأة نوح زن نوح است علیه السلام و اعلام نام داشت وامرأة لوط و زن لوط علیه السلام که واهله
گفتندی کانتا بودند این دو زن تحت عبدین در زیر حکم دو بنده من عبادنا از بندگان ما صالحین شایستگان فخانتاهما پس خیانت کردند
با آن دو بنده بنفاق و زن نوح علیه السلام قوم را گفتی که وی دیوانه است و زن لوط علیه السلام قوم را از مهمانان لوط خبر کردی فلم یغنیا پس دفع
نکردند آن دو پیغامبر عنهما از آن دو زن من الله شیئا از عذاب خدای چیزی پس زن نوح غرق شد و بر زن لوط سنگ بارید و قیل ادخلا النار و گفته
خواهد شد روز قیامت و اعلاء و اهله که در آیند در دوزخ مع الداخلین با در آیندگان از کافران حاصل این مثل آنست که کفار معاقب میشوند و نسبتی
که میان ایشان و پیغامبران است با وجود کفر هیچ فایده نمیدهد و ضرب الله مثلا و بیان کرد خدای مثلی للذین آمنوا برای آنکه گرویده اند امرأة فرعون
و آن زن فرعون یعنی آسیه بنت مزاحم اذ قالت چون گفت رب ابن لی ای پروردگار من بنا کن برای من عندک نزدیک خود بیتا فی الجنة خانه
در بهشت یعنی در مقام قرب جای ده آورده اند که چون آسیه ایمان آورد فرعون او را چهار میخ کرده در آفتاب بگذاشت حق سبحانه و تعالی با ملایکه
فرمود تا بگرد وی در آمده بالهای خود او را سایه کردند و فرعون امر کرد تا سنگی بزرگ آوردند و حکم شد که بر سینه آسیه نهند آسیه دعا کرد که خدایا و اخلاص
کن و نجنی و برهان مرا من فرعون از نفس خبیث فرعون و عمله و از کردار او یعنی از عذابی که او میکند و نجنی من القوم الظالمین و نجات
ده و آزاد کرده ظالمان که قبطیانند و اعوان فرعون حق سبحانه و تعالی دعای او مستجاب گردانید حجاب از پیش وی برداشت و در آن کز نظایم
جست خانه بوی نمود و روح قبض کردند و سنگ بر جسدی نهادند که روح نداشت حق سبحانه و تعالی وی را آن با آسمان برد و بر جسدی و حالا در بهشت

حاصل این مثل انست

و حاصل این مثل آنست که با وجود ایمان اتصال او با مسلمان هیچ ضرر نکرد و مثل زد خدای برای ازواج طاهرات حضرت پیغامبر صلعم و سایر مومنان
و مریم بنت عمران و مریم دختر عمران را التی احصنت آن زنی که نگاه داشت فرجها دامن خود را از حرام و فاحشه فنفخنا پس دردمیدیم فیه در گریبان
جامه او من روحنا از روحی که آفریده بودیم و صدقت و باور داشت و گروید بکلمات ربها سخنان پروردگار خود و کتبه و کتابها یعنی صحف منزل قبل از انجیل
یا بانجیل یا بانچه خدای نوشته بود در لوح محفوظ از قصه وی و حفص بجمع میخواند و مراد تمام کتب الهی و کانت و بود مریم من القانتین از فرمان
برداران یا مداومت کنندگان بر وظایف عبادات تذکیر برای تغلیب و اشعار بانکه طاعت مریم از مردان کامل بوده و در خبر آمده که از مردان بسیار
بکمال رسیده اند و از زنان کامل نشدند مگر مریم بنت عمران و آسیه زن فرعون سورة الملک مکیة و هی ثلاثون آیة بسم الله الرحمن الرحیم تبارک
بزرگ و برتر است و ثابت بر دوام الذی بیده الملک آنکسی که بدست اوست ملک و تصرف در امور پادشاهی یعنی هر چه خواهد کند و هو علی کل شیء قدیر و او
بر همه چیز که خواهد قادر و تواناست الذی خلق الموت آن خداوندی که بیافرید مرگ والحیوة و زندگانی که مراد موت آدمیانست در دنیا و حیات
ایشان در آخرت و گفته اند مرگ آفریده بصورت کبش املح و او بر هیچ چیز نگذرد و بوی او بهیچ چیز نرسد الا که بمیرد و بقولی مراد از موت و حیات راجع بر
صورت مادیان ابلق و او بر هیچ چیز در نگذرد و داغ او بهیچ چیز نرسد الا زنده شود و بقولی مراد از حیوة و موت دنیا بود و آخرت یعنی دنیا
آخرت را بیافرید لیبلوکم تا بیازماید شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان کند تا ظاهر شود در راه تکلیف ایکم احسن عملا کدام از شما نیکوترید از جهت
عمل یعنی اخلاص کدام بیشتر است و در خبر آمده که کدام نیکوترید از روی عمل و پرهیزکارتر از محارم و ستاینده و هو العزیز و خدای غالب است
در ملک خود و ترسندگانرا ایمن سازد الغفور آمرزنده خطیات ایشانرا بپوشد الذی خلق آن خدای که بیافرید سبع سموات هفت آسمانرا
طباقا طبقه طبقه یکی بر بالای دیگری در معالم آورده که آسمان اول محکم شده و دوم مرمر سپید سیوم آهن است و چهارم
روبین است و گفته اند مس و پنجم نقره است و ششم زر و هفتم یاقوت سرخ ما تری نه بینی ای بیننده فی خلق الرحمن من تفاوت در آفریدن خدای
و آسمانرا هیچ خللی و اختلافی و تناقضی و عیبی و اعوجاجی فارجع البصر پس باز گردان چشم را بسوی آسمان تا در آن تفکر کنی که آسمانی
با این رفعت و عظمت بی عمودی ایستاده هل تری من فطور آیا هیچ می بینی از شکافی ثم ارجع البصر پس دیگر باره بگردان دیده کرتین کرتی بعد
اخری یعنی هیچ عیبی می یابی یعنی معلوم بکردی تکرار نگریستن ینقلب تا باز گردد الیک البصر بسوی تو چشم تو خاسئا دور از یافتن عیب و هو حسیر و او
وامانده بود از نگریستن یا پشیمان از کثرت مراجعت بجهت آنکه هر چند بنگرد عیبی نیابد و لقد زینا و بدرستی که بیاراستیم السماء الدنیا آسمان
نزدیک را یعنی آسمانی که نزدیکتر است بزمین و آرایش دادیم بمصابیح بچراغها یعنی بستارگان که چون چراغ درخشانند و جعلناها و گردانیدیم
ستارگانرا رجوما للشیاطین راندنگان دیوان وقتی که بجهت استراق سمع قصد آسمان کنند و اعتدنا و آماده ساختیم لهم برای دیوان عذاب سوختن
بعد در دنیا عذاب السعیر آتشی افروخته در عقبی وللذین کفروا و مرانراست که کافر شدند از دیوان و غیر آن بربهم بآفریدگار ایشان عذاب جهنم
عذاب دوزخ و بئس المصیر و بد جای بازگشتنی است دوزخ اذا القوا چون در افکنده شوند کافران فیها در جهنم سمعوا لها بشنوند از دوزخ
شهیقا آوازی مانند آواز دراز گوش که انکر اصوات است یعنی چون کفار را بینند دوزخ بفریاد آید و هی تفور و او بجوش آید و ایشانرا بر دی آرد
فرو میبرد چنانچه گوشت در دیگ جوشاند تکاد تمیز نزدیکست که پاره شود من الغیظ از خشم کافران کلما القی هر گاه که افکنده شود فوج

اعتذار کرده داعیه خلاصی نمایند حق سبحانه وتعالی با ملایکه فرماید که بگوییه یا ایها الذین کفروا ای کسانیکه کافر شدید لا تعتذروا الیوم و عذر مکنید امروز که عذر
قبول نیست وفایده نخواهد داد انما تجزون جز این نیست که پاداش داده میشوید ما کنتم تعملون انچه برا که در دنیا بودید که میکردید یا ایها الذین آمنوا ای انانکه
گرویده اید توبوا الی الله بازگردید بخدای توبة نصوحا بازگشتن خالص یعنی توبه کنید و باز گناه نروید معاذ جبل رضی الله عنه فرموده که توبه نصوح انست
که تایب عود نکند بمعصیت چنانچه شیر عود نکند به پستان حسن بصری رحمه الله فرموده که توبه نصوح دو رکن دارد اول ندامت بر گناه گذشته دوم عزم
بر ترک گناه در اینده نظم توبه چه باشد پشیمان آمدن ∴ بر در حق نو مسلمان آمدن ∴ خدمتی از سر گرفتن با نیاز ∴ با حقیقت روی کردن از مجاز عسی ربکم
شاید پروردگار شما چون توبه کنید ان یکفر عنکم انکه درگذراند از شما گناهان شما ویدخلکم جنات تجری و در آرد شما را بوستانها که پیوسته میرود من تحتها الانهار
از زیر درختان و قصور آنها جویها در آوردن کی باشد یوم لا یخزی الله النبی روزی که خجل نکند خدای پیغامبر را یعنی نفس او را عذاب نکند و نه شفاعت او را
در باب عصیان مردود سازد والذین آمنوا معه و رسوا نسازد انانرا که ایمان آورده اند با او در خواست ایشان نیز در باره یاران ایشان قبول کند نورهم
نور ایشان یعنی نوری که خدای بمومنان عطا کرده یسعی بین ایدیهم میشتابد و میرود بین ایدیهم بجانب راست ایشان وقتی که بر صراط گذرند و در آن وقت نور منافقان
فرو میرد یقولون ربنا گویند مومنان ای پروردگار ما اتمم لنا نورنا تمام گردان مارا یعنی باقی دار بسلامت از صراط بگذریم واغفر لنا و بیامرز مارا یعنی از
ظلمات گناه پاک کن انک علی کل شیء قدیر بدرستی که تو بر همه چیز از اتمام انوار و مغفرت اوزار توانایی یا ایها النبی ای خبر دهنده یا بلند قدر جاهد
الکفار جهاد کن با کافران بشمشیر والمنافقین و با منافقان بوعید واغلظ و درشتی بکار علیهم بر ایشان یعنی هر دو گروه وماویهم جهنم و مقام
گشت کافر و منافق اگر ایمان نیاورند و مخلص نشوند دوزخ است وبئس المصیر و بد جای بازگشتی است دوزخ ضرب الله مثلا بیان کرد خدای
مثلی للذین کفروا برای انکه کافر شدند امرأة نوح زن نوح است علیه السلام واعله نام داشت وامرأة لوط و زن لوط علیه السلام که واهله
گفتندی کانتا بودند این دو زن تحت عبدین در زیر حکم دو بنده من عبادنا از بندگان ما صالحین شایستگان فخانتاهما پس خیانت کردند
با آن دو بنده بنفاق و زن نوح علیه السلام قوم را گفتی که وی دیوانه است و زن لوط علیه السلام قوم را از مهمانان لوط خبر کردی فلم یغنیا پس دفع
نکردند آن دو پیغامبر عنهما از آن دو زن من الله شیئا از عذاب خدای چیزی را زن نوح غرق شد و بر زن لوط سنگ بارید وقیل ادخلا النار و گفته
خواهد شد روز قیامت واعله واهله که در آیید در دوزخ مع الداخلین با در آیندگان از کافران حاصل این مثل انست که کفار معاقب میشوند و نسبتی
که میان ایشان و پیغامبران باشد با وجود کفر هیچ فایده نمیدهد وضرب الله مثلا و بیان کرد خدای مثلی للذین آمنوا برای انکه گرویده اند امرأة فرعون
وان زن فرعونست یعنی آسیه بنت مزاحم اذ قالت چون گفت رب ابن لی ای پروردگار من بنا کن برای من عندک نزدیک خود بیتا فی الجنة خانه
در بهشت یعنی در مقام قرب و آورده اند که چون آسیه ایمان آورد فرعون فرمود که او را چهار میخ کرده در آفتاب بگذارند حق سبحانه وتعالی با ملایکه
فرمود تا بگرد وی در آمده بالهای خود او را سایه کردند و فرعون او را گردن تا سنگی بزرگ آورده و حکم شد که بر سینه آسیه نهند آسیه دعا کرد که خدایا مرا خانه
کن در جنت ونجنی و برهان مرا من فرعون از نفس خبیث فرعون وعمله و از کردار او یعنی از عذابی که مرا میکند ونجنی من القوم الظالمین و نجات
ده مرا از گروه ظالمان که قبطیانند دعا بعضی فرعون حق سبحانه وتعالی دعای او مستجاب گردانید حجاب از پیش وی برداشت و در اکثر تفاسیر
هست که خانه بوی نمود و روح قبض جر جسدی نهادند که روح نداشت حق سبحانه وتعالی وی را آن با آسمان برد بر جسدی و حالا در بهشت

حاصل این مثل انست

وحاصل این مثل انست که با وجود ایمان اتصال او با مثل او را هیچ ضرر نکرد و مثل زد خدای برای ازواج طاهرات حضرت پیغامبر صلعم و سایر مومنان
ومریم ابنت عمران و مریم دختر عمران التی احصنت ان زنی که نگاه داشت فرجها دامن خود را از حرام و فاحشه فنفخنا پس در دمیدیم فیه در گریبان
جامه او من روحنا از روحی که آفریده بودیم وصدقت و باور داشت و گرویده بکلمات ربها بسخنان پروردگار خود وکتبه و کتابها یعنی صحف منزل قبل از انجیل
یا بانجیل یا بانچه خدای نوشته بود در لوح محفوظ از قصه وی و حفص بجمع میخوانند و مراد تمام کتب الهی وکانت و بود مریم من القانتین از فرمان
برداران یا مداومت کنندگان بر وظایف عبادات تذکیر برای تغلیب و اشعار بانکه طاعت مریم از مردان کامل بوده و در خبر آمده که از مردان بسیار
بکمال رسیده اند و از زنان کامل نشدند مگر مریم بنت عمران و آسیه زن فرعون سورة الملک مکیة وهی ثلاثون آیة بسم الله الرحمن الرحیم تبارک
بزرگ و برتر است و ثابت بر دوام الذی بیده الملک انکسی که بدست ملک و تصرف در امور پادشاهی یعنی هر چه خواهد کند وهو علی کل شیء قدیر و او
بر همه چیز که خواهد قادر و تواناست الذی خلق الموت ان خداوندی که بیافرید مرگ والحیوة و زندگانی را یا مراد موت آدمیانست در دنیا و حیات
ایشان و آخرت و گفته اند مرگ آفرید بصورت گوسپند ابلق و او بر هیچ چیز نگذرد و بوی او بهیچ چیز نرسد الا که بمیرد و بقولی مراد از موت و حیات رافع بر
صورت مادیان ابلق داد بر هیچ چیز در نگذرد و رایحه او بهیچ چیز نرسد الا زنده شود و بقولی مراد از حیوة و موت دنیا بود و آخرت یعنی دنیا و
آخرت را بیافرید لیبلوکم تا بیازماید شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان کند تا ظاهر شود در راه تکلیف ایکم احسن عملا کدام از شما نیکوترند از جهت
عمل یعنی اخلاص کدام بیشتر است و در خبر آمده که کدام نیکوترید از روی عمل و پرهیزکارتر از محارم و شتابنده وهو العزیز و خدای غالب است
در ملک خود و ترسندگان را ایمن سازند الغفور آمرزنده خطیات ایشان را بوشند الذی خلق آنخدایی که بیافرید سبع سموات هفت آسمان را
طباقا طبقه طبقه یکی بر بالای دیگری در معالم آورده که آسمان اول محکم شده و دوم مرمر سفید سیوم آهن است و چهارم
رویین است و گفته اند مس و پنجم نقره است و ششم زر و هفتم یاقوت سرخ ما تری نبینی ای بیننده فی خلق الرحمن من تفاوت در آفریدن خدای
و آسمانرا هیچ خلالی و اختلافی و تناقضی و عیبی و اعوجاجی فارجع البصر پس بازگردان چشم را بسوی آسمان تا در آن تفکر کنی که آسمانی
با این رفعت و عظمت بی عمودی ایستاده هل تری من فطور آیا هیچ می بینی از شکافی ثم ارجع البصر پس دیگر باره بگردان دیده کرتین کرتی بعد
از کرتی یا هیچ عیبی می یابی یعنی معلوم نکردی تکرار نگریستن ینقلب تا بازگردد الیک البصر بسوی تو چشم تو خاسئا دور از یافتن عیب وهو حسیر و او
وامانده بود از نگریستن یا پشیمان از کثرت وا جستن بجهت انکه هر چند بنگرد عیبی نیابد ولقد زینا و بدرستی که بیاراستیم السماء الدنیا آسمان
نزدیک را یعنی آسمانی که نزدیکتر است بزمین و آرایش دادیم بمصابیح بچراغها یعنی بستارگان که چون چراغ درخشانند وجعلناها و گردانیدیم
ستارگان را رجوما للشیاطین راندگان دیوان را وقتی که بجهت استراق سمع قصد آسمان کنند واعتدنا و آماده ساختیم لهم برای دیوان بعد از سوختن
بتیر در دنیا عذاب السعیر آتشی افروخته در عقبی وللذین کفروا و آنانراست که کافر شدند از دیوان و غیر آن بربهم با فرید کار ایشان عذاب جهنم
عذاب دوزخ وبئس المصیر و بد جای بازگشتنی است دوزخ اذا القوا چون در افکنده شوند کافران فیها در جهنم سمعوا لها بشنوند از دوزخ
شهیقا آوازی مانند آواز درازگوش که انکر الاصوات است یعنی چون کفار را بیند دوزخ بفریاد آید وهی تفور و او میجوشد و ایشانرا بر دیگ افگند
فرود میبرد چنانچه گوشت در دیگ جوشانند تکاد تمیز نزدیک است که پاره شود من الغیظ از خشم کافران کلما القی هرگاه که افکنده شود جمع

در دوزخ فوج گروهی از اهل شرک سالهم سوال کنند ایشان را خزنتها خازنان دوزخ از روی سرزنش که ای مشرکان الم یاتکم آیا نیامد بشما نذیر
بیم کننده یعنی پیغامبری بشما مبعوث نشد که شما را بجزا میخواند و از این عذاب بترساند قالوا بلی گویند آری قد جاءنا بدرستی که آمد بما نذیر پیغامبری
بیم کننده فکذبنا پس تکذیب کردیم بر قول وی را وقلنا و گفتیم فرستادگان را که هیچ وجه ما نزل الله فرو نفرستاده خدای من شیء هیچ چیزی از آنچه شما
میگویید از وعد و وعید و امر و نهی و دیگر گفتیم ان انتم نیستید شما ای رسولان الا فی ضلال کبیر مگر در خطایی بزرگ که با وجود بشریه دعوی نبوت
میکنید وقالوا و گویند کافران که در دنیا لو کنا نسمع اگر میبودیم ما که می شنودیم پیغامبر از او نعقل یا تعقل میکردیم بی بحث و تفتیش حجج
از معجزات ایشان علامات صدق بر صفحات احوال ایشان را معاینه مینمودند ما کنا نمیبودیم امروز فی اصحاب السعیر در عداد اهل دوزخ ان الذین
یخشون ربهم بدرستی که آنانکه میترسند از عذاب پروردگار خود بالغیب پوشیده یعنی از نظر خلق پوشیده و بخلوتها ناله و زاری کنند و در عین
المعانی گوید مراد از غیب دلیست که پوشیده از خلق و پیدا بر خدای یعنی بدل ترسکاری باشند لهم مغفرة مر ایشان راست آمرزش گناهان واجر کریم
و مزدی بزرگ که بهشت است و گفته اند ایمنی از شدائد و مکاره یعنی مزد ترسندگان ایمنی باشد از هر چه بترسند نظم لایخاف مزد ترسنده آمد
هر که بیش ترسد مبارک بنده است ∴ چون خشیت مزد دانایان بود ∴ هر که دانا نیست کی ترسان بود ∴ ترسکاری رستگاری آورد ∴ هر که در دل آرد
عوض درمان نبود ∴ آورده اند که کفار قریش لبهولت عیش مغرور و مسرور گشته در باب حضرت پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم سخنان گفته اند چون
چند نوبت نزول قرآن برده از روی کفار ایشان بر داشته شد با یکدیگر تدبیر کردند که رای ایشان قرار گرفت که دیگری سخن محمد گویند تا خدای
نشنود او را از آن آگه کند آیه آمد واسروا و پنهان دارید قولکم سخن گفتن خود را او اجهروا به یا آشکارا کنید و آن اسرار و نزدیکی او یکسان است
انه علیم بدرستی که او داناست بذات الصدور بآنچه در سینهاست قبل از آنکه بر زبان بگذرد پس کسی که بر ضمایر واقف است اگر تعبیر از آن بسر کنند یا بجهر
بر وی پوشیده نخواهد بود الا یعلم آیا نداند آنچه در دلهاست من خلق آنکس که بیافرید دلها را وهو اللطیف و او داناست ببواطن اشیا و حقایق
آن الخبیر آگاه از ظواهر موجودات و دقایق هو الذی جعل اوست خداوندی که گردانید لکم الارض برای شما زمین را ذلولا رام منقاد
و آسان باشد سیر شما بران فامشوا فی مناکبها پس بروید در اطراف و جوانب زمین را وکلوا من رزقه و بخورید از روزی خدای والیه النشور و
بسوی اوست بازگشت شما پس شکر گزاری و سپاس داری او بجای آورید ءامنتم آیا ایمن شدید ای کافران من فی السماء از آنکس که در
آسمانست بزعم شما یعنی حق سبحانه و تعالی یا از ملک موکل بعذاب که جبرئیل علیه السلام ملخص سخن آنکه ایمن شده اید ان یخسف بکم الارض از آنکه
خدای یا جبرئیل علیه السلام بنابر عظیم ایشان وی فرو برد شما را بزمین فاذا هی پس آنهنگام زمین پس از فرو رفتن شما بوی تمور میکرود
و اضطراب کنان شما را زیر و زبر گرداند ام امنتم آیا ایمن شدید من فی السماء از آنکه در آسمانها عرش او یعنی خدای یا مقام او یعنی جبرئیل
علیه السلام ان یرسل علیکم پس بدانید بعد از مشاهده عذاب کیف نذیر چگونه بوده بیم کردن من و آن دانستن شما را سود نکند ولقد کذب الذین و بدرستی
که تکذیب رسل خود را آنکه بودند من قبلهم پیش از کفار این زمان یعنی مکذبان از امم ماضیه و بشامت تکذیب هلاک شدند فکیف کان پس چگونه
بود بر ایشان نکیر عقوبت من یا انکار من بر ایشان بانزال عذاب اولم یروا آیا نمیدانند و نمینگرند الی الطیر بسوی مرغان فوقهم زبر ایشان
در هوا صافات صفها بر کشیده یعنی میگشایند بالهای خود را ویقبضن و فرا گیرند بعد از بسط ما یمسکهن نگاه نمیدارد ایشان را در هوا

فاعترفوا بذنبهم فسحقا لاصحاب السعیر

بخلاف طبع یا در حال خفض و قبض و بسط اجنحه الا الرحمن مگر خدای بزرگ بخشایش که هر یک از انواع طیور را شکلی و هیئتی نگاه میدارد و صورتی و طبیعتی خاص داده
و اسباب طیران و جولان ایشان در هوا مهیا ساخته انه بکل شیء بصیر بدرستی که خدای بهمه چیز بیناست امن آیا کیست که تواند گفت که هذا الذی این کسی است
که حمایت هو جند لکم او مدد کار است و قاید لشکر شما را ینصرکم یاری دهد شما را من دون الرحمن بجز خدای از عذاب و خشم وی ان الکافرون نیستند
انکار دیدگان الا فی غرور مگر در فریب شیطان امن هذا الذی آیا کیست آنکه ایشان توان کردید و او آنکس است که بمحض عنایت یرزقکم روزی میدهد شما را
ان امسک اگر باز گیرد خدای رزقه وظیفه رزق خود از شما باز دارد کیست آنکه شما را روزی تواند داد و کفار میدانند که خالق و رازق اوست دیگر
ایشان نه از جهل است بل لجوا بلکه ستیزه کردند و در افتادند فی عتو در عناد و سرکشی ونفور و رمیدگی از حق و نفرت از راستی افمن یمشی آیا کسی
میرود مکبا علی وجهه اهدی سرافکنده میرود بروی خود نگو نسار میرود پیش و پس و چپ و راست خود نمی بیند راه یافته تر است امن یمشی سویا
یا آنکس که میرود راست ایستاده و همه اطراف خود را مشاهده میکند و رفتن او واقع است علی صراط مستقیم بر راهی راست رساننده بمقصود
این مثلی برای کافر گمراه که در مبدا غوایه حیران و سرگردان میرود و مومن راه یافته که طریق حق از روی بصیرت سلوک میکند نظم فرق میان آنکه
از روی یقین ∴ با دیده بینا رود اندر ره دین ∴ با آنکه دو چشم بسته بی کس پی ∴ هر گوشه همی رود بظن و تخمین قل بگو مشرکان را که
خدای که شما را بدو دعوت کنم هو الذی او آنکس است که بقدرت انشاکم بیافرید شما را وجعل لکم السمع و بداد شما را شنوایی تا سخنان حق شنوید والابصار
والافئدة و دیدها تا دلایل قدرت و بدایع فطرت مشاهده کنید و دلها تا در معانی کلمات الهی و دقایق مصنوعات پادشاهی تفکر و تامل نمایید شما را برای که
ساخت قلیلا ما تشکرون در زمین یعنی هر یک را منزلی و مکانی و راهی و کاری داد تا تعبد کنید و فرمان برداری نمایید قل هو الذی ذراکم و بسوی او باز
گردیده خواهید شد تا جزای گفتار و کردار بیابید فی الارض و میگویند مشرکان در زمان پیغامبر خود والیه تحشرون و بسوی او باز گردیده خواهید شد تا جزای
گفتار و کردار یابید ویقولون و میگویند مشرکان مر پیغامبر زمان خود متی هذا الوعد که باشد این وعده حشر و یا فتح خبر ان کنتم صادقین اگر
شما راست گویانید قل بگو ای محمد در جواب ایشان که انما العلم عند الله جز این نیست که دانش قیامت یعنی بوقت آن نزدیک خداست و غیر او برآن
اطلاع ندارد وانما انا جز این نیست که من نذیر بیم کننده ام مبین آشکارا یعنی بآمدن قیامت شما را بیم میکنم اما بزمان آمدن دانا نیستم فلما راوه پس
آنهنگام که ببینند موعود آن قیامت زلفة نزدیک خود سیئت بد گردد و زشت شود وجوه الذین کفروا رویهای آنانکه کافر شدند یعنی اثر غم و اندوه
و بر چهرهای ایشان پیدا گردد وقیل و گفته شود یعنی خزنه دوزخ ایشان را گویند هذا الذی کنتم این آنست که بودید شما پیوسته به تدعون بدو تمنا کردید
و استعجال نمودید امام زاهد رحمه الله فرموده که همواره کافران تمنای مرگ پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم میکردند و از روی هلاک وی داشتند حق سبحانه
و تعالی حبیب خود را صلی الله علیه وآله وسلم فرمود قل بگو خبر کنید مرا بنمایید ارایتم ان اهلکنی الله اگر هلاک گرداند مرا خدای ومن معی و آنان که با منند
از مومنان او رحمنا یا بخشد بر ما و اجل تا تاریخ افکند فمن یجیر الکافرین پس کیست که پناه دهد کافران را من عذاب الیم از عذاب دردناک یعنی مرگ ما شما را
سود ندارد و حیات ما دفع عذاب شما نکند و از آنست که نجات دهنده شما را از عذاب الهی جز ایمان و توحید خالص و استغفار و مرگ دیگران چه فایده دهد
قل بگو آنکه ایمان بدو سبب نجات است هو الرحمن اوست خدای بزرگ بخشایش آمنا به گرویده ایم بوی وعلیه و بر وی نه بر غیر او توکلنا
توکل کرده ایم کار خود را بدو باز گذاشته فستعلمون پس زود بود که بدانید یعنی بعد از مشاهده عذاب معلوم کنید که من هو

کیست از شما آنکه او فی ضلال مبین در گمراهی هویداست قل بگو خبر دهید مرا ارایتم اگر گردد ان اصبح ماؤکم آب شما یعنی آب چاه زمزم یا آب بیر میمون حضری
غورا فرو رفته بزمین چنانچه دلو دوست بر وی نرسد فمن یاتیکم پس کیست آنکه بیارد برای شما آبی معین جاری که همه کس ببیند در آثار آمده که
بعد از تلاوت این آیة باید گفت که الله رب العالمین در تفسیر زاهدی مذکور است که زندیقی شنید که معلمی این آیه در المعین میکند فمن یاتیکم بماء معین
او جواب داد که بالمعول والمعین یعنی بتیشه و مددکاران آب را باز آرد همان شب نابینا شد هاتفی آواز داد که اینک چشمه چشم تو غایب شد بگو تا
معول و معین باز دارد فی المثنوی المعنوی المولوی قدس سره ناظما مثنوی فلسفی منتهی متبطانی :. میگذشت از سوی مکتب آن زمان :. چونکه بشنید
آیة او با طنز :. گفت آریم آب را ما از کلند :. با زخم بیل و تیزی تبر :. آب را آریم از پستی بزیر :. شب بخفت و دید او یک شیرمرد :. زد طپانچه هر دو
چشمش کور کرد :. گفت زان دو چشمه چشم شقی :. با تبر نوری بر آر از صادقی :. روز برجست و دو چشمش کور دید :. نور چشمش فایض از دو چشمش ناپدید سورة
النون مکیه و هی خمسون آیة بسم الله الرحمن الرحیم ن و حروف مقطوعه دلایل بر اعداد دارد بقانون حساب و بقول بعضی آنست که غایة ملک این آیت از
شمار نون دانست اما فهم هر کس بران نرسد و بعضی بدان کرده اند و برخی فرو گذاشته اند و بر ایشان مشتبه شد چنانچه در آل عمران گذشت
و بعضی علما از مفاتح اسماء الهی دانند چنانچه در حرف نون گفته اند که مفتاح اسم نور و ناصر است و در معالم گفته که آخر رحمن است و گفته اند اسم
سوره است یا لوح است از نور یا نام بحریست در بهشت و اشهر آنست که نون اسم ماهی است و مراد بآن جنس باشد یا ماهی که زمین بر پشت اوست
و او را خدای یا فرید ای دوات و قلمات بان دوات نوشت آنچه بود و هست و آنچه خواهد بود و برین تقدیر حق سبحانه و تعالی سوگند یاد کرد
باو والقلم و بقلم اعلی که از نور است و طول او چندان که بین السماء والارض و گویند مراد قلمیست که بدان کتابت کنند و فواید مصالح دنیا و دین بسیار
وما یسطرون و دیگر سوگند خورد بآنچه مینویسند حفظه از احکام وحی با آنچه ایشان را فرمایند و در تبیان از ابن هیثم نقل فرموده که نون دهن است
و قلم زبان و ما یسطرون آنچه حفظه بر بنده می نویسند حق سبحانه و تعالی بدینها سوگند یاد کرد و جواب قسم اینست ما انت یعنی تو ای محمد بنعمة ربک
بنگاه داشت پروردگار خود بمجنون دیوانه جواب ولید بن مغیره است که آنحضرت را میگفته معلم مجنون و در بحر الحقایق آورده که در کلمه نون اشارت است
علم اجمال مندرج در احدیت و بعلم تفصیلی ثابت در واحدیت و بآنچه قلم کردیم او از دوات نوشت و حروف آیینه علویه و کلمات ربانیه و رب سفاهته
جوابش اینک تو بنعمت پروردگار خود که مستور نیستی یعنی بر تو پوشیده اند اسرار ازل و ابد را وان لک لاجرا و بدرستیکه ترا هر آینه مزد
و ثوابی است بر کشیدن بار نبوت غیر ممنون غیر منت نهادن یعنی حق بی واسطه کسی که از و منت باید داشت بتو عطا کرده یا غیر مقطوع یعنی
فردی بر دوام که هرگز انقطاع بدان راه نیابد وانک و بدرستیکه تو لعلی خلق عظیم هر آینه بر دینی بزرگ که اسلام یا بر خوی بزرگ که تحمل ایذای مکس را
بوده از قوم خود تحمل میکنی آنچه کس با قوت کمال ان نبود و گفته اند مراد آن قرانست که حق سبحانه و تعالی بوی ارزانی داشته بود عایشه را رضی الله
عنها سوال کردند از خلق رسول صلی الله علیه و آله و سلم چگونگی آن فرمود که خلق آنحضرت قرآن بود فی سلسلة الذهب نظم بود هم بحکم کنتم
کان :. گوید از کاش کان خلقه القران :. وصف خلق کسی که قرانست :. خلق را نعت او چه امکانست :. محمد حکیم قدس سره فرموده
که هیچ خلقی بزرگتر از محمدی نبود و جدا او از مشیت خود دست ان داشت و خود را بکلی بحق گذاشت امام قشیری رحمه الله گفته اند از عطا منصرف
گشت و گفته اند او را هیچ مقصدی و مقصودی جز خدای نبود و شمه از حقایق اخلاق آنحضرت در رساله مرات الصفات المصطفی مذکور شده

ودر جواهر التف

ودر جواهر التفسیر نیز مذکور است فستبصر پس زود باشد که بینی ای محمد ویبصرون و به بینند معاندان تو از اهل مکه یعنی بدان وقت که عذاب نازل شود بر
ایشان معلوم گردد که بایکم المفتون بکدام است از شما فتنه و بلا در کدام کرده است از شما دیوانه یعنی بدانند که دیوانه تو نیستی بلکه ایشان
ان ربک بدرستیکه آفریدگار تو هو اعلم او داناتر است بمن ضل بکسی که گمراه شد عن سبیله از راه او که راست و چنانچه کسی دیوانه تو
فی الحقیقة و هو اعلم و او داناتر بالمهتدین براه یافتگان بکمال عقل که هو مانند فلا تطع المکذبین پس فرمان مبر تکذیب کنندگان را یعنی مشرکان
مکه را که ترا بدین خود دعوت مینمایند ودوا لو تدهن ودوست میدارند که تو نرمی کنی و سرزنش نکنی ایشان را بر شرک فیدهنون پس ایشان نیز چرب نرمی کنند
بر دین تو طعنه نزنند فلا تطع و فرمان بردار مباش کل حلاف هر سوگند خواره را که بدروغ سوگند میخورد و مراد ابوجهل است یا اخنس بن شریق
یا اسود بن عبد یغوث و اصح و اشهر ولید مغیره است که سوگند بدروغ بسیار کردی و خوردی مهین سست رای و خوار و بیمقدار هماز عیب کننده
در عقب مردم و طعنه زننده در روی ایشان مشاء دونده بنمیم بسخن چینی میان مردمان یا غمز کننده مناع باز دارنده للخیر مر خیر را یا منع کننده
از ایمان و احسان معتد ستم کننده و از حد درگذرنده اثیم بسیار از گنهکاران عتل سخت روی و درشت خوی بعد ذلک بعد از همه عیبها زنیم
حرامزاده که پدر او معلوم نباشد آورده اند که ولید هژده ساله بود که مغیره دعوی کرد که من پدر اویم و او را نجو ذکر است و در تفسیر امام زاهدی رحمه الله
مذکور است که چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را در انجمن قریش بر ولید خواند در هر عیبی که در خود یافت مگر حرام زادگی با خود گفت من سید
قریشم و پدر من مردی معروف و میدانم که محمد دروغ نگوید چگونه این تهم را برآرم شمشیر کشیده نزد مادر آمد گفت القصه بتهدید بسیار از و اقرار
کشید پدر تو قصدی نان جوانی بداشت و او را بر زادگان بود و چشم بر میراث وی نهاده و از رشک آمد غلام فلان را بنزد گرفتم و تو فرزند اوی
و دلیل روشن بر صدق آن زن شدت خصومت ولید است و تیزه او با آنحضرت و درین باب گفته اند حق جرم گناه مدعی از فعل ما درست :. کور دارد خطا
مادر او خاکسار کرد ان کان برای آنکه هست و حفص بکلمه خواند بر طریق خبر یعنی بجهت آنکه اوست ذا مال خداوند مال و بنین و خداوندان پسران
چنین کسی را فرمان مبری اذا تتلی علیه چون خوانده شود برو قال اساطیر الاولین گوید این افسانهای پیشینیانست سنسمه علی الخرطوم زود باشد که علامت
کنیم بداغ بر بینی او سیاه روی سازیم او را یا عیب او را آشکارا کنیم که تواند شناختن و در انوار آورده که در روز بدر بینی او را زخمی رسیده و اثر
ان باقی مانده انا بلوناهم بدرستیکه ما آزمودیم اهل مکه را بقحط و غلا و زوال نعمت کما بلونا هم چنانکه آزمودیم اصحاب الجنة اهل باغ رضوان
بزوال میوه آورده اند که در نواحی صنعا از ولایة یمن مردی صالح را باغی بود و در روز میوه چیدن درویشان را بخواندی و بساطی در زیر درخت بیفکندی
و هر میوه که دست بر و نرسیدی یا باد از درخت بیفکندی یا بر طرف بساط افتادی دادی و ده یک حاصل نیز بر ایشان قسمت چون ان عزیز وفات
کرد پسران او گفتند مال اندکست و عیال بسیار و اگر ما چنان کنیم که پدر ما میکرد معیشت بر ما در تنگ میکرد و صباحی که درویشان خبر باشند درم
میوه بریدن سوگند خوردند چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید اذا قسموا یاد کن چون سوگند خوردند وارثان باغ که پنهان از فقرا لیصرمنها
ببرند میوه آنرا مصبحین در حالتی که داخل باشند در وقت صباح یعنی بامداد گاه پس چنین سوگند خوردند و لا یستثنون و استثنا نکردند یعنی ان شاء الله
نگفتند اندیشی که این نیت کرده اند و بگفته اند قضای ازلی نازل شد فطاف پس بیامد علیها بران باغ طایف بلای طواف کننده من ربک از
پروردگار تو و هم نائمون و پسران خفتگان بودند فاصبحت پس گشت باغ ایشان بان بلا کالصریم مانند باغی که میوه آن چیده و بریده باشند

وجهی که هیچ باقی نماند ایشان ازین حال غافل از خواب بر آمدند فتنادوا پس ندا کردند هم دیگر را مصبحين در امدگان بصباح یکدیگر بگفتند ان اغدوا
اگر بیرون اید بامداد على حرثكم بسوی درودن کشت یعنی انچه کشته اید ان كنتم صارمين اگر هستید شما برندگان میوه وان باغ مشتمل بوده بر غلها
پس داسها بر داشته روی بباغ نهادند فانطلقوا پس برفتند جانب باغ وهم يتخافتون وایشان سخن نرم واهسته میگفتند تا کسی نشنود و
مضمون سخن ان لا يدخلنها اليوم عليكم انکه نیاید علیکم بر شما یعنی در باغ شما مسكين درویشی تا بهره بگیرد واز حصه ما کم نشود وغدوا وبامداد بر فتند بجانب
باغ على حرد بر قصد منع مساکین قادرين توانایان بر اعتقاد خود بر چیدن و بریدن میوه فلما راوها پس انهنگام که دیدند باغ را بخلاف انچه
گذشته بود قالوا گفتند با یکدیگر انا لضالون بدرستی که ما گم کردانیده ایم راه باغ چه باغ ما دی روز پر میوه بود واین باغ از میوه تهی است بعضی
از ایشان تامل کردند ودانستند نشانها در و دیوار که ان باغ ایشانست گفتند بل نحن مارا ه گم نکرده ایم بلکه ما محرومون بی بهره کانیم از محصول
میوه ان باغ بجهة منع فقرا و ترک استثنا قال اوسطهم گفت فاضلتر ایشان از روی عقل یا بزرگتر پس با صاحبان خود گفت الم اقل لكم ایا نگفتم شما را
دی روز لولا تسبحون چرا یاد نمیکنید خدای را ببزرگی و نیکو نمیدانید اورا قالوا گفتند سبحان ربنا پاکست خدای ما از انکه در فرستادن این بلا
بر ما ستم کرده باشد انا كنا بدرستی که ما بودیم ظالمين ستمکاران بر خود بر منع درویشان فاقبل بعضهم پس رو آوردند بعضی ایشان على بعض بر بعضی دیگر يتلاومون
ملامت میکردند این اورا که تو چنین اندیشیدی وان عذر می آورد که تو هم راضی بودی القصه یکبارگی بار خود اعتراف نمودند وازروی نیاز قالوا یا ویلنا
ای وای بر ما انا كنا طاغين بدرستی که هستیم از حد برندگان در گنهکاری که استثنا نکردیم و درویشان را محروم ساختیم عسى ربنا شاید پروردگار ما یعنی از
کرم او امید داریم ان يبدلنا انکه بدل کند بدهد مارا خيرا منها بهتر ازان باغ انا الى ربنا بدرستی که بسوی پروردگار خود راغبون راغبت کنندگانیم
بعد از توبه و طلب عفو حق سبحانه وتعالی بر ایشان ببخشود و باغی پر از انگور حیوان نام بر ایشان ارزانی فرموده و بساطی اورده که خبر داد کسی که ان باغ را دیده
وان باغ خوشه انگور دیدیم برابر مردی سیاه بر پای ایستاده محققان گفتند هر که بلا مبتلا گردد و مال و منال عرضه تلف شود و اما تامل نماید و داند
باستحقاق او نازل شده ملما اعتراف نموده بحضرت عزت باز گشت کنند و بهتر و خوشتر ازانچه از دست شده باشد بدو دهند چنانچه بوستان حیوان نام بعوض
باغ ضروان پیر رومی قدس سره ازین خبر میدهد انجا که میفرماید نظم اول ام خم شکست و سرکه بریخت ∴ من نگفتم که این زیانم کرد ∴ صد غم شهد صاف
از پی آن ∴ عوضم داد و شادمانم کرد كذلك هم چنین است العذاب عذابی که دشمنان خدای در دنیا ولعذاب الآخرة وهر آینه عذاب آن
سرای اكبر بزرگترست ازین سرای چه این عذاب زوال پذیر و ان ابد الاباد باقی ماند لو كانوا يعلمون اگر باشند دانان که بدانند از موجبات عذاب
بر حذر شوند ان للمتقين بدرستی که پرهیزکارانراست عند ربهم نزد افریدگار ایشان یعنی در اخرت یا در جوار قدس جنات النعيم بوستانها
با نعمت کافران گفتند که این جنت و نعمت که مسلمانان میگویند موجود نیست واگر فرض هم باشد مارا بیشتر خواهند داد چنانچه در دنیا از مسلمانان
خوشحالتریم در عقبی نیز بهمان منوال خواهد بود حق تعالی رد قول ایشان را میفرماید افنجعل المسلمين كالمجرمين ایا ما خواهیم کردانید مسلمانانرا
مانند مشرکانها در حصول نجات وحصول درجات ما لكم كيف تحكمون چگونه حکم میکنید تسویه یا تفضیل اهل شرک بر اهل توحید این التفات ازروی تعجب
واستبعاد است ام لكم ایا مر شمارا است كتاب نوشته نازل شده از اسمان که فيه در ان کتاب تدرسون ان لكم فيه لما تخيرون انچه خواهید بر گزینید و آرزو برید ام لكم
ايمان ایا مر شمارا است عهدها و پیمانها موکد بسوگندها علينا بر ما که خداوندیم بالغة رسیده بنهایت تاکید و ثابت شده الى يوم القيمة تا روز رستخیز

ان لكم بتحقيق

ان لكم بتحقیق انکه مر شمارا است دران عهد لما تحكمون انچه حکم میکنید برای خود از خیر و کرامت ان سرای سلهم بپرس این مشرکانرا ايهم بذلك زعيم کدام
از ایشان باین حکم پاینداننست که در آخرت از عهده بیرون اید ام لهم شركاء یا ایشانرا انبازانند در این قول همچنین که ایشانرا نیز شریک میسازند
فليأتوا بشركائهم پس گو بیاید بشریکان خود یعنی ایشانرا یار و مدد خود ان كانوا صادقين اگر هستند راست گویان در آنکه جنت النعیم بدیشان
خواهد رسید يوم يكشف یاد کن روزی که پرده بر داشته شود عن ساق از کاری بر هول واری بر صعب و معنی سخن یا برهنه کرده شود
شود ساق عرش یا تجلی کند حق سبحانه وتعالی ويدعون و خوانده شوند فردا الى السجود بسجده کردن مر خدای را در لباب از موسی اشعری رضی الله عنه
که حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم فرمود که سبحانه وتعالی در ان روز نوری عظیم نماید و خلق در سجده افتند در معالم از ابو سعید خدری رحمه الله روایت
کرده که حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم فرمود که کشف کند پروردگار ما از ساق خود سجده کند مر اورا هر مومنی و مومنه و باقی مانند انکه در
دنیا سجده بسمعه و ریا کرده باشند چون مر ایشان خواهند که سجده کنند پشت ایشان یکباره گردد و نتوانند و در خبر است که پشت کافر و منافق در ان روز
و نهیکاه یک مهره شود فلا يستطيعون پس نتوانند سجده کردن خاشعة ابصارهم فروتن بود چشمهای ایشان یعنی خداوندان ابصار سر در پیش
افکنده و شرمنده باشند ترهقهم فرو گیرد ایشانرا ذلة خواری و نگونساری وقد كانوا و بدرستی که بودند در دنیا که يدعون الى السجود خوانده
میشدند بسجده کردن مر خدایرا وهم سالمون و ایشان تندرست بودند فا در ان چون فرصت فوت کردند درین روز جز حسرت و ندامت بهره ندارند
نظم بده فرصت از دست اگر بایدت ∴ که گوی سعادت ز میدان بری ∴ که فرصت عزیزست اگر فوت شد ∴ بسی دست حسرت بدندان بری
فذرني پس بگذار مرا ومن يكذب وانرا که تکذیب میکند بهذا الحديث باین حدیث که قرانست یا بحدیث بعث و حشر در این ایة تسلیه حضرت
رسول است صلی الله علیه واله وسلم و تهدید مکذبان سنستدرجهم زود باشد که بگیریم ایشانرا درجه درجه یعنی عذاب ایشانرا نزدیک گردانیم پایه پایه
من حيث لا يعلمون از انجا که ایشان ندانند یعنی هر بار که خطا میکنند ایشانرا عطا دهیم و ایشان تفضیل پندارند واملي لهم و مهلت دهیم ایشانرا
در دنیا غره شوند انگاه بگیریم ان كيدي متين بدرستی که عقوبة من محکم است بهر چیز و از هیچ دفع نشود و گرفتن سخت کس را طاقت ان
نباشد ام تسئلهم ایا میطلبی ایشانرا اجرا مزدی بر دعوت وارشاد فهم من مغرم مثقلون پس ایشان از تاوان زدگی یعنی از غرامت ان اجر
گران بار در ماندن سبب روی از تو میگردانند ام عندهم الغيب ایا نزدیک لوح محفوظ که مغیبات دران فهم يكتبون پس ایشان مینویسند از انجا
که حکم بر تسویه مومن و کافر کنند فاصبر پس شکیبا باش لحكم ربك مر حکم افریدگار خود را بر تبلیغ وحی و تحمل ازار کفار ولا تكن ومباش در تنگ دلی و
شتاب زده كصاحب الحوت مانند صاحب ماهی یعنی یونس علیه السلام که بر ایذاء قوم بی فرمان از میان ایشان بیرون رفت تا بشکم ماهی محبوس گشت
اذ نادى یاد کن چون بخواند پروردگار خود را در شکم حوت و گفت لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين وهو مكظوم و او پر شده
و اندوه لولا ان تداركه اگر نه انست که دریافت اورا نعمة من ربه یعنی از پروردگار او بقبول توبه لنبذ بالعراء هر اینه افکنده شدی بصحرای
خالی از گیاه وهو مذموم و او ملامت کرده شدی فاجتباه ربه پس بر گزید اورا پروردگار او فجعله من الصالحين پس گردانید اورا از نیکوکاران
یعنی اورا از پیغامبران گفتند این ایة وقتی که فرود آمده انحضرت صلعم میخواست که تعجیل در دعا بد کند حق تعالی فرمود که صبر کن وان دعا در توقف
دار که کار دلها بصبر نیکو شود نظم کارها از صبر گردد دلپسند ∴ جزم کن ان صبر باشد بهره مند ∴ چون در افتادی بگرداب حرج

صبر کن کالصبر مفتاح الفرج :. آورده اند که کوتاه نظران از قبیله بنی اسد جمعی را که بجسد و چشم بد شهرتی داشت اختیار کردند و مواعید بسیار
پیشنهاد ساختند تا بر جمال سید عالم را باعین الکمال از ساحت عالم محو سازند حق سبحانه از برای عظمت وی از چشم بد این آیه فرستاد **و ان یکاد**
الذین کفروا و بدرستی که نزدیک بود آنانکه کافر شدند **لیزلقونک** بیرانه بلغزانند و بیفکنند ترا **بابصارهم** بچشمهای ایشان **لما سمعوا الذکر** آنهنگام که شنیدند
قرآن را میخواندی **و یقولون** و میگفتند **انه لمجنون** بدرستی که این مرد یا او کر دیوانه است یعنی او دیوانه بوده است که او را تعلیم میدهد **و ما هو الا ذکر**
للعالمین و حال آنکه نیست قرآن مگر پندی مر عالمیانرا نیست محمد مگر اشرف عالمیان **بیت** ای شرف جمله عالم بتو :. روشنی دیدهٔ عالم بتو :. امام
حسن بصری رحمه الله علیه فرمود که دوای چشم زخم نیست مگر این آیه **سورة الحاقة مکیة و هی ثلثون و خمسون آیة بسم الله الرحمن الرحیم الحاقة**
حالتی که حقست و قوع آن ساعتی که سزاوارست بر سیدن او آن **ما الحاقة** چه حالتیست و چه ساعتی **و ما ادریک** و چه خبر دانا کردانید ترا **ما الحاقة** یعنی ساعتی
که در و واقع شود مکافات عملها وا در روز قیامت و حاقه یکی از اسماء اوست **کذبت ثمود و عاد** تکذیب کردند قبیله عاد و ثمود **بالقارعة** بروز
قیامت که کوبنده و در هم شکننده مردمانست **فاما ثمود فاهلکوا بالطاغیة** بسبب طغیان یا بجهت فرقه طاغیه از ایشان چون قرن سالف و اصحاب ایکه
ناقه را پی کردند یا بصیحه از در گذشته که کسی مثل آن نشنیده بود یعنی صیحه جبرئیل علیه السلام **و اما عاد فاهلکوا بریح صرصر عاتیة** و اما قبیله
عاد پس هلاک کشتند ببادی سخت از حد در گذشته یعنی سر زننده از فرمان خازنان در خبرست که ذره از باد و قطره از آب فرستاده نشود بی
الا بوزن و بمقدار معلوم مگر بر قوم نوح و هود علیهم السلام که آب و باد طغیان کردند و خزنه را تمکین ننمودند و در تفسیر آمده که ملائکه باد را
ضبط نتوانستند کرد و خدا **سخرها** مسخر کردانید باد را **علیهم** بر قوم عاد **سبع لیال** هفت شبانه **و ثمانیة ایام** و هشت روز از وقت صبح
چهار شنبه تا وقت غروب چهار شنبه دیگر **حسوما** روزها و شبها متوالی یا شوم بر عادیان **فتری القوم** پس تو میدیدی قوم عاد را اگر حاضر میبودی
فیها در آن وقت **صرعی** مردگان افتاده **کانهم** گویا ایشان از عظم اجسام **اعجاز نخل خاویة** و بیخهای درخت خرما اند بر زمین افتاده
یا خالی شده و کاواک گشته **فهل تری لهم من باقیة** پس هیچ می بینی ایشانرا کسی باقی مانده کان یعنی همه مستاصل شدند و یکی از ایشان
نمانده **بیت** منگر آنانکه بودند در زمانه :. شهان تخت نشین خسروان شاه نشان :. چو عاصفان قضا از مهب قهر وزید :. شدند خاک
و دان نیز نیست نشان **و جاء فرعون و من قبله** و آمدند فرعون و امم اینها که پیش از و بودند **و المؤتفکات** و اهل دیهها مؤتفکه **بالخاطئة** بگناه
یعنی شرک **فعصوا رسول ربهم** پس عاصی شدند فرستادهٔ پروردگار خود را **فاخذهم اخذة رابیة** پس گرفت خدای ایشانرا گرفتنی سخت و زیادت
بر عذاب دیگر امم **انا لما طغی الماء** بدرستی که ما آنهنگام که طغیان کرد آب یعنی از حد در گذشته بوقت طوفان **حملناکم فی الجاریة** بر داشتیم
پدران شما را در کشتی رونده بر آب یعنی بسفینهٔ نوح علیه السلام **لنجعلها لکم تذکرة** تا کردانیم آن کشتی را برای شما پندی و عبرتی در نجات مؤمنان
و هلاک کافران **و تعیها اذن واعیة** و نگاه دارند این پند را گوش نگاه دارنده که نفع گیرد با آنچه شنوده و در حدیث آمده که حضرت پیغامبر صلی الله
علیه و آله و سلم و علی را گفت که از من خدای در خواستم که گرداند اذن واعیه گوش ترا پس علی گفت که بعد از آن هیچ خبر را فراموش نکردم **نظم**
گر چه امیر را بود صد واعیه :. بند را اذنی باید واعیه :. گر نبودی اذنها را عیب گیر :. وحی را وردی نکردن یک بشیر **فاذا نفخ فی الصور**
پس چون دمیده شود در صور **نفخة واحدة** یک دمیدن که نفخه صعقه است **و حملت الارض** و برداشته شود زمین **و الجبال** و کوهها از اماکن خود

بجرد قدرت کامله یا بتوسط زلزله یا بادهای سخت **فدکتا دکة واحدة** پس در هم شکسته شوند یک شکستنی و مانند هبا کردند **فیومئذ** پس آنهنگام
آن روز **وقعت الواقعة** واقع شونده یعنی قیامت قایم کردد **و انشقت السماء** و بشکافد آسمان از طرف مجره **فهی** پس آسمان **یومئذ** در آن روز **واهیة**
ضعیف و سست از قوت و استعاری **و الملک** و فرشتکان **علی ارجائها** بر کنارهای آسمان باشند یا امر خدای در رسد و فرود آیند **و یحمل عرش ربک** و برداشته
عرش پروردگار ترا **فوقهم** بالای سر **یومئذ** آن روز **ثمانیة** هشت فرشته یا هشت صف
وی چارند در معالم آورده که در آن روز حمله عرش هشت باشند بر صورت بر کوهی از سمهای ایشان تا زانو مسافت آن مقدار بود که از آسمان تا
آسمانی دیگر گفته اند هشت صف از ملایکه بردارند و ایشان را نداند الا خدای **یومئذ تعرضون** در آن روز عرض کرده شوید بر خدای محاسبه **لا تخفی** پنهان
نماند بر خدای **منکم** از کردار و گفتار شما **خافیة** پوشیده یعنی خدای بر خفای شما مطلع پس عرض و حساب برای اطلاع نیست بلکه
برای عدالت و افشای احوال بر خلایق **فاما من اوتی** پس اما کسی که داده شود **کتابه بیمینه** نامه او بدست راست او **فیقول** پس گوید از دی سرور **هاؤم اقرؤا**
بیایید بخوانید **کتابیه** کتاب مرا که در آنجا عملی نیست که از آن شرم دارم و در تبیان آورده که این کتاب دیگر بغیر کتاب اعمال که نوشته در نشان حفظ جه کتاب
حفظ میان بنده و خداوند است و کسی که این آیه بیند و بخواند پس حاجت آن کتاب میگوید **انی ظننت** **انی** و بدرستی که من بیقین دانستم آنکه من بینده ام
ملاق **حسابیه** حساب خود را یعنی میدانستم که حساب مرا خواهند کرد و از آن آماده شدم **فهو فی عیشة راضیة** پس او در زندگانی باشد پسندیده صاحب آن که در
مقرون بکرامت و حشمت **فی جنة عالیة** در بهشتی بلند **قطوفها دانیة** میوه آن نزدیک دست قایم و قاعد و مضطجع بوی رسد و رضوان ایشانرا گوید **کلوا** بخورید
از میوه **و اشربوا** و بیاشامید شربتها **هنیئا** خوردنی و آشامیدنی گوارنده **بما اسلفتم** بسبب آنچه عمل کردید **فی الایام الخالیة** در ایام گذشته یعنی دنیا
بواسطه آنکه روزه داشتید در روزهای کرم **و اما من اوتی** و اما آنکس که دهند **کتابه بشماله** نامهای او را بدست چپ او و بدیهای خویش بیند **فیقول**
پس گوید از روی ندامت **یا لیتنی** ای کاشکی **لم اوت** داده نشده یعنی نداده **کتابیه** کتاب خود را من ندیدمی بر فضیحت نشدی **و لم ادر** و کاش ندانستمی
او روز **ما حسابیه** چیست حساب من چه حاصلی نیز واجر عذاب دشدیت **یا لیتها** کاش مرگی که بدان مردمی در دنیا **کانت القاضیة** بودی حکم کننده بفنا ابد
بعد از آن زنده نشدمی **ما اغنی عنی مالیه** دفع نکرد از من عذاب آنچه بود از مال و بقع و تبع **هلک عنی سلطانیه** گم گشت از من تسلط بر مردم و فرمان
کرامی یا حجتی که در دنیا جنگ در آن زده بودم پس خطاب در رسد مرزبانیه را که **خذوه** بگیرید این کس را **فغلوه** پس در غل کشید وی را یعنی دست و پا
بر گردن بند کنید **ثم الجحیم** پس در آتش بزرگ **صلوه** در افکنید او را **ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا** پس آنگاه در زنجیری از آتش که کزان هفتاد گز
باشد بذراع ملک که هر یکی ذراعی هفتاد باغست و هر باغی را از کوفه تا مکه **فاسلکوه** پس در آرید او را در آن یعنی بر جسد او بپیچید تا حرکت نتواند کرد کعب
الاحبار رحمه الله گفته که اگر همه آهنی که در دنیاست جمع کنند بوزن یک حلقه از آن زنجیر نیست اگر حلقه از آن بر کوهها عالم نهند چون ارزیر بکدازند **انه**
بدرستی که آنکس که **لا یؤمن بالله العظیم** بود که ایمان نیاورد بخدای بزرگوار **و لا یحض** و بر نمی انگیخت خود را یعنی رغبت نمیکرد و حرص نداشت **علی طعام المسکین**
بر طعام دادن درویش **فلیس له الیوم** پس نیست مر او را امروز **ههنا** اینجا **حمیم** دوستی که حمایت کند **و لا طعام** و نیست او را خوردنی **الا من غسلین** مگر از
غساله دوزخیان یعنی زرداب و ریمی که از تنهای دوزخیان میرود **لا یاکله الا الخاطؤن** نمیخورند غسلین مگر گناهکاران و سر همه گناهان شرکست **فلا**
پس آنچنانکه کافران میگویند که قرآن یافته و ساخته محمد است صلی الله علیه و آله و سلم **اقسم** سوکند میخورم **بما تبصرون** بآنچه می بینید **و ما لا تبصرون** و بآنچه
نمی بینید از مغیبات یا بآنچه در روی زمین و زیر زمین است یا باجسام و ارواح یا بانس و جن یا بکعبه و بیت المعمور یا به بر و بحر یا بتبلیغ رسول ا...

یا بانکار رسالت حبیب من و انوار دلالت او جواب قسم این که انه بدرستی که قران لقول هر اینه قول رسول کریم رسولیست بزرگوار نزدیک خدای
محمد است صلی الله علیه و اله و سلم و گفته اند جبرئیل علیه السلام و ما هو و نیست قران بقول شاعر بسخن شاعر چنانچه ابو جهل میگوید قلیلا ما تؤمنون اندکی
تصدیق میکنند و اراده عدم تصدیق است و لا بقول و نیست قران سخن کاهن چنانچه عتبه بن ابی کمان میبرد قلیلا ما تذکرون اندکی پند میگیرند یعنی
منکر میشوند تنزیل من رب العالمین فرو فرستاده است از پروردگار عالمیان و لو تقول و اگر افترا کند محمد چنانچه زعم شما است و بدروغ بندد علینا بر ما
بعض الاقاویل بعضی سخنانرا لاخذنا هر اینه بگیریم منه بالیمین از قوت و توانایی ثم لقطعنا پس ببریم منه الوتین از رگ دل او را یعنی هلاک سازیمش
فما منکم پس از شما من احد هیچکس یعنی نیستند شما عنه حاجزین از و دفع کنندگان از هلاک و انه و بدرستی که قران لتذکرة هر اینه پندیست للمتقین
و پرهیزکارانرا چه ایشان منتفع اند و انا لنعلم و بدرستی که ما میدانیم ان منکم آنکه بعضی از شما مکذبین تکذیب کنندگانند قرانرا و انه لحسرة
و بدرستی که قران هر آینه سبب حسرت است علی الکافرین بر ناگرویدگان روز قیامت که ثواب اهل قرانرا مشاهده کنند و انه لحق الیقین و بتحقیق
که قران درست بیگمان یعنی یقین که از نزد حق سبحانه و تعالی منزل شده فسبح باسم ربک العظیم پس تسبیح بنام پروردگار بزرگ خود و تنزیه نما
او را از صفات نا سزا و ثنای بزرگ یاد کن سورة المعارج مکیة و هی اربع و اربعون ایة بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که نضر بن حارث
در مسجد الحرام ایستاد و گفت خدایا اگر محمد حق است آنچه میگوید از نزدیک تست سنگ باران بر سر ما یا ما را بعذاب الیم مبتلا کن آیة آمد سال سایل درخواست کرد
درخواهنده بعذاب واقع عذابی که بر دنی است للکافرین برای کافران که قتل بدر است در دنیا یا عذاب الیم در آخرت گفته اند سایل ابو جهل بود که فاسقط علینا
کسفا گفت و قولی هست که حضرت رسالت صلی الله علیه و اله و سلم درخواست و استعجال نمود بعذاب ایشان و بر هر تقدیر لیس له نیست مر آن عذاب را دافع دفع کننده که
باز دارد من الله از جهت خدای که اراده ازلیه بدان تعلق گرفته و اراده الله مدفوع نگردد و در صفت الله میفرماید ذی المعارج خداوند درجات بلند یعنی
غرفهای بهشت که برای دوستان خود مهیا کرده یا مصاعدی که برای صعود کلمات طیبات مقرر فرموده تعرج الملائکة بالا میروند فرشتگان و الروح و جبرئیل
علیه السلام یا قومی که اعظم اند از ملایکه الیه بسوی او خدای یعنی بموضعی که خدای فرماید فی یوم کان مقداره در روزی که باشد اندازه او خمسین الف سنة
پنجاه هزار سال اما دنیا یعنی یکی از بنی ادم که سیر کند از دنیا و یا آنجا که محل ورود ملایکه است ایشان بیک روز میروند و او بدین مقدار سالی تواند رفت و ابن
عباس رضی الله عنهما فرموده که روز قیامت برین کافران بدرازی خواهد گذشت و گفته اند در عرصه گاه قیامت پنجاه مواطن و مواقف خواهد بود و هر یکی را
در هر موقفی هزار سال باز دارند و بیان مواقف در جواهر التفسیر باید جست و در فتوحات آورده که هر اسمی را از اسما الهی روزیست خاص که در تعلق بدو دارد و
در قران دو روز را نام کرده است یوم الرب که هزار سال است و یوم ذی المعارج که پنجاه هزار سال است و میان اسما و سنین ابدیه و سرمدیه در مطاوی
این اوراق نگنجد و هر سخنی و هر نکته مکانی دارد فاصبر پس شکیبایی کن بر تکذیب منکران صبرا جمیلا شکیبایی کردنی نیکو یعنی بی قلق و جزع
و شکایت انهم بدرستی که کافران یرونه می بینند روز قیامت بعیدا دور از امکان یعنی میگویند نخواهد بود چنانچه در عرف میگویند که وقوع فلان کار
دور است یعنی ممتنع است و نریه و میبینیم ما قیامت قریبا نزدیک وقوع یوم تکون السماء روزی که گردد آسمان کالمهل مانند فلز گداخته یا مثل دردی
زیت و تکون الجبال و گردد کوهها کالعهن مانند پشم رنگین زده شده یعنی سست و ریز ریز شود و لا یسئل حمیم و نپرسد هیچ خویشی
حمیما از کار خویشی یعنی هر کس را از کردار او سوال کنند یبصرونهم بینا کرده شوند ایشان بخویشان خود یعنی هر کس خویشان خود را شناسد

باحوال بنیاکنند

باحوال بنیاکردند و دانند که هر یک بعمل خود مواخذ اند یود المجرم دوست دارد و آرزو برد کافر لو یفتدی اگر خدا دهد من عذاب یومئذ از عذاب
آن روز ببنیه بپسران خود یعنی فدا کند بعوض خود پسرانرا که عزیزترین خلقان بود نزدیک وی تا ایشانرا عذاب کنند و او خلاص یابد و صاحبته و
فدا دهد زن خود را که یار و هوادار او بود و اخیه و برادران او را که هم پشت وی اند و فصیلته التی تؤویه و خویشان خود را که جا دهند او را در دنیا
نزدیک خود یعنی پناهی بودند و من فی الارض و دوست دارد که فدا دهد هر که در زمین است جمیعا همه ایشانرا یعنی همه خلایق را که خواهد که فدا دهد
ثم ینجیه پس رهاند او را از آن فدا دادن کلا نرهد از عذاب انها لظی بدرستی که آتش دوزخ که مجرم ازو فدا دهد لظی است نزاعة للشوی بر کننده ایست خالص کننده
للشوی و دست و پای مشرکان یا پوست و ایشانرا از دست صد ساله و دویست ساله راه زبانه میزند و کافر را بخود میکشد چنانچه مغناطیس آهن را جذب میکند
تدعوا میخواند آتش را یعنی میکشد زبانه او را و میخواند در معالم آورده که آتش بزبان فصیح بنام و لقب میخواند من ادبر کسی را که پشت بر حق کرده و تولی و روی
گردانیده از فرمان خدای و جمع و گرد کرده مال دنیا را فاوعی در بار دان کرده و نگاه داشته و حق خدای ادا نکرده ان الانسان بدرستی که آدمی خلق هلوعا و حریص
حال فانی و بخیل از ادا حقوق ربانی در لباب از مقاتل نقل میکند که هلوع جانوریست در پس کوه قاف که هر روز هفت صحرا از گیاه خالی میکند یعنی همه
حشایش از آن میخورد و آب هفت دریا میخورد و در کار او سیر با صبر نداده و هر شب اندیشه آنکه فردا چه خواهد خورد پس حق سبحانه آدمی را در بی صبری و اندیشه
روزی بدان دابه تشبیه میکند نظم جانوریرا که بجز آدمی است ∴ معده جو پر شد سبب بی غمی است ∴ آدمی است آنکه سیری نبود ∴ بر سر بیگی
غم روزی خورد ∴ در همه عمر چه بیش و چه کم ∴ روزی هر روز ز خوان کرم ∴ ور زده حرص و المش هم جان ∴ هیچ غمی نیست بجز فکر نان اذا مسه الشر
جزوعا چون برسد او را رنجی مثل صحت و توانگری منع کننده باشد خود را از طاعت و انفاق مال و آدمیان بدین منوال مخلوق شده اند الا المصلین مگر
نماز گزارندگان الذین هم آنانکه علی صلوتهم بر نماز خود دائمون پیوستگانند یعنی هیچ از آن باز نمانند و گفته اند در وقت صلوة ادا کردن ساکنند و بجانب
التفات نمینمایند و الذین فی اموالهم و آنانکه در مالهای ایشان حق معلوم حقیست دانسته شده زکوة مفروضه و صدقات موظفه للسائل و المحروم برای
درویش خواهنده و برای محتاج طلبنده و الذین یصدقون بیوم الدین و آنانکه تصدیق کننده اند بوقوع روز جزا و نشانه تصدیق قیامت اشتغال بطاعت
و عبادت و الذین و آنانکه ایشان من عذاب ربهم از عذاب آفریدگار خویش مشفقون ترسانند و علامت ترس آلهی اجتناب است از ملاهی و مناهی ان
عذاب ربهم بدرستی که عذاب پروردگار ایشان غیر مامون مامون نیست یعنی از آن ایمن نتواند بود که البته بعاصیان خواهد رسید و الذین هم لفروجهم و آنانکه
ایشان فرجهای خود را حافظون نگاه دارندگانند الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم مگر بر زنان خود یا آنچه مالک شده دستهای ایشان یعنی کنیزکان که ملک الیمین
در ایشان تصرف توان کرد فانهم غیر ملومین پس بدرستی که ایشان ملامت کرده شدگان نیستند که ترک ضبط فرج نسبت با زنان و کنیزکان خود
فمن ابتغی پس هر که طلب کند منکحی وراء ذلک و جز این که گفته شد فاولئک هم العادون پس آن گروه از حد در گذرندگانند و وطی ذکران و بهایم و بقول
بعضی ستمنا باید داخل اعتداء است و الذین هم لاماناتهم و عهدهم راعون و آنانکه ایشان امانتهای خود را و پیمانهای خویش را رعایت کنندگانند خواه
امانة حق و خواه امانت آفریدگان که همه نگاه داشتنی است و حفظ امانت گزاردن و وفا گزاردن در فرو نگذاشتنی نظم اگر می بایدت رازت امانت
فرو مگذار قانون امانت ∴ بهر عهدی که می بندی وفا کن ∴ و سوم خود گزاردی را ادا کن و الذین هم بشهاداتهم قائمون و آنانکه ایشان
بگواهی خود ایستادگانند با قامت شهادت در آنچه میدانند از حقوق عباد الله و حفص شهادات را بجمع میخواند بجهت تنوع اقسام

والذین هم علی صلوتهم یحافظون وآنانکه ایشان برنماز خویش محافظت میکنند یعنی با داب و شرایط آن قوام مینمایند و تکرار ذکر صلوة در مفتتح و مختتم
این آیات دلیل افضل و اشرف این عبادتست و گفته اند دوام تعلق بفرایض دارد و محافظت بنوافل اولئک فی جنات مکرمون آن گروه که بدین صفتها
موصوفند در بوستانها اند در روز قیامت گرامی شدگان بثواب ابدی و جزای سرمدی یعنی بعد از نزول این آیت مشرکان گرداگرد حضرت رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم حلقه زدندی و استهزا کنان گفتندی اگر اصحاب محمد میدانند بوستانهای عقبی ما نیز طمع میداریم که پیش از ایشان پایم آیت آمد فمال الذین کفروا پس
چه وجه بوده است و آنانرا که نگرویدند و این صفتها که مذکور شد بی بهره ماندند قبلک پس تو مهطعین شتابندگانند عن الیمین وعن الشمال عزین و
جانب راست و از طرف چپ گروه گروه ایطمع کل امرئ منهم ان یدخل جنة نعیم آیا طمع دارد هر مردی از ایشان آنکه در آورده شود مومنان در بوستان نعیم
بانوعی یعنی مشرکانرا داعیه آنکه بی مایه ایمان اقبال نادر جاه بازار رضات فضل جهند کلا نه چنین است که کافر امیدوار در بهشت انا خلقناهم
بدرستی که ما آفریدیم ایشانرا مما یعلمون از آنچه میدانند یعنی نطفه آلوده که آنرا بهیچ نوع با عالم قدسی مناسبتی نیست پس اگر کسی که از لوث کدورت صافی
نگردد با خلاق ملکی متخلق نشود و استعداد دخول جنت نخواهد داشت فلا پس نه چنانست که کفار میگویند اقسم سوگند میخورم برب المشارق والمغارب
بافریدگار مشرقها که آفتاب دارد در سال که هر روز از نقطه دیگر طلوع و خداوند مغربها که آفتاب راست و هر روزه بنقطه دیگر غروب میکند
و گفته اند مشارق و مغارب نجوم است چه هر یکی از ایشانرا محل شرق و غروب از دایره افق نقطه دیگر است و بر هر تقدیر حق سبحانه و تعالی قسم
یاد میکند انا لقادرون بدرستی که ما توانائیم علی ان نبدل برآنکه بدل کنیم یعنی این مشرکانرا هلاک سازیم و بدل آریم از ایشان خلقی خیرا منهم بهتر
از ایشان و فرمان بردارتر و ما نحن بمسبوقین و نیستیم ما مسبوق شدگان یعنی کسی بر ما پیشی نتوان گرفت اگر اراده کنیم و مغلوب نتوانند در اظهار آن
فذرهم پس دست بدار از ایشان یخوضوا تا خوض کنند در باطلها ویلعبوا و ببازی مشغول شوند در دنیا حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون تا وقتی
که ملاقات کنند روز خود را آن روزی که وعده داده شدند بدانکه روز بدر است یا قیامت حکم این آیه بآیه قتال رقم نسخ یافته یوم یخرجون روزی که
بیرون آیند ایشان من الاجداث سراعا از گورها شتابندگان باجابت دعوت اسرافیل علیه السلام کانهم الی نصب یوفضون گوییا که ایشان
بسوی علمی بپای کرده شتابندگانند یا براکنده که علم خود قایم بینند و بجانب وی شتابکنان روند خاشعة ابصارهم فروتن شده
دیدهای ایشان یعنی خداوند دیدها سر در پیش افکنند ترهقهم ذلة بپوشد ایشانرا یعنی فرو گیرد خواری و نگونساری ذلک الیوم الذی این است
آن روزی که در دنیا کانوا یوعدون بودند که ایشانرا وعده کرده می شدند سورة نوح علیه السلام مکیه است بیست و هشت آیه بسم الله الرحمن
الرحیم انا ارسلنا نوحا بدرستی که ما فرستادیم نوح علیه السلام الی قومه بسوی گروه او از قبل ان انذر بآنکه بیم کن قومک گروه خود را
بترسان من قبل ان یاتیهم پیش از آنکه بیاید بدیشان عذاب الیم عذابی دردناک که طوفانست یا عذاب آخرت قال گفت نوح علیه السلام یا قوم
انی لکم نذیر مبین ای قوم من بدرستی که من بیم کننده ام آشکارا شما را بترسانم ان اعبدوا الله آنکه بپرستید خدایرا بیگانگی واتقوه و بترسید از عقوبت
او با هر چیز از نافرمانی او واطیعون و فرمان برید مرا در هر چه بدان امر و نهی کنم یغفر لکم من ذنوبکم تا بیامرزد خدای و شما را بعضی از گناه شما که قبل
از اسلام مرتکب آن شده باشید ویوخرکم و باز پس دارد شما را الی اجل مسمی تا وقتی که نام برده که مدت زندگانی منقضی شود ان اجل الله اذا
جاء لا یوخر بدرستی که مدتی که خدای تقدیر کرده چون بیاید بوجهی که مدت زندگانی منقطع شود باز پس افکنده نشود و صاحبان اجل را مهلت

بود نظم روزی که اجل در آید از پس و پشت :: تنگ بنشت که دهانت بند بعد از نفت :: یا دی نرسد در اندم از هیچکس :: بر باد بود جمله هوا و نفت لو کنتم تعلمون
اگر هستید شما که بفکر و نظر بدانید چیز برا بس این را بدانید که در اجل تاخیر و امهال نیست نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال قوم را دعوت کرد ایشان
سرکشی و عناد ورزیدند در آزار و ایذاء او بتقصیر خود در اراضی بودند تا وقتی که نوح علیه السلام تنگ آمد قال رب گفت ای پروردگار من انی دعوت
قومی بدرستی که خوانده ام قوم خود را بطاعت و عبادت تو لیلا ونهارا شب و روز یعنی پیوسته دعوت کردن من الا فرارا مگر گریختن در میدان از
ایمان و طاعت وانی کلما دعوتهم و بدرستی که من هرگاه که خواندم ایشانرا بتوحید و عبادت لتغفر لهم تا بیامرزی تو ایشانرا بسبب قبول آن جعلوا
در آوردند اصابعهم انگشتان خود را فی اذانهم در گوشها خود و بگذید سماع از استماع دعوت بر بستند واستغشوا ثیابهم و برکشیدند جامهای خود را
تا روانه بینند واصروا و ایستادند بجد بر کفر و معصیت واستکبروا و سرکشی کردند از متابعت من استکبارا سرکشی کردنی بزرگ ثم انی بدرستی که من با وجود
اصرار و استکبار دعوتهم جهارا دعوت کردم ایشانرا آشکارا در محافل ایشان ثم انی اعلنت لهم پس بتحقیق من آشکار کردم بعضی با شکارا آواز بر داشتم
دیگر ادا کردم دعوت را واسررت لهم و پنهان نیز گفتم بعضی دیگر از ایشانرا اسرارا پنهان گفتنی یعنی بهر وجه که دانستم که طریق دعوتست فرو نگذاشتم و در مجالس
و خلوات بسر و علانیه ایشانرا بحق خوانده ام چون تمادی تو باران از ایشان باز گرفت و زنان ایشانرا و ایشان رجوع بمن کردند فقلت استغفروا
پس گفتم آمرزش طلبید ربکم پروردگار خود را یعنی توبه کنید از کفر انه بدرستی که خدای کان غفارا هست آمرزنده توبه کنندگان چون شما توبه کنید
یرسل السماء بفرستد ابر را علیکم مدرارا بر شما باریدنی در پی ویمددکم باموال وبنین بمال و پسران یعنی بسیار گرداند اموال و اولاد شما را جنات بوستانها
پر میوه ویجعل لکم و پدید کند برای شما انهارا جویهای آبی مالکم لا ترجون لله وقارا چیست شما را که امید ندارید یعنی نمی شناسید
خدایرا عظمتی و بزرگواری مراد آنست که اعتقاد نمیکنید بزرگی او را تا بترسید از نافرمانی او یا چیست که از عظمت او نمی ترسید وقد خلقکم اطوارا و حال آنکه
آفریده است شما را گونه گونه مختلف در خلق و خلق یا از طور نطقه بعلقه برده و از آنجا بمضغه تا آخر و این دلیل است بر قدرت کامل و حکمت شامل الم
تروا کیف خلق الله آیا نمی بینید که چگونه آفرید خدای سبع سموات طباقا هفت آسمانرا طبقه بالای طبقه وجعل القمر فیهن نورا و گردانید ماه را در یکی از ایشان
روشنی و در بعضی تفاسیر هست که جرم قمر در آسمان دنیاست و نور وی می تابد در آسمانها چنانچه در زمین می تابد و آنها را روشن می سازد وجعل
الشمس سراجا و گردانید آفتاب را چراغ اهل زمین تا چنانچه چراغ ظلمت را از حوالی بر اندازد آفتاب تیرگی را از عرصه زمین محو میگرداند و حضرت رسول
صلی الله علیه وآله وسلم بجهت آن چراغ گفتند که بنور وی تاریکی کفر و نفاق را از عرصه عالم زایل گردانید نظم چراغ جان رسول الله که شمع ملکات
از پرتو احکام تو رخشان :: درین ظلمت سرا گر آنی چراغ افروختی شمعش :: کجا کس را خلاصی بودی از تاریکی طغیان :: والله
انبتکم وخدای برویانید شما را یعنی نهال وجود پدید شما ادم را من الارض از زمین پس بوست آدمی از خاک آفرید پس همه از خاک مخلوق باشیم
رویانیدنی رستنی چون پدر ما را از خاک آفرید پس همه از خاک مخلوق باشیم ثم یعیدکم فیها پس باز خواهد
برد شما را در زمین یعنی بعد از موت در قبر آرد ویخرجکم و بیرون آرد شما را از قبر اخراجا بیرون آوردنی از برای حساب و جزا والله جعل لکم الارض
بساطا و خدای گردانید برای شما زمین را مانند فرشی گسترده که آرام در وی گیرید لتسلکوا تا بروید منها از زمین سبلا فجاجا راههای
گشاده بعد از این نصایح عوام قوم نوح علیه السلام مقابل شدند و خواص و روسای ایشانرا اضلال و اغوا نمودند تا آنانکه بودند بر ترک کار

قلم بزد دم دعاهی

ویجعل لکم و پدید شما را

کشته در عصیان و عناد افزودند قال نوح گفت نوح علیه السلام بعد از مشاهده این حال که رب انهم ای پروردگار من بدرستی که ایشان یعنی عامه
امت من عصونی عاصی شدند در من واتبعوا و پیروی کردند من لم یزده ماله وولده الا خسارا آنکه زیاده نکرد او را مال او و فرزند او مگر زیانکاری و گمراهی یعنی
فرمان من نبردند و متابعت کردند مهتران خود را که مغرور بودند بمال و فرزند ومکروا مکرا کبارا و مکر کردند بزرگان قوم مکری بزرگ که سفله را دنبال
خود کشیدند و بر ایذاء من تحریص کردند وقالوا لا تذرن آلهتکم و گفتند بزرگان و سفله را دست باز مدارید از عبادت خدایان خود ولا تذرن ودا و
مگذارید ود را که آن صنمی بود بر صورت مردی ساخته ولا سواعا و نه سواع را آن بر صورت زنی بوده ولا یغوث و نه یغوث را آن بر صورت شیری
بوده و یعوق و نه یعوق را آن بر صورت اسبی بوده ونسرا و نه نسر را آن کرکسی بوده و مشهور آنست که اینها اسامی پنج مرد صالح است که
میان آدم و نوح علیهما السلام بودند مردم بدیشان اعتقادی تمام داشتند بعد از مرگ ایشان را از چوب و سنگ پیکرها ساختند و تعظیم
آن مینمودند بمرور زمان بپرستش آن مشغول شدند و بعد از طوفان ابلیس لعین این بتان را بیرون آورد و عرب را بپرستش آن فرمود و قبیله
بنی کلب ود را داشتند در دومة الجندل و سواع در قبیله هذیل بود بر ساحل بحر و یغوث را مذحج و بنی عطیف و بنی مراد اختیار کردند و یعوق در
میدان افتاده و نسر معبود آل ذی الکلاع بود القصه نوح علیه السلام با حق سبحانه و تعالی مناجات کرد که خدایا اکابر قوم اصاغر را گفتند که ازین
بتان باز مدارید وقد اضلوا و حال آنکه گمراه کردند رؤسا قوم باین بتان کثیرا بسیاری را از ضعفا و ادانی ولا تزد الظالمین و میفزای بار خدایا
ستمکاران را الا ضلالا مگر هلاکت و عذاب مما خطیئاتهم از برای گناهان قوم نوح اغرقوا غرق شدند بطوفان فادخلوا نارا پس در آورده شدند بآتش
دوزخ یعنی در قبر و گفتند در آخرت فلم یجدوا لهم پس نیافتند برای خود از آنها که بخدایی بودند من دون الله انصارا بجز خدای یاران که عذاب از ایشان
باز دارند آورده اند که حق سبحانه و تعالی حضرت نوح را علیه السلام خبر داد که دیگر از قوم تو ایمان کسی نخواهد آورد و از ایشان فرزندی که ایمان
آرد متولد نخواهد نوح علیه السلام گفت وقال نوح رب لا تذر و گفت نوح ای پروردگار من مگذار علی الارض بر روی زمین من الکافرین از کافران
دیارا او دور کننده یعنی کسی را که آید و رود و مراد هلاک عام است یعنی کافری را زنده مگذار انک ان تذرهم بدرستی که اگر بگذاری ایشان را یضلوا عبادک
گمراه کنند بندگان ترا یعنی خواهند که مومنان را ضلال نمایند ولا یلدوا الا فاجرا کفارا و نزایند مگر فجور کننده ناسپاس یعنی چون بالغ شوند فاجر و
غادر باشند رب اغفر لی ولوالدی ای پروردگار من بیامرز مرا و والد نوح علیه السلام ملک بن متوشلخ بوده و مادرش شمخا بنت انوش و هر دو
مومن بوده اند لاجرم در خواست نمود که ایشان را بیامرزد ولمن دخل بیتی و هر کسی را که در آید بخانه و منزل من یا کشتی یا مسجد مومنا در حالتی که مومن
بود وللمؤمنین والمؤمنات و بیامرز مردان و زنان گرویده را که باشند تا قیامت و گفته اند مراد این امت مرحومه اند ابن عباس رضی الله عنهما
منقولست که چون دعا در باره کافران مستجاب شد در شان اهل ایمان نیز بجز اجابت رسیده دیگر باره دعا نمود که ولا تزد الظالمین الا تبارا و میفزای
ستمکاران را مگر هلاک سورة الجن مکیة و هی ثمان و عشرون آیة بسم الله الرحمن الرحیم قبل ازین مذکور شد که گروهی از جن در بطن نخله
بملازمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم رسیدند و استماع قرآن فرموده اند و ایمان آورده اند و بعدی گوید که آنحضرت سوره از قرآن
میخوانده و ایشان … بودند … صاحب کشاف آورده که از نصیبین بودند و ایشان اعظم ذاکر قبل …
… که ایمان آورده بودند میان قوم خود رفته انواع سخنان گفتند حق سبحانه و تعالی درین سوره از آن خبر میدهد که

قل بگوای محمد

قل بگوای محمد اوحی الی وحی کرده شود بمن انه استمع آنکه شنیدند قرآن در بطن نخله نفر من الجن گروهی که از ده کمتر از سه بیشتر بودند گروه جن فقالوا
پس گفتند چون بمیان قوم رفتند که ای قوم انا سمعنا بدرستی که شنیدیم قرآنا عجبا قرآنی شگفت یعنی کلامی عجب که کلام بشر نماند و کسی بر ایشان قدرت ندارد
یهدی الی الرشد راه مینماید براستی و صواب و صلاح دین و دنیا فآمنا به پس گرویدیم بآن ولن نشرک و هرگز شریک نیاوردیم و انباز نگردیم بربنا بپروردگار خود
احدا یکی را از اصناف و انواع و غیر آن بیشتر شریک آوردیم وانه تعالی جد ربنا و بدرستی که بزرگ است ملک پروردگار ما و برتر است عظمت و جلال او از عجایب
یا مخلوقات ما اتخذ صاحبة ولا ولدا و فرا گرفت زنی چنانچه بعضی از ملیح گویند و نه فرزندی چنانچه یهود و نصاری اعتقاد کنند وانه کان یقول و بدرستی که بود میگوید
سفیهنا جاهل و نادان ما یعنی ابلیس علی الله شططا بر خدای سخن دور که نسبت صاحبه و ولد است وانا ظننا ان لن تقول الجن والانس و بدرستی که ما بنداشتیم آنکه نگوید
آدمیان و جنیان علی الله کذبا بر خدای دروغ لاجرم هر چه ما میگفت باور میکردیم چون قرآن شنیدیم دانستیم که او دروغ میگوید و بر خدای بر بسته وانه کان
بدرستی که بودند رجال من الانس مردان از آدمیان که در بعضی امکنه یعوذون پناه گرفته اند برجال من الجن بمردمان از جنیان بوده که چون در بیابان … رسیدی
گفتی پناه میگیرم بسید این وادی از شر سفهای این قوم او اعتقاد او آن بوده که بدان استعاذه آن شب سالم و مامون بماند و اهل که در موطن نازل گشتندی
اعوذ بعزیز هذا الوادی من شر سفهائه فزادوهم پس بیفزودند آدمیان و جنیان را بسبب این استعاذه رهقا کبر و سرکشی و جهل که گفتند که بزرگی ما بمرتبه ایست که آدمیان
با پناه میجویند وانهم و بدرستی که آدمیان یعنی کفار ایشان ظنوا گمان بردند کما ظننتم هم چنانکه شما گمان برده اید ای جن ان لن یبعث الله آنکه بر نینگیزد خدای احدا یکی را
از مردگان برای حساب و جزا وانا لمسنا السماء و بدرستی که ما مس کردیم آسمان را و برای استراق بالا رفتیم و خواستیم که بوی در آییم فوجدناها پس یافتیم آسمان را ملئت
پر کرده شده حرسا شدیدا پاسبانان توانا و محکم یعنی ملائکه که منع جن نمایند شده اند وشهبا و از ستارگان درخشنده آتش که جهت رجم دیوان تعیین شده
وانا کنا نقعد و بدرستی که بودیم که می نشستیم منها از آسمان مقاعد در نشستنگاهها للسمع برای شنیدن اخبار آسمانی یعنی قبل از بعثت پیغامبر صلی الله علیه وسلم بر آسمان
میرفتیم در مقام خالی از حرس و شهب می نشستیم فمن یستمع الآن پس هر که از جن شنیدن می کند اکنون یجد له می یابد برای خود شهابا ستاره روشن آتش بار
رصدا نگاه دارنده و مترصد ایستاده برای سوختن وی وانا لا ندری و بدرستی که ما نمیدانیم اشر ارید آیا بدی خواسته شده است از حراست آسمان و باز داشتن ما از آن
بمن فی الارض بکسانی که در زمین اند از آدمیان ام اراد بهم ربهم آیا خواسته شده است بدیشان آفریدگار ایشان رشدا خیر و صلاحی وانا منا الصالحون
و بدرستی که جنس ما شایستگانند یعنی مومنان نیکوکاران سابق درجه ومنا دون ذلک و از ما فروتر این هستند یعنی میانه روان کنا طرائق قددا
هستیم خداوندان طریقها و مذهبها متفرقه و مختلفه در معالم از امام حسن بصری رحمه الله نقل کرده که جنیان در میان انس مذاهب مختلفه هستند مانند قدری
و مرجیه و رافضه و غیر ایشان در میان جن هستند وانا ظننا و بدرستی که ما دانستیم ان لن نعجز الله آنکه عاجز نمیتوانیم ساخت خدا را هر جا که باشیم فی الارض
در زمین یعنی اگر بما کاری خواهد ما او را عاجز نمیتوانیم کرد بواسطه ثبات در مقام خود برای مقاومت ولن نعجزه هربا و عاجز نمی سازیم او را از روی گریختن اطراف
یا حوالی کوه قاف وانا لما سمعنا الهدی و بدرستی که ما آنهنگام شنیدیم قرآن که سبب هدایت عالمیانست آمنا به گرویدیم بوی یا بکسی که از وی شنودیم یعنی
حضرت پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم که پیغامبری بجن مبعوث نبوده الا حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم که جن و انس را دعوت او فرا رسیده است و خوان
تبلیغ در خاص و عام کشیده نظم داخل اند در دعوت او جن و انس ∴ تابع امتش هر نوع جنسی ∴ او … سلطان طفیل او همه ∴ او …
خیل او همه فمن یؤمن بربه پس هر که بگرود به پروردگار خود فلا یخاف بخسا ولا رهقا پس نترسد از نقصان از ثواب و نه از ظلم ایشان وانا منا المسلمون

و بدرستی که ازما مسلمانند گرویده به پیغامبر صلعم و متدین بدین اسلام و منا القاسطون و ازما بیدادگرانند بر خود که شرک آرندی و فرمان حق برند فمن
اسلم پس هر که گردن نهاد او خدای را هم چنانکه ما گردن نهاده ایم فاولئک پس آنگروه گردن نهادگان تحروا رشدا قصد کرده اند راه راست و
از آن راه بمقصد خواهند رسید و اما القاسطون اما ستمکاران فکانوا پس باشند لجهنم از برای آتش دوزخ حطبا هیمه که بدیشان افروخته می شود
چنانکه بکفار آتش افروخته میشود و ان لو استقاموا و دیگر وحی کرده اند بمن که اگر مستقیم شوند اهل مکه علی الطریقة بر راه راست یعنی ایمان آرند
لاسقیناهم هر آینه بدهیم ایشانرا ماء غدقا آب بسیار یعنی بعد از قحط و تنگی سال روزی برایشان فراخ گردانیم یا اگر جن بر اسلام استقامت ورزند
ایشانرا آب بسیار ارزانی داریم یعنی از وعید آخرت امان دهیم و این بزرگتر بسیار بر نعمت و جمعی اعم گرفتند یعنی اگر جن و انس مستقیم باشند
بر اسلام ایشانرا اسباب معیشت فراخ گردانیم لنفتنهم فیه تا بیازمائیم ایشانرا در زندگانی که بوظایف شکر چگونه نمایند و من یعرض عن ذکر ربه و هر که اعراض
کند از یاد کردن نعمت پروردگار و سپاسداری نکند یسلکه در آرد او را خدای عذابا صعدا در عذابی سخت که فرح و راحت در وی نبود و ان المساجد لله
و دیگر وحی آمده که سجده خدای راست و خاص بدو فلا تدعوا پس مخوانید در آن مع الله با خدای احدا یکی را چنانچه یهود و نصاری در کنایس و صوامع خود و مسیح را
علیهما السلام با او همی یاد میکنند و چنانچه مشرکان در حوالی بیت الحرام میگویند لبیک لا شریک لک و گفته اند مراد ازین مساجد تمام روی زمین است که مسجد
سید المرسلین است لقوله صلی الله علیه و آله و سلم جعلت لی الارض مسجدا پس هیچ بقعه با یاد خدای دیگری نباشد بلکه روا نباشد بیت دل را بجز از یاد خدا ساکن
مکن :: با یاد وی از هیچکس یاد مکن و انه لما قام عبد الله و بدرستی که آنهنگام که برخاست بنده خدای یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم در بطن نخله یدعوه
میخواند خدای را و نماز میگزارد و جن قراة میشنوند کادوا یکونون نزدیک بودند که باشند علیه لبدا بر وی جمعیت گان از غایة ازدحام در آنکه حق سبحانه و تعالی
پیغامبر خود را عبد الله بگفته نکتهاست و در اثار آمده که آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم هیچ نام ازین خوشتر نیامده چه شرط عبادة عبودیت بر وجهی که
آنحضرت قیام نموده هیچکس را قدرت قیام بران نبوده لاجرم در وقت عروج آنحضرت بمنازل ملکی این اسم مذکور شده که سبحان الذی اسری بعبده
و بهنگام نزول قرآن از مدارج فلکی او را بهمین نام یاد میکند که تبارک الذی نزل القرآن علی عبده نظم ای بنده شعار بندگی اوست :: کز جمله بندگان
گزین اوست :: دادند ز بندگیش راهی :: کان راه ندیده هیچ :: کفار مکه حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم گفتند عجب کاری در پیش گرفته و در
بزرگ مهلکه شروع نموده ازین امر رجوع کن تا ترا پناه دهیم و حمایة کنیم آیة آمد قل انما ادعوا بگو با مشرکان که بهر حال خوانیدنیست که میخوانم یعنی میپرستم ربی پروردگار
خود را و لا اشرک به احدا و انباز نمیگیرم با وی کسیرا قل انی بگو بدرستی که من لا املک لکم مالک نیستم برای شما ضرا و لا رشدا دفع ضرر او نه رسانیدن خیری
و صلاح را یعنی بنده ام و کار بندگی و پرستش بر درگاه ماست قل انی بگو بدرستی که لن یجیرنی در پناه نگیرد و زنهار ندهد من الله احد از عذاب خدای
یکی یعنی اگر خدای بمن خواسته باشد عذاب کسی را حمایت نتوان کرد و لن اجد و نیابم هرگز من دونه بجز خدای ملتحدا پناهی که روی بدان آرام الا بلاغا لکن
میرسانم بشما رسانیدنی که کلیات من الله از خدای و رسالاته و پیغامهای فرستاده وی و من یعص الله و هر که نافرمانی کند خدای را در پرستش و رسوله
و فرستاده او را در امر و نهی فان له پس بدرستی که او راست نار جهنم خالدین فیها آتش دوزخ که جاویدان باشند در آن ابدا همیشه ازان ... او رد کافران
ترا ضعیف فالی میدانند و در او عاصی میشوند حتی اذا راوا تا وقتیکه ببینند ما یوعدون آنچه وعده داده شده اند از عذاب فسیعلمون پس زود باشد که بدانند
از گروه مومن و کافر من اضعف ناصرا که ناتوانتر جهت یاری دهنده و اقل عددا و کیست کمتر از روی عدد و معلوم شود که هر که قوی تر است و بیشتر

و یار که ضعیف تر است و کمتر کفار بعد از استماع این آیة گفتند آیا این موعود کی خواهد بود آیة آمد که قل ان ادری بگو که آنچه وعده کرده اند راست ولیکن
وقت تحقیق نمیدانم اقریب آیا نزدیک است ما توعدون آنچه وعده داده شده اند ام یجعل له ربی امدا یا مقرر کرده است خدای وی از زمانی دور عالم
الغیب اوست داننده پوشیده ها فلا یظهر پس آشکارا نسازد و مطلع نگرداند علی غیبه بر غیبی که مخصوص است بعلم او احدا یکی را الا من ارتضی مگر آنرا که
پسندیده من رسول از فرستاده خود که او را بر بعضی از آن اطلاع دید تا معجزه وی بود و مراد ازین رسول محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است
فانه یسلک پس بدرستی که در می آرد خدای در میان دست من بین یدیه از پیش روی آن رسول پسندیده و من خلفه و از عقب وی رصدا نگاهبانان از ملایکه که وی را پاس
میدارد لیعلم تا بدانند ان قد ابلغوا آنکه برسانند جبرئیل و ملایکه که بوقت نزول وحی می باشند رسالات ربهم فرستادهای پروردگار خود را بی تغییر و تبدیل و
احاط و فرا گرفته است علم خدای بما لدیهم بآنچه نزدیک رسل و ملایکه است و احصی و شمرده است کل شیء همه چیز را عددا از روی عدد تا آنکه قطره
باران و ریگهای بیابان و امثال آن مراد کلام علم است و احاطه آن بجمیع معلومات یعنی هیچ معلومی مطلقا از دایره علم او خارج نیست بیت
هر چه دانستنی است در دو جهان :: نیست از علم شاملش پنهان سورة المزمل مکیة و هی عشرون آیة بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم در مبدا بعثت نماز گزاردی و گلیمی خود را بپوشیدی و از خدیجه منقولست که آن شمله در نبی است بوده چهارده ذرع نصفی بر
بالای او بود و نیمی رسول صلی الله علیه و سلم بپوشیدی و بوی نماز گزاردی حق سبحانه و تعالی با وی خطاب کرد که یا ایها المزمل ای گلیم در خود پیچیده
و گفته اند زمل بمعنی حمل است یعنی بردارنده بار نبوت قم اللیل برخیز شب یعنی بنماز الا قلیلا مگر اندکی از شب بقیام لیل در ابتدا اسلام
فرض بود میان مقادیر ثلثه مخیر بودند چنانچه حق سبحانه و تعالی فرمود که شب بنماز برخیز مگر اندکی که آن نصفه نیم شب است او انقص منه یا کم از نیم شب
قلیلا اندکی یا بثلث باز آید و ازین کمتر نباشد او زد یا زیاده کن علیه بر نیمه شب یا بثلثان رسد و این غایت باشد و رتل القرآن و بنا کی در
شمرده بخوانی قرآن را یا روشن کن حروف آنرا بوقت تلاوت ترتیلا روشن کردنی چنانچه تمام ان تواند کرد و از مرتضی علی رضی الله عنه نقل کرده اند که ترتیل
حفظ وقوف و ادای حروف انا سنلقی بدرستی که زود باشد که ما وحی کنیم و منزل گردانیم علیک بر تو قولا ثقیلا سخنی گران یعنی کلامی مشتمل بر
تکالیف شاقه که گران باشد حمل آن یا گران بود از جهت امر و نهی و وعد و وعید و حلال و حرام و حدود و احکام یا ثقیل بود سماع آن بر کافران و
تعقل آن بر منافقان یا گران باشد ثواب آن در میزان و گفته اند ثقیل باشد بر تو تلقی آن و آن اشد صور وحی بود که آنرا بر دو مثل درای صدای
شنیدی مجرد صوتی بی اعتماد بر مخارج و فرا گرفتن حروف و کلمات از آن بطریق معتاد خارج میبود و از جهت در آن حال ثقل تمام بسید انام علیه
الصلوة و السلام میرسد چنانچه از عایشه رضی الله عنها منقولست که در روزی که بغایت سرما سرد بودی میدیدم که وحی برو می آید و از جبین مبارکش
قطرات عرق میچکید و در نزول وحی بر آنحضرت بدین نوع که مذکور شد اگر بر شتری سوار میبودی دست و پای شتر خم گشتی و اگر تکیه بر ران یکی از یاران
داشتی خوف شکستن آن بودی و درین محل روی گلبرش افروختی مصرع بسان گل که بطرف چمن برافروزد :: و در بحر الحقایق آورده که قرآن
از نفس خود متصل است کما قال الله تعالی کتاب فصلت آیاته و نسبت با جمیع کتب منزل سماویه صورت اجمال دارد چه مصدق و مطابق آنهاست
که مقصد قال لما بین یدیه پس ثقل اشارت بجمعیت وی میان صورتین اجمالیه و تفصیلیه چه جامع او بین اثقل و اشرف و اکمل و اعظم خواهد و گفته
چنین باری چو صاحب جامعیت شاید نظم حمل چنین بار بمقدار تست :: کار کسی نیست که این کار تست :: کی شود اندازه این کار نفس :: تو ست

قوت این کار تو داری و بس ان ناشئة اللیل بدرستی که طاعت شب یا عبادتی که ناشی شود با بقیام شب هی اشد وطآء آن
سخت تراست از جهت رنج و کلفت چه ترک خواب و راحت بر نفس و غایت نشان بیشتر است از روی فراغت چه در روز دلها
بتصرف در باب معیشت مشغول باشد و در شب از خواطر کونا کون فارغ متوجه عبادت توانند شد بیت خاموش کن
عالم بشب تا جست باشی در طلب زیرا که بانگ عربده تشویش خلوت گاه تست واقوم و راست تراست قیلا
از جهت مقال یعنی خواندن قرآن در و بصواب تر است که دل فارغ باشد و زبان با دل موافقت نماید بزبان میخواند و بدل
تفکر می کند و ناشئة اللیل گفتند میان مغرب و عشا است تا صبح عایشه رضی الله عنها فرمود که ناشیه ان باشد که از خواب
برخیزد ان لک فی النهار سبحا طویلا بدرستی که مرترا در روز آمد شد دراز است یعنی تصرف در امور خلق و در
اشتغال بدعوت ایشان پس در شبها توجه بدار تو تهجد اولی باشد واذکر اسم ربک و یاد کن نام پروردگار خود را با
باسمای حسنی او را بخوان وتبتل و بریده شو از خلق و توجه کن الیه بسوی او بعبادت تبتیلا بریدنی کامل یعنی بو
نقش خود را از اندیشه ما سوی الله مجرد ساز و بیکی روی با او آر نظم دل در و بند و ز غیرش بکسل
هر چه جز او هست برون کن از دل رب المشرق والمغرب بدل است از ربک یعنی یاد کن نام پروردگار خود را
که خداوند مشرق و مغرب لا اله الا هو نیست هیچ معبودی سزاوار عبادت بجز وی فاتخذه وکیلا پس
فرا گیر بخت کیر او را کارساز خود و مهمات با او گذار واصبر علی ما یقولون و صبر کن بر آنچه میگویند کفار و مکذبان از خرافات
و بد ایانات واهجرهم هجرا جمیلا و ببر از ایشان بریدنی نیکو یعنی در مقام انتقام مباش و نصیحت از ایشان
بگیر این حکم بآیت قتال منسوخ است وذرنی والمکذبین و بگذار مرا با مکذبان اولی النعمة خداوند تنعم یعنی کار و
صنادید قریش با من گذار ومهلهم قلیلا و مهلت ده ایشان را مهلت اندک یعنی باندک زمانی مکافات
دهیم ایشان را بر تکذیب امام زاهدی رحمه الله آورده که میان نزول این آیه و حرب بدر و هلاکت سروران عرب
بود مگر اندک وقتی ان لدینا بدرستی که نزدیک ماست انکالا بندهای گران که بدان مقید شوند وجحیما
و آتشی بزرگ افروخته که در ان بسوزند وطعاما ذا غصة و خوردنی با صفت در گلو گرفتن یعنی گیرند چون
ضریع و زقوم وعذابا الیما و عذابی دردناک غیر از اینها که راست شود یوم ترجف الارض روزی که بلرزد آید زمین
والجبال و بجنبد کوهها وکانت الجبال و گردند کوهها با عظمت کثیبا مهیلا تلها از ریگ پراکنده یعنی کوهها سخت و
چون ریگ پراکنده یعنی کوهها سخت چون ریگ روان شوند از روز انا ارسلنا بدرستی که ما فرستادیم الیکم بسوی شما ای اهل مکه
رسولا شاهدا علیکم پیغامبری یعنی محمد صلعم گواه بر اقوال و افعال شما یعنی در قیامت گواهی دهد بر اجابت او و امتناع از ان کما ارسلنا هم چنانکه
فرستادیم الی فرعون رسولا بسوی فرعون رسولی یعنی موسی را فعصی پس عاصی شد فرعون الرسول فرعون در ان پیغامبر و اجابت
دعوت او نکرد فاخذناه اخذا وبیلا پس گرفتیم او را گرفتنی سخت یعنی با بنی غرق کردیم و از راه آب با تش بردیم تهدید کفار قریش درین آیه

سندرجت

سندرجت فکیف تتقون پس چگونه دارید ای مشرکان نفسهای خود را ان کفرتم اگر باید کفر خود را یوما یجعل الولدان شیبا از
عذاب روزی که هول ان گرداند کودکان را پیران یعنی موی سر ایشان را سفید سازد و مراد کثرت هموم و غموم است چه
بسیار اندوه آدمی را زود پیر گرداند می شاید که مبالغه باشد والسمآء منفطر به آسمان شکافته باشد و
بسختی و هیبت آن روز وکان وعده و هست وعده خدای بحدوث این وقایع و وقوع این حوادث مفعولا
بودنی ان هذه بدرستی که این آیتها تذکرة پندی و عبرتی است فمن شاء پس هر که خواهد اتخذ فرا گیرد الی ربه
بپروردگار خود سبیلا راهی که بدین موعظه آورده اند که بعد از نزول قم اللیل الا قلیلا حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و صحابه رضی الله
عنهم شبها برخاستند و چون مقادیر نصف و کمتر و بیشتر از ان مشتبه بود از خوف خاستند الکه می فطن قدر واجب مرعی ناردند نماز کردا
تا بحدی که پای مبارکش ورم کردی و تجافی بر جسد مبارکش غالب شدی و منکران ندا ما هذا فقد شقی فی ربه در افکندند حق تعالی
بعد از ان یکسال آن بار گران از مومنان برداشت آیت فرستاد ان ربک بدرستی که پروردگار یعلم انک تقوم میداند
انکه تو می خیزی در شب برای نماز ادنی من ثلثی اللیل کمتر از دو حصه و انکه شب ونصفه و نماز میگزاری نیمه شب وثلثه و سه یکی از وی وطائفة و
بر خیزند همین منوال گروهی من الذین معک انانکه با تو اند از اصحاب تو والله یقدر اللیل والنهار و خدای اندازه میکند شب و روز
و و میداند مقادیر ساعات آن علم او محیط است بقیام تو هر شب بدین مقدار علم ان لن تحصوه داند خدای انکه طاقت ندادید
تقدیر اوقات را و نگاه نمی توانید داشت فتاب علیکم پس بازگشت بشما بعفو و تخفیف رخصت فرمود در ترک قیام معدد
فاقرءوا ما تیسر من القرآن پس بخوانید از انچه آسان بود از قران و دانست که بگذارید انچه میسر شود شما را از نماز شب علم ان سیکون داند
خدای انکه باشد منکم مرضی از شما بیماران وآخرون و دیگر انکه یضربون سفر کنند فی الارض در زمین یبتغون من فضل الله میطلبند از فضل
خدای یعنی بتجارت می نمایند و وجوه حلال کسب میکنند وآخرون یقاتلون فی سبیل الله و دیگر انانکه کارزار میکنند در راه خدای و بیماران
و اهل سفر را از تجار و مجاهدان رنج رسد در نماز شب و ضبط مقادیر ان لاجرم از شما تخفیف فرمود فاقرءوا ما تیسر منه پس بخوانید انچه
میسر شود از قران در نماز و این امر بر سبیل فریضه است و گفته اند قران بخوانید در غیر نماز و این امر بطریق سنت و استحباب است و در مقدار
خواندن مذموم نباشد اختلاف کرده اند و آن سه ایست یا دویست یا ختمه در ماهی و در حدیث عبدالله بن عمر رضی الله عنه هست که حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم وی را فرمود که قران بخوان در ماهی او گفت یا رسول الله در خود قوتی یابم یعنی زودتر می توانم که بخوانم فرمود
که بخوان در بیست شب باز گفت و اقوت زیاده هست فرمود که بخوان در هفت روز و برین زیاده مکن صاحب معالم رحمه الله
باسناد خود از انس رضی الله عنه نقل میکند که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که هر که در روزی یا شبی پنجاه آیه بخواند او را از غافلان
ننویسند و اگر صد آیه تلاوت کند او را از فرمان برداران نویسند و اگر دویست آیه بخواند قران خصمی نکند با وی روز قیامت و اگر پانصد
آیه بخواند اشتغال نماید بنویسند برای او قنطاری از مزد واقیموا الصلوة و بپای دارید نماز فریضه را وآتوا الزکوة و بدهید مال زکوة واجب را
واقرضوا الله و قرض دهید خدای را قرضا حسنا قرضی نیکو از رست با تفاق مسجد در طریق خیر یافتن خواه بسیار باز او آن وما تقدموا

واگر پیش فرستید لانفسکم برای نفس خود من خیر تجدوه عند الله از نیکی بیابید آن را نزدیک خدای هو خیرا او بهتر است واعظم اجرا
واو بزرگ تر از روی مزد یعنی ثواب او از زیادت با بدیکی راده وجهفصد از آن بیشتر واستغفروا الله وطلب آمرزش کنید از خدای در همه حال ان الله
غفور بدرستی که خدای آمرزگار است بندگان را رحیم مهربان بر ایشان سورة المدثر مکیة وستون آیة بسم الله الرحمن الرحیم جابر بن
عبدالله رضی الله عنه نقل میکند از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که در زمان فترة وحی براهی میرفتم ناگاه از آسمان آوازی شنیدم چشم بالا کردم
دیدم همان ملک که در غار حرا بمن آمده بود بر کرسی نشسته میان او و آسمان از سوت هیبات عظمت هیکل او خوفی بمن طاری شد بخانه
گشتم وگفتم وا بپوشانید جامها بر من پوشاندند و من در اندیشه آن حال بودم که حضرت ذو الجلال عم نواله وحی فرستاد که یا ایها المدثر
ای جامه در پوشیده گفته اند دثار نبوت یعنی لباس رسالت در بر افکنده قم برخیز از خوابگاه خوابش یا قیام نمای بدادو اهتمام
نبوت فانذر پس بیم کن خلق را از عذاب خدای اگر غیر او را پرستند وربک فکبر وپروردگار خود را بتعظیم یاد کن وثیابک فطهر وجامهای
خود را پاک ساز از لوثات یا کوتاه کن جامه را بخلاف صنادید عرب که او علامتی بود بر ترک عادات ایشان و مرتضی علی فرمود که کوتاه کن جامه را
خانه انقی و اتقی وگفته اند پاک کن نفس خود را از انجه نشاید ودر نفحات از شیخ ابو الحسن علی الشاذلی المغربی نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم بخواب دیدم و مرا گفت ای علی طهر ثیابک عن الدنس تحظ بمدد الله فی کل نفس یعنی پاکیزه گردان جامهای خود را از چرک تا بهره مند گردی
تاپید خدای در هر نفسی گفتم یا رسول الله ثیاب من کدام است فرمود که حق تعالی بر جهار خلعت پوشانیده است خلعت محبت و خلعت معرفت
و خلعت ایمان و خلعت اسلام هر که خدای او را دوست دارد بروی آسان شود هر چیزی و هر که خدای را بیگانگی بداند بوی شریک نیارد
هیچ چیز را و هر که ایمان آرد بخدای ایمن گردد از هر چیزی و هر که با سلامت متصف شود بخدای عاصی نشود و اگر عاصی شود اعتذار کند
قبول فتد پس شیخ رحمه الله گوید که انجا دانستم یعنی قول خدای را وثیابک فطهر در تو بوشید لطیف یزدانی خلعتی از صفات روحانی چپ
دارش از لوث خشم و شهوت دور تا پاکیزگی شوی شهود والرجز فاهجر واز همه گناهان کناره کن یعنی بر همین تقوی که هستی باش ولا تمنن
وعطا مده تستکثر تا بیشتر بستانی یا منت منه بر خدای بعمل خود تا انرا بسیاری شماری یا بر مردم را ممنون مساز با دار رسالت تا طلب
بسیار مزد کنی ولربک فاصبر واز برای رضای پروردگار خود صبر کن یا در تحت اوامر قضایا بر خود صابر باش فاذا نقر فی الناقور
پس چون دمیده شود در صور یعنی نفخه ثانیه فذلک یومئذ پس دمیدن در ان روز یوم عسیر روزی دشوار است علی
الکافرین بر ناگرویدگان غیر یسیر نه آسان بر ایشان اگر چه بهول و هیبت و شدت از روز عام بود اما حق سبحانه وتعالی بکرم
عمیم خود ان دشوار از مومنان بر دارد یا کافران بمانند در حساب اما ایشان را منافسته کند و روی ایشان سیاه کرده و نامهای
اعمال بدست چپ ایشان دهند اورده اند که ولید بن مغیره لعنه الله از حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم فواتح سوره حم مومن شنیده بمیان
قوم باز آمده گفت که بخدای که از محمد حالا شنیدم که کلام جن و انس نیست و مر او را حلاوتی و عذوبتی هست که هیچ سخن را بنا شد و بر وی
طراوتی و تازگی هست که هیچ حدیث را نبود و اعلا منازل این نهال اقبال بثمر ثمرات سعادت کلیه و اسفل این شجره طبیعه بعروق فضایل و حکم علیه
متحکم تمام بدر رفته و این کلام غالب آید و مغلوب نگردد و از بلندی بیستی نگراید قریش بعد از استماع این سخن گمان بردند که ولید ایمان

اورده بس ابو جهل او را با نواع سخنان در حمیت جاهلیت آورد تا قران را سحر گفت وان سخن بحضرت پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم رسید لهول
گفت حق سبحانه وتعالی آیه فرستاد که ذرنی ومن خلقت بگذار مرا وانکه آفریده ام او را وحیدا تنها و بی ولد و اتباع واعوان و قولی آنست
او را وحید القوم گفتندی یعنی یگانه ایشان وجعلت له مالا ممدودا و دادیم او را مالی کشیده یعنی بسیار آورده اند که نقد او نهزار دینار بود
و میان مکه و طایفه شتر و گوسفند بسیار داشت و بساتین وامتعه و عبید و اما او در شمار نمی آید وبنین شهودا و دادیم او را پسران حاضر با او
در مکه و بعضی برای اکتساب وجه معاش محتاج نبودی و پیوسته در محافل حاضر شدندی آورده اند که او را ده پسر بود و از انجمله خالد و
هشام و عماره رضی الله عنهم ایمان آوردند ومهدت له تمهیدا و بگستردم برای او بساط جاه و ریاست گستردنی و در بخانه قریش لقب یا فته
ختم کار ها را او را ساختنی تمام ثم یطمع پس طمع میدارد ان ازید انکه زیاده کنم عطیات خود را در باره وی کلا نکنم چنین خود را برده یافزون
سازند انه کان بدرستی که او هست لآیاتنا و آیتها و کلام ما را عنیدا منکر و ستیزنده در ان و نسبت دهنده او را و در اغلب تفاسیر هست که بعد از
نزول این آیه مال و جاهش روی بنقصان نهاده و فرزندان از و برگشتند و بعضی بمردند و او محتاج در سوا هلاک شده سارهقه صعودا زود
باشد که او را در رسانم لصعود و آن کوهی است از آتش که بهفتاد سال بالای آن رسد وفی الحال که بدرود آن نرسد باز بزیر افتد در بیان
آورده که تکلیف کنم او را الصعود بر صعود و آن معجزه ایست میان دو دوزخ که هر که بر بالا آن روند پس او را در زنجیرها اهنین کشیده از پیش
میکشند و از عقب گرزها آتشین میزنند بر انجا رود و این وعید عظیم که بر ولید خواست انه فکر بدرستی که او فکر کرد که چه طعنه زند بر قران
وقدر و اندازه با خود دراست کرده که چه گوید قبل از ین سمت ذکر یافت که او تعریف قران کرده قریش او را ملامت کردند گفتند تا محمد را مجنون
میگوئید و یقین میدانم که عقل کامل است و دیو را بدو دست نیست خیالی می بندید که او کاهن است و امارات کهانت از و ظاهر نشود
گمان میبرید که کذاب است و هرگز بکذب متهم نبوده می پندارید که شاعر است و هیچ سخن او بشعر نمی ماند گفتند تو فکر کن که او را چه
توان گفت و سخن او بچه نسبت توان داد ولید با خود فکر کرد و خیال انگیخت فقتل پس لعنت کرده باد کیف قدر چگونه تقدیر کرد ثم قتل
پس معلوم باد کیف قدر چگونه اندازه کرد ثم نظر پس بو نظر کرد در امر قران کرتی دیگر ثم عبس پس روی ترش کرد و بسر و پیشانی در هم
کشید بطریق کراهت یا بخندید ثم ادبر پس روی بگردانید از حق پیغامبر واستکبر وگردن کشی کرد از متابعت او فقال پس گفت ان هذا
نیست این محمد که میگوید الا سحر یؤثر مگر جادوئی که تعلیم کرده شود از سحره ان هذا نیست این الا قول البشر مگر سخن آدمی یعنی جبر و یسار ساصلیه زود
باشد که در افکنم ولید را سقر در درکه ششم از دوزخ که نامش سقر است وما ادریک ما سقر وچه چیز ترا دانا کرد که چیست سقر لا تبقی آتشی که باقی نگذارد
گوشت و پوست و عروق و اعضا و عظام بر هیچ دوزخی بلکه همه را بسوزاند و باز حق سبحانه وتعالی نو سازد و اجزای او را ولا تذر و دست باز ندارد
دیگر باره نسوزد لواحة للبشر آتشی سیاه کننده للبشر مر پوست کافران را علیها بر ان آتش تسعة عشر نوزده ملک یا نوزده صنف بود ایشان
موکلند در بیان از برای اعداد اشارات که ده و کرت دوم ابهام یمنی را فرو گرفت و این آیه تصدیق قول انحضرت است که نازل شوده و
یهود مسلم داشتند که این سخن مطابق قول توریت است و در تخصیص این عدد مفسران نکات از جمله ان که تسعه اکثر احاد است و عشر
اقل عشرات پس این عدد جامع بود میان اکثر قلیل و اقل کثیر و بواقی وجوه در بحر امر التفسیر مذکور است در اخبار آمده بعد از نزول

ابن ایه ابو جهل گفت ای معشر قریش زبانیه نوزده بیش نیستند ایا ده تن از شما یکی از ان واقع نتواند کرد ابو الاشدین کلده الجمحی گفت من
هفده را کفایت کنم ده را بپشت و هفت را بشکم شما دو باقی را کفایت کنید و روایت است که گفت من پیش از شما بصراط بروم
و ده را بدست راست و نه را بدست چپ دفع کنم و بگذریم بسلامت و ببهشت درآییم آیه آمد که وما جعلنا و نگردانیده ایم اصحاب النار
خازنان دوزخ را الا ملائکه مگر فرشتگان که قوی ترین خلقند در عالم اورده اند که رئیس خزنه دوزخ مالک است و با او چیده
تن اند چشمهای ایشان چون برق درخشنده و انیاب ایشان چون حصارهای بلند مستحکم زبانه اتش از دهن ایشان بیرون می آید
و میان دو دوش مسافت سیر یکساله باشد یکی از ایشان بیک دفع هفتاد هزار در هر گوشه از دوزخ که خواهد بیفکند و ذکر ملائکه از برای
دفع سخن کلده است که گفتی او میگوید که من هفده را کفایت کنم و میداند که ایشان ادمی نه اند بلکه فرشتگان و تمام ادمیان طاقت پیکار
ندارند یا بمقاومت چه رسد وما جعلنا و نساخته ایم عدتهم شماره ایشان که نوزده است الا فتنة مگر اندک سبب فتنه باشند
للذین کفروا وانانرا که کافر شدند یعنی استهزا و استبعاد نمایند که نوزده تن چگونه بیشتر ثقلین را عذاب خواهند
داد لیستیقن الذین تا یقین شوند انانکه اوتوا الکتاب داده شدند کتاب را چه قرآن را یابند که مصدق توریت ویزداد الذین امنوا
بیفزایند انانکه گرویده اند ایمانا گرویدنی بدین سخن یا تصدیق اهل کتاب ولا یرتاب الذین اوتوا الکتاب و شک نیارند انانکه عطا کرده شده اند
توریت والمؤمنون و گرویدگان از اهل اسلام در ان عدد ولیقول الذین فی قلوبهم مرض و تا بگویند در دلهای ایشان
بیماری شک و نفاق والکافرون و بگویند ناگرویدگان ماذا اراد الله بهذا مثلا چه چیز خواسته خدای بدین عدد که
غریب است از روی مثل کذلک یضل الله همچنین در ضلالت فرو میگذارد خدای من یشاء ویهدی من یشاء هر کرا خواهد راه مینماید
هر کرا خواهد اورده اند که ابو جهل گفت ای معشر قریش محمد را نوزده یار و مددکار بیش نیست حق سبحانه و تعالی فرمود
وما یعلم جنود ربک الا هو و نمیداند لشکرهای پروردگار تو از ملائکه که مدد و معاون پیغامبر او باشند مگر هم او که عالم است بهمه معلومات
وما هی الا ذکری للبشر و نیست سقر یا عدد خزنه یا این سوره مگر پندی برای مردمان کلا نه چنین است که کسی که انکار سقر تواند کرد
والقمر و سوگند بماه که موقت اوقات و اجال بوی بازبسته است واللیل و بشب اذ ادبر چون پای باز عقب روز
والصبح اذا اسفر و سوگند بصبح چون روشن گرداند عالم را انها بدرستیکه درکه سقر لاحدی الکبر یکی از درکات بزرگ
دوزخ است نذیرا گردانیدیم او را چیزی که بدان بیم کنند در لباب آورده که حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم می فرماید
که قسم نذیرا بر خیر بیم کننده للبشر و ادمیان را تا بتوبه گرفت از گناه بپرهیزند لمن شاء بدلست از البشر یعنی تو نذیری
هول دوزخ نذیر است مر انکس که خواهد منکم از شما ان یتقدم انکه پیش رود در خیر و طاعت او یتاخر یا باز ایستد از
شرک و معصیت یعنی هم طوایف بیم دهنده است کل نفس هر نفسی بما کسبت بانچه کرده است از کردار خود رهینة گرو بست یعنی
در دوزخ گرفتارست و محبوس بدان الا اصحاب الیمین مگر اصحاب دست راست ایشان مرتهن نیستند بگناه خود در اتش چه گناه ایشان امرزیده شده است
و گفته اند اهل یمین اینجا اطفال مؤمنانند یا ملائکه فی جنات در بوستانها یعنی در بهشت در غرفها باشند یا نظر در دوزخ کرده یتساءلون

بپرسند عن المجرمین از احوال مشرکان و میگویند ما سلککم چه آورد شما را فی سقر در دوزخ قالوا ایشان گویند در
جواب لم نک من المصلین نبودیم ما از نماز گزاران ولم نک و نبودیم ما از مال زکوة نطعم المسکین طعام میدهیم درویشانرا
وکنا نخوض و بودیم که ما شروع کردیم در شان محمد صلی الله علیه و سلم بغیبت او مشغول می شدیم مع الخائضین با شروع کنندگان در ان
وکنا نکذب و بودیم ما تکذیب میکردیم بیوم الدین بروز جزا باور نداشتیم حتی اتانا الیقین تا وقتی که آمد بما مرگ و مقدمات
آن و بهمان حال مردیم فما تنفعهم پس سود نکند ایشانرا شفاعة الشافعین شفاعت همه شفیعان بر تقدیر که ایشان شفاعت
کنند و ان خود محالست فما لهم پس چیست ایشانرا که پیوسته عن التذکرة از قران و موعظه ان معرضین در حالتی که اعراض
کنند کانهم حمر مستنفرة گوییا که ایشان خران وحشی اند فرت من قسورة که گریخته باشند از شیر یا صیاد یا از ریسمان
دام یا از مردم تیرانداز کما اشار فی المثنوی مثنوی از کجا این قوم و پیغام از کجا ∴ از جماد این جاکجا باشند رجا ∴
فهمها کهنه کوته نظر ∴ صد خیال بد در آرد در نگر ∴ راز جز با رازدان انبار نیست ∴ راز اندر گوش منکر راز نیست
از کلبی منقولست که مشرکان گفتند یا محمد بما رسیده است که هر که از بنی اسرائیل اهمال گناهی کردی در صحیفه یافتی و کفارت
ان در روی نوشته برای ما مثل ان بیار یا گفتند تو ایمان نیاوردیم یا بنام هر یک از ما کتابی نیاری از اسمان که در وی مکتوبات
باشد که این نامه ایست از خدای تعالی بفلان کس که بمتابعت کند محمد را آیه آمد که ایشان گریزانند از استماع کلام ما و
نمیگروند بدان بل یرید کل امرئ منهم بلکه میخواهند هر مردی از ایشان ان یؤتی صحفا منشرة انکه داده شود نامها سرها گشاده در ان
نوشته که ای فلان پیروی کن محمد را کلا نه دهد ایشانرا صحیفها و اگر ده و اگر بدهند هم نگروند پس اعراض ایشان نه برای
امتناع ایشان صحیفه است بل لا یخافون الاخرة بلکه ایشان نمیترسند از عذاب اخرت کلا حقا که نیست انک ایشان در باب قران میگویند
که سحر است یا قول البشر انه بدرستیکه قران تذکرة پندیست و یادکردی فمن شاء پس هر که خواهد ذکره پند گیرد وما یذکرون و یاد نکنند
او را الا ان یشاء الله مگر انکه خدای خواهد که یاد کنند هو اهل التقوی اوست سزاوار انکه از وی بترسند واهل المغفرة و سزاوار انکه
ترسندگان سورة القیمة اربعون ایة بسم الله الرحمن الرحیم لا اقسم لا زایده در فعل قسم برای تاکید است پس معنی آنست
که هر اینه سوگند میخورم بیوم القیمة بروز رستخیز ولا اقسم و البته قسم یاد میکنیم بالنفس اللوامة یعنی ملامت کننده و ان نفس
مؤمنه که نفس مقصره را همیشه ملامت میکند بر گنه اماره را جواب قسم انکه شما انگیخته خواهید شد آورده اند که عدی بن ربیعه الخ ختن
صلی الله علیه و اله و سلم از احوال قیامت پرسیده و بعد از اخبار که انحضرت فرمود که اگر آن روز را معاینه ببینم باور نکنم ایا استخوانها
متفرقه باهم جمع شوند آیه آمد که ایحسب الانسان ایا می پندارد آدمی یعنی عدی ان لن نجمع انکه جمع نکنیم کرد عظامه استخوانها پراکنده او را
و اراد نفس اوست که عظام قالبست بلی اری جمع کنیم پس باید که دانند ما را قادرین توانا علی ان نسوی برای انکه راست کنیم بنانه سرهای انگشتان
او را یعنی سلامیهای او را با وجود خردی و لطافت ان جمع کنیم با استخوانها بزرگ چه رسد بل یرید الانسان بلکه میخواهد عدی یا جنس ادمی لیفجر

تا دروغ کوید امامه با کجا او را در پیش است از بعث و حساب یسال ایان یوم القیمة میپرسید باستهزا که کی خواهد بود روز رستخیز
فاذا برق البصر چون خیره چشم وخسف القمر وتیره کرد ماه وجمع الشمس والقمر بجمع کرده شوند افتاب و ماه یعنی ایشانرا بایکدیکر مجتمع ساخته
در دریا افکنند یقول الانسان میکوید آدمی یعنی مکذب یومئذ در آنروز این المفر کجاست جای کریختن کلا نیست مفری لا وزر پناه
کاهی نباشد کافر را الی ربک بسوی پروردکار تو یعنی بحکم او یومئذ المستقر در انروز قرارکاه خلق یعنی بمشیة خود مقرر هر کس را از اهل
بهشت و دوزخ مقرر کند ینبؤا الانسان خبر کرده شود آدمی یومئذ بما قدم واخر در ان روز انچه پیش فرستاده است از عمل یا بجا از پس داشته است
از اموال شیخ الاسلام قدس سره که کناه از پیش فرستی بخیرات مال از پس بکذاری بحسرت کناه را توبه بیست کن تا نماند و مال را بصدقه
بخش فرست امانوبت کر فرستی زپیش به باشد ⁂ که بحسرت نکاه کنی بل الانسان علی نفسه بصیرة بلکه آدمی بر نفس خود خداوند
بصیرتست یعنی بینات بحال خود و کواه است بر افعال و اقوال خود ولو القی واکرچه القا کند معاذیره عذرهای خود را یعنی هرچند
بکناه عذر انکیز انچه معذور است در دفع ان جاده اندیشه کواه کناه خود خواهد بود و عذرهای دروغ و حیلها و حیلهای باطل خواهد
دانست ⁂ چه چندی عذر انکیزی چه چندین حیلها سازی ⁂ چو میدانم که میدانی و میدانی که میدانم ⁂ ابن عباس رضی الله عنهما
فرموده که جبریل علیه السلام بر سید انام علیه الصلوة والسلام خواندی انحضرت بزبان او بخواندی تا فراموش نکند ایه امد که لا
تحرک به مجنبان بقران لسانک زبان خود را قبل از تمام وحی لتعجل به تا بتعجیل کنی بحفظ یا اخذ وی ان علینا جمعه وقرانه بدرستی که بر ماست کرد
اوردن در دل تو یادکیری و برماست اثبات قرات آن بر زبان تو فاذا قراناه پس چون بخوانیم از زبان جبرئیل بر فاتبع پس پیروی کن
قرانه خواندن او را و تامل نما در ان ثم ان علینا بیانه پس بدرستی که بر ماست بیانه روشن کردن انچه مشکل باشد از ان بر تو کلا نه چنین است ای ادمیان
که کمان برده اید در امر عقبی بل تحبون العاجلة بلکه دوست میدارید شما دنیا و تشنا بنده را وتذرون الاخرة واز دوست باز میدارید اخرت
باینده را کار بر عکس می باید وجوه یومئذ رویها در ان روز که قیامت است ناضرة تازه و تابان باشند یعنی وجوه اولیا و انبیا و مومنان
الی ربها بسوی خداوند خود ناظرة نکرنده باشند از روی بی حجابست ابن عمر رضی الله عنهما کفت که حضرت پیغامبر صلی الله
علیه واله وسلم فرموده که فروترین اهل بهشت انکسی است که نظر کند بروجه الهی بامداد و شبانکاه یعنی بمقدار ان پس آیة برخواند
که وجوه ناضرة الی ربها ناظره اورده اند که او را بنیاز او شاد این کلمات اللهم انی اسألک النظر الی وجهک الکریم بیت
هرکس بهشت آرزوی دارد و عاشق ⁂ جز آرزوی تو دیدن دیدار ندارد وجوه یومئذ باسرة روهای انروز ترش و تاریک باشند یعنی
رویهای منافقان و مشرکان تظن کمان میبری توای مخاطب یعنی بدانی ناکان بردن نفر یعنی بیقین بشناسند ان یفعل انکه رسیده
خواهد شد بها فاقرة بلائی و رنجی که مهرها پشت بشکند کنایت از نزول عذاب عظیم برو و بقول اصح ان بلاها حجابست از
رویة رب الارباب ع کو از فراق تر در جهان بلائی نیست کلا نه چنانست که دل بدنیا توان نهاد و از اخرت غافل توان شد اذا بلغت
التراقی چون برسد مهجه با استخوانها سینه و کردن وقیل وکفته شود یعنی محتضر را ملایکه کویند من راق کیست افسون کننده

شفا دهنده

و شفا دهنده وظن و یقین کند محتضر انه الفراق بدرستی که هنکام جدای روح است از بدن والتفت الساق
بالساق و به پیچد ساق او بساق یعنی پایها از هول مرک در هم پیچد و حرکت در ان نماند یا جمع شود شدت موت باشدت
اوت الی ربک یومئذ المساق بسوی خدا پروردکار تو انروز باز کشت باشد همه کس را اغلب مفسران برانند ابو جهل لعین
شده معادات با سید المرسلین صلعم واقع بود و در شان او نازل شده که فلا صدق پس تصدیق نکرد ابو جهل قرانرا یا صدقه نداد
از انچه واجب مال وی بود ولا صلی و پیروی ننمود پیغامبر را نا نماز نکزارد برای خدای ولکن کذب وتولی ولیکن تکذیب کرد نبی را و بر کشت
از طریق حق ثم ذهب پس باز کشت الی اهله یتمطی بسوی کسان خود متبختر امید از روی افتخار که من چنین کاری کرده ام یعنی تکذیب
وتولی اولی لک فاولی سزاوارست مر ترا پس سزاوارست ترا هول قیامت ثم اولی لک فاولی پس بغایة سزاوارست ترا خلود در
دوزخ اورده اند که بعد از نزول این ایة حضرت رسول صلعم ابو جهل را در بطحا دید و جامه اش کرفته کفت اولی لک ابو جهل کفت
وا پیتر سانی ای محمد نزد بعضی علما اولی یعنی ویل است حق سبحانه و تعالی برای تاکید چهار کرت ابو جهل را کفته وای بر تو ایحسب
الانسان ایا می پندارد آدمی ان یترک سدی انکه فرا کداشته شود مهمل و معطل وضایع که بدنیا مکلف یعنی مبعوث و معذب نکردد
الم یک نطفة ایا نبود در قطره آبی من منی یمنی از منی ریخته شده در رحم ثم کان پس بود است علقة خونی بسته فخلق پس خدای بیا
فرید اعضا او را فسوی پس راست کرد صورت او را و روح در و دمید فجعل منه پس کردانید از منی الزوجین الذکر والانثی دو صنفه
نر و ماده الیس ذلک بقادر ایا نیست انکه چنین افریند توانا علی ان یحیی الموتی بر انکه زنده کرداند مردکان را در اخبار امده که در اول این
سوره باید کفت بلی و بروایتی دیکر کفت اللهم سبحانک اللهم شیخ الاسلام قدس سره کفت بلی سبحان ربی الاعلی سورة الانسان
مکیه وهی ثلثون ایة بسم الله الرحمن الرحیم هل اتی ایا آمد استفهام تقریر است یعنی بدرستی که امد علی الانسان بر ادم علیه السلام
حین هنکامی که من الدهر از زمانی که در ان لم یکن نبود شیئا مذکورا چیزی یاد کرده شده یعنی چهل سال میان مکه و طایف افتاده قبل
نفخ روح که در ود کسی با نسابه او را یاد نمیکرد چون نطفه و عناصر و نمیدانستند که نام او چیست و فایده خلقت او چه خواهد
بود و این معنی معلوم نداشتند که انسا دقدره امد میسازد که مظهر سعه مفاتیح غیب باشد در اقتضا و فایده و ظهور و
مرتبه خلافه کبریائی را شاید و عین مقصودات و منتهای غایات باشد و همه بنا تنها بوجود او اشکارا شود نظم شد ظهور او تجلی
نور بود ⁂ کنج مخفی از وی آمد در ظهور ⁂ کنج مخفی بود زیر خاک کرد ⁂ خاک را تابان تر از افلاک کرد ⁂ کنج مخفی بود زیر جوش کرد ⁂ خاک را
سلطان اطلس پوش کرد انا خلقنا الانسان بدرستی که ما افریدیم ادمیان اکه اولاد وی اند من نطفة از ابی که منی است و چون هر یک منی
مرد و زن مختلف الاجزات در وقت قیام قوام و خاصیت لاجرم نطفه را بامکه مفردات مجمع صفت کرد و فرمود که امشاج آمیختها
یا مراد الوانست که منی مرد سپید و از ان زن زرد است و هر دو بعد از اجتماع سبز میشود پس مضغه کردد تا بخ خلقه
و بر هر تقدیر خلق کردیم ایشانرا با مرنبتلیه می آزمایم او را فجعلناه پس کردانیم او را سمیعا بصیرا شنوا و بینا تا حکمی
باشد از مشاهده دلایل و استماع آیات انا هدیناه السبیل بدرستی که ما نمودیم او را راه راست بنصیب او له

بقدرت وانزال ایات تا باشند اما شاکرا یا سپاس دارنده یعنی مومن واما کفورا یا ناسپاس یعنی کافر شقی انا اعتدنا
بدرستی که ما اماده کرده ایم للکافرین برای ناگرویدگان سلاسلا زنجیرها که بدان ایشانرا ببندد و زنجیر کشند واغلالا وغلها
که بر گردن ایشان نهند وسعیرا و اتشی افروخته که دران پیوسته بسوزند ان الابرار بدرستی که نیکوکاران یعنی
مومنان صادق فرمان یشربون بیاشامند در اخرت من کاس کان از جام خمری که باشد مزاجها کافورا امیختگی ان کافور یعنی
انرا بکافور بهشت بیامیزند تا خنک و شیرین و خوشبوی گردد و گفته اند کافور چشمه ایست در بهشت خوشبوی و سفید
و بجهت شباهت او بکافور او را بدین نام خوانند بهترین قولست که بدل از کافور اورده که عینا کافور چشمه ایست
یشرب بها می اشامند ازان عباد الله بندگان خدای یفجرونها رانند ان چشمه را هر جا که خواهند تفجیرا براندن اسان
جمهور مفسران برانند که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بخانه علی امد و حسن و حسین را بیمار دید علی و فاطمه را گفت تدبیری کنید
تا فرزندان شما صحت یابند ایشان نذر و فرمودند که سه روز روزه گیرند تا حق سبحانه و تعالی شما را ازمواید بهشت بهره دهد علی
نصیبی خود بدان مسکین داد و سایر اهل بیت موافقت کردند و باب خالص روزه کشادند و شب که درایند و دیگر روز
روزه گرفتند و بوقت افطار یتیمی بدر خانه آمد و سوال کرد و تمام طعامی که بود [illegible] دند و سیم اسیری بوقت ایشان رسید
و خوردنیها بدو دادند حق تعالی این ایه فرستاد که یوفون وفا مینمایند بالنذر بنذری که طاعت کنند ویخافون و میترسند
یوما روزی را که کان شره هست بدی یعنی محنت و شدت او مستطیرا فاش و اشکارا و رسیده بهمه ویطعمون الطعام و
میدهند خوردنی را علی حبه بر دوستی خدای یا بر حب طعام یعنی با وجود انکه محتاجند بدان طعام و انرا دوست میدارند
ایثار مینمایند و میخورانند مسکینا درویش بی مایه را ویتیما و خوردسالی بی پدر را واسیرا و اسیر را از کفار که گرفته در جهاد است که
چون اسیری بحضرت رسالت صلعم اوردندی او را ببعضی صحابه سپردی تا رای مبارک براوی در شان او قرار یابد و گفتی
احسن الیه بعضی برانند که مسجون از اهل قبله که در حقی او را حبس کرده باشند و مملوک انرا عبید و اما حکم اسیری دارند
یعنی ایشان باید خود و مطعمان بلسان مقال یا بزبان حال میگویند انما نطعمکم جز این نیست که میخورانیم شما را این
طعامها لوجه الله از برای طلب رضا و لقاء خدا لا نرید منکم جزاء نمیخواهیم از شما پاداش و مکافاتی ولا
شکورا و نه سپاس داری و مرد جوانمردی جو در احسان منت نهادن و توقع کردن از ثواب بکاهاند نظم هر چه دهی میده و
منت منه ∴ وانچه بمنت دهی ان خود مده ∴ منت و فردی که در احسان بود ∴ دست خواهش بر جان بود انا نخاف بدرستی
که ما میترسیم من ربنا از افریدگار ما یوما عبوسا از عذاب روزی ترش یعنی روزی که [illegible] و ترسی بود از شدت هول قمطریرا
روزی سخت و کرم را از الحکم حسن بصری پرسیدند که قمطریر چیست فرمود که سبحان الله چه سخت است اسم روز قیامت و او سخت
تر است از اسم خود فوقیهم الله پس نگاه داشت خدای ایشانرا شر ذلک الیوم از بدی و رنج و هول روز ولقیهم و پیش آورد ایشانرا نضرة
تازگی و خوبرویی وسرورا و شادی و فرح در دل وجزیهم بما صبروا پاداش دهد ایشانرا بسبب انکه صبر نمودند جنة وحریرا بوستانی که

ازمیوه ان خورند

ازمیوه ان خورند و جامه ابریشم پوشند متکئین در حالتی که تکیه زده باشند فیها علی الارائک در بهشت بر تختهای اراسته لا یرون
فیها شمسا ولا زمهریرا نه بینند در بهشت افتاب را که حرارت یابند و نه سرما را دانست که هوای بهشت معتدل بود در روز مستان
و تابستان نباشد تا از شدت حر و برد متاذی گردند ودانیة و بپاداش دهد خدای ایشانرا بهشتی دیگر که نزدیک بود علیهم
برایشان ظلالها سایه درختان ان وذللت و رام کرده شده باشد قطوفها میوه های ان تذلیلا رام کردنی یعنی اسان بود
چیدن میوه ها و کسی چیننده را منع نکند ویطاف علیهم و گردانیده شود برایشان بانیة من فضة جامهای خورد از سیم
واکواب کانت و جامهای بزرگ که باشد قواریرا قواریر من فضة مانند ابگینها یعنی اوانی اهل از نقره باشد و در صفای ابگینه که از خارج انرا
توان دید قدروها تقدیرا اندازه کرده باشند ساقیان ظرفها را فراخور سیراب بهشتیان تقدیرا اندازه کردنی یعنی هر کسی را فراخور
حوصله از جامها بدهند که بدان سیراب شود و در ظرف زیاده و نقصان نشود ویسقون و اشامیده شوند فیها در بهشت
کاسا کان خمری که باشد مزاجها زنجبیلا امیزش ان زنجبیل یعنی بیامیزند ان شراب را بزنجبیل بهشت چه زنجبیل طرب آورنده
و لذت بخشنده است عینا فیها [illegible] زنجبیل چشمه ایست در بهشت تسمی سلسبیلا نام نهاده شده است سلسبیل و آن
منقاد بوده روان هر جا که بهشتی خواهد تواند برد و گویند اسان در حلق در رود و گواره ویطوف علیهم گردان کنند برایشان
ولدان مخلدون سران کوشوار دار یا جاوید مانده در حال طفولیة اذا رایتهم چون به بینی ایشانرا ای بیننده حسبتهم پنداری
از صفای لون و درخشندگی چهره ایشان لؤلؤا منثورا مرواریدهای افشان شده از صدف یعنی تر و تازه که هنوز دست
کس بدان نرسیده است و در رونق و ابداری ان قصوری پیدا نشده واذا رایت و چون بنگری و نظر کنی ثم انجا در بهشت رایت نعیما
ببینی نعمتهای که در وصف نگنجد وملکا کبیرا و ملکی بزرگ که زوال بدو راه نیابد و در خبر آمده که فروتر کسی از بهشت نظر کند در ملک خود هزار سال
راه ببیند و منتهای ملک خود را مشاهده کند چنانچه مبدا انرا ملاحظه مینماید و بقولی ملک [illegible] میسر گردد
باستیذان ملایکه بوقت در آمد به ایشان و در فصول آورده که نعیم راحت اشباح است و ملک کبیر لذت ارواح نعیم
ملاحظه دار و ملک کبیر مشاهده دیدار و دار بی دیدار هیچ کار نیاید ابن رغم الدار ع زاهدان فردوس میجویند ما دیدار یار
عالیهم زبر بهشتیان یعنی لباس زبرین ایشان ثیاب سندس جامهای زیبا نازک خضر سبز است واستبرق و دیباهای محکم سطبر
وحلوا و پیراسته شوند اساور من فضة دستوانها از نقره و این مخالف ان ایست که یحلون فیها اساور من ذهب چه جمع
منافقه ممکن است وسقیهم و بیاشامد ایشانرا ربهم پروردگار ایشان شرابا طهورا شرابی پاک از ادناس پاک کننده از غل و غش
مقاتل گوید طهور چشمه ایست بر در بهشت که هر که ازان بیاشامد در دل حقد و حسد بلکه هیچ صفتی بد نماند و گفتند پاک کند
دل از میل ماسوی الله تا التذاذ یابد بلقاء او و باقی ماند ببقاء او والبقاء تمام العطایا و باید دانست که چون کوثر در بهشت
خاصه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ذکر ان در سوره خواهد امد و چهار جوی دیگر ازان متقیانست شیر و خمر و
عسل و تتمه صفات ازان در سوره محمد صلی الله علیه وسلم و قوم رقم یافته شده و دو چشمه ازان اهل جنت فیهما عینان تجریان

دیگر یان و دو چشمه از ان اصحاب یمین است فیهما عینان نضاختان و این چهار چشمه در سورهٔ الرحمن جل ذکره یاد کرده اند و دیگر
شراب رحیق از ان ابرار است و چشمهٔ تسنیم از ان مقربان و این هر دو در سورهٔ مطففین مذکور ند و دو چشمهٔ از اهل بیت
کافور و زنجبیل که انرا سلسبیل خوانند و شراب طهور از ان ایشانست و محققان انرا بشهد شراب طهور گویند و مراد دل نو شنده را
بلوامع انوار قدم روشن ساخته برای عکوس نفوس ازل و ابد کرداند و حال و راجان صافی سازد که مطلقا مدارینت و شوایب
غیریت در مشارع وحدت نماند و رنگ دو کانگی مبدل کرداند و جام مدام را یک رنگ سازد **بیت** همه جا همدونیست کو می
با مدام ار ونیست کو ی جام ؎ و جای گفته که بزم نشینان دار القرار و اراک حور و سرور خواهند نشایند و شراب طهور
خواهند چشانید امروز باده نوشان خمخانهٔ افضال ازان نصیبی تمام دارند **نظم** از سقاهم ربهم بین جمله ابرار مست
وز جمال لایزالی هفت و پنج و چار مست ؎ تن چو اینه بر زمین و جان پاک عاشقان ؎ در بهشت عدن تجری تحتها الانهار مست
پس گویند **ان هذا** بدرستی که این کرامتها **کان لکم جزاء** مر شما را پاداش کردار شما **وکان سعیکم** و هست سعی شما در خیر **مشکورا**
پسندیده و لایق مکافات **انا نحن** بدرستی که ما **نزلنا** فرو فرستادیم **علیک القرآن** قرآنرا **تنزیلا** فرو فرستادنی بتدریج
سوره بعد سوره و این پس از ایتی بر مقتضای حکمت **فاصبر** پس صبر کن **لحکم ربک** مر حکم پروردگار خود را در انچه فرموده اند
تبلیغ رسالت یا برای حکم و نصرت تو ملاک معاندان **ولا تطع** و فرمان مبر **منهم** از ایشان **اثما** گناهکاری که ترا باثم خواند
چون عتبه که گفت از دعوهٔ خود باز ایست تا دختر خود را بتو دهم **او کفورا** یا ناسپاسی که ترا بکفر دعوت کند چون ولید بن
مغیره که گفت که بدین اباء رجوع کن تا ترا توانگر سازم **واذکر اسم ربک** یاد کن نام پروردگار خود را **بکرة واصیلا** بامداد و شبانگاه
یعنی پیوسته بذکر او مشغول باش **ومن اللیل** و در بعضی از شب **فاسجد له** پس سجده کن مر او را یعنی او را نماز گزارد بعضی و
گفته اند که قید وقت نماز بامدادست و اصیلا متناول باشد وقت ظهور و عصر را و بعضی از شب وا د مغرب و عشاست
معنی چنین که بر پنج نماز را مداومت کن **وسبحه** و نماز گزار برای خدای **لیلا طویلا** شب دراز یعنی بتهجد اشتغال
نمای **ان هؤلاء** بدرستی که این گروه بعضی کفار که **یحبون العاجلة** دوست میدارند سرای شتابنده را یعنی دنیا **ویذرون**
وراءهم و گذاشته اند یعنی انداخته اند از پشت خود **یوما ثقیلا** روز گران را که قیامت نمیکردند و برای
وی عمل نمیکنند **نحن خلقناهم** ما بیافریدیم ایشانرا از آبی ست **وشددنا** و محکم کردیم **اسرهم** افرینش ایشانرا
یعنی مفاصل ایشانرا بعصاب بر هم بستیم **واذا شئنا** و چون خواهیم **بدلنا** بدل کنیم ایشانرا **امثالهم** بامثال ایشان
در خلقت **تبدیلا** بدل کردنی یعنی ایشانرا بمیرانیم و در نشاه ثانیه بمانند همین صورت و هیات باز اریم ایشانرا میریم و
بدل کنیم بغیر ایشان از بندگان فرمان برداران **ان هذه** بدرستی که این سوره **تذکرة** پندی و موعظه ایست معاملا اهل بیت
در بذل و ایثار عبرت مومنان را تا بمثل انها عملی کنند و از مثل این جوابها بهره مند **فمن شاء اتخذ** پس هر که خواهد فرا گیرد **الی ربه**
بقرب افرینکار خود **سبیلا** راهی را انچه وظائف که فرا گیرد **وما تشاؤن** و نخواهید شما هیچ راهی **الا ان یشاء الله** مگر انکه خدای خواهد

خواهش شما **ان الله کان علیما** بدرستی که هست خدای دانا باستعداد و استحقاق هر کس **حکیما** صواب کار نخواهد مگر بمقتضای حکمت
یدخل من یشاء در آرد هر کرا خواهد **فی رحمته** در بخشش خود بهدایه توفیق یا در بهشت بفضل و کرم خود **والظالمین** و ستمکاران یعنی مر کافرانرا
اعد لهم عذابا الیما اماده کرده است برای ایشان عذابی دردناک **سورة المرسلات مکیة وهی خمسون ایة بسم الله الرحمن الرحیم**
والمرسلات سوگند بفرشتگان فرستاده شده **عرفا** نیکوی بعضی بامر و نهی یا بایات قران فرستاده شد بمحمد هر نیکو یا باد و ریده شدنی
در پی **فالعاصفات** پس سوگند بملایکه که سخت دود روند **عصفا** سخت رفتنی در امتثال اوامر الهی یا احکام کلام برندگان و محو کنندگان
احکام میدیا یا ناسخ شرایع و ادیان متقدمانه یا بادهای جنبنده بتنجی در امتثال بجهت عقوبت قومی **والناشرات** و سوگند بفرشتگان که پراکنند
شرایع و کتب را یعنی ظاهر کننده **نشرا** ظاهر کردنی یا بتیها قران که انار هدایه منتشر سازند برای خواص و عوام یا بادهای جنبنده جهت
راحت **فالفارقات** پس سوگند بملایکه که جدا کنند کانند او حق را و باطل را از یکدیگر **فرقا** جدا کردنی یا بایات قران که جدا کردانند خدا را
از شریا ریاح که پراکنده سازند ابرها **فالملقیات** پس سوگند بفرشتگان که افکنند کانند به پیغامبران **ذکرا** وحی را یا بایات قران که اسلام القا
ذکر حق کنند در میان عالمیان یا بادها که ... فایده مجبوب ایشان موجب ذکر حق است و استدلال بدان بر قدرت وی
والقا ذکر **عذرا او نذرا** برای عذر ... یا بجهت بیم کردن سلطان و جواب قسم این باشد که **انما توعدون** بدرستی که
انچه وعده داده شده آید بدان از آمدن قیامت و ما یتعلق بها **لواقع** هر آینه بودنی است **فاذا النجوم طمست** پس انگاه که ستارگان
محو کرده شوند یعنی نور ایشان ببرند **واذا السماء فرجت** و انگاه که آسمان شکافته کردد **واذا الجبال نسفت** و انگاه که کوهها براکنده
شوند از اماکن خود **واذا الرسل اقتت** و انگاه که پیغامبران جمع شوند بمیقاتی که مقرر شد برای گواهی دادن بر امتان
پس گویند **لای یوم اجلت** برای کدام روز واپس داشته بود این چیزها یعنی طمس نجوم و شق آسمان و قطع جبال پس جواب
گویند **لیوم الفصل** برای روز فصل **وما ادریک** و چه چیز دانا کردانید ترا که **ما یوم الفصل** چیست روز فصل که مکنان ... دانست
ویل یومئذ وای آنروز **للمکذبین** مر آنانرا که تکذیب آن روز **الم نهلک الاولین** آیا هلاک نکردیم پیشینیان چون قوم نوح و عاد و ثمود **ثم نتبعهم**
پس از پی ایشان چون کفار **الاخرین** مثل این کار **کذلک نفعل بالمجرمین** میکنیم بهمه گناهکاران **ویل یومئذ للمکذبین** بگروهی بزرگ در آنروز
هم تکذیب کنندگانرا این وعید راست **الم نخلقکم من ماء مهین** یا افریدیم شما را از آبی خوار بیمقدار **فجعلناه** پس نگاه داشتیم آن آبرا **فی**
قرار مکین در قرارگاه استوار که رحم است **الی قدر معلوم** تا مقداری دانسته شده که زمان ولادت است **فقدرنا** پس توانا بودیم بر افرینش **فنعم القادرون**
پس نیکو توانائیم ما **ویل یومئذ للمکذبین** بگروهی بزرگ در انروز مر باور ندارندگان این قدرت را است **الم نجعل الارض** آیا نگردانیم زمین را **کفاتا**
پوشیده و جمع کننده **احیاء وامواتا** زندگانرا و مردگانرا یعنی احیاء بر روی خود دارد و اموات را اندرون خود فرو برد **وجعلنا فیها** و پیدا کردیم
بودیم در زمین **رواسی شامخات** کوهها بلند سرافراز **واسقیناکم** و بیاشامیدیم شما را **ماء فراتا** آبی شیرین بسبب افریدن عیونها و منابع آن در زمین
ویل یومئذ وادی جهنم در روز رستخیز **للمکذبین** مر تکذیب کنندگانرا که بامثال این نعمتها اعتراف نکنند و منکر باشند در آن روز گویند **انطلقوا**
بروید **الی ما کنتم به تکذبون** بسوی انچه بودید که تکذیب کردید **انطلقوا الی ظل** بروید بسوی سایهٔ **ذی ثلث شعب** خداوند سه شاخ **لا ظلیل**

سایهٔ خنک و دایم که در و راحت باشد ولا یغنی و رفع نکند از دوزخ من اللهب از زبانهٔ آتش را ضرر یرا مراد سایهٔ دوزخ است که از سیاهی
و بزرگی متفرق میشود و بشعبها و هر شعبه بطرفی میرود و در معالم آورده که این دخانی که از دوزخ بیرون اید از دست شعب منشعب گردد
دیگی نور دان بر سر مومنان افکند دیگی دخان و ان سر منافقان متوقف گردد و یکی زبانهٔ خالص دان بالای کافران بایستد و در انوار
آورده که سه شعبهٔ دخان جهنم باشد یکی بر فرق کافر گیرد و دیگری بر یمین و دیگری بر شمال او و سوی بدین عذاب قوت واهمه است در دماغ
و غضبه بر یمین قلبیه شهویه بر یسار او و هر که خواهد که فردا از آن دخان که ظل من یحموم است ایمن گردد و او وز بنور عقل مسک شده از تیرگی
… سبعی بباید گذشت نظم ز تاریکی خشم و شهوت حذر کن :. که از دود آن خشم دل تیره گردد :. غضب چون در آید رود عقل بیرون
هوا چون شود چیره جان خیره گردد انها بدرستی که دوزخ ترمی بشرر می افکند در آن روز شرارها کالقصر مانند کوشکی عظیم کانه گویا که آن
جمالات صفر شتران زرد ند برنگ آتش و بعضی گفته‌اند صفر یعنی سود و چون آتش دوزخ سیاه است شراره او نیز سیاه
باشد گویا که شراره بقصر جهت عظمت و بشتران زرد سیاه جهت لون و کثرت و تتابع و اختلاط و سرعت ویل یومئذ
مستغرق … بسیار آن روز للمکذبین مر دروغ گویان راست که صفت دوزخ … کرده اند هذا یوم این روز لا ینطقون روز
که کافران سخن نگویند یعنی در بعضی مواقف با ناطق نشوند بحجت بر خدای ولا یؤذن لهم و دستوری ندهند مر ایشان را
فیعتذرون تا عذر خواهی کنند و عذر نیز سود ندارد ویل کرب و اندوه یومئذ للمکذبین آن روز مرانا راست که تکذیب کنند مر این خبرها را
هذا یوم الفصل این روز جدا کردن است میان محمد و مبطل جمعناکم جمع کردیم شما را ای مکذبان این امت والاولین پیشینیان را
که تکذیب رسل گذشته کردند فان کان پس اگر هست لکم کید مر شما را کیدی و حیله چنانچه در دنیا جست با میکردید
فکیدون پس پیش آرند تعریف … و اظهار آثار عجز ایشان یعنی خدای پیش نرود و بمکر و دستان عذاب از خود
دفع نتوان کرد … بمکر و حیله عذاب خدای رد نشود بیت نیاز باید و اخلاص و آه سحری :. توان خرید بیک آه ملک هر دو جهان
ازین معامله غافل شوی که حیف خوری ویل یومئذ للمکذبین غم و غصه آن روز مر مکذبان راست که بحیله و مکر از
عذاب برهند ان المتقین بدرستی که پرهیزکاران از شرک و عصیان فی ظلال در سایهای درختان بهشت اند
و عیون و بر کنارهای چشمهای اب و فواکه و در میان میوها مما یشتهون از انچه آرزو کنند و ملایکه ایشان را می گویند کلوا
بخورید ازین ثمرات واشربوا و بیاشامید ازین آبها هنیئا خوردن و آشامیدن گوارنده بما کنتم تعملون بسبب آنچه بوده
که عمل میکردید در دنیا انا کذلک نجزی بدرستی که ما چنین جزا میدهیم المحسنین نیکوکاران را ویل یومئذ حیله و قبح
دم آن روز للمکذبین مر اهل تکذیب راست که نعیم بهشتی نمیکردند کلوا بخورید ای مکذبان نعم فانی دنیا را وتمتعوا و برخوردار
شوید قلیلا زمانی اندک انکم مجرمون بدرستی که شما مشرکانید و عاقبت شما عذاب بهم است ویل یومئذ وای در آن روز للمکذبین مر مکذبان را
عذاب الیم واذا قیل لهم ارکعوا و چون گفته شود مر ایشان را که نماز گزارید لا یرکعون نگزارند نماز را مراد آنست که مسلمان نشوند جز کنی
اغیم اسلام بعد از شهادتین نماز … ویل یومئذ تعزیر آن روز للمکذبین مر دروغ گویان را که از شرایع اسلام نمیرسد فبای حدیث

بس بکدام سخن بعده بعد از قران یؤمنون میگروند اگر بقران نگروند که معجز است مثل هیچ واضح لی معانی لا بحه در خبر آمده است که بعد از
خواندن این آیه باید گفت امنا بالله سورة النبا مکیة وهی اربعون آیة بسم الله الرحمن الرحیم حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم
دعوت آشکارا کرد و قران بر خلق خواند و بروز قیامت هم فرمود کفار در نبوت انحضرت و نزول قران و وقوع بعث اختلاف
کردند و ایشان یکدیگر را میپرسیدند یا از پیغامبر و مومنان پرسش مینمودند چنانچه حق سبحانه و تعالی فرمود عم یتساءلون از
چه چیز پرسند کافران عن النبا العظیم از خبرهای بزرگ یعنی قران الذی هم فیه مختلفون آن خبری که ایشان اختلاف کنند کانند
یعنی او را سحر یا شعر یا کهانت نسبت میدهند و مختلق و مفتری و اساطیر میگویند و بقول بعضی نبا عظیم نبوت انحضرت
که میگویند یا او پیغامبر هست یا نی و ساحر است یا شاعر یا مجنون و بعضی بر انند که آن خبر بعث است و در آن مختلف بودند و جمعی
گفتند قیامت نیست و جان ما را شفاعت خواهند کرد هولاء شفعاؤنا عند الله و برخی مطلقا منکر بودند ان هی الا حیوتنا الدنیا
و گروهی شک داشتند در وقوع آن بل هم فی شک منها کلا سیعلمون حقا که بدانند نزدیک که آنچه در آن اختلاف میکردند حقیقت است ثم کلا
سیعلمون پس زود بود که بدانند بکلی … خبث عقیده خود را الم نجعل الارض ایا ما نساختیم زمین را مهادا فرشی گسترده تا قرارگاه
شما بوده والجبال اوتادا و نگردانیده ایم کوهها را میخهای زمین تا بدان استوار باشد وخلقناکم و بیافریده ایم شما را ازواجا از نر گو
نر و ماده تا نسل شما باقی ماند یا خلق کرده ایم گونه گونه سیاه و سفید و دراز و کوتاه و خوب و زشت وجعلنا و گردانیده ایم نومکم
خواب شما را سباتا راحت بدن نهاد شما یعنی خواب قطع حس و حرکت کند تا قوای حیوانی بر اساید و ماندگی از ایشان زایل شود
وجعلنا اللیل و ساخته ایم شب را لباسا پوشش تا ظلمت خود همه را بپوشاند صاحب فتوحات قدس سره آورده که شب اصحاب اللیل
که ایشان را از نظر اغیار بپوشاند تا در خلوات خود لذت مکالمه محاضره یا مشاهده هر یک فراخور استعداد خود بر خوردار یابند
شیخ الاسلام قدس سره فرمود که شب پرده روندگان است و روز بازار بیداران سحرگاه است شعر اللیل للعاشقین ستر
یا لیت اوقاتها تدوم بیت تا در دل شب خیال او یاد منست :. من بنده شب که روز بازار منست وجعلنا النهار و بگردانیده ایم روز را
معاشا وقت طلب معیشت تا بتحصیل آن جست و جوی کنید وبنینا و بنا کرده ایم فوقکم زبر شما سبعا شدادا هفت آسمان
سخت یعنی محکم و استوار که در و فرجه و شکافی که نشان خلل و زلل باشد نیست وجعلنا و بیافریدیم در آسمان سراجا چراغی
وهاجا افروخته و تابان یعنی وانزلنا و فرو فرستادیم من المعصرات از ابرهای فشارنده باران ماء ثجاجا آبی ریزان
لنخرج به تا بیرون آریم بدان آب حبا دانه که قوت را شاید که گندم و جو ونباتا و رستنی که علف را شاید چو گیاه و کاه گفته اند
بیرون آریم از زمین گیاه وجنات و درختان بوستانها الفافا در هم پیچیده یعنی بسیار و بیکدیگر نزدیک ان یوم الفصل
و بدرستی که روز حکم گزاری یعنی روز رستخیز کان هست در حکم خدای میقاتا وقتی مقرر برای محاسبه خلایق و مجازات
ایشان یوم ینفخ روزی که دمیده شود فی الصور در صور نفخه ثانیه فتاتون پس بیایید شما افواجا گروه گروه از قبرهای خود
بو صکاه امام ثعلبی رحمه الله آورده که حضرت رسول را صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند از افواجا فرمود که حشر کرده شود

ده صف از امت من بعضی بر صورت بوزنگان و بعضی بر هیات خوکان و برخی نگونساران که ایشان بر روی بدوزخ می کشند
و بعضی نابینایان و بعضی کنگان و بعضی میخایند زبانهای خود را و ان بر سینهای ایشان افتاده باشد و ریم از دهنها سیلان
میکند و اهل محشر را از ان کراهت باشد و بعضی دست و پای بریده باشند و بعضی از دارهای آتشین اویخته و بعضی را نتن
باشند بدتر از مردار و بعضی را جبها پوشانیده باشند از قطرات جسفیده بپوستهای ایشان اما بوزنگان سخن چینان باشند
و خوکان حرام خوارگان و نگونساران خورندگان ربوا و کوران جور کنندگان در حکم و گنگان و کران انهاکه با عمال خود
نه دیه اند و زبان خایندگان علما که کفار ایشان مخالف کردار ایشان بوده است و دست و پای بریدگان
رنجانندهٔ همسایگان اویختگان از غمازان و سعایت کنندگان بسلاطین و انها که نتن عظیم دارند متابعان شهوات و بازی
دیدگان حق خدای و پوشندگان بلباس قطرات اهل کبر و نازش **وفتحت السماء** و شکافته شود آسمان در ان روز **فکانت** پس باشد از بسیاری
شکاف **ابوابا** درها یعنی خداوند درها با کثرت فرجها کوی که تمام او درست **وسیرت الجبال** و رانده شوند کوهها در هوا **فکانت سرابا** پس باشند
مثل سراب یعنی نمایش کوه داشته باشند اما بسبب تفتت اجزای بر حقیقت جبلیه نمانده **ان جهنم** بدرستی که دوزخ **کانت مرصادا**
باشند گذرگاه خلق همه را بر وی گذر باید کرد و بر کمین گاهی که زبانیه بر وی مترصد ایستاده باشند برای تعذیب کافران و از ایشان
نتوان گریخت یا موضع رصدی که خزنهٔ دوزخ انتظار کفار میبرند و خزنهٔ بهشت نگاهبانی مومنان میکنند یا در وقت ورود ا
بر صراط از توحش ایشان محروس باشند و این جهنم باشد **للطاغین** مر کافران را که از حد درگذشتگانند **مآبا** یا بازگشت یعنی ارام
جای و قرارگاه **لابثین فیها** درنگ کنندگان در ان **احقابا** روزگارهای دراز در معالم از مجاهد نقل کرده که این احقاب که حق سبحانه ذکر کرده
چهل و سه حقب است هر حقبی هفتاد خریف هر خریفی هفتصد سال هر سال سیصد و شصت روز هر روزی هزار سال باشد در موضع آورده که مر
او ان نیست که برای عذاب کافران تعیین مدت کرده باشند بلکه معنی انست که هر عقبی که میگذرد حقبی از در می اید تا ابد
الابدین **لایذوقون فیها** نمیچشند در دوزخ یعنی نمی یابند **بردا** خنکی هوا که بدان راحت یابند و حرارت دوزخ از ایشان باز دارند
و گفته اند برد خواب یعنی ایشان را در جهنم خواب نیست تا اسایش یابند **ولا شرابا** و نمی اشامند شرابی **الا حمیما** مگر ابی گرم و ان ابی است که چون
نزدیک روی ارند گوشت روی کاو در ان ریزد و چون بخورند امعاء و احشا پاره پاره شود **وغساقا** مگر ریم از ریشهای ایشان سیلان
کند یا اشکها که از حسرت می بارند یا زمهریری که بدان معذب کردند **جزاء** پاداش داده می شود **وفاقا** موافق کردار خود **انهم**
کانوا بدرستی که ایشان بودند **لا یرجون** نمیترسیدند **حسابا** از حساب اخرت یا امید نداشتند بثواب ان سرای **وکذبوا بایاتنا**
و تکذیب کردند بایتهای ما که انبیا بر ایشان نمودند **کذابا** تکذیب کردنی **وکل شیء** و هر چیزی را از اعمال بندگان از طاعت و معصیت
و غیر ان **احصیناه** شمرده ایم ان را یعنی نگاه داشته ایم و نوشته ایم **کتابا** و نوشتنی و خواهیم گفت مشرکان را که **فذوقوا**
پس بچشید عذاب دوزخ **فلن نزیدکم** پس نمی افزائیم شما را همیشه **الا عذابا** مگر عذابی بالا عذابی در جامده که این سخت
ترین ایات قرانست در دوزخیان **ان للمتقین** بدرستی که مر پرهیزکاران راست **مفازا** رستگاری از عذاب یا جای فوز

وفلاح کران **حدائق** باغهاست در وی درختان میوه دار **واعنابا** و درختان انگور تخصیص جهت تفضیل است **وکواعب** و ایشان راست
دختران نار پستان **اترابا** همزادان در تفسیر زاهدی آورده که زنان شانزده ساله باشند و مردان سی و سه ساله خواهند بود **وکاسا**
و ایشان جامها **دهاقا** پر از شراب یا کاسهای دربی **لا یسمعون** نمی شنوند متقیان **فیها لغوا** در بهشت سخنان بیهوده و باطل **ولا کذابا**
و نه دروغی و گفته اند نشنوند در شرب خمر بهشت سخن عبث و دروغ بخلاف شاربان خمر در دنیا که در مجالس ایشان هذیان و عربده
و خلاف و جدل بسیار بود **جزاء** جزا داد ایشان جزا دادنی **من ربک** از پروردگار تو بمقتضای وعدهٔ خود **عطاء** عطا کرد ایشان را
از فضل خویش عطای **حسابا** وافی و کافی یعنی بسنده بر حسب اعمال ایشان **رب السموات والارض** افریدگار اسمان و زمین **وما**
بینهما و انچه میان ایشانست **الرحمن** مالک نباشند اهل اسمان و زمین **منه** از خدای **خطابا** سخن گفتن را یعنی قادر نباشند بر انکه
با وی سخن گویند مگر بدستوری یا بر انکه خطاب کنند با خدای و اعتراض نمایند بر ثواب و عقاب زیرا که همه مملوک کند
و مملوک با مالک نتوان بود **یوم یقوم الروح** روزی که بایستد روح **والملائکة صفا** و بایستند فرشتگان صف زدگان و
روح ملکی است موکل بر ارواح و در معالم گفته که مخلوقی از ان بزرگتر نیست و روز قیامت وی تنها باشند و تمامی ملائکه
با کثرت عدد و عظمت جسد صفی و او ... بزرگی و در عین المعانی از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده که مقام روح آسمان
چهارم است و هر روز دوازده هزار تسبیح میگوید و از هر تسبیح او ملکی مخلوق میگردد و گفته اند روح طایفه اند تشکل آدمیان و از
ایشان فرد ایشان صفی بایستند و ملایکه صفی و گفته اند روح جبرئیل است علیه السلام که با فرشتگان صف بر کشند **لا یتکلمون**
سخن نگویند در باب شفاعت **الا من اذن** مگر کسی که دستوری دهد **له الرحمن** مر او را خدای که شفاعت کنند یا شفاعت نکنند مگر کسی که
خدای اذن کند در شفاعت او **وقال صوابا** و گفته باشد او در دنیا کلمهٔ توحید یعنی مومن را شفاعت نکنند **ذلک الیوم الحق** ان
روز روزیست بودنی البته خواهد بود **فمن شاء اتخذ** پس انکس که خواهد گیرد **الی ربه** بسوی پروردگار خود **مآبا** بازگشتی با یمان
و طاعت **انا انذرناکم** بدرستی که ما بیم کردیم شما را و بترسانیدیم **عذابا قریبا** از عذاب نزدیک که عذاب اخرتست و قرب او بجهت
تحقق اوست **یوم ینظر المرء** روزی که بنگرد آدمی **ما قدمت یداه** در انچه پیش فرستاده باشد در دست یعنی باز یابد کردارهای خود را از خیر و شر
ویقول الکافر و گوید ناگرویده در آن روز **یا لیتنی** ای کاشکی من **کنت ترابا** بودمی خاک یعنی هرگز آفریده نشدمی یا اورده
خاک بودمی و زنده نگردیدمی و گفته اند که حوش که ایشان را خاک سازند کافران این تمنا کنند و قولی انست که
و ادا از ین ابلیس است و او آدم را علیه السلام عیب میکرد که از خاک افریده و خود را می ستود که من از اتش مخلوقم چون
در ان روز کرامت ادم و فرزندان او مشاهده نماید و عذاب و شدت خود را بیند آرزو برد که کاشکی که من از خاک بودمی و نسبت
ادم داشتمی ای درویش این همه دبدبه و طنطنه که خاک را ست هیچ طبقه از طبقهٔ مخلوقات نیست **نظم** خاک را خوار دید دیده ابلیس
کرد ش انکار از حسود خسیس ⁂ مانده غافل ز نور باطن او ⁂ نشد اگه ز سر کامل او ⁂ هر کجی که هست در دل خاکی
این صدا داده اند در افلاک ⁂ که بجز خاک نیست مظهر کل ⁂ خاک شو خاک تا بر آید گل ⁂ **سورة النازعات**

بود که جبرئیل لایتکلمون
صح

بسم الله الرحمن الرحیم والنازعات سوگند بکشندگان غرقا بقوت و شدت یعنی ملایکه که جانهای کافران بسختی نزع کنند
والناشطات و بفرشتگان بیرون برنده ارواح مومنان نشطا بیرون بردن بنرمی والسابحات سبحا و بملایکه شناه کردنی یعنی امد و شد
نمایند و شتافتن دران چنانچه اهل سباحت فالسابقات سبقا پس بفرشتگان پیشی گیرنده بر همه پیشی گرفتن در فرمان برداری فالمدبرات
پس سوگند بملایکه که تدبیر کننده امرا کار دینی را یعنی جبرئیل علیه السلام که موکلست بریاح و جنود و اسرافیل که نازلست بامور
قضیه و اقدار و میکاییل که باران و گیاه متعلق بدوست و عزرائیل که قابض ارواح شان اوست و گفته اند مقسم نجوم است که شتابان
میروند از مشرق و مغرب و رونده از برجی برجی و سباحت میکنند در فلک و بر همه پیشی میگیرند در سیر و مدبرانند امری را که بدان شان
باذن چون اختلاف فصول یا اسبان غازیان که عنان کشیده آمده اند از دار اسلام و تسبیح نمایند در رفتن و سبقت کنند در صف جهاد
و تدبیر باید بدیشان کار فتح و ظفر یا نفوس فاضله که شرح شوند از شهوات و نشاط کنان بعالم قدس رفت در مراتب ارتقا سباحت
نمایند و بحصول کمالات سبقت فرمایند تا مکمل شده مکمل و مدبر امور ارشاد کردند و بر هر تقدیر جواب قسم انست که شما مبعوث
و محاسب خواهید شد یوم ترجف الراجفة یاد کن انروز که بجنبند کوه و زمین از هیبت آن کما قال الله تعالی ترجف الارض والجبال و ان
بوقت نفخه اولی بود که همه بلرزند و زندگان از هول بمیرند تتبعها الرادفة از پی در اینده یعنی نفخه ثانیه که
خلق زنده شوند قلوب یومئذ دلهای آنروز واجفة ترسان و لرزان بود ابصارها دیدهای خداوندان دلها خاشعة فروخوابنده
باشند یقولون میگویند منکران بعث امروز در دنیا ءانا لمردودون ایا ما باز گردانیده شدگانیم فی الحافرة بحالت
اولی یعنی ایا ما را بعد از مرگ بهمان حیات که داشتیم رد خواهند کرد ءاذا کنا ایا چون گردیم عظاما نخرة استخوانهای کهنه
و نزدیک بخاک شدن ما را مبعوث گردانند قالوا پس گفته اند از روی استهزا که چنین باشد تلک اذا آن باز گشتن انگاه کرة
خاسرة بازگشتن باشد با زیان یعنی اگر ما را رجوعی باشد بحشر پس با زیان چه پیوسته تکذیب ان کرده ایم حق سبحانه فرمود که
دشوار مگیرید امر قیامت را فانما هی پس جز این نیست که آن زجرة واحدة یک فریادست یعنی یک دمیدن اسرافیل که همه خلایق
بران زنده شوند فاذا هم پس انگاه ایشان بالساهرة بر روی زمین هموار باشند یعنی بزمین محشر اند بعد از ان که در زیر زمین برده باشند و
گفته اند ساهره نام زمینی است نزدیک بیت المقدس در حوالی جبل اریحا که محشر انجا بر خدای ... کشاده گرداند چندانکه خواهد و گو
زمین ساهره را خدای بیافریند از نقره خام و طول و عرض ان مثل برابر زمین دنیا باشد هل اتیک ایا آمد بتو یعنی بیامد حدیث موسی
سخن موسی کلیم تا تسلی دهد دل خود را بتکذیب قوم و خبر فرمان از وعده مومنان و وعید کافران اذ ناداه یاد کن چون بخواند
موسی را ربه پروردگار او بالواد المقدس بوادی پاکیزه یعنی طوی و آن نام وادیست یا یعنی مرتین یعنی دو باره پاکیزه شده است
یا دو بار ندا کرده شد که اذهب برو برسالت الی فرعون بسوی فرعون انه طغی بدرستی که او از حد در گذشته است در تکبر
فقل پس بگو مر او را که ای طاغی هل لک هیچ ترا میلی و رغبتی الی ان تزکی بسوی آنکه پاک شوی از کفر و عصیان
و اهدیک و هیچ میخواهی که راه نمایم ترا الی ربک بشناخت و اقرار یگانگی او فتخشی پس بترسی از عقاب او عذرها از سرکشی و نافرمانی

الرادفة

موسی ع بفرمان

موسی علیه السلام بفرمان خدای نزد فرعون رفت و تبلیغ رسالت کرد و او معجزه طلبید فاریه الآیة الکبری پس بنمود او را موسی معجزه
بزرگتر که قلب عصا بود و حیه فکذب پس تکذیب کرد فرعون موسی را وعصی و عاصی شد در خدای یعنی چون دید که عصا اژدها شد گفت این از
نزد خدای نیست بلکه سحر موسی است ثم ادبر پس پشت بر موسی کرد یعنی روی از و بگردانید یسعی می شتافت در شتاب ابطال او و گفته اند
بترسید از اژدها و پشت گردانیده می شتافت در گریختن فحشر پس جمع کرد قوم خود را فنادی پس ندا کرد و ایشان را بنفس خود و
فقال انا ربکم الاعلی پس گفت منم پروردگار برتر شما یعنی اصنام که بر صورت منند همه خدایانند و من از همه بزرگترم امام قشیری
قدس سره در لطایف آورده که ابلیس این سخن بشنید و گفت مرا طاقت این کلام نیست که من دعوی انا خیر منه کردم بر ادم این همه بلا
بمن رسید او که چنین لاف میزند تا کار او بکجا رسد فاخذه الله پس بگرفت او را خدای نکال الآخرة بعقوبت آخرت که سوختن است
والاولی و بعذاب دنیا که غرق شدن است یا بنکال دو کلمه او را مواخذه ساخت کلمه اول این سخن و کلمه آخر آنکه گفت ما علمت لکم من
اله غیری و میان این دو کلمه چهل سال بوده شیخ رکن الدین علاء الدوله قدس سره فرموده که وقتی و اکرم شده بزیارت حسین
منصور حلاج رفتم چون مراقبه کردم روح او را در مقام عالی یافتم از علیین مناجات کردم که خدایا این چه حالست که فرعون
انا ربکم الاعلی گفت و منصور انا الحق ... و یک دعوی کردند و روح حسین در علیین و از آن فرعون در سجین پس بسر من ندا
رسید که فرعون بخودبینی افتاده همه خود را دید و ما را گم کرد و حسین همه ما را دید و خود را گم کرد پس در میان فرق بسیار است نظم
گفت فرعون انا الحق گشت پست ؞ گفت منصور انا الحق پس برست ؞ این انا را رحمة الله ای محب ؞ وان انا را لعنة الله در عقب
زانکه آن سنگ سیه بود این عقیق ؞ وان عدو نور بود و این عشیق ؞ ان انا هو بود در سر ای فضول ؞ نز برای اتحاد و از حلول
ان فی ذلک بدرستی که در گرفتن فرعون لعبرة هر آینه پندیست و اعتباری لمن یخشی مر کسی را که از شان او این بود که بترسد ما از نا
فرمانی محبت شده سر بر خط نهد ءانتم ایا شما ای منکران بعث اشد سخت تر و دشوارتر اید خلقا از روی افرینش ام السماء یا
آسمان با آن همه عظمت بنیها بنا کرد انرا بر زبر سر شما رفع برداشت سمکها سقف آنرا یعنی مقدار ارتفاع انرا و از زمین بلند
ساخت فسویها پس انرا راست کرد بی فتور و قطوری واغطش و تاریک گردانید لیلها شب انرا واخرج ضحیها و بیرون آورد روز
انرا اضافت شب و روز باسمان از جهت انست که حدوث انرا سبب اوست امام زاهد رحمه الله فرمود که در روز و شب دنیا باسمان
پیدا کرد بسبب افرینش افتاب و ماه برو والارض وزمین را بعد ذلک پس از افرینش اسمان دحیها بگسترد و مبسوط
گردانید جمهور بر انند که افرینش زمین از خلق آسمانست و گستردن ان بعد از ان اخرج منها بیرون آورد از زمین گستردن ماءها
آب او را بتفجیر ینابیع و عیون و مرعیها و بیرون آورد گیاه زارها و چراگاههای او را والجبال ارسیها و کوههای محکم و پایدار
ساخت و وجود زمین و اثبات کوهها و انچه را بها و طیور چراگاهها متاعا لکم از برای برخوردار یست مر شما را
و لانعامکم و چهار پایان شما را فاذا جاءت الطامة الکبری پس چون بیاید بلیه بزرگتر و با هوا ... که او همه بلا را
سخت تر باشد و ان ساعتی است که اهل دوزخ بدوزخ رانند و اهل بهشت بهشت رسانند جواب اذا محذوف است

تقدیرش آنکه واقع شود یوم یتذکر الانسان روزی که یاد آرد انسان ما سعی آنچه سعی کرده باشد در عمل آن یعنی همه را او
نوشته بدست او دهند تا بخواند وبرزت الجحیم و ظاهر کرده اینده شود دوزخ لمن یری هر کسی را ببیند یعنی آشکارا شود
وجهی که هر که ابیل رو به بود ببیند فاما من طغی پس هر که از حد برده باشد وآثر الحیوة الدنیا و برگزیده زندگانی دنیا را یعنی
از سلوک سبیل آخرت فراموش کرده کار او نساخته فان الجحیم پس بدرستی که دوزخ هی المأوی آن جای اوست ∴ واما من
خاف اما هر کس که ترسیده باشد مقام ربه از ایستادن خود نزد پروردگار خود یعنی در موقف عقاب و عرض ونهی النفس
ونهی کرده باشد باز داشته نفس خود را عن الهوی از آرزوی او یعنی از تمنای حرام وناپابست فان الجنة پس بدرستی که بهشت
هی المأوی آن آرام جای او در فصول آورده که این آیة در شان کسی است که قصد معصیتی کند در خلوت و بران قادر بود خلاف
نفس نموده از خدای بترسد و از آن عمل دست باز دارد نظم گر نفس نفس بفرمان تست ∴ کفش بپا ورکه بهشت آن تست
نفس کشد هر نفسی سوی بست ∴ هر که خلاف نفس زد بر دست یسألونک می پرسند ترا ای محمد عن الساعة از روز رستخیز و میگویند که
ایان مرسیها کی باشد اقامت آن و در چه زمان باید فیم انت در چه چیزی تو من ذکریها از یاد کردن آن عایشه رضی الله عنها فرمود
که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم میخواست که وقت آن از خدای تعالی بپرسد حق سبحانه فرمود که تو دانستن قیامت
چه چیزی یعنی علم آن حق تو نیست زنهار تا نپرسی الی ربک بسوی پروردگار تست منتهیها منتهای قیامت یعنی کسی را خبر
نیست و اطلاع بران خاصه حضرت اوست انما انت جز این نیست که تو منذر بیم کننده من یخشیها هر که بترسد از قیامت
کانهم گویا کفار مکه یوم یرونها روزی که ببینند قیامت را که آمدن آن می پرسید لم یلبثوا اوزنگ نکرده اند در دنیا یا در
قبر الا عشیة مگر شبانگاهی او ضحیها یا چاشت آنروز که عشیه آن مذکور شد یعنی از هول آن روز زندگانی خود را فراموش
کنند و چنان پندارند که بوده اند در دنیا مگر چاشتگاهی یا شبانگاهی سورة عبس بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که عبد الله
ابن ام مکتوم رضی الله عنه بمجلس حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم آمد و آنحضرت بدعوت صنادید عرب مشغول بود ابن ام
مکتوم بجهت عمی آن حال ندانست و سخن بر حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم قطع کرد آنحضرت از قطع کلام او
ملول شد روی مبارک ترش کرد و از و اعراض نمود جبرییل علیه السلام آیة آورد که عبس ترش کرد روی خود را و
تولی و روی بگردانید ان جاءه الاعمی که آمد بسوی او نابینا یعنی عبد الله ذکر اعمی اشعار است بعذر او در قطع کلام بر
سید انام علیه الصلوات والسلام وما یدریک و چه چیز ترا دانا کرد لعله شاید ابن ام مکتوم یزکی پاک شود از آثام او
یذکر پند گیرد فتنفعه الذکری پس سود دهد او را پند دادن تو اما من استغنی اما آنکس که توانگری دارد و یعنی بی انبایی
میکند از ایمان فانت له پس تو برای او تصدی روی می آری یعنی بر و اقبال میکنی از کبر حرص بر ایمان او وما علیک و نیست بر تو
وزر و بال الا یزکی در آنکه مستغنی پاک نشود باسلام چه بر تو بلاغ است و بس واما من جاءک واما آنکه می آید بسوی تو یسعی می
شتابد در طلب تعلیم یعنی ابن مکتوم وهو یخشی و او میترسد از ازار کفار بسبب آمدن نزد تو فانت عنه پس تو از و تلهی مشغول می

شوی منقولست که جبرییل علیه السلام این آیة میخواند بشره مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم متغیر میشود و در لباب آورده که
یکساعت نرگس دیده آن سرو جویبار رسالت لب تاب شد بمثابه که میرفت و راه نمی دید و نه دیگ بود که روی مبارکش
دیوارهای مکه را مشرف ساز د امام زاهد رحمه الله میفرماید که سید عالم صلی الله علیه وسلم عقب عبد الله رفت و او را باز گردانید
و بمسجد باز آورد ردای مبارک خود بگسترانیده و برا بران نشاند و بعد از آن هرگاه و برا دیدی گرامی داشتی و گفتی مرحبا بمن
عاتبنی فیه ربی و دو بار او را در مدینه خلیفه کرد وقتی که بغزو میرفت و باید دانست که این صورت رسالت پناه علیه
صلوات الله خطا نبوده چه وی بحکم اجتهاد این عمل بجای آورد و کرامت او از سوی ادب ابن مکتوم بود که سخن بروی قطع
کرد کلا انها حقا که این آیات قرآنی تذکرة پندیست مر خلق را فمن شاء پس هر که خواهد ذکره یاد کند او را و بدان متعظ
وآن اینها ثبت کرده شده است فی صحف مکرمة در صحیفه اکرامی کرده شده نزد نزد مرفوعة برداشته و بلند قدر مطهرة پاکیزه
از همه عیبها بایدی سفرة در دست نویسندگان یعنی فرشتگان را که از لوح محفوظ انتساخ کردند کرام بزرگان نزدیک
خدای پاکیزگان و مهربانان که استغفار میکنند و ایشان را بررة نیکان قتل الانسان لعنت کرده باد انسان یعنی کافر
و قول بعضی انست که مراد عتبه بن ابی لهب که اول داماد پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم با دختر آنحضرت طلاق داد و کفر گفت
برب النجم اذا هوی و حضرت رسالت علیه صلوات الله او را نفرین کرد اللهم سلط علیه کلبا من کلابک و اندک وقتی گذشت
شیر او را بکند و درین باب حسان بن ثابت رضی الله عنه قصیده دارد القصه حق سبحانه وتعالی او را لعنت کرده میگوید که
ما اکفره چه کافرترین خلق است هیچ نمی اندیشد که خدای تعالی من ای شیء خلقه بچه چیز آفریده او را من نطفة از مقداری آبی
خلقه بیافرید او را فقدره پس اندازه او پدید کرد اعضا و اشکال و حیات در بطن ثم السبیل یسره پس راه بیرون آمدن
آسان گردانید او را تا مولد شد و نشو و نما یافت تا برسید ثم اماته پس بمیرانید او را بوقت انتهاء عمر فاقبره پس بخاک
در آورد تا همچون راهها بر سر وی دار نیفکند ثم اذا شاء پس چون خواهد خدای انشره زنده گرداند او را در وقت نشور یا
باز بسته بمشیت اوست کلا لما یقض حقا نگذارد انسان و ادا نکند ما امره آنچه خدای فرموده او را یعنی کافر بعهد و میثاق
وفا ننمود و او ایمان و طاعت گردن ننهاد و گفته اند و اد میان اند و هر که آدمی از ادای حقوق او آنچه بایستی
بیرون آمده و نمی تواند آمد قطعه بنده همان به که ز تقصیر خویش ∴ عذر بدرگاه خدا آورد ∴ ورنه سزاوار خداوندیش
کس نتواند که بجا آورد فلینظر الانسان پس باید که نظر کند آدمی الی طعامه بخوردنی خود یعنی بچشم عبرت ببیند که بچه
وجه احداث کرده می شود انا صببنا الماء باران ریختیم از ابر صبا ریختنی ثم شققنا الارض شقا پس شکافتیم
زمین را شکافتنی فانبتنا پس برویانیدیم فیها در زمین حبا دانه که قوت توان کرد چون حنطه و شعیر و امثال آن
وعنبا و تاک انگور وقضبا و سبزی وزیتونا و درخت زیتون ونخلا و خرمابن وحدائق غلبا و باغهای دیوار بست بزرگ درخت
یعنی اشجار در هم پیچیده وفاکهة و میوه های تر وابا و میوه های خشک یا چراگاه این همه کردیم متاعا لکم برای

بر خود داری شما و لانعامکم و برای تمتع چهارپایان فاذا جاءت الصاخة پس چون بیاید آواز کر کننده یعنی صیحه که هر که بشنود کر گردد و مراد
نفخهٔ ثانیه است جواب اذا آنکه بینند احوال شداید بسیار یوم یفر المرء روزی که بگریزد مرد من اخیه از برادر خود
با وجود دلالت و مهربانی وامه و مادر خود با وجود کثرت حقوق او را است وابیه و از پدر خود با وفور شفقت و عاطفت
که از او دیده وصاحبته و زن او با آنکه مونس روزگار او بوده وبنیه و از فرزندان با خیال استظهار با ایشان لکل
امرئ هر مردی منهم از اهل قیامت یومئذ آن روز شان یغنیه کاریست که مشغول می دارد او را از مهم
دیگران و در باب مشغولی قیامت شیخ فرید الدین عطار قدس سره منظوم است نظم
کشتی آمد در دریا شکست ∴ تخته را الجمله بر بالا نشست ∴ گربه و موشی بران تخته بماند ∴ کارشان با یکدگر تخته بماند ∴ نی گربه موش را
روی کرد نه ∴ نی بموش آن گربه را چنگال تیز ∴ هر دوشان از هول دریای عجب ∴ در تحیر باز مانده خشک لب ∴ در قیامت نیز این غوغا
بود ∴ یعنی اینجا نی تو و نی آن بود وجوه رویها باشد یومئذ آن روز مسفرة تابان و درخشان ضاحکة خندان مستبشرة
فرحناک و شادمان بسبب نجاة از نیران و وصول بروضهٔ جنان ووجوه یومئذ و رویها باشد آن روز علیها غبرة بدان غبار
و تیرگی ترهقها فرو گیرد آنرا قترة تاریکی و سیاهی اولئک آن گروه روی سیاه و گرد آلودند هم الکفرة ایشان ناگرویدگانند
الفجرة دروغ گویان و نابکاران سورة التکویر ابن عباس رضی الله عنهما از حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و سلم نقل کرده که دوست دارد آنکه بنگرد در روز قیامت یعنی معاینه ببیند احوال آن روز را باید
بسم الله الرحمن الرحیم اذا الشمس کورت چون آسمان در هم پیچیده شود یعنی انبساط نور او از بساط
آفاق زایل کرده و مراد آنست که بی نور شود واذا النجوم انکدرت و آنگاه که ستارگان تیره شوند واذا الجبال سیرت و آنگاه که کوهها
از اماکن خود منقطع شود و رونده شوند در هوا چون هبا واذا العشار و چون ناقهای ده ماهه از حمل ایشان
گذشته و بزادن نزدیک شده و آن نفیس‌ترین مال عرب است عطلت فرو گذاشته شود یعنی کس را پروای راعی
و مراعات او نماند واذا الوحوش و آنگاه که جانوران وحشی حشرت جمع کرده شوند و بیکدیگر مخلط شده متعاریان را
مجال اضرار یکدیگر نباشد واذا البحار و آنگاه که دریاها را سجرت آمیخته گردانند تلخ با شیرین با همه یک دریا شود یا خشک
سازند یا گرم کنند و بیفشانند در فتوحات مذکور است که عبد الله بن عمر هرگاه که دریا را بدیدی گفتی یا بحر متی تعود
نارا واذا النفوس و آنگاه که نفسها را زوجت جفت گردانند یعنی هر کس را با مثل او چنانچه صالح را با صالح و طالح را
با طالح یا نفوس مومنان را با حور عین جفت کنند و کافران با شیاطین یا ارواح را با ابدان واذا الموؤدة و آنگاه که دختران
زنده در خاک کرده سئلت پرسیده شود یعنی از کار روی قتله را سوال کنند که بای ذنب بکدام گناه قتلت کشته شده است
عادت اکثر عرب آن بود که دختران را از خوف درویشی یا از جهت لحوق عار بر ایشان زنده دفن کردندی حق سبحانه فر(مود)
که از قتل او سوال کنند فولی که از و بپرسند که چرا کشته شدی و فایده این سوال آنکه کودک جواب دهد که بای جرم

کشته اند تا قاتل

کشته اند تا قاتل وی مخذول گردد واذا الصحف و آنگاه که نامهای اعمال که بوقت مرگ بندگان طی کرده باشند نشرت باز
گشاده شود واذا السماء و آنگاه که آسمان کشطت برکنده شود و در هم پیچند واذا الجحیم و آنگاه که دوزخ سعرت افروخته گردد
یعنی بغضب خدای تافته شود بیشتر از بیشتر واذا الجنة و آنگاه که بهشت ازلفت نزدیک گردانیده شود بدوستان خدای
علمت نفس بداند هر نفسی ما احضرت آنچه حاضر ساخته باشد از اعمال خیر و شر تا آدمی ازین دوازده حال که مذکور شد
بزمین محشر مشاهده نکنند نداند که چه کرده است و آنگاه بداند بیند که با هر خیری کرامتی و عطایی و با هر شری ملامتی و
عتابی است پس یک حسرت خورد که چرا زیادت نکردم و دیگر بار اندوه کشد که چرا مباشر آن شدم و آن حسرت و اندوه
هیچ فایده ندهد نظم تا او روز فرصت غنیمت شمار ∴ که فردا ندامت نیاید بکار ∴ بکوش ای توانا که فردا بری
که در ناتوانی بسی غم خوری فلا اقسم پس سوگند میخورم بالخنس بستارگان نهان شوند در روز الجوار الکنس روند
در مغارب خویش در کشف الاسرار آورده که مراد خمسه متحیره است یعنی مشتری و زحل و مریخ و زهره و عطارد و خنوس
ایشان رجوعست و کنوس استقامت و گفته اند خنس گاو کوهی است و کنوس آهو والیل اذا عسعس و سوگند
بشب آنگاه که پیش آید و جهان را تاریک گرداند یا باز پس رود و ظلمت زایل شود و این کلمه از اضداد است والصبح و سوگند بصبح
اذا تنفس آنگاه که دم زند یعنی طلوع کند و تنفس مبدا طلوع اوست جواب قسم چیست انه بدرستی که قرآن لقول رسول هر آینه
خواندن فرستاده ایست کریم بزرگوار نزد خدای یعنی جبرئیل علیه السلام در تبیان آورده که مراد محمد است صلی الله علیه و سلم
و بقول اول ذی قوة صفت جبرئیل باشد یعنی خداوند قوت بود در قلع موتفکات و صیحه ثمود عند ذی العرش نزد خداوند
عرش مکین با جاه و منزلت مطاع فرمان بردار شده در میان ملائکه یعنی هر چه بود فرمان برند ثم امین در آسمانها یا امانت
در وحی گزاری و اگر رسول امین محمد باشد صلی الله علیه و سلم پس او صاحب شفاعت بود و در طاعت و نزد خدای خداوند قدر و مکان
و مطاع یعنی مستجاب الدعوة و امین بر اسرار غیب وما صاحبکم و نیست صاحب شما یعنی محمد صلی الله علیه و سلم بمجنون دیوانه چنانچه
میپندارید ولقد رآه و بدرستی که دید جبرئیل را بصورت اصلی او بالافق المبین بافق روشن یعنی مطلع آفتاب وما هو و نیست پیغمبر
علی الغیب بر خبرهای پوشیده و آنچه بدو رسد بضنین بخیلی که شما را تعلیم ندهد و از شما پوشید وما هو و نیست بقول
شیطان رجیم سخن دیو رانده بهشت فاین تذهبون پس کجا میروید بدین سخن راستی و درستی چرا از و اعراض میکنید ان هو
نیست الا ذکر مگر پندی للعالمین و عالمیان را یا نیست محمد صلی الله علیه و آله و سلم مگر شرف عالم لمن شاء بدلست از عالمیان
قرآن موعظه ایست مر کسی را که خواهد منکم از شما ان یستقیم آنکه مستقیم شود در راه خدای و پیروی حق کند در اسباب
نزول آورده که ابو جهل این آیه شنید چون این کار ما در وابسته بخواهش ماست اگر خواهیم مستقیم شویم و اگر نخواهیم
نشویم آیه آمد که وما تشاؤن و نخواهید استقامت و هدایت را الا ان یشاء الله مگر آنکه خواهد خدای رب العالمین
پروردگار عالمیان مشیت شما را شیخ ابوبکر واسطی قدس سره فرموده که حق سبحانه و تعالی ترا در وصف عاجز ساخته است

نگاهی نکرد بهشت او و نکنی مکر بقوت او و فرمان نبری مکر بفضل او و عاصی نشوی مکر بخذلان پس توجه داری و بکدام فعل می نازی
و حال آنکه ترا هیچ نیست هیچ بر سر تا پات همه هیچ در هیچ ؞ تا چه سر چه پا همه هیچ ست در هیچ سورة الانفطار بسم الله الرحمن الرحیم
اذا السماء انفطرت آنگاه که آسمان شکافته شود و اذا الکواکب انتثرت وانگاه که کواکب فرو ریزد و در تبیان آورده که کواکب
بر مثال قنادیل معلقه از پیش طاق فلک بسلاسل نور آویخته اند و آن سلاسل بدست ملائکه است چون اهل آسمان بمیرند و
سلاسل از دست ایشان بیفتد و کواکب بر زمین بریزند و اذا البحار فجرت وانگاه که دریاها روان کرده شود یعنی از بعضی کشاده
و همه یکی دریا گردد و اذا القبور بعثرت وانگاه که گورها زیر و زبر کرده شود یعنی خاکها را بشورانند تا مدفونات وی از اموات
و غیر آن ظاهر گردد و مردکان زنده شوند علمت نفس بداند هر نفسی ما قدمت آنچه پیش فرستاده از عمل خیر یا معاصی واخرت
و آنچه باز گذاشته از ترک عمل یا توبه و گفته اند داند هر تنی که چه کرده است باول عمر و آنک خطاب رسد بکافر که یا ایها الانسان
ای آدمی ما غرک چه چیز ترا فریفت تا کافر شدی بربک الکریم بخداوند بزرگ خود گفته اند فریبنده او دشمنی مسلط بود یعنی شیطان
یا جهل او را متابعت هوا یا محنت دنیا آورده اند که نزول این در شان ابو الاشدین است که حضرت رسالت را صلی الله
علیه و آله و سلم بازد و عقوبتی بدو نرسید اینجا میگوید که چه چیز غره کردانید ترا تا از عذاب خدای ایمن شدی و او بامهال
الهی مغرور شده بود جمعی از علما برآنند که این خطاب عام است مراد میان را یعنی آنک ای آدمی چه چیز ترا مغرور ساخته تا عاصی
شدی و دلیر گشتی در نافرمانی شیخ منصور عمار گوید که اگر خدای از من این سوال کند گویم غرنی کرمک در معالم التنزیل
گوید اهل اشارت میگویند ایراد اسم کریم درین محل از همه اسما گویا جهت تلقین است بنده را تا گوید فریفته شدم بکرمی
تو نظم چون تو داری مژده لا تقنطوا ؞ من چرا ترسم ز غضبان عتو ؞ چون تو وا شکسته را سازی ولبت ؞ پس خطا نابر
امید عفو تست الذی خلقک آن خداوندی که بیافرید ترا و تو هیچ نبودی فسویک پس راست کرد اعضا و اجزای ترا فعدلک
پس بکردانید ترا از خلقت غیر تو از حیوانات متمیز ساخت بخلقتی که مفارقت خلقه ایشانست فی ای صورة ما شاء
در هر صورتی که خواست رکبک ترکیب کرد و در هم نسب کلا نیست چنانچه گمان می برید که قیامت نباشد بل تکذبون
بلکه شما تکذیب میکنید بالدین روز جزا را از روی عناد وان علیکم و بدرستی که بر شما یعنی کردار و گفتار شما لحافظین
نگاهبانانند از ملائکه کراما کاتبین بزرگان نزد خدای نویسندگان روزنامه افعال و اقوال شما یعلمون میدانند ما تفعلون
آنچه میکنید از نیک و بد از روی دانش مینویسند ان الابرار بدرستی که نیکوکاران و فرمان برداران لفی نعیم در بهشتند وان الفجار
و بدرستی که دوزخ گویان و منکران حشر لفی جحیم در دوزخند یصلونها درآیند بدوزخ یوم الدین روز حساب یعنی قیامت و ما هم
و نیستند ایشان عنها از دوزخ بغائبین کم شدگان یعنی جاوید باشند و بیرون نیایند و ما ادریک و چه چیز داناکرد ترا یعنی
چه دانی تو که ما یوم الدین چیست روز حساب و جزا ثم ما ادریک پس توجه دانی ما یوم الدین که چیست روز شمار
مبالغه جهت تعظیم شان آن روز است یعنی که فهم ادراک کنه او هر کسی در نیابد یوم لا تملک روزی که مالک نشود نفس هیچ نفسی

لنفس برای هیچ نفس

لنفس برای هیچ نفسی شیئا چیزی را از هیچ منفعت یعنی هیچکس نتواند که بقوة و قدرت خود نفع بکس رساند والامر و حکم و فرمان یومئذ لله آن روز مر
خدایراست و وعید انرا که خواهد در حق آنک خواهد سورة المطففین بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که اهل مدینه در کیل
و وزن خیانة عظیم داشتند چون حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله از مکه بهجرت به یثرب نموده متوجه مدینه شد در اثنا طریق سورة نازل گشت که ویل
للمطففین وای و کاهندگان را در کیل و وزن گویند در مدینه مردی بود که او را ابو جهینه گفتندی دو صاع داشت یکی که بزرگتر بود بخرید و
یکی که خوردتر بود بفروختی حق سبحانه در شان او فرستاد که الذین اذا اکتالوا آنانکه چون می ستانند علی الناس از مردمان برای خود یستوفون
تمام می ستانند و اذا کالوهم و چون پیمایند برای ایشان او وزنوهم یا می سنجند حقوق ایشان را یخسرون میکاهند و زیان بدیشان میرسانند در
فصول سبعین آورده که هر که در کیل و وزن خیانت کند فردا او را بدوزخ درآورده میان دو کوه از آتش بنشانند و گویند که بپیمای و بسنج
و میسوز دست تو که دمی در پیش ستانی بکاهی وزن ؞ روزی بود که از کم و بیش خبر کنند الا یظن ایا نمیدانند و یقین ندارند اولئک آنکه
بیش ستان و کم فروش انهم مبعوثون از آنکه ایشان برانگیختگانند لیوم عظیم در روزی بزرگ را یوم یقوم الناس روزی که بپای ایستند مردمان
لرب العالمین و حکم آفریدگار عالمیان را یعنی از پای ننشینند تا فرمان نرسد و این در مقام هیبت باشند که اهل عرصات سیصد سال ایستاده
باشند و کسی را از مهره سخن نباشد تا حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم شفاعت کند و خلق را از مقام هیبت بموقف محاسبه آرند این شفاعت کبری باشد کلا ان
کتاب الفجار حقا که نامه اعمال کافران لفی سجین در سجین بود و آن صخره ایست مجوف در زیر دوزخ پوشیده جان کافران و نامه اعمال ایشان در آن نهند
از کعب الاحبار رضی الله عنه روایت که کتاب فاجران را باسمان برند از قبول آن اباکنند بزمین بازآرند قبول ننماید بر زیر هفتم زمین برند و در سجین
که موضع ابلیس و لشکر اوست بنهند و ما ادریک ما سجین و چه دانی که چیست سجین یعنی جای با هول و هیبت و کتاب فجار کتاب مرقوم کتابی است
نوشته و علامت کرده بعلامتی که هر که ببیند داند که در آن خیر نیست ویل کلمه ایست جامع همه بدیها عذاب و عقاب و شدت و محنت یومئذ
آن روز للمکذبین مر تکذیب کنندگان را الذین یکذبون آنانکه تکذیب کرده اند بیوم الدین بروز جزا را باور نداشته و ما یکذب به و تکذیب نکند
آن روز را الا کل معتد مگر هر ستمکاری از حد درگذشته اثیم بزه کاری باک اذا تتلی چون خوانده شود علیه آیاتنا بر وی آیتهای کلام ما قال
گوید از فرط جهل و اعراض از حق این اساطیر الاولین افسانهای پیشینیانست کلا نه چنانست که میگوید بل ران بلکه غشاوه و غدد و غفلت
پوشانیده است علی قلوبهم بر دلهای ایشان یا زنگار نهاده ما کانوا یکسبون آنچه بودند که میکردند از آثام و معاصی یعنی بنا بر سیئات
دلهای ایشان زنگ خورده و بیحاصل شده و در خبر آمده که هر گاه بنده گناهی کند نقطه سیاه در دل او پدید آید تا بجایی رسد که همه دل او سیاه گردد
کلا انهم حقا که ایشان عن ربهم از کرامت و رحمت و اصح آنست که از دیدار آفریدگار خود یومئذ آن روز لمحجوبون در پرده روندگان باشند که
یعنی از آن ممنوع و مهجور و محروم مجوم شوم از امام مالک رحمه الله معنی این آیه پرسیدند فرمود که محجوبون در شان کفار وارد شده دلالت
میکند بر آنک مومنان دولت دیدار خواهند و دوستان محجوب نخواهند شد که آنگاه میان دوست و دشمن فرق نماند نظم گوی بهشت میسمات
بی دیدن یار به چه باشد ؞ چون دشمن و دوست را جایست ؞ پس فرق در آن میان چه باشد ثم انهم پس بدرستی که تکذیب کنندگان
لصالوا الجحیم درآیندگانند بدوزخ ثم یقال پس گفته شوند یعنی زبانیه ایشان را گوید هذا این عذاب الذی کنتم به آن عذابیست که بودند شما که

بدان تکذیب میکردند کلا ان کتاب الابرار حقا که وبدرستی که کتاب اعمال نیکوکاران لفی علیین در علیین باشد در آسمان هفتم
در زیر عرش وگویند ان قایمه ایمنی بود از عرش وگفته اند سدرة المنتهی است وما ادریک وچه چیز دانا ساخت ترا تا بدانی که ما علیون چه چیز است
علیون یعنی محلیست بلند وبامکانت وکتاب ابرار کتاب مرقوم کتابیست مسطور وموسوم بعلامتی که هرکه مشاهده کند داند که در وی چیز
یشهده المقربون حاضر میشوند ان کتاب را ملایکه مقرب که ساکنان علیین اند یعنی باستقبال میروند ونگاه میدارند وروز قیامت بدان گواهی دهند
ان الابرار بدرستی که نیکان وپاکان لفی نعیم در بهشت اند علی الارائک بر تختهای آراسته ینظرون مینگرند بچیزها که ازان شادمان
وفرحناک میگردند یا بکفار نظر میکنند در دوزخ وعذاب ایشان مشاهده مینمایند تعرف بشناسی تو ای نگرنده فی وجوههم در رویهای
ایشان نضرة النعیم تازگی نعمتهای بهشت وطراوت لذتهای ان یسقون آشامیده می شوند یعنی ایشان می آشامانند من رحیق از
شراب خالص سفید خوشبوی مختوم مهر کرده آینه او ختامه مهر او بجای گل مسک مشک است وگفته اند منتهی آشامیدن او بوی آنچه مشک است
ومهر بجهت ان کنند که دست کسی بدان نرسد وابرار خود مهر ان جهت بر دارند وفی ذلک ودرین شراب فلیتنافس المتنافسون باید
رغبت کنندگان یعنی عملی بجای آرند که بسبب استحقاق شراب ان گردند ومزاجه وآمیختگی رحیق من تسنیم از آب چشمه تسنیم است در
بیان از ابن عباس رض نقل کرده که تسنیم اسم آبی است از تحت عرش بهشت میرود وان اشرف اشربه بهشت است عینا یشرب عینی
چشمه که می آشامند بها المقربون ازان چشمه نزدیک شدگان بارگاه عنایت یعنی ایشان صرف ان مینوشند وممزوج با برار میدهند صاحب انوار
فرموده که مقربان مشغول بما سوی نشده اند یعنی محمد غیر نیامیخته اند شراب ایشان صرف است وانانکه مجالس ایشان آمیخته باشد ایشان ممزوج
باشند بیت شراب عیش میخواهیم نی دردی وغم ؛؛ صاف نوشان دیگر ودردی فروشان دیگر اند ؛؛ در بحر الحقایق آورده که رحیق اشارت
بشراب خالص از کدورات خارجم کونین واوانی مختومه دل قلوب اولیا واصفیا که ختام او مسک محبت است یعنی محبه ومقربان فنا
فی الله وبقا بالله اند وتا کسی بر بساط قرب در مجلس ریاض قدس از دست ساقی رضا جرعه ازین شراب نام نچشد بوی این سر
این تحیات بمشام جان وی نرسد بیت سرمایه ذوق دو جهان مستی عشق است ؛؛ انها که ازین می نچشیدند چه دانند ؛؛ آورده اند که صنادید قریش
هرگاه فقرای صحابه را چون عمار وخباب وبلال وصهیب رضی الله عنهم وامثال ایشان بدیدندی با ایشان سخریه واستهزا کردندی آیه آمد که ان
الذین اجرموا بدرستی که انانکه شرک آورده اند کانوا من الذین امنوا هستند از انکه گرویده اند یضحکون میخندند واذا مروا بهم وچون بگذرند
بمومنان یتغامزون غمزه میکنند بچشمها یعنی اشارتها مینمایند بجهت استهزا ودر کشاف آورده که روزی مرتضی علی کرم الله وجهه با نوزی
از مسلمانان میگذشت جمعی از منافقان بخندیدندی وبچشم وابرو اشارتها کرده طریق استهزا پیش آوردند ونزدیکان خود رفته
گفتندی امروز اصلع بود یعنی علی رضی الله عنه بدین سخن بسیار بخندیدند وعلی بمسجد پیغامبر صلی الله علیه وسلم نرسیده
بود که این آیتها فرود آمد که مجرمان ومنافقان بر مومنان میخندند وبچشم وابرو غمزه میکنند واذا انقلبوا وچون باز میگردند الی اهلهم
بسوی کسان خود انقلبوا فاکهین باز میگردند شادمان وخرم بدانچه کرده اند واذا راوهم وچون می بینند کافران ومنافقان مومنان را
قالوا میگویند با یکدیگران هولاء بدرستی که اینگروه که متابع محمد اند لضالون گمراهانند وما ارسلوا وحال آنکه فرستاده

شده اند اهل کفر

شده اند اهل کفر ونفاق علیهم بر مومنان حافظین نگاهبانان یا گواهی دهند بر ضلالت وهدایت ایشان فالیوم الذین آمنوا پس امروز قیامت
آنانکه گرویده اند من الکفار از حال کافران یضحکون میخندند علی الارائک بر تختهای آراسته بجواهر ینظرون می نگرند بر ایشان که در دوزخ
بچه نوع معذب اند در سلاسل واغلال چگونه مقید اند در اثار آمده که دری از بهشت بگشایند ودوزخیان را گویند بیایید ببهشت روان شوید چون
بدان رسند فی الحال در بروی ایشان ببندند وایشان محروم ومعمود بدوزخ باز گردند ومومنان ازین حال خندان شوند هل ثوب
الکفار آیا جزا داده شده اند کافران ما کانوا یفعلون از عملها که بودند در دنیا که میکردند از سخریه واستهزا یعنی برای دل مومنان دشمنان
ایشان را بادانش دادیم تا بعوض خنده کافران برایشان امروز خندند بر حال بد ایشان سورة الانشقاق بسم الله الرحمن الرحیم اذا السماء
انشقت انگاه که آسمان شکافته شود جهت نزول ملایکه واذنت وفرمان برد لربها پروردگار خود را وحقت وسزاوارست اینکه آسمان
بانقیاد او خدای واذا الارض وانگاه که زمین مدت کشیده شود یعنی کوهها ودریاها را از میان بر دارند واورا پهن باز گسترند والقت
وبیرون افکند ما فیها آنچه در درون ویست از گنجها واموات وتخلت وخالی شود از همه واذنت وفرمان برد لربها حکم پروردگار خود را وحقت
وسزاوار باستماع حکم ربانی جواب اذا انست که ببیند انسان ثواب وعقاب یا ایها الانسان ای آدمی انک کادح بدرستی که تو رنج کشنده وسعی نماینده
الی ربک برای جزای پروردگار خود کدحا کار کردنی بجد وجهد فملاقیه پس تو ملاقات کننده عمل خودی یعنی پاداش آن فاما من اوتی
پس اما کسی که داده شود کتابه نوشته اعمال خود بیمینه بدست راست او فسوف یحاسب پس زود بود که حساب کرده شود حسابا یسیرا حسابی آسان بی
مضایقه وینقلب وباز گردد الی اهله بسوی کسان خود یعنی گروه مومنان یا بقبیله خود از اهل اسلام یا بزنان از حور العین مسرورا
شادمان بسبب انچه یافته از خیر وکرامت واما من اوتی واما انکه داده شود کتابه نامه کردار او وراء ظهره از پس پشت وی که دست راست
او را بر گردن ببندند ودست چپ او را بر پشت او وازان طرف نامه بر دست وی نهند وچنین کس فسوف یدعوا زود باشد که بخواند یعنی تمنا کند
ثبورا هلاکت را گوید واثبوراه واین کلمه هم طلب هلاکت است ویصلی سعیرا ودر آید بآتشی افروخته انه کان بدرستی که این کس بوده است فی اهله
در میان کسان خود مسرورا شادمان ونازان بمال فانی وجاه ناپایدار انه ظن بدرستی که او گمان برده است ان لن یحور انکه باز نگردد بجای
یعنی او را بعث وحشر نبود بلی او را باز گشت خواهد ان ربه بدرستی که خدای او کان به بصیرا هست با عمال وی بینا پس او را فرو نخواهد گذاشت
بلکه بحشر خواهد آورد وجزا خواهد آورد فلا اقسم پس سوگند میخورم بالشفق وان حمرتیست که بعد از غروب آفتاب در افق مغرب دیده
شود وغیوبت آن علامت وقت عشاست بقول امام مالک وامام شافعی وامام احمد وصاحبین رحمهم الله اما امام اعظم رحمه الله فرموده
که آن بیاض است که بعقب از حمره بنماید وجمعی برانند که آن بیاض اصلا غایب نمیشود بلکه متردد است از افقی بافقی واللیل وسوگند
بشب وما وسق وانچه جمع کند وپوشد یعنی قسم بهرچه تاریکی شب ازا فرو پوشد والقمر وسوگند بماه اذا اتسق انگاه که کامل گردد وبتمام
بدیه رسد لترکبن که هرآینه شما برسید وملاقی شوید طبقا عن طبق حالی بعد از حالی که مطابق وی باشد در شدت وآن سکرات
وشداید قیامت ومواطن اهوال آنست که بعد از دیگری دیده شود ودر تفسیر زاهدی آورده که مراد تحول آدمی از حالی بحالی یعنی از
نطفه بعلقه وازان بمضغه وعظم وخلق وآخر وچنین دو لید ورضیع وصبی وغلام وشباب وکهل وشیخ تا آخر احوال فما لهم

بس جهت انکار با وجود این حالها لا یومنون نمیگروند بخدا و رسول و بروز جزا و اذا قرئ و چون خوانده میشود علیهم القران برایشان قران لا یسجدون
سجده نمیکنند بر تلاوت او بعضی علما اینجا سجده کنند و جمعی در اخر سوره و ابو هریره رضی الله عنه اینجا سجده کردی و گفتی از پس ابو القاسم صلی الله علیه
واله وسلم اینجا سجده کردم این سجده سیزدهم از سجدات قران صاحب فتوحات این سجده را سجدهٔ جمع گفته که بعد از استماع قرائت و قران جامع باشد مر
صفات تنزیه و تقدیس را سجده نکردن از جهت قصور دلیل و انقطاع محبت بل الذین کفروا بلکه آنانکه نگرویدند یکذبون تکذیب میکنند قران را
و تدبر نمیکنند در آیات آن والله اعلم و خدای داناتر است بما یوعون بانچه نگاه میدارند در دل خود از کفر و میپوشند از کینهٔ مومنان فبشرهم پس
خبر کن ایشانرا بعذاب الیم بعذابی دردناک و ایراد بشارت برای تحکم است الا الذین آمنوا ولیکن آنانکه گرویده اند وعملوا الصالحات و کردند عملها
شایسته لهم اجر مر ایشانراست مزدی غیر ممنون ناگسسته و نابریده و منت نانهاده سورة البروج بسم الله الرحمن الرحیم والسماء ذات البروج
سوگند باسمان که خداوند برجهاست مراد بروج اثنی عشر است یا منازل قمر یا دریاها سموات والیوم الموعود و سوگند بروز وعده داده شده یعنی قیامت
وشاهد ومشهود و سوگند بگواه و بگواهی داده شده بر وی که بنده است و بقولی شاهد پیغامبر ماست صلی الله علیه واله وسلم ومشهود یا شاهد امت و بنده و مشهود
امم دیگر یا شاهد حفظه اند ومشهود بنی ادم یا شاهد اعضا اند ومشهود آدمی و شاهد و مشهود باقوال دیگر یا حجر الاسود است و حجاج یا عرفات و حضار
ان مقام یا روز نحر و ذبح کنندگان یا جمعه یا نماز گزارندگان یا آدم علیه السلام و امت او یا ایام و لیالی و عمل کنندگان در ایشان و بر هر تقدیر جواب
قسم این است قتل هلاک شدند و مردود و ملعون گشتند اصحاب الاخدود خداوندان شکافها در زمین و ایشان بت پرستان بودند از اصحاب ذو نواس بن
یمنی و در زمان او ساحری بود کاهن و شعبده باز که مدار ملک بدو بودی چون سن شیخوخت رسید بعرض ملک رسانید که من پیر شدم و ضعف کلی
بقوای من راه یافته نظم دیده از بهر شعاع تیره شود ∴ گوش دقتی سماع خیره شود ∴ نه زبانرا مجال گویایی ∴ نه تن خسته را توانایی ∴ صلاح در انست
که جوانی اصیل عاقل تیز فهم بمن سپاری تا انچه دانستیم بوی اموزم و بعد از من خلفی باشد کامور ملک بوی منتظم تواند بود ملک را پسند افتاد و بران منوال
کمر عادات سری بوی سپرد و ساحر از وی اهتمام تمام بتعلیم وی برداخت روزی ان پسر بدیر راهبی رسید و بر احوال وی اطلاع یافت و طریق
رهبانیت پسندید و بدین راهب متدین شده خدای پرست گشت و روزها بهانه انکه از ساحر تعلیم میکرد بامدی و با راهب صحبت داشتی تا مردی
عاقل مستجاب الدعوه گشت قضارا روزی از نزد راهب بیرون آمد و بخانه خود میرفت اژدهایی بر سر راه آمده بود و بر مردم گذرگاه بسته
و مردم از هر طرف حیران مانده بودند ان جوان پیش آمد و اسم اعظم خوانده دست بر پشت اژدها مالید و گفت از راه برگرد و بمنزل خود رو اژدها
برفت و خبر این جوان در شهر افتاد وقت دیگر شیری بر راه آمد و چون سخنی در گوش وی گفت او نیز از راه دور شد ارباب حاجات روی بدان
جوان آوردند و بدعای وی مرادات حاصل شدی حاجب ملک نابینا شده بود نزد وی آمده التماس دعای وی نمود جوان گفت اگر متابعت
من کنی و سر مرا پوشیده داری چشم ترا روشن سازم حاجب قبول کرد جوان او را کلمهٔ شهادت تلقین فرمود و دعا کرد و چشم وی روشن
شد روز دیگر که آمد ملک از وی تعجب گفت ترا چگونه روشن شد گفت خدای بخشید ملک گفت خدای کیست حاجب جواب داد
که الله الذی لا اله الا هو ملک بطریق حیله گفت این تلقین از کی آموختی تا من هم بدو بگروم حاجب از شفقتی که بر اسلام ملک داشت قصهٔ جوان
در میان آورد ملک او را طلبید و بر عقیدهٔ او اطلاع یافت و چندانکه جد و جهد کرد که جوان از دین برگردد جوان برنگشت و حکم شد که او را

بدریا غرق سازند

من نخو بهر مرد بکسر تیری از
ملک جبار
بر مقتل من زنی
بمرد

بدریا غرق سازند جمعی برا لجهٔ بحر بردند و او دعا کرد همه غرق شدند و او بسلامت باز گشت خبر بملک رسید کرت دیگر فرمود تا او را بکوهی بلند
بردند و از سر کوه بپایان اندازند چون دعا فرمود ناگاه بادی پیدا شد و موکلان را از کوه در افکند و وی سالم ماند ملک بفرمود تا او را در آتش
افکنند القصه دیگران بسوختند و او را ضرری نرسید ملک باز فرمود که بدار در آویختند تیر باران کردند هیچ تیر بوی کار نکرد جوان گفت ای ملک
بگروید بخدای که این همه آثار قدرت او مشاهده کردی مبدع هر جسم که وجودیش هست مخترع هر جوهر وجودیش هست ملک عناد ورزیده
گفت بسم الله الاعلى چنانکه کرد و تیر بر مقابل جوان آمد و شربت شهادت چشید حضار مجلس یکبار گفتند امنا برب هذا الغلام ملک در غضب شد
بفرمود تا چند جای زمین را گوی کردند و در هر گوی آتش برافروختند و بر کنار گوها نشسته هر کرا آوردندی بر سیدندی اگر بخدای گرویده بود
میسوختندی حق سبحانه ایشانرا میگوید که اصحاب الاخدود یعنی اصحاب حفرها در زمین النار ذات الوقود خداوندان آتش یعنی افروخته بهیزم اذ
هم علیها قعود وقتی که ایشان بران حفرها نشستگان بودند وهم علی ما یفعلون بالمومنین شهود و انچه بر ایشان میکردند با مومنان حاضران و
مشاهده کنندگان بودند وما نقموا و انکار نکردند اصحاب اخدود منهم از مومنان چیزی الا ان یومنوا مگر انکه گرویدند بالله العزیز بخدای غلبه کننده
که از عذاب او باید ترسید الحمید ستوده که برحمت امید باید داشت الذی له ملک السموات والارض آنخداوندی که مراوراست پادشاهی اسمانها و
زمین والله علی کل شیء شهید و خدای بر همه چیزها از افعال و اقوال مومنان و کافران گواهست ان الذین بدرستی که انانکه فتنوا المومنین والمومنات
در فتنه افگندند مردان و زنان گرویده را یعنی عذاب کردند باتش ثم لم یتوبوا پس باز نگشتند بخدای و از کفر توبه نکردند فلهم پس مر ایشانراست
عذاب جهنم عذاب دوزخ ولهم عذاب الحریق و مر ایشانراست عذاب آتش سوزان اورده اند که همان اتش از اخدود ارتفاع
گرفت بمقدار چهل ذراع و احاطه کرد بهمه و همه را بسوخت ان الذین امنوا بدرستی که انانکه گرویده اند وعملوا الصالحات و کرده اند کارهای
شایسته لهم مر ایشانراست جنات تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر اشجار یا مساکن ایشان جویهای آب ذلک الفوز الکبیر آن
رستگاری بزرگ که دنیا و ما فیها در جنب آن خورد و محقر است ان بطش ربک بدرستی که گرفتن آفریدگار تو لشدید هر آینه سخت است
از آنکه بعذاب گیرد گرفت هرگز دیر نجات نیست انه بدرستی که خدای هو یبدئ و اوست که آغاز کند بطش خود را بر کافران در دنیا ویعید و باز گرداند همان را
بدیشان در اخرت و این نشانهٔ غضب است وهو الغفور و اوست آمرزنده آنرا که توبه کند الودود دوست دار آنکه فرمان برند و این علامت فضل
بعدل بگدازد و نابود سازد و بفضل بنوازد و برافرازد بیت فضل او دلنواز غمخواران ∴ عدل او سینه سوز جباران ذو العرش خداوند عرش
یا مالک ملک المجید بزرگوار در ذات و صفات فعال لما یرید کننده آنچه خواهد هل اتیک آیا آمد بتو حدیث الجنود سخن لشکرها یعنی برای تسلی تو
بتو فرستادیم حدیث جنود که برانبیا بیرون آمدند فرعون وثمود فرعون و قوم او و ثمود و قبیلهٔ ثمود آری سخنان منزل شده منکران
قبول نکردند بل الذین کفروا بلکه انانکه نگرویدند فی تکذیب در باور نداشتی والله من ورائهم محیط و خدای از وراء ایشان عالم است
بدیشان یعنی قدرت او بر ایشان مشتمل است و از قوت نتوانند شد و چنان نیست که گمان بردند در حق قران که شعر و سحر و کهانت بل هو
قران مجید بلکه او قران شریف و بزرگ است نوشته شده فی لوح محفوظ در لوحی که محفوظ است از تغیر و تحریف در معالم آورده که لوح از در
سفید است طول او از اسمان تا زمین و عرض او از مشرق تا مغرب و کنارهای او از یاقوت سرخ و در کنار فرشته ایست بر یمین عرش سورة

انثی

سورة الطارق بسم الله الرحمن الرحيم آورده اند که شبی رسول صلی الله علیه وسلم نشسته بود با عم خود ابو طالب ناگاه ستاره بدرخشید و شعلهٔ عظیم
از وی ظاهر شد ابو طالب بترسید گفت این چه چیز است حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود که این ستاره ایست که دیو را از آسمان میراند نشانه ایست از
قدرت الهی فی الحال جبریل علیه السلام نازل شد بدین سوره که والسماء سوگند بخدای آسمان والطارق و کواکب پیدا شونده بشب وما ادریک و چه چیز ترا
دانا کرد تا دانی ما الطارق چیست طارق النجم الثاقب ستارهٔ درخشنده فروزان چون شعلهٔ آتش جواب قسم این ان کل نفس نیست هیچ نفسی
لما علیها حافظ الا که بروی رقیبی است نگهبان که قول و عمل وا نگاه دارد و احصا مینماید فلینظر الانسان پس باید که نظر کند انسان یعنی کسی که منکر بعث و
حشر است باید که در نگرد که در اصل ایجاد مم خلق از چه چیز آفریده شده است خلق من ماء مخلوق گشته است از آبی دافق ریخته شده در رحم یخرج آبی که
بیرون می آید من بین الصلب از میان پشت مردان والترائب و استخوانهای سینهٔ زنان انه بدرستی که خدای علی رجعه بر باز گردانیدن آن آب بصلبی که از آن
بیرون آمده لقادر هر آینه توانا است یا بر بعث و اعادهٔ انسان بعد از موت قادر است یوم تبلی السرائر روزی که آشکارا کرده شود نهانیها یعنی
ظاهر کنند مخفیات ضمایر تا طیب از خبیث متمیز گردد یا فرایض اعمال را عرض کنند چون روزه و غسل جنابت و وضو که کس بران اطلاع نداده
آدمی بعمل آن قادر بوده و نکرده یا کرده بود از مدارک دلهای نهان و بس رسوایی بران مترتب گردد نظم کر برده ز روی کارها بردارند ∴ اما
کیست که رسوای دو عالم نشود فما له پس نباشد انسان را من قوة از هیچ توانایی در نفس او تا از عذاب خودرا باز دارند ولا ناصر و نه یاری که مددکاری بلا
مندفع گردد والسماء ذات الرجع و سوگند باسمان با باران والارض ذات الصدع و بزمین با شکاف که از آن نبات و آب بیرون آید انه بدرستی که قرآن
لقول فصل هر آینه سخنی است در رایت جدا کننده میان حق و باطل وما هو بالهزل و نیست او بازی و باطل و فسوس و سخریه انهم و بدرستی که
معاندان قریش یکیدون کید مکر میکنند کیدا مکر کردنی در دار الندوة جهت پیغامبر تا این خبر سبق نزول است بر فعل یعنی حق سبحانه و تعالی داد که کفار این
مکر خواهند واکید کیدا و جزا دهیم مکر ایشان را با مندراج جزای مناسب آن فمهل الکافرین پس مهلت ده کافران یعنی تعجیل مکن در طلب هلاک ایشان و
امهلهم فرو گذار ایشان را رویدا اندکی زمانی یعنی بزودی همه هلاک خواهند شد حکم امهال منسوخ است بایة قتال سورة الاعلی بسم الله الرحمن الرحیم
سبح اسم ربک الاعلی تنزیه کن نام پروردگار خود که برتر است از آنکه در آن اطلاق آن بر غیر حق سبحانه اسم صلاست معنی آنکه بپاکی بستای آفریدگار
خود را و از هر صفتی او را منزه کن یا بگوی سبحان ربی الاعلی در خبر است که چون این آیه نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که اجعلوها فی سجودکم
الذی خلق آن خدایی که بیافرید همه چیزها را فسوی و راست کرد خلق هر یک را یا آنکه عطا فرمود آنچه او را بکار آید یا بیافرید آدمی را و او را راست کرد اعضاء و
اجزای او را بر قانون حکمت والذی و آن خدایی که قدر تقدیر کرد روزیها را فهدی پس راه نمود بطریق اکتساب آن یا مقدر ساخت منافع و هدایت فرمود
با ستخراج آنها یا مقدر کرد مدت مولود در رحم و او را راه نمود به بیرون آمدن والذی اخرج المرعی و آن خداوندی که بیرون آورد از زمین گیاه چراگاه را
یعنی هر گیاهی که چرندگان چهار پایان بچرند فجعله پس ساخت آن گیاه رسته را بعد از سبزی او غثاء خشک و پژمرده احوی سیاه و تیره محققان از مضمون
این آیه فهم کرده اند مقتعانه دینی که چه اول آن تازه و سیراب و سبز و خرم نماید اما اندک وقتی را بسبب هبوب باد خزان حوادث تیره بی طراوت
خواهد بود نظم ای که چو خود م تازه گلشن دینی ∴ که لذت بهار خزان نمی ارزد ∴ بگرده خورد و قرص قمر را جای مرد ∴ بخوان خرج پیک نان
نمی ارزد ∴ آورده اند که چون جبریل علیه السلام آیتی یا سورتی نازل شدی و بخواند حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام مهمان را

آغاز فرموده هنوز

سنوت
آغاز فرموده و هنوز جبریل علیه السلام باتمام نرسیده آنحضرت از اول تلاوت کردی بسبب آنکه مبادا فراموش کند حق سبحانه و تعالی آیة فرستاد که
زود باشد که بر تو خوانیم قرآن را یعنی جبریل را فرماییم تا بر تو خواند فلا تنسی پس فراموش مکن از آن از قوة حفظی که تو ارزانی داشتیم یا آنکه تو امی یا حفظ این
سوره را یا دیگر نه و دیگر باشد بر سالت تو در این آیة اشارت است و آنحضرت را که هر چه بر تو خوانیم فراموش نخواهی کرد الا ما شاء الله مگر آنچه
خدا خواهد فراموش کنی بران و چه که تلاوت آن منسوخ گردد و حق سبحانه از صحف و صدور محو کند انه یعلم الجهر بدرستی که خدای داند آشکارا
از احوال خلایق وما یخفی و آنچه نهان است از اطوار ایشان و نیسرک و آسان کردانیم و توفیق دهیم ترا للیسری بر سلوک طریقه آسان در حفظ
وحی یا راه نمائیم یا راه نمایم ترا بشریعت آسان فذکر پس پند ده بقرآن ان نفعت الذکری پس سود کند پند دادن مومنان را و گفته اند اگر سود کند و اگر
نکند یعنی تو پند دادن فرو مگذار اگر کسی منقطع شود و اگر نشود حث من انجه شرط بلاغت با تو میگویم ∴ تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال سیذکر
زود باشد که پند گیرد من یخشی کسی که بترسد از خدای و یتجنبها الاشقی و پهلو تهی کند از موعظه بدبخترین یعنی کافر که از فاسق اشقی است الذی
آنکه یصلی النار الکبری در آید بآتش بزرگتر یعنی آتش درکه جهنم که آن از آتش دیگر نیز تر و سوزنده تر است و در حدیث آمده که این آتش شما یعنی
آتش دنیا جزویست از هفتاد جزو آتش جهنم و گفته اند نار کبری در طبقهٔ سفلی است که جای آل فرعون و منافقان و منکران مایده عیسی
علیه السلام و نار صغری در طبقهٔ علیا که جای گنهکاران امت مصطفی صلی الله علیه وسلم ثم لا یموت پس آن بدبخت ترین نمیرد فیها در آن نار کبری
تا بیاساید ولا یحیی و نه زنده باشد زندگی که از آن راحت یابد قد افلح بدرستی که رستگاری یافت من تزکی آنکه پاک شد از کفر و معصیت
وذکر اسم ربه و یاد کرد نام پروردگار خود را بدل و زبان فصلی پس نماز گزارد که نشانه و اسلام است یا رستگار شد کسی که طهارت کرد و تکبیر احرام گفت
و نماز پنجگانه ادا کرد یا کسی که زکوة فطره داد و تکبیر عید گفت و نماز عید گزارد بل تؤثرون بلکه شما بر گزینید الحیوة الدنیا زندگانی دنیا را خطاب با هل
شقاوت است که بدین مشغول شده کار آخرت بنسیا نهند والاخرة خیر و آخرت بهتر است وابقی و پاینده تر ان هذا بدرستی که این سخن لفی الصحف
الاولی در صحیفهای پیشین است یعنی کتب نخستین که قبل از قرآن نازل شده صحف ابراهیم در صحیفهای ابراهیم که بیست وموسی و در صحف
موسی یعنی الواح سورة الغاشیة وهی مکیة و مدنیة و تسع آیة بسم الله الرحمن الرحیم هل اتیک بدرستی که آمد بتو حدیث الغاشیة خبر پوشنده
که قیامت و او بپوشد خلایق را بهول یعنی بهیبت کسی را فرو گیرد وجوه یومئذ رویهای آن روز خاشعة ترسناک بود و خوار یعنی اهل آن شده بها
ذلیل باشند و بیمقدار عاملة عمل کننده ناصبة رنج کشنده در آن عمل یعنی دوزخیان عملی کنند که از آن رنج بدیشان رسد مثل کشیدن سلسلها
آتشین و خوض بودن در آتش و صعود و هبوط بر عقاب و رنج تصلی در آورده شوند نارا حامیة در آتشی بنهایت گرمی رسیده و حفص یفتح
تا خواندن یعنی در آیند بدان آتش تسقی آشامیده شوند یعنی بوقت غلبهٔ آتش پیاسا مانند ایشان را من عین آنیة از چشمه آبی بغایت گرم و گفته آن
از آن روز که آتش آفریده شد این آب را می جوشانند لیس لهم طعام نیست مر دوزخیان را طعام خوردنی الا من ضریع مگر ضریع و آن گیاهیست خاردار که چون
تر باشد شبرق گویند و چهار پایان گویند خورند چون خشک شود ضریع خوانند و هیچ دابه گرد آن نگردد در آخرت نتیجه او بود تشکل آن آورده اند
که ابو جهل چون این آیه شنید گفت چه شد ضریع ما را فربه خواهد کرد جناب نجهٔ شتران ما را آیه آمد که لا یسمن فربه نمیکند ولا یغنی و بی نیاز نکند من
جوع گرسنگی را یعنی مقصود از طعام یکی از این دو امر است و هیچ کدام دست نمیدهد وجوه یومئذ رویهای در آن روز ناعمة تازه باشد از اثر نعمة

نعمت برد یعنی ارباب وجوه متنعم و فربه باشند لسعیها مر عمل خود را راضیة پسندیده کننده یعنی پسندیده کار دیر اگر کرده باشند و راضی شوند از عمل خود چون ثواب آن ببینند فی جنة عالیة در بهشت بلند قدر باشند لا تسمع فیها نشنوند خداوندان وجوه یا تو نشنوی ای مخاطب در ان بهشت لاغیة بیهوده و کلام بهشتیان همه ذکر و حکمت باشد فیها عین جاریة در بهشت چشمه روان بود که آب او منقطع نگردد فیها سرر مرفوعة در انجا تختها بلند بر داشته اصل آن از زر مکلل بزبرجد و در و یاقوت در معالم گفته که مرفوع باشند بهوا و چون صاحبش خواهد که بروی نشیند بر زمین آید و چون بر وی قرار گیرد باز مرتفع گشته بموضع خود رود و اکواب و دران جنت کوزها بود بی دسته و نوله موضوعة نهاده پیش بهشتیان و نمارق و بالشهای مصفوفة نهاده برهمدگر و زرابی و فرشها مبثوثة گسترده امام زاهد رحمه الله فرموده که چون کفار لفظ سرر مرفوعة شنیدند بایکدیگر گفتند این خود نشاید و اگر دعوت بی جابات اشتا نرا کافرا فادل و قت باید که بر بالای ان تخت بلند روند و بس فرصت باید تا از ان بلندی فرود آیند آیة آمد که افلا ینظرون ایا نمینگرند ایشان الی الابل بسوی شتر که بقدرت را کیف خلقت چگونه افریده شده است یعنی با ان همه بلندی و بزرگی پشته منحوکودکی میشوند تا بر و بر اید و فرود اید پس چرا از تخت بهشت متعجب میشوند که در فرمان بهشتی باشند و گویند شتر دانست بر کمال حسن و تدبیر چه بزرگست بار گران بر تابد و منقاد است همه را و فرمان برد و فانهست از همه گیا ها خورد و متحمل درشتی تشنگی شکیبائی و رزد و بسیار سیر کند بیابانی بی آب قطع کند و هر چه مطلوبست از حیوان مثل نتاج و حمل و شیر و لحم و رکوب همه را از و حاصل بیرودمی قدس سره فرمود نظم

بر خوان فلا ینظرنا قدرت ما بینی ∴ یکره بشتر بنگر تا صنع خدا بینی ∴ در خار خوری قانع در بارکشی راضی ∴ این وصف اگر بینی در اصل صفا بابی

در میان او رده که مخاطب عرب اند و اکثر ایشان اهل بادیه باشند و مال ایشان شتر است و هر طرف که مینگرانند جز اسمان و زمین نمی بینند لاجرم بعد از ذکر شتر میفرماید والی السماء ایا نمی نگرانند باسمان که بحکمت کیف رفعت چگونه بر داشته شده است بی ستونی والی الجبال و ایا نظر نمیکنند بکوه‌ها که بقدرت ما کیف نصبت چگونه بنصب شده است تا جای آرام خلق باشد فذکر پس پند گوی ایشان را بعد از نظر در دلایل قدرت انما انت مذکر جز این نیست که تو پند دهنده لست علیهم نیستی تو بر ایشان بمصیطر مسلط تا اکراه کنی بر ایمان و آیة قتال این را نسخ کرده الا من تولی لیکن هر که روی بگرداند از تذکیر و کفر و کفر ورزد و دعوت را بنپوشد فیعذبه الله پس عذاب کند خدای او را العذاب الاکبر عذاب بزرگتر یعنی عذاب آخرت چه در دنیا بقحط و قتل و اسیر معذب بوده اند انّ الینا بدرستی که سوی ماست یعنی بجزای ما ایابهم بازگشت ایشان ثم انّ علینا حسابهم پس بتحقیق بر ماست شمار و دادن ایشان را و باب حشر

سورة الفجر مکیة وهی سبع وعشرون آیة بسم الله الرحمن الرحیم والفجر سوگند بصبح که وقت مناجات دوستانست یا بنماز صبح از امام جان بیدلان است و نقول مراد روز اول محرم است که اول سال است یا اول ذو الحجه مقترن بدوستی یا بامداد آدینه که حج مسکینانست یا صباح روز عرفه که وقت نیاز حاجیان در انست یا سپیده دم روز عید یا اول روز قیامت و در تبیان گوید انست یا انفجار آب از اصابع مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و گفته اند انفجار میاه عیون و منابع یا انفجار ناقه از کوه صالح علیه السلام یا انفجار آب از حجر موسی علیه السلام و یا انفجار مطر از سحاب یا روان شدن اشک خون از دیده عاصیان ولیال عشر و سوگند بده شب یعنی دهه ذی الحجه که عرفه در انست یا دهه اول محرم که عاشورا از آنست یا دهه آخر رمضان که شب قدر دروست یا دهه میان شعبان که شب برات از و ست والشفع والوتر و سوگند بجفت و طاق و مراد از شفع تضاد اوصاف مخلوقات است چون قوت و قدرت عجز و علم و جهل قوت ضعف و حیات و موت یا شفع که خلقند که و من کل شئ خلقنا زوجین

تکلم نکردن و فرد خالق که قل هو الله احد و بقول جمعی جفت و طاق عناصر اند و افلاک اند یا بروج و سیارات یا نماز صبح و شام یا درجات جنان و درکات نیران یا روز نحر و عرفه یا مسجدین مکه و مدینه و مسجد اقصی یا جبلین صفا و مروه و بیت الحرام واللیل اذا یسر و سوگند بشب آنگاه که بگذرد یعنی قدر در عین المعانی آورده که شب القدر واضح آنست که عام گیرند هل فی ذلک ایا درین سوگند که یاد کردم قسم لذی حجر و سوگند بسندیده خداوند عقل را تا اعتبار کند و داند که سوگندیست محقق و موکد و جوابش این که عذاب خواهیم کرد مکذبان را الم تر کیف فعل ایا ندانستی و ندانستی که چه کرد ربک بعاد آفریدگار تو بقوم عاد ارم یعنی ارم عادل عاد ارم میگفتند و ارم نام بلده ایشانست چه عاد بدر عرض بوده و او بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام و گفته اند ارم نام بلده ایشانست چه عاد و برین تقدیر مراد اهل ارم باشند پس عاد را صفت میکند ذات العماد خداوند قامتهای بزرگ یا اهل خیمها و خرگاهها ان قبیله که آفریده نشد التی لم یخلق مثلها مانند آن در درازی قد و بزرگی جسد فی البلاد در شهرها و اشهر آنست که ارم نام بلده عاد باشد و ذات العماد صفت اوست یعنی شهر ارم خداوند و بناهای بزرگست چنانکه بنائی که مثل آن در همه بلاد نبوده و قصه آن بر سبیل اجمال آنست که عبدالله بن قلابه بطلب شتری گم شده در صحرای عدن میگشت در بیابانی بشهری رسید که بارهٔ محکم داشت و بر حوالی ان قصور بسیار بود عبدالله با امید آنکه کسی را بیند و احوال شتر خود پرسد بدر حصار آمده دری دید هر دو مصراعش مکلل بجواهر قیمتی و هیچ کس را انجا نیافت و چون بشهر در آمد هیبتش بفزود چه قصرها دید بر ستونهای زبرجد و یاقوت بنا کرده خشتی از زر و دیگری از نقره و فرشها بر همین و تیره بجای سنگ ریزه مروارید های آبدار ریخته و در حوالی هر قصری آبهای از سیم با وجود گفت هذه الجنة التی وعد بها المتقون ع اینجه مقول اصحابهشت اینجه مقامت انجاع پس قدری از ان جواهر برداشته و در شت پیمن باز آمد مردمان ان گوهرها در دست او بدیدند و حرص یافتن گنجی کرده قضیه در دلها افتاد و حدی که حال او را بمعاویه که در ان وقت حاکم شام بود ذکر کردند و معاویه وی را طلبیده و تمام حکایات او از او استماع فرمود پس او را در مجلس خود نشاند و کعب احبار را طلبیده پرسید که در دنیا شهری هست که بنای آن از زر و نقره باشد و درختان ان مکلل بجواهر گفت آری شهریست که حق سبحانه آنرا در قرآن یاد کرده لم یخلق مثلها فی البلاد شهری چو بهشت از نکوی ∴ چون باغ ارم تازه روی ∴ و از ان شداد بن عاد ساخته و او پادشاه عظیم قدر بود و نهصد سال عمر داشته هر جا در عالم از زر و جواهری که بود همه را جمع کرد و صد قهرمان با هر یکی هزار [illegible] تا شهر ارم را ساختند و سیصد سال با تمام رسید سال دیگر تهیه راه اشتغال نمود و او با ملوک عالم را جمع کرد و از دار السلطنت خود بتماشای ان شهر متوجه شد یک شبه راه میان وی و آن بنا مانده بود که حق سبحانه ملکی فرستاد تا صیحه بر ایشان زد و همه بمردند و ان شهر از نظر و دم پوشیده شد و خوانده ام که در زمان حکومت تو مردی کوتاه بالای سرخ رنگ سبز چشم که بر روی او خال و بر کردن او علامتی باشد بطلب شتری بدانجا رسد و انرا ببیند پس باز نگریست و این قلابه را دید گفت هو والله ذلک الرجل وثمود و دیگر چه کرد خدای تو بقوم ثمود الذین جابوا الصخر آنکه میبریدند کوهها را برای ماوی خود بالواد بوادی قری عون و چه کرد بفرعون ذی الاوتاد خداوند ملک قوی و لشکر بسیار یا صاحب اوتاد که نزد او بدان بازی میکردند یا بطریق چار میخ تعذیب میکردند الذین طغوا آنان از این سه گروه که بجبال و عواتیه طغوا از حد بندگی درگذشتند فی البلاد در شهرها که حاکم بودند فاکثروا پس گردانیدند فیها الفساد ان شهرها تباهی دیگران مخالفت نمود با حق سبحانه و تبکاری بر خلق فصب پس بریخت علیهم بر ایشان ربک آفریدگار تو سوط عذاب نوعی از عذاب چون عرب ضرب تازیانه سخت ترین عذابها میدانستند هر گونه از عذاب را بنزد سوط گفتن و گفته اند درین کلمه اشعار است بانکه عذاب دنیا ایشان

ضرب زنبانه این بشرب خبر ان ربک بدرستی که پروردگار تو لبالمرصاد خداوند کردگار هست یعنی جایگاه چون نشود چیزی از آنکه که در رصاد
نشسته و مترصد کردند کارست هیچ چیزی فوت نمی شود از حق سبحانه جه همه را نگاه می بیند و می شنود و پوشیده نیست هم نهان و دانا و هم آشکار
تو باشد بعلم السر واخفی صفات وی فاما الانسان اما آدمی یعنی ابی خلف اذا ما ابتلیه چون مبتلا کند مر او را ربه پروردگار او یعنی ازمایش کند بتوانگری و
نیکو حالی فاکرمه پس گرامی کندش بجاه افتاده ونعمه و نعمت دهد وی و معیشت بر وی فراخ کرداند و باسانی کار او بسازد فیقول ربی
اکرمن واما اذا ما ابتلیه ربه فقدر علیه رزقه فیقول ربی پس گوید آفریدگار من اهانن خوار کرد مرا که فرو
گرامت خود را بتونگری داند و اهانت خود را بدرویشی و این از قصور نظر و قلت فهم است جه آسایش در درویشی بیحد و دام در دیشان فزون از عدت است
ای دل اگر بدیده تحقیق بنگری ∴ درویشی اختیار کنی بر توانگری کلا نه چنانست که گمان برده ای کافران بلکه کرامت و مذلت بمصیبت ان اکرمکم عند الله
اتقیکم و بدانید من نه شما را بفقر و تنگدستی اهانت میکنم بل لا تکرمون الیتیم بلکه اهانت شما بدانست که گرامی نمیدارید یتیم را و نفقه نمیدهید
ولا تحاضون و تحریض نمیکنید یکدیگر را علی طعام المسکین بر طعام دادن بدرویش وتاکلون التراث و میخورید مال میراث را اکلا لما خوردنی
سخت و بسیار یعنی جمع میان حلال و حرام و زنان و کودکان را میراث نمیدهید و مهرهای دامنه فرو میدهید وتحبون المال و دوست میدارید مال را حبا جما دوستی
فراوان با حرص شده کلا اذا دکت الارض حقا که چون شکسته شود زمین شکستنی بعد از شکستنی پاره پاره گردد وجاء ربک و بیاید آیات قدرت و آثار
جبروت پروردگار تو یعنی ظاهر شود والملک و بیایند فرشتگان بعرصه محشر صفا صفا صفی پس از صفی بحسب منازل و درجات خود در تفسیر ابو اللیث رحمه الله
مذکور است که اهل هر آسمان علاحده صفی باشند وجیء یومئذ بجهنم آورده شود جهنم که هفتاد هزار زمام باشد هر دوزخ را و هفتاد هزار فرشته
بر زمامی جمع شده میکشند دوزخ از خشم وی میجوشند و میخروشند تا بعرصات آرند و بر جپ عرش بدارند و دران محل هیچ ملک مقرب و پیغمبر
مرسل نماند الا که از هول و هیبت وی بزانو در آید و میگوید یا رب نفسی نفسی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم میگوید که امتی امتی و جهنم میگوید مالی
و مالک یا محمد ترا با من و مرا با کار حق سبحانه و ابر تو حرام گردانیده است یومئذ یتذکر الانسان آن روز یاد میکند انسان گناه خود را یا پند گیرد و آگاه شود از
قبایح اعمال خویش وانی له الذکری و از کجا باشد مر او را منفعت یاد کردن یا پند گرفتن جه محل تذکر دینی باشد نه عقبی جون بنده پند که پند گرفتن سود
ندارد از روی حسرت یقول میگوید یا لیتنی ای کاشکی قدمت پیش میفرستادمی لحیاتی برای زندگانی من درین عالم فیومئذ پس امروز لا یعذب
عذاب نکند کسی را عذابه عذاب خدای احد هیچ یکی از مردمان ولا یوثق و بند نکند بسلاسل و اغلال هیچکس را وثاقه احد با بند بند کردن خدای هیچ کس
یعنی قادر نبود بر عذاب کردن و مقید ساختن کسی در آن روز زیرا که فرمان و حکم خدایرا باشد و گوید خدای در دینی نزدیک مرگ مومن یا ایتها النفس المطمئنة ای نفس آرام
آرام گرفتنی بذکر من که شاکر بودی در نعمت و صبر نمودی در محنت ارجعی باز گرد از دنیا الی ربک بسوی موعد پروردگار خود راضیة در حالیکه پسند
کننده آنچه تو داده اند مرضیة پسندیده نزدیک خدای و چون روز قیامت شود گوید فادخلی پس درآید فی عبادی با بندهای مرا وادخلی و در
آی جنتی در بهشت روح و ریحان سورة البلد بسم الله الرحمن الرحیم لا اقسم سوگند میخورم بهذا البلد بدین شهر
یعنی مکه وانت حل و حال آنکه تو فرود آمده بهذا البلد بدین شهر ها با آنکه موضع امن و پناه خلق و محل حج و مکان بیت الحرام است قسم
برو مقید ساخت بحلول حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم درو تا معلوم شود که شرف مکان بمکین است نظم ای کعبه را زمین قدوم تو صد شرف

وی وده را معدم یکی صد صفا ∴ بطحی ز نور طلعت تو یافته فروغ ∴ یثرب بخاک پای تو بار دنق و بها ∴ و گفته اند تو حلال بدین شهر که یعنی هر چه خواهی
از قتال اهل که بر دیگران حرامست بر تو یکساعت حلال خواهد بود و این وعده است بفتح مکه و قتل بعضی در و از قبیل سبق نزول حکم است ووالد
و سوگند بپدر یعنی آدم یا ابراهیم علیه السلام وما ولد و آنچه زاده است یعنی ذریة محمد صلی الله علیه وسلم و گفته اند والد محمد است صلی الله علیه وسلم
و ما ولد امت او و حق سبحانه قسم یاد میکند بحبیب خود یا امت او جواب قسم است لقد خلقنا الانسان فی کبد بدرستیکه آفریدیم آدم را بسختی و
رنج بوقت ولادت و رضاع و فطام و معاش و حیوة و موت بعد و بر سد یا خلق کرد ابو الاشدین را در غایت قوت و او چنان بودی او یعنی زیر پا نهادی
وده او را بکشیدندی ادیم پاره شدی و از زیر پای او بیرون نیامدی و او دعوی کردی که کسی را بر من دست نیست و پیوسته پیغامبر صلی الله
علیه وسلم را جفا کردی حق سبحانه فرمود ایحسب ایا می پندارد ابو الاشدین ان لن یقدر علیه احد که قادر نشود بر وی کسی که انتقام پیغامبر علیه
السلام بکشند یقول اهلکت مالی می گوید صرف کردم مالی بسیار جه در شوت غرامت دادی با پیغامبر صلی الله علیه وسلم بازاند ایحسب ایا می پندارد ان لم یره احد
آنکه بدیدست او را یکی در وقت نفقه کردن تا از و سوال کنند که چرا چنین میکنی یعنی خدای وی را دیده و بران نفقه مجازات خواهد فرمود
الم نجعل له آیا ما ندادیم او را عینین دو چشم که بدان می بیند ولسانا و زبانی که بدان سخن میگوید وشفتین و دو لب که دهن او را می پوشند
و بر نطق و اکل و شرب معاونت مینمایند وهدیناه النجدین و راه نمودیم و یا بدو پستان تا بعد از ولادت در آن جفید بشیر خوردن اشتغال نمود
و یا راه نمودیم و یا بدو پستان تا بعد از ولادت در آن جفید بشیر خوردن اشتغال نمود و یا راه نمودیم راه حق و باطل با نزال کتب وارسال
رسل فلا اقتحم العقبة پس نگذشت از عقبه یعنی رنج نکشید در مخالفت نفس و هوا عقبه بالا رود و ملخص سخن آنست که چرا مالی که عداوت
پیغامبر صلی الله علیه وسلم نفقه نکرد در اقتحام عقبه نکرد وما ادراک و چه دانی که تو ما العقبة چیست عقبه یعنی سلوک گذشتن بران فک رقبة
رها کردن گردن از بنده بندگی یعنی آزاد کردن یا ثمن مکاتب او اطعام یا خورانیدن طعام فی یوم ذی مسغبة در روزی گرسنگی یعنی قحط که طعام
یا دشواری بیابند او بخورانند یتیما ذا مقربة یتیمی را که قرابت باشد یعنی مطعم خویش دارد او مسکینا یا مسکینی که ذا متربة خداوند خاک بود یعنی پهلو بر
خاک نهاده باشد و این کنایت از احتیاج و تنگدستی و درماندگی و این صفت کسی عیال مند است یا وام دار یا بیماری پنجواست غریبی دور
از دیار ثم کان پس باشد این آزاد کننده و یا طعام دهنده من الذین آمنوا از آنکه ایمان آورده اند جه قبول حسنات بشرط ایمان است وتواصوا
و وصیت کرده اند یکدیگر بالصبر بشکیبائی بر طاعت یا از معصیت یا نصرت دین الهی با نواع مشقت وتواصوا و وصیت نموده اند بالمرحمة
بخشایش و مهربانی بر بندگان خدای اولئک آن گروه مومنان صابر مهربان اصحاب المیمنة اصحاب دست راست اند که از جانب عرش بهشت
با خداوندمین برکنند والذین کفروا بآیاتنا و آنانکه کافر شدند نهای ما یعنی بدلایل نصب کرده بر حق از کتاب و حجت هم اصحاب المشئمة ایشان
اصحاب دست چپ اند که ایشان را از جانب عرش بدوزخ برند یا ایشان اهل شامت کنند علیهم بر ایشانست نار موصدة آتشی که پوشیده
یعنی سران در که در آنجا معذب باشند بطبقی پوشند و مضبوط سازند که روحی بدان در آید و نه دودی از آن بیرون آید
بسم الله الرحمن الرحیم والشمس سوگند بآفتاب وضحیها و تابش وی بگذرد و بموضع جاشت رسد والقمر اذا تلیها و بماه چون از پی رو
آفتاب برآید یعنی پس از آن غروب کند در لیلة الهلال یا طلوع او تا بی غروب شمس شد و در لیلة البدر والنهار و سوگند بروز اذا جلیها چون

روشن زمین نیز اید رنگ و تیرکی را والیل وشب اذا یغشیها چون بوشاند شب را با خورشید یعنی ضوء او را والسماء و سوکند باسمان
وما بنیها وکسی کاو را بنا کرده است والارض و سوکند بزمین وما طحیها وکسی کاو را کسترده است ونفس و سوکند بزمین بنفس آدم
علیه السلام وما سویها وکسی که سویه اعضای او فرموده است فالهمها بس الهام داده واعلام فرمود نفس فجورها دروغ وناباکی وبی باکی او
وتقویها و برهیزکاری ونیکوکاری وفرمان برداری او یعنی بیان کرده وتعلیم داده وروشن ساخته جواب سوکند چیست قد افلح بدرستی
که رستکار شد من زکیها هرکه باک کرد نفس خود را از ادناس رذایل یا نشو نما داد او را با نواع جناس وقد خاب وبدرستی که بی بهره
ماند من دسیها هرکه کم کرد نفس خود را بفسق وجهالت یا کم ساخت قدر ومرتبه او را بمعصیت وضلالت وابن عباس رضی الله عنهما نقل
کرده اند که حضرت صلی الله علیه وسلم نزدیک تلاوت این ایه فرمودی که اللهم ات نفسی تقویها وزکیها انت ولیها ومولیها ومحققان
بر انند که تزکیه نفس موجب تصفیه دلست هرگاه که نفس از شرب هوا انکاشود فی الحال دل از لوث تعلق بسوی مصفی کردد بیت
تا نفس منزه از مناهی نشود ✿ دل آینه نور آلهی نشود کذبت ثمود تکذیب کردند قبیله ثمود بطغویها بسبب طغیان خود صالح
علیه السلام اذ انبعث بوقتی که برخاست اشقیها بدبخت ترین قبیله که قدار بن سالف بود یا جمع بعقر نافه قصد ان فقال لهم بس کفت مر ایشانرا رسول الله
فرستاده خدای یعنی صالح علیه السلام ناقة الله دست بدارید ناقه خدای را وسقیها وکذر کذار دید مشرب او را یعنی ابی که می آشامد در نوبه خود تا عذاب بشما فرود
نیاید فکذبوه بس تکذیب کردند صالح را علیه السلام در نزول عذاب فعقروها بس بی کردند ناقه صالح را علیه السلام فدمدم بس هلاک یکبارکی
فرستاد علیهم ربهم بر ایشان برودکار ایشان بذنبهم بسبب کناه ایشان فسویها بس یکسانی کرد دمدمه را بر همه تا صغار وکبار ایشان بمردند
ولا یخاف عقبیها ونترسد خدای بعاقبت هلاک کرده ونترسید از طبقه الجه کسی را که بر و در جنت دتبعات برود او نی

بسم الله الرحمن الرحیم واللیل اذا یغشی سوکند بشب چون بوشد عالم بظلمت خویش والنهار و سوکند بروز اذا تجلی وچون اشکارا شود
وظلمت را زایل کرداند وما خلق الذکر والانثی وسوکند بکسی که افرید نر وماده یعنی آدم وحوا علیهما السلام یا نر وموث جمیع حیوانات جواب
قسم انیست که ان سعیکم بدرستی که جزای سعی شما در کردار ها لشتی هر اینه براکنده است یعنی مختلف افتاده وبا داش ان میکنند ومیفرمایند فاما من اعطی
بس اما هر که بداد مال خود را در راه خدای واتقی وبرهیز کرد از شرک وکبایر وصدق بالحسنی وتصدیق وتصدیق نمود کلمه نیکوتر لا اله الا الله محمد رسول الله یا بوعده
عوض با که وما انفقتم من شیء فهو یخلفه اغلب مفسران بر انند که این سوره بعضی در شان سیرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه نازل شده وبرخی کفته اند
در صفت امیه بن خلف یا ابو جهل فرود آمده در کشف الاسرار آورده است که درباره دو کس است که اتقی کفتش وصدیقانست از بی ...
یعنی ابو بکر رضی الله عنه ویکی اشقی که بیشرو زندیقانست از اهل ضلالت یعنی ابو جهل ودر فاتحه سوره که قسمت یاد میکند اشاره بظلمت یکی ونور انیه
دیکری یعنی در شب ضلالت کس ناکمراهی بنود که ابو جهل اشقی اکر روز دعوت هیچکس را از نور هدایت ظاهر نشد که مکر ابو بکر تقی را رضی الله عنه نظم
سرو روشن دلان صدیق اعظم ✿ کزو شد اقلیم تصدیق مسلم ✿ زمهر ش روز دین را روشنایی ✿ بر و اهل یقین را اشنایی ✿ آورده اند
که امیه بن خلف بلال را رضی الله عنه که بنده او بود با نواع آزارها عذاب میکرد تا از دین برکردد وهر زمان اتش محبت در باطنش افروخته بود بیت
الی که نشانهای کمال ارادت ✿ هرچند جو بیش محبت زیادت ✿ روزی صدیق رضی الله عنه دید که امیه او را بر خاک کرم افکنده بود وسنکها نقیده

بروی سینه زیاده او درین حال احد احد میکفت ابو بکر صدیق رضی الله عنه بروی بکذشت وکفت ای امیه وای بر تو این خدای پرست را چندین عذاب مکن
امیه کفت یا ابا بکر دل تو بر وی میسوزد او را از من بخر کفت بچند میفروشی کفت بعوض میکنم او را بنسطاس وی غلامی بود از ان تصدیق ده هزار
دینار استعداد داشت وصدیق او را کفته بود که اکر ایمان آری ان مال که تو داری بتو بخشم نسطاس مسلمان نشد ودل صدیق از ان ملول بود
چون این کلمه از امیه بشنید غنیمت شمرده نسطاس با تمام استعداد بداده وبلال را بستد فی الحال با مید ثواب اخروی ازاد کرد وحق سبحانه این سوره
فرستاد واز سیرت صدیق خبر داد فرمود که هرکه مال نفقه کرد وبا داش انرا تصدیق نمود فسنیسره بس زود باشد که اسانی دهیم وی را للیسری برای طریقه
نیکو که سبب اسانی وراحت باشد یعنی عملی که بجنت رساند که بر روح در رسد واما من بخل واما کسی که بخل کرد بمال خود با لکفین کلمه توحید واستغنی وبی نیاز
دید خود را از ثواب خدای وبدین سبب بوجبات ان رغبت ننمود وکذب بالحسنی وتکذیب کرد خصلت نیکوتر را که ترغیبات بدین اسلام یا وعده حق را
باور نداشت فسنیسره بس مهیا کردانیدیم وی را للعسری برای صفتی که بودی بدشواری ومحنت بود یعنی کرداری که او را بدوزخ برد وما یغنی عنه ودفع
نکند از و عذاب را ماله مال او را که بدان بخل کرد اذا تردی چون بمیرد یا سر در آید یعنی در قبر یا در قعر دوزخ ان علینا بدرستی که بر ماست للهدی بیان کردن
حق و باطل وعده ووعید وان لنا وبدرستی که ماراست للاخرة ان سرای عقبی والاولی وان سرای پیشین که دنیاست چون مالک هر دو ملک ماییم هرچه
خواهیم هر که خواهیم عطا فرماییم فانذرتکم بس بیم کنم شما را ای اهل مکه نارا تلظی اتشی که زبانه زند لا یصلیها نیاید در و بطریق لزوم ودوام الا الاشقی مکر بد
بخت ترین یعنی امیه یا ابو جهل الذی کذب انکسی که تکذیب کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم وتولی وروی بکردانید از ایمان وطاعت وسیجنبها ودور کرده
کرده شود از ان اتش الاتقی برهیزکارتر ابو بکر الذی یؤتی ماله انکه میدهد مال خود یتزکی میجوید بدان باکی ونیکنامی کافران بلال حقی داشت در
ذمه ابو بکر که او بخرید وازاد کرد حق سبحانه رد سخن ایشانرا فرمود وما لاحد ونبود هیچکس را عنده نزدیک ابو بکر صدیق من نعمة تجزی نعمتی مکافات کرده
الا ابتغاء وجه ربه الاعلی لیکن این کار کرد برای طلب رضای برودکار که برتر وبزرکترست ولسوف یرضی وزود باشد که خشنود کردد بسم الله
الرحمن الرحیم آورده اند که روزی چند جبرئیل علیه السلام بحضرت رسالت پناه علیه صلوات الله نیامد ونزول وحی واقع نشد کافران زبان طعن کشاده که
خدای محمد فرو کذاشت ودشمن کرفت حق سبحانه رد سخن ایشانرا این سوره فرستاد والضحی سوکند بچاشتکاه که افتاب در ان وقت ارتفاع
بیز اید کشته وکفته اند ضحی وقتی بود که خدای بدان وقت با موسی انبیا علیه السلام سخن کفت وسحره موسی فرعون در ان وقت خدای را سجده
کردند وبقولی مراد رب الضحی است صلوة الضحی واللیل اذا سجی و سوکند بشب انکاه که تاریک شود واشیا را بظلمت بپوشد امام قشیری رحمه الله
فرموده که قسم بشب معراج است صاحب کشف الاسرار قدس سره کفته که مراد از روز وشب کشف وحجابست کر نشانه نسیم لطیف وسموم قهر بود
علامت انوار جمال وانار جلال یا اشارت بروشنی دل مصطفاست وکنایت است از سیاهی موی وی بیت والضحی رخ روز روی بیچون مصطفی
معنی واللیل کیسوی سیاه مصطفاست ✿ حق سبحانه بدینها که مذکور شد قسم یاد میکند که ما ودعک ترک نکرداست ربک برورد کار تو
وما قلی ودشمن نکرفته است ابن عباس رضی الله عنهما فرمود که انحضرت صلی الله علیه وسلم بشارت داد بفتحی که امت او را در دنیا خواهد بود وکثرت
بلاد وکثرت تیغ ایشان خواهد آمد انحضرت بدان فرح مسرور کشت آیه آمد که وللاخرة وسرای دیکری یعنی کرامتی که حق تعالی در سرای عقبی
بتو ارزانی خواهد داشت وانرا اندازه هر بهشت ارغ داد بتره خاک لایق بود خیر لک بهتر مر تراست من الاولی از کرامتی که نخستین که فتح

بلا داست با نهایة ادنو بهتر است از بدایة چه ساعت بساعت بر درجهٔ دعوت متصاعد و بذروهٔ کمال ترقیت ولسوف یعطیک و زود باشد که عطا دهد ترا ای
آفریدگار تو مرتبهٔ شفاعت در بارهٔ گناهکاران امت فترضی پس تو خشنود شوی یعنی چندان عطا ارزانی دارد که گوی بس است و من راضی شدم امام محمد باقر
رضی الله عنه فرمود که اهل عراق شما میگویید که امید داری بدین آیتی از قران اینست که لا تقنطوا من رحمة الله و ما اهل بیت برانیم که امید در آیة و
لسوف یعطیک ربک فترضی بیشتر است چه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم راضی نشود که یکی از امت او در دوزخ باشد نظم نماند بدوزخ کسی در گرو
که باشد چو تو سید پیش رو ؛ عطای جنانش شفاعت دهند ؛ که امت تمامی ز دوزخ رهند ؛ در معالم آورده است که ابن عباس رضی الله عنه نقل
کرد که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که پرسیدم پروردگار خود را پرسیدنی و دوست نه پرسیدم میگفتم آلهی سلیمان را علیه السلام ملک عظیم دادی
و فلان و فلان را این و آن عطا دادی و مرا چه عطا دادی حق سبحانه فرمود که ای محمد الم یجدک آیا نیافت پروردگار تو ترا یتیما کودکی بی پدر فآوی
پس جای داد در کنف جد و عم تو در بحر الحقایق آورده که ترا در یتیم یافت و در صدف نبوت جای داد بیت پس که غواص کرم در تک دریای قدم
غوطه زد تا بکف آورد چنین در یتیم ؛ یا دید ترا امر کبری یگانه که بکمال قابلیت از همه کاینات متفرد بودی و بقطع علاقه از ماسوی متوحد ترا متمکن
ساخت در حضرت احدیت جمع که مقام خالص است ووجدک و یافت ترا خدای تو ضالا راه گم کرده بر در دروازهٔ مکه و وقتی حلیمه دایهٔ تو ترا آورده بود که
بجد و عم تو باز دهد فهدی پس راه نمود ترا بانک جد تو را بر تو رسانید یا در راه شام وقتی که میسره که بتجارت رفته بودی و شتر تو از راه منحرف شد
جبریل را فرستاد تا مهار شتر گرفته براه آورد در حقایق سلمی رحمة الله آورده که ترا یافت در دوستی مستغرق در بحر محبت بر تو منت نهاد بمقام قرب
رسانید ووجدک عایلا و یافت ترا درویش و عیال دار فاغنی پس توانگر ساخت بمال خدیجه یا بانک تجارت کردی یا بغنایم که از کفار گرفتی و حقایق القران
فرموده که فقیر بودی بمشاهدهٔ خلق ترا غنی گردانید بمکاشفهٔ انوار جمال خود فاما الیتیم پس اما یتیم را فلا تقهر قهر مکن و قدر ایشان بشناس که تو شربت
یتیمی چشیدهٔ واما السایل واما سایل را فلا تنهر بانگ بر مزن و محروم مساز که درد بینوایی و تنگدستی کشیدهٔ واما بنعمة ربک واما بنعمت پروردگار
خود فحدث حدیث کن یعنی احکام از انجلق رسان که تحدث بنعم شکر منعم است صاحب فتوحات قدس سره فرموده است که نعم چون
که محبوب بالذات و منعم باغلب مشکور می باشد پس حبیب خود را صلی الله علیه و سلم فرمود که از نعم من سخن گوی که خلق محتاج اند و محتاج چون ذکر
منعم شود و بدو میل کند و او دوست دارد پس بجهت تحدث بنعمة من خلق ؛ دوست من گردانی و من ایشان را دوست دارم
بسم الله الرحمن الرحیم الم نشرح لک آیا ما کشاده نکرده ایم برای تو صدرک سینهٔ ترا مناجات ترا دادیم امت در دوی گنجد یا آیا دل ترا گنجی
دادیم که هر چه از اسرار وحی تو داد قبولی تواند کرد و گفته شرح صدر کی اشارت است بانچه در اخبار آمده از شکافتن سینهٔ آنحضرت صلی الله
علیه و سلم و چنان معلوم شد که شق صدر آنحضرت معلوم متعدد بوده یکی در زمان طفولیت در قبیلهٔ بنی سعد نوبت اول که حلیمه مرضعهٔ آنحضرت صلی
الله علیه و سلم و برابوده و نوبت ثانیه و قبلی نهستکی در سال ششم یا یازدهم از بعثت نوبت دیگر آن صورة بوقوع پیوسته و در حدیث آمده که
شب معراج جبریل علیه السلام و آنکه داد و از بالای سینه تا زمین بشکافت و میکاییل علیه السلام طشت آب زمزم آورده بشکافت
بشست و آوکشتی خطشت مملو از حکمت و ایمان آورده دل او را از آن پر ساخته باز بجای نهادند و نقلی هست که بجای از تو مهر کرد چنانچه اثر
راحت و لذت منشود د در روز و مفاصیل خود یا بم بیت دلم خزینهٔ اسرار بود دست قضا ؛ درش ببست و کلیدش بدست دانی داد

سورة الم نشرح

و وضعنا و برگرفتیم

و وضعنا و برگرفتیم عنک وزرک از تو بار گران الذی انقض آن باری که گران ساخت ظهرک پشت ترا که اندوه و گفاد بود و اصرار ایشان بر کفر
و بعوض آنحضرت و گفته اند مراد غم امت است که بدان گرانی بودی از تو بر گرفتیم و شفاعت ترا در بارهٔ ایشان قبول فرمودیم ورفعنا لک و بر داشتیم برای
اظهار قدرت تو ذکرک ذکر ترا بنبوت و رسالت و خاتمیت یا با یک نام ترا قرین خود ساختیم در اذان و اقامت و تشهد و خطبه با چون دراید کنند ترا
نیز یاد کنند یا خود بر تو صلوة فرستادیم و دیگران را امر کردیم بدرود دادن بر تو ذو النون مصری قدس سره فرمود که ذکرک اشارت بانست که همه
انبیا بر حوال عرش جولان مینمودند و طایر همت آنحضرت بالای عرش برواز میکرد گفت نظم سیمرغ فهم چه کس از انبیا نرفت ؛ آنجا که تو
ببال کرامت بریدهٔ ؛ هر یک بقدر خویش بجایی رسیده اند ؛ آنجا که جای نیست تو آنجا رسیدهٔ ؛ ای محمد صبر کن فان مع العسر پس بدرستی که
با دشواری در دنیا یسرا آسانیست در آخرت ان مع العسر بدرستی که با دشواری که مکه بهشت یسرا آسانی بود در مدینه باشد لبراست در بهشت
فاذا فرغت پس چون فارغ شوی از تبلیغ رسالت فانصب پس رنج کش بمواسم عبادت یا فارغ کردی از نماز جهد کن در دعا یا چون از
گزارش احکام فراغت یابی باستغفار از امت مشغول شو تا سفر تا سبع از فتوحات می آرد که شیخ ما ابو مدین مغربی قدس سره در دلیل
این آیة آورده که چون فارغ شوی از مشاهدهٔ اکوان نصب کن دل خود را بر مشاهدهٔ جمال رحمن والی ربک و بدعای آفریدگار خود فارغب
پس رغبت کن در همه اوقات و هر چه خواهی از و خواه که قادر بر اسمان حاجات و انجاح مرادات جز حضرت او نیست و همه سخن تو بر درگاه رب
مقبول است و دعوات طیبات تو در محل قبول چون مقصود کون و مکان بود ؛ بیت خدای داده که مقصود تست
بسم الله الرحمن الرحیم والتین وسوگند بانجیر والزیتون بزیتون در انوار آورده که تخصیص این دو میوه بی بفضیله عذای لطیف سریع
الهضم و دوانی شریف کثیر النفع لیکن طبع مخلد بلغم مظهر کلیتین رفع ریگ طلاء مفتح سر د جگر و سپر زده مسمن بدن و در خبر آمده است او بواسیر را
قطع کند و نقرس را فایده دهد و زیتون میوه است و نان خورش و دوا و روغن بسیار دارد و گفته اند مراد از انجیر و زیتون و منبت
ایشانست و آن دو کوهست در ارض مقدس و یکی طور زیتا و دیگر طور تینا که هر یکی بعبدی یکی از انبیا بوده یا دو مسجد دمشق و بیت المقدس
و در عالم فرموده که تین مسجد اصحاب کهفست و زیتون مسجد ایلیا در تبیان گفته که جبل جودی و جبل بیت المقدس است که حق سبحانه برانها
قسم یاد کرده است وطور سینین و سوگند بطور یعنی زبر که محل مناجات موسی کلیم است علیه السلام وهذا البلد الامین و قسم بدین شهر امان
دهنده یعنی مکه که مولد مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و در بحر الحقایق آورده که بزبان اشارت قسمت شجره بتینه دلیله که مثمر ثمرهٔ
بره سنت و شجرهٔ زیتون مبارک بر تو که روشن بخشی بصاحت و طور سینین روح معلی که تجلی الملهم محل است و بلد امین خفی امن امان
از هجوم آفات و تعلقات اکوان و جواب قسم است لقد خلقنا الانسان بدرستی که ما آفریدیم آدمی را فی احسن تقویم در نیکوتر نگاه داشتنی
یعنی مخصوص گردانیدیم او را از میان حیوانات با نتصاب قامت و حسن صورت و اعتدال مزاج و اجتماع خواص مکونات یا مخلوق ساختیم
او را مظهر اتم و اکمل و محل اعم و اشمل تا حامل امانت الهی و منبع فیض نامتناهی تواند بود ثم رددناه پس باز گردانیدیم اسفل سافلین بزیر ترین
فرو ترینان یعنی عالم طبیعت تا از تنزل کردانیدیم بوی آثار و فطهور اطوار شعور و اشعار او چون دقایق حقایق این آیه در
جواهر التفسیر دلبذیر سمت تحریر یافته اطلاع بران حواله بمطالعه انست و گفته اند معنی این آیه آنست که آفریدیم ایشان را در نیکوترین

سورة التين

سورة العلق

صورتی واو را باز بریم پس خرافت که از دل عمارت و دران وقت هیچ کار نتوان کرد و کسی را دران پیش هیچ ودی نباشد الا الذین امنوا مگر آنانکه بگرویدند
وعملوا الصالحات وکردند عملهای پسندیده فلهم پس مر ایشانراست اجر مزدی غیر ممنون نادیده حکم ناشده یعنی هم چنانکه در جوانی و صحت مزد عبادت ایشان
مینوشتند در پیری وضعف نیز با آنکه عمل نمیکنند بهمان دستور مزد ایشان فما یکذبک پس چه چیز تکذیب میدارد وای منکر بعث بعد بالدین پس از ظهور
دلایل با مر نمیشوی بروز جزا و حساب الیس الله آیا نیست خدای باحکم الحاکمین حکم کننده ترین حاکمان یعنی هست و در خبر آمده است که هر که بخواند الیس
الله باحکم الحاکمین باید که بگوید وانا علی ذلک من الشاهدین بسم الله الرحمن الرحیم جمهور علما بر آنند اول چیزی که از
قران نازل شد پنج آیت است از اول این سوره و بیان این حال بر سبیل اجمال آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در غار حرا که داشت یا بر بالای
کوهی ایستاده بود که ناگاه جبرئیل علیه السلام بروی ظاهر شد و گفت ای محمد ترا بتو فرستاده اند و تو رسول خدایی بدین امتان که گفت فرمود
ما انا بقاری جبرئیل مرا بگرفت و بفشرد چنانچه بی طاقت شد پس بگذاشت و گفت بخوان همان جواب داد که ما انا بقاری دیگر باره گرفت و بفشرد
بگذاشت پس گفت اقرأ باسم ربک الذی خلق و قولی آنست که جبرئیل علیه السلام از زیر بر خود نامه و بر بهشت که بدیبا قوت سرخ بود دیبر
آورد نزد آن سرور انداخت و گفت بخوان فرمود که من خواننده نیستم و درین نامه چیزی نمی بینم جبرئیل علیه السلام او را بخود ضم چنانکه نزدیک بود که
بیهوش کرد نامه نوبت این سوره واقعه شد انکه دیگر بگذاشت و این آیات بخواند که اقرأ بخوان قرانرا که در وقتی افتتاح کننده باشی باسم ربک
پروردگار خود الذی خلق الخدایی که بیافرید همه چیز را یا خلق کرد آدم را از خاک خلق الانسان بیافرید آدمیانرا من علق از خونهای بسته اقرأ
بخوان تکرار از برای مبالغه است و ربک الاکرم و پروردگار تو بزرگتر از همه بزرگان و کرم او زیاده از همه کریمان الذی علم الخدایی که
بیاموزانید نوشتن بالقلم بقلم یا علم را بخط قید در او ان دل نام کاهی دهند در پنهان آورده که حق سبحانه ادم را علی نبینا و علیه السلام تعلیم
کتابت داد و اثم لیک اول کسی که خط نوشت ادریس بود علیه السلام علم الانسان بیاموخت خدای آدمی را ما لم یعلم آنچه نمیدانست یا محمد را
تعلیم ... حکم شریعت آنچه بدان دانا نبود کلا ان الانسان حقا و بدرستی که آدمی یعنی ابوجهل لیطغی هر آینه از حد میبرد و گردن کشی میکند
ان راه استغنی بآنکه می بیند خود را که بی نیاز شده است یعنی توانگر و چرا کسی که بمال طاغی شود و عبادت حق فرو گذارد ان الی ربک بدرستی که
بسوی پروردگار است الرجعی بازگشت هم در آخرت و آنجا اعمال بکار آید نه مال بیت توانگری نه بمال است بیش اهل کمال :: که مال تا لب گور است
بعد از آن اعمال آورده اند که ابوجهل گفت اگر محمد را ببینم در سجده هر آینه لبرم گردن او را بقدم خود نرم روزی حضرت نماز میگزارد
او را خبر کردند بشتاب آنحضرت روان شد و بدو باز گشت رنگ از روی رفته و لرزه بر اعضا افتاده گفتند ترا چه رسید گفت میان خود و محمد
خندقی دیدم از آتش و اژدهای دهن باز کرده و مرغان بر در پر بافته این خبر بحضرت رسیده فرمود که اگر نزد من آمدی ملایکه بر بودندی او
اعضو او را این آیه آمد که ارایت آیا می بینی تو الذی ینهی آنرا که باز میدارد عبدا عبده کامل را که محمد است صلی الله علیه وسلم اذا صلی بوقتی که
نماز میگزارد ارایت آیا می بینی ان کان اگر باشد نهی از نماز علی الهدی بر راه راست او امر یا میفرماید خلق را بالتقوی بپرهیزکاری او را باز
توان داشت از آن ارایت تکرار جهت تاکید است ان کذب اگر تکذیب کند ابوجهل ترا یا سخن مطلقا و تولی و روی میگرداند از ایمان و برگرد
از فرمان برداری که مستحق چه نوع باشد از عذاب الم یعلم آیا ندانسته است ابوجهل یعنی داناست بان الله یری بآنکه از روی تحقیق خدای می بیند

نظهداورایندگان

سورة القدر

و قصد او را بندگان گفته اند در کلمه ان الله یری همه وعده مندرج است و همه وعیدای زاهد پرستش نماز کن که ترا می بیند ای فاسق توبه کن که ترا می بیند
ای مرایی اخلاص ورز که ترا می بیند ای در خلوت قصد گناه کرده شرم دار که ترا می بیند در دوستی بعد از گناه توبه کرده بود دیگری گفتند چه کردی که
خدای عفو گفت آری عفو کند خجالت او را که میدیده چگونه از دو دفع کنم بیت کیرم که بگذرد تو از سر گنه در گذری :: زان شرم که دیدی که چه کردم چکنم
آورده اند که نوبت دیگر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم نماز میگزارد ابوجهل لعین برسید و گفت ای محمد نه ترا نهی کردم از نماز او را تهدید بسیار داد
وعیدها فرمود ابوجهل گفت مرا میترسانی و حال آنکه مجلس من بیشتر این آیه نازل شد کلا لئن لم ینته لنسفعا بالناصیة حقا که اگر بر حذر نمیکنی نفس
خود بگیریم او را بموی پیشانی و بدوزخ کشیم ناصیة کاذبة پیشانی دروغ گویان خاطئة خطاکار وصف ناصیه بکذب و خطا بطریق اسناد مجاز است
و مراد صاحب ناصیه است فلیدع گو بخوان نادیه ابوجهل مجلس خود را سندع الزبانیة زود بود که ما بخوانیم زبانیه دوزخ را برای او بجهنم کلا نه
که او گوید لا تطعه فرمان مبر او را بترک نماز یعنی بر مخالفت او ثابت باشد واسجد سجده کن بر دوام خدای را واقترب و نزدیک شو بحضرت احدیت
در حدیث آمده که وقتی بنده بپروردگار خود اقرب باشد که در سجده بود این سجده چهاردهم در فتوحات این سجده را طلب قرب گفته
بسم الله الرحمن الرحیم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و صحابه را خبر داد که یکی از شما بنی اسرائیل هزار ماه
سلاح پوشیده در راه خدای جهاد کرد و اصحاب متعجب شده گفتند ما باین عمر کوتاه بچنین دولتی چگونه توانیم رسید حق سبحانه آیه
فرستاد انا انزلناه بدرستی که ما فرستادیم قرانرا کنایه غیر مذکور دلالت بر قدر و شهرت او میکند یعنی از شرف و بزرگی مستغنی از تصریح
بان و دیگر انزال انزا بخود اسناد فرمود در وقت متبرک چنانچه گفت فی لیلة القدر در شب قدر یعنی ابتدا نزول آن دران شب بود و با تمام قران دران
شب از لوح محفوظ باسمان آمده و در بیت العزة بسفره اند و روح الامین بیست و سه سال آیه آیه و سوره سوره بحسب مصالح بدنیا
آورده و ما ادریک و چه چیز دانا کرد ترا دانی که ما لیلة القدر چیست شب قدر یعنی شب با عزت و شرف که هر که در و طاعت کند عزیز و مشرف
گردد یا عملی که درو واقع شود نزدیک خدای بود و گفته اند قدر بمعنی حکمت یعنی در و تفصیل کنند هر کاری مشحون بحکمت که نقض را بدو راه
نبود یا بمعنی تنگی است که زمین دران شب بر ملایکه تنگ شود از بسیاری ایشان که بزمین آیند لیلة القدر خیر شب قدر بهتر است من الف شهر
از هزار ماه که غازی بنی اسرائیل دران جهاد کرده و کسی را که دریابد و طاعت از دو شب قدر بقول امام اعظم رحمه الله علیه داه است در سال
و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که من ان شب را در ربیع الاول و شعبان بیشتر در رمضان یافته ام و اغلب علما بر آنند که در ماه
رمضان در دهه آخر شبهای وتر امیدوار تر است امام شافعی رحمه الله علیه بیست و یکم و بیست و سیوم را احیا کنند و حنیفه بیست و هفتم را
و عدد حروف لیلة القدر که سه بار تکرار یافته کلمه هی که کلمات این سوره بیست و هفتم است فی الجمله قول اخیر را تایید میکند و حکمت در اخفای
شب قدر تعظیم همه شبهاست و احیا آن بعبادت بیت ای خواجه چه جویی ز شب قدر نشانی :: هر شب شب قدر است اگر قدر بدانی تنزل
الملائکة فرود آیند فرشتگان بزمین یا باسمان دنیا والروح و جبرئیل با ایشان فیها دران شب و قولی آنست که ملایکه فرود آید ملکی عظیم که روح نام
اوست یا صنفی فرشتگان گویند یا روح بنی آدم یا حضرت عیسی علیه السلام بموافقت ملایکه و در تفسیر حضرت خواجه پارسا قدس سره مذکور است که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم فرود آید و در بصایر آورده که جبرئیل علیه السلام با فرشتگانی که ایشانرا باز مسکن آشیانه بهشت فرود آیند و بجایهای

موسنان درروند موسنانرا مصافحه کند و علامت مصافحه جبریل اقشعرار جلد رقت قلب وانسک چشم بود برای شرف این شب است که بلا یکد
دوح بر زمین آمیند باذن ربهم بفرمان آفریدگار ایشان از بهر کاری بزرگ که حق سبحانه قضا فرموده است یا بهر کاری از خیر و برکت سلام
سلامت از همه آفات است هی شب قدر حتی مطلع الفجر تا دمیدن سپیده صبح است اسرار علما و عرفا درین سوره بسیار است و در
جواهر شمه ازان مذکور والی الله ترجع الامور

بسم الله الرحمن الرحیم لم یکن الذین کفروا نبودند آنانکه
کافر شدند من اهل الکتاب از اهل توریت یعنی یهود و نصاری والمشرکین و از مشرکان منفکین باز ایستادگان از کفر حتی تاتیهم البینة تا انکه
بدیشان آمد حجت روشن رسول من الله فرستاده از خدای که محمد است صلی الله یتلوا میخواند بر امت خود صحفا مطهرة صحیفهای پاکیزه از کذب و بهتان
یعنی قران وانرا صحف کهن برای تعظیم با انکه جمع اسفار جمع صحیف است فیها دران صحیفها کتب قیمة نوشتهای راست و درست یعنی احکام
و مواعظ مقصود ازین آیه انست که اهل کتاب و مشرکان بر دین و آیین خود بودند تا پیغامبر صلی الله علیه و سلم بیامد و ایشانرا با یمان خواند
بعضی به توفیق بدولت رسیدند وما تفرق الذین اوتوا الکتاب و متفرق نشدند یعنی اختلاف نکردند در شان محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و انکه
داده شد این را کتاب الا من بعد ما جاءتهم مگر پس ازانکه آمد بدیشان البینة پیغمبر یعنی پیش از بعث آنحضرت همه مجتمع بودند بر تصدیق وی و بعد ازانکه
مبعوث شد مختلف شدند بعضی گرویدند بوی و بعضی کافر شدند وما امروا و امر کرده نشدند اهل کتاب الا لیعبدوا الله مگر انکه پرستش کنند خدا را
مخلصین له الدین پاک کنندگان برای خدا کیش خود را یعنی از شرک و الحاد پاکیزه باشند حنفاء میل کنندگان از عقاید باطله بدین اسلام ویقیموا
الصلوة و دیگر مامورند بانکه بگزارند نماز مفروضه را در اوقات ویوتوا الزکوة و بدهند زکوة واجبه را بمحل وی وذلک وانچه مامور شدند برا ان
دین القیمة دین ملت درست ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه نگرویدند از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری من اهل الکتاب والمشرکین و از مشرکان
یعنی بت پرستان فی نار جهنم در آتش دوزخ باشند روز قیامت خالدین فیها جاویدان دران اولئک آنگروه هم شر البریة ایشان بدترین
همه آفریدگان باشند ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه گرویده اند وعملوا الصالحات و کردند عملهای پاک و ستوده اولئک هم آنگروه ایشانند خیر
البریة بهترین همه آفریدگان باشند جزاؤهم پاداش ایشان که خدا تعالی آماده نزد پروردگار ایشان جنات عدن بوستانهای اقامت
تجری میرود من تحتها الانهار از زیر اشجار آن جویها جویهای بوستان آب و انهار خالدین پایندگان ایشان فیها دران بهشت ابدا
همیشه تاکید خلود است رضی الله عنهم و خشنود باشد خدای از ایشان و طاعتهای ایشان در پذیرد ورضوا عنه و خشنود باشند خدای بدادن ثواب
بحساب بدیشان و ایشانرا تمنای مرادات و طاعات و غایة الغایات یعنی دولت لقا که مطلب اعلی و مقصد اقصا باشد رسانیدن جنت
دانیم کس از توم ادنی و مطلبی :. مقصود ما زدنی و عقبی لقا است ذلک انچه مذکور شد از جنت و رضوان لمن خشی ربه برای انکسی است
که بترسد از عقوبت پروردگار خود و بموجبات مثوبات اشتغال نماید

بسم الله الرحمن الرحیم اذا زلزلت الارض
چون جنبانیده شود زمین زلزالها جنبانیدن وی که مقرر است نزد یک نفخه اولی یا ثانیه و بدان درهم شکسته شود واخرجت الارض و بیرون
آرد زمین اثقالها بارهای گران که دروی اجسام اموات و دفاین کنوزات یعنی براندازد در وقت بیرون افگند وقال الانسان و گوید ایشان
یعنی کافر و گفته اند عام است یعنی همه آدمیان بعد از مشاهده این حال گویند ما لها چیست زمین را که پوشیدهای خویش را آشکارا میکند یومئذ

انروز تحدث

من کلام

سورة لم یکن

سورة زلزله

انروز تحدث سخن گوید زمین بزبان حال و اصح آنست که خدای وی را سخن آرد تا بگوید اخبارها خبرهای خود را از جنبانیدن و بیرون آوردن مدفونات
یا از عملها که بر وی صادر شده از اعمال بان ربک بسبب آنکه پروردگار تو اوحی لها او کرده اورا دستوری دید که خبر ده از عملهای مردمان که بر تو
واقع بوده یومئذ انروز یصدر الناس باز گردند مردمان از موقف حساب اشتاتا پراکندگان یعنی گروه گروه بعضی بر دست راست و جمعی بر
جب لیروا تا نموده شوند اعمالهم جزای کردارها خود را در اسباب نزول آورده که دو تن بودند یکی سایل را کسره و لقمه نمی نواخت و دیگری این اندک است
و چیزی بسیار خیر باید کرد تا بدان مزد دهند و دیگر گنه خود را خوار میداشت و میگفت مارا بنظره و خطره نخواهند گرفت بلکه یکبار عذاب خواهند کرد
حق سبحانه در شان این دو کس آیه فرستاد که فمن یعمل پس هر که بکند مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل
مثقال ذرة شرا یره از ابن عباس رضی الله عنه فرمود که هیچ مومن و کافری نباشد که بکند در
دنیا خیری و شری مگر که خدای بنماید عمل وی را بوی در قیامت اما سیات مومن را بیامرزد و حسنات او را مزد دهند و حسنات کافر را رد کنند و بسیات
معذب سازند و ابن مسعود رضی الله عنه فرموده که محکم ترین ایتی در قران اینست و پیغامبر صلی الله علیه و سلم انرا جامعه فاذه گفتی و در عین المعانی
آورده که صعصعه بن ناجیه رضی الله عنه که جد فرزدق بود نزد پیغامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت انچه بر تو فرود می آید بر من بخوان آنحضرت این آیه بر
وی خواند حسبی بسنده است چون کسی که دانست که درین عرصه کبری از ذره و حبه و نقیر و قطمیر نخواهند پرسید و هیچ گونه فرو گذاشتنی نخواهد بود
هر آینه او در محاسبه خود خواهد برداشت و نکته حاسبوا قبل ان تحاسبوا نصب العین خاطر خود خواهد ساخت بیت صاحب کار خود دم روزی که فرصت
بیت :. ز خیر و شر بکر تا جهات حاصل تو :. اگر بنقد نیکویی توانگری خوش باشی :. ور ت بغیر بری خیست وای بر دل تو

بسم الله الرحمن الرحیم حضرت رسول صلی الله علیه و سلم منذر بن عمرو انصاری را رضی الله عنه با خیلی از صحابه بقبیله از کنانه فرستاد و فرموده که فلان
روز وقت صبح باید که بدیشان رسید و غارت کنید و فلان روز باز آیید ایشان چنان کردند و در باز آمدن بسبب عبور برای بزرگ توقفی افتاد و زبان
دراز کرده با یکدیگر میگفتند که تمام ان سریه در بادیه هلاک شده اند و کسی که خبر ایشان برساند نمانده این سخن بمومنان رسیده اند و هیچکس شوال ... ی
خشنودی اهل ایمان از حال ان سپاه نفرستاد این سوره فرستاد و فرمود والعادیات سوگند باسبان دونده که بوقت دویدن زنند ضبحا نفس زدنی
بادازکه صهیل بود فالموریات قدحا پس بیرون دهندگان اتش از سنگها بسمهای خویش یعنی بسم و سنگ ذنی اتش زدنی فالمغیرات پس قسم بغارت
کنندگان صبحا در وقت صبح وارد را کبان ایشانند فاثرن به پس برانگیخته اسبان بوقت سپیده دم نقعا غباری در کناران قبیله فوسطن به پس
بمیان درآمدن بدیشان جمعا گروهی را از دشمنان دین ان الانسان بدرستی که آدمی مراد ابن ابی منافقست یا جمع خودکه از فوجهای در میان مردم
می افگندند تا مطلق انسان لربه مر پروردگار خود را لکنود ناسپاس است و گویند آیه در شان ابو حباحب امام ابو اللیث رحمه الله آورده که نغ
از عرب در یک عصر یگانه بودند هر یک در صفتی اشعث در طمع و ابو حباحب در بخل و حاتم در سخا و حق سبحانه قسم یاد کرد که ابو جهل حب بخیل و اندک
واندک چیزی گفته اند کنود آن باشد که محنت بر شمارد و از خیر باز نیارد و در حدیث امام رضی الله عنه آمده که تنها خورد و عطا نه دید و بنده را
بزند وانه و بدرستی که خدای علی ذلک بر بخل او و کفر او لشهید هر آینه گواهست یا انسان بر کنود خود گواه است بحسب ظهور آثاران از وی وانه
و بدرستی که انسان لحب الخیر برای دوستی مال لشدید سخت است یعنی بخیل وی بغایت رسیده و شیخ الاسلام قدس سره فرمود که مال را

سورة العادیات

مال را دوست میداری بده تا تو باز دهند و بر وارث مگذار تا داغ حسرت بر کردن تو ننهند **نظم** مال همان به که یاران دهی :: کر ندهی به که بجا کش نهی

مال بی منفعت ای حکیم :: بهر نهادن چه سفال و چه سیم **افلا یعلم** ایا نمیداند انسان **اذا بعثر** جون ظاهر کرده و بیرون اورده شود **ما فی القبور**

انچه در کورهاست یعنی اموات **وحصل ما فی الصدور** و حاصل کرده شود انچه در سینهاست یعنی بامیان ارند و خیر و شر انرا متمیز سازند جواب اذا این است

جون خدای باداش خواهد داد **ان ربهم** بدرستی که افریدکار ایشان **بهم** با قوال و افعال ایشان **یومئذ** آن روز **لخبیر** هر آینه دانا است بر جز

دادن دانا و توانا است

سورة القارعة

بسم الله الرحمن الرحیم القارعة روز کوبنده **ما القارعة** جیست کوبنده مراد روز قیامت است که بکوبد

دلهارا بهول و هیبت **یوم یکون الناس** روزی که باشند مردمان از شدت تحت تر **کالفراش المبثوث** مانند پروانه براکنده غوغای ملخ که بهم بر می آیند و

باهمال بر ایشان می شنوند **وتکون الجبال** و کردد کوهها از هول ان روز **کالعهن المنفوش** مانند پشم رنگ کرده حلاجان بذاتی یعنی کوهها در هوا مشابه پشم رنکین زده

باشند چه رنکهای پشم رات کنند و در زدن زده متفرق و منتشر کردد **فاما من ثقلت** پس اما در ان روز هر که کران باشد **موازینه** ترازوهای او یعنی معادیر

انواع حسنات او راجح بود **فهو** پس او **فی عیشة** در زندکانی باشد **راضیة** پسندیده **واما من خفت** و اما هرکه سبک بود **موازینه** ترازوهای

کردار او بانکه حسنه نداده یا راجح سیئات او **فامه هاویة** پس جای او هاویه است و ان درکه باشد زیرترین همه درکها **وما ادریک** و چه چیز دانا کرد ترا **ما هیه**

جه چیزاست هاویه **نار حامیة** اتشی بنهایت رسیده در سوزش

سورة التکاثر

بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که بنی عبد مناف و بنی

سهم بر یکدیگر مفاخرت کردند بکثرت مردم قبیله بنی عبد مناف بیشتر امد و بنی سهم کفتند بسیار مردم ما در جاهلیت کشته شده اند با مرده و زنده را

شمار میکنیم جون برین شمردند قوم بنی سهم بیشتر آمدند خانواده حق سبحانه ایه فرستاد که **الهیکم التکاثر حتی** مشغول کرد شمارا فخر کردن به بسیاری

قوم **حتی زرتم المقابر** تا حدی که آمدید بکورستانها و مردکان را شمار کردید و کفته معنی ایه اینست که مشغول شدید بتکاثر اموال و اولاد و مستغرق

امور معیشتی کشتید تا انکاه که بمردید و آمدید بقابر **کلا** نه چنین باید که همیشه عاقل مصروف دنیا شود و از اخرت فراموش کند که اجل

ناکاه در رسد و آنجا ندامت سود ندارد **نظم** روزی که اجل کند شبیخون :: البته بباید از جهان رفت :: کر دل ننهی اسیر دنیا :: اسان

ره انجهان توان رفت **سوف تعلمون** پس زود باشد که بدانید عاقبت تفاخر و تکاثر را یعنی بوقت مرک **ثم کلا سوف تعلمون** پس جنانکه زود

بدانید خطای خود بوقت نشور **کلا** نه چنان باید که بزنده فرموده رامباهات کنید **لو تعلمون** اکر بدانید که چه در پیش دارید **علم الیقین**

دانستنی درست بی کمان هر آینه شمارا باز دارد از مفاخرت و مکاثرت **لترون الجحیم** بخدای که بخواهید دید دوزخ را و اول از دور که بعرصات

می اید **ثم لترونها** پس هر آینه بخواهید دید آنرا **عین الیقین** دیدنی بچشم بیشک وقتی که بوی در آیید **ثم لتسئلن** پس هر آینه پرسیده شوید

یومئذ آن روز بوقت محاسبه **عن النعیم** از نعمتهایی که بدان مشغول شدید از عبادت تا خطاب مخصوص است بهر که دنیا او را از دین باز

داشته و کفته مخاطب کفار اند و اصح انست که عام دارند جه همه کس را از شکر نعمتی که داشته سوال خواهند کرد و بعضی بالتخصیص کرده اند با ب سرد و سایه

خنک و بعضی لذت خواب نمود و بعضی باسلام و التخفیف شرایع با قران داشته اند که صحت و فراغت در حدیث آمده که دو نعمت است که بیشتر مردمان

در غبونند و قدر ان نمی شناسند صحت و فراغت و در عین المعانی آورده که نعیم محمد است صلی الله علیه وسلم و مردم را از دعوت و ملت و اتباع سنت

و خواهند پرسید **بیت** چه نعمی بزرکان خدای که بر تقلین :: سپاس او ادای فرض العین

بسم الله الرحمن

سورة العصر

بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که ابو الاسد بن عمر صدیق را رضی الله عنه کفت زیان کردی ای ابو بکر دین بدران خود کذاشتی و از عبادت

بتان باز داشتی جواب داد که زیان کار نباشد انکه سخن رسول را بشنود و عمل بخیر بجا ارد بلکه زیانکار انست که خدا را منکر شده و متابعت شیطان

کند حق سبحانه موافقت صدیق اعظم رضی الله عنه این سوره فرستاد **والعصر** سوکند بخدای روزکار یا بروزکاری که مشتمل است بر اعاجیب

بسیار یا بنماز دیکر یا بعصر پیغامبری یا بعصر تو ای محمد که فاضلترین همه عصرهاست جواب قسم **ان الانسان** بدرستی که ابو الاسد بن یا ابو جهل یا

همه آدمیان **لفی خسر** هر آینه در زیانند بسبب صرف اعمال در مطالب ناپایدار **بیت** مده بیهوده نقد عزیز عمر از دست :: که پس زیان کنی و در زیان اندازد سود

با صایع کنندکان در زیانکاری اند **الا الذین امنوا** مکر انانکه کرویده اند **وعملوا الصالحات** و کارهای ستوده کرده **وتواصوا** و وصیت کرده اند

یکدیکر **بالحق** بعمل راست درست که اقامت بر طریق حق یا بقول صحیح که قرانست **وتواصوا بالصبر** و وصیت کرده اند بصبر یا بصبر بر طاعت یا از

معصیت و بعضی از مفسران برانند که لفی خسر کنایت از ابو جهل و امنوا ایما میکند بصفت صدیق رضی الله عنه و عملوا الصالحات اشارتست

بفاروق رض و تواصوا بالحق مختارات از کفتار ذی النورین رض و تواصوا بالصبر حکایت از سیرت مرتضی علی رضوان الله علیهم اجمعین

سورة الهمزة

بسم الله الرحمن الرحیم اورده اند که اخنس بن شریق لعنه الله عیب رسول الله صلی الله علیه وسلم کردی

و در حضور و لید مغیره غیبت میکرد حق سبحانه و تعالی در باره ایشان این سوره فرستاد که **ویل لکل همزة** وای مر غیبت کنندکان را

لمزة و غیبت کنندکان او با کسی را که طعنه زننده بود و بدست و چشم اشارت کنندکان **الذی جمع** انکسی که کرد کرد **مالا** مالی را **وعدده** و شمرد

ان را بارها انکاه داشت **یحسب ان ماله** می پندارد که انکه مال جمع کرده او **اخلده** او را جاوید خواهد ساخت در دنیا **کلا** نه چنان که

او می پندارد **لینبذن** هر آینه انداخته شود **فی الحطمة** در حطمه و آن نام درکه ایست که هر چه در وی شود فی الحال شکسته و سوخته کردد

وما ادریک و چه چیز دانا کرد ترا **ما الحطمة** چیست حطمه **نار الله الموقدة** اتش خدای بر افروخته شده و هرچه برافروزد دیکری تواند که فرو نشاند

التی تطلع ان اتشی که بر آید و غالب شود **علی الافئدة** بر دلها و میان در اید و تخصیص ان اتش بدل کافر جهت انست که دل او محل عقاید ناشایسته و منشا نیت

ناپسندیده است **انها** بدرستی که ان اتش یعنی ان **علیهم** بر کافران **مؤصدة** فرو بسته شده است **فی عمد ممددة** بستونهای دراز بدان زده و محکم ساخته

که هر کس نتواند ساخت کشاده این اشارت ببقا و خلود ایشانست در اتش صاحب کشف الاسرار فرموده که اتشی که بدل راه یابد اتشی عجبست حسین

منصور قدس سره فرموده که هفتاد سال اتش نار الله الموقده در باطن ما زده اند تا تمام سوخته شده تا که از معدن انا الحق بیرون جست و در ان سوخته

افتاد اکنون سوخته باید که از سوزش ما خبر دهد **بیت** ای شمع بلند قدر تاز بکریم :: کاحوال دل سوخته هم سوخته داند ::

بسم الله الرحمن الرحیم در کتب سیر نقلهای بی بند کور است که ابرهه صباح که از قبل نجاشی والی یمن بود در موسم حج دید که مردمان از اطراف

و جوانب بمکه متوجه شدند معلوم کرد که مقصد ایشان زیارت خانه کعبه است عرق نخوتش در حرکت آمده داعیه کرد که در مقابله ان خانه بسازد

و جوه حجاج را بر مصروف کرداند پس در صنعا از رخام ملون کلیسای قبلیس نام بساخت و در دیوار آن زر و جواهر ترصیع و فرش کرد و انده

طوایف خلق را در ولایت یمن بطواف ان تکلیف نمود و این صورت اکر چه بر قریش شاق بود اما چون کسی بی چاره نداشتی یکی از بنی کنانه بحدث الداعیه

مشغول شده رخت جمع ورته یافت شبی آن بیت محدث را حدث آلوده ساخت و قرار نمود و این خبر در آفاق اطراف منتشر کشت و طبایع مردم

از اطراف آن متفرق شده و ابرهه ازین حال متاثر گشته لشکر جمع کرده با فیلان بکر مهیب منظر بقصد تخریب حرم محترم متوجه مکه شد و فیل محمود را که
جثه بنای کوه باره بود بیت بهیکل قوی راست چون کوه قاف ∴ خوش عربده جا کن اندر مصاف ∴ با خود برده بحوالی مکه معظمه آمده مواشی قریش را غارت
کرد و اکابر مکه بکوهها متحصن شدند و ابرهه از اول لشکر برنشانده و پیلان را برانگیخته روی بمکه نهاد پیل محمود روی از دیوار شهر بگردانید
متوجه لشکرگاه شد و هرچند پیلبانان کوشیدند که روی بجانب شهر کنند میسر نشد و پیلان دیگر از جهت اعراض او از خانه بیرون رفتند ابرهه درین حال فرو
مانده و جماعت قریش از بالای جبال نظر برگماشته که آیا حال بر چه منوال گردد ناگاه در کنار دریا جوق جوق مرغان سیاه با گردنها سبز پدید آمده اند و حمله
آورده بر لشکر سنگ باران کردند و بیک نفس همه فیل ابرهه متلاشی شدند کما قال الله تعالی الم تر کیف آیا ندانستی که چگونه فعل ربک کرد پروردگار تو
باصحاب الفیل بخداوندان پیل یعنی ابرهه و لشکریان او الم یجعل آیا نساخت و نگردانید کیدهم مکر ایشان را بتخریب کعبه داشتند فی تضلیل در تباهی و بطلان و
ارسل علیهم و فرستاد بر ایشان از طرف ساحل دریای محیط طیرا مرغان ابابیل گروه گروه منقارهای ایشان چون منقارهای مرغ زرد ترمیهم می افکندند
آن لشکر بحجارة من سجیل بسنگی از سنگ گل یعنی گل بسنگ شده فجعلهم پس ساخت خدای ایشان را بدان سنگها کعصف ماکول چون برگ کاه خواسته
شده یعنی خورده در روی افتاده باشد و نابود کرده کنایت از استیصال ایشان آورده اند که هر مرغی سه سنگ داشت یکی در منقار و دو در چنگها
و بر سر هر عضوی که آنکه فرو زدندی از جانب دیگر بیرون رفتی و بر سنگ نامه یکی از سنگ دلان که نیت خانه خرابی داشتند نوشته بود ابرهه موسوم
بود و برای هلاک دلان مقرر کرده در منقار داشت ملازم وی بود و در بارگاه نجاشی بالای سر ابرهه صورت حال بعرض رسانید نجاشی از
روی تعجب پرسید که چگونه مرغان بودند که چندین مبارزان هلاک شدند ابرهه را در حال نظر بر آن مرغ افتاد گفت ای ملک یکی از آن مرغان این است
هم آن لحظه آن مرغ سنگی که داشت بر سرش افکند و هم در پیش نجاشی هلاک شد و ازین صورت عبرتی بر صحیفه دل نجاشی منقش گشت بیت نوشت نامه
تقدیر بر جریده دل ∴ خطی که فاعتبروا منه یا اولی الابصار

سورة قريش

بسم الله الرحمن الرحیم آورده که قریش را برای تجارت
زمستان به یمن رفتندی و تابستان بشام و مردم ایشان را اهل حرم گفتندی و حرمت داشتندی قریش باصح روایات لقب نضر بن کنانه است
و هر از عرب که لقب او بنضر منتهی میشود قرشی است و بعضی از علماء ایشان برآنند که قریش لقب فهر بن مالک است نبیره نضر باشد پس حق سبحانه برای
اثبات نعمت بر ایشان سوره فرستاد و کفت شکر نعمت نمایید و متعجب شوید لایلاف قریش برای پیوستن قریش بیکدیگر ایلافهم پیوستن رحلة
الشتاء والصیف در محل تعجب که من ایشان را این حرمت و نعمت دادم و ایشان از پرستش من تهاون مشغول شده اند فلیعبدوا پس باید که بپرستند رب
هذا البیت خداوند این خانه معظم را که تعظیم ایشان بسبب اوست الذی اطعمهم آنکه طعام داد ایشان را بدین دو رحلت و سیر کرد من جوع از
گرسنگی وآمنهم و ایمن گردانید بجهت این حرم محترم من خوف از ترسی آنکه در حوالی مکه اند و دیگر را میکشتند و غارت میکنند

سورة الماعون

بسم الله الرحمن الرحیم مفسران برآنند که نیمه اول این سوره در شان کافرانست و نصف آخر در باره منافقان که ابوجهل لعین تکذیب قیامت کردی
هرگاه وصی یتیمی بودی و ابوسفیان طلب طعمه و کسوة از مال بردی و براندی و سوختی و دمان از اتفاق باز داشتی حق سبحانه فرمود که ارایت
الذی آیا دیدی تو و دانستی کسی که یکذب تکذیب میکند بالدین به روز جزا یا در حساب یعنی ابوجهل فذلک الذی پس او آنکس است که
بعنف و ستم یدع الیتیم دفع میکند یتیم را و او میراند و گفته اند ابوسفیان یا ولید شتری کشته بود و بخش میکرد یتیمی از و نصیبی طلبید و او را

بعصا زد حق سبحانه

بعصا زد حق سبحانه مذمت او میکند که میرنجید یتیم را ولا یحض و تحریض نمیکند و ترغیب نمینماید اهل خود را علی طعام المسکین بر طعام دادن درویش محتاج
یعنی نه خود میدهد و نه کسی را میفرماید بلکه از احسان منع میکند نظم چون ز کرم سفله بود بر کران ∴ منع کند از کرم دیگران ∴ سفله نخواهد دگری را بکام
خس نکند از دگری را انجام ∴ پس در شان منافقان میگوید فویل پس سختی عذاب للمصلین برای نمازگزارندگان ریایی یعنی ابن ابی و اصحاب او الذین
هم آنانکه ایشان عن صلاتهم از نماز خود ساهون بیخبرانند و از غفلت و زندگان یعنی اذان حسابی نگیرند و بحضور مردم نگردند و اداکه اهل
نفاق در خلوت پروای نماز ندارند و چون بصحبت رسند بشرط و آداب میگزارند بیت کلید در دوزخ است آن نماز ∴ که در چشم مردم گزاری دراز
الذین هم آنانکه ایشان یراؤن ریا میکنند در کردار خود بامید ثنای مردم ویمنعون الماعون و باز میدارند مال زکوة را یعنی نمیدهند و گفته اند ماعون
متاع خانه است که مردمان بدان یکدیگر را معونت کنند چون دیگ و کاسه و تبر و دلو و قولی آنست که مراد از ماعون سه چیز است که منع آن نشاید کرد
آب و آتش و نمک

سورة الكوثر

بسم الله الرحمن الرحیم در معالم آورده که عاص بن وائل با پیغامبر صلی الله علیه وسلم
نزدیک باب بنی سهم ملاقات کرد اند و زمانی باهم سخن گفتند حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله بیرون رفته و عاص بمسجد در آمد جمعی از صنادید قریش
در مسجد نشسته بودند پرسید که با که سخن گفتی گفت با این ابتر گفتندی یعنی عقب از وی نخواهد ماند و در آن ایام پسر آنحضرت طاهر نام از خدیجه رضه داشت
در گذشته بود چون خبر بآنحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسید دل مبارکش اندوهناک شد حق سبحانه برای تفریح دل آنحضرت و تسلی خاطر مبارکش این
سوره فرستاد انا اعطیناک ما عطا کردیم ترا الکوثر بسیاری این لفظ فوعل است از کثرت یعنی عطا کردیم ترا خیر بسیار دو فرزند بسیار و علم و
عمل بسیار و در عین المعانی آورده که بسیاری امت و گفته اند کثرت ذکر تو در زمین و آسمان یا کثرت معجزات یا کثرت دوستان و هواداران و
اشهر آنست که کوثر جوئیست و در حدیث وارد آمده که بالای آسمان هفتم جوی دیدم و بر لب آن جوی خیمها بود از یاقوت و لؤلؤ و زبرجد و مرغان
سبز بر لب آن جوی دیدم از جبرئیل علیه السلام پرسید که این چیست فرمود که این جوئیست کوثر که حق سبحانه و تعالی بتو عطا کرده و در معالم التنزیل
آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که کوثر جوئیست در بهشت کنارهای او از زرست و مجرای او بر در و یاقوت و خاک او خوشبوتر از مشک و
سفیدتر از شیر و بوی او خوشتر از مشک و کوزهای او مانند ستارگان آسمان و هر که از آن حوض آب خورد هرگز تشنه نشود و صاحب تاویلات فرموده که
کوثر معرفت بهر کثرت در وحدت و شهود وحدت در عین کثرت این نکات در بوستان موقف که هر که از آن سیراب شد ابدا از تشنگی جهالت
بیشتر است و این معنی خلاصه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و اکمل اولیاء امت اوست فصل پس نماز گزار لربک برای پروردگار خود خالص
برای رضای او وانحر و شتر قربانی کن برای وی یا نگاه دار ... قربان میکنند یا دست راست بر دست چپ نه در نماز نزدیک نحر
و آن موضع قلاده است و گفته اند مراد عید نمازست و قربان کردن ان شانئک بدرستی که دشمن تو یعنی عاص هو الابتر اوست دم بریده و منقطع
از خیر و بی نسل و ذریت اما ترا ذریت بسیار و صیت و اشتهار و آثار فضل بیشمار تا قیامت باقی خواهد بود بیت آثار اقتدار تو تا حشر متصل ∴ خصم
سیاه روی تو تا حاصل و خجل ∴

سورة الكافرون

بسم الله الرحمن الرحیم گروهی از قریش چون ابوجهل و عاص و ولید و امیه و اسود بن
مطلب بروایت عباس رضی الله عنه پیغام فرستادند که محمد را بگوی که تو یکسال خدایان ما پرستش کن تا ما نیز یکسال عبادت خدای تو بجا آوریم چون پیغامبر بران
حضرت رسید مقارنت حال جبرئیل نازل شد این سوره فرود آورد قل بگوی محمد یا ایها الکافرون ای کافران و اد همان جماعت که مذکور شدند

و خدای تعالی میداند که ایشان ایمان نیارند لاجرم گفت که با ایشان بگوی لا اعبد نخواهم پرستید ما تعبدون آنچه شما میپرستید و لا انتم و نباشید
شما عابدون پرستندگان در اخبار ما اعبد آنکه من میپرستم و لا انا عابد و نیستم من پرستنده در حال ما عبدتم آنچه شما پرستش میکنید و لا انتم
و نباشید شما عابدون در استقبال ما اعبد آنکه من پرستش میکنم لکم دینکم مر شما راست دین و آیین شما که بدانید و نخواهید گذاشت یا شما راست جزای
کردار شما و لی دین و مراست پاداش اعمال من و این یعنی عادت نیز هست و این آیة بآیة السیف منسوخ ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که در
قران سوره نیست بر شیطان صعبتر از این سوره زیرا که توحید محض است و ثواب خواندن او برابر ثواب قراءة ربع از قران باشد

سورة النصر

بسم الله الرحمن الرحیم اذا جاء چون بیاید نصر الله یاری کردن خدای یعنی ظفر دادن ترا و الفتح و فتح مکه و سایر فتح بلدان
است ترا و رایت الناس یدخلون و ببینی مردمان که در می آیند فی دین الله در دین خدای که اسلام است افواجا گروه گروه در سال نزول این سوره بتابع وجود بود چون
بود و چون بنی اسد و قبائل و بنی ... و بنی الکنانه و بنی هلال و بلی و نهیب و ... و غیر ایشان از اتحاد العراق بخدمت آنحضرت آمدند و بشرف اسلام مشرف
شدند فسبح پس تنزیه کن خدای را تنزیهی مقترن بحمد ربک بستایش پروردگار تو یا بگوی سبحان الله و بحمده از عایشه رضی الله عنها منقول است که
بعد از نزول این سوره ندیدیم که پیغمبر صلی الله علیه و سلم نماز گزاردی الا که گفتی سبحانک اللهم و بحمدک اللهم اغفرلی و گفته اند نماز کن با مر خدای و استغفره
و آمرزش طلب از وی یعنی برای هضم نفس و استقصار عمل و گفته اند استغفار کن برای گناهان امت خود انه کان بدرستی که هست خدای توابا قبول کننده
توبه از مستغفران اکثر علما برانند که نزول این آیة بعد از فتح مکه بوده در بین خبر وفات رسول است صلی الله علیه و سلم و در وقتی که نازل و پیغمبر صلی الله علیه
و سلم برخاست عباس رضی الله عنه بگریست چون آنحضرت پرسید که چرا میگریی عباس گفت ترا خبر دادن از دفن حضرت فرمود که چنانست که تو گفتی
و حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله بعد از نزول این سوره دو سال بزیست در کشاف آورده که چون این سوره فرود آمد رسول صلی الله علیه و سلم
فاطمه رضی الله عنها طلبیده و گفت ای فاطمه خبر وفات من دادند یعنی بیت نامه رسید از آن شهر واجب برهم ... عزم رجوع میکنیم رخت بحرم میبرم
... بگریست و آنحضرت فرمود که مگری که تو اول کسی که باشی که بمن رسی

سورة تبت

بسم الله الرحمن الرحیم چون آیة و انذر عشیرتک الاقربین نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بکوه صفا بر آمده ندا کرد که یا صباحاه رؤسا قریش نزد وی جمع آمدند فرمود
که اگر من شما را خبر کنم که لشکرهای این دو کوه جمع آمده اند بدانکه بر شما شبیخون کرده دست بقتل و غارت بگشایند مرا در آن تصدیق می کنید
یا نی گفتند چرا نکنیم تو پیش ما متهم نشده حضرت فرمود انی نذیر لکم بین یدی عذاب شدید ابو لهب برخاست و گفت بهلاک باد ترا ما را برای این خواندی
و در روایتی ... سنگی برداشت که بر آن حضرت ... حق سبحانه آیة فرستاد تبت هلاک شد و نابود گشت یدا ابی لهب دو دست
ابی لهب که سنگ برداشت و خواست که حبیب من زند ابی لهب عم رسول صلی الله علیه و سلم بود و عبد العزی نام داشت و بواسطه معادات
او با رسول صلی الله علیه و سلم بدو نفرین واقع شده بعضی برین وجه گفته اند که ناچیز باد دنیا و آخرت او و تب و هلاک شد و ناچیز گشت در خبر است
بعد از دعا آورده اند که ابو لهب این سخن شنید و گفت اگر آنچه برادر زاده من میگوید حق است مال و فرزند فدا کنم و خلاص شوم رد قول او را
آیة آمد که ما اغنی عنه دفع نکند از وی عذاب این نفرین را ماله خواسته او و ما کسب و آنچه کسب کرد یعنی فرزند او عتبه یا آنچه مکسوب اوست
از نتایج تجارت و سایر معاملات سیصلی نارا ذات لهب و امراته زود باشد که در آید با تشی تافته و نیز او در آید حمالة الحطب

بردارنده هیمه و کشنده هیزم و الجمال بود که ام جمیله در همسایگی حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله خانه داشت روز ها بنت های خشک جمع کردی
و بر پشت آوردی و براه رسول صلی الله علیه و سلم بریختی تا خاری در دامنش اویزد و یا در پایش آویزد و خلد و آنحضرت بیرون نماز بیرون آمدی و آنرا
برداشتی از سر راه بطریق ملاحت گفتی این چه نوع همسایگی است که با من میکنید بیت میر بحیند در ره تو خار با همه ... چون گل شکفته بود رخ دو لبان
تو ... و گفته اند سخن چینی عبارت از هیزم کشی است که آتش خصومت میان دو کس بر می افروزد نظم میان دو کس جنگ چون آتش است ... سخن چین بدبخت هیزم
کش است ... کنند این و آن خوش دگر باره دل ... وی اندر میان خاکسار و خجل ... میان دو کس آتش افروختن ... نه عقل است خود در میان سوختن ... ام
جمیل این خصلت داشت یا حامل حطب جهنم بود که بجهت معادات رسول علیه السلام بار گناه و در دم برداشتی و گویند فی نفس الامر هیزم میکشید برای خود
چنانچه رسم زنان عرب است روزی بسته هیزم بر پشت داشت رسنی هیزم در گردن او از پس سنگی نهاد و پا ساید ملکی بیامد و آن بسته را در بسته او از سنگی
فرو کرد و اینده رسن در گردنش بمانده و خفه شد در دوزخ رفت و حق سبحانه خبر داد فی جیدها در گردن او حبل من مسد رسنی از لیف خرما که هیزم
بدان بر بسته بود مراد سلسله حدید دوزخ است که در روز قیامت در گردن وی بسته بدوزخ کشند

سورة الاخلاص

بسم الله الرحمن الرحیم جمعی از قریش گفتند ای محمد صفت خدای خود بگو که ما دیده و دانسته ایم که چه چیز است چه چیز است ... و از که میراث گرفته و میراث او
که خواهد گرفت این سوره نازل شد که قل بگوی ای محمد آنکسی است که از وی پرسید هو الله اوست خدای احد یگانه متوحد بذات و منفرد بصفات الله
الصمد آن خدای که بی نیاز است از همه و همه کس بسوی او نیازمندان و او نخورد و نیاشامد و باینده است که فانی نشود و او در وی ادراک نمیکند
خواهد شد و در عیون المعانی از امام علی بن موسی الرضا رضی الله عنه نقل کرده که صمد آنست که عقل از اطلاع بر کیفیت او نا امید باشد بیت کالش در وی هر
اندیشه بر بست ... خود ابست از این اندیشه بشکست لم یلد نزاد کس از وی رد یهود است که گفتند عزیر پسر اوست و لم یولد و زاده نشد از کسی رد نصاری است
که گویند عیسی پسر خداست و لم یکن له کفوا احد و نیست و نبوده و او را همتا هیچکس رد مجوس و مشرکان عرب است که گفتند او را کفو هست شیخ ابو
... قدس سره فرموده که شرک دایر است بر عدد و تقابل علت و معلول و تکافؤ ضد حق سبحانه نفی عدد و شرکت کرده از ذات خود که هو الله احد و
نفی تقابل و نقص فرموده به الله الصمد و علت و معلول را منتفی ساخت بهم لم یلد و لم یولد و اشکال و اضداد را مرتفع کردانید به و لم یکن له کفوا احد و از این
جهت که او را از سوره اخلاص گویند محققان گفته اند توحید بنفی وجود متماصل در ماهیت و متکافی در قوه یا متماثل باشد در رتبه بشاید معارف معلول
مثل و لد یا متقدم در آن بمنزله علت مثل والد و یا موالد داده بشابه مقارب مثل گفته تمهید قاعده توحید که به قل هو الله احد الله الصمد و تقدیم
یافت بهم لم یلد که مقتضی صف اول است و لم یولد که اقتضای ... دوم میکند و لم یکن له کفوا احد که مقتضی سیم است تمام شده و از امام جمال الدین
... رحمه الله فرمود که معطله گویند که عالم را مانع نیست فلاسفه بر آنند که ... اما او را صفات نیست مذهب ثنویان آنست که شریک داده شده را
اعتقاد آنست که خلق مانند یهود و ترسا گویند او را زن و فرزند هست معتقد معان آنست که کفو دارد چون بنده مومن گفت که هو از تعطیل بری
شد چون گفت الله از کفار فلاسفه بیزار شد چون گفت احد از روش ثنویه راه نمود چون بر زبان راند که الله الصمد از مذهب ... دور شد
چون لم یلد و لم یولد خواند از یهود و ترسا بیزاری کرد چون و لم یکن له کفوا احد گفت از معتقد معان بیزار شد و بعضی گفته اند که اسرار از کلمه
هو بهره گیرد و ارواح از ذکر الله ارباح یابند و دلها از نور احد محفوظ و عقول از سر الله الصمد نصیب یابند و نفس از تعقل لم یلد و لم یولد

منقطع کردد و تخصص از معنی ولم یکن له کفوا احد بمراد رسد وکفته اند کلمهٔ هو قسم لفظ است و الله است لفظ الله بهرهٔ دانش و دانش نام احد خط مجالست کفتیله الله الصمد نصیب عارفانست الفاظ لم یلد ولم یولد قسط عاقلانست وکلمات ولم یکن له کفوا احد از ان عامهٔ مومنان است و هر که بسر هو رسید والدات و هر که الله را داند عالم است و هر که احدیت دریابد محب است و هر که صمدیت شناسد عارف است و هر که لم یلد ولم یولد اعتقاد کند عاقل است و هر که ولم یکن له کفوا احد را تصدیق نماید مومن است و هر که این معانی را جمع کند موحد خالص است و شمهٔ از حقایق این سوره در جواهر التفسیر باز توان یافت

سورة الفلق

بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که کودکی از یهود بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم مشغول بود و دختران لبید بن عاصم از و بمبالغه بسیار مقداری از مشاطهٔ آن حضرت و دندان شانهٔ چند از مشط وی بستدند و بنام آنحضرت بر سنی سحر کرده در چاه ذروان بزیر سنکی نهادند و جبریل علیه السلام سید انام را صلی الله علیه وسلم خبر کرد و پیغمبر صلی الله علیه وسلم مرتضی علی را کرم الله وجهه فرستاد تا آن رسن را بیارد یازده کره بران زده بودند حق سبحانه معوذتین را یازده آیه فرستاد و جبریل علیه السلام کره قراة میفرمود ایتی عقدهٔ از ان رسن بکشود و عقبه بن عامر رضی الله عنه از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم روایت کرده ما تعوذ المتعوذ بمثل المتعوذتین قل اعوذ بکوای محمد که پناه میکیرم برب الفلق بافریدکار صبح و کویند که فلق چیزیست که شکافته شود چون حب و دانه که از ان روید و بواجب رستن و مانند سنک زمین جهت بیرون آب و زندانیست در دوزخ و برهمه تقدیر بخدا او پناه باید کرفت من شر ما خلق از بدی انچه آفریده است از موذیان انس و جن و سباع و بهایم و هوام ومن شر غاسق و از شر تاریک چون در آید ظلمت او بر همه چیزها یا از شر آفتاب اذا وقب چون غروب کند یا ماه چون برآید یا ثریا چون ساقط کردد که ان محل کثرت اسقام و طاعونست و طلوع ان وقت قلب اعراض ومن شر النفاثات و از شر دمندکان یعنی زنانی که سخن کلمات سحر میکویند و میدمند فی العقد در کرهها و آن دختران لبید بند ومن شر حاسد و از بدی حاسد اذا حسد چون ظاهر کند حسد خود را و مقتضای ان عمل نماید چه اکر بپوشد ضرران بوی عاید نیست و اراد بود که بر حضرت سید عالم صلی الله علیه وسلم حسد داشتند و ختم کرد سر وین سوره را بحسد که بدترین صفتی است ابن عباس رضی الله عنه فرمود که اکر در عالم از حاسد بدتری بودی ختم این بران نکردی و اول خطیئه که در آسمان واقع شد حسد ابلیس بود بر آدم علیه السلام و نخست کناهی که بر زمین صادر کشت حسد قابیل بود بر هابیل نظم حسد آتشی دان که چون برفروخت ∴ حسود لعین را بیکبار سوخت ∴ کرفتم بصورت همه دین شوی ∴ حسد کی کذاری که حق بین شوی

سورة الناس

بسم الله الرحمن الرحیم قل اعوذ بکوای محمد که پناه میکیرم برب الناس بپروردکار آدمیان ملک الناس پادشاه مردمان اله الناس معبود ایشان من شر الوسواس از شر وسوسه کننده الخناس پنهان شونده وقتی که یاد خدا کند عادت شیطان انست که چون بنده خدای را یاد کند پنهان شود و چون از ذکر حق غافل شود بوسوسه در آید الذی یوسوس انکسی که وسوسه میکند فی صدور الناس در سینهای مردمان من الجنة والناس از جنیان و آدمیان یعنی شیطان الانس والجن و در نهایت آمده که درین سوره پنج جای لفظ ناس واقع شده معنی او مکرر نیست و اراد باول اطفال اند و معنی ربوبیت ذات بدان مناسب جوانان و لفظ ملک که خبر و سیاست دلیل شد برانست و بثالث پیرانند و اسم اله مبنی است بر طاعت و عبادت مناسب بان و بچهارم صالحان که وسواس بیش مولعست باغوای ایشان و بخامس مفسدان و عطف او بر معوذ منه دلالت میکند بدان و محققان بر انند که مفید کلیه و اثبات کلیه که آن ما حضرت خوانند منحصر در وسنت دلالت بر نهایت و تمامی دارد و بر جهت اول را

دایره کوینده درد

دایره کوینده دروی آن اشارت بانست که هر چند که او را در نفس او ضرب کنند و حاصل را باز در وضرب نمایند الی غیر النهایة همان بصورت اصلی خود باز آید و نهایت ان عدد خود را بنماید و چون بیست و پنج و صد و بیست و علی هذا بس خلاصه کون انسان است حدود پیکر بدین منتظر شد ∴ پنج عضو منتهی می شود و در راس و یدین و رجلین و اطراف هر یک از نهایت پنج انتها یافته ∴ و در یدین و رجلین پنج پنج اعداد اصابع ظاهرست و باطنش ∴ پنج دیکر ادراسته است ∴ و موید این قول است انکه در معوذهٔ ثانیه که صورت سوره قرانی بدو منتهی ∴ میکردد و پنج بار لفظ الناس تکرار یافته و درین عدد اسراری نهانیه ∴ مندرج است و بیان شطری از ان در جواهر التفسیر تحریر ∴ یافته ∴ تمت الکتاب بعون الملک الوهاب ∴ بتاریخ سال سنه سبعین و ثلاثه و تسعمایه ∴ در ماه اواخر روز محرم الحرام ∴ روز جمعه بوقت ∴ چاشت کوشلق اولت

الهی بیامرز آنکس نوشت | عفو کن کناهش عطا کن بهشت
دلا کز نوشتن بجان آمدی | کنون قصه را مختصر ساز دلی
این است خط شکسته خسته | دل خسته بدو قلم شکسته

زنا خوبی صورت خط چه غم
نیست از خوانندن چو من کسی